منتخب التواریخ

تألیف

حاج محمد هاشم خراسانی

ناشر : کتابفروشی اسلامیه

منتخب التواریخ

در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیدة نساء العالمین
و الائمة الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متضمن فوائد کثیره و مواعظ بلیغه و حکایات لطیفه که مأخوذ است
از اصول معتمده و تواریخ معتبره

من تالیفات العالم العامل و الثقة الجلیل الکامل
رکن الاسلام و المسلمین مرحوم

حاج محمّد هاشم بن محمّد علی خراسانی

با اضافات و حواشی بقلم جناب آقای مروج الاسلام از افاضل تلامذه مؤلف
و ترجمه حال او و تصحیح کامل و مقدمه بقلم حضرت دانشمند معظم
آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی
که از هر حیث بر چاپهای سابق ترجیح دارد

بسرمایه آقای حاج سید اسمعیل کتابچی و اخوان فرزندان مرحوم
حاج سید احمد کتابچی مؤسس :

کتابفروشی اسلامیّه

تهران - خیابان ۱۵ خرداد شرقی تلفن: ۵۶۲۱۹۶۶

(چاپ اسلامیه)

سرشناسه : خراسانی، محمدهاشم، ۱۲۴۲-۱۳۱۲-۰

عنوان و نام پدیدآور : منتخب التواریخ : در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین و الائمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین من تألیفات ... محمدهاشم بن محمدعلی خراسانی : با اضافات و حواشی به قلم مروج الاسلام ... و ترجمه حال او ... میرزا ابوالحسن شعرانی

مشخصات ناشر : تهران : اسلامیه، ۱۳۴۷ .

مشخصات ظاهری : ۹۳۶ ص .

شابک : ISBN: 978 - 964 - 481- 007 - 7

یادداشت : چاپ هفتم : ۱۳۸۸(فیپا)

موضوع : چهارده معصوم - سرگذشتنامه

موضوع : چهارده معصوم - احادیث

رده‌بندی کنگره : BP۳۶/ ۸م۴خ ۱۳۴۱

رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره‌کتابشناسی ملی : ۲۵۴۳ - ۵۱ م

نام اثر منتخب التواریخ

مؤلف محمدهاشم خراسانی

ناشر اسلامیه

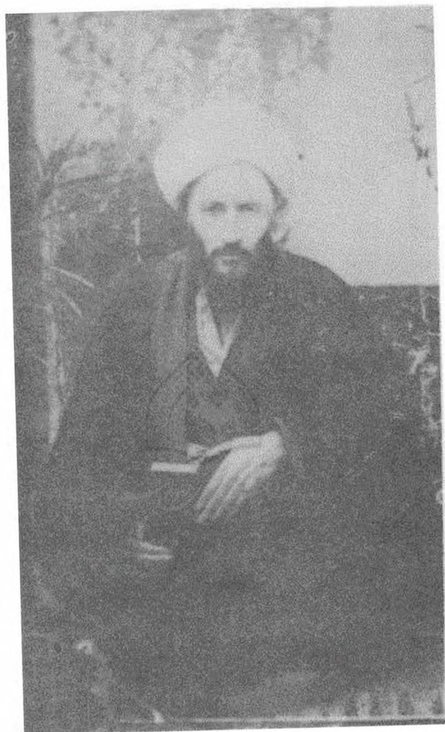
شمارگان : ۱۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ : هفتم - ۱۳۸۸ هجری شمسی

چاپ اسلامیّه

شابک ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۴۸۱ - ۰۰۷ - ۷

ISBN: 978 - 964 - 481- 007 - 7



تمثال مؤلف جناب خلد آشیان فردوس وساده حجة الاسلام

آقای حاج محمد هاشم خراسانی

طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

بقلم دانشمند معظم حضرت آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین

اما بعد مورخین و داستانسرایان‌را در نقل وقائع اغراض مختلف است و هریك اسلوبی‌خاص بخود دارند مخالف اسالیب دیگران ، وروشی برگزیده‌اند که در انجام مقصد خویش موثرتر بوده است ، آنکه مقصودش تنها نقل وقائع باشد وهیچ غرض دیگر بکار برده بسیار نادرافتد وبرای عامه مردم‌هم فائده این گونه تواریخ اندك‌است چه دانستن قضایا اگرمتضمن عبرت یا فائده دیگری نباشد کمال مطلوب نیست و رنج خواندن وصرف وقت عزیز در حفظ آن برای غیر اهل تحقیق کار عبث و بیفائده است . طریقه که قرآن کریم درحکایت گذشتگان وانبیا و امم سلف بکار برده بهترین سرمشقی است‌که باید دیگران تعلید کنند یعنی موضع عبرت هرواقعه بیان نمایند چنانکه خداوند در باره عده اصحاب کهف برای تعلیم مسلمانان فرمود: فلاتمارفیهم الامراء ظاهراً ، چون مردم درعده آنها خلاف کردند‌که سه تن بودند یا پنج تن یا هفت تن ، خدا فرمود دراین باب مجادله مکن که دانستن شماره آنان مفید نیست یا در مدت خواب آنان‌که اختلاف کردند فرمود قل‌الله اعلم بمالبثوا خدا داند که چه مدت درنك کردند و علی الاصح معین نفرمود چند سال ، که فائده در آن نبود با آنکه درخرق عادت متفق بودند ودر قصه حضرت یونس علی‌نبینا وآله وعلیه‌السلام فرمود **وارسلناه الی مائة الف اویزیدون** چه مردم نینوا از صدهزار افزون بودند ومعین نفرمود چه اندازه که اگر میفرمود عده‌آنان مثلا دوهزار هشتصد وهفتاد وشش تن‌بیش ازصد هزار بود موجب طول کلام میشد بی‌فائده و مخل بفصاحت‌بود.

اما مورخین عرب و بنی اسرائیل طبعاً بضبط وقایع و حفظ تواریخ و نظم انساب و ترتیب حوادث علاقه بسیار دارند‌و اجتهادات عجیب میکنند و سایر امم اندك و بسیار مقلد ایشانند . هر چند ذاتا این طریقه برای عوام مفید نیست اما نقل ایشان مدرك معتبری‌است برای اهل تحقیق که هر کس خواهد نتیجه اجتماعی و اخلاقی وامثال آن در مطالعه این قضایا بگیرد بتواریخ آنان رجوع کند

اغراضی که مورخین در نقل وقایع دارند چنانکه گفتیم بعضی ممدوح است و بعضی مذموم، گروهی تنها قصدشان اظهار مکارم و فضائل قومی است و از ذکر مثالب آنان زبان فرو میبندند و گروهی بالعکس، باآنکه خردمندان دانند هیچکس جز معصومین جامع همهٔ محاسن و منزه از همه عیوب نیست، و راه برای مورخ باز است اگر خواهد سلسله یا قومی را رسوا کند آن قدر قضایا تواند یافت که برای فضیحت آنان کافی باشد و اگر خواهد همان طائفه را مدح کند باز آنقدر از محاسن آنان تواند ذکر کرد

مورخ هرگاه متعصب بود هرچه مقتضای طبع او باشد انجام میدهد اما خداوند نهی فرموده است قوله تعالی ولا یجرمنکم شنان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی ، دشمنی شما با قومی شما را بر آن ندارد که ازعدل منحرف شوید، عدل ورزید که به پرهیزکاری نزدیکتر است

یکی از علمای معروف عجم درباره مسعودی صاحب مروج الذهب گوید او شیعی نبود بعلت آنکه در اخبار خلفای بنی‌عباس وغیرهم اقتصار بر مثالب وعیوب و طعن و لعن نکرده است و از محاسن اعمال آنان لختی برشمرده باآنکه مسعودی مردی شیعی و امامی بود و در نقل تاریخ وظیفه مورخ‌را انجام داده‌است نه ابراز تعصب‌مذهبی کرده، وهرکس داند که شقی‌ترین‌مردم روزگار نیز بعضی صفات‌نیك داشتند

بعض مورخین مقصودشان فصاحت و ادب است و تاریخ نوشتند تادرضمن حکایت امثال وحکم واشعار وعبارات شیرین والفاظ مسجع و مقفی ایراد کنند گوئی داستان را آلتی برای تعلیم ادب گرفته‌اند و گروهی قصدشان معاشره است و از حکایات آنرا اختیار میکنند که نشاط انگیز و شیرین و دلاویز باشد وملال از خاطر بزداید، گروهی نیز قصدشان ترویج مکارم اخلاق و موعظه و پند و عبرت و تهذیب اخلاق و ترغیب بدین و خدا پرستی است و بعضی برعکس ترویج بدعتها و دعوت مردم بفساد و زندقه و ایجاد شك و نفاق است و چون طباع مردم بدانستن وقایع و شنیدن حکایات راغب است ملاحده فرصت را غنیمت شمرده درضمن نقل اخبار مطالبی مؤید الحاد و زندقه میآورند ومردم را گمراه میکنند و از این‌قبیل تواریخ بعهدما بسیاراست ودر دست جوانان منتشر و اگر گوئیم‌علت‌ضعف‌عقاید مردم‌امروزهمین‌تواریخ‌است‌گزافه‌نگفته‌ایم‌چون‌مضمون‌این‌تواریخ است‌تعظیم عهد جاهلیت وافتخار بدولت فرعون و نمرود و کینه باقوم عرب‌است‌دشمنی‌مؤلفین‌این کتب باپیغمبر بزرك اسلام (ص) ازخلال سطور کتب آنان هویدا است

یکی از تواریخ نیکو وشیرین که برای غرض ممدوح یعنی ترویج دین وپند و موعظه وعبرت وحکایات صالحین تالیف شده است کتاب منتخب التواریخ است ترجمه مؤلف آنرا یکی از فضلای دوستان آنمرحوم نوشته است ودرآخر این مقدمه نقل‌خواهد شد

مؤلف‌کتاب در اختیار مطالب و تنسیق وقایع وحوادث ذوق و سلیقه بکار برده است وتالیفی کرده که هیچکس از خواندن آن ملول‌نمیگردد ودر تقویت ایمان و تأیید اعتقاد و عظمت مقام ائمه دین علیهم‌السلام وبزرگان صالحین وعبرت از حال گذشتگان و ترویج مکارم اخلاق اثری بس‌نیکو دارد شکرالله سعیه ووفقنا وجمیع المسلمین بالاستفاده منه ومن امثاله واگر در سرد قصص و تواریخ حدیثی ضعیف یا حکایتی مرسل یا روایتی بی‌اسناد قوی ذکر کرده باشد نباید توحش نمود یامؤلف را ملامت‌کرد و اورا مقصر شمرد چون نقل بسیاری از قضایای مجهول برای عبرت و تایید مطلبی معلوم ضرور است

چنانکه عدالت انوشیروان و کرم حاتم طی بتواتر معلوم است اگر در نقل اخبار آنها قضیه نامعلوم حکایت کنند در تایید عدالت انوشیروان و کرم حاتم نباید گفت ناقل مقصر یا حکایت او دروغ است چون غرض اثبات آن واقعه جزئی نیست بلکه تایید عدالت انوشیروان است که خود امری ثابت و واضح است و بسیاری از مردم جاهل که از این نکته غافلند بر رواة و مورخین ایراد بیهوده میگیرند و ندانسته طعن میزنند . اگر باید بر خبری که حتما حجت است اقتصار کنیم و نقل غیر آن حرام باشد لازم آید که نه عشر اخبار یا بیشتررا ترك کنیم

در بین مردم کتب دینی بسیار متداول است که مؤلف آن غرض تاریخی نداشته است نظیر طرائف سید بن طاوس که احتجاجاتی است درامامت بزبان مردی نصرانی که اسلام اختیار کرده بود و متحیر بود در اختیار یکی از مذاهب اربعه ونام اورا عبدالمحمود گذاشته، نه این مرد وجود خارجی داشت ونه کسانیکه با او مباحثه کردند ودر زمان ما کتاب رحلة المدرسیه از شیخ جواد بلاغی وکتاب گفتارخوش یارقلی ومانندآنها اززبان اشخاصیکه وجود خارجی نداشتند ساخته شده ونظیر این است کتاب حسنیه جاریه حضرت امام جعفرصادق علیه السلام که در مجلس هارون الرشید با علما بحث کرد و برآنان غالب شد وکتاب سلیم بن قیس هلالی که یکنفراز شیعیان قدیم احتجاجات بسیار از زبان مردی بنام سلیم بن قیس از صحابه امیرالمومنین علیه السلام ترتیب داده است وهم کتبی درمحاضرات ونصایح وحکم ومواعظ وغیر آن تالیف شده حاوی قضایای بسیار از حدیث و تاریخ و آثار و اشعار و حتی حکایات موضوعه اززبان حیوانات ، وهریك از مؤلفین غرضی داشتند و اینگونه مطالب برای غرض آنها مفید بوده است اما این کتب برای تحقیق وقایع تاریخی نیست تا کسی بر نقل آنها از این جهت اعتماد کند ومولفین نیز آنرا نمیخواستند مانندحکایات گلستان و مثنوی وتذکرة الاولیاء عطار ومحاضرات راغب وکلیله ودمنه بلکه از این بالاتر بر کتب مناقب نیز اعتماد تاریخی نباید کرد چون غرض مؤلفین آن استکه هرچه دوست و دشمن شعر یا نثر ضعیف یا قوی در بارهٔ بزرگان دین گفته‌اند جمع آوری کند حتی اگر خبر صحیح نباشد باز معتقد بودن جماعتی بدان منقبت است چنانکه گروهی امیرالمؤمنین (ع) را خدا دانستند هرچند خطا کرده‌اند اما همین دلیل فضل او است

در اینگونه کتب قضایا ووقائع بسیار مندرج است که وقوع آنها مشکوك است یا یقینا واقع نشده و بر مؤلف نیز ملامت نیست چون برای غرض وی مفید بوده است وآنرا تدلیس نباید شمرد چون همه خوانندگان آن کتب غرض مؤلف رامیدانستند آنرا ملامت باید کرد که از غرض مؤلف آگاه نیست ومطالب کتاب اورا درغیر عرض او بکار میبرد و آنرا حقائق تاریخی می‌پندارد

خلاصه درعلم درایة

این بنده چندی پیش رسالهٔ در درایة الحدیث نوشتم چند تن از دوستان ازآن نسخهٔ گرفته‌اند مناسب آمد فوائدی از آن رساله ایراد کرده آید که هم خواننده از پاره اصطلاحات حدیث آگاه گردد وهم میزان دقت لازم را در هرفن ازفنون شرعی که حدیث درآن وارد شده است بطریق صحیح بکار برد

حدیث در اصطلاح اهل سنت نقل قول رسول صلی‌الله علیه وآله یا فعل وتقریر او است ودر اصطلاح شیعه نقل از معصوم است مطلقا خواه امام و خواه پیغمبر (ص)

سنت باصطلاح همه عبارت است ازقول وفعل و تقریر رسول صلی‌الله علیه و آله وفرق آن با حدیث آن استکه حدیث حکایت است وسنت محکی

اثر ــ منقول از صحابه و تابعین وزهاد و صلحای مسلمین است

خبر ـ هرقضیه منقول است از امام یا پیغمبر یا زهاد و غیر آنها

روایت ـ خبر است باعتبار انتساب بناقل چنانکه اگر یك خبررا چند ناقل نقل کنند گویند یك خبر است بچند روایت مثلا خبر یا حدیث **البیعان بالخیار** در روایت ابن عباس بضمیمه مالم یفترقا است ودر روایت فلان با زیادت قال احدهما للاخر اختر.

متواتر و آحاد ـ

خبر متواتر آن استکه عده روات آن در کثرت باندازهٔ باشند که احتمال توطئه و تعاهد و اتفاق آنها بر نشر دروغ عمداً یا سهواً ممکن نباشد مانند خبر از وجود مکه و سلطنت انوشیروان وجنك جمل و فتح مکه و آحاد آن است که رواة آن در کثرت باین حد نباشند و احتمال توافق و تعاهد آنها برنشردروغ ممکن باشد. البته مقصود دراینجا تواتر معنوی واجمالی‌است نه تواتر لفظی زیراکه هیچ حدیثی بیك لفظاً بتواتر نقل نشده‌است وگروهی گویند حدیث **من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار** لفظا متواتر است

قرائن صدق احادیث غیر تواتر وقرائن کذب نیز بسیار است که محدث محقق و متفطن بدانها متوجه میشود وضبط آنها درعلم درایه ممکن نیست الا آنکه علما برای تنبیه وتوجه اذهان مثالهائی میآورند مثلا ازجملهٔ قرائن صدق است آنکه‌خبری ازغیب باشد وواقع شود وازجمله قرائن کذب اینکه دواعی بر نقل خبر شدید باشد ومتواتر نشود مثل آنکه کسی خبر دهد میان بغداد و کربلا شهری است عظیمتر از هردو که اگر چنین بود اوهم مانند بغداد مشهور بود.

خبری که احتمال صدق و کذب هردو درآن روا باشد چهار قسم است صحیح ، موثق ، حسن ، ضعیف صحیح آن استکه رواة آن همه عادل وامامی باشند. موثق آن استکه روات معروف بصدق گفتار باشند وازدروغ تحرز جویند اما امامی نباشند. حسن‌آنستکه راویان‌آن از صلحا و نیکمردان امامی باشند اما وثوق واطمینان بصحت روایت‌آنان معلوم نباشد واگر کسی گوید چگونه کسی‌ممدوح وصالح باشد وامامی واز خبر او اطمینان‌حاصل نکنیم گوئیم بسیاری ازنیکمردان‌ساده لوح و زود باور و مبتلا بنسیان و مساهلت وعدم ضبطند و زوایات این‌گونه مردم را حسن‌گویند. ضعیف‌آنست که هیچیك از این مزایا درآن نبود.

اقسام حدیث ضعیف .

۱ـ معلق وتعلیق در اسناد آن استکه از اول سند نام بعض راویان سقط شده باشد.

۲ـ مرسل آنکه نام بعض رواة ازآخر اسناد ذکر نشده باشد.

۳ـ منقطع الاسناد آن استکه از وسط آن چیزی افتاده.

٤ـ مضمر آنکه حدیث بضمیر منتهی‌شود که معلوم نباشد از صحابی است یا معصوم یادیگری.

٥ـ شاذ آنکه مشهور با آن مخالفند.

٦ ـ مجهول آنکه بعض روات آنرا نشناسیم.

۷ ـ مقطوع در مقابل مرفوع وگاه موقوف نیزگویند حدیثی استکه به پیغمبر «ص» منتهی نشود و بر صحابی قطع‌گردد ومرفوع آنکه بحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله منتهی شود وگاه بین مقطوع وموقوف فرق گذارند.

۸ ـ مضطرب آنستکه درمتن حدیث یا اسناد آن اختلاف موجود باشد.

۹ ـ مقلوب آنستکه حدیثی را ازکسی شنیده وبدیگری که عادلترومشهورتراست نسبت‌دهند.

۱۰ـ مدلس آنستکه راوی حدیثی را طوری نقل‌کند که مستمع ازآن خلاف واقع بفهمد.

۱۱- مدرج آنستکه راوی چیزی برعبارت منقول بیفزاید چنانکه مستمع گمان کند آن زیادت هم از حدیث است.

۱۲- مصحف آنستکه لفظی در حدیث بلفظ مشابه آن درکتابت تبدیل گردد

درالفاظ جرح وتعدیل وغیرآن

۱- عدل وثقة وحجة هرگاه راوی را باین الفاظ وصف کنند و امامی بودن او معلوم باشد دلیل صحت روایت او است واگر مذهب او معلوم نباشد روایتش موثق است ومانند آن است صحیح الحدیث و یحتج بحدیثه و مسکون الی روایته وصدوق.

۲- چون درباره راوی گویند بصیر بالحدیث فاضل بکتب حدیثه فقیه حافظ عالم جلیل من رؤساء هذه الطائفه دین ورع صالح مرضی خیر وامثال آن روایت او حسن است و از این قبیل است وجه و عین یعنی مشهور است ومتقی و ضابط ثبت و هیچیك دلیل صحیح یا موثق بودن راوی نیست چون شاید ضبط ودقت را درحدیث ضعیف نیز بکار برند.

۳ - الفاظ ذم بسیار است مانند لین الحدیث واهی الحدیث منکرالحدیث مختلط غال مضطرب و امثال آن.

٤ - الفاظی که دلالت برمدح وذم نمیکند برای تشخیص وتمیز روات ازیکدیگر ورفع اشتباه یا فوائد دیگرذکرمیشود مانند اباء و انساب وقبایل ووطن ومنشاء واینکه ازاصحاب کدام امام است و مشایخ او کیست وچه کتبی تألیف کرده است و مولی بود یا اصیل از قبائل عرب وامثال آن.

در طرق تحمل حدیث - ناقل حدیث که بگوید رویت واروی یعنی روایت میکنم یا حدیث میگویم و امثال آن از الفاظ متداوله محدثین را بکار برد بی آنکه تحمل حدیث کرده باشد جائز نیست وطرق تحمل هفت است.

۱- که اعلی ازهمه طرق است آنکه شاگرد کتاب حدیث را دردست بگیرد. و یکی یکی بر استاد قرائت کند واستاد بصحت آنچه او خوانده است اعتراف نماید.

۲- آنکه استاد حدیث را قرائت کند وشاگرد بشنود و طریق اول بهتر است چون اطمینان بصحت کتاب بطریق اول بیشتر حاصل میشود وآنکه استادتراست بشنود وآنکه مبتدی است بخواند واغلاط اورا استاد یادآوری کند به ازآن است که مبتدی بشنود واستاد بخواند.

۳ - آنکه استادکتاب حدیث را بدست خود بشاگرد دهد وگوید آنچه در این کتاب باشد روایت من است وآنرا مناوله گویند.

٤ - آنکه استاد بکتابی که دردست دیگری است اشاره کند و مخاطب را حضوراً بصحت آن خبر دهد وآنرا اعلام گویند.

٥ - آنکه استاد شاگرد را حضوراً ملاقات نکند و اجازه روایت کتابهای معین را که خود فرستاده است برای او بنویسد.

٦ - آنکه استاد اجازه دهد ازکتب معروف ومتداولی روایت کند.

۷ - آنکه راوی کتاب مصحح را بخط مصنف بیابد یا بخطی که بر او قرائت شده وبی اجازه نقل کند بلفظ وجدت فی کتاب فلان وآنرا وجاده گویند وشرط جواز این قسم آن است که کتاب از مؤلف آن متواتر باشد یا بواسطه راویان موثق عین نسخه بر او قرائت شده باشد اماآنچه ازکتب غیرمتواتر نقل میشود از نسخ نادره قدما مثل کتاب زید زراد و زید نرسی و کتاب عاصم بن حمید

ونوادر احمد بن محمد بن عیسی وغیر آن حجت نیست وآنرا ازاقسام روایت نمیتوان شمرد.

اگر کسی بیکی از طرق هفت‌گانه تحمل حدیث نکرده باشد هرچند میتواند شنیده و خواندهٔ خود را حکایت کند اما نقل او روایت حدیث محسوب نمیشود ومنقولات او از احادیث نیست و نباید بالفاظ متداوله بین رواه تعبیر کند مانند حدثنی واخبرنی و رویت واروی وامثال آن بلکه بعض علما مانند سید مرتضی روایت بطریق ششم راکه اجازه است نیز جائز نشمرده و به وجاده بلفظ روایت یقیناً جائز نیست.

هرگاه کتابی متواتر باشد ازمؤلفش مانند کافی وتهذیب اجازه گرفتن در تقویت احادیث آن مؤثر نیست چنانکه اگریکی‌ازرواة ازمؤلف‌ضعیف‌باشد موجب ضعف‌آن کتاب‌نمیشود وازاین‌جهت‌اگر یکی از مشایخ اجازه ضعیف باشد آنرا سبب ضعف حدیث نمیشمرند مانند کتاب مشیخه ابن محبوب که درعصر نجاشی متواتر بود وآنرا احمد بن هلال روایت‌کرده است گویند هر چند احمد ضعیف است اما ازمشایخ اجازه است وضعفش نسبت بکتاب مشیخه مؤثر نیست.

ابن شهرآشوب در معالم العلماء گفته است‌که رواة شیعه درزمان ائمه علیهم السلام چهار صد کتاب تألیف‌کردندکه اصول اربعمائه گویندآنها مرجع علمای شیعه است، این‌سخن در السنه مشهور است اما مقصود وی برای ما مجهول، چون‌کتب اصحاب ائمه علیهم السلام که درفهرست ها ذکرشده بسیار است اگر همه آنها اصول باشند از چهارصد گذشته بلکه از چهارهزار متجاوز است و اگر اصول‌کتب‌معین وخاص باشدکه نسبت بسایر کتب معتبرتراست ومدرك واساس‌آنها بوده است‌گوئیم شیخ طوسی رحمه‌الله در فهرست‌کتب شیعه همهٔ آن کتب را نام برده اصل را از غیر اصل تمیز داده حت نزدیك هشتاد کتاب را اصل نامیده و ما نمیدانیم آن چهارصد اصل کدام‌است که شیخ نام نبرده است.

در رجال‌کشی هیجده نفر از رواة اصحاب ائمه را شمرده وگوید روایت‌آنها را علما باجماع تصحیح کرده اند باین معنی‌که چون اسناد حدیث باین جماعت منتهی شود آنرا میپذیرند واز مابعد آنها تحقیق نمیکنند. اما باید این‌کلام را نوعی مبالغه در اعتماد شمرد واجماع را حمل برغیر معنی اصطلاحی کرد و الا لازم‌آید مراسیل این‌جماعت حجت باشد بالاجماع چون مابعد آنها اگرصحیحند فبها واگر ضعیفند ضعف ایشان قادح نیست پس مراسیل آنان باتفاق حجت شود با آنکه بالاتفاق مراسیل هیچ‌کس حجت نیست‌جز بقول برقی وجماعتی‌که ابن ابی عمیر را استثناء کرده‌اند و نیز این بنده در فقه و احادیث بسیار بتتبع یافته‌ام‌که بحدیث این هیجده تن عمل نکرده بلکه متفقاً آنرا رد کردند وتحقیق این مطلبرا درمحل دیگرباید نمود وبچند مورد درحاشیهٔ وافی اشارت‌کرده‌ام.

در بعضی اصطلاحات محدثین

مسند ومتصل ومرفوع ـ این سه اصطلاح بیکدیگر نزدیکند. متصل آن است‌که رواة اول حدیث ذکر شده باشند ولو بمعصوم نرسد، مرفوع آن استکه بمعصوم منتهی شود اگرچه بعض رواة مذکور نباشند. مسند آن استکه هم متصل باشد وهم مرفوع.

معنعن ـ حدیثی استکه در اسناد آن فلان عن فلان عن فلان ذکر شده باشد.

مفرد ـ دوقسم است مطلق ونسبی مطلق آن استکه فقط یك نفر آنرا روایت‌کرده ونسبی آنکه مردم یك شهر یا یك قبیله بدان منفرد باشند.

مشهور ـ آن استکه در افواه و السنه معروف‌باشد هرچند در اصل مفرد بوده یااصل‌نداشته

باشد و شهید در درایه از بعض علما نقل کرده‌است که چهارحدیث در السنه مشهور است واصل ندارد.

من بشرني بخروج آذار بشرته بالجنة. من اذى ذميا فانا خصمه يوم القيمة. يوم نحركم يوم صومكم. للسائل حق و ان جاء على فرس.

عالي الاسناد ـ حدیثی استکه وسائط آن نسبت باحادیث مشابه آن کمتر باشد.

مسلسل ـ حدیثی استکه یك عبارت نسبت بهر یك از رجال اسناد تکرار شود مانند حدثني فلان في داره عن فلان في داره وکلمهٔ في داره در سه تکرار شود.

منکر ـ حدیث شاذ ومخالف مشهور استکه راوی آن ثقه نباشد.

مقبول ـ حدیثی استکه بمضمون آن عمل کرده اند با قطع نظر از اسنادش.

مستفیض ـ حدیثی استکه بیش از دو نفر آنرا روایت کرده باشد.

در اعتماد وعمل باحادیث ـ

علما در اعتماد بر احادیث مختلفند. گروهی از حشویه و اخباریین هر حدیثی را راست و صادر از معصوم میدانند و رد آنها را منکر و ضلال میشمارند و میگویند همه رواة صادق بودند و گروهی گویند هر چند علم بصدور و صدق همهٔ احادیث نداریم ولیکن ظن قوی بصدق همهٔ داریم چنانکه احتمال کذب و دروغ بسیار نادر است و گروهی چیزهای دیگر گفته‌اندو ما آنچه مقتضای قواعد مذهب شیعه و معتمد علماء اصول‌است باختصار بیان میکنیم وقبلا گوئیم همه اخبار واحادیث‌را میتوان بشش قسم تقسیم کرد.

۱ـ احادیث راجعه باصول دین

۲ـ احادیث راجعه باخلاق ورقائق وعرفان

۳ـ تواریخ انبیا و ائمه علیهم‌السلام

۴ـ احادیث فقه

۵ ـ ادعیه و اذکار

۶ـ تکوینیات

اصول دین باتفاق علمای ما اصول‌دین رابابد ازادله یقینیه فراگرفت ومظنه درآن‌کافی نیست واخبارآحاد چون مفید ظن‌است دراصول‌حجت‌نباشد وچون‌اصول‌مذهب‌شیعه مبرهن‌ودر کتب کلام مانند تجرید خواجه‌نصیرالدین طوسی وغیر آن مندرج است هرحدیثی‌که موافق با این اصول باشدصحیح است هرچند اسنادش ضعیف باشد وهرچه مخالف‌باشد غیرصحیح است اگرچه رواة عادل روایتکرده باشند‌چون انسان قابل سهو و نسیان است، وازاین جهت نمیتوان بر کلینی وامثال او خرده گرفت که چرا غالباً احادیث ضعیف الاسناد دراصول‌کافی وغیر آن ایرادکرده‌اند، چون آن احادیث‌موافق اصول معلومه مذهب شیعه است

قرآن و قراآت آن هم مانند اصول دین است و بخبر واحد ثابت نمیشود

در اخلاق

هیچ حدیثی که در ابواب اخلاق‌وارد شده ترغیب بمساوی و قبائح نیست پس مضمون همه‌آنها صحیح است اگرچه ضعیف السند باشند اما رقائق و عرفان برای جماعتی خاص است که تشخیص‌صحیح و سقیم آنرا میدهند و وظیفه آنها را دیگران نباید تعیین کنند مانند **لایزال یتقرب الي عبدي بالنوافل الخ**

در تاریخ انبیای سلف -

اگر غرض ازذکر وقایع و قضایای پیغمبران گذشته فقط تصدیق بوقوع آن قضایا وعلم بتحقق آن باشد البته بغیر متواتر اعتماد نمیتوان کرد و راه تحقیق اکثرآنها در زمان ما بسته است چون تواتر میان ما و آنها قطع شده است و کتب یهود و نصاری نیز متواتر نیست و جز بآنچه در قرآن کریم مذکور است غالباً یقین حاصل نمیشود اما اگر مقصود عبرت و تعلیم محاسن اخلاق و تادیب وتهذیب باشد باخبار احاد حتی ضعیف الاسناد میتوان متوسل گشت چنانکه وارد است چون قارون بزمین فرومیرفت ازحال موسی وهرون علیهما السلام پرسید خداوند فرمود زمین اورا پیش از آنچه فروبرده است فرو نبرد برای صله رحم و احوال پرسی او ازموسی ع و ذکر این قصه برای ترغیب بصله رحم خوب و جائز است و از این جهت علمای ما بسیاری از این قضایا را با اسناد ضعیف بلکه از کتب اهل کتاب وعلمای آنان نیز نقل کرده اند مانند احادیث کعب الاحبار و وهب بن منبه و از بسیاری اخبار ضعیفه در این باب وحشت نباید داشت اما اخباری که بر خلاف اصول مذهب نسبت معصیت و قبائح بانبیا داده است یا مخالف ادله قطعیه است نقل آن جائز نیست مگر برای رد و تنبیه و در اموری که فائده معقولی درآن نمیتوان یافت مثل آنکه طول وعرض کشتی نوح چند ذراع بود وسك اصحاب کهف چه نام داشت توقف و سکوت اولی است

تاریخ پیغمبر اکرم وائمه علیهم السلام -

اخبار در این باب متنوع است ، وبر حسب اغراض مختلف و فوائد گونا گون حکم آن نیز مختلف است: اگر مقصود اثبات اصلی از اصول دین باشد چون نبوت و امامت جز به اخبار متواتر که مفید یقین باشد اعتماد نمیتوان کرد مانند اثبات امامت بمعجزه یا بنص و صفات امام وپیغمبر(ص) مـانند نفی سهو و اگر مقصود بیـان حکم فقهی باشد مانند سایر اخبار فقهیه ذکر آن خواهدآمد و از برای تاریخ ولادت و وفات و مناقب و فضائل و مواعظ هر خبری که مخالف اصلی از اصول معلومه مذهب نباشد کافی است

اخباری که در تاریخ صحابه و تابعین و خلفای بنی امیه و بنی العباس و شرح فتوح و خراج و تقسیم اراضی و مواضع بلدان وجهات آنها و ضرب مسکوکات از دراهم و دنانیر و اوزان و مقادیر و اینکه هریك در چه زمان و بدست کدام یك از عمال رائج گشت و امثال این امور و نیز اقوال فقهای عامه و رسوم خلفای جور که دانستن آنها برای فقیه و محدث بسیار لازم است آنچه راجع بفقه بـاشد در محل خود خواهد آمد و آنچه راجع بقرائن صدق و کذب احادیث باشد یا تفسیر معانی آن باخبار ظنی از مدارك معتبر اکتفا میتوان کرد.

مثلا بخاری درصحیح خود روایت کرده است درحدیث افك عائشه که حضرت رسول(ص) بریرة کنیز عایشه را خواند و او را از حال عایشه پرسید با اینکه موافق اخبار اهل سیر وتاریخ ، عایشه بریرة را پس از فتح مکه خریده بود و قضیه افك قبل از فتح مکه است پس حدیث بخاری صحیح نیست یقینا بلکه حدیث ظنی را بظن مخالف ردمیتوان کرد وترمذی روایت کرده است در صحیح خود که سعد بن معاذ و سعد بن عباده در باره افك عایشه با یکدیگر مکالمه میکردند با آنکه هنگام افك ، سعدبن معاذ درگذشته بود ونیز بسیاری ازاحادیث ما ناظر باقوال فقهای عامه و رد یا تقیید یا تخصیص آنها است که بی اطلاع برآن اقوال تفسیر حدیث برای ما غیرممکن است ودراین اموربظن حاصل ازروی مدارك معتبر اکتفا میتوان کرد

اخبار ادعیه و اوراد -

باحادیث ضعیفه در این باب اکتفا میتوان کرد چون اصل ذکر و دعا بهر عبارت جائز است و

در قرآن و اخبار متواتره ترغیب بمطلق ذکر و دعا وارد شده است بلکه ادعیه و زیاراتی که ساخته خود مردم است نیز ممنوع نیست مانند دوازده امام خواجه نصیرالدین طوسی و زیارت حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها که شیخ صدوق ره خود ساخته و در فقیه آورده است اما بعض مردم جاهل در اسناد ادعیه مناقشه میکنند و در امثال دعای صباح و خواندن آن تردید مینمایند با آنکه اگر از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نباشد وساخته دیگری باشد باز قرائت آن جائز است

اخبار تکوینیات -

در این باب اخبار ضعیفه و اسرائیلیات بسیار است و راه تحقیق در آنهم مانند اخبار انبیای سلف مسدود است مگر آنچه موافق عقل یا حس باشد صحیح دانیم و آنچه مخالف عقل یا حس باشد باطل شماریم و آنچه مشکوک باشد در آن توقف کنیم چون احتیاج بدانستن آنها نداریم مانند فاصله آسمان اززمین و مقدار عظمت عرش ومحل بیت المعمور وهرچه بما رسیده و یقین بصدور آن نداریم توقف باید کرد

اخبار فقه -

نزدیك چهارهزارمسئله منصوص‌است یعنی‌اخباری درآن وارد شده واینها تقریباًهمان‌مسائل‌است که شیخ طوسی درکتاب نهایه ایراد کرده‌است واکثر آنها اجماعی است. هرمسئله که اجماع باشد حدیث موافق آن را باید پذیرفت و مخالف آنرا باطل دانست چون اجماع از قرائن قطعیه صحت مضمون حدیث است. وآنچه مختلف فیه است و دلیل قرآن وعقل برهیچیك از اقوال منقوله قائم نباشد علمای ما خلاف کردند سید مرتضی و ابن ادریس و جماعتی از قدما گویند مسائل عموماً باجماع و تواتر و قرآن و عقل معلوم میگردد و محتاج بظن نیستیم گروه دیگر گویند باب علم در اکثر مسائل مسدود است و چاره غیر از تمسك بادله ظنیه نداریم و شاید هر دو رای مبالغه باشد وطریقهٔ که علامه و شهید و سایر متأخرین برگزیده اند آن است که بهر خبرصحیح الاسناد عمل میکنیم، ولکن احتیاج بآن بسیار نیست چون غالباً در مسائلی که محتاج بآن هستیم یا خبر صحیح یافت نمیشود یا معارض بصحیح دیگر است یا اخبار متواتره وسنت قطعیه و قرآن وعقل درآن وارد است یااجماعی است واگرهیچیك نباشد یا خبردرآن‌مسئله موافق اصل‌است چون برائت واشتغال که‌احتیاج بخبر درموردآن نداریم ویااگرمخالف‌اصل‌باشد درموردآن حدیثی‌خالی‌ازطعن‌موجودنیست وآنچه ازاین اقسام خارج باشد البته اندك است.

جماعت اخباریین نه اجماع و نه عقل را حجت میدانند و نه بقرائن صدق و کذب حدیث توجه دارند و بر فرض توجه بدان متفطن نمیشوند و متواتر وغیر متواتر را تشخیص نمیدهند ودلیل آنها منحصر است در خبر چنانکه اگر اخبار حجت نباشد راه چاره بر آنها مسدود است بلکه اگر حجیت مخصوص باخبارصحیح‌الاسناد باشد باز دست آنها بسته است چون اینگونه خبر بسیار اندك است‌باین جهت همه اخبار مضبوط درکتب را معلوم‌الصدق میدانند

مقصود از تطویل کلام آن استکه تصور نشود امثال‌کتاب منتخب اگر مشتمل بر اخباری‌باشد که برحسب اسناد ضعیف است موجب عدم اعتماد و ترك قرائت آن است وجماعتی که با مذاق فقها آشنا هستند تصورنکنند درهمهٔ ابواب‌علوم شرعی‌مانند فقه فقط خبرصحیح حجت است وضعیف مردود با اینکه بیش از نصف اخبار کافی ضعیف است تا بسایر کتب چه رسد و معلوم‌شد که در همه کتب احادیث ما حدیثی که نقل‌آن بیفائده‌باشد برای غرض ومقصود ازآن حدیث بکار نیاید بسیارنادر است

ترجمهٔ مولف وشرح ازاحوال مدنیه

این شرح حال را یکی از افاضل علمای مشهد حضرت مستطاب ثقةالاسلام آقای آقا شیخ علی اکبر مروج الاسلام از شاگردان مرحوم مولف فرموده و فرستاده‌اند

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم جناب مروج الاحکام ملاذ الانام ثقةالاسلام مرجع الخواص والعوام آقای حاج ملا محمد هاشم بن محمد خراسانی‌مشهدی رحمه‌الله ولادتش در ارض اقدس در ماه صفرسنه۱۲۸۳ یا ۱۲۸٤ است در موطن خود ودر نجف اشرف علوم دینیه را فرا گرفت وپس از مراجعت ازعتبات ببیان احکام وتعلیم فتاوی علمای اعلام و اقامه جماعت و وعظ اشتغال داشت و اهالی شهر مشهد و سایر بلاد خراسان بدو اعتقاد تام داشتند و مراجع تقلید اورا ثقه میشمردند این بنده مروج نیز در اوائل زمان تحصیل در خدمت او استفاده مینمودم آن مرحوم روز یکشنبه ۳ ذی الحجة ۱۳۵۲ داعی حق را اجابت نمود و مردم درتشییع او ازدحام کرده بودند وبین درب دارالسیاده و دارالحفاظ در معبر زوار دفن گردید و از او هفت فرزند چهار پسر وسه دختر ماند پسر ارشد ایشان شریعت مآب مروج الاحکام آقا شیخ محمد هرصبح در مسجد گوهر شاد پس از نماز جماعت مردم را مستفیض میفرماید • از مؤلفات اواست• کتاب وسیلةالامان من‌تسویلات‌الشیطان درمشهد مقدس بسال۱۳٤۰ چاپ شده است و در آخر آن اجازه است ازمرحوم سیدحسن صدر بمرحوم مؤلف رساله. در رباء رساله در رضاع • رساله درمعاملات• رساله در ارث و نفقات وقبله • این رسالات نیز بچاپ رسیده است و از رسالات وکتبی که بچاپ نرسیده کتاب غایةالامال است فی‌حسن خواتیم الاعمال که درزمان حیات آن مرحوم بمرکب چاپ نوشته شد و موفق بطبع آن نگردید• اما این کتاب منتخب التواریخ بسیار مطبوع واقع شده وچند بار بطبع رسید و چون طبع اول‌آن منتشرشد مرحوم مؤلف یك جلد آنرا باحقر دادند تا مطالعه کنم وداعی حین‌مطالعه حواشی چند برآن نوشتم و بآنجناب برگردانیدم و همان نسخه با حواشی درکتابخانه ایشان‌بود وپس‌ازفوت مؤلف طبع ثانی کتاب بابعض‌آن حواشی چاپ شد و ازجهت بی‌اطلاعی درمحل امضاء حاشیه بجای لفظ مروج ولد مؤلف ثبت‌کرده پس معلوم باشد حواشی از احقر است• خداوند بخلد آشیان مؤلف و بازماندگان و این بنده وهرکس درطبع کتاب رنج برده ومؤمنین‌که از این کتاب بهره برده ومیبرند اجر جزیل مرحمت فرماید

وانا الاحقر علی‌اکبر مدعو بمروج الاسلام عفی‌عنه

فهرست مطالب کتاب

صفحه	عنوان

باب اول

صفحه	عنوان
۳۱	در حالات شریفه جناب سلمان و جناب حذیفة بن یمان رضی‌الله عنهما
۳۳	در علو همت ومواسات و ایثار بعضی از اصحاب حضرت رسول ص
۳٤	درحکایت ابوقدامه شامی وآنزن مؤمنه وجوان او که شهید شد
۳۵	در ذکری از حسان بن ثابت مادح حضرت رسول ص
۳٦	در وقایع مهمه از زمان ولادت حضرت رسول ص تا زمان بعثت آنحضرت
۳۷	در شواهد بر عدالت انوشیروان و اخلاق حسنهٔ او
٤۰	در آنکه ظلم بعباد مجازات دنیویه دارد و درسخاوت حاتم طائی
»	در وقایع مهمه از زمان بعثت تا زمان هجرت ومراتب بعثت‌وکیفیت نزول وحی
٤۱	» آنکه حضرت امیرالمؤمنین اول من آمن بود وهجرت جمعی از مؤمنین بحبشه
٤۳	در ولادت صدیقهٔ طاهره ورحلت خدیجه و ابوطالب وکیفیت معراج پیغمبرص
٤۵	» وقایع مهمه از زمان هجرت تا زمان رحلت‌حضرت رسول‌ص وبیتوته امیرالمؤمنین‌ع بجای پیغمبرورفتن‌آنحضرت بغار ثور با ابابکر
٤٦	در وقایع سال اول هجرت منجمله وقوع عقد اخوة بین اصحاب
٤۷	« « دوم هجرت و وقوع غزوهٔ بدر کبری
٤۸	در شهادت جناب عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب وصدمات پیغمبر وحضرت‌امیر
٤۹	در وقایع سال سوم از هجرت و تزویج فاطمهٔ زهراء ع و وقوع غزوه احد
۵۱	در شهادت حمزة بن عبدالمطلب و بعضی دیگر از صحابه آنحضرت
۵۲	در وقایع سال چهارم وپنجم ازهجرت و وقوع غزوهٔ خندق وشهادت سعد
۵۳	در قتل عمرو بن عبدود و آمدن خواهر عمرو بیالین برادرش و مراثی‌او
۵٤	در وقایع سنهٔ ششم وسنهٔ هفتم ازهجرت و وقوع غزوهٔ خیبر
۵٦	در قتل حارث ومرحب خیبری و ولادت ابراهیم‌بن رسول‌الله ص
۵۷	در وقایع سنهٔ هشتم ازهجرت و وقوع غزوه موته وشهادت جناب‌جعفر
۵۹	در واقع شدن فتح مکه ورفتن علی‌ع روی دوش پیغمبروشکستن بتها
٦۰	« « « غزوهٔ حنین وغزوهٔ تبوك وقصد منافقین قتل علی ع را
٦۱	در مأمورشدن حضرت امیر خواندن سوره برائت وقصهٔ مباهله و رحلت جناب ابراهیم بسر پیغمبر ص و قصه غدیرخم ونصب حضرت امیر را
٦۳	در عزم نمودن چهارده نفرازمنافقین بقتل‌حضرت رسول
٦٤	در تاریخ ولادت پیغمبر ص نسبت بتواریخ بعضی‌از انبیاء و بزرگان
٦۸	از سعادات عظیم است موت بین‌الحرمین واجمالی‌ازقصه شیخ مهدی
٦۹	درذکری ازقبوربزرگانی که‌درمکه‌معظمه مدفون‌هستند
۷۳	« « « « در اطراف مکه مدفون‌هستند
۷٤	خاتمه در ذکرمجددین دین اسلام در رأس هرمأه ازعلماء اعلام (ره)
۷۹	« « « « « از سلاطین اسلام (ره)

صفحه | عنوان

باب دوم

باب سوم

صفحه	عنوان

صفحه — عنوان

باب چهارم

باب پنجم

باب ششم

صفحه	عنوان
۳۷۶	در ورود حصین بن‌نمیر بالشکر شام بمکه وبمدرك رفتن یزید لع
۳۷۷	در شهادت جناب‌مختار بدست مصعب بن‌زبیر لعنة‌الله علیه
۳۸۰	« « ابراهیم بن‌مالك وكشته شدن زبیر بدست حجاج (لع)
۳۸۱	در مدرك ادعا نمودن عبدالله بن زبیر خلافت را
۳۸۳	در رحلت نمودن جناب محمد حنفیه وبعضی ازحالات حضرات کیسانیه
۳۸٦	در فضیلت بیت‌المقدس وبعضی‌از قبور شریفه در آن
۳۸۷	درفضیلت زمین شام وقبور متبرکه واقعه درآن
۳۸۹	درشهادت سعدبن‌عباده وذکری‌ازرؤسای‌قبیلهٔ خزرج
۳۹۱	درقصهٔ معلم ثانی محمد بن‌طرخان وابراهیم ادهم
۳۹۳	در فضیلت اهل‌شام واهل جبل‌عامل وقبور شریفه آن‌وقبور شریفهٔ واقعه درمصر از امامزادگان وعلمای اعلام
۳۹٤	درفضیلت مصر وحکایت ملك‌اشرف سلطان مصر
۳۹٦	درقبور شریفهٔ واقعه درحلب وطرابلس وحمص وبحرین
۳۹۹	در قبور شریفهٔ واقعه دربصره و حالات خلیل بصری
٤۰۰	درکلمات سفیان ثوری وحسن بصری ومالك بن‌دینار
٤۰۲	درحالات محمدبن سیرین معبر و فرزدق شاعر
٤۰٤	درحالات جریر شاعرو کلمات اصمعی وشیخ عبدالسلام
٤۰٦	خاتمه ـ در عدالت و اخلاق کریمهٔ بعضی‌از سلاطین عجم مثل عبدالله طاهر و لیث صفار واسماعیل سامانی ومعزالدوله وسبکتکین وسلطان ملکشاه و سلطان سنجر و محمد شاه خدابنده وامیر تیمور و شاه اسماعیل و شاه طهماسب وشاه عباس کبیر و نادر شاه افشار

باب هفتم

صفحه	عنوان
٤۱۵	در اسم ولقب وکنیه ونسب وتاریخ ولادت و رحلت امام پنجم حضرت امام محمد باقر ع
٤۱۷	در ذکر زوجات وحالات اولاد وحوارین آنحضرت
٤۱۸	در ظلمهای‌حجاج‌بن یوسف الثقفی لع
٤۲۵	درحالات جعفر برمکی پدرخالد وجد یحیی برمکی
٤۲۵	در مدرك ادعای بنی‌العباس خلافت را
٤۲۸	درتشریف بردن حضرت باقر وحضرت صادق ع بشام
٤۳۲	درمقابر شریفه واقعه دراکبرآباد هندوستان
٤۳٤	« « در بنارس وحیدر آباد و لکناهور هند
٤۳٦	« « در افغانستان وهرات
٤۳۷	درکلمات واشعار خواجه عبدالله انصاری وبدیع الزمان همدانی

صفحه	عنوان

باب هشتم

صفحهٔ	عنوان
۴۹۲	در قبور شریفه بزرگان ازرواتی که در شهر قم است
۴۹۴	در قبورشریفه علمای اعلام کەدرشهر قم است
۴۹۴	درذکر مشاهیر ازعلمای شیعهو سنی کهملقبند بقطب
۴۹۶	درحکایت میرزای قمی وملای ده ونوشتن مار
۴۹۷	درسلاطین و وزرای مدفونین در قم
۴۹۸	خاتمه ـ در عده خلفای بنی‌العباس ومدت خلافتشان
۴۹۹	درحالات سفاح و برادرش منصور دوانقی
۵۰۱	« مهدیعباسی وموسی الهادی و هرون بن مهدی
۵۰۴	« محمد امینو کیفیت قتلش
۵۰۵	« عبدالله مأمون ومعروف بودناو بتشیع
۵۰۶	« معتصم ونقل اعرابی ووزیر ونقل مرغ بریان
۵۰۸	« جعفر متوکل وشرارت نفس او
۵۰۹	در اخلاص مادر متوکل بهبنی فاطمه
۵۱۱	درظلم قرامطه بحاجی‌ها وبخانه کعبه
۵۱۲	در ابتدای ترقی سلاطین آل‌بویه وقصهٔ عماد الدوله
۵۱۴	درحکایت المستعصم بالله وکیفیت انقراض دولت بنی‌العباس

باب نهم

صفحهٔ	عنوان
۵۱۶	دراسمولقبهو کنیهو نسبو تاریخولادتورحلتحضرتموسی بنجعفر ع
۵۱۸	درذکر قاتل آنحضرت و مدت حبسشان
۵۲۰	درذکری ازاولادهای آنحضرت وعدد اولادهای ایشان
۵۲۱	« ازقاسم‌بن‌عباس‌بن‌موسی‌الکاظم‌واختفاء اوونقل‌صبیه‌شان
۵۲۲	« ازجناب احمدو حمزه ابنیموسی الکاظم ومحل قبرشان
۵۲۴	« از عبدالله وزید « «
۵۲۶	در حالات اصحاب آنحضرت مجملاوحالات علی‌بن یقطین مفصلا
۵۲۸	« محمد بن‌ابی عمیروجلالت قدر وصدمات واردهٔ باو
۵۲۹	در ظلمهائی که براقارب آنحضرت درزمان امامتشان واردشد
۵۳۰	درحالاتجنابحسین‌صاحب فخویحیی‌بن‌عبدالله‌المحض‌صاحب‌دیلم
۵۳۳	در شهادت جمعی از سادات بدست حمیدبن قحطبه ملعون
۵۳۴	درذکر وقایع مهمهٔ کهدر زمان امامت آنحضرت واقع شد
۵۳۵	در جود وسخاوت معن‌بن زائدهوسخاوت کسی فوق‌سخاوت او
۵۳۶	در کلمات خلیل بن احمد بصری و بدرك رفتن مقنع ملعون
۵۳۹	از سعادات عظیم‌است ورود جنازه بحرم مطهر کاظمین ع
۵۴۰	درمقابر شریفه امامزادگان عظام وعلمای اعلام در کاظمین

باب دهم

صفحه	عنوان
۵۹۷	در کشته شدن محمد امین بدست ذوالیمینین و قول مادرش
۵۹۹	درفرستادن مأمون ازمرو عقب حضرت رضا بمدینه
۶۰۰	درورود آنحضرت بنیشابور وسناباد ومشهد
۶۰۲	امرسوم ـ درقضایای طوس ومشهد درمأه سوم هجری
۶۰۵	درمقاتله اسمعیل سامانی و عمروبن لیث وقضیه غریبه ازهر یك
۶۰۶	امر چهارم و پنجم در قضایای طوس ومشهد درمأه چهارم وپنجم
۶۰۸	امر ششم ـ در قضایای طوس ومشهد درمأه ششم هجری
۶۰۹	امر هفتم ـ « « « هفتم «
۶۱۰	امر هشتم ـ « « « هشتم «
۶۱۱	امر نهم ـ « « « نهم «
۶۱۳	امر دهم ـ « « « دهم «
۶۱۴	درظلمهای عبدالله خان ازبك وعبدالمؤمن خان پسرش بآستانه رضویه
۶۱۶	امر یازدهم ـ درقضایای متعلق بمشهدمقدس درمأه یازدهم هجری
۶۱۸	امردوازدهم « « « دوازدهم «
۶۱۹	درقتل سلطان حسین صفوی وجلوس نادر شاه افشار بسلطنت
۶۲۲	امر سیزدهم درقضایای متعلق بمشهدمقدس درمأه سیزدهم هجری
۶۲۳	قتل محمدشاه ونادرشاه وجلوس فتحعلی شاه قاجار
۶۲۳	درقضیه وهابیه ومجدد مذهب آنها وظلمهایشان
۶۲۶	در قضیه بابیه و شقاوت میرزا علی محمد باب شیرازی
۶۲۷	درقضیهٔ قرةالعین وتحریك نمودن بقتل شهید ثالث
۶۳۰	امر چهاردهم ـ در قضایای مشهد در مأه چهاردهم
۶۳۲	درحکایت توپ بستن روسها بقبر مطهر حضرت رضا ع
۶۳۷	درخدمتهای نمایانی که دراین عصر بآستانه مقدسهٔ شده
۶۳۸	دربعض تواریخ روضهٔ مقدسه و بعضی از ابنیهٔ خیریه
۶۳۸	مطلب اول ـ در خصوصیات قبر مطهر
۶۳۹	مطلب دوم « صندوق وضریح مقدس
۶۴۱	مطلب سوم « حرم مبارك
۶۴۵	مطلب چهارم « گنبد مطهر
۶۴۸	مطلب پنجم « رواقها
۶۵۲	مطلب ششم « دربهای حرم مطهر
۶۵۷	مطلب هفتم « صحن مطهر عتیق
۶۶۰	مطلب هشتم « « جدید و بستبن
۶۶۱	مطلب نهم « مسجد شریف گوهرشاد آغا
۶۶۵	مطلب دهم « سایرمساجد معروفه درمشهد
۶۶۷	مطلب یازدهم « مدارس
۶۷۰	مطلب دوازدهم « سورو حصار بندی مشهد

صفحه	عنوان
۶۷۱	مطلب سیزدهم ـ درالقاب خامه مشهد مقدس رضوی ع
۶۷۵	مطلب چهاردهم ـ درسه امر ـ امر اول وظایف زوار و مجاورین مشهد مقدس ـ امر دوم ـ اگر کسی باخلاص حضرت را زیارت کند بدرجات رفیعه نائل میشود امر سوم ـ معجزاتی که خود حقیرحساً مشاهده کرده‌ام دراین‌آستانه مقدسه
۶۷۹	درآنکه‌ازسعادات‌عظیمه است دفن‌در مشهد و ذکرسه قضیه
۶۸۲	لابد است در مقام ازذکر هفت مقصد
۶۸۲	مقصد اول ـ درذکر بزرگان ازعلما که‌در محوطه مشهد مقدس مدفونند و ذکر میشود ۲۵ نفر آنها
۶۸۳	درقصه‌های غریبه مرحوم شیخ‌بهائی (ره) وبعضی ازاشعار ایشان
۶۸۵	درذکر بعضی‌ازمخدراتی که‌دارای فضل وتقوی‌بودند و ذکری ازمرحوم شیخ حر عاملی وطریق‌بر آورده‌شدن حاجت اگر بکاغذ نوشتن‌از کسی‌حاجت بخواهد
۶۸۸	درمطایبه آقا جمال‌باآقا میرزا محمد شیروانی و درکیفیت شهادت مرحوم میرزا مهدی شهید (ره) بظلم نادر میرزا نواده نادرشاه
۶۹۱	درذکری ازجناب میرمحمدتقی خدائی ومیر محمد تقی‌شاهی وقصه‌زائر بحرینی
۶۹۳	درمباحثه ابن‌ابی‌جمهور احسائی باملای هروی
۶۹۴	درقضیه جناب ملامحمد رستمداری وجواب ایشان ازعلماء ازبکیه
۶۹۸	درقضیه جناب آقامیرزا محمدحسین ویافت شدن‌سنگی در وادی شوشتر که در او کلماتی بخط قدرت نوشته بود
۶۹۹	در ذکر علمائیکه درعصر خود حقیر درمشهد مقدس فوت کردند
۷۰۰	مقصددوم در ذکر مشاهیر ازسلاطین ووزرائی که‌درمشهد مقدس مدفونند
۷۰۱	درقصهٔ نادرشاه افشار وخواب سید خلخالی حضرت امیر ع را
۷۰۳	درذکری ازفردوسی وبعضی ازاشعار او
۷۰۶	مقصد سوم درذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان واز صحابه و از رواتی که در اطراف مشهد مقدس وبلدان متعلقه باو مدفونند
۷۱۱	مقصد چهارم درذکر مشاهیر از علمائی که در خاك خراسان مدفونند
۷۱۳	درذکری‌ازقابوس وشمگیر که‌درگنبدقابوس مدفونست وذکری اززمخشری صاحب کشاف
۷۱۴	مقصد پنجم ـ درذکر مشاهیر ازعلماء و بزرگانی که از خاك خراسان‌بودندو در غیر خراسان مدفونند
۷۱۶	درذکری ازجناب خواجه نظام‌الملك طوسی‌وکیفیت قتل‌او
۷۱۸	مقصد ششم درذکر مشاهیر عرفاء که‌از خاك خراسان بودند یا در خاك خراسان مدفونند
۷۱۹	درحکایت ملااحمد جامی‌و عبدالرحمن‌جامی وبعضی‌از اشعارآنها
۷۲۰	درذکری از قطب الدین حیدر وشیخ‌عطارو بعضی ازاشعار نورعلیشاه
۷۲۳	مقصد هفتم درذکر مشاهیر ازعلماء اهل‌تسنن که ازخاك‌خراسان بودند یادر خاك خراسان مدفونند یاازجای دیگر بودند ودر خراسان مدفونند
۷۲۶	خاتمه ـ درذکر مختصری از شجره طیبه سادات رضوی ع

صفحه	عنوان

باب یازدهم

باب دوازدهم

باب سیزدهم

صفحه	عنوان
۸۳۸	در قبور شریفه واقعه در شوشترو کرمان و شاه نعمةالله
۸۴۰	« « در یزد وقصه زردشت و ملا صادق
۸۴۴	خاتمه درنقل ارواح مؤمنین درعالم برزخ بوادی السلام
۸۴۹	در آنکه اموات از عمل احیاء بهره‌مند میشوند
۸۵۳	در تجسم‌اعمال درعالم‌برزخ ودر قیامت

باب چهاردهم

صفحه	عنوان
۸۵۵	دراسم ولقب و کنیه و نسب حضرت حجة بن الحسن ع
۸۵۷	درتاریخ ولادت ومدت غیبتو بیان زوجه واولادهای آنحضرت
۸۵۸	در ذکروقصه از بلاد اولادهای آنحضرت وقصه جزیره خضرا
۸۶۷	درذکری از حالات سفراء ونواب‌خاصه حضرت حجة ع
۸۶۸	درکسانیکه بکذب ادعا نیابت کردند مثل‌میرزا علی‌محمدباب
۸۷۲	درذکری ازاصحاب‌حضرت حجةوعلائمی که‌دراین تاریخ‌واقع‌شده
۸۷۵	خاتمه درآمدن شیاطین عدیله ببالین محتضر
۸۷۹	درآمدن حضرات معصومین ع ببالین محتضر

خاتمة الكتاب درفضیلت خمسه طاهره

صفحه	عنوان
۸۸۲	فصل اول‌در اشاره بعلم وبحلم و بحسن خلق حضرت خاتم ص
۸۸۴	دراشاره بزهد و بعبادتهای حضرت خاتم‌النبیین ص
۸۸۵	درذکر اعلا فضیلت ومنقبت حضرت پیغمبر ص
۸۸۶	فصل دوم دراجمالی ازعلم وادب و حسن خلق حضرت امیر ع
۸۸۷	دراشاره‌بزهد وعبادتهای‌حضرت‌امیر ع
۸۸۹	درذکر اعلا فضیلت و منقبت حضرت امیر ع
۸۹۰	فصل سوم در اجمالی ازمراتب علمیه حضرت فاطمه ع
۸۹۱	دراشاره بمراتب عفت وحیاء وزهد این مخدره ع
۸۹۴	درذکر اعلا فضیلت این مخدره مکرمه ع
۸۹۴	فصل چهارم در اجمالی ازمراتب‌علمیه حضرت مجتبی ع
۸۹۷	در اشاره بمراتب حلم وعبادتهای حضرت مجتبی ع
۸۹۹	درذکر اعلا فضیلت حضرت امام‌حسن مجتبی ع
۹۰۰	فصل پنجم در اجمالی از مراتب علمیه حضرت سید الشهداء ع
۹۰۰	در تعبیراتیکه درقرآن مجید ازآنحضرت فرموده
۹۰۲	اشاره بمکارم اخلاق وصفات آنحضرت
۹۰۶	دراسباب توسل بحضرت سیدالشهداء ع منجمله زیارت آنمظلوم و منجمله گریستن بر مصائبشان ومنجمله اقامه مجلس عزائشان ومنجمله لباس عزا پوشیدن‌در ایام‌مصیبتشان‌ومنجمله تذکر عطش آنمظلوم ودر آنکه‌تمام موجبات سرور وشادی از برای آنحضرت‌موجب غم وحزن بود

خاتمة الخاتمه

والحمدلله اولا وآخراً و ظاهراً و باطنا وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

فایـل تصویر این صفحه وجود ندارد

مقدمه

کتاب منتخب التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله سادات الخلائق اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

و بعد این مختصریست در تاریخ ولادت و وفات و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بچهارده معصوم صلوات‌الله علیهم اجمعین که احقر عباد‌الله **محمد هاشم** بن محمد علی الخراسانی المشهدی عفی‌الله تعالی عنهما از کتاب اخبار و تواریخ معتبره جمع نموده‌ام و در آنچه موضوع حکمی از احکام شرعیه باشد اشاره بمدرك هم میشود وچون غالباً در تاریخ ولادت و وفـات اختلاف است لذا حقیر اختصار نمودم بذکر اشهر واصح اقوال وبالله التوفیق و علیه التکلان و نامیدم او را به **منتخب التواریخ** ودراین مختصر یك مقدمه و چهارده باب‌است (۱)

اما مقدمه ـ در اسماء شریفه آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین است تـا بجناب عدنان که جد بیستم حضرت پیغمبر(ص) است چون‌تا بجناب‌عدنان دراسماء شریفه‌شان اختلافی نیست

واما ازعدنان تابحضرت آدم اختلاف بسیار است

و در بحار ازحضرت پیغمبر (ص) روایت شده که‌فرمودند : اذابلغ‌نسبی الی‌عدنان فامسکوا

و ایضاً روایت شده‌که فرمودند :کذب النسابون **و** در حاشیه باب حادیعشر از فخر الدین طریحی نقل شده:

فائده گفته شده پدرهای پیغمبر (ص) از آدم (ع) تـا بجناب عبدالله بن عبدالمطلب پنجاه ویك پدرند بعددرکعات نماز یومیه از فرائض ونوافل که هفده‌نفر ازاینها انبیاء بودند بعددفرائض یومیه وهفده نفر ازاوصیاء انبیاء بودند وهفده نفر ازملوك وسلاطین بودند وهمهٔ اینها بمذهب حق و موحد وساجد لله بودند بدلیل قوله تعالی «الذی یراك حین تقوم و تقلبك فی الساجدین» انتهی

و علامه مجلسی در مرآة العقول‌میفرماید حضرات امامیه اتفاق‌کرده‌اند براسلام‌و ایمان جناب ابوطالب وجناب آمنهٔ بنت‌وهب وجناب عبدالله بن عبدالمطلب و سایر اجداد پیغمبر (ص) تـا بحضرت آدم(ع)

۱ـ معلوم باد که رمز (ج) که‌در حواشی این‌کتاب‌نوشته میشود اشاره است باحقر علی اکبر مروج الاسلام عفی‌عنه‌ـ حسب‌الامر خود حضرت مستطاب مؤلف آنچه‌بنظر رسیددرحاشیه ثبت گردید. العذر عندکرام الناس مقبول (ج)

ومرحوم امین الاسلام ابوعلی فضل بن الحسن بن فضل الطبرسی در ذیل آیهٔ شریفهٔ «واذقال ابراهیم لابیه آزر» میفرماید آزر جد امی حضرت ابراهیم یاعموی حضرت ابراهیم بودهو نام پدر آن بزرگوار تارخ است چون اجماع طایفهٔ امامیه است که آباء پیغبر تا بحضرت آدم کلشان موحد بوده‌اند

و شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه القمی رحمه‌الله در رسالهٔ اعتقادات میفرماید اعتقاد ما طایفهٔ‌شیعه آنست که‌پدران حضرت پیغمبر (ص)تاحضرت آدم تماما مسلم بوده‌اند

و روایت شده که جناب عبدالمطلب حجة الهی بوده و جناب ابوطالب وصی او بوده انتهی

و اسماء مقدسه آباء‌کرام حضرت پیغبر خاتم (ص) تا بجناب عدنان از اینقرار است : (محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف‌بن قصی‌بی کلاب بن مرة بن کعب‌بن لوی بن غالب‌بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة‌بن الیاس بن مضربن نزاربن معدبن عدنان سلام‌الله علیهم اجمعین) وبقیه اسماء شریفه آباء کرام حضرت پیغمبر (ص) چنانچه علامه مجلسی (ره) در جلاء فرموده از اینقرار است : (عدنان بن ادد بن یسع بن سلامان بن نبت بن حمل‌بن قیداد بن اسمعیل بن ابراهیم الخلیل‌بن تارخ‌بن ناحوربن شروع بن ارغو وهو هود النبی بن فالغ‌بن هابر بن شالح بن ارفخشدبن سام‌بن نوح‌بن مالك‌بن متوشلح‌بن اخنوخ و هو ادریس النبی‌بن بارض‌بن مهلائیل‌بن قینان‌بن انوش‌بن شیث وهو هبة‌الله بن‌آدم (ع)

بنا بر این نقل تمام آباء‌کرام حضرت پیغمبر (ص) از جناب عبدالله تا حضرت آدم چهل و نه نفر میشوند و از هر یك از آباء کرام حضرت خاتم النبیین (ص) رشته‌هائی از اشراف و بزرگان منفصل میشوند بغیر جناب عبدالله‌بن عبدالمطلب والدماجد حضرت پیغمبر (ص)وآن‌بزرگوار استمراد باحد الذبیحین که‌حضرت پیغمبر (ص)فرمودند«انا ابن الذبیحین»

در عیون الاخبار از حسن‌بن فضال روایت کرده که از حضرت رضا (ع) سؤال کرد از معنای قول پیغمبر (ص) که فرمود انا ابن الذبیحین حضرت رضا فرمود یعنی اسمعیل بن ابراهیم الخلیل علیهما السلام و عبدالله بن عبد المطلب و اسمعیل بن ابراهیم وقتیکه بحد رشد رسید حضرت ابراهیم فرمود «یابنی انی اری فی‌المنام انی اذبحك»

حضرت اسمعیل عرضکرد « یاابت افعل ما تؤمر » و نگفت یاابت افعل ما رأیت « ستجدنی انشاءالله من‌الصابرین »

پس چون حضرت ابراهیم عازم شد بذبح حضرت اسمعیل خداوند قوچی از آسمان فرستاد که املح بود میخورد در سیاهی و میآشامید در سیاهی و بول و پشکل میانداخت در سیاهی و چهل سال در باغهای بهشتی چرا میکرد و از رحم انثی خارج نشده بود بلکه بامر کن موجود شده بود واو فدا شد از برای حضرت اسمعیل پس هرچه در منی قربانی میشود فدای حضرت اسمعیل است تاروز قیامت.

ذبیح دیگرجناب عبدالله بن عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بحلقهٔ در کعبه آویخت و نذرکرد که اگر خداوند ده پسر باو مرحمت کرد یك پسرش را در راه خدا ذبح کند پس چون پسرهای او بده رسیدند گفت خداوند وفا کرد مقصودمرا، منهم وفا میکنم از برای خداوند عزوجل، پس پسرهایش را داخل کعبه کرد و بین آنها قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله پدر حضرت پیغمبر (ص) در آمد و او محبوب‌ترین اولادش بود بسوی او و دومرتبه و سه مرتبه قرعه زد بازهم باسم عبدالله بیرون شد

پس جناب عبدالمطلب جناب عبدالله را خوابانید بروی زمین که ذبح کند قریش جمع شدند ومانع‌شدنداو را زنهای جناب عبدالمطلب همه‌صیحه‌زنان و گریه‌کنان آمدندخدمت جناب‌عبدالمطلب عاتکه دختر حضرت عبدالمطلب عرض‌کرد یاابتا عذر بیاور نزد خداوند ازقتل پسرت‌فرمود چگونه عذر آورم عرض‌کردبین شترهائی‌که درحرم داری وبین جناب عبدالله قرعه بزن

پس شترهارا حاضر کرد و بین ده شتر وجناب عبدالله قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله آمد ده ده زیادکرد تاقرعه بین صدشتر وبین عبدالله زد قرعه باسم صد شتر درآمد

پس قریش از شعف چنان تکبیری گفتند که‌کوه‌های مکه بلرزه در آمد عبدالمطلب فرمود سه مرتبه قرعه میزنم اگر هرسه مرتبه قرعه باسم صد شتر درآمد آنهارا ذبح میکنم عوض‌عبدالله پس هرسه مرتبه قرعه باسم صدشتر درآمد

پس جناب زبیر و ابوطالب برادر های ابوینی جناب عبدالله آن بزرگوار را از زیر پاهای پدر کشیدند بقسمی که‌پوست صورت جناب عبدالله‌که روی زمین بود خراشیده شد پس برادرها آن بزرگوار را بلند کردند وبوسیدند وخاك از صورت وبدن ولباسهای او پاك نمودند

الحاصل اولاد امجاد عبدالله و جناب آمنه بنت وهب منحصر بـود بحضرت خاتم‌النبیین(ص) و والدهٔ جناب عبدالله بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائذ المخزومی بود وحضرت پیغمبر (ص) برادر و خواهر نسبی نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چـون آن بزرگوار دو مرضعه داشتند علی المشهور اول **ثوبیه** کنیز **ابولهب** بود و او یك پسر نسبی داشت مسمی به **مسروح** و چند روزی جناب پیغمبر را شیر داد وقبل از آن بزرگوار جناب **حمزه** عموی پیغمبر (ص) را شـیر داده بود چنانچه درتاریخ‌گزیده است پس‌جناب حمزه برادر رضاعی حضرت‌پیغمبر(ص) است

وثقة الاسلام قمی در منتهی الامال روایت فرموده‌که حضرت امیرالمؤمنین (ع) بحضرت پیغمبر (ص) عرضکرد که‌آنحضرت دختر **حمزه** را تزویج نماید پیغمبر (ص) فرمود مگر نمیدانی که او دختر رضاعی من‌است وجناب حمزه چهار سال قبل‌از حضرت پیغمبر (ص) متولدشده بود

و در اصابه است که **ثوبیه** بعد از حضرت رسول (ص) جناب ابی سلمة بن عبدالاسد را شیر داد و او شوهر جناب ام‌السلمه بود، در خـیرات حسان محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه فرمود کـه جناب ثوبیه ابی‌سلمه وعبدالله ابن‌جحش‌را شیرداد

دوم از دو مرضعه حضرت رسول (ص) **حلیمه سعدیه** بنت **ابی ذؤیب** و زوجه **حارث ابن عبدالعزی** بود .

و در درالمسلوك است که آن مخدره سه اولاد نسبی داشت یك پسر و دو دختر **عبدالله وانیسه وجذامه**

ودراصابه است که این مخدره جناب ابوسفیان بن‌حارث‌بن عبدالمطلب را هم شیر داده بـود

و در ناسخ التواریخ است که جناب عثمان بن مظعون هم‌برادر رضاعی حضرت پیغمبر(ص) بود وظاهراً حضرت **آمنه** اورا شیر نداده وحضرت‌هم ازمادر او شیر نخورده و مادر رضاعی دیگری هم حضرت پیغمبر (ص) نداشته پس جناب **عثمان بن مظعون** یا از **ثوبیه** شیر خورده یا از **حلیمه** پس معلـوم شد کـه **مسروح** و **عبدالله** و **انیسه** و **جذامه** اولاد نسبی ایـن دو مرضعه حضرت پیغمبر (ص) بودند و جناب حمزه و ابوسفیان بن حارث‌بن عبدالمطلب و ابوسلمه و عبدالله بن جحش و عثمان‌بن مظعون اولاد رضاعی دو مرضعه حضرت پیغمبر (ص) بودند وجد اول حضرت رسول (ص) جناب عبدالمطلب بن هاشم بود الملقب بشیبة الحمد و سید البطحاء المکنی بابوحارث و مـادر جناب

عبدالمطلب سلمی بنت عمرو الخزرجیه است وچاه زمزم را آن بزرگوار حفر فرمود

ودر **مصباح المتهجدین** است که جناب عبدالمطلب در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود در دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت حضرت رسول (ص) و قبر شریف ایشان وجناب عبدمناف جدشان و جناب ابوطالب وجناب خدیجهٔ کبری درحجون است که معروف است بقبرستان ابـوطالب و از جناب عبدالمطلب منفصل میشود حضرت ابیطالب واولاد امجادش

و **ایضاً** از جناب عبد المطلب منفصل میشود جناب عباس و اولادش و از اولاد جناب عباس است ابراهیم امام وعبدالله سفاح ومنصور دوانیقی ابناء محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عبدالله سفاح اول از خلفاء بنی العباس است که در دوازدهم ربیع الاول سنهٔ صد و سی و دو بـا او بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی امیه منقرض شد و خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت خلافت آنها تقریباً پانصد و بیست وچهارسال بود چنانچه در **درالسلوك** فرموده و آخر آنهـا المستعصم بالله عباسی بود که او را هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بقتل رسانید بهمراهی جناب خواجه نصیر طوسی در سنهٔ ششصد و پنجاه و شش و دولت بنی العباس را منقرض نمود و مادهٔ تاریخش کلمه خون است **وسعدی** میگوید :

در آن وقتیکه مارا عمر خوش بود ز هجرت ششصد وپنجاه و شش بود •

و اسماء خلفاء بنی العباس وحالات هریك درخاتمهٔ باب هفتم اجمالا ذکر خواهد شد

ودر **اسدالغابه** است که جناب عباس دوسال از حضرت پیغمبر (ص) بزرگتر بود ودر جنك بدر با مشرکین مکه همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول (ص) رسید اظهار اسلام نمود و گفت کرهاً با مشرکین آمده ام و جناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب سی و دو در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سال هشتاد و هفت و در بقیع شریف دفن شد انتهی

و جناب عبدالله بن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شد در مکه معظمه و در اواخر عمرش اورا عبدالله بن زبیر از مکه اخراج نمود بطائف و در طائف از دنـیا رفت و آنجا دفن شد در سن هفتاد و یك یادر سن هشتاد سالگی وجناب محمد حنفیه برجنازهٔ او نماز خواند وجناب علی بن عبدالله بن عباس در هفدهم رمضان سنهٔ اربعین هجری متولد شد که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نوزدهم همان ماه و همان سال ضربت بفرق نازنینشان وارد شد لذا اسمش را علی گذاردند وکنیه اش را ابوالحسن

و در **حبیب السیر** است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اجمل آنهـا بود و جسدی جسیم ولحیهٔ طویل و پاهای بزرك داشت و طول قامتش بمرتبهٔ بود که هر گـاه طواف میکرد گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و علی بـا طول قامتش تا منکب و شانه پدرش عبدالله بود و عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تامنکب پدرش جناب عبد المطلب بود انتهی

و جناب محمدبن علی بن عبدالله بن عباس پدر ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دوانیقی در سنهٔ صدو بیست وچهار ازدنیا رفت

و **جد دوم** حضرت پیغمبر (ص) جناب هاشم بن عبد مناف است والده ماجده جنـاب هاشم عاتکه بنت مرهٔ سلیمیه است و او بـا برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توأمین متولد شدند و انگشت احدهما چسبیده بود به پیشانی دیگری در وقت جدا کردن خون جاری شد و گفته شد بین اولاد ایـن دو برادر همیشه خونریزی خواهد بود

و در **عمدة الطالب** است که جناب **هاشم** در **غزه** از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش هم درآنجا است

و غزه بالغین والزاء معجمتین از اراضی شام است و از آنجا تا عسقلان دو فرسخ است
و از جناب هاشم منفصل میشود مخدره مکرمه فاطمه بنت اسد والده حضرت علی (ع) پس جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد پسر عمو و دختر عموی بلافاصله یکدیگر بودند
جد سوم حضرت پیغمبر (ص) جناب عبد مناف بن قصی بن کلاب است و اسم او مغیره بود ولقبش قمر بود بجهت حسن و جمالش و والده ماجده‌اش حبی بنت حلیل بود بالمهملة المضمومه و فتح اللام
و از جناب عبد مناف منفصل میشود عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف خلیفه ثالث واهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و مادر عثمان اروی بنت کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبدالشمس بن عبد مناف است
و مادروی بیضاء است المکناة بام الحکیم بنت جناب عبدالمطلب
پس مادر عثمان عمه‌زاده حضرت رسول است و ولید بن عقبة بن ابی معیط بن ابان بن ابی عمرو بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف برادر مادری عثمان بن عفانست و اوست مراد از فاسق در آیه شریفه یاایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا و عثمان درسنهٔ ششم از عام الفیل متولد شد ودر روز هجدهم ذیحجة الحرام سنهٔ سی و پنج هجری از دنیا رحلت نمود وعموی عثمان حکم بن ابی العاص پدر مروان را پیغمبر (ص) سب فرمود و او را از مدینه طیبه اخراج فرمود حکم رفت بطائف همین قسم رانده شدهٔ پیغمبر (ص) بود تا خلافت عثمان آنوقت عثمان او را بمدینه آورد ودرسنهٔ سی ویك هجری حکم بن ابی العاص بجهنم واصل شد
و همچنین عموی دیگر عثمان بن عفان بن ابی العاص که مغیرة بن ابی العاص باشد پیغمبر (ص) خونش را مباح فرمود وتفصیلش درفصل پنجم از باب اول ذکرخواهدشد انشاءالله
وایضاً از جناب عبد مناف منفصل میشوند خلفاء بنی‌امیه و آنها بغیر عثمان بن عفان چهارده نفر بودند اول آنها معاویة بن ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف و معاویه در دهم ربیع المولود سنهٔ چهل ویك بخلافت نشست
و در مصباح است که دردوازدهم ربیع الاول سنهٔ صد و سی ودو مردم باابوالعباس سفاح ابن محمد بن عبدالله بن عباس بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی‌امیه و بنی مروان منقرض شد بدست ابو مسلم خراسانی جمعاً مدت دولت بنی‌امیه میشود نود ویکسال و دوروز که مطابق میشود با هزار و نود و دو ماه و دو روز و بعد از بدرك رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت وشش هجری باشد عبدالله بن زبیر مدعی خلافت شد و در سوم ماه رجب همان سال بخلافت مستقر شد واهل مکه معظمه و مدینه طیبه و یمن و عراق باوی بیعت نمودند تا نیمه جمادی الثانیه هفتاد و سه هجری که اورا درمکه معظمه حجاج بن یوسف الثقفی بقتل رسانید
پس مدت خلافت ابن زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از ایام خلافت بنی‌امیه و بنی‌مروان هشتاد و چهار سال و بیست روز که مطابق باهزار و هشت ماه و بیست روز میشود
در شرح صحیفه از تفسیر کبیر فخر رازی از قاسم بن فضل ازعیسی بن بارزه روایت کرده که بعد ازصلح حضرت مجتبی (ع) بامعاویه عرض کرد « یا مسود وجوه المؤمنین » آخر با معاویه صلح فرمودی ؟
حضرت فرمود جدم پیغمبر (ص) در خواب دید که بنی‌امیه مثل بوزینه یك یك بمنبر او بالا

میروند ، این مطلب خیلی بر آنحضرت ناگوار آمد جبرئیل نازل شد و سوره مبارکهٔ قدر را آورد « انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر » یعنی شب قدر بهتر است از سلطنت هزار ماه بنی‌امیه که بدون شب‌قدر باشد

پس **قاسم** گفت حساب کردیم ملك بنی‌امیه را دیدیم هزار ماه است بدون زیاده و نقیصه و اسماء خلفاء بنی‌امیه و احوالات هریك اجمالا در خاتمه باب هفتم ذکر میشود انشاءالله ولابد است درمقام ازتنبیه بردوامر :

امر اول

بدانکه در بعضی از زیارات ماثوره مثل زیارت عاشوراء معروف لعن‌فرموده‌اند بر بنی‌امیه قاطبة لکن درباره بعضی از بنی‌امیه دراخبارشریف مدح‌وارد شده .

منجمله جناب **سعد الخیر** بن عبد الملك بن‌عبدالعزیز بن عبد الملك بن مروان بن حکم‌بن ابی‌العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف

در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد **سعدالخیر** برادر زادهٔ **عمربن عبدالعزیز** برحضرت باقر(ع) وآن بزرگوار او را **سعدالخیر** نامیده بود در حالتیکه گریه میکرد

حضرت فرمود یا**سعد** چراگریه میکنی ؟

عرضکرد چگونه گریه نکنم وحال آنکه از شجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده است

حضرت‌فرمود تو از آنها نیستی «اموی مناهل البیت »آیا نشنیدی قول خداوند تعالی را که میفرماید **ومن تبعنی‌فانه منی**

و منجمله محمد بن ابی حذیفة‌بن عتبة‌بن ربیعة بن عبد الشمس‌بن عبد مناف که عتبه جدش بآن شقاوت بود که در جنك بدرکبری علمدار مشرکین بود و بشمشیر امیر المؤمنین (ع) خودش و برادرش **شیبه** و پسرش **ولید** بدرك واصل شدند و عمه‌اش **هند جگرخوار** بنت **عتبة** و زوجهٔ **ابوسفیان** و مادر **معاویه** بآن شقاوت معذالك جناب محمد بن ابی حذیفة بن عتبه از جمله شیعیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بود و عامل آنحضرت بود در مصر ومعاویه پسرعمه‌اش خیلی تکلیف نمود اورا بسب حضرت امیرالمؤمنین (ع) و برائت ازآنحضرت **محمدبن‌ابی‌حذیفه** حاضر نشد

و در اصابه است که او کاغذها مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر (ص) در طعن بر **عثمان** اهل مصر بیعت نمودند با **محمدبن‌ابی‌حذیفه** بامارت مصر بغیر جماعتی که از آنها بود **معاویة‌بن‌خدیج** ملعون قاتل جناب **محمدبن‌ابی‌بکر** ووقتیکه معاویه رفت بغزوهٔ صفین اول آمد بمصر و بخدعه **جناب محمدبن ابی‌حذیفه** را با جمعی گرفت و محبوس نمودند وبعد او را بقتل رسانید .

و منجمله ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی‌امیه قائلند بر فضیلت امیر المؤمنین (ع) برخلفاء ماضین و ازایشان‌است **خالدبن‌سعد بن‌ابی العاص** بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف‌و**عمر بن** عبدالعزیز بن‌عبدالملك بن مروان بن‌حکم

امر دوم

در نهج‌البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین (ع) مکتوبی نوشت در جواب کاغذ معاویه « ومن فقراته:واما قولك انتم‌بنوعبدمناف فکذلك نحن ولکن‌لیس امیة کهاشم ولاحرب کعبدالمطلب

ولا ابوسفیان کابیطالب ولا المهاجر کالطلیق ولاالصریح کاللصیق ولا المحق کالمبطل ولا المؤمن کالمدغل الی‌آخره»

از این فرمایش معلوم میشود که نسب بنی‌امیه بعبد مناف نسب صحیحی نیست بلکه خود را بعبدمناف چسبانیده‌اند

وایضاً درکتاب دیگری که حضرت امیر المؤمنین (ع) بمعاویه نوشت «من‌فقراته: انا صنائع ربنا والناس بعدصنائع لنا»

تا آنکه میفرماید « ومنا النبی و منکم المکذب و منا اسدالله و منکم اسد الاحلاف و منا سیدا شباب اهل الجنة و منکم صبیة النار و منا خیرة نساء العالمین و منکم حمالة الحطب الی آخره . . » .

بیان : درشرح‌ابن‌ابی‌الحدیدمیفرماید ما حاصله «قوله‌ع انا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا هذاکلام عظیم عال علی‌الکلام و معناه عال علی المعانی یقول لیس لاحد من‌البشر علینا نعمة بل‌الله تعالی هو الذی انعم علینا فلیس بیننا و بین‌الله واسطة و الناس باسرهم صنائعنا فنحن الواسطه بینهم و بین‌اللهوهذا مقام‌جلیل ظاهره ماسمعت‌و باطنه‌انهم عبیدالله وان‌الناس عبیدهم»

و مراد از مکذب ابوسفیان‌بن حرب‌ست که مکذب پیغمبر (ص) بود و مراد از اسد الاحلاف عتبة بن ربیعه است پدر هند جگر خوار اصل حلف بمعنای معاقده و معاهده است بر تعاضد و تساعد قوله‌ع‌ومنکم صبیة‌النار:

این کلمه ایست که پیغمبر (ص) بعقبة بن ابی‌معیط‌بن ابان‌بن ابی عمروبن امیة‌بن عبد الشمس بن عبد مناف پدر ولید فاسق فرموده هنگامیکه او را بقتل رسانیدند گفت من للصبیة یا رسول الله یعنی‌بچه‌های مرا که‌کفالت کندحضرت فرمود کفیل‌آنها آتش‌جهنم است قوله ع و منکم‌حمالة الحطب مراد ام جمیل دخترحرب خواهر ابوسفیان و زوجه ابولهب‌است

ودر کامل بهائی است که **امیه** نه از قریش بود و نه از عرب بلکه غلام رومی بود که عبدالشمس او را تبنی نمود پس‌بنی‌امیه رومی‌هستند

و در بحار از الزام النواصب نقل میکند که امیه از صلب عبد الشمس نبود بلکه از رومیان بود وعبدالشمس اورا استلحاق کرد

و در شرح ابن ابی الحدید است مناکحاتی که بین **بنی هاشم** وبین **عبدالشمس** واقع شد درچند مورد بود:

منها تزویج حضرت خاتم النبیین (ص) بود صبیهٔ مکرمهٔ محترمهٔ خود زینب را به **ابی العاص** بن ربیع‌بن‌عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبد مناف سلام‌الله علیه قبل از بعثت و قبل از حرام شدن تزویج مسلمین دختران خودرابکفار

و منها تزویج حضرت خاتم النبیین (ص) بود دو دختر مکرمتین محترمتین خود **رقیه** و **ام‌کلثوم** را سلام‌الله علیهما به **عثمان** بن عفان‌بن ابی‌العاص‌بن امیة‌بن عبد الشمس بن عبد مناف

ومنها تزویج **ابی‌لهب** بودام‌**جمیل** دختر **حرب‌بن‌امیه** را درجاهلیت

ومنها تزویج پیغمبر (ص) بود **ام‌حبیبه‌**دختر**ابوسفیان**را

و منها تزویج **عبدالله** بن عمروبن عثمان بن عفان بود **فاطمه** دختر **حسین‌بن علی‌بن ابیطالب** را انتهی ماحاصل کلامه

و در تهذیب از حضرت باقر (ع) روایت کرده که به **جابر جعفی** فرمود « اذا انحرفت عن صلوة مکتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن بنی امیه»

مخفی نماند بعضی از بنی‌امیه ثابت قدم بودند با حضرت امیر المؤمنین (ع) و از مؤمنین و نیکان بودند مثل **جناب خالد بن** سعد بن عاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبد منـاف و دو برادرش **ابان وعمرو** که از بیعت با **ابی بکر** امتناع نمودند

و در مجالس المؤمنین است که **خالد** گفت یاامیرالمؤمنین انکم لطوال الشجر و طیبة الثمر و نحن متبع لکم، و بعد از مدتی که بنی‌هاشم کرهاً با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کرهاً بیعت کردند انتهی

وجناب خالد از اجلاء و کملین اصحاب حضرت امیر بود و یکی از آن دوازده نفریست که رفتند بمسجد برای انکار کردن بابی بکر و باوی محاجه نمودند چنانچه در **بحار** است و مثل **جناب محمد بن ابی حذیفه** بن عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف که مادر او دختر **ابی سفیان** بودواو خود ازخواص دوستان امیرالمؤمنین(ع) بود

و در شفاء الصدور است که سالها در زندان **معویه** که خالش بـود بمـاند و بـا او مخالفت نمود

و ایضاً از جناب عبدمناف منفصل میشود **جناب عبیدة بن الحارث** بـن مطلب بن عبد مناف که ده سال ازحضرت رسول(ص) بزرگتر بود ودرغزوه بدر کبری شهید شد

و ایضاً از جناب عبد مناف منفصل میشود **محمد** بن ادریس بن شافع بن سائب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف الشهیر بالامام الشافعی فوت او روز جمعهٔ آخر مـاه رجب سنهٔ دویست وچهار هجری بود درمصر وقبرش هم در مصر معروف است و قبر جناب عبد مناف در مکهٔ معظمه است درقبرستان معلی

و جد چهارم حضرت پیغمبر (ص) **جناب قصی** بن کلاب است و قصی مصغراً اسم اوزید بود و والده‌اش **فاطمه بنت سعد** بود و **جناب قصی** ملقب است بمجمع چون قوم و قبیلهٔ خود را از شعب وجبال واودیه جمع کرد بمکه معظمه و قبر او در مکه نزدیك قبر عبد مناف و عبد المطلب وابوطالب است

و از جناب قصی قبیلهٔ بنی شیبه جدا میشود چون بنی‌الشیبه از اولاد عبد الدار بن قصـی میباشند و کلید کعبه معظمه‌دردست آنها بوده

و ایضاً از جناب قصی منفصل میشود مخـدرهٔ مکرمهٔ **خدیجهٔ کبری بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی** وقبر جناب خدیجه نیزدرقبرستان ابوطالب معروفست

و ایضاً از جناب قصی منفصل میشود برادر زادهٔ حضرت خدیجهٔ کبری **زبـیر بن** عوام بن خویلد واهل تسنن اوراازعشرهٔ مبشره میدانند

وزبیر خالوزادهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا و عمه‌زادهٔ حضرت پیغمبر (ص) و حضرت امیرالمؤمنین ع است چون والدهٔ زبیر **صفیه** بنت جناب عبد المطلب است و زبیر داماد ابی‌بکر است **چون اسماء ذوالنطاقین** دختر **ابی بکر** زوجـهٔ **زبیر** بـود و **عبدالله بن زبیر** از **اسماء** بنت **ابوبکر** است و اسماء به **عبدالله** حامله بود کـه از مکه بمدینه هجرت نمود و او در سنهٔ هفتاد و سه هجری چند روز بعدازفوت پسرش **عبدالله** ازدنیارفت درسن صدسالگی

و زبیر در جنك جمل سنهٔ سی وشش هجری در بصره کشته شد وعموزاده‌های خدیجه ورقة بن

نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی وعدی بن نوفل وصفوان بن نوفل همه ازجناب قصی منفصل شده‌اند

وجد پنجم حضرت خاتم النبیین (ص) جناب کلاب بن مره است و مادر او هند بنت سریر است و از جناب کلاب جمعی ازاشراف جدامیشوند.

منها مخدره مکرمه آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب والدهٔ ماجدهٔ حضرت رسول (ص) و برادر زادهٔ حضرت آمنه سعد بن ابی وقاص بن وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب که اهل تسنن اورا ازعشرهٔ مبشره میدانند

وسعد وقاص سنهٔ پنجاه وپنج هجری در سن هفتاد وچهار یا درسن هشتاد سالگی ازدنیا رفت.

واو آخر کسی بود که از عشرهٔ مبشره ازدنیا رفت واو بنای شهر کوفه را گذاشت و عمر بن سعد وقاص قاتل حضرت سیدالشهداء (ع) است

و برادر زادهٔ سعد وقاص جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص است الملقب به مرقال که درجنگ صفین دررکاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شهید شد

ومنها عبدالرحمن بن عوف بن عبد الحارث بن زهرة بن کلاب است که اهل تسنن او را از عشرهٔ مبشره میدانند و او شوهر ام کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط وخواهر امی عثمان بن عفان و خواهر ابوبنی ولید بن عقبه بود وعبدالرحمن به قارون الامة ملقب بود وحضرت رسول (ص) بین او وبین عثمان عقد اخوت بست وده سال ازحضرت پیغمبر (ص) کوچکتر بود

و در کلمهٔ طیبه مرحوم ثقة الاسلام نوری از کتاب اسد الغابه نقل کرده که از عبدالرحمن عوف هزار شتر وصد اسب وسه هزار گوسفند متخلف شد وآنقدر طلا از او باقی ماند که آنرا باتبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد وچهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار وهمشیره عبدالرحمن بن عوف که هاله نام بود زوجه جناب عبدالمطلب بود وازآنمخدره متولدشد جناب حمزة بن عبدالمطلب

و جماعتی از اصحاب پیغمبر (ص) گفتند ما برعبدالرحمن میترسیم بجهت آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید کسب کرده بپاکیزگی وخرج کرده بپاکیزگی

پس این کلام به ابوذر رحمة الله علیه رسید خشمناك بطلب کعب بیرون شد و استخوان چانهٔ شتری بدست گرفت ودرجستجوی کعب برآمد

پس بکعب گفتند که ابوذر ترا میطلبد

کعب فرار کرد وبعثمان پناه برد وقصه را بجهت او نقل کرد

پس ابوذر بسراغ او رفت تا بخانهٔ عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و پشت سر عثمان نشست ازترس ابوذر

پس ابوذر گفت دور شو ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست بآنچه عبدالرحمن گذارده دروغ گفتی ودروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن اورا رد نکرد تاآنکه بیرون شد

و جد ششم حضرت رسول (ص) جناب مرة بن کعب است و مادر او مخشیة بنت شیبا نست و برادر اوعدی جدعمر بن الخطابست

و از جناب مرة دو قبیلهٔ بزرك منفصل میشود یکی قبیلهٔ بنی مخزوم و دیگر قبیلهٔ تیم و از قبیلهٔ بنی مخزوم است جناب ام السلمه بنت امیة بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقظة بن مرة زوجهٔ محترمه حضرت رسول (ص) و دو پسر عم ابن مخدره یکی ابوجهل بن هشام بن

مغیره ودیگری خالدبن ولید بن مغیره بودند

و از قبیلهٔ بنی تیم است ابوبکر بن عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعدبن تیم بن مرة

وایضاً از این قبیله است مادر ابـا بکر سلمی المکناة بام الخیر بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعدبن تیم که نسب ابابکر اباً واماً در جناب مرة با نسب جناب پیغمبر خاتم (ص) متحدمیشود و اهل تسنن او را ازعشرهٔ مبشره میدانند

و در مصباح المجتهدین است که ابابکر روز بیست و هفتم جمادی الاخرة سنهٔ سیزده هجری ازدنیا رفت انتهی

و نیز از این قبیله است طلحة بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مـرة که اهل تسنن او را ازعشرهٔ مبشره میدانند

پس طلحه پسر عم بواسطه ابابکر میشود و پیغمبر (ص) بین او و بین کعب بن مالك عقد اخوت بست وزوجهٔ طلحه حبیبه بنت جحش دختر امیمه عمه پیغمبر (ص) و خواهر حبیبه زینب بنت جحش زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) بود کذا فی تاریخ گزیده

ودرجامع اللطیف فی فضل مکة والبیت الشریف است که طلحه و زبیر روز پنجشنبه دهـم جمادی الاخر سنهٔ سی وشش هجری دربصره درجنك جمل هردو ازاصحاب عایشه بوده‌اند و کشته شدند .

و جد هفتم پیغمبر (ص) جناب کعب بن لوی هست و مادر او ماریه بنت کعب قضاعیه است و سال فوت او ماده تاریخ بود تا عام الفیل که پانصد و بیست سال گذشته بود و از جناب کعب جمعی از اشراف منفصل میشوند :

منهم جنـاب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمح بن عمرو بن مصیص بن کعب واو برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود چنانچه درناسخ است لکن ذکر نکرده که از کدام یك ازدو مادر رضاعی پیغمبر (ص) شیرخورده ازثوبیه یاازحلیمه سعدیه چون ولد نسبی این دو مخدره نبـوده و والده ماجده‌اش سخیله نام بوده و عثمان بن مظعون اول کسی هست از مهاجرین که بامر آنجناب در بقیع دفن شد درسال اول هجرت وایشان از بزرگان صحابه بود

ودراصابه است وقتیکه لبیدبن ربیعه این مصرع شعر راانشادکرد :

«الاکل شیئی ماخلاالله باطل»

عثمان بن مظعون گفت صدقت پس لبید گفت : و کل نعیم لامحالة زائل. فرمود کذبت چـون نعمت بهشت زوال ندارد

منهم عمر بن خطاب بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب که اهل تسنن اورا ازعشرهٔ مبشره میدانند

و علامه مجلسی (ره) میفرماید علی المشهور در یوم بیست و ششم ذی الحجة الحرام سنة بیست و سه هجری خنجر بشکم عمر زدند در روز بیست و نهم بعد از سه روز از دنیا رفت و مادر عمر حنتمه بنت هاشم بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقظة بن مره است که نسب عـمر از جانب پدر بانسب پیغمبر (ص) درجناب کعب متحد میشود و از جانب مادر با نسب آنجناب (ص) درجناب مره متحد میشود

و قتل عمر بن الخطاب بدست ابولؤلؤ السمی به فیروز غلام مغیرة بن شعبه واقـع

شد چنانچه ذکر خواهد شد انشاءالله

و منهم سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط رزاح بن عدی بن کعب که اهل تسنن اورا ازعشرهٔ مبشره میدانند

پس سعید بن زید نوهٔ عموی عمر بن خطاب بن نفیل میشود چنانچه طلحه نوهٔ عموی ابابکر میشود و فوت اودر سنهٔ پنجاهم از هجرت بود در وادی عقیق و جنازه‌اش را حمل نمودند بمدینهٔ طیبه واوشوهرخواهر عمر بن خطاب بود واسم زوجه‌اش فاطمه بود

و منهم عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن مصیص بن کعب و فوت عمرو عاص در سنهٔ چهل و سه هجری در مصر بود و مادر عمروعاص نابغه بود معروفه بزنا پس عجبی نیست که اینقدر دشمن خانواده نبوت باشد

وجد هشتم پیغمبر (ص) جناب لوی بن غالب بود و لوی تصغیر الای وهو النور ومادر لوی عاتکه بنت نجدل بن نضر بوده واز اوجمعی ازاشراف منفصل میشود :

منهم مکرمه سوده بنت زمعه زوجه حضرت رسول (ص)

و منهم عمرو بن عبدود که او را **فارس یلیل** میگفتند و در غزوهٔ احزاب بدست حضرت امیرالمؤمنین (ع) کشته شد

وجدنهم پیغمبر(ص) غالب بن فهراست و مادر اولیلی بنت الحرث بودو از او قبیلهٔ بنی الادرم منفصل میشوند

و جددهم پیغمبر (ص) جناب فهر بن مالك است بکسر الفاء و مادر او جندلة بنت عامر الجرهمیه بوده و از او منفصل میشود ابی عبیدة بن عبدالله بن جراح بن هلال بن اهب بن ضبة بن حارث بن فهر بن مالك

و اسم ابوعبیده عامر است و اهل تسنن او را امین هذه الامة و بعضی از عشره مبشره میدانند و بعضی بعوض او عبدالله بن مسعودرا از عشرهٔ مبشره میدانند

و ابی عبیده در سنهٔ هجدهم هجری در بلده حمص بمرض وبا از دنیا رحلت کرد و معاذ بن جبل پسرش عبدالرحمن بن معاذ نیز در همان سنه دربلده مزبوره بمرض وباازدنیا رفت

و جد یازدهم پیغمبر (ص) جناب مالك بن نضر است والده او عاتکه بنت عدوان است و از مالك اولادی غیر جناب فهر مشهور نیست چنانچه از برای نضر بن کنانه که **جد دوازدهم** آن جناب است وملقب است بقریش اولادی غیر جناب مالك مشهور نیست

و لنعم ماقیل قریش خیار بنی آدم ✿ و خیر قریش بنی‌هاشم ✿ وخیر بنی‌هاشم کلهم ✿ سراج الوجود ابوالقاسم ✿ نبی الاله رسول الهدی ✿ و واسطة الخلق للعالم

و گفته شده که اسم نضر قریش است و بجهة نضارة وجهش او را نضر نامیدند والدهٔ او برة بنت مر بن ادبن طابخه است

و جد سیزدهم آنحضرت جناب کنانة بن خزیمه است و مادر او عوانه بنت سعد است و از جناب کنانه قبیلهٔ بنی اللیث وقبیلهٔ بنی‌عامر منفصل میشود

وایضا ازجناب کنانه رهط جناب ابی‌ذرغفاری جندب بن جناده منفصل میشود

ودر اسدالغابة نسب جندبن جناده‌را منتهی کرده بجناب کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس

وایضاً ازکنانه منفصل میشود **ابوفراس** شاعر

و جد چهاردهم آن بزرگوار جناب خزیمة بن مدرکه است تصغیر خزمه و مادر او سلمی

بنت اسلم است وازخزیمه قبیلهٔ بنی‌اسد منفصل‌میشوند

و **ایضاً** مکرمه زینب بنت جحش زوجهٔ آنحضرت و برادرش عبدالله بن جحش منفصل میشوند و والدهٔ مکرمه زینب و جناب عبدالله امیه بنت جناب عبدالمطلب است که این دو اولاد عمه حضرت رسول (ص) میشوند

و **جد پانزدهم** حضرت رسول (ص) جناب مدرکةبن الیاس است و مادر او خندف است وبنوخندف‌منسوبست‌بآن واینست‌مرادیزیدبن معاویه دراین‌شعر که میگوید:

لست من‌خندف ان لم انتقم من بنی هاشم ماکان فعل

و از جناب مدرکة جناب عبدالله بن مسعود منفصل میشود که بعضی از اهل تسنن ایشان را بعوض ابی عبیده جراح از عشره مبشره میدانند و حضرت رسول (ص) بین او و بین زبیر بن عوام عقد برادری بست

و جناب عبدالله در قرائت قرآن کم‌نظیر بوده و از شمشیر او در غزوهٔ بدر کبری ابوجهل بدرك واصل شد

و **اخبار** وارده در مدح **عبدالله بن مسعود** زیاد است واصرح تمام روایات وارده در حق او روایتی است که در خصال از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود « خلقت الارض لسبعة بهم یرزقون وبهم یمطرون وبهم ینصرون! **بوذر و سلمان و مقداد وعماروحذیفه و عبدالله بن‌مسعود** قال علی (ع) « و اناامامهم وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمة (ع)»

لکن بعضی ازاخبار درقدح‌او نقل‌شده

درتفسیرصافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا معوذتین از قرآنست ؟

فرمود بلی .

آنشخص عرض کرد در قرائت **ابن مسعود** این دو سوره از قرآن نیست و در مصحف **ابن مسعود** هم نیست

حضرت فرمود **ابن‌مسعود** خطا کرده یافرمود دروغ گفته این دو سوره در قرآن است

و **درکتاب حق‌الیقین** است که دومرتبه **عثمان** اورا آزرده کرد یکی آنکه چون بجنازه **جناب اباذر** نماز کرد چهل تازیانه براو زد و مرتبه دیگر چون‌مصحف‌را ازاو طلبیدکه بامصحف خود موافق‌کند واو نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه روز بعد رحلت فرمود در سنهٔ سی‌ودو هجری

وجد شانزدهم آن‌بزرگوارجناب الیاس‌بن‌مضراست ومادرالیاس‌ربابست وزوجه جناب الیاس مخدره خندف است که یزیدبن معاویه دراشعارش میگوید: (لست‌من‌خندف‌ان لم تنتقم ـ من‌بنی‌هاشم ماکان فعل) الی‌آخر ودرحیوة الحیوان است وقتیکه جناب‌الیاس‌ازدنیا رفت‌زوجه‌او خندف خیلی‌مهموم ومتأسف شد و برخود حرام کرد رجال وبوی‌خوش را ونذرکرد درآن بلدی‌که جناب الیاس ازدنیارفته نماند ومیان‌خانه سکنی‌نکند وچون جناب الیاس روز پنجشنبه ازدنیارفته بود جناب‌خندف نذرکردکه هرپنجشنبه از صبح تاشام بشوهرگریه‌کند ـ انتهی

ودر درالمسلوك است‌که قبیلهٔ **بنی‌تمیم** وقبیلهٔ **بنی‌ضبه** ازاومنفصل میشوندواز بنی‌الضبه است **شمربن‌ذی‌الجوشن الضبابی**

و در تاریخ ابن‌خلکان است که‌از جناب الیاس منفصل میشود لعبان بن سعیدبن مسروق النوری‌واین‌الیاس غیرازالیاس پیغمبراست که خداوند در قرآن فرموده وان الیاس لمن‌المرسلین چون‌الیــاس‌پیغمبر پسر الیعاذار بن‌هرون‌است‌که نوادهٔ برادرحضرت‌موسی کلیم‌الله بوده باشد

و جد هفدهم‌جناب رسول خدا (ص) جناب مضربن نزار است بضم المیم و فتح الضاد و مادر مضر سوده بنت عك است واز او قبیلهٔ‌بنوذبیان وبنی هلال وقبیلهٔ‌بنی‌ثقیف منفصل میشوند و از قبیلهٔ بنوذبیان است نابغه ذبیانی شاعر و از قبیلهٔ بنی‌هلال است سلیم بن قیس الهلالی وازقبیلهٔ بنی‌ثقیف‌است‌مختاربن ابی‌عبیده ثقفی‌وحجاج‌بن یوسف‌ثقفی

و جد هیجدهم آن بزرگوار جنــاب نزار بن معد است بکسر النون من النزرای القلیل وامه معانة بنت حوشم .

و دو قبیلهٔ بزرك عرب از ایشان منفصل میشوند یکی قبیلهٔ ربیعه دیگری قبیلهٔ مضر که ربیعه ومضر پسران جناب نزار بودند

و ایضاً قبیله بجیله از جنــاب نزار منفصل میشود و از آن قبیله است‌جریربن‌عبدالله البجلی که‌او از صحابه بود

و ایضاً از جناب نزار منفصل میشود قبیلهٔ بکربن وائل و از این قبیله است قبیلهٔ قس‌بن ساعده که در جود و سخاوت ضرب المثل است واو اول کسی است که در مکهٔ معظمه اظهار توحید نمود با ورقة‌بن‌نوفل وزیدبن‌عمروبن نفیل چنانچه از جوهری نقلشده

ایضاً واز این‌قبیله است مسیلمة الکذاب

و جد نوزدهم خاتم النبیین (ص) جناب معدبن عدنان است معد بتشدید الــدال علی وزن مرد والده او مهده بود و از او نعمان‌بن منذرکه‌آخر ملوك حیره است و بجود و سخاوت مشهور است منفصل میشود

و جد بیستم حضرت خــاتم النبیین (ص) جناب عدنان است و بنو العدنان قبیلهٔ هستند از ولد اسمعیل‌بن ابراهیم(ع) دعرب عدنانیه منسوب بایشان هستند

خاتمه

بدانکه حضرات‌اهل تسنن میگویند ده نفر از صحابه را پیغمبر خــاتم (ص) بشارت بیهشت داده و اسم آنهاراعشرهٔ مبشره گفتندوبترتیبی که‌آنها شماره میکنند

اول ابابکربن ابی‌قحافه است دوم عمربن خطاب سوم عثمان بن عفان چهارم علی‌بن ابیطالب(ع) پنجم طلحة‌بن عبدالله ششم زبیربن‌عوام هفتم سعد بن وقاص هشتم سعیدبن زید نهم عبدالرحمن بن عوف دهم ابوعبیدة‌بن‌جراح

و بعضی بعوض ابوعبیده جناب عبدالله بن مسعود را میشمارند ونسب هر یك‌سابقاً معلوم شد و دانستی که همه از قریش منفصل میشوند مگر جناب‌عبدالله مسعود که از فوق قریش منفصل میشود و سعد و قاص آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیــا رفت و نزد طائفه شیعه این حدیث مقبول نیست .بلی حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب(ع) خود قسیم‌الجنة والناراست

و در بحار از احتجاج از سلیم‌بن قیس‌هلالی روایت کرده که چــون در جنك جمل

امیرالمؤمنین (ع) مقابل اهل بصره شد زبیر را فریاد نمود زبیر باطلحه آمدند حضرت فرمود والله شما میدانید که‌اصحاب جمل ملعونند بلسان پیغمبر(ص)

زبیر عرضکرد چگونه ما ملعونیم وحال آنکه مااز‌اهل بهشتیم

حضرت فرمود اگر من‌شمارا اهل‌بهشت‌میدانستم مقاتله باشمارا حلال نمیدانستم

زبیر عرض کرد آیا نشنیده اید حدیث سعیدبن عمروبن‌نفیل را که از پیغمبر شنید که ده نفر ازقریش ازاهل بهشتند ؟

حضرت فرمود بلی شنیدم که سعید این حدیثرا درخلافت عثمان بجهت او نقل کرده .

زبیر گفت‌آیا دروغ گفته ؟

حضرت فرمود من چیزی‌نخواهم‌گفت تااسم آنهارا‌نبری

پس‌زبیر اسم نه نفررا‌برد

حضرت‌فرمود دهم آنها کیست؟

زبیر عرضکرد شما هستید

حضرت فرمود پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم و اما آنچه تو ادعا کردی از برای خودو برای اصحابت من‌منکرم

زبیر گفت آیا‌گمان‌کردی که‌سعد دروغ‌گفته به پیغمبر(ص)

حضرت فرمود از من‌گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است والله که بعضی از اینها درتابوتی هستند در چاهی که‌در اسفل درکات جهنم است و بر سر آنچاه سنگی‌هست که‌وقتیکه خداوند بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنك را ازروی جهنم بردارد این مطلب را از پیغمبر (ص) شنیدم

پس زبیر برگشت درحالتیکه‌گریه میکرد

باب اول

دراسم ولقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و وفات

حضرت خاتم النبیین (ص)

ودر تعیین زوجات و اولاد واقارب و حواریین آنحضرت ودر بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار ودر ذکر قبور متبرکهٔ واقعه درمکه معظمه واطراف آن و در این باب دوازده فصل و یک خاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه ونسب آن بزرگوار

بدانکه اشهر اسماء مقدسه آن بزرگوار **محمد** (ص) است و اشهر القاب شریفه‌اش (مصطفی و خاتم النبیین) است و اشهر کنای آنحضرت **ابوالقاسم** است و والد ماجدش **جناب عبدالله بن عبدالمطلب** است و این بزرگوار قبل از ولادت حضرت پیغمبر (ص) در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن بیست و پنجسالگی یا بیست و هشت سالگی و در مدینهٔ طیبه در دار النابغه جعدی دفن شد و والدهٔ جناب عبدالله و جناب ابیطالب و جناب زبیربن عبد المطلب فاطمه بنت عمروبن عائذبن عبدبن‌عمران‌بن مخزوم‌بن یقظة بن مرة بن کعب‌است

و والدهٔ حضرت پیغمبر (ص) آمنه بنت وهب‌بن عبد مناف‌بن زهرة‌بن کلاب‌بن مرة است که‌جدششم آنجناب‌است

و والدهٔ جناب آمنه مرة بنت عبدالعزی بن عثمان‌بن عبدالداربن قصی‌بن کلاب‌است

ودر مقدمه کتاب گفته شد که حضرت رسول (ص) برادر وخواهر نسبی نداشتند چنانچه خال وخاله نسبی‌هم نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد و کسیکه حضانت نمود وجود مقدس پیغمبر (ص) را جناب ام ایمن برکة‌بن ثعلبه بود. **و در اصابه** ازحضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمودام ایمن‌امی بعدامی‌وجناب‌ام‌ایمن کنیز عبدالله‌پدر آنحضرت‌با آمنه بنت وهب والدهٔ آنحضرت‌بودو بوراثت‌بپیغمبر(ص)رسیدوبعداز تزویج‌خدیجه اورا آزاد فرمود و تزویج فرمود اورا بعبیدبن زیدالحبشیه‌پس متولد شد از او ایمن و در غزوهٔ خیبر ایمن شهید شد وبعدازعبید حبشیه وبعد از بعثت تزویج شد به زیدبن حارثه که غلام خدیجهٔ کبری بود و اورا بخشیده بودبجناب پیغمبر (ص) آنحضرت او را آزاد کرد بعد ام‌ایمن را باو تزویج فرمود پس متولد شد از او **اسامة‌بن زید**

ودر اسدالغابه است که بعد از حضرت پیغمبر (ص) بفاصله پنج ماه **ام‌ایمن** از دنیا[1] رحلت فرمود.

فصل دوم

در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار و یوم آن از ایام هفته
و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه
و در تعیین سال ولادت و در آن سه امر است

امر اول

در ساعت ولادت و یوم ولادت آنحضرت از ایام هفته

علامه مجلسی (ره) میفرماید مشهور بین علمای امامیه و مداول اخبار آنستکه آنجناب بعداز طلوع فجر روز جمعه متولد شد و مشهور بین مخالفین آنستکه بعدازطلوع فجر روز دوشنبه متولد شد .

و **کلینی** فرموده وقت زوال روزجمعه درشعب ابیطالب (ع) درخانه **محمدبن یوسف ثقفی** متولد شد .

امر دوم

در تعیین ماه ولادت باسعادت وروز آن ازایام ماه

در بحارالانوار فرموده اتفاق نموده‌اند امامیه الاشاذی از آنها که ولادت با سعادت خاتم انبیاء (ص) در هفدهم ربیع‌الاول بوده واکثر مخالفین دردوازدهم آن ماه گفته‌اند

و در **اصول کافی** این قول‌را اختیار فرموده و محتمل است تقیه باشد نه اختیاراً و حامله شد والدهٔ ماجده‌اش بآن‌بزرگوار درایام تشریق درنزد جمره وسطی انتهی

و بعضی اشکال فرموده اند که اگر حمل در ایام تشریق باشد و ولادت در هفدهم ربیع‌الاول باید مدت حمل سه ماه وچندروز باشد یایکسال و سه‌ماه وچندروز باآنکه اتفاق‌نموده‌اندکه‌مدت‌حمل از شش‌ماه کمترو از یکسال زیادتر نمیشود و جواب از این اشکال چنانستکه **مرحوم امین‌الاسلام طبرسی در مجمع البیان** در ذیل آیهٔ شریفه « انما النسیء زیادة فی‌الکفر » از **مجاهد** نقل فرموده که مشرکین در هر دو سالی در یکماه حج میکردند تا آنکه اتفاق شد سال حجة الوداع درماه ذیحجةالحرام انتهی

پس ممکن‌است حج‌درسنهٔ ولادت درماه جمادی‌الاخره واقع‌شده باشد

و شاهد بر این فرمایش **مرحوم مجلسی** (ره) **در تحفة الزائرین** استکه جناب **آمنه** در ۱۹ جمادی الاخره بحضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله حامله شد بنابر این مدت حمل نه ماه الا دوروز میشود .

ومخفی نماناد که خانه محمدبن یوسف مال حضرت رسول (ص) بود آن بزرگوار مرحمت فرمود به عقیل‌بن ابیطالب بعد اولاد جناب عقیل او را فروختند بمحمدبن یوسف ثقفی برادر حجاج و مشهور شد بخانه محمدبن یوسف و در زمان هرون‌الرشید مادرش خیزران او را گرفت و مسجد کرد والان معروف‌وزیارتگاه است .

امر سوم

در سال ولادت آن بزرگوار

در کافی و بعضی کتب معتبرهٔ دیگر میفرمایند ولادت آن بزرگوار در عام الفیل چهل سال

قبل ازمبعث شریف بوده
ودر بحار استکه باتفاق امامیه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه‌رجب‌بوده انتهی
و ظاهراً مبعث شریف در بین سال چهل و یکم از ولادت بوده پس بنا بر این اگر مراد سال قمری باشد نه سال شمسی از روز ولادت تا یوم مبعث چهل سال و چهار ماه و ده روز میشود و این تفاوتش از چهل سال تقریباً چهار ماه و قدری میشود و اگر گفته شود در بین سال چهل بوده از روز ولادت تا روز مبعث سی و نه سال و چهار ماه و ده روز میشود و تفاوتش تقریباً هشتماه میشود پس احتمال اول اقرب‌مجازاً هست ازاحتمال دوم

و **در بحار** استکه ولادت آنحضرت در عهد سلطنت کسری انوشیروان عادل بوده بعد از گذشتن چهل و پنجسال از سلطنت او و بعد از گذشتن پنجاه و پنج روز یا چهل روز از **قصه‌اصحاب الفیل**انتهی

مخفی نماناد که **عام الفیل** سالی بود که **نجاشی** سلطان حبشه وزیر خود **ابرهة بن صباح** را بالشکر زیادی و چهارصد فیل روانه نمود بجانب مکه معظمه که آنجا را خراب کنند و احجار آنجارا بدریای مکه اندازند پس خداوند منان قهار بحجارهٔ از سجیل آنها را معذب فرمود و در سورهٔ مبارکهٔ فیل اشاره باین قصه فرموده و در این قضیه بود که **جناب عبد المطلب** فرمود « انا رب‌الابل وان‌للبیت ربأ ».

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم انبیاء (ص) ویوم‌آن ازایام هفته ودرتعیین ماه رحلت ویوم آن‌ازایام ماه ودرتعیین سال‌رحلت‌آن‌بزرگوار ودرعلت‌رحلت آنحضرت ودر این چهار امراست

امر اول

درتعیین ساعت رحلت ویوم‌آن ازایام هفته

امّا ساعت رحلت **در بحار از مناقب** نقل فرموده وقبض قبل ان تغیب الشمس **و** اما یوم **رحلت: مرحوم مجلسی**میفرماید اشهر بین‌علمای‌خاصه‌وعامه آنستکه‌روز دوشنبه بوده

أمر دوم

درتعیین‌ماه رحلت پیغمبر(ص) وروزآن‌ازایام

علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنستکه رحلت آن بزرگوار روزبیست‌وهشتم ماه صفر بوده واکثر علمای عامه دوازدهم ربیع‌الاول گفته‌اند
وکلینی ازخاصه باین قول قائل است وقول‌اول اصح‌واشهراست انتهی
و دربحار از امالی شیخ طوسی (ره) نقل کرده و توفی رسول‌الله (ص) فی اثنی عشر مضت من‌ربیع‌الاول یوم‌الاثنین ودفن لیلة‌الاربعاء انتهی
و محتمل است فرمایش **کلینی وشیخ طوسی** علیهماالرحمه تقیة باشد نه اخباراً

امر سوم

در تعیین سال رحلت آنحضرت

علامهٔ مجلسی (ره) **درجلاء العیون** میفرماید خلافی نیست که وقت رحلت از سن شریفش شصت و سه سال گذشته بود .

ودراصول کافی و بعضی از کتب معتبره رحلترا درسال دهم از هجرت فرموده‌اند

ودرتهذیب و بعضی کتب معتبره دیگرسال یازدهم ازهجرت فرموده‌اند

و ممکن استکه گفته شود اختلاف بین سنهٔ ده و یازده لفظی و صوری باشد نه واقعی چون اگر سنهٔ هجرت از زمان هجرت که غرهٔ ربیع المولود است اعتبار شود رحلت در سنهٔ دهم میشود و اگر ازاول محرم سال هجرت اعتبارشود رحلتدرسنهٔ یازدهم میشود

و **در اصول کافی** استکه ولادت شریف چهل سال قبل البعثة بوده و بعد از بعثت سیزده سال درمکه معظمه اقامت فرموده ودهسال درمدینه طیبه انتهی

و **در بحار** نقل فرموده اتفاق امامیه را بر آنکه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه مبارك رجب بود و سابقاً گفته شد که ظاهراً مبعث شریف درماه رجب بین سال چهل و یك بوده پس از روز ولادت تا روز بعثت چهل سال وچهار ماه وده روز میشود و ظاهراً هجرت درغره ربیع المولود بین سال سیزدهم از بعثت واقع شده بهمان علتی که در امر سوم از فصل دوم گفته شد که اقرب مجازاً باشد پس‌ازروز بعثت تاروز هجرت دوازده سال و هفت ماه وسه‌روز میشود تقریباً که از سیزده سال چهارماه وبیست وهفتروز کمتر میشود واگر گفته شود بین سال چهارده بوده از زمان بعثت تا هجرت سیزده‌سال وهفتماه و سه روز میشود پس احتمال اول اقربست بسیزده تمام از دوم و ظاهراً رحلت نیز در بین سال دهم از هجرت واقع شده بهمان علت که گفته شد که از روز هجرت تا روز رحلت بنا بر مختار دهسال الاسه‌روز میشود تقریبا پس از روز ولادت تا روز رحلت بنا بر مختار شصت‌ودوسال ویازده ماه وده روز میشود تقریبا

امر چهارم

درعلت‌رحلت‌حضرت خاتم‌انبیاء(ع)

شیخ الطایفه درتهذیب میفرماید «قبض مسموما»

ودر بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند فرمود زن یهودیه آنحضرترا مسموم نمود در ذراع ذبیحه و آن جناب ذراع وشانه ذبیحه‌را دوست میداشت وکراهت میداشت گوشت سرین ذبیحه‌را چون نزدیك است بمحل بول حیوان و چون حاضر نمودآن‌زن یهودیه ذراع مسموم‌را پیغمبر (ص) قدری‌میل‌فرمود

پس آن ذراع بسخن آمدعرضکرد یارسول‌الله‌من مسموم میباشم

آنحضرتوا گذارد آنراو آن‌زهردروجودمقدس آن‌بزرگوارانرکردآنحضرت ازدنیا رحلتفرمود

و در ناسخ التواریخ است که آنزن یهودیه دختر **حارث یهودی خیبری** و برادر زادهٔ **مرحب‌خیبری** بود که‌هردورا امیرالمؤمنین(ع) کشت حضرترابگوشت وشه برغاله‌مسموم‌نمود.

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمات آن بزرگوار
ودر این دوامر است

امر اول
در ذکر اسماء زوجاتیکه قبل‌از حضرت پیغمبر (ص) ازدنیا رفتند وآنها دونفر بودند

الاولی مخدره مکرمه جناب خدیجه کبری بنت خویلدبن اسدبن عبد العزی بن قصی بود که نسبش باپیغمبر (ص) در قصی متحد میشود واول زوجهٔ که پیغمبر (ص) تزویج‌فرمودآن محترمه بود و تاآن مخدره در دنیا بود آنحضرت زوجهٔ دیگری اختیار نفرمود چنانکه تا **صدیقه کبری** سلام‌الله علیها دردنیا بودحضرت‌امیرالمؤمنین(ع) زوجهٔدیگری اختیارنفرمود

و جناب **خدیجه** افضل زوجات آنحضرت بود و تمام اولادهای حضرت رسول (ص) از آن مخدره بود غیرجناب**ابراهیم**که ازکنیزی‌بود مسماة به **ماریه قبطیه**

ودر مصباح المتهجدین است که تزویج آن مخدره در دهم ربیع‌الاول بود و در آنحال ازسن شریف‌حضرت‌پیغمبر(ص) بیستوپنج‌سال گذشته بود

و احمد(محمدظ)بن الحسن‌الحرالعاملی(ره) **در درالمسلوك** فرموده که درآنحال‌از سن‌شریف‌جناب‌خدیجه چهل‌سال گذشته بودانتهی

ودرکافی است که آن مخدره یکسال‌قبل الهجرة ازدنیارحلت فرمود

و مجلسی (ره) **درمرآةالعقول** فرموده که اشهر آنستکه رحلت آن مخدره سه سال قبل‌الهجرة بوده که‌سال دهم از بعثت‌باشد

چنانچه **سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار و جزری در اسدالغابه** فرموده اند که وفات‌حضرت‌ابیطالب دراول‌ذیقعده درسال‌دهم‌از بعثت‌بوده

و در اخبار خاصه استکه وفات خدیجهٔ کبری سه روز بعد از وفات حضرت ابیطالب بوده پس بنابراین روز رحلت‌آن مخدره در چهارم ذیقعدةالحرام خواهد بود در سن شصت و پنجسالگی

و در مصباح شیخ استکه وفات جناب ابیطالب در بیست و ششم ماه رجب بود پس رحلت آن مخدره در بیست و نهم ماه رجب خواهد بود و از زوجات حضرت پیغمبر (ص)همین‌مکرمه در مکهٔ معظمه رحلت فرمودند و در قبرستان معلی دفن شدند وقبل از حضرت رسول این‌مخدره دو شوهراختیارکرده بودچنانچه **در اصابه** است: شوهراولش **ابی‌هالة بن زرارة** بود و شوهر دومش **عتیق بن‌عائذ** بودبعدازایندو پیغمبر این‌مخدره‌را تزویج‌فرمود

الثانیه زینب بنت خزیمة المکناة بام‌المساکین بود که حضرت پیغمبر (ص) او را در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و اول زوجهٔ **عبدالله جحش** بود بعد که عبدالله در غزوه احد شهید شد حضرت پیغمبر (ص) اورا تزویج فرمود وآن‌مخدره بعد ازچندماه‌ازدنیا رحلت کرد ودربقیع دفن‌شد .

امر دوم

در ذکر زوجاتی که بعدازپیغمبر (ص) ازدنیا رفتند معروف ومشهور آنستکه آنها نه‌نفر بودند

الاولی سوده دختر **زمعه** بود و این مخدره را حضرت رسول (ص) یکسال بعد از رحلت خدیجهٔ کبری وقبل‌ازهجرت تزویج فرمود و سابقاً گفتیم نسب‌جناب سوده منتهی میشود بجناب لوی بن غالب جد هشتم حضرت خاتم انبیاء و این مخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت وخلافت عمر بن الخطاب از دنیا رحلت فرمود و قبل از حضرت رسول این مخدره زوجهٔ سکران بن عمرو بود و سکران در حبشه ازدنیا رفت

الثانیه عایشه دختر ابابکر بود و مادر عایشه و عبد الرحمن بن ابی‌بکر ام رومان بنت عامر بن عمیر بود و پیغمبر (ص) در مکه معظمه بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از تزویج سوده درماه شوال او را تزویج فرمود و زفافش بعد از تزویج سوده در ماه شوال سال اول هجرت درمدینه‌طیبه واقع شد در حالتیکه عایشه ده ساله بود پیغمبر(ص) پنجاه و سه ساله بودند و در میان زوجات آن بزرگوار همین یکزن باکره‌بود وباقی ثیبه بودند که زوجهٔ آنحضرت شدند و عایشه درسنه پنجاه وهفت‌هجری درمدینه ازدنیارفت ودربقیع‌دفن‌شد

الثالثه حفصه دختر عمر بن الخطاب بوده مادر حفصه و عبدالله‌بن عمر و عبدالرحمن بن عمر زینب بنت مظعون خواهر جناب عثمان‌بن مظعون بود پیغمبر(ص) اورا درسال سوم ازهجرت درمدینه تزویج فرمود و قبل‌ازحضرت رسول (ص) حفصه زوجهٔ خنیس بن عبدالله‌بن السهمی بود و حفصه در سنهٔ چهل‌وپنج هجری‌درمدینهٔ طیبه ازدنیارفت

الرابعه مخدره محترمه ام‌السلمه دختر ابی‌امیه حذیفة‌بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو‌بن مخزوم بن یقظة‌بن مرة جد ششم حضرت رسول (ص) بودوالدهٔ ماجدهٔ آن محترمه عاتکه‌است
و در اعلام‌الوری است که مخدره عاتکه بنت عبدالمطلب‌بوده

و بعضی گفتند بنت عامر بن ربیعة‌بن مالك بوده و این مخدره بعد از خدیجه‌کبری افضل سائر زوجات آن بزرگوار بود و اول آن مخدره زوجهٔ پسر عمش ابوسلمة بن عبد الاسد بن مغیرة بن عبدالله‌بود . پس جناب ابوسلمه وام‌سلمه پسرعموودخترعموی یکدیگر بودند

واز اعلام الوری معلوم میشود که پسر خاله و دختر خالهٔ یکدیگر هم نیز میباشند چون میفرماید مادر ابوسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب بوده و آنحضرت او را بسال چهارم ازهجرت در مدینهٔ طیبه تزویج فرمود ودرسنه شصت ویك هجری درمدینهٔ طیبه از دنیا رفته و در بقیع دفن شد وگفته‌شد که این‌مخدره آخر‌بن‌زوجات آنحضرت بود که‌ازدنیارحلت‌فرمود

الخامسه زینب دختر جحش بن رباب المکناة بام الحکم بود و والدهٔ ماجدهٔ آن مخدره امیه بنت‌جناب عبدالمطلب است و این مکرمه خواهر ابوینی عبدالله‌بن جحش است پیغمبر(ص)آن محترمه‌را درسال‌پنجم‌ازهجرت‌تزویج‌فرمودوقبل‌ازحضرت پیغمبر(ص)جناب‌زینب‌زوجه‌**زیدبن‌حارثه**بود

ودربحاراستکه پیغمبر(ص) اوراخطبه نموداز برای‌غلامش **زیدبن‌حارثه** آنمخدره حاضرنشد وگفت‌من‌دختر عمه توباشم‌وزوجهٔ غلام‌شما‌بشوم

برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیهٔ شریفه نازل شد « وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی‌الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم الی ان قال تعالی فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکیلایکون علی‌المؤمنین حرج‌فی‌ازواج.ادعیائهم »

چون زید را مردم پسر پیغمبر میخواندند وجناب زینب بنت جحش درسال بیستم هجرت از دنیا رحلت فرمود ودربقیع‌دفن‌شد

السادسه جویریه دختر حارث‌بن ابی‌ضرار است که در سنهٔ پنجم از هجرت نیز اورا تزویج فرمود ودرسنهٔ پنجاه وشش هجری درمدینه ازدنیا رحلت فرمود وقبل ازآنحضرت زوجهٔ **مالك بن صفوان** بود.

السابعه رملة المکناة بام حبیبه بنت ابی‌سفیان و خواهر معاویه است و بعضی اسم او را **هند** گفته‌اند واو اول زوجهٔ **عبدالله‌بن جحش‌بن رباب** بود و درسال هفتم از هجرت آن جناب اوراتزویج‌فرمود ودرسال‌چهل‌وچهارم هجری‌درمدینه ازدنیارحلت‌فرمود

الثامنة صفیه دختر **حی‌بن اخطب** که از سبایای خیبر و از اسباط لاوی‌بن یعقوب و از ذراری جناب هارون برادر حضرت موسی است و در سال هفتم هجری نیز حضرت رسول (ص) اورا تزویج فرمود و قبل از آنحضرت زوجهٔ سلام‌بن مسلم بود و بعد زوجهٔ کنانة‌بن ربیع شد بعد زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) و در سال پنجاهم هجری ازدنیا رحلت فرمود ودربقیع دفن شد

التاسعه مکرمه میمونه بنت حارث‌بن جون بود و قبل از حضرت رسول زوجهٔ **عمیربن عمرو الثقفی** بود بعدزوجهٔ **ابی‌زیدبن‌عبدالعامری**شدوبعد زوجهٔ حضرت رسول (ص) شد و این‌مخدره دو خواهر ابوینی داشت یکی لبابة الکبری زوجهٔ عباس بن عبد المطلب و مادر فضل و عبدالله و عبیدالله وقثم ومعبد وعبدالرحمن است که تمام اینها اولادهای عباس ولبابةالکبری میباشند وکنیه لبابه ام‌الفضل است و دیگر لبابة الصغری است که زوجهٔ **ولیدبن مغیرة بن عبدالله بن مخزوم** ووالدهٔ **خالدبن ولید** است

وایضاً این‌مکرمه سه‌خواهر امی‌داشتندیکی‌جناب‌اسماءوجناب‌سلمی‌وجناب‌سلامه که بنات‌عمیس‌بودند

و اسماء اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب(ع) وعبدالله‌بن جعفر ازاومتولدشد بعدزوجهٔابابکر ومحمدبن ابابکر ازاومتولدشد. وبعدزوجهٔحضرت امیرالمؤمنین(ع) شدویحیی بن‌علی‌ازاومتولدشد

وسلمی بنت‌عمیس زوجهٔجناب حمزة‌بن عبدالمطلب‌است

وسلامه زوجه جناب عبدالله‌بن کعب است ووالدهٔ این شش مخدره هند بنت عوف‌بن زهربن حرب‌بود که دربارهٔاوپیغمبر (ص)فرمود «انها اکرم‌الناس اصهاراً»

الحاصل جناب میمونه بعد ازخدیجهٔ کبری وجناب ام‌السلمه افضل‌زوجات پیغمبر (ص)بود و در سنه هفتم‌هجری تزویج شد به پیغمبر (ص) و در سنه پنجاه ویك هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش درارض سرف‌است که‌ازنواحی مکه‌است

وزوجات دیگرهم‌از برای حضرت پیغمبر گفته‌اند

پس معلوم شدکه‌این زوجات حضرت در مدینه طیبه تزویج شدند بغیر خدیجه و عایشه و سوده که‌این‌هرسه درمکه معظمه تزویج شدند

و ایضاً معلوم شد که زوجات آنبزرگوار بعد از رحلت آنحضرت از دنیا رفتند غیرازجناب خدیجه وجناب زینب بنتخزیمه

و ایضاً معلوم شد که زوجات آنحضرت درمدینه از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب میمونه که جناب خدیجه درمکه وجناب میمونه درسرف از دنیا رحلت فرمودند وهمانجا دفن شدند

ودر اصول کافی از حضرت صادق(ع) روایت میکند که صداق پیغمبر (ص) زوجاتش را دوازده اوقیه‌ونیم بوده و اوقیه چهل درهم است که مجموع پانصد درهم میشود و اما ماریه قبطیه بنت شمعون کنیز آن حضرت بود که صاحب اسکندریه مقوقس آن مخدره را با بغله شهباواشیاءدیگر برسم هدیه خدمت آن بزرگوار فرستاد وجناب ابراهیم ازآن مکرمه متولد شد وآن محترمه در سال هجدهم هجری از دنیا رحلت فرمود وقبرش دربقیع است

فصل پنجم

در ذکر اولاد امجاد آنحضرت

از اصول کافی مستفاد میشود که آن بزرگوار از خدیجهٔ کبری سه‌پسر داشت و چهار دختر جناب قاسم و زینب ورقیه و ام‌کلثوم که قبل از بعثت متولد شدند وجناب‌الطیب والطاهر و فاطمهٔ زهرا (س) که بعداز بعثت متولد شدند

و از مناقب ابن شهرآشوب مستفاد میشود که حضرت پیغمبر (ص) از خدیجهٔ کبری‌دوپسر داشت و چهار دختر قاسم وعبدالله وهماالطاهر والطیب و از این عبارت معلوم میشود که الطاهر لقب جناب قاسم است والطیب لقب جناب عبدالله

ودر بحار از منتقی کازرانی نقل فرموده که الطاهر والطیب هردو لقب جناب عبدالله است واز سایر زوجات آنحضرت ابداً اولادی نداشت وجناب ابراهیم از ماریه قبطیه بود پس آن حضرت چهار دختر داشتند واما سه یا چهار پسر داشتند

و بدانکه تمام اولاد های پیغمبر(ص) درمکه متولد شدند مگر جناب ابراهیم که در مدینه منوره متولد شد

و ایضاً تمام اولاد های آنحضرت قبل از آنجناب از دنیا رفتند غیر ازفاطمه زهراء (س) که چندی بعداز آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود

اما جناب قاسم قبل‌از بعثت درمکه متولد شد و قبل‌از بعثت هم از دنیا رحلت فرمود یا بعداز هفت شب یا بعداز دوسال از ولادتش

و در اصابه است که قاسم اول مولودی‌بود که ازآن مخدره متولد شد و بواسطه او مکنی شد آن بزرگوار به‌ابوالقاسم

واما جناب عبدالله در مکه متولد شد ودر کودکی از دنیا رفت

واما جناب ابراهیم درسال هشتم هجری متولد شد

ودر مصباح‌المتهجدین است که جناب ابراهیم درهیجدهم ماه رجب از دنیا رحلت فرمود

ودر اسدالغابه از واقدی نقل کرده که جناب ابراهیم هیجده ماهه بود که از دنیا رحلت فرمود وقبر شریف آنجناب دربقیع معروفست

و اما مکرمه زینب در سال پنجم از تزویج جناب خدیجهٔ کبری به‌پیغمبر (ص) متولد شد و

در سال هشتم هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن سی و یکساله و این مکرمه زوجهٔ ابوالعاص‌بن ربیع‌بن عبدالعزی‌بن عبدالشمس‌بن عبدمناف بود که از **جناب عبد مناف** رشته او با پیغمبر خاتم منفصل میشود و تزویج آن مخدره بابی‌العاص قبل‌از بعثت و قبل از حرام شدن دختران بکفار بود .

و نقل شده‌که **ابوالعاص** درجنك بدر اسیر شد و **زینب** قلادهٔ که **حضرت خدیجه‌کبری** باو داده بود نزد پدر بزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهر خود

چون حضرت نظرش بقلاده افتاد یادکرد **خدیجه‌کبری** را و رقت فرمود و از صحابه طلب فرمودکه فدای او را ببخشند و اورا بدون فدا آزادکنند اصحاب چنین کردند حضرت بابی‌العاص شرط‌کرد چون بمکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش فرستد وبشرط خود وفا نمود وزینب را فرستاد و بعد خود بمدینه‌آمد واسلام اختیار نمود وچندی‌بعداز رحلت‌جناب‌زینب‌شوهرش **ابوالعاص** از دنیا رفت

و مادر **ابوالعاص هاله بنت خویلد** است‌که ابوالعاص وجناب زینب دختر خاله و پسر خاله بودند و از آنها دختری مخلف شد مسماة بامامه‌که حضرت فاطمه زهراء (س) بحضرت امیرالمؤمنین (ع) وصیت فرمودکه بعداز وفات من امامه دختر خواهرم را تزویج فرما وجناب امامه درسنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود

و **اما** رقیه (س) بعداز ولادت حضرت زینب متولد شد ودر سال سوم هجری در مدینه شهید شد درسن بیستوسه سالگی

و علت شهادتش این بودکه این مخدره زوجهٔ **عثمان‌بن عفان‌بن ابی‌العاص** بود وپیغمبرص خون مغیرة‌بن ابی‌العاص عموی عثمان را مباح فرمود

عثمان مغیره را درخانه خود پنهان نمود وحی نازل شد که مغیره در خانهٔ عثمان است حضرت پیغمبر (ص) بحضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند شمشیر بردار برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان‌عثمان دانست و اورا بخدمت‌حضرت‌پیغمبر(ص)آورد و سه‌روزمهلت گرفت که ازمدینه‌خارج‌شود.

بعدکه عثمان از خدمت حضرت بیرون شد حضرت رسول (ص) فرمود « اللهم العن‌مغیرة‌بن ابی‌العاص والعن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه سقاء اوحذاء اورشاء او رعاء » و یکنفر از منافقین مرتکب تمام آن اموری‌که مورد لعن آن بزرگوار شده بودگردید ومغیره را برد در منزل خود جای داد وغذا و آب داد و اسباب‌سفر برای مغیره فراهم‌کرد وروز چهارم اورا ازشهر مدینه خارج‌کرد

پس وحی نازل شد حضرت رسول (ص) حضرت امیرالمؤمنین (ع) و عمار یا سر را فرستادند و مغیره را بقتل رسانیدند

عثمان بتهمت اینکه جناب رقیه بپدر بزرگوارش خبر داده بمکان مغیره آن مخدره را بسیار زد وآن مخدره بپدر بزرگوارش خبرداد

پیغمبر (ص) فرمود« ماا‌قبح‌بالمرئة ذات حسب و دین فی کل یوم تشکو زوجها»

الحاصل چهار مرتبه عثمان‌آن مخدره را صدمه زد درمرتبهٔ چهارم‌پیغمبر(ص)حضرت‌امیر(ع) را فرستادند وفرمودند شمشیر بردار و برو بخانهٔ عثمان و دخترعم خودرا گرفته بیاور و اگر عثمان مانع شود اورا بقتل برسان

حضرت امیرالمؤمنین (ع) بخانهٔ عثمان تشریف آورده و جناب رقیه را آورد خدمت پیغمبر آن مخدره مظلومه پشت خود را برهنه کرد چشم پیغمبر (ص) بجراحتهای پشت آن مخدره افتاد فرمود : « قتلك قتله‌الله » و روز چهارم جناب رقیه از دار دنیا رحلت فرمود

ودر روایت است که حضرت پیغمبر (ص) برسر قبر رقیه ایستاد و دعاکرد و فرمود:«الحقی بسلفنا عثمان‌بن مظعون» پس فرمود من دانستم ضعف و ناتوانی اورا واز خدا خواستم که او را از فشار قبر ایمن نماید

و در اعلام الوری است که این‌مخدره اول زوجهٔ **عتبة‌بن ابی‌لهب** بود و او خیلی ایـن مخدره را ظلم کرد و مطلقه نمود پیغمبر (ص) فرمود : « اللهم سلط علی عتبه کلبا من کلابك‌فتناوله الاسد» وبعد عثمان آن مخدره را تزویج کرد واز او **عبدالله‌بن عثمان** متولد شد ودرصغیری ازدنیا رفت چون خروسی بچشم آن طفل منقار زد پس مریض شد واز دنیا رفت

و رحلت این مخدره در سال دوم هجرت بود **چون در اصابه** است وقتیکه **زیدبن حارثه** آمد و بشارت داد بفتح بدر عثمان سر قبر رقیه بود و معلوم است که **جنك بدر** درسال دوم هجرت بود

واما مخدره مکرمه **ام‌کلثوم** اسم شریفش **آمنه** بود و بعداز جناب رقیه بعثمان تزویج‌شد لذا عثمان را **ذوالنورین** میگویند

و جناب ام‌کلثوم درشعبان سال هفتم یا سال نهم از هجرت از دنیا رحلت فرمود

ودر اصابه است که ام‌کلثوم با همشیرهٔ مکرمه‌اش **فاطمه زهراء** (ع) و غیر او ازعیالات پیغمبر (ص) وارد مدینه شدند و بعداز شهادت همشیرهٔ مکرمه‌اش رقیه عثمان او را تزویج نمود در سال سوم از هجرت ودر شعبان سنهٔ نهم از هجرت درمدینه از دنیا رحلتفرمود واولادی نیاورد در خانهٔ عثمان

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفه اعمام و عمات حضرت خاتم‌النبیین(ص) و بعضی از حالات اولاد آنها مجملا

بدانکه آن بزرگوار برادر وخواهر نسبی نداشتند نه ابوینی نه ابی و نه امی واما برادر وخواهر رضاعی داشتند یعنی برادر وخواهری‌که اولاد نسبی مرضعهٔ آنحضرت بوده مثل **مسروح** که از **ثوبیه** بود ومثل **عبدالله و انیسه وجذامه** که از **حلیمه سعدیه** بودند واین چهارنفر اولاد های نسبی ثوبیه وحلیمهٔ سعدیه مرضعه آن جناب بودند و برادر وخواهری‌که اولاد رضاعی مرضعهٔ آن بزرگوار بودند مثل جناب اباسلمه زوج اول ام‌السلمه که اورا بعدازحضرت رسول شیر داده ومثل حضرت حمزه عموی آنجناب ومثل عبدالله‌بن جحش‌که این سه‌اولاد رضاعی‌ثوبیه بودند که‌کنیز ابی‌لهب ومرضعه حضرت پیغمبر(ص) بود ومثل ابوسفیان‌بن حارث‌بن عبدالمطلب‌که اولاد رضاعی **حلیمه سعدیه** بود ومثل **جناب عثمان‌بن مظعون** چنانچه سابقاً درمقدمه گفته شد

وایضاً آنحضرت خال وخاله نداشتند نه نسبی ونه رضاعی واما اعمام وعمات متعدد داشتند چون حضرت عبدالمطلب ده پسر داشت وشش‌دختر اما پسران عبدالمطلب :

اول حارث یاحرث است **دوم** زبیر **سوم** حجل **چهارم** ضرار **پنجم** مقوم **ششم** ابولهب

هفتم جناب عبدالله **هشتم** جناب ابوطالب **نهم** جناب حمزه **دهم** جناب عباس و بعضی دوازده پسر گفتند و بعضی سیزده

واما دختران عبدالمطلب شش نفر بودند وزیادتر گفته نشده

الاولی امیه **الثانیه** بره **الثالثه** عاتکه **الرابعه** صفیه **الخامسه** اروی **السادسه** ام الحکم الملقبة به بیضاء

و از پسرهای عبدالمطلب ازشش نفرشان اولاد عقب افتاد

اول از حارث یاحرث که بزرگترین فرزندان جناب عبدالمطلب بودو بآن سبب آنحضرت را **ابوالحارث** میگفتند واو پنج پسر داشت

منجمله ابوسفیان بن حرث بود که برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) و از شعراء معروف بود و درسنهٔ بیستم ازهجرت درمدینهٔ طیبه ازدنیا رحلت فرمود

ومنجمله جناب عبیدة بن حارث که درغزوه بدر کبری شهید شد

دوم از زبیر در کتاب **اسعاف الراغبین** که درحاشیهٔ **نورالابصار شبلنجی** طبع شده نوشته « واماالزبیر فولدله عبدالله وضباعه وام الحکم»

ودرمجالس المؤمنین است که عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب در غزاء روم شربت شهادت چشید دخترش ضباعه زوجهٔ جناب مقدادبن اسود الکندی بود

ودرکافی است که پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب را بجناب مقداد تا مردم تأسی بنمایند وبدانند که اکرم خلق درنزد خداوند متقین میباشند

ودرعمدة الطالب است که اولاد زبیر بن عبدالمطلب منقرض شدند

سوم ازجناب عبدالله که حضرت خاتم الانبیاء (ص) از آن بزرگوار متولد شد

چهارم ازجناب ابوطالب که چهار پسر داشت طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و مابین هریك ازاین چهار پسر ده سال فاصله بود و دو دختر داشت یکی امهانی که اسم شریفش فاخته بود که زوجهٔ ابی وهب هبیرة بن عمرو بن عائذبن عمران بن مخزوم القریشی بود ودیگر جمانه که زوجهٔ ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب ووالده عبدالله بن ابی سفیان حرث بن بودو تمام اینها ازجناب فاطمه بنت اسد بودند

پنجم از ابولهب و او سه پسر داشت **عتبه و عتیبه و معتب** و مادر اینها امجمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که خداوند در سورهٔ مبارکهٔ تبت اورا توصیف بحمالة الحطب فرمود

ودر مجالس المؤمنین استکه فضل بن عباس بن عتبة بن ابی لهب شاعر معروفی بود واو است صاحب قصیده معروفه درحق امیرالمؤمنین (ع) که مطلع آن اینست: «ماکنت احسب هذاالامرمنصرفا۞ عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن۞ الیس اول من صلی بقبلتهم۞ واعلم الناس بالایات والسنن۞ و آخر الناس عهداً بالنبی ومن۞ جبریل عون له فی الغسل والکفن» و بعضی گفتند که این اشعار از **حسان بن ثابت** است بعدمیفرماید واضح آنستکه این اشعار از **ربیعة بن حرث بن عبدالمطلب است** انتهی

ششم ازجناب عباس که مکنی بود به ابی الفضل واو نه پسرداشت و سه دختر:

واول از پسرهای جناب عباس **فضل بن عباس** بود وبواسطهٔ اوعباس مکنی شد به اباالفضل ودر حجة الوداع باپیغمبر (ص) بودوهنگام غسل آنحضرت امیرالمؤمنین (ع) را امداد نمود ودر غزوهٔ فتح مکه ودرغزوهٔ حنین باپیغمبر (ص) بودودرسن بیستودوسالگی ازدنیارحلت کرد به مرض طاعون

دوم از پسر های جناب عباس عبدالله بود که افضل اولادهای او بود(۱) وروز فوتش محمد بن الحنفیه فرمود :«الیوم مات ربانی هذه الامة»

و تاریخ رحلت ومدفن ایشان درمقدمه گذشت که در طائف رحلت فرمود و در آنجا دفن شد وقبرش درطائف معلوم است

ودرمدح عباس وعبدالله بن عباس روایات زیادی وارد شده وبعضی ازروایات هم درقدح ایشان وارد شده

منجمله درششم بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که شخصی خدمت حضرت زین العابدین (ع) رسید عرضکرد ابن عباس گمان می کند که هر آیهٔ که در قرآن مجید نازل شده میداند که درچه روز نازل شده ودر بارهٔ که نازلشده

پس پدر بزرگوارم باو فرمود که بابن عباس بگو که آیهٔ « ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا » در بارهٔ که نازلشده و همچنین آیهٔ « ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یریدان یغویکم» وهمچنین آیهٔ « یاایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا».

پس آن شخص آمد نزد ابن عباس وسؤالکرد ازاو این آیات را

ابن عباس گفت آنکسی که بتو امر کرده می خواهم مراباو مقابل نمائی تاازاو سؤال نمایم که عرش را خداوند ازچه خلق فرموده وطول وعرض او چقدراست واو چگونه است؟

پس آنمرد خدمت پدر بزرگوارم رسید فرمود آیا جوابداد؟

عرضکرد نه

فرمود لکن من جواب میدهم بعلم وبنور اما قوله تعالی « ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا» دربارهٔ ابن عباس وپدرش نازلشده واماقوله تعالی «ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم» دربارهٔ پدرش نازلشده الی آخر الروایه

و منجمله احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی در جلد سوم **عقد الفرید** نوشته وقتیکه **ابن عباس** والی بصره بود امیرالمؤمنین (ع) کاغذ عتاب آمیزی نوشت باو و او در جواب کاغذ جسورانهٔ نوشت بحضرت امیرالمؤمنین (ع) و از فقراتش اینست « وایم الله لئن القی الله بما فی بطن هذه الارض من عقیانها ومخبئها و بما علی ظهرها من طلاعها ذهباً احب الی من القی الله وقد سفکت دماء هذه الامة لانال بذلك الملك والامرة وابعث الی عملك من احببت فانی ظاعن والسلام» فی منتهی الارب عقیان بالکسر زرخالص که در زمین پیدا گردد وخباء پنهان کرده

ومنجمله درکامل بهائی ازحضرت امام محمد باقر(ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در زمانی که خلافت در دست دیگران بود دائماً می فرمود « والله لوکان حمزة وجعفر حیین ماطمع فینا ابوبکرولکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل وعباس

ودر منتهی الامال ازشیخ صدوق روایت کرده که روزی جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل شدو قبای سیاهی پوشیده بودو کمربندی بروی آن بسته بود وخنجری بر آن زده بود

حضرت فرمود جبرئیل این چه زی است

عرضکرد این زی فرزندان عم تو عباس است یامحمدوای بر فرزندان تو ازفرزندان عم تو **عباس**

۱ـ وکان یسمی البحر لسعة علمه ویسمی حبر الامة ، ودراستیعاب استکه حضرت پیغمبر (ص) درحق اوفرمود اللهم علمه الحکمة وتأویل القرآن. ودراسدالغابه است ازابن عباس روایتکرده انه رای جبرئیل مرتین

پس حضرت پیغمبر (ص) ازخانه بیرون آمد و بعباس فرمود ای عم وای بر فرزندان من از فرزندان تو

عباس عرضکرد یارسول‌الله اگر رخصت میدهی آلت مردی خودرا قطع میکنم

حضرت فرمود قلم جاری شده درآنچه واقع خواهدشد

سوم از اولاد جناب عباس بن عبدالمطلب عبیدالله بن عباس است و او یکسال از عبدالله بن عباس کوچکتر بود

ودر **بحار از ابن ابی الحدید** نقل کرده و حاصلش آنستکه بعداز شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) معویه متوجه تسخیر عراق گردید بحضرت امام حسن مجتبی (ع) خبر رسید در کوفه تشریف برد بمنبر وخطبهٔ خواند ومردم را ترغیب فرمود که خارج شوند به نخیله تا تکلیف معین شود احدی جواب بآنحضرت نداد جناب **عدی بن حاتم** ایستاد و گفت من پسر **حاتم طائی** هستم سبحان‌الله چقدر قبیح است که امام شما شما را بخواند وشما جواب ندهید و کلماتی گفت در تهییج مردم

حضرت متوجه او شد ودر باره اودعا فرمود

بعد **قیس بن سعد بن عباده** با بعضی دیگر حرکت نمودند ومثل کلمات **عدی بن حاتم** عرضکردند حضرت ددبارهٔ آنها هم دعا فرمود

پس آنبزرگوار از کوفه بیرون شد و بجانب نخیله روانه شد **مغیرة بن نوفل بن حرث** را بجای خود در کوفه نشانید و در نخیله سه روز اقامت نمود تا آنکه جمعیت زیادی ازمسلمین در نخیله جمع شدند بعد حضرت امام حسن مجتبی (ع) عبیدالله بن عباس راامیر برلشکر قرار دادواورا بادوازده هزار نفر روانه فرمود بجهت جلوگیری از لشکر معویه وفرمود اگر اوراحادثهٔ روی دهد امیر برلشکر جناب **قیس بن سعد بن عباده** باشد

پس عبیدالله بن عباس رسید بلشکر معویه و چون فردای آنروز شد معویه کسی را فرستاد نزد عبیدالله بن عباس و گفت حضرت امام حسن (ع) فرستاده نزد من وحاضر شده بجهة صلح و تسلیم امررا بمن پس اگر توهم اطاعت نمائی ازمن تومتبوع خواهی بود والاداخل خواهی شد در حالتی که تابع باشی واگرداخل شوی هزار هزار درهم بتو خواهم داد نصف آنرا نقداً میدهم و نصف دیگررا وقتیکه داخل کوفه شدم

عبیدالله بن عباس بآن فریفته شد و شبانه ملحق شد بعسکر معویه

پس چون صبح شد ومسلمین منتظر بودند که عبیدالله بن عباس حاضر شود و بااو نماز گذارند خبر شدند که او ملحق شده بلشکر معویه

پس **قیس بن سعد بن عباده** بامسلمین نماز خواند و بعداز نماز خطبهٔ خواند ومسلمین را امر بصبر وتثبیت نمود مسلمین اطاعت نمودند وجمعاً حرکت نمودند بجانب لشکر معویه

پس **بسر بن ارطاة** ملعون از لشکر معاویه خارج شد وصیحه زد وای برشما ای اهل عراق چرا مقاتله می کنید وحال آنکه امیرشما بامعاویه بیعت نموده وامام شما صلح نموده ومعویه کاغذی نوشت بجناب قیس واورا بجانب خود دعوت کرد درجواب نوشت لاوالله مرا ملاقات نخواهی کرد مگر بانیزه

چون معویه مأیوس شد ازمتابعت قیس نوشت:

اما بعد «فانك یهودی بن یهودی تشقی نفسك وتقتلها الی آخره»

جناب قیس درجوابش نوشت:

اما بعد «فانك وثن بن وثن دخلت فی الاسلام کرهاً واقمت فیه فرقاً وخرجت منه طوعاً الی آخره.»

چهارم ازاولادهای عباس جناب قثم بن عباس بود

در اصابه است که لبابة الکبری الملقبة بام الفضل زوجه عباس بن عبدالمطلب به پیمبر (ص) عرضکرد من درخواب دیدم گویاعضوی ازاعضاءشمادرخانه من است

حضرت رسول (ص) فرمود متولد میشود از دخترم فاطمه پسری که تو او را شیر میدهی به فرزندت قثم پس متولد شد حضرت مجتبی (ع) وعبدالله بن عباس گفت که اوآخرالعهد بحضرت پیغمبر (ص) بود چون اوآخر کسی بود که ازقبر پیغمبر بیرون آمد

ودر زمان معویه **جناب قثم بن عباس باسعد بن عثمان بن عفان** بجانب **سمرقند** رفت ودر آنجا شهید شد

وقبر جناب **قثم** درسمرقند معروف است

واما بقیه اولادهای عباس که معبدوعبدالرحمن وکثیر وصبیح وسمیر وتمام باشند حالاتشان را حقیر درجائی ندیدم

ودراصابه است که تمام بن عباس خوردترین اولاد عباس واشد قریش بود دربطش وشجاعت وجناب عباس میفرمود تموابتمام فصاروا عشرة ومادرتمام امولد بود انتهی

و از پنج نفر عمات پیغمبر (ص) که دخترهای حضرت عبدالمطلب باشند اولاد متخلف شد

اول امیمه که زوجهٔ جحش بن رباب بود واز آن مخدره متولدشدجناب عبدالله که دربدرواحدحاضر بود

وایضاً ازامیمه متولدشد زینب بنت جحش زوجهٔ حضرت رسول (ص)

دوم بره که زوجه عبدالاسد بن هلال المخزومی بودواز آن مخدره متولدشد **ابوسلمة بن عبدالاسد** که قبل از جناب پیغمبر (ص) زوج جناب ام السلمه بود

سوم عاتکه زوجهٔ ابی امیة بن مغیرة المخزومی بود واز او متولد شد ام السلمه علی نقل

ودراسدالغابه است که از آنمخدره متولد شدزهیر وعبدالله ابنی ابی امیه که این دو برادران ابی ام السلمه زوجهٔ پیغمبر (ص) بودند

مخفی نماناد که از **اسدالغابه وکتاب الاصابه** چنین معلوم میشود که والده جناب ام السلمه عاتکه زوجهٔ ابی امیة بن مغیره بود ونوشته اند که والده عاتکه عامر بن ربیعه بوده

وایضاً نوشته اند که عاتکه بنت عبدالمطلب عمه پیغمبر (ص) زوجهٔ **ابی امیة بن مغیره** والدجناب ام السلمه زوجهٔ پیغمبر (ص) بوده

پس بنابرنقل ایندومورخ بصیر ابی امیة بن مغیره دوزوجه اش مسماة بعاتکه بوده ویکی ازاین دو عاتکه دختر **عامر بن ربیعة** بوده وازاو متولد شده ام السلمه ودیگری دخترعبدالمطلب بود و از او متولدشد عبدالله وزهیر

چهارم صفیه زوجهٔ عوام بن خویلد واز آن مخدره متولدشد زبیر بن عوام

پنجم ام حکیم که زوجهٔ کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف است وام حکیم

مادر اروی بنت کریز مذکوراست واروی مادرعثمان بن‌عفان وولیدبن عقبه‌است

واما از اروی بنت عبدالمطلب اولادی نشدکه مانده باشد

ومخفی نماناد که از اعمام پیغمبر (ص) کسانیکه مشرف بایمان شدند جناب ابوطالب (ع) وحمزه وعباس بود وازعمات آن جناب‌هم صفیه‌واروی وعاتکه بود چنانچه از**مناقب ابن‌شهرآشوب** مستفاد میشود .

وایضاً استفاده میشود که‌اصغراعمام آنحضرت‌سناًجناب‌عباس بودموآخر کسیکه‌ازاعمام‌پیغمبر(ص) ازدنیارفت‌جناب‌عباس بودوآخر کسیکه ازعمات آن‌بزرگوارازدنیارفت‌مخدره‌صفیه‌والده‌زبیربن‌عوام‌بوده

وایضاً استفاده میشود که جناب عبدالله وجناب ابوطالب وجناب زبیر والده این سه بزرگوار فاطمه بنت عمروبن عائذ بوده

ودرکافی ازحضرت صادق (ع) روایتفرموده«وکان‌زبیربن عبدالمطلب‌اخاعبدالله‌وابی‌طالب(ع) لابیهماوامهما »

ودرمناقب استکه حضرت‌رسول (ص)سه‌ربیبه داشتند **هندبن ابی‌هالة الاسدی** که‌والده‌اش جناب **خدیجه** بود و **عمروبن ابوسلمه وزینب** که ایندو ازجناب ام‌السلمه بودند

فصل هفتم

درذکر حوارین وحالات‌بعضی ازاصحاب وشعراء ومادحین آنحضرت ودراین سه‌امراست

امراول‌درذکرحوارین حضرت‌رسول(ص) وآنهاسلمان‌وابی‌ذروه‌تدادند

ودر ثامن بحار الانوار از اختصاص شیخ مفید (ره) از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتکرده که فرمودند : اذا کان یوم القیمة نادی مناد این حواری محمد بن عبدالله رسول‌الله (ص) الذین لم ینقضوا العهد ومضوا علیه فیقوم سلمان والمقدادبن اسود و ابوذر قال ثم ینادی این حواری علی‌بن ابی‌طالب وصی رسول‌الله (ص) فیقوم عمروبن الحمق الخزاعی و محمدبن ابی‌بکر و میثم بن یحیی التمار مولا بنی‌اسد و اویس القرنی قال ثم ینادی المنادی این حواری حسن‌بن علی وابن‌فاطمه بنت محمد رسول‌الله (ص) فیقوم سفیان بن ابی‌لیلی الهمدانی و حذیفةبن اسید الغفاری قال ثم ینادی این حواری الحسین‌بن علی (ع) فیقوم کل من استشهد معه ولم یتخلف عنه ثم ینادی این حواری علی بن الحسین (ع) فیقوم جبیربن مطعم و یحیی‌بن ام الطویل و ابوخالد الکابلی و سعیدبن المسیب ثم ینادی این حواری محمدبن علی (ع) و حواری جعفر بن محمد (ع) فیقوم عبدالله بن شریك العامری و زرارةبن اعین و بریدبن معویة العجلی و محمدبن مسلم الثقفی ولیث‌بن‌البختری المرادی و عبدالله بن ابی یعقوب و عامر بن عبدالله‌بن خزاعه و حجربن زائد و حمران‌بن اعین ثم ینادی سائر الشیعه مع سائر الائمة یوم‌القیمةفهؤلاء اول‌الشیعة الذین‌یدخلون الفردوس وهؤلاءاول‌السابقین‌واول‌المقربین‌واول المحبورین التابعین

و در عیون الاخبار الرضا (ع) ازحضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده فرمودند : خلقت الارض لسبعة بهم یرزقون وبهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر وسلمان و مقداد وعمار و حذیفه و عبدالله‌بن مسعود قال علی (ع) و انا امامهم وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه علیها السلام

بدانکه **جناب سلمان** افضل همهٔ صحابه وحواریون آن بزرگوار میباشد

و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده للایمان عشردرجات فالمقداد فی‌الثامنه وابوذر فی‌التاسعه والسلمان فی‌العاشرة

و از رجال کشی روایت کرده که خدمت حضرت باقر (ع) ذکر **جناب سلمان** شد فرمودند ذاك سلمان‌المحمدی ان‌سلمان منا اهل‌البیت

و از شیخ صدوق روایت کرده که‌اسم جناب سلمان **روزبه‌بن جیشوزان** بود و او وصی وصی‌حضرت عیسی(ع) بود

و از اختصاص از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود سلمان بحر لاینزف و کنز لاینفد سلمان منا اهل‌البیت سلسل یمنح‌الحکمة ویؤتی‌البرهان

یعنی سلمان دریائیست تمام شدن ندارد وگنجی است که قطع شدن وفنا ندارد سلمان از ما اهلبیت است وآب شیرینی‌است که عطا میکند حکمت را ومیآورد حجت را

و شاید از این عبارت استفاده شود که جناب سلمان مشمول آیهٔ تطهیر است و شاید نظیر این عبارت باشد آنچه **در بحار** در زیارت حضرت سلمان نقل فرموده که یکی ازفقراتش اینست:

« السلام علیك یا من‌خلط‌ایمانه‌باهل‌البیت‌الطاهرین»

ودر زیارت دیگر میفرماید «السلام‌علیك یامن‌تمیز من اهل‌الایمان»

بعد **مجلسی** میفرماید در بعضی از نسخ مصححه است « یا من‌لم‌یتمیز من‌اهل‌الایمان»

پس مراد از اهل ایمان اهل‌البیت علیهم‌السلام‌اند

ولنعم ماقیل لعمرك ماالانسان الا بدینه ✿ فلاتترك‌التقوی اتکالا علی‌النسب✿ لقد رفع الاسلام سلمان فارس ✿ وقد وضع‌الشرك‌القریب ابالهب✿ اذا الغصن لم‌ینموا وان کان شعبة ✿ من الثمرات اعتده الناس فی‌الحطب

وبفارسی گفته :

قطع نظر کنید ز فرزند ناخلف   عضوی که فاسد است علاجش بریدنست

ودر اسدالغابة است که وفات سلمان درآخر خلافت عثمان سنه سی‌وپنج هجری بوده

و مجلسی در بحار میفرماید در بعضی از تواریخ است که اقل آنچه از سن جناب سلمان گفته شده است دویست و پنجاه سال است واکثر سیصد و پنجاه سالست و قبر شریف آن جناب در مدائن‌است که‌از آنجا تا بغداد تقریبا هشت‌فرسخ است

ودر نزدیکی قبر آنجناب قبر **حذیفة‌بن یمان** است اول که از بغداد میروند بزیارت‌حضرت سلمان مشرف میشوند بعد بفاصله ربع فرسخ تقریباً بطاق‌کسری میرسد بعد بفاصلهٔ ربع فرسخ تقریباً قبر جناب حذیفة‌بن الیمانست

ودر بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده « مامن اهل‌بیت الاوفیهم نجیب وانجب‌النجباء من‌اهل‌بیت‌السوء محمدبن ابی‌بکر» قال رسول‌الله (ص) حذیفة‌بن‌الیمان‌من‌اصفیاء الرحمن وابصرکم بالحلال والحرام و عماربن یاسرمن‌السابقین والمقدادبن‌الاسود من‌المجتهدین ولکل شیئی‌فارس وفارس‌القرآن عبدالله‌بن عباس (ره)

و مخفی نماناد که اسم جناب یمان حسل یا حسیل است که درغزوهٔ احد شهید شد و دو پسرش **جناب صفوان‌بن حسل وجناب سعیدبن حسل** که دوبرادر حذیفة بودند ودرغزوهٔصفین دررکاب حضرت امیرالمؤمنین(ع)شهید شدند

و جناب حذیفه از بزرگان اصحاب خاتم‌الانبیاء (ص) وساکن کوفه بودند
و در بحار است که جناب حذیفه چهل روز بعداز بیعت مردم بحضرت امیرالمؤمنین (ع) در مدائن از دنیا رفت
و در اسدالغابه است که رحلتشان بعداز شهادت‌عثمان بود بچهل‌شب درسنهٔ‌سی‌وشش‌هجری
وظاهراً بعداز جناب سلمان افضل صحابه وحوارین حضرت رسول (ص) جناب ابی ذر غفاری باشد.
ودر بحار از مجالس مفید (ره) از حضرت پیغمبر (ص) روایت میکند که فرمودند:
« ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی‌لهجة اصدق من ابی‌ذر یعیش وحده ویموت‌وحده ویبعث وحده ویدخل‌الجنة وحده»
یعنی سایه نینداخت آسمان سبز و برنداشت زمین غبار آلود سخنگوئی را که راستگوتر باشد از ابی‌ذر غفاری (ره)
وقال رسول‌الله (ص) « من‌اراد ان‌ینظر الی زهد عیسی‌بن‌مریم فلینظر الی ابی‌ذر»
وازکشف‌الیقین سیدبن طاوس (ره) از معویةبن ثعلبة روایت شده گفت رفتیم بعیادت ابی‌ذر درمرض فوتش گفتیم وصیت بنما
فرمود وصیت کرده‌ام باامیرالمؤمنین(ع)
گفتیم به عثمان
گفت نه بلکه باامیرالمؤمنین (ع) بحق « والله انه لربی‌الارض وانه لربانی هذه الامة ولوفقدتموه لانکرتم‌الارض ومن علیها »
یعنی امیرالمؤمنین (ع) بهار زمین است و زمین باو آباد است واو عالم ربانی است در این امت واگر او از میان شما برود کارهای قبیح ومنکر درزمین بسیار خواهید دید
ودر بحار میفرماید دراکثر روایات است « انه لزرالارض بالزاءالمکسورهالمعجمه ثم‌الراء المشددةالمهملة وفی‌النهایه ورزهاالذی تسکن الیه ای‌قوامها »
ودر تفسیر علی‌بن ابراهیم از دختر اباذر نقل‌کرده که من شبی درنزد قبر پدرم اباذر خوابیده بودم درخواب شنیدم که پدرم تهجد میکند بقرآن چنانچه درحیوتش تهجد میکرد
عرضکردم پدرجان خداوند با شما چه معامله کرد؟
فرمود دخترک من وارد شدم بپروردگار کریم رضی غنی و رضیت‌عنه و اکرمنی و حبانی فاعلی ولاتغتری
و در اسدالغابة است که جناب ابی‌ذر درسنهٔ سی‌ودو در ربذه‌از دنیا رحلت فرمود وجناب عبدالله‌بن‌مسعود بجنازه‌اش نماز کرد ودرهمان‌موضع دفن‌شد در ربذه وربذه بین ینبوع ومدینهٔ‌طیبه‌است
و معلوم است که بعداز جناب سلمان و ابی‌ذر در میان صحابه احدی بجلالت قدر مقداد بن اسودالکندی نمیرسد
چنانچه مرحوم مجلسی (ره) در بحار ازاختصاص مفید از حضرت صادق(ع)روایت کرده که فرمود « انما منزلة المقدادبن اسود فی‌هذه‌الامة کمنزلة الالف فی‌القرآن‌لایلزق بها شیئی»
یعنی منزلت مقداد دراین امت مانند منزلت الف است در قرآن‌که حرف دیگر باو نمیچسبد

ودیگران درکمال بلو نمیرسند وهیچ آلایشی ندارد

و از رجال کشی روایت کرده «مابقی احد الا وقد جال جولة الاالمقداد بن الاسود فـان قلبه کان مثل زبر الحدید »

یعنی هیچیك از صحابه نماند مگر آنکه بعد از پیغمبر (ص) قلبش حرکتی کرد مگر مقدادبن الاسود که اودر تصلب درحق مثل پاره آهن بود

و از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمودند « ارتد الناس الا ثلاثة سلمان و ابوذر و مقداد قال قلت فعمار قال قد کان حاص حیصة ثم رجع والذی لم یشك ولم یدخله شیئی فالمقداد. قوله(ع) حاص حیصة: یعنی میل کرد یکنوع میل کردنی وبعد برگشت و پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب را بمقداد برای آنکه مردم در کفویت رعایت حسب او نسب را نکنند و بهر که مؤمن است دختر بدهند

ودر اسدالغابه استکه جناب **مقداد** پسر **عمرو بن ثعلبة بن مالك البهرانی** است و اینکه معروف شده است بمقدادبن اسود این اسود ابن عبد یغوث زهری است که اسودبن عبد یغوث او را تبنی نمود پس نسبت داده شد باو

ودراصابه ابن حجر عسقلانی است « اتفقوا علی انه مات سنة ثلاث و ثلثین فی خلافة عثمان وهو ابن سبعین سنة »

ودر بحار ازجامع الاصول ابن اثیر نقل کرده جناب مقداد در سنهٔ سی و سه هجری در جرف که یك فرسخی مدینه طیبه است ازدنیا رحلت فرمود درسن هفتاد سالگی و مردم جنازهٔ آنجناب را برروی دوشها آوردند بمدینه طیبه ودر بقیع دفن کردند

امر دوم

درعلوهمت ومواسات بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول(ص)

منجمله دربحار ازتفسیر علی بن ابراهیم روایتکرده وحدیث مفصل است ومحل شاهد آنست **که عمرو بن جموح** رضی الله عنه **باابی جهل** در غزوهٔ بدر کبری مقاتله نمودند پس عمرو بن جموح ضربتی بران ابوجهل زدوابوجهل هم ضربتی بدست عمرو بن جموح زد که دست او از بازو قطع شد وبپوست آویخته شد .پس عمرو دست بریده اش را بزیر پای خود گذارد وقوت نمود ودسترا جدا کرد باز مشغول جنك شد

ومنجمله ایضاً دربحار ازتفسیر علی بن ابراهیم ازحضرت صادق(ع) روایتکرده که **حنظلة بن ابی عامر** دختر **عبدالله بن ابی سلول را** تزویج نموددرلیلهٔ که صبحش غزوهٔ احد بودوازحضرت پیغمبر ص اجازت خواست که شبرا نزدعیالش بسر برد این آیه نازل شد «انا المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم»

پس پیغمبر (ص) اذن داد اورا ورفت نزد زوجه اش وبااوموافعه نمودصبح درحال جنابت بیرون شد وحاضر معرکه قتال گردید و شهیدشد وقبل ازخروجش بمعرکه قتال زوجه اش فرستاد نزد چهار نفر از انصار وشاهد گرفت آنهارا بمواقعه نمودن شوهرش

بااو گفتند چراچنین کردی؟

گفت دیشب در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته شد وحنظله‌رفت بآسمان دومرتبه آسمان بهم آمد دانستم که حنظله شهید خواهد شد و ترسیدم که مبادا حامله شده باشم و شاهدی نداشته باشم و اورا ملائکه غسل دادند لذا ملقب شد بغسیل‌الملائکه وپدرش ابی‌عامر فاسق بود و به اتفاق قریش دراحدبجنك پیغمبر(ص) آمده بود

ومنجمله درمجمع‌البیان درذیل آیهٔ شریفه « ویؤثرون علی انفسهم ولوکان‌بهم خصاصة » فرموده وگفته شده این آیهٔ‌شریفه نازلشده درباره هفت‌نفر که‌درغزوه‌احد تشنه‌بودند .س‌آبی‌آوردند که‌کفایت یکنفر ازآنهارا میکرد

پس نزدیکی ازآنها بردند گفت بده بفلان نزد او بردند گفت بده بدیگری تا آنکه آب بتمام هفت نفر دور زد وهمه از تشنگی‌مردند چون‌آب را ایثار کردند وهیچیك نیاشامیدند .

و گفته‌شده فقیری‌آمد خدمت‌پیغمبر(ص) عرضکرد یارسول‌الله «اطعمنی‌فانی جائع »

پیغمبر (ص) فرستادنزد زوجاتش بخانه هیچیك‌غذائی یافت‌نشد فرمودآیاکسی هست‌که‌این مرد را امشب مهمان‌کند

پس مردی ازانصار او را مهمان نمود و برد بمنزل خود و حال آنکه در منزلش بغیر قوت اطفالش چیزی یافت نمیشد همان غذا را حاضر کرد بجهت آن مهمان و چراغ خانهٔ خود را خاموش کرد و زوجه‌اش اطفالرا مشغول نمود تاآنهارا خواب‌ربود ومرد وزن‌دهان خودرا طعم میکردند که مهمان‌گمان‌کند که‌اینها غذا میخورند تاوقتیکه میهمان سیر شد ومرد وزن‌گرسنه خوابیدند پس چون صبح شد هردوآمدند خدمت‌حضرت پیغمبر(ص) آن‌بزرگوار نظرفرمود بآنها وتبسم‌فرمود واین آیه را تلاوت کرد :

« ویؤثرون علی‌انفسهم ولوکان‌بهم خصاصة» انتهی

ودرکلمه طیبه ازمشکوةالانوار سبط شیخ طبرسی روایتکرده‌که نزدکسی‌کله گوسفند بریان‌کرده بود آوردنزدیکی ازصحابه‌آن صحابی‌گفت برادرمن باعیالش‌احوج ازمن‌هستندپس هدیه رابرد نزد آن دیگری وهکذا برد نزد هفت نفر یانه نفر از صحابه پس آیه نازلشد

مخفی نماناد که ظاهراً این تفاسیر ازاهل سنت باشد چون‌مسلم است نزدشیعه که آیهٔ‌شریفه درشأن‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) نازلشده

ومنجمله‌درانوار نعمانی ازابی‌قدامه‌شامی روایتکرده که گفت‌من‌امیرجیش بودم‌در بعضی‌ازغزوات پس رفتم بشهری و مردم را ترغیب نمودم بجهاد و ذکر نمودم فضیلت جهاد و شهادت در راه خدارا و اسب خودرا سوارشدم وآمدم بمنزل خود ناگاه دیدم زنی‌آمد وفریاد زد یااباقدامه پس‌من اعتنائی بنداء آن‌زن نکردم‌گفت « ماهکذا افعال الصالحین»

پس من‌توقف‌کردم آن‌زن آمد نزدمن ورقهٔ بابستهٔ داد بمن و باچشم‌گریان برگشت من‌آنکاغذ را بازکردم دیدم نوشته : ای ابی‌قدامه تودعوت نمودی مردم‌را بجهادوثواب آنرا بجهة مردم بیان نمودی ومن‌قدرت برجهادندارم لکن‌دوگیسوی‌خودراقطع نمودم وفرستادم که‌آنهاراقیداسب خود قرار دهی شاید خداوند باینجهت که‌من‌گیسوانم رابند اسب‌مجاهد فی‌سبیل‌الله قراردادم مرابیامرزد

پس چون صبیحهٔ روز قتال شد دیدم جوان خردسالی بدون زره وخود وسپر پیاده مبارزت میندک من نزد اورفته و گفتم ای جوان خوف آنستکه اسبها تاخت وتاز نمایند و ترا پایمال کنند برگرد بمحل خود پس آن جوان گفت آیا بمن میگوئی برگردم و حال آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده «یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار »

پس گفت ای ابی قدامه سه تیر بقرض من بده گفتم ای جوان حال وقت قرض دادن نست ؟

پس التماس زیادی کرد گفتم من بقرض تو میدهم بشرط آنکه اگر خداوند منت گذارد بتو شهادت را مرا روز قیامت شفاعت نمائی قبول کرد من سه تیر باو دادم رها کرد کافری کشت تیر دیگری رها کرد کافر دیگری کشت بعد رو کرد بمن گفت السلام علیك سلام مودع ناگاه ظالمی تیری به پیشانی آن جوان زد جوان سرش را بقربوس زین گذارد من رفتم نزد او گفتم ای جوان وعدهٔ که بمن کردی فراموش نکنی

گفت بلی و من بتو حاجتی دارم وقتیکه بشهر وارد شوی خورجین مرا بمادرم بده ومادر من همان زنی هست که گیسویش را بتو داد که قید اسب خود بنمائی اینرا گفت واز دنیا رفت

پس من قبری حفر نمودم واو را دفن کردم ناگاه زمین اورا بیرون انداخت اصحاب گفتند شاید این بی اذن مادر آمده بجهاد

پس من دو رکعت نماز خواندم ودعا کردم ناگاه صدائی شنیدم که گفت «یا ابا قدامه اترك ولی الله» الی آخر الروایه

ومنجمله در مجمع البیان در ذیل آیهٔ شریفه «لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم الخ»

فرموده که این آیه شریفه نازل شد در غزوه تبوك ودر آن غزوه ده نفر از مسلمین بودند که یك شتر داشتند و هرساعتی یکنفر سوار میشد و نه نفر دیگر پیاده بودند و غذای آنها جو سبوس نگرفته بود و خرمای کرم خورده بود وهرگاه گرسنگی بریکی از آنها شدت میکرد یك خرما بدهان میگذارد ومیمکید باندازهٔ که طعم خرما را میچشید و برفیقش میداد و هکذا اوهم میچشید و برفیقش میداد تا آخرشان در آخر هسته اش باقی میماند

ومنجمله در روضة الانوار محقق سبزواری ازحذیفة بن یمان روایت کرده که در غزوه تبوك بسیار کس از تشنگی شهید شدند من آبی بدست آوردم وپسر عم خود را طلبیدم که آب بیاشامد ونفس آخرین او بود از تشنگی گفت آبرا بده بهشام نزدیك هشام رفتم او نیز حواله بدیگری کرد نزدیك سومی رفتم دیدم او از تشنگی هلاك شده بود نزدیك هشام رفتم دیدم او نیز از تشنگی هلاك شده بود نزدیك پسر عم رفتم دیدم اوهم هلاك شده بود وهر سه از تشنگی مردند و آبرا ایثار کردند

امر سوم

درذکری ازشعراء و مادحین حضرت رسول (ص)

بدانکه اشهر آنها **حسان بن ثابت بن منذر بن حزام الانصاری** بود و حضرت پیغمبر (ص) دربارهٔ اش فرمود «لازلت مؤیداً بروح القدس ماکان نصرك فینا اهل البیت»

وگفته شده اصدق بیت قالته العرب قول حسان بن ثابت فی حق رسول الله (ص)

وما حملت من ناقة فوق کورها　　ابر واوفی ذمة من محمد (ص)

ونظیر این بیت است شعر دیگر حسان که درمدح آن بزرگوار گفته :

وما فقد الماضون مثل محمد(ص)　　وما مثله حتی القیمة یفقد

چنانچه گفته شد اصدق کلمة قالها لبید : الاکل شیئی ما خلاالله باطل☆ وکل نعیم لامحالة زائل

ودر روضات ازشیخ مفید نقل کرده که حسان بعداز حضرت رسول (ص) انحراف زیادی نمود از حضرت امیرالمؤمنین(ع) ومردم را دعوت میکرد بیاری نمودن ازمعاویه

و از بعض تألیفات اصحاب نقل کرده «ان حسان من الهمج الرعاع الذین کانوا یمیلون مع کل ریح وان عناده لعلی (ع) ظاهر »

واز تقریب ابن حجر نقل کرده که وفات حسان بن ثابت سنهٔ پنجاه وچهار بود واومعاصر بود با نابغه واعشی

فصل هشتم

در بعضی از تواریخ مهمه متعلقهٔ بحضرت خاتم الانبیاء(ص) اززمان ولادت تازمان بعثت

اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان

درکافی است که آنحضرت دوماهه بود که والد ماجدشان حضرت عبدالله بن عبدالمطلب ازدنیا رحلت فرمود درمدینه طیبه

وقطب راوندی وبعضی دیگر از بزرگان فرمودند که آنبزرگواردرحمل بود که جناب عبدالله رحلت فرمود

ودر بحار ازمنتقی کازرانی نقل کرده که جناب عبدالله در سن هفده سالگی تزویج فرمود جناب آمنه را ودرسن بیست وپنج سالگی آن بزرگوار ازدنیارحلت فرمود درحالتیکه حضرت پیغمبر(ص) در حمل بود

و قبر شریف جناب عبدالله درمیان شهرمدینه طیبه در دارالنابغه است

واما وقایع مهمه سال چهارم ازسن شریف آن بزرگوار

درکافی است والده ماجده آن بزرگوار آمنه بنت وهب ازدنیا رحلت فرمود در حالتی که حضرت پیغمبر (ص) چهارساله بود

و قبر شریفش در ابواء است وآن موضعی است بین مکه ومدینه وبعضی گفته اند جنازه شریفش را حمل کردند بمکه معظمه

ودر بحار میفرماید صواب قول اول است

ودر سال هشتم ازسن شریفش بود چنانچه دراصول کافی استکه جناب عبدالمطلب ازدنیارحلت فرموده

ودرمرآت العقول ازمحمدبن اسحق روایت کرده که هشت سال ودوماه وده روز ازسن شریف پیغمبر (ص) گذشته بود که جناب عبدالمطلب جد بزرگوارش ازدنیارحلت فرمود

ومخفی نماناد که اگر مراد سال قمری باشد روز رحلت حضرت عبدالمطلب روز بیست وهفتم جمادی الاول میشود

و اگر مراد سال‌شمسی باشد نه قمری تقریباً بیست‌وهفتم‌ماه شعبان‌میشود

و در **مصباح المتهجدین** است که حضرت عبدالمطلب دردهم ربیع‌المولود از دنیا رحلت فرمودواین‌منافی‌است باروایت**محمدبن‌اسحق** بنابرهردواحتمال

ودر **ناسخ** استکه در سنهٔ وفات جناب عبد المطلب بود ظهور حاتم طائی ابن عبدالله کـه درجودوسخا ضرب‌المثل بود

ودر**جلاءالعیون**استکه‌نه‌سال‌ازسن‌شریف پیغمبر (ص) گذشته‌بود که‌انوشیروان‌عادل‌ازدنیارفت

ودر**روایت** استکه پیغمبر(ص) فرمود ولدت فی‌زمن الملك‌العادل انوشیروان انتهی

و بیست و پنج سال از سن شریف پیغمبر (ص) گذشت‌علی‌مافی‌المصباح که جناب خدیجهٔ کبری را تزویج فرمود دردهم ربیع‌المولود

و در**بحار ازمنتقی کازرانی** نقل فرموده که در آنحال **جناب خدیجه‌کبری** چهل ساله بودند وقبل از حضرت رسول (ص) این مخدره دوشوهر کرده بود **اول ابوهاله یمنی** بود **دوم عتیق‌بن عائذ مخزومی** یابالعکس

و بیست و هشتسال یاسی‌سال ازسن شریفش‌گذشته بود که حضرت امیرالمؤمنین(ع) متولدشد

تنبیه ـ در بعضی از قصص و شواهد برعدالت **انوشیروان** وسخاوت **حاتم‌طائی** چون آنفاً ذکری از آنها شد وذکر میشود درضمن‌دوامر :

امر اول
در شواهد برعدالت انوشیروان

منجمله در **کتاب خریدة العجائب** استکه سلطان روم رسولی فرستاد بجـانب سلطان عجم **انوشیروان** چون‌چشمش‌برعظمت سلطان عجم و بزرگی **طاق‌کسری** افتاد دید سلطان به سریر سلطنت‌نشسته وملوك درخدمتش‌حاضرند ودید دریکی ازاطراف‌ایوان‌اعوجاجی‌است سبب‌پرسید؟

گفتنداین اعوجاج خانه عجوزی بودکه‌راضی‌نشد بفروشش انوشیروان‌هم راضی نشد باجبار او وخانهٔ‌آن‌عجوز باعث‌اعوجاج این‌ایوان شد.

پس آن‌سفیر قسم‌یادکردکه «هذاالاعوجاج احسن من‌الاستقامة »واینعمل سلطان‌را نه‌درگذشته کسی دیده ونه‌درآینده‌کسی خواهددید

جزای حسن عمل‌بین‌که‌روزگار هنوز   خراب می نکند بارگاه کسری را

ومنجمله محقق سبزواری در روضة‌الانوار روایتکرده‌که **مأمون** در زمان خلافت خود روزی به **مدائن** رفت و در اطراف ایوان کسری گردش‌میکرد و بنظراعتبار بآن‌عمارتهای‌عالی نظر میکرد یکی‌ازعلماءدرمجلس‌اوروایتی‌ازحضرت‌پیغمبر(ص) نقل‌کرد که‌فرموده‌بدن‌سلطان‌عادل‌درقبر نمیپوسد مامون‌گفت اگرچه درصدق این‌روایت‌نبوی‌شبهه وشکی‌نیست‌لکن میخواهم‌حال‌انوشیروان رابدانم

پس تفحص نمودند تاقبر اورا بافتند و سر قبر را شکافتند دیدند آن سلطان عادل‌تر و تازه درمیان قبرمثل‌کسی‌استکه میان‌قبر خوابیده باشد

مأمون تعجب کرد روی اورا بوسید ودرانگشتان او چندانگشتر دید و بر نگین هر یك از آنها پندی نوشته بود:

بریك نگین نوشته بود بادوست ودشمن مدارا کنید

و بر نگین دیگری نوشته بود درکارها مشورت کنید تامقصود حاصل شود

و بر نگین دیگری نوشته بود قناعت کنید تاعیش خرم یابید

پس مأمون امر کرد که آن خاك را باعطر بیالودند و سر قبررا پوشانیدند

ومنجمله در درالسلوك نوشته است که روزی کسری انوشیروان رفت بمکان مرتفعی چشمش بزن خوش صورتی افتاد پرسید شوهر این زن کیست ؟

گفتند زن بعضی ازخدمه خودتان هست کاغذی بآن خادم داد واو راروانه یکی از قراء اطراف نمود

کسری رفت بمنزل آن زن چشم آن زن بسلطان افتاد ازجای خود حرکت نمود وزمین را بوسید پس کسری آنزن را بسوی خود دعوت نمود

زن امتناع نموده گفت ای سلطان اگر من اینعمل را بجهت خود بپسندم بجهت شما نخواهم پسندید چون شما سلطان السلاطین هستید وفعل قبیح لائق بمقام سلطنت نیست آیا نشنیده اید قول شاعر را

ساترك مائكم من غير ورد	و اذكر كثرة الوراد فيه
اذا وقع الذباب علي طعام	رفعت يدی و نفسی تشتهيه
وتجتنب الاسود ورود ماء	اذا كان الكلاب ولغن فيه
ويرتجع الكريم خميص بطن	ولا يرضی مواكلة السفيه

بازهم کسری اصرار کردزن اینشعر را خواند

تالله ما قال قائل ابداً	قد يأكل الليث فضلة الذئب

پس کسری از منزل آنزن خارج شد بعد شوهر آنزن آمد و وارد منزل شد آثار ورود کسری را درمنزل دید زن را بمنزل پدرش فرستاد

پدر زن داماد خود را برد نزد کسری و گفت ایسلطان اینمرد از من بوستانی خریده و آن را تصرف نموده وازمیوهٔ آن خورده اورا بوئیده حال بدون علت وسببی بمن بر گردانیده

داماد عرض کرد سلطان من دراین بوستان اثر پای شیر را دیدم لذا باو بر گردانیدم که مبادا مرا هلاك کند

کسری مطلب را فهمید فرمود بلی شیر داخل بستان تو شد لکن استفاده نکرده مأیوسانه بر گشت پس آنمرد آنزن را بمنزل خود برد ومحبتش بآن زن زیاد شد

ومنجمله درمجموعه ورام است که روزی کسری انوشیروان بقصد شکار اسب دوانید پس از غلامان خود دورافتاد بکوخی رسید دید زنی دم آن کوخ نشسته زن کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد وداخل کوخ شد بعدازلمحهٔ دختر آنزن از بیابان آمد و بااو گاوی بود

آنزن برخاست و گاورادوشید شیر بسیاری از پستان او آمد و کسری نظر میکرد درقلبش خیال کرد که از برای هر گاوی خراجی بسته شود چون شیر زیادی از آنها دوشیده میشود

چون قدری ازشب گذشت آنزن بدختر خود گفت گاورا بدوش

دختر مشغول دوشیدن شد دید پستان گاو شیر ندارد فریاد زد مادر والله سلطان نیت ظلم

کرده چون پستان گاو شیر ندارد

کسری نزدخود تعجب نمود که ایندختر نمیداند من کسری هستم و نیت ظلم کرده‌ام واللهٔ چنین ظلمی نخواهم کرد

پس قدری گذشت مادر فریادزد دختر خودرا که برخیز گاورا بدوش دختر مشغول دوشیدن پستان گاو شد شیرفراوانی داد دخترفریادزد مادررا گفت والله نیت سلطان برگشت

چون صبح شد غلامان آمدند بسراغ کسری واورا بردند بقصر خود کسری امر کرد آنزن را با دخترش حاضر کردند و با آنها احسان زیادی نمود بعد بدختر فرمود از کجا دانستی که سلطان نیت ظلم کرده بود؟

آنزن گفت من مدتی است در اینمکان هستم هروقت سلطان قصد عدالت می کند بیابانها سبز و تعیش ما زیاد میشود وهروقت نیت ظلم می کند بیابانهای ما خشك و معیشت بما ضیق میشود ومواد نفع ازما قطع میشود

و نظیر این در حیوة الحیوان از ابن خلکان در ترجمه جلاءالدوله ملکشاه سلجوقی حکایت کرده که واعظی داخل شد براو وازجمله مواعظش گفت یکنفر ازاکاسره درمقام تفرج از عساکرش جداشد رسید بدرباغی داخل شدديد دختر کی آنجاهست ازاو آب طلبید که بیاشامد دختر آب شکری بابخ جهة سلطان حاضر نمود سلطان آشامید خوشش آمد گفت این شکررا از کجا آوردی دختر گفت در این باغ نی بعمل میآید آن نی‌هارافشار میدهیم وازآنها این آب شکر فشرده میشود سلطان گفت برو بفشار به بینم دخترسلطانرا نمیشناخت رفت آن نی‌هارا فشاردادازاو آب شکرجاری شد سلطان گفت خوب است ما عوض این باغ ملك دیگری باینها بدهیم واین باغ را برای خود نگهداریم بعدازساعتی دیددختر گریه کنان برمیگردد گفت نیت سلطان تغییر کرده سلطان گفت از کجا دانستی دختر گفت مااز این نیها آنچه میخواستیم آب شکر میفشاردیم بدون زحمت والان هرچه کردیم آب شکر نیامد سلطان نیتش را برگردانید گفت حالا برو نظر کن چون رفت فشرد آنچه خواست ازآنها آب شکر فشرد خوشحال برگشت نزدسلطان

ومنجمله درزینة المجالس است که پادشاهی ازعالمی سؤال کرد که سبب عدالت انوشیروان چه بود؟

آن عالم فرمود که انوشیروان گفت مرا یکنظراعتبار متنبه کرد:

روزی در عنفوان جوانی بشکار رفته بودم و سواران بهر طرف می‌تاختند ناگاه پیادهٔ سنگی بپای سگی زد پای آن سك بشکست چند قدم آن پیاده رفت اسبی لگد بوی زد پای آن پیاده بشکست چند قدم آن اسب رفت پایش بسوراخی فرو رفت پای آن اسب بشکست من بخودآمدم و گفتم دیدی که چه کردندوچه دیدند

مخفی نماناد که از بعضی آیات و اخبار استفاده میشود که ظلم بعباد از معاصی است که مجازاتش دردار دنیا بشخص میرسد وروایات وحکایات در این باب زیاد است **وحقیر** بعضی از آنها رادر **کتاب غایة الامال فی** موجبات حسن خواتیم الاعمال ذکر کرده‌ام ودراینجاقناعت میکنم بذکر یك حکایت

درکلمهٔ طیبه ازکتاب عشریه نقل کرده که مردی باعیالش مشغول غذاخوردن بودوغذایشان مرغ بریانی بودوازآن میخوردند پس سائلی درخانه اظهارجوع و گرسنگی کرد پس آنمرد بآن سائل صیحه زد و او را از در خانه‌اش دور کرد زمانی نگذشت که آنمرد فقیرشد ونعمت ازاوسلب شد واز پریشانی زوجهٔ خودرا طلاق داد

پس آنزن زوجهٔ دیگری شدروزی باشوهر دومی مشغول غذاخوردن بودواتفاقاً غذای ایشان مرغ بریانی بود ناگاه سائلی درخانه اظهارجوع و گرسنگی نمودمرد بزوجه‌اش گفت قدری نان با قدری از

آن مرغ بریان‌شده بدست آنسائل بدهد

چون زن درب منزل بآنسائل نظر کرد دید سائل شوهر اولی اواست گریه کنان آمد نزد شوهر دومی ازسبب گریه سؤال نمود

زن گفت این سائل شوهر اول من بود وقصهٔ خودرا که باشوهر اول غذامیخورده وسائل وارد کرده ازبرای شوهر دومش نقل کرد

پس شوهرش گفت والله من بودم آنسائل اولی که آمدم درمنزل وسؤالی نمودم وشوهرت صیحهٔ بروی من زد

امر دوم

درشواهد برسخاوت حاتم بن عبدالله بن سعدطائی

منجمله درمواعظ المتقین است که روایت شده است جماعتی حمله آوردند بطائفه طی پس **حاتم** سوار براسب شدو نیزه دردست گرفت باقبیلهٔ طی رفت بجانب آنها ودشمن را منهزم نمود پس بزرك آنها گفت ای حاتم نیزه ات را بده بمن نیزه اش راداد بوی

طائفه طی گفتند چرا خودرا بمعرض هلاکت درآوردی وهرگاه دشمن روی آورد نیزه دردست نداری ترا بقتل میرساند

گفت میدانم ولکن چه بگویم درجوابش وقتی که گفت بمن ببخش بغیر آنکه باو بدهم

ومنجمله روایت شده وقتیکه حاتم ازدنیا رفت برادرش خواست جانشین او بشود مادرش گفت هیهات که توجانشین او بشوی والله چقدرفرق است بین خلقت شمادو نفر وقتیکه حاتم بدنیا آمد هفت روز شیر نخورد تا وقتیکه طفل دیگری که درهمسایگی ما بود یك پستان مرا بدهان گرفت آنوقت حاتم دهان بپستان دیگر من گذارد اماتو وقتیکه بدنیا آمدی یك پستان مرا بدهان گرفتی وپستان دیگر مرا بدست چگونه می توانی تو بجای او بنشینی

ومنجمله درمواعظ المتقین استکه درحدیث است یحصن فی النار من النار انوشیروان بعدالته وحاتم بسخائه

ودرکلمهٔ طیبه ازحضرت رضا(ع) روایت کرده که حضرت رسول(ص) به عدی بن حاتم فرمود که خداوند برداشت ازپدرتو عذاب سختر را بسخاوت نفس او

و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد پیغمبر (ص) آوردند حال پدر خود را عرضکرد پس حضرت رسول (ص) بوی احسان واکرام نمود وخلعت وراحله بخشید واو نزد برادرش عدی که بشام فرار نموده بود رفت واورا ترغیب نمود که خدمت پیغمبر(ص) مشرف شود

چون عدی خدمت آنحضرت رسید حضرت ردای مبارکرا ازدوش نازنین برداشت وبرای عدی پهن کرد و خود بروی زمین نشست وجناب عدی بن حاتم دررکاب حضرت امیرالمؤمنین(ع) خدمتها کرد واینهمه ازنتایج جود پدر بود ـ انتهی

فصل نهم

دربعضی ازتواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر(ص) اززمان بعثتشان تازمان هجرتشان ازمکه معظمه بمدینهٔ منوره

بدانکه دراصول کافی ومصباح شیخ است که آنبزرگوار روز بیست وهفتم ماه رجب مبعوث به نبوت شد

ودربحار ازمناقب ابن شهرآشوب نقل میکند که خداوند مبعوث فرمود پیغمبر(ص) را بعدازچهل سال ازعمرشریفش و نازلشد «یاایها المدثر قم فانذر»

وازابن عباس روایتشده که خداوند بعالم وحی فرستاد باو روز دوشنبهٔ بیست وهفتم رجب درحالتیکه ازسن شریفش چهل سال گذشته بود

و فرموده که اتفاق امامیه است که آنحضرت دربیست وهفتم رجب مبعوث به نبوت و رسالت

گردید و سابقا گفتیم که ظاهراً مبعث شریف در بین سال چهل و چهل و یك واقع شده پس از روز ولادت تا روز مبعث اگر مرادسال قمری باشد کما هوالظاهر چهل سال و چهار ماه وده روز میشود بهمان بیانی که مکرراً گفته شده ولابداست در اینمقام ازذکر دوامر

امر اول

در بحار از مناقب نقل میکند وحاصلش آنستکه از برای بعثت پیغمبر(ص) درجات و مراتبی است.

منها منامات صادقه که آنبزرگوار میدید

و شاهد براین **در اصول کافی** است که چون آنحضرت سی و هفت سال از عمر شریفش گذشت درخواب میدید که گویا کسی نزد او میآید ومیگفت یارسول‌الله درحالتی که درآنحال شبانی میکرد

پس آنبزرگوار نظر میفرمود بسوی آنکس میفرمود تو کیستی؟ عرض میکرد من جبرئیلم که خداوند عالم مرا فرستاده بسوی تو که ترا پیغمبر خود گرداند

ومنها جبرئیل تا سه سال خدمت آنحضرت میرسید وصدای جبرئیل را میشنید وتعلیم میکرد باو یك یك ازاحکام خداوندعالم را ولکن خود جبرئیل را نمیدید وقرآن هم نازل نشده بود **ودر** اینمدت پیغمبر مبشر بود لکن مبعوث نشده بود

ودر روایت است که پیغمبر(ص) خلوت درغاری کرده بود پس شنید که منادی فریاد می کند یامحمد یامحمد پیغمبر(ص) غش کرد وروزدوم همهمین ندارا شنید تشریف آورد بمنزل خدیجه کبری فرمود «زملونی زملونی فوالله لقدخشیت علی عقلی» پس خدیجهٔ کبری آنحضرت را دلداری داد.

ومنها درحین نزول قرآن باوامر ونواهی آنبزرگوار مبعوث گردید به پیغمبری ونازل شد یاایها المدثر ولکن مأمور نشد باجهار واعلان بنبوت خود **ودر** آنوقت اسلام آوردند حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) وخدیجهٔ کبری وزیدبن حارثه وجعفربن ابی‌طالب

ومنها بعداز سه سال از بعثت مأمورشد بعموم انداز واجهار بنبوت ونازلشد «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین» ونزل قوله تعالی «وانذر عشیرتك الاقربین»

ومنها عبادات مشروع نشد درمدت اقامت آنحضرت درمکه معظمه بغیر طهارت ونماز که برخود پیغمبر(ص) فرض و برامت سنت شد

ودر سنهٔ نهم از بعثت بعد از معراج نماز برامت واجب شد و بعد از تشریف آوردن بمدینه طیبه یك یك ازاحکام الهی فرض شد برایشان

و مراد از بعثت در سن چهل سالگی همان مرتبه از بعثت است که قرآن و اوامر ونواهی نازل شد وخطاب شد یاایها المدثر قم فانذر

امر دوم

باتفاق فریقین اول کسی که ازمردان ایمان بآنحضرت آورد حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود واول کسی که اززنان ایمان بآنبزرگوار آورد **خدیجه کبری** بود

واز سن شریف حضرت امیرالمؤمنین (ع) درآنوقت دوازده سال یاده سال گذشته بود

واز سن شریف خدیجهٔ کبری پنجاه وپنجسال گذشته بود

و در **مرآت العقول** در باب مولد امیرالمؤمنین (ع) **از فصول شیخ مفید** نقل فرموده

که اجماع نموده‌اند امت بر آنکه امیرالمؤمنین (ع) اول مردی بود که تصدیق واجابت کرد پیغمبر(ص) را واختلاف نکرده دراین احدی ازاهل علم حتی عثمانیه که طعن زدند درایمان آن حضرت و گفتند بواسطه صغرسن وعدم بلوغ بحدتکلیف ایمان او ازروی معرفت نبوده بلکه ازروی تلقین وتقلید بوده

و اماایمان ابابکر وعمردرحال کمال عقل وازروی یقین ومعرفت بوده وایمان عن‌تقلیدمساوی نیست باایمان عن‌معرفة بجهت آنکه امیرالمؤمنین در روزبعثت پیغمبر(ص) هفتساله بود و کسیکه باین سن باشد کامل‌العقل نخواهدبود

وبعد شیخ مفید (ره) جوابداده اولا بمقتضای اخبار کثیره سن‌شریف حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع دروقت بعثت یازده سال بوده یادوازده ساله چون‌در بعضی ازاخباراست که حضرت پیغمبر (ص) بیست و هشت‌ساله بود که‌علی‌بن ابیطالب (ع) متولدشد

و در بعضی ازاخبار استکه سی و سه سال ازعمر شریفشان گذشته بود و لذا اختلاف استکه امیرالمؤمنین در وقت شهادت شصت وپنجساله بودیاشصت وسه ساله چون مسلم استکه درسنهٔ چهلم‌از هجرت رحلت فرموده واین‌اختلاف بجهت اختلاف دروقت ولادتشان هست

وثانیاً بلوغ بحدتکلیف معتبر است دراحکام شرعیه نه‌دراحکام عقلیه ومنافاتی ندارد صغر سن باکمال‌چنانچه درقصهٔ یحیی فرموده «وآتیناه‌الحکم صبیا»

ودر قصه‌عیسی (ع) فرموده «فاشارت الیه قالواکیف‌نکلم من‌کان فی‌المهدصبیا قال انی‌عبدالله آتانی‌الکتاب و جعلنی نبیاً»

و مفسرین فرموده‌اند فی‌قوله تعالی « وشهد شاهد من‌اهلها» که‌آن شاهد طفلی بود در مهد که شهادت داد بربرائت یوسف وتهمت‌راازاو زائل‌نمود وگفته نشود که معلوم نیست ایمان‌علی(ع) ازروی معرفت باشدبلکه محتمل‌است که‌ازروی تلقین و تقلید باشد چون درجواب میگوئیم که ایمان تلقینی وتقلیدی قابل نیست‌که مورد فخریه ومدح باشد نزددوست ودشمن واحتجاج بشودباو نزددشمن و از مناقب‌جلیله و فضایل عظیمه شمرده شودچنانچه پیغمبر(ص) بفاطمه زهراء سلام‌الله علیها فرمود «اماترضین انی زوجتك اقدمهم اسلاماً»

وایضاً پیغمبر(ص) فرمود «لقدصلت الملائکة علی وعلی علی(ع) سبع سنین وذلك‌انه‌لم‌یکن احد یصلی من‌الرجال‌غیری‌وغیر علی»

و حضرت امیرالمؤمنین(ع) درمواقع‌عدیده بسبقت درایمان فخریه‌کرد

منجمله قوله(ع) «اللهم انی‌لااعرف من‌هذه‌الامة عبداً عبدك‌قبلی»

ومنجمله قوله(ع) «اناالصدیق الاکبر آمنت‌قبل‌ان یؤمن ابوبکرواسلمت قبل‌ان یسلم»

ومنجمله قوله (ع) «لعثمان‌انا خیرمنك ومنهما عبدت‌الله قبلهما وعبدت‌الله بعدهما»

ومنجمله قوله(ع) «سبقتکم‌الی‌الاسلام طراً علی من‌کان‌من فهمی وعلمی»

الحاصل اگر ایمان تقلیدی باشدصدق دین‌وایمان واسلام نخواهدکرد وصدق عبدت نمیکند ودرمقام محاجه ومخاصمه گفته نخواهد شد انتهی حاصل‌ما نقل‌عن‌المفید رفع‌الله مقامه

و چهل و پنج‌سال‌ازسن‌شریف‌پیغمبر (ص) گذشته بود که‌اشاره فرمود بجمعی ازمؤمنین که هجرت بنمایند بجانب حبشه

جمعی از مؤمنین مثل **بلال بن رباح** و جناب **عمار بن یاسر** وارد ساختند و جناب یاسر پدر عمار را اینقدر زدند که از دنیا رحلت کرد

و والدهٔ جناب عمار **جناب سمیه** از طعن حربه **ابوجهل بن هشام** شهید شد و آنمکرمه و شوهرش جناب یاسر اول شهید و شهیده در اسلام بودند بعد بامر پیغمبر (ص) جمعی از مؤمنین رفتند بحبشه، **نجاشی** سلطان حبشه آنهارا خیلی اکرام کرد و این هجرت در ماه رجب سنهٔ پنجم بعثت واقع شد و این هجرت اولی است

و هجرت ثانیه هجرت بزرگی بود که جناب رسولخدا (ص) با اصحاب بسوی مدینهٔ طیبه کوچ فرمودند و مهاجرین حبشه را هشتادوسه مرد شمردند علاوه برزنان واطفال وازمهاجرین حبشه بودعثمان بن عفان بازوجه‌اش جناب رقیه بنت خاتم النبیین (ص) وجناب جعفر بن ابیطالب بازوجه‌اش اسماء بنت عمیس ودر ارض حبشه ازاو پسری آورد مسمی بعبدالله وجناب عبدالله جحش بازوجه‌اش ام حبیبه دختر ابی سفیان، واز آنجمله بود ابوسلمه بازوجه‌اش ام سلمه وجناب عبدالله بن مظعون وجمعی دیگر ازمسلمین

ودر کافی استکه پنج سال بعد البعثة صدیقهٔ طاهره (ع) متولدشد انتهی

و ولادت آن‌مخدره دربیستم جمادی الثانیه بوده چنانچه درباب‌سوم ذکرخواهدشد انشاءالله و ظاهراً ازروز بعثت تاروز ولادت مخدره چهارسال وده ماه وبیست‌وسه‌روز بوده بهمان‌جهت که مکرر گفته شد

وپنجاه‌سال ازسن شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله گذشته بود که جناب خدیجه کبری ازدنیا رحلت فرمود چنانچه **درمرآت العقول** استکه اشهر آنستکه خدیجه کبری سه‌سال قبل ازهجرت ازدنیا رحلت فرمود انتهی

بنابراین سن جناب خدیجهٔ کبری در وقت رحلت شصت وپنجسال بود چون سابقاً گفتیم که وقت تزویج پیغمبر (ص) این‌مخدره‌را آن‌بزرگوار بیست وپنجساله بود وجناب **خدیجهٔ کبری** چهل‌ساله بود

وایضاً پنجاه سال ازسن‌شریف پیغمبر (ص) گذشته بود که‌جناب ابوطالب ازدنیا رحلت فرمود

ودربحار ازمنتقی کازرانی نقل‌فرموده که سه‌سال قبل ازهجرت جناب ابوطالب ازدنیا رحلت فرمود وسن‌شریفش زیاده برهشتادسال بود ودرهمان‌سال‌هم جناب خدیجهٔ کبری ازدنیا رحلت فرموددرسن شصت وپنج سالگی

وازکتاب المعرفة نقل‌فرموده که‌وفات خدیجهٔ کبری سه‌روز بعدازرحلت حضرت ابوطالب (ع) بودواغلب فاصلهٔ رحلت‌این دوبزرگوار راسی‌وپنج روز نوشته‌اند انتهی

ودر اصول کافی است که‌یکسال قبل ازهجرت **جناب خدیجهٔ کبری** ازدنیا رحلت‌فرمودانتهی

وفرمایش **مرحوم کلینی** مخالف‌است باآنچه ازکتب‌تواریخ نقل‌شده

ودر مصباح المتهجدین است که‌روز بیست‌وششم‌ماه رجب **جناب ابوطالب** ازدنیا رحلت‌فرمود

و در اسدالغابه است که در اول ذیقعدهٔ سال‌دهم از بعثت جناب ابوطالب ازدنیا رحلت کرد و گفته شده در نیمهٔ شوال از آن سال بود و سه روز بعد جناب خدیجهٔ کبری از دنیا رحلت فرمود

الحاصل پیغمبر(ص) ازفوت ایندو بزرگوار خیلی محزون شد لذا آن‌سال‌را **عام الحزن** نامیدند وقبر شریف‌جناب ابوطالب وجناب خدیجهٔ کبری در مکهٔ معظمه در قبرستان معلی معروفست وپنجاه‌ودوسال ازسن‌شریف حضرت‌پیغمبر (ص)گذشته بود که بمعراج‌تشریف‌بردندقبل‌الهجرة

ودربحار ازتفسیرواقدی نقل‌کرده که درشب شنبه هفدهم ماه‌رمضان ششماه قبل‌از هجرت آن حضرت بمعراج تشریف بردند

ودر تفسیر مجمع‌البیان درذیل‌آیهٔ شریفهٔ «سبحان‌الذی اسری‌بعبده لیلامن‌المسجدالحرام» فرموده «قالواکان ذلك اللیل قبل‌الهجرة بسنة »

ونعم ماقیل

سبحان من‌خص بالاسرآء رتبته	بقربه حیث لا کیف و تمثیل
بالجسم اسری‌وان‌الروح خادمه	له من الله تعظیم و تبجیل

ودرمدح براقش بفارسی گفته‌شده

براقی شتابنده مانند برق	سنانش چوخورشید در نور غرق

ودیگری بفارسی گفته

برق رفتار بر براق نشست	تازیش زیرو تازیانه بدست
هرچه‌را دید زیرگام کشید	شب‌لگدخوردومه‌لگام کشید

وجامی میگوید

گلی بردند زآن دهلیزهٔ پست	بآن‌درگاه بالادست بردست
قدم‌ز نك‌حدوث ازجان اوشست	وجوب آلایش‌امکان اوشست

و دراصول کافی استکه راوی از حضرت صادق(ع) سؤال‌کرد که‌چند مرتبه‌پیغمبر (ص) بمعراج تشریف‌بردند؟

فرمودند دو مرتبه

و صدوق در خصال ازحضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود «عرج‌بالنبی الی السماء مائة و عشرین مرة وما من مرةالاوقد اوحی‌الله عز وجل فیهاالنبی بالولایة لعلی (ع) والائمة (ع) اکثر مما اوصاه بالفرائض» انتهی

وممکن استگفته شود منافاتی بین‌ایندوروایت نیست بآنکه معراج پیغمبر(ص) دومرتبه باجسد شریف بود وبقیه باروح شریف‌بودیاگفته شود دومرتبه درمکه معظمه بمعراج‌تشریف‌بردند وبقیه‌را درمدینهٔ طیبه یاگفته‌شوددومرتبه تاعرش‌عروج فرمودند وبقیه‌را تاآسمان

ومرحوم مجلسی میفرماید توجیه اول اظهر است وازاین بیان ظاهر میشود مراد ازعبارت دعاء ندبه بنابربعضی از نسخ دعاکه‌میفرماید وعرجت بروحه الی‌سمائك

فصل دهم

دربعضی ازتواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر (ص) اززمان هجرت از مکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه تازمان رحلتشان

درفصول‌المهمه ابن‌صباغ مالکی نوشته بعدازآنکه درمکهٔ معظمه جمعی به پیغمبر(ص) ایمان آوردند مشرکین‌مکه بآنها اظهار عداوت میکردند مسلمین طاقت نیاوردند از پیغمبر (ص) استیذان نمودند درهجرت نمودن بمدینه

حضرت اذن داد ومسلمین خفاء تك تك هجرت نمودند بمدینه طیبه واولشان علی ماقیل ابوسلمة بن عبدالاسد المخزومی بوده شوهر جناب ام‌السلمه وقیل مصعب بن عمیر بوده وبعداز ورود مسلمین بمدینهٔ طیبه انصار آنها را بمنزل خود میبردند یاری میکردند و با آنها مواساة مینمودند پس مشرکین خبردار شدند که جمعی از مسلمین هجرت نموده‌اند بمدینهٔ طیبه رؤساء قریش جمع شدند به **دارالندوه** که محل مشورتشان بود که باپیغمبر چه باید کرد و آنها ده نفر بودند که از آنها بودشیبه وعتبه ابنی ربیعه وابی وامیة ابنی خلف وابوجهل بن هشام وعقبة بن ابی معط و هر یك رایی دادند مقبول نیفتاد مگر **رأی ابوجهل** که گفت ازهریك ازقبایل قریش یکنفر انتخاب شود و باشمشیر بدست یکمرتبه هجوم آورند به پیغمبر (ص) وهر کدام شمشیری بآنحضرت بزنند که خونش در میان قبائل عرب متفرق شود و بنی‌هاشم نمیتوانند با همهٔ قریش طرفیت کنند و راضی میشوند بدیه گرفتن این رأی را سائرین پسندیدند

پس جبرئیل آمد خدمت پیغمبر (ص) وآن‌حضرت را خبردار نمود ازعزم قریش وعرضکرد امشب بمکان خود نخوابید وعلی(ع) را بجای خود بخوابانید

پس پیغمبر(ص) علی را خبردار کرد ومشتی خاك برداشت ودعائی خواند و آن خاك را پاشید بجانب مشرکین گویا چشم مشرکین از دیدن پیغمبر (ص) کورشد وپیغمبر(ص) ازمکهٔ معظمه خارج شد ورفت بغار **ثور** وابوبکرهم ملحق شد بآن‌حضرت و هردو داخل غار شدند عنکبوتها آمدند دم غار را تارزدند ودو کبوترهم آمدند دم غاروآنجا تخم گذاردند وروی تخم نشستند

چون شب شد علی (ع) بجای پیغمبر (ص) خوابید مشرکین باشمشیرهای برهنه بقصد کشتن پیغمبر آمدند دیدند علی(ع) بجای پیغمبر(ص) خوابیده

پس بیرون شدند بطلب پیغمبر(ص) ودرشعب وجبال مکه هرقدر تفحص کردند پیغمبر (ص) را ندیدند حتی آنکه دم غار هم آمدند دیدند عنکبوتها تار زده‌اند و کبوترها تخم گذارده‌اند **عتبة بن ربیعة** گفت اگر پیغمبر (ص) اینجا میرفت تار عنکبوت سالم نمیماندو کبوترهای وحشی میپریدند در آن‌حین ابابکر ترسید ومضطرب شد پیغمبر(ص) فرمود«لاتحزن ان الله معنا»

ودرروایت است که درشبی که امیرالمؤمنین (ع) بجای پیغمبر (ص) خوابید خطاب رسید بجبرئیل ومیکائیل که من بین شما دونفر اخوت قراردادم وعمر یك کدام ازشمارا بیشتر قراردادم ازعمر دیگری آیا کدام یك ایثارمیکنید عمرطولانی را به برادرتان

پس هریك اختیار نمودند عمرطولانی را

خطاب رسید نظرنمائید بسوی زمین و ببینید چگونه علی (ع) حیوة خودرا ایثار نموده برادرش پیغمبر(ص) وبجای اوخوابیده وجان خودرا فدای جان پیغمبر(ص) نموده بروید بسوی زمین وحفظ کنید اورا ازدشمنان

پس آمدند بسوی زمین و جبرئیل بالای سر امیرالمؤمنین (ع) نشست و میکائیل سمت پاهای آن‌حضرت وندا میکرد بخ بخ من مثلك یابن ابی‌طالب خداوند مباهات فرمود بتو در مجمع ملائکه پس نازل فرمود این آیهٔ شریفه را « ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد »

الحاصل پیغمبر(ص) سه شبانه‌روز میان غار بود تامشرکین مأیوس شدند از آن حضرت و در این سه شبه **اسماء ذوالنطاقین** دختر **ابی بکر** وزوجهٔ **زبیر بن عوام** از برای آن حضرت آب ونان درغار حاضر میکرد بعد از سه شبانه‌روز پیغمبر (ص) بتوسط اسماء پیغام داد بامیرالمؤمنین (ع)

که امشب سه شتر درفلان موضع حاضر باشد

پس امیرالمؤمنین (ع) سه شتر بااریقط بن عبدالله اللیثی بآنموضع فرستاد نیم شب چهارم حضرت پیغمبر (ص) وابابکر سوارشده آمدند بجانب مدینهٔ طیبه

درمصباح المتهجدین وبعضی از کتب معتبره فرموده‌اند که آن بزرگوار درشب پنجشنبهٔ غرهٔ ماه ربیع الاولی سنهٔ سیزدهم از بعثت ازمکه معظمه تشریف برد بغار ثور و امیرالمؤمنین (ع) بفراش پیغمبر (ص) خوابید وجانش رافدای جان آن حضرت فرمود ودر شب چهارم همان ماه از غار ثور حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه وروز دوشنبه دوازدهم همان ماه هنگام زوال وارد شد بمحله قبا ودرآنجا پنج شبانه روز توقف نمود وفرمود که تابرادرم علی (ع) بمن ملحق نشود واردمدینه نشوم

و سابقاً گفته شد ظاهراً هجرت آن حضرت درربیع الاول سال سیزدهم از بعثت بود که از مبعث مقدس تاهجرت ازسن شریف حضرت پیغمبر (ص) دوازده سال وهفت ماه وسه روزبوده تقریباً بنابر این دروقت هجرت ازسن شریف حضرت پیغمبر پنجاه ودوسال و یازده ماه وسیزده روز گذشته بود

ودر ناسخ التواریخ است که در سنهٔ هجرت از هبوط حضرت آدم (ع) ششهزار و دویست و شانزده سال شمسی گذشته بود و هرسی ودو سال شمسی سی و سه سال قمری میشود چون سال شمسی سیصد وشصت وپنج روز و ربعی میشود تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه وچهارروزمیشود تقریباً پس سال قمری ازهبوط تاهجرت مقدس ششهزار وچهارصد وده سال قمری وسه ماه میشودتقریباً

الحاصل چند روز بعد از ورود حضرت رسول (ص) بمحلهٔ قبا حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه زهراء (ع) و جناب ام کلثوم بنت رسول‌الله (ص) وجناب فاطمهٔ بنت اسدو جناب سوده بنت زمعه زوجهٔ آن حضرت وام ایمن مادراسامة بن زیدبن حارثه ازمکهٔ معظمه وارد شدندبرپیغمبر (ص) آنوقت همه باهم وارد مدینهٔ طیبه شدند ومسلم است که حضرت رسول (ص) بعدالهجرة تقریباً ده سال درمدینهٔ طیبه تشریف داشتند

واما وقایع مهمه که دراین ده سال واقع شده

درسال اول تشریع شد جمعه وزیاد شد عدد رکعات نمازوروزدوازدهم (۱) ماه ربیع الاول سال اول ازهجرت مستقرشد فرض نماز حضری وسفری ومسجد قبادراین سال بنانهاده شد

وایضاً دراین سال عقد مواخات بین مهاجر وانصار بسته شد

وایضاً دراین سال جناب عثمان بن مظعون وجناب اسعدبن زراره از دنیا رحلت فرمودند و در بقیع دفن شدند

وگفته شده اول کسی که از مهاجرین دربقیع دفن شد عثمان بن مظعون بودواول کسی که از انصار دربقیع دفن شد اسعدبن زراره بود رحمةالله علیهما

ودر حیوةالقلوبست که در ذیحجه سال دوم عثمان بن مظعون که از زهاد و ربیب حضرت رسول (ص) بود ازدنیارحلت فرمود

و مخفی نماناد که معنی ربیب درست معلوم نیست شاید که مراد تربیت شده باشد چون دیده نشده درنقلی که مادر جناب عثمان بن مظعون زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) باشد

وکلینی ازحضرت صادق (ع) روایتکرده که زوجهٔ عثمان بن مظعون خدمت حضرت رسول (ص) آمدگفت یارسول‌الله عثمان روزها روزه میدارد و شبها مشغول عبادت میشود و بنزدیك من نمی‌آید

---

(۱) درانوار نعمانیه وتقویم المحسنین و اختیارات دهم ع۲ وکفعمی وشیخ مفید وصاحب جنات در ۱۲۰ع۲ و درعجائب المخلوقات در۱۴ع۲ ذکر نموده‌اند ودراینجاشاید کاتب اشتباه کرده باشد(ج)

حضرت رسول(ص) غضبناك ازخانه بیرون آمد و نعلین خودرا بدست گرفته بودتا بخانهٔ عثمان آمد واورادر نمازدید عثمان چون از نمازفارغ شد بخدمت حضرت آمد حضرت باوفرمود که ای عثمان حقتعالی مرا برهبانیت نفرستاده است بلکه مرا بشریعت سهل و آسانی فرستاده وروزه میدارم و نمازمیکنم و باز نان خود نزدیکی میکنم پس هر که فطرت ودین مراخواهد باید بسنت وطریقت من باشدواز سنت منست نکاح

وایضاً درسال اول واقع شد زفاف عایشه به پیغمبر(ص)

وایضاً دراین سال عبدالله بن زبیر بن عوام ازمادرخود اسماء ذوالنطاقین بنت ابابکر متولد شد.

ودر مصباح المتهجدین استکه **عبدالله بن زبیر** در نیمهٔ جمادی الاخر سنهٔ هفتادوسه هجری در مکه معظمه مقتول شد

وایضاً دراین سال زیادبن ابیه ازمادرش متولد شد ومادرش سمیه است که معروف بود بزنا و پدر زیاد مجهول بودلذا اورا نسبت بمادر میداد ندوزیادبن سمیه میناميدند

وایضاً دراین سال ولیدبن مغیرة بن مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب بجهنم واصل شد وابن ولید پدر خالدبن ولیداست که ازشجعان قریش بودوولید بن مغیره عموی ابوجهل بن هشام بن مغیره است

وایضاً عموی جناب ام السلمه بنت امیة بن مغیره است وزوجهٔ او که مادرخالدبن ولید باشدلبابة الصغری دخترحارث بن جونست ولبابه خواهر ابوبنی میمونه بنت حارث زوجهٔ حضرت رسول (ص) است

در اینسال اخوت قرارداد بین مهاجرین وانصار

و اما وقایع سال دوم ازهجرت مقدسه

ودراین سال فرض شدروزه وجهاد باکفار

ودراصابهٔ ابن حجر وخلاصة الوفا استکه **دراینسال** رقیه دختر پیغمبر(ص) ازدنیا رحلت فرمود ووقتیکه زیدبن حارثه آمدخدمت حضرت رسول(ص) وبشارت داد بوقعه بدرعثمان بسرقبررقیه بود که اورادفن میکردند

وایضاً دراین سال جناب زینب(ع) دختر پیغمبر(ص) ازمکه بمدینهٔ طیبه واردشد

ودراین سال درماه شعبان روزه واجب شد وپیغمبر(ص) امرفرمود بزکوة فطره

ودراین سال غزوه بدر کبری واقع شد باکفارقریش

بدانکه درروایتی وارد شده که هر گاه کسی نذر کندکه دراهم کثیره تصدق کند باید هشتاددرهم تصدق کند زیرا که حقتعالی فرمود «ولقد نصركم في مواطن كثيرة» ومواطن کثیره که پیغمبر(ص) جهاد کرد وخدااورا یاری نمود هشتاد موطن بود

ودرمجمع البیان فرموده غزواتیکه خودپیغمبر(ص) بنفس نفیس تشریف بردندسی وشش غزوه بود ودرنه غزوه ازاین سی وشش غزوه آن بزرگوار خودجهادفرمود

اول غزوهٔ بدرکبری **دوم** غزوهٔ احد **سوم** غزوهٔ خندق **چهارم** غزوهٔ بنی قریظه **پنجم** غزوهٔ بنی المصطلق **ششم** غزوهٔ خیبر **هفتم** غزوهٔ فتح مکه **هشتم** غزوهٔ حنین **نهم** غزوهٔ طائف، وغزوهٔ بدر کبری اعظم فتوحات اسلام بودواین جنك باکفارقریش بود

و در تفسیر فخر رازی استکه در این غزوه عدهٔ مسلمین ثلث عدهٔ کفار بودند چون عدهٔ

مسلمین سیصد وسیزده نفر بودند موافق عدد اصحاب طالوت که برجالوت غالب شدند وعلم اسلام بدست امیرالمؤمنین(ع) بود وعده کفار قریب هزار نفر بودند

پس خداوند یاری کرد مسلمین را بملائکه ودر آن غزوه نه نفر از مسلمین شهید شدند

منهم جناب عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم وآن بزرگوار ده سال از حضرت پیغمبر (ص) سناً بزرگتر بود و از کفار قریش جمعی بدرك واصل شدند از آنها بود عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف، وعتبه پدر هند مادر معاویه است وولید بن عتبه و برادرش شیبة بن ربیعه که هرسه بشمشیر حضرت امیرالمؤمنین بدرك واصل شدند

چنانچه درروایت علی بن ابراهیم استکه وقتیکه عتبه وبرادرش شیبه وپسرش ولید بمیدان آمدند ازاینطرف هم علی بن ابیطالب وحمزة بن عبدالمطلب وعبیدة بن حارث بن عبدالمطلب هم بمیدان رفتند

پس عبیده برعتبه حمله کرد و ضربتی برسر عتبه زد که سرش بدونیم شد وعتبه ضربتی بپاهای عبیده زد که هردو پایش قطع شد وهردو بزمین افتادند وحمزه وشیبه چندان حمله بیکدیگر کردند که شمشیرهایشان کند شد وامیرالمؤمنین ضربتی بدوش راست ولید زد که اززیر بغلش بیرون آمد

حضرت فرمود که ولید بدست چپ دست بریده را چنان برسر من زد که گمان کردم آسمان برسرمن وارد آمد وگریخت بجانب پدرش عتبه

پس حضرت ازعقب اورفت وضربت دیگر بران اوزد واورا انداخت برزمین مسلمانان فریاد زدند یاعلی ببین چگونه شیبه بحمزه چسبیده امیرالمؤمنین(ع) متوجه اوشد وچون حمزه بلندتر بود از شیبه فرمود یاعم طأطأ رأسك حمزه سرخودرا میان سینه شیبه برد امیرالمؤمنین(ع) ضربتی برسر شیبه زد که نصف سرش را پراند

پس آمد نزد عتبه وهنوز رمقی ازاو باقی بود واورا بقتل رسانید

پس حمزه وامیرالمؤمنین(ع) عبیده را برداشتند بردند نزد حضرت پیغمبر(ص) وبهمان ضربت عتبه جناب عبیده بدرجه شهادت رسید

وعتبة بن ربیعه ملعون سبطی داشت مسمی بمحمد بن ابی حذیفة بن ربیعه وازموالیان وشیعیان حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود وعامل آن بزرگوار بود درمصر ومعویه پسر عمه محمد بود اورا تکلیف نمود که حضرت امیررا دشنام دهد واز او بیزاری جوید محمد امتناع نمود آخر معویه اورا ایذاء بسیار نمود محبوس ساخت تاشاید بدشنام امام اقدام نماید مؤثر نیفتاد

ومنهم حنظلة بن ابوسفیان بن حرب بود برادر معویه

ومنهم ابوجهل بن هشام بن مغیره بود **ودرسادس بحار** استکه جناب عمرو بن جموح ضربتی بر رانش زد واو ضربتی بدست عمرو زد که دستش از بازو جدا شد و بپوست آویخته شد

پس عمرو دست بریده را بزیر پا گذاشت وقوت کرد ودست را جدا کرد بازمشغول جنك شد آخر الامر ابوجهل ملعون بشمشیر جناب عبدالله بن مسعود کشته شد وجناب عمرو بن جموح درغزوة احد شهید شد

ومنهم نوفل بن خویلد بود که بشمشیر حضرت امیرالمؤمنین(ع) بدرك واصل شد

و منهم عاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بود که **ایضاً** بشمشیر امیرالمؤمنین (ع) کشته شد

ودر انوار العلويه ازواقدى نقل كرده كه شيطان بشكل سراقة بن جشعم مدلجى بر آمد و تحريص ميكرد كفاررا برقتال وخبرداد غلبه آنهارا بسلمين

پس بشارت داد پيغمبر(ص) مؤمنين‌را بجنودى از ملائكه كه جبرئيل در يمين آن جند بود و ميكائيل دريسار و اسرافيل درقلب آنهاپس ابليس ندا داد «انى برىء منكم انى ارى‌مالا ترون»

الحاصل مجلسى (ره) در حيوة القلوب ميفرمايد مقتولين از كفار در جنك بدر هفتاد نفر بودند كه‌نصف ازآنها بشمشير اميرالمؤمنين (ع)كشته شدند و نصف ديگر بتيغ ملائكه و بشمشير ساير صحابه هلاكشدند وهفتادنفر ازكفاررا هلاك كردند

ومنهم نضر بن حارث بن عبدالمطلب

و منهم عقبة بن ابى‌معط

و منهم وليدبن مغيره كه‌عبدالله بن جحش او را اسير كرد و آن ملعون‌استكه در مكه جسارت نمود وآب‌دهن بصورت نازنين پيغمبر انداخت و بعد از غزوهٔ بدر بامر پيغمبر (ص) اين‌دو نفررا بدرك واصل نمودند و بعداز مراجعت كفار از غزوهٔ بدر بمكهٔ معظمه جناب ام‌الفضل زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب ضربتى به‌ابولهب زدكه مبتلى بمرض عدسه شدو بآن مرض‌ازدنيارفت

وبدر اسم موضعى‌است دربين مكه ومدينهٔ طيبه

ودرمصباح‌المتهجدين است كه‌روز هفدهم ماه‌رمضان روز فتح بدراست

و در انوار العلويه است كه غزوهٔ بدر كبرى هيجده ماه بعداز ورود حضرت رسول(ص) بمدينه طيبه بود

ودر بحارازمنتقى كازرانى نقل كرده كه در سال دوم از هجرت تحويل شد قبلهٔ مسلمين از بيت‌المقدس بكعبهٔ معظمه و در روز سه شنبهٔ نيمهٔ‌شعبان(۱) پيغمبر(ص) درمسجد قبلتين كه‌مسجدقبا ميگويند نماز ظهر بجاى مى‌آوردند در ركوع ركعت دوم بودند كه مأمور شد استقبال نمايد بكعبه پس منحرف شد بجانب كعبهٔ معظمه لذا آنرا مسجد القبلتين ناميدند بعد مؤمنين پيغمبر(ص) عرض كردند يارسول‌الله آيا‌نمازهاى ما تابحال ضايع بوده آيه نازل شد وما كان‌الله ليضيع ايمانكم **و در** سال‌سوم ازهجرت جناب فاطمهٔ زهراء (ع) تزويج شد باميرالمؤمنين (ع) واصح اينستكه اين مطلب درشب‌پنجشنبه بيست‌ويكم‌محرم‌الحرام واقع‌شده چنانچه**درجلاءالعيون علامهٔ‌مجلسى (ره)ازشيخ مفيد (ره)وابن طاوس** واكثر اعاظم علماء نقل‌فرموده‌اند پس‌سن‌آن‌مخدره در وقت زفاف نه سال وهفت‌ماه ويك‌روز بوده تقريباً

و مرحوم شيخ در مصباح و ابن شهرآشوب در مناقب فرموده‌اند كه روز اول ذيحجة الحرام‌پيغمبر(ص) تزويج نمود فاطمه زهراء(ع) راباميرالمؤمنين (ع)

واز كافى ودروس و تهذيب استفاده ميشود كه زفاف حضرت زهراء (ع) قبل از سال سوم از هجرت بود چون ولادت حضرت امام حسن مجتبى (ع) را در نيمهٔ رمضان سال دوم از هجرت‌نوشته‌اند

و مخفى نماناد استبعاد اين قول چون در**كافى ودروس ولادت** مخدره را در سال پنجم ازبعثت فرموده‌اند بنا بر اين‌بايد دربين هشت‌سال يانه‌سال مخدره تزويج‌شده باشد

وايضاً دراين‌سال‌تزويج‌شد حفصه دختر عمر بن‌الخطاب بحضرت‌رسول(ص)

۱ـ هرچنددرمنتظم‌ناصرى‌نيمهٔ شعبان‌ذكر كرده‌واحتمال‌ميرود كه‌اشتباه شده‌باشد چه‌آنكه كفعمى و ناسخ وغيرهما درنيمهٔ رجب نقل‌كرده‌اند ودرعجائب‌المخلوقات ۱۶شعبان گفته (ح)

وایضاً تزویج شد زینب بنت خزیمه بخاتم انبیاء(ص)
وایضاً دراین سال نازل‌شد آیه تیمم
و ایضاً در این سال واقع شد غزوه احد باکفار قریش و ظاهراً غزوه احد اصعب از تمام غزوات بود بر آن‌بزرگوار: درتفسیر فخررازی است که‌عدهٔ مسلمین حاضرغزوه‌احد هزارنفر بودند و عده کفارسه‌هزارنفر بودند ورییس‌مشرکین درغزوه‌احد ابوسفیان‌بن‌حرب بود

ودربحار ازاعلام الوری شیخ‌طبرسی نقل فرموده که عده مسلمین در این غزوه هفتصد نفر بودند و عده‌کفار دوهزار نفر بودند علی ای حال در غزوهٔ احد مثل غزوهٔ بدر عده مسلمین‌ثلث عدهٔ‌کفار بودند تقریباً

ودر ارشاد مفید است که‌لواء مسلمین درآن‌غزوه بدست **مصعب‌بن عمیر** بود که‌شهید شد ولواء‌کفار بدست طلحة‌بن ابی طلحة‌بن عبدالعزی‌بن عبدالداربن قصی‌بن‌کلاب بود که او را **کبش الکتیبة** مینامیدند آن ملعون آمد میان میدان، امیر المؤمنین (ع) مقابلش آمد فرمود تو کیستی گفت‌من طلحة‌بن ابی‌طلحه هستم شما کیستید فرمودمن‌علی‌بن ابیطالب هستم پس‌آن‌حضرت یك‌ضربت آن‌ملعون‌را بجهنم‌فرستاد

پس علم را برادرش **مصعب** برداشت آمد میان میدان **جناب عاصم‌بن ثابت** تیری بجانب او روانه کرد و او را بجهنم فرستاد بعد علم را غلامش صواب که خیلی شجاع و دلاور بود برداشت و آمد بمیدان هر دو دستش از شمشیر امیر المؤمنین (ع) قطع شد و علم را بدوبازوی خود چسبانید امیرالمؤمنین(ع) ضربتی بفرق آن ملعون‌زدواورا بجهنم‌فرستاد

پس لشکرکفار منهزم شدند و مسلمین مشغول جمع نمودن غنیمت شدند و امیرالمؤمنین (ع) و بعضی ازخواص صحابه در اطراف پیغمبر(ص) بودند و اصحاب شعب که رییسشان **جناب عبدالله‌بن عمروبن حزام پدر جناب جابر** بود گفتند ماهم میخواهیم غنیمت جمع کنیم چنانکه باقی جمع میکنند جناب عبدالله فرمود که‌پیغمبر (ص) بمن امرکرده که از مکان خود حرکت نکنم سخن او را گوش‌نکردند ومشغول‌شدند بجمع‌غنیمت وجناب عبداللهرا تنهاگذاردند

پس **خالدبن ولید** بآن‌جناب حمله‌کرد و اورا شهید نمود بعد خالدبن ولید روی کرد بکفار و اشاره نمود به‌پیغمبر (ص) وگفت اینست آنکسی که شما میخواهید یك‌مرتبه‌کفار حمله آوردند بپیغمبر (ص) با شمشیر وتیر ونیزه و سنك اصحاب هم دست ازغنیمت جمع نمودن کشیدند و مشغول جنك شدند تاهفتادنفر ازاصحاب کشته شدند واصحاب روی بفرارگذاردند بغیراز امیرالمؤمنین (ع) که متصل شمشیر میزد و کفار را از پیغمبر دور میکرد و جناب ابودجانه انصاری و جناب سهل‌بن حنیف نیز که این دو نفر هم شمشیر بدست گرفته بالای سر پیغمبر (ص) ایستاده بودند بغیر مخدره نسیبه جراحة المکناة بابی عماره بنت کعب‌مازنیه، و امیرالمؤمنین (ع) اینقدر جنك‌کرد که شمشیرش شکست ، آمد خدمت پیغمبر (ص) آن حضرت ذوالفقار را باو دادند باز مشغول محاربه و مدافعه از پیغمبر(ص)شدند،ندائی‌ازآسمان‌رسید «لاسیف‌الاذوالفقارولافتی الاعلی(ع)» ودرآن‌غزوه نودجراحت ببدن‌امیرالمؤمنین(ع) وارد شد

و ابن شهر آشوب از کتب معتبره عامه روایت کرده که در غزوه احد شانزده ضربت عظیم ببدن مبارك حضرت امیر واردشد ودر هرضربتی بزمین می‌افتاد و جبرئیل آن حضرت را بلند میکرد ودر این غزوه مغیرة‌بن عاص‌کافر سنگی به پیشانی و سنگی بدست نازنین پیغمبر (ص) زد و عتبة‌بن ابی‌وقاص‌کافر برادرسعدبن ابی‌وقاص‌سنگی برلب ودندان نازنین حضرت پیغمبر (ص) زد و

گفته شد که دندان رباعی آنحضرت ازطرف زیرین شکست

و خطاب رسید یا رسول‌الله یاد کن علی را باین کلمات « ناد علیاً مظهر العجائب تجده عوناً لك فی‌النوائب کل‌هم وغم سینجلی بولایتك یاعلی یاعلی یاعلی »وشیطان ملعون در مدینه صیحه زد قتل محمد (ص)و جناب ابودجانه انصاری اینقدر جنك کرد وجراحت بر بدن او وارد شد که جراحتها بدن اورا ضعیف نمود وشجاعت‌وجلادت قدراو معروف‌ومعلوم‌است ودرجنك‌یمامه شهیدشد

وبروایتی زنده بود و در صفین دررکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) حاضر شد واسم ابودجانه سماك‌بن خرشه‌است وازقبیلهٔ‌خزرج بوده ودر آن‌غزوه جمعی‌ازمسلمین شهیدشدند

منجمله جناب‌حمزة بن عبدالمطلب و او برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود که از ثویبة الاسلمیه که مرضعه پیغمبر (ص) بود شیرخورده بود وسناً چهارسال ازحضرت پیغمبر(ص) بزرگتر بود بنـا بر این جناب حمزه در غزوهٔ احد تقریباً شصت ساله بـوده والده ماجده‌اش **هالـه بنت اهیب‌بن عبدمناف‌بن زهرة‌بن کلاب‌بن مره** بود که دختر عم جناب آمنه بنت وهب‌بن عبدمناف بن‌زهرة بن کلاب بود

و قـاتل جناب حمزه وحشی غلام جبیربن مطعم بود به تطمیع هند جگرخوار بنت عتبة‌بن ربیعه مادر معویة‌بن ابی‌سفیان چون عتبه پدر هند و ولید برادرش و شیبه عمش در غزوه بدر کبری بدرك واصل شدند از شمشیر حضرت امیر و جناب حمزة بن عبدالمطلب و بعد از شهادت جناب حمزه وحشی شکم آن‌بزرگوارا بشکافت‌وجگرش‌را بیرون‌آورد وبرد نزدیك‌هند

آن ملعونه او راگرفت و بمکید وبینداخت وگوشواره وگردن‌بند و دست‌بند خود را بوحشی داد وحشی هند را برسر نعش جناب حمزه آورد هندکارد کشیدگوش وبینی وبعضی از اعضاء دیگر جناب حمزه‌را برید وآن بزرگوار را مثله نموده وآن اعضاء را باخود برد و وقتی که پیغمبر (ص) آمد ببالین حمزه وچشمش بجسد عمش افتاد ودید اورا مثله کرده‌اند فرمود « والله ما وقفت موقفاً اغیظ علی من‌هذا المکان لان‌مکننی‌الله من‌قریش لامثلن سبعین‌رجلامنهم»

پس جبرئیل نازل شدواین‌آیه‌را آورد «فان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم‌به و لئن‌صبرتم فهوخیر للصابرین» پس پیغمبر(ص)فرمود من‌صبر میکنم

وچه خوب گفته دراین‌مقام **حکیم سنائی غزنینی**

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که‌ازاووسه‌کس اوبپیمبر چه‌رسید
پدر اولبودندان پیمبر بشکست	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
او بناحق حق داماد پیمبر بستاد	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
برچنین‌قوم‌تو لعنت‌نکنی‌شرمت‌باد	لعن‌الله یزیداً و علی آل یزید

ودراصابه است وقتیکه وحشی قاتل حضرت حمزه ایمان آورد و توبه کرد حضرت‌پیغمبر(ص) فرمود «غیب وجهك‌عنی یاوحشی لااراك»

ودر روایت استکه وحشی غلام جبیر گفت من در جاهلیت بهترین مردم را کشتم که جناب حمزه باشد و درحال مسلمانی بدترین خلق خدارا کشتم که مسیلمه کذاب باشد که مدعی‌نبوت‌شد

وازجمله شهداء احدبود جناب‌عبدالله بن جحش‌بن‌رباب پسر امیمه بنت‌عبدالمطلب و برادرابوبنی

ومنهم مصعب‌بن‌عمیر بن هاشم‌بن عبدمناف‌بن عبدالدار بن قصی بن کلاب
ومنهم عمرو بن‌الجموح که‌دستش درغزوهٔ بدرقطع شد
و منهم یمان‌پدر حذیفه‌که یکی‌از مسلمین بگمان آنکه ازمشرکین است در اثنای گرمی جنك اوراشهید کرد
ومنهم عبدالله‌بن عمرو بن‌حزام انصاری پدرجناب‌جابر
و منهم عمرو بن ثابت که‌در همان اوقات مسلمان شد و شهید شد که فرمودند او یك‌رکعت نماز نکرده‌است و داخل بهشت میشود
ومنهم خارجهٔ بن‌زید
ومنهم حنظلة‌بن ابی‌عامر که ملائکه اورا غسل دادند و غسیل الملائکه او را لقب نهادند
ومنهم سعدبن ربیع که‌پیغمبر (ص) فرمودند از سعدبن ربیع که‌خبر دارد ؟ چون من دیدم درفلان موضع دوازده‌نفر نیزه‌دار اطرافش راگرفته‌اند

یکی ازاصحاب‌رفت ودیدرمیان قتلی افتاده ندا کرد او را جواب نداد گفت پیغمبر (ص)ازتو سؤال کرده پس‌مثل‌جوجه ازجای‌جستن کرد گفت آیاپیغمبر(ص)هست؟

آن‌صحابی گفت بلی‌پیغمبر درحیوة است

گفت الحمدلله بعدگفت سلام مرا بقومم از انصار برسان وبگوبآنها والله‌شما نزد خداوند عذری ندارید اگر به‌بینید یك‌خاری ببدن پیغمبرص بخلد وحال آنکه شمازنده باشید بعد نفس کشید وازدنیارفت

پس آن صحابی آمدخدمت پیغمبر آنچه دیده‌بود عرضکرد پیغمبر(ص) فرمود « رحم‌الله سعداً نصرنا حیاًواوصی بنامیتاً»

و در **حیوة‌القلوب مجلسی** میفرماید که‌حضرت پیغمبر(ص) درروز جمعهٔ چهاردهم شوال در احد نزول اجلال فرمود ودر شنبهٔ پانزدهم قتال واقع شد و شهادت جناب حمزه را بعضی از معتمدین درهفدهم شوال نوشته‌اند وقبر جناب حمزه و سایر شهداء دراحد است که‌یك فرسخی مدینهٔ طیبه باشد .

و در **سال** چهارم ازهجرت خمرحرام‌شد بحکم آیهٔ شریفه « یسئلونك عن الخمر والمیسر قل‌فیهما اثم‌کبیر ومنافع للناس واثمهمااکبر من نفعهما» بعد از نزول آیهٔ «ومن ثمرات‌النخیل والاعناب تتخذون منه سکراً ورزقا حسناً»

و **ایضاً دراین سال** فاطمه بنت‌اسد والدهٔ ماجده جناب امیرالمؤمنین (ع) و جناب زینب بنت‌خزیمه زوجهٔ حضرت‌رسول‌ص‌ازدنیارحلت‌فرمودندوقبرشریف‌هردودربقیع‌است
وایضاً دراین‌سال حضرت‌پیغمبرص‌جناب ام‌السلمه‌را تزویج فرمودند
ودر **بحار از منتقی کازرانی** نقل کرده‌که درسوم شعبان سال چهارم متولد شد حضرت سیدالشهداء ودراول ذیقعدة‌الحرام همین سال واقع‌شدغزوه بدرصغری

ودرسال پنجم از هجرت مقدسهٔ آن بزرگوار زینب بنت جحش‌بن رباب عمه‌زادهٔ خود را تزویج نمودند که‌همشیره‌جناب‌عبدالله‌بن‌جحش باشد
ودرآن‌سال آیهٔ شریفهٔ حجاب‌نازل‌شد

ودر آن سال غزوهٔ خندق واقع شد که او را غزوهٔ احزاب هم میگفتند و این جنك باکفار قریش و جهودان بنونضیروبنوقریظه وقبیلهٔ بنی‌غطفان بود وعدهٔ مسلمین سه هزار نفر بودند وعده کفار ده هزار وتقریباً عدهٔ مسلمین ثلث عده کفار بود مثل‌جنك بدر واحد ازمسلمین در آن غزوه شش‌نفر شهید شدند

منهم جناب سعدبن معاذبن نعمان که‌کافری در غزوهٔ خندق تیری برك اکحل او زد و در غزوهٔ بنی‌قریظه زخم او منفجر شد اینقدر خون آمد که بدحال شد و بعد بهمان صدمه از دنیارحلت فرمود وپیغمبر(ص) بجنازهٔ او نماز خواند واورا بخاك‌سپرد وبواسطه سوء خلقش بااهلش پیغمبرص فرمودند قبر بدن‌سعدرا فشاری‌داد

وازمشرکین هم‌جمعی کشته شدند

منهم عمروبن عبدود که او را فارس یلیل میگفتند وباهزارسوار مقابلی میکرد و اسب خودرا بجولان آورد وآمدمیان میدان واین اشعاررا انشاء کرد:

ولقد بححت من‌النداء بجمعکم هل من مبارز و وقفت اذ جبن الشجاع‌موقف البطل المناجز
انی کذلك لم ازل متسرعاً نحو الهـزاهز ان الشجاعة والسماحة فی‌الفتی خیر الغرائز

امیرالمؤمنین‌ع بعداز استیذان ازخاتم‌النبیین‌ص آمدمیان‌میدان ودرجواب عمروفرمود

لاتعجلن فقد اتاك مجیب صوتك غیرعاجز ذونیة و بصیرة والصدق منجی‌کل فائز
انی لارجو ان اقیم علیك نائحة الجنائز من ضربة نجلاءیبقی‌ذکرها عندالهزاهز
ولقددعوت‌الی البرازفتی یجیب‌الی‌المبارز یعلوك بیضاً صارماً کالملح حتفاً للمناجز

ودر این‌وقت پیغمبر (ص)فرمودبرزالایمان‌کله الی‌الشرك‌کله

ودرارشاد وغیراوست که‌در هرمرتبه که عمرومبارز میطلبید امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازجای خودحرکت میکرد بجهت مبارزت‌پیغمبر(ص) میفرمود بنشین بانتظار آنکه دیگری حرکت‌کند باقی مسلمین همه ساکت کان‌علی رؤسهم الطیر ازخوف عمروبن عبدود

پس چون عمرو مکرر طلب مبارز نمود وآن اشعار خواند پیغمبر (ص) علی را طلبید و عمامه ازسرخود برداشت وبسرعلی‌پیچید وشمشیرخود بکمر علی‌بست ودربارهٔ اودعا فرمود

امیرالمؤمنین (ع) آمد مقابل عمرو آن اشعار را انشاد کرد وفرمود ای‌عمرو تو در جاهلیت میگفتی هرکه ازمن سه‌حاجت بخواهد من‌یك‌حاجت‌اورا برآورده میکنم

حاجت اول‌من آنست که‌شهادت دهی بوحدانیت خدا و برسالت حضرت خاتم‌النبیین(ص)

عمروگفت ازاین‌حاجت بگذر

حضرت فرمود حاجت‌دوم من‌آنست که‌برگردی بجای‌خود وبامسلمین جنك‌نکنی

عمروگفت نخواهدشد که‌زنهای قریش‌بنشینند وبایکدیگرحدیث بنمایند

حضرت فرمود حاجت سوم من‌آنستکه توهم مثل‌من‌پیاده شوی وبامن مقاتله نمائی

عمرو خنده کرد وگفت من‌گمان نمیکردم که احدی از عرب این تکلیف را بمن بنماید ومن میل ندارم که‌باشخص کریمی‌مثل‌تومقاتله کنم وحال آنکه‌پدرتو بامن رفیق‌بوده

حضرت امیر(ع) فرمود من‌میل‌دارم باتو مقاتله نمایم

پس عمروازاسب‌پیاده شدوشمشیرش‌را مثل‌شعله آتشی کشیدوغضبناك‌رو کرد باامیرالمؤمنین (ع) آن حضرت‌سپرحایل‌کرد آن‌ملعون شمشیر وارد نمودکه سپررا دونیم کرد وسر نازنین آن حضرت

راهم مجروح نمود

و در انوار العلویه استکه حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود ای عمرو تو فارس عرب هستی خودت کافی نیستی بجهت مقابلی بامن که استعانتجستهٔواز برای خود کمک خواستهٔ

پس عمرو نظر بپشت سرخود نمود امیرالمؤمنین (ع) درکمال سرعت باشمشیر آبدار هردوپای اورا قطع نمود عمرو افتاد برروی زمین امیرالمؤمنین (ع) نشست بالای سینه‌اش بیکدست محاسنش را گرفت و بدست دیگر سرش را جدا کرد وسرش را آورد خدمت پیغمبر (ص) فرمود یاعلی مکرته قال نعم یارسول‌الله (ص) الحرب خدیعه

وپیغمبر (ص) فرمود « ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين يا افضل من اعمال امتي الى يوم القيمة »

ودرارشاد مفید وغیر اوست که چون عمرو کشته شد وخبر قتلش را بخواهرش دادند آمد سرنعش عمرو دید زره وخودش را از بدنش بیرون نیاورده‌اند گفت « كانت منيته على يد كفو كريم » بعد انشاء کرد:

لوكان قاتل عمرو غير قاتله	لكنت ابكي عليه آخرالابد
لكن قاتل عمرو لا يعاب به	من كان يدعى قديماً بيضةالبلد

و غزوه احزاب در هفدهم شوال واقع شد ومدت محصور بودن مسلمین را بعضی بیست روز وبعضی زیاده نوشته‌اند

و این غزوه درنزدیکی مدینهٔطیبه درطرف مسجدفتح واقع شد

وایضاً دراین سال وبعداز غزوهٔ خندق غزوهٔ بنی‌قریظه واقع شدکه در آن غزوه مسلمین بایهودان بنی‌قریظه مقاتله نمودند

و این قتال وجنگ نیز درماه شوال سنهٔ پنجم هجرت واقع شد

ودر این‌غزوه ابی‌لبابة بن عبدالمنذر الانصاری بواسطهٔ خیانت به پیغمبر (ص) پانزده شبانه‌روز خود را بستون مسجد پیغمبر (ص) بست تا آنکه آنحضرت او را بشارت بقبول توبه داد و اورا ازستون مسجد بازنمود

ودر این غزوه بنی‌قریظه، مسلمین مردان بنی‌قریظه را اسیر نمودند و بحکم پیغمبر (ص) با دست بسته وارد مدینه کردند آنگاه خندق حفر نمودند و ایشان را که نهصد نفر بودند حضرت امیرالمؤمنین (ع) وزبیر بن عوام برلب خندق سر بریدند

واز جملهٔ آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود وحی بن اخطب پدر صفیه زوجهٔ حضرت رسول (ص) که امیرالمؤمنین (ع) هردورا باشمشیر گردن زدند

ودر سال ششم ازهجرت مقدسه فرض شد حج بیت‌الله الحرام و آیهٔ کریمهٔ « و اتموا الحج والعمرة لله » نازل شد

وایضاً دراین سال حضرت رسول (ص) باجمع کثیری تشریف بردند بجانب مکهٔ معظمه کفار قریش جداً مانع شدند آنحضرت را ازورود بمکه

پس آن‌جناب چندنفر رسول فرستاد بسوی کفار که مقصود نه جنگ است بلکه مقصود ورود بجهت طواف و تشرف بخانهٔ کعبه است

رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد

پیغمبر(ص) عثمان بن عفان را باده نفر دیگر روانه فرمودند بعدازمدتی خبر آوردند که کفار عثمان وآن ده نفررا بقتل رسانیدند

آن بزرگوار فرمودازاینجا نروم تاسزای قریش‌را ندهم

ودرآنجا درختی بوده اصحاب حضرت در پای آندرخت با آنحضرت بیعت نمودند وآن بیعت رابیعة الرضوان نامیدند

و اشاره بهمین بیعت فرموده در قرآن مجید « لقد رضی‌الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة الخ »

و در این مبایعه هزار و پانصد نفراز مسلمین حاضر بودند آخر الامر قضیه با اهل مکه بمصالحه انجامید

وایضاً دراین‌سال پیغمبر(ص) نامهٔ نوشت بخسرو پرویز کسری پادشاه عجم که او بدین مجوس‌بود واورا دعوت بدین اسلام‌فرمودند

این نامه مبارکه بکسری رسید درخشم‌شدوازغرور سلطنت نامهٔ مبارکهٔ آنحضرت راپاره‌کرد واین‌خبر به‌پیغمبر(ص) رسیدفرمودند مزق‌کتابی مزق‌الله ملکه

وایضاً آنحضرت نامهٔ نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه واورا بدین اسلام دعوت فرمودند وآن شاه باسعادت نامهٔ آنجناب‌را برسر وچشم نهاد ومشرف‌بدین اسلام‌شد

وایضاً نامهٔ‌بقیصر روم که هرقل‌نام‌بود نوشتندواورا بدین‌اسلام دعوت‌فرمودند قیصردرآنوقت به بیت‌المقدس بودچون نامه رابرای او خواندند بعداز تحقیق حقانیت پیغمبر (ص) معلومش گردید لکن جرئت‌نکرد اسلامش را ظاهر کند

وایضاً نامهٔ نوشتند به مقوقس والی اسکندریه که سلطان قبطیان بود و اورا بدین اسلام دعوت فرمودند

اوهم نامهٔ شریفه را تلاوت نمود و عریضهٔ بآن‌بزرگوار عرضکرد و دوکنیز که یکی ماریه نام داشت ودیگری شیرین وهردو خواهر بودند با یك استر سفید که **دلدل** نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبر(ص) روانه نمود

آنحضرت هم ماریه را بعداز تشرف بدین اسلام تصرف‌فرمود و از او پسری عطا شد مسمی بابراهیم وشیرین را عطافرمود بحسان‌بن ثابت

و بدانکه در حیوة‌القلوب استکه تمام سلاطین روم لقبشان **قیصر** است و تمام سلاطین فارس لقبشان **کسری** است و تمام سلاطین ترك لقبشان **خاقان** است و تمام سلاطین قبطیان‌لقبشان **فرعون** است وتمام سلاطین یمن لقبشان **تبع** است‌وتمام سلاطین حبشه لقبشان **نجاشی** است

ودر سال هفتم از هجرت مقدسه تزویج فرمود آنحضرت ام‌حبیبه دختر ابوسفیان راکه اول زوجهٔ عبدالله‌بن جحش‌بود

وایضاً دراین‌سال جناب‌میمونه بنت‌حارث‌را تزویج فرمود

و ایضاً در این سال غزوهٔ خیبر واقع شد بعدازغزوه بنی‌المصطلق وغزوه حدیبیه و علم پیغمبر(ص) دردست امیرالمؤمنین(ع) بودوآن‌بزرگوار رادرد چشمی عارض‌شد و مسلمانان از بیرون قلعه با یهودان محاربه میکردند ویهودان خندقی بردور قلعهٔ خودکندند که مشکل بودگرفتن قلعه

یکروز مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود با لشگر زیادی از قلعه بیرون آمدند و متعرض‌جنك‌شد

پس حضرت رسول (ص) علمرا بدست ابابکر دادند و باگروه مهاجر و انصار او را بجنك فرستادند اورفت وشکست خورد و برگشت روز دیگر علم را بدست عمر بن الخطاب دادند اوهم قدری راه رفت گریخت و برگشت‌حضرت فرمودند اینها صاحب‌علم نیستند

فرمود لاعطین الرایةغداً رجلا کراراً غیر فرار یحب‌الله و رسوله و یحبه‌الله و رسوله و علم را بامیرالمؤمنین (ع) سپردند و اول کسی که از یهودان خیبر بمیدان جنك امیرالمؤمنین (ع) آمد حارث جهودبرادر مرحب‌بودحضرت‌امیرالمؤمنین(ع) اورا بیکضربت بدرك‌فرستاد

چون‌مرحب برادر خودرا کشته دید مانندبوی بمیدان آمده در حالتی که دو زره پوشیده بود ودوعمامه بسر گذارده وسنگی‌مانندسنك آسیاسوراخ‌کرده واوراسپرخود قرارداده بودمانند اژدهائی آمدواین‌رجزرا میخواند

اناالذی سمتنی‌امی مرحب   شاکی السلاح‌بطل‌مجرب ـ الخ

پس‌حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود:

انا الذی سمتنی امی حیدرة   ضرغام آجام ولیث قسورة ـ الخ

پس آن بزرگوار باذوالفقار چنان ضربتی بفرق او زدندکه خود آهنین وسنك آسیا که سپر خود قرارداده بودوبدن نحسش‌را دوپاره کردند وملائکه درصوامع ملکوت‌فریادزدند:

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار الخ

پس مسلمین حمله آوردند و از جهودان بسیار کشتند بعد عنتر خیبری و یاسر بمیدان آمدند حضرت امیرالمؤمنین مثل‌شیر برآنها حمله‌فرمود آنهاراازدم‌شمشیر آبدار‌بدرك‌روانه فرمود

پس آنحضرت خودرا بکنار خندق رسانید و بآنطرف خندق جستن‌فرمود و درب قلعهٔ خیبر را که از آهن بود بدست مبارك گرفت وبقوت یداللهی حرکتی داد که تمام آن قلعه بلرزه در آمد و از آن لرزه صفیه دختر حی‌بن اخطب از روی تخت خود بزیر افتاد و در صورتش جراحتی واقع شد

پس امیرالمؤمنین (ع) آن‌درب آهنرا کند و برروی خندق پل‌قرار داد وچون قدآن از پهنای خندق‌کوتاه‌تر بود آنحضرت آن‌دررا روی دست نازنین گرفت وبطرف خندق می‌آوردجمعیت که گنجایش داشت برروی آن در قرار میگرفتند امیرالمؤمنین آنها را بآنطرف خندق میرساند و خود آنحضرت دریوم شوری فرمودند

قد انشدکم بالله هل فیکم احد احتمل باب خیبر حین فتحها فمشی به مائةذراع ثم عالجه‌بعده اربعون رجلافلم‌یطیقوه غیری قالوالا» .ابن‌ابی‌الحدید در یکی‌ازقصائدش‌چه خوب‌گفته

(یاقالع‌الباب التی عن‌هزها   عجزت اکف اربعون واربع)

ودر **ارشاد مفید** استکه اصحاب واهل‌تواریخ نوشتند که‌چون‌مسلمین از خیبر مراجعت‌نمودند هفتادنفر جمع‌شدند تاتوانستندرخیبر راحمل نمایند

و در **مصباح المتهجدین** استکه فتح خیبر و قتل مرحب در یوم بیست و چهارم ماه رجب بود و در روز فتح خیبر جناب جعفربن ابی‌طالب با زوجه‌اش اسماء بنت عمیس از حبشه مراجعت فرمود بجانب مدینهٔ منوره‌وپیغمبر (ص) فرمودما ادری بایهماانااشد فرحابفتح خیبر امبقدوم‌جعفر

و در غزوهٔ خیبر بوده که زینب بنت حارث خیبری برادر زادهٔ مرحب که پدر و عمویش بشمشیر امیرالمؤمنین (ع) کشته شدند حضرت پیغمبررا مسموم نمود وگفتند که از اثر زهر بوده که آنحضرت شهیدشد

و از جمله اسراء خیبر بود صفیه دختر حی بن اخطب و اورا پیغمبر (ص) از برای خود اختیار فرمود و او سیده قوم بنی نضیر و قبیلهٔ بنی قریظه بود

و از ذراری لاوی بن یعقوب و از اسباط هرون برادر حضرت موسی بن عمران بود

و در سنه هشتم هجری بود که پیغمبر (ص) تزویج فرمود میمونه بنت حرث را درسرف و او آخر زوجهٔ بود که تزویج فرمود کمافی البحار

و در سال هشتم از هجرت مقدسه جناب ابراهیم بن رسول خدا (ص) از مادر خود ماریه قبطیه متولد شد

ودر این سال منبر جهة حضرت رسول (ص) ساختند و ستون حنانه که سابقا تکیه‌گاه پیغمبر بود از مفارقت آنحضرت نالهٔ کرد که همهٔ اصحاب نالهٔ اورا شنیدند

ودر سادس بحار از جابر روایت کرده که پیغمبر (ص) وقت خطبه خواندن بدرخت خرمائی تکیه میکرد پس زنی از انصار عرضکرد یا رسول‌الله غلامی دارم که نجار است اذن میدهی بگویم منبری بسازد که بر روی آن خطبه بخوانی پیغمبر (ص) اذن داد

پس منبر سه پایهٔ ساختند وآن بزرگوار روز جمعه خطبه را بالای منبر خواند

ودر این سال زینب بنت رسول‌الله (ص) از دنیا رحلت فرمود

ودر این سال عمرو بن عاص و خالد بن ولید بمدینهٔ طیبه وارد شدند واظهار ایمان نمودند

و ایضاً در این سال غزوهٔ موته واقع شد و موته از اراضی شام است و از آنجا تا بیت‌المقدس دومنزل مسافت است ودر این غزوه جنك مسلمین با هرقل سلطان روم و شرحبیل بن عمرو غسانی بود

وعلتش این بود که حضرت پیغمبر (ص) درسنهٔ هشت هجری کاغذی فرستاد نزد ملك روم قیصر بدست حارث بن امیر الازدی چون حارث بارض موته رسید شرحبیل بن عمرو غسانی اورا ملاقات نموده سئوال نمود کجا میروی گفت میروم بشام گفت توقاصد محمدی گفت بلی امر کرد که دستهای اورا بستند و گردنش را زدند خبر بحضرت پیغمبر (ص) رسید خیلی بر آن بزرگوار ناگوار آمد و بمسلمین خبر قتل حارث را دادند پس مسلمین بهیجان آمدند و رفتند بجانب شام درماه جمادی‌الثانیه

ودر این غزوه حضرت رسول (ص) خودشان تشریف نبردند بلکه تاثنیة‌الوداع که نزدیك مدینه است لشگر مسلمین را مشایعت فرمودند وبعد برگشتند بمدینه وحضرت امیرالمومنین (ع) هم درآن غزوه تشریف نداشت وظاهراً بعداز غزوه احد اشد تمام غزوات بر وجود نازنین پیغمبر (ص) وسایر مسلمین این غزوه موته بود وآن بزرگوار در ارض جرف که لشگر اسلام را تعداد فرمود سه‌هزار نفر بودند و عدهٔ لشگر کفار که سردارشان شرحبیل بود واز بزرگان رجال قیصرروم بود علاوه بر صدهزارنفر بودند ودرآن غزوه امیرلشکر جناب جعفر را قرارداد و فرمود که اگر او کشته شود امیر زید بن حارثه باشد واگر اوهم کشته شود امیر عبدالله بن رواحه باشد ودر آن غزوه هرسه بزرگوار شهید شدند

اما جناب جعفر پس‌از قطع نمودن دو دست نازنینش او را شهید کردند درحالی که ده سال از حضرت امیر (ع) اسن بودند وجناب جعفر پنجاه یا نود جراحت بر بدن نازنینش وارد شده بود

ودر مجالس المؤمنين است همينكه جعفر در معركهٔ قتال يفتاد هيچيك از كفار بواسطه هيبت و سطوتيكه ازاو درميدان مشاهده كرده‌بودندگرد او نتوانستندگشت تا سرمبارك‌اورا بريدند همه لشكر دشمن حمله كردند و اورا بنيزه اززمين دور بودند و درآن هنگام پيغمبر (ص) درمدينه بر منبر بود و رفع حجاب‌شد آن معركه را مشاهده كرد همينكه‌جعفررااززمين ربودند پيغمبر(ص) روی‌مبارك بآسمان كرد عرضكرد الهی پسرعمم را رسوا مساز درآن‌ساعت حقتعالی‌اورادو بال‌بخشيد تا از سرنيزه‌ها پرواز نمود و بروضهٔ فردوس پريد و از اينجهة اورا ذوالجناحين و طيار گفتند كه اميرالمؤمنين (ع) درمقام فخريه ميفرمايد :

محمد النبی اخی و صهری	و حمزة سيدالشهدآء عمی
و جعفرالذی يصبح ويمسی	يطير مع‌الملائكة ابن امی
وبنت محمد سكنی‌وعرسی	مشوب‌لحمهابدمی‌ولحمی‌الخ

و در روايتی است كه خداوند دوبال از زمرد بوی‌كرامت فرمودكه با ملائكه در بهشت طيران ميكند

و در وقت شهادت جعفر سن مباركش چهل و يكسال بود تقريبا و ايشان شوهر اسماء بنت عميس بودند و جناب عبدالله‌بن جعفر شوهر حضرت زينب بنت اميرالمؤمنين (ع) از اومتولدشد

واما زيدبن حارثه غلام خديجه‌كبری بوده و اورا به پيغمبر (ص) بخشيد و حضرت او را آزاد فرمود وجناب ام ايمن را باو تزويج فرمود واسم آن مخدره بركه استواول‌آن‌مخدره‌زوجهٔ عبيدحبشی بود و ازاو ايمن متولدشد وايمن در غزوهٔ حنين‌شهيد شد و بعداز عبيدحبشی‌ام‌ايمن‌زوجهٔ زيدبن حارثه شد و ازاو اسامه متولد شد ودر روايت است وقتيكه خبرقتل جناب جعفربن ابيطالب و جناب زيدبن حارثهٔ‌بن شراحيل بپيغمبر ص) رسيد آن بزرگوارگريه‌كرد فرمود اخوای و مونسای ومحدثای و خداوند درقرآن مجيد اسم هيچيك از اصحاب حضرت خاتم‌النبيين و ساير انبيارا نبرده بغير اسم جناب زيد راكه فرموده (فلاقضی زيد منها و طراً الخ)

ودر حبيب‌السير است‌كه جناب زيد در وقت شهادت پنجاه و پنجساله بود

واما عبدالله‌بن رواحه وقتيكه روانه شد بجانب موته زيدبن ارقم راكه طفل يتيمی بود و عبدالله‌بن رواحه او را در حجر خود ترتيب داده بود روی شتر رديف خود سوار كرده بود در ضمن چند شعری خبر مرك خودرا بزيدبن ارقم‌گفت زيدگريه‌كرد و قبر جناب جعفر طيار و زيدبن حارثه و عبدالله‌بن رواحه در موته است

ودر عمدةالطالب است‌كه هرسه بزرگوار در يك قبر دفن شدند وقتيكه‌خبر شهادت جعفر و زيدبن حارثه را به پيغمبر (ص) دادند آن بزرگوارگريه‌كرد و فرمود اخوای ومونسای‌ومحدثای

و در بحار از شعبی روايت كرده‌كه جناب عبدالله بن جعفر فرمود كه هرگاه از عمم اميرالمؤمنين (ع) چيزی ميخواستم و از من منع ميكرد اورا بحق پدرم جعفر قسم‌ميدادم‌بمن‌مرحمت ميفرمود وقتی‌كه پيغمبر (ص) خبر قتل جعفر را شنيد وآمد بمنزل جعفر بزوجهٔ آن اسماء فرمود كجا هستند اولاد های جعفر آنهارا حاضر كرد پس پيغمبر (ص) آنهارا بوئيد واز چشمهای ناز نينش‌اشك جاری شد اسماء عرضكرد يارسول‌الله (ص) مگر خبری از جعفر (ع) بشما رسيده فرمود بلی

پس اسماء مشغول صيحه و ناله شد بعد پيغمبر (ص) آمد بمنزل فاطمه زهراء عليهاالسلام آن مخدره هم خبرمرك جعفر را شنيد فرياد زد واعماه پيغمبر(ص) فرمود علی مثل جعفر(ع)فلتبك‌الباكية و امر كردكه از برای اولاد جعفر طعامی مهيا نمائيد چون آنها مشغول عزاداری هستند و فكر

غذائی برای خودنیستند

و ایضاً در بیستم رمضان سال هشتم فتح مکهٔ معظمه واقع شد که خداوند در قرآن مجید فرموده :

لتدخلن المسجدالحرام انشاءالله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون

پس پیغمبر خاتم(ص) وامیرالمؤمنین(ع) بادوازده هزارنفر ازمسلمین روانه شدند بجانب مکه و ابوسفیان‌بن حرب آمد بجانب مدینه‌طیبه بتوسط عباس‌بن عبدالمطلب خودرا‌خدمت‌پیغمبر(ص)رسانید واظهار ایمان‌نمود پس‌مراجعت‌نمود بمکه معظمه وقریش‌راتهدیدبکثرت‌لشکر اسلام‌نمود

پس جناب رسولخدا (ص) با مسلمین آمدند تا بذی طوی رسیدند آنگاه خالدبن ولید با جمعی از ابطال را مامور فرمود که برود بجانب مکه و لواها و علمهای اسلام‌را بمنتهای عمارات مکه نصب نماید عکرمة‌بن ابی جهل باجمعی ازقریش آمدند وسر راه برخالد ومسلمین گرفتند خالد هفتادنفر ازکفار رابقتل‌رسانید

پس ابوسفیان و حکیم بن حزام فریاد زدند که‌ای معشرقریش بیهوده خویشتن را عرضه‌شمشیر نکنید پس‌بعضی گریختند وبعضی بخانه خود پنهان‌شدند پیغمبر(ص) بامسلمین وارد مکهٔ معظمه شدند وبخانهٔ ام‌هانی همشیرهٔ امیرالمؤمنین(ع)نزول‌اجلال فرمودند

بعداز صرف طعام تشریف برد بجانب مسجد الحرام درحالتیکه سوره مبارکهٔ « انافتحنا » را تلاوت میفرمود ازناقه بزیرآمد وقصد تخریب اصنام واوثان را فرموده در آن هنگام سیصد و شصت بت در اطراف خانهٔ‌کعبه معظمه نصب نموده بودند در موضعیکه دسترس نبود و آنها را فرود آوردند و بزرك تمام بتان‌هبل نام داشت آن بزرگوار بهر یك از بتان که میرسید باچوبی که در دست داشت اشاره میفرمود ومیخواندند «قل‌جاءالحق وزهق‌الباطل ان‌الباطل‌کان زهوقاً » و آن بتان بیك‌اشاره برو میافتادند وچند بت بزرك‌رادر دیوارخانهٔ‌کعبه نصب‌نموده بودند

امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه عرضکرد یارسول‌الله (ص) پای مبارك بردوش من بگذارید و بتان‌را بزیر افکنید پیغمبر فرمودند توپای برکتف من بگذار پس علی(ع) پای برکتف آن جناب گذارد وبتان‌را بزیرانداخت.

ولنعم ماقیل:

قیل لی قل‌لعلی (ع) مدحاً	مدحه یخمد ناراً موقده
قلت‌لااقدم فی مدح امرء	ضل ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده	فاحس القلب ان قد برده
و علی واضع اقدامه	فی محل وضع الله یده

بعدپیغمبر(ص) ببلال بن‌رباح‌فرمود برود ببام‌خانهٔ‌کعبهٔ معظمه واذان‌بگوید

ودرمزار بحار درمقام‌ذکر ایام‌زیارت‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده

ویوم صعوده‌علی کتف‌النبی لحطه‌الاصنام وهوالعشرون‌من‌شهر رمضان

و ایضاً در این سال‌بعداز فتح مکهٔ معظمه غزوهٔ حنین واقع‌شد ودر این غزوه مسلمین با قبیلهٔ کفار هوازن‌جنك‌کردند وخداوندیاری‌فرمود مسلمین‌رابه‌قبیلهٔ ازملائکه

مسلمین ابابکر عجب نمود و لذا مسلمین شکست خوردند و گریختند و باقی نماند باپیغمبر(ص) مگر ده نفر که نه نفر از بنی‌هاشم بودند عباس‌بن عبدالمطلب وفضل‌بن عباس‌بن عبدالمطلب و ابوسفیان و نوفل و ربیعه بنوحرث‌بن عبدالمطلب و عبدالله‌بن زبیربن عبدالمطلب و عتبه ومعتب ابنی ابی‌لهب‌بن عبدالمطلب وامیرالمؤمنین (ع) هم در مقابل پیغمبر (ص) شمشیر میزد ویکنفرهم ازغیر بنی‌هاشم باقی ماند که ایمن پسر ام‌ایمن باشد واو درآن غزوه شهید شد بشمشیر مالك‌بن عوف رئیس قبیلهٔ‌هوازن واین‌آیهٔ شریفه نازلشد

«لقد نصرکم‌الله‌فی‌مواطن کثیرة ویوم‌حنین اذاعجبتکم کثرتکم الی آخرالایه»

پس حضرت رسول(ص) شمشیر کشید وبکفارحمله کرد ومیفرمود:

انا النبی لا کذب انا‌ابن‌عبدالمطلب

و بجناب عباس‌بن عبدالمطلب فرمود نداکند یا معشرالانصار یااصحاب بیعة الشجرة یااصحاب سورةالبقرة پس اصحاب از دور ونزدیك‌عرضکردند لبیك‌لبیك یارسول‌الله(ص) ودراطراف آن‌حضرت جمع شدند حضرت امیرالمؤمنین(ع) جمعی‌از کفار طایفهٔ‌هوازن وثقیف‌رابقتل رسانیدند

منجمله چهار نفر از شجاعان را بقتل رسانید که هریك را بدونیم فرمود حتی ذکر و بیضتین شان‌را بدونیم فرمود وچهار هزارنفراز کفار ودوازده هزار شتر وغنیمت زیادی از کفاربدست‌مسلمین آمد و بقیه کفار فرار نمودند و غزوهٔ حنین درآخر ماه رمضان یا اول شوال سنهٔ هشتم هجری بوده وحنین‌اسم‌وادی میباشد بین‌مکه وطائف

و در سال نهم از هجرت غزوهٔ تبوك واقع شد و در این غزوه مسلمین رفتند بجنك لشگر روم وعدهٔ مسلمین بیست وپنج‌هزار نفر بودندوپیغمبر(ص)درماه رجب متوجه جنك‌تبوك‌شدودرماه‌شعبان به تبوك رسید وبقیهٔ از شعبان را با چند روز از ماه رمضان در تبوك توقف فرمود و در آن غزوه امیر المؤمنین (ع) را در مدینه گذاردند و دشمنان گفتند علی‌را نبردچون بردن اوراشوم دانست

امیرالمؤمنین (ع) شمشیرو سلاح خود را برداشت وروانه شد درجرف خدمت پیغمبر(ص)رسید فرمودند یاعلی چراآمدی‌حضرت(ع) سخن‌منافقین‌را عرضکردفرمودند

« یاعلی‌الاترضی ان‌تکون‌منی بمنزلة هرون من‌موسی الا انه لانبی بعدی وانت خلیفتی فی‌امتی واخی فی‌الدنیا والاخرة »ومنافقین که درمدینه مانده بودند قصد کردند که‌علی‌را بقتل‌رسانند لذاحفرهٔ کندند طولانی دربین راه مدینه و روی اورا بحصیری پوشانیدند که‌وقتیکه علی سلام‌الله علیه‌ازخدمت حضرت رسول (ص) مراجعت فرماید میان‌آن حفره بیفتد وبرسرش بریزندواو را هلاك نمایند

پس در مراجعت اسب آن‌حضرت و اصحاب گرامش از روی حصیر عبور ننمودند کید منافقین فاسد وضایع گردید پیغمبر(ص) باعسکر اسلام تشریف بردند به‌تبوك وفوائدی در آن سفر از برای مسلمین حاصل‌شد

اولا نخبةبن رویه که پادشاه ایله بود قبول جزیه نمود وحضرت رسول (ص) نامه ورقم امان برای‌او نوشت

ثانیاً خالدبن ولید با جمعی‌از مسلمین مأمور شدند بگرفتن دومة الجندل واکیدرپادشاه آنجا را گرفتند و داخل در دومة الجندل شدند اکیدرالتماس نمود اورا رهاکردند وغنیمت زیادی خدمت

پیغمبر(ص) فرستاد وخواهش صلح نمود

ثالثاً چون خبر ورود آن حضرت به تبوك بهرقل سلطان روم رسید و معلومش گردید که صفاتیکه باید در پیغمبر خاتم موجود باشد در آن بزرگوار موجود است بقوم خود ایمان و اسلام را عرضه نمود ابا و امتناع نمودند و خود او در باطن ایمان و اسلام آورد و چون از سلطنت خود می‌ترسید اظهار ایمان و اسلام خود را نکرد و پیغمبر « ص » مأمور جنك آنها نشد و معاودت بمدینه فرمود

رابعاً چهل نفر از منافقین که همراه پیغمبر (ص) بودند عزم نمودند وقتیکه شتر آنبزرگوار بالای عقبه برسد کدوها پراز ریك نمایند وبزیر دست وپای شتر آنجناب بریزند تارم کند و پیغمبر(ص) بزیر افتد وصدمه بروجود مبارکش وارد آید چون چنین کردند ناقه آنحضرت قدم ازقدم برنداشت و مکر منافقین فاسد گردید و خداوند حافظ آن وجود مبارك بود و تبوك موضعی استدربین شام ومدینه وازآنجا تامدینه چهارده منزل است وتاشام پانزده منزل

ودر این سال حضرت پیغمبر(ص) عمالی معین فرمود برای اخذ زکوة

و ایضاً در این سال مأمور شد ابابکر با چهل نفر که برود بمکه وآیات سورهٔ برائة وا بمردم بخواند جبرئیل نازل شد بر پیغمبر (ص) وسلام خداوند رحمن را برآنحضرت عرضکردوعرض کرد یارسول‌الله لایؤدیها عنك الاانت اورجل منك

پس آن بزرگوار امیرالمؤمنین (ع) را روانه فرمود که‌آیات برائة را از ابابکر بگیرد و بر اهل مکه بخواند

و در مزار بحار از ایام زیارتی حضرت امیر «ع» فرموده ویوم نصبه لتبلیغ آیات برائة وعزل ابی‌بکر عنه وهو اول‌ذیحجة‌الحرام، وگویا درآخر همین‌سال قصه مباهله حضرت پیغمبر (ص) بانصارای نجران واقع‌شد

چون وارد شد که این امر در ماه ذیحجه بعد از فتح مکه معظمه واقعشد لابد در ذیحجه حجة الوداع که‌سال‌دهم است‌نبوده که‌حکایت غدیر خم‌واقع‌شده

پس در ذیحجة سال قبلش بوده که سید وعاقب و حارثه و جمعی از نصاری نجران حاضر شدند که باپیغمبر(ص) مباهله نمایند وپیغمبر(ص) هم باامیرالمؤمنین «ع» وفاطمه زهراء و حسنین علیهم السلام بعداز بعد ازچهار مجلس که‌مباحثه نمودند بااهل‌نجران وفرمایشات پیغمبر«ص»راقبول نکردند حاضر شدند بجهة مباهله نمودن و ایشان یکدیگر را منع نمودند ازمباهله نمودن با پیغمبر (ص) وآیهٔ شریفهٔ دراین‌باب نازل‌شد

« قل‌تعالواندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم الی آخره» واز این آیه استفاده می‌شود که علی نفس‌پیغمبر است وحسنین فرزندان حضرت‌رسولند

و ایضاً در این سال ام کلثوم بنت رسول الله « ص » زوجهٔ عثمان بن عفان از دنیا رحلت فرمود

و در سال دهم از هجرت مقدسه نبوی (ص) در هیجدهم ماه رجب جناب ابراهیم پسر پیغمبر (ص) از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش هیجده ماه بود وقبر شریفش در بقیع معلوم است و آن سنه را حجة الوداع نامیدند که پیغمبر (ص) بحجة الوداع تشریف فرما شدند و در مراجعت از مکه آن حضرت باجمعیت زیادی بغدیر خم رسیدند درهیجدهم شهر ذیحجةالحرام و آن موضعی است در نزدیکی جحفه

پس در آن‌منزل جبرئیل نازل‌شد بر پیغمبر(ص) و این آیهٔ مبارکه را آورد
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس

پس آنحضرت امر فرمود منبری ترتیب دادند از سنك و ازجهاز شتر و تشریف بردند بـالای آن وخطبهٔ طولانی انشاء فرمودند در حضور هفتاد هزار نفر یا صد و بیست هزار نفر از مسلمین و امیر المؤمنین سلام‌الله علیه را روی منبر بـالای دست بلند فرمودند و او را منصوب فرمود از جانب حـق تعالی بوصی وجانشین خود قرارداد

دوباره جبرئیل نازل شد بر آن بزرگوار و از جانب خداوند این آیه شریفه را آورد
« الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم‌الاسلام دیناً »

پیغمبر (ص) فرمود الحمدلله علی کمال الدین و تمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی من بعدی، وجبرئیل‌فرمود

« والله ما رأیت کالیوم قط ما اشد وما اکدلابن عمه انه یعقدله عقداً لایحله الا کافـر بـالله العظیم ورسوله الکریم ویل طویل لمن‌حل‌عقده - عمر بن‌الخطاب گفت بخ‌بخ‌لك یابن‌ابیطالب‌اصبحت مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنه

و در کنزالفوائد از هنادبن سری نقل کرده گفت امیرالمؤمنین را در خواب دیدم فرمود بخوان اشعار کمیت را این اشعار خواندم:

و یوم‌الدوح یوم‌غدیرخم ـالی آخره

حضرت فرمودند

ولم ارمثل ذاك‌الیوم یوماً ولم ارمثله حقاً اضیعا

و عمرو عاص بفرمـان پیغمبر (ص) بیعت کرد با امیر المؤمنین (ع) و این اشعار را انشاء کرد

بآل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب
وهم‌حجج‌الاله علی‌البرایا بهم‌و بجدهم لا یستراب
ولا سیما ابو حسن علـی له فی الحرب مرتبة تهاب
طعام سیوفه مهج الاعادی وفیض دم‌الرقاب له شراب
علی الدروالذهب المصفی وباقی‌الناس کلهم تراب
هوالبکاء فی‌المحراب لیلا هوالضحاك‌اذااشتدالضراب
هوالنباء‌العظیم وفلك‌نوح وباب‌الله وانقطع الخطاب

وحسان‌بن ثابت این‌اشعاررا انشاء کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا
وقال‌فمن مولاکم‌وولیکم فقالوا ولم یبدواهناك التعادیا

بعد که حسان اشعارش را تمام کرد پیغمبر (ص) فرمود لا تزال یاحسان مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك، حارث بن‌نعمان فهری ملعون سینه‌اش تنك شد وتعرضاتی بپیغمبر (ص) کرد آنگاه سر بسوی آسمان نمود و گفت:

« اللهم ان‌کان ماقال محمد حقاً فامطر علیناحجارة من‌السماء یکون نقمه فی‌اولناوآیة فی‌آخرنا وان‌کان ماقال محمد کذبا فانزل به نقمتك

پس سنگی برسرش آمد وازدبرش خارج شد و بدرلکه واصل‌شد جبرئیل نازل‌شد و این آیات راآورد «سأل سائل بعذاب‌واقع» الی آخرها

بعد که از غدیر خم پیغمبر (ص) حرکت فرمود بجانب مدینهٔ طیبه در بین راه منافقین اتفاق نمودند که‌پیغمبر (ص) را بقتل برسانند و آنها بروایت حذیفة بن یمان چهارده نفر بودند طلحة بن عبدالله وعبدالرحمن بن‌عوف و سعدبن ابی وقاص پدر عمر بن سعد وابی عبیدة بن جراح که اینها باعتقاد اهل تسنن ازعشرهٔ مبشره هستند ومعویة‌بن ابی‌سفیان وعمروبن عاص که اینها ازقریش‌بودند و ابوموسی اشعری ومغیرة‌بن شعبه و اوس‌بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری واین پنج نفر از غیر قریش بودندوبعضی‌دیگر ازمنافقین دربین راه بمقصود خود نرسیدند

پس وارد مدینهٔ طیبه شدند و در منزل یکی از اینها چهارده نفر جمع شدند و صحیفهٔ میشومه نوشتند که خلافت امیرالمؤمنین (ع) را برهم زنند و باطل نمایند و این صحیفهٔ میشومه بخط سعدبن عاص‌بود وجمعی‌هم که آنجا حاضر بودند شاهدبرصحیفه شدند

منجمله ابوسفیان‌بن حرب بود و عکرمة بن ابی‌جهل و صفوان‌بن امیه وخالدبن ولید و جمعی دیگر ازمنافقین واین صحیفه درمحرم سنهٔ یازدهم ازهجرت مقدسه نوشته شدواورابدست ابوعبیدة‌بن جراح که ملقب‌بامین قریش بود سپردند واثر و نتیجهٔ این صحیفهٔ میشومه همان‌ظلمها و بدعتهائی بود که‌دردین پیغمبر (ص) گذاردند

وایضاً در این سال ذوالکلاع که ازاسباط حسان‌بن تبع بود و ادعای خدائی داشت بتوسط جریربن عبدالله البجلی اسلام آورد

و ایضاً در این سال مسیلمه کذاب ابن‌کثیربن حبیب‌بن حارث‌بن عبد الحارث مدعی نبوت شد وقریب‌صدهزار نفر در اطراف اوجمع‌شدند ودرزمان مسیلمه دونفر دیگر هم مدعی نبوت‌شدند یکی سجاح دختر حارث‌بن سویدبود که درکذب بوی‌مثل‌زنند فیقال اکذب من‌سجاح و شیث‌بن ربعی ملعون موذن او بود ومسیلمه کذاب سجاح‌را بزوجیت اختیارنمود ودیگراسودبن کعب عنسی که‌ملقب بذی‌الحمار بود، اما مسیلمه‌درزمان خلافت ابی‌بکر خالدبن ولید بابیست هزار نفر از مسلمین مأمور شد بدفع او مسلمین ثبات قدم نمودند ومسیلمه بااصحابش روبفرارگذاردند وحشی که قاتل حضرت حمزه بود حربهٔ بمسیلمه زد واورا بدرك فرستاد لذا از وحشی نقل‌شده که‌گفت قتلت فی الکفر خیر الناس وفی‌الاسلام شرالناس

و اماسجاح گفته شده‌که در زمان معویه اسلام اختیارکرد واما اسودبن کعب در آخر امر با ابوموسی اشعری بحضرموت گریختند و فیروز دیلمی که خواهرزادهٔ نجاشی بود باجمعی از اهل صنعاء اورا بقتل‌رسانیدند.

و در سال یازدهم از هجرت مقدسه چون حضرت پیغمبر (ص) نزدیك رحلتش بود اراده فرمود که منافقین را از مدینه بیرون فرستد چون خلافت امیر المؤمنین (ع) بر آنها خیلی ناگوار بود

پس درماه صفر که ماه‌آخر عمرشریف آن بزرگوار بود امر فرمود که مسلمین آماده جنك بالشگرروم شوند و باسامة بن زیدبن‌حارثه امارت لشگر دادوفرمودجهزواجیش‌اسامة لعن‌الله من‌تخلف عن جیش اسامه

پس آن بزرگوار بشدت مریض‌شد و اسامه هم باجمعی از لشگر از مدینه بیرون شدند بعضی

ازمنافقین باسامه گفتند کجامیرویم اینك پیغمبر(ص) ازدنیا میرود واگرمدینه‌را خالی بگذاریم‌خلافت امیرالمؤمنین(ع) مستقرخواهدشد

پس کسی نزد عایشه فرستادند وازحال پیغمبر(ص) استبصار نمودند عایشه پیغام فرستاد که‌پیغمبر را از این مرض بهبودی نخواهد بود منافقین که این پیغام را شنیدند بمدینه مراجعت نمودند خبر بآن بزرگوار دادند فرمود آگاه باشید که من از این مردم واز اینقوم برائت میجویم ودر بیست و هشتم صفر همان سال یازدهم هجری حضرت پیغمبر(ص)ازدنیا رحلت فرمودچنانچه درفصل‌سوم‌ذکرشد

فصل یازدهم

در تاریخ ولادت باسعادت خاتم‌الانبیاء (ص)نسبت بتواریخ ولادت بعضی‌ازانبیاء عظام وبعضی ازبزرگان اهل‌عالم چنانچه ازبعضی‌کتب تواریخ معتبره مستفاد میشود

بدانکه ولادت باسعادت آن بزرگوار ششهزار وصد و شصت و سه سال بعد از هبوط‌حضرت آدم(ع) بوده بسنهٔ شمسی

واما بسنهٔ قمری تقریباً ششهزار وسیصد وپنجاه‌وپنج‌سال‌قمری وهفت ماه میشود چون هر سی و دوسال شمسی تقریباً سی و سه سال قمری می‌شود و حضرت آدم (ع) نهصد و سی سال در دنیا زندگانی کرد

و در **درالمسلوك** استکه مدفن آن بزرگوار در مسجد خیف است وگفته می‌شود در جبل ابوقبیس است

واز اخبار معتبره استفاده می‌شودکه‌در نجف اشرف است وحضرت حواء بعد از فوت حضرت آدم(ع) فوت‌شد وقبرش ایضا درجبل ابوقبیس است

و ولادت حضرت پیغمبر(ص) پنجهزار وهشتصد و هشتاد وسه سال بعداز ولادت شیث هبةالله بن آدم بود و حضرت شیث نهصد و دوازده سال دردنیا زندگانی کرد وقبر جناب شیث درخارج شهر موصل است چنانچه قبرجرجیس پیغمبر(ص) در خود شهر مزبور است و قبر جناب دانیال پیغمبر(ص) در **شوش** است و شوش از توابع شوشتر است و پنجهزار و سیصد و سی وسه سال بعد از ولادت حضرت ادریس (ع) بود

و اسم شریف ادریس اخنوخ بن یاردبن مهلائیل بن قینان بن انوش‌بن شیث بن آدم صفی‌الله بود که بین حضرت ادریس و حضرت آدم (ع) شش‌پدر فاصله بود و جناب ادریس (ع) مسمی بود بمثلث چون هم پیغمبر بود وهم سلطان وهم حکیم و او اول کسی بودکه استخراج کرد علم حکمت وعلم نجوم وعلم ریاضیات وحکمت طبیعی والهی را واو اول کسی بودکه بقلم خط نوشت و معروف است که‌اول کسی بودکه خیاطی کرد

و جناب ادریس در سن سیصد وشصت وپنج‌سالگی بآسمان عروج فرمود و چهار هزار . پانصد و یك سال بعد از ولادت حضرت نوح نجی‌الله بن ملك‌بن ادریس بود که بین حضرت نوح ... (ن) هشت‌پدر بود کذافی‌الناسخ

و در **کتاب سبائك الذهب** است ... اجماع علماء هست که خداوند قرار ... بعد طو ...

جمیع خلقتش‌را ازصلب‌حضرت نوح وعمر آن‌جناب‌را مختلف‌فرموده‌اند

و در **درالمسلوك ازابن عباس** (ره) روایتکرده که عمر آنجناب هزار و چهارصد سال بوده و دویست و پنجاه سال قبل‌از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد البعثة و قبل الطوفان و دویست سال بعد ازطوفان وقبر جناب نوح درنجف اشرف است ودوهزار وهشتصد وچهل سال بعد از ولادت حضرت ابراهیم خلیل‌الله(ع) بود

و عمر شریف حضرت ابراهیم صد و هشتاد سال بود و قبر شریف آن بزرگوار وقبرحضرت اسحق‌بن ابراهیم و جناب ساره خاتون زوجهٔ ابراهیم در شهر الخلیل استکه نزدیکی بیت المقدس معروف‌است وازشهر مزبور تاکنعان قریب‌نیم‌فرسخ‌است

و حضرت ابراهیم پسر تارح بود بالحاء المهمله و قیل بالمعجمه و تارح‌بن شاروح بن ارغو بن فالغ‌بن عامر بن شانح بن ارفخشد بن سام‌بن نوح بود که بین حضرت ابراهیم و حضرت نوح نه پدر فاصله بود کذافی‌الناسخ

پس بین حضرت ابراهیم وحضرت آدم ابوالبشر هیجده پدر فاصله بود

و در فقیه و غیر اوست که قبر حضرت اسمعیل‌بن ابراهیم ووالده‌اش حضرت هاجر وجمعی از انبیاء درمیان حجر اسمعیل است در مکهٔ معظمه و در نزدیکی زنجانست قبریکه منسوبست بابوالعرب قیداربن اسمعیل‌بن ابراهیم و دوهزار وششصد سال بعد از ولادت حضرت یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم بود وعمر حضرت یعقوب صدوچهل وهفت‌سال بود وقبر حضرت یعقوب و حضرت یوسف‌بن یعقوب نیز درشهرالخلیل معلوم است

و دو هزار وپانصد و چهل و هفت سال بعد از ولادت حضرت شعیب پیغمبر ابوالزوجه حضرت موسی بوده وعمر شعیب پیغمبر دویست و بیست سال وقبر شریف آن بزرگوار دربیت المقدس است وبلعم باعور برادرزادهٔ شعیب بود

و دوهزار وچهار صد وپانزده سال بعد از ولادت موسی کلیم‌الله (ع) بود و حضرت موسی و برادرش هرون پسران عمران‌بن مصهر بن ناهث‌بن لاوی‌بن یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم خلیل‌الله بودند

و در **مجمع البیان** استکه حضرت موسی (ع) شش‌ماه ازهرون کوچکتر بود وعمر شریف حضرت موسی صدوبیست سال‌بود وقبرشریفش در شش‌فرسخی بیت‌المقدس است وعوج‌بن عنق بدست موسی بدرك رسید

و دو هزار وسیصد ونود سال بعداز ولادت حضرت یوشع‌بن نون وصی حضرت موسی (ع) و خواهرزادهٔ حضرت موسی بود وعمر شریف یوشع صد وبیست سال بود وقبر شریف آن‌جناب‌در کفر حارس‌است که دهی‌است ازشام ودرخارج کاظمین قبلهٔ مسجد براثا نیز قبریست منسوب به یوشع

و هزار و هشتصد وسی سال بعداز ولادت حضرت داود پیغمبر (ع) بود و عمر شریف حضرت داود هفتاد سال بود

و هزار وهفتصد وهفتاد ودوسال بعد از ولادت حضرت سلیمان پیغمبر (ع) بود و عمر شریف آنبزرگوار پنجاه و یکسال بودوقبرشریف حضرت‌داود وسلیمان(ع) دربیت‌المقدس‌است

و هزاروهفتصد ونودسال بعدازظهور حضرت لقمان بود ومدت عمرشریفش دویست سال بود و قبر شریفش در ایله‌است که‌شهری‌است درکنار دریای قلزم وگفته‌شده که اواخر حجاز واول‌شاماتست واوشهر یهودیانست وازعمال فلسطین است

و در روضاتست که قبر حضرت لقمان درطبریه است که‌سه‌منزلی شام باشد

و ایضاً در روضاتست که از تلامذهٔ لقمانست جاماسب برادر گشتاسب و جاماسب در علم نجوم ماهر بود ودرفارس مدفونست

و ایضاً از تلامذه لقمانست فیثاغورث و در علم موسیقی او بسیار ماهر بود و بقراط حکیم شاگرد جاماسب است و سقراط حکیم تلمیذ بقراطست وافلاطون حکیم تلمیذ سقراطست و ارسطو تلمیذ افلاطونست و بلیناس حکیم تلمیذ ارسطو است و جالینوس حکیم تلمیذ بلیناس و بطلیوس حکیم تلمیذ جالینوس‌است انتهی

وهزار و چهار صد وسی وپنج سال بعداز ظهور یونس‌بن متی بوده ومتی اسم مادر حضرت یونس (ع) بود و احدی از انبیاء مشهور باسم مادرشان نبود مگر جناب یونس و حضرت عیسی بن مریم کذافی درالسلوك وتاریخ گزیده لکن درناسخ نوشته که متی اسم‌پدر یونس است

و شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق (ع) روایتکرده که‌داود عرضکردپروردگاراخبر بده مرااز قرین و رفیقم دربهشت وحی رسید که‌قرین تو دربهشت متی پدریونس‌است داود(ع)اذن گرفت که دیدن کنداورا پس داود (ع) با سلیمان‌فرزندش رفتند بسراغ متی‌دیدندمنزلش‌از سعف‌خرماست سؤال کردند از وی گفتنددربازارهیزم فروشان‌است آمدند دیدند جمعی‌حاضر ومنتظرند سؤال کردند از متی‌آن جماعت گفتند ماهم منتظر ایشان میباشیم‌نشستند تا وقتیکه جناب متی آمد و بالای سرش پشتهٔ هیزمی بودفریاد زدکه‌کیست بخرد ازمن جنس طیبم‌را به پول طیب بعضی از آن جماعت او را خریداری‌نمودند.

بعد حضرت داود وحضرت سلیمان بوی سلام‌کردند جناب متی این دو بزرگوار را برد بمنزل خود ودر بین‌راه قدری طعام خرید وبرد بمنزل وآردکرد ونان پخت وبجهت این دوبزرگوار حاضر نمود باقدری نمك ویك مطهره آبی وخود هم نشست و باایشان مشغول غذا خوردن شد در هر لقمهٔ وقت بر داشتن بسم‌الله می‌گفت و بعد از فرو بردن الحمد لله می‌گفت بعد عرضکرد پروردگارا بکه نعمت دادهٔ بمثلی‌که بمن نعمت کرامت فرمودی چشم وگوش وقوت دادی تا آنکه رفتم بسوی گیاهی که من نکاشته بودم و محافظت نکرده بودم اورا آوردم فروختم و از ثمن او نانیکه من نه زراعت اورا کرده بودم ونه زحمت اورا کشیده بودم اوراغذای من فرمودی وبمیل و شهوت آن‌غذارا خوردم این راگفت وگریه‌کرد حضرت داود بسلیمان گفت ای‌پسر برخیز برویم که من بندهٔ شاکرتراز این ندیده‌ام سزاوار استکه منزلت بلندی در بهشت داشته باشد، وقبر جناب یونس معلوم نیست چون در شریعهٔ‌کوفه قبه‌ایست منسوب باشان، و ابن طاوس درضمن آداب کوفه زیارتی برای ایشان ذکر کرده و در شرقی دجله کنار شهر موصل در بالای تپهٔ صحن و مسجد و قبه وقبر و ضریحی‌است منسوب بایشان ودرتحیةالزائر حاجی نوری نورالله مضجعه میفرماید مظنون‌همین‌است ودربیت‌المقدس نیزقبه وقبری است منسوب بایشان :

وهزار وسیصد وچهل ودوسال بعد ازظهورعدنان بن‌ادد بن‌ازدر بن همیسع بن نبت‌بن‌حمل بن‌قیدار بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌خلیل بود که‌بین جناب‌عدنان وحضرت‌ابراهیم هفت‌پدر واسطه بود کذافی‌الناسخ وعدنان جدبیستم‌حضرت پیغمبر استو بین‌عدنان‌وحضرت آدم بیستوشش پدرفاصله بودوهزاروصد و چهل سال بعدازظهور زردشت‌حکیم بود که مجوسیان اورا پیغمبر میدانند وبعضی گفتندکه اصل زردشت‌از

آذربایجان بوده ودر علم نجوم مهارت تامی داشت و مدتی از آنجا مسافرت اختیار نمود باحکماء هند و روم و مصر صحبت نمود و ازایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و در زمان گشتاسب ادعای پیغمبری کرد کتاب نوشتهبستان نام نهاد که‌هیچکس آنرا نیفهمد و مدعی آن بود که سخن خدا را کسی نیفهمد بغیر رسول‌خدا و بعد اوراتغییر نمود مسمی بزند دومرتبه اورا تفسیری‌نمود مسمی به‌پازند ودر سال‌سوم ازسلطنت گشتاسب ظاهر شد

و نهصد وهشتاد و چهارسال بعد از ظهور افلاطون حکیم بود و عمر افلاطون هشتاد و یك سال بود ودر ماکادونیه که‌از بلدان یونانست مدفونست واو استاد ارسطو است که ارسطوطالیس نامند و او را معلم اول گویند و عمر ارسطو شصت و هشت سال بود قبرش در اصطاغیر است که از اراضی یونانست

و هشتصدوهشتاد ویکسال بعدازظهور نضربن‌کنانه جددوازدهم پیغمبر(ص) الملقب‌بالقریش بود

و پانصدوهشتاد وشش‌سال بعدازظهورحضرت زکریای‌پیغمبر«ع» بودوقبر زکریادرشهرحلب معروف استچنانچه قبر پسرش یحیی‌بن‌زکریا دربیروت‌است.

و پانصد و هفتاد و هشت سال بعداز ولادت حضرت عیسی‌بن مریم روح‌الله (ع) بود و مریم دختر عمران‌بن ماتان بود و ماتان به بیست و هفت پدر میرسد به یهودبن یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم خلیل الرحمن و بین عمران پدر مریم و عمران پدر موسی کلیم‌الله هزار و هشت سال فاصله بود کذافی‌تفسیر الصافی

وپانصد و چهل و هفت سال بعداز عروج حضرت عیسی‌بن‌مریم بودبآسمان وقبر حضرت مریم در بیت‌المقدس معروف است چنانچه محراب مریم و محراب حضرت زکریا و کرسی حضرت سلیمان که درآنجا خدارا یاد میکردند در بیت‌المقدس است و در دوفرسخی بیت‌المقدس دهی است که اورا ناصرةالجلیل مینامند ولادت حضرت‌عیسی(ع) آنجابود و ترسایان‌را ازاینجهت نصرانی گویند ،

وپانصد و نوزده سال بعد از وفات حضرت کعب‌بن اوی جدحضرت پیغمبر(ص)بود.

وسیصد وبیست ودوسال بعداز ظهور اصحاب‌کهف بود.

وسیصد وشانزده سال بعد از جلوس شاپور ذوالاکتاف‌بن هرمزبن نرسی‌بن بهرام‌بن‌هرمزبن شاپوربن اردشیر بود که اردشیر اول سلطان از طبقه چهارم از سلاطین عجم است که آنها را ساسانیان گویند

و چهل ویك سال بعد از ظهور مزدك بود و او در زمان سلطنت قباد دعوی پیغمبری‌نمود ومال و زن همه را مشترك گردانید. کذافی‌تاریخ‌گزیده وانوشیروان‌بن قباد اورا بقتل‌رسانید وچهل وپنج سال بعداز جلوس انوشیروان عادل‌بن قباد بود وبلاش وجاماسب هرسه پسران فیروزند فیروزو هرمز پسران یزدجردبن بهرام گور ابن یزدجردبن بهرام‌بن شاپور ذوالاکتاف میباشند

ومخفی نماناد که جمیع این سنوات سنه شمسی است نه سنهٔ قمری و سنهٔ شمسی عبارت است ازسیصد وشصت وپنج‌روز و پنجساعت وچهل‌وهشت دقیقه‌وپنجاه ویك‌ثانیه که ازشش‌ساعت، یازده‌دقیقه ونه ثانیه‌کمتر است وسنهٔ قمری‌غالباً سیصد وپنجاه وچهار روز است چون غالباً سنهٔ قمری شش ماه سلخ دارد وشش‌ماه سلخ ندارد و ممکن است چهارماه متوالی سلخ داشته‌باشدوزیاده براین‌دیده‌نشده ونیز ممکن‌است سه ماه متوالی‌سلخ نداشته‌باشد وزیاده براین‌دیده نشده

پس هرسی وسه‌سال قمری سی‌ودوسال شمسی میشود تقریباً

فصل دوازدهم

درذکر قبور شریفه معصومین وبزرگان ازعلماء که درمکه وطائف موجود است

بدانکه ازسعادات عظیمه است دفن درحرم‌الله و مکهٔ‌معظمه، شرافت مکهٔ معظمه برهمه مسلمین معلوم‌است چون‌مکه منسوب‌است‌بذات مقدس احدیت و حرم‌الله‌استو از اول‌مرکزشیعه بوده .ابن‌حجر مکی‌دراوایل کتاب‌صواعق‌می گویددرماه‌رمضان‌سنهٔ نهصدو پنجاه‌درمکه‌معظمه‌شیعیان‌وراضه‌زیاد بودند .

ودر بعضی ازمجامع است ان‌الشرفاء کانوا من‌قدیم الایام فی‌الحرمین الشریفین‌وما بینهما من الشیعة الامامیة ولم یوجد من‌غیرهم الاالشاذالنادر

در مزار بحار از محاسن برقی روایت کرده از عبدالله‌بن هرون‌بن خارجه گفت شنیدم از حضرت صادق(ع) که میفرمود من دفن فی‌الحرم امن من‌الفزع الاکبر یوم‌القیمة قلت من برالناس وفاجرهم قال(ع) من برالناس وفاجرهم

وایضاً ازمحاسن ازحضرت صادق (ع) روایتکرده قال (ع) من‌مات بین الحرمین بعثه‌الله فی الامنین یوم‌القیمة اما ان عبدالرحمن بن حجاج وا باعبیده‌منهم (اقول) عبدالرحمن بن حجاج ظاهراًعبدالله الرحمن‌بن حجاج‌البجلی الکوفی‌است

ودر رجال‌کبیر استوکان ثقة ثبتاً وجیها وکان وکیلا لابی عبدالله الصادق (ع) وکان‌ابوعبدالله (ع) یقول یاعبدالرحمن کلم اهل‌المدینة فانی‌احب ان‌یری فی‌رجال‌الشیعه مثلك

ودر دارالسلام نقل کرده‌که **جناب علام فهام شیخ مهدی ملاکتاب** که از معاریف و بزرگان علماء نجف اشرف و صاحب‌کرامات و خوارق عادات بودعزم زیارت بیت‌الله الحرام نمود شخصی از بزرگان علماء بایشان عرض کرد اگر روز عرفه بزیارت حضرت سیدالشهداء (ع) مشرف شوید ثواب حج وزیارت رادرك‌خواهید فرمود

جناب شیخ‌مهدی درجواب‌فرمود مرا وادارنکرد براین‌عزم مگردوامر

اول اشتیاق بباغ بهشتی که در اخبار وارد است که آن باغ بهشتی مختص است بکسی که در راه مکه از دنیا برود و شاید من در ذهاب یا ایاب از دنیا بروم و بآن‌قصر بهشتی‌فائزشوم، دوم اشتیاق فائزشدن بملاقات حضرت بقیة‌الله فی‌الارضین‌حضرت‌حجة بن‌الحسن(ع) ومجتمع شدن باآنحضرت درمکان واحد درعرفات چون دراخبار وارداست که‌آن بزرگوار همه‌ساله حاضر می‌شود درعرفات الی آخر وانصافاً بزرگتراز همه فیضهای حج‌درك در عرفات است هم مجلس شدن باحضرت‌حجة‌الله(ع)را

وبدانکه روایت‌بسیار غریبی‌درباب وقوف‌درعرفات وارد‌شده

و در فروع کافی از حضرت صادق (ع) روایتکرده که شخصی از پدر بزرگوارم سؤال کرد در حالتیکه از عرفات مراجعت میکرد عرضکرد یابن رسول‌الله (ص) آیا خداوند دعای تمام این خلق را اجابت میفرماید پدر بزرگوارم فرمود احدی باین موقف توقف نمی‌کند مگر آنکه خداوند او را بیامرزد اعم از آنکه مؤمن باشد یاکافر و آنها سه‌درجه هستند مومنی هست‌که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و او را از آتش جهنم آزاد فرماید و این است قوله تعالی ربنا آتنافی‌الدنیا حسنه وفی‌الاخرة حسنة وقناعذاب‌النار اولئك لهم‌نصیب مما کسبوا والله‌سریع‌الحساب

ومؤمنی هست‌که خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد و گفته شود باوکه در مابقی از عمرت عمل نیکوی بجای آور و اینست قوله‌تعالی «فمن تعجل فی‌یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن‌اتقی– الی ان‌قال (ع)»وکافری‌هست‌که باین‌موقف توقف بنماید بجهت طلب زینت دنیا اگر توبه

کنداز شرك خداوند گناهان اورا بیامرزد واگر توبه نکند از شرك خداوند اجر او را خواهد داد در دنیا و اورا محروم از اجر وقوف دراین موقف نخواهد فرمود واین است قوله تعالی من کان یرید الحیوةالدنیا و زینتها نوف الیهم وهم فیها لایبخسون اولئك لیس لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوا فیها و باطل ماکانوا یعملون

اما قبور بزرگانی که درمکهٔ معظمه وحوالی واطراف آنست

منها قبر جناب اسمعیل‌بن ابراهیم خلیل است وقبر والدهٔ ماجده‌اش جناب هاجر که قبر هردو درمسجدالحرام میان حجر اسمعیل است واولا هاجر درمیان حجر اسمعیل دفن شد بعد جناب اسماعیل نزد مادرش مدفون شد

و منها قبور شریفهٔ هفتادنفر از انبیاء بین رکن‌یمانی ورکن عراقی است که رکن‌حجرالاسود باشد چنانچه در هدیةالزائرین است « وفی‌لئالی‌الاخبار عن‌ابی‌عبدالله (ع) قال دفن مابین‌الرکن الیمانی والحجرالاسود سبعون نبیاً اماتهم‌الله جوعا»

ودر ناسخ است که قبر جناب صالح پیغمبر (ع) درمکهٔ معظمه بین رکن ومقام است

ومنها قبور شریفهٔ جناب عبدمناف وجناب عبدالمطلب وجناب ابوطالب و جناب خدیجهٔ کبری و قبور مقدسهٔ این چهار بزرگوار درمکهٔ معظمه در قبرستان معلی است که معروف است به قبرستان ابوطالب ومعلوم ومعین است

ودر مصباح‌المتهجدین است که حضرت‌عبدالمطلب در روز دهم ربیع‌المولود ازدنیارحلت فرمود وجناب ابوطالب درروز بیست‌وششم رجب‌المرجب ازدنیا رحلت فرموده انتهی

ودر اخبار خاصه است که وفات جناب خدیجهٔ کبری سه‌روز بعد از وفات جناب ابوطالب است پس وفات مخدره درروز بیست‌ونهم رجب‌المرجب بوده سه‌سال یا یکسال قبل‌از هجرت

وبدانکه فرقه حقهٔ شیعه اتفاق فرموده‌اند برطهارت این بزرگواران از نجاست شرك‌و کفر وخدمات جناب ابوطالب وجناب عبدالمطلب وجناب خدیجهٔ کبری بوجود مقدس پیغمبر (ص) معلوم و کوششهای ایشان درترویج دین اسلام برهمه‌کس واضح است

و بدانکه درنزدیك مقبره جناب خدیجه کبری بنای عالی و مقبره و ضریحی است که اهل مکه اورا نسبت میدهند بقبر جناب آمنه بنت‌وهب والدهٔ ماجدهٔ حضرت پیغمبر (ص) ولیکن‌معلوم‌نیست که قبر آن مخدره درآن موضع‌باشد بلکه ظاهراً در ابواء است که بین مکه ومدینه است

و علامهٔ مجلسی (ره) در بحارالانوار میفرماید مدفن جناب عبدالله وآمنه ابوین حضرت پیغمبر (ص) معلوم نیست دراین ازمنه وما مطلع نشدیم بر مدفن ایندو بزرگوار

و منها قبرالشیخ‌المعظم الشیخ محمد مصنف شرح استبصار ابن المحقق الشیخ حسن صاحب المعالم ابن شیخ زین‌الدین الشهید الثانی ولادتشان در سنه نهصد وهشتاد بود و رحلتشان شب دو شنبه دهم ذیقعدةالحرام سنهٔ هزاروسی بوده ودر قبرستان معلی دفن شد نزدیك قبر خدیجهٔ کبری(ع)

و در مستدرك است که از زوجه‌اش نقل شده که در لیلهٔ رحلت از جنازه شان صوت قرآن تا صبح میشنیدند و فرمود سلطان عراق مکرر کاغذ نوشت و ایشان را از مکه طلب کرد که برود بعراق در کمال لطف و تواضع مخارج بجهت راه معین‌کرد که بایشان بدهند و ایشان اباء فرمودند بعضی از اصحابشان عرضکردند اگر نمیروید اقلا جواب کاغذشان را بنویسید فرمود اگر کاغذبدون دعا بنویسم لایق بشأن او نیست واگر دعا بنویسم نهی داریم از دعاکردن‌بامثال او بعدکه‌خیلی‌الحاح و التماس کردند جوابی بنویسند بعدالتأمل فرمود حدیثی وارد شده که جائز است دعا نمودن از برای‌این‌اشخاص‌بطلب‌هدایت کردن‌و کاغذی‌در جواب سلطان‌نوشت و از برای‌او طلب هدایت‌فرمود

ومنها قبر جناب شیخ زین‌الدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشهید الثانی
ودر مستدرک است که ایشان سنهٔ هزار و نه متولد شد ودر سنهٔ هزار وهفتاد و سه در مکهٔ معظمه از دنیا رحلت فرمود ودر نزدیکی قبر والد ماجدش در قبرستان معلی دفن شد
و ایشان برادر شیخ علی بن شیخ محمد است صاحب حاشیه برشرح لمعه که از تلامذه مرحوم شیخ بهائی است
و در روضات در ضمن ترجمهٔ **شیخ زین‌الدین** فرموده « کان عالماً فاضلا متبحراً ثقة صالحاً عابداً ورعاً شاعراً »
و تلمذ اوخدمت پدرش محمد وخدمت مولی محمدامین استرابادی بودمو تصنیفی ابداً ننوشت از شدت احتیاط واز خوف شهرت
و مخفی نماناد که جناب شیخ حسن صاحب معالم که پدر شیخ محمد و پسر شیخ زین‌الدین شهید ثانی است عم وخال گرام جناب آقا سیدمحمد صاحب مدارک ست چون پدر صاحب مدارک السید الزاهد العابد علی الحسینی الموسوی دختر شهید ثانی را تزویج کرد واز آن مخدره متولدشد سیدمحمد صاحب مدارک وشهید ثانی والدهٔ آقاسیدعلی را مرحوم شهیدثانی تزویج فرمود و از او متولد شد جناب شیخ حسن و این دو بزرگوار خدمت مقدس اردبیلی و ملاعبدالله یزدی تلمذ نمودند
و جناب شیخ حسن در قریه جبع که محل تولدش بود در اول محرم سنه هزار و یازده هجری از دنیا رفت درسن پنجاه ودوسالگی وهمانجا دفن شد
و جبع از قراء جبل عامل است وایندو بزرگوار بزیارت مشهد مقدس مشرف نشدند که مبادا مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول وحال آنکه اعدل سلاطین شیعه بود
واما شیخ زین‌الدین شهید ثانی را درمملکت قسطنطنیه یا درطریق قسطنطنیه بجهت عناد مذهبی شهید نمودند درسنهٔ نهصدوشصت وشش درسن پنجاه وچهارسالگی
و بعضی از معتمدین نوشتند که شهید ثانی را در مکه معظمه بامر سلطان سلیم گرفتند در پنجم ربیع الاول سنهٔ خمس وستین وتسع مأة وچهل روز اورا درمکه معظمه حبس نمودند بعد از راه دریا بردند بقسطنطنیه و درمیان دریا اورا کشتند وسه روز بدنش افتاده بود بعدبدن شریفش را میان دریا انداختند
و بدانکه در بیت شهید ثانی سه نفر مسمی به **شیخ زین‌الدین** بودند و سه نفر مسمی به **شیخ علی** الکبیر والاوسط والصغیر وتمامشان از مبرزین علماء وفضلا بودند
اما شیخ زین‌الدین الکبیر اسم خود مرحوم شهید ثانیست وشیخ زین‌الدین اوسط شیخ زین الدین محمد بن الحسن بن الشیخ زین‌الدین الشهید بود المدفون مع ابیه فی المکة المعظمة وشیخ زین‌الدین الصغیر شیخ زین‌الدین بن شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین الشهید بود
واما شیخ علی کبیر الشیخ علی بن شیخ حسن بن زین‌الدین الشهید برادر شیخ محمد بن شیخ حسن بود و شیخ علی اوسط الشیخ علی بن محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین‌الدین الشهید بود صاحب مصنفات کثیره مثل کتاب درالمنظوم و درالمنثور وحاشیه برشرح لمعه وایشان دراصفهان از دنیا رفته در سن نودسالگی درسنه هزاروصدوسه
و شیخ علی صغیر شیخ علی بن زین‌الدین بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین‌الدین الشهید

الثاني رحمة‌الله عليهم

ومنها قبر العالم‌المتبحر **آقاميرزا محمدبن علي‌بن ابراهيم الاسترابادي** صاحب رجال كبيرالسمي بمنهج‌المقال ورجال متوسط ورجال صغير وصاحب آيات الاحكام

و مرحوم **استاداكبر آقاى بهبهانى** تعليقهٔ بر رجال كبيرشان نوشته رحلتش در سيزدهم ذيقعده سنهٔهزار وبيست وهشت بود ودرقبرستان معلي دفن شد

ودر مستدرك از مرحوم مجلسي در اول بحار واز مرحوم آقاى بهبهانى در تعليقه‌شان بكتاب منهج‌المقال وجمعي ديگر نقل‌ميكندكه ازايشان تعبير بسيدكرده‌اند

وازشيخ سليمان‌بحرانى نقل‌كرده قال‌هو مولاناخاتم المحدثين‌ميرزا محمدبن علي‌استرابادي الحسيني قدس سره

ومجلسي درسيزدهم بحار نقل مى‌كند كه جماعتي از سيد سند آقا ميرزا محمد استرابادى نقل كرده‌اند كه گفت شبي من مشغول طواف بيت‌الله بودم ناگاه جوان خوش سيما و صبيح المنظرى آمد ومشغول طواف شد پس چون نزديك شد بمن دستهٔ‌گل قرمزى درغير اوانش بمن لطف‌كرد من گرفتم وبوئيدم عرضكردم ايندستهٔ‌گل‌ازكجاست اى‌سيد ومولاى من؟ فرموداز خرابات است بعدغايب شد آقا ازمن واورا من نديدم

و **بعضى** اسناد اينواقعه را بشيخ محمد سبط شهيد ثانى ميدهند كه سابقاً ذكر شد و شايد ازبراى هردو اينواقعه واقع شده باشد

ومنهم محمد امين‌بن محمدشريف‌الاخبارى الاسترابادى صاحب‌كتاب فوائد المدنيه‌شاگرد جناب آقاميرزامحمد استرابادى سابق‌الذكر وصاحب مدارك وصاحب معالم بود ودرسنهٔ هزار وسى و شش درمكهٔ معظمه ازدنيا رحلت فرمود ودرقبرستان معلى دفن‌شد

وصاحب روضات از ايشان تعبير خوبى نمى‌كند لكن **علامه نورى** بر تعبير سيد صاحب‌روضات ايرادميكند

ومنهم السيدالجليل النبيل‌المحدث‌الامين **محمدمؤمن‌بن دوست‌محمد**الحسيني الاسترابادى الشهيد المجاور بمكة‌المعظمه صاحب‌كتاب الرجعة

و **در امل‌الامل** است كه ايشان عالم و فاضل ومحقق وفقيه ومحدث بودند وشهيد شدند و ساكن‌مكه بودند

و **در فيض‌القدسى** استكه ايشان داماد محدث خبير محمد امين استرابادى بودند و از سادات عقيليه هستند و شهادتشان درسنهٔ هزار وهشتاد وهشت بود درمكهٔ معظمه بدست اعداء دين و ايشان استاد **علامه مجلسي** (ره) بودند و علت شهادتشان اين بود كه در آن سالى كه شيخ حر **عاملى** هم مشرف بود بمكهٔ معظمه جماعتي از اتراك خيلي از اعاجم شيعه را كشتند بجهة اتهامشان العياذ بالله بتلويث بيت‌الله‌الحرام

و اجمالش آنستكه بعضى‌ازخدمه بيت‌الله‌الحرام ملتفت‌شد بتلويث بيت‌الله‌الحرام پس اطلاع داد باهل‌مكه،خواص اهل‌مكه وسرفايشان جمع‌شدند وگفتند اين‌جسارت ازاحدى صادر نشده مگر ازرفضه و بايكديگر عهدكردند كه هركه معروف است به‌تشيع اورا بكشند پس اتراك وبعضى از اهل مكه

جمع شدند در مسجد الحرام و در مسجد آنوقت پنج نفر ازمعارف شیعه بودند که از آنها بودسید محمد مؤمن استرابادی تمام آن پنج نفر را بقتل رسانیدند وشیخ حر عاملی بتوسل بعضی ازشرفاء مکه نجات یافت

ودرمستدرك استکه سیدمؤمن شخص مسن متعبد متزهد بود

و منهم السيدالشهيد بايدى اهل السنة آقاميرزا زين العابدين بن نورالدين الحسينى الكاشانى

واین سید فقیه ومحدث وازجملهٔ تلامذهٔ ملامحمد امین استرابادی بود ودرمکه معظمه بعلت تشیع اورا شهید کردند

و او را در قبری که درحال حیوة خود مهیاکرده بود در قبرستان معلی درنزد قبر آقامیرزا محمد الاسترابادی و مولا محمد الاسترابادی دفن کردند و ایشان مؤسس بیت‌الله الحرام بودند بعداز انهدام

و خلاصهٔ اینواقعه چنانچه در مستدرك است آنست که روز چهار شنبه نهم شعبان سنهٔ هزار وسی ونه سیل عظیمی درمکهٔ معظمه داخل شد وآن سیل داخل جوف کعبه معظمه شد و بقدر یکقامت ویکوجب ودوانگشت مضمومه آب درخانه کعبه ایستاد وبواسطهٔ آن‌سیل درمکهٔ معظمه‌چهار هزار ونونفر مردند

از آنجمله بود معلمی وسی‌طفل که در میان مسجد بودند وهمه هلاك شدند ودرفردای آن که روز پنجشنبه بود اطراف‌خانه کعبه منهدم‌شد

ومرحوم آمیرزازین‌العابدین گفت من متفکر بودم؟ که‌هرگاه مخالفون اساس بیت‌الله‌را بنهند هرآینه افتخار شیعه از بین میرود چون اساسش‌اولا ازحضرت‌خلیل‌الله‌بود بعدازخاتم‌النبیین(ص) بعداز حضرت زین‌العابدین(ع) درزمان حجاج چنانچه درحج‌کافی است پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی که محروم نفرماید اهل ایمان‌را از این‌سعادت پس درآن‌ایام‌شخصی‌درخواب‌دید که‌جنازهٔ‌حضرت سیدالشهداء (ع)را درمقابل کعبه گذارده‌اند وحضرت پیغمبر(ص) بجنازهٔ آن بزرگوار نماز میخواند باجمیع‌انبیاء ومن‌هم خدمت حضرت پیغمبر(ص) حاضر بودم پیغمبر(ص) روکرد بمن وفرمود جنازه‌را بردار ودرجوف کعبهٔ معظمه دفن‌کن اینخواب راکه برای‌من نقل‌کرد فهمیدم امام‌را دفن نمیکنندمگر امام ومنصب دفن امام‌حسین(ع) حق امام‌زین‌العابدین‌است

و این اشاره استکه وضع اساس بیت‌الله که‌از مناصب آن بزرگوارانست تفویض بمن شده وقلبم مطمئن شد و در روز سه‌شنبهٔ سوم جمادی‌الثانیه هزار وچهل شروع‌کردند بخراب‌کردن تتمهٔ بناء واز عجائب الطاف الهی بمن این شد که‌وکیل و مباشرینی که سلطان روم فرستاده بود مرید من شدند که هرچه من‌می‌گفتم ازاطاعت من خارج نبودند وتمام‌اطراف خانه کعبه‌را خراب‌نمودندمگر رکنی‌که دراوحجرالاسوداست ودرشب یکشنبه بیست‌ودوم جمادی‌الثانیه سنهٔ‌هزاروچهل رأیشان قرار گرفت که‌اساس بیت‌را درصبیحه‌آن بنیادنمایند

پس تضرع نمودم‌واز پروردگار سوال نمودم که مراموفق نمایدبموسس خانهٔ خود بنماید ومن متفکر بودم که‌باحضور شریف‌مکه وشیخ حرم وقاضی و وکیل‌وعلماء مکه وخدام بیت‌چگونه من‌موفق خواهم‌شد وقت‌سحر غسل‌نمودم وداخل مسجدالحرام شدم وچون وقت نمازصبح شدیکنفرازآنها بامر الهی حاضر نشدند مگرمباشر بعضی از عملجات

پس چون مباشر مرا دیدگفت یاسید زین‌العابدین « اقرءالفاتحه فقرأتها و دعوت بدعا بدعاء الموسوم بدعاء سریع‌الاجابة‌المروی فی الکافی اوله اللهم انی اسئلك باسمك العظیم‌الاعظم الاجل الاکرم المخزون المکنون الخ و دعوت السلطان ظاهراً و نویت به‌الحجة عجل‌الله فرجه واخذت الحجرالمبارك للرکن الغربی و ناولنی محمدحسین الابرقوئی وهو من‌الصلحآء اول طاس فیه‌الساروج‌فطرحته فی‌زاویة‌الرکن‌الغربی وانتشرته وقلت بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ووضعت‌الحجر علیه فی موضع اساس ابراهیم (ع) وقد باشرت بنفسی مقدار ثلثة اذرع من جهة‌الارتفاع من تمام الاوض‌الذی فیه‌المیزاب والحمدلله الی آخر ماذکره من کیفیة‌البناء»

و از مدفونین در قبرستان معلی است **عبدالله‌بن عمربن الخطاب** « وهو من‌العبادله الخمسة‌المطلحة‌عند اهل‌التسنن» وهم **عبدالله‌بن عمر و عبدالله‌بن زبیر و عبدالله‌بن عباس‌و عبدالله‌بن مسعود وعبدالله‌بن جعفر**

واما مدفونین درحوالی مکهٔ معظمه

منهم جناب میمونه بنت حارث‌بن جون زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) که درقبرستان‌**سرف** است وآن در دوفرسخی مکهٔ معظمه است

و منهم جناب آمنه بنت وهب والدهٔ ماجدهٔ حضرت پیغمبر (ص) و قبر ایشان در **ابواء** است وآن موضعی است بین مکه ومدینه

و حضرت پیغمبر (ص) چهارساله بودکه اینمخدره از دنیا رفت

و منهم جناب عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب قبر ایشان در **طائف** است و **عبدالله بن زبیر** اورا از مکه اخراج‌کرد رفت بطائف ودر سنهٔ هفتاد و هفت هجری از دنیا رحلت فرمود درسن هشتاد سالگی

و منهم جناب عبدالله‌بن اسمعیل‌بن بزیع که از اصحاب حضرت باقر (ع) وحضرت صادق (ع) و موسی‌بن جعفر (ع) وحضرت امام‌رضا (ع) بود و قبر ایشان در **فیل** است وفیل قریهٔ است در نزدیکی مکه

و درجامع‌اللطیف فی‌فضل‌مکة والبیت‌الشریف‌**از زهیر** نقل‌کرده‌که قبر جناب حواء و شیث‌بن آدم درکوه ابوقبیس‌است‌و نقل‌شده‌که‌اینکوه افضل جبال مکه است و اقرب جبال‌است بمکه

ودرکتاب عجائب‌المخلوقات است‌که از خواص‌کوه ابوقبیس آنست‌که کسیکه درآن سر بریان شدهٔ ذبیحه بخورد از دردسر ایمن‌گردد

وبعد از جبل ابوقبیس افضل جبل حراء است‌که‌کوه ثور بوده باشد ودر آن جبل‌و پیغمبر(ص) مبعوث شد بنبوت ورسالت

و بعداز آن افضل غار ثور است‌که پیغمبر (ص) با ابابکر درآن پنهان شدند سه شبانه روز ازکیدکفار قریش و از غار ثور تا مکهٔ معظمه دو میل راه است

و در ارض فخ‌که اسم چاهی است دریك فرسخی مکهٔ معظمه تقریباً کشته شد **جناب حسین بن‌علی‌بن حسن بن حسن‌بن حسن بن‌علی‌بن ابیطالب (ع)**

واین بزرگوار بعداز موت **مهدی‌بن‌منصور دوانیقی** خروج فرمود درمدینهٔ طیبه‌درذیقعدهٔ سنهٔ صدوشصت هجری

ودر مقاتل‌الطالبییناست‌که سبب خروج **حسین‌بن‌علی** صاحب فخ این بودکه خلیفه **هادی**

بن مهدی شخصی را والی مدینه کرد و او جانشینی داشت از اولاد عمر بن الخطاب و آن ملعون بسیار با اولاد علی بن ابیطالب (ع) اسائه و بدی کرد و حکم کرد که همه‌روزه حاضر شوند درمسجد جامع و با خلیفه نماز بخوانند

پس شیعیان اجتماع نمودند خدمت حسین بن علی صاحب فخ و آن بزرگوار خروج فرمود و مدینه راتصرف نمود باجمعی از سادات علوی و جمعی از اهل بیت‌خود بقصدمکهٔ معظمهٔ خارج شد •

ودر این سال بعضی از عباسیین با لشکر و جیش زیادی بقصد حج کردن خارج شده بودند پس چون بارض فخ رسیدند جیش عباسیین با آنها تلاقی نمودند ووقت نماز صبح روز ترویه سال صدوشصت و نه هجری مشغول محاربه شدند

پس لشکر عباسیین حمله نمودند بلشگر حسین بن علی صاحب الفخ ودرآن حمله اکثر اصحاب آن بزرگواررا بقتل رسانیدند وبعد بخود آن بزرگوار حمله کردند تا آن بزرگوار را نیز شهید نمودند با جمعی و سرهای نازنینشان را از بدن جداکردند و سرها را آوردندنزد موسی بن عیسی و عباس بن محمد العباسیین در حالتی که جمعی از اولادهای امام‌حسن (ع) وامام‌حسین(ع) حاضر بودند و حضرت موسی بن جعفر (ع) درآن مجلس تشریف داشتند

پس موسی بن عیسی از آنحضرت سؤال نمود که این سر حسین بن علی است ؟

فرمود بلی « انالله و انا الیه راجعون مضی والله مسلما صالحاً صواماً آمراً بالمعروف ناهیاً عن‌المنکر ماکان فی‌اهل بیته مثله »

ودر عمدةالطالب از حضرت جواد (ع) روایت‌کرده که فرمود « لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخ »

و از تاریخ بیهقی نقل شده که در وقعهٔ فخ جناب حسین بن علی صاحب فخ با صدنفر از اصحابش کشته‌شد

و دعبل خزاعی در قصیدهٔ طولانی خود اشاره بهمین قضیه میکند

قبور بکوفان و اخری بطیبة واخری بفخ نالهاصلواتی

ودر بحار از حضرت باقر (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) در زمین فخ نازل شدند ونماز خواندند ودر رکعت دوم گریان شدند اصحاب هم‌گریان شدند

چون پیغمبر (ص) ازنماز فارغ شد فرمود بعداز رکعت اول جبرئیل نازل شد عرض‌کردیامحمد ان رجلا من ولدك یقتل فی‌هذاالمکان و اجرالشهید معه اجر شهیدین

ایضاً در روایت است‌که حضرت پیغمبر (ص) باین مقام‌که رسید نماز خواند وفرمود « یقتل هیهنا رجل من اهل‌بیتی فی عصابة تسبق ارواحهم اجسادهم الی‌الجنة »

الحاصل ظاهراً قبر شریف تمام مقتولین در فخ درهمان زمین فخ باشد

خاتمه

در مستدرك از جامع‌الاصول ابن اثیر نقل میکند از حضرت پیغمبر (ص) که فرمودند « ان‌الله یبعث لهذه الامة فی رأس‌کل مأة سنة من یجدد لها دینها »

شاید مراد آنست که درسر هر صدسالی از برای تجدید و ترویج دین محمدی یکنفر از علماء و از سلاطین برانگیخته می‌شود و لابد است در مقام از ذکر دو امر

امر اول
در مجدد دین در رأس هر مائه ازعلمآءاعلام

اما مجدد مأة اولی حضرت امام محمد باقر (ع) بودند و رحلت ایشان علی‌الاصح‌روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجه سنه صد وچهارده هجری بود

و مجدد مائه ثانیه حضرت امام‌رضا (ع) بودند و رحلت ایشان سلخ ماه صفر سنه دویست وسه ویادویست ودو بود واحوالات ایندو بزرگوار درابواب آتیه‌ذکر خواهدشد انشاءالله

و مجدد مائه ثانیه جناب **ثقةالاسلام محمدبن یعقوب الکلینی** بود و آن جناب اخبار و احادیث **اصول اربع** مائه وغیره‌را مرتب نمود و از اول **کتاب طهارت** تاآخردیات هر حدیثی را در جای خود ذکر فرمود و احادیث **اصول** را نیز در ابوابی جدا ذکر فرمود و درمدت‌بیست سال **کتاب‌کافی** را جمع‌آوری فرمود وآن‌کتاب اضبط واتقن‌کتب شیعه شد

و ایشان درزمان سلاطین آل بویه بوده‌اند که سلطنت **عمادالدوله** باشد و او اول سلاطین آل بویه بود

ودر مستدرك ازنجاشی نقل‌فرموده که‌رحلت **جناب کلینی** دربغداد سنهٔ سیصد و بیست و نه بود سنهٔ تناثر نجوم ومقبره شریفه‌شان دربغداد ودر نزدیك جسرمعروفست

ودرروضات استکه رحلت ایشان درماه شعبان‌سنهٔ مذکور بود

ودراین‌سال جناب علی‌بن محمد الصمری که‌آخرنواب خاصهٔ‌حضرت **صاحب‌الامرعجل‌الله** فرجه بود از دنیا رحلت فرمود

وایضاً دراین‌سال علی‌بن‌بابویه القمی پدر شیخ صدوق ازدنیا رحلت فرمود

و مجدد مائة رابعة جناب‌علم الهدی **السیدالمرتضی** المسمی به **علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن محمدبن ابراهیم بن موسی‌بن جعفر** (ع) بوده ولادت ایشان در سنهٔ سیصد وپنجاه و پنج بود و رحلتشان دربیست‌وپنجم ربیع‌المولودسنهٔ‌چهارصد وسی‌وشش بودومحل دفنشان گفته‌خواهدشد

و درشرح ابن‌ابی‌الحدید استکه شیخ مفید در خواب دیدکه صدیقه طاهره وارد شده براو وبا آن مخدره بود دونور دیده‌اش حسنین (ع) و تسلیم‌کرد ایندو فرزندش را بشیخ مفید وفرمود علمهما الفقه

از خواب متعجباً بیدار شد چون صبیحهٔ روز بعد شد داخل شد براو در مسجد فاطمه‌بنت‌الناصر وکنیزان دراطرافش جمع‌بودند بادوپسرش محمد رضی وعلی مرتضی

پس شیخ مفید ازجای خود حرکت‌کرد وبمخدره سلام‌کرد

مخدره فرمود یاشیخ « هذان ولدان قداحضرتهما الیك لتعلمهما الفقه»

پس شیخ‌گریه کرد و خواب حود را بجهت مخدره نقل کرد و تعلیم داد این دو آقازاده را و مفتوح شد برایشان ازانواع علوم و فضایل‌آنچه مشهوراست درآفاق دنیا.

مرحوم‌ثقةالاسلام نوری میفرماید والدهٔ ماجدهٔ ایندوآقا **فاطمه بنت‌الحسین‌بن‌احمدبن حسن الناصر الاصم صاحب دیلم ابن‌علی‌بن حسن‌بن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب** (ع) بوده واین سه‌بیترا درروح‌وریحان **ازسیدمرتضی** نقل‌کرده :

عتبت على الدنيا فقلت الى متى اكابد هماً بؤسه ليس ينجلى
اكل شريف قد على بجدوده حرام عليه العيش غير معلل
فقالت نعم يابن الحسين رميتكم بسهم عنادى حين طلقنى على (ع)

و **بعضى** از علماء نوشته اند که مجدداً رأس مائة رابعه **شيخ مفيد** المكنى به **ابى عبدالله** والمسمى **بمحمد بن محمد بن نعمان** استكه حضرت امام زمان (ع) دويا سه توقيع شريف از براى او ارسال فرمودند

و در عنوان يك توقيع نوشته بود « للاخ السديد والولى الرشيد الشيخ المفيد ابى عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه »

و كتبيكه اين بزرگوار تأليف فرمودند و مناظراتشان باعلماء اهل خلاف **در كتب رجال** مسطور است

ودر روضات استكه تولدشان در يازدهم ذيقعدة الحرام سنهٔ سيصد وسى و شش يا سى وهشت بوده ورحلتشان درشب جمعهٔ سوم ماه رمضان سنهٔ چهارصد و سيزده بوده و **سيد مرتضى** بجنازه شان نماز خواند ودررواق مطهر كاظمين دفن شد

وجناب سيدمرتضى وشيخ مفيد نيز درزمان سلطنت **عضدالدوله ديلمى ابن ركن الدوله ابن عمادالدوله** بود كه از سلاطين آل بويه بوده اند

و مجدد مائه خامسه **امين الاسلام ابى على فضل بن الحسن الطبرسى** بود صاحب كتاب مستطاب **مجمع البيان** فى تفسير القرآن المجيد

و ايشان در عصر سلاطين **سلجوقيه** بودند مثل **الب ارسلان وطغرل بيك** و نحو آنها رحلتشان درشب عيد قربان سنهٔ پانصد وچهل وهشت بوده در سن نودسالگى و مدفنشان درميان قتلگاه مشهد مقدس معلوم است

وفى الروضات نقل انه دفن فى مغتسل الرضا وجهت تسميه آن محل بقتلگاه آنستكه دراواخر دولت صفويه باشارهٔ **عبدالله خان افغان** آنجا قتل عام واقع شد لذا آن محل را قتلگاه ناميدند و پسر ايشان **رضى الدين ابو نصر حسن بن فضل** صاحب **مكارم الاخلاق** است سبط ايشان **ابو الفضل على بن حسن بن فضل** صاحب **كتاب مشكوة الانوار** است

و مجدد مائه سادسه سلطان المحققين **محمد بن محمد بن الحسن الطوسى** المعروف به **خواجه نصير الطوسى** بود كه وزير **هلاكوخان بن تولى خان بن چنگيزخان** بود و چنگيزخان اول سلاطين **مغوليان** بود كه اينها بعداز سلاطين **خوارزمشاه** در ايران سلطنت كردند وترويج نكرده احدى از علماء اعلام مذهب حقهٔ اماميه را بمثل **مرحوم خواجه نصير** تولدشان در شنبهٔ يازدهم جمادى الاولى سنهٔ پانصد و نود و هفت بود و رحلتشان در آخر روز دوشنبهٔ يوم الغدير سنهٔ ششصد و هفتاد و دو بود وقبرشان دررواق بالاسرحرم كاظمين معلوم است

و مجدد مائه سابعه العلامة على الاطلاق **حسن بن يوسف بن مطهر الحلى** بود الملقب به **آية الله العلامة**

وازمستدرك استفاده ميشود كه **علامه** همشيره‌زادهٔ **مرحوم محقق** اول بوده

و **ايضاً** در علم اصول و فقه تلميذ محقق بوده و در علم حكمت و كلام تلمذ نزد **مرحوم خواجه** نمود

و **مرحوم علامه** سبب شد از براى تشيع **سلطان محمد** الملقب به **شاه خدا بنده ابن**

غازان خان ابن اباقاخان ابن هلاکوخان ابن تولی خان ابن چنگیزخان واز ریاض العلماء نقل شده که جناب آیة الله از تمام مردم ازهد و اتقی بود

وبدانکه ولادت علامه حلی درشهر حله بیست و دوم ماه رمضان سنهٔ ششصد وچهل وهشت بود ورحلتشان درشنبه یازدهم محرم الحرام سنهٔ هفتصد وشش بود وقبرشان در نجف اشرف معلومست

و مجدد مائه ثامنه الشیخ الشهید السعید محمدبن جمال الدین المعروف به الشهیدالاول بوده که تلمیذ فخرالمحققین پسر علامه حلی بوده دراوایل امرش وشهادتشان در نهم جمادی الاولی سنهٔ هفتصدو هشتاد و شش بود او درعصر سلطنت امیر تیمور خان بود که اول سلاطین تیموریان است

و مجددمائه تاسعه الشیخ علی بن عبدالعال الکرکی العاملی بودشارح قواعدالاحکام المدعو بمروج المذهب الامامیه

وبعضی ازاهل تسنن اورامخترع مذهب شیعه میدانند

ودر حقش گفته شده که بعداز مرحوم خواجه نصیرطوسی(ره) احدی مثل محقق ثانی اعلاء اعلام مذهب جعفری را نکرد

و حکایت شده که درعهد شاه طهماسب بن شاه اسمعیل یکروز مرحوم محقق باسفیر روم که سنی بسیار متعصبی بود درمجلس سلطان حاضر بودند

سفیر بمحقق عرضکرد تاریخ اختراعی مذهب شیعه مذهب ناحق است که سنهٔ نهصدو شش میشود که در آن سنه شاه اسمعیل صفوی که اول سلاطین صفویه بود بسلطنت نشست که نسبش بحضرت امام موسی کاظم(ع) میرسد

و مقصود سفیرروم این بود که اختراع مذهب شیعه اززمان سلاطین صفویه بود

مرحوم محقق بداهتاً در جواب فرمود ما عرب هستیم و لسان ما برلغت عرب جاریست نه بر لغت عجم و درلغت عرب باید مذهب را اضافه کرد بضمیر متکلم و باید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود

ودر روضات الجنات از تاریخ جهان آرا نقل کرده که جناب محقق ثانی در نجف اشرف در روز غدیر سنهٔ نهصد وچهل ازدنیا رفته در زمان شاه طهماسب و تاریخ رحلتشان مقتدای شیعه است وظاهراً قبرشان در نجف اشرف است ومحلش معلوم نیست

و پسرشان شیخ عبدالله کرکی تاریخ رحلتشان سنهٔ نهصد و نود وسه بوده و تاریخ آن ابن مقتدای شیعه است

ودر روضات استکه محل دفنشان درمشهد مقدس درمیان دارالسیاده مبارکه است

و مجدد مائه عاشره شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة والدین محمد بن الحسین العاملی الشهیر بالشیخ البهائی بود ولادتش در بعلبك روز پنجشنبهٔ هفدهم محرم سنهٔ نهصد و پنجاه وسه بود و رحلتشان دوازدهم شوال سنهٔ هزار و سی و یك بوده وقبر شریفش در مشهد مقدس معروف است

و ایشان وزیر مرحوم شاه عباس اول ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود

و مجدد مائه حادی عشر البحرالمواج مولانا محمدبن باقربن محمدتقی بن مقصود علی الاصفهانی الشهیر بالمجلسی بود

و این بزرگوار خیلی ترویج فرمود مذهب شیعه را بلکه شاید ترویج ایشان کمتر از ترویج

خواجه نصیرالدین طوسی ومحقق ثانی نبوده

ودر مستدرك از تحفهٔ عبدالحق ناصبی نقل کرده که گفته « لوسمی دین الشیعه بدین المجلسی لکان فی محله»

و در دار السلام از مرحوم صاحب جواهر نقل کرده که فرمود مجلس بسیار بزرگی را درخواب دیدم که درآن جماعتی از علماء حاضر بودند و بردرب او جمعی از اصحاب ایستادهٔ بودند من اذن گرفتم و داخل شدم ناگاه دیدم جمعی از علماء متقدمین و متأخرین در آنمجلس حاضرند و در صدر مجلس علامهٔ مجلسی است تعجب کردم سؤال نمودم از بواب چرا علامهٔ مجلسی از همه مقدم‌تر نشسته ؟

جواب دادند چون‌در نزد ائمه معروف‌است به باب‌الائمه

و جهت آنکه باین منزلت رسیده آنستکه در میان شیعه سنت نمود چاوش را از برای زوار

وازآقا احمدبن آقامحمد علی بن آقا باقرالبهبهانی درکتاب مرآت الاحوال نقل کرده که نیست بلدی‌از بلاد کفر که‌خالی باشد ازتصانیف مرحوم مجلسی

ونقل‌کرده یکوقتی جمعی میان‌کشتی نشسته بودند که کشتی‌شان طوفانی‌شدپس اهل‌کشتی خود را بتعب زیادی بجزیرهٔ از جزایر کفار رسانیدند که در آن جزیره ابداًاثری از آثار اسلام نبود

پس شخصی آنهارا مهمان‌کرد ومعلوم‌شد که‌اینمرد مسلمانست

گفتند جمیع اهل‌بلد‌کفارند چه‌شدشما مسلمان‌شدید ؟

آنمرد رفت میان خانه‌اش و کتاب‌حق‌الیقین را آورد وگفت من و اهل بیتم ببرکت‌این‌کتاب مسلمان شدیم

ولادتشان سنهٔ‌هزار وسی وهفت موافق جامع کتاب‌بحارالانوار ورحلتشان روز بیست‌وهفتم ماه رمضان سنهٔ هزاروصد ویازده بودموافق بااین‌مصراع:

ماه رمضان که‌بیست‌وهفتش‌کم شد   تاریخ وفات باقر اعلم شد

وقبر شریفش دراصفهان معروف‌است

و ایشان درعهد شاه سلطانحسین بودکه‌آخر سلاطین صفویه‌است

و مجدد مائه ثانی عشر معلم الفقهاء والمجتهدین مولانا آقامحمد باقربن محمد اکمل البهبهانی بودتولدش‌دراصفهان در سنهٔ هزار و صد وهفده یاهیجده بود ورحلت‌ ... کربلاء معلی سنهٔ هزار ودویست وهشت‌بود ومرقد شریفش دررواق مطهر حضرت سیدالشهداء(ع) سمت پائین پاء مقدس شهداء معلوم‌است

وایشان در عصر سلطان محمدخان قاجار ملقب به اخته ابن‌محمد حسنخان‌بن فتحعلی خان قاجار بود

و مجدد مائه ثالث عشر آیة الله الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی ابن میرزا محمودالحسینی بود رحلتشان درسامراء در شب چهار شنبهٔ بیست وچهارم ماه شعبان سنهٔ هزار و سیصد ودوازده بود

وقبرشریفشان درنجف اشرف‌جنب باب‌طوسی معروفست

وایشان درعصر مرحوم‌ناصرالدین‌شاه‌قاجارابن‌محمد شاه ابن‌عباس‌میرزاابن‌فتحعلی ابن حسینقلی‌خان ابن‌محمدحسنخان ابن‌فتحعلی‌خان قاجار بود

امر دوم

در مجدد ومروج دین اسلام دررأس‌هر مائه ازسلاطین

بدانکه درکتاب تیمورنامه ازمیرسید شریف که در عصر **امیرتیمور** بود مکتوبی نقل نموده که اتفاق علماء خلف براینست که‌در هرصدسالی بعداز حضرت‌ختمی مرتبت (ص)از برای‌رواج دین محمدی(ص) مجددی میانگیزد

در سرمائهٔ اولی مجدد دین محمدی (ص) **عمربن عبدالعزیز** بودکه‌چون دین اسلام‌بواسطهٔ لعن وطعن خوارج باميرالمؤمنين(ع) ضعیف شده بود او برطرف کرد وتجدید دین‌نمود

ودر سرمائه ثانیه مجدد دین محمدی (ص) **مأمون‌الرشید** بودکه‌هفتاد ودومذهب باطل‌رابر طرف ومنسوخ نمود وحضرت علی‌ابن موسی‌الرضا(ع) را بخراسان طلبید و ویرا ولیعهد خود قرار داد وباذن او درمملکت تصرف‌نمود

و در سرمائه ثالثه مجدد دین محمدی (ص) **مقتدر بالله عباسی** بود چون **قوم قرامطه** که رئیس ایشان **ابوطاهر** بود بمکه معظمه مستولی شدند و سی‌هزار محرم را در روز عرفه بقتل رسانیدند و حجر الاسود را از رکن خانه کعبه بر کندند و بلاد اسلام‌را خراب نموده قتل و غارت نمودند بابنجهة دین اسلام ضعیف شد **مقتدر بالله عباسی** شمشیر کشید وایشان را برانداخت ودین اسلام‌را رواج داد

و در سرمائه رابعه مجدد دین محمدی (ص) **عضد الدوله دیلمی ابن رکن الدوله ابن عمادالدوله** بود که بواسطه فسق و فجور مطیع لامرالله عباسی وظلمهای وی واتباعش‌دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق و منهیات شیوع یافته بود **عضدالدوله** او را معزول نمود وبسر وی **الطایع بالله** را ولیعهد خود گردانید **عضدوالدوله** خود مرج دین شد و رفع بدع را نمود .

ودر سرمائه خامسه مجدددین محمدی(ص)**سلطان سنجربن ملکشاه** بودکه**شیخ‌احمدجامی وحکیم سنائی** معاصر وی‌بودند وسلطان مریدآنها بود

ودر آن ایام ملاحده‌دین اسلام‌را ضعیف نموده بودند سلطان بقلع و قتل آنها مبادرت نمود ودراطاعت ومتابعت دین‌اسلام مبالغه نمود

ودر سرمائه سادسه مجدد دین محمدی (ص) **هلاکوخان‌بن تولی‌خان‌بن چنگیزخان** بود و او درسنهٔ ششصد وپنجاهٔ وسه‌دولت **اسمعیلیه** را منقرض‌نمود بعدعازم تسخیر بغداد شد وبهمراهی **مرحوم خواجه نصیر طوسی** بواسطه عداوتی‌که با **خلفای عباسی** داشت بدستیاری**محمدبن علقمی** که‌وزیر **مستعصم عباسی** بودبا **هلاکوخان** همدست‌شدند و**هلاکوخان** بغداد را تصرف نمود و**مستعصم‌بالله** خلیفه‌را ششم ماه صفر سنهٔ ششصد وپنجاه وشش که مطابق است باهندسه لفظ خون بقتل رسانید وسلطنت بنی العباس رامنقرض نمود و دین محمدی (ص) را ترویج کردوبدعت را ازبین‌زایل نمود

ودر سرمائه سابعه مجدد دین محمدی (ص) **سلطان‌محمدبن ارغون‌خان‌ابن ابقاخان‌ابن هلاکوخان ابن‌تولی‌خان ابن‌چنگیزخان** الملقب به **خدابنده** بودکه در اول شوال سنهٔهفتصد ونوزده ازدنیارفت(۱)

و چون بگوشش رسید که دین محمدی (ص) بمرتبهٔ ضعیف شده که در نماز بعد از شهادتین صلوات برمحمد وآل محمد نمیفرستند بمسجد جامع سلطانیه رفت وحکم‌کرد باحضار علماء اسلام

---

(۱) در ۷۱۶ بوده چنانکه در منتظم ناصری وغیره‌است وشاعرگفته: (از هفتصد و شانزده چونه‌ماه‌گذشت ازتاج وکلاه وسروری‌شاه گذشت)(ج)

وازفضایل صلوات برمحمد وآل‌محمد سؤال کرد

علماء باتفاق گفتند بحکم خدای‌تعالی صلوات برمحمد وآل‌محمد باید فرستاد

وجمعی ازعلماء گفتند که امام‌شافعی نمازرا بدون‌صلوات برمحمد وآل‌محمد فاسد میداند

و جمعی گفتند که امام‌اعظم بدون صلوات مکروه میداند آنوقت از علماء سوال کرد که چرا بر آل سائر انبیاء صلوات نمیفرستند و بر آل خاتم‌النبیین باید صلوات‌فرستاد علماء ازجواب عاجزشدند سلطان گفت مرا دوجواب بنظرمیرسد

اولا چون دشمنان گفتند که پیغمبر (ص) ابتر‌است خداوند خود آنهاراابتر فرمود که نسل‌ایشان منقطع شد واگرهم باشدکسی ایشانرا نمیشناسد ونام ایشان‌را نبرد

واما ذریه پیغمبر(ص) اینقدر شدندکه تعداد ایشان‌را جز خداوندکسی نداند ودر صلوات بر ایشان بمتابعت‌پیغمبر(ص) اثبات‌وجودذریه ایشان‌است

ثانیاً چون ادیان همه انبیاء درمعرض نسخ وتبدیل بود بخلاف دین محمدی (ص) که تا قیامت تغییرو تبدیل درآن‌نیست پس برمتابعان آن‌حضرت لازم است که‌در صلوات برآن‌حضرت اولاد اورا نیزذکر کنند تابرامت معلوم شود که حامیان دین‌محمد وحافظان شریعتش ووارثان علوم انبیاء ایشانند که متابعت وحرمت ایشانرالازم دانند

چون سلطان این‌کلمات فرمود همه زبان بصلوات برپیغمبر(ص) وآل‌او گشودند

آنگاه سلطان فرمود چون اول آل محمد علی است و آخر ایشان محمد مهدی موعود است پس مارا استکه در ملك محمد (ص) بدون اذن اولادش تصرف نکنیم واگرکنیم غاصبیم پس علماء اذعان نمودند

پس **سلطان‌محمد** امرکرد که‌باید خطبه بنام اهل‌بیت بخوانند وسکه بنام ایشان بزنند

ودر سرمائه ثامنه‌مجدد دین محمدی (ص) **امیرتیمور صاحبقران** است که‌در امصار واقطار عالم شریعت‌را رواج داد و سادات و علماء را اعزاز واحترام نمود وباذن‌اوذریه آل رسول درمملکت تصرف‌کردند انتهی **اقول**

و **در** مائه تاسعه مجدد دین محمدی (ص) **شاه‌اسمعیل الصفوی الموسوی** است که اول سلاطین **صفویه** باشد ودرسنهٔ نهصد وشش‌که مطابق باهندسه مذهبناحق خروج‌بسیف‌فرمود

و مرحوم محقق ثانی شیخ علی کرکی بعد این سلطان دین محمدی را ترویج نمود

و در مائه عاشره مجدد دین محمدی (ص) **شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمدبن شاه طهماسب‌بن شاه‌اسمعیل** بود که شر **ازبکیة** راکه **عبدالله‌خان ازبك** وپسرش **عبدالمؤمن‌خان ازبك** واتباعشان باشد دفع‌نمود.

و بعد دووزیر عالم زاهد متقی **مرحوم‌میرداماد ومرحوم شیخ بهائی** دین‌محمدی(ص) را ترویج نمودند

و این سلطان درسنهٔ نهصد وهشتاد ونه بسلطنت نشست

وبعض گفتند تاریخ جلوسش ظل‌الله است که نهصد ونود وهفت باشد ودرسنهٔ هزاروسی‌وهشت درمازندران ازدنیارحلت‌فرمود

و در مائه حادی عشر مجدد دین محمدی (ص) **نادر شاه افشار** بودکه درسنهٔ هزار و صد

وچهل و سه نادرشاه کلات را فتح نمود ودر یازدهم جمادی‌الاخر سنهٔ هزار وصدوشصت ویك(۱) در فتح آباد قوچان مقتول شدوجنازه‌اش رادرمشهدمقدس دفن کردند

و او بسیار دین‌را ترویج نمودواسباب روسفیدی مسلمین وایرانیان‌شد حتی‌هندوستان وترکستان رافتح نمود وبسیاری از تشریفات بقاع مطهره‌را نادرشاه نمود

و در مائه ثانی عشر مجدد دین محمدی (ص) فتحعلی شاه قاجار ابن‌حسینقلی‌خان ابن محمدحسنخان ابن‌فتحعلی‌خان قاجار بود که‌بعد ازعمش محمدشاه اخته بتخت سلطنت‌نشست وگفتند تصرفاتش درامور سلطنتی باجازهٔ مرحوم میرزای قمی بود

ودرسنهٔ هزار ودویست ویازده بسلطنت‌نشست ودر سنهٔ هزار ودویست وپنجاه درسفراصفهان ازدنیا رحلت نمود ومدفنش درقم معلوم‌است ویادگاریهای زیادی در مشاهد مشرفه دارد خصوص در مشهد مقدس



(۱) سال کشته شدن نادر مسلم است که‌شصت بوده چنانکه درکتب تواریخ مضبوط است و در نیمهٔ شهر ج ۲ بوده ودرروضة‌الصفا که۱۱ ذکرشده ظاهراً اشتباه ازکاتب‌است(ج)

باب دوم

دراسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت

حضرت فاطمهٔ زهراء (ع)

ودر علت وفات ومحل دفن مخدره ودر تعیین اولاد واقارب ودر بعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن مخدره ودر بعضی ازقبور متبرکهٔ واقع درمدینهٔ طیبه وحوالی آن

ودراین باب نه فصل ویکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب و کنیه ونسب آن مخدره

بدانکه اسم شریفشان **فاطمه** است و اشهر القابشان **زهراء** است و اشهر کنای آن مخدره ام‌الائمة النجباء النقباء‌وام‌ابیها میباشد والد ماجدشان حضرت خاتم‌النبیین(ص) بود والدهٔ ماجده‌شان جناب خدیجه کبری ام المؤمنین بنت خویلد بن اسدبن عبد العزی بن قصی و جناب قصی جد حضرت پیغمبر(ص) است

ووالدهٔ خدیجهٔ کبری فاطمه بنت زائدة بن اصم بن رواحة بن حجر بن عبدبن معیص بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر است وجناب خدیجهٔ کبری خواهر ابوینی عوام پدر زبیراست که اهل تسنن زبیر را ازعشرهٔ مبشره میدانند

وجناب صفیه بنت عبدالمطلب زوجهٔ عوام ومادر زبیر بود که زبیر عمه‌زادهٔ جناب پیغمبر (ص) وحضرت امیرالمؤمنین (ع) وخالوزادهٔ حضرت فاطمه‌زهراء (ع)است

وجناب خدیجهٔ کبری اول‌زوجهٔ عتیق‌بن عائذ مخزومی بود ودختری آورد جاریه نام‌داشت‌وبعد ازآن تزویج شد به ابوهالة‌بن منذر الاسدی و از اوهم پسری آورد هند نام وبعد از این دو شوهر زوجهٔ حضرت پیغمبر(ص) شد ومسلماً ازپیغمبر(ص) چهاردختر آورد

واما پسرهای آن مخدره از بعضی‌ازاخبار مستفاد میشود که سه‌پسر آورده

واز بعضی ازروایات دوپسر وشرح حالات آن بزرگواران درباب اول مذکور شد فراجع

وجناب ورقة‌بن نوفل‌بن اسد ی‌بن نوفل‌بن اسد بنی‌عم جناب‌خدیجهٔ کبری بودند ومادرورقه وعدی‌بن نوفل آمنه دختر جابر بن سفیان و خواهر تابط شراً میباشد و عدی‌بن نوفل از جانب عمر وعثمان حاکم حضر موت بود

ودر کتاب **اصابه** ازعایشه روایتکرده که گفت حضرت پیغمبر(ص) ازخانه بیرون نیشد مگر آنکه توصیف‌میکرد خدیجهٔ کبری‌را،

یکروز غیرت مرا وادار کرد عرضکردم یارسول‌الله (ص) خدیجه زن پیری بود خداوند او را ازتو گرفت وتبدیل فرمود بزن‌جوان بهتر ازاو

. پیغمبر(ص) غضبناك شد فرمود « لاوالله ماابدلنی‌الله خیراً منها آمنت ازکفر الناس و صدقتنی اذکذبنی الناس وواستنی بما لها اذحرمنی الناس ورزقنی منها الولد دون‌غیرها من‌النسآء»

عایشه گفت نزدخود عهد کردم ابداً یادازآن مخدره نزد پیغمبر (ص) نکنم

فصل دوم

درتعیین یوم‌ولادت باسعادت آن‌مخدره ازایام هفته

ودرتعیین ماه ولادت‌ویوم آن‌ازایام ماه

و درتعیین سال‌ولادت ودر این‌دو امر است

امر اول

دریوم ولادت از ایام هفته وماه ولادت‌آن ازایام ماه

ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که‌آن مخدره درمکهٔ معظمه روز جمعه بیستم ماه جمادی‌الثانیه‌متولد شده بلی در **مزار بحار** فرموده « ویستحب زیارتها فی‌الاوقات الشریفة مثل یوم ولادتها و هو یوم العشرین من‌جمادی‌الاخرة اوالعاشر منه علی‌قول

امر دوم

درسال ولادت باسعادت این‌مخدره

مرحوم کلینی (ره)درکافی وعلی‌بن شهرآشوب درمناقب‌و شهیددر دروس وطبرسی در دلائل الامامة و بعضی دیگر از علماء فرموده‌اند آن مخدره پنجسال بعد البعثة متولد شدکه چهل وپنجسال ازسن‌شریف حضرت پیغمبر(ص)گذشته بود

و در **بحار ازشیخ مفید** در **حدائق الریاض** واز **شیخ طوسی وکفعمی** در **مصباحین** نقل فرموده که‌دوسال بعدالبعثة آن مخدره متولد شد که از سن شریف حضرت پیغمبر (ص)چهل‌و دوسال گذشته بود

و ازعامه روایت‌شده که ولادت‌آن‌مخدره پنجسال قبل‌البعثة بوده که در آنوقت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله سی وپنجساله بوده

وعلامه مجلسی درجلاء العیون میفرماید اصح واشهر قول اول‌است

وسابقاً گفتیم که بعثت شریف روز بیست و هفتم ماه‌رجب بوده و ظاهر آنستکه ولادت‌مخدره در جمادی الثانیه اواخر سال‌چهارم ازبعثت بوده نه جمادی اواخر سال پنجم چون اول اقرب است به پنجسال تمام ازیوم‌بعثت ازدوم

بنابر این روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز بعد از یوم بعثت بوده تقریباً و سابقاً گفته شد از بعثت شریف تا روز هجرت مقدس که غره ربیع المولود باشد دوازده سال وهفت ماه وسه روز . تقریباً پس سن مخدره درروز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز میشود تقریباً

فصل سوم

در تاریخ رحلت مخدره مکرمه ظاهراً مسلم است نزد علماء ومورخین

وایضاً مسلم ازاخبار است که رحلت مخدره درسال رحلت حضرت پیغمبر (ص) بود و سابقاً گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت پیغمبر (ص) درسنهٔ یازدهم از هجرت مقدسه بود پس رحلت مخدره همیازدهم ازهجرت بوده

وایضاً ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که رحلت مخدره روزسه شنبه بوده چنانچه درروایت طبرسی ذکر خواهد شد

و اما ماه وفات ویوم آن از ایام ماه بین خاصه وعامه اختلاف بسیار است

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین فرموده ازهشت ماه زیادگفته نشده واز چهل روز کمتر گفته نشده واقتصارمیکنیم بذکرچهارقول که اصح ازباقی اقوال است

اول - شیخ طوسی وکفعمی در مصباحین وسیدبن طاوس در اقبال وحاجی نوری در تحیة الزائرین و جمع کثیری از متأخرین علماء میفرمایند که وفات آن مخدره در سوم جمادی الثانیه بوده وبعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده

منجمله دربحار از کتاب دلائل الامامة لمحمدبن جریر الطبری الامامی از ابوبصیر ازحضرت صادق (ع) روایت فرموده « قال (ع) قبضت فاطمة فی جمادی الاخرة یوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة احدی عشر من الهجرة»

دوم - مرحوم کلینی (ره) درکافی میفرماید آنمخدره بعدازپدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زندگانی کرد

و باین مضمون روایتهم وارد شده وبنابرمختارکلینی که رحلت حضرت پیغمبر (ص) رادوازدهم ربیع الاول میداندورحلت حضرت زهراء(ع) راهفتاد وپنج روز بعدازرحلت حضرت پیغمبر(ص) میداند باید رحلت مخدره را دراواخرماه جمادی الاولی بدانند نه دراواسط آن

و همین هم استفاده میشود از روایتی که از اختصاص نقل شده که حضرت صادق (ع) میفرماید بعداز ذکرقضیه گرفتن نامهٔ فدك رااز صدیقهٔ طاهره(ص) دربین راه و پاره کردن نامه را میفرماید «فمرضت ومکثت خمسة وسبعین یوماً مریضة لماضربها فلان ثم قبضت »

سوم - شهید در دروس میفرماید « وقبضت (ع) بعد ابیها (ص) بنحومائة یوم»

چهارم - ابوالفرج اصفهانی درمقاتل الطالبین میفرماید « الا ان الثبت فی ذلك ماروی عن ابی جعفر محمدبن علی(ع) انها توفیت بعده بثلاثة اشهر » و اقوال نادره دیگر هم هست که داعی بتعرض آنها نیست و ظاهراً اصح اقوال قول اول باشد و ممکن است تطبیق آن سه قول دیگر را هم بر این قول

اما قول دوم که قول کلینی باشد ازبعضی از بزرگان نقل شده که درزمان سابق رسم الکتابة سبعین و تسعین بر نهج واحده نوشته میشد پس محتمل است که اصلا نسخه خمس و تسعین بوده که تقریباً مطابق میشود باسوم جمادی الاخره

اما قول سوم وچهارم هم تقریباً مطابق باهمین قول باینکه گفته شود بنا برقول سوم متعرض نقص چند روز نشده‌اند و بنا برقول چهارم متعرض چندروز زیاده نشده‌اند

پس اقوی این شد که آن مخدره روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الاخره سنهٔ یازدهم هجری ازدنیا رحلت فرموده ودر وقت رحلت از سن شریف مخدره بنا بر مختار هفده سال ویازده ماه و سیزده روزگذشته بود تقریباً

و اما ساعت رحلت مخدره

در کشف‌الغمه روایتی نقل میفرماید و در آخر آن روایت است « و ماتت علیها‌السلام بعدالعصر »

و در بحار از حضرت صادق (ع) روایت میکند « قال (ع) ماتت فاطمة (ع) مابین المغرب والعشاء » پس بنا بر مختار در بـاب ولادت و رحلت مخدره سن شریفشان دروقت رحلت هفده سال ویازده ماه وسیزده روز بوده

فصل چهارم

در علت وفات ووصیتهای مخدره ومحل دفنشان

اما علت وفات مخدره را علمای اعـلام مفصلا ومشروحاً نوشته‌اند و حقیر علی‌ر میخواهم از ذکر آنها

واماوصیتهای آن‌مخدره

دربحار ازروضةالواعظین روایت‌کرده‌که بامیرالمؤمنین (ع) وصیت‌کردکـه بعد از او امامه دختر خواهرش زینب را تزویج‌کند و از برای او نعشی ترتیب دهد وآنکه حاضرنشوند بجنازه‌اش کسانیکه باو ظلم‌کرده‌اند و حقش را غصب‌کرده‌اند و نماز نخوانند برجنازهٔ او احدی‌از آنها واز اتباعشان و اورا درشب دفن‌کند وقتیکه همه چشمها بخواب برود

ودر انوارالبهیة ثقةالاسلام محدث قمی از مصباح‌الانوار از حضرت صادق (ع) روایت‌کرده‌که صدیقهٔطاهره (س) بامیرالمؤمنین (ع) وصیت کردکه وقتیکه من از دنیا بروم خزدت مرا غسل بده وکفن‌کن ونماز بخوان ووارد میان قبر بنما وخاك بروی من بریز ونزد سر من بنشین مقابل صورت من و زیاد قرآن تلاوت بنما و دعا کن بجهت‌آنکه آنساعت ساعتی‌است‌که میت محتاج‌است بانس‌گرفتن با زنده ها ووصیت میکنم در بارهٔ اولادم‌خیر را، بعد مخدره ام‌کلثوم را بخود چسبانید فرمود وقتیکه بالغ بشود اثاثیه منزل را امیرالمؤمنین (ع) باو بدهد بعد خداوند کفیل او خواهد بود

ودر روایت است‌که در وقت ارتحال صدیقهٔ طاهره (س) امیرالمؤمنین (ع) و حسنین درمنزل نبودند حسنین‌که وارد شدند دیدند مادرشان رو بقبله خوابیده حضرت سیدالشهداء (ع) مـادر را حرکت‌داد دید از دنیا رفته روکرد ببرادرش حضرت امام‌حسن (ع) فرمود « یـا اخا آجرك الله فی‌الوالده » بعد از منزل بیرون شدند پدر بزرگوارشان را خبردار نمودند

حضرت امیر (ع) بمحض شنیدن غش‌کرد آب بصورت نازنینش باشیدند تا بهوش آمد رفت بمنزل دیدکاغذی بالای سر مبارك صدیقهٔ طاهره است نوشته بود

« بسم‌الله‌الرحمن الرحیم هـذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول‌الله (ص) اوصت وهی تشهد

ان لااله‌الاالله‌وان‌محمداًعبده‌ورسوله و ان‌الجنة حق والنار حق وان‌الساعة آتية لاريب فيها و ان‌الله يبعث من فی‌القبور یاعلی انا فاطمة بنت محمد (ص) زوجنی‌الله منك لاكون لك فی‌الدنیا والاخرة انت اولی بی‌من‌غیری حنطنی وغسلنی وكفنی باللیل وصل علی و ادفنی باللیل ولا تعلم احداًواستودعك الله واقرء علی ولدی‌السلام الی یوم‌القیمة»

ودر متن ومحن بحار از اختصاص از عبدالله‌بن سنان روایتکرده « لماحضرتها الوفاة دعت علیاً (ع) اما ان تضمن والا اوصیت الی ابن‌الزبیر فقال علی (ع) انـا اضمن وصیتك یا بنت محمد (ص) قال سئلتك بحق رسول‌الله (ص) اذا انامت ان لایشهدانی ولا یصلیا علی الی آخره »

اقول محتمل استکه مراد پسر **زبیربن عوام** باشد و محتمل استکه مراد پسر **زبیربن عبدالمطلب** عموی حضرت پیغمبر (ص) باشد و هوالاقرب.

و اما محل دفن آن مخدره

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار میفرماید اصح آنستکه آن مخدره در خانهٔ خود مدفونست

ودر اصول کافی از محمدبن محمدبن ابی نصر روایت میکند «قال‌سئلت‌اباالحسن(ع) عن قبر فاطمه (ع) فقال دفنت فی‌بیتها فلما زادت بنی‌امیه فی‌المسجد صارت فی‌المسجد »

مخفی‌نماناد که بیت مخدره که موضع قبر اوست همان موضعی که فعلا پشت سر قبرحضرت رسول (ص) است و ضریحی داردکه منسوبست بقبر شریف‌آن مخدره »

ودر عاشر بحار ازکشف‌الغمه نقل میکندکه فرمود الظاهر والمشهور مانقله الناس و ارباب‌التواریخ والسیر انها دفنت فی‌البقیع

وشاهدبراین روایتی است‌که‌در **بحار**درباب دفن حضرت مجتبی(ع)روایتفرموده که‌حضرت سیدالشهداء (ع) ببنی‌هاشم فرمود « الله الله لاتضیعوا وصیة اخی واعدلوا به الی‌البقیع فانه اقسم علی ان انا منعت من دفنه مع جده ان لا اخاصم‌فیه احداً وان ادفنه بالبقیع مع امه »

و بعضی گفتندکه مدفن آن مخدره در روضهٔ مقدسه میان قبر ومنبر است

الحاصل چون آن مخدره را بنا بوصیت خودشان شب غسل داد کسانیکه باو ظلم‌کردنددر پای جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش را تشییع نکنند

و بعضی از موثقین روایتی نقل‌کرده‌اندکه از جملهٔ وصایای این مخدره بود که قبر شریفش را مساوی با زمین قرار دهد

و در بعضی از روایات است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) چهل صورت قبر ترتیبداد باین جهت‌کسی مطلع برمحل دفن آن مخدره نشد

مفاد اکثر اخبار ومذهب اکثر علماء شیعه آنستکه مدفن شریفشان درخانه‌شان میباشدکه واقع است میان روضهٔ مطهره

و بعید نیست که این قبری‌که در حرم مطهر ائمه بقیع است منسوب به **فاطمهٔزهراء (ع)** قبر **فاطمه بنت اسد** (ع) باشد وآن بقعهٔ‌که درآخر بقیع است منسوب به **فاطمه بنت اسداست** قبر **سعدبن معاذ** بـاشد **چنانچه درکتاب خلاصةالوفا** فی اخبار دارالمصطفی همین را اختیار نموده ،

فصل پنجم

در کیفیت تزویج فاطمه زهراء (س) بامیرالمؤمنین (ع)
وذکر میشود اجمالا درضمن هفت امر :
امر اول

بدانکه زوج حضرت فاطمه (ع) در دنیا و آخرت منحصر است بامیرالمؤمنین (ع) چنانکه آنفاً نقل شد که فرمود « یاعلی انا فاطمة بنت محمد (ص) زوجنی الله منك لاکون لك فی الدنیاوالاخرة الی آخره »

و خداوند در قرآن مجید فرموده « هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و کان ربك قدیراً »

ودربحاراز کنز کراجکی ازابن عباس روایتکرده «قال ص نزلت الایة فی النبی (ص)حیث زوج علیاً ابنته وهو ابن عمه فکان له نسباوصهراً »

و در عیون اخبار باسناد خود از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود جبرئیل برمن نازل شد وگفت یامحمد (ص)خداوند میفرماید «لولم اخلق علیاً (ع) لماکان لفاطمة ابنتك کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه »

ودربحار باین مضمون وقریب باین مضمون روایات زیادی نقل فرموده وازاین روایات استفاده میشود افضلیت این مخدره برتمام انبیاء ومرسلین واولوالعزم ازآنها

وایضاًدربحار ازامالی شیخ صدوق ازموسی بن جعفر (ع) روایتکرده که یکروز پیغمبر نشسته بود که ملکی داخل شد که بیست وچهار سرداشت پیغمبر (ص) فرمود یاجبرئیل من هرگز ترا باینصورت ندیده ام

عرضکرد من جبرئیل نیستم من محمودملك هستم خداوند مرا فرستادسوی شما که تزویج کنی نوررا بنور فرمود که را به که ؟

عرضکرد **فاطمه** را به **علی ع**

ملك که مراجعت کرد پیغمبر(ص) دید بین کتفین او نوشته محمد رسول الله علی وصیه

فرمود ازچه وقت بین کتفین تواین نوشته شده ؟

عرضکرد قبل ازخلقت آدم به بیست وچهار هزارسال

امر دوم
درخطبیکه در تزویج اینمخدره خوانده شده

منها خطبهٔ حضرت احدیت الحمد ردائی والعظمة کبریائی والخلق کلهم عبیدی وامائی زوجت فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی

ومنها خطبه راحیل درآسمان

در بحــار از مناقب از ام سلمه از حضرت پیغمبر(ص) روایتکرده اند که خداوند امر فرمود بهشت و حوریان را زینت کنند و بدرخت طوبی امر فرمود که حلی و حلل بخود بردارد و

بملائکه امر فرمود که‌در آسمان چهارم دربیت‌المعمور جمع شوند و برضوان خازن بهشت امر فرمود که منبر کرامت را در بیت المعمور نصب‌کند و براحیل که احسن منطقاً و احلی لغة ازتمام ملائکه‌ها بود امر فرمود که بالای منبر برود و خطبه بخواند پس رفت بالای منبر و در مجمع ملائکه هفت آسمان این‌خطبه‌را خواند :

الحمدلله الاول قبل اولیة‌الاولین‌الباقی بعدفناءالعالمین الی‌آخره

ومنها خطبهٔ حضرت خاتم‌النبیین(ص) در حضور جمعی از اصحاب : « الحمد لله المحمودلنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی ارضه و سمائه الی آخره»

بعد فرمود من شاهد میگیرم شما را که تزویج کردم فاطمه را بعلی بچهار صد مثقال نقره‌اگر علی(ع) راضی بشود

و در آنوقت علی (ع) حاضر نبود در مجلس بعد که تشریف آورد پیغمبر (ص) فرمود من مأمور شده‌ام که دخترم فاطمه را تزویج نمایم بتو و تزویج کردم بچهار صد مثقال نقره آیا تو هم راضی‌شدی؟ عرضکرد راضی شدم یارسول‌الله(ص) پس پیغمبر(ص) بسجده افتاد فرمود «جعل‌الله فیکم الخیر الکثیر الطیب وبارك فیکما

ومنها خطبهٔ خودحضرت امیرالمؤمنین (ع)

ایضاً درمناقب استکه پیغمبر (ص) بامیرالمؤمنین (ع) فرمود یاعلی خطبهٔ بخوان ؟ پس این خطبه را خواند :

« الحمد لله‌الذی قرب من‌حامدیه ودنی من سائلیه و وعد بالجنة من‌یتقیه و انذر بالنار من‌یعصیه الی ان قال‌والنکاح مماامرالله به و یرضیه‌واجتماعنا مما قدره‌الله واذن فیه وهذا رسول‌الله (ص)زوجنی ابنته فاطمه علی خمس مائة درهم وقدرضیت فاسئلوه واشهدوا

امر سوم

درصداق زهراء (ع)

از خطبهٔ حضرت رسول(ص) استفاده شد که صداق فاطمه زهراءع چهارصد مثقال نقره بوده است وچهارصد مثقال شرعی هیجده نخودی سیصد مثقال صیرفی بیست‌وچهار نخودی میشود و بقران بیست‌وچهار نخودی سی‌تومان میشود

وازخطبهٔ حضرت امیرالمؤمنان (ع)وبعضی روایات دیگر استفاده میشود که صداق‌آن‌مخدره پانصد درهم بوده ودرهم شرعی دوازده نخود و سه خمس نخود است پس هر چهل درهمی بیست و یك‌مثقال صیرفی میشود که پانصددرهم شرعی‌دویست وشصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی میشود و بقران بیست وچهار نخودی بیست‌وشش‌تومان ودوقران ونیم میشود

و از بعضی روایات استفاده میشود که صداق مخدره خمس دنیا و ثلث بهشت و چهار نهر از نهرهای دنیااست.

دربحار ازمناقب ازحضرت باقر (ع) روایتکرده که جبرئیل به‌پیغمبر(ص) عرضکرد وجعلت نحلتها من‌علی(ع) خمس‌الدنیا وثلث الجنة وجعلت‌لها فی‌الارض اربعة انهارالفرات ونیل مصرونهروان ونهر بلخ وزوجها انت یامحمد(ص) بخمس‌مائة درهم تکون‌سنة لامتك

ودر بحاراز مصباح الانوار از حضرت پیغمبر (ص) روایتکرده‌که فرمود یاعلی خداوند

تزویج فرمود فاطمه‌را بتو قرارداد صداقش را تمام زمین پس‌هر کس راه برود بروی زمین ودشمن تو باشد راه رفتنش حرام‌است

و در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود خداوند مهر قرار داد از برای فاطمه ربع دنیا را و مهر قرارداد بهشت و جهنم را که دشمنانش را داخل جهنم کند و دوستانش را داخل بهشت کند بعد فرمود « و هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی »

ومخفی نماناد که از آخر این روایت بعضی از شئونات این‌مخدره فی‌الجمله معلوم میشود وممکنست گفته شود تمام اینها مهریهٔ آنمخدره بوده و در هرروایتی یك‌جزء ازآن‌گفته شده

واز مناقب نقل‌فرموده که‌اصح آنستکه مهریه مخدره علی‌الظاهر پانصددرهم بوده

امر چهارم

دربعضی‌از کیفیات لیلهٔ‌زفاف‌مخدره

دربحار ازامالی شیخ طوسی ازجابربن عبدالله روایتکرده که‌گفت چون شب زفاف صدیقه طاهره (س) شد پیغمبر (ص) ناقه شهبا را آورد و بر روی آن قطیفه کشید بفاطمه زهراء (ع) فرمود سوار شو وبسلمان فرمود مهار ناقه‌را بگیرد و پیغمبر (ص) هم درپای ناقه راه میرفت در بین راه دید جبرئیل باهفتاد هزار ملك و میکائیل با هفتاد هزار ملك آمدند بسوی زمین پیغمبر ص فرمودبجهت چه‌آمده‌اید؟

عرضکردند بجهت زفاف فاطمه زهراء پس جبرائیل و میکائیل وسائر ملائکه تکبیر گفتند واز آنشب تکبیر درعروسیها سنت‌شد

و در روایت **کشف‌الغمه** استکه جبرئیل مهارناقه را گرفت و اسرافیل رکاب گرفت‌ومیکائیل ناقه را میراند

ودر مناقب استکه پیغمبر (ص) فرمود دختران عبدالمطلب و زنهای‌مهاجر وانصار با فاطمه (ع) همراهی کنند در رفتن بخانهٔ امیرالمؤمنین (ع) و اظهار مسرت نمایند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و آنمخدره را بناقه یا بغله شهبا سوار کرد و خود حضرت پیغمبر (ص) و حمزه و عقیل و جعفر و اهلبیت با شمشیر های برهنه از پشت سر میرفتند و زوجات پیغمبر (ص) از پیش روی ناقه رجز میخواندند

جناب ام‌سلمه میگفت :

سرن بعون الله یا جارات — و اشکر نه فی کل حالات
واذکرن ماانعم رب‌العلی — من‌کشف مکروه و آفات
فقد هدانا بعد کفر وقد — انعشنا رب السموات
وسرن مع‌خیر نساء‌الوری — تفدی بعمات و خالات
یابنت من فضله ذوالعلی — بالوحی منه و الرسالات

بعد عایشه گفت :

یانسوة استرن بالمعاجر — واذکرن‌مایحسن‌فی‌المحاضر
واذکرن‌رب‌الناس‌اذقدخصنا — بدینه مع کل عبد شاکر
والحمد لله علی افضاله — و الشکرلله العزیز القادر
سرن‌بها فالله‌اعلی‌ذکرها — و خصها منه بطهر طاهر

بعد حفصه گفت:

فاطمة خير نساء البشر	ومن لهاوجه کوجه القمر
فضلك الله علی کل الوری	بفضل من خص بای الزبر
زوجك الله فتی فاضلا	اعنی علیاً خیرمن فی الحضر

ودر کشف الغمه ازاسماءروایتکرده که گفت وقترحلت خدیجهٔ کبری من حاضر بودم دیدم آن مخدره گریه میکند عرضکردم چرا گریه میکنی وحال آنکه مثل پیغمبر خاتم(ص)شوهریداری که ترا بشارت ببهشتداده ؟

فرمودگریهٔ من بجهت آنستکه در شب زفاف دختر باید یك زنی همراهش باشد که اسرار و دردهای دل خودرا باو بگوید و حوائجش را برآورد ودختر من تازه سن است و میترسم کسی نباشد درشبزفاف بااو همراهی کند

عرضکردم یاسیدتی اگر من تا آنوقت زنده بودم عهد میکنم که در عوض شما این کار را تحمل نمایم

چون شب زفاف مخدره شد پیغمبر(ص) امر فرمودکه زنها بیرون شوند همه بیرون شدندبغیر ازمن،پیغمبر(ص) مرادیدفرمود تو کیستی؟

عرضکردم اسماء

فرمود نشنیدی که گفتم زنهابیرون روند

عرضکردم چرا لکن‌من‌خواستم بعهدی‌که باجناب خدیجهٔ کبری کرده‌ام وفاکنم پس قصه‌را نقل کردم پیغمبر(ص)گریستند

و مجلسی میفرماید **اسماء بنت عمیس** در وقت زفاف صدیقهٔ طاهره در **حبشه** بوده و در روز فتح خیبر وارد مدینه‌شده واین اسماء که‌حاضر بوده وقت زفاف صدیقه طاهره **اسماء بنت‌یزید انصاری**بوده انتهی

مخفی نمانادکه **اسمآء بنت عمیس** دروقت رحلت خدیجهٔ کبری هم در مدینه نبوده وممکن است گفته شود که جناب اسماء بنت عمیس در وقت رحلت خدیجهٔ کبری و اوقات زفاف صدیقه طاهره مشرف‌شده بمدینه ازحبشه وبعددومرتبه مراجعت‌کرده بحبشه‌و باشوهرش درروز فتح خیبرآمده‌باشد بمدینه طیبه چون دربعضی از اخبار تصریح‌شده باسمآء بنت‌عمیس

واما اسماء بنت‌یزید الانصاریه درخیرات حسان استکه دختر **یزید الاشهلی** است و پدرش ازصحابه وخود نیز صحابیه بوده وبفصاحت بیان‌موصوف‌است

روزی ازطرف سائر زنان صحابیه خدمت حضرت رسالت پناهی(ص) مشرف شد عرضکرد« بابی انت وامی یارسول‌الله (ص) انا وافدة النساء الیك ان‌الله عز وجل بعثك الی الرجال والنساء کافةفآمنا بك وبالهك وانا معاشر النساء محصورات قواعد بیوتکم‌و مقضی شهواتکم وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجمعات و عیادة المرضی و شهود الجنائز و الحج بعد الحج و افضل من ذلك الجهاد فی سبیل‌الله عز و جل و ان الرجل منکم اذا خرج حاجاً و معتمراً او مجاهداً حفظنا لکم اموالکم و عزلنا اثوابکم و ربینا لکم اولادکم افلانشارککم فی‌هذاالاجر و الخیر »

پس حضرت رسول (ص) روی باصحاب کرد فرمود مقالهٔ در این خصوص بهتر از آنکه این زن بیان نموده شنیده‌اید؟

عرضکردند گمان‌نمیکنیم‌هیچ‌زنی باین‌حسن محاضره رسیده باشد

بعد پیغمبر (ص) فرمود ای خاتون بدان و بزنهای دیگر برسان که اگر نسوان با ازواج خود خوشرفتاری کنند وآنهارا از خود خوشنود دارند همین عمل آنها باتمام اعمال خیریه که گفتی معادل میباشد

امر پنجم
درجهازیهٔ فاطمهٔ زهراء (ع)

در بحار ازامالی طوسی از حضرت صادق (ع) روایتکرده از جدش امیرالمؤمنین (ع) که فرمود حضرت رسول (ص) بمن فرمود یاعلی برخیز و زره خود را بفروش وقیمت آنرا بیاورپس برخاستم وزره خودرا فروختم وقیمت آنرا آوردم خدمت حضرت رسول (ص)

پس یك کف‌از آن دراهم را به بلال داد وگفت از برای فـاطمه بوی خوش خریداری کن ودوکف از آن دراهم را داد به ابوبکر که برو ببازار واز برای فاطمه بگیر آنچه را باو محتاج است ازجامه واثاث البیت وعمار بن یاسر وبعضی ازصحابهٔ را ازپی اوفرستاد

پس همگی رفتند ببازار و هریك ازایشان آنچه را اختیار میکردند بهابی‌بکر نشان میدادند وبمصلحت او میخریدند

پس پیراهنی خریدند بهفتدرهم‌ومقنعهٔ خریدند بچهار درهم و قطیفه خیبریهٔ و سریری گرفتند که میانش از لیف خرما بود و دو فراش از جامه‌های مصری گرفتند که یکی را از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهار متکی گرفتند از پوست طائف که میانش را از علف‌اذخر پر کرده بودند و پردهٔ ازپشم و حصیر هجری ودست آسیائی وبادیه مسی وظرفی برای آب خوردن از پوست وکاسهٔ چوبی از برای شیر ومشك آبی و مطهرهٔ بقیراندوده وسبوی سبزی وکوزه‌هائی از سفال پس آوردند خدمت حضرت رسول (ص) حضرت اینها را بدست میگرفت و ملاحظه مینمود و میفرمود خداوندا مبارك‌گردان اینرا براهلبیت من

و بروایتی آب ازدیدگان شریفش ریخت وسربجانب آسمان بلندکرد و فرمود خداوندابرکت ده بگروهی که‌بیشتر ظرفهای ایشان سفالست

ودر روایت استکه ام‌ایمن عرضکرد یارسول‌الله (ص)اگر خدیجه میبود هر آینه دیدهٔ او روشن میشد بزفاف فاطمهٔ زهراء (ع)

امر ششم
درنثارلیله زفاف فاطمه زهراء (ع)

در بحار از امالی روایتکرده که ام‌ایمن به پیغبر عرضکرد یا رسول‌الله (ص) فاطمه را تزویج کردی وچیزی بسراونثار نکردی

فرمود ای ام‌ایمن وقتیکه فاطمه تزویج شد باامیرالمؤمنین (ع)خداوند امر فرمود باشجاربهشتی که نثار نمایند ازحلی‌وحلل ویاقوت‌وزمرد واستبرق‌بهشتی

وسیدحمیری فرمود:

نصب‌الجلیل لجبرئیل منبرا	فی‌ظل‌طوبی من‌متون زبرجد
شهدالملائکةالکراموربهم	وکفی بهم وبربهم من شهد
وتناثرت‌طوبی‌علیهم لؤلؤاً	و زمرداً متتابعاً لم یعقد

وشیخ بهائی درکشکول ازوالدش شیخ حسین عاملی نقل کرده که در مسجد کوفه‌در

قرمزی دیدم که براو نوشته بود

انا در من السماء نثرونی یوم تزویج والد السبطین
کنت اصفی من اللجین بیاضاً صبغتنی دماء نحر الحسین

و در **بحار از مناقب** روایتکرده که خداوند وحی فرمود بدرخت طوبی که نثار نماید در ویاقوت‌را پس‌حورالعین مبادرت مینمودند بجمع کردن آنها وفخریه میکردند که‌هذا تحفة خیرالنساء

امر هفتم

در تاریخ تزویج وزفاف فاطمهٔ زهراء (ع)

بدانکه اول واشرف تمام زوجات حضرت امیرالمؤمنین (ع) صدیقهٔ طاهره(س)بود

ودر**بحار ازخزازقمی** روایتکرده که پیغمبر(ص) در حیوة خدیجهٔ کبری زوجهٔ دیگر اختیار نکرد نه حره ونه کنیز وهمین قسم بود امیرالمؤمنین (ع)درحیوة فاطمه‌زهرا(س)

ودر **تهذیب از ابی بصیر** از حضرت صادق (ع) روایتکرده که خداوند حرام فرمود زنهارا بامیرالمؤمنین(ع) مادامی که‌فاطمه زهراء درحیوة بود

ابوبصیر عرضکرد چگونه ؟ فرمود چون فاطمه زهراء(ع) طاهره‌بود وحیض نمیدیدانتهی

چون فاطمه زهراء عذری نداشتکه علی زوجهٔ دیگر اختیارکند یا مراد این باشد که فاطمهٔ زهراء (ع) ممتاز بود در جلالت قدر و عظمت شأن از تمام زنها برتر بود ولذا سزاوار نبودکه زنی همسری باأو بنماید

ودر **مصباح المتهجدین** استکه روز اول ذیحجة الحرام پیغمبر(ص) تزویج فرمود فاطمه رابحضرت امیرالمؤمنین(ع)

و **علامهٔ مجلسی در جلاء العیون** میفرماید **شیخ مفید و ابن‌طاوس** و اکثر اعاظم علماء ذکر کرده‌اند که این مزاوجت با سعادت درشب پنجشنبهٔ بیست و یکم ماه محرم از سال سوم ازهجرت واقع شد ومنافات ندارد که تزویج مخدره در اول ذی‌الحجه باشد و زفاف دربیست ویکم محرم باشد

وگفته شد ولادت مخدره در جمادی‌الاخرهٔ پنج سال بعد البعثة و ظاهراً در آخر سال‌چهارم بعثت بوده که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال وده ماه و بیست و سه روزگذشته پس سن مخدره در وقت هجرت هفتسال وهشتماه و ده روز بوده چون گفته شد که از روز بعثت تا روز هجرت بنابرمختار دوازده‌سال و هشتماه و ده روز بوده پس در حین زفاف مخدره بنابرمختار نه‌سال وهفتماه ویك‌روزمیشود

و از سن شریف حضرت امیرالمؤمنین (ع) چنانچه‌گفته خواهد شد بیست وپنجسال و ششماه وهشت‌روزگذشته بودتقریباً

و در **اصول کافی و تهذیب و دروس** ولادت مخدره را در سال پنجم از بعثت نوشته و ولادت حضرت مجتبی (ع) را درنیمه ماه رمضان سال دوم ازبعثت نوشته‌اند براین غایة مایمکن باید وقت زفاف مخدره هشت سال وهفت ماه داشته باشد واین بعید است

فصل ششم

درذکر مجملی ازحالات اولادامجاداین‌مخدره

بدانکه اولاد این مخدره منحصر است بحضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین

علیهما السلام و بجناب محسن سقط شده و بحضرت زینب کبری و بحضرت ام کلثوم کبری سلام الله علیهم اجمعین

اما احوالات حضرت امام حسن و حضرت سید الشهداء سلام‌الله علیهما در باب چهارم و پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی

و اما جناب محسن شهید شد وقاتل آن مظلوم را در اخبار مفصلا نوشته‌اند که‌از ذکر آنها عذر میخواهم .

و در **کتاب احتجاج** روایت مفصلی نقل فرموده و از فقرات آن روایت است که حضرت مجتبی (ع) به **مغیرة‌بن شعبه** فرمود « واما انت یامغیره فانك لله عدو ولکتابه نابذ و لنبیه مکذب و انت الزانی وقد وجب‌علیك الرجم الی ان‌قال‌ع وانت ضربت فاطمة بنت رسول‌الله ص حتی ادمیتها والقت مافی بطنهاالخ»

ودرسیزدهم بحـار از مفضل‌بن عمر ازحضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده و در آن روایت استکه روز قیامت خدیجهٔ کبری وفاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روی دست گرفته صیحه زنان وارد محشر میشوند و فـاطمه زهراء میگوید « هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً وما عملت من‌سوء تودلو ان بینها و بینه امداً بعیداً»

بعدحضرت صادق‌ع اینقدر گریه‌کرد که محاسن شریفش ترشد و فرمود روشن مباد چشمی که این‌مصیبت رابشنود وگریان نشود

مفضل عرضکرد چه میفرمائی در قوله تعالی « واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت » فرمود یامفضل موؤده والله محسن است وکسیکه غیراین بگوید اورا تکذیب کنید

واما جناب زینب الکبری بسیار مجلله و مکرمه بود و اینمخدره ملقبه بود بعقیله بنی هاشم چنانچه **ابوالفرج در مقاتل الطالبین** درباره **عون‌بن عبدالله‌بن جعفربن ابیطالب** میفرماید « و امه زینب العقیله بنت علی‌بن ابیطالب و امها فاطمة بنت رسول الله ص الی ان قال والعقیلة هی التی روی ابن‌عباس عنها فقال حدثتنی‌عقیلتنا زینب بنت‌علی‌ع»

بعد نقل میکند از آن مخدره خطبهٔ حضرت فاطمهٔ زهراء ع را در امر فدك و عجب است که آن مخدره در آن زمانیکه صدیقهٔ کبری خطبهٔ فدك را خواند با صغر سن شریفش چگونه آن خطبه را ضبط فرموده

و در احتجاج طبرسی از حزام اسدی روایتکرده که وقتیکه اهلبیت را وارد کوفه نمودند اومأت زینب بنت علی بن ابیطالب (ع) الناس بالسکوت قال حزام الاسدی لم اروالله خفرة قط انطق منهاکانها تنطق و تفرغ علی لسان امیرالمؤمنین (ع) وقد اشارت الی الناس بان انصتوا فارتدت الانفاس وسکنت‌الاجراس

پس خطبهٔ غرائی خواند تاآنکه بعداز فراغ از خطبه حضرت امام زین العابدین ع دربارهٔ‌اش فرمود «انت‌بحمدالله عالمة‌غیر معلمة وفهمة غیرمفهمة»

از این خطبهٔ شریفه و فرمایش حضرت زین‌العابدین ع جنبهٔ ولایت و علمیت و جلالت قدر و رفعت شأن وکمال عقل و دانش و علو منزلت و طلاقت لسان و فصاحت بیان حضرت زینب ع معلوم میشود وهمچنین‌ازخطبهٔ که‌درمجلس‌یزید اینمخدره انشاء فرمود

ودراثبات‌الوصیة مسعودی نقل میکند از خدیجهٔ بنت محمدبن علی‌الرضا ع ان الحسین ع اوصی الی اخته زینب بنت علی ع فی‌الظاهر فکان ماخرج من علی‌بن الحسین فی زمانه من علم ینسب

الی زینب بنت‌علی‌ع‌ستراً‌علی‌علی بن الحسین‌ع وتقیه و اتقاء علیه انتهی و هذا فضیلة عظیمة للمخدرة سلام‌الله علیها

واز مناقب عظیمه این مخدره آنستکه علی‌الظاهر چهار مرتبه حفظ وجود مبارك امام را نمود چنانکه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و اینمخدره تزویج شد به پسر عمش **جناب عبدالله بن جعفر الطیار**

و در بحار از خزازقی نقل فرموده که از پیغمبر ص روایتکرده که نظر فرمود باولاد علی وجعفر طیار وفرمود «بناتنا لبنینا وبنونا لبناتنا»

وجناب زینب ازجناب **عبدالله** چهار پسر داشت و یك دختر **علی و عون و عباس و محمد وام کلثوم**

و در مقاتل ابوالفرج استکه **عون‌بن عبدالله‌بن جعفر الطیار** که والدهٔ ماجدهٔ او **زینب‌الکبری عقیله بنی‌هاشم** بود درکربلا شهید شد در رکاب خال گرامش حضرت سیدالشهداء ع

و در کامل بهائی استکه در کربلا دو پسر از **حضرت زینب** شهید شد **جناب عون و جناب محمد ابنی‌عبدالله‌بن جعفرالطیار** و مسلما حضرت زینب (ع) در **وقعهٔ طف** تشریف داشتند وباسیری بشام تشریف بردند

ودر کتب معتبره تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفن اینمخدره دیده نشده بجز اینکه معلوم‌است درحیوة حضرت رسول ص متولد شد

واز اخبار مستفاد میشود که حضرت زینب بعداز حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شده**وجناب ام‌کلثوم** بعد از حضرت زینب و ظاهراً قبر **حضرت زینب** در شام است و معروفست به **زینبیه** و زیارتگاه عامه مسلمین است

و در هدیةالزائرین از علامه نوری ره نقل فرموده‌که درمدینهٔ طیبه قحطی وغلا شد **جناب عبدالله‌بن‌جعفر** بامخدره **جناب زینب خاتون** تشریف بردند بشام بجهت فرار از قحطی ودرهمان موضعی که فعلا مزار ومرقدشان هستومعروفست بزینبیه توقف فرمودند پس مخدره مریضه شد وازدنیا رحلت فرمود ودرهمان موضعی که منزلشان بود دفن‌شد

واما آنکه دومرتبهٔ اسیرشده باشد چنانچه بعضی‌گفته‌اند معلوم نیست

و در قناطر السباع مصر مزاری است معروف بمزار حضرت زینب خاتون و ممکنست که مزار مصر محل دفن یکی از بنات اینمخدره یا محل دفن یکی از اسباط ائمه اطهار ع بوده باشدکه مسمی بوده باین اسم وقریب‌بهمین‌مضامین **درخیرات حسان** است

واز ابن بطوطه نقل فرموده کەدر یك فرسخی **دمشق** مشهدام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین (ع) است واسم‌اینمخدره **زینب** بود و پیغمبرص او را مکنی فرمود به**ام‌کلثوم** بجهت شباهتش بخاله‌اش **ام‌کلثوم** دخترحضرت پیغمبرص‌انتهی

و معلوم استکه در حیوة حضرت پیغمبر (ص) دختری زینب نام از حضرت امیر (ع) بغیر عقیله بنی هاشم نبوده

و درکامل بهائی استکه مخدره **ام کلثوم** خواهر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام وفات نمود دردمشق

واما جناب ام‌کلثوم بنت فاطمه (ع) اینمخدره اسم شریفش **رقیةالکبری** بود چنانچه در **عمدةالطالب** است **واو** نیزخیلی‌جلالت‌قدرداشتوزوجهٔ**عمر بن الخطاب**بود

و در **بحار از سید بن طاوس درطرائف** روایتکرده از حضرت صادق ع چون خواستگاری نمود عمر از ام کلثوم حضرت امیر ع عذر آورد که او بچه است عمر آمد نزد **عباس بن عبدالمطلب** گفت آیا درمن عیبی هست ؟

عباس گفت مگر چه شده گفت خواستگاری نموده‌ام نزد پسر برادرت و او مرا رد کرده قسم بخدا از برای شما کرامتی نخواهم گذارد و دو شاهد اقامه میکنم انه سرق ولا قطعن یمینه پس عباس آمد خدمت حضرت امیر ع واو را خبر داد بگفتهٔ عمر و استدعا کرد که امر را واگذار باو نماید امیرالمؤمنین ع امر مخدره را واگذار بعباس فرمود **ومرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب حجة السعاده** مینویسد زمانی که اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر ملك روم حاضر بود گفت یزید اینها از چه طایفه و از چه قبیله‌اند؟

یزید گفت از قبیلهٔ **بنی هاشم** و نام صاحب این سر **حسین بن علی** است

گفت کدام علی ؟

یزید گفت داماد پیغمبر ص

سفیر گفت یکی از دختران علی زوجهٔ **عمر بن الخطاب** بود ؟

یزید گفت مگر تو زوجهٔ عمر دختر علی بن ابیطالب را میشناسی ؟

سفیر گفت آری آنوقت این مخدره را من دیدم از زوجه امپراطور با شأن‌تر بود الخ

و این مخدره در **وقعهٔ طف** حاضر نبود چنانچه درهمین **کتاب حجة السعادة** میفرماید نقله حدیث از طرق معتبره نقل نموده‌اند که **جناب ام کلثوم** دختر امیرالمؤمنین ع و فاطمه زهراء ع والدهٔ **زید بن عمر و رقیه بنت عمر** درحیوة حضرت مجتبی ع در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود و رحلت او و فرزندش **زید** در یکروز اتفاق افتاد و تقدم و تأخر موت احدهما معلوم نشد الی ان قال و ام کلثوم بنت علی که نام شریفش در **وقعه طف** در همه‌جا مذکور میشود و خطب و اشعار باو منسوب میگردد ام کلثوم دیگریست ازسایر زوجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام چون علی القول الصحیح امیرالمؤمنین ع را از بنـات دو زینب بود و دو ام کلثوم زینب کبری زوجهٔ عبدالله بن جعفر بود و ام کلثوم کبری زوجهٔ عمر بن الخطاب بود و هردو از صدیقهٔ طاهره بودند و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری از سایر امهات بوجود آمدند

وشیخ حر در وسائل الشیعه از عمار یاسر روایتکرده اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی وابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن والحسین وعبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازة الغلام ممایلی الامام والمرئة ورائه وقالوا هذا هوالسنة

پس معلوم شد که **جناب ام کلثوم** بنت فاطمه در **وقعهٔ طف** اصلا در دنیا نبوده و مستفاد از روایت مذکوره آنکه جناب ام کلثوم کبری در مدینه‌طیبه از دنیا رفت وظاهراً قبر شریفشان‌هم درمدینهٔ طیبه باشد

واما تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست همینقدر معلوم شد که این مخدره در حیوة حضرت رسول ص بدنیا آمد ودر حیوة حضرت مجتبی ع از دنیا رفت

فصل هفتم

در ذکر خدمتگذاران صدیقهٔ طاهره (س)

منجمله جناب ام ایمن بود و اسم او **برکة ثعلبیه** است و اینمخدره حبشیه بود و حاضنه حضرت رسول (ص) بود

ودر اصابه است که پیغمبر (ص) فرمود ام ایمن امی بعد امی ویقول (ص) لام ایمن یا امه و هروقت باو نظر میکرد میفرمود او بقیه اهل بیت من است

و روایت کرده که در یکی از اسفارش **ام ایمن** تشنه شد درحالتیکه صائمه بود و آب هم نداشت و عطش او شدت کرد

پس ناگاه از آسمان دلو سفیدی نازلشد ام ایمن اوراگرفت و آشامید و میفرمود بعداز آن هرگز من تشنگی ندیدم حتی روز های بلند روزه میگرفتم و ابداً تشنه نمیشدم

وگفته: امایمن درخلافت **عثمان** از دنیا رفت و بعضی گفتند پنجماه بعداز پیغمبر (ص) از دنیا رفت بعد در مقام جمع بین دو قول میفرماید بدانکه آنکه پنجماه بعداز پیغمبر (ص) از دنیا رفت ام ایمن حاضنه پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بود و آنکه در خلافت عثمان از دنیا رفت او کنیز ام حبیبه بود چون اسم هردو برکه وکنیهٔ هردو ام ایمن بود و هردو حبشیه بودند انتهی

آنمخدره اول زوجهٔ **عبید حبشی** بود و **ایمن** از او متولد شد بعد از او زوجهٔ **زیدبن‌حارثه** شد و از او **اسامةبن زیدبن حارثه** متولد شد و ام ایمن کنیز **حضرت عبدالله** پدر حضرت رسول (ص) بود یا کنیز **آمنه** والدهٔ حضرت پیغمبر (ص) و علی ای‌حال ام ایمن به پیغمبر منتقلشد و زوج او **زیدبن حارثه** در جاهلیت اسیر شد و **حکیم‌بن حزام** اورا در بازار **عکاظان** خرید و برای **جناب خدیجه** آورد و خدیجه اورا به رسول خدا (ص) بخشید و مردم اورا **زیدبن‌محمد** میخواندندوآیهٔ شریفهٔوما جعل‌ادعیآئکم ابنائکم‌ذلکم‌قولکم بافواهکم الخ در بـارهٔ او نازل شد

و جناب زید در جنك **موته** شهید شد و **اسامةبن زید** ازکسانی بودکه‌ازامیرالمؤمنین (ع) عزلت جست و از جهاد با آنحضرت تغافل ورزید ودر روز رحلت حضرت پیغمبر (ص) ام‌ایمن خیلی گریه میکرد از سبب گریه‌اش‌سئوال کردندگفت پیغمبر (ص) کـه از دنیا رفت من میدانستم ارتحال پیغمبر را وگریهٔ من بر انقطاع وحی الهی است‌که همیشه بخانه ما نازل میشدکذافی‌کتاب الاصابة وکتاب خیرات حسان

وبدانکه در روز وفات حضرت پیغمبر(ص) اسامه بیست ساله بود

ودر مجالس‌المؤمنین از علامهٔ حلی روایت نموده از حضرت باقر (ع) که آن حضرت فرمود اسامه آخر امر رجوع بحق نمودپس نگوئید دربارهٔ او مگر خیرانتهی

بعد میفرماید و روایت نموده‌اندکه **عمربن خطاب** بجهة **اسامةبن زید** پنجهزار دینار از بیت‌المال مقرر کرده‌و از برای پسر خود **عبدالله** دوهزار دینار

عبدالله گفت **اسامه** را برمن ترجیح دادی و حال آنکه من از غزوات حضرت پیغمبر (ص) دیده‌ام آنچه را که او ندیده

عمرگفت بجهت آنکه پیغمبر (ص) اورا از پدر تو بیشتر دوست میداشت

مؤلف گوید که خلیفه جهت تفضیل دادن او را نفرموده جهتش این بود که اسامه را بسیم وزرو وعده امارت منصرف نماید ازمتابعت بنی هاشم

و بعد از وفات رسولخدا (ص) اسامه در **دار القری** سکونت اختیار کرد و در آخر خلافت معویه درارض **جرف** ازدنیا رفت .

ومنجمله جناب فضه نوبیه کنیز آنمخدره بود

درمصباح کفعمی استکه **فضه** باب فاطمه (س) بود

و ازاصول کافی استفاده میشود **فضه** روز عاشورا در کربلا بود وقتیکه لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بتازند **فضه خاتون** از حضرت **زینب** استیذان نمود که شیری را که در آن سرزمین بود بمددکاری بخواهد رفت وفضه بآن شیر گفت وآنشیر آمد بقتلگاه **ابن سعد** گفت فتنة لاتثیروها انصرفوا

وجناب فضه بیست سال ابداً تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنیه

درعاشر بحار ازمناقب روایتکرده از **ابوالقاسم قسری** گفت در بیابان ازقافله دورافتادم چشمم بزنی افتاد گفتم توکیستی این آیه را تلاوت کرد و قل سلام فسوف یعلمون پس سلام کردم گفتم چه میکنید در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من یهدی الله فلا مضل له گفتم ازجنی یاازانس این آیه را تلاوت کرد :

یابنی آدم خذوازینتکم عندکل مسجد . گفتم ازکجا میآئی این آیه را تلاوت کرد ینادون من مکان بعید گفتم قصد کجا داری این آیه را تلاوت کرد ولله علی الناس حج البیت گفتم چندوقت است ازقافله دور افتادهٔ گفت ولقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام گفتم آیا طعامی میل داری گفت وماجعلناهم جسداً لا یأکلون الطعام

پس باو طعام خورانیدم گفتم تعجیل کن در رفتن گفت لا یکلف الله نفساً الا وسعها گفتم ترا بردیف خودسوار کنم گفت لوکان فیهما الهة الاالله لفسدتا

پس من پیاده شدم وآنزن را سوار کردم گفت الحمدلله الذی سخرلنا هذا

پس چون بقافله رسیدیم گفتم شما در قافله کسی را دارید گفت یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض وما محمد الارسول یایحیی خذ الکتاب بقوة یاموسی انی اناالله پس من آن چهار اسم را ندا کردم دیدم چهار جوان آمدند بطرف آنزن گفتم ایزن اینها کیانند گفت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا

پس چون رسیدند بآن زن گفت یاابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین پس آن جوانها بمن احسان نمودند گفت والله یضاعف لمن یشاء

پس زیاده احسان کردند پس از آنها سؤال کردم این زن کیست گفتند این زن مادر ما فضه کنیز حضرت زهراء (ع) است و مدت بیست سالست که تکلمی نمی کند مگر بآیات قرآنیه

و اعجب از این آنستکه سبط آن مخدره مستجاب الدعوة بوده

در مناقب از مالك دینار روایتکرده گفت در بیابان مکه زن ضعیفهٔ دیدم که بر دابهٔ لاغری سواراست

پس چون بوسط راه رسیدیم دابهٔ آنزن از راه رفتن بازماند دیدم آنزن سر به آسمان بلند کرد و عرضکرد الهی لافی بیتی ترکتنی ولا الی بیتك حملتنی فوعزتك وجلالك لوفعل بی هذا

غیرك لما شكوته الا اليك

پس ناگاه دیدم شخصی‌را که از بیابان آمد ناقهٔ دردست گرفته گفت سوار شو

پس آنزن سوار شد و آن ناقه مثل برق حرکت کرد پس چون بطوافگاه رسید دیدم آن زن طواف میکند

پس قسم دادم او را که تو کیستی گفت اناشهره بنت مسکه بنت فضه خادمة الزهراء

و در روایت استکه ام ایمن و فضه بعد ازصدیقه طاهره نتوانستند درمدینهٔ طیبه توقف نمایند ورفتند بمکهٔ معظمه

وجناب اسماء بنت‌عمیس هم خدمت زیادی کرد بآنمخدره مکرمه مخصوصاً در حال زفاف مخدره ودرسر جنازهٔ آنمخدره شق جیب کرد و گریه کرد وبعضی از خصوصیات جناب اسماء در ضمن حالات میمونه زوجهٔ حضرت پیغمبر(ص) گفته شد

و در **مناقب** استکه در هنگام وصیت صدیقهٔ طاهره اسماء و ام ایمن حاضر بودند و حضرت صدیقه فاطمه زهراء باسماء وصیت‌فرمود که اگر ازدنیا بروود غسل ندهد او را مگراسماءوامیرالمؤمنین علیه‌السلام وحضرت صدیقه باسماء فرمودند که من قبیح میدانم بدن‌زنرا بنوعی حمل کنند که مردم‌او را برروی سریر ببینند اسماء عرضکرد من در ارض حبشه دیده‌ام کیفیت سریر وتابوت را از برای مخدره تابوتی بهمان نحو ساختند :

فصل هشتم

دربعضی ازتواریخ ووقایع متعلقه بصدیقه طاهره(س)

واقعهٔ اولی در سال اول هجرت چون پیغمبر (ص) وارد مدینهٔ طیبه شدند نامهٔ نوشتند بامیرالمؤمنین(ع) درمکهٔ معظمه که‌حرکت بفرماید بجانب‌مدینه ونامه‌را دادند به اباواقدالليثی چون نامه بآن بزرگوار رسید امیر المؤمنین (ع) باجمعی مخفیانه از مکه بیرون شدند و فاطمه زهراء و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب را با خود از مکه حرکت دادند و از برای این فواطم هودجی ترتیب داد وابوواقد وایمن پسر ام ایمن را برشتر فواطم گماشت وفواطم را بسرعت سوق مینمودند بجانب مدینهٔ طیبه امیر المؤمنین (ع) فرمود ارفق بالنسوة اباواقد انهن من‌الضعائف واینمخدرات اول المهاجرات بودند ازمکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه .

و در **ناسخ‌التواریخ** استکه چون رسول خدا (ص) بمدینهٔ طیبه‌اقامت فرمود پانصد درهم و دو شتر دادند **بابورافع و زیدبن حارثه** که بروند بمکهٔ معظمه و حضرت فاطمه زهراء (ع) و جناب ام‌کلثوم بنتی رسول‌الله (ص) و جناب سوده بنت زمعه زوجهٔ رسول‌الله ص و جناب ام ایمن و اسامة بن زیدبن حارثه‌را حرکت دهند و بیاورند بمدینهٔ طیبه چون وارد مکهٔ معظمه شدند عبدالله بن ابی‌بکر هم مادر خود امرومان و دو خواهر خود **عایشه واسماء ذوالنطاقین** زوجهٔ **زبیر** را در حالتیکه حامله بود **بعبد الله بن زبیر** کوچ داد و باتفاق **طلحة بن عبدالله** و جمعی دیگر وارد مدینهٔ طیبه شدند و بعد از ورود بقبا **اسماء ابوبکر عبدالله** زبیر را وضع حمل نمود :

واقعهٔ ثانیه در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد تزویج

امیرالمؤمنین وفاطمهٔزهراء علیهماالسلام چنانچه سابقاً گفته شد.

واقعهٔ ثالثه در عقدالفرید استکه بعد از آنکه باابابکر بیعت کردند امیرالمؤمنین «ع» وعباس وزبیر در خانهٔ فاطمه نشستند ابابکر عمررا فرستاد که اینهارا از خانه بیرون آورد که باابابکر بیعت کنند وگفت اگرحاضر نشدندآنهارا بقتل برسان عمرآتش حاضر کرد که خانه‌را بر سر آنها بسوزاندپس صدیقهٔ طاهره فرمود یابن خطاب اجئت لتحرق دارنا عمرگفت بلی یاداخل شوید در بیعتابابکرالی آخر الروایة

و تفصیلش‌راعلماء شیعه‌وسنی درکتب‌خود نوشته‌اند

و در بعضی از اخبار استکه **خالدبن ولید** ملعون شمشیر کشید که گردن آن بزرگواررا بزند آن بزرگوار حمله کردبآن‌ملعون آن‌ملعون آقارا قسم داد و دست از او برداشت **جناب‌مقدادو و سلمان و ابوذر وعمار یاسروبریدةبن حبیب اسلمی** داخل خانه شدند که یاری کنند امیرالمؤمنین «ع» را نزدیك بود فتنهٔ بزرگ شود فرمودند دعوهم و ایای فان‌الله امرنی الاجاهدهم فی‌هذا الوقت

پس ریسمانی بگردن آن بزرگوار انداختند تا بمسجد ببرند حضرت فاطمه زهراء (س)حائل شدبین علی‌ع وآن‌جماعت که‌بعضی ازمصائب وآلام برآن‌مخدره واردشد وحضرت صادق ع فرمودند وماتت حین‌ماتت وان‌فی‌عضدها مثل‌الدملج الخ.

واقعهٔ رابعه چندروز بعد از واقعهٔسابقه‌آدم‌فرستادندبسوی **فدك** که‌وکیل مخدره را بیرون‌کنند وفدك‌را تصرف‌کنند

پس مخدره آمد نزد آنها و فرمود چرا میراث مرا از پدرم منع کردید ووکیل مرا از فدك خارج نمودیدگفتند شهود خودرا که‌شهادت بدهند که فدك‌مال‌توهست حاضر کن

مخدره گفت شهود من‌شوهر من امیرالمؤمنین «ع» است و‌دو فرزندم حسنین‌ع وام ایمن و اسماء بنت‌عمیس که‌درآن‌وقت زوجهٔ ابابکر بود

پس آن‌بزرگواران شهادت‌دادند بفرمودهٔ مخدره

گفتنداماعلی‌ع فزوجها وفی روایة قال‌اماعلی‌ع‌فیجرالنارالی‌قرصه واماالحسن والحسین ابناها وفی‌روایة قال‌انهماصغیران

واما ام‌ایمن فمولاتها وفی روایة قال انت امرأة ولانجیزشهادة مرأة وحدها و فی روایة‌قال لاتقبل شهادة عجمیة لاتفصح

واما اسماء بنت‌عمیس کانت‌تحت جعفربن ابیطالب فهی تشهد لبنی‌هاشم وقد کانت تخدم‌فاطمة وکل هؤلاء یجرون الی‌انفسهم. صدیقهٔ طاهره مهموماً مراجعت نمود و بعد مکرر مخدره رفت نزدآنها آخرالامرروایت است که‌کاغذی نوشته دادند بمخدره‌که فدك‌رابوی‌ردنمایندالخ.

مخفی نماناد فدك موضعی است بخیبر بین او ومدینه دو منزل است وتاخیبر کمتر از یك منزلست وفدك را که غصب‌کردند در دست غاصبین بود ودر زمان خلافت **عثمان‌بن عفان** عثمان او را طیول داد بپسر عمش **مروان‌بن حکم** ودر دست **آل مروان** بودتازمان خلافت **عمربن عبدالعزیزبن مروان‌بن حکم** پس **عمربن عبدالعزیز** اقرار نمود بحقانیت مخدره و فدك را ردکرد بحضرت امام‌محمد باقر (ع) تاوقتیکه‌عمربن عبدالعزیز از دنیا رفت بازفدك‌را

یزیدبن عبدالملك غصب نمودتازمان **سفاح**سفاح‌فدك‌رارد کرد **بحسن بن حسن بن علی بن ابیطالب** (ع) باز **منصور** فدك‌را غصب کرد **مهدی‌عباسی** اورا ردکرد به بنی‌فاطمه بازهادی‌بن **مهدی** اورا غصب کرد بعد **مأمون** اورا رد کرد باولادهای فاطمهٔ زهراء ع وتازمان **متوکل** دست اولاد های آن‌مخدره بود وآنها درآن‌زمان مستغنی بودند زمان **متوکل** که‌شدباز اوغصب نمود

ودرمناقب ابن‌شهرآشوب استکه **هرون** بحضرت موسی بن جعفر ع گفت حدود فدك را بفرما تامن ردکنم بسوی شما فرمودند یك حداوعدنست حد دوم **سمرقند** است حد سوم **افریقیه** است حد چهارم **سیف‌البحر** است

هرون گفت پس‌ازبرای‌ماچیزی باقی نمی‌ماند یعنی ای‌هرون‌تمام مملکتی‌که در دست‌تومیباشد درحکم فدك‌است وغصب‌است وحق‌ماخاندان‌است.

الحاصل بعد امیرالمؤمنین ع در حضور اصحاب اتمام حجت فرمود و حقانیت خود و مخدره مکرمه فاطمهٔ زهرا را بر ابابکر و عمر و سایرین از صحابه ثابت‌فرمود بعضی گفتند دیدی علی باما چه کرداگر یکمرتبهٔ دیگر چنین احتجاج بفرماید امرما فاسدخواهدشد تکلیف‌چیست؟

گفتند تکلیف آنستکه‌واداریم‌بقتل امیرالمؤمنین گفتند بکه‌این‌تکلیف‌را بنمائیم؟

گفتند **بخالدبن‌ولید**

پس فرستادند **خالدبن‌ولید** راحاضرنمودند گفتندماتکلیف‌بزرگی بتوداریم

خالد گفت آنچه‌امرکنید اطاعت‌میکنم ولوبقتل علی‌بن ابیطالب‌ع

گفتند مطلب همین است برو بمسجد وقت نماز صبح پهلوی اوبایست چون سلام نماز داده شد گردن امیرالمؤمنین‌را بزن

در احتجاج طبرسی استکه جناب اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابابکر بود این سخن‌را شنید وخادمه‌اش رافرستاد بخانه امیرالمؤمنین‌ع وگفت‌ان‌الملاء یأتمرون بك‌لیقتلوك

پس جاریه آمد واین‌آیه‌راخواند امیرالمؤمنین‌ع‌فرمود

رحمهاالله قولی لمولاتك فمن یقتل الناکثین و القاسطین‌و المارقین آمدند مسجد بجهت اداء نمودن‌نماز صبح در حال تشهد پشیمان شد وقبل از سلام دادن سه مرتبه گفت‌یا خالد لا تفعل ماامرتك السلام‌علیکم ورحمةالله و برکاته

امیرالمؤمنین(ع) ملتفت شد بخالدبن ولید فرمود اگر نهیت نکرده بود تو مرا می‌کشتی گفت ای والله‌لوضعته فـی اکثرك شعراً حضرت فرمودند کذبت لاام لك من یفعله اضیق حلقة است منك .

و در روایت **ابی‌ذر غفاری** است‌که امیرالمؤمنین ع بانگشت سبابه و وسطی خالد را چنان فشارداد که خالدجامه‌اش‌را نجس کرد وصیحه کشید وپابزمین‌میزد

پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبد المطلب که شفاعت بنماید و خـالد را از ید امیرالمؤمنین‌ع نجات‌دهد

عباس آمد خدمت امیرالمؤمنین ع و قسم داد بحق القبر و من فیه وبحق دونور دیده‌اش و فاطمه زهراء «ع» که دست از خالد بر دارد و پیشانی آن بزرگوار را بوسید امیرالمؤمنین دست از خالد بر داشت

بیان لوضعته‌فی اکثرك شعراً یعنی شمشیر رابرسر تومینهادم چون سراز همه اعضای‌بدن‌مویش بیشتراست‌واست‌بکسر همزه‌بمعنای دبراست یعنی کسیکه شمشیر برسرمن بزندحلقهٔ دبرش‌ازدبرتوتنگتر استوکفی بهذاذلاواذماً

فصل نهم

در ذکر بعضی از قبورمتبرکه و بقاع شریفهٔ واقعهٔ در مدینهٔطیبه واطراف آنست

بدانکه میتوان گفت در مدینهٔ طیبه واطراف آن زمینی نیست مگرآنکه معصومی قدم برآن زمین گذارده و هوائی نیست مگر آنکه معصومی درآن هوا تنفس فرموده و این ادعا را در بارهٔ غیر این زمین مقدس نمیتوان نمود و اغلب معصوم زادگان و اصحاب کرام درآن زمین‌مقدس‌مدفونند

ودر مزار بحار از کامل‌الزیارة روایت کرده که پیغمبر ص فرمود من‌مات فی‌احدالحرمین مکة والمدینة لم یعرض الی‌الحساب ومات مهاجراً الی‌الله وحشر یوم‌القیمة مع اصحاب بدر

و در خلاصةالوفاء فی اخبار دارالمصطفی از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود المدینة مهاجری فیها مضجعی ومنها مبعثی حقیق علی امتی حفظ جیرانی ماجتنبوا الکبائرو من حفظهم کنت له شفیعاً او شهیداً یوم‌القیمة و من‌لم یحفظهم سقی من‌طینة الخبال قیل للمزنی وماطینةالخبال قال عصارة اهل‌النار

ودر آن کتاب اخبار زیادی نقل کرده درفضیلت دفن در مدینهٔ طیبه و بقیع

و از مالك روایت نموده که در مدینهٔ طیبه ده هزار نفر از صحابه کرام مدفونند لکن‌قبور شریفهٔ اغلب معلوم و معین نیست چون درسابق رسم نبوده بناء ساختن وقبه قرار دادن برقبور ولوح برروی قبر گذاشتن لذا بااین طول زمان فعلا قبر اغلب مخفی مانده وبعضی از قبور شریفه‌فعلامعلوم است و از برای آنها قبه وبنائی ساخته شده و لابد است درمقام از ذکر دو امر :

امر اول

در قبور شریفهٔ که در مدینه و در بقیع است

منها قبور شریفه شش نفر معصومی که درمدینهٔ طیبه مدفونند ؛

قبر مقدس حضرت رسول ص وقبر مقدس صدیقهٔ طاهره و قبر مقدس حضرت امام‌حسن مجتبی و قبر مقدس حضرت امام زین‌العابدین وقبر مقدس حضرت امام‌محمدباقر وقبر مقدس‌حضرت‌امام‌جعفر صادق صلوات‌الله علیهم اجمعین و موضع قبر مقدسشان معلوم و معین است مگر موضع قبر حضرت صدیقهٔ طاهره س که در چند جا محتمل است و ظاهر واصح آنست که قبر مقدس ایشان درمیان‌حرم مقدس حضرت پیغمبر است که ضریح مطهرشان خلف ضریح حضرت پیغمبر ص واقع میشود

در روح و ریحان است که قبهٔ مطهره ائمهٔ بقیع را **جناب مجدالملك ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی اردستانی** بنا نمود و ایشان **مستوفی** مملکت **سلطان برکیارق‌بن ملکشاه‌بن الب ارسلان‌بن طغرل بیك‌بن میکائیل سلجوقی** بود و **مجدالملك** در چهارصدو و نود و دو بدست لشکر **برکیارق** مقتول شدکه لشکریان بدنش را پاره پاره کردند چنانچه **در مجالس‌المؤمنین است** فرموده واو شیعهٔ خالص بود وآثار خیریهٔ او زیاد است

منجمله بقعهٔ مبارکه ائمه بقیع صلوات‌الله علیهم اجمعین

و دربعضی از تواریخ است که اصل آن بقعه را **الناصرلدین‌الله عباسی** پسر **المستضیء بالله** بنا نمود در حدود سنه پانصدوشصت ومتحمل است که بناء الناصر بالله بعد از تخریب بناء مجدالملك بوده باشد

و منجمله بنای چهار طاق **جناب‌عثمان‌بن‌مظعون** در بقیع و اهـل تسنن گمان میکنند

که آن مقام **عثمان بن عفان است**

ومنجمله بناء حرم و رواق مطهر **کاظمین** (ع) وگویا آن آثار تا زمان سلاطین صفویه بوده بعد بفرمان **شاه عباس صفوی** دوگنبد مطهر را بنا نمودند و طلای دورگنبد شریف را **مرحوم آقا محمدشاه** شهید نمود و بعضی از تعمیرات آن بقعهٔ مبارکه را **مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین** بامر مرحوم **ناصرالدینشاه** نمود

ومنجمله بناء قبه **حضرت عبدالعظیم** چنانچه در **مجالس المؤمنین است** که ازآثار **مجدالملك** مشهد سید عبدالعظیم است در ری

ومنها قبر شریف **عبدالله بن عبدالمطلب** که در میان شهر **مدینه** معروف‌استوحضرت رسول ص دوماهه بودکه والدشان از دنیا رحلت فرمو،

ودر بحار میفرماید مدفن **جناب عبدالله وجناب آمنه** معلوم نیست در این ازمنه و ما مطلع نشدیم بر مدفن این دو بزرگوار انتهی

و منها قبر جناب ابراهیم بن رسول‌الله ص کـه در بقیع معلوم است و یوم وفاتشان هیجدهم ماه رجب سنه دهم از هجرت بوده

ومنها قبور شریفهٔ بنات رسول‌الله (ص) که **جناب زینب وجناب ام‌کلثوم و جناب رقیه** باشد وقبر شریفشان در بقیع معلوم است

ودرکتاب خلاصة‌الوفاء سیدعلی سمهودی نقل کرده که اینمخدرات دربقعهٔ **عثمان بن مظعون** مدفونند •

ومنهاقبور شریفهٔ زوجات پیغمبر (ص) در بقیع معروف است ودر آن قبه است قبر **مالك بن انس بن مالك** که از ائمهٔ اربعه اهل‌تسنن است

ومنها قبر فاطمه بنت‌اسد والدهٔ ماجدهٔ حضرت امیر (ع) و اقرب آنستکه قبرشریف‌ایشان در حرم ائمه بقیع وصل بدیوار حرم مطهر باشد و رحلتشان سال‌چهارم هجرت بوده وسن شریفشان درحدود هفتاد بوده

و منها قبرجناب عباس بن عبدالمطلب که روز جمعهٔ دوازدهم ماه رجب سنهٔ سی و دو هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر **جناب عباس** متصل است بقبور ائمهٔ بقیع و یك ضریح‌محیط‌بهمه است وقبر ایشان در یمین‌کسی است‌که میان حرم مطهر روی بقبله بایستد وقبور مطهرهٔ ائمهٔ‌اطهار در یسار است

و منها قبر جناب صفیه بنت **جناب‌عبدالمطلب** والدهٔ **زبیر بن عوام** که دربقیع نزدیك بباب بقیع معروف است

ومنها قبر**جناب‌حلیمهٔ‌سعدیه** مرضعهٔ حضرت رسول ص که دربقیع معروف است

ومنها قبر جناب عقیل بن ابیطالب در بقیع معروف است و در سنهٔ پنجاه هجری در سن نودوشش سالگی از دنیا رحلت فرمود وبعضی گفتند قبر جناب عقیل درشام استو درآنجا وفات‌یافته

ومنها در بقعهٔ منسوب بجناب عقیل است قبر **جناب عبدالله بن جعفر** شوهر **جناب زینب** خاتون بنت امیرالمؤمنین ع که در جود مشهور آفاق بوده و در سال هشتاد هجری وفات یافت در سن نود سالگی

و در عمدة‌الطالب است که **عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را**

ابومسلم مروزی درهرات محبوس کرد تااز دنیارفت وقبرایشان‌درهرات معروف است

ومنها قبرمحمدبن‌الحنفیه که دربقیع نوشته‌اندودرسنهٔ هشتاد وسه هجری ازدنیارحلت‌فرمود ودربقیع‌دفن‌شد کمافی‌مجالس المؤمنین

ودر وفیات‌الاعیان است که گفته شده که‌آن بزرگوار ازترس **عبدالله‌بن زبیر** گریخت‌به **طائف** وآنجا ازدنیا رحلت فرمود وگفته شده در**ایله** از دنیا رفته وایله آخر خاك **حجاز** و اول خاك **شام**است

ومنها قبر مخدره **جناب‌زینب بنت‌علی‌ع‌زوجهٔ جناب عبدالله‌بن جعفر** وبعضی قبرایشان را در **زینبیه** شام نوشته‌اند **ومرحوم حاجی‌نوری** ره همین‌را ترجیح داده

ومنها قبر **جناب حسن‌بن حسن‌المجتبی** (ع) شوهر **جناب فاطمه بنت‌الحسین** (ع) که در مدینه طیبه‌ازدنیارفت درسن‌سی‌وپنجسالگی وقبرش‌دربقیع است

ومنها قبر **جناب‌اسمعیل‌بن جعفرالصادق** (ع) که مرقد شریفشان در **سوربلد** مقابل قبور ائمه بقیع‌است و طریقش از میان مدینهٔ طیبه است وجماعت **اسمعیلیه** قائلند بامامت این بزرگواروددر حیوة پدر بزرگوارشان ازدنیا رحلت فرمود

ومنها قبر **جناب عبدالله‌بن‌محمدبن‌یوسف‌بن موسی‌بن‌عبدالله المحض بن الحسن‌بن الحسن بن‌المجتبی** (ع) که‌در بقیع است

ومنها قبر **جناب مقدادبن اسود** وسابقاً گفتم که این بزرگوار درسنهٔ سی و سه هجری در سن هفتاد سالگی در جرف که یکفرسخی مدینه است ازدنیا رحلت فرمود وجنازه‌اش‌را برروی‌دستها بمدینهٔ طیبه آوردند ودر بقیع دفن نمودند

ودر شهروان قبری استکه معروف است بقبر **مقداد** وشاید او قبر بعضی از مشایخ عرب‌باشد واحتمال میرود که قبرشیخ جلیل فاضل **مقدادبن عبدالله الحلی** صاحب شرح باب حادی عشر باشد چون‌در روضات وفات‌ایشان رادرشهروان احتمال داده

ومنها قبر **جناب جابربن عبدالله الانصاری** که‌در سنهٔ هفتاد وچهار یاهفتاد وهفت هجری درمدینه ازدنیا رحلت فرمودوبعضی گفته اند جناب‌جابر آخرصحابه است‌که ازدنیا رحلت فرمود واین سخن صواب نیست‌چون **عمروبن حریث قرشی** که در کوفه‌ساکن‌بود درسال هشتادوپنج هجری از دنیارحلت‌نمود درسن‌ود وهفتسالگی وهمچنین **سهل‌بن سعد ساعدی‌انصاری** درسنهٔ هشتاد وهشت هجری وفات‌نمود درسن نود وشش سالگی

ودراسدالغابه استکه او آخرکسی بودکه ازاصحاب حضرت رسول درمدینه باقی مانده بودوخودش گفت لومت لم‌تسمعوا من‌احد یقول قال رسول‌الله (ص) **وانس‌بن مالك** خادم حضرت رسول (ص) در سنهٔ هجرت ده ساله بود و در سنهٔ نود و یك هجری در دوفرسخی **بصره** از دنیا رفت و همان‌جا دفن شد واو آخرکسی بود ازصحابه که دربصره ازدنیا رفت کذافی اسد الغابة همچنین **ابوطفیل‌عامربن واثله درعام احد** متولد شد ودر سنهٔ صد هجری در مکهٔ معظمه از دنیا رفت **ودراسدالغابه**است که او آخر کسی بود ازصحابه که پیغمبر(ص) رادیده‌بود واز دنیا رفت چنانچه خود گفت ما علی وجه الارض الیوم رجل رأی النبی غیری.

و در عاشر بحار است که روز عاشوراء حضرت سید الشهدءآ (ع) بلشگر مخالف‌خودرا معرفی میفرمود

فرمود و ان کذبتمونی فـان منکم‌من‌ان سئلتموه عن ذلك‌اخبر کم اسئلوا جابربن عبـدالله

الانصاری وابوسعیدالخدری وسهل بن سعدالساعدی وزیدبن ارقم وانس بن مالك یخبروکم انهم سمعوا من رسول الله(ص) هذه المقالة لی ولاخی

ومخفی نماناد که زیدبن ارقم در کوفه سنهٔ شصت وهشت وفات نمود ویتیمی بود درحجرعبدالله بن رواحه وباا و بود درغزوهٔ موته کذافی اسدالغابه .

ومنها قبر جنـ ب مالك اشتر در مجالس المؤمنین است که آن بزرگوار در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد وجنازه شان راحمل نمودند ودرمدینهٔ طیبه دفن نمودند

و منها قبر جناب **عثمان بن مظعون** و او اول کسی است از مهاجرین که در بقیع دفن شد

ومنها قبر جناب **اسعدبن زراره** که درشوال سال اول هجرت از دنیا رحلت فرمود و او اول کسی است ازانصار که دربقیع دفن شده وقبر شریف این دوبزرگوار در **روحاء** است واومقبره ایست دروسط بقیع

و منها قبر جناب **سعد بن معاذ** که در اقصاء بقیع است وگفتند قبر شریف سعد در همان قبه ایست که منسوب بجناب فاطمه بنت اسد است

ومنها قبر جناب **عبدالله بن مسعود** که درسنهٔ سی ودو هجری درمدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود ودربقیع دفن شد.

ومنها قبر جناب **شیخ احمدبن زین الدین الاحسائی البحرانی** است که در سنهٔ هزار و دویست وچهل وسه هجری از دنیا رفت در منزل **حدیه** که سه منزلی مدینه است و سنش قریب به نود سال بود

و منها قبر **ابابکر و عمر بن الخطاب** در مدینهٔ طیبه معلوم است و قبر **عثمان بن عفان** در بقیع است

وقبر سعدبن وقاص که او بنیاد کوفه را نمودودرسنهٔ پنجاه وپنج هجری درسن هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفتدربقیع است **وقبر سعدبن زید** که پسرعم **عمر** بن خطاب بود و خواهرش **عاتکه** که زوجهٔ **عمر** بود وخواهر عمرفاطمه زوجهٔ **سعید** بود ودر سال پنجاه ویك هجری در سن هفتاد و چهارسالگی ازدنیارفت دربقیع است وقبر **عبدالرحمن بن عوف** هم دربقیع است

واین شش نفررا اهل تسنن ازعشره مبشره میدانند ونسبت اینها در مقدمه گفته شد و تاریخ فوت آنها هم فی الجمله در مقدمه گفته شدکه این روایت را شیعه قبول ندارند و در باب سوم هم انشاءالله تعالی تاریخ فوت بعضی را مفصلا ذکر خواهیم نمود و در مدینهٔ طیبه قبر بسیاری از امام-زادگان عظام است

امر دوم

درقبور شریفهٔ که درحوالی واطراف مدینهٔ طیبه است

منها قبور شریفهٔ که در **احد** یکفرسخی مدینهٔ طیبه است مثل قبر جناب **حمزة بن عبدالمطلب** وجناب **عبدالله بن جحش** خواهرزادهٔ جناب **حمزه** واین دو دریك قبر ویك بقعه هستند که اورا والده **ناصر الدین الله العباسی** بناء نموده درسنهٔ پانصد وهشتاد واین **عبدالله جحش** برادر **زینب بنت جحش** زوجهٔ حضرت پیغمبرص بود

و ایضاً در احد است مدفن جمعی از شهداء احد که سابقاً در وقایع سنهٔ سوم از هجرت گفته شد .

وایضاً گفته شد که جناب حمزه روز هفدهم شوال سنهٔ سوم هجری شهید شد
ومنها قبر جناب حسن امیر بن زید بن الحسن المجتبی (ع) جد حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید ابن حسن امیر و قبر حسن امیر درجاخر است و آن موضعی است بین مکه ومدینه و محتمل است قبر جناب زید پدر حسن امیر درجاخر باشد ومحتمل است که در بقیع باشد وسن جناب حسن امیر هشتاد و پنج سال بود وسن جناب زید بن الحسن المجتبی زیاده بر نود سال بود
ومنها قبر جناب محمد بن ابراهیم بن حسن بن امیر بن زید بن الحسن المجتبی و قبر شریف ایشان درصفراء استکه ازمحال مدینه است
ومنها قبر جناب شریف محمد ذی النفس الزکیة بن عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) که بامر منصوردوانقی آن بزرگوار را درنیمهٔ رمضان سنه صد و چهل و پنج هجری شهید نمودند ومرقد شریفش در مسجد کبیر است در طرف شرقی جبل سلع وآن جبل معروفی است در مدینهٔ طیبه
و در عمدة الطالب است که پسر جناب محمد جناب عبدالله بن محمد در کابل شهید شد .
ومنها قبر جناب علی اصغر بن علی بن الحسین الشهید بن علی بن ابیطالب (ع) وقبر جناب احمد بن عون بن محمد الحنفیة بن علی بن ابیطالب که قبر شریف این دو بزرگوار در ینبوع شش منزلی مدینه کنار دریاست
ومنها قبر شریف جناب علی بن جعفر الصادق (ع) الملقب به عریضی که درعریض یکفرسخی مدینه طیبه معروف است ودر خارج شهرقم مقبره ایست منسوب بایشان وهمچنین در خارج شهرسمنان لکن اصح واشهر اولست چنانچه مختار علامه نوری است درخاتمه مستدرك وآن بزرگوار رابرادرشان موسی بن جعفر (ع) تربیت کرد و از برای ایشان تصانیف کثیره است و ادراك خدمت چهار امام یا پنج امام را فرمود
و منها قبر جناب ابوذر غفاری که در ربذه است و آن موضعیست بین ینبوع و مدینه طیبه
ومنها قبر جناب عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب که در ربذة نزدیك قبر جناب ابوذر است وآن بزرگوار بود کهدر غزوهٔ بدر کبری عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف را بجهنم داخل نمود که درسابق گفته شد
ودر حیوة الحیوان استکه در ربذه قبر یحیی بن اکثم قاضی القضاة وفیه ایضا و روی ان رجلا قال لیحیی ایها القاضی کم اکل فقال فوق الجوع و دون الشبع قال فکم اضحك قال حتی یسفر وجهك ولا یعلو صوتك قال فکم ابکی قال لاتمل من البکاء من خشیة الله قال فکم اخفی عملی قال مااستطعت قال فکم اظهر منه قال مایقتدی بك البر ویؤمن عنك قول الناس
ومنها قبر جناب محمد بن اسمعیل بن بزیع که در فید است بالدال المهمله و او منزلی است بین مکه ومدینه
و در رجال کبیر است که او و احمد بن حمزه در عداد وزراء بودند و از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) بود وگویا زمان حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد راهم درك کرده است

خاتمه

بدانکه زنهائی را که خداوند درقرآن مجید صراحتا یاکنایتا مدح فرموده یازده زن است،

الاولی-جناب‌حوامادر آدمیان است قال تعالی « فی سورة البقرة خطاباً لادم یاآدم‌اسکن انت وزوجك‌الجنة»

الثانیه- جناب‌ساره‌زوجهٔ **حضرت‌ابراهیم** قال‌الله تعالی « فی سورة الذاریات قالوالاتخف انا رسل ربك و بشروه بغلام علیم فاقبلت امرأته فی‌صرة فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم »

یعنی وقتیکه ابراهیم را بشارت دادند باسحق ساره زوجهٔ ابراهیم روی آورد بجماعت پس لطمه زد صورتش را از روی تعجب و گفت من پیری هستم که اولاد نمیزایم و این مخدره سیی‌ء الخلق بود .

چنانچه در **جواهر السنیه** از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایتکرده که حضرت ابراهیم شکایت نمود بسوی پروردگار خوداز سوء خلق‌زوجه‌اش جناب‌ساره

پس وحی رسید بابراهیم که مثل زن مثل ضلع و استخوان پهلو که‌کج است اگر بخواهی اوراراست نمائی میکشندواگر بحال خود بگذاری‌بهره مند میشوی‌صبر کن بسوءخلق‌ساره

الثالثه جناب‌ام‌کلثوم زوجهٔ **حضرت‌زکریا** قال تعالی « کهیعص‌ذکررحمة ربك عبده‌زکریا اذ نادی ربه نداء خفیاً قال رب انی وهن‌العظم منی واشتعل الرأس شیباً ولم اکن بدعائك رب شقیاً وانی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً فهب‌لی‌من‌لدنك ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب‌واجعله‌رب رضیا»

الرابعه- جناب بلقیس زوجهٔ**حضرت‌سلیمان** قال‌الله‌تعالی فی‌سورة «النمل انی‌وجدت‌امرأة تملکهم واوتیت من‌کل شیی‌ء ولها عرش‌عظیم»

الخامسه- رحمة‌بنت‌مزاحم‌بن یوسف‌بن‌یعقوبزوجهٔ **حضرت‌ایوب** قال‌الله‌تعالی فی سورة ص: «وهبناله اهله ومثلهم معهم رحمة مناوذکری‌لاولی‌الالباب»

السادسه- صفوراء زوجهٔ **حضرت موسی‌بن‌عمران** قال‌الله تعالی« فی‌سورة القصص‌قال‌انی اریدان انکحك احدی ابنتی‌هاتین علی‌ان‌تأجرنی ثمانی‌حجج فان‌اتممت عشراً فمن‌عندك»

السابعه-زلیخازوجهٔ **حضرت یوسف** قال‌الله تعالی « فی‌سورة یوسف وقال الذی اشتراه‌من مصر لامرأته اکرمی مثواه‌عسی ان‌ینفعنا او نتخذه ولداً و قال‌الله تعالی حکایة عن لسانها الان‌حصحص الحق‌انا‌راودته‌عن نفسه»

درجلدپنجم‌بحاراز**علل الشرایع**از حضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود زلیخااستیذان نمود که داخل بشود بحضرت یوسف غلامان گفتند بزلیخا که ما میترسیم ترا ببریم نزد یوسف گفت من نمیترسم از کسی که ازخدامیترسد

پس چون داخل شد یوسف فرمود میبینم‌تراکه رنگت‌تغییر کرده ؟

زلیخا گفت « الحمدلله الذی جعل الملوك بمعصیتهم عبیداً وجعل العبید بطاعتهم ملوکا»

یوسف فرمود تراچه‌وادار نمود که بامن‌چنین کردی؟

عرضکرد«حسن‌وجهك»

فرمود چه خواهی کرد اگر ببینی پیغمبر آخرالزمان راکه‌اسمش محمد(ص) است و جمالش از من بهتراست واخلاقش ازمن نیکوتر وسخاوت وجودش ازمن زیادتر؟

زلیخا گفت راستمیگوئی

فرمود از کجادانستی که‌من‌راستمیگویم؟

گفت همچنانکه اسم شریفش را بردی محبتش‌درقلبم‌من‌جای گرفت

وحی الهی رسید ای یوسف زلیخا راست میگوید و من زلیخا را دوست میدارم چون او محمد (ص) را دوست میدارد پس خدا امر فرمود بیوسف که زلیخا را تزویج کن

الثامنه ـ جناب آسیه بنت مزاحم زوجهٔ **فرعون** قال الله تعالی « فی سورة القصص و قالت امرأت فرعون قرة عین لی ولك لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً وهم لا یشعرون وقال تعالی فی سورة التحریم ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لی عندك بیتاً فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین »

ودرخصال از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود سه نفر کافر نشدند بخداوند بقدر طرفة العینی مؤمن آل یسن وعلی بن ابیطالب (ع) وآسیه زوجهٔ فرعون

و در عاشر بحار از ابن بابویه از پیغمبر (ص) روایت کرده فرمود بهشت مشتاق است بچهار زن مریم بنت عمران آسیه زوجهٔ فرعون وهی زوجة النبی (ص) فی الجنة وخدیجه بنت خویلد زوجهٔ پیغمبر (ص) دردنیا وآخرت و فاطمه بنت محمد (ص)

التاسعة مریم بنت عمران والدهٔ **حضرت عیسی** (ع) و خداوند در چند موضع از قرآن مجید از این مخدره یاد فرموده و اصرح آیات شریفه در مدح اینمخدره قوله تعالی « فی سورة آل عمران واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نسآء العالمین یا مریم اقنتی لربك واسجدی و ارکعی مع الراکعین » وبالصراحه درقرآن مجید اسم زنی برده نشده بغیر حضرت مریم

وفی البحار عن الطبرسی قال ابوجعفر (ع) معنی الایة اصطفاك من ذریة الانبیآء و طهرك من السفاح واصطفاك لولادة عیسی من غیر فحل وخرج بهذا من ان تکون تکراراً

العاشره ـ خدیجهٔ بنت خویلد زوجهٔ **خاتم النبیین** (ص) قال تعالی « فی سورة اضحی و وجدك عائلا فاغنی فی معانی الاخبار عن ابن عباس وجدك عائلا یعنی فقیراً عند قومك یقولون لا مال لك فاغناك الله بمال خدیجه » و اینمخدره اول کسی هست از زنان که ایمان آورد به پیغمبر (ص)

درامالی طوسی از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود اول کسیکه ایمان آورد بپیغمبری من ازمردان **علی بن ابیطالب** (ع) بود واز زنان **خدیجهٔ کبری** بوده

ودر بحار ازتفسیرعیاشی از حضرت باقر (ع) از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود در شب معراج وقتیکه خواستم از آسمانها بسوی زمین مراجعت نمایم گفتم جبرئیل آیا تو بزمین حاجتی داری گفت حاجت من آنستکه سلام خداوند وسلام مرا بخدیجه برسان

الحادی عشر ـ فاطمه بنت رسول (ص) وخداوند درچند موضع از قرآن مجید مدح فرموده این مخدره مکرمه را

منها سورهٔ مبارکهٔ هل اتی

درعاشر بحار ازمناقب نقل کرده که ازحضرت موسی بن جعفر (ع) سئوال کردند که خداوند سورهٔ مبارکهٔ هل اتی را نازل فرمود درشأن اهلبیت و تمام نعمتهای بهشتی را در او یاد کرده بغیر حورالعین فرمود این بجهت اجلال فاطمهٔ زهرا (ع) است

ومنها تأویل لیلة القدر باین مخدره شده

چنانچه درعاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود « انا انزلناه فی لیلة القدر اللیلة فاطمه والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر » وشاید استفاده شود از این روایت شریفه که مثل فاطمهٔ زهراء مثل لیلة القدر است

وچنانچه کسی لیلةالقدر را نمیداند چه شب است همچنین کسی فاطمه زهراء(ع) را نمیداند چه مخدرهٔ مکرمه ایست .

ومنها تأویل شده لیلهٔ مبارکه باین مخدره

دریازدهم بحار است که یهودی سئوال کرد از حضرت موسی بن جعفر (ع) چه چیز است تفسیر باطنی حم والکتاب المبین انا انزلنا فی لیلة مبارکه الخ ؟

فرمود اما حم محمد است که حروفش ناقص شده واما کتاب مبین امیرالمؤمنین است و اما لیلهٔ مبارکه فاطمهٔ زهراء است واما قوله تعالی « وفیها یفرق کل امر حکیم ای یخرج منها خیر کثیرفرجل حکیم رجل حکیم ورجل حکیم »

ومنها تعبیر فرموده از این مخدره بمشکوة و بزجاجة

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود « الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة فیها مصباح الحسن (ع) المصباح الحسین (ع) فی زجاجةالزجاجة کانها کوکب دری فاطمة کانها کوکب دری بین نساء اهل الدنیا یوقد من شجرة مبارکة توقد من ابراهیم (ع) لاشرقیة ولا غربیة ولا یهودیة ولانصرانیة یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجرمنها ولولم تمسسه نار نور علی نور امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشآء یهدی الله بالائمة من یشآء »

ومنها تعبیر فرموده ازمخدره باحدی الکبر

درعاشر بحار ازتفسیر فرات بن ابراهیم ازحضرت باقر (ع) روایت‌کرده فی قوله تعالی انها لاحدی الکبر نذیراً للبشر قال ع یعنی فاطمه

ومنها تعبیر فرموده از مخدره به بحر

در یازدهم بحار از مناقب از ابن عباس روایتکرده که فاطمه از گرسنگی و برهنگی گریه میکرد پیغمبر فرمودند فاطمه قناعت‌کن بشوهرت بخدا قسم که علی سید است دردنیا وآخرت پس پیغمبراصلاح فرمود بین علی وفاطمه خداوند این‌آیه را نازل فرمود «مرج البحرین یلتقیان‌یقول اناالله ارسلت البحرین علی بن ابیطالب ع بحرالعلم وفاطمة بحرالنبوة یلتقیان یتصلان انا الله اوقعت الوصلة بینهما ثم قال بینهما برزخ مانع یمنع علی بن ابیطالب ان یحزن لاجل الدنیا و یمنع فاطمة ان تخاصم بعلها لاجل الدنیا فبای آلاء ربکما یا معشرالجن والانس تکذبان بولایة امیرالمؤمنین ع اوحب فاطمة الزهراء واللؤلؤالحسن والمرجان الحسین لان اللؤلؤ الکبار والمرجان الصغار

ومنها تعبیر فرموده ازآن مخدره به نسائنا درآیهٔ مباهله

در بحار ازطبرسی نقل‌کرده در قوله تعالی و نسائنا فرموده اتفاق کردندکه مراد بنسائنا فاطمهٔ زهراء است بجهت‌آنکه حاضر نبود درقضیه مباهله از زنها بغیر آنمخدره و فرموده در ضمن قوله‌تعالی وانفسنا که احدی ادعاء نکرده که درمباهله بغیر علی و فاطمه و دو پسرش (ص) حاضر بوده‌اند ولابد داعی غیرمدعو است

پس مراد بانفسنا امیرالمؤمنین است‌که نفس پیغمبر است

و سه زن را هم خداوند در قرآن مجید مذمت فرموده **یکی** زوجهٔ نوح پیغمبر **دوم** زوجهٔ لوط پیغمبر قال‌الله تعالی فی سورة التحریم ضرب‌الله مثلا للذین‌کفروا امرئة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما

در تفسیر مجمع است که زوجهٔ نوح کافره بود بمردم میگفت که نوح مجنون است و اگر کسی بنوح ایمان میآورد خبر میداد بجبابرهٔ ازقوم نوح وزوجهٔ لوط خبر میداد قوم لوط [illegible]

های او این بود خیانت این دو والا زوجهٔ هیچ پیغمبری هرگز بغیه نیشودگفته شده که اسم زوجهٔ نوح **واغله** واسم زوجهٔ لوط و **اهله** بود

سوم زوجهٔ **ابولهب** قال تعالی تبت یدا ابی‌لهب وتبماغنی عنه ماله وماکسب سیصلی ناراً ذات لهب و امرأته حمالة الحطب فی‌جیدها حبل من‌مسد واسم او **امجمیل** بودخواهر **ابوسفیان بن** حرب ومادر **عتبه ومعتب** ولابد است در مقام ازذکر مطلب مهمی و آنستکه ازسعادت عظیمه است زوجهٔ عفیفه صالحه

چنانچه در **فروع کافی** از حضرت پیغمبر (ص) روایتکرده که خداوند در **حدیث قدسی** فرموده که اگر بخواهم از برای بنده مسلم خیر دنیا وآخرت‌راجمع کنم قرارمیدهم از برای او قلبی خاشع ولسانی ذاکر وبدنی دربلاصابر وزوجهٔ صالحه که مسرور نماید اورا وقتیکه نظر نماید باوو حفظ نمایدجان ومال اورا وقتیکه غائب شود ازاو

وبدانکه عفاف وصلاحیت زوجه درجات ومراتبی دارد واعلا درجات آن آنستکه زوجه عالمه‌و عارفه وعفیفه‌باشد واین‌نعمت‌عظمی‌از برای بعضی بزرگان موجودشده درحالتیکه آن‌زوجه ازغیراهلبیت عصمت وطهارت بوده چون‌آنها عفاف‌وصلاحیتشان معلوم است

منجمله زوجهٔ مولی العالم الفاضل **ملامقصود علی** المتخلص **بالمجلسی** والدة مولی‌**محمد تقی‌المجلسی** وجدة مولی **محمدباقر المجلسی** و دختر مولی **کمال‌الدین درویش محمدبن الشیخ‌حسن‌العاملی**

درکتاب فیض قدسی استکه آن‌مخدره عارفه و مقدسه وصالحه بود وقتی ازبرای شوهرش جناب المولی مقصود علی مسافرتی اتفاق افتاد دوفرزندش **جناب‌ملامحمد تقی وملامحمدصادق** را برد نزد جناب العالم العابدالزاهد المولی **عبدالله الشوشتری** بجهت تحصیل علم‌و خواهش‌نمود که مواظبت بفرماید در تعلیم این‌دو فرزندش ورفت بسفر نزدیك عیدی شد **جناب المولی عبدالله** سه‌تومان داد **بمولی محمدتقی المجلسی** که‌در ضرورباتشان صرف‌کنند .

ملامحمد تقی عرضکرد من نمیتوانم این وجه‌را بدون‌اذن والده‌صرف‌کنم‌بعد که‌از والده اجازه خواست مخدره گفت پدرشما ازبرای مخارجتان معین فرموده روزی چهارده غاز بیکی و مدتی است بهمین‌اندازه مخارج کرده‌اید واگر این مبلغ‌را اضافه صرف‌کنید وحال شما بوسعت بگذرد این مبلغ تمام میشود وشماهم عادت‌اولیه‌تان‌را فراموش خواهیدکرد

پس لابدمیشویم‌برویم‌نزد **مولاناملاعبدالله** وغیر او واظهار فقروپریشانی نمائیم واین‌سزاوار نیست بعدکه **جناب ملاعبدالله** شنید درحقشان دعافرمود .

منجمله المخدرة المکرمة **آمنه بیگم** زوجهٔ مولانا **محمدصالح** مازندرانی شارح کافی بنت مولی محمدتقی المجلسی و همشیره مولانا العلامة المجلسی ووالدهٔ **آقای محمد هادی** مترجم‌قرآن مجیدوصاحب‌تصنیفات کثیره

در فیض قدسی از ریاض‌العلماء نقل کرده که‌آن مخدره فاضله وعالمه ومتقیه بود و شوهرش ملامحمد صالح باغایت‌فضلیکه داشت‌گاهی حل بعضی از عبارات قواعد را از او سؤال میکرد و فرمود یکروز **جناب‌ملامحمدتقی** رفت‌بمنزل ودخترش الفاضلة‌المقدسة المجتهدة‌البالغة فی‌العلوم‌حدالکمال **آمنه بیگم** را طلبید فرمود من‌اراده‌کرده‌ام تراتزویج‌نمایم بمردیکه درغایت فقرومنتهای فضل‌وصلاح است واین‌موقوف‌است باذن‌شما

مخدره عرضکرد فقر عیب مرد نیست جناب **ملامحمد تقی** مجلس عالی ترتیب داد و مخدره

را تزویج فرمود **بمولا محمد صالح**

چون شب زفاف شد جناب **مولا محمد صالح** داخل شد برمخدره و برقع از صورت مخدره برداشت و جمال مخدره را دید رفت بگوشه حجره و حمد و شکر الهی را بجای آورد و مشغول مطالعه شد

اتفاقاً مسئلهٔ حلش بر اومشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آن مسئله را حل نماید مخدره آمنه بیگم بحسن فراستی که داشت ملتفت شد وقتی که مولی محمد صالح رفت بجهة تدریس مخدره مسئله را درکمال خوبی حل نمود و نوشت و گذارد درمحل مطالعهٔ زوجش

چون شب شد ملا محمد صالح نشست بجهة مطالعه دیدکاغذی آنجا افتاده برداشت دید مخدره مسئله را درکمال خوبی حل فرموده سجدهٔ شکر بجاآورد وتا صبح مشغول عبادت شد بشکرانهٔ این موهبت کبری جناب المولی محمد تقی بدامادش گفت اگر این زن پسند شما نیست غیر او را بشما تزویج کنم

عرض کرد مطلب این نیست که شما گمان کرده اید بلکه من درمقام شکر الهی باین موهبت عظمی وچنین زوجهٔ عالمه صالحه هرقدر خودرا بتعب اندازم درعبادت نمیتوانم یك ذره از این عنایت الهی را شکرگذاری نمایم

مخفی نماناد که دراین حکایت ازاینمخدره بمجتهده تعبیر شده

ومنجمله زینت اهل الفضل والاخلاص وشیخة الشیعة فاطمة المدعوة بست المشایخ چنانچه در **روضات الجنان** تعبیر فرموده معنی ست المشایخ یعنی سیده رواة اخبار ورئیسه نقلة الاثار وکنیهٔ اینمخدره **ام الحسن** بود بنت الشیخ الشهید السعید **ابوعبدالله محمدبن شیخ جمال الدین المکی** المدعو بالشهید الاول

ودر روضاتست که این مخدره عالمه وفاضله وفقیهه وعابده بود وخدمت والد ماجدش جناب شهید اول تلمذ نموده بود ووالدش ازاو مدح میکرد وامر میفرمود مردم را رجوع نمودن بآنمخدره درمسائل حیض واحکام نماز

و در مستدرکست که سید تاج الدین بن معیه استاد شهید اول اجازه داد باینمخدره و بوالد ماجد و به برادرش محمد وعلی

وهکذا فاسد بودن زوجه نیز درجات ومراتبی دارد واعلی درجات ومراتب فساد زوجه آنست که جاهله و بد اخلاق وغیر عفیفه باشد

چنانچه درکتاب من لا یحضره الفقیه ازحضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود اغلب اعداء المؤمن زوجة السوء

در تفسیر **علی بن ابراهیم** است که **هود** پیغمبر زارع بود و زراعتش را آبیاری میکرد قومش آمدند درخانه .. .ق الباب کردند عیالش آمد پشت در گفت شما کیستید ؟

گفتند ما اهل فلان بلد هستیم که زراعت های ما خشك شده آمده ایم که حضرت هود دعا کند وخداوند باران رحمت برما نازل فرماید

زن هود گفت اگر او مستجاب الدعوه میبود دربارهٔ خود دعا میکرد که زراعتش از خشکی نسوزد گفتند هود کجا است ؟

گفت در فلان موضع آن جماعت آمدند خدمت حضرت هود عرضکردند یا نبی الله زراعتهای ما از بی آبی خشك شده ازخدا بخواه که باران رحمت برما نازل فرماید

حضرت هود دو رکعت نماز کرد و دعا کرد و فرمود بروید بمنزلتان که باران برشما نازل شود عرضکردند یا نبی‌الله درب منزل شما رفتیم زنی آمد و بما چنین وچنان گفت

فرمود او عیال منست ومن از خدا خواسته‌ام که خداوند اورا باقی بدارد عرضکردند چرا چنین دعا میفرمائی فرمود بجهت آنکه خداوند مؤمنی را خلق نکرده مگر آنکه از برای او عدوی است که اورا اذیت میکند و اگر دشمن من کسی باشد که من مالك او باشم بهتر است که دشمنی باشد که او مالك من باشد .

ودرلئالی الاخبار است که جمعی رفتند درب منزل **شیخ ابوالحسن خرقانی** که او را دیدن نمایند چون دق‌الباب کردند عیالش آمد پشت درب گفت که را میخواهید ؟

گفتند شیخ را میخواهیم که از او دیدن کنیم عیالش آنچه نسبت بد بود بشیخ داد آنجماعت تعجب کردند گفتند خود شیخ کجا هست ؟ گفت رفته بیابان هیزم جمع کند آنجماعت آمدند به بیابان دیدند شیخ هیزم ها را بار بریك شیری کرده و خودش هم بالای آن هیزم ها نشسته و یك ماری‌هم در دست گرفته عوض تازیانه .

آنجماعت تعجب نمودند ازآنچه دیدند و از آنچه زنش در باره‌اش گفته بود مطلب را بشیخ عرضکردند که زنت دربارهٔ تو چنین و چنان گفت

شیخ فرمود من باین مقام نرسیدم مگر بصبر کردن و تحمل نمودن اذیتهای این عیال .

ودر جلد پنجم بحار ازکتاب قصص الانبیاء روایتکرده باسانید خود از حضرت باقر (ع) که فرمود در بنی‌اسرائیل مرد عاقل متمولی بود ویك زن عفیفه داشت و از او پسری خداوند مرحمت فرمود که شبیه بود باو درشکل و شمایل و یك زن غیر عفیفه داشت از اوهم دو پسر داشت چون وقت احتضارش رسید گفت اموال من مال یکی از شماها باشد چون از دنیا رفت هریك ازآن سه پسر مدعی شدند که من آن پسری هستم که پدر مالش را برای من داده با یکدیگر مخاصمه کردند پس ترافع نمودند خدمت قاضی اوگفت بروید نزد سه برادری که از **آل بنی‌غانم** هستنداز آنهاسؤال کنید .

رفتند نزد یکی ازآنها دیدند پیرمرد افتاده‌ایست ازاو سئوال کردند اوگفت برویدنزدبرادرم که اسن و اکبر از من است از او سؤال کنید آمدند نزد برادر وسطی دیدند مرد میانه سالی است گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است و ازاو سئوال کنید رفتند نزد او دیدنداو بنظر کوچکتر از هردو اینها هست تعجب کردند گفتند اولا از حال خود اینها سؤال کنیم سئوال کردند که شمارا بزرگتر ازآن دو برادر دیگر معرفی نمودندو حال آنکه از هردوی آنها کوچکتر بنظر ما هستید

گفت بلی اما برادر اولی که نزدش رفتید از هردوی ما سنش کمتر است لکن زوجه بداخلاقی دارد وصبر میکند باخلاق بد او و از ترس آنکه مبادا مبتلا ببلای اعظمی بشود که نتواند صبر برآن بکند و سوء اخلاق زوجه‌اش اورا این قسم پیر کرده واما برادر وسطی زوجه‌ای دارد که گاهی او را اذیت میکند وگاهی اورا مسرور میکند و اما من زوجهٔ دارم که همه اوقات مرا مسرور میکند وابداً مکروهی ازاو بمن نرسیده لذا شباب و جوانی من محفوظ مانده الخ

والحمدلله اولا وآخراً و ظاهراً و باطناً و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین

باب سوم

در اسم ولقب وكنيه و نسب وتاريخ ولادت

با سعادت و رحلت حضرت اميرالمؤمنين (ع)

ودر تعيين زوجات و اولاد و اقارب و حوارين و بعضى از تواريخ متعلقة بآن بزرگوا ودر ذكر قبور متبركهٔواقعه دركوفه ونجف اشرف وحوالىواطرافآن ودر اين باب مقدمه و دوازده فصل و يكخاتمه است

اما مقدمه

بدانكه اوصياء حضرت پيغمبر (ص) دوازده نفر بودندكه اول آنها حضرت اميرالمؤمنين على بن ابيطالب (ع) است وآخر آنها حضرت حجة بن الحسن (ع) است و علماء از براى انحصارعدد ائمه بدوازده مناسباتى بيان كردهاند .

منجمله آنكه اين عدد مطابق است با حروف لااله الاالله و با عدد حروف محمدرسول‌اللهص و باعدد حروف اميرالمؤمنين (ع) و با عدد حروف على بن ابيطالب (ع) و با عدد حروف بعضى از اسماءالحسنى و با عدد حروف محبهم فى‌الجنه و با عدد حروف عدوهم فى‌النار

ومنجمله آنكه اين عدد مطابقست با عدد نقباء بنى‌اسرائيل كه در سورهٔ مائده ميفرمايد « ولقد اخذالله ميثاق بنى‌اسرائيل و بعثنا منهم اثنى‌عشر نقيباً »

ودرمجمع‌البيان فرموده نقيب قوم مثل كفيل وضمين استكه ميشكافد اسرار را و از اين قبيل است نقاب‌المرئة ومناقبكه بمعنى فضائل است

ومنجمله آنكه اين عدد مطابق است با عدد اسباط بنى‌اسرائيل كه درسوره اعرافميفرمايد « وقطعناهم اثنتى عشرة اسباطاً امما و اوحينا الى موسى اذ استسقاه قومه ان اضرب بعصاك‌الحجر فانبجست منه اثنتاعشرة عيناً قدعلم كل اناس مشربهم »

در مجمع البيان فرموده و صحيح آنستكه اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبائل است در اولاد اسماعيل يعنى متفرق گردانيديم اولاد يعقوب را بدوازده فرقه چون اولاد يعقوب دوازده نفر بودند و از براى هريك از آنها اولاد و نسلى بود پس هرفرقهٔ از آنها سبط وامتى شدند

ومنجمله اينكه اين‌عدد مطابق است بابرجهاى‌آسمان وماههاى سال‌و باعدد ساعات‌شبو روز

ومنجمله آنكه پيغمبر (ص) فرمود الائمة من‌قريش‌و قريش لقب نضربن‌كنانه است وهركس از اولاد نضربن‌كنانه باشد او قرشى است

پس اول كسيكه متصف شد بصفت قرشى بودن جناب مالك بن نضر بن‌كنانه است كه‌جددوازدهم پيغمبر ص است چنانچه در مقدمهٔ كتاب گفته شد و مركز دائرهٔ شرافت وجود نازنين پيغمبر ص است كه ازاو سلسله قرشيه و سلسله امامت‌منفصل مشود و هريك مانند دو خطندكه از مركز محمدى ص

منفصل میشوندوهرگاه آخرخط خارج ازمرکز بطرف قرشی دوازده باشد لابدازطرف خط امامت هم دوازده خواهدبود چون محال استحو خط خارج از مرکز دائره بطرف محیط متفاوت باشد

فصل اول

دراسم ولقب کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنجناب **علی** است و اشهر القاب شریفه **امیرالمؤمنین** (ع) است و اشهر کنیه‌های آنحضرت **ابوالحسن** است

و در بعضی از روایاتست کـه چون حضرت امیرالمؤمنین ع متولد شد ابوطالب او را بسینه چسبانید ودست فاطمه بنت‌اسد راگرفت وبسوی ابطح آمدو نداکرد :

یارب یاذا الغسق الدجی   و القمر المبتلج المضیء

بین لنامن حکمك المقضی   ماذا تری فی‌اسم ذاالصبی

ناگاه مثل ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیك ابوطالب آمد ابوطالب او را هم نیز بسینهٔ خودچسبانید وبخانه برگشت چون صبح‌شد دید که لوح سبزیست ودرآن نوشته شده :

خصصتما بالولد الزکی   والطاهر المنتجب المرضی

فاسمه من شامخ علی   علی اشتق من العلی

پس ابوطالب اسم نور دیده‌اش را علی نامید و آن لوح را در زاویهٔ راست کعبه آویخت و چنان آویخته بود تا زمان هشام بن‌عبدالملك که‌اورا فرود آورد و بعداز آن‌ناپیدا شد

و والد ماجد آن بزرگوار ابوطالب بن عبدالمطلب است و والدهٔ ماجدهٔ جناب ابو طالب و جناب عبدالله پدر پیغمبر (ص) و جناب زبیربن عبدالمطلب فاطمهٔ بنت عمروبـن عائذبن عمران بن مخزوم بن‌یقظة بن مرة‌بن‌کعب است واسم جناب ابوطالب عمرانست و سایر اولادهای‌عبدالمطلب با این‌سه بزرگوار برادر وخواهر ابی‌بودند نه‌ابوینی

و والدهٔ ماجدهٔ حضرت امیر (ع) جناب فاطمهٔ بنت‌اسد بن‌هاشم بن عبد مناف است

و والدهٔ ما جدهٔ فاطمه نت اسد فاطمه بنت رواحة بن‌حجر بن‌عبدالله بن معیص بن وهب بـن ثعلبة بن وائلة‌بن عمروبن شهاب بن‌مهارب بن‌فهر است

وفاطمه بنت‌اسد باجناب ابوطالب دختر عم وپسرعم اصلی بودند واول هاشمیه ایست که در خانهٔ هاشمی‌اولاد آورد وپیغمبر (ص) اورا مادرخطاب میکرد

در امالی صدوق است وقتیکه امیرالمؤمنین (ع) خبر فوت والده‌اش را به پیغمبر (ص) عرضکرد پیغمبر (ص) فرمود اووالدهٔ من‌بود بعد عمامه و جامه‌اش راداد که‌فاطمه را بآنهـا کفن کنند وخود پیغمبر (ص) بجنازه‌اش نماز خواند وچهل تکبیر بجنازه‌اش گفت فرمود چون‌چهل صف ازملك بجنازه‌اش نماز خواندند و پیغمبر (ص) درقبر فاطمه بنت اسد خوابید واورا تلقین فرمود و دربارهٔ اودعا کرد

ودرمرآت العقول استکه جمیع امامیه اتفاق نموده‌اندبراسلام جنابابوطالب

وشیخ صدوق در رسالهٔ اعتقادیه میفرماید وروایت شده که جناب عبدالمطلب حجة الهی بود وجناب ابوطالب وصی‌ایشان بوده

ودر تاسع بحار درحق جناب ابوطالب فرموده « وقداجمعت الشیعة علی‌اسلامه وانه قدآمن

بالنبی فی‌اول الامر ولم‌یعبد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم واشتهر اسلامه مـن ملهب الشیعة حتی ان المخالفین کلهم نسبوا ذلک الیهم وتواترت الاخبار من‌طرق الخاصة والعامة فی‌ذلک وصنف کثیر من‌علمائنا ومحدثینا کتاباً مفرداً فی‌ذلک کما لایخفی علی من تتبع کتب الرجال»

و ابن‌ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی در بارهٔ حضرت ابیطالب فرموده : والذی ثبت عن‌ائمة الهدی وعن جمیع علماء اهل البیت انه‌کان مسلماً موحداً مصدقاً بوحدانیة‌الله و رسالـة نبیه چنانچه ازاشعار جناب‌ابیطالب هم‌معلوم میشود که‌فرمود :

ولقد علمت بان دین محمد   من خیر ادیان البریة دیناً

ودر مجالس المؤمنین ازجامع الاصول ابن‌اثیر جزری شافعی نقل‌کرده که گفت اجمع اهل‌البیت علی ایمانه واجماع اهل البیت حجة

ودر فصل نهم از باب اول گفته‌شد که‌جناب ابوطالب سه سال قبل از هجرت از دنیا رحلت فرمود درمکهٔ معظمه در حالتیکه سن شریفش زیاده بر هشتاد سال بود وقبر شریفش در مکهٔ معظمه درقبرستان معلی معروفست

وایضاً گفته شد که فاطمه بنت‌اسد درسال چهارم از هـجرت در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود لکن سن شریفشان راضبط نکرده‌اند وقبر شریفش علی‌الاصح در میان حرم ائمه بقیع است و معروف است

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

مرحوم مجلسی میفرماید مشهور بین محدثین ومورخین خاصه و عامه آنست که آنحضرت درروز جمعهٔ سیزدهم ماه‌رجب بعدازسی‌سال ازعام الفیل درجوف خانهٔ‌کعبه متولد شد

و شیخ طوسی در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق (ع) روایتکرده کـه ولادت با سعادت آن بزرگوار روز یکشنبهٔ هفتم ماه‌شعبان واقع‌شد وقول اول اشهراست انتهی

ودر باب‌اول گفته‌شد که‌مختار درتاریخ ولادت حضرت پیغمبر (ص) آنست که حضرت در عام‌الفیل متولد شد

پس بنابر این هنگام تولد حضرت امیر (ع) ازسن شریف حضرت پیغمبر (ص) سی سال وسه ماهو بیست و شش روز گذشته بوده تقریبا چون ظاهر آنست که ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) دررجب بعداز سنهٔ‌سی ازولادت حضرت رسول (ص) بوده

ودر مصباح المتهجدین از ابن عیاش نقل فرموده که در آنحال حضرت رسول (ص) بیست وهشت ساله بود

ودر بحار ازمناقب موفق خوارزمی نقل میکند که‌متولد نشد درجوف خانهٔ کعبه قبل ازحضرت امیر (ع) احدی ودرآنوقت ازسن‌شریف پیغمبر بیستو هشت سال گذشته بود لکـن‌نزد مشهور اصح همان قول اولست

و این فضیلت ولادت در جوف کعبه ازخصائص حضرت امیر (ع) است چون اشرف اماکـن حرم‌الله است واشرف‌بقاع حرم مکه معظمه است و اشرف مواضع مکهٔ معظمه مسجد الحرام است واشرف مواضع مسجد کعبه است

پس امیرالمؤمنین (ع) در سید ایام‌که روز جمعه باشد در شهر حرام‌کـه ماه رجب باشد در

جوف بیت‌الله الحرام متولدنشدوسوای امیرالمؤمنین(ع)در آن‌مکان‌شریف کسی‌متولد نشده

و نعم ماقال حجةالاسلام الحاج سیداسمعیل الشیرازی(ره) :

ان یکن یجعل‌الله البنون	وتعالی الله عما یصفون
لاعزیر ولالاابن مریم	فولیدالبیت‌احری‌ان‌یکون(۱)

وقال السیدالداماد قدس‌سره :

در کعبه قل تعالوا ازمام‌که زاد	از بازوی باب حطه خیبر که‌گشاد
بر ناقهٔ لایؤدی الا که نشست	بردوش شرف پای‌گرامی که نهاد

وله :

در برحلهٔ علی نه چونست ونه‌چند	در خانهٔ حق‌زاده بجانش سوگند
بی فرزندی که خانه زادی دارد	شك‌نیست‌که باشدش بجای فرزند

وله:

گویند که‌نیست قادر ازعین کمال	بر خلقت شبه خویش حق متعال
نزدیك شدآنکه رنك امکان‌گیرد	درذات علی صورت این امر محال

وحکیم سنائی گفته:

اسدالله در وجود آمد	در پس پرده آنچه بود آمد

وسیدحمیری فرموده :

ولدته فی حرم الاله وامنه	والبیت حیث فنائه والمسجد
بیضاء طاهرة الثیاب نقیة	طابت وطاب ولیدها والمولد
فی‌لیلةغابت‌نحوس‌نجومها	وبدت مع‌القمر المنیر الاسعد
مالف‌فی‌خرق‌القوابل‌مثله	الاابن آمنة النبی محمد (ص)

فصل سوم

در تاریخ رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع) و اشاره اجمالیه بذکر قاتل آن بزرگوارومدفن‌شریفشان:ولابداست‌دراین‌مقام‌ازذکرسه‌امر

امراول‌درتاریخ رحلت‌آن‌بزرگوار

علامهٔ مجلسی میفرماید مشهور میان علماء شیعه آنستکه آن‌حضرت در شب جمعهٔ نوزدهم‌ماه مبارك رمضان دروقت طلوع‌فجر صادق ضربت بفرق نازنینش خورد از دست **عبد الرحمن‌بن ملجم مرادی** بمعاونت **وردان‌بن خالد** و **شبیب‌بن بجره واشعث‌بن قیس** و **قطامهٔ بنت اخضر** علیهم لعنة الله و چون ثلثی از شب بیست و یکم ماه رمضان درگذشت روح مقدسش برياض قدس پرواز نمود

واقوال نادره دیگر هم هست و مشهور آنستکه عمر شریف آن‌حضرت در وقت‌رحلت شصت و سه سال بوده

وازحضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی (ع) روایتکرده اند که عمر شریفشان شصت و پنجسال بود انتهی

مخفی نماناد که مشهور بلکه شاید متفق علیه باشد که رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

(۱)لولی‌البیت حقاً ولداً (ج)

در ماه مبارك رمضان سنهٔ چهلم ازهجرت بود

پس این اختلاف در سن مبارك آن حضرت منشأش همان اختلاف در تاریخ ولادتست که درفصل دوم گفته شدنه آنکه درسنهٔ رحلت اختلافی باشد

پس حاصل آنچه مشهور است در باب ولادت و رحلت حضرت پیغمبر (ص) ودر باب ولادت و رحلت حضرت امیر (ع) آنستکه علی‌المشهور درحین ولادت حضرت امیر (ع) از سن شریف حضرت پیغمبر (ص) سی‌سال وسه ماه وبیست وشش‌روز گذشته بود تقریباً و درحین بعثت حضرت رسول(ص) از سن شریف آن حضرت ده سال و چهارده روز گذشته بود و در حین هجرت حضرت پیغمبر (ص) از سن شریف حضرت امیر (ع) بیست و دوسال و هفت ماه و هفده روز گذشته بود تقریباً وگفته‌شد که از بعثت شریف تا هجرت مقدس دوازده سال وهفت ماه و سهٔ روز بوده و در روز رحلت حضرت پیغمبر (ص) از سن شریف حضرت امیر (ع) سی و دو سال و هفت ماه و چهارده روز گذشته بود تقریباً چون گفته شد که‌از هجرت مقدسه تاروز رحلت حضرت پیغمبر ده سال الا سه روز بودتقریباً و از روز رحلت پیغمبر تاروزرحلت‌حضرت امیر (ع) بیست و نه سال و شش ماه و بیست و سه روز بوده‌تقریباً چون گفته شدکه‌ظاهراً رحلت حضرت رسول (ص) در بیست و هشتم ماه صفر سنهٔ یازده هجری بوده ورحلت‌حضرت امیر(ع) دربیست ویکم رمضان‌سنهٔ چهل هجری بوده

پس از سن شریف حضرت امیر(ع)در حین رحلت شصت و دوسال و دوماه و هفت روزمیگذرد تقریباً و در این مدت که حضرت امیر (ع) بعد از پیغمبر (ص) در دنیا بود بیست و چهار سال و نه ماه و بیست روز خلفاء ثلاثه خلافت نمودند باین کیفیت که دو سال و چهارماه **ابابکر** خلافت نمود باآن سه‌روزیکه ازرحلت پیغمبر (ص) گذشته بود که خلیفه شد چون **درمصباح المتهجدین** است که‌روز بیست و هفتم جمادی‌الاخر سنهٔ سیزده ابابکر از دنیا رحلت‌کرد وده سال وشش ماه ودوروز عمر بن‌الخطاب خلافت‌نمود.

ودرزادالمعاد است که روز بیست و نهم ذیحجة الحرام سنهٔ بیست وسوم هجری **عمر** ازدنیا رفتوبعداز عمر یازده سال و یازده ماه و هیجده روز **عثمان** خلافت نمود با آن‌سه روزیکه بعد از عمر **عثمان‌بن‌عفان** خلیفه شد

ومرحوم مجلسی ازکتاب عددالقویه علی‌بن یوسف‌بن مطهر الحلی نقل فرموده که در هیجدهم ذی‌الحجة الحرام سنهٔ سی و پنج هجری عثمان کشته شد درسن هشتاد و دوسالگی و او را در بقیع دفن‌کردند الباقی از مدت زندگانی حضرت امیر (ع) بعد از پیغمبر (ص) چهارسال و نه ماه و سه روز بود تقریباً که حق بمرکز قرار گرفت و خلافت ظـاهر به منتقل شد بحضرت علی‌بن ابیطالب «ع»

امردوم دراشاره اجمالیه بذکر قاتل آن‌بزرگوار

بدانکه حاصل آنچه معتمدین از مورخین نوشته اند آنستکه **عبد الرحمن‌بن ملجم مرادی وبرکةبن عبدالله** و دادویه این‌سه تن از خوارج بودندو بجنك نهروان نرفته‌بودند و هریك‌بعهده گرفتند که یکنفر را بقتل برسانند عبدالرحمن‌بن ملجم مرادی بعهده گرفت قتل امیرالمؤمنین (ع) را وبرکةبن عبدالله بعهده‌گرفت کشتن معویةبن ابی‌سفیان‌را و دادویه غلام عمروبن‌بکر تیمی‌بعهده گرفت قتل عمروبن العاص را وقرارگذاردند وقت نماز صبح نوزدهم ماه مبارك رمضان هرسه اقدام نمایند برآنچه عهده گرفته‌اند.

پس برکة بن عبدالله در لیلهٔ موعود رفت بمسجد شام وشمشیری بمعاویة بن ابی سفیان زد و قدری از گوشت پای معویه ازاستخوان جداشد بعداورا گرفتندو بشکرانهٔ مژده‌دادن بقتل امیرالمؤمنین (ع) معویه اورارها نمود

و دادویه در لیلهٔ موعود رفت بمسجد مصر و در آنشب بعلت مرضی که عارض عمر وعاص شده بود خود بمسجد نیامد و خارجة بن‌ابی حنیفه را که قاضی بلد بود بجای خود بنماز فرستاد و دادویه اشتباهاً اورا بقتل رسانید اهل مصر اوراگرفتند ودرعوض قاضی کشتند

و اما عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنةالله علیه در کوفه بمنزل قطامهٔ ملعونـهٔ بنت اخضر بود واوزنی بود بسیار صبیح المنظر وپدر وبرادرش از خوارج بودند و در جنگ نهروان بدست مسلمین کشته شده بودند قطامهٔ ملعونه مزاوجت خود را بابن ملجم مرادی وعده نمود بکابین قتل امیرالمؤمنین (ع)

و ابن ملجم بامجاشع بن وردان وشبیب بن بجره واشعث بن قیس که هرچهار نفر ازخوارج بودند ودرکشتن حضرت امیر (ع) بایـکدیگر مواضعه نموده بودند درشب نوزدهم مـاه مبارك رمضان سنهٔ چهلم ازهجرت بمسجد کوفه حاضرشدند امیرالمؤمنین (ع) آمد میان‌مسجد ومشغول‌نماز شد چون سراز سجدهٔ رکعت اول برداشت شبیب بن‌بجره فریاد زد یاعلی لله‌الحکم لالك‌ولالاصحابك پس شمشیرش رافرود آورد بطاق مسجد فرود آمد ناگاه عبدالرحمن ملجم فریاد زدیاعلی‌لله الحکم لالك ولالاصحابك شمشیرش‌رافرود آورد بفرق نازنین حضرت امیر (ع) وارد شدبهمان موضعی که شمشیر عمرو بن عبدود وارد شده‌بود

پس آن زرگوار فرمود فزت‌برب‌الکعبة .

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که‌ابن ملجم ملعون را صبح روز بیست ویکم بامر حضرت امام حسن ع بجهنم فرستادند بهمان قسم که حضرت امیرالمؤمنین ع وصیت فرمود و اینکه نزد عوام معروفست که‌روز بیستو هفتم کشته شداصلی‌ندارد

واشعث بن قیس همان ملعونیست که مخالفت نمود امیرالمؤمنین ع را ونصب کرد **ابوموسی اشعری** را بـرای حـکمیت بین لشکر حضـرت امیر ع ولشکر معویه وباین سبب فتنهٔ خـوارج بـر پا شد

ودر اصول کافی از حضرت صادق ع روایت میکندکـه اشعث بن قیس شریك شد درقتل حضرت امیر ع و دخترش جعده مسموم نمود حضرت مجتبی (ع) راو پسرش محمد شریك شد درقتل حضرت سیدالشهداء (ع) وزوجهٔ اشعث ام‌فروه خواهر ابی بکر بن‌ابی قحافه بود و اشعث چهل‌روز بعداز شهادت حضرت امیر (ع) بدرك واصل شد

امرسوم دراشاره اجمالیه بمدفن شریف آنحضرت

علامه مجلسی ره در بحار الانوار میفرماید اجماع شیعه و متواتـر نزد ایشانست خلفا عن سلف‌تا میرسد بائمهٔ اطهار (ع) که امیرالمؤمنین ع مدفونـست درغری در همین موضعیکه‌فعلا معروفـست نزد خواص‌و عوام لیکن دربعضی از ازمنه بین‌مخالفین فی‌الجمله اختلافی بوده وسبب‌این اختلاف مخفی بودن قبر شریف بوده ومعروف نبود مگر نزد خاص الخاص از شیعه تازمان سفاح که حضرت صادق ع وارد شد بحیره بس‌ظاهر نمود قبر مقدس را برای شیعیان و از آنروز تااین زمان مزار کافه شیعه است

و مرحوم سید اجل عبدالکریم بن احمد بن طاوس کتابی نوشته در تعیین قبر شریف حضرت

امیرالمؤمنین ع مسمی به فرحة الغری ودرآن کتاب اخبار متواتره در اینخصوص جمع فرموده انتهی حاصل ما فی البحار

ودر کلمهٔ طیبه از ارشاد القلوب دیلمی از عبدالله بن حازم روایتکرده گفت روزی باهرون از کوفه بیرون شدیم بجانب غریین پس آهوانی رادیدیم، بازها وسگان شکاری رابجانب آنها روانه کردیم ساعتی آهوان را دوانیدیم آهوان پناه بردند به پشتهٔ بازها وسگان معلم برگشتند رشید متعجب شد

پس آهوان از پشته بیرون آمدند دو دفعه بازها وسگان رابسوی آنها مراجعت دادند دفعهٔ دیگر نیز آهوان پناه بردند رشید خیلی تعجب کرد گفت بروید بجانب کسیکه عمرش ازهمه بیشتر است او راحاضر کنید

پس پیرمردی را از بنی‌اسد آوردند رشید گفت خبر بده مرا که این پشته چیست پیرمرد گفت خبرداد بمن پدرم ازپدرانش که در این پشته قبر حضرت علی بن ابیطالب ع است وخداوندآنراحرم قرار داده هیچ چیز باوپناه نمیبرد مگراینکه در امانست .

و بروایت ابن خلکان پیرمرد گفت پدرم مرا باین موضع میآورد و زیارت میکرد و میگفت من باحضرت صادق ع بزیارت این مکان آمدیم و آنجناب میفرمود من با پدرم حضرت باقر (ع) بزیارت اینمکان آمدیم وپدرم حضرت باقر میفرمود من با پدرم حضرت علی بن الحسین ع بزیارت اینمکان آمدیم وعلی بن‌الحسین میفرمود من باپدرم حسین بن علی (ع) بزیارت اینمکان آمدیم و حسین بن‌علی میفرمود در اینمکان موضع قبرامیرالمؤمنین ع است

پس هرون فرود آمد از اسب خود وآب طلبید و وضو گرفت ودر آن پشته نماز کرد و دعا کرد و گریست و خود را به خاك مالید و امر کرد قبهٔ درآنجا بنا کنند که چهار در داشته باشد

ومحدث قمی نقل کرده که بعضی گفته‌اند که‌رشید امر کرد از خشت پخته بنائی برقبر آنحضرت نهادند وازطین احمر قبهٔ براو زدند واز پس اوالناصر لدین‌الله کرة بعد کرة بزیارت قبر مطهر آنحضرت رفت ومستنصر عباسی ضریحی ساخت

واز ابن خلکان نقلکرده که اول اساسی که‌بر قبر مقدس حضرت امیر (ع) واقع شد بنای رشید بودو امر کرد آنموضع‌را تحجیر کنند ودرایام دولت سامانیه وبنی حمدان دربنای آن‌ازدیادی شد ودر ایام دیالمه وبنی بویه امرآن بالاگرفت وعضدالدوله دیلمی (ره) تعمیر مشهد شریف‌نمود وخدمت نیکوئی بعمل آورد انتهی

و در تاریخ گزیده است‌که مشهد امیرالمؤمنین ع وحسین ع و باروی مدینه را عضدالدوله دیلمی ساخت وعاقبت بمرض‌صرع در گذشت وبمشهد امیرالمؤمنین علی دفن‌شد

ومخفی نماناد که جهت اختفاء قبر مقدس آنحضرت خوف از خوارج و دشمنان بود که مبادا نبش قبرکنند واهانتی بجسد مطهر بنمایند لکن خوارج تلافی از جسد مطهر فرزندش حضرت سید الشهداء ع نمودند

ودر دارالسلام است که چون سلطان مراد که ازسلاطین آل عثمانست مشرف شدبزیارت نجف‌اشرف درسرچهارفرسخی که‌چشمش بقبهٔ شریفه‌افتادازاسب‌پیاده‌شدامراء دولت‌ازسبب پیاده‌شدنش سئوال کردندگفت چون‌چشمم بقبهٔ‌شریفه افتاداعضایم بلرزه‌آمد بحیثی که‌قدرت‌سواری نداشتم‌لذا پیاده شدم گفتند راه دوراست خوبست تفأل نمائید بقرآن مجید تفأل نمود وقرآن مجیدرا باز کرد اول

صفحه آمد «فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی»

پس پیاده باپای برهنه رفت تامشرف شد بحرم مطهر حضرت امیر ع چون چشمش بموضع دوانگشت مبارك افتاد سؤال کرد از حکایت او بجهتش نقل کردند قصهٔ مرة بن قیس را پس یکی از دشمنان گفت این از جعلیات روافض است واصلی ندارد.

پس **سلطان مراد** گفت ازخود حضرت میخواهم ظهور کذب وصدق اورا چون روز دیگر شد مطلب گویا باو منکشف شد و امر کرد زبان آن مردرا قطع کردند.

قصهٔ مرة بن قیس چنانچه در **دار السلام** از عالم جلیل **سید نصر الله حائری** نقل کرده آنستکه مرة بن قیس مردکافری بود مال وخدم وحشم زیادی داشت یکروز صحبت آباء اجدادطایفه اش شد گفتند تمام آنها را علی بن ابیطالب «ع» بقتل رسانیده سؤال کرد که قبر علی بن ابیطالب ع کجاست گفتند بنجف اشرف آنملعون با دو هزار سوار و چند هزار پیاده آمد. بسمت نجف اشرف بعد از شش روز که با اهل نجف محاربه نمود داخل بلد شد و آن خبیث رفت میان روضهٔ مقدسه گفت یاعلی تو پدران و اجداد مرا کشتی و قصد کرد که قبر مطهر را نبش کند پس دوانگشت مثل ذوالفقار از میان ضریح مطهر بیرون شد و بکمر آن ملعون زد و او را دونیم کرد و آن دونیم همان ساعت سنك سیاه شد اهل نجف آنهارا بردند و پشت شهر انداختند که هرکس بزیارت نجف میرفت آنهارا لگد میکرد و از خواصش این بود که هیچ حیوان براو نمیگذشت مگر آنکه براو بول میکرد بعد بعضی ازجهال اورا بردند بمسجد کوفه و بمرور ایام ازبین رفت یکی ازعلماء فرمود خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبة المقدسة وابطل هذه المعجزة الباهرة

وگنبد مطهر نجف اشرف را نادرشاه طلانمود وزنجیر طلارا ازسقف ایوان آویزان کرد درحدود سنهٔ هزاروصدوپنجاه ونه .

و در **انوار العلویه** است وقتیکه نادرشاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر (ع) بشود جرئت نکرد امر کرد زنجیر طلائی بگردنش بیندازند و اورا مثل سك بکشند وببرند بدرب صحن مقدس احدی جرئت نکرد که اقدام باین عمل بنماید ناگاه دیدند شخصی از بیابان آمد وزنجیر طلا رابگردن نادر انداخت واو راکشید بدرب صحن مقدس نادرشاه مشرف شدوزیارت کرد وبرگشت بعد هرقدر تجسس کردند که آنشخص را بیابند یافت نشد ووقتیکه گنبد مقدس را تذهیب نمودند سؤال کردند از نادر که فوق قبهٔ مقدس چه نقش کنند

گفت نقش کنید **یدالله فوق ایدیهم**

فردای آنروزوزیر نادرشاه گفت سلطان سواد نداشته واین کلام بزبانش الهام شده واگرقبول ندارید ازاو سؤال کنید سؤال کردند که چه فرمودید نقش کنیم درفوق قبهٔ مقدسه ؟

گفت همان چیزی که دیروز گفتم

بعد گفتند بمنارهٔ شریفه چه نقش کنیم ؟ چهارمرتبه گفت **الله اکبر** وقتیکه میرزامهدیخان نظر کرد باعداد این حروف دید مطابقست باتاریخ مناره

ودر سنهٔ هزار ودویست وچهار بامر **محمدشاه اخته** درطهران ضریح نقرهٔ ساختند وتقدیم آستان مقدس حضرت امیر(ع) نمود

ودر سنهٔ هزار ودویست وشش **ایضاً محمدشاه** امر کرد که گنبد مطهر حضرت سیدالشهداء ع راطلا کردند

درغایةالامال(۱) محدث قمی از کتاب‌فلك‌النجاة عالم‌جلیل‌آقا سید مهدی‌قزوینی نقل فرموده که گفت شنیدم ازمشایخ خود که ثقه بودند یك نفس کشیدن نزد امیرالمؤمنین(ع)معادلست باعبادت‌چهارصدسال

و نیز ازمزار علام‌فهام شیخ خضر نقل فرموده که ازحضرت رضا(ع)روایت‌شده که‌یك‌روز درجوار امیرالمؤمنین (ع) بودن بهتراز‌عبادت هفتصدسال تمام‌و بیتوته نزد قبرحضرت امام حسین ع مقابل عبادت هفتادسالست انتهی،

فصل‌چهارم

درذکرزوجات محترمات حضرت‌امیر(ع)

بدانکه مسلم و معلومست که مقدم از همهٔ زوجات آنحضرت و افضل و اشرف آنها صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء(ع) میباشد وحالات این‌مخدره اجمالا درباب دوم‌گفته شد

و در بحار ازخزازقمی روایتکرده که پیغمبر(ص) درحیوة خدیجهٔ‌کبری زوجهٔ دیگر اختیار نفرموده نه‌حره و نه امه وهمین‌قسم بود امیرالمؤمنین (ع) درحیوة فاطمهٔ زهراء (ع)

و در تهذیب ازابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) روایتکرده که خداوند حرام فرمود زنهارا بامیر(ع) مادامی که فاطمه‌زهراء درحیوة بود

ابوبصیر عرضکرد چگونه ؟ فرمود چون فاطمهٔ زهراء طاهره بود و حیض نمیدید انتهی

الثانیه جناب امامه بنت ابی العاص والدهٔ مکرمه‌اش زینب دختر حضرت رسول(ص) بود و جناب زینب خواهر ابوینی حضرت زهراء بود چنانچه جناب خدیجهٔ کبری خواهر ابوینی هاله مادر ابی‌العاص بود

پس جناب زینب‌وابی‌العاص دخترخاله و پسر خالهٔ یکدیگر بودندوامیرالمؤمنین(ع)این‌مخدره‌را حسب‌الوصیت فاطمهٔ زهراء تزویج نمود

ودر بحار ازکتاب قوت‌القلوب روایت کرده که حضرت امیر (ع) نه شب بعد از وفات صدیقهٔ طاهره امامه‌را تزویج نمود

و در اصابه ابن‌حجر عسقلانی است که تزویج امامه سه شب بعداز رحلت حضرت صدیقهٔ طاهره علیها السلام بود

وفی الصحیحین‌ان النبی کان یصلی وهو حامل امامة بنت زینب و ابی‌العاص‌بن ربیع انتهی

الثالثه خوله بنت جعفربن قیس المشهورة بالحنفیة واو از اولاد بکربن‌وائل است ودرخلافت ابی‌بکر این‌مخدره اسیرشد

ودرتاسع بحار از خرائج روایتکرده که حاصل بعضی از فقراتش اینست که جابربن یزید جعفی ازجابربن عبدالله انصاری روایتکرده که گفتوقتیکه اسراء **یمامه** را واردنمودندبه **ابی‌بکر** درآنها بود **خوله حنفیه** چون چشم خوله بجمعیت افتاد روکرد بقبر مقدس پیغمبر (ص) و ناله‌کرد وصدارا بگریه بلند کرد عرضکرد السلام‌علیك یارسول‌الله‌وعلی اهلبیتك‌من بعدك هؤلاء‌امتك‌سبونا‌سبی النوب والدیلم والله ماکان‌لنا من‌ذنب الاالمیل باهل بیتك

آنوقت روکرد بجمعیت فرمود شماچرا مارا اسیر کردید و حال‌آنکه ما اقرار داریم بشهادت لااله‌الاالله‌محمد رسول‌الله (ص)

گفتند چون شمازکوة نمیدهید فرمود بر فرضی‌که مردها زکوة نمیدهند ما زنها چه تقصیر

---

۱ منتهی الامال است (۱)

داریم ازجوابش عاجز شدند

پس **طلحه وخالد** هریك جامهٔ انداختند بجانب او

فرمود من برهنه نیستم که‌جامه بجانب من انداختید گفتند مقصود آنست که هرکدام زیادتر بدهد تراباو بدهند

فرمود والله کسی مالك من‌نمیشود وکسی مرا بزوجیت اختیار نخواهد کرد مگر کسیکه خبر بدهد که‌من دراول ولادتم‌چه سخن گفتم

مردم متحیر شدند و زبانهایشان لال شد **ابوبکر** گفت چه شد شما را گفتند بجهت مطلبی که ازاین زن شنیدیم

ابوبکر گفت چون این زن سیدهٔ قوم خود هست و چنین روزی را ندیده لذا مبهوتست و نفهمیده سخن میگوید

جناب حنفیه گفت والله ماقلت‌الاحقاً وقسم بحق صاحب این‌قبر که دروغ نگفتم و سکوت‌کرد پس طلحه وخالد جامه‌های خودرا برداشتند وجناب حنفیه درگوشه مجلس نشست

پس امیر المؤمنین (ع) وارد شد و قصه را بجهت آن بزرگوار نقل کردند فرمود حنفیه صادقه است و سخن حنفیه را در وقت ولادتش نقل فرمود وگفت این نوشته است در لوحی که با خود حنفیه است

پس جناب حنفیه لوح رابیرون آورد دیدند مطلب همانست که امیرالمؤمنین (ع) فرموده بدون کم وزیاد

ابابکر گفت خذها یااباالحسن بارك‌الله لك فیها الی‌آخر الروایة

و در مقاصد العلویه است که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند وقتیکه از مادر زائیده شدی ندا کردی لااله‌الاالله محمد رسول‌الله عما قلیل سیملکنی سید سیکون له‌ولد منی

پس مادرت همین سخن‌را در لوحی از رصاص نوشت واورا دفن کرد در همان موضعی که از مادر زائیده شدی ودرآن شبیکه مادرت خواست ازدنیا برود وصیت کرد بتوباین امر و چون وقت اسیری توشد همی نداشتی مگر آنکه همان لوح رادست آوری پس توآن لوح راگرفتی وبیازوی راست خود بستی آن لوح رابده که من‌صاحب‌آن لوح هستم و من پدر آن پسر هستم که اسمش محمد است الخ .

الرابعه جناب ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعه که از قبیلهٔ بنی الکلاب بود واز این جهة بود که‌در کربلا وقتیکه شمر ملعون که از قبیلهٔ بنی الکلاب بودامان خط از ابن زیاد برای حضرت اباالفضل العباس وبرادرانش‌آوردفریاد زد «این‌بنواختی» ومقصودش اولاد ام‌البنین بود که اطلاق بنو اختی کرد

در عمدة الطالب است که امیرالمؤمنین ع ببرادرش عقیل فرمود برای من زنی خطبه کن که برادرانش از شجعان عرب باشند که‌من اورا تزویج نمایم وبرای من یك‌پسر شجاعی بزاید چون جناب عقیل عالم باحساب وانساب عرب بود عرضکرد **ام‌البنین کلابیه** را تزویج فرمائید که در میان قبایل عرب کسی‌شجاع‌تر از پدران او نیست حضرت امیر (ع) هم آن مخدره را تزویج فرمود

الخامسة اسماء بنت عمیس که اول زوجهٔ جناب جعفر بن ابیطالب بود و از او سه پسر آورد **اول** جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت‌علی (ع) **دوم** عون **سوم** محمد

و این‌سه پسر درحبشه متولد شدند وبعد که جناب جعفر در موته شهید گردید ابی‌بکر بن

ابی قحافه اسماءرا تزویج نمود وجناب محمدبن ابی بکر ازاومتولدشد و بعدازرحلت ابو بکر حضرت امیرع اورا تزویج نمود وجناب یحیی متولد شد و نسب جناب اسماء درباب اول درمقام ذکر جناب میمونه زوجهٔ حضرت پیغمبر(ص) گفته شد

السادسه لیلی بنت مسعودبن خالدالدارمیة التمیمیه .

السابعه ام السعیدبنت عروةبن مسعود الثقفی عمه جناب لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعودالثقفی زوجه حضرت سیدالشهداء(ع)

الثامنه محیاة بنت امرء القیس بن عدی الکلبیة و این غیر امرء القیس بن عابس است که از شعراء معروف بود

در **اصابه** استکه امیرالمؤمنین «ع» ملاقات فرمودند **امرء القیس بن عدی** را و فرمود من علی بن ابیطالب پسرعم پیغمبر هستم و اینها پسران من هستند ازدختر پیغمبر(ص) وما میل کردیم در مزاوجت باتو

پس امرءالقیس دخترش محیاة را تزویج نمود باامیرالمؤمنین «ع» و ازاو دختری آورد که درصغیری ازدنیا رفت ودخترش **سلمی** راتزویج نمودبحضرت امام حسن «ع» ودخترش رباب راتزویج نمود بحضرت سیدالشهداء«ع»

التاسعه صهباء بنت عبادبن ربیعه

العاشره ام حبیبه بنت ربیعه .

ودر **منتهی الامال** استکه از این زوجات مکرمات حضرت امیر «ع» چهارزن بعداز رحلت حضرت امیر «ع» حیوة داشتند جناب امامه وجناب ام البنین و جناب لیلی التمیمیه و جناب اسماء وبقیهٔ زوجات درحیات حضرت امیرالمؤمنین«ع» ازدنیارحلت نمودند و بعدازحضرت امیر«ع» این مخدرات شوهری اختیار نکردند

حتی نقل شده که مغیرةبن نوفل وابوالهیجاء بن ابی سفیان بن حارث خواستار تزویج امامه شدند آن مخدره ازحضرت امیرالمؤمنین «ع» حدیث کرد که فرموده جایز نیست زنان انبیاء واوصیاء را بعدازایشان کسی تزویج نماید

فصل پنجم

درذکر اولاد امجاد حضرت امیرالمؤمنین (ع)

بدانکه در عدداولاد آن بزرگوار اختلافست واصح چنانچه درارشاد **شیخ مفید** استآنستکه آن بزرگوار بیست وهشت اولاد داشتند دوازده پسر وشانزده دختر :

اول ازآنها که اکبر اولادهای آنحضرت بود حضرت امام حسن مجتبی«ع» بود

دوم حضرت امام حسین«ع»

سوم حضرت محسن

چهارم حضرت زینب الکبری

پنجم حضرت ام کلثوم الکبری واین پنج بزرگوار از حضرت صدیقهٔ کبری فاطمه زهراء «ع» متولدشدند واحوالات حضرت امام حسن«ع» درباب چهارم واحوالات حضرت سید الشهداء در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله واحوالات جناب محسن وحضرت زینب و حضرت ام کلثوم در باب دوم گفته شد .

ششم جناب محمد بن الحنفیه والدهٔ ماجده شان خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه است المکنی باابوالقاسم و این بزرگوار بعداز حضرت امام حسن ع وامام حسین ع اکبر ذکور از اولاد حضرت امیرالمؤمنین ع بودند

و در عمدة الطالب است که ایشان درماه ربیع الاول سنهٔ هشتاد ویك از دنیا رحلت فرمود درسن شصت و پنجسالگی انتهی

بنابراین ولادتشان درسنهٔ شانزده هجری بوده و فرموده لم یجتمع اسم رسول‌الله و کنیته لاحدغیره والدهٔ ماجده‌اش خوله است المعروفة بالحنفیه وجماعت کیسانیه او را مهدی آخرالزمان میدانند ومیگویند آن بزرگوار در کوه رضوی غایب شده وبعضی از کیسانیه اعتقادشان این بود که بعد ازامام حسن وامام حسین ع اوخلیفه بود

و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل میکند قال و اما محمد الحنفیه فقداقر الصادر والوارد والحاضر والبادی انه کان واحد دهره ورجل عصره وکان اتم الناس تماماً وکمالا انتهی

و از آن بزرگواردرغزوه صفین شجاعتهای نمایانی بروز کرد

و در کشف الغمه است که بجناب محمد گفتند که پدر بزرگوارت ترا بمیدان روانه میکند وبخل میکند در فرستادن حسن وحسین را بمیدان جنگ ، فرمود « هما عیناه وانا یده والانسان یقی عینیه بیده »

و مرتبهٔ دیگر این سخن رابوی گفتند فرمود اناولده وهما ولدا رسول‌الله (ص) و سابقاً گفته شد که قبر ایشان در بقیع یادر طائف است

هفتم و هشتم و نهم و دهم جناب عباس و جعفر وعثمان و عبدالله این چهار بزرگوار از جناب ام البنین بنت حزام بن خالد متولد شدند وهر چهار نفردر کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند واحوالات والدهٔ ماجده‌شان و کیفیت شهادتشان وبعضی از فضائلشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله

یازدهم جناب یحیی بن علی ع والدهٔ ماجده‌اش اسماء بنت عمیس بود

و در مناقب است که این بزرگوار درحیات حضرت امیر ع ازدنیا رفت

دوازدهم وسیزدهم جناب محمد الاصغر المکنی بابی‌بکر و جناب عبیدالله والدهٔ ماجدهٔ این دو بزرگوار لیلی بنت مسعود الدارمیة التیمیه است

ودر ارشاد است که این دو بزرگوار هم در کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند و کیفیت شهادتشان درباب پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه از اولادهای حضرت امیرالمؤمنین ع که در کربلا شهید شدند اسم پنج نفررا ذکر میکند جناب عباس وجعفر وعثمان و عبدالله ومحمد را واسم عبیدالله برده نشده

چهاردهم وپانزدهم جناب عمرالاطرف وجناب رقیه و این دو توأمین متولد شدندوالدهٔ ماجده‌شان ام حبیبه بنت ربیعه است

اما جناب عمر الاطرف در تذکرهٔ سبط بن جوزی است که آنجناب هشتاد و پنجسال زندگانی کرد ونصف میراث امیر المؤمنین (ع) را حیازت نمود شخص فاضلی بود و تزویج کرد اسماء بنت عقیل بن ابیطالب را پس متولد شد ازاو محمد و موسی وام حبیب وجناب عمر الاطرف ازتمام پسرهای امیرالمؤمنین ع کوچکتر بودو بعداز تمام اولادهای آنحضرت ازدنیا رفت

ونسل حضرت امیرالمؤمنین (ع) در اولاد ذکور از پنج نفرباقی ماند از حضرت مجتبی

وحضرت سیدالشهداء وجناب محمد حنفیهوحضرت عباس وجناب عمرالاطرف

واز سایر اولاد ذکور آنحضرت نسلی باقی نماند وجهة آنکه آن بزرگوارزا عمر الاطرف گفتند در مقابل عمرالاشرف ابن علی بن الحسین است چون فضیلت جناب عمرالاطرف ازطرف پدر بزرگوارش بود چون ازحضرت صدیقهٔ طاهره نبود

واما عمربن علی بن الحسین هم از نسل امیرالمؤمنین ع بودوهم ازفاطمه زهرا ع

و عمربن علی بن ابیطالب در ینبوع ازدنیا رفت و جناب محمد بن عمرالاطرف آمد خدمت علی بن الحسین ع وبزمین افتاد ودست آنحضرت را بوسیدحضرت زین العابدین ع دخترخود خدیجه راتزویج باوفرمود

ودر عمدة الطالب است که فرزند اوجناب عبیدالله بن محمدبن عمر الاطرف قبرش در بغداد معروفست وصاحب نذوراتست

واما رقیه بنت امیرالمؤمنین ع که خواهر ابوینی عمرالاطرف بود

در مناقب است که اوزوجهٔ جناب مسلم بن عقیل بود واز اومتولد شد جناب عبدالله بن مسلم

واز زیارت ناحیهٔ مقدسه استفاده میشود که جناب عبدالله بن مسلم وابی عبدالله بن مسلم هردو در کربلا شهید شدند.

شانزدهم و هفدهم ام الحسن و رمله والدهٔ ماجدهٔ این دو مخدره ام سعید بنت عروة بن مسعود الثقفیه بود

و در منتهی الامال است که ام الحسن زوجهٔ جعدة بن هبیره پسر عمه‌اش امهانی بودو بعد ازاو جعفربن عقیل اورا نکاح کرد

و از زیارت ناحیهٔ مقدسه معلوم میشود که جعفر بن عقیل درکربلا شهید شد

ودر عمدة الطالب است که رمله زوجهٔ هیاج عبیدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود

هیجدهم نفیسه در عمدة الطالب است که کنیهٔ این مخدره ام کلثوم الصغری بود و این مخدره زوجهٔ کثیر بن عباس بن عبدالمطلب بود

نوزدهم زینب الصغری در عمدة الطالب است که این مخدره زوجهٔ جناب محمدبن عقیل بود

بیستم رقیة الصغری دراعلام الوری است که این مخدره زوجهٔ عبدالرحمن بن عقیل است.

واز زیارت ناحیهٔ مقدسه استفاده میشود که جناب عبدالرحمن بن عقیل درکربلا شهید شد

بیست ویکم امهانی در عمدة الطالب است که اوزوجهٔ عبدالله بن عقیل بود

بیست ودوم امامه که زوجهٔ صلت بن عبدالله بن نوفل بن حرث بن عبد المطلب بود

بیست و سوم فاطمه در عمدة الطالبست که او زوجهٔ محمد بن ابی سعید بن عقیل بود

واز زیارت ناحیه استفاده میشود که اودر کربلا شهیدشد

و در بحار از قرب الاسناد از عنبسة العابد روایتکرده که فاطمه دختر امیرالمؤمنین ع اینقدر عمرش طولانی شد که حضرت صادق ع اورادید

واز امالی شیخ صدوق استفاده میشود که فاطمه بنت امیر المؤمنین ع در کربلا بوده و باسیری بشام رفته روایتش درباب پنجم ذکر میشود

بیست وچهارم خدیجه ودر عمدة الطالبست که اوزوجهٔ عبدالرحمن بن عقیل بود

و در ذخیرة الدارین سید عبد المجید حایری ذکر نموده که فاطمه و خدیجه بنتی

امیرالمؤمنین ع هردو در کربلا بودند و ازشدت عطش ودهشت روزعاشورا شهید شدند

بیست و پنجم میمونه در عمدة الطالبست که آن مخدره زوجهٔ عبدالله الاکبر بن عقیل بود

بیست وششم ام الکرامة

بیست وهفتم جمانه

بیست وهشتم ام سلمه

واین یازده مخدره از مادرهای متفرقه بودند پس معلوم شد که صبایای حضرت امیرالمؤمنین ع زوجهٔ بنی اعمامشان بوده‌اند

چنانچه در بحار الانوار ازخزازقی روایتکرده که پیغمبر(ص) نظر فرمود باولاد علی وجعفر پس فرمود بناتنالبنینا وبنونا لبناتنا

ودر خرائج راوندی است که امیرالمؤمنین ع پسرهای خودراجمع کرد و آنها دوازده پسر بودند فرمودخداوند دوستداشته که قرار بگذارد درمن سنتی را ازیعقوب پیغمبر ع زیراکه اوهم پسرانش را جمع کرد وآنهاهم دوازده نفر بودند وفرمود من شمارا وصیت میکنم بحضرت یوسف پس بشنوید واز او اطاعت کنید ومن هم وصیت میکنم شما را بحسن وحسین پس بشنوید از این دو و اطاعت کنید این دو را

فصل ششم

درذکراجمالی ازاحوالات اقارب وخویشان حضرت امیرالمؤمنین(ع)

درباب اول اشاره اجمالیه بذکراعمام وعمات آن بزرگوارشد

بدانکه آنحضرت سه برادر داشت و دو خواهر طالب و عقیل وجعفر وام هانی که اسمش فاخته بود و جمانه

اماطالب اسن ازهمه وازاواولادی نماند وسه سال قبل الهجرة ازدنیارحلت فرمود درسن پنجاه سالگی وده سال ازعقیل بزرگتر بود

ودر عمدة الطالبست که کفار قریش مجبور نمودند طالب را برفتن بجنگ بدر پس آن بزرگوار مفقود شد و خبری از او ظاهر نشد و گفته شده که اسب خود را تاخت میان دریا و در دریا غرق شد

واما عقیل ده سال اسن بود ازجعفر و از همهٔ مردم اعلم بود بانساب عرب و از مدینه رفت بمکه و ازمکه رفت بشام ودرشام حکایات زیادی دارد بامعویه .

منجمله معویه امر کرد که برود بالای منبر و برادرش امیرالمؤمنین (ع) راسب کند پس عقیل رفت بالای منبر فرمود ایهاالناس ان معوبة امرنی ان العن علیاً الا فالعنوه

ومنجمله درتاریخ ابن خلکانست که روزی معویه بجلساء مجلس خود که عقیل هم تشریف داشت گفت آیا میشناسید ابی لهب را که خداوند در قرآن مجید فرموده تبت یدا ابی لهب اهل شام گفتندنه. معویه گفت او عم این مرد است واشاره کرد بعقیل فوراً عقیل فرمود ای مردم آیا میشناسید زن ابولهب را که خداوند درقرآن مجید فرمود وامرأته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد گفتند نه. گفت اوعمهٔ این مرد است و اشاره کرد بمعویه چون ام جمیله که زوجهٔ ابی لهب بوددخترحرب بن امیه و خواهر ابوسفیان بود بعد گفت ای معویه وقتیکه بآتش جهنم درآئی خواهی دید که عم من

ابولهب عمه تزا درزیر انداخته پس انصاف خواهی داد که کدامیك بهترند

ودرعقدالفرید استکه روزی معویه گفت دلیل برحقانیت من آنکه عقیل باماهست عقیل گفت بلی درغزوهٔ بدرهم من باشمابودم

واما جهة آنکه عقیل ازمدینه بشام رفت

در عمدة الطالبت که امیرالمؤمنین(ع) هرروز بعقیل بقدر قوت خود و عیالش جو مرحمت میکرد جناب عقیل هم چندروز از جوها قدری ذخیره کرد تا اندازه‌ای که بشود قدری خرما وقدری روغن وقدری نان مهیاکند برای عیالاتش بعد که آن طعام را ترتیب داد گواراشان نبود آن طعام تاامیرالمؤمنین ع ازاومیل بفرماید

پس حضرت را دعوت نمود آن حضرت تشریف برد

پس طعام را حاضر کرد فرمود این طعام را ازکجا مهیا کردی عرضکرد تفصیلش را. فرمود آیا بعد از عزل آنچه عزل کردی بقیه شماراکافی بود عرضکرد بلی فرداکه مستمری همه‌روزه‌اش را از جو داد همان مقدار که چندروز کم کرده بود تاتهیه این طعام رادیده بودکم کرده و فرمود اگر این مقدار تراکافیست حلال نیست که من زیادتر بدهم

جناب عقیل غضبناك شد پس آنحضرت آهنی را بآتش قرمز کرد ودر حالتیکه عقیل غافل بود برد نزد صورت عقیل چون ملتفت شد بفزع درآمد وآهی کشید فرمودچه‌شد که تو از این حدیده محماة جزع میکنی و مرا درمعرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزدکسیکه بمن طلاو خرما بدهد این بودکه آمدبشام نزدمعاویه .

و در **شرح ابن ابي الحديد** استکه اولیکه وارد شد بمویه معویه امر کرد از برای او کرسی نصب کردند برروی آن کرسی نشست وجلسائش اطرافش نشستند وامرکرد صد هزار درهم بوی دادند یك‌روز معویه بعقیل عرضکرد خبر بده بمن از لشگر من ولشگر برادرت امیرالمؤمنین ع فرمود گذشتم بعسکر برادرم امیرالمؤمنین شبشان مثل شب پیغمبر(ص) بودوروزشان مثل روز پیغمبر ص بود ومن درمیان آنها ندیدم مگر نمازگذار ونشنیدم مگر قرائت قرآن وبعسکرتو گذشتم جمعی از منافقین دیدم بعد فرمود ای معویه این کیست که بسمت راست تو نشسته معویه گفت این عمرو عاص است فرمود اینست آنکسیکه دربارهٔ اوشش نفر مخاصمه کردند

پس غالب شد بر آنها جزار قریش گفت این دیگری کیست معویه گفت این ضحاك بن قیس فهری است عقیل گفت والله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر برماده خیلی مسلط بود بعد فرمود این دیگر کیست معویه گفت ابوموسی اشعریست عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی میکرد معویه گفت دربارهٔ من چه میگوئی خواست در بارهٔ او آنچه می‌داند از بدی بگوید که غضب جلساء اوفرو بنشیند.

جناب عقیل فرمود مرا معذور بدار معویه گفت باید بگوئی عقیل گفت حمامه را میشناسی معویه گفت حمامه کیست چیزی نگفت برخاست وروانه شد معویه فرستاد نزدزن نسابه و او را حاضر کرد گفت حمامه کیست زن نسابه گفت درامان هستم گفت در امانی گفت حمامه جدهٔ تو مادر ابوسفیانست که در جاهلیت زانیه و صاحب رایت و علم بود معویه گفت من از شما زیاد شدم غیظ نکنیدو غضبناك نباشید.

و بس است در سعادت و فضیلت جناب عقیل آنکه شش نفر از اولاد او در نصرت حضرت سید الشهداء شهید شدند جناب مسلم بن عقیل وجعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل که این سه داماد

حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند و جناب عبدالله بن مسلم بن‌عقیل و ابی عبدالله بن مسلم بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن‌عقیل چنانچه در فصل سابق گفته شد و حضرت ابیطالب بخیلی عقیل را دوست میداشت

ایضاً درشرح ابن ابی الحدید است که‌یکسالی درمدینه قحطی‌وغلا شد حضرت‌پیغمبر(ص) بعمش جناب حمزه و جناب عباس فرمود خوبست ما زحمت جناب ابوطالب را کم کنیم در اینزمان قحطی وبعضی ازعیالات اورا کفالت کنیم آمدند نزد جناب ابوطالب (ع) و گفتند خوبست از این اطفال بعضی را بمابدهید که ماکفالت بکنیم

جناب ابیطالب فرمود عقیل را بجهت من بگذارید و آن سه نفر را شما کفالت نمائید چون آن بزرگوار خیلی محبت داشت بعقیل پس‌عباس طالب راکفالت نمود وحمزه جعفررا وحضرت پیغمبر (ص)حضرت امیرالمؤمنین (ع)‌را

پس پیغمبر ص امیر المؤمنین را مربی و کفیل بود بسن شش سالگی و جناب عقیل در سنهٔ پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود در سن نود و سهٔ سالگی و بعضی فوت ومدفن اینبزرگوار را در مدینه میدانند وبعضی درشام،

ودر کامل‌بهائی از حضرت باقر (ع) روایتکرده که حضرت امیر در ایامیکه خلافت بدست دیگران بود میفرمود والله لو کان حمزة و جعفر حیین ما طمع فینا ابوبکر ولکن ابتلیت بجلفین جافین‌عقیل وعباس.

واما جعفر الطیار ده سال اسن بود از حضرت امیر و در سنهٔ هشتم از هجرت در غزوهٔ موته شهید شد بعد از آنکه هردو دستش درراه خدا قطع شد و در عوض خداوند دو بال باو مرحمت وکرامت فرمود که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و در وقت شهادت تقریباً سن شریفش‌چهل و یك سال بود .

و در عمدة الطالبین که جناب جعفر هشت پسر داشت و مادر همه اسماء بنت عمیس بود لکن عقب جناب جعفر منحصر شد از جناب عبدالله بن جعفر زوج حضرت زینب وجناب عبدالله در سنهٔ هشتاد یادر سنهٔ نوددرمدینه یادرابوا ازدنیا رفت ودربقیع دفن‌شد .

و در انوار العلویه است وقتیکه سید الشهداء خواست برود جانب عراق عبدالله‌بن جعفر عازم شد با آن بزرگوار بیرون شود سیدالشهداء(ع) راضی نشد چون عبدالله مکفوف البصر بود و چشمهایش نابینا بود عرض‌کرد یاسیدی حال‌که راضی نمیشوی من‌درخدمتت باشم اذن بده دو پسر من‌درر کابت حاضرشوند

حضرت قبول‌فرمودند وچون خبر شهادت حضرت سیدالشهداء بمدینه رسید جناب عبدالله‌بن‌جعفر وغلامش ازوقعهٔ کربلاسؤال کردند خبر شهادت دوفرزندش راشنید غلامش که‌مربی این دوطفل بود گفت اینست آنچه ازسیدالشهداء بما رسید.

عبدالله گفت اینسخن را بسیدالشهداء جسارت کردی خواست عصابسر آن‌غلام‌بزند فرار کردبعد ابداً اورا درمنزل‌خود راه نداد .

واز زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که دوپسر جناب عبدالله‌بن جعفر درکربلا شهید شدند یکی جناب‌عون بن‌عبدالله‌بن جعفر ودیگری محمدبن‌عبدالله‌بن جعفرومحتمل استکهٔ هردوازحضرت‌زینب سلام‌الله علیها بودند.

و روایت شده که پیغمبر(ص) بعبدالله‌بن جعفر گذشت و او بعادت اطفال چیزی از گل ساخته

بود فرمودند چه میکنی باین عرضکرد میخواهم بفروشم فرمودند پولش را چه میکنی عرض کرد خرما بخرم و بخورم پیغمبر (ص) فرمود اللهم بارك فی صفقة یمینه بعد از این چیزی نخرید مگر اینکه فائده مینمود .

ودر عقدالفرید استکه جناب عبدالله بزن فقیرهٔ مال زیادی داد عرض کردند این زن ترا نمیشناخت و بعطاء قلیل راضی بود فرمود اگر او مرا نمیشناخت من خودم را میشناسم واگر او بعطاء کم راضی بودمن راضی نبودم مگر بعطاء زیاد.

و از بعضی از تواریخ نقل شده که فرزدق شاعر آمد نزد مروان بن حکم و ازاو عطیهٔ طلبید پس او اباء کرد از اعطاء جناب عبدالله بن جعفر فرمود چه مقدار متوقع بودی که مروان بتو بدهد گفت سالی هزاراشرفی؟

فرمود چند سال امید داری که زندگی بنمائی گفت چهل سال عبدالله بغلامش فرمود وکیل مرا حاضر کن او را حاضر کرد فرمود چهل هزار اشرفی بفرزدق بده گرفت و خوشنود مراجعت کرد .

وگفته شده که مردی قدری شکر آورد بمدینهٔ طیبه که اورا بفروشد کسادشد وکسی شکر ازاو نخرید گفتند اگر بروی نزد عبدالله بن جعفر او خواهد خرید وپول شکرت را خواهد داد آمد خدمت آن بزرگوار عرض کرد جناب عبدالله شکرهارا از او گرفت ونثار کرد بفقراء چون آن مرد دید که فقراء آن شکرها را میبرند عرض کرد فدایت شوم خود منهم بردارم فرمود بردار فرمود پول شکرت چه میشود عرض کرد چهار هزار فرمود باو دادند و دومرتبه آمدمطالبه پول شکرش را کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند سه مرتبه مطالبه کرد باز امر کردچهارهزار بوی دادند بعدفرمود این دوازده هزار:

پس آنمرد متعجبا برگشت وانشاد کرد،

لا خیر فی المجتدی فی الخیر تسئله	فاستمطروا من قریش خیر مختدع
تخـال فیه اذا حاورته بلهـاً	من جوده وهو وافی العقل والورع

و از اولاد جناب عبدالله بن جعفر طیار است جناب عبدالله بن معوية بن عبدالله بن جعفر که او را بامر ابومسلم مروزی در هرات حبس نمودند تادرسنهٔ صد و هشتاد و سه از دنیا رفت وقبرش در هرات مزار معروفیست .

ودرمجالس المؤمنین است از استیعاب نقل فرموده که جناب محمدبن جعفربن ابیطالب و جناب عون بن جعفر هردو در شوشتر شهید شدند وقبرجناب محمد دریکفرسخی دزفول است که ازتوابع شوشتراست وبنای عالی دارد انتهی.

و دربین ری و قزوین جناب محمدبن عبدالله بن اسمعیل بن ابراهیم بن محمدبن عبدالله بن ابی الکرام ابن محمدبن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ع کشته شده ودر بالنجهٔ حبشه استقبرقاسم بن احمدبن عبدالله بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفرالطیار.

واما امهانی بنت ابوطالب زوجهٔ هبیرة بن ابی وهب بن عمرو بن عائذبن عمران بن مخزوم القرشی بود واسم آنمخدره فاخته بود واز هبیره چهار پسر آورد جعده و هانی وعمرو یوسف ودرفصل پنجم ذکر شد که جناب جعدة بن هبیره زوج ام الحسن بنت امیرالمؤمنین بودودرفصل نهم ذکرخواهدشد که جناب جعدة بن هبیره یکی از آن پنج نفر از قریش است که باحضرت امیر(ع) بود.

و در رجال کبیر است که عتبة بن ابی سفیان بجناب جعدة بن هبیره گفت که این اظهار شجاعتی که درجنگها میکنی ازقبل خالویت امیرالمؤمنین است جناب جعده فرمود اگر خالوی تومثل خالوی من میبود ازپدرت فراموش میکردی ، وحضرت امیرالمؤمنین جعده را امارت خراسان داد

و اما جمانه بنت ابوطالب زوجهٔ جناب ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود ووالده جناب عبدالله بن ابی سفیان بود وتمام این چهار پسر ودو دختر که خداوند بجناب ابوطالب دادهه ازجناب فاطمه بنت اسد بودند و امیرالمؤمنین (ع) برادر یا خواهر ابی تنها یاامی تنهانداشتند وهمچنین اخوه رضاعی هم نداشتند .

و در مناقب است که خال آن بزرگوار حنین بن اسد بن هاشم بود وخالهٔ آنحضرت خالده بنت اسد بود وربیب آن بزرگوار محمدبن ابی بکر بود .

فصل هفتم

در ذکر حوارین حضرت امیر (ع)

بمقتضای بعضی ازاخبار معتبره که سابقاً ذکر شد آنهاچهار نفر بودند .

اول جناب عمرو بن حمق الخزاعی

فی البحار ان عمرو بن الحمق کان صاحب رسول الله ص ثم صاحب امیرالمؤمنین (ع)

وفی الانوار العلویه و لما قتل امیرالمؤمنین (ع) طلبه معویه لیقتله فکان لا یأوی الکوفة فبعث لـه معـویة الامان و المواثیق و العهود ان لایتعرض له بسوء فدخـله فقبض علیه وقتله

ودر روایت است انه کان من امیرالمؤمنین (ع) بمنزلة سلمان من رسول الله (ص) . و زیاد بن ابیه آن بزرگوار را از کوفه خارج کرد تشریف برد بموصل ودر خارج موصل ازترس دشمن میان غاری پنهان شد وماری اورا گزیده وازدنیا رحلت فرمود لشگرازشهر موصل خارج شدند بطلب او و بعد ازتفحص میت اورا میان غار دیدند سر نازنین اورا ازبدن جدا کردند وبرنیزه نصب نمودند وبشام برای معویه هدیه بردند واین اول سری بود که در اسلام بنیزه نصب شد وبدن نازنین اوراغلامش که زاهر نام داشت درظهر شهر موصل دفن نمود وقبرشان نزد شیعه مزار معروفیست وزاهر غلام آنجناب همانست که در کربلا دررکاب حضرت امام حسین شهید شد

و در زیارت ناحیهٔ مقدسه است السلام علی زاهر مولی عمرو بن الحمق الخزاعی

در مجـالس المؤمنین است که جناب عمرو بن الحمق در سنهٔ پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود .

دوم از حوارین آن بزرگوار جناب میثم بن یحیی التمار است که از بزرگان تابعین وخواص اصحاب حضرت امیر ع است وصحبت پیغمبر ص رادرك نکرد .

و در منهج المقال از رجال کشی روایت میکند که جناب میثم ملاقات نمود حبیب بن مظاهر اسدی راکه هردو سواراسب بودند جناب حبیب بمیثم فرمود گویا می بینم مردی را که موی پیش سر ندارد وشکمش بر گوشت است ودر بازار ازکوفه بطیخ میفروشد واورا بدوستی اهل بیت پیغمبر ص بدار زده اند وشکمش بر روی دار شکافته میشود .

پس میثم فرمود منهم میشنا سم مردی را که رنگش مایل بحمرة است واز برای او دو گیسوی بافته شده است وبیرون میشود بیاری پسر دختر پیغمبر ص وکشته میشود وسرش رادربازارهای کوفه

میگردانند اینرا بیکدیگر خبر دادند وازهم جداشدند .
پس کسانیکه حاضر بودند گفتند مادروغگوتر ازاین دونفر ندیدیم هنوز آنجماعت متفرق نشده بودند که جناب رشید هجری از راه عبور فرمود واز آن جماعت ازحبیب و میثم سؤال فرمود آن جماعت گفتند مااحدی را اکذب ازاین دونفر ندیدیم واینها بیکدیگر چنین و چنان گفتند و رشید گفت خدا رحمت کند میثم را فراموش کرد بگوید صد درهم زیادتر جایزه میدهند بحامل سرحبیب بن مظاهر این سخن را فرمود وتشریف برد
آنجماعت گفتند والله اینشخص ازهردوی آنها کاذبتر بود .
پس نگذشت زمانیکه دیدند جناب میثم بدرب خانهٔ عمروبن حریث بدار کشیده شد ونگذشت زمانیکه دیدند سرجناب حبیب بن مظاهر رابنیزه نصب کردند واورا دررکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید کردند وآنچه را که خبر داده بودند بچشم خود دیدند .
ودر اصابه ابن حجر است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) روزی بمیثم تمار فرمود که تورا بعدازمن بگیرند وحربهٔ بتو بزنند چون روز سوم بشود ازدماغ ودهان تو خون جاری شود ومحاسن تو خون آلود شود وتورا بدرب منزل عمروبن حریث بدار آویزند وبتو نشان دهم آن نخلهٔ راکه تو بشاخهٔ آن بدار آویزان شوی .
پس حضرت امیر (ع) نشان داد باو نخله را ومیثم میرفت پای آن نخله وآنجا نماز میخواند ومیگفت مبارك باد تورا و ملاقات کرد عمروبن حریث را و فرمود من مجاور تو هستم پس نیکو مجاورت کن مرا
عمروبن حریث گفت اراده داری خریداری کنی خانهٔ ابن مسعودرا یاخانهٔ ابن حکیم را واو نفهمید مقصود میثم را
و جناب میثم در سال اخیر بحج مشرف شد و داخل شد بام سلمهٔ ام المؤمنین فرمود تو کیستی ؟
گفت من میثم تمارم فرمود پیغمبر (ص) خیلی وصیت تورا بامیرالمؤمنین (ع) میکرد پس عرض کرد حضرت سیدالشهداء (ع) کجا هست فرمود درحائط خودهست عرضکرد من میل داشتم سلام باو برسانم لکن ملاقات من باباو نزد پروردگار عرش است انشاءالله
بعد ام سلمه عطر طلبید جناب میثم محاسن خود را معطر نمود ام السلمه فرمود عنقریب این محاسن بخون خضاب میشود بعدآمد بکوفه ابن زیاد اورا طلبید گفت امیرالمؤمنین بتو چه خبرداده که من باتو معامله میکنم .
جناب میثم گفت بمن فرموده که ابن زیاد تورا بدار آویزان میکند وفرمود تواول کسی هستی که تورا لجام میکنند .
ابن زیاد گفت من مخالفت میکنم اورا وجناب میثم را با مختار محبوس نمود پس میثم بمختار گفت تو ازحبس بیرون میشوی و طلب خون سید الشهداء (ع) مینمائی و میکشی این کسی را که میخواهد ترا بقتل برساند الخ انتهی ماعن اصابه
ودر انوار العلویه ازخالد تمار روایتکرده گفت من با میثم تمار در فرات بکشتی نشسته بودم پس بادی وزیدن کرد جناب میثم نظر بباد نمود فرمود سرکشتی رامحکم ببندید این باد عاصف است والساعة معویه درشام ازدنیا رفت هفتهٔ بعد قاصدازشام آمد وخبر مرك معویه رادر شام درهمان ساعت آورد .
ودر ارشاد مفید است که جناب میثم را بامر عبید زیادبدار زدندوبالای دار مناقبهو فضائل حضرت امیرالمؤمنین (ع) را بیان میفرمود باابن زیاد خبر دادند که میثم تورا رسوا کرد پس امر کرد جناب میثم رالجام نمودند واول کسی راکه دراسلام لجام نمودند این مظلوم بود .
و ایضاً درارشاد فرمود که جناب میثم ده روز قبل از ورود حضرت سیدالشهداء (ع) بکربلا

شهید شد بامر عبیدالله‌بن زیاد بنابر این قتل جناب میثم در عشرهٔ آخر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ شصت هجری بوده

سوم از حواریین حضرت امیرع جناب محمدبن ابی‌بکربن ابی‌قحافه بوده ومادرجناب‌محمداسماء بنت عمیس بود ومادر عایشه وعبدالرحمن و اسماء ذوالنطاقین ام رومان بنت عامربن عمیربن عبد شمس بود وجناب محمد در سنهٔ حجةالوداع متولد شد واز شیعیان خاص امیرالمؤمنین (ع) بود با مادرش اسماء بنت عمیس‌در خانهٔ آنحضرت بود و مربی بتربیت آنبزرگوار بود و ازپستان‌تشیع‌شیر خورده بود ودرمروج‌الذهب است که‌اورا عابدقریش‌می گفتند.

ودررجال کبیر از امیرالمؤمنین (ع) روایتکرده ان المحامدة تأبی ان یعص‌الله قلت من المحامدة قال محمدبن جعفر و محمدبن ابی‌بکر ومحمدبن ابی‌حذیفه ومحمدبن‌امیرالمؤمنین(ع)

وبدانکه در زمانیکه امیرالمؤمنین بغزوهٔ صفین تشریف داشت جناب محمدبن ابی‌بکر درمصر والی بود و جناب مالك اشتر در رکاب حضرت امیر بصفین بود و بعد از اختتام غزوهٔ صفین حضرت امیر (ع) حکومت مصر را بمالك تفویض فرمود و بعد از آنکه جناب مالك اشتر در حوالی قلزم شهید شد امیرالمؤمنین (ع) حکومت مصر را ثانیاً بجناب محمدبن ابی‌بکر تفویض فرمود و معویه هم بعد از فوت مالك تصمیم نمود بجهت فتح مصر و عمروعاص را با ششهزار نفر از ابطال روانه نمود بجانب مصر چون نزدیك مصر رسیدند معویةبن خدیج با جمعی از عثمانیه که در مصر و حوالی آن بودندملحق شدند بعمروعاص وطلب‌خون عثمان‌بن عفان را ازجناب محمدنمودند و جناب محمد بن ابی‌بکر نامهٔ نوشت بکوفه واز حضرت‌امیرالمؤمنین (ع) استمداد نمود کاغذ محمدبن ابی‌بکر که بحضرت امیر رسید حضرت خطبهٔ خواندند ومردمرا ترغیب فرمودند بجهاد ومالك‌بن کعبرا بادو هزار نفر مأمور فرمود بروند بیاری جناب محمدبن ابی‌بکر و عدد اصحاب جناب محمدبن ابی‌بکر دوهزار نفربود و جناب کنانةبن بشرهم بادوهزار نفر از مصر بیرون شدند بیاری جناب محمد وآنها مشغول محاربه بودند بالشکر عمروعاص وجناب محمدبن ابی‌بکر بادو هزار نفر دیگر بجای ماندند ولشکر عمروعاص واصحاب‌معویةبن خدیج برکنانةبن بشرحمله آوردند واورا بدرجهٔ‌شهادت‌رسانیدندو جمعیت زیادی‌ازاصحاب‌اوراهم‌بقتل‌رسانیدند.

چون خبر شهادت جناب کنانه واصحاب او بجناب محمد رسید اصحاب جناب محمد از اطراف او متفرق شدند وجناب‌محمد ماند باجمعیت قلیلی

پس عمر وعاص ومعویةبن خدیج قصد اورا نمودند جناب‌محمد باهمان عدهٔ قلیلی که‌باقی مانده بودبیرون‌شدوقتال‌شدید نمود.

پس اصحاب محمد کشته شدند وآنبزرگوار تنها ماند خودرا در میان خرابهٔ انداخت معویةبن خدیج دانست داخل خرابه شد و جناب محمد را با دست بسته جلب نمود و عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر که در میان لشکر عمروعاص بود فریاد زد لاوالله هرگز نمیگذارم برادرم را باینقسم بقتل آورند عمر وعاص بمعویةبن خدیج پیغام دادکه محمد را بقتل‌نرسان معویةبن خدیج اطاعت نکرد و گفت شما پسر عم‌کنانةبن بشررا بقتل برسانید ومن‌دست ازمحمد بردارم هیهات اکفارکم خیر من‌اولئکم ام‌لکم براءة فی‌الزبر وجناب محمد اظهار عطش فرمود آن ملعون گفت خدامرا سیراب نکند اگر بتو یك قطره آبی بدهم شما عثمان‌را از آب منع کردید والله من ترا بقتل میرسانم تااز حمیم جهنم بیاشامی آن بزرگوار فرمود یابن الیهودیة النساجة لیس ذلك الیك اما والله لوکان سیفی بیدی ما بلغتم منی هذا.

پس آن ظالم نزدیك رفت و سر نازنین محمد را از بدن جدا نمود وجسد‌نازنین اورا در شکم

حمارمرده کرد و بآتش سوزانید.

و در انوار العلویه است که گفته شده آنبزرگوار را سوزانیدند در حالتی که در او رمقی بود چون خبر شهادت محمد بخواهرش عایشه رسید جزع شدیدی کرد و کفت هذا جزاء من عقه اهله

و در شرح ابن ابی الحدید است وقتیکه عایشه خبر فوت برادرش محمد را شنید خیلی جزع و اضطراب کرد و در قنوت و تعقیب هر نمازی لعن میکرد معویة بن ابی‌سفیان وعمرو عاص و معویة بن خدیج راو عیال محمد و اولادش‌را برد نزد خود و قسم خورد که تازنده است‌گوشت بریان شده نخورد و وقتی‌که حجاج بن عزیة الانصاری از شام آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) گفت من هیچوقت اهل شام‌را مسرور ندیدم بمثل آن روزی‌که خبرقتل‌محمدبن ابی‌بکر بشام‌رسید حضرت فرمود آگاه باش‌که حزن ما بقتل محمد باندازهٔ سرور اهل شام بلکه چندین مقابل زیادتر بود و بامیرالمؤمنین عرضکردند که شما خیلی جزع میفرمائید بقتل محمد فرمود چگونه جزع نکنم و حال آنکه او ربیب‌من بود و برادر اولاد من بود و منهم پدر او بودم و او را اولاد خود محسوب مینمودم انتهی.

و اما مالك‌بن کعب را که امیرالمؤمنین با دوهزار نفر از کوفه بیاری محمد روانه فرمود چون پنج منزل ازکوفه بیرون شدند خبر قتل وحرق محمد را شنیدند بکوفه مراجعت کردند و چون خبر قتل محمد را بامیرالمؤمنین‌ع دادند خطبهٔ خواند و از فقرات آن خطبه است الاوان محمد بن ابی‌بکر قداستشهد و قتل فعندالله نحتسبه ثم استعبر باکیاً و قال (ع) رحم‌الله محمداً لقد کان لی باراً فعلی مثل محمد نحزن الی آخر

ودر روایتی فرمودکان‌لله عبداًصالحاً ولناولداً صالحا

و از تاریخ طبری استفاده میشود که قتل محمدبن ابی‌بکر رضی‌الله عنه در ماه صفر سنهٔ سی وهشت هجری درسن بیست وهشت‌سالگی بود ودر مصر قبریست منسوب بجناب محمدبن ابی‌بکر و شاید مدفن بعضی از اعضاء او یامحل قتل او باشد و عادت سنیان اینست که چون بقبر جناب‌محمد میرسند پشت بقبر آنجناب می‌کنند و فاتحه بجهت پدراو میخوانند و حضرت امیرالمؤمنین (ع)دربارهٔ او فرمود محمد ابنی‌من‌صلب ابی‌بکر

و در روایتاستکه انجب‌النجباء من‌اهلبیت السوء محمدبن ابی‌بکر

و در مجالس‌المؤمنین استکه حضرت باقر (ع) فرمودند محمدبن ابی‌بکر با حضرت امیر بیعت نمودبه‌برائت ازشیخیس‌ومؤید اینست اشعاراو

یا ابانا قد وجدنا ماصلح	خاب من انت ابوه وافتضح
انما اخرجنی منك الذی	اخرج الدر من الماء الملح
انسیت العهد فی خم وما	قاله المبعوث فیه و شرح

تا آنکه میگوید

یا بنی الزهراء انتم عدتی	وبکم فی‌الحشرمیزانی رجح
و اذا صح ولائی لکم	لا ابالی ای کلب قد نبح

عجب است که‌اهل تسنن معاویه را چون برادر ام‌الحبیب زوجهٔ پیغمبر و دختر ابو سفیان و خواهر معاویه بود خال المؤمنین گفتند ومحمدبن ابی بکر را که برادر عایشه است خال المؤمنین نگفتند .

و ایضاً شیعه را چون منکر خلافت شیخین میباشند کافر ورافضی خوانند
اما معاویه را که منکر خلافت حضرت امیر ودشمن او هست مسلمان دانند باآنکه شمشیر بر روی خلیفه پیغمبر کشید و جناب محمد فرزندی داشت مسمی بقاسم و ام فروه والدهٔ حضرت صادق دختر قاسم بن‌محمد بن‌ابی‌بکراست وجناب قاسم‌بن محمد بن‌ابی‌بکر ازفقهاء سبعه‌مدینهٔ طیبه‌بودومادر جناب قاسم دختر یزدجرد وهمشیره شهربانو بود که‌جناب قاسم باحضرت امام زین‌العابدین پسر خاله یکدیگر بودند چنانچه **دربحار ازهشام کلبی** روایتکرده
ودر اصول کافی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود کان سعیدبن مسیب وقاسم بن محمدبن ابی بکر وابوخالد الکابلی من‌ثقات علی بن الحسین (ع)
چهارم از حواریین حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) **جناب‌اویس بن‌انیس القرنی‌الیمنی**بود.
و در مجالس المؤمنین فرموده که حضرت پیغمبر (ص) در شأن او نفس الرحمن و خیرالتابعین فرمود وفرمود انی لانشق روح الرحمن من‌طرف الیمن
ومنقولست که سلمان ازحضرت پیغمبر سؤال نمود که آن شخص کیست حضرت فرمود ان بالیمن شخصاًیقال له‌اویس القرنی یحشریوم‌القیمة امة واحدة یدخل فی‌شفاعته‌مثل ربیعة ومضرالامن رآه منکم‌یقرأه منی‌السلام
و منقولست که اویس دربعضی ازشبها میگفت هذا لیلة الرکوع و در بعضی ازشبها میگفت لیلةالسجود وتا صبح مشغول رکوع یا سجود بود یکی گفت‌ای اویس چون طاقت داری که شبهای باین درازی برکوع یا سجود بپردازی گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل تا ابد یکشب بودی وبه رکوع یا بسجود آخر بردمی ودرآن ناله‌های زار زار کردمی

به نیمه‌شب که‌همه‌مست‌خواب خوش‌باشند من و خیال تو و گریه های درد آلود

واویس دریمن شتربانی کردی و از اجرت شتربانی مادر صالحه صادقه خود را نفقه دادی روزی ازمادر اجازت خواست تابه‌مدینه بزیارت حضرت رسول (ص) رود
مادرش گفت برولکن اگرپیغمبرصلی‌الله علیه وآله درخانه‌نباشد توقف نکنی چون‌بزیارت‌رفت حضرت پیغمبر بخانه نبودند بجانب یمن برگشت چون پیغمبر (ص) بخانه آمد نوری‌در خانه دیدکه هرگز ندیده بود فرمود بدر خانه کسی آمده عرض کردندبلی از یمن شتربانی آمده اسم او اویس بودتحیتی‌فرستاد و برگشت حضرت فرمود آری این‌نور اویس‌است که‌درخانهٔ ماهدیه گذاشته ورفته
ودر ارشاد است که‌امیرالمؤمنین (ع) وقتیکه میخواستند بغزوه صفین وارد شوند بمحلی که **ذی قار** مینامیدند نشست بجهت اخذ بیعت از لشگر خود فرمود ازجانب کوفه هزار نفر نه کم‌ونه زیاد بیایند که بامن‌بیعت کنندبر مردن‌ابن عباس مضطرب شد که مبادا کم‌وزیاد شود پس عده کسانیکه ازکوفه آمدند برای بیعت شمردند نهصد ونودو نه نفر بودند
ابن عباس گفت انالله وانا الیه راجعون چه باعث شدکه امیرالمؤمنین چنین فرمایشی فرمود دراین بینها شخصی آمد که‌قبای صوف دربر داشت باشمشیر وسپر نزدیك شد عرض کرد یا علی دستت را بده بیعت کنم فرمود بچه قسم بیعت میکنی ؛
عرضکرد بسمع‌وطاعت وقتال درمقابل‌شماتاشهیدشوم‌یاآنکه‌خداوندفتح بدهدفرموداسم‌توچیست؛
عرض کرد اویس است فرمود **تو اویس قرنی** هستی
عرض کردبلی فرمود الله اکبر شنیدم‌ازپسرعمم پیغمبر خاتم (ص) فرمود یاعلی تودرك میکنی مردی را ازامت من که اسم اواویس قرنی است که بشهادت ازدنیا میرود و داخل میشود در شفاعت اومثل قبیلهٔ ربیعه ومضر
پس ابن عباس گفت چشم‌من روشن شد و مسرور شدم و جناب اویس در غزوه صفین در رکاب امیرالمؤمنین شهید شد ودر شماره زهاد ثمانیه است و جناب ثقة الاسلام نهاوندی در کتاب

بنیان رفیع حالات ایشان را مفصلا مرقوم فرموده‌اند واین احقر هم اجمالا ذکر میکنم

بدانکه چهار نفر آنها صاحب زهدو ورع و پرهیزکاری واز اصحاب امیرالمؤمنین (ع)بودند وچهار نفر دیگر از اصحاب معاویه بودند

اما چهار نفراز اصحاب امیرالمؤمنین بودند

اول اویس قرنی بود که فی‌الجمله ذکر احوالشان شد

دوم جناب ربیع‌بن خثیم الاسدی الکوفی بود

ودر روضات الجنات نقل فرموده که جناب ربیع بن خثیم بیست سال در امور دنیوی تکلم نفرمود مگر آنکه بیکی از تلامذه‌اش گفت درقریه شما مسجدی هست عرض کرد بلی فرمود آیا پدرت زنده است عرض کرد نه فوراً پشیمان شد وبخود گفت ای ربیع صحیفه عملت را سیاه کردی ودیگر ابداً در امور دنیوی تکلم نکرد تاخبر قتل حضرت سیدالشهداء راشنید

پس بیکی از لشگریان که درواقعهٔ کربلا حاضر فرمود « جئتم بها ای‌برؤس شهداء معلقات علی اسنة الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لوادرکهم رسول‌الله (ص) لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم‌قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین‌عبادك فیما کانوا فیه‌یختلفون وبعد ازآن ابداً تکلم نکرد تااز دنیا رفت

واز مرحوم شیخ بهائی (ره) در جواب سئوال **شاه عباس** نقل شده که نوشت بسلطان عصر بعرض میرساند که **خواجه ربیع** علیه‌الرحمه ازاصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود ودر نزد آن حضرت بسیار مقرب بود ودر کشتن **عثمان بن عفان** هم نیز دخلی داشت ودر وقتیکه لشگر اسلام بخراسان بجهاد کفار میرفتند جناب خواجه همراه بود ودرآنجا فوت شد

واز حضرت رضا (ع) منقولست که فرمود مارا از آمدن بخراسان فائدهٔ نرسید بغیر زیارت خواجه ربیع

و جناب خواجه ربیع ابن خثیم درحدود سنهٔ شصت و سه هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در یك فرسخی مشهد مقدس معروف است بمزار خواجه ربیع انتهی مافی الروضات

ودر کتیبهٔ بقعه خواجه بخط‌علی رضای عباسی نوشته شده قال الرضا (ع) ما حصل لی من القدوم بخراسان الازیارة ربیع‌بن خثیم

ودر مجمع‌البحرین از ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند « فی شرح خطبته (ع) عند توجههم الی صفین قال نصرفاجاب علیا جل من الناس الاان اصحاب عبدالله‌بن مسعود اتوه و فیهم الربیع بن خثیم وهم یؤمئذ اربعمأة رجل فقالوا یاامیرالمؤمنین (ع) انا قد شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلك ولا غنابنا ولابك وبالمسلمین عمن یقاتلوا العدو فولنا بعض هذه‌الثغور نکن ثم تقاتل عن‌اهله فوجه علی (ع) بالربیع‌بن خثیم علی ثغرالری فکان اول لواء عقده علی(ع) بالکوفة لواء ربیع بن خثیم‌انتهی»**روایتی** که‌در قدح ایشان هست‌همین روایت است استفاده‌میشود که‌ایشان‌هم‌العیاذ بالله از مشککین بوده‌اند **وجواب** ممکنست گفته شود اولا از این‌روایت معلوم نمیشود که‌جناب ربیع قائل باین کلام باراضی بگفتن اینکلام بود

وثانیاً از اصحاب خاصه ائمه اطهار که مسلم‌است مراتب تقوی و دیانتشان از این قبیل کلمات زیاد دیده‌شده که درمقام‌صلاح گفته‌اندنه از دوی تعرض وایراد وانکار بآن حضرت بوده‌مثل کلمات **سفیان‌بن ابی‌لیلی** که از حوارین حضرت مجتبی (ع) بود و کلماتی که بنظر خیلی از ایشان غیر مناسب بود بحضرت مجتبی(ع) عرض کرد مثل قوله‌یا مذل‌المؤمنین وقوله یا مسود الوجوه ونحوابنها و مثل کلمات **حجر بن عدی** که‌از خواص اصحاب حضرت امیر(ع) بودوعرضکرد امLoاللهلودد انك

مت ومتنامك ولم نرهذاالیوم
چون ممکنست که این کلمات را بلحاظ دشمنان گفته باشد یا بفهم خود بعضی محذورات را در صلح ومقاتله دیده باشند لهذا ائمه اظهار ترتیب آثار کفر وفسق باین کلمات نمیدادند .

در تاریخ گزیده است که **ربیع بن خثیم الکوفی** والی قزوین بود از قبل مرتضی علی (ع) و اینبزرگوار عموی **همام بن عبادة بن خثیم** بود که وقتی که از امیرالمؤمنین صفات شیعه را شنید صیحه کشید ومغشیا علیه افتاد برروی زمین اوراحرکتدادند دیدند ازدنیا رفته

سوم از زهاد ثمانیه که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود **هرم بن حیان بن قیس** است و در **رجال** استوکان زاهداً تقیامع علی علیه السلام

چهارم جناب **عامر بن عبدقیس** است **ودررجال** است عامر بن عبدالقیس من الزهاد الثمانیه کان مع علی (ع) وعن الکشی عن علی بن محمد بن قتیبه قال سئل ابومحمد من الزهاد الثمانیه فقال ربیع بن خثیم وهرم بن حیان واویس القرنی وعامر بن عبدقیس کانوا مع علی(ع) ومن اصحابه وکانوا زهادا اتقیاء الخ انتهی مافی الرجال

اما آنچهار نفر که از اصحاب ویاران علی (ع) نبودند:

اول حسن بن ابی الحسن البصری بود که رئیس **قدریه** است که باهرطایفه بمقتضای میل او رفتارمی کرد واورا وسیله کسب وریاست خودقرار داده بود واو روزاول ماه رجب سنه صد وده ازدنیا رفت درسن هشتاد وهشت سالگی و گویندمادرش خیره کنیز امسلمه بودموگاهی حسن شیراز پستان ام سلمه آشامیده واز برکت پستان اوحکمت وفصاحت لسان نصیب اوشده وابن سیرین بصری هم که علم تعبیرداشت بعدازاوبفاصله صدروزازدنیا رفت وقبرهردودربصره است مقابل یکدیگر وبس است درمنمت او که در وقعهٔ جنك جمل وجنك صفین وجنك نهروان یاری نکرد حضرت امیرالمؤمنین را و در وقعهٔ طف یاری نکرد حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بلکه دارد که در وقعهٔ طف باقتیبة بن مسلم فراراً رفت بطرف خراسان بجهة فرار از این بلیهٔ کبری وفتنهٔ عظمی.

در روضات میفرماید که حضرت امیر (ع) حسن بصری رادیدکه وضو میسازد و اسراف میکند درآب وضوحضرت فرمود(لاتسرف فی وضوئك) حسن بصری جسارت نمود عرض کردشما اسراف نکردید که اینقدرخون مسلمین را دروقعه جمل وصفین و نهروان ریختید؟

حضرت فرمود گویاتومحزونی بریختن خون؟ آنها ای شیطان عرض کرد بلی! حضرت نفرینش کرد که همیشه اوقات محزون باشد، این بود که بعداز نفرین حضرت همه وقت محزون بود مثل کسیکه ازدفن یکنفر ازاقاربش برگشته باشد یامثل کسیکه مرکبش را گم کرده باشد.

وازامیرسید حسین سبط محقق کرکی ازحال حسن بصری سؤال کردند فرمود«لاشك فی ان هذا السن لیس بحسن ویجب لعنه وهو اعدا عدو لامیرالمؤمنین(ع) المسمی علی لسانه بسامری هذه الامة»

وحضرات اهل تسنن وقتیکه اسم اورا میبرند بالام تعظیم اسم میبرندووقتیکه اسم مقدس حسنین علیهما السلام رامیبرندبدون لام تعظیم یادمیکنند

دوم ابامسلم خولانی بود که از اصحاب معویه است ومردم را تحریص مینمود بقتال امیرالمؤمنین ع

سوم مسروق بن الاجدع بود که عشار بوداز جانب معویه و بعمل عشاری مردددر **رصافه** که موضعی است باین **واسط** وقبرش هم دررصافه است

چهارم اسود بن یزید النخعی بود

فصل هشتم

درمختصری ازحالات بعضی دیگر ازخواص اصحاب امیرالمؤمنین(ع)

منجمله جناب **عمار بن یاسر** بود که‌از بزرگان صحابه حضرت پیغمبر (ص) و بعد ملازم خدمت حضرت امیر(ع) شد

و در انوار العلویه است در ایام عمر والی کوفه شد و درکوفه فضایل امیر (ع) را نشر میداد خبر بعمربن الخطاب رسید او را عزل نمود چون بمدینه آمد عمر گفت آیا محزون شدی از عزل شدن از کوفه؟

فرمود مسرور نبودم بمنصوب بودن ازجانب توچگونه محزون میشوم بعزل نمودن

وجناب عمار درخلافت عثمان درمیان بازار بآواز بلند فضایل حضرت امیر (ع) رانقل میکرد پس عثمان او را طابید وامر کرد اورا اینقدر زدند که استخوان پهلوی او شکست ومراعات نکرد مصاحبت اورا باپیغمبر(ص) انتهی

ودررجال کبیر است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت پیغمبر (ص) حاضر بود ودوهجرت کرد یکی بحبشه ودیگری بمدینهٔ طیبه و در صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع)شهید شد درسن نودوسه یانودوچهار

و ازحمران بن اعین روایتکرده که از حضرت باقر (ع) سؤال کرد چه میفرمائید در بساره عمار سه مرتبه فرمرد رحم‌الله عماراً قاتل مع امیرالمؤمنین (ع) و قتل شهیداً بعد گفت من نزد خودم گفتم منزلتی اعظم ازاین نمیشود

پس حضرت متوجه بمن شد فرمود شاید تو می‌گوئی که عمار مثل سلمان و ابی‌ذر و مقداد است هیهات‌عرضکردم از کجا دانست که آن روز شهید میشود فرمود چون جنك صفین‌شدت کردآمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض‌کرد یاعلی هوهو یعنی امروز همان روز موعود است حضرت فرمود برگرد بصف‌قتال دومرتبه عرض‌کرد همان‌جواب‌را شنید مرتبه سوم عرض‌کرد حضرت‌فرمود بلی‌امروزاست روزموعود

عمار برگشت بصف‌قتال‌ومی‌گفت «الیوم‌القی الاحبة محمداً وحزبه»

وکنیه عمار **ابوالیقظان** بود و درغزوه صفین **ابوالعادیه فزاری** بانیزه خود زخمی بجناب عمارزد واورا ازاسب انداخت وسر نازنین اورا ازبدن جداکرد خبرباەیرالمؤمنین (ع) دادند بسیار محزون شد وآمد ببالین عمار نشست‌مهموماً ومغموماً این‌اشعاررافرمود :

الاایهاالموت الذی‌هوقاصدی	ارحنی فقد افنیت کل خلیل
اراك بصیراً بالذین احبهم	کانك تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود اناللّه‌وانا الیه راجعون وفرمود هرکه برقتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهرهٔ نیست

وپدر جناب‌عمار یاسربن عامررا درمکهٔ معظمه بقتل‌رسانیدند واو اول مردی است که‌دراسلام درراه دین‌شهیدشد

و مادر عمار مخدره **سمیه**است که‌درمکهٔ معظمه کفار اورا اذیت بسیار نمودند واو صبر کرد آخرالامر **ابوجهل** ملعون‌نیزه برآن مخدره‌زد واورا شهید نمود واو اول زنی است که در

اسلام در راه دین شهیدشد

و در وقت شهادت شیر بجهت عمار آوردند پس تبسم کرد و گفت پیغمبر (ص) فرموده آخر شرابی که دردنیا میاشامی شیراست

حنظلة بن خویلد گفت من نزد معاویه نشسته بودم دو نفر آمدند و هریك مدعی بودند که من قاتل عمارم **عبدالله بن عمر** گفت من شنیدم از پیغمبر(ص) که فرمود تقتله الفئة الباغیه

ومنجمله جناب مالك بن حرث الاشتر النخعی بود واختصاص او بامیرالمؤمنین (ع) اظهر من الشمس است

ودر رجال است که امیرالمؤمنین (ع) وقتی که مالك شهید شد فرمود « لقد کان لی کما کنت لرسول الله» و کلماتی فرمود:

منجمله فرمود ولله در مالك وما مالك لوکان من جبل لکان فنداً ولوکان من حجر لکان صلداً اما والله لیهدن موتك عالما و لیفرحن عالما علی مثل مالك فلتبك البواکی وهل مرجو کمالك و هل موجود کمالك وهل قامت النساء علی مثل مالك یعنی اجرمالك باخدا باد اگرمالك کوهی بود کوه عظیمی بود واگر سنگی بود سنك صلب سخت بزرگی بودتا آنکه فرمود اما والله هلاکه قداعز اهل المغرب واذل اهل المشرق وقال علیه السلام لااری مثله بعده ابداً

و این بزرگوار درمقام حلم احلم ناس بود

چنانچه در روایتست که روزی **جناب مالك** از میان بازار میگذشت در حالتیکه لباسهای فاخر پوشیده بود یکنفر از اهل بازار که جناب مالك را نمیشناخت جسارتی بوی کرد جناب مالك ابداً متعرض نشد وتشریف برد آن مرد شناخت که مالك اشتر است بسیار واهمه کرد وگفت مادر من بعزای من بنشیند که او را نشناختم رفت بطلب جناب مالك که ازاو عذر خواهی نماید دید که در میان مسجد نماز میخواند بعداز فراغ از نماز رفت که عذر خواهی نماید جناب مالك فرمود والله داخل مسجد نشدم مگر بجهة آنکه ازبرای توطلب مغفرت نمایم .

و کیفیت شهادت جناب مالك چنانچه در اخبار معتبره است آنستکه بعدازفراغ حضرت امیر ع ازغزوهٔ صفین درسنهٔ سی وهشت هجری حکومت مصررا تفویض فرمود بجناب مالك اشتر **ومحمد بن ابی بکر** را ازحکومت عزل فرمود وجناب مالك تشریف برد بجانب مصر بشهر قلزم که سه منزلی مصر استرسید **نافع** غلام **عثمان ابن عفان** سمی درمیان عسل نمود وبآن بزرگوارخورانید وبآن سبب شهید شد

مسعود بن دحرجه این خبر را بمعویه فرستاد او از شنیدن این خبر خیلی شادو خرم گردید پس میان جماعت آمد وفریاد کرد اما بعدفانه کان لعلی بن ابیطالب (ع) یدان یمینان قطعت احدهما یوم صفین وهو عماربن یاسروقد قطعت الاخری الیوم وهومالك .

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرمود اگرکسی سوگند یاد کند که خداوند تعالی درعرب وعجم خلق نکرد مانند مالك اشترمگر استاداو**علی بن ابیطالب**را گمان ندارم درسوگند خود گناهی کرده باشد وحضرت امیر (ع) دربارهٔ او فرمرد که اشتر برای من چنان بود که من برای حضرت پیغمبر(ص) بودم بعد گفته وکان فارساً شجاعاً رئیساً من اکابر الشیعة وعظمائها شدیدالتحقق بولاء امیر المؤمنین (ع)

وگفته شده که حضرت امیر پنج نفررا لعن میکرد **معویه و عمروعاص و ابواعور سلمی و حبیب بن مسلمه و برس بن بسر بن ارطات را**

ومعویه هم پنج نفررا لعن میکرد آنحضرت و دو نـور دیده‌اش و عبدالله بـن عباس و مالك اشتر را

و در مجالس المؤمنین است که جناب مالك اشتر در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد وجنازه شریفش راحمل نمود ند بمدینهٔ طیبه ودرآنجا دفن کردند وبعد ازشهادت مالك بازدومرتبه حکومت مصر را بمحمدبن ابی بکر تفویض فرمود

منجمله بود جناب حجربن عدی

کان من ابرار اصحاب امیرالمؤمنین و کان ذا علم و حلم وشجاعة و کرم وفصاحة وکان من الزهاد والعباد وزهد وعبادتش معروف بود ودرهر شب و روزی هزار رکعت نماز بجای میآورد و حضرت امیر (ع) ازکیفیت قتلش باو خبر داده

مسعودی درمروج‌الذهب فرموده که درسنهٔ پنجاه‌وسه‌هجری معویه حجربن‌عدی کندی‌را بقتل رسانیدواو اول کسی است که‌بقتل صبردر اسلام کشته شد ودر هنگام گرفتاری‌جناب‌عمرو بن حمق حجربن عدی در کوفه محبوس بود بامر زیادبن ابیه وبعد از فوت عمرو بن حمق زیادبن ابیه ایشان را بانه نفر ازاصحابش ازاهل کوفه و چهار نفر از غیر اهل کوفه مغلولا روانه کرد بشام نزد معویه .

پس چون چند میل‌از کوفه دور شد دختر حجر این اشعار را انشاد کرد :

ترفع ایها القمر المنیر	لعلك ان‌تری حجراً یسیر
یسیرالی معویة بن حرب	لیقتله کذا زعم الامیر
ویصلبه الی‌بابی دمشق	وتأکل من محاسنه‌النسور
الا یاحجرحجربنی عدی	تلقتك السلامة و السرور
الا یالیت‌حجراً مات‌موتاً	ولم ینحرکما نحرالبعیر
فان‌تهلك فکل عمید قوم	الی هلك من‌الدنیایسیر

و چون نزدیك‌دمشق رسیدند خبر بمعویه دادند واو مرد اعور یك چشمی را باستقبالشان فرستاد چون نزدیك حجر آمدیکنفر از اصحاب حجر گفت‌نصف ازما کشته خواهند شدونصف‌دیگر نجات خواهند یافت بقیه اصحاب گفتند ازکجا میگوئی ؟

گفت نمی‌بینید که این مرد یك چشم دارد .

پس چون آنمرد رسید به حجر و اصحابش گفت معویه‌مرا امر کرده تو را با اصحاب بقتل برسانم یا رأس الضلال ومعدن الکفر والطغیان مگر اینکه‌ازکفر خود برگردید وعلی‌را لعن‌کنید واز او برائت بجوئید جناب حجر و نصف اصحابش فرمودند الصبر علی حدالسیف لایسر علینا مما تدعونا الیه ثم‌القدوم علی‌الله علی نبیه ووصیه احب الینا من دخول النار

و نصف دیگر برائت جستند از امیرالمؤمنین (ع) بعد آن ملعون آمد که‌جناب حجر رابقتل برساند فرمود بگذار تا دورکعت نماز بخوانم بعد ازفراغ نماز آن ملعون گفت آیا ازکشته شدن میترسی فرمود چگونه میترسم و حال آنکه من قبر محفوری و سیف مشهوری و کفن منشوری ندیده‌ام

پس آن ملعون نزدیك آمد وآن بزرگوار رابا کسانیکه باو موافقت کـرده بودند از اصحابش‌بقتل رسانید وبعضی قتل‌جناب حجربن عدی رادرسنهٔ‌پنجاه ویك‌نوشته‌اند و قبرجناب‌حجر در شام معروفست .

و در اصابه است وقتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کـرد که قید وآهن را ازمن بر ندارید و خون بدن مرا نشوئید که روز قیامت همین قسم با معاویـه

مخاصمه بنمایم

و در بعضی از کتب است حجر بن عدی برادر **طرماح بن عدی** است صاحب این اشعار .

یا ناقتی‌لاتزعری من زجری   وشمری قبل طلوع الفجر   بخیر رکبان وخیر سفر الغ

و این اشتباه است چون حجربن عدی کندی **کوفی** بود **و طرماح بن عدی طائی** بود .

و منجمله بودر**شیدهجری** بضم‌الراء **در رجال کبیر** است که‌امیر المؤمنین (ع)فرمود ای رشید چگونه است صبر تو اگر دعی بنی امیه ترا بخواهد وهردو دست وهر دو پا وزبان ترا قطع کند عرضکرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت‌است ؟ فرمود ای رشیدتودر دنیا وآخرت‌با من خواهی بود .

راوی گفت‌والله چندی‌نگذشت که عبیدالله‌زیاد فرستاد و او را دعوت کرد بسوی خود و تکلیف نمود باو برائت جستن ازامیرالمؤمنین را جناب رشید امتناع نمود از برائت جستن ابن زیاد گفت مولای توبتو خبر داده که‌بچه قسم کشته خواهی‌شد ؟ فرمود خلیل من بمن‌خبر داد که‌تومرا میطلبی وتکلیف میکنی به برائت از مولایم و من اباء میکنم بس تو دستها و پاها و زبان مرا قطع میکنی

عبید زیاد گفت والله من تکذیب میکنم اورا

بس امر کرد که دستها وپاهای اورا قطع کردند وزبانش را باقی گذارد

بس مردم اطراف او جمع شدند فرمود بیاورید کاغذ و دوات تا بگویم برای شما اخبار آتیه را تا روز قیامت

بس ابن زیاد حجام فرستاد و زبان اورا قطع نمودند و از دنیا رفت و حضرت امیر المؤمنین اورا رشید البلایا نامیده بود وباو علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و بکسی که میرسید میگفت تو بمردن کذا میمیری و بدیگری میگفت تو بقتل کذائی کشته میشوی و بهمان قسم که میفرمود همان قسم میشد •

ودر روایتست که یکروز امیرالمؤمنین (ع) با اصحابش تشریف برد بنخلستانی و در زیر نخلهٔ نشستند وقدری رطب از آن چیدند وخدمت حضرت گذاردند که میل فرماید رشید هجری‌عرض کرد یا امیرالمؤمنین چقدر رطب خوبی است فرمودند رشید آگاه باش که ترا بهمین درخت آویزان میکنند •

بس رشید روزها میرفت نزد آن درخت واورا آب‌میداد تا امیرالمؤمنین از دنیا رفت یك‌روزی رشید رفت در نزد آن درخت دید شاخهٔ آن درخت را بریده‌اند گفت اجل من نزدیك شده تا اینکه غلام ابن زیاد آمد گفت اجابت کن امیر رارشید تشریف برد نزد ابن زیاد گفت‌از دروغهای مولایت امیرالمؤمنین (ع) بجهت من نقل کن رشید گفت والله من دروغ نمیگویم و مولایم دروغ نفرموده وبمن خبر داده که دستها و باها و زبان مرا قطع خواهی کرد ابن زیاد گفت والله الآن مااورا تکذیب میکنیم

بس امر کرد دستها و پاهای‌او را قطع نمایند و اما زبان او را قطع نکنند بس او را با دست وپای قطع شده آوردند میان بازار و از امور عظیمه بمردم خبر میداد خبر بابن زیاد دادند امر کرد زبان اورا قطع کردند واورا بهمان شاخهٔ نخله بدار آویختند وسابقاً قصه‌او با میثم تمار وحبیب بن مظاهر گذشت •

و منجمله کمیل بن زیاد النخعی که از کبار تابعین بود ودر سنهٔ هشتاد وسه هجری این بزرگوار رابامر **حجاج** بقتل رسانیدند در سن نودسالگی

ودر ارشاد مفید است وقتیکه حجاج والی کوفه‌شد کمیل بن زیاد را طلبید جناب کمیل

گریخت حجاج عطایای طایفه وقوم کمیل را منع نمود چون کمیل چنین دید گفت من مرد پیری هستم وعمر من گذشته وسزاوار نیست که قوم من از عطایاشان ممنوع شوند بواسطه من

پس کمیل خود رابدست خود تسلیم حجاج نمود آنملعون کمیل راکه دید گفت من خیلی میل داشتم که راهی بتو بیابم

کمیل گفت ازعمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و بعد از قتل حسابست و امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه بمن خبر داده که‌تو قاتل‌من خواهی بود ٠

حجاج گفت بلی توشریك بوده‌ای درقتل عثمان بن عفان وامر کرد سرآنمظلوم را با شمشیر ازبدن جدا نمودند و دعای کمیل که در شبهای جمعه و شب نیمه شعبان خوانده میشود منسوب بایشانست

وایضاً در امالی صدوق است که امیرالمؤمنین دست کمیل را گرفت و برد بصحرا و آهی کشید و فرمود الناس ثلاثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل النجاة وهمج رعاع اتباع کل‌ناعق یمیلون‌مع کل ریح لم یستضیؤا بنورالعلم ولم یلجاؤاالی‌رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من‌المال‌العلم یحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصها النفقةوالعلم یزکوا بالانفاق یاکمیل العلم‌دین یدان‌الله به یکسب الانسان‌الطاعة فی‌حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون مابقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی‌القلوب موجودة آه آه ان‌هیهنا واشار بیده‌الی صدره لعلما جماً لواصبت له حملة بل اصیب له‌لقناً غیر مامون‌یستعمل آلة الدین فی‌الدنیا الی آخره

ومنجمله بود جناب **قنبر** مولی امیرالمؤمنین **در ارشاد مفید** است که روزی **حجاج بن یوسف ثقفی** گفت من میل دارم که یکنفر از محبین ابو تراب را بیابم و تقرباً الی الله خــون او را بریزم

اصحابش گفتند ما کسی‌را که‌قدیمی ترباشد از **قنبر** غلامش سراغ نداریم

پس فرستاد عقب قنبر واوراآوردند حجاج گفت تو قنبری فرمود بلی گفت کنیه‌ات‌ابوهمدان است فرمود بلی گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی فرمودبنده خدا هستم وعلی ولـی نعم‌من است گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی فرمود تو مرا راهنمائی کن بدینی که افضل از دین علی باشد ٠

گفت حال که تبری از دین او نمیجوئی پس هر قسم کشتن را اختیار میکنی بگو تاترا بآن قسم بقتل برسانم فرمود اختیار باخود تو بهرقسم که‌تو مرا بقتل برسانی من هم‌ترا بهمان قسم بقتل میرسانم وبتحقیق که خبر داده بمن امیرالمؤمنین (ع) که موت من بذبح است ظلماً

پس حجاج امر کرد بذبح او

واز حضرت صادق ع روایت شده که‌از برای امیرالمؤمنین ع غلامی بود مسمی بقنبر و خیلی آن حضرت را دوست میداشت ووقتی که‌آقا ازمنزل بیرون می‌شد قنبر هم‌باشمشیر پشت سرآنحضرت بیرون می‌شد یکشب حضرت فرمود قنبر چراپشت سر من‌میآئی ؟

عرضکرد بجهة آنکه مبادا صدمهٔ بوجود مبارکت وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا محارست میکنی یااز اهل زمین عرضکرد از اهل زمین‌فرمود اهل زمین نمیتوانند بمن‌صدمه برسانند مگر باذن خداوند عزوجل برگرد پس قنبر بر گشت ٠

ودر انوار العلویه ازبعضی کتب نقل کرده که قنبر از اولاد پادشاهان بود وچون حضرت امیر (ع) شهید گردید قنبر می‌رفت و هیزم جمع می‌کرد و می‌فروخت و از وجه او تحصیل قوتی می کرد ٠

ودر رجال کبیر روایت شده که‌ازاو سئوال کردند تو غلام کیستی گفت مولای من کسی

است که ضرب بسیفین وطعن بر محین وصلی القبلتین و بایع البیعتین وهاجر الهجرتین ولم یکفر بالله طرفةعین انا مولی صالح المؤمنین ووارث النبیین وخیرالوصیین واکبر المسلمین ویعسوب المؤمنین و نورالمجاهدین ورئیس البکائین وزین العابدین الخ

ومرحوم ثقةالاسلام نوری میفرماید که **ثویه** تل کوچکی است بین نجف اشرف و کوفه وجمعی از بزرگان اصحاب حضرت امیر(ع) دراو مدفونند مثل جناب کمیل کهقبرایشان معلوم است وازما بقی اثری‌نیست وفرموده گمانم **رشید هجری** که جلالت قدرش خیلی از کمیل بیشتر است قبرش درثویه باشد و همچنین محتمل است کهقبرجناب قنبر غلام حضرت امیر (ع) کهاورابامر حجاج که حاکم کوفه بود گردن زدند درثویه باشد .

ودر مجالس المؤمنین است که قبر قنبر غلام حضرت امیر (ع) در **حمص** است کهبین شام وحلب است .

ومنجمله بود **جناب‌عدی‌بن‌حاتم طائی** وجهة اسلام عدی‌بن حاتم‌این‌بود که چون لشگر اسلام زنان قبیلهٔ طی‌را اسیرنمودند وبمدینه آوردند ازجمله اسراءبود دختر حاتم طائی چون‌اورا نزد پیغمبر (ص) آوردند آنزن عرضکرد من‌دختر حاتم طائی‌هستم برادر من عدی‌بن حاتم فرار کرد برمن‌منت‌گذار ومرا آزاد کن روزاول پیغمبر باوجوابی نفرمود . روز دوم باشارهٔ امیرالمؤمنین (ع) بار این عرض‌را کرد حضرت‌اورا بخشید واورا بمحل خودبرگردانید باین سبب عدی‌بن حاتم رغبت باسلام نمود و مشرف شد خدمت رسول (ص) حضرت و سادهٔ خود را برای وی گسترد ودر روایتی رداء مبارك را برای او پهن کرد وفرمود :

« اذا اتاکم کریم فاکرموه » ودرحرب جمل وصفین ونهروان ملازم رکاب حضرت امیر (ع) بود و در حرب جمل یك چشم او ضایع شد . **در مروج الذهب مسعودی** فرموده که عدی‌بن حاتم داخل شد بمعویه گفت اولادت راچه کردی گفت آنها دررکاب امیر المؤمنین شهیدشدند معویه گفت آیا ازانصاف است که اولاد خودش زنده بمانند واولاد توکشته شوند

عدی بن حاتم فرمود آیا ازانصاف است که علی کشته شود وتو زنده بمانی معویه گفت هنوز ازقصاص خون عثمان باقی‌مانده‌واورا بر طرف نمیکند مگر خون‌شریفی ازاشراف یمن‌غرضش خون‌عدی بود

عدی‌بن حاتم فرمود والله قلبهای ما که مبغوض دارد ترا در سینه‌های ما هست و شمشیرهای ماکه باتو مقاتله کردیم بشانه‌های ما هست وبدرستیکه قطع حلقوم ورسیدن جان بسینه آسانتر است برما از شنیدن سخن سوئی دربارهٔ مولامان امیرالمؤمنین (ع) الخ

ودر اصابه است که عدی بن حاتم در سنهٔ نهم هجری اسلام اختیار کرد و حاضر شد جنك جمل و جنك صفین را با امیر المؤمنین (ع) بعد ساکن کوفه شد وعمرش بصدو بیست رسید وبعد از سنهٔ‌شصت‌هجری‌از دنیا رحلت فرمود بسیار جوادبود وشخصی آمد نزد او و از او صد درهم طلب کرد عدی گفت من پسر حاتم طائی هستم ازمن صددرهم تمنی میکنی والله بتو نخواهم داد .

ومنجمله بود **قیس بن سعدبن عباده** واودر جنك جمل و صفین از امیرالمؤمنین (ع) مفارقت نکرده ودرجنك صفین کوششها نمود وبعد از حضرت امیر باامام‌حسن مجتبی (ع) بود و چون معویه **عبید الله بن عباس** را بفریفت واورفت نزد معویه جناب **قیس بن سعد** برخاسته خطبه خواند وکوشش زیادی کرد دریاری حضرت مجتبی ع بعد که حضرت مجتبی صلح فرمود با معویه جناب قیس رفت بمدینهٔ طیبه وانزواء اختیار نمود تادر سنهٔ شصت ازدنیا رحلت فرمود

واز رجال کشی نقل شده که سعدبن عباده ده‌پسر داشت وهر یك درنصرت پیغمبر (ص)

کوشیدند و طول قامت سعد و هریك از پسرانش ده شبر بود باشبار خودشان و سعداباً و جداً در جاهلیت ودراسلام بزرك قوم خودبود.

ودر اسدالغابه است که سعدبن عباده با ابابکر و عمر بیعت نکرد وچون خلافت به عمر رسید بسعدبن عباده گفت یابیعت کن یا ازمدینه بیرون شو سعد گفت درشهری که تو امیر باشی بودن من در آن شهر حرامست لذا از مدینه رفت بشام و او را قبیلهٔ بسیار در اطراف دمشق بود هرهفته درقریهٔ میرفت نزدقبیله وخویشان خودروزی دربین راه تیری بوی زدند واوراشهید نمودند.

ودرمجالس المؤمنین است که خالدبن ولید تیری بوی زد و او راشهید کرد وازخوف مردم گفتندا جنه اورا کشتند واینشعررا اززبان اجنه ساختند

قدقتلنا سیدالخزرج سعدبن عباده فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

و قبر سعدبن عباده درغوطهٔ دمشق مشهور ومعروف است.

فصل نهم

درذکر بعضی ازمنافقین که خیلی عداوت ودشمنی داشتند باحضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه

در رجال کبیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که در زمان حضرت امیر (ع) پنج نفر از قریش همراه حضرت امیر(ع) بودند وسیزده قبیله همراه معویه بودندوآن پنج نفر جناب محمدبن ابی بکر وجناب هاشم ابن عتبة بن ابی وقاص المرقال وجناب جعدة بن ابی هبیرة المخزومی همشیره زاده حضرت امیر (ع) ومحمدبن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعه وابن ابی العاص بن ربیعه داماد حضرت پیغمبر(ص) انتهی

اقول جناب هاشم ابن عتبة ابن ابی وقاص پسرعموی عمرسعد ملعون بود ببین سعادت و شقاوت چه می کند که هردو از اصل واحد بودند و جناب هاشم بآن حد از سعادت بود و عمر سعد بآن حد ازشقاوت

ودرمجمع البحرین است که درغزوهٔ صفین که حضرت امیر (ع) علم را بوی داد سرعت کرددر محاربه باکفار وارقلت فی سیرها ای اسرعت لذااورا مرقال گفتند

ودراصابه است که درجنك صفین علم امیرالمؤمنین (ع) بدست هاشم مرقال بود وگفته چون خبر قتل عثمان بکوفه رسید جناب هاشم به ابو موسی گفت بیا بیعت کن با بهترین این امت علی بن ابی طالب(ع)

ابوموسی گفت تعجیل مکن جناب هاشم دستخودرا بدست دیگر گذارد گفت ایندست مال من وایندست مال علی(ع) واین اشعاررا انشاد کرد:

ابایع غیر مکترث علیاً ولااغشی امیراً اشعریا

ابایعه واعلم ان سارضی بذاك الله حقا والنبیا

واین بزرگوار وجناب عمار یاسر دروادی ازاودیه های صفین شهید شدند

واما جناب محمدبن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعه برادرزاده هندزوجهٔ ابی سفیان ومادر معویه بود

واین بزرگوار مردم‌را تحریص می کرد بخلع عثمان

ودراصابه است که‌او کاغذها مینوشت اززبان زوجات حضرت پیغمبر(ص) درطعن برعثمان‌واهل مصر بیعت نمودند باجناب‌محمد بامارت‌مصر بغیرجماعتی که‌ازآنها بود **معویةبن خدیج** ملعون قاتل **جناب محمدبن ابی‌بکرو** وقتی که معویه میرفت بغزوه صفین اول‌آمد بمصر وبخدعه جناب‌محمدبن ابی‌حذیفه‌را باجمعی گرفت واورامحبوس‌نمود وبعدآنبزرگواررا بقتل رسانید

واماجعدةابن‌ابی‌هبیرةالمخزومی والدهٔ ماجده‌اش **امهانی** بنت حضرت ابی‌طالب بودو اسم امهانی **فاخته** بود کذافی‌الاصابه

واما ابن‌ابی‌العاص در سابق گفته شدکه **ابوالعاص** مادرش **هاله** بنت **خویلد** بود خواهر جناب **خدیجهٔ کبری** وپیغمبر(ص) تزویج فرمود دختر بزرك خود راکه‌زینب باشد بابی‌العاص و از مخدره دختری آورد **امامه** که‌زوجهٔ حضرت امیر (ع) بود وپسر ابی‌العاص همراه حضرت امیرع بود

وبدانکه چند نفر از قریش و غیر قریش از منافقین باحضرت امیر(ع) عداوت زیادی داشتند

اول از آنها **خالدبن ولیدبن مغیرةبن عبدالله** بود که پسر عم جناب **ام‌السلمه بنت‌امیة بن مغیره** زوجهٔ حضرت پیغمبر (ع) بود ومادر خالد **لبابةالصغری** دختر **حارث** مود و خالدملعون بسیار دشمن حضرت امیر (ع) بود و بفاطمهٔ زهراء (ع) هم خیلی دشمنی کرد وبسیار مرد شجاعی‌بود ودرسنهٔ بیست ویکم هجری بجهنم واصل شد درشهر **حمص** ونسب او در مقدمه کتاب گفته شد

دومازآنها**عمروبن‌عاص‌بن‌وائل‌بن‌هاشم‌بن‌سعیدبن‌عمربن‌هصص‌بن‌کعب‌بن‌لوی‌بن‌غالب** بود که مرد بسیار محیلی بود وعمده جنك‌جمل وجنك نهروان وجنك صفین از حیل او بود ومادر او **نابغه‌بنت حرمله** بود وبسیار زناکاربود **ولیدبن‌مغیره وعثمان‌بن‌حارث ونصربن‌حارث‌بن‌کلده و ابوسفیان‌بن حرب و عاص‌بن وائل در طهرواحد** بااو زناکردند و بعمرو آبستن شد بعدکه وضع‌حمل نمود تمام‌اینجماعت مدعی شدندکه فرزند ما میباشد بعدخود نابغه‌عاص‌بن وائل رااختیارکرد

وحضرت مجتبیع درمجلس معویه بعدازکفریات وجساراتی‌راکه شنید درجواب عمروعاص‌فرمود «اما انت یا عمرو عاص الشانی اللعین الابتر فانما انت کلب اول امرك امك البغیة وانك ولدت علی فراش مشترك فتحاکمت فیك رجال قریش منهم ابوسفیان بن‌حرب و ولیدبن مغیره وعثمان‌بن الحارث والنصربن الحارث‌بن‌کلدة والعاص‌بن وائل‌کلهم یزعم انك ابنه فغلبهم علیك من قریش الامهم حسباو اخبثهم نسبا وقال العاص‌بن وائل ان‌محمداً رجل ابترلاولد له فلوقدمات انقطع ذکره فانزل‌الله تعالی ان شانئك هوالابتر الخ»

وعاص پدر **عمرو** از جملهٔ مستهزئین به پیغمبر ص بود وآیهٔ شریفهٔ اناکفیناك المستهزئین در بارهٔ این ملعون نازل‌شد وعمروعاص‌درسنهٔ چهل وسوم هجری‌در مصر بجهنم واصل شددرسن نودسالگی

سوم از آنها **زیادبن ابی‌سفیان** بودکه‌او را **زیادبن ابیه وزیادبن سمیه وزیادبن‌عبید الثقفی** هم میگفتند ومادراو**سمیه**بودواورابزنازائید

ولهذا پدرش معلوم نبود آخرالامر ازجانب معویه حاکم‌کوفه بود و حکم‌کرد که تمام مردم از حضرت امیر «ع» برائت جویند و آنبزرگوار را العیاذ بالله لعن و سب کنند و هرکس امتناع

می کرد اورا بقتل میرسانید وخانه‌اش‌را خراب می کرد همان‌وقت آنملعون بمرض طاعون گرفتار شد و روز سه شنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنهٔ پنجاه وسه هجری‌در کوفه بدرك واصل شدوعداوتهائی که در ضمیر خودداشت‌و میخواست بحضرت‌امیر ع اظهار کند پسر ملعونش **عبید زیاد** بنوردیده‌اش سیدالشهداء اظهار نمود

چهارم مغیرة‌بن شعبة‌بن ابی‌عامر بن مسعود بن معتب الثقفی بود که خیلی مکار بـود

و در **اصابه ازقبیصه** روایت‌کرده که‌گفت اگر مدینه هشت در داشته باشد و ممکن نباشد بیرون شدن از دری از آن درها مگر بمکر و خدعه هرآینه مغیره از تمام آن درها بمکر و خدعه بیرون میشود انتها

واو یکی ازچهار نفری است که ازمکارین شمرده شده‌اند معوية‌بن ابی‌سفیان و عمروعاص و مغیرة‌بن شعبه وزیادبن ابیه (لم)

و حاضر شدن ابابکر و عمر در**سقیفهٔ بنی‌ساعده** واخذ بیعت ازمردم‌بمکراوبود

ودر زمان عمر بن الخطاب درکوفه بمنبر رفت و حضرت امیر ع را لعن‌کرد و مغیره حاکم بصره بود وبا **ام‌جمیل** در سنهٔ هجدهم هجری زناکرد وبعد باجنابت رفت میان مسجد و مقدم ایستاد که‌نماز بگذاردابوبکره غلام حضرت پیغمبر ص دست بر سینه اوزد واوراعقب کشانیدخبر بعمر بن‌خطاب دادند اورا عزل‌کرد وابوموسی‌را بحکومت بصره نصب‌کرد

و حضرت مجتبی ع در مجلس میشوم معویه بمغیره فرمودند « واما انت یا مغیرة‌بن شعبة فانك لله عدو ولکتابه نابذ ولنبیه مکذب وانت الزانی وقد وجب علیك الرجم و شهد علیك العدول البررة الانبیآء الی ان‌قال‌ع وانت ضربت فاطمة بنت رسول ص حتی ادمیتها والقت مافی بطنها استذلالا منك لرسول‌الله‌ص ومخالفة منك لامره وانتها کالحرمته»

و در سال پنجاهم هجری از جانب معویه دو مرتبه حاکم کوفه شد و در آن سال در کوفه بدرك‌واصل‌شد

پنجم اشعث‌بن قیس الکندی بود که سبب فتنهٔ حکمین در صفین و خروج خوارج در جنك نهروان آن ملعون شد زوجهٔ آن ملعون **ام‌فروة** خواهر **ابی‌بکر** بود و دخترش **جعدة** بنت **اشعث** قاتل حضرت مجتبی ع و پسر او **محمدبن اشعث** بجنك حضرت سید الشهداء ع حاضرشد وخود آن ملعون‌شریك ابن‌ملجم بود در قتل امیرالمؤمنین ع‌وچهل‌روز بعدازشهادت‌حضرت امیرع درکوفه‌بجهنم واصل‌شددرسن شصت وسه‌سالگی

ودرفتن **بحار ازابن‌ابی‌الحدید** نقل‌کرده کل فسادکان فی‌خلافة امیرالمؤمنین‌ع وکل اضطراب حدث فاصله الاشعث‌بن قیس

ششم ولیدبن عقبة‌بن ابی‌معط‌بن ابان‌بن ابی عمرو‌بن‌امیة‌بن عبدالشمس‌بن عبدمناف

بود و در حال مرضش‌حضرت امام‌حسن مجتبی (ع) باجمعی بعیادتش آمدند بحضرت مجتبی عرض‌کرد اتوب الی‌الله تعالی مماکان‌بینی و بین جمیع الناس الا ماکان بینی وبین ابیك انی‌لااتوب منه

ومادرولید **اروی‌بنت‌کریز بن ربیعه** است

پس **ولید باعثمان‌بن عفان** برادر مادری هستند وولید برادرش **خالدبن عقبه** در یوم فتح مکه اظهار اسلام نمودندپیغمبر(ص) ولیدرابقبیلهٔ **بنی‌المصطلق** فرستاد و بدروغ خبرآورد که‌ایشان مرتد شده‌اند این‌آیه نازلشد: ان‌جائکم فاسق بنبأ فتبینوا

وقصهٔ امارت او در کوفه وشرب خمر او ونماز صبح بجماعت چهار رکعت گذاردن در مسجد کوفه درقضایای سال سی‌ام هجری گفته میشود انشاءالله

ولذا او بولید فاسق معروف بود و بعد از قتل عثمان ببصره رفت واز آنجا برقه رفت و در رقه بدرك واصل شد .

و حضرت مجتبی درمجلس میشوم معویه بولید فرمودند :

واما انت یاولید بن عقبه فوالله ماألومك ان تبغض علیا وقد جلدك فی‌الخمر ثمانین جلدة وقتل اباك صبراً بیده یوم بدر ام کیف تسبه وقدسماه الله مؤمناً فی عشر آیات من‌القرآن و سماك فاسقاً وهو قول‌الله افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون و قوله تعالـی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا الخ .

و عقبه پدر **ولید بن عقبة بن معط** در مکه جسارت کرد و آب دهان نجسش را بصورت نازنین پیغمبر انداخت وبعداز غزوهٔ بدر بامر پیغمبر (ص) اورا بدرك واصل نمودند .

هفتم مروان‌بن حکم بن‌ابی العاص بودواین‌ملعون‌پسر عم **عثمان‌بن عفان‌ابن‌ابی‌العاص** بود ووزیرودبیر وکاتب **عثمان** بود

و مادر مروان **امیة بنت علقمة بن‌صفوان بن‌امیه** است .

و مروان در سال دوم هجری متولد شد ودر ماه رمضان در سنهٔ شصت و پنج هجری بدرك واصل شدو پیغمبر (ص) پدر او **حکم‌بن ابی‌العاص** رااز مدینهٔ طیبه اخراج نمود واز آنجا رفت بطائف ودر آنجا بود تازمان خلافت عثمان اورا طلب نمود بمدینه ومروان راخیط باطل مینامیدند چون بلند قامتولاغر اندام بودوعداوتهای او واولادش مثل **عبدالملك بن مروان وابراهیم بن ولید بن عبدالملك بن‌مروان** باحضرت امیر (ع) وبااولاد طاهرینش معلومست وحضرت مجتبی ع درآن مجلس میشوم معویه فرمودند :

واما انت‌یامروان‌فلست انا سببتك‌ولاسببت‌اباك ولکن‌الله‌لعنك‌ولعن اباك و اهل بیتك و ذریتك وماخرج من‌صلب ابیك الی یوم‌القیمة علی لسان نبیه محمد (ص) الی ان قال ع و صدق‌الله و صدق رسوله یقول‌الله تبارك وتعالی والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الاطغیاناً کبیراً وانت یامروان وذریتك‌الشجرة الملعونة فی‌القرآن الخ .

هشتم عبدالله بن‌زبیر بن عوام بود که ببالای منبر درحق حضرت امیر ع سخن ناشایسته گفت و چهل جمعه صلوات نفرستاد بعذر آنکه اولاد آنحضرت هنگام ذکر او بعجب میافتند و تکبر مینمایند

واین عبدالله پسر **اسماء ذوالنطاقین بنت ابی بکر** است ومادر اسماء **ام رومان** بودکه زوجهٔ **ابابکر** ومادر **اسماء ذوالنطاقین‌وعایشه‌وعبدالرحمن‌بن‌ابی بکر** بود

و از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمود ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشاء ابنه عبدالله فافسده .

ودر جنك جمل باخالهٔ خودعایشه وپدر خود زبیرباحضرت امیر مقاتله نمود واو مرد شجاعی وفصیحی بود لکن بخیل وبد خو بود ودر سال شصت وپنج هجری بعد از بدرك رفتن یزید مردم با اوبخلافت بیعت کردند وبر حجاز و یمن وعراق و خراسان دست یافت وروز شنبهٔ هفدهم جمادی الاولی یاجمادی الاخرة در مکهٔ معظمه کشته‌شد در سنهٔ هفتاد وسه هجری درسن هفتاد وسه سالگی چون تولدش سنهٔ اول هجرت بود

نهم ابو هريرة الدوسی بود و معويه جماعتی از صحابه وتابعين را تكليف نمود كه در توهين اميرالمؤمنين جعل حديث بنمايند واصحاب ابوهريره ومغيرةبن شعبه و عمرو عاص قبول اين ملعنت را نمودند و از تابعين عروة بن زبير قبول نمود و ابو هر يره معروفست بدروغ بستن بر پيغمبر ص

واز اميرالمؤمنين ع روايت شده كه فرمود الاان اكذب الناس علی رسول‌الله ابو هريرة الدوسی و بسيار مرد احمقی بوددر زمانيكه حاكم مدينه بود ميان كوچه راه ميرفت خودش ميگفت الطريق الطريق قدجاء الامير ودرسال پنجاه و هشت هجری بجهنم واصل شد در سن هفتاد و هشت سالگی ودوس قبيله‌ايست در يمن .

دهم شريح بن حارث الكندی بود و عمر بن الخطاب اورا بقضاوت كوفه فرستاد ومنصوب نمود وشصت سال در كوفه قضاوت كرد مگر سه سال از زمان خلافت عبدالله بن زبير كه اورا از قضاوت عزل نمودو بعد از فوت عبدالله بن زبير تازمان حجاج بن يوسف الثقفی باز قضاوت كوفه را داشت وحجاج اورا ازقضاوت عزل نمود و عمر او را بعضی صد سال نوشتند وبعضی زياده برصد سال وفوت اورا دربين سنهٔ هفتاد وهشتاد ازهجرت مختلف نوشته‌اند .

و مخفی نماناد كه اعدا عدو آن بزرگوار معوية بن ابو سفيان بودو قصه‌های عداوت اورا علماء در كتب‌خود مبسوطاً ومشروحاً مرقوم فرموده‌اند كه محتاج بذكر آنها نيست خصوصاً اهل مملكت خودرا فرمان داد كه اميرالمؤمنين (ع) راسب كنند وازاو برائت جويند .

ودر شرح ابن ابی الحديد است كه جمعی از بنی اميه بمعوية گفتند يا اميرالمؤمنين تو بمقصود خود رسيدی ديگر خوبست كه ترك كنی لعن و سب آنبزرگوررا

معويه گفت نه‌والله مااترك حتی يربوعليها الصغير و يهرم عليها الكبير و لا يذكر له ذاكر فضلا يعنی قسم بخدا ترك نميكنم سب‌آنبزرگواررا تا آنكه اطفال صغير بعداوت آنحضرت بزرك بشوند وبهمين قسم تربيت بيابند وبزرگان بعداوت آنحضرت پير شوند واحدی فضلی از برای آن بزرگوار ذكر نكند .

ودر روضات است كه معويه در قنوتات نمازش سب ميكرد امير المؤمنين (ع) را و در خطبش اظهار ميكرد برائت از آنحضرت را .

واز ابن ابی الحديد نقل كرده كه معويه به سمرة بن جندب صد هزار درهم وعده كرد كه روايت كند كه آيةومن‌الناس من‌يعجبك قوله‌فی‌الحيوة الدنيا ويشهدالله‌علی مافی‌قلبه‌وهوالدالخصام واذا تولی سعی فی‌الارض ليفسد فيهاويهلك الحرث والنسل والله لايحب الفساد در بارهٔاميرالمؤمنين نازل شده و آيهٔ و من الناس من يشری نفسه ابتغاء مرضات‌الله والله رؤف بالعباد در بارهٔ معوية

سمره قبول نكرد تاآنكه چهارصد هزار درهم دادوآن ملعون قبول كرد .

واز ابن اثير نقل كرده كه حريز بن عثمان رحبی ملعون‌ناصبی از دشمنان اميرالمؤمنين بود واينملعون همه روز وشب هفتاد مرتبه سب ميكردحضرت اميررا وفرموده است وكانت‌بنوااميه اذاسمعوا بمولود اسمه علی قتلوه انتهی .

وبرادر ملعون معويه عتبةبن ابی سفيان دربنی اميه احدی افصح از او نبود و در مجلس معويه بحضرت مجتبی (ع) گفت وان اباك‌شرقريش وسخنهای زشت ديگر هم گفت وحضرت‌مجتبیع ازاو جوابها دادند :

منجمله فرمود انك عندی لست بكفو عبد عبد علی فاردعليك واعاتبك ولكن الله عزوجل لك ولابيك وامك واخيك لبالمرصاد.

و انصافا هیچ فضیلتی از این بزرگتر و بالاتر نمی‌شود که بنی‌امیه باآن‌قدرت و سلطنتی که داشتند هشتاد سال از امیرالمؤمنین تبری‌می‌جستند ومردم راامر بسب آنبزرگوار مینمودند وامر بجعل احادیث در ذم آن حضرت مینمودند وهر کس‌ازمحبین‌امیرالمؤمنین و شیعیان آنبزرگوارراکه‌میدیدند یاکسی‌راکه بمحبت علی متهم مینمودند گردن میزدند معذلك اینقدر فضایل حضرت امیر ع آفاق را برکرده ورذالت طبع و خباثت نفس‌وکفر سربره جماعت بنی‌امیه‌را برهمه‌مردم واضح وآشکارا کرده است اینست که شاعر می گوید:

لقد کتموا آثار آل محمد (ص) محبیهم خوفا و اعدآئهم بغضا

فابرز من بین الفریقین نبذة بها ملا الله‌السموات والارضا

و این مضمون کلام واقدیست که گفت: ما بین‌الکتمانین قدملاءالخافقین

و بعضی دیگر از مبغضین حضرت امیر (ع) بودند که اعتنائی بذکر آنهانیست

منهم سمرة‌بن‌جندب ملعون **ومنهم انس‌بن مالك ومنهم زیدبن ارقم ومنهم‌جریربن عبدالله‌البجلی ومنهم کعب الاحبار** که عالم جهودان و حبر ایشان بود و در یمن بدست حضرت امیر اسلام اختیار کرد ظاهراً درزمان خلافت عمربن خطاب بمدینه آمد ودرزمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) درحمص بودآمد نزد معویه واورا تحریص نمود بجنك امیرالمؤمنین (ع)

ومنهم حسن‌بن ابی‌الحسن‌البصری بود که‌در سنهٔ صدوده هجری درسن‌هشتادوهشت‌سالگی ازدنیا رفت وباپنج‌نفر ازائمه معصومین(ع) هم عصر بود ودرجنك جمل حاضر نشد بیاری حضرت‌امیر (ع) وهمچنین درکربلاهم حاضرنشد دریاری حضرت سیدالشهداء ع) واین **حسن بصری از زهاد ثمانیه** است وازآن‌چهارنفریست که‌دشمن امیرالمؤمنین(ع) بودند

فصل دهم

دربعضی ازوقایع مهمه وتواریخ متعلقه بزمان خلافت واقعی حضرت‌امیر(ع) ازسنه یازده هجری که سنه‌رحلت حضرت‌پیغمبر(ص) بود وتاآخر سنهٔ سی‌وپنج‌هجری که عثمان‌بن‌عفان‌ازدنیارفت

بدانکه در اوایل سنهٔ یازدهم هجری پیغمبر (ص) مسلمین را بسرداری **اسامة بن زید** متوجه فرمود بجانب روم و فرمود خدا لعنت‌کند هرکه‌تخلف کند **ازجیش‌اسامه** و شاید مقصود آنبزرگوار این بود که‌چون میدانست رحلتش نزدیك شده خواست منافقین در مدینهٔ طیبه نباشند که مبادا اخلال درخلافت امیرالمؤمنین(ع) بنمایند

پس‌بعضی ازمنافقین ملتفت شدند بشدت مرض پیغمبر ص وآن‌که اگر آن بزرگوار ازدنیابرود و اینها در مدینه نباشند امر خلافت حضرت امیر مستقر وثابت خواهد شد لذا از جیش اسامه تخلف ورزیدند وهمان اوقات پیغمبر ازدنیا رحلت فرمود بعداز سه‌روز ازرحلت آن‌حضرت انصار جمع شدند در **سقیفه بنی‌ساعده** که خلیفه برای پیغمبر (ص) تعیین نمایند و انصار دو قبیله بودند یکی **قبیلهٔ خزرج** ودیگری**قبیله‌اوس‌حباب بن منذربن‌جموح** که‌از قبیلهٔ خزرج و از انصار بود بمهاجرین گفت مناامیر ومنکم‌امیر بعضی ازمهاجرین گفتند نحن‌المهاجرون اول الناس اسلاماواکرمهم احسابا و اوسطهم داراً و احسنهم‌وجوها و امسهم برسول الله ص رحما و انتم اخواننا فی‌الاسلام

وشرکائنا فی‌الدین نصرتم وواسیتم فجزاکم‌الله خیراً فنحن‌الامراء وانتم الوزرآء

بعضی از انصار **سعد بن عباده‌را** که رئیس قبیله خزرج بود تعین کردند **وابوالنعمان** که رئیس قبیله اوس بود راضی بخلافت **سعد** نشد **مغیرة بن شعبه** در آن مجلس حاضر بود فوراً این خبر را بابی‌بکر وعمر رسانید پس این دونفر **باعبیدة بن جراح** وارد شدند بسقیفه بنی‌ساعده و در همان روز و همان مجلس بعد از مذاکرات زیادی اول عمر بابی‌بکر بیعت نمود بعد ابی‌عبیده جراح وبعد قبیله اوس وبعد مشهور نمودند که اجماع امت شد برخلافت ابی‌بکر وپیغمبر فرموده لا تجتمع امتی علی خطاء و حال آنکه اجماع امت نبود **چنانچه در بحار از ابان بن تغلب** از حضرت صادق ع روایت کرده که بعد ازتقریر امر خلافت براابابکر دوازده نفر ازصحابه علانیه انکارخلافت ابی‌بکررا نمودند شش‌نفر ازدوازده‌نفر از مهاجرین بودند وشش‌نفر از انصار خالدبن سعدبن‌العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقدادبن اسودو عماربن یاسر و بریدة‌بن الخصیب‌الاسلمی و ابو الهیثم‌بن تیهان وخزیمة بن ثابت الملقب بذی‌الشهادتین وسهل‌بن حنیف وعثمان‌بن حنیف وابی‌بن کعب وابوایوب انصاری

و این دوازده نفر از مهاجر و انصار علانیه انکار نمودند خلافت ابی‌بکر را و بنی‌هاشم و زبیربن عوام و عتبة‌بن ابی‌لهب وبراءبن عازب‌هم باابی‌بکر بیعت نکردند تمام اینها مایل بحضرت امیر ع بودند وهمچنین سعدبن عباده که رئیس قبیله خزرج بود باجمعی ازقبیله خزرج نیز با ابی‌بکر بیعت نکردند وقیس پسر سعدبن عباده گفت اگر خلافت حق ابابکر بودچرا باید پیغمبر اسامة ابن‌زید رابراو وعمربن خطاب امیر نماید

الحاصل آن‌دوازده نفر از مهاجر و انصار اراده نمودند بروند مسجدواابابکررا از منبر فرودآورند با او مقاتله نمایند حضرت امیر مانع شد و فرمود بروید میان مسجد و آنچه از پیغمبر شنیده‌اید بابی‌بکر بگوئید تاتأکید حجتی بشود باو

پس آن دوازده نفر روز جمعه پنجم رحلت حضرت پیغمبر ص‌آمدند میان مسجد و سخنانی‌که از پیغمبر دربارهٔ حضرت امیر ع شنیده بودند بابی‌بکر گفتند واورا موعظه‌زیادی نمودند ابابکر گفت ولیتکم ولست‌بخیرکم‌اقیلونی اقیلونی

وحضرت امیرع درخطبه شقشقیه اشاره بهمین میفرماید :

فیا عجباً بیناهو یستقیلها فی‌حیاته اذعقدها لاخر بعدوفاته

پس عمربن خطاب اقاله ابابکر را ازخلافت شنید غضبناك از جای خود برخاست و فریاد زد : انزل‌عنا یالکع (لکع یعنی ناکس و احمق)اذاکنت لاتقوم بحجج القریش لم‌اقمت نفسك‌هذاالمقام‌والله لقدهممت ان‌اخلعك واجعلها فی‌سالم مولا ابی‌حذیفه

پس ابابکر از منبر فرود آمد ورفت بمنزل خود و سه روز بمسجد نیامد روز چهارم **عمر بن خطاب و خالدبن ولید و معاذ بن جبل و سالم مولا ابی‌حذیفه** با سه هزار نفر دیگر شمشیرهای خودرا برهنه کردندآمدند دربخانه **ابی‌بکر** واورا بمسجدبردند وباین‌اسباب خلافت رااز امیرالمؤمنین گرفتند

ودر سنه دوازدهم هجری ابابکر **ابوعبیدة بن جراح** را بر تمام لشگر سپهسالار نمود و عمروعاص‌را سردار لشگر نمود **وهرقل** سلطان روم لشگر زیادی فرستاد جهت دفع عرب پس بین مسلمین وسپاه روم قتال واقع شد وجمعی از مسلمین کشته شدند.

وایضاً در اینسال ابابکر لشگر زیادی سرداری **خالدبن ولید** روانه نمودبه **یمامه** جهت

قتال با **مسیلمه کذاب** که مدعی نبوت شده بود وجمع کثیری دوراوجمع شده بودند وجنك شدیدی واقع شد وصد وپنجاه نفراز اصحاب پیغمبر ص درآن جنك شهیدشدند و**مسیلمه کذاب** بدست **وحشی** قاتل جناب حمزهٔ سیدالشهداء بدرك واصل شد که خودوحشی گفت قتلت خیر الناس فی الجاهلیة وشرهم فی الاسلام مرادش ازخیرالناس جناب حمزة بن عبدالمطلب است وازشرالناس مسیلمه کذاب است

وایضاً دراینسال ابوالعاص بن ربیع شوهر جناب **زینب بنت رسول الله ص** که خواهرزاده جناب خدیجهٔ کبری بوداز دنیارحلت فرمود ومادرابوالعاص **هاله بنت خویلد** بود

ودرسنه سیزدهم هجری ابوبکر تجهیز لشگری نمود بجانب شام بسپهسالاری **ابوعبیدة بن جراح** ودر هفتم جمادی الاخر سنهٔ سیزده هجری **ابوبکر** مریض شد ودرآن حال **عمر بن الخطاب** را جانشین و خلیفه خود نمود وازدنیا رفت واغلب اهل تسنن وفات ابابکر را درشب چهارشنبهٔ بیست و دوم جمادی الاخر سنهٔ سیزدهم نوشته اند که مدت مرضش پانزده روز طول کشید و در سن شصت وسه سالگی ازدنیارفت.

ودرمصباح شیخ طوسی میفرماید روز بیست و هفتم جمادی الاخر از دنیارفت درسنهٔ سیزدهم هجری وبنابرقول شیخ مدت خلافت ابابکر دو سال وسه ماه و بیست و هفت روز بوده چون سه روز بعداز رحلت حضرت پیغمبر ص بخلافت نشست وپدر ابابکر ابی قحافة بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب است و در مقدمه بعضی از خصوصیات نسبیه ابابکر ذکرشد ودرجناب مرة بن کعب نسب ابابکر بانسب خاتم انبیاء ص متحد میشود ابأواماً

وبعد ازفوت ابابکر بلافاصله عمر بمسند خلافت نشست بنص ابابکر ودر ابتداء خلافت عمرجنك مسلمین باعجم واقع شد وسردار لشگر اسلام **ابوعبیده ثقفی** پدر **جناب مختار** بود که ازبزرگان اصحاب حضرت پیغمبر بود و درآن جنك ابوعبیده ثقفی وجمعی ازمسلمین وصد هزار نفر ازاعاجم کشته شدند وآخرالامر فتح بامسلمین شد

ودرسنه چهاردهم هجری **عتبة بن عروة المازنی** بامر عمر ازمدینه آمد بعراق وشهر بصره را بنا نمود **ودراینسال ابوعبیدة بن جراح** فتوحاتی دربلاد روم نمود وشهر **شام وحمص** را فتح نمود و **خالد بن ولید** رابر حصار **حمص** بگذارد وخود بجانب **بعلبك** روانه شد و آنجا را هم فتح نمود

وایضاً دراینسال عمر بن الخطاب پسرخودرا که شراب خورده بود درحضور اصحاب بقانون شرع حد زد

وایضاً درماه رمضان همین سال عمر نماز تراویح را بدعت نمود وآن چنانست که نمازهای نافله که در لیالی ماه رمضان وارد است واز عهد پیغمبر ص مردم آنهارا فرادی بجامی آوردند عمر گفت خوبست مردم این نمازرا بجماعت بخوانند مقررنمود که هرچهار رکعت رامردم بایك پیش نمازی بعمل آورند ازبرای راحت آن پیشناز ازاینجهت نمازتراویح نامیدند

ودرسنه پانزدهم هجری **هرقل** سلطان روم لشگر خودرا طلب نمود برای جنك مسلمین وعمرهم لشگر زیادی بسرداری **ابوعبیدة بن جراح** فرستاد ودرآن جنك **ماهان** کافرعمودی **بفرق جناب مالك اشتر** زدوقدری ازچشم مالك چاك خورد وازآن روز مالك ملقب به **اشتر** شد

ودر اینسال وقعه قادسیه درعراق واقع شد که مسلمین بایزدجرد مجوس سلطان ایران

جنك كردند عدهٔ مسلمین که حاضر بجنك شدند هفت هزار نفر بودند و سردارشان سعدبن ابی‌وقاص بود و عدهٔ مجوسیان هفتاد هزار نفر بودندورئیس ایشان‌رستم مجوسی بود معذلك لشکر اسلام‌غلبه نمودند ورستم‌را بقتل رسانیدند باسی‌هزار ازمجوسیان و درآن جنك جناب **عمروبن ام‌مکتوم**مؤذن حضرت رسول ص شهید شد و بعد از فتح نمایان مسلمین و سعدوقاص رفتند بسمت مدائن و داخل ایوان کسری شدندوآنچه زینت درآنجابود بغنیمت بردند ویزدجرد پادشاه عجم ازآنجافرارنمود

ودرآنسال ابوقحافه پدر ابابکر و سعدبن عباده رئیس قبیله‌خزرج‌ازدنیارفتند

و در عقدالفرید است که عمر شخصی‌را فرستاد بشام که دعوت نماید سعدبن عباده را به بیعت نمودن باوی پس آن شخص وارد شد دعوت نمود او را به بیعت باوی سعدامتناع نمودپس او تیری بجانب سعدبن عباده رهاکرد واورا بقتل رسانید و بعضی گفتند که میان حمام تیری باو زدند و اورا بقتل رسانیدند پس‌اجنه براوگریه کردند وگفتند:

نحن قتلنا سیدالخزرج سعدبن عباده   ورمیناه بسهمین فلم تخط فؤاده

ودرسنه شانزدهم هجری عمر بن‌الخطاب حکومت مدائن‌را بجناب **سلمان** واگذار نمود

و ایضاً در اینسال مسلمین شهر **حلوان** را فتح نمودند وآن شهر آبادی بودکه در عراق بعد ازکوفه وبصره وبغداد شهری بآبادی اونبود و فعلاحلوان مخروبه است در نزدیك **قصر شیرین** واقع است ومعروفست‌به**پل‌ذهاب** وگفته‌شد که‌دراوست قبرجناب **احمدبن‌اشعری** که‌از اکابراصحاب ائمه اطهار وازوکلای امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه بود

ودرسنه هفدهجری سعدوقاص پدرعمر سعدبامرعمر بن‌الخطاب‌بناء شهر کوفه ومسجدآنرا نهاد

ودراینسال بیت‌المقدس بدست لشکراسلام فتح‌شد وکعب‌الاحبار که‌دربیت‌المقدس میان علماء یهود بسیار حبر نامداری بودبدست‌عمر بن‌الخطاب‌اسلام اختیار نمود

وایضاً دراینسال مسلمین بسرکردگی **ابوعبیدةبن‌جراح** شهر حلب‌را فتح نمودند و هرقل ازانطاکیه فرارنمود بجانب‌قسطنطنیه

ودرسنه هجده هجری ابوعبیدةبن جراح درشهر**حمص** بمرض‌وباء ازدنیارفت وازاو نسلی‌نماند و سنش پنجاه وهشت سال بود **ومعاذبن‌جبل** را نایب‌خود نمود وامارت لشکر را باو واگذارنمود و جسد ابوعبیده‌را درشهر **اردن** بخاك سپردند واردن ناحیه‌ایست ودر اواست **طبریه وصور وعکا** وبعداز چندروز **عبدالرحمن بن‌معاذبن جبل** نیز بمرض وباء ازدنیا رفت وبعدخود**معاذ** نیز بمرض وباءازادنیا رفت

ودراصابه است که‌در تمام غزوات معاذ خدمت‌حضرت پیغمبر (ص) بود ودرغزوهٔ بدرکبری در سن‌بیست‌ویکساله‌بود ووقتی که **معاذ** خواست‌ازدنیابرود **عمر وعاص** رانایب‌خود نمودوعمروعاص بر جنازهٔ معاذنماز خواند

وایضا دراینسال بلاد جزیره ازقبیل **رقه وعین‌الورد وحران وخابور وقرقیساو رأس العین ونصیبین‌وسنجار ومیافارقین‌وآمد وعسقلان** بدست‌لشکر اسلام بسرکردگی **عیاض‌بن غنم فتح‌شد**

وایضاً دراینسالعمر بن‌الخطاب حکومت شام‌را **بمعویةبن ابوسفیان** داد وحکومت بصره‌را **بابوموسی‌اشعری** وقضاوت کوفه‌را **بشریح قاضی**.

و ایضاً عمر الخطاب در اینسال مسجد الحرام را وسیع نمود و در مدینهٔ طیبه خانه عباس

ابن‌عبدالمطلب وخانه مروان بن‌حکم را خرید وجزء فضاء مسجد پیغمبر (ص) نمود

وایضاً در اینسال عمر بن الخطاب تاریخ **هجری**را وضع نمود

ودر سنهٔ نوزدهٔ هجری **اهواز** بشمشیر **ابو موسی اشعری** فتح شد و اهواز از بلاد **خوزستان است** که مشهور است بعربستان وآن‌ناحیهٔ بزرگیست بین **واسط‌بصره وشیراز**وپایتخت اهواز بلدهٔ **شوشتر** است

وایضاًدر اینسال شهر **تکریت و موصل** بشمشیر **عبدالله بن منعم** فتح شد

وایضاً در اینسال یزید بن ابی سفیان برادر **معویه** ازدنیا رفت

ودر سنهٔبیستم هجری شهرشوشتر بدست ابوموسی اشعری فتح‌شد وشهر **مصرواسکندریه** بشمشیر عمروعاص فتح شدومدتی عمروعـاص در مصـر حکومت نمود **و فسطاط** مصـر را عمرو عاص بنا نمود

وایضاً دراینسال عمر بن الخطاب **سعدبن ابی وقاص** را از حکومت کوفه عزل نمود و جناب **عمار یاسررا** حاکم کوفه نمودوسعد وقاص‌را سپهسالار کل لشگر اسلام نمود

و ایضاً دراینسال زینب بنت جحش بن ربابزوجهٔ حضرت رسول‌ص ازدنیا رحلت نمود درمدینهٔ طیبه وقبر او دربقیع است

ودر سنهٔ بیست ویکم هجری عمر بن الخطاب سعدبن ابی وقـاص را از سپهسالاری لشگر اسلام عزل نموداین‌خبر به **یزدجرد بن شهریار** سلطان عجم رسید وصد و پنجاه هزار مرد دلاور در شهر **نهاوند** به‌سپهسالاری **فیروزان** حاضر نمودو جناب عمار یاسر که حاکم کوفه بود چون این مطلب‌راشنید بعمر بن الخطاب خبررسانیدعمر خواست لشگر اسلام را ازشام‌ومصر وسایرشهرها جمع آوری نماید و بجنك یزد جرد روانه نماید و خودش هم‌همراه لشگر برود امیر المؤمنین (ع) صلاح‌ندانست عمراز مدینه حرکت نماید فرمود چون مدینه مرکز مملکت و پایتخت اسلام است و حراست او واجب است

وایضا صلاح ندانست که لشگر ازشام بطلبد وفرمود مملکتی را که بزحمت زیادی گـرفته شده سزاوار نیست که‌از لشگر خالی بماند مبادا **هرقل** سلطان روم بفهمد و از **کمین** بیرون شود و مسلمانان را بقتل برساند ودو مرتبه شام را تصرف نماید عمر عرضکـرد یا علی پس رأی چه چیز است ؟

فرمود رأی اینست که تو در مدینه بمانی ومرد شجاعی ودلیری را امیر لشگر اسلام کنی وبجنك اعاجم روانه نمائی که اگر مغلوب‌شوند تو درجای خودبمانی که دوباره تجهیزلشگر نمائی وفرمودند از مسلمانان کسیکه‌لایق امارت لشگر اسلام را دارد **نعمان‌بن مقرن مزنی** است

پس عمر بن الخطاب این رأی را پسندید ونامهٔ بنعمان‌نوشت واورا مأمورنمود که بسپهسالاری لشگر اسلام برود بجنك اعاجم

و اوکه‌نامه را خواند بازیاده از سی هزار مرد جنگـی روانه شد بجانب نهاوند و پس از مقاتلهٔزیادی آخرالامر فتح بالشگر اسلام شد

و این جنك را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت عجم منقرض شد

وایضا در اینسال شهر اصفهان بشمشیر مسلمین وسرداری **ابوموسی اشعری** فتح‌شد

وایضا دراینسال جناب بلال‌بن ریاح الحبشی مؤذن حضرت رسول (ص) در شهر شام بمرض طاعون درسن هفتاد سالگی ازدنیا رحلت فرمود وقبر شریفش درباب الصغیر دمشق معروفست

وجناب بلال درغزوهٔ بدر واحد وسایر غزوات حاضر بود درركاب حضرت پیغمبر (ص)

ودر اصابه است که‌اسم مادربلال **حمامه** بود وحضرت پیغمبر (ص) بین‌او و بین **ابوعبیدة بن جراح** اخوت قرار داد و اول غلام **امیة بن خلف** بود واو خیلی ظلم میکرد باین بزرگوار ودر روزهای بسیار گرم او را دربطحاء مکه به پشت میخوابانید و سنگ بزرگی روی سینه‌اش میگذاشت ومیگفت یاباید باینحال بمیری یاکافر شوی بمحمد (ص) واو در اینحال میگفت احد احد **پس ابوبکر** باو گذشت واورا خرید وآزاد کرد پس ملازم شد حضرت رسول (ص) را و در جمیع غزوات درركاب حضرت رسول (ص) مشرف بود

وایضا در اینسال حسن بصری متولد شد و **خالد بن ولید بن مغیرة بن عبدالله مخزومی** وفات یافت وقبر اودر حمص است

و ابن خالدبن ولید مادرش **لبابة الصغری** بنت **حارث** همشیره ابو بنی جناب **میمونه** زوجهٔ پیغمبر (ص) بود وهمشیره امی جناب **اسماء** بنت **عمیس** بود

و خالد از شجعان‌قریش بود وخیلی از بلدان مسلمین بشمشیر او فتح شد و خالد پسر عم **ابوجهل** وجناب **ام‌سلمه** زوجهٔ پیغمبر است وجد خالد **مغیرة بن عبدالله** است واو غیر **مغیرة بن شعبه** ملعون است که بسیار محیل ومکار بود وفتنهٔ **سقیفه بنی ساعده** رااو بربا نمود

ودرسنهٔ بیست و دوم هجری شهر همدان و دماوند و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان وبسطام‌را مسلمین فتح نمودند بسرداری **نعیم بن‌مقرن** برادر **نعمان**

وایضاً دراینسال مسلمین شهر آذربایجان و باب‌الابواب و بلنجر و خزر را فتح نمودند بسرداری **بکر بن عبدالله**

و ایضا در اینسال ابی بن‌کعب که کاتب وحی و استاد **عبدالله بن عباس** بود از دنیا رحلت نمود .

وایضا دراینسال فارس راكه شیراز باشد با توابع آن بسرداری **ابو موسی اشعری و حکم‌بن ابی‌العاص** برادر **عثمان بن ابی العاص الثقفی و مجاشع** عموی **مختار ثقفی** مسلمین فتح نمودند .

و ایضا دراینسالمسلمین خراسان را بسرداری **احنف‌بن قیس** فتح نمودند .

ودر سنهٔ بیست و سوم هجری مسلمین کرمان را بسرداری **عبدالله بن ابی و سهیل بن عدی**فتح نمودند

وایضا دراینسال مسلمین‌سجستان راكه سیستان باشد تاسرحد قندهار بسرداری **عمروعاص وعبدالله بن عمر بن‌الخطاب** فتح نمودند .

وایضا در اینسال عمر بن الخطاب عزم سفر بیت‌الله نمود و زوجات مطهرات پیغمبر ص را نیز باخود برد **وعبدالرحمن بن عوف** همه‌جا پیش روی هودج ایشان بود **وعثمان بن‌عفان** پشت‌سر هودج ایشان

و چون عمر بمدینهٔ طیبه مراجعت نمود **مغیرة بن‌شعبه** که‌حاکم کوفه بود با غلامش **ابولؤلؤ** المسمی به **فیروز** آمدند بمدینه

یکروز **ابو لؤلؤ** ازدست **مغیره** آمد بشکایت نزد عمربن الخطاب که مولای من مغیره از من ماهی صددرهم میخواهد وتحصیل این‌وجه بر من گران است فرمان بده تامغیره برمن تخفیف دهد. عمر گفت صنعت‌تو چیست ؟

ابولؤلؤ صنایع خودرا اظهار کرد و گفت من از همهٔ این صنایع آسیای بادی را نیکوتر میسازم عمر گفت با این صنایع که داری ماهی صددرهم بر تو گران نیست خواست از نزد او بیرون شود عمر گفت میتوانی آسیای بادی برای من بسازی ؟

گفت آسیائی بسازم که آوازهٔ آن بتمام دنیا برسد و از نزد عمر بیرون شد عمر گفت اینغلام مراتهدید بقتل نمود

روز بعد ازمسجد خارج شد ودست جناب عبدالله بن عباس را گرفت و گفت اجل من گویا نزدیك شده نمیدانم این امر خلافت را بکه تفویض نمایم ؟

گفت چه میگوئی در حق علی (ع) وحال آنکه قرابت وشجاعت و فضیلت وسبقت در اسلامش معلوم است ؟

عمر گفت راست میگوئی لکن در طبع اومزاحی است وخیلی مایل است بخلافت

ابن عباس گفت چه‌میگوئی دربارهٔ عثمان بن عفان ؟

عمر بن الخطاب درجواب ابن عباس گفت اگر او والی امر بشود بنی امیه را بر رقاب مردم مسلط مینماید و بروایتی گفت واما تو ای عثمان والله سرگین بهتر است ازتو

گفت چه‌میگوئی دربارهٔ طلحه گفت او مردیست متکبر و بروایتی گفت تو رسول الله (ص) را آزرده کردی بسبب کلمهٔ که‌روز نزول آیهٔ‌حجاب گفتی

ابن ابی الحدید میگوید که چون آیهٔ حجاب نازل شد طلحه گفت چه‌فایده دارد که امروز زنان پیغمبر (ص) حجاب کنند چون ازدنیا برود مازنانش‌رانکاح میکنیم آیهٔ شریفه نازل شد وماکان لکم ان تؤذوا رسول‌الله ولا ان‌تنکحوا ازواجه من بعده‌ابداً

گفت چه میگوئی دربارهٔ زبیر بن‌عوام گفت اومرد شجاعی است لکن‌او بسیار بخیل است از صبح تاشام در بقیع بجهت یکصاع جو سخن میگوید و بروایتی گفت تو بد خو و مفسدی گاهی انسانی گاهی شیطانی

گفت چه میگوئی در بارهٔ سعد وقاص ؟

عمر گفت اومرد لشگر کشی است لکن قابل خلافت نیست و بروایتی گفت تو مرد متکبر ومتعصبی و بکار خلافت نمیآئی واگر ریاست دهی باتوباشد ازعهدهٔ آن برنمیآئی

گفت چه میگوئی دربارهٔ عبدالرحمن بن عوف گفت اومرد ضعیف القلبی است

بعد گفت ای ابن عباس‌اگر معاذبن جبل یا سالم مولی حذیفه یاا بوعبیدة بن جراح زنده میبودند لایق وشایستهٔ خلافت بودند

اقول ایها المسلمین ببینید که بیوفائی دنیا و بی اعتباری آن چه‌میکند که‌امیرالمؤمنین (ع) بااین فضایل ازمعاذبن جبل وسالم وابو عبیده پست‌تر شد نزد ایشان

الحاصل بعداز چند روز عمر درمسجد مشغول نماز بود که ابولؤلؤ با کارد دو سره شش زخم خنجر براوزد ویکی ازآن زخمها بزیر ناف عمر واقع‌شد عمر بر زمین افتاد واین‌قضیه دربیست وششم ذی‌الحجة الحرام سنهٔ بیستوسه هجری بود

پس عمرابو طلحهٔ انصاری را نزد خود طلبید و گفت بعد از فوت من‌باید تو باپنجاه نفر ازانصار باشمشیرهای کشیده شش نفر رادر خانهٔ عایشه حاضر کنید علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف‌راو سه‌روز آنهارا مهلت دهید بعد اگرچهار نفر

یا پنج نفر بطرفی رفتند ودو نفر یا یکنفر بطرفی آن دو نفر یایکنفر مخالف را بقتل رسانید و اگرسه نفر بطرفی رفتند وسه نفر بطرفی دیگر صواب باآن طرفیست که **عبدالرحمن بن عوف** دراوست وآن سه نفر دیگر را گردن بزنید واگر بعد ازسه روز بر امری اتفاق نکردند هر شش نفررا گردن بزنید وبقتل برسانید

ودر روز آخر ذی الحجة الحرام بیست و سه هجری عمر از دنیا رفت در سن شصت و سه سالگسی وروز اول محرم اورا دفن کردند پس مدت خلافت عمر ده سال وشش ماه و سه روز بوده تقریباً

مخفی نماناد که ابولؤلؤ نامش **فیروز** بود و بعضی از بزرگان گفتند که ابو لؤلؤ از اسراء نهاوند بود

ودر روضات است که **عبدالرحمن** المکنی **بابن جوزی** گفته زنهای عجم وقتیکه میخواهند اولادشان را بترسانند میگویند لولو آمد اصل کلمه ابولؤلؤ بوده چون وقتیکه خلیفه را کشت رعبی ازاو درقلوب مردم افتاد بعد ازکثرت استماع لولوشد

ونسب عمر اباً واماً درمقدمهٔ کتاب گفته شد

عجب است که چرا سلمان وابـاذر و مقداد وعمار را که از بزرگان صحابه و مسلم بین الفریقین‌بودند داخل مشورت نکرد اگر درجواب گفته‌شود که چون اینها از قریش‌نبودندجزءنکرد در مشورت چون روایت شده که‌پیغمبر (ص) فرمود الناس تبع لقریش فی‌الخیر والشر

وایضا اتفاق کردند عامه وخاصه علی ان‌الامامة لاتکون الا فی‌قریش

گفته خواهد شد **اولا** معاذبن جبل وسالم مولا حذیفه هم ازقریش نبودند چرا گفت اگرآنها زنده میبودند لایق خلافت بودند

وثانیا چرا عباس که‌عم پیغمبر (ص) بود واز قریش هم بود جزء مشورت نکرد اگـر گفته شود که این‌شش نفر که‌جزء کرد همه از عشره مبشره بودند گفته خواهد شد که‌سعدبن زید هم از عشره مبشره بود چرااورا جزء ودخیل در مشورت نکرد وحال آنکه درآنوقت حیات داشت

و در ارشاد مفید استوقتیکه عمر خلافت را شوری قرار داد میان شش نفر بکیفیتی که آنفاً ذکر شد

امیرالمؤمنین (ع) دست عبدالله بن عباس راگرفت فرمود پسر عباس قوم دشمنی نمودند باما وباشما چنانچه باخود پیغمبر(ص) در حیاتش دشمنی کردند قسم‌بخدا اینهارا بسوی حق برنمیگرداند مگرشمشیر. ابن عباس عرضکرد چه‌شده فرمود مگر نشنیدی که‌عمر گفته اگر دونفر از این‌شش نفر بیعت کردند بایکنفر ودو نفر دیگر بیعت کردند بایکدیگر پس بـوده باشیدباآن‌سه نفریکه عبدالرحمن میان آنها هست وبکشیدآن سه‌نفری راکه عبدالرحمن میان آنها نیست

ابن عباس عرضکرد بلی شنیده‌ام فرمود آیا نمیدانی که عبدالرحمن پسر عم‌سعد وقاص‌است و عثمان صهر عبد الرحمن است گفت بلی عمر میدانست که سعد وقاص و عبدالرحمن و عثمان مختلف نمیشوندور رأی واگر هرکدام ازاینها باکسی بیعت کردند آن‌دونفر دیگرهم بااو هستندو مخالفشان را بقتل میرسانند وباکی ندارند که‌طلحه وزبیر کشته شوند وقتیکه منهم کشته شوم‌بخدا که‌اگرعمرزنده‌بماندباومیفهمانم سوء رأیش‌را قدیماً وحدیثاً واگر بمیرد روز قیامت با او مخاصمه خواهم کرد

اقول اینکه فرمود عثمان صهر عبدالرحمن است چون عبدالرحمن شوهر ام کلثوم خواهر

امی عثمان وخواهر ابوینی ولید فاسق بن عقبة بن ابی معط بود

و بعضی گفتند که خواهر عبدالرحمن هم زوجهٔ عثمان بود

و بعد از فوت عمر مجلس شورائی ترتیب دادند و اینشش نفر حاضر مجلس شدند عبدالرحمن بن عوف گفت کیست از شما که حق خودرا بدیگری بذل کند طلحة بن عبدالله حق خودرا بعثمان بخشید وزبیر بن عوام حق خودرا بامیرالمؤمنین (ع) پسرخال خود بخشید

چون زبیر پسر صفیهٔ بنت عبدالمطلب بود و سعد وقاص حق خود را بعبدالرحمن بن عوف بخشید

چون هردو اولاد زهرة بن کلاب بن مره بودند.

پس حق منحصر باین سه نفر شد

و عبدالرحمن آمد بمسجد و در مجمع اصحاب بامیرالمؤمنین (ع) عرضکرد انا ابایعك لتعمل بکتاب الله و سنة رسوله و سیرة ابی بکر وعمر حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود بل علی کتاب الله وسنة رسوله (ص) و اجتهادرأیی بعد عبدالرحمن اینکلمات را بعثمان گفت و او قبول کرد تا سه مرتبه عبدالرحمن گفت وعثمان قبول کرد مرتبهٔ سوم عبدالرحمن باعثمان بیعت کرد و دیگران هم بیعت کردند بغیر بنی هاشم و جمعی از کبار صحابه مثل عمار بن یاسر ومقداد بن اسود و جمعی دیگر از بزرگان وهریك درحضور مردم سخنها گفتند بعثمان و اینقضیه سه روز بعد از قتل عمر بن خطاب بود.

ودرسنهٔ بیست و چهارم هجری عثمان عمال خودرا مأمور بشهرها نمود

و در اینسال مرض رعاف در مدینهٔ طیبه شایع شد و سراقة بن مالك بهمین مرض از دنیا رفت ولذا آن سال را سنة الرعاف نامیدند

ودر اینسال عثمان بمروان بن حکم پسر عمش منصب وزارت داد وفدك را که ملك طلق فاطمهٔ زهراء ع بود به مروان واگذار نمود ودردست آل مروان بود تازمان عمر بن عبدالعزیز

ودرسنهٔ بیست و پنجم هجری عثمان سعد وقاص رااز حکومت کوفه عزل نمود وبرادر مادریش ولید بن عقبة بن ابی معط را بحکومت کوفه نصب نمود وآیهٔ شریفه یاایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء در بارهٔ اینملعون نازل شد وبعد از فوت عثمان معویه را تحریص بقتل حضرت امیر (ع) مینمود آخر الامر در شهر رقه که از بلاد بین النهرین است بجهنم واصل شد وعقبه پدر ولید آن ملعونست که در مکهٔ معظمه آب دهن بصورت نازنین پیغمبر ص انداخت ودرجنك بدر با مشرکین بود و بدرك واصل شد

وایضاً در اینسال عثمان بمکهٔ معظمه مشرف شد و اراضی که عمر بن خطاب در اطراف مسجد الحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند و اجل او را مهلت نداد عثمان آن اراضی را جزء مسجد الحرام نمود.

ودرسنهٔ بیست وششم هجری عثمان بن عفان عثمان بن ابی العاص بن بشیر ثقفی رامأمور بحکومت فارس نمود واین عثمان بن ابی العاص را پیغمبر ص بحکومت طائف فرستاد وعمر بن الخطاب اوراازحکومت طائف معزول کرد وحکومت عمان وبحرین را بوی داد

ودرسنهٔ بیست وهفتم هجری مسلمین افریقیه را فتح نمودند بسرداری عبدالله بن سعد بن ابی سرح که حاکم مصر بود ومملکت اندلس را فتح نمودند بسرداری عثمان بن عبدالله بن نافع وعبدالله بن حصین

و در سنهٔ بیست و هشتم هجری عثمان ابوموسی اشعری را از حکومت بصره معزول نمود

وعبدالله بن عامر را حاکم بصره نمود و عبدالله بن عمر بن الخطاب را ازحکومت سجستان عزل نمود و برادرش عاصم بن عمر را بجای او نصب نمود

وایضا دراینسال عثمان بن احنف بن قیس را حاکم مملکت خراسان نمود

وایضا دراینسال یزیدبن معویه لع متولدشد

چون درمصباح المتهجدینست که روز چهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت وشش هجری یزیدبن معویه بدرك واصل شد درسن سی وهشت سالگی

درسنهٔ بیست ونهم هجری عثمان مشرف به بیت الله شد وسراپردهٔ سلطنتی درمنی نصب کرد واین از آداب جاهلیت بود و نماز عصررا درمنی وعرفات چهار رکعت بجای آورد و این برمسلمین خیلی ناگوار آمد

و در سنهٔ سی ام هجری عثمان بن عفان برادر مادریش ولیدبن عقبة بن ابی معط را از حکومت کوفه عزل نمود و سعدبن عاص را بحکومت کوفه نصب کرد وجهت عزل ولید این شد که یکروز ولید مست بمسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد اهل کوفه شکایت اورا بعثمان نمودند عثمان ولید را بادونفرکه شاهد برفسقش بودند بمدینه طلبید پس عثمان بآن دو نفر شاهد گفت شما دیدید که ولید شرب خمر کند گفتند ما ندیدیم لکن دیدیم که خمرقی کرد وریشش آلوده بخمر بود؛

پس آن دو شاهد راحدزد ومتعرض ولید نشد خبر بامیرالمؤمنین ع دادند فرمودند تواى عثمان حدود الهی را معطل نمودی و شاهد را بجای فاسق حد زدی پس عثمان حد شرب بولید زد و او را ازحکومت کوفه عزل نمود.

و در مواعظ المتقین از انسان العیون حلبی شافعی نقل کرده که **ولیدبن عقبه** هرشب تاصبح شرب خمر می کرد دریکشب چون مؤذن اذان صبح را گفت آمد بمسجد کوفه و نماز صبح را بجماعت چهار رکعت بجای آورد و در رکوع و سجودش می گفت اشرب واسقنی بعد درنماز قبل از سلام شراب راقی کرد و سلام داد و گفت زیادتر بخوانم ابن مسعود گفت لازادك الله خیراً ولا من بعثك الینا

وایضا در اینسال عثمان تمام مصاحف را ازامصار وبلدان طلبید ومصحفی راکه ابوبکر بجهت خود نوشته بود وبعد آن مصحف بدست عمربن خطاب رسید وبعد آن مصحف بدست حفصه دخترعمر بود آن مصحف راگرفت و به زیدبن ثابت گفت ازروی این مصحف مصحفی بنویسند وباقی مصاحف راامرکرد بآتش سوختند

ودرسنه سی ویکم هجری ابوطلحهٔ انصاری درسفر دریا وفات نمود

وایضا دراینسال ابوسفیان بن حرب پدر معاویه که اسمش صخر بود در مدینهٔ طیبه از دنیا رفت ودر بقیع دفن شد در سن نود وچهار سالگی چون تولدش ده سال قبل ازعام الفیل بوده

وایضا دراینسال حکم بن ابی العاص که پدر مروان وعموی عثمان بن عفان و پسرعم ابوسفیان بود درمدینهٔ طیبه بدرك واصل شد وپیغمبر(ص) اورا سب نمود وازمدینه اخراج کرد ورفت بطائف وهمین قسم درآن جابود تازمان خلافت عثمان که اورا بمدینه آورد

ودر اینسال یزدجرد که آخر سلاطین فرس و عجم بود هلاك شد و مملکت فرس از اکبر ممالك اسلام شد

ودر سنه سی ودوم هجری جناب عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر « ص » از دنیا

رحلت فرمود در روز جمعهٔ دوازدهم ماه رجب درسن هشتاد وهفت سالگی
ودر مجالس المؤمنین فرموده درماه رمضان سنهٔ سی‌ودو ازدنیا رحلت فرموده و ولادتش دو سال قبل ازولادت پیغمبر (ص) بوده ودر بقیع دفن شد
وایضاًدر اینسال جناب عبدالله‌بن مسعود ازدنیا رحلت فرمود درسن شصت سالگی
وایضا دراینسال عبدالرحمن بن‌عوف ازدنیا رحلت کرد درسن هفتاد وپنج‌سالگی
وایضا دراینسال ابوالدردا که قاضی‌شهر شام بوددر شام وفات نمود
وایضادر اینسال مسلمین نیشابوررا فتح کردند
ودر سنهٔ سی‌وسوم هجری زبانهای مردم بلعن وطعن وذکر قبایح اعمال عثمان گشوده شد ومشغول ببد گوئی او شدند
وایضا دراینسال جناب مقداد بن اسود الکندی در جرف که یکفرسخی مدینهٔ طیبه است ازدنیا رحلت فرمود درسن هفتاد سالگی ومردم جنازهٔ اورا بروی دستها بمدینهٔ طیبه آوردند ودر بقیع دفن کردند کذانقل عن جامع ابن اثیر
ودر دارالسلام فرموده است که‌در اینسال عایشه مطالبه نمود از عثمان میراثش را از پیغمبر (ص) عثمان گفت آیا تووحفصه ومالك بن اوس شهادت نداده‌اید که پیغمبر (ص) فرمود نحن معاشر الانبیاء لانورث و بهمین روایت حق فاطمهٔ زهراء دختر پیغمبر راباطل نمودید وحال آمدهٔ مطالبهٔ ارث مینمائی عایشه سخنهای زشت زیادی گفت بعثمان عثمان رفت بالای منبر گفت ان هذه الزعراء عدوةالله ضرب‌الله مثلها ومثل صاحبتها حفصه فی‌الکتاب فقال امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما الی قوله وقیل ادخلا النار الداخلین فقالت له یاعدوالله انما سماك رسول‌الله نعثل الیهود الذی بالیمن و لاعنته ولاعنها وحلفت انلا تسکنه بمصر ابداً و خرجت الی مکة وقالت‌اقتلوا نعثلا قتل‌الله نعثلا ــ الی آخره
اقول قوله زعراء بروزن حمراء زن کم‌موو تنك موی‌نعثل‌بالثاء المثلثه مردیکه بسیار موی ریش‌وبدنش باشد ــمنتهی الارب
ودر سنهٔ سی وچهارم هجری اصحاب‌پیغمبر ص قبایح اعمال عثمان را بر ورقهٔ نوشتند و آن ورقه‌را بعمار یاسر دادند که‌ببرد نزد عثمان عمار آوردوعثمان چند سطرآنراخواند وبغضب‌درآمد وبغلامان خود امر کرد اینقدر جناب عماررا زدند که افتاد پس خود پیش آمد اینقد لگد و کفش برشکم واسافل اعضای اوزد که علت فتق بهمرسانید وبیهوش شد وتانصف شب بیهوش بود و نماز ظهر وعصر ومغرب وعشاء ازجناب عمار فوت شد
وایضاً در اینسال عثمان مال زیادی به‌بنی امیه بذل نمود وبمروان بن حکم و زید بن ثابت زیاده برصد هزار دینار از بیت المال مسلمین داد جناب اباذر که شنید بآواز بلند قرائت میکرد والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار خشمناك شد یکروز عثمان در مجلسی که جمعی حاضر بودند رو کرد بمردم گفت آیا جائزاست‌که والی ازبیت المال مسلمین چیزی بقرضیه‌بردارد؛ کعب‌الاحبار گفت لابأس بذلك جناب ابوذر فرمود یابن الیهودیتین اتعلمنا دیننا وجناب ابوذر غفاری عصائیکه دردست داشت چنان برسر کعب‌الاحبار زد که سرش شکست عثمان بغضب‌شده‌واباذر رااخراج‌نمود بشام و در شام بسیار طعن میزد بمعویه تااینکه کار بجائی رسید که معویه اورا درزندانی حبس‌کرد ونامهٔ‌بعثمان نوشت وازاوتکلیف‌پرسید عثمان بمعویه نوشت که اباذررا روانهٔ نمٰاید بمدینه بایك قائددرشتی که شب وروز اورا امان‌ندهد

پس جناب ابوذر را بابنقسم بمدینه آوردند ابوذرکه چشمش بعثمان افتاد بین‌ایشان مذاکرات‌زیادی شد عثمان متغیر شد گفت ای اباذر کدام‌موضع را ازهمه جا دشمن ترداری گفت ربذه‌را عثمان حکم کردبه مروان که ابوذر رابا زوجه‌اش امذر بربذه روانه کند وبعد ازچند روز جناب ابوذردرربذه مریض شد واز دنیا رحلت فرمود

و درسنهٔ سی و پنج هجری قریب بهزار نفر ازمصر آمـدند بمدینه وهمچنین از بصره و کوفه وجمعی ازمهاجر وانصار جمع شدند وتعرض‌نمودند بعثمان که چرا عم خودحکم‌بن ابی‌عاص‌را که پیغمبر (ص) ازمدینه طرد فرمود وخارج نمود بمدینه پس آوردی وچرا عبدالله بن‌ابی سرح را که پیغمبر خونش راهدر کرده‌بود والی مصر نمودی ودختر خود را بمروان بن‌حکم تزویج کردی وعبدالله بن‌عامر را والی بصره نمودی وولید بن‌عقبه را والی کوفه نمودی و حال اینکه اینها معلن بفسق وفجور بودند وچرا کتاب خداراپاره نمودی واورا سوختی وچرا دوستان خداوپیغمبررابنقدر زجر واذیت نمودی وازمدینه اخراج نمودی ودرجنك احد چراپیغمبر (ص) راتنها گذاردی وگریختی وچرا درجنك بدر حاضر نشدی وامثال این تعرضات رابسیار نمودند

پس روز جمعه عثمان رفت بمنبر مردم شورش کردند و بسـر او ریختند پس عثمان مغشیاً علیه افتاد برزمین وحضرت مجتبی وسعد بن ابی‌وقاص وزیدبن ثابت مـردم را از عثمان دفع نمودند وعثمان‌را بمنزلش رسانیدند عثمان درمنزل خود محصور شد

بعداز آن رأی مسلمین برآن قرار گرفت که‌عبدالله‌بن ابی سرح‌را از مصـر عزل نماید و جناب محمد ابن ابی بکررا والی مصر بگرداند عثمان قبول نمود وچنین کرد جنـاب محمد بن‌ابی بکر روانه شد باجمعی از مهاجر وانصار بجانب مصر دربین راه دیدند قاصدی ازمدینه بتعجیل میرود بطرف مـصر او را تفتیش نمودند دیدند با او کاغـذی است بمهر عثمان و در او نوشته بـود بعبدالله بن‌ابی‌سرح که درحکومت خود ثابت هستی سخن محمدبن ابی بکر راقبول منما او را غفلتاً بقتل برسان

پس‌محمدبن ابی‌بکر بامهاجر وانصاری که‌همراهش بودند بمدینه مراجعت فرمود و صحابه را جمع نمود وکاغذ عثمان‌را بآنها نشان داد عثمان مغیرة بن‌شعبه وعمر وعاص را نزدآن‌جماعت فرستاد که‌ترضیهٔ خاطر آنهارا بدست آورد

پس مردم دشنام زیادی به‌آن‌دو نفروبعثمان دادند واهل مصر ومهاجر وانصار جمعیت‌نمودند ودرخانهٔ عثمان‌راسوختندوآنوقت مروان‌بن‌حکم وسعد بن‌عاص ومغیرة بن حارث وعبدالله‌بن‌عبدالرحمن وسایر خویشان واقارب عثمان باپانصد مرد مشغول قتال باآن جماعت شدند وجمعی کشته شدند و آن‌یوم‌را یوم‌الدار گفتند

پس جناب محمد بن‌ابی بکر داخل شد وریش عثمان راگرفت وکنانة بن بشر عمودی بفرق عثمان زد وسودان بن‌عمران تیغی بوی‌زد و جناب عمروبن حمق بروی سینهٔ عثـمان نشست و اورا نه‌طعن زدتا ازدنیارفت درسن هشتاد ودوسالگی

پس یکنفر اززنهای او که نائله نام‌داشت فریاد کشید و لطمه بصورت میزد و مردم ریختند میان منزل عثمان وخانهٔ اورا غارت نمودند

و روزقتل‌عثمان‌صبیحهٔ عیداضحی(۱)یاعید غدیربود سنهٔ سی‌وپنج هجری

---

۱) عید اضحی مأخذش را هنوز حقیر نیافته ام و اگر ذکر سود بجا است

و تا سه روز نعشش بروی زمین ماند آخر الامر اورا در مقبره جهودان دفن کردند
و مدت خلافت عثمان یازده‌سال و یازده ماه و نه روز یا هفده‌روز بود غیر آن سه‌روزی که بین قتل عمر و نصب عثمان فاصله بود
و نسب عثمان اباً واماً درمقدمهٔ کتاب گفته‌شد

فصل یازدهم

در بعضی وقایع مهمهٔ که درخلافت ظاهریه حضرت امیر (ع) خلیفه بلافصل حضرت پیغمبر (ص) واقع شد ازسنهٔ سی وشش هجری تا سنهٔ چهل هجری که حضرت امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رحلت فرمود

بدانکه در روز جمعهٔ بیست و پنجم ذی‌الحجة‌الحرام همان‌سال مردم میان مسجد پیغمبر ص با حضرت امیرالمؤمنین ع بیعت نمودند

ودر ارشاد مفید است که بعد از قتل عثمان کسانی که در ظاهر از بیعت باامیرالمؤمنین «ع» تخلف نمودند عبدالله بن عمر بن الخطاب بود و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اسامة بن زید بن حارثه

ودرسنهٔ سی و شش هجری مسلمین باناکثین قتال نمودند و مسمی‌شد بجنك‌جمل

و در ارشاد مفید است که امیرالمؤمنین (ع) بعداز بیعت مردم فرمودند امرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین ومراد از قتال ناکثین همان جنك جمل است و مراد از قتال قاسطین جنك‌صفین است ومراد ازقتال مارقین جنك نهروان‌است .

وابتداء قتال ناکثین در سنهٔ سی وشش هجری بود و تفصیلش چنانست که‌چون‌امیرالمؤمنین ع بیت‌المال‌را بین مسلمین بالسویه قسمت فرمودند **لذا طلحه** و زبیر و سعد بن عاص و مروان‌بن حکم و جمعی از قریش کینهٔ قلبی خود را ظاهر کرده و آغاز مخالفت نمودند **عایشه** بنت‌ابوبکر روانه شد بجانب مکهٔ معظمه که مردم‌را بشوراند بر امیرالمؤمنین (ع) بسبب قتل عثمان واین‌مطلب نه‌از جهة محبتی بود که بعثمان داشت چنانچه در وقایع سنهٔ سی و سوم معلوم شد بلکه از جهت عداوتی بود که با امیرالمؤمنین(ع) داشت

معویه ازشام‌کاغذی نوشت به زبیر بن عوام در مدینهٔ طیبه که من‌از اهل‌شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو خلیفه باشی و بعد از تو طلحة بن عبدالله و چون بصره و کوفه بشما نزدیکست ایندوشهررا بفرمان خود درآورید وسوق عسکر نمائید و بخونخواهی عثمان مردم‌رابسوی خود دعوت‌کنید که‌علی برشما سبقت نگیرد

پس زبیر کاغذ معویه را خواندو مضمونش را بطلحه گفت وبعنوان بهانه جوئی ازامیرالمؤمنین (ع) خواهش نمود امارت کوفه‌را برای خود و امارت بصره را برای طلحه آن بزرگوار بمشورت ابن‌عباس اباء فرمود درحالتی که اهل بصره وکوفه خبر قتل عثمان را شنیده بودند وباامیرالمؤمنین‌ع بیعت‌کرده بودند

پس‌طلحه وزبیر وجمعی‌دیگرازمنافقین ازمدینه حرکت‌کردند بجانب مکهٔ معظمه و بهمراهی عایشه ازمکه عازم‌بصره شدند بجهة فتنه‌انگیزی ومقاتله باامیرالمؤمنین (ع)

و چون آنحضرت آگاه شد از حرکت عایشه و طلحه و زبیر بجانب بصره آنبزرگوار هم باجمعی ازمدینه حرکت فرمود و تشریف برد بجانب بصره و سهل بن حنیف برادر جناب عثمان بن حنیف را در مدینه خلیفهٔ خود گردانید

چون طلحه وزبیر خبردار شدند از حرکت آن بزرگوار بجانب بصره آنهاهم تعجیل نمودند در سیر نمودن چون نزدیك بصره رسیدند جناب عثمان بن حنیف که از جانب امیرالمؤمنین ع حاکم بصره بود مردم بصره‌را حاضر نمود بجهت مقاتله باطلحه و زبیر آنها هم شبیخون زده وارددارالاماره بصره شدند و جمعی از مستحفظین را مقتول نمودند وجناب عثمان بن حنیف‌را هم گرفتند و محاسن و شارب و ابروهای اوراتراشیدند وخوداورا رهانمودند

امیرالمؤمنین ع وارد شد بکوفه و از آنجا باجمعی ازمسلمین تشریف بردند ببصره وهرقدر نصیحت فرمود طلحه و زبیر و همراهان آنها را ابداً اثر نکرد **آخر الامر** روز پنجشنبهٔ نوزده جمادی‌الاولی سنهٔ سی‌وشش هجری لشکر امیرالمؤمنین (ع) باناکثین که لشکر طلحه وزبیر و عایشه باشند مشغول مقاتله شدند

ودر مناقب است که برمیمنهٔ لشکر امیرالمؤمنین ع مالك اشتر نخعی و سعدبن قیس بود و بر میسره عمار یاسر و شریح‌بن هانی بود و برقلب لشکر محمدبن ابی‌بکر وعدی‌بن حاتم بودو برجناح زیادبن کعب و حجر بن عدی‌بود و بر کمین عمروبن حمق وجندب‌بن زهیر بود و بررجاله‌ابوقتاده‌انصاری بود وعلم دردست محمد حنفیه بود

ودر مجالس است که‌در جنك جمل یك‌چشم جناب عدی‌بن‌حاتم ضایع شد

وزمخشری درربیع‌الابرار نوشته‌که معویه کاغذی نوشت بعدی‌بن حاتم و او را بمتابعت خود دعوت نمود پس‌عدی درجواب اینمعویت را نوشت:

تجادلنی معوبة بن صخر ولیس الی الذی یبغی سبیل
یذکرنی اباحسن علیاً وحظی فی‌ابی‌الحسن جلیل

وجناب عدی‌درجنك‌صفین و نهروان هم دررکاب‌حضرت امیرع بود

ودر روایت است وقتی که عدی خدمت پیغمبرص آمد و اسلام آورد آن‌بزرگوار خوشحالی تمامی فرمود وردای مبارك خودرا جهت او بگسترانید وفرمود اذااتاکم کریم فاکرموه

واز مروج‌الذهب مسعودی نقل شده که در غزوهٔ جمل علمدار لشکر امیرالمؤمنین« ع » جناب محمدبن‌الحنفیه بود امیرالمؤمنین ع فرمود احمل علی‌القوم پس محمد حمله کرد درحالتی که از لشکر مخالف تیر و نیزه می‌بارید

پس قدری محمد تأمل فرمود امیرالمؤمنین ع باقائمه شمشیر بربدن‌محمدزدوفرمود درکك‌عرق من امك وعلم‌را ازدست‌محمد گرفت وحمله فرمود بلشکر جمل و اصحاب آنبزرگوار هم حمله آوردند بآنها فماکان القوم الاکرماداشتدت به‌الریح فی‌یوم‌عاصف

الحاصل درهمان‌روز اول جنك‌مروان‌بن‌حکم تیری بجانب لشکر امیرالمؤمنین ع رها نمود و خطاء برك اکحل‌طلحة بن عبدالله‌واردشد وطلحه بآن سبب‌ازدنیارفت درسن‌شصت وچهارسالگی وزبیر هم آنروز ازجنك بجانب وادی السباع گریخت ودرآنجا عمرو بن جرموزدر حالتی‌که زبیر درخواب بود چند زخم‌بوی‌زد وسراورا جدانمود وبدن اورا دروادی‌السباع بزیرخاك نمود وسراورا آورد در بصره نزد امیرالمؤمنین ع برزمین گذارد حضرت امیرالمؤمنین ع غمگین‌شد وفرمودچرا زبیررا کشتی علی‌شمشیر زبیررا گرفت وجنبش‌داد وفرمود :

سیف طال ماجلی به‌الکرب عن وجه رسول‌الله ص

عمرو بن جرموز عرضکرد یا علی جایزه مرا عطا کن فرمود انی سمعت رسول‌الله ص یقول بشر قاتل ابن‌صفیه بالنار

عمرو بن جرموز از نزد امیر المؤمنین (ع) بیرون شد گفت نمیدانم باشما بنی هاشم چگونه توان معاشرت نمود اگر کسی در راه شما تیغ بکشد و کسی را بکشد بشارت بدوزخ دارد و اگر بروی شما تیغ بکشد کافر گردد

الحاصل سن **زبیر** درآنوقت شصت و هفت سال یا هفتاد و پنجسال بود و زبیر پسر **صفیه** عمهٔ پیغمبر (ص) بود و برادر زادهٔ **خدیجهٔ کبری** و داماد **ابابکر** بود **عبدالله** و **مصعب** و **عاصم** و **عروه** و **منذر** اولاد زبیر بودند از **اسماء** دختر ابابکر و کانت ملقبة بذی‌النطاقین

ودر جامع اللطیف است که طلحه و زبیر هردوروز پنجشنبهٔ دهم جمادی الاخر سنهٔ سی و شش هجری کشته شدند وقبر طلحه وزبیر در بصره است

ودرمصباح شیخ طوسی است که درنیمهٔ جمادی‌الاولی فتح شد بصره بدست امیرالمؤمنین ع

وبنابر نقلی **عمرو بن جرموز** قاتل **زبیر** باجماعتی از خوارج در نهروان بشمشیر اصحاب امیرالمؤمنین (ع) کشته شدند

الحاصل درجنگ جمل سرداران لشگر امیر المؤمنین (ع) مثل **محمد بن الحنفیه** و **محمد بن ابی بکر** و **مالك اشتر نخعی** و **خزیمه بن ثابت** الملقب به **ذی‌الشهادتین** و **جناب عمار یاسر** و **جناب عمرو بن حمق خزاعی** و **هانی بن عروه کوفی** و **عدی بن حاتم طائی** اسبهارا جولان آورده وهمت نمودند که علم بصریان را که شتر عایشه باشد دستگیر نمایند

ودر آن غزوه از انصار عایشه تقریباً دست نود و هشت نفر که مهار ناقهٔ عایشه را گرفته بودند قطع شد

آخر الامر لشگر امیرالمؤمنین (ع) شتر عایشه را عقرنمودند وآن شتر سینه بر زمین نهاد وعایشه امان آورد

پس امیر المؤمنین (ع) نزدیك هودج عایشه آمد و فرمود : « یا عایشه اهکذا امرك رسول‌الله (ص) ان‌تفعلی »

عایشه عرضکرد یا اباالحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح یعنی یاعلی حالا که ظفر یافتی احسان بفرما وحال که مالك شدی جودبفرما

ودر روضة‌الصفا است که در حرب جمل مالك سه مرتبه بر جماعتی که در اطراف شتر عایشه بودند حمله آورده ودرهرمرتبه یکپای شتر عایشه راقطع نمود

ودر آن‌غزوه لشگر امیرالمؤمنین (ع) بیستهزار نفر بودند و هزار و هفتصد نفر از پیاده وسواره شهید شدند

منجمله جناب زیدبن صوحان عبدی و سیحان بن صوحان که هر دو برادر های صعصعة بن صوحان واز بزرگان لشگر امیرالمؤمنین (ع) بودند شهید شدند

و منجمله بود مسلم مجاشعی

ودر مجالس المؤمنین است که درروز حرب جمل چون شاه ولایت تصمیم وعزم بر قتال نمود مصحف مجیدرا طلبیدو بدست مبارك خویش گرفت وفرمود کیست که‌این‌مصحف را ازمن بگیردو مردم‌را بمضمون آن دعوت کند ؟

مسلم مجاشعی دست برد که مصحف رابگیرد حضرت فرمود بر من معلوم است که هرکس اورا بگیرد دستش راقطع میکنند و بعد باید مصحف رابدست چپ بگیرد اورا نیز قطع کنند و بعدباید بسینه چسباند آخرالامر سرش راجدا کنند

مسلم بعداز دومرتبه که حضرت امیر (ع) فرمود عرضکرد « لا علیك یا امیر المؤمنین فـهذا قلیل فی ذات‌الله » ومصحف راگرفت همان که حضرت امیر (ع) فرموده بود چنان شد و آخرالامر بدرجهٔ شهادت فائز گردید

واصحاب جمل که‌لشکر عایشه باشند سی‌هزار نفر بودند واز آنها سیزده هزار نفر کشته شدند که منجمله بود طلحه وزبیر

بعد عایشه مراجعت نمود بسمت مدینهٔ طیبه و امیر المؤمنین (ع) عبدالله بن‌عباس را والـی بصره فرمود وخود مراجعت فرمود بجانب کوفه

وایضا در اینسال جناب سلمان فارسی وجناب حذیفة بن الیمان بقول بعضی در مدائن ازدنیا رحلت فرمودند وقبر شریف هردو بزرگوار درنزدیکی طاق کسری معروف است واسم‌یمان‌حسّیل بن جابراست حسیل بالحاء والسین المهملتین ویاء بعده لام کذا فی‌الاصابه

وایضاً از اواخر ماه ذی‌القعده الحـرام سنهٔ سی و شش هجری تاماه صفر سنهٔ سی وهشت هجری حضرت امیر (ع) باجمع کثیری از مسلمین حاضر بودند درصفین بجهت قتال با قاسطین که لشکرمعویه باشند

چون مدت چهارده ماه غزوهٔ صفین طول کشید و عدد لشکر امیرالمؤمنین (ع) صدو بیست هزار نفربودند وعدد لشکر معویه ازسیصدهزار نفر زیادتر بودند

ودر اینمدت چهارده ماه بین لشکـر امیر المؤمنین (ع) ولشکر معویه صد و ده رزم واقع شد

ودر سنهٔ سی‌وهفتم هجری ماه محرم عسکرین در صفین بودند لکن ترك جنك کرده بـودند
و چون روز چهار شنبه غرهٔ شهر صفر سنهٔ سی وهشت شد عسکرین مشغول مقاتله شدند و درهر روز ازایام عشر اول این ماه جنك نمایانی بین عسکرین واقع شد تا روز پنجشنبهٔ نهم صفر قتال‌شدیدی بین‌العسکرین‌واقع‌شد وجمع کثیری‌از جانبین کشته شدند واورا جنك یوم‌الخمیس‌نامیدند

الحاصل جنك صفین بطول انجامید

و گاهی خود امیر المؤمنین (ع) میان میدان حمله میکرد و لشکر معویه از دم شمشیرش مثل تگرك بخاك میریختند ومثل مور وملخ فرار میکردند تاکار از شدت مقاتله و محاربه بجائی رسید که‌معویه عزم فرار نمود

و در یکی از حملات امیر المؤمنین (ع) چشم عمروعاص بعلی (ع) افتاد اندامش مرتعش شد امیرالمؤمنین ع نیزهٔ باو حواله نمود بدامن زره او آمد ازپشت اسب بروی زمین افتاد امیرالمؤمنین چون شیر خشمناك بسر او آمد او را بجهنم واصل کند عمروعاص مکار بود هر دو پای خود را باز نمود وعورت نجس خودرا منکشف کرد

حضرت صورت مبارك خودرا بر گردانید آن ملعون برخاست فرار نمود آمد نزد معاویه وقصه راتقل نمود ومعویه گفت عورت خودرا تشکرنما که‌توآزادشدموبندهٔعورت خود هستی

ایضاً دریکی از حملات امیرالمؤمنین (ع) نیزهٔ حوالـه کرد به بسربن ارطاة که از شجعان لشکر معویه بود اونیز اقتداء بعمروعاص نمود وهمین حیله را بکار برد امیر المؤمنین (ع) صورت

نازنین بر گردانید اوهم برخاست وفرار نمود

الحاصل عسکرین همین قسم در صفین بودند گاهی جنك می کردند و گاهی مکاتیب بیکدیگر می نوشتند و گاهی وسائطی بجهت اصلاح بین العسکرین سعی می نمودند تاسنه سی و هشت هجری شد ماه محرم عسکرین ترك مقاتله نمودند چون ازاشهر حرام بود

و چون ماه صفر سی وهشت هجری شد باز عسکرین صف آرائی کردند بجهت محاربه و مقاتله نمودن

و خاتمه جنك صفین جنك **لیلة الهریر** بود که شب جمعهٔ یازدهم ماه صفر سنهٔ سی و هشت باشد که در آنشب سپاه شام از شدت سرما مانند کلب صدا می کردند (چون هریر صدای کلب را می گویند)

و از صبح پنجشنبه عسکرین مشغول جنك و محاربه شدند و در شب جمعه محاربه شدت کرد و ساعت بساعت شدت جنك زیادتر میشد امیرالمؤمنین (ع) ذوالفقار در دست گرفت و بر اسب رسول خدا(ص) سوارشد وشمشیر میزد و بهرشمشیری که میزد تکبیر می گفت وشجاعی رابخاك می افکند

و **علامه مجلسی** میفرماید که مقتولین بدست امیرالمؤمنین (ع) در آن شب از پانصد نفر علاوه بودند و تاصبح مشغول جنك بودند وچند مرتبه ذوالفقار خمیده شد وآن بزرگوار بازانوی مبارك راست می کرد

ودر مجالس المؤمنین است که حضرت امیر(ع) درجنك صفین این اشعاررا می خواند :

انا علی صاحب الصمصامة و صاحب الحوض لدی القیمة
اخونبی الله ذو العلامة قد قال اذ عمنی العمامة
انت اخی ومعدن الکرامة ومن له من بعدی الامامة

الحاصل درغزوهٔ صفین ازلشگر امیرالمؤمنین(ع) جمعی شهیدشدند

منجمله جناب عماربن یاسر بوده که ابوالعادیهٔ فزاری بانیزه خود زخمی بآن بزرگوار زد و او را ازاسب انداخت وآن ملعون سرمبارك ش رااز تن جدانمود خبر بامیرالمؤمنین(ع) دادند بسیارمحزون شد حضرت آمد ببالین عمار و سر او را بزانو نهاد و بر فوت او بسیار افسرده شد و این اشعاررا ببالین عمار انشاء کرد :

الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت کل خلیل
اراك بصیراً بالذین احبهم کانك تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود: انا لله و انا الیه راجعون وفرمودهر که برقتل عمار غمگین نباشد او را ازمسلمانی بهره نیست

ودروقت شهادت عمار سن اورا ازنود و یکسال کمتر ضبط نکرده‌اند وپدر جناب عمار جناب یاسر بن عامر استکه درمکهٔ معظمه اورا مشرکین بقتل رسانیدند واو اول مردی است دراسلام که در راه دین شهیدشد

و مادر عمار جناب سمیه است که کفار اورا در مکه معظمه اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخرالامر ابوجهل ملعون نیزهٔ بران او زد و او را شهید نمود و او اول زنی است که دراسلام در راه دین شهید شد

ومنجمله ازشهدای صفین بودجناب اویس بن انیس القرنی که سابقاً درضمن حواریین امیرالمؤمنین (ع) اجمالا از احوالاتشان ذکرشد

و منجمله جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بود برادر زادهٔ سعدبن ابی‌وقاص که ملقب بود بمرقال وازشجاعان معروف بود واین بزرگوار درصفین مجاهدهٔ زیادی کرد حرث بن منذر ملعون بر آنجناب حمله‌کرد نیزهٔ بآن بزرگوار زد و او را ازاسب انداخت درحالتی که شکمش شق شده بود در آن حال دید عبیدالله بن عمر خطاب که از لشگر معاویه بود کشته شده و افتاد به پهلویش جناب هاشم خودرا بروی او انداخت وچنان پستانهای اورا بدندان گرفت که اثردندانهایش درپستان اوظاهر شد بعد هاشم بروی سینه عبیدالله ازدنیا رحلت‌فرمود اصحاب‌حضرت‌امیرجزع‌زیادی نمودند وجمعی از اصحاب‌قراء دراطراف بدن کشته‌شده بروی‌زمین افتادندپس امیرالمؤمنین(ع) بآنها عبور کرد چشمش باین شهداء افتاد فرمود (جزی‌الله خیراً عصبة اسلمیة صباح‌الوجوه صرعواحول هاشم)

ومنجمله پسرش عتبة بن هاشم مرقال بود که بعدازپدرش علم‌را برگرفت وحملهٔ کرد به اهل شام عاقبت شهید شد

ومنجمله بود محمدبن جعفر بن ابی‌طالب و درهدایت‌الانام محدث‌قمی فرموده ازحضرت‌رضا(ع) منقول‌استکه‌محامده اباداراند ازمعصیت خداوند عزوجل واراده فرمود محمدبن جعفر بن ابی‌طالب‌مقتول درصفین‌را ومحمدبن ابی‌بکر ومحمدبن ابی‌حذیفه پسردائی معاویه ومقتول بامر اورا ومحمدبن امیر-المؤمنین (ع) را

ومنجمله خزیمة بن‌ثابت‌بن فاکهة بن‌ثعلبة‌الانصاری‌بود کنیهٔ اوابوعماره‌است ولقبش‌ذوالشهادتین است چون پیغمبر (ص) گواهی‌اورا بمنزلهٔ دوگواه اعتبارفرمود

ومنجمله عبدالله بن بدیل‌بن ورقاء بود با برادرش عبدالرحمن‌بن‌بدیل واینـدو برادر ازبزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) بودند و قصهٔ شجاعت عبدالله و حمله نمودن او تا خیمهٔ معویه در صفین معروفست

ومنجمله مالك‌بن‌التیهان الانصاری‌بود المکنی باابوالهیثم

ومنجمله صفوان‌بن‌حذیفة‌بن یمان‌وسعید‌بن‌حذیفة‌بن یمان‌بود که بوصیت‌پدربزرگوارشان‌باحضرت امیر(ع) بیعت‌نمودند ودرجنگ‌صفین شهید شدند

وازلشگر معویه هم‌خیلی بدرك‌واصل‌شد

منجله عبیدالله بن عمر بن‌الخطاب بودو مادر او ملیکه‌بنت جرول بود واین غیر عبدالله بن عمر استچون‌مادر عبدالله زینب‌بنت مظعون خواهرعثمان‌بن مظعون بود

ومنجمله ذوالکلاع بود که‌ازاکابر یمن‌بود وپسرعم کعب‌الاحباراست

ومنجمله حریث غلام معویه بود که بشمشیر امیرالمؤمنین(ع) بدرك‌واصل‌شد

و منجمله حرب غلام دیگر معویه بود که بنیزهٔ قنبر غلام امیرالمؤمنین (ع) بدرك واصل شد

ومنجمله همام‌بن قبیصه بود که‌بدست عدی‌بن‌حاتم‌طائی بدرك واصل‌شد

و منجمله مرقع‌بن منصوربود ودرآن غزوه جناب ابوایوب انصاری شمشیر کشید و خود را بصفوف لشگر زد وجمعی را بدرك فرستاد و خود را بخیمهٔ معاویه زد معویه ملعون از طرف دیگر بگریخت ابو ایوب مراجعت نمود اصحاب خود را سرزنش زیادی نمود آنوقت مرقع‌بن منصور آمد بمیدان وجناب ابوایوب را بمبارزت طلبید ابو ایوب مثل شیر دلاور بمیدان تاخت بینشان چند ضربت شمشیر و نیزهٔ ردو بدل شد از یکدیگر جدا شدند لشگریان گمان‌کردند که‌ایندو سوار از یکدیگر بسلامت جدا شدند و مرقع‌بن منصور سواره از میدان مراجعت نمود چون نزدیك لشگر معویه رسید

سر یکطرف بخاك افتاده وبدن بطرف دیگر امیرالمؤمنین(ع) فرمود والله لانا من ثبات رأس الرجل اشد تعجبا منی لضربته وان کان الیها ینتهی وصف الضارب یعنی قسم بخدا هرآینه من از سر بریدهٔ این مرد بر بدنش تعجبم بیشتر است از ضربتدست ابو ایوب اگرچه اینهم ازقوت بازوی زننده‌است .
و ابوایوب انصاری درزمان معویه بجنك روم رفت ودر اثناء وصول بآن دیار مریض شد و از دنیا رحلت‌فرمود و نزدیك سورشهراستنبول اورادفن‌نمود ند ومرقد اومحل استسقاء مسلمین و نصاری‌میباشد کذا فی‌مجالس المؤمنین

الحاصل درآن‌غزوه مخصوصاًدرلیلةالهریر خود وجودمقدس‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع واصحابشان مخصوصاً مالك اشتر ومحمدحنفیه خیلی ازاصحاب معویه را کشتند

وفردای لیلة الهریر که جمعهٔ یازدهم ماه صفر سنهٔ سی وهشت باشد معاویه عمروعاص را طلبید و علاج فرونشستن آتش‌حرب‌را از او سؤال نمود عمرو عاص‌گفت علاج پیشرفت در اینکار آنستکه امر کنی بهریك ازلشکر شام که قرآنی همراه دارند بر سر نیزه‌ها نصب‌کنند وبلشکرعراق‌بگوئیم که‌باما بکتاب خدا رفتار کنند که باینوسیله بین‌لشکر اسلام مخالفت افتد

معویه این رأی را پسندید وامر کرد لشگر قرآن هارا برسر نیزه‌ها نصب کردند و آنچه ازمصاحف حاضر بود پانصد قرآن بود وقرآن خط **عثمان** را برسر چهار نیزه نصب‌کردند وقرآنها را مقدم صفوف نگاه داشتند

چون صبح دوازدهم ماه صفر شد لشگر عراق مهیای جنك شدند دیدند لشگر شام چنان تمهیدی کرده‌اند وفریاد میزدند یا معشرالعرب الله‌الله فی‌دینکم هذا کتاب‌الله بیننا وبینکم

امیر المؤمنین (ع) فرمودند اللهم انك تعلم انهم ماالکتاب یریدون فاحکم بیننا و بینهم

پس فرمود ای‌لشگر مسلمین بدانید که اهل شام خود را مغلوب شما دیدند و بر جان خود ترسیدند وتوسلشان بقرآن از مکر وحیله و خدعه است و من همه روزه آنها را بکتاب خدا دعوت میکردم واجابت نمیکردند ومن اولی هستم باجرای احکام قرآن و متابعت آن ومعویه وعمرو عاص مطیع وتابع قرآن نیستند

ناگاه **اشعث‌بن قیس کندی** با بیست هزار نفر از میان لشگر امیر المؤمنین (ع) حرکت کردند در حالتیکه پیشانیهای ایشان‌ازکثرت سجود پینه بسته‌بود وبعضی از آنها حافظ قرآن مجید بودند فریاد زدند یاعلی اجابت کن اهل‌شام را بحکمیت خدا والاما تورا بقتل میرسانیم همان قسم که **عثمان بن‌عفان** راکشتیم بادست بسته‌تورا تسلیم اهل شام خواهیم نمود

امیرالمؤمنین (ع) فرمود وای برتو ای اشعث اینگونه سخنان مگو واختلاف کلمه میان مسلمین میفکن سزاوار نیست کسی مرا بکتاب خدا بخواند ومن اجابت نکنم معویه و اصحابش قصدشان کتاب خدا نیست بلکه مقصودشان فرار ازدست مسلمین است وکتاب خودرا بهانه‌نموده‌اند و **بدانید** که‌هرکه اطاعت ومتابعت من‌بنماید اهل بهشت خواهد بود وهر که مخالفت نماید مرا مستحق نیران خواهد بود

الحاصل آنچه نصیحت فرمود بآن‌قلوب قاسیه اثری نکرد

ومقالات ومکاتیب بین‌لشگر عراق و شام زیاد واقع شد **تا آخرالامر** قرار براین شد که هریك ازعسکرین حکمی ازجانب خود منصوب و معین نماید وآنچه آندو نفر صلاح میدانند وحکم کنند طرفین بآن راضی باشند

معویه ولشگرشام **عمروعاص** را بجهت حکمیت معین کردند

امیرالمؤمنین (ع) فرمود ان کان ولابد اولا حکم عبدالله بن‌عباس باشد و اگر راضی باو نمیشوید مالك اشتر نخعی باشد

اشعث بن‌قیس کندی وجماعت قراء لشکر امیرالمؤمنین ع که بعد از این از جملهٔ خوارج شدند گفتند ماراضی بحکمیت ایندو نفر نیستیم بلکه‌ماراضی هستیم بحکمیت عبدالله بن قیس‌المکنی به **ابوموسی اشعری** حضرت امیرالمؤمنین ع غضبناك شد و فرمود لا رأی لمن لا یطاع پس اطاعت فرمایش حضرت امیرالمؤمنین ع رانکردند

وابو موسی اشعری با **عمروعاص** دردومةالجندل که قلعه ایست بین مدینه‌وشام جمع‌شدند که‌حکم بنمایند بین‌العسکرین

عمرو عاص گفت معلوم است که‌معویه طلیق‌بن طلیق است وحضرت امیر المؤمنین‌ع‌هم قاتل عثمان‌را درجوار خود پناه داده من‌معویه‌را از امارت خلع میکنم وتو هم علی را خلع کن و بعد از خلع ایندو اگر صلاح بود عبدالله بن عمر را نصب بخلافت بنمائیم و اگر صلاح بود امر را بشوری گذرانیم

ابوموسی این رأی را پسندید وگفت فردا حاضر شویم واینسخن را بگوئیم

پس عمرو عاص دوستان خود را خبر داد که فردا حاضر شوند و بگفتهٔ ابو موسی شاهد باشند

چون فردا جمعیت زیادی در مجلس حاضر شدند ابو موسی بعمر وعاص گفت تو برپا بایست ومعویه‌را ازامارت خلع کن تامنهم علی را خلع کنم

عمروعاص مکار گفت من هرگز برتوسبقت نجویم وحال‌آن‌که تو مقاسم ابوبکر و عامل عمربن الخطاب هستی ودر ایمان وهجرت ازمن اسبق هستی

عبدالله بن عباس گفت ای‌ابو موسی ابن‌نابغه تورا فریب میدهد

ابو موسی بسخن ابن عباس گوش نکرد وگفت ایها الناس انی قد خلعت علیا و معویة فاستقبلوا امرکم وولوا من‌رأیتم لها اهلا وانگشتر خودرا ازدست بیرون کرد وگفت من علی‌رااز خلافت خارج کردم وساکت شد.

بعد عمروعاص مکار ملعون گفت ایهاالناس شنیدید که ابوموسی چه گفت منهم علی را از خلافت خلع نمودم وثابت نمودم خلافت را برای معویة بن ابی سفیان که او احق است بخلافت از علی وچنانچه ابو موسی انگشتر خودرا از دست‌بیرون کرد در خلع علی (ع)من انگشتر خودرادر انگشت میکنم درنصب معویه

پس ابوموسی و عمر و عاص فحش و دشنام بسیاری بیکدیگر گفتند و دست بگریبان یکدیگرشدند واصحاب امیرالمؤمنین(ع) مضطرب‌شدند وشریح قاضی تازیانه‌برسر عمروعاص کشید

ابو موسی ازترس اصحاب امیرالمؤمنین ع وشماتت مردم بیرون شدوبر ناقهٔ خود سوار شد ورفت بمکه معظمه و مجاور بیت‌الله الحرام شد

و مخفی نماناد که صفین موضعیست کنار شط فرات واقعست بین موصل و حلب و نزدیکست به رقه

وبدانکه معویه دوسال قبل البعث متولد شد ودر سنهٔ شصت هجری نیمهٔ ماه رجب‌از دنیا رفت در سن هفتاد و پنج در شهر شام

و عمرو عاص اول مکار دردنیا بود ونسبش‌در فصل سابق گفته شد و خطابی هم که حضرت

امام حسن ع در مجلس معویه بعمروعاص فرمود ذکر شد و در سنهٔ چهل و سه هجری در سن نود بجهنم واصل شد و ابوموسی اشعری اسمش عبدالله بن قیس بن سلیم بود و او در سنهٔ چهل و سه هجری یا پنجاه و سه ازدنیا رفت در سن شصت و سه یا هفتاد و سه و اختلاف نموده‌اند که در مکه از دنیا رفته یا در کوفه

واشعث بن قیس ملعون در فصل سابق گفته شد که خودش تصمیم قتل امیر المؤمنین ع را نمود و پسرش محمد بن اشعث تصمیم قتل سید الشهداء ع را نمود و دخترش جعده تصمیم قتل حضرت مجتبی ع را نمود واشعث بن قیس شوهر فروه خواهر ابا بکر بود و این ملعون چهل روز بعد از شهادت امیر المؤمنین ع در کوفه بدرك واصل شد

الحاصل در وقتیکه امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول جنك صفین بود جناب محمد بن ابی بکر در مصر حکومت داشت

ودر سنهٔ سی و هشت جناب مـالك اشتر و محمد بن ابی بکر شهید شدند چنانچه در فصل هفتم وهشتم ذکر شد

و همچنین جناب محمد بن ابن حذیفة بن ربیعة بن عبد شمس از دنیا رحلت فرمود چنانچه در تاریخ طبری است وجناب محمد بن ابی بکر ومحمد بن ابی حذیفة ازآن پنج نفر قریشی هستندکه ازاول امر باحضرت امیر ع بودند چنانچه دراول فصل نهم همین بابذکر شد

و درسنهٔ سی ونهم هجری امیر المؤمنین بامارقین که خوارج باشند مقاتله فرمودند

بدانکه بعد از فراغ حضرت امیرالمؤمنین ع ازغزوهٔ صفین **حرقوص بن زهیر** که او را **ذو الثدیه** میگفتند و رئیس خوارج بود با زرعة بن مالك و اشعث بن قیس کندی مواضعه نمودند که‌اگر فرصت پیدا کنندبا امیرالمؤمنین (ع) مقاتله نمایند ودر آنحال امیرالمؤمنین (ع) عزم‌جیش وتجهیز لشگر فرموده که‌برود بشام وبامعویه مقاتله‌نماید

پس آن بزرگوار وحسنین و سایر فرزندان آن بزرگوار و بزرگان بنی هاشم وجمعی از مسلمین ازکوفه بجانب‌نخیله (۱) روانه شدند وجمعیت لشگر امیرالمؤمنین(ع)بیست هزارنفر بودند **وعبدالله بن‌عباس** که والی بصره بود با **احنف بن‌قیس** وهزارو پانصد نفر ازاهل بصره ملحق شدند باامیرالمؤمنین (ع)

چون جماعت خوارج شنیدند که علی (ع) با لشگر خود روانه نخیله شدند خوارج هم در **حروراء** جمع شدند ورأی دادند بامارت و ریاست **عبدالله بن وهب** که در خوارج بکثرت‌عبادت وزهد معروف‌بوده وحرقوص بن زهیر البجلی المعروف بذی‌الثدیه جد احمد حنبل و حرکت نمودند بجانب نهروان که‌ازآنجابروند بمدائن. امیرالمؤمنین(ع) مکتوبی نوشت به **عبدالله بن وهب** امیر خوارج ، به **یزیدبن حصین** و پیروان ایشان و آنها را دعوت فرمود بجنك با معویه

عبدالله بن وهب مکتوب امیرالمؤمنین (ع) راخواند و بقاصد امیر المؤمنین (ع) گفت بعلی بگو تو برای خداوند غضب نکردی آنوقت که‌بر حکمین راضی شدند حال توبه کن‌تادعوت تورا اجابت نمائیم

وخوارج روانه شدند بجانب نهروان دربین راه مسلمین‌را خیلی اذیت و آزار نمودند

منجمله عبدالله بن‌حباب راکه عامل امیرالمؤمنین (ع) بوددر نهروان اورا کشتند

خبر بامیرالمؤمنین (ع) رسید دانست که خیال خوارج آنستکه چون مسلمین کوفه را خالی

---

(۱) نخیله تصغیر نخله موضع قرب‌الکوفه علی سمت الشام وحروراء بفتحتین و سکون‌الواو و راء اخری والف ممدودةقریة بظاهر الکوفه وقیل موضع علی میلین منها. مراصد

گذارند و بجانب شام میروند آنها هم بروند و کوفه را تصرف نمایند
لذا امیرالمؤمنین (ع) ازرفتن بشام منصرف شدند وروانه شدند بجانب نهروان
دربین راه **اشعث بن قیس وعمرو بن حریث وشبث بن ربعی وجریر بن عبدالله البجلی** و بعضی دیگر از منافقین از عسکر امیر المؤمنین (ع) تخلف ورزیدند وبا سوسماری بیعت کردند
و قبلا امیر المؤمنین (ع) بآنها فرموده بود که شما چنین خواهید کرد و بشبث بن ربعی و بعمرو بن حریث فرموده بود که شما با فرزند من حسین (ع) قتال خواهید کرد
ودر بحار ازتفسیر نجاشی ازمردی از انصار روایتکرده گفت من واشعث بن قیس کندی وجریر بن عبدالله البجلی در پشت شهر کوفه بودیم سوسماری برما گذشت اشعث وجریر باو گفتند السلام علیك یا امیرالمؤمنین بجهت اظهار نفاق وعداوت باحضرت امیرالمؤمنین (ع)
الحاصل چون امیر المؤمنین (ع) نزدیك نهروان رسید دو فرسخ از خوارج دور تر فرود آمدند وآن بزرگوار **جناب عبدالله بن عباس و جناب صعصعة بن صوحان و جناب قنبر** رافرستاد نزد خوارج آنچه نصیحت کردند اثری نکرد خود امیر المؤمنین (ع) تشریف بردند و احتجاجاتی فرمود اثر نکرد
آخرالامر تصمیم فرمود بر مقاتله و عده خوارجی که حاضر نهروان بودند دوازده هزار نفر بودند که اینها ازکثرت سجود و عبادت پیشانی هایشان پینه بسته بود و شبها تا بسحر عبادت میکردند وروزها روزه میگرفتند وتلاوت قرآن مینمودند لکن چون بجهالت عبادت میکردند کافر شدند وبر امام زمان خود خروج کردند
ودر هنگام جنك امیرالمؤمنین (ع) رایت امان را داد بدست **جناب ابو ایوب انصاری** وآن رایت را بگوشهٔ رزمگاه نگاه داشت کههرکه بخواهد ازخوارج امان آورد
و هشت هزار نفر ازخوارج ملحق شدند بلشگر امیرالمؤمنین (ع) وچهار هزار دیگر بشمشیر امیرالمؤمنین(ع) و اصحابش کشته شدند مگر نه نفر که سالم ماندند واز لشگر امیرالمؤمنین(ع) همه سالم ماندند مگر نهنفر که شهید شدند و امیر المؤمنین (ع) قبلا باصحاب خود فرموده بودند نقاتلهم ولا يقتل منا عشرة ولا يسلم منهم عشرة
ومخفی نماناد که **نهروان** ناحیهٔ وسیعه ایست بین **واسط** و **بغداد** ودر آن چند بلداست **منها اسکاف** کهموطن **جناب محمد بن احمد اسکافی** است
ودر سنهٔ چهلم هجری کهسال آخر عمر حضرت امیر (ع) بود **سفیان بن عوف** باجمعیاز اهل شام بحکم معویه شهر **انبار** را غارت نمودند
وجناب حسان بن حسان را کهاز قبل امیرالمؤمنین حاکم انبار بود با جمعی دیگر از محبین امیرالمؤمنین (ع) بقتل رسانیدند وگوشواره ودست برنجن وخلخال از گوش و دستوپای زنان کشیدند

اینخبر بامیر المؤمنین (ع) رسید مغموم شد و **جناب سعید بن قیس همدانی** را با هشت هزار نفر عقب سفیان بن عوف روانه فرمود بسرعت تاقنسرین وارض صفین رفتند او را نیافتندمراجعت نمودند بکوفه وبه امیرالمؤمنین (ع) خبر دادند درآنوقت آن بزرگوار بسیار محزون بود چنانچه قدرت بر قیام نداشت
یکروز درمیان مسجد نشست و **سعید بن قیس** را طلب فرمود وامر کرد این خطبه رابر مردم بخوان خطبهٔ جهادیهراخواند واز فقرات آن خطب است :

« قوله ع هذا اخو غامد قد وردت خیله الانبار وقد قتل حسان بن حسان البکری و ازال خیلکم عن مسالحها وقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المراة المسلمة و الاخری المعاهدة فینتزع حجلها وقلبها وقلائدها ورعاثها ماتمتنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام ثم انصرفوا وافرین ما نال رجلا منهم کلم ولا اریق له دم فلو ان امرء مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ماکان به ملوما الخ »

بیان ـ انبار شهری بود در کنار شریعهٔ فرات در غربی بغداد که او را **شاپور ذوالاکتاف** بنا نمود و **ابوالعباس سفاح** در آنجا اقامت نمود تا ازدنیا رفت و دراو قصور وابنیهٔ ساخت کذا فی مراصد الاطلاع

قوله ع **اخو غامد** یعنی معویه برادر **سفیان بن عوف غامدی**

قوله ع **وازال خیلکم عن مسالحها** یعنی زایل گردانید سواران شمارا ازحدیکه سلاحداران نگه میدارند آنرا از تاخت دشمن

قوله ع **حجلها وقلبها** ، **حجل** خلخال است و**قلب** دست برنجن است و**قلائد** گردن بند است و**رعاث** گوشواره

قوله ع **ما نال رجلامنهم کلم** ، کلم یعنی جراحت

ومخفی نماناد که در ماه مبارك رمضان همان سال چهلم هجری ودرصبح نوزدهم بود که ضربت بفرق نازنین حضرت امیرالمؤمنین(ع) زدند ودر شب بیست ویکم ماه بود که آن بزرگوار ازدنیا رحلت فرمود چنانچه سابقاً گفته شد

فصل دوازدهم

درذکر قبور متبرکهٔ معصومین ومعصومزادگان وصحابه وتابعین وبزرگان ازعلماء وسلاطین که درنجف اشرف وکوفه وحوالی این دوبلد شریف موجوداست

ودراین فصل شش امراست : امر اول درفضیلت کوفه ونجف اشرف

در **مجالس المؤمنین** است که چون سلطنت از **بنی امیه** به **بنی العباس** انتقال یافت همهٔ اهل کوفه بواسطهٔ تشیع ومحبتشان بخاندان امیرالمؤمنین ع راضی بخلافت اولادعباس نبودند ودرایامی که **منصور دوانیقی** کوفه را مقر سلطنت خود قرار داده بود نزدیك شدکه کوفیان لشکر او را براو عاصی نمایند ناچار منصور ازآنجا بیرون آمد وطرح بنای **بغداد** را نمود و آنجارادارالخلافه خود نمود .

وازاحتجاج طبرسی نقل کرده که چون معویه از وفات حضرت امام حسن مجتبی (ع) مطلع شددرمقام انتقام ازشیعیان برآمد بهیچکس ازاو آنقدر بلیه نرسید که باهل کوفه رسید زیراکه اکثر اهل کوفه شیعه بودند **وزیادبن ابیه** ملعون اهل کوفه را میشناخت

لذا معویه حکومت عراقین کوفه وبصره را باو داد وآن ملعون شیعیان را بدست آورد درزیر هرسنك وکلوخی بقتل میرسانید **بعضی** را گردن میزد و**بعضی** را دست و پا می برید و **بعضی** را بدار می کشید و**بعضی** را چشم می کند و**بعضی** را ازخانمان آواره می ساخت و چنان کرد که در آنجا کسی ازشیعیان ظاهر نماند

وازشیخ طوسی درکتاب امالی ازعبدالله بن ولید روایتکرده که گفتدر زمان **بنی مروان** خدمت حضرت صادق « ع » رفتم آنحضرت ازمن و رفیقانم پرسید که شما چه کسانید ؟ گفتند از اهل کوفه ایم

حضرت فرمود درهیچ بلدی اینقدر دوست نداریم که‌در کوفه داریم بعد فرمود ایتها العصابة ان‌الله هدیکم بامرجهله‌الناس‌فاحببتمونا وابغضنا الناس وبایعتمونا وخالفنا الناس و واقتمونا وکذبنا الناس فاحیاکم‌الله محیانا واماتکم مماتنا الخ- انتهی مافی‌المجالس

ودرناسخ‌التواریخ ازکتاب فرحة‌الغری‌سیدعبدالکریم‌بن‌طاوس روایتکرده که‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) اراضی بین کوفه ونجف را تا بحیره خرید از دهقانان آن‌حدود بچهل هزار درهم وجماعتی‌را برآن معامله شاهد گرفت

بعضی از اصحاب عرضکردند چنین زمینی که نه‌آب دارد ونه گیاه گران ابتیاع‌فرمودید

فرمود شنیدم ازرسول خدا (ص) که‌فرمود «کوفان یحشر من‌ظهرها سبعون الفاً یدخلون‌الجنة بغیرحساب فاشتهیت ان‌یحشروا فی‌ملکی»

بدانکه ازسعادات عظیمه‌است دفن‌درنجف اشرف

ثقة‌الاسلام نوری‌درکلمهٔ‌طیبه ازکتاب حبل‌المتین سیدشمس‌الدین رضوی سرکشیك روضهٔ‌مقدسه‌رضویه(ع) نقل‌کرده **ازجناب‌مولی‌محمدتقی** خادم روضهٔ علویه که شبی کلیددارحضرت امیر(ع) آن حضرت‌را درخواب دید فرمودند جنازهٔ می‌آورند براستری‌که یك‌چشم‌آن استر وصاحب جنازه کور است مگذار اورا در حریم من دفن‌کنند صبح که شد کلید دار خواب خود را برای خدام نقل‌کرد همه‌بیرون رفتند ومنتظر جنازه شدند ناگاه جنازهٔ بهمان علامت دیدند او را مانع شدند از دخول درنجف‌اشرف

کلیددار دفعهٔ دیگر حضرت امیر (ع) رادر خواب دید فرمودند آیا منع نکردم تورا عرضکرد مولای‌من‌منهم منع کردم فرمودند فلانشخص چندرهم رشوه گرفت واورا دفن‌کرد

بروایتی چون صبح‌شد قبراورا شکافتند دیدنددرگردنش زنجیر محکمی استکه طرف‌دیگراو وصل‌است بزیرصندوق مرقدشریف حضرت‌امیرالمؤمنین ع

ودردارالسلام ازارشاد دیلمی از جماعتی ازصلحاء نجف اشرف نقل‌کرده که‌شخص‌صالحی در خواب دید ازهرقبریکه در نجف‌اشرف استچه در شهر نجف وچه دراطراف و خارج آن‌ریسمانی کشیده شده بقبه مطهره حضرت‌حبل‌المتین امیرالمؤمنین‌ع پس‌این‌اشعاررا انشادکرد:

اذامت فادفنی الی جنب حیدر	ابی شبر اکرم به و شبیر
فلیس اخاف النار عند جواره	ولا اتقی من منکر و نکیر
فعارعلی‌حام‌الحمی‌وهوفی‌الحمی	اذا ضل فی‌البیداء عقال بعیر

و مخفی نماناد لطف این شعر اخیر یعنی عار وننك است بر نگهبان و بزرك يك حوزهٔ وحال آنکه خود او در میان آن حوزه وآن جمعیت باشد پس‌گم بشود در بیابان زانوبند شتری و این اشعاررا در روضات نسبت به **شیخ‌ابراهیم کفعمی** داده وحال‌آنکه عصر او خیلی متأخر بوده ازعصر **دیلمی**

وایضاً **دردارالسلام‌ازقاضی همدانی** نقل کرده که شخص صالحی گفت شب باران‌باری من در مسجد کوفه بودم دیدم جمعی دربحرم جناب مسلم را میکوبند و باآنها جنازهٔ بوداورا بردند ودرصفهٔ‌مقابل قبر جناب مسلم گذاردند بعد یکنفر ازآن جماعت درخواب دید که‌گویا شخصی‌بدیگری می‌گوید ماصورت این‌میت را ببینیم که بدانیم حساب او را باید بخواهیم یانه چون صورتش را باز کردندگفتند بلی قبل ازگذشتن از رصافه بجانب نجف اشرف باید حساب او را میخواستیم لکن‌حال باقی نماند از برای ما حق پرسشی ، از خواب بیدارشد و خوابش را نقل کرد وجنازه‌را زودحمل نمودند بجانب نجف‌اشرف

امر دوم در قبور معصومین که در نجف اشرف و کوفه موجود است

الاول قبر مقدس حضرت امیرالمؤمنین (ع) که معلوم است رزقناالله تعالی زیارته

الثانی و الثالث قبرین شریفین حضرت **آدم** صفی الله وحضرت **نوح** نجی الله که هر دو ضجیعین حضرت امیرالمؤمنین ع اند چنانچه درزیارت شریفه است **السلام علیك وعلی ضجیعیك آدم و نوح**

درناسخ التواریخ است که حضرت آدم روز هشتم نیسان مطابق یازدهم محرم در مکه معظمه وفات نمود و حضرت **حواء** بعداز یکسال در مکهٔ معظمه وفات نمود وقبر هر دو در **غار ابوقبیس** است

ودر هنگام طوفان نوح جسد مبارك حضرت آدم را درسفینهٔ سوار کرد وبعد از فرود آمدن ازکشتی درنجف اشرف مدفون ساخت

و مدفن حضرت **نوح** را هم درنجف اشرف نوشته اند مطابق اخبار وارده وزیارات مأثوره

الرابع و الخامس جناب **هود و صالح** که‌در زیارت است : **وعلی جاریك هود و صالح** وقبر شریف ایندو بزرگواردر وادی‌السلام است

ولکن **درناسخ التواریخ** است که جناب هود چهار صد وشصت وچهار سال در دنیا زندگانی کرد و در **غاری** از جبل **حضرموت** تختی از سنك مرمر است و جسد مبارك حضرت هود را بر روی او نهادند

و حضرت **صالح** (ع) بعداز دویست و هشتاد سال زندگانی در مکهٔ معظمه از دنیا رحلت فرمود ومدفن شریفش میان رکن‌ومقام است انتهی

و مرحوم ثقةالاسلام نوری در تحیة الزائرین میفرماید و آنچه در وادی السلام‌نسبت میدهند بایشان سند درستی ندارد

السادس در شریعهٔ کوفه بقعه ایست منسوب بحضرت **یونس** پیغمبر ع ودر شرقی **دجله** در مقابل شهر **موصل** صحن وقبه وضریح وقبری است منسوب بآنجناب و در بیت‌المقدس نیز قبه‌وقبری است منسوب بایشان

السابع در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقدی است که معروف است به قبر حضرت **ذی الکفل**

امر سوم ـ درقبور شریفهٔ معصوم زادگانی که‌در نجف اشرف وکوفه و حوالی ایندو بلد موجود است

منهم جناب زیدبن **علی بن الحسین (ع)** که آنبزرگوار را در روز دو شنبه دوم ماه صفر سنهٔ‌صد وبیست هجری درکوفه بقتل رسانیدند و در کناسهٔ کوفه چهار سال بالای دار بود و در روز هفتم از قتل آن بزرگوار اذن‌الله تعالی فی هلاکت بنی امیه و طایفه زیدیه منسوب بآن بزرگوارند .

ودر بعضی از اخبار است که‌آن بدن نازنین را بعد که از دار فرود آوردند سوزانیدند و خاکسترش را برباد دادند بنأبر این ازبرای آنبزرگوار قبری نخواهد بود

ومنهم جناب **مسلم‌بن عقیل بن ابیطالب** که نائب خاص حضرت **سید الشهداء (ع)** بود

واز شهداء درراه آن‌بزرگوار بود وقبر شریفش درجنب مسجد کوفه معروفست

و منهم جناب **آقا سید ابراهیم** که قبرشان مقابل قبر **میثم تمار** است در سمت راست کسیکه ازکوفه بنجف اشرف مشرف میشود

و در هدية الزائرين است که بعضی احتمال داده اند که این قبر جناب ابراهیم بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن‌المجتبی (ع) باشد که‌اورا قتیل باخمری مینامند

واز شعر دعبل خزاعی معلوم میشود که قبر جناب ابراهیم مرقوم در خود باخمری میباشد و اشاره بهمین است که دعبل‌در قصیدهٔ طویله‌اش میگوید :

واخری بارض الجوز جان محلها — و قبر بباخمری لدی القربات

وباخمراء قریه‌ایست نزدیك کوفه واز آنجا تا کوفه شانزده فرسخ است و محتمل است‌که قبر جناب ابراهیم الغمر (۱) بن‌حسن بن الحسن‌المجتبی (ع) باشد برادر جناب عبدالله المحض

ودر عمدةالطالب در ترجمهٔ ابراهیم الغمر میفرماید : و هو صاحب الصندوق بالکوفة یزار قبره و محتمل است که این قبر جناب ابراهیم الطباطبا ابن اسمعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمربن حسن بن حسن‌المجتبی(ع) باشد .

ومنهم جناب حسن مثلث ابن حسن‌بن حسن المجتبی (ع)

ومنهم جناب ابراهیم‌بن حسن بن حسن‌المجتبی (ع)

و منهم جناب عبدالله محض ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) که والد ماجد این هر سه حسن مثنی بوده ووالده‌شان فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء بود

و منهم جناب علی الزاهد ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) که پدر جناب حسین صاحب فخ باشد وجناب حسین‌در فخ که دو فرسخی‌مکهٔ معظمه‌است‌با جمعی‌ازسادات شهیدشدندبامر موسی‌الهادی بن محمد مهدی بن‌ابی جعفر المنصور الدوانیقی

ومنهم عیسی‌بن اسمعیل بن جعفر بن‌ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیارکه این پنج نفر باجمعی دیگر از سادات در زندان هاشمیه بظلم منصور دوانقی از دنیا رحلت نمودند و قبرشان هم درهمان میان زندان هاشمیه است وهاشمیه شهری بود در حوالی کوفه‌که منصور دوانیقی اورا بنا نموده وبعضی احتمال داده‌اندکه زندان هاشمیه همان مقبره سیدابراهیم باشدکه‌مقابل‌مقبرهٔ جناب میثم تمار است

امر چهارم در مقابر صحابه و تابعین که‌در نجف اشرف وکوفه و حوالی آنها معلوم میباشد

بدانکه کوفه‌ازاول مقر شیعیان بوده ودرسماء والعالم از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده فرموده مدینتناومحلنا ومقر شیعتنا . واز حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قربة تحبنا ونحبها ودرخطبه نهج‌البلاغه است میفرماید وانی لاعلم انهمااراد بك‌جبار سوء الاابتلاه‌الله بشاغل و رماه بقاتل

واز شرح نهج‌البلاغه کیدری نقلشده که‌فرمود ازجمله جبابره که‌خداوند آنهارا مبتلی‌کرد زیادبن ابیه بود که‌مبتلا شد بفلج و پسرش عبید زیاد بود که مبتلاشد بجذام وحجاج بن یوسف بود که‌درشکمش تولید مار شد تاهلاك‌گردید وپسرش یوسف بودکه مبتلا شد به‌برص وبیسی . واز

(۱) ــ غمر بفتح الغین المعجمه آب بسیار و جوانمرد بسیار احسان سخی ــ منتهی الارب

رواة احادیث واخبار اهل البیت زیاد مدفونند وموضع قبراغلب آنها معلوم نیست

و در هدیة الزائرین از کتاب صراط المستقیم از تاریخ ابن جوزی نقل کرده که ابوالغنائم که از عباد ومحدثین اهل سنت است گفت که درکوفه سیصد نفر از صحابهٔ پیغمبر(ص) ازدنیارفتند و مدفون درکوفه گشتندوقبر هیچیك ازایشان معلوم نیست انتهی

در روضات است که اول کسیکه از اصحاب حضرت پیغمبر دفن شد در نجف اشرف خباب بن ارت بودکه در غزوهٔ بدر هم حاضر بود و در جنك صفین و نهروان هم با حضرت امیر ع حاضر بود ودرکوفه ازدنیا رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام بجنازه اش نماز خواند وفرمود رحم الله خبابا اسلم راغباً وهاجر طائعاً وعاش مجاهداً و ابتلی فی جسمه احوالا ولن یضیع الله اجر من احسن عملا

و قبر جناب کمیل بن زیاد النخعی الیمانی که ازکبار تابعین واز اصحاب سر امیرالمؤمنین (ع) بود در ثویه است وان تل کوچکی است نزدیك مسجد حنانه واقع در بین کوفه ونجف اشرف

و درتحیة الزائرین علامه نوری فرموده گمانم آنستکه قبر جناب رشید هجری که قدر جلالت قدرش خیلی ازکمیل بالاتر است درثویه باشد

وقبر احنف بن قیس که درحلم باو مثل میزنند نیز درثویه است بلکه قبر جبار عنید زیادبن ابیه پدر عبید زیاد وقبر مغیرة بن شعبه ونیز قبر ابوموسی اشعری لعنةالله علیهم درثویه باشد انتهی

ودر سابق اجمالی ازحالات جناب کمیل وجناب رشید وجناب قنبر گفته شد

امر پنجم در مقابر بزرکان از علماء اعلام که درنجف اشرف مدفونند

الاول رئیس الاعاجم وشیخ الطائفة الحقة علی الاطلاق ابوجعفر الثالث محمدبن الحسن الطوسی تولدش در طوس ماه رمضان سنهٔ سیصد وهشتاد وپنج بود ورحلتش شب بیست ودوم محرم الحرام سنه چهارصد وشصت بوده مطابق با کلمه شفیع

وقبر شریفش درنجف اشرف میان مسجد طوسی فعلا واقع شده وجهة آنکه ایشان راابوجعفر ثالث گفتند چون شیخ کلینی ثقة الاسلام وشیخ صدوق رئیس المحدثین وشیخ طوسی شیخ الطائفه اسم هرسه محمد بوده وکنیه هرسه ابوجعفر وشیخ طوسی درسن بیست وسه سالگی ازطوس ببغداد رفت ومدتی خدمت شیخ مفید وسید مرتضی مشغول تلمذ بودو بعد ازرحلت سید مرتضی در سنه چهارصد وسی وشش مدتی دربغداد زندگانی کرد ومدتی درنجف اشرف تاازدنیا رحلت فرمود

الثانی مجدد مذهب الامامیه علی رأس المائة السابعة آیة الله العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی تولدش در حله نوزدهم ماه رمضان سنه شش صد وچهل و هشت بود و رحلتش ایضاً در حله شب شنبه یازدهم محرم الحرام سنهٔ هفتصد و بیست وشش بود و مدفنشان درحجره ایست میان ایوان طلای صحن نجف اشرف در سمت راست کسیکه داخل رواق مقدس مطهر میشود

و درکتاب هدایة الائمه درلفظ علم ازبعضی از افاضل نقلکرده که یافت پنج صد جلد ازمؤلفات علامه بخط خود علامه غیر آنچه بخط خودشان نیست از تصنیفاتشان

الثالث المقدس علی الاطلاق احمدبن محمد الاردبیلی رحلتش در نجف اشرف سنهٔ نهصد و نود و سه بود و مدفنش در حجرهٔ میان ایوان طلای صحن مطهر در سمت چپ کسیکه داخل رواق مطهر میشود

الرابع بحر العلوم علی الاطلاق السید مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی البروجردی تولدش درکربلای معلی شب جمعهٔ از ماه شوال سنهٔ هزار وصد و پنجاه وپنج بود و رحلتش در نجف اشرف

سنهٔ هزار و دویست و دوازده بود مطابق بالغریبهومدفنش در نجف اشرف نزدیك مسجدطوسی است

الخامس فخر الدین الطریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف سنهٔ هزارو هفتاد (۱) وپنج بود وقبرش در نجف اشرف محله براق معروف است

السادس فقیه اهل البیت الشیخ جعفربن شیخ خضر النجفی رحلتش درنجف اشرف اواخر ماه رجب سنهٔ هزار و دویست ویست وهفت‌بود ومدفنشان درنجف اشرف معروفست و قبه عالیهٔ دارد ودر مقبره آن‌مرحوم است قبر اولادهای ایشان جناب شیخ‌موسی وشیخ علی وشیخ حسن

السابع فحل‌الفحول الحاج ملااحمدبن مهدی‌النراقی استاد الشیخ الاجل خاتم المجتهدین‌الشیخ مرتضی الانصاری رضوان‌الله علیهما رحلتش در قصبه نراق بود که‌ده فرسخی کاشان است در ماه ربیع الاول سنهٔ هزار و دویست و چهل و چهار بمرض وبا مرحوم شد و جنازه شریفش را نقل نمودند بنجف اشرف

ودر روضات ازیکی از فضلاء تلامده‌اش نقل میکند که گفت دریکی ازمنازل جنازه‌اش رادر مکان نزیهی گذارده بودند و در اطرافش قراء مشغول تلاوت بودند و چون هواگرم بود وایشانهم جمیم بودند من خائف بودم که‌مبادا جنـزه شریف متعفن شده باشد چون نزدیك رفتم واستشمام کردم دیدم ازجنازه بوی‌خوشی ساطع‌است نظیر بوی مشك ازفرو تاجنازه‌اش‌را وارد نجف اشرف نمودند اصلا بدن‌شریف تغییر نکرده بود ودر میان صحن‌مطهر پشت سر مبارك دفن شد وسنك ممتازی‌هم در بالای قبرشان مفروش است

الثامن السید الاجل صاحب المقامات و الکرامات السید محمد باقر القزوینی خواهرزاده سید بحرالعلوم رحلتش در لیلهٔ عرفه‌سنهٔ هزارودویست وچهل وشش‌است ومزارش درنجف اشرف‌معروف است و گنبدعالی‌دارد

التاسع السیدالزاهدالعابدالتقی‌السیدمحمدمهدی‌القزوینی ابن‌سیدحسین‌بن‌احمدبرادرزادهٔ مرحوم سیدمحمدباقرسابق‌الذکروایشان‌چون‌مهاجرت‌نمودندبحله‌ومشغول هدایهٔ مردم‌شدنداز برکت‌انفاس‌ایشان قریب بصد هزار نفر شیعه‌امامی مخلص شدندرحلتش‌دوازدهم ربیع المولود سنهٔ‌هزاروسیصد ومدفنش درنجف اشرف مقابل مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر و گنبدعالی‌دارد

العاشر الشیخ الامام والعلامة الفهام فخر المجتهدین مولانا الشیخ محمد حسن بن شیخ باقر صاحب جواهرالکلام رحلتش غره شعبان المعظم سنهٔ هزار و دویست و شصت و شش بوده دو سال‌بعد از سنه جلوس مرحوم ناصر الدینشاه بتخت سلطنت و مقبرهٔ مرحوم شیخ در نجف اشرف محله عماره معروفست و گنبدعالی دارد(۱)

الحادی عشر خاتم‌الفقهاءوالمجتهدین المنتهی الیه‌ریاسهٔ‌الامامیه الحاج‌شیخ مرتضی‌بن‌المرحوم السعید المولی محمد امین‌الانصاری المنتهی نسبه‌الشریف الی جابربن عبدالله الانصاری ولادتش سنهٔ هزار ودویست وچهارده هجری بود مطابق با غدیر و رحلتش شب شنبه هیجد هم ماه جمادی الاخرة سنه‌هزارو دویست هشتاد ویك بود مطابق بافراغ و برادرشان شیخ‌منصور در تاریخ شیخ انصاری گفته غدیر سال ولادت فراغ سال وفات و ایضاً مطابق است با ظهر الفساد وبغار سی سال عمر شیخ

---

(۱)هشتادوپنج بوده چنانکه درفوائد الرضویه وهدیة‌ا حباب(ح)

(۱) مخفی نماند که‌وفات آنبزرگوار درغره شعبان (۱۲۶۶) بوده‌است چنانکه در نخبةالمقال و فوائد الرضویه وغیرهماست ودراینجا دوسال‌کمتر ذکرشده‌ودرمآثر دوسال زیادترذکرشده و(۱۲۶۸) نوشته وهردو اشتباه است (ح)

وتاریخ وفاتش شصت وهفتورحلتش شب شنبهٔ هیجدهم ماه جمادی‌الاخرة سنهٔ هزار و دویستوهشتاد و یك بود و قبرشان در باب القبله صحن حضرت امیرالمؤمنین (ع) است طرف چپ کسیکه از بازار داخل صحن‌مطهر میشود و در جوار عالم زاهدشیخ حسین نجف‌طاب ثراه دفن شد ودرمستدرك است که شیخ حسین درزهد و کثرت عبادت ضرب‌المثل وهم عصر باسید بحرالعلوم بوده

الثانی عشر مجدد مذهب الامامیه علی رأس‌المائة الرابعةعشر الحاج میرزا محمدحسن‌الشیرازی ابن میرزامحمود الحسینی رحلتش در شب بیست وچهارم شعبان سنهٔ هزار و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت ناصرالدینشاه قاجار ومدفن شریفش در نجف اشرف معلوم‌است

الثالث عشر السید المحقق النحریر السید صدرالدین محمد بن سید صالح الموسوی العاملی والده‌شان دختر شیخ علی بن محی‌الدین‌ابن شیخ علی‌ابن شیخ محمدبن شیخ‌حسن‌بن الشهید الثانی بوده و زوجه‌شان دختر شیخ جعفر کبیر بوده و تصنیفات زیادی دارد توطنشان در اصفهان بود آخر الامر مشرف شد بنجف اشرف و در شب جمعهٔ چهاردهم محرم‌الحرام سنهٔ هزار و دویست وشصت و دو از دنیا رحلت فرمود و در یکی از حجرات صحن مقدس نجف اشرف طرف بالا سر مبارك دفن شد و ایشان والدماجد حجةالاسلام آقاسید اسماعیل صدرند و در آن مقبره دفن است مرحوم میرزا مسیح مجتهد طهرانی که چندروز بعداز وفات سید مرحوم از دنیا رفت

ومخفی نماناد که آقا سیدصدر الدین الموسوی‌صاحب عنوان‌غیر سیدصدر الدین رضوی‌صاحب شرح‌وافیه‌است ومقابل‌مقبره مرحوم‌شیخ‌انصاری حجره‌ایست که‌مقبره مرحوم‌حاج سیداسدالله ولدمرحوم آقاسید محمد باقرحجةالاسلام که‌در سنه هزار ودویست ونوداز دنیارحلت‌فرمودواوازاجله‌تلامذه‌صاحب جواهر بود

الرابع عشر ابن بقیه محمدبن ابی‌جعفر قاسم بن حسین‌بن‌بقیة‌الحسینی‌الحلی صاحب کتاب‌معرفة الرجال ونهایة الطالب فی‌نسب آل ابیطالب وسید احمد نسابه کتاب عمدة الطالب را از ایشان اخذ کرده وایشان درهشتم ربیع‌الثانی سنه هفتصد وهفتاد وشش ازدنیارحلت فرمود در حله‌و جنازه‌شان را آوردند بنجف اشرف دفن کردند

الخامس‌عشر السیدالجلیل‌النبیل‌عمیدالدین‌عبدالمطلب‌بن‌سیدمجدالدین‌ابی‌الفراس‌محمدبن‌علی‌بن‌الاعرج الحسینی‌الحلی المشتهر بعمیدی واثنی علیه الشهیدالاول کثیرا، شارح تهذیب وهمشیرزاده علامه حلی وازاحفاد جناب حسین‌الاصغر بن علی‌بن‌الحسین‌ع بودند تولدشان شب نیمهٔ شعبان سنهٔ ششصد وهشتاد ویك بود ورحلتش در بغداد سنهٔ هفتصدو پنجاه و چهار بوده و نعش اورا از بغداد حمل نمودند ودر نجف اشرف دفن کردند

السادس عشر العالم الجلیل مقداد بن عبدالله الحلی الاسدی صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التنقیح و شرح باب حادی عشر و شرح نهج المسترشدین و کان فراغه منه سنهٔ هفت صدو نودو یك

ودر روضاتست که ایشان‌مجاورنجف اشرف بودند حیاً و میتاً ودرامر حالات ایشان میفرماید احتمال قوی میرود که بقعهٔ واقعه در نزدیك نهروان وبغداد مدفن این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد اورا درکنارراه زوار دفن نمایند

السابع عشر مجدد مذهب الامامیة فی رأس مائة التاسعة المحقق الثانی و الشهید الثالث علی‌بن‌عبدالعال الکرکی که در عهد سلطان طهماسب اول مسموماًشهید شد درنجف‌اشرف یوم‌الغدیر سنهٔ نهصدو چهل تاریخ فوته مقتدای شیعه

الثامن عشر السید محمد باقر الداماد ابن سید شمس الدین الاستر ابادی رحلتشان سنهٔ هزار و چهل و یك بود و بعضی از اجله گفته‌اند قبرشان در زیر عتبهٔ درب رواق مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) است وقتی که ازایوان داخل رواق میشوند

التاسع عشر الشیخ الفاضل الجلیل مولانا الشیخ ابراهیم‌بن‌سلیمان القطیفی وایشان ازعلمای مائهٔ‌تاسعه واز تلامذه مرحوم محقق کرکی بودند

درروضات است المجاور حیاً ومیتاً بالغری

ودر لؤلؤ است که حضرت امام زمان سلام‌الله علیه واردشد براو بصورت مردی که میشناخت اورا آقا فرمودند چه آیه است درقرآن که ابلغ واعظم است در موعظه شیخ عرض کرد ان‌الذین یلحدون فی آیاتنا یخفون علینا افمن یلقی‌فی‌النار خیر ام من یاتی اینا یوم القیامة اعملوا ماشئتم انه بما یعملون بصیر آنجناب فرمود راست گفتی ای‌شیخ وبیرون تشریف برد شیخ ازاهلبیت خودپرسید که‌آیا این شخص بیرون رفت گفتند ماکسی راندیدیم که‌واردشود یاخارج شود

العشرون حسین بن میرزا رفیعا الملقب بسلطان العلماء مات فی‌حدود سنهٔ اربع وستین بعد الالف فی بلدة الاشرف ونقل جنازته الی النجف الاشرف

الحادی والعشرون مفخرالشیعه‌و نجم‌الائمة‌رضی‌الدین‌محمدبن‌حسن‌الاسترابادی وهو من‌اعاجیب الزمان الذی به افتخار العجم علی العرب ومباهات الشیعة علی سائر فرق الاسلام مات سنهٔ ست وثمانین وست مائه

الثانی والعشرون رضی‌الدین ابوالحسن علی بن‌جمال‌الدین احمدبن‌یحیی الحلی که ازآیةالله علامه روایت میکند وشهید اول ازاو روایت میکند وفاتش غروب روز عرفه سنهٔ هفتصد و پنجاه و هفت وقبرش درنجف اشرف است ومزیدی بطنی است ازبنی اسدمعروفندواز قدیم شیعه بوده‌اند

الثالث والعشرون نجیب الدین محمدبن جعفر بن محمدبن‌نماالحلی استاد محقق الاول والشیخ یوسف والدالعلامه وایشان صاحب کتاب مثیرالا حزانند رحلتش در نجف اشرف بود سنهٔ شش صد وچهل وپنج

الرابع والعشرون درروز بیست و هفتم ماه صفر سنهٔ هزار و سیصد وسه مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری در کرند از دنیا رحلت فرمود ودراوائل همان شب تناثر نجوم شد که خودم بچشم خود دیدم وقبرش دریکی ازحجرات صحن حضرت امیر طرف بالای سر واقع شده ودرهمان حجره است قبر مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی

الخامس والعشرون السید اسمعیل البهبهانی الطهرانی پدر مرحوم آقا سید عبدالله شهید وجد جناب آقاسید محمد بن عبدالله وفات آقاسیداسمعیل‌درشب ششم ماه صفر سنهٔ هزار و دویست و نودو پنج بود درطهران وجنازه‌شان‌راحمل نمودند بنجف اشرف وآنجا دفن نمودند وپسرشان جناب آقاسید عبدالله در طهران مقتول شدسنهٔ هزاروسیصدو بیست ونه

السادس والعشرون مخفی نماناد این چندنفر از اعلام‌را که محل دفنشان معلوم نبودمتاخر ذکر نمودیم

وبدانکه قبور شریفه بسیاری از اعلام وعلماء عصردر نجف اشرف موجود است و چون بنای این کتاب بر اختصار بود لذا ذکر نکردیم مثل‌آیةالله الخراسانی محمدکاظم بن شیخ حسین الهروی رحلتشان بیستم ذیحجة الحرام هزار و سیصد و بیست ونه بود ومثل آیةالله سید محمد کاظم یزدی رحلتشان بیست و هشتم ماه رجب هزار وسیصد وسی‌و هفت بود ومثل حجةالاسلام حاجی میرزا حسین

ابن میرزا محمدتقی نوری‌ولادتشان‌در هیجدهم ماه شوال سنهٔ‌هزار و دویست و پنجاه و چهار بود ورحلتشان‌هزار وسیصد وبیست ومحل دفنشان معلوم است •

ومثل حاجی شیخ محمد علی نجف صاحب کتاب اتقان المقال فی احوال الرجال که روز جمعه ۱۷ رمضان در سنهٔ هزار وسیصدو بیست ودودرنجف‌اشرف برحمت الهی پیوست

ومثل آقا شیخ حسن‌ممقانی وفاتش روز بیستم‌ماه‌محرم سنهٔ‌هزار وسیصد وبیست و سه وقبرش درنجف معروف است

ومثل مرحوم حاجی سید اسدالله اصفهانی پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام سنهٔ هزارو دویست ونود وقبرش در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی میرزا فتح‌الله‌مشهور بآقای شریعت اصفهانی وفاتش روز نهم ربیع‌الاول سنهٔ هزار وسیصدوسی‌ونه وقبرش در نجف معروف است •

ومثل مرحوم حاجی سید حسین کوهکمری‌وفاتش بیست وچهارم ماه رجب سنهٔ هزارودویست نودو ٭وقبرشان درنجف مشهور است •

ومثل‌مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی صاحب تشریح الاصول‌وفاتش سوم ربیع‌الثانی سنهٔ‌هزار وسیصد وبیست‌ودووقبرشان درنجف معروف است •

و مثل مرحوم آخوند ملا محمد فاضل الیزدانی وفاتش‌روز ششم ربیع الثانی سنهٔ‌هزار وسیصد وشش‌قبرش در نجف اشرف •

ومثل مرحوم آقاشیخ‌موسی ولد مرحوم آقا شیخ جعفرصاحب کشف الغطاء و پدرشان مرحوم شیخ جعفر فرمود لم یزل الفقه علی بکارته لم یمسه احد الا الشهید‌الاول وانا وولدی موسی‌وفاتش درروز یازدهم ماه شعبان سنهٔ هزار ودویست وچهل ویك وقبرشان درنجف معروف است •

و مثل‌مرحوم حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی رحلتش‌درنجف اشرف درسنهٔ هزار وسیصدو دوازده ومقبره اش مقابل مقبره مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است •

ومثل‌حاجی‌میرزاحسین حاجی میرزا خلیل المتوفی سنهٔ هزارو سیصدوبیست وشش

امر ششم در سلاطین مدفونین در نجف اشرف

منهم عضد الدوله ابن رکن‌الدوله دیلمی واو ازسلاطین دیالمه است و او اول کسی استکه ملقب شد بشاهنشاه چنانکه در تاریخ گزیده است وسلاطین دیالمه شیعه منهب بودند و عضدالدوله معاصر بود باشیخ مفید وخیلی از مرحوم شیخ تجلیل میکرد واز آثار خیریه او است تجدیدعمارت حرم حضرت امیر (ع) ودر بغداد هشتم‌شوال سنهٔ سیصدو هفتاد دو ویاسه‌از دنیا رحلت فرمودووصیت کرد که‌اورا درنجف‌اشرف‌در روضه مبارکه دفن نمایند

ومنهم مرحوم شاه عباس الاول الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب الاول ابن‌شاه اسماعیل سرسلسله سلاطین صفویه وجمعی از بزرگان گفتند که جنازه ایشان را از فرح‌آباد مازندران که‌درآنجا از دنیا رحلت فرموده در سنهٔ ۱۰۳۸ حمل نمودندبنجف اشرف ودررواق‌مطهر حضرت امیر ع تحت عتبهٔ مقدسه درب حرم مطهر سمت پائین پای مبارك دفن کردند

ومنهم محمد شاه قاجار الملقب باخته ابن محمدحسن خان ابن فتحعلی خان قاجار ومحمد شاه اخته اول سلسلهٔ سلاطین قاجاریه است •

ودر سنهٔ ۱۳۰ از دنیا رفت وجنازه اشرا حمل نمودند بنجف اشرف و در حجره میان روان بالاسر مطهردفن کردند •

(خاتمه) بدانکه بعضی از مشاهیر علماء اعلام بدرجهٔ تقوای از سعادت فائض گردیدند ، بطوریکه ممکن است که گفته شود در حقشان که ایشان مرتکب فعل مکروه بلکه مرتکب فعل مباح نشدند فضلا از ارتکاب حرام وآنها چند نفربودند .

الاول السید الاجل علی بن موسی بن طاوس ، مرحوم ثقة الاسلام نوری در مستدرک فرموده ما اتفقت کلمة الاصحاب علی اختلاف مشاربهم و طریقتهم علی صدور الکرامات عن احد ممن تقدمه او تأخر عنه غیره و در موضع دیگر میفرماید یظهر من مواضع من کتبه خصوصاً کتاب کشف المحجة ان باب لقائه اياه ای الحجة صلوات الله علیه کان له مفتوحاً قد ذکرنا بعض کلماته فیها فی رسالتنا جنة المأوی انتهی

ودر دارالسلام فرموده قال السید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب فتح الابواب اعلم اننی اعتبرت الذی ربما ذکروا بانه مباحات کالاکل و الشرب ولبس الثیاب والنوم و عد اشیاء من المباحات الی ان قال فما وجدت شیئاً من هذه التی یسمونها مباحاة الا وعلیه ادب من الاداب الی ان قال وانما وجدت المباحاة الخالیة من الادب مختصة بغیر المکلفین من العباد والدواب والحیوانات انتهی

و معلوم است کسیکه این مقاله را بگوید لابد تارک مباحاتست .

ودر عمدة الطالب وقتیکه هلاکوخان وارد بغداد شد ومعتصم عباسی را بقتل رسانید منصب نقابت النقبائی را داد بجناب سید رضی ایشان خواستند استعفاء نمایند مرحوم خواجه نصیر طوسی منع فرمود این بود که کرهاً این منصب را قبولکرد تاآنکه فرموده ویقال انه کان یعرف اسم الله الاعظم و بدو پسرش میفرمود که من مکرر استخاره کرده ام که بشما تعلیم بدهم اسم اعظم را پس نهی کرده شده ام و اسم اعظم در کتب من نوشته شده برشما باد بمطالعه آن کتب انتهی

ودر مستدرک ازمجموعه شهید نقل کرده که وفات اوصبح دوشنبه پنجم ذیقعدة الحرام سنهٔ ششصدو شصت وچهار بوده ومولد او روز پنجشنبه نیمهٔ محرم سنهٔ پنجصد وهشتاد و نه بوده وقبرشان محتمل است درنجف اشرف باشد ولکن در خارج حله قبهٔ عالیهٔ است منسوب باو وجناب سید علی بن موسی بن طاوس برادرسید احمد بن موسی بن طاوس است و سید احمد پدر سید عبد الکریم و مادر موسی والد سیدین دختر شیخ الطائفه است ووالده سید علی وسید احمد بنت شیخ سعید ورام بن ابی فراس است پس سیدین سبط این دو بزرگوارند و ابناء طاوس از احفاد داود بن حسن بن حسن المجتبی (ع) هستند که داود رضیع حضرت صادق (ع) بود وعمل ام داود منسوبست باو .

الثانی العالم الجلیل المولی عبدالله التستری الزاهد .

در دارالسلام است که بپسرش المولی حسنعلی در مقام موعظه فرمود یا بنی انی بعدما امرنی مشائخی رضوان الله علیهم بالعمل برائی ما ارتکبت مباحاً ولا مندوباً الی الان حتی الاکل و الشرب والنوم والنکاح اوقال الجماع وکان یعد ذلك باصابعه وکان لفظ النکاح او لفظ الجماع رابع ما عده باصبعه انتهی .

و هو اصدق من ان یتفوه فی مقالته غیرمخ الحقیقة

ودر روضات بعداز نقل این قضیه از خط جدش فرموده آنچه دربعض ازمواضع دیده میشود که بعضی از علماء فرموده اند مدت سی سال است که ازمن صادر نشده از احکام خمسه بغیر واجب ومندوب اشاره باین جناب است

و درتاریخ عالم ارا است که وفات ایشان در اصفهان شب یکشنبه بیست و ششم محرم الحرام

سنهٔ هزار و بیست و یك بوده وایشان از تلامذه مولانا احمد الاردبیلی بودند و جنازه‌شان را اولا دفن نمودند در مقبره جناب اسماعیل بن زیدبن الحسن بعد ازاصفهان بردند بکربلای معلا و در آن بقعهٔ شریفه‌دفن کردند

ودر دارالسلام از شرح‌صحیفه‌سید نعمت‌الله نقل کرده که‌بعد از فوت مرحوم آخوند ملاعبدالله بعضی از مجتهدین ایشان رادر خواب دیدند بهیئت نیکی ومکان‌بلندی پس سئوال کرد ازسبب آن فرمود سبب آن آنستکه دردست من یك سیبی بود واز مسجد جامع اصفهان بیرون شدم دربین‌راه بطفلی رسیدم آن سیبرا بآن طفل‌دادم آنطفل‌خوشحال شد باین واسطه من باین درجه ومقام رسیدم بعد میفرماید بگمانم که فرمود آنطفل یتیم بود

ونظیر این‌حکایت در دارالسلام از خزائن نراقی از مرحوم مجلسی نقلکرده که‌یکی از علماء که‌شاید امیر محمد صالح خاتون آبادی داماد مرحوم مجلسی بوده نقل میکند که یکسال بعد ازفوت مجلسی اورا در خواب دیدم وگله کردم که باآنکه تعاهدکرده بودی که بخواب من درائی چرا بعد یکسال بخواب من درآمدی گفت ابتلا آتی داشتم والان فی الجمله از آنها فارغ شدم گفتم بشما چه گذشت گفت مرا در موقف خطاب الهی واداشتندندارسید چه آوردهٔ عرضکردم‌عمرم را صرف نمودم در تصنیف وتألیف‌احادیث واخبار وتفسیر'خطاب رسید بلی مصدر کردی کتبترا باسم سلاطین وخوشنود بودی که‌مردم‌آنها رامدح میکنند مدح‌مردم ورضاء سلاطین اجر تو خواهد بود ازآنها عرضکردم عمرم‌را صرف نمودم‌درامامت جماعت خطاب رسید بلی لکن خوشحال میشدی وقتیکه جماعت زیاد بودند وبد حال میشدی‌اگر جماعة کم بودند این عمل هم لایق ما نیست حاصل هرچه عرضکردم ردکردند تا آنکه تمام حسناتم ردشد پس خطاب رسید که تودر نزد ما یك عمل مقبول داری وآن آنستکه یك‌روز گلابی دردستت بود زنی برتو گذشت وطفل صغیری پشت سرش چشم آنطفل بان‌گلابی افتاد بمادرش گفت من گلابی میخواهم پس آن‌گلابی رابدست آنطفل دادی طلباً لمرضات‌الله آنطفل خوشحال شد بهمین یکعمل خدا ازمن درگذشت‌وتجاوز کرد

الثالث الشیخ الشهید السعید محمدبن جمال‌الدین المکی العاملی المعروف بالشهید الاول

ودر روضات الجنات وکان بعد مولانا المحقق علی‌الاطلاق افقه جمیع‌فقهاء الافاق‌مو توحد ایشان در حدودفقه وقواعد احکام مسلم است مثل تفرد شیخنا الصدوق در نقل احادیث اهل بیت کرام و مثل تسلم شیخ مفید و سید مرتضی در اصول و کلام وشیخ طوسی در سعهٔ دائره و کثرت اساتید وتلامذه .

ومرحوم ثقة الاسلام نوری در دارالسلام فرموده قال‌الشهید رحمة‌الله علیه فی قواعده و من الخسران صرف‌الزمان فی‌المباح وان قل لانه ینقص من‌الثواب ویخفض‌من الدرجات وناهیك خسراناً بان تتعجل مایفنی وتخسرزیادة نعیم یبقی انتهی

و معلوم است صدور این‌کلام ازچنین عالم جلیل کاشف است ازعلو مراتب کمالش وآنکه او عمل میکرده بآنچه فرموده

ودر روضات است که شهادت ایشان در نهم جمادی الاولی سنهٔ هفصدو هشتاد و شش بود و آن بزرگوار را حضرات اهل تسنن در دمشق اولا بشمشیر کشتند بعد بدنش را بدار زدند بعد سنك بارانش کردند .

ودر مستدرك است بعد بدنش را سوختند

وعدل او بود درجهات فضل وورع وتقوی و وصول بدرجه شهادت الشیخ زین الدین الملقب

بالشهید الثانی

درمستدرك ازشیخ علی بن محمدبن شیخ حسن بن‌شیخ زین‌الدین الشهید نقل کرده که جدش شیخ شهید در خواب دید یکجائی را که گویا بهشت است ودر آنمکان کرسیها گذارده اند بالای هرکرسی یکی از مشاهیر علماء نشسته‌اند و پهلوی کرسی شهید کرسی خالی است که بر او کسی ننشسته پس سئوال کرد که این کرسی از آن کیست گفتند مهیا شده بجهة شما از آنوقت دانستکه شهید خواهد شد

ودر مقام شرح برکتب شهید برآمد مثل لمعه والفیه ونفلیة

ودر روضات ازتلمید ایشان‌شیخ محمد عودی نقل کرده که‌بعد از ذکر جمله‌از مدائح اوفرموده لم‌یصرف لحظة من عمره الافی اکتساب فضیلة ووزع اوقاته فی‌ما یعودنفعه فی الیوم واللیلةالیه، بعد صاحب روضات میفرماید ولم اجد الی‌هذاالزمان الذی هو من حدود ثلث وستین وماتین بعدالالف احدا من‌العلماء الاجله یکون بجلالة قدره وسعة صدره و عظم شانه وارتفاع مکانه و شهادت شهید ثانی در شهر اسلامبول بود بجهة تشیع شان در سنهٔ نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار وسه روز بدن نازنین او افتاده بود روی زمین بعد از سه روز بدن نازنین او را انداختند میان دریا

ودر روضات از کتاب مقامات سید نعمةالله جزائری نقل کرده که برخطهای خون نازنین او دیدند رسم شده اللهالله پس در خارج شهر بنائی نهادند ونامیدند بمقبره میرزا زین الدین

واز بعضی ازمؤلفات شیخ بهائی نقل‌کرده که یکروز مرحوم شهید ثانی از مصرع خود با والد شیخ گذشت همینکه چشمش بآنمکان افتاد رنگش‌پرید فرمود دراین مکان خون شخص‌بزرگی ریخته میشود بعد معلوم شد که مراد خودشان هست ودر بعضی ازمواضع است که دیده شد که در آنشبیکه اورا بقتل رسانیدند ازبدنش نوری ساطع است بسمت آسمان ودر آن نور رقعهٔ دیدیدکه در یکطرف آن نوشته است رب انــی مغلوب فانتصر و بر طرف دیگر آن رقعه نوشته است انکثت عبدی فاصطبر

الرابع العالم الربانی المولی احمدبن محمد الاردبیلی

در جلد اول بحار میفرماید والمحقق الاردبیلی فی‌الورع والتقوی والزهد والفضل بلغ‌الغایة القصوی ولم اسمع بمثله فی المتقدمین والمتاخرین

ودر لؤلؤة البحرین است انه لم یسمع بمثله فی‌الزهد و الورع له مقامات و کرامات ذکره الشیخ المجلسی ره فی‌البحار فی‌جملة من رأی القائم صلوات‌الله علیه

ودر روضات میفرماید امره فی‌الثقة والجلالة و الفضل و النبالة والزهد و الدیانة و الورع‌و الامانة اشهر من ان نؤدی مکانه اونتصدی بیانه وکیف وقدسیة ذاته و ملکوتیة صفاته مما یضرب به‌الامثال فی‌العالم کالخلق الجمیل من‌النبی والشجاعة من‌الوصی والسماحة من‌الحاتم‌انتهی

ودر کلمهٔ طیبه ازسید جزائری نقل کرده که مرحوم مقدس اردبیلی در سال گرانی تقسیم میکرد با فقراء آنچه داشت ازاطعمه ومیگذارد بجهة خود باندازه یکی از ایشان در یکی‌از سالهای گرانی چنین کرد عیالش‌درخشم شدوگفتمرا وفرزندان‌مرا درچنین سالی‌واگذاشتی که‌ازمردم‌سئوال کنیم پس رفت بمسجد کوفه برای اعتکاف چون روز دوم شد مردی در خانه آمد و با او بود

چندبار گندم پاك وآرد نرم نیکو وبسیار خوبی

پس گفت این راصاحب منزل فرستاده برای شما واو معتکف است درمسجد کوفه چون مقدس از اعتکاف برگشت زنش گفت طعامیکه فرستادی بااعرابی طعام نیکوئی بود

پس حمد الهی را بجای آورد واورا از آنطعام خبری نبود

ودر مستدرك ازسید جزائری نقل کرده ان المولی احمد الاردبیلی کان له من العلم رقبة قاصیة ومن الزهد والتقوی والورع درجة اقصی الی ان قال :

که بعضی ازمجتهدین مرحوم مقدس اردبیلی رابعد ازفوتشان در خواب دیدند بزی حسنی و لباس زیبائی که ازحرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) خارج شد

پس سئوال کردند چه عمل شما را باین مرتبه ودرجه رسانید تا ما هم مرتکب شویم در جواب گفت بازار اعمال کساد است و نفع نبخشید ما را بغیر ولایت ومحبت صاحب این قبر

و معلوم است کسیکه بشهادت این بزرگان دارای ایندرجه ازمقامات باشد مرتکب مکروه بلکه مباح نمیشود فضلا ازارتکاب حرام

ودر لئالی الاخبار است انه لم یمد برجله للنوم فی اربعین سنة ولم یصدر عنه فیها فعل مباح فضلا عن الحرام والمکروه .

ودر انوار نعمانیه است که از ورعش این بود که حیوانی اجاره میکرد که از نجف برود بزیارت کاظمین وقت مراجعت بعضی از شیعیان کاغذ میدادند که ببرد بنجف اشرف کاغذ ها رابجیب خود میگذارد و پیاده میرفت بنجف اشرف میفرمود از صاحب حیوان اجازه حمل این کاغذ را ندارم

و دمیری درحیوة الحیوان نقل کرده که عبدالله بن مبارك درشام قلمی عاریه کرد پس سفری برای او اتفاق افتاد چون بانطاکیه رسید یادش آمد که قلم عاریه نزداومانده پس پیاده مراجعت کرد بشام وقلم را ردکرد وبرگشت

و شیخ بهائی در کشکول نقل کرده که مخلوط شد گوسفندحرامی میان گوسفندان کوفه پس یکنفر ازاهل ورع که ازعباد کوفه بودتاهفت سال اجتناب کرد از خوردن گوشت گوسفند چون پرسید که گوسفندچند مدت دردنیا میماند گفتند هفت سال

و در کلمهٔ طیبه نقل کرده از سید بن طاوس که احتیاط فرموده ازخوردن طعامیکه برای غیر خدا ترتیب داده شد بجهة نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدا یتعالی کشته شده باشد و نقل شده که جناب مقدس اردبیلی در سفر زیارت مخصوص حضرت سیدالشهداء که از نجف اشرف مشرف میشد بکربلای معلی نماز خودرا جمع مینمود و میفرمود میترسم سفرم سفر معصیت باشد چون طلب علم واجب است و زیارت امام حسین ع مستحب

واز مکارم اخلاق آن جناب نقل شده که در یکی از اسفاراو یکنفراز زوارها که آنجناب را نمیشناخت گفت جامه های مرا بیر لب آب آنهارا بشور چرکشان را بگیر آن بزرگوار قبول کرد و جامهای اوراشست وشو داد آورد که تسلیم وی کند آنمرد آنجناب را شناخت و خجالت کشید ومردم او را توبیخ نمودند آن بزرگوارفرمود چرا او را ملامت میکنید مطلبی نشده حقوق برادران مؤمن زیاده از این است

و رحلتشان در نجف اشرف بوده سنهٔ ثلثوتسعین وتسعماة و ایشان معاصر بودند بامیر داماد وبا شیخ بهائی وقبر شریفشان در حجره ایوان نجف اشرف است بسمت دست چپ کسیکه ازایوان

برواق مطهر مشرف میشود ودرآن‌حجره است خزانه حضرت امیر (ع) واتفاقاً این گوهر گران بها مضبوط شد در خزانه حضرت‌امیر ع

الخامس بحرالعلوم والعلامة السید محمد مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی وآن بزرگوار کسی استکه کرامات وملاقاتش‌حضرت حجة ع را بتواتر ثابت شده‌وبعد از مرحوم سید علی بن‌طاوس احدی در این فضیلت سبقت نگرفته است‌ایشان‌راو کافی‌استدرمراتب‌ومقامات‌ایشان که‌شیخ فقیه‌اکبر الشیخ‌جعفرالنجفی‌صاحب کاشف الغطاء با آن‌رابت فقاهت وزهد و ریاست که‌داشت خاك کفش‌سید بحرالعلوم را بحنك عمامه‌اش میمالید ومعلوم است کسیکه باین درجه و مرتبه باشد لابد مجتنب از مکروهات خواهد بود

در دارالسلام است‌که والد ماجد سید درشب ولادت‌سید درخواب‌دید که حضرت رضا (ع) شمعی بامحمد بن‌اسمعیل بن بزیع فرستاد درپشت بسام خانهٔ سیدروشن‌کردند

ودر کلمه طیبه از مرحوم **حاجی شیخ جعفر شوشتری ره** نقل کرده که حاکم بروجرد روزی بدیدن عالم جلیل سید مرتضی پدر بحرالعلوم‌رفت بعد از مراجعت چون بصحن خانه رسید بحرالعلوم را که در آن‌وقت بحسب سن درشمار اطفال محسوب میشد ملاقات کرد ایشان را بحاکم شناسانیدند حاکم ایستاد واظهار مهربانی زیادی‌کرد و رفت

پس سید بوالدش عرضکرد باید مرا از اینشهر بیرون فرستی که میترسم هلاك شوم فرمود چرا گفت‌بجهت آنکه‌قلبم رااز‌آن ساعتیکه حاکم اظهار مهربانی کرد مائل باومی‌بینم وآن بغضیکه باید بحاکم ظالم داشته باشم ندارم دیگر دراینجا نباید ماند

پس این شد سبب هجرت ایشان ازآن بلد انتهی

وایضاً درآن کتاب‌ازآخوند**ملازین‌العابدین‌سلماسی**تلمیذ بحرالعلوم نقل میکندکه: شبی‌فقیه اجل **سید جواد عاملی** صاحب **مفتاح‌الکرامة** فرمود که‌کسی در خانه‌راکوبید دانستم که خادم بحر العلوم‌است خود شتابان رفتم در خانه خادم گفت شام سید را پیش روی او گذارده‌اند و منتظر شما هستند بتعجیل روانه شدم چون چشم سید بمن افتاد فرمود آیا از خداوند نمیترسی وحیا نمیکنی عرضکردم که‌چه روی داده

فرمود مردی از برادران و همسایگان تو از بقال همه روزه برای خود و عیال خود خرمای زاهدی قرض میگرفته وبغیر او متمکن نبود وهفت روز برایشان‌گذشته که‌گندم وبرنج نچشیده‌اند و بغیر خرمای زاهدی نخورده‌اند و امروز رفت‌که‌ازآن بقال خرما بگیرد بجهت شامشان بقال‌گفت‌قرض تو بفلان مبلغ‌رسیده‌پس حیاکرد واز اوچیز نگرفت وخود و عیالش امشبه‌گرسنه هستند وبی‌شام بسر میبرند و توخوش میگذرانی ومیخوری وخانهٔ‌او بخانهٔ تومتصلست ومیشناسی اورا

پس مرحوم سیدجواد گفت والله مطلع نبودم‌باحوال‌اوسید فرمود اگر مطلع بودی بحال‌اووشام میخوردی والتفات باو نمیکردی هرآینه یهودی بودی و غضب من بتو بجهت تجسس نکردن تست از حال برادران و همسایگانت بگیر این مجموعه را وخادم من برمیدارد اورا و در خانه بدست میسپارد باو بگو خوش داشتم‌باتو شام بخورم و این‌کیسه پول را درزیر فرش او بگذار ومجموعه‌را برای اوبگذار و برنگردان و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده وسیر شده

پس جناب سید جواد باآن خادم رفتند بخانهٔ آن مؤمن ومجموعه ازدست آن خادم گرفت و در را کوبید ووارد شد برآنشخص و گفت خوش داشتم امشب باتو غذا بخورم مؤمن فقیر گفت اینغذا طبخ نفیسی استکه عرب نمی‌تواند این قسم طبخ کند ومن نمی‌خورم تاخبر ندهی مرا بامر او واصرار کرد ازکیست سید قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد برقصهٔ من‌احدی از همسایگان من چه رسد بدورها

معلوم شد که سید بکرامت مطلع شده واسم آن مؤمن شیخ محمد عاملی بود و آنچه‌درکیسه بود شصت عدد شوس بود که‌اسم پولهای‌آن‌زمان بود انتهی

ودر مستدرك ازشیخ ورع شیخ‌محمد تقی تلمیذ سید نقل کرده که سید بحرالعلوم از نجف اشرف روانه شد بکربلای معلی و باâو بود جماعتی و یك مردی بود که تنها میرفت و هرجا سید فرود می‌آمد اوهم نازل میشد و همینکه سید حرکت میکرداوهم حرکت میکرد در بین راه‌سید اشاره‌کرد باو نزدیك آمد ودست سید را بوسید بعد سید احوال چند نفر مردوچندبچه وچند زن را باسمهم ازاهل‌بیت و ازهمسایه‌های اوقریب بچهل نفر سؤالکرد آن مردهم یك‌یك جواب می‌داد وآن مردازاهل‌عراق نبودولهجهٔ‌اوهم‌لهجه‌اهل‌عراق نبود

پس ما ازسید سؤالکردیم که‌اینمرد کیست؟

فرمود از اهل یمنست عرضکردیم شما چه‌وقت به یمن تشریف برده‌اید که ایشان را میشناسید سید فرمود : سبحان‌الله لوسألتنی من‌الارض‌شبراً شبراً لاخبرتك بها

تولد سید بحرالعلوم درکربلا در ماه شوال شب جمعه سنهٔ هزار وصد و پنجاه و پنج بوده و رحلتشان در سنهٔ هزار و دویست و دوازده بود تاریخش هریك از چهار فقره استکه در این مصراع ازشعرا واقعست **یفرب غربی غریب‌بغری**

و جناب سید بحرالعلوم علاوه بر فضائلیکه داشت‌اشعار بسیار ملیحی درمراثی ودرفقه‌فرموده ودره سید معروفست خیلی میل‌کردم بعضی ازاشعار ملیح دره را نقل‌کنم

منجمله درباب‌غسل جمعه بعدازذکر جوازتقدیمش درروز پنجشنبه میفرماید:

وان تمکنت ادآء فاعد ولو قضآء و قضاء لاتعد

منجمله دراحکام جنائز میفرماید :

لاتنس ذکر هادم‌اللذات ان لم تجئه فهو جاءات

منجمله در نماز صبح که یکرکعتش دروقت واقع شود میفرماید :

وهی اداء لاادآء و قضآء ولا قضی کما ارتضاه‌المرتضی

منجمله درذکر سجده میفرماید :

والذکر فیه کالرکوع الا ان العظیم مبدل بالاعلی

وبدانکه بسیاری از علماء دارای کرامات باهره بودند ومابعضی ازآنها راکه‌قریب بعصر ما بودند ذکر میکنیم تیمناً

منجمله السید الجلیل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقر القزوینی که سابقاً در مدفونین‌نجف اشرف تاریخ فوت ومحل دفنشان گفته شد

در مستدرك از سیدمهدی قزوینی برادرزاده‌شان نقل‌کرده که من با عم‌گرامی و جمعی در کشتی نشسته بودیم ناگاه باد شدیدی وزیدن‌گرفت که‌کشتی‌مان خیلی متلاطم شد و در میان جماعت مردی بود که‌خیلی ترسان وهراسان‌شدوحالش منقلب شد وگریه میکرد و متوسل بابی الائمه امیر-

المؤمنین (ع) بود وسیدمحمد باقرمثل کوهی نشسته‌ابداً اضطرابی نداشت

پس چون سید ملتفت باضطراب وجزع اوشد فرمود یافلان چرامضطرب شدی مگر نمیدانی باد و رعدوبرق همه منقاد ومطیع امرالهی هستند بعدطرف‌عبایش‌را جمع کرد واشاره کرد بیادگویامگسی بود که‌برید و بعد فرمود **قری هان** آن کشتی آرام‌شد

وگفته شده ایشان در سنهٔ هزار و دویست و چهل وشش از دنیا رفتند و این سید جلیل و برادرزاده‌اش سید مهدی قزوینی وخال‌گرامش سید بحرالعلوم هرسه‌ازکسانی بودند که مکرر فائز شدند بملاقات حضرت‌حجة‌الله ارواحنا فداه وعجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف

ومنجمله العالم‌المؤیدالسید الشریف‌المجد میرشجاعت علی‌الموسوی الرضوی النجفی‌المعروف بالهندی که‌درعصر سید بحرالعلوم وشیخ‌جعفر کبیر بوده

غلامش گفت من خدمت سید بودم که از هند می‌آمد بنجف اشرف بعضی از اوقات میان‌کشتی عقدی از جیبش بیرون میآورد که در او بود انواع جواهرات ساعتی بآنها نظر میکرد دومرتبه‌میان جیبش می‌گذاشت ومسافرهاملتفت نمیشدند لکن ناخدا از بالای‌کشتی ملتفت شد و آن جواهرات را نشان‌کرد وسید ملتفت نبود که اوملتفت شده

پس ناخدا خواست حیلهٔ بنماید و آن عقدرا از سید بگیرد فریاد زد میان‌کشتی‌که بامن عقدی بوده ازجواهر علامت ونشانیش این واین ودیشب ازمن سرقت شده بایدمن لباسهاو اسبابهای شمارا تفتیش نمایم‌ومشغول تفتیش شد

جناب سید دانستکه اگر این عقد از جیب او بیرون شود اهل کشتی تصدیق ناخدا را خواهند نمود و خواهند گفت سید دزدی کرده این عقد را پس سید آن عقد را انداختمیان دریاو عرض کرد :

یاامیرالمؤمنین این امانت من است‌نزد شما واحدی مطلع نشد باین عمل سید پس چون ناخدا دیگران را تفتیش نمود مشغول تفتیش سید شد چیزی نیافت پس مأیوسانه مراجعت کرد و چون کشتی بجزیرهٔ از جزائر رسید اهل‌کشتی فرود آمدند **سید** فرمود بمن خیلی من میل بماهی‌دارم رفتم یکماهی بزرك متعفنی در دست کسی دیدم بسید عرضکردم چنین ماهی متعفنی من در بازار دیدم فرمود همانرا بخر

پس اورا خریدم چون شکمش راچاك دادم دیدم آن‌عقد بهمان علامتها از شکم ماهی بیرون‌شد آوردم نزد سید **وسید** شکرالهی رابعمل‌آورد

وفرزندارجمندش میرهاشم‌النجفی هم‌دارای کرامات‌زیادی بود که‌علام‌فهام شیخ محمودعراقی دردارالسلام‌نوشته

و منجمله العالم الجلیل والمحقق النبیل **جناب آقا میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی** صاحب قوانین

در دار السلام عراقی از آقاحسین کزازی نقلکرده که بعد از وفات میرزای قمی شخصی از اهل شیروان قفقازیه همیشه ملازم و خدمتگذار مقبره مرحوم میرزا بود بدون توقع اجر و عوضی‌یکروز از او سؤال‌کردند که چه چیز وادارکرده ترابراین خدمت مجانی؟

گفت من از اعزه اهل شیروان بودم و ثروت زیادی داشتم پس بقصد زیارت بیت‌الله الحرام

وزیارت قبور ائمه انام‌از بلد خود حرکت نمودم وبعد از فراغ از حج واز زیارت قبور مدینهٔ‌منوره بقصد زیارت ائمه عراق بکشتی نشستم در حین سوار شدن کشتی همیان‌من‌افتادمیان دریاامیدمن‌قطع شد وحیران ماندم که چه کنم‌بعضی ازاثاثیه خودرا فروختم وگذران کردم تا خودم رابنجف‌اشرف رسانیدم رفتم میان حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) ومتوسل بآن بزرگوار شدم

درخواب دیدم آن بزرگوار بمن فرمود غصه مخور برو بقم وهمیانت را ازعالم جلیل‌میرزا ابوالقاسم قمی مطالبه کن .

بیدار شدم وتعجب نمودم که همیان من بدریای عمان افتاده چگونه بمن میرسد

رفتم بقم درب منزل میرزای قمی خادمش گفت آقا در خواب است صبر کن تا از خواب بیدار شود گفتم من مرد غریبی هستم وارادهٔ‌حرکت دارم خادم بطریق تعرض گفت خودت درب خانه رابزن چون درب را کوبیدم صدای میرزا بلندشدیافلان صبر کن الساعه آمدم ومرا باسم من خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش دررا باز کرد وعین همیان سربسته مرا از زیر عبا بیرون کردو بمن داد وفرمود برو بولایت خود وتازنده هستم باحدی خبر ندهی پس همیان را گرفتم ودستش‌را بوسیدم ورفتم بشیروان

یکروز قصهٔ خود را بجهت عیالم نقل کردم تعجب‌زیادی کرد گفت اگر چنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوةملازم خدمتش میشدی بر گشتم بقم شنیدم که از دنیا رحلت فرموده پس قصد کردم همیشه ملازم وخادم‌قبرشریفش‌باشم

ومنجمله رئیس الشیعه و شیخ الطائفة الحقه **الشیخ مرتضی انصاری** ابن محمد امین الدزفولی الشوشتری

وایضاً دردار السلام ازشیخ محمد طه نجفی از شیخ جواد المعروف بابن النجف‌نقل کرده که گفت شنیدم از بعضی از همسایگان که در محله حویش بودند گفت

مردی از رفقاء من یکروز آمد نزد من گفت من‌خیلی‌مبتلا بضیق معیشت هستم واز برای **شیخ مرتضی انصاری** وجوهات زیادی آوردند بامن همراهی کن برویم وحظ وافری از آن‌مال سرقت نمائیم ؟

من حاضر نشدم التماس زیادی کرد گفتم من میآیم لکن داخل خانه نمیشوم ومباشر سرقت خودرا نمی‌کنم آنچه تو برداشتی قسمت می‌کنیم‌راضی شد چون نیمهٔ شب رفتیم بدرب منزل‌شیخ من آنجا توقف کردم و رفیقم بحیله وارد منزل شد بعد از هنیئهٔ بر گشت‌مضطرباً و انگشتانش را بدندانش میگزید گفت امر عجیبی دیدم که تا نبینی تصدیق نخواهی کرد

گفتم چه دیدی گفت رفتم ببام بیرونی که از آنجا بروم ببام اندرونی و داخل اندرونی شوم دیدم یك شیر بسیار مهیبی بالای بام اندرونی ایستاده وسرش را بزیر انداخته ترسیدم و مراجعت کردم

رفیقش گفت قوهٔ واهمه بر تو غالب شده و من تصدیق نمیکنم تورا مگر آنکه مشاهده کنم بایکدیگر رفتیم به پشت بام خارج وآن جا خواستیم برویم به پشت بام داخل دیدیم شیرمهیبی لب‌بام داخل ایستاده هردو ترسان ولرزان مراجعت نمودیم

ومنجمله العالم الجلیل الشیخ مهدی المعروف‌به ملا کتاب‌النجفی

مرحوم ثقةالاسلام نوری فرموده نماند عبادتی از واجبات و مستحبات مگر آنکه بجای آورد آنرا حتی آنکه یکروز ملتفت شد بروزهٔ‌سه‌روزی که‌حضرت امیر (ع) وفاطمهٔ زهرا وحسنین

بجای آوردند و نانشان‌را به یتیم ومسکین واسیردادند و سورهٔ هل‌اتی در مدحشان نازل شد پس‌عزم کرد که‌چنین روزهٔ بگیرد مخفیاً از اهل و عیالش چون بعد اززوال روز سوم شد حالت غشوه بسر ایشان عارض شد واهل و عیالش گمان‌کردند که شیخ از دنیارفته مردم خبر دار شدندو آمدندبجهة تشییع جنازه

پس طبیبی آمد ونبض آنمرحوم را گرفت گفت شیخ زنده است ومرضی ندارد بغیر ضعف گرسنگی تا وقتیکه غذا مهیا کردند وبدهان شیخ ریختند اول مغرب شد بحال آمد

یکوقتی **شیخ جواد عاملی** که از تلامذهٔ شیخ بود آمد بمجلس درس شیخ در وجناتش آثار حزن‌و اندوه مشاهده کرد فرمودچرااینقسم‌محزونی

عرض کرد مردی که از من سی شاهی طلبکار بود مرا میان بازار دید واز من مطالبه کردو بعضی از سخنهای نالایق بمن گفت

شیخ فرمود علی دینك غصه مخور ترا حواله میکنم‌بصراف‌حقیقی بعد فرمود یا شیخ جواد برخیز ترا حواله کردم بحضرت امیر (ع) واز آنحضرت مطالبه کن

شیخ جواد برخاست ومشرف شد میان حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حواله شیخ را عرضکرد هنوز سخنش تمام نشده بود که کیسهٔ سی‌شاهی داشت میان مشتش گذارده شد بر گشت و مجلس درس متفرق نشده بود که شیخ جواد کیسه را بشیخ نشان داد ذلك فضل‌الله یؤتیه‌من‌یشاء

ومنجمله درقصص العلماء است **جناب آخوند ملاحسن یزدی** که از معاریف و مشاهیر عباد ومتقین بود وایشان در بدو امر ساکن یزد بود و حاکمی از جانب **فتحعلی شاه** آمد بیزدو بسیار متعدی وظالم بود وجناب‌آخوند بعدازیأس دادرسی سلطان‌برعیت امر فرمود که‌او را بافتضاح ازیزد اخراج نمودند

خبر بفتحعلی شاه رسید آن مرحوم آخوند را از یزد طلبید لدی الورود آخوند سلطان از واقعهٔ یزد سئوال کرد ومیل داشت که آخوند این‌انتساب رااز خود سلب کند

آخوند فرمود که حاکم ظالم بود ومن خواستم شر اورا رفع کنم لذا امر کردم باخراجش سلطان متغیر شد وامر کرد بآوردن چوب وفلك که آخوند را سیاست کرده باشد

پس درحضور سلطان پاهای آخوند را بفلك کردند سلطان بامین الدوله گفت آخوند یقیناً تقصیر ندارد واین کاررا رعایا بدون اجازهٔ آخوند کرده‌اند

مقصود سلطان تلقین جواب بودبآخوند ، ایشان باآنکه پاهاشان بفلك بود متغیرانه فرمود چرا دروغ بگویم من حاکم‌را بیرون کردم بسبب‌ظلم‌بمردم ورعایا تقصیری ندارند

سلطان اشاره کرد بامین الدوله که توسط کند امین الدوله توسط کرد پای آخوند را از فلکه‌باز کردند آخوند رفت‌بمنزل خود شب شد مرحوم سلطان درعالم رؤیا رسول خدا (ص) را دید دو انگشت پای مبارکش رابسته‌اند

عرض کرد پاهای مبارك شما را که‌بسته ؟ فرمود توبستی

سلطان عرضکرد من چنین‌بی ادبی نکرده‌ام

فرمود حکم نکردی که‌پاهای آخوند ملاحسن را بستند

پس‌بادشاه با خوف از خواب بیدار شد خدمت آخوند خلعت‌فاخری فرستاد واذن داد برجوع ایشان بوطن آخوند بر نگشت رفت‌بکربلای معلی و آنجا بود تا از دنیا رحلت فرمود و فرموده

مرحوم فتحعلی شاه خواست که دختر خود **ضیاءالسلطنه** را تزویج پسر آخوند ملا حسن بکند مرحوم آخوند راضی نشد

و منجمله مرحوم **حاجی محمد ابراهیم کلباسی** همسایهٔ داشت مشغول لهو و لعب بود حاجی کسی‌را فرستاد که موعظه‌اش کند این قبایح را ترك کند

آن شقی درجواب گفت بحاجی بگو غل بخایهٔ من بگذارد

آن شخص همین مضمون را بحاجی عرضکرد حاجی عرضکرد خداوندا منکه نمیتوانم غل بخایهٔ او بگذارم فوراً بیضهٔ آنمرد فاسق ورم کرد وهمانشب ازدنیا رفت

و منجمله جناب مستطاب **آقا سید عبدالله توسلی** نقل کرد قریب باین مضمون که زواری از اهل خراسان دوالاغ خرید وبا عیال واطفالش پیاده و سواره مشرف شد بکربلای معلی بیعقوبیه که رسید یك الاغ باخورجینش‌را دزد برد ومؤنهٔ سفرش هم میان خورجین بود این بیچاره اطفال را بیك الاغ سوار کرد وخودش و عیالش پیاده مشرف شدند بسامری بعد اززیارت حضرت عسکریین علیهما السلام مشرف شدخدمت مرحوم آیةالله **حاجی میرزا حسن شیرازی** (ره) دربِ منزل آخوند ملا عبدالکریم ملازم مرحوم میرزا فرمود تو فلانکس خراسانی هستی که الاغت رادزد برده

گفت بلی ورفت خدمت مرحوم میرزا در حالتیکه جمعیت زیادی خدمت آن مرحوم بودند میرزا نگاه تندی باو کرده واو را نزدیك طلبید وبیست وپنج قران باو داد و فرمود پسرت بمکه مشرف شده و شنیده که تو با عیال و اطفال مشرف شدهٔ بکربلای معلی جهت مخارج تو صد تومان بدست حاجی خراسانی داده مشرف میشوی بکربلای معلی و میان ایوان حضرت سیدالشهداء (ع) آنشخص خراسانی را ملاقات خواهی کرد و صد تومان را بتو خواهدداد واین بیست و پنج قران بجهت مخارجت از اینجا تا کربلا

آنشخص خراسانی متعجبانه از خدمت مرحوم میرزا بیرون شد ورفت بکربلای معلی میان ایوان شخصی‌را از اهل خراسان دید بعد از مصافحه باو گفت الان میان حرم مطهر یکی‌ازحاجیهای خراسانی که ازمکه مراجعت نموده سراغ ترا میگیرد حرف اوتمام نشده بود که آن حاجی ازحرم مطهر بیرون شد ومیان ایوان اینشخص را ملاقات کرد وصد تومان را که پسرش فرستاده بود باو داد آنمرد خراسانی نزدیك شد که از کثرت تحیر دیوانه بشود

منجمله حکایت شیخ محمد حسین اصفهانی که حالاتش در آخر تفسیر سورهٔ بقره نوشته شده و ایشان این شعررادروقت فوتشان مکررمیکرد :

آنکه دایم هوس سوختن مامیکرد   کاش میبود دم مرك و تماشا میکرد

مخفی نماناد که غالب از علماء اعلام (رض) صاحب کرامات و مکاشفات بودند لکن حقیر در این مختصر کرامات بعضی از متأخرین از علمای اعلام راتیمناً ذکر نمودم

والحمدلله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً

باب چهارم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت

و وفات حضرت مجتبی (ع)

ودر تعیین اولاد و اقارب ودر بعضی از تواریخ مهمه متعلقهٔ بزمان امامت آن بزرگوار

ودر بعضی از قبور متبرکهٔ سادات حسنی (ع)

و در این باب هشت فصل ویك خاتمه است

فصل اول

در اسم ولقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریفش **حسن** است واشهر القاب شریفه **زکی و مجتبی** است و کنیه شریفش **ابومحمد** است پدر بزرگوارشان **علی بن ابیطالب** (ع) است والدهٔ ماجدهشان **فاطمهٔ زهراء** سلام‌الله علیها میباشد

فصل دوم

در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از أیام هفته و در تعیین ماه ولادت ویوم آن ازایام ماه ودر تعیین سال ولادت

علامهٔ مجلسی (ره) در **جلاء العیون** میفرماید **شیخ مفید** و **شیخ طوسی** (ره) واکثر اعاظم علماء ذکر کرده‌اند که ولادت شریف امام حسن (ع) در شب سه‌شنبهٔ نیمهٔ ماه مبارك رمضان سال سوم هجرت بود انتهی

و مرحوم کفعمی (ره) در **مصباح** و **کمال الدین بن طلحه** در **مطالب السئول** و **سبط‌ابن‌جوزی** در **تذکره** و **ابو الفرج اصفهانی** در **مقاتل الطالبین** تصریح فرموده‌اند که ولادت با سعادت آنحضرت در سال سوم هجرت نبوی (ص) بوده

اقول ظاهراً اختلافی نباشد که ولادت حضرت مجتبی (ع) درمدینهٔ طیبه سه شنبه‌نیمهٔ ماه رمضان‌المبارك بوده اماآنکه درشب سه شنبه بوده یا روز سه شنبه محل اختلافست

درارشاد و **مناقب** فرموده اند درشب سه‌شنبه بوده

ودر دروس فرموده که روزسه شنبه بوده

و همچنین محل اختلاف است که در چه سال بوده ؟ اکثر فرموده اند که در سال سوم

ودر **کافی** و **تهذیب** و **دروس** است که سال دوم هجری بوده
وبملاحظهٔ آنچه گفته شد درتاریخ ولادت و زفاف صدیقه طاهره (ع) معلوم میشود که اصح قول اولست
و اقوال نادره دیگر هم هست که داعی برذکر آنها نیست

فصل سوم

در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی (ع) از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و سبب آن

علامهٔ مجلسی (ره) **در جلاء العیون** فرموده اشهر میان علمای امامیه آنستکه شهادت آنحضرت در آخر ماه صفرواقع شد وعمر شریف آنحضرت درآنوقت بچهل وهفت سال رسیده‌انتهی
وبدانکه خلافی نیست که وفات آنحضرت روز پنجشنبه بوده
و ایضاً خلاف‌معتدبه‌نیست که‌وفات آن‌بزرگوار درماه‌صفر بوده ولکن اختلاف دردوامر است:

امر اول ـ آنکه آیا درکدام روز از ایام‌صفر بوده ودراین سه‌قول است :
اول آنکه درآخر ماه‌صفر بوده
ومجلسی (ره) فرموده است که این قول اشهر است
ودر اصول کافی است ومضی فی شهرصفر فی آخره .
دوم آنکه در هفتم صفر بوده چنانچه در **دروس** و **مصباح کفعمی** است وقبض مسموماً یوم الخمیس سابع صفر
سوم آنکه دوشب بآخر ماه صفر باقی بوده چنانچه در **مناقب ابن شهر آشوب** است و اصح قول اولست

امر دوم ـ درسنهٔ رحلت حضرت مجتبی (ع) ودر آن نیز اقوالی است :
منها آنکه در سال پنجاه رحلت فرمود چنانچه از **مجلسی** معلوم شد که فرمود عمر شریف آنحضرت در وقت رحلت بچهل و هفت رسیده بود و اشهر درباب ولادت هم که‌فرمودند سنهٔ سوم هجرت بوده پس رحلت سنهٔ پنجاه میشود

ودر ارشاد مفید است و مضی لسبیله فی‌شهر صفر سنة خمسین من الهجرة
ودر کافی از ابی بصیر ازحضرت صادق (ع) روایت میکند قبض الحسن بن علی و هو ابن سبع واربعین سنة فی‌عام خمسین
ومنها آنکه در سال چهل ونهم هجری بوده چنانچه در **اصول کافی** است ومضی فی‌شهر صفر فی‌آخره من سنة تسع واربعین ومضی وهو ابن سبع واربعین سنة واشهر
ودر دروس فرموده وقبض بها مسموماً یوم الخمیس سابع صفر سنة تسع و اربعین
واقوال نادرهٔ دیگر هم هست واصح قول اولست

پس مختار این‌شد که‌ولادت آنحضرت روز سه شنبهٔ نیمهٔ ماه رمضان سال سوم از هجرت بوده و رحلت آنحضرت روزپنجشنبهٔ آخر ماه صفر سال پنجاهم از هجرت بوده پس بنابر این سن شریف آنحضرت در وقت رحلت چهل وشش سال‌و پنجماه ونیم بوده

و از سن شریف حضرت صدیقهٔ طاهره (ع) در وقت ولادت حضرت مجتبی (ع) ده سال و دو ماه وبیست وپنج روز گذشته بود تقریباً

و ازسن شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیست و پنجسال و دو ماه و دو روز گذشته بود تقریباً

ودر حین رحلت حضرت پیغمبر (ص) سن حضرت مجتبی (ع) هفت سال وپنج ماه‌و سیزده روز بود ۰

ودر حین رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش سی‌و هفت سال و شش روز بوده پس مدت امامت آنحضرت بنابر مختار نه‌سال وپنج ماه ونه‌روز بوده تقریباً

واما قاتل آن بزرگوار و سبب رحلتش

چنانچه در **ارشاد مفید است** این بود که چون معویه عزم نمود که از برای پسرش یزید اخذ بیعت نماید سمی روانه نمود نزد **جعده بنت اشعث بن قیس** زوجهٔ حضرت مجتبی (ع) با صد هزار درهم ووعده کرد که اگر آن بزرگوار را بقتل برساند اورا تزویج نماید بفرزندش **یزید پلید** پس آن **ملعونه** آن سم رابحضرت مجتبی (ع) خورانید حضرت چهل‌روز مریض‌بودو بعد از دنیا رحلت فرمود

مخفی نماناد که **جعده** پدرش **اشعث بن قیس** بود و مادرش **ام فروه** خواهر **ابوبکر بن ابی قحافه** بود ۰

فصل چهارم

در عدد زوجات حضرت مجتبی (ع) و سبب کثرت تزویج آن بزرگوار

از ابن شهر آشوب وبعضی دیگر از محدثین نقل شده که حضرت امام حسن (ع) دویست وپنجاه زن‌تزویج فرموده **و** گفته شد سیصد زن تزوج فرموده

ودر بحار ازکتاب عدد نقل‌کرده :تزوج سبعین‌حرة وملك مأة وستین امة فی‌سایر عمره

ودر محاسن برقی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مردی آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرضکرد یا امیرالمؤمنین (ع) آمده‌ام بمشورت کردن چون امام حسن (ع)وامام حسین (ع) وعبدالله بن جعفر خطبه نمودند دختر مرا حضرت فرمود : « المستشار مؤتمن اماالحسن فانه مطلاق النساء ولکن زوجها للحسین (ع) فانه لابنتك خیر »

و در بحار از مناقب روایتکرده که حضرت امام حسن (ع) خواستگاری فرمود دختر **عبدالرحمن بن‌حارث** را

عبدالرحمن سرش را بزیر انداخت گفت والله کسی روی زمین عزیز تر نیست نزد من از شما وشماخیلی زن طلاق‌میدهیدومیترسم که دختر مرا طلاق بدهید قلبم از شمابر گردد و حال آنکه

شما پاره تن پیغمبر (ص)هستید پس اگر شرط فرمائی که دختر مرا طلاق ندهی بشما تزویج می کم حضرت سکوت فرمود و برخاست و بیرون شد وفرمود عبدالرحمن خیال دارد دخترش را طوقی کند و بگردن من اندازد

و اماسبب کثرت تزویج آن بزرگوار

در **کامل بهائی** استکه مخدره **شهربانو** هرشبه بکر بودی چون حوران بهشت و پیغمبر خبر داده بود که در میان حسن وحسین هرکرا زنی افتد کههرشبه بکر بود ائمه از صلب و ذریه او باشند امامحسن ع از این سبب زن بسیار کردی وچون سبب نیافتی طلاق دادی

حسین ع روزی به حسن ع گفت ای برادر خاطر مرنجان وآنچه کهطلب داری از تو درگذشت ومن یافتم حسن ع دانستکه ائمه ازصلب اونیستند انتهی

و ممکن است سببش این باشد که مردم افتخار میکردند که یکشب دخترشان ضجیع آن بزرگوار بشود

چنانچه در **اصول کافی** از حضرت صادق ع روایتکرده که حسن بن علی بنجاه زن طلاق داد پس امیرالمؤمنین ع درکوفه بپا ایستاد و فرمود « یا معشر اهل‌الکوفه لاتنکحوا الحسن فانه‌رجل مطلاق » پس شخصی ازجای خود برخاست وگفت بلی «والله لننکحنه انه ابن رسول‌الله (ص) وابن فاطمة فان اعجبه امسك وان کره طلق

و **مؤید** اینست آنچه در **مناقب ابن‌شهرآشوب** روایتکرده که تمام این زنها پشت سر جنازه حضرت مجتبی (ع) با پای برهنه حاضر شدند و اگر مکرهه میبودند در طلاق خود این قسم تشییع نمیکردند

ودر روایتستکه آن بزرگوار دختر مردی را خطبه نمود « قال له انی مزوجك و اعلم انك ملق طلق فلق ولکنك خیرالناس نسباً وارفعهم جداً واباً»

و ممکنست علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان‌جواز این امر باشد چون نفوس ابیه عالیه در اوائل اسلام اباء داشتند ازطلاق زوجات خود بلکه اعتقاد حرمت این امررا داشتند

و ممکنست سبب کثرت تزویج آن حضرت این باشد که مأمور بود من‌الله بکثرت تزویج و این اکبر و اعظم امتحانات آن بزرگوار بود چون عمدهٔ لطاعت و انقیاد بنده آنستکه اطاعت‌بنماید در آنچه مخالف بامیل و طبع بنده است و میل اولیهٔ نفوس مقدسهٔ معصومین (ص) مخالفت باهوای نفس است و معاشرت بانسوان وکثرتْ مزاوجت در آنها مخالف با هوای نفس است مثلا باطاعت نمودن بخوردن وآشامیدن شکر وشربت انقیاد بنده معلوم نمیشود واما باطاعت نمودن دراکل حنظل کمال امتحان حاصل میشود و از اینستکه عقل کل خاتم النبیین (ص) نه زن اختیار فرمود و همچنین بزرك امتحان عقل امتثال قوله تعالی بود که فرمود : **ادبر فادبر** آنوقت خطاب رسید : «ماخلقت خلقاً هو احب الی منك بك اثیب وبك اعاقب وایاك آمر وایاك انهی »

فصل پنجم

درذکر اولادهای حضرت مجتبی (ع) واسماء شریفهٔ آنها

بدانکه درارشاد مفید استکه آنحضرت هشت پسر داشت وهفت دختر

اما پسرهای آنحضرت

الاول ـ زیدبن الحسن که اکبر اولادهای آن بزرگوار بود و شریف بنی‌هاشم بود و صدقات حضرت رسول(ص) در دست این بزرگوار بود تا حیوة داشت و در سن صد سالگی از دنیا رحلت فرمود

ودرعمدةالطالب است عاش مأة سنة ومات بین مکه ومدینه بموضع یقال له جامز و مادر ایشان و مادر ام‌الحسن وام‌الحسین ام‌بشر بنت ابی‌مسعود انصاری بود و نام ابی‌مسعود عقبةبن عمرو یا عقبة بن ثعلبه خزرجیه است و ایشان مدعی امامت نشدند و هیچیك از شیعیان هم مدعی امامت ایشان نشد

الثانی ـ حسن‌بن‌الحسن والدهٔ ماجده‌شان خوله بنت منصور الفزاریه است و این بزرگوار بسیار جلیل وفاضل وصاحب ورع بودوگویا حضرت مجتبی ع خیلی علاقهٔ خاطر داشت باین‌بزرگوار و لذا اسم شریف خودرا در حیوتش بوی مرحمت فرمود وصدقات حضرت امیرالمؤمنین ع در دست این بزرگوار بود و در وقعهٔ کربلا حاضر بود و جراحات هم درآن وقعه بیدنشان رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاده وبعد که سرهای شهداء را خواستند از بدن جداکنند سر آن بزرگواررا خواستند جداکنند اسماءبن خارجه ملعون وساطت نمود که‌سر آن بزرگوار را از بدن جدا نکنند چون اسماءبن خارجه نسبتی داشت با والدهٔ حسن مثنی بعدهم با اهل‌البیت ایشان را اسیر کردند و اسماء بن خارجه درکوفه اورا ازلشکر ابن‌سعدگرفت وزخمهای بدن اورا مداوا نمود تا روی بالتیام نهاد و آن بزرگوار را روانهٔ مدینهٔ طیبه نمود

آخرالامر بعداز چندسال ولیدبن عبدالملك‌بن مروان شخصی ازمنافقین را نزد آن‌بزرگوار روانه کرد وآنحضرت‌را مسموم نمود و در مدینهٔ‌طیبه درسن‌سی وپنجسالگی از دنیا رحلت فرمودقبل از برادرش جناب زید ودربقیع‌دفن شد

ودراعلام الوری روایت شده‌که آن بزرگوار ازعمش سیدالشهداء (ع)یکی از دخترانشان را خطبه نمود

سیدالشهداء (ع) فرمودمن‌اختیار می‌نمایم دخترم‌فاطمه‌را چون شبیه است‌بمادرم فاطمه‌زهراء (ع) وآنمخدره درمنزل جناب **حسن مثنی** سه‌پسر آورد:

اول ـ جناب **عبدالله محض دوم** ـ جناب **ابراهیم الغمر سوم** ـ **حسن مثلث**

ودرعمدةالطالب استکه **حسن‌بن‌الحسن** خواستگاری‌کرد دختر **مسوره‌بن مخرمه** را در حالتیکه فاطمهٔ بنت‌الحسین (ع) زوجه‌اش بود عرضکرد هرگاه تو تزویج کنی دختر مرا بیندتعلینت هرآینه‌من‌قبول‌تزویج میکنم ولکن پیغمبر(ص) فرمود:انمافاطمة بضعة منی‌یرضینی ماارضاهاویسخطنی ماسخطها ومن میدانم‌که اگر فاطمهٔ زهراء حیوة میداشت وتوبسردختراو زوجهٔدیگر میگرفتی‌موجب سخطآن مخدره میشد

حاصل آنستکه مسوره گفت من میترسم که اگر دخترم رابشما تزویج کنم وحال آنکه فاطمهٔ بنت‌الحسین زوجهٔ شما هست موجب سخط وغضب فاطمهٔ زهراء (س) بشود

و جناب فاطمه شوهرش جناب حسن مثنی را بسیار دوست میداشت

و وقتیکه جناب حسن مثنی ازدنیا رفت جناب فاطمه برسر قبر او خیمه زد ویکسال بر سرقبر شوهرش مشغول گریه وناله بود و بعد ازیکسال مراجعت نمود بمنزل خود ناگاه ندائی شنید که گویندهٔ میگوید هل وجدوا مافقدوا و دیگری در عقب سر او گفت بل یئسوا فانقلبوا

ودرتذکرهٔ سبط است که بعداز رحلت جناب حسن مثنی جناب عبدالله بن‌حسن والدهٔ ما جده‌اش فاطمه را بزوجیت داد به عبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان بفرمان والدهٔ آن مخدره پس ازاو متولد شد جناب محمد دیباج

الثالث ـ از اولادهای حضرت مجتبی (ع) عمربن الحسن المجتبی ع

الرابع ـ قاسم بن الحسن المجتبی ع

الخامس عبدالله بن‌الحسن المجتبی ع

ودر اعلام الوری مرحوم طبرسی فرموده کان عبدالله بن الحسن قد زوجه الحسین ابنته سکینة فقتل قبل ان یبنی بها ـ و والدهٔ ماجدهٔ این‌سه کنیزی بود ام ولد وهر سه در کربلاشهیدشدند چنانکه در ارشاد است

و درلهوف فرموده که زیدبن حسن و عمربن حسن و حسن بن حسن ع ازجمله‌سبایائی بودند که با اهل‌البیت اسیراً وارد کوفه شدند

و در زیارت ناحیهٔ مقدسه بجـای عمربن الحسن ابو بکربن حسن الزکی را جـزء شهداء فرموده .

السادس ـ عبد الرحمن بن حسن

فی الارشاد خرج مع عمه الحسین ع الی الحج فتوفی بالابواء و هومحرم ـ وابواء منزلی است بین مکه ومدینه ومادر ایشان هم کنیزی بوده اموله

السابع ـ حسین بن الحسن الملقب بالاثرم وجهت آنکه آن بزرگواررا اثرم نامیدند چون دندان جلو دهان مبارکش شکسته بود

الثامن ـ طلحةبن الحسن که‌اورا طلحةالجواد مینامیدند ومادر جناب حسین بن الحسن وطلحةبن الحسن وفاطمه بنت الحسن ام اسحق بنت طلحةبن عبدالله التیمی‌بود کذا فی عمدة الطالب و ثقة الاسلام قمی

درمنتهی الامال فرموده طلحاتیکه معروف بجود بودند شش تن‌بودند .

اول ـ طلحةبن عبدالله التیمی واورا طلحة الفیاض مینامیدند که باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره است

دوم ـ طلحةبن عمربن عبدالله بن‌معمر التیمی واورا طلحة الجود میگفتند

سوم ـ طلحةبن عبداللهبن خلف واوراطلحة الطلحات میگفتند یعنی‌اجود ازتمام جوادهاچون اسم طلحه بواسطهٔ‌شهرت داشتن مسمی بآن بجود مثل اسم حاتم است واین‌طلحة الطلحات قبرش‌در سیستان است که‌شاعر میگوید

رحم الله اعظما دفنوها   بسجستان طلحة الطلحات

چهارم طلحةبن عبدالله بن‌عوف واورا طلحةالغیر مینامیدند

پنجم طلحة بن عبدالرحمن بن‌ابی بکر واومعروف بود بطلحة الدراهم

ششم طلحةبن الحسن المجتبی ع واو ملقب بود بطلحة الجواد انتهی

واما بنات آن بزرگوار

ام‌الحسن و **ام الحسین** که ایندو مخدره خواهر ابوینی جناب زید بن الحسن بودند **وفاطمه** که اینمخدره خواهر ابوینی جناب حسین اثرم وطلحة بن الحسن بود

وام عبدالله وفاطمه وام‌سلمه ورقیه هریك از مادرهای متعدد بودند

و ام‌الحسن زوجهٔ عبدالله بن زبیربن عوام بود کذافی‌عمدة الطالب

وام عبدالله بنت الحسن زوجهٔ حضرت **زین العابدین** ع والدهٔ ماجدهٔ **امام محمد باقر** ع وحسن‌وحسین وعبدالله‌الباهر بود واین مخدره در صبایای حضرت مجتبی ع بجلالت قدرو بزرگواری ممتاز بود

و بعضی گفتند که‌والدهٔ امام محمد باقر ام‌الحسن بنت الحسن المجتبی‌بوده

واما ام سلمه زوجهٔ جناب عمر الاشرف ابن‌زین العابدین بود

واما رقیه بنت‌الحسن زوجهٔ عمروبن منذربن زبیر بن عوام بود چنانچه در عمدة الطالبست

ودر ذخیرة الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام‌الحسن و ام الحسین دختران امام حسن مجتبی والده‌شان ام‌بشر بنت مسعود الانصاری بود و ایندو مخدره با عاتکه بنت **مسلم بن عقیل** که هفت ساله بود در کربلا بودند وقتیکه لشکریان **بخیام طاهرات** ریختند هر سه در زیر سم ستوران هلاك شدند

و در عمدة الطالب است که از اولادهای حضرت مجتبی ع از هیچیك عقبی باقی نماند مگر ازدو پسر ویکدختر که جناب زید وجناب **حسن‌مثنی** وجناب **ام‌عبدالله** که والدهٔ مکرمهٔ حضرت باقر ع باشد چنانچه از اولاد های حضرت سید الشهداء ازهیچیك عقبی باقی نماند مگر از یك پسر ویکدختر که حضرت امام زین العابدین ع وفاطمهٔ بنت الحسین باشد که زوجهٔ حسن مثنی و والدهٔ جناب **عبدالله محض** و **ابراهیم** و **حسن مثلث** بود

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفهٔ نبیره‌های حضرت امام حسن مجتبی (ع)

و گفته شد که‌ازپسرهای بلاواسطهٔ آن بزرگوار دونفر عقب داشتند یکی جناب **زید** ویکی جناب حسن‌بن **حسن‌المثنی‌و** بقیه پسرهای آنحضرت بلاعقب بودند و لابد است در این مقام از ذکر **دومقصد** :

مقصد اول

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب زیدبن حسن بن علی بن‌ابیطالب(ع)

و در **عمدة الطالب** است که آن بزرگوار یك پسر داشت مسمی به **حسن امیر** و یکدختر داشت مسماة به **نفیسه** ومادر حسن‌امیر و نفیسه **لبابه** بنت عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بود و اول لبابه زوجهٔ جناب‌عباس بن‌علی‌بن‌ابیطالب‌ع بود و چون‌حضرت عباس درکربلاشهید شدجناب‌زیدبن حسن اورا تزویج فرمود وازاو جناب حسن امیر ومخدره نفیسه متولد شد

وحسن بن زید بن حسن المجتبی (ع) ازقبل منصور امیر وحاکم مدینه بود و عقب جناب زید منحصر بود ازاو

و اوبسیار عاقل و بزرگوار بود و بابنی العباس کمال خلطه و آمیزش را داشت و بلباس ایشان که جامهٔ سیاه بود ملبس‌میشد

چون شعار بنی‌العباس **لباس سیاه** بود و شعار بنی هاشم **لباس سبز** و جناب حسن امیر در سنهٔ صدو شصت در سن هفتاد وپنج سالگی در **حاجز** که نزدیك مدینهٔ طیبه است از دنیا رفت ودر همان حاجز دفن شد و زمان منصور و مهدی و هادی ورشید را دریافت و ایشان با بنی عم خود **عبدالله‌محض** وپسرانش‌محمدوابراهیم‌بینونتی‌داشت

وقتیکه ابراهیم قتیل باخمری را شهید کردند و سرش را میان طشتی گذارده برابر منصور گذاردندحسن امیر حاضر بودمنصور گفت صاحب این سررا میشناسی؟

گفت‌بلی میشناسم وگریه کرد

واما مخدره **نفیسه** او را **ست نفیسه** نامند و **ست** بمعنی خانم است و آن مخدره بسیارزاهد و متقیه بود .

و قبر شریف ست نفیسه درقاهره مصر مزار معروفیست و مردم مصر بسیار از آن مخدره تعظیم میکنند وباو سوگند یاد میکنند وبسیاری از علماء نسابه گفتند : نفیسه دختر **جناب حسن امیر ابن‌زید بن‌الحسن المجتبی (ع)** است

ودر خیرات حسان است : ست‌نفیسه دختر **حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب‌ع** که در خاك‌مصر مدفونست و مزارش زیارتگاه خاص و عامست و به **طاهره** و **کریمة الدارین** ملقبه میباشد در سال صدو چهل و پنج هجری در مکهٔ معظمه‌متولد شده و در مدینهٔ منوره بازهدو عبادت بسر برده با **جناب اسحق الموتمن** پسر حضرت امام جعفر صادق (ع) هم بالین بودوازآن صلب پاك يك پسر ویکدختر آورد **قاسم** و **ام‌کلثوم**

پس ازآن باشوهر و فرزندان خود بمصر رفته وبعد از هفت سال که‌آنجا بودند ماه رمضان سنهٔ دویست وهشت از دنیا رحلت فرمود پس از ارتحال شوهرش میخواست اورا بمدینهٔ منوره حمل کند اهل مصر استدعا نمودند که آن نعش پاك را بمصر سپارد قبول فرمود بعد **جناب اسحق** با دوفرزندش بمدینهٔ طیبه مراجعت فرمودند

و آن مخدره قائم‌اللیل وصائم النهار بود

ومیگویند درظرف سه‌شبانه روز یکمرتبه غذا میخوردند

و در حال احتضار روزه دار بود وجمعی مسئلت نمودند که روزه را افطار کند گفت‌سبحان‌الله سی‌سال است که‌مسئلت کرده‌ام که‌صائم ازدنیا بروم چگونه از آرزوی سی‌ساله دست‌بکشم

ودر وقت احتضار این بیت را میخواند :

اصرفوا عنی طبیبی ودعونی وحبیبی زادنی شوقی الیه وغرامی ونحیبی

ودر آنوقت که ست نفیسه در مصر بود امام شافعی ساکن مصر بود وبزیارت ست نفیسه‌میرفت واز پس پرده طلب ادعیه خیریه مینمود

و درآنزمان **احمدبن طولون** درمصر حکومت داشت وظلم و تعدی زیادی مینمود اهالی

مصر بحضرت ست نفیسه شاکی شدند
فرمود چه‌روز احمد سوار میشود ؟
عرضکردند فلان روز مخدره در آنروز سر راه‌احمد آمد چون موکب او رسید او را صدا کرد احمد پیاده شد وبخدمتش شتافت مخدره صفحهٔ بدست وی داد که درآن نوشته بود :
« ملکتم فاسرفتم وقدرتم فقهرتم فقد علمتم ان اسهام الاسحار نافذة غیر مخطئة لا سیما فی قلوب او جعتموها واجساد أعریتموها اعملوا ماشئتم فانا صابرون و جوروا فانا مستجیرون واظلموا فانا الی‌الله متظلمون فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون »
احمد بن طولون که این کاغذ راخواند استغفار کرد ودست از تعدی وظلم خود کشید
ودر دارالسلام ازاسعاف الراغبین روایتکرده وقتیکه اهل مصر استدعا نمودند که مخدره را در مصر دفن کنند جناب **اسحق مؤتمن** راضی نشد پس **پیغمبر** (ص) را درخواب دید فرمودند :
« **یااسحق** لاتعارض اهل مصر فی‌نفیسة فان الرحمة تنزل علیهم ببرکتها »
واز عبد الوهاب شعرانی ازشاذلیروایت کرده که **پیغمبر** (ص) در عالم رؤیافرمودند
« اگرترا حاجتی باشد بسوی خداوند پس نذر کن از برای نفیسه طاهره ولو یکدرهم تا خداوند حاجتترا برآورد »
و مخدره بدست خود قبرش را حفر کرد وهمه روزه میرفت میان قبرش و نماز میخواند و میان قبرش ششهزار مرتبه ختم قرآن فرمود
و دروقت احتضار روزه دار بود و قرائت فرمود سورهٔ مبارکه انعام را چون باین آیهٔ شریفه رسید **لهم دار السلام عند ربهم** از دنیا رحلت فرمود
و جناب‌حسن امیر هفت پسر داشت
اول ـ جناب قاسم بن الحسن الامیر بن زیدبن الحسن المجتبی (ع) ومادرش ام‌السلمه‌دختر جناب حسین اثرم بن الحسن المجتبی بود .
دوم ـ جناب علی‌الشدید بن‌الحسن الامیر **سوم** ـ جناب زیدبن الحسن الامیر
چهارم ـ جناب ابراهیم بن حسن الامیر **پنجم** ـ جناب عبدالله بن حسن الامیر
ششم ـ جناب اسحق بن حسن الامیر **هفتم** ـ جناب اسماعیل بن حسن‌الامیر
واحوالات این هفت نفر از احفاد حضرت مجتبی (ع) در ضمن **هفت مطلب** ذکر میشود
مطلب اول ـ درذکر اولادهای جناب **قاسم‌بن حسن امیر** و او **چهار پسر** داشتو **دو دختر** .

اما پسرهای او :

اول ـ جناب **عبدالرحمن الشجری**ابن قاسم بن الحسن الامیرومنسوبست به **شجر** واو قریهٔ است ازقراء مدینهٔ طیبه واز اولادهای او است جناب **علی بن عبد الرحمن** بن‌قاسم بن‌الحسن‌الامیر که‌در قریه از قراء ری کشته شد .
وایضاً از اولادهای اواست جناب **محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری** که درکجور طبرستان ساکن‌بود وبوفور زهد و عبادت از سایر سادات ممتاز بود .
وایضاً از اولادهای اوست جناب **حسن بن‌قاسم بن‌حسن‌بن علی‌بن عبدالرحمن شجری**

الملقب به **داعی صغیر** واو درشهر **آمل** شهیدشد

وایضاً ازاولادهای اوست جناب **محمدبن‌حسن‌بن عبدالرحمن الشجری** که در **سامری** مدفون است.

وحسن‌بن ابراهیم‌بن‌علی‌بن‌عبدالرحمن‌الشجری که در **نیشابور** درحبس **ابن‌طاهر** درسال‌دویست وشصت‌هجری ازدنیا رحلت‌فرمود:

واولاد و احفاد جناب عبدالرحمن الشجری زیادند

دوم ـ جناب **محمد البطحانی** ابن قاسم‌بن الحسن الامیر و بطحا نام وادئیست در مدینهٔ طیبه وازاولادهای اوست حسن‌بن‌شرفشاه‌ابن **عبادبن محمدبن‌حسین** الاطروش ابن علی‌بن محمد البطحانی که جناب **حسن‌بن‌شرفشاه** جدسادات **گلستانه** استکه ساکنند در**اصفهان**

وایضا ازاولادهای محمد البطحانیست جناب **حمزة‌بن عیسی‌بن‌محمدالبطحانی** که در**طبرستان** شهیدش نمودند

سوم ـ جناب **حمزة‌بن‌قاسم‌بن‌الحسن‌الامیرابن‌زیدبن‌الحسن المجتبی(ع)**

چهارم ـ جناب حسن‌بن **قاسم‌بن الحسن الامیر ابن زیدبن الحسن المجتبی (ع)**

وامادودختراو :

یکی **خدیجه** بود که زوجهٔ پسر عمش جناب **عبدالعظیم** مدفون **درری** استودیگری**عبیده** زوجهٔ پسرعم خود **طاهر** بن‌زیدبن حسن‌بن الحسن‌المجتبی است

مطلب دوم ـ در ذکر حالات اولادهای جناب **علی الشدید** ابن حسن الامیر که در حبس **منصور** از دنیا رفت واز احفاد این بزرگوار است جناب **عبد العظیم**بن عبدالله‌بن علی الشدیدابن الحسن **الامیر**بن زیدبن الحسن المجتبی المکنی به **ابوالقاسم** المدفون **فی‌الری** و احوالاتشان در خاتمه ذکر میشود (انشاء)

مطلب سوم ـ در ذکری ازاولادهای جناب**ابوطاهر زیدبن حسن‌الامیر** و اولادهای او ساکن در**صنعاء** یمن‌هستند چون‌مادرشان ازاهل صنعاء بوده

مطلب چهارم ـ در ذکری ازاولادهای جناب **ابراهیم‌بن‌حسن امیر** واز اولادهای اوست جناب **محمدبن‌حسن‌بن‌محمدبن‌زیدبن ابراهیم‌بن حسن‌الامیر** و این بزرگوار در**صفراء** که‌از محال مدینه است ازدنیارحلت فرمود.

مطلب پنجم ـ در ذکری از اولادهای جناب **عبدالله‌بن حسن الامیر** وازاولادهای اوست جناب **زیدبن‌عبدالله‌بن‌حسن‌الامیر** واین‌امامزاده گریخت **باهواز** ودرآنجا مأخوذ شد و کشته شد به قتل‌صبر

وایضاً از احفاد اوست جناب **محمد**بن عبدالله‌بن زیدبن عبدالله‌بن حسن‌الامیر که‌در **نیشابور** میان محبس ازدنیارفت

مطلب‌ششم درذکری از اولادهای جناب اسحق‌بن حسن‌الامیر ابن‌زیدبن حسن المجتبی‌ع و او را پسری بود هرون نام‌معروف بکوکبی واز احفاد اوست جناب محمدبن جعفربن هرون‌بن اسحق‌بن حسن الامیر که در شهر آمل مازندران رافع‌بن اللیث او را شهیدکرد وقبر او در آمل مازندران زیارتگاه معروفست

مطلب هفتم در ذکری از اولادهای اسمعیل‌بن حسن‌الامیر که‌او را اسمعیل جالب الحجاره میگفتند واز احفاد اواست جناب‌احمدبن اسمعیل‌جالب **الحجارة** واحمد به بخارا سفرکرد و در **آنجا**

فرزندان آورد ودر بخارا کشته شد

و ایضاً از احفاد اوست جناب امیر حسن الملقب بالداعی الکبیر بن زیدبن محمدبن اسمعیل جالب الحجارة ابن حسن الامیر و مادر مکرمهٔ ایشان بنت عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر ابن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بود و در سنهٔ دویست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد ودر سنهٔ دویست وهفتاد وفات نمود ودر ایام سلطنتش چندنفر ازسادات حسینی را بقتل رسانید یکی حسین بن احمدبن محمدبن اسمعیل بن محمدبن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع بود **دوم** عبیدالله بن علی بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان را داشتند و بواسطهٔ تهاجم موسی بن بغا باین دوبلد ایشان بطبرستان گریختند و داعی کبیر هردو تن را حاضر ساخت و دربرکه آب غرق نمود تاهردو جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی انداخت وقتیکه یعقوب لیث بطبرستان وداعی در دیلم بود جسد ایشان را از سرداب بیرون آورد وبخاك سپرد و قتل ایندوسید جلیل درسنهٔ دویست وپنجاه وهشت هجری بود **سوم** ازمقتولین داعی کبیر جناب حسن بن محمدبن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بود المعروف بسید عقیقی که او را داعی کبیر دست بگردن بسته حاضر نمود وگردن نازنینش را با شمشیر بزد و دیگر جمعی از اهل طبرستان را باخود دشمن دانست قصد کرد که آنهارا بقتل برساند پس چندی تمارض نمود وبعد آوازهٔ مرك خود را منتشر نمود پس اورا در جنازهٔ گذاردند وبمسجد آوردند تابوی نماز کنند چون مردم در مسجد جمع شدند آن گاه جمعیکه باآنها مواضعه نموده بود از جای جستند ودرهای مسجد رابستند وداعی نیز شاکی السلاح از تابوت بیرون جست وشمشیر کشید و جمعی را بقتل رسانیدند واین داعی کبیر اولادی نداشت نه ذکور ونه اناث وبرادری داشت محمدبن زیدالحسنی و اوبعداز برادرش ملقب شد بداعی ومدتی برملك طبرستان سلطنت نمود آخرالامر محمدبن هرون سرخسی صاحب اسمیل بن احمد سامانی بااو مبارزت نمود بـاغوای معتضد خلیفهٔ عباسی وجمعی ازلشکر بخارا دربرابر او آمدند وآنجناب را از پشت زین بزمین انداختند واین قضیه درسنه دویست وهشتاد وهفت در نیم فرسخی استراباد واقع شد کذا فی حبیب السیر

ودر روح وریحان ازمجالس نقل میکند که در شرح احوالات سادات گیلان میفرماید که محمدبن زید پس از برادر بحکومت نشست واوست اول کسیکه قبه برسرمرقد امیرالمؤمنین (ع) ساخت ومحمدبن زیدبرادر حسن بن زیدبن محمدبن اسمعیل جالب الحجارة ابن حسن امیراست که او در سال دویست وپنجاه هجری در طبرستان خروج کرد وبرآن ممالك استیلایافت و در روز دوشنبه بیست وسوم ماه رجب سنهٔ دویست وهفتاد بجوار مغفرت الهی پیوستومدت سلطنتش قریب به بیست سال بود

وابومقاتل ازشعراء زمان او بود که قصیدهٔ درمدح او گفته که مطلعش اینست

(الله فردوابن زیدفرد)

چون داعی اینرا شنید بخاك تضرع افتاد گفت بگو:

(الله فردوابن زید عبد)

مقصد دوم

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی (ع)

و جناب حسن‌مثنی بسیار جلیل وفاضل‌بود و گویا حضرت‌مجتبی بسیار علاقهٔ خاطر بوی‌داشت‌و لذا اسم شریفش‌را در حیوة‌خودبآن بزرگوارداد‌وآن بزرگوار دروقعهٔ‌طف حاضر بود و جراحاتی‌هم‌بر‌بدنش رسید واز کثرت‌جراحت میان میدان افتاد بعد اسماء‌ابن‌خارجه توسط نمود اورا نکشتند ودر کوفه‌زخم های بدن اورا مداوا نمودند تا ملتئم شد آن بزرگوار رفت بمدینهٔ طیبه

آخرالامر ولیدبن عبدالملك بن مروان اورا مسموماً شهید نمود در مدینه درسن سی‌و پنج سالگی ودر بقیع دفن‌شد و آنجناب **سه‌پسر** داشت ازفاطمه بنت الحسن و **دودختر**

اول ـ جناب **عبدالله المحض دوم** ـ جناب **ابراهیم الغمر سوم** ـ جناب **حسن مثلث** .

و دو دختر ؛ یکی زینب بود و دیگری **ام‌کلثوم**

وسه پسر ودودختر همداشتند ازغیر فاطمهٔ بنت الحسین

اول ـ داود دوم ـ جعفر که مادر این‌دو ام‌ولد بود

سوم محمد و مادر او رمله بنت سعد بن زید بن عمرو بن نوفل عدویست **و رقیه وفاطمه** .

اما دخترانشان شرح حالشان معلوم نیست بغیر آنکه **زینب** عیال عبدالملك بن مروان بود **وفاطمه** زوجهٔ معویة بن‌عبدالله‌بن **جعفر طیار** بود

اما پسرهای **حسن مثنی**

اول جناب **عبدالله المحض** پسر بزرك جناب حسن‌بن حسن‌المثنی بود .

و ازاولادهای‌حسن مجتبی او اول کسیست که از حسنین متولد شد که‌ازجناب‌پدرمنتهی‌میشود بحضرت مجتبی وازجانب مادر منتهی میشود بحضرت سیدالشهداء(ع) لذا ملقب بمحض شده یعنی درعلوی بودن وفاطمی بودی خالص است

چنانچه حضرت امام محمد باقر(ع) از اولاد حضرت سیدالشهداء اول کسیست که از حسنین متولد شد که ازجانب پدر بحضرت سیدالشهداء منتهی میشود و ازجانب مادر بحضرت مجتبی (ع) چون والده‌اش ام عبدالله بنت حضرت مجتبی (ع) بود

وجناب عبدالله المحض شیخ بنی هاشم بود واجمل واکرم واجود وافضل مردم بود .

وقتی بآن بزرگوارگفتند شماچگونه افضل مردم شدید فرمودلان‌الناس کلهم تمنوا ان‌یکونوا منا ولانتمنی ان‌نکون من‌احد

واجمال حالات جناب عبدالله محض آنستکه بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی ازبنی هاشم متفق شدند که باجناب محمدصاحب نفس الزکیه وجناب ابراهیم قتیل باخمری پسرهای عبدالله محض بیعت بنمایند حضرت صادق باین امر مصلحت ندید

بعداز چندی سفاح بن عبدالله بن محمد بن علی‌بن عبدالله بن‌عباس بن‌عبدالمطلب که اول‌خلفاء بنی‌العباس بود بخلافت قرار گرفت

آنوقت جناب عبدالله محض وهردو پسرشان درکوفه تشریف داشتند و سفاح هم در کوفه بود جناب محمد وجناب ابراهیم از ترس سفاح مخفی شدند وسفاح خیلی جناب عبدالله محض را احترام

میکرد گاهی سؤال میکرد که پسران تومحمد و ابراهیم کجا هستند وجناب عبدالله هم درجواب طفره میزد تااینکه سفاح ازدنیا رفت وخلافت بمنصور قرار گرفت

عازم شد برقتل محمد و ابراهیم وجواسیسی معین نمود تاایشان را پیدا کنند

وقتی منصور عازم بیت‌الله شد در بین راه مشرف شد بمدینهٔ طیبه روزی جمعی از بزرگان و بنی‌هاشم و جناب عبدالله را بنام دعوت کرد و گفت پسرهای تو کجا هستند ؟ قسم بخدا من ترا رها نکنم تا ایشانرا نزد من حاضر نکنی وحکم کرد که عبدالله وجناب ابراهیم غمروشش نفر ازفرزندان و برادران آنهارا درغل وزنجیر کشیدند و برشتران نشانیدند که آنهارا ببرند بکوفه.

جناب عبدالله بمنصور گفت ماهکذا فعلنا باسیرکم یوم بدر یعنی در آنروز که جدشما عباس اسیر شد پیغمبر(ص) باومهربانی کرد وفرمود اورا مقیدنکنید وتوامروز مارامقید میکنی

منصور ملعون جسارت کرد گفت إخسأ یابن اللخناء

جناب عبدالله فرمود ای امهاتی تلخن افاطمة بنت الحسین (ع) ام فاطمة بنت رسول‌الله (ص) ام‌خدیجة بنت خویلد منصور درجواب چیزی نگفت وامر کرد ایشانرا بجانب کوفه کوچ دهند و کسی‌را گماشت که جناب عبدالله‌را مغلول نموده وپسرهای اورا دستگیر نمایند

جناب عبدالله فرمود قسم بخدا محنت من از محنت یعقوب زیادتر است چون او را از دوازده پسر یك پسر مفقود شد وازمن خواهش میکنند دو پسر خودرا تسلیم قاتل نمایم والله اگر آنهادرزیر قدمهای من باشند قدم خویش‌را برندارم

ودرروایتست وقتیکه عبدالله و برادرانش را ازمدینه مغلولا می‌بردند از درب منزل حضرت صادق عبوردادند حضرت ازشکاف دربایشان نگریستوگریهٔ زیادی کرد وفرمود والله ماوفت الانصار لرسول‌الله (ص) بیعتهم لقد بایعوه علی ان یقوا نفسه وولده ممایقون منه نفوسهم‌واولادهم والله‌لایفلح قوم تخرج بهؤلاء علی هذه الصورة

و ایشانرا همین قسم مغلولا بردند به ربذه‌در آنجا سلاسل واغلالشان را زیادوصعب‌تر کردند.

منصور بجهت آزردن قلب جناب عبدالله برادرمادری اورا که‌محمدبن عبدالله بن‌عمرو بن‌عثمان بن عفان‌باشد امر کرداز میان محبس بیرون آوردند اینقدر تازیانه‌باو زدند که بدنش کبود وچشمش معیوب شدودومرتبه آوردند پهلوی عبدالله محض حبس کردند

چون جناب فاطمهٔ بنت الحسین بعد از رحلت حسن مثنی تزویج شد بعبدالله‌بن عمرو بن عثمان‌بن عفان واز او پسری آورد محمد نام.

الحاصل آن بزرگوار را بهمین قسم آوردند تاواردکوفه نمودند و آنهارا درزندان هاشمیه حبس کردند

درخبراست وقتیکه جناب‌عبدالله محبوس بود جناب محمد و ابراهیم بلباس عربهای‌بادیه‌نشین نزد پدرآمدند عرضکردند : اگر بفرمائی آشکار شویم

فرمود : «ان‌منعکما ابوجعفران تعیشا کریمین فلایمنعکما ان‌تموتا کریمین»

یعنی اگر مانع‌است منصور که‌شما بعزت‌زندگانی‌کنید مانع نیست‌که شما بعزت بمیرید

واین بزرگوار سه سال یاپنج سال در زندان هاشمیه محبوس بودند تاوقتیکه‌محمد و ابراهیم خروج کردند وسر آنهارا برای منصور آوردند آن‌گاه منصور امر کرد که جناب عبدالله رادر میان زندان بقتل رسانیدند

ودرروایت است که جناب عبدالله در عید اضحی سنهٔ صد وچهل وپنج درسن هفتاد وپنجسالگی ازدنیارفت وقبرشریفش درزندان هاشمیه یادرکوفه است

دوم از اولادهای حسن مثنی جناب ابراهیم الغمر ابن الحسن بن الحسن المجتبی ع که برادر اعیانی جناب عبدالله محض بود و آن بزرگوار هم مدت سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه با برادرانش محبوس بود ودر سال صد و چهل وپنج در سن شصت و نه سالگی میان محبس ازدنیا رفت

در عمدة الطالب استکه قبرش درکوفه مزار شیعیان است وصندوقی دارد وشاید قبرشان بقعه‌ایست که‌در طرف راست کسی‌استکه ازکوفه بنجف اشرف مشرف میشود مقابل قبرمیثم‌تمار و معروف است‌بمزار ومرقد سیدابراهیم

وجهت‌ملقب شدنشان بغمردرفصل‌دوازدهم ازباب سوم‌ذکرشد

سوم جناب حسن‌بن الحسن‌بن الحسن المجتبی (ع) او نیز برادر اعیانی جناب عبدالله محض و ابراهیم‌الغمر است ودرشهر ذیقعدة‌الحرام سنهٔ صد وچهل وپنج در سن شصت و هشت سالگی‌درمیان زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود

و محتمل استکه قبر تمام اینسادات که در زندان هاشمیه از دنیا رفته اند در همان میان زندان هاشمیه باشد

و هاشمیه شهری‌استکه منصور دوانیقی (لع) بنا نمود در نزدیکی شهرانبار

و بعضی احتمال داده اند که **زندان هاشمیه** مقبره **سید ابراهیم** استکه محاذی مقبرهٔ **جناب میثم تمار** است

چهارم جناب جعفر بن‌حسن‌بن حسن المجتبی(ع) اونیزدرحبس منصور بود لکن‌اورا رهاکردند مراجعت بمدینهٔ طیبه فرمود و در سن‌هفتادسالگی ازدنیا رحلت فرمود

پنجم جناب داودبن‌حسن‌بن حسن‌المجتبی ع المکنی بابی‌سلیمان اونیز درحبس‌منصور بودمادرش مشرف شد خدمت حضرت امام‌جعفر صادق (ع) والتماس کرد

حضرت دعای استفتاح را باو تعلیم فرمود که‌عمل امداود باشد

و مادرش آن عمل را در نیمهٔ رجب بجای آورد جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینهٔ طیبه درسن شصت‌سالگی ازدنیا رحلت فرمود

ششم جناب محمدبن حسن‌بن حسن‌المجتبی (ع)از او عقبی نقل نشده و عقب از آن پنج‌نفردیگر ازاولادهای جناب حسن‌بن حسن‌المجتبی میباشد

ولابد استدرمقام ازذکر **پنج مطلب** ؛

المطلب الاول

در ذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب عبدالله المحض

بدانکه جناب عبدالله‌المحض شش‌پسر داشت :

اول جناب محمد صاحب النفس الزکیه وقتیل احجار الزیت و جناب محمد در سنهٔ مائه متولد شد بلاخلاف کما فی‌عمدة‌الطالب ودرنیمهٔ رمضان یابیست وپنجم رجب سنهٔ صد و چهل وپنج‌هجری(۱)

(۱) خوبست که‌مأخذ این هردوقول ذکرشود چه‌آنکه در بازدهم بحار وهم شرح شافیه ۱۴ شهر صیام ذکرشده ازسال مذکور (ج)

در مدینه طیبه در سن چهل و پنجسالگی مقتول شد و قبر شریفش در نزدیك حصار مدینه طیبه است ومعروف‌است

و جهت آنکه او را صاحب نفس زکیه گفتند آنستکه وقتیکه پسرعم منصور عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بالشکر زیادی دربشت مدینهٔ طیبه بااصحاب ولشکر محمد صاحب نفس زکیه رزم وقتال نمودند ولشکر محمد شکست خوردآن بزرگوار دانستکه دیگر ظفر نمی یابد وظفر بااو نیست داخل خانه‌شد ودفتر اسامی کسانی راکه‌با او بیعت‌کرده بودند بآتش‌سوزانیدتاکسی ایشانرا نشناسد ازاینجهت ملقب‌شد بنفس‌زکیه

و ازحضرت پیغمبر (ص) روایت شده که فرمودندیقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیه (و احجار الزیت موضعی است درمدینه که مردم بنماز استسقا در آنجا حاضر میشوند و جناب محمدرا درآنجا بقتل رسانیدند)

وجناب **محمد** شش پسر داشت:

اول - عبدالله ملقب به **اشتر** که‌بعد ازقتل پدرش جناب محمد باراضی**کابل** تشریف بردودر شعبه‌کوهی‌که مسمی بودبه **علج** مقتول شد وسراورا نزد**منصور** ملعون آوردند

دوم - علی بن محمد که‌درزندان هاشمیه ازدنیارحلت فرمود

سوم - طاهر بن محمد بن عبدالله محض

چهارم - ابراهیم بن محمد

پنجم - حسن بن محمد المکنی به **ابی الزفت** که در یاری حسین بن علی صاحب الفخ او را دست بگردن‌بسته سراز بدنش جدا نمودند

ششم - یحیی بن محمد بن عبدالله المحض

و ازهیچیك ازاولادهای محمد صاحب‌نفس‌الزکیه عقب ونسلی نماند بغیراز**عبدالله اشتر**

و از احفاد اوست ابوالعلی واسطی نقیب الکوفه ابن محمدبن حسن الاعور بن محمد الکابلی ابن عبدالله الاشتر ابن محمد صاحب نفس زکیه ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی (ع)

دوم - ازپسرهای عبدالله المحض ، **ابراهیم قتیل باخمری ابن عبدالله المحض** بود

ودر کتاب وافی است: باخمری بالموحده والخاء المعجمه والراء قریة بقرب الکوفه بها قبر ابراهیم‌بن عبدالله‌بن الحسن بن علی(ع)

ودر آن موضع جناب ابراهیم بالشکر منصور رزم نمایانی نمود و جمع کثیری بـا او بیعت کرده بودند

منجمله ابوحنیفه امام الحنفیون .

آخرالامر جناب ابراهیم بدست لشکر منصور دوانیقی شهید شد و درهمان موضع دفن‌شد

و اشاره بقبر همین ابراهیم نموده **دعبل‌خزاعی** درحضور حضرت رضا (ع) که‌عرض‌میکند:

واخری بارض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات

وسر نازنین‌ابراهیم رادرطشت‌نهاده درکوفه نزدمنصور ملعون‌حاضر نمودند شهادتش دربیست و پنجم ذیقعده سنهٔ صدوچهل‌وپنج بود درسن چهل‌وهشت سالگی

و محتمل‌است قبریکه محاذی قبر میثم تمار ومعروفست‌بقبرسیدابراهیم قتیل‌باخمری‌باشد نه‌قبر **ابراهیم غمر ابن الحسن المثنی**

واز اولادهای جناب ابراهیم قتیل باخمری است **عبدالله بن ابراهیم قتیل باخمری ابن عبدالله المحض** که در مصروفات نمود

وایضاً سادات **بنی الازرق** که در **ینبوع** هستند از احفاد **ابراهیم الازرق بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم قتیل باخمری** هستند

سوم از پسرهای عبدالله المحض **موسی الجون بن عبدالله المحض** بود

ازابوالحسن عمری نقل شده که وقتی منصور دوانیقی **جناب عبدالله المحض** را در زندان حبس کرده بود گاهی جناب موسی الجون را میطلبید و باو هزار تازیانه میزد و آن بزرگوار را بمدینه فرستاد که از برادرانش خبر آورد که کجا هستند

پس موسی ازمدینه گریخت بجانب مکه و در آنجا بود تا برادرانش محمد و ابراهیم کشته شدند ومنصور هم بدرک واصل شد و نوبت خلافت بپسرش **مهدی بن منصور** رسید

در آن سال مهدی بزیارت بیت الله مشرف شد در هنگامیکه مشغول طواف بود موسی الجون نزدیك رفت فرمود : ایها الخلیفه مرا اماندِه تا ترا بموسی الجون بن عبدالله المحض دلالت کنم

مهدی گفت: لك الامان ان دللتنی علیه

پس موسی الجون فرمود منم موسی الجون بن عبدالله

مهدی گفت تراکه می شناسد و شهادت میدهد بصدق تو :

فرمود حسن بن زید و موسی بن جعفر (ع) وحسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب(ع) پس آنها گواهی دادند و مهدی خط امان بوی داد و بود تا زمان هرون الرشید

یکروز برهرون وارد شد ودر بساط رشید پای شریفش لغزید وافتاد روی زمین هرون خنده کرد موسی فرمود این سستی ازضعف روزه است نه ازضعف پیری

و آن جناب درسویقه مدینه طیبه وفات نمود

ومسعودی در مروج الذهب از **مفضل بن عمر** روایت میکند که عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام نزد **هرون الرشید** سعایت نمود از جناب موسی الجون هرون جناب موسی الجون را طلبید سخن زبیر را باو گفت فرمود من اورا باین سخنش قسم میدهم عبدالله گفت قسم یاد میکنم فرمود بگو : تقلدت الحول والقوة دون حول الله و قوته الی حولی وقوتی ان لم یکن ماحکیته عنك حقا

زبیر همین قسم را یاد نمود

موسی الجون فرمود: الله اکبر فانی سمعت ابی عن جدی امیرالمؤمنین (ع) عن رسول الله(ص) قال ماحلف احد هذا الیمین کاذباً الاعجل الله تعالی له العقوبة قبل ثلث

و درهمانروز عبدالله بن مصعب بمرض جذام ازدنیا رفت

و ازجناب موسی الجون اولاد واحفاد زیادی متخلف شد :

منجمله عبدالله بن محمد امین بن یوسف الاخضر بن ابراهیم بن موسی الجون

و **منجمله** داود بن شیخ صالح بن عبدالله بن موسی الجون که این دو در محبس وفات نمودند و در بقیع دفن شدند ومنجمله محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی الجون که معروف به شهید است وقبرش در بغداد زیارتگاه است و اینکه بعضی این مقبره را قبر محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق (ع) میدانند درست نیست

جناب محمد بن صالح مناقب زیادی دارد و شعر بسیار نیکو می گفت ودر بغداد از دنیا رحلت

فرمود و از اعقاب او در حجاز زیادند و ایشانرا صالحیون میگویند و از این سلسله است آل **ابی الضحاك**

و منجمله سیدعلی مهنا که سؤالاتی ازمرحوم علامهٔ حلی فرموده از احفاد موسی الجونست

و صاحب کتاب **عمدة الطالب** فی‌انساب **آل ابیطالب** از احفاد **سید مهنا** میباشد و در هفدهم ماه صفر سنهٔ هفتصد وبیست و هشت در شهر کرمان از دنیا رفت **وهو احمدبن علی‌بن حسین‌بن علی مهنا**

ومنجمله ابوالبرکات حسن‌بن جعفر که‌از احفاد موسی الجونست وبسیار شجاع بود

در عمدةالطالب است که خواهرش چند درهم فرستاد نزد او که‌گندم در عوض باو بدهد پس دراهم راگرفت آنها را باانگشت خود مالید از قوتی‌که داشت سکه‌اش محو شد پس گندم باو داد و دراهم را ردکرد که اینها معیوب است همشیره‌اش یکمشت ازگندمهارامیان دستش مالید از قوت دستش آرد شدگندمها را ردکرد که معیوبست

ودر بقیع است مزار ابراهیم بن موسی‌بن عبدالله‌بن موسی الجون و مزار جناب عبدالله‌بن محمدبن‌یوسف‌بن موسی‌الجون

و منجمله غالب شرفاء مکه معظمه ومدینهٔ طیبه ازاحفاد موسی الجون‌میباشند

چهارم از اولادهای عبدالله المحض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض بود

و جهت آنکـه ملقب شـد بصاحب دیلم آنستکه آن امامزادهٔ معظم از خوف هرون الرشید فراری شد بدیار دیلم و اهل آن حدود با وی بیعت کردند و باوگرویدند از اینجهت معروف‌شد بصاحب دیلم

پس هرون‌الرشید فضل‌بن یحیی‌بن خالدالبرمکی را با جمعیت بسیاری فرستاد برای گرفتن جناب یحیی چون لشکر بطالقان رسیدند فضل مکاتبی بوالی طبرستان و سایر اعیان بعنوانی محبت آمیز نوشت ومکتوبی نیزباوعدهٔ امان برای یحیی فرستاد باتحف‌کثیره و قضاة وروٴساء آن‌بلد محفهٔ نوشتند واورا مهر کردند که‌هرون صدمهٔ به یحیی نخواهدرسانید

آخر الامر فضل‌بن یحیی بجناب یحیی‌بن عبدالله المحض امان خط داد و جناب یحیی بهمراهی فضل نزد رشید آمد و رشید بعد از ورود یحیی او را بسیار تجلیل کرد و خلعتی باو داد بادویست هزار دینار ویحیی بآن‌اموال قروض جناب حسین‌بن علی صاحب فخ‌را ادا نمود چون او دویستهزار دینار مقروض‌بود

الحاصل رشید مدتی ساکت بود لکن‌کینهٔ یحیی‌در قلبش بود لذاگاهی یحیی را حاضرمیکرد وباو عتاباتی میکرد یحیی خط امان را بیرون کرد **وهب‌بن‌وهب ابوالبختری**خط امان‌را ازجناب یحیی گرفت واورااز‌جهاتی باطل کرد وامر کردبریختن خون‌آنمظلوم

هرون ازاین‌امرخیلی خوشنود شدوامر کرد هزارهزار وششصدهزار درهم بابوالبختری دادند واورا منصب قضاوت دادوامر کرد یحیی‌را بزندان‌بردند

وبعدازچندی جناب‌یحیی‌را حاضر نمود وقضاة وشهودی طلبید که‌ببینند باوآسیبی‌نرسیده **یحیی** که‌حاضرشد هریك‌باأو سخنی گفتند وآنجناب ساکت‌بود

گفتند توچرا سخنی نمیگوئی اشاره بدهان خودکرد زبان خودرا بیرون آورد دیدند از شدت زهر مثل‌زغال سیاه شده

پس آن جماعت برخاستند بروند هنوز بوسط خانه نرسیده که آن بزرگوار از شدت زهر بروی درافتاد کذافی مقاتل الطالبین

و بعضی قضیه موسی الجون را با عبدالله بن مصعب که درسابق گفته شد دربارهٔ یحیی صاحب دیلم نوشته اند که جناب یحیی عبدالله را باینقسم سوگند داد فرمود بگو برئت من حول الله وقوته الی حولی و قوتی انکنت کاذباً

و در روایتستکه هنوز کلام زبیری تمام نشده بود که هلاک شد

و در مجالس المؤمنین است که رشید امر کرد جناب یحیی را محبوس نمایند ودر ایام حبس آن بزرگوار را مسموم نمودند ودر آن حال ازدنیا رفت

واز تاریخ طبری معلوم میشود که شهادت ایشان درسنهٔ صدوهفتاد وشش بوده

و بعضی گفتند که جناب یحیی درمیان محبس بجوع وعطش ازدنیارفت

و بعضی گفتند رشید امر کرد اورا زنده خوابانیدند وستونی ازسنك و ساروج برروی او بنا کردند تاجان داد واولادهای آن جناب زیاد بودند

منجمله ابراهیم ومحمد وصالح وسلیمان ابناء یحیی بن احمد بن محمد بن یحیی صاحب دیلم واین چهارامامزاده را بدخان ودود مقتول نمودند وجسد ایشانرا دربقیع دفن کردند

و این جناب یحیی صاحب دیلم غیر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین است که در جوز جان که جرجان باشد شهید شد ومقصود ازشعر دعبل هم که میگوید واخری بارض الجوزجان محلها همان یحیی بن زید است که صحیفهٔ سجادیه را روایت فرموده

پنجم از پسرهای جناب عبدالله المحض جناب سلیمان بن عبدالله المحض بود وآن بزرگوار هم از کسانی بود که باحسین بن علی صاحب فخ درسن پنجاه وسه سالگی شهید شد

و از اولادهای اوست جناب محمد بن سلیمان بن عبدالله المحض که آن بزرگوار را با پدرش در جنك فخ شهید نمودند

ششم از پسرهای جناب عبدالله المحض جناب ادریس بن عبدالله المحض بوده ایشان در غزوهٔ فخ با لشگر عباسی قتال نمودند و بعد از قتل حسین بن علی صاحب الفخ و جناب سلیمان بن عبدالله بن المحض جناب ادریس فرار نمود واز حربگاه باتفاق راشد غلام خود بشهر فاس و طنجه و مصر گریخت واز آنجا باراضی مغرب سفر کرد وآخر درآنجا بتخت سلطنت نشست

آخرالامر هرون الرشید سلیمان بن جریر را روانه کرد نزد جناب ادریس و آن بزرگوار را مسموماً شهید نمود و خود گریخت راشد خبردار شد واز قفای او بتعجیل روانه شد و او را بدرك واصل کرد

وبعد که ادریس از دنیا رحلت فرمود زنی داشت از بربریه که حامله بود راشد غلام ادریس تاج سلطنت برشکم او نهاد وبعداز چهارماه ازفوت پدرش آن طفل متولد شد پسر اورا مسمی نمودند باسم پدرش ادریس

و از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که فرمودند رحم الله ادریس بن ادریس فانه کان نجیب اهل البیت وشجاعهم والله ماترك فینا مثله

و جناب ادریس بن ادریس درافریقیه بربروالی بود ومسموما شهید شد

و اولاد جناب ادریس بن ادریس دربلاد مغرب زیاد شدند مثل جزیرهٔ حضراء و شهر سوس

اقصی وشهر فاس وشهرقرطبه وشهر اندلس وشهر تاهرت وشهر زیتون

واز جملهٔ احفاد جناب‌ادریس بن ادریس‌است جناب **علی بن عبدالله التاهرتی ابن‌المهلب بن محمدبن یحیی‌بن ادریس‌بن ادریس**

و او ازجانب مصر برسالت رفت بغزنین نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابور که رسیدمردم اورا بعداوت مذهب گرفتند و بحضور سلطانمحمود بردند بغزنین علماء و فقهاء در مجلس‌حاضر شدند ودرمجلس سلطان قتل‌جناب علی‌بن عبدالله راواجب دانستند واورا بقتل رسانیدند و**القادر بالله**خلیفهٔ عباسی شنید بسیار شاد شد

المطلب‌الثانی

در ذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب‌ابراهیم‌الغمر ابن‌حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب

و او برادر اعیانی جناب عبدالله محض است اباً واماً

ودر عمدة الطالب‌است: ولقب بالغمر لجوده ویکنی بابی اسمعیل‌وکان‌سیداًشریفاً روی‌الحدیث وهو صاحب الصندوق فی‌الکوفه و یزار قبره وقبض علیه ابوجعفر المنصور مع اخیه عبدالله المحض‌و توفی فی‌حبسه سنة خمس و اربعین ومأة وله تسع وستون سنة

و عقب او منحصر است از جناب اسمعیل الدیباج ابن‌ابراهیم الغمر ابن‌الحسن‌المثنی

و عقب اسمعیل ازدیباج ازدوپسر بود :

اول ــ حسن بن‌اسمعیل‌الدیباج‌واورا هرون‌الرشیدبیست ودوسال درزندان محبوس‌نمود و بعدکه نوبت خلافت بمأمون رسید او را رها نمود و در سن شصت و سه سالگی ازدنیا رحلت فرمود و احفاد اوزیاد هستند

منجمله محمد المصری ابن حسن‌بن اسمعیل الدیباج وقبر او درمصر مزارمعروفیست

ومنجمله علی‌بن‌محمدالمصری

و مادر جناب‌علی‌بن محمد **معیه** انصاریه بود واز اسباط زیدبن حارثه‌بود و اولادهای‌اومنسوبند به معیه مثل عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن معیه‌الملقب بالشعرانی

و مثل تاج‌الدین محمدبن قاسم‌بن حسین‌بن علی‌بن معیه‌الملقب بشعرانی

و جناب محمدبن قاسم صاحب تصانیف وتألیفات زیادی بود مثل‌کتاب هدایة‌الطالب فی‌نسب‌آل ابی‌طالب و کتاب اخبار الامم وکتاب سبائك الذهب و غیر اینهـا و آل معیه اعرف است نسبشان از غیرشان

دوم ــ ابراهیم‌بن اسمعیل‌الدیباج بودو جناب ابراهیم ملقب‌بود بطباطبا

و جهت اینکه ملقب شد باین لقب آنست‌که پدرش جناب اسمعیل وقتیکه جناب ابراهیم‌کودك بود خواست برای اوجامه بدوزد فرمودپیراهن میخواهی یاقبا؟

و بواسطه آنکه زبانش دارای حروف نارسا بودگفت طباطبا

وبعضی‌گفته‌اند طباطبا بزبان نبطیه‌است یعنی سیدالسادات

و جناب ابراهیم طباطبا بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن بود و عقاید خود را بعرض حضرت

امام رضا(ع) رسانید

و سادات طباطبا منسوب باین بزرگوارند و اغلب آنها از اولاد و احفاد جناب قاسم بن ابراهیم طباطبائی میباشند ولقب جناب قاسم‌بن ابراهیم رسی بود و سادات بنی‌الرسی درمصر وشام و بغداد زیادند

و بعضی ازسلسله سادات طباطبائی‌ها ازاولادمحمدبن ابراهیم طباطبا میباشندمثل‌سید جلیل نبیل بحرالعلوم علامه طباطبائی السیدمهدی‌بن سیدمرتضی بن سیدمحمد البروجردی

و بعضی ازسلسلهٔ طباطبا ازاولاد حسن‌بن ابراهیم طباطبا است مثل جناب ابومحمد عبدالله‌بن احمدبن علی‌بن حسن‌بن ابراهیم‌طباطبا الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کان‌طاهراً کریماًفاضلا کانت ولادته سنة ست وثمانین ومائتین وتوفی فی‌الرابع من رجب سنة ثمان واربعین وثلث مأئة ودفن بقرافة مصرالصغری وقبره معروف ومشهور باجابة الدعاکذافی‌تاریخ ابن‌خلکان

المطلب الثالث

درذکری‌ازحالات ومقابر بعضی‌از اولادهای جناب حسن‌بن حسن بن الحسن‌المجتبی‌علیه السلام

منهم علی الزاهد ابن‌الحسن‌المثلث بود الملقب بذی‌الثفنات در محبس منصور دوانیقی‌درسجده رفت چون اورا حرکت‌دادند دیدند ازدنیارفته ووفات او در بیست و ششم محرم سنهٔ صد و چهل و شش واقع‌شد درسن چهل وپنج

و او بمرتبهٔ در عبادت حضور قلب داشت که‌در بین راه مکه مشغول نماز بود افعی‌داخل جامهٔ او شدمردم فریادزدند که افعی‌داخل جامه‌ات شده آنجناب ابداً اعتنائی‌نکردهمچنان مشغول بنماز خودبود تاافعی‌ازجامهٔ او بیرون شد

روایت شده که منصورملعون بنی‌الحسن را درزندانی حبس نمود که ازتاریکی شب وروزرا تمیز نمیدادند ووقت نمازرانمیدانستند مگربتسبیح واورادعلی بن‌الحسن‌المثلث

و ازاولادهای‌علی الزاهداست جناب‌حسین‌بن علی‌الزاهدواینبزرگوار باجمعی ازسادات علوی و حسنی در زمین فخ شهید شددر حالتیکه بلا عقب بود و کیفیت شهادتشان مجملا در باب نهم ذکر خواهد شد

و جناب حسین‌بن علی الزاهد صاحب فخ برادری داشت مسمی بحسن‌بن علی الملقب بمکفوف و عقب جناب حسن مثلث ازاو باقی است

المطلب الرابع

درذکری ازاحوالات بعضی‌ازاولادهای‌جناب جعفر بن حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابی طالب(ع)

و ازاولادهای ایشان در راوندکاشان و همدان وقزوین ومراغه زیادند و از اولادهای اوست جناب فضل‌الله‌بن‌علی بن‌عبیدالله‌بن محمدبن عبیدالله بن محمد بن عبدالله‌بن حسن‌بن علی‌بن محمد السلیق

بن حسن بن جعفر بن الحسن المثنى صاحب کتاب الدعوات

المطلب الخامس

در ذکری ازحالات بعضی ازاولادهای جناب داودبن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)

و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق وداماد حضرت امام زین العابدین(ع) بود که جناب ام کلثوم دختر حضرت سجاد (ع) زوجهٔ جناب داود بود

ومراد ازرضیع یعنی حضرت صادق(ع) ازمادر اوشیرخورده دون عکس

چنانچه **دربحارازاقبال سید** نقل فرموده ان المنصورلما حبس عبدالله بن حسن وجماعة من آل ابیطالب وقتل لدیه محمدوابراهیم اخذ داودبن الحسن بن الحسن وهوابن دایة ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق(ع) لان ام داود ارضعت الصادق بلبن ولدها داود وحمله مکبلا بالحدید الخ

و **در عمدة الطالب** است که منصور دوانیقی جناب داود بن حسن را در زندان محبوس نمود حضرت صادق(ع) بمادرش دعاء ام داود را که استفتاح باشد تعلیم فرمود و در نیمه رجب بجای آورد و از برکت آن دعا جناب داود ازحبس خلاص شد ودرمدینه طیبه درسن شصت سالگی ازدنیا رحلت فرمود

و از احفاد جناب داود است جناب ابو الفضایل احمد و برادرش جناب رضی الدین ابنی موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی (ع)

فصل هفتم

درذکر حوارین وبعضی ازاصحاب حضرت مجتبی (ع)

اما حوارین این بزرگوار دونفر بودند

چنانچه در **بحار از اختصاص شیخ مفید** (ره) از حضرت موسی بن جعفر(ع) روایت شده قال اذاکان یوم القیمة نادی مناد این حواری الحسن بن علی (ع) ابن فاطمة بنت رسول الله(ص) فیقوم سفیان بن ابی لیلا الهمدانی وحذیفة بن اسید الغفاری

وجناب سفیان بودکه بحضرت مجتبی عرضکرد السلام علیك یامذل المؤمنین

و بعضی عذرآوردند ازاین سخن وگفته اند که اینسخن را ازروی محبت عرضکرده نه ازروی جسارت و عناد :

واما **حذیفة بن اسید** ازجملهٔ صحابهٔ حضرت پیغمبر ص بودواز کسانی بود که تحت شجره باپیغمبر بیعت کرد ودرکوفه ازدنیا رحلت فرمود .

واما بواب حضرت مجتبی(ع)

درعاشر بحار ازمناقب نقل میکند : وبوابه قیس بن ورقاء المعروف بسفینه و رشید الهجری ویقال میثم التمار **وقیس بن ورقاء** اول غلام جناب ام سلمه بود واورا آزاد کرده بود و بعد خادم

حضرت پیغمبر شد و روایت شده که یکروز رسول خدا ص بااصحاب طی مسافرت فرمود متاعیکه با خود حمل داشتند سنگینی کرد پیغمبر ص باو فرمود : احمل فانما انت سفینة ـ از آن روز سفینه نام یافت واحوالات رشید هجری ومیثم تمار درباب دوم ذکرشد فراجع

و در عاشر بحار از مناقب نقلکرده که از جملهٔ اصحاب حضرت مجتبی ع بود : عبدالله بن جعفر الطیار و مسلم بن عقیل و عبدالله بن عباس و حبابة بن جعفر الوالبیه و حذیفة بن اسید والجارود بن المنذر وسفیان بن ابی‌لیلا الهمدانی وعمرو بن‌قیس المشرقی و ابوصالح کیسان بن کلیب وابومخنف لوط بن یحیی الازدی

الی ان قال و اصحابه من خواص ابیه حجر بن عدی ورشید الهجری و رفاعة وکمیل و مسیب وقیس و عمرو بن وائله و عمرو بن حمق وزید بن ارقم و سلیمان بن صرد الخزاعی و جابر بن عبدالله الانصاری وسلیم بن قیس و حبیب بن مظاهر و اصبغ بن نباته والاعور وغیرهم ممن لاتحصی کثرة

اول جناب **عبدالله بن جعفر الطیار** سابقاً گفته شد که والده‌اش اسماء بنت‌عمیس بود و زوجهٔ مکرمه‌اش زینب‌خاتون بنت امیرالمؤمنین (ع) بود و او اول مولودی بود از مسلمین که در ارض حبشه متولد شد ودرمنتهای کرم وجود بود واورا بحرالجود میگفتند

واما جناب **مسلم بن عقیل** درکوفه بیاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شد

و جناب **عبدالله بن عباس** از بزرگان اصحاب حضرت‌پیغمبر ص وتلمیذ جناب‌امیرالمؤمنین ع بود وافضل اولادجناب‌عباس بودتولدش سال‌قبل‌الهجرة بودودرسنهٔ‌شصت وهفت‌درطائف ازدنیارحلت فرمود.

و **حبابة بن جعفر الوالبیه** در شرطة الخمیس خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسید گفت چه چیز استعلامت امامت؟ پس آن‌بزرگوار اشاره فرمود بسنگی و بخاتم شریف باو نقش‌کرد وفرمود اگرکسی مدعی امامت باشد و چنین علامت از او ببینی بدانکه او امامست وبعد از امیرالمؤمنین(ع) آمد خدمت حضرت مجتبی (ع) و همین علامت را از آن بزرگوار دید ایمان آورد و همچنین خدمت حضرت سیدالشهداء (ع) آمد و همین علامت را دید ایمان آورد و خدمت حضرت امام زین‌العابدین و حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) و حضرت موسی بن جعفر ع و حضرت رضا ع مشرف شد همین معجزه و علامت را از آنها مشاهده نمود و ایمان آورد و بعداز نقش حضرت امام رضاع نه‌ماه که گذشت حبابه ازدنیا رحلت نمود وتمام روایتش در مدینة المعاجزاست

و **جارود بن المنذر الکندی، النحاس** از اهل کوفه بود و در **رجال** از حضرت‌صادق (ع) روایت‌کرده : انه ثقة ثقة

وعمرو بن‌قیس المشرقی دررجال است :گفت من و پسر عمم در قصر بنی مقاتل خدمت سیدالشهداء (ع) رسیدیم در وقتیکه تشریف میبرد بکوفه سلام‌کردیم بآنحضرت . پسر عمم عرض‌کرد یااباعبدالله این رنك موی محاسنتان خضابست یارنك موی شریفتان هست ؟ فرمودند خضابست وما بنی‌هاشم زود محاسنمان سفید میشود بعد حضرت رو نمود بما فرمود شما آمده‌اید بجهت نصرت و یاری من ؟ گفتم من مردی هستم کبیرالسن وکثیر العیال و دردستمن‌اماناتیست از مردم و میترسم امانات مردم ضایع شود پسر عمم نیز همین قسم گفت ، فرمود پس شما بروید از این سرزمین که صدای غربت مرا نشنوید چون هرکس صدای غربت مرا بشنود ومرا یاری نکند بر خدا حقست که‌او را برو بجهنم اندازد

ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی در مجالس المؤمنین از شیخ طوسی نقلکرده که پدرش یحیی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و او مؤلفات زیادی دارد منجمله مقتل سید الشهداء (ع) و این مقتل که منسوب است بابی مخنف و فعلا بطبع رسیده مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی نیست

ورفاعة بن شداد ومسیب بن نجبه از اصحاب حضرت امیر (ع) وحضرت مجتبی(ع) بودندو مسیب از بزرگان تابعین وعظماء زهاد بود

ودر مناقب نجبه‌را بفتح نون وفتح باء موحده ضبط نموده

وقیس ظاهراً قیس بن سعد بن عباده است که از اصحاب حضرت رسول(ص) بودوخودش‌وپدرش باابوبکر بیعت نکردند

ودروجالست که‌او درسنهٔ شصت هجری از دنیا رفت واو موی محاسن نداشت انصار میگفتند ما دوست داریم که‌از برای قیس لحیهٔ ابتیاع کنیم از اموال خودمان و معذلك بسیار جمیل بودوانس بن مالك گفت که‌قیس بن سعد ازپیغمبر(ص) بمنزلهٔ صاحب شرطه‌بود ازوالی وازیونس بن عبدالرحمن روایت کرده که سعدبن عباده شش اولاد داشت وهمهٔ آنها پیغمبر (ص) را یاری کردند و جناب قیس وسعد قدهریك ده وجب بود بوجبهای خودشان ووجب هریك ازآنها مثل ذراع‌یکی ازمابود

وسعد همیشه اوقات سید وآقا بود هم درزمان جاهلیت وهم در اسلام وپدرش و جدش و جد جدش همه‌اوقات صاحب‌شرف وسیادت بودند

عمروبن‌واثله المکنی به ابوالطفیل بعضی اورا ازکیسانیه دانسته‌اند که‌قائلند بامامت‌جناب محمدبن الحنفیه ودرذیل لوای‌مختار درآمدند

و زیدبن ارقم مدنی خزرجی در حق حضرت امیر (ع) کتمان شهادت نمود واز اینجهت کور شد **وسلیمان‌بن صردخزاعی** ازبزرگان اصحاب وتابعین بود و او درروز جنك جمل ازجیش امیرالمؤمنین (ع) تخلف نمود و لکن در طلب خونخواهی حضرت سیدالشهداء (ع) خروج نمود

وسلیم‌بن قیس الهلالی العامری الکوفی مرد بسیار بزرگی بودوکتاب سلیم‌بن قیس که‌به‌ابان‌بن ابی‌عیاش سپرد معروفست

واصبغ بن نباته‌مجاشعی الکوفی ازاصحاب شرطة‌الخمیس استوآنها ششهزار نفریاده‌هزار نفر بودند که‌باحضرت‌امیر (ع) بیعت کردند که‌درراه اویاکشته شوند یاظفریابند

و جهت اینکه آنها را شرطة الخمس گفتند احتمال دارد که از شرط بمعنی علامت بباشد چون آنها علامت مخصوصی داشتند که باو شناخته میشدند و احتمال دارد که این شرط بمعنی تهیؤ باشد چون آنها مهیا بودند بجهت دفع خصم وخمیس بمعنی جیش‌است وجهت آنکه آنها را خمیس نامیدند آنستکه آنها پنج‌گروه بودند میمنه ومیسره ومقدم وساق وقلب

واعور نام‌او حارث همدانیست که‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع فرمود

یاحار همدان من یمت یرنی   من مؤمن او منافق قبلا الخ

فصل هشتم

دربعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی ع

اما وقایع سال چهلم هجری بعداز فوت وشهادت پدر بزرگوارش

بدانکه روز جمعهٔ بیست ویکم ماه رمضان سال چهل هجری پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین(ع)از دنیارحلت فرمود ودرهمانروز مردم باحضرت مجتبی ع بیعت کردند

جناب **عبدالله بن عباس** فریادزدمعاشرالناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فبایعوه

و محمدبن جریر طبری نقلکرده که اول کسیکه با حضرت مجتبی بیعت کرد جناب **قیس بن** سعدبن عباده بود پس آن حضرت عمال یمن وحجاز و عراق را برسر عمل خود باقی داشت و همچنین حکام آذربایجان وخراسان و کرمانرا و جناب عبدالله بن عباس را بایالت بصره فرستاد و زیادبن ابیه که بفرمان امیرالمؤمنین ع دربعضی ازمعال شیرازحکومت داشت همچنانش منصوب داشت ودوماه تمام بعدازشهادت حضرت امیر ع حضرت مجتبی ع درکوفه اقامت فرمود

معویه کافر کاغذی به زیادبن ابیه نوشت چون از او بیم مخالفت داشت واورا تهدید بقتل نمود و جاسوسی ببصره فرستاد و جاسوسی بکوفه پس عبدالله بن عباس والی بصره جاسوس بصره رابقتل رسانید و نامه به حضرت مجتبی ع عرضکرد که با معاویه درمقام مقاتله برآید و مکاتیبی بین معاویه و حضرت مجتبی (ع) رد وبدل شد. آخرالامر معاویه آغاز جنك نمود وشصت هزار نفرلشکردرخارج شهرشام مهیانمود **وضحاك بن قیس فهری** رادرشام بنیابت خود بازداشت

خبر به حضرت مجتبی ع رسید درمسجدجامع کوفه بمنبر تشریف برد وخطبهٔ خواند و مردم را بجهاد دعوت فرمود مردم سکوت نمودند جناب **عدی بن حاتم** کلماتی گفت و بر اسب خود نشست و به نخیله که لشکرگاه حضرت مجتبی ع بود باجمعی روانه شدند واو اول کسی بودکه حاضر لشکر گاه شد و حضرت مجتبی هم باجمعی روانه نخیله شدند و مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را درکوفه جانشین خود فرمود وعده لشکریکه بعنوان نصرت آن حضرت در نخیله جمع شدند ازسواره و پیاده چهل هزار نفر بودند و عبیدالله بن عباس راکه برادرکوچك عبدالله بن عباس بود با دوازده هزارنفر از ابطال مقدمه فرستاد رفتند تااز فرات گذشتند ودر اراضی مسکن نزول نمودند

معویه هم با لشکرش طی مسافت کرد و در اراضی **مسکن** فرود آمد پس عبیدالله بن عباس لشکر خودرا تحریص فرمود **روزدیگر** از دوجانب **آغازجنك** نمودند جمعی از فئتین مقتول ومجروح شدند چون **شب شد** معویهٔ ملعون نامهٔ به عبیدالله بن عباس نوشت بدینمضمون : ان الحسن قدرا سلنی فی الصلح وهو مسلم الامرالی فان دخلت الان فی طاعتی کنت مطبوعاً والادخلت وانت تابع ولك ان اجبتنی الان ان اعطیك الف الف درهم اعجل لك فی هذا الوقت بنصفها واذادخلت الکوفة النصف الاخر

پس عبیدالله بن عباس همانشب بجانب معویه رفت آن دراهم را گرفت

چون **صبح شد** مردم بر آن انتظار داشتند که ابن عباس بیرون شود و نماز بگذارد واورا نیافتند ناچار جناب **قیس بن سعد بن عباده** بالشکریان نماز گذارد وخطبهٔ خواند ولشکررا امر بصبر درجهاد فرمود **معویه** آنچه کاغذ نوشت بجناب قیس و وعده داد اثر نکرد و درجواب نامهٔ آن ملعون نوشت **لاوالله** لاتلقانی ابداً الاوبینی وبینك الرمح

بعد مجدداً معویه بجناب قیس نامه نوشت ومطلبش این بود **اما بعد** فانك یهودی ابن یهودی جناب قیس هم در جواب نوشت بدین مضمون **اما بعد** فانك وثن بن وثن دخلت فی الاسلام کرهاً واقمت فیه فزعاً وخرجت منه طوعاً الخ و بزرگان کوفه که از اصحاب حضرت مجتبی بودند در پنهانی با معویه مراسلاتی داشتند

حضرت مجتبی ع بر آنها مطلع شد پس آن بزرگوار ازدیر عبدالرحمن کوچ فرمود بجانب مدائن ودر صبحگاهی درقریهٔ ساباط مدائن فرود آمد واز خاطر شریفش گذشت که در این منزل لشکر را امتحان فرماید چون بآن حضرت عرضکرده بودند که معویه به عمرو بن حریث وشبث بن ربعی و گروهی از معاریف لشکریان امام حسن ع نوشته بود که هر کس حضرت امام حسن مجتبی را شهید بنماید او را دویست هزار درهم بدهد ورئیس لشکر شامش بنماید ودختر خودرا بنکاح اودر آورد ازاینجهت حضرت مجتبی همیشه بادرع وزره راه میرفت و خواست لشکر خود را امتحان بفرماید پس مردم را ندا دادند که **الصلوة جامعة** مردم جمع شدند وآن حضرت برمنبر تشریف بردند وخطبه خواندند چون ازمنبر فرودآمدند مردم روی بیکدیگر کردند و گفتند ازاینسخنان چه فهمیدید وارادهٔ آنحضرت را چگونه یافتید؛ جماعتی گفتند که اراده دارد خلافترا بمعویه سپارد وبااو صلح کند گروهی که در باطن منهب خوارج داشتند گفتند کفروالله الرجل

وبروایتی در اینوقت مردی بدروغ فریاد کرد ای مردم بدانید که لشکر عراق شکست خوردند وقیس بن سعد بن عباده بدست سپاه شام کشته شده پس مردم از غلبهٔ حضرت مجتبی (ع) یك باره مأیوس شدند و بر آن حضرت شوریدند و بسرا پردهٔ آن حضرت ریختند وهرچه یافتند بتاراج بردند ومصلی از زیر پای حضرت کشیدند وظالمی ردا از دوش نازنین آن حضرت کشید و برد پس جمعی از خواص آن حضرت لشکریان را دور نمودند وبفرمودهٔ آن حضرت اسب حاضر نمودند آن حضرت سوار شد و طریق مدائن را پیش گرفت چون خواست از تاریکی ساباط مدائن بگذرد **جراح بن سنان** که از قبیلهٔ **بنی اسد** بود از کمین در آمد و لجام اسب آن حضرت راگرفت و گفت الله اکبر یاحسن اشرك ابوك ثم اشرکت انت و در دست او معولی بود چنان بر ران آن حضرت زد که گوشت را چاك زد و استخوانرا آزرده نمود پس آن حضرت شمشیری حوالهٔ آن ملعون کرد و عبدالله بن حنظله و جمعی از اصحاب آن حضرت جمع شدند و آن ملعون راگرفتند و اینقدر بر سرش کوفتند که بدرك واصل شد پس آن بزرگوار را بر سریری نهادند و بمدائن بردند و مشغول مداوا و معالجه گردیدند در آن حال **زید بن وهب جهنی** وارد شد بر آن حضرت و آن بزرگوار دردمند یافت عرضکرد یابن رسول الله مردم متحیرند چه صلاح میبینی

فرمود اری والله معویة خیر لی من هؤلاء یزعمون انهم لی شیعة ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی و اخذوا مالی الخ

و از آن طرف چون معاویه شوریدن لشکر را برامام حسن دانست کاغذی بر آنحضرت نوشت یابن عم لاتقطع الرحم الذی بینك و بینی فان الناس قد غدروا بك و بابیك من قبلك. و مکاتیب صنادید لشکر عراق را خدمت آن حضرت فرستاد که نوشته بودند بمعویه بجانب ما کوچ نما چون راه بما نزدیك کنی حسن را دست بگردن بسته نزد تو بفرستیم واگر بخواهی او را بشمشیر بقتل برسانیم۔ واز آن بزرگوار خواهش صلح نمود و بر عهده گرفت که آنچه حضرت مجتبی فرمان دهد اجابت نماید

پس ناچار و ناگزیر آن حضرت قبول صلح با معویه نمود بشرائط معلوم و کتاب صلحنامهٔ آن

حضرت نوشت و بعبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب که مادرش هند دختر ابو سفیان بود سپرد
وازجمله شروط مصالحه خط این بود که مردم در قنوت سب علی (ع) را ترك کنند و بجای آن سلام وتحیت بر آنحضرت بفرستند ،
بالجمله در روز بیست وپنجم ربیع الاول سال چهل ویکم هجری امر مصالحه استوار شد
بعداز وقوع صلح حضرت مجتبی (ع) ازمدائن بجانب کوفه طی طریق فرمود و وارد نخیله شد و معویه هم از طرف مسکن کوچ نمود با لشگر خود وارد نخیله شد و امر کرد که مردم حاضر شوند

و معویه بر منبر بالا رفت وخطبهٔ خواند منجمله ازفقراتش این بود والله انی ما قاتلتکم لتصلوا ولالتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا انکم لتفعلون ذلك و انما قاتلتکم لاتأمر علیکم وقد اعطانی الله ذلك وانتم کارهون الا وان کل شیء اعطیت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لاافی به
الحاصل در غرهٔ ربیع الثانی سال چهل ویکم هجری معویه براریکهٔ سلطنت مستقر گردید وابتداء خلافت بنی امیه ازاینوقت بود
و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ابتداء بتخت خلافت نشستن معویه در ربیع الاخر یا جمادی الاول سنهٔ چهل ویك بود وانقضاء دولت بنی امیه بدست ابی مسلم خراسانی در ذیحجه سنهٔ صدو سی ودو بوده که مروان حماربن محمد بن مروان بن الحکم که آخرخلفاء بنی امیه و بنی مروان بود بدرك واصل شد
وگفته شده که تمام خلافت بنی امیه و بنی مروان نودو یکسال وهشت ماه بود تقریباً و از این مدت هشت سال وچهار ماه مدت خلافت عبدالله بن زبیر بود الباقی از برای خلافت بنی امیه هشتاد وسه سال وچهار ماه که تحقیقاً مطابق میشود باهزار ماهی که در قرآن مجید فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر
وابتداء خلافت بنی العباس از سنهٔ صدو سی ودو بود که با ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مردم بیعت کردند کما فی کامل ابن اثیر
و آخر خلفاء بنی العباس المستعصم بالله عباسی بود ودر سنهٔ ششصد و پنجاه وشش که تاریخ خون باشد هلاکوخان قصد کرد بغداد را ومستعصم عباسی را بقتل رسانید خود مالك بغداد و عراقین شد
ومدت خلافت بنی العباس تقریباً پانصد و بیست وچهار سال بود کذا فی تاریخ در السلوك
بنابراین مدت خلافت ظاهریه حضرت مجتبی (ع) ششماه و چند یوم بود
ومعویه مدتی درکوفه برمسند حکومت قرار گرفت ومردم کوفه بااو بیعت کردندوایسال را عام الجماعت گفتند لاجماع الامة فیه علی خلیفة واحد ـ لکن **قیس بن سعد بن عباده** با معویه بیعت نکرد آنچه معویه عطایا ونوید بوی داد برای بیعت حاضر نشد گفت انی حلفت ان لا القاه الا بینی وبینه الرمح والسیف
بعدمعویه ازحضرت مجتبی (ع) خواهش نمود که حضرت سید الشهداء (ع) با او بیعت کند حضرت مجتبی (ع) فرمود با معویة لاتکرهه فانه لا یبایع ابداً اویقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیته وان یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام
مخفی نماناد که ضرب معول بران شریف آن بزرگوار در ربیع الاول سنهٔ چهل و یك هجری بوده چنانچه **درعاشر بحار از کشی** روایت میکند ووثب اهل عسکر الحسن ع بالحسن

فی‌شهر ربیع‌الاول فانتهبوا فسطاطه واخلوا متاعه وطعنه ابن البشر الاسدی فی خاصرته

ودر مصباح المتهجدین است وفی‌الیوم الثالث والعشرین من رجب طعن الحسن بن علی علیهما السلام

وایضاً در سنهٔ چهل ویك هجری بود که در کوفه معویه صنادید قریش را جمع کرد منهم عمرو بن عثمان و عمرو بن ابی‌العاص و عتبة بن‌ابی سفیان وولید بن عقبة بن ابی معط و مغیرة بن شعبه لعنة‌الله علیهم‌اجمعین و حضرت مجتبی ع را هم در آن مجلس حاضر کرده بود

وهر یك از آن اشقیا سخنانی گفتند که مسلمانی سزاوار نیست بمسلمانی چنین سخنها بگوید وآن بزرگوار بهریك جوابهای شایسته فرمودند

بعد که مروان بن‌حکم ملعون هم بآن حضرت جسارتی کرد آن حضرت جواب او را فرمود در آخر معویه لعنة‌الله علیه جسارت بزرگی بآن بزرگوار کرد فوثب معویه فوضع یده علی فم الحسن ع وتمام روایت در احتجاج طبرسی است

وایضاً درسنهٔ چهل و یك هجری حضرت مجتبی ع از کوفه عزم مسافرت مدینهٔ طیبه را فرمود با اهل وعشیرهٔ خود وبعد ازخروج آن بزرگوار از کوفه معویه ملعون به ولیدبن عقبة بن‌ابی معط برادر مادری عثمان گفت یااباوهب هل رمت قال نعم وسموت کنایه از آنکه در طلب خون عثمان خوب تلافی نمودم وکاررا بانتها رسانیدم ؛ ولید گفت زیاده ازآنچه میخواستیم بجای آوردی

و چون معویه براراضی عراق استیلا یافت واز بزرگان قبائل بیعت گرفت و حضرت مجتبی بمدینه تشریف برد آن ملعون با اطمینان خاطر روانه بجانب شام شد

وشاید دراواخر سنهٔ چهل ویك بوده قضیهٔ عصای زهر آلود چنانچه در کامل بهائی است وحاصل آنستکه حضرت امام حسن ع از مدینهٔ طیبه عزم موصل فرموده که هوای آنجا سرداست مروان‌بن حکم که حاکم مدینه بود کاغذی بمعویه نوشت که حضرت مجتبی ع چند مرتبه زهر خورده ودر او اثری نکرده ازکار اوغافل مباش

معویه صوفی کوری را طلبید وچند دینار درهم بوی داد وآن مرد کور موصلی باعصائی که‌سنانش زهرآلودبود نزد آنحضرت آمد ودعوی محبت کرد ودر خدمت آن‌بزرگوار ترددمینمود پس روزی بعزم‌زیارت آنحضرت آمد ودست‌نازنین آنحضرت را بوسید و سنان‌عصارا به‌پشت‌پای حضرت گذارد بقوت تمام فشار داد مردم جمع شدند خواستند اورا بکشند حضرت مانع شدند و ازآنجا حضرت تشریف برد بجانب شام

ودر سنهٔ چهل ودوم‌هجری عمروعاص ملعون که والی مصر بود در مصر بدرك‌واصل شد ودر درالمسلوك است کەدر سنهٔ چهل وسوم هجری بدرك واصل شد

وایضاً دراینسال حجاج بن یوسف الثقفی ملعون ازمادرش متولد شد

ودرسنه چهل وسوم هجری مستورد بن‌علقمه خارجی خروج کرد باجمعی از خوارج در نزدیکی مدائن مغیرة‌بن شعبه که حاکم کوفه بود معقل بن قیس را باسه هزار نفرمردمان شجاع بجهة دفاع آنها روانه نمود واز آن جنك هیچیك از خوارج جان بسلامت نبردند الا عبدالله‌بن عقبه که شتابانه‌بجانب کوفه شتافت

و در سنهٔ چهل وچهارم هجری عبدالله بن قیس المکنی بـه ابو موسی اشعری بدرك واصل شد واو مردی بود خفیف اللحیه ؛ قصیرالقامة ، قلیل الخدعة لذا عمرو عاص ملعون اورافریب داددر خلع امیرالمؤمنین (ع)

وایضاً دراین‌سال ام حبیبه بنت ابی سفیان که خواهر معویه و زوجهٔ پیغمبر (ص) بود از دنیا رفت در مدینه طیبه ومروان بن‌حکم که حاکم مدینه بود بر اونماز خواند

وایضاً در سنه چهل وچهارم هجری کابل فتح‌شد

وایضاً دراین سال معویه زیادبن ابیه‌را ملحق بپدرش ابوسفیان نمود

و درسنهٔ چهل و پنجم هجری حفصه دختر عمر بن الخطاب زوجهٔ پیغمبر (ص) از دنیا رفت ومادر اوو عبدالله‌بن عمرزینب بنت مظعون است

ونیز دراینسال زیدبن ثابت انصاری درمدینهٔ طیبه در سن پنجاه و شش سالگی از دنیا رفت وهمچنین در اینسال عبدالرحمن بن خالدبن ولید در حمص ازدنیا رفت

وایضاً جناب عثمان بن حنیف برادر سعد دراینسال ازدنیا رحلت فرمود

ودر سنهٔ چهل و شش هجری هرم بن حیان ازدی وفات نمود که یکی از عمال عمربن خطاب وازجملهٔ فقهاء بصره ودر شماره زهاد ثمانیه است

ونیز دراینسال عبدالله بن ابی‌اوفی برادر زیدبن ابی‌اوفی درکوفه وفات نمود

ودر اینسال قثم بن عباس بن‌عبدالمطلب درسمرقند شهید شد

ودر سنهٔ چهل و هفت هجری معویة بن ابی‌سفیان عبدالله پسر عمرو عاص را ازحکومت مصر معزول کرد وحکومت آنجا رابمعویة بن‌خدیج ملعون قاتل جناب محمدبن ابی‌بکر سپرد

یکوقتی معویة بن خدیج برخورد به‌عبدالرحمن بن ابی‌بکر که‌از اسکندریه مراجعت میکرد عبدالرحمن بوی گفت معویه حق ترا مراعات نمود در کشتن برادرم محمد وایالت مصر را بتو واگذار نمود معویة بن خدیج گفت من بطمع ایالت مصر برادرت را نکشتم بلکه اورا بخون عثمان کشتم

و در سنهٔ چهل و هشت هجری مالك بن هبیره بالشکر قابلی از جانب معویه مأمور شد بجنك کردن باسپاه روم وجنك صعبی نمود وعقبة‌بن‌عامر الجهنی بالشکر زیادی بفتح جزائر مأمور شد وغنائم فراوانی بدست آورد

ودرسنهٔ چهل وهشت هجری مغیرة بن شعبه ملعون که حاکم کوفه بود بدرك واصل گردید درسن هفتاد سالگی بعد از وفات مغیره معویه‌حکومت کوفه رابانضمام حکومت بصره بزیاد بن ابیه واگذار نمود پس زیادبن ابیه سمرة بن جندب را که از دشمنان حضرت امیر المؤمنین (ع) بود در بصره بنیابت گذارد وخودش بکوفه آمد

وایضاً در اینسال حضرت مجتبی (ع) هنددختر سهیل بن عمرو را تزویج فرمود چون‌معویه به ابوهریره نوشت که‌هند را از برای یزید نکاح کند ابو هریره رفت بطرف منزل هند دربین‌راه بحضرت مجتبی ع رسید فرمودند کجا میروی عرضکرد بخانهٔ هند دختر سهیل که اورا برای یزید تزویج کنم آن بزرگوار فرمودند مرا هم نزد او تذکار نماکه هر که‌را خواهد زوجهٔ اوشود ابو هریره نزد هند آمد ازجانب یزید بن معویه خواستگاری نمود او را و فرمایش حضرت مجتبی (ع) را گفت هند گفت ابوهریره چه‌صلاح میدانی برای من؟ ابو هریره گفت من حضرت مجتبی (ع) رااختیار میکنم، پس هند خودرا بحضرت مجتبی تزویج نمود

ودر ایضا دراینسالمعویه‌مروان بن حکم را از حکمرانی مدینهٔ طیبه معزول نمود بعد از

ودرسنهٔ پنجاهم هجری علی المختار حضرت مجتبی (ع) از دنیا رحلت فرمود در آخر ماه صفر در سن چهل وهفت سالگی

خاتمه

در قبور متبرکهٔ بعضی از انبیاء عظام و امام زادگان ذوی العز و الاحترام

بدانکه احترام وتکریم وتعظیم قبور متبرکهٔ ایشان عقلا و شرعاً لازمست
و علماء تصریح فرموده‌اند باستحباب زیارت قبور شریفه و لابد است در مقام ازذکر دو امر

امر اول ـ درقبور متبرکهٔ بعضی ازانبیاء عظام

بدانکه ازسابق معلوم شد که‌قبر مقدس حضرت آدم وحضرت نوح درنجف اشرفست
و در وادی السلام قبه بقعه‌ایست منسوب بجناب هود و صالح و ثقة الاسلام نوری فرمود • سند درستی ندارد
ودر شریعهٔ کوفه بقعه وقبه‌ایست منسوب بحضرت یونس (ع)
ودر کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذوالکفل است
ودر بیت المقدس است‌قبر شریف حضرت داود وحضرت سلیمان
وایضاً در بیت المقدس است قبرحضرت مریم مادر عیسی وقبر جناب آسیه زوجهٔ فرعون
ودر نزدیك بیت المقدس است قبر حضرت عزیر وجناب راحیل مادر حضرت‌یوسف
ودر دو فرسخی بیت المقدس دهیست‌که اورا ناصرةالخلیل نامند ودر او بود ولادت حضرت عیسی (ع) وترسایان را ازاینجهت نصرانی نامند
در یك منزلی بیت‌المقدس است شهر قدس الجلیل‌ودر اوست قبر حضرت ابراهیم خلیل‌وقبر حضرت اسحق بن ابراهیم وقبرحضرت‌یعقوب‌بن اسحق و قبر حضرت یوسف بن‌یعقوب وقبرجناب‌ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم که‌این قبور متبرکه در قدس‌الخلیل در مغاره ایست زیرزمین واز قدس‌الخلیل تاکنعان نیم فرسخ است
ودر شش فرسخی بیت‌المقدس است قبر حضرت موسی کلیم‌الله
ودر مجمع البیان است از سعید بن جبیر روایت کرده که جنازه حضـرت یعقوب راازمصر حمل نمودند به‌بیت المقدس در میان تابوتی ازچوب ساج و از اینجهت یهودیان امواتشان را نقـل میدهند به‌بیت‌المقدس وبعد ازفراغ از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف بر گشت بمصر وبعد ازپدر بزرگوارش بیست وسه سال زندگانی کرد ، وقتیکه از دنیا رفت وصیت کرد که او را نزد قبور پدرانش‌دفن کنند
و بعضی گفته‌اند که آنحضرت دفن شد در مصر بعد حضرت موسی (ع) استخوانهای او را بیرون‌کرد و برد دربیت المقدس نزد پدرش دفن کرد
وبدانکه اکثرانبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم منتشر گردید •
ودر شهر حلب است قبرحضرت زکریا
ودر دومنزلی بیت‌المقدس استعوته ودر اوست قبر جناب جعفر بن ابی‌طالب وجناب زیدبن

حارثه وقبر جناب عبدالله بن رواحه

ودر سه‌منزلی بیت المقدس استقبر حضرت یوشع‌وصی حضرت موسی

ودر قبلی مسجد براثا است قبر جناب یوشع ع

ودر بیروت است قبر حضرت یحیی

ودر شام مسجدی است معروف بمسجد یحیی و در آن مسجد قبری است با ضریح معتبری منسوب بآن حضرت

ودر شهر موصل‌است قبر حضرت جرجیس پیغمبر

ودر بیرون شهر موصل است قبر شیث هبةالله

ودر شوش که شش فرسخی شهر شوشتر است قبر دانیال‌پیغمبر است و بارگاه عظیمی دارد

ودر دوفرسخی شوشتر مزاریست منسوب بحضرت شعیب (ع)

ودر خارج حله قبریست منسوب بایوب نبی

ودر مسجدالحرام میان‌حجر است قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والدهٔ ماجده اش هاجر باجمعی از پیغمبران دیگر

واز حضرت باقر ع منقولست که مابین رکن ومقام مملو است ازقبور پیغمبران

واز حضرت صادق (ع) مرویست که ما بین رکن یمانی و حجرالاسود هفتاد پیغمبر مدفونند

ودر اخبار زیارت مخصوصی برای انبیاء بنظرنرسیده مگر بجهت حضرت آدم و نوح که درباب زیارت حضرت امیر (ع) زیارت ایندو بزرگوار هم ذکر شده

امر دوم - درقبور متبرکهٔ بعضی از امامزادگان محترم

بدانکه تمام امامزادگان محترم لازم‌التعظیم اند وتعظیم آنها تعظیم آباء کرام و اجداد عظامشان هست و رعیت حق ندارند سخن ناروائی در بارهٔ آنها بگویند بایداز تمام آنها تجلیل و احترام نمود

و در تاسع بحار است که سید مهنا از علامهٔ حلی سئوال نمود که چگونه جناب محمد حنفیه و جناب عبدالله بن جعفر وامثال ایشان از نصرت‌حضرت‌سیدالشهداء (ع) تخلف‌ورزیدند

علامه درجواب فرمود که ارکان ایمان توحید و عدالت و نبوت و امامت ومعاد است و این بزرگواران‌اجل قدراً واعظم شأناً هستند که معتقد برخلاف‌حق باشند

وممکنست علت تخلف ایشان این بوده که علم به بلیات واردهٔ بر آن بزرگوار نداشتند و باکاغذها ونوشتجات اهل کوفه احتمال غدر ومکر در بارهٔ آنها ندادند

و شاید بعضی از آنها علت تخلفشان این بود که در حال حرکت حضرت سید الشهداء (ع) مریض بودند چنانچه در بارهٔ جناب محمد حنفیه نقل شده

ودر بحار ازتفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کرده که سئوال کردند از حضرت صادق (ع) از قوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به‌قبل موته

حضرت صادق (ع) فرمود هذه نزلت فینا خاصة ان‌لیس رجل من ولد فاطمه (ع) یموت ولا یخرج عن‌الدنیا حتی یقر لامامه بامامته کما اقرولد یعقوب لیوسف حین قالوا تالله لقد آثرك الله‌علینا

وممکنست که از این‌روایت استفاده شود که‌جمیع سادات باایمان و عقاید حقه از دنیا میروند

و فی العیون من الرضا (ع) قال النظر الی ذریتنا عبادة فقیل له یابن رسول الله (ص) النظر الی الائمة منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی (ص) قـال بل النظر الی جمیع ذریة النبی عبادة مالم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی و تلا ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذاباً الیماً

وممکنست گفته شود معاصی صادره از سادات اقبح واشد تأثیراً هست از معاصی صادره از غیر ایشان چون روحشان الطف است و نفوسشان اشرفست و بدنشان اطیب است و لذا در قرآن مجید میفرماید یا نساء النبی لستن کاحد من النساء و قال تعالی و من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین ـ ودرمعانی الاخبار از حضرت زین العابدین ع روایت کرده که فرمود لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب چون هر چیزی که خیلی لطیفست زود متأثر میشود چنانچه رنك سفید از تمام الوان زودتر متأثر میشود چون الطف الوان است و همچنین آب چون لطیف است زود کدر میشود و بتجربه معلومست که عداوت نمودن بسادات هم زود اثر میکند

در اوائل شرح صحیفه از زیدبن علی بن الحسین ع از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده فرمود شنیدم از پیغمبر ص فرمود : نحن بنوا عبدالمطلب ماعادانا بیت الاوقد خرب ولاعا دانا کلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب

بدانکه در غالب بلاد مسلمین قبر امامزادگان محترم موجود است که بلا واسطه یا بیك واسطه بمعصوم میرسند وقبورشان محل نزول رحمت و برکات و ملاذ درماندگانست و مکرر از بسیاری از آنها کرامات و خوارق عادات مشاهده میشود چون در زمان خلفاء بنی امیة مخصوصاً زمان معاویه و زیاد بن ابیه وحجاج بن یوسف ثقفی و همچنین زمـان خلفای بنی العباس مخصوصاً زمان منصور وهرون الرشید بسیاری از امامزاده‌ها راشهید کردند

چنانچه در روایت شیخ صدوقست ازحمید بن قحطبه دوسی که گفت او قاتیکه هرون الرشید درطوس بود نصف شبی عقب من فرستاد و من حاضر شدم گفت کیف طاعتك لامیر المؤمنین تا آنکه درمرتبه سوم گفتم بالنفس والمال والاهل والولد والدین آنملعون خنده کرد و درهمان نصف شب امر کرد که شصت نفر از ذریهٔ فاطمه و علی را بقتل رسانیدم و بسیاری از امامزادگان محترم را میان دیوار بگچ وآجر گرفتند

چنانچه در عیون روایت کرده که چون منصور دوانقی بنداد را بنا نمود سادات را طلب میکرد وبهر یك که میرسید اورا در جوف دیوار میگذارد یکروز سیدحسن الوجهی ازاولاد امام حسن مجتبی ع راآوردند و به بناء امر کرد که اورا جوف دیوار بگذارد بناء دلش بحال آن جوان سوخت ودر دیوار فرجهٔ گذارد وعرضکرد غصه مخور نصف شب خودم میآیم وتو را از جوف دیوار خارج میکنم چون نصف شب شد بناء رفت وآن سید جلیل را از جوف دیوار خارج کرد و گفت من ترسیدم که روز قیامت جد تو پیغمبر (ص) خصم من باشد موهای سر او را باآلت گچکاری قطع نمود وگفت خون من را حفظ کن ودر این شهر نمان آقا زاده فرمود پس خبر مرا بمادرم بده وموهای مرا نشانه ببر که مادرم بداند من نجات یافته‌ام و خیلی جزع و اضطراب نکندومنزل مادرش رانشان داد وآن جوان رفت معلوم نشد کجا رفت بعد بناء گفت من رفتم بمنزل مادرش بهمان نشانه که داده بود دیدم صدای ضجه‌و گریه مثل زنبور عسل بگوشم خورد دانستم که این صدای گریه مادر این جوان است خبرسلامتی جوانش را باودادم و موهای اوراهم دادم وبرگشتم‌وبسیاری ازامام زاده‌های محترم جلاء وطن نمودند ومختفی بودند تااز دنیا رفتند

چنانچه از کتاب مقاتل الطالبین نقل شده که محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع بپدرش گفت من دوست دارم که عمویم جناب عیسی بن زید را ببینم فرمود میروی بکوفه و بفلان محل مینشینی شخصی گندم گون از آنجا میگذرد که پیشانیش آثار سجود است و شتری دارد که دو مشک آب بر اوحمل کرده و قدمی بر نمیدارد مگر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس میکند همان شخص عموی تو عیسی هست

جناب محمد بن محمد بن زید گفت من رفتم بکوفه و در همان موضع نشستم دیدم شخصی متصف بهمان اوصاف از راه عبور کرد پس بر خاستم دست و پای اورا بوسیدم عمویم عیسی فرمود تو کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمد هستم پس شترش را خوابانید و در سایه دیواری نشست واز احوال و اقارب و دوستانش که در مدینه بودند سئوال نمود بعد از من وداع کرد و فرمود دو مرتبه نیائی نزد من که میترسم مشهور بشوم و مردم عارف به نسب من بشوند

واز شیخ تاج الدین نقل کرده که عیسی بن زید در اوقاتیکه متستر بود در کوفه عیالی گرفت وخداوند دختری باو مرحمت فرمود دختر کبیره شد جناب عیسی از برای بعضی سقاها آب کشی میکرد و آن سقا پسر جوانی داشت خیال کرد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالتیکه نیدانست جناب عیسی را از چه قبیله است و نسبش بکه منتهی میشود مادر آن جوان رفت بخواستکاری منزل جناب عیسی زوجهٔ جناب عیسی که فهمید بسیار خشنود شد که نزدیک بود عقلش از شوق و شعف پرواز کند پس بشوهرش جناب عیسی اظهار کرد آن جناب متحیر شد که چه جواب بگوید

چون آن زن نسب شوهرش را نمیدانست پس جناب عیسی دعا کرد که آن دختر بمیرد و دعایش مستجاب شد و آن دختر از دنیا رفت گریهٔ جناب عیسی شدت کرد وخیلی جزع میکرد ازموت دختر خود بعد یکی از اصحاب و اصدقاء جناب عیسی گفت اگر از من سئوال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من از تو تجاوز نمیکرم و تو از فوت دخترت چنین جزع و اضطراب میکنی عیسی فرمود والله جزع واضطراب من نه از فوت دختر است بلکه بجهت آنست که این دختر مرد و ندانست که بضعه و پاره تن پیغمبر (ص) است

ودر شرح صحیفه سید جلیل سید علی خان است که جناب عیسی در کوفه ازدنیا رفت در سن شصت سالگی و نصف عمرش را از خوف بنی العباس مستور و پنهان بود

الحاصل وقتیکه سادات ذوی العز والاحترام شنیدند که حضرت رضا ع تشریف برد بخراسان ومأمون آنحضرت را ولیعهد خود نمود سادات روی آوردند بجانب عجم بقصد تشرف خدمت حضرت رضا (ع) که شاید امنیت ورفاهیتی بر ایشان حاصل شود بعد که شنیدند حضرت را در خراسان شهید کردند آقا زاده ها هر کدام بهر کجا که بودند واقف شدند تا ازدنیا رحلت فرمودند

بنابر این محتمل است که غالب این بقاع و قبور شریفه منتسبه بآن بزرگان صحیح باشد لکن چون مردم در مقام ضبط اسامی آن بزرگواران و ضبط نسبشان نبودند ورسم هم نبوده در سابق که سنگ لوحی روی قبر بگذارند لذا غالب آن بزرگواران اسم شریفشان و موضع دفنشان برما مخفی مانده

وبدانکه امامزادگان عظام طبقات و اصنافی هستند

صنف اول

امامزاده‌هائیکه علاوه بر شرافت نسبیه شأن وجلالت قدرشان معلومست و محل دفنشان هم معلومست واستحباب زیارتشان هم بالخصوص از ائمه اطهار مأثور است و زیارت مخصوص هم‌جهت ایشان وارد شده‌مثل حضرت **اباالفضل العباس** بن امیرالمؤمنین ومثل : حضرت علی اکبر بن الحسین و مثل : سیدهٔ جلیله‌حضرت **فاطمه** بنت موسی بن جعفر (ع) که‌درقم مدفونست ومشهور است بحضرت **معصومه** زیارت مخصوصی هم برای ایشان ازائمه معصومین رسیده

ومرحوم مجلسی ره درمزار بحار میفرمایدمطلع نشدم بروایتی که در زیارت امامزاده گان عظام نماز زیارت وارد شده باشد وعلماء در زیارت حضرت عباس بن علی (ع) نماز زیارت نوشته‌اند لکن بروایتی دیده نشده وبعضی از علماء منع فرموده‌اند از نماز در زیارت غیرمعصوم‌مگر بقصد اهداء ثواب انتهی

و نیز در تحفة الزائرین فرموده که محتمل است زیارت حضرت معصومه جزء روایت نباشد واز تألیف علماء بوده باشد بلی یکنفر از غیر معصومین هم جلالت قدرش معلومست هم محل دفنش وهم زیارت مأثوری دارد علاوه امتیاز مخصوصی هم دارد و آنجنـاب **حمزة بن عبدالمطلب**است که دراحد یك فرسخی مدینهٔ طیبه مدفونست وامتیاز مخصوص ایشان آنستکه در زیارت ایشان نماز زیارت هم وارد است

ودر تحفة الزائرین از آداب زیارت معصومین فرموده که‌در وقت زیارت پشت بقبله وروی به معصوم بایستد

واما درزیارت غیر معصوم جمعی گفته‌اند که‌روی‌بقبلهٔ درعقب‌ضریح‌بایستد‌انتهی

ودر بحار است که حضرت معصومه درسال دویست ویك هجری بجهت شوق ملاقات برادر بزرگوارش از مدینه بجانب خراسان آمد چون آن مخدره بساوه رسید مریضه شد سئوال فرمود که تاقم چه مقدار مسافتست عرض کردند ده فرسخ فرمود مرا بقم ببرید چون بسمت قم آمد طایفهٔ اشعریین باستقبال‌آنحضرت آمدند وموسی بن خزرج بن سعد که‌بزرك آنها بود از همه سبقت‌گرفت ومهار ناقهٔ آنمخدره را بدوش خود کشید وواردساخت بمنزل خود درقم وبعد از هفده‌روز ازورودش بقم مخدره ازدنیا رحلت فرمود واورا دربابلان دفن کردند

ودر هدیةالزائرین ازتاریخ قم ازحضرت صادق ع روایت کرده که‌فرمود از برای حقتعالی حرمیست که‌مکه باشد و برای حضرت پیغمبر (ص) حرمیست که مدینه باشد و برای حضرت امیر(ع) حرمیست که کوفه باشد واز برای مااهل‌البیت حرمیست که‌بلد قم باشد وبعد از این دفن میشود در آنجا زنی از اولاد من که نامیده میشود بفاطمه هر که او را زیارت کند بهشت از بـرای او واجب است

وبدانکه درقبهٔ حضرت فاطمه جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویه مدفونند مثل جملهٔ ازدختران حضرت جواد (ع) واز دختران موسی مبرقع مثل ام‌محمد وخواهرش میمونه دختران حضرت جواد(ع) وبریهیه دختر موسی مبرقع ·

صنف دوم

امامزاده‌هائیکه جلالت قدر ومحل دفنشان معلومست و استحباب زیار تشان هم بالخصوص مأثور است لکن زیارت مخصوصی از ائمهٔ اطهار بجهت ایشان وارد نشده مثل جناب **عبدالعظیم**

ابن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زیدبن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) که در ری‌مدفونست واز اکابر محدثین وعلماء و زهادو عباد وازاصحاب حضرت جواد الائمه وحضرت هادی بوده

ودر تحفةالزائرین از ابن بابویه بسند معتبرروایت کرده که‌مردی از اهل ری خدمت‌حضرت امام علی‌النقی (ع) مشرف شد حضرت ازاو پرسید کجا بودی ؟ عرضکرد بزیارت حضرت امام‌حسین (ع) فرمود . اگرزیارت میکردی حضرت عبدالعظیم را هرآینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام‌حسین (ع) را کرده باشد

ودر مزار بحار از نجاشی ازاحمدبن محمدبن خالد برقی روایتکرده که حضرت عبد العظیم وارد ری‌شد درحالتیکه گریخته‌بود از سلطان ودر خانهٔ یکی از شیعیان در سردابی‌منزل فرمود ودر آنجا عبادت خدا را میکرد روزها روزه میگرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستتراً میرفت بزیارت قبریکه مقابل قبر شریف خودش هست ومیفرمود این قبر یکی از اولادهای موسی بن‌جعفر است ظاهراً مراد قبر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر باشد و بمرور ایام خبر بشیعیان ری رسید تا آنکه اکثرآن بزرگوار را شناختند

پس یکی‌از شیعیان پیغمبر رادر خواب دید وفرمود مردی از اولاد من جنازه‌اش از سکة الموالی‌حمل میشود ودفن میشوددر نزدیکی درخت سیب درباغ عبدالجباربن‌عبد الوهاب پس‌از خواب بیدار شدرفت نزد عبدالجبار که‌آندرخت و آنمکان را بخرد عبدالجبار گفت‌بجهت‌چه‌میخواهی؟خوابش راتقل کرد عبدالجبار گفت منهم آن‌خواب رادیده‌ام ومن آندرخت و آن باغ را وقف کرده‌ام بر حضرت عبدالعظیم و بر شیعیان که اینجا دفن بشوند پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رفت وقتیکه برهنه‌شان کردند که‌غسل بدهند در جیبش کاغذی دیدند ودر آن نسب خودرانوشته‌بود «انااbوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی‌بـن حسن‌الامیر بن‌زیدبن الحسن المجتبی ع ابن علـی بن ابیطالب ع»

و از منتخب طریحی نقل شده که‌گفته شده از کسانیکه از طالبیین زنده‌دفن شده جناب عبدالعظیم حسنی است درری « ظاهراً مراداینست که‌یعنی باجل خودش مرد اورا نکشته‌اند نه اینست که‌واقعاً زنده دفن‌کرده باشند والله‌اعلم»

و مرحوم ثقةالاسلام نوری در خاتمه مستدرك رساله صاحب عبادرا که در احوالات حضرت عبدالعظیم نوشته نقل فرموده و در اوست که ایشان پسری داشتند مسمی بمحمد که بزهادت‌وکثرت عبادت معروف بود

و از کتاب منتقله نقل شده کـه ایشان منتقل شدنـد بسامری و در اراضی بلـد و دجیل وفات نمود

و مرحوم علام آقا میرزا فتح‌الله شریعت اصفهانی از نقل اینقضیه از منتقله احتمال میدادند که قبر منسوب بامامزاده سید محمد در نزدیك بلد منسوب باشد بجناب محمد بن عبد العظیم لکن مشهور آنستکه اوقبرسید محمد بن علی الهادیست

چنانچه حموی در معجم البلدان فرموده که‌جناب سید عبد الکریم بن احمدبن طاوس میفرماید دربلد است قبر جناب محمدبن علی‌الهادی واوست که‌بجهت فوتش حضرت گریبان چاك زد

ودر روح وریحانست که باید رحلت حضرت عبدالعظیم در اوائل سنهٔ دویست و پنجاه باشد چهار سال قبل از رحلت حضرت هادی و مثل جناب قاسم بن موسی الکاظم که در هشت فرسخی حله مدفونست

مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده حدیثی در السنه معروفست قریب باین مضمون که حضرت رضا ع فرمود هر کس قادر بزیارت من نیست زیارت کند قاسم برادر مرا بعد فرموده این روایت جائی دیده نشده و تاکنون کسی از اهل آن نشان نداده ولکن جلالت قدر وعلو مرتبه جناب قاسم معلومست چنانچه محل دفنشان در هشت فرسخی حله معلومست

ثقة الاسلام کلینی دراصول کافی از یزید بن سلیط از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت در راه مکه بودفرمود خبردهم ترا ای اباعماره بیرون آمدم ازمنزلم پس وصی قرار دادم پسرم حضرت رضا(ع)را وشریك گردانیدم با او پسران خودرا درظاهر و وصیت کردم باو در باطن واگرامرراجع بمن بود هرآینه قرارمیدادم امامت را درپسرم قاسم بجهة محبت من اوراولکن این امر راجع بخداونداست قرارمیدهد اورا هر کجا که میخواهدالخ

صنف سوم

امامزادههائیکه جلالت قدر ومحل دفنشان معلوم است لکن استحباب زیارتشان بالخصوص وارد نشده

منهم جناب اسمعیل بن جعفرالصادق ع که جلالت قدرو محل دفنشان در مدینه طیبه معلومست در اکمال الدین است که چون جناب اسمعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق ع جزع زیادی کرد بعد کهچشمهای پسر رابست ازمنزل بیرون رفت در حالیکه قبای تازه پوشیده وامر و نهی میکرد اصحاب عرضکردند یابن رسول الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع شویم حضرت صادق فرمود انا اهل البیت نجزع مالم تنزل المصیبة فاذا نزل صبرنا

ودر شرح صحیفه است که رحلت ایشان سنهٔ صدو سی وسه بوده

ومنهم جناب احمدبن موسی الکاظم المعروف بشاه چراغ

ودر ارشاد است: وکان احمد بن موسی رجلا کریما جلیلا ورعاً وکان ابوالحسن موسی ع یحبه ویقدمه ووهب له ضیعة المعروفة بالیسیرة ویقال ان احمدبن موسی اعتق الف مملوك

ومنهم جناب محمدبن موسی الکاظم

درارشاد است وکان محمد بن موسی من اهل الفضل والصلاح وکان لیلته کلها متوضئاً و یصلی واین دو بزرگوار برادرابوینی بودند وجلالت قدر ومحل دفنشان در شیراز معلومست وازبرای هریك قبهٔ رفیعه عالیه است

ومنهم جناب سید محمدبن علی الهادی (ع) وقبر شریف ایشان درنزدیکی بلداست یك منزلی سامری وایشان بجلالت وقدر بروز کرامات معروفند و صورت کتیبهٔ ضریح شریفش اینست

هذا مرقد السید الجلیل ابی جعفر محمدبن الامام ابی الحسن علی الهادی ع عظیم الشأن جلیل القدر وکانت الشیعة تزعم انه الامام بعدابیه ع فلما توفی نص ابوه علی اخیه ابی محمدالزکی وقال له احدث لله شکراً فقد احدث فیك امراً خلفه ابوه فی المدینة طفلاوقدم علیه فی سامری مشتداً ونهض الرجوع الی الحجاز لما بلغ بلد علی تسعة فراسخ مرض وتوفی ومشهده هنالك ولما توفی شق ابومحمد ع ثوبه و قال فی جواب من عابه علیه قدشق موسی علی اخیه هرون

ورحلت آن امامزادهٔ معظم درحدود سنهٔ دویستو پنجاه ودو بود

ومنهم مخدره مکرمه حکیمه خاتون بنت الامام محمدبن علی الجواد ع و همشیره حضرت

هادی و عمهٔ حضرت عسکری ع و این مخدره درك خدمت چهار امامرا نمود و حضرت هادی مکرمه محترمه نرجس خاتون والدهٔ ما جده امام زمان را بوی سپرد که احکام دینش را باو بیاموزد و بعداز وفات حضرت عسکری منصب سفارت داشت از جانب حضرت حجة و آن مخدره اول کسی است که چشمش بجمال حضرت حجة روشن شد و آن بزرگوار را ببوسید و بآغوش گرفت

و قبرشریفش در پائین پای قبر حضرت عسکریین معلومست وضریح مخصوصی دارد و بعضی از عوام که حلیمه خاتون مینامند اشتباه و غلط است.

و قبرملیکه آفاق مخدره نرجس خاتون والدهٔ ماجدهٔ حضرت حجت درمیان ضریح مطهرحضرت عسکریین پشت سرقبر مقدس امامین همامین است.

وثقةالاسلام قمی در اواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروفست در نزد قبر عسکریین قبور جملهٔ از سادات عظام که ازجملهٔ آنهاست جناب حسین پسر امام علی نقی(ع) و نرمود من برحال او مطلع نشدم لکن آنچه بنظرم میرسد آنستکه سیدی جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن بوده زیرا که از بعضی روایات استفاده کردم که از حضرت امام حسن عسکری (ع) و برادرش جناب حسین‌بن علی تعبیر بسبطین میکردند و تشبیه میکردند ایندو برادر را بدوسبط پیغمبرامام حسن‌وامام‌حسین(ع)

ودرروایت **ابوالطیب**است که‌صدای حضرت‌حجت(ع) شبیه‌بود بصدای حسین (ع)

ودرشجرةالاولیاء تألیف سید ثقه محدث **سید احمد اردکانی** در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی است که‌حسین فرزند آن حضرت از زهادوعباد بودو بامامت برادرخود اعتراف‌داشت انتهی

ومنجمله جناب‌محسن‌بن ابی‌عبدالله لحسین(ع)

درمعجم‌البلدان حموی است که‌جوشن کوهیست درغربی حلب که معدن مس بوده و لیکن حال باطل شده از زمانیکه عبور دادند اسراء اهل البیت حضرت سید الشهداء (ع) را و یکنفر از زوجات آنحضرت حامله بود و در آنجا طفلش را سقط نمود وهرقدر مخدره طلب آب ونان فرمود جوابی ندادند وعلاوه دشنام دادند پس آنمخدره نفرین فرموداز آن وقت هر که درآن‌کوه کارکرد ربح ومنفعتی نبرد

و در قبلهٔ آن کوه مقبره ایست معروف بمشهد السقط و سقط نام **محسن بن حسین (ع)** است انتهی.

ودر آن‌کوهست‌مقبرهٔ ابن‌شهرآشوب صاحب‌مناقب

ومنجمله جناب‌محمدبن جعفرالطیار

در کتاب تحفةالعالم سیدجلیل و عالم نبیل سید عبداللطیف‌بن ابوطالب الموسوی‌الشوشتری که‌او ازدودمان جلیل سیدنعمت‌الله جزائری‌است فرموده:

در محاربه شوشتر که‌خلیفه ثانی‌لشکر فرستاد بجهت تسخیر ملك عجم و تسلط ایشان برشوشتر ومحاربه ایشان باهرمزان محمدبن جعفر طیار زخمهای منکر برداشت درمراجعت بدزفول داعی‌حق‌را لبیك‌گفت ودر خارج شهر دزفول دفن‌شد

ومنجمله عبدالله‌بن‌الحسن الدکة ابن‌الحسین الاصغرابن‌زین‌العابدین (ع)

ایضاً در کتاب تحفة العالم استکه قبر ایشان در قبلهٔ شهر شوشتر واقع است و عمارت عالی دارد که‌اورا مستنصر عباسی بنانموده **وقاضی نورالله درمجالس المؤمنین** احوالات این بزرگوار را اجمالا ذکر فرموده

ومنهم جناب ابی‌حمزه امیرعلی بن حمزة بن موسی الکاظم(ع)

درعمدة الطالب استکه قبر ایشان درشیراز خارج باب استخر است

ومنهم جناب سیدعلی بن الامام محمدالباقر(ع) که قبرشان در خارج شهر کاشانست و معروف است بامامزاده مشهد

ودر روضات اورا ازقبور معلوم‌الانتساب فرموده

ومنهم جناب احمدبن علی الامام محمدالباقر (ع) و قبرشریف ایشان در باغات اصفهان درجادهٔ محلهٔ خواجو است

ومنهم جناب ابوعبدالله الحسین‌بن علی بن داودبن عبدالله‌بن محمد الرئیس بن علی‌الزیبی‌ابن عبدالله الجوادبن جعفرالطیار

در عمدة‌الطالب استکه قبرایشان درقزوین‌است

و منجمله جناب عبدالله‌بن معویة بن عبدالله‌بن جعفرالطیار

در عمدة الطالب استکه ایشان سنه صدو بیست وپنج درزمان خلافت مروان حمار که آخر خلفاء بنی‌امیه بود ظهور فرموده وامرش بالاگرفت وجمعیت اوزیاد شد تا در سنهٔ صد و بیست و نه ابومسلم مروزی ایشانرا گرفت و برد بهرات و در آنجا محبوس بود و همان قسم محبوس در زندان بود تادر سنهٔ صد وهشتاد وسه درمیان محبس ازدنیا رفت وقبر شریفش در هرات مزار معروفیست

ودرحبیب‌السیر استکه مالك بن هشیم خزاعی که‌والی هرات بود بامر ابومسلم امر کردفرشی بدهان او نهادند تانفس قطع‌شد

ومنجمله جناب یحیی بن‌زیدبن علی‌بن الحسین (ع) والده ماجده‌اش ریطه بنت ابی‌هاشم‌عبدالله بن محمد الحنفیه (ع) بود

در شرح صحیفه استکه چون جناب زید را شید کردند جناب یحیی رفت بسوی نیشابور اهل نیشابور استدعا نمودند که آنجـا بماند فرمود « بلدة لم ترفع فیها لعلی (ع) رایة لاحاجة لی فی‌المقام بها »

و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششماه در سرخس ماند تا هشام‌بن عبدالملك از دنیا رفت وولیدبن عبدالملك بخلافت نشست نوشت بنصربن سیار والی خراسان که‌در طلب او برآید نصربن سیار اورا دربلخ گرفت ومقیدومحبوس نمودولید نوشت بنصر بن سیار که‌اورا رهانماید

پس جناب یحیی آمدبجوزجان وجمعی‌ازاهل جوزجان واهل طالقان‌باو ملحق شدند نصربن‌سیار سالم‌بن احوز را فرستاد و سه‌روز باآن بزرگوار مشغول مقاتله بود تا آنکه عصر روز جمعه سنهٔ صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند درسن هیجده سالکی وسر نازنین اورافرستادند نزد ولیدبن‌یزیدآن ملعون هم سر نازنین را فرستادنزد مادریحیی ریطه بمدینهٔطیبه‌آن سر را در آغوش

مادرش گذاردند مادرش بآن سر نظر کرد گفت شردتموه عنی طویلا و اهدیتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة واصیلا انتهی

و در بعضی از کتب تواریخ استکه بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم روی‌دار بود تا ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن نازنین را فرود آورد و بر آن بدن شریف نمازخواند ودفن کرد

و اشاره بقبر شریف یحیی است شعردعبل خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی القربات

و صحیفهٔ سجادیه که زبور آل محمد(ص) وانجیل اهلبیت است ازایشان نقل‌شده

و جوزجان که مدفن جناب یحیی‌بن زید است درنزدیکی گنبد قابوس بین‌استراباد و بجنورد واقع است .

ومنجمله جناب‌حسین‌بن زیدبن‌علی‌بن‌الحسین(ع) الملقب بذی‌الدمعه

در شرح صحیفه استکه در صغر سن‌پدر بزرگوارش جناب زیدرا شهیدنمودند وحضرت‌صادق (ع) اورا تربیت‌کرد وتعلیم‌نمود ودرسنهٔ صدوسی وپنج یاسنه صدوچهل‌ازدنیا رحلت فرمودوقبر شریفش درحله سیفیه مزارمشهوریست

ومنجمله صاحب‌روضات‌میفرمایدازجمله‌قبورمعلومه‌استقبر جناب **ابوالحسن** الملقب‌بزین‌العابدین علی‌بن احمدبن عیسی‌الملقب بالرومی ابن‌محمدبن علی العریضی ابن‌جعفر الصادق‌ع ومرقد شریفشان دراصفهان قبه عالیه‌وصحن وسیعی‌دارد

و منجمله حسین‌بن علی‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب صاحب فخ که ایشان با جمعی از سادات درفخ‌که‌یکفرسخی مکهٔ معظمه است شهیدشدند ودرهمان‌زمین فخ هم دفن شدند ودر باب نهم تفصیلش ذکر خواهد شد انشاءالله وجناب‌علی پدرحسین ملقب‌بودبعلی عابد

ودرمنتهی‌الامال روایتکرده که منصور بنی‌الحسن‌را درزندانی حبس کرد که‌از تاریکی‌شب و روز را تمیز نمیدادند

و گاهی جناب**عبدالله‌المحض** به برادرزاده‌اش **جناب‌علی‌عابد**میفرمود میبینی ابتلاو گرفتاری مارا‌آیا ازخدا نمیخواهی که‌مارا ازاین‌زندان نجات‌دهد ؟

علی گفت ای‌عم همانا برای مادر بهشت درجهٔ استکه نمیرسیم بآن درجه مگر باین بلیه یابچیزی که‌اعظم ازاین بلیه‌باشد ونیز ازبرای‌منصور درجهنم مرتبه‌ایست که نمیرسدبآن مگر آنکه‌بجای آورد آنچه‌بمامیبینی ازبلیه پس صبرمیکنیم براین شدائد وباین‌زودی راحت‌میشویم چه مرگمانزدیك شده بس سه‌روز بیش نگذشت که‌در میان زندان از دنیا رفتند **وعلی‌بن الحسن‌العابد** در سجده ازدنیا رحلت فرمود

عبدالله عمویش بگمان آنکه درخواب است‌گفت فرزند برادر مرا بیدار کنید چون‌اورا‌حرکت دادند دیدندازدنیا رفته

و وفات اودر بیست وششم محرم سال‌صد وچهل وشش واقع‌شد وعمر شریفش چهل و پنج سال بود

صنف چهارم

امامزاده‌هائیکه جلالت قدرشان معلومست واما محل دفنشان معلوم نیست

مثل جناب علی بن الامام جعفر بن محمد الصادق(ع)

دراصول کافی ازمحمدبن حسن بن عمار روایت شده که گفت من‌درخدمت **جناب علی بن جعفر** نشسته بودم درمسجد مدینه ناگاه جناب محمدبن علی‌الجوادع داخل مسجد شد پس علی بن‌جعفر بدون ردا ازجا جستن کرد ودست حضرت جواد رابوسید واوراتعظیم کرد

حضرت جواد فرمود اجلس یاعم رحمك‌الله فقال یاسیدی کیف‌اجلس وانت‌قائم

پس چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش اورا سرزنش میکردند وگفتند تو عموی پدرآنحضرت هستی معذلك اینقسم اظهار کوچکی میکنی

گفت سکوت کنید ودست‌بمحاسن خود گرفت وفرمود وقتیکه خداوند قابل‌ندانست این‌پیرمردرا و این جوانرا اهل دانسته وامامت را دراو قرار داده پس من منکر شوم فضل او را نعوذ بالله مما تقولون بل اناله عبد

و در **رجال‌کبیر** است وکان علی بن جعفر راویة للحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل ولزم‌اخاه موسی(ع)

واما محل دفنشان درسه موضع قبه‌وبقعه‌ایست منسوب‌بایشان

اول ـ درعریض که‌یکفرسخی مدینه‌طیبه‌است وقبه‌وبارگاهی‌دارد

دوم ـ درخارج‌بلدهٔ قم که‌ایضاً قبه‌وصحن وسیع‌وبارگاه مرتفعی دارد

سوم ـ درخارج‌شهرسمنان که‌ایضاًقبه‌وصحن‌وبارگاهی‌دارد

و مرحوم **ثقة‌الاسلام نوری** درخاتمه **مستدرك** تصریح فرموده‌که قبر ایشان در عریض است و ایشان اصلا بعجم نرفته‌اند ومحتمل است‌که‌قبری که‌در قم ودر سمنان است‌قبر بعضی از احفاد ایشان باشد

ومثل جناب‌حمزة بن الامام‌موسی بن جعفرالکاظم ع و ایشان برادر ابوینی جناب احمدبن الامام موسی‌الکاظم ع وجناب محمداست المدفونین فی‌الشیرازوجلالت قدرایشان معلومست

واما محل‌دفنشان درچهارموضع محتمل‌است

اول ـ درنزدیك قبر حضرت عبدالعظیم قبه‌وصحن وبارگاه وضریح نقره دارد

ودر روایتستکه مادامی که حضرت عبدالعظیم در ری بود پیوسته زیارت میکرد قبری راکه در مقابل قبراوست وظاهراً همین قبرجناب حمزه باشد

دوم ـ در وسط شهر قم قبه‌وبقعه‌ایست معروف‌بقبرجناب‌حمزة بن موسی‌الکاظم‌ع

سوم ـ درتاریخ عالم آراست که‌امامزاده حمزه بقول‌اصح در سوسفیدترشیز مدفونست و قبه و صحن ومرقد شریفی دارد (وسوسفید درخارج دروازهٔ ترشیز است و ترشیز ازجملهٔ ولایات خراسان است)

چهارم ـ درجزیرهٔ که‌در جنوب حله‌است بین‌دجله وفرات قبری‌است مشهور بقبر حمزة بن موسی‌الکاظم ع

و **ثقة‌الاسلام نوری درتحیة الزائرین** فرموده این شهرت بی‌اصلست و قبر جناب حمزة

بن موسی الکاظم همانست که‌در ری هست نزدیك قبر حضرت عبدالعظیم واینکه در خارج حله‌است قبر جناب حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن‌بن‌عبیدالله بن‌عباس‌بن‌علی‌بن ابیطالب‌ع‌است

ومثل جناب محمد بن الامام جعفر الصادق الملقب بدیباج که جلالت قدرش معلومست

واما محل دفنش در چهار موضع محتملست :

اول ـ درچهارده بین چشمه‌علی دامغان و هزار جریب مازندران و در آنجا قبه و بارگاه بسیار مرتفعی دارد که بامر شاهرخ ساخته شده

دوم ـ در بسطام در قبله بقعهٔ بایزید بقعه ایست منسوب بایشان

سوم ـ در جرجانست چنانچه در کامل ابن اثیر است

چهارم ـ در سرخس است چنانچه در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده

ودر ارشاد است که ایشان در خراسان ازدنیا رفتند

ودر مطلع‌الشمس میفرماید مدفن محمد بن‌جعفر ازروی یقین درچهارده است

ومخفی نماناد که‌از جملهٔ قبورمعلومه است قبرجناب موسی مبرقع‌ابن‌محمدبن علی‌الرضا(ع) وجناب احمدبن محمد بن موسی المبرقع که قبر شریفشان درقم است وبقعه وصحن عالی دارند



باب پنجم

دراسم ولقب وکنیه ونسب و ولادت وشهادت

حضرت خامس آل‌عبا ارواحنا فداه

ودر تعیین زوجات واولاد واقارب وحوارین وبعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن بزرگوار

ودر قبور متبرکهٔ بعضی ازبزرگان که‌در کربلای‌معلی وحوالی آن واقعست

و در این باب دوازده فصل و یکخاتمه است.

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت حسین است ، اشهر القابشان سید الشهداء علیه السلام است و اشهر کنای آن بزرگوار ابی‌عبدالله است والد ماجدشان امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب ع والدهٔ ما جده‌شان صدیقهٔ کبری فاطمهٔزهراء است سلام‌الله علیهم اجمعین .

بدانکه‌احدی ازانبیاء ومرسلین‌واوصیاء مقربین‌شرافت وفخر نسبی‌شان بحضرت سیدالشهداء نمیرسد . چون شرافت در نسب یا بشرافت‌جد و جده‌است یا بشرافت پدر ومادر یا بشرافت اولادیا بشرافت برادر وخواهر یا بشرافت عمومه وخئوله وجمیع این اسباب شرافت در حضرت‌سیدالشهداءع جمع بود دون سائرین . جد ابی‌شان حضرت ابیطالب است که شیخ صدوق در رساله اعتقاداتشان روایت میفرماید که جناب عبدالمطلب حجت الهی‌بود وجناب ابیطالب وصی پدر بزرگوار خودبود وجده‌ابی‌شان فاطمه‌بنت اسد بود که مجلسی درمرآت العقول‌میفرمایدجمیع‌امت اتفاق نمودندبراسلام اینمخدره و حضرت پیغمبر ص فرمود او مادر من است .

وجد امی‌شان حضرت سیدالانبیاء والمرسلین و خاتم النبیین ص اشرف کل مخلوقات بود و جده‌امی‌شان جناب خدیجهٔ کبری ام‌المؤمنین بود ووالد ما جده‌شان سیدالاوصیاءالمقربین بود ووالده ماجده‌شان‌سیدهٔ نساء العالمین بود برادر بزرگوارش حضرت امام حسن سبد اسباط الانبیاء بود و خواهر مکرمه‌اش زینب کبری بود که حضرت زین العابدین ع در باره‌اش فرمودند انت‌بحمدالله عالمة غیر معلمة وفهمة غیر مفهمة . عم گرامش حضرت جعفر بن ابیطالب‌وحضرت حمزهٔ سید الشهداء بود خال مکرمش جناب ابراهیم بن رسول‌الله (ص) بودتا باینحد از شرافت نسبیه باحضرت مجتبی شریك بودند لکن مزیت حضرت سید الشهداء (ع) آنستکه والائمة من ذریته و حضرت مجتبی (ع) اولادش با ینشرافت نبودند

و چه‌بسیار خوب فرموده سید بحرالعلوم

سبط‌النبی‌ابوالاطهار والده الــــــــــکرار مولا اقام الدین صارمه

صنوا الزکی جی قلب البتول له — اقسومة لیس فیهـا من یقاسه

و دیگری گفته :

الام فاطمـة و الاب الکرار — لا اب فی الانام کذا و لا ام کنی

وقال آخر: نسب کان علیه من شمس الضحی — نـوراً و من فلق الصباح عموداً

و باین تقریب که گفته شد میتوان گفت که اشرف جمیع نساء عالمیان حسباً و نسباً حضرت زینب سلام‌الله علیها میباشد ودر عدة الطالب است وارضعته ام‌الفضل زوجة عباس بن عبد المطلب بلبن قثم بن عباس

و در بعضی از اخبار است که آن بزرگوار از پستان هیچ زنی شیر نخورد گاهی از زبان جدش پیغمبر میمکید گاهی از ابهامش چنانچه در **کافی** از حضرت رضا ع روایتکرده قال ان النبی ص کان یؤتی به الحسین (ع) فیلقمه لسانه فیمصه فتجری ولم یرضع من انثی

و نیز ازحضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود قال (ع) لم یرضع الحسین (ع) من فاطمة ولا من انثی یؤتی به النبی (ص) فیضع ابهامه فی فمه فیمص منها ما یکفیه الیومین و الثلث فنبت لحم الحسین (ع) من لحم رسول‌الله ودمه من دمه ولم یولد لستة اشهر الاعیسی بن مریم (ع) والحسین بن علی (ع) و **سید بحرالعلوم** میفرماید .

لله مرتضع لم یرتضع ابداً — من ثدی انثی و من طه مراضعه

فصل دوم

درتاریخ ولادت باسعادت حضرت سید الشهداء (ع)

علامهٔ مجلسی در جلاء العیون میفرماید اشهرمیان علماءامامیه آنستکه ولادت آنحضرت در مدینهٔ مشرفه در سوم‌ماه شعبان سال چهارم از هجرت واقع شده و بعضی پنجم ماه مذکور گفته‌اند وشیخ طوسی درتهذیب فرموده که ولادت آنحضرت درآخر ماه ربیع‌الاول بوده ودر سال‌سوم‌هجرت واین خلاف‌مشهور است انتهی **وشیخ شهید** دردروس‌فرموده:ولد ع بالمدینة آخرربیع‌الاول‌سنة‌ثلاث من‌الهجرة انتهی

و جهت اختیار مرحوم شیخ‌الطایفه ومرحوم شهید آخرربیع‌الاول سنهٔ سوم هجری راآنستکه مختار نزد ایشان وجمعی دیگر از بزرگان اینست که ولادت حضرت مجتبی در نیمه رمضان سال دوم هجری بوده

ودر روایت معتبر هم وارد شده که بین ولادت حضرت مجتبی (ع) و حامله شدن بحضرت حسین (ع) یك طهر که ده‌روز باشد فاصله بوده و مدت حمل سید الشهداء (ع) بمقتضی روایت معتبره شش‌ماه بوده پس موافق میشود بااواخر ربیع الاول سنهٔ سوم هجری

پس معلوم‌شد که مختار مرحوم مجلسی آنست ولادت باسعادت آن بزرگوار روز پنجشنبهٔ سوم ماه شعبان سنهٔ چهارم هجری بوده وهمین هم اصحست و بنا برآنچه اختیار شده آنحضرت در وقت رحلت حضرت پیغمبر (ص) شش سال وششماه وبیست وپنج روزه بوده ودر وقت رحلت حضرت صدیقهٔ طاهره (س) شش‌سال ودوماهه بوده ودر وقت رحلت حضرت امیر المؤمنین (ع) سی و شش‌سال وچهل وهشت روزه بوده ودررحلت حضرت مجتبی ع چهل‌و پنجسال‌وششماه بیست و هفت روزه بوده

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت سید الشهداء (ع) و یوم آن از ایام هفته ودر تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و درتعیین قاتل آن بزرگوار ودرعدهٔ لشکر ابن‌سعدومدفن شریف حضرت سید الشهداء (ع)

ودر این چهار مطلب است :

مطلب اول

بدانکه خلاف معتنـی بهدیده نشده که شهادت آن بزرگوار در عاشر محرم الحرام سنهٔ شصت ویك هجری بوده چنانچه در **کافی وارشاد وتهذیب ولهوف** و سایر کتب معتبره تصریح فرموده اند

بنابر این سن حضرت سیدالشهداء در وقت شهادت پنجـاه و شش سال و پنجاه و هفت روز بوده ومدت امامت آن بزرگوار بنا برمختار ده‌سال و ده‌ماه وده روز بوده

ومرحوم فرهاد میرزا درقمقام فرموده ، خلافی نیست که روز عاشورا شمس در بیست ویکم برج میزان بود **واز** منجمین عهد مرحوم فتحعلی شاه نقل کرده که استخراج این‌مطلب را اززیج محمد شاه هندی نموده‌اند

وایضاً میفرماید ابتدای جنك ازدوساعت از روز گذشته بود وانتهای قتـال هشت ساعت‌ونیم ازروز رفته بوده بنابر این‌دوساعت وچهل و هشت دقیقه بغروب مانده **خاك مصیبت برسراهل عالم ریخته شد** و این موافق است باروایتی که‌در مصباح المتهجدین از عبدالله بن‌سنان نقل‌میکند که گفت : داخل شدم برحضرت صادق ع درروز عاشوراء الی ان قال و قلت یا سیدی فما قولك فی صومه فقال صمه من‌غیر تبییت و افطـره من غیر تشمیت ولا تجعله یوم صوم کملا و لیکن افطارك بعد صلوة العصر بساعة علی شربة من ماء فانه فی مثل ذلك الوقت من‌ذلك الیوم تجلت الهیجاء من آل‌الرسول و انکشفت الملحمة‌عنهم و فی‌الارض منهم ثلثون صریعاً من موالیهم و لوکان رسول‌الله فی‌الدنیا حیا لکان صلوات‌الله علیه هوالمعزی بهم قال‌وبکی ابو عبدالله حتی اخضلت لحیته بد موعه

یعنی راوی عرضکرد یا سیدی چه میفرمائید در روزه روز عاشورا ؟ حضرت فرمود روزه بگیر بدون آنکه شب نیت روزه بکنی و افطار بنما روزه‌ات را بدون آنکه شاد باشی از افطار نمودن وتمام روزرا روزه مگیر وبوده باشد افطارت یکساعت بعد از نماز عصر بشربت آبی که در مثل اینوقت ازروز عاشورابرداشته‌شد قتال از آل پیغمبر ص وبر طرف شدوقعهٔ عظیمه ازایشان الخ

درتذکره سبط ابن جوزی است : و کان مقتله یوم الجمعة مابین الظهر و العصر لانه صلی صلوة الخوف باصحابه

واما روز شهادت آن بزرگوار از ایام هفته دراین چهار قول است

قول اول آنکه روزعاشورا روزجمعه بود

چنانچه درارشاد است ثم‌نزل ع یوم‌الثانی من‌محرم الحرام سنة احدی وستین

ودر جای دیگرمیفرماید : نهض‌عمر بن‌سعدالی‌الحسین عشیة یوم الخمیس‌لتسع مضین من‌المحرم

ودر مقتل ابوالفرج مینویسد: تولد آن بزرگوار پنجم شعبان سنهٔ چهارم ازهجرت بودوشهادتشان روز جمعهٔ دهم ماه محرم سنهٔ شصتویك هجری بود

و مرحوم اعتضادالسلطنه درحاشیه مقتل ابوالفرج ازمقتل عوالم نقل میکند. وکان اول محرم الذی قتل فیه یوم الاربعآء اخرجنا ذلك بالحساب الهندی من سائرالزیجات

ودرمقام ازاستیعاب ابن عبدالبر واز تاریخ **یافعی** نقل میکند که آنبزرگوار را روزجمعه شهید کردند

وسیدمؤمن شبلنجی درنورالابصار گفته وکان یوم الذی قتل فیه الحسین رضی الله عنه یوم الجمعه عاشرمحرم سنة احدی وستین واصح همهمین قول است

قول دوم ـ آنکه روزعاشورا چهارشنبه بوده

چنانچه **در** مصباح المتهجدین از عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع روایت نموده در ضمن حدیثی که بعضی از آن دراوایل همین مطلب ذکرشد بعد قوله بدموعه ثم قال ان الله جل ذکره لما خلق النور خلقه یوم الجمعه فی تقدیره فی اول یوم من شهر رمضان وخلق الظلمة فی یوم الاربعآء یوم عاشوراء

ومؤید اینست آنچه مرحوم اعتضادالسلطنه در حاشیهٔ مقاتل فرموده که اگر قائل شدیم که شهادت حضرت ابی عبدالله در سنهٔ شصت ویك هجری بوده محل شبهه نخواهد بوداز هرزیجی که استخراج نمائیم روزعاشوراء چهار شنبه بوده

قول سوم آنکه روز عاشوراء شنبه بوده

چنانچه **در بحار** از مناقب نقلکرده: و مضی قتیلا یوم عاشوراء وهو یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال **ودر** لهوف ازکتاب مولد النبی ص و مولدالاوصیاء شیخ مفید از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل میفرماید ودرآن روایت است وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع از مکه حرکت فرمود افواجی از مؤمنین جن آمدند خدمت آنحضرت عرضکردند یامولانا ماازشیعیان و انصار شما هستیم اگر امر بفرمائید بقتل دشمنانت ماهمهٔ آنها را بقتل میرسانیم ـ حضرت فرمود نخواندهٔ این آیهٔ شریفه را قل لوکنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم فاذا اقمت فی مکانی فبما یمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون و من ذایکون ساکن حفرتی وقد اختاره الله لی یوم دحی الارض الی ان قال (ع) ولکن تحضرون یوم السبت و هو یوم العاشوراء الخ ـ قوله المتعوس التعس بالتاء والعین والسین المهملتین الهلاك

قول چهارم ـ آنکه عاشوراء روز دوشنبه بوده

چنانچه **دراصول کافی است** : وقبض ع فی شهر محرم من سنة احدی و ستین من الهجرة وله سبع وخمسین سنة واشهر. قتله عبیدالله بن زیاد لعنه الله بکربلا فی یوم اثنین لعشر خلون من المحرم

ومحتمل است که این قول تقیة باشدنه مختاراً چون حضرات عامه شهادت حضرت سیدالشهداء را روزدوشنبه میدانند

ودرمقاتل ابوالفرج است : واما ماتقوله العامة انه قتل یوم الاثنین فباطل قالوا بلاروایة

مخفی نماناد که آنچه از اصول کافی نقل شده که سن شریف آن حضرت دروقت شهادت پنجاه و هفتسال و چند ماه بوده منافی نیست باآنچه سابقاً اختیار شد در سن شریف آنحضرت چون مختار ثقةالاسلام کلینی ولادت آن حضرت درسال سوم هجری بوده و مختار علامه مجلسی و جمعی در سال چهارم هجری بوده وگفته شد که اصح همین است پس سن شریف دروقت شهادت پنجاه و شش سال وقدری میشود

وبدانکه در شب وروز عاشورا از سنه شهادت تاباین تاریخ عجایب ومعجزات زیادی واقع شده‌لکن بعضی‌از آنها همه‌ساله دیده میشود :

منجمله محدث خبیر وفاضل کم‌نظیر آقای نهاوندی درکتاب‌راحة الروح ازریاض الشهادة نقل فرموده که در یکی از بلاد روم از سنك‌صورت شیری‌ساخته شده چزن روز عاشورا میشود ازچشم‌های آنشیر تابشام خون جاری میشود و اهل آن بلد چندان گریه و ناله میکنندکه نزدیك باشد خود را هلاك کنند .

منجمله بتواترشنیده شده که‌در زراباد قزوین درختی‌است کهن سال وهمه‌ساله ظهرروزعاشورا ناله ازآن درخت شنیده میشود واز یکشاخه ازشاخه‌های آن‌درخت خون‌می‌جوشد ومردم دراطراف‌آن درخت مشغول‌عزاداری وگریه‌وزاری هستند.

منجمله در بندی دراسرار الشهادة میفرماید که‌اکثر اهل‌چین بت‌پرستند وقریب بچهارصدخانه سنی هستند وقریب بسی یاچهل‌خانه شیعه امامی هستند واین جمعیت شیعه ازاول‌محرم تاروز هفتم در میدان وسیعی هیزم جمع‌میکنند وروز هفتم آنها را آتش میزنند و تاروز دهم آن هیزم‌ها مانندکورهٔ آهنگری میسوزد وروز عاشورا ماننددریا آتش موج میزند ومؤمنین جمع میشوند درمسجدیکه قریب بآن میدان واقع‌است بابدن وپای برهنه که‌بغیرساتری‌ندارند پس‌حلقه‌حلقه میزنند ونوحه میکنند وبسر وسینه میزنند تاآنکه برای ایشان حالت عجیبی روی میدهد وبآن حال‌میروند میان آتش بعضی‌تاکمر میان‌آتش‌فرو میروندوبعضی‌تازانو ومیان‌آتش‌راه میروند.

وایضاً نقل فرموده که در دکن که‌ازتوابع حیدرآباد هند است‌گودال مدور بزرگی حفرمیکنند که عمق آن تقریباً صد ذرع است . پس درختهای بسیار بزرك تمرهندی که‌آتش آن بنهایت سوزنده است ازریشه قطع میکنند ومیان‌آن‌گودال میاندازند و آنهارا ازشب هفتم تاشب عاشورا میسوزانند تاآنکه آن‌گودال مانند دریای آتش شعله‌وموج میزند چون نیمه شب عاشورا بشود اهل آنشهر از پیر وجوان وطفل ممیز از منزلهای خود بیرون میشوند واز آب چاهیکه نزدیك آن مکان است غسل میکنند وبرهنه میشوند ولنگی بجهت سترعورت بکمر میبندندپس عریان وپابرهنه وصیحه‌زنان‌و نوحه خوان وشاه حسین‌گویان وعلمهارا جلو آنها میکشند وبجانب میدان آتش روانه میشوند درحالتیکه دراطراف چاه جمعی‌ایستاده‌اند وآتشرا بادمیزنند که‌خاکستر آن‌برود پس اول بزرك‌ایشان‌بانیزهٔ‌بلندی که‌دردست دارد داخل‌آتش میشود ودیگران شاه حسین‌گویان وسینه‌زنان متابعت اورا میکنند وهمه‌در میان‌آتش مانندروی‌زمین‌راه میروند. وگویادربمبئی‌هم این‌دأب مرسوم‌باشد.

ومنجمله‌درکتاب ریاض‌الشهادة‌است که‌دربلاد هندوستان تمامی‌هنود وبت‌پرستان دردهه‌عاشورا بوضعی تعزیه‌داری وماتم‌سرائی میکنند که اگرمسلمانان به بینند از عزاداری خودشرمنده میشوندو دردهه عاشورا نه‌آب میخورند ونه‌نان‌و نه‌بازنان‌خود معاشرت‌میکنند ومیان خاکستر می‌نشینند وغالب آنهابدن‌خودرا باتیغ‌وغیرآن پاره میکنند.

ودرنواحی‌شاه جهان‌آباد ملکی‌هست که‌طایفهٔ ازهنود آنجاتوقف دارند وایشان‌اطفال‌خودرا بسر کوهی میبرندو نام‌حسین رابرزبان جاری‌نموده ازسرکوه پرتاب‌میکنندوچون‌ازکوه پائین میآینداطفال خودرا سالم‌میبابند ونواحی‌چنددرآنسرزمین‌میباشد که‌کرورهاولك‌ها ازمال‌خودصرف‌تعزیه‌داری‌میکنند

ومنجمله حکایت عابد وکوه الوند که‌در امرسوم ازفصل‌هشتم ازباب دوازدهم ذکرخواهد شد انشاءالله .

مطلب دوم در تعیین قاتل آنحضرت

معلومستکه یزید بن معویة بن ابی سفیان که مدعی خلافت بودامر نمود بوالی کوفه عبیدالله بن زیاد بن ابیه که امداد لشکر نموده روانه نماید بجنگ حسین بن علی ع آنملعون هم لشکری فراهم نمود و بسر کردگی عمر سعد روانه نمود به کربلا بجنگ آن بزرگوار

واما مباشر قتل آنمظلوم اصح واشهر آنستکه شمر بن ذی الجوشن الضبابی الکلابی بوده چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است و شیخ مفید در ارشاد وشیخ طبرسی دراعلام الوری وابن شهر آشوب درمناقب وبعضی دیگر از بزرگان همینرا اختیار فرموده اند

و ازشیخ صدوق درامالی وسید بن طاوس درلهوف وابوالفرج درمقاتل وابن حجر درصواعق استفاده میشود که مباشر قتل سنان بن انس نخعی بوده ودر تاریخ طبری از هشام کلبی واو از ابومخنف نقل کرده : قتله سنان بن انس النخعی لعنه الله ودرعمدة الطالب ستوالصحیح انه سنان بن انس

و از محمد بن طلحة شافعی در مطالب السئول و علی بن عیسی الاربلی در کشف الغمه استفاده میشود که خولی بن یزید اصبحی بوده واز تذکرة سبط ابن جوزی نقلشده : ان حصین بن نمیررماه بسهم ثم نزل فذبحه وعلق رأسه فی عنق فرسه ویتقرب به الی ابن زیاد لعنة الله علیهم اجمعین

فذلکه در حالات بعضی ازقاتلین حضرت سیدالشهدآء ع :

یزید بن معویه وعبیدالله بن زیاد وعمر بن سعد وشمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم

اما یزید بن معویه

در مصباح المتهجدین استکه روز چهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت وشش هجری یزید بن معویه بدرك واصل شد درسن سی وهشت سالگی ودر شفاء الصدور فرموده . در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت وچهارم بوده ودر قمقام نقلکرده که از ابوالفرج از حال یزید سؤال کردند گفت سه سال خلافت کرد . سال اول سیدالشهدآء را بقتل رسانید سال دوم اهل مدینه را قتل عام نمود وسال سوم مکه را محاصره نمود و خانهٔ کعبه را بصدمه منجنیق خراب کرد. ومادر یزید میسون نام بود و بسیار فصیح وبلیغ بود واشعاری منسوب باوست که مطلعش اینست .

للبس عبائة و تقر عینی احب الی من لبس الشفوف

واما عبیدالله بن زیاد

در شفاء الصدور استکه عبیدالله بن زیاد در سنهٔ بیست وهشت یابیست ونه هجری متولد شد و در سنهٔ شصت وهفت هجری بدست جناب ابراهیم بن مالك اشتر بدرك واصل شد پس سن نحس آنملعون ازل وابد در وقعهٔ طف سی ونه سال یاسی وهشت سال بوده تقریباً وپدر ملعونش زیاد بن ابیه وزیاد بن سمیه درسنهٔ پنجاه وسه از هجرت بدرك واصل شد کما فی حبة السعادة وسابقاً گفته شد که در سال اول هجرت بدنیا آمد پس سن نحس زیاد بن ابیه ملعون پنجاه وسه سال بوده

ومادر زیاد بن ابیه سمیة نام استکه معروف بود بزنا وازذوات الاعلام بود چنانچه مادر عبیدالله زیاد هم که مرجانه باشد ازذوات الاعلام و مشهوره بزنا بود

ومخفی نماناد که ظاهراً ابن زیاد از یزید و از ابن سعد وشمر اخبث وارذل بوده و شاهد بر این ز ماداست:

منجمله درتاریخ طبری است که‌ابن زیاد نوشت بابن سعد که بعد ازآنکه حسین واصحابش راشهید کردی تمثل بهم فانهم لذلك مستحقون وان قتلت حسینا فلوطئ الخیل صدره و ظهره فانه عاق قاطع ظلوم

و منجمله آنکه آن ملعون راضی شد که اهل البیت بآن حالت وارد مجلس بشوند در حالتیکه اذن عام داده بود بمردم چنانچه درتاریخ طبری وتاریخ ابن‌اثیر است لبست زینب ع ابنة فاطمة (ع) اردل ثیابها وتنکرت‌وحفت بها اماآئها وقریب باین شیخ مفید فرموده در ارشاد

ومنجمله شیخ صدوق در امالی فرمود- لما جیء براس الحسین (ع) امر فوضع بین یدیه فی‌طشت من‌ذهب و جعل یضرب بقضیب فی‌یده علی ثنایاه ویقول لقد اسرع الشیب الیك یا اباعبدالله

ومنجمله قصد نمود که‌در مجلس عام بزینب سلام‌الله‌علیها اهانت و جسارت بنماید ومخدره‌را بقتل برساند

ومنجمله امر نمودن بقتل حضرت زین‌العابدین (ع)

ومنجمله آنجسارتهائیکه آن‌ملعون در حضور اهل بیت اظهار نمود

در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی نقل میکند که ابن زیاد در مجلس بحضرت زینب گفت : الحمدلله الذی فضحکم وقتلکم واکذب احدوثتکم الخ

واز ابن ابی الدنیاء نقل کرده که ابن زیاد جمع کردمردم رادر مسجد وخطبه خواندوگفت الحمدلله الذی قتل‌الکذاب بن‌الکذاب‌الحسین‌وشیعته‌فقام‌الیه عبدالله بن‌عفیف الازدی الخ

ومنجمله در کامل‌بهائی است 'آن لعین چون چشم بسر حسین انداخت ازخرمی بخندید قضیبی دردست داشت برثنایای امام میزد زیدبن ارقم‌حاضر بودواوازمشایخ کبارواصحاب‌حضرت رسول (ص) بودگفت ارفع قضیبك من هاتین الشفتین فوالله الذی لااله الاهو لقد رایت شفتی رسول‌الله (ص) مالااحصیه یرشفهماالخ- ولکن‌یزید ملعون باین اندازه ازقساوت قلب نبود

ابن‌اثیر جوزی در کامل نوشته : وقتیکه ابن‌زیاد زجربن قیس و جماعتی را باروس مقدسه روانه کردبنزد یزید وزجربن قیس بشارت داد او را بقتل حضرت سید الشهداء (ع) قال فدمعت عینا یزید وقال کنت‌ارضی من‌طاعتکم بدون قتل الحسین (ع) لعن‌الله ابن سمیه اما والله لوانی صاحبه‌لعفوت عنه فرحم‌الله الحسین (ع) ولم‌یصله بشئی- وقریب منه فی‌حیوة الحیوان‌للدمیری الا آنکه‌دمیری درعوض زجربن قیس شمربن ذی‌الجوشن رانوشته

ودر ارشاد شیخ مفید است که‌یزید ملعون زنان و اطفال را درمجلس خود طلبید فرأی هیئة قبیحة فقال قبح‌الله ابن مرجانه لوکانت بینکم وبینه قرابة ورحم مافعل هذابکم ولا بعث بکم علی هذه‌الحالة .

ودرمجلس ابن زیاد ابدارقت وانقلابی از آنملعون دراخبار و تواریخ دیده نشده و همچنین قساوت قلب ابن‌زیاد از عمر سعد هم‌بیشتر بود

درتاریخ طبری است که وقتیکه حضرت سیدالشهداء (ع) روی زمین افتاده بود خواهر مکرمه‌اش حضرت زینب از خیمه‌ها بیرون شد در حالتیکه گوشواره درگوش نازنینش حرکت میکرد فرمود : یاعمربن سعد ایقتل ابوعبدالله وانت تنظر الیه ؟! راوی گفت دیدم‌اشك چشم عمربن سعد بصورت ومحاسن نحسش جاریست وآنملعون صورت ازآن مخدره برگردانید

واما عمربن سعد

در اربعین مرحوم حاجی میرزا محمد قمی است که روز قتل **عثمان بن عفان** متولد شد .

ومؤید اینست روایتی که از **امالی شیخ صدوق** از **اصبغ بن نباته** نقل شده‌در زمانیکه امیرالمؤمنین (ع) در کوفه تشریف داشتند یکروز خطبه خواند و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی ، سعد و قاص سؤال کرد آن بزرگوار جوابی‌فرمود وفرمودو ان فی‌بیتك لسخلا یقتل الحسین ابنی وعمر بن سعدیومئذ یدرج‌بین‌یدیه

یعنی عمرسعد درآنروز افتاده حرکت میکرد جلوی روی پدرش

ودر شفاء الصدور از **تقریب ابن حجر** نقل شده‌که بعضی گمان کرده‌اند که‌اواز صحابه است واین غلط است

ویحیی بن معین جزماً اخبار کرده که ولادت عمر سعد روز موت عمربن خطاب بوده و شاید فی‌الجمله مؤید این بوده‌باشد تسمیه اوبعمر انتهی

و اصح این قولست چون روایتی که از **اصبغ بن نباته** نقل شده بغایة ضعیف است جهت قدح در سندش وقرائن برخلافش چون سعد از قدماء ومهاجرین وطرف تردید خلافت بود وبسیار محترم بود ومقتضی این نوع تشدد درجواب آن نبود

پس بنابر مختار عمرسعد دروقعهٔ طف سی‌و شش ساله‌بوده و بنا برمختار صاحب اربعین‌بیست وپنجساله بوده تقریباً

ودر ارشاد شیخ مفید است‌که عمرسعد بسیدالشهداء ع‌گفت جماعتی از سفهاء گمان‌میکنند که‌من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها سفها نیستند بلکه علماء هستند آگاه باش از گندم ری نخواهی خورد مگر قلیلی

درتاریخ طبری است که **ابن‌زیاد** کاغذی نوشت و ایالت ری را به **ابن سعد** واگذارنمود وتکلیف نمود اورا که برود بجنك حضرت سیدالشهداء ع‌ابن سعد تمنای عفونمود ابن‌زیاد گفت‌پس کاغذ امارت ری را ردکن ابن سعدگفت بمن مهلت‌بده تافکر کنم

عمر سعد با هریك‌از ناصحین خودکه مشورت کرد اورا‌نهی‌کردند از رفتن بکربلاهمشیره زاده‌اش **حمزه‌بن مغیرة بن شعبه** گفت ای خال‌مبادا بجنك حسین ع بروی و رحمت را قطع کنی واگر سلطنت زمین ازتو باشد ودست ازاو برداری بهتراست ازآنکه خداراملاقات کنی‌بخون‌ابی ـ عبدالله ع **آخرالامر ملعون اولین وآخرین** واقع شدودر کتاب هدایة الانام محدث قمی‌فرموده که‌در روز سوم‌محرم الحرام عمرسعد وارد کربلاشد

مخفی نماناد که‌سعد پدر عمر فی‌الجمله اذعان داشت بفضایل امیرالمؤمنین ع

چنانچه در **مروج‌الذهب** از **محمد بن جریر الطبری** نقل کرده که سعد در نزد معویه قسم یادکرد که‌اگر برای من یك خصلت از خصال علی بود دوست تر بود نزدمن از هرچه آفتاب بر او تابیده .

اول او داماد پیغمبر ص است **دوم** فرزندانی که‌خدا بوی کرامت فرموده

سوم پیغمبر (ص) در روز فتح‌خیبر در حقش فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله ویحبه‌الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح‌الله علی یدیه **چهارم** آنکه در غزوهٔ تبوك بعلی فرمود الا ترضی ان‌تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی

ومحدث قمی دام ظله در نفس المهموم فرموده که عمر سعد را بامر جناب مختار بن ابی ـ عبیده ثقفی بدرك واصل نمودند درسنهٔ شصت و شش هجری و قاتل او ابو عمره کیسان التمار بود و بعد که آنملعونرا بقتل رسانیدند پسرش حفص بن عمر را نیز بـامر جناب مختار بجهنم واصل نمودند انتهی

وگویا ابن‌سعد بعد نادم‌شد ازقبح عمل‌خود

در تذکرة سبط استکه بعد از آنکه ابن‌زیاد امر کرد بقتل **عبدالله‌بن عفیف** قـام عمر بن سعد من عند ابن زیاد یرید منزله الی اهله وهو یقول فی‌طریقه مارجع احد مثل ما رجعت اطعت الفاسق ابن‌زیاد الظالم الفاجر وعصیت الحاکم العدل وقطعت القرابة الشریفة وهجرت الناس وکان کلما مرعلی ملاء من الناس اعرضوا عنه وکلما دخل المسجد خرج‌الناس منه وکل من راه قدسبه فلزم بیته الی ان‌قتل

واما شمر بن ذی‌الجوشن

اسم ذی‌الجوشن **شرحبیل‌بن قرط الضبابی الصحابی** بود

ودرشرح قاموس استکه **ذی‌الجوشن** گفتند اورا بجهت‌آنکه اول عربی‌استکه پوشیده‌است زره را یاآنکه پادشاه کسری اوراجوشن داده بود

ومادر شمرمعروفه بودبزنا وبدنائت فطرت‌وخبث ذات

در ذخیرة الدارین ازهشام کلبی روایتکرده که زن ذی الجوشن خارج شد که برود از مکان خود بمکان دیگر در بین راه تشنه شد از شبانی آب طلب‌کردگفت آبت نمیدهم تامقصودمرا حاصل کنی

پس آنزن تمکن نمود آن شبان با او مواقعه نمود زن ذی‌الجوشن حامله شد بشمرانتهی

از اینجهت است که وقتیکه این ملعون روز عاشوراء نداءکرد بآواز بلند: یاحسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة

حضرت فرمودکیست این نداکننده گویا شمربن ذی‌الجوشن است؟ گفت بلی، فرمودند: یابن راعی المعزی‌انت اولی‌بها صلیا، کذافی تاریخ الطبری

وایضاً درموضع دیگر مینویسد که بعد از آنکه **جناب زهیربن القین** لشکریانرا موعظهٔ کامل فرمود شمربن ذی‌الجوشن تیری بجانب او رها کرد وگفت: اسکت اسکت الله فامتك ابرمتنا بکثرت‌کلامك فقال له زهیر یابن البوال علی عقبیه ما ایاك اخاطب انماانت بهیمة والله‌ماا‌ظنك‌تحکم من کتاب‌الله آیتین فابشر بالخزی‌یوم‌القیمة والعذاب الالیم‌الخ

واین ملعون‌شمر پیس بوده

چنانچه **دمیری درحیوة‌الحیوان ازابن‌عبدالبر** روایتکرده که بحضرت‌صادق(ع)عرضکردند که‌آیا تعبیر خواب تأخیر میافتد؟

فرمود بلی بنجاه سال. چون پیغمبر(ص) درخواب دید سك پیسی میخورد خون‌آنبزرگواراپس تعبیر فرمود که‌مرد پیسی‌حسین‌بن‌علی پسردخترمرا بقتل میرساند

پس‌شمر بن‌ذی‌الجوشن قاتل‌حضرت سیدالشهداء (ع) شد و او پیس بود، پس تأخیرافتادتعبیرش بعدازپنجاه سال

ودر مناقب ابن شهرآشوب است‌کهدر وقت سحرشب عاشوراء حضرت سیدالشهداء (ع)

خوابش دبود بعد بیدار شد فرمود الساعه درخواب دیدم گویا چند سك بر من حمله کردند که بدندان بگزند مرا و در میان آنها سك پیسی بود که او از همه بمن بیشتر حمله میکرد و گمان میکنم قاتل من مرد پیسی است ازمیان اینقوم

و ظاهراً شمر ازیزید و ابن‌زیاد و از عمربن سعد سن نحسش زیادتر بوده چون شمر درغزوهٔ صفین جزو عسکر امیرالمؤمنین بود ودر میان جنك مبارزطلب‌میکرد

چنانچه **ابن‌ابی‌الحدید** درشرح نهج‌البلاغه فرموده

ودر **شفاء الصدور** از**کامل بهائی** نقل میفرماید در سنهٔ شصت و شش شمر ملعونرا بامر جناب مختار بقتل رسانیدند

وابن‌حجرمکی درصواعق نوشته وخص شمر قاتل الحسین بمزید نکال‌واوطئوا الخیل‌صدره وظهره لانه فعل ذلك بالحسین‌ع

مطلب سوم‌درعدهٔ لشکر ابن‌سعد که‌در کربلاحاضر بودند

و عدهٔ آنها را در روایات مختلف نقلکرده‌اند **ولکن**اصح ومستفاد ازاخبار معتبره آنست که **سی‌هزار** نفر بودند

چنانچه‌در **امالی‌شیخ صدوق** از حضرت صادق (ع) روایتکرده که سیدالشهداء (ع) روزی داخل شد برحضرت مجتبی(ع) چون‌نظر فرمود ببرادرش گریه کرد.

حضرت مجتبی (ع) فرمودچه‌چیز ترا بگریه در آورد عرضکرد از آن ظلمها و ستمهائیکه نسبت بشما نموده اند

حضرت مجتبی (ع) فرمود زهر خورانیدند و مرابقتل رسانیدند **لکن** روزی مثل‌روز تونخواهد بود **یااباعبدالله‌الحسین** (ع) که‌سیهزارنفر اطراف‌تو جمع میشوبد وهمه‌ادعامیکنندکه‌از امت‌جدمان پیغمبر(ص) میباشندو **تورا واولاد و برادرانت** رابقتل میرسانند

وایضاًدرامالی‌ازابوحمزهٔ‌ثمالیروایتکرده که‌زین‌العابدین(ع)نظرفرمود بجناب‌عبدالله‌بن‌عباس بن علی‌بن ابیطالب و گریه کرد وفرمود روزی برپیغمبر(ص) سخت‌تر نگذشته از روز احد که‌حمزة‌بن عبدالمطلب شهید شد وبعد یوم موته که جناب جعفربن ابیطالب (ع) شهید شد بعد فرمود ولا یوم کیوم الحسین که جمع‌شدند **سی‌هزار** نفروگمان میکردند که از این امت هستند وهمه تقرب‌میجستند بسوی خدا بریختن خون شریفش و آن بزرگوار آنها را بخدا متذکر میکرد وآنها متعظ نمیشدند تاآنکه آن‌مظلوم راشهید کردند بظلم و عدوان

وسیدبن طاوس درلهوف میفرماید ولقدکان‌ع یحمل فیهم وقد تکملوا ثلاثین الفاً

و بعضی عدهٔ لشکر ابن‌سعد لعین راکمتر گفته‌اند حتی**سبطابن‌جوزی**درتذکره مینویسدچهار هزار و پانصد سواره و پیاده بودند و شاید عذر مقللین رعایت خوف از بنی‌امیه باشد یاطمع ایشان یا نخواستند در تواریخ نوشته شود که سی‌هزار نفر ازامت جمع شدند واقدام نمودند برریختن خون ذریهٔ پیغمبر خود

وأز بعضی خیلی‌زیاده ازسیهزار استفاده میشود

و در **بحار** از **محمدبن ابیطالب** روایت میکند و تقدم الحسین ع حتی وقف بازاء القوم فجعل ینظر الی صفوفهم کانهم السیل و نظر الی ابن‌سعد واقفاً فی‌صنادید الکوفه فقال (ع) الحمدلله

الذی خلق الدنیا فجعلها دار فنآء وزوال الخ

واز اشعاررجزیه آنحضرت است که‌میفرماید :

و ابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین

فی‌مجمع البحرین : العنوة القهر والغلبه و وکف البیت بالمطر و العین بالدمع سال قلیلا وهاطل باران پیوسته وپیاپی بارنده

واز کامل بهائی منقولست : وجعل عمربن سعد علی میمنة عمروبن الحجاج الزبیدی و علی میسرته شمر بن ذی‌الجوشن وعلی الخیل‌عروةبن قیس الاحمسی وعلی‌الرجال‌شبث بن ربعی الیربوعی التمیمی واعطی الرایة دریداً مولاه

مطلب چهارم در مدفن آن بزرگوار

اما جسد مطهر بالضروره در کربلای معلی درتحت قبهٔمنوره مدفونست .

ودر کشکول شیخ بهائی است که روایت شده حضرت سید الشهداء ع اطراف قبر مقدس خودرا چهار میل در چهار میل ازاهل نینوا و غاضریه خریدند بشصت هزار درهم‌وبعداین زمین را تصدق فرموده بر اهل نینواو غاضریه وشرط فرمود بر آنهاکه زوار قبرش را راهنمائی نمایند برسر قبرش وزوارش را سه شبهیمان بنمایند

پس این زمین بر اولاد و دوستان حضرت سیدالشهداء ع حلالست وبرد شمنان آنها حرام است وبر این زمین است برکت

وسید جلیل رضی‌الدین بن طاوس فرموده جهت آنکه بعداز صدقه دادن آن زمین را براهل نینوا وغاضریه حلال شده براولاد ودوستان آن‌بزرگوار آنستکه آنها وفاء بشرط ننمودند وعدم وفاء بشرط راروایت نموده محمد بن داود در باب نوادر زیارات انتهی مافی الکشکول

ودر کامل بهائی است که‌امام حسین ع راتنها دفن کردند و علی‌بن الحسین را درپائین پای آن بزرگوار وعباس‌بن علی ع رابر کنارهٔ فرات آنجاکه شهید شده بود دفن کردند وباقی راقبری کندند وجملهٔ شهداء را درآن‌قبر نهادند

و حربن یزید رااقربای او درجائیکه شهید شده بود دفن‌کردند

ودر نفس المهموم است « ویظهر من روایة الشیخ الطوسی (ره) : ان بنی اسد جاؤا ببارية جديدة وفرشوا بها تحت الحسین ع فانه قدروی عن‌الدیزج قال‌اتیت‌فی‌خاصة غلمانی‌فقط فانی نبشت فوجدت بارية جديدة وعليها بدن‌الحسین بن‌علی ع ووجدت‌منه رائحة المسك فترکت‌البارية علی حالها وبدن‌الحسین ع علی‌البادية وامرت بطرح‌التراب عليه واطلقت عليهاالمآء »

واما مدفن سرآن‌بزرگوار ، درآن احتمالاتی است

احتمال اول :

اصح واشهر آنستکه حضرت سید سجاد ع آن سر مقدس را ازشام بکربلا آوردند وبا بدن‌مطهر دفن نمودند

چنانچه مجلسی (ره) درعاشر بحار میفرماید : والمشهور بین علمائنا الامامیه انه دفن‌راسه مع جسده ولده علی‌بن‌الحسین ع

احتمال دوم :

در **بحار** میفرماید اخبار زیادی دلالت دارد که‌در نجف مدفونست

ودر **کامل الزیارة** از حضرت صادق ع روایتکــرده « قال ع انك اذا اتیت الغری رایت قبرین قبراً کبیراً وقبراً صغیراًفاما الکبیر فقبر امیرالمؤمنین ع واما الصغیرفراس الحسین‌بن علی‌ع»

احتمال سوم :

در حج جواهر الکلام از مفضل بن عمرروایتکرده که حضرت صادق(ع)گذشتند برقائم مائل درطریق نجف اشرف پس دورکعت نماز خواندند عرضکردند این‌چه نماز بود که بجای آوردید؟ فرمود هذاموضع رأس جدی الحسین (ع) وضعوه‌هنا، بعدمرحوم شیخ میفرمایه ، وممکن است که‌این مکان موضع دفن سرمقدس بوده باشد واشاره فرمود بمصیبت عظیمهٔ که ممکن نیست تفوه بآن **مخفی نماناد** جهت نامیدن آن بنارا بقائم معلوم‌نشد واما جهت آنکه مائل گفتند :

در تحیة الزائرین علامهٔ نوری فرموده : در شبی که‌جناز: حضرت امیر را حرکت دادند و بردند که‌در نجف اشرف دفن کنند عبورجنازهٔ مقدسه بآن بنا افتاد بجهت احترام وتعظیم آنحضرت چون رکوع کننده خم‌شد پس آنرا مائل‌وحنانه نامیدند

احتمال چهارم :

در بعضی از اخبار است کــه : یزید ملعون سر نازنین را فرستاد بمدینهٔ طیبه نــزد عمروبن سعید بن عاص والی‌مدینه وعمرو امر کرد سرنازنین را دربقیع نزد مادرش فاطمهٔ زهراء دفن نمودند

احتمال پنجم :

دربعضی ازکتب نقل‌شده که : آنسر مقدس مطهر را سه‌روز دردمشق‌مصلوب نمودند بعددر خزینهٔ بنی‌امیه گذاردند تازمان خلافت سلیمان بن عبدالملك بن‌مروان‌پس‌به پنج دیباج پوشانید و با جمعی ازاصحاب خود بآن سر نازنین نماز خواند وآن سر مقدس رادر مقابر مسلمین دفن نمودند

ودر زمان خلافت عمر بن‌عبدالعزیز امر کرد آن موضع را نبش نمودند و سر مقدس را ازآنجا برداشتند بعدندارد که‌چه کرد لکن ظاهر ازطریقهٔ اوآنستکه فرستاده باشد وبا جسد مطهر دفن نموده باشد

احتمال ششم :

از جماعتی از اهل مصرنقل شده که مدفن سرنازنین در مصر است و آن موضع را مشهد ـ الکریم مینامند

واز معجزه و ازکرامت آنسر مقدس آنکه بااینهمه صدمات بهیچوجه کهنه ومندرس نشد و تروتازه بود وکیفیت دیر **راهب** ومعجزهٔ معرفی نمودن خود رابکلمهٔ‌چندی که فرمود : **اناالغریب اناالمظلوم انا الشهید و قرائت قرآن** نمودن آنسر مقدس که در روایات معتبره وارد شده شاهد براین مطلب است

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمات حضرت سیدالشهداء (ع)

بدانکه عده زوجات آنحضرترا حقیر بتفصیل درجائی ندیده‌ام بلی مسلم ومستفاد ازاخبار از برای آن‌حضرت چندنفر اززوجاتست

منها مخدره مکرمه **شهربانویه** بنت **یزدجرد** آخر سلاطین فرس و اینمخدره والدهٔ م... حضرت **زین‌العابدین** ع استکه و در فصل چهارم از باب‌چهارم‌ذکری‌ازاین‌مخدره شد

واز کامل بهائی نقل شده‌که اینمخدره **هرشبه بکربود** مثل‌حوریان بهشتی **ودرباب‌ششم‌هم** احوالاتشان اجمالا ذکر خواهدشد انشاءالله

و منها مخدره مکرمه **لیلابنت ابی‌مرةبن** عروةبن مسعود بن معتب الثقفی بود والدهٔ ماجد حضرت **علی‌اکبرالمقتول فی‌یوم‌الطف** و عروةبن مسعود عموی شعبةبن ابی‌عامربن مسعود الثقفی بود پدر مغیرةبن شعبه واویکی ازدو مرد بزرگی استکه خداوند در قرآن مجیدیاد فرموده از لسان‌کفار قریش چنانچه **ابن‌اثیر** دراسدالغابه از قتاده نقلکرده فی‌قوله تعالی : **لولا انزل هذاالقرآن علی‌رجل‌من‌القریتین عظیم:** اینکلام‌راولیدبن مغیرةالمخزومی گفت ، لوکان‌مایقول محمدحقاً انزل‌القرآن علی‌اوعلی عروةبن مسعودالثقفی قال والقریتان مکةوالطائف وکان عروةیشبه بالمسیح فی‌صورته انتهی

وایضاً درترجمه بشربن‌هلال گفته ساداتدراسلام‌چهارنفرند: بشربن‌الهلال‌العبدی‌وعدی‌بن‌الحاتم الطائی وسراقةبن‌مالك‌المدلجی‌وعروةبن مسعودالثقفی

ودر اصابه ابن‌حجر ازحضرت‌پیغمبر(ص) نقلکرده: قال مثل عروة مثل‌صاحب یسین دعی قومه الی‌الله فقتلوه

واز جابرازحضرت‌پیغمبرص روایتکرده که‌فرمود: عرض‌علی‌الانبیاء قال‌ورایت عیسی‌فاذااقرب من‌رأیت‌به‌شبیهاًعروةبن‌مسعود

و منها مخدره مکرمه **رباب** بنت **امرء القیس‌بن** عدی‌الکلبیه و اینمخدره والدهٔ ماجدهٔ جناب **عبدالله‌بن الحسین** و مخدره **سکینه خاتون** بوده واین امرء القیس غیر امرء القیس بن عابس الکندیست که از شعراء معروف و صاحب قصیدهٔ معروفه «قفانبك» است که از سبعهٔ معلقه است

ودر قمقام‌ازهشام کلبی نقلکرده : قال‌وکانت‌الرباب‌من‌خیارالنساء‌وافضلهن

و جناب امرءالقیس پدررباب از اشراف‌وازخاندان بزرك‌عرب بودومخدره رباب خیلی‌مورد توجه حضرت سیدالشهداء ع‌بود

و در اغانی استکه چون‌مخدره رباب بدیدن ارحام خود میرفتدخترش جناب سکینه را همراه خود میبرد ومفارقت این‌دومخدره باعث‌کسر خاطرشریف حضرت سیدالشهداء میشد و این شعر را میفرمود :

کان‌اللیل موصول بایل اذا زارت‌سکینة والرباب

ودر تذکرهٔ **سبط ابن‌جوزی** این‌سه‌شعررانسبت‌بحضرت‌سیدالشهداء داده

لعمرك انتی لاحب داراً تکون بها سکینة والرباب

ولست لهم وان عابوا مطيعاً	حيوتي او يغيبني التراب

ودر اصابه همان شعر اول را نسبت بآن حضرت داده

ودر کامل ابن اثیر نقل میکند که جناب رباب در کربلا بود و با اهل البیت به اسیری بشام رفت وبعداز مراجعت بمدینهٔ طیبه اشراف قریش او راخواستگاری نمودند و قبول نکرد گفت: ما کنت لاتخذ بعد رسول‌الله حمواً یعنی بعداز پیغمبر(ص) پدرشوهری اختیار نمیکنم و یکسال بعدزنده بود وابداً ازمیان آفتاب بسایه وزیرسقف نرفت تابغصه وغم ازدنیارحلت فرمود:

و گفته شده آن مخدره یکسال سرقبر حضرت سیدالشهداء (ع) اقامت فرمود بعدرفت بمدینه و بغم واندوه ازدنیا رحلت فرمود

واز ابوالفرج نقل شده که این ابیات را رباب درمرثیهٔ حضرت سیدالشهداء(ع) گفته:

ان الذی کان نوراً یستضاء به	بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاك‌الله صالحة	عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعباً الوذبه	قد کنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن	یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لاابتغی صهراً بصهرکم	حتی اغیب بین الرمل والطین

ودر کافی ازحضرت صادق (ع) روایتکرده : چون حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد زوجهٔ کلبیهٔ آن‌حضرت ماتم آنحضرترا برپا نمود وآن قدر آن مخدره و کنیزانش گریه کردند که اشك چشمشان خشك‌شد بغیراز یکنفر از کنیزان که‌اشك چشمش خشك نشد وجاری بود اورا طلبید فرمود چه کردی که اشکت خشك نشده ؟ عرضکردمن سویق میآشامم : پس مخدره امر کرد که سویق‌طبخ کنند تاقوت بیابد بگریه کردن واهدی الی الکلبیة جونا لتستعین بها علی ماتم الحسین فلما رات الجون قالت ماهذه قالوا هدیة اهدیها فلان لتستعین بها علی ماتم الحسین فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن من الدار اثر

در منتهی‌الارب استکه سویق آردگندم و جو است که بریان شده و تف داده شده بـاشد باعث تقویت مزاج میشود

ومنها مخدره ام‌اسحق بنت طلحة‌بن عبدالله التیمیه است والدهٔ مکرمه فاطمه بنت‌الحسن وطلحه باعتقاد اهل تسنن از عشرهٔ مبشره است وام اسحق اول زوجهٔ حضرت مجتبی (ع)بودو جناب حسین‌بن حسن وطلحة بن الحسن‌المجتبی از اینمخدره متولدشدند

ودر مقام از ابوالفرج اصفهانی نقلکرده که وقتیکه حضرت مجتبی خواست از دنیـا رحلت بفرماید برادرش حضرت سیدالشهداء (ع) را طلبید فرمود: برادر من از این زن‌راضی‌هستم نگذارید که‌اوازخانه‌های شماخارج شود

ومنها مخدره قضاعیه والدهٔ ماجدهٔ جناب جعفر بن الحسین

ودر ارشاد است که جناب جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و اولادی از او باقی نماند

فصل پنجم

در اولادامجاد حضرت سيدالشهداء ع و اسماء شريفهٔ آنها

شيخ مفيد ره در ارشاد و امين الا سلام طبرسی در اعلام الوری و احمد بن مهنی در عمدة الطالب و بعضی دیگر از علماء اعلام فرموده‌اندکه آنحضرت شش اولاد داشته چهارپسرو دو دختر جناب علی‌بن الحسين الاكبر كه كنيه‌اش ابو محمدبوده - علی‌بن الحسين الاصغر كه كنيه‌اش ابوالحسن بوده ودر كربلا شهيدشده - وجعفربن الحسين - وعبدالله بن‌الحسين ومخدره فاطمه خاتون ومكرمه سكينه خاتون بنتی‌الحسين ٠

لكن پسری كه ازآن بزرگوار بعد از خودشان باقی ماند وصاحب نسل‌و اولاد شد منحصر است بجناب علی بن الحسين زين العابدين ع چنانچه درعمدةالطالبست اينست‌كه شاعر ميگويد:

و علی السجاد محـراب الدعاء   آدم الآل علـی بن الحسين

و حمدالله مستوفی در تاريخ گزيده ميفرمايد . يزيدبن معاويه‌چهارده پسر داشت و جناب امام حسين ع دروقت شهادت خود يك پسر بيش‌نداشت معذالك در تمام اقطار عالم عدداِيشان از ستاره‌ها بيشتر است واز فرزندان يزيد باقی نيست

و اما جناب علی بن‌الحسين زين العابدين ع تفصيل حالاتشان در باب ششم ذكر خواهد شد انشاءالله

و اما جناب ابوالحسن علی‌بن الحسين علی الاكبر وجناب عبدالله بن‌الحسين احوالاتشان در فصول بعد نيز ذكر خواهد شد انشاءالله

واما جعفر بن الحسين والدهٔ ماجده‌اش ازقبيلهٔ قضاعيه بود

ودر ارشاد است كه جناب جعفر در حيات حضرت سيد الشهداء ع از دنيا رحلت فرمـود و اولادی ازاو باقی نماند

و اما جناب فاطمه بنت الحسين والدهٔ ماجده اين مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التيميه است و جناب فاطمه را حضرت سيدالشهداء (ع) به برادر زاده‌اش جناب حسن بن الحسن تزويج فرمود وآن مخدره ازجناب حسن مثنی سه‌پسر آورد ؛

اول عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی ع دوم ابراهيم الغمر سوم حسن المثلث وحسن مثنی درسن سی‌و پنج سالگی درمدينهٔ طيبه ازدنيا رحلت فرمود

در ارشاد است كه جناب فاطمه يكسال تمام روی مرقد وی خيمه زد وبر سر قبر وی نشست روزها روزه ميگرفت وشبها را بعبادت بسر ميبرد وبعد امر فرمود كه‌خيمه را برچيدند ودرآن‌حين شنيد هاتفی ميگفت ؛ هل‌وجدواماَفقدوا وديگری ميگفت : بل يئسوا فانقلبوا ، انتهی

بعد بفرمان والده‌اش تزويج شدبه عبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان چنانچه سابقاً از تذكرهٔ سبط ابن جوزی نقل شد

ودر ناسخ است كه فاطمه راازكمال وجمال بحورالعين تشبيه ميكردند

ودر خبر است كه‌در اياميكه فاطمه زوجهٔ حسن مثنی بود جناب حسن خواست تادختر مسور بن‌مخرمه راتزويج كند

فقال له المسور والله يابن رسول الله لو خطبت ابنتی بشسع نعلك لزوجتك ولكن رسول‌الله

قال انما فاطمة بضعة منی یرضینی ماارضاها و یسخطنی ما اسخطها وانا اعلم انها لوکانت حیة فتزوجت علی ابنتها اسخطها ذلك

یعنی اگر خطبه نمائی دختر مرا به بند کفشت من تزویج میکنم اورا بتو لکن پیغمبر فرموده فاطمه پارهٔ تن منست مرا خوشنود میکند آنچه که فاطمه را خوشنود کند ومرا بغضب بیاورد آنچه که فاطمه را بغضب آورد ـ ومن میدانم اگرفاطمه حیوة میداشت ومن دخترم رابسر دختر اوتزویج میکردم موجب سخط وغضب آن مخدره میگردید

ودر وسائل از شیخ صدوق ازحضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود لاتحل لاحدان یجمع بین ثنتین من ولد فاطمه انذلك یبلغها فیشق علیها قلت یبلغها فیشق علیها قال ای والله

واز جهت این روایت بعضی حکم کرده‌اند بکراهت جمع بین دو فاطمیه و بعضی بحرمت آن

و کافی است در فضیلت این مخدره که حضرت سید الشهداء (ع) وصیت خطش را بـاین مخدره سپرد .

چنانچه در اصول کافی از حضرت محمد باقر (ع) روایت کرده که چون هنگام شهادت حضرت سید الشهداء (ع) رسید دختر بزرك خود جناب فاطمه را طلبید نامهٔ پیچید و وصیت خط ظاهره خود راباو داد چون حضرت زین العابدین (ع) مرض اسهال داشت و مردم گمان نمیبردند که از آن مرض صحتی یابد وبعد از صحت جناب فاطمه وصیت نامه را بوی تسلیم کرد و اکنون آن وصیت خط نزد ماموجود است

راوی عرضکرد فدایت شوم درآن وصیت نامه چه نوشته بود ؟

فرمود دراو میباشد والله آنچه محتاجست اولاد آدم باو از زمان خلقت آدم تا زمانی کـه دنیا فانی شود والله درآن هست حدود حتی ارش خدش

و سبط ابن جوزی در تذکره میگوید جناب فاطمه درسال صدو هفده که جناب سکینه از دنیا رحلت فرمود این مخدره نیز در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود

ودر کتاب حبیب السیر است که مخدره فاطمه بنت الحسین در سنهٔ صدو ده از دنیا رحلت فرمود در خلافت هشام بن یزیدبن عبدالملك بن مروان

ومخدره جناب فاطمه از حضرت سکینه اکبر است چنانچه جزری در کامل میگوید ؛ فقالت فاطمة بنت الحسین وکانت اکبر من سکینه ابنات رسول الله سبایا یزید

و اما جناب سکینه خاتون بنت الحسین مشهور بین العوام بفتح سین وکسر کافست

ودر قاموس بضم سین و فتح کاف ضبط کرده و میگوید : سکینه بروزن جهینه دختر حسین بن علی است واسم این مخدره آمنه یاامینه بوده ووالدهٔ ماجدهٔ اینمخدره و جناب عبدالله بن الحسین رباب بنت امرء القیس بود و علاقهٔ حضرت سید الشهداء (ع) باینمخدره و والده‌اش از اشعاری که سابقاً گفته شدمعلوم میشود

واز ابن قتیبه در بارهٔ جناب سکینه نقل شده که فرمود ؛ و لها السیرة الجمیلة و الکـرم الوافر والعقل التام

و در حبیب السیر است که‌او را عقیلهٔ قریش میگفتند و آن مخدره از ملکه فصاحت وبلاغت حظ عظیمی داشت

ودمیری درحیوة الحیوان ازفائق نقل کرده که . سکینهٔ بنت الحسین (ع) آمد نزد

مادرش رباب درحالتصغر واو گریه میکرد رباب گفت چرا گریه میکنی؟

سکینه گفت: «مرت بی دبیرة فلسعتنی بابیرة ارادت تصغیر دبرة وهی النحلة سمیت بذلك لتدبیرها فی عمل العسل» انتهی

وابوالفرج دراغانی نقلکرده که مخدره سکینه **مزاحه** بود پس او را زنبوری گزید مادرش جناب رباب بمخدره گفت یاسیدتی چه شده ترا؛ خنده کرد و فرمود «لسعتنی دبیرة مثل الابیره اوجعتنی قطیره»

یعنی مرا گزید زنبور کوچکی مثل سرسوزن و کمی مرا بوجع در آورد

وکافی است در فضائل اینمخدره که سیدالشهداء (ع) بآن مخدره **یاخیرةالنسوان** خطاب فرمود چنانچه در **منتخب** نقلکرده «فاقبلت سکینة وهی صارخة وکان یحبها حباً شدیداً فضمها الی صدره ومسح دموعها بکمه «قال ع» :

سیطول بعدی یاسکینة فاعلمی منك البکاء اذالحمام دهانی

لاتحرقی قلبی بدمعك حسرة مادام منی الروح فی جثمانی

واذا قتلت فانت اولی بالذی تأتینه یا خیرة النسوان

ومرحوم طبرسی دراعلام الوری میفرماید و کان عبدالله بن الحسن(ع) قد زوجه الحسین ابنته سکینة نقتل قبل ان یبنی بها

و ازاغانی ابوالفرج نقلشد که شوهراول سکینه **جناب عبدالله بن الحسن المجتبی(ع)** بود قال فقتل عنها ولم یلدله وبعداز آنکه آن بزرگوار روز عاشوراء شهید شد **مصعب بن زبیر بن عوام** آن مخدره را تزویج نمود

ودرحبیب السیر است که بعداز مصعب زوجه **عبدالله بن عثمان بن عفان** شد

واز تاریخ ابن خلکان نقلشده که وفات **جناب سکینه** در مدینه طیبه روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع-المولود سنه صدوهفده هجری واقع شد

واما سن آنمخدره معلوم نیست و گویا دروقعهٔ طف در سن نسوان بود چنانچه درشعرمنسوب بحضرت سیدالشهداء (ع) تعبیر بخیرةالنسوان فرموده

و شاهد براین آنستکه آن مخدره در وقعهٔ طف مزوجه بوده بپسرعمش **عبدالله بن حسن ع** که درکربلا شهید شد چنانچه **ازاعلام الوری و اغانی** نقلشد آنفاً و محتملست که در صغر سن ولایة عقد شده باشد

وبدانکه از اخبار معتبره و از فرمایشات بعضی از علماء از برای حضرت سیدالشهداء (ع) دوپسر دیگر نیز بوده

اول - جناب محمد بن الحسین (ع) که بنقل **محمد بن طلحة وابن الخشاب وعبدالله بن مسلم بن قتیبه** درکتاب الامامة والسیاسة ایشان جزءشهداء یوم الطف بوده اند

ودرکتاب عقدالفرید نقلکرده واسرا اثنی عشرغلاماً من بنی هاشم وفیهم محمد بن الحسین (ع) وعلی بن الحسین ع

و در موضع دیگر نقل میکند از محمد بن الحسین ع بن علی بن ابیطالب ع قال اتی بنا یزید بن معویه بعد ماقتل الحسین ونحن اثنی عشر غلاماً وکان اکبرنا یومئذ علی بن الحسین ع فادخلنا علیه و کان کل واحد منا مغلولة یده الی عنقه الخ

دوم ـ جناب محسن بن حسین (ع)

در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل میکند که جوشن کوهی است در غربی حلب که او معدن مس قرمز است و او باطل شد زمانیکه عبور دادند باو اسراء اهلبیت را و یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) حامله بود و طفلشرا سقط نمود و هر قدر آن مخدره طلب آب و نان کرد در عوض دشنام بمخدره دادند آن مخدره نفرین کرد از آنوقت هر که در آن کوه کار بکند ربحی نمیبیند ودر قبله آن کوه مزاری است که معروف است به **مشهد السقط** واسم سقط **محسن بن الحسین** است انتهی

در نفثة المصدور میفرماید واهل حلب تعبیر میکنند بمزار **شیخ محسن** بفتح حاء وتشدید سین مهمله ودر آن کوه قبر جمعی از بزرگان شیعه است

منها مقبرة قطب المحدثین **ابن شهر آشوب** صاحب **مناقب**

ومنها مقبرة سید اجل **ابی المکارم بن زهرة الحسینی الحلبی**

ومنها قبر **احمد بن منیر العاملی انتهی**

ودر قمقام فرموده که محدثین و مورخین پسرهای حضرت سیدالشهداء (ع) را از شش تن علاوه ننوشته‌اند

وابن اثیر در کامل از برای آن حضرت هفت پسر نوشته ودر سابق گفته شد که نسل باقیمانده از حضرت سیدالشهداء (ع) منحصر است بحضرت امام زین العابدین (ع) و از یك دختر که جناب فاطمه بنت الحسین زوجهٔ جناب حسن مثنی بوده باشد و عبدالله محض ابن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی (ع) وابراهیم وحسن مثلث از این مخدره متولد شدند چنانچه اولاد باقی مانده از حضرت امام حسن مجتبی ع ازدو پسر است که زید بن الحسن وحسن بن الحسن باشند واز یك دختر است که ام عبدالله زوجهٔ حضرت علی بن الحسین ومادر امام محمد باقر (ع) است

فصل ششم

درعدهٔ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) وذکر بعضی از فضایل آنها عموماً

درباب اول در ضمن حوارین حضرت پیغمبر (ص) گفته شد که روز قیامت منادی ندا میکند این حواری الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) فیقوم کل من استشهد معه

اما درعدد حوارین واصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) که روز عاشوراء در رکاب مقدس آقـا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند بین علماء ومورخین اختلاف است اصح واشهر آنستکه شهداء یوم الطف بغیر حضرت سیدالشهداء **هفتاد ودو نفر** بودند

چنانچه **شیخ مفید در ارشاد وشیخ طبرسی** در **اعلام الوری وابن اثیر در کامل** واغلب مورخین فرموده‌اند که سی ودو نفر آنها درشب عاشوراء از عسکر ابن سعد ملعون بآنحضرت ملحق شدند وهفده نفر از بنی هاشم بودند الباقی بیست وسه نفر بقیه اصحاب بودند

ودر تاریخ طبری از ابی مخنف نقلکرده قال وعبأ الحسین (ع) اصحابه وصلی بهم صلوة الغداة وکان معه اثنان وثلثون فارساً واربعون راجلا

وبعضی از اخبار دلالتدارد بر آنکه آنها هفتاد وهشت نفر بودند

چنانچه **دمیری درحیوة الحیوان** نقلکرده که ابن زیاد ملعون حضرت امام زین العابدین (ع)

ومصدرات را با شمر بن ذی الجوشن وجماعتی روانه کرد نزد یزیدبن معویه بعد از ورودشان بشام دخلوا علی یزید بن معویه‌و معهم رأس الحسین فرمی به‌بین یدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی‌الجوشن‌لع یا امیرالمؤمنین وردعلینا هذا فی‌ثمانیة عشر رجلا من اهل بیته وستین‌رجلا من شیعته‌الخ

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه هشتاد ودونفر اسم برفرموده هفده نفر از بنی هاشم و شصت و پنج نفر ازغیر بنی‌هاشم

و مورخ ثقهٔ معتمد علی بن الحسین‌بن‌علی الهذلی الامالی المعروف بالمسعودی در **مروج الذهب** فرموده فعدل الی کربلا وهو فی مقدار خمسمأة فارس من‌اهل بیته واصحابه و نحومأة راجل الی ان‌قال وکسانی که در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند هشتاد و یکتن بودند تا آنکه میفرماید وکشته شد باآن بزرگوار از انصار چهار نفر وباقی مقتولین وشهداء از سائر عرب بودند

وسید بن طاوس در لهوف میفرماید روی عن‌الباقر (ع) انهم کانوا خمسة و اربعین فارساً ومأة راجل وممکن است وقت ورودشان بزمین کربلا همراهان حضرت سیدالشهداء (ع) علاوه بر هزار بوده باشند لکن کسانیکه دررکاب مقدس شهید شده‌اند همان هفتاد و دونفر بوده‌اند

و شاهد براین روایتی است که‌در دمعة الساکبه از نورالعین از حضرت سکینه نقل میکند بعداز آنکه حضرت سیدالشهداء (ع) در شب عاشوراء خطبهٔ خواند فرمود هر که کراهت داردیاری مارا دراین شب برود

سکینه خاتون فرمود والله ماتم کلامه الاوتفرق القوم من نحو عشرة وعشرین فلم یبق معه الاما ینقص من‌ثمانین ویزید من‌سبعین

ومخفی نماناد که‌این‌عده ازحوارین حضرت سیدالشهداء (ع) غیر آن جماعتی بودند که قبل از روز عاشوراء درراه حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند مثل **جناب مسلم بن عقیل و هانی بن‌عروه و قیس بن مصهر الصیداوی** با **عبدالله بن یقطر** که برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء (ع) بود واوغیر **عبدالله‌بن عفیف** است که بعد ازیوم الطف‌شهید شد وغیر مجروحینی هستند که شهیدنشدند مثل **حسن‌بن حسن‌المثنی**

واما بعضی ازفضائل حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) عموماً

الاولی ـ آنکه حوارین حضرت سید الشهداء (ع) ازخداوند خوشنود بودند وخداوند هم از آنها خوشنود بود

چنانچه در **عاشر بحار** از **کنز کراچکی** از حضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود قرائت کنید سورهٔ والفجر رادر نمازهای فریضه ونافله تان که‌او سورهٔ **حسین‌بن علی** است

ابواسامه عرضکرد چگونه سورهٔ آن بزرگوار است

فرمود آیا نشنیده‌ای که‌در آخر سوره میفرماید : **یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة**

مقصود ازنفس مطمئنه حسین بن علی (ع) است واو صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه است واصحاب اوازآل‌محمد راضون هستند از خداوند روز قیامت وخداهم ازآنها راضی است‌الخ

الثانیه ـ حوارین حضرت سید الشهداء (ع) با وفاترین و بهترین اصحاب انبیاء و ائمه اطهار (ع)بودند

چنانچه در **ارشاد مفید** از حضرت امام زین العابدین (ع) روایت کرده که نزدیك مغرب

روز تاسوعا حضرت سيدالشهداء (ع) اصحاب خودرا جمع آوری نمود وبعد از حمد و ثنای الـهی فرمود امابعد فانی لااعلم اصحاباً اوفی ولاخيراً من اصحابی و لا اهل بيت ابرولا اوصل من اهـل بيتی فجزا كم‌الله خيراً

و در زيارت ناحيهٔ مقدسه است « السلام عليكم يا خير انصار السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبی الدار »

مخفی نماناد كه از اين روايت شريفه استفاده ميشود افضليت اصحاب آن بزرگوار بر اصحاب همه انبياء واوصياء حتی براصحاب خاتم النبيين (ص) و اصحاب اميرالمؤمنين (ع) و جهت افضليت ايشان برهمهٔ اصحاب انبياء وائمهٔ اطهار اينست كه نوعاً هر وقت اصحاب انبياء وبعضی از ائمهٔ اطهار بغزوهٔ ميرفتند عده‌شان باندازه عده دشمن بوده يانصف يا ثلث آنها بودند و احتمال خلاصی خود و مولايشان‌را ميدادندبلكه احتمال ظفر ونصرت وبدست آوردن اموال و غنيمت‌ميدادند وبر فرض علمشان بشهادت خود احتمال خلاصی ونجات بنيه‌شريفه مولايشان را ميدادند

و اما اصحاب و حوارين حضرت سيد الشهداء (ع) عددشان اولا هزار يك عدهٔ دشمن بود **وثانيا** علم داشتند كه‌ظفر ونصرت نخواهند داشت

ثانيا علم داشتند كه اگر ياری سيد الشهداء را بنمايند خودشان و مولايشان شهيد خواهند واگر ياری نكنندمولايشان‌شهيدخواهدشد بمقتضای فرمايشاتی كه مكرراز خود حضرت سيدالشهداء(ع) شنيده‌بودند ولكن خودشان نجات مييابند معذلك اقدام نمودند به‌نصرت وياری‌آن بزرگوار وبا اين فرض‌فائده‌وثمرشهادتشان‌وبرداشتن دست ازجان ومال وحيثياتشان اين‌بود كه‌بسبب ياری نمودن آنها چند ساعتی بنيه مقدس‌امام زمان وحجت عصر نگهداری شد وشهادت آقا قدری بتأخير افتاد

ولنعم ماقيل فی حقهم :

و ذی المروة والوفاء انصاره	لهم علی الجيش اللهام زفير
طهرت نفوسهم لطيب اصولها	فعناصر طابت لهم و حجور
فتمثلت لهم القصور وما بهم	لو لا تمثلت القصور قصور
ما اشتاقهم للموت الا دعوة	الرحمن لا ولدانها والحور

الثالثه ـ اسماء شريفه حوارين حضرت سيد الشهداء در لوح محفوظ ثبت بود نه يكنفر كم ميشد ونه يكنفر زياد ميشد **ودر** بحار ازمناقب ابن‌شهر آشوب نقل كرده‌قال‌عنفا ابن‌عباس‌علی تركه الحسين قال ان اصحاب الحسين ع لم‌ينقصوا رجلا ولم يزيدوا رجلا نعرفهم باسمائهم من قبل‌شهودهم. ومحدث قمی دام ظله درنفس‌المهموم فرموده : و قال محمد بن الحنفيه و ان اصحابه عندنا لمكتوبون باسمائهم واسماء آبائهم

الرابعه ـ حوارين حضرت سيد الشهداء كسانی هستند كه احدی بر آنها سبقت نگرفته و احدی از متأخرين هم‌بمقامات شامخه آنها نميرسند چنانچه در تهذيب از حضرت صادق ع روايت فرموده كه حضرت اميرالمؤمنين ع گذارش بكربلا افتاد فرمود مناخ ركاب ومصارع شهداء لايسبقهم من قبلهم ولايلحقهم من كان بعدهم

ودر تاسع بحار ازخرائج راوندی ازحضرت امام محمد باقر ع روايت كرده كه فرمود مناخ ركاب ومصارع عشاق شهداء لايسبقهم من كان قبلهم ولايلحقهم من‌بعدهم

ومخفی نماناد كه در اخبار معتبره تعبير بعشق خيلی كم ديده شده و در كافی شريف ازحضرت‌صادق(ع) روايت‌كرده انه‌قال‌قال رسول الله(ص)افضل الناس من عشق العبادةفعانقهاواحبها بقلبه وباشرها بجسده‌وتفرغ‌لهافهولايبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسراً و يسر

ولنعم ماقيل :

السابقون الى المكارم والعلى والحائزون غداً حياض الكوثر
لولا صوارمهم ووقع نبالهم لم يسمع الاذان صوت مكبر

الخامسه ـ حوارين حضرت سيدالشهداء درجه‌شان ازتمام شهداء بلندتراست چنانچه درعاشر از امالی ازجبله‌مكيه روايت كرده كه‌ميثم‌تمارفرمودياجبله اعلمي ان‌الحسين‌بن‌علی سيدالشهداء يوم القيمة ولاصحابه علي سائرالشهداء درجة

السادسه ـ حوارين حضرت سيدالشهداء از زهاد وعباد بودند چنانچه سيد در لهوف فرموده وبات الحسين (ع) و اصحابه تلك الليلة و لهم دوی كدوی النحل ما بين راكع و قائم وقاعد فعبر عليهم فی تلك اليلة من عسكر عمربن سعد اثنان و ثلثون رجلا و كذا كانت سجية الحسين فی كثرة صلوته و كمال صفاته . و ذكر ابن عبدربه فی الجزء الرابع من كتاب العقد قال‌قيل لعلی بن الحسين (ع) ماقل ولدابيك قال ع العجب كيف ولدت له‌كان يصلی فی اليوم‌والليلة الف ركعة فمتی كان يفرغ للنساء انتهی

وفی الارشاد فقام ع الليل كله يصلی ويستغفرو يدعوا ويتضرع وقام اصحابه كذلك يصلون ويدعون ويستغفرون انتهی **ولنعم ماقيل :**

لله قوم اذا ما الليل جنهم قاموا من الفرش للرحمن عبادا
و يركبون مطايا لا تملهم اذاهم بنـاد الصبح قد نـادی
هم اذا ما بياض الصبح لاح لهم قالوا من الشوق‌ليت الليل قدعادا
هم المطيعون فی الدنيا لسيدهم و فی القيمة سادوا كل من سادا
الارض تبكی عليهم حين تفقدهم لانهم جعلوا للارض او تادا

واقوی شاهد برمراتب تقوی وزهد حوارين آن بزرگوار آنستكه آنها با مراتب مودت ومحبتيكه بآن‌حضرت داشتند وبچشم خود ديدند وحدت و غربت و مظلوميت سيد و مولايشان را و با مراتب اشتياقی كه بشهادت داشتند معذلك بميدان نميرفتند تا ازسيد و مولايشان اذن ميگرفتند با حكم عقل بحسن بلكه بوجوب جهاد دررکاب مقدس امام زمان‌چون‌حجة بالغه الهيه حاضر بودبدون اذن بميدان نرفتند و اين از مناقب ساميه ايشان بود چنانچه وقتيكه منافقين آمدند در خانهٔ امير المؤمنين ع بعضی از بنی هاشم وخواص از اصحاب حاضر بودند وبه چشم خود ديدند ظلمهای نگفتنی كه بآن بزرگوار وبزوجهٔ محترمه‌اش فاطمهٔ زهراء ع وارد كردند وخون در بدنهايشان ميجوشيد واگر دست بقائمهٔ شمشير ميزدند تمام منافقين را بجهنم واصل ميكردند معذلك چشمشان بود بلبهای نازنين امير المؤمنين ع كه بيك اشاره آنها را تباه كنند لكن‌چون مأذون نشدند تمام اين ظلمهارا ديدند و خون دل خوردند و بدون اجازه امامشان دست بشمشير نكردند واين اعلی فضيلتی بود از برای اصحاب اميرالمؤمنين ع

السابعه ـ حوارين حضرت سيدالشهداء (ع) علو همتشان باندازهٔ بود كه باقلت عددشان و اشتغالشان بعبات معذلك در شب عاشوراء خندقی دراطراف خيمهٔ طاهرات حفر كردند و چون آب نداشتند چوب ونی در اوريختند كه فردا آنها راآتش بدهند ازخوف آنكه مبادا فردا وقتيكه با دشمن مشغول محاربه باشند دشمن خودرا بخيم‌طاهرات برساند

در امالی شيخ صدوق از حضرت زين‌العابدين ع روايت كرده فرمود ثم ان‌الحسين امر بحفيرة فحفرت حول عسكره شبه الخندق و امر فحشيت حطبا و صبح عاشوراء كه حضرت مهيای

جنك شدامر فرمود که آن هیزمها ونی‌هارا آتش بزنند که مبادا لشکر خودرا بخیمه‌ها برساند

الثامنة ـ حواریین حضرت سیدالشهداء ع جماعتی بودند که نصرت دین خدا بعلو همت آنها واقع شد

مسعودی در مروج الذهب فرموده که خداوند دین خود رانصرت فرمود بهزار مرد سیصدو سیزده نفر ازاصحاب طالوت پیغمبر بودند وسیصد وسیزده نفر از اصحاب حضرت رسول خاتم بود درغزوهٔ بدر کبری وسیصد وسیزده نفر اصحاب قائم ع اندالباقی شصت ویکنفر که روزعاشوراء دررکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند

ثقة الاسلام نوری ره فرموده که آنچه مسعودی فرموده در عدهٔ اصحاب حضرت سید الشهدا ع خلاف مشهور بین اصحاب سیروتواریخ است بجهت آنکه اصحاب آنحضرت راکه در کربلا شهید شدند ازهفتاد ودوتن کمتر ندیده‌ام واحتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب ازغیربنی هاشم باشد وگفته شد که بنی هاشم را بجهة غلبه شرافتشان و اتحادشان با وجود مقدس حضرت سیدالشهداء ع درعداد اصحاب ذکری ازآنها نفرموده انتهی

پس عدهٔ ازاصحاب غیربنی هاشم تقریباً مطابق میشود باآنچه سابقاً از حیوة الحیوان دمیری نقل شده **ولنعم ماقیل فی حقهم**

لهفی لر کب صر عوا فی کربلا	کانت بها آجا لهم متدانیة
نصروا ابن بنت نبیهم طوبی لهم	نالوا بنصرتهم مراتب سامیه

التاسعه حواریین حضرت سیدالشهداء دوستان واقعی هستند

درتهذیب ازحضرت باقر ع روایت کرده قال مرعلی ع بکربلا فی اثنین من اصحابه فلما مر بها ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال ع هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هیهنا مهراق دمائهم طوبی لك من تربة علیك تراق دماء الاحبة

العاشرة ـ حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا خداوند باو اکرام نمود و او را مضجع منور حضرت سیدالشهداء (ع) و حواریین آن بزرگوار قرار داد

چنانچه **دربحار** ازکامل الزیاره ازحضرت صادق (ع) روایت کرده فرمودوقتیکه قطعه‌های زمین بعضی ببعضی تفاخر نمودند زمین کربلاگفت اناارض‌الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولافخر علی من دونی بل شکراللہ فاکرمهاالله و زادها بتواضعها شکرالله بالحسین ع واصحابه **ولنعم ماقیل فی حقها**

هی الطفوف فطف سبعاً بمغناها	فما لمکة معنی مثل معناها
ارض ولکنما السبع الشدادلها	دانت و طأطا اعلاها لادناها
وکیف لاوهی ارض ضمنت جثثاً	ما کان ذلك لا والله لولاها
فیها الحسین و فتیان له بذلوا	فی‌الله ای نفوس کان زکاها

الحادی عشر ـ حواریین حضرت سید الشهداء (ع) کسانی هستند که سلمان بانها اطلاق اخوانی فرمود

چنانچه در نفس الرحمن ازرجال کشی ازمسیب بن نجبة الفزاری روایت کرده : قال لما اتانا سلمان الفارسی قادما تلقیناه فیمن تلقاه فسار الی کربلا فقال هذه مصارع اخوانی هذا موضع رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دمائهم یقتل بها ابن خیرالنبیین و یقتل بها خیر الاخرین

الثاني عشر - حوارين حضرت سيدالشهداء(ع) سادات شهداء هستندروز قيامت

در نفس المهموم از شيخ بن نما ازحضرت پيغمبر ص روايت كرده قال(ص) وذكرت مايصنع بهذا ولدى الحسين ع كاني به وقد استجار بحرمي وقبرى فلا يجار فيرتحل الى ارض مقتله ومصرعه ارض كربو بلاء فتنصره عصابة من المسلمين اولئك سادات شهداء امتى يوم القيمة در تحفة الزائرين از فقرات زيارت شهداء است انتم سادات الشهداء فى الدنيا والاخرة و انتم السابقون والمهاجرون والانصار ولنعم ماقيل

فلم ترعين مثلهم فى زمانهم	ولا قبلهم فى الناس اذاانايافهم
اشدقراعاً بالسيوف لدى الوغى	الاكل من يحمى الذمار مقارع

فى مجمع البحرين ايفع الغلام اذاشارف الاحتلام ولم يحتلم

الثالث عشر - حوارين حضرت سيدالشهداء قتلاء نبيين وآل نبيين هستند

در عاشر بحار از معانى الاخبار ازحضرت امام زين العابدين ع روايت كرده قال كان الحسين بن على ع يضع قتلاه بعضهم على بعض ثم يقول قتلانا قتلاء النبيين وآل النبيين

ودر بحار ازكامل الزياره از كعب الاحبار روايتكرده . يقول اول من لعن قاتل الحسين بن على (ع) ابراهيم الخليل وامر ولده بذلك واخذ عليهم العهد والميثاق ثم لعنه موسى بن عمران وامر امته بذلك ثم لعنه داود وامر بنى اسرائيل بذلك ثم لعنه عيسى واكثر فقال ع يابنى اسرائيل العنواقاتله وان ادركتم ايامه فلا تجلسواعنه فان الشهيد معه كالشهيد مع الانبياء مقبل غيرمدبر

الرابع عشر - حوارين حضرت سيدالشهداء باموالايشان درزمان رجعت رجوع ميكنند درحالتى كه برسر آنها خودمذهب باشد

فى نفثة المصدور وروى فى قوله تعالى : ثم رددنا لكم الكرة عليهم خروج الحسين (ع) فى سبعين من اصحابه عليهم البيض المذهبة لكل بيضة وجهان المؤدون الى الناس ان هذا الحسين (ع) قد خرج لايشك المؤمنون فيه ولنعم ماقيل

بيض الوجوه كريمة احسابهم	شتم الانوف من الطراز الاول
يغشون حتى ماتهر كلابهم	لا يسئلون عن السواد المقبل

الخامس عشر - حوارين حضرت سيدالشهداء(ع) اولياءالله واوصياءالله واوداءالله وطاهرون ومهديون وابرار هستند

در تحفة الزائر ازحضرت صادق ع روايتكرده كه بصفوان جمال فرمود ثم توجه الى الشهداء وقل السلام عليكم يا اولياءالله واحبائه السلام عليكم يااصفياءالله و اودآئه الى قوله ع طبتم وطابت الارض التى فيها دفنتم وفزتم والله فوزاً عظيماً

وايضاً درزيارت روزاربعين ازجابر بن عبدالله الانصارى حكايتشده ثم توجه الى زيارة الشهداء و قال السلام على الارواح المنيخة بقبر ابيعبدالله (ع) السلام عليكم ياشيعةالله و شيعة رسوله و شيعة امير المؤمنين (ع) و الحسن و الحسين السلام عليكم يا طاهرون السلام عليكم يا مهديون السلام عليكم ياابرار

السادس عشر - حوارين حضرت سيدالشهداء نزد اهل آسمان معروفند چنانچه ستاره هاى آسمانى نزد اهل زمين معروفند

در عاشر بحار از تفسير فرات بن ابراهيم ازحضرت صادق ع روايت كرده قال كان الحسين مع امه تحمله فاخذه النبى ص وقال لعن الله قاتلك و لعن الله سالبك و لعن الله المتوازرين عليك و حكم

الله بینی و بین من اعلن علیك قالت فاطمة الزهراء ع باأب ای شیء تقول قال یابنتاه ذکرت مایصیبه بعدی و بعدك من الاذی والظلم والغدر والبغی وهو یومئذ فی عصبة کانهم نجوم السماء یتهادون الی القتل وکانی انظر الی معسکرهم والی موضع رحالهم وتربتهم

فی منتهی الارب (تهادی یکدیگررا هدیه دادن و پیشرو شدن وسبقت گرفتن) و نعم ماقیل

قوم اذا اقتحم العجاج رایتهم   شمساً وخلت وجوههم اقماراً
واذا الصریخ دعاهم لملمة   بذلوا النفوس وفارقوا الاعمارا

السابع عشر ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) جماعتی بودند که اگر حضرت پیغمبر آنها را میدید دهانشان را میبوسید و آنها را در کنار خود میشانید

در عاشر بحار از تفسیر ثعلبی روایت کرده قال ربیع بن خثیم لبعض من شهد قتل الحسین ع جئتم بها ای برؤس الشهداء ع معلقات علی اسنة الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لو ادرکهم رسول‌الله (ص) لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون

الثامن عشر ـ حوارین حضرت سیدالشهداء ع از کثرت اشتیاقیکه بشهادت در رکاب مقدس سید و مولایشان داشتند الم نیزه و تیر و شمشیر را احساس نمیکردند

چنانچه درعاشر بحار از خرائج راوندی ازحضرت باقر ع روایت کرده که حضرت سیدالشهداء (ع) باصحاب خود فرمود ان رسول‌الله ص قال یا بنی انك ستساق الی العراق وهی ارض قد التقی بها النبیون ع و اوصیاء النبیین وهی ارض تدعی عمورا وانك تستشهد بها ویستشهد معك جماعة من اصحابك لایجدون الم مس الحدید وتلی قلنا یانار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم یکون الحرب برداً وسلاماً علیك و علیهم

ودر رجال کبیر از کشی روایت کرده وکان حبیب من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین ولقوا جبال الحدید و استقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم و هم یعرض علیهم الامان و الاموال فیأبون ویقولون لاعذر لنا عند رسول‌الله (ص) ان قتل الحسین (ع) ومنا عین نظرت حتی قتلوا حوله انتهی

یعنی : حبیب ازآن هفتاد نفر مردانی بود که یاری کردند سیدالشهداء (ع) را و ملاقات کردند کوههای آهن را و استقبال نمودند تیر هارا بسینه‌هایشان و شمشیرهارا بصورتهایشان و عرضه داده میشد بآنها امان واموال پس اباه مینمودند از قبول آن میگفتند ماعذری نداریم فردای قیامت در حضور پیغمبر ص هرگاه سیدالشهداء ع شهید بشود و چشمهای ما باز باشد و ببینیم تا آنکه همه در اطراف آقا شهید شدند

و ابن ابی الحدید در **شرح نهج البلاغه** میفرماید « ان سید اهل الاباء الذی علم الناس الحمیة والموت تحت ظلال السیوف اختیاراً علی الدنیة ابوعبدالله الحسین عرض علیه الامان اوبستسلم فانف من الذل»

چنانچه دراشعار رجزیه‌اش میفرماید :

الموت خیر من رکوب العار   والعار اولی من دخول النار

وحوارین این سید اهل الاباء هم مربی بتربیت آنبزرگوار ودارای نفوس ابیه بودند وراضی بدنائت نمیشدند **ونعم ماقیل**

بنفسی و آبائی نفوس ابیة یجرعها کأس المنیة مترف
وهم‌خیرمن‌تحت‌السماء‌باسرهم واکرم‌من‌فوق‌السماء‌واشرف

التاسع عشر ـ حواریین حضرت سیدالشهداء ع کسانی بودند که حضرت احدیت جلت آلائه خود متولی قبض ارواح مقدسه آنهاگردید و ملائکه از آسمان نازل شدند و اجساد مقدسه آنها را بماء الحیوان بهشتی غسل‌دادند و بطیب بهشتی حنوط نمودند و بحلل بهشتی کفن کردند وچند صف از ملائکه بر آنها نمازخواندند

چنانچه **درعاشر بحار** از **کامل‌الزیاره** ازحضرت‌زین‌العابدین (ع) اززینب‌کبری(س) ازام‌ایمن از پیغمبر (ص)از جبرئیل روایت کرده «وفیه فاذا برزت تلك العصابة الی مضاجعها تولی‌الله‌عزوجل قبض ارواحها بیده وهبط الی‌الارض ملائکة من السماء . السابعة معهم آنیة من‌الیاقوت والزمردمملوة من ماءالحیوة وحلل‌من‌حلل الجنة وطیب من طیب الجنة فغسلوا جثتهم بذلك الماء والبسوها الحلل و حنطوها بذلك‌الطیب وصلی‌الملائکة صفاصفا علیهم

العشرون ـ حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) در دنیا منازل بهشتی خودرا باعجازحسینی‌دیدند

درعلل الشرایع از**عماره** ازحضرت‌صادق‌ع روایت کرده گفت عرضکردم خبرده بمن‌ازاصحاب حضرت سیدالشهداء ع وازاقدامشان بمردن

حضرت‌فرمود «انهم کشف‌لهم‌الغطاء حتی رأوا منازلهم من‌الجنة فکان‌الرجل منهم یقدم‌علی‌القتل لیبادر الی‌الحوراء لیعانقها والی‌مکانه من‌الجنة »

ودرنفس‌المهموم از**قطب‌راوندی** از **ابوحمزهٔ ثمالی** از حضرت امام زین‌العابدین (ع) روایت کرده فرمود من در شب عاشوراء با پدر بزرگوارم بودم پدرم باصحابشان فرمودند « هذا اللیل فاتخذوه جنة فان القوم انما یریدوننی ولو قتلونی لم یلتفتوا الیکم و انتم فی حل و سعة فقالوا لوالله‌لایکون هذا ابداً فقال انکم تقتلون غدا کلکم ولا یفلت منکم رجل قالوا الحمد لله الذی‌شرفنا بالقتل معك ثم دعا فقال لهم ارفعوا رؤسکم و انظروا فجعلوا ینظرون‌الی مواضعهم ومنازلهم من الجنة و هو یقول لهم هذا منزلك یافلان فکان الرجل یستقبل‌الرماح والسیوف بیده ووجهه‌لیصل الی منزله من الجنة»

ودر زیارت ناحیه مقدسه است‌لقدکشف‌الله لهم‌الغطاء **ونعم ماقیل**:

قوم اذا نودوا لدفع ملمة والخیل بین مدعس ومکردس
لبسوا‌القلوب‌علی‌الدروع‌واقبلوا یتهافتون الی ذهاب الانفس

الحادی والعشرون ـ حواریین‌حضرت سیدالشهداء (ع) بمحض شهادت داخل دربهشتمیشوند ومعانقهٔ با حورالعین میکنند

درامالی از **سالم** روایت‌کرده «قال‌سمعت‌کعب‌الاحبار یقول ان فی‌کتابنا ان‌رجلا من‌ولدمحمد رسول‌الله (ص) یقتل ولا یجف عرق دواب اصحابه حتی یدخلون الجنة فیعانقون الحور العین فمربنا الحسین فقلته هوهذا قال‌نعم»

وایضاً دراماٖلی از **هرثمة‌بن مسلم** روایت کرده قال غزونامع علی‌بن ابیطالب صفین فلما انصرفنا نزل بکربلا و صلی بها الغداة ثم رفع الیه من تربتها فشمها ثم قال(ع) واهالك ایتها التربة لیحشرن منك‌اقوام یدخلون الجنة بغیرحساب

و مصداق متیقن از آنطائفه حوارین حضرت سیدالشهداء ع هستند

الثاني والعشرون ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشوراء از دست پیغمبر (ص) وعلی ع آب آشامیدند

در دارالسلام از امالی شیخ طوسی از سدی روایت کرده که او بمردی گفت توقطران میفروشی گفت نه والله من قطرانرا ندیده‌ام الا آنکه من روغن‌فروش بودم درلشکرابن‌سعد در کربلا پس‌درخواب دیدم که پیغمبرص وامیرالمؤمنین ع آب‌می‌دهند بشهد

من از حضرت امیر طلب آب کردم آب‌بمن نداد ازپیغمبر طلب آب کردم نظر فرمود بمن گفت تو نبودی که درکربلا اعانت کردی دشمنان مارا پس فرمود اورا ازقطران بنوشانید پس یکشربت از قطران بمن آشامانیدندازخواب بیدار شدم و تاسه‌روز قطران بول میکردم وهنوز عفونت قطران بـا من باقیست

در مجمع البحرین است که‌قطران چیزیست که میمالند بیدن‌شتر کرك پس‌از تندی وحرارتش کرکی‌اومیسوزد **و نعم ماقیل** :

ولله اقوام فدته نفوسهم	فکان لهم عز علی الدهر خالد
توفواعطاشاً بالعرآء کانما	لهم بالمنایا فی‌الطفوف مواعد

الثالث والعشرون ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا پیغمبر (ص) خـون شریفشانرا ضبط فرمود درمیان‌شیشه

درکامل ابن‌اثیر ودرتذکرة سبطابن جوزی است ازابن عباس روایت‌کرده گفت دیدم پیغمبر (ص) را در شبی که حسین‌را در روز آن شهید کردند و بدست پیغمبر شیشه بود که میان آن خون جمع فرموده بود عرضکردم یارسول‌الله این‌چه خونست؟ فرمودخون نازنین‌حسین واصحاب‌اوست اورامیبرم نزدخداوندتعالی جلت‌عظمته

پس **ابن‌عباس** صبح مردم‌را خبردار کرد ازقتل‌حضرت سیدالشهداء ع وخوابش رانقل‌کرد بعد معلوم‌شدکه درهمانروز سیدالشهداء ع‌درکربلاشهیدشده

الرابع والعشرون ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) حضرت پیغمبر (ص) خود مباشر حفر قبر و دفن آن‌ها گردید

درعاشر بحار ازامالی طوسی ازحضرت‌صادق ع روایت‌کرده فرمود یکروز **ام سلمه** صبح کرد درحالتیکه گریان بود گفتند چراگریه میکنی؟

ام‌سلمه فرمود فرزندم **حسین** رابقتل‌رسانیدند فرمود از وقتیکه پیغمبر(ص) ازدنیارحلت‌فرموده بود اورادر خواب ندیده بودم‌وشب گذشته دیدم پیغمبر(ص) راکه‌محزون ومتغیر الحال است‌عرضکردم جهت حزن وتغیر حال شما چه‌چیزاست؟ فرمود دیشب **ازبرای‌حسین واصحابش قبرحفرمینمودم**

وایضاً ازمناقب ابن‌شهرآشوب ازابن‌عباس روایت‌کرده گفت من درمنزلم خوابیده بودم ناگاه ازخانهٔ ام‌سلمه صدای‌عظیمی بلندشدوشنیدم که میگفت‌ای‌دختران **عبدالمطلب** مرایاری‌کنید و بامن‌گریه‌کنید که‌سید ومولای‌شما حسینرا شهید کردند گفتندازکجادانستی ؟

فرمود پیغمبرص راالساعة درخواب دیدم غبارآلوده و پریشان پس‌علتش را سؤال‌کردم فرمود فرزندم حسین واهل‌بیت واصحابش‌را کشتند ومن آن‌هارادفن کردم

فرمود پس من نظر کردم بآن خاکی که ازجبرئیل ازکربلاآورده بود بجهت پیغمبر ص و گفته بود هرزمانی که اینخاك مبدل بخون شد حسین راشهید کنند پس پیغمبر (ص) آن خاك را بمن داد وفرمود اورا در شیشه بگذار وقتیکه نظر کردم بآن قاروره و آن خاك دیدم خون ازشیشه جوشش میزند

خیلی مناسب است که به پیغمبر ص این اشعار عرض شود شاعر عرب به بنی‌نزار کـه جد اعلای حضرت پیغمبر ص است خطاب میکند :

انزار نضوا برود التهان	فحسین علی البسیطة عار
طأطؤاالرؤس ان‌رأس‌حسین	رضوه فوق القنا الخطار
لاتمدوالکم عن‌الشمس ظلا	ان فی‌الشمس مهجة المختار
حتی الا تکفنوا علویـا	بعد ما کفن الحسین بوار
لاتشقوا لآل فهر قبوراً	و ابن طه ملقی بلا اقبار
هتکوا من نسائکم کل خدر	هذه زینب علی الا کوار

و نظیر این مرثیه است مرثیهٔ شیخ علی‌بن شیخ‌جعفر :

الا من مبلغ عنی قریشا	ببطحاء المشاعر والحرام
فلا حملت عواتقکم سیوفا	ورأس‌السبط‌فوق‌الرمح‌سامی
ولا رکبت فوارسکم‌خیولا	وصدرالسبط مرضوض‌العظام
ولا حجبت کرائمکم خیاما	ورحل السبط منهوب الخیام
ولا نقع الغلیل لکم روآء	و نجل‌محمد فی‌الطف ظامی
ولا بلغ الفطام لکم صبی	و یذبح طفله قبل الفطام

الخامس والعشرون ـ حوارین حضرت سید الشهداء ع کسانی بودند که مولایشان آنهارا بشارت داد بجنان واسعه ونعیم دائمه

در بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده « لما اشتد الامر بالحسین بن‌علی بن ابیطالب (ع) نظر الیه من‌کان معه فاذاهو بخلافهم لانهم کلما اشتدالامر تغیرت الوانهم وارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم و کان الحسین (ع) وبعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدئ‌جوارحهم وتسکن نفوسهم فقال‌بعضهم لبعض‌انظروا لا یبالی بالموت فقال‌لهم‌الحسین‌ع صبراً بنی‌الکرام فماالموت الا قنطرة یعبر بکم عن‌البؤس والضراءالی‌الجنان الواسعه والنعیم الدائمه فایکم یکره ان‌ینتقل من سجن الی قصروما هولا عدائکم الا کمن ینتقله من قصر الی سجن‌وعذاب ان ابی‌حدثنی عن‌رسول‌الله (ص) ان‌الدنیاسجن المؤمن وجنة الکافر والموت جسر هؤلاء الی‌جنانهم وجسر هؤلاء الی جحیمهم ماکذبت‌ولاکذبت »

السادس والعشرون حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) کسانی بودند که دشمن آنها را مدح وستایش نمود

در شرح شافیه ابی فراس روایتکرده « قیل لرجل شهد یوم‌الطف مع‌عمربن سعد ویحك اقتلت ذریة رسول‌الله (ص) قال‌عضضت بالجندل انك لوشهدت ماشهد نا لفعلت مافعلنا ثارت علینا عصابة ایدیها فی مقابض‌سیوفها کالاسود الضاریه‌تحطم‌الفرسان یمیناًوشمالا وتلقی انفسها علی‌الموت لاتقبل الامان ولاترغب فی‌المال ولایحول حائـل بینها وبین الورود علی حیاض المنیه والاستیلاء

علی‌الملك فلو كففنا عنهم رويدا لاتت علی نفوس العسكر بحذأ فيره فماذا كنا فاعلين لاام‌لك»
یعنی یکی از کسانیکه در کربلا با لشگر پسر سعدبود گفتند وای بر تو آیا تو ذریهٔ پیغمبر رابقتل رسانیدی

آنشخص گفت سنك بر دهان تو اگرمیدیدی آنچه مادیدیم توهم همین کار مارا میکردی برانگیخته شدند بسوی ماجماعتی که دستهای آنها بقبضه‌های شمشیرشان بود مانند شیران درهم شکننده ازیمین وشمال خودرا بدهان مرگ‌میزدند و امان قبول نمیکردند ورغبتی هم در مال دنیا دردل نداشتند وهیچ چیز بین ایشان و مرگ حائل نبود که‌یا باید استیلای بر ملك بیابند یا وارد برحیاض مرگ بشوند اگر باآنها رزم وقتال نمیکردیم تمام مارا از دم شمشیرشان هلاك میکردند مادر نباشد تراچگونه ماازقتال خود داری میکردیم ولنعم ما قیل:

جادوا بانفسهم فی حب سیدهم — والجود بالنفس اقصی غایة الجود

وقال آخر:

این الحماة حماة آل محمد — بالطف ایــن شبابهم و کهول
صرعی بلا غسل علی وجه الثری — رضتهم بالعافــرات خیول

الحاصل حوارییں حضرت سیدالشهداء(ع) ازکثرت علاقه ومحبتی که بمولایشان داشتند البته راضی بودند تیر بچشم آنها بخورد و خاری بپای سید و مولایشان نخلد وچقدر خوب گفته شاعر زبانحال آنهارا

جان بزیر قدمت خاك توان دید ولی — گرد بر گوشهٔ نعلین تو نتوان دیدن
گر باین چاه زنخدان توره‌بردی خضر — بی‌نیاز آمدی‌از چشمهٔ حیوان دیدن
باوجودقدو بالای تو کوته نظریست — در گلستان شدن وسرو خرامان دیدن

فصل هفتم

درذکر بعضی ازفضایل شهداء از بنی‌هاشم که‌دریوم الطف دررکاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند

بدانکه در عدد شهداء ازبنی هاشم در یوم الطف بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) اقوالی است

منها آنکه آنها هفده‌نفر بودند

دراماالی از ابن‌عباس روایتکرده که امیرالمؤمنین (ع) هنگامی که‌بصفین تشریف میبرد وارد زمین کربلا شدفرمود « هذه‌ارض کربو بلاء یدفن‌فیهاالحسین (ع) وسبعة عشر رجلامن‌ولدی و ولد فاطمة »

اقول ـ مسلماً همه‌آنها ازاولاد علی‌وفاطمهٔ زهراء نبودند

پس محتملست من باب تغلیب باشد و محتملست که‌مراد این باشد که بعضی از اولاد من هستند وبعضی ازاولاد فاطمه بنت‌اسد

چنانچه در قمقام از ابن نما نقل‌کرده قال‌الرواة کنا اذا ذکرنا عند محمدبن علی‌الباقر ع قتل‌الحسین قال ع قتلوا سبعة عشر انسانا کلهم ارتکضوا فی‌بطن فاطمة بنت‌اسد ام‌علی ع

و در زیارت ناحیه مقدسه هم اسم شریف هفده نفر از بنی‌هاشم بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء برده شده پنج نفر از اولاد حضرت امیرالمؤمنین ع جناب عباس ع و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد و سه نفر ازاولاد حضرت امام حسن مجتبی(ع) جناب قاسم و عبدالله و ابوبکر

و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء ع حضرت علی اکبر و عبدالله رضیع المسمی بعلی اصغر و دو نفر از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب جناب عون و محمد

و دو نفر از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب جناب جعفر و عبدالرحمن

و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل عبدالله و ابی عبدالله

و یکنفر از اولاد ابی سعید بن عقیل محمد

ومنها ـ آنکه شهداء از بنی‌هاشم بغیر وجود حضرت سیدالشهداء هیجده نفر بودند

در امالی شیخ صدوق از ریان بن شبیب از حضرت رضا (ع) روایت کرده فرمود یابن شبیب ان کنت باکیاً لشیئی فابك الحسین بن علی بن ابیطالب ع وانه ذبح کما یذبح الکبش وقتل معه من اهل بیته ثمانیةعشر رجلا مالهم فی الارض شبیهون

ودر ارشاد مفید است که عبدالله بن ربیعه حمیری گفت من در دمشق نزد یزید بن معویه بودم که زجر بن قیس داخل شد یزید گفت: وای بر تو چه خبرداری!

گفت بشارت باد ترا ای امیر بفتح و نصرت برما وارد شد حسین باهیجده نفر از اهل بیتشان و شصت نفر از شیعیانشان وما عرضه داشتیم برآنها تسلیم شدن و داخل در حکم عبیدالله بن زیاد شدن یا قتال نمودن را پس اختیار نمودند قتال را پس ما بر آنها از تمام جوانب احاطه کردیم تا آنها را بقتل رسانیدیم

ودر حیوة الحیوان دمیری است قال و دخلوا علی یزید بن معویه و معهم رأس الحسین فرمی به بین یدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی الجوشن فقال یاامیرالمؤمنین وردعلینا هذا یعنی الحسین فی ثمانیةعشر رجلا من اهل بیته وستین رجلا من شیعته فسرنا الیهم الخ.

ومنها ـ آنکه شهداء بنی‌هاشم بغیر وجود مقدس سیدالشهداء بیست نفر بودند چنانچه ابوالفرج در مقاتل گفته **واقوال** نادره دیگرهم هست **وما** دراین مختصر ذکر می‌کنیم اسماء مقدسه شهداء از بنی‌هاشم واسماء قاتلین آنهارا درضمن پنج مقصد

مقصد اول

درذکری از اولادهای امیرالمؤمنین(ع) که دررکاب حضرت سیدالشهداء(ع) شهید شدند

منهم حضرت اباالفضل العباس بن امیرالمؤمنین (ع) ولابداست درمقام ازذکر هفت امر

امر اول ـ دررفعت شأن وعلو مرتبه ومقامات حضرت ابی الفضل

درامالی شیخ صدوق ازابوحمزه ثمالی ازحضرت امام زین العابدین روایت کرده که آن بزرگوار نظر فرمود بجناب عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب و گریان شد و فرمود روزی شدیدتر نگذشت بر پیغمبر ص ازروز احد که کشته شد در او جناب حمزه اسدالله و اسد الرسول و بعد از آنروز روز موته که کشته شد در او جناب جعفر بن ابیطالب ع بعد فرمود نیست روزی مثل روزی

حسین(ع) که جمع شدند سی هزار نفر وگمان می کردند که ازامت پیغمبرند وهمه تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون آن مظلوم وآن بزرگوارخدارایاد آنها می‌آورد وآنهامتعظ‌نشدند تاآنکه او را بظلم وعدوان بقتل رسانیدند بعد فرمود خداوند رحمت کندعمویم عباس‌را پس بتحقیق جان خود را ایثار نمود و امتحان کرده شد و جانش‌را بقربان برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع نمودند

پس خداوند در عوض دو بال بوی مرحمت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران می کند چنانچه بجعفر بن ابیطالب دو بال عطا فرمودوان للعباس عندالله تبارك وتعالی منزلة یغبطه بها جمیع‌الشهداء یوم القیمة انتهی

مخفی نماناد که از این کلام اخیری مقاماتی از برای‌حضرت ابی‌الفضل استفاده‌میشودوممکنست گفته شود مقام او شامخ تر و رفیع‌تر است از مقام ودرجات تمام شهداء دررکاب حضرت خاتم‌النبیین (ص) و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن علیهما السلام و بقیهٔ شهدائی که در یاری حضرت سیدالشهداء (ع) بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند . واینکه فرمود رحم‌الله عمی (۱) العباس شاید از غیر امام شایسته نباشد که‌در بارهٔ مثل‌حضرت ابی‌الفضل رحمه‌الله بگوید چنانچه محدث قمی ازسید مرتضی علم الهدی در بارهٔ‌حضرت‌علی اکبرع‌زیارتی نقل‌می کندواز فقرات آن‌زیارتست‌یاکریم‌الاب‌یاکریم‌النفس یاکریم الجد الی ان یتناهی لقد رفعکم‌الله من ان یقال رحمکم الله و افتقر الی ذلك غیرکم من کل من خلق‌الله

ودر عمدة‌الطالب از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت‌کرده قال‌کان عمناالعباس بن‌علی ناقد البصیرة صلیب‌الایمان جاهداً مع‌ابی‌عبدالله ع وابلی بلاء حسناً و مضی شهیداً ودم العباس فی‌بنی حنیفه وقتل وله‌اربع‌وثلثون‌سنة

ودر مقاتل‌الطالبین ازحری‌بن ابی‌العلی روایت‌کرده ان ولدالعباس‌بن علی یسمونه السقاء و یکنونه اباقربة وفی‌العباس‌بن علی‌یقول الشاعر

احق الناس ان یبکی علیه	فتی‌ابکی الحسین بکربلاء
اخوه وابن والده علی(ع)	ابوالفضل‌المضرج بالدماء
و من واساه لایثنیه شیئی	وجادله علی عطش بماء

الی ان قال وکان‌العباس رجلا وسیما جمیلا یرکبُ الفرس المطهم ورجلاه تخطان فی الارض‌و کان یقال له‌قمر بنی‌هاشم وکان لواءالحسین‌بن علی‌ع معه یوم‌قتل‌ع

امر دوم ـ دروفاءوفتوت ومواسات حضرت‌ابی‌الفضل ع

واقوی شاهد براین آنستکه دومرتبه عرض‌امان برآنحضرت‌ع و برادرانش‌نمودند معذلك دست از نصرت‌و یاری حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام برنداشتند

در تاریخ طبری ازابی‌مخنف روایت کرده که عبدالله‌بن ابی‌المحل بن حزام برادرزاده جناب ام‌البنین بنت‌حزام با بن‌زیادگفت . اصلح‌الله الامیران بنی اختنامع الحسین‌عفان رأیت ان‌تکتب لهم‌اماناً فعلت ونعمت عین فامر کاتبه فکتب لهم اماناً فبعث به عبدالله‌بن ابی‌محل مع‌مولی‌له یقال‌له کرمان‌فلما قدم علیهم دعاهم فقال‌هذاامان بعث‌به خالکم‌فقال‌له الفتیة اقرء خالناالسلام وقل‌له‌ان‌لاحاجة لنافی‌امانکم امان‌الله خیر من‌امان ابن‌سمیه

و ایضا نقل‌فرموده وجاء شمر حتی وقف علی‌اصحاب الحسین علیه السلام فقال این بنواختنا فخرج الیه العباس و جعفر وعبدالله وعثمان بنو علی‌بن ابیطالب علیه السلام فقالوا ما ترید فقال انتم

(۱) لفظ عمی‌العاقل استچه آنکه درروایت که دراماالی‌وخصال شیخ صدوق‌است لفظعمی‌ندارد(ح)

یابنی اختی آمنون فقالت لهالفئة لعنكالله ولعن امانك اتؤمننا وابن رسولالله ص لاامان له

وفی روایة فنادته العباس بن علی علیهالسلام تبت یداك وبئس ماجئتنا به من امانك یا عدو اللهأتأمر ان نترك اخانا وسیدنا الحسین علیهالسلام وندخل فیطاعة اللعناء واولاداللعناء

بدانکه رسم عربست که دختران قبیلهٔ خود را خواهر میگویند و جناب امالبنین چون ازقبیلهٔ بنیالکلاب بود وشمر ملعون هم ازهمان قبیله بود لذا تعبیربه بنواختی کرد

ودر ارشاد مفید است کهعصر تاسوعا کهحضرت سید الشهداء خطبه خواند بعد فرمود هذا اللیل قدغشیکم فاتخذوه جملا ثم لیأخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی ثم تفرقوا فی سواد کم وملائتکم فان القوم انما یطلبوننی فقال له اخوته وابناه وبنواخیهوابنا جعفر لمنفعل ذلك لنبقی بعدك لاارانا الله ذلك ابدأبد أهم بهذاالقول العباس بن علی علیهالسلام واتبعهالجماعة علیهفتکلموا بمثله ونحوه۔ قوله فاتخذوه جملایعنی تمام شب راسیر کنید ۔ و کافیست در وفاء ومواسات حضرت ابیالفضل همین مطلب که دربحار ازتألیفات بعضی ازاصحاب نقل فرموده حتی دخل العباس الماء فلما اراد انیشرب غرفة منالماء ذکر عطش الحسین علیهالسلام واهل بیته فرمیالماء وملاءالقربة الخ **و نعم ما قیل**

بذلت ایا عباس نفساً نفیسه	لنصر حسین عز بالجد عن مثل
ابیت التذاذ الماء قبل التذاذه	فحسن فعالالمرء فرع علیالاصل
فانت اخوالسبطین فییوم مفخر	وفییوم بذلالماء انت ابوالفضل

امرسوم دربیان شجاعت حضرت ابوالفضل

عبدالله بن مسلم بنقتیبه در کتاب الامامة والسیاسة و ابراهیم بن محمد بیهقی در کتاب محاسن ومساوی روایت کردهاند کهحضرت سید الشهداء و اصحابش خواستند آب بیاورند لشکر ابنسعد حائل شدند بین اصحاب آنحضرت و بین آب فرات ۔ شمر ملعون فریاد زد **لا تشربون ابداً حتی تشربون من الحمیم** پس جناب **اباالفضل** بهبرادرش عرض کردآیاما برحق نیستیم فرمود چرا مابرحقیم • پس ابوالفضل حمله نمود برآنجماعت وآنهارا از کنار آبفرات دور کرد اصحاب وارد شریعه شدند وآب آشامیدندو بجهت **اطفال ومخدرات هم آب آوردند** وکافیست در شجاعت حضرت ابوالفضل روز عاشوراء کههیچکس از شهداء خودرا بشریعهٔ فرات نرسانیدند بغیر حضرت ابوالفضل وبرادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء ع

در بحار استچونروزعاشوراء حضرت ابی الفضل **فریاد العطش اطفال را شنید** سوار شد ونیزه بدست ومشك بشانه انداخت وروانه شد بجانب فرات **چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند اطرافش را گرفتند وآن مظلوم را تیرباران کردند** حضرت هم ابداً اعتناء نکرد **هشتاد** نفر ازآنها را **بجهنم فرستاد** وخودرا بشریعهٔ فرات رسانید

وچه خوب میفرماید شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهماالله

اذا رکع الهندی یوماً بکفه	لدی الحرب فالها مات منه سواجد

وچیزی کهمانع شد آن بزرگواررا کهشجاعت خودرا ظاهر نماید این بود که آنحضرت عمدهٔ هممقصدش این بود کهمشك آبی بخیمهها باطفال اهل حرم برساند این بود که سعیش رسیدن بخیمها بود گویا آقامور بأازمیان نخلستان خواستخودرا بخیمهگاه برساندازطریق متعارفلشکریان هم بجنبش آمدند ناگاه نوفل بن ازرق وبروایتی زیدبنورقاء ازپشت نخله بیرون آمد ودستراست

آن حضرت راقطع نمود جناب ابوالفضل بچلدی وچابکی مشك بدوش چپ انداخت و شمشیر بدست چپ گرفت می گفت

و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابداً عن دینی
و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

و با دست چپ جنك میکرد ناگاه حکیم بن طفیل شمشیری بدست چپ نازنینش زد و دست چپش راقطع نمود ابوالفضل ع مشك بدندان گرفت ومیگفت

یانفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار

چون هردودست نازنینش را از بدن جدانمودند فرصت نیافت که اظهار شجاعت بنماید والا عباس بن‌علی ذخیرهٔ پدرش امیرالمؤمنین (ع)بود بجهت روز عاشوراء که حسینش را یاری بنماید . چنانچه در عمدةالطالبست که امیرالمؤمنین ع به‌برادرش عقیل که عالم بود به انساب عرب فرمود که‌یك زنی‌از برای من اختیار کن که‌از اولاد شجعان باشد من‌اورا تزویج نمایم و یك پسر شجاعی بزاید عقیل عرض کرد ام‌البنین کلابیه را تزویج بفرما که درمیان عرب کسی اشجع‌از پدران‌او نیست

امر چهارم ـ در کثرت علاقه ومحبت‌حضرت سیدالشهداءبحضرت ابی‌الفضل

درتاریخ طبری است که روزتاسوعا شمر کاغذی آورد از **عبید زیاد** بجهت پسرسعد ودرآن کاغذ نوشته بود :

« اگر حسین و اصحابش داخل در حکم من شدند آنها را سالماً نزد من روانه کن والا با آنها مقاتله کن تاهمه‌را بقتل برسانی و بعد از شهادت آنها را مثله‌کن که مستحق همین عقوبت هستند فاذا قتلت حسینا فاوطئی الخیل صدره و ظهره فانه عاق قاطع ظلوم ، پس‌اگر اطاعت بنمائی‌ماجزای‌مطیعین بتو میدهیم و اگر اطاعت نمیکنی سرکردگی لشگر را واگذار بنما بشمر »

وقتیکه **ابن‌سعد** کاغذ را خواند فریاد زد : **یاخیل‌الله ارکبی وبالجنة ابشری**

پس لشگر ابن سعد روی آوردند **بخیام طاهرات** ابوالفضل خدمت برادر مشرف شد عرضکرد **یااخی اتاك القوم**

حضرت فرمود **یا عباس ارکب بنفسی انت یااخی** وازلشکریان یك امشبی را مهلت بگیر پس مهلت گرفت بعد ازآنکه لشکر یکدیگر راملامت نمودند درمهلت ندادن انتهی

مخفی‌نماناد بزرگی قوله (ع) بنفسی انت یااخی

ودر بحار میفرماید ارباب مقاتل گفتند که‌چون ابی‌الفضل شهید شد حضرت فرمود

«الآن انکسر ظهری وقلت حیلتی » .

گویا ازآثار **مرك برادر آنست که پشت شخص میشکند**

درخامس بحار ازطبرسی ازعبدالله بن دینار روایت‌کرده که **حضرت لقمان** بسفری رفته بود چون از سفر مراجعت کرد غلامش رادرین راه ملاقات کرد فرمود پدرم چه‌شد ؟

غلام گفت از دنیا رفت لقمان گفت **« من مالك امر خود شدم »** فرمود عیالم چه شد ؟

گفت از دنیا رفت ـ فرمود «فراشم تجدیدشد» پرسید خواهرم چه شد ؟ گفت از دنیا رفت ـ لقمان فرمود « صورت من مستور شد » فرمود برادر من چه شد ؟ عرضکرد از دنیا رفت ـ فرمود پشت من شکست »

حاجی محمدرضای ازری خوب نوحه سرائی کرده ازلسان حضرت سیدالشهداء ع ببالین حضرت ابی‌الفضل ومابعضی ازاشعارش‌راذکرمیکنیم

یوم ابوالفضل استجار به الهدی	والشمس من کدر العجاج لثامها
فمن المعزی السبط سبط محمد	بفتی له الاشراف طأطأ هامها
واخ کریم لم یخنه بمشهد	حیث السراة کبا بها اقدامها
وهوی علیه ماهنالك قائلا	الیوم بان عن الیمین حسامها
الیوم سارعن الکتائب کبشها	الیوم غاب عن الهداة امامها
الیوم آل الی التفرق جمعنا	الیوم حل عن البنود نظامها
الیوم خر عن الهدایة بدرها	الیوم غب عن البلاد غمامها
الیوم نامت اعین بك لم تنم	و تسهرت اخری فعز منامها

محدث جلیل حاجی‌ملاعلی تبریزی ازسیدفاضلی ازعلماء عرب نقل میکندکه ازری این مصراع راگفت «یوم ابوالفضل استجار به‌الهدی»

یعنی « روز عاشوراء روزی بود که سیدالشهداء(ع) پناه برد ببرادرش حضرت ابوالفضل » خیال کرد شاید این‌مصراع‌مقبول حضرت‌سیدالشهداء ع نباشد لذامصراع دیگررانگفت ـ پس‌حضرت سیدالشهداء ع‌را درخواب دیدفرمود

«صحیح است آنچه گفته روز عاشوراء من پناه بردم به برادرم ابوالفضل» و مصراع دوم را حضرت فرمود «والشمس من‌کدر العجاج لثامها »

یعنی آنوقت که من پناه بعباس بردم آفتاب از تیرگی غبار معرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود (۱)

امر پنجم

بدانکه اعظم مصائب روح مقدس حضرت ابی‌الفضل وقتی بود که تیر به مشک آب ابوالفضل رسید وامید آنمظلوم ناامید شد ، و شاید بواسطهٔ همین ناامیدی ودلشکستگی بمنصب باب‌الحوائجی فائز گردید .

و اعظم مصائب بدن مقدس حضرت اباالفضل وقتی بود که آن بدن نازنین که از کثرت تیر مثل‌مرغ پر برآورده بود بافرق شکافته و دو دست قطع شده از بالای اسب به زمین‌واقع شدستی هم‌که نداشته تیرهارا از بدن بکشد آیا سرتیرها بااعضای باطنیهٔ آنمظلوم چه کرد ؟

مسلماً ظاهر بدن واعضای باطنیه از شمشیر ونیزه ونوك تیرها ریزه ریزه شد

بدن نازنین علی‌اکبر قطعه‌قطعه شد واما این بدن نازنین هم قطعاتی شدکه دست های نازنین را جداکردند وهم ریزه ریزه شد چون دست نداشته که فی‌الجمله جلوگیری کند ووقتی که‌از اسب بیفتد ستون بدن قرار دهد

و اعظم مصائب سر نازنین حضرت ابوالفضل علاوه برعمودی که بفرق‌شریفش‌واردشد

(۱) شبهه نیست که‌آنبزرگوار باب‌الحوائج و قاضی‌الحاجات است و هم شبهه نیست که‌در السنه وافواه دوستان‌خودآنحضرت مشهوراست وملقب‌است بباب الحوائج ولکن ازالقاب آن سروربشمار نیامده(ع)

همان است که در تذکرهٔ سبط ابن‌جوزی از هشام کلبی از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده گفت وقتیکه سرهای شهداء را وارد کوفه می کردند سواری را دیدم که سر جوان امرد و بی‌محاسنی را بگردن اسبش آویخته وصورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بود وقتیکه اسب سرش را بزیرمیبرد آن سر نازنین بزمین میرسید

از آن سوار سؤال نمودم این سر کدام مظلوم است بگردن اسب آویخته‌ای؟ گفت سر عباس بن علی، گفتم تو سواره کیستی؟ گفت حرملة بن کاهل الاسدی

قاسم گفت چندروزی نگذشت که دیدم صورت حرمله سیاه شده

تنبیه ـ در ناسخ التواریخ است که بعضی از علماء نوشته‌اند که عباس بن علی ع در شب عاشوراء شهید شد و بیشتر از اهل‌سیر خبر شهادت آنحضرت رادر روز عاشوراء نگاشته‌اند چون‌از پسرهای امیرالمؤمنین ع دو تن عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگری را عباس الاصغر مینامیدند توانند شد که عباس الاصغردر شب عاشوراء شهید شده باشد وعباس الاکبردرروز عاشوراء وعباس الاصغر درشب‌عاشوراء بطلب آب‌شتافت وسعادت‌شهادت یافت انتهی

ودر عمدة الطالب است که جناب عباس الاصغر ابن امیرالمؤمنین ع وعمر بن علی ع ورقیه بنت امیرالمؤمنین ع مادرشان صهباء الثعلبیه بوده وعباس‌الاکبر ابن امیرالمؤمنین و عثمان وجعفروعبدالله مادرشان ام‌البنین بود

ومحدث جلیل **جناب ملا علی در وقایع الایام** گویاتقویت میفرماید همین‌احتمال ناسخ‌التواریخ را ومیفرماید ما حاصله که حضرت ابی‌الفضل از برادرش بزرگتر بوده و گفته شده که در قضیهٔ طف سی وچهار ساله بوده وبعید است شخص باین سن امرد باشد علاوه آنکه صاحب تذکره تعبیر بغلام کرده وغلام جوان نورس‌را می گویند

پس محتمل است که دو نفر عباس نام ازاولاد امیرالمؤمنین ع در کربلا شهید شده یاشد جناب عباس الاصغر روز تاسوعا شهید شده باشد وآن بزرگوار باشد که در دروازهٔ کوفه سر نازنینشان بگردن اسب آویخته بوده و غلام امرد بوده ـ و جناب عباس الاکبر که ابوالفضل و باب الحوائج است روز عاشوراء شهید شده باشد

امر ششم

بدانکه اسم شریف حضرت ابوالفضل **عباس** استوعدد او بحساب هندسه صد و سی وسه‌است ومطابق است با **باب‌حسین**

واز ختوم مجربه است که اگر کسی درمجلس واحدصدوسی وسه مرتبه بگوید **یاکاشف‌الکرب عن‌وجه‌الحسین (ع) اکشف کربی بحق‌اخیك‌الحسین** بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را بر آورده خواهد فرمود

واما لقب شریف آقا **قمر بنی‌هاشم وباب‌الحوائج وسقا** است

گویا هر کس که تشنه هرچه باشد متوسل به ابی‌الفضل بشود سیراب خواهد شد اعم ازآنکه تشنهٔ آب باشد یاتشنه علم‌باشد یا تشنهٔ اولاد باشد یا تشنهٔ حج و زیارت باشد، و بنابراین دو لقب متحد المضمون می‌باشد

واما کنیه شریفش **ابوالفضل وابوالقربه** است

واما سن شریف در وقت شهادت **سی و چهار** سال‌بود چنانچه سابقاً از **عمدة الطالب** نقل شده

واما قاتل آن‌بزرگوار چنانچه در زیارت ناحیهٔ مقدسه است **زید بن ورقاء و حکیم بن الطفیل الطائی** بود

امر هفتم درذکری ازاولاد واحفاد حضرت ابی‌الفضل العباس بن امیرالمؤمنین (ع)

در **عمدة الطالب** است که آن بزرگوار دوپسر داشت: **عبیدالله و فضل**

و مادر ایندو لبابه بنت عبدالله بن‌عباس بن عبدالمطلب بود

وجناب عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) از علماء و دانشمندان بود وعقب حضرت ابی‌الفضل از عبیدالله است چون فضل بلاعقب بود

وجناب عبیدالله دوپسر داشت: یکی **عبدالله** ودیگری **حسن**

و عقب جناب عبیدالله بن عباس از حسن بن عبیدالله است چون عبدالله بن عبیدالله بلاعقب بود

ومادر حسن بن عبیدالله‌بن‌عباس بن امیر المؤمنین ع‌دختر عبدالله بن‌معبد بن عباس بن عبدالمطلب‌بود

و بسیاری از اولاد واحفاد جناب حسن بن عبیدالله بن عباس از اهل علم و ادب و حدیث و اخبار بودند:

منهم جناب عباس بن حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین (ع)

در **عمدة الطالب** است «وهوا کبر ولد ابیه وکان سیداً جلیلا قال‌البخاری ما رأی هاشمی اضب لسانا منه

ودر **بحار** از **تاریخ بغداد** نقل کرده که ایشان آمدند ببغداد در ایام هرون الرشید واو خیلی ازایشان اکرام واحترام میکرد وبعداز هرون مأمون هم‌خیلی بایشان اکرام‌میکرد

وجناب عباس بن‌حسن فاضل وشاعر وفصیح اللسان بود

و بعضی گمان کرده‌اند که‌از اشعر اولاد ابیطالب است

و منهم جناب جعفر بن فضل‌بن حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) وملقب است بغریب وقبرش درشیراز است ومشهور است بسید حاجی غریب

ومنهم عبیدالله بن علی‌بن ابراهیم بن حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین ع که از علماء ودانشمندان عصرخود بود وتمام شهرها وبلدها را گردش کرد وکتابی جمع کرده‌بوددرفقه اهل‌البیت مسمی بجعفریه ودر سنهٔ سیصدو دوازده درمصر وفات فرمود

ومنهم جناب ابراهیم بن‌محمد بن عبدالله بن‌حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین(ع) که درقزوین کشته شد وظاهراً قبرش هم درقزوین است

ومنهم حمزة‌بن قاسم بن علی بن‌حمزة‌بن حسن بن عبیدالله بن‌عباس بن امیرالمؤمنین ع که قبرشان نزدیك حله سیفیه است

چنانچه **ثقة الاسلام نوری درتحیة الزائرین** فرموده وبعضی اشتباها میگویند که او قبر حمزة بن موسی الکاظم است وحال آنکه قبر ایشان ظاهراً در حضرت عبدالعظیم باشد

الثانی - از شهداء از اولاد امیر المؤمنین (ع) جناب **عبدالله بن امیر المؤمنین** ع بود

ودر **مقاتل الطالبین** است که سن‌شریف آنحضرت دروقت شهادت بیست و پنجسال بود وقاتل او **هانی بن ثبیت الحضرمی (لع)** بود

الثالث جناب **جعفربن امیرالمؤمنین** ع

درمقاتل است که سن شریفش نوزده سال بود و قاتل او خولی بن یزید الاصبحی لعنةالله علیه بود

الرابع - جناب عثمان بن امیرالمؤمنین (ع)

در مقاتل است که سن شریف آن بزرگوار بیست و یکسال بود وقاتل اومردی بود از بنی دارم (لع)

و والدهٔ ماجده این چهارنفر امالبنین بنت حزام بن ربیعه بود و حزام پدر ابی المحل بود که پسرش عبدالله بن ابی المحل امان خط ازابن زیاد بجهت این چهار پسر عمه خود گرفته بود و روایتش سابقا گفته شد

وایضاً حزام برادر لبید شاعر ابن ربیعه بود

درمقاتل الطالبین است که امالبنین خارج میشد بقبرستان بقیع و بر پسرانش ندبهمیکرد باسوز وحرقهٔ شدیدی و اهل مدینه جمع میشدند ومیشنیدند گریه آن مخدره را و مروان بن حکم حاکم مدینه هم میآمد وگریهٔ آن مخدره را میشنید وگریه میکرد

وثقة الاسلام قمی درنفثة المصدور چند شعری از مراثی آنمخدره را نقل فرموده

لا تدعونی ویك ام البنین — تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم — والیوم اصبحت ولا من بنین

اربعة مثل نسور الربی — قدواصلواالموت بقطع الوتین

یالیت شعری اکما اخرجوا — بان عباسا قطیع الیمین

وایضاً از مراثی آن مخدره است

یامن رای العباس کرعلی جماهیر النقد — و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

انبئت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید — ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد

لوکان سیفك فی یدیك لما دنی منك احد

الخامس - ازاولاد های امیر المؤمنین (ع) که در کربلا شهید شدند جناب محمد بن امیرالمؤمنین (ع) بود

ودر مقاتل است که والدهٔ ماجده او امولد بود وقاتل اومردی بود ازقبیلهٔ ابان بن دارم(لع)

این پنج نفرشهداء ازاولاد امیرالمؤمنین ع را در زیارت ناحیه مقدسه اسم بردهاند

و در مقاتل الطالبین فرموده روز عاشورا شش نفر از اولاد امیر المؤمنین (ع) در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند وششمی میفرماید ابی بکر بن علی بن ابیطالب است ومادر او لیلی بنت مسعود بودو قاتل اومردی بود ازقبیلهٔ همدان

واز مداینی نقل کرده انه وجد فی ساقیة مقتولا لایدری من قتله

ودر ارشاد میفرماید ششمی جناب عبیدالله بن امیر المؤمنین ع بود که باجناب محمد الاصغر ازیك مادر بودند ووالدهٔ هردو لیلی بنت مسعود الدارمیه بودوفرموده ابوبکر کنیه جناب محمد الاصغر بوده کهدر کربلا شهید شده

و در عقدالفرید ایندو شعر رانسبت به دختر عقیل بن ابیطالب داده که در مرثیهٔ حضرت سید الشهداء ع گفته

ستة کلهم لصلب علی (ع) قد اصیبوا و خمسة لعقیل

مقصد دوم

در ذکر سه‌نفر ازاولادحضرت‌امام حسن مجتبی(ع)که‌روز عاشوراء شهیدشدند

اول ـ دربعضی ازفضایل‌ومناقب حضرت قاسم‌بن‌الحسن ع

ولابداست درمقام ازذکرچهار امر

امر اول ـ دررفعت‌شأن وعلومرتبه ومقامات حضرت قاسم

در مدینة المعاجز ازابی‌حمزه ثمالی ازحضرت‌علی‌بن‌الحسین ع روایت کرده که‌درشب عاشورا حضرت سیدالشهداء ع اقارب واصحابش‌را جمع‌آوری کرد فرمودای قوم من فردا کشته میشوم‌وهریك ازشما که بامن باشید کشته خواهید شد واحدی ازشماباقی نخواهدماند

اصحاب عرضکردند الحمدلله الذی اکرمنا بنصرك و شرفنا بالقتل معك‌اولا ترضی ان نکون معك فی‌درجتك یابن‌رسول‌الله(ص)

حضرت فرمود جزاکم‌الله خیراً وازبرای آنها دعای‌خیر فرمود

جناب قاسم عرضکرد منهم‌کشته میشوم ؟

حضرت فرمود یابنی مرك‌نزد توچگونه است ؟

عرضکرد عمو مرك‌درکام‌من ازعسل‌شیرین‌تر است

فرمود بلی والله عمویت قربانت بشود توهم‌کشته میشوی بعد از آنکه ببلاء عظیمی مبتلا شوی وپسرم عبدالله رضیع‌هم‌کشته میشودوتمام روایت درمقصد ثالث ذکرخواهد شد

بیان قوله یاعم الموت عندی احلی من العسل ، این سخن حضرت قاسم نظیر سخن علی اکبر است در منزل ثعلبیه که بپدر بزرگوارش عرضکرد اذاً لانبالی بالموت وکاشف است ازکمال‌معرفت وقوت ایمان این‌دوآقازاده

قوله بعدان تبلوا ببلاء عظیم ـ محتمل است که بلاء عظیم حضرت قاسم همان نیزهٔ باشد که بپشت نازنین حضرت‌قاسم زدند

در منتخب طریحی است که‌**شیبة‌بن سعد شامی** نیزهٔ بپشت نازنین حضرت قاسم زدکه‌سر نیزه ازسینه‌اش‌بیرون‌شد پس‌قاسم ازروی‌اسب‌افتاد برروی‌زمین ومیان‌خونش دست‌وپامیزد درآنحالت فریاد زد یاعماه ادرکنی

و این‌حالت ومصیبتش‌نظیر حالت و مصیبت پسر عمش حضرت علی اکبر است که در روایتست «کان یتقلب فی‌دمه و نادی یاابتاه علیك منی‌السلام » چنانچه در مقصد ثالث ذکر خواهد شد (انتی)

ومحتمل است که‌بلاء عظیم حضرت قاسم‌بن‌حسن‌این‌باشد که‌هنوز روح‌دربدن‌نازنینش بود که‌بدن مقدسش پایمال سم‌ستوران شد

چنانچه در ارشاد است وقتی‌که حضرت سیدالشهداء آمد ببالین حضرت قاسم دید **عمر بن سعید ازدی** میخواهد سر نازنین حضرت قاسم را از بدن جدا نماید حضرت شمشیری حواله آن ملعون کرد دستش‌را سپر نمود دست نحسش ازمرفق جداشد صیحهٔ‌زد لشکر ابن‌سعد حمله نمودند که‌آنملعون رااز دست حضرت نجات دهند پس‌آنملعون پایمال‌سم ستوران شد تابجهنم واصل شد

بعد که غبار برطرف شد دیدند سیدالشهداء ع ببالین قاسم ایستاده و قاسم مشغول جان دادن است و پاهارا بزمین می‌ساید الخ

و معلوم است لشکری که بجهت انفاذ بدن عمربن سعید آمده بودند معذلك بدنش پایمال شد تا بجهنم واصل شد ، لابد بدن نازنین حضرت قاسم هم روی زمین افتاده بوده بدن آنمظلوم هم در حال حیوة پایمال سم ستوران شد

امردوم ـ درصباحت‌وجه وشجاعت حضرت قاسم

درلهوف میفرماید «وخرج‌غلام‌کان وجهه شقةالقمر»

وشاید بهمین‌جهت بودکه حضرت سیدالشهداء ع عمامهٔ نازنین آقازاده را دونیم‌کردو بصورت نازنینش انداخت که‌این طلعت نورانی ازانظار دشمنان‌پوشیده باشد

ودرمنتخب است که حضرت قاسم شجاعی راکه مقابل با هزار سوار بود بجهنم واصل نمود

ودر ارشاد فرموده اذخرج علینا غلام کان وجهه شقة القمر فی‌یده سیف و علیه قمیص وازار ونعلان قدانقطع شسع احدهما الخ

ممکنست استفاده نمود که حضرت قاسم اعتنائی بجمعیت دشمن نداشت که زره نپوشیده و بند نعلین قطع شده روی بصف قتال‌نمود

امر سوم ـ درکثرت علاقه ومحبت حضرت‌سیدالشهداء (ع) بحضرت‌قاسم

وشواهد براین‌زیاداست

منجمله حضرت سیدالشهداء (ع) در وداع هیچ یك از شهداء غش نکـرد مگر در وداع حضرت قاسم

در عاشر بحار از محمدبن ابیطالب وغیر او روایت فرموده ثم خرج عبدالله‌بن الحسن بن علی و فی‌اکثر الروایات انه القاسم‌بن الحسن ع وهو غلام صغیر لم‌یبلغ الحلم فلما نظر الحسین الیه اعتنقه وجعلا یبکیان‌حتی غشی علیهما

ومنجمله حضرت سیدالشهداء ع دراول‌امر اذن‌نداد که‌آقازاده بمیدان‌برود مگر بعداز الحاح والتماس‌وبوسیدن‌دست‌وپای هم بزرگوارش

دربحار ازمحمدبن ابیطالب روایت‌کرده ثم استأذن الحسین ع فی‌المبارزة فابی ان یأذن له فلم‌یزل الغلام‌یقبل یدیه‌ورجلیه حتی اذن‌له

ومنجمله وقتیکه حضرت‌سیدالشهداء ع نالهٔ حضرت قاسم را شنید بتعجیل آمد ببالین حضرت قاسم وبیالین سائرشهداء ندارد که باین‌عجله‌آمده‌باشد

درارشاد است فقال یاعماه فجلی‌الحسین‌ع کمایجلی الصقر

ومنجمله آنکه حضرت سیدالشهداء ع بااین آقازاده معاملاتی فرمودکه باجوان هیجده ساله علی‌اکبر فرموده بود:

اولا ـ آنکه‌بحضرت‌قاسم خطاب‌یابنی فرمودچنانچه درامراول‌گفته‌شد

وثانیاً ـ وقتی‌که ببالین قاسم‌آمد لشکررا نفرین‌کرد

و در ارشاد است والحسین ع یقول بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم یوم القیمة فیك جدك

چنانچه در بالین حضرت علی اکبر لشگر راعموماً نفرین کرد وابن‌سعدرا خصوصا

وثالثا چنانچه صورت بصورت علی اکبر گذارد بیالین حضرت قاسم که آمد سینه‌اش را بسینهٔ قاسم چسبانید

درتاریخ طبری است وقد وضع الحسین ع صدره علی صدره قال الراوی فقلت فی نفسی مایصنع به فجآء به حتی‌القاه مع ابنه علی‌بن الحسین ع

الحاصل ازآنچه گفته شد معلوم میشود که‌حضرت سیدالشهداء بحضرت علی اکبر و بحضرت قاسم بیك نحومحبت داشت و بیك چشم نظرمیفرمود وهردو رامثل هم تربیت فرمود چنانچه حضرت پیغمبر ص‌حسنین را بیك‌چشم‌نظرمیفرمود وبیك‌نحو تربیت فرمود

و حضرت قاسم هم‌علاقه ومحبتش بعم گرامش زیاد بود

در **عاشر بحار** است وقتیکه جناب‌قاسم آمد بمیدان گریه میکرد ورجز میخواند

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا حسین کالا سیر المرتهن بین اناس لاسقوا توب المزن

گویا در اول امر لشگر نفهمیدند سر گریه قاسم راکه بجهت یتیمیش گریه‌میکندیا بجهت عطشش وقتی که گفت: « هذاحسین کالا سیر المرتهن » جهت گریه‌اش معلوم شد که غربت عم بزرگوارش هست

امر چهارم در سن شریف این آقازاده محترم و قاتل او

در کتب معتمده سن شریف آقا زاده را معین نفرموده غیر آنکه در **تاریخ طبری** تعبیر بغلام کرده وغلام کودك را میگویند وبعضی گفتند وهو غلام صغیر لم یبلغ الحلم

ودر زیارت ناحیه مقدسه است السلام علیك من‌حبیب لم یقض من الدنیا وطراً ولم یشف من اعدآءالله صدراً حتی عاجله الاجل

ودرمقتل منسوب بابی مخنف است که‌جناب قاسم چهارده ساله بوده

اما قاتل آن بزرگوار:

درزیارت ناحیهٔ مقدسه است لعن‌الله قاتلك عمربن سعیدبن نفیل الازدی

الثانی ازسه نفر آقا زاده حضرت مجتبی که درکربلا شهید شدند **جناب عبدالله بن الحسن المجتبی** بود

ودر ارشاد شیخ مفید است فرموده فخرج عبدالله بن الحسن بن علی و هوغلام لم یراهق من‌عند النساء فشد حتی وقف الی جنب عمه الحسین فلحقته‌زینب بنت علی لتحبسه فقال لها الحسین ع احبسیه یا اختی وامتنع علیها امتناعا شدیدا و قال والله لا افارق عمی واهوی‌ابحربن کعب‌الی‌الحسین بالسیف فقال له‌الغلام ویلك یابن‌الخبیثة‌اتقتل‌عمی فضربه ابحر بالسیف فاتقاها الغلام بیده و اطنها الی الجلدفاذا یده معلقة ونادی یاعماه‌فاخذه الحسین فضمه الیه وقال یابن اخی اصبر علی مانزل بك واحتسب فی‌ذلك الخیر فان‌الله یلحقك باباآئك الصالحین

وقال السید فرماه حرملة‌بن کاهل بسهم فذبحه وهوفی‌حجر عمه‌الحسین‌ع

الثالث ازسه نفر آقازاده های حضرت مجتبی که در کربلا شهیدشدندجناب **ابوبکر بن الحسن المجتبی** بود

وقاتل او عبدالله بن عقبة الغنوی بود (لم)
و والدهٔ هرسه آقازاده کنیز ام ولد بوده
ودر **کامل بهائی** است که جناب قاسم و جناب عبدالله بحد بلوغ نرسیده بودند

مقصد سوم
در ذکر دونفر از اولادهای حضرت سید الشهداء (ع) که در کربلا شهید شدند
الاول - دربعضی از فضایل ومناقب حضرت ابوالحسن علی اکبر (س)
ولابد است درمقام ازذکر هفت امر
امر اول در رفعت شأن وعلو مرتبه ومقامات حضرت علی اکبر

بدانکه این آقازاده درحجر عمش حضرت مجتبی ع و پدرش حضرت سیدالشهداء ع تربیت یافته البته درحد قصوی از معرفت وکمال خواهد بود

درکافی و فقیه وتهذیب ازحضرت صادق ع روایت کرده قال ثم تقوم فتأتی ابنه علیاً ع و هو عند رجلیه فتقول السلام علیك یابن رسول‌الله السلام علیك یابن امیر المؤمنین السلام علیك یابن الحسن والحسین

وگفته شود که حضرت مجتبی ع مربی و معلم حضرت علی اکبر بوده که فرمودند انما الاباء ثلثة من ولدك ومن علمك ومن زوجك

وسید درلهوف فرموده که حضرت سید الشهداء (ع) وقت ظهر وارد شد بمنزل ثعلبیه و آنجا بخواب رفت چون بیدار شد فرمود شنیدم که هاتفی میگوید انتم تسرعون والمنایا تسرع بکم الی الجنة

پس نور دیده‌اش علی ع عرضکرد یاابتاه افلسنا علی الحق

حضرت فرمود بلی یا بنی والله الذی الیه مرجع العباد فقال یا ابه اذا لا نبالی بالموت فقال الحسین ع جزاك الله یابنی خیر ماجزی ولداً عن والده

ودر جلاء العیون روایت را از حضرت زین العابدین ع نقل کرده و تصریح فرموده که این سخن را حضرت علی اکبر بپدرش عرضکرد

وایضاً در لهوف فرمود و خرج علی بن الحسین وکان من اصبح الناس وجهاً واحسنهم خلقا فاستأذن اباه فی القتال فاذن له ثم نظر الیه نظرآیس منه وارخی ع عینه وبکی ثم قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقاً و منطقا برسولك و کنا اذا اشتقنا الی نبیك نظرنا الیه فصاح ع وقال یابن سعد قطع الله رحمك کما قطعت رحمی

ودر بحار از ارباب مقاتل روایت کرده قالوا ورفع الحسین ع شیبته نحو السماء و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولك وکنا اذا اشتقنا الی رسولك نظرنا الی وجهه اللهم امنعهم برکات الارض وفرقهم تفریقاً ومزقهم تمریقاًواجعلهم طرائق قدداًولاترض الولاة عنهم ابداً فانهم دعونالینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا صاح الحسین بعمر بن سعد مالك قطع الله رحمك ولا بارك الله لك فی امرك وسلط الله علیك من یذبحك بعدی علی فراشك کما قطعت رحمی ولم تحفظ قرابتی من رسول الله ص ثم الحسین رفع صوته وتلا ان الله اصطفی

آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم

بیانات - قوله ثم نظر نظر آیس - معلومست که نظر نمودن پدر باولاد انحائی دارد گاهی ازروی محبت وسرور است و گاهی ازروی حسرت واندوه است و گاهی ازروی یأس وناامیدی است واز این قبیل بود نظر نمودن حضرت سیدالشهداء بفرزندش علی اکبر وقتی که روانه میدان شد

قوله : و رفع شیبته نحو السماء - کانه این یك نحو استغاثه بود از حضرت سیدالشهداء (ع) بدرگاه الهی

قوله اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الخ - گویا حضرت سیدالشهداء باین فقره ثابت نمود از برای جوانش جمیع صفات حمیده وکمالات صوریه و معنویه را بلکه ازاین فقره استفاده میشود که در آنروز علی اکبر در اخلاق حمیده ودر حسن وجمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته بلکه استفاده میشود افضلیت حضرت علی اکبر از جمیع حواریین حضرت پیغمبر ص و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی ع و حضرت سیدالشهداء ع علاوه آنکه تأکیدفرمود این تشبیه را بقوله . وکنااذا اشتقنا الی نبیك نظرنا الی وجهه چون روز عاشوراء چهار نفر از خمسه طاهره حاضر نبودند که آنمظلومرا یاری نمایند لکن اشبه مخلوقات بپیغمبر ص حاضر بود که علی اکبر باشد چنانچه معلوم شد و همچنین امیرالمؤمنین حاضر نبود لکن اشبه مخلوقات به امیرالمؤمنین حاضر بود که ابی الفضل العباس باشد مثل آنکه امیرالمؤمنین با پیغمبر (ص) مواسات نمود و جانش را در مقام مواسات در معرض فدای جان پیغمبر در آورد عباس هم روز عاشوراء جانش رافدای برادر کرد و چنانچه امیر المؤمنین ع سقا وعلمدار لشکر پیغمبر بود عباس هم روز عاشورا سقا وعلمدار لشکر برادربود وچنانچه امیرالمؤمنین بافرق شکافته ازدنیارفت عباس هم بافرق شکافته ازدنیارفت

وهکذا فاطمهٔ زهراحاضر نبود لکن اشبه زنان بآن مخدره حاضر بود که صدیقهٔ صغری وزینب کبری باشد **وهمچنین** حضرت مجتبی ع حاضر نبود که برادرش را نصرت کند لکن اشبه خلق بحضرت مجتبی حاضر بود که حضرت قاسم باشد

قوله - وتلی ان الله اصطفی آدم و نوحاً الخ - ومناسبت خواندن حضرت سیدالشهداء ع این آیهٔ شریفه را عقب جوانش آنستکه چون این آیهٔ شریفه ازادله عصمت انبیاء وائمهٔ اطهار است گویا آقا اشعار فرمود از تلاوت این آیه براینکه این آقازاده هم درجه وهم شأن باانبیاء واوصیاء میباشد

قوله - اللهم امنعهم برکات الارض الخ - از این نفرین حضرت ابیعبدالله لشکررا عموماً و ابن سعد را خصوصاً اندازه حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء در مفارقت جوانش فی الجمله معلوم میشود که بآن حد از صبریکه در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء بود که امام زمان عرض میکند

ولقد عجبت من صبرك ملائکة السموات مع ذلك گویا صبرش بآخر رسید که لشکرراعموما وابن سعدرا خصوصا نفرین فرمود

قوله یا ابن سعد قطع الله رحمك الخ - چون سعد **وقاص** برادرزادهٔ **جناب آمنه** والده ماجده حضرت **پیغمبر** ص بودونسب حضرت **سیدالشهداء وعمرسعد** درجناب **کلاب بن مرة متحدمیشود** چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد

امر دوم در شجاعت این آقازادهٔ محترم

در بحار میفرماید ثم حمل علی بن الحسین علی القوم **وهو یقول**

انا علی بن الحسین بن علی ع   نحن و بیت الله اولی بالنبی ص
اضربکم بالسیف حتی ینثنی   ضرب غلام هاشمی علوی

ولا ازال الیوم احمی عن ابی تالله لایحکم فینا ابن الدعی

وشد علی الناس مراراً حتی زج الناس من کثرة من قتل منهم وروی انه قتل علی عطشه مائة و عشرین رجلا ثم رجع الی ابیه وقد اصابته جراحات کثیره فقال یاابه العطش قدقتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء

فبکی الحسین ع وقال یابنی یعز علی محمد و علی علی بن ابیطالب ع و علی ان تدعوهم فلا یجیبوك و تستغیث بهم فلا یغیثوك یابنی هات لسانك فاخذ بلسانه فمصه ودفع الیه خاتمه و قال امسکه فی فیك وارجع الی قتال عدوك فانی ارجوانك لاتمسی حتی یسقیك جدك بکاسه الاوفی شربة لاتظماء بعدها ابداً فرجع الی القتال وهو یقول

الحرب قدبانت لها الحقایق و ظهرت من بعدها مصادق

والله رب العرش لانفارق جموعکم او تغمد البوارق

فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین ثم ضربه منقذبن مرة العبدی لع علی مفرق رأسه ضربة صرعته و ضربه الناس باسیافهم ثم اعتنق فرسه فاحتمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم ارباً اربا

بیانات ــ قوله ثم رجع الی ابیه وقداصابته جراحات کثیره ــ آیا بپدر مظلومش چه گذشت که میوه دلش را باینحالت دید؟

قوله یاابه العطش قدقتلنی الخ . سراینکه از پدر آب طلبید با آنکه میدانست پدرآب ندارد شاید خواست باین بهانه بشود که از دهان پدر چشمه‌های علم ومعرفت بچشدیاآنکه ازپدر آب طلبید بطریق اعجاز چون نظیرش را دیده بود

در مدینة المعاجز ازعبدالله بن محمد روایت کرده قال شهدت الحسین بن علی وقد اشتهی علیه ابنه علی الاکبر عنبا فی غیراوانه وضرب ع بیده الی سارية المسجد فاخرج له عنبا و موزاً فقال علیه السلام ماعندالله لاولیائه اکثر

قوله یابنی هات لسانك ــ شاید غرض آقا این بود که باین بهانه لبهای جوانش را ببوسد

قوله: ودفع الیه خاتمه ــ محتملست که نگین انگشتر ازجواهراتی بوده که خاصیتش اطفاء نائرهٔ عطش باشد چنانچه بعضی همین خاصیترا درلعل بدخشان فرموده‌اند

قوله : فانی ارجوانك لا تمسی الخ ــ معلومست تا شخص عزیزش را مشرف بهلاکت نبیند و مأیوس از زندگانی او نباشد هرگز چنین تمنائی نمیکند که تا شام نکشد مگر از دست جدش سیراب شود

قوله ــ فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین ــ گویا بعداز حضرت ابیعبدالله ع وجناب ابی الفضل شجاعتیکه ازاین آقازاده بروز کرداز احدی بروز نکرد روزعاشوراء باآن حد ازعطش که فرمودالعطش قد قتلنی دویست نفررا بقتل رسانید

قوله ــ ثم ضربه منقذبن مرة العبدی علی مفرق رأسه و ضربه الناس ثم اعتنق فرسه فاحتمله فرمود دون حمله شاید نکته‌اش این باشد که چون مرکب آقازاده ازاسب های خاصه حضرت پیغمبر بوده و گویا از آن شمشیری که بفرق نازنین آقا زاده وارد شده بود طاقت سواری نداشت و اسب هم میخواست بدن مجروح بزمین نیفتد لذا بهر طرفیکه بدن نازنین میل میکرد اسب هم به همان طرف میل می کرد که نگهداشتن اسب بدن نازنین رابرپشت خود بمشقت بود لذا تعبیر به احتمل فرمود

امر سوم ـ درمحبت این آقازاده پدر بزرگوارش و محبت حضرت ابی‌عبدالله الحسین بحضرت علی‌اکبر

در بحار از بعضی از کتب مقاتل نقلکرده : فلما بلغت الروح التراقی قال رافعاً صوته یاابتاه هذا جدی رسول‌الله ص قدسقانی بکاسه الاوفی شربة لااظماء بعدها ابداًوهویقول العجل‌العجل‌فان‌لك کاسا مذخورة حتی تشربها الساعة فصاح‌الحسین‌ع وقال‌قتل‌الله قوما قتلوك یابنی مااجرئهم علی‌الرحمن وعلی انتهاك حرمةالرسول علی‌الدنیا بعدك‌العفی

وابوالفرج درمقاتل الطالبین گفته : و جعل یکر کرة بعد کرة حتی‌رمی بسهم فوقع فی‌حلقه‌فخرقه و اقبل یقلب فی‌دمه ثم نادی یاابتاه ع هذا جدی رسول‌الله ص یقرئك السلام‌ویقول عجل القدوم الیناو شهق شهقه وفارق الدنیا

وفی اللهوف فجاء الحسین حتی‌وقف‌علیه ووضع خده علی‌خده

وفی الارشاد و انهملت عیناه بالدموع ثم قال ع علی الدنیا بعدك العفی و خرجت زینب ع اخت الحسین ع مسرعة تنادی یااخیاه‌وابن اخیاه و جائت حتی اکبت علیه فأخذ الحسین ع رأسها فردها الی الفسطاط وامر فتیانه فقال احملوااخاکم فحملوه حتی وضعوه بین یدی الفسطاط الذی‌کانوا یقاتلون امامه

بیانات ـ کثرت محبت‌حضرت علی‌اکبر بپدر بزرگوارش ازاینجامعلوم میشود چون وقتیکه‌سواره بود ولشکر بدن‌شریفش‌را قطعه قطعه کردندپدر بزرگوار را بیاری خود نطلبید که مبادا حرقت قلب نازنینش زیاد شود

وهمچنین وقت افتادن از اسبهم نطلبید و حال آنکه سائر شهداء آقا را در اینحال ببالین خود تمناکردند بلکه وقتیکه روی زمین میان خون خود دست وپامیزد آن‌وقت باپدر خداحافظی کرد وپدررا بشارت دادکه غم تشنکی مرا مخور که جدم مرا سیراب کرد بلکه در نفس آخرین که روح نازنینش بترقوه رسید و از سائر بدن روح خارج شد آن‌وقت پدربزرگوارش را خبردار نمود اشکال در اینست که این‌صدا چگونه بگوش پدر بزرگوارش رسید خصوصاباآن تیری که بگلوی نازنینش واردشده بود

ودر روضةالصفا است که‌حضرت ببالین علی‌اکبر صدارا بگریه بلندکرد وتاآن زمان صدای گریه حضرت‌سیدالشهداءرا نشنیده بودند انتهی

معلومست که نفوس کریمه ایه‌هرگز در مقابل سی‌هزار لشکر دشمن گریه بلندنمی‌کنندمگر آنکه جانش بلب‌برسد بلکه آقا بگریه بلند اکتفاء نکرد و علاوه صورت بصورت جوانش گذارد و انصافا هیچکس بغیر ذات الهی‌ازغمهای‌دل‌ابی‌عبدالله درسرنعش جوانش خبردارنیست

درکتاب من‌لایحضره الفقیه ازابن ابی‌لیلا روایتکرده که بحضرت صادق عرضکردند ای شیئی احلی مما خلق‌الله عز وجل فقال ع الولد الشاب فقال فای‌شیء امر مما خلق‌الله فقال فقده فقال اشهد انکم حجج‌الله علی خلقه. و در کتاب اثنی عشریه است که حضرت پیغمبر ص از جبرئیل سؤال کرد که آیا ملائکه میخندند ومی گریند؛ عرضکرد بلی ، **در سه وقت‌میخندند و در سه وقت میگریند**

امااسه‌وقتیکه ازروی‌تعجب میخندند!

اول ـ مردیکه روزها بکار لغو مشغولست و شب که نماز عشاء میکند باز مشغول لغو میشود ملائکه میخندند و می‌گویند : « سیر نشدی در این درازی روز ای غافل آیا در این یك

ساعت سیری میشوی ؟!»

دوم ـ دهقان که حد مشترك میان زمین خود و دیگری را میزند و چنین وا نمود میکند که سهم خود را تعمیر میکنم و غرضش آنست که اززمین پهلوی زمین خود قدری بگیرد **ملائکه میخندند ومیگویند** سیر نشدی بچریب زمین خود آیا باینقدار سیر میشوی ؟!

سوم ـ زن بی حجابی که بمیرد و قبر او را بپوشانند برای آنکه کسی مطلع بر حجم بدن او نشود پس ملائکه میخندند ومیگویند : وقتیکه مرغوب بود بدن اورا نپوشانیدید حال که متنفر شده اورا میپوشانید ؟! اما سه وقتیکه ملائکه میگریند

اول ـ غریبی که ازخانه خود بیرون میشود بطلب علم پس مرك اورا برسد

دوم ـ مرد پیر وزن پیر که آرزوی فرزند بکنند خداوند بایشان فرزند روزی فرماید پس آنها خوشنود شوند و گویند که او خادم ماست درآخر عمرما ومشایعت کننده جنازه ماست، پس مرك او برسد درحیوة پدرومادر ـ ملائکه میگریند بعداز گریهٔ پدرومادر براولادشان

سوم ـ یتیم که از خواب بیدار شود وگریه کند که مادرش بشتابد بسوی او و از خواطرش برود مردن مادرچون دایه بشنود فریاد بزند بصدای مهیبی که چرا گریه میکنی ؟ چون یتیم صدای اورا بشنود متذکر مرك والده اش میشود پس به ناامیدی ساکت میشود در آنوقت ملائکه بحال آن طفل گریان میشوند ومرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری میفرماید روز عاشوراء ابیعبدالله ع موتی داشت وقتلی موتش وقتی بود که ببالین علی اکبر آمدوچشمش بقدرعنای جوانش افتاد

قوله (ع) علی الدنیا بعدك العفی غالب کدورات و تغییرات واقعه در دنیا شاید از اثر همین نفرین سیدالشهداء باشد

قوله و خرجت زینب الخ ـ شاید جهت آمدن مخدره ببالین علی اکبر اینبود که کثرت علاقه ومحبت حضرت سیدالشهداء را بجوانش میدانست آمد که برادرش رااز سر نعش علی حرکت بدهد ازخوف آنکه مبادا سر نعش علی اکبر روح شریفش از بدن مفارقت کند.

امرچهارم

بدانکه معلوم نیست والدهٔ مکرمهٔ حضرت علی اکبر لیلی درکربلا حاضر بوده بلکه معلوم نیست در وقعهٔ طف مخدره حیوة داشته

و از عبارت زیارت ناحیهٔ مقدسه که دارد : و جعلنا الله من ملاقیك ومرافقیك و مرافقی جدك و ابیك وعمك واخیك و امك المظلومة ـ معلوم نمیشود که مخدره حیات داشته یادرکربلاحاضر بوده و بعضی از بزرگان فرموده اند که اگر مکرمه لیلی درکربلا حاضر میبود جرئت نمیکردند باینقسم اهل بیت را اسیر ودستگیر نمایند ازترس مؤاخذه یزیدچون والدهٔ مخدره لیلی میمونهٔ بنت ابی سفیان بن حرب است که خواهر معویه باشد پس مخدره لیلی ازپدر منسوب بود به بنی ثقیف و از مادر به بنی امیه و لذا ابوالفرج اصفهانی در مقاتل نوشته قال معویة من احق الناس بهذا الامر یعنی بالخلافة قالوا انت قال لااولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله و فیه شجاعة بنی هاشم وسخاء بنی امیه وزهو بنی ثقیف

پس مخدره لیلی عمه زاده یزید بود و اگر در کربلا میبود هرگز جرئت نمیکردند که این قسم ظلم بکنند

امر پنجم

از زیارت ناحیه مقدسه معلوم میشود که حضرت علی اکبر اول شهید از اهل بیت اطهار بود

که‌میفرماید السلام علی اول قتیل من‌نسل خیر سلیل من‌سلالة ابراهیم الخلیل

وهمین مختار طبری وابن اثیر وشیخ مفید وسیدبن طاوس است

ومحتمل است که‌مراد اولیت در شأن ومرتبه باشد

چنانچه میگویند فلان اول عالم یا اول تاجر بلد است و بعضی گفتند که اول‌شهید ازاهل‌البیت جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل‌بوده

امر ششم ـ در سن شریف حضرت علی‌اکبر

علامه مجلسی در جلاء ازمحمد بن ابیطالب نقل فرموده که آنبزرگوار در وقعهٔ طف هیجده ساله بود که‌پنجسال ازحضرت زین‌العابدین کوچکتر بود ومیفرماید اصح همین است

ودر ارشاد است میفرماید نوزده ساله بوده

وشهید در دردروس وکفعمی فرمودندکه بیستوپنجساله بوده که‌دوسال‌ازحضرت‌زین العابدین بزرگتر بوده

و محتمل است که‌این قول اقوی باشد

اولا ـ بجهت آنکه جمهور محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت زین‌العابدین ع را علی‌اصغر

وثانیاً ـ در مقاتل فرموده که حضرت زین‌العابدین در مجلس یزید فرموده : وکان لی اخ اکبر منی سمی علیاً فقتلوه

وثالثاً ـ ایضا در سرائر ودرمقاتل‌در احوالات حضرت علی اکبر فرموده‌اند ولد علی بن ـ الحسین ع‌فی خلافة عثمان وقدروی عن جده‌علی بن ابیطالب ع وکفعمی وشهید اول در دروس‌اختیار همین رافرموده‌اند

امرهفتم

بدانکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که حضرت علی اکبر دریوم الطف مـزوجه و صاحب اولاد بوده

چنانچه **درکافی** است که‌راوی ازحضرت رضا (ع) سئوال کرد که‌آیا میشود مردی تزویج نماید زنی را وام ولد پدر آن زن‌را ؟

فرمود بلی پس عرضکرد بما خبر رسیده که حضرت زین العابدین ع تزویج فرمود دختر حضرت امام حسن مجتبی ع وکنیز ام ولد حضرت مجتبی را حضرت فرمود چنین نیست بلکه‌حضرت زین‌العابدین تزویج فرمود دختر امام حسن ع وکنیز امولد علی اکبر راکه‌در کربلا شهیدشدانتهی

ودر زیارت مأثوره از ثمالی از حضرت صادق ع روایتکرده که درزیارت علی بن الحسین‌ع المقتول بالطف بگوئید

صلی‌الله علیك وعلی عترتك واهل‌بیتك وآبائك و ابنائك

الثانی ازدونفر ازاولادهای حضرت سیدالشهداء ع که در کربلا شهید شدند **جناب عبدالله بن‌الحسین** ع بود

ولابد است درمقام ازذکر **پنج‌امر**

امرسوم ـ در رفعت شأن وعلو مرتبه و مقامات حضرت عبدالله بن الحسین (ع)

سید درلهوف میفرماید : ولما رای الحسین ع مصارع فتیانه و احبته عزم علی القوم بمهجته و نادی هل من ذات یذب عن حرم رسول الله ص هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا فارتفعت اصوات النسآء بالعویل فتقدم الی باب الخیمه وقال لزینب ع ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فاخذه واومی الیه لیقبله فرماه **حرملة بن کاهل الاسدی** لع بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلاء تارمی بالدم نحوالسماء ثم قال علیه السلام هون علی مانزل بی انه بعین الله

و سبط ابن جوزی نقل فرموده : فنودی عن الهوی دعه یاحسین ع فان له مرضعا فی الجنة

ومحمدبن طلحه در مطالب السؤل فرموده : انه کان له ولد صغیر فجائه سهم فقتله فرمله وحفرله بسیفه وصلی علیه ودفنه

بیانات ـ قوله ؛ فذ بحه ـ معلومست که شأن تیر سوراخ کردنست و شأن شمشیر و کارد ذبح کردن گویا سرتیرمثل شمشیر وکاردپهن بوده و رگهای گردن آن طفل را قطع نموده که اطلاق ذبح فرمودند

قوله ـ فقال لزینب خذیه ـ معلوم میشود که این طفل درب خیمه ها شهید شده مقابل چشم مادر وعمه‌ها وخواهرها بخلاف سایر شهداء که بمیدان رفتند وشهید شدند

پس خدا میداند که‌در وقت شهادت. این طفل بچه‌اندازه بود حرقت‌قلب نازنین حضرت سیدالشهداء ع ومخدره **رباب** والدهٔ ماجدهٔ این‌طفل وخواهرها وعمه‌های این طفل و معلوم نیست که‌این‌تیر بگلوی نازنین این طفل باین کیفیت وارد شد تیر خودش افتاد بزمین یا سید الشهداء ع آن تیر را ازگلوی آن طفل بیرون کشید ؟

دراین فرض خدا میداند وقت بیرون کشیدن تیر برآن طفل چه گذشته اگرحیوة داشته وبر پدر بزرگوارش چه گذشته باشد

قوله ـ رمی بالدم نحوالسماء : درزیارت ناحیه مقدسه است **السلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریح المتشحط دما المصعد دمه نحوالسماء**

شاید سر انداختن خون آن مظلوم را بآسمان این باشد که مراتب عبودیت و فناء حسینی را اهل آسمان بیینند وهمت عالیه اومعلوم شود **که‌در راه حق‌طفل رضیع خودرا سپردین‌جدش قرار داد**

یاسرش اینست که خواست قطرهٔ از خون گلوی این طفل رضیع بزمین نرسد **که مبادا زمین منخسف شود یاحبهٔ از زمین نروید**

یااینست که آسمان را مشرف نمود واورا گنجینهٔ خون اینطفل رضیع قرار داد

ودرلهوف از حضرت باقر روایتکرده که فرمود **از آن‌خون قطرهٔ برنگشت بسوی‌زمین**

قوله فرمله وحفرله بسیفه وصلی علیه ودفنه

وشاید سرمالیدن خون آقازاده بیدنش این باشد **که خواست روز قیامت این بدن بخون آلوده را شفیع امتان جدش قراردهد**

و شاید سرنماز خواندن بر این آقا زاده این باشد که **شهادت این طفل رضیع بزرك**

امتحان حسینی بود که باعث تعجب انبیاء و اولیاء و ملائکه ملاء اعلاء ومقربین و کروبین بود که تمام از اوتعجب نمودند گویا بنماز اداء شکر الهی را بر توفیق یافتن باین مثوبت و مصیبت عظمی نمود چون اعلا ارمغان حسینی است

وبعضی از بزرگان تعبیر کردند ازاین طفل بقرآن بغلی حضرت ابی عبدالله ع

و شاید سر دفن نمودن اینطفل رضیع این بود که حفظ دین جدش را فرمود **که مبادا لشگریان سر نازنین این طفل راجدا نمایند وبسر نیزه نصب کنند و بشهرها و بیابانها بگردانند** و باعث اعراض مردم بشود ازدین اسلام چون درتمام ملل و نحل طفل رضیع مورد ترحم **ورقت است**

ومحتملست سردفن بدن شریف این طفل این بود که مبادا چشم زنان و اطفال وقت ورود بقتلگاه ببدن اینطفلمظلوم افتد و رقت و حرقت قلبهشریفشان زیاد شود یامبادا لشگریان بدنناز نین این طفل را **پایمال سم ستوران بنمایند** ــ یا مبادا این بدن نازنین **سه روز میان آفتاب گرم بماند**

قوله ع هون علی مانزل بی انه بعینالله : از این عبارت استفاده میشود شدت حرقت و سوزشقلب شریف حضرت سیدالشهداء ع چون در وقت شهادت این طفل کسی زنده نبود از اقارب واصحابش که حضرت را تسلیت بدهدلذا خودش راباین کلمه تسلیه داد

قوله فنودی عن الهوی دعه یا حسین ع فانله مرضعا فیالجنة گویا باین کلمه خداوند متعال قلب شریف آنحضرت را تسلیه فرمود .

امر دوم

بدانکه مصداق محقق‌ازمظلوم‌نزدجمیع مذاهب وملل وعالم طفل رضیعست بلکه شاید مظلوم بقولمطلق منصرف‌باین‌آقازاده باشد

امر سوم

بدانکه در قضیهٔ طف سرهای همهٔ شهداء را از بدن جدانمودند بغیر سر دو نفر یکی همین طفل رضیع را ودیگر سر جناب حربن یزید الریاحی را که‌قبیله‌اش جسد او را از میان شهداء بیرون بردند که مبادا سر نازنین اورا از بدن جدا نمایند یابدن نازنین اورا پایمال سم ستوران بنمایند

ایکاش قبیلهٔ بنی هاشم هم بودند و چنین میکردند که بدن نازنین حضرت سید الشهداء ع و جوانانش پایمال سمستوران نمیشد

ودرانوار نعمانیست که‌چون شاه‌اسمیل صفوی مالک‌شد بغداد را مشرف شد بکربلاوامرفرمود که قبر جناب حررا شکافتند دیدند عصابهٔ که حضرت سیدالشهداء (ع) برسر حر بسته هنوز باقیست

امرچهارم

از زیارت ناحیهٔ مقدسه و از روایت مدینة المعاجز که سابقا نقل شد که‌فرمود حتی یقتل عبدالله وهو رضیع وازخطاب آسمانی که فرمود : دعه فان له مرضعة فیالجنة استفاده میشودکه‌این آقازاده رضیع وشیر خوار بود . وظاهراً درشهداء طفطفل رضیعی سوای جناب‌عبدالله‌الرضیع‌نبوده واز بعضی ازاخبار استفاده میشود که‌اسم شریفش علی اصغر بوده چنانچه در یکی‌از زیارات

روز عاشوراست وعلی‌ولدك علی الاصغر الذی فجعت به- و در جلاء العیون است که بعضی اورا علی اصغر مینامند

امر پنجم درتعیین سن‌شریف این آقازاده

در کتب متعدده ومعتبره سن شریف آقازاده معین نشده و در مقتل منسوب بابی مخنف است که وله من‌العمر ستة اشهر ودر ذخیرة الدارین از حدائق الوردیه روایت کرده : قال ولد للحسین (ع) فی الحرب وامه ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیة زوجة الحسین (ع) فاتی به و هو قاعد فاخذه فی حجره ولباه بریقه و سماه عبدالله فبینما هوکذلك اذرماه عبدالله بن عقبة الغنوی و قیل‌هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فنحره الخ

مقصد چهارم

در ذکری ازدونفر شهداء ازاولاد جناب عبدالله بن جعفر بن‌ابیطالب

الاول جناب عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

ودر مقتل ابوالفرج‌است که والدهٔ ماجدهٔ او حضرت زینب الکبری عقیلهٔ بنی هاشم بنت امیر المؤمنین وفاطمهٔ زهراء بود وقاتل آن بزرگوار عبدالله بن‌قطیبة التیهانی بود

ودربحار از مناقب نقل کرده : انه برز قائلا (ان‌تنکرونی فانابن جعفر) (شهید صدق فی الجنان ازهر) (یطیر فیها بجناح اخضر) (کفی بهذا شرفاً فی‌المحشر)

الثانی جناب محمد بن‌عبدالله بن جعفر الطیار بود والدهٔ او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بود وآن مخدره از طایفهٔ بکر بن وائل است وقاتل آن بزرگوار عامربن نهشل التیمی بود

ودر کامل بهائی است که **محمدو عون** هردو از بطن مخدره زینب‌خواتون دختر حضرت امیر ع وفاطمهٔ زهراء هستند

وجزری درکامل نوشته‌وقتی که خبر دادند بجناب عبدالله شهادت دو پسرش را غلام جناب عبدالله گفت هذا مالقینا من‌الحسین ع فحذفه ابن جعفر بنعله وقال یابن اللخناء‌اللحسین تقول هذا والله لوشهدته لا حببت ان لاافارقه حتی اقتل معه

و در مقاتل ابوالفرج است که سه نفراز اولاد **عبدالله بن جعفر** در کربلا شهید شدند سومی عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود ووالده ایشان خوصاء بود

و ابن شهر آشوب در مناقب میفرماید که معویه نوشت بمروان بن حکم که عامل او بود در مدینه که خطبه نماید ام کلثوم الصغری دختر عبدالله بن جعفر رااز برای یزید

مروان بجناب عبدالله خبر داد عبدالله گفت امر او بدست خالش سید الشهداء ع هست چون ام‌کلثوم الصغری دختر حضرت زینب بود

پس عبدالله‌خبر داد بحضرت سید الشهداء ع حضرت فرمودند از خداوند طلب‌خیر میکنم‌اللهم وفق لهذه الجاریة رضاك من‌آل محمد ص تا آنکه فرمود انی‌قد زوجت ام‌کلثوم بنت عبدالله‌بن‌جعفر بنت زینب الکبری بنت فاطمة بنت رسول‌الله ص من ابن‌عمها القاسم بن محمد بن جعفر الطیار علی اربع مائة وثمانین درهماً وقد نحلتها ضیعتنا بالمدینة الخ

ودر کتاب ذخیرة الدارین از **ارباب مقاتل** نقل میکند که روز عاشوراء جناب قاسم‌بن محمد بن‌جعفر بن ابیطالب هم دررکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید شد

مقصد پنجم

درذکری ازپنج نفر شهداء یوم‌الطف که‌ازاولادجناب عقیل‌بن‌ابیطالب بودند

الاول جناب جعفر بن عقیل است و والده ایشان خوصاء بنت عمر است که معروف بود بثغر بن عامر وقاتل او بشر بن سوط الهمدانی لعنة‌الله علیه بود

الثانی جناب عبد الرحمن‌بن عقیل‌بن ابیطالب است و والده اوام ولد است و قاتل او عمر بن خالدبن اسد الجهنی بود لعنة‌الله‌علیه

ودر مقاتل است که سه نفر از اولاد بلا واسطه عقیل درکربلا شهید شدند

عبدالله الاکبر بن عقیل و عبدالله الاصغر بن عقیل و مادر این دوام ولد بوده و جعفر بن عقیل و از سابق معلوم شد که هرسه اینها داماد حضرت امیرالمؤمنین ع بودند

الثالث جناب عبدالله‌بن مسلم‌بن عقیل است

در تاریخ طبری و مقاتل ابوالفرج است‌که والده ماجده او جناب رقیه بنت امیرالمؤمنین (ع) است و ظاهراً کنیه جناب رقیه ام‌کلثوم الصغری بوده چون در عمدة الطالب است که زینب الصغری زوجهٔ جناب محمدبن عقیل بود و ام‌کلثوم الصغری زوجهٔ جناب مسلم‌بن عقیل بود

وقاتل جناب عبدالله‌بن مسلم‌بن عقیل عامر بن صعصعه بود

و در بحار از محمدبن ابیطالب نقلکرده قال اول من برز من اهل بیت‌الحسین ع عبدالله بن مسلم‌بن عقیل وهو یرتجزو یقول الیوم القی مسلما وهو ابی وفتیة بادواعلی دین النبی ص الخ

وفی‌الارشاد ثم رمی رجل من اصحاب عمربن سعد یقال له عمروبن صبیح عبدالله بن مسلم بن عقیل بسهم فوضع یده علی‌جبهتة یتقیه فاصاب السهم کفه ونفذ الی جبهته‌فسمرها‌به فلم یستطع‌تحریکها ثم انتحی علیه اخر برمحه فطعنه فی‌قلبه فقتله

ودرکامل ابن اثیراست که جناب مختار فرستاد عقب زیدبن رقاد و آن ملعون حاضرشد گفت من تیری رها کردم بجانب عبدالله بن مسلم بن عقیل آن مظلوم دست خود را به پیشانی گذارد که‌خود را از الم آن حفظ‌کند وقتیکه آن تیر به پیشانی آنجوان نشست‌گفت اللهم انهم استقلونا واستذلونا پس اینها را بقتل برسان چنانچه ما را بقتل رسانیدند بعد تیر دیگری بجانب او رها کردم بسینه نازنینش آمد خود را بآن جوان رسانیدم‌که از دنیا رفته بود پس من آن تیررا که بسینه‌اش نشسته بود کشیدم خواستم تیر پیشانیش را بکشم حرکت دادم چوب تیر بیرون شد و پیکان به پیشانیش‌ماند الی آخره

الرابع جناب ابوعبدالله بن مسلم بن عقیل است و مادرشان کنیزی بوده ام ولدو قاتل او نیز عمروبن صبیح‌الصیداوی لعنة‌الله‌علیه بود

الخامس جناب محمدبن ابی‌سعیدبن عقیل است و والده او نیز ام‌ولد بوده و قاتل اولقیط‌بن یاسر الجهنی بود لعنة‌الله علیه

در ابصار العین است قال اهل السیر نقلا من حمیدبن مسلم الازدی انه قال لما صرع الحسین خرج غلام مذعور یلتفت یمینا و شمالا فشد علیه فارس فضربه فسألت عن الغلام فقیل محمد بن ابی‌سعید و عن الفارس فقیل لقیط بن ایاس الجهنی

وفرموده استکه روز عاشوراء پنج طفل صغیر در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدندجناب محمدبن ابی‌سعیدبن عقیل وجناب قاسم بن حسن وجناب عبدالله بن حسن وحضرت علی اصغر بن‌الحسین وشاب قتل ابوه فی‌المعرکة

و در بحار از مقتل خوارزمی نقلکرده و خرج غلام من تلك الابنیة وفی اذنیه درتان و هو مذعور فجعل یلتفت یمینا و شمالا و قرطاه یذبذبان فحمل علیه هانی بن ثبیت لعنه‌الله فقتله و صارت شهربانویه تنظر الیه ولا تتکلم کالمدهوشة

ودر تاریخ طبری از هشام کلبی روایت کرده اذخرج غلام من آل حسین ع وهو ممسك بعود من تلك الابنیة علیه ازار و قمیص وهو مذعور یلتفت یمینا و شمالا فکانی انظر الی درتین فی اذنیه تذبذبان کلما التفت اذ اقبل رجل یرکض حتی اذادنی منه‌مال عن فرسه ثم اقتصد الغلام فقطعه بالسیف

پس معلوم شد که از ابناء عقیل در کربلا پنج تن شهید شدند بغیر جناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهیدشد این بود که وقتی که خبر قتل حضرت سیدالشهداء بمدینه رسید

چنانچه درکامل بهائی‌است و خرجت ابنة عقیل بن ابی‌طالب و معهانسائها حاسرة تلوی‌ثوبها وهی تقول

ماذا تقولون‌اذقال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم‌آخر الامم
بعترتی و باهلی عند مفتقدی منهم‌اساری‌وقتلی‌ضرجوا بدم
ماکان‌هذاجزائی‌اذنصحت‌لکم ان‌تخلفونی بسوء‌فی‌ذوی‌رحمی

فصل هشتم

در ذکری از فضائل بعضی از شهداء از غیر بنی‌هاشم که در یوم الطف شهید شدند وماذکر میکنیم در این مختصر اسم بیست و سه نفر از آنها را که حقیر از برای آنها علاوه بر شهادتشان فضائل خاصهٔ درکتب معتبره دیده‌ام در ضمن بیست و سه امر که جمعاً از بنی‌هاشم وغیر بنی‌هاشم اسم چهل‌نفر از شهداء بتفصیل برده شده باشد

امر اول درذکری‌ازجناب ابوالقاسم حبیب‌بن مظاهرالاسدی الصحابی

در مجالس المؤمنین قاضی نورالله فرموده است که حبیب‌بن مظاهر مرد باکمال و جمال بوده و در واقعهٔ کربلا کهن سال بوده است قرآن مجید را من اوله‌الی آخره‌حفظ داشته در هر شبی یك ختم قرآن مجید تلاوت میکرده و بخدمت حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه‌وآله مشرف گشته و از ایشان احادیث شنیده و بملازمت حضرت مرتضی علی‌ع مدتهامعزز ومحترم بوده

و در ابصار العین میفرماید کان صحابیاً رأی النبی ص ذکره ابن الکلبی و قال اهل السیران حبیباً نزل الکوفه وصحب علیا ع فی حروبه کلها وکان من خاصته وحملة علومه قالوا و لما وردمسلم بن عقیل الی الکوفه و نزل‌دار المختار و اختلفت الشیعة تختلف الیه قام‌منهم جماعة من الخطباء‌تقدمهم عابس الشاکری وثناه حبیب الخ

وملاحسن یزدی (۱)در روضة الشهداء میفرماید که حبیب‌بن مظاهرکهن سال بود وبخدمت پیغمبر (ص)رسید واز ایشان احادیث شنید

ودر نفس الرحمن از محمدبن قیس روایت‌کرده‌قال لماقتل‌حبیب‌بن‌مظاهر هدذلك‌حسینا(ع)وقال عندذلك احتسب‌نفسی وحماة اصحابی

بیان در منتهی‌الارب هد سختوبران کردنست

ودر فصل ششم از باب سوم‌گذشت که جناب حبیب بامیثم‌تمار ملاقات نمودند و بیکدیگراخبار از مغیبات دادند

(۱)مخفی نماند که‌مرحوم‌آخوند ملا حسن‌صاحب‌مهیج ومؤلف‌روضة‌الشهداء ملاحسین‌کاشفی‌است(ج)

ودر رجال میرزا محمد ازرجال کشی روایت کرده حکایت مزاح جناب حبیب را در روزعاشورا قال ولقد مزح حبیب‌بن مظاهر الاسدی فقال له بریربن خضیر الهمدانی وکان یقال انه سید القراء یا اخی لیس هذه بساعة ضحك قال فای موضع احق من هذا بالسرور والله ما هذا الاان‌تمیل علینا هذه الطغاة بسیوفهم‌فنعانق الحورالعین

ودر عاشر بحار الانوار روایت شده که پیغمبر خاتم‌ص روزی باجماعتی‌ازاصحابش‌مرور کرد در طریقی دیدند چند نفر بچه با یکدیگر بازی می‌کنند پس پیغمبر ص نزدیك یکی از آن اطفال نشست و پیشانی اورا بوسید و بااو ملاطفت‌کرد و او را پهلوی خود نشانید و بسیار میبوسید او را پس سؤال کردند از علتش فرمود روزی دیدم این طفل‌راکه باحسینم بازی میکند و دیدم که‌این‌طفل خاك زیر قدم حسین را برداشته بصورت و چشمهایش میکشد پس منهم او را دوست میدارم چون او فرزند مرا دوست میدارد و خبرداد جبرئیل که‌این طفل از انصار حسینم خواهد بود در واقعهٔ کربلا

و در تقریرات مرحوم حاج شیخ جعفر تستری احتمال داده که آن‌طفل حبیب‌بن مظاهر بوده و جناب حبیب صاحب میسرهٔ اصحاب حضرت سیدالشهداء ع بوده روز عاشوراء واواز کسانی بود که‌کاغذ بحضرت سیدالشهداء ع نوشت واورا دعوت‌نمود بآمدن بکوفه

ودر ابصار العین است که اهل تاریخ گفتند که حبیب و مسلم درکوفه از برای حضرت‌سید‌الشهداء اخذ بیعت میکردند و وقتیکه حضرت سید الشهداء ع وارد کربلا شدند حبیب و مسلم مخفیا آمدند بکربلا شبها راه میرفتند و روزها پنهان میشدند و در وقتیکه حضرت سیدالشهداء استیذان فرمود بجهة نماز ظهر حصین‌بن تمیم‌گفت انها لاتقبل منك جناب‌حبیب فرمود گمان‌کردی که نماز پسر پیغمبر ص قبول نیست و نمازتو قبول‌است ای‌حمار پس حصین‌بن نمیر حمله‌کرد بحبیب جناب حبیب شمشیر بصورت اسب آن ملعون زد از اسب بزمین افتاد اصحاب حصین حمله آوردند بحبیب آنجناب هم شمشیر میزد و رجزمیخواند(انا حبیب‌وابی‌مظهر فارس‌هیجاء وحرب‌تسعر) الی آخره‌تاآنکه جمع کثیری از آنجماعت را بقتل رسانید پس بدیل بن صریم حمله کرد بحبیب و شمشیر بآنمظلوم زد و ظالمی نیزهٔ زد پس جناب حبیب افتاد بروی زمین حصین بن تمیم ملعون شمشیری بسر نازنین او زد و ملعونی سرش‌را از بدن جدا نمود پس حصین ملعون سر او را بگردن اسبش آویخت و میان لشکر جلوهٔ داد الی آخره

امر دوم در ذکری از جناب جابربن عروة الغفاری‌الصحابی ـدرشرح قصیده ابی‌فراس نقل میفرماید ثم برز جابربن عروة الغفاری وکان شیخاً کبیراً و قد شهد مع رسول‌الله بدراً وحنینا فجعل یشد وسطه بعمامة‌ثم شد حاجبه بعصابة حتی رفعها عن عینیه والحسین ع‌ینظر الیه وهو یقول شکرالله سعیك یا شیخ فحمل ولم یزل یقاتل حتی قتل ستین رجلا واستشهد رضی‌الله عنه

امرسوم در ذکری از جناب عبد الرحمن بن عبدالرب الانصاری‌الصحابی- در اصابه ازابن عقده درکتاب‌موالات نقل کرد که‌ایشان ازکسانی هستند که روایتکرده حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت پیغمبر ص

ودرابصار العین از حدائق الوردیة نقل کرده که‌امیر المؤمنین (ع) تعلیم فرمود باو قرآن را وتربیت کرد اورا

وعبدالرحمن باحضرت سیدالشهداء (ع) بود ازمکه تا کربلا ومقابل آنحضرت شهید شد در حملهٔ اولی وقال السروی انه قاتل و قتل رضی‌الله عنه انتهی

امر چهارم در ذکری ازجناب مالك بن انس الکاهلی الصحابی ـ درنفس‌المهموم احتمال قوی داده است که‌مالك بن‌انس الکاهلی انس بن حارث الکاهلی الصحابی باشد

ودر اسدالغابه ازانس بن حارث‌نقل کرده که‌از پیغمبر ص شنیدم کمیفرمود ان‌ابنی هذایقتل بارض من ارض العراق فمن‌ادرکه فلینصره فقتل مع‌الحسین رضی‌الله عنه وقریب منه ما قاله العسقلانی فی‌الاصابه

وفی اسد الغابة وجاء الی الحسین (ع) عند نزوله کربلا والتقی معه لیلا فیمن ادرکته‌السعادة وفی‌ابصارالعین و روی اهل السیرانه لماجائت نوبته استأذن الحسین(ع) فی‌القتال فاذن له وکان شیخاً کبیراً فبرز الخ

امر پنجم در ذکری ازجناب مسلم بن عوسجة الاسدی الصحابی المکنی بابی‌حجل ـ دراسدالغابة ازعوسجة بن مسلم‌از پدرش مسلم روایتکرده قال رأیت‌رسول‌الله بال ثم‌توضاء ومسح‌علی‌خفیه ـ وابن حجر عسقلانی دراصابه گفته مسلم والد عوسجه قال ابن‌حیان له‌صحبة

ومعلوم شد که‌جناب مسلم بن عوسجة هم‌اسم پدرش عوسجة بوده و هم اسم پسرش

ودر ابصارالعین میفرماید قال ابن‌سعد فی‌طبقاته وکان صحابیاً ممن رای رسول‌الله (ص) وروی عنه‌الشعبی‌وکان فارسا شجاعا له‌ذکر فی‌المغازی والفتوح الاسلامیه

اقول مرادبابن سعد صاحب کتاب طبقات محمدبن سعدالبصری است‌که کاتب واقدی بودمودر سنهٔ دویستوسی‌ازدنیا رفته

درزیارت ناحیه مقدسه است السلام علی مسلم بن‌عوسجة الاسدی‌القائل للحسین و قد اذن له فی الانصراف نحن نخلی عنك وبم نعتذر الی‌الله من‌اداء حقك ولا والله حتی اکسرفی صدورهم رمحی واضربهم بسیفی‌ماثبت قائمه فی یدی‌ولا افارقك ولو لم یکن‌معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم‌لا افارقك حتی اموت معك‌وکنت اول من شری‌نفسه واول شهید من شهداء الله قضی نحبه ففزت ورب الکعبة وشکرالله لك‌استقدامك‌ومواساتك امامك اذمشی الیك وانت صریع فقال یرحمك الله یا مسلم بن عوسجة وقرء فنهم‌من‌قضی‌نحبه ومنهم من‌ینتظر ومابدلوا تبدیلا الخ

ودر ارشاد است بعد قوله لقذفتهم بالحجارة قال والله لانخلیك حتی یعلم‌الله اناقدحفظنا غیبة رسوله فیك اما والله لو علمت انی اقتل ثم‌احیی ثم احرق ثم احیی ثم اذری یفعل ذلك بی سبعین مرة مافارقتك حتی القی حمامی دونك وکیف‌لاافعل ذلك‌وانما هی قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لاانقضاء لها ابداً انتهی

ودر نفس المهموم است که مسلم بن عوسجه رحمه‌الله وکیل جناب مسلم بن‌عقیل بوددر قبض اموال وبیع اسلحه واخذنمودن بیعت انتهی

ودر ارشاد مفید است‌که وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع امرفرمود آتش بخندق دور خیمگاه بیندازند شمربن ذی‌الجوشن ملعون فریاد زد یاحسین تعجلت بالنار قبل یوم‌القیمة حضرت فرمودیاابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیاً

پس مسلم بن‌عوسجة قصد کرد تیری‌بجانب او رهاکند حضرت اورا منع کرد مسلم عرض‌کرد این فاسق از دشمنان خدا و از بزرگان جبارین است حضرت فرمود من دوست ندارم که ابتداء نمایم بقتال

ودر تاریخ طبری است‌که بعد حضرت مرکبخودرا سوار شد وبآواز بلند فریاد زدایهاالناس

بشنوید قول مراتعجیل نکنید تا موعظه نمایم بآنچه سزاوارستکه بشمابگویم پس اگر قبول کردید وقول مراتصدیق کردید وانصاف دادید که باعث سعادت شما خواهد بود واگر قبول نکردیدوانصاف ندادید فاجمعوا امرکم وشرکائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة الی آخرالایة همینکه مخدرات حرم صدای حضرت را شنیدند همه صیحه زدند وصدا رابگریه بلند کردند حضرت برادرش ابوالفضل ونور دیده‌اش علی را روانه فرمود که مخدرات را ساکت کنند و فرمود گریه زیاد خواهید کرد چون رفتند که مخدرات را ساکت کنند حضرت فرمود لایبعد ابن عباس راوی میگوید ما چنین گمان کردیم وقتیکه آقا گریه زنها را شنید یادکرد ازعبدالله بن عباس چون اوحضرت رامنع کرد که زن در این سفر همراه ببرد بعد که زنها ساکت شدند حضرت شروع فرمود بموعظه کردن الی آخر

الحاصل در ارشاد فرموده وقتیکه مسلم بروی زمین افتاد حضرت سیدالشهداء (ع) با جناب حبیب بن مظاهر ببالین اوآمدند جناب حبیب گفت عزعلی مصرعك یامسلم ابشر بالجنة فقال له مسلم قولا ضعیفا بشرك الله بخیر فقال له حبیب لولا انی اعلم انی فی اثرك من ساعتی هذه لاحببت ان توصینی بکل ماهمك قال بل اوصیك بهذا رحمك الله و اهوی بیده الی الحسین (ع) ان تموت دونه قال افعل برب الکعبة

ودر تارنخ طبری است فنادی اصحاب عمروبن الحجاج قتلنا مسلم بن عوسجة الاسدی فقال شبث بن ربعی لبعض من حوله من اصحابه ثکلتکم امهاتکم انماتقتلون انفسکم بایدیکم وتذللون انفسکم لغیرکم تفرحون ان یقتل مسلم بن عوسجة اما والذی اسلمت له لرب موقف له قدرایته فی المسلمین کریم لقدرایته یوم سلق اذربیجان قتل ستة من المشرکین قبل تتام خیول المسلمین افیقتل منکم مثله و تفرحون

ودر ابصارالعین است وقتیکه مسلم بن عوسجة شهید شدجاریة داشت صیحه میزد ومیگفت واسیداه یابن عوسجتاه

ومخفی نماناد بعضی گفتند جناب مسلم درجنك مغلوبه صبح عاشورا شهید شدوبعضی گفتند بمیدان آمدو مبارز هم طلبید وشهید شد

امر ششم

در بعضی از فضایل جناب بریربن حضیر الهمدانی التابعی

در ابصار العین است کان بریر شیخا تابعیاً ناسکا قاریاً للقرآن من شیوخ القراء

وفی العاشر ثم برزبریر بن خضیر الهمدانی بعد الحروکان من عبادالله الصالحین الی ان قال و کان بریر اقرء اهل زمانه وجناب حاجی میرزا محمد قمی در اربعین میفرماید قبل ازشروع بقتال سید الشهداء بریر بن خضیر را امر فرمود که نزد آن قوم برود وایشان را موعظه کند و بریر را اهل کوفه سیدالقراء مینامیدند و حافظ قرآن بود چون شروع بموعظه نمود لشکر مشغول خنده کردن شدند واو را تیرباران نمودند حضرت سید الشهداء چون چنین دید نزدیك آنجماعت آمد و خواست تکلم فرماید لشکرمخالفین شروع نمودند بهلهله واصوات منکره

ودر لهوف است بعداز آنکه حضرت سید الشهداء ع در عذیب الهجانات خطبه خواند قـام

بریربن خضیر فقال والله یابن رسول‌الله (ص) لقد من الله بك علینا ان نقاتل بین یدیك و تقطع فیك اعضائنا ثم یکون جدك شفیعنا یوم‌القیمة

ودر موضع دیگر میفرماید که‌چون صبح عاشوراء شد سیدالشهداء (ع) امر فرمود خیمهٔ زدند فامر بجفنة فیهامسك کثیر وجعل عندهانورة ثم‌دخل لیطلی فرومی‌ان بریربن خضیر یضاحك‌عبدالرحمن فقال له عبد الرحمن یا بریر اتضحك ماهذه ساعة ضحك و لا باطل فقال بریر لقد علم قومی اننی ما احببت الباطل کهلاولاشاباً وانما افعل ذلك استبشارا بما نصیرالیه‌فوالله ما هوالا ان‌تلقی هؤلاءالقوم باسیافنا فعالجهم بهاساعة ثم فعانق الحور العین

وایضاً میفرماید وخرج بریربن خضیرالهمدانی وکان زاهدا عابدا

ودر مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی است که‌در کربلا بریر برعمر سعدداخل شد وباو سلام‌نکرد عمر سعد گفت سلام شعار اسلام است بریر گفت اگر شامسلمان بودید اقدام بریختن‌خون پسر پیغمبر ص نمیکردید فهذا مآء الفرات یشرب منه کلاب السواد وخنازیرها وهذاالحسین بن علی واخوته ونسائه و اهل بیته یموتون عطشا قد حلت بینهم و بین مآء الفرات و عترت‌پیغمبر ص در این بیابان نزدیك شده‌از تشنگی هلاك شوند وهمه حیوانات سیرابند

پس عمر سعد سر بزیر انداخت و اشعاری انشاء کردو ازآن اشعار است

فوالله ما ادری و انی لواقف   علی خطر لا ارتضیه و مینی
ءاترك ملك الری والری منیتی   ام ارجع مطلوبا بقتل حسین
و فی قتله النار التی لیس دونها   حجاب و ملك الری قرة عین

ودر ابصار العین است که‌چون جناب حرکار رابر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تنك گرفت آقااصحاب را جمع فرمودوخطبهٔ خواند که‌اولش اینست

اما بعد فان‌الدنیا قد تغیرت الی‌آخره‌جناب بریر ازجای خود حرکت نمود وبر خواست‌وگفت والله یابن رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله لقد من‌الله بك‌علینا ان‌تقاتل بین‌یدیك تقطع فیك اعضائنا حتی یکون جدك یوم‌القیمة بین ایدینا شفیعاً لنا فلا افلح قوم ضیعوا ابن‌بنت نبیهم وویل لهم ماذایلقون به‌الله واف لهم یوم ینادون بالویل والثبور فی نار جهنم

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه اسم‌بریر را ندارد وشاید مراد از یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری جناب بریر باشد

ودر ابصار العین فرموده فی‌ضبط‌هذا الاسم وفی‌ضبط اسم امه خلاف فقدکتب فی کتب‌الرجال یزیدبن حصین انتهی

امرهفتم درذکری از جناب نافع‌بن هلال الجملی التابعی ره

درلهوف است که وقتیکه درعذیب الهجانات حضرت سیدالشهداء ع خطبهٔ خواند قام نافع‌بن هلال الجملی فقال والله ما کرهنا لقاء ربنا فانا علی نیاتنا و بصائرنا نوالی من والاك و نعادی من عاداك

در دمعة الساکبه‌از مؤلفات بعضی‌ازمعاصرین خوداز‌شیخ مفید روایت‌کرده قال لما نزل‌الحسین (ع) فی‌کربلا کان اخص اصحابه به و اکثرهم ملازمة له نافع‌بن هلال سیمافی مظان الانقیاد لانه کان حازماً بصیراً بالسیاسة

در نفس المهموم از طبری نقلکرده قال وکان نافع‌بن هلال البجلی قدکتب اسمه علی افواق

نبله فجعل یرمی بهامسمومة
ودر ناسخ ازصاحب روضة الاحباب نقلکرده نافع بن هلال الجملی جوانی بود بدیع جمال و نیکو اندام تاآنکه میگوید هفتاد تیر در خدنك داشت باهر تیری فارسی را بخاك هلاك انداخت
ودر تاریخ طبری است که چون حضرت سیدالشهداء بعذیب الهجانات رسید چهار نفر از کوفه سواره آمدند بیاری آنحضرت جناب نافع بن هلال الجملی بود و مجمع بن عبدالله العائذی بودباپسرش و جنادة بن حرث السلمانی بود و دلیلشان طرماح بن عدی بود که بر اسب خود سوار بود و این اشعار را میخواند

یاناقتی لاتذعری من زجری	و شمری قبل طلوع الفجر
بخیر رکبان و خیر سفر	حتی تحلی بکریم الفخر
الماجد الحر رحیب الصدر	اتی به الله لخیر امر

ثمت ابقاه بقاء الدهر

وایضاً در تاریخ طبریست که چون جناب عمرو بن قرظة الانصاری شهید شد برادرش علی در لشکر ابن سعد بود از میان جمعیت لشکر ابن سعد بیرون شد و فریاد زد یاحسین یاکذاب اغررت اخی وقتلته حضرت فرمود انی لم اغر اخاك ولکن هداه الله و اضلك علی گفت قتلنی الله ان لم اقتلك اواموت دونك بعد ملعون حمله کرد بر حضرت سیدالشهداء ع جناب نافع بن هلال بر آن ملعون حمله کرد چنان شمشیری بر او زد که از اسب بزمین افتاد لشکر ابن سعد بجولان آمدند جناب نافع شمشیر میزد و رجز میخواند

ان تنکرونی فانا ابن الجملی	دینی علی دین حسین بن علی ع

ودر بحار است فقتل ثلثة عشر رجلا فکسروا عضدیه واخذ اسیراً فقام الیه شمر فضرب عنقه
ودر ابصار العین است که بضبط قدما هلال بن نافع غلط است و صحیح نافع بن هلال است و جملی منسوبست بجمل که بطنی است از قبیله مذحج و در کتب بجلی ضبط کرده اند و او غلط واضح است

امر هشتم در ذکری از جناب ابی ثمامه عمرو بن عبدالله الصائدی اوالصیداوی التابعی
در ابصار العین است کان ابوثمامه تابعیا وکان من فرسان العرب و وجوه الشیعة ومن اصحاب امیرالمؤمنین ع الذین شهدوا معه مشاهده ثم صحب الحسن ع بعده وبقی فی الکوفة فلما توفی معویة کاتب الحسین ع و لما جاء مسلم بن عقیل الی الکوفة قام معه و صار یقبض الاموال عن الشیعة بامر مسلم فیشتری بها السلاح وکان بصیراً بذلك الی آخره
و در تاریخ طبری است کهچون عمر سعد وارد کربلا شد کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت حضرت که سؤال کند آقا چرا باین زمین آمده کثیر آمد بجانب حضرت ابوثمامه چون آن ملعون را دید گفت اصلحك الله یا اباعبدالله قد جائك شر اهل الارض و اجراه علی دم وافتکه یعنی آمد بسوی تو شریرترین اهل زمین و جری ترین آنها بریختن خون ودلیرترین آنها ورفت ابوثمامه جلوان ملعون گفت شمشیرت را بگذار خدمت حضرت مشرف بشو کثیر گفت لاوالله من پیغامی دارم بشنوید میگویم و الا بر میگردم ابوثمامه فرمود پس من قبضهٔ شمشیرت را میگیرم آنوقت خدمت حضرت برو پیغامت را بگو راضی نشد ابوثمامه گفت پس پیغامت را بمن بگو تا بحضرت عرض کنم چون تو مرد فاجری هستی نمیگذارم باین حال بر حضرت وارد شوی کثیرابا کرد و برگشت نزد عمر سعد آنوقت عمر سعد قرة بن قیس تمیمی را خدمت حضرت روانه کرد که پیغام بدهد

در بحار است که ابوثمامه بسیدالشهداء عرضکرد یا اباعبدالله بنفسی لك الفداء انی اری هؤلاء قداقتربوا منك ولا والله لاتقتل حتی اقتل دونك انشاءالله و احب ان القی ربی وقد صلیت هذه الصلوة التی قددنی وقتها قالفرفع الحسینع رأسه ثم قال ذکرت الصلوة جعلك الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها قال سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی فقال لهم الحصین بن تمیم انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر لاتقبل زعمت الصلوة من آل رسول الله ویقتل منك یاحمار الخ

مخفی نماناد که حوارین اباعبدالله الحسین در تمام افعال واعمال و کردارشان مقتدی بودند بسید و مولای خود ابیعبدالله الحسین (ع) نه آنکه اختصاص بنمازشان داشته باشد

امر نهم در ذکری از جناب عابس بن شبیب الشاکری در ناسخ او را از تابعین و اصحاب امیرالمؤمنین (ع) نوشته

ودر نفس المهموم از تاریخ طبری نقلکرده وقتیکه جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه شد در خانه مختار بن ابیعبیده ثقفی نازلشدو جمعی از شیعیان و محبین حضرت سیدالشهداء ع خدمتش شرفیاب شدند جناب مسلم کاغذ حضرت سید الشهداء ع را برای شیعیان قرائت نمود شیعیان شروع بگریه نمودند فقام عابس بن شبیب الشاکری فحمدالله واثنی علیه فقال اما بعد فانی لااخبرك عن الناس ولا اعلم مافی انفسهم وما اغرك منهم ولکن والله اخبرك بما انا موطن نفسی علیه والله لاجیبنکم اذا دعوتم ولا قاتلن معکم عدوکم ولاضربن بسیفی دونکم حتی القی الله لاارید بذلك الاماعندالله

ودر نفثة المصدور است انه کان من رجال الشیعة رئیساً شجاعا خطیباً ناسکا متهجدا و کانت بنوشاکروهم بطن من همدان من المخلصین بولاء امیرالمؤمنین ع وکانوامن شجعان العرب وحماتهم وکانوا یلقبون فتیان الصباح وفی زیارت الناحیة المقدسة السلام علیك یا عابس بن ابی شبیب الشاکری اشهد انك مضیت علی مامضی علیه البدریون والمجاهدون فی سبیل الله

ودر بحار از محمد بن ابیطالب نقلکرده قال فتقدم عابس فسلم علی الحسین و قال یااباعبدالله اما والله مامسی علی وجه الارض قریب ولا بعید اعز علی ولااحب الی منك ولو قدرت علی ان ارفع عنك الضیم او القتل بشیئی اعز علی من نفسی و دمی لفعلت السلام علیك یا اباعبدالله اشهد انی علی هداك وهدی ابیك ثم مضی بالسیف نحوهم قال ربیع بن تیم فلما رایته عرفته و قدکنت شاهدته فی المغازی وکان اشجع الناس فقلت ایهاالناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب لایخرجن الیه احدمنکم فاخذ عابس ینادی الا رجل فلم یتقدم الیه احد فنادی عمر بن سعد ویلکم ارضخوه بالحجارة فرموا بالحجارة من کل جانب فلما رأی ذلك القی درعه و مغفره ثم شد علی الناس قال فوالله لقد رایتا یطرد اکثر من ماتین من الناس ثم انهم تعطفوا علیه من کل جانب فقتلوه واجتزوا رأسه فرایت راسه فی ایدی رجال ذوی عدة هذا یقول انا قتلته والاخر یقول انا قتلته فاتوا عمر بن سعد فقال لاتختصموا هذا لم یقتله انسان واحد

وفی الابصار العین ثم رمی به لنحوالحسین ع

امر دهم در ذکری ازجناب شوذب بن عبدالله الهمدانی التابعی مولی شاکر ـ ثقة الاسلام حاجی نوری نورالله مرقده میفرماید وشاید مقام شوذب اعلا از مقام عابس باشد چون در حق شوذب گفتند وکان ابی شوذب متقدما فی الشیعة انتهی

ودر ابصار العین است وکان شوذب من رجال الشیعة و وجوهها ومن الفرسان المعدودین وکان حافظا للحدیث حاملا له عن امیرالمؤمنین (ع) و قال صاحب الحدائق الوردیه وکان شوذب یجلس للشیعة

فیاتونه للحدیث و کان وجها فیهم
و ایضا در نفس المهموم است که جناب عابس بجناب شوذب گفت امروز چه اراده داری شوذب گفت خیال من آنستکه بهمراهی تو مقابل پسر پیغمبر ص جنك کنم تاکشته شوم عابس گفت گمان منهم در باره تو همین بود فتقدم بین یدی ابیعبدالله ع حتی یحتسبك کما احتسب غیرك من اصحابه و حتی احتسبك انا فانه لوکان معی الساعة احدانا اولی به منی بك لسرنی ان یتقدم بین یدی حتی احتسبه فان هذا یوم ینبغی لنا ان نطلب الاجر فیه بکل ماتقدر علیه فانه لاعمل بعد الیوم وانما هو الحساب فتقدم فسلم علی الحسین علیه السلام ثم مضت فقاتل حتی قتل رحمة الله علیه

ودر لؤلؤ ومرجان ثقةالاسلام حاجی نوری میفرماید که شاکر قبیله ایست دریمن از طائفه همدان وعابس از آن قبیله بوده است ومولی را که اضافه بقبیله مینمایند مراد حلیف است یعنی هم قسم که شخصی ازقبیله بجهت تقویت خود نزدقبیلهٔ میرود با آنها همقسم میشود
پس آن قبیله درشدت وسختی اورا یاری میکنند بنحویکه در قبائل عرب مرسوم است یا مولی بمعنی نزیل است یعنی ازقبیلهٔ خود بجهة بعضی از اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از اعداء هجرت میکنند ودر قبیله دیگر نازل میشود وبقواعد آنها رفتارمیکنند وشوذب حلیف قبیله شاکر یا نزیل آنها بود نه آنکه غلام وتابع آنهابوده چنانچه در اذهان رسوخ دارد چون غلام را نسبت بطائفه وقبیله نمیدهند

پس معلوم شد که چهارنفر اول از این ده نفر از شهداء از صحابه حضرت پیغمبر (ص) بودند وشش نفر دیگر ازتابعین بودند مدرك صحبت حضرت امیرالمؤمنین را کرده بودند

امر یازدهم

در ذکری از جناب زهیر بن قین البجلی القائل للحسین ع کمافی زیارت الناحیة المقدسه وقد اذن له فی الانصراف لاوالله لایکون ذلك ابداً اترك ابن رسول الله (ص) اسیرا فی یدالاعدآء وانجوا انالااراني الله ذلك الیوم
و در ارشاد مفید استکه بعد ازآنکه آقا خطبهٔ عصر روز عاشورا را خواند که از فقرآت او است
اما بعد فانی ل اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولااهل بیت ابرولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا الا وانی لااظن یوما لنا من هؤلاء الاوانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی و لاذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا- پس جمعی اظهار جان فشانی نمودند

منجمله جناب زهیر بن قین عرضکرد والله لو ددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل هکذاالف مرة وان الله یدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتك. وسید بن طاوس در لهوف فرموده در عذیب الهجانات که در نزدیکی کوفه است بعد از آنکه حر ملاقات نمود حضرت سیدالشهداء ع را وآقا خطبهٔ خواند فقام زهیر بن القین فقال قدسمعنا هداك الله یابن رسول الله ص مقالتك ولوکانت الدنیا لنا باقیة وکنا فیها مخلدین لاثر ناالنهوض معك علی الاقامه فیها
ودر تاریخ طبریست که روز عاشوراء وقتیکه جناب زهیر بن قین لشکر ابن سعد راموعظه کرد شمر ملعون گفت اسکت اسکت الله فامتك ابرمتنا بکثرة کلامك

پس زهیر درجواب فرمود یابن‌البوال علی عقبیه ما‌ایاك اخاطب انما‌انت بهیمه والله ما اظنك تحکم‌من کتاب الله آیتین‌وابشر بالخزی یوم‌القیمة والعذاب‌الالیم فقال له شمر ان‌الله قاتلك‌و صاحبك عن ساعة قال افبالموت تخوفنی فوالله للموت معه‌احب الی من‌الخلد معکم الخ

ومخفی نماناد که‌از این عبارت که جناب زهیر بشمر فرمودیابن البوال علی عقبیه و روایت ارشاد که حضرت سید الشهداء ع باو فرمود یابن راعیة المعزی استفاده میشود دنائت و خبائت نسب شمرابا واما که پدرش مثل شتر بعقب بول میکرد و مادرش هم گو سفند چران بوده

ودر تذکره سبط ابن جوزی است وکان زهیر بن القین قدقتل‌مع‌الحسین (ع) و قالت امرائه لغلام له واذهب فکفن مولاك فذهب فرای الحسین (ع) مجرداً قال اکفن مولای وادع الحسین‌ع لاوالله فکفنه ثم کفن‌مولاه فی کفن آخر

ودر ارشاد مفید است فجعل زهیر بن القین فی میمنة اصحابه و حبیب بن مظاهر فی میسرة اصحابه و اعطی رایته العباس اخاه

ودر ابصارالعین فرموده کان‌زهیر رجلا شریفاً فی‌قومه نازلا‌فیهم بالکوفه شجاعاً له‌فی‌المغازی مواقف مشهورة و مواطن مشهودة‌وکان اولا عثمانیا فحج سنة ستین فی اهله‌ثم عاد فوافق الحسین‌ع فی‌الطریق فهداه الله وانتقل علویا و فرموده چون حضرت نماز خوف را خواند زهیر مشغول مقاتله شد قتالیکه مثلش دیده نشده وشبیهش شنیده نشده ورجز میخواند

انا زهیر و انا بن القین ... اذودکم بالسیف عن حسین
ان حسینا احد السبطین ... من عترة البر التقی الزین
ذاك رسول الله غیر مین ... اضربکم ولا اری من شین
یا لیت نفسی قسمت قسمین

بعد برگشت آمد مقابل حضرت سیدالشهداء (ع) ایستاد گفت

فدتك نفسی هادیا مهدیا ... الیوم القی جدك النبیا
وحسنا و المرتضی علیا ... و ذو الجناحین الفتی الکمیا
و اسد الله الشهید الحیا

و با حضرت‌وداع کرد رفت بمیدان مشغول قتال شد کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجرین اوس تیمی‌اورا شهید کردند

امر دوازدهم

درذکری ازجناب سعدبن عبدالله الحنفی در زیارت ناحیهٔ مقدسه است السلام علی سعدبن عبدالله الحنفی القائل للحسین وقد اذن له‌فی الا نصراف لا والله لا نخلیك حتی یعلم‌الله انا قد حفظنا غیبة رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله فیك‌والله لو اعلم انی اقتل ثم‌احی ثم احرق ثم اذری و یفعل ذلك بی‌سبعین مرة مافارقتك حتی القی حمامی دونك و کیف لا افعل ذلك وانما هی موتة اوقتلة واحدة‌ثم هی‌الکرامة التی لا انقضاء لهاابدا الخ

ودر کتاب‌لهوف‌است وحضرت صلوة‌الظهر فامر الحسین(ع) زهیر بن القین و سعید بن عبدالله الحنفی ان یتقدما امامه بنصف من تخلف معه‌ثم‌صلی بهم صلوة الخوف‌فوصل الی الحسین سهم فتقدم سعیدبن عبدالله الحنفی و وقف یقیه بنفسه فمازال و لا تخطی حتی سقطالی الارض وهو یقول اللهم العنهم لعن عاد وثمود اللهم ابلغ نبیك عنی السلام وابلغه مالقیت من الم الجراح فانی اردت توابك

فی نصرة ذریة نبیك ثم قضی نحبه رضوان‌الله علیه

قوله ولا تخطی یعنی گام بر نداشت تاوقتیکه افتاد برزمین

ودر ابصارالعین ازابی مخنف روایتکرده که‌چون سید الشهداء (ع) نماز ظهر رابجای‌آورد بطریق خوف لشگر نزدیك شدند وآقا راتیر باران کردند جناب سعید پیش روی آقا بدن خود را هدف تیرها گردانید گاهی صورتش را جلوی تیر میداد گاهی سینه‌اش را گاهی دستش را گاهی پهلویش را ونمیگذاشت تیرها بربدن سیدالشهداء (ع) وارد شود تاوقتیکه افتاد بر روی زمین عرض کرد اللهم العنهم لعن عاد وثمود تاآنکه نگاه کرد بجانب آقا عرضکرد اوفیت یابن رسول‌الله (ص) قال نعم انت امامی فی‌الجنه ثم فاضت نفسه النفیسة

امرسیزدهم

درذکری ازجناب محمد بن بشرالحضرمی

فی اللهوف وقیل‌لمحمدبن بشرالحضرمی فی‌تلك الحال قد اسر ابنك بثغر الری فقال عندالله احتسبه ونفسی ماکنت احب ان‌یؤسروانا ابقی بعده فسمع الحسین ع قوله‌فقال رحمك الله انت فی‌حل من بیعتی فاعمل فی‌فکاك ابنك‌فقال اکلتنی السباع حیا ان فارقتك قال فاعط ابنك هذه الاثواب البرود یستعین بها فی‌فداء اخیه فاعطاه خمسة اثواب قیمتها الف دینار

قوله بثغر الری یعنی سرحد بروجمع برد

وجناب شیخ‌محمد سماوی درابصار العین میفرماید کان‌بشر من حضرموت وکان تابعیا الی‌ان‌قال انه‌قتل فی‌الحملة الاولی

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه میفرماید السلام علی بشربن عمرالحضرمی شکرالله‌لك قولك‌للحسین علیه‌السلام وقد اذن لك فی‌الانصراف اکلتنی اذالسباع حیااذافارقتك واسئل منك الرکبان واخذلك مع قلة الاعوان لایکون هذاابدا

ومخفی نماناد که‌ظاهراً یك شخصی است که‌در اسم شریفش اختلاف واقع شده درلهوف محمد بن‌بشرالحضرمی فرموده ودر زیارت‌ناحیهٔ‌مقدسه بشربن‌عمرالحضرمی فرموده

امرچهاردهم

در ذکری از جناب حربن یزید الریاحی

در تاریخ‌طبر بست ما حاصله وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع از منزل اشراف حرکت فرمودند بجانب کوفه در بین راه حربن یزید الریاحی بامقدار هزارنفر سواره آمدند سر راه حضرت سید الشهداء (ع) حضرت آثار تشنگی درلشکر حر مشاهده فرمود بجوانان فرمودند که‌آنهاراآب دادند علی‌بن طعان محاربی درآخر لشگر حربود آقا دانستند که‌خودش و اسبش تشنه است او را واسبش رابدست مبارك‌نازنین خود آب‌داد وقت نمازشد بحجاج‌بن مسروق فرمود اذان بگوید بعدآقا خطبه خواند وبمؤذن فرمود اقامه بگوید

پس بحرفرمود میخواهی توبااصحاب خود نماز بخوان‌جناب حرعرضکرد شمانماز بخوانید تاما هم‌با نمازشمانماز بخوانیم‌نماز ظهر را بجای آوردند وقت عصر نمازعصرراهم خواندند بعد حضرت سیدالشهداء (ع) خطبهٔ خواند ودر آخر خطبه فرمود اگرشماکراهت دارید ازورود ما بکوفه ورای شمااز آنچه بمانوشته‌اید وپیغام داده‌اید برگشته

پس من بر میگردم حر عرضکرد مااز این کاغذها و پیغامها اطلاعی نداریم سید الشهداء (ع) بعقبة بن سمعان فرمود اخرج الخرجین الذین فیها کتبهم الی

پس دوخرجینکه مملواز کاغذ بود ریخت پیش‌روی حضرت سیدالشهداء (ع) حر عرضکرد ما نیستیم از کسانیکه بشما کاغذ نوشته‌اند وما مأمور هستیم تاشمارا وارد برعبیدالله زیاد در کوفه‌نکنیم ازشما جدا نشویم سیدالشهداء (ع) فرمود الموت ادنی الیك من‌ذلك یعنی مرك بتونزدیکتر است از آنکه بتوانی مرا وارد کوفه بنمائی سیدالشهداء (ع) باصحاب فرمود بر خیزید وسوارشوید اصحاب سوار شدند ومخدرات راهم سوار کردند درمحمل ها خواستند بر گردند حرمانع شد آقا فرمودند ثکلتك امك چه‌اراده داری حر عرضکرد اگر غیر تواز عرب کسی اسم مادر مرامیبرد من جواب‌او رامیدادم لکن والله من‌نمیتوانم اسم‌مادر شمارا ببرم مگر بوجه‌احسن

ودر تذکره سبط ابن جوزی است بعد از آنکه روز عاشوراء سیدالشهداء (ع) ندا فرمود شبث بن ربعی و قیس بن اشعث و زیدبن حرث را و فرمود شماها بمن‌کاغذ ننوشتید گفتند ما خبر از آن‌کاغذها نداریم آنوقت حربن یزید که از بزرگان اهل‌کوفه بود گفت بلی والله قدکاتبناك‌و نحن الذین اقدمناك فابعدالله الباطل و اهله والله لااختار الدنیا علی الاخرة ثم ضرب راس فرسه‌و دخل فی‌عسکر الحسین ع فقال له الحسین ع سهلا واهلا انت والله الحرفی‌الدنیا والاخرة

و در بحار از ابن‌نما نقلکرده که حر بسیدالشهداء ع عرضکرد وقتیکه ابن‌زیاد مرا فرستاد بجنك شما از عقب سر آوازی شنیدم ابشر یاحر بخیر پس من ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم والله نیست این بشارت وحال آنکه من بجنك. سیدالشهداء میروم و در نفس خود خیال نمیکردم که‌یاری شمارا خواهم کرد حضرت‌فرمودلقداصبت‌اجراً وخیراً

ودر لهوف است قال فمضی الحروقف موقفامن اصحابه واخذه مثل الا فکل فقال‌له‌المهاجر بن اوس والله ان امرك لمریب ولو قیل لی من اشجع اهل الکوفه لما عدوتك فما هذا الذی اری منك فقال والله انی اخیر نفسی بین الجنة والنار فوالله لااختار علی الجنةشیئاً ولو قطعت و احرقت ثم ضرب فرسه قاصداً الی الحسین ع و یده علی رأسه وهو یقول اللهم الیك انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائك واولاد بنت نبیك و قال للحسین ع جعلت فداك انا صاحبك الذی حبسك عن الرجوع و جعجع بك وما ظننت ان القوم یبلغون منك ماادری وانا تائب الی‌الله تعالی فهل تری لی من توبة فقال الحسین ع نعم یتوب‌الله علیك الی ان‌قال ثم استشهد فحمل الی الحسین ع فجعل یمسح التراب عن وجهه و یقول انت الحر کما سمتك امك حر فی‌الدنیا والاخرة ـ وحر که‌آمدبمیدان این رجزرا انشاد کرد

انی اناالحر ومأوی الضیف	اضرب فی‌اعناقکم بالسیف
عن‌خیر من‌حل بارض الخیف	اضربکم ولا اری من‌حیف

ودر درالسلوکست که منتهی میشود نسب شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی صاحب وسائل و برادرشان شیخ احمدبن حسن صاحب درالسلوك بجناب حربن یزید الریاحی وفی‌کامل البهائی و دفن الحر بن‌یزید فی‌موضعه الذی قتل فیه دفنه‌اقاربه

واما مدفن جناب حر درهمین موضعیکه فعلا بقعه وقبرشان موجود است مدرکش‌واضحی غیرسیره مستمره ندارد وشیخ شهید هم در دروس فرموده و هرگاه زیارت کرد حضرت سیدالشهداء ع را پس زیارت کند فرزندش علی‌بن الحسین را وزیارت کند شهدارا و برادرش عباس را و حربن یزید را الخ واین صریح است که قبر جناب حر درآن زمان در همین موضع معروف بوده لکن درارشاد فرموده فاما اصحاب الحسین ع رحمةالله علیهم‌الذین قتلوامعه فانهم دفنوا حوله ولسنانحصل لهم‌اجداثا علی التحقیق الاانالانشك ان‌الحائر محیط‌بهم رضی‌الله عنهم

و در کامل بهائی استکه دفن شد حربن‌یزید در موضعیکه کشته شد در آنوضع دفن کردند

او را اقارب او

از لهوف نقلشده که سیدالشهداء (ع) در بالین او خاکها را از صورت حر پاك میکرد و میفرمود انت الحر کما سمتك امك حر فی الدنیا والاخرة از این روایت مستبعد میشود که مدفن جناب حر اینموضع واین قدر دور باشد والله العالم

امر پانزدهم در ذکری از جناب وهب بن عبدالله الکلبی ـ قال السید فی اللهوف و خرج وهب بن جناح الکلبی فاحسن فی الجدال و بالغ فی الجهاد وکان معه امراته و والدته فرجع الیهما و قال یاامة ارضیت ام لافقالت الام ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین (ع) و قالت امراته بالله علیك لاتفجعنی بنفسك فقالت له امه یابنی اعزب عن قولها و ارجع فقاتل بین یدی ابن بنت نبیك تنل شفاعة جده یوم القیمة فرجع فلم یزل یقاتل حتی قطعت یداه فاخذت امه عمودا فاقبلت نحوه و هی تقول فداك ابی و امی قاتل دون الطیبین حرم رسول‌الله ص فاقبل کی یردها الی النساء فاخذت بجانب ثوبه و قالت لن اعود دون ان اموت معك فقال الحسین (ع) جزیتم من اهل بیتی خیراً ارجعی الی النساء رحمك الله فانصرفت الیهن ولم یزل الکلبی یقاتل حتی قتل رضوان‌الله علیه

وفی نفس المهموم فذهب امراته تمسح الدم عن وجهه فبصر بها شمر فامر غلاماً له فضربها بعمود کان معه فشدخها و قتلها و هی اول امراة قتلت فی عسکر الحسین ع

وفی البحار و رمی برأسه الی عسکر الحسین فاخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس الی عسکر ابن‌سعد فاصابت به رجلا فقتلته ثم شدت بعمود الفسطاط فقتلت رجلین فقال لها الحسین ارجعی یاام‌وهب انت وابنك مع رسول‌الله ص فان الجهاد مرفوع عن النساء

ودر امالی شیخ صدوق است که وهب‌بن عبدالله نصرانی بود خودش ومادرش بدست حضرت سیدالشهداء ع اسلام آوردند

وبدانکه روز عاشوراء یکزن در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع)شهید شد که زوجه جناب‌وهب بود وغلام‌شمر اورابقتل رسانید

و در ابصار العین است که اسم آن ملعون رستم بوده و دو زن مقاتله کردند لکن شهید نشدند یکی مادر جناب وهب بود و دیگری مادر جناب عمروبن جناده که بعد ذکر خواهد شد ورجز خوانده: اناعجوزفی‌النساء ضعیفة

ودر زیارت ناحیه مقدسه جناب وهب را اسم نبرده بلکه اسم عبدالله‌بن عمیر کلبی را برده و ظاهراً هردویکموضوع باشد

ودر ابصار العین هم عبدالله‌بن عمیر فرموده که مادرش و زوجه‌اش درکربلا بودند وزوجه‌اش ام‌وهب شهیده‌شد

الحاصل معلوم نیست که مقتول فی یوم الطف پدر بوده یاپسر واسم جد اعلاشانهم معلـوم نیست که جنابست

چنانچه درابصارالعین فرموده یاجناح استچنانچه درلهوف فرموده

امر شانزدهم در ذکری از فضائل جناب حنظلة بن اسعد الشبامی

در نفس المهموم است که حنظله در مقابل حضرت سیدالشهداء ع ایستاد و هرچه تیر ونیزه و شمشیر میآمد صورت و گلوی و سینهٔ خود را سپر میکرد و فریاد میزد یاقوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین مالکم من‌الله من عاصم ومن یضلل‌الله فما له من هاد یا قوم لاتقتلوا

الحسین فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری الی ان قال فاستقدم وقاتل قتال الابطال و صبر علی احتمال الاهوال حتی قتل رحمة الله علیه

بیان فی ابصار العین الشبامی بالشین المعجمة والباء المفردة والالف والمیم والیاء منسوب الی شبام واوموضعی است بشام

امر هفدهم

در ذکری از فضائل جناب سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمی

در لهوف است وکان شریفاً کثیر الصلوة فقاتل قتال الاسد الباسل و بالغ فی الصبر علی الخطب النازل حتی سقط بین القتلی

ودر کامل ابن اثیر نقلکرده که آخر کسیکه از اصحاب حضرت سیدالشهداء ع باقی ماند جناب سوید بن عمرو بود که بابدن مجروح میان کشته‌های شهداء ع افتاد پس شنید که لشکریان میگویند کشته شد حسین ع ودر خود افاقهٔ دید وکاردی بااو بود با آن کارد ساعتی مقاتله کرد تا شهید شد رحمة الله علیه

امر هیجدهم

در ذکری ازجناب عمرو بن قرظة الانصاری

در لهوف است که بعد از شهادت جناب مسلم بن عوسجه جناب عمرو بن قرظة الانصاری بیرون شد از حضرت سید الشهداء ع اذن گرفت حضرت اذن داد و او در پیش روی حضرت مثل مشتاقین بشهادت مقاتله کرد و کوشش نمود در خدمت بسلطان السموات پس جمع کثیری از لشکر ابن زیاد را بجهنم فرستاد و جمع کرد بین درستی و جهاد و هر تیر و شمشیریکه بطرف حضرت میامد دست و بدنش را سپر میکرد وراضی نمیشد که آسیبی ببدن مقدس حضرت وارد شود تا وقتیکه بدن نازنینش پر از جراحت شد پس توجه نمود بجانب حضرت سیدالشهداء (ع) عرضکرد یابن رسول الله (ص) هل رضیت فرمود بلی تو در بهشت جلو روی من خواهی بود پس بجدم پیغمبر (ص) سلام مرا برسان وبگو حسین هم ازعقب میاید

امر نوزدهم

در ذکری از دو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالك بن عبد بن سریع

در تاریخ طبری استکه این دو پسر عم یکدیگر و برادر امی یکدیگر بودند روز عاشوراء آمدند خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) وگریه میکردند حضرت فرمود ای دو برادرزاده من چرا گریه میکنید والله من گمان میکنم که شما همین ساعت چشمهایتان روشن شود عرضکردند فدایت شویم والله ما بجهت خودمان گریه نمی‌کنیم بلکه گریهٔ ما بجهت غربت شما است که دورشما را احاطه کرده اند وما قدرت نداریم دفع دشمن از شما بکنیم حضرت فرمود خداوند بشما بهترین جزای متقین را بدهد که شما بامن بجانتان مواسات می‌کنید پس با حضرت وداع کردند و رفتند ومقاتله نمودند تاکشته شدند رحمة الله علیهما

امر بیستم

در ذکری از جناب زاهر بن عمر الکندی که صاحب جناب عمرو بن الحمق است که‌از حواریین حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود

ودر ابصار العين از شيخ طوسى و غير او نقلكرده كه از احفاد جناب زاهر است محمد بن سنان زاهرى كه‌ازرواة حضرت رضا وحضرت جواد سلام‌الله عليهما است

امر بيست‌ويكم

در ذكرى از فضائل آن جوانيكه پدرش درمعركه شهيد شده بود رحمة‌الله عليه

در بحار از محمدبن ابيطالب روايت كرده كه مادر اينجوان همراهش بود در زمين كربلا مادرش گفت اخرج يابني وقاتل بين يدى ابن رسول‌الله فخرج فقال الحسين (ع) هذا شاب قتل‌ابوه ولعل امه تكره خروجه فقال الشاب امي امرتنى بذلك فبرزو هو يقول

امیرى حسين ونعم‌الامير   سرور فؤاد البشير النذير
على و فـاطمة والداه   فهل تعلمون له من نظير
له طلعة‌مثل‌شمس‌الضحى   لـه غرة مثل بدر منير

و قاتل حتى قتل رضوان‌الله عليه وحز رأسه ورمى به الى عسكر الحسين (ع) فحملت امه راسه وقالت احسنت يابني ياسرور قلبى و ياقرة عينى ثم رمت برأس ابنها رجلا فقتلته و اخذت عمود خيمة‌و حملت عليهم وهى‌تقول: انا عجوز فى‌النساء ضعيفة خاوية بالية نحيفة
اضربكم بضربة عنيفه   دون بنى فاطمة الشريفة
وضربت‌رجلين‌فقتلتهما‌فامر الحسين‌بصرفهاودعالها

ودر نفس المهموم است انى‌احتمل ان‌يكون هذا الفتى ابن مسلم‌بن عوسجة الاسدى لماقدحكى عن روضة الاحباب قريباً من ذلك لابن مسلم‌بن عوسجه بعد ان ذكر قتل والده رضوان‌الله عليهما و مثله فى‌روضة الشهداء و يحتمل ان يكون هو ابن مسعودبن حجاج التيمى فى‌الزيارة الناحية المقدسه السلام على مسعود بن حجاج و ابنه و در ذخيرة الدارين در شرح اين فقره از زيـارت ناحيه مقدسه السلام على جنادة بن الكعب بن حرث الانصارى الخزرجى وابنه عمرو بن جناده از حدائق الورديه نقل ميكند كه پسر جناده عمرو غلام صغيرى بود غير مراهق نه‌سال ازسن‌شريفش گذشته بود ودرروايتى يازده سال پس بعد از شهادت جناده در معركه مادرش گفت نور ديده بيرون‌شوويارى كن‌حسين‌راالى آخر ما نقلنا عن‌البحار تقريباً

وبدانكه اطفال غير بالغيكه روزعاشوراء شهيد شدند پنجنفر بودند

اول جناب‌قاسم‌بن حسن(ع)

دوم جناب عبدالله‌بن‌حسن(ع)

سوم جناب عبدالله‌الرضيع ابن‌الحسين (ع)

چهارم جناب محمدبن ابى سعيدبن عقيل

پنجم ازغير بنى‌هاشم بود جناب‌عمروبن جنادة الانصارى

وايضا بدانكه روز عاشوراء سه‌سر ازسرهاى شهداءرا بجانب حضرت‌سيدالشهداء (ع)انداختند يكى سر همين جوان را وديگر سر وهب‌بن عبدالله‌را وديگرى سرجناب عابس‌بن شبيب‌شاكريرا

امر بيست ودوم

در ذكرى ازجناب جون‌بن ابى‌مالك مولى ابى‌ذر الغفارى يعنى آزاد شده ابى‌ذرغفارى‌بوده

در لهوف است وكان عبداً اسودا فقال له الحسين انت فى‌اذن منى فانما تبعتنا طلباً للعافية فلا تبتل بطريقنا فقال يابن رسول‌الله انا فى‌الرخا الحس قصاعكم و فى الشدة اخذ لكم والله ان ريحى

لمنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة فتطیب ریحی و یشرف حسبی و یبیض وجهی لاواللہ لاافارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم آمد بمیدان و رجز خواند

کیف تری الفجار ضرب الاسود بالمشرفی و القنا المسدد
یذب عن آل النبی احمد

ثم قاتل حتی قتل رضوان‌اللہ علیه
وفی العاشر عن محمد بن ابیطالب فوقف علیه الحسین (ع) و قال اللهم بیض وجهه و طیب ریحه واحشره مع الابرار وعرف بینه و بین محمد و آل محمد علیهم السلام
وروی عن الباقر (ع) عن علی بن الحسین (ع) ان الناس کانوا یحضرون المعرکة و یدفنون القتلی فوجدوا جونا بعد عشرة ایام یفوح منه رائحة المسك رضوان‌اللہ علیه
ودر حاشیهٔ نفس المهموم محدث جلیل حاج شیخ عباس قمی میفرماید و گفته اند کان ای جون بصیراً بمعالجة آلات الحرب واصلاح السلاح

امر بیست وسوم

در ذکری از غلام ترکی که در رکاب حضرت شهید شد
در عاشر از محمد بن ابیطالب روایت کرده ثم خرج غلام ترکی کان للحسین (ع) وکان قاریا للقرآن فجعل یقاتل ویرتجز فقتل جماعة ثم سقط صریعا فجاء الحسین فبکی و وضع خده علی خده ففتح عینیه فرأی الحسین (ع) فتبسم ثم صار الی ربه
وفی ابصار العین للمحدث الثقة الشیخ محمد السماوی قال کان واضح غلاما ترکیا شجاعا قاریا وکان للحرث السلمانی فجاء مع جنادة بن حرث للحسین (ع) کما ذکره صاحب الحدائق الوردیه
و محتملست که این غلام ترکی اسلم بن عمرو باشد
در ابصار العین است کان اسلم من موالی الحسین (ع) وکان ابوه ترکیا واز بعضی از اهل سیر و مقاتل نقلکرده که رفت بمیدان و مقاتله کرد تاکشته شد وقتیکه افتاد بزمین سیدالشهداء ع رفت ببالینش در حالتیکه در او رمقی بود پس آن بزرگوار اورا در آغوش گرفت وصورت بصورت او گذارد پس او تبسمی کرد و گفت کیست مثل من وحال آنکه پسر پیغمبر ص صورت بصورت من نهاد بعد روح از بدنش مفارقت نمود
تنبیه بدانکه کسانیکه مبارزت نمودند از اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) زیاده براینها بودند وما قناعت واقتصار نمودیم بذکری ازهمین بزرگواران ازشهداء
و از مناقب ابن شهرآشوب استفاده میشود که تقریبا چهل نفر از اصحاب سیدالشهداء (ع) در حملهٔ اولی که جنگ مغلوبه واقعشد وتمام لشکر ابن‌سعد برلشکر سیدالشهداء (ع) حمله آوردند شهید شدند و اسم شریف آنها مضبوطست
ودر آن حملهٔ اول از لشکر ابن‌سعد خیلی بجهنم واصلشدند لکن چون عدد آنها زیادبودند مقتولین آنها بنظر نمی‌آمد
و اما لشکر سیدالشهداء (ع) چون عددشان کم بودیکنفر ازآنها که‌شهید میشد بنظر میامد وبعضی نوشتند که جنگ مغلوبه بین عسکر ایمان وکفر در روز عاشوراء سه مرتبه واقعشد و در هرمرتبهٔ جمعی ازلشکرحضرت‌سیدالشهداء ع شهید شدند

فصل نهم

در ذکری ازشهدائی که قبل‌ازعاشوراء یابعدآن بیاری حضرت ابی‌عبدالله ع درکوفه شهید شدند بامر عبیدالله‌بن زیاد

الاول جناب مسلم‌بن‌عقیل‌بن ابی‌طالب ع بودولابداست درمقام‌ازذکرشش‌امر

امر اول

دررفعت‌شان وعلومرتبه ۰ مقامات جناب مسلم

من‌جمله درامالی شیخ صدوق ره‌از ابن‌عباس روایت‌کرده قال علی لرسول‌الله ص انك لتحب عقیلا قال ای‌والله انی‌لاحبه حبین حباله وحبالحب ابیطالب لعوان‌ولده لمقتول فی‌محبة ولدك فتدمع‌علیه عیون‌المؤمنین وتصلی علیه الملائکة المقربون ثم بکی‌رسول‌الله(ص) حتی‌جرت دموعه علی‌صدره ثم‌قال الی‌الله اشکوا ما تلقی عبرتی من‌بعدی

ومنجمله درارشاد است‌که حضرت سیدالشهداء (ع) کاغذی نوشتند باهل‌کوفه و از فقراتش آنست‌که نوشت وانا باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهلبیتی مسلم‌بن‌عقیل‌ع

امر دوم

در ذکری از شجاعت حضرت مسلم دربحار از محمدبن ابیطالب روایت کرده بعد از آنکه جناب مسلم جمعی از لشکریان را بقتل‌رسانید محمدبن‌اشعث‌ازابن‌زیادمددطلبیدابن‌زیادگفت‌ترابفتنال بجنك یکنفر فرستادیم و اینقدر ازلشکرترا بقتل رسانید پس چه خواهی‌کرد اگر ترا روانه کنیم باحسین‌بن علی(ع) محمد بن‌اشعث گفت ایهاالامیر اتظن انك بعثتنی الی بقال‌من‌بقالی‌الکوفه‌اوالی‌جرمقانی من جرامقة الحیرة اولم تعلم ایهاالامیر انك بعثتنی الی اسد ضرغام و سیف حسام فی‌کف بطل همام من‌آل خیر الانام

و در بحار ازکتب مناقب نقلکرده ان مسلم‌بن عقیل کان مثل الاسد وکان من قوته انه یاخذ الرجل بیده فیرمی به فوق‌البیت

ودر ناسخ التواریخ است که آن بزرگوار با آنکه غریب ویکتنه بود و میان‌کوچه پیاده جنك میکرد مع ذلك‌یکصدوهشتادنفر ازآنجماعةرا بجهنم روانه فرمود

امرسوم

در محبت حضرت سیدالشهداء (ع) بحضرت مسلم در ارشاد است که در بین راه کوفه جناب عبدالله‌بن سلیمان‌ومنذربن‌مشمعل از بکربن شعبة الاسدی شنیدند که گفت لم اخرج من الکوفة حتی قتل مسلم‌بن عقیل‌وهانی‌بن عروة ورایتهمایجران بارجلهما فی‌السوق این دونفر این خبر را بحضرت سیدالشهداء (ع) عرضکردند آقا مکرر فرمود انا لله و انا الیه راجعون رحمةالله علیهما یردد ذلك مراراً الی‌ان قال لاخیر فی‌العیش بعد هؤلاء الفتیة الخ

و این فقره اخیره فی‌الجمله شبیه است بفرمایش آن بزرگوار ببالین حضرت علی‌اکبر (ع)که فرمود علی‌الدنیا بعدك‌العفی

وهمچنین حضرت مسلم هم خیلی محبت داشت بحضرت‌سیدالشهداء ع

در ارشاد میفرماید بعدازآنکه حضرت مسلم را درکوفه دستگیر نمودندگریه میکردشخصی عرضکرد ان من یطلبمثل الذی تطلب اذا نزل به مثل الذی نزل بك‌لم یبك فرمود والله من‌بجهة

خودم گریه نمیکنم ولکن گریه من بجهة کسانی است که روی میاورند بجهة پسر عم حسین واولاد او است بعد بمحمد بن اشعث فرمود یا عبدالله من میدانم که تو نمیتوانی مرا امان بدهی اما میتوانی کسی را روانه کنی از زبان من نزد پسر عم ابیعبدالله (ع) که بااهلبیتش از مکه معظمة بجانب کوفه خارج شده یاخارج میشود و باو عرض کند که مسلم مرا فرستاده نزد شما وخود او بدست دشمن اسیر است و گمان ندارد تاشام زنده بماند وعرض میکند پدر ومادرم بقربان تو باد برگرد و مغرور نگرداند تورا وعدهای اهل کوفه

و ایضاً در ارشاد است که از جمله وصایائی که جناب مسلم به پسر سعد فرمود این بود و ابعث الی الحسین من برده

امر چهارم

در مصائب خاصه جناب مسلم بن عقیل

اولا غربت این مظلوم بود بلکه میتوان گفت جناب مسلم از خود حضرت سیدالشهداء (ع) هم غریب تر بود

ثانیاً در ارشاد است که از پشت بام دستهای نی رااهل کوفه آتش میزدند و بر سر این مظلوم میریختند و حضرت سیدالشهداء (ع) همه قسم مصیبت داشت لکن مصیبت آتش رانداشت

ثالثاً درارشاد مفیداست وقتیکه مسلم وارد شد بابن زیاد بینشان مکالماتی شد فاقبل ابن زیاد بشتمه ویشتم الحسین (ع) وعلیا وعقیلا و اخذ مسلم لایکلمه واین نحو مصیبت راسائر شهداء نداشتند

رابعا در ارشاد است که ابن زیاد امر کرد آن مظلوم را بالای قصر دارالاماره به برند وسر نازنینش را ازبدن جدا کنند وبدنش را از بالای قصر بپائین قصر اندازند جناب مسلم فرمود لو کان بینی وبینك قرابة ماقتلتنی کنایه از آنکه توازقریش نیستی

خامسا این مظلوم را باریسمان بپای مبارك میان بلزار کوفه میکشیدند چنانچه درارشاداست

وسادسا بدن نازنین این مظلوم را بعداز شهادت بدار زدند چنانچه مسعودی درمروج الذهب میفرماید ثم امرابن زیاد بجثة مسلم فصلبت وحمل راسه الی دمشق

امر پنجم

در اسم شریف والده جناب مسلم وزوجهٔ آن مظلوم ـ ابن قتیبه درکتاب الامامةوالسیاسة میگوید که والده جناب مسلم کنیزی بود امالولد واسم شریفش علیه بود و زوجه آن بزرگوار رقیه بنت امیرالمؤمنین (ع) بود

ودرانوار العلویه از کتابیکه غزالی از برای خوارزمشاه تألیف کرده نقل میکند که جناب عقیل وارد شد بمعویه معویه صد هزار درهم باو داد از منزل معویه که برمیگشت در بین راه چشمش بکنیزی افتاد که قیمتش چهل هزار درهم بود برگشت نزد معویه واظهار نمود که آن کنیز رامعویه برای او ابتیاع نماید معویه گفت این کنیز را چه میکنی عقیل گفت پسری بیاورد که اگر بتوغضبناك شود گردن ترا بشمشیر بزند معویه امرکرد آن کنیز را بجهة او خریدند پس متولد شد از آن کنیز عبد صالح مسلم بن عقیل وجناب مسلم رفت بشام وضیعهٔ فروخت بمعویه خبر بحضرت سیدالشهداء (ص) رسید بمعویه نوشتند که من اجازه نمیکنم معامله جناب مسلم را معویه فرستادنزد مسلم کالغذ حضرت سیدالشهدا را (ع) وگفت وجهیکه گرفتی ردکن جناب مسلم در جواب فرمود نیست از تو نزدمن بغیرآنکه گردنتوا بشمشیر بزنم پس معویه خندید گفتوالله پدرت همین تهدید رابمن کرد

قبل از آنکه مادرت را بخرد ووجه را بجناب مسلم واگذار نمود

امر ششم

در بعض ازتواریخ متعلقه بجناب مسلم بن عقیل

بدانکه در قمقام از ابن ابی‌الحدید نقلکرده که چون عقیل از دنیا رحلت فرمود مسلم هیجده ساله بود وگفتیم سابقاً که جناب عقیل در سنهٔ پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود پس حضرت مسلم‌در وقت شهادت که‌سنهٔ‌شصت‌بود بیست‌و‌هشت‌ساله بوده

ودر مروج‌الذهب مسعودی میفرماید فخرج مسلم من مکة فی‌النصف من شهر رمضان حتی قدم الکوفه لخمس‌خلون من شوال والامیر علیها نعمان بن بشیر الانصاری وقاتل‌جناب مسلم بکر بن حمران احمری بود

و در ارشاد است و کان خروج مسلم‌بن عقیل بالکوفه یوم الثلثاءلثمان‌مضین من ذی‌الحجة سنة ستین وقتل رحمةالله علیه یوم الاربعاء لتسع خلون منه یوم عرفه وکان خروج الحسین (ع)من مکةالی العراق فی‌یوم خروج‌مسلم بالکوفه وهو یوم الترویة

ودر تذکره سبط از هشام‌کلبی نقل میکند که خروج حضرت سیدالشهداء (ع) ازمدینه طیبه بمکه معظمه دوشب مانده بآخر ماه رجب سنهٔ شصت هجری بوده وداخل مکه شد روز جمعهٔ سوم ماه شعبان و بیرون شد ازمکه روز سه شنبه هشتم ماه ذی‌حجة سنه مزبوره روز خروج مسلم بن عقیل بکوفه انتهی

الثانی جناب هانی بن عروة المرادی بود که با جناب مسلم در کوفه شهید شد و فضائل ایشان زیاد است

و در حبیب السیر نقل‌کرده بروایتی که آن پیر عزیز هشتاد و نه سال از عمرش گلشته بود وبشرف صحبت‌حضرت رسالت (ص) مشرف‌گشته بودانتهی

و مسعودی در مروج الذهب نقل فرموده که جناب هانی بعبیدبن‌زیاد فرمود ان لزیاد ابیك عندی بلاء حسناً و انا احب مکافاته به فهل لك فی خیر قال ابن‌زیاد وما هو قال تشخص الی‌اهل الشام انت و اهل بیتك سالمین باموالکم فانه قد جاء حق من هو احق من حقك و حق صاحبك فقال ابن زیاد ادنوه منی فادنوه منه فضرب وجهه بقضیب کان فی‌یده حتی‌کسر انفه و شق حاجبه ونثر لحم وجنته وکسرالقضیب‌علی‌وجهه وراسه الی آخر

وایضا مسعودی نقل کرده که جناب هانی شیخ قبیله مراد و زعیم آنهابودوقتیکه سوارمیشد چهار هزار زره پوشیده وهشتهزار پیاده دررکابش حاضر بودند

و عسقلانی دراصابه‌گفته وکان‌یعنی‌هانی من‌خواص‌علی

و ازطبقات‌ابن‌سعد نقل‌کرده که‌جناب هانی‌علاوه‌بر نودسال سن‌شریفش‌بوده‌بعد میگوید بنابراین جناب‌هانی زیاده برچهل‌سال درك نموده حیوة پیغمبر ص را

ودر ارشاد است بعد که‌جناب مسلم را بقتل رسانیدند جناب هانی رااز میان مجلس بادست بسته آوردند میان بازار گوسفند فروشان که اوراهم بقتل آورند فریاد زد وامذحجاه ولامذحج لی‌الیوم وامذحجاه واین مذحج پس چوندید کسی یاری اورا نمیکند فریاد زدآیا عصائی یا کاردی یاسنگی یااستخوانی نیست که‌باواز خود محافظت نمایم پس غلامان ابن زیاد اورا محکم گرفتند

گفتند گردن خود را بلند کن فرمود من بجان خود سخی نیستم و اعانت نمیکنم شمارادر قتل خود پس رشید غلام ترکی ابن زیاد آنمظلوم رابقتل رسانید

و در منتخب است وقتیکه مسلم وهانی را بقتل رسانیدند قبیلهٔ مذحج سوار بر اسبها شدند مسلم وهانی را ازدست کسان ابن زیاد گرفتند وآنها راغسل دادند ودفن کردند

و در نفس المهموم است وورد انه قد ادرك النبی ص وتشرف بصحبته وکان یوم قتل ابن تسع و ثمانین سنة

ودر ابصار العین است کان هانی صحابیا کابیه عروة وکان معمراً وکان هووابومن وجوه الشیعه وحضرامع امیرالمؤمنین علیه السلام حروبه الثلثه

و لکن ثقة الاسلام نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان فرموده حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده و نزد علماء هنوز بحدوثاقت نرسیده سید اجل بحرالعلوم در رجال خود زحماتی کشیده تامدحی برای اوپیدا کرده اما نه بانجا که در قطارشهداء کربلا آید انتهی

الثالث جناب قیس بن مصهر الصیداوی در ارشاد است ما حاصله که چون حضرت سیدالشهداء (ع) بمنزل حاجز از بطن الرمه رسید کاغذی بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی فرستاد بسوی کوفه وگفته شده بتوسط عبدالله بن یقطر برادر رضاعی آن بزرگوار و علی الظاهر خبری از شهادت جناب مسلم بن عقیل نداشت ودر آن کاغذ بود که من روز سه شنبه هشتم ذیحجه روز ترویه از مکه معظمه حرکت کردم وهمین روزها وارد میشوم برشما والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته جناب قیس بن مصهر کاغذ حضرت سیدالشهداء (ع) رابر داشته روانه شد بجانب کوفه بقادسیه که رسید حصین بن نمیر اوراگرفته برد نزد عبیدزیاد

ودر روایت است که چون بنزدیك کوفه رسید حصین بن نمیر ملعون اورا خواست تفتیش کنه جناب قیس کاغذ حضرت سیدالشهدا را بیرون کرد وجوید حصین بن نمیر اورا بردنزد عبید زیاد چون مقابل عبید زیاد آمد پرسید توکیستی فرمود من مردی هستم ازشیعیان امیرالمؤمنین (ع) و پسرش حسین بن علی ابن زیاد گفت چرا کاغذ راجویدی فرمود بجهة آنکه تونفهمی چه نوشته شده ابن زیاد گفت از که بود بسوی که فرمود از حسین بن علی (ع) بود بسوی اهل کوفه که اسم آنها را نمیدانم ابن زیاد لعین بغضب شد گفت والله دست ازتو برندارم تامرا خبر دهی باسماء آن جماعت ویا بروی بمنبر ولعن کنی حسین بن علی ع وپدر وبرادرش را والا ترا پاره پاره میکنم پس قیس رفت بمنبر وبعداز حمدو ثنای الهی وصلوة برپیغمبر ص خیلی ترحم فرمود برعلی وحسن وحسین صلوات الله علیهم اجمعین ولعن فرمود عبید زیاد وپدرش ومادرش وطغاة بنی امیه را بعدفرمود ایها الناس من رسول حسین بن علی هستم بسوی شماواورا درفلان موضع گذاردم اجابت کنید اورا پس ابن زیادامر کرداورااز منبر بزیر آوردند وازبالای قصربا دست بسته بزیر انداختند استخوانهای بدنش درهم شکست لکن رمقی داشت ظالمی آمد وسرش رااز بدن جدا نمود

بیان بطن الرمه سر دوراهی است ازبرای کسانیکه ازمدینه میایند یکراه بکوفه میرود و یكراه ببصره میرود

ودر ابصارالعین است که عبدالله بن یقطر الحمیری مادرش حضانت حضرت سیدالشهداء ع را مینمود نه آنکه مرضعهٔ او بود چنانچه قیس بن ذریح حضانت حضرت مجتبی را نمود چون در خبر صحیح وارد شده که سیدالشهداء ع شیر نخورد از غیر پستان فاطمهٔ زهراء انتهی

بلکه ازبعضی از اخبار استفاده میشود که‌ازپستان هیچ زنی شیر نخورد نه از پستان مادرش ونه از زن‌دیگر بلکه ازابهام وزبان‌جد بزرگوارش شیر میمکید کما قال‌السید بحرالعلوم (ره)

لله مرتضع لم یرتضع ابداً من ندی‌انثی‌ومن‌طه مراضعه

ودر ابصار العین ازاصابه‌عسقلانی نقل‌کرده که‌عبدالله‌بن‌یقطر صحابی بوده لانه‌لدة‌الحسین ع یعنی اوهم‌سن بوده باحضرت سیدالشهداء (ع)

واز کتاب لؤلؤ و مرجان ثقة الاسلام نوری استفاده میشود که جناب قیس بن مصهر الصیداوی وجناب عبدالله بن یقطر هر دورسول حضرت سید الشهداء ع بودند بجهت اهل کوفه و هردو را ابن زیاد بقتل‌رسانید چنانچه ابوذر بن سلیمان غلام یا آزاد کرده ورسول آنجناب‌بودبسوی اهل بصره وشهادت اوهم بدست رجس غدار ابن‌زیاد بود

الخامس - جناب عبدالله بن عفیف ازدی بود

درلهوف است که بعد ازقتل حضرت سیدالشهداء ع ابن زیاد ملعون رفت بمنبر گفت

« الحمدلله الذی اظهرالحق واهله ونصر امیرالمؤمنین و اتباعه وقتل الکذاب بن‌کذاب »

ناگاه جناب عبدالله بن عفیف از جای خود حرکت کرد و او از خیار شیعه واززهاد بود و چشم چپش درجنگ جمل کورشده بود وچشم راستش درجنگ صفین وهمیشه ملازم مسجد اعظم بود وروز تاشام نماز میخواند فرمود یابن مرجانه ان الکذاب ابن‌کذاب انت و ابوك و من استعملك و ابوه یاعدوالله اتقتلون ابناء النبیین وتتکلمون بهذا الکلام علی‌منابرالمؤمنین

راوی گفت ابن زیاد متغیرشد گفت کیست این‌متکلم ؟

عبدالله گفت انا المتکلم یاعدوالله اتقتل الذریة الطاهرة التی قد اذهب الله عنها الرجس و تز هم انك علی دین الاسلام و اغوثاه این اولاد المهاجرین والانصار لا ینتقمون من طاغیتك اللعین بن اللعین علی لسان محمد رسول رب‌العالمین

راوی گفت غضب ابن‌زیاد ملعون شدت کرد گفت عبدالله عفیف‌را نزدیك بیاورید

پس آدمهای ابن‌زیاد اورا گرفتند که‌ببرند اشراف از قبیلهٔ ازد اتفاق نمودند او را از دست آدمهای ابن‌زیاد گرفتند واز مسجدخارج کردند

ابن زیاد گفت بروید واینکوررا بیاورید نزد من

پس خبر بقبیلهٔ ازد رسید جمع شدند و مقاتلهٔ شدیدی واقع شدو جمعی کشته شدند تا وارد شدند اصحاب ابن‌زیاد بمنزل عبدالله عفیف اورا گرفتند آوردند نزدابن زیاد مکالمات زیادی بینشان واقع شدتا اینکه ابن‌زیاد امرکرد گردن اورا زدند وبدن اورا بدار کشیدند

السادس و السابع طفلان صغیر جناب مسلم بن عقیل

شیخ صدوق در امالی روایت میکند که‌بعداز قتل حضرت سید الشهدآء (ع) ایندو طفل را اسیر نموده بردند بکوفه نزد ابن زیاد آن ملعون زندانبان راطلبیدایندو طفل یکسال‌میان‌زندان محبوس بودند بعد بامر آنظالم شهید شدند

فصل دهم

در ذکر اسامی اسرائیکه از اهل البیت یوم الطف در کربلا حاضر بودند واسیر شدند

وما ذکر میکنیم اسامی مقدسه آنچه راکه مطلع شده‌ایم از ایشان درضمن دو امر :

امر اول درذکر مردان اسیر شده

اول ـ حضرت امام‌زین العابدین (ع) بود

درنفس المهموم از ابن نما نقل کرده قال علی بن الحسین (ع) ادخلنا علی یزید و نحن اثنی عشر رجلا مغللون

ودر عقدالفرید است که بین حضرت علی‌بن الحسین ویزید مکالماتی شد بعد یزید گفت ماترون یااهل الشام فی هؤلاء فقال له‌رجل منهم لاتتخذ من کلب سوء جروا لعنة‌الله علیه وعلی کلامه

دوم ـ حضرت امام‌محمد باقر (ع) بود

چنانچه جناب حسن بن علی بن‌المحمد الطبری که‌معاصر محقق وعلامه بوده در کتاب کامل بهائی که‌تألیف کرد اورا از برای بهاءالدین جوینی‌وبسیار کتاب معتبریست فرموده ؛

عمر سعد ملعون روز عاشوراء و روز یازدهم تاوقت زوال کربلا بود ویران و معتمدان راموکل برامام زین العابدین (ع)ودختران امیرالمؤمنین (ع) و دیگر زنان اهلبیت گردانید و جمله بیست زن بودند وامام زین العابدین (ع)آنروز بیستو دوساله بوده و امام محمد باقر ع چهارساله بوده و هردو درکربلا بودند حقتعالی ایشان رامحفوظ داشت

ودر کتاب اثبات الوصیة است وقتیکه واردشدند اهل بیت به یزید بن معویه حضرت باقر ع دوسال وچند ماه ازسن شریفش گذشته بود

یزید با اهل مجلس خود مشورت کرد در امر حضرت زین العابدین ع پس اشاره کردند بقتل آنبزرگوار وسخن بسیار زشتی گفتند که‌سزاوار نیست تکرار شود

پس حضرت باقر حمدو ثنای الهی رابجای آوردند وبیزید لعنة‌الله فرمودند : جلساء توچنین اشاره نمودند بتو بخلاف آنچه جلساء فرعون بلو اشاره کردند گفتند : « ارجه و اخاه » یعنی تأخیر بینداز ازاو و برادرش واینها اشاره نمودند بکشتن ما این سببی داشت یزید گفت : سببش‌چه بود ؟

فرمودند : جالسین فرعون حلال زاده بودند جالسین تو ولد الزنا هستند چون انبیاء و اولاد انبیاء را نمیکشد مگر حرامزاده

پس یزید سر بزیر انداخت وامرکرد که‌اهل بیت رااز مجلس بیرون بردند

سوم جناب محمد بن الحسین (ع)

در عقدالفرید ابن عبد ربه‌اندلسی‌از جناب محمدبن الحسین روایت کرده قال‌اتی بنایزیدبن معویه بعد ماقتل الحسین(ع) ونحن‌اثنی عشر غلاما وکان اکبرنا یومئذ علی‌بن الحسین (ع) فادخلنا علیه وکان کل‌واحد منا مغلولة یده‌الی‌عنقه ـ وعبدالله بن مسلم بن قتیبه درکتاب الامامة والسیاسه مینویسد و ذکروا ان ابا معشر قال حدثنی محمد بن الحسین بن علی ع قال دخلنا علی یزید

اثنی عشر غلاماً مغللین فی الحدید وعلینا قمیص

تا آنکه میگوید یزید با اهل شام مشورت کرد گفت یا اهل الشام ماترون فی هؤلاء فقال النعمان بن بشیر یاامیر المؤمنین اصنع بهم ماکان یصنع بهم رسول‌الله ص لورایهم بهذه الحال قالت فاطمة بنت الحسین یایزید بنات رسول‌الله سبایا قال فبکی یزید حتی کادت نفسه تفیض و بکی اهل الشام حتی علت اصواتهم الخ

چهارم جناب عمر بن الحسین

درلهوف است ودعایزیدعلیه لعائن الله بعلی بن الحسین ع و عمر بن الحسین وکان عمر صغیرا یقال ان عمره احدی عشر سنة فقال له اتصارع هذا یعنی ابنه خالدا فقال عمر لاولکن اعطنی سکینا ثم اقاتله فقال یزید شنشنة اعرفها من اخزم هل تلدالحیة الاالحیه

ودر تاریخ طبری این حکایت را درباره عمر بن الحسن بن علی(ع) نقل کرده

پنجم ـ جناب حسن بن الحسین

در کامل ابن اثیر است واستصغر الحسن بن حسن بن علی وامه خوله بنت منصور بن ریان النضائری

ششم جناب زیدبن الحسن المجتبی (ع)

هفتم جناب عمربن الحسن المجتبی (ع)

درلهوف است وروی مصنف کتاب المصابیح ان الحسن بن الحسن المثنی قتل بین یدی عمه الحسین فی ذلك الیوم سبعة عشر نفساً واصابه ثمانیه عشر جراحة فوقع فاخذه خاله اسماء بن خارجه فحمله الی الکوفه و داواه حتی بره و حمل المدینة و کان معهم ایضاً زیدو عمر ولدالحسن السبط علیهم السلام انتهی

هشتم جناب محمد بن عمربن الحسن المجتبی

درهشتم بحار از تقریب المعارف ابوالصلاح نقل کرده فرمود روایتکرده‌اند ازعبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب ع که گفت دیدم محمد بن عمر بن الحسن راوهوالذی کان مع الحسین ع بکربلاو کانت الشیعة تنزله بمنزلة ابی جعفر یعرفون حقه و فضله الخ

واین نهایت تمجید است که شیعه اورا نازل منزله حضرت باقر (ع) میدانستند و همان قسم حقش وفضلش رامیشناختند باحضور پدر بزرگوارش جناب عمر

الحاصل اسماء شریفه بقیه از مردان اسیر شده را حقیر بدست نیاوردم چون مقتضای آنچه نقل شده از ابن نما واز عقد الفرید آنستکه مردان دوازده نفر بودند که وارد شدند بریزید بن معویه

امردوم دراسامی مقدسه مخدرات اسیر شده

الاولی ـ حضرت زینب کبری **الثانیه** ـ جناب ام کلثوم **الثالثه** ـ جناب فاطمه **الرابعه** جناب صفیه **الخامسه** ـ جناب رقیه **السادسه** ـ جناب امهانی

که این شش نفر مخدرات دختران حضرت امیر المؤمنین ع بودند حضرت زینب از فاطمهٔ زهراء(س) بود وپنج دختر دیگر ازسایر زوجات حضرت امیر بودند

ودر منتخب طریحی است وقتیکه عیال الله راداخل نمودند بریزید بن معویه آن لعین نظر

کرد بر آنها وازیکیك سؤال نمود در حالتیکه آنها بسته شده بودند بریسمان بلندی پس گفته شد این ام کلثوم کبری است و این ام کلثوم صغری است واین صفیه است واین امهانی است واین رقیه دختران امیرالمؤمنین (ع) هستند

ودر امالی شیخ صدوق از فاطمهٔ دختر امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده ثم ان یزید علیه لعائن الله امر بنساء الحسین (ع) فجلس مع علی بن الحسین (ع) فی مجلس لایکنهم من حر ولا برد حتی تقشرت وجوههم

السابعه جناب فاطمه بنت الحسین (ع) وبایشان مصائب زیادی وارد شد

منجمله ـ در ارشاد است قالت فاطمة بنت الحسین ولما جلسنا بین یدی یزید رق لنا فقام الیه رجل من اهل الشام احمر فقال یا امیرالمؤمنین هب لی هذه الجارية يعنيني وكنت جارية وضيئة فارعدت وظننت انذلك جائز لهم فاخذت بثياب عمتي الخ

و شیخ صدوق درامالی و طبری در تاریخ خود این قضیه را روایت کرده الا اینکه بجای فاطمه بنت الحسین (ع) فاطمه بنت امیرالمؤمنین (ع) فرموده

الثامنه ـ جناب سکینه بنت الحسین (ع) ومصائب اینمخدره زیاداست

در فصول المهمه است لما ادخل نساء الحسين والرأس بين يدي يزيد لعنة الله عليه فجعلت فاطمه و سكينه تتطاولان لتنظرا الى الرأس وجعل يزيد يستر هنهما فلما رأينه صحن واعلن بالبكاء فبكت لبكائهن نساء يزيد وبنات معاويه فولولن واعلن اصواتهن الى آخره

التاسعه ـ آن دختری که در خرابهٔ شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهداء (ع) بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوبست باینمخدره ومعروفست بمزار ستی رقیه

ودر کامل بهائی روایت کرده که زنان اهلبیت درحال اسیری مخفی میداشتند براطفال شهادت پدرشان راومیگفتند پدران شما بفلان سفر رفته وبازمیآیند

وقتیکه ایشانرا داخل خانه یزید نمودند یکدختر چهارساله از سیدالشهداء (ع) شبی ازخواب برخاست وگفت پدرم حسین (ع) چه شد؟ وبکجا رفت؟ الساعه اورا درخواب دیدم

جمله زنان و کودکان سخت بگریه درآمدند وفغان وشورشی از ایشان برخاست یزید کافر خوابیده بود ازخواب بیدار شد گفت چه خبراست؟ پس واقعه را تحقیق نمودند وقضیه را بیزید گفتند آن ملعون امر کرد سر نازنین پدر او سیدالشهداء را ببرند جهت آن طفل پس سر نازنین را در میان طبقی نزد آن طفل گذاردند

پرسید این چه چیزاست؟ باوگفتند سر پدر بزرگوارت میباشد آن طفل بترسید و صیحهٔ بلندی زد ورنجور شد و در آنروز جان بجان آفرین تسلیم نمود. و در بعضی از تألیفات اصحاب روایت شده بطریق مبسوطی و در آخر آن روایت مینویسد که: آن مظلومه سرنازنین پدرراشناخت لبها را برلب مبارك پدرگذاشت وگریهٔ زیادی کرد تا غش نمود چون حرکتش دادند دیدند آن طفل از دنیارفته

العاشره ـ جناب رباب بنت امرءالقیس زوجهٔ مکرمه حضرت سیدالشهداء (ع) والدهٔ مکرمهٔ حضرت سکینه خاتون وحضرت عبدالله رضیع

در نفس المهموم ازاخبار الدول محمد بن جریر الطبری الامامی نقل کرده که جناب رباب با حضرت سیدالشهداء بود در سفر کربلا وجزو اسراء اهلبیت بود در سفر شام بعد که مراجعت کردند

بمدینه اشراف و بزرگان قریش اورا خواستگاری کردند گفت ماکنت لاتخذ حموا بعد رسول‌الله ص یعنی بعد از پیغمبر ص پدر شوهری اختیار نخواهم کرد و یکسال بعد زنده بود و ابداً درزیر سقف نرفت تا از غصه وغم ازدنیا رفت.

الحادی عشر ــ جناب شاه زنان بنت کسری که ایضا زوجهٔ مکرمه حضرت سیدالشهداء ع بود ودر منتخب طریحی از شعبی روایت کرده که درشام خواهر یزید گفت ایتکن سکینة بنت الحسین(ع) وبین این دو مذاکراتی شد بعد تا که دختر یزید گفت اینکس شاه زنان ابنة کسری انوشیروان پس فرمود هاانا بنت الملك وانا زوجة ابن رسول‌الله المقتول ظلما ـ الخبر.

الثانی عشر ــ والدهٔ ماجدهٔ جناب محسن بن الحسین ع درنفس المهموم ازمعجم البلدان حموی نقل کرده که جوشن کوهی است درغربی حلب که معدن مس بود ولکن حال باطل شده از زمانیکه عبور کردند براو اسراء اهل بیت حضرت سیدالشهداء (ع) ویکنفر اززوجات آنحضرت حامله بود ودرآنجا طفلش راسقط نمود وهرقدر آنمخدره طلب نان وآب نمود جوابی ندادند وعلاوه دشنام دادند پس آن مخدره نفرین نمود از آن وقت هر که درآن کوه کارکرد ربح ومنفعتی نبرد ودر قبلهٔ آن کوه مقبره‌ایست معروف بمشهد السقط وسقط نام محسن بن الحسین است انتهی:

و درآن کوه است مقبرهٔ ابن شهرآشوب صاحب کتاب مناقب ومحتمل است که والدهٔ جناب محسن جناب رباب یاجناب شاه زنان بوده باشد

الثالث عشر ــ دختر جناب مسلم بن عقیل ، در منتخب طریحی است بعد ازآنکه حضرت دربین راه خبر مسلم بن عقیل و هانی را شنیدند وقیل وکان لمسلم بنت عمرها احدی عشرسنة مع عیال الحسین فلما قام من مجلسه جاء الی البنت وقربها من منزلة فحست البنت بالشر وکان الحسین مسح علی رأسها وناصیتها کما یفعل بالایتام فقال البنت یاعم ما رأیتك قبل هذا الیوم تفعل بی مثل ذلك اظن انه قد استشهد والدی فلم یتمالك الحسین من البکاء وقال لها یابنیة انا ابوك وبناتی اخواتك فصاحت و نادت بالویل والثبور انتهی

و ظاهراً این مخدره خواهرزادهٔ حضرت سیدالشهداء بوده که دراین سن حضرت اورا روی زانو نشانیده واظهار ملاطفت فرموده چون سابقاً گفته شد که جناب رقیه المکنی بام کلثوم الصغری بنت حضرت امیرالمؤمنین زوجهٔ جناب مسلم بن عقیل بوده

الرابع عشر ــ جناب فضه در اصول کافیست لما قتل الحسین (ع) اراد القوم ان یوطئوا الخیل فقالت فضة لزینب یاسیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الی جزیرة فاذاهو باسد، الی ان قالت والاسد رابض فی ناحیة فدعینی امضی الیه فاعلمه ماهم صانعون غدا الخ :

بیان ــ فضه همان جاریه حضرت فاطمهٔ زهراء هست که فضه نوبیه باشد وسفینه لقب غلام حضرت پیغمبر است که اسمش قیس یانجران یادرمان یامهران بوده:

الخامس عشر ــ آنجاریهٔ که درکربلا حاضر بود.

درلهوف است لما قتل الحسین ع جائت جاریة من ناحیة خیم الحسین ع فقال لها رجل یاامة‌الله ان سیدك قتل قالت الجاریة فاسرعت الی سیداتی وانا اصیح فقمن النساء فی وجهی وصحن

السادس عشر ــ مادر جناب وهب بن عبدالله الکلبی

السابع عشر ــ مادر آنجوانیکه پدرش درمعرکه شهیدشده بود

مخفی نماناد که‌این پنج مخدره اخیرهٔ اگرچه تصریحی ندارد که بشام رفته باشند لکن ظاهراً بامخدرات بوده‌اندواسیر شده اند وحقیر اسامی شریفه باقی مخدراتیرا که در کربلابوده‌اند واسیر شده‌اند ازکتب معتبره معتمده بدست نیاورده‌ام لکن معلوم است که از کنیزان جمعی خدمت مخدرات بوده‌اند

چنانچه در **کامل ابن اثیر** ودر **تاریخ طبری** است فلما ادخلوهم علی ابن زیاد لبست زینب ارذل ثیابها وتنکرت وحفت بها امائها

ودر بعضی ازکتب معتبره دیگر هم وارد است این مضمون پس‌استفاده شد که حضرت‌زینب کنیزهای متعدده داشته‌اند ولابد باقی مخدرات هم کنیز داشتند

وبدانکه در بعضی اززیارات‌مؤلفه است السلام علی عاتکة و صفیه درسابق معلوم شد که جناب صفیه اسم دختر امیرالمؤمنین ع استودر کربلا هم‌حاضر بوده

و در معجم البلدان از **یاقوت حموی** نقلکرده که عاتکه بنت زیدبن‌عمر وبن نفیل بود واز جملهٔ زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) بود وندارد که در کربلا هم‌بوده یانه و اینمخدره مرثیه کرد زوج مکرم‌خودرا

واحسیناه فلانسیت حسیناً اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعاً لا سقی الغیث بعده کربلاء

و در ناسخ است که **عاتکه** دختر **زیدبن عمروبن نفیل** وخواهر **سعیدبن زید** بود که باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره بوده

و بدانکه افضل تمام اینمخدرات حضرت‌زینب خاتون (س) بود که‌در باب دوم بعضی‌ازفضائل اینمخدره مکرمه ذکر شد لکن‌بزرگتر فضائل اینمخدره **دوفضیلت** است

اول آنکه‌اینمخدره علی الظاهروصی حضرت سیدالشهداء (ع) بود چنانچه **درنفس‌المهموم** از **اثبات الوصیة** مسعودی ره ازمخدره مکرمه خدیجهٔ بنت محمد بن علی الرضا (ع) نقل‌میکند

انه‌ای‌الحسین (ع) اوصی‌الی‌اخته‌زینب‌بنت‌علی(ع)ستراً علی علی‌بن الحسین ع‌وتقیة و اتقاء علیه

و این منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گفته‌شد که حضرت وصیت خطش‌رابدخترش فاطمه سپرده باشد کمالا یخفی

فضیلت دوم اینست که اینمخدره چند مرتبه حفظ بنیه مقدسه **حضرت زین العا بدین ع** را فرمود

اول ــ در روز عاشوراء وقتیکه لشگر ابن سعد ریختند بخیمه‌ها برای نهب و غارت نمودن

درنفس المهموم از **اخبار الدول** نقلکرده وهم شمر علیه‌مایستحقه بقتل علی‌الاصغروهو مریض فخرجت زینب بنت علی بن ابیطالب ع وقالت لاوالله لایقتل‌حتی اقتل فکف عنه

دوم ــ درروز یازدهم عاشوراء وقتیکه اهل بیت وارد قتلگاه شدند

در کامل الزیاره ابن قولویه از **قدامةبن زائدة** ازپدرش روایت کرده ازحضرت‌علی بن‌الحسین ع ودر آن روایت است که فرمود لمااصابنا بالطف ما اصابنا وقتل ابی ع وقتل من کان معه من‌ولده و اخوته وسائر اهله وحملت حرمه ونسائه علی الاقتاب یراد بنا الکوفه وجعلت انظر الیهم صرعی ولم یواروا فعظم ذلك فی صدری ویشتد لماری منهم قلقی فکادت نفسی تخرج وتبینت ذلك منی عمتی زینب بنت علی‌الکبری فقالت مالی اراك تجود بنفسك یا بقیة جدی و ابی و اخوتی

فقلت و کیف لاجزع واهلع وقداری سیدی واخوتی وعمومتی وولدی‌واهلی مصرعین‌بدمائهم‌مرملین بالعراء مسلبین لایکفنون ولایوارون ولا یعرج علیهم احدولا یقربهم کانهم اهلبیت من‌الدیلم
بعد صدیقهٔ صغراء امام را تسلیه میدهد وحدیث ام‌ایمن رامیخواند

سوم در مجلس ابن زیاد ملعون وقتیکه بین حضرت علی بن الحسین ع و ابن زیاد ملعون مکالماتی رد و بدل شد

درارشاد است فغضب ابن زیاد وقال و بك جرأة لجوابي وفيك بقية للرد على اذهبوا به فاضربوا عنقه فتعلقت به زینب عمته وقالت یابن زیاد حسبك من‌دمائنا واعتنقة وقالت والله لا افارقه فان قتلته فاقتلني معه فنظر ابن زیاد الیها و الیه ساعة ثم قال عجباً للرحم والله انی لاظنهاودت انی قتلتها معه دعوه فانی اراه لمابه

و در **لهوف** است فسمعت بهعمته زینب (ع) فقالت یابن زیاد انك لم تبق لنا احداً غیر هذا الصبی فان کنت عزمت علی قتله فاقتلني معه فقال علی (ع) لعمته اسکتی یاعمة حتی اکلمه الخ

چهارم ـ درمجلس یزید ملعون

چنانچه در **دمعة الساکبه** ازبعضی ازنسخ **ابی‌مخنف** نقل میکند وقتیکه درمجلس یزیدبن معویه زین العابدین (ع) آیهٔ شریفه راتلاوت فرمود « ماااصاب من‌مصیبة فی الارض الـی قوله والله لایحب کل مختال فخور » فغضب یزید وقال خذوه و اضربوا عنقه فقالت ام‌کلثوم ویلك یا یزید ما کفاك ما فعلت بنا وقد اورویت الارض من‌دم اهل‌البیت ع وقد بقی هذا الطفل اتریدان تقطع نسل رسول الله ـ قال الراوی فابکت کل من کان حاضراً فقال له‌له‌اللّه بعض جلسائه سئلتك بالله‌یا یزید الاما عفوت عنه فانه صغیر السن ولایجب علیه‌القتل فامراللعین بتخلیته

فصل یازدهم

دربعضی ازتواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت سیدالشهدآء ع

اما وقایع سال پنجاهم هجری بعدازشهارت حضرت مجتبی (ع)

بدانکه در ماه شعبان سال‌پنجاه هجری مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود در کوفه بدرك واصل‌شد در سن هفتاد سالگی و بعداز موت مغیره معویه زیاد بن‌ابیه راکه حاکم بصره بود حاکم کوفه هم‌نیز نمود خود زیادآمد بکوفه وسمرة بن جندب ملعون رادر بصره بجای خود گذارد

ودر این سال معویه معویة بن خدیج را از حکومت مصر عـزل نمود و سلمة‌بن مخلد را والی مصر نمود

ودراینسال جناب عقیل بن ابیطالب ع ازدنیا رحلت فرمود

واماوقایع سال‌پنجاه‌ویك:

منجمله آنکه معویه بتمام حکام بلدان نوشت انظروا من اقامت علیه البینة انه یحب علیاً واهل بیته فامحوه من‌الدیوان واسقطوا عطائه ورزقه

چون اینحکم بعمال رسید دست بقتل‌وغارت شیعیان گشودند و بسیاری از مردم را به تهمت تشیع بقتل آوردند

ومنجمله در این سال جناب عمرو بن حمق وجناب حجر بن عدی که هردو ازخواص شیعیان امیر-
المؤمنین ع بودند ازدنیا رحلت فرمودند وتفصیلش درباب سوم ذکرشد

و منجمله در این سال معویه ابن ابی‌سفیان فرزند خود یزید را بالشکر زیادی مأمور نمود
بفتح قسطنطنیه ودر آنجنك جناب ابوایوب انصاری که‌اسمش خالدبن زید بود از دنیا در گذشت و
جسد اورا درکنار سور قسطنطنیه بخاك‌سپردند ومردم روم برای قبر او بنای عالی ساختند وقنادیلی
آویختند ودرآنجا استشفا میجستند

واما وقایع سال پنجاه ودو:

منجمله دراین سال جناب میمونه بنت حارثه زوجهٔ پیغمبر(ص) ازدنیارحلت‌فرمود

ومنجمله در این سال ابوموسی اشعری که نامش عبدالله بن قیس بودازدنیا رفت

ومنجمله در این سال جریر بن عبدالله‌البجلی ازدنیا رحلت نمود

ومنجمله در این سال حسان‌بن ثابت انصاری که شاعر بی‌بدلی بود در سن صد وبیست‌سالگی
ازدنیا رحلت نمود

ومنجمله بعضی نوشتند که در این سال بود شهادت جناب حجر بن عدی که‌درجنك صفین امیر
میمنه لشکر علی‌بن ابیطالب ع بود ودر جنك نهروان امیر میسره وزیادبن ابیه که‌امیر عراق بود در
باره او سعایت کرد نزد معویه ومعویه‌اورا طلبید بشام ودر نزدیکی شام سراو وسی‌وپنج تن‌ازاصحاب
اورا بریدند وبنزدمعویه بردند

اماوقایع سال پنجاه وسه :

منجمله در این سال در چهارم ماه رمضان زیادبن ابیه بدرك واصل شد بمرض طاعون و در
تاریخ ابن‌اثیر است که‌زیاد بمعویه نوشت که من امور عراق را بدست چپ اداره نمودم و دست‌راستم
فارغ است‌امور حجازرا باواگذار کن معویه‌عهدحجازرا باو نوشت اهل‌حجاز چون‌شنیدند جمع‌شدند
وباو نفرین کردند طاعون بانگشت راستش زدوهلاك‌شد وقبرش درثویه است نزدیك قبر جناب کمیل
ومغیرة‌بن شعبه وابوموسی اشعری واحنف‌بن قیس کذافی کامل ابن‌اثیر

ومنجمله ربیع‌بن زیادالحارثی که حاکم خراسان‌بود دراین سال‌ازدنیا رفت

ومنجمله وردان غلام عمروعاص ملعون‌دراین‌سال‌ازدنیا رفت

اما وقایع سال پنجاه وچهار :

ومنجمله دراین سال اسامة‌بن زیدوحکیم‌بن‌حزام وابوقتاده ازدنیارفتند

ومنجمله در این‌سال سوده بنت‌زمعة‌بن قیس زوجهٔ پیغمبرص‌ازدنیارحلت‌فرمود

ومنجمله دراین‌سال ثوبان‌غلام‌حضرت رسول‌درحمص‌ازدنیا رحلت کرد

ومنجمله دراین‌سال معویه سعدبن‌عاص‌را ازحکومت‌مدینه عزل کرد ومروان‌بن حکم را حاکم
مدینه گردانید

ومنجمله دراین‌سال‌معویه عبیدزیادرا حاکم‌خراسان‌نمود

واماوقایع سال‌پنجاه‌وپنج :

منجمله سعدبن‌ابی‌وقاص که‌بقول‌اهل‌تسنن ازعشره مبشره بودازدنیارفت درسن‌هشتاد ودوسالگی
واوآخر کسی بود ازعشره مبشره که‌ازدنیارفت ودربقیع‌دفن‌شد

ومنجمله در این سال سحبان وائل وفات کرد واودر بلاغت وفصاحت نظیر نداشته و ضرب ـ المثل است

ومنجمله دراین سال کعب بن عمروالانصاری وارقم بن ارقم ازدنیا رفتند

واما وقایع سال پنجاه وشش:

منجمله معویه ملعون پسرش یزید ملعون را بولایت عهدخود منسوب نمود وازمردم بیعت گرفت و حضرت سیدالشهداء (ع) و جناب عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر بن عوام انکار نمودند فرمان معاویه را

وایضاً در این سال معویه عبدالله بن زیاد ملعون را ازحکومت خراسان عزل نمود وسعید بن عثمان بن عفان را بحکومت خراسان نصب نمود

ودرحبیب السیر است که سعید بعدازضبط حدود خراسان لشکر بماوراءالنهر بقصد تسخیر بخارا کشید و بعداز فیصل دادن و گرفتن بخارا لشکر بقصد تسخیر سمرقند کشید ودر آنجا محاربان سخت اتفاق افتاد وجناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب در بعضی از آن جنگها شهید شد

ومنجمله در این سال جویریه بنت حارث زوجهٔ حضرت پیغمبر ص ازدنیارحلت فرمود واور در مدینه بخاک سپردند

اما وقایع سال پنجاه وهفت:

منجمله دراین سال معویه مروان بن حکم راازحکومت مدینه عزل نمود وولید بن عقبة بن ابی سفیان را بحکومت نصب نمود

وایضاً در این سال معویه حکومت کوفه را بضحاك بن قیس دادوحکومت بصره وایران وخراسان را بعبدالله بن زیاد بن ابیه داد

و ایضا در این سال شدادبن اوس که ازعباد و زهاد بود در بیت المقدس از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

وایضا دراین سال بقول بعضی عبدالرحمن بن ابیبکر که برادرابی وامی عایشه بوددر نزدیکی مکهٔ معظمه ازدنیا رفت ومادرش ام رومان بود

وایضا در این سال عایشه زوجهٔ پیغمبر ص ازدنیارحلت کرددرشب سه شنبه هفدهم ماه رمضان در سن شصت وهفت سالگی وابوهریره بروی نمازخواندواورادر بقیع دفن کردند

ودر کامل بهائی است که معویه بمکه رفت که از برای یزید بیعت بگیرد عایشه تهدید فرستاد برای وی که برادرم محمدرا کشتی و برای یزید بیعت میگیری عمروعاص بمعویه گفت اگر عایشه بتوتشنیع زند خلق برتوخروج کنند معویه ابوهریرهٔوشرحبیل را باهدایای بسیار نزدوی فرستاد که باوی صلح کند و برادراو عبدالرحمن را ولایتدهد وامثال اینها ٭ روزی پیغام فرستاد که توقع است ام المؤمنین مارا بتشرف خودمشرف سازد وچاهی کند و بآهك بر کردوفرش گرانمایهٔ آنجا پهن کردو کرسی برسراونهاد وقت نماز خفتن اورا خواندو گفت چندین هزاردرهم نثار خواهم کرد

عایشه باغلام هندی بیرون آمد و برخرمصری سوارشد ومعویه اورا اعزاز کرد و بدان کرسی اشاره کرد که بنشیند چون نشست فرو شد بآن چاه در حال معویه گفت غلام وخررا بکشتند ودرمیان آن چاه انداختند وخاك ریختند مردم دراختلاف افتادند برخی گفتند عایشه بمدینه رفت بعضی گفتند به یمن رفت، و حضرت سیدالشهداء (ع) و جماعت خاصان معویه حال را میدانستند لذا حضرت سیدالشهداء ع ترکه اورا بوارثان اوداد

و ایضا در اینسال بروایت بعضی ابوهریره عبدالرحمن الدوسی وفات نمود چنانچه در حبیب السیر است

واما وقایع سال پنجاه وهشت

دراینسال عقبة بن عامر جهنی در مصروفات نمود ودر فسطاط مصر مدفون گشت

وایضا دراینسال جبیر بن مطعم بن نوفل ازدنیا رحلت کرد

وایضا دراینسال سمرة بن جندب ملعون ازدنیا رفت

واما وقایع سال پنجاه ونه

دراینسال معویه خواهر زادهٔ خود عبد الرحمن بن ام الحکم را از کوفه عزل نمود و نعمان بن بشیررا بحکومت کوفه نصب کرد

وایضا در اینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه رقم حکومت خراسان را گرفت و در خراسان بود تا حضرت سیدالشهداء (ع) ارواحنا له الفداء در کربلا شهید گردید

وایضاً دراینسال اسامة بن زید بن حارثه ازدنیا رحلت کرد علی نقل

وایضاً دراینسال قیس بن سعد بن عباده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود وبعضی از مراتب شجاعت وفضایل او در سابق گفته شد

وایضا دراینسال سعید بن عاص که مدتی حاکم مدینه بود از دنیا رحلت کرد

وایضاً دراینسال عبدالرحمن بن خالد بن ولید ازدنیا رفت

وایضا در اینسال عبدالله بن عامر بن کریز درمکه از دنیارفت ودر عرفات دفن شد

واما وقایع سنهٔ شصت هجری

در اینسال معویة بن ابی سفیان ملعون در شام از دنیا رفت در غره ماه رجب یا نیمهٔ آن یا بیست ودوم آن درسن هفتاد وپنجسالگی و بعداز فوت معویه یزید کاغذی نوشت به پسر عمش ولید بن عتبة بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود که بیعت بگیرد از حسین بن علی (ع) واز عبدالله بن زبیرواز عبدالله بن عمر، هردو عبدالله که شنیدند از مدینه فرار نمودند بمکهٔ معظمه حضرت سیدالشهداء هم امتناع فرمود از بیعت نمودن تا آنکه حضرت در شب یکشنبهٔ دوشب مانده از ماه رجب از مدینه طیبه بیرونشد بقصد مکهٔ معظمه با اهل بیت وجمع کثیری از بنی هاشم وآن بزرگوار تلاوت میفرمود این آیهٔ شریفه را « فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین » و روز سوم شعبان وارد مکهٔ معظمه شدو تلاوت میفرمود : ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سوآء السبیل ـ وچون اهل کوفه شنیدند هلاکت معویه را وخروج حضرت سیدالشهداء (ع) رابجانب مکهٔ معظمه شیعیان جمع شدند بخانهٔ سلیمان بن صرد الخزاعی و کاغذی نوشتند بحضرت سید الشهداء که تشریف بیاورید بجانب کوفه وآن کاغذها را بتوسط عبدالله بن مسمع وعبدالله بن وال فرستادند خدمت حضرت بعد بفاصلهٔ دوروز باز کاغذهائی نوشتند بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی وعبدالرحمن بن عبدالله الارحبی خدمت حضرت فرستادند بعد بفاصلهٔ چندروز کاغذها نوشتند وبتوسط هانی بن هانی السبعی وسعید بن عبدالله الحنفی روانه کردند

الحاصل تاآنکه عده کل کاغذها بدوازده هزاررسیده بود در تمام آنها بشارت بودبهلاکت معویه وتوهین بیزید واستدعاء تشریف آوردنشان رابکوفه وتمام آن کاغذها از معاریف اهل کوفه

بود نظیر جناب حبیب بن مظاهر ومسلم بن عوسجه وسلیمان بن‌صرد وشبث بن ربعی ورفاعة بن‌شداد ومسیب بن نجبه وحجار بن ابحر وعروة بن قیس وعمرو بن حجاج و امثال اینها

وشیعیان بصره هم جمع شدند بخانهٔ ماریه بنت منقذ العبدی که‌از شیعیان بود و آنها هم کاغذها نوشتند وطلب کردند قدوم شریف حضرت را ببصره این‌بود که حضرت پسرعمش جناب مسلم را بجانب کوفه فرستاد چنانچه سابقاً گفته‌شد و خود آن بزرگوار هم در هشتم ماه ذی الحجة الحرام که یوم الترویة بود از مکهٔ معظمه خارج شد و روز دوم محرم سنهٔ شصت ویك هجری بکربلای معلی رسید

فصل دوازدهم

دربعضی ازفضایل زمین کربلا و بعضی ازمقابر شریفه بزرگانی که درکربلای معلی مدفونند

ولابد است درمقام ازذکر دوامر :

امر اول در بعضی ازفضائل زمین کربلا

مخفی نماناد که فضائل آنزمین مقدس زیاد است و ما ذکر میکنیم بعضی از آنها را تیمناً

الاول ـ آنکه زمین کربلا افضل واشرف است اززمین مکه

اولا : بجهت آنکه زمین کربلا علت خلقت زمین مکهٔ معظمه است

در بحار از کامل الزیاره از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود زمین کعبه فخریه کرد و گفت « کدام زمینست مثل من وحال آنکه خانهٔ خدا به‌پشت من واقع شده ومردم میایند بجانب من ازهرشقه و راه دور و من قرار داده شده‌ام حرم ومحل امن الهی » پس خداوند وحی فرمود بسوی اوکه بس کن وآرام بگیر نیست فضیلتی که بتو داده شده در مقابل آن فضیلتی که بزمین کربلاداده‌ام مگر بمنزله سوزنی که فروبرود در آبدریاپس‌ازآب دریابردارد واگر نباشدزمین کربلا من‌بتو فضیلت نمیدادم واگر نمیبود آن‌وجود شریفی که زمین‌کربلا دربر دارد من ترا خلق نمیکردم وخلق نمیکردیم‌آن خانهٔ را که باوفخریه میکنی پس‌آرام بگیر ومستقرباش وبوده باش‌عقب‌ومتواضع وذلیل وخوار و الا غضب میکنم بتووترا میبرم‌بآتش جهنم

وثانیا ؛ بجهت آنکه زمین کربلا بیست وچهار هزار سال قبل از زمین مکه حرم امن الهی واقع شد

در بحار از کامل الزیارة از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده فرمود خداوند اخذ کرد زمین کربلا را حرم امن‌و مبارك خود قبل‌ازآنکه زمین کعبه‌را خلق کند واورا حرم‌خود قرار دهد به بیست وچهار هزار سال و چون روز قیامت میشود این زمین کماهی با تربت نورانیه‌اش‌بلند میشود ونهاده میشود در افضل‌باغی از باغهای بهشتی‌که ساکن نمیشود اورا مگر پیغمبران ومرسلین یافرمود اولوالعزم از رسل و آن زمین مقدس روشنائی میدهد بین باغهای بهشتی چنانچه روشنائی میدهد ستارهٔ دری در بین ستاره‌ها از برای اهل زمین که نورش خیره میکند چشمهای‌اهل بهشت‌را

و فریاد میزند انا ارض الله المقدسة الطیبة المبارکة التی تضمنت سیدالشهداء (ع) و سید شباب اهل الجنة

الثانیه ـ این‌زمین کربلا بقعه مبارکه‌ایست که‌خداوند درقرآن مجید یاد فرموده

درتهذیب ازحضرت صادق(ع) روایتکرده فرمودشاطیءالواد الایمن‌الذی‌ذکرهاالله‌فی‌القرآن هوالفرات والبقعة المبارکة هی کربلاء بلدة طیبة

الثالثه ـ این زمین مقدس اطهر بقاع روی زمین واعظمها حرمة هست

در بحار ازکامل الزیاره از ام‌ایمن ازحضرت پیغمبر(ص) روایت‌کرده‌که فرمود جبرئیل آمد نزد من واشاره نمود بسیدالشهداء (ع) و گفت «سبطك هذا مقتول فی‌عصابة من ذریتك و اهل بیتك و اخیار من امتك بضفة الفرات بارض تدعی کربلاء من اجلها یکثر الکرب و البلاء علی اعدائك و اعدآء ذریتك فی الیوم الذی لاینقضی کربه ولا تفنی حسرته و هی اطهر بقاع واعظمها حرمة و انها لمن بطحاء الجنة

الرابعه ـ این زمین مقدس یك باغیست ازباغهای بهشتی

دربحار ازکامل الزیاره ازحضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قبر حضرت سیدالشهداء (ع) بیست ذراع در بیست ذراع باغیست ازباغهای بهشت واز این زمین است معراج بآسمان و نیست ملك مقرب و پیغمبرمرسلی مگر آنکه از خداوند سؤال میکنند که زیارت نمایند این زمین رافوجی‌هبوط مینمایند وفوجی صعود میکنند

الخامسه ـ حورالعین از ملائکه نازله ازآسمان‌تمنی میکنندهدیه**آوردن این‌تربت مقدس‌را**

در بحار از مزارکبیر روایت میکند که حورالعین وقتیکه بیبند یکنفر از ملائکه راکه هبوط میکنندبسوی‌زمین طلب‌هدیه میکنند از اوتسبیح وتربت‌را ازخاك قبرحضرت‌سیدالشهداءع

السادسه ـ مستحب است نهادن تربت با میت میان قبر و مخلوط نمودن حنوط میت را بتربت مقدس

درغیبت شیخ طوسی است که نوشت عبدالله‌بن جعفر حمیری بحضرت حجت (ع) و سؤال‌کرد آیا جایز است در قبر میت ازخاك تربت بگذارند یانه؟ فرمود بلی میگذارند ومخلوط میکنندبحنوط میت انشاءالله

ودر خصائص است‌که روایت شده زن‌زانیهٔ اولادش را بدست خود میسوزانید چون‌ازدنیارفت واورادفن‌کردند زمین اورا دورانداخت مکرر پس بتعلیم یکنفر از ائمه (ع) قدری ازتربت حضرت سیدالشهدا بااو دفن‌کردند بعدزمین اورا دور نینداخت

السابعه ـ مستحب است سجده نمودن باین‌تربت‌مقدس

در مصباح‌المتهجدین ازمعویة‌بن عمار روایت کرده که فرمود حضرت صادق (ع) خریطهٔ زردی داشت که در او تربت حضرت سیدالشهداء (ع) بود وقت نماز که میشد همان تربت را در موضع سجودش میریخت وسجده براو میکرد ومیفرمود سجده بر تربت حضرت سیدالشهداء (ع) پاره میکند حجب سبع را

الثامنه ـ آنکه خداوند شفارادراین‌تربت مبارکه قرارداد.

در امالی شیخ طوسی از محمدبن مسلم روایت کرده‌گفت شنیدم از حضرت باقر و از حضرت

صادق (ع) که فرمودند ان‌الله عوض‌الحسین (ع) من قتله ان‌جعل الامامة من‌ذریته والشفاء فی‌تربته و اجابة الدعاء عندقبره ولا تعدایام زائره جائیا وراجعاً من‌عمره

در مزار بحار ازکامل الزیاره ازابیهاشم جعفری روایت کرده گفت داخل شدم بحضرت هادی (ع) در حالتیکه آن بزرگوار تبدار و علیل بود فرمود یا اباهاشم بفرست مردی را از دوستان ما که برود بحائر و دعا کند بجهت شفاء من‌گفت من بیرون شدم از خدمت آنحضرت و مقابل شدم‌باعلی بن بلال باو گفتم آنچه مولایم بمن فرموده بود وازاو خواهش‌کردم برود بحائر بجهت دعاء نمودن برای آن حضرت گفت سمعاً و طاعة ولکن من میگویم که حضرت هادی افضل است ازحائر و دعای خودشان از برای خود افضل است از دعای من برای ایشان در حائر ابیهاشم گفت من بحضرت عرض کردم آنچه علی‌بن بلال گفت فرمود بعلی‌بن بلال بگو که‌پیغمبر (ص) افضل بود از خانهٔ کعبه و از حجر الاسود معذلك دور خانه طواف میکرد و استلام حجر مینمود واز برای خداوند بقعه‌هائیست که دوست میدارد درآن‌بقعه‌ها دعاشود واجابت‌بفرماید وحائر ازآن بقعه‌هااست

التاسعه ـ مباهات نمودن‌این‌زمین مقدس برسایر زمینها

در بحارازکامل‌الزیاره ازصفوان جمال از حضرت صادق (ص) روایت کرده فرمود وان کربلاء و ماء الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارك و تعالی و بارك علیها فقـال لها تکلمی بمـا فضلك الله قالت انـا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی و مائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولا فخر علی من دونی بل شکرالله فاکرمها و زادها بتواضعها و شکرالله‌بالحسین (ع) و اصحابه

العاشره ـ جمیع ملائکه این‌خاك مقدس‌را استشمام نمودند

دربحار ازکامل الزیاره روایت کرده که ملکی که‌آمد خدمت پیغمبر (ص) وخبر قتل حضرت سیدالشهداء‌را داد ملکی بود که‌نازل‌شدبدریا وبالش را پهن کرد بدریا و صیحهٔ زد وگفت یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فـان فرخ الرسول مذبوح بعد تربت مقدس‌را ببالش بر داشت و عروج کرد بآسمان وباقی نماند ملکی در آسمان مگر آنکه‌آن تربت مقدس‌رابوئیدواثری‌از آن‌تربت‌دراو ماندوبرقاتلین آن‌بزرگوارلعن کرد ودر روایت‌دیگرفرمود وهویفوح کالمسك

ودر روایتی از حضرت زین‌العابدین ع‌نقل‌کرده که‌فرمود من زیارت کردم قبر پدر بزرگوارم را پس بوی‌سیب از قبر شریفش استشمام نمودم پس اگر ازشیعیان وزائرین قبرمقدس‌بخواهدبفهمددر وقت سحرمشرف‌بشودتابیایدبوی سیب‌را اگرازروی اخلاص‌باشد

و بدانکه از اعظم سعادات است دفن در کربلاء معلی وما ذکر میکنیم در این مقـام سه **حکایت** مختصر

الاول ـ در کلمهٔ طیبه ثقة الاسلام نوری از جناب ملا کـاظم هزار جریبی تلمیـذ علامهٔ بهبهانی درکتاب تحفة المجاور نقل کرده از سید جلیل جنـاب آقا میرسیدعلی صاحب ریاض فرمود در عصرپنجشنبه عادت داشتم برفتن بزیارت قبوری که در نزدیکی خیمگاه است پس شبی در خواب دیدم که رفتم بآن مقابر پس دیدم بلدرا که‌خالی از عمارتست وبجای همه عمارات قبر است پس‌متفکر ومتوحش شدم و شنیدم که هاتفی میگوید خوشا حال کسیکه در این ارض مقدس مدفون شود اگر چه باهزاران‌گناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود وهیهات که‌کسی در اینجا مدفون نشود از هول قیامت بسلامت دررود

الثانی ـ نیز در کلمه طیبه از علامهٔ بهبهانی نقل فرموده گفت در خواب دیدم حضرت سید الشهداء (ع) را عرض کردم سیدومولای من آیا سئوال میکنند از کسیکه دفن شده باشددر جوارشما فرمود کدام ملك است که اورا این جرئت باشد که‌ازاو سؤال کند

الثالث ـ دردارالسلام از مرحوم میرزا محمد شهرستانی که‌از اجلهٔ علماء بوده نقلکرده که من‌مجاور بودم در کربلاء معلی و حاجی حسینعلی نام خواتون آبادی که‌از اهل صلاح بود مجاور نجف اشرف بود واومرا ترغیب میکند بمجاورت نجف اشرف و میگفت مجاورت کر بلای معلی موجب قساوت قلب میشود پس شبی در خواب دیدم که در رواق بالای سر مطهر حضرت امیرمقابل شباك هستم وحاجی حسینعلی هم آنجا هست و بر عادت خود باز منکر مجاورت در کربلا گردیدپس دیدم که‌مولایم حضرت صاحب الزمان هم آنجا تشریف دارند حاجی بحضرت عرض کرد شما اینجا تشریف دارید و مردم میروند بسامره بزیارت شما فرمودند من در آنجا هم نیز هستم بعد فرمود احدی را از کربلا بسوی جهنم نمیبرند دو مرتبه اشاره فرمود بقبر مقدس حضرت امیر (ع) فرمود بحق امیرالمؤمنین (ع) احدی را از کربلا بسوی جهنم نمیبرند پس بخاطرم گذشت که قسم معصوم بجهت انکار حاجی حسینعلی هست مجاورت کربلارا بعد فرمود بشرط آنکه یکشب در آنجا بیتوته کند من‌چنین فهمیدم که مقصود حضرت از بیتوته قیام بعبادت است عرض کردم مامیخوابیم‌درشبهاتا طلوع شمس ـ حضرت فرمود اگر چه بخوابید تا طلوع شمس وهمین خواب سبب شدکه‌من اختیار نمودم‌مجاورت کربلای معلی راتا زنده باشم

امردوم در بعضی‌از مقابر شریفه امامزادگان و علمائیکه در کربلای معلی وحله وحوالی این دوبلد مدفونند

امامقابربعضی‌از بزرگان که‌در کربلای معلی مدفونند

عمده قبور شریفهٔ شهدائیست که‌در رکاب ظفر انتساب حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند چنانچه در هدیة الزائرین از مزار مرحوم سیدمهدی قزوینی نقل فرموده که مستحب است زیارت کسانی که‌در راه حضرت امام حسین (ع) شهید شده‌اند چه‌آنها که در حائر نزد آنحضرت مدفونند وچه آنان که بیرون از حائرند مثل : حضرت عباس و جناب حبیب بن‌مظاهر و جناب حربن یزید الریاحی و جناب مسلم بن عقیل وجناب هانی بن عروه وجناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار انتهی .

و شهید در دروس فرموده و هر گاه کسی زیارت کرد حضرت سیدالشهداء را زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را و زیارت کند شهدآء را و برادرش حضرت عباس وحر بن یزید را انتهی .

وبدانکه اشخاصی که درراه حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشورا شهید شدند غالباً قبر مقدسشان در پای قبر مقدس حضرت علی اکبر است مگر قبر مقدس حضرت ابی الفضل العباس که مسلما درهمین موضعی است که‌مزار مؤمنین است وقبر جناب حبیب بن‌مظاهر که‌در میان رواق‌مطهر است وقبر شریف جناب حربن یزید الریاحی که‌در یکفرسخی کربلاء معلی استو قبرجناب عون بن عبدالله بن‌جعفر الطیار که‌در دوفرسخی کربلاء معلی است وبعضی از معتمدین گفتند که‌جناب‌حردر میدان جنك کشته شد و حضرت سید الشهداء (ع) ببالینش آمد لکن وقتی که طایفهٔ بنی الریاح شنیدند که‌لشگریان اراده دارند اجساد مقدسه را پایمال سم ستوران نمایند این بدن مقدس را

بردند در یکفرسخی دفن کردند که پایمال سم ستوران نشود لکن ثقة الاسلام نوری این نقل را تکذیب مینماید

و جناب عون هم تعاقب از لشگریان فرمود تا اینموضع ودر آنجا لشگریان هجوم آوردند و اورا شهید نمودند و همان موضع همدفن کردند و صحت اینهم معلوم نیست اگرچه در این موارد سیره کافیست ومسلما سیره قطعیه است که‌در این اماکن شریفه مؤمنین از سابق بعناوین مذکوره زیارت میکردند و شاید قبر جناب جون مولی ابی ذرهم در حفیره نباشد که سایر شهداء را دفن کردنده

چون دربحار از حضرت زین‌العابدین روایت کرده جماعتی که حاضر شدند بجهت دفن شهداء جون رابعد ازده روز دیدند که بوی مشك ازاوساطع است وسزاوار است که مؤمنین زیارت کنند قبر شریف‌طفلان‌مسلم راکه‌در نزدیك مسیب معروفستوبقعه وبارگاهی‌دارند وبعضی استبعادنموده‌اند بودن قبرطفلان‌مسلمرا دراین‌موضع‌چون‌بمقتضای‌خبر امالی‌شیخ صدوق آنهارادرکوفه‌درکنارشطفرات شهید کردند وسرشان را بردند نزد ابن زیاد وجسدشان را در آب انداختند ونهر فرات از مسیب میآید بکوفه واز مسیب تا کوفه شاید زیاده بر پانزده فرسخ باشد و معقول نیست که آب آنهـا را سربالا باینموضع آورده باشد و بعید است که جنازه آنهارا از آب گرفته باشند و باین محل بعید دفن کرده باشند

وبعضی ازبزرگان از علماء گفته‌اند که‌در سابق نهری ازکوفه جاری بوده باراضی زیرشط تامسیب چون آن‌اراضی از شط گودتر است و آن اراضی را زراعت میکردند و از آن نهر آب میدادند و گفتند فعلا هم علامتی ازآن نهر موجود است و جسد طفلان را میان آن نهر انداخته بودند نه‌میان شط بزرك وآب که جسدشان را باینموضع رسانید از آب گرفتند دفن کردندوسیره مستمره‌هم هست که‌مؤمنین متوجه باینمکان بودند بعنوان زیارت ایندوطفل

واما سایر قبور متبرکهٔ که‌درآن زمین مقدس است ازمشاهیر امامزادگان عظام وعلمای‌ذوی‌العز والاحترام

الاول حضرت سید ابراهیم المجاب ابن محمد العابدبن الامام موسی بن جعفر الکاظم (ع) وقبر شریفش درآخر رواق بالای سر مبارك است وضریح برنجی هم دارد

الثانی ـ سیدالمفخم ابواحمد حسین بن محمد الاعرج بن موسی ابی السبحة بن ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم (ع) والد سیدین السندین السیدالمرتضی والسیدالرضی در عمدة الطالب است اودر سنهٔ چهارصد در بغداد رحلت فرموده و در خانه خود دفن شد بعد اورا نقل کردند بکربلای معلی

ودر تاریخ ابن اثیر است که‌ولادت والد ماجد سیدین در سنهٔ سیصدوچهار بوده

الثالث السید المعظم علم الهدی ذوالثمانین مجدد المذهب الامامیة فی رأس المائة الرابعة ابوالقاسم‌علی‌بن الحسین السابق ذکره‌الملقب بالسید المرتضی

ولادت آن بزرگوار درسنهٔ سیصدو پنجاه وپنج بود ورحلتشان‌در بیست وپنجم ربیع‌المولود سنهٔ چهار صدوسی وشش بود

الرابع ـ السید الزاهد العابد محمدبن الحسین الملقب بالسید الرضی برادر ابویتی سیدمرتضی تولدش سنه سیصد وپنجاه ونه بود ورحلتشان روز یکشنبه ششم محرم سنهٔ چهارصد و شش بود.

واین دوسید جلیل‌را درکاظمین دفن نمودند هریك‌را درخانه خودشان درموضعیکه الحال صورت قبرشان‌موجوداست‌و بعدمثل‌والدماجدشان‌جسدشان‌راحمل‌نمودند‌به کربلای‌معلی‌ودرجوارجدشان‌دفن‌شدند

و حجةالاسلام آقا سید حسن صدرکاظمینی دامت برکاته شفاهاً فرمودند که قبر شریف این دو امامزاده وقبر والد ماجدشان پشت سر واقع است که‌از قبر مقدس تا قبر این سه بزرگوار تقریباً‌پنج ذراع فاصله است و فرمودند بعضی از ثقات که میان سرداب مقدس مشرف‌شده‌اند صورت قبر این‌سه آقازاده رامیان سرداب‌دیده‌اند

ودر حاشیه عمدةالطالب خوش‌خط قدیمی بخط ملاحسین‌کتابدار نجفی نوشته بود که‌قبرشریف ابواحمد الحسین وقبر الرضی والمرتضی پشت سر قبر مطهر است بفاصلهٔ دوذراع وشبری وازبرای هریك ازقبور ایشان سکوی بلند ازسنك مرمراست ودر هرسکوئی هم بابیست که‌بمسجد جامع پشت سر مطهر بازمیشود بعدمیگویند وهی معروفة مشهورة یعرفها‌کل‌احد قدس‌الله ارواحهم .

الخامس ـ السید الجلیل النبیل السید علی‌بن محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض خواهرـ زادهٔ علامه بهبهانی وزوج ابنته‌تولدشان در ربیع المولود سنهٔ هزار وصد وشصت ویك بود ورحلتشان در سنهٔ هزار و دویست و پانزده بود (۱) وقبر شریفش در رواق مطهر قریب بمقبره علامهٔ بهبهانی است پائین پای قبور مقدسهٔ شهداء

السادس ـ قبر السید المفخم آقا سید محمد ابن سید علی صاحب الریاض الملقب بالمجاهد صاحب‌کتاب مفاتیح و مناهل که نوادهٔ دختری مرحوم علامهٔ بهبهانی و داماد مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم بود

تولدشان در سنهٔ هزار و صد و هشتاد بود و رحلتشان در کربلای معلی سنهٔ هزار و دویست و چهل و دو بود و قبر شریفش در اواسط بازار بین‌الحرمین است و جهت آنکه ایشانرا سید مجاهد میگویند آنستکه مرحوم فتحعلی شاه قاجار شنید که حضرات روسیه خیلی تعدی میکنند ببلاد اسلامیه عازم شدکه باآنها دفاع‌کند واستدعا نمود از مرحوم سید که باموکب سلطنت تیمناً حاضر شود که باشعهٔ انوارش مستنیر شوند سلطان هم با سایر ملازمین در نهایت احترام تجلیل و اکرام زیادی از ایشان کرد .

بعد بواسطهٔ رشوه گرفتن بعضی از رؤسای عسکر منهزم شدند و بمرحوم سید در مراجعت عساکر خیلی اذیت و آزار میکردند بعضی سخریه میکردند وبعضی سب میکردند مقابل رویش‌بجهت آنکه نفهمیدند علت منهزم‌شدنشان چه بود و می‌گفتند علت عدم اهلیت سیدبـود از برای‌مطاعیت عسکر اسلامی

تا آنکه در مراجعت رسیدند بقزوین و مرحوم سید در قزوین اقامت فرمودند تـا از شر

---

(۱) بلکه‌وفات‌آن‌بزرگوار در ۳۱ ۱ـ بوده‌است‌چنانکه درترجمهٔ‌او در محلش ذکرشده وصاحب‌ه نخبة المقال‌درتاریخ فوتش‌فرموده (صاحب‌الریاض قدحل‌ـ۱۲۳۱)(ج)

عسکریان آسوده شد لکن بهمین غم بود تا نگذشت زمانیکه سید بیستر مرض افتاد و بهمین غصه از دنیا رفت و بعد از فراغ از تجهیز جنازهٔ ایشانرا باسرع وقت حمل نمودند بکربلاء معلی ودرمحل مزبور دفن کردند رحمةالله علیه کذافی الروضات

السابع ـ السید الاجل آقا سید ابراهیم ابن سید محمد باقر القزوینی صاحب ضوابطالاصول رحلتشان در حدود سنهٔ هزار ودویست وچهل وشش بوده وقبر شریفشان در حجره درب صحن کوچك حضرت سیدالشهداء (ع) است درسمت راست کسیکه میرود بیازار حضرت اباالفضل ودر همان مقبره دفن است جناب فاضل نحریر ملا محمد حسین الاردکانی الیزدی و رحلت ایشان در حدود سنهٔ هزار و سیصد بوده .

الثامن ـ صاحبالمقامات العالیة فیالعلم والعمل جمال الدیناحمد بن محمدبن فهدالحلیصاحب عدة الداعی وغیر آن

رحلتشان در سنهٔ هشتصد وچهلویك بوده وقبرشریفشان درکربلایمعلی جنبخیمهگاهمعروفست وگنبدعالیدارد وسیدصاحب ریاضتبرکمیجست بمزارشریفایشان

التاسع ـ العالم المؤید المسدد الشیخ ابراهیم ابن علی بن الحسن العاملی الکفعمی صاحب کتاب بلدالامین والمصباح و غیرهما و تاریخ ولادت ، رحلتشان معلوم نیست الا آنکه تاریخ تصنیف کتاب مصباح درسنهٔ هشتصد و نود و پنج بوده و محتمل است قبر شریفشان درکربلای معلی باشد و اشعاریدرمقام وصیتش فرموده

وازآن اشعاراست :

فانی رأیتالعرب یحمی نزیلها ... و یمنعه من ان ینال بضیر
فکیف بسبطالمصطفیانیزودمن ... یجاوره ثاو بغیر نصیر
و عارعلیحامالحمیوهوفیالحمی ... اذا ضل فی البیداء عقالبعیر

و مخفی نماند که این شعر اخیر خیلی مناسب است که در میان بقاع مطهره معصومین (ع) خوانده شود

ودر روضات الجنات در ذیل ترجمه کفعمی دارد کهیکی از ثقات اهل علم جبل عامل نقلکرده که فرموده در این نزدیکیها زارعین زمینیرا دردیارجبل عامل شیار میکرد سرجوق بند شد بسنگی آنسنگرا از جای خود حرکت داد پس تابوتی از سنك نمایان شد وشخصی میان آن تابوت بودفورا از میان حرکت کرد و گفت هلقامت القیامه دوباره در میان تابوت خوابید آنمرد زارع ازدیدن این قضیه هراسان شده مراجعت بقلعه نمود و واقعه را نقلکرد مردم قلعه رفتند بآنمکان و آن تابوت را ملاحظه نمودند دیدند بر سنك تابوت کنده شده هذا قبر ابراهیمبن علی الکفعمی معلوم شد که آنقبرشیخ ابراهیم کفعمی صاحب مصباح است

العاشر ـ العالم الزاهدالورعالتقی المولی عبدالله التستری تلمیذ مولانا الاردبیلی وایشان روزبیست وشسم محرمالحرام سنهٔ هزار و بیست و یك در اصفهان از دنیا رحلت فرمود وایشان را در مقبره امامزاده سید اسمعیل بامانت سپردندبعد نقلکردند بمشهدشریف سیدالشهداء (ع) ودرتحت قبه آن بزرگوار دفنکردند وموضع قبرشان غیر معلومست وایشان غیر مولانا عبدالله التستریالشهید فیالبخارا هستندوظاهراً هردو دریك عصربودند

الحادی عشر ـ الشیخ الجلیل یوسفبناحمد البحرانیصاحبکتاب الحدائق

تولدشان سنهٔ هزار وصد وهفت بوده ورحلتشان ماه ربیع‌المولود سنهٔهزار وصدوهشتاد وشش بوده ومدفنشان در نزدیك شباکی‌هست که مقابل قبورشهداء مفتوح‌است

الثانی عشر ــ المولی‌العلامة المحقق‌محمدباقر بن محمداکمل البهبهانی

تولدشان درکربلای معلی سنهٔ هزاروصدو هیجده بوده ورحلتشان ایضاً درکربلای معلی‌در سنهٔ هزار و دویست‌وهشت بوده ووالدهٔ آقای بهبهانی‌دختر آقانورالدین‌بن محمدصالح مازندرانی‌شارح اصولی‌کافی بوده و والدهٔ شیخ نورالدین آمنه‌خاتون دختر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی بوده چون آخوند ملامحمد صالح داماد مجلسی‌اول بود

لذا ایشان از مجلسی اول بجدواز مجلسی دوم بخال تعبیر میفرماید

الثالث عشر ــ العالم الفقیه جناب آخوند ملا حسن یزدی مؤلف کتاب مهیج الاحزان و این مرحوم ازعلماء عصر مرحوم‌فتحعلیشاه بود و آخرالامرمجاور کربلای معلا شدو آنجادفن‌شدومحل‌دفنشان براحقر معلوم نیست

الرابع عشر ــ استاد الفقهاء فی‌عصره محمدشریف‌بن ملاحسن علی‌مازندرانی الملقب بشریف العلماء که مرحوم شیخ مرتضی الانصاری نزد آن مرحوم تلمذ نمودند و در کربلای معلی سنهٔ هزار و دویست و چهل و پنج از دنیا رحلت فرمود و سنش بین سی و چهل بود و در سرداب میان منزل خود دفن شد و منزل و مقبره شان در نزدیك در قبلهٔ صحن مطهر حضرت سیدالشهداءع معروف‌است

الخامس عشر ــ العالم الکامل العامل ابن حمزه صاحب کتاب وسیله و قبر ایشان در نزدیك قبرستان‌وادی‌است‌دردروازه طویریج

السادس عشر ــ المحقق النحریر الشیخ محمد حسین بن شیخ‌عبدالرحیم‌الطهرانی ازقریه‌ایوان کیف بوده و صاحب فصول و برادر شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم بود وفاتش در حدود سنهٔ هزار و دویست و شصت و یك بوده و مقبره‌شان مقبره صاحب ضوابط است و بقبر صاحب فصول در درب صحن کوچك طرف راست کسیکه‌از بازار بین الحرمین‌داخل‌صحن‌حضرت سیدالشهداء(ع) میشود و در مقبره شیخ محمدحسین‌صاحب فصول‌است قبر جناب آخوند ملا آقای دربندی صاحب کتاب‌اسرار الشهاده رحلتشان درسنهٔ هزار و دویست‌وهشتادوشش بود(۱)

السابع عشر العالم الجلیل مرحوم شیخ عبد الحسین بن‌شیخ علی الطهرانی شیخ العراقین رحلتشان دربیست ودوم رمضان سنهٔ هزار و دویست هشتاد وشش بوده و قبرشان در مقبره جنب باغ سلطانی معروف است

الثامن عشر الفقیه النبیه حاج شیخ زین‌العابدین بن کربلائی مسلم المازندرانی الحائری‌که در پانزدهم ذیقعدة الحرام سنهٔ هزار وسیصد ونه از دنیا رحلت فرمود وقبرشان در جنب باب قاضی الحاجات معروف است و ولد ایشان جناب آقاشیخ حسین که از اجلهٔ علماء بود درروزصبح‌چهارشنبه دوازدهم ماه شوال المکرم سنهٔسیصدو سی و نه بود ودر مقبره والدشان دفن‌شد

---

(۱) وفات آنبزرگوار درسنهٔ هزار ودویست و هشتادوشش بوده‌است چنانکه درمآثر و هدیه‌الاحباب و فوائدالرضویه‌است ونظر بمادهٔ تاریخی که‌صاحب فصوص الیواقیت فرموده ۱۲۸۵ بوده وآن تاریخ این است

و مذا تانا نعیه ارخته ندطارروحه‌الی عرش‌العلی(ج)

التاسع عشر آیة‌الله آقا میرزا محمد تقی‌الشیرازی که درسوم ذی‌الحجة الحرام سنه هزارو سیصدو سی وهشت مرحوم شده و قبر شریفشان درصحن مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) درزاویهٔ جنوبی نزدیك تکیهٔ بکتاشیها معروف است

العشرون الزاهد الورع التقی مرحوم آقاسید مرتضی الکشمیری که‌در حدود سنهٔ هزار و سیصدو بیست ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش در حجره هندیها نزدیك درب زینبیه معروف است ودر آن‌مقبره است قبر صاحب الاخلاق الحمیده آخوند ملا حسین قلی همدانی که‌در حدود سنهٔ هزارو سیصد وده بوده

الحادی والعشرون المولی عبدالصمد الهمدانی المتوطن بالحائر المقدس‌حیا ومیتا وایشان ازتلامذه آقای بهبهانی بودند وروز عید غدیر هزار ودویست وشانزده بدست حضرات وهابیه‌شهید شد ورئیس طائفهٔوهابیه سعود بود که‌مالك حرمین شریفین شد و مقابر شریفهٔ ائمه بقیع را خراب نمود وتصرفاتی دردین‌خدانمود وجمع کثیری از ساکنین کربلای معلی را بقتل رسانید ودر کربلای معلی‌هتاکی زیاد نمودند واسبهایشان‌رادرمیان‌صحن مطهر بستندو آنچه نفایس در میان حرم مطهر بود همه رابردندوضریح‌مقدس‌را کندندوصندوق‌مقدس‌راشکستندوهاون‌قهوه شان‌رابالای‌سر مطهر میان‌حرم گذاردند و کوبیدند وزهر دلخود کردند وباشقیا وفجار خورانیدند ودر اواخر سنهٔهزار ودویست وپنجاه وهشت نیز بحکم مجید پاشا والی بغداد در کربلای معلی قتل‌عام واقع شدودر این قضیه هم جمع کثیری ازعلماء وسادات وزوار ومجاورین کشته شدند و در روضات است که قریب بده هزار نفر ازرجال واطفال کشته شدند واموال زیادی هم بغارت بردند

ودر ماه صفر سنهٔ هشتصد و شصت طائفهٔ از مشعشعه غالین که‌رئیسشان علی بن محمد فلاح حاکم جزائر و بصره بود جمعی از کربلا و نجف اشرف را بقتل رسانیده و بقیه را هم اسیر کرده

الثانی والعشرون محمد بن اسماعیل المکنی بابو علی الرجالی صاحب کتاب منتهی المقال فی‌علم الرجال که از تلامذه صاحب ریاض بود و در سنهٔ هزار و دویست و پانزده در کربلاء معلی ازدنیا رحلت فرمود وموضع قبرش برحقیر معلوم‌نیست

الثالث والعشرون جناب محمد علی ابن محمدالبلاغی النجفی شارح اصول کافی سبطایشان جناب حسن‌بن عباس بن‌محمد علی

در کتاب تنقیح المقال فرموده کان جدی محمد علی‌البلاغی وجه من وجوه علمائنا المجتهد ین المتأخرین ثقه‌عین صحیح الحدیث واضح‌الطریقه جید التصانیف منها شرح‌اصول الکافی

ومنها شرح الارشاد للعلامة رحلتش در کربلاء معلی بود و درحرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) دفن شد درماه شوال سنهٔ هزار هجری

الرابع والعشرون جناب حاجی میرزا علی النقی ابن سید حسن ابن العلامه السید المجاهد السید محمد ابن العلامه السید علی الطباطبائی الحائری صاحب ریاض وفاتشان ششم ماه صفر سنهٔ هزار و دویست وهشتاد ونه بود ومرقدش در بین‌الحرمین معروف است

الخامس والعشرون جناب علام فهام ملامحمد صالح بن ملا محمد البرغانی برادرملا محمد

تقی شهید ثالث واین دو برادر از تلامذه سید مجاهد ووالدشان صاحب ریاض بودند وایشان تصنیفات زیادی دارند درفقه واحادیث صاحب معدن‌البکاء ومخزن البکاء و غیرها و او در آخر عمرش ساکن کربلای‌معلی‌شدو همانجا از دنیار حلت فرمود وقرةالعین فرزندایشان‌بودمصداق یخرج‌المیت من‌الحی

السادس و العشرون جناب العلام آخوند ملا حسین الاردکانی که بحرزاخری بود استاد حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی دامادمیر سید علی حائری یزدی رحلتش سنهٔ هزار و سیصد و پنج بود در کربلاء معلی وقبرشان در آنجا معلوم است

ودر کربلاء معلی‌است قبور بعضی از سلاطین‌شیعه امامیه مثل‌مظفر الدینشاه ابن‌ناصر الدینشاه ابن‌محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار ومثل محمد علی شاه ابن مظفر الدینشاه و قبر این دوسلطان در کربلای معلی در حجره بین مسجد پشت سر مطهر و رواق شریفه است و معروف است وانصافاً مدفن ایندو سلطان مغبوط همه مسلمین واقع شده

واما قبور متبرکهٔ امامزادگان عظام و بزرگان ازعلمائیکه درحله سیفیه که‌اسم غیرمعروفش بابل است مدفونند

الاول حضرت قاسم بن‌موسی الکاظم سلام‌الله علیه که‌ایشان ازجملهٔ امامزادگانی هستندکه‌هم جلالة قدرشان معلوم است وهم‌محل دفنشان

الثانی حضرت حسین‌بن زید بن علی‌بن الحسین بن علی بن ابیطالب الملقب بذی الدمعة و ذی العبرة وجهة ملقب شدن ایشان باین لقب آنستکه ایشان درنماز شب بسیار گریه میکردند و اورا حضرت‌صادق (ع) تربیت فرموده و علم و افری باو عنایت فرموده و بسیارعابد وزاهدبودند

ودر عمدة الطالب است که‌در سنهٔ صد وسی وپنج از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حله‌معروف است

الثالث حضرت‌حمزة بن قاسم‌بن‌علی بن حمزة بن‌حسن بن عبیدالله بن‌عباس بن‌علی بن ابیطالب (ع) المکنی بابویعلی وقبر شریفش درجنوب حله درجزیره بین دجله وفرات واقع است

واز نجاشی در باره ایشان نقل‌شده که‌فرمود ثقة جلیل القدر و مشهور آنستکه این قبر حمزة بن‌موسی‌الکاظم‌است

ومرحوم ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده که این شهرت بی اصل است چون قبر حمزة بن موسی الکاظم همانست که درری جنب قبر شریف حضرت عبد العظیم است واین قبریکه در حله است قبر جناب حمزة بن قاسم است که گفته شد از احفاد حضرت ابالفضل العباس است ومیفرماید تصریح باین‌فرمود حضرت‌حجة عصر صلوات‌الله وسلامه علیه در حکایت‌تشرف سید العلماء جناب آقای سید مهدی قزوینی خدمت آنحضرت و حکایتش را در تحیة و دارالسلام نقل فرموده

الرابع السید الاجل الاورع الازهد الاتقی صاحب الکرامات الباهرة رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن‌احمد بن محمدبن محمد الملقب بالطاوس لحسن جماله ووجهه و ملقب شدنشان باین لقب جهت‌این بود که جمالشان بسیار نیکوبود ودو قدمش مناسب حسن وجمالش نبودو محمدطاوس ابن اسحق بود وجناب اسحق شبو روزی هزار رکعت نماز میخواند پانصد رکعت‌برای خودش وپانصد رکعت برای والد ماجدش چنانچه از مجموعه شیخ شهید نقل‌شده ووالد اسحق‌حسن

بن محمد بن سلیمان بن داود بود وجناب داود رضیع حضرت صادق ع بود وعمل ام‌داود منسوب بایشان است ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام ووالده‌ماجده سید رضی بنت شیخ زاهد ورام بن‌ابی فراس صاحب مجموعة ورام بوده و والده والد شان‌جناب‌موسی (کذا) بنت‌شیخ الطائفه‌الشیخ‌ابو جعفر الطوسی بوده ودر نامه‌دانش ورانست که‌شیخ طوسی بهر دو دخترش جده‌ابن طاوس ومادر ابن ادریس اجازه داد تاآز مؤلفات وی‌واز کتب اصحاب روایت کنند واین معنی کاشف از جلالت این‌دو خواهر است‌پس معلوم میشود که‌مادر ابن‌ادریس هم‌دختر شیخ‌الطائفه بوده وهرگاه درکتب ادعیه وزیارات وذکرزاهدین ومن تشرف بلقاء الحجة اطلاق ابن طاوس بنمایند مراد جناب علی بن طاوس است باعدم قرینه برخلاف

ودر مستدرك از مجموعة شهید اول نقل فرموده که تولد جناب علی بن‌طاوس روز پنج شنبهٔ نیمه محرم سنه پانصد وهشتاد ونه بوده ورحلتشان صبح‌دوشنبه‌پنجم ذی‌قعده سنهٔ ششصد وشصت وچهار بوده پس‌عمر شریفشان هفتاد وپنجسال بوده ودر بستان خارج شهر حله قبرو بقعهٔ عالی است منسوب باین بزرگوار که‌مردم زیارت میکنند وتبرك میجویند باو و بعضی نقل کردند که‌فوت مرحوم سید دربغداد بوده بنابر این بعیداست که فوت دربغداد باشد ومدفن در حله بلکه‌مدفن دربغدادیاکاظمین خواهد بود ومحتمل است قبرایشان‌در نجف اشرف‌باشد بر حسب وصیتی که‌فرموده چنانچه درمستدرك صورت وصیت راذکرفرموده

الخامس السید الامجد جمال الدین احمد بن‌موسی بن‌جعفر اخ‌السید علی‌بن طاوس رحمه‌الله ابآ وامآ وصاحب‌کتاب بشری فی‌الفقه وغیراو ازکتب‌معتبره وهرگاه‌درکتب فقهیه ورجال اطلاق ابن‌طاوس بنمایند مرادایشانند باعدم قرینه برخلاف

ودر روضاتستکه رحلتشان در حدود سنهٔ ششصد وهفتاد وسه‌بوده و قبرشان‌درحله سیفیة مزاری است که مردم تبرك میجویند باو

السادس المفخم المکرم غیاث‌الدین عبدالکریم بن‌احمدبن طاوس صاحب کتاب فرحة‌الغری و غیراوذکر والد ماجد وعم‌گرامشان آنفاً کردید وقوة حافظه وذکاوت این‌سید جلیل‌ضرب‌المثل‌است بین‌العلماء ودر روضات ازرجال حسن بن‌داود نقل فرموده که جناب‌سید عبدالکریم در چهار سالگی مستغنی‌شد ازمعلم واستبعادی ندارد چنانچه نقل‌شده که‌فاضل هندی صاحب کاشف اللثام فرمودفرغت من‌المعقول والمنقول ولن‌اکمل ثلاث عشر سنة وشرعت فی‌التصنیف ولن اکمل‌اثنی عشر سنة ونسبت به‌علامه حلی نقل شده که در صغر سن بدرجهٔ رفیعه اجتهاد رسید ومردم جهت تقلید شان انتظار بلوغشان‌را داشتندوهرگاه درکتب احادیث واخباراطلاق سید بن طاوس بشودمراد جناب‌عبد الکریم بن‌احمد بن طاوس است ومرحوم سید عبدالکریم درماه شعبان سنهٔ ششصد وچهل و هشت متولد شدو درشوال‌سنهٔ ششصد ونود وسه ازدنیا رحلت‌فرمود ودرحله مزار معروفی است منسوب‌بایشان

و از رجال حسن‌بن داود نقل شد که در ترجمهٔ سید عبدالکریم میفرماید حائری المولد حلی المنشأالکاظمی‌الخاتمة و بعید است که فوت سیددربلده طیبهٔ کاظمین باشد و قبرشریفشان‌در حله

السابع نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن‌بن ابی‌زکریا الحلی الملقب بالمحقق علی الاطلاق

صاحب الشرایع گفته‌شده ولادتشان در کوفه‌سنهٔ ششصد ویك بوده

و در مستدرکست که رحلتش در ربیع الاخر سنهٔ ششصد و هفتاد و شش بوده و قبر شریفش در حله مزار معروفی است وقبه‌عالیه وخدامی دارد که اباً عن‌جد وراثهٔ خدمت میکنند

الثامن ــ جناب ابوعبدالله محمد بن‌احمدبن ادریس الحلی صاحب‌کتاب‌سرائر و تاریخ‌ولادتشان را بعضی گفته‌اند که در سنهٔ پنجصد و پنجاه و هشت بعدبلوغ رسید

و در مستدرك است که وفاتشان در سنهٔ پنجصد و نود و هشت بوده بنابراین سن شریفشان پنجاه و پنجسال بوده

ودر هدایة الانام‌است‌که رحلت ایشان درهیجدهم‌شوال بوده

ودر روضات مدفنشان را معین نکرده وظاهراً مدفنشان درحله بوده

بدانکه مرحوم ابن‌ادریس قائل‌است‌بعدم‌حجیت‌اخبار آحاد

وایضا قائل است بنجاست کسی که متدین بمذهب‌شیعه نباشد

وایضا در وضوء قائل است بجواز غسل از اسفل باعلی و دراین سه فتوی موافق‌است با مرحوم سیدمرتضی علم الهدی وایضاً قائل است بنجاست ولدالزنا ولوظاهراً اثنی‌عشری باشد

التاسع جناب ورام‌بن ابی‌فراس بن ادریس که‌از احفاد ابراهیم‌بن مالك الاشتر النخعی‌بوده صاحب کتاب مجموعه ورام وسابقاً گفته شد که ایشان جد امی والده والد جناب علی‌بن‌طاوس و احمدبن طاوس الحلی‌بوده

ودر روضات تاریخ ولادت و رحلت ومدفنشان رامعین‌نفرموده و محتمل است که‌مدفن‌شریفشان در حله باشد

ودر هدایة الانام است که رحلت ایشان روز دوم ماه شوال سنه شش‌صد و پنج‌بوده

العاشر جناب‌یوسف‌بن علی‌بن مطهر الحلی والدماجد مرحوم علامه‌حلی

و در روضات ایضاً تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را معین نفرموده و ظاهراً در حله مدفون باشند

الحادی عشر جناب ابوطالب محمدبن العلامة الحلی الملقب بفخر المحققین که‌گفته‌شده در ده سالگی بمرتبهٔ‌اجتهاد رسیده تولدشان در شب دوشنبه‌بیستم جمادی الاولی سنة ششصد وهشتاد و دو بوده و رحلتشان شب جمعهٔ (۱) پانزدهم جمادی‌الاخر سنهٔ هفتصد وهفتاد ویك‌بوده

ودر روضات ایضا مدفنشان را ذکر نکرده وظاهراً آنستکه درحله باشد

الثانی عشر جناب یحیی‌بن حسن‌بن حسین بن علی بن محمدبن بطریق الحلی صاحب‌کتاب‌عمده وغیرآن ایضا

ودر روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نفرموده غیر آنکه فرموده که او روایت میکند از عماد الدین طبری و او روایت میکند از شیخ ابوعلی ولد جناب شیخ الطایفه الشیخ الطوسی رحمة‌الله علیه و محتمل است که مدفن ایشان هم‌درحله باشد

الثالث عشر ابن‌سعید الحلی‌ابوزکریا یحیی بن‌احمدبن یحیی‌بن‌الحسن‌بن سعیدالهذلی‌المعروف بالشیخ نجیب‌الدین‌الهذلی پسر عم‌محقق حلی وسبط صاحب سرائر واز مصنفات اوست جامع الشرائع

---

(۱) بلکه ۲۵ صحیح است چنانکه دربسیاری ازکتب‌است (ج)

و نزهةولادتش سنه شش صد وشصت و يك بود و رحلتش شب عرفه سنه ششصد و هشتاد نهو بود و قبر شريفش در حله است

الرابع عشر سيد حيدر حلى شاعر معروف وگفتند يكوقتى وباء شديد در عراق پديدار شد مرحوم سيد خطاب كرد بحضرت‌حجة(ع) عرضكرد (يابن الامام العسكرى‌ومن شرفةالله و بنوره انتجبه) (غضب الاله وانت رحمته يا رحمةالله اطفئى غضبه) رحلت ايشان در سال هزار و سيصد و چهار بوده درحله و ظاهراً قبر شانهم در حله است

خاتمة بدانكه جمعى از علماءشيعه رضوان‌الله تعالى عليهم اجمعين بدرجهٔ شهادت فائز گرديدند واز اين جهت اقتداء نمودند بسيدالشهداء سلام‌الله‌عليه

الاول افقه الفقهاء الملقب بالشهيد الاول الشيخ محمدبن الشيخ جمال‌الدين المكى ابن الشيخ شمس‌الدين محمد السبطى العاملى الجزينى تولد ايشان‌درسنهٔ هفتصد وسى وچهار بوده

و در مستدرك الوسائل است كه آن بزرگوار يكسال در دمشق محبوس بود و بعد بفتواى قاضى عبادبن جماعة ملعون‌و امام مالكى بتعصب مذهبى آن‌بزرگواررا در روزپنجشنبه نهم‌جمادى‌الاولى سنهٔ هفتصد و هشتاد وشش دردمشق بقتل رسانيدند و بدن نازنينشرا بدار زدند بعدسنك‌باران كردند وبعداورا سوختند لعنةالله عليهم‌اجمعين

الثانى افضل المتاخرين الملقب بالشهيد الثانى الشيخ زين‌الدين‌بن شيخ على الجبعى العاملى ولادتشان در سيزدهم ماه شوال سنهٔ نهصد ويازده بود

در مستدركست‌كه قاضى صيداء نوشت‌بسلطان‌سليمان رستم پاشا كه‌شخصى‌دراين‌بلادپيداشده‌است مبدع و خارج‌از مذاهب اربعه سلطان امر كرد باحضارايشان‌درحاليتكه ايشان‌مشرف شده‌بودند بحج بيت‌الله الحرام پس آن بزرگوار را گرفتند وبردند ببلاد روم و او را دركنار دريا بقتل رسانيدند و در آنجا جماعتى از تركمانيه بردند و ديدند كه در آنشب نور از آسمان هبوط ميكند و صعود مينمايد پس او را در آنجا دفن كردند و قبه برقبر او بنا نمودند و سر نازنين او را بردند نزد سلطان روم در سنهٔ نهصد و شصت و پنج

ودر روايتى استكه آن بزرگوار را در مسجد الحرام گرفتند و در يكى از خانهاى مكه‌چهل روز حبس كردند بعد ايشانرا بردند بقسطنطنيه و در آنجا بقتل رسانيدند و بعد از سه روزكه‌بدن روى زمين افتاده بود بدن نازنينش را بدريا انداختند و بدانكه اين لقب شريف شهيد منحصر است در نزد جميع علماء باين دو وگويا اين‌لقب از براى اين دولقب سماوى وتشريف الهى‌است

الثالث الشيخ‌الامام مروج الاحكام الشيخ‌على‌ابن حسين بن عبدالعال الكركى المشهور بالمحقق الثانى و ايشان در نجف اشرف در يوم غدير سنهٔ نهصد و چهل كه مطابق است بـا مقتداى شيعه شهيد شدند

و در مستدرك از شيخ حسين بن عبدالصمد الحارثى والد شيخ بهائى نقل فرموده كه ايشان تصريح فرموده كه مرحوم شيخ محقق قدقتل شهيدا والظاهر انه قتل بالسم‌انتهى

و اذفقيه عصر خود صاحب جواهر نقل‌كرده‌كه فرمود كسيكه جامع المقاصد ووسائل وجواهر داشته باشد بى‌نياز است در مقام استنباط احكام شرعيه ازكتاب ديگر وفرموده ايشان مدتى درشام تحصيل فرمودند و مدتى در مصر بعد مسافرت فرمود بعراق عرب و مدتى آنجا مشغول تحصيل بود بعد مسافرت فرمود ببلاد عجم در زمان سلطنت شاه اسميل الصفوى متصل مشغول ترويج و اعلاء اعلام مذهب جعفريه را مينمود و بعضى از اهل تسنن اوراملقب‌كرده بودند بمخترع‌مذهب‌الشيعه

و در روضات است که در عصر ایشان سفیری از جانب سلطان روم آمد خدمت شاه اسماعیل وقتیکه مرحوم محقق در مجلس سلطان تشریف داشت چون سفیر جناب محقق را شناخت باب مباحثه و گفتگو را باز نمود و گفت یاشیخ تاریخ اختراع مذهب شیعهٔ امامیه مذهب ناحق است که نهصد و شش باشد که ابتداء سلطنت صفویه باشد فورا محقق ملهم شد و در جوابش فرمود ما عربیم و زبان ما بلغت عرب جاریست و باید اضافه کرد مذهب را بضمیر متکلم و گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود فبهت الذی کفر

الرابع المولی الجلیل شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید الشوشتری ثم المشهدی الخراسانی المعروف بالعقاب

در مستدرکست که ایشان مدتی در مشهد مشغول تدریس و هدایت و ارشاد بودند و اوقاتیکه شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود متصل اورا نصیحت وموعظه میفرمود تاآنکه در سنهٔ نهصد و نود و هفت که طائفهٔ ازبکیه غالب شدند و مشهد را تصرف نمودند ایشانرا گرفتند و بردند نزد رئیسشان عبدالمؤمن‌خان ملعون و گفتند این شخص رئیس رافضه است عبدالمؤمن‌خان ایشانرا فرستاد ببخاری نزدپدر ملعونش عبدالله‌خان ازبك

و در بخاری با علماء اهل سنت مباحثه کرد و بر تمام آنها غالب شد بعد علماء بخاری بعبدالله‌خان گفتند که توشکی درحقیقت مذهب خود نداری چرا راضی میشوی بمباحثه بااین رافضی را که باعث اختلال اذهان عوام میشودولابداست کسیکه مبتدع ومخالف بامذهب ما هست کشته شود پس عبدالله خان امر کرد اورا باخنجر الماس شهید نمودند وبعد جسد شریفش را در میدان بخاری بآتش سوختند انتهی

الخامس ـ السید المؤید والعالم المسدد السید قاضی نورالله ابن شریف الدین الحسینی الشوشتری مصنف مجالس المؤمنین و احقاق الحق در مقام نقض بر ابطال الباطل فضل بن روزبهان اصفهانی که در رد براحقاق الحق علامه حلی نوشته ومصنف کتاب صوارم المهرقه که دررد صواعق ابن حجر مکی نوشته

در مستدرکست که ایشان رفتند باکبرآباد هند ومذهب خودرا مخفی میداشت وازمخالفین تقیه میکرد و مسائل فقهیه را بمذاهب اربعه میدانستند وسلطان اکبرشاه واکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مطلع برعلم وفضل اوشد ایشان را قاضی القضاة نمود و سید هم قبولکرد بشرط آنکه در هر موردی حکم کند بر طبق یکی از مذاهب اربعه بهرقسمیکه اجتهادش اقتضاء کند پس سلطان شرطش را قبول کرد و در هر مسئله فتوای میداد بر وفق مذهب کسیکه فتوای او مطابق باشد با مذهب امامیه و درخفاء مشغول تصنیف و تألیف بود تا اینکه سلطان اکبر شاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر شاه بجای او نشست و بعض از علماء مخالفین مطلع شدند که سید شیعه است پس سعایت کردند نزد سلطان وادله اقامه نمودند برتشیع او سلطان گفت باین ادله که شما گفتید تشیع ایشان ثابت نمیشود تا آنکه يك نفر از مخالفین اظهار تشیع کرد و مدتی ملازم ایشان شد ومطلع شد بکتاب مجالس المؤمنین و بعد از الحاح زیادی این کتاب را گرفت و استنساخ کرد وبآن وسیله تشیع سید ثابت شد و بسلطان گفتند در کتابش چنین‌وچنان نوشته وباید براوحد جاری شود وفلان عدد دره باو زده شود پس چنین کردند

تااینکه شهید شد

وبعضی گفتند نواصب اورا دربین راه گرفتند وبرهنه‌اش کردندوباچوبهای خاردار اینقدر زدند که اعضایش قطعه‌قطعه شد وقبر شریفش در اکبرآباد هند معروف است‌مردم زیارت میکنند و تبرك میجویند وسنش قریب بهفتاد سال بود و تاریخ وفاتش درسنهٔ تسع عشر بعدالالف‌بود

این شعر ازآثار فکراوست(ره)

وه‌کاین‌شب هجران‌توبرماچه درازاست گوئی‌که مگر صبح قیامت سحراواست

السادس السید تاج‌الدین محمدبن مجدالدین جد سید رضی آوی صدیق‌علی‌بن‌طاوس

در مستدرکست که سید تاج‌الدین واعظ بود و سلطانمحمد شاه خدابنده خیلی اعتقاد داشت بایشان و ایشانرا نقیب النقباء تمام ممالك فرمود وزیر سلطان باجمعی از امراء دولت سلطان‌باوی عداوت ورزیدند چون مذهب آنها را ابطال فرموده بود پس چون سلطانمحمد از دنیا رفت جناب سید تاج الدین را با دو پسرش شمس الدین حسین و شرف‌الدین علی را تسلیم نمودند بقاتل پس قاتل آنهارا بردکنار شرط بغداد

واول دو پسر سید را بقتل رسانیدند بعد عوام بغداد وحنابله ریختند بسر جناب تاج الدین واورا قطعه قطعه نمودند وگوشتش را ازعداوت خوردندو محاسنش راکندندوهرطاقه‌موی‌محاسنش را بیك اشرفی میفروختند و قتل ایشان درذیقعده سنهٔ هفتصد ویازده بود در بغداد

السابع المحدث العلامه السید محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الاسترابادی صاحب کتاب الرجعه و داماد محدث خبیر محمد امین استرابادی و کیفیت شهادتشان چنانچه در مستدرك‌از شیخ حر عاملی نقل میکند اینستکه فرمود من در سنهٔ هزاروهشتاد و هشت مشرف شدم بمکه معظمه‌و در آنسال اتراك اهل تسنن در مکه معظمه جمعی از اعاجم را کشتند باتهام آنهـا را العیاذ بـالله بتلویث بیت شریف وقتیکه بعضی از خدمهٔ بیت‌الله مطلع شدند بتلویث بیت شریف خبرمنتشرشد خواص اهل مکه وشریف برکات و قاضی جزم نمودند که این تجری از رفضه است‌پس عازم شدند که هریك از رفضه را که مشهور است برفض اورا بقتل برسانند و حال آنکه احدی که شمه از عقل و اسلام داشته باشد چنین جرئتی نمیکنند پس اتراك و بعضی از اهل مکه داخل مسجد الحرام شدند و پنج نفر از شیعیان را در آنجا دیدند و بقتل رسانیدند که از جملهٔ آن پنج نفر بود جناب آقا سید محمد مؤمن و ایشان مرد متعبد مسنی‌بودند و معروف بودند بتشیع پس شیعیان مختفی‌شدند وازآنها بودجناب‌شیخ حرعاملی‌رحمة‌الله‌علیهم

الثامن العالم‌الفاضل الشهید بایدی اهل السنة امیر زین العابدین ابن نور الدین مرادالحسینی الکاشی نزیل‌مکة المعظمة وایشان ازاجله تلامیذ ملامحمدامین الاسترابادی بودند و بجهت‌تشیعشان در مکه معظمه شهید شدند و در قبریکه خودشان در حال حیوة در قبرستان ابوطالب مهیاکرده بود دفن شد نزدیك قبر میرزامحمد الاسترابادی صاحب رجال ومولا محمد امین استرابادی صاحب فوائد المدینه وشیخ محمد سبط شهید ثانی و این سید جلیل مؤسس بیت‌الله الحرام بود که در نهم ماه شعبان سنهٔ هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل مسجد الحرام شد و داخل جوف خانه کعبه شد و بقدر یك قامت شبری آب بالا آمد و چهار هزار وده نفر بسبب این‌سیل تلف شدند

منجمله معلمی بود با سی طفل که همه هلاك شدند و طفلی از خانه کعبه‌معظمه عم‌رسول‌الله

و بقیه خانه را هم خراب کردند و در وقت تعمیر اتفاق چنین افتاد که حجرالاسود بدست این سید جلیل نصب شد کذافی المستدرك

التاسع العالم المؤید الشیخ الشهید حسن بن محمد بن ابی بکر الهمدانی الدمشقی که ایشان و پدرشان ازاکابر علماء شیعه بودند

در مستدرکست که پدرشان آقا شیخ محمد رفض نمیکرد و آقا شیخ حسن پسرشان غلوداشت در رفض و نزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت نمودند رفض اورا و آنکه او تکفیر کرده شیخین را پس قاضی حکم کرد که گردن او را بزنند پس ایشانرا بردند بسوق الخیل در یازدهم جمادی‌الاولی سنهٔ هفتصد و چهل و چهار و گردن زدند

العاشر الشیخ الثقة المفضال ابوعلی محمدبن‌احمدبن علی الحافظ الواعظ الفارسی النیسابوری الملقب بفتال مصنف کتاب روضة الواعظین

و در روضات از رجال ابن داود نقل میکنند که ایشانرا عبدالرزاق الملقب بشهاب الاسلام رئیس نیشابور شهیدنمود وگویا ایشان ازتلامذه شیخ طوسی بودند

الحادی عشر السید العلامهٔ آقا میرزا محمد مهدی‌بن میرزا هدایت الله الموسوی الاصبهانی المجاور فی المشهد الرضوی و ایشان را نادر میرزا سبط نادرشاه‌بقتل رسانید در سنهٔ هزار ودویست و هفده و در میان حرم مطهر حضرت رضا (ع) در میان صفهٔ شاه طهماسب مدفونست و ایشان از تلامذه مرحوم آقا باقر بهبهانی هستند مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم ومرحوم میرزا محمد مهدی شهرستانی ومرحوم ملامهدی نراقی

الثانی عشر العالم الفقیه الحاج ملا محمد تقی ابن محمد البرغانی القزوینی برادر مرحوم حاجی ملا صالح برغانی و ایشان در سنه هزار و دویست و شصت و چهار که سنهٔ رحلة مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر بود(۱)

و ایضاً سنهٔ جلوس مرحوم ناصر الدین شاه بود در میان محراب بظلم حضرات بابیه خذلهم‌الله شهید شدند در قزوین وقبرشان‌مزارمعروفی‌است

الثالث عشر مولانا الشیخ فضل‌الله نوری که ایشان را در اوائل مشروطیت دولت ایران در سیزدهم ماه رجب سنهٔ هزار و سیصد و بیست و هفت در دار الخلافه طهران بدار کشیدند و ایشان‌از اجله تلامذه مرحوم آیةالله حاج میرزا حسن الشیرازی بودند و داماد مرحوم حجةالاسلام حاجی میرزا حسین نوری رحمةالله علیه بودند

و جهة صلب ایشان این شدکه ایشان اصرار داشتند که باید مقید باشد مشروطه ایران‌بمشروطه مشروعه بـاین‌جهة خیلی از بزرگان علماء کشته شد مثل جناب آقاسید عبدالله ابن‌سید اسمعیل‌البهبهانی قتل فی‌الطهران‌سنه هزاروسیصد وبیست ونه ومثل‌مرحوم ملاقربانعلی زنجانی که ایشانهم درکاظمین مسموما شهید شدند بجهة فتنه مشروطه ایران ومثل مرحوم حاجی میرزاخوئی صاحب شرح‌نهج‌البلاغه

(۱) در سابق گذشت درحاشیه که‌وفات‌آنجناب هزار ودویست وشصت وشش‌بوده (ج)

وغیرها ومثل مرحوم حاجی شیخ محمدباقر اصطهباناتی که اینها از اجله علماءبودند در فتنه مشروطه ایران شهید شدند که در صحف ومجلات نوشته‌شده

الرابع عشر مولانا الشیخ عبدالصمد الهمدانی صاحب‌تصانیف عدیده وایشان از تلامذه آقای بهبهانی بودند وایشان بدست حضرات وهابیه شهید شدند درکربلاء معلی در چهارشنبه هیجدهم‌ذیحجة الحرام سنه هزار ودویست وشانزده ورئیس این‌طائفه سعود ملعون بودکه حرمین‌شریفین‌رامالك شد ومقابر شریفه ائمه بقیع‌را خراب‌کرد وملعبش مذهب‌حنبلی‌بودوقضیه‌اش مفصلا در امر سیزدهم از فصل ششم از باب‌دهم ذکرخواهد شد انشاءالله

ومخفی نماناد که بعضی دیگر از کبار علماء اعلام هستند که‌بسعادت شهادت نائل‌شدندلکن حقیر مطلع بکیفیت شهادت آنهانشدم وبعضی‌ازعلماء بمرحوم‌محقق کرکی اطلاق‌شهید ثالث میکنند و بعضی بمرحوم‌المولی عبدالله‌التستری وبعضی بمرحوم قاضی نورالله التستری وبعضی بمرحوم حاجی‌ملا محمد تقی برغانی ولامشاحة فی‌الاصطلاح الحمد لله اولا وآخرا و ظاهراً وباطناً وصلی‌الله علی محمد وآله‌الطاهرین المعصومین ولعنة‌الله‌علی اعدائهم اجمعین

تتمیم

مناسب دیدم که در خاتمه این باب بعضی از مراثی را ذکر کنم

درضمن اموری :

امر اول در مراثی حضرت سید الشهداء (ع)

دوازده بند محتشم کاشی رحمة‌الله علیه

باز این‌چه شورش‌است که‌در خلق عالم‌است — باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین — بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کز او — کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب — کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت کبری، بعید نیست — این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست — سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملك بر آدمیان نوحه میکنند — گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین — پرروردهٔ کنار رسول خدا حسین (ع)

بند ۲

بر خوان‌غم‌چوعالمیان را صلازدند — اول صلا بسلسلهٔ انبیاء زدند
نوبت‌براولیاچو رسید‌آسمان‌طپید — زان ضربتی که برسرشیرخدازدند
آندم که‌جبرئیل امین‌بود خادمش — اهل ستم بپهلوی خیر النساء زدند
پس‌اخگری ز آتش الماس ریزها — افروختند و بر حسن مجتبی زدند
وزتیشه ستیزه در آندشت‌کوفیان — بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس‌ضربتی کز آن‌جگر مصطفی‌درید — بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده‌گریبان گشاده مو — فریاد بردر حرم کبریاء زدند

بند ۳

کاش آنزمان سرادق گردون نگونشدی — وین خرگه بلند ستون بی ستونشدی
کاش آنزمان بر آمدی ازکوه تا بکوه — سیل سیه که روی زمین قیر گونشدی
کاش آنزمان زآه جگر سوز اهل بیت — یك شعله برق خرمن گردون دونشدی
کاش آنزمان که این‌حرکت‌کرد آسمان — سیماب وار روی زمین بی سکونشدی
کاش آنزمان که پیکر اوشد درون خاك — جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آنزمان که کشتی آل نبی، شکست — عالم تمام غرقهٔ دریای خون شدی

این انتقام گر نه فتادی بروز حشر — با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی
آل نبی چه دست تظلم در آورند — ارکان عرش را بتز لز ل در آورند

بند ۴

کشتی شکست خورده طوفان کربلا — در خاك و خون طپیده بمیدان کربلا
گر چشم روزگار بر اوفاش میگریست — خون میچکید از سر ایوان کربلا
نگرفته دست دهر کلابی بغیر اشك — ز آنگل که شد شگفته ببستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو ودد همه سیراب و میمکید — خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
ز آن تشنگان هنوز بعیوق میرسد — فریاد العطش ز بیا بان کربلا
آه از دمی که لشکر اعداء نکرده شرم — کردند رو بخیمهٔ سلطان کربلا

بند ۵

چون خون حلق تشنهٔ او برزمین رسید — جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید
نزدیك شد که خانهٔ ایمان شود خراب — از بس شکستها که بارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند — طوفان بر آسمان زغبار زمین رسید
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند — گرد از مدینه بر فلك هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد — چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید
پرشد زمین ز غلغله چون نوبت خروش — از انبیاء بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کارکان غبار — تا دامن جلال جهان آفرین رسید

بند ۶

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند — یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین — چون اهلبیت دست بسر اهل ستم زنند
آه ازدمی که با کفن خونچکان بخاك — آل نبی چه شعلهٔ آتش علم زنند
فریاد از آنزمان که جوانان اهلبیت — گلگون کفن بعرصهٔ محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا — در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز — آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر — دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
پس برسنان کنند سری را که جبرئیل — شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند ۷

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار — خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه — ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاك مطمئن — گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ پیر — افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمهٔ که گیسوی حورش طناب بود — شد سر نگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل — گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
تا آنکه سر زد این عمل از امت نبی — روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
وانگه زکوفه خیل حرم‌رو بشام کرد — نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند ۸

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد — شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم بانك نوحه غلغله درشش جهت فکند — هم گریه بر ملایك هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهوئی از دشت پاکشید — هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت — چون چشم اهلبیت بر آن کشتگان فتاد
هر چندبرتن شهداء چشم کار کرد — بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان — بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او — سر زد چنانکه آتش ازاو درجهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعهٔ بتول — رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند ۹

این کشتهٔ فتاده بهامون حسین تست — وین صید دست وپازده در خون حسین تست
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی — دود اززمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست — زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این خشك لب فتادهٔ ممنوع از فرات — کز خون اوزمین شده‌جیحون حسین تست
این غرقهٔ محیط شهادت که روی دشت — از موج خون او شده گلگون حسین تست
این شاه کم سپاه که باخیل اشك وآه — خرگاه از اینجهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین — شاه شهید نا شده مدفون حسین تست
پس روی در بقیع بزهراء خطاب کرد — مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

بند ۱۰

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین — ما را غریب و بی کس و بی اقربا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند — در ورطه عقوبت اهل دغا ببین
در خلد بر حجاب دوکون آستین فشان — واندر جهان مصائب ما بر ملا ببین
نی‌نی درا چو ابر خروشان بکربلا — طوفان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه‌در خاك وخون‌نگر — سرهای سروران همه بر نیزها ببین
آن تن‌که بود پرورشش در کنار تو — غلطان بخاك معرکهٔ کربلا ببین
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد — کو خاك اهلبیت رسالت بباد داد

بند ۱۱

ای چرخ غافلی که چه بیداد کردهٔ — و ز کین چها بابن ستم آباد کردهٔ
کام یزید دادهٔ از کشتن حسین(ع) — بنگر کرا بقتل که دلشاد کردهٔ
در ظلمت این‌بس است که‌باعترت رسول — بیداد کرد خصم و تو امداد کردهٔ
ای زادهٔ زیاد نکرده است هیچگه — نمرود این عمل که تو شداد کردهٔ
بهر خسی که بار درخت شقاوت است — در باغ دین چه با گل و شمشاد کردهٔ
با دشمنان دین‌نتوان‌کرد آنچه تو — با مصطفی و حیدر و اولاد کردهٔ
حلقی که بود بوسه که مصطفی مدام — آزرده‌اش ز خنجر فولاد کردهٔ
ترسم تو رادمی که بمحشر درآورند — از آتش تو دود بمحشر درآورند

بند ۱۴

خاموش محتشم که دل سنك آب شد — بنیاد صبر و خـانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که‌از این شعرجانگداز — مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

تاچرخ‌سفله‌بود خطائی چنین نکرد
باهیچ آفریده جفائی چنین نکرد

وصال شیرازی (ره) فرموده

زینب چهدید پیکری اندر میان خون — چون آسمان زخم تن از انجمش فزون
بیحد جراحتی نتوان گفتنش که چند — پامال پیکری نتوان دیدنش که‌چون
خنجر درآن نشسته چه شهپر که‌در هما — پیکان از او دمیده چه‌مژگان ازجفون
گفت این بخون طپیده نباشد حسین‌من — این نیست آنکه در بر من‌بودتاکنون
یکدم فزون نرفت که‌رفت از کنارمن — اینزخمها به پیکر او چون رسید؛چون؟
گر این حسین قامت‌او از چه برزمین — وراین حسین رایت‌اواز چه سر نگون؟
گر این‌حسین من سراو ازچه برسنان — ور این حسین‌من تن‌او ازچه‌غرقه خون؟
یاخواب بوده‌ام من‌وگم گشته اسعراه — یاخواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون
میگفت ومیگریست که جانسوز نالـهٔ — آمد ز حنجر شد لب تشنگان برون :

کای‌عندلیب گلشن‌جان‌آمدی؛ بیا !
ره گم‌نگشته‌خوش بنشان‌آمدی‌بیا

وله

آمد بگوش دختر زهراء چه اینخطاب — از ناقه خویش رابزمین زد باضطراب
چون خاك جسم پاك‌برادر ببر گرفت — بر سینه‌اش نهاد رخ خود چو آفتاب
گفت ای‌گلو بریده سر انورت‌کجاست — وز چیست گشته‌پیکر پاکت‌بخون‌خضاب
ای میر کاروان که آرام نیست خیز — مارا ببر بمنزل مقصود و خوش بخواب
من یکتن ضعیفم ویك کاروان اسیر — وین خلق بی حمیت و دهری پرانقلاب
از آفتاب پوششان باز چشم خلق؛ — انبوه دل نشانمشان یاکه التهاب
زین العباد را زد و آتش کباب بین — سوز تب از درون و برون سوز آفتاب
گر دل بفرقت‌تونهم کوشکیب وصبر — ور بی‌تو روبشام کنم کو توان وتاب
دستم زچاره کوته و راه دراز پیش — نه عمر من‌تمام شود نه جهان خـراب
لختی چوبابرادر خود شرح راز کرد — رو در نجف نمود ودر شکوه‌باز کرد
کای گوهر یکه‌چون‌تو نپرورده نه‌صدف — پروردگانت زار و توآسوده در نجف
داری خبر که‌نور دوچشم توشدشهید؛ — افتاد شاهباز تو از شرفه شرف ؟
توساقی بهشتی و کوثر بدست تست — وین کودکان زارتو از تشنگی تلف
این اطبیت تست بدینگونه دستگیر — ای دستگیر خلق نگاهی باینطرف

و له

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش — مگر که برنکشد خصم بد منش زتنش
لباس کهنه چه‌حاجت که زیر سم ستور — تنی‌نبود که پوشند جامه یا کفنش

که گفت از تن او خصم بر کشید لباس | لباس کی بود او را که پاره شد بدنش
نه جسم قامت زهراء چنان لگد کوبست | کز آن توان پیمبر برد بوی پیرهنش
زمانه خاك چمن را بباد عدوان داد | تو درفشان که چه شد ارغوان و یاسمنش
عیالش ارنه بهمره در این سفر بودی | از او خبر نرسیدی بمردم وطنش
دهان کجا که نماید تلاوت قرآن | مگر که روح قدس ساخت حرفی از دهنش
ز دستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت | بغیر خاتمی آنهم بدست اهرمنش

جودی خراسانی (ره) فرموده

در شب قتل چه بیتابی طفلان را دید | زینب غمزده را شاه شهیدان طلبید
گفت ای خواهر غمدیدهٔ بی یاور من | یك زمانی بنشین در برم ای خواهر من
خالی از اشك کن این دیدهٔ چون دریارا | تا بگویم بتو من واقعهٔ فردا را
مگرت نیست بخاطر که چه حی ذوالمن | زد ندا گفت زنان را که فدا گفتی من
عهد با حق چو ببستیم تو باما بودی | خود ز روز ازل اندر سر سودا بودی
تو مهین دختر زهرائی و ناموس رسول | پرورش یافته جسم تو در آغوش بتول
باغ جنت گلی از گلشن روی تو بود | پرتو مهر فلك برقع روی تو بود
اندرین دشت چه از کینهٔ این قوم شریر | من شوم کشته و گردی تو بصد ظلم اسیر
این مپندار سویت کس بشقاوت نگرد | که تواند بتو با چشم حقارت نگرد
سوی خورشید اگر دیدهٔ صد مسکینست | او بلند از نظر مردم کوته بین است
حال باید که تو اندر سر پیمان باشی | با همه درد رضا از دل و از جان باشی
باش آگه که اجل دست گریبان منست | این شب آخر عمر من و یاران منست
آخر عمر من و اول بی یاری تست | شب قتل من و ایام گرفتاری تست
این مبادا که تو فردا ز هیاهوی خسان | دست بر سینه زنی بر کشی از قلب فغان
غرق خون گرنگری اکبر مه سیمارا | باید از گریه تو خاموش کنی لیلا را
حلق اصغر شود از تیر جفا چون سیراب | نگذاری که برآرد زجگر بانك رباب
جسم داماد چه فردا شود آغشته بخون | نگذاری که عروسش شود از خیمه برون
دست عباس جوانم چو بیفتد از تن | خواهرش را نگذاری که نماید شیون
سر اطفال تو از تن چو نمایند جدا | در اشك تو مبادا شود از دیده رها
اندر آندم که مرا بنگری آغشته بخون | نخراشی رخ و از خیمه نیائی بیرون
سینهٔ من شکند چون زجفا شمر لعین | نکنی ناله و افغان ز دل زار و حزین
غرض ای غمزده فردا که در این دشت بلا | بسنان شد سر هفتاد و دو خورشید لقا
جمع دردور خود اطفال پریشانم کن | گریه برحال خود ای خواهر نالانم کن

که پس از من به بسی درد گرفتار شوی
سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی

وله

خواهر برو بخیمه که جانم برآمده | عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده
خواهر برو بخیمه که از بهر کشتنم | شمر لعین گرفته بکف خنجر آمده
خواهر برو که نوك سنان ساخت کار من | کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده

خواهر برو که حالت جاندادنم رسید / زین تیر و نیزهٔ که بر این پیکر آمده
خواهر برو بخیمه که بهر عیادتم / قد خمیده حضرت پیغمبر آمده
خواهر برو بخیمه که با خیل اولیاء / بابم علی به تعزیت اکبر آمده
خواهر بخیمه رو که بی چشم بستنم / زهرا گشوده موی و بچشم تر آمده
خواهر برو که ناله‌ام اززخم تیر نیست / یادم ز تیر حلق علی اصغر آمده
این غیرتم کشد که بگویند کوفیان / زینب بقتلگه سر بی معجر آمده
کردند منشیان بسی‌این شرح را رقم / جودی چه شد که نام توسردفتر آمده

وله

خواهر برو که کار حسینت تمام شد / خواهر برو که صبح امید تو شام‌شد
خواهر برو که طایر روحم ز سرشده / بس نوك نیزه بر جگرم کارگر شده
خواهر برو مدار دگر انتظار من / خواهر برو که نوك‌سنان ساخت‌کارمن
خواهر برو که دیده‌ام‌ازخون‌دل‌تراست / چشمم بزیر تیغ سوی نعش اکبر است
خواهر برو که زندگی من حرام‌شد / دیگر بخیمه آمدن من تمام شد
خواهر برو مپاش نمك بر جراحتم / خواهر برو نماید دشمن شماتتم
رو در حرم که ننگری ای بیقرینه‌ام / کزضرب چکمه‌شمرشکسته است سینه‌ام
بر گرد تا نظر نکنی زیر دشنه‌ام / برگرد تا که ننگری اینگونه تشنه‌ام

وله

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را / سایه از معجر نیلی کنم اعضایش را
ترکنم‌ز اشك روان‌لعل‌گهر سایش را / سیر بینم دم مردن رخ زیبایش را
که دگر وعدهٔ دیدار قیامت باشد / برود سوی سفر خیر و سلامت باشد
زیر خنجر چو حسین نالهٔ زینب بشنید / چشم بگشود زهم خواهر خود را طلبید
گفت با او که مرا عمر بآخر برسید / دگر از زندگی من بنما قطع امید
رو سوی‌خیمه که هنگام گرفتاری تست / آخر عمر من و اول بی یاری تست
رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن / گریه بر حال خود ایخواهر نالانم کن
ناله بر درد دل عابد بیمارم کن / جمع در دور خود اطفال پریشانم کن
که پس از من بیسی دردگرفتارشوی / سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی
پس‌بناچار سوی خیمه روان شد زینب / بفغان آمد و نومید ز جهان شد زینب
دید چون شام سیه روز جهان شدزینب / بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب

دید جن و ملك وارض و سما میگرید
بسر نی سر شاه شهداء میگرید

وله

بابا بنگر سوز دل و چشم پر آبم / از سوی تو عازم بسوی شام خرابم
نگذشته ز قتل تو زمانی که ببستند / این قوم جفا پیشه بزنجیر و طنابم
این‌یك زندم کعب نی‌آن سیلی بیداد / فریاد که هر لحظه ز قومی بعذابم
بابا ز تو هر لحظه مرا بود سئوالی / از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم
بردار سر از خاك که این‌قوم جفاجو / بردند ز سر معجر و از چهره نقابم
اینزخم که برجسم توبیرون زحسابست / در سوز من دلشده تا روز حسابم

ول‍ه

ایرفته سرت بر نی وی مانده تنت تنها — ماندی توو بنهادیم ما سر به بیابانها
ایکرده بکوی دوست هفتاد ودوقربانی — قربانشومت اینرسم ماندازتو بدورانها
قربانی هرکس شدباحرمت و نشنیدیم — دست و تن قربانی افتد به بیابانها
اینگونه تنت از تیغ کردندوصدپاره — قصاب نزد ساطور بر پیکر قربانها
ازخون گلوی تواینددشت گلستان شد — این سیر گلستان کرد سیرم زگلستانها
ریحان خط اکبر بر گرد رخ انور — برد از دل مایکسر یادگل وریحانها
ما جمع پریشانیم هم بی سر و سامانیم — بردار سرو بنگر این بیسرو سامانها
اطفال حزین یکسر بی چادر و بی معجر — پاها همه در زنجیر سرها بگریبانها

و له

آخر از کوی تو بادیدهٔ گریان رفتم — آمدم با تو و بالشکر عدوان رفتم
گر تو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی — من سوی شام بهمراه اسیران رفتم
خاطرجمع ودل آسوده نومیباش که من — فرق بی معجرو گیسوی پریشان رفتم
ایشه تشنه جگر این تواینشط فرات — آب نوش آب که من بالب عطشان رفتم
بعدازاین بانك عطش نشنوی ایشاه که من — با یتیمان بسوی کوفهٔ ویران رفتم
عهد ما بود که تو کشته شوی برلب آب — تو وفا کردی ومن برسر پیمان رفتم
چاك پهلوی تو دیدم من و از پنجهٔ غم — سینه را چاك زدم همچو گریبان رفتم
خاك بر فرق من وخواهری من که ترا — جسم صد چاك فکندم به بیابان رفتم
بسر نعش تو نگذاشت بمانم چون شمر — با سر پاك تو ای مهر درخشان رفتم
جودیا شرح غم غمزدگان کن کوتاه — که زهوش از اثر ناله و افغان رفتم

ول‍ه

مگر بکربیلا آب قیمت جان بود — که ازعطش بفلك نالهٔ یتیمان بود
کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید — که تاسه روز تنش رویخاك عریان بود
بزیر سایه چتر زر ابن سعد لعین — عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
ز کینه فرقهٔ بی آبرو زدند آتش — سرادقی که دراو جبرئیل دربان بود
بروی نعش علی اکبر جوان لیلا — چه موی خویشتن آشفته وپریشان بود
گلوی جمله تراز آب خوشگوارفرات — بحلق خشك علی اصغر آب پیکان بود
زآب ونان همه سیرو ز کربلا تاشام — سکینه تشنهٔ آب و گرسنه نان بود
سوار شام سراسر سوار بر مرکب — پیاده عابد بیمار زار و نالان بود
بشام جمله خلایق بخواب خوش همه شب — زشام تا بسحر زینب اندر افغان بود
نهاد خولی بی دین بروی خاکستر — سریکه مهر رخش رشك باغ رضوان بود
فغان که ریخت یزیدشرابخوارشراب — بر آن رخی که لبش به زآب حیوان بود
نه آب بودونه نانی نه شمعی ونه چراغی — چه گشت کنج خرابه مقام و منزل ما

وله

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است
زینب اسیر شمر و حسین سرزتن جداست

از خیمه های سوخته بس دود بر فلك
رخسار ماه و چهرهٔ خورشید بیضیاست

اطفال بی پدر و به بیابان در آفتاب
آن یك سر برهنه و آن یك برهنه پاست

شصت وچهار زن همه بسته بریسمان
یکرا چورعد ناله ویکرا چه نی نواست

لیلا بآه و ناله چومجنون بکومودشت
اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیا است

بیرق نکون و مشك تهی سینه پرززخم
عباس را جدا ز بدن دست از جفاست

گوش عروس زار پرازخون زگوشوار
داماد را زخون گلو دست و پا حناست

گهواره مانده خالی واصغر بمهد خاك
از سینهٔ رباب ز غم ناله بر سما است

مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی
نیمی چه ماه نیلی و نیمی چه کهرباست

بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل
عریان بروی خاك تن سبط مصطفی است

در دست ساربان ستمگر شکسته تیغ
از بند بهر بند دودست حسین جداست

اینظلم جودیا بکه گویم که بعد قتل
جسم حسین بربر سم اسب توتیا است

وله

این بانك درای کاروانست
یا زینب زار در فغان است

در شب شده آفتاب طالع
یا رأس حسین برسنان است

بر نیزه سر چو ماه عباس
یا چارده ماه آسمان است

رعد است بناله یا که لیلا
در ماتم اکبر جوان است

گیسوی عروس وخون داماد
یا سنبل تر بگلستان است

از ابر بهار ژاله ریزد
یا چشم سکینه خونچکانست

وله

چرا ازهمرهان دوش ای سرخونین جدابودی ؟
چرا پرخاك وپر خاکستری دیشب کجا بودی ؟

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر ؟
مگر درد ترا اینگونه داروئی دوا بودی ؟

به مهمانی چرا در خانهٔ بیگانگان رفتی ؟
بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی ؟

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
تودر دست که ای سر تاسحر گه مبتلا بودی

ترا چون بودسر در کوفه تن در کربلاجانا
دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی

یکی گوید ترا جابود در کنج تنور ای سر
یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی

نه‌در خوردتو بود ای گنج‌شایان کنج‌مطبخها
تو آخر روزی ای‌سر زینت عرش خدا بودی

پس‌از کشتن سری‌در‌ماسوی کی‌شد‌بدینخواری
همانا از ازل ایسر سوا الله ماسوی بودی

همان‌دم دست‌جودی کاین‌مصیبت‌رارقم کردی
خدایا کاش تن‌از جان‌و جان ازتن جدا بودی

وله

ز دوری رخت ایسر دلم بجان آمد
عجب عجب که‌ترا یاد بی کسان آمد

کدام جلوه زسر برده طایر هوشت
چه‌شدکه ازهمه یکباره شد فراموشت

گهی ز مهر نگاهی بما اسیران کن
گهی تسلی احوال غم نصیبان کن
نمك بس استهمین بر جراحت دل من
که قاتل تو بود روز و شب مقابل من
مر تو گر بسنان پیشرو بقافله شد
پیاده از عقبت پای من پر آبله شد
در این سفر شدی آزرده گر ز محنت راه
زیاده تر تو ندیدی ز من مشقت راه
ز ره رسیدی و بهر چه دلشکسته شدی
پیاده آمده ام من چرا تو خسته شدی
شکسته فرق من از چه رخ تو خون آلود
نخورده آب لب من لب تو از چه کبود
کبودی لبت ای گوشوار عرش مجید
اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

وله

بس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم
چه شهرها که نگشتم چه کوچه ها که ندیدم
بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
که بی تو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم
برون نمود در آندم چو شمر پیرهنت را
بتن ز پنجهٔ غم جامه هر زمان بدریدم
چه ماه چهارده دیدم سر ترا بسر نی
هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم
زدم بچوبهٔ محمل سر آن زمان که سر نی
بنوك نیزهٔ خولی سر چو ماه تو دیدم
ز تازیانه و طعن سنان و طعنهٔ دشمن
دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم
میان کوچه و بازار شام پای برهنه
سر از خجالت نامحرمان بجیب کشیدم
شدم چو وارد بزم یزید بیازوی بسته
هزار مرتبه مرك خ.داز خدا طلبیدم
هنوز بر کف پایم نشان آبله پیدا است
براه شام ز بس از جفا پیاده دویدم
ولی باین همه غم شاد از آنم ابشه خوبان
که نقد جان بجهان دادم و غم تو خریدم

وله

شمیم جانفزای کوی بابم
مرا اندر مشام جان در آید
گمانم کربلا شد عمه نزدیك
که بوی مشك ناب و عنبر آید
بگوشم عمه از گهوارهٔ گور
در این صحرا صدای اصغر آید
مهار ناقه را یك دم نگهدار
که استقبال لیلا اکبر آید
مران ایساربان یکدم که داماد
دم راه عروس مضطر آید
ولی ای عمه دارم التماسی
قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان
ترا از گریه کام دل بر آید
در این صحرا مکن منزل که ترسم
دوباره شمر دون با خنجر آید

همای شیرازی (ره) فرموده

ای فلك تا کی بآل مصطفی ناسازگاری
در جهان تا کی عزیزان خدا راخوار داری
چون اسیران فرنك وروم اندر شام و کوفه
اهل بیت احمد مختار را بردی بخواری
چارمین شمع هدایت را ولایت در ولایت
در غل و زنجیر بردی چون غلامان تتاری
از ستم بی پرده کردی بانوئی کاندر حریمش
فخرها میکرد جبریل امین در پرده داری
گفت زینب با سر سلطان دین کای جان خواهر
سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری
کی گمانم بود بی روی تو یکدم زنده باشم
ای عجب تو کشته و من زنده با صد گونه خواری

ای برادر چون پسندی درکف نامحرمانم — همتچون شد، حمیت کو، کجاآن بردباری
سر برهنه، پا برهنه، دیده گریان موپریشان — با چنین حالت بدست ناکسانم چون سپاری
نالهٔ بیمار هر دم میزند آتش بجانم — یك نفس دیگر ندارم طاقت بیمار داری
ای شهنشاه دو عالم از هما یادآورآندم — کز پی امر شفاعت تاج بر سر میگذاری

وله

ای شهیدی که‌لب تشنه بریدند سرت — لاله سان سوختزداغ علی‌اکبر جگرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشدکافر را — توچه کردی که لب تشنه بریدند سرت
تشنه وبیکس‌ودلخسته‌وبی‌یاروغریب — نه طبیبی بکسنار و نه انیسی ببرت
کس‌بپهلوی‌تو‌ننشست‌بجزخنجر وتیر — کس نیامد بجز از ناوك پیکان ببرت
برلب خشك تو‌آبی‌پسرسعد نریخت — با وجودی که بدی ساقی کوثر پدرت
نالهٔ فاطمه خشك و تر عالم سوزد — گر لب خشك ترا بنگرد و چشم ترت
واژگون‌چون‌نشداینطشت که‌در بزم‌یزید — دید سر زینب دلسوخته در طشت زرت
گاه درشام‌بطشت زروگاهی‌در دیر — گه بخاکستر و گاهی بسنانست سرت
نامهٔ تشنه لبان را ببرای باد صبا — بسر تربت زهراء اگر افتد گذرت
بگوای‌بانوی‌جنت‌سری‌ازغرفه برآر — غرقه درلجهٔ خون بین تن شمس وقمرت
تودل‌آسودهٔ از چشمهٔ‌کوثر سیراب — دخترانت همه لب تشنه و بی سر پسرت
روزی آخرخبری ازدل بیماربپرس — مگر از حالت بیمار نباشد خبرت

حجة‌الاسلام تبریزی میفرماید

زینب چودید پیکرآنشه بروی خاك — ازدل کشید ناله بصد درد سوزناك
کای‌خفته‌خوش‌ببسترخون دیده‌باز کن — احوال ما ببین وسپس خواب‌ناز کن
ای وارث سریر امامت بپای خیز — بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود بورطهٔ بحر بلا نگر — دستی بدستگیری ایشان دراز کن
برخیزصبح شام شد ای میر کاروان — ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دستمابگیر و از اندشت‌پرهراس — بار دگر روانه بسوی حجاز کن

وله

ای زداغ تو روان خون دل از دیدهٔ حور — بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخهٔ صور
ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم — ای سرت سر اناالله و سنان نخلهٔ طور
دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی — آه اگر طعنه بقرآن زند انجیل و زبور
تا جهان باشد وبوده‌است که دادست نشان — میزبان خفته بکاخ اندر و مهمان بتنور
سر بیتن که شنیدست بلب سورهٔ کهف — یاکه دیده است بشکاة تنور آیهٔ نور
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو — در تف ماریه از یاد بشد شور نشور
قدسیان سر بگریبان بحجاب ملکوت — حوربان‌دست‌بگیسوی و پریشان ز قصور
غرق دریای تحیر ز لب خشك تو نوح — دست حسرت بدل ازصبر تو ایوب صبور
کوفیان دست بتاراج حرم کرده دراز — آهوان حرم از واهمه در شیون و شور
انبیاء محو تماشا و ملایك مبهوت — شمر سر شار تمنا و توسرگرم حضور

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

خواهرش بر سینه و بر سر زنان / رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را / دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان / بانك مهلا مهلا اش بر آسمان
کایسوار سر گران کم کن شتاب / جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دلجوی تو / تا ببویم آن شکنج موی تو
شه سرا پا گرم شوق و مست ناز / گوشه چشمی با نسو کرد باز
دید مشکین موئی از جنس زنان / بر فلك دستی و دستی بر عنان
زن مگو مرد آفرین روزگار / زن مگو بنت الجلال اخت الوقار
زن مگو خاك درش نقش جبین / زن مگو دست خدا در آستین
پس ز جان برخواهر استقبال کرد / تا رخش بوسد الف را دال کرد
همچوجان‌خود درآغوشش کشید / این سخن آهسته در گوشش کشید
کای عنان گیر من آیا زینبی؟ / یا که آه درد مندان در شبی
جان خواهر در غم زاری مکن / با صدا بهرم عزا داری مکن
پیش پای شوق زنجیری مکن / راه عشق است‌این‌عنانگیری مکن
با توهستم جان خواهر همسفر / تو بیا این راه کوبی من بسر
خانه سوزان راتو صاحبخانه باش / با زنان در همرهی مردانه باش
معجر از سر پرده ازرخ وا مکن / آفتاب و ماه را رسوا مکن

حجةالاسلام نهاوندی فرموده

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت / دین بی‌پناه‌ماند چو آن دین پناه‌رفت
ز افلاکیان شرارفغان تازمین رسید / وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت
آه از دمیکه عصمت کبری بقتلگاه / با خیل اشك وآه بسروقت‌شاه رفت
افتاده دید جسم برادر بخون و خاك / زد شعلهٔ زناله که تا مهرو ماه رفت
بر سر نهاد دست وبدامان فشاند اشك / ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت
کای سنگدل ترحمی آخر ببین‌ز جور / لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

مقبل (ره) فرموده

در یگانه دریای مجمع البحرین / بخون طپیدهٔ کرب و بلا امام حسین
نه ذوالجناح‌دگر تاب‌استقامت‌داشت / نه‌شاه تشنه لبان‌برجدال طاقت‌داشت
هوازجورمخالف‌چو قیرگون گردید / عزیز فاطمه ازاسب‌سر نگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد / اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

لاخر

ای اشك ماتمت برخ ملت آبرو / وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
اسلام زنده کردی وخود کشته گشتهٔ / وی یافته ز فیض تو دین نبی علو

گر آبرا بروی تو بستند کوفیان | آوردی آب رفته اسلام را بجو
بی برده اهل بیت توگشته‌شتر سوار | لیکن نمودی پردهٔ اسلام را رفو
شد گردن تمام جهان بسته پیش تو | آندم که گشت عابدین توزنجیردرگلو
در رتبهٔ امامت تو گفتگو نماند | زینب چوبا یزید لعین کرد گفتگو
جانم همیشه جانب‌صحرای کربلاست | یارب بر آر آنچه بدل دارم آرزو

لاخر

ایدل بیا و ساز کن اسباب ناله را | بنیاد کن حدیث غم این رساله را
خون عزیز ساقی کوثر بخاك ریخت | ساقی بیا لبا لب خون کن پیاله را
کشتند آهوان حرم را یزیدیان | خون در دلست دایم ازاینغم غزاله را
چون دودمان ختم رسالت بباد رفت | کوفی بخط جور نوشت این رساله را
بر والی دمشق که . یاایهاالامیر | لبریز کن ز بادهٔ عشرت پیاله را
کز دودمان‌فاطمه کشتیم هرکه‌بود | کردیم بر سنان سر چندین سلاله را
بردیم اهل بیت نبی را بقتلگاه | گفتیم کز جگر نکشند آه وناله را
لیلا بروی نعش علی اکبر جوان | خوش میسرود ناله کنان این‌مقاله‌را
کای نوردیده ازغم خال تو سوختم | ای داغ بر دل از غم خا ل تولاله‌را
حیفست‌این کلاله مشکین بخاك‌وخون | بنشین دمی که شانه زنم اینکلاله را
دادیم از طپانچه سزای سکینه را | خوش میفشاند عارض گلبرك هاله را
میاوریم نزد تو اینك دوان دوان | پای پیاده دخترکان سه ساله را
واصل خوشست صاحب ماشایداز کرم | زینت دهد بمهر قبول این مقا له را

ناصرالدین شاه‌قاجار فرموده

یکتا گهری زصدر زین افتاده | آویزهٔ عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعهٔ کرب‌بلا | از خاتم انبیاء نگین افتاده

میرزای صبوری‌ملك الشعراء خراسانی فرموده

فلك با عترت خیر البشر لختی مدارا کن | مدارا کن‌باآل‌الله وشرم از روی زهراء کن
فلك آن‌شب که خرگاه‌ولایت را زدی‌آتش | دو کودك‌از میانگمشدبگردایچرخ‌و پیداکن
بصحراام کلثوم استوزینب هردو در گردش | توهم‌بااین‌دوخاتون‌جستجودر کوه‌وصحراکن
اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی‌پدر امشب | مهیای عقوبت خویش را ازبهر فردا کن

وله

فلك در کربلا آل علی را میهمان کردی | مهیا آب ونان بایست شمشیر وسنان کردی
حریم مصطفی را از حرم تا کربلا خواندی | هلاك ازتشنه کامی برلب آب روان‌کردی
غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا | گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردن
فلك بی‌خانمان کردی تو اولاد پیمبر را | نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی

امر دوم مراثی حضرت ابی الفضل العباس ع

سید جعفر حلی فرموده

عبست وجوه القوم خوف الموت — والعباس فیهم ضاحك متبسم
قلب الیمین علی الشمال وغاص — فی الاوساط یحصد للرؤس و یحطم
وثنی ابوالفضل الفوارس نکصا — فراوا شد ثبا تهم ان یهزموا
بطل تورث من ابیه شجاعة — فیها انوف بنی الضلالة ترغم
ما کرذو بأس له متقدما — الا و فـر و رأسه المتقـدم
قسماً بصارمه الصقیل و اننی — فی غیر صاعقة السماء لااقسم
لولا القضاء لمحی الوجود بسیفه — والله یقضـی مایشاء و یحکم
فتد ایهم بان یصول فلم یطق — کاللیث اذا اظفـارة تتقلم
فمشی لمصرعه الحسین وطرفه — بـین الخیـام و بینه متقسم
فاکب منحنیـا علیه و دمه — صبغ البسیط کانمـا هو عندم
قد رام یلثمه فلم یرموضعا — لم یدمه عض السلاح فیلثم
نادی وقدملاء البوادی صیحة — صم الصخور لهولها تتالم
ءاخی من یحمی بنات محمد — ان صرن یسترحمن من لا یرحم
هذا حسامك من یذل به العدی — و لواك هذا من به یتقدم

لاخر

فلما رآه السبط ملقی علی الثری — یعالج کرب الموت والدمع اهملا
فجـاء الیه و الفؤاد مقـرح — و نـادی بقلب بالهموم قد ابتلا
اخی کنت عونی فی الامور جمیعها — اباالفضل یا من کان للنفس با ذلا
یعز علینا ان نراك علی الثـری — طریحا ومنك الوجه اضحی مرملا

شیخ کاظم ازری فرموده

فمن المعزی السبط سبط محمد — بفتی له الاشراف طأطأ هامها
و هوی علیه ماهنالك قائلا — الیوم بان عن الیمین حسامها
الیوم سار عن الکتائب کبشها — الیوم غاب عن الهداه امامها
الیوم آل الی التفرق جمعنا — الیوم حل عن البنود نظامها
الیوم خر عن الهدایة بدرها — الیوم غب عـن البلاد غمامها
الیوم نامت اعین بك لم تنم — و تسهدت اخری فعز منامها

حجة الاسلام تبریزی در شهادت حضرت ابوالفضل (ع) فرموده

حیدرانـه آن سلیل ذوالفقار — خویش را زد یکتنه بر صد هزار
تیغ آتشبار زاد بو تراب — کرددر صحرا روان خون جای آب
نا گهان کافر نهادی از کمین — کرد باتیغش جدا دست از یمین

از کمین ناگه سیه دستی به تیغ — برفکندش دست دیگر بی دریغ
هردو دست او چو گشت از تن جدا — مشك با دندان گرفت آن با وفا
ناگهان تیری فرود آمد بمشك — علویان از دیده باریدند اشك
وه چه گویم من چه آمد برسرش — کز فراز زین نگونشد پیکرش
من نیارم شرح آن را باز گفت — از عمود آهنین باید شنفت
چون نگون از مرکب آمد برزمین — زد بسر در آسمان روح الامین
زاد حیدر با هزاران عجز و ذل — رو بخیمه کرد کای سلطان کل
دست من کرد از تو خصم دون جدا — هین تو دستم گیر ای دست خدا
شاه دین از خیمه آمد بر سرش — دید در خون گشته غلطان پیکرش

میرزا عمان سامانی فرموده

روز عاشورا بچشم پر ز خون — مشك بردوش آمد از شط چون برون
شد بسوی تشنه کامان ره سپر — تیر باران بلا را شد سپر
پس فرو بارید بر وی تیر تیز — مشك شد بر حالت او اشك ریز
اشك چندان ریخت بروی چشم مشك — تا که چشم مشك خالی شد ز اشك
تا قیامت تشنه کامان ثواب — میخورند از رشحه آنمشك آب
بر زمین آب تعلق پاك ریخت — وز تعین بر سر او خاك ریخت

محزون رشتی فرموده

رسانید خود راچو شهباز حق — ببالین وی دید نیمی رمق
تنی دید مانند جان دربرش — مسبك پریشان چو مغز سرش
برادر چه کردی لوای مرا — بده گوش جانا نوای مرا
توسقا ولب تشنه گشتی شهید — امیدم بدی گشته ام نا امید
مرا بی جمال تو عالم سیاه — شده منخسف ای مرا مهر و ماه
که بنموده دست تو از تن جدا — نبودش مگر خوف روز جزا

جودی خراسانی علیه الرحمة فرموده

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من — نظر بگشا و بنگر یکزمان برسوز آه من
ز پشت زین چه افتادی شکست از بارغم پشتم — ز جا خیز ای که در هر غم بدی پشت و پناه من
ببالین تو گر دیر آمدم اینك مرنج از من — که دورت کوفیان از چهارسو بستند راه من
بچشمم روز روشن تیره شد چون شب ز داغ تو — گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من
بهر عضوت که آرم دست ز آن عضوت جدا باشد — کدامین سنگدل کشتت چنین ای بی پناه من
ز بهر جرعهٔ آبی سکینه بر در خیمه — ستاده منتظر آن طفل زار بی گناه من
خوشم از آنکه یکشب زندگی بعد از توام نبود — اگر نه روز شب میشد ز آه صبحگاه من
من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بردارم — بزیر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

امر سوم در مراثی حضرت علی‌اکبر (ع)
ابوالحسن تهامی فرموده

حکم المنیة فی البریة جاری | ماهذه الدنیا بدار قرار
فالعیش نوم و المنیة یقظة | و المرء بینهما خیال سار
یا کوکباً ماکان اقصر عمره | و کذاتکون کواکب الاسحار
عجل الخسوف الیه قبل اوانه | فمحاه قبل مظنة الابدار
ان تحتقر صغرا فرب مفخم | یبدوا ضئیل الشخص للنظار
ان الکواکب فی محل علوها | لتری صغاراً وهی غیر صغار
ابکیه ثم اقول معتذراً له | وفقت حین ترکت ألام دار
فاذا نطقت فانت اول منطقی | و اذا سکتت فانت فی‌مضماری

و بعضی مضمون این اشعار را بفارسی گفته‌اند

چه زود بود ایپسر! که همچه کوکب سحر | غروب کردی از نظر، اجل بشد دچار تو
اگر کنم تکلمی ، کلام اولم توئی | سکوت اگر کنم دمی، دلست داغدار تو
چسان بخیمه رو کنم ، چه ناله وفغان کنم | چه چشم خونفشان کنم، زروی گلعذار تو
سکینهٔ من از عطش، فتاده و نموده غش | چسان باو بگویمش ، که شد خزان بهارتو

شیخ علی پسر شیخ‌العراقین فرموده

شه عشاق خلاق محاسن | بکف بگرفت آن نیکو محاسن
بآه و ناله گفت ای داور من | سوی میدان کین شد اکبر من
بخلق وخلق و از رفتار و گفتار | بداین نو رسته همچون‌شاه مختار
بنا گه منقذ آن غدار خونخوار | سمند افکند سوی شاه بی یار
شد از شمشیر آن مردود گمراه | عیان شق القمر از فرق آنشاه
سوی لشگر گه دشمن شدی تفت | ندانستم کرا برد و کجا رفت
همیدانم که جسم وجان جانان | مقطع گشت چون آیات قرآن
چه رفت از دست شاه‌عشق دلبند | روان شد ازپی گم گشته فرزند
عقابی دید نا گه پر شکسته | علی افتاده زین از هم گسسته
سری بی افسر و فرقی دریده | بجانان بسته جان و زخود بریده
توانائی شدش از تن زسرهوش | گرفت‌آن پیکرخونین در آغوش
چو آوردند تمثال پیمبر (ص) | برون از خیمه آمد دخت حیدر
دوان شد سوی نعش بر گزیده | بدنبالش زنان داغ دیده
چنان زد صیحه لیلای جگرخون | که عقل ماسوی‌گردید مجنون

حجة‌الاسلام تبریزی فرموده

سر نهادش بر سر زانوی ناز | گفت کای بالیده سرو سرفراز

ایدرخشان اختر برج شرف چون شدی سهم حوادث را هدف
ای بطرف دیده خالی جای تو خیز تا بینم قد و بالای تو
بیش ازاین بابا دلمراخون مکن زادهٔ لیلی مرا مجنون مکن
ای‌نگارین آهوی مشکین من با تو روشن چشم عالم بین من
خیزتابیرون ازاین صحرارویم نك بسوی خیمهٔ لیلا رویم
رفتی و بردی‌زچشم‌باب خواب اکبرا بی تو جهان بادا خراب
تو سفر کردی و آسودی زغم من در این وادی گرفتار الم

محزون رشتی فرموده

گل ارغوانیش پژمرده دید قد سرو او را چه افسرده دید
چنان گشت از خویش بی‌اختیار که‌رفت‌ازکفش‌صبروتاب‌وقرار
جوانا تو بودی هلال پدر بهر ورطه بودی جلال پدر
که زد تیغ برفرق زیبای تو ؟ که افکند این قد رعنای تو ؟
تو صد پاره و من زغمها هلاك من‌ازعمر سیرو تو‌ئی‌چاکچاك
درآغوش بگرفت آن پاره تن که گویا دو روحند دریکبدن

وله

گلزار نبی گشته تهی از همه گلها افغان ز دل زینب خونین جگر آمد
لیلی‌شده در دشت بلا یکسره مجنون وقتیکه باو مردن اکبر خبر آمد
یعقوب فراموش نمود از غم یوسف آندم که حسین بر سر نعش پسر آمد
تاریك شد اندر نظرش عالم فانی بی تاب چه پهلوی ضیاء بصر آمد
بگرفت‌تن‌یوسف خودتنك در آغوش یعقوب صفت ناله‌اش از سینه بر آمد
کای تازه‌جوان منکه ندیدم زتوکامی عمر پدر از بعد تو دیگر بسر آمد

میرزا حسین کرمانی متخلص بخاکی فرموده

چو لیلی‌مانده زآب‌دیده مجنون وارپا درگل عنان توسن اکبر گرفت و گفت راز دل
الا ای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری ز دنبال تو می‌آیم من ایفرزند تأخیری
من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم بگردن همچو مجنون ازخم زلف توزنجیری
ترا ای نو جوان شبها بمهد ناز پروردم بامیدی که امروزم بگیری دست در پیری

وله

چو اندر بحر خون افکند لنگر شبه پیغمبر بصحرای بلا شد آشکارا شورش محشر
بجولانگاه آمد شهسواری ماه رخساری سوار مرکب دلدل وقاری رفرف آثاری
خدیوی کز وجودش‌آسمان سائر زمین ثابت شه گلگون سواری حیدر کرار کرداری
خدیو خافقین یعنی حسین آن شاه کونینی که ازخون شهیدان‌ریخت‌عشقش‌طرح گلزاری
نظر میکرد در مقتل بنعش شبه پیغمبر بگردون میکشید از بی کسی آه شرر باری

جودی خراسانی علیه‌الرحمه فرموده

نونهال من بیا تا همچو گل بویت کنم — این دم آخر نظر بر روی نیکویت کنم
همچو نوراز دیده‌ام ای نورچشمانم مرو — تا ز مژگان شانهٔ بر سنبل مویت کنم
سوی قربانگه روانی ای ذبیح من بیا — سرمهٔ از دود دل بر چشم جادویت کنم
پیش رویم‌یکزمـان بخرام ایسرو روان — تا تسلی دل از آن قد دلجویت کنم
کعبه‌ام روی تو بود وقبله‌ام ابروی تو — باش‌یکدم سجده بر محراب ابرویت‌کنم
وای برمن‌کز جفاباید ز کوفه تا بشام — همرهی با قاتل بیرحم بد خویت کـنم
ای دریغا شمر نگذارد دمی درقتلگه — از دل خونین فغان اندر سر کویت‌کنم
رأس تو در روبرویم تاچهل‌منزل‌دریغ — خصم نگذارد دمی تا یکنظرسویت‌کنم

وله

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من — برگی نچیده گشت خزان نوبهار من
بابا ز پا فتادم و جانم بلب رسید — دست اجل گرفت ز کف اختیار من
قاتل مرا ز خنجر کین پاره‌پاره‌کرد — رحمی نـکرد بر مژهٔ اشکبار من
تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا — بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من
از تیغ ظلم رشته عمرم زهم گسیخت — لیلا بگو دگر نکشد انتظـار من

وله ایضاً

وه چو اکبرقدش افکنده زپاطوبی را — نور بخشیده رخش مهرجهان آرا را
گیـویش کرده سیه پوش شب یلدا را — کرده مجنون ز غم فرقت خود لیلا را

هر که یاد از مه رخسار پیمبر میکرد — از فروغ رخ او دیـده منور میکرد
زلف بر عارض او عود به مجمر میکرد — لب لعلش بسخن قصهٔ کوثر میکرد

وه چه اکبر که برخ شبه پیمبر باشد — وه چه اکبر که ببازوی چه حیدر باشد
تشنگان را چه غم او ساقی کوثر باشد — شافع امت جدش صف محشر باشد

دید شهزاده چو بی یاری شاهنشه دین — پی تعظیم پدر خم شد و بوسید زمین
گفت‌ایداده‌شرف فرش توبرعرش‌برین — خادم بارگه خاص تو جبریل امین
نالهٔ اصغر بی شیر ز جان سیرم کرد — العطش زاری اطفال زمین گیرم کرد
غم بی یاری تو حالت تصویرم کرد — حکم تقدیر عجب بردم شمشیرم کرد

شاه گفتا بدلم خوش که خیالی دارم — در گلستان جهـان تازه نهالی دارم
روز را همچو تو خورشید مثالی دارم — شب ز ابرو و رخت بدر و هلالی دارم

دل لیلا ز غم مرگ تو گردید خراب — خانهٔ صبرمن ازداغ توگشته است خراب
ازچه برگشته شدن میکنی اینقدرشتاب — نوجوان اکبر من هست ترا وقت شباب

بود امیدم که ترا جان پدر شاد کنم — حجلهٔ عیش ترا بندم و داماد کنم
خاطر زار خود از قید غم آزاد کنم — دل خود شاد از آن قد چو شمشاد کنم
ایدریغا ز غمت زهر الم نوشیدم — عوض خلعت شادی کفنت پوشیدم

ای قدت سرو خرامان ورخت ماه تمام — مهر بنموده فروغ از مه رخسار تو وام
پیش رویم دمی ایسرو خرامان بخرام — او بره میشد ومیگفت حسین در هر گام
حیف از این سروخرامان که ز پا میافتد — آه کاین مرغ خوش‌الحان ز نوا میافتد

عندلیب کاشانی در مصیبت علی اکبر فرموده

علی‌اکبر، الا ای طره‌ات هر تار زنجیری — باین مجنون سر گشته از آن زنجیر تدبیری
تمنای منای کربلا داری بقربانی — نمی‌آید ندا، مادر مکن تعجیل، تأخیری
ز بس هوشت زسر برده تمنای بهشت وحور — نمیگوئی که خود دارم بعالم مادر پیری
ببالینت نخوابیدم چه شبها بادو صد زحمت — بامیدی که در پیری بعالم دست من گیری
زدستم میروی اکنون نماند بر من دلخون — بجز یك جان پرحسرت بغیر آه شبگیری

امر چهارم - در مراثی حضرت علی‌اصغر

سیدبحرالعلوم فرموده

هل من مغیث یغیث الآل من ظماء — بشربة من نمیر مالها خطر
هل راحم یرحم الطفل الرضیع فقد — جف الرضاع وماللطفل مصطبر
هل من نصیر محام او اخی حسب — یرعی فما حاموا ولا نصروا
تلك الرزایا لوان القلب من حجر — اصم كان لا دنا هن ینفطر

حجةالاسلام تبریزی میفرماید

شه گرفت آن طفل مهد اندر کنار — یافت دری در دل دریا قرار
آری آری مه که شد دورش تمام — در کنار خور بود او را مقام
برد آن مه را بسوی رزمگاه — کرد رو با شامیان رو سیاه
گفت کای کافر دلان بد سگال — که بروبم بسته‌اید آب زلال
شاه در گفتارو کودك گرم خواب — که ز نوك ناوکش دادند آب
در کمان بنهاد تیری حرمله — اوفتاد اندر ملایك غلغله
رست چون تیر از کمان شوم او — بر زنان بنشست برحلقوم او
چون دربد آن حلق تیر جانگداز — سر ز بازوی یدالله کرد باز
تا کمان زه خورده چرخ پیر را — کس ندیده دو نشان یك تیر را
شه کشید آن تیرو گفت ای داورم — داوری خواه از گروه کافرم
نیست این نو باوهٔ پیغمبرت — از فصیل ناقه کمتر در برت

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

وه چه طفلی ممکنات اورا طفیل — دست یکسر کاینات او را بذیل
شمهٔ خلد از رخ زیبنده اش — آیتی کوثر ز شکر خنده اش
اشرف اولاد آدم را پسر — لیکن اندر رتبه آدم را پدر
از علی اکبر بصورت اصغر است — لیك در معنی علی اکبر است
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود — باطناً سر چشمهٔ هر آب بود
یافت کاندر بزم آنسلطان ناز — نیست لایقتر از اینگوهر نیاز

محزون رشتی فرموده

رباب پریشان ز داغ پسر — روان کرد سیلاب اشك از بصر
که ایطفل معصوم مظلوم من — ز پیکان تیرت که داده لبن
چرا زرد شد روی گلنار تو — چسان بنگرم حلق خونبار تو
چرا لب فرو بستهٔ از نوا ؛ — ز یاقوت لبها نما نغمه ها
بنه رو بپستان من راز کن — گشا لب دمی دیده را باز کن
که دارد نشان صید اندر قماط — شود ذبح صیاد اندر نشاط
فدای تو ای اصغر مهوشم — ز مژگان بزن آب بر آتشم
شدی فارغ ای اصغر شیرخوار — من و رنج و غمهای اینروزگار
در آغوش روح القدس راحتی — نداری بمادر دگر حاجتی

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

اصغرا گر ز عطش تشنه و بیتاب شدی — بروی دست پدر خوب تو سیراب شدی
شمر رحمی نه اگر بر دل بیتابت کرد — نوك تیر ستم حرمله سیرابت کرد
گفت پیکان چه بگوش تو که مدهوش شدی — چه شنیدی که بیکمرتبه خاموش شدی
طایر هوش ز سر رفت ز مد هوشی تو — نالهٔ من بفلك رفت ز خاموشی تو
نور چشما بگشا دیده زهم خواب بست — بردیم طاقت از ایندل بیتاب بس است
بود امیدم که توام یار بهر حال شوی — بزبان آئی و همصحبت اطفال شوی
هوسم بود هم آواز بمادر باشی — نقل مجلس شب دامادی اکبر باشی
گر دلم سوخت پس ازمرك عزیزان دگر — سوخت داغ غم تو جان من ای جان پسر
زانکه اندر دم جان دادنت ایدل خسته — دستهای تو بدی خسته و پایت بسته
سینه بگداخت از اینغم که تو باایندل ریش — دست و پائی نزدی دردم جان دادن خویش

وله

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو — همره باب گرامی بکجا رفتی تو ؟
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو — از چه ای بلبل من لب زنوا بستی تو
بکجا رفتی و اینك ز کجا آمدهٔ
با فغاق رفتی وخاموش چرا آمدهٔ ؟

چشم بگشا و ببین دیدهٔ گریان مرا بر ز افلاك نگر ناله و افغان مرا
آتش از نو مزن این سینهٔ سوزان مرا پنجهٔ آور و بخراش تو پستان مرا

شیرا گر نیست مرا شیرهٔ جان میدهمت
زسرشك مژگان آب روان میدهمت

هوسم بود که تو لب بسخن بگشائی هر زمان عقده غم از دل من بگشائی
غنچهٔ لب به تکلم بچمن بگشائی نیست را هست نمائی و دهن بگشائی

تو گشائی لب و من سیر مکم غبغب تو
توسخن گوئی و من بوسه زنم برلب تو

اندر ایندشت که لرزان جگر شیر شود قالب شیر دلان صورت تصویر شود
نام آب آنکه برد طعمهٔ شمشیر شود تو چه گفتی که گلویت هدف تیر شود

وای برجان من و آه زمظلومی تو
حیف ای نوردل و دیده زمحرومی تو

طفل را جای اگر بر لب کوثر باشد عوض شیر بکامش همه شکر باشد
چشم او باز همی جانب مادر باشد دل زار تو زمن از چه مکدر باشد

امر پنجم در مراثی حضرت قاسم ع
حجة الاسلام نهاوندی فرموده

شد چویی یار ومعین سبط رسول مدنی عازم معرکه شد سرو ریاض حسنی
تیغ بگرفت زماه نوو آراست بخویش سرو سان گلبن حسرت کفن یاسمنی
با دوصد ناله ز پور شه اورنك دنا اذن بگرفت و بر آمد بیر قوم دنی
شیرسان عزم ختا کرده و آنقوم شدند روبه آسای گریزان ز غزال ختنی
مادرش گرم فغان کردن و او گرم جدال لشکر اندر پی اواو پی لشکر شکنی
تا که بارید بر او سنك قضا امر قدر بازویش ماند ز رزم آری ورایت فکنی
گشت شق القمر آندم که شدآن دریتیم رخش از خون جبین رنك عقیق یمنی
تیشهٔ ظلم عدو کرد ز بیداد سپهر اندر آنعرصة از آنشاخهٔ گل ریشه کنی
شد نگونسار چو از باد سیه لالهٔ سرخ خفت بر خاك چو از داس نهال چمنی
خواندعم خود وشه آمدو بداز ره کین طوطی خوش سخنش ماند زشیرین سخنی
بر کشید ازدل پردردچنین ناله که کرد سوزش اندردل نه چرخ برین شعله زنی
صلهٔ شعر تو آنست تجلی که بحشر دستگیر تو شود رحمت دادار غنی

مرحوم ناصرالدین شاه درمصیبت حضرت قاسم فرموده

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد همه گفت از ره تحسین عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتو افکن شد در آنوادی فلك گفتا خوشا حال زمین را کو مهی در پیرهن دارد
لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما توگوئی چشمهٔ کوثردر اینشیرین دهن دارد

چو بلبل شور انگیزد درآواز رجز خوانی / بشوق نوگلی کو در میـان آن چمن دارد
کشیده تیغ خون‌افشان ز ابرو درصف هیجا / تو گوئی‌ذوالفقار اندر کف خودبوالحسن‌دارد
چنان‌آشوب‌افکند اندرآن‌صحرا زخونریزی / پس از حیدر نه در خاطر دگرچرخ کهن‌دارد
چه‌بی‌انصاف بودی آن جفاجویان سنگین‌دل / چه جای نیزه و خنجر درآن سیمین بدن‌دارد
زهرسولشکرعدوان هجوم آوردچون ظلمت / بصید شاهبازی جمله کو زاغ و زغن دارد
فکندند از سریر زین سلیمان وار آنشه را / بلی اندر کمـین دایم سلیمان اهرمن دارد
چه سرو قد او زینت گلستان بلا را شد / بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد
مرا دریاب یا عما ز روی مرحمت اکنون / که مرغ روح شوق دیدن بابم حسن دارد

حجةالاسلام تبریزی فرموده

قاسم آن نوباوهٔ باغ حسن / گـوهر شاداب دریـای سخن
چهارده ساله جوان نونهال / برده ماه چهارده شب را بسال
در حیا فرزانه فرزند حسن / در شجاعت حیدر لشگر شکن
بـا زبان لابه نزد شاه شد / خواستار عزم قربانگاه شد
گفت شه کای رشك بستان ارم / رو تو درباغ جوانی خوش بچم
بوی‌خون میآید از دامان دشت / نیست کس راز آن امیدباز گشت
کی‌روا باشد که‌این رعنا نهال / گردد از سم ستوران پایمال
کی‌رواباشد که اینروی‌چوورد / غلطد اندر خون بمیدان نبرد
گفت قاسم کای خدیومستطاب / ای تو ملك عشق را مالك رقاب
گرچه‌خود من کودك‌نورسته‌ام / لیك دست از کامرانی شسته‌ام
من بمهد عاشقی پرورده‌ام / خون بجای شیر مادر خورده‌ام
کرده در روز ولادت کام من / باز با شهد شهادت مام من
ننك باشد در طریق بندگی / بر غلامان بی شهنشه زندگی
زندگی رابی توبرسرخاك باد / کامرانی را جگر صد چاك باد

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

یکی در یتیم از رشتهٔ عشق / بر آمد تاکه‌گرددکشتهٔ عشق
بچرخ دلبری بد اولین ماه / بکلك عشق بابش دومین شاه
بعجز و لابه و نیکو بیانی / یتیم آسا بصد شیرین زبانی
بخاك پای آنشه سود رخسار / بگفت ای از تو پیدا عرش‌دادار
غم بی یاریت ای داور داد / مرا درد یتیمی برده از یاد
چوشد آنشه‌باذن جنك‌خوشنود / همه اهل حرم را کرد بدرود

جودی علیه‌الرحمه فرموده

عمو فدای توگردم بدار دست ازجنك / مکن مقاتله شـاها دمی نمای درنك

تو جنك میکنی وجان برفت زاعضایم — شکست زیر سم اسب استخوانهایم
بیا بیا که رسیده است وقت مردن من — بیا بیا که بود وقت جان سپردن من
عمو بچشم یتیمی بمن نگاه مکن — بساتم بحرم منع اشك و آه مکن
بگو که حجلهٔ گورم سیاه پوش کنند — ز ناله تازه عروس مرا خموش کنند
ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم — برس بداد من بینوا یتیم منم
میان اهل حرم مادرم غریب بود — ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود
کند چو از غم من آه و ناله وزاری — بگوی تا بدهندش ز مهر دلداری
از این بلیه رها چون شوی بخاطرشاد — در آن شبی که علی اکبرت شود داماد
سر مزار مرا هم دمی چراغان کن — ز روی لاله رخان تربتم گلستان کن

امر ششم - درمراثی جناب عبدالله بن حسن

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا — یوسف یثرب و بطحا و عزیز زهرا
حسنی وجه و حسین خلق و پیمبر سیما — بسته از شادی قاسم بسر پنجه حنا
رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله
عمر کوتاه ولی نام نکو عبدالله
مایل دیدن سلطان شهیدان گردید — ازسراپرده روان جانب میدان گردید
چرخ از کجروی خویش پشیمان گردید
شور محشر بصف ماریه گردید پدید
مادر و عمه و عم زاده بشور افتادند — همه در واهمه و شور و نشور افتادند
حوریان هم بتأسف ز قصور افتادند
همه بر سایهٔ آن لمعهٔ نور افتادند
مادرش غنچهٔ پستان بسر دست نهاد — گفت این شیر که خوردی توگوارایت باد
یك پسر را بحضور تو نمودم داماد — رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد
مرو از دیده و بر هم مشکن اعضایم
ورنه من از عقبت سینه زنان می‌آیم
زینبش گفت که ای شمع سرابردهٔ ناز — میکشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز
بود امیدم که تو ما را برسانی بحجاز
رشتهٔ عمر توکوته شد و امید دراز
گفت شهزاده حسین عم غریبم تنهاست — گل گلزار نبی خار بچشم اعداست
او بخون من بسرابرده نشینم نه رواست
خاك عالم بسرم اینچه حیا و چه وفاست
الغرض اهل‌حرم را بحرم بر گرداند — خویشتن را بحضور شه لب تشنه رساند
شه دین دربرش آورد و در اشك فشاند
سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشاند

گفت ای جان گرامی بکجا آمدهٔ ؟ تیر میبارد از این قوم چرا آمدهٔ ؟
گفت شهزاده که از راه وفا آمده‌ام
جان عمو بسلام شهداء آمده‌ام

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

یکی طفلی برون آمد زخرگاه سوی‌شه‌شدروان چون‌قطعهٔ ماه
هوای دیدن شه داشت بر سر بدی شهزاده قاسم را برادر
در آن‌دم خواهرانرا گفت آنشاه که‌اینکودک‌برون نایدزخرگاه
ندارند اینجماعت رحم بر ما نه‌بر کودك نه‌بر پیر ونه برنا
گریزان از حرم‌گردید آنماه دوان تا رفت در آغوش‌آنشاه
شهش‌بگرفت‌همچون‌جان‌شیرین بگفت ای یادگار یار دیرین
چرا بیرون‌شدی ازخرگه‌ایجان نمی بینی مگر پیکان پران
بناگه کافری زآن‌قوم گمراه حوالت کرد تیغی بر سر شاه
زبهر حفظ شه‌کودك حذر کرد بر آن تیغ‌دست خودسپر کرد
جداگردید دست کودك ازتن بشه گفتا ببین چون کرد بامن
چودیدش‌حرمله آن‌کفر بدبخت بزد بر سینه‌اش‌تیری چنان‌سخت
که کودك‌جان بداد و بیمحابا پرید ازدست شه تا نزد بابا

امر هفتم درمدح جون‌مولی ابی‌ذر

شیخ علی‌پسر شیخ العراقین فرموده

شهش فرمود کای عبد وفا دار تو آزادی ازاین میدان پیکار
تو تابع آمدی مارا براحت میفکن خویش رادررنج‌وزحمت
غمین شد جان جون‌سخت‌پیمان بشه گفت اینسخن باچشم‌گریان
بپروردم تنی بیرنج و زحمت ز باقی ماندهٔ از خوان نعمت
نمك نشناسی‌ایشه ازبلیسی‌است فدا گشتن‌جزای کاسه‌لیسی‌است
نسب باشد لئیم و چهره‌ام تار تنم بی‌قدر وخونم همچو مردار
بمن منت نه ای دادار گردون که‌گرددرشك‌مشك نافه امخون
اجازت یافت چون آن باسعادت روان شد سوی میدان شهادت
بگفت ایقوم‌بد کیش سیه روز غلامی هستم از این شاه فیروز
سیه رنگی نباشد از قصورم چو خالی بر رخ زیبای حورم

درشهادت جون مولی‌ابی‌ذر علیه‌الرحمه

یکی ماه رخسار با فرو جاه تنفر نمود از غلام سیاه
غلام سیه چهره شد تنگدل بگفتا بدو کای بت سنگدل
که ماجمله تاریك وگرروشنیم همه عندلیبان یك گلشنیم
ترا آنکه رخسار چون‌بدرداد مرا صورت لیلة القدر داد
اگر قطرهٔ از سیاهی من بروی تو افتد بوجه حسن

از آن‌خال‌حسنت یکی صدشود   گرفتار حسن تو بیحد شود
وگر ازبیاض تو برعکس کار   برویم شود نقطهٔ آشکار
مرا خلق مبروص خوانند وشوم   گریزند از من بهر مرزوبوم
مرا می‌سزد کز تو گیرم کنار   ترا می نمی زیبد ازمن فرار

در شهادت حر بن یزید
پسرشیخ‌العراقین فرموده

روانشد سوی جیش رحمت حق   بحق‌پیوست و با حق‌گشت ملحق
بگفت ایشه منم آن عبد گمراه   که بگرفتم سر راهت به اکراه
دل آزادگان عشق یزدان   شکستم من بنادانی وطغیان
خطایم بخش ای شاه عدو بند   گنه از بنده و عفو از خداوند
یم عفو ازل شد در تلاطم   گنه گردیده از آن نامور گم
ز خوشنودی نمیگنجید درپوست   که گشتم قابل قربانی دوست
چو بخشیدش‌خطا شاه خطابخش   روانشد سوی میدان‌فارس رخش
بگفت ای قوم بد کیش زنا زاد   همان حرم و لکن گشتم آزاد
امیری بر گزیدم در دو عالم   که باشد بهترین فرزند آدم
بـود حق آشکارا از ضمیرش   نبـی پیدا ز سیمای منیرش



باب ششم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع

ودر تعیین زوجات واولاد واقارب وحوارین و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن بزرگوار

ودر تعیین بعضی ازقبور متبرکهٔ بعضی‌از بزرگان و امامزادگان عظام که‌در مصر

وشام و حلب وبعضی از بلاددیگر عثمانیه است

ودراین باب‌هفت‌فصل‌است‌ویکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه ونسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت **علی** است و اشهر القاب آن بزرگوار **زین العابدین (ع)** و اشهر کنایشان **ابوالحسن**

والد ماجدشان **حضرت سید الشهداء (ع)**

والدهٔ ماجده‌شان جناب **شهربانو** بنت یزدجرد سلطان الاعاجم و آخر ملوك الفرس ابن شهریار بن‌برویزبن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن‌قباد بن فیروز بن یزدجرد بن‌بهرام‌گوربن یزدجردبن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بوده

و مشهور آنستکه اسم آنمخدره شهربانویه بوده و خلاف است که آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده‌یادر زمان خلافت عثمان یادرزمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

دراصول کافی ازحضرت باقر (ع) روایتکرده چون وارد شددختریزدجردبر عمر بن‌الخطاب مشرف و مطلع شدند براو دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد ، عمر بآن مخدره نظر کردآنمکرمه صورتش را گرفت و فرمود « **اف بیروج بادا هرمز** » یعنی روزهرمز سیاه بادکه اولادش این قسم اسیرودستگیر شده‌اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی قصد کرد آن مخدره را زجر کندو اذیت برساند پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند توحق ندادی که باو الم وآزاری برسانی خود مخدره برخیزدویکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آنمخدره برخاست ودست بر سرناز نین سیدالشهداء ع گذارد ــ بعد امیر المؤمنین (ع) بسید الشهداء ع فرمود هرآینه زائیده میشود از برای تو ازاین زن بهترین اهل زمین پس متولد

شد علی بن الحسین (ع)

و گفته میشد به علی بن الحسین ابن الخیرتین فخیرةالله من العرب هاشم و من العجم فارس روی ان ابا الاسود الدئلی قال فیه شعراً :

و ان غلاماً بین کسری وهاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم

ودرمناقب است که امیرالمؤمنین ع بعمر فرمودند : ان النبی ع قال اکرموا کریم کل قوم وان خالفو کم وهؤلاء الفرس کرماء فقد القوا الینا السلام

ومخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) متولد شد واز اینمخدره متولد نشد مگر علی بن الحسین ع

ودر بحار ازعیون اخبارالرضا ازحضرت رضا (ع) روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریز چون خراسان را فتح نمود دودختر یزدجرد بن شهریاررا فرستاد نزد عثمان بن عفان واو یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را بامام حسین وهردو درحال نفاس ازدنیا رحلت کردند

ودربحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمردر روایت اول تصحیف عثمان باشد

ودرارشاد مفید است که حضرت امیر المؤمنین ع حریث بن جابر الجعفی را مباشرایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دودختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیر المؤمنین ع فرستاد بمدینهٔ طیبه پس آنحضرت هم یکدختر رابحضرت سید الشهداء ع عطا فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین ع ویکدختر را تزویج نمود بجناب محمدبن ابی بکر که از او متولد شدجناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم وحضرت علی بن الحسین ع دوپسر خاله یکدیگر میشوند

مخفی نماناد که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی ازروایات استفاده میشود که شهربانویه دریوم الطف بوده

چنانچه درروایت **ابن شهر آشوب** است و جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها القت نفسها فی الفرات

ومحتمل است که شهربانویه نامی که در سرادقات عصمت وخیم طاهره بوده غیر والدهٔ ماجدهٔ حضرت زین العابدین ع بوده باشد والله العالم

فصل دوم

درتاریخ ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین ع

بدانکه اختلاف کردند درروز وماه و سال ولادت آن بزرگوار

امایوم ولادت با سعادت

پس دردروس ومصباح کفعمی است که روز یکشنبه بوده

ودرمناقب و فصول المهمه است که روز پنجشنبه بوده و در اعلام الوری طبرسی است که روز جمعه بوده واصح اولست

واما ماه ولادت

شیخ مفید و شیخ طوسی و سیدبن طاوس میفرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن

الحسین ع در نیمهٔ جمادی الاولی بوده، و در دروس و فصول المهمه استکه پنجم ماه شعبان بوده
در مناقب واعلام‌الوری است که نیمهٔ جمادی‌الاخره بود واصح قول اول است

واما سال ولادت

پس درکافی و ارشاد و دروس ومناقب و اعلام‌الوری ومصباح کفعمی و فصول‌المهمه است که
در سنهٔ سی‌وهشت هجری بوده

ودرمصباح **شیخ طوسی** استکه درسنهٔ سی‌وشش‌هجری بوده واصح قول اولست پس معلوم
شد کـه اصح در ولادت این بزرگوار آنستکه روز یکشنبهٔ پانزدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ سی
و هشت هجری بوده

فصل سوم

درتاریخ رحلت وتعیین قاتل آن بزرگوار

و ظاهراً خلافی نیست که آن بزرگوار در روز شنبه از دنیا رحلت فرمود وایضاً خلافی معتدبه
نیست که رحلتشان درماه محرم بوده

و اما یوم آن از ماه :

پس‌در مصباح شیخ ومصباح کفعمی و کتاب تاریخ شیخ مفید است که دربیست و پنجم ماه محرم
بوده ، و در اعلام‌الوری و روضة‌الواعظین و کشف‌الغمه است که در هیجدهم ماه محرم بوده و در
دروس استکه در دوازدهم محرم بوده واصح قول اولست

و اما سال رحلت

پس در اصول کافی و ارشاد مفید ودروس استکه در سنهٔ نود وپنج هجری بوده
ودر مصباح شیخ وکامل ابن‌اثیر استکه در سنهٔ نود و چهار بوده ، وصاحب تذکرة الخواص
سبط ابن‌جوزی این قول‌را اختیارکرده وگفته است لانها تسمی سنة الفقهاء لکثرة من مات فیها من
العلماء وکان علی بن الحسین سید الفقهاء مات فی‌اولها ثم مات فی‌هذه السنة سعید بن المسیب وسعید
بن جبیر وعروة بن زبیر وعامة فقهاء المدینه

لکن اصح قول اولست

پس معلوم شد که مختار در رحلت آن بزرگوار روز شنبهٔ بیست و پنجم ماه محرم سنه نود و
پنج بوده پس عمر شریفشان بنا بر مختار پنجاه وشش سال و هشت ماه و ده روز بوده که در وقت
رحلت حضرت امیرالمؤمنین دوسال وچهارماه وشش روز ازسن شریفشان گذشته بود ودرحین رحلت
حضرت امام حسن مجتبی ع ازسن شریف حضرت زین‌العابدین (ع) یازده سال و نه ماه وپانزده روز
گذشته بود ودرحین رحلت حضرت سیدالشهداء ع ازسن شریف آنحضرت بیست ودوسال وهفتماه و
بیست وپنج روزگذشته بود

پس مدت امامت آن بزرگوار سی‌وچهار سال وپانزده روز بوده

و اما قاتل آن بزرگوار

در **مناقب ابن شهرآشوب است** توفی فی‌ملك ولید بن عبدالملك بن مروان بن حکم

ودر انبالست وضاعف العذاب علی من قتله وهو الولید ، و ازابن‌طلحه نقل شده سمه‌الولید بن عبدالملك و در مصباح کفعمی است سمه هشام بن عبدالملك وکان فی‌ملك ولید بن عبدالملك بن‌مروان بن حکم ، و این بزرگوار در مدینه از دنیا رحلت فرمود و در قبهٔ جناب عباس بن عبدالمطلب در بقیع دفن شد

و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار می‌نویسد و دفن فی‌القبر الذی دفن فیه عمه الحسن بن علی بن ابیطالب (ع)

فصل چهارم

در اسماء شریفهٔ زوجات و اولادهای حضرت امام زین‌العابدین (ع)

اما زوجات آنحضرت

بمقتضای بعضی از اخبار آن بزرگوار یك زوجهٔ نکاحی بیش نداشت که فاطمه بنت حضرت امام حسن بود المکنی به ام‌عبدالله و این مخدره والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام محمد باقر (ع) بود بقیهٔ زوجات محترمات آن بزرگوار کنیز و ام الولد بودند

اما اولادهای حضرت امام زین‌العابدین (ع)

از ارشاد شیخ مفید استفاده میشودکه حضرت زین‌العابدین(ع) یازده پسر داشته و چهار دختر

اما پسرهای آن بزرگوار

اول محمد الباقر (ع) که والدهٔ ماجده‌شان ذکر شد دوم عبدالله الباهر سوم الحسن چهارم ـ الحسین‌الاکبر و این سه ازیك مادرند ومادرشان ام‌ولد بود پنجم زید الشهید ششم عمر اشرف مادر این دو هم ام ولد بوده هفتم ـ الحسین الاصغر هشتم ـ عبدالرحمن نهم سلیمان و مادر این سه هم ام‌ولد بوده دهم ـ محمد الاصغر یازدهم ـ علی که اصغر اولادهای آن حضرت بوده و مادرشان ام ولد بوده

واما دخترها

اول خدیجه‌که مادر این مخدره هم ام ولدبوده **دوم** ـ فاطمه **سوم** علیه ـ **چهارم** ام‌کلثوم و مادر این سه دختر هم ام ولد بوده

ودرکتاب عمدة الطالب است‌که نسل‌حضرت زین‌العابدین (ع) ازهفت نفر ازپسرانشان باقی‌است **اول** امام محمد باقر (ع) و نسل شریف آن بزرگوار را در باب هفتم ذکر خواهیم کرد انشاء الله

دوم ـ جناب عبدالله باهر بن زین‌العابدین(ع) وجهت ملقب شدنشان بباهر حسن‌جمالش بود

و در عمدة الطالب است‌که والدهٔ ایشان و حضرت امام محمد باقر (ع) ام عبدالله بنت الحسن المجتبی(ع) است ونسل او منحصر اسـ از جناب محمدالارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین و

جهت ملقب شدنش بارقط این بود که مجدود بود ودر بحار ازقرب الاسناد ازمفضل بن‌قیس روایت کرده قال ابوالحسن الاول (ع) و هویحلف‌ان لایکلم‌محمد بن عبدالله الارقط ابداً فقلت فی نفسی هذا یأمر بالبر والصله ویحلف ان لایکلم ابن عمه ابدا قال فقال (ع) هذا من بری به‌هو لا یصبر ان‌ینکرنی ویعیبنی فاذا علم الناس‌انی‌لا اکلمه لم یقبلوا منه وامسك عن ذکری‌فکان خیرأله. ونسل محمد ارقط منحصر است از جناب اسماعیل بن محمد الارقط ودر بحار است که مادر اسمعیل بن الارقط ام‌سلمه خواهر حضرت امام جعفر صادق (ع) بود ودر اصول کافی از جناب اسمعیل بن‌محمد الارقط روایت کرده که‌گفت من درماه رمضان مریض شدم مرض شدیدی بنی هاشم حاضرشدند بجهت حمل جنازهٔ من‌پس مادرم مضطرب شد

حضرت صادق (ع) خالوی من‌فرمود بمادر من که خواهرش باشد برود پشت بام خانه در زیر آسمان دورکعت نمازبخواند بعداز سلام بگوید اللهم انك وهبته لی ولم‌یك شیئا اللهم و انی استوهبکه مبتدءاً فاعرنیه‌پس مادر اسماعیل چنین‌کرد فوراً اسماعیل شفا یافت ونشست ونسل اسماعیل بن محمدالارقط منحصر است از دو پسریکی حسین الملقب بالبنفسج ودیگری محمد واولادواحفاد ایشان زیاد بودند درمصر وشیراز وقم وطهران وسایر بلدان وپسر دیگری داشت محمد ارقط که اسمش قاسم بود

درکتاب زینت المجالس از اصمعی روایتکرده که هادی عباسی برادر هرون الرشید که ظالم بی‌باك سفاکی بود درایام خلافت خود قاسم بن‌محمدبن عبدالله بن زین‌العابدین بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب (ع) که‌از کبار سادات بودوبزیور علم وعمل وحلیه ورع و تقوی آراسته بود نزد خود طلبید گفت تو کیستی گفت من قاسم بن محمدم ازاولاد رسول الله ص‌هادی‌مادراورا دشنام‌داد وگفت ترا چنان بکشم که هیچکس را چنان‌نکشته باشند قاسم فرمود آنچه‌نسبت بمادر من گفتی‌بمادرتو انسب است چون او دف‌زن ورقاص بود وپدرت اورا از بیت‌المال مسلمانان و حقوق مؤمنان خریده واما آنکه گفتی «ترابکشم» مرا ازکشتن مترسان که‌من از اهلبیتی هستم که قتل عادت ایشان است وشهادت راشرف خود میدانند پس آن ظالم فرمان داد که تمام اعضاء او را بمقراض قطع کردند واو بخود نپیچید وآهی نکشید وبعد از مدت قلیلی هادی عباسی بجهنم واصل شد

وایضادر زینة المجالس است که قاسم بن محمد ارقط پسری داشت محمد بن قاسم که‌در جوز جان خروج کرد و آن مملکت را تصرف نمود معتصم بن هرون عباسی عبدالله بن طاهر ذوالیمینین را بمحاربهٔ او فرستاد ـ عبدالله بعد از محاربهٔ زیادی او را اسیر کرد ودرزندان حبس نمود واز سرما بیم آن‌بود که هلاك شودعبدالله طاهر فرمود تا اورا از زندان بیرون‌آورند الی آخر قضیه

سوم ـ جناب حسن بن‌علی بن‌الحسین بن زین العابدین

واز اولادهای اوست‌مخدره مکرمه والدهٔ سیدین سندین السید المرتضی والسیدالرضی

فی‌دارالسلام ان امهما فاطمة بنت الحسین بن احمد بن الحسن الناصر الاصم صاحب الدیلم ابن علی بن الحسن بن علی بن‌الحسین زین العابدین (ع) التی تشکل فی رؤیا شیخناالمفید بشکل طمةالزهراء (م)

چهارم ـ جناب زيدالشهيد ابن زين‌العابدين المكنى بابى الحسين
و در عمدة الطالب است و گفته مى‌شود باو حليف‌القرآن

ودر ارشاد است وكان زيد بن على‌بن‌الحسين (ع) عين اخوته بعد ابى‌جعفر(ع) و افضلهم و كان عابداً و رعاً فقيهـاً سخياً شجاعاً و ظهر بالسيف يأمر بالمعـروف وينهى عن المنكر و يطلب بثارات الحسين

و روايت شده كه **جناب زيد** از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملك بشام آمد و داخل شد به هشام بن عبدالملك بن مروان بن حكم ، هشام گفت تو اميد خلافت دارى و ترا چه با خلافت و حال آنكه مادر تو كنيزى بوده

جناب زيد فرمود احدى اعظم منزلة عندالله از پيغمبر مبعوث‌شده نيست و او پسر كنيزى‌بوده كه مادر اسمعيل بن ابراهيم باشد واز توكمتر نيست مردى‌كه پدرش رسول‌الله (ص) و اميرالمؤمنين است پس هشام از جاى خودجستن نمودو ميرغضبش راطلبيدو گفت امشب زيدبايد درميان‌عسكرمن‌نماند زيد خارج شد و فرمود : « لم يسكره قوم قط حر السيوف الاذلوا » و اين كلمه را بهشام رساندند دانستكه جناب زيد خروج ميكند هشام گفت گمان ميكنيد كه اين خاندان برچيده شده‌اند بجان خودم قسم است برچيده نمى‌شود خاندانى كه مثل زيد خلف آنها باشد و جناب زيد روانه شد بجانب مكهٔ‌معظمه

هشام بن عبدالملك فرستاد او را از مكه گرفتند با **جناب داود بن على بن عبدالله بن عباس بن اميرالمؤمنين (ع) و محمد بن عمر بن اميرالمؤمنين (ع)** و روانه كرد بكوفه نزد**يوسف بن عمروالثقفى** جهت‌طى شدن دعوائى‌كه **خالد قسرى**باآنها داشت بعد از طى‌آن‌دعوى يوسف بن عمرو آنها را رها كرد پس شيعيان كوفه با جناب زيد بيعت نمودند هركه ثابت ماند او را **زيديه** ناميدندو هركه تخلف نموداو را **رافضه**

وآن بزرگوار درسنهٔ صد وبيست ويك خروج‌كرد ويوسف بن عمروالثقفى و جماعت كثيرى‌با وى مقاتله نمودند پس راشد غلام يوسف بن عمروالثقفى تيرى بپيشانى اوزد تير را كه بيرون‌آوردند جان بجان آفرين تسليم‌كرد و او را در ساقيه آبى دفن كردند خبر بيوسف بن عمرو الثقفى رسيد آن ملعون امر كرد جسد نازنين او را بيرون آوردند و سر نازنين او را فرستادند بشام نزد هشام بن عبدالملك و بدن نازنين او را دركناسه كوفه بدار زدند **چهار سال آن** بدن نازنين بروى دار بود و در درالمسلوك از ابن‌عياش نقل كرده كه جناب زيد پنجسال در كوفه بالاى دار بود عرياناً و احدى عورت او را نديد ودر شرح صحيفه است‌كه عنكبوت بعورت او تار تنيده بود و عورتش را ستر كرده بود وهمين قسم‌آن بدن نازنين بالاى دار بودتا سنهٔ صدوبيست و پنج‌كه هشام بن‌عبدالملك بدرك واصل شد و وليد بن‌يزيد بن عبدالملك الملقب بجبار عنيد بجاى او بخلافت نشست وحكم‌كرد جناب يحيى بن زيد را در جوزجان‌شهيد كردند و سرنازنين او را بجهت وليد بشام هديه فرستادند وليد نوشت‌بيوسف بن عمرو الثقفى‌خذعجيل اهل‌العراق فانزله من‌جذعه واحرقه بالنار ثم انسفه باليم نسفا پس يوسف بن‌عمرو امركردآن‌بدن نازنين را از دار فرودآوردند وبآتش سوختند وخاكسترش را درميان‌كشتى نمودند و بآب فرات ريختند انتهى

ودر ارشاد مفید است که شهادت آن بزرگوار روز دو شنبهٔ دوم ماه صفر سنهٔ صدو بیست بودوسن نازنینش دروقت شهادت چهل و دوسال بود

ودر بحار ازعیون الاخبار روایت کرده که جناب زیددر چهارشنبهٔ غرهٔ صفر در کوفه خروج کردو روز جمعهٔ سوم صفر شهیدشد و در تاریخ طبری از واقدی نقل کرده که شهادت ایشان سنهٔ صدو بیست ویك بوده

واز هشام کلبی از ابی مخنف روایت کرده که در سنهٔ صدوبیست ودو بوده انتهی

ودر شرح صحیفه از جناب یحیی روایت مفصلی نقل میفرماید و در آن روایت است ، ان ابی کان اعقل من ان یدعی ما لیس له بحق انما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد (ص) عنی بذلك ابن عمی جعفر الخ

وایضاً درشرح صحیفه است وقتیکه خبر قتل جناب زید را بحضرت صادق (ع) دادند فرمود « اناللّه وانا الیه راجعون انه کان نعم العبد ان عمی کان رجلا لدنیانا وآخرتنا مضی واللّه عمی شهیداً کشهداء استشهدوا مع رسول اللّه (ص) وعلی والحسن والحسین (ع)

واز جریربن ابی حازم روایت کرده قال رأیت النبی (ص) فی المنام مسنداً الی خشبة زید بن علی (ع) وهو یقول هکذا یفعلون بولدی. واز حضرت صادق (ع) روایت کرده فرموده مضی واللّه عمی زیدشهیداً مثل مامضی علیه علی بن ابیطالب واصحابه انتهی

ودر ارشاد شیخ مفید است که خیلی از شیعه اعتقاد نمودند در او امامت را و جهت اعتقادشان این بود که آن بزرگوار خروج فرمود ومیخواند مردم را بسوی پسندیده شده از آل محمد ومردم گمان میکردند که مرادش خودش باشد و حال آنکه مراد خودش نبود چون میدانست که مستحق امامت برادرش حضرت باقر بود و آن بزرگوار هم در وقت رحلت وصیت فرمود بفرزندش حضرت صادق (ع)

ومرحوم سید علیخان در شرح صحیفه فرموده که خداوند اذن داد در هلاکت بنی امیه بعداز قتل زیدبن علی بن الحسین (ع) بهفت روز

الحاصل کسانیکه قائلند بامامت جناب زید بعد از حضرت باقر (ع) آنها را زیدیه میگویند ودر مروج الذهب است که آنها هشت فرقه بودند و اکثر آنها فرقهٔ جارودیه هستند که ازاصحاب ابن جارود وزیاد بن منذر میباشند واین چند شعر از جناب زیدبن علی بن الحسین (ع) نقل شده

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا　　نحن الانوارالتی من قبل کون الخلق کنا
نحن مناالمصطفی المختار والمهدی منا　　فبنا قد عرف الحق وبالحق اقمنا

سوف یصلاه سعیر من تولی الیوم عنا

ودر اول شرح صحیفهٔ مرحوم سید علیخان پنج حدیث مسلسل از جناب محمدبن زیدالشهید روایت فرموده از پدرش از برادرش حضرت باقر ع از پدرش حضرت زین العابدین ع از پدرش حضرت سیدالشهداء (ع) از پدرش حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت پیغمبر ص وما تیمناً آن پنج حدیث شریف راذکر میکنیم

حدیث اول

بالسند المسلسل قال علی سمعت رسول‌الله(ص) یقول وقد سئل بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی فالهمنی ان قلت یارب خاطبتنی ام علی (ع) فقال یا احمد انا شیئی لیس كالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیاً من نورك اطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد فی قلبك احب من علی بن ابیطالب فخاطبتك بلسانه كیما یطمئن قلبك

بیان ـ بلسان علی (ع) ای بلهجته والشبهات الامثال

حدیث دوم

بالاسناد المتقدم قال علی قال رسول‌الله (ص) ان علیا لاخیشن فی ذات‌الله

بیان اخیشن علی وزن أفیضل وتصغیرش بجهت دلالت بر تعظیم است مثل قوله دو یهیة تصفر فیها الانامل واخیشن مصغر افعل التفضیل است یعنی علی(ع) كثیر الخشونة است فی ذات‌الله وشدیدالتصلب والتشدد است فی الاء امر الالهیه وذات‌الله عبارتست عما یضاف الیه من الاحكام والحدود و الا وامر

حدیث سوم

بالاسناد المتقدم قال رسول‌الله (ص) ان علیاً ممسوس فی ذات‌الله

بیان ـ وكان شبه تشدده وتصلبه فی الامور الالهیة وعدم ملاحظة لومة لائم بالمجنون الذی لایبالی بمایقال فیه من لوم اومذمة

حدیث چهارم

بالاسناد المتقدم قال ان علیاً قال كان لرسول‌الله(ص) سرقلما عثر علیه

بیان ـ هذا دلیل علی اطلاع علی (ع) علیه دون غیره و الا فلكل احد سر قلما عثر علیه ولو لااطلاعه علیه لما علم ولا اخبر بان له سراً .

حدیث پنجم

بالاسناد المتقدم عن علی بن ابیطالب (ع) یقول سمعت رسول‌الله یقول نحن بنو عبدالمطلب ماعادانا بیت الاوقد خرب ولاعا وانا كلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب

بیان بیت ای اهلبیت مثل قوله تعالی واسئل القریة ای اهل‌القریة

ودر عمدةالطالب است كه اولاد جناب زید منحصر بود بچهار پسر

اول ـ جناب یحیی بن زید بود والده ماجده‌اش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه رضی الله عنه بوده

ودرشرح صحیفه است كه چون جناب زید را شهید كردند جناب یحیی رفت بمدائن یوسف بن عمروالثقفی فرستاد در طلب او از آنجا رفت بری و از ری رفت بنیشابور استدعا نمودند كه آنجا بماند فرمود بلدة لم‌ترفع فیها لعلی(ع) وآله رایة لاحاجة لی فی‌المقام بها و از آنجا تشریف برد بسرخس وششماه در سرخس نزد یزید بن عمروتمیمی ماند تا آنكه هشام بن عبدالملك بدرك واصل شد وولیدبن یزیدبن عبدالملك بخلافت نشست نوشت بنصر بن سیار والی خراسان كه در

طلب او بر آید نصر بن سیار اورا در بلخ گرفت ومقید ومحبوسش نمود و نوشت بیوسف بن عمرو الثقفی والی کوفه و او هم نوشت بولید بن یزید ولید هم نوشت بنصر بن سیار که او را رها نماید پس جناب یحیی آمد بجوزجان ودر آنجا جمعی از اهل جوزجان واهل طالقان باو ملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوز را فرستاد و سه روز با جناب یحیی مشغول مقاتله شد تا آن‌که عصر روز جمعهٔ سنهٔ صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کـردند در سن هیجده سالگی و سر نازنین او را فرستادند بشام نزد ولید بن یزید و آن ملعون هم سر نازنین را فرستاد نزد جناب مادر یحیی ریطه ودرآغوش مادر گذاردند مادرش نظر کرد گفت: شرد تموه عنی طویلا واهدیتموه الیّ قتیلا صلواة الله علیه بکرة و اصیلا و آنکسی که سر نازنین یحیی را از بدن جدا کرد سورة بن الحر بود وکسی که بدنش را برهنه کرد جبری بود وهردو را ابومسلم مروزی گرفت ودست وپایشان را قطع کرده بدار آویخت و از برای یحیی بن زید عقبی نبود (ره) انتهی درکتب تواریخ است که بدن نازنین یحیی را بدار آویختند وهمین قسم روی دار بود تا ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن‌بدن را فرود آورد و بر آن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد واشاره بقبر یحیی است شعر دعبل خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها　　　و قبر بباخمری لدی القربات

و صحیفهٔ سجادیه که‌زبور آل‌محمد(ص) وانجیل‌اهل‌البیت باشد‌ازایشان نقل شده و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی گنبد قابوس می‌باشد و گنبد قابوس بین استرآباد و بجنورد است

و بقعه جناب یحیی را علاءالدوله در زمان مرحوم ناصرالدین شاه بنا نمود چون سابقاً معروف بود که درآن قبه‌زیارت‌گاهی است ایسان‌که آنجا رفتند امرفرمودندبحفر قبر آن‌بزرگوارسه ذرع تقریباً که حفر نمودند رسیدند بجسد آن بزرگوار دیدندبالای‌سنك لحد خشت کاشی است نیم ذرع در نیم ذرع که بیك طرف بخط‌کوفی سورهٔ یس نوشته بطرف‌دیگر نوشته بود بخط کوفی‌جلی « هذا قبر جناب یحیی بن‌زیدبن‌علی‌بن الحسین (ع)» بعد مرحوم علاءالدوله امر کرد بتعمیر آن قبر مطهر و آن خشت را بالای قبر گذارد

همین قسم بود تا زمان ورود روسها بگبدقابوس آن خشت را از بالای سر قبرمقدس‌دزدیدند وبردند ودر مقدمهٔ کتاب قابوسنامه مجملی‌از نسب قابوس بن اسکندر بن قابوس ملقب بعنصر المعالی بدینگونه نوشته قابوس معرب کاوس است ونام جد اوکاوس بن وشمگیر بن مرداویج بن‌زیاد دیلمی است و این طبقه را دبالمه آل زیار خوانند و آل قـابوس در گرگان وگیلان و دارالمرز در مدت یکصد وشصت سال حکمرانی داشته‌اند و از نژاد سلاطین سامانیان بوده‌اند و قابوس از جانب خلیفهٔ عباسی‌عنصرالمعالی لقب داشته و جدش شمس‌المعالی و امیر منوچهر پسرش فلك المعالی و نوشیروان بن منوچهر شرف المعالی لقب داشتند و عنصر المعالی کتاب قابوسنامه را در نصیحت پسرش گیلان شاه نوشته و خود در چهارصد وشصت ودو درگذشته وبیست و یك سال حکمرانی کرده

الحاصل گنبدقابوس‌منسوب‌بایشانستواز کتاب‌قابوسنامه معلوم‌می‌شود که مرد حکیم‌عالمی‌بودهٔ

دوم از اولادهای جـناب زید جناب‌حسین‌بن زید بود الملقب بذی الدمعة و ذی العبرة بجهت کثرت بکائشان

درشرح صحیفه است که در صغر سن بود که پدرش جناب زید را شهید کردند و حضرت صادق (ع) تربیت کرد او را و تعلیم نمود

ودر سنهٔ صدو سی وپنج یا صدوچهل از دنیا رحلت فرمود و سابقاً گفته شد که قبرشریف ایشان در حله سیفیه مزار مشهوریست و از احفاد او است سید محمد گیسو دراز ابن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن حمزة بن داود بن زید بن جندی بن حسین بن فدان بن محمد الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمعة و جناب سید محمد گیسو دراز در کلبه که موضعیست از نواحی عمان مدفونست

و ایضا از احفاد اوست جناب طاهر بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) که قبرشان در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم است و بقعه و گنبد عالی دارند

سوم ازاولادهای جناب زید عیسی بن زیداست

ودر شرح صحیفه است که تولدش در محرم سنهٔ صدو نه بوده و رحلتشان در کوفه سنهٔ صدو شصت ونه بوده ونصف عمرش را از خوف بنی العباس مخفی بود چون با جناب ابراهیم بن عبدالله المحض قتیل باخمری خروج کرد و او علمدار جناب ابراهیم بود و ابراهیم امررا بعد از خود با او قرار داده بود بعد که ابراهیم را شهید کردند آن بزرگوار پنهان شد تا ازدنیا رفت و اورامو تم الاشبال مینامیدند چون وقتی شیری را که صاحب چند اولاد بود بقتل رسانید

ودر خاتمه باب چهارم از عمدة الطالب نقل شده کیفیت ملاقات نمودن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین(ع) عمش عیسی بن زید را در بصره

چهارم از اولادهای جناب زید جناب محمد بود و او اصغر اولادهای جناب زید بود ودر نهایت فضل و صلاح بود

و در شرح صحیفه حکایت فرموده که روزی درمکهٔ معظمه منصور دوانقی دانهٔ جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید وآن جناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملك است وبمن خبر داده‌اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بود واز اولاد هشام غیر اوکسی باقی نمانده و فعلا محمد بن هشام در مکهٔ معظمه است منصور از آن عداوتی که با هشام داشت به ربیع حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجدالحرام بجای آورند تمام درهای مسجد را ببند غیر یك در وهر که میخواهد ازمسجد خارج شود او را بشناس و ازآن یکدر خارج شود پس ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید مطلوب جلب واخذ او میباشد پس متحیر شد که چه بکند؛ محمد بن زید او را دید متحیر است و اورا نمیشناخت فرمود توکیستی وچرا متحیری؟ محمد بن هشام گفت اگر بگویم کیستم درامان هستم؟ فرمود در امانی وخلاصی تو برذمهٔ منست گفت: من محمد بن هشام بن عبدالملك هستم شما کیستید؟ فرمود من محمد بن زید هستم محمد بن هشام که شناخت و فهمید که پدرش قاتل پدر او بوده تسلیم مرك شد

جناب محمد بن زید فرمود: بتو بأسی نیست توکه قاتل پدر من نبودهٔ آسوده باش ولکن مرا معذور بدار اگـر برای خلاصی تو سخن زشتی بگویم یا مکروهی از من بتو رسد محمد بن هشام

گفت مختارید پس جناب محمد بن زید رداء پسر هشام را بسر و روی او انداخت واورا کشید آورد نزد ربیع حاجب وچند سیلی بصورت پسر هشام زد وفرمود بربیع که این خبیث از کوفه بمن شتر کرایه داده ذهابا و ایاباً وحال شترهارا بکرایه داده بجمعی از اهل خراسان دو نفر حارس بامن همراه کن که این جمال از دست من نگریزد پس دو نفر حارس بامحمد بن هشام ومحمد بن‌زیدرفتند چون از مسجد دور رفتند فرمود یا خبیث آیا شتری را که بمن کرایه‌دادی بمن خواهی داد عرض کرد بلی ـ جناب محمد بن زید بان دو حارس فرمود مراجعت کنید بعد که آن دوحارس‌مراجعت کردند محمدبن هشام گفت بابی انت وامی الله اعلم حیث یجعل رسالته‌ویکدانه جواهر نفیسی تقدیم جناب محمد نمود عرضکرد تشرفنی بقبول هذا

فرمود انا اهل بیت لاتقبل علی‌المعروف ثمناً ومن اعظم این را بتو واگذار نمودم که خون پدرم زید باشد لکن پنهان باش تا منصور از مکه خارج شود چون خیلی اصرار دارد در گرفتن تو انتهی

وجناب سید علیخان شارح صحیفهٔ کامله از اعقاب جناب محمد بن‌زیدالشهید است

ودر عمدةالطالب است جناب محمد بن محمدبن زیدالشهید را در سنهٔ دویست ودومأمون ملعون در مرو مسموم نمود بظلم

وبدانکه در نیم فرسخی نیشابور بقعه ایست معروف بامامزاده محروق ودر دور صندوق قبر شریفش نوشته وهو محمد بن محمد بن زید بن سجاد و هو علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) و بارگاه وحرم وکاشیهای معرق وصحن بسیار عالی دارد

و در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان مقتول ومحروق نمودند

پنجم ـ از اولادهای حضرت امام زین‌العابدین که صاحب‌اعقاب بودند جناب عمرالاشرف بن زین العابدین (ع) بود

ودر عمدةالطالب است که ایشان برادر ابوینی زید شهید بودند و جهت اینکه ایشان را عمرالاشرف نامیدند بالنسبة بجناب عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب (ع) است چون عمر الاشرف نائل بود بفضیلت ولادت‌ازامیرالمؤمنین(ع) وفاسمه زهراء لهذا اشرف بود ازعم پدرش که‌فضیلت‌او از یکطرف‌بود که امیرالمؤمنین (ع) باشدلذا این بزرگوار را اشرف گفتند و او را اطرف نامیدند ونسل جناب عمر الاشرف منحصر بود ازجناب علی اصغر المحدث واز ایشان اولاد و احفاد زیادی باقی ماند وازاولاد های اوست جناب ناصر الحق و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی اصغر بن عمرالاشرف بن زین العابدین (ع) واودر سلک اتباع محمد بن‌زیدبن اسمعیل جالب الحجاره‌ابن حسن الامیر ابن‌زید بن حسن المجتبی (ع) بود که‌در نیم فرسخی‌استراباد لشکر اسمعیل سامانی جناب محمد بن زید را شهید کردند جناب حسن بن علی مردم را بطلب خون آنجناب دعوت کرد و جمع کثیری با آنجناب بیعت کردند وناصر الحق درآمل مازندران سنهٔ سیصد وچهار ازدنیا رحلت فرمود

ودر حبیب السیر است که‌ناصر کبیر دو پسر داشت یکی ابوالحسن احمد که‌در آمل ازدنیا رفت دراواخر ماه رجب سنهٔسیصدو یازده

ودیگر ابوالقاسم جعفر که در گیلان از دنیا رفت سنهٔ سیصد ودوازده

ششم ـ از اولادهای حضرت زین‌العابدین (ع) که صاحب اعقاب بودند جناب حسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) بود

واز مستدرك استفاده میشود که این بزرگوار برادر ابو بنی حضرت امام محمد باقر (ع) بود چون فرموده الراوی عن ابیه السجاد (ع) و عن اخیه لابیه و امه ابی جعفر الباقر و عن عمته فاطمه وکان الصادق (ع) یقول عمی الحسین من الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً

ودر ارشاد است وکان حسین بن علی بن الحسین فاضلا ورعاً و روی حدیثا کثیراً عن ابیه علی بن الحسین (ع) وعمته فاطمه بنت الحسین (ع) واخیه ابی جعفر

وروی احمد بن عیسی قال حدثنا ابی قال کنت اری الحسن بن علی بن الحسین (ع) یدعوا فکنت اقول لایضع یده حتی یستجاب له فی الخلق جمیعا

وروی حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسین بن صالح قال لم اراحداً اخوف من الحسین بن صالح حتی قدمت المدینة فرایت الحسین بن علی بن الحسین فلم اراشد خوفا منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها لشدة خوفه انتهی ما عن الارشاد و معلوم نیست که مراد حسین بن علی بن الحسین الاکبراست یا حسین بن علی بن الحسین الاصغر است

و در مناقب است که والدهٔ جناب اسمعیل بن جعفر الصادق و عبدالله الافطح فاطمه بنت الحسین الاصغر بن زین‌العابدین است و جناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین در سنهٔ صدوپنجاه وهفت از دنیا رفت ودر بقیع دفن شد

واولاد جناب حسین الاصغر سه نفر ازآنها راحقیر صاحب اعقاب دیدم

اول عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر که ابو العباس سفاح بوی ضیعهٔ داد کهٔ هر سالی هشتادهزار دینار حاصل اوبود و اورا صرف محتاجین از سادات و علویات مینمود بخراسان تشریف برد ابو مسلم مروزی بغایت ازاوتعظیم واحترام نمود وسادات کوفه که در نجف اشرفند از احفاد عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین (ع) اند

و ایضا از احفاد عبدالله اعرج است جناب ابی الحسن علی بن محمد الجوانی ابن عبدالله الاعرج

در دارالسلام است وکان سیداً جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزلة حسن الشمایل جم الفضایل عالما عاملا فاضلا تقیاً نقیا صحب الحسن الرضا (ع) الی طریق خراسان وروی عنه الحدیث وله مصنفات عدیدة جلیلة فی کثیر من العلوم انتهی

دوم ـ حسن بن حسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) واز احفاد اوست علی مرعشی بن عبدالله بن محمد السلیق ابن حسن بن حسین الاصغروسادات مرعشی منسوبند باو. اولا آنها آمدند بمازندران وازآنجا بعضی رفتند بشوشترو از آن اولاد است جناب قاضی نورالله الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین وکتاب احقاق الحق وغیر این دو و بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان و بعضی ازآنها رفتند بقزوین

سوم ـ علی بن حسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) واز احفاد اوست جناب ابوالقاسم علی بن

محمد بن نصر بن مهدی بن محمدبن‌علی بن‌عبدالله بن عیسی بن علی‌بن حسین الاصغر ابن‌زین‌العابدین‌ع و این بزرگوار در ونک که از قرای شمیرانات طهران است مدفون است و معروف است به امامزاده قاضی صابر

هفتم ـ از اولادهای جناب زین‌العابدین (ع) که صاحب اعقاب بودند جناب علی اصغر بن زین‌العابدین(ع) بود آن بزرگوار کوچکترین اولادهای حضرت زین‌العابدین (ع) بود و نسل‌جناب علی‌اصغر از فرزندش جناب حسن افطس است واز ایشان اولاد و احفاد زیادی بجای ماند و از احفاد اوست جناب عبدالله الابیض ابن عباس بن‌محمد بن عبدالله الشهید ابن حسن الافطس ابن علی‌الاصغر ابن زین‌العابدین (ع) وقبرشان دریکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است

وجناب عبدالله الشهید ابن حسن الافطس را هرون طلبید ودر میان زندان حبس نمود آخرالامر روز نوروزی **جعفر برمکی** گردن او را زد وسر نازنینش را شست و شو داد و هدیه فرستاد بجهت هرون الرشید و پسر جناب عبدالله الشهید محمد مادرش زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین (ع) بود

و جناب محمد را **متعصم عباسی** مسموم نمود وهمانساعت از دنیا رفت

وایضاً از احفاد اوست جناب احمدبن قاسم بن محمد بن‌جعفر بن‌محمد بن‌علی بن‌زین‌العابدین درمقاتل است که او را در سه منزلی ری صعالیك ودزدها بقتل رسانیدند وآن بزرگوارمتوجه نساء و ابی ورد بود

فصل پنجم

در ذکری از حوارین واصحاب حضرت امام زین‌العابدین (ع)

و در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتی ذکرشدکه روز قیامت منادی‌نداکند : «این حواری علی‌بن الحسین «ع» بایستند جبیر بن‌مطعم ویحیی بن ام‌الطویل وابوخالد الکابلی وسعید بن مسیب

و ایضاً در بحار ازاختصاص شیخ مفید ازحضرت صادق(ع) روایتکرده فرمود ارتدالناس بعد الحسین(ع) الاثلثة ابوخالد الکابلی ویحیی بن‌ام الطویل وجبیربن‌مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا ودربحار ازمناقب روایت کرده ومن رجاله من‌الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری وسعیدبن مسیب بن حزن وچند نفر از تابعین‌را از اصحاب آن‌حضرت میشمارد منجمله ابوحمزهٔ ثمالی و ابان بن تغلب و فرزدق شاعر را میفرماید وکان بابه یحیی بن‌ام‌الطویل

اقول اما یحیی بن ام‌الطویل

در رجال است‌کان یحیی بن ام‌الطویل یدخل مسجد رسول‌الله (ص) و یقول کفرنابکم وبدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء وعن ابی جعفر قال اما یحیی بن ام الطویل فکان یظهر الفتوة و کان اذا مشی‌فی‌الطریق وضع‌الخلوق علی رأسه ویمضغ اللبان و یطول‌ذیله فطلبه الحجاج و قال‌تلعن ابا تراب و امربقطع یدیه و رجلیه وقتله

واما ابوخالدالکابلی اسمش وردان ولقبش کنکر بود

ودر رجال کبیر استکه ابوخالد خدمت میکرد جناب محمد حنفیه را مدتی وشك نداشت که او امامست تا آنکه یکروز آمد خدمت محمد حنفیه عرضکرد ترا قسم میدهم بحرمت پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین(ع) وبحرمت نماز کهبمن خبرده که تو امام مفترض الطاعة هستی فرمودیا ابا خالد تو مرا قسم دادی امام برمن وجمیع مسلمین علی‌بن‌الحسین(ع) است

پس آمد خدمت امام زین‌العابدین (ع) و اذن دخول خواست حضرت فرمود : مرحباً بـك یا کنکر ما کنت لنا بزائر ما بدالك فینا پس ابا خالد بسجده شکر افتاد و گفت الحمدلله الذی لم یمتنی حتی عرفت امامی

حضرت فرمودچگونه امام خود را شناختی؟ عرضکرد تو مرا باسمی خواندی که مادرم درحین ولادت مرابآن اسم خوانده وبآن اسم مسمی نموده بود محمد حنیفه مرا دلالت کرده بود وحال‌فهمیدم که تو امام مفترض‌الطاعه هستی

و اما سعید بن مسیب :

در بحار از مناقب روایت‌کرده ومن رجاله من الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری وعامر بن واثلة الکنانی و سعید بن مسیب بن‌حزن‌کان رباه امیرالمومنین وقال زین‌العابدین (ع) سعید بن مسیب اعلم الناس بما تقدم من‌الاثار. و سعید بن مسیب از جملهٔ فقهاء سبعه است که بعد از صحابه بودند وفقه عامه منتهی‌بآنها میشود وتمامشان در مدینه در یك عصر بودند و افضل فقهاء سبعه سعید بن‌مسیب بود و تولدش سال دوم خلافت عمر بود ورحلتش سنهٔ نود وچهار بود

دوم از آنها جناب قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود الملقب بدیباج جدامی حضرت‌صادق (ع)

ودر روضات از قرب الاسناد روایتکرده‌انه ذکرعندالرضا (ع) القاسم بن محمد وسعید بن مسیب وقال کاناعلی هذا الامر ودرکافی ازحضرت صادق روایت‌کرده کان سعیدبن المسیب و القاسم بن محمد بن ابی‌بکر وابوخالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین (ع)

سوم ابو ایوب سلیمان بن یسار برادر عطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر «ص» رحلتش سنهٔ صدو هفت بوده .

چهارم عبیدالله بن عبدالله عقبه کـه از سادات تابعین بوده و یکسال قبل از حضرت زین‌العابدین از دنیـا رفت

پنجم عروة بن زبیر بن عوام که در سنهٔ نود وچهار ازدنیا رفت

ششم ابوبکر عبدالرحمن بن حارث القرشی برادر زادهٔ ابی‌جهل بن هشام بود رحلتش سنهٔ نود وچهار بوده و آن سال را سنة الفقهاء نامیدند

هفتم ـ خارجة بن زید بن ثابت الانصاری مات سنة تسع و تسعین وقد جمعهم بعض العلماء فی بیتین:

الا ان من لا یقتدی بائمة	فقسمته ضیزی عن‌الحق خارجة
فخذهم عبیدالله عروة قاسم	سعید سلیمان ابوبکر خارجة

و یقال‌ان من خواصها انها تزیل‌الصداع‌من‌الرأس اذا اعلقت علیه کما ذکرفی‌بعض‌التواریخ المعتبرة من‌الجمهور کذا فی‌الروضات

واما سعید بن جبیر :

مولا بنی اسد نزیل مکه وکان یسمی جهبذالعلماء و یقرء القرآن فی رکعتین قیل و ما علی وجه الارض احدالا وهو محتاج الی علمه و در بحار ازروضة الواعظین از حضرت صادق(ع)روایت کرده که سعیدبن جبیر اقتداء میکرد بعلی بن الحسین (ع) و آنبزرگوار هم مدح و ثنا میکرد اورا ونبود سبب قتل حجاج جناب سعید بن جبیر مگر بجهت همین امر و ذکر شده که چون داخل شد سعید بن جبیر بر حجاج بن یوسف الثقفی حجاج گفت : انت شقی بن کسیر؟ جناب سعید فرمود مادرم بهتر میدانسته که اسم مراسعید بن جبیر گذارده حجاج گفت : چه میگوئی در بارهٔ ابا بکر و عمر در بهشتند یاجهنم ؟

سعید فرمود ! اگر من داخل بهشت یا جهنم رفتم و اهل آنهارا دیدم میدانم اینهو در بهشتند یادر جهنم گفت : چه میگوئی در باره خلفاء گفت من وکیل آنها نیستم حجاج گفت کدام یك از خلفاء را بیشتر دوست میداری ؟ فرمودهر کس خالق من از او خوشنود تر باشد حجاج گفت :خالق تو از کدام خوشنود تراست؟ فرمود علم ذلك عند الذی یعلم سرهم و نجویهم حجاج گفت اباء کردی که مراتصدیق نمائی : فرمود من دوست نداشتم که تراتکذیب بنمایم

واما ابو حمزهٔ ثمالی : اسمش ثابت بن دینار بود

و در رجال کبیر کشی از فضل بن شاذان روایتکرده که حضرت رضا ع فرمودند ابوحمزهٔ ثمالی درزمان خود مثل سلمان فارسی بود درزمان خود بجهت آنکه او خدمت کرد چهار نفر ازمارا حضرت علی بن الحسین ومحمد بن علی الباقر و جعفر الصادق (ع) و هم مقداری از زمان موسی بن جعفر (ع) را

وفی روایة ابو حمزة فی زمانه کسلمان فی زمانه و ذلك انه خدم اربعة منا و یونس فی زمانه کسلمان الفارسی فی زمانه انتهی

و رحلتش سنهٔ صدو پنجاه بود و در منهج الدعوات از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت روزی مشرف شدم خدمت حضرت باقر (ع) دیدم لبهای مبارك حضرت حرکت میکند چون نظرش بمن افتاد فرمود از دیدن این حال در فکر افتاده ای که من چه کلمات بر زبانم جاری است ؟ عرضکردم بلی فدایت گردم ! فرمود قسم بخدا من تکلم نمودم بکلماتی که احدی بآن کلمات تکلم نمیکندمگر آنکه خداوندمهمات دنیاو آخرت او راکفایت میکند

ابو حمزه گفت عرضکردم چه شود که آن کلمات را بمن تعلیم نمائی فرمود ای ابو حمزه هر کس از پی مهمی از خانه بیرون شود و این کلمات را بر زبان آورد البته مهمش بر آورده شود وآن کلمات این است

بسم‌الله الرحمن الرحیم حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسئلك خیر اموری کلها واعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب الاخرة

اماابان بن تغلب بن ریاح

فی کتاب الرجال انه ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة فی اصحابنا لقی ابا محمد علی بن

الحسین (ع) و ابا جعفر و اباعبدالله (ع) و قال ابو جعفر الباقر اجلس فی مسجد النبی(ص)وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك وقال ابوعبدالله (ع) لماتاه نعیه اما والله لقد اوجع قلبی موت ابان مات سنة احدی واربعین ومائة فی حیوة ابی عبدالله (ع)

واما فرزدق الشاعر المکنی بابی فراس : اسم شریفش همام بود

ودر مروج الذهب است که کمیت شاعر برادر زاده فرزدق بود و در تشیع و محبت آل رسول از اقران خود ممتاز بودو در کتاب رجال کبیر است که هشام بن عبد الملك مروان مشرف شد بزیارت بیت‌الله مشغول طواف بود خواست استلام حجر نماید از کثرت جمعیت ممکن نشده ناگاه حضرت علی‌بن الحسین (ع) تشریف آورد مشغول طواف شد چون بحجرالاسود میرسید مردم کوچه میدادند که استلام بفرماید

پس هشام در غضب شد مرد شامی بهشام گفت : یا امیر المؤمنین کیست این جوان ؟ گفت نمیشناسم (که‌مردم رغبت نکنند بآن بزرگوار) آنگاه فرزدق شاعر حاضر بود گفت من میشناسم شامی گفت کیست او یا ابا فراس ؟ پس بالبدیهه قصیدهٔ انشاد کرد که بعضی‌ازاشعاراواینست

هذالذی تعرف البطحاء وطأته	والبیت یعرفه و الحل والحرم
ما قال لاقط الا فی تشهده	لولا التشهد کانت لاءه نعم
یغضی حیآء ویغضی من مهابته	فما یکلم الا حین یتبسم
من معشرحبهم دین‌وبغضهم	کفرو قربهم منجا و معتصم
مقدم بعد ذکرالله ذکر هم	فی کل فرض ومختوم به الکلم

محدث قمی از محقق‌بهبهانی از جد خود تقی مجلسی نقل کرده که عبدالرحمن جامی در سلسلة الذهب این قصیده را بفارسی نظم کرده و گفته زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرك در خواب دید پرسید که خداوند با تو چه کرد فرزدق گفت خداوند تعالی مرا آمرزید بسبب این قصیده که در مدح حضرت علی‌بن‌الحسین (ع) گفتم .

جامی گفته سزاوار است خداوند تمام اهل عالم را بیامرزد ببرکت این قصیده

مخفی نماناد که این ابی فراس فرزدق غیرابی فراس حمدانی صاحب قصیده شافیه است که درظلم بنی عباس ومظلومیت اهل‌بیت طاهره گفته

نقل است که چون ابی فراس در پی قصیده شافیه را در زمان تسلط بنی العباس و خلافت آنها گفت امر کرد لشکر را که شمشیرها را از غلاف بکشند پانصد شمشیر از غلاف درباری او کشیده شد آن وقت در میان لشکر ایستاد شروع کرد بخواندن قصیده که مطلعش این است :

الحق مهتضم والدین مخترم و فییء آل‌رسول‌الله‌مقتسم ـ الخ

واین قصیده را جناب آقا سید محمد الملقب بامیر الحاج شرح کرده و بطبع رسیده و این ابی‌الفراس پسر عم سیف الدوله حمدان ملك حلب است و رحلت این ابی فراس هشتم ربیع الثانی سنهٔ سیصدو پنجاه و هفت بوده .

ودر روضات از تاریخ ابن عساکر نقل کرده وقتی که فرزدق از دنیا رفت جریر شاعر گریه کرد گفتند چرا گریه میکنی وحال آنکه فرزدق‌چهل سالست که ترا هجو میکند گفت‌ازمن دور شوید فوالله ما تساب رجلان ولا تناطح کبشان فمات احدهما الاتبعه الاخر عن‌قریب فمات‌جریر بعده باربعین یوماً

فصل ششم

در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سید الشهداء ع که در زمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع واقع شد

واقعهٔ اول

که‌در سال‌شصت‌و یکم واقع شد واقعهٔ اسیری اهلبیت عصمت وطهارت بود

درارشاد است که عمر سعد سر نازنین حضرت سید الشهداء (ع) را همانروز عاشوراء با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانه کرد نزد عبیدالله بن‌زیاد و امر کرد که باقی رؤس شهداء را هم قطع کردند باشمر و قیس بن‌اشعث و عمرو بن حجاج روانه کوفه نمود و خود ابن سعد بقیهٔ روز عاشوراء و روز یازدهم را تازوال ماند بعد با اهل بیت وحضرت زین‌العابدین ع روانه شد بکوفه

از این روایت استفاده میشود که‌تمام رؤس مقدسه را روز عاشوراء از بدن جدا نمودند و روانه کوفه نمودند وبعد از رفتن ابن سعد جمعی از بنی اسد آمدند وبر اجساد مقدسهٔ شهداء نماز خواندند و آنها را دفن کردند و او برای سایرشهداء از اهل‌البیت و اصحاب حفرهٔ در پائین‌پای‌قبر مقدس حضرت علی اکبر حفر نمودند وهمه اجساد مقدسهٔ‌شهداء را در آن حفیره دفن کردندوحضرت عباس (س) رادر موضعیکه الان قبر مقدسش هست دفن نمودند

ودر رجال کشی از حضرت صادق (ع) روایت شده که از آنبزرگوار سؤال کردندکه‌آیا که متولی تجهیز حضرت سیدالشهداء ع گردید

فرمود جد بزرگوارم حضرت زین العابدین (ع) عرضکردند کجا بود آنبزرگوار ؟ فرمود درکوفه بدست عبیدالله زیاد محبوس بود

و در امالی شیخ صدوق است بعد از بیرون شدن اهلبیت از مجلس ابن زیاد ملعون . ثم امر بعلی بن الحسین ع فغل وحمل مع‌النسوة والسبایا الی السجن فحبسوا فی‌السجن‌وضیق باب السجن علیهم .

ودر لهوف است ثم امر ابن زیاد لعنه‌الله بعلی بن الحسین ع واهله وحملوا الی دارالی‌جنب المسجد الاعظم فقالت‌زینب‌بنت علی‌ع لاتدخلن علینا عربیة الا ام ولد اومملوکة فهن سبین کماسبینا

و در ارشاد شیخ مفید است ولما اصبح ابن زیاد بعث برأس الحسین ع فدیر به فی سکك

الکوفه کلها وقبائلها

وایضاً از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که اهلبیت روز دوازدهم محرم وارد کوفه شدند، میفرماید: ولماوصل رأس الحسین (ع) و وصل ابن سعد من غدیوم وصوله و معه بنات‌الحسین‌ع و اهله الخ

و مستفاد از روایات و تواریخ معتبره آنستکه خولی ملعون حامل رأس شریف شد از حرصی که به جایزهٔ ابن‌زیاد داشت عصر عاشوراء که از کربلا سرنازنین را حمل‌نمود نیمهٔ شب یازدهم سر مقدس را بکوفه رسانید چون در تاریخ طبری گفته: «اقبل خولی بن‌یزید برأس الحسین (ع) واراد القصر فوجد باب‌القصر مغلقا فاتی منزله فوضعه تحت اجانة فی‌منزله الخ »

و از لهوف استفاده میشود که اهلبیت اطهار درکوفه ماندند تا وقتیکه ابن‌زیاد کاغذ نوشت بیزید و خبرداد او را بقتل حسین (ع) وخبر اهلبیت اورا بیزید داد

یزید جواب نوشت و امر کرد عبیدزیاد را که سرنازنین سیدالشهدآء را با سرهای مبارك‌اصحاب آن بزرگوار با عیال الله روانهٔ شام نماید ، ولابد فرستادن نامهٔ ابن‌زیاد بشام و برگشتن جواب از یزید ملعون یکماه طول میکشد ودر اینمدت اهلبیت ظاهراً میان زندان محبوس‌بودند

چنانچه از **روایت طبری** استفاده میشود : « ففیه عن هشام عن عوانة بن حکم الکلبی قال لماقتل الحسین‌ع وجیی‌ء بالاثقال والاساری حتی وردوابهم الکوفه الی عبیدالله بن زیاد فبینما القوم مجتمعون اذوقع حجر فی‌السجن معه کتاب مربوط وفی‌الکتاب خرج‌البرید بامرکم فی‌یوم کذا و کذا الی یزید بن معویه وهو سائرفی کذا کذیوماُوراجع‌فی کذاوکذا فان سمعتم‌التکبیرفایقنوا بالقتل وان لم تسمعوا تکبیراً فهو الامن انشاء الله قال فلما کان قبل قدوم البرید بیومین اوثلاثة اذا حجر قد القی فی السجن معه کتاب مربوط فی الکتاب اوصوا و اعهدوا فانما ینتظر البرید یوم کذا و کذا فجآء البرید ولم یسمع التکبیر وجاء کتاب بان سرح‌الاساری قال فدعی عبیدالله بن زیاد محضر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن لعنهم الله فقال انطلقوابالثقل والرأس الی‌امیرالمؤمنین یزید بن معویه لعنه الله قال فخرجوا حتی قدموا علی یزید و لما وصلوا الی دمشق نادی محضر بن ثعلبه علی باب یزید جئنا برأس احمق الناس و الامهم فقال یزید ما ولدت ام محضر الام و احمق منه ولکنه قاطع ظالم الخ »

و از این روایت استفاده شد که **سرهای نازنین را با اسراء اهل‌البیت** یك مرتبه از کوفه حرکت دادند

ودر کامل بهائی است که سر نازنین را روز اول ماه صفر داخل شهر دمشق‌نمودند

و در نفس‌المهموم ازکفعمی و از **شیخ بهائی** واز **محدث کاشانی** همین قسم نقل فرموده ومسلماً درهمان سنهٔ شهادت بوده

و اما تاریخ‌ورود اهل البیت به شام در جائی دیده نشده مگر در **کامل بهائی** که میفرماید روزچهارشنبهٔ شانزدهم ربیع‌الاول‌اهلبیت بشام وارد شدند

اما توقفشان درشام معلوم نیست چند مدت بوده

و در امالی شیخ صدوق است ثم یزید لعنه‌الله امر بنساء الحسین (ع) فحبس مع علی بن

الحسین فی محبس لایکنهم من حر ولا برد حتی تقشرت وجوههم

ودر لهوف است ثم امر بهم الی منزل لایکنهم من حر ولا برد فاقاموا به حتی تقشرت وجوههم

و در کامل بهائی است ثم ان یزید امر برأس الحسین وسائر الرؤس من اهل بیته واصحابه ان یصلب علی ابواب البلد: وفیه ایضاً رأسه صلب علی منارة جامع دمشق اربعین یوماً وسائر الرؤس علی ابواب المساجد وابواب البلد و یوماً علی باب دار یزید

و از این روایت ممکنست استفاده شود که وقوف اهلبیت در محبس شام زیاده بر چهل روز بوده .

و در نفس المهموم از بصائر الدرجات ازحضرت صادق (ع) روایتکرده وقتیکه حضرت زین ـ العابدین با اهلبیت وارد شدند بریزید آن ظالم آنها را در منزل مخروبهٔ جای داد که بعضی گفتند یزید ما را باینخرابه منزل داده جهت اینکه اینمنزل برسر ما خراب شود وماهلاك شویم پس زندانبانها بزبان رومی گفتند این جماعت اسراء میترسند که منزل بسرشان خراب شود وفردا همه را از این خرابه بیرون بیاورند و بقتل برسانند .

واز این اخبار استفاده میشود که مخدرات اهلبیت را درمدتیکه میان محبس کوفه یاشام بودند تهدید بقتل مینمودند ودر نفس المهموم ازعلامهٔ مجلسی وازمحدث نوری قدس سرهما ازدعوات راوندی روایت کرده که چون حمل نمودند زین العابدین(ع)را بسوی یزید آن ملعون قصد کرد آن مظلوم را گردن بزند پس آن بزرگوار را درمقابل خود نگه داشت وتکلم میکرد که شاید آن مظلوم سخنی بفرماید که موجب قتلش بشود آن بزرگوار جواب اورا میداد ودر دست مبارکش تسبیحی بود واورا میگردانید وبا یزید هم سخنی میفرمود یزید گفت من باشما سخن میگویم و شما جواب مرا میدهید و تسبیح میگردانید؟ حضرت فرمود خبرداد مرا پدرم که چون نماز صبح را بخوانند و فارغ شوند با احدی تکلم نکنند تا تسبیح بدست بگیرند و بگویند

اللهم انی اصبحت اسبحك واحمدك و اهللك واكبرك وامجدك بعدد ماادیر به سبحتی

وتسبیح را دور بدهد و آنچه بخواهد تکلم بکند بدون آنکه تسبیحی بگوید ثواب تسبیح برای او نوشته میشود واین حرز است از برای اوتا شب که برود میان فراش خوابش و چون شب میان فراش خود رفت باز همین ذکر را بگوید وتسبیح را زیرسر بگذارد از برای او ثواب نوشته میشودتاصبح

یزید گفت من با احدی ازشما خانواده صحبتی نمیکنم مگر آنکه مرا جواب میدهید به آنچه خیر وصلاح من میباشد واز آن حضرت عفو نمود وامر نمود به رها نمودن آن بزرگوار

ودر نفس المهمومست بعدکه یزید اظهار ندامت ومعذرت نمود و اذن داد که اهلبیت اظهار از برای شهدآء عزاداری نمایند تمام هاشمیات وقرشیات که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و سه روز یا هفت روز بر شهدآء کربلا گریه میکردند وعزاداری مینمودند

الحاصل از مجموع این احادیث وتواریخ معلوم میشود که اهلبیت اطهار مسلماً دو ماه درشام توقفشان طول کشید بعد روانهٔ مدینه طیبه شدند

ودر لهوفست و لما رجع نساء الحسین (ع) و عیاله من الشام وبلغوا العراق قالوا للدلیل مربنا علی طریق کربلا فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمه الله و

جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول‌الله ص قد وردوا لزیارة قبـر الحسین فوافوا فی وقت واحد الخ

و ثقةالاسلام نوری در لؤلؤ و مرجان از جعفر بن نما نقل کرده در کتاب مثیر الاحزان واینکتاب بیست و چهار سال بعد از وفات سید بن طاوس تألیف شده و حاصل ترجمه آنکه آل‌الله چون‌درمراجعت ازشام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند مارا ازراه کربلا ببر

چون بسر قبرمطهر رسیدند جابر بن عبدالله راباجماعتی از مردان بنی‌هاشم که‌بزیارت آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند ودر یکوقت بانجا رسیدند مشغول نوحه و زاری شدند وبنای‌تعزیه‌داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که‌در آنطرف بودند جمع شدند و چند روز در آنجا باین شغل مشغول بودند

ومخفی‌نماناد که اینقول مستبعد است چنانچه مرحوم حاجی نوری استبعاد فرموده

اولا ـ بجهت آنکه خود سید در کتاب اقبال دراعمال روز بیستم صفر میفرماید ورود اهل بیت در کربلا در اربعین بعیداست زیرا که عبید زیاد نوشت بیزید واقعه راو اذن خواست در حمل اهلبیت بشام و بعد که جواب رسید ایشان‌را حمل‌کرد بشام و اینرفتن قاصد بشام و برگشتن از شام اقلا بیست روزطول میکشد

ودر روایت است که‌در شام یکماه ایشان را در جائی منزل‌دادند که‌ایشانرااز‌سرماوگرما نگاه نمیداشت

وثانیا ـ آنکه احدی از اجلاء فن اشاره باین قضیه نکرده اند مثل ارشاد وتاریخ طبـری و تاریخ کامل درهیچیك ذکری ازسفرعراق نشده

ودرمصباح شیخ طوسی (ره) است وفی یوم العشرین من‌صفر کان رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله (ع) من الشام الی مدینة الرسول ص‌وهوالیوم الذی ورد فیه جابر بن‌عبدالله بن حزام‌الانصاری صاحب رسول‌الله ص من المدینة الی کربلاء لزیارة قبر ابی عبدالله ع و ظاهر عبارت آنستکه روز اربعین از شام حرکت کردند نه آنکه وارد مدینه شدند چه‌ازدمشق تا مدینه کمتر ازیکماه‌سیرقافله متعارف نشود

وثالثا ـ تفصیل ورود جابر بکربلاء درکتب‌معتبره موجود است وابداً ذکری از ورود اهل بیت وملاقات ایشان جابر را ندارد چنانچه عماد الدین طبری شیخ ابوالقاسم که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب بشارت‌المصطفی روایتکرده از اعمش که از بزرگان محدثینست و او از عطیة‌بن سعد بن جناده عوفی و کوفی که اونیز از روات امامیه استروایت کرده که‌گفت باجابر بیرون رفتیم‌بجهت‌زیارت‌حضرت سیدالشهداء ع‌آنگاه شرح داد کیفیت‌ورود خود وجابر رابکربلا واجمالش آنستکه جابر غسل کرد و خودرا شبیه بمحرمان نمود وبعد خوشبو کرد وچون‌نابینابود عطیه دست اورا بقبر مطهر رسانید پس بیهوش شدآب بر او پاشید بحال آمد پس بسوز دل‌سخنان جگر سوز بحضرت عرضکرد آنگاه برشهداء سلام کرد ودر آخر کلامش گفت ما نیز شریك‌بودیم درآن امری که داخل شدید یعنی مقاتله و نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام وشهادت•عطیه گفت : مارنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این جماعت از بدن جدا و زنانشان بیوه و

فرزندانشان یتیم شدند چگونه دراجر بایشان شریکیم ؟

در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر کرد که هر کس دوست داردعمل‌قومی‌را بایشان در ثواب آنعمل شریك باشد الخ

ازاین روایت معلوم میشود که اهلبیت را ملاقات نکردند و الا چگونه میشود عطیه ذکری نکرده باشد انتهی حاصل مافی‌اللؤلؤ والمر جان

ودرحبیب السیر است که یزید ماءون سرهای شهداء راتسلیم نمود بحضرت زین العابدین وآن بزرگوار هم سرهارا ملحق بابدان طیبه نمود در روز بیستم از صفر بعد توجه فرمود بجانب مدینهٔ طیبه واین اصح اقوالست انتهی

ومخفی نماناد که بمقتضای آنچه درسابق ذکرشد بعید است که اهلبیت‌تااربعین سال‌بعددر شام توقف‌فرموده باشند وابعدازاین آنستکه بعضی گفته‌اند که‌اهلبیت اربعین سال اول وارد کربلا شدند وديدند جناب جابربن عبدالله را بابعضی از بنی هاشم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شده‌اند

الحاصل جمع بین اخبار معتبره و فرمایشات علماء ومورخین ممکن نمیشود مگـر آنکه گفته شود آن مخدرات وقتیکه از کوفه بشام میرفتند روزاربعین وارد کربلاء شدند و دیدند جناب جابر برای زیارت مشرف است و روز اربعین سال بعد جابر نیز بزیارت مشرف شده بـود و حضرت زین العابدین با اهل بیت هم مشرف شده باشند بکربلاء وسر نازنین را ملحق نموده باشند ببدن مقدس

واقعهٔ دوم

خروج جناب سلیمان بن صرد شیخ الشیعه با جماعت توابین بجهت مطالبهٔ خون سید الشهداء (ع)

و حاصل آن‌چنانچه از تاریخ طبری و کامل استفاده میشود آنستکه بعداز شهادت حضرت سید الشهداء شیعیان‌کوفه جمع شدند بخانهٔ جناب سلیمان بن صرد خزاعـی که شیخ و رئیس شیعیان کوفه بودودرك‌نموده بودصحبت حضرت خاتم الانبیا (ص) را

وایشان با چند نفر رؤسای شیعه مثل مسیب بن نجبة الفزاری که از اصحاب امیر المؤمنین بود و مثل رفاعة بن شداد البجلی و عبدالله بن سعد بـن نفیل الازدی و عبدالله بن وال‌التیمی‌و شیعیان را تحریص نمودند بقتل قتله حضرت سیدالشهداء (ع) و مسیب بن نجبه ورفاعة‌بن شدادخطبهٔ خواندند وریاست شیعه راواگذار نمودند بسلیمان بن صرد خزاعی و سلیمان کاغذی نوشت بمدائن به سعد بن حذیفهٔ یمانی و دعوت نمودند او را و سایر شیعیان مدائنرا بمساعدت خود پس سعد خواند بجهت شیعیان مدائن و اجابت نمودند ایشانرا

ویك کاغذی هم سلیمان به مثنی بن مخربة العبدی نوشت ببصره واو و شیعیان بصره را نیز بـساعدت خویش خواند آنها هم اجابت نمودند و مشغول شدند شیعیان کوفه بجمع نمودن آلات حرب ومردم را دعوت نمودند بطلب خون سیدالشهداء و شیعیان دسته دسته بایشان‌بیعت میکردند تا درچهارم ربیع‌الاول سنهٔ شصت وچهار یزید ملعو ن بدرك واصل شد ودر آن هنگام امارت

عراق ازجانب یزید باعبیدالله بن زیاد بود و آن‌ملعون‌عمرو بن حریث مخزومی‌را ازجانب خود بحکومت واداشته بود و بعد از هلاکت یزید اصحاب سلیمان خدمتش جمع شدند و گفتند اگر فرمانده‌ی بعمرو بن حریث بتازیم و مردم را بیاری اهلبیت أطهار دعوت نمائیم و از قتله حضرت سیدالشهداء انتقام بکشیم

پس سلیمان گفت تعجیل در این امر نشاید چون قتلهٔ آن بزرگوار از اشراف کوفه وفرسان عرب هستند و این عدهٔ شما کافی آنها نیستند بهتر آنستکه شما داعیان خود را بفرستید و مردم را بیاری و نصرت خود بخواهید پس جماعت توابین بفرمان سلیمان قیام نمودند و گروهی ایشان را اجابت نمودند.

و مختار بن ابوعبیده هم بعد از ششماه که از قتل یزید گذشت در روز جمعهٔ نیمهٔ ماه رمضان سنهٔ شصت وچهارم هجری بکوفه وارد شد

وهشت روز بآخرماه رمضان همان سال روزجمعه عبدالله بن یزید انصاری از جانب عبدالله بن زبیر بامارت کوفه مأمور شد با ابراهیم بن محمد بن طلحه که او امیر بود بخراج کوفه

و ظاهراً از زمان ورود مسلم بن عقیل بکوفه تا شهادت حضرت سید الشهداء ابن زیاد ملعون جماعتی از شیعیان را حبس نموده بود وبعداز قتل حضرت سیدالشهداء ابن زیاد ایشان را رها کرد و شیعیان که بیکدیگر میرسیدند یکدیگر را ملامت میکردند و اظهار ندامت و خطا میکردند که آن مظلوم را خود خواندند و او را یاری نکردند پس مختار سلیمان را ترغیب بخروج مینمود سلیمان متعذر بود بقلت عددشان

مختار مأیوس شد و بخانهٔ خویش شیعیان را طلبید و گفت : سلیمان مرد یست پیر و خرفت شده و او را در محاربه بصیرتی نیست من از جانب محمد حنفیه که مهدی این امتست آمده‌ام کاغذی هم ازمحمد حنفیه اظهار نمود که نوشته بود « ای مختار تو از مکه بکوفه برو و شیعیان را ترغیب بر خروج بنما در طلب خون سیدالشهداء (ع) مختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده نمود وبسوی خوودعوت مینمود

در این‌وقت عمر بن سعد وشبث بن ربعی لع بمردم کوفه گفتند سلیمان برای شما بهتراست از مختار وبمختار بتازید و او را مغلول نموده بزندانش افکنید پس مردم اطراف خانه مختار راگرفتند وقاطر او را حاضر نمودند و اورا سوار کرده بزندانش‌بردند

القصه بعد که مختار را حبس نمودند سلیمان با چهار هزار از اهل کوفه از جماعت توابین روانه شدند بجانب نخیله و از آنجا دو نفر را جناب سلیمان فرستاد که بروند بمسجد جامع کوفه و فریادبزنند یالثارات الحسین(ع) وجناب سلیمان رأیش این‌بود که بروند بشام وعبیدالله بن‌زیاد را که رفته بود بشام بقتل برسانند

وبعضی رأیشان این‌بود که برگردند بکوفه چون عمدهٔ قتلهٔ حضرت سیدالشهداء درکوفه بودند مثل عمرسعد وشمرذی بن‌الجوشن وغیراین دو **آخرالامر** روانه‌شدند بجانب شام واز شام هم عبیدالله زیاد با سی هزار نفر از سپاه شامیان روانه شدند و در عین الورد عسکرین بیکدیگر تلاقی

نمودند و مشغول مقاتله شدند

چون روز هشتم از قتالشان شد که بیست و دوم جمادی‌الاولی سنهٔ شصت و پنجم بود جناب سلیمان گفت اگر من کشته شدم امیرشما مسیب بن نجبه است و اگر او کشته شود امارت با عبدالله بن سعدبن نفیل است واگر اوهم کشته شود امارت با عبدالله بن وال است واگر اوهم کشته شود امارت با رفاعة بن شداد است و در آن روز از دو طرف صف‌آرائی کردند وحصین بن نمیر در قلب لشکر شام بود وجناب سلیمان درقلب لشکر کوفه بود پس حصین بن نمیر سلیمان را بگوشهٔ برد و باو گفت مروان بن حکم از دنیا رفت ومردم با پسرش عبدالملك بیعت کردند و امرسلطنت‌اودر شام‌مستقرشد و شما خودرا بیهوده بکشتن ندهید و بر گردید بجانب کوفه سلیمان فرمود: ابن‌زیاد را تسلیم ما کنید و اطاعت‌عبدالملك را هم ازگردن ما بردارید و با ما اتفاق کنید که این‌امر را بیکی ازاهلبیت پیغمبر واگذارکنیم‌پس دو طرف سخن‌یکدیگر را قبول‌نکردند و مشغول محاربه شدند وجمع کثیری‌ازسپاه شام مقتول ومجروح گردیدند **حصین‌بن نمیرملعون** امر کرد که اطراف شیعیان وتوابین را گرفته تیرباران نمایند ناگاه تیری بر حنك جناب سلیمان وارد شد وافتاد بروی زمین وازدنیا رحلت نمود پس لشکر تن بمرك دادند **و مسیب بن نجبه**قدم پیش نهادواوراهم شهیدکردند بعد **عبدالله بن سعد نوفلی** شهید شد بعد **عبدالله بن وال** شهید شد چون آن روز شام شد **رفاعة بن شداد** نظر باصحاب خود نمود و امرکرد مجروحین را سوار نمودند درهمان دل‌شب رفاعة بن شداد بکوفه‌رسید **مختاربن ابی‌عبیده** درکوفه میان زندان محبوس بود خبر باو دادند تسلیه نامهٔ از میان زندان به **رفاعة بن شداد** و سایر شیعیان نوشت بجهت شهادت **جناب سلیمان و شیعیانی که در عین الورد شهید شدند**

ودر استیعاب است که سر جناب سلیمان بن صرد وجناب مسیب بن نجبه را حمل نمودند بشام نزد عبدالملك بن مروان بن حکم

ودر قمقام است که عمر سلیمان بن صرد درحین شهادت نود و سه سال بود

واقعهٔ سوم

خروج مختاربن‌ابوعبیده ثقفی‌برای خونخواهی ازقتلهٔ حضرت سیدالشهداء ع

واین **درسنهٔ شصت وشش هجری بود** و لقب جناب مختار **کیسان** بود و تولد او در عام الهجرة بود پدرش **ابوعبیده ثقفی** ازنیکان‌بود ودر زمان خلافت عمربن‌الخطاب ابوعبیده سپهسالار لشکر اسلام بود وخواهرمختار **صفیه** زوجهٔ عبدالله بن عمر بن الخطاب بود

ودرتاریخ طبری است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء (ع) **عبیدالله بن زیاد جناب مختار** را طلبید وگفت: توبودی‌که در مقام نصرت مسلم بن عقیل بر آمدی ؟ و چوب خود را چنان بصورت مختارزدکه چشمش معیوب شد بعد امر کرد آن جناب را میان زندان حبس کردند و بعد از مدتی ازمیان زندان نامهٔ به **عبدالله بن عمر بن‌الخطاب** شوهر خواهر خود نوشت **که مرا بستم و ظلم حبس نمودند سفارشی بنما در بارهٔ من بعبیدالله بن زیاد که مرا رها کند و السلام »**

چون نامه بعبدالله بن عمر رسید خواهر مختار صفیه خبر شد گریه و جزع نمود شوهرش عبدالله عمر کاغذی نوشت بابن‌زیادوی‌رارهانمایدلذا او را رهانمود لکن سه روز مهلت داد که از کوفه خارج شود

جناب مختار رفت‌بمکهٔ معظمه ومدتی در مکه‌بود وبعدمراجعت نمود بجانب‌کوفه ثانیاًعبدالله بن یزید انصاری والی کوفه جناب مختار را حبس کرد تا وقتیکه عبدالله بن زبیر عبدالله بن‌یزید انصاری را از کوفه عزل نمود وعبدالله بن‌مطیع راحاکم کوفه گردانید

جناب مختار ایضاً نامهٔ نوشت بعبدالله بن عمر شوهر خواهرش از میان زندان وبتوسط او از زندان خارج شد وبمنزل خودرفت متدرجا شیعیان دوراو جمع شدند

منافقین بعبدالله مطیع گفتند اگر میخواهی امارت تو استقامت پیدا کند باید مختار را حاضر کنی واو را بزندان بیفکنی عبدالله‌بن مطیع زائدة بن قدامه را عقب مختار روانه نمود که او را نزد خود احضار نماید

جناب مختار مطلب را دانست خودش را بناخوشی زد و تمارض نمود خبر بعبدالله مطیع دادند که مریض است و ازآمدن معذور است

جناب مختار یاوران خود را طلبید گفت وقت آن رسیده که خروج نمائیم و خون پسر پیغمبر را طلب کنیم در این حال عبدالرحمن بن شریح وارد کوفه شدو بزرگان اهل کوفه‌رادید وگفت میخواهد مختار خروج نماید و خون پسر پیغمبر را طلب کند و میگوید جناب محمدحنفیه مرا مأمور نموده باین امر نمیدانم در دعوی خود صادق وراستگوست یا خیر ؟ برویم بمدینه و ازجناب محمد حنفیه سؤال کنیم اگر اجازت فرمود در متابعت وی اطاعت کنیم و اگر نهی فرمود دوری کنیم .

این رأی را پسندیدند وبمختار گفتند چند روز مارا مهلت بده تا ماهم اسلحهٔ خود را فراهم وبمتابعت تو خروج نمائیم پس جمعی از بزرگان‌شیعیان رفتند بمدینه خدمت جناب محمد ومطلب را بآنجناب عرضکردند

فرمود میرویم خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) که امام من و شما هست و آنچه فرمود اطاعت کنید آمدند خدمت حضرت امام زین‌العابدین (ع) وبعرض آنحضرت رسانیدند

فرمود یاعم لوان عبدا زنجیاً تعصب لنا اهل‌البیت لوجب علی الناس موازرته وقد ولیتك یاعم هذا الامرفاصنع ما شئت پس جناب محمد فرمود بخدا قسم من دوست میدارم که خداوند داد مارا از دشمنان ما بگیرد

چون این چند نفر اینسخنان‌را از حضرت امام زین‌العابدین (ع) ومحمد حنفیه شنیدندمعاودت بکوفه نمودند وبمردم خبر دادند امر خروج مختار قوت گرفت وجمعیت زیادی دور او جمع شدند وبعضی گفتند جناب ابراهیم بن مالك اشتر چون پدر بزرگوارش در شجاعت و جلادت مشهور است وصاحب قوم وعشیره است اگراو با ماموافقت نماید امید است بر دشمنان ظفربیابیم و غلبه جوئیم وفتح ونصرت باما باشد

[illegible] ...ید واورا دعوت نماید اگر اجابت نمود فبها والاخود

بمنزل او میروم وا زاو استدعا مینمایم پس جمعی از بزرگان بمنزل وی رفتند واز او همراهی و مساعدت خواهش نمودند

فرمود قبول میکنم بشرط آنکه زمام امر ونهی وامارت با من باشد آنجماعت سکوت نمودند ومراجعت نمودند خدمت جناب مختار وباو گفتند فرمایش جناب ابراهیم را دراین اثنا کاغذی آمد از جناب محمد حنفیه ودر آن کاغذ تحریص فرموده بود بقتال با قتلهٔ حضرت سیدالشهداء (ع) و مخصوصا ابراهیم بن مالك را امر فرموده بود که مساعدت‌وهمراهی بنماید با شیعیان‌وباجناب‌مختار. جناب مختار باجمعی از وجوه اصحابش رفتند بمنزل ابراهیم وکاغذ جناب محمد حنفیه را باونشان دادند ـ خواند کاغذرا و در همان مجلس جناب ابراهیم بیعت نمود با جناب مختار و بعشیرهٔ خود خبر داد که بیایند و با مختار بیعت کنند و رأی ایشان بر این تعلق گرفت که‌شب پنجشنبهٔ پانزدهم ربیع الاول سنهٔ شصت‌و شش‌خروج نمایند

و از آنطرف عبدالله مطیع که والی‌کوفه بود شبث بن ربعی ملعون را با سه هزار کس وراشد بن ایاس را با چهارهزار کس مأمور نمود که‌از دو جانب روی‌بمختار نهند

جناب مختار هم جناب ابراهیم را با هفتصد نفر بمقاتله راشد روانه کرد و نعیم بن هبیره را با سیصد وشصت نفر بقتال شبث بن ربعی روانه‌کرد لشکری‌که با جناب ابراهیم بودند بالشکر راشد مشغول مقاتله شدند وجمع کثیری را ازلشکرراشد بقتل‌رسانیدند وخودراشد رئیسشان بشمشیر خزیمة‌بن‌نصر مقتول شد

لکن اصحاب نعیم بن هبیره بعداز غالبیت مغلوب شدند و نعیم هم مقتول شد ـ جناب ابراهیم حمله فرمود باصحاب **شبث بن‌ربعی** آنها فرار نمودند ودر خانه‌های کوفه مختفی‌شدند

عبدالله بن مطیع عمروبن حجاج را با دوهزار نفر و **شمربن ذی‌الجوشن** را با دو هزارنفر روانه کرد بدفع جناب ابراهیم و خود ابن مطیع هم‌با جمع کثیری بیرون شد در کناسهٔ کوفه‌جناب ابراهیم حمله فرمود بابن مطیع و جماعتی که در اطراف او بودند پراکنده شدند **وابن‌مطیع** و اشراف غیر از عمروبن حریث ملعون در قصر متحصن شدند ابراهیم قصر را سه روز محاصره نمود آخرالامر کار بر آنها سخت شدو بصلاح دید **شبث بن‌ربعی عبدالله مطیع** امان خواست‌ابراهیم آنها را امان داداز قصربیرون شدند

مختار بقصر دارالاماره رفت و نشست و بزرگان قبایل در خدمتش حاضر شدند وهمه با او بیعت نمودند ـ ابن مطیع باجمعی شبانه بجانب بصره رفتند پس مختار شروع بتعیین حکام و امرآء بجهت ولایات نمود

منجمله عبدالرحمن بن سعید را بدیار موصل امر کرد و قبلا از جانب ابن زبیر محمد بن اشعث امیربوددر موصل وبعد از انعزال آمد بکوفه با مختاربیعت نمودودر اثناجناب‌مختار خبردار شدکه عبیدالله بن‌زیادملعون بموصل وارد شده

پس مختار یزیدبن انس اسدی را باسه هزار نفر بجنك او فرستاد

ابن زیاد هم ربیعة بن مخارق الغنوی‌را باسه هزار کس وعبدالله بن جملة‌الخثعمی را باسه‌هزار کس بجنك یزید بن انس روانه‌کرد

در روز عرفهٔ شصت و ششم هجری مقاتله عظیمی واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم

شدند وربیعة بن مخارق کشته شد پس لشگر ابن زیاد با خود آن ملعون روی بشام نهاده وفرار کردند ولشگر مختار روی بکوفه نمودند در اینحال تابعین عبدالله بن مطیع بمنزل شبث بن ربعی جمع شدند شکایتهای زیاد ازمختار نمودند و رأیشان برقتال با مختار شد چون مختار قصد ایشانرا دانست از دارالاماره بیرون شدوجناب ابراهیم اشتر و تابعینشان اطراف مختار جمشدند أز آنطرف شمربن ذی‌الجوشن ومحمدبن اشعث وعمربن سعد بن ابی‌وقاص وسائر منافقین و شبث بن ربعی اجتماع نموده و مشغول قتال و جنك شدند آخرالامر تابعین جناب مختار مخصوصاً جناب ابراهیم بن اشتر قتلهٔ حضرت سیدالشهدآء (ع) را تماماً بقتل رسانیدند وتفصیل وکیفیت قتل آنها در کتب مبسوطه مسطور است

و قتل عمر بن سعد و پسرش حفص وشمر وخولی بن یزیدوعمرو بن حجاج وحکیم بن طفیل ومرة بن منقذ و سنان ابن انس و حرملة بن کاهل وبجدل بن سلیم وسایر ملاعینان گویا در اواخر سنهٔ شصت وشش هجری واقع شد درکوفه

و ثانیاً مختار ابراهیم بن مالك را بجنك عبیدالله بن زیاد فرستاد در بیست و دوم ذیحجه سنهٔ شصت وشش با هفت هزارنفر چنانچه در صواعق‌است یا هشت هزار نفر چنانچه از یافعی نقل شده روانه شدند بجانب موصل و از شام هم ابن‌زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد بجانب موصل جناب ابراهیم در پنج فرسخی موصل جنك نمایانی نمود با لشگر ابن زیاد و جمع کثیری از لشگر ابن زیاد بجهنم واصل شدند منجمله حصین بن نمیر ملعون که بشمشیر شریك بن حزیم بجهنم واصل شد

جناب ابراهیم فریاد زد الایا شیعة الحق الا یا انصارالدین، اینك‌مطلوب شماعبیدالله زیاد قاتل حسین بن علی‌است مبادا ازمعرکه جان بسلامت بیرون‌برد

حاصل جنك طول کشید تا آنکه در روز عاشوراء سنهٔ شصت و هفت ابن زیاد ملعون بشمشیر جناب ابراهیم بجهنم واصل شد و جثهٔ پلیدش را سوختند و سر نحسش را با سر حصین بن‌نمیر و شرحبیل بن ذی‌الکلاع وجمعی از رؤسای شامیان بردند بکوفه نزد مختار و عدد کشتگان از شامیان بقول ابن نما هفتادهزار نفر بودند بعد مختارسرهای ملعونه را فرستادبمکه نزد محمد حنفیه و اوهم فرستاد نزد حضرت سیدالساجدین آن بزرگوار بسجده افتاد و فرمود:

« الحمدلله الذی ادرك لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا »

و در روایت امالی شیخ طوسی است که سر ابن‌زیاد را بر نی زدند و فرستادند نزد عبدالله بن زبیر بادی وزیدن‌گرفت و آن سر نحس از فراز نی افتاد و ماری بدید آمد رفت میان‌بینی آن ملعون

الحاصل این وقعه مشهور است به وقعة الخازر چون جنك کنار نهر خازر واقع شد

فصل هفتم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین ع بغیر آنچه در فصل سابق ذکر شد

اما وقایع سنهٔ شصت ویك هجری :

منجمله در اینسال یزید بن معاویه سلم بن زیاد را والی خراسان و سجستان نمود وسلم بن زیادبرادر خود یزید بن زیاد را عامل‌سجستان نمود وطلحة بن‌عبدالله الخزاعی راکه طلحة الطلحات باشد عامل‌کابل نمود بعد اهل کابل نقض عهد وی نمودند آنوقت **سلم بن زیاد طلحة بن عبدالله الخزاعی** را طلبید و او را والی سجستان نمود و او در سجستان از دنیا رفت

و منجمله در این سال **یزید بن معویه عمرو بن سعید** را از امارت مدینه عزل نمود و **ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان** را والی مدینه نمود

و منجمله در اینسال بروایت یافعی جناب ام‌سلمه زوجه حضرت رسول (ص) و جناب میمونه زوجهٔ دیگر آن‌حضرت از دنیا رحلت فرمودند

اما وقایع سنه شصت و دوهجری:

منجمله در اینسال **محمد بن علی بن عبدالله بن عباس** که پدر سفاح و منصور دوانقی است بروایت ابن اثیر متولدگردید

و منجمله در اینسال بریدة بن خضیب اسلمی در بلده مرو وفات نمود چنانچه در کتاب **حبیب السیر** است و مینویسد مرقدش در مرو زیارتگاه معروفی است و بریدهٔ اسلمی از بزرگان اصحاب حضرت‌رسول(ص) بود

ومنجمله در اینسال مسروق بن اجدع درمصر وفات نمود و نیز ابومسلم عبدالله الخولانی که از اجلهٔ تابعین و اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) بود از دنیا رحلت‌کرد

ومنجمله در اینسال عبدالله بن زبیر کاغذی نوشت بیزید وشکایت نمود از والی مدینه ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان پس یزید پسر عم خود ولید بن عتبه را عزل‌نمود و پسر عم دیگر خود عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان را والی مدینه‌گردانید و او جوانی بود مغرور و تجربه نکرده پس جماعتی از اشراف اهل مدینه روانه شدند بشام که همراه آنها بود عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه‌وعبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیرة المخزومی و منذربن زبیر پس وارد شدند بر یزید آنها را اکرام نمود و جایزه زیادی بآنها داد چون مراجعت کردند بمدینه مشغول شدند بدشنام دادن بیزید وگفتند ما از نزدکسی آمده‌ایم‌که دین ندارد وشراب میخورد وسك بازی میکند وشاهد باشید که ما یزید را از خلافت خلع نمودیم وبیعت نمودند با عبدالله بن حنظلة بن ابی عامر بر خلع یزید بن معاویه و عامل یزید عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان را با بنی‌امیه و دوستانشان که نزدیك هزار مرد میشدند محاصره نمودند در خانه مروان بن حکم و آن محصورین کاغذ نوشتند بیزید « **که ما درخانه مروان محصور شده‌ایم فیاغوثاه یا غوثاه** »

و کاغذرا دادند بعبدالملك بن مروان رفت در ثنیة الوداع کاغذ را داد به حبیب بن کوا و

گفت دوازده‌شبه میروی بشام و دوازده شبه بر میگردی شب بیست و چهارم درهمین مکان خودم منتظر جواب هستم

کاغذ را برد بشام در حالیکه یزید بواسطهٔ مرض نقرسی که در پایش بود پاهایش را در میان طشت آب گذارده بود کاغذ را گرفت خواند فرستاد نزد مسلم بن‌عقبةالمری و اورا با دوازده هزار نفر روانه کرد بجانب مدینه وگفت حصین بن نمیر سکونی را خلیفه خود قرار داده سه روز آنهارا مهلت‌بده اگر اجابت کردند ترا فبها و الا با آنها مقاتله نما پس اگر بآنها ظفر یافتی سه روز مباح‌گردان از برای لشکر اموال ودواب اهل مدینه را وازراه حره‌داخل مدینه‌شوودست از حضرت علی بن‌الحسین باز دار و با او نیکی نما و تجلیل و تکریم زیادی از وی‌بنما چون‌او بامردم مدینه موافقت نکرد و اورا بخلافت دعوت کردند قبول نفرمود و چون اصرار مردم‌زیادشد از مدینه خارج شد بیکی از ضیاع خود رفته ودرآنجامشغول عبادت میباشد

الحاصل خبر مسلم ولشکر شام که باهل مدینه رسید غوغای عظیمی بلند شد و بمحاصره بنی امیه کوشیدند وگفتند قسم بخدا کهما دست از شما بر نداریم تا شما را بکشیم‌باعهدنمائید وقسم یاد نمائید که با مردم شام همراهی نکنید پس‌بنی امیه چنین‌عهد و قسم یاد نمودند و آنهاراازمدینه خارج نمودند تا در وادی القری مسلم ولشکر شام را ملاقات نمودند مسلم بن‌عقبه اول عمر و بن عثمان بن عفان را طلبید وازحالات مدینه سؤال نمود گفت با اهل مدینه‌عهد نموده‌اموقسم‌یادکرده‌ام که باشما معین وهمراه نباشم

مسلم بن عقبه‌اورا از نزد خود راند و گفت‌قسم‌بخدا اگرنه‌پسرعثمان بودی‌ترا بقتل میآوردم وسایر بنی امیه هم گفتند از ماعهد گرفته اند که باشما همراهی نکنیم وما نقض‌عهدخود نکنیم‌لکن عبدالملك بن مروان داخل‌معاهدین نبوده‌از او سؤال‌کن مسلم اوراطلبیده از او سؤال‌نموده‌ودستور العمل خواست عبدالملك گفت چون‌نزدیك مدینه وسیدی لشکر خود را در نخیله فرود آورکه‌آنها ازتعب راحت شوند واز طرف حره (که‌نام موضعیست در شرقی مدینه) روی‌بقتال گذار وچنین باشد که از صبح تابظهر مقاتله طول نکشد که آفتاب از پشت لشکر تو باشدو روبروی‌اهل‌مدینه‌و برق شمشیر و نیزه‌های‌شما چشم آنهاراخیره کند وازآنهاچشم‌لشکرشماراخیره نکند

بالجمله مسلم بدستور عبدالملك بن‌مروان رفتار نمود وبعبدالله بن مطیع عدوی و بعبدالله‌بن حنظله غسیل الملائکه که اینمو رئیس و سردار مردم مدینه بودند پیغام‌فرستاد که شما طریق‌مسالمت را پیشه دارید تا باشما یکی بشویم وروی بمکهٔ معظمه نهیم ودر قلع وقمع ابن‌زبیر بپردازیم اهل مدینه قبول نکردند ازمسلم تا آنکه مشغول محاربه شدند جناب عبدالله بن حنظله با شجعان اهل مدینه اول مرتبه روی‌نهاد بسپاه شام و آنهارا فراری نمودند لکن بعد مسلم‌رایت خود را بحرکت درآورد ومردم شام را ترغیب بقتال نمود لشکر شام بجنبش در آمدند تاآنکه جمعی‌از بزرگان مدینه رابقتل رسانیدند

منجمله جناب عبدالله بن‌حنظله را باسه‌تن ازپسرانش

ومنجمله زبیر بن عبدالرحمن بن‌عوف و فضل بن عباس بن ربیعة بن حارث بن

عبدالمطلب و حمزة بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عباس بن عتبة بن ابی لهب بن عبد المطلب و محمد بن ثابت بن قیس برادرمادری عبدالله بن حنظله و عبدالله بن زید بن عاصم و محمد بن عمرو بن حزم الانصاری و جمع کثیری ازسایر قریش و ازانصار وچهارهزار تن از سایرین مقتول شدند

الحاصل اینقدر مسلم و لشکر شام از اهل مدینه بقتل رسانیدند که خون مثل جوی میان کوچه‌های مدینه جاری شد آنوقت بلشکر اذن داد که مدینه را نهب و غارت نمایند و گفت امیرشما بحکم امیرالمؤمنین یزید خون و مال مردم مدینه‌را برشما مباح گردانید

ودر تاریخ الخلفاء سیوطی است که عده مقتولین دروقعهٔ حره از قریش و انصار سیصد وشصت نفر بودند انتهی وعده مقتولین از غیر قریش وانصار اززنها واطفال رانوشته است

وایضا در تاریخ الخلفا نوشته قتل فیها خلق من الصحابة ومن غیرهم و نهبت المدینة و افتض فیها الف عذرآء فانا لله وانااليه راجعون وتا سه روز مردم شام مشغول نهب و غارت و خون ریختن از ضعفاء و بیچارگان بودند وهرکس از اهل مدینه توانست بجانبی گریخت منجمله ابو سعید خدری درغار کوهی پنهان شد

الحاصل بعداز سه روز منادی از جانب مسلم ندا داد و لشکریان را از غارت و نهب باز خواند و گفت هرکس سر بیعت با یزید دارد در امانست پس هرکس با او بیعت نکرد او را بقتل رسانید مثل عبدالله بن ربیعه سبط ام السلمه زوجهٔ پیغمبر (ص) ومثل ابوالجهم بن حذیفة العدوی ومثل معقل بن سنان الاشجعی و جمع دیگر وعمرو بن عثمان بن عفان را طلبید وموی سر وریش اورایك یك کند وبشفاعت عبدالملك مروان از ریختن خون او درگذشت لکن بحضرت علی بن الحسین (ع) صدمهٔ نرساند بواسطهٔ سفارشی که یزید کرده بود والاشقاوت وقساوت مسلم بن عقبه از شمر و امثال اوکمتر نبود لذا بعداز وقعهٔ حره مسلم را مسرف میناميدنداز کثرت ریختن خون مسلمین

ودر کامل ابن اثیر است که وقعهٔ حره کهوقعهٔ کشتن مسلم اهل مدینه راباشد دوشب مانده باخر ماه ذی حجه سنهٔ شصت و سه هجری بوده

ودر منتهی الارب است که حره موضعی است بظاهر مدینه زیرراقم وبها کانت وقعة الحرة ایام یزید (لم) وایضا درسال **شصت و سه** جناب ربیع بن خثیم الکوفی که از جمله زهاد ثمانیه بود درخراسان از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش دریك فرسخی مشهد مقدس معروفست

واما وقایع سنهٔ شصت و چهار از هجرت

دراینسال مسلم بن عقبه محاصره نمود عبدالله بن زبیررا چون یزید بمسلم بن عقبه (لم) نوشته بود که هر وقت ازمدینه فارغ بشدی بجانب مکهٔ معظمه برو وبقلع و قمع ابن زبیر بپرداز **لهذا** مسلم که از قتل و نهب اهل مدینه فارغ شد شرح واقعه را بیزید نوشت وخود خیمه بیرون زد بعزم مکهٔ معظمه وقتل عبدالله بن زبیر وخراب نمودن خانه خدارا در بین راه آثار مرك و هلاکت در خود مشاهده نمود حصین بن نمیر ملعون را بسوی خود خواند وسرداری لشکر را بوصیت یزید باو واگذار نمود وگفت ملاحظه نکنی که اینخانه خانهٔ خداست و احترامش لازمست چون حرمت اطاعت امیرالمؤمنین یزید ازاو بالاتر است وگفت منجنیق هارا نصب کن واز خرابی خانه خدا وقتل اقارب

و خویشان پیغمبر (ص) پرهیز مکن این کلمات را گفت و بدرك واصل شد در بیست وسوم محرم سنهٔ شصت وچهارم

بعد از وفات مسلم حصین بن نمیر با لشگر شام وارد مکه شدند در بیستو ششم ماه محرم سنهٔ شصتو چهار آن ملعون حکم کرد بکوه ابوقبیس و اطراف مکه منجنیقها را نصب نمودند که خانهٔ خدا را خراب کنند

دراینوقت عبدالله بن زبیر با اهل مکه وجماعتی که‌ازاهل مدینه دروقعهٔ حره فرار کرده‌بودند وسایر کسانیکه باعبدالله زبیر بیعت کرده بودند واطراف او جمع شده بودند از مکه بیرون‌شدند ومشغول مقاتله شدند و بقیهٔ ماه محرم و تمام صفر تاسوم ماه ربیع الاول اصحاب حصین بن نمیر با اصحاب عبدالله بن زبیر مقاتله نمودند تا آنکه اصحاب عبدالله بن زبیر مغلوب شدند و جمعی ازآنها کشته شدند منجمله مصعب بن عبدالرحمن بن عوف ومسور بن مخرمة بن نوفل صحابی وغیر ایشان‌و اصحاب حصین بن نمیر آتش‌وسنك از منجنیقها میانداختند وخانه‌خدارا ویران کردند

ودر تاریخ‌الخلفاء سیوطی است که آن‌آتش بپرده خانه‌خدا رسیده پرده و سقف خانه و در خانه وآن دوشاخ کبشیکه‌در فدیه حضرت اسمعیل(ع) جبرئیل آورده بود ودر سقف خانه کعبه جای داده بودند بسوخت و در آن حال ابن‌زبیر ومختار بن ابو عبیده وجمعی دیگر پناهنده بخانهٔ خدا بودند لذا خود را ابن زبیر العائذ بالبیت نامید ودر آن سنك بارانی اغلب خانه‌های مکه خراب‌شد وخیلی ازمردم مکه‌هلاك شدند

ودر تاریخ طبری است که این‌قضیه خرابی خانهٔ کعبه در سوم ماه ربیع الاول سنهٔ شصت و چهار بود همین قسم عبدالله بن زبیررا در معاصره داشتند تاغرهٔ ربیع‌الاخر سنهٔ شصت و چهارخبر مرك یزید ملعون بآنها رسید که‌در چهاردهم ماه ربیع‌الاول سنه شصت و چهار بدرك واصل شددر قریه‌حوارین که‌از قرای حمص وازاراضی شامست

ودر عقدالفرید است که عبدالله بن زبیر با اهل مکه در یکطرف حجر نشسته بود واهل‌شام هم تیروسنك بانها میزدند پس تیری مقابل ابن‌زبیر بزمین افتاد ابن زبیر گفت در این یك خبری هست پس اورا برداشت دید نوشته است « یزید بن معاویه روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول از دنیا رفت

پس ابن زبیر فریاد زد یااهل الشام یا اعداءالله و محرقی بیت الله علام تقا تلون وقـد مات طاغیتکم الی‌آخره، اهل شام تصدیق نکردند تا آنکه خبر بحصین بن نمیر رسید بعبدالله بن زبیر پیغام داد که‌درابطح یکدیگررا‌ملاقات کنیم ودر ابطح یکدیگر را ملاقات کردندودرین‌مذاکره‌اسب حصین نمیرروث انداخت کبوتر های حرم آن روث هارا می بالیدند و حصین بن‌نمیر اسب خود را ازیکطرف کشید که مبادا اسب کبوتر حرم را لگد کند ابن‌زبیر گفت‌تتحرزون من هذاوانتم‌تقتلون المسلمین فی‌الحرم بعد ابن‌نمیر به‌ابن زبیر تکلیف خلافت را کرد وگفت با تو بیعت میکنم بشرط آنکه‌با ما بیائی بشام

ابن زبیر امتناع کرد ابن‌نمیر با اصحابش از طریق مدینه روانه شام شدند باجمعی از بنی‌امیه که‌درمدینه بودند

واز وقـایع سنهٔ مزبور این بود که بعداز فوت یزید در اینسال‌پسر او معوية بن یزید بجای پدر برتخت خلافت نشست وچهل روزیاسه ماه خلافت نمود بعداز دنیارفت

وبعد از فوت معویة بن‌یزید اهل شام‌بامروان.بن حکم بیعت کردندواو راخلیفه شناختندحصین بن نمیر وارد شام شد وخبر عبدالله بن زبیر را باو رسانیدمروان رأیش‌این‌بود که برودباابن زبیر بیعت کندبخلافت، ابن زیاد ملعون از عراق وارد شد واز ارادهٔ مروان مطلع شد وبمروان گفت توکبیر قریش و سید آنها هستی ومن حیا میکنم تو با ابن‌زبیر بیعت نمائی پس‌مروان رااز بیعت‌باابن زبیر منصرف گردانید

وایضا دراینسال ضحاك بن قیس ونعمان بن‌بشیر وجمعی دیگر بدست لشگر مروان کشته شدند که‌رئیس آنها عبیدالله بن زیاد بودو جهت مقاتله مروان باآنهااین بود که‌آنهاتمایل داشتند ببیعت باابن زبیر

وایضا دراینسال شداد بن‌اوس بن‌ثابت برادر زادهٔ حسان بن ثابت ومسور بن مخزمه و ابوبرزه اشهلی وولید بن‌عتبة بن ابی‌سفیان‌وبعضی‌دیگر از دنیارفتند

واما وقایع سنهٔ شصت‌و پنج هجری

علاوه برواقعات سابقه از شهادت جناب سلیمان بن‌صرد واصحابش درروز بیست و چهارم ماه رمضان همین‌خیط باطل وزغ بن‌وزغ وملعون‌بن‌ملعون موت مروان بن‌حکم‌در اینسال بدرك‌واصل‌شد درسن شصت‌و سه سالگی‌در شهردمشق چون‌تولدمروان درسال دوم ازهجرت‌بود

ودر درالمسلوك است زوجه مروان مادر **خالد بن یزیدبن معویه** بود که اول زوجهٔ یزید بوده •

واما وقایع سنهٔ شصت وشش هجری

علاوه بر قتل **جناب مختار وجناب ابراهیم بن مالك اشتر** قتلهٔ حضرت سیدالشهداء ع‌را در اینسال این‌بودکه عبد الملك بن مروان بجای پدر بخلافت نشست در سوم رمضان سنهٔ شصت و شش هجری

وایضا دراینسال عبدالله بن زبیر محمد بن الحنفیه را باکسانیکه با اوبودندوهفده نفر ازبزرگان کوفه در مکهٔ معظمه حبس نمود درزمزم جهت انکار نمودن اینها بیعت ابن زبیر راو آنها را تهدید بقتل وسوختن نمود دروقت معلومی‌اگر نصرت وبیعت نکنند باوی وجناب محمد حنفیه کاغذی بمختار نوشت وازاو استنصار ویاری جست

وجناب مختار جیش زیادی‌از کوفه روانه‌کرد بسر داری **عبدالله الجدلی** و بعضی دیگر پس اینها داخل درمسجدالحرام شدند وفریاد میزدند « یالثارات الحسین » تا رفتند در زمزم را شکستند وداخل شدندبمحمد حنفیه واز او استیذان حاصل نمودند که‌با ابن زبیر نزاع‌وقتال نمایند اذن نداد و فرمود من حیا میکنم وقتال در حرم را حلال نمیدانم جناب محمد و همراهانش را رها نمودند وبا جندی که مختار روانه کرده بودآمدند بمدینه طیبه

ودر مصباح شیخ است که در چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ شصت و شش هجری یزید بدرك واصل شد ونیز دراینسال **زیدبن ارقم انصاری** ازدنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه شصت وهفت :

علاوه بر بدرك رفتن **ابن‌زیاد و حصین بن‌نمیر** وجمعی از اهل‌شام بهمت والای جناب‌ابراهیم ابن‌مالك در اینسال **عبدالله بن زبیر حارث بن ابی ربیعه را** از امارت بصره عزل نمود و برادرش مصعب را بحکومت بصره نصب نمود وجماعتی از اهل‌کوفه مثل **شبث بن ربعی ملعون و محمد بن اشعث کندی ملعون** ازکوفه آمدند بیصره نزد **مصعب بن‌زبیر** و فریاد **واغوثاه** کشیدند وشکایت نمودند که مختار عبید وغلامان مارا برما مسلط گردانیده وازاو خواهش نمودند که برود بقتال با مختار پس **مصعب بن زبیر** با جمع کثیری آمدند بجانب کوفه

جناب مختار دانست محمد بن اشعث رفته بجانب مصعب امرنمود خانه او را خراب کردند و همچنین خانه بعضی دیگر از کسانیکه با محمد بن اشعث رفته بودند ببصره بشکایت نمودن نزد مصعب بن زبیر و اموال آنها را هم غارت نمودند و اصحاب مختار که دانستند مصعب با جمع کثیری از جانب بصره می‌آید از اطراف مختار متفرق شدند جناب مختار خطبهٔ خواند و مردم را ترغیب نمود بمقاتله با مصعب پس مختار با همراهان خود از کوفه خارج شدند و فئتین صف آرائی نمودند درآن معرکه از همراهان مصعب جمعی کشته شدند منجمله محمد بن‌اشعث کندی ملعون بود آخرالامر اصحاب مصعب جناب مختار را بقتل رسانیدند وسرش را در دارالاماره‌کوفه نزد مصعب حاضرنمودند وقبر جناب مختار در زاویهٔ مسجد جامع کوفه معروفست و در این جنك جناب ابراهیم درکوفه حاضر نبود چون بعد از قتل ابن‌زیاد **جناب ابراهیم** در موصل توقف فرمود وقتل جناب مختار درچهاردهم رمضان سنهٔ شصت و هفت هجری بود و سن جناب مختار در وقت شهادت شصت و هفت سال بود

و ایضاً در این سال بعد از قتل مختار و اصحابش **مصعب بن زبیر** جناب **عبدالرحمن و عبدالرب** پسران جناب حجر بن عدی را بقتل رسانید

وایضاً عمران بن حذیفه بن‌الیمان را بقتل رسانید

وایضاً در این سال جناب جنادة بن امیه که از اصحاب حضرت پیغمبر(ص) بود درك نموده بود زمان جاهلیت را از دنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه شصت وهشت هجری:

در این‌سال عبیدالله بن الحر الجعفی کشته شد و او از بزرگان وفضلاء وخیار قوم خود بود و در هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) عبیدالله بن الحر الجعفی مخفی بود وبعد از قتل آن جناب ابن زیاد او را طلبید گفت کجا بودی ؟ گفت مریض بودم و بعد از مذاکراتی از نزد ابن‌زیاد خارج شد وسوار بر اسب خودشد ورفت بمنزل‌خود درشاطی‌الفرات تاآنکه یزید بجهنم واصل‌شد بعدعبیدالله الحر رفت بمدائن وآنچه اموال وخراج جهت سلطان میبردند قسمتی برای خود و اصحابش‌میگرفت لکن متعرض اموال مردم نمیشد تاآنکه مختار ظاهرشد وشنید طغیان اورا پس زوجهٔ عبیدالله حر را گرفت و حبس نمود

عبیداللهحر شنید خود واصحابش واردکوفه شدند درب زندان را شکستند زوجه‌اش را با سایر زنهائی که درمحبس بودند بیرون آوردند وبا مختار درستیزه بود تا آنکه مختار کشته شد

و بعضی گفتند با مختار بیعت کرد و با جناب ابراهیم رفت بموصل لکن حاضر نشد بااو بقتال ابن زیاد (لع) وتمارض نمود بعد با سیصدنفر وارد انبار شد وآنچه از بیت‌المال که در انبار بود همه را غارت نمود و مختار امر کرد خانه‌اش را خراب کردند و زوجه‌اش را حبس نمودند و عبیدالله بن حرآمد بکوفه وکرد آنچه که گفته شد تا آنکه مختار کشته شد آن وقت نزد مصعب سعایت نمودند وبین مصعب و عبیدالله بن حر عداوت واقع شد عبیدالله حر با عساکر مصعب جنگها و رزمها نمود و آخرالامر خودرا در آب فرات انداخت وهلاك شد

وایضا در این‌سال جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در طائف از دنیا رحلت فرمود و قبرش در طائف مشهوراست درسن هفتاد و یك‌سالگی **وایضا** در اینسال عدی بن حاتم طائی از دنیا رحلت نمود در سن صدو بیست سالگی **وایضا** در اینسال ابوواقد لیثی از دنیا رفت

وایضا در شب هفدهم ماه رمضان همین سال عایشه از دنیا رفت.

ودر کامل بهائی است که اورا بتدبیر معاویه میان چاه آهکی انداختند چون او منکربود اخذ بیعت معویه را برای یزید ملعون

اما وقایع سنه شصت و نه:

در این‌سال ابوالاسود دئلی در بصره از دنیا رفت درسن هشتاد وپنجسالگی **وایضا** دراینسال بامر عبدالملك بن مروان عمرو بن‌سعد بن‌عاص را که مدتها حاکم مدینه بود بقتل رسانیدند

وایضا در اینسال بفرمان عبدالملك بن مروان صخرهٔ قدس را بنیان کردند

واما وقایع سنه هفتاد:

در اینسال عاصم بن‌عمر بن‌خطاب جد امی عمر بن عبدالعزیز بن‌مروان از دنیا رفت

وایضا در اینسال عمرو بن حباب بن جعدة السلمی مقتول‌شد

اما وقایع سنه هفتادویك هجری:

در اینسال عبدالملك بن‌مروان‌ازشام قصد عراق کردکه مصعب بن زبیر را بقتل برساند و آن بلاد را تصرف کند ومصعب در این‌وقت در بصره بود و از آنجا آمد بکوفه و جناب ابراهیم اشتر را که والی موصل ونصیبین‌بود طلبید و او را مقدمة الجیش روانه نمود آمدند تا رسیدند باراضی مسکن‌وآنجا را لشگرگاه خود نمودند وخود مصعب هم روانه شد از آن‌طرف عبدالملك با برادرش محمد روانه شدند تا بسه فرسنگی لشگرگاه مصعب فرود آمدند عبدالملك نامه‌ها نوشت برؤسای عراق و آنها را بسوی خود خواند تمام نفاق نمودند و بعبدالملك ملحق شدند بغیر جناب ابراهیم اشتر که از آن فتوت وغیرتی که داشت اعتنائی بنامهٔ اونکرد تاآن‌که آغاز مقاتله نمودند عبدالملك برادرش محمد بن مروان را بمیدان فرستاد تنور قتال گرم شد و محمد بن مروان بشمشیر جناب ابراهیم بخاك هلاك افتاد جنك شدت نمود آخرالامر اصحاب ابراهیم از دور او پاشیدند او یك تنه حمله کرد لشگر شام ازهرجانب بسوی‌او تاختند و او را بقتل رسانیدند و سر او را از بدن جدا نمودندبردند نزدعبدالملك وجسد او را سوختند، بعد لشگرشام جرئت‌یافته حمله نمودندباصحاب مصعب

مصعب خود یکه وتنها حمله‌آورد هرچند اورا امان دادند قبول‌نکرد تا آن‌که بشمشیر زائدة بن‌قدامه بسرعم مختار کشته شد و سر او را نزد عبدالملك حاضر نمودند عبدالملك بشکرانهٔ این‌امر بسجده درآمد آن‌گاه روی‌بکوفه نمود وانتظام امورکوفه وتعیین حکام وعمال خود نمود وقتل‌مصعب بن زبیر واشتر در سیزدهم جمادی‌الاولی سنه هفتاد و دو بود

و ایضا در اینسال براء بن عازب انصاری مکنی بابی‌عماره که از مشاهیر صحابه بود وفات نمود وصاحب استیعاب گوید که او درحرب جمل وصفین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین (ع) حاضر بود و بعد از آن در کوفه سکونت داشت تا از دنیا رفت در اینسال عبدالله بن حازم حاکم خراسان در نیشابور مقتول شد

وایضا دراینسال عبیده سلمانی که از جملهٔ تلامذهٔ واصحاب امیر المؤمنین ع بود و ازفقهاء وتابعین بود ازدنیا رفت و چون با جناب سلمان بسیار مصاحبت داشت‌او را سلمانی گفتند و نسبت دادند بسلمان

وایضا دراینسال عبدالملك بن مروان مأمور کرد حجاج بن‌یوسف الثقفی را که‌برودبمکه بمحاربهٔ عبدالله بن زبیر با دویا سه هزار سوار حجاج با لشکر آمدند بطائف لشکر حجاج بجانب عرفات رفتند و ابن زبیر جماعتی را بعرفات فرستاد که با لشکر حجاج مقاتله نمایند و همه روزه لشکر حجاج غالب‌ولشکرابن‌زبیرمغلوب‌میشدندتا آنکه ضعف ابن زبیر بر حجاج معلوم شد حجاج نامهٔ بعبدالملك نوشت اگر عده از لشکر بمن برسانی بزودی مکهٔ معظمه را فتح نمایم عبدالملك طارق را با پنجهزار نفر روانه کرد ودر اواخر ذی الحجه سنهٔ هفتاد وسه در مکه بحجاج پیوست

واماحجاج در ماه ذیقعده احرام حج بسته بمکه وارد شد لکن طواف خانه و سعی و صفا و مروه نکرده چون ابن زبیر او را مانع بود و ابن زبیر هم در اینسال بمنی‌و عرفات ازترس لشکر حجاج نرفت و قربانی خود را در مکه معظمه نمودو حجاج بکوه ابو قبیس و جبل قیقعان که هردو مشرف بمکه بودند استیلایافت ودر آن دو کوه مناجیق نصب‌کرد وسنك‌و آتش بمکهٔ معظمه افکند و ازآن‌آتش پرده کعبه بسوخت‌ودر خانه را نیز آسیب رسانید عبدالله بن عمر باو پیغام دادکه از خدابترس چه تو درماه حرام ودر بلد حرامی وازتمام نقاط‌مردم بحج مشرفند احجار وآتش‌انداختن را موقوف کن تامردم باطمینان حج‌خود را بعمل آورند حجاج دست بر داشت تا مردم از اعمال خود فارغ شدند پس حجاج امر کرد که هر کس از هر کجا آمده است بمکان خود بر گردد و چنان سنك با منجنیق‌هامیانداختندکه سنك بمصلای ابن‌زبیر رسید مردم‌از اطراف ابن زبیر پراکنده‌شدند و غالب آنها به‌لشکر حجاج ملحق شدند ،ابن زبیرچون اینحال را دید نزد مادرش اسماء ذوالنطاقین دختر ابابکر آمد درد دل بمادر خود کرد مادرش درجواب گفت اگرمیدانی بر حقی ودعوی بر حق‌میکنی از بی حق برو وباك از شهادت نداشته باش‌واگر برحق نیستی چرا خود ومردم رابکشتن میدهی گفت مادر ازآن‌ترسم که‌مرا مثله کنندو بدار آویزند

قالت یابنی ان‌الشاة لاتتألم بالسلخ

الحاصل آن شهرا ابن زبیر بعبادت بسر برد صبح خود را مکمل و مسلح نمود با لشکر شام مشغول معاربه گردید چند نفراز لشکر شامیان بشمشیر ابن زبیر کشته شدند چون‌لشکرشام‌این شجاعت‌رااز او مشاهده کردند یکمرتبه بر وی حمله ورشدند ابن‌زبیرصفوف رادرهم شکست‌چندان که آن‌جماعت رابحجون رسانید چون حجاج نگران گردید که آنجماعت با آن کثرت تاب مقاومت ابن زبیر راندازند سخت آشفته‌خاطر و غمگین گردید و از مرکب پیاده شد ومردم را بحرب او برانگیخت پس مردم شام یکمرتبه حمله آوردند علمدار ابن زبیر را بقتل رسانیدند وعلم رااصحاب حجاج دردست گرفتند وابن زبیر با دوغلامش حمله کردند بر آنها ناگاه سنگی برروی‌اوافکندند که پیشانیش شکست و خون بصورتش جاری‌شد چون اهل شام چهرهٔ خونین او را دیدند براوحمله

کردند وخود و دوغلامش را بقتل رسانیدند در روز سه شنبهٔ دهم ماه جمادی الاخر سنه هفتاد و سه چنانچه مسعودی نوشته یا در نیمه جمادی الثانیه سنه هفتاد وسه چنانچه در مصباح شیخ فرموده بعد حجاج امر کرد سرش را جدا کردند وآن سر وسر عبدالله بن صفوان وسر عمارة بن عمرو بن حزام را فرستاد نزد عبدالملك بن مروان وجسد اوراحکم کرد منکوساً بدار آویخته و بعداز چندی واگذار بمادرش اسماء نمودندواوهم تغسیل و تکفین نمود ودر حجون که قبرستان مکهٔ معظمه است دفن کرد وبعد از هفت روز ازدفن عبدالله مادرش نیز از دنیا رحلت کرد

ودر درالمسلوك است از هشام بن عروة بن زبیر روایت میکند کـه عثمان بن عفان در یوم‌الدار عبدالله بن زبیر راخلیفه نمود وباینجهت ادعای خلافت کرد

وقتیکه او را بدار آویخته بودند عبدالله بن عمر شبی میخواست برود بمسجد الحرام ناگاه چشمش بجثه ابن زبیر افتاد که او را منکوساً بدار زده‌اند گفت لان‌علاك رجلاك لطال‌ما وقفت علیهما فی مصلاك

وبعد از سه ماه‌از قتل عبدالله زبیر عبدالله عمر از دنیا رفت‌انتهی وعبدالله زبیر در حین‌شهادت هفتادو دوساله بود چون درسال اول هجرت اول مولودی که از مهاجرین بدنیا آمد در مدینهٔ طیبه او بود و در وقت قتل‌عبدالله بن‌زبیر حجاج ملعون بیست و سه ساله بوده چون تولدش در سنه چهل ویك بوده وایضاً دراینسال بعداز کشتن حجاج عبدالله بن زبیر را عبدالملك بن مروان امارت‌مدینه طیبه را بوی تفویض کرد وایضا در اینسال ابو سعید خدری ازدنیا رفت و اسم او سعد بن مالك الخزرجی است

و ایضا در مرآت العقول از شهید ثانی‌نقل فرموده که جابر بن عبدالله انصاری درمدینه سنه هفتاد وسه ازدنیا رحلت فرمود درسن نودو چهار سالگی

ودر کتاب اصابه است که جابر بن‌عبدالله بن‌عمرو بن حزم بن ثعلبة الانصاری پدرش یکی از نقبای دوازده گانه بود انتهی وجابر در آخر عمر چشمش نابینا شدواو مفتخر شدازجانب‌رسول خدا‌ص بتبلیغ سلام بحضرت‌باقر ودرروایت است که‌حضرت باقر (ع) تشریف برد بعیادت‌اوواحوال‌او رابرسید عرض کرد حالی‌دارم که موت‌رااز حیات‌و فقررا ازغنی ومرض را از صحت بهتر میخواهم حضرت فرمودند : ما چنین نیستیم آنچه خدابخواهد ماهم او را دوست میداریم اعم از موت و حیات و فقروغنی ومرض وصحت

واز مناقب اوست که‌در غزوهٔ بدر وسایر غزوات خدمت حضرت رسول مشرف بود واو آخر کسی است ازاصحاب که‌در مدینه از دنیا رفته و ایضاً دراینسال عوف بن مالك اشجعی و رافع بن خدیج انصاری و مالك بن مسمع ابو غسان بکری و معویة بن خدیج قاتل محمد بـن ابی بکر از دنیا رفتند

وایضا در اینسال معبد بن خالد الجهنی در سن هشتادسالگی ازدنیا رفت

وایضا عبدالرحمن بن‌عثمان بن عبدالله از دنیا رفت واو برادر زاده طلحه بن عبدالله است

وایضا محمد بن خاطب در اینسال ازدنیا رفت و او اول کسی است بعد از پیغمبر مسمی شد به‌محمد

و ایضا در اینسال‌عاصم‌بن حمزهٔ سلوکی و مالك بن ابی عامر اصبحی جد امام مالك از دنیا رفت

اما وقایع سنه هفتادوچهار

در اینسال حجاج بناء کعبه راکه عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب کرد و به بناء اول بنانمود

وایضاً در اینسال عبدالملك بن مروان بکربن وشاح را از امارت خراسان عزل نمود وامارت آن صوب را به امیة بن‌عبدالله بن خالد بن اسیل واگذار نمود :

اما وقایع سنه هفتاد وپنج هجری:

در اینسال عبدالملك حجاج را از مدینهٔ طیبه عزل نمود و او را والی عراق گردانید ویحیی بن حکم بن ابی‌العاص را والی مدینه قرار داد

و ایضاً دراینسال حجاج از کوفه رفت ببصره وعروة بن مغیرة بن شعبه را خلیفهٔ خود درکوفه قرار داد چون حجاج وارد بصره شد عبدالله بن‌جارود وهذیل بن عمران وعبدالله بن‌حکیم‌وزیادالمجاشعی با جمعی‌ازاهل بصره آغاز مخالفت نمودند و با یکدیگر عهد نمودندکه حجاج را ازعراق بیرون کنند پس ریختند بخیمهٔ حجاج و آنچه دستشان رسید از اموال او بغارت بردند پس بین فئتین جنك و قتال شدیدی واقع شد وعلی‌الظاهر ظفر با عبدالله بن‌جارود بود ناگاه تیری ازعسکر حجاج بعبدالله‌رسید واز دنیا رفت و درآن جنك عبدالله بن انس بن مالك الانصاری‌که از اصحاب ابن‌جارود بود باجمعی دیگرکشته شدند و درآن‌وقت پدرش انس زنده بود و وارد شد بر حجاج وگفت : « لامرحبا لك و لا اهلا بك یابن الخبیثة شیخ ضلالة جوال فی الفتن مرة مع ابی تراب و مرة مع ابن الزبیر ومرة مع ابن‌جارود »

وچند سخن زشت بوی گفت و از مجلس خارج شد و شکایتی نوشت بعبدالملك بن مروان‌واو کاغذی بحجاج نوشت ودرآن کاغذ خیلی عتاب بوی‌کرد نوشت : اما تذکر حال آبائك فی الطائف حیث‌کانوا ینقلون الحجارة علی‌ظهورهم ویحتفرون الابار بایدیهم الی آخره پس حجاج رفت نزد انس و از او خیلی عذرخواهی کرد

اما وقایع سنه هفتاد وهفت :

در اینسال شبیب بن‌عتاب بن ورقاء وزهرة بن حوبه با حجاج مقاتله نمودند لشگری بسرداری عبدالرحمن روانه کردوهردورا بقتل رسانیدند

اما وقایع سنه هفتادوهشت:

در اینسال شریح بن‌حارث قاضی درکوفه وفات نمود درسن‌صدو بیست سالگی

ودر اینسال‌شریح بن هانی مذحجی‌که در خدمت امیرالمؤمنین (ع) مصاحبت داشت از دنیا رحلت فرمود درغزوه سجستان وایضاً در اینسال عبدالملك بن مروان امیة بن عبدالله بن خالد را از حکومت خراسان و سیستان معزول نمود و این دو شهررا جزو ایالت عراق ودرتحت تصرف حجاج قرار داد وحجاج ملعون مهلب بن ابی‌صفره را بامارت خراسان منصوب نمود

اما وقایع سنه هفتاد و نه هجری

در اینسال عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی از دنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه هشتاد هجری

در اینسال مهلب بن ابی صفره حاکم خراسان از رود بلخ عبور نمود و با مردم ماوراء النهر

محاربه نمود

و ایضاً در اینسال ابوحنیفه متولد شد

و ایضاً در اینسال عبدالله بن ابی اوفی از دنیا رفت و او آخر کسی است از اصحاب که در کوفه از دنیا رفت و ایضاً در اینسال سوید بن غفله از دنیا رفت

و ایضاً در اینسال جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد و دو سالگی و بعضی زیاده گفته‌اند تا سنه نود و او آخر کسی است از بنی‌هاشم که پیغمبر (ص) رادیده باشد وجود و سماحت و جلالت قدرش مشهور آفاقست و این بزرگوار شوهر حضرت زینب دختر حضرت زهرا (س) است

و ایضاً در اینسال به نقل جزری در **کامل** جناب محمد بن امیرالمؤمنین (ع) سیدالتابعین از دنیا رحلت فرمود در مدینهٔ طیبه در اول محرم و بقولی در ماه ربیع‌الاول و والده‌اش خوله بنت‌جعفر بن‌قیس بود وجماعت کیسانیه بعد امام حسن(ع)وامام حسین (ع) اوراامام ومهدی آخرالزمان میدانند ومیگویند در جبال رضوی که کوهستان یمن است وبکوهستان عمان وصل میشود منزل فرموده وزنده است تا آنکه خروج کند و بعضی مختار بن ابی‌عبیده ثقفی را از اینجماعت می‌شمارند و جناب سید اسمعیل‌حمیری را نیز ازاینجماعت میشمارند ومیگویند در بدایت امر کیسانی بوده وبمذهب جعفری از دنیا رفت واین شعررا گفت

تجعفرت باسم‌الله و الله‌اکبر   وایقنت ان الله یعفو و یغفر

اما وقایع سال هشتاد و یك

در اینسال عبدالرحمن بن‌محمدبن اشعث با حجاج بن یوسف الثقفی آغازمخالفت ورزید و جنك خیلی شدیدی کرد

اما وقایع سال هشتادو دو:

در اینسال مهلب بن‌ابی‌صفره والی‌خراسان در قریهٔ زاغول که از قراء مرو بود از دنیا رفت و پسرش مغیرة بن‌مهلب نایب‌الایالت‌خراسان در خراسان وفات نمود و پسردیگرش یزید بن‌مهلب والی خراسان شد

وایضا در اینسال ابوامامة باهلی که صیدبن عجلان نام داشت درمکهٔ معظمه از دنیا رفت

در حبیب‌السیر است که او در جنك صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) بود و اوآخر کسیست‌ازصحابهٔ حضرت رسول(ص) که درمکه وفات‌نمود وعمر اورا صدو شصت وشش سال نوشته‌اند و بعضی وفات او را سنهٔ نود و یك نوشته‌اند و ایضاً در اینسال خالد بن یزید بن معویه از دنیا رفت

اما وقایع سال هشتاد وسه

در اینسال جناب کمیل بن زیاد النخعی بظلم حجاج شهید شد وعمرشریفش نود سال بود وایشان از اصحاب سر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند

ودر اینسال حجاج شهر واسط را بنیاد کرد

و ایضا در اینسال واثلة بن الاسقع که از اصحاب صفه بود و متصف بفضل وشجاعت بود در شام از دنیا رفت درسن صد وپنجاهسالگی و اوآخر کسیست ازصحابه که در دمشق از دنیا رفت

واما وقایع سنهٔ هشتاد وچهار

در اینسال محمد بن مروان در ارمنیه جنك نمود وبسیاری از کنیسها را بسوخت از اینجهت اینسال را سنةالحریق نامیدند

واما وقایع سنه هشتاد وپنج

در اینسال عبدالرحمن بن محمداشعث که جنگهای نمایان با حجاج کرد آخر الامر دراراضی کابل مقتول شد سرش راجدا نمودندو نزدحجاج فرستادند

وایضا دراینسال حجاج یزید بن مهلب را از حکومت خراسان معزول نمودو مفضل بن‌مهلب را بامارت منصوب نمود

وایضا دراینسال موسی بن عبدالله بن حازم در ترمد مقتول شد وایضا عبد العزیز بن مروان بن حکم ازدنیا رفت وایضا در اینسال مردم با ولید بن عبدالملك بیعت نمودند بولایت عهد و ایضا در اینسال عمرو بن حریث مخزومی که‌در ایام هجرت متولد شده بود از دنیارحلت کرد وایضادراینسال بامر محمد بن مروان شهر اردبیل‌را بنیاد نمودند

واما وقایع سنهٔ هشتاد وشش

دراینسال خلیفه عبدالملك بن مروان در شام از دنیارفت روز چهار شنبه چهاردهم شوال در تاریخ‌الخلفاء سیوطی است که ولادتش درسال بیست و ششم هجری بوده بنا بر این عمرش شصت سال بوده و بعداز دفن عبدالملك پسرش ولید بن عبدالملك بجای پدر بخلافت نشست

وایضا دراینسال قتیبة بن مسلم از جانب حجاج بحکومت خراسان منصوب شد

وایضا دراینسال سلمة بن‌ام السلمه که‌ربیب حضرت رسول (ص) بوداز دنیا رحلت‌نمود

وایضاً دراینسال عبدالله بن حارث زبیدی در مصر ازدنیارفت و او آخر کسی است‌ازصحابه که‌در مصر وفات نمود و ایضا بقول یافعی در اینسال صید بن عجلان باهلی مکنی بابی امامه در مکه معظمه از دنیا رفت واو آخر کسیست از صحابه که در سن صدو شصت وشش سالگی درمکه از دنیا رفت

و ایضا دراینسال عبدالله بن‌ابی اوفی اسلمی از دنیارفت‌وبقول بعضی اوآخر کسیست‌ازصحابه پیغمبر (ص) که‌در کوفه وفات کرد

وایضا اوآخر کسیست که‌در بیعةالرضوان حاضر گشت

و اماوقایع سال هشتادو هفت

دراینسال ولیدبن عبدالملك بن مروان هشام بن اسمعیل را از حکومت مدینه طیبه عزل‌نمود و پسر عمش عمربن عبدالعزیز بن‌مروان راحاکم مدینه نمود

وایضا دراینسال عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب‌درمدینه و بقولی دریمن از دنیارحلت نمود

وایضا دراینسال بسربن‌ابی ارطاة بدرلکو اصل‌شد و او قاتل عبدالرحمن و قثم‌پسران‌عبدالله بن‌عباس بن‌عبدالمطلب است

وایضا دراینسال ولید بن عبدالملك در ماه ربیع الاول بعمربن عبدالعزیز نوشت که‌حجرات زوجات حضرت رسول ص را جزو مسجدنماید واز نواحی واطراف آن بقدری ابتیاع کند که‌مسجد

دویست ذراع در دویست ذراع بشود عمربن عبدالعزیز چنین کرد

واما وقایع سنه هشتاد وهشت

دراینسال سهل بن‌سعد بن ساعدی در سن صد سالگی از دنیا رفت وبعضی گفتند که‌او آخر کسی است از صحابه که‌از دنیا رفت

واما وقایع سال هشتاد ونه

در اینسال ولید بن عبدالملك خالد بن عبدالله القسری‌راوالی مکهٔ معظمه گردانید

واما وقایع سنهٔ نود

دراینسال بخارا و طالقان بدست مسلم بن قتیبه والی خراسان فتح شد

وایضا در اینسال انس بن مالك انصاری خادم‌حضرت پیغمبر ص وفات کرد ودر سنهٔ وفات‌ودر تاریخ عمر اواختلاف‌زیادی کرده‌اند

واماوقایع سال نود ویك

دراینسال ولید بن عبدالملك خالدبن عبدالله را امارت مکه‌داد

واما و قایع سال نود ودو

دراینسال سلمة بن عبدالملك دراراضی روم جنك کرد وشهر اندلس را فتح نمود

واما وقایع سال نودو سه

در اینسال قتیبة بن مسلم والی خراسان شهر سمرقند را فتح کرد

ودر اینسال ولید بن عبدالملك عمربن عبدالعزیز را از امارت‌حجاز عزل نمود

واما وقایع سال نودو چهار

در اینسال حجاج بن یوسف سعید بن جبیر را شهید نمود برای خروج او با عبدالرحمن بن محمد بن اشعث ، ومرحوم مجلسی (ره) در جلاء مینویسد یافعی که ازعلماء سنت است میگوید حجاج بعد ازشهادت سعید بیست روززنده‌بود وحجاج‌ملعون جمعی از موالیان و شیعیان علی‌ع‌را بقتل‌رسانید

منجمله کمیل بن زیاد وسعید بن جبیر وجناب قنبر غلام‌حضرت امیر المؤمنین ع را که حکم کرد سرنازنین اورا مثل گوسفند از بدنش جداکردند ونیز دراینسال عروة بن زبیر از دنیارفت‌و سابقاً گفته شدکه‌حضرت زین‌العابدین ع را در بیست وپنجم ماه محرم سنه نودو پنج شهید کردند درمدینهٔ طیبه وتاریخ قتل وتعیین‌قاتل آن‌بزرگوار سابقاً گفته شد فراجع

مخفی نماناد درکامل ابن جوزی است که حجاج بن یوسف در شوال سنهٔ نود و پنج‌بدرك واصل شد در سن پنجاه وچهار سالگی ومدت بیست سال آن ملعون والی عراق بود و در اینمدت این ملعون خیلی ظلم کردو خیلی از بزرگان رابقتل رسانیدند و گویا اخبث وارذل و اشقی‌ازاودر عالم کم دیده شده‌باشد

ودر معجم البلدان است که کوثر قریهٔ است درطائف‌و حجاج در آن قریه معلمی اطفال‌را میکرد و درکتاب وفیات الاعیان است که حجاج و پدرش در طائف معلم اطفال بودند بعدحجاج خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملك شد

ودر **زینةالمجالس** است که روزی شعبی حجاج را از ظلم و تعدی منع مینمود
حجاج دیناری طلبید و وزن و عیار او را ملاحظه کرد وگفت این را ببر ببازار و از جمع صرافان استفسار بنما؛

شعبی رفت ببازار نزد صرافان ـ آنهـا باحتمال آن‌که دینار را بآنها بدهد بعضی گفتند دینار سبك است

و بعضی گفتند کم عیار است سخن هریك برخلاف دیگر بود .

شعبی دینار را برگردانید وسخنهای‌صرافان را گفت حجاج گفت ببر نزد فلان صراف باو نشان ده شعبی رفت نزد او و دینـار را نشان داد آن مرد گفت این دینـار در وزن وعیار تمام است اگر خواهی در عوض درهم نقره بدهم؟ شعبی گفت از حجاج ظلمی بتو رسیده؟ جوابداد که من ازدولت او آسوده‌ام و او ظلم دیگران را از من باز دارد، شعبی تعجب کرد آمد نزد حجاج وقصه‌رانقل‌کرد حجاج گفت چون اهل زمانه در حق یکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که بایشان ظلم‌کند وهرکس که بدیگری ستم نکند کسی هم باو ستم نکند

فصل هشتم

در ذکر بعضی از قبور متبرکه واقعه درمعظم بلاد عربستان

و ذکر میشود آنها در ضمن **اموری**

و بدانکه ذکر این فصل‌دراین‌باب‌مناسبتی ندارد ولکن حقیرمقید هستم که در ضمن هر بابی قبور بعضی از بزرگان را ذکرکنم که یاد و تذکر خیری از آنها شده باشد

امر اول ـ در قبور شریفهٔ واقعه در بیت‌المقدس

در خصال از حضرت پیغمبر(ص) روایت کرده‌اندکه خداوند اختیار فرمود از بلدان**چهار بلد** را وفرمود « **والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین** » .

التین **المدینه** و الزیتون **بیت المقدس** و طور سینین **الکوفه** و هذا البلد الامین **مکة المعظمه**

و در **عقد الفرید** است‌که **بیت‌المقدس** محل بستن براق است که‌در شب معراج پیغمبر(ص) سوار برآن شد ، ودر مسجد بیت‌المقدس است باب داود پیغمبر وباب سلیمان وباب حطه که خداوند در قرآن مجید فرموده « وقولوا حطة » وباب محمد و باب التوبه و باب الرحمه و ابواب الاسباط و باب الخضر و باب السکینه ، و در اوسط‌محراب مریم بنت عمران و محراب زکریا الذی بشرته فیه الملائکه بیحیی و هو قائم یصلی فی‌المحراب ومحراب یعقوب و کرسی سلیمان ، و در مسجداقصی است محراب حضرت عیسی(ع) و موضع قدم شریفشان

ودر وسط صحن مسجد اقصی است قبة‌الصخرة که یك پارچه سنك سرخ مسطح بزرگی در فضاء قبه معلق ایستاده بود

ودر بستان السیاحه است شب معراج که پیغمبرص از مسجد اقصی عروج فرمود این صخره هم

عقب سر آنحضرت بلند شد حضرت منعش فرمود لذا همین قسم معلق در وسط هوا بود تا حدودسنهٔ پانصد هجری که زن حاملهٔ زیر صخره رفت یکمرتبه ملتفت شدکه صخره در هوا معلق است از ترس وضع حمل نمود پس بامر محی‌الدین اعرابی دوستون وپایهٔ از سنك در زیر صخره زدندکه زنان و اطفال نترسند از رفتن بزیر صخره ! و سابقاً گفته شدکه دربیت‌المقدس است قبر حضرت داود(ع) وحضرت سلیمان ع وقبر حضرت مریم ع مادر عیسی ع و قبر جناب آسیه زوجهٔ فرعون

ودر نزدیکی بیت‌المقدس است قبر جناب عزیر وقبر راحیل مادر حضرت یوسف

و در دو فرسخی بیت‌المقدس است ناصرة الخلیل و در او بود ولادت حضرت عیسی وترسایان را از اینجهت نصرانی گویند ، ودر شش فرسخی بیت‌المقدس است قبر حضرت‌موسی ع ودر یك‌منزلی بیت‌المقدس است شهر قدس‌الخلیل و در اوست قبرحضرت ابراهیم وقبرحضرت اسحق بن ابراهیم و یعقوب بن اسحق ویوسف بن یعقوب و سارهٔ زوجهٔ حضرت ابراهیم و تمام این قبور شریفه در مغارهٔ است زیرزمین وازشهر قدس‌الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است

وقبر شریف جناب جعفربن ابیطالب و جناب زید بن حارثه وجناب عبدالله بن رواحه در موته است که دو منزلی بیت المقدس است ، و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی (ع)

امر دوم - در قبورشریفهٔ واقعه در شام

در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر (ع) روایتکرده که فرمود خوب زمینی است زمین شام وبدطایفهٔ هستند اهل‌شام قال‌الله تعالی‌ادخلواالارض المقدسة التی کتب‌الله لکم- یعنی‌الشام ودر روضات از ابوبکر خوارزمی نقل کرده که گفت جنات الدنیا اربع غوطة دمشق و صغد سمرقند وشعب بوان و ابلة البصرة و افضلها غوطة دمشق ، و ازعجائب دمشق است مسجد جامع که او را ولید بن عبدالملك بنا نمود وخراج هفت سال مملکت را خرج کرد در آن مسجد و بسیارمسجد عالی هست ، و جبل ربوه دریك فرسخی دمشق است که خداوند در قرآن مجید فرموده « وآوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین »

واکثر انبیاء از بیت‌المقدس وشام مبعوث شدندکه شریعتشان در عالم منتشرشد

واما قبورمتبرکه واقعه در شام و حوالی آن

منها قبر حضرت زینب بنت‌حضرت امیرالمؤمنین ع (۱) وفاطمه زهراء ع که در یك فرسخی شهر شام معروفست

ومنها قبرحضرت سکینه بنت الحسین(ع) (۲) وحضرت ام‌کلثوم بنت‌امیرالمؤمنین (ع) از غیر صدیقه طاهره

۱- مسلم‌نیست‌که قبرآن مخدره درآنجا باشد هرچند محتمل مشهور است‌وبعضی تصریح نموده که مدفن آن مکرمه در مدینه میباشد بالجمله در این مقام گفتگو بسیار است که سزاوارنیست بطور قطع نوشت که قبر بی‌بی در آنجا است (ج)

۲- بودن این دوقبر از این دو مکرمه غیر معلومست ومیبایست ماخذ این دونسبت ذکرشود و فقط بر شهرت اکتفا نشود چه‌آنکه (رب مشهورلا اصل‌له) بلکه بعض مورخین بزرك ذکر نموده که وفات جناب سکینه در مدینه بوده (ج)

ومنها مرقد مطّهر رأس الحسین (ع) (۱)

ومنها قبر جناب رقیه بنت‌الحسین ع که درخرابهٔ شام مدفونست

و عالم جلیل **شیخ محمدعلی شامی** که ازجملهٔ علماء ومحصلین نجف اشرفست بحقیر فرمود که جد امی بلاواسطه من جناب **آقا سیدابراهیم دمشقی** که نسبش منتهی میشود به **سیدمرتضی علم‌الهدی** و سن شریفش علاوه بر نود بودو بسیار شریف و محترم بود سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت‌الحسین ع راکه فرمود

« پدرت بگوبوالی بگوید آب افتاده میان قبر ولحدمن‌وبدن‌من در اذیت است بگو بیاید وقبر ولحد مرا تعمیر کند »

دخترش بسید عرضکرد سید از ترس حضرات اهل‌تسنن بخواب اثری مترتب ننمود

شب دوم دختر وسطی سید همین خواب رادید باز پدر گفت ترتیب اثری نداد

شب سوم دخترصغری‌سید همین‌خواب رادید وپدرگفت ایضاًترتیب اثری‌نداد

شب چهارم خود سید مخدره رقیه را در خواب دید که بطریق عتاب فرمودند که « چرا والی را خبردار نکردی ؟ »

سید بیدار شد صبح را رفت نزد والی شام وخوابش را بوالی شام نقل‌کرد

والی امر کرد علماء و صلحاء شام ازسنی وشیعه بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند بدست هر کس قفل درب حرم مقدسه باز شد همان‌کس برود و قبر مقدسه او را نبش کند وجسد مطهره را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند بزرگان وصلحاء از شیعه‌و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند قفل بدست هیچیك باز نشد مگر بدست**مرحوم سید** بعد که مشرف میان حرم شدند معول هیچیك بزمین اثر نکرد مگر معول **سید ابراهیم** - بعد حرم راخلوت کردند و لحدرا شکافتند دیدندبدن نازنین مخدره میان لحد و کفن آن مخدره مکرمه صحیح وسالم است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده پس سید بدن شریف مخدره را ازمیان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه‌روز همین قسم بالای زانوی خود نگه‌داشت ومتصل گریه میکرد تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند اوقات نماز که میشد سید بدن مخدره را بربالای شیئی نظیفی میگذاشت بعد از فراغ باز برمیداشت وبر زانو مینهاد تا آنکـه از تعمیر قبرولحد فارغ شدند سید بدن مخدره را دفن کرد واز معجزهٔ این مخدره دراین سه روز سیدنه‌محتاج بغذاشد ونه محتاج بآب و نه‌محتاج‌بتجدید وضوء بعد که‌خواست مخدره را دفن‌کندسید دعاکرد خداوند پسری باو مرحمت نماید - دعای سید مستجاب شد ودر این سن پیری خداوند باو پسری مرحمت فرمود مسمی به‌سید مصطفی

بعد والی تفصیل را بسلطان عبدالحمید نوشت او هم تولیت زینبیه ومرقد شریف رقیه ومرقد شریف ام کلثوم وسکینه را باو واگذار نمود و فعلا هم آقای حاجی سید عباس پسر آقـا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق‌الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه است‌انتهی

وگویا این قضیه در حدود سنهٔ هزار ودویست وهشتاد بوده

(۱) - در اینجا بیانی لازم است وشاید محل سر شریف باشدنه مرقد (ج)

ومنها قبر جناب عقیل بن ابیطالب که بعضی مورخین درشام نوشته‌اند وبعضی درمدینه طیبه

ومنها قبر شریف جناب هاشم بن عبد مناف جدامجد حضرت پیغمبر ص که درغزه است که ازمحال شام در دوفرسخی عسقلان است

ومنها قبر جناب حجر بن عدی و اصحابش که بامر معویه او واصحابش را بقتل رسانیدند و در شام قبرشریفشان معلوم است

ودر اصابه است وقتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر ـ آن بزرگوار وصیت کرد که قید وآهن را ازمن بر ندارید وخون بدن مرا نشوئید که در قیامت بامعویه همین قسم مخاصمه مینمایم وقتل او در سنه پنجاه وسه هجری بود ومدفن او درجنب مسجدالاقصی است

ومنها قبر جناب بلال بن رباح حبشی مؤذن حضرت پیغمبر ص رحلتشان در دمشق بود بمرض طاعون سنهٔ هیجده هجری و مدفنش درباب الصغیر شامست ودر حاشیه رجال کبیر ازبعضی کتب اصحاب از عبدالله المحض روایت کرده که بلال بیعت نکرد باابا بکر عمربن خطاب گریبانش را گرفت گفت جزای ابا بکر که ترا آزاد کرداین بود که با او بیعت نکردی بلال گفت اگر مرادر راه خدا آزاد کرده جزای اوبا خدا خواهد بود ومن بیعت میکنم با کسی که پیغمبر اورا خلیفه قرار نداده و آن کسی که خلیفه پیغمبر هست بیعت اودر گردن ما هست تا روزقیامت عمر گفت بلال امان برای تو نیست ودرمدینه نمان بروبشام

ودر روایت است وقتیکه بلال از بلاد حبشه مشرف شد خدمت حضرت پیغمبر (ص) این شعررا بلسان حبشه انشاد کرد

اره بره کنکره   کری کری مندره

حضرت پیغمبر (ص) بحسان بن ثابت فرمود مضمون این شعر را بعربی نظم کن گفت :

اذالمکارم فی اناتنا ذکرت   فانمابك فینا یضرب المثل

ودر حیوة القلوب است درفتح مکه که چون وقت نماز ظهر شد پیغمبر (ص) بلال را امر کرد برود ببام کعبه واذان بگوید همینکه صدای بلال باذان بلند شد عکرمه پسر ابو جهل گفت مرا بد میآید که این مرد مانند خری بربام کعبه فریاد میکند ! و خالدبن اسید گفت الحمد لله که پدر من زنده نیست که این صدا رابشنود !

ومنها قبر ابوالدردا و ام‌الدردا و اسم ابوالدردا عویمر بن عامر بود

ودر اصابه است که معاویه قضاوت دمشق را درزمان خلافت عمر باوداد و دوسال ازخلافت عثمان مانده بود که ابوالدردا ازدنیا رفت

ومنها قبر سعدبن عباده انصاری سید قبیله خزرج در قریه حوران از غوطه دمشقست

ودر کتاب اسد الغابه است که سعد بن عباده باابابکر وعمربیعت نکردچون خلافت بعمر رسیده روزی میان بازار بسعد بن عباده رسید گفت ای سعد یابیعت کن یاازاین شهر بیرون شو سعدفرمود در شهری که تو امیر باشی ماندن من در آنشهر حرامست لهذا از مدینه رفت بشام واورا قبیله بسیاری در اطراف دمشق بود هرهفته در قریه میرفت نزد خویشانش ، روزی از قریهٔ بقریهٔ دیگر میرفت از باغی که دررهگذار بود تیری بوی زدند واو را شهید کردند

ودر مجالس المومنين است که خالد بن وليد تيری بوی زد واورا شهيد نمودو از خوف عامه گفتند که اجنه اورا کشته اند واين شعررا بزبان اجنه گفتند

قد قتلنا سيدالخزرج سعدبن عباده   فرميناه بسهمين فلم نخط فؤاده

ودر اصابه است که رحلت جناب سعد درسنهٔ پانزده ہجری بود

و از رجال کشی نقل شده که سعدبن عباده ده پسر داشت و هريك در نصرت حضرت رسول کوشيدند وطول قامت سعد و پسرانش هريك ده شبر بود باشبار خودشان وشبر ايشان باندازه ذراع دست مابوده وجناب سعد اباً وجداً درجاهليت واسلام بزرك قوم بود وجناب قيس بن سعد در جنك جمل وصفين از حضرت امير (ع) مفارقت نکرد و درجنك صفين کوششها نمود وبعد از حضرت امير ع باحضرت مجتبی (ع) بود وچون معويه عبيدالله بن عباس را بفريفت واو ملحق شدبمعويه جناب قيس خطبه خواند و کوشش ميکرد در ياری حضرت مجتبی (ع) بعد که حضرت با معويه صلح فرمودجناب قيس رفت بمدينه وانزوارا اختيارفرمود ومشغول عبادت بود تاازدنيا رحلت نموددرسنهٔ شصت هجری

ومنها در معرة نعمان است که از بلاد شام است قبر اديب کامل ابوالعلاء احمدبن عبدالله المعروف بابی العلا المعری و ايشان از سه سالگی بمرض آبله هر دو چشمشان کورشد و اشعار ايشان بسيار ممتاز است

واز اشعار ايشان است :

مسح الرسول جبينه فله بريق فی الخدود   ابواه من عليا قريش جده خير الجدود

در بحار است که عبدالسلام قزوينی ثم البغدادی بابی العلاء گفت آيا تو در مصيبت اهل البيت شعری گفته ای مثل بعضی ازشعراء قزوينی ؟

معری گفت شعراء قزوينی چه شعر گفته اند عبدالسلام گفت ميگويند:

رأس ابن بنت محمد ووصيه   للمسلمين علی قناة يرفع

والمسلمون بمنظر وبمسمع   لاجازع منهم ولا متوجع

بعد معری آن شعر سابق راگفت :

ومعروف است که يکروزمعری ايراد گرفت بسيدعلم الهدی گفت :

يد بخمس مأين عسجداً وديت   ما بالها قطعت فی ربع دينار

سيد مرتضی درجواب فرمود :

عز الامانة اغلاها وارخصها   ذل الخيانة فافهم حکمة الباری

ديگری از اهل مجلس در جواب معری گفت :

هناك مظلومة غالتِ بقيمتها   وههنا ظلمت هانت علی الباری

وديگری گفت :

فلماکانت امينة کانت ثمينة فلما خانت هانت

ولادت ابوالعلا در معره بود روز بيست وهفتم ربيع الاول سنهٔ سيصدو شصت وسه ورحلتش ايضا درمعره بود سنهٔ چهارصدونه

وبدانکه درمدينه طيبه دو قبيله بود از انصار حضرت رسول ص يکی قبيله اوس بودکه رئيس آن قبيله چندنفر بودند

منهم جناب خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین بود که در صفین شهید شد در رکاب حضرت امیر ع
ومنهم جناب حنظلة بن ابی عامر بود المعروف بغسیل الملائکه که در غزوه احد شهید شد
ومنهم جناب سعد بن معاذ بود که در غزوهٔ کفار تیری بوی زدند و بعد از یکماه از دنیا رفت درسنهٔ پنجم هجری ودراصابه است که او سیدالاوس بود
قبیله دوم قبیله خزرج بود و رئیس آن قبیله نیز چند نفر بودند منهم جناب سعد بن عباده بود
و منهم جناب معاذ بن جبل بود که در سنه هفده هجری در شام بمرض طاعون از دنیا رفت در سن سی وچهار سالگی ومنهم جناب ابی بن کعب بود که درسنهٔ سی از هجرت درخلافت عثمان ازدنیا رحلت فرمود. ومنها قبر جناب محمد بن ابراهیم النعمانی که از تلامذهٔ کلینی بود مصنف کتاب غیبت وکتاب نثر اللئالی وتفسیر نعمانی وغیر اینها
و منها قبر جناب قطب الدین محمد بن محمد الرازی الورامینی البویهی که منسوب بود بآل بویه و بسلاطین دیالمه صاحب شرح شمسیه و شرح مطالع
وگفته شده که شهید اول ومحقق ثانی شهادت دادند بسعادت ایشان
وثقه الاسلام نوری در مستدرك میفرماید اقوی آنستکه ایشان شیعه بودند و از تلامذه علامه حلی بودند و در ذیقعده سنهٔ هفتصد وشصت و شش در دمشق از دنیا رفت و در صالحیه دمشق دفن شد
و منها قبر محمد بن علی بن محمد المغربی الاندلسی المکی الشامی الملقب بمحیی الدین اعرابی مصنف کتاب فتوحات مکی و بعضی از او تعبیر میکنند بماحی الدین واو معاثل و معاصر بود با شیخ عبدالقادر جیلانی رحلتش در ربیع الاول سنه ششصد و سی وهشت بود و قبرش در صالحیهٔ دمشق معروفست

ومنها المعلم الثانی محمد بن طرخان المکنی بابی نصر الفارابی الترکی
ابن خلکان مینویسد که او بزرگترین فلاسفه مسلمین بود و شیخ ابوعلی سینا از تصنیفات او منتفع میشد وایشان ازفاراب رفتند ببغداد و ازآنجا بمصر و ازآنجا بدمشق و وارد شد بسیف الدوله والی دمشق بری اتراك و در مجلس جمعی از فضلاء نشسته بودند سیف الدوله گفت بنشین فارابی رفت تا مسند سیف الدوله و او را عقب نموده برمسند وی نشست سیف الدوله با بعضی از وزراء بزبان مخصوصی که کسی آن لسان را نمیدانست گفت این شیخ چقدر بی ادب است من از او مسائلی سؤال میکنم اگرجواب نداد امر میکنم اورا از مجلس بیرون برند فارابی بهمان زبان گفت امیر صبر کن و عواقب امر را ملاحظه کن

سیف الدوله تعجب کرد گفت: آیا تو این زبانرا میدانی؟ فرمود من زیاده از هفتاد زبان را میدانم، و با علماء درهرفنی صحبت کرد که بر همه آنها فایق شد بعد از میان خریطه اش چیزی بیرون آورد و او را کوك نمود بقسمی نواخت که تمام اهل مجلس بخنده افتادند و دو مرتبه قسم دیگر کوك کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بگریه افتادند مرتبهٔ سوم بقسمی کوك کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بخواب رفتند حتی بواب هم خوابیدند فارابی هم از مجلس بیرون شد کذافی روضات الجنات

و او در سنه سیصدو نه در دمشق از دنیا رفت و درظاهر دمشق دفن شد و در روضةالصفاست که او را شهید نمودند

ومنها قبر ابراهیم بن ادهم بلخی که در سنه صدو شصت و یک در شام از دنیا رفت ودرخارج بیت‌المقدس هم قبریست منسوب باو و در مجالس‌المؤمنین فرموده که ابراهیم ادهم سلطان زاده بود دست کشید وجلای وطن نمود وآمد بشام وسببش این شد که روزی سر از دریچهٔ قصرخود بیرون کرد دید مرد فقیری در سایه قصر او نشسته نان میخورد بعدکه غذایش تمام شد آبی آشامید و درکمال راحت و آسودگی خوابید ابراهیم باخودگفت دنیا و سلطنت را چه میکنم و حال آنکه نفس بدین مقدار قانعست آنگاه از قصر خود فرود آمد وپشت پا بسلطنت وریاست دنیا زد و از بلخ کوچ نمود و طریق سیاحت را پیش گرفت

ودر روضات از رجال محدث نیشابوری نقل فرموده که ابراهیم ادهم در اول امر از ملوك بلخ بود وبعضی سبب توبه‌اش را این گفتندکه: یکروز با لشگرش رفت بشکار چون وقت غذا خوردن شد بره بریانی در سفره حاضر کردند ناگاه طایری آمد و همان بریان شده را با منقارش برداشت و پرواز کرد ابراهیم‌گفت باید در این حکمت و سری باشد. امر کرد بغلامانش که بروند و منزل این طایر را بشناسندوحقیقت حال را بدست آورند پس جماعتی ازلشگریان بر اسبها سوار شدند عقب‌آن طایر رفتند دیدند داخل مغارهٔ کوهی شد لشگریان هم رفتندمیان آن‌غار دیدندشخصی با دست‌وپای‌بسته برو افتاده وآن طایر آن‌گوشت را با منقارش ریزمیکند و بدهان‌آن‌شخص میگذارد پس لشکریان دست وپای آن شخص را باز نمودند و او را آوردند نزد ابراهیم ادهم

عرض کرد من تاجری بودم از این وادی با مال التجاره‌ام میگذشتم جماعتی از دزدهابسرمن ریختند و مال التجاره مرا گرفتند و دست و پای مرا بستند و در میان این مغاره انداختند و الان هفت روز میشود که من اینجا افتاده‌ام و همین طایر از برای من طعام می‌آورد و وقتی کـه تشنه میشوم به منقارش برای من آب می‌آورد و مرا سیراب میکند ابراهیم یکمرتبه متنبه شد وگریه‌کرد وگفت وقتیکه خداوند کریم ضامن روزی بندگانش هست و آنها را بهر قسمیکه هست روزی میدهد پس چرا شخص خود را بتعب بجهت روزی خود بیندازد و اینقدر وزر و وبال خلایق را تحمل نماید پس خود را از سلطنت خلع نمود و هرچه داشت از حطام دنیا همه را واگذار نمود و زهد را پیشه خود قرار داد

و نقل کرده که ابراهیم ادهم بعد ازآنکه توبه کرد و جلاء وطن نمود دریکی از شهرهاباغبانی میکرد یکروز شخصی آمد دم باغ و از او میوه خواست ـ ابراهیم اباء‌کرد آن ظالم تازیانه برسر او زد ابراهیم سرش را بزیر انداخت و گفت : اضرب رأسا طال ما عصی الله آن مرد ابراهیم را شناخت ومشغول عذر خواهی شد ابراهیم گفت الرأس التی یلیق بالاعتذار ترکته ببلخ

ومنها قبر ابوالحسن التهامی الشامی علی‌بن محمد بن الحسن صاحب قصیده معروفه :

حکم المنیة فی البریة جار ‌‌ ‌ ‌ ما هذه الدنیا بدار قرار

و از این قصیده است این شعر : (یاکوکبا ماکان اقصر عمره الخ) و او درنهم جمادی‌الاولی سنه چهار صد وشانزده از دنیا رحلت کرد و ظاهراً او را بقتل رسانیدند .

گویند بعد از فوتش کسی او را در خواب دیـد از او پرسید که خدا با توچه کرد؟ گفت حقتعالی مرا آمرزید بسبب شعری که در مرثیه فرزند صغیرم گفتم:

جاورت اعدائی و جاور ربه ‌ ‌ ‌ شتان بین جواره و جواری

ومنها قبر ابی‌العلاء المعری احمد بن عبدالله التنوخی که از تلامذه زمخشری بود و ازاعاجیب دنیا بود در سنه سیصد و شصت و سه متولد شد ودر سال سوم ولادت یا چهارم از مرض آبله کور شد و نزد پدرش تحصیل میکرد درمعره وچون صیت فضائل و کمالات سید علم الهدی راشنیدمشرف‌شد بمجلس‌سید مرتضی و چون کور بود مردم را لگد کوب کرد و رفت خدمت سید یکنفر گفت من هذا الکلب ؛

معری گفت سگ کسی است که هفتاد اسم برای سگ نداند! سید چون شنیددانستکه‌اوابوالعلاء معری است و او را احترام‌کرد، بعد ازمدتی برگشت بمعره و عزلت اختیارکرد .

چه خوب گفته ضیاءالدین کاشی:

از اهل زمانه پا کشیدن خوش تر در گوشهٔ عزلت آرمیدن خوشتر
زنهار ضیاء علاج چشمت نکنند اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

امر سوم درقبور شریفه واقعه در جبل عامل

بدانکه اهل شام و جبل عامل اقدمند در تشیع از سائرین در **امل الامل** شیخ حر آملی ره فرموده هنگامی‌که پیغمبر (ص) از دنیا رفت شیعه خالص نبود مگر **چهارنفر: سلمان و ابی‌ذر و مقداد و عمار** بعد چند نفری متابعت نمودند آنها را و آنها دوازده نفر بودند بعد بتدریج زیاد شدند تا بهزار وزیاده رسیدند تا در زمان عثمان که جناب اباذر را فرستاد بشام وجمع کثیری را در شام شیعه‌کرد بعد معویه از آن عداوتی‌که داشت آن بزرگوار را از شام‌بیرون‌کرد بقرای‌جبل‌عامل واز برکت ایشان اهل جبل‌عامل تشیع را اختیار نمودند بعد که عثمان از دنیا رفت حضرت‌امیرالمؤمنین ازمدینه تشریف آورد بکوفه اکثر اهالی‌کوفه واطرافش از برکت حضرت امیرع شیعه شدند وچون عمال حضرت امیر (ع) باطراف منتشرشدند هریك‌که داخل هر بلدی میشدند اکثر اهالی آن‌بلد شیعه میشدند ببرکت اوتاآنکه حضرت رضا (ع) ازمدینه تشریف آورد بخراسان ببرکت حضرت رضا(ع) قراء و بلدان بین راه و اهل‌خراسان شیعه شدند پس معلوم شدکه سبقت نگرفته اهل شام وجبل‌عامل را در تشیع مگر جمع قلیل محصوری انتهی

ودر مجالس‌المؤمنین است‌که قریهٔ از قریه‌های جبل‌عامل نیست مگر آنکه از او جمعی از علماء امامیه بیرون شدند

ونقل شده که در عصر **شهید ثانی** در تشییع جنازه‌ای در قریهٔ از قراء جبل عامل **هفتاد مجتهد** حاضر بودند

و در لؤلؤ البحرین فرموده که عدد علمآء جبل عامل قریب بخمس عده علمآء هستند و هم مؤلفاتشان خمس مؤلفات سایر علمآء هست تقریباً و حال آنکه قرای جبل عامل کمتر از صد یك سایر بلدان شیعه است

ومعاریفاز علمآء جبل عامل شهید اول و شهید ثانی و شیخ علی کرکی وشیخ بهائی وشیخ حسن صاحب معالم وسید محمد صاحب مدارك وشیخ حرعاملی رحمة‌الله هستند

واما قبورشریفه واقعه در جبل عامل

منها قبر شریف جناب سید محمد بن علی الموسوی الجبعی صاحب کتاب مدارك که در سنهٔ نهصد وچهل وشش متولد شد ودرشب هیجدهم ربیع‌الاول سنهٔ هزارونه از دنیا رحلت فرمود درقریه جبع و در آنجا هم دفن شد **ومنها** قبرالشیخ الجلیل الشیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید الثانی

صاحب‌معالم تولدشان در قریه جبع بود سنهٔ نهصد پنجاه و نه ودرهمان قریه جبع از دنیا رحلت فرمود در اول محرم سنهٔ هزار و یازده وهمانجا دفن شد و از آثار طبع شریف اوست این اشعار:

الیلة الحشر لابل لیل عاشور | انفخة الصور لابل نفث مصدور
لیل به خسفت بدر الهدی اسفا | واصبح الدین فیه کاسف النور الخ

وبدانکه جناب‌شهیدثانی‌مادرجناب آقا سید علی‌پدر جناب آقاسید محمد صاحب مدارك را تزویج فرمود و ازآن مخدره جناب آقاشیخ‌حسن‌صاحب‌معالم متولد شد و دختر خود را شهید ثانی‌تزویج‌فرمود بر بیب خود جناب آقا سیدعلی و از آن مخدره صاحب مدارك متولد شد پس جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم هم عموی مادری صاحب مدارکست وهم‌خالوی‌پدری‌او

ومحتملست قبر جناب ابراهیم بن علی بن حسن العاملی الکفعمی نیز در جبل عامل باشد

و در روضات ازبعضی از ثقات نواحی جبل عامل نقل میکند قریب باین مضمون که: وقتی‌در جبل‌عامل‌زارعی زمین راباگاو شخم میکرد‌برای زراعت کردن ناگاه سرجوق بسنك بزرگی‌برخورد و آنرا از زمین کند مردهٔ را باکفن دید در زیر آن سنك که مثل شخص متحیر متوحشی سر ازخاك برداشته و بطرف راست وچپ نظر میکردآنگاه گفت «**آیا قیامت برپاشده ؟**» اینراگفت و بیفتاد آن شخص زارع نیز افتاد روی زمین وغش کرد چون بهوش‌آمد و تفتیش از حقیقت امر کردنددیدند روی سنك قبر نوشته : **هذا قبر ابراهیم بن علی‌الکفعمی** انتهی

امر چهارم در قبورشریفهٔ واقعه درمصر

بدانکه در مصر از **امامزادگان** جمع کثیری مدفونند

منجمله جناب عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن‌حسن بن عبدالله بن امیرالمؤمنین‌ع

و منجمله در قاهره مصر مدفونست نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی (ع) که در باب چهارم گفته شد

ومنجمله ابو محمد عبدالله بن احمد بن‌علی بن‌حسن بن ابراهیم طبا طبا ابن اسمعیل‌بن‌ابراهیم بن‌حسن بن‌حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کانت ولادته سنة ست وثمانین ومأتین ورحلته سنة ثمان و اربعین‌وثلاث مأة ودفن بقرافة مصر وقبره معروف ومشهور باجابة الدعاء کذا فی‌تاریخ ابن خلکان

واما ازعلماء شیعه: جناب ابوحنیفه شیعهٔ،نعمان‌بن‌ابی‌عبدالله محمد بن‌منصور مصنف جوامع الکلم و دعائم‌الاسلام و غیر ایندو و او اول مالکی مذهب بود وبعد شیعه شد ودرمصر درسنهٔ‌سیصد و شصت و سه از دنیا رحلت فرمود

ودر مصر است قبر ثوبان بن ابراهیم المعروف بذی النون مصری که در ذیقعدهٔ سنهٔ دویست وچهل وپنج از دنیا رفت ودر قرافه صغری دفن شد وبقعه ومشهد عظیمی دارد **ومحمدبن ادریس** امام‌شافعیه هم درمصر مدفونست که ازائمه اربعه اهل تسنن است میگویند نسبش منتهی‌میشود بحضرت عبدمناف جد اعلای حضرت پیغمبر (ص) و بعضی از تواریخ متعلقه بابن ادریس در باب هشتم ذکر خواهد شد انشاءالله

و ایضاً در مصر است قبردمیری محمد بن موسی المصری الشافعی صاحب‌حیوةالحیوان وفاتش‌در قاهره مصربود سنه هشتصدوهشت و دمیره قریه بزرگی است بمصر و در مصر است قبر عمر و بن عاص بن وائل بن‌هشام‌بن‌سعید بن سهم بن عمرو بن‌مصیص بن کعب بن لوی که در عید فطرسنهٔ پنجاه و یك در سن نود و سه سالگی در مصر بدرك واصل شد

این اشعار منسوب است باو :

بآل احمد عرف الصواب	و فی ابیاتهم نزل الکتاب
و هم حجج الاله علی البرایا	بهم و بجدهم لا یستراب
و لا سیما ابو حسن علی (ع)	له فی الحرب مرتبة قهاب
طعام سیوفه نهج الاعادی	و فیض دم الرقاب لها شراب
و ضربته کبیعته بخم	معاقدها من القوم الرقاب
علی الدر و الذهب المصفی	و باقی الناس کلهم تراب
هو البکاء و فی المحراب لیلا	هو الضحاك اذا اشتد الضراب
هو النبیا العظیم و فلك نوح	و باب‌الله و انقطع الخطاب

وسید مؤمن شبلنجی در نور الابصار از شعرانی نقل‌کرده که مخدره سکینه و فاطمه دختران حضرت سید الشهداء (ع) در قاهره مصر مدفونند و مخدره محترمه زینب بنت امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهراء (ع) نیز درمصر مدفونست درقناطرالسباع انتهی

وبعضی این ابیات را نسبت داده‌اند بابن‌الفارض شاعرمشهور وجمعی تصریح بتشیع او نموده‌اند و ابن فارض هم در قاهره مصر وفات نمود سنه ششصدو سی ودو کذا فی‌هدیة الاحباب‌للمحدث‌قمی

و در ذیل‌حالات حضرت زینب‌ع مطالبی ذکرمیکندکه منجمله از آنها آنستکه آیاجایز است کسانیکه‌ازمادرمنتسب‌اندبپیغمبر (ص) لباس سبز که علامت‌سیادت هست بپوشند یانه؟ در جواب‌فرموده که بودن این لباس علامت از برای سیادت مدرکی در کتاب و سنت ندارد و در زمان قدیم هم این لباس علامت سیادت نبوده بلکه درسنهٔ هفتصد و هفتاد و سه سلطان مصر ملك اشرف این را علامت از برای سیادت قرار داده

ودر سنهٔ هزار وچهار سید محمد شریف متولی باشی مصر امرکرد اشراف را که جلواوراه روند و برسرشان عمامهٔ سبز بگذارند و جهت آنکه اختیار شد لباس سبز از برای اشراف این‌بود لباس سیاه شعار بنی‌العباس بود و لباس زرد شعار یهود بود ولباس‌کبود شعار نصاری بود، لذالباس سبز را شعاراشراف وسادات قراردادند ودر این مقام جابربن عبدالله اندلسی‌اعمی گفته :

جعلوا لابناء الرسول علامة	ان العلامة شأن من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم	یغنی‌الشریف‌عن‌الطراز الاخضر

و ظاهراً مدفن شریف مخدرتان حضرت فاطمه و سکینه در مدینه طیبه باشد و مدفن شریف حضرت زینب (ع) درشام باشد

بدانکه در سابق مملکتی اعظم از مملکت مصر نبوده و خداوند درسی موضع از قرآن مجید صراحة وکنایة یاد ازاوکرده وفرعون که‌ادعای الوهیت‌کردگفت «الیس لی‌ملك مصر وهذه‌الانهار تجری من تحتی‌افلا تبصرون» و بسیاری از حکماء در مصر اقامت داشتند مثل : افلاطون و بطلیوس وسقراط و ارسطاطالیس وجالینوس ـ و درازمنهٔ سابقه ارباب علوم و حکما بمصر میرفتندبرای تحصیل علوم وحکم- وبسیاری از انبیاء درمصر متولد شدندمثل: حضرت‌موسی(ع) و برادرش‌حضرت هرون و یوشع بن نون ـ وبسیاری از انبیاء داخل مصر شدند مثل : حضرت ابراهیم خلیل (ع) و یعقوب(ع) و یوسف (ع) و اسباط و ارمیا و دانیال ولقمان‌حکیم و از اهل مصربود مؤمن آل‌فرعون که‌خداوند درقرآن مجید یاد فرموده وهمچنین‌آسیه بنت مزاحم زوجهٔ فرعون و سحره فرعون و اول

کسی که ساکن مصر شد شیث بن آدم (ع) بود ـ وقاهره مصر را که مصر جدید باشد جوهر غلام معزالدین علوی احداث نمود

وازابنیهٔ عجیبه او اهرام مصر است و آن عبارت است از گنبدهای بزرك که حکماء سلف ساخته‌اند و بعضی گفتند بانی آن عمارات حضرت ادریس پیغمبر است و آن گنبدها در دوفرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچکترین آن گنبدها از بزرگترین عمارات اهل عالم بزرگتر است ـ از آن جمله سه گنبد بزرگست باز از آن سه گنبد دو گنبد بزرگتر است وآنها را هرمان گویند وهر یك از آن دو گنبد چهار صد در چهار صد گز است و ارتفاعش نیز چهار صد گز است ـ و گنبد هائیکه از آنها کوچکتر است سیصد در سیصد گز است وصعید مصر ناحیه ایست بمصر در جنوب فسطاط ودرصحرای صعید مصر مغارهائیست که مردگان در آن افتاده اند و ادویه بان مردمها زده‌اند که بدنشان تغییر نکند و بعضی گفتند که مومیائی مصری از مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیائی هاست و عین الشمس ازحدود مصر استو بقولی تختگاه فرعون بوده ودرختی که روغن بلسان ازاو حاصل شود درعین الشمس است

امر پنجم درقبور شریفه واقعه درحلبو طرابلس وحمص

اما بزرگانی که‌در حلب مدفونند

منهم الشیخ الفقیه ابو الصلاح تقی‌الدین عبدالله‌الحلبی‌مصنف کتاب کافی در فقه که از قبل استادش سید مرتضی علم الهدی در بلاد حلب‌منصوب شده بود برای‌امور دینیه اهل‌حلب

ودرروضات الجنات تاریخ ولادت و رحلت‌مدفنشان را ذکر نکرده‌وظاهراًدر حلب‌باشد

ومنهم السیدالجلیل الفقیه ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهرة بن حسن بن زهرة بن علی بن محمد بن‌محمد بن‌احمدبن محمد بن حسین بن اسحق بن‌جعفر الصادق(ع)المعروف بالسید بن زهرة الحلبی صاحب کتاب غنیه در فقه و نسب شریفش بدوازده واسطه بحضرت‌صادق ع منتهی میشود خودشان و پدرشان و جدشان وبرادر وبرادر زاده‌شان‌از اکابر علماء بودند وبنوزهره خاندان معروفی هستند در حلب ـ ولادتشان در ماه رمضان سنهٔ پانصد و یازده بوده و رحلتشان پانصدو هشتاد وپنج بود ودر روضات مدفنش را معین نفرموده‌و محدث قمی فرموده که قبر ایشان در حلب است در صفحه جبل جوشن در نزد مقبره‌جناب محسن بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع)

ومنهم محمد بن علی بن شهرآشوب السروی الما زندرانی که از تلامذهٔ احمد بن علی الطبرسی صاحب کتاب احتجاج بوده وفاتش‌شب جمعه بیست ودوم ماه شعبان سنهٔ پانصدو هشتاد و هشت بوده ودر سن نود ونه‌سال و مدفنش در صفحه کوهیست در ظاهر حلب در نزدیکی قبر جناب محسن‌بن سیدالشهداء (ع) و اسم‌آن کوه کوه جوشن‌است ودرآنجا قبرجمعی ازعلماء و بزرگان‌شیعه است مثل جناب‌احمدبن منیر

ودر تاریخ ابن خلکان است که تولد احمد بن منیر سنهٔ چهار صد وهفتادو سه بود در

طرابلس و رحلتش در جمادی‌الاخرهٔ سنهٔ پانصدوچهل وهشت بود بحلب و دفن شدبجبل‌جوشن‌نزدیك مزاری که آنجا هستو بلوح‌قبرش نوشته است .

من زار قبری فلیکن موقنا ان الـذی القـاه یلقاه

فیرحم الله امرء زارنی وقال لی یرحمك‌الله انتهی

ودر بین موصل وحلبست ارض صفین ودر اوست قبر شهداء صفین مثل جناب‌عمار و مثل‌جناب اویس وخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین وغیراینهاو صفین در نزدیکی رقه واقعست

ومنهم ابوالعلاء احمد بن عبدالتنوخی المعری الادیب‌الشاعر المعروف بفساد العقیده تولدش درمعره بود واو قصبه ایست درنواحی حلب در بیست و هفتم ربیع الاول سنهٔ سیصد و شصت وسه هجری وهردو چشمش در کوچکی نابیناشده ودر دوازده سالگی شاعر ماهری شد ومدتی در حلب تحصیل کرد بعدآمد ببغداد ودر محضرشریف سیدمرتضی حاضر میشد

ودر نامهٔ دانشورانست که روزی با شریف سید مرتضی در حد شرعی سارق معارضه کرد و این شعر را انشاد کرد .

ید بخمس مأبن عسجداً ودیت ما بالهـا قطعت فی ربع دینار

تناقض مـالنا الا السکـوت له و ان نلوذ بمولانا مـن النـار

سید فوراً فرمود :

عزالامانة اغلاهـا و ارخصها ذل الخیانة فافهم حکمة الباری

و ابوالعلاء در مرثیه حضرت خامس آل عبا (ع) این‌شعررا گفته

مسح الرسول‌جبینه‌فله‌بریق فی‌الخدود ابواه من علیا قریش جده خیرالجدود

الحاصل ایشان در سال‌چهارصدو چهل و نه هجری در معری وفات نمود و آنجا دفن شد و حسب الوصیت این شعررا بر قبرش نوشتند

هذا جنات ابی علی وما جنیت علی احد

و این‌شعر دلالت دارد بر آنکه این مرد بلا عقب بوده و اولادی نداشته و بدانکه حلب شهر بزرگیست بارض شام وحضرت خلیل‌الرحمن ع گوسفندانش را میدوشید و شیرش را روزهای جمعه تصدق میداد لذا او راحلب نامیدند ودر حمص که‌در میان حلب و دمشق واقعست قبری ازمشاهیرعلماء بنظرم نیـامده بغیر آنکه در مجالس‌المؤمنین است‌که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیرع وقبوراولاد جعفر بن ابیطالب رضی‌الله عنهم در آنجاست ، ودر طرابلس قبر جناب عبدالعزیز بن براج صاحب کتاب کامل وموجز است در فقه و ایشان قـاضی بودند در طرابلس و از تلامذهٔ سیدمرتضی‌وشیخ طوسی است ولادتش در مصر بود ودر آنجانشوو نما کرد وایشان خلیفه شیخ طوسی بودند در بلاد شام و در طرابلس شب جمعه نهم شعبان‌سنهٔ چهار صدوهشتاد ویك از دنیا رفت وسن شریفش زیاده بر هشتاد بود

امرششم‌در ذکر بزرگانیکه دربحرین مدفونند

منهم‌الشیخ میثم بن علی بن میثم‌البحرانی شارح نهج البلاغه که‌سه‌شرح دارد کبیرومتوسط

وصغير وفاتش در سنهٔ ششصد وهفتاد و نه بود وقبر شريفش در بلاد بحرين در قريهٔ هلتاست كه از قراء ثلاثه ماحوز است وقبرش مزار مؤمنين ميباشد

و ايشان شرح نهج‌البلاغه‌را باسم‌خواجه‌عطا ملك جوينى حاكم خطهٔ بغداد‌نوشت وفوت‌مرحوم خواجه جوينى شيعى‌روزچهارم ذيقعدة‌الحرام سنه ششصدو هشتاد ويك بود

ومنهم الشيخ حسين بن عبدالصمد بن شمس الدين الجبعى العاملى الحارثيست والد شيخ بهائى و نسبش منتهى ميشود بحارث همدانى كه از خواص حضرت امير (ع) بود و حضرت امير باو فرمودند (ياحار همدان من يمت‌يرنى من‌مؤمن اومنافق قبلا) الخ تولد مرحوم شيخ حسين‌در اول محرم سنهٔ نهصدو هيجده بود ورحلتش در هشتم ربيع الاول سنه نهصدو هشتاد و چهاربود دربحرين در بلد حجر دفن شد و ايشان شيخ‌الاسلام قزوين بودند ومدت هفت سال در آنجا ترويج ميكردند بعد بامر شاه طهماسب رفتند بهرات وهشت سال در آنجا ترويج كردند بعدرفتند ببلادبحرين ودر آنجاازدنيا رفتند

و مرحوم شيخ بهائى در مرثيه والدش اين‌دوشعر رافرموده :

اقمت يا بحر بالبحرين فاجتمعت ثلاثة كـن امثالا و اشباها

حويت من دررالعليا ما حـويا لكـن درك اعلاها و اغلاهـا

ومنهم السيد هاشم بن سليمان بن اسمعيل الحسينى البحرانى التوبلى صاحب تفسير برهان ومعالم الزلفى ومدينه المعاجز وغير اينها

و در جواهر در مبحث عدالت ميفرمايد عدالت حسن ظاهر است نه ملكه و الافلايمكـن الحكم بعدالة شخص ابداً الا فى مثل‌المقدس الاردبيلى والسيد هاشم على ما ينقل من احوالهما رحلتشان سنهٔ هزار وهفت بوددر قريه توبل كه ازقراى بحرينست و آنجا هم دفن شدو قبرش مزار معروفيست و بعضى فرموده‌اند كه مراد صاحب جواهر سيد هاشم نجفيست كه از جمله زهاد و عباد بوده

و در روضات كه مرحوم شيخ جعفر كبير در مقـام تمجيد والد ماجدش شيخ خضر ميفرمايد :

«وكان الفضلاء و الصلحاء يتزاحمون على الصلوة خلفه‌اى خلف الشيخ خضر والسيد السند الواحد الاوحد واحد عصره و فريد دهره العابد الزاهد والراكع الساجد العالم العامل والفـاضل الكامل المرحوم المبرور مولانا السيدهاشم النجفى رحمه‌الله تعالى قال فى حقه من‌ارادان ينظرالى وجه من وجوه اهل‌الجنة فلينظرالى وجه الشيخ خضر ر لما حضرت السيد الوفات اوصى ان‌يقف الشيخ خضر على غسله الى آخره »

ومنهم الشيخ ميثم بن معلى جد شيخ ميثم صاحب شرح نهج البلاغه كه از اجله علماء عصر خود بوده‌وقبر شريفش در قريهٔ از قراء ماحوز است وماحوز از اعمال بحرينستـ‌ومنهم علامة‌الزمان ابوالحسن سليمان بن عبدالله بن على البحرانى‌صاحب مصنفات كثيره كان عالماً فى‌جميع العلوم‌علامه فى جميع الفنون و ايشان از تلامذهٔ مرحوم مجلسى و سيد هاشم بحرينى صاحب تفسير برهان بوده ولادتش در نيمه ماه رمضان سنه هزار وهفتاد وپنج بود و رحلتش هفدهم ماه رجب سنه‌هزار وصد

و بیست وچهار بوده وقبرش در مقبره شیخ میثم جدابن میثم شارح نهج‌البلاغه استومنهم‌الحبرالنبیل ملا عبدالله بن نورالله البحرانی‌صاحب کتاب عوالم کبیر که در او جمع کرده اخباراهلبیت رادرچند مجلد وایشان ازتلامذهٔ مجلسی مرحوم است محدث ومتتبع وماهر در اخبار بوده و ازکسانیست که اعانت کرد مجلسی را در تألیف بحارمثل محدث جلیل سید نعمت‌الله جزائری و در روضات مدفنش را معلوم نکرده‌شاید مدفنش‌دربحرین بوده باشد

ومنهم احمد بن عبدالله بن‌سعید البحرانی المعروف بابن المتوج صاحب تصانیف عدیده واو ازمشایخ احمد بن فهد حلی است ودر بارهٔ حافظه‌شان گفته‌اند انه مافطن شیئاً فنسیه وقیل فی‌حقه فی بعض الاجازات خاتم المجتهدین المنتشر فتواه فی جمیع العاملین شیخ مشایخ الاسلام و قدوة اهل النقض والابرام

ودر فوائد الرضویه از بعضی مجامع نقل کرده که قبر شریفش معروفست در جزیرهٔ اکل وآن جزیرهٔ صالح پیغمبر است ومیگویند از جمله بلادبحرین است

و بدانکه بحرین از بلاد قدیم است که شیعه نشین بوده و اهلش متصلب در دین بوده اند و از امثال مشهور است خرب الله بلاد بحرین یعنی بحرین خراب شود که اهلش بروند بسایر بلاد و آنها را تربیت کنند ، و بحرین ناحیه ایست بین بصره و عمان و در کنار دریا واقع است و حاکم نشین آن دیار هجر است بضم هاء و از اوست رشید هجری که هم شأن با میثم تمار بود .

امر هفتم

درذکر بزرگانیکه‌در بصره مدفونند اعم از آنکه سعید باشند یاشقی شیعه باشند یاسنی

منهم الشیخ الورع خلیل بن احمد البصری اللغوی النحوی العروضی و ایشان علم عروض را استنباط نمودند و پانزده بحر درآوردند ودر روضاتست و کان فاضلا صالحاً عالماً عابداً زاهداً عاملا حکیماً و کان افضل الناس فی‌الادب و قوله حجة فیه و اخترع علم العروض و فضله اشهرمن‌ان یذکر و کان امامی المذهب کما ذکره العلامة فی‌القسم الاول من الخلاصة و هو استاد سیبویه و در مجالس المؤمنین است که سلیمان والی اهواز کاغذی بخلیل نوشتو التماس نمود که برود باهواز بجهت تأدیب و تعلیم اولادش خلیل چون کاغذرا خواند نان خشکی را بیرون آورد گفت نزد من غیر این نان‌نیست و مادامی که آن هست احتیاج بسلیمان ندارم قاصد گفت چه‌در جواب والی بگویم خلیل ابیاتی در جواب گفت که‌مطلعش اینست

ابلغ سلیمان انی منك فی سعة — وفی‌غنی غیر انی‌لست ذامال‌الخ

در تاریخ ابن خلکا نست که چون آن قطعه بسلیمان رسید راتبهٔ که سابقاً بخلیل میداد قطع نمود خلیل اینشعررا بجهت اونوشت .

ان الذی شق فمی ضامن — لی الرزق حتی‌یتوفانی الخ

ازنضربن‌شمیل منقول است که خلیل قدرت بر دوفلس نداشت و تلامذهٔ او بعلم او کسب اموال مینمودند و ازذکاوت او آنستکه نزد کسی دوائی بود ازبرای رفع تاریکی چشم که مردم‌بسیار منتفع میشدند وچون آنمرد فوت نمود شخصی نزد خلیل آمد و اظهار تأسف نمود بفوت آن طبیب

واحتیاج خودرا اظهار نمود خلیل گفت آیا نسخه آن دواهست ؛ آن شخص گفت نه خلیل گفت ظرفی‌رد که آن‌دارورا در آن میساختند موجودلست گفت بلی آنظرف را نزداوآوردنداستشمام‌نمود و بقوهٔ شامه هریك از اجزاء آن‌دارو را دانست و آن‌دارو را ساخته بمردم داد واز او منتفع شدند بعد نسخه آن دارورا درکتب آن طبیب دیدند که اجزاء آن شانزده بوذ پانزده آن‌همان اجزائی بود که خلیل فرموده بود و در روضاتست که خلیل موعظه میکرد مردم را جاهلی از راه گذشت این شعررا انشاد کرد

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طبیب یداوی‌الناوی و هو علیل

پس خلیل درجواب اوگفت :

اعمل بعلمی ولا تنظر الی عملی ینفعك علمی ولا یضررك‌تقصیری

ودر رجالست که خلیل بن احمد اول کسیست که حروف‌معجم را در این یك بیت جمع کرد

صف‌خلق‌خود کمثل الشمس اذبزغت یحظی الضجیع بها نجلا بقنطار

یعنی وصف کن‌خلق جودی را که‌مثل خورشید است زمانیکه تابان شود که رها نیده میشود همخوابه بسبب آن‌خلق و یك درخت‌خرما را چهل اوقیه ازطلا میکنوخلیل در سنهٔ صد متولدشدودر سنهٔ صد وهفتاد وپنج در بصره ازدنیا رفت

ومنهم صدرالدین محمدبن ابراهیم المشهور بملا صدری صاحب کتاب تفسیر و شرح اصول وکتاب اسفار وغیر اینها واو از تلامذه میر داماد و شیخ بهائی بود وپدرزن مرحوم ملا حسن‌فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی الملقب بفیاض بزد ودر سنهٔ هزار و پنجاه در طریق حج در بصره‌از دنیا رحلت فرمود

وگفتند دروقت رحلتش‌این شعررا میخواند :

آنکه دایم هوس سوختن‌ما میکرد کاش میآمد و از دور تماشا میکرد

ومنهم سفیان بن سعد بن مسروق الصوفی الکوفی المعروف بسفیان الثوری ولادتش‌سنهٔ نودو پنج بود ورحلتش در بصره سنهٔ صدوشصت ویك بود

ودر روضات است که سفیان اخبار زیادی از حضرت صادق (ع) نقل‌کرده

ومنجمله فرمود یا سفیان دو خصلت است که هر که ملازم آنها بشود داخل بهشت میشود عرضکرد آن دو خصلت چه‌چیز است ؛ فرمود احتمال ماتکره‌اذا احبه‌الله وترك ما تحب‌اذا ابغضهٔ‌الله

ومنجمله فرمود ؛ یا سفیان ، ثق بالله ان کنت مؤمنا وارض بما قسم الله لـك تکن غنیاً و احسن مجاورة من جاورك تکن مسلماً و لاتصحب الفاجر فیعلمك من فجوره و شاورفـی امرك‌الذین یخشون‌الله عزوجل فقلت یابن رسول‌الله زدنی فقال یا سفیان من ارادعزا بلاعشرة وغنی بلا مـال و هیبة بلاسلطان فلینتقل من‌ذل‌معصیة‌الله الی عز طاعته‌فقلت یابن رسول‌الله‌زدنی‌فقال‌یاسفیان امرنی‌والدی بثلث ونهانی عن ثلث وکان فیما قال یا بنی من یصحب صاحب السوء لایسلم ومن یدخل مداخل‌السوء یتهم ومن لایملك لسانه یندم‌ثم‌انشدنی(عود لسانك قول‌الحق تحظ‌به ان‌اللسان لما عودت تعتاد)

و نیز روایت شده که سفیان ثوری گفت در بعضی‌از سنین بحج مشرف شدم در بین راه رفتم بمدینهٔ طیبه‌واز حضرت‌صادق ع‌سؤال کردم مرا راهنمائی نمودند رفتم‌خدمتش‌دربخانهٔ آنحضرت را کوبیدم فرمود کیست ؛ گفتم سفیان ثوری در را باز کرد فرمود مرحبا یا سفیان ــ عرضکرد یابن رسول‌الله چرا از مردم عزلت ودوری فرمودهٔ فرمودند: یاسفیان ، فسدالزمان و تغیر الاخوان

وتقلبت الاعیان فرأیت الانفراد اسکن للفؤا دامعك هیئی تکتب فیه قلت نعم فقال اکتب

لا تجزعن لوحدة و تفرد — و من التفرد فی زمانك فازدد

ذهب الاخاء فلیس ثم اخوة — الا التملق باللسان و بالید

فاذا نظرت جمیع مابقلوبهم — ابصرت سم نقیع ثم الاسود ـ الخ

ودر حیوةالحیوانست که از سفیان ثوری سؤال کردند ازعثمان و علی(ع) گفت اهل بصره قائلند بتفضیل عثمان و اهل کوفه قائلند بتفضیل علی (ع) گفتند تو چه میگوئی ؟ گفت من کوفی هستم یعنی من قائلم بتفضیل علی (ع) رحلت سفیان در سنهٔ صد و شصت و یك بود در سن شصت و چهار سالگی

و منهم حسن بن ابی الحسن البصری که از زهاد ثمانیه بود و از آن چهار نفری بود که نه بامعاویه بودند نه باامیرالمؤمنین(ع) ودرفصل هفتم از باب سوم تفصیل حالش ذکرشد و او غره رجب سنه صد وده در سن هشتاد وهشت دربصره ازدنیا رفت وقبرش دربصره معروفست

ودر روضات الجنات است که حسن بصری گفت امورات دنیا **بر پانزده** وجه است، **پنج امر** ازعادیاتست ، **اکل وشرب ومشی ونوم ونکاح ـ وپنج امر** بتعلیم است : **ادب وکتابت و تیراندازی و فصاحت و صناعت ـ و پنج امر** بتقدیر الهی است **حسن و قبح و فقر و غنی و عمر**

و ایضا از کلمات اوست . یا من یطلب من الدنیا مالا یلحقه اترجو ان تلحق من الاخرة مالا تطلبه یعنی ای کسی که طلب میکنی دنیا را و نمیرسی بآن آیا آرزوداری که برسی به آخرتی که طلب نمیکنی

و از کتاب منتظم ابی الفرج ابن الجوزی البغدادی از حسن بصری نقل کرده گفت روزی من درکعبهٔ معظمه بودم دیدم جوانی را که صورتش مثل ماه شب چهارده بود گریه و تضرع میکند و این اشعار رامیخواند

الا ایها المأمول فی کل حاجة — شکوت الیك الضر فارحم شکایتی

الایارجائی انت کاشف کربتی — فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی

اتیت بافعـال قبـاح ردیة — فما فی الوری خلق جنی کجنایتی

فزادی قلیل لا اراه مبلغی — اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی

اتحرقنی بالنار یا غایةالمنی — فاین رجـائی ثم این مخافتی

حسن گفت نزدیك رفتم دیدم حضرت زین العابدین است عرضکردم یاسلالة النبوة ماهذه المناجات و البکاء وانك من اهل بیت قال عزوجل فی حقهم. **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً** ـ حضرت فرمود بگذار این سخنها را « خلقت الجنة لمن اطاعة و لوکان عبداً حبشیاً وخلقت النار لمن عصاه ولوکان حراً قرشیاً (در اکثر نسخه‌ها بجای حراً سیداً است) وقال (ص) ایتونی باعمالکم لا بانسابکم

ومنهم مالك بن دینار البصری ـ در روضات است که او با ابراهیم ادهم از غلامان حضرت صادق (ع) بود رحلتش دربصره سنه صدو بیست ویك بود وقبرش بازاء قبر حسن بصری معلوم است وسبب توبه مالك دینار را مختلف گفته‌اند

در روضات است که مالك بن دینار گفت من در اول امر منهمك در معصیت و درشرب خمر

بودم کنیزی خریدم وخداوند از او بمن دختری مرحمت فرمود ومن مشعوف بودم به‌آن دختر پس‌چون براه رفتن اوفتاد محبتش درقلب من زیاد شد و با او انس‌گرفتم و او هم با من انس گرفت و وقتی شراب حاضر میکردم‌که بیاشامم دامن مرا میگرفت و میکشید که شرابها بالای جامهٔ من میریخت چون‌آن دختردوساله شد ازدنیا رفت پس من خیلی غمگین شدم از فوت آندختر چون‌شب نیمهٔ شعبان شد وآنشب شب‌جمعهٔ بود شراب زیادی‌آشامیدم و آن شب نماز عشاء را خوانده بخواب رفتم درعالم خواب دیدم قیامت برپا شده وخلایق محشور شده‌اند

من هم میان آنها بودم ناگاه صدائی شنیدم چون‌نظر کردم پشت سرخود دیدم اژدهای بسیار بزرگی درپشت سرمنست و دهان باز کرده بجهت من پس گریختم وپیرمرد نیکولباسی را دیدم گفتم مرا پناه بده گفت من عاجزم‌که بتوانم برو بالای این کوه که در اوست ودائع مسلمین اگر ودیعهٔ در آنجا داشته باشی ترا یاری میکندپس رفتم بالای آن‌کوه و آن اژدها هم پشت سرمن آمد پس‌ملکی فریاد زد پرده از پیش چشم اینشخص بردارید چون پرده برداشته شد دیدم اطفال زیادی که صورتشان مثل ماه شب‌چهارده بودآنجا حاضرند اژدها آمد نزدیك من که مرا هلاك‌نماید ناگاه یکی از اطفال فریاد زد باطفال دیگر، وای برشما بروید و او را از دست دشمن نجات دهید، دیدم اطفال فوج فوج آمدند بجانب من ناگاه دیدم دختر صغیرهٔ منهم آمد با اطفال چون مرا دید گریه‌کرد وگفت والله این پدر منست پس دستش را بجانب آن اژدها حرکتی داد وگریخت بعدآمد وبالای زانوی من نشست وگفت : یا ابه، الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله پس من گریه‌کردم وگفتم ای دخترك من آیا شما قرآن را میخوانید؟ گفت ما از شما بهتر میدانیم قرآن‌را ومعانی خفیه ونکات دقیقه اورا بهتر میفهمیم‌ازشما گفتم ایدختر خبربده بمن که‌این اژدها چه‌بود ؟گفت اعمال سیئه توبود ـ گفتم شماها در اینکوه چه‌میکنید؟ گفت ما اطفال مسلمین در اینجا منتظرشماها هستیم تا روز قیامت‌که شما را شفاعت‌کنیم ـ مالك‌گفت من از خواب بیدار شدم وشرابها را ریختم بزمین و از معاصی خود توبه کردم

و روایت شده که مالك بن دینار گفت من عابدی راکه زاهد دردنیا بود ملاقات‌کردم گفتم مرا وصیتی بنما ـ گفت ان استطعت ان یکون بینك و بین اهل الدنیا حائط من حدیدة فافعل قال زدنی قال اقلل من معرفة الناس قال زدنی و یحك قال اقطع طمعك من المخلوقین تسکن ملکوت السماء

یعنی اگر بتوانی بین خود وبین اهل دنیا دیواری از آهن قرار بدهی چنین کن ـ گفتم زیادتر وصیت کن گفت آشنایان خود راکم کن ـ گفتم زیادتر وصیت‌کن گفت طمعت را از مخلوقین قطع کن‌تا ساکن شوی ملکوت سموات را

ومنهم محمدبن‌سیرین البصری واوصد روز بعدازحسن بصری ازدنیا رفت درروز نهم‌شوال‌سنه صدو ده‌هجری وسی‌نفراولاد‌آورد ازیك زن نوزده پسرویازده دختروابن ازعجایب است‌که از یکزن اینقدر متولد شود و ضدیت او با حسن بصری زیاد بود بحیثیی که در امثال گفته شده جالس اما الحسن و اما ابن سیرین علی سبیل‌منع الجمع لاعلی منع الخلو ـ و شاید همین باعث تقارب اجلشان شد چنانچه در حکایت جریرو فرزدق آنفاً ذکرخواهد شد ـ ودر تعبیر رؤیا بسیار نظر صائبی‌داشت شخصی از اوسؤال‌کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؟ گفت بمکه میروی ، دیگری ازاو همین خواب راسؤال‌کردکه در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؛ باین شخص بر خلاف

اولی جوابداد باین معنی که گفت دست بسرقت قطع میشود

سؤال کردند جهت اختلاف در تعبیر را گفت در اول سیمای حسن دیدم تعبیر کردم به آیهٔ شریفهٔ «**فاذن فی الناس بالحج**» و در دومی هیئت بد دیدم تعبیر کردم به آیهٔ شریفهٔ «**فاذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون**» وکسی دیگر در خواب دید بمنبر خطبه میخواند، ابن‌سیرین تعبیر کرد بخلافت و سلطنت. و دیگری همین خواب را سؤال کرد تعبیر نمود ببالای دار رفتن یا بیرون ومیان تابوت خوابیدن و زنی در خواب دید که ماری را میدوشد ازابن‌سیرین تعبیرش را پرسید گفت مرد فاسق هوا پرستی با تو مقاربت میکند و دیگری در خواب دید چشم راستش از پشت بیرون‌شده و داخل شده در چشم چپ تعبیر از ابن‌سیرین پرسید فرمود تو دو پسر داری؟ گفت بلی، فرمود پسر بزرگت با پسر کوچك فجور میکند

و در چهاردهم بحار الانوار است که تعبیر رؤیا گاهی بمناسبت آیات شریفه و اخبار معصومین‌میشود و گاهی بمناسبت اسماء تعبیر میکنند وگاهی بضدآنچه درخواب دیده شده تعبیر میشود و از قبیل تعبیر از آیاتست آنکه «کشتی» را به «نجات از مهلکه» تعبیر میکنند لقوله تعالی: «**فانجیناه واصحاب السفینة**» و «مرض» را به «نفاق» لقوله تعالی: «**فی قلوبهم مرض**» و «لباس» را به «زن وشوهر» لقوله تعالی: «**هن لباس لکم وانتم لباس لهن**»

و از قبیل تعبیر از احادیث است آنکه «غراب» راتعبیر به «رجل فاسق»میکنندلان‌النبی(ص) «**سماه فاسقا**» و «فاره» را به «مرأه‌فاسقه» لانه. «**سماه فویسقه**» و«ضلع» را به «مراة» لقوله (ص). «**انها خلقت من ضلع اعوج**» و «کندن حفیره» را به «مکروخدعه» لقولهم. «**من حفره حفیرة لاخیه وقع فیها**»

واز قبیل تعبیر به اسماء است آنکه. از «راشد» تعبیر به «رشد» میکنند و از «سالم» به «سلامت» و از «سفرجل» به «سفر» و از «سوسن» به «سوء»

و از قبیل تعبیر به ضد است آنکه. از «خوف» تعبیر به «امن» میکنند لقوله تعالی. «**ولنبدلنهم من بعد خوفهم امناً**» واز «امن به «خوف» و از «بکاء» به «فرح» اگر گریه بدون صیحه باشد و الا تعبیر بمصیبت میشود و از «ضحك» به «حزن» «اگر تبسم نباشد» والا تعبیر بسرور می‌شود انتهی

محدث قمی نقل فرموده که مهدی عباسی در خواب دیدکه صورتش سیاه شده از معبرین تعبیر خوابش را سؤال کرد عاجز ماندند مگر ابراهیم کرمانی گفت ازتو دختری بدنیا می‌آید؛ گفت از کجا دانستی؟

گفت لقوله تعالی: «و اذا بشراحدهم بالانثی ظل‌وجهه مسوداً وهو کظیم»

و فرموده ابن‌سیرین مؤدب اولاد حجاج بود و حکایات تعبیرات او معروف است و این علم تعبیر که روزی او شد برای‌آن بود که تشبیه پیدا کردبحضرت یوسف (ع) چون علم تعبیر در حضرت یوسف بروز و ظهور داشت لذا نسیبی هم بابن‌سیرین و زید و جهة تشبیهش بحضرت یوسف این بود که چنانچه آنحضرت مبتلا شد بکید زوجهٔ عزیز مصر و خود را پاکیزه نگهداشت ابن‌سیرین نیز مبتلا شد بکید زنی وخود را مبتلا نکرد از آنجهة بعضی گفتند در تعبیر باین مرتبه رسید وحکایتش چنین است که ابن سیرین کسب بزازی داشت واورا جمال زیبائی‌بود زنی عاشق او شدگفت اجناس بزازی بمنزل او ببرد که او بقیمت خوب بخرد چون ابن‌سیرین وارد خانه او شد آن زن‌کام خودرا

از ابن سیرین خواست ! وهرقدر او مذمت از زناکرد فایده نبخشید بلکه آتش او تیزتر گردید !
لاجرم ابن‌سیرین ببهانهٔ ازنزد او بیرون شد و بدن خودرا بنجاست‌آلوده نمود وبزن واردشد!
چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او تنفر جست و او را از نزد خود بیرون
کرد ، ابن سیرین این را غنیمت دانسته و از اجناس خود چشم بوشید و از خانه بیرون شد . انتهی

ومنهم الحریری ابومحمد قاسم بن علی بصری صاحب مقامات حریری وفاتش در بصره بود
سنه پانصد و شانزده

و منهم فرزدق الشاعر همام بن غالب المجاشعی المکنی به **ابی‌فراس** که اشعار زیادی
در مدح حضرت **علی بن الحسین (ع)** گفته است ودر سابق گفته شد که این ابی‌فراس غیر ابی‌فراس
حارث بن سعید حمدانیست‌صاحب قصیده میمیه که‌مطلعش‌اینست .

الحق مهتضم والدین مخترم وفی‌ءآل رسول الله (ص) مقتسم

که این قصیده‌اش در مظلومیت اهل‌بیت اطهار وظلم بنی العباس بود نقل‌کردند وقتیکه ابی
فراس این‌قصیده راگفت زمان استیلاء خلفاء بنی‌العباس بود امر کرد که لشکرش شمشیرها را ازغلاف
کشیدند پانصد شمشیر کشیده شد آنوقت میان لشکرشروع نمود بخواندن این‌قصیدهٔ میمیه ـ و ابن
ابی‌فراس در سنهٔ سیصدو پنجاه وهفت کشته شد ووقتی که خبر قتلش را بمادرش دادند از شدت جزع
چشمهای خود راکند

ومنهم جریر بن عطیه شاعر و او با فرزدق بسیارضدیت و معاندت داشت وقتیکه خبر فوت
فرزدق را بجریردادندگریه کرد گفتندآیاگریه میکنی‌ازفوت‌کسیکه چهل سالنت او تراهجو میکند
و تو او را هجو میکنی؛ گفت دورشوید فوالله ما تساب رجلان ولاتناطح کبشان فمات احدهما الاتبعه
الاخر عنقریب وموت این‌دوشاعر در سنهٔ صدو ده بوده و قبر هر دو در قبرستان بصره است

ومنهم عبدالملک بن قریب اللغوی البصری الملقب **بالاصمعی** صاحب خبرهای مضحکه و
قصه‌های غریبه ، منجمله اصمعی گفت پولی نزد زنی امانت‌گذاردم وقتی که مطالبه کردم آن زن
منکرشد زنرا بردم نزدیکی از مشایخ او را قسم دادم وقسم خورد شیخ گفت من یقین‌کردم که این
صادقه است‌اصمعی‌گفت گویاتشنیدهٔاین‌آیه را

« ولا تقبل لسارقة یمیناً ولو حلفت برب العالمینا »

شیخ‌گفت راست گفتی و آنزن را تهدید نمود زن اقرار کرد و امانت مرا داد ـ شیخ گفت :
در چه سوره است این‌آیه
اصمعی گفت درسوره :

« الاهبی بصحنك‌فاصبحینا و لا تبقی خمور الاندرینا

شیخ گفت سبحان‌الله من بگمانم درسورهٔ « انافتحنالك فتحاً مبیناً » است و نظیر اینست‌آنچه
در روضات از سیوطی نقل‌کرده که در ذیل ترجمه **عبدالله بن رواحه انصاری** فرموده که
او کنیزی داشت پنهان از عیالش ـ یکروز زوجه‌اش دید عبدالله بن رواحه بالای سینه آن کنیز
خوابیده و مشغول‌است پس‌آن زن کارد بزرگی‌برداشت آمد بجانب شوهرش ، گفت ای زن چه شده
تراگفت اگر آن مکانی که ترا دیدم همان مکان‌میبودی این کارد را بتو فرود می‌آوردم ـ گفت مگر
مرا کجا دیدی‌گفت بالای سینه‌جاریه ـ گفت من‌نبودم ، گفت توبودی و اگر راست‌میگوئی‌چندآیه

ازقرآن بخوان چون پیغمبر (ص) نهی فرموده که جنب قرآن بخواند ، پس عبدالله خواند این اشعار را

شهدت بان وعدالله حق   وان النارمثوی الکافرینا

گفت زیادتر بخوان ـ گفت:

وان العرش فوق المآء طاف   و فوق العرش رب العالمینا
و تحمله ملائکة کرام   ملائکة الاله مقربینا

پس آنزن گفت آمنت بالله وچشم را تکذیب میکنم پس ابن رواحه بجهت پیغمبر (ص) نقل کرد پیغمبر (ص) خنده کردند بقسمی که نواجد شریفش نمودارشد

ودر بعضی از کتب معتبره است که اصمعی کنیزخوش‌صورتی را دیدکه درصورتش خالی بود و در پاهایش خلخال پس اصمعی گفت اسم تو چیست گفت کعبه گفت این خال بر صورتت چیست : گفت حجرالاسود اصمعی گفت اذن بده که حجر الاسود را ببوسم ـ گفت لاتنالها الا بشق الانفس پس گفت من یك کیسه از درهم بوی دادم گفت الان میل‌داری طواف کن میل داری تقبیل حجرالاسود کن و میل داری که داخل حرم شو و منجمله اصمعی گفت در سنۀ مجاعۀ دیدم اعرابی با عیالش در میان کوچه نشسته ومیگوید

یا رب انی جالس کماتری   و زوجتی قاعدة کماتری
و البطن منا جائع کماتری   فما تری فیمن تری فیما تری

اصمعی گفتداخل‌شدم برآن اعرابی و او نشسته بود روی حصیر صغیری بمن اشاره کرد بنشین گفتم جای برشما تنك میشودگفت

الدنیا باسرها لاتسع متباغضین   و شبرا فی شبر یسع متحابین

و منجمله اصمعی گفت من از جامع بصره خارج شدم شخص عربی آمد بجانب من گفت از کجا میآئی گفتم از موضعیکه تلاوت قرآن میکنند ـ گفت بخوان از برای من بعضی از آیات قرآنی را من شروع نمودم بخواندن سوره و الذاریات تا رسیدم بقوله تعالی **و فی السماء رزقکم و ما توعدون** گفت بس است پس ناقه‌اش را نحر کرد و گوشتش را بمردم قسمت کرد و شمشیر و تیرو کمانش را شکست ورفت پی کارش ؛ بعد اصمعی گفت من با هرون مشرف شدم بمکۀ معظمه در حین طواف دیدم کسی بصدای ضعیف مرا میخواند نظر کردم دیدم همان مرد اعرابیست که لاغر شده و رنگش زردشده بود ـ گفت بخوان همان سورۀ مبارکه را ؛ خواندم تا رسیدم به آیۀ **وفی السماء رزقکم وما توعدون** صیحه کشید وگفت **قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا** بعد خواندم **فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون** عرب صیحۀ کشید و گفت **یا سبحان‌الله من الذی اغضب الجلیل حتی حلف لم یصدقوه بقوله حتی الجأه الی الیمین** این را سه مرتبه گفت و روح از بدنش مفارقت کرد

و در خزائن نراقی از اصمعی روایت‌کرده که مردی آمد نزد جاریه امرءالقیس و سؤال کرد صاحب تو چه شده جاریه گفت:

ذهب الی الفیفاء لیفتی الفتی   فاذا فاء الفتی یفتی

یعنی: صاحب من رفته استبصحرابجهت آنکه برگردد قافله پس‌هرگاه برگردد سایۀخورشید صاحب منهم برمیگردد.

ومنجمله اصمعی گفت من در بصره مرد خوش صورت وخوش‌لباسی را دیدم که مشغول دخل و خرج خود است خواستم عقلش را اختبار کنم گفتم سیدنا کنیهٔ شما چه چیزاست گفت :
عبدالرحمن الرحیم مالك یوم‌الدین ! اصمعی گفت من خنده کردم دانستم عقلش کم است
مخفی نماناد که دانستن کمی عقل این مرد ازحدیث حضرت صادق(ع) معلوم میشود که فرمود تعبیر عقل الرجل فی ثلاث: فی‌طول لحیته وفی‌نقش خاتمه وفی کنیته
ومنهم شیخ عبدالسلام بصری در انوار نعمانی‌است که سلاطین بیرقهای خودمینوشتند «**لااله الاالله محمدرسول‌الله الشیخ عبدالسلام ولی‌الله**» یکروز شیخ در مسجد بصره میان نماز گفت «**کخ کخ**»چون ازنماز فارغ شد مریدان گفتند چرا در نماز چنین گفتی گفت دیدم سگی داخل‌مسجدالحرام شد رفت تا نزدیك باب کعبه من اورا دور کردم مریدها ازاین مکاشفه تعجب کردند یکی از مریدها آمد نزدعیالش که شیعه بود کرامت شیخ را نقل‌کرد ضعیفه گفت شیخ را بمنزلت دعوت کن‌پس آن‌مرد شیخ را دعوت کرد و به‌آن زن گفت از برای شیخ و اصحابش طعامی‌ترتیب بده چون شیخ واصحابش واردشدند وسفره طعام وسینی‌ها را گذاردند بالای هرسینی یك مرغ بریانی‌بود و مرغ سینی شیخ را در زیر طعام گذارده بود شیخ که بسینی خود نگاه‌کرد متغیر وغضبناك شد و دست بطعام بلند نکرد که چرا در سینی من مرغ نگذاردید ؟ یکمرتبه آن زن شیعه داخل‌شد ومرغ را از زیرطعام بیرون کشید وفرمود : یاشیخ تواز بصره سك را میان مسجدالحرام دیدی ونمازت را قطع‌کردی چگونه مرغ بریان را زیر لقمهٔ طعـام ندیدی - پس شیخ گفت **هذه رافضیة خبیثه** و بیرون شد و شوهر آن زن شیعه شد

و بدانکه ازجمله مدفونین دربصره است طلحة بن عبدالله که قبرش میان بصره است و زبیر بن عوام که قبرش خارج بصره است و این دو باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره هستند
و ایضاً انس‌بن مالك که خادم حضرت پیغمبر(ص) بود قبرش‌در وادی السباعست که شش فرسخی بصره و ایضاً حلیمهٔ سعدیه مادر رضاعی حضرت رسول (ص) در بصره از دنیا رفت

خاتمه

چون والده ماجده امام زین‌العابدین (ع) مخدره شهربانویه بود بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بـهرام بن شاپور ذوالاکتاف و در فصل هشتم ازباب اول ببعضی از شواهد برعدالت انوشیروان‌اشاره شد مناسب دیدم بعدالت و اخلاق حمیده بعضی از سلاطین عجم اشاره کنم

منجمله جناب عبدالله بن طاهر ذوالیمینین ابن‌الحسن که اعدل سلاطین طاهریه بود
علامهٔ سبزواری **ملامحمد باقر درروضة الانوار** مینویسد که روزی زنی آمد درخراسان نزد عبدالله بن طاهروتظلم وشکایت نمود از برادر زادهٔ عبدالله که والی هرات بود وگفت من‌منزلی داشتم که ازپدرانم بمن ارث رسیده و برادر زاده تو مقابل‌خانهٔ من میدانی ساخته ومنزل‌را ازمن‌به‌بها خواست ندادم و بدون رضایت واجازهٔ من منزل مرا ویران‌کرد وداخل میدان نمودحال‌آمده‌ام‌که داد مرا بگیری عبدالله بن طاهر فوراً سوار شد ورفت بهرات ویکی از خواص خود حکم‌کرد عورت را براحت وآسایش ببردبهرات امیرعبدالله وارد شد و برادرزاده‌اش راطلبید وگفت من ترابرسرخلایق

از بهر آن واداشتم که ظلم نکنی وخانهٔ مردم را خراب نکنی، چرا باین زن ظلم کردی ؟ عرض کرد من ظلم نکرده‌ام وبهاء آن را نزد امینی سپرده‌ام . سلطان عادل گفت عذر تو از ظلم تو بیشتر است نشنیدهٔ که فرمود **لایحل مال امرء علی امرء الا بطیب نفسه** پس امر کرد که خانهٔ اورا بسازند و همه روزه خود وبرادر زاده‌اش را امر کرد برود وعملگی بنماید واوهم چنین کرد

ومنجمله لیث صفار پدر یعقوب بن لیث که سرسلسلهٔ سلاطین **صفاریه** و اعدل آنها بود

در حبیب‌السیر است که لیث صفار پدر یعقوب در سیستان شبی نقب زد بخزانه والی حاکم سیستان زر وجواهر واقمشه و امتعهٔ بسیار سرقت کرد وقتی که خواست از خزانه بیرون شود پایش بچیز شفاف صلبی خورد، او را جواهر پنداشت بجهت امتحان بزبان زد دید نمکست اموالی را که جمعکرده بود بجهت رعایت حق نمك بخزانه گذارد و بیرون‌شد رفت بمنزل خود صبح خزانه‌دار دید درب خزانه باز است داخل‌شد چشمش باموال جمشده افتاد متحیرشد ـ رفت نزدحاکم سیستان صاحب خزانه کیفیت را عرضکرد حاکم تعجب کرد وامر کردمنادی فریاد کند که هر کس این‌حرکت راکرده در امانست بشتابد نزد حاکم لیث صفار رفت نزد حاکم ـ سؤال کرد : بچه سبب صرفنظر کردی از این اموال و جواهرات عرضکرد بجهت‌آنکه رعایت حق نمك را نمودم وقضیه‌را نقل‌کرد از آنروز لیث صفار ترقی کرد تا آنکه خود او و اولاد واحفادش بدرجهٔ سلطنت رسیدند

ومنجمله اسمیل سامانی که سر سلسلهٔ سلاطین سامانیه و اعدل‌آنها بود

در زینةالمجالس است که امیراسمعیل‌سامانی در روزهای برف و سرما سوار میشد و گردش میکرد که اگر کسی حاجتی داشته باشد باو عرض کند و در محلات میرفت و مردم را صدقه میداد ـ باو گفتند سلاطین در این روزها ازخانه بیرون نمیشوند فرمود در این روزها غریبان و ستم رسیدگان پریشانتر میباشند وچون مهم ایشان ساخته شود دعای با اثری میکنند

و در تاریخ کامل ابن‌اثیراست که محمدبن عبدالله بلعمی گفت از امیر اسماعیل شنیدم که فرمود درسمرقند روزی با برادرم اسحق نشسته بودیم محمد بن‌نصر فقیه وارد شد جهت اجلال علم اوبرخاستم چون آن فقیه رفت برادرم اسحق بمن‌گفت تو امیری هرگاه بجهت زعیتی بر خیزی مهابت‌تو میرود وگفت در همان شب پیغمبر(ص) را درخواب دیدم بازوی مرا گرفت وفرمود یا اسماعیل ثابت میماند ملك تو و ملك فرزندان تو بسبب اجلالیکه به آن عالم کردی ، پس حضرت خطاب فرمود ببرادرم اسحق وفرمود رفت ملك تو و فرزندان تو بسبب استخفافی که به آن‌عالم کردی

ودر روضة الانوار است که اسمیل سامانی پادشاه خراسان‌روزی عالمی آمد نزد وی ، او را تعظیم بسیار نمود چون رفت‌او را هفت قدم مشایعت کرد ـ شب حضرت رسول (ص) را در خواب دید فرمود ای اسماعیل یکی ازعلماء امت مرا عزیز داشتی من از حضرت حق خواستم که ترا دردنیا عزیز دارد وهفت قدم او را مشایعت کردی دعا کردم که هفت تن از نسل توپادشاهی کنند،

ومنجمله احمد معزالدوله دیلمی برادر حسن رکن‌الدوله و علی عمادالدوله دیلمی

بدانکه سلاطین آل‌بویه که سلاطین دیالمه باشند تماماً شیعهٔ خالص ومحب ائمه اطهار بودند مخصوصاً احمد معزالدوله که میتوان‌گفت اعدل سلاطین دیالمه بود وقتیکه بسلطنت نشست حکم کرد در بغداد بدربهای مسجد کنندند: لعن‌الله معوية بن ابی‌سفیان و لعن‌الله من غصب فاطمة فدکا و لعن‌الله من منع ان یدفن الحسن (ع) عند قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس عن‌الشوری

و بشیعیان بغداد انرداد که بجهت حضرت سیدالشهداء (ع) عزاداری بنمایند ودرآن سال روزعاشوراء شیعیان عزاداری کاملی نمودند و دکاکین خود را بستند و گل بصورت مالیدند و جامه‌های خود را دریدند و مو کنان ومویه‌کنان در میان بازارها نوحه میکردند و عید غدیر آن سال را عید مفصل بسیار با شکوهی گرفتند

ووفات معزالدوله در هفدهم ربیع‌الثانی‌سنه سیصدو پنجاه وشش بود وسرسلسله سلاطین‌آل‌بویه عمادالدوله بود وعده آنها پانزده نفر بود ومدت سلطنتشان صدو بیست وشش سال بود وبویه که پدر عمادالدوله باشد از اهل دیلم بود و مردی فقیر وصیاد ماهی بود و امیرالمؤمنین (ع) از ایشان خبر داده بقوله: ویخرج من دیلمان بنوالصیاد الی‌ان‌قال‌ثم یستقوی امرهم حتی یملکوا الزوراء و یخلعوا الخلفاء قال قائل یا امیرالمؤمنین فکم مدتهم فقال (ع) ماة او تزید قلیلا کذا فی هدایة الانام للمحدث القمی

ومنجمله سبکتکین پدر سلطان‌محمود که سرسلسلهٔ سلاطین غزنویه است

در روضة الانوار است وقتی امیر عادل سبکتکین در نیشابور از عالمی شنید که حضرت رسول (ص) فرمود از جانب حق بمن فرمان رسید که بدنیا اطمینان مکن که ترا برای او نیافریدم وبنماز مواظبت کن که نصرت مؤمنان در آنست و ازمخلوقات هیچ طمع مدار که بدست ایشان‌چیزی نیست و بمن توکل کن‌که بازگشت بمنست. سبکتکین بگوش گرفت و بناگذارد که نماز شب بخواند فرزندش سلطان محمود که بزرك شد اورا هم بنماز وادارکرد. تا روزیکه سلطان محمود اراده کرد که با خاقان ترکستان در بلخ مصاف نماید نیم شب برخاست وبه آب غسل کرد ومشغول نمازشب شد وآنشب‌برف می‌بارید، گفتند: امیر امشب‌کار با من است وفردا کار با خداست: وبعداز صبح روی به‌آسمان نمودعرضکرد: خداوندا ازما دونفر هرکدام برای بندگی اصلحیم او را نصرت ده چون از دعا فارغ شد بمرکب اقبال سوارشد وفتح عظیمی نمود.

و در زینةالمجالس ازطبقات ناصری نقل‌کرده که در اوائل سبکتکین غلام البتکین امیرالامراء خراسان بود و زیاده بریك‌اسب در طویله نداشت وقتی از نیشابور بعزم شکار بیرون‌شد ماده‌آهوئی دید با بره خود چرا میکند سبکتکین اسپراند وآن بره‌آهو را شکار کرد چون‌چند قدم رفت بعقب سرش نظرکرد دید ماده‌آهو می‌آید و اضطراب میکند سبکتکین را بر او رحم آمد و بره‌آهورا رهاکرد دیدماده‌آهوبره را جلوانداخت وبشعف تمام روانه شد و هرلحظه روی به‌آسمان میکرد و بسبکتکین مینگریست آنشب را سبکتکین گرسنه خوابید حضرت پیغمبر (ص) را درخواب دید فرمود ای سبکتکین بجهت شفقت و مهربانی که بماده آهو کردی تو پادشاه بزرگی خواهی‌شد با بندگان خدا بشفقت ومهربانی رفتار کن

ومنجمله سلطان‌محمود سبکتکین که اعدل سلاطین غزنویه بود

ودر هدایةالانام محدث قمی فرموده که ایشان در اول حنفی مذهب بودند و چون عبدالله بن احمد الملقب بقفال المروزی الشافعی نماز خواند با پوست سك دباغی‌شده که ربع‌آن بنجاست‌آلوده بود و وضو با آب نبید گرفت وبفارسی تکبیر گفت و عوض سوره دوبرك سبز گفت وبدون رکوع دو دفعه سربزمین زدبدون فصلی وتشهدخواند و درآخر ضرطه داد سلطان دانستکه این مذهب ابوحنیفه

صحیح نیست لذا ازمذهب ابوحنیفه اعراض کرد وبمذهب شافعی داخل شد ودر ماه صفرسنه چهارصد و بیست ویك در غزنین ازدنیا رحلت کرد.

در زینةالمجالس است که شبی سلطان محمود در مهد ناز راحت نموده بود دیدخوابش نمیبرد فهمید آه مظلومی پشت سر دارد شمشیربکمر بسته از قصر بیرون شد بمسجدی رسید آواز نالهٔ بگوشش رسید وارد مسجد شد دید مظلومی سر بسجده گذارده و میگوید : « یا من لا تأخذه سنة ولا نوم » محمود در بروی مظلومان بسته سلطان گفت چه غم داری ؟ گفت : یکی از خواص سلطان در بدنامی حرم من میکوشد سلطان گفت منم محمود هروقت آمد مرا خبرده وبغلامان دربار هم سپرد که هروقت این‌شخص بدربار آید سلطان را خبر دارکنند شب بعد آن مرد رفت بدربار سلطان محمود را خبر دادند سلطان شمشیر بکمربست وبا آن‌مرد روانه شد چون‌وارد خانه شد دید حرف آنمرد صدقست فوراً چراغ را خاموش کرد وسرآن مرد خائن را ازتن جداکرد وبعد چراغرا روشن کرد و سلطان بسجده افتاد وغذا طلبید صاحبخانه قدری نان خشك‌آورد سلطان میل فرمود بعد سؤال نمودکه چرا چراغ را خاموش کردید؟ سلطان فرمود گمان نمیکردم غیراولاد من کسی جرئت این عمل شنیع را بنماید چراغرا خاموش کردم که روی او را نبینم مبادا محبت پدری مرا ازقتل او مانع شود بعدفهمیدم‌که او نبوده سجده شکر گذاردم

و در تاریخ گزیده است که همیشه سلطان محمود مردد بود درحدیث العلماء ورثة الانبیاء و در حتمیت قیامت و در صحت نسب او که آیا از سبکتکین است یا نه : شبی از میان بازار میگذشت و علامش شمعدان طلائی در دست داشت جلو سلطان محمود میبرد سلطان دید طلبهٔ درب مدرسه کتاب در دست دارد در وقت اشکال عبارتی میرفت در دکان بقالی و کتاب را باز میکرد و اشکالش را حل میکرد و بر میگشت بدرب مدرسه همچنین مکرر دید سلطان دلش بحال وی بسوخت شمع و شمعدان طلا بوی بخشید همان شب جمال مبارك حضرت پیغمبر (ص) را در خواب دید فرمود : یابن سبکتکین اعزك الله فی‌الدارین کما اعززت وارثی ــ هرسه مشکل سلطان باین فرمایش حضرت پیغمبر(ص) حل شد

ودر روضة الانوار است که‌در ایام بیماری سلطان محمود اسباب نفایسیکه در دنیاتحصیل کرده‌بود ازنظر اومیگذرانیدندو بآنهانظر حسرت میکرد وپارچهٔ دردست گرفته وزار زارمیگریست

و منجمله سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بن طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق که از جمله سلاطین سلجوقیه بوذ

در زینة المجالس است که‌سلطان ملکشاه در اصفهان بشکار رفت در قریهٔ نزول اجلال فرمود جمعی از خواص وغلامان او دیدند گاو ماده بیصاحبی میان بیابان است او را گرفته کشتند و کباب نمودند وخوردند اتفاقاً آن ماده گاو مال زن بیوهٔ بودکه سه‌طفل یتیم داشت که بشیراو تعیش میکردند چون پیرزن خبر شد آمد بسر پل زاینده‌رود ودر وقتیکه سلطان میخواست ازآنجا عبور کند پیرزن گفت ای پسر الب ارسلان اگر سر پل زاینده رود داد خواهی مرا نکنی بجلال ذوالجلال که ترا‌سر پل صراطنگه میدارم سلطان پیاده شد گفت این سر پل را اختیار میکنم بیر

زن تفصیل گاو و غلامان را بعرض سلطان رسانید سلطان امر کرد هفتاد گاو بآن زن دادند و غلامان را هم ادب کرد بعد از وفات ملکشاه پیرزن خود را بخاك میمالید و میگفت خداوندا پسر الب ارسلان بالئیمی خود بمن چنین احسان کرد و تو اکرم الاکرمینی اگر باو تفضل کنی چه میشود ودر آن ایام یکی اززهاد سلطان رادر خواب دید از حالش پرسید جواب داد که اگر شفاعت آن پیر زن نبودی که سر پل زاینده رود بدادش رسیدم وای برمن بودی

وسلطان ملکشاه روز دهم سنه چهار صدوشصت وپنج کشته شددر اصفهان ودرآنجا دفن شد

ومنجمله سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیك ابن میکائیل بن سلجوق وممکنست گفته شود که او اعدل سلاطین سلجوقیه بود

و علامه سبزواری در روضة الانوار فرموده که سلطان سنجر یکوقتی میرفت به طالقان کودکی ازاهل طالقان بسر دیوار منزلشان نشسته بودو نظاره میکرد سلطان ازدور نظر کرد بگمانش مرغیست آنجانشسته کمان کشید و تیری انداخت بسینه کودك خورد واز بام افتاد وهلاك شد سلطان فرمود بروند وآن صیدرا حاضر کنند ببینند چه مرغیست غلامان بتاخت رفتند وآنکودك را بسر بری نهاده خدمت سلطان آوردندچون سلطان کودك را بآنحال دید گریه زیادی کردوامر کرد که آنجاخیمه بزنند و اولیای آنطفل را حاضر کنند پدر آنطفل فقیر پیر مردی بود چون اورا حاضر کردند امر کرد طشتی را پراز طلا نمودند و شمشیری برروی او نهادند ونزد پدر آن طفل گذاردند سلطان فرمود اینست تیغ وسر و اینست طشت وزر هر یك را که میخواهی اختیار کن که مرا طاقت عقاب در قیامت نیست آنمرد زمین را بوسیدو سلطان راعفو کرد سلطان آن طشت زررا بوی داد بارقم حکومت طالقان وآنمرد از ارباب ثروت گردید وصاحب مکنت شد

ودر حبیب السیر است که در سنۀ پانصد وپانزده والده سلطان سنجر فوت شد اعاظم علماء واکابر فضلاء بجهت اداء نماز بجنازۀ مهد علیا حاضرشدند سلطان بآنجماعت فرمود که بایداز شما کسی پیش نمازی کند که مدت العمر عمداً فریضۀ قضا نکرده باشد تمام آن جماعت توقف نمودند سلطان سنجر بنفس نفیس خود پیش ایستاد وسایرین بآن سعادتمند اقتدا کردند ونماز گذاردند

وسلطان سنجر در ماه صفر سنه پانصد وپنجاه ودو از دنیا رحلت کرد

ومنجمله سلطان الجایتو محمدبن ارغونخان بن ابقا خان ابن هلاکوخان المغولی الملقب بشاه خدا بنده که افضل واعدل سلاطین مغول بودو شیعۀ کامل شد ببرکت علامه حلی

ودر مجالس المومنین از تاریخ حافظ ابروی متعصب نقل کرده که سلطان شاه خدابنده در خاطرش گذشت حقیت مذهب شیعه امامیه ولذا امر کرد که علماء فریقین را در مجلس حاضر کردند ودر میان آنها بود ازعلماء امامیه علامه حلی (ره) پس سلطان امر کرد که شیخ نظام الدین عبدالملك مراغی که افضل علماء شافعیه بود با علامه درمسئله امامت بحث کند پس علامه ببراهین قاطعه بر او غالب شد **وخلافت حضرت امیرالمؤمنین وفساد ادعاخلفاء ثلاثه را ثابت نمود بحیثیکه** از برای احدی شبهه نماند چون نظام الدین این اندازه علم رادید مبهوت شدوشروع نمود بتحسین وذکر محامد علامه وگفت قوت ادله علامه در غایت ظهوراست الا آنکه سلف طریقی رااخذ کردندوخلف هم بجهت آنکه شق عصای مسلمین نشود بهمانطریق مشی نمودند

ومجلسی اول در شرح فقیه از جماعتی از اصحاب نقل فرموده که سلطان شاه خدابنده یکوقتی بزوجه‌اش غضبناك شد پس گفت انت طالق ثلاثا بعد پشیمان شدعلماء اهل‌سنترا جمع کرد وسئوال نمود همه گفتند این زن سه‌طلاقه شده‌محتاج بمحلل است سلطان گفت آیادر این مسئله خلا نیست ؟ گفتند نه ـ پس یکنفر از وزراء سلطان گفت عالمیست در حله واو قائل‌است ببطلان‌این‌طلاق سلطان کاغذی نوشت بعلامه‌واو راحاضر نمود علماء اهل تسنن بسلطان گفتند که‌این مرد مذهب‌باطلی دارد ورافضی‌است وضعیف العقل است سلطان فرمود بیاید تا دیده شود که چه‌میگویدوفرستاد عقب علماء مذاهب اربعه و چون علامه داخلشد کفشهای خودرا بدست گرفتوداخل مجلس‌شد وگفت السلام علیکم و بهلوی سلطان نشست‌علماءمذاهب بسلطان گفتند ما نگفتیم این شخص ضعیف العقل است سلطان فرمود سرش را از خوداو سؤال کنید مخالفین بعلامه گفتند چرا بجهت‌سلطان بخاك نیفتادی وسجده نکردی و ترك آداب نمودی فرمود پیغمبر (ص) سلطان حقیقی بود و تحیت‌ودرود باو سلام بود وخداوند هم در قرآن فرموده (**فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة**) وخلافی نیست بین شیعه و سنی که سجده از برای غیرخداجایز نیست بعد گفتندچرا پهلوی سلطان نششتی فرمودمکانی غیر اینجانبود (و آنچه علامه میفرمودبعربی‌مترجم بجهت سلطان فارسی میکرد) گفتند چرا کفش را بدست گرفتی‌و این سزاوار مجلس‌سلطان نبود فرمود ترسیدم که‌حنفیه اورا بدزدند چنانچه‌ابو حنیفه کفش پیغمبر ص را دزدید علماء حنفی‌فریاد زدند حاشا و کلا کی ابو حنیفه زمان پیغمبر بود وحال آنکه نشو ونمای اودویست سال‌بعد پیغمبر بودفرمودفراموش کردم شایدابن ادریس شافعی کفش‌پیغمبر را دزدیده علمای‌شافعی گفتند تولدشافعی هم درروز وفات ابو حنیفه بوده فرمود شاید مالك بن‌انس دزدیده علماء مالکیه‌دادشان بلند شدکه کی مالك زمان پیغمبر بود

فرمود شاید احمدحنبل دزدیده داد علماء حنبلی بلند شدکه کی احمد زمان پیغمبر بوده پس علامه روکرد بسلطان فرمود اینها رؤسای مذاهب اربعه بوده‌اند که هیچیك در زمان پیغمبر (ص) وصحابه نبوده‌اند واگر در میان اینها افضل تری یافت شود که بر خلاف فتوای این چهار نفر فتوی بدهد جایز نمیدانندعمل‌بقول آنکسی راکه‌افضل استوما طایفه شیعه متابعت میکنیم علی‌بن ابیطالب ع راکه نفس پیغمبر ص وبرادر اوو پسر عم او ووصی اوست

بعد فرمود علی‌ای حال طلاقی که سلطان زوجه‌اش را داده باطل‌است چون شرط طلاق‌حضور عدلین است ودر حالتیکه‌سلطان طلاق گفته عدلین‌حاضر نبودند بعدشروع نمود دربحث باعلماءمذاهب وهمه را ملزم‌فرمود پس‌سلطان محمد در همان مجلس شیعه شدوفرستادبتمام بلدان‌واقالیم که‌خطبه باسم دوازده امام بخوانند و سکه باسم آن بزرگواران بزنند و فرمود در اطراف مساجد و مشاهد اسماء مقدسه‌آنهارا نقش کنندوچقدر ترویج فرمود مذهب شیعه راواین‌سلطان عادل درشب عیدفطر سنهٔ هفتصدوشانزده هجری درشهرسلطانیه که در نزدیك‌قزوینستو بنای خود اواوست ازدنیارحلت فرمود و همانجا هم‌دفن شد (ره)

ومناسب دیدم که در مقام کرامتی ازمرحوم علامه نقل کنم

درمجالس المؤمنین است و در بعضی از کتاب معتبره دیگر که یکی از علماء اهل سنت کتابی دررد ملهم شیعهٔ امامیه نوشته بودومردم را باو گمراه میکرد واز ترس آنکه مبادا بدست

یکی از علمای شیعه برسد و او را رد بنویسند بکسی عاریه نمیداد **جناب علامه حلی** بتدابیری آن کتاب را یکشبه عاریه گرفت که‌هر قدر بتونداز‌او بنویسد تا نصف شب قدری‌از‌کتاب را‌نوشت که خواب براو غالب شد **حضرت حجة** ارواحناله الفداء ظاهر شده فرمود یاشیخ کتاب را بمن واگذار کن و خود بخواب چون مرحوم علامه آخر شب که‌از‌خواب بیدار شد دید تمام آن‌کتاب‌از کرامت حضرت حجة (ع) نوشته شده

وعلامه نوری اینحکایت را نقل کرده با تفاوتی فرمود چون قدری از آن کتاب را نوشت اورا کسالت عارض‌شد پس دیدمردی بصفت اهل حجاز از درداخل شد و سلام کرد ونشست آنگاه فرمود یاشیخ تومسطر بکش ازبرای من ومن مینویسم پس شیخ مسطر میکشید وآن شخص مینوشت وازسرعت کتابت‌مسطر باونمیرسید، چون‌صبح شد کتاب هم تمام‌شد و فرموده : استنساخ آن کتاب نمیشد مگردر یکسال یا زیاده

ومنجمله امیر تیمور گورگان ابن امیر توغان که سر سلسلهٔ سلاطین تیموریه است ونسب امیر تیمور بانسب چنگیز خان‌در قومنه خان که پدر چهارم چنگیز وپدر نهم امیر تیموراست متحد میشود در کلمه‌طیبه است که محمدبن الحسن بن خالد المکی از بعضی‌ازقرآء که بسر قبرتیمور لنك قرائت میکرد نقل کرده گفت من‌هر وقت‌بر سرقبر امیر تیمور قرائت میکردم چون‌خلوت میشد میخواندم« **خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه** » و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا آنکه‌شبی در خواب دیدم که‌پیغمبر (ص) نشسته و تیمور لنك‌درپهلوی آنحضرت نشسته ـ گفتم ای دشمن خدا تو باین مقام رسیدهٔ که‌بپهلوی پیغمبر (ص) بنشینی خواستم دستش را بگیرم بر خیزانم از پهلوی پیغمبر (ص) حضرت فرمود بگذار اورا چون ذریه مرادوست میداشت پس ترسان بر خاستم و ترك کردم آنچه را که درخلوت‌میخواندم

ومنجمله شاه اسماعیل صفوی که جداعلای آنها شیخ صفی بود و شیخ صفی روز دوازدهم محرم‌الحرام سنة هفتصدوسی پنج از دنیا رحلت فرمود وقبرش در اردبیل است که سر سلسلهٔ سلاطین صفویه است و ابتدآء سلطنت مبارکه او نهصد و شش بوده که مطابقست بامذهبنا حق و بفارسی باشمشیر ائمة

ودر روضات است که یکی از دشمنان دین بشیخ اجل مروج مذهب حقه محقق کرکی گفت دلیل بربطلان مذهبشما آنستکه ترویج آن از ابتداءسلطنت صفویه شده که سنهٔ نهصدوشش باشد و آن مطابق میشود باعدد مذهب نا حق شیخ در جواب فرمود که زبان ماعربی است بعربی بگو تا مطابق با مذهبنا حق بشود

ودر فوائد الرضویه از صاحب ریاض العلماء نقل میکند که فرموده جد اعلای سید علی خان حویزاوی سید محمد بن فلاح ازشاگردان ابن فهدبوده و ابن‌فهد برای او رسالهٔ تألیف کرده وذکر فرموده در او وصیتهای چندی منجمله در‌ه آن رساله خبرداده از ظهور شاه اسماعیل ماضی وگفته که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جنك صفین بعد از شهادت عمار یاسر خبر داده پاره از ملاحم و اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسمعیل ماضی و در آن رساله وصیت فرموده کسانی را که والی‌شوند در حویزه ودرك کنند زمان شاه اسماعیل ماضی را که اطاعت کنند اورا بجهت ظهور حقیقت او وبروز غلبه او و ماذکر کردیم بشرح این روایت واین وصیت را در کتاب ترجمه جاماسب‌نامه طالبان تفصیل بآنجا مراجعه نمایند بعد صاحب فوائد الرضویه میفرماید وقتیکه

شیخ ابن فهد این خبررا ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسمیل ماضی اول در آن‌وقت متولد نشده بود چون وفات ابن فهد در سنهٔ هشتصدو چهل ویك بوده و ولادت شاه اسمیل ماضی در سنهٔ هشتصدو نود و دو بود و رحلتش در نوزدهم رجب سنه نهصدوسی بود

ودر کتاب محافل المؤمنین که از مؤلفات محمد شفیع حسینی است از کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود یخرج رجل من الدیلم یملا الجبال والسهل والوعور خوفاً و مهابةویسرع الناس الی طاعته‌البر والفاجرویؤیدهذاالدین وایضا از حضرت‌پیغمبرص روایت کرده انه قال ص یخرج بقزوین ورجله اسمه اسم‌النبی یسرع الناس الی طاعته‌المشرك‌والکافر یملا الجبال خوفاً انتهی

و دیلم محله ایست ازمحلات قزوین ووعور کوهیست واسم شاه اسمیل اسم حضرت اسمیل پیغمبر ابن ابراهیم است

ومنجمله شاه طهماسب بن شاه اسماعیل جد شاه عباس الصفوی

در انوار نعمانی است مقدس اردبیلی کاغذی نوشت بجهت اعانت سیدی بشاه طهماسب چون کاغذ بشاه رسید برای تعظیم کاغذ مرحوم مقدس از جای خود حرکت کرد وچون خواند دید جناب مقدس فرموده باو برادر فرمود کفنش را حاضر کردند و آن رقیمه شریفه را میان کفن خود گذارد ووصیت فرمود که چون مرا دفن کردند کاغذرا زیر سر من گذارید که بانکیرین احتجاج کنم که‌من کسی هستم که‌ملا احمد اردبیلی مرا برادر خطاب کرده

ومنجمله‌شاه عباس الصفوی الموسوی‌ابن سلطان محمد مکفوف ابن شاه‌طهماسب ابن شاه اسماعیل

درانوار نعمانی است که شخصی تقصیر بزرگی کرده بود در سلطنت شاه عباس از ترس سلطان رفت بنجف اشرف پناهنده‌شد بحضرت امیرالمؤمنین (ع)و ازمرحوم ملا احمد اردبیلی‌استدعا نمودکه کاغذی برای شاه عباس بنویسد که ازتقصیراو بگذردومرحوم مقدس‌کاغذی نوشت باین‌عبارت « بانی ملك عاریت عباس بداند اگر چه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی بارهٔ از تقصیرات ترا بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی » سلطان جواب نوشت « بعرض میرساند عباس که خدماتیکه فرموده بودی بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این محب را از دعـای خیر فـراموش نکنید ـ کتبه کلب آستان علی، عباس »وفات شاه عباس کبیر جمعه آخر ماه جمادی الاولی سنهٔ هزا ر و چهل و هشت بود

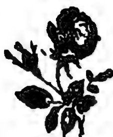
مخفی نماناد که در میان سلاطین نادرشاه افشار معروف بود بظلم وسفك دماء معذ لك دارد وقتی که‌خواست مشرف شود بنجف اشرف امرکرد زنجیر طلائی بگردن‌او بستند وگفت همین قسم سرزنجیر را گرفته ببرید بصحن مقدس حضرت امیر (ع) هیچیك ازاتباع او جرئت نکردند که چنین اهانت نسبت بوی بنمایندناگاه شخصی که‌کسی او را نمیشناخت ظاهر شد وسر زنجیر راگرفته او را داخل صحن مطهر نمود بعدهرقدر گردش‌کردند اورا نیافتند

و **در دار السلام** محدث نوری از حاجی ملا ابو الحسن مازندرانی نقل فرموده کـه هر وقت اسم‌**سلطان محمدخان قاجار**الملقب باخته نزد اوذکرمیشد او راسب و لعن‌میکرد بجهت اعمال شنیعهٔ که از اوصادر شده بود ازقتل مسلمین و اسیری زنان و غارت امـوالشان پس شبی در

خواب دید که از درب طوسی داخل صحن مقدس حضرت امیرالمومنین (ع) شد خواست از کفش داری داخل ایوان طلا بشود دید مرد بی‌موئی که دندانهای بلندی داشت او را مانع شد از دخول و دست او را گرفته برد مقابل بعضی از حجراتیکه نزدیك بود بباب مسجد خضرا گفت دیدم میان حجره جمعی هستند بزی سلاطین ودر آخر مجلس مرد کوتاه قامتی بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمرد بی‌موی بمن گفت ای فلانی خداوند کسی‌را که از من بد تر بود اورا آمرزیده که نادرشاه باشد واشاره کرد بهمان مرد کوتاه قامت آخر مجلس و گفت چرامرا سبولعن میکنی پس نادر شاه سرش‌را از حجره بیرون کرده گفت آقامحمد خان تاکی دست از مزاح خود بر نمیداری بگذار آخوند برود بی کارش اوشقاوت و اعمال شنیعه مارادیده اماسعهٔ رحمت ووسعت عطوفت ومهربانی حضرت امیرالمؤمنین ع را ندیده آخوند ملا ابوالحسن گفت من بعد هروقت در نجف اشرف از نزدقبر محمدخان میگذشتم بجهت اوطلب مغفرت میکردم

وحالات بعضی از سلاطین سابقاً ذکرشد وبعضی‌هم بعدازاین ذکر خواهد شد انشاءالله

الحمدلله اولا وآخراً و ظاهراً و باطناً وصلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین



باب هفتم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت

حضرت امام محمد باقر (ع)

ودر تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حوارین و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن بزرگوار

ودر تعیین بعضی از قبور متبرکهٔ امامزادگان وعلماء اعلام که در ممالك هندوستان و افغانستان وترکستان واقعست

ودراین هفت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنحضرت محمد است و اشهر القابشان باقر است که حضرت پیغمبر ص آن بزرگوار را باین لقب ملقب فرمود در ارشاد شیخ مفید از جابر بن عبدالله الانصاری روایت فرموده که پیغمبر (ص) بوی فرمودند یوشك ان تبقی حتی تلقی ولداً لی من الحسین (ع) یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ـ وکنیت آن بزرگوار ابو جعفر است والد ماجدشان حضرت امام زین العابدین(ع) و والدهٔ ماجده‌شان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابیطالب(ع) بود المکناة به ام الحسن و قیل ام عبدالله پس حضرت باقر (ع) علویست از علویین و فاطمی است از فاطمیین ومن ولد الحسنین است

ودر اصول کافی از حضرت باقر(ع) روایتکرده فرموده مادر من پای دیواری نشسته بود پس دیوار مشرف شد بخراب شدن و صدائی بگوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کردفرمود لاوحق المصطفی ماذن الله لك فی السقوط یعنی ساقط مشو بحق حضرت مصطفی(ص) که خداوند اذن نداده ترا در ساقط شدن پس دیوار همین قسم معلق ماندتا مادرم از پای دیوار گذشت آنوقت دیوار فرود آمد و پدرم صد اشرفی تصدق داد و حضرت صادق درباره اینمخدره فرمودکانت صدیقة ولم تدرك فی آل الحسن امرأة مثلها و مخدره ام الحسن یا ام عبدالله والده ماجده حضرت امام محمد باقر(ع) وجناب عبدالله الباهر است

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر ع

بدانکه شیخ الطایفه در مصباح و امین الاسلام طبری در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در

مناقبوعلامهٔ مجلسی در جلاءمیفرماید ولادت آن بزرگوار روزجمعهٔ غرهٔ ماه رجب سنهٔ پنجاه وهفت هجری بوده و شهید اول در دروس فرموده روز دو شنبهٔ سوم شهر صفر سنهٔ پنجاهو هفت‌بوده‌ودر اصول کافی و ارشاد مفید و بعضی از کتب‌معتبره دیگر تصریح فرموده‌اندکه ولادت آن‌بزرگواردر سنهٔ پنجاه وهفت بود اما تعیین روز وماه آن را نکرده‌اند پس معلوم شد که در سنه ولادت اختلافی نیست و اگر هم باشد معتنی به نیست واما در ماه ولادت و روزآن اختلاف است واصح قول‌اول‌است که‌روزجمعهٔ غرهٔماه‌رجب‌بوده

فصل سوم

درتاریخ رحلت آن‌بزرگوار

اما سال رحلت‌راکلینی در کافی وشیخ مفیددرارشاد و ابن شهر آشوب‌درمناقب وطبرسی‌در اعلام‌الوری‌وجزری در کاملفرموده‌اند که در سنهٔ صدو چهارده‌بوده (۱)وبعضی سنهٔ صدو پانزده گفته‌اندواشهر قول‌اولست

واما ماه رحلت ویوم آن شهید در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند روز دوشنبه‌هفتم ذیحجة الحرام بوده **ودر اعلام الوری وروضة الواعظین است** که درذیحجه‌بوده بدون تعیین یوم آن‌پس معلوم شد که‌سن شریف آن بزرگوار در وقت رحلت پنجاه وهفت سال‌وپنج ماه‌وهفت روز بوده که سه سال وشش ماه وده روز با جدش حضرت سید الشهداء (ع) بوده‌وبعد ازرحلت‌جد بزرگوارش سی‌و چهار سال وپانزده روزباپدر بزرگوارش حضرت‌زین‌العابدین ع بوده ونوزده سال‌و دو ماه ودوازده روز بعد ازپدر بزرگوارش مدت امامتش‌بوده وقاتل آن بزرگوار **ابراهیم بن ولیدبن یزیدبن عبدالملك است چنانچه در اقبال سیدبن طاوس** در زیارت آنحضرت میفرماید وضاعف العذاب علی من شرك‌فی دمه و هو ابراهیم‌بن‌ولید.وابن بابویه‌میفرماید قتل مسموماً بامر ابراهیم بن ولید بن یزیدبن عبدالملك لع**ودر مصباح کفعمی است** سمه هشام‌بن عبدالملك و مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق (ق) روایت میکند که عبدالملك بن مروان زین مسمومی فرستاد بمدینه طیبه **که حضرت باقر ع بروی آن سوار شودپس آن** زین رابر اسب زدند حضرت برروی آن سوار شد **وبدن‌نازنین آن‌بزرگوار ازشدت‌زهرورم کرد** و آثار موت در خود مشاهده فرمود پس وصیتهای خودرا بفرزندش‌فرمود واز دنیا رحلت‌کرد **ومخفی نماناد** که این روایت شریفه منقوله از راوندی ظاهراً ناقص است چون خواهد آمد انشاءالله که عبدالملك بن مروان بن‌حکم‌در سنهٔ‌هشتادو شش از دنیارفت وحضرت‌باقر ع‌درسنهٔ صدوچهارده‌بیست وهشت سال بعد پس باید هشام‌بن علدالملك بن مروان باشد که در خلافت‌هشام بن عبدالملك وبامر او ابراهیم بن‌ولید بن یزیدبن عبدالملك‌آن بزرگوار را مسموم نمود و قبرشریفش دربقیع است درقبه جناب عباس بن‌عبدالملك در جنب قبر پدر بزرگوار و عم بزرگوارش امام‌حسن مجتبی (ع)

---

(۱) طبع دو تاریخ وفات آنحضرت عرض نموده‌ام (سال‌فوت محمدبن علی یك‌محمد بوددوعشرعلی)
(ج۲۶)

فصل چهارم

در تعیین زوجات واولادهای حضرت امام محمد باقر (ع)

اما زوجه آنحضرت آنچه در کتب معتبره دیدم آنستکه آن بزرگوار دو زوجهٔ دائمه داشته : **اول امفروه** بنت جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام جعفر صادق (ع) و جناب عبدالله بود پس در حضرت صادق (ع) جمع شد قبیلهٔ بنی هاشم و قبیلهٔ بنی تیم که قبیله ابی بکر باشد زوجهٔ دوم آنحضرت ام حکیم بنت اسد بن مغیرة الثقفیه بود که والدهٔ ماجده جناب ابراهیم و جناب عبیدالله بود و مادر بقیه اولادهای حضرت باقر کنیز ام الولد بودند

واما اولادهای حضرت باقر- در اعلام الوری و ارشاد مفید است که آن بزرگوار پنج پسر داشت ودودختر

اول - حضرت امام جعفر صادق ع دوم جناب عبد الله سوم جناب ابراهیم چهارم جناب عبیدالله پنجم جناب علی ششم زینب و مادر این دو کنیزی بودهامولد هفتم ام سلمه و مادرایشان هم ام ولد بوده ، و در مناقب ، ابن شهر آشوب میفرماید آنحضرت هفت اولاد داشته پنج پسر و دو دختر و همه قبل از حضرت باقر(ع)ازدنیارفتند بغیرحضرت‌امام‌جعفر صادق ع

ودر ارشاد مفید است که جناب عبدالله برادر ابو ینی حضرت صادق ع بود و مشارالیه بود بفضل و صلاح و روایتشده که عبدالله بن محمد داخل‌شد بر شخصی از بنی امیه‌آن ملعون اراده کرد که آنجناب رابقتل برساند فرمود لا تقتلنی اکن لله علیك عونا و اترکنی اکن لك علی الله عونا یعنی من شفاعت میکنم از تو نزد خداوند و شفاعت من قبول میشود ، پس آن ملعون قبول نکرد و آن بزرگواو را بسم مقتول نمود

ودر روضات از جمله قبور معلومه اولاد ائمه قبر سید علی بن محمد الباقر ع را شمرده‌که واقع است در خارج بلده کاشان و مشهور است بامامزاده مشهد و قبر پسرش را جناب احمدبن علی الباقر که در بلدهٔ اصفهان واقع است درمحلهٔ که‌جاده خواجواست و احوالات بقیه اولاد های حضرت باقر ع را در جائی ندیدم

ودر عمدة الطالب است که عقبی از حضرت باقر ع باقی نماند جز از حضرت صادق (ع) باجماع علماء نسب وکسیکه خود را نسب دهد بحضرت باقر ع ازغیرفرزندش حضرت صادق ع‌نیست خلافی‌در کذبش چنانچه از پسرهای حضرت سیدالشهداء ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت علی بن‌الحسین ع وهم از حضرت رضا ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت جوادالائمه ع و از حضرت امام حسن عسکری ع عقبی نماند جزاز حضرت حجة بن‌الحسن ع

فصل پنجم

درذکر حالات بعضی ازاصحاب وحوارین حضرت امام محمدباقر ع

درباب اول از اختصاص نقل شده که ازحضرت موسی‌بن جعفر ع‌روایتکرده که روز قیامت

منادی ندا کند { این حواری محمد بن علی وحواری جعفر بن محمد (ع) ؟ } پس بایستند **عبدالله بن شریك العامری و زرارة بن اعین و بریدبن معوية العجلی ومحمد بن مسلم الثقفی الطائفی و لیث بن البختری المرادی المکنی به ابو بصیر وعبدالله بن ابی یعفور وعامر بن عبدالله بن خداعه وحجر بن زائده وحمران بن اعین**

وفی البحار عن المناقب بابه جابر بن یزید الجعفی واجتمعت العصابة علی ان افقه الاولین ستة وهم اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله ع زرارة بن اعین ومعروف بن خربوذالمکی و ابوبصیرالاسدی وفضیل بن یسار ومحمد بن مسلم الطائفی و برید بن معوية العجلی

اماعبدالله بن شريك : مکنی بود به ابی المحجل و در کتاب منهج المقال از حضرت باقر ع روایتکرده فرمود کانی بعبدالله بن شریك العامری علیه عمامة سوداء و ذوابتها بین کتفیه مصعدا فی کهف الجبل بین یدی قائمنا اهل البیت فی اربعة الف مکبرون و یکررون و در این کلام اشاره برجعت است که ازاصول عقاید ائمه دین است

واما زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی : در رجال ابن ابی داود است که او از روات حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم بود و اصدق اهل زمان خود و افضل ایشان بود وحضرت امام صادق (ع) در بارهٔ اوفرمود لولا زرارة لظننت ان احادیث ابی (ع) لتذهب

وایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود ما احد احیا ذکرنا واحادیث ابی الا زرارة و ابوبصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و بریدبن معوية العجلی و لولا هؤلاء ماکان احد استنبط هؤلاء حفاظ الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخرة .

وایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود احب الناس الی احیاء واموانا اربعة برید بن معوية العجلی وزرارة و محمد بن مسلم و الاحول و هم احب الناس الی احیاء واموانا

ودر رجال از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود اوتاد الارض و اعلام الدین اربعة محمد بن مسلم و بریدبن معاوية العجلی و ابوبصیرلیث بن البختری المرادی وزرارة بن اعین

ودر فوائدالرضویه است که زراره مردی وسیم و جسیم و ابیض اللون بود و در جدل و مخاصمه در کلام امتیازی تمام داشت و هیچکس را قدرت آن نبود که در مناظره او را مغلوب سازد الا آنکه کثرت عبادت اورا از کلام واداشته بود متکلمین شیعه در سلك تلامیذ اوبودند وهفتادسال عمر کرد وزراره در سنهٔ صدوپنجاه ازدنیا رحلت فرمود

واما بریدبن معوية العجلی ، در مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه نقل کرده که او وجهی است از وجوه و از بزرگان اصحاب و ثقه وفقیه بود وصاحب محل و منزلت بود نزدائمه ع وابو عمرو کشی فرموده هوممن اتفقت العصابة علی تصدیقه وممن انقادوا له بالفقه

واما محمد بن مسلم بن رباح الثقفی الکوفی و اومردی صاحب مال و بسیار عالیمقدار بود و کشی از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت خدمت حضرت صادق ع عرضکردم که همه

وقت خدمت شما نمیتوانم رسید وگاهی میشود مسئلهٔ از من سؤال میکنند واز جواب اوعاجزم حضرت فرمود چرا از محمدبن مسلم سؤال نمیکنی که او مسائل دین را از پدرم شنیده ونزد او وجیه و صاحب قدر بود

ودرمجالس المؤمنین ازکشی روایت کرده که اجماع طائفهٔ امامیه است برتصدیق محمدبن مسلم و انقیاداز برای اودر فقه

واز زراره نقلشده که محمد بن مسلم و ابوکریبه رفتند نزد شریك قاضی و شهادت دادند درامری پس شریك گفت : فاطمیان جعفریان ـ چون محمد بن مسلم وابوکریبه شنیدند بگریه افتادند شریك گفت چرا گریه میکنید گفتند چون تو مارا نسبت بگروهی دادی که راضی نیستند کهما از شیعیان ایشان باشیم بجهت نقصانی که درماهست واگر تفضل کنند ومارا بیندگی قبول کنند منت بر مانهاده‌اند ، پس شریك تبسم نمود وگواهی ایشان را قبول کرد

ودر بحار از اختصاص از ابن ابی عمیر روایتکرده گفت شنیدم از عبدالرحمن بن حجاج و حمادبن عثمان که میگفتند ماکان احد من الشیعة افقه من محمدبن مسلم

واز جناب محمد بن مسلم منقولست که گفت سی‌هزار حدیث از حضرت باقر (ع) اخذ نمودم وشانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ نمودم ، در رجال کشی نقلکرده انه‌ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله و الانقیاد له بالفقه ، و او را کتا بی است در ابواب حلال و حرام وایشان در سنهٔ یکصدو پنجاه ازدنیا رحلت فرمودند

و اما لیث بن بختری المکنی به ابی بصیر و به ابی محمد و او از هر دو چشم نابینا بود

در منهج المقال از جمیل بن دراج روایت کرده قا ل سمعت ابا عبدالله یقول بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابا بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم وزرارةاربعة نجبآء امنآء الله علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست

وایضا در منهج المقال در ضمن حالات ابوبصیر لیث بن البختری روایتکرده گفت داخل شدم برحضرت باقر ع عرضکردم آیا شما قادر هستید بر آنکه مرده زنده کنید واکمه و ابرص شفا بدهید فرمود باذن‌الله ـ بعد فرمود نزدیك بیا ، نزدیك رفتم ؛ دست مبارك رابصورت و چشمهای من کشید پس چشمم بینا شد و آسمان و زمین و خانه را دیدم فرمودند آیا دوست داری که چشمت بینا باشد واز برای‌تو باشد آنچه برسایر مردم است روز قیامت از حساب و ثواب و عقاب یا عود نمائی بحال اول و از برای توباشد بهشت خالص ؛ عرضکردم میل دارم مثل حال اول عاجز باشم پس دستی بصورت من کشید وچشمم مثل‌اول نابینا شد

وبدانکه در اصحاب باقر ع دونفر مکفوف و نا بینا بودند و هر دو مکنی بودند بابی بصیر یکی لیث بن‌البختری المرادی و دیگر عبدالله بن محمد الاسدی

ودر منهج المقال از کشی روایتکرده ان ابا بصیر الاسدی احد ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه والاقرار له‌بالفقه، و ابو بصیر یحیی بن القسم الحذاء المکفوف از اصحاب حضرت‌موسی‌بن جعفر ع وحضرت امام رضا (ع) بوده پس سه نفر از روات ظاهراً مکنی بودند بابی بصیر ومعروف ازاین سه‌ابو بصیر وافضل آنها لیث بن‌البختری المرادیست

واما عبدالله بن ابی یعفور مکنی بوده به ابو محمد

ودر رجال از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود ما وجدت احداً یقبل وصیتی ویطیع امری الا عبدالله بن ابی یعفور

وایضا از زیدبن ابی اسامه روایت کرده فرمود داخل شدم بر حضرت صادق(ع) بجهت تودیع با آنحضرت فرمود یا زید مالکم و الناس قد حملتم الناس علی ابی والله ما وجدت احداً یطیعنی ویأخذ بقولی الارجلا و احداًرحمة الله علیه عبدالله بن ابی یعفور فانی امرته و اوصیته فاتبع امری و اخذ بقولی انتهی

و اما عامربن عبدالله بن خداعه: در باره ایشان اخبار مدح و اخبار ذم هردو وارد شده لذا حال ایشان مجهولست

واما حجربن زالده: **فی الرجال** عن النجاشی حجربن زائدة الحضرمی روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله ثقة صحیح المذهب صالح من هذه الطائفه انتهی

واما حمران بن اعین الشیبانی برادر جناب زرارة بن اعین بود ، **و در رجال کبیر** از **رجال کشی از حمران بن اعین** روایتکرده که بحضرت صادق ع عرضکرد ما اقلنا لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناها قال فقال (ع) الا اخبرکم باعجب من ذلك قال قلت بلی قال المهاجرون و الانصار ذهبوا و اشار بیده الا ثلثة و در این فرمایش اشاره است بآن که حمران از خواص شیعه بوده مثل سلمان و ابی‌ذر غفاری و مقداد بن اسود ، **و علی بن یقطین** از مشایخ نقلکرده که حمران و زرارة و عبدالملك و بکر و عبدالرحمن ابن پنج نفر اولاد اعین بودند و همه در دینشان مستقیم بودند و چهار نفر از اینها در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفتند و باقی ماند زرارة بن اعین تا عهد حضرت امام رضا (ع)

وایضاً حمران بن اعین روایتکرده که بحضرت صادق ع عرض‌کردم من با خدا عهد کرده‌ام که از مدینه خارج نشوم تا مرا خبر بدهی از آنچه از شما سؤال‌کنم ـ فرمود سؤال‌کن عرضکردم آیا من از شیعیان شما هستم ؛ فرمود بلی ، در دنیا و آخرت

واز حضرت صادق (ع) روایت‌کرده فرمود حمران بن اعین مؤمن لایرتد والله ابداً

وایضاً ازحضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود ماوجدت احداً اخذ بقولی و اطاع امری و حذا حذو اصحابی غیر رجلین رحمهاالله تعالی عبدالله بن ابی یعفور وحمران بن اعین اما انهما مؤمنان خالصان من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی اعطی الله محمداً (ص)

واما جابر بن یزید الجعفی، فی منهج المقال عن عبدالحمید بن ابی العلاء قال دخلت المسجد حین قتل الولید فاذ الناس مجتمعون فاتیتهم فاذا جابرالجعفی علیه عمامة خزحمراء واذا هو یقول حدثنی وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء محمد بن علی (ع) قال فقال الناس جن جابر جن جابر

و فیه ایضاً عن جابر بن یزید الجعفی قال حدثنی ابو جعفر سبعین الف حدیث لم احدث بها احداً قط ولااحدث بها احداً ابدا قال جابر قلت لابی جعفر(ع) جعلت فداك انك قد حملتنی وقراً عظیما بماحدثتنی به من ذکر کم الذی لا احدث به احدا فربما جاش فی صدری حتی یأخذنی منه شبه الجنون قال یا جابر فاذا کان کذلك فاخرج الی الجبانة واحفر حفیرة و دل رأسك فیها ثم قل حدثنی محمد بن علی بکذا و کذا

و فیه عن النجاشی ان جابر بن یزید الجعفی لقی ابا جعفر و ابا عبدالله (ع) و مات فی ایامه سنة ثمانی وعشرین و مائه

و اما معروف بن خربوذ بالخاء المعجمة المفتوحة و الراء المشددة و الذال المعجمة بعد الواو وباء الموحدة فی الرجال عن فضل بن شاذان قال دخلت علی محمد بن ابی عمیر و هو ساجد فاطال السجود فلما رفع رأسه ذکرت له طول سجوده فقال کیف ولو رأیت جمیل بن دراج ثم حدثنا انه دخل علی جمیل بن دراج فوجده ساجداً فاطال السجود فلما رفع رأسه قال له محمد بن ابی عمیر اطلت السجود فقال له کیف لورأیت معروف بن خربوذ

واما فضیل بن یسار، در رجال است کان ابوعبدالله اذانظر الی الفضیل بن یسار مقبلا قال بشرالمخبتین وکان یقول ان فضیلا من اصحاب ابی و انی لاحب الرجل ان یحب اصحاب ابیه

وقال الکشی انه ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه و الاقرار له بالفقه وعن ابراهیم بن عبدالله قال کان ابوعبدالله اذا رأی الفضیل بن یسار مقبلا قال بشر المخبتین من اراد ان ینظر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا وقال غاسل فضیل بن یسار انی لاغسل ابن یسار وان یده لتسبقنی الی عورته فخبرت بذلك ابا عبدالله (ع) فقال رحم الله الفضیل بن یسار وهومنا اهل البیت

فصل ششم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت باقر(ع)

اما وقایع بقیهٔ سنهٔ نود وپنج هجری در اینسال سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی که از بزرگان تابعین بود نامر حجاج بن یوسف الثقفی ملعون او را شهید نمودند وگفته شد که او در شعبان سنه نود وپنج شهید شد و او در علم تفسیر شاگرد عبدالله بن عباس بود.

در حبیب السیر است که ایشان در یکرکعت نماز در مسجدالحرام یك ختم قرآن مینمودند و از احمد بن حنبل نقل کرده که حجاج سعید بن جبیر را کشت در زمانی که تمام روی زمین محتاج بعلم او بودند

در مجالس المومنین است که حجاج ملعون بعد از شهادت سعید بن جبیر چهل روز زیادتر زنده نبود و در شب سیزدهم ماه رمضان همان سنه نود و پنج بجهنم واصل شد و گفته شد که اگر هر امتی خبیث خود را بیرون آورد و در مقابل آنها حجاج را بیرون آوریم خبث او بر همه غلبه کند و او خیلی از شیعیان را بقتل رسانید

منجمله جناب کمیل و قنبر و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی و یحیی بن ام الطویل وآخر کسی را که کشت سعید بن جبیر بود وعدد مقتولین او صد و بیست هزار بودند .

ودر مرض مرگش بارها بیهوش میشد و باز بهوش می‌آمد ومیگفت «چه میخواهد ازمن سعید بن جبیر؟» وسن سعید چهل و نه سال بود و قبر او در واسط است

ودر رجال ابی علی است که سبب عداوت و کینه حجاج با وی و قتل او شدت اتصالش بود بحضرت زین العابدین (ع) وفرموده‌وقتی که وارد کردند سعید بن جبیر را بحجاج گفت انت شقی بن کسیر

فرمود مادر من بهتر میشناخته مرا که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت ابابکر و عمر در بهشتند یا جهنم فرمود اگر داخل جهنم یا در بهشت بشوم میدانم که در بهشتند یا در جهنم حجاج گفت چه اعتقاد داری در باره این دو فرمود من وکیل آنها نیستم ـ گفت کدام یك محبوب‌ترند نزد تو فرمود هرکدام خداوند از او راضی‌تر است گفت خداوند از که راضی‌تر است فرمود علمش نزد خداوند است الذی یعلم سرهم ونجویهم ـ گفت میل نداری مرا تصدیق بنمائی فرمود میل ندارم ترا تکذیب کنم و نیز دراینسال **سعیدبن مسیب** که از فقهای سبعهٔ مدینه بود بعد از شهادت حضرت زین‌العابدین (ع) از دنیا رحلت کرد.

ودر کتاب رجال از حضرت باقر(ع) روایت کرده قال ان سعید بن مسیب رضی‌الله عنه اعلم الناس بما تقدمه من الاثار و افهمهم فی زمانه و فیه انه عاش تسع ـ وسبعین‌و فی‌حاشیة الرجال عن اسحق بن جریرقال قال ابوعبدالله (ع) کان سعید بن المسیب وقاسم بن محمدبن‌ابی‌بکروابوخالد الکابلی‌من‌ثقات علی بن الحسین (ع)

و نیز در اینسال ابوبکربن حارث بن‌هشام بن‌مغیره که ازفقهاء سبعه مدینه وازسادات مدینه و برادرزادهٔ ابی‌جهل بود ازدنیا رحلت‌کرد و نیز در اینسال عروة بن زبیر بن‌عوام از دنیا رفت وایشان هم از فقهای سبعهٔ مدینهٔ طیبه است .

و بدانکه فقهاء سبعه کسانی‌هستندکه بعد از صحابه بودند وعلم را از صحابه اخذ نمودند و فقه عامه منتهی بآنها شد وبعداز صحابه فتوی از آنها اخذ میکردند، اول خارجة بن زیدبن‌ثابت الانصاری بود، دوم ابوایوب سلیمان بن یسار بودکه مملوك میمونه زوجهٔ پیغمبر بود، سوم قاسم‌بن محمد بن ابی‌بکر الصدیق بود جد امی حضرت صادق (ع) ، چهارم عبیدالله بن عتبه ، پنجم سعید بن مسیب واوافضل فقهاء سبعه بود، ششم ابوبکربن عبدالرحمن بن حارث ، هفتم عروة بن‌زبیربن عوام.

و نیز در اینسال عبدالله بن محمد بن‌علی بن‌عبدالله بن عباس الملقب به منصور دوانقی از مادر متولد شد و نیز در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی علیه اللعنه بدرك واصل شد واوبسیارخبیث‌النفس وسیئی الفطرة وقسی‌القلب بود **مسعودی در مروج‌الذهب** میفرماید پنجاه هزار مرد وسی‌هزارزن در زندان‌حجاج محبوس بودند وازآن‌جمله شانزده هزارتن برهنه وعریان بودند ازیکی از زندانیان پرسیدند که چند سالست محبوسی گفت دوازده سال

و در تفسیر نیشابوری‌است درذیل‌قوله تعالی«ولاتلمزوا انفسکم‌بالالقاب» که حجاج ملعون صد وبیست هزار مردرابقتل‌صبرمقتول‌نمود ووقتیکه بجهنم‌واصل شد میان‌زندانش سی‌وسه‌هزارمحبوس بودندکه آنها بی تقصیربودند وازمحاضرات راغب نقلشده‌که روزی‌حجاج رفت بمسجد جامع صدای ضجهٔ شدیدی شنید پرسید چه صدا هست گفتند اهل زندان از شدت‌گرما ضجه میکنند گفت بگوئید بآنها«اخسئوا فیها ولاتکلمون» و درمحبسش صدو چهار هزار مرد وبیست هزار زن محبوس‌بودندکه بعضی‌ازآنها برهنه ازلباس بودند و این ملعون خیلی حریص بود بقتل اخیار خصوص سادات وتأسف میخوردکه چرا حاضرنبوده در وقعهٔ طف که معین برقتل حضرت سیدالشهداء (ع) بشود

ودر روضات است که این ملعون سه هزار از قبور نجف اشرف را نبش‌کرد درطلب‌جثه امیرالمؤمنن (ع) پس‌ظفرنیافت برآن

ودر تاریخ کامل است‌که پنج روز بآخرماه مبارك رمضان سال نود و پنج حجاج ملعون در

شهر واسط بدرك واصل شد در سن پنجاه سالگی و گورش مستور است و این ملعون بیست و دو سال در عراقین حکومت نمود، و در درالمسلوك است که حجاج در سنهٔ هفتاد و چهار خانه کعبه را خراب کرد و حجرالاسود را از خانه خارج نمود بعد حضرت علی بن الحسین (ع) اورا در محل خودش نصب فرمود و فرموده که حجاج در زمان خلافتش یکروز رفت بالای منبر گفت خداوند مرا مسلط کرد برشما باعمال سیئهٔ که مرتکب هستید و اگر من بمیرم شما از ظلم خلاصی نخواهید داشت با این اعمال سیئهٔ که دارید و اگر من نباشم به بدتر از من مبتلا خواهید شد بعد این شعررا خواند:

وما من یدالا یدالله فوقها ولا ظالم الا سیبلی بظالم

یعنی دستی نیست مگر آنکه دست خداوند فوق آن دست است کماقال تعالی یدالله فوق ایدیهم و ظالمی ظلم نمیکند مگر آنکه مبتلا میشود بظالم دیگری و امر کرد حجاج که هر کس را حراس بیینند که درشب بعد از نماز عشاء میان بازارها راه میرود گردنش را بزنند یکشب دیدند که چهار نفر مست شراب میان بازار راه میروند حراس اطراف آنها را گرفتند گفتند شما کیستید که مخالفت کرده‌اید حکم امیررا وشب راه میروید یکی از آن چهار نفر این رباعی را خواند

انا ابن من دانت الرقاب له ما بین مخزومها و هاشمها
تاتیه بالرغم وهی صاغرة یأخذ من مالها و من دمها

یعنی من پسر کسی هستم که تمام مردم ذلیل و پستند از برای اواز بنی مخزوم و بنی هاشم و همه می‌آیند نزد او برغم انف وحال آن که آنها خوار و پستند و میگیرد آن کس مال آنها را و میریزد خون آنها را

جراس خیال کردند که این شخص از اقارب خلیفه است دست ازقتل او برداشتند

بعد از دومی سؤال کردند تو کیستی این رباعی را خواند

انا ابن الذی لاینزل الدهر قدره وان نزلت یوماً فسوف تعود
تری الناس افواجا الی ضوء ناره قیام له من حوله و قعود

یعنی من پسر کسی هستم که روزگار قدر و جاه اورا پست نمیکند و اگر وقتی پست کند باز بلند میکند و می بینی مردم را که بروشنائی او فوج فوج میروند بعضی در اطراف ایستاده بعضی نشسته باشند حراس گمان کردند که اینشخص پسر اشرف قبیله عرب است دست ازقتل او برداشتند

بعد از سومی سؤال کردند این رباعی را خواند.

انا ابن الذی یعلوا الرقاب بسیفه و یضرب اعناق الرجال القشاعم
و ما ذاك من دخل ولاهو تایر و لکنه حاوی الغنا و المکارم

یعنی من پسر کسی هستم که گردن دوستانش بلندمیباشد بواسطه شمشیر او میزند گردن کسانی را که با او گردن فرازی و گردن بلندی میکنند و نیست این ازعلت وعیب و نه ازقبیل مداومت کنندگان بر کاری بعد از فتور و سستی در آن ولکن او حاوی وجامع است غنا ومکارم اخلاق را حراس گمان کردند که او پسر حاکم عرب است دست ازقتل او برداشتند

بعد ازچهارمی سؤال کردند این رباعی را خواند .

انا ابن الذی خاض الصفوف بعزمه و قومها بالسیف حتی استقامت
رکاباه لا تنفك رجلاه منهما اذ الخیل فی یوم الکریهة ملت

یعنی من پسر کسی‌هستم که میجنباند صفوف لشگررا بعزم و بقصد خود و نگهداری میکندصفوف لشگررا بشمشیرخودتاآنکه مستقیم بشوند ودوپای او از رکاب منفك نمیشود زمانیکه اسبها در روز جنك سخت بشدت حرکت داده شوند

حراس گمان کردندکه اوپسر اشجع عربست ودست ازقتل او برداشتند

چون صبح شد حراس این چهار نفر را بردند نزد حجاج وتفصیل را نقل کردند معلوم شد که اولی پسرحجام است و دومی‌پسر فال‌بین است وسومی‌پسرمیرغضب است وچهارمی پسرحائك وبافنده است‌پس حجاج ازفصاحت وبلاغت اینها تعجب‌کرد با این‌پستی‌نسبشان و آنها را رد کرد پس بجالسین گفت:« باولادتان ادب تعلیم کنید والله اگرادب اینها نبودالان‌حکم میکردم که گردن اینها رامیزدند» بعداین رباعی را خواند

کن ابن من شئت واکتسب ادبا	یکفیك مضمونه عن النسب
ان الفتی من یقول ها انا ذا	لیس الفتی من یقول کان ابی

یعنی پسرهرکس که میخواهی باش وکسب ادب بنما کفایت میکند ترا ادب داشتن از نسب بلند داشتن و جوانمرد کسی است که بگوید من دارای این صفت محموده هستم نه کسی که بگوید پدرم دارای این صفت بوده

و نقل‌شده که یکروزحجاج داخل‌شد بزوجه‌اش هند دختر نعمان بن‌بشیر انصاری دید زوجه‌اش به آینه نظرمیکند ومیخواند

و ما هند الا مهرة عربیة	سلیلة افراس تحللها بغل
فان ولدت‌فحلا فلله درها	وان ولدت بغلا فجاء به‌البغل

یعنی نیست هند مگر زن روشن روی عربیه از نسل مردمان شجاع دلاورکه او را قاطری‌بخود حلال کرده بود پس اگر اولاد فحل نری بزاید جزای او باخدا خواهد بود و اگر اولاد جاهل نا قابلی بزاید از آنستکه پدرش قاطر بوده پس حجاج از شنیدن این اشعار در غضب شد و او را طلاق داد و چند هزار درهم بدست یکی‌از اصحابش بجهت او فرستاد از بابت صداقیه‌اش پس آن شخص آمد نزد هندو خبر داد او را که‌حجاج او را طلاق داده ودراهم رابجهت صداقیه‌اش‌داده هند گفت این دراهم از آن توبمژده‌بشارتی که بمن‌دادی که من‌از دست‌این سك بنی ثقیف خلاص شدم پس خبر بعبدالملك بن مروان رسید ازهند خواستگاری کرد هند در جواب گفت من یکظرفی‌هستم که سك دراو ولوغ کرده باشد عبدالملك نوشت تطهیر ظرفی که سك دراو ولوغ کرده سهل‌است و جدیت کرد در طلب او ، هند شرط کرد که من‌زوجهٔ تو میشوم بشرط آنکه حجاج زمام ناقه مرا بدست گرفته پیاده و باپای برهنه ازمعره‌که مرکز هند بود بشام بکشاند پس عبدالملك فرستادنزد حجاج و او را امر کردکه باید پیاده‌باپای برهنه زمام ناقه‌هند را گرفته از معره‌بیاورد بشام‌حجاج حاضرشد و چنین کرد

اماوقایع سنهٔ نودو شش هجری :

دراینسال جبار عنید ولید بن عبدالملك بن مروان قاتل حضرت امام زین العابدین (ع)بجهنم واصل شد در نیمه جمادی الاخره و جسد نحسش را در باب الصغیر دمشق دفن نمودند و نیز

در اینسال قتیبة بن مسلم باهلی که امیر خراسان بود مقتول شد و در تاریخ وفیات الاعیان است که قتل قتیبة در ماه ذیحجه سال نود و شش در فرغانه واقع شد (و فرغانه مدینه واسعه ایست در ماوراء النهر بین او و سمرقند پنجاه فرسخ است) و بعد او یزید بن مهلب بن ابـی صفره قریب ده سال در خراسان حکومت نمود و کاشغر و سمرقند و بخارا و خوارزم را یزید بن مهلب فتح نمود و از خاقان چین باج و هدیه گرفت

ونیز در اینسال محمد بن اسامة بن زید بن حارثه از دنیا رفت

واما وقایع سنه نود و هشت هجری در اینسال موسی بن نصیر کـه از جملهٔ تـابعین بود وموصوف بود بکمال عقل وفضل وتقوی و ظهور شجاعت و دیانت در راه مکه معظمه ازدنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه نود و هفت هجری در اینسال یزید بن مهلب مملکت جرجـان و طبرستان را فتح نمود

ونیز در اینسال ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیة بن علی بن ابیطالب (ع) را سلیمان بن عبدالملك بن مروان بزهر جفا شهید نمود والدهٔ ابوهاشم نافله بود و ابوهاشم وصی پدرش محمد بن الحنفیه بودو در حمیمه ازدنیا رفت و همانجا هم مدفون گردید (و حمیمه از اعمال عمان استودر طریق شام واقع است)

واما وقایع سنه نودو نه هجری :

در **روضة الانوار** نقل کرده که جعفر بر مکی پدر خالد بر مکی در اینسال آمد بدمشق و او اول بدین مجوس بود و در نوبهار بلخ که آتشکدهٔ بود بعبادت اصنـام و پرستش آتش میگذرانید تا آنکه نور اسلام در دلش تابید و مسلمان شد یکروزی سلیمان بن عبدالملك درانجمن وزراء و امرآء گفت اگر مملکت و پادشاهی من از سلیمان بن داود زیاد تر نباشد کمتر نیست الا آنکه باد ودیوووحوش و طیور در فرمان سلیمان بن داود بودند و مرا نیست ـ یکتن ازدانایان گفت بهتر چیزی که مملکت را آباد میکند وزیری است که دانا و عاقل باشد و آن جعفر برمکی است و در بلخ است و پدرانش همی بوزارت موسوم بودند اکنون از همه جهت هیچکس در خور وزارت تو نیست بجز جعفر برمکی ـ سلیمان امر کرد بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستند وآنچه بخواهد از اومضایقه نکنند پس جعفر در کمال عظمت آمد بدمشق

وایضا در اینسال عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف از جانب سلیمان بن عبدالملك ولیعهد گردید و کنیت عمر بن عبدالعزیز ابوحفص استو مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است تولدش در سال شصت ویك هجری در قریهٔ از قرای مصر بود ودر آنوقت پدرش والی مصر بود

وایضا در اینسال سلیمان بن عبد الملك بن مروان در قریه رابق از دنیا رفت و در همان قریه دفن شد و از رابق تا حلب چهار فرسخ است و بعد که سلیمان بن عبدالملك از دنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بجای او بخلافت نشست

واما وقایع سنه صد هجری :

در اینسال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب داعیان خود را باطراف روانه کرد و مردم را بسوی خود دعوت نمود و محمد بن علی از جملهٔ عباد و زهاد بود و دو پسرداشت یکی عبدالله سفاح و دیگر عبدالله منصور دوانقی و سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که چون بعضی از مردم شیعه را اعتقاد این بود که بعد از حضرت سید الشهداء (ع) امامت منتقل شد بمحمد حنفیه و اینجماعت راکیسانیه مینامند و بعد از محمد حنفیه میگویند امامت منتقل شدبپسرش عبدالله بن محمد بن حنفیه المکنی بابوهاشم و چون ابوهاشم رفت بدربار سلیمان بن عبدالملك بن مروان در بین راه رسید بارض حمیمه که از اعمال شام است و در آنجا ملاقات نمود محمدبن علی بن عبدالله بن عباس را و بین ایندو مصاحبت و مراقبت کاملی حاصل شد بعد ابو هاشم نزد سلیمان بن عبدالملك رفتو او علم وفصاحت وفضایل اورا دید از وی خوفناك شد وقتیکه ابوهاشم از نزد خلیفه بیرون شد خلیفه کسی را گماشت که در بین‌راه شیرمسموم بوی‌بخوراند وابوهاشم احساس‌سم در خود نمود آهنك حمیمه نمود که‌محمدبن علی درآنجا جای‌داشت وچون ابو هاشم رافرزندی‌نبود خلافت را بمحمد بن‌علی بن عبدالله‌بن عباس‌واگذار کردوابوهاشم وفات نمود وشیعیان اوجمع شدند وبامحمدبن علی بیعت نمودندو حمیمه قریه‌ایست که‌از علی بن‌عبدالله بن عباس‌و بعد از او بفرزندان وی رسید و سفاح و منصور هر دو در آن قریه متولد شدند و در آن قریه نشو ونما یافتند و از آنجا منتقل شدند بکوفه

و نیز در اینسال ابوالطفیل عامربن واثله در مکه معظمه وفات نمود واو آخر کسیست آن ازصحابه وفات یافته

ونیز در اینسال مسلم بن یسار فقیه از دنیا رفت واو در شمار عباد بصره و فقهای که سامان بود

و نیز در اینسال ابو امامه اسعد بن سهل بن حنیف از دنیا رحلت کرد و او در عهد رسول خدا (ص) متولد شده بود و پیغمبر او رابنام و کنیه جد مادریش ابو امامه اسعد بن زراره نام‌و کنیه نهاد و ابو امامه جد مادریش قبل از وقعه بدر وفات نمود و او اول کسی بود از انصار که در بقیع دفن شد

ونیز در اینسال محمد بن‌جبیر بن مطعم وفات نمود

واما وقایع سال صدویکم هجری :

در بیست وپنجم ماه رجب اینسال عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت و نیز در اینسال محمد بن مروان بن حکم بجهنم واصل شد

ونیز در اینسال یزید بن‌مهلب ببصره آمدویزید بن عبدالملك‌بن مروان‌را ازخلافت خلع‌نمود واهل بصره بااو بخلافت‌بیعت نمودند

واما وقایع سال‌یکصدو دو هجری :

در اینسال یزید بن عبدالملك بن مروان برادرش مسلمة بن عبد الملك راباجمع کثیری از سپاه شام بجنك یزیدبن مهلب روانه کرد و یزید بن مهلب هم با یکصد و بیست هزار جمعیت حاضر شد در حدود انبار بجهت مقاتله با لشگر شام جنك مغلوبه شد و مدتی بطول انجامید مروان بن مهلب که در بصره بود و مردم را باعانت برادرش یزید بن مهلب تحریص

میکرد و حسن بصری مردم را باز میداشت از محاربه با لشکر شام بالجمله در روز چهاردهم ماه صفر سنهٔ صدو دو لشکریان از طرفین عازم قتال گردیدند بعضی از برادران یزید بن مهلب مقتول شدند ناگاه خود یزید بن مهلب با جمعی از سپاه بصره دست بشمشیر نموده حمله بر شامیان نمودند گرد و غبار بسیار حرکت کرد چون گرد و غبار فرو نشست و از جنگ باز ایستادند یزید بن مهلب را دیدند مقتول گردیده

مخفی نماناد یزید پسر مهلب بن ابی صفره بودو کنیه مهلب ابو سعید بود و در سال هشتاد هجری در قریهٔ زاغول من قری مروالرود از دنیا رفت و اینوقت والی خراسان بود پس یزید پسرش در سن سی سالگی بجای پدر نشست بعد بسعایت حجاج بن یوسف الثقفی عبدالملك بن مروان او را معزول ساخت

ودر ناسخ التواریخ است که علماء تاریخ اتفاق کرده‌اند که در دولت بنی امیه از آل مهلب کریم تری نبوده چنانچه در دولت بنی عباس هیچ طائفهٔ بجود و کرم آل برمك نبود

واما وقایع سنه صدو سه هجری :

در اینسال ابی عمر و عامر بن شراحیل شعبی کوفی تابعی از دنیا رفت ، **زهری گوید** علماء چهار تن باشند **ابن مسیب است** در مدینه **شعبی** است در کوفه **حسن** است در بصره **مکحول** است در شام

واما وقایع سنه صدو چهار هجری :

در اینسال ابی العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس متولد شد درماه ربیع الاخره ولقب ابی العباس سفاح است

ونیز در اینسال عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری از دنیا رفت ، ونیز موسی بن طلحة بن عبدالله از دنیا رفت

اما وقایع سنه صدو پنج هجری :

در اینسال در بیست و پنجم ماه شعبان یزید بن عبد الملك بن مروان بجهنم واصل شد

ونیز دراینسال بعد ازموت یزید بن عبدالملك بن مروان برادرش هشام بن عبدالملك بخلافت و سلطنت نشست

ونیز دراینسال عکرمه بن عبدالله غلام عبدالله بن عباس از دنیا رحلت نمود واو اصلش از بربر مغرب زمین بود وعکرمه در شمار علماء بزرك روزگار بود **ونیز** در اینسال ضحاك بن مزاحم از دنیا رفت

و نیز در اینسال دو پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب از دنیا رفتند که یکی عبیدالله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش صفیه دختر عبیده ثقفی خواهر مختار بن ابو عبیده بود و دیگرعبدالله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش ام ولد بود ، **و نیز در اینسال** ابان بن عثمان بن عفان از دنیا رفت

ونیز در اینسال عمارة بن خزیمة بن ثابت انصاری ازدنیا رفت

ونیز دراینسال کثیر بن عبدالرحمن خزاعی شاعرعاشق‌عزه از دنیا رفت

واما وقایع سنه صدو شش هجری : در اینسال حضرت امام محمد باقر (ع) وحضرت امام

جعفر صادق (ع) بامر هشام بن عبدالملك تشريف بردند بشام و كيفيتش چنانچه سيد بن طاوس در كتاب امان الاخطار از حضرت امام جعفر صادق ع روايت كرده آنستكه هشام بحج مشرف شد فرمود من هم با پدرم حضرت باقر (ع) بحج رفته بوديم پس روزی حضرت صادق ع در مجمع مردم فرمود الحمدلله الذی بعث محمداً بالحق نبياً واكرمنا به فنحن صفوة الله علی خلقه وخيرته من عباده وخلفائه فالسعيد من اتبعنا والشقی من عادانا وخالفنا

پس سلمة بن عبدالملك اين خبر را ببرادرش هشام داد فرمود در مكهٔ معظمه هشام متعرض ما نشد چون بدمشق رسيدو ما بمدينه برگشتيم هشام قاصدی فرستاد نزد حاكم مدينه كه پدر بزرگوارم و مرا بدمشق روانه كند ما حركت كرديم چون وارد دمشق شديم سه روز ما را اذن ندادند كه براو وارد شويم روز چهارم شمارا بمجلس خود طلبيد ـ چون وارد شديم آن ملعون بالای تخت سلطنت نشسته بود و لشكر خودرا مكمل ومسلح دوصف مقابل خود بازداشته بود و بزرگان قومش درحضور او مشغول تير اندازی بودند

چون چشم هشام بپدر بزرگوارم افتاد گفت با بزرگان قوم تيراندازی بنما ـ پدرم فرمود اكنون من پيرشده ام واز من تيراندازی بر نمی آيد ـ آن ملعون قسم يادكرد كه ترا معاف نميدارم و يكی ازمشايخ بنی اميه اشاره كرد كه كمان وتير خودرا بپدرم بدهد پدرم كمان را از آن مرد گرفت تيری بچله كمان گذارد وبميان نشانه زد تيردوم بالای تير اول آمد واورا بدونيم كرد وميان نشانه محكم نشست چند تير همين قسم انداخت رنك نحس هشام متغير شد ودر تير نهم بيتاب شد گفت **نيك انداختی ای ابوجعفر وتو ماهر ترين عرب و عجم هستی درتير اندازی** وعازم قتل پدرم شد وسر بزير انداخت وتفكر ميكرد و من وپدرم در مقابل او ايستاده بوديم و ايستادن ما بطول انجاميد پدرم درخشم شد و نظر بآسمان ميكرد و آثار غضب ازجبين نازنينش ظاهر گرديد

چون هشام اين حالت را در پدرم مشاهده نمود از غضب آن حضرت ترسيد واورا بالای تخت خود طلبيد وبالای دست خود نشانيد گفت آيا نسبت ما وشما كه همه ازفرزندان عبدمنافيم يكی نيست پدرم فرمودند چنين است وليكن خداوند مارا مخصوص گردانيد بمكنون سر خود و بآنچه ديگران را بآن مخصوص نگردانيده و در آنمجلس هشام سؤالات زيادی نمود آن حضرت جواب دادند پس ساعتی هشام سربزير انداخت بعد سر بلند كرد و گفت هرحاجت كه داری ازمن بخواه پدرم فرمود اهل و عيال من از بيرون آمدن من در وحشت وخوفند مرا رخصت ده كه مراجعت نمايم هشام گفت رخصت دادم كه همين روز مراجعت نمائيد پس پدرم بااو وداع نمود ومنهم وداع كردم وچون از منزل هشام بيرون شديم ديديم بمنتهای ميدان جماعت زيادی نشسته اند پدرم پرسيد اينها كيستند ؟ گفتند قسيسان ورهبانان نصاری هستند ودر اينكوه عالمی دارند كه اعلم علماء ايشانست وهرسالی يكمرتبه نزداو ميآيند ومسائل خودرا سؤال ميكنند وامروز برای آنجمع شده اند

پس پدرم نزدايشان رفت ومنهم رفتم پدرم سر خودرا بجامه خود پوشيد كه او را نشناسند وبا آن گروه نصاری بآن كوه بالا رفت و چون نصاری نشستند پدرم نيز نشست و ترسايان مسندها برای عالم خودانداخته بودند عالمرا از عبادت خانه بيرون آوردند و برروی آن مسندها نشانيدند وآن عالم بسيار معمر بودو بعضی ازحواريين حضرت عيسی رادريافته بود وازپيری ابروهای او بروی چشمش افتاده بود پس ابروهای خودرا بحرير زردی برسر بست وچشمهای خودرا آنعالم نصرانی مثل چشمهای افعی بحركت در آورد وبحاضران نظر كرد چون خبر بهشام رسيد از محارم خود كسی

را فرستاد که ببینند بین پدرم و آن عالم چه گفتگو میشود چون نظر آن عالم بپدرم افتاد، عرضکرد تو از مائی یا از امت مرحومه ؟

پدرم فرمود از امت مرحومه پرسید از علماء ایشان هستی یا ازجهالشان؟ فرمود از جهال ایشان نیستم عرض کرد آیا من سؤال کنم یا شما سؤال میکنند؟ فرمود توسؤال کن ـ عالم گفت ای جماعت نصاری غریب است که مردی از امت محمد بمن میگوید تو ازمن سؤال کن که سزاوار است مسائل چندی از اوسؤال کنم ؟

عرض کرد خبرده مرا ازساعتی که نه ازشب است و نه از روز؟ پدرم فرمود ساعت ما بین‌الطلوعین است گفت پس او چه ساعت است فرمود او از ساعات بهشت است و در این ساعت بیماران بهوش می‌آیند و دردها ساکن میشود وکسیکه شب بخواب نرفته در این ساعت بخواب میرود نصرانی گفت راست فرمودی مرا خبرده از آنکه شما ادعا میکنید که اهل بهشت میخورند و می‌آشامند واز آنها بول وغایطی جدا نمیشود نظیر آن در دنیا چیست ؟

فرمود طفل درشکم مادر میخورد ازآنچه مادر میخورد وچیزی هم از او جدا نمیشود نصرانی گفت تونگفتی که من ازعلمای ایشان نیستم ؛ حضرت فرمود من گفتم ازجهال آنها نیستم نصرانی گفت مرا خبر ده از آنچه دعوی میکنند که میوه‌های بهشتی هرچه تناول کنند چیزی از آنها کم نمیشود باز بحال خود باقیست آیا نظیری در دنیا دارد؟ فرمود نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمیشود نصرانی گفت مسئلهٔ از توسؤال کنم ازجواب او عاجز شوی حضرت فرمود سؤال کن

گفت خبرده مرا ازمردی که با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدوپسرحامله شد ودریکساعت متولد شدند و دریکساعت مردند ودر وقت مردن یکی پنجاه سال‌ازعمرش گذشته بود ودیگری صدو پنجاه سال

حضرت فرمودآندو عزیز وعزیر بودند که مادرشان دریکساعت به‌آنها حامله شد ودریکساعت آنها را متولد نمود و سی‌سال با یکدیگربودند وحقتعالی عزیر را میراند وبعد ازصدسال اورا زنده کرد وبیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد و هردو در یکساعت فوت شدند پس نصرانی از جای خودحرکت نمود وگفت ازمن‌داناتری را آورده‌اید که مرا رسوا کنید بخدا قسم تا اینمرد درشام است من با شما سخن‌نخواهم گفت هرچه میخواهید از او سؤال کنید

بروایتی چون‌شب شدآن‌عالم بنزد آنحضرت‌آمد و معجزاتی مشاهده کرد و مسلمان شد چون این‌خبر بهشام رسید وخبر مباحثه حضرت باقر (ع) با نصرانی درشام منتشرشد وباهل شام علم وکمال او ظاهرشدآن‌ملعون جایزهٔ برای پدرم فرستاد و ما را بزودی روانه مدینه کرد و قبل از ما قاصدی بسرعت فرستاد که درشهرهای بین راه ندا کنند که دوپسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی وجعفر بن بن محمدکه من ایشانرا بشام طلبیده بودم میل بترسایان نموده و دین ایشان را اختیار کردندپس‌هر که بایشان چیزی بفروشد یا بایشان سلام کند یامصافحه کند خونش هدر است

چون‌قاصد بشهرمدین رسید بعدازآن ما وارد شدیم به‌آن‌شهر، اهل‌مدین درها را بروی‌مابستند و ما را دشنام دادند وناسزا بعلی‌بن ابیطالب (ع) گفتند: هرقدر همراهان ما مبالغه کردند درب را نمیگشودند وآذوقه بما نمیدادند چون ما نزدیك دروازه رسیدیم پدرم با ایشان بمدارا سخن گفت

فرمود ازخدا بترسید ماچنان نیستیم که بشما گفته‌اند واگرچنـان باشیم شما با یهود و نصاری معامله میکنید چرا از معامله با ما امتناع دارید گفتند شما از یهود و نصاری بدترید زیرا کـه ایشان جزیه میدهند وشما جزیه نمیدهید هرقدر پدرم نصیحت کرد سودی نبخشید وگفتند در را نمیگشائیم تا شما وچهارپایان شما هلاک شوید چون حضرت اصرار آن اشرار را دید فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی درآن نزدیکی بود که مشرف بشهر بود آنحضرت بکوه برآمد و رو بجانب شهر کرد و آیاتی راکه خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود خواند تا آنجا که میفرماید **بقیة الله خیر لکم انکنتم مؤمنین** ، پس فرمود مائیم بخدا بقیة الله در زمین ، پس باد سیاه تیرهٔ برانگیخته شد وصدای آنحضرت را بگوش اهل مدین رسانید وایشان را دهشت عظیمی عارض شد وبربامها بر آمدند وبجانب حضرت نظر کردند پس مرد پیری که پدرم را به آنحالت مشاهده کرد بصدای بلند ندا کرد ازخدا بترسید ای اهل مدین که اینمرد در موضعی ایستاده که وقتیکه شعیب قوم خود را نفرین کرد باین موضع ایستاده بود بخدا قسم که اگردر را نگشائید مثل آن عذاب برشما نازل میشود، پس در را گشودند وما را میان شهرراه دادند وبما طعام دادند وما روزدیگر ازآنجا بیرون شدیم

پس والی مدینه آن قضیه را بهشام نوشت آن ملعون نوشت که آنمرد پیررا بقتل برسانند وبروایت دیگر آنمرد پیررا طلبید وپیش از رفتن نزد هشام برحمت الهی واصل شد

وایضاً در این سال طاوس بن کیسان الخولانی الهمدانی که از بزرگان تابعین بود ازدنیا رفت ودر **درالسلوك** است که منصور از عبدالله پسرطاوس استدعا کرد که از پدرت برای ما حدیثی نقل کن گفت پدرم روایت کرده ان اشد الناس عذاباً یوم القیمة رجلا شرکه الله فی سلطانه فادخل علیه الجور فی حکمه ، منصور ساعتی سکوت نمود بقسمیکه خوف این شد که عبدالله را بقتل برساند بعد سربلند کرد بعبدالله گفت قلم ودوات مرا بده، عبدالله نداد منصور گفت چرا اطاعت نکردی گفت ترسیدم معصیتی بنویسی ومن شریك بشوم ترا درمعصیت الخ

واما وقایع سال یکصدو هفت هجری دراینسال خالد برمکی مأمورشد ازجانب هشام بتعمیر مدینه بلخ

واما وقایع سنه یکصدو هشت هجری دراینسال قاسم بن محمدبن ابی بکرالصدیق که از فقهاء سبعهٔ مدینهٔ طیبه بود ازدنیا رحلت کرد ومادر قاسم بن محمد دختر یزدجرد است و با حضرت امام زین العابدین (ع) پسرخاله بودند وقاسم بن محمد بن ابی بکر پدر ام فروه والده ماجده حضرت امام جعفرصادق (ع) است

واما وقایع سنه صد و نه هجری در اینسال ابوالحارث بن اسود الدئلی البصری از دنیا رفت

واما وقایع سنه صدو ده هجری در اینسال حسن بن ابی الحسن البصری ازدنیا رفت و او از زهـاد ثمانیه و از بزرگان تابعین بود ومادرش خیرة کنیز امسلمه زوجهٔ حضرت رسول(ص) بود وگاهی که مادر حسن از وی دور میشد جناب ام السلمه پستان خشك خودرا بدهان اومینهاد وبکرامت آن مقدره شیر بحلق حسن جاری میشد وگویند این حکمت وفصاحت از برکت آنست، **وابوعمرو بن العلی** میگفت ازحسن بصری وحجاج بن یوسف الثقفی فصیح‌تر نیافتم گفتند از این دوتن کدام یك گفت حسن بصری

ابن خلکان میگوید وفات حسن بصری در نیمه ماه رجب سنه صدوده هجری بوده
ومسعودی در مروج الذهب میفرماید ابو سعید حسن بصری وقت فوتش هشتاد و نه سال داشت
ونیز دراینسال ابن‌سیرین ابوبکر محمد از دنیارفت درسن هشتاد سالگی
ونیز دراینسال ابی‌فراس همام بن غالب معروف به فرزدق ازدنیا رفت
ونیز دراینسال جریر بن عطیه شاعر ازدنیا رفت بعد از فوت فرزدق بچهل روز یا ششماه وچون جریر فوت فرزدق راشنید گریه کرد وگفت زندگی منهم بآخر رسید چون کم‌اتفاق افتدکه ضدی یا صدیقی بمیرد و صاحبش از عقبش نرود ودر سابق گفته شد که‌اسم فرزدق همام‌بن غالبست وکنیه اش ابوفراس صاحب قصیدهٔ «هذالذی تعرف البطحاء وطأته‌الخ» در مدح حضرت علی بن الحسین ع واین غیر ابی فراس حارث بن سعید بن حمدان است صاحب قصیدهٔ میمیه « الحق مهتضم والدین مخترم » که در مدح آل رسول (ص) وذم بنی‌العباس‌است وسید محمد امیر حاج او را شرح فرموده وکتاب شرح قصیده ابوفراس طبع شده واین ابی‌فراس در سنه سیصدو پنجاه وهفت‌از دنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه صد و یازده : در اینسال عتبة بن سعد کوفی از دنیا رفت واز تاریخ یافعی نقل شده که حجاج عتبه را چهارصد تازیانه زدکه سب حضرت امیر ع بنماید عتبه تحمل کرد وناسزا نگفت

و اما وقایع سنه صد و دوازده در اینسال مفتی شام ابو عبدالله مکحول وفات نمود **واز تاریخ یافعی** نقلشده که‌مکحول فتوی نمیداد مگر اینکه میگفت **لا حول ولاقوة الا بالله هذا رائی ورائی یخطی و یصیب**

واما وقایع سنه صدو سیزده دراینسال‌فقیه حجاز **عطاء ابن ابی ریاح** ازدنیا رحلت‌کرد درسن هشتاد و هشت و در حبیب السیر است که در اینسال بروایتی علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت واو در هفدهم ماه رمضان سنه اربعین متولد شد که حضرت امیر ع‌در نوزدهم همان ماه وهمان سال ازشمشیر ابن ملجم (لع) ضربت بفرق نازنینش وارد شد ـ و کنیه علی بن عبدالله **ابو الحسن بود و عبد الملك بن مروان** بسبب عداوتی که باامیرالمؤمنین ع داشت روزی‌بوی گفت نام‌و کنیه خود را تغییرده که‌من نمیخواهم کسی باین اسم و باین کنیه باشد لذا علی کنیه‌اش راباِبی محمد تغییر داد ازخوف‌او وگفته است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود واجمل ترین آنها بود وجسدی جسیم ولحیهٔ طویل و پاهای بزرك داشت وطول قامتش بمرتبهٔ بود که هرگاه طواف‌میکرد چنین گمان‌میرفت که او سواره است ومردم پیاده وکفشی که گنجایش‌پای اورا داشته باشد یافت نمیشدو علی باطول قامتش تامنکب وشانه پدرش عبدالله بود وعبدالله تامنکب پدرش عباس بود و عباس تامنکب پدرش جناب عبدالمطلب بود

و جناب علی بن عبدالله بن عباس نزد اهالی حرم معزز و محترم بود اما ولید بن عبدالملك بن مروان دومرتبه آنجناب را تازیانه زد اول بجهت آنکه **لبابه بنت عبدالله بن جعفر بن ابیطالب** را بحبالهٔ خویش درآورد ولبابه قبل از آن زوجهٔ **عبدالملك بن‌مروان‌بود** روزی عبدالملك سیبی دندان‌زدنزدلبابه انداخت‌لبابه با کارد موضع دندان او را قطع کرد و بقیه

واخورد عبدالملك سبب پرسيد ؟

گفت بجهت آنکه از گند دهان تو اذيت نيابم ، عبدالملك در غضب شد و او را طلاق داد ، بعد علي بن عبدالله او را تزويج نمود

مرتبه دوم وليد امر كرداورا تازيانة زوند و بر شتري واژگون نشانيدند و گرد بازارها گردانيدند وندا كردند كه **علي بن عبدالله بن عباس** كذابست چون بوليد رسانيده بودند كه **علي بن عبدالله** گفته امر خلافت باولاد من انتقال خواهد يافت انتهي‌مافي حبيب‌السير

ودر سابق گفتة شد كه **حضرت امام‌محمد باقر ع** در هفتم ذيحجه‌سنه صدوچهارده بزهر جفا شهيد شد.

فصل هفتم

در مقابر شريفه بعضي ازامامزادگان‌واز علماء اعلام‌كه درهندوستان و افغانستان و تركستان واقع است

ولابد است در مقام ازذكر سه امر :

امر اول در قبور شريفه واقعه در هندوستان

منجمله‌دراكبرآباد هنداست قبر سيد جليل‌نبيل‌القاضي‌نورالله‌بن سيدشريف‌الدين المرعشي الشوشتري صاحب **كتاب مجالس المؤمنين و كتاب احقاق الحق** كه‌دررد كتاب **ابطال الباطل‌فضل بن‌روز بهان نوشته‌شده و كتاب ابطال الباطل** دررد **كتاب نهج الحق علامهٔ حلي نوشته** شده

وايضا اين سيد جليل مصنف **كتاب صوارم المحرقه** في رد **كتاب صواعق المحرقه ابن حجر مكي**‌است وايـن غير **ابن حجر عسقلاني مصنف كتاب اصابه في احوال الصحابه** است چون ابن حجر عسقلاني‌از علماء مائه ثامنه‌بوده وخيلي متعصب و عنود نبوده واماابن حجر مكي ازعلماء مائه عاشره بوده وبسيار متعصب وعنود بوده ومعاصر بوده بامرحوم شيخ بهائي ره

الحاصل ايشانرا در هندوستان بسبب تأليف كتاب احقاق الحق شهيد نمودند و گفتند كه نواصب اورا در بين‌راه گرفتند وبرهنه كردند وبدنش راباچوب خار دار اينقدر زدند كه اعضايش از يكديگر منفصل شد

ودر فوائد الرضويه از تذكره مولي الفاضل الكامل شيخ علي ملقب بحزين‌كه از علماء هند است ومعاصر بوده بامرحوم مجلسي نقل ميفرمايد كه سيد قاضي نورالله شوشتري ره ازمخالفين تقيه ميكرد و مذهبش را ازسنيان مخفي ميداشت ودرمسائل فقهيه مذاهب ائمه اربعه اهل تسنن‌بسيار ماهر بود ولذا سلطان اكبر شاه‌واكثر مردم‌اعتقادشان اين بود كه ايشان سني‌هستند وچون سلطان مراتب علم وفضل اورا فهميد او رامنصب قاضي‌القضاة داد و سيد هم قبول كرد بشرط‌آنكه‌درموارد حكم كند بروفق يكي ازمذاهب اربعه بهر قسم كه اجتهاد خودش مقتضي بشود و فرمود چون خودم مجتهدم مقيد نميشوم بمذهب يكي معين ازمذاهب اربعه ازهر چهار مذهب حكم خارج نخواهد بـود سلطان شرطش راقبول كردو در موارد حكم ميكرد بروفق مذهب‌اماميه واگر درموردي اعتراض

بایشان میکردند الزام میفرمود آنها راکه بروفق یکی از مذاهب اربعه است ودر خفا مشغول بود بتصنیفات و تألیفات خود تا آنکه سلطان اکبرشاه فوت کرد وپسرش سلطان جهانگیر شاه بجای او بسلطنت نشست و بعضی ازعلماء مخالفین فهمیدند که ایشان بمذهب شیعه امامیه هستند پس شهادت دادند نزد سلطان بتشیع او وآنکه ایشان ملتزمندکه در احکام بروفق مذهب امامیه فتوی بدهند نه بروفق مذهب ائمه اربعه سلطان گفت در اول که قبول قضاوت را نمود این شرط راکرده وباین ثابت نمیشود شیعه بودن او

پس علماء اهل تسنن حیله‌ها کردندکه تشیع‌او رابر سلطان معلوم کنند و حکم قتل او را از سلطان بگیرند پس یکنفر را وعدهٔ زیادی دادندکه برود نزدایشان تلمذکند و اظهار تشیع بنماید و یکی از تصانیف ایشان راکه دلالت برتشیع‌شان بکند بدست آورد، پس آن خبیث مدتی ملازم ایشان شد ومدتی اظهار تشیع نمود تا آن‌که ایشان مطمئن شدند وکتاب مجالس‌المؤمنین بنظر آن خبیث رسید العجاج زیادی نموده اوراگرفت واستنساخ نمود وبنظرسلطان وعلماء عامه رسانید و شیعه بودن ایشان ثابت شد و بسلطان گفتند کـه قاضی در کتابش چنین و چنان نوشته است و باید بر او حد جاری شود .

سلطان گفت حدش چه چیز است‌گفتند حدش آنست‌که فلانه عدد تازیانه بر اوبزنند ، سلطان گفت امر با شماست پس آن منافقین اینقدر تازیانه بوی زدندکه شهید شد وقبر شریفش‌در اکبرآباد هند زیارتگاه‌است وفضلا مشهوراست‌با کره وعمرشریفش‌دروقت‌شهادت‌هفتاد سال‌بود و والدبزرگوارش نیز از اهل علم وحدیث بوده انتهی

ورحلتش‌درسنهٔ نهصدونودبود(۱)وتاریخ‌رحلتشان بفارسی گفته‌شده : «**سید نوراللهشهیدشد**»

ومنجمله در **بنارس هند** است **قبر محمد بن ابیطالب** المشتهر به **علي بن‌ابیطالب بن عبدالله الجیلاني**‌صاحب **دیوان‌کبیرورسائل‌کثیره** تولدش در **اصفهان** بودسنهٔهزاروصد و سه و رحلتش در **بنارس هند** بودسنه‌هزاروصدوهشتادویك‌و مرقدش مزار معروفیست و او **محمد بن ابیطالب**‌شارح جعفریه‌است وغیرمحمدبن **ابیطالب الحائري** است صاحب مقتل معروف

ومنجمله در **حیدر آبادهند** است قبر **جناب‌الشیخ حسین بن شهاب‌الدین بن حسین الکرکي**‌مصنف شرح **نهج‌البلاغه وکتاب هدایة الابرار** و او اشعار بسیار نیکی‌دارد خصوصاً درمدح اهل‌البیت ودر مواعظ ونصایح و از اشعار اوست‌که در قصیده‌اش میگوید :

فخاض امیرالمؤمنین بسیفه — لظاها و املاك السماء له جند
وصاح علیهم صیحة هاشمیة — تکادلها شم‌الشوامخ تنهد ـالخ

وایضاً از اشعار اوست

ولقد تاملت الزمان و اهله — فرایت نار الفضل فیهم خامده
فتن‌تجوش و دولة قد حازها — اهل الرذالة والعقول الفاسده
فقلوبهم مثل الحدید صلابة — واکفهم مثل الصخور الجامده

---

۱ ــ اشتباه شده است بلکه هزار و پانزده بوده چنانکه در نجوم السماء است و شاهد دیگر تاریخ مذکور در متن (ج)

فرايت ان الاعتزال سلامة وجعلت نفسي واوعمروالزائده

رحلتشان در حيدرآباد بود سنهٔ هزار وهفتاد وشش درسن شصت وهفت سالگی

وايضاً درحيدرآباد هند وفات نمود فاضل كامل **جعفر** بن **كمال‌الدين البحراني** كه ايشان مدتی درشيراز بودند بعد مسافرت فرمود ببلاد هند وخدمت **سلطان عبدالله قطب شاه** رسيد و در حيدرآباد متوطن شد ومرجع ملت ودولت گرديد ـ **ولنعم ماقيل:**

ما احسن‌الدين و الدنيا اذا اجتمعا واقبح الكفر و الافلاس بالرجل

ودر سنهٔ هزاروهشتاد و هشت درحيدرآباد وفات فرمود

و منجمله در لكناهور است قبر محمد قلي بن محمد حسين بن حامد حسين بن زين‌العابدين الموسوی النيشابوری‌الهندی والد جناب اجل **ميرحامد حسين هندی** و نسب شريفش منتهی‌ميشودبه **ميرسيد شريف‌الدين** كه درحادثهٔ **هلاكوخان‌از نيشابور** بجانب‌**هندوستان** هجرت فرمود ولادتش روز دوشنبه پنجم ذيقعده الحرام سنه هزار و صد و هشتاد وهشت بود و در خدمت سيد دلدار علي تحصيل‌علم فرمود واستادسيد محمد بن دلدار علي بود ودر اكثرعلوم مشهور آفاق شد و جناب ميرمحمد قلي تصنيفات زيادی دارد و بررد هريك از ابواب تحفه اثنی عشريه شاه عبدالعزيز دهلی سنی كتابی نوشته

ومنها كتاب تشييد المطاعن وكشف الضغائن **ومنها** كتاب سيف ناصری **ومنها** كتاب‌تقليب المكائد **ومنها** كتاب برهان السعادات **ومنها** كتاب مصارع الافهام **ومنها** كتاب تقريب الافهام و كتاب ديگر كه درفوائد الرضويه ذكرفرموده

رحلت آن‌بزرگوار درنهم محرم‌الحرام سنهٔ هزار ودويست وشصت و هشت بوددر بلده‌لكنهور ودر حسينيه خود دفن‌شد وايشان سه‌پسرداشتند يكی‌جناب‌سيداعجازحسين بودصاحب‌تصنيفات كثيره رحلت ايشان در هفدهم شوال سنه هزارو دويست وهشتاد وشش بود و ديگری سيد سراج‌الحسين بود برادر صاحب عبقات الانوار صاحب تصنيفات عديده رحلت ايشان بيست و هفتم ربيع الاول سنه هزار و دويست وهفتاد و دو بود

فرزند سومی ايشان حضرت حجة الاسلام والمسلمين سيد مير حامد حسين صاحب عبقات الانوار است وگويا از صدراسلام تاكنون كسی بدين‌منوال تصنيفی نكرده در اثبات امامت وگفته شدكه در كتابخانه ايشان قريب سی‌هزار مجلد كتاب بود ازكوچك و بزرك ودر هيجدهم ماه صفر سنهٔ هزار وسيصدوشش ازدنيا رحلت فرمود و در بلدهٔ لكنهور نزديك قبر پدرشان دفن شدند وقبرشريف ايشان وپدر بزرگوارشان زيارتگاه مسلمين است

وبدانكه عبقات كتب متعدده است در تحقيق و بيان سند وشرح بعضی ازاحاديث مسلمه بين شيعه وسنی، منجمله دوكتاب آن در بيان سند و شرح حديث غدير خم است، منجمله در سند و شرح حديث طير مشوی، ومنجمله درسندوشرح‌حديث منزلت ، ومنجمله درسند وشرح حديث **انا مدينة‌العلم و علي بابها** وايشان معاصر ثقة‌الاسلام حاجی نوری بودند ، و ولد ارجمند ايشان جناب سيد ناصر حسين ادام الله تعالى بركات وجوده در جميع علوم وكمالات وارث پدر و جد خود ميباشد و چه خوب گفته شاعر:

زنده است کسیکه در دیارش باشد خلفی بیادگارش

ومنجمله در لکنهور است قبر جناب عالم نحریر سید دلدار علی بن السید محمد معین النقوی الهندی صاحب تصانیف عدیده استاد جناب سیدمحمدقلی پدر میرحامد حسین وفاتشان در نوزدهم رجب سنه هزار و دویست وسی وپنج بود ودفن شد درلکنهور در حسینیهٔ که خود بنا نموده بود

ومنجمله سیدالعلماء السید حسین بن سید دلدار علی که از افاضل عصر خود و صاحب‌تصنیفات کثیره است تولدش سنه هزار و دویست و یازده بود و رحلتش سنه هزار و دویستوهفتادوسه بودو درلکنهور در حسینیه نزد مقبرهٔ پدرش دفن شد

ومنجمله السید الجلیل سید محمد تقی ابن‌سیدالعلماء السید حسین بن سید دلدارعلی که ازاجله علماء وصاحب تصنیفات کثیره است رحلتش درلکنهور بود درچهاردهم ماه رمضان سنه هزار ودویست وهشتادونه ودر لکنهور در حسینیه خودش دفن شد

ومنجمله العالم النبیل الحاج سیدمحمد ابراهیم بن سیدمحمد تقی بن سیدالعلماء السیدحسین بن سید دلدار علی الهندی صاحب تصانیف کثیره رحلتش در بیستم جمادی الاولی سنه هزارو سیصد و هفت بود

ومنجمله العالم الجلیل السیدعلی محمد بن سیدمحمد سلطان العلماء ابن‌سید دلدارعلی‌صاحب تصانیف کثیره ولادتش چهارم‌شوال سنه هزار و دویست وشصت بود ورحلتش در چهارم ربیع‌الثانی سنه هزار و سیصدو دوازده بود ودرلکنهور میان حسینیه دفن شد

وایضاً درلکنهور استقبرجناب علام فهام **احمدبن نصرالله الدیلی التستوی السندی(ره)** **در مجالس‌المومنین** است‌که پدر ایشان قاضی ته و رئیس سند بود واز تابعان ابوحنیفه و هواخواهان او بود لکن پسرش جناب احمد در عنفوان جوانی توفیق رفیق او شده از ظلمات مذهب خود هدایت بنور تشیع جست وببرکت حضرت امیر(ع) شیعه شد و تفصیلش را درکتاب مجالس‌نقل‌فرموده و ازجمله لطائف تعریضات او آنکه درپشت بعضی ازکتب خود نوشته بود قال ابوحنیفه یجوز النکاح بغیرولی‌خلافاًللنبی حیث قال لانکاح بغیر ولی وقال‌الشافعی‌یجوزالاکل‌لکل‌متروک التسمیه عامداً خلافاًلله تعالی حیث قال ولاتاکلوامالم یذکر اسم‌الله علیه وانه لفسق

و مؤید اینست آنکه **زمخشری** در ربیع الابرار از **یوسف بن اسباط** که او نیز از رجال مخالفان است نقل نموده که میگفت: رد ابوحنیفه علی‌رسول‌الله (ص) اربع مائة حدیث او اکثرقیل له ما ذاقال قال رسول‌الله (ص) للفرس‌سهمان وللرجل سهم واحد و قال‌ابوحنیفه لااجعل سهم‌بهیمة اکثر من‌سهم المؤمن و اشعررسول‌الله (ص) البدن وقال ابوحنیفه الاشعارمثلة وقال (ص) البیعان بالخیارمالم یفترقا وقال ابوحنیفه اذا وجب‌البیع فلاخیار وکان (ص) یقرع بین نسائه اذا اراد سفراً و اقرع‌اصحابه وقال ابوحنیفه القرعة قمار

وجناب **احمد بن نصرالله** تألیفاتی دارند : منجمله رساله تریاق فاروق و از دلائل حسن عقیده او آنکه آخربحسن خاتمه نیز فائز گردید و در دارالخلافه لاهور بدرجهٔ شهادت رسید و در حظیره میر حبیب‌الله مدفون شد رحمة‌الله علیه

و منجمله در کشمیر است قبر جناب یوزاسف حکیم درآخر قصهٔ یوزاسف و بلوهر در عین الحیوة میفرماید: یوزاسف از شهر سولابطه که مملکت پدرش بود حرکت کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تاآنکه آخرالامر بشهر کشمیر آمد پس زمین کشمیر را آبادان کرد وتمامت آن ولایت را هدایت وارشاد نمود و درآنجا ماند تا اجلش رسید یکی از شاگردانش فرمود که برای مدفن اوعمارتی بسازد وسر خودرا بمغرب گذارد وپای خود را بمشرق وازدنیا رحلت فرمود وفعلا قبرش درکشمیر مزار معروفی است

امر دوم ـ در قبورشریفه واقعه در افغانستان

اما درکابل و قندهار وغزنین حقیر قبری سراغ ندارم بلی در غزنین قبرسلطان محمود غزنینی ابن سبکتکین است که در سنهٔ چهار صد و بیست و یك در غزنین از دنیا رفت و آنجا دفن شد .

و محتملست که قبر حکیم سنائی غزنینی در آنجا باشد، ودر مجالس المؤمنین حکیم سنائی را درعداد حکماء شیعهٔ امامیه میشمارد واین رباعی ازایشان است:

ای سنائی بقوت ایمان مدح حیدر بگوپس از عثمان
با مدیحش مدائح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق

رحلتش سنه پانصد و بیست وپنج بود وگویا قبرش در دیار غزنین است

واما قبور شریفه واقعه درهرات ـ منجمله قبرشریف جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار، درعمدة الطالب است که ایشان درسنهٔ صد وبیست و پنج درآخرخلفاء بنی‌مروان خروج فرمود بخلیفه عباسی و امرش بزرك شد و جمعیت او زیاد شد و در سنه صد و بیست و نه ابومسلم مروزی ایشان را گرفت وبرد بهرات و آنجا محبوس نمود همین قسم درحبس بود تا سنه صدو هشتاد و سه که در زندان از دنیا رفت و قبرشان در هرات مزار معروفی است و قبرش معروف است بمزار سادات ، و در حبیب السیر است که مالك بن هیثم خزاعی که والی هرات بود بامر ابومسلم او را بقتل رسانید باین قسم که امر کرد فرش در دهانش کردند تا نفسش قطع شد

و منجمله امیرحسینی مصنف زادالمسافرین ونزهة الارواح و غیر اینها در شانزدهم شوال سنهٔ هفتصد و هیجده در هرات رحلت فرمود و در بیرون گنبد مقبره جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار دفن شد

ومنجمله قبرجناب خواجه عبدالله الانصاری ابن الشیخ ابی منصور محمد الانصاری

در حبیب السیر است که ایشان از احفاد ابوایوب انصاری هستند و ابوایوب از صحابه کبار است و قبرش در قسطنطنیه است ـ ولادت جناب خواجه عبدالله در سنهٔ سیصد و نود و شش بود و رحلتش درحدود سنهٔ چهار صد و هشتاد و یك بود و قبر شریفش در بقعهٔ کازران هرات است

و در فوائد الرضویه از ایشان نقل کرده که گفت سیصد هزار حدیث بهزار هزار سند حفظ کردم ، و مناجات خواجه عبدالله انصاری معروف است و ما بعضی از فقراتش را تیمناً ذکرمیکنیم :

عرض میکند : **الهی** یکتائی و بیهمتائی وقیوم وتوانائی وبرهمه چیز دانائی و در همه حال بینائی و از عیب مصفائی و ازشریك مبرائی أصل هر دوائی شاهنشاه وفرمانروائیمعزز بتاج کبریائی مسند نشین استغنائی ـ **الهی** چون توانستم ندانستم وچون دانستم نتوانستم ـ **الهی** اگر چه بسی طاعت ندارم اما جزتو کسی را ندارم ای دیر خشم زود آشتی ـ **الهی** من غلام آن معصیتم که مرا بعذر آورد و از آن طاعت بیزارم که مرا بعجب آورد ـ **الهی** اگر تو مرا بجرم من بگیری من ترا بکرم تو بگیرم کرم تو از جرم من بیش است ـ **الهی** همچنان بید بخود میلرزم که مباد آخر بجوی نیرزم ـ **الهی** عاجز وسرگردانم ودرمانده و حیرانم ـ **الهی** اگر دوستی نکردم دشمنیهم نکردم اگرچه. برگناه مصرم اما بر یگانگی تو مقرم ـ **الهی**دست گیر که دست آویز نداریم‌پذیر که پای‌گریز نداریم

بگشای دری که درگشاینده توئی بنمای رهی که ره نماینده توئی
من دست بهیچ دستگیری ندهم کایشان همه فانی‌اند و پاینده توئی

الهی از معصیت ما، دوست تومحمد مصطفی(ص) اندوهگین میشود ودشمن تو ابلیس شاداگر عقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین شود ودشمن تو شاد ـ **الهی** دو شادی بدشمن روا مدار و دو اندوه بردوست مگذار

ای لطف عمیم تو خطا پوش همه وی حلقهٔ بندگیت برگوش همه
بردار خدا یا ز کرم بارگناه در روز فروماندگی از دوش‌همه

الهی هرکه را عقل دادیچه ندادی وهرکه را عقل ندادی چه دادی ـ **الهی** اگرکاسنی‌تلخ است از بوستان است واگر عبدالله مجرم است از دوستان است

من بندهٔ عاصیم رضای توکجاست؟ تاریك دلم نوروضیای‌توکجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت‌بخشی آنمزدبود لطف‌وعطای‌توکجاست

الهی هرکه ترا شناخت هرچه غیر تو بود بینداخت

آنکس که‌ترا شناخت جانراچه‌کند فرزند وعیال وخانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

الهی چون در تونگرم ازجملهٔ‌تاجدارانم و تاج برسر وچون برخود نگرم از جملهٔ خاکسارانم وخاك برسر ـ **الهی**عمرخود برباد کردمو برتن خود بیداد کردم ـ **الهی** مگوچه آوردهٔ که رسوا شوم و مپرس چه کردهٔ که روسیاه شوم ـ **الهی** ظاهرمان بس شوریده و باطنمان خراب وسینه‌مان‌پرآتش وچشمان پرآب‌گاهی در آتش بینه میسوزیم وگاهی درآب چشم‌غرقاب

پیوسته دلم دم از هوای تو زند جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاك من گیاهی روید از هر برگی بوی وفای تو زند

الهی کاشکی عبدالله خاك.بودی تا نامش ازدفتر وجودپاك بودی

دی آمدم و ز من نیامد کاری امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری نا آمده‌به بدی ازاین بسیاری

الهی توانگران بزر وسیم نازند ودرویشان با « نحن قسمنا » سازند ـ **الهی** دیگران مست شراب ومن مست ساقی مستیٔ‌ایشان فانیو مستی من‌باقی

مست توام از باده و جام آزادم — صید توام از دانه و دام آزادم
مقصود من از خانه و بتخانه توئی — ورنه من‌ازاین هر دو مقام‌آزادم

الهی اگرمجرمم مسلمانم واگر گناهکارم پشیمانم - **الهی** چون حاضری ترا چه جویم وچون ناظری ترا چه گویم ودر **تاریخ گزیده است** ازسخنان خواجه عبدالله انصاری

اگر بهوا روی مگس باش و **اگر** بآب روی خس باش و **اگر** درآیی درباز است و **اگر** نیائی حق بی نیاز است. **هرکه را این ده خصلت نیست مرگش بهتر است از زندگانی**

با حق بصدق **با خلق** بانصاف **با نفس** بقهر **با بزرگان** بحرمت **با کودکان** بشفقت **با: دوستان** بنصیحت **با دشمنان** بحلم **با دوستان** ببذل **با جاهلان** بصمت **با عالمان** بتواضع؛ سرمایهٔ همهٔ گناهان **جهل** است امید رحمتها صبر است دلیل همهٔ نیکی‌ها **عمل** است داروی همهٔ گناهان **توبه** است زوال همهٔ نعمتها **ناشکری** است

و منجمله قبر **مولانا حسین بن علی** الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری و ایشان تصنیفات زیادی دارند: تفسیر کبیرجواهر التفسیر وتاجزو پنجم‌زیادتر نوشته نشده

و منجمله تفسیر دیگری مسمی بمختصر الجواهر و او تا آخر قرآن است **و منجمله** کتاب روضة الشهداء وگویا او اول کتابی بود که درمراثی بفارسی نظماً ونثراً نوشته شده وآقایان مرثیه خوانها ایدهم الله تعالی اورا تلقی‌بقبول نموده‌اند لذا این سلسلهٔ جلیله را **روضه خوان** نامیدند

و او درمبادی امر بهرات رفت وملازم امیر علی‌شیر سلطان هرات شد وتزویج کرد خواهر ملاعبدالرحمن جامی صوفی سنی را وبماینجهت نزد اهل سبزوار متهم شد چون‌آنها خیلی متعصب در تشیع‌اند وشاهد براین شعر **ملای رومی** است‌که میگوید:

سبزوار است این جهان کجمدار — ما چه بوبکریم در وی خوار و زار

گفتند که‌مولانا حسین کاشفی‌سبزواری‌بجهت‌بعضی‌ازمصالح‌بهرات‌رفت ومدتی‌بصحبت‌امیرعلی‌شیر گرفتار شدوبدام‌هم دامادی ملای جامی پای‌بند شد مردم سبزوار باو بدگمان شدند و چون‌بعداز مدتی بسبزوارمراجعت‌کرد مردم خواستند او را امتحان نمانند تا آنکه روزی جناب مولانا مشغول‌موعظه بود درطی موعظه‌گفت دوازده هزارمرتبه جبرئیل برپیغمبر (ص)نازل شد، پیرمردی عصا در دست داشت پای منبر ایستاد گفت جبرئیل چند مرتبه بر امیرالمؤمنین (ع) نازل شد مولانا متحیرماندکه اگر گوید نازل شد دروغ است و اگر بگوید نازل نشد مردم سبزوار باو بدگمان می‌شوند، تا آخرالامر گفت بیست وچهارهزار مرتبه

پیرمرد گفت بچه دلیل فرمود بدلیل‌آن‌که پیغمبر(ص) فرمود « انامدینة العلم و علی بابها» پس هرگاه جبرئیل دوازده هزارمرتبه برپیغمبر (ص) نازل‌شده باشدکه مدینهٔ علم است باید بیست و چهار هزار در رفتن و آمدن بامیرالمؤمنین (ع) نازل شده باشد، **وازجملهٔ** شواهد شیعه بودن این ایشان ایندو بیت است :

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان — وز لاینال، عهد جوابش بکن ادا
گردد تراعیان که امامت نه‌لایقست — آنرا که بوده بیشتر عمر درخطا

و ایشان درهرات فوت‌کرد درحدود سنهٔ نهصد و ده وهمانجا هم دفن‌شد

ومنجمله قبرجناب احمد بن حسین المدائنی المعروف به بدیع الزمان صاحب مقامات و مبدع آن ، در فوائدالرضویه است که او از اعاجیب زمان بود و درسنهٔ سیصدو نود وهفت مسموماً درهرات فوت کرد، و حکایت شده که اوسکته کرد گمان کردند مرده است تعجیل کردند در دفن او. چون قبرش را پوشانیدند درمیان قبر بهوش آمد در وقت شب صدای اورا شنیدند قبرش را شکافتند یافتند اورا که دست خود را بریشش گرفته واز هول قبر وفات کرده ومن اشعاره :

همدان لی بلد اقول بفضله	لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه	وشیوخه فی العقل کالصبیان

ودر مدح شخصی بداهتاً گفت

حضرته الـذی هی کعبة المحتاج لا کعبة الحاج و مشعر الکرم لا مشعر الحرم ومنی الضیف لامنی الحیف وقبلة الصلات لا قبلة الصلوة ومن مقالاته الرائقه بنقل صاحب الوفیات قوله

الماء اذا طال مکثه ظهر خبثه وکذا الضیف یسمج لقائه اذا طال بقائه

یعنی میهمان زشت میشود ملاقات کردن او هر گاه طول بکشد اقامت او و قریب باینست قول شاعر :

میهمان گرچه عزیز است ولی همچو نفس	تنك میگردد اگر آید و بیرون نشود

وقبرش هم درهرات است

ومنجمله قبر عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن محمد الدشتی الفارسی الحنفی الاشعری الملقب به المولی الجامی واز قصاید مشهوره اوست قصیدهٔ که مطلعش اینست

اصبحت زائراً لك یا شحنة النجف	بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف

ودر روضات از سید امیرمحمد حسین خواتون آبادی سبط مرحوم مجلسی ادلهٔ بر تشیع ایشان نقل فرمودهٔ منجمله این شعرش که در کتاب سبحة الانوار است

پنجه ورکن اسداللهی را	بیخ برکن دو سه روباهی را

بعد فرموده بمن خبرداد جدم علامه مجلسی ازجدش مولی درویش محمد بن الحسن النطنزی از شیخ علی بن عبدالعالی الکرکی که فرمود من همسفر بودم با فاضل جامی در سفر زیارت نجف اشرف و من از او تقیه میکردم و اظهار تشیع نمیکردم تا رسیدیم ببغداد یکروز رفتم بکنـار دجله بجهت تنزه پس درویشی آمد و قصیدهٔ غرائی در مدح حضرت امیر(ع) خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد و بسجده افتاد ودر سجده گریه کرد بعد سر از سجده بر داشت ومداح را طلبید وجایزه قابلی بوی داد بعد رو کرد بمن گفت چرا از سبب گریه وسجود من سؤال نکردی گفتم جهتش معلوم است چون خلیفه چهارم را مدح کرد لذا شما شکراً وتعظیماً بسجده افتادید وگریه کردید

ملای جامی گفت حضرت امیر ع خلیفه اول بودند نه خلیفه چهارم ومن الان تقیه را برداشتم بجهت خلوص مودتی که بین من وشما هست و بدانکه من شیعهٔ امامی هستم لکن چون تقیه واجبست لذا من مذهبم را پنهان میدارم واین قصیده را که درویش خواند من گفته ام ولکن تخلص خودرا در آخرش ذکر نکرده ام تقیتاً ومن مسرور شدم که قصیده من منتشر شده ومرضی طبایع گردیده بحیثی

که اورا مداحان میخوانند ومن ازشوق گریه کردم و سجدهٔ شکر بجای آوردم

ونقل فرموده ازبعضی از اصحابو خدمه فاضل جامی که تمام کسانیکه در منزل او بودند ازخدام وعیالات وعشیرهٔ او همه شیعهٔ امامی بودند ونقلکردند که او خیلی اصرار داشت در وصیت باعمال تقیه بالخصوص درسفر پس شکی نیماند در شیعه بودن ایشان ـ بعد میفرماید ایشان خیلی ظریف وخوش محضر بودند یکروز در حضور اصحابش خواند

بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی — هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی

یکی از اصحابش گفت بلکه خری ازدورپیدا شود ، ملا گفت « باز پندارم توئی » ولایخفی مافیه من‌اللطف ـ واین رباعی از ایشان است :

فارقت ولا حبیب لی الا انت — احباب‌چنین کنند احسنت احسنت

ظن میبردم که‌در فراقم بکشی — واللّه لقد فعلت ما کنت ظننت

انتهی ما فی الروضات .

واین عبدالرحمن جامی است شارح کافیه واین رباعی هم نیزاز اواست :

ای مغبچه دهر بده جام میم — کامدز نزاع سنی وشیعه قیم

گویند که‌جامیا چه‌منهب‌داری — صدشکر که‌سك‌سنی‌وخرشیعه نیم

ودر مرآة البلدان این‌اشعار رانیز نسبت باوداده

سلام علی آل طه و یس — سلام علی آل خیر النبیین

سلام علی روضة حل فیها — امام یباهی به‌الملك‌والدین‌ـالخ

وایضا این رباعی را نسبت بوی میدهند :

نفحات وصلك‌اوقدت‌جمرات شوقك فی‌الحشاء — ز غمت بسینه‌ام آتشی که بزد زبانه کماتشاء

همه اهل مسجد وصومعه پی‌وردصبح ودعای شب — من وذکر طرهٔ طلعت تو من الغداة الی العشاء

وفرموده‌رحلتش سنهٔ هشتصد و نود وسه هجری بوده در سن هشتاد ویك سالگی

و منجمله محمد بن عمر بن حسین بن علی الطبری الرازی المشهور به **امام فخر الرازی** الاشعری الشافعی ، و اهل تسنن ایشانرا رئیس رأس مائه سادسه مینامند چنانچه **عمر بن عبدالعزیز** را رئیس رأس مائه اولـی و **محمد بن ادریس شافعی** را رئیس رأس مائه ثانیه و احمد بن شریح را رئیس رأس مائه ثالثه و **ابو بکر باقلانی** را رئیس رأس مائه رابعه میدانند **وابوحامد غزالی** رارئیس رأس مائه خامسه میدانند

ولادت امام فخر رازی در نیمه رمضان سنهٔ پانصد و چهل و چهار بوده در ارض ری و رحلت ایشان در عید فطر سنهٔ ششصد وشش بوده بهرات وقبرش درهرات معروفست

و این رباعی منسوب است باو :

درویشی جو و روی در شاه مکن — وز دامن فقر دست کوتاه مکن

اندر دهن مار شو و مال مجو — در چاه بزی وطلب جاه مکن

ومنجمله در قصبه تایباد که ازدهات بوشنج است در ده‌فرسخی هرات قبر شیخ رکن الدین ابوبکر تایبادی که در سنهٔ هفتصد ونود ویك بوده

و این اشعار از اوست :

گر منزل افلاك شود منزل تو	وز کوثراگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو	مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو

ودر هرات است قبر شاهرخ میرزا پسر **امیر تیمور گورکانی** که در بیست و پنجم ذیحجةالحرام سنهٔ هشتصد و پنجاه در طبرك که نزدیك طهران است از دنیا رحلت‌نمود و جسدش راحمل نمودند بهرات ودر مدرسهٔ زوجه مکرمه‌اش مهدعلیا گوهر شاد آغا دفن شد

وایضا در همین موضعست قبر مخدره گوهر شاد آغا زوجهٔ شاهرخ میرزا و بانی مسجد جامع مشهد مقدس چنانچه در کتاب حبیب السیر است .

وایضا درهمین موضعست قبر جناب بایسنقر بن‌شاهرخ پسر گوهر شاد آغاکه در هرات صبح شنبهٔ هفتم جمادی الاولی سنهٔ هشتصد وسی‌و هفت ازدنیا رحلت نمود و خطش درکتیبهٔ ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد از نفایس دنیا محسوبست

وایضا در هرات است قبر **سلطان حسین بایقرا** که‌در شب یازدهم ذیحجة الحرام سنهٔ نهصد و یازده درهرات از دنیا رفت ودر گنبد مدرسهٔ که‌برای همین مصلحت بنانموده دفن شد

وایضا در هرات است قبر وزیر او **امیر علی شیر** بانی ایوان قبلی صحن عتیق مشهد مقدس ودر سنهٔ نهصدو پنج در هرات از دنیا رفت ودر گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود دفن شد

امر سوم درقبور شریفه واقعه در بلاد ترکستان که بلاد معظم اوبخارا وسمرقند و بلخ است

واما در بخارا قبر جناب شیخ ابوالمعالی باخرزی است الملقب **بسیف‌الدین** که در سنهٔ ششصد و پنجاهو هشت از دنیا رفت ومرقدش در بخارا است ــ روزی بسر جنازهٔ حاضرشد گفتند شیخنا این میت راتلقین فرما پیش روی آن‌میت ایستاد واین‌رباعی را خواند

گر من گنه جمله جهان کردستم	لطف تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستم گیری	عاجزتر ازاین مخواه کاکنون هستم

وایضا در بخارا جناب خاتم المجتهدین مولانا آخوند ملا عبدالله بن محمود التستری ثم‌المشهدی الخراسانی را بقتل رسانیدند و بدنش را درمیدان بخارا سوختند وقتلش در حدود سنهٔ هزار بود و کیفیت شهادتش اجمالا در خاتمه باب پنجم درمقام ذکرشهداء ازعلماء گفته شد

واما در سمرقند است قبر شریف جناب قثم‌بن عباس بن عبد المطلب

ودر ناسخ التواریخ است که او آخر کسی بود که‌بعد از دفن‌حضرت پیغمبر (ص) ازمیان قبرشریف مقدس آن بزرگوار بیرون شد وحضرت امیر (ع) در زمان خلافت ظاهر به خود حکومت مکه معظمه را باوواگذار فرمود واو بالشکر اسلام بسمرقند آمد ودر آنجا شهید شد وقبرشریفش در سمرقند است

ودر بین جیحون‌وسمرقند است قبرابوالعباس جعفر بن‌محمدبن ابی‌بکر السمرقندی‌المستغفری صاحب کتاب طب‌النبی ودلائل النبوة وغیر هما

و خواجه نصیر الدین در آداب المتعلمین امر فرموده رجوع بآن را و فرموده ولابد ان یتعلم

شیئاً من‌الطب ویتبرك بالاثار الواردة فی الطب النبی جمعه الشیخ الامام ابو العباس المستغفری فی کتاب طب‌النبی–این عبارت فی‌الجمله شهادت میدهد بشیعه بودن او وفاتش در سنه چهار صد و سی‌و دو بود وقبرش بنسف است واوشهری است بین جیحون وسمرقند

ودر سمرقند است قبر امیر تیمور گورگانی که اول پادشاه سلاطین گور کانیه است ودر شب هفدهم ماه شعبان سنهٔ‌هشتصد وهفت در سمرقندازدنیا رفت ودر مقبره که‌در حیات خودساخته بود دفن شدواز علماء اهل‌تسنن **قبر محمدبن اسماعیل** المعروف بالبخاری در سمرقنداست‌مصنف صحیح بخاری که اصح کتب است نزد اهل‌سنت‌وباعتقاد علماء جمهور اوثق و اقدم محدثین است‌فضلا وعلما ورتبتا وجهت اشتهار صحیح بخاری چنانچه بعضی از علماء فرموده‌اند اینست که او تظاهر نمود بعداوت اهل البیت و لذا خبرغدیر خم وحدیث سد ابواب وحدیث‌طائر مشوی را در کتاب‌خود نقل نکرده و ورود آیهٔ تطهیر رادرشأن اهل بیت انکار نموده با اجماع‌مفسرین که در شان اهل‌بیت نازل شده‌وهمچنین حدیث برائت را هم‌نقل‌نکرده‌بلکه گفته از برای خواندن‌سورهٔ برائت رابراهل مکه پیغمبر (ص) کسی رامعین نکرده ولادت بخاری سنهٔ صد و نود وچهار بوده و رحلتش شب عید فطر سنه دویست وپنجاه وشش بود در قریه خرتنك که ازقرای سمرقند است واز آن قریه تاسمرقند سه فرسخ است

ومخفی نماناد که شیخ اجل‌ابو محمد بن‌مسعود بن محمدبن عیاش‌العراقی الکوفی السمرقندی صاحب تفسیر عیاشی ظاهراً اصلا ازاهل‌سمرقند بوده واو ازعلماء شیعه بوده وعصرش در حدودعصر کلینی بوده وشیخ کشی صاحب رجال معروف از تلامذهٔ او بوده لکن تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست .

و هم چنین نجاشی ابوالعباس احمدبن العباس صاحب کتاب رجال معروف هم که جمیع علماء مااعتماد باو دارند درهمین عصر بوده تقریباً ولادتش سنه‌سیصدو هفتاد ودو بود ورحلتش درقریه مطر آباد که‌دهی است در نواحی ساوه واقع شد سنه چهارصد و پنجاه وایشان‌هم شیعه امامی بودند

واما در بلخ حقیر قبر کسی را از بزرگان سراغ ندارم مگر اوحد الدین انوری واشعاری نسبت باومیدهند که دلالت بر تشیع اومیکند وفاتش در بلخ بود سنه پانصدو چهل وهفت

و بدانکه در بلخ مقبره‌ای است که مشهور است بمزارشریف وبعضی ازاهالی بلخ اعتقادشان آنستکه آن قبرمقدس حضرت امیرالمؤمنین است واین اشتباه بسیار است ومدرك اشتباه چنانچه‌جناب آقاسید محمدنائب کلیددار نجف‌اشرف پسر مرحوم‌آقاسید حمیدرفیعی از برای حقیر نقل کردآنستکه فرمود درنجف اشرف کتابی دیدم دردست یکنفرازعلماء ودر آن نوشته بودکه یکنفر ازامرای بلخ مبتلاشد بمرض وجع المفاصل وهر قدرنزد اطباء معالجه نمود علاج نشد تا آنکه بالاخره متوسل شد بحضرت رسول (ص) شب آنحضرت را در عالم رؤیا دید فرمود دوای مرض تو مالیدن روغن لاولا است .

از خواب بیدار شد اطباء راطلبید وگفت روغن لاولا چه روغن است ؟ همه گفتند نمیدانیم‌بعد علماء اهل تسنن را طلبید و ازآنها سؤال نمود آنها هم گفتند مانمیدانیم بعد بوزیرش گفت آیادر اطراف مملکت عالمی هست که‌ما ازاوسؤال نکرده باشیم ! وزیر تفحص کرد عرض کرد بلی دربلخ عالمی هست رافضی امیر حکم کرد که‌او راحاضر کنید چون‌حاضرشد ازاو سؤال کردند ؟

آن عالم رافضی گفت روغن لاولاروغن زیتون‌است . گفت بچه‌دلیل ؟ گفت‌بدلیل آنکه‌خداوند درقرآن مجید فرموده :

« الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح کانها کوکب دری یوقد من‌شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولاغربیة»

امیر روغن زیت رامالید وجع مفاصلش خوب شداین بود که‌امیر بآن‌عالم رافضی خیلی محبت والطاف نمود علماء اهل‌تسنن خیلی از این مطلب دلگیر شدند یکروز بامیر گفتند این‌عالم رافضی سبو لعن میکند معویه را

امیر بآن‌عالم شیعه اعتراض نمود گفت آیا این حرف راست است ؟

گفت بلی ! امیر گفت چرا ؟ عالم گفت او سهل است بلکه من‌بان کسیکه او را والی دمشق نمود سب ولعن میکنم !

علماء اهل تسنن و امیر خلقشان بدتر تنك شد !

عالم شیعه گفت بلکه عثمان هم سهل است من‌سب میکنم عمر را چون عثمان سیئه ای است از سیئات عمر !

امیر وعلماء اهل تسنن‌رگهای بدنشان‌حرکت کرد !

عالم شیعه گفت لعن عمر هم سهل است من‌سب میکنم ابابکر را چون عمر سیئه ای است از سیئات ابابکر !

علماء اهل تسنن خواستند درمجلس او را بقتل برسانندامیر جلوگیری کرداز آنها و گفتجواز سب ابابکر چه چیز است ؟

عالم شیعه بامیر گفت از خود انصاف میخواهم وقتیکه دختر عدی بن حاتم را اسیر کردند حضرت رسول بوی احسان و اکرام نمود و خلعت وراحله بخشید ، ووقتیکه برادرش عدی بن حاتم خدمت حضرت پیغمبر (ص) آمد حضرت رداء مبارك را از دوش نازنین بسر داشت و روی زمین بجهة عدی بن حاتم فرش کرد و خود روی زمین نشستند و حال آنکه در آنوقت هنوز آنها ایمان نیاورده بودند ، عمل پیغمبر با پسر ودختر حاتم کجا و معامله ابابکر و عمر با دختر پیغمبر (ص) در مسئله فدك کجا ؟ !

الحاصل اینرا که گفت امیر بلخ تصدیق کرد اورا وشیعه‌شد و آن‌عالم اسمش علی بودواسم پدرش ابوطالب چون از دنیا رفت او را در همین موضع دفن کردند امیر بلخ بجهة قبر او بقعه و بارگاه ساخت و موقوفاتی قرار داد و معروف شد بقبر علی بن ابیطالب لکن در حبیب‌السیر کیفیت این مزار بلخ را بقسم دیگر نوشته(فراجع)لیکن خیلی از عرفاء و بعضی از علماء نجوم از بلخ بوده اند .

منهم ابراهیم بن ادهم البلخی ودر خاتمه باب ششم گفته شد که قبر او در شام است وبعضی گفتند قبر اودر حضر موتست که‌از بلاد یمن باشد

ومنهم‌محمد المشهور **بالمولوی‌المثنوی**صاحب کتاب مثنوی که از بزرگان‌علماء دیار‌بلخ بود ودر زمان سلطنت سلطان خوارزم‌شاه از بلخ بیرون شد بعزم حج بیت الله الحرام و بعد از

مرورش ببلاد روم افتاد رفت بقصبه قونیه و بقیه عمرش را در آنجا ساکن شد تا از دنیا رفت از اینجهت مشهور شد به **ملای رومی**

و در روضات الجنات است که وفاتش درخامس جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده وایشان از تلامذه شیخ عطار بودند و مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده و مدتی شمس الدین تبریزی را درك نموده ودر مجالس المؤمنین میفرماید او از شیعیان خلص بوده و شاهد بر تشیع او این اشعار است

تو بتاریکی علی را دیدهٔ　　　لاجرم غیری بر او بگزیدهٔ

ودر جای دیگر میگوید :

رومی نشداز سرعلی کس آگاه　　　زیرا که نشد کس آگه ازسراله

یك ممکن و اینهمه صفات واجب　　　لا حول ولا قوة الا بالله

واز کتاب عجائب البلدان نقل کرده که ملای رومی عالم مجذوبی بوده ودر سلك عرفاء بوده ووقتیکه شعرمیگفت چهار نفر نویسنده حاضر بودند و اشعارش را در دفاترشان مینوشتندو گفته شده کهسعدی شیرازی در زمان سیاحتش رسید ببلد ملای رومی و در محلی منزل کرد کهآنجاتا محل ملای رومی مسافتی بود یکروز قصد کرد که مثل ملای رومی غزلی بگوید پس این مصراع را گفت (سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید) مصراع دومش را نتوانست بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول سخنی که ملاباواو گفت این بود :

سرمست اگر درآئی عالم بهم بر آید　　　خاك وجود مارا گرد از عدم بر آید

الی تمام الغزل المعروف ـ پس شیخ سعدی دانست صفای باطن ملای رومی را

ودر روضات از علاء الدین سمنانی نقلکرده که آنچه مرا بعجب آورده از حال ایشان آن است که گاهی از خادمشان سؤال میکردند آیا در خانه چیزی یافت میشود که غذا بخوریم ؟ اگر خادم میگفت نه ، بسیار فرحناك و خوشنود میشد و میگفت الحمدلله الذی جعل فی منزلنا شبهاً من منازل اهل البیت ـ و اگرخادم میگفت نعم در خانه از طعام مطبوخ و غیر مطبوخ یافت میشود میگفت امروز از منزلمارائحهٔ منزل فرعون استشمام میشود

و منهم شقیق بن ابراهیم البلخی المعروف **در روضات** از صاحب جامع الانوار نقل کرده که شقیق از تلامذهٔ حضرت موسی بن جعفر (ع) بود و از آن بزرگوار هم روایت کرده و او جامع بود علوم رسمیه شرعیه را و معارف کشفیه ذوقیه را و او استاد حاتم اصم بود و رفیق ابراهیم ادهم و او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند سنهٔ هشتاد و چهار باتهام رفض وقبرش در ناحیه ختلان است کذا فی مجالس المؤمنین (و در مراصد است که ختلان قریب بسمرقند است)

و در روضات است که اوبعیدنیست که شیعه بوده نظر بغایت معرفتش و عدمظهور چیزی که منافی با تشیعش باشد بوجهی از وجوه علاوه آنکه ابن خلکان متعصبناصبی که بنایش برذکر وفیات اعیان است ذکری از شقیق نکرده و این نیست مگر بجهت آنکه ایشان شیعهٔ خالص بودند و تعصب او مانع از ذکر ایشانشده ـ و سبب تو بهشقیق این شد که او از ابناء تجار و متمولین بود رفت بتجارت ببعضی از بلاد ترکیه در حداثت سن و داخل شد به بتخانهٔ دید خادم آنجا محاسنش را تراشیده ، شقیق به آن خادم گفت : بدانکه تو صا نعی داری حی و عالم او را عبادت کن نه

این بتهائی را که نفع و ضرر ندارند ـ خادم گفت اگر اعتقاد تو اینست پس خداوند قادر بود که رزق ترا در شهر خودت بدهد چرا زحمت بخود قرار دادهٔ و باینجا آمده بجهت تجارت ؟ شقیق متنبه شد وطریق زهد را پیشه گرفت

ودر روضات است که حضرت صادق (ع) از شقیق سؤال فرمودکه حال فتوت وجوانمردی وصبر شما بچه اندازه است عرضکرد حال ما اینست که اگر خداوند بما چیزی بدهدشکر میکنیمو اگر ندهد صبرمیکنیم ـ حضرت فرمود سگهای مدینه همهمین‌حال را دارند ـ شقیق عرض کردیابن رسول الله فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خداوند بما چیزی عطا فرماید ایثار میکنیمواگر چیزی بماندهد شکر میکنیم

ودر زینة المجالس است که روزی شقیق رفت نزد هرون الرشید ، گفت توئی شقیق زاهد جواب داد منم شقیق بن ابراهیم اما زاهد توئی چون من ترك‌دنیا کرده‌ام و نعیم آخرت رااختیار کرده‌ام وهنوز داد « هل من مزید» میزنم چگونه زاهد هستم زاهد توئی که بدنیای بیقدار قناعت کردهٔ و بهشت مخلد را ترك کردهٔ ـ هرون گفت‌بمن نصیحت کن ـ شقیق گفت خداوند خانهٔ دارد که جهنم باشد وترا دربان آن سرا کرده و بیت‌المال‌و شمشیر و تازیانه بتو کرامت فرموده که‌باین سه چیز مردم را از جهنم باز داری هرکه خلاف فرمان حق کند بتازیانه تأدیب کنی و هر که کسی را جراحتی بزند یابکشد بشمشیر قصاص کنی و هرکه محتاج‌شود او را از بیت المال کفایت بنمائی واگر خلاف فرمان الهی بنمائی پیشرو جهنمیان باشی

ومنهم حاتم بن عنوان البلخی الملقب بالاصم

ودر روضات از امیر علی دقاق‌نقل‌کرده که زنی ازاو مسئله سؤال‌کرد ، در بین ازآن زن بادی کنده شد خجالت کشید ، حاتم‌گفت ضعیفه بلند تر بگو که‌گوشم نیشنود ـ ضعیفه خوشنودشد که‌حاتم کر است ـ ازآن وقت ملقب شدبه‌اصم

وایضا نقل کرده که ازمواعظ حاتم است که‌گفت مغرور نباید شد باماکن صالحه چون هیچ مکانی اصلح از بهشت نیست معذلك حضرت آدم (ع) در بهشت دید آنچه دید مغرور نباید شد بحسن وجمال چون حضرت یوسف (ع) بحسن وجمالش دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت عبادت چون شیطان بعد از طول عبادت دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت علم چون بلعم باعور باکثرت علم و دارا بودن اسم اعظم دید آنچه دید و مغرور نباید شد بمصاحبت نیکان چون بعضی از صحابه وقریش با مصاحبتشان اشرف مخلوقات را منتفع نشدند از مصاحبت آن بزرگوار **و از کلمات حاتم اصم است ،** العجلة من الشیطان الا فی‌خمس: اطعام الطعام اذا حضر ضیفه ـ و تجهیز المیت ـ و تزویج البکر اذا ادرکت ـ و قضاء الدین ـ و التوبة‌من الذنب . و تمام اینها مأخوذ است از شرع مقدس و رحلت حاتم در خراسان بود در حدود سنهٔ دویست و سی و هفت .

ومنهم جعفر بن محمد بن عمر البلخی المنجم المشهور **از بعضی از کتب نقل شده که** یکی از بزرگان دولت سلطان، مقصر شد سلطان‌خواست او را عتاب و عقاب بنماید پس‌او پنهان شد وفهمید که‌اگر سلطان ازجعفر بن محمد بخواهد که مکان او را معین کندبعضی از طرقی که‌خفیات را معین میکند میتواند معین کندفکری کرد که‌از حدس جعفر بن‌محمدخارج باشد و نتواند محلشرا

تعیین کند پس طشتی را پر خون کرد ودر میان آن طشت خون هاون‌طلائی گذارد و بالای آن‌هاون چند روزی نشست بعد که سلطان مأیوس شد از بدست آوردن آن مقصر جعفر بن محمد را طلبید گفت باید موضع این‌شخص رابجهت من معین کنی پس جعفر مشغول عمل استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت نمود سلطان گفت چرا متحیر هستی ؟ گفت چیز عجیبی من دیدم و آن آنستکه میبینم این شخص بالای کوه طلائی نشسته ودریائی از خون محیط است بان کوه‌طلا واطراف آن دریای خون حصاریست ازمس وچنین قضیهٔ در عالم وجود ندارد سلطان گفت دومرتبه استخراج بنما دو مرتبه هم گفت مطلب همین‌است که گفتم بعد که سلطان ازاو مأیوس شد امر کرد منادی میان شهر نداکند که شخص مقصر در امان است هرجاکه هست ظاهر شود بعد که مقصر مطمئن شدآمدنزد سلطان و از او سؤال کرد کجا بودی مکانش را گفت ـ سلطان تعجب کرد از حسن حیله واز کیفیت استخراج جعفر بن محمد و رحلت جعفر بن محمد سنهٔ دویست و هفتاد و دو و شایدمدفنش در بلخ باشد

واما در فاراب حقیر قبر احدی ازبزرگان را نمیدانم که‌در آنجاباشدلکن از فاراب است ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی‌صاحب کتاب صحاح اللغة واو از اذکیاء عالم واعجوبه های دهر بود وبسیار خط خوبی‌داشت بلکه بعضی گفته‌اند که‌خط اوبا خط ابن‌مقله امتیازی نداشت آخرالامر عقلش مختل شد و دوبال بخود بست که میخواهم پرواز کنم وازپشت‌بام منزلش افتاد و هلاك شد در نیشابور در حدود سنهٔ سیصد (وفاراب ازبلاد ترکیه‌استو نزدیك تاجکن است)

وایضا از فاراب است معلم ثانی محمد بن احمد بن طرخان الفارابی‌الملقب بالمعلم الثانی که در باب‌ششم اشاره اجمالی‌بحالات ایشان شد

تتمیم چون گفته شد که اول کسیکه ازعلماء‌فلاسفه اسلام اختیار کرد. فارابی بودمناسباست که‌بعضی ازاولیات راذکر کنیم چنانچه از روضات الجنات ازسیوطی وغیر او نقل‌کرده

اول ما خلق الله‌القلم فقال له اکتب فکانه قال ما اکتب قال اکتب ماهو کائن الی یوم‌القیمة اول ما کتب القلم انا التواب اتوب علی من‌تاب وفی روایة اول ماکتب علی اللوح اناالله لااله الا انا من رضی عنه والداه‌فانا عنه راض ومن سخط علیه والده فانا علیه ساخط اول آیة نزلت بسم الله الرحمن الرحیم اول نصیحتی که پیغمبر (ص) بامتانش فرمود این بود که علامت اعراض خداوند از بنده‌اش آنستکه بنده مشغول بشود باموارت بی فایده و مردی که یکساعت از عمرش درغیر عبادت الهی فوت شود سزاوار است که حسرتش زیادشود. اول ذنب عصی‌الله به‌الحسد.اول من‌قاس امرالدین برایه‌ابلیس. اول من تکلم با لعربیة هود (ع) وقیل‌یعرب‌بن قحطان اول من وضع النحو علی بن ابیطالب (ع) اول من وضع الصرف معاذالهراء. اول من وضع اللغة علی الحروف خلیل بن احمد ، و هو اول من‌وضع علم‌العروض. اول من‌صنف فی البدیع عبدالله بن المعتز اول من‌صنف فی المعانی والبیان عبد القاهرالجرجانی. اول من اخرج علم المنطق ارسطاطالیس من اهل‌استخر فی عهد اردشیر بن‌دارا. اول من وضع الطب‌بقراط. اول من تکلم فی الریاضیات اقلیدس اول من تکلم فی هیئات الفلك واخرج علم الهندسه بطلیموس الحکیم

اول کسیکه‌خط نوشت وخیاطی کرد حضرت ادریس بود واواول کسی بود که تأثیر کواکب را کشف نمود ونظر فرمود درعلم حساب و نجوم اول کسیکه علم کیمیارا اخذ کرد قارون بوداول

کسی که شعر فارسی گفت **بهرام گور بود** که گفت

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله　　　نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

اول کسی که شعر عربی گفت حضرت آدم (ع) بود که در مرثیه پسرش هابیل گفت :

تغیرت البلاد و من علیها　　　فکل الارض مغبر قبیح

اول **ذلتی که** بر اعراب وارد شد از قتل **حضرت سید الشهداء (ع)** بود اول سری که در اسلام ازشهری بشهری بردند سر محمد بن ابی بکر بود

ودر احادیث شبعه است که سر **عمر و بن حمق** بود اول کسیکه قبا پوشید سلیمان بن داود (ع) بود اول کسیکه عمامه بر سر نهاد اسکندر ذوالقرنین بود اول کسیکهٔ عمامه‌سبز راعلامت سیادت قرار داد ملك اشرف سلطان مصر بود در سنهٔ هفتصد وهفتاد وسه و چقدر خوب گفته جابر بن عبدالله الاندلسی الاعمی ،

جعلوا لابناء الرسول علامة　　　ان العلامة شأن من لم یشهر

نورالنبوة فی و سیم وجوههم　　　یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

اول قریهٔ که بعد طوفان بناشد قریهٔ ثمانین بود که او را حضرت نوح بنا نمود باسم هشتاد نفری که میان کشتی بودند و از غرق شدن نجات یافتند مسمی نمود (و ثمانین بالای شهر موصل است)

اول شهری که بنا نمود حضرت نوح بعد از هبوط از کشتی **شهر حران بود بعد شهر شام**

اول کسیکه خط نسخ را اختراع نمود بعد از آنکه مدار بخط کوفی بود محمد بن علی بن مقلة الوزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی او را تکمیل نمود

اول کسیکه خط نسخ تعلیقی را اختراع نمود میر علی استاد میر عماد بود در عصر شاه عباس ثانی .

اول کسیکهٔ خط شکسته را اختراع نمود شفیعاء عجمی بود بعد درویش که از متأخرین بود اورا تکمیل نمود **اول کسی** که اختراع کرد نوروز راجمشید جم بود و او هم اختراع کرد حمام را

اول کسیکه نوره رااحداث نمود **سلیمان پیغمبر** (ع) بود اول زمینی که خداوند در آن عبادت کرده شد نجف اشرف بود اول کسیکه دفن شد در نجف اشرف خباب بن الارب بود که از اصحاب حضرت پیغمبر (ص) بود ودر جنك بدر وسایر غزوات حاضر بود ودر جنك صفین و نهروان هم در خدمت حضرت امیر (ع) حاضر بود آخرالامر آمد بکوفه ودر کوفه از دنیا رفت

اول کسیکه مدرسه بنانمود نظام الملك طوسی بود اول مدرسه که بنا نمود در بخارا بود اول کسیکه تاریخ عربی را وضع نمود عمر بن خطاب بود چنانچه ابتداء وضع تاریخ فرس قدیم در سنه سی ودو بود وابتداء وضع تاریخ جلالی در سنهٔ چهارصد وشصت و هفت بوده وابتداء شرب توتون وتنباکو سنهٔ هزار و دوازده بوده

اول چیزیکه ازاین امت برداشته میشود **حیا وامانت است**

اول کسیکه در سایه عرش مجید الهی ساکن میشود کسی است که قرض داری را مهلت بدهد

اول چیزی که درنامه عمل گذارده میشود خلق حسن است اول چیزی که اززنها سؤال میشود روز قیامت از نمازشان هست واز شوهر داری شان

اول جزئی از اجزاء انسان که در رحم مادر خلق میشود فرج اوست بعد خطاب میفرماید هذا امانتی عندك فلا تضعها الافی حقها ـ انتهی

مخفی نماناد اول کسیکه امر کرد مردم در نماز تکفیر نمایند یعنی دست روی دست بگذارند عمربن خطاب بود چنانچه علامه در تذکره میفرماید وقتی که اسراء عجم را که مجوس و گبر بودند آوردند نزد عمر مقابل اودست روی دست گذارده بودند عمر گفت چرا چنین کرده‌اید؟ گفتند مادر مقام خضوع وتواضع از برای سلاطین خود چنین میکنیم ـ عمر گفت خوبست مردم در مقابل خداوند هم درحال نماز چنین بایستند وغافل‌شد که تشبیه بمجوس در احکام شرعیه قبیح است ـ وآداب تشرف خدمت‌ملوك را نمیداندمگر امناء و وزرای اوو ملاحسن بن ملاعبدالرزاق‌لاهیجی‌درشمع‌الیقین میفرماید از بدع عمر بن‌خطاب است دست بستن درحال‌نماز که از افعال یهود و نصاری است

خاتمه

در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفاء بنی‌امیه

که از تاریخ‌الخلفاء عبدالرحمن سیوطی و حیوة الحیوان محمد بن موسی الدمیری و مروج الذهب علی‌بن الحسین المسعودی ودر السلوك محمد بن‌الحسن الحرالعاملی وبعضی از کتب معتبره دیگر اخذ شده ودر مقدمه کتاب گفته شد که خلفاء بنی‌امیه چهارده نفر بودندکه بعد ازخلافت‌حضرت امیر(ع) غصب خلافت نمودند

در تاریخ الخلفاء از یوسف بن سعد روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی (ع) بامعویه شخصی‌بآن بزرگوارعرض کرد سودت وجوه المؤمنین ـ حضرت‌فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر ص درخواب دیدکه بنی‌امیه بمنبر او جستن میکنند مثل جستن قرده و میمون پس پیغمبر غضبناکشد این آیه نازل شد:

« انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریك مالیلةالقدر لیلة القدر خیرمن الف شهر یملکها بعدك بنوامیه یا محمد ص »

ودر روایتی بعد ازاین خواب پیغمبر تا زنده بود خندان نشد آیهٔ شریفه نازل‌شد «وما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس » وترتیب خلفاء بنی‌امیه اینست:

اول ـ معویة بن‌ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبدالشمس‌بن‌عبدمناف بود

و مادر معویه هند جگرخوار بنت عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود وقتیکه ابابکرسوق عسکر نمود بجانب شام معویه با لشگرمسلمین‌که رئیسشان یزید بن ابی‌سفیان بودروانه شدبشام یزید بن‌ابی‌سفیان درشام از دنیا رفت‌ابابکرایالت‌شامات را بمعویه واگذار نمود همین‌قسم بایالت شامات مستقر بود تا دهم ربیع الاول سنهٔ چهل ویك که حضرت مجتبی (ع) با اوصلح نمود و معویه غصباً دارای منصب خلافت شد تا نیمهٔ ماه رجب سنهٔ شصت هجری که معویه ازدنیا رفت ـ اینبود که گفته شد اقام معویة امیراً عشرین سنة و خلیفة عشرین سنة وغالب اهل شام‌درروز تحکیم با معویه بیعت‌کردند و معویه بسیار اکول بود

و در شرح ابن‌ابی‌الحدید است که پیغمبر (ص) معویه را خواند دید غذا میخورد دو مرتبه خواند‌باز دیدغذامیخوردفرمود: «اللهم‌لاتشبع بطنه»

شاعر عرب میگوید:

وصاحب لی بطنه کالهاویه　　　　کأن فی امعائه معویه

ایضاً فرمود که معویه جمعی از صحابه و تابعین را وادار نمود بوضع احادیث در مذمت حضرت امیر(ع)

ودر سنهٔ چهل وپنج معویه اخذ بیعت نمود از برای پسرش یزید بخلافت ـ واو اول کسی بود که از برای پسرش اخذ بیعت نمود وکاغذی نوشت بحاکم مدینه مروان بن الحکم بن ابی‌العاص بن امیه که ازاهل مدینه بیعت بگیرد از برای یزید بسنت ابابکر وعمر ـ پس عبدالرحمن بن ابی‌بکر گفت بلکه بسنت کسری وقیصر.

ودر روایتی مروان خطبه خواند وتبلیغ نمود ولایتعهد یزید را ، عبدالرحمن بن ابی‌بکر سخنانی بوی گفت ـ مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند در بارهٔ تو فرموده : و الذی قال لوالدیه اف لکما ؛ عبدالرحمن گفت آیا تو نیستی آن لعینی که پیغمبر (ص) پدرت را لعن کرده ؛ وعایشه گفت دروغ گفت مروان این آیه دربارهٔ برادر من نازل نشده لکن پیغمبر (ص) لعن فرمود حکم پدر مروان‌را در حالتی که مروان درصلب او بود ومروان بعضی بود از آن کسی که پیغمبر(ص) لعن فرموده

و در تاریخ گزیده است که معویه در هنگام فوتش بیکی از خواص خود گفت سه گناه بزرك برخود میدانم: اول آنکه در امرخلافت که حق حضرت امیر(ع) بودطمع کردم وبتغلب مملکت را ازاوگرفتم: دوم آنکه زوجهٔ حضرت امام حسن (ع) را بفریفتم تا اورا بزهرجفا شهید کردم سوم آنکه یزید را ولیعهد خودگردانیدم **و در حبیب‌السیر** ازتاریخ حافظ ابرو نقل کرده که میگوید عجب است که بعضی ازمسلمین میگویند مقاتله ومخالفت معویه با حضرت امیرالمؤمنین (ع) موجب لعن وطعن معویه نیست چون او مجتهد بود وبر مجتهد بحثی نیست واین معنی ازغایت تغافل ونهایت تجاهل است ـ وچه خوب میگوید سنائی شاعر،

داستان پسر هند مگر نشنیدی　　　　که ازاو وسه کس او بپیمبر چه رسید
پدراولب ودندان پیمبر بشکست　　　　مادر او جگر عم پیمبر بمکید
اوبناحق حق داماد پیمبر بگرفت　　　　پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
برچنین‌شخص کسی لعنت‌ونفرین‌نکند؟　　　　لعن الله یزیداً و علی آل یزید

ودر تاریخ‌الخلفاء از شعبی روایتکرده که گفت قضاة چهارنفر بودند عمر وعلی‌و ابن‌مسعود وزیدبن ثابت ـ وفطنها وزیرکها نیز چهارنفر بودند، معاویه وعمروعاص ومغیره و زیاد بن‌ابیه

وسن معویه درحال فوت هشتادسال بود تقریباً ومدت خلافتش نوزده سال وچهارماه وپنج روز بوده و قبرش در باب‌الصغیرشام است و در حیات الحیوان است چون معویه آثار مرك در خود دید چشمش را سرمه کشید و سرش را روغن مالید و بمسند خود تکیه نمود وبمردم اذن دخول داد واین شعر را انشا کرد

و تجلدی للشامتین اراهم　　　　انی لریب الدهر لا اتضعضع

مردی ازعلویین حاضر بود فرمود

واذا المنیة انشبت اظفارهـا　　　　الفیت کل تمیمة لا تنفع

وکسانیکه ازاعلام درخلافت‌معویه ازدنیا رفتند حفصه وام‌حبیبه وصفیه ومیمونه وسوده وجویریه و عایشه زوجات حضرت پیغمبر (ص) وقثم بن عباس و عبیدالله بن عباس و صفوان بن امیه و زید بن ثابت وکعب بن مالك و جریر بن عبدالله البجلی و ابوایوب الانصاری و سعد بن ابی وقاص و

سعید بن زید و عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر واسامة بن زید و ابو هریره و ابوموسی الاشعری وحسان بن ثابت ولبید شاعر وبعضی‌دیگر ازاعلام بودند،

دوم - یزیدبن‌معویه بود و مادریزید، میسون بنت مجدل‌الکلبیه است

ولادتش ازمصباح استفاده میشود که سنهٔ بیست وهشت هجری بود و بعد ازپدرش معویه بخلافت نشست ودرچهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت وشش‌هجری چنانچه درمصباح شیخ است یزید بدرك‌واصل شد درسن سی‌وهشت سالگی ودر حوارین شام دفن شد پس مدت خلافتش پنج سال وهشت ماه الا یکروز بود ودرغالب کتب تواریخ است که بدرك رفتن یزید در چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ شصت و چهارهجری بوده و در این مدت قلیله سه فتنه بسیار بزرك از او درعالم صادرشد:

فتنه اول که اعظم مصائب و بلیات واقعه درعالم بود قتل حضرت سیدالشهداء (ع) واهلبیت و اصحابش بود و کیفیت اسیری مخدرات عصمت و طهارت بود که مثلش در عالم دیده نشده و نخواهد شد.

فتنه دوم - وقعة حره وقتل‌اهل‌مدینه بود وجهتش این شد که چون یزید متهتك در معصیت بود حتی آنکه در تاریخ‌الخلفاء از واقدی نقل کرده که عبدالله بن حنظله غسیل‌الملائکه گفت والله ماخرجنا علی‌یزید حتی خفنا ان نرمی‌بالحجارة من‌السماء لانه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات ویشرب الخمر و یدع الصلوة، لذا اهل‌مدینة او را از خلافت‌خلع نمودند خبر بیزید رسید آن ملعون جیش زیادی بسرداری مسلم بن عقبه روانه نمود بمقاتله با اهل مدینه وفرموده در آن قضیه از قریش وانصار سیصدو شش نفر مقتول شدند و شهر مدینه را غارت‌کردند ورفع بکارت هزار دختر بکر را نمودند

فتنه سوم بعدکه جیش یزید ازقتل ونهب مدینه فارغ شدند رفتند بمکه معظمه بجهت قتال با عبدالله بن زبیر ومسلم بن عقبة‌المری امیرلشکر شام نرسیده بمکه معظمه بجهنم واصل‌شددر بیست و سوم محرم‌الحرام سنه شصت وچهاروحصین بن نمیر سکونی را خلیفهٔ خود نمود و بهرسه قضیه‌درباب پنجم وششم‌اجمالااشارة شد

وایضاًدر تاریخ‌الخلفاء است‌که شخصی‌نزدعمر بن عبدالعزیز نام یزیدرابرد‌گفت قال‌امیرالمؤمنین یزید بن معویه - عمر بن عبدالعزیز گفت چرا بیزید امیرالمؤمنین گفتی وامرکرد او را بیست و پنج تازیانه زدند وازحسن بصری نقل‌کرده که‌گفت امر این مردم را دونفر فاسدکردند:

اول عمروعاص که درغزوه‌صفین‌گفت لشگرمعاویه‌قرآنهارا سرنیزه بکنند چنین کردند و خوارج راضی بتحکیم شدند و مفسده این تحکیم تا روز قیامت باقیست

دوم مغیرة بن‌شعبه که عامل معویه بود درکوفه معویه او را معزول نمود وطلبید‌بشام مغیرة تأخیر انداخت حرکت خود را - معویه‌گفت چرا دیرآمدی‌گفت من از برای بسرت یزید از مردم اخذ بیعت نمودم که بعد ازتو خلیفه باشد - معویه‌گفت مردم کوفه بیعت‌کردند برخلافت یزید‌گفت‌بلی معویه بشکرانه این‌مطلب دومرتبه اورا بحکوفت کوفه منصوب نمود واین باعث شد که اینملعون با دعوی خلافت این نحو از اعمال‌سنیه ازاو صادرشد‌که موجب تعییر وننك مسلمین شد و درخلافت یزید جناب‌ام‌السلمه ام‌المؤمنین ازدنیا رحلت فرمود

سوم از خلفآء بنی‌امیه معویة بن یزید بن معویه بود

ودر حیات یزید مردم با او بیعت کردند و بعد از بمرك رفتن یزید دو مرتبه مردم با او بیعت کردند چندروزی که گذشت مردم را جمع نمود ورفت بالای منبر و گفت ایهاالناس مرا صلاحیت منصب خلافت نیست و ازعهده این امر برنمی‌آیم اکنون بتکلیف خود داناترید هرکه‌راخواهید بجهت خلافت معین کنید . اکابر واعیان شام گفتند هرکه را تو خلیفه بنمائی ما متابعت او را خواهیم‌نمود.

گفت من لذتی از خلافت نچشیدم تا تبعات تعیین خلیفهٔ بعد را بنمایم

ودر هدایة الانام ازشیخ بهائی نقل کرده که بجهة خوف ازخدا ودانستن آنکه‌اوشایسته‌خلافت نیست‌خودرا خلع کرد وفرموده که روایت‌است که‌چون خودراخلع نمودمادرش بوی گفت کاش خون حیض می‌شدی و بوجودنمی آمدی! گفت کاش چنین بودم و نمیدانستم که خدا را بهشت وجهنمی هست وبعضی ازمورخین گفتند که قوله تعالی« یخرج الحی من‌المیت» شامل‌این جوان است و اوچهل روز خلافت نمود در سن بیست ویکسالگی‌ازدنیا رفت وقبر معویة بن یزیدهم در شامست

چهارم از خلفآء بنی‌امیه بقول‌غالب اهل‌تواریخ که بمرك رفتن یزید را درسنهٔ شصت و چهار گفته‌اند مروان‌بن‌حکم بن‌ابی‌العاص بن‌امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود و او پسر عم عثمان بن عفان بن ابی‌العاص بن امیه است و او درسال دوم هجرت متولدشد و در جنك جمل‌مروان خطاء تیری بطلحة بن عبدالله زد و او را بقتل رسانید وبعد ازمعویة بن یزید بعضی از اهل‌شام با وی بیعت نمودند وغالب اهل‌مکه و مدینه وبعضی از اهل‌عراق با عبدالله بن زبیر بیعت‌کردند وپدرمروان حکم بن‌ابی‌العاص را پیغمبرص لعن‌کردند

در اصابه است که اصحاب داخل شدند برحضرت رسول (ص) وآن‌حضرت حکم بن‌ابی‌العاص را لعن‌میکردند‌جبیر بن مطعم ازپدرش‌نقل‌کرده گفت‌من با پیغمبر (ص) بودم که حکم بن ابی العاص گذشت پیغمبرفرمود ویل‌لامتی‌مما‌فی‌صلب‌هذا ـ وپیغمبراو را از مدینه اخراج نمود بطائف وبا پسرش مروان رفت بطائف و درآنجا رانده شده بود تا وقتی‌که برادرزاده‌اش عثمان بن عفان‌بخلافت‌نشست و اذن داد اورا که برگردد بمدینه

و در مجلس میشوم معویه که صنادید بنی‌امیه حاضر بودند و هر یك از آنها بحضرت مجتبی(ع) توهینی‌کردندوحضرت جواب هریك را داد منجمله بمروان فرمود : « واما انت یا مروان فلست انا سبیتك ولاسبیت اباك ولکن‌الله عزوجل لعنك ولعن اباك واهل بیتك وذریتك و ماخرج من صلب ابیك الی‌یوم القیمة علی‌لسان نبیه محمدصلی‌الله‌علیه آله صدق الله وصدق رسوله یقول الله تبارك و تعالی‌والشجرة الملعونة فی‌القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً» انت یا مروان و ذریتك الشجرة الملعونة فی‌القرآن

ودر یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایتکرده که وارد شد سعد الخیر ابن عبدالملك بن عبدالعزیز بن عبدالملك بن مروان برادرزادهٔ عمر بن عبدالعزیز بحضرت باقر(ع) وآن‌بزرگوار او را سعدالخیرنامیده بودند درحالتیکه گریه میکرد

حضرت فرمود یا سعد چراگریه میکنی ؟ گفت چگونه گریه‌نکنم وحال آنکه ازشجرهٔ ملعونه هستم‌که درقرآن مجید یاد فرموده ـ حضرت فرمود تو ازآنها نیستی، اموی منا اهل‌البیت‌آیانشنیدی قول خدایتعالی را که حکایت ابراهیم را میفرماید ومن تبعنی فانه منی

ودر حیوة الحیوان است وقتیکه مروان متولد شد اورا بردند خدمت حضرت پیغمبر (ص) آن حضرت فرمود اتذنواله علیه وعلی من یخرج من صلبه لعنة الله الا المؤمن منهم وقلیل ماهم ـ این قول اخیری باید اشاره باشد بحکایت سعد الخیر ابن مروان بن حکم ـ وحکم بن ابی العاص درسنهٔ سی ودو هجری بجهنم واصل شد وعموی مروان مغیرة بن ابی العاص، پیغمبر (ص) خون اورا مباح فرمود، عثمان اورا در خانهٔ خود پنهان کرد وحی رسید که مغیره در خانه برادرزاده‌اش عثمان است پیغمبر(ص) باميرالمؤمنين (ع) فرمود شمشیر بردار و برو بخانهٔ عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و مغیره را آورد بخدمت حضرت پیغمبر(ص) وسه روز مهلت گرفت که او را از مدینه خارج نماید بعدا که عثمان ازخدمت پیغمبر(ص) خارج شد پیغمبر فرمود اللهم العن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه و العن من یسقیه والعن من یجهزه و العن من یعطیه سقاء اوحذاء اورشاء اوزعاء و یکنفر مرتکب تمام آن امورشد پس وحی نازل شد، پیغمبر(ص) امیرالمؤمنین (ع) وعماریاسر را فرستاد مغیره را بقتل رسانیدند

ودر عقد الفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه دوسال بعد از هجرت بود و بدرك رفتنش درشام سوم ماه رمضان سنه شصت وپنج هجری بود وسبب بدرك رفتنش این شد که مروان عاتکه بنت هاشم بن عتبة بن ربیعه راکه زوجهٔ یزیدبن معویه ومادر خالد بن یزید بود تزویج نمود یکوقتی مروان خواست برود بمصر اسلحه خالد را عاریه گرفت بعد از مراجعت خالد اسلحه خود راکه بمروان عاریه داده بود مطالبه کرد مروان نداد خالد اصرار کرد مروان متغیرشد بخالد گفت یابن رطبة الاست کنایه ازآنکه پدرت مفعول بوده

خالد گریه کنان رفت نزد مادرش عاتکه مادرش گفت غصه مخور دو مرتبه مروان چنین سخنی بتو نخواهد گفت، مروان داخل منزل شد وقتیکه خوابید عاتکه امر کرد کنیزان فرشی بالای صورت او انداختند واو را خفه کردند بعداز خانه بیرون شدند فریاد زدند: یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین پسر مروان عبدالملك خبرشد آمد به عاتکه گفت اگرنبود که مردم میگفتند یك زنی پدرترا بقتل رسانیده هرآینه من ترا قصاصاً بقتل میرسانیدم؛ اما چکنم ازحرف مردم میترسم .

پنجم از خلفاء بنی امیه عبدالملك بن مروان بود

ولادت عبدالملك سنهٔ بیست وشش هجری بود وفوتش درشوال سنهٔ هشتاد وشش بود

در درالسلوك است که درمرض موت عبدالملك بن مروان باو گفتند چگونه می بینی حال خودرا یا امیرالمؤمنین؟ گفت قال الله مالی ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ماخولناکم وراء ظهورکم ثم قال تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علواً فی الارض و لافساداً و العاقبة للمتقین ـ وقال عند موته لیتنی کنت غسالا آکل بکسب یدی یوماً فیوماً و لم آل من امر الناس شیئاً

یعنی: ای کاش من لباس شوئی میبودم وازلباس شوئی امرم میگذشت و والی مردم نمیشدم

فبلغ ذلك اباحازم المدنی فقال الحمدلله الذی جعلهم اذا حضرهم الموت یتمنون ما نحن فیه ولا نتمنی عندالموت ماهم فیه

و در تاریخ خلفاء سیوطی است اگر نبود عیبی در عبدالملك مگر آنکه حجاج بن یوسف را والی برمسلمین نمود درشقاوت و ملعنت او همین کافی بود چون حجاج بیست و دوسال در عراقین حکومت نمود وجمعی ازصحابه وتابعین را بقتل رسانید وچقدر ازمسلمین را محبوس نمود و بعضی از

مساوی حالات او درفصل ششم ازباب سابق ذکرشد فراجع

وبدانکه از زمان بدرك رفتن یزید بن معویه که چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ شصت وشش باشد کمافی‌المصباح تا نیمهٔ جمادی‌الثانیه هفتاد و سه که عبدالله بن‌زبیر درمکه‌کشته شدکه شش سال و یازده ماه و دوازده روز باشد خلافت بنی‌امیه غیرمستقر ومتزلزل‌بود

درایام خلافت عبدالله بن زبیر بعضی از اعلام از دنیا رفتند مثل عبدالله بن‌عباس وجابر بن‌عبدالله انصاری وعدی بن حاتم‌الطائی وسلیمان بن صرد الخزاعی ونعمان بن بشیر وزید بن ارقم و در بقیه ایام‌خلافت عبدالملك بن مروان هم جمعی‌ازاعلام از دنیا رفتند مثل جناب محمد بن الحنفیه که درسنهٔ هشتاد و یك از دنیا رحلت فرمود

وجناب عبدالله بن‌جعفر الطیار که درسنه هشتاد از دنیا رحلت فرمود واسماء بنت ابابکر مادر عبدالله بن زبیر وسوید بن‌غفلة وشریح قاضی وعمروبن حریث

ششم ازخلفاء بنی‌امیه ولیدبن عبدالملك بن مروان بود

والده او عاتکه دختر یزید بن‌معویه بود واین ملعون شقاوت را از دوطرف‌ارث برده ولادتش سنهٔ چهل‌و پنج هجری بود ودر نیمهٔ جمادی‌الاخره سنهٔ نود وشش درشام بجهنم واصل‌شد

ودرتاریخ‌الخلفاء است کان‌الولید جباراً ظالماً . **واز عمر بن‌العزیز** روایت‌کرده وکان‌الولید بالشام و الحجاج بالعراق وعثمان بن جناده بالحجاز وقرة بن شریك بمصرامتلئت الارض والله‌جورا - واین ملعون قاتل **حضرت زین‌العابدین (ع)** بود وولید مملکت هند و اندلس و خوارزم وسمرقند وکابل وفرغانه را فتح نمود ومسجد حضرت رسول(ص) را وسعت داد وقبهٔ صخرهٔ بیت‌المقدس را او بنا نمود و مسجد جامع دمشق را که جامع بنی‌امیه گویند او بنا نمود وگفتند خراج هفت ساله شام در او خرج شد

ودرحیوة‌الحیواناست که چهارصد صندوق که در هر صندوقی بیست وهشت هزاراشرفی‌بود مصارف او شدوگویا اینشعر دربارهٔ اوگفته شده:

سمعتك تبنی‌مسجداً من خیانة وانت بحمدالله غیر موفق

کمنفقة الایتام‌من کسب‌فرجها لك‌الویل‌لاتزنی ولاتصدق

و ولید مسجد حضرت رسول ص را وسعت داد در مدینه و مسجد اقصی را عمارت نمودووضع منارات از مخترعات **ولید بن‌عبدالملك** است و **ولید** بجهت هرشخص زمین‌گیری خادمی معین‌کرد وبجهت هر کوری عصاکشی معین کرد ، **و** در ایام خلافت ولید جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل **انس بن مالك و سهل بن سعد ساعدی و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر که حجاج او** را بقتل رسانید

هفتم از خلفاء بنی‌امیه سلیمان بن عبدالملك بن مروان بود

و درتاریخ‌الخلفاء است که او **عمر بن‌عبدالعزیز** را مثل‌وزیر خود قرارداد واوامر او را امتثال میکرد وعمال حجاج ملعون‌را عزل‌نمود وکسانی‌راکه درزندان حجاج محبوس بودند رها کرد ونماز در اول وقت را احیا نمود بعدازآنکه بنی‌امیه نماز را از اول‌وقت بتأخیر انداخته بودند

واز ابن‌سیرین نقلکرده گفت رحم‌الله سلیمان افتتح خلافته باحیائه الصلوة لمواقیتها و اختتمها

باستخلاف عمر بن عبدالعزیز ولادت سلیمان سنهٔ شصت هجری بود ورحلتش روز جمعه دهم ماه صفر سنهٔ نودو هشت یانودونه هجری بودو قبرش درآبق است که از اعمال جبل قنسرینست واوشهری بوده در دومنزلی حلب

ودر در المسلوك است که بعد از اینکه **سلیمان بن عبد الملك جعفر برمکی** را از بلخ بجهت وزارت خود بشام طلبید که درفصل ششم از باب سابق گفته شد وقتیکه جعفر برمکی وارد شد سلیمان خوشنود شد واز جای خود حرکت کرد واورا اذن جلوس داد قدری نگذشت که صورت سلیمان درهم کشیده شد وگفت لاحول ولا قوة الا بالله و بجعفر برمکی گفت برخیز از نزدمن حاجب آمد وجعفررا از جای خود حرکت داده خارج نمود وهیچکس جهتش را نفهمید

چون مجلس خلوت شد یکی از ندماء خلیفه عرضکرد شما جعفر را از بلخ طلبیدید بعد که حاضرشد اورااز خود دور کردی سلیمان گفت اگرازراه دور نیامده بودامر میکردم گردنش را بزنند چون با اوسم قاتل بود

آن مرد رفت نزد جعفر وتفصیل را باو گفت وسؤال نمودکه باتو سم قاتل بود ؟ گفت بلی والان هم آن سم بامن هست در زیر نگین انگشتر من چون سلاطین از پدرانم طلب اموال میکردند وآنها راعذاب میکردند ومن ترسیدم که خلیفه بمن چنین تکلیفی بکند لهذا سمی باخود بر داشتم که خود را باین سم هلاك بنمایم ومبتلا بذلت و اهانت نشوم

پس آن مردآمد نزد سلیمان واورا خبردار نمود از قصدجعفر ـ سلیمان تعجب کرد وجعفررا مخلع نمود وپهلوی خود نشانید بعد جعفراز سلیمان سؤال کرد که ازکجا دانستیدکه با من سم قاتل است سلیمان گفت با من دو خرزه و دومهره است که ازخواص آنها اینست که اگردر مکانی حاضر باشند وسمی هم حاضر بشود این دومهره حرکت میکنند ووقتیکه تو وارد شدی این دو مهره حرکت نمودند ووقتیکه خارج شدی این دومهره ساکن شدند فهمیدم که باتو سم است بعداز آن دو مهره را بازکرد ونشان داد مثل دو جزع یمانی بود

ودر حیات الحیوان است که روز جمعهٔ سلیمان بن عبد الملك از حمام بیرون شد حلهٔ سبزی پوشید وعمامهٔ سبزی گذاشت و برفراش سبزی نشست و اطرافش سبزه چید و بآئینهٔ نظر کردو گفت پیغمبر ما رسول بود و ابابکر صدیق وعمر فاروق وعثمان صاحب حیا بود وعلی شجاع بود ومعویه حلیم بود ویزید صبور بود وعبدالملك سائس بودو ولید جبار بودومن پادشاه جوان هستم بعد بیرون شدکه برود بنماز جمعه زنی میان صحن منزل این رباعی را خواند

انت نعم المتاع لو کنت حیا   غیر ان لا بقاء للانسان

لیس فیما بدالنا منك عیب   عابه الناس غیر انك فان

بعد ازفراغ از نماز مراجعت نمود بمنزل سؤال نمود از آن که چه گفتی وقتیکه من از منزل خارج شدم گفت من بشما چیزی نگفتم وشمارا ندیدم ـ سلیمان گفت انا لله و انا الیه راجعون خبر مرك بمن رسید و جمعهٔ دیگر ازدنیارفت

و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که سلیمان بن عبد الملك معروف بود بکثرت اکل گویند هرروزی صدرطل عراقی طعام میخورد که زیاده ازیازده من ونیم تبریز باشد انتهی

هشتم ازخلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بود که بعد از پسر

عمّش سلیمان بخلافت نشست والده او **ام عاصم** بنت **عاصم بن عمر بن خطاب** است و زوجه‌اش فاطمه بنت عبدالملك بن مروان بود وشاعر درحق او گفت

بنت الخليفة والخليفة جد ها   اخت الخليفة و الخليفة بعلها

ولادتش در حلوان بود که قریه‌ایست از قراء مصر شب عاشوراء سنهٔ شصت و یك هجری‌ودر دهم ماه رجب سنهٔ صدوده دردیر سمان که‌ازاعمال حمص است مسموماً ازدنیا رحلت نمود

ودر حیات الحیوان است اولی که عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست داخل مسجد شد و رفت بالای منبر گفت : « ایها الناس ، مبتلا شدم باین امر بدون آنکه خودم طالب باشم وبدون آنکه مسلمین صلاح بدانند ومن خودرا از خلافت خلع نمودم و بیعتم را ازگردن شما بر داشتم پس شما اختیار کنید از برای خلافت غیر مرا » ـ یکمرتبه‌مسلمین صیحه کشیدند انا قداخترناك ورضيناك اميرنا باليمن والبركة

و چون ساکت‌شدند عمر خطبهٔ خواند و در آخر خطبه گفت « ايهاالناس من اطاع الله وجبت طاعته ومن عصى‌الله فلا طاعة له اطيعوني ما اطعت الله فان‌عصيته فلا طاعة لي عليكم» بعد از منبر فرود آمد وداخل دارالخلافه شد و امر کرد پرده‌ها راکندند وفرشها را جمع نمودند و امر کردهٔ آنهارا فروختند و ثمن آنهارا داخل دربیت المال مسلمین نمودند

ودر زمان خلافت‌عمر بن عبدالعزیز جامه‌ها و عمامه‌ها و پیراهن وقبا و ردا و کفش‌اورا قیمت نمودند وقیمت تمام آنهامساوی با دوازده درهم شد

ودر مروج الذهب است که عمربن عبدالعزیز در جوانیش از غلامش خیانتی دید خواست او را انتقام نمایدغلام گفت آیا توخیانت بمولای خود نکردهٔ گفت چرا گفت‌آیا مولای تودرمجازات توشتاب کرد عمرفوراً متنبه شدواورا آزاد کرد واینموجب توبهٔ اوشد

و بروایتی غلام بعمر گفت بیاد آور شبی‌را که صبحش روز قیامت است ـو دروقت مناجات بسیار میگفت یا حليماً لايعجل على من‌عصاه

ودر مجموعهٔ ورام است که از کلمات عمربن عبدالعزیز است و ان امرء ليس بينه‌وبين آدم اب حي‌لغريق في الموتى

ودر تاریخ الخلفاء از حضرت باقر روایتکرده قال (ع) عمربن عبد العزيز نجيب بني اميه وانه يبعث‌يوم القيمة امة وحده

واز قیس روایتکرده قال مثل عمرفي بني اميه مثل‌مؤمن آل‌فرعون. وموسی بن اعین گفت در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز گوسفند و گرك در یك مكان میچریدند وگرگها ابداً متعرض گوسفندهانمیشدندیکشب دیدم گرگها متعرض‌گوسفندهاشدند گفتم لابد مرد صالح‌عمر بن عبد العزیز هلاكشده بعدکه خبررسیدمعلوم شدعمر همان شب‌هلاك شده

ومسلمة بن عبدالملك گفت رفتم بعیادت عمر بن عبدالعزیز دیدم در برش پیراهن چرکینی است بزوجه‌اش‌فاطمه دختر عبدالملك بن مروان گفتم چراجامه‌اش را تنظیف نمیکنی گفت والله‌جامه دیگر ندارد که‌عوض کند

و در روایت است که عمر بن عبدالعزیز فهمید که زوجه‌اش فاطمه یك جواهر قیمتی دارد که‌پدرش عبدالملك باو داده بود که مثل و مانند نداشت شوهرش گفت یا راضی شو که داخل در

بیت‌المال مسلمین بشود یاراضی شو که ترا طلاق بدهم من راضی نیشوم باتو و ایندانه جواهر در یك خانه باشم فاطمه عرضکرد من‌ترا اختیار میکنم و آن دانهٔ جواهر را داخل بیت‌المال مسلمین نمود بعد که عمر ازدنیا رفت برادر فاطمه یزیدبن عبدالملك بمسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آندانهٔ جواهر رابتو برگردانم فاطمه گفت نه والله من‌زنی نیستم که در حیات‌شوهرم اطاعت وی‌کنم وبعداز فوتش‌عصیان وی نمایم وفاطمه گفت ازوقتیکه عمربن عبدالعزیز بخلافت نشست ابداً غسل نکرد نه ازجنابت و نه ازاحتلام چون روزها مشغول قضای حوائج مسلمین ورد مظالم عباد بودو شبها مشغول عبادت بود

ودر **خیرات‌حسان** است که مادر فاطمه‌زوجه عمربن عبدالعزیز عاتکه بنت یزیدبن معویه‌بود

ودر **روضة الانوار** محقق سبزواری فرموده بعد ازفوت عمربن عبدالعزیز او را در خواب دیدند واز حال او سؤال‌کردند گفت یکسال مرا درپردهٔ حجاب نگهداشتند بجهت آنکه سوراخی دربلی بود وپای گوسفندی در آن فرورفت ومجروح شد بمن‌عتاب کردند که چون مصالح عبادبا تو بودچرا در امور تهاون کردی که اینحیوان صدمه بخورد

و در **در السلوك است** که طاوس کیسان خولانی نوشت‌بعمربن عبد العزیز : ان اردت ان‌یکون عملك خیراً فاستعمل اهل الجنة ـ فقال عمر کفی بها موعظة یعنی نوشت که اگر بخواهی تمامی کارهای توخوب باشد کارهایت را بمؤمنین که اهل‌بهشتند واگذار کن عمر گفت همین‌موعظه مرا کافیست

و**حکایت شده** که عمربن عبدالعزیز غلامی داشت که او را خازن بیت المال مسلمین نموده وعمر سه دختر داشت روز عرفه دخترهاآمدند نزد پدرشان وگفتندزنها ودخترهای رعیت مارااملامت میکنند که شما دخترهای خلیفه هستید وشما یك پیراهن نوندارید که امروز در بر کنید عمربن عبدالعزیز از گفته دخترها خیلی محزون‌شد خازن را طلبید گفت مبلغی از خزانه بجهت من بقرض بردار سرماه که‌شد از مشاهره خود قرض را اداء میکنم که بجهت این دخترها پیراهن نوی بگیرم خازن گفت یا امیر المؤمنین شما اطمینان دارید که سر ماه زنده خواهید بود که دینتان رااداکنید عمر فرمود نه والله یکنفس بخود امید زندگی ندارم بعد بدخترانش فرمود شما شهوتتان را فرو نشانید چون داخل‌بهشت نمیشود مگرکسیکه شهوتش رافرونشاند

ودر **تاریخ الخلفاء** از عمروبن مهاجر نقل کرده که نفقه عمر بن عبدالعزیز هر روزی دو درهم بود

ودر **جنة العالیه** از بعضی از تفاسیر نقل‌فرموده که روز عیدی عمربن عبدالعزیز از برای نمازعید بمصلی رفت بعداز فراغ از نماز عرضکرد خداوندا مرا مشمول رحمت‌خودگردان چون‌خودت فرموده‌ای (**ان رحمة الله قریب من المحسنین**) و اگر من از محسنین نیستم از صائمین هستم که فرموده‌ای :

(والصائمین والصائمات اعدالله لهم مغفرة و اجراً عظیما)

واگرازصائمین بشمار نیایم امید که از مؤمنین محسوب گردم که‌فرموده‌ای (وکان بالمؤمنین رحیماً » واگر از مؤمنین نباشیم داخل در اشیاء هستم که « **رحمتی وسعت کل شیء** »و اگر

چنین هم نباشم پس‌من‌از مصیبت زدگان باشم زیرا که مصیبتی بالاتر از محرومی ازرحمت تو نیست ودرباره مصیبت زدگان فرموده‌ای ،

«والذین اذااصابتهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك‌هم المهتدون» پس بواسطه‌مصیبت زدگی من برمن رحم بفرما

ودر **روضة الصفاء است** که یکنفر از اطباءاهل کتاب‌درمحفلی که اعیان واشراف بنی‌امیه حاضر بودند بتعلیم عمربن عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر گفت این وصلت نمیشود چون ماـمسلمانیم و شما کا فریدطبیب گفت پس چگونه پیغمبر (ص)دختر بعلی‌بن ابیطالب‌ع داد

عمر گفت او یکنفر از بزرگان مؤمنین بود طبیب گفت پس چرا لعن او را جایز میدانید عمر بحاضرین گفت چراجواب اورا نمیدهید

همه ساکت نشستند وسر بزیر انداختند آنوقت عمر قدغن کرد که کسی آنحضرت را سب‌نکند ودر خطبه بعوض سب این آیه را تلاوت نمود :

« ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعضکم‌لعلکم یذکرون »

و از آنستکه سیدجلیل رضی طاب‌ثراه میفرماید

یـابن عبد العزیز لوبکت العین فتی من امیة لبکیتك

انت‌نزهتنامن‌السبوالقذف فلوامکن الجزاء لجزیتك

وبدانکه در میان‌خلفاء بنی امیه‌عمر بن عبدالعزیز امتیازات حسنهٔ زیادی دارد

منجمله آنکه‌نهی کرد مردم را ازسب حضرت امیر (ع) وحال آنکه اتباع معویه و بنی‌امیه ازسنهٔ چهل و یك که‌ابتداء خلافت معویه بودتاسنه نودو نه که ابتدای خلافت عمر بن عبدالعزیزبود آن بزرگواررا در خطبهو منابرسب میکردندکه‌شاعر میگوید

و علی‌المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها

ومنجمله عمربن عبد العزیز فدك و منافع او را ردکرد بحضرت امام محمد باقر (ع) و منسوبین بحضرت امیر ع را محبت واحسان مینمود بخلاف اقرباءخویشراـ ودر روضة الصفا از حضرت باقر روایتکرده که فرمود درمیان هر قومی مرد صالح ونیکوکاری میباشد واز بنی‌امیه عمر بن عبدالعزیز است

واز فاطمه بنت الحسین سیدالشهداء ع روایت شده که همیشه عمربن‌عبدالعزیز را مدح وثنا میکرد ومیفرمود که‌اگراو زنده بودی مارا بهیچکس حاجت نبودی‌انتهی

ومنجمله عمر بن عبدالعزیز تفضیل داد بنی‌فاطمه رابربنی‌امیهـ درمناقب از حضرت باقر ع روایتکرده فرمود لماولی عمر بن‌عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة ودخل علیه اخوته فقالوا ان‌بنی امیة لایرضون منك بان تتفضل بنی فاطمه فقال افضلهم لانی سمعت حتی لاابالی الا اسمع‌رسول‌الله کان یقول ان فاطمة‌شجنةمنی(کذا؟)یسرنی ما اسرهاویسوئنی‌ما اسآئها فانـا ابتغ سرور رسول الله واتقی مسائته

ومنجمله عمر بن عبد العزیز قائل بود بفضیلت حضرت امیر(ع) بر سایر خلفاء چنانچه ابن ابی‌الحدید در نهج‌البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند بر فضیلت حضرت امیر (ع) برخلفاء ماضین واز ایشان استخالدبن ابی العاص وعمر بن عبدالعزیز وحکایاتی همدر این خصوص نقل‌میکند وقصه سعدالخیر ابن‌عبدالملک بن مروان گذ شت

نهم ازخلفاء بنی امیه یزیدبن عبدالملک بن مروان بود

و اوبعداز پسر عمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست و در بیستو پنجم ماه شعبان سنهٔ صدو پنج ازدنیا رفت در سن سی‌وهفت سالگی

در حیات الحیوان است که وفاتش در اربل بود و او را بروی دوشها آوردند بدمشق و بین باب‌جابیه و باب‌الصغیر دفن کردند

ودر حبیب السیر است که یزید بن عبدالملک بن مروان در آخر عمرش بولایت‌اردن با کنیزی که محبوبهٔ اوبود در بوستانی‌صحبت میداشت و یزید دانه‌های انگور رابجانب اومیافکند واو بدندان میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه جسته بسیار بسلفید تااز دنیا رفت یزید پلید یکهفته آن میت را نگهداشت و چند مرتبه باوی مباشرت کرد آخرالامر بنابرملامت یکی‌ازمقربان آن جاریه را دفن‌کرد و اندوهناك از سرمقبره او بازگشت و مدت هفت روز با کسی صحبت نکرد ودر همان ایام بجهنم واصل شد انشدکم بالله ببینید چه اشخاص دنیاپرست و نفس پرستی مدعی‌خلافت حضرت خاتم النبیین (ص)شدند

دهم ازخلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک بن مروان بود

واو در ششم ربیع‌الاخر سنهٔ صدو بیست وپنج‌از دنیا رفت در سن پنجاه و سه ومدت خلافتش نوزده سال‌و هفت ماه ویازده روز بود وقبرش دررصافهٔ شامست (ورصافه موضعیست در نزدیکی‌شام درقرب رقه که خود هشام اورا بنا نموده بود) **درحیات الحیوان است** که عبدالملک بن‌مروان در خواب دید که‌درمحراب‌چهارمرتبه‌بول کرد سعیدبن مسیب تعبیرکرد که چهار نفرازاولاداو بخلافت مینشینند وهمچنین هم شداول ولیدبن‌عبدالملک بود دوم‌سلیمان بن عبدالملک سوم یزیدبن عبدالملک **چهارم هشام** بن عبد الملك

واو بسیار صاحب سیاست بود و اموال زیادی جمع کرده‌بود و موصوف بود ببخل وحرص و گفته شده بقدریکه اومال جمع کرد هیچیك از خلفاء اینقدر مال جمع نکردند

ودر مروج الذهب است ان‌السواس‌من بنی‌امیه ثلاثة معویه وعبدالملک وهشام

و در در المنثور نقل کرده وقتیکه هشام بحج مشرف‌شد لباسهای او را بششصد شتر حمل نمودند ووقتیکه از دنیا رفت کفن‌نداشت واینقدر بدنش روی‌زمین باقی ماند تا متعفن‌شدچون برادر زاده‌ش ولید بن یزیدبن عبدالملک دشمن‌هشام بود و بعداز فوتش جمیع اموالش راضبط‌کرد حتی کفنی‌از برای او نگذاشت **و در ناسخ التواریخ است** وقتیکه هشام از دنیارفت یازده پسر داشت وبهر‌پسری دو کرور دینار ارث رسید وعمر بن عبدالعزیز هم که‌از دنیارفت یازده پسرداشت وبهر پسری یکدینار و نیم ارث‌رسید اولاد عمر بن عبدالعزیز بقدری صاحب ثروت شدند که‌یك‌تن ازایشان صدهزار سوار را برصد هزار اسب درجهاد فی سبیل‌الله تجهیز مینمود و اما اولاد هشام بن عبدالملک چنان فقیر شدند که‌بعضی از ایشان بتافتن تون حمام رزق‌خودرا تحصیل مینمودند

وحکایت محمد بن هشام بن عبدالملك ومحمد بن زید بن علی بن الحسین درفصل چهارم از باب ششم گفته شد **ودر حبیب السیر** از شیخ احمد بن اعثم نقل کرده که روزی هشام بن عبدالملك بن مروان با جمعی ازملازمان خود رفت در ناحیهٔ ازنواحی شام بشکار ناگاه گرد و غبار بسیاری از دور مشاهده کرد با غلامش رفیع نام رفت بطرف آن غبار دید کاروانی بارتجارت بسته از شام میرود بکوفه وبزرك آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا وانوار معرفت از بشرهٔ او لامع بود. هشام بآن پیر سلام کرد گفت ای پیرمرد تو از چه قبیله هستی وحسب ونسب تو چیست؟ پیرمرد گفت تو حسب ونسب مرا چه میخواهی والله اگـرمن عزیزترین قبایل عرب باشم بتو سودی ندارد و اگر ذلیل‌ترین قبایل باشم بتو زیانی ندارد هشام خنده کرد گفت ظاهراً شرم میکنی که حسب و نسب خود را بیان کنی؟

پیرمرد گفت این‌تصور بر خلاف‌واقع است بلکه چون کراهت چهره وقباحت هیئت ترا دیدم دانستم دنائت حسب و نسب ترا شکرالهی را بجا آوردم ازعلو خاندان و سمو دودمان‌خود هشام گفت مگرتو ازچه قبیلهٔ هستی؟ پیرمرد گفت ازقبیلهٔ بنی‌الحکم

هشام گفت عجب قبیلهٔ ننك‌آور ناپسندی داری، خوب میکنی که از مردم پنهان داری پیرمرد گفت چرا بی‌سبب از اکابر و اشراف عرب عیبجوئی میکنی مگر حسب و نسب تو چیست؟ هشام گفت من از قریشم پیرمرد گفت در میان قبیلهٔ قریش اشراف عالی مرتبه و اراذل بی معرفت هر دو یافت می‌شود،تو از کدام طایفه هستی؟

هشام گفت من از بنی‌امیه هستم پیرمرد خندید گفت الحق عزیز قوم وشریف قبیلهٔ : شرمت‌بیاید از این‌نسب ، عارت بیاید از این‌حسب! مگر نمیدانی که بنی‌امیه درجاهلیت‌سود پول میخورده‌اند ودر اسلام با عترت طاهره حضرت خیرالانام چه عداوت‌ها ورزیدند، رئیس شما خمار بود درغزواتی که بجهت مسلمین اتفاق افتاد وشما حاضربودید روی بهزیمت وفرار گذاردید و بمقتضای اخبار صحیحه شما از اهل جهنمید وعجب است که از قبایح اعمال خود شرم ندارید **یکی ازبزرگان قبیله شماعفان پدر عثمان است** واو بمرض ابنه مبتلا بود و این اشعاری را که عفان در مفارقت معشوق خودگفته دلیل واضح وشاهدصدقی است برای این‌مطلب، میگوید:

یا جوارالحی عذبیه یا جواری لابلینه کیف لاانقل النقار قد حجبواعني مولامینه
کم تلومونی علی‌رجل بوسقانی ثم ساعیة (کذا)

ودیگر ازبزرگان قبیلهٔ شما عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود پدر هندجگرخوار که درغزوهٔ بدر کبری علم مشرکین بدست او بود

ودیگر از بزرگان‌شماابوسفیان‌صخربن‌حرب بود که هم خمار بود و هم بیطار و او درجاهلیت کفاررا بجنك با سید ابرار ترغیب وتحریص میکرد وبعدهم که بحسب ضرورت اظهاراسلام کرد همه اوقات بطریق‌غدر ونفاق سلوك‌مینمودودیگرمعویة بن ابی‌سفیان است که خبث و سوء عقیده‌بشابهٔ‌بود که با ولی‌خدا و وصی‌حضرت خاتم‌النبیین مقاتله نمود وزیاد بن ابیه پلید را بپدرخود ابوسفیان‌ملحق نمود ـ وحدیث صحیح الولد للفراش و للعاهر الحجررا عمل‌نکرد بلکه بعکس نمودالولد للعاهر و للفراش الحجر. ویسر بداخترخود را ولیعهد خودنمود و براهلبیت پیغمبر(ص) مسلط کرد

و دیگراز بزرگان‌شما عقبة بن ابی‌معط بن ابان بن‌ابی‌عمرو بن‌امیة بن‌عبد شمس بن‌عبدمناف است که از جهودان صفوریه بود وحضرت پیغمبر (ص) او را از قریش نفی کرد شما نسب او را

بخود ملحق گردید آخرالامر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بامر پیغمبر (ص) یك ضربت سراو را از بدن جدا کرد

ودیگر از بزرگان شما پسرملعون عقبه است که **ولید فاسق باشد** برادر مادری عثمان بن عفان که دائم‌الخمر بود و وقتی که امارت کوفه را داشت صبحی مستمیان‌محراب‌ایستادونمازصبح‌را چهار رکعت بجا آورد وگفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر بگذارم و این قضیه بر عثمان ثابت شد او را حد زد ـ و خداوند آیهٔ شریفهٔ « ان جائکم فاسق بنبأ » را در بارهٔ او نازل فرمود

ودیگر ازبزرگان شما حکم بن ابی العاص و برادرش مغیرة بن ابی‌العاص و پسرش مروان است‌که رسول‌خدا (ص) برهرسه لعنت فرموده **ودیگر** ازبزرگان شما عبدالملك بن مروان است‌که اشراف وصالحین را خوارنموده واشرار وفجار را بنصرت برگزیده ومقرب‌ترین مردم نزداوحجاج بود که فسق وضلالت او برجمیع مسلمین واضح ومعلوم است وقضیه منجنیق نهادن بخانه‌کعبه معلوم و مشهور است وظلمهائیکه‌آن ملعون براهل بیت پیغمبر (ص) وبراولیاء و صحابه و تابعین نمودبتواتر ثابت ومحقق است **ویکی** از نسوان شما هند ملعونه است دختر عتبة بن عبدشمس بن عبدمناف که‌حلی و زیورخویش‌را بجهت وحشی فرستادکه جناب حمزه را شهید نمودبعد جگرآن بزرگوار را بیرون کشیده‌بودبردنزدهند آن ملعونه او را مکید ازعداوتیکه با آنحضرت داشت

ودیگر ازنسوان شما ام‌جمیله خواهر ابوسفیان زوجهٔ ابی‌لهب است‌که آیهٔ حمالة‌الحطب در شأن او نازل‌شده **وایضاً شجرهٔ ملعونه** درقرآن مجید بالاتفاق **کنایه از بنی‌امیه است**

الحاصل ازبیانات فصیحهٔ بلیغهٔ این پیرمرد هشام وغلامش رفیع مبهوت ومدهوش شدند بعدکه بخود آمدند فرستاد عقب آن مردکه اورا بقتل رساند؛ پیر از غایت فراست هشام را شناخته بود و بلباس مبدل‌که کسی او را نبیند ونشناسد ملبس شده و بی راهه رفت تا رسید بکوفه‌ودرایام خلافت هشام جمعی از اعلام از دنیا رفتند

مثل‌قاسم بن محمد بن ابی‌بکر جد امی حضرت صادق (ع) وابوطفیل‌عامر بن واثلة‌الصحابی ومخدره فاطمه و سکینه بنتی الحسین و گویا بامرهشام بن عبدالملك بن مروان ابراهیم بن ولید بن عبدالملك بن مروان‌که خلیفهٔ سیزدهم از خلفاء بنی‌امیه است حضرت‌امام‌محمد باقر(ع) رامسموم نمود

یازدهم ازخلفاء بنی‌امیه ولیدبن یزید بن عبدالملك بن مروان بود و اومشهور بود بولید فاسق‌که قرآن را پاره‌کرد و با منکوحه‌های پدرش وطی کرد و برکهٔ از شراب درست‌کرده بود وخود را درآن می‌افکند وچندان می‌آشامید‌که اثر نقص دربرکه ظاهرمی‌شد

وبجهت استظهارش بمنکرات وتظاهرش بکفر وبه زندقه اهل‌شام اجماع نمودند بخلع او و او رابقتل رسانیدند

درحیوة‌الحیوان است لم‌یکن فی بنی امیة أکثر ادمانا للشرب واشد تهتکاً واستخفافاً بامر الامة من ولید بن یزید

یکروز تفأل‌نمودبقرآن مجید آیه شریفه آمد «فاستفتحوا وخاب کل جبار عنید » پس‌مصحف رادرهم‌جوید و انشاد کرد

اتوعدنی بجبار عنید	فها انا ذاك جبار عنید
اذاماجئتربك یوم حشر	فقل یارب مزقنی الولید

چند روزی نگذشت که بیدترین اقسام قتل کشته شدو سرش را درشهر گردش دادند وبعد بباب قصر آویختند پس ببلندتر موضعی از سور بلد آویختند و بعضی گفتند که آن پلید نسبت بحضرت ختمی مرتبت این شعر را گفت

ایلعب بالخلافة هاشمی　　بلا حق اتاه ولا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی　　و قل لله یمنعنی شرابی

ودر حدیث وارد شده که فرمودند لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و هو شرمن فرعون پس علماء تأویل کرده‌اند بولید بن یزید و **در تاریخ الخلفاء است که تولد ولید** در سنه نود بود **وقتلش** درجمادی‌سنهٔ صدوبیست وشش بود

دوازدهم ازخلفای‌بنی‌امیه یزید بن‌ولید بن‌عبدالملک بود واو اول‌خلیفهٔ‌بود که‌مادرش کنیز بود وملقب بود بیزیدناقص چون عطیات مردم را ناقص وکم کرد واو بسیره عمربن عبدالعزیز مشی‌میکرد و اهل عبادت و صاحب ورع بود وپسرعمش ولید بن یزید را او بقتل رسانید و خود او فجاتاً فوت نمود درجمادی‌الاخره یاهفدهم ذیحجة سنه صدو بیست وشش دربعرا که قریه‌ایست از قراء دمشق ودر همانجا دفن‌شد ودر وقت فوت سنش چهل‌سال بود

سیزدهم ازخلفای بنی‌امیه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان بود‌که بعد از برادرش یزید بن‌ولید بخلافت نشست ودر چهدهم صفر سنهٔ صدوبیست وهفت مروان‌الحمارخروج نمود و ابراهیم را ازخلافت خلع نمود وابراهیم با مروان‌الحمار ابن‌محمد بن مروان بن‌حکم که **چهاردهم از خلفای بنی‌امیه بود بیعت‌کرد ومروان الحمار بخلافت نشست** تا دوازدهم ربیع‌الاول‌سنهٔ صدو سی و دو چنانچه درمصباح شیخ است که دولت بنی‌المروان منقرض شد ودر ذیحجة‌الحرام همان سنه صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطب‌عموی سفاح مروان الحمار را درقریهٔ از قرای مصر بقتل رسانید بهمت والای ابومسلم مروزی

ودرحبیب‌السیر ازحمزهٔ اصفهانی نقل‌کرده که ابومسلم درسنهٔ مأة هجری دراصفهان متولد شد ودرکوفه نشو ونما کرد ودر نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی‌بن عبدالله بن‌عباس و برادر سفاح و منصور رسید و اوچون درناصیهٔ ابومسلم آثار اقبال مشاهده‌کرد در سنه صدو بیست وهشت او را بامارت خراسان فرستاد و او درخراسان مردم را بخلافت‌عباسیان دعوت می‌نمودجمع کثیری‌دست بیعت‌بوی دادند و ابراهیم امام مکتوبی بابومسلم نوشت‌که درآخرماه رمضان سنه صدوبیست ونه خروج نماید بر مروانیان ـ این‌بود که عیدرمضان همان سال ابومسلم امر کرد سلیمان‌کثیر را که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند ـ بعد ابومسلم کاغذی‌نوشت بنصرسیار که‌قبل ازابومسلم ازجانب‌بنی‌امیه والی خراسان بودو اورا دعوت نمود به‌بیعت نمودن با عباسیان نصر متحیر ماند که چه‌کند ـ بعد ازهشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار بمحاربه ابومسلم روانه کرد بعد از محارباتی یزید و اصحاب نصر سیار شکست خورده مراجعت نمودند نصر سیار بسیار پریشان خاطرشد وبیعت کنندگان با عباسیین از اطراف خراسان بابومسلم‌ملحق‌شدند

ابومسلم عزم نمود مبارزت با نصر سیار را ، نصر دانست‌که تاب مقاومت با ابومسلم را ندارد لهـذا بجانب ری فرار نمود و در ری مریـض شد او را بمحفه نشانیده بردند بساوه و در ساوه از دنیا رفت

و ابومسلم بعد از فرار نصرسیار تمام ممالك خراسان را متصرف شد ودر مرو رایت اقتدار بر افراشت وهریك ازاصحاب نصرسیار و مروانیه راکه میدید بقتل میرسانید و بقیه‌تفاصلیش درخاتمهٔ باب هشتم ذکر خواهدشد انشاءالله

وخروج جناب‌عبدالله بن‌معویة بن عبدالله بن‌جعفرطیار وشهادت آن‌جناب و خروج ضحاك بن قیس و انتقال دولت بنی‌امیه به بنی‌العباس در ایام خلافت مروان الحمار واقع گردید پس‌معلوم شدکه از ابتداء خلافت معویة بن‌ابی‌سفیان که دهم ربیع‌الاول سنهٔ چهل‌ویك باشدتاانتهای خلافت‌بنی‌المروان که دوازدهم ربیع‌الاول سنهٔ صد و سی ودوباشد نود و یکسال و دو روز که مطابق می‌شودباهزار و نود و دو ماه و دو روزتقریباً ـ ودرسوم ماه رجب سنهٔ شصت وشش هجری عبدالله بن زبیردرمکه معظمه بخلافت نشست واهل‌مکه با وی بخلافت بیعت کردند تا نیمهٔ ماه جمادی‌الاخره سنهٔ هفتاد وسه که عبدالله بن زبیر در مکه معظمه کشته شد بجندی که عبدالملك بن مروان بسرداری حجاج بن یوسف الثقفی فرستاده بود پس مدت خلافت عبدالله بن زبیر شش‌سال و یازده ماه و دوازده روزبود الباقی از خلافت بنی‌امیه هشتاد وچهار سال‌وبیست روز می‌شود که‌مطابق با هزار وهشت ماه وبیست روز بوده باشد

و در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «لیلةالقدر خیرمن الف شهر» تفسیر بهزار ماهی‌شده که مدت‌سلطنت بنی‌امیه بوده تقریباً

والحمدلله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً



باب هشتم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

حضرت مبین الحقایق والدقایق امام
جعفر صادق علیه‌السلام

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامت آن بزرگوار و در قبور متبرکه واقع در بلده طیبه قم
و در آن هشت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن حضرت **جعفر** است واشهر القاب آن بزرگوار **صادق است** و اشهر کنای آن بزرگوار **ابوعبدالله** است **و در بحار** ازمناقب ازمحاسن برقی روایت کرده که حضرت صادق (ع) بضریس کنانی فرمودند چرا پدرت ترا ضریس نامید عرض کرد پدر شما چرا شما را جعفر نامید؟ حضرت فرمود پدر تو از جهالت اسم ترا ضریس نامیده چون ضریس اسم یکی از اولادهای شیطان است، و اما پدر بزرگوارمن بعلم ومعرفت اسم مرا جعفر نامیده؛ چون جعفر اسم نهریست دربهشت **وشیخ صدوق** (ره) درکتاب علل‌الشرایع از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود هرگاه متولد شود پسر من **جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب** (ع) پس نام بگذارید او را صادق چون از اولاد او شخصی ظاهرشود اسم او جعفر است که مدعی امامت بشود بدون حقی و او را کذاب میگویند انتهی (مراد جعفر بن علی الهادیست)

و اما نسب شریف آن بزرگوار: والد ماجدشان **حضرت امام محمد باقر (ع)** والده ماجده‌شان در اصول کافی وغیرآن ازکتب معتبره است که **ام‌فروه** بنت **قاسم بن محمدبن ابی‌بکر الصدیق** بود و والده ام فروه **اسماء** بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود و در عمدة الطالب است که **حضرت صادق (ع)** فرمودند ولدنی ابوبکر مرتین ویقال‌له عمودالشرف

وایضا در اصول کافی ازحضرت صادق روایتکرده که **سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و ابوخالدکابلی** از ثقات حضرت علی بن الحسین (ع) بودند بعد فرمود: وکانت‌امی ممن آمنت واتقت واحسنت والله یحب المحسنین قال وقال ابی (ع) یا ام فروه انی لا دعوالله لمذنبی شیعتنا فی‌الیوم و اللیلة الف مرة لانانحن فیماینوبنا من‌الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب وهم یصبرون علی ما لا یعلمون ـ بیان النوب نزول‌الامر **و مسعودی** در اثبات الوصیة فرموده و کان

ابوها القاسم من ثقات اصحاب علي بن الحسين (ع) و كانت من اتقى نسآء زمانها وروت عن علي بن الحسين (ع) احاديث منها قوله (ع) لها يا ام فروه اني لادعو لمذنبي شيعتنا في اليوم والليل الف مرة لانا نصبر على مانعلم وهم يصبرون على مالا يعلمون وهذه الرواية نظير ما في الكافي باسناده عن ابي عبدالله (ع) قال (ع) انا صبرو شيعتنا اصبر منا قلت جعلت فداك كيف صاروا شيعتكم اصبر منكم قال لانا نصبر على مانعلم وشيعتنا يصبرون على مالا يعلمون

و محدث قمی در انوار البهیه میفرماید مخدره ام فروه والده حضرت صادق «ع» خواهری داشت ام‌حکیم که عیال اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و آن مخدره از اسحق پسری آورد مسمی بقاسم و او بسیار جلیل‌القدر بود وامیر یمن بود وقاسم پسری آورد مسمی بداود المکنی بابی‌هاشم الجعفری البغدادی العالم الورع الثقة الجلیل و جناب ابی‌هاشم درك كرد حضرت رضا و بقیهٔ ائمه اطهار را و از وکلای ناحیهٔ مقدسه بود و در آل ابی‌طالب کسی مثل او نبود در علو نسب در زمانش چون بسه پدر منتهی می‌شود بجناب جعفر بن ابی‌طالب قاسم‌واسحق‌وعبدالله ودرجمادی‌الاول سنهٔ دویست و شصت یك در بغداد از دنیا رفت و قبرش مزار مشهوری است چنانچه مسعودی تصریح فرموده انتهی

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

دراصول کافی وارشادمفید است ولد ابوعبدالله سنة ثلث وثمانين وقال ابن‌شهرآشوب ولد ع بالمدينة يوم الجمعة عند طلوع الفجر ويقال يوم الاثنين لثلث عشرليلة بقيت من شهر ربيع‌الاول سنة ثلث وثمانين من‌الهجرة وكذا في روضة الواعظين و اعلام الورى وقال الشهيد في الدروس ولد بالمدينة في يوم الاثنين سابع عشر شهر ربيع الاول سنة ثلاث و ثمانين پس معلوم شد که ولادت آن حضرت طلوع فجر روز هفدهم ربیع‌الاول سال هشتادوسه بوده ولی در روز آن از آن هفته خلاف است که آیا روز جمعه بوده یا روز دوشنبه ؟

فصل سوم

در تاریخ رحلت وشهادت آن بزرگوار

دراصول کافی وارشادمفید وروضةالواعظین است ومضى في شوال سنة ثمان واربعين ومأة وله خمس وستون سنة وفي الدروس وقبض ع في شوال وقيل في منتصف رجب يوم الاثنين سنة ثمان و اربعين ومأة وفي اعلام‌الورى ومضى ع في‌النصف من رجب و يقال في شوال سنة ثمان و اربعين و مأة پس معلوم شد که اصح درباب شهادت آن بزرگوار آنستکه در ماه شوال سنه صد و چهل‌وهشت بوده چنانچه مجلسی درجلاءالعیون فرموده خلافی نیست که رحلت آن بزرگوار در سال صد و چهل وهشت واقع شد واشهر آنستکه در ماه شوال بوده و بعضی دو شنبه پانزدهم ماه رجب سنهٔ مذکور گفته‌اند انتهی لکن کسانیکه ماه شوال گفته‌اند تعیین روز را نکرده‌اند مگر در جنات الخلود گفته بیست وپنجم ماه شوال سنهٔ صدو چهل وهشت بوده است پس بنا بر مختار مدت زندگانی

این بزرگوار شصت وپنجسال و هفت ماه وهشت روز بوده

و بنا بر مختار درتاریخ رحلت امام زین‌العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق سلام‌الله علیهم اجمعین آن بزرگوار یازده سال وده ماه و هشت روز با جدش حضرت امام زین‌العابدین بوده و بعد از جد بزرگوارش نوزده سال وده ماه و دوازده روز با پدر بزرگوارش حضرت باقر ع بوده و بعداز پدر بزرگوارش سی‌وسه سال وده ماه وهیجده روز مدت امامتش‌بوده و ده‌سال که اززمان سلطنت منصور دوانقی گذشت بامر آن ملعون آن حضرت را مسموم نمودند وگفتند که انگور مسموم بآنحضرت خورانیدند و آنحضرت به‌آباء گرامش ملحق شد و بالاتفاق آن حضرت در بقیع درپهلوی پدر بزرگوارش وجد تاجدارش و عم گرامش حضرت مجتبی (ع) مدفون شد

ودر دمعة الساکبه از مسعودی نقل کرده که بر روی قبر آن بزرگوار در بقیع سنگی است که بر او نوشته است بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله مبید الامم ومحیی الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول‌الله سیدة نساء العالمین وقبر الحسن بن علی بن ابیطالب ع **وعلی بن الحسین بن‌علی بن ابیطالب ومحمدبن علی‌و جعفربن محمد** صلوات‌الله علیهم اجمعین

وبدانکه منصور دوانقی خیلی ظلم‌و اذیت بحضرت امام جعفر صادق ع کرد و همیشه اوقات در مقام‌خاموش نمودن آن‌نور الهی بود **ودر درالمسلوك** از کافی‌روایت کرده که‌منصوردوانقی بمحمد بن اشعث گفت از برای من شخص صاحب عقلی‌طلب کن که‌آنچه من باو سفارش نمایم چنان کند محمدبن اشعث خالوی خود فلان بن مهاجر را معین نمود منصور او را طلبید فرمود یابن‌مهاجر این اموال را بگیر وبروبمدینهٔ طیبه خدمت حضرت صادق و **عبدالله المحض بن‌الحسن‌بن‌حسن المجتبی** ع و جمعی دیگر از سادات اهل‌مدینه وبگو من‌مرد غریبی هستم ازاهل خراسان‌وشیعیان شماکه درخراسانند این اموال رابجهت شمافرستادند بعد که مالهارا گرفتند بگومن واسطه هستم قبض رسیدی بمن بدهید که‌من بصاحبانش نشان بدهم مقصودش این بود که بهانه بدست آورد و صدمهٔ بوجودنازنین حضرت صادق‌ع برساند

پس ابن‌مهاجر آن اموال‌را گرفته آمد بمدینه بعد برگشت منصور گفت چه‌شد عرض کرد اموال را گرفتند وقبض رسید دادند بغیر حضرت صادق ع که در میان مسجد خدمتش رسیدم و آن حضرت نماز میخواند صبر کردم تااز نمار فارغ شد و بر خاست تشریف برد من‌ازعقبش روانه شدم توجهی بمن‌کرد فرمود ای‌مرد ازخدا بترس و مغرور نکن اهلبیت پیغمبر ص را چون اینها قریب العهدند بدولت بنی المروان (کنایه ازاینکه دردولت بنی المروان باینها ظلم و تعدی زیادی‌شده واموالشان بغارت‌رفته) عرضکردم مگرچه شده‌ای پسر پیغمبر ص

حضرت سرش رانزدیك من آورد وتمام وقایع بین من وترا خبر داد گویا آن حضرت میانهٔ ما بوده‌منصور گفت یابن مهاجر هیچوقت نیست که اهلبیت پیغمبر ص در میان آنها محدثی نباشد وامروز محدث میان اهلبیت پیغمبر ص حضرت‌جعفر بن محمدع است

ودر کشف الغمه است که حضرت صادق ع فرمود علمنا غابر و مزبور ونکت فی القلوب و نقر فی الاسماع وان عندنا الجفر الابیض و مصحف فاطمه و ان عندنا الجامعه فیها ما یحتاج الناس الیه

پس راوی سؤال کرد ازتفسیر این‌کلمات فرمود اما غابر علم است برآنچه بعد حادث‌میشود

واما مزبور علم است بانچه قبل بوده واما نکت در قلوب الهام استواما نقر در اسماع حدیث ملائکه است که ما کلام آنهارا میشنویم وشخص آنها را نمی بینیم

واما جفر احمر وعائی است که در اوست سلاح پیغمبر (ص) و بیرون نمیشود تا وقتیکه قائم ما اهلبیت قیام فرماید

واما جفر ابیض وعائی است که دراوست تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود وسایر کتبی که از جانب حضرت احدیت نازل شده

واما مصحف فاطمه ع در اوست حوادثی که واقع میشود در اسماء ملوك زمین تاروز قیامت

واما جامعه کتابی است که طول او هفتاد ذراع است که حضرت پیغمبر ص املاء فرموده و حضرت امیر ع اورا بدست خود نوشته ودر اوست والله جمیع آنچه مردم محتاجند تا روز قیامت حتی دراوست ارش خدشه و جلده و نصف جلده **ودر ارشاد مفید است** که منصور دوانقی امر کرد به ربیع حاجب که حضرت صادق ع را احضار نماید چون حاضر شد چشم منصور بآنحضرت افتاد گفت خداوند مرا بکشد اگر ترا بقتل نرسانم آیا با سلطنت من معارضه میکنی و عقب فتنه میگردی حضرت فرمود من چنین نکرده‌ام و طالب فتنه هم نیستم واگر بتو چیزی گفته‌اند دروغ گفته‌اند وبر فرضی که راست گفته باشند بحضرت یوسف ظلم کرده‌اند و عفو کرد و حضرت ایوب مبتلا ببلیات شد و صبر کرد و بسلیمان عطا شد و شکر کرد و اینها پیغمبران بودند وتوهم نسبت باینها میرسد منصور گفت فلان بن فلان بمن خبر داده که توچنین و چنان کرده حضرت فرمود اورا حاضر کن منصور اورا حاضر کرد وروکرد باو گفت آیا تو نشنیده‌ای از جعفر بن محمد که چنین و چنان فرموده گفت چرا حضرت فرمود من اورا قسم میدهم آن مرد گفت قسم میخورم حضرت فرمود بگو« برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا و کذا» پس آن مرد امتناع کرد بعد از هنیئه قسم یاد نمود ساعتی نگذشت که بجهنم واصل شد حضرت فرمود پاهای اورا گرفته بکشید و از مجلس بیرون برید (لع)

ربیع گفت وقتیکه حضرت داخل بمنصور شد دیدم لبهای نازنین حضرت حرکت میکند و هرقدر حرکت میکرد غضب منصور فرو مینشست تاوقتیکه منصور از غضب خود فرو نشست و از آن بزرگوار راضی شد چون حضرت خارج شد از نزد منصور عرضکردم یابن رسول الله ص چه دعا خواندید که غضب منصور فرونشست

فرمود دعا کردم بدعاء جدم حضرت سیدالشهدا (ع) عرضکردم اوچه دعاهست

فرمود اینست یا عدتی عند شدتی ویا غوثی عند کربتی احرسنی بعینك التی لاتنام و اکنفنی برکنك الذی لایرام ربیع گفت من این دعا را حفظ کردم وهروقت بشدت گرفتار میشدم همین دعا را میخواندم خداوند فرج میفرمود

فصل چهارم

در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق ع و زوجات آن بزرگوار

اما زوجه آن بزرگوارظاهراً منحصر بود بمخدره فاطمه بنت الحسین الاصغر عم بزرگوارش چنانچه در ارشاد است

ودر عمدة الطالب است که مخدره فاطمه زوجهٔ حضرت صادق ع بنت الحسین الاثرم

ابن‌حسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب (ع) است

واما اولاد حضرت صادق (ع) از ارشاد شیخ مفید و ازمناقب استفاده میشود که آن بزرگوار ده اولاد داشتند هفت پسر وسه‌دختر: اسمیل که اکبر اولاد آن بزرگوار بودوعبدالله افطح که اکبر بعد از اسمیل‌بود ـ وام‌فروه و والده ماجده این سه فاطمه بنت الحسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) بود ودر عمدةالطالب است که والده این سه فاطمه بنت الحسین الاثرم بن الحسن المجتبی (ع)بود وحضرت‌موسی بن‌جعفر(ع)واسحق و محمد ووالده ماجده این سه بزرگوار حمیده‌ام ولد بود

وعباس و علی واسماء وفاطمه که والده هریك ام ولد بودند

اما اسماعیل بن جعفر الصادق ع در عمدة الطالب است که معروف بود به اسماعیل الاعرج واکبر اولادهای آنحضرت بود و آن بزرگوار خیلی اورا دوست میداشت ودرحیات حضرت صادق ع ازدنیا رفت در عریض و بر بالای دوشها اورا حمل نمودند و ببقیع دفن نمودند در سنهٔ صدوسی وشش ودر شرح صحیفه است که‌رحلت جناب اسماعیل صدوسی‌وسه بود

ودر اکمال الدین است که چون جناب اسماعیل خواست ازدنیا برود حضرت صادق‌ع‌جزع زیادی کرد بعدکه چشمهای پسر را بست از منزل بیرون رفت درحالتیکه قبای تازه‌پوشیده بودوامر ونهی میکرد اصحاب عرضکردند یابن رسول‌الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع بشویم حضرت فرمود انا اهل البیت نجزع مالم تنزل المصیبة فاذا نزل صبرنا

ودر ارشاد مفید است که‌بعدازحضرت‌صادق‌ع مردم‌سه فرقه‌شدند فرقهٔ ناجیه حقه قائل شدند بامامت موسی بن جعفر (ع) وفرقه قائل شدندبامامت‌محمد بن‌اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) وآنها قائلند بآنکه امامت حق اولاد او و اولاد اولاداواست‌تا آخر الزمان **و فرقه** که شاذند قائل شدند بحیوة جناب اسماعیل واز این فرقهٔ اخیرة فعلاکسی معروف نیست و این دو فرقه را اسماعیلیه مینامند انتهی‌ما حاصله

ودر عمدة الطالب است وقتیکه رشید رفت بحجاز محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون گفت آیا خبر داری که در روی زمین دو خلیفه است که اموال و خراج نزد آنها جمع میشود

هرون گفت من‌وکه؟ محمد گفت تو و موسی بن جعفر (ع) و بعضی از اسرار را بهرون گفت پس هرون امر کرد که‌حضرت موسی بن‌جعفر را بگیرند و حبس کنند وهمین سعایت‌سبب‌شد از برای شهادت‌آن بزرگوار ومحمد بن اسماعیل‌پسری داشت مسمی بجعفر واو پسری داشت مسمی‌به محمد الملقب‌بحبیب‌چون همه مردم‌اورادوست میداشتند وفرزندآنجناب حبیب بن‌جعفر بن‌محمد بن‌اسماعیل بن جعفر الصادق ع دربلاد مغرب‌سکنی‌داشتند واز اولاد او چهارده نفر در دیار مغرب و مصرخلیفه شدند ودر آخر دولت بنی‌العباس وابتداء خلافت آنها از سنهٔ پانصدو شش بود ودویست و هفتاد و چهار سال سلطنت کردند و ایشان را **سلاطین اسماعیلیه** نامند ، **ودر مقاتل الطالبین** است که **جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن** جعفرالصادق (ع) در تفلیس که از بلاد ارمنیه است کشته شدوظاهراً قبرشان هم درتفلیس است

واما عبدالله افطح بن جعفر الصادق در رجال است که او اکبر برادرانش بود بعد از

جناب اسماعیل ومنزلت ومقامش نزد حضرت صادق ع از سایر اخوانش کمتر بود و او متهم بود بمخالفت با پدرش حضرت صادق ع **در ارشاد است** که بعد از پدر بزرگوارش مدعی امامت شد بدلیل اکبریت و جماعتی هم بامامت او معتقد شدند و آنها را **فطحیه** نامیدند و چون دانستند ضعف دعوی او را قائل شدند بامامت **حضرت موسی بن جعفر** ع و جهت ملقب شدن با فطح چنانچه از رجال کشی نقل شده آنستکه او افطح الرأس یا افطح الرجلین بود یعنی سرش یا پاهایش پهن بود وایشان نود روز بعد از حضرت صادق ع از دنیا رفتند **ودر رجال کبیر است** که بعد از هفتاد روز ازدنیا رحلت کرد

وروایت شده که حضرت صادق ع بحضرت موسی بن جعفر فرمودند یا بنی ان اخاك سیجلس مجلسی ویدعی الامامة بعدی فلاتنا زعه بکلمة فانه اول اهلی لحوقاً بی

واما اسحق بن جعفر الصادق (ع) در ارشاد است وکان اسحق بن جعفر من اهل الفضل والصلاح والاجتهاد وروی عنه الناس الحدیث والاثار وکان اسحق یقول بامامة اخیه موسی بن جعفر **وروی** عن ابیه انه نص بالامامة علی اخیه موسی انتهی

وفی عمدة الطالب فاما اسحق بن جعفر الصادق یکنی ابامحمد ویلقب بالمؤتمن ولد بالعریض وکان من اشبه الناس برسول الله ص امه وام اخیه موسی الکاظم وکان محدثاً جلیلا و کان سفیان بن عتیبه اذا روی عنه یقول حدثنی الثقة الرضی اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ع

و این بزرگوار شوهر سیده نفیسه بنت **حسن الامیر** بود المدفونة فی مصر که در باب چهارم گفته شد و آن بزرگوار جد سادات بنی الزهره است مثل **علی بن ابراهیم ابن محمد بن ابی الحسن ابن زهره ابن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسین بن اسحق بن جعفر الصادق (ع)**

و اما محمد الملقب بالدیباج ابن جعفر الصادق فی الارشاد وکان محمد بن جعفر سخیا شجاعاً و کان یصوم یوماً ویفطر یوماً و زوجه مکرمه‌اش **خدیجة** بنت **عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی** بود ــ و آن مخدره فرمود روزی جناب محمد بن جعفر الصادق از منزل با لباسی خارج نیشد که بر گردد وآن لباس را در برداشته باشد بلکه آن لباس را بمردم میپوشانید و در هر روز یك گوسفند ذبح میکرد بجهت میهمانهایش و جناب محمد در سنهٔ صدونودو نه بمکه خروج کرد بمأمون وجمعی هم او را متابعت و همراهی نمودند مامون **عیسی جلودی** را فرستاد بجهت قتال باوی بس جمعیت اورا متفرق نمودند و آنحضرت را گرفته فرستاد بخراسان نزد مأمون ــ چون رسید نزد مأمون او را اکرام نمود و جایزه قابلی باو داد و در خراسان در نزد مامون توقف نمود الی ان قال وتوفی محمد بن جعفر بخراسان

ودر عیون اخبار الرضا از بیهقی نقلکرده که در سنهٔ دویست هجری مأمون رجاء ابن ابی الضحاك راباپاسر خادم ازخراسان روانه کرد بجهت اشخاص و حاضر نمودن حضرت علی بن موسی الرضا وجناب محمد بن جعفر الصادق **ودرعمدة الطالب است** واما محمد الدیباج ابن جعفر الصادق لقب بذلك لحسن وجهه ویلقب ایضا بالمامون و مات بجرجان وقبره بهاوله تسع وخمسون سنة وولد محمد الدیباج اربع عشر بنتاً و ثلاثة عشر ذکراً

و بدانکه درمدفن آن بزرگوار چهار قولست چنانچه سابقاً درخاتمه باب چهارم گفته شد

واما عباس بن جعفر الصادق ع درارشاد است و کان العباس بن جعفر فاضلا نبیلا

واما علی بن جعفر الصادق فی الارشاد وکان علی بن جعفر راویة للحدیث سدیدالطریق شدیدالورع والتقوی کثیر الفضل ولزم اخاه موسی و روی عنه شیئاً کثیراً من الاخبار

ودر اصول کافی از محمدبن الحسن العمار نقل میکند گفت خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم ناگاه داخل شد حضرت محمد بن علی الجواد پس علی بن جعفر از جای خودجستن کرد بدون حذائی و ردائی پس دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد حضرت فرمودند عمو بنشین خداوند ترا رحمت کند عرضکردم چگونه من بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید پس چون علی بن جعفر برگشت بمکان اولش اصحاب اورا سرزنش کردند وگفتند تو عموی پدراو هستی معذلك این قسم احترام میکنی فرمود ساکت شوید و دست بمحاسن گرفت فرمود « اذا کان الله لم یؤهل هذا الشیبه و اهل هذا الفتی ووضعه حیث وضعه، انکرفضله نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد » **یعنی** زمانیکه خداوند این پیر مرد را قابل امامت ندید واین جوانرا قابل دید آیامن منکر بشوم فضل اورا پناه میبرم بخداوند از آنچه شمامیگوئید بلکه من بنده اوهستم

ودر عمدة الطالب است که کنیه جناب علی عریضی **ابوالحسن** است و او اصغر اولاد حضرت صادق ع بودو در هنگام رحلت حضرت صادق ع این آقازاده طفل بود وکان عالماً کبیراً و روایتکرده از برادرش حضرت موسی بن جعفر ع و از عموی پدرش جناب حسین ذی الدمعة ابن زید الشهید ابن علی بن الحسین زین العابدین ع وآن بزرگوار زنده بود تا زمان حضرت امام علی الهادی (ع) را درك فرمود ودرزمان امام دهم (ع) ازدنیا رحلت فرمود و محل دفن علی بن جعفر درسه جا محتمل است چنانچه سابقاً درخاتمه باب چهارم گفته شد

ودر روضات است که قبر **سید ابوالحسن** الملقب به **زین العابدین بن علی بن احمد بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق** ع در اصفهان است و مرقدش قبهٔ عالیهٔ دارد

واما ام فروه معلوم میشود که حضرت صادق ع باین مخدره خیلی علاقه داشته که اسم مقدس والده ماجده اش راباین مکرمه داده **ودرمناقب است** که ام فروه را حضرت صادق ع تزویج فرمود بعمو زاده اش پسر **جناب زید بن علی بن الحسین** ع

واما اسماء وفاطمه حالات ایندو مخدره راحقیر درجائی ندیده ام

فصل پنجم

در ذکر حواریین حضرت صادق و بعضی از حالات اصحاب و مادحین آن بزرگوار

اما حواریین آنحضرت درباب هفتم درضمن حواریین حضرت باقرع معلوم شد

اما باب آن حضرت در مناقب است بابه محمد بن سنان که از ولد زاهر مولای جناب عمر وبن حمق بوده ودر باب پنجم گفته شد که زاهراز شهداء در رکاب حضرت سیدالشهداء ع بود

و اما اصحابه سلام الله علیه فان اصحاب الحدیث قد جمعوا اصحاب الرواة منه من الثقاة علی اختلافهم فی الارآء والمقالات فکانوا اربعة آلاف رجل

ودر درالمسلوك از شیخ مفید نقل کرده قال کان الصادق ع من بین اخوته خلیفة ابیه و

وصیه والقائم بالامامة من بعده وبرزعن جماعتهم بالفضل وكان ابینهم ذكراً و اعظمهم قدراً واجلهم فی العامة والخاصة و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان وانتشر ذكره فی البلدان ولم ینقل العلماء عن احد من اهل بیته مثل مانقل عنه

وفی المناقب و اجمعت الصحابة علی تصدیق ستة من فقهائه وهم جمیل بن دراج و عبدالله بن مسكان وعبدالله بن بكیر وحماد بن عیسی وحماد بن عثمان وابان بن عثمان انتهی

واما جمیل بن دراج برادر نوح بن دراج بوده

واز كشی نقل شده انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه فیما یقول والاقرار له بالفقه ، و ایشان اكبر سناً بودند از برادر شان نوح بن دراج و در آخر عمر كور شدند و در ایام حضرت رضا (ع) ازدنیارفتند **واز فضل بن شاذان** روایت شده گفت داخل شدم برمحمد بن ابی عمیر درحالتیكه او ساجدبود وسجده را طول داد چون سر ازسجده بر داشت من طول سجدهٔ اوزا بوی گفتم گفت چگونه است اگر ببینی **جمیل بن دراج را**

ابن ابی عمیر گفت داخل شدم بر**جمیل بن دراج** و حال اینكه او ساجد بود و سجده را طول میداد بعد كه سربر داشت ابن ابی عمیر گفت سجده را طول دادی گفت چگونه است اگر میدیدی **معروف بن خربوذ را**

واما عبدالله بن مسكان از **رجال كشی** روایت شده انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه و تصدیقهم لما یقول واقروا له بالفقه ، **ودر رجال** از **محمد بن مسعود** روایتكرده كه **ابن مسكان** داخل نمیشد بر حضرت صادق ع ازترس آنكه مبادا حق اجلال و احترام آنحضرت را ادا نكند

واما عبدالله بن بكیر بن اعین برادر زادهٔ زرارة بن اعین بود و او فطحی مذهب بوده

واز رجال كشی نقل شده است ان عبدالله بن بكیر ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه

واما حماد بن عیسی در سنهٔ دویست ونه ازدنیا رفت **و از كشی** نقل شده اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه **وفی** رجال الكبیر انه كان ثقة فی حدیثه صدوقاً

و ایضا در رجال از **حماد بن عیسی** نقل كرده گفت داخل شدم بر حضرت **ابو الحسن** الاول (ع) كه حضرت موسی بن جعفر ع باشد عرضكردم فدایت شوم از خدا بخواه كه بمن روزی بفرماید خانهٔ وزوجهٔ و اولادی و خادمی و حج در هر سالی پس حضرت فرمود اللهم صل علی محمد وآل محمد و ارزقه داراً وزوجة و ولداً وخادما والحج خمسین سنة چون فرمود خمسین دانستم كه زیاده بر پنجاه سال زندگی نخواهم كرد وگفت من چهل وهشت حجه بجا آوردم و اینست خانه من كه خداوند بمن روزی فرمود واینست زوجهٔ من كه در پشت پرده است و صدای مرا میشنود واینست پسر من واینست خادم من كه خداوند تمام اینها رابمن مرحمت فرموده بعد ازاین سخن دو حج دیگر بجا آورد چون سال سوم شد خواست مشرف شود بحج چون بموضع احرام رسید رفت كه غسل احرام بنماید سیلی آمد واورا غرق نمود ووفات اوسنهٔ دویست و نه بود و زیاده بر نود سال عمر كرد و اصلش از كوفه بود ومسكنش دربصره بود

واما حمادبن عثمان در رجال است ثقة جلیل القدر ، **و از کشی** روایت شده و حماد من اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه والاقرار له بالفقه

واما ابان بن عثمان دررجال است اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء وتصدیقهم لما یقولون و اقروا لهم بالفقه

مراد این شش نفرند از فقهاهستند که ذکر شد

و در رواشح سمویه از کشی روایت کرده که‌جماعتی از رواة هستند که اجماع نمودند اصحاب بر تصحیح مایصح عنهم و اقرار نمودند از برای آنها بفقه وفضل وضبط وثقه بودن‌هرچند روایاتشان مرسل یا مرفوع باشد وبعضی از آنها فاسد العقیده هستند لکن وثاقتشان‌بدرجهٔ قصوی میباشد و آنها سه‌طبقه هستند

طبقه اول شش نفر ازاصحاب حضرت باقرع هستندوگفتند افقه‌اولین آن شش نفر هستند : زراره و معروف بن خربوذ و برید بن معویة العجلی و ابوبصیر الاسدی و فضیل بن یسار ومحمد بن مسلم الطائفی ـ وگفتند افقه این شش‌نفر زراره‌بوده و بعضی درعوض ابو بصیر اسدی ابو بصیر مرادی را گفتند که لیث بن بختری‌باشد

طبقه دوم ازاصحاب امام جعفرصادق ع هستند که اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنهم و آنها هم شش نفرند جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر وحمادبن عیسی‌و ابان بن عثمان وحماد بن عثمان

واز علامه نقل فرموده که عبدالله بکیر و ابان بن عثمان فطحی بودند معذلك اجمعت‌العصابة علی تصحیح ما یصح عنهما

طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا (ع) بودند که اجمعت العصابة علی‌تصحیح ما یصح عنهم و آنهاهم شش نفرند یونس‌بن عبدالرحمن وصفوان بن یحیی و محمدبن‌ابی عمیر وعبدالله بن مغیره و حسن بن محبوب واحمدبن‌محمدبن‌ابی‌نصر

وبعضی عوض حسن بن محبوب حسن بن علی بن فضال را گفتند و بعضی فضالة بن‌ایوب را گفتند وبعضی عثمان بن عیسی راگفتند

و فرموده افقه تمام مذکورین در این طبقه یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی است

و نقل میفرماید که مراسیل‌تمام این هیجده نفر بلکه بیست‌ودو نفر و مرافیحشان‌ومقاطیعشان در نزد اصحاب بمنزلهٔ صحاح است انتهی

و از خواص حضرت امام جعفر صادق ع بود جناب هشام بن‌حکم وهشام بن سالم و محمدبن علی‌بن نعمان الاحول الملقب بمؤمن الطاق ومعلی بن خنیس و اسحق بن عمار و معویة بن عمار و یونس بن یعقوب.

اما هشام بن حکم‌الکندی الشیبانی الکوفی از اعاظم ائمه کلام و از **کبار اعلام است** ومهذب مطالب کلامیه و مروج مذهب امامیه بوده وشیر بیشهٔ تلامذه حضرت صادق ع بودودر سال صدو هفتاد ونه در کوفه وفات نمود وچون خبر فوت او بحضرت رضا(ع)رسید آن بزرگوار برهشام رحمت فرستاد ومباحثه او در بصره با عمروبن عبیده رئیس معتزله در بحار و غیر آن نوشته‌شدهو

معروف است

ودر بحار یك باب ذکر فرموده در احتجاجات هشام بن حکم فی الامامة و بدوامره وما آل الیه امره الی وفاته .

واما هشام بن سالم الجوالقی الجوزجانی الکوفی فی رجال الکبیر انه ثقة

واما محمد بن علی بن نعمان الاحول الملقب به **مؤمن الطاق البجلی الکوفی الصیرفی** و مخالفان از عداوت اورا شیطان الطاق میگفتند و ایشان با ابو حنیفه مذاکراتی داشتند

ودر روایت است که ابو حنیفه روزی به **مؤمن الطاق** گفت شما قائل هستید برجعت پس هزار درهم بمن بدهید تامن در رجعت بشما هزار اشرفی بدهم جناب مؤمن طاق فرمود تو بمن یك کفیلی بده که در رجعت بصورت انسان باشی نه بصورت خنزیر تا من بتو این مبلغ را بدهم

ودرروایت است که روزی مؤمن طاق با ابو حنیفه در کوچه‌های کوفه میگذشت شخصی فریاد میزد من یدلنی علی صبی ضال مؤمن طاق گفت صبی ضال رامن ندیده‌ام واما شیخ ضال را اگر بخواهی اینست (واشاره کرد به ابو حنیفه)

و وقتیکه حضرت صادق ع از دنیا رفت ابو حنیفه بمؤمن طاق گفت مات امامك مؤمن طاق فرمود اما امامك فمن المنظرین الی یوم الوقت المعلوم (که مراد شیطان است)

واما معلی بن خنیس از غیبت شیخ طوسی نقل شده انه کان من قوام ابی عبدالله ع و کان محموداً عنده ومضی علی منهاجه ، وآخرالامر اورا درمدینه شهید نمودند

واما اسحق بن عمار الصیرفی ازشیخ طوسی نقل شده انه ثقه و اصله معتمد علیه

واما معویة بن عمار درکتاب رجال است کان وجهاً من اصحابنا متقدماً کثیرالشأن عظیم المحل ثقه و درسنهٔ صدو هفتادو پنج ازدنیارفت

واما یونس بن یعقوب در زمان حضرت امام رضا (ع) از دنیا رفت وحضرت امام رضا(ع) او را کفن کردند ودربقیع دفن کردند

واما مادحین حضرت صادق (ع) یکی **اشجع السلمی** بود

ودر **امالی شیخ طوسی** است ازحضرت موسی بن جعفر ع روایتکرده که فرمودمن خدمت پدر بزرگوارم حضرت صادق ع بودم که اشجع سلمی وارد شد که آن بزرگوار را مدح کند دید حضرت علیل ومریض است اشجع سکوت نمود حضرت فرمود بگو آنچه گفتهٔ عرضکرد

البسك الله منه عافیة	فی نومك المعتری وفی ارقك
یخرج من جسمك السقام کما	اخرج ذل السؤال من عنقك

حضرت بغلامش فرمود چه‌مقدار باتو هست عرضکرد چهارصد درهم فرمود بده‌اورا به اشجع اشجع گرفت وتشکر نمود و مراجعت کرد حضرت فرمود اورا برگردانید ، چون برگشت عرضکرد یاسیدی بمن عطا فرمودی و مرا مستغنی نمودی دیگر چرا مرا برگردانیدی حضرت فرمود پدر بزرگوارم از پدرانم ازجدم حضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود « خیر العطاء ما ابقی وان مااعطیتك لایبقی » پس این انگشتر را بگیر من ده‌هزار درهم بثمن وبهاء او داده‌ام هر وقت محتاج شدی اورا بهمین قیمت بفروش

عرضکرد یا سیدی من خیلی بسفر میروم ودر مواضع مخوفه واقع می‌شوم چیزی بمن تعلیم فرما که موجب طمأنینهٔ قلب من باشد؟ فرمود اگر یکوقتی برامری خائف و ترسان شدی دست راست خودرا بالای سر بگذار و بآواز بلند بخوان «افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون» اشجع گفت در وادی مبتلاشدم باجنه قائلی گفت بگیرید اورا، پس من این آیهٔ شریفه را تلاوت نمودم ناگاه قائلی گفت چگونه بگیریم اورا وحال آنکه متوسل شده بآیهٔ شریفه

و دیگر از مادحین آنحضرت سید اسمعیل بن محمد الحمیری بود صاحب قصیده «لام عمرو باللوی مربع» **در امالی شیخ طوسی** ازعلی بن حسین بن ابی العرب ازپدرش روایت کرده گفت رفتم بعیادت **سید اسمعیل بن محمد حمیری** در مرض موتش در حالتی که او مشغول جان دادن بود، دیدم در نزد او جمعی ازهمسایگانش که عثمانیه بودند نشسته‌اند وسید بسیارخوش صورت بود ناگاه در صورتش نقطهٔ سیاهی ظاهر شد مثل مرکب کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش راگرفت ، پس شیعیانی که حاضر بودندبسیار مغموم شدند و نواصبی که حاضربودند اظهار سرور وشماتت نمودند پس قدری نگذشت که در صورتش لمعهٔ سفیدی ظاهر شدکم کم زیاد شد تاآنکه تمام صورتش نورانی شد وانشادکرد

کذب الزاعمون ان علیا ⁂ لن ینجی محبه من هنات

قد وربی دخلت جنة عدن ⁂ و عفا لی الاله عن سیئات

فابشروا الیوم اولیاء علی ⁂ و تولوا علیا حتی الممات

ثم من بعده تولوا بنیه ⁂ و احداً بعد واحد بالصفات

بعد گفت اشهد ان لااله الاالله حقاحقا واشهد ان محمداً رسول‌الله (ص) حقا حقا واشهدان علیا امیرالمؤمنین (ع) حقاحقا اشهدان لااله الاالله ـ بعد چشمهابش‌را برهم گذارد وروح از بدنش مفارقت نمود واین خبر منتشر شد وموافق ومخالف بجنازه‌اش حاضرشدند

ودر روایت کشی است وقتی که سید صورتش سیاه شد گفت هکذا یفعل باولیائکم یاامیرـ المؤمنین پس صورتش مثل ماه شب چهارده روشن ونورانی شد وانشاد کرد

احب الذی من مات من اهل وده ⁂ تلقاه بالبشری لدی الموت یضحك

و من مات یهوی غیره من عدوه ⁂ فلیس له الا الی النار مسلك

ابا حسن تفدیك نفسی و اسرتی ⁂ ومالی وماامبحت فی الارض املك

ابا حسن انی بفضلك عارف ⁂ و انی بحبل من هواك لممسك

وانت وصی المصطفی و ابن عمه ⁂ وانا نعادی مبغضیك ونترك ـ الخ

ودربحار ازمؤلفات بعضی ازاصحاب روایتکرده از سهل بن‌ذبیان گفت داخل شدم بر علی بن موسی حضرت فرمود مرحبا بك یابن ذبیان الساعه می‌خواستم عقب تو روانه کنم بجهت خوابی که دیشب دیده‌ام عرضکردم انشاءالله خیر است فرمود درخواب دیدم نردبانی که صد پایه دارد نصب‌شده برای من من رفتم بالای آن نردبان پس داخل شدم بقبهٔ سبزی که ظاهرش از باطنش دیده میشد و دیدم جدم پیغمبر(ص) را که نشسته و در مقابلش شخص بزرگواری نشسته بود و دو طرفش دو جوان نشسته بودند که نور از صورتشان ساطع بود و یك مخدرهٔ هم نشسته بود وشخصی مقابل پیغمبر ایستاده بود پس پیغمبر ص مرا دید فرمود مرحبا بك یا ولدی با علی بن‌موسی الرضا سلام کن برپدرت

امیرالمؤمنین (ع) من سلام کردم بعد فرمود سلام کن برمادرت فاطمهٔ زهراء ، من سلام کردم بعدفرمود سلام کن ر... پدرت حسن وحسین من سلام کردم بعدفرمود: سلام کن بشاعر و مادح ما در داردنیا **سید اسمعیل حمیری** پس سلام کردم و نشستم حضرت پیغمبر (ص) روفرمود بسید و گفت بخوان قصیده‌ات را ، پس خواند:

لام عمرو باللوی مربع ... طامسة اعلامها بلقع

پس پیغمبر(ص) گریه کرد تا رسید بابن شعر

وراية يقدمها حيدر ... ووجهه كالشمس اذ تطلع

پیغمبر(ص) وفاطمهٔ زهراء وتمام کسانیکه حاضر بودند بگریه افتادندوچون این شعر راگفت

قالوا له لوشئت اعلمتنا ... الى من الغاية والمفزع

پیغمبر(ص) دستهایش را بآسمان بلندکرد وعرض کرد خداوندا توشاهدی برمن و براین امت که من بآنها گفتم غاية ومفزع علی بن ابیطالب ع است (واشاره فرمود بامیرالمؤمنین (ع) که مقابلش نشسته بود) بعد سید که قصیده‌اش را تمام کرد پیغمبر(ص) نظرفرمود بمن فرمود ای علی بن موسی حفظ کن این قصیده را وامر کن شیعیان ما را بحفظ او وبآنها بگو که هر کس مداومت بنماید بخواندن این قصیده من ضامن میشوم برای او بهشت را انتهی **ومخفی نماناد** که این قصیدهٔ شریفهٔ سیدحمیری پنجاه و چهار بیت است وچقدرمضامین عالیه دارد

فصل ششم

در ذکری از وقایع مهمهٔ که در زمان امامت حضرت صادق ع واقع شد

گفتیم که ابتداء امامت اینبزرگوار از ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمدباقر(ع) بود که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنهٔ صدوچهارده هجری بوده

ودر سنهٔ صدو پانزده هجری درشام وباء شدیدی پیدا شد **ودرخراسان** بلای قحط وغلا شیوع یافت **وایضا دراینسال** قاضی ابوسهل بن‌عبدالله بن بریدة الاسلمی ازدنیا رفت **وهم دراین اینسال ضحاك بن فیروز دیلمی** از دنیا رفت

ودر سنهٔ صدو شانزده هجری قاضی کوفه حجار بن وثار از دنیا رفت

ودر سنه صدو هفده هجری در سابق باب پنجم **از تاریخ ابن خلکان** نقل شد که مخدره سکینه بنت الحسین ع روز پنجشنبهٔ پنجم ماه ربیع المولود سنهٔ صد و هفده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود **و در تاریخ** ابن اثیر است که در سنهٔ صد و هفده توفیت فاطمة بنت **الحسين بن على و** سيكنة ابنة **الحسين بن على (ع)**

ودر سنهٔ صد وهجده هجری علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب جدعبدالله سفاح ومنصور دواتقی ابنی **محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** در حمیه که ازاعمال شامست در سن هفتادو هفت سالگی ازدنیا رفت و گفته شده که ولادتش درلیله شهادت حضرت امیرع بوده و لذا پدرش اسمش را علی گذار و قال سمیته باسم احب الناس الی

ودرسنه صدو بیست در ارشاد شیخ مفید است که شهادت جناب **زیدبن علی بن الحسین**

روز دوشنبهٔ دوم ماه صفرسنه صد و بیست بود وسن شریفش چهل و دوسال بود ومیفرماید وکان زید عین اخوته بعدابی‌جعفر ع و افضلهم وکان عابداً ورعاً فقیهاسخیا شجاعا وظهر بالسیف یأمر بالمعروف وینهی‌عن‌المنکر ویطلب بثارات‌الحسین **ودرتاریخ طبری** ازواقدی نقل‌میکند که شهادت‌آن‌بزرگوار درسنه صدوبیست ویك بوده، وازهشام‌کلبی نقل‌میکند که‌ازابی‌مخنف روایت کرده که‌شهادت‌آن‌بزرگوار درسنهٔ صدو بیست و دو بوده وعلت شهادت جناب زید وکیفیت آن درباب ششم درضمن احوالات اولادهای حضرت‌**علی بن‌الحسین** (ع) ذکرشد فراجع **و درکامل ابن‌اثیر** است‌که ظهورجناب زید درسنهٔ صد وبیست ویك بود وشهادتش سنه صد و بیست و دو بود

ودرسنه صدوبیست وچهار محمد بن علی بن عبدالله بن‌عباس بن عبدالمطلب پدر سفاح ومنصور دوانقی وابراهیم الامام از دنیا رفت

ودرسنه صدوبیست وپنج هشام بن‌عبدالملك بن مروان بجهنم واصل‌شد

وایضاً درسنه صدوبیست‌وپنج ولیدبن یزید بن عبدالملك امر کرد **یحیی بن زید بن علی بن‌الحسین** را در جوزجان شهید نمودند و اجمال‌قصه شهادت ایشان درباب ششم درذیل‌احوالات جناب زید گفته شد **و در** چهاردهم ماه صفر سنه بیست و هفت مردم با مروان الحمار بن محمد بن مروان بن الحکم در دمشق بیعت‌کردند و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولید هم‌با مروان بیعت کرد

و ایضا دراینسال عبدالله بن معویة بن عبدالله بن‌جعفرالطیار درکوفه ظهور نمود و مردم را بسوی خود دعوت نمود **وایضا دراینسال‌سوید بن غفلة الجعفی** درسن‌صدوبیست‌سالگی از دنیا رفت **وازبرقی** نقل‌شده انه من اولیاء امیرالمؤمنین (ع) **وایضادراینسال ابومسلم‌مروزی** خروج‌کرد ودر شرح شافیه است‌که اسم ابی‌مسلم ابراهیم بن عثمان بن بشار است‌که درسنهٔ صد در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد چون پانزده ساله شد ملحق شد بابراهیم امام برادر سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و اوامر کرد که اسمش را عبدالرحمن گذارد وکنیه‌اش‌را ابومسلم و در سنه صد وبیست وچهار ابراهیم امام اورا خفاء فرستاد بخراسان‌که مردم را دعوت‌کند بخلافت بنی‌العباس

و در سنه صد و بیست و هفت ابومسلم خروج کرد و دولت بنی المروان را درهم شکست

و در سنه صد و بیست هشت ضحاك بن‌قیس خارجی و عسکر او بدست مروان الحمار دریکی از اعمال ماردین کشته شد. و دراینسال عاصم که از قرآء سبعه است و جابر بن‌یزیدالجعفی ومحمد بن مسلم از دنیا رفتند وایضا دراینسال ابراهیم امام نوشت باصحابش در خراسان‌که من‌تسلط نمودم امارت آن بلاد را بابی‌مسلم، حکم او حکم منست وامراو امرمن

ودر سنهٔ صدوبیست ونه درکاملابن‌اثیر است که‌جناب‌عبدالله بن معویة بن‌عبدالله بن... الطیار را با دوبرادرش حسن ویزید ابنی‌معویة بن جعفرالطیار را درشهر هرات محبوس نمودندبا.. ابومسلم مروزی بعد ابومسلم نوشت بمالك بن هیثم الخزاعی که والی هرات بودکه جناب عبدالله را بقتل برساند ودوبرادرش را رهاکند **وایضادراینسال**ابومسلم مستولی‌شدباقلیم خراسان وخودابراهیم امام آمد بجانب عراق با هفتاد هزار سواره واقبال‌نمود دنیا بربنی‌العباس وادبار نموداز بنی‌امیه

و در سنهٔ صد و سی نصربن سیار که والی خراسان بود مردم را دعوت میکرد بمروان الحمار و ابومسلم خراسانی وجمعی که با او بودند دعوت میکردند مردم را ببیعت کردن ابراهیم الامام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برادر سفاح و منصور دوانقی ـ جمعی از خوارج یمن داخل مکه ومدینه شدند و مردم را دعوت میکردند ببیعت عبدالله بن یحیی الکندی و او اسم خود را طالب الحق گذارده بود مروان الحمار لشکر زیادی فرستاد بجانب طائف و با خوارج مقاتله نمودند وعبدالله بن الکندی الملقب بطالب الحق از صنعاء یمن آمد بطائف و بین عبدالله و اتباعش از خوارج و بین جیش مروان مقاتله عظیمی واقع شد و در آن مقاتله عبدالله بن یحیی کشته شد وبقیه خوارج ملحق شدند ببلاد حضر موت ودر حینی که لشکر مروان بن حمار مشغول مقاتله با خوارج بودند امر ابومسلم که داعی عباسیین بود در خراسان غلبه یافت ونصربن سیار که داعی بنی امیه بود درضعف ومغلوبیت بود تاآنکه نصر بن سیار از خراسان خارج شد وآمد بساوه و در آنجا اقامت نمود تا سنهٔ صد وسی ویك از دنیا رفت وقبل از فوتش ازساوه کاغذی نوشت بمروان بن حمار که درحران بود و تفصیل ضعف حال خود وخروج خود را از خراسان و قوهٔ ابومسلم مروزی را نوشت در بین آنکه مروان بن حمار کاغذ نصربن سیار را قرائت میکرد جاسوسهای مروان کاغذی را کـه ابومسلم نوشته بود بابراهیم الامام که در یکی از قراء شام بود ازدست قاصد گرفتند آوردند نزد مروان الحمار و درآن کاغذ نوشته بود تقویت کار خود و بیعت مردم خراسان را بابراهیم الامام پس مروان الحمار کاغذ ابومسلم را خواند و جایزهٔ زیادی بقاصد داد ، گفت کاغذ را ببرد نزد ابراهیم و باو گفت جوابش را گرفته بیاور نزدمن

قاصد رفت نزد ابراهیم امام و کاغذ ابومسلم را خواند و بخط خود جواب بابومسلم نوشت و اورا ترغیب نمود بجد و جهد نمودن در اخذ بیعت از مردم برای او. این کاغذ را قاصد آوردنزد مروان حمار کاغذ را ضبط نمود وقاصد را هم حبس کرد و نوشت بحاکم قریهٔ ازقرای شام که ابراهیم الامام درآن قریه بود اورا دست بسته بفرستد در حران نزد مروان الحمار چون وارد شد ابراهیم بمروان الحمار بین مروان وابراهیم مذاکراتی شد وابراهیم منکرشد از آنچه نوشته بود بابومسلم، بعد مروان کاغذ ابراهیم را نشان داد وقاصد را حاضر کرد وگفت آیا میشناسی این شخص را واین خط را ابراهیم مطلب را دانست

بعد مروان حمارحکم کرد که ابراهیم امام وجمعی از بنی عباس را حبس نمودند درحران که نزدیك رقه است و آنجا دو ماه درمحبس بودند ـ جمعی ازموالیان مروان داخل محبس شدند و ابراهیم را درآنجا بقتل رسانیدند خبر قتل ابراهیم بنی العباس رسیدمخفیا وارد کوفه شدند وجمع کثیری باابوالعباس سفاح برادر ابراهیم الامام بخلافت بیعت نمودند درسیزدهم ربیع الثانی سنهٔ صد وسی ودو

ودر حبیب السیر است که روز جمعهٔ از جمعات ربیع الاول یا جمادی الاولی سنهٔ صد وسی و دوسفاح بحشمت هرچه تمامتر بمسجد جامع رفت وبرمنبر برآمد وبرخلاف بنی امیه ایستاد وخطبهٔ خواند وبجماعت نماز خواند.

مرتبهٔ دیگر بمنبر صعود نمود وخطبهٔ فصیح وبلیغ آغاز کرد وچون در آنروز ضعفی تمام داشت بربالای منبر نشست وعمش داودبن علی بیك درجهٔ پائین تر ایستاده وخطبه را تمام کرد وگفت ای مردم

بدانیدما که بعد ازفوت حضرت رسول ص خلیفهٔ پای باین منبر ننهاده مگر حضرت امیر (ع) و این که بر منبر نشسته برشما پوشیده نماناد که‌این‌امر بما متعلق‌شد واز میان مابیرون نرود تا وقتیکه‌عیسی‌ع از آسمان فرود آید وبعد ابوالعباس سفاح لشگر زیادی فرستاد بسر داری عمش عبیدالله بن‌علی‌بن عبدالله بن عباس بطلب مروان الحمار عبیدالله بن علی با لشگریان بجانب حران آمدندمروان‌الحمار با اهلش و سایربنی امیه ازحران خارج شدند وازفرات عبورنمودند پس عبیدالله بن‌علی‌حکم کرد که قصراورا در حران خراب کردند وبر خزائن‌واموال اواستیلا یافتند ومروان با همراهانش رفتند تا رسیدند بمصر عبیدالله بن علی‌هم‌بالشگر خود وارد شام شدند و جمع کثیری ازبنی امیه واتباع‌آنها را بقتل رسانیدند وبعضی از بنی‌امیه‌را فرستادبکوفه نزد سفاح وسفاح آنهارا بقتل رسانیدبعدازآنجا عبیدالله بن‌علی روانه شدبجانب مصر ودربوصیر که ازقرای‌مصراست بین‌لشگر مروان الحمار و لشگر عبیدالله بن‌علی مقاتلهٔ عظیمی واقع شد

ودر بیست‌و پنجم ذیحجه سنهٔ صدوسی ودو مروان حمار را باجمع کثیری از بنی امیه بقتل رسانید و جهت آنکه ابومسلم که اصلا اصفهانی بوداورا مروزی‌مینامندآنستکه ابو مسلم از ناحیهٔ مرو خروج نموده ومنسوب باو را مروزی مینامیدند بغیر قیاس و جهت آنکه مروان ملقب شد بمروان الحمار آنستکه اهل جاهلیت کسیرا که در قرن صد واقع شود حمار مینامیدند واززمان‌صلح حضرت مجتبی (ع) بامعویه که اول ملوك بنی امیه بود تا آخر ملوك بنی امیه که مروان حمار بود تقریباً صدسال گذشته بود

ومخفی نماناد که از مروج‌الذهب مستفاد میشود کسانیکه قائل بودند بخلافت‌بنی‌العباس دوطایفه بودند

اول ـ جماعت راوندیه بودند که میگویند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر (ص) جناب عباس بود چون بدلیل آیهٔ اولوالارحام عباس مقدم بر سایرین بود واین طایفه تبری میجویند از ابابکر وعمر و عثمان ولکن قائل بخلافت علی هستند باجازه خود عباس بن عبدالمطلب چنانچه‌آنها نقل شد از داود بن‌علی عموی سفاح که روی منبر درکوفه گفت ایها الناس ، لم‌یقم فیکم امام‌بعد رسول‌الله ص الاعلی‌بن ابیطالب ع وهذالقائم فیکم یعنی ابوالعباس السفاح

دوم جماعت کیسانیه بودند که میگویند امام بعد ازحضرت سید الشهداء (ع) محمد حنفیه بوده واو وصیت کردبپسرش ابوهاشم واو وقتیکه خواست در شام ازدنیا رحلت بفرماید وصیت کرد بمحمد بن علی‌بن‌عبدالله بن عباس واو وصیت کرد بپسرش ابراهیم الامام ابن محمد بن‌علی‌بن‌عبدالله بن‌عباس المقتول بحران واووصیت کرد ببرادرش ابوالعباس سفاح

ودرسنه صدو سی وسه داود بن علی عموی سفاح و منصور هر که را در مکـه و مدینه از بنی امیه دید بقتل آورد و خود او هم در دهم مـاه ربیع الاول همان سال از دنیارفت در مدینهٔ طیبه

ودر ذی حجهٔ سنهٔ صد وسی و چهار سفاح از حیره منتقل شد به انبار ودر آنجا منزل نمود

ودر سیزدهم ذیحجه سنهٔ صد و سی وشش سفاح در انبـار از دنیا رفت در سن‌سی و سه سالگی

و وزیر ابوالعباس ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی بود و قبلا کسی معروف باین لقب نبود وبعد از فوت سفاح برادرش منصور دوانقی بخلافت نشست

ودر شعبان سنه صدو سی وهفت منصور دوانقی ابو مسلم مروزی را در مدائن بقتل رسانید وابو داود خالد بن ابراهیم الذهلی عامل خراسان شد چون ابومسلم عزم نمود خلع منصور را ازخلافت منصور ملتفت شد و عذر خواهی واستماله زیادی از او کرد و حیلهٔ زیادی نمود که اورا بچنك خود در آورد ، ابومسلم آمدنزدمنصور. منصور از او تعظیم نمود یکروز منصور بیست نفر مسلح پشت پرده مهیا کرد وگفت هروقت دست بدست زدم وارد شوید و گردن ابو مسلم را بزنید ابومسلم وارد شد بمنصور منصور بحیله شمشیر او را گرفت ودر زیر فراش خود گذارد بعد یك یك ازتقصیرات او راشمرد ویکمرتبه دست بدست زد آن بیست نفر با اسلحه بو مسلم راقطعه قطعه نمودند دربیست وپنجم ماه شعبان سنهٔ صدوسی وهفت و در درالسلوکست که ابو مسلم در جنگهااز بنی امیه واتباعشان هزارهزار نفر بجهنم فرستاد

ودر سنه صدو چهل (۱) منصور شروع نمودبینای شهر بغداد

ودر سنهٔ صد وچهل وسه علمآء اسلام شروع نمودند بتدوین حدیث و فقه و تفسیر پس ابن جریج در مکه ومالك الموطاء در مدینه واوزاعـی در شام وحماد بن سلمه در مصر و معمردر یمن و سفیان ثوری در بصره

ودر سنهٔ صدو چهل وچهار منصور تشدید نمود در محبس بر اولادهای حضرت مجتبی ع

ودر کامل ابن اثیر است که محبو سین منصور از اولادهای حضرت مجتبی (ع) پنج نفر از اولادهای حسن مثنی ابن الحسن المجتبی ع بودند عبدالله المحض والحسن المثلث و ابراهیم الغمر که این سه ازفاطمه بنت الحسین سیدالشهداء ع بودند وجعفر بن الحسن المثنی وعباس بن الحسن المثنی وشش نفراز نبیره های جناب حسن مثنی بودند ـ اول سلیمان دوم ـ عبدالله که هردو پسران داود بـن الحسن المثنی بودند سوم ـ محمد چهارم ـ اسما عیل پنجم ـ اسحق که این سه اولاد ابراهیم بن الحسن المثنی بودند ششم موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی

واین بزرگواران درکوفه در محبس هاشمیه ماندند تا در محبس از دنیا رفتند وکسی نجات نیافت مگر چهار نفر سلیمان وعبدالله دو پسر جناب داود بن الحسن المثنی و اسحق و اسماعیل دو پسر جناب ابراهیم بن الحسن المثنی

و در سنه صد و چهل و پنج در ماه جمادی الاخره جناب محمد بن عبدالله المحض ابن الحسن بن الحسن المجتبی که از بزرگان اهل البیت بود در مدینه طیبه خروج نمود و عامل منصوررا بقتل رسانید وحجاز را متصرف شد وجملهٔ اهل مکهٔ ومدینه تابع وی شدند و مالك بن انس که فقیه مدینه بود فتوی میداد که مردم یاری او را بنمایند چون این خبر بسمع منصور دوانقی رسید برادر زاده و ولیعهد خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را روانه نمود بمدینه بجهت قتال نمودن بامحمد صاحب نفس الزکیة تا آنکه جمعی از اصحاب محمد گریختند و جمعی کشته شدنـد

---

(۱) سزاوار بود که مأخذ این قول ذکرمیشد چه آنکه درتاریخ نگارستان گوید درسنهٔ خمس و اربعین و مأة بود که ابوجعفر شروع در بنای بغداد نمو د (ح)

آخرالامرمحمد بن قحطبهٔ ملعون شمشیری بسینهٔ جناب محمد زد واورا بخاك‌انداخت وسر نازنین او را از بدن جدا کرد وفرستاد نزد منصور وعیسی بن موسی روانه شد بزیارت بیت‌الله الحرام و منصور آن سر نازنین را فرستاد در زندان نزد پدرش جناب‌عبدالله محض ، چون نظر پدر بپسرش افتاد گفت یرحمك‌الله لقد قتلوك‌قواماصواما، وبآن شخص که سرمحمد را آورده بود فرمودقل‌لصاحبك قدمضی شطرمن عمرك فی‌النعیم وبقی‌شطرالبؤس

و درکامل است‌که در عصر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه صد و چهل و پنج جناب محمد را در مدینه شهید کردند وسر نازنین اورا روانه نمودند بجهت منصور و جهت نامیده شدن او بصاحب نفس الزکیه این بود که چون یقین بقتل و شهادت خود نمود آن دیوانی که در او اسماء کسانی بود که با او بیعت کرده بودند سوزانید که مبادا آن دیوان بعد از خودش منتشر شود وباعث گرفتاری آنها شود

و در وقت شهادت جناب محمد برادرش جناب ابراهیم در بصره بود و سه روز بآخر رمضان همان سال باقیمانده بود که خبر قتل جناب محمد بابراهیم رسید در بصره ابراهیم با جمعی روانه شد بکوفه

منصورهم نوشت ببرادرزاده‌اش‌عیسی بن موسی وحمید بن‌قحطبه درمکه که حاضرشوند بجهت مقاتله با جناب‌ابراهیم ودر دیوان جناب‌ابراهیم اسم صد هزار نفر بود‌که با او بیعت کرده بودنددر بین اینکه‌ابراهیم از بصره بکوفه می‌آمد یکشب درمیان عسکرخود خفاءاً گردش میکرد صدای‌طنبور ازلشکریان بگوشش رسید فرمود ما اطمع فی‌نصرعسکرفیه مثل‌هذا

الحاصلجناب ابراهیم باجمعی از اصحاب خود درمقابل جند عیسی بن موسی وحمید بن‌قحطبه که آنها هیجده هزار نفر بودندصف آرائی کردند در باخمری که بین کوفه و واسط است و بکوفه نزدیکتر است و نائرهٔ جنك مشتعل شد در بین تیری بحنك جناب ابراهیم وارد شد، از اسب فرودآمد اصحاب دورش جمع شدند حمید بن قحطبه بلشکر خودگفت حمله کنید باین جماعت و آنها را منهزم نمائید ـ اصحاب جناب ابراهیم بعضی مقتول و بعضی منهزم گردیدند ـ پس سرنازنین او را از بدن جدا نمودند وفرستادند نزد منصوردوانقی ملعون **ودر کامل‌ابن‌اثیر** است‌که شهادت جناب ابراهیم روز دوشنبهٔ بیست وپنجم ماه ذیقعدةالحرام سنهٔ صد و چهل‌وپنج بود و سنش در حین شهادتش چهل و هشت سال بود وقبرشریفش هم در باخمریست‌که دعبل‌خزاعی میگوید

واخری‌بارض‌الجوزجان محلها وقبر بباخمری لدی القربات

وحضرات زیدیه زید بن‌علی بن الحسین را امام پنجم میدانند و محمد صاحب نفس الزکیه ابن عبدالله المحض ابن‌حسن بن حسن المجتبی (ع) را امام ششم میدانند وبرادرش ابراهیم قتیل باخمری‌را امام هفتم میدانند **ومسعودی** میفرماید باخمری شانزده فرسخی کوفه است ودر روایت است‌که وقتی که سرجناب ابراهیم را بجهت منصور حاضر کردند امر کرد پدرشان جناب عبدالله المحض را درمیان زندان بقتل رسانیدند در عیداضحی سنهٔ چهل و پنج درسن هفتاد وپنج سالگی وبعضی‌ازمطالب دیگر هم درباب چهارم ذکرشد فراجع ودر این‌سنه صد وچهل پنج منصور از بنای بغداد فارغ شد

ودر کامل ابن‌اثیر است‌که منصور مبلغ‌چهارهزارهزاروهشتصدوسی‌وسه درهم در بنای بغداد خرج کرد

مخفی نماناد که عیسی بن‌موسی بن‌محمد بن علی بن‌عبدالله بن‌عباس ولیعهد بود بنص عمش سفاح چون سفاح ولایت‌عهد مسلمین را بعد ازخود با منصوردوانقی برادرش قرارداد و بعداز منصورولایت‌عهد مسلمین را با برادرزاده‌اش عیسی بن موسی قرار داد و در روز بیست و ششم محرم‌الحرام سنه صد و چهل وشش جناب علی بن حسن مثلث در زندان منصور رحلت فرمود

ودر سنهٔ صدو چهل وهفت عیسی بن موسی خود را از ولایت‌عهد مسلمین خلع نمود ومردم با مهدی محمد بن منصور دوانقی بیعت کردند بولایت عهد مسلمین

ودر سنهٔ صدوچهل وهشت درتاریخ کامل است که فضل بن یحیی بن خالد بن جعفر برمك متولد شد هفت روز قبل از تولد رشید هرون بن مهدی بن منصور دوانقی و مادر هرون که خیزران باشد اورا ازشیر هرون شیر داد پس فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی هرون بود ودر شوال همین سال صدو چهل وهشت حضرت صادق ع را مسموم نمودند

فصل هفتم

بدانکه بعد ازصحابه در مدینه طیبه درعصر واحد هفت نفر ازفقهاء بودند که عامه اخذ فقه از آنها مینمودند **اول** جناب سعید بن مسیب بن حزن بود که او را سید التابعین میگفتند

در اصول کافی ازحضرت صادق (ع) روایت کرده قال (ع) کان سعید بن‌مسیب وقاسم بن‌محمد بن ابی‌بکر و ابوخالد الکابلی من ثقات علی بن‌الحسین وسابقا گفته شد که سعید بن مسیب از حواریین حضرت علی بن الحسین (ع) بود وبعضی گفتند که او افضل تابعین است نزد اهل‌مدینه و اویس افضل تابعین است نزد اهل کوفه وحسن بصری افضل تابعین است نزد اهل بصره و رحلت سعید بن مسیب در سنهٔ نود و چهار هجری بود درمدینهٔ طیبه

دوم ـ جناب قاسم بن محمد بن‌ابی‌بکر بود الملقب بالدیباج جد امی حضرت صادق ع

و در بعضی از اخبار است که جناب قاسم داماد حضرت امام زین العابدین ع و پسر خالوی آن حضرت بود

سومـ عروة بن زبیربن عوام برادر عبدالله بن زبیربود و اوهم درمدینهٔ طیبه سنهٔ نود وچهار از دنیا رفت **چهارم** ـ خارجة بن زید بن ثابت بود وزید بن ثابت از بزرگان صحابه بود و خارجة بن زید در سنهٔ نود ونه در مدینه از دنیا رفت **پنجم** ـ ابوایوب سلیمان بن یسار بود برادر عطا غلام میمونه زوجهٔ حضرت پیغمبر ص

در رجال است وقتیکه از سعید بن مسیب مسئله سؤال میکردند ومیگفت بروید نزد سلیمان بن یسار که او الیوم اعلم من بقی هست **ششم** ابوبکر بن‌عبدالرحمن بن حارث بن‌هشام القرشی بود و اورا زاهد قریشش میگفتند وابوجهل بن هشام عموی پدرش بود و او در سنهٔ نود وچهار در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت نمود **هفتم** عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بود که ازسادات تابعین‌شمرده میشد ویکسال قبل از حضرت زین‌العابدین ع‌از دنیارفت

الحاصل بعد که این هفت نفرازدنیا رفتند مذاهب عامه در فروع متشتت شد وآرائشان‌مختلف شد بحیثی که ضبطش ممکن نبود از اینجهت ملجأ شدند عامه در انحصار نمودن مذهب را

درفروع بچهار مذهب و این در سنهٔ سیصد وشصت وپنج بود و در روضات از حدائق المقربین نقل فرموده که سید علم الهدی با خلیفهٔ عباسی که القادر بالله باشد قرارگذارد که شیعیان صدهزاراشرفی باو بدهند که مذهب شیعه مثل مذاهب اربعه اهل تسنن علنی وبدون تقیه بشود سید حاضرشد وازعین المال خودهشتاد هزار اشرفی‌مهیا فرمودکه بقیه را سایرشیعیان‌مهیا کنند لکن هزارافسوس که شیعیان بجهت قلت عدد وضیق معیشت قادر نشدند بدادن‌آن

در روضات الجنات ازکتاب الزام‌النواصب نقلکرده که چون چهارنفر ازحضرت صادق اخذ روایت وعلم می‌نمودندکه ازآنها بود: **ابوحنیفه ومالك بن انس**، منصورملعون ترسیدکه خلافت وملکت از وی خارج شود ومردم میل‌بآن‌بزرگوار بنمایند، امرکرد بابی‌حنیفه نعمان بن‌ثابت‌کوفی وبمالك بن انس که از حضرت صادق (ع) عزلت نمایند و احداث مذهبی بنمایند غیر مذهب حضرت صادق(ع) که عمل بنمایند بقیاس و رأی واستحسان‌واجتهاد بعد متابعت نمود ایندو نفر را محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و مستقر شد مذهب اهل سنت در فروع باین **چهار مذهب** وشیعه امامیه رضوان الله تعالی علیهم باقی ماندند بمذهب حضرت صادق (ع) **و لابد است در مقام از ذکر اموری :**

امر اول درذکری از ابی حنیفه که‌یکی از ائمه اربعه اهل‌تسنن است واول و اقدم آنهاست

بدانکه اسم اونعمان بن ثابت بن فردوس است وجدش از اهل‌کابل طخارستان بود و ولادتش در سنه هشتاد بود ودر روایتی منصور امرکردابوحنیفه‌راده‌روزروزی‌ده‌تازیانه‌زدندوبعد حبس‌نمودند وبعد از چند روز از دنیا رفت درماه رجب سنهٔ صد وپنجاه ویك و در مقبره خیزرانیه‌بغداد دفن‌شد

ودر روضات از تاریخ بغداد نقل‌کرده که شافعی گفت نظر کردم درکتب ابی‌حنیفه دیدم در او صد وسی ورق برخلاف کتاب وسنت فتوی داده و ازسفیان ومالك و اوزاعی وشافعی نقل‌شده که گفتند متولد نشد دراسلام احدی‌که اشأم باشد از ابی‌حنیفه ، وازمالك نقل‌شده که‌گفت فتنه ابی‌حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس انتهی

و درحیات الحیوان دمیری درلغت قمری از ابن خلکان نقل‌کرده که یکی از سلاطین هند هدایائی فرستاد برای سلطان محمود بن سبکتکین و ازجملهٔ آنها طائری بود بهیئت قمری‌وازخواص او این بود که هر وقت غذای مسمومی حاضر می‌شد از چشمهای آن طایر اشك میریخت و اشکش مثل سنك منجمد میشد و هر گاه او را میسائیدند و روی جراحت وسیع میگذاردند جراحت بهم می‌آمد بعد باین مناسبت گفته که عبدالملك جوینی امام الحرمین نقل‌کرده که سلطان محمود بن سبکتکین حنفی مذهب بود و بسیار حریص بود بعلم حدیث واکثر احادیث را موافق میدید بامذهب شافعی یکروز فقهاء مذهب حنفی و شافعی را حاضر کرد بترجیح یکی از ایندو مذهب و بناشد دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب حنفی و دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب شافعی تا خود سلطان ترجیح بدهد **قفال مروزی** که از بزرگان علماء بود حاضر بود بر خاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز با اجزاء و شرایط و ارکان و طمأنینه بعمل آورد و گفت این است نمازی که شافعی غیر این را جایز نمیداند

بعد دو رکعت نماز خواند بمذهب ابوحنیفه اولا وضوساخت‌باآب‌خرما وبعد پوست سك‌دباغی شدهٔ را نجاست باو مالیده در بر کرده مگسها و پشه‌ها باو جمع شدند ، روی بقبله ایستاده و بفارسی‌تکبیر گفت بعد بفارسی گفت دو برك سبز که ترجمه مدهامتان است ، بعد مثل مرغ سر بزمین

زد بدون طمأنینه وتشهد خواند و بعوض سلام‌ضرطهٔ زد بدون آنکه سلام بدهد وگفت اینست‌نمازیکه بمذهب ابوحنیفه جائز است

پس سلطان متغیر شد و گفت اگر دروغ بگوئی ترا بقتل میرسانم ، قفال کتب ابی حنیفه را حاضر نمود سلطان بمرد نصرانی امر کردکه آنها را بخواند ، خواند معلوم شد همین نماز موافق است با مذهب ابوحنیفه سلطان از مذهب حنفی اعراض نمود **و در کتاب** مواعظ المتقین است که یك روز ابوحنیفه در محضر اصحابش گفت که حضرت جعفر بن محمد کلماتی فرمودکه مرا بتعجب آورده **اولا** ـ فرموده **خداوند در دنیا و آخرت دیده نمیشود** چگونه میشود چیزی موجود باشد و دیده نشود ؟

ثانیاً ـ فرموده شیطان روز قیامت بآتش‌معذب میشود و حال آنکه شیطان از آتش خلق شده چگونه شیئی معذب میشود بچیزی‌که از او خلق شده ؟ **ثالثا** ـ فرموده افعال عباد مستند بخود آنها میباشد وحال‌آنکه درآیات شریفه وارد است‌که تمام افعال‌مستند بخداوند است

جناب بهلول در مجلس حاضر بود کلوخی برداشته زد بسر ابوحنیفه که سرش شکست و خون بصورت ومحاسن ابوحنیفه جاری شد رفت بشکایت نزد خلیفه خلیفه بهلول را طلبید ؛ از سبب جنایت او سؤال کرد؛

بهلول فرمود ابوحنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ایرادکرد و من باین کلوخ‌که بسراوزدم جواب هرسه ایرادش را دادم ، اولا ـ گفت هرچه موجود است دیده میشود ، درد در سرش موجود است و دیده نمیشود

ثانیاً ـگفت شیطان چون از آتش خلق شده بآتش عذاب نمیشود و خود او از خاك است و بخاك متألم شد

ثالثا ـ گفت اعمال عباد مستند است بخدا پس این شکستن سرش مستند بخدا است‌ازمن‌چرا شکایت دارد؟ خلیفه متعجب شد وبهلول ازشکایت ابو حنیفه آسوده شد

و در روضاتست که ابوحنیفه مشرف شد خدمت حضرت صادق (ع) بجهت استفادهٔ علم و شنیدن حدیث حضرت بیرون شد در حالتی‌که بعصاتکیه فرموده بود ابوحنیفه عرضکرد یابن‌رسول‌الله سن شمابااندازهٔ‌نرسیده‌که محتاج بعصا باشید فرمود چنین‌است‌که میگوئی لکن چون این‌عصای‌حضرت پیغمبر(ص) است خواستم باو تبرك بجویم ابوحنیفه جستن کردکه اورا ببوسد حضرت دست نازنین خودرا گشود و فرمود والله تو میدانی‌که این بشره بشرهٔ حضرت پیغمبر(ص) است او را نمیبوسی و عصای حضرت پیغمبر(ص) را میبوسی

وایضاً در روضات از ربیع‌الابرار زمخشری از یوسف بن اسباط نقل‌کرده که ابوحنیفه‌چهار صد حدیث یا زیادتر احادیث‌نبوی را ردکرد

و از عیون و محاسن شیخ مفید نقل کرده که فتوای ابوحنیفه است اگـر مردی عقدکند زنی را و بداند که آن زن مادر یا دختر یا خواهرش هست حد از او ساقط میشود و ولدهم باو ملحق میشود

ایضا فتوی داده که اگر مردی پارچه حریری به احلیلش بپیچد و داخل کند درقبل زنی زنا نیست وحدی هم براو وارد نمیشود ولکن سخنهای غلیظ او را ردع میکنند و همچنین اگر مردی

لواط کند با غلامی حد بر او واجب نمیشود ولکن باید ردعش نمود

و کراماتی که از برای ایشان نقلکرده‌اند زیاد است و ما اکتفا میکنیم بذکر یك کرامت مختصری: **در روضات** ازسید جزایری نقل کرده که حاکم بغداد طلب کرد علماء اهل‌سنت را گفت شنیده‌ام که اگر کوری‌را ببرند تحت قبه حضرت موسی بن جعفرع متوسل نمایندچشمش شفا میباید و ابوحنیفه با آنکه امام اعظم است ازاو چنین کرامتی شنیده نشده

علماء اهل‌سنت جواب دادند که از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده میشود ـ حاکم گفت میل‌دارم که مثل این کرامت ببینم که با بصیرت بشوم در دینم

علماء مرد غریب فقیری را بطمع انداختند که بگوید من کورهستم و چند روز با عصا میان‌شهر بغداد راه برود وبعد شب جمعه برود سر قبر ابوحنیفه بیتوته کند وصبح بیرون شود و بگوید الحمدلله ببرکات صاحب این‌قبر چشمم بینا گردید آن مرد چنین کرد وشب جمعه را سر قبر ابوحنیفه بیتوته کرد صبح که شد هردو چشمش کور شده بود که ابدا جائی را نمیدید ؛ فریادزد ایهاالناس حکایت من کذا و کذاست ومن مرد عیال‌مندی هستم حال با چشم کورچکنم؟ خبر بحاکم بغداد رسید ؛ حاکم اوراطلبید قصهٔ خود را بجهت حاکم نقل کرد ـ حاکم آن‌حضرات را ملتزم کرد که تا این شخص زنده است باید معاش او را بدهندانتهی ـ وچقدرخوب تخلص‌جست یکنفراز مؤمنین از شر یکنفرحنفی‌مذهب آن‌مؤمن وضوساخت و پاهای خودرا مسح کشید دید بالای سرش‌شخص حنفی ایستاده فوراً پاهایش را شست آن مرد گفت چرااول پاهایت را مسح کشیدی‌وبعد شستی گفت‌بلی این مسائل‌ازخلافیه بین خدا و بین‌ابی‌حنیفه است چون‌خدا فرموده و امسحوا برؤسکم وارجلکم‌الی‌الکعبین ـ و ابوحنیفه گفته واجبست غسل‌رجلین پس من مسح کردم ازخوف خدا وغسل‌کردم از خوف سلطان پس آنمرد حنفی خنده کرد ورفت

امر دوم در ذکری از مالك بن انس که از ائمه اربعه اهل تسنن است

پدرش انس بن ابی‌عامر است نه انس بن‌مالك که صحابی بود و ازآن ده نفری است که‌ازخدمهٔ حضرت پیغمبر(ص) بودند چنانچه بعضی گمان کرده‌اند و نسبت داده شد بصاحب تاریخ گزیده

ودر روضات است که ولادت مالك در سنه نودوپنج هجری بوده وفوتش در ربیع‌الاول سنهٔ صدو هفتاد و نه بوده و در بقیع دفن شده ومشهور نزد عامه آنست که مدت حمل مالك بن انس سه سال بود و مدت حمل امام شافعی چهارسال لکن در امام شافعی میگویند جهت طول کشیدن‌حملش‌این بودکه انتظار میکشید موت ابی‌حنیفه را چون در روزفوت ابی‌حنیفه شافعی‌بدنیا آمدلکن جهت طول کشیدن حمل‌مالك معلوم نیست چه بوده وآیااو انتظارچه را داشته؟ ودر روضات‌است که مالك بن‌انس با کبرسنی که داشت هرگزدرمدینه طیبة سوارنمیشدومیگفت هرگز سوارنمیشوم دربلدی که دراوجثهٔ رسول‌الله ص مدفونست

وایضا نقلکرده که شخصی گفت رفتم بعیادت‌مالك درمرض موتش سلام کردم و نشستم دیدم‌مالك گریه میکند ؛ گفتم چرا گریه میکنی ؟ گفت هیچکس سزاوارتر ازمن نیست بگریه کردن والله من راضی هستم که عوض هرمسئله که برای خودم‌گفته‌ام و برای خود فتوی داده‌ام صدهزار تازیانه بخورم واو ازجملهٔ تلامذهٔ حضرت صادق علیه‌السلام بود

واز مالك نقل شده که گفت مارات عین ولاسمعت اذن ولاخطرعلی قلب بشرافضل من جعفر بن

محمدالصادق (ع) فضلا وعلما وعبادتاً و ورعا وكان ع لايخلوا من احدى ثلث اما صائم اوقائم اوذاكر وكان من‌عظماء العباد واكابر الزهاد الذين يخشون‌الله عزوجل

ووقتى كه حضرت ميفرمود قال رسول‌الله (ص) گاهى رنك نازنين حضرت زردميشد و گاهى‌سبز ميشد بقسمى كه كسى‌آن‌حضرت را نميشناخت و مالك گفت: من خدمت حضرت صادق ع بمكه مشرف شدم وقت احرام هرقدر ميخواست تلبيه بگويد صداى نازنينش درگلويش بند ميشد بقسمى كه نزديك بود از راحله‌اش بزمين افتد من‌عرضكردم يابن رسول‌الله لابد بايد لبيك را بفرمائى‌چرا حالتت‌چنين منقلب ميشود؟ فرمود يابن ابى‌عامر چگونه جرئت‌كنم بگويم لبيك اللهم لبيك و ميترسم پروردگارم درجواب بفرمايد لالبيك ولاسعديك

ودر جلد اول بحار ازشيخ بهائى از شهيد اول باسانيد خود از عنوان بصرى روايت كرده گفت من مرد پيرى‌بودم كه نود وچهارسال ازسنم گذشته بود وسالها بودكه من ميرفتم نزدمالك بن انس و از اوكسب علم ميكردم بعد رفتم خدمت حضرت صادق ع كه از آن بزرگوار كسب علم بنمايم حضرت بمن فرمود من محل حاجت مردم هستم ومعذلك در هر ساعتى از ساعات شب و روز اذكار و اورادى دارم مرا ازعبادت و اذكارم باز مدار چنانچه تا بحال ميرفتى نزد مالك بن‌انس واز اوكسب علم ميكردى حال‌هم برو نزد او

گفت من بسيارمهموم ومغموم شدم وازخدمتش رفتم ؛ فرداى‌آنروز رفتم بحرم حضرت رسول‌ص و دو ركعت نماز خواندم و دعا كردم كه خداوند قلب نازنين حضرت صادق ع را با من مهربان‌كند وروزى بفرمايد بمن ازعلم آن بزرگوار بقدرى‌كه هدايت بيابم براه راست و مغموماً برگشتم‌بمنزلم ونرفتم نزد مالك بجهت آن محبتى‌كه از حضرت صادق ع در قلبم جاى گرفته بود واز خانه بيرون نميشدم مگر بجهت اداء فرايض پس چون صبرمن بآخر رسيد و سينهٔ من تنك شد بعد از نماز عصر رفتم درب منزل حضرت امام جعفرصادق ع و اذن دخول خواستم ؛ خادم حضرت بيرون شد گفت چه حاجت دارى؟ گفتم غرضم سلام‌كردن بشريف است ـ گفت آقا در مصلى مشغول عبادت است پس من قدرى نشستم تا بيرون شد خادم حضرت گفت ادخل على‌بركة‌الله ـ پس داخل شدم وسلام‌كردم ومشرف بجواب شدم ؛ فرمود بنشين غفرالله لك نشستم

حضرت سربزيرانداخت بعدسربلندكرد ودربارهٔ من طلب توفيق فرمود از خدا وفرمودچه‌مسئله دارى عرضكردم ازخداوند سؤال كرده‌ام كه قلب شما را بمن مهربان فرمايد وروزى فرمايد بمن‌ازعلم شما اميدوارم كه خداوند حاجت مرا برآورده باشد فرمود علم بتعليم نيست بلكه او نورى است‌كه واقع ميشود در قلب هركس كه خداوند او را هدايت بفرمايد تا آنكه عرضكردم حقيقت بندگى چه چيز است فرمود سه چيز است

اول ـ آنكه بنده در آنچه در دست دارد خود را مالك نداند چون عبيد مالك مالى نيستند تاآنكه مالشان را صرف‌كنند در مصرفى‌كه خدا فرموده وآسان شود برآنها انفاق نمودن

دوم ـ آنكه بنده خود را مدبر در امرى نداند تا آنكه مصائب دنيا براوآسان شود

سوم ـ آنكه تمامى اشتغالش در اطاعت اوامر الهى وترك نواهى او باشد تا آنكه مشغول مراء و مباهات با مردم نباشد پس‌هرگاه گرامى بفرمايد بنده‌اش را باين سه خصلت خوار ميشود در

نزد او دنیا وشیاطین وخلق طلب نخواهد کرد دنیا را بجهت تفاخر و تکاثر وطلب نمیکند آنچه را که در نزد مردم است بجهة عزت وبلندی و اوقاتش را باطل نخواهد کرد و این اول درجه تقوی است قال الله تبارك و تعالی تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علواً فی الارض و لافساداً و العاقبة للمتقین. عرض کردم یابن رسول الله بمن وصیت بفرما فرمود ترا وصیت میکنم به نه امر که سه چیز آن در ریاضت نفس است و سه چیز در حلم است و سه چیز در علم است پس حفظ کن آنها را وتهاون ننما بآنها عنوان بصری گفت من قلبم را فارغ نمودم بجهت حفظ آنها ـ حضرت فرمود **اما آن سه چیزی که در ریاضت است :**

اول ـ آنکه حذر کن از آنکه بخوری چیزی راکه میل نداری که این باعث حماقت و بلاهت میشود **دوم** ـ آنکه نخوری مگردر وقت گرسنگی **سوم** ـ آنکه غذای حلال بخوری و وقت خوردن اسم خدارا یادکنی ومتذکر شوی حدیث حضرت رسول (ص) راکه فرمود پر نمیکند آدمی ظرفی را که بدتر باشد ازشکمش ووقتیکه لابد شدی از برای غذا خوردن ثلث شکمت را از برای طعام قرار بده وثلثش را از برای آب وثلثش را ازبرای نفس کشیدن

و اما آن سه چیزی که درحلم است

اولـ آنکه اگر کسی بتوبگوید «اگریك کلمه بدبگوئی ده کلمه بدمیگویم ؛ » «بگواگر ده کلمه بدبگوئی یك کلمه بد نمیگویم » **دوم** ـ آنکه اگر کسی ترا دشنام دهد بگو اگر راست میگوئی ازخداوندسؤال میکنم که مرا بیامرزد واگر دروغ میگوئی از خدا سؤال میکنم ترابیامرزد **سوم** آنکه اگر کسی بتووعده دشنام بدهد تو وعده بده اورا بنصیحت و دعا

واما آن سه چیزی که در علم است :

اول ـ آنکه از علماء سؤال کن آنچه را که نمیدانی ومبادا درسؤالت آنها را برنجانی **دوم** آنکه مبادا عمل کنی برأیت درامری و در جمیع امور عمل کن باحتیاط وبگریز از فتوی دادن چنانچه از شیر میگریزی **سوم** ـ ولا تجعل رقبتك للناس جسراً ـ یعنی رقبهٔ خود را جسر و پل قرار مده که مردم بر او سوار شوند (کنایه از آن که خود را مطیع مردم مکن که هر چه بگویند اطاعت کنی)

بعد فرمود برخیز و فاسد منما بر من اذکارم را ـ من مردی هستم که ضنین و بخیلم باوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی

امر سوم در ذکری از محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن ثابت بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المشتهر بالامام الشافعی که از ائمه اربعه اهل تسنن است

درمقامع آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی فرموده در جواب کسیکه سؤال کرد از توجیه روایتی که وارد شده که جناب آمنه حامله شد بحضرت پیغمبر (ص) درلیالی تشریق بمنی باآنکه تولد آن بزرگوار در ماه ربیع الاول بود ولازمه این آنکه مدت حمل یا کمتر ازشش ماه باشد یا اکثراز یك سال؛ در جواب آن شخص فرمود اقل مدت حمل انسان شش ماه است بالنص والاجماع و درطیورمدت

خوابیدنشان روی تخم بیست ویکروز است ودرسك چهل روز ودرگربه دوماه است ودرگوسفندپنج ماه است و در شتر واسب والاغ وامثال اینها یکسال کامل است ودرفیل دو سالست وبعضی گفته‌اند هفت سال وبعضی گفته‌اند یازده‌سال واکثرحمل انسان نزد اکثر امامیه نه ماهست ونزدبعضی یکسال است و نزد شافعی و اتباعش چهار سالست

و طایفه عامه اجماع نموده‌اندکه امام شافعی چهارسال درشکم مادر باقی ماند بانتظار موت امام اعظم ابی‌حنیفه وتولد شافعی در روزفوت ابوحنیفه بود ـ و این را حضرات عامه از کرامت این دو نفر شمرده‌اند الی‌آخره پس‌معلوم شد که ولادت شافعی در سنهٔ صدو پنجاه ویك وفوت اوهم در یوم جمعهٔ آخرماه رجب سنه دویست وچهارده بوده و قبرش درقرافه مصرمعروفست وامام شافعی تلمذ نمود نزد محمدبن‌الحسن الشیبانی واو ازتلامذهٔ ابوحنیفه ومالك بن انس بود و درسابق گفته شد که اینهو از تلامذهٔ حضرت امام جعفرصادق (ع) بودند وشافعی اشعارفاخرهٔ داردکه بعضی‌از آنها را در این مختصرذکر میکنم

منجمله در مقام مناجات این رباعی را میگوید :

یارب اعضاء الوضوء عتقتها	من فضلك الوافی و انت الواقی
والعتق یسری فی‌الغنی یاذالغنی	فامنن علی الفانی بعتق الباقی

ومنجمله در مقام موعظه میگوید :

یقولون اسباب الفراغ ثلثة	و رابعها خلوه و هو خیارها
وقد ذکروا مالا وامنا و صحتاً	ولم یعلموا ان الشباب مدارها

ونیز این رباعی راگفته :

محن الزمان کثیرة لاتنقضی	و سروره یأتیك کالاعیاد
تأتی المکاره حین تأتی جملة	و تری السرور یأتیك کالفلتات

ومنجمله درمدح حضرت امیر(ع) گفته :

لو ان المرتضی ابدی محله	لـخر الناس طراً سجداً له
و مات الشافعی و لیس یدری	علی ربه ام ربه الله

وصاحب حدیقة الشیعه میفرماید: بعضی از شافعی سؤال کردند از اوصاف حضرت امیر ع گفت چه بگویم درحق کسیکه دوستانش مدائحش را کتمان کردند تقیتاً و دشمنانش مناقبش را پنهان نمودند عداوتاً معذلك شایع شد ازمناقب او آنقدرکه مشرق ومغرب را پر کرد وسیدتاج‌الدین عاملی همین معنی را بشعر درآورده :

لقد کتموا آثار آل محمد ص	محبیهم خوفاً و اعدائهم بغضاً
فابرز من بین الفریقین نبذة	بها ملاء الله السموات و الارضا

ومنجمله در مدح اهل‌البیت گفته:

اذافی مجلس ذکروا علیاً	و شبلیه و فاطمة الزکیة
یقال تجاوزوا یا قوم هذا	فهذا من حدیث الرافضیة
هربت‌الی‌المهیمن من‌اناس	یرون الرفض حب‌الفاطمیة

علی آل‌الرسول صلوة ربی — و لعنته لتلك الجاهلیه

وابن حجر در صواعق این اشعار را نسبت بشافعی داده:

یا اهل بیت رسول‌الله حبکم — فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم الفخر انکم — من لم یصل علیکم لا صلوة له

ودر فصول این اشعار را نسبت بشافعی‌داده :

یا راکباقف بالمحصب من منی — واهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی — فیضاً کملتطم الفرات الفائض
ان‌کان رفضاً حب آل محمد (ص) — فلیشهد الثقلان انی رافضی

ومنجمله در بحار است‌که شافعی درمرثیه حضرت‌سیدالشهدآء (ع) گفته:

تاوب غمی و الفؤاد کئیب — و ارق نومی فالرقاد غریب
ومما نفی جسمی و شیب لمتی — تصاریف ایام لهن خطوب
فمن مبلغ عنی الحسین رسالة — وان کرهتها انفس و قلوب
قتیل بلا جرم کان قمیصه — صبیغ بمآء الارجوان خضیب
تزلزلت الدنیا لال محمد — فذلك ذنب لست منه اتوب

الحاصل این اشعار شهادت میدهد بمحبت و دوست داشتن امام شافعی حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت اطهار را

امرچهارم درذکری از احمدبن‌حنبل بن‌هلال‌الشیبانی‌المروزی

و منتهی میشود نسبش به ذی‌الثدیه ملعون رئیس خوارج و او از ائمهٔ اربعه اهل تسنن است تولدش در ماه ربیع‌الاول سنهٔ صدو شصت و چهار بود وفوتش دریازدهم ربیع‌الاول سنهٔ دویست و چهل ویك بود ودر مقبرهٔ دارالحرب بغداد دفن شد و در مقامع میفرماید قبرش در این زمان بی‌اثر است چون در دجلهٔ بغداد منخسف شده و احمد از اصحاب امام شافعی وخواص او بود ودر مناقب ابن شهرآشوب از صاحب کتاب معرفةالرجال نقل کرده که‌گفت: عداوت احمد حنبل امیرالمؤمنین (ع) را بجهت آنستکه جدش ذوالثدیه راحضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهروان بقتل رسانید واحمد درك کرد چهار نفر از ائمهٔ معصومین را ودر زمان حضرت هادی (ع) از دنیا رفت پس معلوم شد که از این چهار نفرائمه اهل تسنن دونفر ازعرب بودند ودو نفر ازعجم

امر پنجم

بدانکه محدثین اهل‌سنت که صاحبان صحاح سته هستند غالب آنها از اصحاب و ازتلامذهٔ‌احمد بن حنبل‌اند وتمام آنها از عجمند ،

اول از آنها محمد بن اسمیل المعروف بالبخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است و او باعتقاد علمآء جمهور اوثق محدثین و اقدم آنها بود رتبتا و فضلا ولادتش روز سیزدهم شوال سنهٔ صدو نود وچهار بود وفوتش شب عید فطر سنهٔ دویست وپنجاه وشش بود به خرتنك سمرقند وبخارا

حاکم‌نشین بلاد ماوراءالنهر است و بین او و سمرقند هشت روز مسافت است

و او اخذ حدیث از جماعتی کرده بود که منجمله احمد حنبل است ودر سابق گفته شد که جهت اشهریت صحیح بخاری ازسایر صحاح آنستکه ایشان درکتابشان تظاهر نمود بعداوت با امیرالمؤمنین چون روایت غدیرخم را نقل نکردوهمچنین حدیث طایرمشوی را وهمچنین حدیث سد ابواب را ومنکر شده ورود آیهٔ تطهیر را درشأن اهلبیت با اجماع مفسرین در نزولش دراهلبیت وهکذا

دوم از آنها ابی‌داود سلیمان بن اشعث الازدی السجستانی البصری بود که صاحب کتاب سنن است وازاصحاب احمدبن حنبل است وفاتش دربصره بوده روزجمعه نیمه شوال‌سنه دویست وهفتاد وپنج و سجستان معرب سیستان است یا منسوب است بسجستان که قریه‌ایست از بصره

سوم ازآنها مسلم‌بن حجاج نیشابوری بود وصحیح مسلم ازصحاح معتبره حضرات‌است و اوهم از اصحاب احمد بن حنبل است وفاتش درسنهٔ دویست وشصت و یك بوده

چهارم از آنها ابن ماجه محمد بن محمد القزوینی بود و او سوای کتاب صحیح کتابی دارد در تفسیرو کتابی دارد درتواریخ وفاتش در قزوین سنه دویست وهفتاد و سه اوهم درك صحبت احمدبن حنبل را نموده

پنجم ازآنها محمد بن‌عیسی السلمی الترمذی بود واو ضریر ومکفوف البصر بود و از تلامذه محمد بن اسمعیل بخاری بود و ازاهل ترمذ بود ودر ترمذ وفات نمود سنه دویست وهفتاد ونه(وترمذ بروزن فلفل از شهرهای ماوراء النهر است)

ششم از آنها احمد بن شعیب المعروف بالنسائی بود ونساء از شهرهای خراسان است بین او وبین سرخس دومنزل‌است واوصاحب کتاب‌سنن‌است که ازجمله صحاح سته است درنزد جمهور

ودر روضات است که او بسیارمایل بود به تشیع و کتاب خصائص را تصنیف کرد در فضیلت اهلبیت و اکثر روایاتش از احمد حنبل است گفتند چرا کتابی در فضیلت صحابه ننوشتی ؟ جواب‌داد چون وارد دمشق شدم دیدم اهل اینجا خیلی از حضرت امیر(ع) منحرفند خواستم آنها هدایت‌یابند از خواندن اینکتاب یکروز از او سؤال کردند از معویه گفت من‌فضلی از برای او نمیدانم مگرآن که پیغمبر (ص) فرمودند لااشبع‌الله بطنك

واهل دمشق‌نسائی را خارج نمودند رفت برمله که از ارض فلسطین است همانجامشغول عبادت بود تا از دنیا رفت در سنه سیصد و سه چنانچه ابن‌خلکان نوشته

ودر مستدرك از کشف الظنون نقل کرده که مجموع احادیث صحیح بخاری بغیر مکرراتش دو هزار وشصت ویك‌حدیث است ومجموع احادیث صحیح ابی‌داودبغیر مکرراتش چهارهزار وهشت‌حدیث است ومجموع احادیث مسلم بغیر مکرراتش چهار هزار حدیث‌است و فرموده عدد اخبار باقی صحاح سته معلوم نیست وتمام این‌شش نفر صاحبان صحاح سته ازعجم‌بودند

امر ششم

غالب از محدثین امامیه رضوان الله علیهم از عجم بودند منجمله صاحبان کتب اربعه محمد بن ثلثه

اول جناب ثقة الاسلام ابوجعفر الاول محمد بن یعقوب الکلینی الرازی صاحب کتاب شریف کافی

دوم جناب رئیس المحدثین ابو جعفر الثانی محمد بن علی بن بابویه القمی صاحب کتاب شریف من لا یحضره الفقیه

سوم جناب شیخ الطائفة الحقه ابو جعفر الثالث محمدبن الحسن الطوسی صاحب تهذیب واستبصار واین محمد ین ثلاثه صاحب کتب اربعه اوثق محدثین شیعه هستندچنانچه این کتب اربعه مدار احکام الهیه هستند از اصول وفروع واوثق این سه جناب محمد بن یعقوب الکلینی است چنانچه اصح واضبط کتب اربعه کتاب شریف کافی است

ودر مستدرك از شهید در ذکری نقل فرموده که احادیث کافی زیاد تراست ازمجموع احادیث صحاح سته علماء جمهور وعده کتب کافی سی ودو کتاب است انتهی وازخط علامه نقل فرموده که اخبار کافی راضبط کرده اند شانزده هزار وصدونودو نه حدیث است واین کتاب شریف را در مدت بیست سال جمع فرموده وجمیع احادیث مسنده کتاب فقیه سه هزار ونهصد وسیزده حدیث استو مراسیلش دوهزار وپنجاه حدیث است و جمیع احادیث استبصار پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است واحادیث تهذیب عددش معلوم نیست

ورحلت ثقة الاسلام کلینی در ماه شعبان سنه سیصد وبیست و نه بود(سنه تناثر نجوم) وقبر شریفش دربغداد معروفست و در همان سال علی بن محمد سمری که از سفرای اربعه بوداز دنیا رحلت فرمود و همچنین جناب علی بن حسین بن بابویه قمی پدر مرحوم شیخ صدوق نیز در همانسال رحلت فرمود و رحلت رئیس المحدثین شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه درسنه سیصدو هشتادو یك بود و قبر شریفش در نزدیك تهران مشهور است وایشان تقریباً سیصد کتاب تصنیف فرمودند ورحلت شیخ الطائفه محمدبن الحسن الطوسی در آخر محرم سنهٔ چهارصد وپنجاه وهشت بود و قبر شریفش در نجف اشرف معروفست

ومنجمله از عجم بودند صاحبان کتب اربعه محمد ین اربعه از متأخرین

مثل جناب **علامة المجلسی** محمد باقربن محمد تقی المجلسی صاحب کتاب بحارالانوار

ومثل جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی المشهور بالفیض الکاشی صاحب کتاب وافی

ومثل جناب محمد بن الحسن **الحرالعاملی** صاحب کتاب **وسائل الشیعه**

ومثل جناب الحاج میرزا محمد حسین **النوری صاحب کتاب مستدرك الوسائل الحاصل** تمام اینها از عجم بودند واینها تماما دلیلند برفضل عجم .

فصل هشتم

در قبور متبرکهٔ شریفه امامزادگان عظام وبزرگان از رواة و از علماء اعلام که در شهرقم مدفونند

(وعذر عدم مناسبت تامه این فصل با اصل باب چنانست که در باب ششم و هفتم ذکر شد) و لابد است در مقام از ذکر سه امر

امر اول درقبور شریف امامزادگانی که در آن محل شریف مدفونند

و بعضی از آن قبور متبرکهٔ منوره صحت انتسابشان بآن بزرگواران معلومست و بعضی از آن قبور را نسبت داده‌اند لکن صحت انتسابش معلوم نیست

منها قبر مقدس فاطمة الملقبة به معصومه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم ع وقبر مقدس ایشان در قبرستان بابلان مزار معلومی است باقبه وبارگاه وضریح نقره وحرم باشکوه و رواقهای متعدده ودوصحن مقدس باشکوه و گنبد طلائی دارد **ودر بحار** ازتاریخ قم نقل کرده که جامع آن‌تاریخ جناب **حسن بن محمد حسن الشیبانی** بوده و آن کتاب را جهت صاحب بن عباد نوشته وگویا در حدود سنه سیصد نوشته شده وفعلاگویا نسخهٔ آن وجودندارد ودرسنهٔ هشتصد وپنج حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک القمی این کتاب را ترجمه کرده

الحاصل از آن کتاب نقل فرموده که‌این مخدره مکرمه در سنهٔ دویست ویک بعد از یکسال ازخروج حضرت امام رضا (ع) ازمدینه بجانب‌خراسان مخدره هم از مدینهٔ طیبه بطلب برادر خارج شدوقتی که بساوه رسید مریضه‌شد فرمود که‌از اینجا تابقم چه مقدار مسافت است ؟ عرض کردند ده‌فرسخ است بخادمشان فرمود مرابیر بقم مردم‌قم که‌شنیدند باستقبال مخدره آمدند

موسی بن خزرج بن سعدالاشعری رسید بمخدره مهارناقه او را گرفت وارد کرد در قم بمنزل خود هفده‌روز بعد از ورودش بقم از دنیا رحلت فرمود ، پس موسی بن خزرج امر کرد که بدن نازنین اورا غسل‌دادند وکفن کردند و برجنازهٔ مخدره نماز خواند و در زمینی که ملک خودش بود مخدره را دفن نمود وروی قبر مقدسش سقفی از بوریا زد تا آنکه مخدره زینب بنت **محمدبن علی الجواد** قبه بالای‌قبر مقدسش ساخت

وازابن بابویه روایت کرده که‌چون **حضرت‌معصومه** (س) از دنیا رحلت فرموداورا غسل دادند وکفن کردند وبردند بقبرستان بابلان و قبرش‌راحفر کردند بعد قبیله سعد اشعری اختلاف نمودند که‌آیا مخدره را که داخل میان‌قبر بکند تاآنکه مردصالح پیرمردی را اختیار نمودند

ناگاه دیدند دوسوار لثام بسته ازطرف بیابان آمدندچون نزدیک جنازه رسیدند پیاده‌شدند و برآن جنازه مقدسه نماز خواندند و جنازه را نازل میان سرداب نموده دفن کردند بعد از میان سرداب بیرون شدند ورفتند وشناخته نشدند وروز وماه وسال رحلت مخدره معلوم نیست

ودر مزار بحار است که‌حضرت رضا (ع) بسعد اشعری فرمودند هر کس آن مخدره رازیارت کند و حق اورابشناسد بهشت ازآن اوست

ازاین روایت استفاده میشود که رحلت اینمخدره قبل از رحلت حضرت رضا (ع) بوده یکسال یا دو سال

ودر روح وریحان است بنیادگنبد مطهر حضرت معصومه درسنه پانصد و بیست و نه‌بامر **شادبیگم** دختر **عماد بیك** انجام یافت وطلای گنبدمطهر حضرت معصومه و بنای مدرسه فیضیه با سنگهای مرمر دور ضریح بادرب طلای حرم مطهر از مرحوم فتحعلی شاه است که در سنهٔ هزار ودویست وسیزده تعمیر کرده و گوی کوچکی که مکلل بجواهرات‌است در بالای سر آویخته‌ومیان آن شده‌های مروارید قیمتی است بازنجیر طلا وحقه‌جواهر وقنادیل طلا و نقره نیز از آن‌مرحوم است

واین دو رباعی از آن مرحوم نقل شده :

خاقانم و یکجهان گناه آوردم — در حضرت معصومه پناه آوردم
مهر نبی و حب علی را یا رب — بر درگه کبریا گواه آوردم

رباعی دیگر :

خاقانم و امانده ز دیهیم و کلاه — ز اورنك خلافت شده دستم کوتاه
اندر حرمت بمسکنت جسته پناه — یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

ودر سماء والعالم است **که سه مخدره از بنات حضرت جوادالائمه** ع در جنب مدفن وقبر مخدره معصومه مسمی بفاطمه دفن شدند مخدره زینب و مخدره ام‌محمد ومخدره میمونه

ودو مخدره دیگر از بنات موسی‌المبرقع ابن محمد الجواد ع در جنب مدفن مخدره فاطمه دفن شدند مخدره بریهیه و مکرمه میمونه بنتی موسی المبرقع ، ودو مخدره از کنیزان اینخانواده درجنب قبر مخدره فاطمه بنت‌موسی‌بن جعفر ع دفن شدند **ام‌اسحق** جاریه**محمدبن موسی‌المبرقع وام حبیب** جاریه **ابی علی‌محمد بن احمدبن موسی‌المبرقع**

ومنها قبر شریف موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است

ودر روایت است اول کسیکه از سادات رضوی از کوفه بقم آمدند این بزرگوار بودکه درسنهٔ دویست وپنجاه و شش‌بقم آمد و همیشه برقع بصورت وی بود که‌در شب چهار شنبهٔ‌هشتم‌ربیع الاخر سنهٔ دویست و نودوشش از دنیا رحلت‌فرمود واورا در خانهٔ که معروف بود بسرای محمدبن حسن بن‌ابی خالدالاشعری دفن‌کردند

ومنها قبر شریف **محمد بن‌موسی المبرقع** است وفاصله بین قبر شریف ایشان وقبر پدر بزرگوارشان موسی المبرقع‌تقریبا هشت‌ذراع است و بقعهٔ ایشان‌بزرگتر است‌از بقعهٔ پدربزرگوارشان

ومنها قبر شریف **ابو علی محمد الاعرج بن احمد** بن موسی المبرقع است که در یکشنبهٔ سوم ربیع المولود سنهٔ سیصدو پانزده درقم رحلت فرمود ودر مقبرهٔ عم بزرگوارش محمد بن‌موسی المبرقع‌دفن‌شد

ومنها قبر جناب احمد بن محمد بن الاعرج ابن‌احمد بن موسی المبرقع است‌که نقیب قم بود وروز پنجشنبهٔ نیمهٔ ماه‌صفر المظفر سنهٔ‌سیصدو پنجاه‌و هشت در سن چهل وشش سالگی ازدنیارحلت فرمود ودر مقبره محمدبن موسی المبرقع دفن‌شد

ومخفی نماناد که اما مزادگان درنزدیکی قبر موسی‌المبرقع زیاد مدفونند

منها در خارج شهر قم دردروازهٔ شهر کاشان قبه و بقعهٔ بسیار عالی است وگویااز آثارقدیمه باشد منصوب بجناب **علی‌بن‌جعفر ع**

ودر بحار است که‌ظاهراً ایشان درعریض که یك فرسخی مدینه است مدفونست انتهی و در مقبرهٔقم که منسوب بجناب علی بن‌جعفر (ع) است قبریست منسوب بجناب محمد بن موسی بن اسحق ابن‌ابراهیم العسکری ابن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ع ودر کنار قبرستان علی بن جعفر قبریست‌منسوب بابوالعباس احمدبن محمدبن‌حسین بن حسن بن حسین‌بن‌حسین الافطس ابن زین‌العابدین

ومنهم درداخل شهر قم قبریست منسوب بجناب حمزة بن موسی الکاظم ع وقبه و بقعه عالی دارد دراستخر شیراز هم‌بقعه ای است منسوب بایشان و سلاطین صفویه که از نسل ایشانند در آنجا

قبه وبنای عالی بنام شریف ایشان بنا نمودند و همچنین در ترشیز که از اعمال **مشهد مقدس** است ایضاً بقعه ایست منسوب بایشان لکن مختار مرحوم مجلسی و مرحوم حاجی نوری آنستکه قبر ایشان در ری جنب‌قبر **حضرت عبدالعظیم** است چنانچه در باب نهم ذکر خواهد شد انشاءالله

و منها ایضاً در داخل شهر قم قبریست منسوب بجناب **سلطان محمد شریف** ابن علی بن حمزة القمی ابن احمد بن محمدبن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن الامام زین‌العابدین(ع)و این‌قبر شریف واقع استدر محلهٔ که‌آن محله را باسم‌او میخوانند و ازبرای او اعقابی است که بعضی‌از آنها نقبآء و ملوك ری میباشند و درانوار المشعشعین‌ازتاریخ‌قم نقل میکند که **چهار قبر** ازاولادهای جناب عبدالله الباهر پسر حضرت زین العابدین ع در قبرستان قم هستند

اول ازآنها قبر **حمزة بن‌احمد بن‌محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن‌الامام زین العابدین** علیه‌السلام المعروف بحمزة‌القمی

دوم ولد ارجمندشان‌ابو جعفر محمد بن‌الحمزة‌القمی **سوم ولد** دیگرشان علی بن حمزة‌القمی

چهارم نواده ایشان علی بن‌محمد بن حمزة‌القمی ـ وگویا قبر این‌بزرگواران درمقبره‌ایست که منسوب است بنواده محترمشان جناب سلطان محمد شریف ابن علی بن‌محمد بن حمزة القمی و میفرمایند سه قبر ازاولادهای جناب عمرالاشرف‌بن زین العابدین ع در قبرستان بابلان است که‌موضع قبرشان معلوم نیست

اول احمد بن علی بن محمد بن علی بن‌عمر بن زین العابدین ع **دوم** پسر ایشان حسن بن احمد **سوم** نواده ایشان احمدبن حسن‌بن احمدانتهی

ومنها درداخل شهرقم مقبره‌ایست‌منسوب بجناب ابراهیم بن احمد بن‌موسی‌الکاظم ع

ومنها در داخل شهر قم مقبره‌ایست منسوب بمحمد بن موسی بن‌جعفر ع

الحاصل ظاهراً امامزادگان محترم بقدری که در قم‌و اطراف آن مدفونند در هیچیك از بلاد عجم اینقدر مدفون نیستند ودر مستدرك‌از ترجمهٔ تاریخ قم نقل فرموده‌که اول کسیکه‌ازسادات حسینی‌وارد شد بقم ابوالحسن حسین بن‌جعفر بن محمدبن اسماعیل بن جعفرالصادق علیه‌السلام‌بود بعد فاطمه بنت موسی بن‌جعفر ع بعد موسی‌المبرقع بعد حسن بن علی بن‌محمد الملقب بدیباج ابن‌الصادق وشرح حال هریك راهم بیان فرموده بعد فرموده اول کسیکه ازاولاد علی بن جعفر وارد قم شده حسن بن‌عیسی بن‌محمد بن علی بن جعفرالصادق بوده با پسرشان بعدشرح حال‌ایشان را در آن‌کتاب ذکر کرده

امر دوم در قبور شریفه بزرگان از روانیکه درقم مدفونند :

اول جناب زکریا بن‌آدم ابن‌عبدالله بن سعد الاشعری القمی

درکتاب رجال از زکریابن آدم روایتکرده‌که بحضرت رضا (ع) عرضکردانی‌اریدالخروج عن‌اهل بیتی وقدکثر السفهاء فیهم‌فقال لاتفعل فان اهل بیتك یدفع عنهم بك کما یدفع عن اهل بغداد بابی‌الحسن الکاظم ع وقال الرضا (ع) انه المأمون علی الدین‌والدنیا. و عن محمد بن قولویه عن علی بن‌مسیب الهمدانی قال قلت للرضا (ع) شقتی بعیدة ولست اصل الیك فی کل وقت فممن‌آخذ معالم دینی قال ع من زکریا بن‌آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا

الحاصل مدائح ایشان زیاداست وقبرشان در شیخان کبیر است و بقعه و گنبد کاشی دارند

دوم ابو جریر زکریا بن ادریس عبدالله بن سعدبن عبدالله الاشعری پسر عم جناب زکریابن آدم‌الاشعری واو از رواة حضرت صادق ع وحضرت موسی بن جعفر الکاظم ع و حضرت رضا(ع)

میباشد وجناب سعدبن عبدالله الاشعری صاحب **بصائر الدرجات** است فوت ایشان دربیست وهفتم شوال بود وموضع دفنشان معلوم نیست

ودر رجال از زکریا بن آدم روایتکرده قال دخلت علی الرضا من اول اللیل فی حدثان موت ابیجریر فسئلنی عنه وترحم ولم یزل یحدثنی و احدثه حتی طلع الفجر فقام فصلی الفجر وقبر ایشان هم درشیخان کبیراست و معروفست

سوم قبر جناب آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری القمی که برادر زادهٔ جناب زکریا بن آدم باشد وقبر ایشان هم در شیخان بزرك قم معروفست

چهارم جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او ــ وبسیار شخص جلیل صحیح المذهبی بوده وازمشایخ مرحوم کلینی است وقبرشان در شیخان صغیر استدرپشت سرقبرمحمد بن قولویه بفاصله شصت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع میشود مقابل درب غسالخانه وچهاردیوار هم اطراف قبرشان هست ووالد ماجدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواة بوده واواول کسی بود که در قم نشر فرموده احادیث ائمه اطهاررا وشاید قبر ایشان هم درشیخان صغیر باشد

پنجم جناب ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی شیخ القمیین وفقیههم وثقتهم زوجهٔ داشتند بنت محمد بن موسی بن بابویه که دختر عمشان باشد و از آن مخدره اولادی نشد پس نوشت بجناب حسین بن روح که ازحضرت حجة سلام الله علیه بخواهد که خداوند باو اولاد فقیهی مرحمت فرماید جواب آمد که از برای شما ازاین عیال اولادی نمیشود لکن مالك جاریهٔ دیلمیهٔ میشوی که خداوند از آن جاریه بتودو پسرفقیه مرحمت میکند کهیکی جناب حسین بن علی بن بابویه باشدویکی جناب محمد بن علی بن بابویه الصدوق باشد وحضرت عسکری ع توقیع شریف بایشان مرقوم فرمودند ودر آن مواعظ ونصایحی فرمودند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اصحاب اخذ فتاوی از رسالهٔ علی بن بابویه مینمودند از کثرت اعتمادی که بایشان داشتند

ودر مستدرکست که ایشان سنهٔ سیصد وبیست ونه که سنهٔ تناثر نجوم باشد از دنیا رحلت فرمود ودر آنوقت جماعتی در بغداد نزد علی بن محمد السیمری بودند فرمود رحم الله علی بن الحسین ابن بابویه عرضکردند او زنده استفرمود امروزازدنیارفته پس خبر رسید که همان روز ازدنیا رحلت فرموده ودر همین سال جناب علی بن محمد السیمری و جناب محمد بن یعقوب الکلینی از دنیا رحلت فرمودند وقبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرك قم باشدو گنبدو بارگاه و بقعهٔ عالی دارد

ششم جناب محمد بن قولویه والد ماجد مرحوم شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیاره وایشان معاصر بامرحوم کلینی بودند و قبرشان هم در قبرستان قم نزدیك بقعهٔ جناب علی بن بابویه است واطراف قبرشان همچهار دیوار دارد

هفتم احمد بن اسحق بن عبدالله بن سعد بن مالك الاحوص الاشعری القمی و ایشان شیخ قمیین بودند واحادیث از حضرت جواد وحضرت هادی و حضرت عسکری سلام الله علیهم روایت میکنند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت حضرت حجة ع مشرف شده و درقم مقابل مسجد امام درمیان بازار قبریست منسوب بایشان **ودر رجالست** که احمد بن اسحق نوشت بجناب حسین بن روح واستیذان نمود دررفتن بحج پس اذن داد و جامهٔ فرستاد نزد او واحمد بن اسحق گفت حسین بن روح خبرمرك مرا داده پس از حج مراجعت نمودودر حلوان که پل ذهاب باشد از دنیا رحلت نمودو درهمانجا مدفون شد و بقعهٔ مختصری همدارد وحلوان فعلا معروفست بپل ذهاب و در **بدر المشعشعین**

است ظاهراً دراین بقعه که در قم است یکی ازاحفاد حضرت امام حسن مجتبی ع مدفونست

هشتم ریان بن شبیب در مجالس المؤمنین است که او خال معتصم خلیفه عباسی است وثقه است وروایت از حضرت رضا (ع) کرده واو ساکن قم بود ومظنون آنستکه قبرش درقم است

نهم الصفار محمد بن الحسن القمی وفاتش در قم بود سنهٔ دویست و نود

ومخفی نماناد که بسیاری از روات اخبار از اهل قم بوده‌اند ودر مستدرکست که اینها ازقم رحال میکردند ببلاد بعیده بجهت اخذ حدیث از جملهٔ آن مثل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد البرقی و احمد بن محمد بن عبدالله الاشعری و حسین بن سعد القمی و محمد بن اسحق القمی وشاید غالب اینها درقم مدفونند و ازمرحوم حاجی کلباسی رحمة‌الله علیه نقل شده که وقتی که میآمد بقم در مزار قم پای برهنه‌الله‌را میرفت ومیفرمود مملو است این مزار شریف ازعلماء واز رواة

ومحدث قمی در فوائد الرضویه فرموده که در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه القمی در قم دویست هزار محدث بوده وظاهراً وجهش این بود که در آن زمان عوام وخواص همه عمل بحدیث میکردند واحادیث را حفظ مینمودند

امرسوم درقبور شریفه بزرگان ازعلماء که در این بلده شریفه مدفونند

اول ابوالحسین سعید بن هبة بن الحسن الراوندی المعروف بالقطب الراوندی صاحب کتاب خرایج وجرایح وقصص الانبیاء ولب اللباب ودعوات و غیراینها و بعضی دعوات را نسبت بسیدابوالرضا فضل‌الله الراوندی داده‌اند مثل مرحوم مجلسی ره لکن محدث نوری در خاتمه مستدرك درمقام شرح حال کتب تصریح فرموده که این اشتباه است بلکه کتاب دعوات تصنیف **قطب** راوندی استواز برای قطب راوندی شرحی است بر **نهج البلاغه** المسمی **بمنهاج البراعه** و او ازشروح معروفه است وبعضی میگویند اول من شرحه ایشانند ولکن در **مستدرك** است اول کسیکه شرح کرده نهج البلاغه را ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن بیهقی است الملقب بقطب الدین الکیدری و کیدر قصبه ایست از بیهق وبیهق ناحیه ایست از خراسان وحاکم نشین او سبزوار است واین مرحوم قطب راوندی ازمشایخ ابن شهر آشوب است **ومحدث قمی** در حاشیه نفثة المصدور نوشته توفی القطب الراوندی فی ضحی الاربعا یوم الرابع عشر من شوال سنة ثلاث و سبعین وخمس مأة وقبر شریفشان در صحن جدید قم معلوم است وراوند قریه ایست ازقراء کاشان واقع است بین کاشان و اصفهان

ومخفی نماناد چند نفراز علمای اعلام ملقب اند بقطب الدین

منهم قطب الدین راوندی جناب سعید بن هبة‌الله الراوندی که بعضی از حالاتشان اجمالا ذکر شد

ومنهم قطب الدین الکیدری جناب محمد بن الحسین بن الحسن الکیدری السبزواری شارح نهج البلاغه وتاریخ فراغش اواخر شعبان سنه پانصد وهفتاد وشش بوده وایشان شیعه مذهب بودند واسم شرح نهج البلاغه شان «حدائق الحقایق» است

ومنهم قطب الدین الرازی جناب محمد بن محمد الرازی الورامینی البویهی شارح مطالع و شمسیه وصاحب کتاب المحاکمات ودر روضات ازشهید اول و محقق ثانی نقل کرده که ایشان شهادت دادند بسعادت وی ودر امل الامل است که ایشان از تلامذه علامه حلی بودند ودر دوازدهم ذیقعده سنهٔ هفتصدو هفتاد وشش ازدنیا رحلت فرمودودر صالحیه دمشق دفن شد

ومنهم قطب الدین الاشکوری جناب محمد بن شیخ علی اللاهیجی الاشکوری مصنف کتاب

محبوب القلوب وایشان همشیره بودند و از تلامذة میر داماد بودند

ودر امل الامل است انه فاضل عالم جلیل القدر له مصنفات منهارسالة فی العالم المثالی وهو من المعاصر ین انتهی. پس معلوم شد که ایشان معاصر باشیخ حر عاملی بودند

ومنهم قطب الدین جناب السید حیدر الموسوی التونی در مجالس المؤمنین است که نسب شریفش چنانچه خود در اشعاد خود فرموده منتهی میشود بامامزاده عبدالله بن امام موسی الکاظم وبسیار از خوارق عادات از وی بظهور رسیده از آنجمله آهن بدست مرتضوی نشان ایشان موم گردید چنانچه سید المتالهین میر حیدر آملی درفصص داودی ازکتاب نصوص بآن تصریح فرموده **ودر مجالس المؤمنین است** که مشهور است وقتیکه بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت امیر مشرف شد چون بان آستان ملایك پاسبان رسید برسنگی که در برابر روضهٔ متبرکه بر دیوارمنصوب بود تکیه داده بیکپای ایستاده تامدت هفت روز اصلا حرکت نکرد وچیزی نخورد و نیاشامید و منتظر رخصت بود تا آنکه نیمهٔ شب هشتم ازروضهٔ متبرکه آواز هولناکی بیرون آمد که ساکنان نجف از خواب رمیدند ودر اثناء آن آوازچنین بگوششان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روضه تفحص نمودند وازنام ونسب اوپرسیدند دانستند که مراد حضرت امیر (ع) او بوده لذا همگی بپای بوس اومشرف شدند و ایشان سر سلسلهٔ جماعت صوفیه حیدریه بوده رحلتش سنهٔ ششصدوهیجده بوده وقبرش درتبریز معروفست ودرآثارالعجم است که درتشیع اومجال سخن نیست

ومنهم قطب الدین العبادی الواعظ المروزی **درتاریخ ابن خلکانست** که تولدش در مرو بود سنهٔ چهارصد و نود ویك وفوتش دربغداد بود روز پنجشنبهٔ سلخ ربیع الاخر سنهٔ پانصد وچهل و هفت ومدفنش درمقابر قریش در حظیره شیخ جنید است

ومنهم قطب الدین النیشابوری الترشیزی الشافعی ابوالمعالی مسعودبن محمد بن مسعود مولدش درترشیز سیزدهم ماه رجب سنهٔ پانصدوپنج بود و رحلتش در سلخ رمضان سنهٔ پانصدو هفتادوهشت در شهردمشق ومقبره اش درشام نزدیك مقبره صوفیه معروفست

ومنهم قطب الدین الکازرونی محمود بن مسعود الکازرونی المعروف بعلامهٔ شیرازی

ودر روضات است که او خالوی شیخ سعدی بود وشاگرد خواجه نصیر طوسی

گویند در مجمعی از شیعه و سنی از او سؤال کردند از افضلیت حضرت امیر ع و ابو بکر درجواب فرمود :

خیرالوری بعد النبی من بنته فی بیته — من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته

و مولد ایشان در شیراز بودسنهٔ ششصد و چهل وچهار و بعد ساکن تبریز شد ودر بیست و چهارم ماه رمضان سنهٔ هفتصد و ده در تبریز از دنیا رفت و قبرش در چرنداب تبریز است نزدیك قبر بیضاوی

ومنهم قطب الدین المحیی استاد ملاجلال ومکاتبات معروف بمکاتبات قطب محیی که بفارسی نوشته شده از منشئات ایشان است و ایشان استاد ملا جلال دوانی است و **در مستدرك فرموده** این قطب که اخیراً ذکرشد ازعلماء عامه است

دوم از علماء مدفونین درقم **جناب المولی عبد الرزاق بن علی اللاهیجی الجیلانی** صاحب **شوارق ومشارق وگوهر مراد** وغیر اینها که ملقبند به **فیاض** ودامادمرحوم ملا صدری وهم جناق بامرحوم فیض اند و درسنهٔ هزار وپنجاه ویك در قم رحلت فرمود وقبر شریفش در شرقی قبرستان بزرك قم نزدیك شیخان است **ودر روضات است** که دختر ملا صدری که بخانهٔ فیض بود

پدر شکایت کرد که خواهر من عیال فیاض است که صیغهٔ مبالغه استو من عیال فیض هستم پدرش گفت لقب شوهر تو بهتر است چون‌اوعین فیض است

سوم ـ جناب‌ المولی **محمد المدعو بقاضی سعید القمی** شارح توحید صدوق در چهار مجلد و بسیار با تحقیق ودقت‌نوشته شده و ایشان فقیه‌وقاضی قم و از تلامذه مرحوم فیض‌بوده و با مرحوم فیاض کفرسی رهان بودند

و در روضات از ریاض العلماء نقل کرده المولی محمد سعید الملقب بحکیم کوچك کان معظماً عندالشاه عباس الثانی وقد قرأ الحکمیات علی المولی عبدالرزاق‌اللاهیجی بقم و اقام‌بهاحتی مات الخ وتاریخ رحلت وموضع قبر ایشان هم معلوم نیست

ودر روضات فرموده که رحلت ایشان در حدود سنهٔ هزار و صد بوده و از ایشان تصنیفات زیادی نقل فرموده

چهارم ـ المولی **میرزا حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجی** صاحب کتاب شمع الیقین

ودر روضات در ضمن حالات راوندی فرموده درمقبرهٔ شیوخ واقعه در وسط مزار کبیر قم جمعی از علماء هستند **منهم** الاقا میرزا حسن المزبور لکن تاریخ ولادت و رحلتشان‌معلوم‌نیست

پنجم المولی **میرزا ابو القاسم بن مولی محمد حسن الجیلانی** الملقب بفاضل القمی صاحب کتاب **قوانین وغنائم و جامع الشتات** ولادتشان سنهٔ هزار و صد وپنجاه و دو بوده و رحلتشان سنهٔ هزارو دویست و سی ویك‌بوده **ودر** تاریخ فوتشان گفته شد (از اینجهان بجنان‌صاحب قوانین رفت) هزارو دویست و سی‌وسه ، (واین مصرع تاریخ هم صحیح است ولکن باید از این بیك الف حساب شود چنانچه بی‌الف خوانده میشود از ولدمؤلف)

ونقل شده که قبل‌از فوتشان سیدمحمد باقر حجةالاسلام در خواب دید که‌عصا ازدستش‌افتاد پس ازاین خواب خبرفوت‌میرزا بسید رسید وکرامات میقوله از ایشان زیاد است و قبرشان در وسط شیخون کبیراست و بقعهٔ‌مختصری هم دارند **و در روضات است** که ایشان قتیل الحافظه بودند لماورد فی‌النبوی المشهور ان‌اقل ماوتیت هذه‌الامة قوةالحافظة وصباحة المنظر

ودر قصص العلماء فرموده که میرزای قمی بعد از فراغ از تحصیل تشریف برد بیکی از قرای جابلاق توطن فرمود اهل‌آن قریه قدر ایشان راندانستند و ملای آن قریه در مقام استخفاف میرزا برآمد روزی اهل آن‌قریه مجمعی داشتند و مرحوم میرزا را هم در مجلس دعوت نمودند ملا باهل قریه گفت بمیرزا بگوئید ماری بنویسد و ایشان بمرحوم میرزا همین تکلیف را نمودند میرزا لفظ ماررا نوشت (میم والف ورآء) پس ملا شکل مار وصورت او را کشید (سرکنده و دنباله باریك و کشیده) و باهل قریه نشان داد که‌شما ملاحظه کنید که مار اینست یا آنچه میرزا نوشته چون اهل قریه سواد نداشتند نوشتهٔ ملارا گفتند مار اینست نه نوشتهٔ میرزا آن مرحوم زیاد متأثر شد تاآنکه کار توهینشان بجائی رسید که دونفر آمدند خدمت میرزا بقصد توهین ایشان ، گفتند ما بایکدیگر مرافعه داریم من میگویم از او حدث صادر شده و او میگوید حدثی صادر نشده ، میرزا چون این‌توهین را دید گریه کرد و دستهارا بدعا بلند کرد و عرضکرد خداوندا بیش ازاین ذلت مرامخواه که طاقت ندارم ، این‌بود که‌از آن قریه بیرون شد وآمد بقم ورسید بمقامات عالیهٔ که باید برسد ببرکت حضرت معصومه (س)

بلی توقف در دهات این‌محذورادارد وملای رومی خوب گفته :

ده مرو ، ده مرد را احمق کند مرد حق را کافر مطلق کنـد

ششم الشیخ الافقه **محمدبن الحسن الصفار** صاحب کتاب **بصائرالدرجات**

واز روضات استفاده میشود که‌ایشان معاصر با **مرحوم کلینی** بوده‌اند وفرموده در قم‌دفن شدند لکن‌تاریخ‌ولادت ورحلت ومحل‌دفنشان رابالخصوص معین نکرده

هفتم - ابو جعفرمحمد بن علی النیشابوری صاحب کتاب **لغةالقرآن** و فراغ ازتألیف آن سنهٔ پانصد وشصت ودو بوده

ودر روضات است که‌قبرشان قریب بمقبره ستی فاطمه است المعروفة بمعصومه (س)مردم اورا زیارت میکنند وتبرك میجویند باو

هشتم محمد طاهر بن محمد حسین القمی صاحب شرح **تهذیب الاصول** و غیر آن رحلتشان درسنهٔ هزارونودوهشت‌ومعاصر بوده بامرحوم‌ملا محمدتقی‌مجلسی‌وقبرشان در شیخون کبیر است خلف‌مرقد زکریا بن آدم‌القمی المأمون علی‌الدین والدنیا و ما بین قبر این دو بزرگـوار قبر حجةالاسلام‌آقای حاجی‌سید جوادقمی‌است که‌در ماه صفر سنهٔ‌سیصد وسه هجری‌از دنیارحلت فرمود

نهم مرحوم‌آقا شیخ فضل‌الله النوری صهر مرحوم حاجی میرزا حسین النوری‌الشهید والمصلوب‌فی طهران‌فی‌اوائل مشروطیة الایران رحلتشان در سنهٔ هزار وسیصدو بیست وهفت‌بوده وقبرشان دریکی ازحجرات صحن جدیدقم موجود است و در آخر باب پنجم‌درذکر شهداء از علماء یادی ازآنمرحوم شده

دهم ابو عبدالله محمد بن‌خالد القمی‌و فرزند او شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن خالـد البرقی صاحب کتاب محاسن وبرقی منسوبست ببرقهٔ درقم و احمد برقی در سنهٔ دویست وهفتادوچهار وفات کرد درقم وقبرشریفش دراینزمان معلوم نیست

یازدهم - جناب آقاسید ریحان الله که‌از اجلهٔ علماء طهران بود فرزند مرحوم آقا سید جعفر کشفی فوت ایشان در طهران بیست‌و نهم رجب سنهٔ هزار وسیصد وبیست‌وهفت‌وجنازه شان‌حمل‌شدبقم

دوازدهم حاجی سید جواد قمی وایشان درماه صفر سنه هزارو سیصدوسه در قم وفات کرد وقبرشان درجوار قبر زکریا بن آدمست

ومخفی نماناد که‌در قم بسیاری ازروات ومحدثین وامامزادگان لازم‌التعظیم و از علمای اعلام مدفونند رحمةالله علیهم بلکه بسیاری از سلاطین شیعه قبرشان درقم موجود است مثل مرحوم شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی وایشان‌رود دامغان فوت نمودند و جسدش را حمل نمودند بقم ودر میان رواق حضرت معصومه (س)دفن کردند ومرحوم شاه‌صفی اول پسر شاه صفی‌میرزا ابن شاه عباس اول وفوت شاه صفی‌در کاشان بود وجسدش حمل شد بقم وددرواق مطهر دفن‌شد ومرحوم شاه سلیمان وسلطان حسین موضع دفنشان هم درمیان حرم ورواق معلومست

ومثل مرحوم فتحعلی شاه قاجار که‌روز پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاخره سنهٔ هزار ودویست وپنجاه دراصفهان از دنیا رحلت فرمود چنانچه در ناسخ است وقبرشان در یکی از حجرات صحن مقدس عتیق حضرت معصومه در قم‌موجود است

ومثل مرحوم محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه وقبر ایشان در حجرهٔ در صحن عتیق موجوداست وتاریخ فوت مرحوم محمدشاه نوادهٔ فتحعلی شاه چنانچه‌در ناسخ‌التواریخ‌است شبدوشنبهٔ پنجم ماه شوال سنه هزار ودویست وشصت وچهار در طهران بود

ومثل مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم که در اوائل مشروطیت ایران او رابقتل رسانیدند وقبرش دریکی ازحجرات صحن جدید است که خود آن مرحوم بانی آن صحن بوده و تاریخ بنای او این آیهٔ شریفه است «نصر من الله وفتح قریب» (هزارو سیصدو سه) باشد

خاتمه

درعدد خلفاء بنی العباس ومختصری ازحالات آنها

درمجالس المؤمنین است که خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت سلطنتشان از جمعهٔ چهاردهم ربیع الاول سنهٔ صدوسی ودو بود تا شب چهار شنبه چهاردهم ماه صفر سنهٔ ششصد وپنجاه وشش که مطابقست باهندسه (خون) که پانصدو بیست وشش سال تقریباً مدت خلافتشان طول کشید وقدماء و فضلاء ایشان شیعه بودند که حضرت امیر ع را بعد از پیغمبر (ص) خلیفه بلا فصل میدانستند ولکن چون در زمان هر یك ازایشان یکی ازائمه اطهار بودند که حقیقهٔ خلافت حق آنها بود وملك هم عقیم بود لهذا در مقام حبس واذیت و مدافعه و مقاتله با حضرات معصومین (ص) بودند ودر غالب اوقات اظهار عقیده اهل سنت را مینمودند تا از هجوم شیعه وطرفیت ائمه معصومین (ع) در امان باشند

واز تاریخ یافعی نقل کرده که سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که اعتقاد حضرات کیسانیه است که خلافت بعد از حضرت سید الشهداء (ع) منتقل شد بجناب محمد حنفیه و چون جناب محمد حنفیه از دنیا رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد نمودند بخلافت هاشم پسر محمد حنفیه چون اورا بامر عبدالملك بن مروان درشام مسموم نمودند وخواست ازدنیا برود وعقبی نداشت خلافت راوصیت نمود بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و کتب خود را باو سپرد و شیعه را بمتابعت او امر فرمود

وچون محمد بن علی بن عبدالله خواست از دنیا برود خلافت را وصیت نمود بپسر خود ابراهیم امام ومروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم امام راحبس نمود ابراهیم دانست که مروان حمار اورا بقتل میرساند خلافت راوصیت نمود ببرادرخود عبدالله سفاح وعبدالله سفاح اول کسی هست ازاولاد عباس بن عبدالمطلب که متولی خلافت شد انتهی کلام یافعی و مضمون آن علی رغم انف ملاسعد تفتازانی صریح است دراینکه شیعه در زمان ملوك بنی امیه شیوع و کثرت تمامی داشته ودر میان ایشان کتب شرعیه بوده انتهی مافی مجالس المؤمنین

ودر درالسلوك است ان رسول‌الله (ص) اعلم عمه العباس بن عبد المطلب ان الخلافة تؤل الی ولده فلم یزل ولده یتوقعون ذلك ویتحدثون به فیما بینهم وعن علی بن عبدالله بن عباس انه قال والله لتکونن الخلافة فی ولدی حتی یاتیهم العلج من خراسان

اول ازخلفاء بنی العباس ابوالعباس عبدالله بن سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود ودر حیات الحیوان است که روزجمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صدوسی ودو با او بخلافت بیعت نمودند ووزیر او اباسلمه بود واواول کسی هست که ملقب شد بوزیر

ودر روضة الصفا است که صبح جمعه ابو العباس در کوفه ع با اتبا خود سوار شد آمد

بدار الاماره مروان حمار و از آنجا بمسجد جامع رفت بالای منبر ایستاد و خطبهٔ خواند بخلاف بنی امیه که ایشان نشسته خطبه میخواندند وچون در آنروز ضعفی داشت بالای منبر نشست و عمش داود بن علی یك درجهٔ پائین تر ایستاده خطبه را تمام کردوآخرین کلام داود با اهل کوفه این بود کمیان شما و پیغمبر شما هیچ خلیفه بحقی پای بمنبر ننهاده مگر علی بن ابیطالب ع و این امام که بر منبراست

ودر مجالس المؤمنین است چون خلافت بسفاح رسید اولادهای خلفای بنی امیه بمحضر او حاضر میشدند آنهارا گرامی میداشت وبکرسیهای زرمینشانید یکروز حاجب را گفت فرداد یوان عطا بگشا وچون این قوم حاضر شدند بگو امیر المؤمنین امروز عطاخواهد داد ویك یك ازاهلبیت رابشمار وقاتلان ایشان را ذکر کن حاجب روز دیگر کهشد بنی هاشم و بنی امیه را جمع کردوگفت کجاست حسن بن علی بن ابیطالب وحسین بن علی بن ابیطالب (ع) گفتند بنی امیه ایشان را شهید کردند

گفت کجاست زیدبن علی بن الحسین(ع) گفتند بنی امیه اوراشهید کردند و بدنش را سوزانیدند وخاکسترش رابچاه ریختند

وهمچنین یك یك از بنی هاشم راكه بنی امیه کشته بودند یاد میکرد میگفتند بنی امیه او را شهید کرد

بعد سفاح گفت بنی امیه چه کسان بودند؟

گفتند پدران همین کسانیکه در حضور توبکرسی های زر نشسته اند سفاح فرمود شمشیرها کشیدند وتمام آنها را بجهنم واصل نمودند

ودر حیات الحیوان ازابوالفرج بن جوزی نقل کرده که سفاح یکروز خطبه میخواند که عصا از دستش افتاد سفاح فال بدزد پس یکنفر از اصحابش بر خاست و عصا را بر داشت داد بدست سفاح واین شعر راانشاد کرد

فالقت عصاها و استقربها النوی   کماقر عینا بالایاب المسافر

و از ابن خلکان نقل کرده که یکروز سفاح نظر کرد بآینه گفت اللهم عمرنی طویلا فی طاعتك متمتعا بالعافیة

پس سخنش تمام نشده بود شنید طفلی بطفل دیگر میگوید الاجل بینی و بینك شهران وخمسة ایام پس تطیر نمود از کلام اوو بعداز دوماه وپنجروز سفاح از دنیا رفت وازسنش سی ودوسال وشش ماه گذشته بود ومدت خلافتش چهارسال و نه ماه بود انتهی

وموت سفاح در ذیحجه سنهٔ صدوسی وشش بودودر شهر انبار اورادفن کردند

دوم از خلفای بنی العباس ابو جعفر عبدالله منصور لع ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود

درمجالس المؤمنین است که خستاو باندازه بود که از دانق مضایقه میکرد لذا مشهور شدبه دوانقی وچون دراوایل خلافت منصور علویین بااو در مقام مخالفت بودندو شیعه را از متابعتاومنع مینمودند که خلافت حق اولاد علی است

منصور با اهل سنت اظهار موافقت نمود که بامداد آنهاهجوم علویین رااز خود دفع کند لاجرم منصور قسم خورد گفت

والله لارغمن انفی و انوفهم وارفع علیهم بنی تیم و بنی عدی قسم بخدا که بینی خود و بینی

علویین را برخاك خواهم مالید وعلی‌رغم ایشان بنی‌تیم و بنی‌عدی را که ابابکروعمر باشد برحضرت امیر المؤمنین ع تقدیم خواهم نمود

پس بمقتضای قسم خودعمل نمود ودر خطبهٔ ذکر خلفای ثلاث را بر ذکر حضرت امیر ع مقدم نمود ودشمنی آل علی‌را آشکار نمود وخیلی از سادات وعلویین را مقتول نمود وخیلی از بنی‌فاطمه‌را درزیر دیوار جامع منصور دفن‌کرد ومحمد و ابراهیم پسران جناب عبدالله المحض‌را بامرمنصوربقتل رسانیدند وچند مرتبه عزم‌نمود که حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) را بقتل رساند گاهی اژدهائی بنظرش میآمد که‌میخواست تختش رابلعد

گاهی جدش حضرت پیغمبر (ص) بنظرش میرسید آخرالامر آن ملعون حضرت صادق (ع)را بقتل رسانید

الحاصل ظلمهای آن ملعون بر ذراری واولاد پیغمبر زیاد بود

ودردرالسلوك است که منصور در مکه معظمه شبها طواف میکـرد و بعداز نماز صبح میرفت بمنزل خود

یکشب مشغول طواف بود شنید گوینده میگوید اللهم انی اشکو الیك ظهور البغی و الفساد فی‌الارض ، منصور آن‌گوینده را طلبید گفت چه بود که ازتو شنیدم

گفت اگر درامانم بتو بگویم گفت بلی‌در امانی

آنمرد گفت آنکسی که طمع بر اوغلبه کرده وبین‌او وحق حائل شده وباعث ظهور ظلم وفساد درروی زمین شده توهستی چون خداوند امور بندگانش را بتو واگذار فرموده و تو بغفلت گذرانیدی و بین خودو مسلمین دیواری حائل نمودی ازگچ وآجر و درهائی‌قرار دادی از آهن و حاجبهائی قرار دادی که با آنهاست اسلحه ووزیرهای ظالم و اعوانی فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده احسان بکسی بنمائی ترا یاری‌نمیکنند واگر ارادهٔ سوئی بنمائی ترا باز نمیدارند وآنها را اقوی نمودی بظلم بمردم ووادار نکردی آنهارا بفریادرسی مظلومی و سیر کردن گرسنه‌ای و پوشیدن برهنه‌ای پر شدبلاد ازفسادو ظلم

بعد فرمود یا امیر المؤمنین من سفر کردم ببلاد چینو پادشاه آنجا گوشش کر بود و او گریه میکرد وزراء باو گفتند چرا گریه میکنی

گفت گریه من نه‌بجهت آنستکه گوشم کرشده بلکه بجهت آنستکه مظلومین درب خانه من دادمیزنند ومن صدای آنهارا نمیشنوم لکن حال که گوش ندارم چشم‌دارم امر کرد منادی فریادکند میان‌مردم که احدی جامه قرمز نپوشد مگر کسیکه بر او ظلم شده باشد و خود سلطان سوار فیل میشد که‌مظلومین رابیابد و آنهارا یاری‌کند

بعدگفت یا امیر المؤمنین او باآنکه مشرك بالله بود اینقسم بدن خود را بتعب میانداخت وتو که‌میگوئی من مؤمن بالله وپسرعم پیغمبر (ص) هستم خودرا بجهت مسلمین تعب نمیاندازی وحریص بجمع اموال هستی وحال آنکه جمع اموال بجهت یکی ازسه‌امراست

یابجهت اولاد است وتو میدانی‌بچه که ازمادر متولد میشود مالی‌ندارد و خداوند باوروزی میدهد وتوروزی او را نمیدهی

یابجهت استحکام سلطنت است وتو دیدی‌پیشینیان خود راکه اموال جمع کرده و اسلحه

حاضر نمودهشان فایده بحالشان نداشت

یا بجهت تحصیل مقام است و حال آنکه مرتبهٔ فوق این مقام ومرتبهٔ که داری نیست مگر آنکه عمل صالح بنمائی

پس منصور گریه زیادی کرد وگفت یا لیتنی لم اخلق ولم اك شیئا بعد مؤذن اذان گفت و منصور مشغول نمازشد چون از نماز فارغ شد آنمرد را طلبید اورا نیافتند گفته شد که او حضرت خضر (ع) بوده

ودر حیوة الحیوان است که ابو جعفر منصور در نزدیك مکه معظمه دید بدیواری اینبیت نوشته شده است

اباجعفر حانت وفاتك و انقضت	سنوك و امرالله لابد واقع
ابـا جعفرهـل کاهن او منجم	لك الیوم من ریب المنیةدافع

بعد که خواند یقین کرد اجلش رسیدهو بعد ازسه روز از دنیا رفت و فوت منصور در روز ششم ذیحجه سنه صدوپنجاه و هشت بود در بئر میمون که نزدیك مکه معظمه است واز سنش شصت وسهسال گذشته بود ومدت خلافتش بیست ویکسال ویازده ماه وچهارده روز بود انتهی و از آثار منصوراست بناء شهر بغداد

سوم ازخلفای بنی العباس ابوعبدالله محمد بن ابی جعفر المنصور است الملقب بالمهدی

ودر در المسلوك است که در سنهٔ صدو شصت مهدی بن منصور مسجد حضرت رسول (ص) را وسعت داد ودر این سنه نسب زیاد بن ابیه را ردکرد ازابی سفیان و اورا ملحق کردبعبیدرومی بعد ازآنکه معویه اورا ملحق کرده بود بابی سفیان و در سنهٔ صد وشصت و هفت مهدی عباسی مسجدالحرام را وسعت داد

و روایت شده که داخل شدشبیب بن شیبه بر مهدی عباسی گفت یاامیرالمؤمنین خداوند بتو دنیا داد توهم قدری از عیش خود را برعیت بده ، مهدی گفت چه بدهم برعیت گفت عدالت خود را بذل کن میان رعیت که اگر رعیت، از عدالت تو آسوده بخواب روند توهم در میان قبر آسوده خواهی بود بعد فرمود حذرکن یاامیرالمؤمنین از شبیکه روز ندارد واز روزیکه شب ندارد الخ

ومهدی عباسی اول پسر خودموسی الهادی راولیعهد خود کرده بود و او رابحکومت جرجان فرستاده بعد او راخلع نمود وولایت عهد خودرا بپسر دیگرخود هرون الرشید داد و موسی را از جرجان طلبید اطاعت نکرد واز جرجان حرکت ننمود

بعدخود مهدی عباسی روانه شدبجانب جرجان چون رسید به ماسبذان طعام خورد و گفت من داخل خانه میشوم ومیخوابم مرا بیدار نکنید تا خودمبیدار شوم پس رفت خوابید اصحاب همخوابیدند یکوقت بیدارشدند دیدند مهدی گریهمیکند بسرعت آمدند و از سبب گریه اش سؤال کردند گفت مردی آمد درب خانه ایستاد واین اشعار را خواند

کانی بهذا القصر قد باد اهله	و اوحش منه ربعه و منازله
و صار عمید القوم من بعدبهجة	و ملك الی قبر علیه جنادله
فلـم یبق الا ذکـره و حدیثه	تنادی علیه معولات حـلایله

بعداز ده روز زنده بود واز دنیارفت در بیستو دوم محرم سنهٔ صدو شصت و نه و قبر مهدی در ماسبذان است (وما سبذان نزدیك نهاوند است) وسنش چهلو سه سال بود و مدت خلافتش ده

سال و یك ماه بود و مهدی عباسی در سنه صدو شصت لشکری فرستاد بجهت دفع حکیم بن عطاء مقنع ساحر ملعون بخراسان واو مردی کلاچ کوتاه قدی بود ازاهل مرو وچون خیلی بد شکل بود برای خود صورتی درست کرد ازطلاو بالای صورت میگذارد لذا مقنع میگفتند

و آن ملعون مدعی نبوت شد وبعد مدعی ربوبیت شد ومیگفت خداوند حلول کرده بصورت آدم وبعد بصورت نوح و هکذا تازمان ابومسلم مروزی که بصورت او حلول نمود و میگفت ابو مسلم افضل است ازپیغمبر وقلعهٔ بنانمود اسم آن‌قلعه سنام بود در ماوراء النهر ـ وجمعی از گمراهان مردم اورا متابعت کرده بودندواوراسجده‌میکردند

بعد که جیش مهدی عباسی وارد شدند چهارده ماه با اومقاتله کردند وهفتصد نفر ازآنها را بقتل رسانیدند وخود مقنع‌را درمیان قلعه سنام محصورنمودند در سنهٔ صدوشصت وسه تا آنکه بالاخره اصحابش را خود بقتل‌رسانید وخودرا هملاك نمود که‌در باب نهم در وقایع سنهٔ صد و شصت وسه ذکر خواهدشد انشاءالله

چهارم از خلفای بنی العباس ابو محمد موسی الهادی ابن مهدی بن منصور بود والده او وهرون الرشید کنیزی بود ام‌الولد اسمش خیزران‌بود و تولد هادی درری بود

ودر تاریخ الخلفاء است که مروان بن ابی حفصه قصیده در مدح موسی الهادی گفت موسی گفت صد هزار درهم نقدرا بهتر میخواهی یاسی‌هزار درهم که‌در دیوان برای تو نوشته‌شود که‌همه ساله بدهند بتومروان گفت هم‌صد هزار نقد راوهم سی‌هزار همه ساله را موسی گفت هردو را نقداً باو بدهید

و در خلافت هادی بود که‌جناب حسین‌بن‌علی بن‌حسن بن‌حسن بن‌حسن‌المجتبی (ع) در مدینهٔ‌طیبه‌خروج نمودومدینه را تصرف کرد باجمعی از سادات‌علوی واهل بیت‌خود بعزم مکه‌معظمه حرکت فرمود آخر الامر عباسین آن بزرگوار را باجمعی از همراهانش بقتل رسانیدند در فخ که ازاودیه مکهٔ معظمه است درروز ترویه سنهٔ صدو شصت و نه و قبرمقتولین فخ در خودفخ است و در آنجاست قبر عبدالله بن عمربن خطاب

و رحلت هادی درشبهشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه‌صدوهفتاد بود در سن بیست وچهارسالگی ومدت خلافتش یکسال ویکماه ونیم‌بود ودر همین شبهم مأمون بن هارون متولد شد

پنجم از خلفای بنی العباس ابوجعفر هارون الرشید بن مهدی بن منصور بود

تولد هارون هم مثل برادرش هادی درری بوددرذیحجه سنه صدو چهل‌وهشت ومادر اوخیزران بود که‌در سنه صدو هفتاد وسه ازدنیا رفت وهارون باهادی عباسی ازیك پدر وازیك مادر بودنـد وفضل بن‌یحیی بر مکی هفت روز قبل از هارون متولد شد ومـادر فضل بن یحیی رشید را شیر داد وخیرران مادررشید فضل‌بن یحیی‌را شیرداد

ورشید دختر عموی خود زبیده بنت جعفربن منصور دوانقی را تزویج نمود در سنه صد و هفتاد و سه هارون پسر خود محمد امین‌را که‌اززبیده بود ولیعهد خود نمود در سن پنجسالگی

ودر سنه صد و هفتاد و شش یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی (ع) در دیار دیالمه خروج کرد وجمع کثیری در تحت علم اومجتمع شدند وچون خبر برشید رسید فضل بن یحیی برمکی رابدفع آنجناب مأمور نمود واو با پنجاه هزار نفر متوجه بجانب یحیی شدونوشته جاتیکه دال برتحذیر وی از مخالفت و مبنی بر ترغیب بر موافقت بود نزد جناب یحیی‌فرستادوآن

جناب فرمود که اگر بخط هارون امان نامهٔ محتوی برشرائط کذا و کذا جهت من بیاوری همراه تو بیغداد میروم فضل همین مطلب را بهارون نوشت هارون مسرور شد فوراً کاغذی برطبق میل یحیی نوشت وارسال داشت چون آن کاغذ بنظر شریف یحیی رسید همراه فضل برمکی بیغداد نزد هارون رفت دراول هارون اورا اکرام کرد وبعد نقض عهد نموده آن بزرگوار را مقتول نمود که در فصل ششم از باب چهارم ذکر شد

ودر شرح شافیه از **کتاب تسلیة المجالس** از **یحیی بن مغیره رازی** نقل کرده گفت من نزد حریز بن عبدالحمید بودم که شخصی از اهل عراق وارد شد حریز سؤال نمود ازاحوال اهل عراق گفت **هرون الرشید** امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود حریز گفت الله اکبر حدیثی رسیده بود از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود لعن الله قاطع السدره سه مرتبه و ما نیفهمیدیم معنی این حدیث را تا این زمان

مخفی نماناد که درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سید الشهداء ع بود که درباب السدر صحن مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) بوده مقصود هارون این بود که کسی قبر آن بزرگوار را نیابد وبزیارت آنحضرت نرود

ودر تاریخ الخلفاء از جاحظ نقلکرده که از برای رشید اسباب ریاست بقدری جمع شد که از برای احدی این اسباب جمع نشد

منها وزیر او **آل برمك** بودند و قاضی او **ابو یوسف** بود وشاعر او **مروان بن ابی حفصة** بود وحاجب او **فضل بن ربیع** بود و مغنی او **ابراهیم موصلی** بود و زوجهٔ او **زبیده**

وهرون کنیزی داشت حبشی باجمال وزیرك وقاری قرآن شبی باو گفت پشت از من کن کنیزك گفت قال الله تعالی واتوهن من حیث امرکم الله ، هارون گفت نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم کنیزك گفت آن آیه منسوخ است بآیهٔ مبارکهٔ واتوالبیوت من ابوابها

و نظیر این حکایت است که شبی **مهلب بن ابی صفره** بدیمه مطربه را طلبید چون خواست بااو مقاربت کند بدیمه مطربه گفت وفار التنور مهلب فورا گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء

وهرون شاعری داشت **ابوالعتاهیه اسمعیل بن قاسم بن یزید** که در حضر وسفر ازاو مفارقت نمیکرد نقل کرده که یکروز هارون مجلس خودرا بیاراست وغذاهای مختلف رنگین مهیا نمود وبابو العتاهیه روی کرد وگفت نعم دنیوی را که خداوند بمن داده وصف کن بداههٔ گفت

عش ما بدالك سالما فی ظل شاهقة القصور تسعی الیك بمااشتهیت لدی الرواح وفی البکور
فاذا النفوس تقعقعت فی ضیق حشرجة الصدور فهناك تعلم موقنا ما کنت الا فی غرور

همینکه هارون شنید اینقدر گریه کرد که محاسنش ترشد

ودر حیات الحیوان است که وفات هارون الرشید در شب شنبه سوم جمادی الاخره درسنهٔ صدونود وسه بود درسن چهل و هفت سالگی و مدت خلافت رشید بیست و سه سال و یکماه بود بعضی زیاد ترهم گفته اند ودر مرثیه اوشاعر گفت

غربت فی الشرق شمس فلها عینی تدمع مارأینا قط شمساً غربت من حیث تطلع

ودر تاریخ گزیده است که بهلول عم زاده هرون بود روزی نزد خلیفه رفت دید خلیفه عمارت عالی ساخته ببهلول گفت خطی باین عمارت بنویس بهلول باذغالی نوشت

رفعت الطين و وضعت الــذين رفعت الجص و وضعت النص
ان كان من مالك فقد اسرفت و ان الله لا يحب المسرفـين
وان كان من مال غيرك فقد ظلمت و ان الله لا يحب الظالمـين

وظلمهائیکه هرون الرشید بحضرت موسی بن جعفر ع کرد زیاد است از حبس در محبسهای تاریك و مقید نمودن آنحضرت راتا آنکه آخرالامر آنبزرگوار رامسموم نمود

ششم ازخلفاء بنی‌العباس محمد امین بن هرون الرشید بود ، و او اول کسی هست از بنی‌العباس که هم‌پدرش هاشمی بوده و هم مادرش هاشمیه چون مادرش زبیده بنت جعفر بـن منصور بوده ولادت محمد امین سنه صدوهفتاد بود وبعد پدرش بخلافت نشست در سنه صدو نود و سه درسن بیست وسه سالگی

ودر سنهٔ صدو نود وچهار محمد امین برادرش قاسم مؤتمن را عزل نمود واین مایه وحشت **عبدالله مأمون شد**

وبعضی گفتند که فضل بن ربیع وزیر محمد امین دانست که اگر خلافت بعبدالله مأمون برسد اورا زنده نخواهد گذارد لهذا فضل بن ربیع سعایت کرد که‌محمد امین برادرش عبدالله مأمون راکه ولیعهد اوبود عزل کرد

وبعضی علت عداوت بین محمد امین وعبدالله مأمونرا این گفتند که‌محمد امین فرستاد نزد مأمون که‌موسی پسر اورا مقدم بدارد برخود وملقب نمود پسرش موسی را به الناطق بالحق‌مأمون راضی نشد باین امر لهذامحمد امین عبدالله مأمون را ازولایت عهد خلع نمود ومردم را وادار نمود که‌باپسرش موسی‌الناطق بالحق بیعت نمایند بولایت

ودر سنه صدو نودو پنج بلادهمدان ونهاوند و قم و اصفهان را واگذار نمود بعلی‌بن‌عیسی‌بن ماهان واورا باچهل‌هزار جمعیت‌روانه نمود بجانب خراسان با قیدی از نقره که‌لشکر مأمون‌رامتفرق نماید و مأمون را با این قید مقید نموده بیاورد ببغداد عبدالله مأمون که شنید طاهر بن الحسین ذی‌الیمینین را باچهارهزار نفرفرستاد جلولشکرعلی بن‌عیسی وبینشان محارباتی واقع شد

آخرالامر فتح باطاهر ذوالیمینین‌شدوعلی بن عیسی بن ماهان را بقتل رسانید و لشکرش را متفرق نمودوسرش راجدانمود بردنزد مأمون واورا دربلدان گردش دادند

چون‌خبر بامین رسید پشیمان شد ازخلع مأمون وامر محمد امین همه روزه در ادبار بود و امر مامون دراقبال وغالب عباسیین وارکان‌دولت ملحق شدند بجند مأمون

ودر اوائل سنه صدونود وهشت **طاهربن حسین ذی الیمینین** باشمشیر برهنه داخل بغداد شد و بعداز چند شب امر کرد که‌جمعی ازاعاجم وارد شدند بمنزل **محمد امین** و اورا با شمشیراز قفا ذبح نمودند وسرش رابردند نزد طاهر بن حسین ، اورا فرستاد نزد مأمون وقتیکه چشم‌مأمون بسر **محمد امین** افتاد خیلی براو دشوار آمد وبه طاهر بن حسین کینه‌ور شد وهمین قسم عداوت باوی داشت تااز دنیا رفت

ودر حیات الحیوان است که‌یکروز مأمون وارد شد بزبیده مادر محمد امین دید زبیده تکلم میکند بکلامی که نمیفهمید ـ گفت یا اماه آیا مرا نفرین میکنید چون **محمد امین** پسرت را کشته‌ام ؟

گفت نه والله یا امیرالمؤمنین ـ گفت پس چه میگفتی ؛ گفت عفو کن ومرا معذور بدار گفت لابدی که بگوئی، گفت با خود متذکر این مطلب بودم که یکروز من با پدرت رشید شطرنج بازی کردیم بشرط هر که ببرد آنچه از طرف مقابل بخواهد چنین کند ، پس رشید غالب شد گفت باید برهنه دور قصرراه روی ، هر چه من عذر خواستم ثمر نکرد پس برهنه شدم و اطراف قصر گردش کردم

دو مرتبه بهمین شرط بازی کردیم این‌مرتبه من غالب شدم؛ گفتم باید بروی میان مطبخ و با قبیح ترین کنیز وبد شکل‌ترین آنها وطی کنی؛ هرون الحاح کرد که خراج یکسال مصر را بالتمام بدهد که او را معذور بدارم راضی نشدم ودست هرون را گرفته بردم میان مطبخ پس جاریهٔ قبیح تر و بدصورت تر ازمادر تومراجل نام ندیدم ؛ گفتم باید با همین کنیز وطی کنی، پس وطی کرد ونطفهٔ تو منعقد شد، پس در واقع خودم سبب شدم از برای قتل پسرم

بعد مأمون گفت خداوند لعنت کند اصرار نمودن را چون من اصرار کردم چنین خبری بمن‌داد وقتل محمد امین دربیست وپنجم ماه محرم سنه صدونود وهشت بود درسن بیست وهشت سالگی

هفتم از خلفای بنی العباس، عبدالله مأمون ابن هرون‌الرشید بود تولدش شب جمعهٔ ربیع‌الاول سنه صد وهفتاد بود درهمان شب هادی بن‌مهدی برادرابوینی هرون از دنیا رفت‌مادرش کنیزی‌بود مراجل نام که در مرض نفاس ولادت عبدالله مأمون از دنیا رفت ـ و او اعلم و افضل‌تمام خلفاء بنی‌العباس بود

ودر تاریخ الخلفاء است‌که مأمون معروف بود به تشیع و سنش از برادرش محمد امین یك سال بزرگتر بود و جهت اینکه هرون اولا محمد امین را ولیعهدخود گردانید با آنکه مأمون از او بزرگتر بود اصرار مادرش زبیده بود ومیل طایفه بنی‌هاشم و وزیر مأمون فضل‌بن ربیع ذوالریاستین بود وولیعهدش حضرت‌علی بن موسی‌الرضا ع بود

درسنهٔ دویست ویك برادر خود قاسم مؤتمن را از ولایت عهد عزل نمود وحضرت رضا ع را ولیعهد خود نمود و دراهم و دینار راباسم آنحضرت سکه زد.

و دختر خود را بآن‌بزرگوار تزویج نمود و امر کرد لباس سیاهی که شعار عباسیین بود ترك‌کردند ولباس سبز پوشیدند

و این امور بسیار بر بنی‌عباس گران آمد و بمأمون خروج کردند ومردم با عمش ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند پس مأمون بیرون شد بجانب عراق که با ابراهیم بن مهدی مقاتله کند تا آنکه حضرت رضا ع در خراسان از دنیا رحلت فرمود درماه صفر دویست و سه

پس نوشت ببغداد که شما نقض بیعت مرا نمودید بواسطه ولیعهد نمودن من حضرت‌رضا(ع) راو آن‌حضرت ازدنیا رفت ـ عباسیین از بغداد جواب زشتی بوی نوشتند

پس خود مأمون روانه بغداد شد ودرماه صفر سنه دویست و چهار وارد بغداد شد ابراهیم بن مهدی ازترس مأمون پنهان شد

عباسیین بمأمون گفتند لباس سبز را تغییر بدهد بلباس سیاه مثل سابق، مأمون اجابت کرد بعد گفتند که باولاد علی بن ابیطالب مهربان‌تر هستی‌تا اولاد عباس و ولات عهد را بحضرت رضادادی وبه بنی‌العباس ندادی؟

مأمون گفت خواستم تلافی کنم از امیرالمؤمنین(ع) چون ابابکر ابداً بنی‌هاشم امارت نداد و همچنین عمر وعثمان واما امیرالمؤمنین عبدالله بن عباس را والی بصره کرد و عبیدالله بن عباس را والی یمن کرد ومعبد بن عباس را والی مکه نمود و قثم بن عباس را والی بحرین ، وهریك ازاولاد عباس را والی یکصقعی کرد ومن مجازات نمودم که حضرت رضا ع را ولیعهد خود نمودم، و در سنه دویست وده مأمون بوران بنت حسن بن سهل را تزویج نمود و حسن بن سهل بسر عروس‌وداماد رقعه‌ها وقبالجات املاك نثار کرد و یك سینی پر از جواهر بر سر آنها نثار کرد و درسنهٔ دویست و یازده مأمون امر کرد که منادی ندا کند که من بیزارم ازکسیکه از معویه بخوبی یاد کند وایضاً ندا کند که افضل خلق بعد از پیغمبر(ص) علی‌بن ابیطالب است

و مأمون روز پنجشنبه هیجدهم ماه رجب سنه دویست و هیجده در بذندون که از شهرهای روم است از دنیا رفت ونعشش را بردند بطرسوس دفن کردند وقبر هیچ پدر و پسری ازخلفاء بدوری قبر هارون و مأمون ازیکدیگر نیست چنانچه قبور اولادهای عباس هم ازیکدیگر دور است قبرعبدالله درطائف است وقبر عبیدالله بن‌عباس درمدینه است وقبر فضل بن عباس در شام است وقبر قثم بن عباس درسمرقند است وقبرمعبد بن عباس در افریقیه است

ودر روضة الانوار است که شبی مأمون را خواب نمیبرد ندیمش را طلبید که بجهت او قصهٔ بگوید ندیم گفت یا امیرالمؤمنین در موصل بومهٔ یعنی جغدی بود ودر بصره بومهٔ ، بومه موصل دختر بومه بصره را خواستگاری کرد جهت پسرش گفت اجابت نمیکنم مگر آنکه صد مزرعهٔ خراب صداق دختر من قرار دهی، بومه موصل گفت مرا قدرت بر آن نیست ولکن اگر والی ولایت تا یك سال دیگر حکومت داشته باشد می‌توانم این صداق را بعهده بگیرم مأمون از این سخن متنبه شد

هشتم از خلفاء بنی العباس ، المعتصم بالله محمد بن هرون‌الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن‌عباس بود ، تولدش در ماه رمضان سنهٔ صد وهشتاد وهشت بود و بعد از عبدالله مأمون مردم با او بیعت کردند ودر نوزدهم ربیع الاول سنهٔ دویست و بیست وهفت در سامری که بناء خود او بود از دنیا رفت و همانجا هم دفن شد ومعتصم اول کسی‌هست ازخلفاء عباسیین که خود را مضاف بپروردگار نمود و گفته شد معتصم‌بالله و اورا خلیفه مثمن‌میگویند چون‌هشتم ازخلفاء عباسیین و هشتم ازاولاد حضرت عبدالمطلب وهشتم از اولاد هرون‌الرشید بودهشت سال وهشتماه وهشت روز سلطنت کرد وهشت اولاد ذکور و هشت اولاد اناث از اومتخلف شد

ودر نفحة الیمن نقلکرده که مردعربی داخل شد برمعتصم اورا مقرب وندیم خودگردانید و محرم بحرم معتصم شد که بی اذن وی داخل بحرمش میشد وزیر معتصم حسد ورزید خواست حیله بنماید که اورا ازنظر معتصم بیندازد

یکروز وزیر آن عرب را بمنزل خود دعوت نمود و غذائیکه سیروپیاز داشت بوی خورانید و گفت مبادا با این گند دهان نزد خلیفه بروی که او ازگند وبوی پیاز وسیر خیلی بدش میآید وزیر رفت نزدمعتصم گفت این‌عرب میگوید دهان خلیفه متعفن است ومن ازگند دهان او متأذی هستم

خلیفه متغیرشد آن‌عرب را طلبید وارد شد در حالتیکه آستین بدهان خود گرفته ازترس آنکه مبادا خلیفه از بوی سیر وپیاز اذیت بشود

خلیفه گمان کرد که حرف وزیر صحیح است و این عرب شامه‌اش را گرفته که گند دهان خلیفه را نشنود پس کاغذی نوشت خلیفه ببعض از عمالش که بمحض رسیدن کاغذ بتو گردن حامل کاغذ را بزن کاغذ را داد بآن عرب و گفت ببر نزد فلانی و زود جوابش را بیاور، عرب کاغذ را گرفته آورد درب قصر خلیفه وزیر او را ملاقات کرد گفت کجا میروی عرب گفت خلیفه این کاغذ را بجهت فلانی نوشته میبرم باو برسانم

وزیر گمان کرد که خلیفه پولی بجهت عرب حواله کرده بعرب گفت من دو هزار اشرفی بتو میدهم که کاغذ را بمن بدهی برسانم و هر چه در آن نوشته از آن من باشد و ترا از زحمت رسانیدن کاغذ راحت کنم

عرب گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم کاغذ را بوزیر داد و دو هزار اشرفی گرفت، و وزیر کاغذ را برد نزد عامل خلیفه بمحض آنکه کاغذ را خواند امر کرد گردن وزیر را زدند

بعد از چند روز خلیفه از حال وزیر سؤال کرد گفتند دیده نمی‌شود عرب را طلبید قصه را نقل کرد

خلیفه گفت خداوند بکشد حسد را که باعث قتل وزیر شد بعد منصب وزارت را داد بآن عرب اینستکه در اخبار معتبره وارد شده من حفر بئراً لاخیه یوشك ان یوقع فیه

سید جزائری در زهرالربیع فرموده که در **اصفهان** مردی عصائی بزوجه‌اش زد اتفاقاً زوجه‌اش بآن عصا از دنیا رفت بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد زوج از اقارب زن ترسید آمد نزد مردی مشورت کرد در امر او آنمرد مستشیر گفت جوان صبیح منظری را ببر میان خانه واو را پهلوی ضعیفه بقتل برسان و وقتیکه اقارب آن جوان مؤاخذه کردند بگو این جوان با زوجهٔ من مواقعه میکرد ومن هردو را کشتم، مرد ساده قبول کرد رفت درب منزلش ایستاد جوان صبیح منظری ازراه گذشت او را ببهانه برد میان خانه و بقتل رسانید و بپهلوی عیالش خوابانید بعد از ساعتی اقارب زن مطلع شدند شوهر همان قسم که آنمرد تعلیمش داده بود بآنها گفت گفتند خوب کردی آنمرد محیل مستشیر جوان صبیح منظری داشت شب دید جوانش نیامد رفت نزد آن مرد ساده گفت آنچه گفتم اطاعت کردی گفت آری گفت ببینم آن جوانرا همینکه نظر کرد دید مقتول پسرش بوده پس خاك برسر ریخت ومعلوم شد من حفر بئراً لاخیه یوشك ان یوقع فیه صحیح است

ودر کتاب اثنی عشریه است که مردی روزی با عیالش مشغول غذا خوردن بود ودرمیان سینی شان مرغ بریان شدهٔ بود پس سائلی آمد در خانه اورا مأیوس نمودند اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد وزنش را طلاق داد وآن زن شوهر دیگر اختیار نمود روزی شوهر با او غذا میخورد و مرغ بریانی نزد ایشان بود ناگاه سائلی درب خانه سؤال کرد آنمرد بعیالش گفت این مرغ را بده باین سائل آن زن مرغرا برد نزد سائل چون نظر کرد دید شوهر اولش هست مرغرا باو داد و گریان برگشت شوهر از سبب گریه‌اش سؤال کرد گفت سائل شوهر اول من بود ونقل کرد قصه محروم نمودنشان آن سائلرا شوهرش گفت والله من بودم آن سائل اولی که از درخانه ردم کردید

الحاصل معتصم بالله ظلم بسیار بزرگش این بود که قاتل حضرت جواد الائمه ع بود

نهم از خلفای بنی‌العباس ، ابوجعفر الواثق بالله هرون بن معتصم بود ولادتش بیست ویکم ماه شعبان سنه صد و نود وشش بود ودربیست وچهارم ذی‌الحجة الحجة‌الحرام سنهٔ دویست وسی

و دو در سامری از دنیا رفت آنجا هم دفن شد **و در معراج السعادة است** که او با آل علی نیکوئیهای بسیار کرد **ابن کثیر شامی** در تاریخ خود گفته که واثق‌بالله آنقدر احسان بآل‌ابیطالب کرد که در وقت مردن او هیچیك از ایشان نمانده بود که فقیر باشد وچون موت او نزدیك شدفرمود تا فراش را از زیرپای او برداشتند آنگاه روی خود را برزمین نهاد و گفت یا من لایزول ملکه ارحم من یزول ملکه

دهم از خلفای بنی‌العباس، جعفر متوکل بن معتصم بن هرون الرشید بود برادر الواثق بالله و او موصوف باسائه خلق و شرارت نفس بود ویپوسته مرتکب اعمال شنیعه بود و همیشه اوقات زوارمشاهدمشرفه را اذیت وآزار میکرد ووزیرش فتح بن خاقان بود آخرالامر باشاره پسرش منتصر بن متوکل عباسی او را بجهنم واصل کردند در چهارم شوال سنه دویست وچهل وهفت ومدت سلطنتش بقول مسعودی چهارده سال و نه ماه و نه روز بود، **ودر هدایة الانام از امیرالمؤمنین ع** روایت کرده فرموده وعاشرهم اکفرهم یقتله اخص الخلق به ، **ودر حبیب السیر است** که ازغایت شقاوت متوکل سنه دویست وسی وشش امر کرد که روضهٔ مقدسهٔ حضرت سیدالشهداء (ع) را هموار زمین ساخته جهت زراعت آب بآن‌ببندند هر چند سعی کردند آب بقبرمقدس جاری نشد وآبهاروی یکدیگر سوارشدند و امرکرد گاو ببندند گاوها نیز قدم از قدم برنداشتند واین سبب حیرت خلایق شد لذا آن زمین را حائر نامیدند ومتوکل درمجلس بزم خود با ندیمانش ظرافتهای ناخوش میکرد گاهی امرمیکرد که شیری را در میان مجلس بزم خود یله میکردند وگاهی امر میکرد ماری‌درآستین بیچاره‌ئی سرمیدادند چون اورا زخم زدی بتریاق مداوا نمودی

گاهی امر میکرد سبوئی پر از عقرب را بمجلس آورده میشکستند آن جانورها در مجلس پراکنده میشدند وهیچکس را قدرت حرکت نبود لهذا جمعی از اتراك حاضر شدند و ریختند بقصر متوکل فتح بن خاقان‌خود رابروی متوکل انداخت اتراك‌شمشیرها راکشیده هردو رابجهنم واصل نمودند

ودر روضات است‌که در عصر متوکل بود که خط نسخ را محمد بن علی بن مقله وزیر متوکل‌اختراع نمود و قبل ازآن خط کوفی دائر بود خطنسخ‌راياقوت مستعصمی که‌ازاقران‌ابن‌علقمی وزیر بود تکمیل نمود بعد در عصر میرعلی استاد میرعماد که در عصر شاه عباس ثانی بود خط نسخ تعلیقی اختراع شد و خط شکسته را میرزا شفیعاء عجمی اختراع نمود بعد درویش که ازمتاخرین بود اورا تکمیل نمود

و بدانکه مادر متوکل کنیزی بود ام ولد واز سادات و نجباء عصرخود بود

در تذکره سبط ابن جوزی روایت کرده از احمدبن خصیب گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی خادمی نزد من آمد ازجانب سیده و با او بود کیسهٔ که در او هزاراشرفی بود گفت سیده میگوید این وجه را تقسیم کن میان مستحقین که ازپاکیزه‌ترین مالهای منست وبنویس برای من‌نام اشخاصی راکه بآنها میدهی تا آنکه منبعد هم آنچه از این اموال بدست من‌آیدتقسیم بآنها بنمایم

ابن‌خصیب گفت آمدم و از رفقاء خود مستحقین را پرسیدم ونام آنها را نوشتم وسیصداشرفی بین آنها تقسیم نمودم و بقیه هزار اشرفی نزد من باقی ماند نصف شب صدای درب خانه بلند شد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علوی هستم واو در همسایگی من بود رخصت دادم داخل شد پرسیدم

چه کارداری گفت گرسنه‌ام یك اشرفی بوی دادم شکر کرد مرا ورفت زوجه ماگفت که بوداین مرد که اینوقت ازشب آمد گفتم فلان مرد علوی که همسایه ما بود واظهار گرسنگی کرد باو یك اشرفی دادم زوجه‌ام گریه کرد وگفت آیا حیا نکردی که مثل چنین مردی روی بتو آورد وتو باو یك اشرفی دادی وحال آنکه میدانی استحقاق او را برخیز آنچه نزدتو از آن اشرفیها باقی مانده بده بآن مردعلوی سخن آن زن بقلب من اثر کرد برخاستم وعقبش رفتم وکیسهٔ اشرفی‌را بالتمام باو دادم چون بخانه بر گشتم پشیمان شدم که اگر این خبر بمتوکل برسد ازعداوتی که او بعلویین داردمرا بقتل‌میرساند زوجه‌ام بمن گفت مترس و توکل کن بخدا وپناه ببر بجد علویین در این سخن بودیم که درخانه را زدند ومشعلها وچراغها بدست غلامها ظاهرشد وگفتند سیده ترا میطلبد

پس ترسان برخاستم وروانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان در پی یکدیگر میرسیدند تا مرا واداشتند پشت برده سیده خادم بمن گفت سیده پشت پرده است پس شنیدم که صدای گریه سیده بلند است گفت ای احمد خدا بتو وزوجه‌ات جزای خیر بدهد در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر(ص) نزدمن آمد وفرمود خداوند ترا جزای خیر بدهد و بزوجه احمد بن خصیب معنی این کلام چه‌چیزاست قضیه را برای اونقل کردم و اوگریه میکرد پس فرستاد غلامانش را اشرفیها وجامهائی آوردند و گفت این برای آن مردعلوی و این برای زوجه‌ات وآنچه آوردند معادل صد هزار درهم بود آنها راگرفتم وآمدم درب خانه علوی راکوبیدم از اندرون خانه صدایش بلند شد که بده آنچه با توهست ای‌احمد و بیرون آمد وگریه میکرد از سبب گریه‌اش پرسیدم گفت چون بمنزل خود آمدم زوجه‌ام پرسید که آیا چه کردی آگاهش کردم گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و درحق سیده و احمد بن‌خصیب وزوجه‌اش دعا کنیم پس نماز خواندیم ودعا کرده خوابیدیم پس رسولخدا را در خواب‌دیدم که فرمود شکر ایشان بجا آوردم درباب احسانی که بتو کردند در این‌ساعت برای تو چیزی‌میآورند قبول کن او را انتهی و بزرگترین شقاوتهای متوکل این بود که آن ملعون قاتل حضرت امام علی الهادی ع بود

یازدهم از خلفآء بنی العباس، ابوجعفر محمد المنتصر بالله ابن المتوکل بن المعتصم بن‌هرون بود.

ولادتش نهم ربیع‌الثانی سنه دویست وبیست‌ودو بود ودر ششم ربیع‌الثانی سنهٔ دویست و چهل‌وهشت درسامرا ازدنیا رفت در سن بیست و شش‌شش سالگی وچون او قاتل پدرش متوکل بود عمرش خیلی کوتاه شد ومدت سلطنتش ششماه و یکروز بود **ودر تاریخ الخلفاء است** که یکروز منتصرامر کرد فرشی از خزانه متوکل بیرون آوردند ومجلس را باو مفروش نمودند و در وسط آن فرش دائرهٔ بود ودرمیان دائره صورت سوارهٔ بود که تاجی بر سر او نقش کرده بودند ودراطراف آن دائره خطوطی بفارسی نوشته بودند معتصم کسی را طلبید که آن خطوط را بخواند آنکس گفت‌نوشته است من شیرویه بن کسری بن هرمزهستم پدرم را بقتل رسانیدم لذا زیاده بر شش ماه زندگانی نکردم وچون منتصر قاتل پدرش‌متوکل بود صورت نحسش تغییر کرد و امر کردآن‌فرش‌را سوختند واو بافته شده بودبطلا

دوازدهم از خلفآء بنی العباس ، المستعین بالله احمد بن المعتصم بود، برادرش

موکل ومعروف‌بمنتصرخلیفه سابق ولادتش چهارم رجب سنه دویست و بیست و یك بود وروزسوم‌شوال سنه دویست وپنجاه و دوسعید حاجب او را بقتل رسانید

سیزدهم از خلفاء بنی‌العباس ، ابوعبدالله المعتز بالله محمد بن متوکل بود ، ولادتش یازدهم ربیع الاخر سنه دویست ودو بود ودر اول ماه شعبان سنه دویست وپنجاه و پنج‌صالح وصیف او را بقتل رسانید

چهاردهم از خلفای‌بنی‌العباس ، المهتدی بالله محمدبن الواثق بالله‌ابن‌المعتصم بالله ابن هرون الرشید بود ،

ولادتش پنجم ربیع‌المولود سنه دویست و نوزده‌بودوشانزدهم ماه رجب سنه دویست وپنجاه و شش بدست موسی بن بغا ترکی مقتول شد و علتش این بود که المهتدی بالله بابك ترکی را که معروف بود بظلم بقتل رسانید بعد اتراك هجوم آوردند و خلیفه را بقتل رسانیدند و او موصوف بود بزهد و ورع ومثلش در خلفآء بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در خلفآء بنی‌امیه و در **حبیب‌السیر** است که تقلید عمربن عبدالعزیز را فرمود در امر بمعروف ونهی‌ازمنکر وظرفهای‌طلا ونقره که در خزانه بود درهم شکست ومردم را ازغنا وشراب منع نمود

پانزدهم از خلفآء بنی‌العباس ، المعتمد بالله احمد بن المتوکل بود ، ولادتش در بیست ودوم محرم‌سنه‌دویست وبیست‌ونه‌بودودر نوزدهم رجب سنه دویست وهفتاد ونه‌دربغدادازدنیارفت و او بسیار قسی‌القلب وخبیث‌النفس بود **ودر تاریخ الخلفاء** نقلکرده‌که در یکروز احمد معتمد در بصره سیصد هزار نفر را بقتل رسانید وآن ملعون قاتل حضرت امام حسن‌عسکری (ع) بود

شانزدهم از خلفای بنی‌العباس ، ابوالعباس المعتضد بالله احمد بن طلحة بن المتوکل‌بود ، ولادتش در ذیقعده دویست و چهل ودو بودبعد از عمش المعتمدبالله بخلافت نشست ودر بیست ودوم ربیع‌الاخر دویست و هشتاد ونه از دنیا رفت وپدرش یکسال قبل‌ازاوازدنیارفته‌بود **ودر بحار** ازمناقب‌ابن‌شهر آشوب از حضرت امیرع نقل میفرماید درآن خطبهٔ که احوالات‌خلفاء بنی عباس را نقل میفرماید: سادس عشرهم اقضاهم‌للنعم .

بعدفرموده المعتضدبالله درخواب‌دیدکه حضرت امیر بوی فرمودند اذا جلست علی سریرالخلافة فاحسن الی اولادی پس چون بخلافت نشست دوست میداشت علویین را و بآنها احسان میکرد لذا موصوف شد بقضاء النعه وصلة‌الرحم

هفدهم ازخلفآء بنی‌العباس ابومحمد المکتفی بالله‌علی بن معتضد بود تولدش در غره‌ربیع‌الاول سنه دویست وشصت و چهار بود ودر شب یکشنبه دوازدهم ذیقعده الحرام سنه دویست ونود وپنج از دنیا رفت و در خلفاء بنی‌العباس هیچیك اسمش علی نبود مگر او دوست‌داشت امیرالمؤمنین(ع) و اولاد آن‌حضرت را یکروز یحیی شاعر در مجلس او قصیدهٔ خواند که در آن قصیده فضیلت‌داده بود اولاد عباس را بر اولاد علی المکتفی گوش نداد قصیده را واجازه نداد که آن قصیده را بخواند کذا فی‌حیاة الحیوان

هیجدهم از خلفاء بنی‌العباس ابوالفضل المقتدر بالله جعفر بن المعتضد بود تولدش در رمضان سنهٔ دویست و هشتاد و دو بود و در بیست هفتم شوال سنه سیصد و بیست شخصی از اهل بربر او را با شمشیر ذبح نمود و سرش را بنیزه نصب کردند و بدنش را بدار آویختند و در روز

چهاردهم ذیحجةالحرام سنه سیصدو هیجده عبدالله ابوطاهر قرمطی با جمعی ازقرامطه در روز ترویه در میان مسجدالحرام جمعی ازحجاج را بقتل رسانیدند و جسدآنها را میان چاه زمزم انداختند و حجرالاسود را از محلش کندند و او را با گرز آهنی شکستند و بردند بجانب بحرین، **ودرتاریخ الخلفاست** که دربین راه چهل شتر در زیر او هلاك شدند و زیاده بر بیست سال نزد آنها بود بعد درسنه سیصد و سی ونه درخلافت المطیع‌لله ابن المقتدربالله حجرالاسود را بر شتر لاغری بارکردند برگردانیدند بمسجدالحرام و کیفیت وضع حجرالاسوددرهشتم‌فصل‌از باب‌نهم دراحوالات جناب‌ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه ذکرخواهد شد

نوزدهم از خلفآء بنی‌العباس ، ابوالمنصور القاهر بالله محمد بن المعتضدبالله بود، برادرش المقتدربالله ولادتش سنهٔ دویست و هشتاد وشش بود و درجمادی‌الاولی سنهٔ سیصد و سی ونه از دنیا رفت والقاهربالله در سنهٔ سیصد و بیست و دو ازخلافت خلع شد و اتراك اوراگرفته بچشمش‌میل‌کشیدند وقاهربالله تا زمان خلافت المطیع‌لله زنده ماند، **ودر حیوةالحیوان**است‌که در ایام جمعه مثل‌سایر گدایان درجامع‌منصور بغداد گدائی‌میکرد ومیگفت ایهاالناس تصدقوا علی بالامس کنت امیرالمؤمنین وانا الیوم من فقراء المسلمین فسئلت عنه فقیل لی‌انه القاهربالله

بیستم از خلفآء بنی‌العباس ، ابوالعباس الراضی بالله محمد بن المقتدر بالله ، بود تولدش سنه دویست و نود و هفت بود و در نیمه ربیع الاول سنه سیصد و بیست و نه از دنیا رفت و از محاسن کارهای او رد فدك است بورثه حضرت فاطمه زهراء (س) وتا زمان او نه دفعه بلکه ده دفعه فدك غصب شده ورد شده

بیست ویکم از خلفاء بنی العباس ، ابواسحق المتقی بالله ابراهیم بن المقتدر بالله بود ، ولادتش در حدود سنه دویست و نود ونه بود ودر شعبان سنه سیصد و پنجاه وهفت از دنیا رفت‌لکن در سنه سیصد و سی وسه او را پسر عمش ابوالقاسم المستکفی‌بالله عبدالله بن المکتفی بالله مکحول نموده و از خلافت خلع نمود و خود او بمسند خلافت نشست

بیست ودوم ازخلفای بنی‌العباس ، المستکفی بالله عبدالله بن المکتفی بالله بود و در زمان خلافت المستکفی بالله احمد بن بویه داخل بغداد شد المستکفی بالله باو خلعتی داد و او را ملقب نمود بلقب معزالدوله و برادرش علی بن بویه را ملقب نمود بلقب عمادالدوله و برادرشان حسن بویه را ملقب نمود بلقب رکن‌الدوله و المستکفی خود را ملقب نمود بامام الحق و باین القاب سکه زد ، **ودر حیوة الحیوان** از وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان نقل‌کرده که بویه پدر علی عمادالدوله و حسن رکن‌الدوله و احمد معزالدوله مرد صیادی بودکه معیشت او منحصر بود بصید ماهی‌ودرتاریخ الخلفاء است‌که بویه درخواب دیدکه از احلیلش عمود آتشین بیرون شدکه تمام دنیا را فروگرفت خوابش را نقل‌کرد تعبیرکردند که اولاد تو در دنیا سلطنت خواهندکرد و باندازهٔ‌که آتش‌احلیلت دنیا راگرفته سلطنت آنها هم دنیا را فرا خواهدگرفت

و بویه سه اولاد داشت بترتیبی‌که ذکرشد و چون‌عمادالدوله مالك شیراز شد اصحاب وجند اوطلب تنخواه ورسوم نمودند و چیزی نداشت که بآنها بدهد وتزدیك بودکه سلطنتش منحل شود یکروز پشت‌خوابیده بود متفکر ومغموم بود ناگاه دید ماری درسقف خانه ازسوراخی بیرون شد و بسوراخ دیگررفت خائف شد وغلامانش‌راطلبید وفرمود نردبانی حاضرکنند و آن مار را بقتل‌رسانند چون غلامان رفتند بالای سقف دیدند غرفه‌ایست بین دو سقف چون غرفه را شکافتند دیدند

درآن صندوقهائی‌است ومیان آنها پانصد هزار اشرفیست او را آوردند نزد عمادالدوله اوهم قسمت نمود بین جند ولشکر خود

ودر تاریخ الخلفاء است که یکروز عمادالدوله سوار اسبی بود ودست و پای اسبش فرو رفت بزمین پس امر کرد زمین راکندند یك گنجینهٔ بیرون شد و فرموده که بویه جدسلاطین بویه مرد فقیر و درویشی بود و معزالدوله سنه سیصد و سی‌و چهار المستکفی‌بالله را ازخلافت خلع نمود ودیالمه ریختند میان قصر خلیفه و آنچه بود همه را بغارت بردند وپسرعمش المطیع‌لله ابوالقاسم‌فضل بن مقتدر را بجای او بخلافت نصب‌کردند

بیست و سوم از خلفآء بنی‌العباس ، المطیع لله ابوالقاسم فضل بن مقتدر بود ، ولادتش درسنه سیصد و پنجاه و یك ودر محرم سنه سیصدوشصت وچهار از دنیا رفت ودرتاریخ‌الخلفا است‌که درسنه سیصدوپنجاه ویك زمان خلافت المطیع‌لله شیعیان بغداد به درهای مساجد نوشتندلعنت معاویه را ولعنت کسیرا که فدك را از فاطمه زهراء غصب کرد ولعنت‌کسی را که منع کرد حضرت امام‌حسن را که در حرم جدش پیغمبر دفن کنند ولعنت کسی را که اباذر را از مدینه اخراج کرد

وایضاً نوشته‌که در خلافت المطیع لله بودکه احمد بن بویه معزالدوله امر کرد در مصر در اذان حی علی خیرالعمل بگویند

ودر سیصدو پنجاه و دو روز عاشوراء احمد بن بویه معزالدوله حکم کرد در بغداد دکاکین را ببندندوطباخین طبخ‌نکنند وعلمهانصب‌کنند وزنهامویهاپریشان‌کنند ولطمه بصورتها بزنند و اقامه ماتم برحضرت سیدالشهداء ع بنمایند و این اول روزی بودکه در بغداد نوحه‌گری برحضرت سیدـ الشهداء (ع) نمودند و در عید غدیر آن سال جشن زیادی گرفتند و در آن سال نزد ناصرالدوله دیلمی دو مرد آوردندکه پهلوهاشان بیکدیگرچسبیده بود و عمرشان بیست و پنجساله بود و اینها دوشکم و دوناف و دو معده وهریك دو کف و دو ذراع و دو ران و دو احلیل داشتند و اوقات جوع وعطش و بولشان مختلف می‌شد ویکی از این دو مرد دیگری زنده بود پس ناصرالدوله اطباء را جمع‌کردکه بلکه بشود ایندو را ازهم جدا کنند اظهار عجز نمودند بعد از چندی آنمرد زنده از تعفن آن مرده مریض شد و از دنیا رفت و درسنهٔ‌سیصدونه اذن دادند درمصر بگفتن حی علی خیرالعمل و شروع نمودند به بنا نمودن جامع ازهر ودر سنه سیصد و شصت مؤذن در شام علناگفت حی‌علی خیرالعمل

و در سنه سیصد و شصت وسه المطیع‌لله شل شد و در زبانش ثقلی پیدا شد وپسرش الطائع لله را بخلافت نصب‌کرد

بیست وچهارم از خلفاء بنی‌العباس، ابوبکرالطائع لله عبدالکریم بن المطیع‌لله بود ، ودر سنه سیصد وپنج حسن بن بویه الملقب‌برکن‌الدوله ممالکی که در دستش بود بین اولادش قسمت کرد فارس و کرمان را بپسرش عضدالدوله داد و ری و اصفهان را بپسر دیگرش مؤید الدوله داد و همدان‌ودینور راببسر دیگرش فخرالدوله داد و در سنه سیصد وهفتاد و دوعضدالدوله پسر رکن‌الدوله ازدنیا رفت وگویا او اعدل سلاطین دیالمه بود وگفته شد درباب سوم‌که قبر او در نجف‌اشرف و عضدالدوله سه پسر داشت صمصام الدوله و شرف الدوله و بهاءالدوله و فخرالدوله پسری داشت‌که ملقب‌بود بمجدالدوله

الحاصل بعد ازفوت عضدالدوله‌خلیفه الطائع لله بجای او پسرش صمصام الدوله را بسلطنت شا ید **ودر سنه** سیصد و هفتادوسه مؤیدالدوله پسر رکن‌الدوله دیلمی از دنیا رفت **و در** شب عید فطر سنه سیصد و نود و سه الطائع لله ازدنیا رفت

بیست و پنجم از خلفای عباسیین ، ابو العباس القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر بالله بود ودر سنه سیصد وهشتاد وهفت فخرالدوله‌پسررکن الدوله از دنیا رفت والقادر بالله سلطنت‌وری‌و اطرافش‌رابه‌پسرفخرالدوله رستم‌الملقب بمجدالدوله داد

ودر سنه چهارصد و بیست ودو القادر بالله ازدنیا رفت و چهل‌و یکسال خلافت نمود و در ایام خلافت او صاحب بن‌عباد وزیرمؤید الدوله ازدنیارفت

بیست وششم ازخلفای عباسیین ابو جعفر القائم بامرالله عبد الله بن القادر بالله بود ، ودر زمان‌خلافت او سنهٔ چهارصد وپنجاه ویك عقد صلح واقع شد بین سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین سلطان غزنین‌و بین جغرل بیك ابن سلجوقا پسر الب ارسلان‌و برادر طغرل بیك سلطان خراسان ، ودر سنه چهارصد وشصت وهفت‌القائم بامرالله ازدنیا رفت

بیست و هفتم از خلفای عباسیین ابوالقاسم المقتدی بامرالله عبدالله بن محمدبن القائم بامر الله بود ودر حمل‌بود که‌پدرش ازدنیارفت

ودر زمان خلافت او بود که نظام الملك منجمین راجمع کرد ونوروز را در اول نقطه حمل قرار دادند وقبل از این در نیمهٔ حوت نمود و در سنهٔ چهار صد و هشتاد و هفت المقتدی بامرالله ازدنیا رفت

بیست و هشتم از خلفای عباسیین ابو العباس المستظهر بالله احمد بن المقتدر بالله بود ودر زمان خلافت او سنهٔ چهار صد وهشتاد ونه کواکب سبعه بغیر زحل جمع شدند در برج حوت پس‌منجمان حکم کردند که امسال طوفان نوح واقع خواهد شدو مستظهر بالله این معنی را ازابن عیسی‌منجم تفتیش نمود ابن عیسی گفت در زمان نوح سبعهٔ سیاره بالتمام در سرطان جمع گشته بودند وحال شش کوکب از کواکب سبعه در حوت جمع شده‌اندبغیر زحل بنابر آن طوفان بآن درجه نخواهدبود بلکه قریب بطوفان نوح واقع خواهدشد و در همان سال حجاج واردشدند بدارالمناقب‌وسیل عظیمی آمد که‌اکثرحاج‌غرق‌شدند ودرسنه‌پانصدودوازده المستظهر بالله‌ازدنیارفت

بیست و نهم ازخلفای عباسیین ابومنصور المسترشد بالله ابن‌فضل بن‌المستظهر بالله بود واو درمراغه شهید شد درشانزدهم ذیقعده سنه پانصد ونه

سی‌ام از خلفای عباسیین ابو جعفر الراشد بالله منصور بن المسترشد بالله بود بعداز پدرش بخلافت نشست ودر سنه پانصدوسی‌ودو درخارج‌اصفهان‌اوراجماعتی ازاعاجم‌بقتل‌آوردند

سی‌و یکم از خلفای عباسیین ابو عبدالله المقتفی لامر الله محمد بن المستظهر بالله بود ودر سنهٔ پانصد وپنجاه از دنیارفت

سی‌و دوم از خلفای عباسیین ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن‌المقتفی‌لامرالله بود ودر سنه پانصدو شصت‌و شش ازدنیا رفت واو همانست که قبل از خلافت در خواب دید که ملکی فرودآمد وبدست او چهارخ نوشت معبر گفت خلافت تودر سنهٔ خمس و خمسین و خمس مأه خواهد بودوچنین هم‌شد

سی‌و سوم ازخلفای عباسیین ابو محمد المستضیئی بنورالله الحسن ابن‌المستنجد بالله بود ودر سنه پانصدو هفتاد وپنج ازدنیا رفت

سی‌وچهارم از خلفای عباسیین ابوالعباس الناصر الدین الله احمد بن‌المستضیئی بنورالله بود ودر سنهٔ ششصد و بیست و دو از دنیا رفت و کان له خادم اسمه یمن کاغنی بخلیفه

نوشت ودراو عتاباتی کرده بود خلیفه درجواب نوشت بمن بمن بمن یمن ثمن ثمن

سی و پنجم ازخلفای عباسیین ابو نصر الظاهر بامرالله محمد بن الناصرلدین الله بود وفاتش درسنهٔ ششصدو بیست وسه بود

سی و ششم از خلفای عباسیین ابو جعفر المستنصر بالله منصور بن الظاهر بامرالله بود ودر روز دهم جمادی الثانیه سنه ششصد وچهل ازدنیا رفت

سی و هفتم از خلفای عباسیین ابو احمد المستعصم بالله عبدالله بن المستنصر بالله واو آخر خلفای عباسیین بود وفرزند بیست وسوم ازاولاد های عباس بن عبدالمطلب بود

ودر حبیب السیر است که چون **منکوقا آن بن تولیخان بن چنگیز خان** تاج سلطنت برسر نهاد ولشکر تتار اطراف وبرا گرفتند وعزم تسخیر ممالک را نمود **هلاکوخان** برادر خود را بصوابدید **محقق خواجه نصیر طوسی** روانه فرمود بجهت تسخیر بغداد

وچون این خبر ببغداد رسید **ابن علقمی** وزیر مستعصم خلیفه چون شیعه بود بتعصب مذهبی در صدد استیصال خلیفه عباسی بر آمده در خلوت بمستعصم گفت فعلا تمام سلاطین حلقهٔ اطاعت و بندگی خلیفه رابگوش نموده معذلك مصلحت نیست سالی اینقدر از اموال مصروف لشگریان گردد خوب است خلیفه رخصت دهد که غالب لشگریان بشغل و صنعتی مشغول شوند که مرسوم آنها جزء خزانهٔ سلطنتی شود

خلیفه ازغایت محبتی که بمال دنیا داشت این رأی راپسندیدولشکریان را عذر خواسته وخودش درمنتهای غفلت مشغول عیش وطرب گردید

ابن علقمی قاصدی نزد هلاکوخان فرستاد واورا از کیفیت دولت خواهی خویش مسبوق نمود هلاکوخان درماه رمضان سنهٔ ششصدو پنجاه وپنج از النك همدان رفت بجانب بغداد چون خبر ببغداد رسید خلیفه باابن علقمی مشورت کرد

عرضکرد لشکر مغول چه عرضه دارند که سپاه بغداد را شکست دهند اگر زنهای بغداد از پشت بامها لشگر مغول راسنگباران کنند همه را هلاك خواهند کرد ابن علقمی از ذکر این سخنان واهی خلیفه را غافل میساخت

ناگاه خبر بخلیفه دادند که هلاکو خان با لشگریان فراوانی نزدیك بغداد رسیده

خلیفه دونفر ازسر کرده‌های بزرك رابا ده‌هزار نفرازلشگر فرستاد مقابل هلاکوخان ولشگریان تتار وچون سپاه بغدادمقابل لشگرمغول وتتاررسیدند جنك مغلوبه شدولشگریان خلیفه مغلوب گردیدند

خلیفه ازابن علقمی که دشمن باطنی ودوست ظاهری اوبود مصلحت پرسید

ابن علقمی فرمود که لشگر مغول وتتار رابآسانی نتوان علاج نمود مصلحت چنانست که خلیفه خودبرود نزدهلاکوخان با اجناس نفیسه ونقودبیحد وباو بمسالمت امررا خاتمه دهد

مستعصم این رأی را پسندید روز یکشنبه چهارم ماه صفر سنهٔ ششصد و پنجاه و شش با دو پسرش و بسیاری ازعلماء وسادات در بین خوف ورجاء رفت نزد هلاکوخان

چون وارد شد هلاکوخان خلیفه ودو پسرش را توقیف نموده و با ملازمان خود درباب خلیفه مشورت نمود همه باتفاق صلاح را درقتل خلیفه دانستند لذا امر بقتل خلیفه با جمعی از عباسیین نمود

و بعدازاو احدی ازعباسین لوای خلافت بر پا ننمود

پس معلوم شد که مدت سلطنت عباسین پانصد و بیست و چهار سال بوده

و معلوم شد که پنج نفر از خلفای بنی‌العباس بودند که سه نفر اولاد بلا واسطه شان بخلافت نشستند :

اول ـ خلیفه پنجم **هرون الرشید**

دوم ـ خلیفه هشتم **المتعصم بالله**

سوم ـ خلیفه دهم **المتوکل علی‌الله**

چهارم ـ خلیفه شانزدهم **المعتضد با لله**

پنجم ـ خلیفه هیجدهم **المقتدر بالله**

الحمد لله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی‌الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین واهل بیته الطاهرین المعصومین



باب نهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع)

ودر تعیین زوجات و اولاد واقارب وبعضی از تواریخ مهمهٔ متعلقهٔ بزمان امامت آن بزرگوار ودر ذکر قبور متبرکه واقعه در کاظمین و بغداد

ودر آن هشت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن‌حضرت **موسی است** واشهر القاب آن‌بزرگوار کاظم

در درالمسلوك است لقب بالکاظم لانه کان یحسن الی من یسئی الیه

و اشهر کنای آن‌حضرت **ابوالحسن** است واین بزرگوار را ابوالحسن الاول میگویند اگر چه کنیه حضرت امیر ع هم ابو الحسن بود و همچنین کنیه حضرت زین العابدین ع معذلك از این بزرگوار درکتب اخبار تعبیر به ابوالحسن الاول میکنند واز حضرت رضا (ع) بهابی‌الحسن الثانی وازحضرت هادی (ع) بابی الحسن الثالث

و در عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی بن جعفر ع **باب الحوائج الی الله** است ومن نفهمیدم معنی آنرا تاآنکه دیدم درکتاب منتظم که‌از تصنیفات ابوالفرج بن جوزی است که احدی طلب نمیکند ازخداوندحاجتی رابس‌قصد کندقبرحضرت موسی بن جعفر ع‌را مگر آنکه خداوند حاجت اورا برمیآورد ومن‌و غیرمن چندمرتبه اینراتجربه کرده‌ایم انتهی

و اما نسب شریفشان والد ماجدشان **حضرت امام جعفر صادق** (ع) والده ماجده‌شان کنیزی بود امولد مسماة به حمیده بربریه وبعضی اندلسیه گفته‌اند

ودراصول کافی است عن‌معلی بن‌خنیس ان ابا عبدالله ع قال حمیدة مصفاة من الاد ناس کسبیکة الذهب مازالت الاملاك تحرسها حتی ادیت الی کرامة من‌الله لی والحجة من بعدی

یعنی حضرت صادق ع فرمود حمیده صافست ازخباثث و چرکینی هامانند شمشهٔ طلا ملائکه محافظت میکردند اورا تارسانید بمن گرامی کردن از جانب خدایتعالی مراو حجت‌بعد مرا

وایضا در اصول کافی است که‌حضرت باقر ع باین مخدره فرمود اسم‌تو چه چیز است عرضکردحمیده فرمودند حمیدة فی‌الدنیا محمودة فی‌الاخرة اخبرنی‌عنك ابکرانت ام ثیبه‌قالت بکر

فرمود چگونه وحال آنکه دردست کنیز فروشها چیزی نیماند مگر آنکه‌او را فاسدمیکنند عرضکرد بلی مولای من‌مینشست درموضعی که‌مردان نسبت بزنان مینشینند پس مرد سر سفید محاسن‌سفیدی میآمد وباو سیلی میزد تا ازجای خود حرکت میکرد وهمین قسم شد مراراً پس حضرت باقر ع بنوردیده‌اش حضرت صادق ع فرمودند خذها الیك فولدت خیر اهل الارض موسی بن جعفر ع

ودر عیون بسند معتبر ازعلی بن میثم‌روایتکرده که‌حمیده مادرامام‌موسی(ع)از جملهٔ اشراف وبزرگان عجم بود

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

دراصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابوالحسن موسی بالابواء سنهٔ‌ثمان و عشرین‌و مأة (وابواء منزلی است‌بین‌مکه ومدینه)

ودر دروس است که‌تولدآن بزرگوار در ابواء روزیکشنبه هفتم ماه صفر سنهٔ صدو بیست وهشت بوده وگفته‌شده سنهٔ صدو بیست ونه

ومجلسی در جلاء العیون فرموده‌که اشهرآنستکه ولادت آنبزرگوار درابواء روزیکشنبهٔ هفتم‌ماه صفر سنهٔ صدو بیست و هشت بوده

فصل سوم

در تاریخ رحلت وشهادت حضرت موسی بن‌جعفر ع

در مصباح المتهجدین واعلام الوری وروضه ومناقب ودروس وکشف الغمه است که‌رحلت آنحضرت بیست‌و پنجم رجب بوده‌سنهٔ صدوهشتاد وسه

در روضه ومناقب روزش راهم تعین کرده که روز جمعه بوده

ودر اصول کافی وارشاد مفید است که‌رحلت آن بزرگوار ششم رجب سنه هشتاد و سه بوده در بغداد درحبس سندی بن شاهك و در عیون است که پنجم ماه رجب سنهٔ مزبور آن حضرت شهید شد

وفی المجلد الاول من‌المستدرك‌فی باب نوادر مایتعلق بابواب الدفن نقل عن‌الشیخ ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی فی تاریخ وفات الامام موسی بن جعفر قال و فی‌روایة اخری انه ع دفن بقیودمو انه‌ع‌اوصی بذلك وذلك نظیرماقاله‌السید علیخان فی‌الدرجات الرفیعة فی‌ترجمة حجربن العدی الکندی من خاصة اصحاب امیرالمؤمنین ع وکیفیة شهادته قال ثم‌قال یعنی حجر لمن حضره من اهله لاتطلقوا منی حدیداً ولا تغسلوا عنی دماً فانی‌لاق معویة‌غداً علی‌الجادة انتهی

ومرحوم مجلسی درجلاء العیون فرموده اشهر در شهادت آنحضرت آنست که روز جمعه بیست وپنجم ماه رجب‌سال صدو هشتادوسه هجری بوده

پس بنا برمختار در تاریخ ولادت باسعادت ورحلت آن‌بزرگوار سن شریفشان در زمان رحلت پنجاه وپنجسال و وپنجماه و هیجده‌روز بوده وبنابر مختار درتاریخ رحلت حضرت صادق (ع) این بزرگوار بیست سالو هشت ماه وهیجده روز باپدر بزرگوارش حضرت صادق ع بوده و سی‌و چهار سال و نه ماه بعداز پدر بزرگوارش امامت فرموده

و در **وقایع الایام** مرحوم آخوند **ملاعلی سیستانی** از **مناقب** نقل فرموده قال وفی سنة ثلث وثمانین ومأة قبض موسی بن جعفر ع فی الحبس ببغداد فداء للشیعة لانه روی ان الله غضب علی الشیعه بافشآئهم اسرارالائمة اراد ان یستأصلهم بالعذاب فاخبرموسی بن‌جعفر ع بانی مستأصل شیعتك هذه السنة فقال ع یارب‌احب ان افدی شیعتی‌بنفسی و تبقونهم‌علی الارض فاماته‌الله شهیداً تلك السنة فداء للشیعة ولابد است در مقام ازذکر دوامر

امر اول درذکر قاتل آن‌بزرگوار

در اصول کافی است که حضرت موسی بن جعفر ع دربغداد در حبس **سندی بن شاهك** از دنیارفت وهرون در ماه رمضان سنهٔ صد و هفتاد و نه بعمره مفرده مشرف شد و بعد از فراغ مشرف شدبمدینهٔ طیبه و در بیستم ماه شوال همانسال حضرت‌را بهمراه خود بحج برد بعد از راه‌بصره‌مراجعت نمود وآنحضرت رادر نزد عیسی بن جعفر ابن ابی جعفر المنصور در بصره محبوس نمود

در کتاب **هدایة الانام** محدث قمی فرموده که روز هفتم ذیحجه حضرت موسی بن جعفر ع راوارد بصره نمودند ومدت یکسال در بصره محبوس بودانتهی

و بعداز آن حضرت را طلبید دربغداد ودر نزد سندی بن‌شاهك محبوس نمود ودرزندان‌سندی بن‌شاهك ازدنیا رفت انتهی

وفی عمدةالطالب ولما ولی هرون‌الرشید الخلافة قبض علیه وحبسه عندالفضل بن یحیی بن خالدالبرمکی‌ثم‌اخرجه من‌عنده فسلمه الی السندی بن‌شاهك ومضی الرشید الی الشام و امریحیی‌بن خالدالسندی بقتله وقیل‌انه سمه وقیل بل‌لف‌فی بساط وغمزحتی‌مات‌الخ

و در عیون اخبار الرضا روایت میکند که در سال پانزدهم از سلطنت هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر ع مسموماً شهیدشدوسندی‌بن‌شاهك بامر رشید آنحضرت را در محبس معروف بخانه مسیب مسموم‌نمود

ودر اصول کافی است که‌علی بن‌اسمعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون الرشیدو گفت ماظننت ان فی‌الارض خلیفتین حتی رایتك ورأیت عمی موسی بن‌جعفر یسلم‌علیه بالخلافة

ودر مقاتل الطالبین است که‌علی بن اسماعیل بن جعفرالصادق داخل شد بهرون گفت : اموال ازمشرق ومغرب حمل‌میشود خدمت حضرت موسی بن جعفر وقریهٔ خریده بسی‌هزار دینارواسم اویسریه است آن‌دینارها را حاضر کرد فروشنده گفت من دینار کذائی میخواهم آن دنانیر را گرفت ودنانیری که میخواست باوداد پس رشید دویستهزار درهم بعلی بن اسماعیل داد و همانسال هرون بمکه رفت و اول رفت بمدینه طیبه مقابل قبر پیغمبر ص عرضکرد یا رسول‌الله من معذرت میخواهم از ارادهٔ که در باره موسی بن جعفر دارم میخواهم اورا حبس کنم چون اراده دارد که‌بین امت تفرقه اندازد پس امر کردآن بزرگوار را درمیان مسجد پیغمبر ص گرفتند بردند نزد هرون

هرون ملعون دو محمل برروی دو بغله گذارده با جمعی از غلامانش روانه کرد یکی را بجانب بصره فرستاد وحضرت موسی بن جعفر ع را میان محمل نهاد و دیگری را فرستاد بجانب کوفه محض آنکه بمردم تعمه کند و سفارش کرد که حضرت‌را در بصره تسلیم کنند بعیسی بن جعفر بن‌منصور دوانیقی برادر زبیده خواتون زوجهٔ هرون که اوحضرت را محبوس نماید پس او یك سال حضرت را محبوس نمود بعد نوشت بهرون که حضرت را بدیگری بسپاردوالا او را رها خواهم نمود نوشت هرقدرخواستم باو ایرادی بگیرم نتوانستم .

پس هرون کسی‌را فرستاد که‌حضرت رااز بصره برند ببغداد وتسلیم نمودندبفضل بن‌ربیع‌ومدتی هم حضرت در نزد او محبوس بود بعد خبر دادند بهرون که حضرت موسی بن جعفر نزد فضل بن ربیع در رفاهیت وسعه است پس حضرت را از فضل بن ربیع گرفتند و تسلیم نمودند بسندی بن شاهك

ثم دعی بالسندی و امره فلفه‌علی بساط وقعد الفراشون النصاری علی وجهه فلمامات ع ادخل فی‌علیه‌الفقهآ ووجوه اهل بغداد فنودی هذاموسی بن جعفرع قدمات فانظروا الیه فجعل‌الناس‌ینظرون وجهه وهومیت

وظاهراً مقبره شریفهٔ حضرت موسی‌بن جعفر ع را شاه اسمعیل که اول سلاطین صفویه‌است‌تعمیر کردچنانچه دریکی ازغرفه‌های ایوان شرقی بکاشی معرق نوشته شده

امر دوم درمدت حبس حضرت موسی بن جعفر(ع)

در رجال کبیر درضمن حالات جناب علی‌بن یقطین وزیر هرون چند روایت نقل‌میکند که‌آنها صریح است در آنکه آقا چهار سال درزندان محبوس بود.

و در اصول کافی است که مسافر گفت: من‌هرشب رختخواب حضرت رضاع را در دهلیزخانه فرش میکردم حضرت همه شب بعد از عشاء تشریف می‌آورد و بخواب میرفت تا مدت چهارسال بعد یك شبی حضرت رضا نیامد بمنزل عیالاتش مضطرب‌شدندروز که شد سؤال کردند معلوم شد که دیشب حضرت موسی بن جعفر(ع) از دنیا رفته وحضرت ببالین پدر بزرگوارش تشریف برده ، ودر دمعة‌الساکبه از بعضی‌ازاخبار نقل کرده که حضرت‌موسی‌بن‌جعفر(ع) یکسال‌دربصره نزد عیسی بن جعفر بن ابی‌جعفر منصور دوانقی محبوس بود و رشید ملعون امر کرد آن‌حضرت را بقتل برساند و او امتناع کرد بعد آن‌حضرت را بردند در بغداد نزدفضل بن ربیع حبس نمودند وباو امر کرد که آن‌بزرگوار رابقتل آورد اوهم اباکرد بعد آن‌حضرت رانزد فضل‌بن‌یحیی بن‌خالد البرمکی حبس‌نمودند وازاوهم خواهش‌نمودند که حضرترا بقتل‌برساند اوهم ابا وامتناع‌نمود بعد خودیحیی بن خالد البرمکی مباشر قتل‌آن‌حضرت گردید و بعضی گفتند سندی بن‌شاهك ملعون آن حضرت را در طعام مسموم یا در رطب مسموم بقتل رسانید انتهی

ودرعیون ازعلی بن ابراهیم از پدرش روایت‌کرده که گفت شنیدم از یکنفرازاصحابمان که میگفت: هرون‌الرشید حضرت موسی بن جعفر را محبوس‌نمود چون شب شد حضرت ترسید که هرون او را بقتل برساند پس آن بزرگوار تجدید وضو فرمود وچهار رکعت نماز کرد بعد باین دعوات دعا کرد :

« یا سیدی نجنی من هرون وخلصنی من یده یامخلص الشجر من‌بین رمل وطین‌ویامخلص‌اللبن

من بين فرث و دم ويا مخلص الولد من بين‌مشيمة و رحم ويا مخلص النار من بين‌الحديد والحجر و يا مخلص‌الروح من بين الاحشاء والامعاء خلصني من يد هرون»
پس هرون درخواب ديد كه مرد سياه صورتي شمشير بالاى سرش نگاهداشته وميگويد موسى بن‌جعفررا رهاكن والا با شمشيرگردنت را ميزنم پس هرون از هيبت آن‌شخص ازخواب بيدار شد و بحاجب گفت برو ميان زندان و موسى بن‌جعفررا رهاكن‌حاجب‌آمد ميان زندان‌وحضرت رارهاكردو گفت اجابت‌كن خليفه را پس‌گريان ومهموم ومحزون آيساً من حيوته آمدنزد هرون درحالتى‌كه اندامش ميلرزيد فرمود سلام على‌هرون آن‌ملعون جواب سلام داد و سه خلعت برآنبزرگوار پوشانيد و سوار بر اسب خودنمود واكرامش نمود وآن بزرگوار درهرپنجشنبه ميرفت نزدهرون تا آنكه دو مرتبه آن حضرت را محبوس نمود و تسليم كرد بدست **سندى‌بن شاهك** لع و آن ملعون آن حضرت را بزهر شهيد نمود

ودر كتاب ابن‌عساكر است‌كه ربيع بن يونس بن محمد بن كيسان حاجب منصور دوانقى بود و بعد وزير او شد وپسرش فضل بن ربيع حاجب هرون‌الرشيد شد وپسر فضل عباس بن فضل‌بن ربيع‌حاجب محمد امين بود و فوت ربيع درسنهٔ صد و شصت و نه بود انتهى

ودر خامس بحار روايت‌كرده وقتى‌كه حضرت يوسف از زندان بيرون شد بدرب زندان نوشت «هذا قبور الاحياء و بيت‌الاحزان وشماتة الاعداء» الخ

فصل چهارم

درذكر اولادهاى حضرت موسى بن جعفر(ع)

در ارشاد مفيد است‌كه آن‌حضرت‌سى‌وهفت اولاد داشت**هيجده پسر** داشته **ونوزده‌دختر**:

واما پسرهاى آن بزرگوار على‌بن موسى‌الرضا الامام (ع) و ابراهيم و عباس و قاسم و اسمعيل‌وجعفر وهرون وحسن واحمد و محمد وحمزه و عبدالله واسحق وعبدالله وزيد والحسن و الفضل و سليمان

و اما دخترهاى آنحضرت فاطمة‌الكبرى و فاطمة‌الصغرى و رقيه و حكيمه و ام ابيها ورقية‌الصغرى و كلثوم و ام‌جعفر ولبابه و زينب و خديجه و عليه وآمنه وحسنيه و بريهه و عايشه و ام سلمه و ميمونه و ام كلثوم

و مادرهاى تمام‌اولادهاى‌موسى بن جعفر(ع) **ام ولد وكنيز** بودند ـ معلومست كه افضل تمام‌اولادهاى‌حضرت موسى بن جعفر حضرت على بن موسى‌الرضا (ع) بوده كه در باب بعد فى‌الجمله از حالات شريفهٔ ايشان ذكر خواهد شد انشاءالله

اما ابراهيم ملقب است بابراهيم‌المرتضى ـ واين غير ابراهيم مجابى است‌كه دركربلا ميان رواق مدفونست‌چون او پسر محمد العابدابن‌موسى‌الكاظم است چنانچه در باب پنجم گفته شد و اين جناب ابراهيم المرتضى پدرچهارم جناب سيدمرتضى وسيد رضى است چون ايندو آقا پسران ابواحمد حسين بن موسى الابرش ابن محمد الاعرج ابن موسى ابى السبخة بن ابراهيم المرتضى‌ابن موسى الكاظم (ع) بودند

و در عمدة الطالب است كه ابراهيم المجاب بن محمد العابد ابن موسى الكاظم است و

قبر ایشان در رواق مطهر حضرت سید الشهداء (ع) است و اما قبر ابراهیم المرتضی را معین نفرموده اند

در ارشاد است وکان ابراهیم بن‌موسی شجاعاً سخیا کریماً و در زمان مأمون امیریمن بود ازقبل محمدبن محمد بن زیدبن علی بن الحسین بن علی‌بن ابیطالب (ع) وخروج نمود درمکه بمأمون درسنهٔ دویست وتشریف برد بجانب یمن واینقدر ازاهل یمن رابقتل رسانید که او را ابراهیم جزار گفتند ومستولی شدبیمن

واما عباس بن موسی الکاظم در بحار از اختصاص روایت فرموده و حاصل بعضی ازفقراتش آنستکه بعد از رحلت حضرت موسی‌بن جعفر جناب عباس رفت نزد ابوعمران طلحی قاضی مدینه‌و شکایت نمود از حضرت رضا (ع) جناب اسحق بن جعفرالصادق ع حاضربود گریبان‌جناب‌عباس برادر زاده‌اش راگرفت فرمود انك لسفیه ضعیف احمق وقاضی مدینه هم اعتنائی بگفته جناب عباس نکرد خبر بحضرت رضا (ع)رسیدحضرت ببرادرش عباس‌فرمود «اناااعلم انه‌انماحملکم‌علی‌هذاالغرائم والدیون» یعنی‌برادر من‌میدانم شمارا قرضداری و پریشانی وادار نمود بر این شکایت کردن بعد فرمود یاسعید بروقرضهایش را معین کن و آنچه قرض دارد اداکن بعد فرمود والله دست‌ازمواسات و احسان‌شما بر نمیدارم تاوقتیکه روی زمین رامیروم و شما آنچه میخواهید بگوئید

ودر عمدة الطالب است که‌جناب عباس بن‌موسی الکاظم ع چندپسر داشت

منجمله قاسم بن عباس بن موسی الکاظم ع بود خودش و نسبش را مخفی میکرد از ترس بنی‌العباس ورفت بسور مدینه وسبزه‌کاری میکرد واز ثمن او قوتش را تحصیل میکرد واحدی او را نمیشناخت ونسبش را نمیدانست واهالی آن‌محل اعتقاد داشتند بزهدو عبادت آن بزرگوار با آنکه اورا نمیشناختند درآنجا خداوند باو دختری کرامت فرمود

و سید تاج الدین محمدبن معیه حسینی (ره) فرموده که جناب قاسم دوستی داشت اراده کرد برود بمکه معظمه پس‌آمد که با جناب قاسم وداع کند فرمود من‌بتوحاجتی دارم که‌همین‌دخترم را ببری بمدینهٔ طیبه وقتیکه آنجا رسیدی سؤال کن از خانه فلانی وابن‌صبیه را آنجا بسپار و مراجعت کن

آنمرد اطاعت کردو آن دخترا برد وبآن خانه سپرد قدری نگذشت که‌صدای گریه از آن خانه بلند شد ودر تمام‌مدینه منتشر شد از بعضی سؤال کردم گفت الان خبر رسید که‌جناب قاسم‌بن عباس از دنیا رحلت فرموده و مردی از اهل عراق دخترش را آورده پس من تعجب کردم چون برگشتم بخارج مدینه خبردادند بوفات آنمرد پس من‌خبر دار کردم مرد مرا که آنمرد قاسم بن عباس بن موسی الکاظم استواو را در همان موضع دفن کردند وبجهت او حرمی ساختند و قبر شریفش زیارتگاه است انتهی و نظیر این قصه است قصه عیسی بن زید که در فصل چهارم از باب ششم گفته شد

واما جناب قاسم بن موسی الکاظم بسیار جلالت قدر داشت

در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر روایتکرده که آنحضرت در بین راه مکه‌بابی عماره فرمود اگر امر راجع بمن‌میبود قرار میدادم امامت را درپسرم قاسم بجهت محبت و مهربانی من باو ولکن امر راجع بخداوند عزوجل‌است قرار میدهد هر جا که بخواهد الخ **وعلامه مجلسی**

فرموده ازجمله امامزاده‌هائیکه هم جلالت قدرش معلوم است وهم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسی بن جعفر استوقبر شریفش درهشت‌فرسخی حله‌زیارتگاه عامه‌خلق است

واما اسمعیل بن موسی بن جعفر صاحب کتاب جعفریات

در منهج المقال است که ایشان ساکن مصر بودند و تولدشان هم‌در مصر بود کتب مبوبهٔ دارند که‌ازپدر بزرگوارش واز پدرانش نقل فرموده و ازعلامه بهبهانی نقل شده که‌فرمود کثرت تصانیف اسمعیل بن موسی‌دلیل است‌برمدح‌او انتهی وایشان‌صاحب اعقاب بودند که بعضی درمصر و بعضی درشام وبعضی در آذر بایجان وبعضی درطبرستان ساکن‌بودند

واما احمدبن موسی الکاظم المشهور به شاه چراغ

درارشاد است وکان احمد بن‌موسی کریماً جلیلا ورعاً و کان ابوالحسن موسی یحبه و یقدمه ووهب له ضیعته المعروفة بالیسریة ویقال ان احمد بن موسی اعتق الف مملوك و ازجناب اسمعیل بن موسی روایتکرده فرمود پدر بزرگوارم اولادش را برد بقریهٔ از قرای مدینه و با جناب احمد بن موسی ع بیست نفر ازخدم وحشم بودند که اگر احمد میایستاد آنها هم‌میایستادند واگراحمدمینشست آنها هم مینشستند

ودر بدیع الانوار ازلب الانساب نقل‌کرده که‌جناب احمدبن موسی الکاظم هزار قرآن بخط خود تحریر نموده‌ودر بغداد سکنی داشت‌چون‌خبر شهادت حضرت رضا ع را شنید بسیارمحزون شدواز بغداد خروج نمود بجهت طلب خون برادرش وبا او سه هزار نفر غلامان بودند و سه هزار نفرهم ازاقوام وعشایر آن‌بزرگوار باو ملحق شدند آمدبجانب خراسان چون بقم رسید حاکم قم بالشکر زیادی برای محاربه از شهر قم‌خارج شد و با آنجناب مصاف نمود و جمع کثیری از سادات هاشمی‌وفاطمی‌شهیدشدندکه مزارآنها درقم مشهور است وآنجناب‌از قم‌حرکت کرده آمد به‌اسفرائن که‌در ناحیه خراسانست ودرمیان‌دو کوه فرود آمد وقبرش درآنجاهست انتهی

بعد صاحب بدایع الا نوار میفرماید حق آنست که آنجناب از خراسان مراجعت کرد و در شیراز وفات کرد

صاحب مجدی گوید که قبر احمد بقعه‌و گنبد طلا و صحن و خدمهٔ بسیاری دارد و مرقد شریفش مطاف ومزار عامه مسلمین است و ایشان از امامزادهائیست که هم جلالت قدرشان معلومست وهم موضع قبرشان

واما محمد بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد بودند

در ارشاد است و کان من‌اهل‌الفضل والصلاح و از کنیز رقیه بنت موسی بن جعفر روایتکرده که‌محمد بن موسی تمام شب را وضو میساخت ونماز میخواند بعد ساعتی میخوابید باز بر میخاست و صدای ریختن آب وضویش‌را میشنیدم بازوضو میگرفت ونماز میخواندتاصبح ونشد که‌من او راببینمو ومتذکر نشوم قول‌الله تعالی را که‌میفرمایدکانوا قلیلا من‌اللیل ما یهجعون انتهی

ودر عمدة الطالب است که ابراهیم الضریر ابن محمدبن موسی الکاظم ع فهو المعروف بالمجاب وقبره بمشهد الحسین ع معروف انتهی و گویا قبرشان در زاویه شمالی رواق مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) باشد وعلی بن‌ابراهیم المجاب قبرش درسیرجان کرمانست کذا فی بدایع الانوار و جناب احمد المشهور بشاه چراغ و جناب محمد در شیراز مدفونند و از برای هر یك‌بقعه

گنبدی طلا وضریح وحرم بسیار عالی میباشد که‌شیعیان بمرقد ایشان تبرك میجویند

ودر کاخك گناباد مقبره ایست منسوب بجناب محمد بن موسی‌الکاظم ع و بقعه و بارگاه و موقوفات مفصلی دارد

و اما جناب حمزة بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد و محمد است و بسیار جلیل بود قبر ایشان در نزدیك قبر حضرت عبد العظیم است بقعه و ضریح نقره و صحن و بارگـاه مفصلی دارد

ودر تاریخ عالم آرای عباسی‌است که امامزاده حمزه‌بقول اصح در سو سفید ترشیزمدفونست و مرقد شریفشان مطاف مردم آنولایت است انتهی و احتمال میرود که این قبری که در سوسفید ترشیز است قبر حمزة بن حمزة بن‌موسی بن‌جعفر (ع) باشد چون در عمدةالطالب فرموده که‌حمزة بن حمزة رفت بخراسان ودر بدایع الانوار است ازکتاب لب‌الانساب‌نقل‌کرده که حمزة بن‌موسی‌بن‌جعفر مدفون در سیرجان کرمان است و جناب‌علی بن حمزة‌بن موسی در خارج باب اسطخر شیراز مدفونند ومرقد شریفشان مزارمعروفی است چنانچه در عمدةالطالب‌است وسلسلهٔ سادات سلاطین صفویه‌منتهی میشود بجناب حمزةبن موسی الکاظم (ع)

باین‌تفصیل که‌شاه سلطان حسین آخر سلاطین صفویه بود ومنصل شد سلطنتش بفتنه‌افاغنه‌در اصفهان واوپسرشاه سلیمان بود واو پسرشاه صفی ثانی بودواوپسر شاه‌عباس ثانی بود و اوپسرشاه صفی‌اول بودو او پسر صفی میرزا بود که او راشهید کردند وبسلطنت نرسید و او پسر شاه عباس اول بود و او پسر سلطان محمد مکفوف بود که معروف بود بخدابنده و او برادر شاه اسمعیل ثانی بود و این دو پسران شاه طهماسب بودند واو پسر شاه اسماعیل اول است و او سر سلسلهٔ سلاطین صفویه است

وابتداء از گیلان خروج نمود بابعضی از مریدهای صوفیهٔ خود در سنهٔ نهصد وشش در سن چهارده سالگی ودرسن سی‌ونه سالگی از دنیا رحلت فرمود واو مروج مذهب تشیع شد پس ایشان تقریباً بیستو پنجسال سلطنت کردند و پسرش شاه طهماسب تقریباً پنجاه و چهار سال سلطنت‌کرد وپسراو شاه اسماعیل ثانی زیاده بریکسال ظاهراً سلطنت نکرد و بنفرین سید المحققین السید حسین بن سید ضیاءالدین سبط محقق ثانی شیخ علی کرکی دربدو سلطنت از دنیا رفت وجهت‌نفرین سیداین شد که‌شاه‌اسماعیل‌ثانی بامرپدرش شاه طهماسب مدتی درقلعهٔ از قلعه‌های قره داغ محبوس‌بود وچون شاه‌اسماعیل اول وشاه طهماسب خیلی مذهب حقه شیعه را ترویج کردند علماء اهل‌سنت‌قلبشان مملواز حقدو کینه بود مثل‌میرزا مخدوم ملعون صاحب نواقض الروافض و جمعی از قلندر های خبیث درزمان حبس شاه اسماعیل ثانی مشغول اغواء واضلال اوشدند واو را ازرویه پدر و جدش‌منصرف نمود ند وقلب اورا ازعلماء شیعه منقلب نمودند و وقتیکه پدرش شاه طهماسب از دنیا رحلت‌فرمود و شاه اسماعیل ثانی بتخت سلطنت نشست با اهل ایمان اظهار معاندت نمود خصوصاً با علمائشان و خصوصاً بااین سید جلیل سبط محقق کرکی حتی آنکه خواست سکه‌هائیرا که پدر و جدش ونقش کرده بودند ائمه اطهار را خواست آن اسماء مقدسه را حك‌نمایدبیهانهٔ آنکه آنهابدست کفارمیافتد وآنهارا مس میکنند جناب سید فهمید فرمود میخواهی‌آنها راحك‌کنی بکن و لکن این شعرحیرتی شاعر رانقش کن

هرکجا نقشی‌است بردیوار و در | لعن بوبکر است و عثمان و عمر

سلطان که شنید کینه‌اش ازسیعزیاد شد یکشب شاه اسماعیل ثانی با معشوقش مست از خانه

بیرون شد و در آن حالت سید حسین سبط را تهدید میکرد بقتل سید شنید همانشب دعای علوی مصری را خواندو از خداوند خواهش نمود که اورا باشد نکال‌اخذ نماید سلطان از نفرین سیدهلاك شد فجاة یا مسموماً

بعداز او برادرش سلطان محمد خدابنده ده سال سلطنت کرد بعد که پسرش شاه عباس اول بحد رشد رسید اورا بسلطنت نشانید واوچهل و چهارسال‌سلطنت‌کرد بعد از او نواده‌اش شاه صفی اول‌چهارده سال سلطنت کرد ودر قم از دنیا رفت بعدازاوپسرش‌شاه‌عباس‌ثانی بیست وشش یا زیاده سلطنت کرد بعداز اوپسرش شاه صفی ثانی تقریباً دو سال سلطنت کرد بعد از او پسرش شاه سلیمان سلطنت کرد وبعد ازاو پسرش شاه سلطان حسین که‌آخر سلاطین صفویه بودسلطنت‌کرد

و اما جناب عبدالله بن موسی الکاظم در اثبات الوصیة است که بعد از شهادت حضرت رضا (ع) هشتاد نفر ازعلماء وفقهاء واز شیعیان امصار مشرف شدند بمکه معظمه وبعدرفتند بمدینهٔ طیبه که‌خدمت حضرت جوادالائمه ع شرفیاب شوند وارد شدند بخانه حضرت جعفر بن محمد الصادق و بر روی فرش نشستند ناگاه عبدالله بن موسی بیرون شد و درصدر مجلس نشست و شخصی برخاست وندا کرد هذا ابن رسول‌الله هر کس میخواهد سؤالی بنماید سؤال کند پس یکنفر گفت چه‌میفرمائی در باره مردی که بزوجه‌اش بگوید انت‌طالق عدد نجوم السماء عبدالله گفت‌سه طلاقه میشود آن جماعت شیعه متحیر ومغموم شدند شخص دیگری گفت چه میفرمائی در باره مردی‌که با حیوانی جمع‌شود گفت‌دستش‌را قطع میکنندوصدتازیانه باومیزنند و او رانفی بلند میکنند پس مردم ضجه‌و گریه کردند ومتحیر بودند که‌چگونه بر خیزند وبروند واینها از فقهاء مشرق‌و مغرب‌حجاز ومکه وعراقین بودند

ناگاه دری از صدر مجلس باز شد وموفق خادم بیرون شد و عقب سر او حضرت جواد الائمه بوددر حالتی که‌دو پیراهن در برداشت ویك لنك عدنی واز برای عمامه‌اش دوگوشه بود که یکی‌را ازجلو انداخته ودیگری از عقب سر پس‌آقا سلام‌کرد ونشست ومردم همه ساکت در مقابلش نشستند

سائل اول عرضکرد یابن رسول‌الله چه میفرمائید در بارهٔ مردیکه بزوجه‌اش بگوید « انت طالق عدد نجوم السماء » حضرت جواد ع فرمودند اقرء کتاب‌الله عزوجل «الطلاق مرتان‌فامساك بمعروف او تسریح باحسان » سائل عرضکردعم‌تان فتوی‌داد که آنزن سه‌طلاقه است حضرت‌فرموده‌ای عم‌ازخدا بترس وفتوی مده‌باآنکه اعلم از توهست سائل دومی عرضکرد یابن‌رسول الله چه میفرمائی دربارهٔ مردیکه باحیوانی جمع شده باشد حضرت فرمود آن مرد تعزیر میشود وپشت آن‌حیوان را داغ میکنند وازشهر او راخارج میکنند عرضکردعموتان چنین فتوی داده حضرت فرمود لااله الاالله یاعم انه لعظیم عندالله ان‌تقف غداً بین‌یدیه فیقول لك لم افتیت عبادی بمالم تعلم و فی الامة من هو اعلم منك

عبدالله بن‌موسی عرضکرد دیدم برادرم حضرت رضا را که در این مسئله دومی چنین جواب داد حضرت جواد ع فرمود پدرم حضرت رضا (ع) این جواب را داد بسائلی که سؤال کرداز نباشی که‌قبر زنی‌را نبش کرده باشد وبا اوفجور کرده باشد و کفنش راد زدیده‌باشدپس‌فرمود باید دستش را قطع کنندچون سرقت کرده وباید اورا نفی‌بلند کنند چون‌بامیت فجورنموده انتهی

ودراسترآباداست قبریکه منسوبست بجناب عبدالله بن‌موسی‌الکاظم (ع)

ودر مجالس المؤمنین است که مشهد امامزاده عبدالله و فضل وسلیمان اولاد امام موسی الکاظم در آبه است که دوفرسخی ساوه باشد که از محال قم است و آبه همیشه شیعه نشین بوده بخلاف ساوه که ساکنان او سنی بوده‌اند وهمیشه بین ساکنین این دو نزاع ملهبی بوده

و اما جناب اسحق بن الامام موسی الکاظم ، دررجال کبیر است که ایشان از اصحاب حضرت رضا ع بودند

و در عمدة الطالب است که ایشان اولاد زیادی داشتند و ازاولادهای اوست ابوجعفرمحمد الصورانی ابن الحسن بن الحسین بن اسحق بن موسی الکاظم ع قتل بشیراز و قبره بها ـ وظاهراً قبر شریفش در نزدیك باب اسطخر باشد

واما عبدالله بن موسی الکاظم المکنی بابی‌الدنیا ابوالقاسم اولادش معروفند ببنی‌ابی‌الدنیا کذا فی‌عمدة الطالب

واما مظهر قهر الجبار زید النار ابن موسی الکاظم، در مجالس المؤمنین استچون جناب ابراهیم بن موسی الکاظم ع المعروف به ابوالسرایا در کوفه خروج نمود و محمد مشهور به ابن طباطبا را ازقبل خود نایب حضرت رضا(ع) نموده واورا برخود و سایر تابعان امیر نموده بود زید النار را بتسخیر بصره فرستاد و زیدمثل شعلهٔ نار ببصره مستولی‌شد، خانه‌های بنی‌العباس را سوخت و نخلستانهای ایشانرا آتش زد باین سبب اورا زیدالنار گفتند و آخر او راگرفته نزد مأمون بمرو بردند ودر آنجا وفات یافت انتهی‌ـ واین قضیه درسنه صد و نود ونه بود **ودربحار** از عیون اخبار الرضا روایت‌کرده که حضرت رضا ع به زیدالنار فرمودند : یا زید اغترك قول سفلة اهل الکوفة ان فاطمة احصنت فرجها فحرم‌الله ذریتها علی النار و ذلك للحسن و الحسین خاصة ان کنت تری انك تعصی‌الله و تدخل الجنة و موسی بن جعفر اطاع‌الله و دخل الجنة فانت اذاً اکرم علی‌الله من موسی بن جعفر(ع) والله ماینال احد ما عندالله عزوجل الا بطاعته و زعمت انك تناله بمعصیته فقال له زید: انا اخوك و ابن ابیك فقال له ابوالحسن (ع): انت اخی ما اطعت‌الله عزوجل ان نوح ع قال رب ان ابنی من اهلی الخ ـ فقال الله عزوجل : یا نوح انه لیس من اهلك فاخرجه الله من ان یکون من اهله بمعصیته

ودر بحار است که جناب زیدبن موسی‌الکاظم در سامراء از دنیا رحلت فرمود

و در عمدةالطالب است چون زید النار خانه‌های اهل بصره را سوزانید و نخلستانشان را آتش زد حسن بن سهل با اومحاربه کرد و براو غلبه یافت و اورا روانه کرد مقیداً بمرو نزد مأمون او هم زید را فرستاد خدمت برادرش حضرت رضاع و ازجرائم او درگذشت‌حضرت‌رضا (ع) قسم یاد فرمود که ابداً با او تکلم نکند ـ بعد مأمون جناب زید را زهر خورانید و از دنیا رحلت فرمود و قبرش در مرو است انتهی

واما حالات شریفه بقیه پسرهای حضرت موسی بن جعفر (ع) وحالات شریفهٔ بنات آن‌بزرگوار را احقر درجائی ندیده‌ام بغیر جناب فاطمه ملقبه بمعصومه (س) که درقم مدفونست وجناب آمنه که در مصرمدفونست کمافی‌عمدة الطالب وظاهراً تمام اولادهای حضرت موسی بن‌جعفرع مادرهاشان ام ولد بودند نه حره ونه معقوده بلکه شاید آن بزرگوار ابداً زوجهٔ معقوده نداشته‌اند

وبدانکه درصحن کاظمین دو قبر است با بقعه وقبهٔ عالیه و آنها را نسبت میدهند که دوفرزند حضرت امام موسی‌کاظم(ع) اند **وجناب سید العلماء آقا سید مهدی قزوینی در کتاب مزار**

فلك‌النجاة فرموده که از اولاد ائمه دو قبریست مشهور درمشهد امام موسی کاظم (ع) لکن‌معروف نیستند و بعضی گفته‌اند که یکی ازآن دوقبر مسمی است بعباس بن موسی که درحق‌او قدح‌شده انتهی ودر هدیةالزائرین فرموده که در لوح زیارتشان نوشته یکی ابراهیم و یکی اسمعیل وشاید قبری که معروف باسمیل است همان عباس بن موسی باشد چه آنکه اسمعیل که کتاب جعفریات از اونقل شد ظاهراً آنستکه در مصر باشد **واما ابراهیم** پس حضرت امام موسی را دو ابراهیم بوده و ظاهر آنستکه این همان ابراهیم اکبر است که مکنی است بابی‌السرایا انتهی

ودر کتاب **عمدة الطالب** است که حضرت موسی بن جعفر (ع) شصت اولاد داشت: بیست و هفت پسر وسی وسه دختر انتهی

و از پسرهای موسی بن جعفر است جناب محسن‌بن‌موسی‌بن‌جعفرع که قبرش در فراهان‌نزدیك قم است و معروفست بزاهد محسن

فصل پنجم

در ذکر حالات بعضی ازاصحاب حضرت موسی کاظم (ع)

در بحار از **فصول‌المهمه** روایتکرده که شاعره‌السیدالحمیری و بابه محمد بن‌المفضل و ایضا در **بحار** از اختصاص روایتکرده من اصحابه علی بن یقطین وعلی بن سویدالسائی ومحمد بن سنان ومحمدبن ابی‌عمیر الازدی واجمال حالات هریك اینست :

اما محمد بن‌المفضل ظاهراً مراد محمدبن المفضل‌بن عمرالجعفی باشد که در کتاب رجال ایشان را از اصحاب موسی‌الکاظم (ع) شمرده

واما علی بن یقطین ابن موسی البغدادی ، در **رجال‌کبیر** است وکان ثقة جلیل‌القدر له منزلة عظیمة عند ابی‌الحسن موسی عظیم المکان فی‌الطائفه ـ وایشان وزیرهرون‌الرشیدبودند

وایضا در **رجال‌کبیر** روایتکرده وقتیکه حضرت موسی بن جعفر تشریف آوردبعراق‌علی بن یقطین بحضرت عرضکرد: اماتری حالی و ما انا فیه فقال له یا علی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیدفع بهم عن اولیائه وانت منهم یاعلی

ودر **روایت دیگر** فرمودند وقال ابوالحسن ان الله مع کل طاغیة وزیراً من اولیآئه یدفع به عنهم . **واز سلیمان بن‌حسن** کاتب **علی بن یقطین** نقل‌شده گفت من‌یکسال عطیات علی‌بن یقطین را ضبط نمودم بصد و پنجاه هزارنفر احسان‌کرده بود اقل‌عطایش‌بهریك هفتصد درهم بودوا کثرش ده هزار درهم

و ازعبدالله بن یحیی الکاهلی روایتکرده گفت من درخدمت حضرت موسی بن جعفر(ع) بودم دیدم علی بن یقطین روی بحضرت می‌آورد پس‌حضرت ملتفت وی‌شدند فرمودند من سره‌ان یری رجلا من اصحاب رسول‌الله ص فلینظر الی هذا المقبل، پس مردی از اصحاب عرضکرد اوازاهل‌بهشت است؟ فرمودند من شهادت میدهم که او ازاهل بهشت است

و ولادت علی بن یقطین در کوفه سنة صد و بیست و چهار و رحلتش سنه صد و هشتاد و

سه یا دو یا هشتاد بود

و پدرش یقطین در سنه صد وهشتادو پنج ازدنیا رحلت فرمود انتهی ما عن الرجال

ودر کلمه طیبه ازمجموع الرائق نقلکرده از **یقطین** والد علی که گفت مردی والی اهواز بود از منشیان **یحیی بن خالد** و باقی مانده بود برذمه من مالیات دیوانی آنقدر که باید تمام مالم را میدادم که آسوده بشوم و شنیدم که او از شیعیان است پس ترسیدم واز اهواز فرار نمودم بسمت مکه معظمه ؛ بعد از فراغ از اعمال حج رفتم بمدینه خدمت حضرت صادق ع ومطلب را بحضرت عرضکردم؛ فرمود باکی نیست برتو؛ و در رقعه کوچکی نوشت؛

«**بسم‌الله الرحمن الرحیم** – ان لله فی ظل العرش ظلا لا یملکها الا من نفس عن مؤمن کربة واعانه بنفسه اوصنع الیه معروفاً ولوبشق تمرو هذا اخوك والسلام»

پس مهر کرد آن رقعه را و بمن داد و فرمود بوالی اهواز برسانم

پس چون برگشتم باهواز شب بمنزل والی رفتم و گفتم من رسول حضرت صادقم (ع) ناگاه والی با پای برهنه بیرون آمد چون چشمش بمن افتاد سلام کرد ومیان دو چشمم را بوسید و گفت ای سید من تو رسول مولای منی ؟ گفتم آری – گفت فدای تو دوچشمانم پس گرفت دست مرا وگفت ای سید من بچه حال گذاردی آقای مرا؟ گفتم بخوبی پس سه مرتبه مرا قسم داد و دادم باو رقعه آن حضرت را – آن را گرفت وبوسید وبچشمانش گذارد گفت ای برادر بفرما امرخود را گفتم در دفتر برذمهٔ من چند هزار درهم است و دراو تمام‌شدن وهلاك شدن منست

پس دفتر را طلبید ومحو کرد آنچه برذمه من بود و بمن خطی‌داد ببرائت ذمه من ازآنهاپس طلبید صندوقهای اموال خود را وبالمناصفه تقسیم کرد و همچنین اسبهاوجامه‌ها و سایر مایملکش را بامن تنصیف کرد و پیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی ؟ گفتم آری والله و افزوده شد بر سرورم پس چون موسم حج شد گفتم تلافی نمیکنم این برادرم را بچیزی که بهتر باشد از رفتن بحج و دعای برای او ورفتن خدمت مولایم حضرت صادق (ع) وشکر گذاری ازاو پس رفتم بجانب مکه و راهم را قرار دادم ازمدینه رفتم خدمت حضرت صادق ع چون داخل‌شدم برحضرتش آن بزرگوار را مسرور دیدم فرمود ای فلان چه شد کار تو بافلان

پس خبرخودرا عرضکردم رخسارهٔ آن‌جناب میدرخشید از سرور عرضکردم ای مولای من آیا شما خوشنود شدیدفرمود قسم بخدا که مسرور کرد پدرهای مراومسرور کرد خداوند را انتهی

ودر دمعة الساکبه ازعیون المعجزات **سید علم‌الهدی** روایت فرموده از **محمد بن علی الصیرفی** گفت اذن گرفت ابراهیم جمال که وارد شود بر **علی بن یقطین وزیر** – پس اذن نداد و اورا مانع شدند ودر همان‌سال علی بن یقطین بحج مشرف شد ووارد شد بمدینه طیبه و استیذان نمود که وارد شود به **حضرت موسی بن جعفرع** حضرت اورا مانع شد. فردای آن روز علی بن یقطین حضرت را ملاقات کرد عرضکرد ای سید من گناه من چه بود که شما مرا مانع شدید؟

حضرت فرمود من ترا مانع شدم چون‌تو برادرت را مانع شدی و خداوندسعی ترا قبول‌نمیکند تا وقتیکه ابراهیم از تو بگذرد؛ عرضکرد ای سید من در اینوقت ابراهیم جمال کجاست که‌او را از خود راضی وخشنود کنم و من‌مدینه وابراهیم درکوفه است حضرت فرمود چون شب شود برو ببقیع بتنهائی بدون‌آنکه کسی بفهمد از اصحابت وآنجا مرکب نجیبی‌است براوسوارشو

پس **علی بن یقطین** رفت ببقیع وسوار شد قدری بگذشت که خود را درب خانه ابراهیم دید در را کوبید و گفت منم علی بن یقطین

ابراهیم از میان خانه گفت علی بن یقطین چه میکند بدرب خانهٔ من ؟

علی فریاد زد که امرمن بزرگست وقسم داد که اذن دخولش بدهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم مولای من مرا قبول نکرد تا ازمن بگذری ابراهیم گفت خدا ترا بیامرزد علی بن یقطین قسم داد ابراهیم راکه پایش را بصورت او بگذارد ابراهیم اباکرد دومرتبه اورا قسم داد ابراهیم چنین کرد و علی بن یقطین میگفت اللهم اشهد بعدسوارمرکب شد وخود را درب خانه موسی بن جعفرع دید دق الباب کرد پس حضرت اورا اذن دخول داد

واما علی بن السوید السائی منسوب الی السائة قریة بالمدینة

ودر رجالست انه ثقة من اصحاب الرضا ع

وامامحمدبن السنان الزاهری ازآل زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی است وجناب زاهر ازجمله شهداء درركاب سیدالشهدآء ع است وعلماء درباره او مختلف گفته اند **از شیخ مفید** نقل شده که فرمود انه ثقة و از شیخ طوسی نقل شده انه ضعفه

اما محمد بن ابی عمیر و اسم ابی عمیر زیاد بن عیسی است بغدادی الاصل والمقام کان جلیل القدر عظیم الشان والمنزلة عندنا وعندالمخالفین

و در رجال از کشی نقل کرده‌اند ممن اجمع اصحابنا علی تصحیح مایصح عنه و اقرواله بالفقه والعلم

و قال الشیخ الطوسی ره انه اوثق الناس عندالخاصة والعامة وانسکهم واورعهم واعبدهم ادرك من الائمه ثلثة موسی بن جعفرع ولم يروعنه وروی عن ابی الحسن الرضا والجواد ع **ودر** اوائل ذکری شیخ شهید فرموده ان الاصحاب اجمعوا علی قبول مراسیله

ودر تهذیب در باب دین روایت کرده ازابراهیم بن هاشم که محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه تمام اموالش از دستش رفت و فقیرشد وازمردی ده هزار درهم طلبکار بود و آنشخص قرض دارخانه محل سکنای خود را فروخت وپولش را آورد نزد محمد بن ابی عمیرفرمود اینچه چیز است عرضکرد طلبی است که ازمن داری فرمودارث بتو رسیده گفت نه فرمود ضیعه و ملکی فروخته‌ای گفت نه فرمود پس اینوجه ازکجا بدست تو آمده گفت خانه محل سکنای خودرا فروختم که دینم را اداکنم جناب ابی عمیر فرمود حدثنی ذریح المحاربی عن الصادق ع انه قال لایخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدین فرمود بردار این پول را والله من فعلا محتاج بیکدرهم هستم اما اینوجه درملك من داخل نمیشود

ودر رجال است که اورا مأمون چهار سال حبس نمود واو نود وچهار کتاب تصنیف کرده بودخواهرش وقتی که اودر حبس بود کتب او را از ترس زیر زمین دفن کرد وهمه کتب ضایع شدبعد ازمحفوظات خود وازآن احادیثی که قبلا از او بدست مردم بود حدیث میکرد

وایضاً دررجال کبیر است که بعد ازشهادت حضرت رضا ع ابن ابی عمیر را بامرمأمون الرشید جلب نمودند و اورا محبوس نمودند باشدت وضیق و آنچه داشت ازاوگرفتند

واز فضل بن شاذان نقلکرده که سعایت نمودند از ابن ابی عمیر نزد سلطان که او اسماء شیعیان اهل عراق را میداند پس سلطان امرکرد اسامی شیعیان عراق را بگو ابن ابی عمیرامتناع کرد سلطان حکم کرد که اورا برهنه کردند وصد تازیانه ببدن شریفش زدند وبسیار متألم شد نزدیك بود که اسماء شیعیان رابگوید

ناگاه شنیدصدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را که گفت یا محمد بن ابی عمیر، اذکرموقفك بین یدی الله عزوجل پس این ندا موجب قوت وصبرش شد

وایضاً از فضل بن شاذان نقلکرده که گفت رفتم بعراق دیدم کسی را که عتاب میکند برفیقش ومیگوید تو مردی هستی عیالمند ومحتاجی بجهت معاشت به کتابت ومن ایمن نیستم که چشت ازطول سجود کور شود او در جواب گفت وای برتو ، اگرچشم کسی ازطول سجود کورشود باید چشمهای ابن ابی عمیر کور میشد چون او بعد از نماز صبح که سر بسجده شکرمیگذاشت سر بلند نمیکردمگر وقت زوال شمس

وفرمود که سندی بن شاهك ملعون ابن ابی عمیر را بامر هرون صدو بیست چوب زد بجهت تشیعش و اورا حبس نمود تا آنکه او صد و بیست ویکهزار درهم داد که از حبس هرون نجات یافت گفت من گفتم ابن ابی عمیر متمول بود؟ گفت بلی مالك پانصد هزار درهم بود و کنیه ابن ابی عمیر ابا احمد بود وکان من اوثق الناس عندالخاصة والعامه

و رحلتشان درسنه دویست وهفده ازهجرت مقدسه بود وفرموده محمدبن ابی عمیر افقه وافضل واصلح بود ازیونس بن عبدالرحمن انتهی مانقلنا عن الرجال

و از اصحاب آن بزرگوار است صفوان بن مهران جمال اسدی که حضرت موسی بن جعفر(ع) باو فرمود، یا صفوان، کل شیء منك حسن جمیل ماخلا شیئا واحدا و ذکر ع اکرائه جماله من آخرها، و او جد محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعة بن صفوان الجمال بود

ومحمد بن احمد همان کس است که درمحضر سلطان با قاضی موصل درامامت مباهله کرد چون قاضی از مجلس برخاست تب کرد وهمان دستش که در مباهله کشیده بود سیاه شد و ورم کرد وروزدیگر هلاك شد

ومجلسی اول درشرح فقیه چون این قضیه را نقل میکند میفرماید وحکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی ومباهله نمودن میرمرتضی با او واخراج او در روز سوم مباهله از مملکت ایران مشهور است

فصل ششم

در ذکر بعضی از ظلمهای عظیمی که براقارب وعشیره این بزرگوار درزمان امامت آنحضرت وارد شد

وآنها چند قضیه بود :

قضیه اول که خیلی عمده بود قتل جناب حسین بن علی عابدبن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) است که معروفست بصاحب الفخ

درمقامع است که این آقازاده با جمعی ازعلویین درمدینه طیبه خروج فرمود درشهرذیقعده الحرام سنه صد و شصت و نه در زمان خلافت هادی بن مهدی بن منصور دوانقی

و جهت خروج ایشان چنانچه ابوالفرج اصفهانی نقل فرموده این بود که هادی عباسی اسحق بن عیسی بن علی را والی مدینه نمود او عبدالعزیز بن عبدالله را که از اولاد بلاواسطه عمر بن خطاب بود از جانب خود در مدینه جانشین نمود و او بسیار ظالم و فاسق و متهتك بود در معاصی واو با طالبیین بسیار بدرفتاری کرد و ملجأ نمود آنها را بخروج نمودن پس جناب حسین صاحب فخ باجمعی از علویین خروج نمودند

منهم یحیی و سلیمان و ادریس اولادهای جناب عبدالله بن الحسن المثنی و منهم جناب عبدالله

افطس پسرحسن مثلث ومنهم جناب ابراهيم بن اسمعيل الطباطبا ومنهم عمر بن الحسن بن علی بن حسن مثلث ومنهم عبدالله بن اسحق بن ابراهيم بن حسن مثنی ومنهم عيسی بن زيد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب ع که جمعاً بيست و شش نفر از اولاد حضرت امير ع بودند با ده نفراز حاجيان و جمعی ازمواليان جمع شدند و ساير مردم نيز با ايشان اتفاق نمودند و خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و افطس بر مناره بالا رفت و مؤذن را مجبور نمود بگفتن «حی علی خيرالعمل»

عمری خليفه مدينه چون اين صدا شنيد گريخت واز مدينه خارج شد

جناب حسين نماز صبح را در مسجد کرد و برمنبر برآمد وبعد از حمد وثنای الهی فرمود منم فرزند رسول خدا و برآمده‌ام بر منبر رسول خدا ص وشما را دعوت ميکنم بسنت رسولخدا (ص) مردم بعضی با او بيعت کردند

حماد بربری که داروغهٔ مدينه بود با جمعی بر درمسجد آمد چون خواست از مرکب پياده شود جناب يحيی بن عبدالله المحض چنان شمشيری بلو زد که سپروخودو کلاهش رادو نيم کرد آنملعون ازاسب پريد ويحيی حمله کرد بلشکراوهمه گريختند

ودر آنحال مبرك ترك که از امراء خليفه عباسی بود بقصد حج بمدينه داخل‌شد چون‌خبر خروج حسين را شنيد بوی پيغام داد که نميخواهم مبتلا بجنك توشوم جمعی را برلشکرمن‌بفرست اگرچه ده نفرباشد که بهانه باشد برای گريختن من جناب حسين چنين کرد ؛ مبرك گريخت بجانبمکه بعد جناب حسين و اصحابش رفتند بجانب مکه معظمه چون بفخ که يکفرسخی مکه معظمه هست رسيدند با سيصد نفر از سادات و موالی لشگرهای هادی خليفه عباسی برادر هرون باستقبال ايشان آمدند

ودر آنسال از بنی‌العباس عباس بن ابی‌محمد و سليمان بن‌جعفرو موسی بن‌عيسی بحج آمده بودند و مبرك ترك وحسن حاجب وحسين بن يقطين نيز بايشان ملحق شدند و اين جمعيت زياد در برابر جمعيت جناب حسين ايستادند در روز هشتم ذيحجهٔ سنه صد وشصت ونه اول عرض امان کردند وگفتند ما ضامن شما می‌شويم که خليفه بشما اذيت و ضرری نرساند جناب حسين قبول نفرموده وقتال عظيمی در بينشان واقع شد وپيوسته لشگر مخالف فرياد امانشان بلند بود وبا عدد قليل جمع کثيری ازمخالفين را بقتل رسانيدند

تا آنکه محمد بن سليمان از عقب ايشان برآمد واکثرلشگر حسين را با جمعی ازسادات و مواليان و خودجناب حسين را بقتل‌رسانيدند وجمعی‌ازسادات را اسير کردند

و در مروج الذهب است که بعد القتل اقاموا ثلاثة ايام لم يواروا حتی اکلتهم السباع و الطير الی‌آخره و ازحضرت امام محمد تقی(ع) مرويستکه بعد ازواقعهٔ کربلا واقعهٔ برسادات‌عظيمتر از «جنك فخ» واقع نشد

چون‌آن‌لشگرسرهای شهداء رانزد موسی بن عيسی وعباس‌بن ابی‌محمد آوردند حضرت‌موسی بن جعفر(ع) هم با جمع کثيری از سادات حسنی درآن‌مجلس حاضر بودند. موسی و عباس از حضرت امام موسی پرسيدند اين سر حسين است فرمود بلی انالله و انا اليه راجعون بخدا قسم که از دنيا رفت مسلمان و صالح و بسيار روزه‌گيرنده وامر کننده بود به نيکی‌ها و نهی کننده بود ازبديها و و درميان سادات حسنی مثل‌خود نداشت

وچون اسيران از سادات را نزد هادی خليفه بردند امر کرد همه را بقتل رسانيدند و درهمان

روزهادی خلیفه از دنیا رفت

ودعبل خزاعی در قصیدهٔ تائیه مشهوره اشاره کرده

افاطم قومی یا ابنة الخیرفاندبی نجوم سموات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ نالها صلواتی

و فخ (بفتح فا و تشدید خاء) موضعیست در یکفرسخی مکه معظمه از راه مدینه و قبور شهداء فخ درآنجاست درمیان حصاری

ودر مروج‌الذهب این اشعار را در مرثیه جناب حسین نقل کرده

فلابکین علی الحسین بعولةوعلی الحسن وعلی ابن عاتکة الذی ابقوه لیس له کفن
ترکوا بفخ غدوة فی‌غیر منزله الوطن کانوا کراما قتلوا لاطائشین ولا جبن
غسلوا المذلة عنهم غسل‌الثیاب‌من‌الدرن هدی العباد بجدهم فلهم علی‌الناس المنن

از این اشعار استفاده میشود که والده جناب حسین صاحب فخ عاتکه نام بوده

و در **درالمسلوک** است که‌عمر جناب حسین وقتی که در فخ شهید شدبیست وشش‌سال‌بوده

قضیه دوم‌ازقضایای عمدهٔ که در زمان امامت حضرت موسی‌بن‌جعفر(ع) واقع‌شد قتل جناب‌یحیی صاحب الدیلم ابن‌عبدالله المحض ابن حسن بن حسن بن‌علی بن ابیطالب (ع) بود

و در **عمدة الطالب** است که بعد از شهادت جناب حسین صاحب فخ **یحیی صاحب دیلم** گریخت ورفت بدیار دیلم ومردم در اطراف اوجمع شدند و اهل‌آن بلاد با او بیعت‌کردند وامرش بزرك شد.

هرون‌الرشید شنید وترسید از زوال سلطنتش پس نوشت به فضل‌بن یحیی برمکی‌که یحیی بن عبدالله المحض ترس او در دل وچشم من هست آنچه میخواهد باو بده وشر اورا ازمن دفع کن‌فضل بن‌یحیی برمکی با جند خود بجانب یحیی بن عبدالله المحض رفت بدیلم و او را تحذیر وترغیب نمود وامان خط مؤکدی بجناب یحیی بن عبدالله داد ویحیی بن‌عبدالله آمد بمدینه طیبه

ودر مقاتل الطالبیین روایتکرده که جناب یحیی بن عبدالله المحض جزء اصحاب‌حسین صاحب فخ بود بعد ازآنکه اصحاب فخ شهید شدند جناب یحیی مدتی در شهرها مستوراًگردش میکردفضل بن یحیی بن‌خالد برمکی ازمکان او مطلع شد گفت ازآنجاکوچ کند وبرود بدیلم وکاغذی هم‌نوشت که احدی متعرض اونشود پس آن‌بزرگوار وارد شدند بدیلم، هرون خبردار شد از مکان یحیی پس فضل بن یحیی را والی نواحی مشرق خراسان نمود و امر نمود او را که بذل امان نماید از برای یحیی اگراو قبول‌کند

فضل آمد ببلاد دیلم نزد جناب یحیی و امان داد اورا بامضاء هرون ، جناب یحیی هم قبول کرد بعدهرون فضل‌بن یحیی را با جناب یحیی طلبید ببغداد چون جناب یحیی ببغداد واردبرشید شد رشید خلعت وجایزهٔ زیادی بجناب یحیی داد و مدتی جناب یحیی‌ببغداد ماند و رشید بهانه‌جوئی‌میکرد که جناب یحیی‌را بگیرد وحبس نماید

تاآنکه جمعی از حجاز وارد شدند به رشید منجمله عبدالله بن مصعب بن عبدالله بن زبیر و

وهب بن وهب ابوالبختری بود و بایکدیگر قسم یادکردند که در باره یحیی سعایت نمایند نزد رشید وچنین کردند رشید یحیی را طلبید و اورا نزد مسرور محبوس نمود و در حبس بود مدتی تاآنکه در محبس از دنیا رفت در سنه صد و هفتاد و شش و او را درمقابر قریش دفن کردند

وایضاً در مقاتل است که یکروز رشیدجناب یحیی را در مجلس حاضر نمود و عبدالله بن مصعب را هم طلبید ابن‌مصعب در حضور هرون گفت یحیی مرا دعوت نموده ببیعت باخود جناب یحیی فرمود یا امیرالمؤمنین آیا شما تصدیق میکنید ابن مصعب را و حال‌آنکه او پسر عبدالله زبیر است که چهل‌جمعه درخطبه‌اش صلوات برپیغمبرص وآل او نفرستاد مردم ایرادگرفتند گفت چون پیغمبرص اهل بیت سوئی دارد دوست نمیدارم که آنها خوشنود شوند باین مطلب عبدالله بن زبیربودکه‌ظلم زیادی‌کرد بجد شما عبدالله بن عباس حتی آنکهٔ روزی گاوی نزد عبدالله بن عباس ذبح کردند دیدند جگرش قطعه قطعه است علی بن عبدالله بن عباس بپدرش گفت نمی‌بینی‌جگر این گاو چگونه قطعه قطعه است‌گفت ابن زبیر جگر پدرت را هم این قسم قطعه‌قطعه‌کرده بعد ابن زبیر جناب‌ابن‌عباس را نفی‌کرد بطائف چون خواست از دنیا برود پسرش جناب علی بن عبدالله بن عباس راطلبید گفت وقتی‌که من‌از دنیا رفتم برو در شام نزد اقارب از بنی‌عبدمناف پس جناب عبدالله مصاحبت یزید بن معاویه را برمصاحبت عبدالله بن زبیر مقدم داشت الی ان قال و مع ذلك این ابن مصعب بود که با برادرمن ابراهیم قتیل باخمری بپدرت مهدی‌عباسی‌خروج کردند وعلاوه‌اشعاری ابن‌مصعب گفته‌منجمله این شعر است

قوموا ببیعتکم تنهض بطاعتنا ان الخلافة فیکم یا بنی حسن

صورت رشید متغیر شد ابن مصعب گفت بالله الذی لا اله الا هو و بایمان البیعة ان هذا الشعر لیس له

پس یحیی فرمود والله یا امیرالمؤمنین این‌شعررا نگفته بغیرخود او ومن هرگزقسم نخورده‌ام قبل از امروز نه براست و نه بدروغ ووقتیکه بنده خداوند را درقسمش تمجید نماید حیامیفرمایدکه بنده را معاقب سازد بگذارکه من اورا قسم بدهم بقسمی که احدی کذباً باین نحو قسم نمی‌خورد مگر آنکه معجلا هلاك می‌شود ، رشید گفت قسم بده بآن نحو فرمود بگو برئت من حول‌الله وقوته واعتصمت بحولی وقوتی وتقلدت الحول والقوة من دون‌الله استکبارا علی‌الله و استغناء عنه واستعلاء علیه ان‌کنت قلت هذا الشعر پس ابن مصعب امتناع نمود هرون بغضب شد فضل‌بن ربیع به ابن‌مصعب گفت قسم یادکن ابن‌مصعب‌بهمین نحوقسم یاد نمود جناب یحیی دست بشانه‌اش زد وفرمود .قطعت‌والله عمرك والله لاتفلح بعدها پس ابن‌مصعب از موضع خود حرکت نکرد که مبتلای بجذام شد وبعد از سه روز بجهنم واصل‌شد

چون او را بقبرستان‌سپردند قبر منخسف شد و او را بخودفرو برد وغبارعظیمی‌از قبربیرون شد وبعد ذلك هرون یحیی را در منزل تنك وتاریکی حبس نمود شبی آمد وآن‌مظلوم را طلبید وصد عصا ببدن نازنین اوزد باز امرکرد اوراحبس نمودند دو مرتبه شب دیگرآمد اورا طلبید ثانیاً عصا ببدن آن‌مظلوم زد ثالثاً باز شبی آمد و او را طلبید گفتند مریض‌است بعد ازچندی جناب یحیی‌از دنیا رفت بعضی گفتند حیوانات درنده را مدتی‌گرسنه داشتند بعدآن بزرگوار را در میان دارالسباع انداختند واورا خوردند، واز ادریس بن محمد بن یحیی بن عبدالله المحض روایتکرده که میفرمودقتل جدی بالجوع والعطش فی‌الحبس انتهی ماهو المقصود من مقاتل الطالبین

ودر تاریخ طبری قضیه قتل یحیی را ازوقایع سنه صد و هشتاد وشش نوشته‌وازآنچه گفتیم

معلوم شد که‌ایشان دربغداد شهید شدند

قضیه سیم از قضایای عمده که در زمان امامت موسی بن جعفر ع واقع شد شهادت جمعی از سادات است بدست حمیدبن قحطبه طائی لعنةالله علیه

در عیون اخبار الرضا ازعبیدالله بزاز نیشابوری روایتکرده گفت بین من و حمید ابن‌قحطبه طائی‌طوسی معامله بود یکوقتی از نیشابور رفتم بطوس خبر ورود من بحمید بن قحطبه رسید مرا احضار نمود دروقت زوال ماه رمضان واردشدم سلام‌کردم و نشستم طشت و ابریقی آوردند حمیدبن قحطبه دست خودرا شست بمن هم‌گفت دست خودرا شستم مائده‌و طعام حاضر کردند متذکر شدم که ماه‌رمضان است مائده‌وطعام نخوردم

حمیدبن قحطبه گفت‌چرا نمیخوری گفتم نه مریضم‌ونه مسافر و نه علتی دارم که‌موجب افطار بشود وشاید درامیر علتی باشد که‌روزه خودرا افطار میکند

گفت علتی ندارم و گریه کرد بعد از آنکه ازطعام خوردن فارغ شد سؤال کردم که‌علت گریه شما چه بود ؛

گفت وقتیکه هرون‌الرشیددر طوس بود شبی مراطلبید وارد شدم دیدم شمشیر کشیده و خادمی هم‌مقابلش ایستاده هرون گفت چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم بالنفس والمال سر خودرا بزیر انداخت وبمن‌اذن مراجعت داد

هنوز بمنزل خود درنك‌نكرده بودم غلامش آمد گفت اجب امیر المؤمنین گفتم انا لله و انا الیه راجعون وترسیدم که قصدقتل مرا کرده باشد رفتم نزد رشید سرش را بلند کردو گفت کیف طاعتك لامیر المؤمنین گفتم بالنفس والمال والاهل والولد تبسمی کردومرا اذن‌مراجعت داد

باز بمنزل خود درنك نكرده‌بودم غلامش آمد گفت اجب امیرالمؤمنین‌حاضر شدم رشیدسرش رابلند کرد گفت کیف‌طاعتك لامیر المؤمنین گفتم بالنفس والمال و الاهل والولد والدین

پس رشید خنده کرد و گفت این‌شمشیررا بگیر با این غلام برو وآنچه میگوید اطاعت کن

گفت شمشیر را گرفتم و با غلام آمدیم تا رسیدیم بمنزلیکه درش بسته بود غلام درب را باز کرد دیدم‌در وسط آن منزل‌یك چاهی است ودر اطراف آن منزل اطاق‌استدرب یك حجره راباز کرد دیدم بیست‌نفر ازسادات از اولاد علی وفاطمه با گیسوها افتاده ودر آن حجره هستند بعضی جوان بودند وبعضی پیرمرد غلام گفت امرامیر المؤمنین است که این بیست نفر رابقتل برسانی‌پس غلام یك یك را آورد من‌گردن میزدم وجثه‌شان را غلام میان آنچاه میانداخت بعد درب حجره دیگر راباز کرد درآنجا هم بیست‌نفر از سادات علوی و فاطمی بودند غلام اینها را هم یك یك حاضر کرد وگفت خلیفه امر کرده که‌اینهارا هم گردن بزنی وبقتل برسانی

من‌هم یك‌یك راگردن‌زدم وغلام‌هم جثه‌شان رامیان چاه میانداخت

بعد که‌حجره ثالث راباز کرد دیدم آنجا هم بیست نفر از اولاد علی و فاطمه مقیدند غلام یك‌یك رامیآورد من‌هم گردن میزدم آخری پیرمردی بود موهایش ریخته بود گفت

«تبالك یامیشوم ای عذرلك یوم القیمة اذا قدمت علی‌جدنا رسول‌الله (ص) و قد قتلت‌من‌اولاده ستین نفساً قدولدهم علی وفاطمه »

پس‌بدن من لرزید این‌پیر مردرا هم کشتم جسدش را غلام‌میان چاه انداخت

حمید گفت وقتیکه من شصت نفراز اولاد پیغمبر و علی و فاطمه را در یکشب بقتل رسانیده‌ام نمازو روزه چه‌فایده دارد بحال من وشك ندارم که‌مخلد درآتش جهنم خواهم‌بود انتهی
مخفی نماناد که از **تاریخ طبری** استفاده میشود که هرون درسنهٔ صدو نود و سه‌مریضاً بخراسان وارد شدودر نیمهٔ شب شنبهٔ سوم‌جمادی الاخره همین سال از دنیا رفت در مشهد مقدس درخانهٔ حمید بن ابی‌غانم در چهاردهم ربیع الاول سنهٔ صدوهفتاد بسند خلافت نشست و در بیست و هفتم ذیحجة الحرام سنهٔ صدوچهل و هشت هرون بدنیا آمده که مجموع عمرش چهل‌و پنجسال بوده ومدت خلافتش بیستو سه سال بوده

فصل هفتم

درذکر وقایع مهمه که درزمان امامت حضرت موسی بن جعفر ع واقع شد

وگفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از حین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) بود وگفتیم اصح درباب شهادت حضرت صادق آنستکه در ماه‌شوال سنهٔ صدوچهل وهشت بوده
واشهر درباب شهادت حضرت موسی بن‌جعفر ع آنستکه روز جمعهٔ بیست و پنجم ماه رجب‌سنهٔ صدوهشتاد وسه بوده پس مدت **امامتشان سی‌و چهار سال و له ماه‌میشود**
ودر **بقیه آن سال سلیمان بن مهران الکاہلی** که مشهور بود به **اعمش** از دنیا رفت
ودر **تاریخ یافعی** است که‌هشام بن عبدالملك بجهت اعمش نوشت که مدائح عثمان بن عفان و مثالب علی بن‌ابیطالب ع را بجهت من بنویس
اعمش کاغذ را که‌خواند میان دهان گوسفندی کرد که‌بجاید قاصد گفت چه‌جواب بهشام‌بدهم اعمش گفت جواب‌اوهمین‌است‌قاصداصرارکرد اعمش درجواب نوشت
بسم‌الله الرحمن الرحیم اما بعد فلوکان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفعتك و لوکان لعلی ع مساوی اهل‌الارض ما اضرتك
ودر سنه صدوچهل ونه منصور از بنا وتعمیر شهر بغداد فارغ شد
ودر **سنه صدو پنجاه** منصور جعفربن سلیمان راازایالت مدینه عزل نمود وجناب حسن‌امیر ابن زیدبن حسن المجتبی ع‌راوالی مدینه طیبه‌نمود
وایضا در اینسال جعفربن ابی‌جعفر المنصور پدر زبیده در بغداد ازدنیا رفت
ودر اینسال ابو حنیفه دربغداد از دنیا رفت و در در السلوك است که او از اهل بابل یاکابل بوده
ودر سنهٔ صدو پنجاه و یك منصور پسرش مهدی را از خراسان طلبید که‌او را ملاقات نماید و در اینسال منصور شروع نمود بساختن رصافه را در جانب شرقی بغداد بجهت پسرش مهدی و از برای اوسور وخندق ومیدان و بستانی‌قرارداد (ورصافه محله‌ایست ببغداد)
ودر سنهٔ صدو پنجاه‌و دو خوارج‌معن بن زائده شیبانی را که حاکم سجستان‌بودبقتل‌رسانیدند دربست (که‌شهریست در بین سیستان وغزنین‌وهرات)

واو معروف بودبعدالت وشجاعت وجود ، شاعر میگوید :

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی فلیس الی معن سواك شفیع

و در **زینة المجالس** است نوبتی سیصد نفراسیر آوردند نزد معن بن زائده معن فرمان داد بقتل ایشان جوانی بین آنهابود گفت ای امیر ترا بخدا سوگند مارا نکشی تا بما آبی بیاشامانی معن‌فرمان‌دادتاهمه راآب دادند

همان پسر بر خاست‌گفت یاایهاالامیرما میهمان تو شدیم و اکرام ضیف بر همه کس لازمست پس‌معن‌همه‌راآزاد کرد

و در **حبیب السیر** از **تاریخ یافعی** روایتکرده که روزی پیادهٔ به معن بن زائده رسید گفت : ای امیر مرا سوار کن

معن شترو اسب و استر والاغو کنیزی بوی‌داد و گفت اگر میدانستم که خداوند مرکوبی غیراز اینها خلق کرده ترا نیزبرآن سوار میکردم ویکدست لباس هم از حریر بوی انعام نمود و فرمود اگرلباسی غیراینها ازحریر میسربودی آنرا نیز بتومیدادم

ودر ایامی که‌معن والی یمن بود حکایت نمود که وقتی منصور در طلب من جدیت نمود و من در بغداد مختفی بودم ومیترسیدم که مبادا کسی پی مرا بازیابد از اینجهت هیئت خود راتغییر داده برشتری نشستم‌وعبائی پوشیده‌بجانب بادیه رفتم چون از دروازهٔ بغداد خارج شدم شخص سیاه چردهٔ که شمشیری حمایل داشت دست زد و زمام شترم را گرفت وشتر را خوابانید و دستهای مرا گرفت ومن متوهم شدم گفتم چیست ترا ؟

گفت تولی آنکس که امیر المؤمنین ترا میطلبد، گفتم من کیستم ؟ گفت‌معن بن‌زائده

گفتم بترس‌از خدا ، من معن نیستم

گفت دست از اینسخن بردار من ترا خوب میشناسم

پس من عقدی ازجواهر که‌همراه داشتم بیرون آوردم و بوی دادم گفتم این جواهر باضعاف مضاعف وجهیست که منصور بتو بدهد اینرا بگیرو چنان پندار که مراندیدی که‌خون من‌ریخته‌نشود

آن سیاه بآن عقد جواهر نگاه کرد پس از آنکه غایت قیمت آن بر او منکشف شد گفت از توچیزی سؤال میکنم اگر موافق واقع جواب گفتی‌دست ازتو برمیدارم ؟ گفتم بپرس گفت‌امروز توبصفت جودو سخاوت موصوفی خبر ده مرا که هرگز تمامی مال خود را بکسی بخشیدهٔ گفتم نه

گفت نصف مال خود را بخشیده گفتم‌نه همچنین سؤال کرد تا بعشررسید ، من شرم داشتم بگویم نه گفتم‌بگمانم بخشش من باین درجه‌رسیده

گفت این‌سهلست ومن سیاه پیاده هستم وماهی بیست درهم از منصور بمن میرسد وقیمت این جواهر چندین هزار دینار است اکنون‌اینرا من بتو بخشیدم تا بدانی که در عالم کسی هست که سخاوتش ازتو بیشتراست و بجود خود متعجب نباشی ، آنگاه عقد را بکنار من انداخت ورفت‌هر چه نداکردم‌جوابی نداد

ودر اینسال حمیدبن قحطبه والی خراسان ،درکابل جنك کرد

ودر سنه صد و پنجاه وسه عبید پسر دختر ابی لیلاقاضی کوفه‌از دنیا رفت و بجای او

شریک بن عبدالله النخعی قاضی کوفه شد

وایضا در اینسال امر کرد منصور بپوشیدن کلاه بلند که ابودلامهٔ شاعر گفت

و کنا نرجی من امام زیادة فزاد الامام المصطفی فی القلانس

تراها علی هام الرجال کانها دنان یهود جللت بالبرانس

ودر سنه صدو پنجاه وچهار منصور رفت بجانب شام و بیت المقدس

ودر سنه صدو پنجاه و پنج منصور پسرش مهدی را روانه کرد بجهت ساختن شهر رافقه (بالراء والفاء بلمتصل البناء بالوند)

ودر سنه صدو پنجاه وهشت در ششم ذیحجة الحرام منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در بئر میمون که در نزدیکی مکه معظمه است از دنیا رحلت کرد درسن شصت وچهار سالگی

واز هشام کلبی نقل شده که هلاکت منصور در سن شصت وهشت بوده ودر بئر میمون یا درحجون که قبرستان مکهٔ معظمه است دفن شد ودر پنجشنبه نوزدهم ذیحجه همانسال مردم در بغداد باپسر بزرک منصور که مهدی عباسی باشد بیعت نمودند

ودر سنه صد و پنجاه ونه حمید بن قحطبه والی خراسان در خراسان از دنیا رفت

ودر سنه صدو شصت جناب خلیل بن احمد بصری در بصره از دنیا رفت و بعضی از وقایع وحالات ایشان در فصل هشتم از باب ششم در ضمن مدفونین در بصره ذکر شد و گفتیم که علم عروض راواو استخراج نمود ودر درالملوك است وقتیکه او مشغول علم عروض بود پسرش بر او وارد شد واورا بآن حالدیدبیرون شدو بمردم گفت پدرم دیوانه شده

مردم براو وارد شدند واورا در آنحال دیدند گفتند پسرت چنین میگوید ؟ پسرش گفت

لو کنت تعلم ما اقول عذرتنی او کنت اعلم ما تقول عذلتکا

لکن جهلت مقالتی فعذلتنی و علمت انك جاهل فعذرتکا

واز کلمات خلیل بن احمد بصری است « ان لم تکن فی هذه الطائفة یعنی اهل العلم اولیاءالله فلیس لله ولی غیرهم واولیاءالله الذین یتولونه بالطاعة ویتولاهم بالکرامة و هم الذین ادوا فرائض الله واخذوا بسنن رسول الله ص وتورعوا عن محارم الله وزهدوا فی عاجل الدنیا ورغبوا فیما عندالله لاخوف علیهم من لحوق مکروه ولاهم یحزنون بفوات مأمول

وایضا درسنه صدوشصت مردم باموسی الهادی ابن مهدی الخلیفه بولایت عهد بیعت کردند

ودر اینسال مهدی خلیفه مسجد پیغمبر ص راوسعت داد

ودر سنه صدو شصت و یك سفیان ثوری و ابراهیم بن منصور زاهد از دنیا رفتند در مجمع البیان است که به ابراهیم گفتند چه شده است مارا که دعا میکنیم وباجابت نمیرسد گفت چون شما خدا را شناختید و اطاعت اورا نکردید وپیغمبر ص را شناختید وسنتش را متابعت نکردید و قرآن راشناختید وباوعمل نکردید و نعمت الهی راصرف کردید و شکر اورا بجای نیاوردید و بهشت را دانستید و او را طلب نکردید وجهنم را فهمیدید و از او نگریختید و شیطان را شناختید واورا اطاعت میکنید ومرك را دانستید وخود را مهیا بجهت مردن نکردید ومردههایتان را دفن کردید وازآنها عبرت نگرفتید وازعیوبخود فراموش نکرده مشغول عیب جوئی مردم شدید الخ

ودر سنهٔ صدو شصت ودو عبدالرحمن بن زیاد قاضی افریقیه‌از دنیا رفت و سنش زیاده بر نود بود وسبب موتش آن‌بود یکروز ماهی خورد باشیر یحیی‌بن ماسویه طبیب حاضر بود گفت اگرطب صحیح است باید این‌مرد امشب بمیرد وهمانشب هم مرد

وایضا جناب ابراهیم بن ادهم‌بلخی که از ابناء ملوك بود ودر زهد و عبادت مشهور بود ازدنیا رحلت فرمود وهمچنین سیبویه استادنحویین دراینسال ازدنیا رحلت کرد

وسفیان ثوری هم‌بقولی دراینسال از دنیا رفت

ودر سنهٔ صدو شصت وسه ، ابوالاشهب جعفربن حیان در بصره و بکار بن شریح‌قاضی موصل از دنیا رفتند

وایضا حکیم بن عطاء الملقب به المقنع بجهنم واصل شد واو مرد ساحر و شعبده بازی بود وقصیر القامة و کریه المنظر بود وبجهت آنکه صورت قبیحش را مردم‌نبینند چهرهٔ از طلای احمر ترتیب داده بود که برروی خود میکشید و باین سبب مقنع میگفتند و منزل او در مرو بود آخرالامر به ماوراء النهر رفت ودعوی الو هیت نمود

و آن‌ملعون در سحر وشعبده بسیار مهارت داشت ومدت دوماه هرشب از چاهمانند ماهصورتی مدور ومنور بیرون میآورد که‌دو فرسخ دردو فرسخ روشنائی میداد

ومهدی عباسی که‌خروج او را شنید ابو سعید جرشی را بالشکر ظفر اثر بماوراء النهر فرستاد وابو سعید مدتی اورا محاصره نمود بعدکه مقنع فهمید ظفر بالشکر اسلام است تمام لشکر خود حتی نسوان وصبیان را مسموم نمود آنگاه اجساد آنهارا سوزانید وخود را در خم‌تیزاب‌انداخت تاجمیع اجزایش درمیان تیزاب بگداخت

بعداز این جاریهٔ که‌از مقنع گریخته بود ومخفی شده بود بیرون آمد وببام قلعه رفت فریاد زدای لشکر اسلام اگرمرا امان دهید درقلعه را بگشایم ابو سعید او راامان داد وکیفیت واقعه را ازکنیزك معلوم کردمواز جهالت‌مقنع متعجب‌شدند

وخروج مقنع درسنهٔ صدو پنجاه ونه‌بود وبدرك واصل شدنش در سنهٔ صدو شصت و سه بود کذافی تاریخ‌حبیب السیر

ودر سنه صدو شصت وشش ، مهدی بن منصور اخذ بیعت کرد ازبرای پسرش‌هرون الرشید بولایت عهد بعد از برادرش موسی الهادی بن مهدی بن منصور و ملقب شد هرون دراینسال به رشید

ودر سنه صدو شصت وهفت امر کرد مهدی بن منصور بتوسعهٔ مسجدالنبی ص

ودر سنه صدو شصت وهشت حسن الامیر ابن زیدبن حسن بن علی‌بن ابی طالب‌ع از دنیا رحلت فرمود

ودر سنهٔ صدو شصت ونه مهدی خلیفه ابن منصور الدوانقی ازدنیا رحلت نمود دو بیست ودوم محرم‌الحرام در قریهٔ ماسبذان وقبرش هم درهمانجا میباشد (وماسبذان درطرف نهروان استدربین حلوان از برای کسیکه قاصدهمدانست ودراو قبر مهدی‌عباسی است وفعلا اثری ازاو نیست) ومدت خلافتش ده سال‌ویکماه بود وعمرش چهل‌و سه‌سال بود و در همان روز فوت مهدی خلیفه مردم با پسرش موسی‌الهادی بیعت کردند بخلافت

وایضا در اینسال **حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی ع قتیل فخ ظهور** فرمود ودر هشتم ذیحجة الحرام همین سال آن بزرگوار باجمعی از سادات حسنی در فخ شهید شدند ودر فصل سابق فی الجمله از کیفیت شهادتشان و قتلشان ذکری شد

و در سنهٔ صد و هفتاد موسی الهادی خلیفه ابن مهدی بن منصور از دنیا رفت شب جمعهٔ نیمهٔ ماه ربیع الاول در **عیسی آباد** (واومحله ایست در شرقی بغداد)

وایضا در اینسال نافع که یکی از قراء سبعه است ازدنیارفت

وایضا درهمان شب فوت هادی مردم با برادرش هرون الرشید بیعت کردند ومادر موسی ورشید **خیزران یمانیه بود** وتولد رشید درری آخرذیحجه سنهٔ صدوچهل وهشت بود

وایضا در همان شب نیمه ربیع الاول سنهٔ صدوهفتاد عبدالله مأمون متولد شد لذا آنشب به لیلهٔ هاشمیه اشتهار یافت زیرا که خلیفهٔ مرد وخلیفه بتخت سلطنت نشست وخلیفهٔ متولد شد

ودر شوال همین سال محمد امین بن هرون الرشید از زبیده بنت جعفر بن منصور متولد شد پس مأمون شش ماه ازامین بزرگتر بود

ودر سنه صد و هفتاد و سه خیزران مادر **رشید در بغداد** از دنیا رفت و او را در مقابر قریش دفن کردند

و در سنه صد و هفتاد و پنج جناب یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی ع دردیلم خروج فرمود

وایضا دراینسال **رشید** از برای پسرش **محمد امین** عقد ولایت عهد بست و او را ملقب نمود بامین ازحرمتی که مادرش زبیده داشت باین امر

ودر سنه صدو هفتاد وشش جناب یحیی صاحب دیلم دربغداد در حبس هرون ازدنیا رفت در سن هشتاد وچهار ودر مدینه طیبه اورا دفن کردند

ودر سنه صدو هشتاد : سیبویه استاد نحویین در قریهٔ بیضاء که از قرای شیراز است از دنیا رفت **ودر درالمسلوك** است دروقت مردن که سرش بزانوی برادرش بود برادرش گریه میکرد سیبویه چشم باز کرد واین شعررا انشاد کرد

اخیین کنا فرق الدهر بیننا   الی الغایة القصوی ومن یامن الدهرا

وجهت آنکه اورا سیبویه گفتند چنانچه خطیب بغدادی گفته آنستکه سیبویه خوش صورت بوددوطرف صورتش مثل دوسیب سرخ باطراوت بود

وایضا دراین سنه **علی بن حمزة المعروف بالکسائی النحوی** که یکی از قراء سبعه است درری ازدنیا رفت

وایضا ابو یوسف قاضی که اکبر اصحاب **ابوحنیفه** بود از دنیا رفت وقبرش در صحن کاظمین معروف است

ودر سنه صدو هشتاد ودو رشید بیعت گرفت از برای عبدالله مأمون بولایت عهد بعد از امین و او را والی خراسان تاهمدان نمود وملقب نمود اورا بمأمون

ودر سنه صدو هشتاد وسه در بیست وپنجم ماه رجب **حضرت موسی بن جعفر الکاظم ع** به رطب مسموم شهید شد

فصل هشتم

در مقابر شریفه واقعه در کاظمین ع و بغداد و اطراف این دو بلد از امامزادگان عظام و علماء اعلام

بدانکه از سعادت عظیمه است ورود جنازه بحرم مطهر کاظمین (ع) ثقة الاسلام نوری در دارالسلام از عالم جلیل ملا اسمعیل سلماسی از والد ماجدش العالم العامل الکامل المولی زین العابدین سلماسی نقل کرده و حکایتش مفصل است و حاصلش آنستکه در سنهٔ هزار و دویست و چهل و شش که سنهٔ طاعون عام در تمام دیار بود آب دجله زیاد شد که بلد مقدس کاظمین را آب گرفت و آب افتاد میان صحن مقدس پس جمعی از کاظمین بکشتی نشسته رفتند بسامراء و کاظمین خلوت شد و چهل روز درب صحن مقدس بسته بود بعد متولی آستانه مقدسه بجهة خاطر من امر کرد که درب صحن مقدس را باز کردند من داخل صحن مقدس شدم دیدم ملاعلی نامی که از اهل علم وفضل بود میان صحن است و معلوم شد که در تمام این چهل روز میان صحن بوده گفتم در این مدت از کجا تعیش میکردی گفت عجب اعتقاد ضعیفی داری این آیهٔ شریفه را تلاوت کرد «وفی السماء رزقکم وماتوعدون»

پس فهمیدم در این مدت روز یش از غیب میرسیده پس در حرم مطهر را باز کردم ومشرف شدم میان حرم مطهر و بعد همه روزه وقت ظهر یکمرتبه درب حرم را بازمیکردند و من مشرف میشدم وزیارت میکردم و نماز میخواندم و بیرون میشدم و دررا می بستند یکروز در خواب دیدم که میان حرم مطهر مشغول زیارت هستم و کسی غیر من میان حرم نیست بعد در عالم رؤیا دیدم جنازه را داخل صحن مقدس نمودند ازدرب پائین پای مبارك که باو نه نفر یا زیاده تادوازدهٔ نفر بودند و باجنازه دو نفر سفیدپوش بودند بهیئتی که در خواب فهمیدم اینها ملکند که موکلند بجنازه پس آمدند تارسیدند بنزدیك ایوان شریف دیدم مولایم موسی بن جعفر ع را که در میان حرم مقدس است و خطاب فرمود بآن دو نفر و بزبان فارسی فرمود (جرأت تااینجا ؟) پس آن دو خجالت کشیده بگوشهٔ رفتند جنازه راآوردند میان حرم مطهر وزیارت مختصری دادند سؤال کردم که این جنازه کیست ؟ اسم کسی رابردند که من اورا میشناختم که آدم بدعملی ومتهتك ومتجری در معاصی است پس من تعجب کردم که این آدم مجرم ومعصیت کار چه شد که امرش باین درجه ازرأفت واشفاق آقا رسید

پس ازشدت شعف و امیدواری بشفاعت ائمهٔ اطهار مرا رقت و گریه دست داد و از خواب بیدارشدم پس وضو ساختم وداخل حرم مطهر شدم چون ایستادم میان حرم در همان موضعیکه در خواب ایستاده بودم دیدم جنازه همان شخصی را که در خواب دیده بودم آوردند و اورا زیارت مختصری دادند و بالجمله ابداً اختلافی باآنچه در خواب دیده بودم نداشت الا در ظاهر بودن حضرت موسی بن جعفر (ع) وحضور ملکین

پس من مبهوت شدم و سؤال کردم ازآن میت دیدم همان کسی هست که در خواب از برای من اسم برده اند بعینه انتهی

لکن آخوند ملا زین العابدین اسم آن شخص رانبرد که مبادا مفتضح و رسوا شود ودر این فصل سه امر است

امر اول در مقابر شریفه واقعه در کاظمین

اما از امامزادگان عظام در صحن مطهر کاظمین دوقبر است بابقعه و گنبد وکاشی منسوب بدو فرزندان حضرت موسی بن جعفر ع که‌درفصل پنجم‌فی‌الجمله اشاره شد

وایضا در بلده طیبه‌دو بقعه شریفه‌است منسوب بسید مرتضی علم الهدی و بیرادر بزرگوارش سید رضی وبقعه جناب سید مرتضی در بازاریست که منتهی میشود بباب قبله صحن مقدس و از او شبکهٔ مفتوح است ببازار وصحن مختصری هم دارد و بقعه جناب سید رضی جامع نهج البلاغه در کوچه‌ایست قریب ببازاریکه مقبره برادرش سید مرتضی علم الهدی هست لکن در باب پنجم گفته شد که‌قبر شریف ایندوامامزاده محترم در کربلای‌معلی استومحل دفنشان و تاریخ ولادت‌ورحلتشان نیز بیان شد

وشاید این دو موضعیکه در کاظمین است موضعیست که اول آنجا دفن شده اندبعدجسدشان‌را حمل نموده‌اند بکربلای معلی وآنجادفن کرده‌اند

وظاهراً در کاظمین از مقابر شریفه امامزادگان عظام‌زیاد باشد چون معروفست بمقابر قریش لکن‌اسماء شریفه ومقابر متبرکه‌شان برای احقرمعلوم نیست

واما بزرگان ازعلمای اعلام که‌در کاظمین مدفونند

اول الشیخ الاجل السعید **محمد بن محمد بن نعمان المفید** که عامه و خاصه بکثرت فضائل آن جناب معترفند واز ابن حجر عسقلانی نقل‌کرده که‌گفت شیخ مفید را منتی است بگردن هریك ازامامیه واز خطیب وغیر او نقل‌شده که‌گفت‌خداوند بموت او أهل سنت راراحت داد وگفته شددر تشییع جنازه او هشتاد هزار شیعه حاضر بودند وکافی است در فضل او توقیعاتی که حضرت صاحب‌الزمان ع باو نوشته‌اند **ودر روضاتست** که تولد ایشان در روز یازدهم ذیقعدة الحرام سنهٔ سیصد وسی وشش یاهشت بوده ورحلتشان در شب‌جمعه سوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده‌بوده ومرحوم سیدمرتضی بجنازه‌شان نماز خواند ودر رواق پائین پای امامین دفن شدند و در روضاتست انه من‌اجل مشایخ الشیعة ورئیسهم واستادهم وکل من‌تأخر عنه استفاد منه وفضله اشهر من ان‌یوصف فی‌الفقه والکلام والروایة اوثق اهل زمانه و اعلمهم انتهت ریاسة الامامیة الیة فی وقته تا آنکه میفرماید قریب بدویست کتاب تصنیف کرده واز آنجمله است کتاب مقنعه و کتاب ارشاد و کتاب العیون والمحاسن وروایتشان غالباً ازشیخ جلیل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه است از شیخ صدوق هم روایت فرموده وجمع کثیری هم از بزرگان علماء از ایشان روایتکرده‌اند مثل‌شیخ‌طوسی ونجاشی و سالاربن عبد العزیز دیلمی و سید مرتضی و سید رضی و شیخ ابوالفتح کراجکی. وحضرت حجةالله مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه سه‌توقیع بایشان مرقوم فرمودند در سه سال هر سالی یك توقیع وعنوان هرسه توقیعشان اینست للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی‌عبدالله محمد بن‌محمدبن نعمان‌ادام‌الله اعزازه

بعداز این عنوان درهر توقیع کتابتی و مطالبی ذکر فرموده‌اند و مسلم است که در غیبت کبری ازحضرت حجةالله‌توقیع‌از برای احدی صادر نشد مگر از برای شیخ مفید ونقل‌شده که‌وقتیکه او را دفن کردند دیدند روی‌قبر مقدسش بخط حضرت حجةالله نوشته شد

لاصوت الناعی بفقدك انه یوم‌علی آل الرسول عظیم

ان کان قدغیبت فی جدث الثری — فالعدل و التوحید فیك مقیم
و القائم المهدی یفرح کلما — تلیت علیك من الدروس علوم

و ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه فرموده که شیخ مفیددرعالم رؤیا دید صدیقه‌طاهر(س) راکه حسن وحسین(ع) باآن مخدره بود فرموده یا شیخ علم ولدی هذین الفقه وشیخ مفید با سید مرتضی‌علم‌الهدی‌درمسئلهٔ مباحثه ومجادله کردند قرار دادند که مطلب را نوشته ازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال کنند مسئله را نوشته گذاردند بالای مرقد آنحضرت صباح آنروز دیدند در جواب نوشته‌شده الحق مع ولدی و الشیخ معتمدی ودر روضات ازفهرست شیخ طوسی‌نقلکرده که روزی دیده نشده مثل روز وفات شیخ مفید ازکثرت ازدحام وکثرت گریه براو

ومناظرات وحکایاتش با مخالفین زیاد است

منجمله ابن‌ادریس درآخر سرائر فرموده که یکروز شیخ مفید درمجلس علی بن عیسی رمانی بود مرد بصری از علی بن عیسی سؤال کرد از صحت حدیث غدیر و حدیث بودن ابابکر با پیغمبر (ص) درغار ؟

علی بن عیسی گفت: خبر غار درایتست وخبر غدیر روایت است و درایة مقدم است بروایت‌بعد که آنمرد بصری رفت جناب شیخ مفید فرمود: چه میگوئی‌درباره کسی که مقاتله با امام عادل‌بنماید، گفت او کافر است ، بعدگفت فاسق است ، فرمود چه میگوئی در باب امیرالمؤمنین (ع) امام عادل بود؟ گفت بلی فرمود طلحه و زبیر درجنك جمل با اومقاتله‌کردند؟ گفت بلی لکن بعدتوبه‌کردند فرمودجنگشان با امیرالمؤمنین (ع) درایتست وتوبه‌شان روایت ودرایت مقدمست برروایت

علی بن عیسی رمانی نوشت انت المفید حقاً ـ بعد خبر مناظرمشان بعضدالدوله دیلمی‌رسید خیلی‌مفید را اکرام نمود وجوائززیادی باو داد

مؤلف گوید شاید غرض شیخ مفید نیز عایشه ومعاویه هم بوده که عایشه درجمل‌باحضرت‌امیرع مقاتله‌کرد.ومعاویه در جنك صفین وتقیة اسم آندو را نبرده است

دوم الشیخ الاقدم الاعظم‌ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه‌القمی استادشیخ مفید و صاحب کتاب کامل الزیاره و او از کلینی روایت میکند ـ و از بزرگان اصحاب سعد بن عبدالله القمی بوده

وایشان سی سال قبل از رحلتشان که سنه سیصد ونه باشد مشرف شد بزیارت بیت‌الله الحرام چوندرآنسال قرامطه حجرالاسود را میبردند بمکه معظمه که بجای خود نصب‌کنند، شیخ جعفر بن قولویه بآرزوی تشرف بلقاء حضرت حجة ع قصد حج کرد که وقت نصب حجرالاسود خدمت‌آن‌حضرت مشرف شود چون ببغداد رسید مریض شد لذا نایبی گرفت وبمکه فرستاد و رقعهٔ نوشت و باو گفت این رقعه را میدهی بآنکس که حجرالاسود را نصب کند « ودر آن رقعه سؤال کرده بود از مدت عمرخود و ازآنکه از این مرض خوب میشود یا نه » آنشخص مشرف شد بمکهٔ معظمه روزی که میخواستند حجرالاسود را نصب کنند مردم جمع شده بودند قدری پول بخادم کعبه داد که او را نزدیك رکن جای دهند که ببیند چه‌کس حجر را نصب میکند هرکس که حجر را گذارد اضطراب کرد و افتاد تا آنکه شخصی گندم‌گون نیکو روئی آمد و حجر را برداشت و بجای خود گذارد ، حجر بجای خود مستقر شد صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی‌که آمده بود برگردید من عقب آن آقا رفتم ومردم را از خود بزحمت دور میکردم و دنبال او میرفتم و مردم خیال کردند

که من دیوانه شدم لذا راه برای من بازمیکردند و من بتعجیل و آن آقا آهسته و با وقارمیرفت‌معذلك باو نمیرسیدم ـ تا رسیدم بجائی که کسی نبود، آقا روی بمن کرد وفرمود بیاور آنچه باتوهست رقعه‌را بدستش دادم بدون آنکه آنرا ملاحظه کند، فرمود باو بگو که از این علت خوفی بر تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد، پس مراگریه روی داد و دیگر نتوانستم حرکت کنم، این را فرمود و رفت پس نایب جناب شیخ از مکه مراجعت کرد و این خبر را بشیخ داد، چنان شد که آن حضرت خبر داده بود

ودر روضات که در سنهٔ سیصد و ده قرامطه که جمعی از خوارج بودند و رئیس ایشان ابوطاهر سلیمان قرمطی‌حاکم بحرین‌بود در روز ترویه داخل‌مکه شدند واموال‌حاج را غارت‌کردند وقتل عظیمی درمکه وشعبات و نواحی‌آن نمودند حتی در مسجد الحرام بلکه در جوف کعبه معظمه ومقتولین را در مسجد ودر چاه زمزم دفن کردند و امر کرد در خانه را کندند وپرده خانه را قطعه قطعه‌کردند و بین اصحاب خود قسمت نمودند و حجرالاسود را بردند بهجرکه از بلاد بحرین‌است و در هجر بود که در سنهٔ سیصد و سی ونه‌که قرامطه حجرالاسود را برگردانیدند بمکه که درجای خود نصب‌کنند

الحاصل این یك خرابی‌بودکه در خانه‌کعبه واقع شد و بمقتضای بعضی ازاخبار وتواریخ این بیت‌شریف مکررخراب‌شد:

منجمله در ایام یزید بن معویه بدست حصین بن نمیر کافرواقع شدوقتیکه خواست عبدالله بن زبیر را بگیرد وبعد از این بفاصله یازده روزآنملعون بجهنم واصل شد

ومنجمله در سنه هزار وسی ونه مسجد وخانه کعبه از صدمه سیل‌خراب شد وآب در جوف کعبه‌بقدر دوقامت بالا آمد و بسبب آن سیل وخرابی چهارهزار وچهل و دو نفر هلاك شدندمنجمله شخصی‌که معلم اطفال بود و منزلش در مسجد الحرام بود با سی‌نفر اطفال‌کوچك همه درمیان مسجد الحرام هلاك شدند و قریب به ثلث‌کعبه از طرف میزاب خراب شد وسید اجل‌الامیر **زین‌العابدین الکاشانی** که از تلامذه مولانا محمد امین استرابادی و از مجاورین مکه معظمه بود سعادت یافت بتأسیس آن

الحاصل رحلت جناب شیخ‌ابوالقاسم جعفر بن‌محمدبن قولویه درسنه سیصد وشصت ونه بوده و قبرشان در رواق مطهر کاظمین پائین پای مبارك نزدیك قبرمرحوم شیخ‌مفید است وایشان‌خالوی‌محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمی است استاد شیخ کراچکی

سوم ـ علامة البشر سلطان الحکماء و المتکلمین محمد بن محمد بن الحسن المشهور به **خواجه نصیرالدین**

ودر مستدرکست که ولادتشان در شنبهٔ یازدهم جمادی الاولی سنهٔ پانصد ونود و هفت بوده در **طوس** و اصلا از اهل جهرودقم بوده‌اند ورحلتشان در بغداد روز شریف غدیر سنه ششصد و هفتاد و دو بوده و قبرشریفش در رواق بالای سرقبر مطهر کاظمین ع معلومست

ودر فوائد الرضویه از ابن‌داود نقل‌کرده که فرمود **خواجه نصیرالدین** در درس محقق اول حاضرشد

محقق خواست بجهت احترام خواجه درس را ترك کند ، خواجه نگذاشت لذا درس را باتمام

رسانید، در بین درس گفتن رشتهٔ کلام باینجا منتهی شد که محقق فرمود مستحب است تیاسر در قبله خواجه گفت وجهی از برای استحباب تیاسر بنظر نمی‌آید بجهت آنکه تیاسر اگر از قبله است بغیر قبله حرامست واگراز غیر قبله است بقبله واجبست پس راهی از برای استحباب تیاسر نیست محقق فرمود تیاسر-از قبله است بقبله خواجه ساکت‌شد و رسالهٔ در این‌باب نوشت وبجهت خواجه فرستاد و خواجه پسندید اورا

و آن رساله را ابن‌فهد در مهذب نقل فرموده بعد میفرماید که استحباب تیاسر برای اهل عراق ومن والاهم است واین بنابر آنستکه قبله بعید حرم باشد وجهات حرم مختلف است وسمت‌یسار کعبه بیشتر است ازیمین آن پس تیاسر انحرافست ازقبلة بقبله لامنها الی غیرها ولامن غیرها الیها انتهی وازتحقیقات مرحوم‌خواجه نصیرالدین طوسی است چنانچه درشرح دیباچه قواعد علامه فخر المحققین نقل‌فرموده درشرح حدیث شریف‌که حضرت پیغمبر(ص) بامیرالمؤمنین ع فرمود

«یا اباالحسن ، ان امةموسی‌افترقت علی‌احدی‌وسبعین فرقةفرقة ناجیة والباقیة فی‌النار وان امة عیسی افترقت علی اثنین و سبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی‌النار وان امتی ستفترق علی‌ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی‌النار فقلت یا رسول‌الله ص فمن الفرقة الناجیة فقال ص المتمسك‌بما انت و اصحابك علیه

مرحوم‌خواجه فرموده سایرفرق مسلمین مشترکند در اصول معتبره درایمان

واما فرقه امامیه با تمام فرق مسلمین مختلفند در اصول معتبره در ایمان پس‌اگریکی‌ازآن فرق هفتادو دوناجی باشند باید همهٔ هفتاد و دو فرقه ناجی باشند نه فرقه واحده وفرقهٔ‌که مخالفند با سایرفرق در اصول‌ایمانی همان فرقهٔ امامیه‌است نه غیرآنها وسید جزائری بعداز نقل این عبارت میفرماید که جمیع فرق غیر امامیه اجماع کرده‌اند که شهادتین مناط نجات‌اند لقوله ص « من قال لااله الا الله دخل الجنة»

اما فرقهٔ امامیه اجماع دارندکه نجاتی نیست مگر بدوستی‌اهل‌البیت تاحضرت حجةالله فی‌الارضین و به برائت از دشمنان ایشان علاوه بر شهادتین پس این فرقه مباینند با جمیع فرق در آنچه موجب نجات از مهالك میشود- ومؤید اینست فرمایش حضرت رضا ع که در ورود به‌نشابور فرمود «بشروطها وانا من شروطها»

ودر مقامع حکایت لطیفی ازجناب خواجه نقل‌فرموده که: درسفری مرحوم خواجه سوار کشتی شد ودر آن کشتی سی نفر مسلمان بودند وسی‌نفر یهودی ناگاه دریا بموج آمد وکشتی متلاطم شد بحیثی‌که مشرف شد بغرق شدن ، رأی تمام اهل کشتی باین قرار گرفت که قرعه بزنند قرعه باسم هر که آمد او را میان دریابیندازند ، همین قسم بکنند تا کشتی سبك بشود پس مولانا خواجه حیلهٔ کرد وساکنین کشتی را در حوضهٔ مدوری نشانید باین‌قسم‌که بعد از هر چهار نفرمسلمان پنج نفر یهودی نشانید و بعد از هردو نفر یهودی یکنفر مسلمان نشانید ، پس شروع نمودند بقرعه (نه نه میشمردند ونهمی را میان دریا میانداختند)

باین حیله تمام یهودی‌ها را میان دریا انداختند ومسلمانها سالم ماندند - واین مطلب ازجمله کرامات خواجه شمرده شده انتهی واستاد این حقیر علام فهام آقا سید حسن‌کاشی نقل کرده : وقتی‌که خواجه رفت بغداد ابن حاجب سنی متعصب صیت علم و فضل او را شنید خواجه خواست

ازشط عبور کند ابن حاجب گفت اورا میان شط انداختند ابن‌حاجب گفت استهزاء : اعجبنی تلبه قلب نازنین خواجه سوخت «خصوصا از این کلمه ابن‌حاجب»

بعداز اینکه هلاکوخان مسلط شد ببغداد بسعی خواجه و مستعصم عباسی را بقتل رسانید ابن‌حاجب ازترس پنهان شد هرچه کردند او را نیافتند خواجه حکم کرد بهرمنزلی ازمنازل بغداد گوسفندی بوزن معینی بدهند وبعد از چند روز اورا بگیرند نه وزنش کم شده باشد نه زیادصاحب منزل ابن‌حاجب نزد وی آمده وچاره پرسید

ابن‌حاجب گفت روزی بوزن معین باو علوفه بدهند وهمه روزه هم یك بچهٔ گرگی باو نشان دهند صاحب خانه ابن‌حاجب چنین کرد بعد از چند روزکه گوسفندان راپس گرفتند همه گوسفندان یا چاق شده بودند یا لاغر بغیر گوسفندی که بمنزل ابن حاجب داده بودند که بوزن روز اول باقی‌مانده بود

خواجه فرمود ابن حاجب در همین منزل است اوراگرفته بیاورید رفتند و ابن‌حاجب را گرفته بردند نزد خواجه امر کرد ابن‌حاجب را ببرند میان زندان حبس نمایند چنین‌کردند بعد از چندروز ابن‌حاجب‌زندانبان را تهدید نموده از ترس اورا رهاکرد خبر بخواجه‌دادندخواجه خیلی خلقش تنك شد هرقدر تفحص نمودند ابن حاجب را نیافتند خواجه دروازه بانها را طلبید و فرمود از حال‌تا چند روز دیگر هر که بخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه و وسطی را مقابل او نگه بدارند بگویند « این چند است » اگر جواب متعارف داد او را رها کنند واگر جواب غیر متعارف داد او را گرفته نزد خواجه حاضر نمایند پس چند روزهر که از دروازه عبور میکرد چنین‌میکردند و جواب میداد که « دو تا است » تا یکروز صبحی دیدند مرد ژولیدهٔ فقیری میخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه و وسطی را مقابل‌او نگهداشتند گفتند « این چند است »

گفت « این هفت هندسه است و اگرمعکوس نگهداشته شود هشت هندسه میشود!»

اورا گرفته آوردند نزد خواجه خواجه فرمود این مرتبه از برای تو نجاتی‌نیست امر کرد او را درجوف نمد بپیچیده اینقدر با پا روی‌زمین بمالندکه امعائش از دبرش خارج شود

چون خواستند چنین کنند سنی‌ها فریاد زدند اگرچنین کنید آسمانها خراب‌میشود

خواجه فرمود چنین‌کنند اگر آسمان ترق پورقی کرد او را رهاکنند والا بمالند تا هلاك‌شود! چنین‌کردند تا ابن‌حاجب هلاك شد لخ

و قریب باین مضامین درکتاب قصص‌العلماء نقل فرموده لکن از جهاتی این قصه راتکذیب میکنند والله العالم

(چون وجه کذب این‌حکایت واضح است لذا بهتر بودکه اصلا این حکایت موضوعه دراین‌کتاب ذکرنمیشد جهت کذبش آنست‌که فوت ابن‌حاجب چنانکه در وفیات‌الاعیان وکتب دیگر است و احقر نیز در سوانح الایام‌خود ذکر کرده در ۲٦ شوال ٦٤٦ بوده و استیلای هلاکوخان دربغداد وانقراض دولت بنی‌العباس درسنهٔ «خون» بوده‌که سنه ششصد وپنجاه وشش میشود پس دوازده سال پس ازفوت ابن‌حاجب میشود ازولد مؤلف)

ودر قصص العلماء نقل فرموده وقتیکه مادرهلاکوخان از دنیارفت بعضی از اعاظم علماء عامه به هلاکوخان عرض‌کردند در قبر نکیر ومنکر از اعتقادات و از اعمال اموات سؤال میکنندو

والده شما عوام است وسر رشتهٔ جواب راندارد خوبست **که خواجه نصیرالدین** رادرقبر اوهمراه کنی که **جواب نکیرومنکر را بگوید:**

خواجه ملتفت شد که‌علماء عامه چنین گفته‌اند بهلاکوخان فرمود سؤال نکیر و منکر در قبر برای‌همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود داشته باشید وفلان عالم که ازاعاظم‌علماء عامه است برای‌مادرت بفرست که جواب نکیرو ومنکر رابدهد

پس **هلاکوخان** حکم کرد آن‌عالم سنی رازنده در قبر مادرش گذاردند و خاك مذلت بر سراوریختند لع ؛

در روضات نقل فرموده بمرحوم خواجه در مرض موتش گفتند آیا وصیت نمیکنی که‌جسدت راحمل نمایند بنجف اشرف ؟ فرمود نه چون حیامیکنم از سید ومولایم موسی بن جعفر ع که بگویم نقل‌کنند جسدم را ازارض‌مقدس‌کاظمین بجای دیگر

ومرحوم خواجه بمنزلهٔ وزیر **هلاکوخان** بود که از اعاظم سلاطین تاتاریه و مغول بود وباموکب سلطان تشریف برد ببغداد بجهت ارشاد و هدایت خلق‌و قطع دایره خلافت و سلطنت بنی‌العباس وایشان استاد **علامه حلی‌و سید عبدالکریم ابن طاوس** وجمعی دیگر بودندوتصنیفات ایشان زیاد است

چهارم غیاث الدین عبد الکریم ابن احمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن‌محمد بن سلیمان‌بن داود بن حسن بن‌حسن بن علی بن ابیطالب ع

وداود،مادرضیع‌حضرت‌جعفرالصادق‌بود **وعمل امداود** منسوبست باو وجناب سیدعبدالکریم صاحب تصنیفات عدیده است واین‌بزرگوار اوحد عصر خود بود ولادتشان در شعبان سنهٔ‌ششصدوچهل وهشت بود ورحلتشان در شوال سنهٔ ششصدو نود وسه بود ومحل ولادت و مدفنش معلوم نیست غیر آنکه درکتاب امل‌الامل است وکان اوحد زمانه حائری المولدحلی المنشاء بغدادی التحصیل الکاظمی الغاته پس ظاهر آنستکه مدفنش هم‌درکاظمین بوده (۱)

ودر هدیة الاحباب فرموده درحله‌مزار شریفی است منتسب باوانتهی

وایشان ازتلامذه پدرش وعمویش وعلامه‌حلی ومحقق طوسی بود

وازابن داود نقل شده که جناب سید عبد الکریم در چهار سالگی مستغنی از معلم شد و استبعادی ندارد چون بعضی از علماء درصباوت بدرجه اجتهادورسیدند

منجمله علامه حلی که درصباوت بدرجهٔ اجتهاد رسید ومردم انتظار میکشیدند بلوغشان را که‌تقلیدشان بکنند

ومنجمله پسرشان **فخرالمحققین** که درده‌سالگی بدرجه اجتهاد رسید **چنانچه در فوائد الرضویه** است

ومنجمله فاضل هندی که‌شروع نمود بتصنیف و حال آنکه دوازده سالش کامل نشده‌بود وفارغ شداز تحصیل معقول ومنقول وحال‌آنکه سیزده سالش کامل نشده بود

۱ـ پس‌احقر گوید چون‌مسلم نیست نزدمؤلف بودن‌قبر آن مرحوم در کاظمیه اولی بودکه در ,,قبور مسلمه درآنجا شمرده نشود ـ از ولد مؤلف)

و ایضا در فوائد الرضویه است که ازشیخ الرئیس ابو علی سینا نقل شده که گفت چون بده‌سالگی رسیدم در بخارا تعجب میکردند از من‌پس شروع کردم بفقه وچون بدوازده سالگی رسیدم فتوی میدادم در بخاری بمذهب ابو حنیفه پس شروع کردم بعلم طب و تصنیف کردم‌کتاب قانون راومن بسن شانزده سالگی بودم

واز ابراهیم بن سعید جوهری روایت شده که گفت دیدم یك بچه چهار ساله را آوردند نزد مأمون عباسی واین طفل قاری قرآن بود وناظردر رأی‌واجتهادو هروقت گرسنه میشد گریه میکرد از جوع

وبدانکه والد جناب سید عبد الکریم جناب احمد بن موسی صاحب کتاب بشری بود ووالدهٔ جناب سید احمد و برادرش جناب سید علی بن طاوس دختر جناب شیخ ورام بن ابی فراس صاحب کتاب مجموعه ورام بوده ووالده ما جده جناب سید موسی پدر جناب سید احمد و سید علی‌بن‌طاوس دختر جناب‌شیخ طوسی بوده که مرحوم‌شیخ طوسی‌باین دخترش وبدختر دیگرش که بعضی میگویند والده شیخ محمدبن ادریس حلی است اجازه‌داد که جمیع مصنفات خودش و مصنفات اصحاب را نقل کنندو عموی جناب سید عبدالکریم جناب سید علی بن‌موسی است صاحب کتاب اقبال ولهوف وجمال الاسبوع وغیراینها الملقب بسید رضی‌الدین

واز علامهٔ حلی نقل شده‌که سیدرضی الدین ازهد و اعبد اهل زمان خود بود و ایشانرا در مقامات معرفت وزهد اول میشمارند ومراد ازسیدبن طاوس که درکتب ادعیه و زیارات و در السنه وافواه شیعه است ایشان هستند چنانچه مراد ازسید بن طاوس که‌در کتب فقهیه است برادرش جناب احمد بن‌طاوس است ومراداز سیدبن طاوس که در کتب اخبار است جناب سید عبدالکریم بن احمد بن‌طاوس است

و سیدعبدالکریم بن احمد بن طاوس دوپسر داشت یکی‌محمد دیگری علی‌الملقب برضی‌الدین چنانچه‌عموی‌بزرگوارش علی بن‌موسی‌بن طاوس نیز دو پسرداشت‌یکی‌محمد و دیگری‌علی‌الملقب‌برضی الدین صاحب کتاب زوائد الفوائد که‌دراسم‌ولقب با پدرش شریك بود

پنجم الشیخ احمد بن محمد بن یوسف البحرانی صاحب کتاب ریاض المسائل و کتاب بلغة الرجال ودر روضات میفرماید نزد من‌ایشان اعلم علمای بحرین‌بوده‌اند رحلتشان در سنه هزار و صدو دو بوده بطاعون عراق ومدفنش در جوار کاظمین ع است لکن محل دفنش را معین نفرموده واین غیرشیخ احمد احسائی رئیس‌طائفه شیخیه است

ششم ابوعبدالله حسین بن احمد بن حجاج الملقب با بن الحجاج کان فاضلا شاعراً ادیباً امامیاً صاحب قصیده معروفه

یاصاحب القبة البیضاء علی النجف   من‌زار قبرك و استشفی لدیك شفی

و گفته شده که اودرشعر بمرتبهٔ امرء القیس بوده

ودر روضات ازکتاب انوار المضیئه نقل فرموده که شخصی خواب دید که مشرف شده بحرم حضرت سیدالشهداء (ع) در حالتیکه حضرت صدیقه طاهره وسایر ائمهٔ اطهار هم تا حضرت

صادق ع آنجا تشریف داشتند ومحمد بن‌قارون که ایراد میگرفت باشعار ابن حجاج در خدمت‌ایشان ایستاده بود ناگاه ابن حجاج مشرف شد گفت من بمحمدبن‌قارون گفتم نظر کن به ابن حجاج گفت من‌او را دوست نمیدارم که باونظر کنم ناگاه حضرت صدیقهٔ طاهره (س) نظر منضبانه به **محمد بن‌قارون** کرد فرمود عبدالله بن‌حجاج را دوست بدار بدرستی که‌هر که‌او را دوست‌نداردازشیعیان مانیست بعداز بین ائمه سخن بلند شد که فرمودند هرکس ابو عبدالله بن حجاج را دوست ندارد مؤمن نیست

ورحلت ابن حجاج روز سه‌شنبهٔ بیست وهفتم جمادی الاخره سنه سیصد ونود ویك بود و در جوار کاظمین ع‌دفن شد

ودر هدیة الزائرین از ابن خلکان نقل فرموده که قبر ابن حجاج در پائین پای حضرت موسی بن‌جعفر(ع)است برحسب‌وصیت خودش و وصیت کرد که بلوح‌قبرش نقش کنند **(وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید)**

هفتمـ السید السند المؤید **عبدالله بن محمد رضا الحسینی** الکاظمینی الشهیر به‌شبر صاحب کتاب **مثیرالاحزان** وکتابی درفقه

وایشان در حدود سنهٔ هزار و دویست و چهل بودند لکن تاریخ ولادت ورحلتش در دست نیست (بلکه رحلتش معلومست و آن درماه رجب سنهٔ هزارو دویست وچهل‌و دو بوده چنانکه در فوائد الرضویه است درسن ۵۴ سالگی

و [دیگر آنکه‌تألیفات آن بزرگوار بسیار بوده و از پنجاه جلد متجاوز و هر چند یکی از آنها کتاب مثیر الاحزان است لکن تعبیراز ایشان بصاحب مثیر الاحزان نیکو نباشد زیراکه صاحب مثیرالاحزان معروف که‌دردست است وطبع‌شده‌ابن نما است ، پس ازابن نما تعبیر بصاحب‌مثیرالاحزان بجا است نه‌ازمرحوم‌شبر

و مخفی نماناد که مثیر الاحزان دیگری نیز بعربی طبع‌شده و در دست میباشد در دو جلد جلدی نثر وجلدی اشعار وآن‌از **شریف بن عبدالحسین‌بن صاحب جواهر** است ـ از ولدمؤلف)

و قبرش در حجره ایست میان‌رواق مطهر کاظمین وقتیکه از باب القبله وارد میشوند بدست راست کسیکه داخل رواق مطهر میشود

هشتم ـ السید الجلیل الاوحد **السید محسن الکاظمینی**

رحلتش در حدودسنهٔ هزارو دویست وچهل بوده و قبرش در کاظمین در کوچهٔ قریب بصحن مطهر است درطرف شمالی آن ومعروفست

واز زهد آن بزرگوار نقل‌شده چیزی نداشت که چراغش را برروی او بگذارد لذاآجر یاکلوخی نزد خود میگذاشت و چراغش‌را برروی اومینهاد

ودرمستدرك از عالم عامل **ملازین العابدین** سلماسی نقلکرده گفت در خواب دیدم قصر عالی رفیعی که‌درب وسیعی داشت ودیدم بدرو دیوارهای اومیخهائی زده بودند ازطلا گفتم صاحب این‌قصر کیست ؟ گفتند سید محسن کاظمینی

پس‌من تعجب کردم گفتم منزلش در کاظمین صغیر بودوباب صغیری داشت از کجا این منزل مال او شده ؟ گفتند چون داخل‌شد از این باب صغیر خداوند باو [illegible] فرمود این منزل عالی کبیر را

نهم ـ الشیخ اسدالله بن حاجی اسمیل الکاظمینی

صاحب کتاب «**مقابیس الانوار**» ورحلتش‌در سنهٔ هزار و دویست وبیست بوده و ظاهر از روضات‌آنستکه مدفنش در کاظمین بوده لکن‌محلش‌معلوم نیست

دهم محمد بن عبدالنبی بن‌عبدالصانع المحدث الاسترابادی جداً والنیشابوری اباً والهندی مولداً المعروف به **میرزامحمد الاخباری**

شبههٔ نیست در غایت فضل‌و وفور علم و جامعیت او فنون معقول و منقول را و کتب زیادی تصنیف کرده ، در روضات است که هشتاد جلد کتاب تصنیف کرد ، لکن مرحوم شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء تعبیر میکند از او به **عدوالعلماء** و کاغذی نوشت بمرحوم فتحعلی شاه و در اوقبایح افعال و مفاسد اعتقادات این مرد را نوشت ؛ ونوشت « **میرزا محمد کم لا مذهب له**» تولدش روز دوشنبه بیست ویکم ذیقعدة الحرام سنهٔ هزار و صد وهفتاد و هشت بودو در حدود سنهٔ هزار ودویست و سی و سه از جانب **جناب آقا** سید محمد **مجاهد طباطبائی** امر بقتلش صادر شد واودر بلده کاظمین بود پس‌عامه مردم هجوم آوردند واورا بقتل رسانیدند

یازدهم ـ محمد بن احمد بن داود بن‌علی القمی البغدادی شیخ قمیین وقت خود بود صاحب کتاب **هزار کبیر وشیخ نجاشی وعلامه** اورا مدح وثنا گفته‌اند واو در سنهٔ سیصدوشصت وهشت وفات نمود ودرمقابر قریش دفن شد

دوازدهم ـ الشیخ الفاضل جوادبن سعدالله بن جوادالبغدادی الکاظمینی

و ایشان اصلاازاهل‌کاظمین بودند واز آنجا رحلت فرمود باصفهان وغالباًخدمت‌شیخ بهائی(ره) تلمذ میفرمود تا آنکه از خصیصین شیخ بهائی شد و بامر شیخ بهائی شرحی بر کتاب «زبده» و شرحی بر «خلاصة الحساب» نوشت و رسائل دیگری دارد که‌همه معروفند

سیزدهم السید اسمیل الصدر ابن صدر الدین الموسوی العاملی

و سید صدرالدین پدر مرحوم آقاسید اسمیل داماد مرحوم آقا سید جعفر صاحب کشف‌الغطاء بوده رحلتش در روز سه‌شنبهٔ دوازدهم جمادی الاول سنهٔ هزار وسیصد وسی و هشت بوده و قبر شریفشان در رواق مطهر کاظمین ع سمت پائین پای مبارك محاذی قبرمرحوم شیخ مفید است تقریباً

و مرحوم عالم کامل آقا شیخ اسماعیل قائینی (ره) نقل کردند که یکی از مخدرات هند واز زوجات نوابهای آن‌دیار که خیلی معروف بود بتشخص وبتمول واز ارادت کیشان مرحوم‌صدر بود ، یکوقتی مشرف شد بسامره مبارکه و بعد از زیارت حضرت عسکریین ع با یك دلیلی رفت بمنزل مرحوم صدر بجهت تشرف خدمت بانوی محترمه ایشان صبیه جناب علام فهام آقا سید محمد هادی کاظمینی (ره) و وارد منزل شد کسی راندید سرمیان حجرات کرد کسیرا ندید ؛ سر میان مطبخ کرد دید مخدره‌پای‌دیگ‌نشسته آتش روشن میکند عرضکرد بی‌بی بمنزل تشریف ندارند

(خود آن‌مخدره بی‌بی عیال آقا بود خجالت کشید بگوید من‌هستم) فرمود مشرف شده‌بحرم مطهر آن زن بر گشت

بعد که‌آقای‌صدر تشریف آورد بمنزل مخدره عرضکرد امروز نواب هندی آمد بمنزل سراغ کرد که‌بی‌بی تشریف ندارد درحالتیکه من مشغول طبخ بودم خجالت کشیدم که‌باین حال مرا بی‌بی خطاب کرد عذر آوردم خوبست خادمهٔ بجهت من‌معین فرمائید

آقا فرمود البته سزاوار بود خجالت بکشی که شما رابی‌بی گفته **چون بی‌بی کسی بود که** دوازده موضع چادرش‌ازلیف خرما وصله داربود

بی‌بی کسی بود که اینقدر دستاس کشیده بود که‌ازدستش خون جاری شده بود **«شماکجا بی‌بی کجا ؟**

چهاردهم ـ صفوةالفقهاء سید حیدر بن سید ابراهیم الحسینی البغدادی الکاظمینی جد سادات متوطنین در کاظمین معروف بآل سید حیدر وفاتشان سنه هزارو دویست و شصت و پنج بود و مدفنشان در رواق مطهر کاظمین است درقرب قبر شیخ مفید (ره)

پانزدهم ـ ابو علی حسن بن هانی المعروف **به ابی نواس** الشاعر المشهور صاحب **القصاید المعروفة** ولادتش سنهٔ صدو چهل‌و پنج بود و رحلتش‌در بغداد سنهٔ صدو نود و پنج بود ودفن شد در مقبرهٔ شونیزیه کذا فی‌تاریخ ابن خلکان **ودر مراصد** است شونیزیه مقبره ایست به بغداد ودراو مدفونست جنید وسری‌سقطی.

وابو نواس در زمان حضرت رضا (ع) بود چنانچه‌ابوفراس در زمان حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام‌بود

وبدانکه در زاویهٔ صحن مطهر کاظمیں است قبر ابا یوسف یعقوب بن‌ابراهیم قاضی القضاه بغداد ، در **نامه دانشوران** است که‌ابویوسف گفت درزمانیکه مشغول تحصیل بودم راه معیشت بر من‌چنان تنك بود که‌مخارج جزئیه‌فراهم نمیشد ازفرط فقر بهای کاغذ را نداشتم ، بزحمت زیادکتف گوسفند رابدست آورده افادات استادمرا ثبت میکردم

روزی ازمحضر استادم رفتم بمنزل از درد مجاعه بیالم شکایت کردم و غذا خواستم آن زن استخوانهای کتف راکه در مدت استفاده اندوخته بودم در سفرهٔ نزد من ریخت و گفت آنچه بخانه آوردهٔ اینست آن کردار برمن خیلی گران آمد تا آنکه مینویسد : جهت خلطهٔ او باهرون الرشید این بود که مردیهودی در همسایگی‌قاضی بود وبر در خانهٔ خود ساباطی بنا کرد که بهمسایگان ضرر داشت قاضی‌آن‌یهودی را ممانعت کرد

یهودی (ازروی‌طعن) گفت‌هروقت محفه (هودج) توباین مقام‌رسید من اورا خراب میکنم‌روزی هرون فریفتهٔ کنیزکی شدخواست با او مضاجعت کند ، خواطرش آمد که این کنیزك مال زبیده عیالش‌هست ازاو کناره گرفت

زبیده (که‌عیال هرون بود) مطلع شد وزیاد رنجش حاصل نمود و با هرون زیاد درشتی کرد وگفت ای جهنمی ازمن دور شو !

هرون گفت اگر من‌دوزخی هستم تو ازقید زوجیت من مطلقه هستی در حال هر دو از گفته خود نادم شدند زبیده گریان وخلیفه مضطرب شد امر نمود خلیفه تا علماء بغداد را حاضرنمودندودر این‌مسئله استفتاءنمود هیچیك جوابی که تسلی خاطرشان بشود ندادند خلیفه بسیار متحیر شد برسید ازعلماء کسی باقی مانده ؟

گفتند مردی بسیار فقیر ازتلامذه ابو حنیفه اسمش ابا یوسف است هرون امر کردفی‌الحال‌ابا یوسف را حاضر نمودند علمائیکه در صدرمجلس بودند ابداً بوی‌اعتنا نکردند وقاضی ابو یوسف‌در صف‌النعال نشست هرون مسئله راسؤال نمود

ابویوسف گفت خلیفه هرگز خیال گناهی‌را کرده که‌خوف از خدا ترامانع‌شود

هرون حکایت کنیز را به‌ابی یوسف گفت
قاضی گفت بیقین بدان‌که تو ازاهل بهشتی
خلیفه‌و علماء که‌حاضر بودند گفتند بچه‌دلیل میگوئی ؟
گفت بنص قرآن مجید که میفرماید (**واما من‌خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی** »
هرون بسیار مسرور شد گفت خلعتی بوی پوشانیدند واورا بمحفهٔ سوار کردندبجانب‌خانه‌اش آوردند ابویوسف چون بساباط خانهٔ یهودی رسید گفت او را خراب کنند
ودر کتاب زهرالربیع است که در عهد شاه سلیمان صفوی سنهٔ هزارو هفتاد و دو قرب روضهٔ مبارکهٔ کاظمین ع زمین را بجهت مهمی حفرنمودند ناگاه قبری ظاهرشد که بر لوح او نام و نشان ابویوسف نوشته بود پس‌از آن براو بنیادی بنا نمودند
ودر تاریخ گزیده است که‌ازدولت‌هرون دریکشب پنجاه هزار دینار بقاضی ابو یوسف که شاگرد ابوحنیفه بود رسید چون برادرهرون ابراهیم کنیزی داشت که بسیار جمیله بود و قسم خورده بودکه نه اورا بفروشد و نه اورابکسی ببخشد
هرون عاشق وی‌شد و او را از برادرش طلب نمود ابراهیم از قسم خوردنش پشیمان شد که مبادا خلیفه غضب نماید و او را اذیت‌کند ، چارهٔ از ابو یوسف طلب کرد
گفت نصفش را بفروش بهرون و نصفش را ببخش ـ ابراهیم چنین‌کرد و نصفش را فروخت بهرون به‌پانزده‌هزار اشرفی ونصف دیگرش رابخشید بهرون ـ و هرون هم در عوض پانزده هزار اشرفی دیگر بخشید به‌ابراهیم، ابراهیم بشکرانهٔ‌آنکه قاضی ابو یوسف باو چنین حیلهٔ تعلیم کرده بود تمام سی‌هزار اشرفی را بقاضی بخشید
هرون خواست همانشب باوی مقاربت کند و بدون‌استبراء جایز نبود از قاضی چاره پرسید
قاضی گفت کنیز رابغلام خود عقد کن واو قبل از دخول طلاق دهد تا آن عقد و طلاق قبل ازدخول مانع ازاستبراء گردد
هرون چنین کرد بعد غلام راضی نشد هرون ده‌هزار اشرفی بغلام داد که‌راضی شود و راضی نشد هرون ازقاضی حیلهٔ سؤال کرد
قاضی گفت کنیز را بغلام‌ببخش تاعقد قهراً منفسخ شود هرون بسیار خوشوقت شدو ده هزار دینار که‌میخواست بغلام دهد بقاضی داد
هرون در شب اول صد هزار دینار بکنیزك داد کنیزهم ده‌هزاردینارآنرابقاضی داد بشکرانهٔ آنکه اورا بخلیفه رسانیده بود جمعاً پنجاه‌هزار اشرفی یکشب بقاضی‌رسید انتهی
ودر درالسلوك است که ابو یوسف گفت پدرم در حال صغیری من از دنیارفت مادرم مرا گذارد نزد قصاری من همه‌روزه بدون اجازه استادم میرفتم‌بمجلس درس مادرم‌میآمد دست‌مرامیگرفت میبرد نزد استادم چون‌معلم‌دیدمن خیلی حریصم بتحصیل علم وهمه‌روزه میگریزم وبمجلس درس‌حاضر میشوم ومادرم مرا زجرمیکند و از مجلس درس حرکت میدهد بمادرم‌عتاب کرد
مادرم گفت چرا طفل‌مرا فاسدمیکنی آخر این طفل یتیم است من چرخ ریسی میکنم و بجهت این‌طفل معیشتی فراهم میکنم

معلم بمادرم گفت بگذار تحصیل علم بکند که فالوده با روغن پسته که بسیار غذای لذیذی است بخورد مادرم گفت توپیر مرد خرف شدهٔ وعقلت زایل شده واز نزد او بیرون شد

من‌هم مشغول تحصیل علم‌شدم تا بدرجهٔ رسیدم که قاضی بغداد شدم ودرسفره هرون باأو هم غذا میشدم یکروز در سر سفره فالوده باروغن پسته حاضربود بمن تکلیف خوردن نمودمن‌خواطرم آمد ازحرف معلم خود الخ

وایضا در کاظمین قبر نصرالله بن اثیر الدین محمد جزری برادر مبارک بن اثیر صاحب نهایه ابن اثیر وجامع الاصول وبرادرعلی بن‌اثیر صاحب‌کامل التواریخ و اسد الغابة فی‌معرفةالصحابة وخود نصرالله صاحب کتاب مثل‌السائر است وفاتش سنهٔ ششصدو سی وهفت بوده‌در بغداد وبخاك رفت درجوار امامین‌همامین علیهما السلام‌وآن دوبرادر دیگر در موصل وفات کردندوقبرشان‌در موصلست کذانقل المحدث القمی (ره)

وایضا درکاظمین است قبر جناب فرهادمیرزا معتمدالدوله ابن عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه صاحب کتاب قمقام زخار و جام جم و غیرهما وبانی صحن مقدس کاظمین (ع)

و ایشان درسنهٔ هزاروسیصدو پنج در طهران از دنیا رفت وجنازه‌شان را حمل نمودندبکاظمین ودر حجره درب صحن مقدس دفن کردند

امر دوم درمقابر شریفه بزرگانیکه در بغداد مدفونند

بدانکه از امامزادگان محترم وازرواة و اصحاب ائمه ع دربغداد زیاد است

منجمله چهارنفر نائب خاص حضرت ولی‌الله الاعظم (ع)

در هدیة الزائرین محدث قمی فرموده ازجمله تکالیف زوار در ایام توقف دربلدهٔطیبه کاظمین رفتن ببغداداست بجهت زیارت چهار نائب خاص امام عصر صلوات الله علیه که اگرهر یك‌از آنها دربلاد بعیده بودند سزاوار بود که انسان منازل بعیده طی کند ورنج وتعب بکشد و بفیض زیارت آنها نائل گردد زیرا که‌در میان‌تمام اصحاب خاص ائمه بزرگی و جلالت قدر ایشان کسی نمیرسد قریب بهفتاد سال بمنصب سفارت ووساطت میان امام‌عصر (عجله) ورعیت فائزشدند وبر دست ایشان کرامات‌بسیار جاری‌گردید وگفته شده که‌بعضی‌از علماء قائل بعصمت ایشان‌شده‌اند انتهی

اول ایشان جناب ابوعمر عثمان بن سعیدالاسدی است که‌حضرت هادی ع نص‌برعدالت وامانت اوفرمود ووکالت ونیابت ازحضرت امام علی نقی الهادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز داشته قبر شریفش درکوچه‌ایست نزدیك سرایمو دارالحکومه که در آن حیات مختصری‌بودرخت سدری است وقبه مختصر وصندوق کوچکی هم دارد

ودر بحار از غیبت شیخ طوسی نقل‌فرموده است قال فاما السفراءالممدو حون فی زمان الغیبة فاولهم من‌نصبه ابو الحسن علی‌بن محمدالعسکری و ابو محمد الحسن بن علی‌بن‌محمد ابنه وهوالشیخ الموثوق به‌ابوعمر عثمان بن سعید العمری وکان‌اسدیاً ویقال له‌السمان

واز حضرت هادی ع روایتکرده که فرمود هذا ابو عمر والثقة الامین ما قاله لکم فعنی یقوله وما اداه الیکم فعنی یؤدیه وقال ابنه‌الحسن العسکری هذاابوعمروالثقة الامین‌ثقةالماضی وثقتی فی‌المحیی والممات فماقاله لکم فعنی یقوله وما ادی الیکم فعنی یؤدیه الی ان قالو لمامات‌حسن‌بن

علی ع حضر غسله عثمان بن سعید رضی‌الله عنه وارضاه وتولی جمیع امره من تکفینه وتحنیطه وتقبیره فی ظواهرها و کانت توقیعات صاحب الامر عجل‌الله فرجه تخرج علی یدی عثمان بن‌سعید وابنه ابی‌جعفر محمدبن عثمان الی شیعته وخواص ابیه ابی‌محمد بالامروالنهی والاجوبة عما تسئل‌الشیعةعنه اذااحتاجت الی‌السؤال فیه بالخط الذی کان‌یخرج فی حیوة الحسن ع فلم‌تزل الشیعة مقیمة علی عدالتهما الی ان توفی عثمان بن سعید رحمه‌الله ورضی عنه وغسله ابنه ابو جعفرو تولی‌القیام بهو حصل الامر کله‌مردوداً الیه والشیعةمجتمعة علی‌عدالته وثقته و امانته

و کرامات وخوارق عادات بدست او جاری‌شده و کتابها در فقه تصنیف فرموده مشتمل بر آنچه ازحضرت عسکری ع وازحضرت حجةالله ع وازوالدش شنیده

وقال الکلینی خرج التوقیع الی‌الشیخ ابی جعفر محمدبن عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه‌فی التعزیة بابیه رضی‌الله عنه انالله و انا الیه‌راجعون تسلیماًلامره ورضاً بقضائه عاش ابوک‌سعیداً ومات حمیدا فرحمه‌الله والحقه باولیائه ومموالیه فلم یزل مجتهداً فی امرهم ساعیاً فیما یقربه الی‌الله عزوجل والیهم نضرالله واقاله عثرته وفی فصل آخر اجزل‌الله لک‌الثواب و احسن لک العزاء رزیت و رزینا و اوحشک فراقهو اوحشنا فسره‌الله فی منقلبه وکان‌من کمال سعادته ان رزقه‌الله ولداً مثلک یخلفه من‌بعده ویقوم مقامه‌بامره و یترحم علیه و اقول الحمدلله فان‌الانفس طیبة بمکانک وماجعله‌الله عزوجل فیک وعندک اعانک الله وقواک وعضدک ووفقک وکان لک ولیا وحافظاً وراعیاً انتهی حاصل ما اردنا نقله عن‌البحار

دوم از نواب اربعه حضرت حجةالله ع جناب **ابو جعفر محمد بن عثمان بن‌سعید الاسدی** بود که‌بعد ازپدر بزرگوارش قائم مقام اوشد بنص حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه وقریب پنجاه‌سال بمنصب جلیل نیابت خاصه مفتخر بود **ودر غیبت شیخ طوسی** است که‌در آخر جمادی الاول سنه سیصدو پنج رحلت فرمودودر بغدادنزدیک قبر والده‌اش دفن‌شد وقبرشریفش نزدیک‌قبرشیخ‌عبدالقادر استو بقعه وصحنی دارد ودر آنجا معروفست بشیخ خلانی

ودربحار از شیخ صدوق ازمحمد بن عثمان روایت کرده که‌فرمود والله ان صاحب‌هذا الامر لیحضرالموسم کل‌سنة یری الناس‌ویعرفهم ویرونه ولایعرفونه

قال‌محمد بن عثمان رضی‌الله عنهو رأیته صلوات الله علیه متعلقاً باستار الکعبة فی‌المستجاروهو یقول اللهم انتقم‌بی من‌اعدائک

وعلی‌بن احمد دلال‌قمی گفت داخل شدم‌بابی‌جعفر محمد بن‌عثمان دیدم جلوصورتش‌تختهٔ‌گذارده ونقاشی آیات قرآنیه براو نقش میکند ودر اطراف او اسماء ائمه اطهاررا نقش میکند گفتم یاسیدی این‌تخته چه‌چیز است گفت این‌مال قبر من است که براوتکیه نمایم ومن‌همه روزه داخل‌قبرمیشومو یک جزو ازقرآن تلاوت میکنم پس‌دست مراگرفته وقبرش رابمن‌نشان داد وگفت چون روز فلان از ماه فلان ازسال فلان بشود من‌ازدنیا میروم ودر این‌قبر دفن میشوم واین ساجهو تخته هم با من خواهدبود پس‌من تاریخش را نوشتم منتظربودم ببینم دد آنروز این‌امر واقع خواهد شد یانه پس در همان‌روز ابوجعفر محمد بن عثمان از دنیارحلت فرمود

سوم از نواب خاصه حضرت حجةالله ع جناب **ابوالقاسم حسین بن‌روح نوبختی بود**

ودر بحار از غیبت شیخ طوسی نقل‌کرده که مشایخ و بزرگان شیعه شک نداشتند که اگر حادثهٔ از برای جناب‌محمد بن عثمان عارض شود واز دنیا رحلت فرماید قائم مقام اوجعفر بن‌احمدبن مقبل خواهد بود یاپدرش‌از کثرت خصوصیتش باجناب محمدبن عثمان حتی آنکه در آخرعمرش‌طعامی

نمیخورد مگر آنچه در منزل جعفر بن احمد یا پدرش بسازند وجناب جعفر بن احمدفرمود دروقت رحلت محمد بن عثمان حاضر بودم و نزد سرش نشسته بودم و با او صحبت میکردم وابوالقاسم حسین بن روح در نزد پاهای او نشسته بود جناب محمد بن عثمان در آنحالت بمن توجه کرد و فرمود که من مأمور شده‌ام که وصیت کنم بابی‌القاسم حسین بن روح و اورا خلیفه خود بنمایم پس من از نزد سر محمد بن عثمان برخاستم ودست جناب حسین بن روح را گرفتم و اورا دربالای سر جناب محمد نشانیدم وخود سمت پاهایش نشستم

ودرروایتست که جناب ابوالقاسم اعقل مردم بود نزدمخالف وموافق وعامه نیزتعظیم میکردند او را بسیار تقیه میفرمود حتی آنکه بایشان گفتند که غلام دربان تو معاویه را سب نموده او را از خدمت خود عزل نمود و بیرون کرد و در ماه شعبان درسنهٔ سیصد و بیست وشش جناب حسین بن روح ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش در بغداد آخر کوچه استدر وسط بازار عطاران است و آنجابقعه وصحن مختصری دارد

چهارم از نواب خاصه حضرت حجةالله جناب ابوالحسن علي بن محمد سمری بودکه آخر نواب خاصه حضرت حجةالله ع بود وبعد از**جناب حسین بن روح** بمنصب نیابت فائز گردید ودرنیمهٔ شعبان سنه سیصد و بیست ونه که سنه تناثر نجوم بود برحمت الهی واصل گردید وخیلی ازعلماء ومحدثین شیعه در آنسال از دنیا رحلت فرمودند

منجمله ثقه‌الاسلام کلینی ومنجمله علي بن بابویه القمي والد شیخ صدوق و بعد از فوت ایشان ابتداء غیبت کبری شد وقبر شریف جناب علی بن محمددرمیان بازارحراجانست نزدیك محراب مسجد بزرگی که آنجا هست و در روضات از تاریخ اخبار البشر نقل کرده که از وقایع سنه سیصد و بیست وهشت است موت ابی‌عمیر احمد بن عبد ربه و ابوسعید استخری شیخ شافعیه و ابن‌مقله‌خطاط و ابن‌سنور قاری و ابی‌بکر انباری و ابی الحسن المزنی و محمد بن یعقوب الکلینی **ودر غیبت شیخ طوسي از حسن بن احمد** نقل کرده گفت من در بغداد بودم در سنهٔ که در آن سنه **ابوالحسن علي بن محمد السمری** رحلت فرمود پس چندی مانده بفوتش توقیعی صادر شد از حجة عصرعجل‌الله فرجه که نوشته بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم یاعلی بن محمد السمری اعظم‌الله اجر اخوانك فیك فانك میت مابینك و بین ستة ایام فاجمع امرك ولاتوص الی احد فیقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغیبة التامه فلا ظهورالا بعد اذن‌الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی من یدع المشاهدة الافمن‌ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لاحول و لاقوة الا بالله العلی‌العظیم

و بعد ازشش روز رفتیم بعیادتش دیدیم مشغول جان دادنست گفتیم وصی بعد از شما کیست فرمود لله امرهو بالغه و از دنیا رحلت فرمود

و بدانکه از زمان ولادت حضرت حجةالله الاعظم امام عصر ارواحنا له الفداء تا ابتداء غیبت کبری هفتاد وچهارسال میشود علی‌الاصح بدون کم وزیاد چون ولادت حضرت حجة علی الاصح نیمه ماه شعبان سنه دویست وپنجاه وپنج بوده وبعضی دویست وپنجاه و شش گفته‌اند بعدد هندسه نورو رحلت جناب علی بن محمد السیمری هم در نیمه شعبان سنه سیصد وبیست و نه بوده چنانچه گفته شد و از ابتداء زمان امامت حضرت حجةالله ع تا ابتداء غیبت کبری شصت و نه سال و شش ماه وهفت روز میشود چون رحلت حضرت عسکری (ع) علی‌الاصح درهشتم ربیع المولود دویست و شصت بوده و

غیبت کبری هم گفتیم در نیمهٔ شعبان سیصد و بیست و نه بوده ودراین مدت این چهار بزرگوار از نواب معروف ومشهور بودند وسفراء دیگر هم بودند لکن غالباً این چهار نفر واسطه بودند میان ولی‌عصر و شیعیان و از مناصب ایشان رسانیدن رقعه‌های حوائج خلق است بآنحضرت و حال هم نیز باین منصب شریف مفتخرند و بایـد عرایض شیعه و رقاع حاجتشان بتوسط این بزرگواران بآن حضرت برسد

منجمله مرحوم ثقةالاسلام نوری در نجم‌الثاقب از انیس‌العابدین نقل‌میکنداز کتاب سعادات مالفظه دعاءالتوسل ازبرای هرمهمی و حاجتی

بسم‌الله الرحمن الرحیم توسلت الیك یا اباالقاسم محمد بن‌الحسن بن علی بن‌محمد بن علی بن موسی بن‌جعفر بن‌محمد بن علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب النبأ العظیم والصراط‌المستقیم و عصمة اللاجین بامك سیدة نساء العالمین و بآبائك الطاهرین و بامهاتك الطاهرات یس و القرآن الحکیم و الجبروت العظیم وحقیقةالایمان و نور النورو کتاب مسطوران تکون سفیری‌الی‌الله تعالی فی‌الحاجة لفلان بن فلان

و اسم خودآن صاحب حاجت وپدرش را بنویسند و این رقعه را درگل پاکی بگذارند ودرآب چاه یا آبجاری بیندازند ودر آنحال بگویند یا سعید بن عثمان ویا عثمان بن‌سعید اوصلا قصتی الی صاحب‌الزمان (ع) بعد میفرماید نسخه چنین‌بود لکن‌بملاحظه روایات وطریقهٔ بعضی ازعلماء باید چنین باشد یاعثمان بن سعید ویا محمد بن عثمان الخ والله العالم انتهی

و اما ازعلماء امامیه که مدفونند در بغداد

اول- الشیخ الاجل ثقة الاسلام محمد بن‌یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی صاحب کتاب کافی اصول‌و فروع وروضه‌اش که جمعا هشتاد هزار بیت‌است ودرمدت بیست سال‌تألیف نمود ومنتوحق‌بزرگی برشیعیان دارد ودرسابق اشاره ببعضی ازمقامات وتواریخ متعلقه بایشان شد **ودر روضات** از علامه طباطبائی ازکتاب ذکری شهید نقل فرموده که احادیث‌کافی زیادتر است از مجموع احادیث صحاح سته اهل‌تسنن ورحلتشان درماه شعبان سنه تناثرنجوم بود که سنه سیصدوبیست و نه باشد وقبر شریفش در بغداد معروفست‌همینکه شخص از جسر عبور کند وداخل بازارشود بفاصله چندقدم شباکی بطرف چپ معلوم میشود **وسیدهاشم بحرانی** فرموده‌که بعضی‌ازحکام بغدادبناء قبر مرحوم‌کلینی را دید سؤال کردکه این‌قبر کیست گفتند قبریکی ازعلماء شیعه است امر کردکه قبررا خراب کردند دیدند بدنی صحیح وسالم با کفن سالم میان قبرخوابیده نه بدن تغییر کرده ونه کفن و یك طفل‌صغیری هم با اومدفونست‌که‌گویا پسرشان باشد باکفن سالم پس‌امر کردکه خاك برروی‌بدن ریختند وبقعهٔ هم روی قبرش بنا نمودند انتهی

و او اول کسی است‌که اخبار را مبوب کرده وکتاب شریف‌کافی اوثق واضبط کتب شیعه‌است وقبرپدرش جناب یعقوب بن اسحق درکلین مزارمعروفی است

دوم درهدیةالزائرین ازمزار فلك النجاة مرحوم **سید محمد باقر قزوینی** نقل‌کرده‌اند که باشیخ‌کلینی قبر دیگر هست که گفته شده است‌که قبر کراچکی یا قبر کیدری شارح نهج‌البلاغه است انتهی

و مراد ازشیخ‌کراچکی محمد بن علی‌الکراچکی است صاحب‌کتاب کنزالفوائدکه شاگردسید مرتضی وشیخ‌طوسی است **ودر روضات** ازیافعی نقل فرموده‌که در سنه چهارصد وچهل و نه رحلت فرمود رأس‌الشیعة ابوالفتح کراچکی ومدفنش را ذکرنفرموده و سابقاً در باب ششم احتمال‌دادیم که

مدفن ایشان درطرابلس شام باشد وبعضی ازمقامات ومراتب ایشان سابقاً اشاره شدومراد ازکیدری جناب محمدبن‌حسین بن حسن البیهقی‌النیشابوری است المشتهر بقطب‌الدین‌الکیدری‌شارح نهج‌البلاغه الموسوم بحدائق الحدائق و اواول‌شرحیست که بر نهج‌البلاغه نوشته‌شده

و در **روضات** میفرماید درنسخه عتیقه ازشرح نهج البلاغه دیده شده‌که نوشته شده بود وقع الفراغ من تصنیفه فی‌آخرشعبان المعظم سنة ست وسبعین وخمس مأه

وبدانکه بیهق ناحیه‌ایست وسیعه بین نیشابور وبلاد قومس‌و حاکم‌نشین او سبزوار است و او از بلاد شیعه استقدیماً وحدیثاً و اهلش درتشیع مشهورترنداز اهل خاف و باخرس در تشیع و(کیدر) ازقرای بیهق است ومدفنشان را در **روضات** ذکرنفرموده‌اند والله‌العالم

سوم از علماء امامیه که در بغداد مدفون است، جناب ابوالفتح علی بن عیسی الاربلی صاحب‌کتاب **کشف‌الغمه**، وفراغش ازتألیف این‌کتاب درشب بیست و یکم ماه رمضان سنهٔ ششصد و هشتاد و هفت بوده و ایشان دیوان شعری دارند در مدائح ائمه اطهـار ص و از اشعار ایشان است:

عرج علی ارض الغری وقف به	والثم ثراه وزره خیر مزار
و قل السلام علیك یا خیرالوری	و ابالهداة السادة الابرار

و در **روضات** اورابابنقسم توصیف‌کرده الوزیر الکبیر والعالم‌النحریر بهاءالدین‌ابوالحسن علی بن‌عیسی الاربلی. بعد از چند سطر میفرماید ثم ان هـذا الرجل قد یوصف فی بعض الکلمات المتأخرین بالوزیر وهو غلط و اشتباه الخ

وقبرشریفش در بغداد است درنزدیك جسر وفعلا واقعست درمیان منزل کارگذاری ایران‌وتاریخ ولادت و وفاتش صحیحاً دردست نیست، (اربل بروزن دعبل در دومنزلی موصل است)

امر سوم ـ درقبور بزرگان از خلفای بنی‌العباس و از علماء اهل تسنن که در بغداد و اطراف آن مدفونند و در قبور بزرگان از عرفاء و صوفیه که در آن زمین مدفونند

ودر روح و ریحان است‌که در رصافه بغداد قبر بیست و وچهارنفر ازخلفای بنی‌العباس است اول آنها مهدی‌عباسی است و آخرآنها معتصم است و عجب است‌که قبور تمام اینهـا محو و نابود شده و قبورمتبرکهٔ معصومین همه بحمدالله مزین ومحترم میباشند

واما مدفونین ازعلمای اهل سنت:

اول ـ ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن فردوس اول ائمه اربعه اهل تسنن وفاتش در سنه صدوپنجاه و یك بود وقبرش در نزدیك جسر بین کاظمین وبغداد است و معروفست به **امام اعظم**

دوم ـ احمد بن حنبل بن هلال‌الشیبانی و او امام چهارم از ائمهٔ اربعه اهل تسنن است ولادتش دربغداد سنه صد و شصت وچهار بوده ورحلتش دربغداد روزجمعه دوازدهم ماه ربیع الاول دویست و چهل ویك بوده و قبرش در این زمان غیرمعلومست وگویا فعلا قبرش منخسف شده میان دجله بغداد

در **تاریخ گزیده** است‌که یاقوت مستعصمی خطـاط درسنه دویست و نود و هفت بعهد مقتدر

خلیفه از دنیا رفت و بنزدیك قبر احمد بن حنبل مدفونست

سوم ـ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الحنبلی البغدادی الواعظ الملقب به **ابن جوزی** صاحب کتاب الازکیاء وغیرها ونسب او چنانچه ابن خلکان گفته منتهی میشود بشانزده واسطه به **قاسم بن محمد بن ابی بکر** ولادتش سنة پانصد و ده بود ورحلتش در روز دوازدهم ماه رمضان سنه پانصد و نود وهفت بود ومدفنش در بغداد معلومست کذا فی الروضات

و میفرماید بعید نیست که عبدالرحمن بن‌جوزی شیعه بوده وتقیة اظهار تسنن میکرده وایشان اجوبهٔ لطیفه حاضره داشتند که بعضی از آنها مشعر است بر تشیعش :

منها مارواه الجمهور که از ابن جوزی در حضور فئتین سؤال کردند ابابکر افضل است یا علی فوراً گفت من کان بنته فی بیته ـ صراحتا نگفت که افضل امیرالمؤمنین‌است بلکه بعبارتی گفت که محتمل باشد مراد ابابکر باشد

ومنها سؤال کردند از ابن‌جوزی ازعدد ائمه گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة صراحتاً نگفت دوازده است بلکه سه مرتبه گفت: چهار ، چهار چهار که دوازده میشود

و نظیر اینست درفقرهٔ ازجواب که مردی سنی بشیعهٔ گفت آیا تو عایشه را دوست میداری مرد شیعه بناصبی گفت آیا تو دوست میداری که کسی عیال‌ترا دوست بدارد‌مرد‌ناصبی گفت نه شیعه گفت پس توچگونه راضی میشوی که کسی بگوید من حرم پیغمبر ص را دوست‌میدارم

ودرمحاضرات راغب است که مرد خارجی ملاقات کرد مؤمن طاق را پس شمشیرش راکشید بروی مؤمن‌طاق گفت چه میگوئی‌در بارهٔ علی‌و عثمان

مؤمن طاق فرمود «انا من علی ومن عثمان بریئی» یعنی من از علی هستم واز عثمان بیزارم بهمین ازچنك خارجی‌راحت شد

ومنها یکوقتی ابن‌جوزی بالای منبر بود گفت سلونی قبل ان تفقدونی پس زنی‌ازجای خود برخاست گفت شبی علی رفت بمدائن نزد سلمان ومراجعت‌کرد صحیح است ابن‌جوزی‌گفت آری‌آن زن‌گفت عثمان سه روز بدنش درمزابل افتاده بود وعلی‌هم حاضر بود صدقست گفت بلی‌ـ گفت‌پس‌باید علی برحق باشد وعثمان برباطل یا بعکس!

ابن‌جوزی گفت اگر تو بدون اذن شوهرت از خانه بیرون شدهٔ لعنت خدا برتو و اگر باذن شوهرت بیرون‌شدهٔ لعنت خدا باو

آن زن گفت عایشه که بجنك علی رفت‌بدون اذن پیغمبر بود یا باذن پیغمبر ص پس‌ابن جوزی سکوت کرد واز منبر فرودآمد

ومنها از بعضی ازعلماء بحرین نقل شده که از ابن جوزی سؤال کردند که فاطمه افضل است یا عایشه گفت عـایشه لقوله تعالی فضل الله المجـاهدین علی القاعـدین درجـة، فاطمه فدکش را گرفتند سکوت کرد و عایشه تجهیز لشکر کرده و محاربه با علی کرد که از عسکرین هیجده هزار نفر کشته شدند

وایضاً ابن جوزی گفت زنهای عجم وقتی که میخواهند اولادشان را بترسانند میگویندلولو آمد اصل این کلمه لؤلؤ بوده چون وقتی که خلیفه را ابولؤلؤ کشت رعبی از او در قلوب مردم افتاد

بعد از کثرت استعمال لولو شد وحسب الوصیة این اشعار را برقبرش نوشتند :

یا کثیر الصفح ممن کثر الذنب لدیه   جائك المذنب یرجو العفو عن جرم یدیه

انا ضیف وجزاء الضیف احسان الیه

و ابن جوزی سبطی دارد مسمی بیوسف بن قز اعلی صاحب کتاب تذکره خواص الامة فی ذکر خصایص الائمة تاریخ وفاتش سنه ششصدو پنجاه وچهار بوده وقزاغلی ترکی است (دخترزاده)

(و این ابوالفرج بن جوزی غیر ابوالفرج اصفهانی است علی بن الحسین صاحب کتاب اغانی و مقاتل الطالبین و این ابوالفرج هم درسنه سیصد و پنجاه وشش دربغداد از دنیا رفت وقبرش دربغداد است و این زیدی بوده و بعضی گفتند که از اولاد هشام بن عبدالملك بوده وجناب صاحب عباد خیلی اهتمام داشت بکتاب اغانی لکن بتجربه معلوم شده شئامت او

چهارم - الشیخ عبدالقادر الجیلانی امام فرقه قادریه از فرق صوفیه الملقب بالقدس الاعظم وبازی الله الاشهب ولادتش در سنه چهار صد و هفتاد بوده و رحلتش در سنه پانصد و شصت و قبرش در بغداد معلومست

پنجم - معروف الکرخی البغدادی، رحلت معروف در سنه دویست بوده وقبرش دربغداد است ودر نزد اهل بغداد معروف است بتریاق مجرب

ششم - حسین بن منصور الحلاج البیضاوی الشیرازی البغدادی الملعون

و اورا در سنه سیصد و نه بامر المقتدر بالله العباسی کشتندو بدنش را سوختند و خاکسترش را بدجلهٔ بغداد ریختند وجدش مجوسی بود وبعضی ازعلماء گفتند یا لیته کان علی دین جده ومصاحبت نمود با ابوالقاسم الجنید و اکثر علمای عصرش فتوی دادند باباحهٔ دم او

هفتم - ابونصر بشربن عبدالرحمن المعروف بالحافی

ودر روضات است که اصلش مروزی بوده بعد ساکن بغداد شد

درمجالس المؤمنین از منهاج الکرامه نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر ع از نزد خانه بشرمیگذشت آواز غنا وساز شنید و کنیزی درخانه ایستاده دید سؤال فرمود ای کنیزك صاحب تو آزاد است یا بنده کنیز گفت آزاد است حضرت فرمود راست گفتی اگر او بنده میبود ازخدا اندیشه مینمود پس آن کنیز باندرون رفت وماجرا را ببشر نقل کرد بشر متنبه شد و با پای برهنه بیرون شد تا ملاقات کرد حضرت موسی بن جعفر(ع) را وعذرخواهی کرد وگریه نمود وبدست آن بزرگوار توبه کرد وخجالت کشید ازعمل زشتش وپشیمان شد

و منقولست که در مرض موت بشر بعضی از دوستان ببالینش حاضر بودند گفتند میخواهیم قدری قاروره ترا نزد طبیب ببریم گفت واگذارید مرا الطبیب امرضنی مبالغه کردند تا قاروره اورا نزد طبیب نصرانی بردند

طبیب نگاه کرد متحیرشد گفت اگراین قاروره ازنصرانی است از راهبی خواهد بود که خوف الهی جگرش را پاره کرده واگر ازمسلمانست از بشرحافی خواهد بود واورا نزدمن دوائی نیست زود خود را باو برسانید که خواهد مرد

گفتند از بشر حافی است فوراً طبیب زنار را کند و گفت اشهد ان لااله الا الله وان محمداً رسول الله ص بعد رفتند نزد بشر که بشارت بدهند اورا باسلام نصرانی چون چشم بشر به آن

جماعت افتاد گفت آیا نصرانی مسلمان‌شد؟ گفتند بلی که خبرداد بشما؟
فرمود چون‌شما از نزد من خارج شدید مرا خواب ربود دیدم گوینده‌ٔ گفت یا بشر ببرکت مالك اسلم الطبیب النصرانی
بعد ازیکساعت ازدنیا رفت و در عاشوراء سنه دویست وبیست وشش درسن هفتاد وشش‌سالگی ازدنیا رفت وقبرش در بغداد مشهور است
ودر تاریخ گزیده است که سبب سعادت او آن‌بود که در راه کاغذ پارهٔ یافت برآن نوشته بود بسم‌الله الرحمن الرحیم اورا خوشبو نمود وجای نیکونهاد هاتفی ندا داد ابونصر نام ما را مطیب گردانیدی درمکافات آن نام ترا دردنیا وعقبی مطیب گردانیدیم
و نظیر این‌وارد شده که منصور بن عمار در اول حال بین راه کاغذ پارهٔ یافت باو نوشته بود بسم‌الله‌الرحمن الرحیم جائی نیافت بنهد بخورد ببرکت او درعلم بر وی گشوده شد، ودرجنب قبربشر حافی است قبرخطیب بغدادی

هشتم ـ ابوالقاسم حسین بن محمد بن‌مفضل بن‌محمد المعروف بالراغب‌الاصفهانی

صاحب مفردات راغب‌ومحاضرات راغب‌و بعضی‌احتمال‌دادند‌تشیع‌اورا و این‌اشعارازاوست:

زصد هزار محمد که در جهان آید یکی بمنزلت‌وجاه‌مصطفی(ص) نشود
و گرچه عرصه عالم پر از علی گردد یکی بعلم وسخاوت چرمرتضی نشود
جهان‌اگرچه زموسی وچوب‌خالی‌نیست یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

وعلاوه از اهل‌بیت معصومین خیلی روایت میکند و ازامیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب ع تعبیر به امیرالمؤمنین مطلق میکند

ودر کتاب محاضرات حکایات ظریفهٔ نوشته:
منجمله نوشته: چهار نفر اقتدا نمودند به یحیی نامی واو «قل‌هوالله» را غلط خواند ، بعد از نماز یکی از آن چهارنفرمأمومین گفت: (اکثر یحیی غلطا فی‌قل‌هوالله احد)
دیگری گفت (قام یصلی دائماً حتی اذا اعیاقعد)، سومی گفت (کانما لسانه سد بحبل‌من‌مسد) ، چهارمی گفت (یزحرفی محرابه زحیر حبلی للولد)
ومنجمله درکتاب محاضرات است که صبیی بمعلمش گفت درخواب که بدن من‌آلودهٔ بعذره است وبدن شما آلوده بعسل است؟
گفت این کاشف ازاعمال‌سوء تو واز اعمال‌صالحه من‌است
گفت هنوز من خوابم را نگفتم که دیدم که توبدن مرا میلیسی ومن بدن‌ترا !!
گفت دور شوای ملعون
ومنجمله نقل‌شده که مردی دربصره چشمش بزنی افتاد ، گفت من‌باین‌خوبی وباین تازه‌روئی زنی ندیدم واین‌نیست مگر بجهت‌آنکه غم وغصه نداشته ؛ زن‌گفت غمی که من داشته ودیده‌ام احدی نداشته وندیده شوهرمن روز عیداضحی گوسفندی ذبح کرد ومن دوپسرداشتم مثل دودانهٔ در وجواهر پسربزرك ببرادر کوچکش گفت بیا بتو نشان بدهم که پدرم بچه کیفیت‌گوسفند را ذبح کرد اورا گرفت وسرش را جدا کرد وقتی که من رسیدم دیدم خون از رگهای گردن بچه جاری است! پسربزرك‌خائف وترسان رفت بطرف بیابان گرك اورا پاره پاره کرد

پدرشان که فهمید رفت عقب پسر بزرک درمیان بیابان ازشدت حرارت هلاك شد ومن در دنیا باقی مانده‌ام غریب وتنها!!

آن‌مرد گفت ای زن توچگونه صبر کردی باین اندازهٔ ازهم وغم

گفت چه کنم اگر برای هم وغم علاجی میدیدم غم نمیخوردم لکن چه کنم که علاج نمی‌بینم

فی الروضات وکانت وفاته سنة خمس وستین و خمس مأة والظاهرانها اتفقت فی بغداد لانه کان ساکنا فیه

نهم ـ ابن‌درید محمد بن حسن بن‌درید بصری صاحب کتاب جهره ومقصوره

محدث‌قمی فرموده که **ابن‌شهرآشوب** اورا ازشعراء اهلبیت ع شمرده وازشعر اوست:

اهوی النبی محمداً و وصیه	و ابنیه وابنته البتول الطاهره
اهل العبـاء فاننی بولائهم	ارجو السلامة و النجا فی‌الاخره
واری محبة من یقول بفضلهم	سببا یجیر من السبیل الجائره
ارجو بذاك رضی‌المهیمن وحده	یوم الوقوف‌علی ظهورالساهره

وفاتش دربغداد بود درماه شعبان سنه سیصدو بیست ویك

دهم ـ دربغداد است قبر **ابومحفوظ** معروف به **کرخی** عرفاء وصوفیه را درحق وی عقیده فراوانی است واورا مستجاب الدعوه و ازموالیان حضرت رضـا(ع) دانند واو درسنه دویست دربغداد از دنیا رفت ودرآنجـا دفن‌شد

یازدهم ـ الشیخ عبدالحمید بن محمدبن محمد بن‌حسین بن ابی‌الحدید المدائنی المعروف به ابن ابی‌الحدید، شارح نهج البلاغه

موالیا لاهل بیت‌العصمة والطهارة وان کان فی زی اهل‌السنة و الجماعة منصفا غایة الانصاف و معترف بود به «ان‌الحق یدور مع والد الحسنین»

ودر روضات میفرماید **ابن ابی‌الحدید** درمیان علمآء عامه بمنزلهٔ **عمربن عبدالعزیز** است درمیان خلفاء بنی‌امیه پس‌چنانچه دربارهٔ عمربن عبدالعزیز است «یحشریوم القیمة امة واحدة» همچنین ابن ابی‌الحدید هم محشورمیشود بهیئت علیحدهٔ وبسیاری ازعلماء عامه قائلند بتشیع اوتولدش روز دوشنبه غرهٔ ذیحجةالحرام سنهٔ پانصد وهشتادوشش بود ورحلتش دربغداد سنه ششصد و پنجاه و پنج بوده ـ وشواهد برتشیع او زیاد است

منجمله آنکه درکتابش خطبهٔ شقشقیه را نقل میکند وحال آنکه خطبهٔ شریفه صریح است در شکایت حضرت امیرع از بعضی ازغاصبین

و منجمله آنکه در اول شرح نهج‌البلاغه میگوید «الحمدلله الذی قدم المفضول‌علی‌الافضل لمصلحة اقتضاها التکلیف»

ودرفوائد الرضویه‌ازسیدمحمد حسن زنوزی صاحب‌کتاب ریاض‌الجنة نقل میکند که گفت من ازاستاد خود **مرحوم میرزا محمد مهدی** شهید مشهدی شنیدم کـه فرمود وقـتی من شرح **ابن ابی الحدید** را مطالعه میکردم ظن متاخم بعلم حاصل کردم بتشیع او شبی در فکر بودم که در کتب و تصانیف خود شهادت بدهم بتشیع او وچون صبح شد ضعیفهٔ مؤمنهٔ که ابداً سواد نداشت و عـوام صرف بود و من او را می‌شناختم نزد من آمد در کمال اضطراب و تشویش گفت

فلان ، آیا ابن ابی‌الحدید نامی درمیان مسلمین میباشد ؟ گفتم بلی، گفت دیشب در عالم رؤیا دیدم تابوتی ازآتش درجائی گذارده‌اند ومردی را میان آن تـابوت آتشین میـوزانند و شعله آتش ازآن بلند شده و بوی تعفن از آن می‌آید بحدی که مردم ازآن تعفن مشرف بهلاکتند و آن‌مرد درمیان تابوت باینطرف وآنطرف میگرددوتضرع والحاح‌میکند،من‌راازمشاهدهٔ آن‌حال‌خوف‌وهراسی‌روی‌داد پرسیدم اینمرد کیست ؟

گفتند ابن‌ابی‌الحدید است که اورا بسبب تسنن عذاب میکنند ؛ از دهشت واقعه ازخواب بیدار شدم وهنوز اثرآن خوف در دل‌من باقیست

فرمودند : من یقین‌کردم که خداوند خواسته که مرا از اعتقاد به تشیع او برگرداند، پس ازآن اعتقاد نادم شدم

دوازدهم ـ المورخ الخبیر **محمد بن جریر بن غالب الطبری** صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ ولادتش سنه دویست وبیست وچهار بود در آمل مازندان ورحلتش در سوم شوال سنه‌سیصدو ده بود در بغداد

درمقامع میفرماید محمد بن جریر دو نفرند یکی‌**محمد بن جریر بن‌غالب الطبری** است که صاحب تاریخ و تفسیر مشهور است و او شافعی‌المذهب بود و دیگری **محمد بن‌جریر بن‌رستم الطبری** است صاحب‌کتاب **مسترشد** و **ایضاح** وغیر ایندو وشبههٔ نیست‌که او شیعه بوده و بعضی از کتب منسوبست بطبری ومعلوم نیست‌که مراد کدام یك از این دو طبری‌هست

ودر روضات است‌که **کتاب آداب‌الحمیده** ازمحمد بن جریرالطبری است ومعلوم نیست که ازکدامیك‌ازآنهاست ودراوست که‌حرث بن‌روح ازپدرش‌ازجدش روایت کرده که‌باولادش گفت‌ای اولادهای من هرگاه امر بزرگی بشما روی آورد یا هم وغمی برشما عارض شد پس شب با طهارت در فراش و لحاف طاهری تنها بخوابید وهفت مرتبه سورهٔ والشمس و هفت‌مرتبه سورهٔ واللیل را بخوانید بعد بگوئید: «اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا و مخرجا »

و بخوابید، پس درشب اول یا شب سوم یاشب پنجم وگمان میکنم گفت یادرشب هفتم شخصی درخواب تو بیاید وبگوید خلاصی تو دراین امرعظیم‌در اینست

راوی‌گفت: دردسری برمن عارض شد که نمیدانستم علاج آنرا، پس‌من همین عمل را بجای آوردم، درشب اول درعالم رؤیا دونفر آمدند نزد من ، یکی نزد سرمن نشست ودیگری نزد پاهایم بعد یکی‌از این دو بدیگری‌گفت بدنش را مس کن!

پس تمام بدن مرا مسح کرد، بیك موضعی از سرم که دستش رسیدگفت: « این موضع ازسرت را حجامت کن! » چنین‌کردم، دردسرم خوب شدومن‌این امر را بکسی‌نگفته‌ام مگرآنکه بمحض عمل کردن علاج شده است

ودر روضات ازبعضی اعاظم روایت میکند هرگاه کسی بخواهد یکی از انبیاء یا ازائمه یا یکی از والدین یا یکی ازمؤمنین را درخواب ببیند پس بخواند سورهٔ و الشمس و اللیل و قدر و جحد و اخلاص ومعوذتین را بعد بخواند سورهٔ اخلاص را صد مرتبه و صدمرتبه صلوات برمحمد و آل محمد بفرستد وبخوابد بطرف راست با طهارت وبا لباس طاهر ودرفراش طاهر وغذای طیب و قلب صاف و صفـای خاطر وعزم جازم و یقین صادق پس او می بیند هر که را بخواهد انشاءالله و

هرچه بخواهد با او سخن میگوید

ودر دارالسلام محدث نوری از عبد الحق دهلوی در کتاب تاریخ مدینه نقل کرده کسیکه بخواهد پیغمبر ص را درخواب ببیند مداومت نماید بصلوات فرستادن بر پیغمبر ص با طهارت باین صیغه : «اللهم صل علی محمد وآله وسلم کماتحب»

و ایضا نقل فرموده مداومت نمودن بصلوات بر پیغمبر ص باین صیغه همین سعادت را بیابد (اللهم صل علی روح محمد فی الارواح اللهم صل علی جسده فی الاجساد اللهم صل علی قبره فی القبور)

خاتمه

چون درخاتمه باب ششم و هفتم وهشتم احوالات بعضی از سلاطین و خلفاء ذکر شده مناسب دیدم که در خاتمه این باب احوالات بعضی از وزرآء شیعه امامیه را که دارای علم و فضل وکمال وجود بودند ذکر کنم که در تذکر حالات آنها مواعظ و نصایح بلیغه است :

منهم ابوسلمة بن سلیمان همدانی بود واو بسیار علاقه و محبت داشت بآل محمد ص

ودر زمانیکه ابومسلم مروزی خروج بمروانیان نمود بعضی از امرآء خراسان را بتسخیر ممالك عراق نامزد کرد و مکتوبی بابوسلمه نوشت و در آن نوشته از اوبوزیر آل محمد ص تعبیر نمود وچون امرآء ابو مسلم ولایت عراقین را تصرف نمودند وبکوفه رسیدند حسن بن قحطبه که امارت لشگر ابومسلم بااو بود ابوسلمه راملاقات نموده مکتوب ابومسلم رابوی داد ابو سلمه اکابر و اشراف اهل کوفه را در مسجد جمع نموده نوشته ابو مسلم را خواند و خود مشغول امور وزارتی گردید

دراین اثناء ابوالعباس سفاح وبرادرش منصور که تا آنزمان از ترس مروانیان پوشیده بودند بکوفه رسیدند ابوسلمه داعیه داشت که یکی از اولاد علی بن ابیطالب را بخلافت نصب کند لذا سه کاغذ بسه نفر از اولاد علی بن ابیطالب نوشت والتماس کرد که خلافت را قبول کنند

اول بحضرت صادق ع دوم بعبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) سوم بعمر بن زین العابدین (ع) اما هیچیك قبول نفرمودند مسئول ابو سلمه را بلکه حضرت صادق (ع) کاغذ را نا خوانده سوزانید در آنوقت امرآء خراسان منزل عباسیان را دانسته آنها را از کنج اختفاء بیرون آورده و سفاح رابرسریر خلافت نشانیدند

وچون عباسیان دانستند میل ابو سلمه راکه میخواهد خلافت با اولاد علی بن ابیطالب (ع) باشد درصدد قتل او بر آمدند لکن بدون مشورت ابو مسلم جرئت نکردند باین امر اقدام کنند ازاین جهت سفاح برادر خود منصور راروانه کرد بخراسان نزد ابومسلم چون منصور وارد شد بابو مسلم لوازم خدمتگذاری رابعمل آورد منصور کیفیت حال را بابومسلم گفت ابومسلم گفت من وابو سلمه ازجمله غلامان امیرالمؤمنین هستیم اگر پای ازحدخود بیرون کنیم البته قتل ما واجب است

منصور مقتضی المرام از خراسان مراجعت کرد بکوفه رسید شنید که ابو سلمه ازدنیارفته

ومنهم جناب علی بن یقطین وزیر هرون الرشید

دررجال کبیر است که حضرت موسی بن جعفر ع بعلی بن یقطین فرمودند تو ضامن بشو یك

خصلت را تامن ضامن بشوم برای توسه خصلت را عرضکرد یابن رسول‌الله سه خصلتیکه شما ضامن میشوید چه چیز است ؟

فرمود اما سه‌خصلتی که از برای تو ضامن میشوم آنستکه ابداً بتوالم آهن نرسدوبفقروفاقه گرفتار نشوی و محبس وزندان راهم نبینی عرضکرد یك‌خصلتی که من ضامن بشوم چیست ؟ فرمود ضامن بشو برای من که هروقت دوست ما بیایدنزدتو او رااکرام نمائی علی‌بن یقطین‌ضامن اینمطلب شد حضرت هم‌برای اوضامن آن‌سه مطلب شدند

وایضا روایت کرده وقتیکه حضرت موسی‌بن جعفر ع تشریف آوردند بعراق علی بن یقطین خدمت حضرت عرضکرد آیا نمی بینید حال‌من و کثرت گرفتاری وابتلاآت‌مرا

حضرت فرمودند یاعلی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمة لیدفع بهم عن اولیائه وانت منهم یاعلی یعنی از برای خداوند دوستانی‌هست در در خانه ظالمین که‌دفع میکند ظلم و شدائد رابواسطه آنها ازموالیان خود وتوازآنها هستی یاعلی

در مجالس المؤمنین روایتکرده که یکی‌از شیعیان خدمت حضرت صادق (ع) رسید عرض کرد یابن رسول‌الله مرا مهمی است نزد سلطان و وسیله در آن در گاه ندارم خدمت شما آمدم که تدبیری در آن باب بفرمائید حضرت فرمود بروبدرگاه سلطان ومنتظر بشو تا مردی‌باین صفت واین صفت به‌بینی وسعی کن‌که در خلوت خودرا باو برسانی آنگاه باوبگو که حضرت صادق ع مرانزد توفرستاد تاکار مرا در درگاه سلطنت انجام‌دهی آنشخص شیعه رفت بدرگاه سلطان ومنتظر شد تا آنمردآمد درخلوت اورا دید وپیغام حضرت‌را رسانید آنشخص‌اهتمام زیادی نمود نزد سلطان‌وحاجت او رابر آورده کردو آنشخص مقضی المرام‌مشرف شدخدمت حضرت صادق ع‌عرضکردیابن‌رسول‌الله آن حاجبی که‌مرانزد او فرستادی چون نام‌تراشنید از فرح ونشاط نزدیك بود بیهوش شود در آن حال رفت نزد سلطان وکار مرا انجام داد و دوستی چنان بدرگاه دشمنان چه‌کار دارد حضرت فرمود که هیچ حاکم وسلطانی نباشد الاآنکه بعض ازموالیان ما بدرگاه اوملازم‌باشند چون‌بعضی‌ازموالیان مارا آنجا حاجت ومصلحتی باشد به‌تمشیت آن قیام نماید

ودر رجالست که‌محمد بن اسماعیل بن بزیع وزیربود واو از حضرت رضا ع‌روایتکرده:

قال‌ان‌الله تبارك وتعالی بابواب الظالمین من‌نورالله به البرهان ومکن‌له‌فی‌البلاد لیدفع بهم‌عن اولیائه ویصلح الله بهم امورالمسلمین لانهم ملجأ المؤمنین من الضرر والیهم یفزع ذوالحاجة من شیعتنا بهم یومن‌الله روعة المؤمن فی دارالظلم اولئك هم المؤمنون حقاً اولئك‌نورهم تضیء منه‌القیمة خلقوا والله للجنة و خلقت الجنة لهم فهنیئاً لهم‌ما علی‌احدکم ان لوشاء لنال هذا کله قال قلت بماذا جعلنی‌الله فداك قال یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی‌المؤمنین من شیعتنافکن منهم یامحمد

ومنجمله محمد بن الحسین المعروف باستاد ابن عمیدالقمیوزیربی نظیرو صاحب‌بن عباد اززمره اصحاب اوبود و بواسطه صحبت او معروف شد بصاحب‌واو وزیر رکن‌الدوله دیلمی‌بود ودرعلوم فلسفه ونجوم مهارت تامی داشت

و ازتاریخ مصر نقل‌شده که چون صاحب بن عباد ببغداد رفت ومراجعت کرداستاد ابن عمید سؤال نمود که بغداد را چون‌یدی صاحب بن‌عباد گفت‌بغداد فی‌البلاد کالاستاد فی‌العباد

وایضا روایت نموده که‌روزی صاحب‌بن عباد بعداز وفات ابن‌عمید ازدر سرای او میگذشت و بیرون آن سراهیچکس را ندید پس این ابیات را انشاد کرد

ایها الدا لم علاك اکتیاب	این ذاك الحجاب و الحجاب
این ما کان الدهر یفزع منه	فهو الیوم فی التراب تراب

وفات وزیرا بن‌عمید در سنهٔ سیصدو پنجاه و نه بود

ومنجمله اسمعیل بن‌عباد طالقانی الملقب به کافی الکفاة المعروف به صاحب بن‌عباد

واو اعجوبه دهر و نادره دوران و بسیار فاضل و ادیب بود و علماء و فضلاء نزد او محل منیعی داشتند و دردرس او شش نفر بودند که کلمات او را بتلامذه میرسانیدند و ابن خلکان گفته : نقل کتبش محتاج بود بچهار صدشتر واو وزیر وکافی مهمات مملکت سلطان فخرالدوله دیلمی بود لذا ملقب شد بکافی الکفاة

ودر هر شب ازشبهای ماه رمضان هزار نفر را افطار میداد وفخرالدوله امرنمود بحفر بئری وصاحب بن‌عباد بیکی ازمنشیها فرمود یك کاغذی در این خصوص بنویسد چون‌این منشی باصاحب بن عباد بدبود صاحب هم‌مخرج (رآء) نداشت لذا منشی تعهد کرد وکاغذی نوشت که کلمه ازکلمات او بدون (رآء) نباشد که صاحب در خواندن اوخجالت بکشد پس نوشت «امر امیرالامرآء عمره‌الله‌ان ان‌یحفر بئرفی طریق المارہ لیشرب منه الصادر والوارد حرر ذلك فی رابع شهر رمضان المبارك بورك فیه الی یوم المحشر »

پس صاحب که‌دید او را عیناً قرائت نمود بعباراتیکه ابداً (رآء) ندارد ، خواند « حکم اعدل الحکام طول‌الله مده حیوته ان‌یعمل قلیب فی سبیل‌المسلمین لینتفع منه العادی والزائع وکتب فی اوائل ایام الصیام المیمون لازال میمونا الی‌یوم القیمة »

وحکی انه قیل له‌قل‌ارم رمحك وارکب فرسك فقال الق قناتك واعل جوادك

مولدش سنهٔ سیصد و بیست وهشش واقع شد در طالقان بین قزوین و ابهر و رحلتش در شب جمعهٔ بیستو چهارم صفر سیصدو هشتادو پنج واقع شد در ری و جنازه‌اش را حمل نمودندباصفهان‌و درخانه‌خود اودفن نمودند و بعضی در پای جنازهٔ او زمین را سجده میکردند از بزرگان دیالمه و غیر هم

قبرش درمحله باب طوقچی در میدان کهنه اصفهانست وقبهٔ دارد و مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی امر بتجدید عمارت او فرمود ومداومت بزیارت او داشت‌معروفست هرکس بزیارت او برود یکهفته نمیگذرد که‌چیزی باو میرسد وایشان اشعار بسیار خوبی گفته‌اند منجمله قوله

ابا حسن لو کان حبك مدخلی	جهنم کان الفوز عندی جحیمها
فکیف یخاف‌النار من هو مؤمن	بان امیر المؤمنین (ع) قسیمها

وایضا فرموده :

لعمرك ما الانسان الا بدینه	فلا تترك التقوی اتکالا علی النسب
فقد رفع الاسلام سلمان فارس	وقد وضع الشرك الشریف ابالهب

وایضا فرموده

لوشق عن قلبی یری وسطه	سطران قدخطا بلا کاتب
العدل و التوحید فی جانب	وحب اهل البیت فی جانب

واز جمله اشعار **صاحب بن عباد** است که‌در باب شوق خود بزیارت **حضرت رضا ع** گفته وشیخ اجل **ابن بابویه** در صدر کتاب **عیون الاخبار** که‌تألیف آن بعنوان تحفهٔ‌صاحب‌بوده این‌اشعاررا نوشته

یاسائراً زائراً الی طوس	مشهد طهر و ارض تقدیس

ابلغ سلامی الرضا و حط علی — اکرم رمس لخیر مرموس

وله ایضا :

قالت تحب معاویه — قلت اسکتی یا زانیه
قالت اسأت جوابیه — فاعدت قولی ثانیه
یا زانیة یا زانیه — یا بنت الفی زانیه
احب من شتم الوصی علانیه — فعلی یزید لعنةوعلی ابیه ثمانیه

وعلویین وسادات وعلماء نزد اومکانت وشأنی داشتند و علماء را بتصنیف و تألیف تشویق میفرمود وبجهت خاطر او شیخ فاضل حسن بن محمد قمی تاریخ قمرا تألیف کرد

وایضا شیخ صدوق بجهت او عیون اخبارالرضا را تصنیف کرد و مصدر کرد کتابش را بدو قصیده از او وثعالبی بجهت او تصنیف کرد یتیمةالدهر راوسالی پنج هزار اشرفی میفرستاد ببغداد بجهت فقهاء آنها

وصاحب بن عباد اعجوبهٔ دهرو نادرهٔ دوران بودو درتشیع وحب اهل‌البیت اوحد زمان خود بود حتی آنکه اهل‌اصفهان مذهب تشیع را نسبت بوی‌میدادند ومیگفتند (فلانی بدین ابن‌عباد است)

ومنجمله شرف الدین ابوطاهر بن سعدالقمی و اووزیر ملکشاه سلجوقی بود و بغایت متدین ومتشرع بودوقبل از رسیدن بمنصب وزارت مدت چهل سال عامل مرو بود و مدت وزارتش سه‌ماه بودکه بریاض رضوان شتافت

ودر مجالس المؤمنین از صاحب جامع التواریخ نقل میفرماید مرقد شرف الدین در جوار روضهٔ طیبه امام هشتم علی بن موسی الرضا ع واقع است حقیر ازبعضی از اشراف مشهد مقدس شنیدم‌که قبر ابوطاهر قمی وقبر سلطان سنجردر نزد قبرستان قتلگاه دم زنجیر استوبقعهٔ مختصری هم دارند

و منجمله مؤید الدین ابو طالب محمد بن‌علی‌العلقمی بود که از اکابر وزراء بوده وشعراء درمدح اوقصاید لطیفهٔ نظم کردند

☆ (شعر)☆

ان الوزارة لم یکن کفو لها — الا الوزیر محمد بن علقمی

وابن‌ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را باسم اونوشته‌وهزار دینار زر سرخ‌باخلعت لایق باو داد تادر سنه ششصد وپنجاه و چهار که هلاکوخان از ممالك شرقی بقصد تسخیر ولایت غربی نهضت نمودرایت عزیمت بجانب دارالسلام‌بغداد بر افراخت و خواجه نصیر الدین‌محمدالطوسی درآن حین از حبس‌ملاحده نجات یافت واز هلاکوخان انواع محبت دیدو همراه اوروانه شد بجانب بغداد ، ابن علقمی هم فرصت دید وقاصد پی‌در پی فرستاد وایشان را بتوجه نمودن ببغدادترغیب‌نمود هلاکوخان بالشکر فراوان روی بسوی دار السلام بغداد نمود

روز یکشنبهٔ چهارم صفر سنهٔ ششصدو پنجاه و پنج مستعصم خلیفه باهردو پسرش ابو بکر و عبدالرحمن وبسیاری از دانشمندان عازم ملاقات هلاکوخان گردید چون وارد شد هلاکوخان خلیفه ودو پسر با دو سه‌نفر از خدام اورا دراردو متوقف‌گردانید ودر باب ابقاء و افناء او با خواجه‌نصیر الدین ودیگران مشورت نمود همه برقتل خلیفه متفق شدند امر فرمود تا مستعصم رابنمد بپیچیدند و بزمین مالیدند تابندهای اعضای اوازیکدیگرجداشد کذا فی‌مجالس المؤمنین

ومنجمله حسین بن علی المعروف بوزیر المغربی

وایشان دختر زادهٔ محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی است صاحب کتاب غیبت وزیر سلطان احمدبن یزدان الکردی سلطان‌دیار بکر واطراف وحوالی آن‌بود

وایشان تصنیفات زیادی دارند واشعار بسیار ملیح گفته‌اند منجمله در باره جوان حسن الوجه که موی سرش را تراشیده بود گفته

حلقوا شعره لیکسوه قبحاً　　غیرة منهم علیه و شحا

کان قبل الحلاق لیلاوصبحاً　　فمحوا لیله و ابقوه صبحا

وایشان در سیزدهم ماه رمضان سنهٔ چهار صدو هیجده در میا فارقین وفات کرد و بر حسب وصیت خود اوجنازه اش را حمل‌نمودند بنجف اشرف ودرخارج نجف اشرف دفن کردند

ومنجمله حسن بن‌محمد المهلبی کەوزیر معزالدوله احمد بن بویه الدیلمی بود

وارتفاع قدرو اتساع صدر وعلو همت وجود کف او معروف و مشهور بود ، قبل از آنکه بمنصب وزارت‌برسدبسیار فقیر وپریشان بود

یکوقتی سفری نمود در بین راه میل بخوردن گوشت نمود قدرت نداشت بجهت‌فقروپریشانی پس این اشعاررا انشادکرد

الاموت یباع فاشتر یه　　فهذا العیش مالا خیر فیه

الاموت لذیذ الطعم یأتی　　یخلصنی من الموت الکریه

اذا ابصرت قبراً من بعید　　و ددت لوا ننی مما یلیه

ورحلت او در بیست وهفتم ماه شعبان سنهٔ سیصدو پنجاه ودو بود در راه واسط و او را در مقابر قریش دفن کردند کذافی تاریخ ابن‌خلکان وفیه‌اشاره الی تشیعه

ومنجمله خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر هلاکوخان بود و او را شهید نمودند درروز چهارم ماه‌شعبان سنهٔششصدو هشتاد و نه

واین رباعی درشهادت او گفته شده

ازرفتن شمس از افق خون بچکید　　مه‌روی بکند و زهره گیسو ببرید

شبجامه سیه کرد درآن‌ماتم‌وصبح　　برزد نفس سرد و گریبان بدرید

ومنجمله خواجه نظام الملك حسن بن اسحق الطوسی که وزیر جلال الدوله سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بود وتاریخ جلالی که در تقاویم نوشته منسوب است باو خواجه در یازده سالگی ازحفظ قرآن‌مجید فارغ‌شد

ودر حبیب السیر است یکوقتی خواجه از الب‌ارسلان اجازه گرفت که مشرف شود بمکه معظمه اسبابش رافراهم نمود وخیمه بجهت حرکت بخارج شهرزد ناگاه شخص مریضی کاغذی داد یکی از ملازمان خواجه کەبدهد بخواجه چون خواجه خواند گریه زیادی کرد بقسمیکه آن شخص ازدادن کاغذ پشیمان شد چون از گریه ساکت شد فرمود آنشخص که این رقعه رادادە حاضرکنید آنچه گردش کردند اورا ندیدند

بعدخواجه رقعه را داد بملازمان خواندند دیدند نوشته « من دیشب پیغمبر (ص) را درخواب دیدم فرمود بحسن بگو حج تو همینجا هست بمکه چرا میروی من بتو گفتم ملازم این ترك

باش ووظایف ارباب حاجت رابر آور وبفریاد در ماندگان برس

ازاینجهت خواجه فسخ عزیمت نمود و گفت هر وقت صاحب این خواب را ببینید بمن برسانید بعد ازمدتی اورا دیدند گفتند وزیر ترا طلبیده جواب داد وزیر نزد من امانتی داشت باو رسانیدم نه اورا بمن کاریست ونه مرا باو

وخواجه در هرات و بغداد و بصره و اصفهان و بلدان دیگر بقاع خیریه زیاد بنا نموده منجمله دربغداد مدرسه نظامیه از ابنیهٔخیریه اوست و بسیاری از علماء مثل غزالی وابو اسحق شیرازی درمدرسهٔ نظامیه بغداد تحصیل کرده‌اند

وایضا در حبیب السیر است خواجه مجلهٔ نوشت وشهادت بزرگان را در آن درج نمود و وصیت نمود که‌درجوف کفنش بااو دفن کنند

شیخ ابو اسحق نوشت « خیرالظلمة حسن کتبه ابو اسحق » خواجه توقیع او را که دید گریه کرد وگفت سخن راست‌اینست وبعد از شهادتش بزرگی او را ددخواب دید از حالش پرسید گفت بواسطه سخن وکلمه راستی که شیخ ابواسحق نوشت خداوند مراآمرزید

ودر زینة المجالس از کتب تواریخ نقل کرده هرگاه تحفه بمجلس خواجه نظام الملك میآوردند خواجه اورا بحضارقسمت مینمود

روزی باغبانی سه‌دانه خیار نورس نزدوی آورد خواجه هر سه دانه راخورد و فرمود هزار درهم باو بدهند سؤال نمودند گفت آن خیارها تلخ بود ترسیدم اگر بدیگری بدهم طاقت نیاورد واظهار کند واین بیچاره خجالت بکشد

ودر روضة الانوار است بسلطان ملکشاه گفتند نظام‌الملك در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت بعلماء وصلحاء وزاهدان و عابدان میدهد وشما را از آن‌نفعی نیست وبآن مبلغ لشکر جراری میتوان فراهم نمود سلطان ملکشاه اینسخن رابخواجه گفت

خواجه فرمود باین‌زر میتوان لشگری ترتیب داده که‌ایشان دشمنان را بشمشیر یك ذرعی و به‌تیری که رفتنش سیصد ذرع باشد دفع کنند ومن باین زر برای تو لشگری ترتیب دهم که ازاول شب‌تاصبح دستها رابدعا بلند کنند بدرگاه الهی شمشیر همت بابر برسانند وتیر دعا از هفت آسمان گذرانند ولشگر ومن وتو درپناه‌ایشانیم‌سلطان گریه کرد واورا تحسین نمود

ومنجمله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجدالملك شیعی‌وزیر برکیاروق

واز برای اواست آثار حسنهٔ مانند قبهٔ ائمهٔ بقیع (ع) ومشهد امام موسی وامام محمدتقی ع ومشهد حضرت عبدالعظیم وغیرذلك

واو رادرسنهٔ چهارصد ونود ودوبقتل رسانیدند واو از اهل براوستان بود « براوستان قریه ایست ازقرای‌قم »

تتمیم مخفی نماناد باندازهٔ که از وزراء آل برمك سخاوت وجود بروز نمود از احدی ازوزراء واز سلاطین آن اندازه از جود وکرم بروز نکرده و نخواهد کردو بعضی که دنیا با آنها کجروی نمود وادبار کرد بااحدی بآن قسم ادبارنکرد

بدانکه برمك که جدبرامکه بود از مجوسهای بلخ وخادم بیت النار بود واسمش جعفر بود ملقب به (برمك) وزیر سلیمان بن عبد الملك بن مروان بود که از بلخ او را طلبید بجهت

وزارت خود (تفصیلش در باب هفتم گفته شد)

پسر او خالد وزیر ابو العباس سفاح بود که اول خلفای بنی العباس است و **خالد** در سنه صدو شصت وپنج از دنیا رفتدر سن‌هفتاد وپنجسالگی و **پسر او یحیی بن خالد وزیرهرون** الرشید بود وبعدناظر بر حرم‌و بر اموال اوشد یحیی بسیار مرد جوادی بود شاعر میگوید

سئلت الندی هل انت حرفقال لا ولکننی رق لیحیی بن خـالد

فقلت اشتراء قال لابل وراثة تـوارثنی عن واحد بعد واحـد

ودر روضة الانوار علامه سبزواری نقل میکند شخصی گفت از پدرم شنیدم که در همه عالم کسی در هوا هزارهزار درهم نبخشید بغیر یحیی بن‌خالد

سؤال کردم بخشش در هوا چگونه میشود گفت وقتی بجهت یحیی بن‌خالد از ضیمه‌اش هزار هزار درهم آوردند او در خانه‌نهاد و ازحرم بیرون شد خواست سوار شودجمعی ازمستحقین وارباب حوائج بدرخانه ایستاده بودند یحیی بن‌خالد یکپایش را در رکاب کرده بودو یکپایش در هوابود گفت «این‌هزار هزاردرهم رابااین‌فقراء بدهید»

وهیچکس بعد ازوی سخاوت اورا نکرد

ودر درالسلوك گفت در اوقاتیکه هرون غضبناك بوده‌به‌برامکه‌بغلامش صالح گفت برونزد منصور بن زیاد وبگوده هزار هزار درهم برذمه تو هست بایدتا مغرب این‌وجه را بدهی ، اگر نداد سرش را ازبدن جدا کن بیاورنزد من مبادا دست خالی برگردی صالح رفت نزد منصور بن زیاد و فرمودهٔهرون را بوی‌گفت منصورگفت هلاك شدم‌والله ، قسم‌خورد که جمیع اسباب ومایملکش‌باندازهٔ صدهزار درهم نمیشود

من‌گفتم چاره درکار خود بکن‌که من نمیتوانم مخالفت کنم‌فرمایش امیرالمؤمنین را گفت ای صالح اجازه بده که من اهل و اولادم را وداع کنم ووصیت کنم صالح گفت من با منصور رفتیم بخانه‌اش بعد ازآنکه مطلب رابآنها گفت صدای گریه وفریاد از خانه او بلند شد من بمنصورگفتم شاید خداوند فرج ترا دربد برامکه قرار داده باشد بیا برویم نزد آل برامکه پس منصور گریه کنان وصیحه زنان رفت نزد یحیی بن خالد برمکی‌و قصه خود را نقل کرد یحیی بسیار مغموم شد ویکساعت سرش‌رابزیر انداخت گریه کرد بعد سربلند کرد کنیزش را طلبید گفت درخزانه‌چه مقدار ازدرهم موجود است گفت پنجهزار هزار درهم گفت همه آن دراهم را حاضر کردند بعد پیغام داد بپسرش فضل ، گفت من‌خیال دارم که ضیمه بخرم آنچه از دراهم موجود داری بفرست پس‌فضل دو هزارهزار درهم فرستاد

بعد پیغام داد بپسرش جعفر او هم دو هزار هزار درهم فرستاد جمعاً شد نه هزار هزار درهم منصور گفت ای‌مولای من من دست بدامن شما انداخته‌ام و خلاصی و نجات خود را از تو میخواهم

یحیی سر بزیر انداخت وگریه کرد بغلامش گفت امیر المؤمنین بیکی از کنیزان من‌جواهر پرقیمتی داده برونزد اوو آن جوهره را ازاو گرفته بیاور ـ آورد ـ یحیی بصالح گفت این‌جواهر را من‌از تجار بدویست هزار درهم خریده‌ام واو را هرون داد بکنیز من ایندراهم را واین جوهره رابیر نزد هرون وبگو منصور بن‌زیاد را بمن ببخشد صالح اینها را بامنصور بردنزدهرون

دربین راه منصور تمثل جست‌بشعری درذم یحیی برمکی ، خواند

و ما ثقة هلی‌ترکتمانی ولکن خفتما ضرب النبال

صالح‌گفت والله کسی درروی زمین ازتو بدتر نیستو ازآل برامکه بهتر نیست‌که تراازکشتن

نجات دادند وعوض تشکر اینقسم مذمت از آنها مینمائی بعد رفتیم نزد هرون وقصه را بالتمام بجهت هرون نقل کردیم غیر قضیه حق نشناسی منصور بن زیاد را که مبادا هرون بغضب افتد و او را بقتل برساند

پس رشید آن‌جواهر را رد کرد بان کنیز و گفت ما اهل بیتی هستیم که پس نگیریم آنچه بدیگری احسان کرده باشیم و از منصور ابن‌زیاد باندزاهم درگذشتم صالح با منصور آمد نزد یحیی وقصه‌را بجهت او نقل کرد و گفت منصور بن زیاد تمثل بچنین‌شعری درمذمت شما نمود

یحیی گفت وقتی که انسان در نکبت عظیم باشد سینه‌اش تنك میشود وسخنی که میگوید از قلبش نمیگوید و از منصورعذر خواهی کرد صالح تعجب نمود گفت لا یعودالفلك الدواران یخرج مثلك الی الوجود فوا اسفاه کیف یموت ویتواری فی‌التراب رجل‌مثلك

وایضا نقل کرده‌بین **یحیی بن خالد برمکی وعبدالله بن مالك خزاعی** در باطن عداوت بود لکن از برای احدی اظهار نمیکردند وسبب عداوت بین دواینبود که هرون بسیاردوست میداشت عبدالله بن مالك را باندازهٔ که یحیی بن خالد و اولادش میگفتند «عبدالله سحر کرده هرون را» مدت بیست سال این‌عداوت در قلبشان بود که‌باحدی اظهار نمیکردند پس رشید عبدالله‌بن‌مالك راوالی ارمنیه نمود

بعد شخصی ازاهل‌عراق که سرمایه‌اش تمام شده بودو بسیار فقیروپریشان شده بودتوصیه خطی نوشت اززبان یحیی بن‌خالد بعبدالله بن‌مالك وخود آنمرد کاغذرا برد بارمنیه نزد عبدالله

چون عبدالله کاغذ راباز کرد وخواند خیال کرد که‌این کاغذ از یحیی نیست و این مرد تقلب کرده پس بآنمرد گفت من‌مینویسم ببغداد اگر این‌نوشته از یحیی‌بن خالد بود اگر بخواهی من‌بتو اماره بعضی‌از بلاد رامیدهم واگر بخواهی دویست هزاردرهم پول میدهم و اگر حیله کرده و دروغ گفتهٔ امرمیکنم دو هزارچوب بتو بزنند پس‌امر کرد آنمردرا در حجرهٔ حبس نمودند و نوشت‌بوکیلش دربغداد که کاغذی بمن رسید توصیهٔ بجهت شخصی ازیحیی بن خالد ومن گمان‌میکنم که‌دروغ است تو تحقیق کن ومطلب رابنویس پس‌وکیل عبدالله کاغذراخواند برد نزد یحیی وباوداد یحیی کاغذ راخواند وتأمل کرد و گفت فرداخبر میدهم که‌جواب بنویسی

بعد یحیی بندماء واصحابش گفت اگرکسی اززبان من بدروغ کاغذی بدشمن من نوشته باشد باوا چه‌باید کرد هریك از اصحابش یکنوعی ازسیاستو عذاب نسبت باو گفتند یحیی گفت تمام‌شما خطاکردید واز خست نفس تان چنین گفتید وهمه‌شما میدانید چقدر عداوت ودشمنی است‌بین من‌واو والان خداوند این مرد راواسطه قرار داده بجهت اصلاح‌بین من واووالهام نموده اوراکه کینه‌بیست ساله بین‌من‌واو برداشته شود پس سزاوار است که‌من‌اورا تصدیق نمایم وبنویسم بعبدالله که کرامت واحسانش رابااین‌مرد زیادکند اصحابش اورا تصدیق نمودند ودرباره‌او دعاکردند

پس یحیی کاغذی نوشت بعبدالله بن‌مالك بخط خود ونوشت که‌آن کاغذ رامن بخط‌خودنوشته‌ام وفرستاده‌ام‌مرجواز کرم وعلو همت شما آنستکه باو اندازه شؤن خود احسان کنید و حرفت او را مراعات کنید وکاغذرا مهر کرد وبوکیل عبدالله داد وکاغذ را روانه کرد نزدعبدالله بن‌مالك‌چون کاغذ بعبدالله رسید اورا باز نمود وخواند بسیارمسرور شد وآن‌مرد راطلبید گفت‌امارت رامیخواهی یا‌عطای دویست هزار درهمرا آنمرد گفت عطارا عبدالله امر کرد دویست هزار درهم دادندباده‌اسب عربی وبیست ناقه نجیبهو ده غلام‌و کنیز با اسبهائی که‌برآنها سوار بودند با بعضی‌از جواهرات‌نفیسه ثمینه وآنمرد راباخدم وحشم خود روانه کرد ببغداد وآنمرد دراول ورودش رفت بمنزل‌یحیی بن‌خالد

زمین را بوسید .

یحیی گفت تو کیستی؟ گفت من از جور زمانه مرده بودم تومرا زنده کردی، من از لسان شما کاغذ دروغی بردم نزد عبدالله بن مالك وبمن چنین و چنان احسان کرد و تمام این‌ها را من ازفضل و احسان شما میدانم.

یحیی گفت تو احسان کردی بمن که باعث شدی عداوت دیرینه ما مبدل شد بمحبت و صداقت تو منت بر ما داری نه ما بتو ومنهم بتو می‌بخشم آنچه عبدالله بتو بخشیده پس امر کرد مثل آن‌عطیات را باو دادند

ودر درالسلوك گفت که یقطین بن موسی بهرون گفت یا امیرالمؤمنین مولای من ابراهیم امام بمن خبرداد که پنجم ازخلفاء بنی‌العباس وزراء وکتابش باو غدر ومکر میکنند واگر آنها را نکشد آنها او را بقتل میرسانند هرون گفت ترا بخدا قسم ابراهیم امام چنین گفت ؛ گفت بلی واین سبب شد که‌هرون ازآل برامکه برگشت وتصمیم بقتل آنها نمود

واز ابن اثیر نقل کرده که اقوی الاسباب از برای زوال دولت برامکه این‌بود که یحیی بن خالد برمکی خودرا باستار کعبه آویخته بود درآخرحجی که مشرف شده بود ومیگفت اللهم ان کان رضاك ان تسلبنی نعمك عندی فاسلبنی اللـهم ان کان رضاك ان تسلبنی اهلی و ولـدی فاسلبنی الا الفضل

و شنیده شد که میگفت اللهم ان ذنوبی‌جمة عظیمة لا یحصیها غیرك اللهم انکنت تعاقبنی‌فاجعل عقوبتی بذلك فی الدنیا وان احاط ذالك بسمعی و بصری و مالی و ولدی حتی تبلغ رضاك و لاتجعل عقوبتی فی‌الاخرة فاستجیب‌له

و یحیی برمکی‌درمیان زندان رشید در رقه از دنیا رفت درسنه صدو نود درسن هفتاد سالگی وقتیکه خبر موتش برشید رسید گفت الیوم مات اعقل‌الناس

و یحیی بن خالد چهار پسر داشت :

اول فضل‌بن یحیی و او مدتی وزیر هرون شد و در سخاوت مشهور آفاق بود و محاسن اخلاق او ضرب‌المثل بود

و از سلطان عمادالدین نقل شده که گفته کان‌فضل بن‌یحیی من‌محاسن‌الدنیا لم یرفی العالم مثله

ودرحبیب‌السیر است که مولودی خداوند بفضل بن یحیی مرحمت فرموده بود و شعراء در تهنیت آن‌مولود شعر گفته بودند فضل بن یحیی بمحمد بن زید دمشقی گفت میخواهم ازتودراین باب نظمی بشنوم ولویك شعر باشد محمد گفت من تأمل‌نمودم واین دوبیت راگفتم

و یفرح بالمولود من آل برمك ولا سیما ان کان من ولد الفضل
و یعرف فیه الخیر عند ولادة ببذل الندی‌والمجدوالجودوالفضل

چون فضل شنید مسرور گشت ده هزار هزار بوی صله کرد محمد بن زید دمشقی گفت‌من‌از آن اموال ملك وعقارخریدم ومکنت زیادی تحصیل‌نمودم و بعداز ابتلاء آل برمك چندی که گذشت من‌بحمام رفتم بحمامی گفتم دلاکی نزدمن بفرست حمامی پسرصبیح منظری فرستاد و دراثنائی که‌آن پسرخدمت مرا میکرد محبتهای آل برمك بذهن من‌گذشت وآن رباعی را خواندم آن پسر ازشنیدن آن رباعی غش کرده وافتاد بروی زمین چنانچه من‌گمان کردم که دیوانه شده ازحمام بیرون‌شدم بحمامی گفتم‌روا باشد مصروعی‌بفرستی که خدمت من نماید حمامی گفت والله مدتی این جوان رد من در این حمام‌خدمت میکند ابداً اثرصرع وجنون در او دیده نشده

چون آن جوان افاقه یافت ازسبب عروض اینحال پرسیدم گفت گوینده این دو بیت کیست گفت من گفت دربارهٔ که گفتهٔ گفتم دربارهٔ پسرفضل بن یحیی برمکی گفت آن پسر کجاست؟ گفتم نمیدانم، گفت آن من هستم

محمد بن زید گفت ازشنیدن احوالات آن جوان مدهوش شدم گفتم ای جوان من پیرشده‌ام و اولادی ندارم وآنچه که دارم از انعام پدر تو هست اکنون من اعتراف دارم که آنچه که دارم از آن تو باشد پس آب از دیده‌های آنجوان جاری شد گفت والله آنچه پدرم بتو بخشیده هرگز باز نستانم هرچند محتاج باشم هرقدر من مبالغه کردم اثری نبخشید.

ودر درالسلوك حکایت کرده که یکروز حاجب فضل بن یحیی عرضکرد شخصی در خانه کمان کرده که نسبت دارد بشمافضل بن یحیی گفت داخل شود ناگاه دید شخص نورانی و نیکوهیئتی وارد شد و سلام کرد به فضل ، فضل باو اذن نشستن داد و بعد از ساعتی گفت چه حاجت داری عرضکرد کهنگی لباسم میرساند حاجتم را

فضل فرمود ترا چه نسبت است بمن عرضکرد من سه نسبت دارم با شما

اولا ولادت من درشب ولادت شما بود وثانیا اسم من مشتق از اسم شما هست و ثالثا من در همسایگی شماهستم. فضل بن یحیی فرمود اما همسایگی ممکن است واسم هم گاهی موافق اسم دیگری میشود واما ولادت ازکجا دانستی که ولادت من و تو دریکشب بوده عرضکرد مادرم میگفت شبیکه من ترا زائیده‌ام بمن گفتند امشب خداوند بیحیی بن خالد پسری داده واسمش را فضل گذاشته ازاینجهت مادر من اسم مرا فضیل نام گذاشت که مصغر اسم شماهست بجهت حقیری قدرمن ، فضل خنده کرد گفت سن تو چقدر است؟ عرضکرد سی و پنجسال

فرمود راست گفتی سن منهم همین است، بعد بغلامش امر کرد که آنچه ازعمرش گذشته بجهت هرسالی هزاردرهم باو بدهند وعلاوه امر کرد ده هزار اشرفی باو دادند وخلعت فاخری هم باو پوشانیدند وبرمرکبی او را سوار نموده از نزد فضل بیرون شد

و فضل بن یحیی برادر رضاعی هرون بود و ازخیزران مادر هرون شیرخورده بود و تولدش هفت روز قبل از ولادت هرون بود

ودر سنه صد و نود وسه میان محبس هرون ازدنیا رفت درسن چهل و پنجسالگی وچون خبرفوتش برشید رسید گفت مرگ منهم نزدیك شد و رشید هم درهمانسال از دنیا رفت

دوم – **از اولادهای یحیی بن خالد جعفر بن خالد بود** و مرتبه‌اش نزدهرون خیلی بلند شد حتی آنکه حکومت میکرد در اموال و اولاد هرون الرشید و جعفر هم مثل فضل برادرش سخی بود.

ودر زینت المجالس است که درعهد مأمون جوانی ازمعاریف آنچه داشت فروخت و خرج کرد آخرالامر فقیر شد هرقدر فکر کرد کسی را نیافت که اظهار حاجت کند رفت سرقبرجعفر برمکی شب را تا بصبح گریه کرد نزدیك صبح خوابش برد در واقعه دید جعفر را باو گفت ای عزیز اینجا که افتاده‌ایم دستمان بجائی نمیرسد بجز از کفن درفلانه ویرانه که منزل ما بودآفتابهٔ پراز زر مدفونست بیرون آور وصرف وخرج کن بیدارشد رفت بآن محل زر را بدست آورد نزد صرافان رفت که خرج کند صرافان گمان کردند که گنجینهٔ یافته خبر بمأمون دادند اورا طلبید سؤال کرد این زررا ازکجا آوردهٔ تفصیل را نقل کرد، مأمون گفت بگذارید برود زشت باشد که جعفر مرده بخششی نماید و مأمون زنده بستاند

ودر درالمسلوکست که جعفر بن یحیی بسیار فصیح و با فطانت بود، یکوقتی شخص یهودی ازعلم نجوم استخراج نمود سنه فوت هرون را چون برشید گفت بسیار مهموم شد جعفر برمکی آن یهودی را طلبید فرمود تو گفتهٔ که رشید فلانه وقت از دنیا میرود یهودی گفت آری من گفته‌ام جعفر فرمود عمر خودت بچه قدر میرسد یهودی عمر طویلی از برای خود گفت: جعفر گفت او را بقتل برسانُ تا بفهمی کذب او را در عمر تو چنانچه دروغ گفته در عمر خود پس رشید او را کشت وبدار آویخت وغمش برطرف شد

وفطانت جعفر بن یحیی باندازهٔ بود که از دور نظر میکرد بدست کاتب که کاغذ مینوشت وبحرکت قلم کاغذ را میخواند و در سنه صدو هشتادوهفت هرون جعفر بن یحیی‌را بقتل رسانید در روز اول ماه صفر درسن سی‌وهفت سالگی چون خبر بپدرش دادند که هارون جعفر را بقتل رسانید گفت همین قسم پسرش کشته خواهد شد

گفتند هرون امر کرد که منازل شما را خراب کنند گفت همین قسم منازلشان خراب خواهد شد

در حیوةالحیوان است که هرون امر کرد که سرش را کنار جسر بغداد بدار آویختند وبدن اورا قطعه قطعه کردند وهرقطعه را بدروازهٔ آویزان کنند بعد امر کرد اعضاء بدن اورا سوختند

وایضا فرموده که حکایت شده که علیا بنت مهدی عباسی ببرادرش هرون بعد ازقتل جعفر برمکی گفت یاسیدی ازقتل جعفر برمکی تا بحال من از برای تو روزسروری ندیدم چرا جعفر را بقتل رسانیدی هرون گفت یا حیاتی والله لوعلمت ان قمیصی هذا یعلم السبب لحرقته

ودر حبیب‌السیر است که علت قتل جعفر برمکی این شد که هرون خواهرش عباسه را بعقد جعفر درآورد مشروط بآنکه در غیر حضور او باهم ننشینند بعد از اصرار هرون جعفر راضی شد وعباسه را تزویج نمود ومدتی باین حال ماندند بعد عباسه عاشق شد جعفررا ومراوده کرد جعفر ابا نمود ازخوف برجانش پس عباسه خودرا بیچاره دید متوسل شد بعتابه مادر جعفر و التماس زیادی کرد که مراعوض جاریه بفرست نزد پسرت جعفر چون عتابه درهرروز جمعه جاریهٔ بکری جهت جعفر روانه میکرد واوهم با او وطی نمیکرد تا شرب نبیذ نکند

الحاصل این دو در اینحالت با یکدیگر خلوت نمودند عباسه حامله شد بمولودی وبدون اطلاع هرون آن مولود متولد شد عباسه ازترس برادرش هرون آن طفل را بقابله داد و اورا بمکهٔ معظمه روانه کرد، زبیده خاتون بجعفر بی‌محبت شد تفصیل را بهرون رسانید رشید خیلی متغیر شد وغضبناك شد و عازم مکه معظمه شد و جعفر را امر کردبا او بیایدوقتی که جعفرخواست سوار شود اسطرلاب طلبید که ساعت خوبی بجهت حرکتش معین کند ومنزلش کنار دجله بود دیدشخص ملاحی میان کشتی سوار است وبا خود میخواند (تدبر بالنجوم ولست تدری ☆ ورب البیت یفعل ما یرید) پس اسطراب را بزمین زدوباهرون سوارشد وعباسه قاصدی بمکه فرستاد که آن طفل‌را ازمکه معظمه ببرندبیمن

چون رشید بمکه رسید و تحقیق نمود دانست صدق قول زبیده خواتون را این بود که عازم شد بقتل جعفر وقطع وقلع آل برامکه وبعد از مراجعت ازمکه بیاسر غلامش امر کرد بقتل جعفر پس یاسر شبانه وارد شد بجعفر بدون اذن و اجازه ـ جعفر گفت ای یاسر من مسرورشدم از آمدن تو و محزون شدم از وزودت بدون اذن

گفت ای جعفر امر بزرگتراست ازاین بدرستی که امیرالمؤمنین هرون بمن امر کرده سر ترا ببرم نزد او الساعة جعفرافتاد بقدمهای یاسر التماس کرد مهلت بده وصیتی بکنم یاسر اذن داد وصیتهای خودرا کرد جعفر فرمود ای یاسر من برتوخیلی حق دارم میشود مجازات بنمائی گفت بگوچکنم، گفت

میروی نزد هرون و بگو من جعفر را بقتل رسانیده‌ام اگردیدی پشیمان شد من احیا شده‌ام ازدست تو نعمت زیادی هم بتو خواهم داد و اگر او را پشیمان ندیدی بیا و مرا بقتل برسان

یاسر گفت این امر نمیشود جعفر گفت پس من باتو بیایم تا نزدیك قصررشید اگرباز امر بکشتن من کرد من حاضرم مرا بقتل برسان. یاسر گفت این کار را میکنم

پس جعفر را همراه خود برد تا نزدیك قصر هرون، هرون فریاد زد کیستی گفت منم یاسر گفت کیست با تو گفت جعفر

هرون گفت سر اورا بیاور نزد من پس یاسر سر او را جدا کرد و برد نزد هرون گذارد: پس هرون نگاه طولانی بوی کرد، بعد دونفر ازغلامانش را طلبید و امر کرد سریاسرراازبدن جدا کنند، گفت چون من نمیتوانم قاتل جعفررا زنده به بینم - پس آن دونفر حاضر شدند، سر یاسررا از بدن جدا کردند؛

از این حکایت معلوم میشود که علت غضب رشید بآل برامکه همین حرکت جعفر بود ومعلوم شد که جعفر بن یحیی اصغرسناً بوده از برادرش فضل بن یحیی ومعلوم‌شد که‌اول جعفر کشته شده بعد پدرش یحیی درمیان زندان از دنیا رفته بعد برادرش فضل بن یحیی

الحاصل بعدازشهادت جعفر بن یحیی، هرون‌الرشید امر کرد یحیی بن‌خالد را با برادرش محمد بن خالد و پسر دیگرش فضل بن یحیی حبس نموده و مسرور خادم وهرثمة بن اعین را حافظ بر آنها نمود ومیان زندان بر آنها بشدت گذشت؛

وجعفر هفت سال وزارت هرون را کرد وهرون پسرش مأمون را باو تسلیم کرد که تربیت نماید:

و در نقلی هرون در حدود سنه صد وهشتاد وهشت کاغذی نوشت بسندی بن شاهك بگرفتن یحیی بن خالد وفضل بن یحیی واولاد و اخوان وقراباتشان را وامر نمود بقید وحبس آنها ویحیی بعد ازچهارسال وفضل بن یحیی بعدازپنج سال در میان زندان ازدنیا رفتند:

سوم از اولادهای یحیی بن خالد **محمد بن یحیی** بود و او بصفت علو همت موصوف بود

چهارم موسی بن یحیی بود و اودرشجاعت وجلادت بی‌نظیر بود

بدانکه آل برمك مدتی وزارت نمودند و بحشمت وبمکنت وسخاوت آل برمك احدی برابری نمیتوانست بنماید و احسانی که از اولادبرمك بعامهٔ مردم رسید ازهیچ وزیری اینقدر احسان نرسید، معذلك تمامشان منقرض شدند بواسطهٔ ظلمهائی که باولاد پیغمبر (ص) خصوصاً بحضرت موسی بن جعفر ع نمودند

ودر زینة‌المجالس است از زمان ادم ع الی‌یومنا هذا هیچ وزیری بحشمت و سخاوت آل برمك برابری نمیتواندبنماید چون از اول‌خلافت رشیدتا زمانی‌که رشید بر برامکه غضبناك شد تمام فتق ورتق وحل‌وعقد وقبض وبسط امور ممالك عالم درقبضه اختیاریحیی و اولاد نامدارش بودلیکن وقتی‌هم اقبالشان برگشت وادبارشان گرفت آل برمك اسوء حالا ازتمام مردم شدند؛ حتی آنکه‌هرون حکم کرد که هیچکس ازطوائف مدح وثنای برمکیان را برزبان‌نیاورد

در حبیب السیر است، شخصی بهرون عرض کردپیرمردی همه شبه درمنازل آل‌برمك بالای کرسی برآمده ثنای‌آل برمك را مینماید وفضایل وکمالات ایشان را بمردم میگوید هرون‌درغضب شد، امر کرد باحضارآن پیرمرد، اورا حاضر نمودند

هرون حکم‌نمود بقتل او؛ پیرمرد استدعا نمود که قدری او را مهلت دهند تا شمهٔ ازحال‌خود معروض‌بدارد، رشید گفت: بگو

پیرمرد گفت من : **منذر بن مغیره شعبی** هستم و پدران من از اکابر شام بوده‌اند وازحوادث روزگار فقیرشدم و از کمال اضطرار با عیال واطفال جلاء وطن‌اختیار نمودم ، خودرا ببغدادرسانیدم عیال و اطفالم را میان مسجدی نشانیدم‌خود بامید اینکه کسی مرا پناه دهد بدرون شهرآمدم میان بازار دیدم جمعی ازمعاریف با یکدیگرمیروند با خودگفتم لابد اینها بدعوتی میروند و از گرسنگی مجال صبر نداشتم از عقب آن جمع روانه شدم ناگاه بدرب سرای عالی رسیدم و بطفیل آنجماعت وارد آن مجلس شدم ؛ درگوشهٔ نشستم واز کسیکه پهلوی من بود پرسیدم این‌منزل کیست؟

جواب داد منزل **فضل بن یحیی** است و مجلس انعقادش بجهت اجرای عقد نکاح است

بعد از فراغ ازعقد طبقهای زر را آوردند ، نزد هرکس طبقی نهادند و طبقی نیزبمن دادند بعد از آن تمسکات ضیاع وعقار نثارکردند که هرکس قبالهٔ بگیرد آن مزرعه از آن وی باشد؛ سه تمسك بدست من‌افتاد

آنگاه‌مجلس برهم‌خورد چون‌قصدنمودم که ازمنزل خارج‌شوم غلامی دست مرا گرفت‌برگردانید (یقین‌کردم که زرها وتمسکات را میخواهند ازمن پس بگیرند) مرا بردند نزدفضل، فضل گفت‌من‌ترا میان مردم غریب دیدم خواستم حالت ترا بدانم ؛

من قصه خود را بجهت او نقلکردم فضل‌گفت حالا متعلقان توکجا هستند ؟ گفتم درفلان مسجد فرمود خاطر جمعدار که ما اسباب فراغ قلب ترا مهیاگردانیم غلامش را طلبید و بگوش‌اوسخنی گفت وخلعت فاخری بمن بوشانید

آنروز مرا نگهداشت، چون شب شد غلامی مرا بسرای دلگشائی‌برد. من متعلقات خود راآنجا دیدم بعد از این‌قضیه ملازمت برمکیان را اختیار نمودم اکنون اگر من مدح ایشان نکنم کفران نعمت ایشان را کرده‌ام رشید چون این حکایت را شنید اشك بر صورتش جاری شد و هزار اشرفی در حق وی انعام نمود

وشر درالسلوکست : محمد بن غسان گفت داخل شدم برمادرم در روز عید قربان. دیدم عجوزهٔ نزد مادرم نشسته با لباسهای مندرس . بمادرم گفتم این زن کیست گفت **عتابه** مادر جعفر بن یحیی برمکی‌است!

سلام‌کردم ، باوگفتم روزگارباشما چه‌کرد؟ گفت لابد در ما عیبی بوده که خداوند نعمتش را ازما سلب فرمود

گفتم‌فی‌الجمله ازحالات خود بمن خبرده، گفت چندین‌سال بود که من‌دارای چهارصد غلام و کنیز بودم ، معذلك گمان میکردم که پسرم بمن ظلم میکند وفعلاحال‌من این‌شده که امروز آمده‌ام بطلبدو پوست‌گوسفند قربانی‌که یکی را زیرانداز ویکی‌را روی‌انداز خود بنمایم !

محمد بن غسان گفت من‌گریه کردم ودلم خیلی سوخت چند دینار داشتم بآن زن دادم‌نزدیك شد که ازسرور وفرح بمیرد

و درخیرات حسان است محمدبن غسان ازعتابه سؤال‌کرد ازآنچه دیدی‌کدام مشکلتراست این دوبیت را خواند:

کل‌المصائب قد تمر علی‌الفتی   فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی اسبابها   و شماتة الاعداء بالمرصاد

بعد ازآن‌گفت **مشکلترین چیزها مرك است !**
گفتم مگرمرك را دیدهٔ این دوبیت را خواند :

لکنما الموت سؤال الرجال	لاتحسبن الموت موت البلا
اشد من ذاك لذل السؤال	کلاهما موت ولکن ذا

ودر **روضات** نقل میکند احمد بن محمد بن خلکان المعروف به **ابن خلکان** بشش واسطه نسبش منتهی‌میشود به **یحیی بن خالد برمکی**

مخفی نماناد که غالب از وزراء که حالاتشان دیده شده دارای دیانت ، فضل ، معرفت ، جود، کرم وسخاوت بودند ، باید همچنین باشند والا قابلیت این منصب جلیل را نخواهند داشت

درعصر ما وزیر مرحوم ناصرالدین‌شاه **میرزا علی‌اصغر خان اتابك** در دیانت وجود و کرم یگانه عصرخود بود

وهمچنین مرحوم **ملاجهان میرزا قوش‌بیگی وصدراعظم سلطان بخاری** در اخلاق و جود وکرم بی‌نظیر بودند وهر دو اینها در حدود سنهٔ هزار وسیصد و بیست از دنیا رحلت فرمودند

الحمد لله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی‌الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین واهل بیته الطاهرین المعصومین



باب دهم

در اسم‌ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت

امام هشتم حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا (ع)

ودرتعیین زوجاتو اولادواقارب وبعضی ازتواریخ مهمهٔ متعلقهٔ بزمان امامت‌آن بزرگوار ودر ذکرقبور متبرکه واقعه درمشهد مقدس ودر بلد اطراف آن و در وقایع تاریخی مشهد مقدس بعد از شهادت آن حضرت تا باین زمان

ودرآن هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریفشان **علی** است واشهر **القاب** آنحضرت **رضا** است

وجهت ملقب شدن آن بزرگوار به رضا، **صدوق درعیون از احمد بن ابی‌نصر بزنطی** روایتکرده گفت خدمت حضرت جوادع عرضکردم جمعی ازمخالفین را اعتقاد آنستکه پدربزرگوارت را مأمون به رضا ملقب‌گردانید چون راضی بولایت‌عهد شد

فرمود دروغ‌گفتند، بلکه ملقب به رضا شدچون خداوند وپیغمبر وائمه از او راضی بودندگفتم هریك ازپدرانت چنین بودند واین اختصاص بحضرت رضا ندارد

فرمود بلی . سایر پدرانم را موافقان راضی بودند بامامت آنها و دشمنان راضی‌نبودند و اما بامامت پدرم همه‌کس راضی‌شد واقرار بجلالت وبزرگی اونمود ازدوست ودشمن‌انتهی

وبدانکه رضا بحساب جمل (هزارویك) است، شاید اشاره بآن‌باشدکه این بزرگوار مظهر هزار ویك اسم الهیست وآئینهٔ تمام نمای اسماء الهیست، چه خوش‌گفته شاعر:

ایدل‌شه طوس در جهان بابهدی است	خاك در اوملاذ هر شاه و گداست
تعداد رضا هزار ویك باشد و او	مجلای اتم جمله اسماء خداست

و اشهرکنای آن‌بزرگوار **ابوالحسن‌الثانی** است

واما نسب شریفشان ، **والد ماجدشان حضرت موسی بن جعفر الکاظم (ع) والده ماجده‌شان نجمه** یا **تکتم** و اسماء دیگرهم از برای‌آن مخدره گفته‌اند

و در عیون اخبار الرضا روایتکرده چون حمیدة المصفاة والدهٔ حضرت موسی‌بن جعفر ع نجمه والدهٔ مکرمه حضرت رضا ع را خرید ، درخواب دید حضرت پیغمبر ص را ، فرمود یا حمیده ،

هبی نجمة لابنك موسی فانه سیلدلك‌منها خیرالارض فوهبتهاله فلما ولدت لهاالرضا(ع)سماها الطاهرة وکانت لها اسماء منها نجمه واروی وسکن وسمان وتکتم وهوآخر اسامیها

وایضاً درعیون الاخبار در وصف این‌مخدره روایت میکند وکانت من‌افضل النسآء فی‌عقلها ودینها و اعظامها لمولاتها حمیدة المصفاة حتی انهاماجلست بین‌یدیها منذملکتهااجلالالها فقالت‌لابنها موسی(ع) یا بنی‌ان‌تکتم جاریة مارایت قط افضل منها ولست اشك ان الله تعالی سیطهر نسلها ان کان لها نسل وقد وهبتها لك فاستوص خیراً بها فلما ولدت لها الرضا ع سماها الطاهرة فکان الرضا (ع) یرتضع کثیراً فقالت اعینونی بمرضعة فقیل لها انقص الدرفقالت لااکذب والله مانقص ولکن علی ورد من صلوتی وتسبیحی وقد نقص منذ ولدت انتهی

وشاعردر شرافت نسب این بزرگوار میگوید:

الا ان خیر اناس اماً ووالدا ورهطا و اجداداً علی المعظم

اتتنا به للعلم و العلم ثامناً اماماً یؤدی حجةالله تکتم

ودر عیون میفرماید وامه ام ولد تسمی تکتم علیه استقراسمها حین ملکها ابوالحسن موسی‌ع

وبعضی اسم این‌مخدره راخیزران المرسیه گفتند: **وبعضی شقراء النوبیه گفتند**

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

بدانکه دریوم ولادت وماه وسال ولادت آن بزرگوار علماء اختلاف فرموده‌اند

اما یوم ولادت: اصح آنستکه‌یوم پنجشنبه بوده چنانچه **شیخ صدوق درعیون وشیخ‌شهید در دروس وکفعمی درمصباح فرموده‌اند**

وشیخ طبرسی در اعلام‌الوری وابن‌شهرآشوب درمناقب روزجمعه فرموده‌اند

اما ماه ولادتشان: اصح آنستکه یازدهم ذی‌القعدة الحرام بوده چنانچه در**اعلام‌الوری ودروس ومصباح کفعمی** اختیار فرموده‌اند

ودر عیون ومناقب استکه یازدهم ربیع‌المولود بوده

وابن طلحه درمطالب السؤل میفرماید یازدهم ذیحجةالحرام بوده

اما سال‌ولادت : اصح آنستکه درسنهٔ صد وچهل وهشت هجری بوده سال رحلت حضرت امام جعفر صادق (ع) ، همین مختار **کافی و ارشاد مفید و اعلام الوری و دروس و مصباح کفعمی وکامل ابن‌اثیر** است

ودر عیون و مطالب السؤل است که سنهٔ صد و پنجاه و سه بوده پنجسال بعد از رحلت حضرت صادق ع

پس معلوم شد علی‌الاصح که ولادت آن‌بزرگوار روز پنجشنبه یازدهم ذیقعدهٔ سنه صد وچهل وهشت بود ومکان ولادت با سعادت هم مسلماً **مدینهٔ طیبه** بوده

حقیر در تاریخ ولادت عرض کرده‌ام:

چون بود امام هشتمین وجه الحق (۵۳) تاریخ ولادتش بود وجه الحق
قول دیگر بمولد آن شاه (۱۴۷) لله الحمد گشته شو آگاه
(از والمؤلف)

و در عیون اخبار الرضا ع از نجمه خواتون والده آنبزرگوار روایتکرده فرمود وقتیکه‌من حامله شدم‌بفرزندم حضرت رضا (ع) ملتفت بثقل حمل خود نمیشدم ودر خواب صدای‌تسبیح تهلیل وتمجید از میان‌رحم خود میشنیدم پس میترسیدم در عالم خواب وچون بیدار میشدم چیزی نمیشنیدم چون وضع حمل خود نمودم آقازاده دستهای خودرا بزمین نهاد و سر خود را بآسمان‌بلند کردو لبهای‌خودرا حرکت میداد گویا تکلم‌میکرد

پس حضرت موسی بن جعفر (ع) داخل شد فرمود هنیئاً لك یانجمه کرامة ربك ، پس آن بزرگوار را درخرقهٔ سفیدی پیچیدم و بدست پدر بزرگوارش دادم ، اذان بگوش راستش و اقامه بگوش چپش فرمود وآب فرات طلبید وحنك شریفش را بآب‌فرات بر داشت ، بعد فرمود خذیه‌فانه بقیة‌الله فی ارضه

فصل سوم

درتاریخ رحلت آن بزرگوار وقاتل آنحضرت و سبب قتلشان و خلفاء جور زمان امامتشان

ودر این چهار امر است

امر اول در تاریخ رحلت آنحضرت

بدانکه دریوم وماه وسال رحلت آن بزرگوار نیز علماء اختلاف فرموده‌اند

اما یوم رحلت علی الاصح یوم جمعه بوده چنانچه در عیون و مناقب و روضة الواعظین اختیار فرموده‌اند

ودر مصباح کفعمی روز پنجشنبه فرموده

امارحلت اصح آنستکه ماه‌صفر بوده چنانچه در کافی و ارشاد مفید و دروس ومصباح کفعمی و تاریخ طبری و تاریخ کامل فرموده لکن در کافی و ارشاد و دروس تعیین روز نفرموده‌اما در تاریخ‌طبری وتاریخ کامل روزآخر ماه‌صفرفرموده

ودر مصباح کفعمی روز هفدهم ماه صفر فرموده و در عیون الاخبار رحلت‌آن بزرگوار را در بیست ویکم رمضان المبارك فرموده

ودر مناقب و اعلام الوری بیست‌و سوم ماه رمضان فرموده اند

ودر عدد القویه تألیف شیخ فقیه علی بن یوسف بن مطهر الحلی (ره) بیست‌وسوم ماه ذی‌القعدة الحرام فرموده

اما سال رحلت اصح آنستکه سنه دویست وسه از هجرت مقدسه بوده چنانچه در کافی‌وعیون الاخبار وارشاد مفید و اعلام الوری وروضة الواعظین ومصباح کفعمی‌و مطالب السؤل وتاریخ طبری وتاریخ کامل فرموده اند

ودر مناقب سنه دویست ودو از هجرت فرموده

پس معلوم شد علی الاصح رحلت آن بزرگوار روز جمعه آخر ماه صفر سنهٔ دویست وسه ازهجرت بوده

بنابر مختار در تاریخ ولادت ورحلت آن بزرگوار سن شریفشان دروقت رحلت پنجاموچهار سال‌و سه‌ماه و نوزده روز بوده تقریباًوبنا بر مختار در باب‌رحلت حضرت موسی بن‌جعفر ع آنحضرت سی‌و چهار سال‌وهشت ماه و چهارده روز باپدر بزرگوارش بودمو نوزده سال وهفت ماهو پنج‌روز بعداز پدر بزرگوارش برمسند خلافت وامامت مستقر وفائز بوده

امردوم درتعیین قاتل آن بزرگوار

و او مأمون بن هرون الرشید ملعون بود

ودر بحار است چنانچه مختار **شیخ صدوق** و **شیخ مفید** وغیر اینمو از جمله علماء شیعه استآنستکه آن بزرگوار شهیدشد به‌سمی که‌مأمون‌بان بزرگوار خورانید

واز اخبار کثیره معتبره‌هم استفاده‌میشود که آنحضرت رابسم شهید نمودند

واز **علی بن عیسی الاربلی** و از **سیدعلی بن طاوس الحلی** نقل‌فرموده که انکار فرمودندکه آنحضرت مسموما شهید شده باشند

ودر تاریخ طبری و تاریخ کامل است ثم ان‌علی بن‌موسی ع اکل عنباً و اکثر منه ومات فجاةوذلك فی آخر صفر

ودر ارشاد مفید است وقتیکه حضرت رضا (ع) را به انار مسموم نمود و آنحضرت از دنیارفت مأمون یکشبانه روز موت آنحضرت رامخفی داشت بعد فرستاد بسوی محمد بن جعفرالصادق وجماعتی از آل ابیطالب که‌آنوقت حاضر بودند وخبر فوت حضرت را بآنها داد و اظهار حزن‌نمود وبآنها جسد نازنین حضرت رانشان‌داد که‌ببینید حضرت صحیح البدن از دنیا رفته

ودر تاریخ الخلفاء است مأمون معروف بودبه‌تشیع ولذا میل‌داشت که مردم آن بزرگواررا مدح کنند انتهی ودر **روح وریحان** است عبدالله مطرف در محضر مأمون در مدح حضرت‌رضا ع گفت مااقول فی‌طینة عجنت بطین الرسالة وغرست بماء الوحی هل‌ینفع منهاالامسك الهدی‌وعنبرالتقی **ونعم ماقیل**

بیض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف‌من الطرازالاول انتهی

ودر سابق گفته‌شد که‌مأمون در نیمهٔ ربیع المولود سنهٔ صد و هفتاد متولد شد در شبی که عمویش هادی بن‌مهدی بن منصور ازدنیا رفت وروز پنجشنبهٔ هیجدهم ماه رجب سنهٔ دویست و هیجده مأمون ازدنیا رفت دربین بذندون از ارض روم ونعشش را بردند بطرسوس که شهریست بین حلب و انطاکیه‌دفن کردند ومادر مأمون کنیزی بود امولد واسمش مراحل‌بود

امر سوم در سبب خروج مأمون باحضرت رضا ع و فضل بن سهل ذو الریاستین ازمرو بقصد بغداد و سبب قتل مأمون حضرت رضا ع را

در عیون اخبار الرضا ازیاسر خادم‌روایتکرده یکروز مأمون آمدخدمت حضرت رضا ع بایك کاغذ طولانی حضرت خواستند پیش پای مأمون‌حرکت کنند قسم داد که حرکت‌نفرماید بعد صورت حضرت رابوسید ومقابل روی حضرت‌نشست و شروع نمود بخواندن کاغذ که یکنفر از عمالش نوشته بود (لشکر اسلام فلانه قریه ازقرای کابل را فتح کرده‌اند)

لذا مأمون اظهار مسرت کرد

حضرت فرمود آیا مسرور شدی ازفتح قریهٔ ازقرای مشرکین

مأمون عرضکرد آیا این‌موجب سرور نخواهد بود

حضرت فرمود ازخدا بترس در باره امت محمد ص اینك ضایع کردهٔ امور مسلمین را واگذار کردهٔ آنهارا بکسی که حکم میکند در میان آنها بغیر حکم الله وتو در این بلاد نشستهٔ و اعراض کردهٔ از بیت هجرت ومهبط وحی‌الهی و بمهاجرین و انصار ظلم میکنند و دهری بر آنها میگذرد ونمی یابند کسیرا که‌شکایت باو بنمایند و دستشان هم بتو نمیرسد پس از خدا بترس و برو بجانب بیت النبوه و معدن مهاجرین و انصار آیا نمیدانی که والی مسلمین مثل عمود است در وسط خیمه هر که بخواهد باید دستش باو برسد

مأمون عرضکرد یا سیدی ، شما چه رأی میدهید ؟

فرمود رأی من آنستکه دارالخلافات را محل‌پدران و اجدادت قراردهی‌و نظر کنی در امور مسلمین‌و آنهاراواگذاربغیرنکنی؛ عرضکرد رأی همانست که شما فرمودید ، عازم بر حسرکت شد بجانب بغداد

اما سبب قتل آنبزرگوار ازبعض اخبار چنین مستفاد میشود چون بنی العباس دیدند که مامون برادرش محمد امین را بقتل رسانید و **بوران** دختر حسن بن سهل را بجهت خود تزویج نمودولباس سیاهی که زی بنی‌العباس بود تغییردادو خودراملبس بلباس سبز نمود وشنیدند که دخترش ام حبیب را تزویج بحضرت رضا ع نمود ودختر دیگر خود ام الفضل را تزویج بحضرت جوادع‌نمود وحضرت رضا (ع) راولیعهد خود گردانید ، دانستند که عنقریب خلافت از خاندان بنی العباس خارج خواهدشد و بخاندان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع استقرار خواهد یافت لذا مأمون را از خلافت خلع نمودند وبا عمش ابراهیم بن مهدی بن منصور بیعت کردند

چون این خبر بمامون رسیددانست که فضل بن سهل بغیر صواب رأی‌داده بولایتعهد حضرت رضا (ع) ازاینجهت درمقام قتل حضرت‌رضا وفضل بن‌سهل برآمد

ودرجلاء العیون از ابا صلت روایتکرده که مأمون ولایتعهد خود را بحضرت رضا (ع) تفویض کرد برای آنکه مردم بفهمند که آقا مایلست بدنیا ومحبت آقا از دلهای مردم کم شودبد این‌موجب زیادتی اخلاص و محبت شد بعد علماء جمیع فرق را جمع نمود که با حضرت مباحثة کنند شاید برآنحضرت غالب شوند ، آنهم بعکس نتیجه داد وروز بروز آثار علم وکمال و رفعت و جلال آن بزرگوار زیاد تر جلوه‌گر میشد

پس نائره حسد در کانون سینه‌اش مشتعل‌شد و بقتل آنحضرت اقدام نمود

ودر کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده درششم ماه رمضان سنهٔ دویست ویك مردم باحضرت رضا ع بیعت نمودند بولایتعهد

ودرارشاد مفید است مامون با فضل بن سهل ذو الریاستین و حضرت رضا ع از مرو بیرون شدند بقصد رفتن ببغداد

دریکی از منازل کاغذی از حسن بن‌سهل کهوالی عراق بود ببرادرش فضل‌بن سهل رسیدکه بمن از حساب نجوم چنین معلوم شده که‌روز چهار شنبهٔ فلان ماه بتو از گرمی آهن و گرمی‌آتش ضرری خواهد رسید

من علاج اورا چنین میدانم که تو ومأمون وحضرت رضا ع در آنروز بحمام بروید و حجامت بنمائید تا این نحوست ازشما دفع شود مامون بحضرت رضا ع عرضکرد

حضرت فرمود من نمیروم بحمام وصلاح هم نمیدانم که تو وفضل هم بحمام بروید

مأمون اطاعت کرد ، لکن فضل بن سهل همانروز بحمام رفت در سرخس و جماعتی با شمشیر های برهنه ریختند بحمام وفضل بن سهل را بقتل رسانیدند کسان فضل این را ازمکر مامون دانستند جمع شدند که اورا بقتل برسانند مامون متوسل شد بحضرت رضا ع ، آنحضرت مردم را متفرق فرمود

ودر تاریخ طبری است که قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم شعبان سنهٔ دویست و دو بوده درسن شصت سالگی ، بعد از سرخس مامون باحضرت رضا (ع) حرکت نموده وآمدند تارسیدند بهسناباد نوقان وحضرت رضا (ع) رادر آنجا **بهسم جفا شهید نمودند**

مخفی نماناد بنابر نقل طبری که قتل فضل بن سهل رادر سوم شعبان دویست ودو نوشته منافاتی ندارد که قتل حضرت رضا ع درآخر ماه صفر سنهٔ دویست وسه باشد چون بمقتضای بعضی از اخبار معتبره مامون ملعون مدتی آن بزرگوار را در سرخس مقیداً محبوس نمود

ودر عیون اخبار الرضا از **عبدالله بن صالح المروی** روایتکرده گفت رفتم درمنزلی که حضرت رضا ع را در آن منزل حبس کرده بودند در سرخس در حالتیکه آن حضرت را مقید نموده بودند ، پس من از زندان بان حضرت اذن دخول خواستم ؟ گفت ممکن نمیشود بر آنحضرت وارد شوی ، چون آن بزرگوار روز وشبی هزار رکعت نماز میخواند و حال در مصلای خودمشغول مناجات است الخ

بنابر این مامون اقلا حضرت رضا ع رامدت هفت ماه در سرخس مشهد و بین راه متوقف نمودند ، **ودر روضات الانوار** است که **مأمون** بعد از قتل فضل نزد ما درش فرستاد که اگر چیزی از مایملك فضل هستو قابلست نزد مابفرست ، مادر فضل صندوقچهٔ نزد مامون فرستاد که مهورومقفل بود

چون سراورا گشودند حریر پارهٔ بیرون آمد که فضل بخط خود نوشته بود ومدت حیات ووقت رحلت خودرا معین کرده بود که در فلانروز میان آب وآتش کشته گردد

امر چهارم در صدمات روحانی که اززمان ورود حضرت رضا ع بهمرو تازمان شهادتشان بر آن بزرگوار وارد شد که هریك از آنها از هزار تیر سه شعبه زهر آلود بقلب مبارك حضرت اثرش بیشتر بود

واما اشاره میکنیم ببعضی از آنها

منجمله در عیون اخبارالرضا روایتکرده ومختصر آن روایت اینست

بعداز آنکه مأمون ازمردم بیعت گرفت بولایتعهد حضرت رضا ع وبیلدان نوشت ودرهم ودینار را باسم مبارك آنحضرت سکه زد و امر کرد خطبه‌ء باسم مبارك آنحضرت خطبه بخوانند

ایام عیدی شد مأمون استدعا کرد که حضرت بنماز عید تشریف ببرد ؟ حضرت ابا فرمود ، مأمون اصرار کرد

حضرت فرمود اگرمرا معذور نداری من میروم بنماز عید همان قسمی که جدم پیغمبر (ص) و

امیرالمؤمنین (ع) بنماز عید تشریف میبردند ،عرضکرد هر قسم که میخواهیدتشریف ببرید ، بمردم امر کرد که مرد وزن صغیر وکبیر تکبیر گویان بروند در خانه حضرت رضا ع و منتظر باشند تـا حضرت بیرون تشریف بیاورد

چون خورشید طالع شد ، حضرت غسل فرمود ، عمامهٔ سفیدی بر سر نازنین پیچید یکطرف عمامه را بسینهٔ نازنین وطرف دیگر را مابین کتفین انداخت ، دامنها را بکمرزد ، عصائی در دست گرفت برهنه بیرون‌شد ونظر بجانب آسمان فرمود و چهار مرتبه تکبیر گفت که گویا همه جمادات آنحضرت را جواب میدادند باین‌قسم روانه شد بمصلی و مردم صداها را بگریه بلند کردند بقسمی که‌همهٔ مرو یکپارچه ضجه‌و گریه شد :

فضل بن‌سهل خود را بمامون رسانید گفت اگر حضرت رضا (ع) باینقسم بمصلی برود همهٔ مردم‌شیفته او خواهندشد صلاح اینست که اورا .برگردانی !

پس‌مأمون فرستاد که حضرت مراجعت‌فرماید ،آن بزرگوار کفشهای خود را پوشیده مراجعت فرمود ! انتهی

انشدکم بالله ببینید این چه اندازه از توهین بود که بحضرت وارد نمود ؛ ؟
ومنجملة ایضا درعیون روایت کرده :

روز جمعه که حضرت از مسجد جامع حرکت میکرد دستهارا بدعابلند میفرمود عرض میکرد اللهم ان‌کان فرجی مما انافیه بالموت فعجل لی الساعه انتهی

معلوم است که‌تا دست شخصی از چاره منقطع نشود و کارد به استخوان نرسد تمنای مرك خود را نمیکند ؛

ومنجمله ایضا در عیون اخبارالرضا روایت کرده ومختصرش اینست

وقتیکه مأمون حضرت رضا ع را ولیعهد خودنمود مدتی‌باران حبس شد دشمنان حضرت گفتند «ازوقتیکه مأمون حضرت را ولیعهدخود نمود باران قطع شد !»

این‌خبر بمأمون رسید از حضرت استدعا نمود که تشریف ببرد بدعاء باران ، حضرت وعده فرمود بروز دوشنبه چون روزموعود شد تشریف برد بصحرا وجمعیت زیادی هم حاضر شدندحضرت دعا فرمود ـ پس قطعهٔ ابری ظاهرشد حضرت فرمود این ابر ازشما نیست بلکه مال فلان بلد است همچنین تاده ابر ودرهر ابری میفرمود مال شما نیست در ابریازدهمی فرمود این‌ابر مال شما هست بروید بمنزلتان تارحمت الهی برشما نازل شود

چون داخل منازلشان‌شدند اینقدر باران نازل شد که‌اودیه و حیاض وزمینهای پست پر آب‌شد حساد ومنافقین بمأمون گفتند « راضی مشو این شرف که خلافت باشد از آل عباس خارج شود و منتقل باولاد علی‌بن ابیطالب بشود »

مأمون اظهار ندامت کرد که‌حضرت راولیعهد خود نمود

حمیدبن مهران (لع) حاضر بود گفت امر مخاصمه حضرت رضا ع را بمن‌واگذار کن تامن برسانم قصور آنحضرت را بجهت ولایت عهد

مأمون گفت (ماشیئی‌احب الی‌من هذا) یعنی چیزی‌نزدمن محبوب‌تر نیست‌از این‌مطلب، حمید بن‌مهران (لع) گفت وجوه اهل مملکت وقضاةو فقها را درمجلس حاضر کن

پس مأمون مجلس وسیعی ترتیب داد وحضرات را حاضر کرد و هر یك در محل خود نشستند : حضرت هم درمسند خود نشست

حمیدبن مهران بحضرت عرضکرد مردم در وصف شما اسراف میکنند و اگرمطلع شوید تبری خواهید نمود منجمله شما باجمعی ازمسلمین دعا فرمودید در آمدن بارانی که معتاد بود آمدنش و باران نازل شد این را معجزه ازبرای شما میدانند و این امیر المؤمنین (مأمون) از همه مردم افضل است واو شمارا باین مقام و مرتبه رسانیده ودر باره اومردم این مدایح و اوصاف را نمیگویند

حضرت فرمود یادنمودن تو صاحب خود را که بمن چنین محل و منزلتی داده او بمن منزلتی نداده مگر بمثل منزلت دادن عزیزمصر بیوسف (یعنی مأمون محل ومنزلت خود را بمن داده و او غاصب حق من بوده)

حمید بن مهران جسورانه عرضکرد یابن موسی تواز حد خود تجاوز کردی بارانی که درفصل نازل شده ازکجا بدعای شما بوده نه بدعای دیگران اینرا از معجزه خود قرار دادید : گویا معجزة ابراهیم خلیل راآوردة (که سر جداشده طیور را بدست گرفت وآنهارا خواند اعضای متفرق شده بسر کوهها بسرها ملحق شدند وپرواز کردند باذن الهی) واگرشما هم راست میگوئید باین دوصورت شیری که بمسند مأمون نقش شده اشاره کنید مجسم وذی روح بشوند و بجان من بیفتند

پس حضرت غضبناك شد بآن دوصورت شیر صیحه زد وفرمود « دونکما الفاجر » یعنی بگیرید این فاجر را ؟

یکمرتبه آن دو صورت شیر مجسم و ذی روح شدند پریدند بجان آن فاجر تمام اعضای اورا خوردند و خونش را لیسیدند بعد بلسان فصیح عرضکردند یاولی‌الله ماذا تأمرنا ان نفعل بهذا (اشاره کردند بمأمون) مأمون غش کرد اورا بهوش آوردند دومرتبه همین عرض را کردند حضرت فرمود امری در باره من هست باید او این امر را اجرا بنماید ، بر گردید بصورت اولی خود الخ

حقیر میگویم گویا این ملعون قبلا فکر کرده بود چون از آنحضرت معجزه خواست فوق معجزات انبیاء واوصیاء چون شاید این دو شیر در وساده صورت بوده اند وباعجاز حضرت مجسم و ذی روح شده‌اند

فصل چهارم

در ذکری اززوجات واولاد آن بزرگوار

ظاهراً زوجة آن بزرگوار منحصر است بام حبیب دختر مأمون وهمچنین اولاد حضرت هم که جدااز خودشان باقی ماند منحصر بود بحضرت جواد الائمه سلام‌الله علیه

چنانچه درارشاد مفید است ومضی الرضا علی بن موسی ولم یترك ولداً نعلمه الاابنه الامام بعده اباجعفر محمد بن علی ع وکان سنه یوم وفات ابیه سبع سنین واشهراً

ودربحار از اعلام الوری ومناقب نقلکرده که کان للرضا ع من الولد ابنه ابو جعفر محمد بن علی الجواد ع لاغیر

واز دلائل حمیری از حنان بن سدیر روایتکرده قال قلت لابی الحسن الرضا ایکون امام لیس له عقب فقال ابوالحسن ع اما انه لایولد لی الاواحد ولکن الله ینشیء ذریته کثیرة

واز تاریخ گزیده حمدالله مستوفی نقلشده که شاهزاده حسین مدفون در قزوین ازفرزندان آن بزرگواراست

ومحدث قمی در فوائد الرضویه از بحار مسنداً از بکربن احنف روایت کرده حدثتنا فاطمة بنت علی بن موسی الرضا قالت حدثتنی فاطمة وزینب و ام کلثوم بنات موسی بن جعفر ع قلن حدثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمد ع قالت حدثتنی فاطمة بنت محمد بن علی ع قالت حدثتنی فاطمة بنت علی بن الحسین ع قالت حدثتنی فاطمة و سکینة ابنتی الحسین بن علی ع عن ام کلثوم بنت علی عن فاطمة بنت رسول‌الله ص قالت سمعت رسول‌الله ص یقول لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فاذاً انا بقصر من درة بیضاء مجوفةوعلیها باب مکلل بالدر والیاقوت و علی الباب ستر ورفعت رأسی فاذاً مکتوب علی الباب لااله الا الله محمد رسول‌الله علی ولی القوم و اذاً مکتوب علی الستر بخ بخ من مثل شیعة علی فدخلته فاذاً انا بقصر من عقیق احمر مجوف وعلیه باب من فضة مکلل بالزبرجد الاخضر واذاًعلی الباب ستر فرفعت‌رأسی فاذاً مکتوب علی‌الباب‌محمد رسول‌الله ص علی وصی‌المصطفی واذاً علی الستر مکتوب بشرشیعة علی بطیب المولد فدخلته فاذاً انا بقصر من زمرد اخضر مجوف لم اراحسن منهو علیه باب من یاقوت حمرآء مکللة باللؤلؤ و علی الباب ستر فرفعت رأسی فاذاًمکتوب علی الستر شیعة علی هم‌الفائزون فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذا فقال یا محمد ص لابن عمك و وصیك علی‌بن ابیطالب ع یحشر الناس کلهم یوم القیمة حفاة عراةالا شیعة علی ویدعو الناس‌باسماء امهاتهم ماخلا شیعة علی فانهم‌یدعون باسماء آبائهم فقلت حبیبی جبرئیل و کیف ذاك قال لانهم احبوا علیاً فطاب مولدهم

الحاصل‌از تاریخ گزیده واز این روایت شریفه استفاده میشود که حضرت رضا ع پسری بغیر حضرت جواد ع ودختری داشته اند وممکن است گفته‌شود که‌حضرت رضاع درحیوة اولاد متعدد داشته‌اند لکن بعد ازرحلت منحصر بود اولادشان بحضرت جواد الائمه ع وعلی ای حال اولاد آن حضرت چه‌یکنفرباشد یازیاده تماماً ازکنیز بوده‌اند

فصل پنجم

در ذکری از اصحاب و مادحین آنحضرت

ودر این دوامر است

امر اول درذکراصحاب آنبزرگوار

دربحار از مناقب روایت کرده کان بابه محمد بن‌راشد ومن ثقاته احمد بن محمد بن ابی‌نصر البزنطی ومحمدبن‌فضل الکوفی الازدی وعبدالله‌بن جندب البجلی و اسمعیل بن سعدالاشعری واحمد بن محمدالاشعری ومن اصحابه الحسن بن علی الخزاز ویعرف بالوشاء و محمد بن سلیمان الدیلمی وعلی بن‌الحکم الانباری وحماد بن عثمان وسعد بن سعد وحسن بن سعید الاهوازی‌ومحمدبن

سنان و بکربن محمد الازدی و ابراهیم بن محمد الهمدانی و محمد بن احمد بن غیلان و اسحق بن معویة الخضیبی

ودر ارشاد مفید استخمن‌روی النص علی الرضا علی بن موسی ع بالامامة من ابیه‌واشارة الیه منه بذلك من‌خاصته وثقاته و اهل الورع والعلم و الفقه من‌شیعته داود الرقی و محمد بن اسحق بن‌عمار وعلی بن یقطین‌ونعیم القابوسی و الحسین‌بن‌المختاروزیاد بن مروان المخزومی و داود بن سلیمان ونصر بن قابوس وداود بن زربی و یزیدبن سلیط ومحمدبن سنان انتهی

اجمالی از احوالات بعضی ازاین بزرگان

اما محمد بن‌راشد در رجال است انه ثقة

اما احمدبن محمدبن ابی‌نصر البزنطی در رجال است‌ایشان ازاهل کوفه بودند ومنزلت زیادی نزد حضرت رضا ع وحضرت جوادالائمه ع داشته ثقة جلیل القدر اجمع اصحابنا علی‌تصحیح‌ما یصح عنه واقروا‌له بالفقه مات سنة‌احدی‌و عشرین و مأتین

واما محمدبن‌الفضل الکوفی الازدی دررجال است انه ثقة من‌اصحاب‌ابی الحسن‌الرضا ع

واما عبدالله بن جندب البجلی الکوفی در رجال فرموده کان من‌اصحاب الکاظم والرضا (ع) وقال ابوالحسن ع ان‌عبدالله بن جندب لمن المخبتین

وقال‌الشیخ‌الطوسی رحمه‌الله انه‌کان وکیلا لابی ابراهیم و ابی الحسن الرضا ع وکان عابداً رفیع المنزلة لدیهما ولمامات عبدالله بن جندب قام علی‌بن مهزیار مقامه

واما اسمعیل بن سعدالاشعری القمی در رجال است انه ثقة من اصحاب الرضا ع

واما احمدبن محمد الاشعری هواحمد بن‌محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعدالاشعری القمی **دررجال**است هوشیخ القمیین و وجههاونقیبها لقی‌ابا الحسن الرضا و اباجعفر الثانی‌وابامحمد الحسن العسکری ع وکان ثقة وله کتب

د رحاشیه کتاب رجال است که عم پدرش جناب ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری و پسرش جناب زکریابن ادریس واولاد عم پدرش‌زکریا بن آدم‌ابن‌عبدالله ابن سعدالاشعری وبرادرش اسحق بن آدم بن‌عبدالله بن سعد وپسرش آدم بن‌اسحق بن آدم‌بن عبدالله بن سعد الاشعری و غیرهم وجوه اجلة روات الحدیث مذکور فی‌الرجال

واما حسن‌بن علی‌بن زیاد الوشاء البجلی الکوفیدر رجالست که اوسبط الیاس صیرفی است‌وروایتکرده از جدش الیاس که دروقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت ساعت دروغ نیست شنیدم از حضرت صادق ع که‌فرمود والله لایموت عبد یحب‌الله و رسوله و یتولی الائمة فتمسه النار ثم‌اعاده الثانیة والثالثة من‌غیران اسئله

واز احمد بن محمد بن عیسی الاشعری که سابقاً ذکرشد روایتکرده گفت خارج شدم بکوفه درطلب حدیث پس ملاقات کردم حسن بن علی وشارا وتمنا کردم که بیرون آورد کتاب‌علاء بن‌رزین وکتاب ابان بن عثمان احمررا پس‌بیرون آورد

احمدبن محمدبن عیسی گفت دوست میدارم که‌اجازه بدهی که این دوکتاب را من نقل کنم ، فرمود چرا عجله داری حال برو وبنویس بعد اجازه میدهم ، گفت من ایمن نیستم از تغییرات حدثان که‌شب‌و روز باشد

حسن بن علی الوشا گفت اگر میدانستم علم حدیث چنین طالبی دارد زیاد تحصیل میکردم بجهت آنکه من درك کردم در این مسجد نهصد نفررا که همه میگفتند حدثنی جعفر بن محمد الصادق ع

و اما محمد بن سلیمان الدیلمی البصری له کتاب یرمی بالغلو

واما علی بن الحسن الانباری او تلمیذ ابن ابی عمیر بوده نظیر ابن فضال و ابن بکیر ودر رجال فرموده انه ثقة جلیل القدر

و اما حماد بن عثمان الملقب به ذو الناب ثقة جلیل القدر من اصحاب الرضا(ع) و من اصحاب الکاظم (ع)

وقال الکشی وحماد بن عثمان ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه والاقرار له بالفقه مات سنة تسعین ومأة بالکوفه

واما سعد بن مالك الاشعر القمی فی الرجال انه ثقة روی عن الرضا وابی جعفر(ع)

واما حسن بن سعید بن حماد بن مهران مولی علی بن الحسین کوفی اهوازی یکنی ابا محمد وهو اخو حسین بن سعید صاحب تصانیف کثیره

واما محمد بن سنان پس در بارهٔ او اختلاف کرده‌اند شیخ مفید او را توثیق فرموده و شیخ طوسی اورا تضعیف فرموده

واما بکر بن محمد الازدی در رجال است ایشان برادرزادهٔ سدیر صیرفی بوده و کان ثقة و عمر عمراً طویلا

واما ابراهیم بن محمد الاشعری القمی و او برادرفضل بن محمد بود

حسن بن علی بن فضال از ایندو برادر روایت میکند

واما محمد بن احمد بن غیلان او از اهل کوفه بوده وموثق است

واما داود بن کثیر الرقی در رجال ازشیخ طوسی نقل کرده انه ثقة

و ازحضرت صادق ع روایتکرده انه امر اصحابه ان ینزلوه منزلة المقداد من رسول الله ص

و ازابی عبدالله البرقی روایتکرده که حضرت صادق ع نظرفرمود بداود وحال آنکه او پشت کرده بود فرمود من سره ان ینضر الی اصحاب القائم فلینظر الی هذا

واز احمد بن الیاس روایتکرده که به ابی عبدالله عاصمی گفت داود بن کثیر بن ابی خالد چه وقت از دنیا رحلت کرد گفت بعد ازسنهٔ دویست!

گفت چقدر بعد گفت بعد از رحلت حضرت رضا ع بقلیلی

وایشان غیر داود بن قثم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است المکنی به ابی هاشم الجعفری که از اهل بغداد است

و ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة عند الائمة الاطهار ع و ازروات حضرت رضا ع وحضرت جواد و حضرت هادی وحضرت عسکری سلام الله علیهم بوده

ودر رجال است که خدمت پنج نفر ازائمه اطهار رسیده حضرت رضا ع وحضرت جواد وحضرت هادی وحضرت عسکری وحضرت حجة سلام الله علیهم اجمعین

واما محمد بن اسحق بن عمار بن حیان التغلبی الصیرفی ثقة وفی الارشاد انه من ثقاته و خاصته واهل الورع والعلم والفقه من شیعته

واما علی بن یقطین در باب نهم اجمال حالاتشان ذکر شد

و اما نعیم القابوسی قال المفید انه من خاصة ابی الحسن موسی و ثقاته ومن اهل العلم و الورع والفقه من شیعته

واما حسین بن مختار او واقفی بود

و در رجال از ابن عقده روایت کرده قال انه کوفی ثقة ، و منافاتی نیست که واقفی باشد و ثقه باشد

واما نصر بن قابوس و او بیست سال وکیل حضرت صادق ع بود ، ودر ارشاد مفید است که او ازخواص حضرت صادق ع و از ثقات او بوده وازاهل علم و ورع و ثقه بوده

واما داود بن زربی فی ارشاد المفید انه من خاصة ابی الحسن موسی ع و ثقاته ومن اهل الورع والعلم والفقه من شیعته

واما یزید بن سلیط فهو زیدی من اصحاب الکاظم ع

وثقة الاسلام نوری از رجال کشی روایت کرده که یونس بن یعقوب ازخاصان حضرت رضا ع بود ودر مدینه فوت شد وحضرت رضا کفن وحنوط برای او فرستاد وامرفرمود جمیع غلامهای خود را وغلامهای پدر وجدش را که دو جنازه او حاضر شوند

و در آنجا مسطور است که موکل بقیع گفت سریر پیغمبر ص نزد منست پس هر گاه مردی از بنی هاشم بمیرد سریر صدائی میکند ودرشبی که یونس مرد سریر صدائی کرد چون روز شد آمدند و سریر را ازمن گرفتند و گفتند اوآزاد کردهٔ حضرت صادق بود که درعراق منزل داشت

ودر رجال کبیر است که حسن بن علی بن فضال ازمخصوصین حضرت رضا ع بودو بسیارجلیل القدر وعظیم المنزلة وزاهد و ورع وثقه بود

ودر روایات وارد شده که او بیرون میشد بسوی صحرا پس سجده میکرد وطیورمی آمدند و برروی بدن او می نشستند مثل آنکه برروی جامهٔ بنشینند و وحوش می آمدند وبردوراو چرا میکردند و از او تنفر ودوری نمیکردند چون انس باو گرفته بودند

ودر کتاب فوائد الرضویه محدث قمی از کتاب کمال الدین نقل کرده از حسن بن علی بن فضال که گفت شنیدم ازحضرت رضا ع که میفرمود بدرستیکه خضر آشامیده از آب حیات پس او زنده استو نمیرد تا وقتیکه دمیده شود در صور و او می آید نزد ما پس سلام میکند برما پس ما میشنویم صوت او را ونمی بینیم شخص اورا وبدرستیکه او حاضر میشود هرجاکه ذکرشود وکسیکه ذکر کرد او را ازشما پس سلام کند براو الخ

از این روایت استفاده میشود استحباب سلام نمودن بحضرت خضر ع

امر دوم ـ درذکری ازحجاب و بعض از شعراء ومادحین آن بزرگوار که در عصر خود آنحضرت بودند

اماحاجب آن بزرگوار معروف کرخی بوده مجلسی دربحار از مناقب الابرار نقل میفرماید که والدین معروف کرخی نصرانی بودند، معروف را بمعلم گذاردندد رصباوت، پس معلم گفت بگو «خداوند ثالث ثلاثه است!»

معروف میگفت « بل هو الواحد » ، معلم معروف را زد، معروف گریخت وخدمت حضرت

رضا(ع)مشرفشد واسلام‌آورد، بعدآمدبمنزلشانودر را کوبید! .
پدرش گفت کیست کوبندهٔ در گفت منم معروف! گفت بچه دین‌هستی! گفت بدین‌اسلام !
پس پدرش مسلمان شد ببرکت حضرت رضاع ، بعدمعروف گفت تمام خدماتم را موقوف کردم مگرخدمت مولایم علی‌بن موسی ع را

در مجالس المؤمنین از مکاتیب مولانا قطب شیرازی نقلکرده که شخصی بوداع معروف کرخی آمد و اراده سفر داشت، معروف گفت هرحاجتی که داشته باشی بحرمت سر معروف کرخی از خداوند بخواه که حاجتت برآورده بشود، آن شخص تعجب کرد که معروف چقدر تزکیهٔ نفس خود میکند
معروف گفت این برای آن میگویم که سالها سرم را بآستان حضرت رضاع نهاده‌ام

و ایضاً درمجالس است که تاجری خواست خدمت حضرت رضا ع مشرف شودکه آنحضرت دربارهاش دعائی بفرمایداتفاقاً درآنحال‌حضرت مشغول عبادتی بودند، معروف قلم وکاغذ بدست‌گرفت وچندکلمه نوشت و بآن‌شخص داد وفرمود اگرموج دریا حرکت‌کند آنچه در این رقعه نوشته‌ام بدریا بخوان که موج دریا ساکن شود
رقعه راگرفت روانه سفرشد در اثناء راه بدریا نشست، یکمرتبه دریا متلاطم شد، آن رقعه را بیرون‌آورد بخیال‌آنکه دعائی ازحضرت رضاع نوشته است چون رقعه را بازکرد دید نوشته «ایدریا بحق معروف کرخی که دربان حضرت علی بن‌موسی‌الرضا ع است از جوش وخروش بایست! »
آنشخص از غایت اعراض رقعه را بدریا انداخته بمجرد رسیدن رقعه بدریا از جوش و خروش ساکن شد آنشخص و رفقایش دانستند که این حرمت معروف بیمن تشرف بدربانی حضرت رضا ع میباشدکه ببرکت او دریا از اضطراب ساکن شد
از آن‌زمان تا بحال معمولست نزد تجارکه بمحض آنکه در دریا آثارموج وطوفان ظاهرشود اورا بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت امام رضا ع قسم میدهند وتجربه کرده‌اندکه از اضطراب و موج میافتد

و در اربعین بهائی است که معروف کرخی بحضرت صادق ع عرضکرد اوصنی یابن رسول الله من فقال ع اقلل معارفك قال زدنی قال ع انکر من عرفت منهم، ورحلت معروف در سنه دویست و نود ویك بوده وقبرش در بغداد معروفست وطایفهٔ صوفیه اورا از مشایخ خود میدانند و میگویند سلسلهٔ مامنتهی‌میشودباو

درتذکره شیخ عطار است‌که شیعه بدرب خانهٔ حضرت رضا ع غلوکردند ، پهلوی‌معروف شکست وبیمارشد، سری سقطی حاضر بودگفت مرا وصیتی کن، گفت قبل از آنکه من بمیرم پیراهن مرا صدقه بده میخواهم از دنیا برهنه بیرون شوم چنانچه بدنیا آمده‌ام !

واما شعراء و مادحین حضرت رضاع

منهم ابونواس شاعر درعیون اخبار الرضا روایت‌کرده چون مأمون حضرت رضا ع را ولیعهد خود قرار دادمأمون به‌ابی‌نواس گفت‌تومیدانی منزلت حضرت‌رضاع‌را نزد من‌چرا مدح نکردی آن بزرگوار را ؟ ابونواس گفت :

قیل لی‌انت اوحد الناس طرا — فی فنون من الکلام النبیه
لك من جوهر الکلام بدیع — یثمرالدر فی یدی مجتنیه

قلی ماترکت‌مدح‌ابن‌موسی	و الخصال التی تجمعن فیه
قلت لا اهتدی لمدح امام	کان جبرئیل خادماً لابیه

پس مأمون عطاکرد باو آنچه بتمام شعراء عطاکرده بود

وایضا روایت‌کرده که روزی حضرت رضا ع ازمنزل مأمون بیرون‌شد و بر استری سوار بود ابونواس خدمتشان رسید عرضکرد یابن رسول‌الله ص ابیاتی درمدح شما عرض‌کرده‌ام میل‌دارم شما بشنوید ابیات مرا، فرمودبخوان گفت

مطـهرون نقیات ثیابهم	تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم‌یکن علویاً حین تنسبه	فماله فی قـدیم الدهر مفتخر
فالله لما غدا خلقاً فاتقنهم	صفاکم و اصطفاکم ایهاالبشر
وانتم الملاء الاعلی وعندکم	علم الکتاب و ما جائت‌به السور

پس حضرت فرمود اشعاری در مدح ماگفتهٔ که احدی قبل از تو اینقسم ما را مدح نکرده بغلام خودفرمودسیصد اشرفی باو داد وقاطری‌هم‌که براو سواربود بابی‌نواس عطافرمود

ودر بحار از امالی‌طوسی روایتکرده **ازمحمدبن ابراهیم بن کثیر** گفت داخل‌شدیم بر ابی‌نواس حسن بن‌هانی‌وعیادت‌کردیم اورا درمرض موتش،! پس‌عیسی‌بن موسی الهاشمی به‌ابی‌نواس گفت تودر آخرروز از ایام دنیا و اول روز از ایام آخرت هستی وبین‌تو و پروردگارت تبعاتی‌هست پس توبه‌کن بسوی خداوند عزوجل

ابونواس‌گفت مرا تکیه بدهید ، چون نشست گفت مرا میترسانیدبمعصیت خداوند وحال آنکه حدیث‌کرد مرا حماد بن سلمه از انس بن‌مالك که پیغمبرص‌فرمودلکل‌نبی شفاعةوانا خبأت‌شفاعتی لاهل الکبائر من‌امتی یوم القیمة افتری الاا کون منهم

در درالسلوك حکایت‌کرده که مأمون با رشیدگفت هرگاه دنیا خود را وصف کندزیاده‌از آنچه ابی‌نواس‌وصف‌کرده‌نمیتواندوصف‌کندقال:

اذا امتحن الدنیا لبیب‌تکشفت	له عن عدو فی ثیاب صدیق

وایضاً در درالسلوك ازشافعی نقل‌کرده گفت داخل شدیم بر ابی‌نواس درحالت نزعش گفتیم چه‌مهیاکردهٔ بجهت امروز گفت:

ولما انقضی عمری وضاقت مذاهبی	جعلت الرجا منی لعفوك اسلما
تعـاظمنی ذنبی فلـما قرنته	بعفوك ربی کان عفوك اعظما
ان کان لایرجوك الا محسن	فمن الذی یدعو ویرجوالمجرم
ادعـوك رب کمـا امرت تضرعاً	فـاذا رددت یـدی فمن ذا یرحم
مالی الیك وسیلة الا الـرجا	و جمیل عفوك ثم انی مسلم

وایضا این رباعی‌راابونواس‌گفته درحق معصومین ع

انا مولی لامام حبه فرض علینا	و اوالی ولـدبه حسنا ثم حسینا
فهم عترة شخص جاء مبعوثاً الینا	جبل فجرت منه اثنتی‌عشرة عیناً

ودیگری در این مقام میگوید:

شفیعی نبی و البتول و حیدر	وسبطاه والسجاد والباقر المجدی
و جعفر و الثاوی ببغداد والرضا	ونجل‌الرضا والعسکریان والمهدی

ومنهم دعبل بن علی الخزاعی بود واو قصیده تائیه را در مروحضور آنبزرگوار انشاد کرد که تقریبا صد و بیست بیت است و از آن اشعار است قوله .

افاطم لوخلت الحسین مجدلا — و قدمات عطشانا بشط فرات
اذاً للطمت الخد فاطم عنده — واجریت دمع العین فی الوجنات
افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی — نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة — و اخری بفخ نالها صلواتی
واخری بارض الجوزجان محلها — و قبر بباخمری لدی القربات
و قبر ببغداد لنفس زکیة — تضمنها الرحمن فی الغرفات

و چون باین شعر رسید حضرت فرمود آیا ملحق نکنم باشعار تو دو بیت که قصیده‌ات تمام شود ؟ عرضکرد چرا یابن رسول‌الله ص، حضرت فرمود :

و قبر بطوس یالها من مصیبة — الحت علی الاحشاء بالزفرات
الی الحشر حتی یبعث‌الله قائما — یفرج عنا الغم و الکربات

دعبل عرضکرد قبر کیست آن‌قبری که درطوس‌است؟ حضرت فرمود قبرمن است ، و اینکه‌حضرت فرمود (وقبربطوس یالها من‌مصیبة)

(ظاهراً مصیبت قبرشریف همین‌بودکه در عصر دهم ربیع‌الثانی‌هزار وسیصد و سی حضرات روسها آن قبرمقدس را تیرباران کردندوتفصیلش (انشا) ذکرخواهد شد)

بعد دعبل گفت :

علی بن موسی ارشد الله امره — و صلی علیه افضل الصلوات
قبور ببطن النهر من جنب کربلا — معرسهم منها بشط فرات
توفوا عطاشا بالعراء فلیتنی — توفیت فیهم قبل حین وفاتی

تا آنکه گفت :

اری فیئهم فی غیرهم متقسما — و ایدیهم من فیئهم صفرات

ودر کشف‌الغمه است وقتیکه دعبل این شعرراگفت حضرت رضا (ع)گریه کرد . فرمودصدقت یا خزاعی ـ تا اینکه دعبل رسید باین شعر

اذا و تروا مدوا الی‌واتریهم — اکفا عن الاوتار منقبضات

حضرت دستهای نازنین خود را بیکدیگرمالید و فرمود اجل والله منقبضات

ودرعیون از دعبل نقل‌کرده که گفت:

اری امیة معذورین ان قتلوا — ولا اری لبنی العباس من عذر
اربع بطوس‌علی قبرالزکی‌به — انکنت تربع من دین علی فطر
قبران فی‌طوس‌خیرالناس کلهم — و قبر شرهم هذا من العبر
ماینفع‌الرجس‌من‌قرب‌الزکی‌وما — علی‌الزکی‌بقرب الرجس‌من ضرر
هیهات کل‌امرء رهن بما کسبت — له یداه فخذ ماشئت اوفذر

وایضا در عیون ازپسر دعبل روایتکرده که‌گفت وقت احتضار ، پدرم رنگش تغییر کرد و زبانش‌گرفت وصورتش‌سیاه شد، پس خیال کردم که ازمذهب حق رجوع کرده، بعد از سه روزدرخواب دیدم‌که جامه‌های سفید دربردارد گفتم پدرجان خداوند باتوچه کرد؟

گفت آنچه تو دیدی دروقت احتضار بجهت آن بود که من در دنیا شارب‌الخمر بودم و بعد از موت، پیغمبرص را دیدم، فرمود دعبل‌توهستی؟ عرضکردم بلی! فرمود بخوان آنچه در مصیبت اولادم گفتهٔ عرض کردم :

لا اضحك الله سن‌الدهر ان‌ضحكت	وآل احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم	كانهم قد جنوا ماليس يغتفر

حضرت فرمود احسنت وشفاعت نمود دربارهٔ من و جامه‌های بدن مبارکش را بمن عطا فرمود منهم علي بن عبدالله الخافي است در عیون‌الاخبار است که او این اشعار را درمرثیهٔ حضرت رضا ع گفته :

يا ارض طوس سقاك الله رحمته	ماذا ضمنت من الخيرات يا طوس
طابت بقاعك فی الدنیا وطاب بها	شخص ثوی بسنا اباد مرموس
شخص عزیز علی الاسلام مصرعه	فی رحمة الله مغمور و مغموس
یا قبره انت قبر قد تضمنه	حلم و علم و تطهير و تقديس
فخراً بانك مغبوط بجثته	و بالملائكة الاطهار محروس
فی كل عصر لنا منكم امام هدی	فربعه آهل منكم و مأنوس
امست نجوم سماء الدين آفلة	وظل اسد الثرى قد ضمها الخيس
غابت ثمانية منكم و اربعة	ترجی مطالعها ماحنت العيس
حتی متی یظهر الحق المنير بكم	فالحق فی غيركم داج و مطموس

ودرعیون است که بعضی ازجاریه‌های مأمون ایندو شعرراگفتند در مرثیهٔ حضرت رضا ع

سقياً لطوس و من اضحی بهاقطنا	من عترة المصطفی‌ابقی لناحزنا
اعنی ابا الحسن المأمول ان له	حقاً علی كل من‌اضحی‌بها شجنا

فصل ششم

در بعض از تواریخ متعلق بطوس و بمشهد مقدس و در ضمن بعض از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن موسی‌الرضا ع هم ذکرخواهد شد ودر این فصل مقدمهٔ وچهارده امر است

اما مقدمه در تواریخ متعلقه بطوس

در مطلع الشمس از نزهة القلوب حمدالله مستوفی نقل کرده طوس را جمشید پیشدادی ساخته بعد خراب‌شد، بعد از آن طوس بن نوذرعمارت کرد اورا وبنام خود اورا مشهور کرد ونوقان یکی‌ازشهرهای طوس است و در اوست قبر مطهر حضرت رضا ع

ودرکوهستان نوقان معدن سنگی است که ازآن دیك میسازند

و نوقان در زمان طاهریه پایتخت خراسان بود وبعدآن طایفه، نیشابور پایتخت خراسان‌گردید وعظمت نوقان ازمیان رفت

ودر معجم‌البلدان است که طوس شهریست ازخراسان وازاقلیم چهارم است وطول‌آن هشتاد ویکدرجه است وعرض آن سی‌وهفت درجه است ودر ده فرسخی نیشابور است ومشتمل است بردوشهر یکی طابران ودیگری نوقان وزیاده ازهزار قریه وآبادی درشهر طوس است انتهی

واز کاتب چلبی نقل‌شده که طوس در زمان عثمان بن عفان سنه بیست و نه هجری فتح شد و قصبهٔ که دارالملک‌طوس است طابران مینامند وقصبه دیگرآن‌نوقان‌است‌وبین‌آندوقصبه شش‌فرسخ‌است ودرجانب‌قبلهٔ طوس‌دروازه‌ایست که‌درآن‌قبر سه‌هزارولی‌هست‌ودرجانب‌شرقی‌آن قبرمحمد غزالی‌است

ودر گنج دانش است که درخلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سعیدبن عاص را بامارت خراسان فرستادوعبدالله عامررا معاون اوقرار داد چون‌سعید بن عاص بخراسان رسید و وارد نیشابور شد لشگری بطوس فرستاد و آن نواحی را تا ابیورد و نساء گرفت بعضی را بصلح و بعضی را بجنگ

ودر بستان السیاحه است که ولایت خراسان محتویست بر چهار بلوك:
اول ـ طخارستان که مملکت بلخ باشد دوم ـ مرو شاه جهان ـ سوم ـ نیشابور چهارم ـ هرات ٠

واما نوقان باین اختصار فعلیه که یکی ازمحلات مشهدمقدس است‌نبوده محتمل است که‌درآن زمان تا خواجه ربیع جزو نوقان بوده و خواجه دوهمین مدفن خود در حالت حیاتش ساکن بوده و آباد بوده نه درمحلی که خالی ازسکونت بوده

واما سناباد محتملست که اسکندر ذوالقرنین او را بنانموده باشد و آب سناباد راهم اوجاری کرده باشد

ودر اثبات‌الوصیة مسعودی ازجابربن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت دیدم در دست فاطمهٔ زهرا (س) لوح سبزی را که دراو کتاب‌سفیدی بود که شباهت داشت نورش‌بنورخورشید عرضکردم پدر ومادرم بقربانت این‌لوح چه چیزاست؟ آن مخدره فرمود: لوحی استکه خداوند هدیه فرمود به پیغمبرص و در اوست اسم پیغمبرص و اسماء ائمه اطهار(ع) که یك بیك اسم میبردتا میرسد باسم مقدس‌حضرت رضا (ع) میفرماید ان المکذب‌بعلی ولیی وناصری مکذب بکل اولیائی‌یقتله عفریت متکبریدفن بالمدینة التی بناها العبدالصالح الی جنب شر خلقی حق‌القول منی لاقرن عینیه بمحمدابنه وخلیفته من بعده و وارث علمه الخ

از این روایت ممکن است استفاده شود که اسکندر ذوالقرنین بلده سناباد را بنا نموده نه بقعهٔ مبارکه را چنانچه بعضی اشتباه نموده وبقعه را بقعهٔ اسکندریه نامیده‌اند و در بعضی ازتواریخ است که در سناباد باغستانی بوده متعلق بحمید بن قحطبه طائی والی خراسان ودرآن باغ عمارتی بود مقام ایالتی‌خودوچون هرون درخراسان از دنیا رفت اورا درباغ حمید بن قحطبه دفن‌کردند ومأمون برای قبرپدرش بقعهٔ بنا نمود

و در روضة الصفا مرحوم رضاقلیخان امیرالشعراء می‌نویسد مشهد مقدس شهریست دلگشا و مدینه‌ایست روح‌افزا وسناباد سابقا قریهٔ بوده ازتوابع شهرطوس و او درنزهت بدان مثابه بوده است که درشأنش‌فرمودند « والله روضة من ریاض الجنة » وچون آن قریه مدفن امام ثامن شد بتدریج آبادی یافت و شهرطوس ویران‌گردید تا بجائی رسید که گرداگرد باروش دوفرسنك شد ودویست قلعه وقریه آبادبلکه زیادتر دراطراف‌آن واقعست وفعلا شهر طوس یکی‌ازقرای مشهدمقدس استچه

خوب گفته خیام نیشابوری :

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس — در پیش نهاده کله کیکاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس — کو بانگ جرسها و چه شد ناله کوس

امر اول در تاریخ متعلقه بطوس و بمشهد مقدس درماه اول هجرت

در سنه بیست و نه هجری عبدالله بن عامر خراسان وجرجان وطالقان وفاراب و بلخ را فتح نمود، در خلافت عثمان بن عفان

در سنه سی و هفت هجری حضرت امیر(ع) خواهرزاده خود جعدة بن هبیره را مأمور بخراسان فرمود وتا نیشابور آمد اهالی نیشابور از او اطاعت نکردند ، برگشت بمدینهٔ طیبه

در سنه چهل و پنج خراسان وسیستان وهند وبحرین جزء جمع زیاد بن سمیه شد وسلطنت معویه بواسطهٔ زیاد قوت گرفت

در سنه پنجاه ویك ربیع بن زیاد الحارثی از طرف زیاد بن سمیه حکمران خراسان گردید وپنجاه هزار نفر از اهالی بصره وکوفه را با اهل وعیال بخراسان آورد وطغیان اهالی فارس و قهستان را آرام نمود (قهستان معرب کوهستانست وشهر معروفش قاین است)

در سنه پنجاه وچهار عبیدالله زیاد ازجانب معویه مأمور خراسان شد واز جیحون عبور نمود وتا جبال بخارا اردوکشی کرد وغنیمت بیشماری بدست آورد

درسنه پنجاه وشش سعید بن عثمان بن عفان والی خراسان شد واز جیحون عبور نمود و سمرقند و ترمد را فتح نمود ودر این جنك جناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب کشته شد و در سمرقند دفن شد

درحدود سنه شصت وسه جناب ربیع بن خیثم که از زهاد ثمانیه است درمشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود ومرقدش دریکفرسخی مشهد مقدس معلومست

در سنه هفتاد و هشت عبدالملك بن مروان خراسان وسیستان را جزء ابواب جمعی حجاج بن یوسف ثقفی قرار داد و مهلب بن ابی صفره از قبل حجاج حاکم خراسان شد وعبدالله بن ابی بکره حاکم سیستان شد

در سنه هشتاد و دو مهلب بن ابی صفره که حاکم خراسان بود با اهل کش که درسه فرسخی جرجان است صلح نمود وبعد از چند روز از دنیا رفت وپسرش یزید بن مهلب حاکم خراسان شد

در سنه هشتاد و شش قتیبه بن مسلم والی خراسان شد ودر ماوراءالنهر فتوحاتی کرد

در سنه نود وشش قتیبه کاشغر را فتح نمود وتا اطراف چین تاخت وتاز نمود وازخاقان چین جزیه گرفت ودرنتیجهٔ فتوحات نمایان قتیبه را درخراسان کشتند

درسنه نود وهفت یزید بن مهلب ازجانب سلیمان بن عبدالملك حاکم خراسان شد

درسنه نود وهشت اهالی جرجان یاغی شدند ویزید بن مهلب چهل هزار نفر از اهالی جرجان را بقتل رسانید تاآن انقلاب ساکت شد

درسنه صد عمر بن عبدالعزیز یزید بن مهلب را از حکومت خراسان عزل نمود

امر دوم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدسه درماه ثانیه از هجرت

در دوازدهم صفر سنه صدو دو یزید بن مهلب بانی شهر استراباد مقتول شد

درسنه صدو بیست نصر بن سیار کنانی والی خراسان شد

در سنه صد و بیست وچهار ابتدای ظهور ابو مسلم مروزی بود که کاغذ ها نوشت به نصر بن سیار که اورا ازخلافت بنی امیه‌وبنی مروان منزجر کند ودعوت کند مردم را بخلافت‌بنی‌العباس نصر همراهی نکرد آخرالامر بینشان منجر بقتال شد

درسنه صدو سی نصر بن سیار از ابومسلم خائف‌شد ، فراراً از مرو آمد بسرخس ورفت بطوس وابومسلم‌قحطبه را مأمور نمود که بضرب شمشیر ولایت طوس رااز اتباع نصر سیار گرفت پس ازآن نصرسیار بطرف جرجان حرکت کرد

در سنه صد و سی و پنج ابو مسلم در خراسان استیلا یافت و داخل مرو شد و در دارالاماره مرو نشست

درسنه صد و سی و هفت ابو مسلم رفت بجانب بغداد ، منصور دوانقی در شهر انبار بودبواسطه سوء ظنی که‌با‌بومسلم داشت غفلتاً اورا دستگیر نمود وحضوراً امرنمود بقتل او

در سنه صدو چهل و هشت حضرت رضا ع متولد شد ودر این سنه نیز حضرت امام جعفر صادق (ع) ازدنیا رحلت فرمود

در سنه صدو پنجاه‌و نه مقنع مروی در خراسان مدعی الوهیت شد

ودر اینسال حمید بن قحطبه درخراسان از دنیا رفت

درسنه صدو هفتاد و سه هرون از برای پسرش محمد امین اخذ بیعت نمود

درسنه صد وهفتاد وپنج هرون ممالك متصرفی خود را بین‌سه پسرش قسمت نمود محمد امین را والی شام‌و عراق نمود و عبدالله مامون را والی از همدان تا آخر خاك مشرق زمین نمود و قاسم مؤتمن راوالی حویزه وثغور نمود

درسنه صد و هشتاد هرون علی بن عیسی‌بن ماهان راوالی خراسان نمود

در سنه صدو هشتادوسه هرون‌الرشید ازبرای عبدالله مأمون بیعت گرفت که بعد ازمحمد امین خلیفه باشد و بعداز مأمون پسر دیگرش قاسم مؤتمن خلیفه باشد

ودر ماه‌رجب همین سنه حضرت موسی بن‌جعفر (ع) در زندان بغداد بزهر جفا شهید شد از ظلم‌هرون الرشید وامامت منتقل شد بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) واز این‌تاریخ تا سنه‌دویست وسه که سنه شهادت حضرت علی بن‌موسی الرضا (ع) میباشد مطلق تواریخ زمان امامت آنحضرت مفصلا ذکر میشود انشاءالله

درسنه صدوهشتاد وهفت هرون جمعی را فرستاد بمنزل جعفربن یحیی بن خالد البرمکی‌واورا حاضر نمودند وهرون غلامش را امر کرد گردن او را با شمشیر زد در روز اول ماه صفر و اجمالا حالاتش درخاتمه باب سابق گفته شد

وایضا در این‌سنه فضیل‌بن عیاض کوفی سمرقندی در مکه‌معظمه وفات کرد واو زاهد مرتاض بود ودر اول امر ازقطاع الطریق بود در بین ابیورد وسرخس بکوقتی عاشق دختری شد شب از دیوار خانه آندختر بالا میرفت که‌خودرا بمعشوقه خود برساند شنید کسی میخواند این آیهٔ شریفه را « الم یأن للذین آمنوا ان‌تخشع قلوبهم لذکرالله»

فضیل گفت « بلی‌والله قدآن وقته» پس ازدیوار خانه‌فرود آمد ورفت بخرابهٔ دید در آنجا جماعتی ازمسافرین هستند بعضی میگویند مهیا شوید بجهت بارکردن و بعضی دیگر میگویند صبر کنید تاصبح‌شود چون فضیل بن عیاض درراهست وراهزنی میکند میترسیم‌مارا غارت کندفضیل‌مطلع

بقبایح عمل خود شدو توبه کردو مجاور بیت‌الله شد

ودر حبیب السیر است که فضیل بن عیاض پسری‌داشت علی‌نام که در زهد و عبادت افضل از پدرش بودودراول جوانی وفات نمود

سببش آن شد وقتی در مسجدالحرام پهلوی چاه‌زمزم ایستاده بود شنید کسی این آیه شریفه راتلاوت کرد « وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی‌الاصفاد »

پس ازشنیدن این‌آیه علی بن‌فضیل صیحهٔ زد وازدنیارفت

درسنه صدو هشتاد ونه هرون الرشید آمد بجانب ری با عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن وعلی بن‌عیسی بن ماهانرا که والی خراسان بود طلبید و او هدایا و جوایز زیادی بجهت هرون آورد و بعد ازچهارماه هرون او را بجانب خراسان روانه کردو خود هرون هم بجانب بغداد روانه شد

ودر اینسال فضل‌بن سهل ذو الریاستین و برادرش حسن بن سهل بدست یحیی برمکی اسلام آوردند ویحیی فضل بن سهل راخادم خاص‌مأمون قرارداداز اینجهت بود وقتیکه فضل‌بن سهل بمنصب وزارت رسید حقوق آل‌برامکه را مراعات میکرد

ودر این سنه علی بن حمزة الاسدی الکوفی المعروف بالکسائی در شهر ری ازدنیا رفت واو از قراء سبعه استودرعلم‌نحو سرآمدعلماء بود

درسنه صدو نود در ماه محرم یحیی بن خالد البرمکی در میان زندان هرون از دنیا رفت درسن هفتاد سالگی و ایضا دراین سنه یحیی بن‌اشعث که از اعیان‌ماوراء النهر بود دخترعم خود را که‌بسیار جمیله‌و متموله بودبجهت خود عقد نمود وبجهت ضرورتی عیالش را درسمرقند گذاردوخود رفت ببغداد نزد هرون الرشید، سفرش طول کشید عیالش خواست‌از حبالهٔ‌او بیرون شودوشوهردیگر اختیار کند چارهٔ نیافت رافع بن‌لیث بن‌نصر بن سیار از این معنی واقف شد طمعش بحرکت آمد ، بآنزن پیغام داد که اگر خواسته باشی از قید زوجیت یحیی بن اشعث خارج شوی مشرك شوتاعقدتو منفسخ‌شودآنگاه‌ایمان‌بیاور وشوهردیگراختیارکن

آنزن چنین کرد بعداز انقضاء عده‌اش ایمان آورد ورافع بن لیث او را بزوجیت اختیار نمود چون این‌خبر بسمع یحیی بن اشعث رسید رفت نزد رشید وشکایت بوی نمود هرون متغیر شد کاغذی به‌علی بن ماهان که‌حاکم خراسان بود نوشت که‌زوجهٔ یحیی را ازرافع بستانند ورافع را حد بزنند و اطراف بازارها بگردانند

علی بن ماهان این مهم را به سلیمان بن حمید عامل سمرقند رجوع نمود حسب الحکم بتقدیم رسانید این‌مطلب باعث آن‌شد که‌رافع جمعی راباخود متفق نمود وعلم مخالفت باخلیفه را بر افراخت وسلیمان بن‌حمید رابقتل رسانید

درسنه صدو نودویك هرون علی‌بن عیسی بن‌ماهان را از خراسان عزل نمود وهرثمة‌بن اعین راوالی خراسان نمود

درسنه صدو نودو دو هرون از رقه آمد ببغداد بقصد رفتن بخراسان بجهت محاربه با رافع بن‌لیث‌بن‌نصر بن سیار در حالتیکه مریض بود پس **فضل بن سهل ذو الریاستین** خادم مامون بمأمون گفت خراسان جزء ابوابجمعی‌توهست ومعلوم نیست که هرون ازاین مرض خوب شود ومحمد امین برادرت مقدم است ازتو اگر پدرت دراین سفربمیرد شاید برادرت ترا ازولایتعهد خود عزل کند خوبست که‌از پدرت بخواهی‌در این سفر همراه پدرت بروی پس مأمون ازپدرش خواهش کرد

هرون اجابت نمود ومأمون را همراه خود آورد بخراسان
ودر این سنه فضل بن یحیی البرمکی برادر رضاعی هرون در میان محبس هرون از دنیا رفت درسن چهل وپنجسالگی
ودر سنه صدو نودو سه مقاتله بین هرثمة بن اعین که والی خراسان بود ازجانب هرون و اصحاب رافع بن لیث بن نصر بن سیار والی سابق خراسان واقع شد وهرثمة ظفر یافت وبخارا رافتح نمود وبشیر برادر رافع را اسیر کرد فرستاد بخراسان نزد هرون وهرون در شدت مرض بود بشیر گفت یا امیرالمؤمنین من باتو محارب بودم خداوند ترابرمن ظفرداد حال آنچه رضای خداوند هست بامن رفتار کن هرون گفت والله لولم یبق من اجلی الاان احرك شفتی بکلمةلقلت اقتلوه
یعنی اگرازعمر من باقی نمانده باشد مگر همینقدر که لبم راحرکت بدهم بکلمهٔ میگویم بشیر رابکشید بعدجلاد را طلبید وامر کرد بشیر را بقتل رسانیدند وبدنش را چهارده قطعه کردند وهرون مغمی علیه شد وکسانیکه حاضر بودند متفرق شدند وهرون از دنیارفت
ودرتاریخ طبریست که چون هرون بخراسان میآمد در جرجان مرضش شدت کردو مأمون رابیست وسه روز قبل از فوتش روانه مرو کرد و خودش آمد بخراسان و در نیمهٔ شب شنبه سوم جمادی الاخره سنه صدونود وسه ازدنیا رفت در سن چهل وپنجسالگی و پسرش صالح بجنازه‌اش نماز خواندو فضل بن ربیع واسمعیل بن صبیح و مسرور خادم در آنوقت بیالینش حاضر بودند وجسد او را درخانه حمیدبن قحطبه که قبلا والی خراسان بود ودر قریهٔ سناباد عمارتی و باغ و خانه ساخته بود دفن نمودند
ودر درالمسلوکست که یحیی بن اکثم گفت وارد شدم برشید گفت آیا میدانی این شعر را که گفته :

الخیر ابقی و ان طال الزمان به   و الشر اخبث ما اوعیت من زاد

یعنی خوبی باقی میماند و اگرچه زمان طول بکشد وبدی خبیث ترین توشه ایست که انسان اورا ذخیره کرده باشد یحیی گفت این شعر مال عبیدبن ابرص است و اوقصهٔ دارد هرون گفت بروید عبیدرا حاضر کنید چون عبید حاضرشد رشید گفت قصه تو چه‌چیز است که اینشعررا گفتهٔ عبید گفت من یکسالی بحج مشرف شدم یکروز بسیار گرمی در وسط بیابان شنیدم صدای ضجه وصیحهٔ قافله را سؤال کردم چه شده گفتند خود برو خبر بگیر چون رفتم جلو قافله دیدم افعی سیاهی مثل تنه درختی سرراه قافله را گرفته ومثل گاو وشتر نعره میزند پس خائف گشته از راه منحرف شدم آن افعی هم آمدو جلو قافله‌را گرفت احدی از اهل قافله جرئت نکرد نزدیك برود من گفتم خودم را فداء قافله میکنم
پس مشك آب بدوش انداختم وشمشیر کشیده دردست گرفته آمدم مقابل آن افعی وبخود دیدم که افعی جستن کندومرا ببلعد چون چشم افعی بمشك آب افتاد بجای خود ایستاد ودهانش راباز کرد دانستم که آن افعی تشنه است من سرمشك‌را میان دهان افعی باز کردم چون افعی سیر آب شد راه خود را گرفته ورفت همه اهل قافله تعجب کردند
رفتیم بمکهٔ معظمه در مراجعت مکه معظمه نیمه‌شبی بهمان منزل رسیدیم قافله منزل نمودند من رفتم کنار قافله قضاء حاجت نمودم ووضو ساختم و چند رکعت نماز خواندم و خوابیدم چون بیدار شدم دیدم ازقافله هیچ خبرو اثری نیست من متحیر ومتفکر شدم که در این نیمه شب میان بیابان خلوت چکنم ناگاه صدای هاتفی را شنیدم وشخصی رانمیدیدم میگفت

یاایهاالشخص المضل مرکبه	ولیس معه من انیس یرکبه
دونك هذا البکر خذه فارکبه	و بکرك الیمون هذا فاجنبه
حتی اذا ما اللیل زال غیهبه	و مال عن افق السماء کوکبه

فحط عنه رحله و سیبه

پس دیدم ناقهٔ نزد من ایستاده وناقهٔخودم هم‌پهلوی او ایستاده بود پس من‌سوار آن ناقه‌شدم وناقه خودمن‌هم همراه بود بقدر ده‌میل ازراه راکه‌طی کردم صبح طالع‌شد ورسیدم بقافله من‌از آن مرکب پیاده شدم بمرکب خودم سوار شدم گفتم ای‌ناقهٔ که مرا ازهم وغم نجات دادی تراقسم‌میدهم به‌آنخداوندی که‌من وترا خلق‌کرده توکه هستی که‌دد این بیابان بمن احسان کردی و از مهالك مرا نجات دادی ناگاه آن‌ناقه بسخن درآمد گفت

انا الشجاع الذی الفیتنی رمضا	والله یکشف ضر الحائر الصادی
فجدت بالماء لما ضن حامله	تکرما منك لم تمنن بانکادی
فالخیر ابقی و ان طال الزمان به	والشر اخبث ما اوعیت من زاد
هذا جزآئك منی لا امن به	فاذهب حمیدارعاك الخالق الهادی

پس‌معلوم شد که‌این ناقه همان افعی سیاهست که سرراه‌را گرفته بود چون عبیدبن ابرص‌باو احسان کرده واورا سیراب کرده بود آن‌افعی هم باو احسان کرد ودر بیابان او رااز مهالك نجات دادپس هرون گفت لایضیع المعروف این وضع

درسنه صدو نود و چهارمحمد امین بصلاح دید وزیرش **فضل‌بن ربیع** امر کردکه‌درمنابر فرزندش موسی بن‌محمد را دعا بنمایند و از این جهت بین محمد امین و عبدالله مأمون مخاصمه واقع شد

وجهت دیگر که موجب کدورت بین محمد امین و عبدالله مأمون شد این بودکه‌بعد ازهرون وزیرش فضل بن‌ربیع نقض بیعت نمود با عبدالله مأمون و آمد بعراق نزد محمد امین ودانستکه‌اگر خلافت بعبدالله مأمون برسد او را زنده نخواهد گذارد لذا سعی نمود نزد محمد امین که عبدالله رااز ولایت عهد خلع نماید

ودرکامل بهائی ره استکه در این‌سنه شقیق بلخی زاهددر غزوهٔ کولان‌از دنیا رفت کولان از بلادماوراء النهر است

وایضا در این‌سنه حفص بن‌غیاث النخعی قاضی کوفه از دنیارفت و اوصاحب قرائت‌معروف است **و ایضا در این سنه**عمروبن عثمان قنبر المشهور به سیبویه از دنیا رفت‌وسنش زیاده بر چهل سال بود

در سنه صدو نود و پنج محمد امین اسم‌عبدالله مأمون را ازخطبه انداخت ودرعوض اسم‌پسرش موسی راگذارد وباشاره وزیرش فضل بن ربیع امر کرد به‌علی بن عیسی بن ماهان که برود بخراسان‌بمحاربهٔ‌عبدالله مأمون و حکومت همدان واصفهان و قم‌را همداد به علی‌بن عیسی عبدالله مأمون باشاره وزیرش فضل بن‌سهل امر کرد طاهر بن‌حسین بن مصعب الخزاعی ملقب به‌ذی‌الیمینین راکه برود ببغداد بمحاربهٔ محمد امین این دو عسکر در ری بیکدیگر رسیدند و ملاقات نمودند و بینشان جنك مغلوبه شد طاهر حمله کرد وسرعلی بن‌عیسی را از بدن‌جدا کرد همین‌باعث غلبه‌طاهر شد ودر آنروز طاهر ملقب شد بذی الیمینین چون بهردودست شمشیر گرفته جنك‌میکردبعدطاهر بن

حسین نوشت بفضل بن سهل واورا خبر داد بفتح خود فضل کاغذ طاهر رابرد نزد مأمون واورابشارت داد بفتح طاهر

وایضا در این سنه محمدامین امر کردپولهائی را که باسم برادرش عبدالله مأمون سکه خورده بود درخراسان از دراهم ودنانیر کسی بر ندارد **وایضا** دراینسال محمد امین ملقب نمود پسرش موسی را درحالتیکه طفل صغیری بود به الناطق بالحق و پسر دیگرش را که اسمش عبدالله بود ملقب نمود به القائم بالحق

وایضا دراینسال سفیانی در شام خروج کرد واسم اوعلی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان بود ومادرش نفیسه بنت عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب بودو میفرمود انا من شیخی صفین یعنی علیاً ومعویه خروجش دو شام در سن نودسالگی بود ومردم ازاوتعلیم علم میکردند ومدعی خلافت شد

محمدامین حسن بن علی بن عیسی بن ماهان را بحرب او فرستاد و او اصحاب سفیانی را منهزم نمود وسفیانی را بقتل رسانید وسرش رافرستادنزد محمد امین

درسنه صدو نود وهفت طاهر بن حسین ذوالیمینین وهرثمة بن اعین محاصره نمودند در بغداد محمدامین را وکاررا بر او سخت گرفتند

در سنه صدو نودو هشت یکشنبه بیست وچهارم ماه صفر طاهر بن الحسین جمعی از اعاجم رافرستاد بخانهٔ محمد امین او را بقتل رسانیدند و در روز پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاولی سنه صدو نود و سه مردم بامحمد امین بخلافت بیعت کرده بودند پس مدت خلافت محمد [امین چهار سال و نه ماه وپنج روز بودچنانچه درتاریخ طبری است واز برادرش مأمون ششماه کوچکتر بود و طاهر بن حسین سر محمد امین را فرستادبمرو نزد عبدالله مأمون در **مروج الذهب** است بعداز کشته شدن محمد امین بعضی از خدامش وارد شدند بمادر محمد زبیده خواتون بنت جعفر بن منصوردوانقی گفتند چرا در خانه نشستهٔ وحال آنکه امیرالمؤمنین (محمد) کشته شده زبیده فرمود ، وای برشما چکنم من ؟ گفتند خروج کن و خون محمد را مطالبه کن چنانچه عایشه خروج نمود بطلب خون عثمان بن عفان

زبیده فرمود اخسألاام لك ماللنسآء ومطالبة الثار ومنازلة الابطال بعد امر فرمود که لباس سیاه حاضر نمودند واورا پوشید وبجهت محمد مشغول عزاداری وسوگواری شد

سیوطی میگوید لم یوجد عباسیه اکتنفتها الخلافه سواهاالان جدهاالمنصور و زوجهاالرشید وابنها الامین وکان لها ضیاع واموال لا تحصی وانفقت مالا عظیماً فی سبیل‌الله انتهی و قنات آبیکه در مکه معظمه جاریست ومنبعش ازکوه عرفاتست ازخیرات جاریهٔ اینمخدره است

ودر درالسلوکست که بی بی زبیده بجهت آوردن این آب را ازدوازده فرسخی بمکه معظمه هزارهزار وهفتصد هزار اشرفی خرج کرد

درکتاب وقایع الایام واعظ تبریزی است که اهل تواریخ بنای شهر تبریز را نسبت به بی بی میدهندومیفرماید دریکفرسخی شهر تبریز در جانب مشرق قناتی است ازخیرات جاریه آنمخدره ازشیخ اجل عبدالجلیل رازی نقل شده که زبیده خواتون شیعه بوده ومشهور است که دارای علم اکسیر بوده واورا تب عارض شد ازجهت تغییر آب و هوا بتبریز آمد وتب او رفع شد وشاید بدین جهت اینشهرراتبریز مینامند

و خیراتی که از این مخدره بروز کرده زیاد است شبی در خواب دید که تمام مردم با او وطی کردند تعبیر کردند که از توخیری بروز خواهد کرد که همه مردم از او منتفع شوند انتهی و بعد از قتل محمدامین عبدالله مأمون بخلافت مستقر شد و از مرو نوشت بطاهر بن حسین که عراق و بلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن را که دردست طاهر بود تسلیم نماید بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین وخود طاهر را والی موصل وشام و بلاد مغرب نمود

در سنه صد و نود و نه جناب محمد بن ابراهیم الطباطبا ابن اسمعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) در کوفه خروج نمود در روز پنجشنبهٔ دهم جمادی الاخره ومردم را دعوت مینمود به بیعت نمودن باحضرت رضا (ع) و عمل نمودن بکتاب وسنت و سر دارلشکرش سری بن منصور المکنی بابی السرایا و جهت خروجش این شد که هاشمیین و بزرگان کوفه از گرفتن مأمون بلدان مرقومه را از طاهر بن حسین وتفویض نمودن آنها را بحسن بن سهل چنین فهمیدند که فضل ذوالریاستین تمام کارها را از دست مأمون گرفته و تمام امور راجع باو شده لهذا در کوفه و باقی شهرها گفتگوی زیاد شد

الحاصل چون خبر خروج محمد بن ابراهیم بحسن بن سهل رسید در بغداد حسن بن سهل زهیر بن مسیب را باده هزار سوار روانه کرد بجنگ محمد بن ابراهیم در کوفه بین عسکرین جنگ عظیمی واقع شد واصحاب جناب محمد بن ابراهیم اصحاب زهیر را شکست دادند واموالشان را گرفتند

در روز پنجشنبه دوم ماه رجب سنهٔ صدو نود و نه محمد بن ابراهیم طباطبا فجئتاً از دنیا رحلت فرمود

در تاریخ طبری است سری بن منصور المکنی بابو السرایا جناب محمد را مسموم نمود چون از شکست دادن ابن طباطبا اصحاب زهیر را وحیاطت نمودن اموال و اسلحه ودواب آنها را وانقیاد مردم از جناب محمد بن طباطبا ابوالسرایا فهمید که امر راجع باو نخواهد شد با بودن محمد و مردم اطاعت از او نخواهند کرد لذا آن بزرگوار را مسموم نمود وبجای او جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین را نشانید ولکن تمام امور بدست خود ابو السرایا بود بعد فضل بن سهل عبدوس بن محمد المروزی را با چهار هزار نفر روانه نمود بجهة مقاتله باابو السرایا وقتال شدیدی بین اصحاب ابوالسرایا واصحاب عبدوس واقع شد آخرالامر اصحاب ابوالسرایا اصحاب عبدوس را مقتول ومجروح نمودند وطالبین در بلاد منتشر شدند وحسن بن سهل رفت بنهروان

ابوالسرایا در کوفه دراهم ودنانیر سکه زد و بآنها نقش کرده بود « ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص»

ولشکری فرستاد بواسط ووالی آنجا عبدالله بن سعد الحرشی بود از قبل حسن بن سهل پس اصحاب ابوالسرایا واسط را تصرف نمودند

چون حسن بن سهل دید عاجز است از طرفیت با ابوالسرایا روانه کرد عقب هرثمة بن اعین که قبلا والی کوفه بودو هرثمة آنوقت در حلوان بود هرثمة آمد بکوفه وبین او وابوالسرایا مقاتله عظیمی شد تا آنکه ابوالسرایا مغلوب شد واورا گرفته آوردند بنهروان نزد حسن بن سهل

در سنه دویست هرون بن محمد المروزی برادر عبدوس ابوالسرایا را بقتل رسانیدو سرش را در میان عسکر حسن بن سهل گردانیدند از وقت خروج سری بن منصور المکنی بابوالسرایا

تاوقتیکه کشته‌شد ده‌ماه طول کشید ـ بعدحسن بن سهل جماعتی‌را فرستاد بمکه معظمه و بمدینه طیبه و یمن‌وامر کرد آنهارا بمحاربه نمودن باطالبیین

ایضا دراین‌سنه خروج‌زیدالنار برادر حضرت‌رضا ع بود این‌قدر ازمنازل‌عباسین‌راسوخته بود که اورا زیدالنار گفتند حسن بن سهل آن‌بزرگوار را اسیر نمود بعد جناب زید امـان خواست او را امان دادند

ایضا در این سنه حسن بن سهل جناب محمد بن محمدبن زیدبن علی بن الحسین (ع) را که ابوالسرایا او را بجای‌محمد بن ابراهیم الطباطبا نشانیده بود روانه‌کرد بخراسان نزد مأمون در درالسلوکست که‌در این‌سنه جناب ابراهیم المجاب ابن موسی الکاظم علیه السلام‌ازدنیارحلت‌فرمود

ایضا دراین سنه بعد ازفراغ هرثمه از قتال باابو السرایا آمد بجانب‌مرو وچون فضل بن سهل سعایت زیادی ازهرثمه کرده بود مأمون امر کرد اورا درمیان زندان حبس نمودند

در کامل ابن‌اثیر است که‌اودر میان محبس ازدنیا رفت ودر تاریخ طبری است‌که او را میان محبس کشتند

ایضا در اینسال اولاد جناب عباس راازمردوزن شماره‌کردندعده‌شان سی‌و سه‌هزار نفر بودند

ایضا در اینسال مأمون ملعون رجاءبن ضحاک‌را با جمعی از مرو روانه‌کرد که‌حضرت‌علی‌بن‌موسی‌ع را باجمعی ازطالبیین ازمدینه طیبه‌بیاورد بمرو

درعیون اخبار الرضا روایتکرده وقتیکه مأمون ازکشته شدن برادرش محمد امین راحت شدو درمسند خلافت مستقرشد عریضهٔ نوشت خدمت حضرت رضا ع که‌تشریف بیاورد بخراسان‌حضرت عذرها آوردند مأمون هم‌مکرر نوشت تاآنکه حضرت دانستکه جز از حرکت چاره ندارد ، ایـن بود که حرکت فرمود بجانب خراسـان انتهی جهت اصرار مأمون‌هم شایداین‌بود که‌مأمون میدانست کثرت علمو فضایل واخلاق حمیده این بزرگوار را وآنکه آقا درمرکز دیانت که مدینه طیبه باشد متوقف است ومدینه‌هم از مرکز سلطنت که‌مرو باشد دور است لذا خوف‌نمود که مبادامردم‌باحضرت رضا ع بیعت‌کنند و مأمون را ازخلافت خلع کنند از اینجهت اصرار نمود که‌حضرت راازمدینه‌طیبه حرکت دهد وبیاورد بمرو

در عیون از بیهقی روایتکرده که فضل بن سهل ذوالریاستین به‌مأمون گفت تقرب بجوی بخداوند بصلهٔ‌رحم پیغمبر ص وبیعت نمودن باحضرت علی بن موسی الرضا (ع) تاجبران‌شودظلمهائی که پدرت نسبت‌بخاندان نبوت و رسالت کرد پس مأمون رجاء بن ضحاك و یاسر خادم را فرستاد بمدینه طیبه که حضرت رضا ع ومحمد بن‌جعفر الصادق ع را بیاورند بمرو چون حضرت‌رضا ع بمرو تشریف آورد مأمون آنحضرت راولیعهدخود نمود وبتمام بلدان هم نوشت این مطلب را و امر کرد سکه‌باسم مقدس آنحضرت زدند ومردم راامر کردلباس سبز بپوشند و لباس سیاهی که شعار بنی العباس بود از خود خلع کنند ودختر خود امحبیب را بحضرت رضا ع تزویج نمود وتمام اینها در یکروز واقع‌شد

ایضا در عیون است وقتیکه حضرت‌رضا ع‌خواست ازمدینه خارج شود آمد بوداع قبرجدش حضرت پیغمبر ص محول سجستانی گفت‌من دیدم‌مکرر وداع میفرمود بازبرمیگشت‌بجانب قبرمقدس پیغمبر ص وصدای نازنین رابگریه‌و ناله بلند میکرد گفت من نزدیك رفتمو سلام کردمو حضرت را تهنیت‌گفتم فرمودمن‌از جوارجدم خارج‌میشوموودرزمین غربت‌ازدنیا میروموودر جنب‌هرون دفن‌میشوم

و روایت کرده حضرت رضا ع فرمود وقتیکه خواستم از مدینه خارج شوم عیالم را جمع

نمودم و آنهارا امر کردم که برمن گریه کنند تامن صدای آنها را بشنوم بعد فرمود آگاه باشید که من هرگز بسوی عیالم برنمیگردم

در کشف الغمه ازامية بن علی نقل میکند که گفت من در مکه خدمت حضرت رضا ع بودم درآن سفری که تشریف برد بخراسان پس حضرت رضا ع طواف کرد و درمقام ابراهیم مشغول نماز طواف شد وحضرت جوادع روی دوش موفق بود و اورا طواف میداد پس حضرت جواد در حجر اسمعیل مهموماً نشست موفق بحضرت رضا ع عرضکرد فدایت شوم آقازاده درحجر نشسته وحرکت نمیفرمایند حضرت رضا ع تشریف آورد نزد نوردیده اش ، سببرا سؤال فرمود ، عرضکرد چگونه بر خیزم و حال آنکه مـی بینم شما وداع میکنید خانهٔ کعبه را یك نوع وداعی که گـویا بر نمیگردید بسوی او

در عیون الاخبارروایتکرده مامون بحضرت رضا ع نوشت که ازراه کوفه وقم تشریف نیاورد چون در این دو شهر شیعیان زیاد بودند ترسید مبادا شیعیان مانع بشوند لذا حضرت از راه بصره و اهواز وشیراز تشریف آوردند

در مطلع الشمس است آنچه از خط سیر آنحضرت معلوم شده آنست که آن بزرگوار از بصره باهواز وعربستان و ایران عبور فرمودند ودر آنوقت شهرارجان آباد بودموحاکم نشین اهواز بود ومیگویند آثار مسجدی کهمنسوبست بحضرت رضا ع فعلا در بلدارجان معروفست آنگاه تشریف آوردند بفارس ودر آنجا ازخاك اصفهان بر خلاف راه قم عبورفرمودند تا آنکه وارد شدند نیشابور ودرآنجا درمحلهٔ بلاش آباد منزل فرمودند انتهی

درکشف الغمه ازکتاب تاریخ نیشابور روایتکرده وقتیکه حضرت رضا ع وارد نیشابور شددر میان مهدی نشسته بود بالای قاطر شهباء پس در میان بازار دونفر از ائمه که حافظ احادیث بودند یکی ابوزرعهٔ رازی ودیگری محمد بن اسلم الطوسی رحمهماالله عرضکردند ایها السید ابـن السادة ، ایهاالامام ابن الائمه ایها السلالة الطاهرة المرضية ایها الخلاصة الزاكية النبویه ، بحق آبائك الاطهرين واسلافك الاكرمين الااريتنا وجهك المباركة الميمونة و رويت لنا حديثا عـن آبائك عن جدك نذكرك به

پس بغلهٔ حضرت توقف نمودو پردهٔ هودج برداشتهٔ شد چشمهای مسلمین بطلعت مبارك روشن شد دو گیسوی نازنین اومثل دو گیسوی پیغمبر ص بود ، مردم همه ایستاده نظر میکردند . بعضی صیحه میزدند بعضی گریه میکردند و بعضی جامهـای خود را میجویدند ، وبعضی خود را بخاکهـا میغلطانیدند و بعضی گردن میکشیدند که باز جمال نازنین رابه‌بینند تاآنکه وقت زوال شد اشکهای مردم مثل انهار جاری بود

ائمه و قضاة نیشابور فریاد زدند معاشر الناس گوش بدهید وساکت شوید و اذیت نکنید پیغـبر ص را در باره ذریه اش پس حضرت رضا ع حدیث شریف سلسلة الذهب را املاء فرموده و بیست وچهار هزار قلمدان سوای دواتها بیرون شد و این حدیث شریف رانوشتند

قال ع حدثنی ابی موسی بن جعفر الكاظم ع قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق (ع) قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر ع قال حدثنی ابی علی بن الحسين ع قال حدثنی ابی حسین بن علی ع شهید ارض کربلاء قال حدثنی ابی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع شهید ارض الكوفه قال حدثنی اخی وابن عمی محمد رسول الله (ع) قال حدثنی جبرئيل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالى يقول كلمة لا اله الاالله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی»

صدق‌الله سبحانه وصدق جبرئیل وصدق رسول‌الله (ص) والائمة علیهم‌السلام

در روایت امالی است وقتیکه راحله حضرت‌رضا(ع) براه افتاد حضرت ندا فرمود: بشروطها وانا من شروطها

فی روایة اخری قال: ولایة علی بن ابیطالب حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی

و ممکن است گفته شود باتحاد مضمون این دو روایت، چون لااله الاالله کلمهٔ توحید است و علی‌بن ابیطالب کلمهٔ تکوینی توحید است

مخفی نماناد که ازروایت کشف‌الغمه استفاده‌میشود که‌اقلا جمیتی که باستقبال حضرت رضا (ع) رفتند صدهزار نفربودند والا کی‌ممکن است که بیست وچهار هزار قلمدان میانشان یافت شود و محدث قمی در فوائدالرضویه فرموده در کتابی دیدم که چون حضرت رضا (ع) به نیشابور رسید محدثین آن بلاد در خانه آن‌حضرت ایستاده بودند ونقل‌شده که درآن زمان درنیشابور سیصد هزار محدث بوده ازخاصه وعامه. چنانچه نقل‌شده که در زمان علی‌بن بابویه القمی درقم از محدثین دویست هزار محدث بوده وظاهراً وجهش آنست که در آن زمان عوام وخواص همه عمل بحدیث میکردند و احادیث را حفظ‌میکردند

درعیونست حضرت رضا ع در نیشابور وارد شد بمحلهٔ قزوینیها ، و در او حمامی بود و چشمهٔ بودکه آبش کم شده بود وآن چشمه چند پله درگودی بود، پس حضرت تشریف برد درمیان آن چشمه وغسل کرد ونماز خواند وفعلا هم مردم میروند میان‌آن چشمه وبقصد تبرك غسل میکنند، و ازآب او می‌آشامند ودرپشت آن‌چشمه نمازمیخوانند وحوائج خود را ازخداوند میخواهند و مستجاب میشود وآنچشمه معروفست بعین‌کهلان. حقیر میگویم محتمل است که چشمه همان‌چشمهٔ قدمگاه باشدو آن‌چشمه معروفست بحمام‌الرضا (ع)

ودر عیونست که حضرت ازآنجا حرکت فرمود و رسید بقریة الحمراء عرض کردند یابن رسول‌الله وقت زوال است آیا نماز نمیخوانید؟ حضرت پیاده شد ؛ فرمود آب بجهت وضو حاضر کنید . عرض‌کردند آب موجود نیست، حضرت با دست نازنین زمین را گودکرد، چشمه آبی ببرکت دست نازنین ظاهرشد آن بزرگوار با تمام همراهانش از آن چشمه وضو گرفتند واثر آن چشمه‌تا امروز باقی‌است.

اقول قریة الحمراء ؛ فعلا معروفست بده سرخ که در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس واقعست درعیونست حضرت از آنجا تشریف آورد بسناباد ، و پشت نازنین داد بکوه سنك تراشان وفرمود «اللهم انفع به وبارك فیما ینحت منه» بعد امرفرمود که از اوهرکارهٔ بسازند و تمام غذاهایش را درمیان او طبخ کنند و از آنروز مردم هدایت یافتندبآن‌کوه و ظاهر شدبرکت دعای آنحضرت درآنکوه

بعد حضرت تشریف برد ، و داخل شد بخانه حمید بن قحطبهٔ طائی و تشریف برد میان قبهٔ هارونی و بدست نازنین خطی‌کشید بیکطرف قبه وفرمود هذه قبتی و فیها ادفن و سیجعل‌الله هذا المکان مختلف شیعتی واهل محبتی

و در مطلع الشمس است حضرت ازسناباد تشریف برد بسرخس و از سرخس بمرو نزول اجلال فرمود.

ودرفوائد الرضویه محدث قمی فرموده که شخصی از اهل کرون که قریه‌ایست ازقرای اصفهان وجمال حضرت رضا (ع) بود درسفری که تشریف می‌آورد بخراسان، چون خواست آن‌جمال

مراجعت کند عرض کرد یابن رسول‌الله (ص) مرا شرافت ده بچیزی از خط خود که من تبرك بجویم و این مرد از عامه بود

پس حضرت نوشتهٔ باو مرحمت فرمود ودر او نوشته بود «کن محباً لال‌محمد (ص) وان کنت فاسقاً ، ومحباً لمحبیهم وان کانوا فاسقین »

ودر آخر آن مکتوب شریف است: قال ابوذر رضی‌الله عنه . قال رسول‌الله (ص)، یا اباذر اوصیك فاحفظ لعل‌الله ان ینفعك به جاور القبور و تذکر بها الاخرة وزرها احیانا بالنهار و لاتزرها باللیل، وگفته شده که این نوشته شریف نزد بعض از اهل قریه کرون موجود است‌انتهی

در ارشاد مفید است وقتیکه حضرت‌تشریف‌بردبمرو ، مأمون تعظیم و اکرام نمود از آن حضرت بعد فرستاد خدمت آن حضرت ؛ عرض کرد من میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و خلافت را واگذار نمایم بشما

حضرت فرمود اعیذ بالله یا امیرالمؤمنین من‌هذا الکلام وان یسمع به احد

دو مرتبه مأمون فرستاد خدمت حضرت عرض کرد حال که از قبول خلافت اباء دارید لابدید که ولایت عهد مرا قبول فرمایید

باز حضرت امتناع شدیدی فرمود

مأمون حضرت‌را طلبید درمجلس‌خلوتی‌که غیرحضرت رضا ع ومأمون وفضل بن‌سهل کسی‌نبود، بحضرت عرضکرد من میخواهم امرخلافت را تسلیم و واگذار نمایم بشما

حضرت فرمود الله الله یا امیرالمؤمنین؛ لاطاقة لی بذلك ولاقوة لی‌علیه

مأمون گفت ولایت‌عهد خودرا بشما واگذار میکنم

حضرت فرمود مرا معذور بدار

مأمون حضرت را تهدید کرد، بحضرت عرضکرد عمربن خطاب شوری را درمیان شش‌نفرقرار داد که یکی از آنها جدتو امیرالمؤمنین (ع) بود وشرط کرد که هریك ازاینها که مخالفت بنمایند گردنش را بزنند حال‌شما لابدید ازقبول‌نمودن ولایتعهد

حضرت ناچار قبول فرمود بشرط آنکه در امر و نهی و قضاء و افتاء و عزل و نصب دخالت نفرماید مأمون قبول کرد

درعیون‌است مأمون دوماه اصرار میکرد که حضرت ولیعهد او باشد حضرت قبول‌نمیفرمود تا آنکه بالاخره آن‌حضرت را تهدید بقتل‌نمود که حضرت راضی شد انتهی

وشاید غرض مأمون این بود که بمردم بفهماند که حضرت رضاکه دنیا را ترك‌کرده تزهدبوده نه زهد لهذا حال‌که ریاست ودنیا بجهتش میسرشد قبول فرمود وعلاوه آنکه مأمون خواست خلافت خود را اثبات نماید باعطاء منصب ولیعهدی بحضرت رضا ع چون لازمهٔ قبول ولایت اثبات خلافت او خواهد بود وشاید علل ومصالح دیگرهم بوده در واگذاری ولایتعهد خود را بحضرت رضا ع

امرسوم ـ درتواریخ مهمهٔ متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درماهٔ ثالثه ازهجرت

درسنه دویست ویك در تاریخ طبری است که در سه شنبهٔ دوم ماه رمضان مأمون بیعت گرفت از برای‌حضرت رضا ع بولایت‌عهد وآنحضرت رابعدازخود خلیفهٔ مسلمین قرارداد وسماه‌الرضا من‌آل‌محمد ص و برادرش قاسم مؤتمن را از ولایتعهد خلع نمود.

بعد که مأمون ولایتعهد خود را بحضرت رضا ع تفویض نمود علماء واصحاب مقالات را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند ، درواقع آن علومی که درسینه نازنین جدش امیرالمؤمنین ع ماند که فرمود «وان‌هنا لعلماً جماً ـ واشار الی صدره الشریف» آن علوم از این‌عالم نبیه بروزوظهور نمود چنانچه در زیارت جوادیه است «السلام علی من کسرت له وسادة والده امیرالمؤمنین (ع) حتی خصم اهل‌الکتب وثبت قواعد الدین»

در کتاب کفایة الموحدین ازقاضی ابوالفرج بغدادی روایت کرده‌که رسول خدا ص فرموده ظاهرمی‌شود از صلب موسی بن‌جعفر ع علی که نامیده میشود برضا و او موضع علم و معدن حلم است، بعد فرمود بابی المقتول فی‌ارض الغربة

از اباصلت هروی روایتکرده حضرت موسی‌بن جعفر (ع) پسرهایش میفرمود هذا اخوکم علی‌بن‌موسی عالم آل‌محمد ص فاسئلوه عن ادیانکم و احفظوا ما یقول لکم فانی‌سمعت ابی‌جعفر بن محمد یقول لی ان عالم محمد ص لفی صلبك ولیتنی ادرکته فانه سمی امیرالمؤمنین ع

مأمون در مرومجلس‌مفصلی‌تشکیل‌داد که علماء مذاهب وملل‌را در آن‌مجلس حاضر نمود منجمله جاثلیق نصاری ورأس‌الجالوت یهودی ورؤساء صابین و هیر بذاکبر واصحاب زردشت وقسطاط رومی وحضرت رضا ع با آنها مباحثه فرمودکه تمام اصحاب ملل اعتراف نمودند بمراتب علم وفضل‌حضرت رضا ع ، روایتش درعیون و احتجاج طبرسی مفصلا ذکرشده

در سنه دویست و دو مأمون دخترخود ام حبیب را تزویج نمود بحضرت رضا (ع) وامر کردکه مردم لباس سبز بپوشند وبقیه الوان را خلع‌کنند

ایضاً در این سنه مأمون از مرو بیرون‌شد بقصد عراق و بغداد و حضرت رضا ع وفضل‌بن سهل ذوالریاستین را هم همراه خود حرکت داد تا رسیدند بسرخس و در سرخس میان حمام بحیله فضل بن سهل را بقتل رسانیدند

ودر سابق از تاریخ طبری نقلشد که قتل فضل بن سهل در روز جمعهٔ سوم ماه شعبان سنه دویست و دو بوده درسن شصت‌سالگی

در وفیات الاعیان است که غالب مسعودی خالوی مأمون او را در میان حمام بقتل رسانید و جهت ملقب شدن فضل بن سهل به ذی الریاستین این‌بودکه فضل هم ریاست کشوری داشت و هم ریاست لشکری و او اول مجوس بود بدلالت یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد و بمنصب وزارت نائل شد

الحاصل بعد از فضل بن سهل مأمون حرکت نمود و وارد شد بسناباد و مدتی سرقبر پدرش هرون اقامت نمود ودرآنوقت حضرت رضا ع مریض بودند

درسنه دویست وسه در آخرصفر حضرت رضا ع را بزهرجفا شهید نمودند، مأمون امرکرد آنحضرت را نزد قبر پدرش هرون دفن کردند و نوشت بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل و او را خبر داد از شهادت حضرت علی بن موسی و آنچه وارد شده بر او ازمصیبت بسبب رحلت آن بزرگوار و نوشت باهل بغداد و بنی‌العباس « سبب انزجار و کدورت شما از من این بود که من حضرت رضا ع را ولیعهد خود نموده بودم حال آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ـ ومردم را دو مرتبه دعوت نمود به بیعت با خود»

اهل بغداد وبنی‌العباس جواب بسیار غلیظ و درشتی باو دادند

در سنه دویست و پنج مأمون عمل مشرق زمین را به طاهر بن حسین ذی الیمینین داد و تا آخرزمان طاهربه دارالملك آنها مرو شاه جهان بود (از مرو تا بهر یك از طوس وبخارا وهرات شصت فرسخ است)

در سنه دویست وهفت در شنبه بیست وپنجم جمادی الاخره طاهربن حسین ذی الیمینین در مرو وفات نمود درسن چهل‌وهفت سالگی ـ وطاهر یك چشم داشت لذا شاعرمیگوید :

یا ذا الیمینین وعین واحده نقصان عین و یمین زائده

کذا فی تاریخ ابن‌خلکان

در فردوس‌التواریخ است که طاهر ذوالیمینین در خلافت مأمون شمشیرها زد و گردنکشان را مطیع مأمون گردانید و در نزد مأمون‌قرب زیادی داشت و در باطن اخلاص زیادی بائمهٔ‌اطهار ع داشت بعکس یحیی بن خالد برمکی

از معجم‌البلدان نقل کرده که طاهربن حسین‌واولادش مدت شصت ودو سال در خراسان حکومت نمودند

در سنه دویست و چهارده مأمون ولایت خراسان را به عبدالله بن طاهر بن‌حسین داد

درسنه‌دویست‌وهجده‌درصبح شنبه هیجدهم ماه رجب مأمون دربذندون که از بلاد روم است از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی بعد از آنکه بیست سال تقریباً خلافت کرده بود ونعش‌او را در طرطوس که از بلدان روم است دفن کردند

در سنه دویست ونوزده جناب محمدبن‌قاسم بن علی بن‌الحسین (ع) اهالی طالقان وخراسان را بامامت حضرت امام محمد تقی ع دعوت میکرد ودر باطن این‌دعوت پیشرفت نمود و بذرمحبت اهلبیت درسرزمین خراسان پاشیده شد

در سنه دویست وبیست درآخرماه ذیقعدة‌الحرام حضرت‌امام محمد تقی ع از دنیا رحلت‌فرمود بظلم معتصم بن هرون الرشید ملعون

درسنه دویست وپنجاه و سه یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خودش و پدرش مسگر بودند خروج نمود وسیستان را تصرف کرد بعد لشگر بخراسان کشید و طاهریان را که درخراسان ازجانب بنی‌العباس حکومت داشتند مقید نمود وبسیستان روانه کرد ودست بنی‌العباس را از حکومت خراسان کوتاه کرد بجزای ظلمهائی که بحضرت رضا ع نموده بودند بعد رفت ببغداد بقصد تسخیرآن ومقهور نمودن معتمد بالله خلیفه عباسی را لکن ازعهده برنیامد ودر نزدیکی‌بغداد شکست خورد

در سنه دویست وشصت وپنج یعقوب بن لیث از دنیا رفت بعد برادرش عمرو بن لیث بجای او بسلطنت نشست

در کتاب عقد العلی للموقف‌الاعلی است که در تاریخ کرمان نوشته شده خلیفه به عمرو بن لیث فرمود از نیشابور بیرون شود و اورا باولاد طاهر بدهد عمرو توقف کرد با وی گفتندفرمانبرداری خلیفه عین فرض است

گفت ولایتی را چون ازدست دهم که حشیشها الریباس و ترابها النقل‌وحجرها الفیروز ج یعنی (گیاه او ریباس است وخاك او خوردنی است که مثلش‌در روی زمین یافت نمیشود وسنك اوفیروزه است) وشاید مراد از ترابها النقل معدن نمکی‌است‌که درنیشابور است

واردشده که حجاج بن یوسف اصفهان را بعاملی داده که سنك آن سرمه است و گیاه آن زعفران است ومگس آن زنبور عسل است

در **تاریخ گزیده** است عمرو بن لیث بیست و دوسال سلطنت کرد و کار او عروج تمام یافت و رافع بن هرثمه با او مخالفت کرد

عمرو بن لیث با او محاربه نمود واورا منهزم ساخت ، رافع پناه بسلطان خوارزم برد او هم غدر نمود ورافع را کشت وسرش را نزدعمرو بن لیث فرستاد

کار عمرو بن لیث قوت گرفت و طمع در مملکت خوزستان و عراق عرب نمود و با معتمد خلیفه طریق مخالفت پیمود

خلیفه عباسی اسمعیل سامانی را بفرمود که با عمرو بن‌لیث‌محاربه کند ــ ودر ربیع الاخر **سنهٔ دویست وهشتاد وچهار** اسماعیل سامانی با دوازده هزار مردجنگی بجنك عمرو بن لیث رفت گذارشان بکوچه باغی افتاد که در او درخت سیبی بود، اسمعیل سامانی غلامی راگماشت تاببیند کسی ازسیب آن درخت تصرف میکند یانه

همه لشکریان گذشتند و یك سیب آندرخت را تصرف نکردند ، اسمعیل سجده شکر بجای آورد که سیاست و عدالت او در لشکرخود بدین مرتبه رسیده ، آخرالامر اسمعیل به عمروبن لیث غالب شد و اورا گرفته درزندان محبوس نمود، یکی از غلامان ازکنار محبس گذشت عمرو بوی گفت برای من‌غذائی مهیا کن

او پاره گوشتی در دست داشت او را درهرکاره انداخت وجوشانید رفت که حویجی تحصیل کنه سگی سر میان هرکاره کرد که استخوان گوشت را بردارد دهانش سوخت سربتعجیل بیرون آورد حلقه هرکاره بگردنش آویخته ومیدوید ! عمرو بشدت خنده کرد پرسیدند موجب خنده‌ات چیست ؟ گفت امروزصبح طباخ میگفت سیصد شتر کمست بجهت‌حمل اسباب‌مطبخ زیادتر لازمست واین‌هنگام مشاهده میکنم که سگی بآسانی تمام مطبخ مرا میبرد! « تعزمن تشاء وتذل من‌تشاء »

درسنه دویست‌ونود و سه حاکم خراسان وسیستان وری واصفهان وترکستان اسمیل‌سامانی بود ــ و اسمعیل مؤسس سلطنت **سامانیان** بود

بعد ازاسمیل پسرش احمدبن اسمعیل‌بسلطنت‌نشست و بعد ازاحمد پسرش نصر بن احمدبسلطنت نشست وبعد از نصر پسرش‌نوح بن نصر و بعد از او پسرش عبدالملك بن نوح بسلطنت نشستند ودر آنوقت البتکین برادر سبکتکین ازجانب عبدالملك بن نوح درخراسان حکومت داشت

بدانکه محدث قمی فرموده دراوائل ماه ثالثه سه نفر طبیب ماهر بودند و مسمی بودند به **ابن ماسویه** واکمل واشهرایشان **یوحنای طبیب** بوده و او درسنه دویست وچهل وسه وفات‌نمود ونیز **ماسویه** را ادویه مجربه‌ایست:

منجمله آنکه چون چندانه فندق را قبل از طعام بخورند اگر ادویه سمیه در آن طعام باشد رفع ضرر آنرا نماید

منجمله آنکه‌مالیدن‌حماروحشی‌بصورتی که کلف دارد کلف اورا میبرد

منجمله اگر در ابتدای آبله پای طفل را حنا ببندند وهرروزه مکرر کنند ازحدوث آبله و ضرر آن حفظ نماید

امر چهارم - در تواریخ مهمه متعلق به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابعه ازهجرت

در روز چهاردهم ذیحجه سنه سیصد و هفده قرامطه حجاج مکه را کشتند وجـامه کعبه را ربودند وخانه‌های مکه را غارت‌کردند وحجرالاسود را کندند وبهجر بردند

در حاشیهٔ مجمع‌البحرین از بهائی نقل‌کرده که درسنه سیصد و ده قرامطه داخل‌مکه‌شدند درموسم حج وحجرالاسود را بردند بهجر وده سال حجر نزد آنها باقی ماند و خلق زیادی راکشتند و از جمله مقتولین جناب علی بن بابویه بود که مشغول طواف بود در بین شمشیری باو زدند افتاد بروی زمین افتاد وانشادکرد :

ترى المحبين صرعى في ديارهم ‌ ‌ ‌ ‌ كفتية الكهف لايدرون كم لبثوا

در روز دهم شوال‌سنه سیصدو بیست وهشت ابن‌مقله کاتب از دنیا رفت‌که شاعر میگوید (فصاحة سحبان وخط ابن مقله الخ) واوبودکه خط را ازکوفیت نقل‌کرد

درسنه سیصد و پنجاه منصور بن نوح برادر عبدالملك بن نوح بسلطنت نشست و البتکین سلطنت اورا صحه نگذاشت و بر او باغی شد وشهر غزنین را تصرف نمود و لشگرمنصور سامانی را شکست داد و او اول‌سلاطین غزنویان بود

ودرهمین سنه معزالدوله احمددیلمی بشیعیان‌بغداد اذن دادکه بجهت حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام عزاداری‌کنند وشیعیان درآنسال در بغداد روز عاشوراء عزاداری کاملی نمودند ودکاکین را بستندوگل‌بصورت مالیدند وجامه‌های‌خودرا دریده موکنان وموبه‌کنان درمیان بازارها وکوچه‌ها نوحه‌گری مینمودند وعید غدیر آنسال را شیعیان جشن مفصلی‌گرفتند

ودرعیون اخبارالرضا فرموده‌که در سنه سیصد وپنجاه و دو شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه القمی رحمةالله علیه باجازهٔ رکن‌الدوله حسن دیلمی مشرف شد بزیارت مشهد مقدس رضوی و قدری‌که از راه آمد رکن‌الدوله ایشان را بر گردانید وگفت این مشهد مبارکی که بزیارت او میروی منهم مشرف شده‌ام وهرحاجت‌که از خدا خواسته‌ام ببرکت این مشهد شریف برآورده شده ازشما استدعا میکنم‌که مرا از دعاء خیر فراموش نکنید وازنیابت من زیارت‌کنید و سلطنت سلاطین دیالمه از سنه سیصدو بیست و یك بود تا سنه سیصد و هفتاد و نه وهمه سلاطین دیالمی‌شیعه بودند و بزرگترین سلاطین دیالمه عضدالدوله پسررکن‌الدوله بود و اوبانی مرقد مطهر حضرت‌امیرالمؤمنین بود در نجف اشرف وگویا درعصرسلاطین دیالمه وسلاطین سامانیه مرقد مطهرحضرت رضاع بیارهٔ ازتزیینات مزین شده ومورد توجه زوار ومؤمنین بوده

ودر سنه سیصد وشصت و شش نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل‌السامانی بتخت سلطنت نشست وفخرالدوله دیلمی برضد وی حرکت نمود

وایضا در اینسال البتکین از دنیا رفت وبعد از او برادرش سبکتکین پدر سلطان محمود بر غزنین مسلط شد و درروز هشتم ماه شوال‌سنه سیصد وهشتاد و دو عضدالدوله دیلمی شیعهٔ با اخلاص امیرالمؤمنین ع وفات‌نمود وایشان مصارف زیادی بمصرف تعمیر بقعهٔ مبارکه امیرالمؤمنین‌ع وحضرت سیدالشهداء ع نمود

درسنه سیصدو هشتاد و پنج امیر سبکتکین با پسرش سلطان محمود که در نیشابور بودند ، شنیدند که عبدالله وزیر از ایشان سعایت نموده نزدنوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی لهذا رفتند بطوس خدمت نوح بن منصور غبار کدورت را برطرف نمودند

ودو نفر دشمن بزرك اورا که فائق وابوعلی باشد که بافخر الدوله دیلمی بر ضد نوح بن منصور سازش نموده بردند در اندرخ که از قرای طوس است منهزم ساختند و سبکتکین پدر سلطان محمود ملقب شد بناصر الدوله وسلطان محمود ملقب شد بیمین الدوله

درسنه سیصدو هشتادو هفت امیر سبکتکین ازدنیا رفت و پسرش سلطان محمود بجای پدر بسلطنت نشست وخراسان وسیستان و عراق و کرمان وبلوچستان و زابلستان و هندوستان را شرقاً و غرباً تصرف نمود

وسلطان محمود در عاشوراء **سنه سیصدو شصت** متولد شد واو محب علماء بودو شعراء قابل را اوتربیت کرد مثل فردوسی وعسجدی وعنصری وفرخی

در سنه سیصد وهشتاد ونه دولت سامانیه منقرض شد ومدت سلطنت سامانیه صد سال بود و پایتختشان بخارا بود

امر پنجم درتواریخ مهمه متعلقه بطوس ومشهد مقدس درماهٔ خامسه ازهجرت

درسنه چهار صدو بیستو یك سلطان محمود غزنوی ازدنیا رحلت کرد

درسنه چهارصدوسی ودو طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق که اول سلاطین سلجوقیه بود بتخت سلطنت نشست وزیرش **منصور بن محمد الکندزی** الملقب به **عبدالملك** بود ، و بواسطهٔ عداوتی که این وزیر ملعون با رافضیه وشافعیه داشت امر کرد مدتها در منابر خراسان رافضیه وشافعیه را که ناشرمناقب اهلبیت بودند لعن میکردند باین جهت علماء رافضیه و شافعیه از خراسان فرار کردند و کسی جرئت نمیکرد بزیارت این مرقد شریف مشرف شود و تقدیم ارادت بنماید و نواصب و خوارج عقائدشان پیشرفت نمود ، آخرالامر این وزیر ملعون بکیفر عمل خود گرفتار شد که هیچکس باین سوء خاتمه گرفتار نشده خونش در مرو ریخته شد و مذاکیرش در خوارزم دفن شد وجمجمه و دماغش در نیشابور دفن شد و پوست بدنش راکندند ومیانش رابراز کاه کردند وبکرمان برای خواجه نظام الملك فرستادند

در سنه چهارصدو پنجاهوپنج طغرل بیك ازدنیارفت و برادرزادهٔ اوالب ارسلان بن طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق بسلطنت نشست وزیر او **جناب خواجه نظام الملك طوسی** رحمة الله علیه بود و الب ارسلان سلطان بسیار بزرك عادلی بود و بتأیید این وزیر عالم عاقل مفاسد مذهبی اصلاح شد وعلماء رافضیه وشافعیه که ازترس دشمنان فرار کرده بودند بمساعدت خواجه نظام الملك بخراسان مراجعت فرمود ند ، و مرقد مطهر حضرت رضا (ع) کم کم مورد توجه شیعیان و توسل آنان گردید

در سنه چهارصد و شصت و سه الب ارسلان بتصویب وزیرش خواجه نظام الملك ملکشاه پسرخود راولیعهد خود گردانید

و الب ارسلان در حدود خوارزم بابعضی ازسرکشان محاربهٔ سختی نمود وبآنها ظفر یافتو مراجعت نمود بطوس وبشرف طواف مرقد مطهر حضرت رضا ع نائل شد

درسنه چهار صد وشصت و پنج الب ارسلان از دنیا رفت و جسد او را در مرو شاهجهان دفن کردند

و بعد پسرش جلال الدین ملکشاه بجای پدر بسلطنت نشست وتاریخ جلالی که در تقاویم نوشته میشود منسوب است باو وبعد او پسرش برکیارق بن ملکشاه بسلطنت نشست

در سنه چهار صد و هشتاد و یك رعایای مرو بدرگاه وزیر خواجه نظام الملك شکایت نمودند از حاکم خود ، خواجه این خدمت را بعهده شرف الدین ابوطاهر بن سعید القمی واگذار فرمود

در مجالس المؤمنین است که ابو طاهر بن سعید القمی مدت چهل سال عامل مرو بود وابتداء آن در زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بود و انتهاء آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیك بود

وچون نظام الملك ازدنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را بشرف الدین ابو طاهر القمی تفویض نمود ومدت سه ماه بمسند وزارت مستقر بود که از دنیا رحلت فرمودواو بغایت متدین ومتشرع بود وقبرش در جوارقبر مطهر حضرت رضا ع میباشد انتهی

بنا براین رحلت ابوطاهر القمی در حدود سنهٔ پانصدو بیست بوده و موضع دفنش معلوم نیست

امر ششم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماهٔ سادسه

در سنه پانصدو چهل وهشت طایفهٔ از اتراك غز که معروف بودند به تاتار ومغول بسلطان سنجر یاغی شدند وقصد کردند خراسان را

در کامل ابن اثیر است فمروا بطوس وهی معدن العلماء والزهادفنهبوهـا وسبوا نسائها وقتلوا رجالها وخربوا مساجدها ومساكن اهلها ولم يسلم من جميع ولاية الطوس الاالبلد الذى فيه مشهد علی بن موسی الرضا ع انتهی

از این عبارت استفاده میشود که سنابادر نوقان درآن تاریخ شهری بوده وببرکت مرقد مطهر ازحملهٔ مغول و تاتار سالم مانده واین بزرك اعجازی است از برای این مرقد مطهر چون در آن تاریخ نه دولت استیلائی داشته ونه ملت ، ولذا در آن حمله جمعی از علمآء طوس شهید شدند مثل ملا محمد مارشکی ونقیب علویین علی الموسوی واسماعیل بن محسن خطیب طوس وغیرایشان

درسنه پانصد و پنجاه و دو سلطان سنجرابن ملکشاه ابن الب ارسلان ابن طغرل بیك ابن میکائیل ابن سلجوق سلطان خراسان وماوراء النهر در مرواز دنیا رفت و همانجا دفن شد در سن هفتادوسه سالگی

درسنه پانصد و پنجاه و شش انقلاب وحوادثی در طوس و نیشابور از حملهٔ مغول و تاتارواقع شد اشد از حملهٔ سابق در تاریخ ابن اثیر است در آن انقلاب نیشابور بکلی منهدم شد و تمام ابنیهٔ علمیه که درطوس بود ازمیان رفت از آنجمله (مسجد عقیلی) که مجمع علماء و اهل فضل بود خراب شد وکتابخانه نفیس بسیار بزرگی دچار حریق شد ودر آن انقلاب هشت مدرسه حنفی و هفده مدرسه شافعی خراب شد و پنج کتابخانه محروق و هفت کتابخانه بغارت طوس تاراج شد

و نهبوا طوسا نهباً فاحشاً و حفروا المشهد الذى لعلي بن موسى ع و قتلوا كثيراً ممن فيه

و نهبوهم ولم یتعرضوا للقبة التی فیهاالقبر انتهی

از این عبارت استفاده میشود که انقلاب این فتنه از فتنه هشت سال قبل اشد و سخت‌تر بوده چون در فتنه سابق ابداً متعرض مشهد مقدس نشدند و در این فتنه متعرض شدند لکن متعرض قبهٔ مبارکه نشدند

درسنه **پانصد و نود و نه چنگیزخان جد هلاکوخان** بسلطنت نشست وچین وترکستان را گرفت وخاك او متصل‌شد بخاك **سلطان محمد خوارزم شاه** و تقریباً تمام ایران را چنگیزخان متصرف شد سلطان محمد راه فرار را پیش‌گرفت وممالك او زیرپای لشگر چنگیز پایمال‌شدواول شهری‌که چنگیزخان ازممالك خوارزم شاه تصرف نمودبخارا بودلشگرمغول در بخارا سواره داخل مساجد شدند وشهر بخارارا سوزانیدندوچهارشهرمعتبرخراسان‌را که بلخ وهرات و مرو و نیشابور باشد سپاهیان چنگیزخان بریاست پسرش **تولیخان** خراب و ویران نمودند و مقتولین این بلاد را چندین کرور نوشته‌اند؛

امرهفتم ـ در وقایع مهمهٔ متعلقه بطوس و مشهد مقدس‌درمأه سابعه

درسنه ششصد وشانزدهـ چنگیزخان ازراه **جام** بطوس‌آمد هرکجا اظهار اطاعت‌میکردند ابقائشان میداشت وهرکجا سرکشی میکردند آنهاراسرکوب ومستأصل مینمود وقرای شرقی طوس‌از قبیل نوقان وغیره همه مطیع شدند ونجات یافتند ورسولانی فرستاد بطوس ومطالبه خراج کردجواب ندادند لذا درقرای طوس قتلی بافراط نمود

در سنه **ششصد وهفده** چنگیزخان اهل‌مرو را قتل‌عام نمود؛

وابن‌اثیر در **کامل** و **ابن ابی‌الحدید** درشرح **خطبهٔ ملاحم** مینویسد در یك روز هفتصد هزار نفررا بقتل رسانیدند وقبر سلطان سنجر را در مرونبش‌کردند و او را آتش زدند بعدلشگر مغول و تاتار بامر چنگیزخان آمدند بنیشابور و همان رفتاری که با اهل مرو کرده بودند با اهل نیشابور هم همان رفتار را کردند بعد طایفهٔ از آنها آمدند به طوس بااهل طوس هم همان رفتار را کردند که با اهل مرو ونیشابور کرده بودند

ثم‌صعدوا الی طوس فنهبوها وقتلوا اهلها و خربوها و خربوا المشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا ع والرشید حتی جعلوا الجمیع خرابا ثم ساروا الی‌هرات انتهی

پس‌معلوم شدکه این حمله ازدو حملهٔ سابق اشد وسخت‌تر بوده چون دراین حمله متعرض مشهد مقدس شدند و جمیع را خراب‌کردند ـ لکن معلوم نیست‌که قبهٔ مبارکه ومرقد مطهر حضرت رضا ع را خراب‌کرده باشند

ایضا در این سنه سلطان محمد خوارزم شاه از دنیا رفت و پسرش **جلال الدین** بجای او بسلطنت نشست

بدانکه طایفه مغول وتاتار دو طایفهٔ صحرا گرد و وحشی بودند ودر نواحی شرقی سکنی داشتند و اراضی مسکونی آنها را **مغولستان** و **تاتارستان** مینامیدند گاهی ازمساکن خود حرکت نموده مثل سیل هجوم باطراف مینمودند و اسباب انقلاب بودند ودولت غالباً بزحمت آنها مبتلا بود و از همه آنها سخت‌تر حملات چنگیزخان مغول بود که بهرجای روی می‌آوردند آبادیها را خراب

میکردند و مردم را قتل عام مینمودند از مرد و زن پیر وجوان نمیگذشت وبغیر خرابی دنیا قصدی نداشتند لذا چنگیزخان دراسرع وقتی آسیا وممالك اروپا را متصرف شد و چنگیز ازطایفهٔ مغول بود وبزحمت زیادی قبایل مختلفه را مطیع خود نمود

در سنه ششصد و بیست و چهار چنگیزخان در مرو از دنیا رفت وممالك متصرفی خودرا میان چهار پسرش قسمت کرد وسلطنت ایران را بپسرش تولیخان داد

در سنه ششصد و بیست وهشت تولیخان از دنیا رفت و دو پسرداشت : منکوقاآن و دیگری هلاکوخان و ریاست مغول به منکوقاآن رسید و او ریاست ایران را به برادرش هلاکوخان واگذار نمود

در سنه ششصد و پنجاه و سه هلاکوخان از جیحون عبور نمود و به طوس آمد بعد عازم تسخیر بغداد شد و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی بواسطهٔ عداوتی که با خلفاء بنی‌العباس داشت وجناب محمدبن علقمی وزیر مستعصم عباسی که شیعه ومحب اهلبیت بود (چنانچه در مجالس المؤمنین فرمود) با هلاکوخان همدست شدند وبغداد را تصرف کردند ومستعصم خلیفه را در ششم ماه صفرسنه ششصد و پنجاه شش که مطابق‌است‌با کلمهٔ (خون) بقتل رسانیدند وسلطنت بنی‌العباس را منقرض کردند

ابتداء سلطنت بنی‌العباس سنهٔ صد وسی و دوبودکه عبدالله سفاح بهمراهی ابومسلم مروزی بخلافت‌نشست، پس مدت‌خلافت بنی‌العباس پانصد و بیست وچهاربود ، بعد هلاکوخان‌آمد به‌آذربایجان و مراغه را پایتخت خود قرارداد

در سنه ششصد و شصت و سه هلاکوخان در مراغه مسموماً از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی

در سنه ششصد و هفتاد وسه ارغون‌خان ابن اباآقاخان ابن هلاکوخان که قریب سی‌سال ایالت بلدان خراسان بوی تعلق داشت درطوس ازدنیا رفت

درسنه ششصدونود وپنج‌درزمان سلطنت غازان خان ابن‌آقاخان ابن هلاکوخان ابن‌تولیخان ابن چنگیزخان داود بن براق از ماوراء النهر بخراسان[1] آمد و اکثر بلاد را سوزاند خاصه طوس و مشهد و نیشابور را

امر هشتم ـ در وقایع مهمهٔ متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درمأه ثامنهٔ از هجرت

درسنهٔ هفتصد وسه نبیره هلاکوخان الجایتوخان‌ابن ارغون خان ابن اباآقاخان ابن‌هلاکوخان المسمی به سلطان محمد خدابنده بسلطنت نشست

و او بدست علامه حلی‌تشیع را اختیار نمود وسایرسلاطین مغول مذاهب و ادیان مختلفه داشتند وسلطان محمد خدابنده بسیار سعی نمود در تعمیر خرابی‌های‌چنگیزخان و تولیخان وحضرات مغول و تاتاریان‌که درمشهد مقدس کردند وامرکرد درجمیع ممالك ایران خطبه بنام شریف دوازده امام ع خوانده شود و درخاتمه باب ششم اجمالی از قضایای ایشان را نقل‌کردم

و او درشب عید فطر سنه هفتصد و پانزده در شهر سلطانیه که بناء خود او بود از دنیا رفت ودر آنجا دفن شدوسلطانیه درنزدیکی شهرزنجانست

در سنهٔ هفتصد و هیجده در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده شاهزاده یساور ازجلگه هرات بقصد تسخیر خراسان ومازندران بجام رسید وحکامی که ازجانب سلطان ابوسعید در طوس بودند همه مشغول عشرت بودند و لشگرشان پراکنده بود ناگاه شاهزاده یساور خود را بایشان زد وتمام اموالشان را غارت کرد

وایضاً درسلطنت ابوسعید امیرچوپان بخیال قتال با وی با هفتاد هزارسوار واردمشهدمقدس شد ودر آنجا امراء خراسان با وی عهد کردند که از او برنگردند

در سنه هفتصد وسی وچهار قاضی شمس‌الدین ابن‌بطوطه از طریق جام مشرف شد بمشهد مقدس حکایتش درمطلب چهارم ازفصل هفتم ذکرخواهد شد (انش)

درسنهٔ هفتصد وسی‌شش درشب بیست وپنجم شعبان‌المعظم امیرتیمور متولدشد و دراینسال سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده در قراباغ ازدنیا رفت و نعش اورا آوردند به سلطانیه و نزدیك قبر پدرش دفن کردند و بعد مدتی ایران ملوك الطوایف بود چند زمانی امیر چوپان سلطنت کرد و او سه پسر داشت امیرحسن خان وشاه عمر و امیرتیمورتاش وچند زمانی پسرهای امیر چوپان سلطنت کردند

در سنه هفتصد و هفتاد و یك امیر تیمور خروج کرد و اغلب ممالك روی زمین را تصرف نمود

درسنه هفتصد و هفتاد وسه بامر ملك اشرف‌شعبان بن حسین عمامه سبز مختص شدبسادات چنانچه شاعرمیگوید :

اطراف تیجان انت من سندس	خضر با علام علی الاشراف
و الاشرف‌السلطان خصصهم بها	شرفاً لیفرقهم من الاطراف

ولعم ماقیل:

جعلوا لابناء الرسول علامة	ان العلامة شأن من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم	یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

درسنه‌هفتصد و هشتاد وسه امیرتیمور وارد طوس شد و حاجی‌بیك جانی ازجانب‌امیرتیمور حاکم طوس بود دفائن و خزائن بسیار بدست آورده بود سودای سلطنت مستقله خراسان در دماغ او جای‌گرفت امیرتیمور هم ایالت خراسانرا بپسرش میرزامیرانشاه داد واو با حاجی‌بیك‌جانی‌جنگهای نمایان‌کرد آخرالامر حاجی بیك جانی فرار نمود لشگرمیرزا میرانشاه ریختند میان شهرطوس ودست بتاراج وغارت برآوردند وشهرطوس را بیابان قفرکردند وزنان و دختران طوسرا موی کشان از میان شهر بیرون کشیدند وپرده عصمت آنها را برداشتند و آنها بدست ناکسان افتادند و ازآبادی های آن نواحی اثری نماند وقریب بده هزار نفرکشته شدند و از کشتگان دردم دروازه‌ها مناره ها برآوردند و میرانشاه فتح‌نامه‌ها باطراف نوشت

ودر بستان السیاحة است‌که در کروفر امیرتیمور ولشگر کشی هایش بامر او شهر طوس خراب شد بقیه مردم‌آمدند بمشهد مقدس و در اطراف مرقد حضرت رضا ع جمع شدند و برای خود خانه از گل ساختند وتعیش میکردند

امر نهم در وقایع متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در مأه تاسعه از هجرت

در سنه هشتصد وهفت در شب هفدهم شعبان المعظم امیرتیمور در انزار فاریاب از دنیا رفت و

نعش او را حمل نمودند ودر سمرقند دفن کردند و تولدامیرتیمور در شب بیست وپنجم ماه شعبان سنه هفتصدوسی‌وشش بوده در ظاهربلده کش از بلاد ماوراء النهر و او اغلب ممالك روی زمینرا تصرف کرد و اوچهار پسرداشت:

اول پیرمحمد که ولیعهد پدر بود و درسنه هشتصد و نه بدست پیرعلی که از امراء تیموریه بود کشته شد

دوم آقا میرانشاه که در سنه هشتصد و ده در محاربهٔ با قرایوسف ترکمان در آذربایجان کشته شد.

سوم عمرشیخ که در ربیع‌الاول سنه هفتاد و شش‌از دنیا رفت

چهارم سلطان شاه رخ که پادشاه شرع پرور ومعدلت‌گستری بود و تومنه خان پدر نهم امیرتیمور وپدر چهارم چنگیزخان است که نسب این دو سلطان در تومنه خان متحد می‌شود وبعداز فوت امیرتیمور میرزا شاهرخ پسرش بسلطنت نشست و مدت چهل وسه سال مستقلا در ایران سلطنت کرد و میرزا شاهرخ امیر سید خواجه‌را دربطوس فرستاد که قلعه بلده طوس را تعمیر نماید مردم طوس که دورمرقد مطهر جمع شده بودند راضی نشدند بمعاودت بطوس وآن محل شریف را مأمن خود قرار دادند

درسنه هشتصد و نه میرزا شاهرخ حکومت‌طوس و جنوشان و کلات و غیرها را بمیرزا الغ بیك پسرش تفویض نمود واومرد عالمی بود مخصوص در علوم ریاضی

درسنه هشتصد و دوازده بامر او منجنیق‌دربشت سمرقند زیجی ساختند مثل غیاث الدین‌جمشید کاشانی و قاضی‌زادهٔ رومی و ملاعلی قوشچی ودر اینسال شاهرخ بمشهد مقدس ورود فرمود وساداتی راکه متولی آن بقعهٔ مبارکه بودند اکرام نمود

در سنه هشتصد و چهارده والده گوهرشادآغا درمشهد مقدس وفات کـرد و در جوار حضرت رضا ع دفن شد

در سنه هشتصد وهیجده میرزا بایسنقر پسر میرزا شاهرخ از طرف پدرش بحکومت طوس و استراباد ومضافات این بلد منصوب شد

در سنه هشتصد و بیست‌ویك‌مسجد گوهرشاد باتمام رسید در همین سال شاهرخ از هرات به زیارت مشهد مشرف شد و قندیل طلائیکه وزن آن سه هزار مثقال طلا بود تقدیم آستانهٔ مقدسه نمود و بگنبد مطهر آویختند

و بناء مسجد جامع ، زوجه‌اش گوهرشاد بیکم بنظرش بسیار جلوه‌کرد

در سنه هشتصد و هشتاد و دو از هرات شاهرخ بزیارت مشرف شد و نزاعی که بین سید زین‌العابدین مشهدی وخواجه سیدعلی‌مهنهٔ بود برداشت‌وخواجه‌سیدعلی ازعداوتی که‌بسیدزین‌العابدین داشت بشاهرخ عرضکرد که سیدزین‌العابدین سب شیخین کرده و شهودی اقامه کرد شاهرخ سید زین‌العابدین را بهرات برد وآنجا تازیانه زد از این مطلب معلوم می‌شود که شیعه در آنزمان در مشهد زیاده بوده لذا سیاست‌سید زین العابدین را در هرات داد

درسنه هشتصد وپنجاه ویك در صبح یکشنبهٔ بیست وپنجم ذیحجةالحرام میرزا شاهرخ از دنیا رفت در نزدیك شهرری جسد او را حمل بهرات و در مدرسهٔ گوهرشاد بیگم نزد قبر زوجه‌اش دفن کردند و او پنج پسر داشت

اول میرزا الغ بیك که بعد از پدر بسلطنت رسید **دوم میرزا ابراهیم سلطان** که آثار خیریه او در شیراز زیاد است منجمله مدرسه دارالصفا **سوم میرزا بایسنقر** که خطش بسیار ممتاز است در کتیبهٔ اطراف ایوان‌مقصوره مسجد گوهرشاد ، روی کاشی خطوط او موجود و ممتاز است **چهارم میرزا سیور، پنجم میرزا محمد جوکی** و تمام اینها در حیوة پدر از دنیا رفتند بغیر میرزاالغ بیك، ومیرزا بایسنقر سه پسرداشت « میرعلاءالدین ـ میرسلطان‌محمد ـ میربابر»

در ریاض‌السیاحه است‌که درسنه هشتصد وشصت و یك میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیرتیمور درهرات گوهرشاد بیگم را بقتل‌رسانید

درسنه هشتصد وپنجاه‌وپنج مسجدشاه درآخربازارساخته شد

درسنه هشتصد و هفتادو دو یادگار محمدبن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقربن میرزا شاهرخ بن امیرتیمور نبیره گوهرشاد بیگم سلطان ابوسعید را بقصاص جده‌اش بقتل رسانید قبر گوهرشادآغا و قبرشوهرش شاهرخ میرزا وقبر پسرش میرزا بایسنقر در هرات است میان مدرسهٔ که‌گوهرشادآغا ساخته

درسنه هشتصد وهشتاد وپنج سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر ابن امیرتیمور یادگار محمد نبیرهٔ گوهرشاد آغا را در نزدیك هرات بقتل رسانید در تاریخ فوتش گفته شد

شد شهر صفر شهید وهم شهرصفر ازسال شهادتش دهد باز خبر

امر دهم در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس

درماه عاشرهٔازهجرت درسنهٔ نهصد وپنج ، میرزا محمد حسین بدیع الزمان با پدرش سلطان حسین‌بایقرا مخالفت نمود بعد ازآنکه جمعی از امراء واسطه شدند ، سلطان حسین ازتقصیرات‌پسرش درگذشت و او را بخلاع طلا وکمربند مرصع زینت بخشیذ وبایالت طوس و مشهد و مقدس وابیورد ونساء مفتخر گردانید

در سنه نهصد و شش در یازدهم جمادی‌الاولی امیر علی‌شیر وزیر سلطان حسین‌بایقرا در هرات از دنیا رحلت فرمود و قبرش هم در هرات است و او مقدم همهٔ امراء و وزراء ، مساجد و مدارس وبقاع خیریه درهرات وخراسان واطراف آن زیاد بنا نمود

ایضا درسنه نهصد وشش ابتداء جلوس شاه اسمیل‌بن سلطان حیدر بن سلطان جنیدبن‌ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی‌الدین اسحق بن‌شیخ‌امین‌الدین‌جبرئیل‌بن شیخ صالح بن قطب‌شیخ‌الدین بن‌صلاح الدین‌رشیدبن محمدالحافظ‌بن‌فیروزشاه بن زرین کلاه‌بن محمد بن حسن بن‌ابراهیم‌بن‌جعفر‌بن‌اسماعیل‌بن‌محمد بن احمدالاعرابی بن‌قاسم‌بن‌حمزة بن‌الامام‌موسی‌الکاظم‌ع بودوشاه‌اسماعیل درعنفوان‌جوانی‌بسریر سلطنت نشست

تاریخ جلوسش مطابق است با کلمهٔ مذهبنا حق از محقق ثانی در این باب قصهٔ لطیفی‌نقل شد درخاتمهٔ باب اول

در سنه نهصد و یازده سلطان حسین میرزای بایقرا از دنیا رحلت کرد در سن هفتاد سالگی در موضع بابا الهی از توابع بادغیس که از اعمال هرات و مرو زور است و نعش او رابعد ازچهار روز بردند به هرات‌ودرگنبدی‌که جهت خود ساخته بود دفن‌کردند و او معین علمآء طلاب

بود ودر هرات مدرسه بسیارعالی بجهت طلاب ساخته که در ایران وتوران آن کم‌نظیراست‌ودرزمان او ده هزار طالب علم‌در هرات جمع بودند

در سنه نهصد و شانزده شاه اسمیل متوجه خراسان شد و آنوقت خراسان دست محمدخان شیبانی ازبك بود که از احفاد چنگیزخان است

شاه اسمیل با وی جنك‌کرد واورا بقتل رسانید وخراسان را جزء ممالك متصرفه خودگردانید ولشکرشاه‌اسمیل معروف بودند بقزل‌باش چون کلاهشان قرمز بود بشکل تاج درویشان و دوازده ترك داشته بعدد دوازده امام والان هم بعضی از دراویش همان قسم کلاه دارند

در سنه نهصد و هیجده جانی‌بیك سلطان و عبیدالله خان ازبك از سلاطین ماوراء النهر از جیحون‌گذشت ومتوجه خراسان شدند و هرات را محاصره کردند بعد از چندی میان این دوسردار مخالفت افتاد دست ازمحاصره کشیدند متوجه دیارخود شدند

بعد تیمور سلطان درحدود مرغاب بعبیدالله خان‌پیوست و آندو سردارباتفاق یکدیگر بطرف مشهد مقدس آمدند و از مرو تا اسفرائن را درتحت تصرف درآوردند بعد از چند ماه لشکر شاه اسمیل بخراسان نزدیك شدند و ازبکها بماوراء النهر شتافتند

درسنه نهصد و سی در نوزدهم ماه رجب شاه اسمیل در محال سراب از دنیا رحلت فرمود نعش اورا بردند باردبیل و درحضرهٔ مقدسه صفویه دفن نمودند در جوارجدش شیخ صفی

شاه اسمیل وقت رحلت سی وهشت ساله بود، مدت بیست و چهارسال باستقلال سلطنت کرد رحمة‌الله علیه .،

در سنه نهصد و سی و یك در اوایل سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسماعیل ، بواسطه حداثت سن و اختلاف امراء قزلباش اختلالی در امور خراسان پیدا شد و این اختلال در ماوراءالنهر بسمع عبیدالله خان ازبك رسید ، از بنی اعمام محمدخان ازبك بطمع تصرف خراسان بداهة این رباعی راگفت :

باز جانم هوس ملك خراسان دارد	تن بیجان شدهٔ من هوس جان دارد
روح‌بخش‌است شمالش چودم روح‌الله	مگر او نیز هوای پل مالان دارد

درسنه نهصد و سی وچهار شاه طهماسب بقصد مقاتله عبیدالله خان ازبك بطرف خراسان آمد و مشهد را تصرف کرد بعد از راه جام رفت بجانب هرات و شکست فاحشی بلشکر عبیدالله‌خان داد و خود مراجعت بقزوین نمود بعد هم چند مرتبه عبیدالله خان بسمت خراسان تاخت و تاز نمود و هر دفعه شکست‌خورده مراجعت کرد تا آن که در سنهٔ نهصد و چهل و شش عبیدالله خان ازبك دربخارا کشته شد

درسنه نهصدو پنجاه ویك محمد سلطان ازبك درمشهد مقدس قتل عام نمود

درسنه نهصد و هشتاد وچهار شاه‌طهماسب در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود قبرش‌هم‌در میان حرم مطهر درصفهٔ شاه طهماسب مشهوراست

در سنه نهصد و هشتاد و هفت اوقاتی که عباس میرزا که شاه عباس کبیر باشد حاکم هرات بود. و مرتضی‌قلی‌خان برناك ترکمان حاکم مشهد مقدس بود بین این دو امیر رقابت و برودت بود. علی قلی‌خان شاملو بیگلربیگی هرات عباس میرزا را با لشکرزیادی از هرات برداشته بقصد فتح مشهدمقدس و غلبه بر مرتضی قلیخان ، در نزدیکی مشهد تلاقی عسکرین شد و لشکرمرتضی

قلیخان شکست خورده مغلوب شدند در این معرکه میر عبدالکریم متولی مشهد مقدس که مردعالمی بود مقتول‌شد

مرتضی‌قلیخان مرد بخشنده و کریمی بود و مداخل مشهد مقدس کفایت معاش او را نمیکرد لذا قنادیل و شمعدان‌های طلا و نقرهٔ روضهٔ متبرکه را سکه زد وصرف علوفه ومرسومات لشگر کرد

درسنه **نهصد و هشتاد و نه** چون خبر نزاع امراء خراسان بسمع سلطان محمد پدرشاه عباس کبیر رسید محمد خان ترکمان را برای اصلاح بخراسان فرستاد از آنطرف علی قلی‌خان‌شاملو بیگلربیگی‌هرات شاه عباس‌کبیر پسرسلطان محمد را در خراسان‌بسلطنت معرفی‌کرد وکلیه‌خراسان را از تحت سلطنت سلطان محمد خارج‌کرد و بتصرف شاه عباس داد

در سنه **نهصد و نود وشش** عبدالله خان ازبك باغوای علیقلی‌خان شاملو از جیحون‌گذشت و وارد مشهد مقدس شد و مرشد قلیخان عباس‌میرزا را ازمشهد بقزوین برد وبتخت سلطنت نشانید و تاریخ جلوس شاه عباس ظل‌الله است

درسنه نهصد و نود وهفت‌عبدالله خان ازبك ازجانب هرات آمد بمشهد و نهب وغارت زیادی نمود، صلحاء و اتقیاء مشهد کاغذ موعظهٔ باو نوشتندکه شاید دست از خرابی و غارت بردارد فضلاء ازبکیه جوابی نوشتند و مولانا محمد مشکك رستمداری در جواب علماء جوابی مرقوم فرمود که انشاء الله بعد ذکرخواهد شد انصافاً جوابهای مولانا محمد مشکك بسیار متین ونافع است

در اواخر همین سال‌شاه عباس برای نظم خراسان ورفع شر ازبکیه عزیمت مشهد مقدس‌نمود و درشاهرود مرشد قلیخان را بقتل رسانید

درسنه نهصد ونود وهشت **عبدالمؤمن خان** ولد عبدالله خان ازبك که حاکم بلخ بود بالشکر زیادی بقصد تسخیرمشهد حرکت‌کرد و چهارماه شهرمشهد را محاصره‌کرد و بعد از تصرف حکم بقتل عام نمود حتی سادات وصلحاء و علماء راکه پناه به آستان مقدس امام(ع) برده بودند نیز بقتل رسانید بقسمی‌که در روضهٔ مقدسه خون مثل سیلاب جاری شد وشاعر دراین مقام‌گفته:

هنوز اگر بفشارند خاك مشهد را سفینه از شط خون تا بکربلا برود

در روضهٔ مقدسه آنچه اثاثیه و قنادیل طلا و نقره و شمعدان و فروش و ظروف بود همه را ازبکها بغارت بردند وبعضی‌کتب وقرآنهائی‌که در ایام متمادیه از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود وقرآنهائی‌که بخط ائمهٔ معصومین (ع) نوشته شده بود بدست ازبکهای بیدین افتاد وقریب هزارشتر ازمشهد مقدس اجناس حمل نمودند وتا سه روز درمشهد مقدس قتل‌وغارت میکردند

چه خوب گفته شاعر:

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکش مکش‌که پشیمان شوی و چاره نباشد

و ازجمله نفایسی‌که عبدالمؤمن خان‌ازبك ازمشهد غارت نمود قطعهٔ الماسی بود بقدرتخم مرغی که قطب‌الدین شاه دکنی تقدیم آستانهٔ مقدسه کرده بود

منجمله میل طلائی بودفوق ضریح مطهرکه مرحوم شاه طهماسب وقف کرده بود، تمام‌اینها را عبدالمؤمن‌خان حمل نمودبجانب هرات

وبقیه زن و مردیکه‌باقی مانده بودند دراطراف عبدالمؤمن خان شقی بفریادوناله برآمدندآن شقی گفت دو شیشه پرآب کنید و از بالای مناره پرت‌کنید اگر نشکست من اعتقاد میکنم ودست

از قتل شما برمیدارم

چنین کردند؛ شیشه‌ها نشکست، عبدالمؤمن خان دست از قتل آنها برداشت

مدفونین درقبرستان قتلگاه مقتول در آنوقعه بودند لذا آنزمین را قتلگاه گفتند

جهت اینکه عبدالمؤمن خان شقی امر بقتل ونهب وغارت نمود این بود اوقاتی که آن شقی و لشگرش در خارج شهرخیمه زده‌بودند، شبی علی‌بیك مؤذن بالای گلدستهٔ حضرت رضاع مناجات‌میکرد عبدالمؤمن خان از چادر بیرون آمدگوش داد شنید که علی‌بیك سب ولعن خلفاء رامیکند

عبدالمؤمن خان‌گوش خود را فراگرفته میان خیمه رفت وقسم یادکردکه متنفسی را در مشهد زنده نگذارد؛

بدانکه عبدالمؤمن خان و پدرش عبدالله‌خان ازبك بسیار متعصب وشقی‌النفس بودند وفاضل روزبهان متعصب ملعون معلم ومربی عبدالله‌خان ازبك بود وکتاب مقاصد المتکلمین را آن ملعون که در اصول‌عقاید اهل‌سنت نوشته است باسم عبدالله خان رقم‌کرد و کتاب ابطال‌الباطل را درنقض‌کشف الحق علامه حلی رحمه‌الله آنملعون نوشته وبعد مرحوم قاضی‌نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشت وازکلمات وکتب اهل سنت‌نقض برآنملعون فرمود

اولا میگوید قال‌المصنف رحمه‌الله مرادش علامه حلی است بعد میفرماید قال الناصب خفضه‌الله مرادش فاضل روزبهان است ـ بعد میفرماید صورت مررده شکرالله سعیه

این‌کتاب احقاق‌الحق و کتاب عبقات میرحامد حسین هندی بهترین همهٔ کتب است بجهت اثبات حقانیت مذهب شیعه بادلهٔ‌که ازکتب خود اهل‌تسنن است

امر یازدهم ـ در وقایع مهمه متعلقه بطوس ومشهد مقدس در مأه حادی عشر از هجرت

در سنهٔ هزارو یك شاه عباس بطرف خراسان حرکت فرمود و تا چمن‌دادگان آمد و بعضی از ولایات خراسانرا که درتصرف ازبکیه بود بدون نزاع درتصرف او درآمد

درسنهٔ هزار و دو عبدالمؤمن خان مجدداً بخراسان آمد ، نیشابور و سبزوار را از تصرف شاه عباس منتزع نمود وچندی درمشهد توقف نمود و ازآنجا رفت ببلخ

درسنه هزار وهفت عبدالله خان ازبك پدرعبدالمومن خان سابق‌الذکر در ماوراء النهر بدرك واصلشد، عبدالمؤمن خان بجای پدر درسمرقند جلوس نمود ازشقاوتی‌که داشت جمعی از امراء ازبکیه و از خویشان خودرا بقتل رسانید، بعضی از امراء ازبکیه قصد قتل عبدالمؤخان را نمودند و اورا بضرب تیر بجهنم واصل‌کردند، مدت سلطنت او درماوراءالنهر بعد ازپدرش شش ماه بود، این بود که هرج و مرج میان امراء ازبکیه پیدا شد ومشهد و هرات وسایر ممالك خراسان در تصرف شاه عباس کبیر درآمد

درسنه هزاروهشت مجدداً شاه عباس بمشهد مقدس مشرف شد و زمستانرا درمشهد مقدس ماند وبخدمت‌خادم‌باشی‌گری آن‌آستان قدس مفتخرشد،شبی بامقراض فتیلهٔ شمعها را میگرفت مرحوم شیخ بهائی بداهتاً این رباعی را انشاء‌کرد:

پیوسته بود ملایك علیین پروانهٔشمع روضه خلد آیین
مقراض باحتیاط زن ایخادم ترسم ببری شهپر جبریل امین

دیگری در این مقام این رباعی را گفته :

از بهر طواف شه فردوس حریم جبریل زعرش آید و حوران زنعیم
عمداً پر خود بردم مقراض د ند شاید که بدینوسیله گردند مقیم

احقرنیز عرض کرده‌ام :

هر شب زشعف ملایك از خلد برین آیند بخراسان بطواف شه دین
خواهند چـو پروانه شمع حرمش سوزند شوند بردرش خاك نشین
(ولد مؤلف)

در سنه هزار ونه یار محمد میرزا که از شاهزادگان ازبکیه بود به اصفهان خدمت شاه عباس آمد والماس گرانبهائی پیشکش آورد ، معلوم شدکه‌این الماس از نذورات سرکار فیض‌آثار بوده که‌در تقلب عبدالمؤمن خان بدست ازبکیه افتاده بود واین همان الماسی است که‌سابقاً گفتیم محمد خان دکنی‌تقدیم آستان قدس کرده بود

مرحوم شاه عباس آن الماس را بفتوای علمای عصر بروم فرستاد و بقیمت زیادی فروختند و ازوجه او املاك مرغوبهٔ خریده وقف نمودند

درسنه هزار وده شاه عباس ازاصفهان پیاده به‌مشهد مشرف شد

در سنه هزار و یازده شاه عباس بعد از فراغ ازجنك بلغ به مشهد آمدو از آنجا به اصفهان رفت

درسنه هزار وشانزده شاه عباس ازقزوین باجمع قلیلی بمشهد مقدس مشرف شدو در این سفر املاکو نفایس زیادی وقف چهارده معصوم ع نمود

در سنه هزارو هیجده شاه عباس حکومت مشهد را به شاه نظر خان تفویض کرد و مهربان خان قاجار را ازحکومت مشهد عزل نمود وحکومت‌مرو رابوی داد

درسنه هزار وبیست شاه عباس عمارات کهنه قدمگاه نیشابور رااحیاء فرمود

درسنه هزار و بیست ویك جنازه اسماعیل خان پسر شاه عباس را از اصفهان حمل بمشهد مقدس نمودند ودرجوار حضرت رضا ع دفن کردند

در سنه هزارو سی‌و یك‌شاه عباس ازفتح‌قندهارفارغ‌شد وبمشهد مقدس مشرف شدومرحوم میرزا ابوطالب رضوی‌را متولی آستان قدس رضوی نمود

درسنه هزار وسی ودو محراب خان حاکم مروو بانی (مسجد محرابخان در محله نوقان وحوض انبار و قلعهٔ محرابخان و سایر ابنیه خیریه) در مرو از دنیا رفت و جنازهٔ او را حمـل بمشهد مقدس نمودند

در سنه هزار وسی وپنج میرزا ابوطالب متولی‌مشهدمقدس که‌در سفر عراق وعربستان باشاه عباس رفته‌بود هنگام‌مراجعت بطرف خراسان‌مریض شد وبه‌طهران که رسید از دنیارحلت‌فرمود وجنازهٔ اورا حمل‌نمودند بمشهد مقدس ودرجوار حضرت رضا ع دفن نمودند

در سنه هزار وسی وهفت در صبح پنجشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی شاه عباس کبیر در فرح آباد مازندران از دنیا رحلت فرمود (باهندسه مطابقست با ظل حق) و جنازهٔ اوراحمل نمودند بجانب اصفهان بکاشان که‌رسیدندایشانرا دربهلوی امامزاده پشت مشهد دفن کردند
وبعضی گفتند که‌قبر ایشان درنجف اشرفست درزیر عتبهٔ که ازپایین پای حرم مطهر داخل حرم‌مبارك میشوند لذاجنت مکانش میگویند
و مدت سلطنت ایشان تقریبا چهل‌و هفتسال طول کشید و آثار خیر یه این پادشاه زیاد است در مازندران شهر اشرف وفرح آباد از آثار اوست همچنین بندر عباس منسوب بایشان استو رباط ها ومساجد ومدارس و ابنیه خیریه‌ایشان دردنیا زیاد است‌مخصوصاً دراصفهان‌از قبیل عمارت چهل ستون مسجد شاه پل‌خواجو بر روی زاینده‌رود و نحو ذلك در مشهد مقدس‌ونجف اشرف هم‌ابنیه خیریه‌شان زیاد است

مورخین فرنك مینویسند کمتربادشاهی از سلاطین دنیا بقدر شاه عباس برعیت ومملکت خود خیررسانید ، شاه عباس درحسن عمل اول پادشاه از سلاطین شیعه بلکه از سلاطین ایران بلکه از سلاطین دنیا است

در سنه هزار و پنجاه‌ودو شاه صفی که نوادهٔ شاه عباس کبیر باشد از دنیا رحلت کرد در کاشان امراء ایران بعد از فوت شاه صفی سه جنازه از کاشان به‌سه نقطه حمل کردند یکی بنجف یکی به‌قم یکی بمشهد مقدس که معلوم‌نباشد شاه‌صفی کجا مدفونست
لکن جسدش در آن‌جنازه بود که بقم آوردند ودر رواق مطهر قم قبرش معروفست و ضریح چوبی هم‌دارد بعداو برادرش شاه‌عباس ثانی بسلطنت نشست

درسنه هزار و هفتاد وهشت شاه عباس ثانی از دنیا رحلت نمود قبر اودر زاویهٔ غربی رواق مطهر حضرت معصومه است وصندوق منقشی از آهن‌دارد
بعداز اوپسرش شاه سلیمان بتخت سلطنت نشست مدارس و ابنیه خیریه در عهد این سلطان در مشهد مقدس زیاد ساخته شده

امر دوازدهم ـ در وقایع‌مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس درماه ثانی عشر هجری

در سنه هزار وصدو شش شاه سلیمان از دنیارحلت‌کرد وقبر ایشان هم در رواق مطهر حضرت معصومه است و ضریح آهنی دارد
بعد ازاوپسرش شاه سلطان حسین بتخت سلطنت نشست مدت سلطنت او سی‌سال بود در زمان سلطنت او هرج ومرج درایران زیاد اتفاق افتاد

در سنه هزار و صدو نه میرزا داود مستوفی خاصه شـاه سلطان حسین بتولیت مشهد مقدس مشرف شد

در سنه هزار و صد و بیست و دو که ابتدای اختلال سلطنت شاه سلطان حسین بـود ملك محمود سیستانی که در طون بود مشهد مقدس را بحیطه تصرف در آورد ودرکمال استقلال بحکمرانی آن برداخت درحالتیکه فتحعلی خان قاجار ابن شاه‌قلیخان ابن مهدیخان ابـن ولی خان جد سلاطین قاجاریه که در خواجه ربیع مدفونست از جانب شاه سلطان حسین صفوی در

مشهد مقدس حکومت داشت

بعد ملك محمود درمشهد و بعضی‌از ولایات خراسان تسلطی یافت و دعوی سلطنت نمود وتاج کیانی بر سرنهاد

در سنه هزار وصد وسی اسد ابدالی قادری بتسخیر مشهد آمد بعد ازتسخیر هرات وفراه . مدت سی‌و پنج روز اهالی مشهد را درمحنت ومشقت انداخت وشهر را محاصره نمود بعد معجزات زیادی از قبر مقدس بروز نمود آنملعون فرار کرد ا

حکایتش درواقعه سی‌و هشتم **تحفة الرضویه** نقل شده

در سنه هزار وصد و سی و چهار محمد خان افغان از هرات بعزم گرفتن مشهد مقدس آمد واطراف آنشهر مقدس را احاطه کرد بازهم‌ازآن‌قبر مقدس معجزاتی ظاهر شد و او فرار نمود این حکایت هم‌در تحفةالرضویه نقلشده

در سنه هزار و صد و سی و پنج در روز بیست و ششم شوال **افاغنه بریاست سلطان محمود افغان** اصفهان رامحاصره نمودند وآب‌ونان رابر اهالی اصفهان‌حبس نمودند

آخر الامر اهل **اصفهان تسلیم** شدند **افاغنه** ریختند باصفهان و خیلی از اعیان و اشراف اصفهانرا کشتند

سلطان حسین را بابرادران و فرزندانش در محبس حبس نمودند همین قسم درمحبس‌بودند تاآنکه محمود رئیس افاغنه بدرك واصل شدوپسرش **سلطان اشرف ملعون** بجای او نشست بامر آنملعون حمامها ومساجد ومدرسه‌های اصفهانرا خراب کردند

در سنه هزار وصد وسی و نه شاه طهماسب ثانی پسر شاه سلطان حسین صفوی با **فتحعلی خان جد سلاطین قاجاریه** بجانب مشهد رفته و شهر را محاصره نمودند ، درهمین محاصره بود **که نادر قلی بك افشار** که بعد **نادر شاه**شدازطرف‌شاه‌طهماسب**قورچی‌باشی شد**

وایضا درهمین محاصره **فتحعلی خان قاجار** بشهادت رسید ودرجوار خواجه ربیع دفن‌شد

الحاصل بعد ازدوماه محاصره بهیچ قسم‌ممکن نشد برای قشون **شاه طهماسب** و نادر غلبه نمودن بر **ملك محمود سیستانی**

آخر الامر میرمحمد نامی که‌از ملازمان ملك محمود بود دروازه میرعلی امویه را که درشرقی مشهد است درشب غرهٔ ربیع الثانی گشود ونادر وارد شهر شد **شهر مشهد وارك** کلیه‌به **شاه طهماسب**مسلم شد

ملك محمود سیستانی کسوت درویشانرا اختیار نمود و در یکی از حجرات صحن مقدس توقف نمود بعد از چندی نادر بملك محمود سوءظنی پیدا کرد : اورا با اتباعش بقتل رسانید و حکومت مشهدرا نادر بپسرش **رضا قلیخان** داد

در سنه هزارو صد و چهل بامر **سلطان اشرف** ملعون در بیست و دوم محرم **سلطان حسین صفوی** را درمیان‌زندان بقتل رسانیدند واهل‌و عیالش را اسیر کردند و اموالش را غارت نمودند مردم بعداز مدتی نعش او رابقم بردند ودر قبلهٔ قبرمخدره حضرت معصومه (س) بفاصله چهار ذراع دفن نمودند وقبرش مفروش است بسنك مرمر ممتازی بعد ازسلطان حسین **شاه‌طهماسب‌ثانی** بتخت سلطنت نشست

در سنه صدو چهل وسه نادر هرات را فتح کرد ووارد مشهد شد **فاطمه سلطان بیگم** خواهر ابوینی شاه طهماسب ثانی را بجهت پسرش **رضا قلی میرزا** حاکم مشهد تزویج نمود چون خبر مصالحه شاه طهماسب را با دولت عثمانی شنید باین مصالحه راضی نشد عریضهٔ شکایت آمیزی بشاه نوشت وباسپاه خراسان بطرف اصفهان حرکت کرد

در سنه صدو چهل وچهار نادر شاه شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود ومحبوساً از راه یزد بمشهد فرستاد به رضاقلی میرزا پسرش که حاکم مشهد بود سپردند تا هنگام سفر نادرشاه بهندوستان شاه طهماسب رااز مشهد بسبزوار بردند بحکم رضا قلی میرزا محمد حسنخان قاجار پسر فتحعلی خان اورا مقتول ساخت

پسر شاه طهماسب را که **شاه عباس ثالث** باشد نادر شاه در سن هفت ماهه بتخت سلطنت نشانید و حکم کردسکه باسم او بزنند

در سنه هزار وچهل و هشت نادرشاه اسم شاه عباس ثالث را از سکه برانداخت و دودمان صفویه را یکباره معدوم نمود وخود بتخت سلطنت نشست

درتاریخ جلوس نادرشاه **بعضی** گفتند این کلمه را « **الخیر فیما وقع** » و **بعضی** گفتند **«لاخیر فیما وقع»**

پس معلوم شد که مدت سلطنت سلاطین صفویه دویست و چهل و دو سال بوده

در سنه هزار و صدو پنجاه وسه نادرشاه بعد از فتوحات **هندوستان و ترکستان و خوارزم** وارد ارض اقدس شده قندیل طلای مینای مرصعی که نذر فتح هندوستان بود وقفل مرصعی که نذر تسخیر ترکستان بود هریك رادر جای خود وضع کرد ودو ماه در مشهد توقف نمودو نصرالله میرزا پسر خودرا **حکمران خراسان نمود**

در سنه هزارو صدوشصت ویك در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره نادرشاه در فتح آباد قوچان مقتول شد نعشش راحمل نمودند بمشهد مقدس و درمقبرهٔ نادری دفن شد پس مدت سلطنت نادرشاه سیزده سال بود

بعضی درماده تاریخ فوت او گفته اند «نادر بدرك رفت»

لکن حقیر این تعبیر را خوش ندارم چون آنفاً حکایتی گفته میشود که کاشف است ازحسن عاقبت او

الحاصل بعد از قتل نادرشاه **علیقلی خان** برادر زاده اش که از کشته شدن عمش خبر دار شد آمد بمشهد مقدس وخودرا **علی عادل شاه** نامید وسکه بنام خویش زد واز او موقوفات زیادی ماند بجهت دارالشفاء مبارکه سهراب غلام خودرا بکلات فرستاد شاهزادگان نادری را با جواهرات وخزانه بدست آورد ورضا قلی میرزا را که مکحول بود بانصرالله میرزا و امام قلی میرزا که هرسه پسران نادر شاه بودند درمشهد مقتول نمود وشاهرخ میرزا پسررضاقلی میرزا رامحبوس نمود

دراواخر همین سال امراء و اهالی خراسان **علی شاه**را ازسلطنت خلع نمودند **وشاهرخ میرزا** پسر رضاقلی میرزای پسرنادرشاه را بسلطنت اختیار نمودند وبحکم او عادلشاه را مقتول ساختند و جسد اورا در قتلگاه مقابل غسالخانه دفن کردند

بعداز چندروزی امراء خراسان شاهرخ را نیز معزول و مکحول نمودند و سید محمد داماد سلطان حسین ودختر زاده شاه سلیمان صفوی را بسلطنت اختیار نمودند ، روز جلوسش سه شنبه

پنجم صفر هزارو صدو شصت ودو بود

آن سید جلیل پسرش **میرزا داود** را متولی آستان قدس نمود بعد از چندی امراء خراسان آن سید بزرگوار رانیزمکحول نمودند بعد مرتبه‌سلطنت را به **شاهرخ شاه نوه نادرشاه** دادند درعهد شاهرخ شاه **دوبلای عظیم** بمشهد روی آورد

یکی نزاع بین او وپسرش نصرالله میرزا بود دیگری هجوم آوردن احمد شاه درانی افغان که بخیال تصرف مشهد افتاد بعد ازفتح هرات تا اطراف مشهد تاخت‌وتاز نمودو برج‌وباروی مشهد را که محکم دید بعنوان زیارت داخل شهر مشهد شدو محمد خان افغانرا بعنوان پیشکاری شاهرخ معین کرد و در باطن مسلط بشاهرخ نمودو خود روانه نیشابور شد بخیال تسخیر استراباد و مازندران

چون بسبزوار رسیدآنجاشکست‌خورد از آنجابه‌هرات‌رفت‌و**محمدخان افغان**رااحضار نمود بعد **شاهرخ فریدون گرجی** را حاکم **مشهد** نمود ، **نصرالله میرزا** پسر شاهرخ حمد برد و فریدون خان را بقتل رسانید وخودمتصدی امور گشت

شاهرخ پسرش نصرالله میرزا رانزد کریم خان‌زند فرستاد بشیراز و امور کشوری و لشکری راپسر دیگر خود نادرمیرزا مفوض کرد

نصرالله میرزا بعد ازشش ماه بمشهد معاودت نمود و نادر میرزا را ازمشهد خارج نمود وخود متصدی امور شد شاهرخ هم‌از ترس پناهندهٔ بآستان مقدس گردید نصرالله میرزا بحرم مشرف شده پای پدررا بوسید واورا بچهار باغ معاودت داد

درسنه هزار وصدو هفتاد و دو **محمد حسن میرزا** پسر فتحعلی خان قاجار الملقب بساخته دراستراباد مقتول شد بدست شیخ علیخان زند وسراو را آوردند بطهران که ببرند نزد کریم‌خان زندکریم خان امر کرد آن‌سررا باکمال اعزاز و احترام در حضرت عبدالعظیم دفن کردند وسن‌او دروقت کشته شدن چهل‌وپنجسال بود

در سنه هزار وصد و هشتاد و دو دو بارهٔ باز احمد شاه درانی افغان با جمعی از افاغنه از قندهار بمشهد مقدس آمد و ایلات را هم بعنوان جهاد دینی حرکت داد باجمع کثیری و چند زنجیر فیل وچند عراده توپ همراه‌آورد وشهر را محاصره کرد

نصرالله میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه با کمال شجاعت در دفاع اومقاومت‌نمود وهزار نفر ازافاغنه را بقتل رسانید آخر الامرکار بمصالحه خاتمه یافت و احمد شاه‌درانی بقندهار مراجعت نمود

نصرالله میرزا هم رفت بشیراز نزدکریم خان زندوبرادرش نادر میرزا را متصدی امورکرد نادر میرزاهم دست تعدی بآستان مقدس گشوده و خشتهای طلای گنبد مطهر را با سر طوق گنبد مطهر راکه مکلل بجواهرات بود بمصرف رسانیدوقالی زربفت را که در آنوقت هفت‌هزار تومان قیمت داشت سوزانید وهفتصد تومان از طلای آن‌عایدنمود ودرب جواهرنشان را که شاه عباس‌نصب کرده‌بود نیزکند و بمصرف رسانید

مدت شش سال در مسند حکومت مستقربود وآنچه توانست تعدی کرد

آخرالامر میرمحمد خان عرب زنکولی که حاکم طبس بود نادر میرزا را دستگیر نمود و بطبس برد وتیمور خان افغان بهوا خواهی نادر میرزا قشون زیادی بمشهد فرستاد وشهررا محاصره نمود

آخرالامر مصالحه براین شد که‌نادر میرزا را به‌هرات فرستند بعد نصرالله میرزا برادرنادر میرزا ازشیراز آمد ومشهد مقدس‌را تصرف نمود

درسنه هزار و صدو نود ویك حسین قلی میرزا پسر محمد حسن میرزای قاجار الملقب بجهان سوز شاه پدرفتحعلی‌شاه از دنیارفت در سن بیست و هفت ساله ومدفنش در استراباد است

در سنه هزار وصد ونود وسه در روز سه شنبه سیزدهم ماه صفر کریم خان زند در شیراز از دنیارفت و اوسلطان با رأفتی بود و ازرأفت او نقل کردند روزی در دیوان مظالم زیاد نشست و از کثرت تظلم مردم خسته شد چون خواست مراجعت کند در بین راه شخصی فریادخود را بتظلم بلند کرد

کریمخان پرسید کیستی ؟ گفت من مرد تاجری هستم‌آنچه داشته‌ام از من سرقت کرده‌اند

کریمخان گفت وقتی که‌سرقت کردند توکجابودی ؟ گفت در خواب بودم

گفت چرا بخوابی ومحافظت مالت رانکنی ؛ عارض گفت چنین خیال کردم که‌تو بیداری

کریمخان خوشش آمد از این جواب بوزیرش حکم کرد که آنچه از او سرقت کرده‌اند عوضش را از خزانه بدهند

در سنه هزارو دویست محمد شاه قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار در طهران بتخت سلطنت نشست ومحمد شاه سر سلسلهٔ استقراری سلاطین قاجاریه است

امر سیزدهم در وقایع مهمه متعلقه بمشهد مقدس در مائهٔ ثالث عشرهجری

در سنه هزار ودویست و پنج محمد شاه عازم خراسان شد ودر آنوقت شهر مشهدبتصرف نصرالله میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه بود و محمد شاه در نیشابورتوقف نمود وصادق خان شقاقی را مأمور بمحاصره مشهد مقدس نمود و بعد از دو روز شهررا از تصرف نصراللهمیرزا نوه نادرشاه خارج نمودندوصادق خان مرحوم میرزا مهدی شهیدرا باشاهرخ مکحول پدرنصرالله میرزا باستقبال محمدشاه فرستاد

محمد شاه روانه مشهد مقدس شد واز یکفرسخی پیاده بعتبه بوسی آستان قدس مشرف شد بیست ویکروز در مشهد توقف نمودوهمه روز درعداد خدام مشغول خدمتگذاری بودوفتحعلی بیك کوتول رامتولی نمود

بعد ازچندروز شاهرخ را با اولادهایش بمازندران فرستاد واو در بین راه مازندران از دنیا رفت وایالت شهر مشهد را بمحمد ولیخان قاجار داد وپنج عددقندیل طلای مرصع به لؤلؤوجواهرات که هریك بوزن پنج من بودند تقدیم‌آستان قدس نمودوخود مراجعت کرد بطهران

در سنه هزار ودویست و شش محمد شاه امر کرد گنبد مطهر حضرت سید الشهداء (ع) را طلا کاری نمودند

در سنه هزار ودویست و دوازده شب دوشنبه یازدهم ذیحجة الحرام محمد شاه اخته

درحوالی تفلیس کشته شد بدست سه نفر از ملازمانش در سن پنجاه وشش و جسدش‌رابنجف اشرف بردند ودر یکی از حجرات رواق مطهر دفن کردند

ودر دارالسلام از جناب ملا ابوالحسن مازندرانی مجاور کربلای معلی نقل کرده که او ازجناب آقا محمد مجاور سامرای مبارکه نقل میفرماید که ایشان هروقت اسم محمد شاه اخته را میشنیدند سهو لعن میکردند بواسطه اعمال شنیعهٔ که ازاو نقل شده بود از قتل مسلمین و اسیری زن‌هایشان و نهب اموالشان فرمود یکشب خواب دیدم که داخل صحن حضرت امیر المؤمنین ع شدم پس خواستم نعلین خود را بکنم و داخل ایوان مطهر بشوم دیدم مرد بی موئی که دندانهای درازی داشت مرا مانع شد از دخول ایوان و دست من را گرفت آورد مقابل یکی از حجرات صحن مقدس

دیدم میان آنحجره جمعی هستند بلباس سلطنتی در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمرد بی مو بمن گفت : یافلان ،خداوندآمرزیده کسی‌را که از من بدتروسك تربوده و اشاره کرد بآن مرد کوتاه‌قامت و گفت این نادر شاه‌است ـ پس چرامرا اینقدرسهولعن میکنی نادرشاه سرش را ازمیان بیرون آورد وگفت آقا محمد خان تا یکی دست از مزاح خود بر نمیداری بگذار آخوندبرود پی شغلش بجهت آنکه اوشقاوت واعمال شنیعهٔ مارا دیده واماسعهٔرحمت الهی ووسعت میدان عطوفت امیرالمؤمنین ع را ندیده

فرمود ازوقتی که‌من این‌خواب را دیده‌ام هروقت از سرقبر محمد شاه گذشته‌ام فاتحه برای اوخوانده‌ام وطلب مغفرت برای او کرده‌ام بعد ازمحمد شاه برادر زاده‌اش فتحعلی‌شاه ابن حسین‌قلی خان بن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار بسلطنت نشست ونادر میرزای پسر شاهرخ ازهرات آمد ومشهد راتصرف نمود

فتحعلی شاه بعزم سرکوبی نادرمیرزا از طهران بمشهد مقدس آمد وشهر را محاصره کرد آخرالامر نادر میرزا تسلیم شد وازطرف **فتحعلی شاه** حاکم‌مشهد شد باز نادر میرزابجانب‌مشهد آمد وشهر رامحاصره کرد و باحترامات مرقد مطهر حضرت رضا ع عملیاتی اعمال نداشت از بستن توپ‌وغیره بالاخره امر محاصره را واگذار نمودبحسین خان قاجارو خود بجانب طهران‌مراجعت‌نمود درایام محاصره نادر میرزا دست باثاثیه حرم‌مطهر گشود وزینتهای حرم و ضریح مقدس و قنادیل را تاراج نمود وباسم خود سکه زد

آخرالامر اردوی سلطنتی باجازهٔ مرحوم میرزا مهدی شهید متمکن از تصرف در چندبرج از شهر شدند وداخل شهر شدند نادر میرزا بحرم‌مطهر متحصن شد

در پنجم رمضان همین سال مرحوم شهید را باتبرزین شهید کرد وخود فرار نمود حسین خان قاجار شهر را تصرف نمود وبعداز چندساعت نادر میرزا را دستگیر نموده اورا سوارالاغی نمودند مغلولا در میان شهر گردش دادند وبعد بطهران فرستادند، ومرحوم فتحعلی شاه او را بخونخواهی مرحوم‌شهید اعدام نمود

دراین سنه بودکه طایفه ظالمو هابیه هجوم آوز شدند بقبر مقدس حضرت سید الشهدآء ع و صندوق مطهررا سوزاندند

بدانکه عبدالوهاب نامی ازاعراب بادیه بسفر بصره رفت و یکنفر از علماء بصره از او توجه

کرد واورا تعلیم داد واز آنجاآمد باراضی ایران ودر اصفهان متوقف شد ومشغول شد بتحصیل علم نحو وصرف ومعانی وبیان وفقه و اصول. آخر الامر مدعی اجتهاد شد و گفت خلفاء هر یك مجتهد بودند که استخراج احکام از کتاب‌الله مینمودند و خیلی‌چیزها را بدعت دانست منجمله بنای قباب‌عالیه بر قبورانبیاء وائمه‌ع را

منجمله تذهیب بقاع بزرو سیم ووقف نمودن اشیاء نفیسه را برمضاجع متبرکه وطواف‌مراقد ایشانرا وهرتقبیل‌عتبه راشرك دانست ومرتکبین این‌اعمال‌را بابت پرستان برابر نهاد واز اصفهان رفت بوطن خود وعبدالعزیز نام که‌از مشایخ عرب بودباوی هم اعتقاد شد

سعود که فرزند بزرك عبدالعزیز بود وشجاعت زیادی داشت بادوازده هزار نفرآمد بسمت نجف که‌قبر مبارك حضرت امیر را خراب کند وموتوفات قبه شریفه را بگیرد وزائرین آنحضرت را بگمان آنکه بت پرستند مقتول‌سازد سعود بالشگر خود آمدند بنجف اشرف وچند مرتبه یورش آوردند نتوانستند داخل حصار نجف اشرف شوندو بعدازآنجا آمدند بکربلاء معلی در صبح روز غدیر وپنج هزار تن را ازمردو زن مقتول ساختند وضریح مبارك رادرهم شکستند وآلات وزر وسیم‌وجواهرات ولئالی که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا برده بودند و خزینه کرده بودند غارت نمودند وقنادیل طلا ونقره وخشت های طلای ایوان راکنده وبعد ازشش ساعت تمام این اموال رابشتران بار کردند وبردند

در روضات وقتیکه طایفه وهابیه‌وارد کربلای معلی شدند کردندآنچه کردند عزم کردند بقتل جناب آقاسید علی صاحب‌ریاض‌وعیالاتش ونهب اموالشان ـ سید عیالات خود را بجای دیگر که مأمن بود فرستاد وخودش ماند بایك طفل‌شیر خوار حضرات وهابیه بخانه ریختند سیدرا بچه‌رابغل گرفت ورفت در یکی‌از بالاخانها که هیزم خانه بود درزیرسبدی پنهان‌شد و آنطفل رابسینه چسبانید متوکلا علی‌الله تاچه شود

آنملعونها تمام خانه را گردش کردند سید را ندیدند آنگاه آمدند ببالاخانه سیدراندیدند بعد هیزم‌هارا برداشتند یك یك برروی سید میگذاشتند تاتمام هیزم هارا بر داشتند سیدرا ندیدند مأیوسانه بیرون شدند حق‌تعالی ایشانرا کور کرد وبچه را ساکت‌کردوالاهم آنجنابرا وهم‌آنطفل رابقتل می‌رسانیدند پس در مقام هتك احترام قبه منوره حسینی ع برآمدند وبا اسبان داخل صحن مطهرشدند ورفتند میان بقعه مبارکه وآنچه ازاشیاء نفیسه درمیان حرم بود بغارت بردند

قلعوا ضریحه الشریف و کسروا صندوقه المنیف و وضعوا هاون‌القهوة فوق رأس الحضرة المقدسه علی وجه التخفیف ودقوها وطبخوها وشربوها الی آخرماقال انتهی

جناب حاج ملاعلی تبریزی سلمه‌الله‌تعالی در حاشیه وقایع الایام فرموده که احمدبن عبدالحلیم بن عبد السلام ابن تیمیه حرانی که معاصر علامه حلی بود صاحب کتاب منهاج السنه مؤسس مذهب وهابیة است واین کتاب رادر رد منهاج الکرامه‌علامه‌حلی نوشته که مشحون از کفریات‌است‌عامه‌سالها تفحص نمودند تا این کتاب را بدست آورده طبع نموده‌اند وموجب ترویج این مذهب فاسده شد است وحجة الاسلام آقاسید حسن صدر کتابی در رد کتاب منهاج السنه نوشته والحق خدمت‌بزرگی باسلام کرده است

در سنه هزار و دویست وسی ودو اهالی خراسان ازحکومت محمد ولی‌میرزا پسرفتحعلی

شاه شاکی شدند او را معزول کردند وشاهزاده حسین علی میرزا ابن فتحعلی شاه ملقب بشجاع السلطنه بحکومت منصوب شد

دراین سال شجاع السلطنه شهرهرات رامحاصره نمود آخرالامر مصالحه باین شد که هرسالی پنجاه هزار تومان بایران بدهند وخطبه هم باسم سلطان ایران بخوانند و سکه هم باسم او بزنند و دراینسال جناب آخوند ملا اسمعیل ازغدی که ازاکابر علماء وعرفاء بود رحلت فرمودقبرش درقبرستان قتلگاه نزدیك قبر مرحوم میرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیر خدائی هست

در سنه هزار ودویست وسی وسه فتح خان افغان وزیر محمود شاه افغان بطمع تسخیر مشهد افتاد وشجاع السلطنه والی مشهد اردوی اورا در حدودکافرقلعه تلاقی نمودوآنهاراشکستداد فتحخان گلوله بر داشت افغانها هزیمت نمودند شجاع السلطنه پس از غارت اردوی افغانها منصوراً بمشهد مراجعت کرد **فتحعلیشاه** بتشکر اینامر بزیارت مشهد مقدس مشرف شدو به بناء صحن مقدس جدید امر فرمود ودرب مرصع ضریح منور را کهسمت پائین ضریح مبارك است نصب کرد

در سنه هزارو دویست وچهل و سه شجاع السلطنه از حکومت خراسان معزول شد واسمعیل میرزا پسر فتحعلی شاه بحکومت منصوب شد

در سنهٔ هزار و دویست و چهل وهفت بواسطهٔ بی نظمی خراسان عباس میرزا پسر **فتحعلی شاه** کهولیعهد و نایب السلطنه بود منصوب بحکومت خراسان گردیدوخراسان بورودولیعهد امن گردید وحاجی میرزا موسی خان ازجانب فتحعلیشاه بتولیت منصوب شدو اوبرادرمیرزا ابوالقاسم قائم مقام است

درشب پنجشنبهٔ دهم جمادی الثانیه هزارو دویست و چهل و نه عباس میرزا در مشهد از دنیا رحلت کرد در سن چهلو پنجسالگیودر آخردارالحفاظمبارك دفنشد وپسر عباس میرزامحمدمیرزا ولیعهد جدش فتحعلیشاه گردید و از محاصره هرات آمد بمشهد مقدس و بمراسم عزا داری پدرش قیام نمود

درسنه هزارو دویست وپنجاه محمد میرزا از خراسان احضاربه طهران شد و حکومت مشهد واگذار شد بقهرمان میرزا ودر اینسال فتحعلیشاه در سفر اصفهان مرحوم شد درسن شصت و چهار سالگی در روز پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاخره ودر یکی از حجرات صحن مقدس قم ایشانرا دفن کردند

در جلد دوم دار السلام فرموده که مرحوم حاجی ملا علی کنی از برای من نقل کرد که یکروز من دوساعت قبل ازظهردر میان حرم حضرت سیدالشهداء ع سمت بالای سر مبارك نشسته بودم وفکر میکردم درحل مسئلهای که مشکل شده بود برای من دیدم کانه شخصی در وسط غبار یا ابر رقیقی هست

نظر کردم دیدم خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار است قبای بلندی پوشیده که اطرافش مرصع است بمروارید ظاهراً ودر هر بازویش دودانه یاسه دانه بازوبند جواهر است بهیئتی که در بعضیاز تصاویرش مکرر دیده بودم دیدم داخل حرم شداز دری که نزدیك قبر حبیب بن مظاهروطرف بالای سرمبارك است ودست وبدنش را بشبکههای ضریح مطهر گذارد و زیارت مختصری کرد وبعد از سمت پشت سرمبارك آمد بجانب قبر حضرت علی بن الحسین ع وسایر شهداء ع واز نزدیك من مرور

کردچند دقیقه که گذشت من‌ملتفت شدمو متحیر ومتعجب شدم ، باخود گفتم چه‌شود که دفعتاً سلطان بیاید و کسی ملتفت نشود وخبر آمدنش انتشار پیدا نکند

پس من برخاستم ورفتم که دومرتبه اورا ببینم دیدم نیست وحرم خلوت بود آمدم درب حرم چندنفر از سادات خدام رادیدم نشسته‌اند در درب رواق ، گفتم مبادا بآنها بگویم مرا نسبت بجنون بدهند پس سؤال کردم چنین شخصی باین اوصاف که چنین محاسن وچنین قبائی داشت ندیدید گفتند نه ! رفتم از تمام کفشداری‌ها پرسیدم ، همه گفتند ماچنین شخصی ندیدیم من بکسی نگفتم تا آنکه شنیدم مرحوم حاجی ملامحمد بن حاجی لطفعلی هم‌اورا بهمان حالت در آنعالم دیده بود پس تاریخ گذارده بود وتاریخش موافق بود باتاریخ فوت آنمرحوم و اما من تاریخ نگذاردم ، لکن معلوم است که‌همان اوقات آنمرحوم فوت کرده‌بود

الحاصل بعد از رحلت **فتحعلی شاه** محمد میرزا ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه بتخت سلطنت نشست ومیرزا ابوالقاسم قائم مقام راکه‌شخص با کفایتی بود صدر اعظم نمود ولکن درسال دوم سلطنت محمدشاه قائم مقام ازدنیارفت وحاجی میرزاآقاسی صدراعظم شد

در سنه هزار ودویست وپنجاه ویك الله یارخان آصف الدوله والی خراسان شد و اوبانی دارالسعاده مبارکه است

در سنه هزار و دویست وشصت فتنه میرزا علی‌محمد باب آشکارا گردید و او پسر میرزا رضای بزاز شیرازی بود مدتی در کربلای معلی تلمیذ سیدکاظم رشتی بود که‌بهترین تلامیذشیخ‌احمد احسائی بوده

علی محمد بطریقت شیخ‌احمد مشی میکرد ومشغول ریاضات شاقه‌محرمه بود

آخرالامر او رادرتبریز محبوس نمودند بامر میرزاحسین وزیر نظام بادونفر از مریدهایش یکی سید حسین یزدی و دیگری ملا محمد علی نوذری بعد بحکم علماء تبریز در سال دوم جلوس ناصر الدین شاه هرسه را بجهنم واصل نمودند بعد ازآنکه‌ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی‌بار-فروشی وجمعی دیگر از این طایفه رادر قلعه شیخ طبرسی در سال‌اول جلوس ناصرالدینشاه بجهنم واصل کرده بودند

درسنه هزار و دویست و شصت و دو در شب هیجدهم ماه ربیع الثانی حاجی میرزا موسی خان متولی آستانه برادر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ازدنیا رحلت فرمود

بعد از آنکه پانزده سال تولیت نمود در پشت سر مبارك قبرشان معلوم است و او سید بسیار جلیلی بود

نسبش منتهی میشود بجناب سیدحسین بن علی اصغر ابن الامام زین العابدین ع واز نعمتهای الهی باین سلسلهٔ محترمه آنست که‌خاتم شریف حضرت زین‌العابدین ع در این سلسلهٔ محترمه است بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا موسی خان تولیت آستان قدس بجناب حاجی میرزا عبدالله خوئی تفویض شدو آصف الدوله از ایالت خراسان معزول شد و ایالت خراسان تفویض شد بپسرش محمد حسن‌خان سالار وپسر دیگرش محمدخان‌هم بیگلربیگی مشهد بود این‌دو برادر بالاتفاق بنامخالفت با دولت راگذاردند وطغیان بدولت نمودند

در سنه هزار و دویست و شصت و سه حشمت الدوله با لشکر زیادی مأمور مشهد شدند محمد حسن خان سالار بدشت اخال فرار نمود بعد که حشمت الدوله وارد مشهد شد سالار رحمله بمشهد کرد ومیرزا محمد خان برادرش هم داخله را مغشوش کرد ومیرزا عبدالله خوئی متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد بضرب گلوله رجب بهادر کشته شد وقریب بر هفتصد نفر از قشونیان دولتی کشته شدند وبقیه قشون رادر ارك محاصره نمودند باحشمت الدوله

در سنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم ملا محمدتقی قزوینی مجتهد بفرمان دختر برادرش قرة العین بنت ملا محمد صالح مجتهد قزوینی شهید شد و قرةالعین نامش زرین تاج بود وپدرش ملامحمد صالح از اجله علماء ومجتهدین بود وشوهرش ملا محمد پسر عمش ملامحمد تقی از اجله علماء بود و اوزن فاضلهٔ بود رویش چون قمرو مویش چون مشك اذفر بود درعلوم عربیه وتفسیرو علم حدیث حظی داشت از سوء قضاء اوشیفته میرزا علی محمد باب شد وطریقهٔ اورا پیش گرفت وحجاب رااز بین بر داشت ویك زن را بنکاح نه مرد تجویز کرد

اصحاب میرزا علی محمد باب از جمال اوحظ وافر میبردند گاهی او را شمس الضحی و گاهی بدرالدجی نامیدند و گاهی خود را آراسته میکرد وچون واعظان اصحابش را موعظه میکرد و آنها لبهای اورا می بوسیدند وملا محمدتقی عم او اورا ازخود طرد ودفع کرد قرة العین که همهٔ علماء راواجب القتل میدانست حکم بقتل او نمود ودر اول صبح که مشغول نماز بود در مسجد اورا مقتول نمودند لذا مشهور شد بشهید ثالث خود قرةالعین از قزوین بیرون شد و ازداعیان باب شد. در آنسال محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه درشب سه شنبه شوال المکرم فوت نمود در سن چهل و یکسال ویازده ماه و جنازه‌اش را در یکی از حجرات صحن شریف دفن کردند و آثار خیریه او زیاد است :

منجمله ضریح نقره حرم حضرت ابی‌الفضل ع ومنجمله قبه شیخ فرید الدین عطار در نیشابور ومزار شیخ ابوالحسن در خرقان. در همانسال هم مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر ازدنیارحلت فرمود چون خبر فوت محمدشاه باردو در مشهد رسید حشمت الدوله بایار محمد خان هراتی بطرف هرات گریختند وقشونیها هم بطرف طهران فرار کردند ، مشهد منحصر شد بقوای سالار

ناصر الدین شاه پسرمحمد شاه درطهران بتخت نشست در سن هفده سالگی و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را مأموربفتح خراسان فرمود خراسانیها هم از لابدی همدست باسالار شده بودند حسام السلطنه که وارد خاك خراسان شدبا سام خان ایلخانی پسر رضا قلی خان زعفرانلو خراسانیها سراً وعلناً از سالار تبری جستند وبزرگان مورد الطاف دولت شدند حسام السلطنه شهر را محاصره کرد و اردوی دولتی هم در خواجه ربیع سکنی کردند طرفین حملاتی بیکدیگر نمودند قحط وغلا در شهر شدید شد سالار هم دست تعدی بآستان قدس گشوده قنادیل طلا و نقره و طلاهای ضریح مقدس ونقره درهای حرم مطهر را کنده و باسم خود سکه زد و علماء و بزرگان شهر را محبوس نمود

این امور موجب اغتشاش داخل شهر شد دولتیان موقع را مغتنم شمرده یورش آوردند بجانب شهر

در سنه هزار ودویست و شصت وشش در نهم جمادی الاولی سالار پناهنده بحرم مطهر شد حسام السلطنه هم مشرف شد بآستان مقدس ومحبوسین سالاررا آزاد کرد ، حسن خان سالارو محمدخان برادرش و اصلانخان پسر سالار رابجزای عملشان بقتل رسانید وقبراین سه میان باغ‌خواجه ربیع پشت سرمزار خواجه است

پس معلوم شد که فتنهٔ سالار که‌قلعه بندی شد از شصت‌و دو شروع ودر شصت و شش ختم شد بعداز فتنهٔ سالار تقریباً دو سال تولیت‌آستان قدس بامرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی بود که‌بر نهج شرع مقدس تولیت فرمود

در سنه هزارودویست و شصت و نه مرحوم حاجی‌میرزا هاشم‌مجتهد پدر جمعی ازبزرگان علماء خراسان از دنیارفت

در سنه هزار و دویست و هفتاد شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما حاکم مشهد شد و میرزا فضل‌الله خان وزیر نظام‌برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری‌متولی باشی شد وتعمیرات مهمه در آستان قدس نمود

منجمله رباط سناباد راکه درب صحن عتیق بود خراب کرد ، کاروانسرای تجارتی‌و بازارچه ودکاکین معتبره ساخت معروف است بسرای امیر نظام ونهر خیابانرا بآجر و ساروج محکم ساخت وسنك های بزرك درکنار اونصب کرد و دکاکین خیابان را منظم ساخت و عرض خیابان را از پایهٔ دکاکین روبقبله‌تا پایهٔ دکاکین پشت بقبله‌بیست‌و هشت ذرع قرار داد وعمارت روی‌حوض‌انبارصحن عتیق راساخت وموسوم کرد بدارالتولیه

در سنه هزار ودویست و هفتاد و دو وزیر نظام ازتولیت عزل شد ومیرزا محمد حسین عضدالملك قزوینی بتولیت منصوب شد و از خدمات اوآنکه امر فرمود در فوق بازار وزیر نظام عمارتی ساختند ایضاً مسمی بدارالتولیه نمود و روزها رابجهت‌خدام آستان قدس ایشان مقررفرمودند ودیگر درزمان تولیت ایشان میرزا محمد صادق قائم‌مقام جوف حرم مطهر را آئینه کاری نمود و قرار حفاظ بالاسر وتوحید خانه و پائین‌پا درزمان اوداده شد ودرب کتابخانه مبارکه میان ایواندرا میرزا ابراهیم خان خمسه در زمان تولیت عضدالملك نقره‌نمود وایوان طلای صحن‌جدیدو درب طلای پیش روی‌مبارك بمباشرت ایشان طلا شد

در شانزدهم ربیع‌الثانی همین سال فریدون میرزا فرمانفرما والی مشهد مقدس مرحوم شد ودرایوان شرقی وسط دارالحفاظ مدفون شد وشاهزاده حسام السلطنه بحکومت منصوب شد

در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه حسام السلطنه مأمور بفتح هرات شد و در غره ربیع الاول هرات را فتح نمود پس ازمصالحهٔ ایران‌وانگلیس یکی از شرایط صلح‌این بود که قشون ایران هرات راتخلیه کنند تاقشون انگلیس هم بوشهر راتخلیه کنند

در سنه هزار ودویست وهفتاد وچهارحسام‌السلطنه از ایالت خراسان عزل شدوشاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله بایالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار ودویست وهفتاد و پنج عضد الملك متولی باشی درب طلای پائین پای مبارك راطلاکرد و تأسیس مهمانخانه زواری را نمود و حشمت الدوله در اواخر این سال بمرو اردو کشی نمود

در سنه هزار و دویست وهفتاد و هفت حشمة الدوله از ایالت خراسان معزول شد و شاهزاده حسام السلطنه دو مرتبه والی خراسان شد وعضد الملك از تولیت معزول شدوحاجی‌میرزا علی اکبرقوام‌الملك‌شیرازی بتولیت منصوب شد بعدازچندی قوام الملك از تولیت معزول و میرزا جعفر خان مشیر الدوله منصوب شدو ایشان درنظم امور خاصه درضیافت زواری وشام خدام‌سعی‌جمیل نمودو دارالشفاء سابق راکه مقابل درب مسجد جامع بود تغییر داد و آورد به طرف بالا خیابان‌و آن‌سابقی را کاروانسرائی کرد مسمی به‌سرای ناصریه و در این سال مرحوم حاجی سید محمد قصیر ازدنیا رحلت فرمود ودرحجرهٔ آخرپشت سرمبارك آنحضرت دفن شد

در سنه هزار و دویست وهشتاد و یك‌ثانیاً عضدالملك بتولیت منصوب شدوحسام‌السلطنه از ایالت معزول شد شاهزاده جلال الدوله پسر ناصر الدینشاه بایالت منصوب شد درجمادی الثانیه همین سال مرحوم شیخ مرتضی انصاری درنجف اشرف ازدنیا رحلت فرمود

و ایضاً در این سال حاجی میرزا عسکری امام جمعهٔ مشهد صاحب املاك کثیره از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار در دهم ماه صفر مرحوم ناصر الدین شاه بزیارت مشهد مقدس مشرف‌شد وجقهٔ سلطنتی‌را تقدیم آستان مقدسه‌نمود که فعلا در میان‌حرم مطهر دربالای طاق بالای سر مطهر منصوب است در هیجدهم ربیع‌المولود از مشهد مقدس حرکت‌فرمود بجانب طهران

در ایام توقف مرحوم ناصرالدین شاه قاجار مرحوم محمد خان قاجار که ملقب به سپهسالار بود و پیشکار جلال الدوله بود ازدنیا رفت ودر صفه‌توحید خانه مبارك که پشت پنجرهٔ فولاد دفن شد ودر اینسال عضد الملك از تولیت عزل شد ومرحوم میرزا محمد خان مجد الملك بتولیت منصوب شد (وگویا تولد حقیر جامع این‌مختصر همدراین سال بوده)

در سنه هزارو دویست وهشتادو پنج وبای شدیدی در مشهد ظاهر شد **ومرحوم‌جلال الدوله** والی خراسان بآنمرض از دنیا رحلت کرد وقبرش در ایوان وسطی غربی دار الحفاظ است محاذی قبر فریدون میرزا فرمانفرما وحشمة الدوله حمزه میرزا ثانیاً والی خراسان شد

در سنه هزارو دویست وهشتاد وهفت معین الملك متولی آستان قدس شد

در سنه هزار ودویست هشتاد وهشت قحطی و مجاعه شدیدی در خراسان و غیر او از بلدان ایران شد

ودر اینسال **حسام السلطنه** ثالثاً والی خراسان شد و **حاجی سلطان محمد میرزای سیف الدوله** بتولیت مفتخر گردید و در آخر این سال **حسام السلطنه** معزول شد و **حسین‌خان شهاب الملك** شاهسون والی خراسان شد واوبانی حوض امیر واقع در اواخر قبرستان وبانی رباط میان دشت بود

در سنه هزار و دویست و نود میرزا سعید خان مؤتمن الملك متولی آستان‌قدس شد

در سنه‌**هزارو دویست و نودو دو شهاب الملك**ازایالت خراسان‌معزول **وظهیر الدوله** ولد **محمد ناصرخان قاجار** حاکم شد

در سنه هزار و دویست ونود وسه تلگراف ازطهران کشیده شد بمشهد مقدس و ایالت خراسان تفویض به‌رکن الدوله برادر مرحوم ناصرالدینشاه شد

در سنه هزار ودویست و نود و هفت میرزا سعیدخان مؤتمن الملك از تولیت عزل شد و وزیر امورخارجه شد و تولیت نیز به رکن‌الدوله والی‌خراسان تفویض شد و میرزا مصطفی خان‌ولد میرزا سعید خان نایب التولیه شد

در این سال میرزا حسین خان سپهسالار والی خراسان و متولی آستان قدس شد و در بیستو یکم ذیحجه همان سال درمشهد مقدس فوت کرد وبقولی در بیست و دوم بوده چنانکه نظام العلماء در انیس‌الادباء فرموده وسال آن هزار و دویست ونود و هشت بوده چنانکه در تاریخش گفته شد « سپهسالار صد حیف ازجهان رفت» وقبرش در صفهٔ بزرك دارالسیاده مبارکه است

در سنه هزار دویست و نودو هشت نهم صفر مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد در مشهد مقدس ازدنیا رحلت فرمود وقبرش میان حرم‌مطهر صفه بالاسر مبارك است

دربیست ویکم محرم هزار وسیصد مرحوم میرزا محمد صادق رضوی ناظر کل آستانه مقدسه ازدنیا رفت وقبرش میان‌حرم مطهر پشت‌سر مبارك است

روز یازدهم شوال اینسال مرحوم‌ناصر الدین شاه بعتبه بوسی حضرت رضا ع مشرف شدو درغرهٔ ذیقعدة الحرام ازمشهدحرکت کرد بجانب طهران

امر چهاردم ـ در وقایع مهمه متعلقه به طوس و بمشهد مقدس در ماه‌رابع عشر هجری

در سنه هزار و سیصدو یك دار السیاده مبارکه را آئینه‌کاری نمودند و نعش میرزا اسماعیل خان مؤتمن الملك حمل بمشهد مقدس شدودر راهرو کشیك خانه‌دفن شد ودر شوال این سال عبد الوهاب خان آصف الدوله شیرازی بایالت و تولیت آستان قدس‌مشرف شد ، ودر اینسال نعش حاجی استاد غلامرضا که از مشایخ و اقطاب بود وازسلسلهٔ نعمت اللهی بود از طهران حمل بمشهد مقدس شد ودر دارالسعاده مبارکه دفن شد

در سنه هزارو سیصدو سه در ماه صفرمرحوم حاجی‌ملا عبدالله مجتهد کاشانی ازدنیارحلت فرمود ودر توحید خانه مبارکه دفن‌شد

ودر اینسال‌مرحوم حاجی شیخ جعفرشوشتری‌مصنف کتاب فوائدالمشاهد وخصائص‌الحسینیه ومنهج الرشاد از نجف اشرف بزیارت مشهد مقدس مشرف شد ومدت چهل روز اقامت فرمود وبتشریف میبرد ودر مراجعت در لیلهٔ تنائر نجوم‌در کرند مرحوم شد و جنازه‌شان را بنجف اشرف نقل کرده و دفن کردند

مخفی نماناد که کتاب فوائد المشاهد را آن مرحوم تصنیف نفرموده بلکه آن کتاب مواعظ شافیه آنجناب است که‌مرحوم آقاشیخ محمد طالقانی در مجالس موعظه شان حاضر شده اند وهرچه اززبان دررر بار آنجناب صادر شده آقا شیخ محمد مرحوم در مجلس نوشته‌اند و مجموعهٔ خموده‌اند واسم او را فوائدالمشاهد ونتایج المقاصد نام گذارده اند نه‌اینکه تألیف خود آنجناب است چنانکه هرکس بآن‌کتاب نظر نموده معلوم است براو

ودر این سال آصف الدوله عزل شد وفرمان فرما بایالت و تولیت منصوب شد و صنعت چینی سازی را در مشهد دائر نمودو آب‌قنوات و رودخانه هارا سنجیده از تمام قنوات آب مسجد

سبکتر بود واز تمام رودخانه‌ها رود خانه دولت آباد

در سنه هزارو سیصدو چهار رکن الدوله ثانیاً بایالت وتولیت مفتخر گردید

در سنه هزار وسیصد وشش مرحوم آیة‌الله **حاجی میرزا حسن شیرازی** حکم بتحریم استعمال توتون و تنباکو فرمود وعموم طبقات استقبال نمودند وقلیانهای بلور را شکسته‌وتنباکوها را آتش زدند

در سنه هزارو سیصد وهشت**میرزا فتحعلی خان**صاحبدیوان‌بایـالت وتولیت مفتخر گردید.

در سنه هزار وسیصد و نه وبای شدیدی بروز کرد ، در آن وبا جمع کثیری از علماء وسایر طبقات رحلت کردند

در سنه هزار وسیصد و ده مرحوم **حاجی شیخ عبدالرحیم** مجتهد بروجردی مرحوم شد ودر دارالسیاده دفن شد

در اینسال **مؤیدالدوله پسر حسام السلطنه**بایالت منصوب شد **ومیرزا محمد علی‌صدر الممالک** بتولیت آستان قدس مفتخر شد

در سنهٔ هزارو سیصدو دوازده وآخر شعبان مرحوم آیة‌الله **حاج میرزا حسن شیرازی** در سامره مبارکه رحلت فرمود ودر **نجف اشرف دفن شد**

در اینـسال **آصف‌الدوله شاهسون** بایالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و سیزده در ماه ذیقعده مرحوم ناصرالدین شاه ابن **محمد شاه** در طهران شهید شد در میان حرم‌حضرت عبدالعظیم بضرب ششلول میرزا رضای کرمانی بعد از چهل ونه سال‌سلطنت درسن شصت وشش سالگی

در سنه هزاروسیصد و چهارده در ماه صفر مرحوم **حاجی شیخ محمد تقی بجنوردی** مرحوم شد ودر دارالسیاده مبارکه مقابل قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم دفن شد در اینسال رکن الدوله ثالثا بایالت ومدبر الدوله بتولیت منصوب شد

در سنه هزارو سیصد و هفده نیرالدوله بایالت و صدیق الدوله بتولیت منصوب شد آثار خیریه نیرالدوله در مشهد زیاداست

منجمله احداث آب منبع وآوردن آنرا بمسجد جامع

منجمله تسطیح کردن کتل شریف آباد وغیر اینها

در سنه **هزار وسیصدو نوزده رکن الدوله** رابعاً بایالت **ونصیر الملک شیرازی** به تولیت **منصوب شد**

در سنه هزار و سیصد و بیست وسه آصف الدوله شاهسون ثانیاً بایالت **و** میر **سید کاظم تبریزی** داماد مرحوم ناصرالدینشاه بتولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و چهار مرحوم حاج شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی در مشهد مرحوم شد ودرصفهٔ قوام شیرازی دفن شد در اینسال سام‌الدوله بتولیت منصوب‌شد

ایضادر اینسال مظفر الدین شاه ابن ناصرالدین‌شاه از دنیارفت ودرچهاردهم‌جمادی‌الثانیه همین سال دستخط صادر شد ومشروطیت را برعیت داد دو روز بفوتش مانده نظامنامهٔ مشروطیت

تمام شد بامضاء مظفرالدینشاه ومحمدعلی‌شاه ولیعهد ومیرزا نصرالله خان مشیرالدوله که‌صدراعظم ایران بود

در سنه‌هزار وسیصدوبیست وپنج درماه رجب‌میرزا علی اصغرخان‌صدر اعظم رادر جلوخان مجلس شورا عباس آقای ترك بضرب ششلول مقتول نمودو نعش‌را دریکی ازحجرات‌صحن جدید قم که‌ازآثار خیریه خود اوبود دفن کردند

در سنه هزار و سیصد و بیست وشش صاحب اختیار بایالت و پسر صدر الممالك به تولیت منصوب شد

در اینسال در دوازدهم رجب مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری را در طهران بدار زدند و مرحوم حاج میرزا حبیب مجتهد در مشهد مرحوم شد

در سنه هزار و سیصد و بیست‌ونه در ذیحجه مرحوم آیة‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در نجف از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار وسیصد وسی در ایالت پسر رکن الدوله وتولیت آقای مرتضی قلیخان نائینی گنبد وحرم مطهر حضرت غریب‌الغرباء را تیر باران کردند

انصافا این مصیبت تجدید کرد مصیبت یوم‌الطف را چنانچه درزیارت جوادیه است «السلام علی الامام الرؤف اللذی هیّن‌احزان یوم الطفوف»

وخودآنحضرت هم‌بدعبل خزاعی ازمصیبت‌قبر ناز نینش‌خبرداد که‌فرمود(۱)

وقبر بطوس یالها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات

مردم‌وقتیکه این‌شعر حضرت‌را میشنیدند نمیدانستند مصیبت قبر مقدس چه‌چیز است تا این‌مصیبت عظمی واقع شد آنوقت فهمیدند مقصود حضرت رضا (ع) را

اجمالش این است :

در اوائل محرم سنه مرقوم‌عسکر وقشون روس باتوپ وقورخانه‌و شیپور زنان وارد مشهد مقدس شدند تا چندروز همین‌قسم بود وجمعیت زیادی واردشدند با افسرها وصاحب منصبهایشان ودر ارك‌منزل میکردند رکن الدوله رسماً ازآنها پذیرائی میکرد

قنسول روس‌اظهار میکرد : «مااین عده ازقشون رابرای‌حفظ رعیت خود وارد کرده ایم!»

چون فهمید که رؤسا واشراف با اوضدیت ندارند لذا یوسف خان هراتی را واداشت که در نزدیکی قبرستان میرهوا مجلسی ترتیب داد و اظهار میکرد که مامشروطه نمیخواهیم واحمدشاه

(۱) نمیتوان که بنحو جزم نسبت داد که‌مراد مصیبت قبر بوده زیراکه اولا ضمیر لهاقصه‌و شأنست ومن مصیبة بیان آنرا مینماید واین شایع است بین‌ادباء و فصحاء نه اینکه راجع بقبر باشد چه آنکه قبرمذکر استعمال شده و مؤنث نیست وثانیاً آن‌مصیبتی که «الحت الخ» مصیبت خود آنحضرت است نه‌مصیبت قبر وگرنه به بسیاری از قبور ائمه اهانت رسیده بالخصوص بقبور ائمه بقیع ومصیبت قبری که «الحت الخ» قبر جدش حسین علیه‌السلام است ازنبش و غیره کمالا یخفی ـ ولمؤلف)

را بسلطنت نیشناسیم بلکه سلطان ما ایرانی‌ها **محمد علی شاه** است وجمعی ازمردمان ساده و بی خبررا دور خود جمع کرد وچند روز بعد سیدمحمد یزدی طالب‌الحق و نایب علی‌اکبر هم بهمین‌مقصود مجلسی‌در **نوقان** ترتیب دادند وطالب‌الحق نطق میکرد که **دمکراتی‌ها** بابی هستند، نظمیه وعدلیه ومالیه وسایر اداره‌ها را ما نمیخواهیم وتمام اهل ادارات بابی وکافرند!

کم کم مجلسشان قوت گرفت، طالب‌الحق و نایب‌علی‌اکبر بااتباعشان آمدند به‌مسجد گوهرشاد ویوسف‌خان بااتباعش آمدند بصحن‌جدیدمنزل نمودند

طالب‌الحق روزها بمنبر میرفت، میگفت: مردم نترسید مقصود ما آن استکه **محمدعلی شاه** را میخواهیم که با او دست بیعت بدهیم، فریاد میزد مردم هوشیار باشید که دین ومذهب شما را بابی‌ها بردند

کم کم عده‌شان زیادشد، یوسفخان درصحن جدیدحجره بالاسرحوض‌انبار منزل کرده بود، طالب الحق‌درحجره بالای کفشداری مسجد، تفنگدارها هم در میان مسجد وصحن وبازار متفرق بودند، در اوایل ماه ربیع‌الاول الواطها واوباش‌ها اطراف یوسف خان جمع شدند و او را «سردار» میگفتند اوهم سه پایهٔ در میان صحن گذارده مقصرین‌خودرا شلاق میزد و متصل نوید میداد که **محمدعلی شاه** عنقریب بزیارت مشرف میشود، سالارالدوله با قشون فراوان بقوچان رسیده!

یکنفر ازقشونی‌ها واز اجزاء ادارات جرئت نمیکردند میان بست وحرم وصحن ومسجد بیایند، واگراحیاناً یکی از آنها را میدیدند میبردندنزد یوسف‌خان‌وازآنشخص باقسام مختلفه‌هتك و ضرب و شتم میکرد وپول میگرفت

کار بجائی رسید که تجار وکسبه بالمره اطاقها و دکاکین را بسته دست ازکار کشیدند، شبی نبود که دکان یا منزلی را خراب نکنند و اموالش را بغارت نبرند، از متمولین شهرپول گزافی به بهانه‌های متعدده میگرفتند

یوسف‌خان با **محمدقوش آبادی نیشابوری** که از اشرار معروف بود و**اسمعیل‌ترشیزی** وجمعی از سربازهای گارد نظامی و جمعی از افغانها و از اشرار شهر که تقریباً پانصد نفر میشدند گلدسته‌ها وسردرهای صحنین راسنگر داده بودند!

عصرها جمعیت میان صحن جدید جمع میشد، یوسف خان نطق مفصلی میکرد وکاغذهای جعلی از زبان **محمدعلی شاه** بجهت مردم میخواند، آنها را بشارت میداد باعطای خلعت ومنصب

سیدمحمد طالب‌الحق‌ونایب‌علی‌اکبرخان لوقانی و جمعی از اشراف محلات گلدسته‌های مسجد و سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند!

تا اوائل‌ربیع‌الثانی ایندو طائفه ازمتجاسرین در این دو مرکز بودند ودیوانی‌ها کیسارها وگلدسته‌های **مسجد شاه** را سنگر کرده بودند ودر این مدت مکرر این دو دسته با یکدیگر زدو خورد کردند ودرهرمرتبهٔ‌جمعی ازمظلومین کشته‌ومجروح میشدند

از اوائل ربیع‌الثانی مفسده شدت کرد بقسمی که احدی جرأت نمیکرد ازمنزلش خارج شود وهمه شب تا بصبح صدای گلوله متصل ازمواضع متعدده شهرمشهدمقدس بلند بود

وایضاً از اوائل ماه مزبور جمعی ازسالداتهای روسی در چند مرکز از اطراف بست مبارك بالای بامها چاتمه زده بودند ببهانه حفظ رعایای خود

تا صبح روزشنبه دهم ربیع‌الثانی که دهم عید نوروز هم بود سنه هزار وسیصدوسی حقیر میان مسجد جامع بودم شخص بادکوبهٔ که دکان ومغازه بزرگی داشت نزدیك بست بالا خیابان و یکعده از روسها بالای دکان او چاتمه زده بودندبا حال بسیار مضطربی آمد با اشك جاری آهسته گفت هر خاکی دارید بسر بریزید که امروزعصرتوپ بگنبد مطهرخواهند بست

حقیر گفتم از کجا شما دانستید؟

گفت علاوه بر آنکه بما رعایای خود خبرکردند امروز صبح پهن آورده‌اند وجلو توپ ها ریخته‌اند و این علامت آنست که توپ ازمواضع متعدده خواهند زد که بانبار دود بیکدیگرحالی کندکه یکمرتبه از اطراف شلیك کنند

حقیر مضطربانه رفتم بمنزل مرحوم آقا میرزا ابراهیم خراسانی باعتقاد آنکه حضرات متجاسرین از ایشان شنوائی دارند بلکه بامر ایشان جمعیت متجاسرین متفرق شوند ونائره خاموش شود و این ننك ابدی از برای ما خراسانی‌هائیکه دراین‌عصرهستیم باقی نماند

آقا فرمود این احتمال خیال فاسدی است و ابداً روسها چنین جرئتی نخواهندکردکه باول معبد مسلمین توپ ببندند و اگر میخواهید رأی داده شود اقلا دوازده نفر ازعلماء حاضر بشوند تا آنچه تکلیف معین شود رفتارشود

حقیر بفوریت رفتم دربمنزل یك‌یك از علماء وآنها رابتعجیل روانه کردم بمنزل آقامیرزاابراهیم قریب بزوال هم خودم رفتم در آن مجلس آقای مرتضی قلیخان متولی‌باشی با عبدالحمید خان مترجم قونسولگری روس حاضر بودند

عبدالحمید خان گفت ژنرال قونسول سلام رسانیده وگفته تا دو بغروب اگراین جماعت متجاسرین خلع اسلحه کردند و دکاکین باز شد فبها والا بضرب گلوله توپ باید اینها را از اطراف آستانه مقدسه متفرق بنمائیم

همه اهل مجلس حیران ومتفکرشدند. مرتضی‌قلیخان گفت متفرق کردن متجاسرین صحنین با من ومتفرق نمودن متجاسرین مسجدیها باهمهٔ شماآقایان علماء

بناشدحقیر وآقای حاجی شیخ مرتضی بجنوردی وآقای حاج سید عباس‌شاهرودی وآقاسیدجعفر شهرستانی که اخ‌الزوجه طالب‌الحق بودند برویم بموعظه متجاسرین مسجدی‌ها

رفتیم میان راه دیدیم بازار وکوچه‌ها خلوتست و در حمام شاه ودرب‌کاروانسرای بانك ودرب مسجد جامع سالدات زیادی با تفنك ایستاده بودند و روی بام مسجد ومیان گلدسته‌ها و میان صحن مسجد جامع جمع کثیری ازمتجاسرین تفنگدار بودند وهمچنین میان کفش‌داری و میان پله‌های اطاق بالا لکن میان اطاق فوق کفش داری طالب‌الحق بود با چند نفر از رؤسای متجاسرین بعداز نشستن وتشریفات مجلسی به طالب‌الحق گفتیم که قونسول روس چنین‌پیغام داده طالب‌الحق تبسمی کرده گفت عجب شماهاساده‌هستید وازمیان‌جیبش کاغذی بیرون کرد که بروسی‌نوشته بودند وبفارسی‌خودشان‌ترجمه کرده بودندکه چنین وچنان میگوئیم لکن هرگز باول‌معبد مسلمین چنین جسارتی نخواهیم‌کردومعلوم شد اوبروسی نوشته بودکه چنین‌خواهیم‌کرد ومترجم تعمیه چنین‌ترجمه کرده

بعد ما بالتماس گفتیم استدعاء ما آنستکه این دو مطلبی که قنسول گفته بشودکه بهانه بجهت او نباشد ، طالب‌الحق بحقیر گفت خودت برو بالای منبر از زبان علماء بگو گفتم بروم، گفت‌اگر

بروی در پایه اول منبر بدنت را از دم گلوله سوراخ سوراخ میکنند

بعد شخصی آمد بگوش نایب علی‌اکبرچیزی گفت‌او بسیارمضطرب‌از اطاق بیرون شدما هم بر خاسته بیرون شدیم میان مسجد آمدیم دیدیم تمام تفنگی‌ها از پشت بام‌ها آمده‌اند میان مسجد و غیر تفنگی‌ها کسی میان مسجد نبود حقیر ازمیان دارالسیاده آمدم دم ایوان صحن عتیق یکی از دربانان کشیك اول گفت فلانی ازمیان خیابان مرو که بسیارخطریست ازپشت قبرستان بروید بمنزل حقیرمعجلا از پشت قبرستان آمدم بمنزل تقریباً دوساعت بغروب مانده بود که صدای توپ‌های شرینل وتوپهای قلعه کوب بلند شد ازچند موضع بقعه مبارکه را توپ میزدند یکی ازکاروانسرای ملك دیگری‌ازپشت بام سرای بانك ودیگر ازقنسولگری ودیگر ازباغ‌خونی ودیگراز دزب دروازهٔ پائین خیابان بهانه ظاهریه متفرق نمودن اشرار بود لکن درباطن مقصودشان هدم قبر مبارکه بود از دو ساعت بغروب مشغول‌شدند ونزدیك آمدند با توپهای مسلسل تا اول‌غروب آفتاب که واردصحن مطهر شدند زوار ومتحصنین‌میان حرم مطهر رفته ودرهای‌حرم را بستند

روسها یکدسته‌شان با توپ‌های مسلسل رفتند پشت‌بام حرم‌مطهر وازپنجره‌های پشت‌بام ضریح مقدس وحرم مطهر را گلوله‌باران کردند و یکدسته‌شان باتوپ ومسلسل آمدند میان دارالسیاده و از شبکه‌های پنجره نقره بحرم مطهروبضریح مقدس توپ میزدند و یکدسته ازپشت پنجره‌صحن‌مطهر بحرم وضریح توپ میزدند

تقریباً از جمعیتی که میان حرم و رواق ها وپشت‌بام حرم ومیان صحن بودند هفتاد نفرازشیعیان کشته شدند بعضی میان حرم مثل‌آن جوان‌شوشتری بالای سر مطهر که دستهایش بشبکه‌های‌ضریح مطهر بود که گلوله توپ بپشتش خورد ومثل شیخ نیشابوری بالای سر مطهرنشسته بود وسربچه‌اش را بدامن گرفته گلوله توپ نصف سرآن طفل‌را برداشته‌وبعضی‌میان دارالسیاده ازگلوله کشته‌شدندمثل سید شیرازی‌که ازجمله زهاد و اوتاد بود وبعضی میان ایوان طلای صحن عتیق مثل‌ملاحیدر قادری و بعضی پشت‌بام حرم مطهر مثل‌سید چراغچی دربان‌کشیك اول

الحاصل تا دوساعت‌ازشب گذشته بحرم وضریح مطهر توپ میزدند در حالتیکه جمعیت‌متحصنین میان حرم فریاد و فغان وگریه‌شان بلند بود ومرتضی‌قلیخان متولی‌باشی هم میان حرم بود

آخرالامر متولی‌باشی دستمالی بسرعصا نموداز شکاف درب توحیدخانه به‌طرف ایوان‌طلابیرون کرده علامت امان آوردن ، روسها شیپور زدند و توپ زدن را موقوف نمودند و داخل حرم مطهر شدند و چند نفر ازمسلمین قفقازی‌ها که رعیت روس بودند مأذون شدند و آنهاکشته ها را از میان حرم گرفته می‌آوردند میان صحن عتیق مقابل درب مدرسه میرزاجعفرمیخوابانیدند و متحصنین حرم و رواق و صحنین را هم آنچه زنده مانده بودند از زن و مرد خارج نموده همه را در گوشه صحن طرف گنبد اللهوردیخان نشانیده که تقریباً سیصد نفر بودند و اینها بهوای آنکه این آستانه مقدسه مأمن خلق است پناهنده شده بودند و آنشب هم سرد و بارانی بود چونشب یازدهم نوروز بود و فردا شد روسها اذن دادند که اسراء خارج شوند وکشته‌ها را هم ببرند دفن نمایند از یکی از آن اسراء سؤال کردم که آنشب بشما چه‌گذشت گفت تمام زن ومرد تا بصبح گرسنه و تشنه و سرمای زیادی خوردیم خصوصاً وقتیکه باران شدت کرد ما میان باران بودیم اما روسها با پای چکمه داخل رواق وحرم مطهرشدند

الحاصل چهار شبانه روز حرم و رواقها وصحنین درتصرف روسها بود از کشیك اول تا کشیك پنجم و احدی از مسلمین و خدمه و زوار راهی بتشرف آستانه مقدسه نداشتند

روز چهاردهم ربیع الثانی که کشیك پنجم بود چند نفر از دربان‌ها آمدند درب منزل حقیر گفتند روسها اذن ورود بحرم مطهر داده‌اند، متولی باشی فرموده که شما بیائید جهت تطهیر حرم و رواق‌ها

حقیر اداء للتکلیف از منزل باچند نفر از طلاب بزودی رفتیم به طرف صحن مطهر ، درب صحن بسته بود ، درب را کوبیدیم دربان باشی درب را باز کرد وارد شدیم ، دیدم توپها در غرفه های طرف قبله محاذی حرم مطهر گذارده ، سالداتهای روسی هم پشت توپ ها ایستاده و جمعی از سالداتها هم طرف ایوان عباسی محاذی ایوان طلا وپنجره بالای اسبها سوار نشسته باینطرف صحن هم‌سمت ایوان طلا امرتضی قلیخان متولی باشی وحاج سیدحسین نائب التولیه عرب وحاجی میرزا عبدالمجید ثقة الاسلام و بهاء التولیه ، هریك جاروبی دردستشان و پهین اسب ها را جاروب میکردند ! حقیر مبهوتانه نشستم روی زمین!

متولی باشی آمد، کیفیت تطهیر را مذاکره میکرد؛ حقیر نمیفهمیدم که چه جواب بدهم ! بعداز مدتی با جمعی از اهل‌علم وخدام مشرف شدیم، دیدیم چه حرم وچه رواق‌هائی !

فرش‌ها خونین، زمین و دیوارها وشبکه‌های ضریح مطهرخونین

بعد بدقت عین‌خونها را زایل نموده و به آب قلیل شبکه‌های مبارك و دیوارها را تطهیر نموده وچهار کر آب آورده زمین حرم مطهررا تطهیر نمودیم، بعد دارالسیاده وتوحید خانه ودارالسیاده و راهرو کشیك‌خانه را

بعدازچند روز باجمعی ازخدام ودربان ها فرش‌های حرم مطهرورواق‌ها رامیان گاری‌انداختند بردیم بفیض‌آباد در دوفرسخی ودوشب آنجا ماندیم، بزحمت زیادی ازالهٔ عین و تطهیر نمودیم چند ماه بعد گنبد مطهر را چوب‌بندی کرده بودند بجهت تعمیر ، حقیر ازجوف گنبد مطهر مشرف شدم فوق گنبد ، از آنجا دریچهٔ بود بسمت محدب گنبد نزدیك سرطوق شریف، بچشم خودم دیدم که تقریباً **هیجده جای گنبد مبارك از ضرب توپ شربنل سوراخ شده بود** و آن گلوله‌ها بجوف گنبد افتاده بود، هر قالب توپی‌مثل قند سی‌سیری بود شکلا و حجماً ، علاوه بر توپ‌هائی که بگنبد رسیده و سوراخ نکرده بودند!

جگرم سوخت آتش گرفتم علاج هم نداشتم

الحاصل بعد ازچندی **یوسف خان وطالب الحق** هردو بجزای عملشان رسیدند یوسف‌خان را روسها کشتند که تحریکاتشانرا بروز ندهد، طالب الحق هم درطرف بغداد کشته شد

پنجماه بیش از این قضیه نگذشت که **جنك اروپا بواسطه قتل ولیعهد اطریش بر پا شد.** میتوان گفت که در این قضیه الحق حضرت رضا ع از زوار مجاورینش نگهداری‌فرمود

نظیر این قضیه در مزار بحار ازجماعتی از ثقات نقل‌فرموده که در محاصره روم نجف‌اشرف را اهل‌نجف در دروازه‌ها را بستند ، بعد که طول کشید و اعداء ظفر نیافتند گلوله توپ وتفنك مثل باران بر آنها میریختند وبکی ازآنها بکسی بر نمیخورد حتی آنکه اطفال درمیان کوچه‌ها منتظر بودند که کی گلوله میافتند که با اوبازی کنند!

بلکه روزی دختری دست خود را بالاکرده بجهت حاجتی گلوله آمد و از آستین او داخل شد واز پیراهنش بیرون شد وآسیبی باو نرسید

یکی ازصلحاء شبی در خواب دید حضرت امیر(ع) راکه در دستش سیاهیی بود، پس ازسبب او پرسید؛ فرمود از بسکه گلوله‌ها را ازشما برگردانیدم

الحاصل دهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ حکم دهم محرم را پیداکرد، در همهٔ بلاد مسلمین عموماً و در خراسان خصوصا درمجالس متعدده **مشغول عزاداری وسوگواری شدند**، در اینمقام شعرای عرب وعجم قصاید زیادی گفته‌اند

در سنه **هزار و سیصد و سی و یك** ایالت مفوض شد به **نیرالدوله** و تولیت به **ظهیر الاسلام**

درسنه وهزار وسیصد و سی و چهار ایالت مفوض شد به **ناصرالدین میرزا**

درسنه هزار وسیصد و سی وشش گرانی شدیدی درتمام بلدان ایران پیدا شدوایالت مفوض شد به **نایب السلطنه** پسر ناصرالدین شاه

درسنه هزاروسیصد و سی ونه ایالت مفوض شد به **قوام السلطنه**

درسنه هزار و سیصد و چهل **کلنل محمدتقی میرزا** رئیس **ژاندارمری مشهد** یاغی شد، درخراسان یکپارچه آتش روشن شد آخرالامر درحدود **قوچان** کشته شد

در سنه هزار و سیصد و چهل و یك ایالت مفوض شد به **نظام السلطنه** و تولیت به **آقای مرتضی قلیخان**

در سنه هزار و سیصد و چهل و دو ایالت مفوض شد به **سردار اسعدبختیاری** و تولیت به **آقای قائم مقام رضوی**

در سنه هزار و سیصد و چهل و سه ایالت مفوض شد به **حشمت السلطنه** و تولیت به **مرتضی قلیخان**

در سنه هزار و سیصد و چهل وچهار ایالت مفوض شد به **وثوق السلطنه** و تولیت به **آقای محمد ولیخان اسدی الملقب به مصباح السلطنه**

انصافاً ایشان از ابتدای تولیتشان تا بحال که تقریباً پنجسال میشود همه قسم مساعی جمیله خود را درتنظیم و ترمیم وتعمیر و تأسیس ابنیه خیریه متعلق بآستان ملایك پاسبان مبذول فرمودندبقسمی که حقیقتاً موجب سرافرازی و آبرومندی مسلمین شده است، گویا در هیچ عصری ازاعصار سابقه چنین تعمیرات وتأسیسات ابنیه خیریه دراین آستانهٔ مقدسه کسی نشان ندارد

اولا دراین مدت قلیله ظاهراً علاوه بریك کرور تومان مصارف تعمیرات داخله حرم محترم و رواقهای مطهر و صحنین شریفین و دارالتشریفات و میهمانخانه مبارکه و بستهای اطراف روضهٔ مقدسه شده است پس از فرش زمین وترمیم دیوارها و تزیین کاشیها و کسر تذهیب وتفضیض ایوانها وگلدسته‌ها و ابواب مقدسه وکشیدن چراغ برق وامثال اینها

ثانیاً ظاهراًعلاوه بریك کرور تومان مصارف تأسیس ابنیهٔ مستحدثه متعلق بروضهٔ مطهرهٔ رضویه شده ازقبیل دکاکین بست خیابان علیا و سفلی و دکاکین احداثی درخیابان شاه رضا وتأسیس دارالشفاء مبارکه و دارالتربیه و دارالعجزه و ابنیهٔ کهدر باغ عنبر تأسیس شده که تمام اینها متعلق بآستانهٔ

مقدسه ودرکمال استحکام وزیبائی ساخته شده

ثالثاً شاید در این مدت قلیل یك کرور تومان مصارف تعمیر قنوات ومزارع املاك موقوفات آستانهٔ مقدسه شده

رابعاً دراین چند سال خیلی از رقبات املاك موقوفهٔ آستانهٔ مقدسه مبارکه که بالمره موضوعش از بین رفته بود بهمت ایشان ازغاصبین گرفته شده

چنانچه یکنفر از موثقین اجزاء دارالانشاء اداره محترم گفت قبل از تولیت ایشان تمام عواید آستانه تقریباً سالی دویست وبیست هزار تومان بود و امساله عوائدش یك کرور و نیم رسیده

فصل هفتم

در بعضی از تواریخ روضه مقدسه ومساجد ومدارس واقعه در ارض اقدس ودر این فصل چهارده مطلب است

مطلب اول ـ در خصوصیات قبر مطهر حضرت رضا (ع)

بدانکه بقعهٔ مبارکه تقریباً در وسط شهر واقع شده

در **عیون** و **ارشاد** است که حضرت رضا ع را درخانهٔ حمید بن قحطبه دفن نمودند در قریه سناباد که بقدر یکصدا رسیدن از نوقانست از ارض طوس و در اوست قبر هرون الرشید وقبرحضرت رضا ع در قبلهٔ او واقع است

در **بحار** از**خرائج** روایت کرده ماملخصه وقد تقدم فی وصیته ع ان یحفر قبره مایلی الحائط بینه وبین قبر هرون ثلثة اذرع وتجدون سمکة من نحاس و علیها کتابة بالعبرانیة هذه روضة علی بن موسی ع وتلك حفرة هرون الجبار

یعنی حضرت رضا ع قبلا وصیت فرموده بودکه قبرمقدسش را نزدیك دیوار حفر کنند و بین قبرحضرت و قبر هرون سه ذراع فاصله باشد و درمیان قبر من ببینید ماهی از مس که باو نوشته شده بعبرانیه که اینست روضه مقدسه علی بن موسی ع واینست حفیره هرون الرشید

و از این روایت شریفه استفاده میشود که صفه بالاسرمبارك در آن زمان مسدود بوده چون فرمود مایلی الحائط ویلی بمعنای نزدیکست بنابراین محتمل است که سر نازنین حضرت زیرشبکه های ضریح مطهر یا خارج از ضریح مطهر باشد پس خیلی سوء ادبست که مؤمنین بالاسر نزدیك ضریح مطهر بروند

ودر **عیون** از **اباصلت هروی** روایت کرده و حاصل آنچه مقصود از روایت است اینست که حضرت رضا ع باو فرمود داخل بشو این قبهٔ راکه در او قبر هرون است وخاك چهارطرف قبر اورا بیاور گفت رفتم و آوردم حضرت فرمود ناولنی هذا التراب و هومن عند الباب یعنی آن خاکی را که از نزدیك در قبه آوردهٔ که در پشت سرقبر هرون واقع میشود بدو دادم حضرت بوئید فرمود اینجا بجهت من قبر حفر میکنند وسنگی ظاهر میشود که اگر تمام کلنگداران خراسان جمع شوند نمیتوانند آن سنك را از جای خود حرکت دهند یا ذرهٔ از آنرا جدا کنند بعد خاك بالاسر وپائین پای قبر هرون را طلبید وبوئید همین فرمایش را فرمود، بعد خاك قبلهٔ هرون را طلبید و بوئید، فرمود

اینست خاك قبرمن، دراین موضع برای من قبر حفر کنند وقبر مرا هفت درجه حفر کنند، از برائ قبر من لحدی بکنند دو ذراع وشبری خداوند اورا وسعت میدهد آنقدری که بخواهد

آنگاه از جانب سر رطوبتی ظاهر شود، پس بآن دعائی که بتوتعلیم میکنم تکلم کن تابقدرت الهی آب جاری گردد و قبر پرآب شود وماهی ریزهٔ چند درآن آب ظاهرشود آنگاه ماهی بزرگی ظاهرشود که آن ماهیان ریزه را برچیند ، درآنحال دست بآب گذار وآن دعائی که بتوتعلیم‌میکنم بخوان تاآن آب بزمین فروو رود، وآن‌اعمال‌نکنی‌مگردرحضورمأمون

بعد که حضرت از دنیا رفت آنچه فرموده بود بظهورآمد

چون ماهی بزرك ماهیان‌کوچك رابرچید یکی از وزراء مأمون‌گفت حضرت رضاع بتوفهمانید که مثل ملك و پادشاهی‌شمابنی‌العباس مثل این ماهیانست ، عنقریب بساط سلطنت شما برچیده میشود وحق‌تعالی شخصی را بشما سلط می‌سازد که چنانچه این ماهی‌بزرك ماهیان خورد را بر چید آن هم شما را از روی زمین براندازد .

از این روایت شریفه استفاده میشود صفه پشت سرکه صفه شاه طهماسب باشد نیز در آنزمان مسدود بوده و ازآنجا دری باز بوده بحرم مطهر

آنشخصی که بساط سلطنت بنی‌العباس‌را برچید هلاکوخان بودبسعی وهمت والای جناب‌خواجه نصیرالدین‌طوسی

الحاصل از این روایات ظاهرمیشود که قبر هرون تقریباً در زاویهٔ شمالی حرم مطهر بوده و از دیوار پشت سر تا قبر هرون اقلا سه ذراع فاصله بوده و از دیوار بالا سر تا قبر هرون اقلاچهار ذراع فاصله بوده‌که ممکن بوده دریکی‌از این دو طرف قبر مقدس حضرت رضا ع را حفرنمایند، و ازقبر هرون هم تا قبرمقدس تقریباً هشت ذراع فاصله بوده

بنا براین قبرمقدس در وسط دیوارپیش روی مبارك وپشت سرواقع نشده بلکه فضای‌پیش‌روی مبارك تقریباً دو ذراع زیادتر است ازفضای پشت سر، وضع صندوق مطهر وضریح‌مبارك هم شاهدبر همین است و اینکه قبر هرون دروسط قبه باشد خلاف مستفاد از روایاتست

ظاهراً قبر مقدس میان سرداب باشد، چون امین تعمیرات‌گفت وقتیکه فرش حرم مطهرراعوض میکردند ازپشت سر مبارك شکافی بسرداب بازشد وراه سرداب مقدس هم از نزدیك قبر مرحوم‌حاجی میرزا موسی‌خان است ومیگفت من پله اول سرداب را دیده‌ام

چقدر مناسب است که‌دراین‌مقام‌این شعرگفته شود

غربت فی‌الشرق شمس فلهاعینی تدمع مارأیناقط شمساً غربت من حیث تطلع

مطلب دوم ـ در خصوصیات و تواریخ صندوق مبارك و ضریح مقدس

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارك ازقدیم است قدر مسلمش درحدودسنهٔ پانصد بوده

چنانچه در روضات ازکتاب ثاقب‌المناقبنقل‌کرده : انوشیروان مجوسی اصفهانی دارای مقام و منزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزمشاه ، پس سلطان محمد او را بسفارت فرستاد بمرو نزد سلطان سنجر و او مبتلا بود به برص ، چون این مرض موجب‌تنفر طبایع است میترسید با این

حال برود نزد سلطان سنجر

چون رسید بمشهد مقدس بعضی باو گفتند اگر داخل بشوی باین قبهٔ مبارکه وزیارت و تضرع کنی وصاحب این قبه را شفیع کنی بدرگاه الهی ، اجابت میفرماید و آنمرض ترا شفا عطا میفرماید گفت من مجوس هستم شاید خدام حرم مطهر مرا مانع بشوند از دخول میان حرم مطهر ؟

گفتند لباست را تغییر بده که کسی ترانشناسد

انوشیروان مجوسی چنین کرد، پناه بقبرمقدس برد، تضرع و التماس نمود که خداوند مرض برص اورا از او برطرف کند

چون از حرم بیرون شد، بدستش نگاه کرد ابداً آثار برص ندید، بعد لباسهایش راکند و بدنش را نگاه کرد ابداً از برص اثری درخود ندید

پس مسلمان شد و اسلامش نیکوشد و از برای قبر مقدس شبه صندوق درست کرد از نقره

پس معلوم میشود که در حدود سنه پانصد که زمان سلطنت سلطان سنجر باشد از برای حرم مطهر خدامی بوده ولابد اثاثیهٔ داشته

و در مطلب چهارم ذکرخواهد شد که درسنه هفتصدو سی‌وچهار که ابن‌بطوطه مشرف شد قبرمطهر صندوقی‌داشته ازچوب وملبس بوده بصفحه‌های نقره وصندوق مبارك فعلا ازچوب است وروی آنرا تنکهٔ طلاکوبیده‌اند و برعتبهٔ صندوق اسم‌شاه عباس درکمال مذلت وحقارت کنده شده و فرش ضریح مطهر خشت بلور است و وسعت زمین ضریح مطهر طرف پائین پا نیم ذرع است وطرف‌دیگر تقریباً شش کره است

واما ضریح مبارك مسلماً در حدود سنه هزار از برای مرقد مطهر ضریح بود واما قبل از آن معلوم نیست چنانچه درحکایت عبدالمؤمن ازبك گذشت که ازجمله نفائسی که ازمشهد مقدس‌غارت نمود **منجمله** قطعهٔ الماسی بود بقدر تخم‌مرغی **ومنجملهٔ** میل طلائی بود فوق ضریح مطهر که شاه طهماسب وقف کرده بود، ومحتملست که وضع ضریح در زمان شاه اسمعیل شده باشد ومرقد مطهر سه ضریح دارد وهرسه فولاد است وهرضریحی طولا پنج دهنه استوعرضا سه دهنه

وضریح اول که نزدیك صندوق مبارکست در پیشانی اطراف آن سوره مبارکه هل‌اتی‌بخط ثلث‌کتیبه شده وتاریخش معلوم نیست ومحتمل است که اورا شاه اسمعیل‌نصب کرده باشد

ضریح وسط درهر قبهٔ از شکبه‌های آن چهار دانه یاقوت اصل درچهار گوشهٔ آن و یکدانه زمرد اصل دروسط آن بالای ورق طلای ضخیمی مثل‌انگشتر نصب است و قبه‌های آن مسطح است وعلاوه بر دوهزار قبه داردودرطرف‌بالای‌سر(۱)درپیشانی‌این‌ضریح‌مقدس‌دوسطر بخط‌نستعلیق‌طلاکوب کرده‌اند و درآن اسم شاهرخ ابن رضاقلی میرزا ابن‌نادرشاه افشار است که بوقف ونصب این‌ضریح و قبه‌های مرصع چهارگوشهٔ ضریح مبارك موفق گردید سنه هزار و صد و شصت و دو (تاریخ آن ۱۱۶۰ میباشد چنانکه احقر خود دیدم)

ومیرزاسعیدخان در اوقاتیکه تولیت آستانه مقدسه داشت بجهت حفظ این جواهرات‌شبکه‌های مس مطلا روی این‌ضریح‌گذارد که جواهراتش محفوظ بماند

وضریح سوم که مورد تقبیل و استلام زوار و مؤمنین است طولش ده ذراع است و عرضش

(۱) بلکه‌طرف پیش روی مبارك جانب‌پائین پای‌شریف‌است که‌بالای درب ضریح مقدس‌است

شش ذراع است وارتفاع آن تقریباً چهار ذراع است و بانی آن معلوم نیست و در دهنهٔ وسط پائین پای مبارك درب مرصع جواهر نشانی است که مرحوم فتحعلی شاه در سنهٔ هزار و دویست و سی وسه تقدیم نمود بشکرانه شکست دادن فتح خان افغان وزیر سلطان محمود افغان را و در آن دانه های فیروزج و یاقوت وزمرد ولعل منصوبست بیالای تنکه طلا که بعضی بدرشتی پسته و بادام است

واین درب ضریح مطهر نیست بلکه درب ضریح مطهر روی بقبله ونزدیك زاویهٔ جنوبی است ودر پیشانی آن روی صفحهٔ مطلا بخط بسیار جلی نقش شده (هی والله روضة من ریاض الجنة) واین جزء روایتی است که در عیون از حضرت رضا (ع) روایتکرده است

قال ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائکة و لا یزال فوج ینزل من السماء وفوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور فقیل له یابن رسول الله وای بقعة هذه قال هی بارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة ، **ولنعم ماقیل**

ای روضهٔ تو مطاف انس و جنه	وی خاك درت ز آتش دوزخ جنه
محروم ازاین روضه مکن کامده است	بین الجبلین روضة من جنة

مخفی نماناد که صندوق وضریح مقدس تقریباً شش گره منحرف است بجنوب وخود حرم مطهر هم تقریباً سه گره منحرف است بجنوب چنانچه ازدرب پیش روی مبارك معلوم میشود که جمعاً انحرافش بجنوب تقریباً نه گره میشود

وگمانم سرش آنستکه در روضات از محقق ثانی نقل کرده که اهل خراسان و اهل عراق جدی را مابین الکتفین خود قرار دهند و خیلی از محاریب را از ایشان مائل بجنوب فرمودند وشاید ضریح مطهر وصندوق مبارك هم در سلطنت شاه اسمعیل صفوی بفرمایش محقق ثانی متیاسراً بنا نهاده شده باشد

وشیخ بهائی رسالهٔ دررد ایشان نوشته مسماة به تحفة اهل الایمان فی قبلة عراق العجم و خراسان وفرموده قبه مشهد مابین نقطهٔ جنوب ومغربست

وفوق ضریح مطهر شبکه مطلا است وفوق آن شیروانی است از چوب که روی آن تنکه طلا کشیده شده وبالای آن شیروانی پوششهای ضریح مقدس که بسیار اعلاست انداخته میشود و در وسط آن شیروانی یکسر طوق طلای جواهر نشانی است و دردو طرف آن سرطوق دوقبه جواهر نشان است

مطلب سوم در خصوصیات و تواریخ متعلق بحرم مبارك

بدانکه حرم مطهر مربع است وتقریباً ده ذرع ونه گره در ده ذرع و نه گره و زمین حرم مطهر مفروش است بسنك مرمر یشم نمائی که در بعضی آنها اشکال و صور غریبه دیده میشود ولذا قیمت زیادی دارد واز عتیقه های دنیا محسوبست

وازاره اطراف حرم مطهر خشتهای کاشی چینی نمائی است که در آنها آیات قرآنیه واخبار شریفه نوشته شده و بعضی از آنها خشتهای کوکبی شکل و مثمن بال دار است و معروف بخشتهای سلطان سنجر

در بعضی از آنها رقم شده « ترکان زمرد ملکه بنه» سلطان محمود شهید بتاریخ شهرالله

المبارك سنة اثنى عشر وخمس مأه»

در قر آنخانه مبارکه سی پاره ایست بخط ترکان زمرد ملکه در سنین پانصد هجری وقف روضهٔ مقدسهٔ رضوی ع کرده

(این سلطان محمود شهید غیر سلطان محمد بن ملکشاه ابن الب‌ارسلان سلجوقی است)بعضی از خشت‌های ازاره حرم مطهر مثمن عز کوکبـی است ، در یکی از این خشت هـا این ربـاعی نوشته شده :

بادا هـزار بار فزونتر سلام حق بر تو ابا غریب خراسان إمام حق
مشتاق حضرت توام ای سید شهید حقا که هستم ازدل و ازجان غلام حق
قائله عبدالله بن محمود ـ سنة اثنى عشر وست مأه

در خشت ازاره دیـوار پیش روی مبارك قریب بزاویهٔ جنوبی نزدیك بزمین ایـن رباعی نوشته شده :

ای شحنه شرع و شوهر پاك بتول از بازوی تو رونـق آئین رسول
در عالم علوی و جهـا ن سفلی بی حب و ولای تو عمل نیست قبول

در دیوار قبلی‌حرم دو محراب است یکی به طرف زاویه جنوبی‌و دیگری به طرف زاویهٔ‌غربی ومحراب دیگری در قبه صفهٔ که میرود بمسجد بالاسر

در هر یك‌از این سه محراب‌بخط کاشی بر جسته درشت بسیار ممتازی‌سورهٔ مبارکهٔ «قل هوالله احد» وآیات شریفه واخبار معتبره نقش شده

درآخر محراب غربی بکاشی بر جسته نقش شده « فی ربیع الاخر سنة اثنی عشر وست مأه»
در بالای ازاره اطراف حرم بخط کاشی برجسته بسیار درشت ممتازی نوشته شده سورهٔ مبارکهٔ انا فتحنا و تاریخ این کتیبه در صفه شاه طهماسب است فـی اثنین من جمادی الاخره سنة ستین وسبع مأة هجریة

پس معلوم شد که تاریخ کاشی های ازاره میان حرم بعضی پانصد و دوازده سال است ، بعضی ششصدو دوازده ، بعضی هفتصد و شصت ممکن است از اینها استفاده میشود که‌داخله حرم محترم در این‌سه تاریخ تزیینات و تشریفاتی داشته

در فوق‌این کتیبه شریفه در اطراف حرم قصیدهٔ بخط میرزا حسینقلی خوش نویس روی سنك مرمر حجاری شده ، آن‌قصیده چهل و چهار بیت است ومطلعش این است

تبارك الله از این روضهٔ همایون فر که‌بر تر از دو جهانـست نزد اهل نظر

تاریخ این قصیده هزار ودویستوهشتاد وهفت است

فوق آن تا سقف حرم را مرحوم میرزاصادق خان قائم مقام بامر مرحوم ناصرالدین شاه آئینه کاری نمود ، در زیر آئینه‌ها ورقه‌هائی است بشکل گل و ریاحین از طلا و لاجورد واین تزیین در حدود سنه هزار ودویست وهشتاد ودوشده‌ادر تولیت میرزا محمد حسین عضدالملك قزوینی

در منطقه حرم مطهر بخط‌خطاط مشهور علی‌رضاالعباسی بطلای بسیارممتاز جلی سوره‌مبارکهٔ «یسبح لله» بخط ثلث نوشته شده

چهار صفه در چهار طرف حرم مفتوحست ، در بالای هر صفه نزدیك بمنطقه حرم مطهر **خوانچهٔ از جواهرات** در کمال زیبائی نصب شده ودر آنهاست **جقه و شمشیر و خنجر** جواهر نشان و **تسبیح مروارید** وغیرها که سلاطین و بزرگان وقف کرده‌اند

شاید قیمت این چهار خوانچه‌ازیك کرور تومان متجاوز باشد ، در فوق صفه بالاسر مبارك جقه سلطنتی ناصرالدین شاه در زیر آئینه نصب است که‌هنگام تشرفش سنه هزار و دویست و هشتاد وچهار تقدیم نمود بابعضی از جقه های خواتین قاجاریه : از زمین حرم تا سقف آن تقریباً شانزده ذرع است چنانچه از سقف حرم تا سقف گنبد طلا نیز تقریبا چهارده ذرع است

صفهٔ جنوبی بدارالحفاظ مبارك باز میشود

صفهٔ شرقی به‌گنبد حاتم خان و بدارالسعاده باز میشود ، این درگاه را شاه عباس کبیر درسنه هزار و ... که بزیارت مشرف شد مفتوح نمود ، یك‌زوج درب مرصع بجواهر هم‌در این درگاه‌نصب نمود که بعد نادر میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه اورا کند وبمصرف خود رسانید

صفه شمالی برواق پشت سر باز میشود، در اوسط قبر مرحوم شاه طهماسب‌الصفوی‌پسرمرحوم شاه اسمعیل وقبر مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله واز آن رواق میرود بتوحید خانه مبارکه

صفه غربی بازمیشود بمسجد بالاسر واین مسجد بسیار شریف است،گویا همین مسجد است‌که درعیون الاخبار از حاکم رازی روایتکرده که گفت من در جوانیم خیلی عداوت و تعصب داشتم زوار حضرت رضا ع را برهنه میکردم وپول آنهارا میگرفتم ، یکروز آهوئی در آن اطراف دیدم تازی عقب او فرستادم آهو پناهنده شد بدیوار مسجد تازی مقابل آهو ایستاد هر قدر سعی کردم تازی نزدیك آهو نرفت هروقت آهو خود را ازدیوار مسجد جدا میکرد تازی ازاو تعاقب میکرد باز آهو خود را بدیوار مسجد پناهنده میکرد تازی واقف میشد تا آنکه آهو داخل شد بفرجه که میان حرم مطهر بودگفت منهم داخل شدم اثری ازآن آهو ندیدم

ازآنوقت نذرکردم که دیگر زوار حضرت رضا ع را اذیت نرسانم وهروقت حاجتی دارم پناه باین قبر مطهر میبرم و ازخداوند حاجتم را میخواهم و خداوند مستجاب میفرماید

مخفی نماناداز این روایت شریفه استفاده میشودکه در آن اوقات اطراف‌قبر مقدس آبادی نداشته چون آهو درصحرا چرا میکند نه در عمران و آبادی وشاید از آنروز حضرت را ضامن آهو گفتند که آهوپناهنده بقبر مقدسش شد ونجات یافت

وشاهد بر شرافتاین مسجد شریف آنستکه **علامهٔ مجلسی در تحفة الزائرین** بسند معتبر از **حضرت امام علی النقی** (ع) روایتکرده که هرکه را بسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبرجدم حضرت رضا ع را باغسل ونزد سر آنحضرت دو رکعت نماز بجای آورد ودر قنوت نماز حاجت خودرا از خداوند بطلبد بدرستیکه مستجاب میشود (انتم) مگر آنکه گناهی یا قطع رحمی سؤال کند بدرستیکه موضع آن حضرت بقعه‌ایست از بقعه‌های بهشتی انتهی

ظاهراً در زمان حضرت هادی هنوز صفه بالاسر مفتوح نشده و در مطلب اول گفتیم که بین قبر مقدس ودیوار بالای سر فاصله چندانی نبوده،پس نمازی که بالای سر مبارك خوانده میشودباید درهمین مسجد خوانده شود

الحاصل طول این مسجد شریف از جنوب بشمال هفت ذرع است و عرض آن پنج ذرع است

وفراش این‌مسجد مبارك سنك مرمر یشم نما است لکن نه بخوبی فرش‌تحت قبه مبارکه و ازارهٔ این مسجد سنك مرمر است و فوق سنك مرمر کاشی‌های معرق‌بسیار ممتازی است و فوق آن آئینه کاریست تا سقف ودر منطقه این مسجد قصیده ایست از سرخوش هروی که مطلعش اینست

اندر این‌رخشنده‌منظروا ندرین‌فرخنده‌مسکن کامده است آرامگاه مظهر لطف مهیمن

تاریخش هزار و دویست وهفتاد وپنج است واین‌مسجد شریف سه‌صفه دارد

صفه شرقی آن همانست که میرود زیر قبه منوره

صفه غربی آن‌پنجره نقره دارد بدارالسیاده مبارکه

صفه شمالی او قبر مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد ومحمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه‌است واز این صفه‌میرود بمسجد پشت سروطول آن مسجد ازمغرب بشرق است و تا راهرو مقبره حاجی میرزا موسی خان هفت ذرع و نیم استوعرض آن سه‌ذرع است ودر اوست صفه که پنجره دارد بتوحید خانه مبارکه که درآن صفه است قبر مرحوم‌حاجی شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی و حاجی‌میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك شیرازی وصفه دیگری است که پنجره دارد به راهرو سقاخانه و در اوست قبر مرحوم حاجی سیدمحمد قصیر و برادرشان حاجی میرزا حسن مجتهد

در بالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط نستعلیق بسیار درشت بسنك معجر شده و اول قصیده درصفه ایست که میرود بمسجد بالاسر ومطلعش اینست

این مسجد فرخنده که برمسجد اقصی دارد شرف از مشهد سلطان خراسان

ودر ماده تاریخش گفته شده :

خرم پی تاریخ‌طرازش بثنا گفت نیکو عملی ماند ز عباسقلی خان

(۱۲۶۲)

الحاصل از این مسجد پشت سر بتوسط‌صفه کوچکی میرود برواق پشت سر وان صفه کوچك طولش ازمغرب بشرق دو ذرع ونیم‌استوعرضش دو ذرع

در این صفه است قبر مرحوم میرزا موسی خان و مرحوم حاجی میرزا حبیب مجتهد و بعضی میگویند ممر سر داب قبر مقدس حضرت هم از همین صفه است واز این صفه میرود برواق پشت سر کمطول آن‌ازجنوب بشمال تقریباً هفت ذرع است و عرض آن تا ممریکه میرود بمسجد زنانه شش ذرع و نیم است

طرف جنوب این رواق صفه شاه طهماسب است وطرف شمالش پنجره نقره و در نقره ایست که میرود بتوحید خانه مبارکه

در بالای ازاره این رواق پشت سر قصیده قاآنی بخط بسیاردرشتی معجر شده و مطلع آن قصیده اینست :

زهی بمنزلت ازعرش‌برده‌فرش تو رونق زمین زبمن تو محسود هفت کاخ مطبق

ودر ماده تاریخش گفته :

پس ازورودسرود از برای‌سال طرازش زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق

(۱۲۵۰)

وطرف شرقی این رواق مسجد زنانه است و آنمسجد هفت ذرع طول دارد از جنوب بشمال

وسه‌ذرع عرض دارد وفرش این امکنه شریفه که مسجد پشت سر و رواق پشت سر مبارك و مسجد زنانه باشد سنك مرمر است وازارهٔ اینها سنگهای منبت است که‌با قلم آهنین بقسمی منبت شده که حقیقتاً محیرالعقول است وانسان مبهوت میشود که‌چقدر صنعت بخرج داده

مطلب چهارم ـ در خصوصیات وتواریخ قبه مبارکه رضویه و گنبد شریف

بدانکه اصل حرم‌محترم را باپوشش اول که‌سطح مقعرش آئینه کاریست و فوق ضریح مقدس است **عبدالله مأمون** ساخت بجهت قبر پدرش **هرون‌الرشید**

تاریخ او تفصیلاً دردست نیست لکن اجمالا معلومست که‌بعد از دفن پدرش هرون الرشید و قبل ازشهادت حضرت رضا ع ساخته‌شده ومنافی نیست این باروایتی که جابر بن عبدالله الانصاری از حدیث قدسی نقل فرمود ودراوست تنصیص بامامت دوازده‌اماموقتیکه میرسدباسم مقدس حضرت رضا ع میفرماید یقتله عفریت مستکبر ویدفن فی‌المدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه‌الخ

مراد بعبدصالح اسکندر ذی‌القرنین است که‌نوقان یا طوس راأو بنا نمود

وازاین روایت استفاده نمیشود که‌حرم محترم‌را نیز اسکندر بنانموده

گفتیم که ارتفاع این قبه مأمونی اززمین حرم تقریباً شانزده ذرع میشود و این قبه را که مأمون ساخته بود امیرسبکتکین پدر سلطان محمود خراب کرد ازعداوتی که با خلفاء بنی العباس‌یا حضرت رضا ع داشت و گویا این خرابی در حدود سنه سیصد ونود بوده وتا وقتیکه سبکتکین زنده بود این مرقد مطهر مهجور و متروك بودو بعد پسرش سلطان محمود مرقد مبارك را بامر حضرت امیرالمؤمنین ع ساخت

درکامل ابن‌اثیر است و جدد سلطان محمود عمارة المشهد بطوس الذی فیه قبر علی بن موسی‌الرضا والرشید و احسن عمارته وکان ابوه‌سبکتکین اخربه و کان اهل‌طوس یؤذون من‌یزوره فمنعهم من ذلك وکان سبب ذلك انه رأی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع فی المنام وهو یقول‌الی متی‌هذا فعلم انه ع یرید امرالمشهد فامر بعمارته

در مطلع الشمس است که مباشر تعمیر سلطان محمود گنبد مطهر را سوری بن معتزحاکم نیشابور بودو بعد معلوم نیست که‌عمارت سلطان محمود خراب شده باشد حتی در حمله اخیره طایفه مغول وتاتار که سابقاً گفتیم این حمله اخیره اشد تمام حملات مغول و تاتار بود که ابن‌ابی الحدید وابن اثیر نقل‌کردند و خربوالمشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا ع و الرشیدحتی جعلوا الجمیع خرابا ثم صاروا الی هرات

چون ازاین حکایت معلوم نمیشود که‌حرم مطهر و قبر مبارکه مورد حمله و غارت و خرابی واقع شده باشد زیرا که‌آثار باقیه ازسنه پانصدو دوازده و ششصد دوازده که پنجسال قبل از این حمله اخیری بوده باشدهنوز در ازاره‌های حرم مطهر باقی است واگرغارت و خرابی بحرم مطهر واقع شده بود این آثار ازبین‌رفته بود پس‌شاید مراد این دو مورخ‌خبیر که نوشته‌اندوخربواالمشهد الخ ، سائر آبادی‌های مشهد باشد نه قبر مبارکه وحرم مطهر

در مجالس المؤمنین است که‌در عهدسلطان سنجر سلجوقی ابو طاهر قمی قبه مطهره را ازمال خود اصالة یاوکالة از جانب سلطان سنجر عمارت نمود انتهی

بنظر حقیر عمارت ابو طاهر قمی تأسیس تازهٔ بوده نه ترمیم و تعمیر خرابی، و اساس تازه ابوطاهر همان بوده که گنبد فوق را ساخته که سطح محدبش مزین است بخشتهای طلا چون از حدود سنه چهارصد که سلطان محمود قبه مبارکه را ساخته تا حدود سنه پانصد که ابوطاهر قمی قبه مبارکه را ازمال خود اصالتاً یا وکالتا ساخته معلوم نمیشود که در این مدت سانحه خرابی در قبه مبارکه روی داده باشد

در مطلع الشمس است که گنبد مبارك امام هشتم در زمان سلطنت سلطان سنجر ساخته شده و بنائیکه فوق مرقد مطهر است از سلطان سنجر است ومصالحش بسیار محکم و با دوامست، گویند دراین بناء گل ارمنی با آب انگور و پشم بز مخلوط کرده که چنین بنای محکمی شده انتهی

ظاهراً مرادش همین گنبد فوق باشد

جهت اقدام سلطان سنجر باین بناء و عمارت بنابر نقل بعضی از مورخین اینست که گفتند :

سلطان سنجر را پسری بود مبتلا شد بمرض مزمن ، آنجوان بجهت معالجه و تغییر آب و هوا سفری نمود بطوس ، در اراضی طوس روزی چشمش افتاد بآهوئی ، او را تعاقب نمود ، آهو داخل روضهٔ مقدسه شد و پناه بآن مکان شریف برد

آنجوان هرچه کرد اسب داخل روضه مقدسه نشد !

تحقیق کرد دانست که اینجا روضهٔ مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا ع است مشغول استشفاء بدعاء و توسل بآن امام همام شد در همانساعت شفا یافت

قضیه را بعرض پدرش رسانید . سلطان سنجر بشرف الدین ابو طاهر القمی دستور داد و این بناء را ساخت بعضی این قضیه را نسبت بپسر ابو طاهر قمی داده اند

الحاصل قبه فوق ضریح مطهر در حدود سنه چهارصد هجری ساخته شده و بانی آن سلطان محمود غزنوی بود ، گنبد مطهر فوق قبه سلطان محمود در حدود سنه پانصد هجری بود و بانی آن ابوطاهر قمی بود اصالتاً یاوکالتا از مال سلطان سنجر

از زمان ساختن هریك ازاین دو بناء شریف تا بحال معلوم نیست سانحه خرابی روی داده باشد واگر در تهاجم طائفه مغول وتاتار صدمهٔ بقبه مبارکه یا بگنبد فوق وارد شده باشد تعمیرش بهمت والای سلطان محمد خدابنده بوده که اول شیعه از سلاطین مغول است وبدست مرحوم علامه حلی شیعه شد وبسیار سعی کرد درتعمیر خرابی های چنگیزخان و پسرش تولیخان وحضرات مغول و تاتاریان که در مشهد مقدس وروضه منوره وارد کرده بودند

بدلیل آنکه از **تحفة النظار** قاضی شمس الدین علی بن بطوطه نقلشده که گفت درسنه هفتصد وسی و چهار هجری در عهد سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده از طریق جام بمشهد مقدس مشرف شدم

قال والمشهد المکرم علیه قبة عظیمة فی داخل زاویة تجاورها مدرسة و جمیعها ملیح البناء مصنوع الحیطان بالقاشی وعلی القبر دکانة خشب ملبسة بصفائح الفضة و علیه قنادیل فضة معلقة وعتبة باب القبة فضة وعلی بابها ستر حریر مذهبة و هی مبسوطة بانواع البسط و ازاء هذا القبر قبر هرون الرشید انتهی

معلوم است که از سنه ششصد و هفده که حمله عظیمه طائفه مغول و تاتار بمشهد مقدس شد

که‌فرمودند و خربوالمشهد الشریفه علی بن موسی الرضا ع والرشید تا سنه هفتصد وسی‌و چهار که ابن بطوطه مشرف شد حرم مطهر ملیح البنا بود و بعضی از زینت ها داشته شخصی که ایـن آثار خیریه از اوبروز کرده باشد غیر سلطان محمد خدابنده نبوده که سابقا گفتیم او درسنه هفتصدوسه بسلطنت نشست ودرشب عید فطر سنه هفتصدو شانزده در شهر سلطانیه از دنیا رفت و از حکایت‌این بطوطه چند مطلب استفاده میشود

اول ـ آنکه‌در آنزمان درجوار حرم مطهر مدرسه ومسجدی بوده اما مسجد ظاهراً همین مسجد بالاسر مبارك است چون مسجد گوهر شاددر آنزمان نبوده واما مدرسه‌اش معلوم نیست کجا بوده چون تمام مدارس حالیه مشهد مقدس تاریخشان بعد ازتاریخ‌ورود ابن بطوطه بوده بمشهدمقدس

دومـ آنکه‌درآنزمان قبه مبارکه‌سالم‌بوده ودیوار های حرم مطهر مزین بوده بخشتهای کاشی

سوم ـ آنکه درآنزمان قبر مطهرحضرت صندوقی داشته ملبس بصفحه نقره وقنادیل وبعضی اززینتهای دیگر هم داشته

چهارم ـ آنکه در آنزمان از برای قبر هرون آثاروعلائمی بوده

بدانکه سطح محدب گنبد مطهر خشت های مس است که روی آنها را طلا کشیده اند و شاعر میگوید :

هفت هزار وهفتصدو هفتادو هفت خشت طلا　　　نصب شد بر گنبد سلطان علی موسی الرضا

در منطقه گنبد مطهر کتیبه ایست جلی بخط علی رضای عباسی که بصفحهٔ نقش شده بایـن عبارت : « بسم‌الله الرحمن الرحیم ؛ من عظائم توفیقات الله سبحانه ان وفق السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم صاحب النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هـذه الروضة المنورة الملکوتیة مروج‌آثار اجداده المعصومین السلطان‌ابن السلطان ابوالمظفر شاه‌عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد بالمجیئی ماشیاً علی قدمیه من دار السلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرم الاشرف وقد تشرف بزینة هذه القبة من خلص ماله فی‌سنة الف وعشر وتم فی سنة الف وست عشر» انتهی

انشدکم بالله ملاحظه کنیدکه این‌شخص بااین مرتبه ومقام عالی که‌دارد چه قسم اظهارحقارت باین دربار مقدس نموده

اولا خود را خاك قدم خدام این‌آستان قدس محسوب نموده

ثانیا با این مقام‌سلطنت‌که داشته ازاصفهان پیاده بزیارت حضرت مشرف شده

در مطلع‌الشمس است که **شاه طهماسب** گنبد مطهررا به‌آجرهای مطلا تذهیب نمود ویك منار قشنگی ساختمو اورا نیز تذهیب نمود ودور مرقد ضریح طلائی نصب کرد

ایندو منافی بایکدیگر نیستند چون شایدتذهیب شاه طهماسب تا زمان شاه عباس محو شده یـا خشتهای طلا را حضرات ازبکیه سرقت نموده باشند یا بعضی را شاه طهماسب طلا کرده باشد و بعضی را شاه‌عباس

درزیر منطقه گنبد مطهر چهار ترنج است بچهار طرف که بانشاء محقق جلیل آقـا حسین خوانساری بقطاع طلا نقش شده باین عبارت (من‌میامن من‌الله سبحانه الذی زین السماء بزینة الکواکب و وضع هذالقباب العلی بدرر الدراری الثواقب ان استسعد السلطان الاعدل الاعظم

والخاقان الاکرم الافخم اشرف ملوك الارض حسباً ونسبا واکرمهم خلقا وادبا مروج مذهب اجداده الائمة المعصومین ع ومحیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان ابن السلطان شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادر خان بتذهیب هذه القبة العرشیة الملکوتیه و تزیینها و تشرف بتجدیدها و تحسینها اذ تطرق الیها الا نکسار وسقطت لبناتها الذهبیة التی کانت تشرق کالشمس فی رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظیمة فی هذه البلدة الطیبة الکریمة فی سنة اربع وثمانین و الف و کان هذا التجدید الجدید سنة ست وثمانین والف کتبه محمدرضا الامامی) انتهی

این رباعی نغز را مرحوم آقاحسین فرموده :

ای باد عجب طرب فـزا میآئی	از طرف کدامین کف پا میآئی
از کوی که بر خاسته راست بگو	ای گـرد بچشم آشنا میآئـی

مطلب پنجم - در خصوصیات وتواریخ رواقهای مطهره

بدانکه رواق جنوبی حرم مطهر دارالحفاظ مبارکست که در قبله حرم مطهر واقع شده وقبلهٔ دارالحفاظ مسجد گوهرشاد است

بانی این بیت مقدس هم گوهرشاد آغابانی مسجدجامعست زوجهٔ مکرمه میرزا شاهرخ بن امیر تیمور ، این بنای عالی مربع مستطیل است وطول آن ازجنوب بشمال پانزده ذرع و نیم است و عرض آن هفت ذرع و نیم

مقابل درحرم مطهر صفه ایست که در اوقبرعباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلیشاه و پدر محمدشاه است واز آن صفه پنجره ایست بمسجد گوهرشاد

درطرف راست کسیکه از حرم خارج میشود اولا صفه وسیعی است که میرود بدارالسیاده .بعد دو صفه کوچکست که در صفه اول قبر جلال الدوله پسر ناصر الدینشاه است و در صفـه دوم قبر سلطان مراد میرزای حسام السلطنه است پسر عباس میرزای نایب السلطنه و از این صفه معریست بخزانه مبارکه حضرت رضا ع

در طرف چپ کسیکه ازحرم خارج میشود نیز صفهٔ وسیعی است که میرود به راهرو کشیکخانه خدام و بکتابخانه مبارکه ، بعد بقرینه طرف راست نیز دوصفه کوچکست که در صفه اول قبر فریدون میرزای فرمانفرما پسر نایب السلطنه است ودر صفه دوم قبر رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه است

ازارهٔ دارالحفاظ سنگهای منبت است که باقلم ریز کنده شده باشکالیکه حقیقتا محیر العقول است در بالای ازاره در اطراف قصیدهٔ بسنك محجر شده از حکیم قاآنی وجمله آن اشعار چهل وهفت بیت است ، ازآن قصیده است این چندشعر

زادهٔ خیرالبشر فرمانروای خیر و شر	مهبط وحی وکرامت معدن صدق و سداد
بضعهٔ موسی بن جعفر بوالحسن کزغیرحق	جسته درمقصوره وحدت روانش انفراد
گر زعلمش رازگوئی عنده ام الکتاب	ور بکاخش راه جوئی دونه خرط القتاد
مهروماه و نورو نارو وحش وطیر وانس وجان	جمله زوجویند رزق وجمله زوخواهندزاد

بالای این کتیبه آئینه کاریست تاسقف که حسام السلطنه بانی آن بوده و زمین دار الحفاظ فعلا سنك مرمر است سابق بخشتهای کاشی بزرك مفروش بود ودر روی فرش کاشی دو دوده قصیده رسم بود که مطلعش این بود

زهی کاخ همایونی که روبندش مدام ازدر	خلایق خاك بامژگان ملایك گرد با شهپر

رواق غربی حرم دارالسیاده مبارکه است که طرف راست حرم واقعست و قبلهٔ اونیز

مسجد گوهرشاد است

این بنای مبارك هم نیز از گوهرشادآغا است ـ طولش ازجنوب بشمال تقریبا سی و دو ذرع است وعرض آن مختلف میشود، وسطش مسدس طوریست و این رواق بزرگترین رواقهای حرمست، از دارالحفاظ که وارد دارالسیاده میشود مقابلش صفه وسیعی است ودرآن صفه مقبره مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم که درسنه هزار و دویست و نود و هفت مرحوم شد ودراین مکان دفن شد وپشت سر او اطاق مانندیست که در آن قبر جمعی ازعلمای اعلام است مثل مرحوم حاج سیدعباس شاهرودی و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی و مرحوم حاج ملا محمد علی فاضل و مرحوم آقامیرزا علی‌اکبر بروجری

از این قسمت مسدس که میرود بطرف جنوب مقابل دریست که بایوان مسجد جامع باز میشود وطرف راست کسیکه میرود بمسجد جامع صفه‌ایستکه قبرمرحوم‌حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی است وطرف چپ صفهٔ که دراو قبر مرحوم حاج شیخ محمد تقی مجتهد بجنوردی است و ازاین قسمت مسدس که به طرف شمال میرود مقابل دریست که بسقاخانه مبارکه بازمیشود

طرف راست کسیکه میرود رو بآن درپنجرهٔ نقره‌ایست که پشتش مسجد بالاسرحرم مطهراست وطرف چپ مقابل‌پنجره نقره مسجدکوچکی است‌بسیار زیبا طول‌این مسجد چهار ذرع است و عرض آن سه ذرع وبعض از علماء گفتند که حضرت رضا(ع) در این مسجد نماز گذارده ودرکتیبه اینمسجد اشعاری است مشتمل برمعصومین ع و مطلعش اینست

صل یارب علی الشمس الضحی	احمد المختار نور الثقلین

وزمین دارالسیاده مبارکه سنك مرمر است و ازاره آن بقدر نیم ذرع سنك مرمر است وبالای آن باندازه یکذرع و نیم تقریباً کاشی معرق است و بالای آن قصیده ایست از مرحوم صبوری بخط نستعلیق از خطاط مشهور میرزا آقای خوشنویس که بسنك محجر شده و او هفتاد و چهاربیت است و مطلعش اینست

درگهی کاینه‌اش آئین عرش کبریاست	قدسیانرا بردرش پیوسته روی التجا است

وتاریخش سنه هزار و سیصد است

در بالای ازاره صفهٔ که میرود بدارالحفاظ چند شعر بخط نستعلیق ممتازی حجاری شده و مطلعش اینست

بکاخ عالی‌شاهنشهی که بر در او	نموده خسرو انجم بمسکنت مسکن
مهین‌نتیجه موسی، که کل‌خطه‌طوس	زیمن مرقد او رشك وادی ایمن

و تاریخش هزار و دویست وهفتاد و یکست

در بالای دری که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ میشوند اشعاری بخط نستعلیق جلی کتیبه شده وازآن‌اشعار معلوم میشودکه در سنه هزار وهشتاد وچهار درعهد شاه سلیمان که درمطلب سابق گفتیم زلزلهٔ شدکه گنبد مطهر شکست خورد وخشت های طلای گنبد افتاد و این زلزله بدارالسیاده مبارکه هم خرابی وارد نمود ومرحوم شاه سلیمان که گنبد مطهر را مرمت و تعمیر نمود دارالسیاده مبارکه را هم تعمیرنمود درسنه هزار وهشتاد وچهار وآئینه این بیت شریف را رکن‌الدوله نمود بامر مرحوم ناصرالدینشاه درسنه هزار و سیصد

رواق شمالی حرم محترم توحیدخانه مبارکه است در مطلع الشمس است که بانی آن **مرحوم ملامحسن فیض** است وطول آن ازمغرب بمشرق شانزده ذرع و نیم است وعرض آن مختلف میشود، در طرف جنوب در نقره وپنجره نقره مفتوح است بحرم مطهر که میرود برواق پشت سر روبروی آن در طرف شمال توحیدخانه مبارکه صفه ایست که درآن قبر مرحوم میرزامحمد خان سپهسالار است که در سنه هزارو دویست وهشتاد وچهار از دنیا رفت ودرآن صفه دفن شد

پشت سر این صفه پنجره خالی است بصحن عتیق وطرف غربی توحیدخانه دری بازمیشود به ایوان طلای صحن عتیق و ازطرف شرقی آن دری باز است بگنبدالله وردیخان وفرش زمین سنگ مرمر استو ازاره آن سنگهامنبت است مثل ازاره دارالحفاظ ، دیوار و سقف آن آینه کاری است **مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار** اورا مرمت و تعمیر نمود .

رواق شرقی حرم محترم که در پائین پای مبارك خارج میشود **گنبد حاتم خان** استطول آن ازمغرب بمشرق یازده ذرع است عرض آن هشت ذرع

از حرم که خارج میشود سمت راست راهیست که میرود براهرو کشیکخانه و طرف چهراهی است که میرود بگنبدالله وردیخان و روبروی درب حرم صفه وسیعی است که میرود بدارالسیاده

درسمت راست کسیکه ازحرم خارج میشود صفه ایست که دراوقبر مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله پسرعباس میرزای نایب السلطنه است

وفرش گنبد حاتم خان سنك مرمر است و ازاره آن سنگهای منبت است مثل ازاره دارالحفاظ و توحید خانه

فوق ازاره تقریباً بیست بیت قصیده ایست که مطلعش اینست

مهین سلاله زهراء علی بن موسی   که مادحان درش را ملك کمینه غلام

ودر ماده تاریخش گفته

نوشته خامه خرم برای تاریخش   از او همارہ بماند بعالم این آثار

(۱۲۶۹)

فوق ازاره تا سقف کاشی معرق بسیار اعلا است که قیمتش از طلا بیشتر است

درتاریخ عالم آراء است که حاتم خان امین الدوله شاه عباس کبیر بوده و اصلا اهل اردوباد بود ودر سلطنت شاه عباس کبیر لقب اعتمادالدوله داشت و این لقب درآنزمان مرادف بود باصدراعظم

دربعضی از تواریخ است که حاتم خان از احفاد مرحوم خواجه نصیرطوسی بوده و اولاد او در اردوباد آذربایجان سکنی دارند

درفردوس التواریخ مرحوم فاضل بسطامی فرموده حاتم خان بیگلربیگی مرو بوده و قبرش هم در زیرهمین گنبد است که خود ساخته وآخر گنبدحاتم خان پنجره بزرك آهنی بود وپشت آن پنجره مداحان مدح و منقبت میخواندند بعد که صحن جدید را ساختند آن زمین بین گنبد حاتم خان و ایوان صحن جدید را اللهیارخان آصف الدوله درسنهٔ هزار و دوست وپنجاه و یك که والی خراسان بود بیت و رواقی ساخت مسمی نمود بدارالسعاده انتهی

وعرض آن ده ذرع است از جنوب بشمال و طول آن دوازده ذرع است بغیر دو صفه بزرگی

که درجنوب وشمال آن هست که صفه جنوبی قبرمرحوم آقامیرزا ابراهیمخان امین‌السلطان پدر میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم است که درسنه هزار وسیصد دفن شد
وصفه شمالی قبرمرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه است که درسنه هزار و سیصد ویك نعشش را ازطهران وارد مشهد مقدس نمودند ودرهمین موضع دفن کردند وزمین دارالسعاده مبارکه و ازاره آن سنك مرمر است و فوق ازاره قصیده مرحوم صبوری بخط بسیارخوب روی‌سنك‌مرمر محجر شده مطلعش اینست

حبذا دار همایون سعادت دستور		مرحباکاخ فلك منظرخورشید ظهور
بارك‌الله‌حریمی که بودخاك درش		سرمه چشم ملك غالیه طرهٔ حور

وفوق آن تا سقف آینه‌کاری وبانی این تعمیرات ازسنك مرمر فرش و ازارهٔ و کتیبه وآینه کاری مرحوم میرزا علی‌اصغرخان اتابك اعظم است که بجهت خیرات روح والد خودچندین‌هزارتومان خرج کرد واین رواق مقدس را تزیین نمود
ودر زاویه شرقی رواقهای مقدسه گنبد الله‌وردیخان است و اوبنائی است مثمن و بسیارمستحکم ساخته شده واطول‌زمین‌او یازده ذرع است و اقصرآن هشت ذرع ونیم است تقریباً وزمین بخشت‌های کاشی مفروش است و ازاره او سنك‌مرمر است وهشت صفه دارد و در صفها بخط ثلث بکاشی معرق بسیار ممتازی ولادت ورحلت معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین وبعضی از احادیث معتبره نوشته شده‌از صفه شمالی آن میرود بتوحیدخانه مبارکه و از صفه شرقی آن میرود بکفش داری صحن عتیق واز صفه جنوبی میرود بدارالسعاده مبارکه و از صفه غربی آن میرود بگنبد حاتم خان و در این صفه این رباعی بخط نستعلیق بکاشی معرق نوشته شده

جبریل ز عرش آمد و حوران ز نعیم		از بهر طواف شه فردوس حریم
عمداً بر خود بر دم مقراض دهند		شاید که بدین وسیله گردندمقیم

وبانی این گنبد شریف‌الله‌وردیخان‌است که درسلطنت شاه عباس کبیر بیگلربیگی‌فارس‌بود وبعد بواسطه نیکی وخدمات‌شایسته قابل همه قسم مراحم ملوکانه شد
آخرالامر شاه‌عباس او را احضار باصفهان فرمود و مفتخر نمود بایالت فارس ولکن در واقع منصب صدارت داشت درسنه هزار وبیست ویك درشیراز ازدنیا رفت وجنازه‌اش را حمل نمودندبمشهد مقدس ودر زیر همان‌گنبدی که خود ساخته بود دفن شد وبین صفه جنوبی وشرقی صفه بزرگی‌است که ازاومیرود بدارالضیافه مبارکه وگویا اول درب حرم مطهر از همین راه بوده که می‌آمدندبگنبد الله‌وردیخان و از آنجا مشرف میشدند بحرم مطهر چون در دارالضیافه سردر بسیار عالی هست و کاشی‌های معرق بسیار ممتازی دارد و دارالضیافه راجناب مستطاب اجل‌اشرف آقای حاج میرزامحمد علی قائم مقام رضوی دام اجلاله که رئیس و سرسلسله سادات رضویست در سنه هزار و بیست وپنج تعمیر قابلی کرد وملکی را وقف فرمود وچند نفر حفاظ معین کرد که صبح وشام حاضر شوند وآنجا قرائت نمایند و از دیوار شرقی او راهی است بصحن جدید و از دیوار شمالی او بکراهی است بصحن عتیق وغالباً مجالس عمومی آستانهٔ مقدسه هم آنجا منعقد میشود و در زاویهٔ جنوبی رواقهای مقدسه بیتی است مسمی براه‌کشیکخانه و طول آن از مغرب بمشرق تقریباً هشت ذرع است وعرض آن تقریبا هفت ذرع است وزمین‌آن سنك مرمر است و ازاره آن سنك سیاهست و فوق آن‌تاسقف

آئینه‌کاریست ودر مغرب آن باب وسیعی است بدارالحفاظ و درمشرق آن باب وسیعی است بمدرسه علی‌نقی‌میرزا و فعلا عنوان مدرسه بودن ندارد بلکه فوقانی غربی‌آن کتابخانه مقدسه ومرافق‌آن‌است وتحتانی آن کشیکخانه خدام است و فوقانی جنوبی آن اطاق تشریفات است و بسیار باشکوه و طویل وعریض است وتحتانی‌آن حجرات خدام است وفوقانی شمالی‌آن حجرهٔ متعلق پیشخدمت‌باشی‌آستانه مقدسه است وتحتانی آن قهوه‌خانه حضرتی است وفوقانی وتحتانی شرقی‌آن جزو حجرات‌صحن‌جدید است و مسکن سر کشیکها وخدام است ودر زاویه شمالی رواقهای مقدسهٔ بناء مربع مستطیلی است مسمی براهرو سقاخانه و طول‌آن ازجنوب بشمال شش ذرع است وعرض آن پنج ذرع و نیم است و زمینش سنك مرمراست وازارهٔ آن‌سنك سیاه وبالای‌آن‌سقف آئینه‌کاریست ودر شمال‌آن درب‌وسیعی است‌که بایوان طلای صحن عتیق بازمیشود و درجنوب آن درب وسیعی است بدارالسیاده مبارکه و درمشرق آن نزدیك بدرب دارالسیاده پنجرهٔ آهنی‌دارد باخرمسجد پشت سر که قبرمرحوم‌حاج سید محمد قصیر است و درنزدیك درب ایوان طلا نصف دائره‌گلدسته بالای ایوان طلا است که‌نصف‌دیگر آن میان دیوار است ودرمغرب آن یکپارچه‌سنگاب مجوف بسیار بزرك ضخیمی است‌که تقریبا دوکر آب‌میگیرد ودر اطراف آن سنگاب بخط واضحی حجاری شده « السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولا ملوك العرب‌والعجم‌سلطان ارض‌الله حافظ بلادالله مجدالممالك علاء الدولة والدین غیاث‌الاسلام والمسلمین ظل‌الله فی‌العالمین کهف الثقلین سلطان الخافقین ذوالمناقب و المناصب محمد بن مسعود اعزالله انصاره » بتاریخ اوائل شعبان سنه پانصد و هفتاد و هفت وپشت سر سقاخانه حجره‌ایست که فعلا متعلق بحاجب التولیه است وفوق این حجره گنبد کاشی است و معلوم نیست‌که گنبد ازکیست و بجهت چه ساخته شده

مطلب ششم ـ درخصوصیات وتواریخ درهای واقعه در حرم مطهر و رواقهای مقدسه

بدانکه در آستانهٔ مقدسه دو درب طلا هست و هیجده درب نقره و سه درب چوبی که ازطلا نفیس‌تر است:

اول درب طلائی که از دارالحفاظ داخل حرم مطهرمیشوند

این درب در **سنهٔ هزارودویست‌وهفتادو دو در تولیت میرزا محمدحسین‌عضدالملك قزوینی** طلا شد، آیات واحادیث زیادی در او به طلا نقش‌شده و در اطراف این در نوزده شعراز قصیدهٔ مرحوم میرزا محمدعلیخان سروش بطلا نقش شده، در آخرآن قصیده است :

گوئی این خرم حرم خلدی بود پر رنك و بو	لیك خلدی بر درش بکسسته ابلیس لعین
کلك مشکین بر درش ازبهر تاریخش نوشت	بوسه زن بر این در و پا نه بفردوس برین

درکاشی‌های اطراف چهار چوب اشعاری که منسوبست بمرحوم‌خواجه‌نصیرطوسی نوشته شده

لوان عبداً اتی بالصالحات غدا	بود کل نبی مرسل و ولی
وصام ما صام صوام بلا ملل	وقام ما قام قوام بلا کسل
و عاش فی‌الدهر آلافا مؤلفة	عار من الذنب معصوم بلازلل
فلیس فی‌الحشر یوم البعث ینفعه	الا بحب امیرالمؤمنین علی ع

در دوربایهٔ درب پیش روی مبارك برروی کاشی چینی مانندی بسیار ممتاز بخط ثلث برجسته

کتیبه‌ایست ودرسمت یسار کسیکه وارد روضهٔ مقدسه میشود مسطور است

« من عمل العبد المذنب علی بن محمد المقری فی تاریخ غرة جمادی‌الاولی سنة‌اثنی‌عشروست ماه غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بمحمد وعترته الطاهرین »

در پیشانی همین درب شعر ابی‌نواس را نوشته که درمدح حضرت رضا(ع) میگوید

مطهرون نقیـات ثیابهم — تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم‌یکن علویا حین تنسبه — فماله فی قـدیم الدهر مفتخر
الله لما بری خلقا فاتقنهم — صفاکم واصطفاکم ایها البشر
فانتم الملاء الاعلی وعندکم — علم الکتاب و ماجائت به السور

دوم ـ درب طلای پائین پای مبارک که از گنبد حاتم‌خان وارد حرم‌مطهرمیشود

این درب طلای خالص است وتاریخش **هزارو دویست وهفتاد و چهاراست**

در ترنجهای او بعض از احادیث شریفه بطلا نقش شده ومزین است باین قصیده که مشتمل‌است باسامی سامیه ائمه اطهار وآن پانزده بیت است، مطلعش اینست

صل یارب علی شمس الضحی — احمد المختار نور الثقلین

و نیز این قصیده بسیار عالی از سروش درآن درب طلا نقش شده و او شانزده بیت است و مطلعش اینست:

زهی بروی خلایق در سعادت و فر — در حریم عـلی بن موسی جعفر ع
دریکه خواهد رضوان‌زپرده‌دارانش — دریکه ساید کیوان بر آستانش سر
سپهرخواستکه‌باشدبراین‌درازحجاب — بدو چه‌گفت، بگفتم حجاب‌خویش مدر
بهشت‌گفت‌که هستم بصحن او مانند — بدوچه‌گفت، بگفتم که آب‌خویش مبر
بجـای حلقهٔ زرین و حلـقهٔ سیمین — زنند بر در این بارگاه شمس و قمر
بعرش بالد از این بقعه عالم سفلی — بخـلد نازد از این روضـه توده اغبر

این درب نیز در تولیت مرتبهٔ دوم عضدالملك طلا شده

سوم ـ درب نقرهٔ پشت سر مبارك که از توحید خانه وارد حرم مطهرمیشونند

این در مشبکست و طرفین آنهم پنجره نقره است ، تاریخش **هزار و دویست و نود و چهار** است‌که درتولیت **میرزاسعید خان** متولی‌وزیرامور خارجه ازنقرهٔ آستانهٔ مقدسه که درخزانه موجود بود ساخته شده، و در آن درب **اشعارصبوری** نقش شده، مطلعش اینست

این در از کیست که از روی نیاز — عرش دادار ورا برده نماز

چهارم ـ درب نقرهٔ که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ میشوند

بانی آن **سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه** پسرعباس میرزای نایب‌السلطنه است درآن قصیدهٔ صبوری ملك‌الشعراء نقش شده وآن بیست و هفت بیت‌است‌مطلعش اینست

این‌در قدس از رواق کیست‌که ساید — پاشنه بر نه رواق طارم اخضر

ودرماده تاریخش گفته :

گفت صبوری برای سال طرازش — اکنون سلطان‌مراد‌یافته زین‌در

(۱۲۸۹)

مخفی نماناد لطف این مصراع تاریخ

پنجم ـ درب نقرهٔ که از ممر کشیکخانه وارد دارالحفاظ میشوند

بانی آن نیز حسام‌السلطنه است، در آن نیز قصیده صبوری نقش شده و آن بیست وهشت بیت است ، مطلعش اینست :

بیارگاه سپهر اشتباه سبط رسول　　که جن وانس بخاك درش بود محتاج

ودر ماده تاریخش گفته

یکی نهاده بر این درسرارادت و گفت　　نهاده‌اند براین درشهان عالم تاج
(۱۲۸۹)

ششم ـ درب نقرهٔ که از مسجدگوهرشادآغا وارد دارالسیاده میشود

این درب را انیس‌الدوله زوجهٔ ناصرالدین‌شاه بانی‌شد درسنه هزار و دویست و هشتاد و چهار که با مرحوم ناصرالدین شاه بزیارت مشرف شد، در ترنجهای آن بعض از آیات شریفه و اخبار مقدسه نقش شده

در دورهٔ این درب بخط نستعلیق بسیار خوب قصیده مینا نقش شده و آن بیست وسه بیت‌است ازآن اشعاراست این‌چند شعر:

نور حق طور تجلی پورموسی شاه طوس　　شبل زهراء سبط پیغمبر سلیل حیدرا
مظهر یزدان خداوند قضا فرمان رضا　　کاستان عالیش از عرش اعظم برترا
علت ایجاد عرش و کرسی و لوح و قلم　　باعث تکوین خاك و آب وباد و آذرا
نی نیابد شبه او غواص قدرت تا ابد　　گر برون آرد ز بحر آفرینش گوهرا
قلزم ایجاد را هم کشتی و هم ناخدا　　کشتی ابداع را هم بادبان هم لنگرا

هفتم ـ درب نقرهٔ که از راهرو سقاخانه وارد دارالسیاده مبارکه میشود

بانی آن امین‌اقدس زوجهٔ مرحوم ناصرالدین شاه است

در در ترنج بالای آن یکمصرع بطلا نقش شده « قال رسول‌الله ص » در زیر آن ایضاً بطلا این بیت نقش شده

درگاه رضا دردولت شه ناصرالدین کرد　　این در را مهین بانوی عظمی نقره آگین

در ترنج بالای آن مصراع دیگر بطلا نقش شد « انامدینة العلم وعلی بابها »

در زیرآن ایضا بطلا این بیت نقش‌شده

بهر تاریخش یکی آمد ازعرش وگفتا　　از امین اقدس این درب‌مقدس یافت‌آئین
(۱۳۰۷)

هشتم ـ درب نقرهٔ که از کفشداری صحن عتیق وارد ایوان طلا میشود

در آن قصیدهٔ غرائی نقش شده ، مطلعش اینست

این در عالی که سوده جبههٔ خودرا　　در بر آن نه رواق گنبد مینا

در ماده تاریخش گفته شده

از پی تاریخ گفت حاجب این در　　باب جنانی گشوده گشته از اینجا
(۱۲۵۲)

در سلطنت محمد شاه و تولیت حاج موسی‌خان ساخته شده

نهم - درب نقرهٔ که از ایوان طلا براهرو سقاخانه میرود ، ودرآن‌قصیدهٔ از **پریشان** نقش شده و از آن قصیده است:

قدسیان بهر سلامش قافله در قافله — عرشیان بهر طوافش کاروان در کاروان

بار بر بندند هردم جانب ارض و سما — بال بگشایند هر که بر مکان و لا مکان

با چنین رتبت بود یا لیتنی کنت‌تراب — عرش را برخاك پاك حضرتش ورد زبان

در ماده تاریخش گفته :

کلك مشکین پریشان سال تاریخش نوشت — درگه شاه ولایت بوسه‌گاه انس وجان

(۱۲۴۶)

این درب هم در تولیت **حاجی‌میرزا موسی‌خان** نقره شد

در چهارچوب این درب اشعاری بنقره رسم شده منجمله این شعراست

خدیو خاك خراسان وشاه خطه طوس — امین دین خداوند و شرع پیغمبر ص

در ماده تاریخش این شعر نقش شده

قلم‌گرفت بتاریخ سال سرخوش وگفت — پناه‌اهل‌زمین دردوعالم است این دد

(۱۲۷۲)

معلوم میشود خود درب مقدس درتولیت حاجی میرزاموسی‌خان‌نقره شده‌وچهارچوب‌آن قبل‌از تولیت وزیرنظام نقره شده

دهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن عتیق بقرآنخانه مبارکه مشرف میشوند در ترنجهای این درب‌بعضی از آیات شریفه واحادیث نبویه نقش شده و بانی آن مظفرالدوله **ابراهیم خان خمسه** است در آن قصیدهٔ نقش شده وازآن قصیده‌است:

فروغ دیدهٔ زهراء علی بن موسی — سلیل حیدر صفدر قسیم جنت و نار

مسیح درس‌سخن‌خواند دردبستانش — وزان سپس دم جانبخش یافت درگفتار

تاریخش ۱۲۷۴ است

یازدهم - درب نقره که از ایوان طلا وارد توحید خانهٔ مبارکه میشود و آنرا امیرنظام **حسین علی خان گروسی** تقدیم کرده‌،در ترنجهای آن بعضی‌ازسوروآیات قرآنیه‌واحادیث‌نبویه‌نقش‌شده وقصیدهٔ ازسرخوش نیز در او نقش شده ودر ماده تاریخ آن گفته

نکرده فکر بتاریخ سال سرخوش وگفت — بحق حق‌که در این در نشدکسی مأیوس

(۱۲۷۳)

دوازدهم درب نقره که از گنبد الله‌وردیخان وارد توحیدخانه مبارکه میشود بانی آن زوجهٔ سهام الدوله حاکم بجنورد است، **در حدود سنه هزار و سیصد و بیست** تقدیم آستانه مقدسه شده

سیزدهم درب نقرهٔ که از مدرسه علینقی میرزا وارد راهرو کشیکخانه میشود، این درب را نصیرالملك شیرازی در زمان تولیتش از نقره آستانه مقدسه که در خزانه ذخیره شده بود ساخته است سنه ۱۳۱۹

چهاردهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن جدید وارد راهرو دارالسعاده میشود در ترنجهای این درب بعضی از احادیث نقش شده وقصیدهٔ درآن نقش‌است ودرماده تاریخش گفته

بمطلع سر مطلع افزود و گفتا زهی زین در فیض و باب مواهب

(۱۲۷۸)

در تولیت **میرزاجعفرخان مشیرالدوله ساخته شده**

پانزدهم - درب نقره که از راهرو دارالسعاده وارد دارالسعاده میشود

وآن چهار ترنج دارد، درترنج بالای مصراع چپ نقش شده بخط ثلث «فی‌ایام دولت‌السلطان الاعظم والخاقان المعظم ابوالمظفر ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه»

ودر ترنج پائین همان مصراع نقش شده «وتشرف بتفضیض‌هذا الباب الشریف الواقع فی‌البقعة التی هی والله روضة من‌ریاض الجنة ومن دخله‌کان آمنا»

ودر ترنج بالای مصراع راست درب‌نقش شده «قد استسعد مؤتمن‌السلطنة العلیة مقرب‌الحضرة الرضویه ذوالریاستین میرزا فضل‌الله المتولی.ذوالشوکة البهیة وزیر نظام »

ودر ترنج پائین‌این‌مصراع نقش شده « وباصابت سعایت تراب آستان سلطان ابوالحسن(ع) ابوالحسن‌الشریف‌الحسینی سرکشیك الخامس (۱۲۷۰)

شانزدهم - درب‌نقره که از صحن عتیق وارد کفشداری بزرك میشود

بانی آن مشیرالدوله است که در **سنه هزارو سیصد و بیست وسه** در تولیت میرزاکاظم آقا دامادمرحوم‌ناصرالدین‌شاه تقدیم نمود

هفدهم درب نقره که ازصحن عتیق واردکفشداری کوچك میشود

بانی آن آصف‌الدوله شاهسون است، این درب‌هم درحدود تاریخ درب‌سابق ساخته شده

هیجدهم - درب نقره که از صحن جدیـد وارد کفشداری قائینی ها میشود ، بانی آن مرحوم **حاجی سید محمد رئیس التجار یزدی** است در حدود **سنه هزار و سیصد و سی و پنج هجری**

نوزدهم دربی که از ممرسقاخانه میرود بدارالسیاده پشت درب نقرهٔ که امین‌اقدس‌بانی آن بوده واین درب از **چوب شمشاد** است ومنبت کاریست

دربالای چهار چوب این درب بخط برجسته درچوب‌کنده شده « امربتجدید الباب من خالص ماله العبد المذنب الراجی ناصرالدولة والدین شمس‌الدین السبحانی تقبل‌الله منه فی‌تاریخ سنة خمس وثلثین و سبع مأه بعمل استادعلی‌النجار النیشابوری»

بیستم - دربی که از ایوان طلای صحن عتیق وارد توحیدخانه میشود پشت‌درب نقرهٔ‌که امیرنظام گروسی‌تقدیم کرده ، این درب هم نیز از **چوب شمشاد** است ، در حاشیهٔ آن سوره مبارکه جمعه منبت‌کاری شده بابعض سور قرآنیه دیگر

بیست و یکم دربی که ازتوحیدخانه داخل حرم و رواق پشت سر میشود علاوه بردرب نقره، و این درب هم **ازچوب شمشاد** است و متنش مشبکست

در حواشی‌وصفحهٔ نوقش **اشعار دعبل** وخطبهٔ‌که مشتمل است براسماء و القاب مقدسه چهارده معصوم بخط برجسته‌ازچوب کنده شده

در دور چهارچوب طرف توحید خانه سوره مبارکهٔ «عم» و سوره «سبح اسم ربك الاعلی» و بعض از سور و آیات شریفه دیگر بخط جلی منبت شده ، محتملست که بانی و خطاط و نقار و نجار این سه درب یکی باشد

انصافا این سه درب بمراتب از درب طلا نفیس تر و جلوه شان بیشتر است بلکه از عتیقه های دنیا محسوب میشود چون اینها منبت وریزه کاری شده بقلم و سور و آیات و احادیث بخط نیك بسیار اعلا در آنها منبت ومنقش شده و خیلی عجب است که فولاد ضریح مطهر از کثرت تقبیل و استلام سائیده شده وخطوط این دربهای مقدسه باآنکه از چوب کنده شده وتاریخشان هم مقدمست از تاریخ نصب ضریح مقدس معذلك نه سائیده شده و نه کنده شده

مطلب هفتم ـ در خصوصیات و تواریخ صحن عتیق

وآن در شمال روضهٔ مقدسه و پشت سرحرم مطهر است طول آن ازمغرب بمشرق هفتاد وشش ذرعست وعرض آن شصت ذرع است جمعاً مساحت این صحن مقدس پنجهزار وصدوشصت ذرعست

بانی نصف جنوبی آن امیر علی شیر وزیر سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر بن امیر تیمور بود که درسنه هشتصد وهفتاد ودو این نصفه صحن رابنا نمود و یك درصحن امیر علی شیر فعلا کشیکخانه دربانهاست ودر دیگر محاذی آن بازار زرگرها است و دروسط آن ایوان طلااست

این ایوان مقدس آنچه زیر طاق است طولش از مغرب بمشرق نه ذرعست و عرضش هفت ذرع ونیم است وفرش زمین این ایوان سنك مرمر است وازاره آن سنك مرمر پشم نمای قدنماست ومیتوان گفت سنگهای ازاره این ایوان مقدس از نفائس است وبالای ازاره کتیبه ایست که بعضی از احادیث در فضیلت زیارت حضرت رضا ع بفارسی بسنك محجر شده بخط نستعلیق بسیار خوب

فوق این کتیبه خشتهای طلا است تاسقف و در محراب ایوان قصیدهٔ به طلا نقش شده و آن قصیده بیستو پنج بیت است ومطلع آن قصیده اینست

حبذا این منظر اعلا که فردوس برین بردرصحنش چه زائر ازصداقت جبهه ساست ـ الخ

از این اشعار چنین مستفاد میشود که این ایوان مقدس را بـا گلدسته فوقش نادر شاه طلا کرده ودر آخرش نوشته کتبه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفر ذنوبهما فی شهور سنة خمس و اربعین ومأة و الف

این ایوان مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار درنقره که در ایوان است دارد ودر منطقه ایوان فوق این غرفها کتیبهٔ در فضیلت زیارت حضرت رضا ع بعربی نقش شده

در پایه قبلی ایوان نزدراه رو سقا خانه قصیدهٔ از مرحوم ناصرالدین شاه بسنك مرمر محجر شده ومطلعش اینست

بودی ز ازل ای سبب ایجاد عدم را نزد ملك العرش تو مقصود حرم را
بریك كف دست تونهاده است خداوند گرداب عتاب خود و دریای کرم را

ودر آخرش میگوید :

سلطانی خاصی است که در دامهماصی است   رحمی که صوبت ته روا حید حرم را
در کتیبه سر در ایوان طلا سوره مبارکه کهیعص بخشت کاشی رقم شده و در دورهٔ آن بخط کوفی زرد بعضی از سوره مبارکه یس رقم شده

و در پیشانی این سر در بخط زرد بسیار ممتازی بروی کاشی معرق مسطور است فی ایام دولة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم شاه سلطان حسین میرزا بایقرا خلدالله ملکه پهلوی ایوان طلا دو کفش داری بسیار با شکوهی است و خیلی مناسب است که این رباعی در آن درج شود

هذا الافق المبین قد لاح لدیك	فاسجد متذللا و عفر خدیك
ذاطور سینین فاغضض الطرف به	هذا حرم العزة فاخلع نعلیك

ایضا این رباعی را که مرحوم ناصرالدین شاه فرموده :

در طوس جلال کبریا می بینم	بی پرده تجلی خدا می بینم
در کفشکن حریم پور موسی	موسی کلیم با عصا می بینم

دیگری گفته :

در کفشکنت ستاده جبریل امین	جاروب کشد بگیسوی حور العین
سازند غبار کفش زوار ترا	کحل البصر ملایك علیین

مناره که بالای ایوان طلاهست ظاهراً شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی او را ساخته چنانچه در مطلب چهارم از مطلع الشمس نقل شده

از اشعاریکه در محراب ایوان طلانوشته شده که آنجا ذکر شد معلوم شد که طلای این گلدسته را نادر شاه کرده و از تاریخ کتیبهٔ گلدسته نیز معلوم میشود چون کتیبه اش صلوات بر حضرت رسول ص و ائمه طاهرین است سنه ۱۱۴۲ هجری در زیر خشتهای طلا بخشت بنائی آیه شریفه انا فتحنا لك فتحا مبینا را نوشته .

نصفه شمالی این صحن عتیق را مرحوم شاه عباس کبیر بانی شده

چنانچه در تاریخ عالم آراست شاه عباس کبیر در سنه هزار وصدو بیست و یك مشرف شد بزیارت حضرت رضا ع و امر فرمود که صحن مقدس را وسعت دهند و خیابانی از دروازهٔ غربی شهر تا دروازهٔ شرقی بسازند و آب چشمه گلسب را هم از دروازهٔ غربی داخل شهر کنند که از وسط شهر بگذرد تا برسد بصحن مطهر و از دروازه غربی خارج شود معماران را احضار فرمود و بزودی مقصود سلطان را انجام دادند این آب چشمه گلسب است برکات زیادی دارد

در دارالسلام از ثقة الاسلام نوری از کتاب حبل المتین سید شمس الدین نقل فرموده از کربلائی مؤمن گفت من درسفرزیارت حضرت رضا رفیق شدم باشخص کوری و غذای اورا هر شب تعهد کردم تاوارد مشهد شدیم در میان کاروانسرائی منزل کردیم

شب که شد آن رفیق کورمان نیامد

چون وقت سحر شد در عالم رؤیا دیدم گویا داخل صحن مطهر شدم در طرف پنجره شخص بزرگواری نشسته بود ودو نفر مقابلش ایستاده بودند

ناگاه صدائی از میان حرم مطهر بلند شد که یکنفر میگفت : لا اشفنی یا مولای

پس آن بزرگوار بیکی از آن دونفر فرمود : چند قطره از این آب بدو چشمش بچکانید
پس من‌از خواب بیدار شدم، غسل کرده و داخل‌حرم مطهرشده ، دیدم‌رفیقم چشمهایش‌صحیح وسالم در میان حرم مشرفست
گفتم چه‌شد که شفا یافتی ؟
گفت : آمدم زیارت رفتم ببالاسر مطهر واز حضرت شفای چشم‌را خواستم چیزی نفهمیدم‌بغیر آنکه چندقطره آب ریخت میان چشم‌وشفا یافت :
بعد معلوم شد همان‌وقتی بود که‌من آن خواب را دیده‌ام
گویا بعض از تعمیرات یا بعض از بناهای صحن شریف عتیق بهمت والای شاه عباس ثانی بوده چنانچه در دوجا اسم ایشان کتیبه شده
اول در پیشانی سردرب ایوان عباسی بخط زرد بسیار خوب نوشته است
(امر بتعمیرهذه العمارة المبارکةالرضویه‌السلطان الاعظم والخاقان المعظم مولا ملوك‌العرب والعجم السلطان‌بن السلطان ابو المظفر شاه عباس‌الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان کتبه محمد رضا الامامی فی سنةهزار وپنجاه ونه
دوم‌در بالای چهار چوب درب صحن‌بالا خیابان بخط ثلث‌نظیراین عبارت بسنك‌حجاری‌شده
مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است ، طول‌و عرضش باندازه ایوان طلاهست در جوف ایوان عباسی کاشیهای معرق بسیار ممتاز کار کرده‌اند
محرابی هم دارد مثل محراب ایوان طلا که‌دوره آن بخط ثلث نو شته شده
«درسنه تسع وخمسین والف»
در میان محراب بخشتهای کاشی نگاشته شده
«قدامر بتعمیر هذه العمارة المبارکة الرضویه السلطان الاعظم والخاقان المعظم‌محمدشاه‌قاجار خلدالله ملکه واحسانه»
این ایوان‌مثل ایوان طلاچهار غرفه دارد در زیر هر غرفه سور و آیات‌قرآنیه بر روی کاشی نگاشته
بدانکه‌چهارایوان وچهار سر در بزرگ‌در چهارطرف‌صحن مقدس‌است که‌در منطقه و اطراف آن ایوانها سور قرآنیه و آیات شریفه نوشته شده
در بالای‌محراب ایوان عباسی گلدستهٔ طلائیست محاذی گلدسته طلای بالای محراب ایوان‌طلا واورا نادرشاه افشار ساخته وطلا کرده
در مطلع الشمس است که نادرشاه امر کرد گلدستهٔ بالای ایوان عباسی رابنا نمودند وتا مدت چهل‌روزاو را تمام و تذهیب نمودند بواسطه آنکه در حرم مطهر حاجتی ازخداخواسته بودچون بیرون آمد میان ایوان طلا حاجتش برآورده شد بناهارا طلبید وامر کرد چهلروز گلدسته را باین اوصاف بسازند و او را بخشت طلا تذهیب نمایند کتیبهٔ این گلدسته نیز در صلوات برحضرت‌رسول‌ص وائمه طاهرین ع است ودر آخر رقم‌کرده «فی‌ذیقعدة الحرام سنه هزارویکصد وچهل‌وپنج»
در سر درب صحن خیابان علیا وخیابان سفلی در طرف داخل صحن وخارج‌آن سور قرآنیه

آیات شریفه واحادیث مقدسه بالای کاشی معرق و غیرمعرق نوشته شده ودر بالای سر درب خیابان علیا ساعت بزرگی نصب استچنانچه بالای سر در خیابان سفلی نقاره خانه حضرتی است ودر پیشانی خارج سردر خیابان علیا بخط ثلاث این رباعی از مرحوم میرزا سعید خان متولی وزیر امور خارجه نوشته شده

در حضرت شه چه گفت باید لبیك — اینجا نه سلام رسم باشد نه علیك
این وادی قدس است نگهدار ادب — این عرش مقدس استخاخلع نعلیك

در بالای چهار چوب درب صحن خیابان سفلی یکپارچه سنگست بعرض دهنه در هلالی و در آن یازده شعر روی سنك محجر شده مطلعش اینست

در زمان شهنشه دوران — آن نسب بو ترابدین پرور

درماده تاریخش فرموده

هاتفی گفت بهر تاریخش — بهر فردوس ره بجوزین در

(۱۰۴۴)

بدانکه زمین صحن مقدس سنك خارا هست و از وسط صحن نهر چشمه گلسب جاری است که ازدروازه بالا خیابان وارد میشود واز وسط خیابان همه جا میآید و ازدرب صحن علیا وارد صحن میشودوازدرب صحن سفلی خارج میشود

دروسط صحن سقاخانه نادر است که اورا نادرشاه ساخته وبخشنهای طلا مزین نموده حوضش یکپارچه سنك مرمر است که بامر نادرشاه از هرات آورده‌اند که تقریبا سه کر آب میگیرد و آنچه راکه نادرشاه از مزرعه دهسنك مالك بودوقف براین سقا خانه نمود ، دراین صحن عتیق سه پارچه سنك هست که درمیان مشهد ممتاز است

اول سنك سقاخانه مبارکه دوم ـ سنگی که بالای پل جوی آب گذارده شده در مقابل پنجره فولاد که سنگی بآن بزرگی وضخیمی گویا درمشهد نباشد

سوم ـ سنك زیر نقاره خانه که بان مسطحی گویا سنگی درمشهد نباشد

مطلب هشتم ـ در خصوصیات و تواریخ صحن جدید و بست بالا خیابان و پائین خیابان

اما صحن جدید ـ بنای فتحعلی شاهی است و آن در مشرق روضهٔ مقدسه و پائین پای مبارك واقع است

طول آن ازمغرب بمشرق تقریبا هفتاد ودو ذرع است و عرض آن چهل و نه ذرعست جمعا سه هزارو پانصدو بیست و هشت ذرع میشود و آنرا خاقان مغفور مرحوم فتحعلی شاه قاجار بانی شد درسنه هزارو دویست و سی وسه ومرحوم حاجی میرزاموسی خان متولی باشی در سنه هزار ودویست وشصت در سلطنت محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه کاشی کاری کرد

ایوان طلای صحن جدید که وصل بدار السعاده است طولش از شمال بجنوب ده ذرعست و عرضش هما نقدر که زیرطاقست شش ذرعست و مرحوم میرزا محمد حسین عضد الملك در ایام حکومت حسام السلطنه بامرمرحوم ناصر الدین شاه قاجار او را طلا کرد درسنه هزار ودویست وهفتاد و دو

زمین این ایوان وازاره آن سنك مرمر است ، در این ایوان کتیبهٔ باطلا نگاشته شده و آن بیست وهشت بیت است ، مطلعش اینست

این بارگاه کیست که از خاك پاك طوس انوار او فکنده بعرش برین عکوس

دراول این کتیبه بخط ثلاث نوشته اند : «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین»

در طرف دیگر نوشته‌شده : «سلام علیکم بماصبرتم فنعم عقبی الدار»

این ایوان طلای صحن جدید مثل ایوان طلای صحن عتیق چهار غرفه دارد و در وسط این صحن جدید سقاخانه ایست از یکپارچه سنك سیاه باندازه سنگاب صحن عتیق و او را مرحوم میرزا رضا خان مؤتمن السلطنه بانی بوده

مخفی نماناد که صحن بمنزلهٔ بیرونی صاحب حرم است که اگر زواری بصاحب حرم وارد شوند بجهة‌منزل معطل نشوند ودر حجرات اطراف صحن منزل کنند ، باین نظراست که‌واقفین‌پول زیادی خرج میکنند وبجهت مراقد مطهره صحن میسازند ودر اطراف آن چنین حجرات فوقانی و تحتانی بنا میکنند ، حجرات‌فوقانی وتحتانی صحنین شاید علاوه بر صد وپنجاه حجره باشد ، لکن هزار افسوس که حجرات تحتانی صحنین را تجارو اعیان مقبره برای خود ساخته اند ودرب آنها را قفل نموده‌اند وراضی نمیشوند احدی قدم میان آن حجرات بگذارد و حجرات فوقانی را آنچه مرغوبست اعیان واشراف آستانه مقدسه آنهارا مقفل نموده باسم‌خود ضبط کرده‌اند و کسیرا بعاریه هم را نمیدهند

اما بستین ـ بدانکه ازدم بست بالا خیابان تا دم بست پائین خیابان تقریبا سیصد و چهل ذرعست که ازمقابل پنجره فولاد که‌محاذی ضریح مطهر است تقریبا تا درب هریك از دو بست‌صدو هفتاد ذرعست لکن چون پنجره فولاددر وسط حقیقی صحن‌عتیق نیست‌بلکه باندازه پانزده ذرع‌تقریبا مائلست بدرب صحن پائین خیابان از اینجهت بست پائین خیابان اطولست از بست بالاخیابان

بدانکه در بست‌بالا خیابانست میهمانخانه حضرتی که‌همه روزه مقدار قابلی برنج طبخ میشود بجهت‌زوار حضرت رضا (ع) وبسیار هم‌منظم است خصوصا از زمان تولیت آقای اسدی که ایشان میهمانخانه را تعمیر قابلی کردندوغذاهم‌در کمال‌نظافت با خورشهای قابلی میرسید بزوار وبمهمانهای حضرت رضا (ع) وقسمت شمالی بست علیا را تازه تعمیر بسیار قابلی کرده با اساس صحیحی و میخواهند کتابخانه را بیاورند باینجا و بست پائین خیابان هم تازه تعمیر قابلی شده وزمین‌هردو بست بسنك خارا مفروش است

مطلب نهم ـ در خصوصیات وتواریخ مسجد گوهر شاد آغا

در واقع این مسجد شریف صحن جنوبی روضهٔ مقدسه است وبانی آن گوهرشاد آغازوجه شاهرخ ابن امیر تیمور است

سابقا گفتیم این مقصوره در سنه‌هشتصد وبیست و یك این مسجد را ساخته و بانی آن شده واسم شریفش در دوموضع مسجد بکاشی معرق ضبط شده :

یکی در کتیبهٔ ایوان مقصوره که بخط‌پسرش میرزا بایسنقر است

ودیگر در دیوار روبقبله ایوان دارالسیاده مبارکه که انشاءالله مفصلا ذکر میشود

این‌مسجد مبارك در حسن بنا وزینت بکاشی معرق ودر کثرت عبادت کم نظیربلکه بی‌نظیر

است طول این مسجد از جنوب بشمال تقریبا پنجاه و سه ذرع و عرضش چهل و هشت ذرع است جمعا دو هزار و پانصد و چهل و چهار ذرع میشود و چون در اطراف آن شبستانهای بزرگی است این مساحت بنظر نمیاید در و دیوار و صفه‌های او اسماء‌الله و آیات قرآنی و احادیث شریفه است و ما اختصار میکنیم بذکر چهار ایوانیکه در چهار طرف این مسجد است

اول ایوان مقصوره که در جنوب مسجد واقع شده و آن ایوان گنبد بسیار عالی و دو گلدسته در دو طرف ایوان دارد و دهنه ایوان مقصوره دوازده ذرع است و طول آن سی و چهار ذرع است و عرض آن مختلف میشود و ارتفاع دهنهٔ ایوان بیست و پنج ذرع و نیم است و ارتفاع گنبد و گلدسته ها تقریبا سی و چهار ذرع است

در محراب ایوان مقصوره کتیبه ایست که در حاشیه محراب بکاشی معرق کتیبه شده آیه شریفه **آیة الکرسی تا الی النور بزیادتی صدق‌الله العظیم وصدق رسوله الکریم** و بخط کوفی زرد در میان همین کتیبه بعضی از آیات شریفه نوشته شده

کتیبه دیگریست در حاشیه محراب که بسنگ مرمر بسیار سخت منبت شده بعضی از آیات قرآنیه و پایهٔ ایوان درداخل بعوض کاشی سنگهای مرمر تراشیده کار گذارده شده

در خارج دهنهٔ ایوان کتیبه ایست بسیار درشت وواضح بخط بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور پسر گوهرشاد آغا باین عبارت

« بسم‌الله الرحمن الرحیم قال‌الله تعالی انما یعمر مساجدالله تاآخر آیهٔ شریفه وقال النبی صلی الله علیه و آله من بنی لله مسجداً لیذکر اسم‌الله فیه بنی الله له بیتا فی‌الجنة» تا اینجا خط بایسنقر است ازاینجا ببعد گویا خط محمد رضای امامی است که نوشته :

« قدانشأت هذاالمسجد الجامع الاعظم والبیت‌المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم والخاقان الاعدل الاکرم مولی‌ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی بهادر خان خلدالله ملکه وسلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله واحسانه الحضرة العلیا والجلیلة‌الکبری شمس سماء العفة والسداد الموصوفة بالشرف والعز والرشاد گوهرشاد ابدت عظمتها ودامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی والعقیدة الراسخة العظمی لحصول المأمول راجیة من‌الله باحسن القبول من‌عین مالها لحسن مآلها واصلاح بالها یوم تجزی کل نفس‌اعمالها ابتغاء لوجه الله بازاز لفظ الله تاآخر کتیبه خط بایسنقر است وطلبا لمرضاته وشکراً علی آلائه وحمداً علی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن‌الی ان قال کتبه راجیاالی‌الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور گورکانی فی‌سنة احدی وعشرین وثمان ماة

در سر کتیبه بایسنقر دو سطر است بخط خفی بکاشی معرق باین عبارت « اتفق تحریرها فی اوائل شهر الله المبارك رجب المرجب سنة احدی وعشرین وثمان ماة»

در آخر کتیبه بقرینه سر کتیبه نیز دوسطر است باین عبارت «عمل‌عبد الضعیف الفقیر المحتاج لعنایة الملك الرحمن قوام الدین بن زین الدین شیرازی الطیان »

در خروجی جلوایوان مقصوره طرف یمین بخط ثلث بکاشی معرق نوشته« قال‌النبی ص‌المؤمن فی‌المسجد کالسمك فی‌الماء»

ودر طرف یسار نوشته «المنافق فی‌المسجد کالطیر فی‌القفس فی شهور سنة احدی وعشرین و ثمان ماة»

این سه تاریخ سنة هشتصد و بیست و یك است

در پیشانی ایوان مقصوره بخط ثلث بکاشی معرق زرد مرقوم است « العظمة والکبریاء والعزة والبقاء لخالق الارض والسماء » ودر آخرش‌دارد کتبه محمد رضا الامامی الاصفهانی سنة سبع وثمانین بعد الالف»

ودر دو گلدسته ترنجها دارد وتمامش اسماءالله است

در زیر مقرنس گلدسته‌ها کتیبه ایست بخط ثلث وتعمیریست و درهردو این دو آیه‌شریفه‌مرقوم است «قال‌الله تبارك وتعالی یا ایهاالذین آمنوا اذا نودی للصلوة (تا) لعلکم تفلحون کتبه‌محمدحسین الشهیر بالشهدی سنهٔ هزارو دویست وهفتاد و چهار»

درپائین منارها قصیدهٔ بخط نستعلیق برروی کاشی نوشته شده وآن هیجده بیت اسعو مطلعش اینست :

در آستان ملك پاسبان خسرو طوس رضا ولی خدا شاه آسمان خرگـاه
علی سلالهٔ موسی که کائنات برند بر آستان جلالش ز حادثات پنـاه

ودر آخرش دارد

چه شد ز رفعت تاریخ سال تعمیرش کمند فکرت مینای خورد بین کوتاه
سر ازدریچه مؤذن برون نمود وسرود اذان اشهد ان لا الـه الا الله

دوم ـ ایوان دارالسیاده که در شمال‌مسجد واقع‌شده و ایوانرو بقبله‌اش میگویند

در بالا سر درب نقره الهس الدوله بکاشی معرق بخط زرد درشت دوسطر باین عبارت‌نوشته‌است « قدوقع تعمیر هذاالمسجد الجامع فی‌ایام دولة الخاقان‌الاعظم شاه عباس الصفوی الحسینی من‌عین‌مال المغفور المبرورخواجه صفر الجیلانی بسعی الفاضل‌الصالح التقی مولاناحسین خادم الجیلانی طلباًللنیل ثواب ألاخروی کتبه محمد حسین الشریف »

در طرف یسار این دوسطر جلی بخط خفی‌تر بکاشی‌معرق نوشته واین خط قدیمی‌است«الآمرة بعمارة هذاالمسجد صاحب الرشد والرشاد المعظمة گوهر شاد»

درطرف‌یمین این دوسطر ایضا بخط خفی ترنوشته شده‌بکاشی معرق » قدوقع‌تعمیر هذاالمسجد الجامع فی‌ایام الدولة الخاقان شاه‌عباس من‌عین مال‌المغفور خواجه صفر جیلانی»

در پیشانی در نقره‌باخط بنائی بکاشی معرق‌زرد و زمینه لاجورد سبحان‌الله مکرر نوشته درهر‌بی این ایوان بخط بنائی نوشته

«قال‌الله تعالی یاایها الذین آمنوا اذانودی للصلوة من یوم الجمعة» الی آخرمودر انتهاءآن بخط خفی‌تر زرد نوشته استاد علی بناء سنه‌هزار وپنجاه ودو

در پیشانی معربکه از این ایوان میروند بکفشداری نزدیك بازار بزرك بکاشی معرق نوشته (قدتم مرمة هده العمارة فی ایام سیدسلاطین‌الزمان واعظم خواقین الدوران‌السلطان بن السلطان‌شاه سلطان حسین‌الصفوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه و افاض علی‌العالمین بره وعدله‌واحسانه)وتتمه این کتیبه دومقابل او در پیشانی معربکه از این‌ایوان‌میرو ند بکفشداری نزدیك پائین‌با بکاشی‌معرق نوشته است(حین‌تشرف بزیارة‌هده‌الروضة الرضویه و تقبیل‌تلك العتبة باهتمام مقرب سدته‌السنیه‌محمد کاظم بیکا الخادم والناظر بهذاالمسجد الجامع کتبه محمدرضا الامامی»

در دهنه ایوان دوره کلمه‌الله الباقی بخط ثلث بکاشی معرق و کلمه الملك لله بخط کوفی‌ریز بکاشی معرق مکرر نوشته شده

درجلو این ایوان دو کتیبه است یکی‌سوره مبارکه انافتحنا ودیگر سوره مبارکه تبارك‌الکن

هردو نا تمام است ورافمش محمد رضای امامی اصفهانی است

درپیشانی ایوان بخط زرد وزمینه لاجورد بکاشی معرق مرقومست (لقد امر بعمارة هذاالبیت والمقام‌الذی کالمسجد الحرام السلطان الاعظم والخاقان‌الاکرم ظل‌الله فی‌العالم السلطان‌بن‌السلطان ابوالمظفر سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان ادام‌الله تعالی نور عدله‌علی‌بسیط الارضین وخلدظلال‌عاطفته علی مفارق‌المؤمنین فی‌سنة سبع‌وثمانین‌بعد الالف کتبه‌محمد رضاالامامی‌الاصفهانی

در جبین پیشانی این ایوان‌در دومربع کلمه‌جلاله بخط بنائی مرقوم شده‌پائین تر از آن در دوطرف مربعیست که‌کلمه محمد ص مرقوم شده و پائین تر از آن در دوطرف مربعیست که بخط بنائی بکلمهٔ علی (ع) مزین شده

سوم ایوان غربی که روی بمشرق است

در هریك ازدو طرف روی بقبله و پشت بقبلهٔ آن سه طاقست

درپیشانی طاق اول روی بقبله ودراول و دوم غرفهای پشت بقبله بکاشی معرق بسیار ممتازی آیات کریمه واسماء مقدسه مرقومست

اما طاق‌دوم‌و سوم رو بقبله‌وطاق‌سوم پشت‌بقبله پیشانیشان تعمیر بستی شده ودرآنهاهم آیات کریمه مسطوداست و کتیبه ایوان سوره سبح اسم ربك الاعلی بکاشی معرق‌نوشته‌است‌لکن ناتمامست

در دوطرف پایه ایوان مقابل غرفها کلمهٔ طیبه یاعلی بخط بنائی مرقومست

چهارم ـ ایوان شرقی که روی بمغرب است جنب مهر پائین جمیع خطوطش معرق وقدیمی است

وآنهم درهر یك ازطرف روی بقبله وپشت بقبله سه‌غرفه دارد ودر پیشانی این‌غرفه‌ها احادیث مقدسه بکاشی معرق بسیار ممتاز مرقوم است

در کتیبه صفه آخرروی بقبله این ایوان این حدیث نوشته شده «قال‌النبی ص‌نصیب‌امتی من نار جهنم کنصیب ابراهیم ع من نارنمرود»

این حدیث بجهت امت مرحومه خیلی وجد وحظ دارد فتأمل

در کتیبه صفه وسط روی بقبله‌ایوان نوشته است«قال النبی‌ص لوتعلمون مااعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیراً» ودر کتیبه صفه اول‌این ایوان روی بقبله نوشتهٔ شده«احب‌البلاد الی‌مساجدها وابغض البلاد اسواقها»

ودر کتیبهٔ دور ایوان بقیهٔ‌سوره مبارکه سبح اسم ربك‌الاعلی است که درایوان روبرو ناتمام گذارده شده وسوره مبارکه و العصر ودر آخرش دارد کتبه ابراهیم فی‌سنهٔ‌هزار ودویست وسی و شش ودر دو طرف ایوان لفظ علی‌بخط‌بنائی در شکل‌مربعی‌نگاشته‌شده‌مولا بداست‌است‌ازذکر اموری

امر اول بدانکه مخدره گوهرشاد آغا مسلما شیعه امامیه بوده ودر کمال اخلاص و حسن‌عقیده این‌مسجد رابنا نهاده ولذا میتوان گفت که این مسجد مقدس اول‌معبد شیعه است وخیلی نادر استدر ساعات یوم ولیله که دراین مسجد عبادتی نشود ازنماز وتلاوت ودعاو موعظه و تدریس وتهجد ونحو اینها وشوهرش میرزا شاهرخ بن امیرتیمور هم شاهراً شیعه بوده و لکن هر دو تقیه میکرد ند

امر دوم بدانکه دروسط مسجد گوهرشاد سکو مانندیست مربع متساوی الاضلاع یازده ذرع در یازده ذرع واومعروف است بمسجد پیره زن

میگویند وقتیکه خواست گوشاهرشاد این مسجد را بسازد جین موضع خانه پیرەزنی بودهرچه میخواست خانه‌اش را بفروشد پیره‌زن راضی‌نشد گفت خودم بانی میشوم ومنزل خودرا بمسجدیت وقف میکنم منزلش را با چاه آبی که درآن بود وقف مسجد کرد

امر سوم درغرفه نزدیك كفشداری طرف یسار ایوان‌روبقبله سنك چهارپایهٔ هست‌بزرك ودرآن بخط ثلث خفی کنده شده « الفقیر شمس‌الدین ابی‌جعفرالموسوی سنة اثنین و ستین و ثمان مأة » و بعضی احتمال داده‌اند که این‌سنك روی قبرمقدس بوده دراول امر بعدکه صندوق و ضریحی بجهت مرقد مطهرساخته شده سنك را آورده‌اند ودر اینجاگذارده‌اند

امرچهارم ـ معلوم شدکه اسم مقدس‌**حضرت امیرالمؤمنین** ع درچند موضع از این‌مسجد مرسوم است لکن بخط بنائی وآن خط مخصوصی است غیر خط کوفی چون مقام تقیه بوده بخطوط معموله اسم مقدس حضرت امیرالمؤمنین را ننوشتند

امر پنجم ـ معلوم شد که اسم **گوهرشادآغا** دراین‌کتیبه‌ها دردو جا مرسوم است یکی‌در کتیبه بایسنقر ویکی دربساریپشانی درنقره ایوان روی بقبله واسم شاهرخ شاه واسم شاه‌عباس‌کبیر واسم‌شاه سلیمان واسم شاه‌سلطانحسین‌صفوی نیز مرسوم است‌که درزمان این سه نفر ازسلاطین‌صفویه هم دراین مسجد مبارك تعمیرشده

امرششم ـ ازسابق معلوم شدکه **درسنه هشتصد وشصت ویك میرزاسلطان‌ابوسعیدبن سلطان میرزا میرانشاه بن امیرتیمور درهرات گوهرشادآغا را بقتل رسانید** وقبرش در پانزده فرسخی هرات‌معروف است(۱)

درسنه هشتصد و هفتاد ودو یادگار **محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزابایسنقر** بن‌میرزا شاهرخ بن امیرتیمور نبیره‌گوهرشادآغا سلطان ابوسعید را بقصاص جده اش بقتل رسانید

درسنه هشتصد و هفتاد وپنج سلطان حسین‌بن‌میرزا بن‌منصور بن‌میرزابایقرا ابن‌شیخ عمر بن امیرتیمور یادگارمحمد نبیره گوهرشادآغا را در نزدیك هرات بقتل رسانید

مطلب دهم ـ **درخصوصیات وتواریخ سائرمساجد معروفه واقعه در ارض‌اقدس**

منجمله مسجدشاه که در آخر بازار سر پوشیده نزدیك حمام شاه است و آن یك بناء مربعی است واقع در زیر گنبد وآن بناکتیبه بسیار ممتازی دارد که بکاشی‌زرد معرق اشعار مناجاتیه‌حضرت امیرع را نوشته‌اندکه‌مطلعش اینست

لك الحمد یا ذاالجود والمجد والعلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

ودر پائین وبالای این کتیبه کاشیهای بسیار ممتازی در دیوار منصوبست‌که بعضی ازآن‌کاشیها طلا افتاده است وجلو این‌مربع جوف‌گنبد یك صفه‌ایست‌که ازاو وارد این بنای مربع میشوند ودر اطراف این‌صفه بکاشی‌معرق‌بسیارممتازی صلوات‌برچهارده معصوم نقش شده‌که یك یك را بالخصوص اسم برده و کتیبهٔ‌دورهٔ‌این‌صفه‌که بکاشی معرق بسیار ممتازی نوشته شده آیهٔ شریفه « وما جعلناالقبلة التی کنت علیها » الخ

ودر دوطرف این‌کتیبه اشعاری بفارسی بکاشی زرد معرق نوشته شده لکن چه فایده‌که غالب این‌کتیبه و این اشعار ریخته

ودر دو طرف این بنای مربع زیر گنبد دربشبستان است‌که مخروبه شده است وگنبدش بسیار

---

(۱) (اخیردرکتاب سوانح‌الایام از بعضی تواریخ معتبره ذکر کرده‌ام که قبر گوهرشاد وشوهرش وپسرش هرسه درهرات درمدرسه‌ایست‌که خودآن محترمه بنا کرده است ـ وله مؤلف)

بلند و عالی است لکن کاشیهای گنبد ریخته و گلدستهایش ترنجهای متعدد داردکه در آنها اسماءالله مرقوم است و تاریخش سنه هشتصد و پنجاه و پنج است که سی و چهار سال بعد از مسجد گوهرشاد ساخته شده

وبعضی میگویند بانی این مسجد حضرات ازبکیه بوده‌اند و باید چنین باشد و اختصاص بطایفه داشته باشد اولا بجهت انحراف قبله‌اش وثانیاً بجهت آنکه در آن عصر جمعیت مشهدمقدس زیاد نبوده که احتیاج بچنین مسجد باشکوهی درنزدیکی مسجدگوهرشاد داشته باشد پس باید این مسجد مسجد قبیله وطایفهٔ باشد وفضاوصحن این مساجد بسیارکم است شاید عرضش بیست وپنج ذرع باشد وطولش شش ذرع تقریباً و ظاهراً درسابق بنای با وسعتی بوده والا این ایوان و این گنبد و گلدسته در چنین فضای تنك مختصری بسیار زشت و مستهجن است

منجمله ـ مسجدیکه درکنار قبرستان قتلگاه است ومعروف است بمسجدامام رضا

در سنگی که در دیوار غربی خارج مسجد نصب است بخط علیرضای عباسی بآن سنك کنده شده « در زمان پادشاه جمجاه مروج مذهب ائمه اثنی عشرعلیهم صلوات‌الله الملك الاکبر ابوالمظفر شاه عباس بهادر خان تعمیر این بیت‌الله را نمود بنده درگاه مهدیقلی خان ایشك آقاسی باشی سنه هزار و یازده »

منجمله ـ مسجدی که در پائین خیابان روی حوض انبار واقع است

کتیبه‌اش برروی کاشی معرق زرد بسیار عالی بخط علیرضای عباسی و در آخر آن کتیبه‌است « اتفق الفراغ من بناء هذا المسجد الشریف و المنبع اللطیف فی ایام الملك العادل و السلطان الکامل المجاهد فی‌سبیل‌الله السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس الثانی الحسینی الموسوی الصفوی بامر عمدةالوزراءوالامراء خواجه بیك کتبه علیرضا عمل محمد خلیفه معمار سنة اثنین وخمسین بعدالالف»

منجمله ـ مسجد ثالث واقع در بالا خیابان قریب بمدرسه‌نواب و آن صحنی و سه شبستان داردکه یك شبستان آن ضربی است ویکی چوب پوش ویکی دیگر هنوز رویش باز است و گویا تاریخش با تاریخ مدرسه نواب مقارن بوده

منجمله ـ مسجد صدیقیها واقع در بازار بزرك قریب حمام شاه آنهم نیز صحن و شبستانی دارد ضربی زده

منجمله ـ مسجد محرابخان که واقع در بازار نوقان است و او مسجد عالی است و صحنی دارد و شبستانی که بالای حوض محرابخان حاکم مرو است که درسنه هزاروسی دو در مرو ازدنیا رفت و نعش او را بمشهدمقدس حمل نمودند و جوار حضرت رضاع دفن کردند واو بانی مسجد و حوض زیرمسجد و قلعه محرابخان است که وقف آستانه مقدسه است:

منجمله ـ مسجد مقبل‌السلطنه واقع درخیابان سراب و اوهم مسجد مستحکم بسیارعالی هست و بانی او **ابوترابخان** مقبل‌السلطنه است

منجمله ـ مسجد آقا حسین واقع درمحله سراب آنهم مسجد عالی است. وصحن وسیعی وشبستانی دارد

منجمله ـ مسجد ملاحیدر که در بازار سر شور است نزدیك حمام سالار بهادر

آنهم مسجد عالی است صحن و شبستانی عالی دارد اینها مساجد معموره است و مساجد دیگر درهر محله زیاد است لکن باین‌اندازه معمور نیستند .

مطلب یازدهم در خصائص وتواریخ مدارس مشهد مقدس

اول که اقدم مدارس مشهد مقدس است مدرسه دو در است که واقع است در اوائل بازار بزرك ودر کتیبه‌اش برکاشی معرق بخط ثلث بسیار ممتاز نوشته است :

« بعد حمد الله و صلواته علی رسوله قداسست هذه العمارة فی‌الایام دولة سلطان الاعظم ظل الله فی الارضین مغیث المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادرخان سلطان خلدالله ملکه و سلطانه باهتمام الامیر الاعظم غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل‌الله منه فی محرم سنة ثلث و اربعین و ثمان مأة »

و درمیان مسجد مدرسه کتیبهٔ بخط ثلث ازگچ بریده شده و تاریخ کتیبه نیز سنه هشتصد وچهل و سه است وعجب گچی بوده که تا این تاریخ که پانصد سال میشود تقریباً عیب‌نکرده

ودو گنبد در زاویه غربی وجنوبی این مدرسه است که گنبد غربی کتیبه‌اش بتمامی ریخته واما گنبد جنوبی در دوره گنبدکاشی معرق بسیار ممتازی این ابیات نوشته‌است:

هزار نقش بر آرد زمـانه و نبود ... یکی چنانکه در آینهٔ تصور ماست

بمسند ماچه‌ازاین‌حل‌وعقدچیزی‌نیست ... جیش‌ناخوش‌وخوش گررضادهیم‌رواست

بزیر گنبد خضراء چنین توان بودن ... که اقتضای قضاهای گنبد خضراست

براین مقرنس مینا نوشته‌اند بزر ... که برمدار و ثبات فلك امید خطاست

بغیر حسن عمل هر چه ز آدمی ماند ... در این سرای غروری رفیق بادهواست

و در میان این گنبد سنك قبریست که اسم غیاث‌الدین والدنیا امیر یوسف خواجه بهادر نوشته است «وهوابن‌الامیرالکبیر ناصب لواء المعدلة و واهب عطاء‌الموهبه ناصرالحق والدین امیرشیخ علی بهادر طاب ثراه وکان تاریخه فی‌الثالث والعشرین من‌شهرالله المکرم شعبان المعظم سنة ست و اربعین و ثمان مأة عمل‌العبد عطاءالله بن عبدالله اسلان» وگویا امیریوسف پسرامیرشیخ علی پسر امیرتیمور بوده که مدرسه باهتمام او ساخته شده و او در یازدهم ربیع‌الاول سنه هشتصد و چهل‌وشش‌درخوارزم فوت‌کرد ونعش اورا درمشهد مقدس آوردند ودرمیان همین‌گنبد دفن کردند

و اما گنبد غربی‌این مدرسه محتمل است‌که مقبره امیر سیدی باشد‌که از امراء بزرك‌تیموریه بوده است .

در مطلع الشمس است که امیر سیدی در سنه هشتصد و چهل و پنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت نمود و نعش او را آوردند بخراسان و در گنبد مدرسهٔ کـه ساخته خودش بود دفن کردند .

و مدرسه‌که گنبد داشته باشد غیر این مدرسه بنظر نیست پس شاید بانی این مدرسهٔ امیر سیدی بوده که باهتمام امیرغیاث‌الدین یوسف‌ساخته شده ودر پیشانی درب مدرسه سنگی‌ایست‌که بخط نستعلیق دراو تحجیر کرده‌اند کتیبهٔ دورآن اسم شاه سلیمان الصفوی الموسوی است که بامر والنشاجده‌اش که‌مصداق‌«والامر الیك‌فانظری ماذا تامرین» مدرسهٔ مبار که بتعمیر زینت‌پذیرگردید سنة ثمان وثمانین بعدالالف من‌الهجرة

دوم ـ مدرسه پریزاد خانم و این مدرسه در بازار بزرك محاذی مدرسه دو دراست در مطلع‌الشمس‌است‌که این زن از جواری گوهرشادآغاست و در همان وقت‌که خانم

او مسجد گوهرشاد را میساخت او نیز این مدرسه را بنا کرد و موقوفهٔ از برای او قرار داد و در کتیبهٔ مدرسه نوشته‌اند ما ملخصه قدوفق‌الله سبحانه لتعمیر هذه‌المدرسة المقدسة‌فی ایام دولة سلطان المعظم والخاقان الاعظم ابوالمنصور شاه سلیمان‌الحسینی الصفوی خلدالله‌ملکه‌امیرالامراء‌الکرام‌مصدرالخیر و الاثار نجفقلیخان بیگلربیگی قندهــار سنة احدی وتسعین بعد الالف من‌الهجرة و این تاریخ تعمیر مدرسه است نه بنای‌آن

سوم - مدرسه خیرات خان که واقع است درمیان بست پائین خیابان و کتیبهٔ این مدرسه بخط کوفی‌زرد بکاشی معرق است ما ملخصه «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم لقدتم بناء هذه المدرسة المبارکة المسماة بخیراتیة فی ایام دولة السلطان الاعظم الی ان قال ابوالمظفر شاه عبــاس الثانی الصفوی الموسوی الحسینی وقد وفق لبنائها فی حال‌حیاته وبعد وفاته المرحوم المغفور خیرات‌خان فی‌سنة‌سبع و خمسین والف»

چهارم - مدرسه میرزا جعفر درب آن واقعست در میان صحن عتیق و این مدرسه بهترین مدارس مشهد است وضعاً ومکاناً وبنای آن بسیار عالیست ومزین است بکاشی معرق ممتاز و تاریخ‌آن سنهٔ هزار و پنجاه و نه است لکن این بنا رو بخرابی نهاده بود مرحوم حاج محمد ناصرخان ظهیرالدوله در سنه هزار و دویست وهشتاد وپنج درایام حکمرانی درخراسان آنرامرمت وتعمیر کردوالان کمال رونق را دارد

ودر کتیبهٔ ایوانهای او بالای کاشی معرق اخبار در فضیلت علم وعلماء بخطهای بسیار درشت نوشته شده وگویند میرزا جعفر بانی این‌مدرسه خراسانی‌الاصل بود رفت بهندوستان و آنجا نوکر شخصی شد بعد از مدتی آن شخص از دنیا میرود اموال او را حراج میکنند از جمله صندوق‌کهنه بود که میرزا جعفر میدانست جوفش نقود و جواهراتست او را حراج کردند بدون احتمال آن که جوفش جواهراتست میرزا جعفر او را بقیمت نازلی خریداری کرد و نقود و جواهر آن را سرمایهٔ خود قرار داد و مشغول تجارت شد چون مال وافری بدست آورد قصد معاودت کرد بخراسان حاکم هند او را مانع شد وگفت اگر خیال معاودت داری باید همان قسم که دست خالی باینجا آمده بودی بر گردی ،

میرزا جعفر در جواب گفت این تکلیف را با آنکه شاقست من قبول میکنم بشرط آنکه مدت بیست سال عمر عزیزم را که در این مملکت صرف تحصیل دولت و مکنت آن نموده‌ام بمن رد کنید .

از این جواب حاکم را خوش آمد و اجازه داد که میرزا جعفر بهر کجا که میخواهد برود اگرچه عمر او وفا نکرد که بوطن خودبرسد لکن قبل‌از وفات قسمتی از اموال خود را خاص‌خیرات و مبرات نمود وازوجوهی که بمشهد فرستاد این‌مدرسه ساخته شده و موقوفاتی بجهت اووقف گردید ·

پنجم مدرسه فاضلخان واقع در بست بالا خیابان در سر درب این مدرسهٔ کتیبه‌ایست بخط ریحان و دو سطر هم دریشانی در بخط رقاع است وهردو کتیبه بسنك منبت است وبسیارخوب نوشته شده ودرآن کتیبه است که اینمدرسه در زمان شاه‌عباس ثانی ساخته شدم وبانی‌اوملاعبدالله‌تونی بوده باشاره و وصیت‌برادرش الفاضل الکبیر والعالم المدقق النحریر علاء‌الملك المخاطب بفاضلخان التونی در تاریخ هزاروهفتاد وپنج

و در مطلع الشمس است که این مدرسه کتابخانهٔ دارد که او را هشتاد هزار تومان قیمت می‌نمایند·

گویند واقف سرط کرده سه طایفه دراین مدرسه منزل نکنند هندی و مازندرانی و عرب چه‌هندی‌ها بی حقیقتو دروغگو میباشند و مازندرانی ها جنگی و اعراب نا تمیزو کثیف هستند
ازقرار مسموع طلبه عربی بمشهد آمد خواست در مدرسه فاضلخان ساکن شود رئیس مدرسه اجازه‌نداد وجهتش را بآن عرب اظهار داشت عرب دستهای خود را باسمان بلند کرد گفت ای فاضلخان خدا ترا رحمت کند که حرف راستی زده‌ای واین‌مدرسه موقوفات زیـادی دارداز املاك ومستغلات •

ششم ـ مدرسه عباسقلیخان که واقع است در پایین خیابان در پیشانی ایوان مسجد این مدرسه در کاشی معرق بخط زرد کتیبهٔ نوشته شده و در آن کتیبه است « این مدرسه در زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته‌شده بتاریخ سنه هزارو هفتاد و هفت»و‌موقوفه او ازاملاك و حمام ودکاکین زیاد است لکن افسوس که چیزی بطلاب داده نمی شود و مدرسه هم مخروبه است •

واز عبارتی که‌در پیشانی این‌مدرسه نوشته شده معلوم میشود که عباسقلی خان بیگلربیگی کل خراسان بودهٔ

هفتم ـ مدرسه سمیعیه المشهور بمدرسه ملامحمد باقر در کتیبه درب این مدرسه بخط رقاع در سنك مثبت شده ودر آن کتیبه است (در ایام سلطنت شاه سلیمان صفوی اینمدرسه ساخته شده باجازه مجتهد الزمان مولانا محمد باقر الخراسانی السبزواری صاحب کفایه در فقه از مال مولانا محمد سمیع در سنه هزار وهشتاد وسه)واین مدرسه مستغلات زیادی دارد ازکاروانسرای ودکاکین

هشتم ـ مدرسه سعدیه‌المشهور بمدرسه پائین پا این مدرسه پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده وسر درب این مدرسه بخط ثلث روی کاشی معرق کتیبه نوشته شده و الان ریخته شده ودر کریاس مدرسه اشعاری کتیبه شده ودر آخرش نوشته کتبه محمد رضا الامامی سنه هزار و هشتاد وهفت ودر ایوان پشت بقبله آیات شریفه گچ بری شده وتاریخ آن سنه هزار و هشتاد وشش است بارقم محمدرضا امامی

ودر مطلع الشمس است گویند بانی این‌مدرسه بهند رفته بجهت تحصیل معاش و اینقدر فقیر بود که درکوچه گدائی میکرد روزی یکنفر پیرمرد هندی اورا دیده گفت اگر راضی شـوی چشمهای ترا ببندم وبخانه خود برم آنجاکارکن تااجرت خوب بتو میدهم

آنمرد راضی شد پیر مردهندی چشمهای او را بست واز راههای پر پیچ وتاب اورا بخانه خود بردوچشمهای او را بازکرد امرکرد زمین راحفر کند چون حفرکرد آنمرد هندی مسکوکات‌زیادی از طلا ونقره در آنجا دفن کرد شام چشمهای او را‌می‌بست و از راه معوج میاورد بجای صبحش چند روز همین کارشغلش بود و عقب وسیله میگشت که او را بکجا میبرند تاروزی‌گربهٔ بخانهٔ آن هندی دید اورا گرفته ذبح کرد وپوست او را برازطلا کرد ودرموقعی که کسی آنجانبود گربه‌را ازدیوار بانطرف انداخت وصدای افتادن او راشنید فهمید که میان گل افتاده وقتیکه کارش تمام شدو اجرتش راگرفت باچشم بستهٔ بجای هر روزه بر گشت بعد در صدد پیدا کردن گربه برآمداو را میان‌گودال گلی‌یافت باینواسطهٔ دیوارخانه هندی را فهمید که کجاست

زمانی نگذشت کهٔ آنمرد هندی ازدنیا رفت ورثه او خواستند خانه هندی را بفروشند آن

شخص فقیر مزدور بلهمان طلاهائیکه در پوست گربه بدست آورده بود خانه را خرید و مالك آن
نمود و دفینه ها شد وتمام آنها را حمل بایران نمود وقسمتی از آنها راصرف بناء اینمدرسه نمود

نهم ـ مدرسه صالحیه المشهور بمدرسهٔ نواب واقع در خیابان بالا در سر درب
این مدرسه کتیبهٔ خوش خطی بخط ثلث بسنگ نقش شده ودر آن کتیبه است که « این مدرسه در
زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته شده از مال خالص نواب مستطاب صفة السادات
النجباء صدرالاسلام والمسلمین میرزا صالح النقیب الرضوی کتبه محمد صالح سنه‌هزار و هشتادوشش
واین مدرسه نیزموقوفات زیادی داد

دهم مدرسه بهزادیه المشهور بمدرسه حاجی حسن واقع در بالا خیابان و از
مدرسه نواب نزدیکتر است بآستانهٔ مقدسه ودر سر درب این مدرسه بخط رقاع کتیبهٔ خوش خطی
دارد واز او معلوم میشود که‌در زمان شاه سلیمان از مال ملك بهراد ساخته شده تاریخش هـزار
ونود است

یازدهم ـ مدرسه بالاسر مبارك و در ایوان مقابل درب مدرسه گچ بری شده بخط
ثلثو ازآن کتیبه معلوم میشود که اینمدرسه نیز درزمان شاه سلیمان ساخته شده از خالـص مال
میرزا محمد وزیر کل خراسان وهرات در سال‌هزارو نودو یك ودر اینمدرسه ومدرسه‌پریزادبجهت
قربشان برواق دارالسیاده مبارکه ابداً متراحی ندارد

**دوازدهم مدرسه سلیمان خان اعتضاد الدوله که در نزدیك مسجد شاه و حمام
شاه است** ، گویا در حدود سنهٔ هزارو دویست ساخته شده در زمان **مرحوم امام محمد خان
قاجار** بعد متروك ومندرس ماند تا در سنه هزار ودویست و پنجاه وهفت پسر **مرحوم نصرالله
خان** بزیارت مشرف شد و او را تعمیر کرد وفعلا بسیار آباد وطلاب با فضلی‌دارد

**سیزدهم مدرسه ملاتاجی المشهور بمدرسه مستشار واقع است در میان صحن
عتیق** ، تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تعمیرش را **میرزا رضای مستشار الملك** کرده وتاریخ
تعمیرش تقریباً درحدودسنه‌هزار ودویست ونودبوده

چهاردهم مدرسه عبدالله خان واقع در جنب پیر پالان دوز تاریخ اصلش معلوم‌نیست
لکن تعمیرش نیز درسنه هزارو دویست ونودو هفت بوده

پانزدهم مدرسه علی‌نقی میرزا جنب رواق مطهر پایین پای مبارك‌وعلینقی میرزا از
پسرهای **فتحعلی شاه** بوده وتاریخش دردست نیـت وفعلا عنوان مدرسه بودن هم ندارد

شانزدهم مدرسه نو بانی او **مرحوم حاجی ملا احمد کاشی** بوده که در حدود
هزارو سیصد ساخته شده

هفدهم مدرسه حاج رضوان واقع در عیدگاه چند حجره و چند طلبه زیاد تر ندارد
وتاریخش معلوم نیست

هیجدهم مدرسه حاج آقا جان واقع در قبرستان قتلگاه گـویا درحدود هزار و
دویست و پنجاه ساخته شد و چندحجره‌وموقوفهٔ مختصری دارد

مطلب دواز دهم ـ در تاریخ سور و حصار بندی مشهد مقدس

اولا ـ بدانکه سوری که در **اطراف** مشهد مقدس کشیده شده در **سنه چهار صد و
بیست وهشت** بود که **سوری‌بن معتز** از جانب **سلطان مسعود بن سلطان محمود حاکم**

نیشابور بود و اوطلهٔ مشهد را مرمت نمود و گنبد مطهر حضرت رضا ع را تعمیر کرد
ونسبت میدهند که حکیم فردوسی و پدر او باغبان سوری بن معتز بودند و میگویند بهمین جهت حکیم ابوالقاسم متخلص شد به فردوسی ، و گویا این سور باندازهٔ بود که حرم مطهر و رواقها را احاطه داشته

ثانیاً درسنهٔ پانصد وپانزده امیر علاءالدین فرامرز بن علی الملقب به **عضدالدین** باندازهٔ سکنهٔ مشهد دور بیوتات آنها را سوری کشید

درزینةالمجالس است که امیر علاءالدین فرامرز بن علی واله ارسلان خاتون زوجهٔ القائم بامرالله عباسی بود وآن خاتون درقزوین کاریزی احداث نمود که مردم از او منتفع میشوند

وعلاءالدین بغایت فاضل بود وتصنیفات زیادی ازاو ماند ، نزدسلاطین سلجوقی مخصوصاً **سلطان سنجر** قرب ومکانت زیادی داشت مدر غزوهٔ در رکاب **سلطان سنجر شهید شد**. از آثار اواست **سور** مشهد که درسنهٔ پانصد و پانزده تعمیر وبنا نمود انتهی

گویا این **سور** درحدود بست فعلی بوده وبعضی ازمعمرین گفته‌اند در نزدیك بست پائین خیابان حمامی است که در سابق مشهور بوده بحمام خندق ؛ حقیر احتمال میدهم که آن حمام باچنار است که نزدبست پائین خیابانست

ثانیاً در سلطنت میرزا شاهرخ بن امیر تیمور شوهر گوهرشاد آغا **امیر سید خواجه** را بطوس فرستاد که حصار شهر طوس را تعمیر نماید. مردم طوس که از حملات مغول و تاتار از طوس فرارکرده بودند و دور مرقد مطهر حضرت رضا ع جمع شده بودند راضی نشدند مراجعت نمایند بطوس و مشهد مقدس را مأمن خودقرار داده بودند ، وچون جمعیتشان زیاد بود و قلعهٔ مشهد هم کوچك بود **امیرسید خواجه** باندازهٔ آن جمعیت حصاری در اطراف آنها کشید و این درحدود سنهٔ **هشتصد وهشت** بوده

حقیر احتمال میدهم که این حصار امیرسید ازطرف پائین خیابان تا حدود کوچهٔ ساربانها واز طرف بالاخیابان تا حدود باغ تولیت باشد و فعلا هم درباغ تولیت یکقطعه حصار بسیار ضخیم و قطوری دیده میشود مثل باره شهرومحتملست که این حد ساختمان حصار امیر سیدخواجه باشد و در آنوقت مشهد بنا بتصریحات **حافظ ابرو** علی‌مانقل دارای محلاتی بوده مثل محله کاریز، شاه‌آباد ، دستجرد، چاه‌نو ، منصوریة ، ابوبکرآباد و از آن محلات فعلا محلهٔ چاه‌نو باسم سابق مانده

رابعاً در مطلع الشمس است که شاه طهماسب بن شاه‌اسمعیل‌الصفوی شهرمشهد را بنا کرد یا بتوسیع آن پرداخت و این در حدود سنه نهصد وپنجاه بوده وفرموده این باروئی که فعلا درشهر مشهد مقدس هست که برجهای متعدده دارد ساختمان شاه‌طهماسب است و دوره حصار بندی شهرمشهد مقدس را چنانچه بعضی از معمارها تعیین کرده‌اند ده هزارو هشتصد و هشتاد و ذرع سنجیده‌اند لکن فعلا بیوتات زیادی‌در اطراف شهر بنا نموده‌اند مثل اراضی النددشت وگل‌خطمی و تقی‌آباد و طرف دروازه پائین خیابان وشاید در این محال مذکوره دوهزارخانه زیادشده‌باشد

مطلب سیزدهم ـ **بدانکه** از القاب خاصه این زمین مقدس آنستکه او را **دارمضیعه و بلاد غربت** نامیده‌اند(۱)

(تعبیر از آن بدارمضیعه وبلادغربت شده نه‌اینکه از القاب خاصه باشد) ولد مؤلف

چنانچه **شیخ صدوق** در امالی و عیون از **اباصلت هروی** روایت کرده که گفت شنیدم

ازحضرت رضا ع فرمود والله مامنا الا مقتول شهيد فقيل له من يقتلك يابن رسول‌الله ص قال شرخلق‌الله في زماني يقتلني بالسم ثم يدفنني في‌دارمضيعة وبلاد غربة الا فمن زارني في غربتي كتب الله له اجر مأة الف شهيد و مأة الف صديق و مأة الف حاج و معتمر ومأة الف مجاهد وحشر في زمرتنا وجعل في‌الدرجات العلى في‌الجنة رفيقنا

در اين روايت حضرت توصيف فرمود مرقد مطهرخود را بدارمضيعه و بيلاد غربت ولابد است در مقام از ذكر دو امر

امر اول ـ چرا اين دارمقدس را توصيف فرمود بدار مضيعه سرش معلوم است چون قدرو منزلت‌قبرمقدس بواسطهٔ مجاورتش با قبر هرون‌الرشيد ضايع شد بجهت‌آنكة اهل‌خراسان‌متنفربودند از هرون و مأمون بلكه از بني‌العباس چون با اينهمه جانفشاني‌هاى خراساني‌ها در تأسيس دولت بني‌العباس و انقراض دولت بني‌اميه و بني‌المروان معذلك منصور با ابومسلم مروزي خراساني چه كرد و مأمون با فضل بن‌سهل ذوالرياستين چه كرد و با طاهر بن حسين ذي‌اليمينين چه كرد ازهمه ظلمها بالاتر با حضرت رضا ع كه او را ازمدينه بخراسان طلبيد چه كرد و قبهٔ هم معروف بود بقبه‌هروني علاوه برآنكة ناصبي‌ها وخارجي‌ها دربلاد خراسان انتشار داشتند اينهـا همه باعث شد كه قبر مقدس حضرت درخراسان مهجور وضايع ماند وكسي‌قدر ومنزلت قبرمقدس را نميدانست وما دراين مختصر چند روايت نقل‌ميكنيم كه شاهد برضايع شدن احترامات اين قبرمقدس‌است

اول ـ **درعيون اخبارالرضا** روايت‌كرده‌كه شخصي حمزه نام ازمصر مشرف شد بزيارت حضرت رضا ع در طوس نزديك غروب آفتاب رفت ميان بقعهٔ مبارك كه زيارت و نماز زيارت‌خواند ودرآنوقت زائري بغيرآن نبود بعد از نماز زيارت و نماز مغرب و عشا خادم قبر مطهر خواست آن مردمصري را ازحرم خارج كند و درب را ببندد

زائرمصري ازخادم استدعاكرد كه اورا ميان حرم بگذارد و درب را بر روى او ببندد و هر جا ميخواهد برود، چون ازراه دور آمده بود وحاجتي هم بخارج شدن نداشت خادم اجابت‌كرد و او را ميان حرم‌گذارد و درب را بروى او بست، اوهم مشغول نماز وتضرع شد تا خستة شد ، نشست سر بزانوگذارد كه ساعتي راحت كند، چون سر برداشت ديد درمقابل صورتش رقعه‌ايست‌كه باو اين بيت نوشته است

من سره ان يرى قبراً برؤيته — يفرج الله عمن زاره كربة
فليات ذا القبر ان الله اسكنه — سلالة من نبي‌الله منتجبه

زائر مصري برخاست وتا سحر مشغول نمازشد ، دومرتبه نشست وسربزانو گذشت، چون سر برداشت ديد آن رقعة بديوار نيست، صبح روشن شد ودرب را بازكرد وبيرون‌شد!

از اين روايت استفاده ميشودكه درآن اوقات‌حرم مباركه اثاثيه منقوله نداشته كه خادم راضي شد مرد مصري درآنجابيتوته كند

وايضاً استفاده ميشودكه در آنزمان زواربطور انفراد وانگشت‌نمائي بزيارت مشرف ميشدند كه ميگويد درآنوقت زائري بغير او نبوده

دوم ـ **دركشف‌الغمه** ازحافظ بن عبدالعزيز جنابذي ازعبدالله بن محمد جمال روايت كرده گفت وقت غروبي مشرف شدم بحرم حضرت رضاع وقصدكردم آنجا بيتوته كنم ، از زني كه خادمه

حرم مطهر بود سؤال کردم مانعی ندارد کهشب میان حرم مطهر بمانم گفت نه، من از آنزن چراغ گرفتم و گفتم دررا ببند

درین شب آواز قرائت بگوشم آمد ، خیال کردم شاید خادم بکسی دیگر هم اذن‌ماندن میان حرم داده آمدم درب حرم‌دیدم بسته است چراغ هم‌خاموش شد

ازمیان قبرمطهر سوره مبارکهٔ مریم‌بگوشم رسید ، این آیه شریفه را باین قسم تلاوت‌فرمود «یوم یحشرالمتقون الی الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا »

من این قرائت رانشنیده بودم بعد که مراجعت‌کردم بری رفتم نزد **عباس بن فضل‌بن‌شاذان** گفتم کسی این آیه شریفه رابابنقسم قرائت نموده

گفت بلی پیغمبرص باینقسم قرائت میفرموده

از این روایت استفاده میشود که در آن اوقات کلید دار حرم مطهر یك زنی بوده

وایضا استفاده میشود که در آن اوقات چراغی میان حرم مطهررسما روشن نمیشده

سوم در عیون اخبار الرضا روایت کرده از ابوطالب حسین بن عبدالله الطائی گفت شنیدم ازمحمد بن عمر نوقانی که گفت دربالا خانه خود در نوقان خوابیده بودم در شب تاریکی ، چون از خواب بیدار شدم نظر کردم بسناباد بطرفی که دراو قبر مقدس حضرت رضا ع بود ، دیدم سرتا سر مشهد مقدس رانور فراگرفته گویا روز روشن است ومن در امامت حضرت‌رضا ع شك داشتم و نمیدانستم بر حقست یانه ، مادرم هم عقیدهٔ بصاحب قبرمقدس نداشت من که این تجلی‌انوار اورامشاهده کردم بمادرم گفتم

مادرم گفت‌اینها خیالات شیطانیست که تو کردهٔ

شب دیگر که ازشب سابق تاریکتر بود باز دیدم نور زیادی تمامت مشهد مقدس حضرت رضا ع را پر کرده ، مادرم را خبردار کردم اوهم دید که تمام‌مشهد مقدس حضرت رضا ع را نور احاطه کرده پس مشغول حمدوثنای الهی شدومن آمدم‌رو بقبر مطهر حضرت رضا ع

چون بدرب حرم‌رسیدم دیدم بسته است‌گفتم خداوندا اگر امامت حضرت رضا ع بر حقست درب را از برای من بگشاچون دست بدرب گذاردم باز شد

در قلبم وسوسه کردم کهشاید درب حرم بسته نبوده درب را کشیدم بطوریکه خیزه در از داخل حرم مطهر افتاد ویقین کردم کهدرب بسته شد

دومرتبه گفتم خداوندا اگر حضرت‌رضا برحقست درب رااز برای من بگشا

پس دست بدرب گذاردم درب بازشد وداخل حرم شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم واعتقاد نمودم بامامت حضرت رضا ع وهر روزجمعه از نوقان مشرف‌میشدم بزیارت حضرت رضا ع‌و نماز میخواندم در نزد قبر آن‌حضرت

ازاین روایت استفاده میشود که اهالی نوقان در آنزمان فوق العاده متعصب بودند واحتمال نمیدادند که ازاین قبر مقدس کرامتی بروز نماید لهذا مادر این مرد نوقانی گفت اینها خیالات شیطانی است

وایضا استفاده میشود کهدر آن اوقات درب حرم مطهر قفل داخلی داشته که خیزه میشده این وضعیات مهجوری قبر مقدس تا اوایل عصر سلاطین دیالمه بوده که زوار تك‌تك بزیارت

قبرمقدس میامدند وخداوند هم کرامات وخوارق عادات از آن مکرر نشان میداد

بحمدالله تعالی در این ازمنه خداوند چه تجلیاتی از برای این مرقد مطهر نشان داده و چه کرامات ومعجزاتی از این قبر مشاهده میشود و چه دعواتی در تحت این قبه سامیه مستجاب‌میفرماید وهر سال میلیونهااز مسلمین از دور ونزدیك بزیارت این مرقد مطهر مشرف میشوند ـ زادالله‌تعالی فی تشریفاته وتجلیلاته

امر دوم که چرا این بلدمقدس را توصیف فرموده به بلاد غربت و حال آنکه غالب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دربلاد غربت ازدنیا رحلت فرمودند

سرش اینست که‌هر قدر انسان از بلدمالوف خود دور تر باشد غربت او بیشتربلو مؤثرمیشود خصوصاً اگر درآنجا،نه اقربائی باشدونه آشنائی‌ونه‌اهل لسانی

حال ملاحظه کن خراسان کجا؛ مدینه طیبه کجا و اگرحضرت رضا(ع)درخراسان خویشی یادوستی میداشت البته آرزو و امید داشت که وقت مردن ببالینش بیاید و اگر حضرت چنین امیدی داشته چرا وقتی کمسموماً ازمنزل مأمون بخانه آمد به اباصلت امر فرمود که درخانه راببندد(۱)

چنانچه در امالی وعیون اخبار الرضا فرموده : « حتی دخل‌الدار و امران یغلق الباب ثم نام علی فراشه» لهذادر خیلی ازروایات از آنحضرت تعبیر بغریب کردند

منجمله در امالی از حضرت امیرالمؤمنین ع روایتکرده که فرمود « سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم ظلما اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابن عمران‌موسی الا فمن زاره فی‌غربته غفرالله ذنوبه ما تقدم منها وما تأخر ولوکانتمثل عدد النجوم وقطر الامطار وورق الاشجار»

منجمله ایضا در امالی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود « یخرج رجل من ولد ابنی‌موسی اسمه اسم امیرالمؤمنین ع ویدفن‌فی‌ارض طوس وهی بخراسان‌یقتل‌فیها بالسم و یدفن فیها غریبا من‌زاره عارفا بحقه اعطاه‌الله اجرمن انفق قبل الفتح وقاتل

منجمله ایضا در امالی‌ازحضرت صادق‌ع روایتکرده « قال یقتل حفدتی بارض‌خراسان فی‌مدینة یقال لها طوس من‌زاره الیها عارفاً بحقه اخذته بیدی یوم‌القیمة و ادخلته الجنة و ان کان من‌اهل الکبائر قلت جعلت فداك و ما عرفان حقه ، قال یعلم انه امام مفترض الطاعة غریب شهید من‌زاره عارفاً بحقه اعطاه‌الله اجر سبعین شهیدا ممن‌استشهد بین‌یدی رسول‌الله‌علی‌حقیقة»(۲)

منجمله در عیون از حضرت رضا ع روایتکرده که بدعبل فرمود « لا تنقضی الایام واللیالی حتی یصیر طوس مختلف شیعتی و زواری الا فمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی‌فی‌درجتی یوم القیمة مغفوراً له»

منجمله درامالی ازحضرت‌رضا ع روایتکرده قال« انی مقتول ومسموم و مدفون بارض غربة اعلم‌ذلك بعهد عهدالی ابی عن ابیه عن آبائه عن رسول‌الله ص الا فمن زارنی فی غربتی کنت انا و آبائی شفعائه یوم القیمة ومن کنا شفعائه نجی‌ولوکان علیه وزرالثقلین»

منجمله درخصال از حضرت رضا ع روایتکرده قال « من زارنی علی بعد داری اتیته یوم القیمة فی ثلث مواطن حتی اخلصه من احوالها اذا تطایرت الکتب یمینا وشمالا و عند الصراط

---

(۱)حال‌امام‌با‌حال غیر امام نمیتوان قیاس کرد که بگوئیم آرزوداشت دوستی بالینش‌باشدوانگهی اباصلت دوست بوده وجهت امر بدربستن هم غربت نبوده بلکه امردیگرا ست ولد مؤلف

(۲)محل شاهد دراین خبر نیست(ج)

وعند المیزان »

منجمله در کفایة الموحدین از قاضی ابوالفرج بغدادی از حضرت رسول (ع) روایتکرده که فرمود ظاهر میشود از صلب موسی بن‌جعفر ع علی که‌نامیده میشود برضا و اوموضع علم و معدن حلم استو بعدفرمود «بابی المقتول بارض الغربة»

خیلی مناسب است که در اینمقام ذکر شودقصهٔ علام فهام جناب آقا شیخ مهدی ملا کتاب **درفوائد الرضویه محدث قمی** دامت برکاته حکایت فرموده از جناب آقا شیخ علی کـه گفت درسفری که‌جناب آقاشیخ مهدی ملاکتاب مشرف شد بمشهد مقدس من در خدمت ایشان متکفل زحمات ایشان وامین مخارجات ایشان بودم چون وارد مشهد مقدس شدیم چند روزی گذشت دیدم یك فلس بجهت مخارج باقی نمانده بمهمانهای مرحوم شیخ قضیه را گفتم آن بیچارهها متحیر شدند که چه‌خواهد شد

من باجناب آقاشیخ مهدی مشرف‌شدیم‌بحرم حضرت رضاع و زیارت کردیم ونماززیارت‌خواندیم ناگاه شخصی آمدپهلوی شیخ نشست ویك کیسه پولی گذارد درمیان دست شیخ مرحوم شیخ اشاره فرمودند که‌شاید این کیسه پول را اشتباها میان دست من گذاردی آنمرد گفت آیا نمیدانی‌که هر امامی مظهر صفتی‌هستند وحضرت رضا ع متکفل احوال غربا‌هستند و این کیسه از حضرت رضاهست که بشمادادم و آنشخص رفت مرحوم شیخ متحیر شد واشاره کرد بمن من کیسه را از دستشان گرفتم رفتم ببازار وغذای بسیار خوبی از برای شب مهیا کردم

مهمانهای شیخ آمدند چشمشان باین غذا افتاد گفتند مارا مأیوس کردی و حال آنکه غذای امشب ازهرشب بهتر است ؟

من‌از برای آنها قضیه را نقل کردم ودر میان کیسه سیصد یادویست اشرفی بود .

نظیر این حکایت از شیخ حسین نجفی نقل شده که وقتیکه مشرف شد بزیارت حضرت رضا ونفقه‌اش تمام‌شد ناگاه از شبکه‌های ضریح مقدش‌صدائی شنید بزبان عربی فصیح گفتند :(لاتهتم اماعلمت ان کل امام مظهر لامر والامام علی بن موسی الرضا ضامن لاموالغرباء)

مطلب چهاردهم ـ درذکر اموری که لابداست ازذکر آنها

امر اول بدانکه باید زوار ومجاورین مشهدمقدس حتی الامکان چند چیزاز آنها فوت نشود **اول نماز حاجت در بالای‌سر مطهر چنانچه علامه مجلسی در تحفة الزائر** بسندمعتبر ازحضرت امام علی‌النقی فرموده که هرکه رابسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم حضرت‌رضا ع را درشهر طوس وحال آنکه غسل کرده باشد ونزد سر آنحضرت دورکعت نماز بکند ودر قنوت نماز حاجت خود رابطلبد بدرستیکه مستجاب میشود مگر آنکه از برای گناهی یا قطع رحمی سؤال کند

دوم خواندن نماز جعفرطیار‌نزد قبرمقدس حضرت رضا ع چنانچه ایضا در **تحفة الزائرین** ازحسین بن احمدفقیه رازی روایتکرده که هرکه زیارت کند حضرت امام رضا ع یا دیگری ازائمه را پس نماز جعفر را نزد قبر آنحضرت بجاآورد برای او نوشته شودبهر رکعتی ثواب کسی که‌هزار

حج وهزار عمره بجا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد وهزار مرتبه درجهاد ایستاده باشد باپیغمبر مرسل وبهر گامی ثواب صد حج وصد عمره و صد بنده آزاد کردن داشته باشدوصدحسنه برای اونوشته شود وصدگناه ازاو محوشود

سوم زیارت کردن حضرت رضا ع را در اوقات خاصه مثل ماه رجب

چنانچه درمزار **بحار از عیون اخبارالرضا** بسند معتبر روایتکرده که محمد بن سلیمان ازامام محمد تقی ع سؤال کرد که شخص حج واجب خودرا کرده پس بمدینه رفت و حضرت پیغمبر ص را زیارت کرد وحق او رامیشناخت ومیدانستکه او حجت خدا هست بر خلق پس سلام کرد بر آن حضرت ورفت بکربلا و حضرت امام حسین رازیارت کرد و رفت ببغداد و حضرت امام موسی کاظم ع را زیارت کرد ورفت بشهر خودو در آنوقت خداوند اینقدر مال باو روزی کرد که دو مرتبه بحج میتواند رفت کدام بهتر است که بازحج بکند یابرود بخراسان و بپدرت امام رضا را زیارت کند حضرت فرمود : بلکه برود بر پدرم سلام کند افضل است و بایدکه در ماه رجب باشد الخ

ومثل **روز بیست و سوم ذی القعدة الحرام**

چنانچه **مجلسی در بحار** از بعضی از علمای عجم نقل فرموده که مستحب است زیارت مولانا الرضا ع در روز بیست وسوم ذیقعدة الحرام از نزدیك یا دور ومثل روز **بیست و پنجم ذیقعدة الحرام** که یوم دحوالارض باشد ومثل روز **او ل ماه رجب الاصب**

چنانچه مرحوم میرداماد در کتاب اربعة الایام فرموده ما حاصله که هر سالی چهار روز عظیم القدر است نزد خداوند متعال و اکرم ایام سال آنچهار روز است و آنروزها را در اصطلاح شرع شریف **ایام اربعه** میگویند

اول روز دحوالارض است که بیست وپنجم ذیقعدة الحرام است

دوم یوم الغدیر است که هیجدهم ماه ذیحجة الحرام است

سوم یوم المولودحضرت خاتم النبیین که هفدهم ربیع الاول است

چهارم یوم البعث است که بیست وهفتم ماه رجب است واین چهار روز در فضل و منزلت پنجم ندارند

ودر هر سالی چهار شب هست که من حیث القدر والشرف پنجم ندارند و در اصطلاح شریعت مقدسه آن شبهارا **لیالی اربعه** مینامند

یکی شب اول ماه رجب **دوم** شب نیمهٔ شعبان **سوم** شب عید فطر **چهارم** شب عید اضحی .

بعد فرموده که زیارت سیدنا ومولانا الرضا ع در روز دحو الارض افضل اعمال مستحبه و اوکد آداب مسنونه است وهمچنین زیارت آنحضرت در اول رجب الفرد بغایت مؤکد و محثوث علیه است انتهی **علامه مجلسی دربحار** میفرماید بدانکه زیارت آنحضرت درایام فاضله واوقات شریفه افضل است خصوصاً درایامی که اختصاص بآنحضرت دارد مثل روزولادتشان که یازدهم ذیقعدةالحرام باشد و روز وفاتشان که آخر ماه صفر باشد یاهفدهم ماه صفریا بیست و یکم یابیستوسوم ماه رمضان وروزی که بیعت کردند با آنحضرت بخلافت که روزاول ماه رمضان باشد یا ششم آن .

سید بن طاوس در اقبال فرموده که روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز میخوانند هر

رکعتی. یکحمد و بیست و پنج مرتبه سوره مبارکه قل‌هوالله احد بجهة آنکه حقوق حضرت رضا ع در اینروز ظاهرشد

مجلسی میفرماید ومناسب است واقع ساختن این نماز را درروضهٔ مقدسه حضرت رضا ع بعد اززیارت آن بزرگوار

چهارم احسان نمودن بخدام و نوکرهای حضرت رضا ع و باولاد و مجاورین قبر مقدس آن وصله ومهربانی وجوائز دادن بقدر میسور بایشان که احسان نمودن به آنها در واقع احسان بـه صاحب قبر مقدس است وسزاوار است که خدام ومتولیان آن مکان شریف اهل خیرو صلاح وصاحبان دین ومروت باشند وصبر وتحمل نمایندناملائماتیکه اززوار میبینند و درشتی و خشونت به آنهانکنند ومسارعت نمایند درقضاء حوائج آنها وخبرگیری نمایند از حالات آنها

در مجالس المؤمنین است که در مکاتیب مولانا قطب الدین شیرازی‌مسطور است‌که‌کسی به وداع معروف کرخی آمدکه‌میخواست بسفری برود معروف بوی گفت که هرگاه حاجتی داشته باشی به حرمت سر معروف کرخی آنرا ازخدا بخواه که مستجاب‌شود آنکس تعجب کردکه چگونه معروف تزکیهٔ نفس خود میکند معروف گفت این برای آن میگویم که سالها این سررا بر آستانه علی‌بن موسی‌الرضا ع نهاده‌ام (۱)

و ایضا درالسنه معروف است که روزی تاجری آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام که آن حضرت‌دعائی درباره او بفرمایدکه‌در سفردریا ازغرق شدن ایمن باشد اتفاقاًآن‌حضرت بعبادتی‌مشغول بودلذا معروف قلمو دواتی بدست‌گرفت برقعه چند کلمهٔ نوشت بآنشخص داد وگفت اگرامواج دریا بتلاطم در آمد آنچه در این رقعه نوشته‌ام عمل کن که‌ساکت شودآنشخص رقعه راگرفته‌روانه‌شدچون در اثناء سفر دریا آثار طوفان ظاهر شد آن‌رقعه را بیرون آورد بخیال آنکه در اودعائی ازحضرت رضا ع نوشته شده دیدنوشته ای دریا بحق معروف کرخی که دربان علی بن موسی است ازجوش و خروش بایست

آنشخص از غایت اعراض واضطراب آن رقعه را بدریا انداخت بمجرد وصول رقعه‌بدریا جوش وخروش او بر طرف شد

ازهمانوقت تا الحال جمیع کسانی‌که بدریا سوار میشوند چون‌آثار موج در دریا میبینند او رابحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی‌حضرت رضا ع سوگند میدهندکه اضطراف بایستدوتجربه شده که مفید میافتد انتهی

پنجم رفتن ببعضی از بیوتات مقدسه آستانه مبارکه مثل کتابخانه مبارکه بجهت زیارت خطوط شریفه معصومین ع و کتب نفیسه که بخطوط خطاطین معروف نوشته شده وملهب بتذهیبات لائقه است علاوه براینکه خیلی ازکتب هست که نسخه‌اش منحصر است بکتابخانه مبارکه حضرت رضا ع‌و مثل خزانهٔ مبارکه که‌دراو اسباب‌های نفیسه است که بعضی ازآنها یك کرور تقویم شده و مثل مهمانخانه مبارکه وکیفیت اطعام اغذیه لائقه قابله بزوار وبخدام ومنتسبین بآن دربار ولایت مدار که چقدر باجلوه وشکوه است

ششم رفتن بزیارت قبور بزرگان و علمائیکه در این زمین مقدس مدفونند از قبـیل جناب

خواجه ربیع وجناب شیخ طبرسی وشیخ بهائی وشیخ حر عاملی وسائر مزارات متبرکه که درفصل هشتم مفصلاً ذکرخواهدشد (انشاء)

امر دوم

بدانکه اگر کسی باصدق بزیارت حضرت رضـا ع مشرف شد مکاشفات و ملاطفاتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود

مرحوم حاج ملا غلامحسین ازغدی المشهور بحاجی آخوند که از موثقین و محبین احقر بود بلاواسطه نقل کرد که‌زنی ازمحارم ومنسوبین ما که بسیار فقیره و مؤمنه بود سالی یك مرتبه‌از ازغد که‌چهار فرسخی مشهد مقدس‌است پیاده بزیارت حضرت رضا ع مشرف میشد و وقت بر گشتن بجهت هریك از اطفالیکه در قبیله بودند سوقاتی میآورد ازقبیل کفش و کلاه و سینه بندو نحو این ها

مایگفتیم شما که بادست خالی و پیاده میروی پول از کجا می آوری که اینها را میخری؟ میگفت وقتیکه میروم بحرم مطهر حضرت رامیان ضریح می بینم احوال مرا و احوال اطفال و عدد آنهارا میپرسد وباندازهٔ بمن پول میدهد که جهت اطفال سوقاتی بخرم مگر شما که بزیارت می روید حضرترا نمی‌بینید؟ ما در جواب آنمخدره سکوت میکردیم و خیال کرد یم که این زن بزیارت میرود در مشهد تکدی میکند لذا اینسفر که روانه مشهد مقدس شد منهم پشت سرش آمدم دیـدم آنزن رفت بمنزل یکنفر از ازغدیها منهم در بیرون آن منزل منتظر شدم تا وقتیکه تجدید وضوء نمودو بیرون شد که بزیارت مشرف شود منهم عقب سرش رفتم تاداخل حرم مطهر شد وخود را به ضریح مطهر چسبانید منهم درب حرم ایستادم تاازحرم‌خارج شدمن رفتم نزدیك سلام کردم چشمش که‌بمن افتاد اظهار بشاشت کرد گفتم مقابل ضریح چقدر طول دادی

گفت بلی حضرت از من احوالپرسی کرد واحوال اطفال قبیله را پرسید وپول بمن داد که جهت اطفال سوقاتی بخرم دستش را باز کرد دیدم چندقران میان دستش هست

فهمیدم بواسطه اخلاص وصدق خود این زن‌رسیده است بآن مقامی که بایدبرسد هر چه کردم پولها رااز او بگیرم که بجهتش سوقات بخرم راضی نشد وگفت باید خودم سوقات بخرم

امرسوم حقیر دراین سن خود که‌علاوه بر شصت‌سال است معجزاتی ازاین مرقد مطهر حساً مشاهده کردم که‌ذکر آنها موجب تطویل است و قناعت میکنم بذکر دوقضیهٔ ازمحسوسات خودم

منجمله ــ در صغر سن حقیر در مدرسه میرزا جعفر بمکتب میرفتم یکروز رفتم که بجهت خود خورشی ابتیاع نمایم درب صحن مقدس که رسیدم صدای صیحه وضجه از خیابان سفلی بلند بود من‌متحیر بودم ناگاه چیزی بپهلوی من خورد افتادم بروی سنك ومدهوش شدم یکوقت بهوش آمدم دیدم درمنزل میان بستر افتاده‌ام باز ثانیاً مدهوش شدم بعد معلوم شد که دو گاو از دو فرسخی شهر از ظلم صاحبشان گریخته هرش کنان آمده‌اند رو بصحن مقدس‌که متحصن شوند وهردومقابل پنجره زانو زده‌اند ودر بین راه چند نفررا تنه‌زده‌اند که یکی‌از آنها من بدبخت بوده‌ام و از آن صدمه یکی از ثنایای حقیر شکسته ومیان لب سفلی فرورفته وشجبوش خورده و فعلا هم موجوداست

منجمله کسی بحقیر امانتی داده بود که حفظ کنم واو باندازه تخم مرغی بود واز اتلاف او همه‌قسم خائف بودم لذا همیشه با خود داشتم و خیلی مواظب بودم در حفظ او صبحی رفتم بمدرسه نگاه کردم دیدم آن امانت نیست معجلا آمدم بمنزل مرحومه والده لباسها ومیان منزل و هر جائی را که احتمال میداد تجسس نموده یافت نشد

حقیر گریه کنان مشرف شدم‌میان حرم مطهر زاویهٔ شرقی ضریح‌مقدس را بغل گرفتم تقریباً نیم ساعت گریه والتماس میکردم بعد گویا بقلبم افتاد دست بجیبم کردم دیدم عینا امانت در میان جیبم هست

فصل هشتم

در مقابر علماء وسلاطین و بزرگانی که در مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن مدفونند

بدانکه از سعادات عظیم است دفن در مشهد مقدس وحکایات و خوابهائی که در اینمقام ذکر شده زیاداست وماقناعت میکنیم بذکر بعضی‌از آنها :

منجمله در دارالسلام ثقة الاسلام نوری از کتاب وسیلة الرضوان سید فاضل شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی که از رؤسای خدام روضهٔ مقدسه رضویه بوده و او نقل میکند از کتاب عیون‌الزکاة که‌دو برادر بودند که یکنفراز طلاب‌علوم بود ودیگری ازاتباع سلطان‌بود واوبسیارظالم وجابر بود و متصل مسلمانان بتظلم می آمدندنزد برادرعالم آن بیچاره هم هرقدر نصیحت می‌کرد اثری نمیبخشید ، متصل از اعمال شنیعهٔ برادرش که از اتباع سلطان بود در خجلت و انفعال بو د پس برادر عالم قصد کرد زیارت حضرت رضا ع را ، آمد بخانه برادرش که بااو وداع کندبرادرش را در خانهٔ ندید،با‌اهل بیتش وداع کرد و آمدبعزم خراسان چون برادرش بمنزل آمد و مطلع بر قضیه شد بر اسب خود سوار شده وخود را ببرادرش رسانید که با او وداع کند ، بعد که از وداع برادرفارغ شدخواست بر گردد،فکر کرد که‌خوبست منهم با برادرم‌مشرف‌شوم بزیارت پس‌با برادرش وسایر زوار روانه شد بجانب مشهد مقدس

در بین راه برحسب عادت خود بزوار ظلم میکرد و آنهارا دشنام میداد ، زوار می آمدند نزد برادر عالم وشکایت‌میکردنداوهم هرقدر نصیحت‌میکرد ثمر نداشت وهمیشه‌اوقات از زوارخجالت زده بود ونزد آنها سربزیر بود ازاعمال زشت برادرش

تا آنکه برادر ظالم‌مریض شد ودربین‌راه از دنیا رفت زوارمسرور وخوشنوداز‌فوت‌اوشدندپس برادر عالم‌اورا غسل دادو براسب آن‌میت جنازه‌اورا حمل کردو همراه خود آورد بمشهد و اورا دور مرقد مطهرطواف داد ودر جوار حضرت رضا ع دفن کرد

چون‌شب شددرخواب دید که‌گویا زیارت نمودهٔ وازحرم خارج شده ، پس دید باغی در پهلوی صحن مقدس است داخل باغ شد دید در غایت صفا وضیاء است ، انهار و اشجار و عمارت های‌عالیه در آن باغ هست وخدام زیادی هم حاضرند و شخص بزرگی در میان عمارت نشسته ودر بین و

یسارش صفوف زیادی از خدام ایستاده بودند آنشخص عالم متحیر شد که آیا اینشخص متشخص کیست ناگاه آنشخص ازجای خود برخاست و آمد نزد آن‌عالم و بقدمهای او افتاد

آن‌عالم نگاه کرد دید برادرش هست که‌دیروز اورا دفن کرده گفت برادر تو از اتباع‌ظلمه بودی چه شد که‌باین مقام‌و مرتبه رسیدی گفت : برادر ، تمام این نعمتها از برکات تو بمن رسید

بدانکه وقت احتضار ، جاندادن برمن‌خیلی سخت و دشوار شد چون مرا میان تابوت گذاردند و او را براسب حمل کردند جنازه‌و اسب یکپارچه‌آتش شد ، ودو نفر قبیح المنظر درکمال‌خشونت آمدند و بدستشان حربه آتش بود ، مرا متصل عذاب میکردند ، من هر قدربشما وسایر زواراستغاثه کردم فایده نبخشید وهمیشه معذب بودم تا داخل شهر مشهد شدیم ، چون بصحن مقدس رسیدیم آندو نفر که مراعذاب میکردند یکطرف ایستادند ، جنازه و اسب بحال اصلی شان برگشتند وابداً اثری از آتش باقی نماند پس جنازه مرا میان‌صحن گذاردید و رفتید ، آندو نفر هم از دور مقابل من‌ایستاده بودند حال منهم متغیر بود ، وهرقدرفریاد میزدم ، مرا از دست این دو نفر خلاص‌کنید کسی اعتنا بمن نمیکرد

پس شما عصر آمدید که جنازهٔ مرا ببرید میا ن روضهٔ مقدسه که طواف دهید ، چون جنازهٔ من‌داخل روضه مقدسهٔ شد دیدم حضرت رضا ع بالای‌صندوق مطهر نشسته و شخص نورانی هم‌نزدیک بحضرت ایستاده پس من سلام کردم ؛ حضرت صورت ازمن بر گردانید آن مرد نورا نی بمن گفت التماس کن که حضرت‌ازتو عفو کند

پس من التماس کردم ؛ حضرت اعتنائی بمن نکرد مرتبه دوم که مرا طواف میدادند باز آن مرد نورانی بمن گفت بحضرت التماس کن التماس کردم حضرت اعتنائی نکرد و صورت از من بر بر گردانید چون مرتبه سوم شد که درطواف به آنمرد نورانی رسیدم گفت التماس کن‌و حضرت را قسم بده بحق جدش پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله که از توبگذرد والا اگراز حرم بیرون شوی بازهمان عذابها از برای تو خواهد بود

پس من حضرترا قسم دادم بحق جدش که از گناهان من‌بگذرد عرضکردم من زوار شماهستم وطاقت عذاب ندارم

پس حضرت توجهی فرمود به آن‌مرد نورانی فرمود : **« لایدعون لنا وجهاً للشفاعه »** یعنی از برای‌ماآبروئی نگذاشتند که شفاعت کنیم‌و کافلی بمن مرحمت فرمود

چون خواستند جنازه مرا از حرم بیرون کنند آنکسی که جلو جنازه من بود فریاد زد **هذا عتیق الرضا (ع)**

پس مرا باین باغ آوردند و ابداً آندو نفر را ندیدم و باین نعمتها نائل شدم و تمام اینها از برکات توشد که جنازه مرا باین مکان شریف دفن کردی‌واگر جنازه مرا باین مکان نمی آوردی من تاروز قیامت معذب بودم

پس برادر عالم از خواب بیدار شد ومسرور بود بمهربانی حضرت رضا ع بزوارش

منجمله در دارالسلام از وسیلة الرضوان نقل کرده از میر معین‌الدین اشرف که‌ازصلحاء خدام روضه رضویه ع بود گفت من در دارالحفاظ خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم که از روضهٔ مقدسه بیرون‌شدم بجهت‌تجدیدوضو چون رسیدم بصفه میر علی‌شیر دیدم جماعت زیادی داخل صحن

شدند ومقدم آنها شخص نورانی صبیح الوجه عظیم‌الشانی بود و پشت سر آن آقا جماعتی بودند که دردستشان کلنگها بود؛

چون بوسط صحن رسیدند آن آقای نورانی به آن کلنك دارها فرمودند. این قبر رابشکافید واین‌خبیثرا بیرون بیاورید

سؤال کردم این آقای نورانی کیست؟ گفتند **حضرت امیرالمؤمنین (ع)** است چون شروع کردند بکندن قبر، ناگاه **حضرت ثامن‌الائمه ع** از میان حرم بیرون شد وآمدخدمت جدش‌حضرت امیر ع ، سلام کرد حضرت‌امیر ع جواب دادند بعد عرض‌کردند یا جداه ، سؤال‌میکنم که این‌میت را عفو کنی وتقصیراتش را بمن ببخشی حضرت امیرفرمودند نمیدانی‌که این‌فاسق فاجرشارب‌الخمر بوده

حضرت رضا ع عرضکرد بلی، لکن دروقت فوتش وصیت‌کرد که مرا درجوار حضرت رضا دفن کنید چون پناه بمن‌آورد ازشما امید عفو دارم حضرت امیر فرمود من‌او را بتوبخشیدم وتشریف برد

پس من‌درکمال خوف و وحشت ازخواب‌بیدارشدم‌وبعضی‌ازخدام را ازخواب‌بیدار کردم وباآنها آمدیم بآن موضع دیدیم‌قبر تازه‌ایست که‌مقداری ازخاکش‌هم بیرون‌ریخته‌شده‌سؤال کردم ازصاحب‌قبر؛ گفتند قبر بعضی از اتراکست‌که دیروز دفن شده

منجمله مرحوم والد حقیر که تقریباً هفتادسال درآستانهٔ مقدسه مفتخر بودبخدمت فراشی گفت در اوایلی‌که من مشرف بخدمت فراشی شدم شخصی بود ازاهل ازغد وبسیارزاهد وعابدبودآن شخص هم درهمان کشیك ما خادم بود

شبهای خدمتش‌که میشد در دارالحفاظ مشغول تهجد و عبادت بود ، وقتیکه خیلی کسل میشد سرش را به عتبهٔ مقدسه میگذارد که فی‌الجمله رفع کسالتش بشود شبی‌این شخص سرش را به عتبهٔ مقدسه‌گذارده بود درعالم خواب یا دربیداری (من‌خاطرم نیست‌که مرحوم پدرم چه قسم نقل فرموده) شنید که درب ضریح مطهر بازشد

این شخص برخاسته بود‌که مباداکسی میان حرم وقت در بستن مانده باشد فوراً از جای خود حرکت کرد‌که برود سرکشیك را خبردار کند

ناگاه دید درب حرم بازشد ویك آقای بزرگواری ازمیان حرم بیرون‌شد ودرب دارالحفاظهم بازشد آقا تشریف برد میان دارالسیاده

گفت منهم ازعقب آقا رفتم‌آقا تشریف برد میان ایوان طلا لب ایوان ایستاد منهم درکمال‌ادب نزدیك محراب ایوان ایستادم دیدم دو نفر آمدند مقابل آقا در کمال خضوع و مذلت آقا فرمودند بشکافید این قبررا واین خبیث را ازجوار من بیرون‌ببرید(اشاره فرمود بقبری که میان‌صحن مقدس پشت پنجرهٔ شریف بود)

ناگاه‌آن دونفرباکلنگها قبرراشکافتند و شخصی‌رابا زنجیرآتشین بگردن ازقبر بیرون‌آوردند و اورا کشان‌کشان بطرف درب صحن بالاخیابان بردند! ناگاه دیدم آن شخص روی خود را بجانب حضرت‌کرد عرضکرد یابن رسول‌الله من خودم را مقصروگنهکار میدانستم‌که وصیت‌کردم از راه دور بیاورند در جوارشما دفن‌کنند

حضرت فرمود اورا برگردانید آن مرد عابد زاهد ازمشاهده این‌مطلب مغمی‌علیه وبیهوش شد سحر‌که سرکشیك وخدام حاضرشدند‌که درب حرم مطهر را باز کنند دیدند آن شخص زاهد

بیهوش ومغمی علیه افتاده بعد که بهوشش آوردند تفصیل را نقل کرد مرحوم پدرم گفت من با جمعی ازخدام رفتیم آنجائی که نشان داد آثار نبش را بچشم خود دیدیم معلوم شد که قبر یکی ازحکام توابع مشهد بوده که روز قبل اورا درهمین موضع دفن کردند

ولابداست درمقام از ذکر هفت مقصد:

مقصد اول در ذکر بزرگان ازعلمائیکه در محوطه ارض اقدس مدفونند

اول - الشیخ السعید امین الاسلام ابو علی فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی المشهدی صاحب تفسیر مجمع البیان که درنیمه ذیقعدة الحرام سنه پانصد و سی وچهار ازتالیف او فارغ شد وایشان والد جناب **حسن بن فضل بن حسن الطبرسی** صاحب **کتاب مکارم الاخلاق** هستند وسبطایشان **ابوالفضل علی بن الحسن** صاحب **کتاب مشکوة الانوار** است و مرحوم **شیخ طبرسی** صاحب مجمع البیان در سبزوار مدرس بود وگویا ایشان در زمره مجتهدین از علماء بودند•

چنانچه در **کتاب لمعه** در مبحث رضاع از ایشان نقل میکند قول بعدم اعتبار اتحاد فحل را در نشر حرمت برضاع

از غرائب امرایشان قضیه‌ایست که مشهور است در السنهٔ خواص و عوام

در روضات ازصاحب ریاض نقل کرده که ایشان را سکتهٔ عارض شد ومردم گمان کردند که ایشان فوت کرده‌اندایشانرا غسل‌دادند و کفن کردند ودفن‌نمودند **در میان قبر ایشان بحال‌آمدند** دیدند میان قبرند و راه فرارهم ندارند در همانحال نذر کردند که **اگر ازاین محبس قبر نجات** بیابند کتابی درتفسیر قرآن مجید تالیف کنند

اتفاقاً نباشی بقصد سرقت کفن ایشان قبرشانرا نبش کرد همینکه روی قبررا باز کرد مرحوم شیخ دست نباش راگرفت نباش خیلی‌مضطرب ومتحیرشد

شیخ فرمود مترس من زنده هستم وسکته کرده بودم بخیال آنکه از دنیا رفته‌ام مرا آوردند دفن کردند و از غایت ضعف ونقاهت شیخ قادر برخروج از قبر نبود نباش شیخ را بدوش خودگرفت وآورد بخانه‌اش شیخ باو خلعت ومال زیادی داد وآن مرد نباش هم توبه کرد وشیخ هم‌شروع نمود به تالیف کتاب**مجمع البیان**

وبعضی این‌قضیه را نسبت میدهند بمرحوم **مولی فتح‌الله کاشی** ومیگویند بعد که ازمیان‌قبر نجات یافت تالیف نمود **تفسیر منهج الصادقین را**

در روضاتست ایشان درشب **عید اضحی‌سنه پانصدوچهل‌وهشت** درسبزوار رحلت‌فرمود ونعش‌مقدسش را حمل نمودند بمشهد مقدس ودرقبرستان قتلگاه دفن‌نمودند **و درمجالس‌المؤمنین است** « و دفن فی مغتسل‌الرضا » و این‌مصرع در لوح قبرشان ماده تاریخ نوشته شده

(گشت فرید زمان داخل‌مشهد زمین)

ودر مستدرکست (انه صار شهیدا) ظاهراً شهادتشان بسم بوده ولذا معروف نشد

کتاب احتجاج طبرسی ازمؤلفات جناب **ابی‌منصوراحمد بن ابی‌طالب الطبرسی‌استکه از** مشایخ علی‌بن‌شهر آشوب مازندرانی است وقبر ایشان درطبرس مازندران است

دوم مجدد راس المائة العاشره الشیخ البهائی محمد بن حسین بن عبدالصمدالحارثی العاملی

مجلسی اول درشرح من لایحضره الفقیه ازشهید ثانی نقل کرده و در اجازه‌اش ازبرای شیخ حسین پدر شیخ بهائی تصریح بآنکه شیخ حسین پدر شیخ بهائی از اولاد حارث همدانی بوده که امیرالمؤمنین‌ع باو فرموده «یا حار همدان من یمت یرنی من‌مؤمن اومنافق قبلا» وشیخ مرحوم مدتی در شام بود واظهارمیکرد مذهب شافعیه را

ودر روضات است که یکروز اعلم علمای شافعی گفت آیا شیعه حجت قاطعی دارند بجهت اثبات حقانیت خود؟ شیخ فرمود حجت آنها زیاد است، گفت یکی ازحجج ایشانرا برای من بیان کن

شیخ فرمود شیعه میگوید درصحیح بخاری ازحضرت رسول (ص) روایتکرده که فرمود فاطمة بضعة منی من اذاها فقد آذانی ومن اغضبها فقد اغضبنی وبعداز چهار ورق روایت کرده «انها خرجت من‌الدنیا وهی غاضبة علیهما» یعنی‌علی‌الشیخین

شیخ فرمود نمیدانم جواب این ایراد شیعه چه چیزاست

پس آن عالم شافعی سر بزیر انداخت گفت: این دروغ است بر بخاری و امشب من صحیح بخاری را مراجعه‌میکنم

چون صبح شد آن‌عالم سنی بمن رسید و خنده کرد وگفت‌من‌نگفتم رافضیه دروغ میگویند من صحیح بخاری را دیدم وبین دوحدیث زیاده ازپنج ورق‌است چگونه شیعه گفته‌اند چهار ورق‌است

وشیخ بهائی اشعار بسیارملیحی بالعربیة والفارسیة فرموده

منجمله این رباعی را فرموده وامر کرد درکفشداری حضرت امیر‌ع بنویسند

هذا الافق المبین قد لاح لدیك	فاسجد متذللا و عفر خدیك
ذاطور سینین فاغضض الطرف به	هذا حرم العزة فاخلع نعلیك

ونیز این رباعی را درمقام اشتیاق بزیارت حضرت رضا ع فرموده

ان جئت اقص قصة الشوق الیك	ان جئت الی طوس فباالله علیك
قبل عنی ضریح مولای وقل	قدمات بهائیك بالشوق الیك

ودر مقام مناجات فرموده

یارب انی مذنب خاطئی	مقصر فی صالحات القرب
ولیس لی من عمل صالح	ارجوه فی‌الحشر لدفع‌الکرب
غیراعتقادی‌حب خیرالوری	و اله والمرء مع ما احب

ودرموعظه فرموده

لا یغرنك من المرء رداء رقعه	وقمیص فوق کعب الساق منه رفعه
و جبین لاح فیه اثر قد قلعه	اره الدرهم تعرف غیه او ورعه

وایضاً درموعظه فرموده

هرکه را توفیق حق آمد دلیل	عزلتی بگزید و رست ازقال وقیل
عزلت بی عین علم آن زلت‌است	وربود بی‌زاء زهد آن علت است

منجمله شاه عباس کبیر شبی میان حرم حضرت رضا ع فتیله شمعها را با مقراض میگرفت

مرحوم شیخ بهائی حاضر بود بداهة این رباعی را بفارسی گفت

پیوسته بود ملایك علیین　　پروانهٔ شمع روضهٔ خلد برین
مقراض، باحتیاط زن ای خادم　　ترسم ببری شهپر جبریل امین

مرحوم شیخ دارای بعضی از علوم سریه بود

منجمله در مستدرك ثقة الاسلام نوری (ره) فرموده که سید ماجد بن هاشم الحسینی العریضی البحرانی استاد مرحوم فیض رفت باصفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی از او نهایت تعظیم واحترام را فرمود واجازه بوی داد مشتمل بر تأدب عظیم وثناء جمیل

نقلست که درمحضر شیخ شخصی از سید مسئله پرسید سید بجهت تأدب ازشیخ آن مسئله رابنحو ایجاز جواب داد پس شیخ تسبیح تربتی در دست داشت وردی باو خواند آب از آن جاری شد از سید پرسید با این آب وضو جائز است یا نه ؟ سید گفت جائز نیست بعلت آنکه این آب خیالی است نه آبی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد ـ شیخ جواب سید را پسندید

منجمله ایضاً ازمحبوب القلوب قطب الدین اشکوری نقل فرموده ازشیخ عبدالصمد برادر شیخ بهائی(ره) که روزی مرحوم شیخ در مجلس شاه عباس حاضر بود سلطان بشیخ عرض کرد اینشخص که سفیر ملك روم است میگوید ازعلماء بلاد ما اعمال عجیبه صادر میشود و درایران شما این قبیل از علماء نیستند و بعضی از اعمالشان را سفیر شمرد

شیخ فرمود این علومی که شمردی اعتباری نزد ارباب کمال ندارد و در اثناء صحبت شیخ بند چاقچوری که پوشیده بود بازمیکرد

شیخ عبدالصمد فرمود من تعجب داشتم که برادرم در این مجلس چه میکند و سلطان هم نظر میکرد، بعد ازلحظهٔ شیخ همان بند چاقچورش را انداخت نزد سفیر روم لکن یکطرف او را بدست خود محکم گرفته بود ناگاه آن بند چاقچور اژدهای عظیمی شد که تمام اهل مجلس برخاستند وفرار کردند پس شیخ اورا کشید نزد خود و برگشت بصورت اولی، بعد شیخ فرمود این اعمال را من از بعضی دراویش که درمیدان اصفهان معرکه میگیرند ومقصودشان گرفتن پول است تعلیم گرفتم پس سفیر مفحم شده وخجلا از مجلس بیرون شد

در روضات ازمجلسی اول نقل کرده که میگفت که شنیدم از **شیخ بهائی** که میفرمود پدران و اجداد ما درجبل عامل دائماً مشغول عبادت واز اصحاب کرامات ومقامات عالیه‌ای میبودند.

ونقل کرده ازجدش شیخ شمس الدین که فرموده

روزی برف عظیمی در دیارما آمد ، در منزل چیزی نبود که قوت عیالم بکنم ، اطفال از گرسنگی گریه میکردند

پس جدمان به جده‌مان فرمود اطفال را بنشان تا دعاکنم خداوند عالم بما طعام بدهد

پس جدمان به جده‌مان فرمود قدری برف برداشت و رفت سر تنوری که گرم بود و باطفال فرمود؛ میخواهم بجهت شما نان طبخ کنم و برفها را مانند قرص نان بتنور میزد و جدمان مشغول دعا کردن بود

پس ساعتی نگذشت که جده‌مان ازتنور نان پخته بیرون کرد، همه خوردند وشکرخدارا کردند

پس شیخ بهائی فرمود ماهم که درجبل‌عامل بودیم همین کرامات را داشتیم وچون بعجم آمدیم و آب عجم را خوردیم این کرامات ازما سلب شد!

الحاصل مرحوم شیخ‌بهائی روزپنجشنبهٔ هفدهم محرم‌الحرام سنه نهصد و پنجاه وسه دربعلبك که از بلاد جبل‌عامل است متولد شد و دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی در اصفهان از دنیـا رحلت فرمود

ومرحوم ملا محمد تقی‌مجلسی‌حالات او را مفصلا درشرح عربی برفقیه ذکر فرموده و میفرماید من برجنازهٔ او نماز خواندم وقریب به پنجاه هزار نفر با من برجنازه نماز گذاردند وعجبی نیست از اجتماع این عدد ازمؤمنین بنماز برجنازه شیخ چون درنماز برجنازه آخوند ملاعبدالله شوشتری دارد که تقریباًصد هزارنفر اجتماع نمودند

و جسد مرحوم شیخ بهائی را قبل از دفن منتقل نمودند بمشهد مقدس و قبر شریفش در مشهد مقدس معلوم است ومقبره‌ایشان بین مسجدگوهرشاد وصحن جدید است ومقبره ایشان طولش‌ازجنوب بشمال‌هشت ذرع است وعرضش چهار ذرع ونیم است وصندوق برنجی‌دارد درمیان بعه شان کتیبه‌ایست که معلوم میشود درتولیت عضدالملك این‌بقعه شریفه تعمیرشده سنه هزارودویست وهشتاد و دو

ودر صفهٔ مقبرهٔ مرحوم شیخ گویا قبری‌است که بمناسبت او این اشعارنوشته شده است

شد از فراق توجانا قدم کشیده خمیده — هزار خار مغیلان بپای دیده خلیده
شب گذشته بیاد تو مردمان دو چشم — هزار غوطه‌بخون خورده تاسپیده‌دمیده
بشوره زار بود بیشتر چراگه آهو — بحیرتم که غزالم چرا ز دیده رمیده

☆•☆

ای خاك تیره دلبر ما را عزیز دار — این نورچشم ما است که دربرگرفتهٔ

در روضات از بعضی ازتصنیفات‌شیخ‌بهائی نقل کرده که گفت والد من‌شیخ حسین‌بن‌عبدالصمد الحارثی فرمود درمسجد کوفه نگین عقیقی یافت شدکه بر او این‌دو بیت نوشته بود

انا در من السماء نثرونی — یوم تزویج والدالسبطین
کنت‌اصفی‌من‌اللجین بیاضا — صبغتنی دماء نحرالحسین

بعد فرموده یابنده شیخ ما شهید اول‌بوده وسابقاً گفته شدکه والد شیخ بهائی درقریهٔ مصلی که ازقراء بحرین است رحلت فرمود درسنه نهصد وهشتاد و چهار

وبرادر مرحوم شیخ بهائی شیخ عبدالصمد بودکه شیخ‌بهائی صمدیه را بجهت او تصنیف کرد و او درسنه هزار وبیست در مدینه منوره ازدنیا رفت ونعش اورا آوردند بنجف‌اشرف ودفن کردند

و در مستدرك الوسائل‌است که شیخ‌بهائی زوجه فاضله عالمه محدثه فقیههٔ داشت صبیهٔ شیخ زین‌الدین‌علی‌المعروف بالمنشار العاملی وچهار هزار کتاب‌ازمرحوم شیخ علی بازماند وتمام‌آنها بزوجهٔ شیخ بهائی ارث رسید چون ایشان غیر آن مخدره اولادی نداشتند دراول شیخ علی‌منشارشیخ‌الاسلام اصفهان بود وبعد از ایشان منصب شیخ‌الاسلامی‌منتقل‌شد بشیخ‌بهائی

درفوائد الرضویه از ریاض‌العلماء نقل‌فرموده که فرمود ما شنیدیم از بعضی معمرین که ایام حیات این مخدره را درك کرده بودکه میگفت این مخدره در فقه و حدیث درس میفرمود وطایفهٔ نزد او درس میخواندند

مخفی نماناد که بعضی از مخدرات بودند کـه مثل مخدره زوجه شیخ بهـائی دارای

علم و کمال بودند

منجمله مخدره فاطمه بنت السيد تاج الدين محمد بن معية استاد شهيد اول و اين مخدره استاد فاطمه بنت شهيد اول بوده

منجمله العالمة الفاضله العارفة بالفقه وعلم الرجال **حميده خواتون** بنت مولانا محمدشريف الرويد شتى وپدر اين مخدره از تلامذه شيخ بهائي بوده و اين مخدره را خيلي تمجيد مى كرده‌اند و اين مخدره حواشى بر كتاب استبصار نوشته و پدرش باين مخدره ميگفت علامة بالتائين و دختر اين مخدره نيز علامه فاضله بوده

منجمله فاطمه بنت الشيخ محمد بن احمد بن عبدالله بن حازم العكبرى و اين مخدره عالمه و فقيهه بودوازمشايخ سيدتاج الدين محمد بن معية الحسيني بود وشيخ شهيد ازاو روايت كرده بتوسط سيد بن معيه .

منجمله مخدره فاطمه بنت السيدرضى الدين على بن طاوس

سيد در كتاب سعدالسعود فرموده « وقفته مصحفاً تاماً اربعة اجزاء على ابنتي الحافظه للقرآن الكريم فاطمة حفظته و عمرها دون تسع سنين » ومرحوم سيد باين مخدره و بهمشيره‌اش كه ايضا عالمه بود اجازه داده بود

منجمله مخدره بنت **سيدمرتضى** علم الهدى كه فاضله و عامله و جليله بود روايت كرده‌از عمش سيد رضى كتاب نهج البلاغه را وحكايت مخدره فاطمة بنت شهيداول ومخدره آمنه بنت مجلسى اول و مخدره والده مجلسى اول در باب دوم گفته شد فراجع

سوم الشيخ المحدث الفقيه محمد بن حسن بن على بن محمد بن الحسين الحر العاملى صاحب كتاب وسائل الشيعه وجواهرالسنيه وغيراين دو

در فوائد الرضويه محدث قمى فرموده كه نسب شريف ايشان منتهى ميشود بجناب حر بن يزيد الرياحى تولد ايشان در شب جمعه هفتم ماه رجب سنه هزار وسى‌وسه بوده در قريه مشغر كه ازقراى جبل‌عاملست(۱)

(هفتم رجب اشتباه است بلكه هشتم رجب بوده كما اينكه خود در امل الامل ذكر فرموده) ولد مؤلف

رحلت ايشان‌در بيست ويكم ماه رمضان سنه هزار وصد وچهار بوده وقبرشريفش در ايوان‌روى بقبله صحن عتيق يك‌ايوان مانده بمدرسه ميرزاجعفر است وايشان مدتى دراصفهان بودند بعد مشرف شدند به مشهدمقدس ومدت بيست وشش سال هم درمشهد ساكن بودند و شيخ الاسلام مشهد بودند

درفردوس التواريخ فاضل بسطامى فرموده كه درمشهد منزلشان محله سرحوضان بوده در آخر رساله **بداية الهداية** فرموده واجبات هزار و صد و سى وپنج است و محرمات هزارو چهارصد و چهل وهشت است و مسلما مرادشان اصول واجبات و محرماتست والا شايد فروع هر يك از واجبات ومحرمات خيلى زيادتر باشد.

ودر روضاتست كه يكوقتى در مجلس قضاوت نشسته بودند بعضى از طلاب خدمت ايشان شهادتى دادند كسى عرض كرد اين طلبه زبده شيخ بهائى را دراصول ميخوانند شيخ شهادت او را رد كرد چون آن مرحوم از علماء اخبارى بود ، و درقوت نفس وذكاوتشان نقل كرده‌اند كه شيخ مرحوم در اصفهان تحصيل ميكرد يكروز وارد شد بمجلس شاه سليمان الصفوى الموسوى و قبل از استيذان پهلوى مسند سلطان نشست سلطان متغير شد گفت اين شيخ كيست، گفتند از علماء عرب

شیخ حر عاملی است سلطان خواست ایشانرا توهینی بنماید
گفت یاشیخ فرق بین حر وخر چقدراست. شیخ‌فوراً فرمود یکمسند است سلطان مفحم شد و سکوت نمود ولایخفی‌مافیه من‌التعریض ودرجنب‌قبرشیخ حر درمیان همان غرفه قبر پسرشان شیخ‌محمد رضا بن شیخ محمد الحرالعاملی‌است که در شب شنبه دهم شعبان سنه هزاروصدوده رحلت‌فرموده(بلکه درسیزدهم شعبان بود چنانکه درسوانح‌الایام احقر از فوائد الرضویه نقل کرده‌ام ولد مؤلف)

درتحفة الطوسیه است که والد جناب‌**شیخ محمد الحرالعاملی شیخ حسن** عالم فقیهی بود ودرسنه **هزار وشصت وسه** دربین راه مشهد مقدس نزدیك بسطام از دنیا رحلت فرمود و پسرشان **شیخ زین‌العابدین** جسد پدرش را آورد بمشهد مقدس ودرطرف پای مبارك دفن کرد ودر آنوقت مرحوم **شیخ محمد الحر** بمکة معظمه مشرف بود چون‌خبرفوت پدرشانرا شنید اشعاری درمرثیه پدر گفت وجد جناب شیخ محمدالحر علی بن محمد عالم وفاضل وادیب بود واز تلامذه شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارك بود و مسموماً درنجف شهید شد وپدرشان محمدبن‌الحسین‌الحر افضل اهل‌عصرش بود واز تلامذهٔ شهید ثانی و داماد ایشان بودکذا فی‌الروضات

در فوائد الرضویه از شیخ حر نقل‌فرموده که درحاشیه امل‌الامل‌ازعموی‌پدرش جناب‌محمد بن الحسین الحرالعاملی‌نقل‌فرموده که روایت شده ازطریق اهل‌البیت که هرگاه کسی بخواهدکاغذی بنویسد بجهت حاجتی اولابقلم بی مرکب بنویسد « بسم‌الرحمن الرحیم ان‌الله وعدالصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لایحتسبون جعلناالله و ایاکم من الذین لاخوف علیهم‌ولاهم یحزنون» بعد حاجتی را که دارد بنویسدکه برآورده میشود انشاءالله تعالی

وجناب‌شیخ محمد الحر برادری داشتند جناب‌احمدبن‌الحسن الحر صاحب‌کتاب درالمسلوك فی‌احوال‌الانبیاء والاوصیاء والخلفاء والملوك‌که بسیارتاریخ خوبی‌است‌لکن‌افسوس که نسخه آن‌بطبع نرسیده وحقیر نسخهٔ خطی دارم ودراین‌کتاب هم ازآن نسخه خیلی‌نقل کرده‌ام

چهارم ـ المولی الفاضل الفقیه **محمد باقر بن محمد مؤمن الخراسانی** السبزواری و ایشان شاگرد مرحوم **شیخ بهائی** و استاد مرحوم آقا حسین خوانساری و اخ‌الزوجه ایشان بودند و محقق آقا جمال خوانساری همشیره زادشان بودند وایشان امام‌جمعهٔ اصفهان بودند و نزد شاه عباس ثانی‌قرب ومکانت زیادی‌داشتندومدرسه ملامحمدباقر که نزدیك بست خیابان علیاست منسوب باایشانست وصاحب روضات تمجید زیادی از علمیت وتقوی ایشان میکند وتصنیفات ایشان زیاد است مثل کتاب ذخیره‌درشرح‌ارشادعلامه و کتاب کفایة‌ایضاًدرفقه، **وکتاب‌روضة‌الانوار** درمواعظ ورحلت ایشان در سنهٔ هزار ونود بود ودر ماده تاریخش این مصراع را گفتند « شد شریعت بیسرو افتاد ازپا اجتهاد»، نعشانرا از اصفهان حمل‌نمودند بمشهدمقدس ودر سرداب مدرسه میرزا جعفر دفن‌کردند وقبر ایشان پشت مقبرهٔشیخ حر عاملی‌واقع میشود

پنجم ـ المولی **میرزا محمد بن حسن الشیروانی** صاحب حاشیه معالم و غیر او وتصنیفات ایشان زیاد است وایشان در اول ساکن نجف‌اشرف بودند وبعد شاه سلیمان صفوی ایشانرا باصفهان طلب نمود و ایشان در اصفهان تزویج کردند دخترمرحوم ملا محمد تقی مجلسی اولرا چون مرحوم مجلسی‌اول سه پسرداشت وچهار دختر پسرا کبرشان المولی‌عزیزالله بود و پسر اوسطشان المولی عبدالله بود وپسراصغرشان‌المولی العلامة ملامحمد باقرمجلسی بوده ، دختر کبرای ایشان عالمهٔ فاضله

صالحه آمنه بیگم زوجهٔ آخوند ملاصالح مازندرانی شارح اصول کافی بود

دختردومی ایشان زوجهٔ مرحوم ملامحمد استرابادی بود، دخترسوم ایشان زوجهٔ مولی میرزامحمد شیروانی بود، دخترچهارم ایشان زوجهٔ مولی میرزا کمال الدین محمد شارح شافیه بود مرحوم مولی میرزا محمد شیروانی روز جمعه بیست ونهم ماه رمضان سنه هزار و نود و هشت در اصفهان از دنیا رحلت فرمود در سن شصت و پنجسالگی و جنازه شانرا حمل نمودند بمشهد مقدس وپهلوی قبرملامحمدباقر سبزواری میان سرداب مدرسهٔ میرزا جعفر دفن کردند ولوح مرقدشان سنك سفیدیست و این مرحوم استاد مولی محمد اکمل بهبهانی است و از تلامذه محقق خوانساری آقا حسین بود و با مرحوم آقا جمال پسرمرحوم محقق خوانساری مباحثات و مطایباتی دارد

منجمله یکوقتی میرزا محمد وآقاجمال بجائی میرفتند وهریك بالاغی سواربودند و آقا جمال همیشه لباس خوب وتیرمه میپوشید ناگاه درازگوش یکی از اینها بمصداق ان انکرالاصوات لصوت الحمیرشروع بفریاد زدن کرد، ملامیرزا محمد از اهل شیروان قفقاز بود وآقاجمال ازاهل اصفهان بود

ملا میرزابآقاجمال گفت این الاغ اصفهانی میخواند، بعد ازساعتی آن الاغ شروع نمود بضرطه زدن آقاجمال بملامیرزا محمد گفت این حیوان جسته جسته ترکی هم میگوید

پسر آنمرحوم الفاضل المشتهر المولی حیدرعلی داماد علامه مجلسی بود

ششم ـ السید السعید الشهید میرزا محمد مهدی ابن هدایةالله بن طاهر ونسبشان منتهی میشود بجناب محمد بن اسمعیل بن الامام جعفر صادق ع المشتهر بالشهیدالثالث شارح دروس و ایشان از تلامذه مرحوم آقای بهبهانی بودند ومعروفست که چهارمهدی نام در حوزه درس آقای بهبهانی بدرجه قصوی از علم وعمل رسیده

اول ـ العالم الزاهد التقی السید محمد مهدی الملقب به **بحرالعلوم**

دوم ـ آقا میرزا محمد مهدی الشهید صاحب العنوان

سوم ـ قدوة الفقهاء والمجتهدین المولی محمدمهدی النراقی صاحب جامع السعادات والدآخوند ملا احمد نراقی صاحب مستند ومعراج السعاده

چهارم ـ العالم الربانی آقا میرزا محمد مهدی **شهرستانی**

ولادت مرحوم شهید ثالث سنه هزارو صد و پنجاه ودو بود وشهادتشان چنانچه درفوائد الرضویه است شب یازدهم ماه رمضان سنه هزار ودویست وهیجده بوده، علت شهادتشان این بود که نادرمیرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار در بلاد خراسان طغیان نمود ـ فتحعلی شاه لشگری بجانبخراسان فرستاد ومشغول مقاتله شد با نادرمیرزا آخرالامر نادرمیرزا میان شهر محصور شد ومحاصره بطول انجامید

مرحوم شهید اشراف و بزرگان شهر را طلبید که در وقت معینی بلشگر سلطانی اطلاع بدهند که یورش بیاورند وشهر را تحویل بگیرند! نادر میرزا از این واقعه خبردار شد ، در مقام انتقام از سید شهید برآمد سید با جمعی از بزرگان ملتجی بحرم مطهر شدند ، نادر میرزا رفت بسمت حرم ، سید دانست که اگر نادر میرزا روی بحرم آورد مراعات احترامات آن مکان شریف را نگــه نخواهد داشت و خون مظلومین میان حرم ریخته خواهد شد لذا سید با جمعی از حرم بیرون شدند و

آمدند بطرف بست بالاخیابان ، نزدیك مهمانخانهٔ مبارکهٔ که رسیدند مصادف شدند با نادرمیرزا آن ظالم بعضی کلمات نالایق بسیدگفت واشاره کرد بهمراهانش که سید را بزنند؛ تیمورنامی **نسقچی** تبرزین بسر سید زد ، سید نشست روی زمین نادرمیرزا چند لگد بپهلوی آن سیدجلیل زد، بعد ازدو روز مرحوم سید باین صدمات ازدنیا رحلت فرمود ودر رواق پشت سرمبارك دفن شد

نادرمیرزا فرار کرد و در حوالی رادکان او راگرفته آوردند و کشتند

در فوائد الرضویه است که **قربان اردلان** والد رمضان خانه کنه یسی دروازه سراب را بتصرف عساکر دولت داد و **کربلائی رمضان خانلو** دروازه پائین خیابان را بروی لشگریان دولت مفتوح نمود وسپاه دولتیان وارد شهر شدند ، نادرمیرزا فرارنمود بجانب رادکان، او راگرفته و در دارالباهره کشتند

نقلکردند وقتیکه **مرحوم نورعلیشاه** که ازاجله مشایخ نعمة اللهی بود مشرف شدبمشهد مقدس مرحوم شهید امر کرد گیسوان اورا تراشیدند

مرحوم **شهیدثالث** چنداولاد برازنده کامل‌داشت، اکبرواعلم‌اولادهای ایشان جناب حاجی‌میرزا هدایت‌الله بود که درماه رجب سنه هزارو صد و هفتاد وهشت متولدشد وروزسه شنبه هفتم ماه رمضان سنه هزار و دویست وچهل وهشت ازدنیا رحلت فرمود، **وآقای میرزامحمد باقرمدرس** نوشته که ایشان درمیان **صفهٔ شاه طهماسب** مدفونند

حاجی‌میرزا هدایت‌الله چند پسر برازنده داشت:

منجمله مرحوم حاجی‌میرزا هاشم که درماه رجب سنه هزار و دویست و نه متولد شد و درسنه **هزار ودویست وشصت ونه** از دنیا رحلت فرمود ونزدیك قبر والد وجدش دفن شد وایشان والد مرحوم حاج میرزاجعفر ومرحوم حاج میرزا محمد باقر و مرحوم حاج میرزا حبیب بودند و تمام اینها در رواق‌پشت سر مطهرمدفونند

منجمله مرحوم‌حاجی‌میرزا عسکری امام جمعه بود ولادتش‌ماه رجب هزار و دویست و یازده بود ورحلتش چهاردهم شوال هزارو دویست وهشتاد بود و مدفنش رواق پشت سرمبارکست از ایشان املاك ومستغلات وکاروانسرا وحمام مخلف شدکه معروفند باسم امام جمعه، در فتنه سالاری این دو برادر خیلی مساعدت‌بامردم‌نمودند ودرفوت **محمدشاه قاجار**امام جمعه درطهران‌بود وایشان بجنازهٔ شاه نماز خواندند

منجمله مرحوم حاجی میرزا ذبیح‌الله بود که در سنه هزار و دویست ونود و هفت در نجف اشرف از دنیا رفت

منجمله مرحوم حاجی میرزا حسن مشیرآستان قدس بود

هفتم - السید الزکی ذوالورع والتقوی **الحاج میرزا معصوم الرضوی** ابن میرزا سید محمد رضوی ، ایشان در سنه هزار دویست و سی و دو برحمت الهی واصل شدند و در کفشداری صحن عتیق دفن شدند و ایشان دوپسر عالم زاهد داشتند

اول - جناب حاجی سید محمد المعروف بالسید القصیر صاحب کتاب مصابیح در فقه و ایشان از تلامذه‌آقای بهبهانی وشیخ جعفر کبیر وسید بحرالعلوم بودند و مدتی هم در اصفهان‌خدمت حجة‌الاسلام و حاجی کرباسی تلمذ فرمودند بعد از چند سال بمشهد مقدس مشرف شدند و مرجع

جمیع طبقات مردم گردیدند، آخرالامر مبتلا بمرض فلج شدند ودر آنحال بعزم زیارت اعتاب مقدسه حرکت فرمودند و در قم از دنیا رحلت فرمود سنه هزار و دویست وپنجاه و سه در سن هفتاد و پنج سالگی ونعش شریفش را آوردند بمشهد مقدس و در حجره منتهای رواق پشت سرمبارك دفن شدند از مقبرهٔ ایشان پنجره‌ایست به راهرو سقاخانه

وسید قصیرپسری داشت برازنده که در عصرخود مرجع مسلمین بود مسمی به **آقا میرزااحمد** که در سنه هزار و سیصد و دوازده از دنیا رحلت فرمود ودرمقبره والدش دفن شد

دوم - جناب حاج میرزا حسن المجتهد پدر مرحوم حاج میرزا محمد و جد مرحوم آقا میرزا ابراهیم وایشان‌مدتی‌دراصفهان‌خدمت شیخ محمد تقی‌صاحب‌حاشیه تلمذ فرمود ومدتی درکربلای معلی خدمت مرحوم سیدمحمد مجاهد پسرمرحوم صاحب ریاض تلمذفرمود بعد مشرف شد بمشهدمقدس وریاست عامهٔ مشهدبا ایشان شد وبجهت علماء تدریس مینمود، ازتلامذهٔ ایشان است مرحوم حاج میرزا نصرالله مجتهد ومرحوم ملامحمد صادق نیشابوری

در فتنهٔ سالار نصیحت مشفقانه بوی زیاد فرمود واثری نکرد تا آنکه کار بسالار سخت شد سالار متوسل شد بسید مجتهد فایده نبخشید، سید مجتهد حرکت فرمود بعزم زیارت اعتاب مقدسه وبعد از اطفاء نائره سالاری از عتبات مراجعتفرمود ودرماه **شعبان سنهٔ هزار و دویست وهفتاد و هشت** از دنیا رحلت فرمود ودر نزدیك قبر برادرش سید قصیر دفن شد

هشتم- الفقیه المؤید مولانا السید محمد السبزواری ابن‌میرزاشاه قاسم‌وایشان درسبزوارمتولد شدند پس از تکمیل‌علوم در ارض اقدس متوطن شد ومشغول ترویج و نشر احکام گردید

شاهزاده نصرالله میرزاکه نوادهٔ نادرشاه افشاربود ایشانرا مفتخر نمود بمنصب امام‌جمعه و بعد از ایشان مفوض شد بشهید ثالث

مصنفات این سید جلیل زیاد است

درسنهٔ هزارو صد و نودوهشت از دنیا رحلت فرمود درسن هشتاد سالگی وقبر شریفش فعلادر یکی از حجرات شمالیه صحن جدید واقع شده

در**فردوس التواریخ** است وقتی که بناء صحن جدید را می‌نهادندبدن آن سید جلیل را تازه یافتند وازایشان اولادی‌نماند لکن **دوهمشیرزاده** ازایشان ماند درمنتهی درجه فضل‌وکمال‌بودند

اول- مولانا السید جعفرصاحب کتاب ریاض‌الانوار فی‌حالات الائمة الاطهار و ایشان معاصر بودند با سید شهیدثالث، قریب بدویست جلدکتاب وقف برطلاب فرمود ودرحیات مرحوم شهید ازدنیا رحلت فرمود وقریب بمقبره خالوی خود دفن‌شد

دوم - مولانا حاج میرزا عبدالله مدرس آستانه مبارکه ونایب الصداره ارض اقدس، تحصیل علوم درنزد خال‌خود فرمود

نقل‌شده درسفری اکراد ریختند میان قافلهٔ که سید در آن قافله بوذ و همه را تاراج کردند بین نیشابور وسبزوار و تمام دارائی سید را بردند ، برگشت بمشهد مقدس و مشرف شد میان حرم مطهر وشکایت‌کرد

درعالم خلسه بزرگواری را دیدکه بدرهٔ باوداد چون‌بهوش‌آمد دیدبستهٔ در دست‌دارد شمرد صدتومان بود،بآن وجه مشرف شد بمکهٔ معظمه و بزیارت عتبات عالیات

پس از مراجعت درسنه هزار و دویست و نه از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد وهشت سالگی ومحل‌دفنشان معین نیست

نهم ـ العالم الزاهد المتبحر الشیخ علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین الشهید الثانی‌صاحب حاشیه شرح لمعه وصاحب‌کتاب درالمنثور وغیر این دو

در **امل‌الامل** است تولد ایشان سنهٔ هزار وسیزده یا چهارده بوده

در **روضات** است که ایشان در **اصفهان** ازدنیا رحلت فرمودند درسنه هزار وصدوسه

در **تحفة الطوسیه محدث قمی** فرموده‌جنازه‌شان راحمل‌نمودندبمشهد مقدس‌و در مدرسه میرزا جعفر دفن‌کردند ـ درهمان مقبره است فرزند جلیلش شیخ حسین بن علی بن محمد بن‌حسن بن زین‌الدین الشهید

ظاهراً قبر این دوعالم جلیل درهمان سردابی است‌که مقبرهٔ مرحوم سبزواری و مرحوم میرزا محمد شیروانی است

در فصل دوازدهم از باب اول گفته شد کـه قبر جناب شیخ محمد والد صاحب عنوان و شیخ زین‌الدین برادر صاحب عنوان مکه معظمه نزد قبر خدیجه‌کبری ع است

دهم ـ العالم الربانی الشیخ شمس‌الدین ابن جمال‌الدین البهبهانی ایشان از تلامذهٔ مرحوم آقای بهبهانی وسید بحرالعلوم بودند و متصل مشغول تصنیف و تالیف بودند وآخرالامر مشرف‌شد بمجاورت مشهد مقدس و درحجرهٔ تحتانی صحن عتیق محاذی قبه مبارکه سکنی نمود

ودرفردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده‌که من پیوسته درخدمت آن بزرگوارمشغول تعلیم بودم وزهدشان باندازهٔ بودکه جنیع لباسهای ایشان‌پنجقران‌ارزش‌نداشت واکثرایام بگرسنگی بسرمیبرد وگاهی که گرسنگی‌شان شدت میکردسر بلند میکرد بطرف گنبد مطهر ومیگفت «امن‌یجیب المضطراذا دعاه ویکشف السوء» واشکش جاری‌میشددراینحال کسی‌هم یافت میشد و استغاره‌میکرد بعد یك پول یا دو پول میداد همانرا نان خالی خریده میل‌میفرمود و شکر الهی را بجای میآورد بازمشغول تحریرمیشد تا درماه رمضان سنه هزار و دویست وچهل وهشت ازدنیا رفت ومرقد شریفش درمیان صفه همان حجره‌ایست‌که پنجاه سال درآنحجره تدریس‌میکرد بین ایوان عباسی وقبرمرحوم شیخ حر واز صفه مقبره شیخ شمس‌الدین تا صفه مقبره شیخ حر یك‌صفه فاصله است

یازدهم ـ السیدالجلیل النبیل میرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی و ایشان معاصر بودند با شاه سلطان‌حسین صفوی وبا نادرشاه افشار وزهد وتقوای ایشان مسلم تمام اهالی خراسان وعراق بود فضایل وکمالات وزهد میرمحمد تقی دراصفهان بسمع مبارك سلطان حسین صفوی رسید وایشانرا دعوت کرد که بروند باصفهان ایشان تشریف نبردند سلطان نوشت کـه تمام اهل خراسان مکلفند بفرستادن میرمحمدتقی والا همه مقصر ومستحق‌غضب خواهند بود اهل‌مشهد آنچه التماس کردندفایده نبخشید آنوقت‌یك میرمحمد تقی رضوی دیگری‌هم بودکه اوهم اززهاد وعباد بود اورا راضی‌نمودند وفرستادند باصفهان‌که حکم سلطان اطاعت‌شود از آنوقت این دومیر که هردو هم اسم وهم‌نسب وهم عصر بودند اولی مسمی شد بمیرخدائی وقبرشریفش در قبرستان قتلگاه معروف‌است

دومی مسمی شد بمیر شاهی و قبرش در قبرستان میر کـه در قسمت شرقی مشهد مقدس است

معروف ومشهور است وبقعهٔ هم دارد که فعلا مخروبه شده وبالای قبرشان سنك مرمر بسیارممتازی‌هم داشت که اورا سرقت کردند وایشان مدتی تولیت آستانهٔ مقدسه را داشتند

شاید همین میرمحمدتقی شاهی بوده باشد صاحب‌آن قضیه‌معروفه که در دارالسلام ثقةالاسلام نوری از کتاب‌وسیلةالرضوان سیدشمس‌الدین رضوی نقل‌فرموده ازحکیم حسنا که از خدام‌حرم مطهر حضرت رضا ع وشربت دار آستان قدس‌بود که گفت

من در دارالحفاظ مبارك خوابیده بودم درعالم خواب دیدم درب حرم مطهر بازشد وحضرت‌علی بن موسی‌ع ازحرم بیرون‌شد وبمن فرمود برخیز وبگو مشعلها را بالای منارهها روشن کنند که‌جماعتی از زوار بحرین بزیارت‌من می‌آمدند ودر راه طرق تباهی شدند وراه را گم کردند وشب‌هم‌برف و بارانست مبادا اینها هلاك شوند و برو نزد میرزا شاه تقی متولی وبگو مشعلها را روشن کنند و با جماعتی ازخدام بروند بطلب آنها وآنها را وارد شهرمشهد کنند

پس من‌ازخواب بیدارشدم، بسر کشیك گفتم خوابم را تعجب کرد با او ازحرم مطهرخارج شدیم دیدیم از آسمان برف عظیمی می‌آید پس امر کرد مشعلها را بالای منارها روشن کردند وبا جماعت خدام رفتیم بمنزل متولی وقصه خوابم را بجهت متولی نقل کردم پس متولی امر کرد چند مشعل‌روشن کردند وبا جماعتی از خدام رفتیم بجانب طرق نزدیك طرق دیدیم جماعتی از زوار بحرین می‌آیند پس آنها را وارد کردیم بمنزل متولی بعد که راحت و آسوده شدند از حالشان سؤال کردیم گفتند نیمهٔ شب برف عظیمی می‌بارید وما راه راگم کردیم هرقدر تفحص نمودیم راه را پیدا نکردیم تا آنکه دست وپایمان ازشدت سرما ازکارافتاد وما مهیای مرك شدیم واز مرکبها پیاده شدیم ودور هم جمع شدیم و فرشها را برروی خود انداختیم برف هم بشدت بالای ما می‌بارید و ما مشغول تضرع وگریه وزاری شدیم

درمیان ما مرد صالحی بود ازطلاب علم او را خواب ربود در عالم خواب حضرت رضا «ع» را دید فرمودندمن امر کرده‌ام مشعلها را بالای منارها روشن کنند بر خیزید و بجانب مشعلها بروید ومن متولی وخدام را گفته‌ام باستقبال شما بیایند

آنمرد صالح ازخواب بیدار شد و برخاست وخوابش را نقل کرد ما برخاستیم روشنی مشعلها را دیدیم قدری راه آمدیم شما را ملاقات کردیم

دوازدهم ـ الشیخ الفقیه عبدالعال بن‌المحقق ثانی الشیخ علی‌بن عبدالعال‌الکرکی

در روضات است که میرداماد پسرخواهر جناب عبدالعال ابن محقق ثانی بود چون پدر **میرداماد میرشمس‌الدین داماد محقق‌ثانی بود**

درمستدرك ازعلیقلیخان‌داغستانی‌المعروف به شش‌انگشتی المتخلص به واله نقل‌میکند شیخ اجل‌محقق ثانی علی‌بن عبدالعال حضرت امیرالمومنین ع را درخواب دید که فرمودند تزوج بنتك من میرشمس‌الدین‌یخرج منها ولدیکون وارثاً لعلوم الانبیاء والاوصیاء پس شیخ محقق دخترش را بوی تزویج فرمود و بعد از مدتی آندختر از دنیا رفت قبل ازآنکه اولادی بیاورد پس مرحوم محقق متحیر شد دومرتبه درخواب دید که حضرت امیرالمومنین ع فرمود «ما اردناهذه‌الصبیة بل البنت الفلانیه» پس او را بمیر شمس‌الدین تزویج کرد و میرداماد متولد شد

الحاصل شیخ عبدالعال ابن محقق شرحی بر رساله الفیه شهید اول نوشته ولادت ایشان شب جمعه ۱۹ ذیقعده الحرام سنه نهصد و بیست وشش بوده ورحلتشان درسنه نهصد ونود وسه بود وتاریخ رحلتش ابن مقتدای شیعه است وتاریخ رحلت والدشان مقتدای شیعه است که نهصد و چهل باشد

در روضات از سیدحسن بن سید حیدرعاملی نقل کرده که رحلتشان در بلده اصفهان بوده ودر زاویه مقدسه منسوبه بحضرت زین العابدین ع دفن شد وبعد ازسی سال تقریباً جنازه ایشانرا به اجازه شیخ فقیه علی بن هلال کرکی نقل کردند بمشهدمقدس وهردو را در دارالسیاده مبارکه دفن کردند و فرموده علی بن هلال الکرکی در اصفهان رحلت فرمود درسنه نهصد وهشتاد وچهار و او غیر علی بن هلال الجزائری استاد محقق الکرکی است ودرباره علی بن هلال الجزائری در مستدرك نقل فرموده که تسبیح حضرت فاطمه(ع) را بتانی ذکرمیکرد وزیاده بر یکساعت طول میداد چون هرکلمه او را که بر زبان جاری میکرد اشکش بصورتش جاری میشد ومحقق کرکی از او تعبیر بشیخ الاسلام وفقیه اهل البیت فی زمانه میفرمود

سیزدهم ـ مولانا محمد رفیع بن الفرج الجیلانی الرشتی المجاور لمشهد الرضا حیاً و میتاً المعروف به ملارفیعا

درمستدرکست که ایشان بلاواسطة ازعلامه مجلسی نقل میکنند و زوجهٔ ایشان دختر نحریر شیخ ابوالمعالی کبیر بوده و مادر زوجه‌شان دختر مرحوم آخوند ملاصالح مازندرانی بود و مادر مادر زوجه‌شان عالمهٔ جلیله آمنه خواتون دختر مجلسی اول بوده ورحلت ایشان درعشر شصت بعداز هزار وصد بوده و سنشان قریب بصد سال بود ومدت چهل سال در مشهد مقدس تدریس میفرمود ومدتی هم در خدمت محمد بن حیدرالحسینی الطباطبائی النائینی المعروف بمیرزا رفیعا تلمذ کرد ایشان تصنیفاتی دارند در فقه واصول و منظومهٔ دارد بطرزنان و حلوای شیخ بهائی مسمی بنان و پنیر

چنانچه شیخ عارف لاهیجی نان و خرمائی دارد ومفتی میرعباس که از علماء هند است نان و جوی دارد وعالم ربانی سیدشهرستانی نان ودوغی دارد وتمام اینها نظیرنان وحلوای شیخ بهائی است

چهاردهم ـ محمد بن شیخ زین الدین بن حسام الدین بن حسن بن ابراهیم بن ابی جمهورالاحسائی صاحب کتاب غوالی اللئالی وکتاب مجلی وغیراینها

و در مجالس المومنین است که ایشان بعد از فراغ از زیارت ائمه عراق مشرف شدند بزیارت مشهد مقدس رضوی ع واقامه به آن زمین مبارك فرمودند فاعطاه‌الله فی ذلك مناه و جعل عاقبته خیرا من اولاه

ودر روضاتست که ایشان درسنه هشتصد و هفتاد و هشت مجاور مشهد مقدس بودند و در منزل جناب سید محسن بن محمدالرضوی القمی بودند ودرآنجا با عالم هروی درحضور جمعی ازعلما و سادات واشراف مباحثه کردند در اول امرآن عالم هروی از شیخ سؤال کرد شماچه مذهب دارید؟

فرمود: اما مذهب من دراصول آن چیزیستکه دلیل اقامه شود براو و در فروع مذهب من بر فقه اهل البیت است هروی گفت، پس شما امامی مذهب هستید وشما امیرالمومنین ع را خلیفه بلافصل میدانید دلیل شما بر این مدعا چه چیز است شیخ فرمود: من محتاج باقامهٔ دلیل نیستم چون هر دوی ما اتفاق داریم بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین ع لکن تو قائل هستی بواسطهٔ و من منکر

واسطه هستم پس تومدعی هستی و باید اقامه دلیل بنمائی تة منکه منکرم هروی گفت ، دلیل من اجماع است شیخ فرمود: اجماع بمعنای اکثریت مفید نیست قرآن مجید میفرماید: «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله» ودرجای دیگر میفرماید «وقلیل من عبادی الشکور» اگر مراد اجماع اهل حل و عقد است که حاصل نشد از برای ابی بکر چون فضلاء واهل حل وعقد در یوم سقیفه حاضر نبودند مثل علی و حسنین و عباس وعبدالله بن عباس وزبیر ومقداد و عمار وسلمان وابی‌ذر وجمع بنی‌هاشم وغیر اینها ازکبار اصحاب که مشغول تجهیز پیغمبر ص بودند پس انصار فرصت یافتند و جمع شدند در سقیفه بنی‌ساعده ورأی دادند برخلافت ابابکر الخ

تفصیل بحث ایشانرا با عالم هروی قاضی نورالله شوشتری رحمة‌الله علیه درمجالس‌المؤمنین نقل فرموده وظاهراً رحلت ایشان درحدودسنه نهصد بوده وازفرمایش صاحب مجالس‌المؤمنین معلوم میشود که رحلت ایشان درمشهد مقدس بوده لکن محلش معلوم نیست

پانزدهم ـ العالم الجلیل مولانا الشیخ حسین و ایشان از خانوادههای قدیمی مشهد مقدس‌اند مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث ازشاگردهای ایشان بوده

درفردوس‌التواریخ کراماتی نسبت بایشان میدهد و میفرماید ایشان در مسجد گوهرشاد تدریس میفرمود و ایشان از احفاد شیخ حافظ است که قبرش در ابرده شش‌فرسخی مشهدمقدس است که از جمله عرفاء ومرتاضین بوده و در اواخر ماه ثامنه بجوار رحمت الهی واصل شده انتهی رحلت جناب شیخ حسین در اواسط ماه ثانی عشر بوده و قبرشان میان صحن عتیق نزدیك پله‌ایستکه بسمت بازار بزرك میروند وسنك روی قبرش ممتاز است بسنك سفیدی و پسر ایشان آقا ابو محمد است و پسر آقا ابومحمد ایضاً شیخ حسین است وپسرشیخ حسین حاجی میرزاابوالحسن سرکشیك پنجم و حاجی شیخ ابومحمد متولی مدرسه نواب است

شانزدهم ـ العالم الجلیل الحاجی شیخ محمد بن شیخ حسن المشهدی و ایشان ازتلامذه مرحوم صاحب ریاض ومرحوم شیخ جعفر کبیر ند وتصنیفاتی دارد

منجمله شرحی بردره بحرالعلوم دارد

منجمله رساله شرق وبرق ودرمشهد مقدس مدرس ومربی طلاب و امام جماعت بوده و درسنهٔ هزار و دویست و پنجاه وهفت در سن هفتاد و پنجسالگی از دنیا رفت و در دارالسیاده مبارك پائین پله‌هائی که از مسجد گوهرشاد داخل میشود مدفونند

هفدهم ـ مولانا اسمعیل بن ملا حسن الموذن الازغدی که از اکابر علماء و عرفاء عهدمرحوم فتحعلی شاه بود و سی‌سال در مشهد مقدس مجاورت داشت ودرسنه هزار دویست و سی و یك رحلت فرمودوقبرش در قبرستان قتلگاه نزدیك قبرمیرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی معروف‌ومشهور است وممتاز است روی قبرش بسنك بزرگی

هیجدهم ـ السید الامجد المجد السید حسین ابن‌العلام الفهام السید محمد صاحب‌المدارك الموسوی العاملی الجبعی

در روضات از امل‌الامل نقل فرموده انه کان عالماً فاضلا فقیهاً قرء علی ابیه صاحب‌المدارك وعلی الشیخ بهاءالدین وایشان‌شیخ‌الاسلام واقضی‌القضاة مشهد مقدس و مدرس بود درحضرت‌مقدسهٔ رضویه و رحلت ایشان درسنه هزار وشصت ونه بوده

نوزدهم ـ العالم المؤید جناب ملامحمد رستم دادی المعروف بملامحمد مشکك و درسنه‌نهصد و نود و هفت وقتیکه عبدالله خان ازبك پدر عبدالمؤمن خان از سمت هرات بمشهد مقدس‌آمد و نهب

وغارت وقتل زیادی نمود و صلحاء واتقیاء مشهد مقدس کاغذ موعظه آمیزی بوی نوشتند که دست از خرابی وغارت بازدارند فضلاء ازبکیه بصلحاء مشهدجوابی نوشتند که حاصل ومنقحش آنستکه پوشیده نیست برهیچ مسلمانی که تعرض باموال وبنفوس گویندهٔ لااله الاالله محمد رسول‌الله جایز نیست تاوقتی که از آنها افعال واقوالیکه موجب کفر باشد صادر نشود وطائفه شیعه چون سب و لعن شیخین و ذی‌النورین و بعضی اززوجات طاهرات را جایز میدانند این کفر است وبرهمه مسلمین قتل و رفع آنها لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز است و اگر خلیفه زمان در جهاد باآنها که اجماعاً با قدرت واجبست تسامح نماید چگونه ازعهده جواب ملك متعال بیرون خواهد آمد وبچند دلیل سب ولعن شیخین وذی‌النورین وبعضی از زوجات پیغمبر ص کفر است

اولا بجهت آنکه افعال واقوال حضرت پیغمبر ص وحی است کما قال تعالی وماینطق‌عن‌الهوی ان هو الاوحی یوحی

ودر احادیث کثیره پیغمبر ص مدح فرموده ابابکر وعمر وعثمان ذی‌النورین را پس سب ولعن آنها رد و انکار قول پیغمبر ص میشود و آنهم موجب کفر است کما قال تعالی و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم

ثانیاً بر هر عاقلی واضح است که جماعتی که پیغمبر ص ازآنها تعظیم و توقیر میفرمود سب و لعن آنها رد است بر افعال پیغمبر ص و رد افعال پیغمبر کفراست

ثالثا این‌خلفاء ثلثه مشرف شده‌اند بصحبت رسالت پناهی و طریقه خدمت وبیعت را مراعات نموده‌اند و سالها در اعلاء کلمه حقه باکفار در رکاب حضرت پیغمبر ص مقاتله نموده‌اند والبته ان ها ممدوح‌ومستحق ثواب خواهند بود خصوصاً کسانی که بمقتضای‌آیهٔ کریمه لقد رضی‌الله‌عن‌المؤمنین اذیبایعونك تحت‌الشجرة بشرف رضوان حضرت ملك منان مشرف شده‌اند « اولئك الذین هداهم‌الله فبهداهم اقتده » وشك نیست که‌شیخین و ذی‌النورین از این جمله هستند پس سب ولعن‌آنها رد قول پیغمبرص و عدم رضا بقول آنحضرت خواهد بود و آنهم کفر است

رابعاً حضرت امیرالمؤمنین که شجاعت واهتمامش در اعلاء کلمه حقه معلوم بود با آنها مقاتله ومحاربه نکرد بلکه وقتی که خلق مبایعه و متابعت نمودند با خلفاء ثلاثه آن بزرگوارهم مبایعه و متابعت فرمود با حضرات

خامساً ذی النورین و زوجات حضرت پیغمبر ص بمصاهرت و مخاطبه حضرت پیغمبرص مشرف ومکرم گشته‌اند وخداوند در قرآن مجید فرموده «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات » و نسبت خباثت بآنها دادن بکجا منجر خواهد شد نعوذ بالله من ذلك واگر کسی بزوجه شخص بازاری چنین نسبتهای شنیعه بدهد بآنشخص چه میگذرد چه جای ازآنکه کسی بهمخوابه پیغمبر ص چنین سخنهای زشت نسبت دهد اگر بعضی از شیعیان بگویند از ما امثال این سخنان صادر نشده و نخواهد شد گفته میشود که شما این مهملات را میشنوید و منع‌نمی‌کنید پس شماهم درحکم آنها خواهیدبود

سادساً ابابکر مشرف شد بمصاحبت حضرت رسول‌ص که درآیه غار میفرماید « اذیقول‌لصاحبه لاتحزن ان الله معنا » پس منکرفضائل ایشان درکمال‌گمراهی وخذلان خواهد بود بلکه فی‌الحقیقة منکر ومعارض قرآن مجید خواهد بود

بعد ازتمهید این مقدمات معلوم شدکه اتلاف اموال ومحصولات وزراعات اهل مشهد مطلق‌حلال خواهد بود وآیهٔ شریفه « ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل » و حدیث شریف « لایحل مال

امره مسلم الا بطیب نفسه » مخصوص بمسلمین است و شامل نمیشود کسانی را که داخل در زمره کفارند وقتل وغارت اموال وسوختن وویران نمودن زراعات وباغات اهل کفر جائز استوهیچکس رادر آن خلافی نیست و از این قبیل است بعضی ازمقالات وغارتهائی که امیرالمؤمنین ع در زمان خلافت خود فرموده و آنچه نوشته‌اند که اکثر ساکنین این دیار از ذریهٔ پیغمبرند برتقدیر صحت گویاآیه کریمه « انه لیس من اهلك انه عمل غیرصالح » را نشنیده‌اند و آنچه که نوشته‌اند که همه آنهاصالحند صلاح فرع ایمان واسلام است

بعد که مکتوب علماء ازبکیه بعلماء مشهد مقدس رسید جناب مولانا محمد مشکك رستمدادی که از علماء و از خدام روضه مقدسه رضویه بود از یك‌یك این ادله جواب کافی وشافی داد و خلاصه وحاصل مکتوب جناب‌آخوند ملا محمدرستمدادی ازعلماء ماوراءالنهر اینبوده است که نوشت:

من از روی انصاف کلمهٔ چند بعرض میرسانم اگر قبول انظار حضرات شود فهوالمراد والا

من آنچه شرط بلاغست با تومیگویم ... توخواه از سخنم پندگیر وخواه ملال

بعضی که تصدیق از علماء ماوراء النهر کرده‌اند بنا بر مثل مشهور است که چون تنها بقاضی روی راضی آیی وعلماء اهل سنت چنین خاطرنشان عوام کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع ومخترع است و اصلی ندارد و بمجلس علماء و فضلاء مذهب اثنی عشری مشرف نشده‌اند که سخن و ادله آنها را بشنوند و از روی بصیرت اختیار احد المذهبین را بنمایند

اجمالا احادیثی درکتب شیعه و سنی مضبوط شده و مسلماً احادیثی که متفق علیه بین شیعه و سنی استآنها معتمدند واحتیاطآنست که آنچه متفق علیه است بواسطه منافاتش با احادیث مختلف فیه متروك نشود زیرا که اهل اسلام فعلا منحصرند باین دوفرقه که یا علی را خلیفه بلافصل‌میدانند یا ابوبکر را و علی را خلیفهٔ رابع میدانند وقول ثالثی نیست . پس احادیث متفق علیه مجمع علیه اهل اسلام است وطرح مجمع علیه جایز نیست بعد از تمهید این مقدمات میگوییم :

اما آنچه اول گفتید که سخن پیغمبر ص وحی است بمقتضای آیه شریفه « و ما ینطق عن ـ الهوی ان هو الاوحی یوحی » وشیعه که مذمت خلفاء را میکنند مخالفت وحی را مینمایند ومخالفت وحی هم کفر است

جوابش آنستکه باین دلیل قدح خلفاء ثلثه وبطلان خلافت آنها وبلکه کفرآنها ثابت میشود چون درشرح‌مواقف‌آمدی که از بزرگان اهل‌تسنن‌است نوشته که درمرض موت حضرت‌پیغمبرص اختلافاتی بین اهل اسلام واقع شد

اولا پیغمبر درمرض موتش فرمود: ایتونی بقرطاس اکتب‌لکم شیئا لن تضلوا بعدی »

عمرراضی نشدگفت ، ان‌الرجل غلبه‌الوجع عندنا کتاب‌الله حسبنا

پس صحابه اختلاف‌کرده‌اند تا آوازها بلند شد حضرت پیغمبر ص آزرده شد فرمود، برخیزید پیش من سزاوار نیست نزاع کنید این حدیث در اوائل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت به عبارات مختلفه مذکور است

ثانیاً حضرت درمرض موتش جمعی را مقرر فرمود که همراه اسامة بن زید بسفر بروند بعضی از جیش اسامه تخلف نمودند خبر به پیغمبر ص دادند حضرت بمبالغهٔ تمام فرمود جهزوا جیش اسامة

لعن‌الله من تخلف عنه معهذا خلفاء ثلاثه متابعت نکردند در کتب شیعه هم‌این دو مطلب مسطور است پس میگوئیم فرموده پیغمبر بمنزلهٔ وحی است ورد عمر ردوحی است ورد وحی هم کفر است و کافر قابل خلافت نیست وهر گاه سلب قابلیت عمر ثابت شد لازم است که‌ابا بکر و عثمان هم‌خلیفه نباشند والاخرق اجماع میشود چون اجماع سنی‌وشیعه است که قول ثالثی نیست ، یاهرسه خلیفه‌اند یا هیچ کدام خلیفه نیستند ونیز تخلف ازجیش‌اسامه موجب سهولعن است و بالاتفاق خلفاء ثلاثه‌تخلف نمودند ازجیش اسامه و دیگر اعتراف نمودید که فعل حضرت پیغمبر ص وحی است پس‌اخراج آن حضرت پدر مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان اورا بمدینه و تفویض امور عظیمه بوی نمودن ردفعل حضرت رسول و کفر است

واما ـ آنچه ثانیاً گفتید که پیغمبر ص از خلفاء ثلاثه تعظیم وتوقیر فرموده

جوابش آنستکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم‌الصدورباشد سزاوار نیست لذا حضرت امیرالمؤمنین ع ازعمل ابن ملجم ملعون خبر داد وعقوبت نفرمود

واما آنچه ثالثا گفتید که‌آنها بصحبت پیغمبر ص نائل شدند و بشرف رضوان حضرت‌رسول مشرف شدند

جوابش آنستکه رضایت حضرت رسول از بعضی از افعال آنها مثل بیعتشان محل شبهه نیست چون مسلما بعض از افعال حسنهٔ مرضیه از آنها صادر شده وهمچنین مسلما بعض از افعال قبیحه هم‌از آنها صادر شده که‌خلاف عهدو بیعت است چنانچه غصب خلافت نمودند و حضرت فاطمه زهرا را آزرده کردند

ودر صحیح بخاری است که پیغمبر ص فرمود : « من اغضبها فقد اغضبنی » و مانع از وصیت حضرت رسول ص‌شدند و تخلف از جیش اسامه نمودند وغیر اینها که احصاء نمیشود و باین اعمال قبیحه مستوجب ومستحق سهولعن گردیدند

واما آنچه رابعا گفتید که حضرت امیرالمؤمنین ع شجاعت و اهتمامش د ر اعلاء کلمه حقه معلوم بود معذلك باخلفاء ثلثه مقاتلة نکرد بلکه مبایعت‌ومتابعت مینمود

جوابش آنستکه ترك محاربه حضرت امیر ع برای‌قلت اتباع و بیم هلاکت اهل حق یاجهات دیگر دلالت بر حقانیت آنها نمیکند

چون فرعون چهارصد سال برمسند سلطنت بود و ادعاء خدائی کرد و خلق کثیری را گمراه نمودو همچنین شداد و نمرود ـ و حضرت احدیت با کمال قدرت ایشان را هلاك نکرد هر گاه در بارهٔ حقتعالی تاخیر در دفع خصم‌گنجد در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنکه گفتید حضرت امیر با آنهامبایعه ومتابعت فرمود وقوع آن بلا اکراه و بلا تقیه ممنوع است و تحقیقش در مقام نمی گنجد

واماآنچه خامسا گفتید که عثمان‌وزوجات حضرت رسول ص بمصاهرت ومزاوجت‌حضرت‌رسول ص نائل شدند وخداوند در قرآن‌مجید فرموده الخبیثات للخبیثین الخ

جوابش ، مراد این نیست که زوجین در اسلام و کفر ودر ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریکند چنانکه اگر مستحق بهشت یا دوزخ باشد دیگری نیز چنین باشد و الا منتقض می‌شود بزوجه حضرت نوح ع وحضرت لوط (ع) و همچنین منتقض میشود بفرعون و آسیهٔ زوجه او بلکه محتملست کهٔ آیهٔ الخبیثات للخبیثین بزوجات مؤل باشد بآیهٔ کریمهٔ الزانی لاینکح الازانیة او

مشركة والزانية لاينكحها الازان اومشرك ولى نسبت خبث بزوجات محترمات دادن حرام و منتهى جسارتست وحاشا كه شيعه چنين نسبتى بزوجات محترمات بدهند

لكن چون عايشه مخالفت نمود آيهٔ مباركه وقرن في بيوتكن را و ببصره آمد وبا امام زمان كه حضرت اميرالمؤمنين ع باشد محاربه كرد وحضرت پيغمبر ص فرمود ياعلى حربك حربى كه اين حديث رافريقين نوشته‌اند ازاينجهت عايشه مستحق لعن مى باشد

واما آنچه سادساً گفتيد كه خداوند ابوبكر را صاحب پيغمبر ص خوانده در آيه غارومصاحب پيغمبر قابل ملمت نيست

جوابش آنست كه مصاحبت نظير اخوتست چنانچه اخوت بين مسلم وكافر واقع ميشود همچنين مصاحبت هم بين مسلم وكافر واقع ميشود وشاهد بر اين آيهٔ شريفه است « ياصاحبى السجن ءارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار » ، كه حضرت يوسف پيغمبر ع دو كس را صاحب خود خوانده كه بت‌پرست بودند انتهى

بيستم در فوائد الرضويه است كه قبر حافظ رجب برسى صاحب كتاب مشارق الانوار را جايى نيافتم كه ذكر كرده باشد موضع قبراو وامكر در كتاب يكى از صوفيه عصر خود كه درآنجا نوشته قبر رجب برسى درمزار قتلگاه مشهد است در **روضات** است كه تاريخ وفاتشان محقق نيست الاينكه مرقدش درقصبه **اردستان** دروسط بستانيست

محتملست مراد صاحب روضات اين باشد كه در اردستان قبرشارح كتاب مشارقست

(اردستان چند منزلى اصفهان است وقريهٔ است بين حله و كوفه)

تاريخ فوتش دردست نيست لكن تاريخ كتاب مشارق الانوار سنهٔ هشتصدو يك بوده و ايشان شعرهاى بسيار خوبى بعربى فرموده **منجملة** سيد جزايرى اين اشعاررا نسبت بايشان داده

العقل نور و انت معناه و الكون سر و انت مبداه

والخلق فى جمعهم اذاجمعوا الكل عبد و انت مولاه

يا آية الله فى العباد و يا سر الاله الذى لا اله الاهو

فقال قوم بانه بشر و قال قوم بل هو الله

ياصاحب الحشر والمعاد ومن مولاه حكم والعباد و لاه

يا قاسم النار والجنان غداً انت ملاذ الراجى و ملجاه

بيست و يكم جناب حاج ملا اسحق بن اسمعيل قربتى كه ازاجلهٔ علماء ومجاور مشهد مقدس بود واز تصنيفات ايشانست تعليقاتى بر شرح لمعه ومردم كرامات زيادى نسبت بايشان داده‌اند وقبرشان در قبرستان قتلگاه پشت سر قدمگاهست

قبرش را در حيات خود بدست خودحفر كرده بود ، روزها در كنار او سجاده ميانداخت و عبادت ميكرد كذافى فوايد الرضويه

تاريخ لوح سنك مزارش هزارو دويست وسى‌و هشت است

بيست و دوم جناب آقامير محمد حسين ابن ميرمحمد صالح خاتون آبادى ابن بنت مولانا محمد باقر المجلسى

در حاشيه **روضات** است كه در شب دوشنبهٔ بيست سوم شوال سنهٔ هزارو صد وپنجاه و يك وفات كرد شيخ الاسلام والمسلمين ميرمحمد حسين خلف مرحوم مير محمد صالح خاتون آبادى و

نعششان را در جمعهٔ همان هفته نقل کردند بمشهد مقدس رضوی انتهی

در کتاب فیض قدسی در باره ایشان فرموده : هومن اعاجیب الازمنة والدهور واز قوت نفس ایشان نقل شده **نادرشاه** در اوایل سلطنتش مصر بود بقتل طایفه روم و اسیر نمودن وغارت اموالشان (باعتقاد آنکه آنها کافرند)

چون وارد باصفهان شد از سید استفتاء نمود سید فتوی داد بعدم جواز بر نادر خیلی گران آمد سید فرمود ما بخلاف حق فتوی نمیدهیم ولکن حاضریم که ازمملکت شما خارج شویم

درروضات ازایشان نقل کرده که فرمود در عشر هزار ونود در سیل وادی تستر سنگی یافتند که براو این کلمات بخط قرمز نوشته بود

« بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ لااله الا الله ـ محمد رسول الله ـ علی ولی الله قتل الامام الشهید المظلوم الحسین بن الامام علی بن ابیطالب ع وکتب بدمه باذن‌الله و حوله علی ارض وحصا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون »

آنسنك را بردند نزدسلطان سلیمان صفوی اوهم فرستاد نزد جدم علامهٔ مجلسی ، اکثرحاذقین ازحکاکین و اصحاب صناعت و اهل فطانت اورا دیدند و تأمل نمودند و شهادت دادند که این خط قدرتی واز صنعت کسی نیست مرحوم سلطان سلیمان امر کرد او را بنقره نصب کردند که او را ببازویش ببندد نظیر این حکایت در سابق ازپدر شیخ بهائی نقل شد

بیست وسوم جناب آقا میر علی المشهدی ـ در حبیب السیر است که ایشان بسیادت مشهور ودر خط نستعلیق خط میرمعروفست وتاریخ فوت و موضع دفنش معلوم نیست

بیست و چهارم شیخ محمد پیر پالان دوز ـ قبرش در مشرق روضهٔ مقدسه استومقبره وگنبد عالی دارد ودر بالای سر درب او بسنك سفید مربعی منقوش است ماملخصه « در زمان سلطان محمد خدابنده این بقعه ساخته شد فی تاریخ نهصدو هشتاد وپنج»

ظاهراً مراد بقرینه تاریخش سلطان محمد صفوی پدر شاه عباس کبیر باشد چون این تاریخ مطابق بازمان سلطنت ایشان بوده

وقضایائی از مرحوم پیر پالان دوز نقل میکنند لکن چون مدرکش بنظر حقیر نرسیده بسود متعرض ذکرش نشدم

بیست و پنجم ـ شیخ مؤمن(۱)مقبره‌اش نزدیك ارك قبه وبارگاهی دارد ومعروفست بگنبد سبز تاریخ بنای مزارش این بیت است

سال تاریخ این خجسته بنا   بیت معمور قلب مؤمن دان
(۱۰۹۱)

معلوم نیست شیعه بوده یاسنی وایشان غیر شیخ مؤمن واقف آب شیخ و تیمچه شال فروشها میباشد چون مدفن ایشان دررواق مطهر در راهرو سقاخانه است

بدانکه بعضی‌از علماء مدفونین در مشهد ازسلسلهٔ جلیله سادات رضوی هستند وما ذکرمیکنیم آنها را درخاتمهٔ همین باب ، **در زمان خود احقرهم خیلی از بزرگان علماء در این زمین مقدس مدفون شده‌اند :**

۱ـ (پیر وهم مؤمن چون حالاتشان‌را بزرگان ذکرنکرده‌اندسزاوار نبودکه در عداد علماء معلوم الحال ذکر شود بلکه درعنوان دیگر میبایست مذکور گردد ـ ولد مؤلف)

منجمله حاج میرزا نصرالله مجتهد تربتی که‌در عصر خود رییس و اعلم علماء ارض اقدس بود در نهم ماه صفر سنه هزار ودویست ونود و هشت ازدنیا رحلت فرمود و قبرشان در صفه عقب مسجد بالاسر مبارکست

منجمله مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی که از تلامذهٔ مرحوم صاحب جواهر است در سنهٔ هزارو سیصدو ده(۱)مرحوم شدودردارالسیاده‌در میان صفهٔ‌که طرف چپ کسی است که از مسجدگوهرشاد وارددارالسیاده میشود دفن‌شد

منجمله مرحوم حاج شیخ محمد تقی بجنوردی وایشان هم از تلامذهٔ مرحوم صاحب جواهر است در شبچهاردهم ماه صفر سنهٔ هزار وسیصد و چهارده از دنیـا رحلت فرمود وقبرشان درصفهٔ مقابل مقبره‌مرحوم حاج‌شیخ عبدالرحیم است

منجمله مرحوم حاج ملاعبدالله کاشی که از تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود ،در دهم ماه‌صفرسنه هزار وسیصد وسه‌ازدنیا رحلت فرمود وقبرشان درتوحید خانه مبارکست(۲)

منجمله مرحوم حاج شیخ حسن علی طهرانی که از تلامذهٔ مرحوم آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی بود صبح شنبهٔ چهاردهم ماه رمضان هزار وسیصد وبیست و پنج از دنیا رحلت فرمود وقبرشان میان حرم‌مطهر لب صفه قوام معروفست

منجمله مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی در لیلهٔ سیزدهم ماه رمضان سنهٔ هزاروسیصدوچهل وسه از دنیا رحلت‌فرمود ودر اطاق صفه سپهسالار واقع‌در دارالسیاده دفن‌شد(۳)

منجمله مرحوم حاج ملا محمد علی الشهیر بحاجی فاضل که استاد حقیر بود و در علم و فضل وتحقیق یگانه عصرخودبود در ربیع‌الاول هزارو سیصد وچهل‌و دو از دنیا رحلت‌فرمود ودر مقبره‌مرحوم خالصی دفن شد (٤)

منجمله مرحوم حاج سید عباس شاهرودی در هشتم شوال هزار و سیصد و چهل و یك از دنیا رحلت فرمود ودر همان مقبره خالصی دفن شد

مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و امراء و شعراء معروفی که در ارض اقدس مدفونند

اول مرحوم شاه‌طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدر الموسوی‌الصفوی وایشان سلطان دوم از سلاطین صفویه هستند رحلتشان در شهور سنهٔ نهصدو هشتاد و چهار بوده و مدفنش میان حرم صفه پشت سرمبارکست ومعروفست بصفه شاه‌طهماسب وایشان در سن دهسالگی بسلطنت نشستند وزیاده بر پنجاه و سه سال‌سلطنت کرد ومعروف بود به‌عدالت‌و دیانت

دوم نادرشاه افشار بن امام قلی پوستین دوز افشار که از طایفه ترکمانیه بود درسنه هزار و صدمتولد شد وبعدازفوت پدر ومادر دارائی خود را فروخت اسب واسلحه خرید رفت بابیورد که یکمنزلی سرخس‌است وبین‌سرخس وفساء واقع میشود ووارد شد به‌باباعلی بیك کـحاکم ابیوردو بزرك ایل افشاربودو دختر اورا بجهت خود تزویج کرد

---

(۱) بعضی از دوستان فوت‌او رادر سلخ ع۲ (۱۳۰۹) ذکرکرده‌اند ولد مؤلف)

(۲) بعضی دریازدهم فرموده‌اند ولد مؤلف)

(۳) بلکه دوشنبه دوازدهم بود ولد مؤلف)

(٤) بلکه پنجشنبه ٦ ع۲ بود ـ ولدمؤلف)

در سنه هزارو صدوسی‌ویك خداوند بنادرشاه ازاین‌زوجه‌اش پسری داد مسمی برضا قلی میرزا بعد ازچندی باباعلی فوت کرد وخود بحکومت نشست و باترکمانها و اکراد زد و خورد میکرد و در آن اوقات شاه طهماسب ثانی پسر سلطان حسین صفوی در طبرستان در کمال عشرت گذران می کرد نادرشاه باو ملحق شد

در سنه هزارو صدو چهل‌وپنج نادرشاه شاه طهماسب پسر سلطانحسین را از سلطنت معزول نمود وپسر هشتماهه اورا که‌مسمی بود بشاه عباس ثالث بسلطنت نامزد کرد وخود نادر میرزا تمام مملکت ایران را ضبط کرد ودر واقع سلطنت ایران باو بود ودر تاریخ الخیر فیما وقع که هزار وصدو چهل‌و هشت باشد نادر شاه در صحرای موغان بسریر سلطنت نشست وموغان بین اردبیل‌و تبریز است

در سنه هزارو صدو پنجاه ملك کابل‌و هندوستان رافتح نمود

درسنه هزارو صدو پنجاه ویك سندونواحی آنرا فتح نمود

درشب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره سنه هزار وصدو شصت و یك با غوای برادر زاده اش علی قلی خان در قلعه فتح آباد دوفرسخی قوچان‌مقتول شد و جسدش راآوردند بمشهد مقدس و در مقبره نادری دفن کردند بعضی درتاریخ سلطنتش گفتند «لاخیر فیما وقع» ودر تاریخ فوتش گفتند «نادر بدرك رفت» لکن حقیر این تعبیر را خوش ندارم چون نادر هر چه بوده گویا خدماتش منظور نظر ائمه اطهار سلام‌الله علیهم واقع شده چنانچه از قصه رؤیای ملا ابوالحسن مازندرانی معلوم‌میشود که‌در فصل‌ششم‌همین باب از جمله وقایع سنه‌هزارو دویست‌ودوازده آنخواب گذشت‌فراجع

در اسرار الشهاده ازسید اورع اتقی‌سید باقر خلخانی نقل کرده که فرمود

درخواب دیدم که درصحن نجف اشرف کرسی نوری نصب کرده‌اند و حضرت امیرالمؤمنین‌ع بالای آن کرسی نشسته ومردمان نورانی دراطراف آنحضرت ایستاده وامتثال اوامر آقا رامیکنند ناگاه دیدم آنحضرت اشاره فرمود که‌آنمرد را نزد من بیاورید رفتند بعد از لمحهٔ بر گردیدند و پادشاه باسطوت ومهابت نادرشاه را! حاضر کردند واومثل میت درمقابل حضرت امیر ایستاد

حضرت در مقام مؤاخذه وعتاب بر آمدجملهٔ اززلات و عثرات اورا ذکر فرمود واو را خیلی ملامت ومذمت فرمود ودر آنحال نادرشاه راحالت‌تسلیم ظاهر بود پس نادر شاه سر بلند کرد عرض کرد یاولی‌الله اذنم میدهید که کلامی عرض کنم فرمود بگو

عرضکرد یا امیرالمؤمنین‌آنچه فرمودی زیاده براین اعتراف دارم وزلات خود را حصرنتوانم نمود لکن با وجود همه اینها کاری کرده‌ام که میخ بچشم اعداء تو کوبیده‌ام و نا صبیان و دشمنان ترا ودشمنان شیعیان ترا کور کرده‌ام فرمود چه کرده

عرضکرد تعمیر این قبه مبارکه وایوان مقدس و تذهیب آنها بنحوی که‌شعاع آن عرصه‌امکان را روشن‌دارد چون حضرت این سخن راشنید متوجه‌بکسانیکه در اطراف او بودند شد وفرمودراست میگوید اورا ببرید بمکانیکه از برای‌او مهیا شده

پس آنگروه اورا بردند بآن موضعی که حضرت اشاره فرمود سید مذکور گفت‌منهم برانر آنجماعت رفتم دیدم اورا داخل بستانی کردند منهم در عقب‌آنها رفتم و داخل آن بستان شدم‌فوالله العظیم باغی مشاهده کردم که مانندآن ندیده بودم نادرشاه را دیدم که بلباسهای فاخر سلطنتی مخلع گشته و برتخت سلطنتی نشسته من پیش او رفتم و بر اوسلام کردم و اورا تهنیت گفتم‌واز

روی مزاح گفتم خوب خود را باین سخن از عقوبت معاصی نجات دادی گفت ای‌سید جلیل من ایـن سخن را بخدمت امیرالمؤمنین ع عرض نکردم مگر ازروی حقیقت و واقعیت

الحاصل بعد از فوت نادر برادر زاده‌اش علی قلی میرزا بسلطنت نشست و رضا قلی میرزا با بقیه اولادهای نادر رابقتل رسانید جز شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا را که چهارده ساله بود وبعد که علی قلی میرزا بسلطنت نشست اسم خودرا علیشاه نامید و بعضی او را عادلشاه نامیدند و ضریح مرصعی که نادر بجهت مقبره خود ساخته بود روی ضریح مطهر حضرت رضا نصب کرد وبعد ابراهیم خان برادر علیقلی میرزا خروج نمود وغالب شد وعلیقلی میرزا را کور کرد وشاهرخ میرزاهم که نوه نادرشاه بود در خراسان خروج نمود وبسریر سلطنت نشست وعلیقلی میرزا را باابراهیم خان بقتل رسانید درسنه هزارو صد وهفتادو پنج به‌مکافات وتقاص خون نادرشاه واولاد او

بعداز چندی میر علم خان زنکوئی حاکم طبس خروج نمود و بسلطنت نشست و هر دو چشم شاهرخ میرزا راکور کرد

شاهرخ میرزادو پسر داشت یکی نادر میرزا ودیگری نصرالله میرزا و بین ایندو برادر تنافی بود وشاهرخ میرزا در زمان سلطنتش نادر میرزا را ولیعهد خود کرده بود ونصرالله میرزارافرستاده بود بفارس نزد کریم خان زند الی آخر القصه

قبررضا قلی میزرا پسر نادر شاه در بالای کوچه افشارها طرف پشت بقبله خیابانست و فعلا ازبرای قبراو آثاری نیست

قبر علی قلی میرزا برادر زاده نادر شاه که بعضی اورا علیشاه وبعضی عادلشـاه مینامند در زیرگنبدیست که میان قبرستان قتلگاه نزدیك غسالخانه است

سوم در زیر گنبد خواجه ربیع بن خثیم است قبر **مرحوم فتحعلیخان قاجار** جد اعلای سلاطین قاجاریه و اوپدر محمد حسن خان بود که مؤسس سلطنت قاجاریه است و اوپدر محمد شاه اخته وحسین قلیخان پدر فتحعلیشاه واو پدر عباس میرزای ولیعهد و او پدر محمد شاه و او پدر ناصرالدین شاه و اوپدر مظفرالدین شاه و اوپدر محمد علیشاه و او پدر احمد شاه بود ودر سلطنت اوبود که رضاشاه پهلوی بتخت نشست وسلطنت قاجاریه منقرض شد

الحاصل بسعایت نادرشاه فتحعلیخان در دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و چهار در سن سی‌و پنجسالگی در مشهد کشته شد ودر مزار خواجه ربیع دفن شد وسنك‌مرمری که بالای قبر اوست قدش یکذرع‌و پانزده گره‌و نیم است که ازدو ذرع نیم‌گره کم است وعرضش پانزده گره‌و نیم است وقطرش‌نیم ذرع است ودر سنك لوح قبرش نوشته

سؤال ازسال تاریخش چوکردم ازخرد گفتا   مقامش سایه طوبی پناهش لطف یزدانی

چهارم قبر شرف الدین‌ابوطاهر بن سعدالقمی که‌بعداز فوت نظام الملك‌وزیرسلطان‌سنجرشد

درمجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل میکند که قبر ایشان درجوار روضهٔ حضرت رضا (ع) است انتهی وبعضی ازسادات اجله گفتند که قبر ابو طاهر کنار قبرستان قتلگاهست طرف راست کسیکه میرود بقبرستان فعلا سر درش هست و بقیه اش مخروبه افتاده ایشان در حدود سنهٔ چهار صدو هفتاد وپنج از دنیا رحلت فرمودند

پنجم - قبر غیاث‌الدین امیریوسف(خواجه بهادر)ابن‌امیرشیخ علی بهادر است که ازامراء بزرك **شاهرخ ابن امیرتیمور** بود وحاکم خوارزم بود

دریازدهم ربیع‌المولود هشتصد وچهل‌وشش فوت کرد و نعش او را بمشهد آوردند ودر زاویه جنوبی مدرسه دو در که باهتمام اوساخته شده در زیر گنبد دفن کردند، روی قبرش سنك منبتی‌است و بر اونوشته قبر غیاث‌الدین امیریوسف خواجه‌بهادر

ششم - قبر امیرسیدی صفوی که اوهم از امراء بزرك **شاهرخ** بود

درمطلع‌الشمس است که درسنه هشتصد وچهل وپنج درشیرازکه مقرحکومتش بودفوت کرد ونعش اورا آوردند بخراسان ودرگنبد مدرسهٔ که ساخته بود دفن کردند

مدرسهٔ که گنبد داشته‌باشد غیر **مدرسه دو در** نیست ، پس گویا قبر ایشان در زیر گنبدغربی مدرسه مزبور است، محتملست که بانی‌این مدرسه **امیر سیدی صفوی** بوده لکن باهتمام امیریوسف خواجه بهادری ساخته شده

هفتم - قبرمیرزا ابوالقاسم‌بابر بن‌بایسنقربن شاهرخ بن‌امیرتیمور، درمطلع‌الشمس است که ایشان درسنه هشتصد وشصت بمرض‌مزمن گرفتار شد، از هرات آمد بمشهد وبزیارت حضرت رضا (ع) مشرف شد وازمعاصی‌خود توبه کرد ودر مسجد جنب حرم بریاضت مشغول‌شد، درسنه هشتصد وشصت ویك در مشهد از دنیا رفت ودرگنبدی که نزدیك بروضهٔ حضرتست دفن شد ظاهراً مراد از مسجدی که جنب حرم بوده مسجدگوهرشاداست، محتملست که مراد ازگنبدگنبد بالای سقاخانه راهرو دارالسیاده باشد ومحتملست که مراد یکی از دوگنبد مدرسه دو در باشد

هشتم - قبر الله وردیخان سابقاً گفتیم دز سنه هزار و بیست ویك جنازهٔ او را با جنازهٔ **اسمعیل‌خان پسرشاه عباس‌کبیر** بمشهدآوردند و الله وردی خان را در زیر گنبدی‌که خودساخته بود دفن‌کردند

مخفی نماناد که از امراء سلاطین قاجاریه خیلی در روضهٔ متبرکه و رواقهای مقدسه مدفونند که در سابق درضمن تواریخ رواقها اشاره بآنها شد

نهم - جناب‌حسن بن اسحق بن‌شرفشاه حکیم ابوالقاسم الفردوسی الشیعی‌الامامی الملقب به حسان العجم

بعضیرا اعتقاد آنست که **شاعری در اسلام مثل‌فردوسی‌نیامده** و او از **دهقانهای‌طوس** بوده ، گویند که اصلش از قریه **رزون** است (شش فرسخی مشهد) - بعضی‌گفتند اصلا از قریه **باز** است (چهار فرسخی مشهد)

حکیم انوری که ملك‌الشعراء زمان خودبود **درمدح فردوسی گفته :**

آفرین بر روان فردوسی	آن همایون نهاد فرخنده
آن‌نه استادبودوما شاگرد	آن خداوند بود و ما بنده

در ریاض‌السیاحه حاجی زین‌العابدین **شیروانی** نوشته چون **فردوسی** متولد شد پدر اوبه خواب دید که بالای بامی رفته روی بجانب قبله‌کرده نعرهٔ زد ، جواب شنید آنگاه روی به یمین و یسار کرده نعرهٔ زد ، ازهرجانب جواب‌شنید

صبح ازشیخ نجم‌الدین که داناترین معبران بود تعبیر خوابش را سؤال کرد؟ شیخ فرمودپسرتو **سخنگوئی‌شودکه آوازهٔ او بهمه عالم برسد**

فردوسی از کثرت جور و عدوان حاکم طوس از وطن خود خارج شد رفت بغزنین که بفرمان سلطان محمود ظلم او را از سر رعیت کم کند چون بغزنین رسید شکایت از حاکم طوس نمود کسی بسخن او گوش نکرد

یکروز وارد شد بمجلس **عنصری شاعر** ودو نفر ازشاگردهای او که عسجدی و فرخی باشند آنجا حاضر بودند ، عنصری بفردوسی گفت مجلس شعراء جز شاعر نباید کسی حاضر شود فردوسی گفت منهم ازشعر بهره دارم

عنصری بداهتاً گفت	«چون عارض تو ماه نباشد روشن»
عسجدی گفت	«مانند رخت گل نبود در گلشن»
فرخی گفت	«مژگانت همی گذر کند ازجوشن»
فردوسی بداهتا گفت	«مانند سنان گیو در جنك پشن»

عنصری گفت مگر تراازتاریخ ملك عجم وقوفی هست فردوسی گفت آری

عنصری اورا برد نزد سلطان محمود گفت گمانم اگر کسی از عهده نظم تاریخ عجم بر آید این جوان خراسانی است فردوسی درمدح سلطان محمود بداهتا گفت

چه کودك لب از شیر مادر بشست ‏ ‏ ‏ بگهواره محمود گوید نخست

سلطان رابغایت خوش آمد وفردوسی را بنظم شاهنامه امر فرمود

یکوقتی سلطان درمجلس شعراء خواهش نمود که رباعی در مدح ایاز بگویند

فردوسی بداهتا این رباعی را گفت

مست است همی چشم تو وتیر بدست ‏ ‏ ‏ کم کس که زتیر چشم مست تو بجست

گر پوشند عارضت زره عذری هست ‏ ‏ ‏ کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

سلطان محمود گفت : لله درك ، مجلس مارافردوس ساختی ـ بعضی گفتند از آنروزملقب به فردوسی شد سلطان بخواجه حسن میمندی فرمود هرهزار بیتی که فردوسی بگوید هزار مثقال طلا بوی بدهد ، لکن فردوسی قبول نمیکرد بقصد آنکه همه را یکمرتبه بستاند و صرف در بناء بند طوس بنماید

چون شاهنامه راتمام کرد سلطان محمود را خیلی خوش آمد با جماعت وزرای خود مشورت کرد که فردوسی راچه صله دهیم

بعضی گفتند پنجاه هزار درهم بعضی گفتند رافضی است واین مبلغ او رازیاداست و این ابیات راشاهد برتشیعش خواندند که فرموده

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی ‏ ‏ ‏ خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است ‏ ‏ ‏ درست اینسخن قول پیغمبر ص است

منم بنده اهل بیت نبی (ص) ‏ ‏ ‏ ستایندهٔ خاك پای وصی (ع)

اگر چشم داری بدیگر سرای ‏ ‏ ‏ به نزد نبی و وصی گیر جای

بدین زادم و هم بدین بگذرم ‏ ‏ ‏ چنان دان که خاك پی حیدرم

هر آنکس که در دلش بغض علیست ‏ ‏ ‏ از آن خوارتر در جهان زار کیست

نباشد مگر بی پدر دشمنش ‏ ‏ ‏ که یزدان بسوزد در آتش تنش

الی آخره

بعد سلطان محمد شصت هزار درهم بوی داد، بعوض هر بیتی یکدرهم چون **شاهنامه** شصت هزار بیت است که از اول زمان کیومرث تا زمان یزدجرد بن شهریار بشعردر آورده فردوسی بسیار غمین شد؟ دانشت که بجهت تشیع این قسم حقش را ضایع کردند ، لذا چند بیتی به **شاهنامه** ملحق کرد، **از آنجمله است:**

آیا شاه محمود کشور گشای — زمن گر نترسی بترس از خدای
نترسم که دارم ز روشن دلی — بدل مهر آل نبی و ولی
اگر در کف پای پیلم کنی — تن ناتوان همچو نیلم کنی
براین زادم وهم بر این بگذرم — ثنا گوی پیغمبر و حیدرم
منم بندهٔ هر دو تا رستخیز — اگر شه کند پیکرم ریز ریز
بسی سال بردم بشهنامه رنج — که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر — مرا بر نهادی بسر تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی — مرا سیم و زر تا بزانو بدی

الحاصل حکیم فردوسی درشهور سنه چهارصد و یازده از دنیا رفت در مسقط الراس خود که رزان یا پاز باشد ونعش اورا آوردند بشهر طوس ودر جنب مزار عباسیه دفن کردند ، گویا فعلا قبرش در **اسلامیه است** نزدیك شهر طوس

صاحب تذکرهٔ دولتشاهی سمرقندی نوشته : شیخ ابوالقاسم گوزکانی برجنازه حکیم فردوسی نماز نکرد (که اوعمرعزیز خود را درمدح مجوس صرف نموده!

در همانشب فردوسی را درخواب دید که دربهشت مقام بلند مرتفعیدارد ، گفت: این درجه را از کجا یافتی با آن که تمام عمر را در مدح مجوس صرف نمودی ؟ گفت: باین یك شعر که درمقام توحید گفتم خدا مرا آمرزید

جهان را بلندی و پستی توئی — ندانم چه‌ای هرچه هستی توئی

شیخ از خواب بیدار شد ، رفت سر قبر فردوسی و از او عذر خواهی نمود و بجهتش طلب رحمت نمود

مخفی نماناد که فردوسی بغیر شاهنامه اشعار زیادی در قصاید و مواعظ و نصایح دارد **منجمله :**

بسی رنج بردم بسی گفتهٔ خواندم — ز گفتار تازی و از پهلوانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان — ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم — دریغ‌ازجوانی! دریغ ازجوانی!

منجمله :

بیا بگوی که پرویز از زمانه چه خورد ؟ — برو بپرس که کسری ز روزگار چه برد؟
گر آن گرفت ممالك بدیگری بگذاشت — ور این گرفت خزائن بدیگری بسپرد

منجمله :

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد — تا جمع کنی سیم سپید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم توسرد — بادوست‌بخور که دشمنت‌خواهدخورد

منجمله :

مبادا که در دهر دیر ایستی — مصیبت بود پیری و نیستی

دهم جناب آقا میرزا عبدالجواد جودی که در مصیبت اشعارش بسیار مؤثر و دلسوز است، بعضی از اشعارش در خاتمه باب پنجم ذکر شد رحلت ایشان درسنه هزار و سیصد و دو بود ، این مصراع تاریخ فوت ایشانست
«کند حسین بروز جزا شفاعت جودی»
قبرش در صحن جدید است در حجره دست چپ کسی که از صحن جدید بشیخ بهائی میرود

یازدهم مقبل شاعر که از اهل گلپایگان بود قبرش میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا هست و لوح سنگ قبرش سنگ خارای ممتاز بسیار بزرگیست که بین ایوان طلا و سقاخانه واقعست ، این اشعار از او است :

در یگانه دریای مجمع البحرین	بخون طپیدهٔ کرب و بلا امام حسین
نه‌ذوالجناح‌دگر تاب‌استقامت‌داشت	نه‌شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
هوازجورمخالف‌چوقیرگونگردید	عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد	اگر غلط نکنم عرش برزمین افتاد

اسم و تاریخ ولادت و رحلتش برحقیر معلوم نیست :

مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان واز صحابه و روات که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن موجود است

بدانکه در اغلب قراء وبلدان متعلقه بمشهد مقدس بقاعیست منسوب بامزادگان محترم لکن حقیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده‌ام و ما اکتفا میکنیم بذکر بعضی از آن قبور شریفه که انتساب و شواهد صدقشان زیاد است

اولـ در نیم فرسخی نیشابور است بقعه بسیار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد بن زید بن‌علی بن الحسین ع المشهور به **امامزاده محروق در مطلع‌الشمس** است که اورا بفرمان‌یزید بن مهلب حاکم خراسان بقتل رسانیدند وبعد بدنش را سوزانیدند **در عمدةالطالب است** و توفی محمد بن محمد بن زید بمرو سقاه المامون السم سنة اثنین و مائتین قیل و هو ابن عشرین سنة ویقال انه کان ینظر الی کبده یخرج من حلقه قطعا فیلقیه فی طست و یقلبه بخلال فی یده و بعید است که ایشانرا دو مرو کشته باشند و نعششانرا نیشابور آورده باشند

الحاصل ایشان بقعه بسیار عالی دارند در میان باغ باصفائی وقبه گنبد بسیار عالی از کاشی سبز دارند و برکاشی کتیبهٔ نوشته شده « السلطان الاعظم ابوالمظفر طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان » ودر میان آن‌باغ است **قبرحکیم عمرخیام** که در سنه پانصد و هفده وفات‌کرد و او با خواجه‌نظام‌الملك رفیق شفیق بود واشعار ورباعیات بسیار ملیح شیرینی دارد

منجمله :

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ	پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
خوشباش که بعد از من و تو ماه بسی	از سلخ بغره آید از غره بسلخ

و نیز این **رباعی** از اوست

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس	در پیش نهاده کله کیکاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس	کو بانك جرسها و چه شد ناله کوس

دوم در وسط بازار سبزوار مقبره و بقعه‌ایست منسوب بجناب یحیی بن موسی بن جعفر (ع) که گنبد و صندوق و حرم عالی دارد و در پیش روی امامزاده پنجره آهنی است روی‌بازار و از این بقعهٔ داخل بقعه‌دیگری‌میشود ومیگویند‌این قبرامامزاده‌حسن‌است که‌از نوادهمای‌حضرت امام محمد باقر(ع) است درآن بقعه کتیبهٔ از گچ بریده شده بسیار بزحمت و آنچه از او باقی‌مانده و خوانده سوره مبارکه انافتحنا میباشد

سوم در قوچان کهنهٔ قبر و صندوق وبقعه و بارگاهیست کـه منسوبست بسلطان ابراهیم و میگویند ایشان فرزند حضرت امام رضا ع هستند و خدام و موقوفات زیادی هم دارد و در آنجا در لسان اهالی معروفست که اصل قبه از سلطان محمد خوارزمشاه است و چون قبه باتمام رسید قبل از آنکه ایوان و صحنی ساخته بشود خبر هجوم تاتاریان مشهور شد سلطان محمد با چنگیزخان مشغول زد وخورد شد از اینجهت منوی خود را نتوانست باتمام برساند

چهارم در بجنورد مقبر ایست منسوب بسلطان سید عباس بن موسی الکاظم ع و بقعهٔ عالی و بارگانی دارد و در زیرصندوق بسنك قبرشان نوشته شده « هذا مرقد مرحمت و غفران پناه سلطان سید عباس بن موسی‌الکاظم ع فی سنة ثلث ماة »

پنجم درکاخك که بین قائن وگناباداست‌مقبره‌ایست‌منسوب بجناب‌سلطان‌محمدبن‌موسی‌الکاظم(ع) که بقعه و بارگاه وگنبد و موقوفات زیادی دارد

ششم در ترشیز که شش منزلی مشهد مقدس است قبریست‌که‌منسوب است بجناب حمزة بن موسی الکاظم ع که جد سلاطین صفویه است ومقبره و صحن بسیار عالی دارد در اوائل کتاب عالم آرای عباسی است قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم (ع) در آن محل است و موقوفات زیادی هم دارد

هفتم جناب احمد بن محمدبن جعفر بن‌حسن بن عمربن علی‌بن الحسین ع در مقاتل‌الطالبین است که محمد بن میکائیل او را با پدرش برد بنیشابور اول پدرش ازدنیا رفت بعد هم خودایشان

هشتم جناب محمد بن جعفر الصادق سلام الله علیه و ایشان بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بودند شیخ مفید در ارشاد فرموده وکان محمد بن جعفر سخیاً شجاعاً و کان یصوم یوماً و یفطر یوماً و یری رای الزیدیة فی‌الخروج بالسیف و مخدره خدیجه زوجه محمدبن جعفر که دخترجناب‌عبدالله بن حسن بود و ظاهراً دختر عبدالله المحض بوده باشد فرمود ، ما خرج من عندنا محمد قط فی ثوب یوماً فرجع حتی یکسوه و کان یذبح فی کل یوم کبشالاضیافه یعنی محمد روزی از نزد ما خارج نمیشود در جامهٔ که برگردد تا آنکه جامه را بفقیر می‌پوشانید و هر روزی یك گوسفندبجهت میهمانهایش ذبح میکرد

این بزرگوار درسنه صد ونود و نه درمکه معظمه بمامون خروج کرد و حضرات زیدیه هم او را متابعت‌کردند عیسی جلودی با آن بزرگوار مقاتله‌کرد و جمعیت او را متفرق نمود و آنحضرت را گرفت و فرستاد نزد مأمون‌مأمون‌اکرام‌زیادی‌ازایشان نمود تا آنکه میفرماید « وتوفی محمد بن جعفر بخراسان مع المأمون » پس مأمون سوار شد که برودتشییع جنازه او وقتی رسید که جنازه را بر داشته بودند مأمون پیادهٔ شد و زیر جنازه رفت تاآنکه جنازه را نزد قبرد بردند مأمون سر قبر ایستاد تا آنبزرگوار را دفن کردند انتهی ماهوالمقصود من کتاب‌الارشاد

بدانکه در آخر باب چهارم گفتیم که در محل دفن ایشان چهار احتمال میرود

اول آنکه مدفن ایشان در سرخس باشد چنانچه در مطلع‌الشمس از هندو شاه کیرانی صاحب تجارب السلف نقل کـرده و عبارت این است که در سرخس مدفون شد و اکنون تربت او مشهد عظیمی است

دوم آنکه مدفن ایشان در جرجان باشد چنانچه ابن اثیر در کامل در حوادث دویست و سه نوشته و فیهـا توفی محمد بن جعفر الصادق ع بجرجان و صلی علیه المأمون وهو الذی بایعه‌الناس بالخلافة بالحجاز

سوم آنکه مدفن ایشان درچهارده کلاته است وآن بین دامغان وهزار جریب مازندران وچشمه علی است وآن بزرگوار در چهارده کلاته بقعه و بارگاهی دارد وبقعه‌اش برروی بلندی واقع شده و گنبد مجصص مثمنی هم دارد **درمطلع الشمس** میفرماید مزار موجود در چهارده کلاته را بطـور یقین میتوان‌گفت مضجع امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع است و بانی این بقعه و گنبد وبارگاه غیاث‌الاسلام و المسلمین شاهرخ بهادرخان بوده پسرامیرتیمور گورکانی‌وتاریخش‌درسنه هشتصدبوده

چهارم آنکه مدفن ایشان در بسطام است‌که در آنجا بقعه‌ایست قبله قبر بایزید بسطامی و رواق وحرم مختصری هم دارد و قبه مخروطی ظریفی دربالای مزارشان ساخته‌اند و روی قبه را با کاشی ارزق بسیار اعلی مزین ساخته‌اند و معروفست که امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع در این زمین مدفونند و او را حضرت صادق ع بسلطان‌بایزید سپرده و سلطان او را ببسطام آورده و در این شهر وفات نموده و در اینموضع دفن شده وبعد از چندی سلطان بایزید خود وفات‌کرد ودرپشت سر تربت امامزاده محمد بخاك رفته

مخفی نماناد بعد این احتمال چون بایزید درعهد معتمد خلیفه سنه دویست وشصت و خورده از دنیا رفت وحضرت صادق ع درسنه صد وپنجاه از دنیا رحلت فرموده و محتمل است که این بقعه مال یکی از احفاد حضرت صادق ع باشد وتاریخ تعمیر این بقعه سنه نهصد وشصت وهشت است و فرمایش شیخ منافاتی با این اقوال ندارد چون درسابق جرجان وچهارده کلاته وبسطام تماماً از خاك خراسان بوده چنانچه فعلا سرخس ازخاك خراسانست والله‌العالم وجهت خروج جناب محمدبن جعفرع این‌شدکه چون بنی‌العباس دولت بنی‌امیه را برانداختند وخودبخلافت نشستند ببهانه قرابتشان باحضرت پیغمبرص اینمطلب بر علویین که شرف فرزندی حضرت رسول‌ص را داشتندگران آمد

لهذا جناب محمدبن عبدالله‌المحض‌که معروف بود به نفس زکیه درمدینه بمنصور خروج‌کرد و برادرش جناب ابراهیم شهید باخمری در بصره بمنصور خروج کرد و این دو امامزاده را عیسی بن موسی عباسی از جانب منصور شکست داد و بقتل رسانید وجناب حسین بن علی بن الحسن المثلث المعروف بصاحب الفخ در ملك‌حجاز برموسی هادی عباسی خروج فرمود واورا شهید نمودند وجناب یحیی بن عبدالله المحض بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام المعروف بصاحب الدیلم به هرون خروج فرمود آخرالامر هرون آنبزرگوار را بقتل رسانید

جناب محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم المعروف بابن طباطبا در کوفه بمأمون خروج کرد ومردم را برضای ازآل محمد ص دعوت کرد ابوالسرایا سری بن منصور سردار لشگر او بود

وبا لشگر عباسیان جنك کرد وآنها را شکست داد وخودشان روزدیگرفجأة ازدنیامیروند

پس جناب محمد بن محمد زید بن علی بن الحسین ع بسن صباوت خروج کرد و ابوالسرایااو را وسیله خودقرار داد ودرکوفه سکه زدوخطبه خواند و علویان را در اطراف بلادبحکومتفرستاد پس سرداران حسن بن سهل برجناب محمد دست یافتند وابوالسرایا را گردن زدند وسر اورا باجناب محمد بن محمد بنزد مأمون فرستاد

جناب ابراهیم بن موسی بن جعفر ع بیمن رفت و آن خطه را بگرفت و چندان کشتار کرد که او را جرار نامیدند

جناب زید بن موسی بن جعفر ع بصره را تصاحب کرد وچندان خانهای عباسیانرا بسوخت که او را زیدالنار گفتند وبعدکه حسین بن حسن افطس خبرجناب محمد بن طباطبا وابوالسرایا را شنیدخود و اصحابش آمدند خدمت جناب محمد بن جعفرالصادق ع و او رابخلافت دعوت کردندالی آخر القضیه

نهم جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین ع آن بزرگوار در جوزجان که جرجان باشد مدفونست وجرجان هم ازخاك خراسانست اشاره بقبر جناب یحیی شعر دعبل‌خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها — و قبر بباخمری لـدی الغربات

و قبر مبارك ایشان در جرجان نزدیك گنبد قابوس بقعه وبارگاهی دارد ومعروف است وگنبد قابوس بین استراباد و بجنورد است و تفصیل قتل ایشان و تفصیل مقبرمشان در فصل چهارم از باب ششم گفته شد فراجع

ظاهراً انتساب این‌قبرشریف بجناب یحیی از باقی‌قبور امامزاده‌گانیکه درخاك خراسان مدفونند اصح واعتبارش بیشتر باشد **واما ازاصحاب و رواة**

اول جناب ربیع بن خثیم الاسدی الثوری اجمالا حالالتشان در فصل هفتم از باب سوم ذکر شد و قبر شریفش در یکفرسخی مشهد مقدس مزار معروفی است و حرم و قبه و گنبد بسیار عالی دارد و دیوار مقبره‌اش خشتهای کاشی معرق بسیار ممتازی دارد رحلتشان در حدود سنه شصت و سه هجری بود

جناب همام بن عبادة بن خثیم برادر زاده ایشان بود که از حضرت امیرالمؤمنین ع از اوصاف مؤمنین سؤال کرد؛

حضرت آن خطبه را خواند همام صیحه زد و افتاد روی زمین و از دنیا رفت این غیر از ربیع بن خثیم است که از صحاب حضرت صادق ع بود و **در تهذیب** در باب طواف مریض روایتی از او نقل فرموده

دوم ـ ابوصلت عبدالسلام بن صالح الهروی در رجالست انه ثقة صحیح الحدیث روی عن الرضا وانه شیعی‌المنهب محب لال‌الرسول بل هومن خواص الشیعة روایاتی که **در عیون واماالی** وغیر این دو از ایشان نقل شده دالست بر تشیع ایشان و علماء عامه هم ذکر کرده اند که ایشان شیعه هستند

چنانچه از **ذهبی** درکتاب **میزان‌الاعتدال** نقل‌شده که‌گفت عبدالسلام بن‌صالح ابوصلت رجل صالح الا انه شیعی وازجعفی‌نقل‌شده‌انه رافضی‌خبیث

از ابن جوزی نقل شده انه خادم الرضا «ع» در دو فرسخی مشهد مقدس نزدیك قلعه طرق

مزاریست منسوب بایشان و در سنك لوح قبرش تاریخ فوتش را سنه دویست و سه نوشته و در قم و سمنان هم مزاریست منسوب بایشان

سوم فضل بن شاذان بن خلیل النیشابوری ثقة جلیل متکلم‌له عظم شان فی‌هذه‌الطایفه و صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده

در حاشیه رجال فرموده که اگر کسی ملمت ایشان را بنماید از حسد است چون لازمه شهرت حسد مردم است باو چنانچه عامه ذکر کرده‌اند که چون بخاری صحیح خود را در کشمیر جمع کرد اورا آورد بسمرقند محدثین سمرقند که زیاده بر صدهزار بودند دور ایشان جمع شدند و ایشان هم درمنبر بجهت محدثین سمرقند حدیث میکرد پس مشایخ سمرقند بایشان حسد ورزیدند وحیله میجستند که اورا از سمرقند خارج نمایند

یکروز یکنفر آنها از بخاری سؤال کرد «ما یقول شیخنا فی‌القرآن قدیم او حادث» پس بخاری این آیه را تلاوت کرد « ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون»

علماء سمرقند گفتند هذا کفر وسنك وکفش زیادی باو زدند و اورا ازسمرقند خارج کردند

از آنجا آمد ببخاری جمعیتی زیادتر ازسمرقند دور او جمع شدند وهمان معاملهٔ که اهل‌سمرقند با او کردند آنها هم همان معامله را کردند

از بخاری آمد بنیشابور در زمان فضل بن شاذان و قریب بسیصد هزار محدث دور او جمع شدند و از او صد حدیث سؤال کردند و احادیثی را که سؤال می کردند حرفی را تبدیل بحرفی کرده بودند

مثلا و او را تبدیل بفاء و فاء را تبدیل بواو کرده بودند یا نقل بالمعنی کرده بودند یا اسناد خبر را غلط و اشتباه‌کاری کرده بودند -۲

پس بخاری گفت من‌این‌احادیث را نمیدانم بعد شروع کرد از اول و احادیثرا صحیحاازحفظ خواند تا آخر در رجالست که فضل بن شاذان در بیهق بود خبر خوارج باو رسید ازآنجا گریخت بسمت نیشابور ودربین راه خیلی تعب بوی رسید ومریض شد واز دنیا رحلت فرمود در سنه دویست و شصت وقبرشریفش دریکفرسخی نیشابوراست وبقعه مختصری هم دارد

چهارم علی بن مهزیار الاهوازی و او ازحضرت رضا ع و از حضرت جواد ع و حضرت هادی ع روایت کرده در رجالست وکان ثقة فی روایته لایطعن فیه صحیح‌الاعتقاد و چون خورشید طلوع میکرد بسجده میافتاد واز سجده حرکت نمیکرد مگر بعد ازآنکه از برای چهل نفر از اخوان مؤمنین دعا میکرد آن وقت سر از سجده بر میداشت و از کثرت سجده پیشانیشان مثل زانوی شتر پینه بسته بود

درقبرستان کهنه خارج جاجرم بقعه‌ایست منسوب بایشان وگنبد مختصری هم که ازگچ و آجر و سنك ساخته شده دارد وتوقیعاتی ازحضرت جواد باوصادر شده و دریکی از آن توقیعات است که حضرت جواد ع نوشته بود فلوقلت‌انی لم ارمثلك لرجوت ان اکون صادقاً فجزاك‌الله جنات الفردوس نزلا فما خفی علی‌مقامك ولا خدمتك فی الحر و فی‌البرد و اللیل‌و النهار فاسئل‌الله اذا جمع الخلایف للقیمة ان‌یجمع بیننا و بینك انه سمیع الدعاء

۱- این‌قضیه دربغداد روی داده چنانکه در وفیات‌الاعیان است وهمدرفیض‌العلام. وله‌لمؤلف

۲- بلکه فقط عوض نمودن سند حدیث بوده که درعلم درایه آنرا مقلوب‌السند میگویند چنانچه احقر درهدیة المحدثین کرده‌ام نه آن دو معنای‌قبل. وله‌لمؤلف

مقصد چهارم در ذکر مشاهیر ازعلماء شیعه که در خاك خراسان مدفونند

اول محمد بن الحسن الواعظ نیشابوری الملقب به فتال صاحب کتاب روضة‌الواعظین و تبصرة المتعظین ثقة جلیل او ازمشایخ **ابن‌شهر آشوب است**، گاهی تعبیر میکنند از ایشان بشیخ‌شهید وگویا از تلامذهٔ **شیخ طوسی بودند در روضات از رجال ابن‌داود** نقل کرده، انه متکلم جلیل القدر فقیه عالم زاهد ورع قتله ابوالمحاسن عبدالمحاسن عبد الرزاق رئیس نیشابور الملقب به **شهاب‌الاسلام** انتهی

از این عبارت چنین استفاده میشود که ایشانرا در **نیشابور شهید کردند** وقبرشان هم‌گویا در نیشابور باشد **درفوائدالرضویه است که فتال** یکی‌از اسامی **بلبل است** گویا ایشان رافتال گفتند بواسطه،طلاقت زبانشان بود؛ چنانچه درعجم شایع‌است که واعظ وخطیب بلیغ را بلبل میگویند

دوم حجة‌الاسلام زین‌الدین ابوحامد محمد بن محمد بن احمد الغزالی الطوسی وقاضی نورالله در مجالس المؤمنین از ایشان تمجید میکند و بادله ایشانرا از شیعیان امامیه شمرده ومیفرماید درسنه چهارصد وپنجاه در طوس متولد شد و در نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی المشهور بامام‌الحرمین تحصیل علم نمود بعد جناب نظام الملك وزیر را ملاقات نمود و با جمعی از افاضل که خدمت ایشان بودند مباحثه کرد وبرآنها غالب‌آمد؛ بعد رفت ببغداد و تدریس نظامیه بغداد باو تفویض شد اهل عراق‌شیفتهٔ او شدند و مدت دهسال آنجا بود بعد بوطن برگشت انزوا اختیار نمود ومشغول تصنیف و تالیف شد ـ **منجمله** کتاب (احیاءالعلوم) را تصنیف کرد ایشان تعب زیادی در تخطئه و تجهیل ابوحنیفه می‌نمودند مفتیان حنفی که در زمان **سلطان محمود** بودند بقتل وی فتوی دادند ، اما ضرری باو نرسید ؛ تا در صباح روز دو شنبه چهاردهم جمادی الاخر سنه پانصد و پنج از دنیا رحلت نمود

ازمحمد بن ابی‌القاسم‌طوسی که ازتلامذه غزالی است نقل‌کرده‌غزالی در راه حج خدمت‌حضرت شریف مرتضی رسید، حضرت سید اصول عقائد امامیه را بدلایل قاطعه و براهین ساطعه براو ثابت گردانید و غزالی‌ازمذهب اهل‌سنت برگردید و بمذهب امامیه داخل‌شد

چون غزالی از مکه مراجعت کرد برادر او **احمد غزالی** اورا ملاقات کرد

گفت: شنیده‌ام که بقول **شریف مرتضی** مذهب شیعه را اختیاز کردهٔ و این معنی بغایت از تو عجب است؛ محمد در جواب برادرش گفت: اگر در این مدت اختیار مذهب دیگر کرده بودم از من عجب بود، و این بیت را خواند :

دوست بر ما عرض ایمان کرد ورفت پیر گبری را مسلمان کرد و رفت

ازشهید اول منقولست که ایشان حکم بکذب ملاقات غزالی شریف مرتضی را فرموده زیرا که وفات سید مرتضی درسنه چهارصد وسی بوده و ولادت غزالی سنه چهارصد وپنجاه بوده ـ۱

مؤلف گوید: محتمل است که ملاقات حجة الاسلام با شریف ابواحمد پسر سید رضی‌بوده که بعداز عمش سید مرتضی شریف ونقیب علویین بوده ـ انتهی حاصل کلام صاحب المجالس

سید صاحب روضاتانکاراکیدی‌میکند تشیع غزالی را ومیگوید: اگراو شیعه باشدمصداقی از برای‌سنی باقی نمیماند

۱ ـ بلکه ٤٣٦ بوده ـ ولدمؤلف

اقول از کتاب سر العالمین غزالی که درآخرعمرش تصنیف کرده معلوم میشود که غزالی شیعه بوده چون حدیث غدیر خم را درآن کتاب نقل کرده و گفته: عمر بن الخطاب در آنروز گفته «بخ بخ لك یا اباالحسن اصبحت مولای ومولی کل مؤمن و مؤمنه» بعد گفته «وهذا رضا و تسلیم و ولاية وتحکیم ثم بعد ذلك غلب الهوی وحب الریاسة وحمل عمود الخلافه الی ان قال ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول‌الله ص اقیلونی فلست بخیرکم و علیع فیکم»

در روضات از مرحوم محقق کرکی نقلکرده که فرمود ، الغزالی منا **وازمرحوم فیض** در کتاب احیاء الاحیاء نقل فرموده شیعه بودن اورا

الحاصل قبرشان در شهر طوس است که پنج فرسخی مشهد است و در تاریخ وفاتش **محمد ابیوردی** این شعر را گفته

نصیب حجةالاسلام ازاین سرای سپنج حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج

فعلا از برای قبرشان اثر موجودی نیست و مکان دفنشان هم معلوم نیست **برادر حجة الاسلام غزالی احمد غزالی** درعلم و فقاهت تالی مرتبه حجةالاسلام غزالی بود و در سنه پانصد و هیجده یا پانصد و بیست در قزوین وفات کرد و قبرش هم در قرب مزار امامزاده اسمعیل میدانند که آنجا مزاری بوده دارای بقعه و صندوق مشهور با امزاده احمدلهذا یکی از بزرگان علماء در سلطنت محمد شاه قاجار حکم کرد آنمزار را خراب کنند که مردم اغراء بجهل نشوند، فعلا هم آن مزار مخروبه است

این رباعی از احمد غزالی نقل شده :

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملك سنجرم

تا یافت جان من خبرازذوق نیم شب صد ملك نیم روز بیك جو نمیخرم

سوم محمد بن حسین بن حسن البیهقی النیشابوری المشهور به **قطب الدین الکیدری** الشیعی الامامی مصنف کتاب حدائق الحقایق فی شرح نهج البلاغه او اول کسی هست که نهج البلاغه را شرح فرموده

در فوائد الرضویه است که نسب او منتهی میشود بخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و تاریخ فراغش از این شرح اواخر ماه شعبان سنه پانصد وهفتاد و شش بوده و کیدر قریه‌ایست‌ازقریه‌های بیهق و بیهق اسم ناحیه‌ایست که حاکم نشین او سبزوار است است و محتمل است که مدفن ایشان سبزوار باشد

چهارم ابوعمرومحمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی صاحب کتاب رجال از نجاشی نقل شده انه کان بصیراً بالاخبار حسن الاعتقاد وانه ثقه عین و ایشان از تلامذه ابوالنصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی کوفی مفسر بوده المعروف بالعیاشی **در کتاب هدایةالانام محدث قمی** فرموده که شیخ عیاشی تمام ترکه پدرش را که سیصد هزار اشرفی بود انفاق برعلم و حدیث کرد وخانه‌اش مثل مسجد مملو ازعلماء ومحدثین بود

از معالم العلما نقل‌شده که عیاشی اکبراهل‌مشرق بوده علماً و فضلا و ادباً وزیاده بردویست کتاب تصنیف فرموده **در روضاتست** که کتاب رجال کشی فعلا موجود نیست و آنچه موجود است اختیارات کشی است که شیخ طوسی تصنیف کرده تاریخ ولادت‌ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست وشاید مدفنشان در کش باشد ونجاشی ابوالعباس احمدبن عباس بن محمد بن عبدالله النجاشی استصاحب کتاب رجال معروف که جمیع علماء ما اعتقاد باو دارند و اورا افضل کتب رجالیه میدانند

ولادتش سنه سیصدو هفتاد ودو بوده و رحلتش در قریه مطیر آباد که از قراء سامراست سنه چهار صدوپنجاه و ایشان از اجله علماء شیعه است و کش بالفتح والتشدید قریه ایست در سه فرسخی جرجان و جرجان شهر عظیمی است بین خراسان و طبرستان و در نزدیك جرجان است گنبد قابوس بن وشمگیر و قابوس کنیه‌اش ابوالحسن ولقبش شمس المعالی بود و پدرش وشمگیر سلطان استراباد و جرجان بود و بعداو پسرش بهروز نام بسلطنت نشست و بعد او پسر دیگرش قابوس به سلطنت رسید واوپدرزن فخر الدوله پسر رکن الدوله دیلمی بود ودر سنه چهار صدویك قابوس‌را بقتل رسانید .

قبرش در جرجان مشهور است و بالای قبرش گنبدیست معروف بگنبد قابوس و شاعر وادیب بود ازاشعار اوست

قل للذی بصروف الدهر عیر نا	هل عاند الدهر الا من له خطر
اما تری البحر یعلو فوقه جیف	و تستقر باقصی قعره الدرر
فان تکن عبثت عید الزمان بنا	و مسنا من تمادی بؤسه ضرر
ففی السماء نجوم لا عداد لها	و لیس یکسف الا الشمس و القمر

در زینة المجالس است که هر گاه سطری از خط قابوس‌را صاحب بن عباد میدید میگفت : هذا خط قابوس ام جناح الطاوس

پنجم ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد الملقب بجارالله الزمخشری و چون مدتی مجاور کعبه معظمه بود او راجارالله میگفتند وپایشان در بعضی از اسفار از برف و سرما قطع شدو ازتصنیفات ایشانست تفسیر کشاف که درمدحش گفته شده

ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد	ولیس فیها لعمری مثل کشاف
ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته	فالجهل کالداء و الکشاف کالشافی

کتاب انموذج درنحو هم‌نیز از ایشانست

درروضات‌است که سید محدث علامه میر محمد حسین اصفهانی سبط علامه مجلسی فرموده از جمله علمائی که در ظاهر سنی ودرباطن شیعه بودند زمخشری بوده و فرموده از مطالعه کتاب‌ربیع الابرارشات مطلع شدم بکلامی که صریح است درشیعه بودن ایشان که قابل تاویل نیست در فوائد الرضویه‌از ابن خلکان نقل فرموده که زمخشری در بین راه مکه وارد بغدادشد سید هبةالله معروف بابن الشجری که از اکابر علمای امامیه بود چون از مقدم زمخشری خبردار شد بدیدن او رفت‌چون اورا ملاقات کرد قدری صحبت علمی کردند این‌شعررا خواند

و استکثر الاخبار قبل لقائه	فلما التقینا صغر الخبر الخبر

بعد این دوبیت را خواند :

کانت مسائلة الرکبان تخبرنی	عن جعفر بن فلاح احسن الخبر
ثم التقینا فلا والله ما سمعت	اذنی باحسن مما قدرای بصری

حاصل مضمون این اشعار اینست که قبل از ملاقات شما مدائح و توصیفاتی از شما میشنیدیم بعد که‌شما را ملاقات کردیم از آن توصیفات چیزی‌در شما ندیدیم مضمون قول قائل وتسمع‌بالمعیدی خیر من ان‌تراه چون ابن شجری از تمثیل بابیات فارغ شد زمخشری گفت از حضرت پیغمبر (ص)

روایت شده وقتیکه زید الخیل که یکی ازاشراف اصحاب حضرت پیغمبر ص بود بصحبت حضرت پیغمبر ص نائل شد فرمود « یازید ما وصف لی احد فی الجاهلیة فرایته فی الاسلام الا رایته دون ماوصف لی غیرك» یعنی ای زید هیچکس در جاهلیت از برای من وصف نشده که در اسلام او را بدان صفت بیابم بلکه او را پست تر از آنچه وصف شده بود دیدم بغیر تو پس عبدالرحمن بن محمد انباری گفت من در محضر ابن الشجری و زمخشری حاضر بودم که با یکدیگر مکالمه کردند و تعجب کردم که چگونه ابن‌شجری بشعر وزمخشری بحدیث استشهاد نمودند بر یکدیگر تولدزمخشری سنه چهارصد و شصت وهفت بود و رحلتش درجرجان خوارزم بود روزعرفه سنه پانصد و سی وهشت وزمخشری وصیت کرد که برلوح قبرش رباعی ر بنویسند

الهی قد اصبحت ضیفك فی الثری	وللضیف حق عند کل کـریم
فهب لی ذنوبی فی قرای فانها	عظیم و لا یقـری بغیـر عظیم

وزمخشر قریه بزرگی است از خوارزم و خوارزم ناحیه کبیره ایست که قصبه‌او جرجانیه است

ششم حاج ملا هادی بن ملا مهدی السبزواری مصنف شرح منظومه وغیر آنو او مرد حکیم عابد زاهدی بود تاریخ ولادت ایشان هزار و دویست و دوازده است مطابق کلمه غریب و رحلتش بیستو هشتم ذی‌الحجه الحرام هزار ودویست و هشتاد و نه بود و مدت‌عمرش هفتاد وهشت سال‌بود مطابق باکلمه حکیم در تاریخ رحلتش گفته‌شد

تاریخ وفاتش ار بپرسند	گویم که نمرد زنده تر شد

قبرش در خارج‌شهر سبزوار بقعه وبارگاه وگنبدی دارد

در فوائد الرضویه‌است که بجهت‌این‌مرحوم‌ومرحوم‌ملا علی قربوزی در طهران در یکروز تعزیه گرفتند ، چنانچه محمد بن درید و ابو هاشم جبائی در یکروز وفات کردند که مردم گفتند ، « مات علم اللغة والکلام »

ابن درید شیعه بود و این اشعار ازایشانست :

اهوی النبی محمداً ص و وصیه	و ابنیه و ابنته البتول الطاهره
اهل العباء فاننی بولا ئهـم	ارجو السلامة والنجا فی الاخره
واری محبة من یقول بفضلهم	سبباً یجیر من السبیل الجائره
ارجو بذاك رضی المهیمن وحده	یوم الوقوف علی ظهور الساهره

مقصد پنجم در ذکرمشاهیر از علمای امامیه و بزرگانیکه ازخاك خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند

اول شیخ الطائفه ابوجعفر الثالث محمد بن حسن‌طوسی رحمةالله علیه که در نجف اشرف مدفونند

تاریخ ولادتو رحلتشان در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد ایشان در سن بیست و سه سالگی از طوس ببغداد رفتند ومدت پنجسال خدمت مرحوم شیخ مفید تلمذ فرمود ـ وبعد از ایشان مدت بیست سال خدمت سید مرتضی علم‌الهدی تلمذ فرمود و بعد از رحلت ایشان دوازده‌سال در بغداد توقف فرمود در سنه چهار صدو چهل وهشت در بغداد بین شیعه و سنی نزاع شد سنی ها ریختند بخانه مرحوم شیخ که در محله (کرخ) بود واسباب خانه شیخ را غارت کردند وکتبش راسوختند

بعد شیخ مشرف شد بنجف اشرف و دوازده سال درنجف اشرف توقف فرمود ودر سن هفتادو پنج سالگی از دنیا رحلت فرمود در روضات است که جماعتی از علماء ذکر کرده‌اند که در میان شیعه بعداز شیخ طوسی تا هشتاد سال‌مجتهدی نبود و شیعیان عمل مینمودند بنهایه شیخ طوسی و معتنی بودند بفتاوی ایشان

در حیات شیخ جمعی‌از بزرگان وارد نجف اشرف شدند و سه روز روزه گرفتند و شب جمعه غسل کردند ودر میان حرم مطهر حضرت امیر متوسل به آن بزرگوار شدند کـه امر کتاب‌نهایه‌و رجوع بفتاوی او برآنها‌منکشف شود پس‌همه در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین بانهافرمود ماصنف فی فقه اهل البیت کتاب یحق للاعتماد علیه والرجوع الیه مثل النهایة و ذلك لان مصنفه قد اخلص النیة فی‌الله‌سبحانه فلا ترتابوا فی‌صحة ماذکر فیه و اعملوا به و افتوا بمسائله فانه مغن‌من جهة حسن ترتیبه و تهذیبه عن سائر الکتب ومشتمل علی‌المسائل الصحیحة الخ

دوم خواجه نصیر الملة والدین محمد بن حسن طوسی که در کاظمین ع میان رواق بالای سر مطهر مدفونست در باب نهم بعضی از حالات شریفشان ذکر شد و ایشان اصلا اهل جهرود قم بوده‌اند لکن تولدشان و نشوو نمایشان در طوس بوده و ایشان از تلامذه والدما جدشان بودند و والدش از تلامذه مرحوم فضل‌الله راوندی‌بودو فضل‌الله راوندی از تلامذه سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن‌الداعی است واو ازتلامذه‌جعفر بن‌محمد دور بستی‌است واو ازتلامذه سید رضی صاحب نهج البلاغه بود

چون صیت علمیت خواجه منتشر شد ناصرالدین حـاکم قوهستان که از بزرگان امراءاسمعیلیه بود خواهان اوشد و اورا بقائن‌طلبید و نزد خودنگهداشت و مرحوم خواجه اخلاق ناصری را باسم اونوشت بعدابن علقمی وزیر مستعصم خلیفه عباسی از خواجه‌نزد ناصر الدین سعایت کرد ناصرالدین بخواجه ظنین شدو مرحوم‌خواجه را مقیداً بقزوین نزد علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه فرستاد در سنه ششصدو پنجاه وسه که هلاکوخان قصد اسماعیلیه را نمود جناب خواجه سلطان اسمیلیه را وادار نمود بمسالمت هلاکوخان وباین سبب مقرب نزد هلاکوخان گردید

در سنه ششصد وهفتاد و دو خواجه با جمعی ازاکرد ازراه مراغه‌ببغداد تشریف برد ولادت با سعادتش در یازدهم جمادی الاولی سنه پانصدو نود و هفت بود درطوس ورحلتش در بغداد روزغدیر سنه ششصدو هفتادو دوبود ودر رواق بالاسر کاظمین دفن شد

سوم ابو جعفر الرابع عماد الدین محمد بن علی بن حمزة الطوسی المشهدی المشتهر بعماد الطوسی والمکنی عندالفقهاء بابن حمزةالطوسی صاحب کتاب وسیله که ازمتون فقهیه مشهور است در کامل بهائی نسبت داده کتاب الثاقب‌والمناقب رابایشان ودرروضات فرموده ایشان‌از تلامذه شیخ الطائفه شیخ طوسی هستند وتاریخ ولادت ورحلتشان معلوم نیست ودر کربلای معلی نزدیك قبرستان وادی ایمن قبری است که بقعه مختصری هم دارد ومنسوب بایشانست وبعضی احتمال داده‌اند که او قبر حسن بن حمزةالحلبی باشد در باره ایشان درامل‌الامل فرموده کان عالماً فاضلا فقیهاً جلیل‌القدر

چهارم عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن جعفربن الحسن بن علی بن النصیر الطوسی فاضل فقیه صالح له مؤلفات یرویها العلامة عن‌ابیه عنه ونقل عن منتجب الدین انه فقیه ثقة وجه

تاریخ ولادت ورحلت ومحل‌دفنشان معلوم نیست

پنجم - خواجه نظام الملك حسن بن علی بن اسحق بن عباس الطوسی الملقب بنظام الملك الطوسی در روضات ازابن خلکان نقل کرده که‌او ازاولاد دهاقین بوده و مشغول شد بتحصیل علم فقه وحدیث ومدتی در بلخ خدمت علی بن شاذان کاتب بوده و از آنجا رفت بمرو نزدطغرل بیك پدر الب‌ارسلان اوهم چون آثار علم و کمال دروی دید اورانزد پسرش الب‌ارسلان فرستاد و کاغذی بوی نوشت که‌باید خواجه مشیرو دبیر توباشد

بعد که سلطنت منتقل به‌الب ارسلان شد در سنه چهارصد و پنجاه و شش بخواجه منصب‌وزارت دادو تمام امور در مدت بیست سال واگذار بمرحوم خواجه بود وهمه اوقات در مجلسش فقهاء حاضر بودند بعد از الب ارسلان مدت پانزده سال در اصفهان وزیر پسرش سلطان ملکشاه سلجوقی بود واول کسیکه بناء مدرسه نمود ایشان بودند که‌در چند شهرهای جامعهٔ اسلامی مدرسه ساختند نظیر بغدادو بصره‌وهرات ونیشابور

ایشان نقل حدیث میکرد ومیگفت من میدانم که‌قابل این نیستم میخواهم خودم را داخل در قطار نقله‌حدیث بنمایم واین رباعی ازایشان نقل شده

بعد الثمانین لیس‌قوة　　　　قدذهبت‌شرة الصبوة
کاننی والعصا بکفی　　　　موسی ولکن‌بلا نبوة

از تخلیص الاثار نقل میکند در ذیل ترجمه طوس ینسب الیها الوزیر نظام الملك الحسن بن علی بن اسحق لم‌یر وزیر ارفع منه قدرا ولااکثر منه خیراً ولا اثقب منه رأیاً

ولادتش در طوس بود سنه چهار صدو هشت ودردهم ماه رمضان‌سنه چهارصد وهشتاد و پنج‌در قریه صحنه که‌نزدیك نهاوند است‌کشته شد

یکروز گفت درخلافت عمربن خطاب در اینموضع جمع کثیری‌ازصحابه کشته شدندودرهمانشب جوان صوفی بکارد اورا بقتل رسانید جنازه ا.را آوردند باصفهان ودرمدرسه خودشان دفن کردند وشبل الدوله دامادشان باین رباعی ایشانرا مرثیه گفته

کان الوزیر نظام الملك لؤلؤة　　　　نفیسة صاغها الرحمن من شرف
عـزت فلم تعرف الایام قیمتها　　　　فردها غیرة منه الی الصدف

بعضی ازحالاتشان درخاتمه باب نهم‌ذکر شد

ششم مولانا ملا عبدالله بن حاجی محمد التونی البشروی مصنف و افیه و شرح ارشادعلامه عالم فاضل فقیه صالح زاهد عابد در روضات از ریاض العلماء نقل میکند « انه کان من‌اورع اهل زمانه و اتقاهم بل‌کان ثانی مولانا احمد الاردبیلی»

ایشان مدتی در اصفهان تحصیل علم کردندبعد مشرف‌شدند بمشهد مقدس‌و آنجا توطن‌فرمودند بعد بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمهٔ عراق با برادرشان جناب آقا ملا احمد حرکت کردند و مدتی درقزوین میهمان مولانا ملا خلیل قزوینی بودند بعد حرکت فرمود بجهت تقبیل اعتاب مقدسه ائمه عراق ودر کرمانشاه از دنیارحلت فرمود در سنه هزار وهفتاد ویك ودر کرمانشاه نزدیك قنطره شاهی دفن‌شد وقبه مختصری هم روی قبرشان ساختند

درقصص العلماء است که‌روزی شاه عباس کبیر آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند ملا عبدالله دید مدرسه خلوت است وطلبه ندارد سلطان فرمودچرااینقسم مدرسه‌خلوت است و طلبه ندارد فرمودجوابش رابشما خواهم گفت

بعد که جناب آخوند تشریف برد بیازدید سلطان ، شاه عباس اصرار کرد که از او حاجتی بخواهد، جناب آخوند فرمود حال که اصرار میکنی حاجت من اینست که من سوار شوم وشما جلواسب من تا سر میدان اصفهان پیاده راه بروید

سلطان از آن انقیادی که ازعلماء داشت قبول کرد آخوند سوار شد وسلطان پیاده جلواسبش راه رفت که همه اهل اصفهان دیدند، پس آخوند سلطان را وداع فرمود ومراجعت کرد

یکروز باز سلطان آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند دید مدرسه طلاب زیادی دارد سؤال فرمود چه شد که مدرسه سالها خالی بودوحال مملو است ازطلاب؟

جناب آخوند فرمود جهتش همان اجابت شما بود خواهش مرا که ،ردم دیدند علم اینقدر قرب ومنزلت دارد مثل شاه‌عباس در رکاب عالم پیاده راه میرود

هفتم برادر جناب آخوند ملاعبدالله تونی جناب احمد بن محمد التونی البشروی صاحب حاشیه شرح لمعه وغیر او . در امل‌الامل است انه فاضل عالم زاهد عابد ورع من‌المعاصرین وایشان ساکن مشهد بودند و تاریخ رحلت و محل دفنشان معین نیست

بدانکه بشرویه و تون دو قصبه هستند از طبس وطبس از اعمال خراسانست و فعلا نام تون را فردوس گذارده‌اند

هشتم ـ جناب‌آقا میرزا محمد بن‌عبدالنبی بن عبدالصانع النشابوری المعروف به **میرزامحمد** الاخباری الامامی، ولادتش در ذیقعده سنه هزار وصد وهشتاد وهشت بوده و مدتی مجاورنجف‌اشرف بود ومدتی در کربلای معلی بود و بعد مجاور کاظمین شد

ولادتش در دوشنبه بیست ویکم ذیقعده الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود وحدود سنه سنه هزار دویست و سی وسه در کاظمین بامر جناب آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض اورا بقتل‌آوردند وچون خیلی‌متجاهرومتجاسر بود درتخفیف علماء اعلام‌لهذا مرحوم حجة‌الاسلام آقا سید محمد مجاهد حکم بقتل او فرمود و از مصدر حکومت بغداد هم امر بقتل او صادر شد و ایشان‌تصنیفات زیادی دارند

نهم ـ حسین بن علی‌الواعظ الکاشفی السبزواری صاحب روضة الشهداء و اخلاق محسنی و غیر این دو ـ ایشان درسنه نهصد و ده در هرات فوت‌کردند و قبرشان در هرات معلوم است

دهم ـ جناب آقا میرزا محمد المشهدی الطوسی صاحب تفسیر کنز الحقایق و بحرالدقائق **ابن مولانااسمعیل**، ایشان ازتلامذهٔ مرحوم فیض‌بوده، تاریخ ولادت ورحلت ومحل‌دفنشان‌معلوم‌نیست

یازدهم ـ جناب حاجی محمد ابراهیم بن حاجی محمدحسن الکاخی‌الکرباسی‌مدرسه **حاجی‌حسن** که واقعستدرخارج بست بالاخیابان‌منسوبست بوالد ماجد ایشان، تولد والدشان جناب **حاجی محمد حسن** در محلهٔ (حوض‌کرباسی بوده) ۱

تولد خودآن مرحوم درکاخک گناباد بود ۲ درسنه هزار و صد و هشتاد و رحلتشان دراصفهان بود سنه هزار و دویست وشصت و دو، قبرشان در صفهان معلومست

دوازدهم ـ جناب علاء الدین خواجه عطاملك جوینی حاکم بغداد که از اولاد

۱ـ جهت نامیدن این محله را بحوض کرباسی اینست که زنی از شیعیان بانی حوض آبی شددر این محل از پول چرخ ریسی ، لذا آن محله را حوض کرباسی‌نامیدند

۲ ـ شش منزلی مشهد

ابوالمعالی جوینی بودند. و او مرد فاضل و شیعه کاملی بود ، ازمؤلفات اوست (تاریخ جهان‌گشا) ابن‌میثم شرح نهج‌البلاغه‌را بنام ایشان نوشته

از خیرات جاریه ایشان آنستکه درنجف اشرف نهری جاری کرداز شریعهٔ فرات وزیاده برصد هزاروچهار زرسرخ در او خرج کرد

پسر او بهاءالدین محمد بود، حسن بن علی طبرسی کتاب (کامل بهائی) را باسم او نوشته و او هم شیعهٔ امامی بود

برادر او شمس‌الدین محمد جوینی (الملقب بصاحبدیوان) بوده، و او در زمان هلاکوخان‌بود در دوشنبهٔ چهارم شعبان سنه ششصد وهشتادسه‌و اورا شهید کردند

این رباعی در شهادت ایشان گفته شد:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید	مه روی بکند‌و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کـرد از ماتم و صبح	بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

چون این رباعی را شیخ مصلح‌الدین (سعدی) شنید بسیار تمجید وتحسین کرد

مقصد ششم در ذکرمشاهیر از عرفاء وصوفیهٔ ازشیعهٔ امامی که از خاك خراسان بودند یا درخاك خراسان مدفونند

اول- ابونصر احمدبن‌محمد جریرابن عبدالله الجبلی الشیعی الجامی‌الخراسانی‌المعروف به ژنده پیل صاحب‌کتاب نفحات الانس ، در روضات است‌که او از اعاظم ائمهٔ صوفیه بوده و نسبش سی‌وپنج واسطه منتهی میشود بحضرت اسمعیل بن ابراهیم الخلیل

تولدش در قریه نابق بودکه از توابع ترشیز است و ترشیز از بلدان خراسانست ، هیجده سال درمیان کوههای ترشیز مشغول ریاضت بود، بعد رفت بجام که سه منزلی مشهد است تقریباً مشغول هدایت و ارشادخلق شد و نقل کردندکه ششصد هزار نفر ازمتمردین آن نواحی بدست احمد جام توبه کردند و در آنجاکتبی تصنیف کرد، ازتصنیفات اوست‌کتاب (روضة‌المذنبین) که اورا درسنه پانصد وبیست وشش تصنیف‌کرد باسم سلطان سنجرسلجوقی کتاب دیوانی دارد در اشعار

درمجالس‌المؤمنین استکه شاه اسمعیل صفوی یکروزتفأل نمود به دیوانشیخ احمد جامی بجهت کشف حال شیخ که چه مذهب دارد ؟ ناگاه در اول صفحهٔ دست راست این قطعهٔ فاخره آمد:

ای زمهرحیدرم هرلحظه در دل‌صد صفاست	از پی حیدر حسن ما را امام و رهنما است
همچو کلب افتاده‌ام برخاك درگاه‌حسین	خاك نعلین حسین‌اندر دوچشمم توتیا است
عابدین تـاج سر و باقر دو چشم روشنم	دین‌جعفر بر حقست و مذهب موسی رواست
ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو	ذرهٔ از خاك قبرش دردمندان را شفا است
پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی	گر نقی‌را دوستداری درهمه مذهب‌رواست
عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود	همچو مهدی یك سپهسالاردرمیدان کجاست
قلعهٔ خیبر گـرفته آن شهنشاه عرب	زانکه در بازوی حیدر نامهٔ از لافتی است
شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته‌اند	احمد جامی غلام خاص شاه اولیا است

ایضاً این رباعی از **احمد جامی** است:

گر منزل افلاك شود منزل تو	وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو	مسکین تو و سعی های بیحاصل تو

وفات جامی چنانچه در **تاریخ اخبار البشر** است در حدود سنهٔ پانصد و سی وشش بوده مطابق با (احمد جامی قدس سره) و قبرش هم در تربت شیخ جام بقعه و بارگاه عالی دارد و کاشی‌های معرق بسیار خوب درمقبره‌اش کار شده

دوم ـ **عبدالرحمن** بن نظام‌الدین الملقب به **مولی الجامی** احتمال میرود که سنی باشد بخلاف احمد جامی بلکه قاضی نورالله در مجالس اورا ازمتعصبین اهل تسنن شمرده با آنکه معروفست که او شیعه‌تراش بوده، این اشعار از اوست:

اصبحت زائراً لك یا شحنة النجف	بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف
میبوسم آستانه قدر و جلال تو	دردیده اشك عذر ز تقصیر ماسلف

ایضاً این رباعی از اوست

فارقت ولا حبیب لی الا انت	احباب چنین کنند احسنت احسنت
ظن میبردم که در فراقم بکشی	والله لقد فعلت ما کنت ظننت

و او تصنیفات زیادی دارد نظیر سبحهٔ جامی ونفحات القدس وشرح کافیه ابن حاجب المعروف بشرح جامی فی‌النحو وغیرانیها ـ **در روضات** ازمیرمحمد حسین‌خاتون‌آبادی (سبط علامه مجلسی) نقلکرده اعتقادشان این بود که مولا جامی درظاهر سنی بوده تقیة و در باطن شیعه بوده و ادلهٔ بر این اقامه فرموده:

منجمله این شعری که درکتاب(سبحة الابرار) است :

پنجه ورکن اسداللهی را	بیخ برکن دو سه روباهی را

ومنجمله از محقق کرکی نقل فرموده که فرموده من همسفر بودم در راه نجف اشرف با مولای جامی و ازاو تقیه میکردم، رسیدم ببغداد کنار شط نشسته بودیم درویشی آمد و قصیدهٔ غرائی درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع خواند چون فاضل جامی شنید گریه‌کرد و سجده شکر بجای آورد و بآن درویش جایزه داد بعد بمن گفت چرا سؤال نکردی از سبب گریه وسجده‌ام گفتم سببش معلوم است چون امیرالمؤمنین ع خلیفه چهارم است و تعظیمش لازم است باینجهت گریه کردی و سجده شکر بجا آوردی، گفت نه بلکه امیرالمؤمنین ع خلیفه اولست من دراینجا نباید از شما تقیه بنمانم **بدانکه** من شیعه امامی خالص هستم وجههٔ گریه وسجده من این بود که این قصیده مال خود منست ولکن تقیة تخلص خود را در او ذکر نکردم و چون دیدم این درویش میخواند شکر کردم که مقبول طباع افتاده واین علامت وصول بدرجه قبول است

الحاصل ولادت ایشان سنه نهصد و هفده بوده و قبرش در هرات است و تاریخ فوتش راحقیردرجائی ندیدم

درقصص العلماء است که مرحوم فیض چشم چپش معیوب بوده جامی این بیت را بجهت اوفرستاد

روبه صفتا اگر تو روباه نهٔ	چشم چپ تو راست بگو کور چراست

مرحوم فیض درجوابش این رباعی را فرستاد

در منصب رندان جهان عین عطاست چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست
روبه صفتا اگر تو روباه نهٔ بغض علی و آل بگو در تو چراست

بعد میگوید این قضیه مال جامی شاعر است که دیوانی دارد یوسف و زلیخا نه آنکه درحق مولانا عبدالرحمن جامی باشد چون عصر مرحوم فیض متأخر بوده از عصر عبدالرحمن چون ولادت فیض درسنه هزار وهفت بوده

سوم ـ امیر قاسم انوار معین‌الدین **علی‌الموسوی** که اصلا اهل آذربایجان بوده

در مجالس‌المومنین است که ایشان چهار مرتبهٔ پیاده بمکه و مدینه مشرف شد و او اشعار بسیار ملیح وشیرینی گفته منجمله قصیده‌ایست که مطلعش اینست

ای‌عاشقان‌ای‌عاشقان هنگام‌آن‌شد کزجهان مرغ دلم طیران‌کند بالای هفتم آسمان

و آخرآن قصیده اینست

قاسم سخن‌کوتاه‌کن برخیزوعزم راه‌کن شکر بر طوطی‌فکن مردار پیش کرکسان

او در سه سالگی بعلم فائز شد چنانچه خود گفته

مرا علم از ازل در سینه دادند عجب علمی ولی درسی ندادند

ایشان از شاگردان سلطان صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه بود رحلتش در قریه خرجرد ازقصبه جام بود سنه هشتصد و سی‌وهفت ودر همان قریه هم مدفون‌شد

چهارم ـ **امیرمختوم** پدرش امیر بهاء الدین از اهل مدینه طیبه بود آمد بزیارت مشهدمقدس و درنیشابور عیالی اختیار کرد و میرمختوم از او متولد شد و در بزرگی بصحبت میرقاسم انوار فائز شد و بعد از چندی در خدمت میر قاسم در جام مرحوم شد و این اشعار میر مختوم است که در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته

منزل آیات حکمت منبع سر وجود شاه‌مردان‌سر یزدان بحراحسان‌کان جود
مالك ملك ولایت‌کاشف اسرارغیب مطلع دیوان فطرت مقصد بود و نبود
عارف سر کمالت بر تر از کروبیان منکر قدر و جلالت کمتر ازگبرویهود الخ

گویا قبرش درجام نزدیك قبر میر قاسم انوار بوده باشد و میر قاسم در فوت او مرثیه گفته که مطلعش اینست

میر مختوم سفر کرد ووداعی‌فرمود همه دلهای عزیزان بفراقش فرسود الخ

پنجم ـ **قطب‌الدین حیدر** مقدم طایفه حیدریان و او در زمان الناصربالله عباسی بود و در سنه ششصد وهجده از دنیا رفت و قبرش در تربت حیدریه مقبره وگنبد و صحنی دارد و آنشهر راهم بمناسبت دفن‌ایشان تربت حیدریة مینامند واین قطب‌الدین حیدر ظاهراً غیرقطب‌الدین حیدر تونی‌باشد که از اولاد حضرت موسی‌بن جعفر ع است و قبرش در تبریز مشهور و معروف است

در مجالس المؤمنین است که بسیاری از خوارق عادات بدست وی جاری گردیده از آن جمله آهن بدست مرتضوی نشان وی موم گردیده و مشهور است که در وقتیکه بعزم زیارت حضرت امیرالمؤمنین ع متوجه شد چون بآن آستان قدس رسید بسنگی که بدیوار روضه متبرکه نصب بود تکیه داده تا هفت روز حرکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر اشاره و رخصت بودتاآنکه درنیمه شب هشتم از روضهٔ متبرکهٔ آواز هائلی بیرون آمدکه ساکنان نجف اشرف ازخواب بیدار

شدند وچنین بگوششان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روضه را تفحص کردند اورادیدند واز نام ونسب اوسؤال کردند دانستند که اومراد حضرت امیرع میباشد لاجرم همگی بپای بوس اومشرف شدند وفرمود بتواتر معلوم شده که اززمان رسیدن قطب الدین حیدرتونی بشهر تبریز اکثرساکنین آندیار بمذهب حقه امامیه در آمدند انتهی

ششم - الشیخ فریدالدین العطار محمدبن ابراهیم النیشابوری صاحب کتاب تذکرة الاولیاء ومنطق الطیر وغیراینها ولادت اودرزمان سلطان سنجربن ملکشاه بوده درسنه پانصدوسیزده درقریه کدگن که ازتوابع نیشابوروقریب بحیدریه است

درسنه ششصد وبیست وهفت درنیشابورشربت شهادت چشید بدست طائفه غزوتاتار وقبرش درنیم فرسخی نیشابورمعلوم است وبقعه مختصری هم دارد وازمشایخ شیخ محمد ملای رومی صاحب مثنوی میباشد و درصباوت درک کرده صحبت قطب الدین حیدر موسوی را

این رباعی را نسبت باو داده اند

زسگان کویت ایجان که دهد مرا نشانی / که ندیدم ازتو بوئی وگذشت زندگانی

زغمت چه مرغ بسمل شبوروزمی طپیدم / چو بلب رسید جانم پس ازاین دگرتودانی

هفتم - حاج سید محمد بکتاشی المعروف بحاجی بکتاشی ولی نیشابوری

ولادتش در نیشابور بود بعد رفت ببلاد روم وچهل سال دربلاد روم مشغول ریاضت بود ودرسنه هفتصد وسی وهشت ازدنیا رحلت فرمود وتاریخ وفاتش کلمه (بکتاشبه) است ومحل دفنشان بر احقرمعلوم نیست

هشتم - میرزاعبدالحسین الملقب به **فیض علیشاه** وایشان پسرامام جمعه طبس بودند وبرای تحصیل علم در دولت کریمخان زند باصفهان رفت وبعد ازمدتی رفت بشیراز وخدمت سید معصوم علیشاه رسید ودرسنه هزاروصد ونود ونه دراصفهان رحلت کردوقبرش درتخته فولااصفهان است وطبس ازمحال خراسان است وازآنجا تامشهد مقدس ده منزل است تقریباً

نهم - آقامحمد علی الملقب به **نورعلیشاه** پسرمیرزاعبدالحسین سابق الذکرواوبا پدرش رفت بشیراز ومرید سید معصوم علیشاه شد

درزمان مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث نورعلیشاه آمد بمشهد مقدس ومیرزای شهید امرکرد که گیسوانش را تراشیدند وآخرالأمر اورا درشهرموصل مسموم نمودند وازقصائد اوست که درمدح حضرت امیرع گفته

ای رخت مهر سپهر انما / قامتت سرو ریاض هل اتی

شرحی ازموی تووالليل آمده / آیتی ازوصف رویتوالضحی

از ازل بهر ثنایت تا ابد / ذکر تسبیح ملك شد لافتی

دروجود اثبات الاکس نکرد / تا نکردی نفی شرك ازتیغ لا

عاشقان هستند درفرمان تو / نقطه تسلیم و پرگار رضا

هرکه شدمفتون زلف دلکشت / مطلق آمد از قیود ماسوا

ازتوخواهد یکنظر نورعلی / تا شود خاك وجودش کیمیا

وایضاً ازنورعلیشاه است قصیدهٔ که مطلعش اینست

کرد شهنشاه عشق درحرم دل ظهور | قد زمیان بر فراشت رایت الله نور
موسی جان میشتافت درطلب جذبهٔ | کرد تجلی ز غیب بار قد نخل طور الغ

دهم - آقامیرزامحمد الملقب به مشتاق علیشاه واو ازاهل تربت حیدریه بود بعد رفت به کرمان ودرماه رمضان سنه هزارودویست وشش بحکم جناب آخوند ملا عبدالله کرمانی او را بقتل رسانیدند وقبرش درکرمان معروفست

یازدهم - شیخ ابو سعید فضل الله بن ابوالخیر واوظاهراً از اهل مهنه بوده که از محال گنابادست وازآنجاتامشهد پنج منزلست

گفتند که قبرایشان بین سرحد خراسان وروسیه است واو معاصر بوده با شیخ ابوالحسن خرقانی وبین آنها وعارف مکاشفاتی بود وشیخ ابوالحسن خرقانی درسنه سیصد وچهل و هشت متولد شد و درشب عاشوراء سنه چهارصد وبیست وپنج رحلت فرمود ودرخارج قریه خرقان که مولد او بود مدفون شد خرقان قریه ایست ازقراء بسطام که درنزدیکی شاهرود است

درمطلع الشمس است بوعلی سینا چون مراتب علم وعرفان ومقامات شیخ ابوالحسن رااستماع نمود بخرقان آمد وابوالحسن زن بد خو وبد رفتاری داشت بوعلی آمد بدرسرای وی و از حال ابوالحسن جویاشد زن گفت ای بنده خدا آن زندیق سالوس را چه میکنی وناسزای زیادی بشیخ خرقانی گفت بوعلی دانست که شیخ درخانه نیست بصحرارفت دید پشته هیزمی برروی شیری بارکرده ومثل درازگوشی او را میراند چشم شیخ خرقانی که به بوعلی سینا افتاد گفت من بار آن گرگ درنده راکه عیالش باشد میکشم که این شیرغرنده بارم رامیکشد (درخاتمهٔ باب دوم این حکایت رااز لئالی الاخبار نقل کردیم باجزئی تفاوتی)

این رباعی ازشیخ خرقانی است
آندوست که دیدنش بیاراید چشم | بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دیدنش باید چشم | گر دوست نه بیندبچه کار آید چشم

دوازدهم - درقریه صوفی آباد که از قراء سمنانست قبر احمدبن محمد بن احمد البیابانکی المشهوربعلاءالدین سمنانیست و گویند که اودرایام شباب ملازم ارغون خان بود وپدرش بمرتبه وزارت بود پس شیخ راجذبه گرفت وازخدمت ارغون خان دست کشید بخانقاه رفت ولباس فقر پوشید

گویند درآخر ایام عمرمیگفت آنچه مرا درآخرعمرمعلوم شداگر دراوائل عمرمعلوم بودی ترک ملازمت سلطان را نمیکردم ودر خفا خدا پرستی میکردم و در پیش ملوک مهمات مظلومان راکفایت مینمودم رحلت ایشان درسنه هفتصد وسی وشش بود

سیزدهم حاجی ملاسلطان گنابادی الملقب بسلطان علی شاه صاحب سعادت نامه و غیر آنولادتش در قریه توده نیم فرسخی بیدخت گناباد بوده شب سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سنه هزارو دویست وپنجاه و یک ومدتی در سبزوار خدمت حاجی ملا هادی سبزواری مشغول تحصیل علم حکمت و کلام بود بعد رفت باصفهان ودست ارادت داد بحاجی محمد کاظم اصفهانی بعد برگشت به بیدخت گناباد ومرشد طایفه صوفیه شد ودر سحر شب ربیع المولود سنه هزارو سیصد و بیست و هفت بدست بعضی ازمریدهای خود کشته شد وقبرش در بیدخت گناباد درشش منزلی مشهدمقدس است

چهاردهم ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن الشعیب النسائی صاحب کتاب الخصائص و السنن

احد الصحاح است و کتاب خصائص در مناقب امیرالمؤمنین ع است چون وارد دمشق شد و کتاب خصائص را تصنیف نمود اهل علم باو اعتراض کردند که تو چرا درفضیلت شیخین چیزی ننوشته‌ور جواب گفت چون داخل دمشق شدم دیدم خیلی ازمردم ازامیر المؤمنین ع منحرفند این کتاب رانوشتم بامید آنکه مردم هدایت بیابند پس‌مردم شام او را ازمسجد بیرون کردند و کم کم او را از شام بیرون کردند رفت برمله که‌نزدیك بیت المقدس است وآنجا فوت کرد و گفته‌شده که وصیت‌کرد مرا حمل کنید بمکه وبین صفا ومروه دفن شد وفوتش در سنه سیصدو سه بود ونساء اسم بلده ایست بخراسان بین‌او وبین سرخس دوروز است وتا ابیورد یکروز

مقصد هفتم در ذکر مشاهیر از علمای اهل تسنن که از خاك خراسان بودند یادر خاك خراسان مدفونند

اول احمد بن شعیب النسائی جامع صحیح نسائی که از صحاح سته حضرات اهل تسنن است فوتش درسنه سیصدو سه‌بوده ومحتملست که مدفنش درنساء باشد ، جهت نامیدن او را به نساء اینست چون مسلمین خراسان را فتح‌کردند آمدند به‌نساء دیدند آنجا یکنفرمرد پیدا نمیشود گفتند اهل اینجا همه زن‌هستند وزن هم که‌مقاتله نمیکند آنجارا واگذاردند

دوم ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشابوری که از اعاظم و کبار نیشابور بود صحیح مسلم که‌از صحاح سته اهل تسنن است منسوبست بایشان و در سنه دویست و شصت و یك در زمان معتمد عباسی ازدنیا رفت در قریه نصر آباد که‌از قرای نیشابور است وظاهراً مدفنش هم آنجاباشد

سوم ابو بکر احمد بن حسین البیهقی الخسرو جردی الفقیه الشافعی و امام الحرمین جوینی در حق او گفته‌مامن شافعی المذهب الا وللشافعی علیه منةالاالاحمد البیهقی فان له علی الشافعی منةوکان من اکثر الناس نصراًلمذهب الشافعی

فوت او درسنه چهارصدو پنجاه وهشت بود در نیشابور و جنازه‌اش را در بیهق دفن کردند «بیهق محلی است که حاکم نشین اوسبزوار است خسروجرد در یکفرسخی سبزوار است»

چهارم ـ ابوالمعالی امام الحرمین **عبدالملك بن الشیخ عبد الله الجوینی الشافعی** استاد الغزالی جهت ملقب شدنش بامام الحرمین این‌بود که مدت چهار سال در مکۀ معظمه تدریس میکرد وفتوی میداد بعدبر گشت‌به نیشابور و درسنه چهارصد وهشتادو هشت درقریه ازقرای‌اسفرائن که ازمحال سبزوار است از دنیا رفت جسدش را آوردند به نیشابور و در خانه‌خود دفن‌کردند

درتاریخ ابن خلکان است که بعد از چندسال جسد اورا حمل نمودند بمقبره حضرت سید الشهداء ع و در جنب قبر پدرش شیخ عبدالله دفن کردند پدرش هم ازاجلۀ علمای شافعیه بود (جوین ناحیه ایست در نزدیك سبزوار چهارصدقریه و چهارصد قنات دارد)

پنجم ـ **ابو اسحق ابراهیم بن‌محمد الاسفرائینی** الملقب به رکن الدین الفقیه الشافعی مدرسه بزرك نیشابور بجهت اوبنانهاده شد وفاتش روز عاشورای سنه چهارصد وهیجده بوده جسدش را حمل نمودند به‌اسفرائن و آنجادفن‌کردند « اسفرائن ازمحال سبزوار است ومسقط الرأس انو شیروان عادل بوده»

ششم ابو حامد احمد بن ابی طاهر الاسفرایینی الفقیه الشافعی انتهت الیة الریاسة ببغداد در مجلس درسش جمعی از فقهاء حاضر میشدند ابن خلکان گفته و کان الناس یقولون لوراه الشافعی لفرح به. نقل شده یکی از فقهاء در مجلس مباحثه باو سخنهای زشت گفت ، شب آمد نزد ابو حامد بعذرخواهی کردن ابو حامد این رباعی راخواند :

جفاء جری جهراً لدی الناس و انبسط و عذراتی سراً تاکد ما فرط

ومن ظن ان یمحو جلی جفائه خفی اعتذار فهو فی اعظم الغلط

یعنی ظلم است که توجهراً نزد مردم بد بگوئی و بد گوئی تو میان مردم پهن شود و در پنهانی عذرخواهی کنی و کسیکه گمان کند ظلم آشکاری بعذرپنهانی محومیشود غلط عظیمی کرده

ولادتش سنه سیصدو چهل وچهار بود ،فوتش در بغداد سنه چهار صدوشش بود ودردارالحرب بغداد دفن شد

هفتم ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی المتکلم علی مذهب الا شعری صاحب کتاب «ملل ونحل»

ولادتش سنه چهارصد و شصتو هفت بود «درشهرستان» وفوتش نیز در شهرستان بود در آخر شعبان سنه پانصد و چهل وهشت در روضات از تاریخ یافعی نقل کرده که شهرستان اسم است از برای سه شهر اول در خراسانست بین نیشابور و خوارزم و باومنسوبست صاحب کتاب ملل و نحل

ودرکتاب کشکول از کتاب ملل ونحل نقل کرده که بعضی از مردم منکر محسوسات و معقولات همه هستند ومیگویند « کلمافی الکون وهم اوخیال» و آنها جماعت سوفسطائیه هستند و بعضی بمحسوسات قائلند لکن منکر معقولات هستند و آنها طبیعیون هستند و بعضی قائلند بمحسوسات ومعقولات لکن منکر شرایع هستند و آنها صابیه هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و باحکام شریعت هستند لکن نه بشریعت خاتم النبیین ص و آنها یهود ونصاری ومجوس هستند وبعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و بشریعت خاتم النبیین ص هستندو آنهامسلمانانند

هشتم عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی الملقب بالفراء النیشابوری مصنف کتاب «یتیمة الدهر» و«سمرالبلاغه» و «فقه اللغه» و غیراینها

درحیات الحیوان است انه رأس المؤلفین وامام المصنفین در روضات است که ایشان خیلی مسافرت کردند و عجایب زیادی دیدند آخرالامر در باخرز نیشابور کشته شد سنه چهارصد وشصتو هفت و خونش هدرشد « باخرز نزدیک تربت حیدریه است»

نهم سعدبن عمربن عبدالله التفتازانی الهروی الشافعی مصنف کتاب مطول در معانی وبیان وغیر او ـ ولادتش سنه هفتصد وبیست ودو بود ورحلتش در سمرقند بود روز دو شنبه بیست ودوم محرم سنه هفتصد و نود ودو نعشش را ازسمرقند حمل نمودند بسرخس وآنجا دفن کردند (سرخس سه منزلی مشهد مقدس است)

وملا سعد در مقام هجو یکنفر از علماء این شعر راگفت

و لست جدیراً ان تکون مقدما وما انت الا نصف ضد المقدم

یعنی تو قابل تقدم نیستی بلکه تونصف ضد مقدمی که نصف مؤخر هستی « که خرباشد»

وایضا در سرخس است قبر فضل بن سهل وزیر مأمون که در دوم شعبان سنهٔ دویست و دو

اورا میان حمام بقتل رسانیدند

دهم ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن الفقیه الشافعی مصنف کتاب تیسیر فی علم التفسیر ودر حقش گفته شد«وهومن اجود التفاسیر»

مدتی در نیشابور خدمت ابی علی حسن بن علی النیشابوری المعروف بدقاق درس خواندومدتی نزد محمد بن ابی بکرالطوسی ومدتی نزد ابو اسحق اسفرائینی

رحلتش سنه سیصدوهفتاد وشش بود درنیشابور در سن هشتاد ونه سالگی ودر مدرسه نیشابور زیر پای استادش ابی علی دقاق دفن شد

یازدهم ـ نظام الملة والدین حسن بن محمد بن الحسین الخراسانی المعروف بالنظام الاعرج النیشابوری صاحب تفسیر کبیر وشرح برشافیه درصرف المعروف بشرح نظام

وایشان از علمای رأس مأه تاسعه بودند و او هم عصر بود با ملا جلال دوانی و ابن حجر عسقلانی واصلش و موطن اهل و عشیره اش در شهر قم بوده از اینجهت بعضی احتمال دادند تشیع اورا چون شهرقم شهری است که بنای آن ازاول برتشیع بوده

دوازدهم ـ علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الجرجانی المشهور به سید میر شریف مصنف صرف میر و کبری و کتب دیگر ـ ولادتش سنه هفتصدو چهل بود در ولایت جرجان وفوتش در ششم ربیع الثانی سنه هشتصد وشانزده بوددرشیراز وقبرش در شیراز استو این رباعی از نتایج افکار اوست

بیخوابی شب جان مرا گر که بکاست	در خواب شدن زروی انصاف خطاست
ترسم که خیالش قدمی رنجه کند	عذر قدمش بسالها نتوان خواست

سیزدهم ـ ابوالمعالی مسعود بن محمد بن مسعود النیشابوری الطرشیشی الفقیه الشافعی الملقب به قطب الدین ولادتش سنه پانصد و پنج بود وفوتش در آخر ماه رمضان سنه پانصد و هفتاد و هشت بود دردمشق ودر مقبره صوفیه دفن شد واین رباعی از اوست

یقولون ان الحب کالنار فی الحشاء	الا کذبوا فالنار تذکو و تخمد
و ما هی الا جلوة مس عودها	تندی فهی لا تخبو و لا تتوقد

ترشیش در پنج منزلی مشهد مقدس است

چهاردهم ـ ابوالبرکات محمد بن الموفق الجنوشانی الملقب به **نجم الدین الشافعی** صاحب کتاب محیط فی شرح الوسیط ورفت بمصر ومدرس شد در مدرسه که مجاور قبر امام شافعی است ، ولادتش سنه پانصدو ده وفوتش سنه پانصدوهشتاد وهفت بود و مدفنش در زیر پای امام شافعی است در مصر که بینشان یك پنجره استوجنوشان فعلا معروف است بقوچان و در سه منزلی مشهد مقدس است

پانزدهم معین الدین جاجرمی محمد بن ابراهیم فقیه شافعی در نیشابور ساکن بود وآنجا تدریس میکرد وهمانجا وفات کرد سنه ششصدو سیزده(جاجرم قصبه ایست واسطه میان نیشابور وجوین و جرجان)

شانزدهم جوهری ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی صاحب صحاح اللغة مسکنش در نیشابور بوده وخطش در نهایت خوبی بود بحدی که مقابله میکرد باابن مقله ودر حدود سنهٔ چهارصد درنیشابور وفات کرد ظاهراً قبرش در نیشابور بود

هفدهم ـ الدقاق ابو علی حسن بن علی النیشابوری
وفاتش در نیشابور بود سنه چهارصد و پنج وقبرش در نیشابور است

هیجدهم فرید خراسانی العالم المتبحر ابوالحسن بن شیخ ابوالقاسم بن حسین البیهقی وایشان از اجله مشایخ ابن شهر آشوب بود واول کسی هست که شرح کرد کتاب نهج البلاغه را

نوزدهم القفال المروزی ابو بکر بن عبدالله بن احمد الشافعی الفاضل الفقیه و او بسیار رحمت کشید در ترویج مذهب شافعی او سلطان محمود را ازمذهب حنفی بمذهب شافعی بر گردانید بجهت نمازیکه بمذهب ابو حنیفه خواند وفاتش سنه چهارصد و هفده بوده و قبرش در سجستان است که سیستان باشد

بیستم ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد نیشابوری صاحب کتاب **مجمع الامثال** وفاتش سنه پانصد وهیجده وقبرش در نیشابور است (میدان محله اینست درنیشابور)

مخفی نماناد که حقیر ابداً تصدیق از مسالك مختلفه متشتته از قبیل صوفیه و شیخیه وسایر مسالك ندارم بغیر مسلك شیعه امامیه متشرعهٔ که مطیع علمای اعلام و پیشوایان مذهبشان باشند و عمل برسائل فتوایه مجتهد عادل حی اعلم بنمایند باقی مسالك‌همه نوعاً دام هو ام فریبی وجلب‌حطام دنیوی است اعاذنا الله من شرور انفسنا ومن‌شرور الشیطان الرجیم

مقصود ازذکر مقصد ششم و هفتم این بود که‌معلوم شود خاك خراسان مربیست وفرد اکمل هر صنف و هرطایفه از خاك خراسان بوجود آمده

خاتمه

در ذکرمختصری از شجره طیبه مقدسه سادات رضویه و تقویه

ثقة الاسلام و رکن المسلمین **آقا میرزا محمد باقر** مدرس اول آستانه مقدسه رضویه رضوان‌الله‌علیه کتابی‌نوشتهٔ در سلسله مقدسه رضویه واجمال آن کتاب شریف را در این خاتمه ذکر میکنم چون بناء ایشان بر استغراق و استقصاء بوده است و علاوه ایشان اسماء مقدسه اموات و احیاء این سلسلة النور را ذکر فرموده حقیر اختصار نمودم بذکر بزرگان از گذشتگان آن سلسلة النور ، ایشان اسماء مقدسه شانرا با اوصاف شایستهٔ و لایقه ذکر فرموده‌و حقیر بدون اوصاف ذکر کرده‌ام طلباً للاختصار

حقیر ذکر میکنم این سلسلة النور را **از حضرت جواد الائمه ع** ، (جلو اسماء مقدسه هریك از طبقات از امامزادگان محترم علامت ستاره (✿) گذارده میشود که طبقات معلوم باشد

بدانکه تمام سادات رضویه تقویه نیز هستند چون عقب باقیمانده از حضرت رضا ع منحصر است باعقاب حضرت جواد الائمه ع ، مثل آنکه اعقاب باقیه از حضرت امام محمد باقر ع منحصر است باعقاب حضرت صادق ع چنانچه درعمدة الطالب تصریح فرموده

وهمچنین عقب باقیمانده از حضرت امام حسن عسکری ع‌منحصر است بحضرت حجة الله(عج) وعقب باقیمانده از اولاد ذکور حضرت سیدالشهداء ع منحصر است بامام زین العابدین ع

بدانکه اولاد بلاواسطه حضرت جواد الائمه ع که از او عقبی ماند بغیر حضرت امام علی النقی الهادی ع منحصر است ظاهراً بجناب ابو جعفر موسی المبرقع (✿) ابن الجواد ع‌ابن‌امامزاده

محترم تا زمان بلوغش در مدینه طیبه مشرف بود بعد تشریف برد بکوفه در سنه دویست و پنجاه و شش که سن شریفش در حدود چهل بوداز کوفه منتقل شدبقم

از تاریخ قم نقل شده که اعراب قم بوی پیغام دادند که از جوار ما بیرون شو پس آن بزرگوار بکاشان رفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف او را اکرام نمود ومقررنمود که هر سالی هزار مثقال طلاو اسب مسرجی بایشان بدهند پس دو نفر از رؤسای عرب از کوفه بسراغ ایشان بیرون شدند و تفحص ایشان رادر قم نمودند و اهل قم را بسبب اخراج ایشان توبیخ زیادی کردند و رؤسای اعراب قم را بطلب ایشان فرستاد ند و ایشان را معززاً و محترماً وارد قم نمودندواز مال خود بجهت ایشان منزل‌و چند سهم ازقرای تفرش را خریدند

بعد اخواتشان جناب زینب وام محمد و میمونهٔ صبایای حضرت جواد ع و دختر جناب موسی المبرقع بربهیه وارد بر ایشان شدند تمام آنها درقم بودند تاآنکه از دنیارفتند و در نزد قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر ع‌دفن شد

از کتاب سیادة السالفة میرزا ابوالقاسم رضوی قمی لاهوری نقل شده که ایشان از جمعی ازاصحاب حضرت جواد ع نقل فرمودند که چون موسی‌المبرقع کمال‌صباحت وملاحت را داشت‌بنحوی که‌او را یوسف عصر خود میگفتند وقتی که ازمنزل خود خارج میشد برقع‌بصورت خود میانداخت بجهت تحفظ ازنظر مردم

ودر شبچهار شنبه هشتم ربیع الاخرسنه دویست و نود ودو از دنیا رحلت فرمود وقبرشریفش در قم معروفست و جناب مستطاب آقای قائمقام رضوی دام اجلاله العالی مبلغ خطیری در تعمیربقعه وصحن ایشان خرج کرده‌اند

مخفی نماناد که مراد از رؤسای عرب قم اشعریین هستند و آنها قبیلهٔ بودند در یمن که سنه نودوچهار ازیمن بقم آمدند وسبب آبادی قم شدند

وجناب موسی المبرقع پسری داشت ابوالمکارم احمد ۞ ابن موسی المبرقع تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب احمد پسری داشت ابو علی محمد الاعرج ۞وایشان بسیار فاضل و پرهیزکار و عاقل بودند مثل جدش برقع بصورت میانداخت در روز یکشنبه سوم ربیع الاول سیصد و پانزده در قم از دنیا رحلت فرمود ودر مقبره جدش جناب موسی المبرقع دفن‌شد وتمام سادات رضوی مشهدمقدس وقم نسبشان منتهی بایشان میشود و جناب محمد الاعرج پسری داشت جناب‌ابوعبدالله احمد النقیب۞

وایشان معاصر بودند با جناب حسین بن علی‌بن بابویه القمی و بعد از وفات ابوالقاسم العلوی نقابت قم بوی تفویض شد

بدانکه معنای نقب بحث کردن وکاویدن است وعمده مقصوداز نقابت‌آنستکه چون‌پیغمبرص) ص احکامی خاصه از برای ذوی‌القربی قرار داده بود ودر اوائل خلافت بنی العباس بطون و اعقاب بنی هاشم زیاد شدند لذا محتاج شد بکسیکه نژاد و انساب بنی هاشم را بطنا بعد بطن بشناسد تا ذوی‌القربی معلوم شوند و اجر رسالت بایشان اداء شود وخارج النسب خود را داخل در نسب نکند وانساب محفوظ بماند لذا اشخاصی بودند که‌عالم با نساب بودند واسم آن کسی را کهٔ عالم باین مطلب باشد نقیب نامیدند واز برای نقابت آدابی است که در علم انساب مقدمتاً عنوان میکنند و

ضبط نسب گاهی بتسطیر میشود و گاه بتشجیرو چون بنی فاطمه‌از ریاست و تحکم بنی العباس‌تأنف وعار داشتند لذا نقیب الطالبین‌و نقیب العباسیین از اول جدا بودند و منصب نقابت بسیار محترم و صاحب آن زیاد معظم بود حتی زمانی منصب نقابت طالبیین و دیوان مظالم و امارت حاج با سید جلیل طاهر ذوی‌المناقب حسین بن موسی والد ماجد سید مرتضی وسید رضی بود و بعد از ایشان با سید رضی بود و بعد ایشان با سید مرتضی بود و در هر شهری نقیبی از جانب نقیب النقباء کل معین میشد

الحاصل جناب احمد نقیب در نیمه ماه صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در قم از دنیا رحلت فرموده ودربقعهٔ جناب موسی‌المبرقع دفن شد

ودر آن مقبره دو بقعه است یکی بزرك دیگری کوچك و فاصله فیما بین این دو بقعه تقریباً بیست ذراع است ودر بقعه کوچك دوصورت قبر است یکی قبر موسی مبرقع است ودیگر قبر احمد نقیب ودر بقعه بزرك اول کسی که‌دفن شد محمد بن احمد بن موسی‌المبرقع است

درمجالس المومنین است که نسب شریف سادات عظام رضوی مشهد مقدس وقم منتهی باحمد نقیب می شود و جناب احمدنقیب پسری داشت‌جناب ابوالحسن موسی ؒ و ایشان بسیار فاضل ومتواضع و با اخلاق بودند درعنفوان جوانی نقابت سادات قم وکاشان بوی مفوض شد و عده سادات رضوی در زمان ایشان ذکورا واناثاًسیصد و سی‌و یکنفر بودند و وظیفهٔ هر یك از جا نب سلاطین آل‌بویه ماهی سی‌من نان و ده‌درهم نقره بوده و سلاطین آل بویه از جناب موسی بن احمد النقیب بسیار تعظیم وتکریم مینمودند مثل فخرالدوله و عضدالدوله و تاج الدوله و جناب موسی بن احمد باکافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن عباد بسیار خصوصیت داشتند و بینشان مکاتیب و مراسلاتی بود وایشان.سنه سیصد وهفتاد و پنج بزیارت جدش حضرت رضا ع مشرف شد و تاریخ فوت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب ابوالحسن موسی پسری داشت جناب ابوعبدالله احمد ؒ وایشان هم‌اسم. و کنیه بودند باجدشان جناب احمد نقیب تولد ایشان روز شنبه پنجم ماه صفر سنه سیصد و هفتاد و دوبود در قم‌و تاریخ رحلت ومحل دفنشان معلوم نیست

مخفی نماناد تااحمد بن موسی بن احمدتاریخ مضبوطی مثل‌تاریخ قم در دست بود لکن بعد ازایشان تاریخی که وافی بتمام جهات باشد در دست نیست باید ازکتب انساب و فرامین سلاطین از شجره نامهائی که بزرگان این سلسلهٔ نوریه در خانواده‌های خود داشته‌اند مخصوصا سید جلیل‌و عالم‌نبیل میرزا شمس‌الدین محمد که ازاجله علماء این‌سلسله جلیله است‌ودر سنه هزار و صد وسی وپنج کتابی موسوم بوسیلة الرضوان تالیف فرموده و در دیباچه آن نسب خود را بیان فرموده بقیه سلسله نورانیه را بدست آورد

جناب احمد بن‌موسی پسری داشت جناب سید محمد ؒ که‌تمام سلسله سادات رضوی مشهد وقم منتهی به‌ایشان میشود

ایشان یك اصلی هستند که از **او دوشاخه طوبی بوجود آمد اول از دوشاخه طوبی** جناب عیسی بن محمد ؒ است و او پسری داشت جناب بندار بن عیسی ؒ واوپسری داشت جناب‌سید ابوالفضل بن‌بندار ؒ و او پسری داشت جناب سید امیرة بن ابوالفضل ؒ واوپسری داشت جناب‌سید ابوالقاسم بن امیره ؒ واو پسری داشت جناب سید فادشاه بن ابوالقاسم ؒ و او پسری داشت‌رضی

الدین سید بن فادشاه ✿ و او پسری داشت مجدالدین سید علی بن سید حسین ✿ و او پسری داشت رضی‌الدین سید محمد ✿ بن سیدعلی

وایشان یك‌اصلی هستندکه‌ازاو دوشاخه ریحان بوجودآمد

اول از دوشاخه ریحان جناب السیدالامجد السید محسن بن سید محمد ✿ بود وایشان از اجله علماء وسادات گرام واشراف بودند

شیخ محمد بن ابی‌جمهور الاحسائی کتاب‌شرح زادالمسافرین را باستدعاء ایشان تصنیف‌کرد و حین مجاورتشان در مشهدمقدس بحمایت جناب آقا سید محسن باملای هروی مناظراتی‌کرد

در مجالس المؤمنین است که والد ماجد جناب آقا سید محسن الرضوی در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا از قم بمشهد مقدس منتقل شد و جناب آقا سید محسن درمشهد مقدس بافاده علوم و ترویج‌ملهب اشتغال‌داشت ودرسنه نهصد و سی ویك آقا محسن رضوی در مشهد مقدس‌ازدنیا رحلت فرمود و تاریخ فوتش ادخلوها بسلام آمنین است ومحل دفنشان معلوم نیست ابن ابی‌جمهور در اول رساله مناظراتش با ملای‌هروی فرموده بعد الحمد و الصلوة انتی کنت فی سنة ثمان وسبعین و ثمان مأة مجاور المشهد الرضا ع وکان منزلی بمنزل السید الاجل و الکهف الاظل محسن بن محمد الرضوی القمی وکان من اعیان اهل‌المشهد و اشرافهم بارزاً علی اقرانه بالعلم و العمل- وجناب آقا سید محسن پسری داشت جناب آقا سید محمد مهدی ✿ محقق ثانی در اجازهٔ که بایشان داده نوشته « و بعد فان السید السند الاوحد شرف اولاد الرسول خلاصة سلالة الزهراء البتول انموذج اسلافه الطاهرین نتیجة السادات المحجلین ذی النسب الطاهر الفاخر جامع الکمالات الانسیة و صاحب النفس القدسیه الفاضل الکامل العلامة شمس‌الملة والدین محمد الملقب بالسید العلامة مهدی بن المرحوم المبرور والمتوج المحبور شرف السادات النقباء قدوة الاجلاء الفضلا الاتقیاء محسن‌الرضوی المشهدی قدس‌الله روح‌السلف وادام ایام الخلف صحبنی عند توجهی الی خراسان فی سنة ست و ثلثین و تسعمأة و عند عودی متوجهاً الی بلدة الایمان قاشان الی‌آخرما قاله »

وجناب آقا سید محمد مهدی پسری داشت جناب سید محمد علی ✿ و جناب آقا سید محمد علی پسری داشت جناب آقا سید محمدباقر ✿ و او پسری داشت جناب سید ابراهیم ✿ و او پسری‌داشت جناب سید محمد باقر ✿ و او پسری داشت العالم العلام و النحریر الفهام‌جناب‌سیدصدرالدین ✿ مصنف شرح وافیه‌آخوند ملاعبدالله‌تونی وایشان ازبزرگان علماء بودند

در روضات از جدش سید جعفر بن السید حسین الموسوی نقل کرده که فرمود من در سفر با جناب سید صدرالدین بن محمدالرضوی هم سفر بودم در یوم‌النحر بمنی‌شخصی آمدکه اورا نمیشناختم در دست راستش کاردی بود سر بآسمان بلندکرد و بدست چپ حلقوم خود راکشف نمود وگفت

«اللهم ان کان هؤلاء یتقربون الیك بقربانیهم فانا اتقرب الیك بقربان نفسی»

یعنی: پروردگارا : اگرمردم تقرب میجویند بسوی تو بقربانیهایشان من تقرب میجویم بسوی تو به قربان‌کردن‌خودم را!!

بعد کارد را گذاردبگلوی خود و از گوش تا بگوش خود ذبح‌کرد و افتاد بروی زمین؟!

بعید است که خداوند مؤاخذه فرماید بندهٔ را که خود را در راه حق این‌قسم فانی‌بنماید!

رحلت جناب‌جناب سید صدرالدین رضوی درعشرشصت بود بعد ازهزار و صد درسن‌شصت وپنج

سالگی و او برادری داشت امیر سیدابراهیم بن محمد باقر وایشان ساکن همدان بودند واو پسری داشت مسمی بسید محمدباقر که از بزرگان علماء اعلام بود

شاخهٔ دوم از دوشاخه ریحانی که از جناب رضی‌الدین محمد پدر جناب آقا سید محسن الرضوی جدا میشود جناب سیدعلی ❁ ابن سید رضی‌الدین محمد است واو پسری داشت سیداحمد❁ و او پسری داشت سیدمسعود ❁ و او پسری داشت سید سعید ❁ و او پسری داشت که متصف بود بعلم و فضل و کمال جناب سیدمحمدجعفر❁ که از اجله فقهاء و زهاد وعباد بود در **تاریخ عالم‌آراست** که میر محمدجعفر بن میرمحمد سعید از شیوه فقاهت وعلوم منقول ترقی عظیمی کرد و بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط دعوی اجتهاد نکرد چون بغایت متورع و متقی وپرهیزکار بود و از ماکول و مشروب شبهه‌ناك مجتنب بود جناب سید محمد جعفر پسری داشت العالم الفاضل میرمحمد زمان ❁ و ایشان از اجله علماء بودند

مرحوم **سیدعلیخان** درسلافةالعصر فرموده: میرمحمد زمان بن محمد جعفرالرضوی المشهدی کان من‌عظماء علماء عصره توفی سنة احدی و اربعین بعد الالف

در امل الامل است : الامیر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی کان فاضلا عالما فقیهاً حکیماً متکلماً له کتب منها شرح القواعد و تدقره عنده الشیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن الشهیدالثانی وصاحب حدائق در مبحث نماز جمعه از محدث کاشانی نقلکرده « وکان‌السیدان‌الجلیلان امیرمحمد زمان‌ولد میرمحمد جعفرو امیرمعزالدین محمد رحمهما اللهٰمواظبین علی هذه الصلوة بمشهد الرضا‌ع برهة من الزمان

وهمچنین شیخ بهائی تجلیل زیادی ازجناب میرمحمد زمان فرموده ازجناب میرمحمدزمان چندپسر بوجود آمد: **منهم** میرشاه طاهر❁ ومنهم امیرغیاث‌الدین محمد ومنهم جناب‌آقای میرحسن

در امل‌الامل فرموده که جناب آقا میرمحمد زمان از علماء مشهد مقدس و معاصر شیخ حر بوده و کتابی در فقه استدلالی نوشته که تمام نشده میر شاه طاهر بن محمد زمان پسری داشت میر احمد ❁ و ایشان‌پسری داشتند میر طالب ❁ که معاصر بود با نصرالله میرزا ابن شاهرخ بن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه

شاخهٔ دوم از دوشاخه طوبائیکه ازجناب سید محمد ❁ ابن احمد بن موسی بن احمدالنقیب منفصل می‌شود جناب آقا سیدعلی❁ ابن سید محمد است وایشان پسری داشتند جناب آقا سیدجعفر❁ وایشان پسری داشتند جناب سید ابو محمد ❁ و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر عیسی ❁ وایشان پسری داشتند جناب میر ابوالفتح ❁ و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر علی ❁ و ایشان پسری داشتند جناب‌آقا میرحسن ❁ و ایشان پسری داشتند میریار ❁ و ایشان پسری داشتند میرمحمد❁ وایشان پسری‌داشتند میر محمود ❁ وایشان پسربرگزیدهٔ داشتند میرشمس‌الدین محمد❁

در مجالس‌المؤمنین فرموده که سید نقیب میرشمس‌الدین محمد بسیزده واسطه بابی‌عبدالله احمد نقیب میرسد و میرزا ابوطالب ازاولاد امجاد اوست و مدتی‌بنابر تفویض پادشاه مغفوربحکومت تبریز اشتغال داشت و الحال فرزندان و برادر زادگان ایشان درمشهد مقدس رضوی باغایت حشمت و شوکت ساکنند انتهی

جناب میرشمس‌الدین محمد پسر برازندهٔ داشت جناب ابوصالح ✵ میرغیاث‌الدین عزیز
در حبیب‌السیر در مقام ذکر بعضی از سادات و نقباء و مشایخ وعلمائیکه معاصر بودند با معزالسلطنة و الخلافة سلطان حسین‌میرزای بایقرا میفرماید مقدم این طبقه سادات عظام و نقباء کرام روضه مقدسه رضویه‌اند و در اکثر اوقات این پادشاه خجسته سپاه امیرنظام‌الدین ذوالحی و امیر غیاث‌الدین عزیز و امیرعلاءالملك را در اینمقام میمنت انجام بمنصب جلیل نقابت منصوب می‌نمود و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام می‌نمودند و این سه نقیب واجب الترجیح‌از سایر نقباء و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه در ترویج و تعمیر مزار قدس آثار حضرت رضا ع و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان از آفتاب در وسط‌السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه وعتبه عالیه تعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار دارد انتهی
میر غیاث‌الدین‌موقوفات زیادی‌براولادش وقف نموده درتاریخ نهصد وسی ودوو میرغیاث‌الدین عزیز یك اصلی هستندکه ازدو شاخه مرجان منفصل میشود
اول از آن دوشاخه مرجان جناب آقامیرمحمداست ✵وایشان‌جد اعلای سلسلهٔ جلیله ناظرها و تحلویدارها و خزانه‌دارها و وکیلیهاو نوابهای آستان قدس هستند ودر زمان سلطان حسین میرزای بایقرا بودند و بر اکثر علماء و فقهاء مشهد مقدس مقدم بودند
ایشان فرزند برازندهٔ داشتند جناب آقا میرزا ابوطالب ✵ که بنهایت بزرك منش وعالیشأن و بکثرت مال وضیاع مرغوبه منفرد و ممتاز بودند و اجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس به علو شأن و بزرگی آنجناب و خلف موفور الشرف او جناب آقا میرزا ابوالقاسم معترف بودند و جناب آقا میرزا ابوطالب املاکشان‌را وقف فرمودند بر ذکور ازاولاد و ذکوراز اولاد ذکورشان و ایشان از آن املاك موقوفه بهره‌ور بوده وهستند و ایشان درسلطنت شاه طهماسب اول از دنیا رحلت‌فرمود وقبر شریفش در بالای سکوی داخلی درب صحن خیابان طرف جنوب است و قبرش ممتاز است بسنك مرمر بسیار بزرگی
و ایشان فرزند برازندهٔ داشتند جناب آقا میرزا ابوالقاسم ✵ که از سادات عالی درجات مشهد مقدس بودند ومرحوم شاه‌طهماسب اول بایشان خیلی محبت داشت وایشان دو پسر متقی صالحی داشتندیکی‌جناب‌آقا میرزاابراهیم✵ وآن‌مرحوم‌جزیك‌صبیه‌اولاددیگری‌نداشت المسمی به سلیمه بیکم که عیال پسرعمش جناب آقا میرزا بدیع‌ابن‌میرزا ابوطالب‌ابن‌میرزاابوالقاسم بن میرزا ابوطالب بود لهذا در سنهٔ هزاروسی هشت تمام املاك خود را وقف فرمودند بعضی را بر اولاد خودللذکر مثل حظ‌الانثیین و بعضی را برعموم‌سادات رضوی ارض‌اقدس ذکوراً و اناثاً بالسویه واملاك موقوفه ایشان تقریباً دو مقابل املاك جدشان جناب آقا میرزا ابوطالب است وجناب‌آقامیرزاابراهیم در سنه هزار و چهل و دو از دنیا رحلت فرمود و مرقد شریفشان در ایوان کوسنگی معلوم است و این اشعار بکتیبهٔ میان ایوان بسنك حجاری شده

این عمارت بدور شاه صفی	برزمین آمد از بهشت برین
حوض پیش عمارتش گوئی	میدهد یاد کوثر و تسنیم

گفت فخر از برای تاریخش عالم است و مقام ابراهیم

پسر دیگر جناب آقا میرزاابوالقاسم بن میرزاابوطالب جناب میرزا ابوطالبست❀ برادر جناب آقا میرزاابراهیم و این دو برادر در ظل مراحم شاه‌عباس اول بمرتبه ترقی ونشو ونما رسیدندچون هر دو صغیر بودند که پدرشان جناب آقا میرزاابوالقاسم از دنیا رحلت فرمود

درحبیب‌السیر است که الیوم سنه هزار وبیست وپنج هجری است هردو برادر درظل مرحمت شاهانه معزز و محترم و محسود اقرانند

در سنه هزارو سی ویك که شاه‌عباس ماضی ازتسخیر قندهار مراجعت کرد بمشهد مقدس‌تولیت آستان قدس را تفویض‌نمودبجناب آقامیرزاابوطالب‌ابن‌میرزاابوالقاسم‌الرضوی

درسنه هزاروسی و پنج درسفر عراق عراب و فتح بغداد **جناب آقا میرزا ابوطالب** همراه **شاه عباس** بود بعد از زیارت‌عتبات عالیات و مراجعت بمشهد مقدس **آقامیرزا ابوطالب** در تهران از دنیا رحلت فرمود و جسد مقدسش را آوردند بمشهد مقدس ودر گنبد حاتم‌خان نزدیك عتبه مقدسه دفن کردند .

ازجناب میرزا ابوطالب پسر برازندهٔ بوجود آمد **جناب‌میرزا محمد بدیع** ✿

در سنه هزار وهفتاد وچهارشاه عباس‌ثانی تولیت‌مشهد مقدس‌رابجناب میرزا بدیع‌ولدجناب آقا میرزا ابوطالب داد و زوجه ایشان‌سلیمه بیگم صبیه جناب‌آقا میرزا ابراهیم که متولی موقوفات‌پدرش بود رتق و فتق امور مهمه موقوفه را بعهده شوهرش جناب آقا میرزا بدیع قرار داده بوده‌که نیابة عنها تصرفات شرعیه مینمود

واما موقوفات جد اعلایش میر غیاث‌الدین عزیز و جد ادنایش جناب آقا میرزا ابوطالب را جناب میرزا محمد بدیع باستحقاق و الاستقلال هرگونه تصرفات شرعیه مینمود

جناب میرزا محمد بدیع اصلی است که **از او سه شاخه شهامت** بوجودآمد

اول از آن شاخهای شهامت جناب میرزا محمد حسن ❀ ابن میرزامحمد بدیع بود و ازاحفاد اوست جناب شهاب‌الدین الملقب بشهاب‌التولیه ابن میرزا محمد رضاابن میر محمد علی بن میرمحمدتقی بن میر محمد بن میرعلی نقی بن میرمحمد حسن بن میرزا محمد بدیع

دوم ازآن شاخهای شهامت العالم الخبیر و الفاضل الکامل البصیر جناب آقا میرزاشمس‌الدین محمد ❀ ابن میرزا بدیع بود صاحب‌کتاب وسیلة‌الرضوان فی‌معجزات سیدنا علی‌بن موسی الرضا ع و کتاب حبل‌المتین فی‌معجزات حضرت امیرالمؤمنین (ع) و کتاب وسیلة الرضوان را در سنه هزار و صد و سی وپنج تألیف فرمود

ایشان صاحب مقاماتی بودند ازعلم و عمل و سر کشیك آستانه مقدسه بودند و ایشان معاصر بودند باجناب میرمحمدتقی بن میرمحمد باقر بن‌معزالدین محمدالرضوی‌النجفی المشهور بمیرمحمدتقی الشاهی و با جناب میرمحمد تقی خدائی

و ابن جناب میرشمس‌الدین پسری داشت جناب آقا میرزا عسکری❀ و زوجه او آمنه‌خانم صبیه‌حاج میرزامحمد جواهری بود وآن مخدره املاکی بر اولاد خود وقف نمود وجناب میرزا عسکری پسری داشت میرزا شمس‌الدین محمد ✿ که هم اسم وهم لقب با جدش بود و جناب میرزا شمس‌الدین محمد پسری داشت‌میرزا سیدمحمد ❀ خزانه‌دارآستان قدس واوپسری داشت جناب‌میرزا آقای❀خزانه‌دار وآقایان خزانه دارهای آستان قدس از اولاد او هستند

سوم از آنشاخهای شهامت جناب میر غیاث‌الدین «» بن میرزا محمد بدیع است و ایشان پسری داشتند میرزا محمد ابراهیما ❁ که متولی آستانه مبارکه بود و جناب آقا میرزا محمد بدیع تولیت املاك جدش میرزا غیاث‌الدین‌عزیز وجد دیگرش میرزا ابوطالب‌را تفویض فرمود بجناب‌میرزا محمد ابراهیما واو بسیار جلیل و محترم بود

شخص حمامی که‌مدیر حمام میرزا ابراهیم مدفون درکوه سنگی بود روز دوازدهم ماه رجب سنه‌هزار و صد نزدنك غروب آفتاب در میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا خنجری بجنابش‌زدو بهمان ضربت از دنیارفت ودر میان قرآنخانه ایوان طلای صحن عتیق دفن شد جناب میرزا ابراهیما پسری داشت آقا میرزامحمد ناظر ❁ این سیدجلیل معاصر بود . باشاه سلطان حسین صفوی‌وگویا وقت رحلت جناب آقامیرزا ابراهیما این آقازاده صغیر بود وللذا تولیت از این خاندان خلع شد و نظارت بآنها داده شد

از ایشان سه‌شاخه عدالت بوجود آمد

شاخه اول جناب آقامیرزا حسین ❁ بود وازاو پسری بوجود آمد جناب میرباقر ❁ و از اوپسری بوجود آمد جناب میرزا عبدالحسین واز او دوپسر بازماند که‌هردو فعلا درحیاتند

شاخه دوم ازشاخهای عدالت جناب میرزا محمد مهدی ❁ ابن‌میرزا محمد ناظر بود که‌در زمان سلطنت شاهرخ‌نوه نادرشاه بصاحب جمعی آستان قدس ونائب الخدمه در پنج کشیك برقرارشد

واز جناب آقا میرزامحمد مهدی دوپسر باز ماندیکی جناب آقامیرزا هادی ❁ که‌در سلطنت شاهرخ بمنصب تحویلداری آستان مقدسه مفتخر شد و از ایشان‌پسری باز ماند جناب آقا میرمحمد مهدی ❁ تحویلدار که‌در سنه هزارودویست وهفتاد وشش از دنیا رفت و در گنبد حاتم خان دفن شد واز ایشان سه پسر معروفند یکی جناب آقامیرزا عبدالجواد❁مشرف روشنائی که در سنه‌هزار وسیصدو دوازده ازدنیارحلت‌فرمود وپسرایشان‌جناب‌آقامیرزاهدایت❁مشرف درسنه‌هزاروسیصدوسی وسه ازدنیا رحلت فرمود وبعضی ازاولاد واحفاد ایشان فعلادر حیاتند

منجمله جناب مستطاب آقا میرزا طاهر که صاحب صنایع‌غریبه هستند و پسر ایشان جناب آقا میرزا مهدی‌تحویلدار جناب حاجی‌میرزا هادی ❁تحویلدار بود وبعد ازایشان پسرشان میرابوالحسن ❁ تحویلدار شد وبعد ازایشان برادرشان میرزا ذبیح‌الله ❁ مفتخر شد بمنصب خازن التولیه و در سنه‌هزار وسیصدو سی وسه رحلت‌فرمود ودرگنبد حاتم‌خان نزدیك قبرپدروجدش دفن شدوبرادرشان جناب مستطاب آقای حاج میرزا اسدالله تحویلدار فعلا در حیاتند وپسرجناب میرزا ذبیح الله خازن التولیه جناب آقا میرزا مهدی ❁خازن التولیه بود ودر سنه‌هزارو سیصد وچهل وشش ازدنیارحلت فرمود وفعلا اولادشان‌درحیاتند و پسردیگر جناب میرزا محمد مهدی ابن میرزا محمد الناظر جناب میرزا سید محمد ❁ استو ایشان در عهد نصرالله میرزا سبط نادرشاه بمنصب خادم باشی کشیك خامس مفتخر گردیدند و خادم باشی هـای کشیك خامس از اولاد این سید جلیلنـد و بسیار متدین می‌باشند

شاخه سوم از شاخهای عدالت جناب میرزا محمد رضی ❁ ابن‌میرزا محمد ناظراست که بعد از پدرش این آقا بمنصب جلیل نظارت‌مفتخر شد و تولیت املاك موقوفه جناب میر غیاث‌الدین عزیز ومیرزا ابوطالب ومیرزا ابراهیم بایشان منتقل شد در سلطنت نادرشاه افشار و در خدمات

دربار ولایت مدار آنچه در نوراش بود بالخلوص عقیده بظهور رسانید مخصوصا در سنه هزار و صدو شصت وهشت که احمدشاه افغان بخیال تسخیر ایران افتاد ومشهد مقدس را محاصره کرد آن سید جلیل بحسن سلوك در مراعات تقیه امور آستان قدس را محفوظ ومنظم داشت و الا مظنه آن بود که آستان مقدسه مثل سایر محاصرات از یکبه بتاراج رود وازحسن رفتار سید جلیل فرمانی احمد افغان در خصوص نظارت این سید جلیل نوشت

از این منبع سیادت ونجابت و اجلال سه شاخه دیانت بوجود آمد

اول جناب میرزا محمد ابراهیم ✿ ناظر بود که در اواخر سلطنت زندیه و اوائل سلطنت فتحعلی شاه قاجار بود وفتحعلی شاه صحن جدید را بدلالت ایشان ساخته و صبیه ایشان عیال مرحوم حاج میرزا هاشم بود واز این مخدره دو صبیه متولد شد که یکی عیال مرحوم حاج میرزا اسمعیل سبزواری بود والده جناب حاج میرزا محمد علی وحاج میرزا عبدالکریم و حاج میرزا زین العابدین رئیس الطلاب برادرهای ابی حاج میرزا ابراهیم سبزواری ودیگری زوجه میرزا علی رضا ابن میرزا عبدالجواد بن میرزا محمد مهدی شهید بود والده حاج میرزا علینقی

جناب آقامیرزا محمد در سنه هزارو دویست وسی وسه از دنیا رحلت فرمود ودر زیر عتبه مقدسه درب پائین پای حرم مطهر دفن شد جناب آقا میرزا محمد ابراهیم ناظر اصلی بود که ازاو سه شاخه سعادت بوجود آمد

اول جناب آقا میرزا محمد کاظم ناظر ✿ که بسیار جلیل القدر وعظیم الشأن بود و ایشان فرزندی داشتند که صاحب کرامات ومقامات رفیعه بود جناب آقا میرزا محمد صادق ناظر ✿ و از ایشان کرامات زیادی نقل میکنند

وحقیرهم بفیض زیارت ایشان نائل شدم ومعروف است که درب صحن برروی ایشان بازمیشده ودر روز هیجدهم ماه صفر سنه هزار وسیصد ازدنیا رحلت فرمود و قبر شریفش میان حرم مطهر در رواق پشت سر مبارکست

ایشان فرزند ارجمندی داشتند جناب حاج میرزا محمد کاظم ناظر ✿ که بسیار محترم و جلیل بودو درشوال هزار و سیصدو بیست ازدنیا رحلت فرمود وقریب بقبر والد بزرگوارش دفن شد ایشان فرزندی داشتند حاج میرزا مهدی ناظر ✿ که بمرض سکته ازدنیا رحلت فرمود و نزدیك قبر پدربزرگوار و جد امجدش دفن شد فعلا منصب نظارت مفوض بآقازاده محترم ایشانست که جناب مستطاب اجل عالی آقا میرزا عبدالله ناظر ✿ کل آستانه مقدسه و در حیاتند

دوم ازشاخهای سعادت جناب حاج میرزا محمدتقی ✿ بود داماد مرحوم حاج میرزا هدایت‌الله پسر مرحوم حاج میرزا مهدی شهید ایشان درحدود سنه هزارو دویست وچهلو هشت از دنیا رحلت فرمود وایشان سه پسر داشتند جناب آقا میرزا ابراهیم داماد میرزا عسکری امام جمعه و جناب میرزا محمد علی وجناب میرزا محمد حسین پدر مرحوم حاج میرزاعلی اصغر رضوی و حاج میرزا محمد حسین در سنه هزار وسیصد وچهار ازدنیا رحلت فرمود

سوم ازشاخهای سعادت جناب حاج میرزا محسن ✿ است که عمو و پدر زن مرحوم حاج میرزا محمد صادق ناظر است وایشان دردوم ذیقعدة الحرام هزاروسیصد درسن هشتاد و پنجسالگی

از دنیا رحلت فرمودند

ودر زیر عتبه مقدسه درب پائین پای مبارك دفن شد و ایشان بعد ازفوت اخویشان حاجی میرزا محمد تقی عیال ایشانرا که صبیه مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله پسر مرحوم شهید ثالث باشد بازدواج خود درآوردند ازآن مخدره سه شاخه تقوی بوجودآمد

اول از شاخهای تقوی العالم الفاضل الجلیل آقای حاجی میرزا حسن❋ ناظر مهمانخانه‌مبارکه و ایشان درسنه هزار و دویست وپنجاه متولد شدند و در لیالی احیاء سنه هزار و سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمودند و نزدیك قبر والد ماجدشان دفن شدند ایشان پسری برازنده دارند جناب مستطاب اجل آقای حاج میرزا یحیی ناظر «» دام مجده

دوم از شاخهای تقوی السید المجد الامجد آقای حاج میر سید محمد ❋ صدر آستانه مقدسة و ایشان درسنه هزار و دویست و پنجاه وسه متولد شدند و در ماه رجب سنه هزار و سیصد و پانزده از دنیا رحلت فرمودند و در زاویه رواق پشت سر مبارك دفن شدند ایشان پسری دارند که اول‌شریف و اول آقای مشهد مقدس است جناب مستطاب اجل عالی آقای قائم‌مقام التولیه ❋ دام اجلاله

سوم السید الجلیل النبیل آقای حاجی میرزا احمد «» و ایشان درسنه هزار و دویست وشصت وسه متولد شدند و در سنه هزار و دویست و چهل و دو از دنیا رحلت فرمودند و قبرشان در رواق پشت سر نزدیك قبر مرحوم حاجی میرزا نصرالله است و اولادهای برازنده ایشان فعلا در حیاتند مرحوم حاجی میرزا محسن سه پسر دیگرهم اززوجه دیگرغیرصبیه مرحوم حاجی‌میرزا هدایت‌الله‌داشتند

دوم از سه شاخه دیانت که از مرحوم میرزامحمد رضی ناظر❋ بوجود آمد جناب آقا میرزا محمدعلی وکیل «» بود و پسر ایشان جناب آقا میرا عبدالحی نواب ❋ از خراسان هجرت فرمود بدارالعباد یزد وسادات نواب یزد از احفاد جناب آقا میرزا عبدالحی وبسیار مشخصند

سوم از شاخهای دیانت جناب آقا میرزا سید محمد ❋ است که ایشان هم از خراسان هجرت فرمودند بدارالعباد یزد و مدتی وزارت دولت زندیه بایشان تعلق داشت از احفاد ایشانست جناب مستطاب ثقةالاسلام مرحوم آقا سید مرتضی یزدی ابن میرزا مهدی بن میرزا حسین خان بن میرزا سید محمد رضی ناظر و جناب آقا میرا محمد رضی ناظر اولاد ذکور دیگرهم داشتند که حقیراختصاراً ذکر نکردم

دوم از دوشاخه مرجان که از جناب میرغیاث‌الدین عزیز❋ بن میرشمس‌الدین‌محمد جدا میشود جناب میرشمس‌الدین‌محمد ❋ است که سلسله نسب سرکشیکهای عظام منتهی بایشان میشود وایشان پسری داشتند جناب میرزا ابوصالح ❋ و ایشان پسری داشتند جناب‌میرزاالغ ❋ که در بالای سر درب باغ خواجه ربیع از طرف بیرون برسنگی حجاری شده کلماتی ودر آخر آن کلماتست بتاریخ هزار و سی ویك هجری بسعی کمترین غلامان دعاگو الغ الرضوی الخادم اتمام یافت و ایشان پسری داشتند مسمی بحاجی میرزا محسن‌الرضوی ❋ درسنه هزار و بیست وشش متولی آستان‌قدس‌شد جد اعلای سرکشیك اول و دوم وچهارم ایشان املاك زیادی وقف نمودندبذکور از اولاد خود و بشرف مصاهرت جنت مکان شاه عباس اول اختصاص یافتند که مرحوم شاه عباس

صبیه خود فخرالنساءبیگم را بنکاح آقا میر محسن الرضوی‌درآورد و ازمیرزا محمد علی سرکشیك چهارم نقل‌شد که جناب آقا میرزا محسن جدشان در زیرمیزاب رحمت‌دعا کرده که عدد اولاد ذکورشان هیچوقت از شانزده نفر تجاوز نکند وگویا این دعا باجابت رسیده که هیچوقت اولاد ذکورشان زائد براین عدد نیستند واز **میرمحسن الرضوی** چند اولاد براز نده متولدشد.

منجمله جناب **آقا میرزا ابوصالح** ❁ بانی مدرسهٔ صالحیه المشهور بمدرسهٔ نواب که در هزار و هشتاد و شش ساخته شده درعهد شاه سلیمان صفوی واملاك زیادی هم بر آن وقف نمودودر هزار وهشتاد وهفت مصلی خارج دروازهٔ پائین خیابان را ساخت

بالجمله ایشان مصدر خیرات و مبرات بودند وبلقب صدرالممالکی مستقر شدند ، از ایشان‌عقبی باقی‌نمانده رسالهٔ تالیف نموده مسمی بدقائق الخیال که تمام رباعیات‌شعراء متقدمین‌ومتاخرین‌را بترتیب حروف تهجی درج نموده حتی رباعیات خود را

از اشعار آنجنابست این رباعی

گر نامه سفید وگر سیاهست مرا — لطف تو بحشر عذر خواهست مرا
چون هست مراوسیلهٔ چون‌کرمت — دیگر چه غم از جرم وگناهست مرا

ایضا این رباعی را فرموده

بستم بتو پیمان درستی ز نخست — هر گز نشوم در رهٔ پیمان تو سست
پروا نبود ز دوزخ و نار و جحیم — عهدم بتو از روز ازل سست درست

منجمله ازاولادهای **حاج میرزا محسن رضوی ابن‌میرزا الغ‌الرضوی‌جناب معصوم میرزا** ❁ است‌که والده‌ماجده‌اش‌فخرالنساءبیگم است صبیه مرحوم **شاه‌عباس** و نسل‌سرکشیکهای عظام بوی پیوسته میشود و او پسری داشت مسمی بنام **جدش میرزا الغ** ❁ که جد سلسله سرکشیك‌هاست و منتهی الیه آن سلسله است

میرزا الغ دوپسرداشت

یکی میرزا حیدر ❁ که جد سرکشیکهای چهارم بود وبمراتب‌کمال رسید و طبع موزونی داشت واین‌رباعی از اوست

یارب چه‌کنم‌که ناله‌ام بی اثر است — هرشام چراغ طالعم تیره‌تر است
هرلحظه زبسکه بشکنم توبه‌خویش — هرتوبه‌که میکنم گناه دگرست

و **ایضا** فرموده:

ای بنده نفس قدر شاهی بطلب — فیضی ز کرامت الهی بطلب
دنبال هوای نفس کافر تا کی — این‌را بگذاروهرچه‌خواهی‌بطلب

ومیرزا حیدر دوپسر داشت یکی میرزا مقیم ❁ که درطومار وقفنامهٔ علیشاه وی راسرکشیك نوشته و از وی دوپسر باقی‌مانده یکی **میرزا محمد حسین** ❁ سرکشیك که بلا عقب‌بود واوست مباشر بنای گلدسته پشت ایوان عباسی و اسمش درکتیبه گلدسته مرقومست

ودیگر **میرزا خلیل** ❁ والده‌اش رقیه سلطان بنت امامقلی ابن شاه‌عباس اول بود و وی را پسری بودمیرزا ابراهیم ❁ واورا پسری بودمیرزاعبدالغفور ❁ واورا پسری بودمیرزامرتضی ❁ واورا پسری بودمیرزاحسن ❁ که بمنصب جلیل سرکشیکی چهارم مفتخر بود و او را پسری بود **میرزا عبدالجواد** ❁ سرکشیك چهارم‌ودرسنه هزار دویست و نود ویك‌مرحوم‌شد ودر رواق‌پس‌وپشت

سرمبارك دفن شد واو را پسری بود مسمی بمیرزا محمد علی ❁ سرکشیك چهارم که بسیار عـالم وفاضل وادیب بودو طبع شعر بسیار نیکوئی داشت ، در وبائی هزار وسیصد و نه از دنیا رفت و درجنب مقبره والدش دفن‌شد و از اشعار ایشان که در مصیبت فرمـوده تخمیس ایشان در مصیبت و صال‌است:

نگویم از گل و بستان ولاله و سمنش ز شاه تشنه لبان گویم.و غم ومحنش
بریده شد چه‌امید ازحیات خویشتنش لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که‌تا برون نکند خصم بد منش ز تنش

تنی که بودبسی پاکتر زلمعه نور قدی که‌بود دوصد باره‌به‌ز نخله طور
بکهنه‌جامه‌مگرخواست‌سازدش‌مستور لباس کهنه چه‌حاجت که‌ز برسم ستور
تنی نماند کـه بوشند جامه یا کفنش

فلك‌نهاد چه‌برظلم از نخست اساس بلای سبط نبی را بکس مگیر قیاس
پس‌ازشهادت‌آن‌شاه‌آسمان کرباس که‌گفت ازتن او بر کشید خصم‌لباس
لباس کی بود اورا که‌پاره شد بدنش

دلا بنال‌که غم چیره صبر مغلوبست بلا فزون ز شکیبای صبر ایوبست
گمان‌مکن که‌خودابنداستان‌یعقوبست نه جسم یوسف زهراچنان‌لگدکوبست
کز او توان‌به پدر برد بوی پیرهنش

بتر کش‌ستمش تیری‌آسمان نگذاشت که برهلاك شه تشنه بر کمان‌نگذاشت
بخاندان نبی چرخ خانمان نگذاشت زدستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت
بغیر خاتمی ، آن هم بدست اهرمنش

سپهر کشتی دین‌را بموج طوفان داد فلك به اهرمنان خاتم سلیمان داد
کنون که چرخ ره‌سیل بر گلستان‌داد زمانه خاك چمن را بباد عدوان داد
تودر فغان که چه‌شد ارغوان ویاسمنش

خود آن‌چمن که‌براز لاله‌وسمن‌دیدی همه صنوبر و شمشاد و نارون دیدی
بنفشه و گل سوری و نسترن‌دیدی نه‌گل تو گرسرخاری از آنچمن‌دیدی
بیا و آب ده از جویبار چشم منش

در آن‌دیار بلا خواهرش‌وطن کردی بروی پیکر وی چاك پیرهن کردی
ز آب دیده‌خود غسل آن‌بدن کردی بلی ز خاك صبا بر تنش کفن کردی
بیافتـی اثری گر ز چشم ممتحنش

زاهل دین‌نه‌کسی‌را براو گذر بودی نه‌غیر دشمن خونخواره‌اش ببر بودی
نه دوستان وطن راازاو خبر بودی عیالش ارنه بهره‌ در آن‌سفر بودی
از او خبر نرسیدی بمردم وطنش

مر آن لب‌ودهنی‌را که‌بود قوت روان زجورجسم کهش سنك‌خستو که‌پیکان
که‌گفت کردتلاوت سرش بنوك‌سنان دهـان کجا که‌نماید تلاوت قرآن
مگر که روح قدس گفت‌حرفی از دهنش

وپسر جناب میرزا محمد علی سرکشیك چهارم نظام التولیه است
پسر دوم میرزا الغ بن معصوم میرزا ابن میرزا محسن الرضوی جناب آقا میرزا محمد رضا است ✿ برادر میرزا حیدر واو جد سرکشیکهای اول و دوم است وایشان دو پسر داشتند
یکی میرزا محمد تقی ✿ که جد سرکشیك اول ونقیبها بود واو پسری داشت مسمی به میرزا معصوم ✿ که در عصر علیشاه سرکشیك اول بودواوپسری داشت مسمی به میرزا محمد ✿ که سرکشیك اول ونقیب الاشراف بود و او پسری داشت مسمی به میرزا علی رضا ✿ که معاصر بود با فتحعلیشاه قاجار وسر کشیك اول و نقیب الاشراف بود وسنش به نود رسید واو پسری داشت مسمی به میرزا محمد مهدی ✿ که سرکشیك اول و نقیب الاشراف بوده ودر ذیحجه هزار ودویست وهفتاد وپنج از دنیارفت و اوپسری داشت مسمی به میرزا عبدالحسین ✿ که سر کشیك اول ونقیب الاشراف بود ؛ والده او دختر حاج میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس بود و درسنه هزار و سیصد و یك بلوائی درمشهد مقدس شد در ایالت آصف الدوله شیرازی و ایشان را بطهران جلب نمودند درسنه هزارو سیصد وبیست ازدنیا رحلت فرمود ودر تحت گنبد حاتم خان دفن شدواو پسری داشت مسمی به میرزا علی رضا ✿ که سرکشیك اولست وفعلا اختلال حواس دارند
پسر دوم میرزا محمدرضا بن میرزا الغ بن معصوم میرزا بن میر محسن الرضوی جناب میرزا محمد علی است ✿ که جد سرکشیك های کشیك دوم بودو اورا پسری بود مسمی باسم جدش میرزا محمد رضا ✿ که سرکشیك دوم بودو اورا نیز پسری بود مسمی باسم جدش میرزا محمد علی ✿ و اورا پسری بود میرزا عبدالحی ✿ که سرکشیك دوم ومعاصر بود با میرزا علی رضای سر کشیك اول و با میرزا حسن سرکشیك چهارم میرزا عبدالحی پسری داشت مسمی بمیرزا جعفر ✿ که تمام اینها درکشیك دوم سرکشیك بودندو او راپسری بود مسمی بحاج میرزا ذبیح الله ✿ سر کشیك دوم ملقب بقوام التولیه واو راپسری بود مسمی بمیرزا جعفر ✿ ملقب بقوام التولیه
مخفی نماناد که از جمله سادات رضوی سادات اخوی هستند که ساکنند در طهران و نسبشان باین تفصیل است
السید حسن الاخوی ابن الحسین بن جعفر بن صالح بن جعفر بن صالح الدین بن طاهر بن میرمحیی بن طاهر بن عماد الدین کسری بن عمران بن عماد بن ابی طاهر بن عمادالدین بن عمران بن موسی المبرقع ابن الامام الهمام محمد الجواد ع
آقامحمد خان قاجار برادر زاده اش مریض شد بقسمی که اطباء عاجز از معالجه اش شدند ، بسیدحسن مرقوم عرضکرد اگر دعا کنی که برادر زاده ام امشب خوب شود شریك در ملك ودولت من میباشی
سید مراجعت بمنزل خود نمود باکمال تضرع مشغول بدعاگوئی شد چون پاسی از شب گذشت مریض بهوش آمد گفت درواقعه دیدم سیدحسن مرا شفا داد
صبح سیدرا احضار نمودند ازپشت در همهمهٔ شنید گمان کرد مریض از دنیا رفته از خوف جرئت رفتن نکرد ، ندا دادند : جای خوف نیست دعایت مستجاب شد بعد که داخل شد ، سلطان محمد گفت « اخیتك واشرکتك فی دولتی » از آنروز معروف شد به اخوی و اولادش مشهور باین لقب شدند
از اجله خانواده های سلسله سادات رضوی خانواده سید قصیر است لکن افسوس که سلسله نسبتشان صحیحاً بدست نیامده اول سلسله شان که معلوم است جناب آقا سیدمحمد الرضوی است

که تا اواخر سلطنت نادرشاه حیات داشت ودر کشیك خامس مشرف بخدمت خادمی بود
در سنهٔ هزار وصد وشصت وشش بواسطه ضعف مزاج استدعا نمود که فرمان خدمتش را به اسم آقازاده شان جناب آقا میرزا معصوم صادر نمایند و آقا میرزا معصوم از اجله علماء ارض‌اقدس بود و در سنه‌هزار ودویست وسی از دنیا رحلت فرمود ودرمیان کفشداری صحن عتیق دفن شد
وایشان دو پسر برازنده ممتاز داشتند اکبرشان مرحوم حاج سید محمد قصیر بود دوم‌مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد اجمال حالاتشال در فصل هشتم همین‌باب ذکر شد
از اجله سادات رضوی میر تقی الدین المشهور بالشاهی‌ابن محمد باقر الرضوی ابن‌معزالدین محمد الرضوی النجفی اصلاالطوسی مولدا ومسکنا بود ودر مراتب عرفان و علم‌و عمل ودر اعتبار وجلال فوق آنچه تصور بشود بوده وبتولیت‌آستان قدس مفتخر بوده
میرشمس‌الدین‌محمد رضوی‌صاحب‌وسیلة‌الرضوان معاصرجناب‌میر بوده‌وازوی کراماتی‌نقل‌میکند
صاحب تکلمه امل الامل که معاصر بامرحوم میرشاهی بوده و بفیض صحبتش رسیده بود می نویسد تمام اوقات برمستحبات وسنن مواظبت داشت ونظیر میر خدائی بود الا آنکه میر خدائی بظاهر شریعت بیشتر مقیدبود ومیر شاهی بجاده طریقت
نقل شده که‌در حین شنیدن اسم مبارك حضرت امیر ع حال سید متغیر میشد و چنان یا علـی میفرمود که استخوان سینه‌اش صدامیکرد
وفاتش در مشهد مقدس شب عید قربان سنه هزارو صدو پنجاه بود وقبرش در قبرستانیست‌که معروف است بقبر میر والد ماجدش میرزا محمد باقر بن معزالدین محمد الرضوی از محققین علماء ومعاصر شیخ حر عاملی بودمو جناب معزالدین محمد جد میر تقی شاهی از اساتید مولانا محمد تقی المجلسی بوده چنانچه مجلسی در بحار الانوار تصریح بآن نموده انتهی کلام صاحب التکلمه
در حاشیه شجره طیبه آقای مدرس میفرماید که درکتاب اجازات بحاراجازه قاضی‌معزالدین محمد رااز برای مولانا حسنعلی بن مولانا عبدالله التستری نقل فرموده و همچنین اجازه مولانا حسنعلی را از برای‌والد ماجد خود محمد تقی‌المجلسی و باین لحاظ معزالدین محمد ازاساتید محمد تقی‌المجلسی شمرده شده
محتملست که قاضی معزالدین محمد که از اساتید مجلسی اول بوده غیر جد میر تقی شاهی بوده باشد و میر تقی شاهی مریدشیخ مؤمن کوچکست که مشهوراست به(بیراستی) که قبرش‌در نزدیك خسرو جرد سبزوار کنار جاده است
ازجمله سادات رضوی میرمحمد تقی مشهور به‌میر خدائیست که ازاعاظم سالکین بودودر حکمت عملی ونظری مسلم عصرخود بود دنیارا سه‌طلاق داد و زهدوتقوایش مسلم بود قبرش‌ظاهراً درقبرستان قتلگاه درزوایه شما لیست
ازجمله سادات عظام رضویمؤلف شجره طیبه آقای مدرس آقامیر محمد باقررضویست رحلت ایشان در سنه سیصد وچهل وسه بود در سن هتفادو سه‌سالگی در مشهد مقدس وایشان را در نزدیك درب طلای پائین‌پای مبارك دفن‌کردند فضائل ومناقب ایشان زیاد است وایشان‌پسر آقامیرزا اسمعیل‌بن حاج سید صادق بن میرزا ابوالقاسم بن‌میرزا حبیب‌الله بن‌میرزا عبدالله الرضوی است
اینست حاصل‌آنچه از کتاب‌مستطاب شجره طیبه (تصنیف‌آقای مدرس نقل‌شده)
الحمدلله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً

باب یازدهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت ورحلت

حضرت محمدبن علی التقی الجواد علیه السلام

ودرتعیین زوجات و بعضی از حالات اصحاب آن بزرگوار و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در اصفهان و شیرازو طهران و توابع این بلدان

دراین باب هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (محمد) است و کنیه شریفشان (ابوجعفر) است

این بزرگوار دراسم وکنیه ودر اسم والد ماجدش شبیه‌است بجدش (امام محمد باقر لذااین بزرگوار زا ابی‌جعفر الثانی گفتند)

اشهر القابشان (تقی)و(جواد) است

درمجمع البحرین است ، سمی محمد الجواد التقی لانه اتقی‌الله تعالی فوقیه شرالمأمون اذ دخل علیه باللیل وهو سکران فضربه بسیفه حتی ظن انه قتله فوقیه‌الله تعالی شره

مخصوصا پدر بزرگوارش اورا وصیت‌بجود فرمود

درعیون الاخبار از بزنطی روایتکرده گفت خواندم کاغذی را که‌حضرت امام رضا ع به فرزندش حضرت‌جواد الائمه نوشته بود ، درآن کاغذ بود

«یا ابا جعفر بمن خبررسیده وقتیکه سوار میشوی که از منزل خارج شوی غلامان ترا بجهت بخلی که‌دارند از باب الصغیر خارج میکنند که‌مبادا خیرت باحدی برسد بحقیکه من بتو دارم که دخول وخروجت‌را از باب الکبیر قرار بده هروقت سوار میشوی درهم و دینار همراه خود داشته باش که احدی از توسؤال ننماید مگر آنکه عطائی باو بنمائی اگر اعمامت از تو چیزی بخواهند کمتر ازپنجاه اشرفی بآنها ندهی ، اگر ازعمات چیزی بخواهند کمتر از بیست وپنج اشرفی بآنها ندهی و زیاده رامختاری تا خداوند ترا برگزیده وبلند بنماید پس انفاق بنما ومترس از خداوند فقر وتنگدستی را »

و؛ما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت علی‌بن موسی‌الرضا ع بود

والده ماجده‌شان(کمافی‌الکافی) ام‌ولد بوده‌و اسمش سبیکهٔ نوبیه یا خیزرانست

روایت شده که آنمخدره ازاهل بیت ماریه قبطیه مادر حضرت ابراهیم پسر پیغبر ص است
در اثبات الوصیة مسعودی است که اسم والده حضرت جواد ع سبیکه است
«و انها کانت افضل نساء زمانها وروی انه ولد ع لیلة الجمعة لاحدی عشر لیلة بقیت من شهر رمضان سنة خمس و تسعین ومأة فلما ولد قال ابوالحسن ع لاصحابه فی تلك اللیلة قد ولد لی شبیه موسی بن عمران فالق البحار قدست ام ولدته فلقد خلقت طاهرة مطهرة ثم قال بابی وامی شهید یبکی علیه اهل السماء یقتل غیظاً ویغضب الله جل وعز علی قاتله فلا یلبث الا یسیراحتی یعجل الله به الی عذابه الالیم و عقابه الشدید»
در ارشاد از علی بن جعفر الصادق روایتکرده که حضرت رضا فرمودند: «یاعم الم تسمع ابی وهو یقول قال رسول الله ص بابی ابن خیرة الاماء النوبیة یکون من و لده الطرید الشرید الموتور بابیه و جده صاحب الغیبة فیقال مات او هلك اوای و ادسلك فقلت صدقت جعلت فداك» در اصول کافی ازیحیی صنعانی روایتکرده گفتمن خدمت حضرت رضا ع مشرف بودم کـه حضرت جواد را خدمت پدر بزرگوارش آوردند حضرت فرمود «هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکة منه»

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

بدانکه اصح واشهر آنستکه آنحضرت درشب جمعه نوزدهم ماه مبارك رمضان سنه صدو نود وپنج در مدینه طیبه متولد شد چنانچه در روضة الواعظین و مناقب ابـن شهر آشوب ومطالب السؤل و اثبات الوصیه است در کافی و ارشاد و اعلام الوری و دروس است کـه در ماه رمضان سنة مرقومه متولد شد

واما تعین روز ازهفتة و از ماه رانفرموده‌اند پس معلوم شد که‌در سال‌ولادت اختلافی‌نیست ودر مـاه ولادت هم اختلافش نادر است

چون درمصباح شیخ‌طوسی از ابن‌عیاش نقل‌کرده «و خرج‌الی اهلی علی ید الشیخ‌الکبیر ابی‌القاسم رضی الله‌عنه فی‌مقامه عندهم هذا الدعاء فی رجب ، اللهم انی اسئلك بالمولودین فی‌رجب محمد بن علی‌الثانی وابنه علی بن‌محمد المنتجب الی آخره» و میفرماید ، و ذکر انه کان یوم‌العاشر مولد ابی جعفر الثانی

کفعمی درحاشیه بلدالامین بعد ازذکر کلام شیخ طوسی میفرماید ، بعضی از اصحاب در این مقام سؤال وجوابی دارند وآن اینست که اگر بگوئیم حضرت جواد و حضرت هادی ع در ماه رجب متولد نشدند پس‌چگونه حضرت حجة ع میفرماید ،« اللهم انی‌اسئلك بالمولودین‌فی‌رجب الخ»

درجواب میگوئیم مراد توسل بابن دومولود است در ماه رجب نه آنکه این دو بزرگوار متولد دررجب شدند بعدخود کفعمی میفرماید این جواب صحیح نیست

اولا بجهت آنکه این‌توجیه منافیست باروایت ابن عیاش که شیخ در مصباح از او نقل کرده
ثانیاً بجهت آنکه تخصیص داشتن توسل بابن دو بزرگوار در ماه رجب اگر بخصوصیت ولادتشان نباشد ترجیح بلامرجح است

ثالثا اگر امر چنان باشد که این مجیب گفته باید بفرماید « اللهم انی اسئلك بالامامین نه «بالمولودین» انتهی ماعن الکفعمی

دراثبات الوصیة مسعودی روایت فرموده از کلثم بن عمران که بحضرت رضا ع عرض کرد ، شما طفل کوچك را دوست میداری از خداوند بخواه که بشما پسری مرحمت کند ؟ فرمود ، خداوند بمن پسری مرحمت میکند که او وارث منست

پس چون متولد شد حضرت جواد ع کان ع طول لیلته یناغیه فی مهده ، یعنی : حضرت رضا ع درتمام شب ذکرخواب بجهت آقازاده میفرمود

وروایتکرده از زکریابن آدم گفت خدمت حضرت رضا ع بودم که حضرت جواد الائمه وارد شد در سن چهار سالگی . پس دستش را زد بزمین و سرش را بآسمان بلند کرد و فکر زیادی کرد .

حضرت رضا میفرمود ، جانم قربانت شود ، چرا اینقدر فکر میکنی ؟ عرضکردم یاد کردم از آن ظلمهائیکه بمادرم فاطمة زهراء کردند ، اما والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لاذرینهما ثم لانسفنهما فی الیم نسفاً

یعنی ، آن دونفر را از قبر بیرون میآورم و بدنشان رامیسوزانم و خاکستر میکنم و خاکستر شان را بدریا میریزم ،

پس حضرت رضا ع آقازاده را نزدیك طلبید وپیشانیش را بوسید و فرمود ، بابی انت وامی تو سزاوار امامت هستی

فصل سوم

درتاریخ رحلت حضرت جوادالائمه ع

اصح واشهر آنستکه آن بزرگوار روز آخر ماه ذیقعدة الحرام سنه دویست و بیست از دنیا رحلت فرمود چنانچه درکافی وارشاد و دروس و اعلام الوری و مناقب نقل فرموده

ودر اثبات الوصیة مسعودی نیمه ماه ذی الحجه از سنه مرقوم فرموده در روضة الواعظین ششم ازماه مزبور درسنه مذکور فرموده

پس بنا برمختار سن شریفشان در وقت رحلت بیستو پنجسال ودوماه و یازده روز بوده ودر وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت سالو پنج ماه ویازده روز بوده ، هفده سالو نهماه بعد از پدر بزرگوارش بمسند خلافت نشسته

فصل چهارم

درتعیین قاتل وسبب قتل آن بزرگوار

اما قاتلشان معتصم خلیفه عباسی بود چنانچه در بحار از ابن بابویه قمی نقل کرده سم المعتصم محمد بن علی الجواد در مصباح کفعمی است سمه المعتصم و دفن فی مقابر قریش درصلواة همه روزه ماه مبارك رمضان وهمه جمعه‌های تمام سال است «اللهم صل علی محمد بن علی امام

المسلمین الی قوله ع وضاعف العذاب علی من شرك فی دمه

اما سبب وعلت قتل آن بزرگوار در اثبات الوصیة مسعودی روایت کرده وقتیکه حضرت جواد ع با زوجه‌اش (ام‌الفضل دختر مامون) ازمدینه بعراق آمد ، معتصم و برادر ام‌الفضل (جعفر) عقب بهانه میگشتند که حضرت جواد را بقتل برسانند وقتیکه مطلع شدند که زوجه آن حضرت ام‌الفضل از آنحضرت منحرف شد بواسطه ترجیح دادن حضرت جواد ع والده‌ماجده حضرت هادی را بر آن‌ملعونه و آنکه از آن‌مخدره اولاد بوجود آمد و از آن ملعونه بوجود نیامد

معتصم خلیفه‌و جعفر بن مامون بآن ملعونه اشاره کردند که آنبزرگوار را مسموم نماید

آنملعونه هم خواهش برادر وعمویش رااجابت نمود وسمی در انگور رازقی نمود و در مقابل حضرت جواد ع نهادآنبزرگوارقدری ازآن‌انگور تناول فرمود

آنملعونه پشیمان‌شد وگریه میکردحضرت فرمود : چراگریه میکنی ، والله خدا ترابفقری مبتلا کندکه نجات نداشته باشدو بیك بلائی گرفتار کند که‌دوا نداشته باشد .

پس دعای آنحضرت مستجاب شد ، خداوند آنملعونه را بیك دردی گرفتار کرد در بدترین مواضع ازبدنش وجمیع ما یملکش را صرف نمود وچاره دردش‌نشد آخر الامر محتاج بسؤال شد تابجهنم واصل شد لعنةالله علیها در بحار از تفسیر عیاشی روایت کرده از **صاحب بن ابی‌داود** روزی ابن ابی‌داود برگشت از نزد معتصم عباسی در حالتیکه مغموم بود گفتم چرا اینقسم مغمومی گفت ایکاش بیست سال قبل‌مرده بودم و این‌روز راندیده بودم

گفتم مگرچه دیدی ؟

گفت امروز حضرت محمد بن علی‌بن موسی نزد خلیفه بودسارقی آوردند که اقرار بدزدی نمود ، خلیفه اراده کرد تطهیر نمودن اورا باقامه حد پس جمع کرد فقها را در مجلس خودوحضرت جواد هم حاضر بودند پس سؤال کرد که ازکجا دستش را بایدقطع نمود من گفتم از بند دست بدلیل آیه تیمم که ازآن آیه فهمیده میشود که حد بنددست است و جمعی‌هم با من موافقت نمودند و بعضی هم گفتند از مرفق باید قطع نمود بدلیل آیه وضوء که از این آیه فهمیده میشود که حد ید مرفق است

پس خلیفه توجه کرد بحضرت جواد ع عرض کرد شما چه میفرمائید ؟ فرمود : فقهاء و قضاة گفتند

گفت شما بفرمائید فرمودند مرا معذور بدار عرض کرد شما را بخدا قسم میدهم که حکم الله راشما بفرمائید

فرمودند حال‌که مرا قسم دادی این‌هر دو طایفه خطا کردند در نقل فتواه بلکه باید دست سارق را ازپنج انگشتان قطع نمود وکف دست راباقی گذارد خلیفه گفت‌بچه دلیل

فرمودبجهت آنکه پیغمبر ص‌فرموده «السجودعلی سبعة اعضاءالوجه والید والرکبتین‌والرجلین وهرگاه دستش راازبند یاازمرفق قطع کنند یدی باقی نمیماند که‌براو سجده کند وخداوند تعالی فرموده «ان المساجدلله فلاتدعوا مع‌الله احدا وما کان لله لم یقطع» پس معتصم تعجب‌نمود وامر کرد که‌دست اورا ازمفصل اصابع وانگشتانش قطع کنند

ابن ابی‌داود گفت قیامت من برپاشد وآرزو نمودم ایکاش زنده نمیبودم

پس بعد از سه روز ابن داود وارد شد بخلیفه گفت نصیحت خلیفه برمن واجب است ومن سخنی میگویم که میدانم بگفتن اینسخن داخل جهنم میشوم خلیفه گفت آن سخن چهچیز است

گفت تودر مجلس خود فقهاء وعلماء رعیت خودرا جمع میکنی بجهت افتاء در امری ازامور دینیه وآنها خبر میدهند در مجلسیکه تمام وزراء وکتاب وقراء حاضرند و خلیفه سخن همه را طرد میکندو سخن اینمردی را که شطری ازمردم قائل بامامت او هستند و او را سزاوارتر میدانند به امامت حکم برطبق فرمایش اومیکنید

پس صورت خلیفه متغیرشد وگفت جزاك الله عن نصیحتك خیرا

پس روز چهارم خلیفه امر کرد بیکی از کتاب وزرایش که آنحضرت را در منزل خوددعوت کند پس آن کاتب دعوت نمود حضرت جواد اباکرد وفرمود تو میدانی که من حاضر نمیشوم بمجالس شما گفت من التماس میکنم که تشریف بیاوری بطعام خوردن وفرش مرا ازپای نازنین خود متبرك بسازی بجهت آنکه فلان بن فلان که از وزراء خلیفه است دوست میدارد ملاقات شما را پس حضرت جواد تشریف برد بخانه آن کاتب همینکه طعام میل فرمود احساس سم فرمودداببه خود را طلبیدصاحب منزل گفت بفرمائید فرمود خارج شدن من ازمنزل تو بهتر است ازبرای تو

فصل پنجم

درذکر زوجات واولادهای حضرت جواد الائمه ع

اما زوجه دائمی آنحضرت ام الفضل بنت مأمون است

ازبعض از اخبار استفاده میشود که آنحضرت زوجه دیگری هم داشته از اولاد عمار یاسر چنانچه ذکر خواهد شد

مجلسی در جلاء العیون مینویسد چون مأمون را بعد ازشهادت علی بن موسی الرضا ع مردم هدف طعن و ملامت نمودند میخواست خودرا از آن جرم و خطا بیرون کند وقتیکه از سفر خراسان ببغداد آمد نامهٔ بحضرت جواد ع نوشت بمدینه و آن جناب را باعزاز و اکرام تمام ببغداد طلبید

درمفتاح الفلاح شیخ بهائی است چون حضرت ببغداد تشریف فرماشد قبل از آنکه مأمون آن بزرگوار را ملاقات کند آنملعون بقصد شکار سوار شد در اثناء راه بجمعی کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت جواد ع هم میان آنها ایستاده بودچون اطفال کوکبهٔ مأمون رامشاهده کردند پراکنده شدند و حضرت جواد ع ازجای خود حرکت نکرد با نهایت وقار بجای خود ایستاد مأمون نزدیك آنحضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت آن حضرت متعجب شد عنان کشید ودر آنوقت از سن شریف حضرت جواد یازده سال گذشته بود مأمون سؤال کرد ای کودك چرا مانند باقی کودکان ازسر راه دور نشدی و ازجای خود حرکت ننمودی حضرت فرمود ای خلیفه راه تنك نبود که بر تووسعت دهم و جرمی نکرده بودم که ازتو بگریزم وگمان ندارم که بی جرم تو کسی را عقوبت بنمائی

مأمون از شنیدن این سخنان تعجب نمود واز مشاهده حسن و جمال او متحیر شد پرسید ای کودك شما چه نام دارید فرمود نام من محمد است گفت : پسر کیستی فرمود پسر حضرت علی بن

موسی الرضا ع

چون مأمون شناخت تعجبش زائل شد و آن شقی چون مجرم بود منفعل شد وروانه شد بصحرا نظرش به دراجی افتادبازی از پی اورها کرد باز مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در او بود مأمون آن ماهی را گرفت و معاودت نمود چون بآنموضع اولی رسید بازدید اطفال متفرق شدند و حضرت از جای خود حرکت نکرد

مأمون عرضکرد ای محمد این چیست که در دست دارم حضرت فرمود، خداوند دریاهائی خلق کرده که ابر از آن دریاها بلند میشود وماهیان ریزه با ابر بالا میروند و بازهای سلاطین آنهارا شکار میکنند وپادشاهان آنها را در کف میگیرند و برگزیدگان سلاله نبوت را بآنها امتحان مینمایند

تعجب مأمون زیاد شد و آنحضرت را نزدخود طلبید و اعزاز و اکرام زیادی نمود و اراده کرد که دخترخود ام‌الفضل را به‌آنحضرت تزویج کند از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که حضرت جواد ع در وقت تزویج ام‌الفضل نه ساله بود بنا براین همانسال رحلت حضرت رضا ع بوده که حضرت ام‌الفضل را تزویج فرمود

در جلاءالعیون است که بعد از تزویج‌ام‌الفضل چون حضرت جواد از معاشرت مأمون منزجر گردید از مأمون رخصت طلبید ومتوجه حج بیت‌الله‌الحرام شد با زوجه‌اش ام‌الفضل وازآنجا بمدینه جدش معاودت فرمود ودر آنجا سکنی اختیار نمود در ارشاد است که ام‌الفضل از مدینه طیبه کاغذی نوشت بپدرش و شکایت نمود از حضرت جواد ع که آنحضرت بر سر من کنیزان را اختیار میکند مأمون در جواب نوشت ای دختر من ترا تزویج نکردم بحضرت جواد ع که حرام کنم بر او حلالی را دو مرتبه اینقسم شکایتها برای من ننویس انتهی

و اما اولاد حضرت جواد در ارشاد است آن حضرت چهار اولاد داشت دو پسر و دو دختر حضرت امام علی‌النقی الهادی وجناب موسی‌المبرقع و فاطمه و امامه اما احوالات حضرت‌هادی علی‌بن محمد النقی درباب دوازدهم ذکرخواهد شد انشاءالله

اما موسی المبرقع بن محمد الجواد ع هم در باب دهم ذکرشد فراجع

مخفی نماناد حکیمه خاتون از صبایای محترمه حضرت جواد بود و آن مخدره بود که در وقت ولادت حضرت حجةالله سلام‌الله علیه ببالین نرجس خاتون بود قبرش در حرم حضرت عسکری‌ع ضریح مستقلی دارد و شاید فاطمه یا امامه که در ارشاد است اسم این مخدره باشد و حکیمه لقب او باشد

فصل ششم

در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت جواد الائمه و اکتفا میکنیم بذکر چند روایت

اول در احتجاج طبرسی است وقتیکه خواست مامون دختر خود ام‌الفضل را تزویج نماید بحضرت جواد ع این مطلب بر عباسیون ناگوار آمد و ترسیدند که ریاست و سلطنت از خاندان حضرات بنی‌عباس خارج شود رفتند نزد مأمون گفتند ما میترسیم که اگراینکار بشود خلافت وسلطنت از خاندان ما خارج شود و این عزت از ما سلب شود و تو میدانی که خلفاء قبل تو از اینها دوری

میکردند و اینها را تصغیر و تحقیر مینمودند و خداوند کفایت نمود مهمی که داشتیم ازولیعهد قرار دادن تو حضرت رضاع را فالله الله که دو مرتبه ما را بهمیوارد نسازی که ازآنهم رهائی‌جستیم و رأیت را از وصلت با ابن الرضا ع منصرف کن و با یکنفر از اهل بیت خود وصلت کن مأمون گفت اما عداوت شما با آل‌ابیطالب شما خود سبب‌آن بودید واگر انصاف بنمائید آل‌ابیطالب اولی بخلافت هستنداز آل‌عباس

اما آنکه گفتید خلفای سابقین با آنها چه قسم معامله میکردند آنها قطع رحم میکردند و پناه میبرم بخدا از این امر

واما آنکه گفتید من با حضرت رضا ع چه‌کردم والله پشیمان نیستم از آنکه من او را ولیعهد خود کردم من‌میخواستم خلافت را باو واگذار نمایم خودش امتناع فرمود که قبول کند

واما آنکه من حضرت جوادع را بجهت مصاهرت خود اختیار کردم چون آنبزرگوار درعلم و فضل ازتمام علماء ممتاز وبرتری دارد با صغر سنش آخرالامرمأمون را راضی کردند که آنحضرت را امتحان کنند رفتند نزد یحیی بن اکثم که قاضی‌القضاة بود که از آن بزرگوار مسئله سؤال کند که از جواب عاجز بماند و وعده زیادی هم باو دادند

پس مأمون مجلس بسیار عالی ترتیب داد وحضرت جواد ع بهلوی مأمون درصدر مجلس نشست وسایر مردم برحسب مراتبشان هریك جای خود نشستند یحیی‌بن اکثم مقابل روی حضرت نشست‌گفت فدایت شوم اذن میدهید که مسئلهٔ سؤال کنم فرمودند هرچه میخواهی سؤال کن

عرضکردچه میفرمائید درباره محرمی که صیدی را بقتل برساند؛

حضرت فرمود در حل اورا بقتل آورده یا در حرم؛ عالم بوده یا جاهل؛ عمدا بقتل رسانیده یا خطاء؛ حر بوده یا عبد؛ صغیر بوده یاکبیر؛ ابتداء تقصیرش بوده‌یا اعاده‌کرده؛ آن‌صیدازطیور بوده یا از غیر طیور؛ از صغار صید بوده یا از کبارشان؛ مصر بوده بر فعلش یا نادم؛ درشب بوده یا در روز محرم بعمره بوده یا بحج

یحیی بن‌اکثم مبهوت ماندوزبانش‌بلکنت افتاد؛ مأمون گفت الحمدلله علی هذه النعمة والتوفیق فی‌الرای و روکرد بحضرت جواد عرضکرد خطبه بخوان ودخترش ام‌الفضل را عقد کرد برای آن حضرت بمهر جده‌اش فاطمه زهرا(س) که پانصد اشرفی بوده باشد بخواهش مأمون جواب یك یك از این‌شقوق را فرمود آنوقت حضرت بیحیی بن اکثم فرمود منهم از تو مسئلهٔ سؤال کنم؛ عرضکرد بفرما اگر بدانم میگویم والا از خود شمایاد میگیرم

فرمود خبر بده مردیکه اول صبح نظر کند بزنی حراماً چون روز بلند شدهمان زن بر آن مرد حلال‌شد و وقت زوال آنزن برآن مرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت مغرب حرام شد وقت عشاء آخر حلال شد نصف‌شب حرام شد وقت طلوع فجر حلال شد که دریکشبانه روز یکزن بر یك مرد چهار وقت حرام بود و چهار وقت حلال یحیی‌بن اکثم گفت والله من نمیدانم جواب اورا

حضرت فرمود این‌کنیز غیر بوده که اول صبح اجنبی نظرش باو حرام بود وقت ناهار او را آن اجنبی خرید نظرش باو حلال‌شد وقت زوال اورا آزاد کرد نظرش باو حرام شد وقت عصراو را تزویج کرد نظرش باو حلال شد وقت مغرب او را ظهار کرد نظرش باو حرام شد وقت عشاء آخر کفاره ظهارداد نظرش باو حلال شد نصف شب او را طلاق داد نظرش باو حرام شد و لدی‌طلوع فجر رجوع کرد نظرش باو حلال شد بعد مأمون روکرد بحاضرین گفت آیا در میان شما کسی هست

که بتواند چنین جوابی بدهد
همه گفتند لاوالله ان امیرالمؤمنین اعلم الی آخر الروایة

دوم در اصول کافی از علی بن ابراهیم قمی از پدرش نقل میکند « قال استأذنه قوم من اهل النواحی فاذن لهم فدخلوا فسئلوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب وله عشر سنین»

در بحار بوجوهی جواب داده از اشکال آنکه چگونه میشود در یك مجلسی سی هزار مسئله سؤال کنند و جواب بفرمایند اول آنکه گفته شود کلام محمول است برمبالغه دوم آنکه گفته شود بلهن آنجماعت سؤالات کثیره بوده متفقةالجواب پس وقتی که جواب از یکی از آنها داد گویا جواب از همه داده شده سوم گویا بهترین اجوبه آنستکه اشاره شده باشد بکثرت آنچه استنباط میشود از کلمات موجزه آنحضرت از احکام الهیه یاآنکه مراد ازمجلس واحد مکان واحد باشد مثل منی و اگر چه در ایام متعدده بوده

سوم در بحار ازعیون المعجزات روایت کرده چون حضرت رضا ع از دنیا رفت سن حضرت جواد ع هفت سال بود، در بغداد و سایرشهرها درمیان شیعه سخن زیاد شد

در کوفه جمعی از بزرگان شیعه وثقاتشان در خانه عبد الرحمن بن حجاج حاضرشدند و گریه میکردند از رحلت حضرت رضاع یونس بن عبدالرحمن گفت ، آیا تا وقتی که حضرت جواد ع بزرك بشود حجت الهی که خواهد بود و مسائل و احکام‌الله را از که باید سؤال‌نمود پس ریان بن صلت از جای خود حرکت کردو گلوی یونس را گرفت و سیلی بصورت یونس میزد و میگفت ، تواظهارایمان میکنی و در باطن شك داری ؛ اگر این آقازاده از جانب خداوند منصوبست طفل یکروزه باشد مثل پیرمرد خواهد بود، اگر ازجانب خداوند منصوب نباشد پس او یکی از ما خواهدبود ـ پس جماعت روی کردند بیونس و او را سرزنش وتوبیخ نمودندا

در همانسال هشتاد نفر ازفقهاء وعلماء امصار رفتند بمدینه طیبه که خدمت حضرت جواد برسند، پس وارد شدند بمدینه طیبه ، عبدالله بن موسی‌الکاظم برآنها وارد شد و نشست به صدرمجلس:
شخصی ندا کرد: اینست پسر پیغمبرص ؛ هرکس هرچه میخواهد سؤال کند
پس اصحاب سؤالاتی کردند، جوابهای ناپسندیده شنیدند ، شیعیان بسیار مغموم ومهموم شدند و برخاستند که بروندناگاه دری از صدر مجلس بازشد و موفق خادم داخل شد وگفت ، اینست حضرت ابوجعفرالجواد ع ، برخیزید واستقبال نمائید
پس حضرت جواد ع داخل‌شد درکمال اجلال ، همه مردم ساکت وصامت بودند
بعد آن مسائلی که از عمویش عبدالله بن موسی سؤال‌کرده بودند از آنحضرت سؤال کردند جوابهای شافی‌وکافی شنیدند

پس شیعیان خوشنود شدند و از برای آنحضرت دعاکردند، عرض کردند عموی بزرگوارت چنین جواب داده فرمود، لااله الاالله ، یا عم ، انه عظیم عندالله ان تقف غدا بین یدیه فیقول لك لم تفتی عبادی بمالم تعلم و فی‌الامة من هو اعلم‌منك

چهارم در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت‌کرده گفت : در مدینه خدمت‌علی بن جعفر ع مشرف بودم و احادیثی که‌از برادرش حضرت موسی بن جعفر ع شنیده بودم مینوشتم

ناگاه داخل شد بر او جناب ابوجعفر محمد بن علي الرضا ع در مسجد پیغمبر ص ، پس جستن کرد علي بن جعفر بدون رداء و دست آنحضرت را بوسید وتعظیم کرد، حضرت فرمود بنشین ای عم جناب علي بن جعفر عرضکرد، یا سیدی ، چگونه بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید ؟

بعد که علي بن جعفر برگشت بمجلس خود اصحابش او را سرزنش کردند : گفتند تو عموی پدرش هستی و با او چنین معامله میکنی ؟ گفت: ساکت شوید ودست بمحاسنش گرفت گفت اذا کان الله عــز وجل لم یؤهل هذه الشیبة و اهل هذا الصبی و وضعه حیث و ضعه، انکر فضله نعوذبالله مما تقولون بل اناله عبد

پنجم در بحار از کتاب بصائرالدرجات ازعلي بن خالد روایتکرده گفت: من در سامراء بودم خبر دادند که مردی از ناحیه شام در اینجا مقید و محبوس است وگفتند او مدعی نبوت شده ! پس من خود را باو رسانیدم دیدم مردی است عالم وفهیم، گفتم، ای مرد قصه تو چه چیزاست؟

گفت: من مردی هستم از نواحي شام درموضعیکه معروفست به (راس الحسین) خدا را عبادت میکردم در بینی که مشغول عبادت بودم بزرگواری آمد فرمود برخیز با من بیا

ناگاه خود را درمسجد کوفه دیدم فرمود : اینجا را میدانی کجاست؟

گفتم ، بلي مسجد کوفه است پس حضرت نماز خواند ومنهم نماز خواندم ناگاه خود را در مسجد مدینه دیدم آن بزرگوار نماز خواند، منهم نماز خواندم و صلوات بر حضرت رسول ص فرستادم و از برای آنحضرت دعا کردم ناگاه خود را در مکه معظمه دیدم خدمت آنبزرگــوار مناسك بعمل آوردیم!

در این بین خود را درموضع عبادتم در شام دیدم وآن بزرگوار تشریف برد

چون سال بعد شد باز همان بزرگوار تشریف آورد ومرا بهمان اماکن طیبه برد و همان قسم عبادت کردیم چون فارغ شدیم مرا بشام برگردانید وقصد کرد که از من جدا بشود عرضــکردم ترا قسم میدهم بحق خدائی که بتو این قدرت و توانائی را داده بمن خبر بدهید که شما کیستید

فرمود: من محمد بن علي بن موسی ع هستم پس خبر منتشرشد تا رسید بسمع محمدبن عبدالملك الزیات، پس فرستاد عقب من ومرا مقید نموده روانه کرد بعراق و مرا همین قسم محبوس نمودند گفتم، قصه خود را به محمد بن عبدالملك بگو بلکه تورا رها کند

گفت : کیست که قصه مرا باو برساند؟

پس کاغذ وقلم ودواتی حاضر کردم وقصه خود رانوشت وفرستاد بجهت محمدبن عبدالملك الزیات درجواب نوشت، آن کسی که دریکشب ترا از شام بکوفه برد واز کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام بگو که ترا از محبس خارج کند علي بن خالد گفت من بسیار مهموم ومغموم شدم وگفتم بآن مرد که عزاء خودرا نگهدار

بعد یک روز صبحی رفتم که از اوخبر بگیرم، دیدم لشگریان و زندانبانان وجمع زیادی تجسس از حال او میکنند گفتم چه شده گفتند ، آن زندانی شامی دیشب مفقود شده نمیدانیم بزمین رفته یا طیری اورا بهوا برده

علي بن خالد زیدی بود این اعجاز را که دید قائل بامامت حضرت جواد ع شد و اعتقاداتش صحیح شد

بیان ـ محمد بن عبدالملك الزیات وزیر متوکل بود وپدرش در بغداد روغن‌زیت میفروخت

فصل هفتم

درو قایع مهمهٔ که در زمان امامت حضرت جواد (ع) واقع‌شد

سابقا گفتیم که حضرت رضا (ع) علی‌الاصح آخر ماه صفر سنه دویست و سه از دنیا رحلت فرمود مسموماً

ودر مشارق الانوار است (ما حاصله) بعد از شهادت حضرت رضا (ع) حضرت جواد (ع) داخل‌شد بمسجد پیغمبر(ص) و یك پله رفت بالای منبر، فقال: « انا محمد بن علی الرضا، انا الجواد، انا العالم بانساب‌الناس فی‌الاصلاب، انا اعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما انتم سائرون الیه علم منحنا من قبل خلق الخلق و بعد فناء السموات والارضین و لولا تظاهر اهل‌الباطل و دولة اهل الضلال و وثوب‌اهل‌الشك‌لقلت قولاتعجب منه‌الاولون و الاخرون ثم وضع یده الشریفة علی فیه وقال یا محمد اصمت کماصمت آبائك من قبل »

در این سال زبیده (زوجهٔ هرون) بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور الدوانقی از دنیا رفت ـ کذا فی درالسلوك

در سنهٔ دویست و چهار درنیمهٔ ماه صفر مأمون وارد بغداد شد بعد از آنکه در جرجان یکماه توقف نمود ، در هر منزلی دو روز و سه روز می‌ماند **و در این سال مأمون** ولایت حرمین شریفین را **با عبیدالله بن‌الحسین بن عبیدالله بن عباس بن علی‌بن ابیطالب ع** قرارداد **ودر اینسال** ابوداود **سلیمان بن داود** الطیالسی صاحب مسند ابی‌داود از دنیا رفت **ودراین‌سال هشام بن محمدالسائب‌الکلبی النسابه** از دنیا رفت

در سنهٔ دویست و پنج مأمون امارت از بغداد راتا اقصی‌بلاد مشرق به **طاهر بن الحسین** (ذوالیمینین) قرار داد

درسنهٔ دویست وهفت‌درشنبه بیست وپنجم جمادی‌الثانیه طاهربن الحسین **ذوالیمینین** در مرو از دنیا رفت در سن چهل و هفت سالگی **در تاریخ ابن‌خلکان است** که طاهر اعور بود (یکچشم داشت)چنانچه شاعرمیگوید

یا ذا الیمینین و عین واحده نقصان عین و یمین زائده

و او قاتل **محمد امین** (برادر مأمون) بود **ایضاً** در این سال **یحیی بن زیاد** الملقب بالفراء از دنیا رفت و او معلم اطفال مامون بود**ایضا** در ابن سال **واقدی** از دنیا رفت ـ کـذا فی درالسلوك

در سنهٔ دویست وهشت موسی‌بن محمد امین از دنیا رفت ـ و نیز فضل بن ربیع **وزیر هرون الرشید** در ذیقعده آن سال از دنیا رفت **ودر این‌سال** سیده **نفیسه** بنت حسین بن زیدبن علی بن الحسین(ع) از دنیا رحلت فرمود و دفن شد بین مصر و قاهره در نزد قبر آسیه بنت‌مزاحم (زوجهٔ فرعون)

در سنهٔ دویست و ده تزویج نمود **مأمون** دختر **حسن بن سهل** (برادر فضل بن سهل ذوالریاستین) راکه جهیزیه‌اش چند هزار اشرفی بود

در سنه دویست و پازده مأمون امر کرد که منادی او ندا کند ، برئت الذمه ممن ذکرمعاویه بخیر او قدمه علی احد من اصحاب رسول‌الله و ان افضل الخلق بعد رسول‌الله ص علی بن ابیطالب ع

در سنهٔ دویست وشانزده مأمون از بغداد رفت ببلاد روم ودر نیمهٔ ذیحجهٔ آن سال از دمشق رفت به مصر

درسنه دویست و هیجده در هیجدهم ماه رجب مأمون دربزندون از ارض روم از دنیا رفت وجسدش را نقل کردند بطرطوس وآنجا دفن کردند، بعضی را اعتقاد آنست که مأمون شیعه بوده و اسم او عبدالله و کنیه‌اش ابوالعباس بود

و در شعبان همین سال برادر مأمون المعتصم بالله ابواسحق محمد بن هرون‌الرشید به خلافت نشست ومعتصم با عباس بن مأمون دز اول ماه رمضان آمدند بجانب بغداد از طرطوس

درسنه دویست و نوزده محمد بن قاسم بن عمر بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع در طالقان خراسان ظهور نمود و مردم را دعوت میکرد به پسندیده شده از آل محمد ص که حضرت جواد الائمه ع باشد

آخرالامر او را گرفتند وفرستادند نزد عبدالله بن‌طاهر (والی‌خراسان) او هم آن‌بزرگوار را فرستاد نزد معتصم عباسی: آن ملعون او را نزد مسرور خادم حبس‌نمود ، ودر لیلهٔ عید فطر که مردم مشغول عید بودند از حبس گریخت

صبح دیدند میان محبس نیست ، معتصم گفت: هرکس خبر اورا بدهد صدهزار دینار باو عطا میشود هرقدر تفحص کردند خبری از او نیافتند

ودر این سنه معتصم احمد حنبل (امام الحنابله) را حاضر نمود و به بهانهٔ اینقدر تازیانه بوی زدکه بدنش پوست انداخت و اورا مقیدا حبس نمود

درسنه دویست وبیست معتصم از بغداد بیرون شد بجهت بنانهادن شهر سامراء

درسنه دویست وبیست ودو درکشف‌الغمه است که معتصم عباسی حضرت جواد را ازمدینه طلبید ببغداد دو شب مانده به آخرماه محرم

و در آخر ذیقعده همانسال حضرت جواد علیه السلام در بغداد از دنیا رحلت فرمود علی‌الاصح

فصل هشتم

در ذکر امامزادگان و علماء و بزرگان مدفونین در اصفهان و شیراز و تهران و توابع این سه بلد

مخفی نماناد که ذکر این فصل در این باب مناسبتی ندارد لکن بملاحظه روایتی کــه در کتاب اربعهٔ ایام میرداماد از حضرت موسی‌بن جعفر ع روایت‌کرده که فرمود « من‌لم یقدران‌یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدران یصلنا فلیصل حوائج اخوانه یکتب له ثواب صلتنا »

حقیر مقید شدم که در هر بابی قبور بعضی از بزرگان را ذکر کنم که یاد و تذکر خیری از

آنها شده باشد در این فصل شش امر است

امر اول در قبور شریفه امامزادگان واقعه در اصفهان

اول قبر شریف جناب احمد بن علی بن محمد باقر ع که واقعست درجاده محله‌خواجو چنانچه در روضات از ریاض‌العلماء نقل فرموده وقبر والد ماجدشان جناب **علی بن محمد الباقر ع در کاشانست المعروف** بامامزاده‌مشهد

دوم ـ قبر شریف سید ابوالحسن الملقب بزین‌العابدین علی بن نظام‌الدین احمد بن شمس الدین عیسی الملقب بالرومی‌ابن‌جمال الدین محمدبن علی العریضی ابن‌جعفر بن‌محمدالصادق‌ع و جد سادات امامیه است که معروفند در اصفهان و از برای مرقد مطهرش قبه عالیه و صحن وسیعی است واقع در قبرستان چملان

در روضات این دو قبر شریف را از قبور معلومة الانتساب میشمارد

سوم ـ قبر شریف جناب امامزاده اسمعیل الشهیر بالدیباج و او واقعست در محله باغ همایون اصفهان واعتبار صحیح هم شهادت میدهد بصدق این نسبت چون سلاطین در تشیید و تعمیر قبه مبارکه ایشان خرج های زیادی کرده‌اند و بعید است که تا حقیقت امر نزد علماء زمان خودشان‌ثابت نشده باشد چنین مخارج زیادی را متحمل بشوند و اسماعیل دیباج گویا اسمعیل بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی باشد پدر جناب ابراهیم طباطبا

چهارم ـ قبر شریف جناب امامزاده هرون بن علی

در حاشیه روضاتست که دراوائل سنم مطلع شدم بکتابی ازکتب انساب که خالی ازاعتبار نبود و در او تصریح کرده بود که هرون بن علی قبرش در میدان کهنه اصفهانست و از اولاد حضرت امام علی النقی الهادی ع است

مخفی نماناد که اولاد بلاواسطه حضرت هادی چنانچه در ارشاد شیخ مفید است چهار پسر است که حضرت عسکری ع باشد وجناب حسین و جناب محمد و جعفر کذاب پس شاید ایشان اولاد بواسطه حضرت هادی باشند

پنجم ـ قبرشریف جناب امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر ع که واقع است دریکی‌از بلوك اصفهان و او الان مشهور است بامامزاده نرمی کذافی حاشیة‌الروضات

امر دوم در بزرگان از علمائیکه مدفونند در اصفهان

اول البحر المحیط مولانا محمد باقر بن محمدتقی المجلسی ولادتشان سنه هزار و سی وهفت بود مطابق با عدد (جامع کتاب بحارالانوار) و رحلتشان بیست وهفتم ماه رمضان سنه هزار و صدوده‌بود و بهتر تاریخی که بجهت‌فوتشان گفته‌اند این بیت است

ماه رمضان که بیست وهفتش کم شد تاریخ وفـات باقر اعلم شد

در این بیت هم روز وفات را میرساند وهم ماه وفات را وهم سال وفات را شأنش زیاده از آن است که ذکرشود و او مروج دین شیعه بود

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل شده که گفت اگر بنامند دین شیعه را بدین مجلسی هرآینه‌در محل خواهد بود زیرا که رونق آن از اوشده و محدث جزائری فرمود کسانی که تلمذ نمودند خدمت ایشان زیاده از هزار نفر بودند عدد ابیات مصنفات ایشان زیاده بر دو کرور و صدوده هزار

بیت است چون قسمت شود بر ایام عمرش که هفتاد وسه سال بوده نصیب هرروزی زیاده از پنجاه و سه بیت است قبر شریفش درجامع عتیق دربقعه والد ماجدش هست ودر جوار او مدفونندجمعی از علماء مانند عالم ربانی ملامحمد صالح مازندرانی وجناب آقاهادی بن ملا محمد صالح و ملامهدی فرمدی ومیرزا محمد الماسی و ملامحمد علی استرابادی رضوان‌الله علیهم اجمعین

در روضات قصه غریبی از بعضی از فقهاء نجف اشرف نقل کرده گفت در بعضی از اجازات سیدنعمت‌الله جزائری دیدم که در اطراف بلاد گردش کردم بجهت تحصیل مراتب علم و کمال بعد شنیدم که علامه مجلسی درشهر اصفهان طلوع کرده رفتم باصفهان بجهت اقتباس از انوار علمیه‌شان بعد التشرف و استفاده از برکات انفاس مقدسه ایشان خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکنفر از اهل بیتشان شدم ودر این مدت آثار عظمت و جلال و تزین با ثواب زینت در ایشان خیلی مشاهده کردم این تمایل مرحوم بدنیا و اعتنا کردنشان بزخارف دنیوی خیلی سینه مرا تنگ کرد ودر سینه‌ام ایراداتی بایشان‌داشتم‌وقدری درمقام تعرض برآمدم خودرا قاصردیدم که بتوانم‌با ایشان‌مجادله ومباحثه بنمایم عرضکردم یا مولانا شما غواص بحار علم و من بمنزلهٔ ذرهٔ هستم درجنب شما و اگر سزاوار نمیدانید که من در اینموضوع با شما محاجه بنمایم با شما معاهده میکنم که هرکدام قبل از دیگری ازدنیا برویم بخواب دیگری بیائیم تا منکشف‌شود که حق بامن‌است‌یا با شما

بعد از چند روز مجلسی مریض شد و از دنیا رحلت فرمود مسلمین بمصیبت زده شدند و مساجد و بازارها بسته شد تا هفت روز تمام‌طبقات مردم مشغول عزاداری شدند منهم مشغول شدم و فراموش کردم از معاهدهٔ که بین من ومجلسی واقع شده بود بعد ازیك هفته من رفتم سر قبر ایشان و قدری گریه کردم و قرآن خواندم ودعا کردم درباره ایشان تا آنکه مرا همانجا خواب برد درعالم خواب دیدم گویا ایشان از میان قبر بیرون شدند با لباسهای جمیله وهیئت حسنه

پس من متذکرشدم که ایشان فوت کرده‌اند جستن کردم و دو انگشت ابهام دستشان را گرفتم عرض کردم یا سیدی وعدهٔ که بمن داده بودی وقتش رسید خبر بده که چگونه مرك شما را دریافت و وقت مردن وبعد ازمرك چه دیدید وحق در امر معهود با من است یا با شما؟

فرمود: یا ولدی چون من مریض شدم مرض من آناً فآناً شدت میکرد تاآنکه مرض بحدی رسید که بشر عاجز از تحملش بود پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی عرضکردم خداوندا خودت درقرآن مجید فرموده‌ای «لایکلف‌الله نفساً الا وسعها» و میدانی که وجع باندازهٔ رسیده که طاقت تحمل ندارم «ففرج‌عنی برحمتك فرجاً عاجلا قریباً ومن علی بالنجاة من هذه العلة و الخلاص من‌هذه الشدة»

در بینی که من با خدااینقسم تضرع میکردم دیدم شخص جلیلی آمد بیالین من و نشست نزد پاهای من و از احوال من سؤال کرد پس شکوه‌های خود را که به پروردگار عرض می‌کردم بایشان گفتم بعد آن شخص کف دستش را گذارد بانگشتان پاهایم گفت دردش آرام گرفت گفتم بلی همانجائی که شما دست گذاردید دیگر درد نمیکند و آن شخص دستش را بالاتر میکشید و از حال من سؤال می‌کرد منهم جواب میدادم که راحت شدم تا آنکه دستش بسینه من رسید گویا الم و درد بالمره از من برطرف شد و دیدم جسد من افتاده روی زمین و منهم در گوشه خانه ایستادم حیران نظر میکردم بجسدم دیدم اهل و عیال و اقارب و همسایگان من اطراف جسد من گریه میکنند و صیحه میزنند و من بآنها میگفتم وای بر شما من بچنان بلیه بزرگی بودم والان بحمدالله

آن بلیه از من رفع شده شما چرا گریه‌میکنید ازمن ابداً نمی شنیدندونصیحت مرا گوش نمیکردند تاآنکه جمعیت زیادی آمدند وعماری آوردند ونعش مرا میان عماری گذاردند و بردند به مغتسل ومنهم جلو جنازه میرفتم بعد از فراق از غسل بجنازه نماز خواندند و جنازه راآوردند بکنار قبر ومن متحیر بودم که آیا باجسد چه میخواهند بکنند ومشغول‌حفر قبر بودند ومن باخود خیال‌میکردم که اگر جسد را داخل میان قبر بکنند من از جسد مفارقت میکنم و میان قبر نخواهم رفت چون جسدرا داخل میان قبر کردند من از شدت انسی که با جسد داشتم نتوانستم ازاو مفارقت کنم بی اختیار داخل قبر شدم وروی قبررا پوشانیدند

ناگاه منادی ندا کرد ای بنده من یا محمد باقر چه‌چیز مهیا کرده از برای امروز من آنچه اعمال حسنه و اعمال صالحه داشتم شماره کردم ازمن‌قبول نشد

باز همان ندا راشنیدم ومن مضطرب ومتحیر شدم ودیدم مفر و مفزعی ندارم که توجه نمایم باو درینی که من دراین دهشت عظمی بودم یادم آمد که یکروز من سواره از بازار بزرگ‌اصفهان میگذشتم دیدم مردم دراطراف یکنفر از مؤمنین جمع شده‌اند واورا متهم نموده اند بفساد عقیده و اورا میزدند ودشنام میدادند ونعل کفش بر سروصورتش میزدند ومطالبه طلبشان را می کردند ومن میشناختم او را که از صلحاء ومؤمنین است و طلب مهلت از طلبکار های خود میکرد و آنها مهلت نمیدادند قلب من بحال آن مؤمن سوختهو گفتم تا یکی بایدازاین خلق تقیه کردو از خداوند جلیل نترسم وبنده ضعیفش را اعانت نکنم پس من توقف کردم و فریاد زدم وای بر شما بیائید با من که هر قدر از این مؤمن طلبکار هستید بشما بدهم وآن مرد مؤمن را بردم میان منزل و خیلی اورا عزت و احترام نمودم وتمام قروضش را اداکردم همین‌عمل خود را بپروردگار میان قبر عرض کردم ازمن قبول فرمود ومرا آمرزید و امرفرمود که در رحمت بروی من باز نمودند بجانب‌بهشت وقبرم را وسعت دادند ومن متنعم هستم از جانب پروردگارم بانواع نعمت و مأنوس هستم بزیارت مؤمنین که بدیدن من‌می آیند ومنتفع میشوم بدعوات صالحین و صدقات وقراآت مؤمنین ومن‌آنها را می‌بینم وآنها مرا نمی‌بینند

پس فرمود ای سید شریف اگر من عزت و عظمت در دنیا نمیداشتم و این نعمتهائیکه تو دیدی‌از برای من نمی بود چگونه می‌توانستم این مرد مؤمن را یاری کنم واو را از چنگ این خلق رها کنم سید فرمود من از خواب بیدار شدم و دانستم که آنچه مجلسی در حیات خود ازمال دنیا جمع کرده عین مصلحت دین ومنفعت اسلام ومسلمین بوده

مخفی نماناد که جناب سید نعمت‌الله الجزائری الموسوی صاحب تصانیف کثیره‌است

در مستدرک از ایشان نقل کرده که فرمود جد ما سید شمس الدین قدس‌الله روحه گاوی داشت که روزها میرفت بچرا کردن روزی شیری آمد و شکم آن‌گاورا پاره کرد وهمانجا ایستاد واز گوشت او ابدا نخورد خبر بجدمادادند ایشان همان ریسمانی که گاو را می‌بست همراه بردبا جمعی از مردم وریسمان را انداخت بگردن آن‌شیروار را کشید برد بمنزل خود ومردم حیران به اونظر میکردند واو را درمنزل خود بستو گفت باید آن‌شیر عوض گاو زمین را بجهت من شخم کند همسایه‌ها گفتند این نمیشود ما از او میترسیم التماس کردند سید شمس الدین آن شیر را رها کرد ولادت سید نعمت الله در سنه‌هزار و پنجاه بودهووحلت آنمرحوم در قریه جامدر که‌ازقراء خرم آباد است بوده درشب جمعه بیستوسوم ماه شوال سنه هزارو صدودوازدهمو ظاهرآمدفنشانهم

در آنجا میباشد دوم جناب آخوند ملامحمد تقی بن مقصود علی اصفهانی والد علامه‌مجلسی ایشان از بزرگان علماء و صاحب‌شرح من‌لا یحضره الفقیه بالفارسیة والعربیه بوده واسم شرح عربی‌شان روضة المتقین است ایشان شاگرد مرحوم آخوند ملاعبدالله شوشتری وشیخ بهائی بودند

حاجی نوری در فیض قدسی از شرح فقیه نقل کرده که فرمود من در اوائل بلوغم خیلی سعی میکردم در طلب مرضات‌الله وآرام نداشتم مگر بذکر الهی تا آنکه در بین نوم و یقظه دیدم که‌حضرت صاحب الزمان ایستاده بود درمسجد جامع قدیم اصفهان من سلام کردم و خواستم‌پای آن حضرت رابیوسم نگذاردند و مرا گرفتند پس من دست آن‌بزرگوار را بوسیدم وبعضی ازمسائلی که‌برمن مشکل شده بود از آنحضرت‌سؤال کردم

منها آنکه سؤال کردم من وسواس دارم در نمازهایم و میگویم نمازهای من آن قسم که خواسته‌اند نیست ومن مشغول هستم بنماز قضا خواندن لهذا موفق بنماز شب نمیشوم

از شیخ بهائی سؤال کردم فرمود نماز ظهر وعصرو مغرب را بقصد نماز شب بخوان ومن هم چنین میکنم آیا نمازشب بخوانم یانه

فرمود بخوان واینقسم که تا بحال میکردی بفتوای شیخ بهائی منبعد چنین مکن و سؤالات دیگر هم کردم و جواب شنیدم بعد عرضکردم یامولای من ممکن نمیشود که خدمتتان برسم پس بمن کتابی مرحمت کنید که باو عمل کنم فرمود من کتابی بجهت تو داده‌ام بمولی التاجی برو نزد اوو کتاب را ازاو بگیر

من در عالم خواب رفتم نزد محمد التاج چون مرا دید گفت صاحب الزمان ترا فرستاده من‌عرضکردم بلی پس کتابی از جیبش بیرون کرد وداد بدست من چنین‌فهمیدم که‌این کتاب دعاست اورا بوسیدم وبالای چشم خود گذاردم و خواستم بر گردم خدمت حضرت‌حجة ع که ازخواب بیدار شدم دیدم آن کتاب دردست من نیست شروع کردم بتضرع وگریه کردن بجهت فوت آن‌کتاب تا طلوع فجرمن مشغول شدم بفریضه صبح و تعقیبات آن بعد رفتم خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کاملة را مقابله میکنند ومن مشغول گریه و تضرع بودم و نمیفهمیدم که چه میخوانندبعداز فراغ رفتم نزد شیخ محمدو خوابم را نقل کردم گفت بشارت باد ترا بعلوم الهیة ومعارف یقینیه قلبم آرام‌نشد گریه کنان از خدمت ایشان بیرون شدم گفتم خوبست ازهمان‌راهیکه دیشب در عالم‌خواب رفته‌ام ازهمان راه بروم شاید بمقصود برسم پس از همان راه رفتم دیدم مرد صالحی که اسم اوحسن آقابود ولقبش تاجا بود بمن رسید من باو سلام کردم فرمود فلانی بعضی از کتب وقفیه نزد من هست و طلاب که از من میگیرند عمل بشرائطش نمیکنند و تو عمل میکنی بیا و ببین آنچه را طالب هستی بردار و بیرمن با ایشان رفتم بکتابخانه شان اول کتابی که بمن داد همان صحیفهٔ کامله بود که درخواب دیده بودم من مشغول گریه و زاری شدم واز خدمت اوبیرون شدم و رفتم با نسخهٔ شیخ محمد التاج مقابله کردم

الحاصل ولادت ایشان سنه هزارو سه بود ورحلت ایشان سنه هزارو هفتاد بود ودر تاریخ فوتش این مصراع را گفته‌اند (افسر شرع اوفتاد وبیسرو پا گشت فضل)

(مقلوب همین تاریخ وفات مرحوم شیخ بهائی است (افسر فضل‌اوفتاد و بیسرو پاگشت شرع) قبرمبارکش در مقدم قبرولد ارجمندش علامه مجلسی است

سوم المولی محمد صالح بن مولی احمدالسروی الطبرسی شارح اصول کافی و روضه

کافی و اما فروع کافی‌را شرح نکرد باحتمال آنکه مبادا دارای رتبهٔ اجتهاد نباشد

ایشان در اول بسیار فقیر بود واز شدت کهنگی لباس بمجلس درس نمی نشست و در خارج مدرس بگوشه می‌نشست وصدا رامیشنید ومردم مجلس درس گمان میکردند که این شخص برای تکدی حاضر میشود تاآنکه مراتب فضل وعلمش برهمه واضح شد

درمستدرکست که ازشدت فقر مدت زیادی بچراغ بیت الخلا مطالعه میکرد و میفرمود « اناحجة علی الطلاب من جالب رب الارباب لانه لم یکن‌فی‌الفقر احد اقرمنی و قد مضی علی‌برهة لم اقدر علی ضوء غیر ضوء المستراح »

ایشان بسیار قلیل الحافظه‌بودند فرمود وقتیکه از منزل بیرون میشدم منزل خود را گم می کردم و اسامی اولادم رافراموش میکردم ودر سن سی سالگی مشغول بخواندن حروف تهجی شدم وخداوند مرا باین‌مرتبه از علم و معرفت رسانید

در قصص‌العلما است که ایشان یکوقتی رفتند بمنبر که موعظه کنند بالای منبر گفت بسم‌الله الرحمن الرحیم پس‌وفراموش کرد بعدش را مدتی ساکت نشست بالای‌منبر فرزند ارجمندش آقاهادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرضکرداگر والقرآنِ الحکیم را فراموش کرده‌اید‌پایین آمدن ازمنبر راکه فراموش نکرده‌اید ازمنبر فرود آئید تامن بروم بمنبر و موعظه کنم

پس نبایدطلاب بواسطه فقر وناداری یابواسطه قلت حافظه‌مایوس شوند و ترك تحصیل‌بنمایند وحکایت زوجه مکرمه‌شان آمنه بیگم بنت مجلسی اول در خاتمه باب‌دوم ذکر شد

رحلت ایشان در سنه‌هزار وهشتادو یك بود در اصفهان و قبرشان در مقبره علامه مجلسی‌است و مرثیه طویله‌بر لوح قبرش‌نوشته‌شده ودر تاریخ فوتش اینمصراع نوشته‌شد(صالح‌دین‌محمدشده‌فوت)

چهارم المولی محمد بن حسن بن‌محمد الاصفهانی الملقب **بالفاضل الهندی** صاحب کتاب کشف اللثام فی شرح کتاب قواعد الاحکام و غیرآن ولادتشان سنه هزارو شصت و دو بود و نشو ونمایش در صغر سن ببلاد هند بودو رحلتشان در اصفهان بود بیستو پنجم ماه رمضان سنه‌هزاروصد وسی‌و هفت ومرقد شریفش در شرقی بقعه تخت فولاد است کنارراه قافله رو که میرود بشیرازوقبر اینمرحوم قبه و عمارتی ندارد چون در زمان‌رحلتش آتش فتنه افغان دراصفهان‌مشتعل‌بود که‌سرسلسلهٔ آن سلطان محمود بودو شهررا محاصره کردند آخرالامر اهل بلد مستاصل شدند لذا درهای‌شهر راباز‌نمودند امیرشان سلطان محمود باتمام اتباع وجنودش داخل شهر شدند و سلطان محمود بسریر سلطنت نشست در حدود سنه هزاروصد وسی وشش وحکم‌کرد که شاه سلطان حسین صفوی‌راحبس نمودند با برادرها وفرزندانش در اواخر جمادی الاولی سنه هزار و صدو سی و هفت و جمعی از بزرگان دولت را امرکرد بقتل رسانیدند در بیست و پنجم ماه رمضان سنه مذکور سوم وفات فاضل هندی تا آن که سلطان محمود را شبه جنونی عارض شد او را حبس نمودند ودر میان محبس بدرك واصل شد

بعد اشرف سلطان ملعون بجای محمود بسلطنت نشست و آن ملعون قریب به پانصد حمام و مسجد ومدرسه را خراب کرد آخرالامر ازجانب خاندکار روم جند کثیری آمد بجهت‌مقاتله بااشرف وآن ملعون هم امرکرد که‌سلطان حسین‌ارا درمیان حبس بقتل رسانیدند و بدن شریفش را بدون

غسل و کفن انداختند واهل و عیالش را اسیر کردند واموالش راغارت نمودندوخودش هم فرار کرد
بعد ازمدتی نعش سلطان حسین را بردند بقم دفن کردند

اینواقعه در بیست ودوم محرم الحرام سنه هزار وصدو چهل و دو بود **الحاصل** مرحوم فاضل هندی در صغر سن بدرجه اجتهاد رسیدوخودفاضل هندی در کشف اللثام فرموده که فارغ شدم ازمعقول ومنقول وحال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بودم وفرمود که فخرالمحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول رانزد پدرش علامه حلی خواند واز فضل خداوند بعید نیست که من سیزده ساله فارغ التحصیل شده باشم وشروع کردم بتألیف وتصنیف و حال آنکه پانزده سالگی نرسیده بودم

درمستدرک است که صاحب جواهر در جواهر مسئله نمی نوشت که کشف اللثام در نزدش حاضر نباشد وفرموده که اگر فاضل هندی در عجم نمی بود گمان نمی کردم که فقه بعجم رفته باشد ووالدش تاج الدین حسن که تاج ارباب عمامه بود در سنه هزارو پنجاه وهشت از دنیا رحلت فرمود

پنجم ـ مولانا محمد بن عبدالفتاح التنکابنی المازندرانی المشتهر بسراب صاحب کتاب سفینة النجاة فی اصول الدین وغیر آن و ازتلامذه محمد باقر سبزواری بودند وفاتشان سنه هزار وصدو بیستو چهار بود

وایشان حکایت عجیبی دارند

درروضات است که مولانا محمد یکوقتی حرکت فرمودند بجهت زیارت ائمه عراق (س) دید کسی جلو راحله پیاده میرود هر وقتیکه در بین راه طی منزل می کند ، وهروقتی که بمنزل میرسد وپیاده میشود آن شخص از نظرشان غایب میشود

جناب آخوند تعجب زیادی کرد از اهل قافله از حال آنمرد سؤال کرد گفتند هر وقت به منزل میرسیم می آید وازما طعامی میگیرد وبعد دیگر اورا نمی بینیم تا وقت حرکت کردن پس چون وقت رحیل رسید جناب مولانا محمد دید آنشخص حاضر شد درطی طریق باو نظر کرد دید بهوا راه می رود پاهایش را بزمین نمیگذارد جناب مولانا محمد را واهمه برداشت ، آنشخص را نزدیك طلبید از حقیقت امرش سؤال کرد

گفت من مردی هستم از اجنه وبیك کربت عظیمی گرفتار شدم و باخداوند عهد کردم که اگر ازاین کربت نجات بیابم پیاده در رکاب یکنفر از علمای شیعه بزیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف بشوم وشنیدم که شما بزیارت مشرف میشوید من غنیمت شمردم ودر رکاب شمامیروم بزیارت

جناب مولانا سؤال کرد تو که ازاجنه هستی چرا ازمردم طعام میگیری دروقت ورود بمنزل

گفت من طعام میگیرم و بفقرای قافله بذل میکنم فرمود طعام شما طائفه اجنه چه چیز است

گفت هرجا صورت ملیحی وجسد صبیحی را به بینیم از بنی آدم او را بسینه خود میچسبانیم و بو می کشیم و بهمان قوت میگیریم چنانچه آدمیان از طعام خوردن قوت میگیرند پس هر گاه ببینید یك نفر ازبنی آدم اختلالی در دماغ و عقلشان یافت شد از اثر همین خواهد شد و علاجش آنست که قدری از آب سداب بگیرند و بهتر آنستکه او با بلیسر که مخلوط کنند و قطره ازدو سوراخ دماغ او بریزند آن جنی که اورا مس کرده کشته میشود و آنشخص هم خوب میشود باذن خداوند چند منزل بعدوارد شدیم بر مردیکه بما خیلی اکرام واحسان نمود پس آنشخص جنی نزد من آمد

گفت بصاحبخانه بگو همان خروس سفیدی که درخانه دارد بجهت شما ذبح کند بصاحبخانه گفتم او هم ذبح کرد

ساعتی نگذشت که صدای گریه وشیون از خانه آنمرد بلند شد صاحبخانه آمد نزدما مکروب ومحزون وگفت چون ما خروس را ذبح کردیم برای یکنفر از بنات ما شبه جنونی عارض شده و آن دخترك مغشی علیها بروی زمین افتاده و ما الان متحیریم‌در امر ایندختر و در معالجه مرضش فرمود من بصاحبخانه گفتم مترس و تعجیل مکن دوای دختر مصروع تو نزد منست پس گفتم قدری سداب حاضر کنید با قدری سرکه وممزوج بهم نمودم وچند قطره ازآن دریکی ازدو سوراخ دماغ ریختم همانساعت آندختر خوب شدو ازجای خود حرکت‌نمود شنیدم که کسی ناله میکند ومیگوید « آه خود بیك کلمه باعث قتل خود شدم»

فرمود بعد ما آنشخص جنی را ندیدیم که جلو راحله برود فهمیدیم که آن جنی بواسطهٔ استعمال آب سداب کشته شده وفات مولانا محمد در روز غدیر مبارك سنه هزار وصدوبیست‌وچهار بود وقبر شریفش در اصفهان در آخر خیابان محله خواجو متصل‌بمقبره تخته فولاد است وقبه عالیه وبنای‌رفیعی دارد

نظیر این‌حکایت در روضات نقل کرده از سید صفی‌الدین از عالم فاضل برهان الدین موصلی گفت ما ازمصر عازم شدیم بجهت حج بیت‌الله الحرام در یکی ازمنازل اژدهائی دیدیم مردم حرکت کردند که اورا بقتل برسانند پس پسر عم من اورا بقتل رسانید ناگاه دیدیم که پسرعمم‌را ربودندو بردند هرقدر اهل قافله سعی‌کردندو با اسبها سوار شدند خواستند او را بر گردانند ممکن نشد چون عصر آن‌روز شد دیدم پسر عمم آمد باسکینه ووقار سؤال کردیم تراکجا بردندو بتو چه گذشت

گفت وقتیکه من آن اژدهارا کشتم مرا ربودند و بردند در میان طائفهٔ‌از اجنه که بعضی‌می گفتند اینمرد پدر ما راکشته بعضی میگفتند برادر مارا کشته بعضی میگفتند پسر عم را کشته‌هجوم آوردند بر سرمن.ناگاه رئیسشان گفت بگو « بالله وبالشریعة المحمدیه» من گفتم ،پس اشاره‌کرد بآنها که‌اینمرد را بیرید بشرع مقدس پس مرابردند نزد شیخ کبیری که بدکهٔ نشسته بود - چون رفتم مقابل آن شیخ گفت دست‌ازاو بر دارید ادعای خودرا بکنید

اولادش گفتند این شخص پدر ما را کشته گفتم‌حاش‌لله ما زائرین بیت الله الحرام هستیم باین منزل که رسیدیم اژدهائی ظاهر شد ومن اورا بقتل رسانیدم چون قاضی اجنه شنید گفت او را وا بگذارید چون شنیدم در بطن نخله از پیغمبر ص که فرمود « من‌تزیا بغیر زیه فقتل فلادیة ولاقودله وفی‌روایة آخری من خرج‌عن‌زیه فدمه هدر

ششم استاد الکل فی‌الکل عند الکل آقا حسین‌بن محمد الخوانساری صاحب مشارق‌الشموس فی‌شرح الدروس وغیر آن و ایشان از تلامذه مجلسی اول و میر ابوالقاسم فندرسکی بودند

درروضاتست که مرحوم آقا حسین فرمود زمستانی بر من در میان مدرسه اصفهان گذشت که‌بسیار سردبود ابداً قادر نبودم برای خودآتش روشن کنم ویك لحاف کهنه داشتم که‌بخودپیچیده بودم‌و درمیان‌حجره قدم میزدم که‌شاید فی‌الجمله بدنم گرم شود

بعداز برکت علم کارش بجائی رسید که یکروز وارد شد بشاه سلیمان صفوی دید جبه نفیس بسیارعالی بوشیده که اطرافش را جواهرات دوخته بود ومثلش راچشم روزگار ندیده بود

جناب آقای خوانساری دستشرا در زیر آنجامه کرد و تمجید از آنجامه فرمود بعد که آقا تشریف برد سلطان آن جامه‌را میان سارو‌قی‌بست وروانه نمود بجهت آقا حسین خوانساری در کمال عذر خواهی‌نمودن وگفت این لباس لیاقت‌جناب شمارانداردلکن امیدوار هستم که او را ردنفرمائید

مرحوم محقق سبزواری شوهر همشیره آقای خوانساری بود و آقای خوانساری شوهر همشیره محقق سبزواری بود اهل خوانسار خرس را(صاحب) میگویند یکروز با صاحب ذخیره ازمیان بازار اصفهان میگذشتند دیدند میته خرسی را انداخته‌اند بالای الاغی ومیبرند که‌درخارج شهر بیندازند صاحب ذخیره اشاره کرد که این صاحب شماهست آقا فوراً فرمود الحمدلله الذی لم‌یزل حمل امواتنا علی اعناق احیائکم؛ اشاره کرد بآنکه خراسانیها را بحمار نسبت میدهند یکروز کسی از آقا پرسید آیا راست است که اهل خوانسار بخرس صاحب میگویند ، فرمودبلی ایصاحب ، رحلت ایشان در اصفهان بود درآخر سنه هزارو صدو هشت در تخته فولاد دفن‌شددرپشت سرنهرزاینده رود نزدیك بابا رکن الدین عارف وقبرش قبه و بارگاهی دارد وسنك قبرش یشم پر قیمتی بود بعدکه افاغنه آمدند باصفهان آن‌سنك را شکستند بعد دوسنك مرمر بروی قبرایشان وقبر پسرشان آقاآل جمال فرش کردند و از کرامات مرقد ایشان آنست که زائرین مرقدشان از زائرین تمام مراقد آن مکان زیاد تر است درماده تاریخش گفته شد « ادخلی جنتی » پسر ایشان جناب آقا جمال الدین ابن‌المحقق آقا حسین الخوانساری صاحب حاشیه شرح لمعه وغیر آنستودر مطایبات کتب «کلثوم ننه» را گفته‌اند رحلتشان در اصفهان بود در بیست وششم ماه رمضان سنه هزارو صدو بیست وپنج ودر مزار تخته فولاد دفن شد نزد قبر والدشان آقا حسین خوانساری

هفتم المولی الزکی الشیخ محمد تقی بن الشیخ عبدالرحیم الطهرانی الرازی

واصلشان مسقط الرأس والدشان قریه ایوان کیف بود که سه‌منزلی طهرانست صاحب حاشیه بر معالم وایشان در عنفوان جوانی مشرف شد بزیارت عتبات عالیات ومدتی خدمت شیخ فقیه شیخ جعفر بن خضرالنجفی صاحب کشف الغطاء تلمذ کرد مرحوم شیخ صبیه مکرمه خود را تزویج کردبشیخ محمد تقی واز آن مخدره خداوند پسر برازنده بمرحوم شیخ عطا فرمود مسمی بجناب حاجی شیخ محمد باقروالد ما جد جناب شیخ محمد تقی آقا نجفی و جناب حاجی شیخ محمد باقر تزویج فرمود دختر خاله خودرا صبیه مرحوم حجةالاسلام سید صدر الدین الموسوی العاملی که پدر مرحوم‌آیةالله آقاسید اسمعیل صدر باشد شیخ محمد تقی در نیمه ماه شوال المکرم سنه هزار ودویست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمودودر مقبره‌تخت فولاد اصفهان دفن شدایشان برادر فقیه صالحی داشتندشیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول و رحلت ایشان در کربلای معلی بُوَدْ دَرْ ... سنهٔ هزارو دویست و شصت ویك و در درب صحن مقدس‌حضرت سیدالشهداء ع دفن‌شد پسر ایشان جناب حاجی شیخ محمد باقر در نجف اشرف ازدنیا رفت درسال هزارو سیصد و یك و حفیدایشان‌جناب آقاشیخ‌محمد تقی آقا نجفی روز سیزدهم ماه شعبان در اصفهان سنه هزار و سیصد وسی‌و دواز دنیا رحلت‌فرمود وقبرشریفش در اصفهان معروفست ودرآنسال‌جمعی‌از بزرگان‌علماء‌رحلت‌فرمودند

منجمله درطهران مرحوم محقق آقا میرزا سیدحسین قمی

منجمله در قم مرحوم حاجی‌ملاغلامرضای محشی کتاب‌وسائل ومرحوم حاجی سیداسحق

هشتم مولانا حجة الاسلام **الحاج سید محمد باقر** بن سید محمد تقی الموسوی الشفتی الجیلانی صاحب کتاب مطالع الانوار و تحفة الابرار وغیر اینهو و تلمذ ایشان نزد سیدبحرالعلوم

میرزای قمی وآقا سیدعلی صاحب ریاض بود واشتهار ایشان‌و مرجعیت عامه مسلمین شان معلوم است
یکروز فتحعلی شاه در خارج شهر اصفهان میان عمارت خود نشسته بود دید فیلی رابارکرده می‌آورند بگمانش فیل رابرای او می‌برند نگاه کرد دید او رااز میان اردو گذرانیدندو بجانب‌شهر بردند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست وبارش چه‌چیز است
بعرض رسانیدند که این فیل از مسلمانان هندوستان است وبارش تنخواهی است که از تجار هند از بابت‌وجوهات بجهت سید فرستاده‌اند چون فیل را نزد سید بردند سید بار آنرا قبض‌فرمود وخود فیل رابجهت سلطان فرستاد وگویا دولت وثروت سید رادر میان علماء اسلام هیچکس‌نداشت حتی‌سید مرتضی علم‌الهدی
منجمله وقتی که میخواست بمکه مشرف شود کتابخانه سید را قیمت کردند پنجاه هزار تومان بود ودر وقتی که محمد شاه‌رفت باصفهان سید بر استری سوار شد بعزم دیدن سلطان و در پیش روی او سید علینقی عرب بنا بر عادتی که داشت مشغول شد بخواندن قرآن بلحن حجاز چون بنزدیك اردوی سلطان رسید این آیه را سید علینقی تلاوت کرد « قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من‌تشاء الخ» محمد شاه گفت یقین عزت بدست خداست که‌اینمرد را اینقدر عزت داده
چون رسید باردوی سلطان این آیه را تلاوت کرد «یاایها النمل ادخلوامساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لایشعرون » پس یکمرتبه تمام سربازها واعیان دولت ریختند بعضی دست‌سید را وبعضی پای سیدرا و بعضی سم استر سید را می‌بوسیدند محمد شاه حیرت کرد چون بدر سرای شاهی رسیدند سید علینقی این آیه را تلاوت کرد « انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول الخ »
الحاصل رحلت جناب سید در دوم ربیع الاول سنه هزار و دویست و شصت است و در قبه که خود بجهت خود ساخته بود در مسجد و مدرسه بید آباد که‌خود بانی آن‌بود دفن شد والان‌مقبره‌شان زیارتگاهی شده است مثل مقابرانبیاء وائمه اطهار (ع)
ایشان پسر برازنده داشتند مولانا و سیدنا السید اسدالله که در نجف اشرف مدفونند ومقبره شان‌مقابل مقبره مرحوم‌حاجی شیخ مرتضی الانصاری‌است
نهم الحاج محمد ابراهیم بن محمد حسن الکلباسی‌صاحب کتاب اشارات وغیره واو از تلامذه آقای بهبهانی وسید بحرالعلوم ومیرزای قمی بود ودر نهایت زهدو ورع بود شخصی خدمت ایشان بجهت مهمی شهادت داد ایشان فرمودندپیشه‌تو چه چیز است او گفت من غسالم
پس شرائط غسل را پرسید آنمرد بیان‌کرد وگفت وقتی که ماميت‌را کفن میکنیم یك‌سخن بگوش میت میگوئیم
حاجی فرمود چه میگوئید گفت میگوئیم « خوشا بسعادت تو که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی نرسیدی »
واگر فقیری چیزی از اومیخواست شاهد میخواست و شاهد را قسم‌میداد وآن فقیر را هم قسم میداد که این تنخواهی راکه بتو میدهم اسراف نکنی بعد خرجی یکماهه را باو میداد
نقل است یکنفر از همسایگان آنمرحوم مشغول لهو ولعب وساز و طرب بود حاجی مرحوم کسی را نزد او فرستاد که این عمل را ترك کن آنمرد در جواب گفته به آقا بگو غل بغایه

من بگذارد آنشخص همین مطلب را بآقا عرض کرد ظهر آقا تشریف برد بمسجد بعد از نماز رفت بمنبر موعظه کرد بعد از موعظه فرمود من صنعت مجاری یاد ندارم که حل بخایه اینشخص بگذارم فورا بیضه او ورم کرد و کم کم بزرک شد وهمانشب ازدنیا رفت

در شفاء الصدور نقل کرده یکنفرازفضلای اهل منبردر محضر ایشان گفت حضرت سید الشهداء ع فرمود « زینب زینب » آنعالم باورع و تقوی به آواز بلند فرمود خدا دهانت را بشکند حضرت دومرتبه نفرمود «زینب زینب» رحلت این مرحوم در سنه هزار و دویست و شصت و دو بود و قبر شریفش در اصفهان معروفست

دهم المولی محمد بن المولی محمد رفیع الجیلانی المشهور بالبیدآبادی الاصفهانی

ایشان از اجله حکماء ومتکلمین بوده‌اند ومعاصر بوده با آقای ببهانی و از تلامذه مولی میرزا محمد تقی الماسی بود که ازاحفاد مرحوم مجلسی است ومرحوم حاجی کلباسی و ملا علی نوری از تلامذه ایشان بودند

درروضات از حاجی کلباسی نقل میکند که فرموده در بعضی از سنین مجاعه منحصر بود طعام وخورش ایشان و عیالاتشان بخوردن هویج (زردك) تا شاه بانهایت شعف ومیل سلاطین از کثرت کراماتی که ازایشان دیده بودند خیلی مایل بودندبملاقات ایشان لکن ایشان کاره بودند و ازتواضعشان این بود که بالاغ برهنه سوار میشد وبمسافات بعیده میرفت

رحلتشان در سنه هزارو صدو نود وهفت بود ودر مقبره مزار تخته فولاد دفن شد پشت دیوار مزار محقق خوانساری

یازدهم ـ السید المتکلم الحکیم محمد بن السید حیدر الحسینی الطباطبائی المشتهر بمیرزا رفیعا النائینی صاحب شرح اصول کافی و ایشان ازمشایخ علامه مجلسی بودند رحلتشان در اصفهان بود در هفتم شوال سنه هزارو هشتاد درسن هشتاد وپنج ودر مزار تخت فولاد دفن شد بامر شاه سلیمان صفوی بمرقدش قبه عالیه نصب کردند

(نائین قصبه‌ایست از توابع اصفهان واز آنجا تا اصفهان ده فرسخ است

و ایشان غیر ملا رفیعا هستند که مدفونست در مشهد مقدس ـ و ایضا غیر ملا رفیع واعظ قزوینی است صاحب کتاب ابواب الجنان که در سنه هزار و هشتاد و نه از دنیا رفت و در قزوین دفن شد

دوازدهم الشیخ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی صاحب معاجم ثلثة الکبیر ـ والوسیط ـ والصغیر تولدش سنه دویست وشصت است بطبریه شام و بین اوو شامه منزلست ودر او بحیره‌ایست ودر آن بحیره سنگی است که‌گمان کرده‌اند قبر حضرت سلیمان پیغمبر است (درطبریه است قبرلقمان حکیم)

وبعد ایشان ساکن اصفهان شدند ودر اصفهان از دنیا رفت سنه سیصد وشصت و قبرش پهلوی قبرحممه است (بالحاء المهملة ثم المیمین ثم الحاء) که ازصحابه پیغمبر ص بود

ودر اصابه است که حممه از اصحاب پیغمبر ص بود ودر زمان عمر بجهت جهاد رفت بـه اصفهان وآنجا شهید شد

سیزدهم الفاضل الخبیرمیرزا عبدالله بن عیسی الاصفهانی ثم التبریزی المشتهر بالافندی صاحب کتاب ریاض العلماء

کتابخانه مرحوم علامه مجلسی در تصرف ایشان بود و از تلامذه مرحوم مجلسی بودند و از

علامه مجلسی تعبیر میکند باستاد الاستناد و از علامه سبزواری تعبیر میکند باستادنا الفاضل و از محقق خوانساری تعبیر میکند باستادنا المحقق و از مولانا میرزا الشیروانی تعبیر میکند به استادنا العلامه

و ایشان مشرف شدند بحج بیت‌الله الحرام و بین او و بین شریف مکه منافرت و شکر آبی واقع شد پس بقسطنطنیه رفتو آنجا بود تا وقتیکه شریف مکه‌عزل شدازاینجهت‌ملقب شد بافندی و ایشان جامع صحیفه ثالثه سجادیه هستند، صحیفهٔ ثانیه سجادیه تألیف شیخ حر عاملی است رحلتشان در در عشر ثلثین بعد المأة و الالف من الهجرة المقدسه بود زمان رحلت فاضل هندی و اشتمال نائره افغانها در اصفهان

چهاردهم العالم‌الجلیل مولانا اسمعیل‌بن محمد حسین المازندرانی‌المشهور بالخاجوئی صاحب شرح مدارك در دو جلد وغیرآن و استاد آخوند ملامهدی نراقی بودند در نزد نادرشاه افشار ایشان خیلی با ابهت و اجلال بودند و او قول احدی را مثل قول ایشان قبول نمیکرد لکن چون در عصر استیلای افغانها بود در بلاد ایران خصوصاً در بلد اصفهان لذا در کتب اصحاب ذکر زیادی از ایشان نشده و مصنفات آنهم مشهور نشده رحلتشان در پانزدهم شعبان سنه هزار و صد و هفتاد وسه بود در اصفهان‌ومدفنشان‌درمزارتخته فولاداست‌وقریب‌بمقبره فاضل‌هندی

پانزدهم ـ الامیر ابوالقاسم الفندرسکی وایشان معاصر بودند با شیخ بهائی وقبرش در تخت‌فولاد اصفهان معروف است و فندرسك قریه‌ایست از قراء استراباد

شانزدهم ـ رضی‌الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی صاحب کتاب مشارق‌الانوار و او ساکن حله بود و اصلش از قریه برس است که واقع است بین حله وکوفه و ایشان از علماء اواخر هشتصد یا اوائل نهصد بودند

در روضانست که مرقدش در وسط باغستانیست در قصبه اردستان که در چند منزلی اصفهان است ودر باب سابق نقل شد که بعضی گفتند مرقد ایشان در مشهد مقدس در قبرستان قتلگاه است اگرچه عبارت روضات صریح نیست که این مقبرهٔ که در چندمنزلی اصفهان است قبر شیخ رجب برسی است بلکه محتملست که قبر شارح کتاب مشارق باشد نه قبرصاحب مشارق

هفدهم شیخ‌اوحدالدین مراغی ـ صاحب کتاب‌جام جم و ایشان در اصفهان سنه ششصد و هفتاد وهفت از دنیا رحلت فرمود ومرقدش در اصفهان معروفست و مردم اصفهان اعتقادی‌بوی دارند.

هیجدهم ـ الحکیم الماهرابو علی احمدبن محمد بن یعقوب مسکویه الخازن الرازی الاصل اصفهانی المسکن صاحب‌کتاب تجارب‌الامم وکتاب طهارة الاعراق وغیراین دو**محقق‌طوسی** در دیباچه‌کتاب اخلاق‌ناصری خیلی تمجید و مدح ازایشان فرموده و در حدود مأه خامسه در اصفهان ازدنیا رحلت فرمود و قبر شریفش درمحله خواجو است که ازمحلات اصفهانست و معروفست

نوزدهم ـ علی‌اکبر بن محمد باقر اللاهیجی الاصفهانی الفقیه المتکلم صاحب کتاب زبدة المعارف وغیر او رحلتش در اصفهان بود سنه هزار و دویست و سی‌و دو مدفنش در تخت‌فولاد است قرب بمقبره مولانا اسمعیل خواجوئی

بیستم ـ آقا میرزا محمد تقی الماسی ابن میرزا کاظم ابن میرزا عزیزالله ابن مولانا محمد تقی المجلسی والده ماجده‌اش صبیه علامه ملا محمد باقر مجلسی است جهت اشتهارش بالماسی این بود که والد ماجدش میرزا محمد کاظم در میان ضریح مطهر حضرت امیر (ع) سنك الماسی

نصب کرد که درآنوقت قیمتش هفت هزار تومان بود رحلتش درماه شعبان سنه هزار صدو پنجاه و نه بود وقبرش درمقبره مرحوم علامه مجلسی است

بیست و یکم - حافظ ابونعیم صاحب کتاب حلیةالاولیاء **در فیض قدسی است** که او از اجداد مرحوم مجلسی است رحلت ایشان در ماه صفر سنهٔ چهار صد و سی بود در سن هفتاد و هفت سالگی وقبرش در اصفهان در محله شیخ مسعود معروفست و قبرش الان معروفست بهٔ (آب بخشان) روی قبرش نوشته بود ، قال رسول‌الله (ص) مکتوب علی ساق العرش، لا اله الاالله وحده‌لاشریك له محمد بن عبدالله عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابیطالب (ع) رواه الشیخ الحافظ المؤمن الثقة العدل احمد بن محمد بن عبدالله سبط احمد بن یوسف البناء الاصفهانی الخ احمد بن یوسف البناء در محله خاجو مدفونست

بدانکه حافظ باصطلاح اهل درایه وحدیث بکسی میگویند که‌صدهزارحدیث‌با اسانیدش حفظ داشته باشد و حجت بر کسی اطلاق‌میکنند که سیصد هزار حدیث با اسانید حفظ داشته باشد و حاکم بر کسی اطلاق میکنند که حفظش محیط باشد بجمیع ، اما در نزد قرآء و اهل تجوید حافظ بکسی اطلاق میکنند که جمیع قرآن را از حفظ بخواند در احسن تجوید بقراآت عشر یا بقراآت سبع یا بقرائت واحده اقلا کذا فی الروضات

بیست ودوم - الشیخ‌ابوالفتوح اسعد بن محمود بن خلف العجلی‌الاصفهانی الملقب به منتخب‌الدین الفقیه الواعظ **در روضات** است که ایشان از علماء موصوف بعلم و زهد بودند ومشهور بود بعبادت وقناعت وبکدیمین وعرق جبین تحصیل روزی میکرد بشغل صحافی وفاتش شب بیست و سوم ماه صفر سنه ششصد بود ومرقدشان در اصفهان معروفست، **درمجالس‌المؤمنین** آن قبررا نسبت دادند بشیخ‌ابوالفتوح رازی شیعی مفسر معروف واین اسناد اشتباه است چون قبرشیخ‌ابوالفتوح‌رازی مفسر درحضرت عبدالعظیم است در ری

بیست وسوم - محمد بن محمد رضا القمی‌صاحب تفسیر کنزالدقائق درچهارمجلد ایشان از تلامذهٔ مرحوم علامهٔ مجلسی بوده ومجلسی ثناء بلیغی از ایشان و از تفسیر کنزالدقائق فرموده

بیست و چهارم مؤیدالدین **حسین بن علی** الاصفهانی المنشی المعروف بالطغرائی صاحب قصیده معروفه بلامیة العجم و از اشعار اوست

(اذا مالم‌تکن‌ملکامطاعاً فکن عبداً لخالقه مطیعاً وان‌لم تملك الدنیا جمیعاً کماتهواه فاتر کهاجمیعاً) ایشان وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود وبعد او را بقتل رسانیدند

بیست و پنجم - جناب اسمعیل بن عباد طالقانی المعروف بکافی الکفاة **والمشهور** به صاحب بن عبّاد و او اعجوبه دهر و نادره زمان بود

بیست و ششم - جناب حسن بن علی بن اسحق الملقب بنظام‌الملك الطوسی و احوالات ایشدو عالم جلیل درخاتمه باب نهم ذکرشد فراجع

بیست وهفتم - بابا رکن‌الدین مسعود بن عبدالله انصاری عارف مشهور نقل شده که شیخ بهائی ششماه قبل از رحلتشان از مزارستان‌اصفهان گذشت واز قبر بابا رکن‌الدین شنید که شیخنا درفکرخود باش پس شیخ بعد ازشنیدن آنصدا پیوسته مشغول گریه وتضرع ومناجات باقاضی‌الحاجات بود و توجه بآخرت داشت تا وفات نمود وفات بابا رکن‌الدین سنه هفتصد وشصت و نه بود وقبرش‌در تخت‌فولاد اصفهان مزاری است معروف وبقعه و قبه و عالیه دارد

بیست وهشتم - **جناب آقا میرزا محمد باقر** بن زین‌العابدین‌الموسوی الخوانساری‌صاحب روضات‌الجنات وایشان از تلامذه آقا شیخ محمد تقی محشی بر معالم بود وفاتش هشتم جمادی الاولی سنه هزار وسیصد و سیزده بود و قبرش در تخت‌فولاد است

بیست و نهم - **میرزا رفیع‌الدین النائینی** السید محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی سید الحکماء والمتألهین علامة زمانه و ایشان استاد علامه مجلسی بودند وتعلیقاتی دارند بر اصول‌کافی و شرح اشارات وصحیفه کامله وروایت میکند ازمولا عبدالله شوشتری وشیخ بهائی رحلتش سنه هزارو هشتاد و دو بود در اصفهان و مزارش در اصفهان مشهور است(این نام گذشت)

سی‌ام - **جناب علام فهام آقامیرزا محمدهاشم** چهارسوقی برادر کوچك جناب‌میرزا محمد باقرخوانساری و در نجف اشرف ازدنیا رحلت فرمود روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد و هیجده ودروادی السلام دفن شد

سی‌ویکم - **قبرمیرزامحمدباقر** هروی الاصل قزوینی المسکن اصفهانی المدفن صاحب‌کتاب طوفان البکاء موسوم بکتاب جوهری که درحدود سنه هزار و دویست وچهل و قدری از دنیا رفت و قبرش دراصفهان درمحله آب‌بخشان معروف است :

سی‌ودوم - **قبرجناب‌نظام‌الملك طوسی** که فی‌الجمله حالاتش درخاتمه باب نهم ذکرشد رحلتش دز اصفهان بود سنه چهارصد و هشتاد و پنج و قبر شریفش در پای چنار محله دارالبطیخ معروف است وایشان با سلطان ملکشاه بن الپ‌ارسلان دریك مقبره مدفونند

امر سوم - درقبورشریفه امامزادگان عظام واقع در شیراز

اول - بقعهٔ مبارکه السید امیراحمد بن موسی الکاظم ع المعروف به **شاه چراغ**

درکتاب آثارالعجم است که آنبزرگوار در عهدحضرت‌رضا ع اراده کرد که برود به‌خراسان خدمت برادرش و از راه شیراز تشریف برد قتلغ‌خان نامی که از جانب مأمون حاکم شیراز بود چون خبر ورود آن بزرگوار را بخان ذیبان شنید با جمعی روانه شد بآنجا و عند التلاقی بناء مقاتله بین الفریقین واقع شد ناگاه یکنفر از سپاه قتلغ‌خان فریاد زد که اگر مقصود شما رسیدن خدمت حضرت رضا ع است آن بزرگوار در طوس وفات یافته بمجرد شنیدن این خبر کسانیکه در اطراف امامزاده احمد بودند همه متفرق شدند مگر اقارب و خویشان آن بزرگوار و چون شاهزاده امکان مراجعت نداشت رفت بشیراز .

مخالفین تعاقب نموده در آنمحل که الان مرقدشان هست آنبزرگوار بدرجه شهادت رسید و مرقد شریفش‌قبهٔ و بارگاه وصحن‌وموقوفات زیادی دارد وتولیت آنها بدست فخرالسالکین جناب میرزا جلال‌الدین محمد الحسینی الملقب بمجد الاشراف و اولاد ایشانست وآنها سرسلسلهٔ طائفه ذهبیه‌هستند وضریح آن امامزاده را خاقان مرحوم فتحعلی‌شاه نقره کرد و درب حرمش از نقره است

دوم - بقعهٔ مطهر **سیدامیرمحمد بن موسی‌بن جعفرع** است در **آثارالعجم** است که‌ایشان با حضرت شاه‌چراغ‌ازیك‌مادرند‌وایشان هم بقعه وبارگاه وصحنی دارند وضریح ایشان را معتمدالدوله نقره نمود ودرطرف چپ آن بزرگوار مرقد کوچکی است ولوحی دارد که بر وی نقش شده است ابراهیم بن محمد بن موسی‌ع ومیگویند فرزند آنحضرت است

سوم - بقعه مبارکه **سید علاءالدین حسین بن موسی بن جعفر ع** . ایشان هم بقعه و

بارگاه وصحنی دارد

چهارم بقعه شریفه میرعلی بن حمزة بن موسی بن جعفر ع وایشان هم بقعه و بارگاهی دارند که واقعست در خارج شهر شیراز نزدیك دروازهٔ اصفهان

پنجم ـ جناب سید تاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ابیطالب ع وعوام الناس غلطاً اورا سیدحاجی غریب میخوانند ودر سردابه آن بزرگوار دو قبر است یکی قبر سید جلیل سابق الذکر است دیگر میگویند قبرمحمد بن حسن بن علی بن ابیطالب ع است و این بقعه شریفه محل استجابت دعاست ودر مشاجراتشان باین تربت مقدس رفته قسم یاد میکنند فوراً طرف ناحق را دردی عارض میشود

ششم ـ بقعه امامزاده ابراهیم وبعضی آن بزرگوار را از اولادهای حضرت موسی بن جعفر ع میدانند و آن بزرگوار هم بقعه و بارگاهی دارد

هفتم ـ بقعه خاتون قیامت قدری دور از شهر است اسم شریفش ام کلثوم است بنت هرون الملقب بکولین بن اسحق بن حسن الامیر بن زیدبن حسن المجتبی ع و چند نفر دیگر از احفاد جناب زید بن الحسن المجتبی ع در اطراف قبر این مخدره مدفونند

هشتم ـ درعمدة الطالب است که در شیراز است قبر جناب محمدالصورانی بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی الکاظم ع لکن محل دفنش را معین نفرموده

نهم ـ ایضا درعمدة الطالب است که در شیراز خارج باب استخر است قبرجناب علی بن حمزة بن موسی الکاظم ع

دهم در روضات است که در کرمی است که پنج فرسخی فساء وبیست و پنج فرسخی شیراز باشد قبر جناب علی بن احمد بن موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است صاحب کتاب استغاثه فی بدع الثلثه رحلتش در جمادی الاولی سنه سیصد و پنجاه و دو بوده

امرچهارم ـ درذکر قبور شریفه بعضی ازعلماء شیعه و علماء اهل تسنن وعرفاء وشعراء مدفونین در شیراز

اما علماء شیعه مدفونین درشیراز:

اول جناب امیرصدرالدین محمدشیرازی المکنی بابی المعالی ونسبش بچندواسطه منتهی میشود بحضرت امام زین العابدین ع و ایشان صاحب تصانیف عدیده هستند مثل حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح تجرید و حاشیه شرح کشاف و در سنه نهصد ونه در شیراز بدست طائفهٔ ترکمانیه مقتول شد و در مدرسه منصوریه دفن شد

دوم ولد ارجمند ایشان امیرغیاث الدین منصور بن امیرصدرالدین محمد صاحب کتاب تعدیل المیزان و ایشان درسنه نهصد و چهل وهشت در شیراز از دنیا رفت و قبر ایشان هم نیز درمدرسه منصوریه است وهر دو بزرگوار دریك بقعه مدفونند

سوم ـ جناب السید الادیب صدرالدین علیخان بن نظام الدین احمد بن میرمعصوم المدنی المکی الهندی الشیرازی بدانکه چون خواهر شاه عباس ثانی خواست مشرف شود بزیارت حرمین شریفین جناب میرمعصوم را همراه همشیره اش کرد بجهت تعلیم مسائل و مناسك حج در بین راه ایشان تزویج فرمودند آن مخدره را و بعد از زیارت حرمین شریفین ازترس شاه عباس معاودت به وطن نفرمودند

و مقیم شدند بمکه و از بطن خواهرسلطان جناب آقا سید احمد متولد شد و بعد آمدند بمدینه طیبه توطن فرمودند ودر پانزدهم جمادی‌الاول سنه هزار وپنجاه و دو از جناب سیداحمد جناب صدرالدین سیدعلیخان متولد شد ایشان صاحب شرح صحیفه سجادیه و کتاب سلافة‌العصر وغیراین دو هستند نسب شریفش به بیست وشش واسطه منتهی‌میشود بجناب زیدبن‌علی بن الحسین تولد ایشان در مدینه شریفه بود بعد مدتی‌ایشان مجاور مکه معظمه شدند بعد تشریف برد بحیدرآباد هند و مدتی در هند اقامت فرمود بعد دو مرتبه مشرف شد بزیارت بیت‌الله الحرام بعد آمد بشیراز ودر مدرسه منصوریه مشغول شد بتدریس وتصنیف ودرسنه هزار و صد و بیست ازدنیا رحلت فرمود وقبرش در شیراز درشاه‌چراغ قرب قبر سید ماجد است

چهارمـ جناب السید الممجد الامجد السید علیخان بن‌السید الزاهد العابد السید خلف بن‌سید عبدالمطلب الحویزی الموسوی المشعشعی‌و به نوزده واسطه نسبش‌منتهی می‌شود بجناب سید احمد بن موسی الکاظم (ع) والی حویزه و ایشان تصنیفات زیادی دارند مثل کتاب منتخب التفاسیر و نکت‌البیان وغیر اینها

درمستدرکست که گمانم اکثر فوائدکتب سید نعمت الله شوشتری از تصانیف این سید جلیل مأخود است در **انوار نعمانی است** وکان السید عالما شاعرا صالحا ادیبا عابدا و کان حاکما علی بلاد العرب کالحویزه و ماوالا هاله دیوان نفیس وما کنا نسمع فی مجلسه شیئا سوی روی جدنا عن جبرئیل عن الباری این‌سید جلیل و آبائشان ازکسانی هستند که خداوندجمع فرموده بجهت آنها دنیا و آخرت را وظاهراً ایشان در حدود سنه هزار و صد از دنیا رحلت فرمودند وقبرشریفشان هم‌گویا در بقعه جد بزرگوارشان امامزاده احمد باشد وپدر بزرگوارشان سید خلف بن سید عبدالمطلب نیز از اجله علماء بود صاحب کتاب سیف‌الشیعه و مظهر الغرائب فی شرح دعاء عرفه لسیدنا ابی عبدالله الحسین ع که باشاره جناب آقا میرزا محمد استرابادی صاحب رجال کبیر آن را شرح فرمود و این روایت درآن‌کتاب است

« روی عن ام‌الفضل‌زوجة العباس‌بن عبدالمطلب مرضعة الحسین(ع) قالت اخذمنی رسول‌الله‌ص حسینا ایام رضاعه فحمله فاراق ماء علی ثوبه فاخذته بعنف حتی بکی فقال ص مهلایا ام‌الفضل ان هذه الاراقه الماء یطهرها فای شیئی یزیل هذاالغبار عن‌قلب الحسین»

ایشان معاصر بودند با **جناب‌شیخ بهائی** و املاك ومزارع داشتند وحاصل آن را باین‌طریق بمصرف میرسانیدند آنچه بمصرف‌زکوة‌صرف‌میشد دردفتر بعلامت‌حرف«زا»رقم‌میکردندوآنچه بمصرف صدقه‌صرف‌میشد بعلامت حرف «ق»رقم میکردند‌و آنچه بمصرف صله‌رحم صرف‌میشد بعلامت‌حرف «ص»رقم میکردند وآنچه بمصرف‌واردین‌وشعراومخالفین‌مذهب‌صرف‌میشد که‌مقصودش‌سترعرض‌خود بودو مؤمنین و فقرارابرخود ایثارمیفرمود وراضی نمیشد بجمع نمودن‌مال‌دنیا واگر ازمصارف‌مقرره چیزی‌زیادمی‌آمد میفرمود یارب لاتجعلنی‌من‌الذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی‌سبیل‌الله ایشان بسیار زاهد و مرتاض بودند لباسهای درشت میپوشید و نان سبوس نگرفته میل میفرمود اقتداء باجداد طاهرینش ع عباداتش ضرب‌المثل بود و نمازهای نوافل وروزه‌های مستحبه از او ابداً فوت نشد و در اکثرلیالی جمعه یکقرآن ختم میفرمود و جد بزرگوارش سید عبدالمطلب از اکابر فضلا عصر خود بود و جد اعلاشان سید محمد بن فلاح از تلامذهٔ جناب شیخ احمد بن فهدالحلی بود

پنجم ـ جناب السیدالجلیل ابوعلی‌السید ماجد بن سیدهاشم وایشان استاد مرحوم‌فیض

بودند درکتاب وافی فرموده « وکان هذا السید محققاً مدققاً شاعرا ادیباً لیس له نظیر فی جودة التصنیف و بلاغة التعبیر وفصاحة التحبیر ودقة النظر» رحلت ایشان درشیراز بوده سنه هزار و بیست وهشت ودر بقعه مبارکه سید احمد بن موسی‌الکاظم ع دفن شد و قبر شریفشان درآنجا معروفست

ششم‌المولی محمد بن‌صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی و ایشان مرد عالم فاضل متکلم جلیلی بود و از تصنیفات ایشانست حاشیه بر شرح لمعه ورحلتشان در دولت شاه عباس ثانی‌است درعشر هزار وهفتاد هجری ووالدشان جناب آخوند ملاصدری صاحب‌اسفار وشرح اصول‌کافی وغیراین بود ورحلتشان دربصره بود و درعشر خمسین بعد الالف من الهجرة المقدسه

واما علماء اهل‌سنن مدفون در شیراز

اول‌علی بن محمد بن علی الحسینی‌الحنفی الجرجانی الاسترابادی الملقب بمیرسید شریف مصنف شرح مواقف و صرف میر و نحو اینها وایشان درسنه هشتصد وشانزده از دنیا رفتنددر شیراز وقبرش در بقعه دار الشفا هست در مجالس‌المؤمنین فرموده که ایشان شیعه بودند و در روضات نخطئه میفرماید شیعه بودن ایشان را ومیفرماید پسرشان جناب شمس‌الدین محمد بن میرسید شریف شیعه بوده یکروز میر سید شریف از پسرش سؤال کرد تو درجه کدامیک از علماء را طالبی گفت درجه شما را فرمود توکم هست هستی بجهت آنکه من‌طلب‌کردم درجه ابن‌سینا را وبه اینمرتبه رسیدم و تو که ایندرجه را طالبی بهیچ مقامی نخواهی رسید

دوم - قاضی فضل‌الله بن روزبهان المکنی بابو محمد بن ابی‌نصر صاحب‌کتاب مقاصد و کتاب تفسیر عرائس وکتاب الانوار فی کشف الاسرار وکتاب ابطال الباطل در نقض کشف الحق علامه حلی ره بعد قاضی‌نورالله شوشتری کتاب احقاق‌الحق راَ نوشته در رد ابطال‌الباطل اولا میفرماید « قال المصنف رفعه الله » مرادش علامه حلی است بعد میفرماید « وقال الناصب خفضه الله» مرادش قاضی روزبهانست بعد میفرماید « صورة رده شکرالله سعیه » مراد خودشان هست و آن کتاب و کتاب عبقات میرحامد حسین از بهترین کتبی هست که تألیف شده در رد علماء جمهور ودرباره‌قاضی روزبهان شیخ بهائی فرموده

کان فی‌الاکراد شخص ذوسداد امه ذات اشتهار بالفساد بابها مفتوحة للداخلین
رجلها مرفوعة للفاعلین فهی مفعول بها فی کل‌حال دابها تمیز افعال الرجال

ولادتش درشهر فسا بود سنه پانصدوبیست وشش‌ورحلتش درشیراز بوده سنه ششصد و شش و قبرش درمحله مال‌کفت است و بقعه عالی داشته و این رباعی از اوست

دل داغ تو دارد ار نه بفروختمی در دیده توئی وگرنه بر دوختمی
جان منزل‌تست ورنه روزی صدبار در پیش تو چون سپند بر سوختمی

سوم - عمرو بن‌عثمان‌بن‌قنبر الفارسی البیضاوی و او امام نحویین و شاگرد خلیل‌بصری بود ودر سنه صد و نود تقریباً از دنیا رفت وقبرش درشیراز محله سنك سیاه است وجهت نامیدن آن محله را بسنك سیاه آنست‌که لوح قبر سیبویه سنك سیاه شفافی است باین مناسبت این محله را باین اسم نامیده‌اند

اماشعرای معروف مدفون در شیراز

اول- شیخ مصلح الدین ابن عبدالله المتخلص به شیخ سعدی کازرونی و اوخواهرزادهٔ قطب‌الدین شیرازی است ، در سنه پانصد و هشتاد و نه متولد شد و در شوال سنه ششصد و نود و

یك ازدنیا رحلت نمود وقبرش در شیراز معروفست در مدت عمر بصحبت جمعی از کبار رسیده :

منجمله شیخ صفی الدین اردبیلی منجمله امیر خسرو دهلوی منجمله شیخ شهاب الدین سهروردی منجمله شیخ عبدالقادر جیلانی منجمله جلال الدین محمد مولوی رومی (صاحب مثنوی)

در روضات است سعدی در زمان سیاحت خود رفت نزد ملای رومی یکروز گفت من غزلی بطرز مثنوی بگویم ، گفت (سرمست اگر در آئی عالم بهم برآید)

هرچه کرد نتوانست مصرع دیگرش را بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول تکلمی که ملای رومی باأو کرد گفت

سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید خاك وجود ماراگرد از عدم برآید

الی آخر الغزل المعروف پس سعدی اعتقاد کامل نمود بصفای باطن ملای رومی

اساتید شعراء سعدی را یکی از ارکان اربعه‌ملك فصاحت وبلاغت دانند ، میگویند ارکان اربعه شیخ سعدی وحکیم فردوسی‌وحکیم انوری و شیخ نظامی است

سعدی رابلبل (هزاردستان) خوانند ودیوانش را نمکدان شعرا گفته‌اند

قاضی‌نورالله در مجالس المؤمنین اصراری دارد که‌سعدی شیعه بوده واقوالش را حمل برتقیه میکند در وصفش همین بس است که‌شخص عجمی اشعار عربی را بقسمی گفته که اساتید شعرای عرب را قدرت برآن‌نیست منجمله‌قوله

بلغ‌العلی بکماله کشف‌الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه‌وآله

دیوان سعدی مشتمل است بر اشعار بسیار ملیحی ، منجمله‌درمقام‌معرفت گفته

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هرورقش‌دفتریست معرفت‌کردگار

منجمله در مقام اظهار محبتش بحضرت امیر ع گفته

سعدیا شرمی بدار آخر چه میترسی ؟ بگو نیست بعد مصطفی مولای ما الا علی

وایضا فرموده منم کزجان شدم مولای حیدر امیر المؤمنین آن شاه صفدر

علی کورا خدا بیشك ولی خواند بامر حق ولی کردش پیمبر الخ

منجمله در مقام موعظه و نصیحت فرموده

چه دوران‌عمر ازچهل درگذشت مزن دست وپا کابت ازسر گذشت چه شیبت ذر آید بروی شباب شبت روزشد دیده برکن‌زخواب چه باد صبا بر گلستان وزد چیدن درخت جوان راسزد نزیبد ترا با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیری دمید دریغا که فصل جوانی گذشت به لهو و لعب زندگانی گذشت دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دم‌چند نیز

وله ایضا ایدوست برجنازه‌دشمن‌چه بگذری شادی مکن که برسرت‌این ماجرا رود

دامن کشان که میرود امروز بر زمین فردا غبار کالبدش در هوا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بیوفا است چون میرود هرد آینه بگذار تا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست سعدی مگر بسایه لطف خدا رود

وله‌ایضا شرف‌مرد بجود استوکرامت‌بسجود هرکه‌این هرو ندارد عدمش به زوجود

ایکه درنعمت ونازی بجهان غره مشو که محالست در اینمرحله امکان خلود

وبکه در شدت فقری ز پریشانی حال صبر کن‌این‌دوسه روزه بسر آیدمعدود

خاك راهیکه بر اومیگذری ساکن‌باش که‌عیونست وجفونست‌وخدوداستوقدود

دنیی آنقدر ندارد که براورشك بری ای برادر که نه محسود بماندنه حسود

دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر — که کریست ورحیست وغفور استوودود
کرمش نا متناهی نعمش بی پایان — هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

وله ایضا گلی خوشبوی در حمام روزی — رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم — ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد — وگر من همان خاکم که هستم

وله ایضا جامه کعبه را که میبوسند — او نه ازکرم پیله نامی شد
با عزیزی نشستروزی چند — لاجرم در جهان گرامی شد

وله ایضا پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد
سك اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفتومردم شد

وله ایضا سالها برتو بگذرد که گذر — نکنی سوی تربت پدرت
توبجای پدر چه کردی خیر — که همان چشم داری از پسرت

وله ایضا هردم از عمر میرود نفسی — چون نگه میکنم نمانده کسی

ایکه پنجاه رفت و در خوابی — مگر این چند روزه دریابی — هر که آمد عمارت نوساخت
رفت ومنزل بدیگری برداخت — برك عیشی بگورخویش فرست — کس نیارد زپس تو پیشفرست

ودر تاریخ گلستان سعدی فرموده :

ز ششصد فزون گشت پنجاه و پنج — که پر در شد این نامهٔ پر ز گنج

ولی این شعر منافیست در گلستان میگوید

در آن مدت که مارا وقت خوش بود — زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود

دوم - جناب شمس الدین محمد بن شیخ کمال الدین المتخلص به خواجه حافظ شیرازی و او حافظ قرآن مجید بود رحلتش در سنه هفتصد ونود ویك هجری بود وقبرش درشیراز معروفست ، **حافظ اشعار حکمت آمیزی فرموده منجمله** درمعرفت فرموده

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی — گفتا که نیك بنگر شاید رسیده باشی

وایضا فرموده دوست نزدیکترازمن بمنست — وین عجب تر که من از وی دورم
چکنم باکه توان گفت که دوست — در کنار من و من مهجورم

(این هم درست در نمی آید برای اینکه این شعر را سعدی در گلستان خود گفته است)

وایضا فرموده

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کزصدف کون ومکان بیرون بود — طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا بااو بود — او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

ومنجمله درمقام محبتش بخاندان عصمت وطهارت ع میگوید

ایدل غلام شاه جهان باش وشاه باش — پیوسته درحمایت لطف اله باش — از خارجی هزار باربیکجو نمیخرند
گو کوه تابکوه منافق سیاه باش — چون احمدم شفیع بودروزرستخیز — گو این تن بلاکش من پر گناه باش
آنرا که دوستی علی نیست کافراست — گوزاهدزمانه و گوشیخ راه باش — امروز زنده ام بولای تو علی
فردا بروح پاك امامان گواه باش — قبرامام هشتم سلطان دین رضا — از جان ببوس و بردرآن بارگاه باش

دستت نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ — باری بپای گلبن ایشان گیاه باش
مرد خدا شناس که تقوی طلب کند — خواهی سفید جامه وخواهی سیاه باش

وایضا گفته درمذهب ما کلام حق نادعلی است — طاعت که قبول حق بود یادعلی است
از جملهٔ آفرینش کون و مکان — مقصود خدا علی و اولاد علی است

وایضا فرموده مردی ز کننده درخیبر پرس — اسرار کرم ز خواجهٔ قنبر پرس
گر تشنهٔ آب رحمتی ای حافظ — سر چشمهٔ آن ز ساقی کوثر پرس

وایضا فرموده حافظ بجان محمد رسول و آل او — حقا بدین گوا است خداوند داورم

اشعار دیگری هم در دیوان حافظ هست که از آنها ظاهر میشود شیعه بودنشان . **بلکه** از بعضی اشعار مثنوی هم ظاهر میشود که **ملای رومی** هم شیعه بوده، **منجمله از این رباعی**

راز بگشا ای علی مرتضی — ای پس از سوءالقضاء حسن‌القضاء
از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان منزه از دغل

وایضا حافظ شیرازی گویا خطاب بحضرت امیر ع میکند

شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن — مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

وله ایضا

شب رحلت هم از بستر روم درقصر حورالعین — اگر در وقت جاندادن تو باشی شمع بالینم

ومنجمله درموعظه فرموده

مرا در منزل جانان چه امن وعیش چون هردم — جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها
شب تاریك وبیم موج وگردابی چنین هائل — کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

وله ایضا دلا بسوز که سوز تو کارها بکند — دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند
طبیب عشق مسیحا دم است ومشفق لیك — چه درد در تو نبیند که را دوا بکند
تو با خدای خود انداز کار و دل‌خوشدار — که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

طاب‌الله مضجعه الشریف ومرقده المنیف **وله ایضاً**

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است — بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود — زهرچه رنك تعلق پذیرد آزاد است
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر — که این حدیث ز پیر طریقتم یاداست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوزه عروس هزار داماداست
چه گویمت که بمیخانه دوش مست وخراب — سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داده‌است
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین — نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر — ندانمت که دراین دامگه چه افتاده‌است
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای — که بر من وتودر اختیار نگشاده‌است

وله ایضا بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن — حیف باشد چه تو مرغی که اسیر قفسی
کاروان رفت وتودرخواب وبیابان درپیش — وه که بس بیخبر از غلغل بانك جرسی

گفته شده چون خواجهٔ حافظ درکمال بی‌تعینی میزیست بعد که از دنیا رفت بزرگان بتشییع جنازهٔ اوحاضر نشدند آخرالامر قرار بر این شد که اشعارش را که بسوفار بارها نوشته شده بود جمع آوری نمایند و طفل صغیری یکی از آن سوفارها را بیرون آورد آنچه مضمون اوست برطبق

آن عمل نمایند ، چون طفل یکی از آن سوفارها را برداشت نوشته بود:

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ | اگر چه غرق گناهست میرود بیهشت

پس بزرگان بجنازهٔ اوحاضر شدند و براو نماز گذاردند از آنروزخواجه را لسان‌الغیب خواندند

سوم- ملامحمدحسین هشیار قبرش درشیراز است این رباعی از اوست که درحالت نزع گفته

درحضرت تو روی سیاه آوردم | طاعت نیدم بارگناه آوردم

نومیدم از آن درگه امید مساز | زیرا که زتو بتو پناه آوردم

چهارم - میرزا عبدالحسین ثابت این رباعی ازاوست

چون شیرخدا تراست فریاد رسی | خوشباش و مکن زمحشر اندیشه بسی

البته بورطه هلاکش ننهد | آنکس که بود باعث ایجاد کسی

پنجم - میرزا محمد شفیع وصال شیرازی مراثی او مشهور و معروفست ودرسنه هزار و دویست وشصت و دو از دنیا رفت ودر بقعه حضرت شاه چراغ مدفون شد و چند پسر برازنده داشت

اول - جناب وقار که اشعار وخط بسیار خوبی دارد دوم - میرزا محمودحکیم

سوم - میرزا محمد داودی که این هرسه اشعار بسیار ملیحی دارند

ودر خضر (هیجده فرسخی شیراز) است قبر جاماسب برادر گشتاسب بن لهراسب در بالای کوهی و او از اجله حکمای عجم بوده گویند کسبمعارف نزدزردشت‌نموده واز شیرازاست ملاصدری که قبرش در بصره است، و قاضی بیضاوی که قبرش در تبریز است ، وکریمخان زلد که درسنهٔ هزار وصد وشصت وچهار درشیراز بتخت سلطنت نشست و مدت سلطنتش سی‌سال‌بود در تاریخ وفاتش گفته شد

کریم زند که از دار بیقرار گذشت | سه ازنود نودازصد صد از هزار گذشت ۱۱۹۳

مخفی نماناد که ابی‌محمد (نظامی) چتری صاحب داستان خسرو و شیرین، لیلی و مجنون ، مخزن‌الاسرارهم ظاهراً شیعه بوده واصلا هم‌اهل چهره است و چتره از بلاد اران‌است (اران بلاد وسیعه‌ای است که از اوست گنجه، قره‌باغ ، شمکور ، دیلمقان) و او معاصر با خاقانی شاعر بود بسیار اشعار ملیحی‌دارد، منجمله:

منتظران را بلب آمد نفس | ای ز تو فریاد بفریاد رس

ماهمه جسمیم بیا جان توباش | ماهمه موریم سلیمان‌توباش الخ

ایضافرموده حکم چه برعاقبت اندیشی است | محتشمی مایهٔ درویشی است

ملك سلیمان مطلب کان هباست | ملك همانست سلیمان کجاست

صحبت گیتی که تمنا کند | با که وفا کرد که با ما کند

خاکشد آنکسکه درینخاك زیست | خاك‌چه‌داند که‌درینخاك کیست

هر ورقی چهرهٔ آزاده ای است | هر قدمی‌خالئملکزاده‌ای‌است الخ

ایضا گفته

برده گل باد خزانیش برد | آمد ویبری و جوانیش برد | عیب جوانی نپذیرفته‌اند

پیری وصدعیب چنین گفته‌اند | دولت اگردولت جمشیدی‌است | موی‌سفید آیت‌نومیدی‌است

فارغی ازقدرجوانی که چیست | تا نشوی پیر ندانی که چیست | شاهد باغست درخت‌جوان

پیر شود بشکندش باغبان شاخ تر از بهر گل نوبر است هیزم خشك ازپی خاکستر است
عهدجوانی بسر آمد مخسب روز شد اینك سحر آمد مخسب

وایضا فرموده

حدیث کودکی و خودپرستی رهاکن کو خیالی بود ومستی چه ازسی درگذشتی یاکه ازبیست
نمیشاید دگرچون غافلان زیست نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نماند تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی چه شصت آید نشست آید پدیدار
چه هفتاد آید افتد آلت از کار بهشتاد و نود چون در رسیدی بسا زحمت که از گیتی کشیدی
وزآنجا گر بصد منزل رسانی بودمرگی بصورت زندگانی چه در موی سیه آید سپیدی
پدید آید نشان نا امیدی زپنبه شد بنا گوشت کفن پوش هنوزاین پنبه بیرون ناری از گوش

ودر جنات عالیه ازحکماء نقل فرموده که انسان از حین تولد در ترقی است تا سی وچهار سالگی واز آن حد تا بچهل سالگی یك حالت میماند وازچهل تا پنجاه همه ساله نقصان قوای انسان ظاهر میشود و ازپنجاه تا شصت هرماهی نقصان قوای انسان ظاهر میشود واز شصت تا هفتاد هرهفته نقصان قوای انسان ظاهرمیشود واز هفتاد تا هشتاد هرروز نقصان قوا ظاهر میشود وازهشتاد تا نود هرساعت نقصان قوا ظاهر میشود واز نود تا صد هرلحظه نقصان قوا ظاهر میشود

امر پنجم - درذکر قبور بعضی از امامزادگان مدفون در طهران

اول - السيدالجليل ابوالقاسم عبدالعظيم ابن سيد عبدالله بن محمدعلی بن السيد حسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی(ع) وایشان ازاصحاب حضرت جواد و حضرت هادی سلام‌الله علیهما بودند وخیلی محترم بودند خدمت این دوبزرگوار و اورا خیلی دوست میداشتند و دینش را بحضرت هادی عرضه داشت چنانچه شیخ صدوق باسانید معتبره نقل فرموده که حضرت عبدالعظیم ع فرمود داخل شدم برحضرت هادی ع چون چشم حضرت هادی بمن افتاد فرمود مرحبا بك یا اباالقاسم انت ولینا حقاً بعد من گفتم یابن رسول‌الله میخواهم دینم‌را عرضه دارم بشما اگرخوب است ثابت بمانم تاوقتیکه ملاقات نمایم خداوند عزوجل را ؟

حضرت فرمود بگو یا اباالقاسم عرضکردم من اعتقادم اینست « ان الله تبارك و تعالی واحد ليس كمثله شيئي خارج من الحدين حدالابطال وحد التشبيه و انه ليس بجسم ولاصورة ولاعرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور وخالق الاعراض والجواهر ورب كل شيئي و مالكه و جاعله ومحدثه وان محمداً عبده ورسوله خاتم النبيين فلا نبی بعده الی يوم القيمة و ان شريعته خاتم الشرايع فلاشريعة بعده الی يوم القيمة واقول ان الامام والخليفة و ولی‌الامر بعده اميرالمؤمنين علی بن ابيطالب ع ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت » فقال عليه السلام و من بعدی الحسن ابنی فكيف للناس بالخلف من بعده « قال فقلت فكيف ذاك يا مولای » قال ع لانه لايری شخصه ولايحل ذكره باسمه حتی يخرج ويملاء الارض قسطاً وعدلا كما ملئت ظلماً وجوراً « قال فقلت اقررت و اقول ان وليهم ولی‌الله وعدوهم عدوالله وطاعتهم طاعةالله ومعصيتهم معصيةالله واقول ان المعراج حق والمسئلة فی القبر حق و ان الجنة حق و النار حق و الصراط حق والميزان حق و ان الساعة آتية لاريب فيها و ان الله يبعث من فی القبور و اقول الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج و الجهاد

والامر بالمعروف و النهی عن المنکر »

فقال علی بن محمد ع یا اباالقاسم هذا واللّه دین اللّه الذی ارتضیه لعباده فاثبت علیه ثبتك اللّه بالقول الثابت فی الحیوة الدنیاوفی الاخرة انتهی

یعنی خداوندتبارك وتبارك وتعالی واحد ویگانه است ذاتاً وصفاتاً ومثل وشبیهی ندارد وخداوند خارج است از حد ابطال وحد تشبیه چون گویا جماعتی صفاتی را که لایق است از برای حضرت احدیت از او نفی کردند و جماعتی صفاتی را که لایق امکانست از برای خداوند اثبات نمودند و خداوند جسم نیست و صورت هم نیست وعرض و جوهر نیست بلکه خداوند خالق اجسام و صور و اعراض و جواهر است و مربی ومالك و جاعل وخالق واحداث کننده هر چیزی هست و محمد ص بنده و رسول خدا و خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت و شریعتش خاتم شرایع است و شریعتی بعد شریعت او نیست تا روز قیامت و امام و خلیفه و ولی امر بعد از خاتم النبیین ص حضرت امیرالمؤمنین ع است و بعد از آن حضرت امام حسن وبعد آن حضرت امام حسین وبعدآن حضرت امام زین‌العابدین و بعد آن حضرت باقر و بعد آن حضرت صادق و بعد آن حضرت موسی بن جعفر و بعد آن حضرت علی بن موسی و بعد آن حضرت امام محمد تقی و بعد آن بزرگوارشما کهحضرت هادی هستید امام وخلیفه پیغمبر ص میباشید

بعد حضرت هادی ع فرمودند امام و خلیفه بعد از من حضرت امام حسن عسکری ع فرزند من است و اما مردم چه خواهند گفت از برای خلیفه بعداو

عرضکردم چگونه است این مطلب ای مولای من؟ فرمود چون شخص او دیده نمیشود و جایز نیست که کسی اسم او را ببرد تا وقتیکه خارج شود و زمین را پر از عدل و داد بنماید بعد از اینکه پر از جوروظلم شده باشد

حضرت عبدالعظیم عرض کرد اقرار دارم بتمام اینها ومیگویم دوست اینها دوست خدا و دشمن اینها دشمن خدا وطاعت اینها طاعت خدا و معصیت اینها معصیت خداست و میگویم معراج حق است و سؤال در قبر حق است و بهشت وجهنم و صراط ومیزان برحق استوخداوند برمیانگیزاند تمام‌اموات را از قبورشان در روز قیامت ومیگویم فرائض واجبه بعد از دوستی اهل‌البیت نماز و زکوة وصوم و حج و جهاد وامر بمعروف و نهی از منکر است پس حضرت هادی ع فرمودند یا اباالقاسم اینست واللّه دین خداوند که پسندیده است از برای بندگانش پس ثابت بمان باین دین ـ خداوند ترا ثابت بدارد باین اعتقادات درحیوة دنیا وآخرت انتهی

در منتخب شیخ طریحی است قیل ممن دفن من الطالبیین‌حیاً عبدالعظیم الحسنی بالری و محمد بن عبداللّه بن الحسن المجتبی ع

از روح و ریحان چنین استفاده میشود که ایشان در حدود سنهٔ دویست و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

پس این روایت‌که شیخ شهید ازحضرت رضا ع روایت کرده که فرمودند من زار قبره وجبت له علی‌اللّه الجنة اخبار از مستقبل میباشد چون حضرت عبدالعظیم بنابر این تقریباً چهل‌وهفت سال بعد از رحلت حضرت رضا بوده جهت ورود حضرت عبدالعظیم بری وفضیلت زیارت و بعضی از فضائلشان ومعلومیت محل دفنشان اجمالا درخاتمه باب چهارم گفته شد فراجع

بدانکه بنیان حرم مطهرومشهد مقدس حضرت عبدالعظیم ازمرحوم مجدالملك قمی استچنانچه در مجالس المؤمنین فرموده که از آثار مجدالملك است مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری انتهی

از جمله آثار خیریه مجدالملك بقعهٔ مبارکه ائمه بقیع سلام‌الله علیهم است

ایضاً ازآثار خیریه اوست رواق ومشهد مطهر امامین همامین حضرت موسی بن جعفر وحضرت جواد الائمه سلام‌الله علیهما پس معلوم شد که ایشان حق عظیمی برقاطبه مسلمین دارند و او مستولی برمملکتسلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیك بن میکائیل سلجوقی بوده و مجدالملك را در سنه چهارصد و نود و دو لشگریان بعداوت منهبی از نزد سلطان کشیدند و اعضایش را قطعه قطعه نمودند و اعضای قطعه قطعه را میان تابوت گذارده بودند در جوار حضرت سیدالشهداء ع دفن کردند و این رباعی را شخص ملعونی از دشمنان گفته

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی	جوینده ملك و مال‌وتوفیر شدی
اعضاء تو هر یکی گرفت اقلیمی	فی‌الجمله بیك هفت‌جهان گیرشدی

بنیان‌ایوان و رواق حضرت عبدالعظیم ازشاه طهماسب بن شاه اسمیل صفوی است درسنه نهصد وچهل وچهار وضریح نقره آنبزرگوار از آثار خیریه مرحوم فتحعلی شاه قاجار است در سنه هزار و دویست و بیست و دو و طلاکاری گنبد مبارك از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است و آئینه بندی ونقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم از آثار خیریه‌میرزاآقاخان نوری‌صدراعظم‌است

دوم ـ جناب حمزة بن موسی‌الکاظم ع است که بسیار محترم بودواز احفادآنبزرگوارند سلاطین صفویه و ایضاً از احفاد اوست خاتم‌الفقهاء والمجتهدین جناب حاج سید محمدباقر حجةالاسلام الرشتی الاصفهانی ـ علامه مجلسی در تحفةالزائرین فرموده قبرشریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفرع نزدیك قبرحضرت عبدالعظیم است ظاهراً همان باشد که حضرت عبدالعظیم بزیارت او میرفت چنانچه درخاتمه باب چهارم از مزار بحار نقل شده که حضرت عبدالعظم در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت میکرد روزها روزه میگرفت وشبها مشغول عبادت بود و گاهی مستتراً میرفت بزیارت قبری که مقابل قبر شریفش هست ومیفرمود این قبر یکی از اولادهای حضرت موسی بن جعفر ع است

ایضا در خاتمه باب چهارم گفته شد که قبر جناب حمزه درچهار موضع محتمل است لکن‌اصح چنانچه علامه مجلسی در تحفه و ثقةالاسلام نوری در تحیةالزائرین فرموده آنستکه‌قبر جناب حمزة بن موسی بن جعفر ع همانست که درری هست انتهی

حرم حضرت حمزه وصل است بحرم حضرت‌عبدالعظیم ع

سوم ـ جناب امامزاده عبدالله ایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهید بن حسن الافطس ابن علی بن‌الامام علی‌بن الحسین زین‌العابدین ع وجهت نامیدن جناب ایشان را بعبدالله‌ایض آنستکه هریك از امامزادههائیکه اسمشان عبدالله است ملقب بلقب خاصی شدند که از یکدیگرممتاز شوند ایشان را عبدالله ایض نامیدند چون بدن و رخسارش سفید بود و پدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قانه نامیدند چون حاکم قانه بود وپسر جناب حسن‌ابن‌حسن‌المجتبی ع را عبدالله محض‌نامیدند

چون از طرفین منتسب بود بصدیقه طاهره سلام‌الله علیها چون والده ماجده‌اش فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء ع بود و عبدالله بن علی‌بن‌الحسین را عبدالله الباهر نامیدند بجهت حسن جمالش چنانچه عمر بن علی‌بن ابیطالب ع را عمر الاطرف نامیدند چون از یکطرف نسبش شرافت داشت وعمر بن علی‌بن الحسین را عمر الاشرف نامیدند چون والده اش دختر حضرت مجتبی ع بوده و از دو طرف شرافت داشته

الحاصل مرقد شریف جناب عبدالله ابیض نزدیك قبر حضرت عبدالعظیم است

چهارم ـ جناب حسین بن عبدالله الابیض است که از بخاری نسابه نقل شده که در ری هست مزار کثیرالانوار جناب حسین بن عبدالله ابیض که در سال سیصد و نوزده برحمت‌ایزدی‌پیوست

پنجم ـ جناب طاهر بن محمد بن حسن بن‌حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ع و مزار شریفش دریکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم معلوم است

ششم ـ جناب امامزاده قاضی صابر علی‌بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن‌علی بن‌الحسین (ع) و این بزرگوار در علم نسب‌کمال امتیازداشته و نسابهٔ ری بوده وایشان درحدود سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری از دنیا رحلت‌فرموده وقبر شریفشان در ونك است و ونك از قرای ری است

هفتم ـ جناب امامزاده زید که قبر شریفش در وسط شهر تهران است در بازار بزازها و بر احقر معلوم نیست که نسب شریف ایشان منتهی بکدام یك از ائمه اطهار میشود وابن‌بزرگوار بقعه وحرم وصحن بسیار قابلی دارد و در جوار ایشان مقبره‌ایست مشهور بسید ولی و احوالات‌ایشان را هم حقیر در جائی ندیدم

الحاصل درطهران و اطراف و دهات آن مقبرهائی منسوب به اولاد ائمه‌اطهار (ع) زیاداست لکن چون حقیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده‌ام ذکر نکردم

امر ششم درذکرقبوربعضی از علماء وبزرگانیکه درطهران واطراف آن مدفونند

اول ـ رئیس المحدثین جناب **ابوجعفر** محمد بن علی بن حسین بن موسی بن **بابویه‌القمی المشهور بالشیخ الصدوق**

ازنجاشی نقل‌شده که جناب‌علی بن حسین پدرشیخ صدوق بتوسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نواب اربعه حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء بود عریضه بحضرت بقیة‌الله نوشت و استدعا نمود که خداوند بوی فرزندی عطا فرماید پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند دعانا الله لك بذلك وسترزق ولدین ذکرین خیرین لهذا غالباً شیخ صدوق فخریه میفرمود که من‌بدعوه امام عصر (ع) تولد یافته‌ام و جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق رئیس فقهاء و علماء قم بودو در سنه تناثر نجوم سیصد و بیست ونه از دنیا رحلت فرمود جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیمری که نایب چهارم حضرت بقیة‌الله بود مشرف بودند فرمود رحم الله علی بن بابویه کسی عرضکرد علی بن بابویه زنده است فرمود امروز وفات یافت بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم و قبر او در قم معروفست

شیخ صدوق دراوائل سفارت جناب حسین بن روح متولد شد و کافیست در فضیلت جناب شیخ صدوق وبرادرش جناب حسین بن علی بابویه که ایندو بدعای حضرت حجة‌الله متولد شدند و حضرت در باره ایشان فرمود ولدین خیرین شیخ صدوق سیصد کتاب تصنیف فرمودند از قبیل کتاب من لا

بحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه‌است،وکتب خصال وعیون و غیر اینها و رحلت ایشان در سنه سیصدو هشتاد ویك بوده در ری‌وقبرشان در نیم فرسخی طهران نزدیك حضرت عبد العظیم است

در روضات است ما ملخصه که از جمله کرامات مرحوم شیخ صدوق آنستکه در حدود هزار و دویست و سی وهشت در مقبره مرحوم شیخ صدوق رخنه یافت شد خواستند اصلاح کنند رسیدندبه سرداب قبرمقدس ایشان وارد سرداب شدند دیدند جثه شریفش میان قبر صحیح و سالم خوابیده‌ودر حالتیکه خیلی جسیم ووسیم بود ودر اظفار و ناخنهایش اثر خضاب بود واین‌خبر در طهران منتشر شد وبسمع مرحوم فتحعلیشاه رسیدخود سلطان باجمعی‌ازعلماء وارکان دولت رفتندبجهت تحقیق‌وبعین قضیه را همان‌قسم که‌شنیده‌بودند دیدند

پس سلطان امر فرمود بسدآن ثلمه و رخنه‌و تجدید مرقدمطهر وتزیین اورا باحسن‌تزیین و من‌بعضی ازاشخاصی که برأی العین خود قضیه‌رادیده بودند ملاقات کردم و بهمین‌قسم برای من‌نقل کردند انتهی

نظیر این‌حکایت را ایضا نقل فرموده از کتاب روضة الواعظین سید هاشم بحرانی که یکی از حکام بغداد بناء قبر مرحوم کلینی را دید سؤال کرد که این‌قبر کیست گفتند قبر یکنفر از علما شیعه است ازعداوتی که آنحاکم داشت باشیعه امرکرد قبر مطهر را نبش کنند چون نبش کردند دیدندبدن مطهر با کفن صحیح و سالم است نه‌بدن مبارك تغییر کرده و نه کفن‌یك‌طفل‌صغیری‌هم پهلوی ایشان مدفونست که گویا پسرخود ایشان باشدایضا بابدن وکفن سالم پس امرکردپوشیدن قبر شریف و بقعه هم برروی قبر مقدس نصب کردند انتهی

دوم مرحوم شیخ یعقوب بن اسحق الکلینی والد ماجد ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی وایشان در حدود سنه سیصد ازدنیا رحلت فرمودقبرشریف‌ایشان درکلین‌است‌علی وزن زبیر و آن قریه ایست موجود در وادی کرج بین طهران وقم وقبر مرحوم شیخ یعقوب در دست چپ است وقت رفتن اهل طهران ببلده طیبة قم‌وعلی‌بن محمد رازی المعروف بعلان کلینی که ازمشایخ حدیث و ثقات اهل علم بوده خالوی جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بود کذا نقل عن النجاشی و مرحوم ثقةالاسلام در کافی از ایشان روایت میکند وکمال اعتماد باخبار مرویه ازایشان داشته

واما کلین بروزن امیر ازدهات ورامین است ومدفن مرحوم شیخ یعقوب در آنجا نیست ودر قاموس که نوشته کلین بروزن امیر مرقد شیخ یعقوبست نسبت باشتباه داده شده چنانچه بعضی از معتمدین تصریح باین فرموده‌اند

سوم الشیخ جمال الملة والحق والدین حسین بن علی الخزاعی النیشابوری الاصل المعروف بالشیخ ابی الفتوح الرازی المفسر بالفارسی المسمی بروض الجنان و ایشان از اعاظم علماء تفسیر بودند وبعضی نقل فرمودند که‌ایشان تفسیر عربی‌و مفصلی هم دارند که در بیست مجلد است در روضاتست ماحاصله که از تفسیرشان ظاهر میشود که ایشان معاصر بودند با محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف بنابر این گویا ایشان در حدودپانصد بوده‌اند ومیفرماید تفسیر فارسی ایشان درو ثاقه تحریر و تحریر ودقت نظر نظیر ندارد و تفسیرامام فخررازی مقتبس از تفسیر ایشان است

درمستدرك الوسائلست که تفسیر مجمع البیان مختصری است از او و قبر شریفشان در حضرت عبدالعظیم در یکی ازحجرات‌صحن حضرت حمزة بن موسی الکاظم‌است و بعضی‌مرقد ایشان

را دراصفهان نوشته‌اند و این‌اشتباه لست بقبر شیخ ابوالفتوح اسعدبن ابی الفضائل العجلی

چهارم الفقیه النابه **ابوعلی محمد بن احمد بن جنید البغدادی** الملقب بالکاتب المشتهر بالاسکافی صاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه که مشتمل است بر عدهٔ از کتب فقهیه و اسکاف از نواحی نهروانست و بین نهروان و بصره واقع است واو اول کسی است که اساس اجتهاد را تأسیس نمود در احکام شرعیه و جناب حسن بن ابی عقیل العمانی هم متابعت کرد ایشان واو از اسکافی وعمانی فقهاء تعبیر میکنند بقدیمین

درروضات ازشیخ طوسی نقل کرده قال عند ذکره انه کان جید التصنیف الا انه کان یری القول بالقیاس فترك لذلك کتبه ولم یعول علیها ، بعد میفرمایداختلاف الفقهاء فی مبانی الاحکام لا یوجب عدم الاعتبار بقولهم لانهم قدیما و حدیثاً کانوا مختلفین فی الاصول التی تبنی علیها الفروع مثل اختلافهم فی خبر الواحد و الاستصحاب فی المفاهیم و غیرها من مسائل اصول الفقه ومی‌فرماید گویا ابن‌جنید از علماء زمان غیبت صغری بوده و از صاحب فوائد نقل کرده ونسبت بقیل داده که وفات ابن جنید درری بوده در سنه سیصد و هشتاد ویك سنه رحلت شیخ صدوق انتهی لکن محل دفنشان معین نیست

پنجم ابومحمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد الدوربستی

درمجالس است که‌او از فقهاء شیعه امامیه است ودر سال پانصد و شصت وشش ببغداد آمد ومدتی درآنجا بذکر احادیث مشغول بود وبعد بوطن خود مراجعت نمود و بعد از سنه ششصد از دنیا رحلت فرمود و نسب خود رامنتهی میکرد بجناب حذیفة بن یمان که از اصحاب خاص حضرت پیغمبر ص بود انتهی

قبر ایشان در دوربست است وجناب حسن بن جعفر دوربستی برادر عبدالله بن جعفر بفنون‌فضل وکمال متحلی بود واین‌اشعار ازاو است

بغض الوصی علامة معروفة	کتبت‌علی‌جبهات اولادالزنا
من لم یوال من‌الانام وصیه	سیان عندالله صلی‌ام زنا

دوربست یکفرسخی طهرانست و حال آنقریة را طرشت مینامند بالشین المعجمه **مخفی نماناد** که بیت‌ایشان‌بیت باشرافت‌وفضلی‌است‌وجداعلای ایشان‌جعفر بن‌محمدازاجله علماءبوده وتصنیفات زیادی دارد ومعاصر بوده بامرحوم شیخ‌طوسی و حالاتش را در روضات مفصلا ذکر کرده

ششم - ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله الاسدی الکوفی المقری النحوی‌المشهور بالکسائی و ایشان راکسائی گفتند چون وقتیکه بمجلس درس حمزة بن زیات میرفت خود را به عبا میپیچید واو معلم‌محمد امین وعبدالله مامون پسران هرون الرشید بودازحمدالله مستوفی نقل شده که کسائی آمد نزد مامون تااورا درس نحو بدهد مامون‌مشغول شرب خمر بود پس ببرك گل مامون این‌شعر رانوشت و برای اوفرستاد

للنحو وقت وهذا الوقت للکاسی	وان لی رغبة فی الورد والاس

یعنی از برای تعلیم نحو وقتی است و این‌وقت برای شراب خوردنست ومن میل دارم ببوئیدن گل‌و آس پس کسائی درپشت آن در جواب نوشت

لوکنت تعلم‌ما فی النحو من حسن	الهتك لذته من لذت الکاس
لوکنت تعلم من فی الباب قمت له	سحباً علی‌الوجه بل‌مشیاً علی‌الرأس

یعنی اگر بدانی لذتی را که‌در علم نحو است مانع میشود ترا از لذت شرب خمرواگربدانی که کیست در خانه‌تو صورت بزمین می‌کشیدی بلکه باسربسوی وی میرفتی ایشان با هرون الرشید آمدبری و در ری وفات کرد در سنه صدو هفتادو نه‌در همان روز فوت کسائی محمد بن حسن شیبانی قاضی هم در ری وفات نمود که رشید گفت دفنت الفقه والنحو بر سنویة واو قریه ایست ازقراء ری وفعلا معلوم نیست که آنقریه کجاهست یااسمش را تغییر دادند یاخراب وویران شده بدانکه کسائی یکی از قراء سبعه است که اجماع است بر حجیت قرائتشان و صحت روایتشان واتفاق اهل‌این‌صناعت است که از آن‌هفت نفر اصوب رأیاً واحسن استنباطا و اکثر استیناسا بجواهر کلمات الهی جناب ابوبکر عاصم بن بهدلة الکوفی است و اواول است شاناً و جلالة ولذا رسم جمیع مصاحف بقرائت عاصم کوفی است وعاصم در سنه صدوبیست وهشت در کوفه از دنیا رفت ـ دوم از قراء سبعه کسائی است که گفته شد

سوم از قراء سبعه ابو عمارة حمزة بن حبیب کوفی است واودر سنه صدو پنجاه و شش در حلوان از دنیارفت‌ـچهارم نافع بن عبدالرحمن‌المدنی است ودرمدینه‌از دنیا رفت درسنه صدوشصت‌و نه
پنجم عبدالله بن کثیر المکی است واودر مکه معظمه از دنیا رفت سنه صدو بیست
ششم‌ربان المکنی بابی عمرو بن علاء النحوی البصری است واو درکوفه از دنیارفت سنه‌صدو پنجاه‌وچهار **هفتم عبدالله‌بن عامرالشامی** است واو درشام از دنیا رفت سنه صدو هیجده‌وبعضی ائمه قراءات را ده نفر شمردند و اضافه نمودند باین هفت نفر **ابو جعفر مدنی و یعقوب بصری‌و خلف را**

هفتم العالم العلام **جناب حاجی ملاعلی کنی** مصنف توضیح المقال فی علم الرجال و غیر آن ولادتش سنه هزار ودویست وبیست‌بود در قریه کن که دو فرسخی تهرانست و ایشان مدتی درنجف اشرف خدمت صاحب جواهر تلمذ فرمودند بعد آمدند بطهران و ریاست روحانی عـامه مملکت ایران با ایشان شدو در صبح پنجشنبه بیست وهفتم ماه صفر سنه هزاروسیصد وشش از دنیا رحلت فرمود در سن هشتادو شش تقریبا وجنازه‌شانرادر کمال احترام واجلال بردند بزاویهٔ مقدسه حضرت عبد العظیم دفن نمودند

نقل کردند وقتی نائب السلطنه پسر مرحوم ناصر الدینشاه واردشد بمنزل حاجی کنی‌مرحوم حاجی چون دردپائی داشتند بعد از عذرخواهی نمودن پایشانرا دراز کردند بنایب السلطنه برخورد عرض کرد آقا منهم پایم درد میکند اذن بدهید دراز کنم فرمود نایب السلطنه منکه پایم را دراز کردم دستمرا جمع کردم توهم دستت راجمع کن‌و پایت رادراز کن

هشتم ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهانی الحکیم المتأله و ایشان از احفاد آقامیرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی هستند ودر سنه هزار و دویست وسی‌وهشت دراحمدآباد کجرات متولد شد و در اصفهان تحصیل کرد پس از تکمیل در معقول بتهران انتقال فرمود ودر دارالشفاء توقف نمود ومشغول بتعلیم علوم حکمیه شد ودر آنجا از دنیا رحلت فرمود ودر جوار ابن بابویه بخاك رفت وقبرش در میان یکی ازحجرات باغ آنجا معروفست

نهم نظام الدین ساوجی‌محمد بن حسین القرشی پدرش دوست شیخ بهائی بود چون وفات کرد شیخ بهائی او را تربیت نمود چون‌شیخ بهائی وفات نمود شاه عباس او را معظم داشت

وبامر شاه‌عباس کتاب جامع عباسی را تمام کرد و باین بزرگوار بعد از عزل ملا خلیل قزوینی از تدریس در حضرت‌عبدالعظیم‌منصب‌مدرسی دادند‌ودر همانجارحلت فرمود وظاهراً قبرش‌هم‌همانجاباشد

دهم مرحوم آقا سید صادق طباطبائی تهرانی وفاتشان روز شانزدهم ربیع الثانی سنه‌هزار وسیصد بود وقبرشان ظاهراً درحضرت عبدالعظیم است

یازدهم مرحوم آقا میرزا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدور روز هشتم صفر سنه هزارو سیصدو شانزده در طهران فوت شدو شایدمدفون درحضرت عبدالعظیم باشند

دوازدهم ـ در طهران فوت کرد اول عاشق حضرت سید الشهداء ع **جناب آخوند ملا آقا ابن عابدین رمضان الدربندی** صاحب کتاب خزائن وکتاب اسرار الشهاده وغیر این دو اخلاصش بحدی بود که بالای منبر هنگام مصیبت خواندن بی اختیار عمامه اش را بزمین میزد و لباسش را پاره میکرد وروز عاشوراء لباسهایش را ازبدن خود میکند و لنگ بکمر می بست وگل بصورت و محاسن میمالید وخاك بسر میریخت بهمین هیئت میان کوچه و بازار و بالای منبر میرفت واز کتب احادیث خیلی احترام میکرد ومانند کلام‌الله میبوسید و بالای سر خود میگذاشت و بسیارتندخو وشدید الغضب بود کسی از آنمرحوم سؤال کرد آیا فضله امام پاکست یا نجس‌جناب آخوند سکوت کرد ثانیاً سؤال کرد بغضب فرمود چه سؤالی است فضله امام بریش من فضله من بریش تو ودر سنهٔ هزار و دویست وهشتاد وشش در طهران از دنیا رفت جنازه‌اش‌را حمل نمودند وبکربلای معلی دفن کردند

مخفی نماناد که‌در طهران وری قبور خیلی اعلام ازعلماء وروات‌ست و خیلی از بزرگان هم ازخاك ری بودند ودر غیر ری مدفونند وما اختصاراً ذکر نکردیم

بدانکه در طهران فوت کرد حسن بن بویه دیلمی الملقب برکن الدوله والد عضدالدوله و مؤید الدوله وفخرالدوله و برادر وسطی علی عماد الدوله و احمد معزالدوله ودر تاریخ ابن‌خلکان است که ایشان در دوازدهم محرم الحرام سنه سیصد وشصت‌و شش‌در سن هشتاد سالگی در ری از دنیارفتند ومدفن ایشان معلوم نیست ودرحضرت عبدالعظیم است قبر **مرحوم ناصرالدینشاه‌قاجار** که در سنه‌هزار وسیصد وسیزده ازدنیارحلت‌فرمود

خاتمه

دوست دارم که‌در این خاتمه ذکر کنم بعضی از قضایای قصار غریبه حضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه را که قلب شیعیان و محبین منور و روشن شود

اول در تهذیب روایتکرده دونفر در سفر با یکدیگر رفیق شدند، وقت غذا خوردن یکنفر در سفره‌اش پنج قرص نان بود ورفیقش سه قرص، شخص ثالثی از راه عبور میکرد تکلیفش کردند هر سه نفر با یکدیگر هشت قرص نان را خوردند بعد از فراغ آن شخص ثالث هشت درهم کنار سفره گذاشت و رفت

صاحب سه قرص نان گفت این هشت درهم را نصف کنیم

صاحب پنج قرص نان گفت سه درهم مال تو که سه‌قرص نان داشته ای و پنج درهم مال من

که پنج قرص نان داشته‌ام با یکدیگر مخاصمه کردند آمدند خدمت حضرت امیر ع عرضکردند یا علی بینما حکم حق بفرما

حضرت هفت درهم دادبصاحب پنج قرص نان ویکدرهم داد بصاحب سه قرص نان فرمود آیا شماهشت قرص نانرا بقدر یکدیگر نخوردید ، عرضکردند ، چرا، فرمود پس هریك از شما سه‌قرص نان خورده‌اید الا ثلثی پس ازصاحب‌سه‌قرص‌نان‌این شخص وارد یك ثلث نان خورده واز صاحب پنج قرص دونان ویك ثلث خورده وعوض هرثلث نان یکدرهم داده میشود

دوم - ایضاً درتهذیب است مردی قید آهنی در پایش بود ، قسم خورد که از جای خود حرکت نکند تاوزن قید را بداند خدمت حضرت امیر ع عرضحال خود را نمود حضرت فرمود پایت رابا قید میان ظرف آب بگذار اندازه آب را نشان کن بعد قیدرا بالا بکش وعوض آن آهن بریز تابرسد باندازه اول وآن‌آهن راوزن کن تا وزن قید معلوم میشود

سوم ایضا در تهذیب از حضرت باقر ع روایتکرده مردی در زمان حضرت رسول ص دو کنیز داشت ، هر دو در یکشب زائیدند یکی پسر آورد و دیگری دختر ، مادر دختر بچه‌اش را گذاردد ر گهواره پسر وپسر را گذارد بگهواره خودوگفت ، « پسر مال منست» مادر پسر میگفت « پسرمال منست»

پس رفتند بمحاکمه خدمت حضرت امیر ع ، آنحضرت فرمود شیر این دو را وزن کنند شیر هرکدام سنگین تر است پسر مال اوست

چهارم در فقیه از حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده مردی در زمان حضرت امیر ع ازدنیا رفت پسری داشت وبندهٔ هریك ادعا میکردند که او پسر میت است و دیگری‌بنده است ، آمدند خدمت حضرت امیر ع بمحاکمه حضرت فرمود در دیوار مسجد دوثقب وسوراخ بکنند بعدامر فرمود هریك از این دوسرش را میان سوراخ کند ، بقنبر فرمود ، شمشیر بکش (آهسته فرمود اطاعت مکن‌آنچه بتو امر میکنم) وفرمود بزن گردن‌بنده را پس‌بنده سرش را بیرون کشیدحضرت فرمود این بنده است ، دیگری پسر میت است

پنجم در ارشاد مفید است دو زن در خلافت عمربن خطاب نزاع کردند در بارهٔ طفلی هریك ادعا میکردند که این‌طفل از منست بینه و شاهدی هم نداشتند ، محاکمه کردند نزد خلیفه خلیفه هم متوسل بحضرت‌امیر ع شد حضرت آن دوزن را طلبید، هر قدر موعظه فرموداثر نکردچون ازاصلاح آنهامأیوس‌شد فرمود یك اره حاضر کنید ، زنها گفتند اره چه میکنی‌فرمود این طفل را دونیم بکنم وبهر یك ازشما نصف اورا بدهم

ناگاه یکی از آنها گفت یاابالحسن ! ان کان ولابد کذا من ازحصهٔ خود گذشتم ، حضرت فرمود الله اکبر این پسر ازتو هست که براو رقت کردی آن زن دیگر اعتراف نمود که ولد مال دیگریست نه مال‌او

ششم در مطالب السؤل است درخلافت حضرت‌امیرع‌هفت نفررفتند بسفر در مراجعت یکنفر باآنها نبود عیال او آمد خدمت حضرت امیر ع عرضکرد یاامیرالمؤمنین ع شوهر م بااین شش نفر بسفر رفته اینها بر گشته اند و شوهر من همراه نیست سؤال کردم از آ نها بمن خبر ندادند از حالش گمان میکنم که اینها شوهر مرا کشته‌اند از شما خواهش دارم که آ نها را بطلبید و مطلب را کشف کنند

حضرت امر فرمود آنها را حاضر کردند هریك رادر یك زاویه مسجد نشانید و یکنفر باو موکل گردانید که مبادا با رفقایش صحبتی بکند بعد حضرت یکنفر از آنها را طلبید.و او از حال آنمرد سؤال کرد اومنکرشد بعد حضرت بآواز بلند فرمود الله اکبر

چون آن پنج نفر دیگر صوت حضرت امیررا بتکبیر شنیدند اعتقاد کردند که رفیقشان اقرار کرده‌و صورت حال را بحضرت عرضکرده بعد آنهـا راطلبید تماماً اقرار کردند بقتل او (باعتقاد آنکه رفیقشان بحضرت خبر داده قتل اورا) اولی عرضکرد یا امیر المؤمنین ع رفقای من اقرار کردند ومن اقرار نکردم حضرت فرمودند رفقای تو شهادت دادند پس او هم اقرار کرد که‌شریك آنها بوده در قتل او پس چون اعتراف همه کامل شد بقتل او حکم الله رادرباره آنها جاری‌فرمود

هفتم درتهذیب از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود زنی از طایفه انصار عاشق جوانی بود هرچه کرد آنجوان حاضر نمیشد آخرالامر آنزن سفیدی تخم‌مرغ را گرفت ریخت بجامهٔ هـا وبران خود بعدگریبان آنجوان را گرفته‌آورد نزد عمربن خطاب گفت اینمرد مرا درموضع کذائی گرفته و بامن‌عمل‌قبیحی کرد این‌هم‌علامت‌اوست عمرقصد کرد که‌حد زنارا بآنمرد جاری کند جوان انصاری‌هم قسم میخورد بکذب آنزن

حضرت امیر ع حاضر بود عمر عرضکرد یا امیرالمؤمنین شما چه میفرمائید ؟ حضرت نظـر فرمود بسفیدی که درجـامه آن زن بود دانست که آنزن‌حیله کرده فرمودآب بسیارگرمی که‌بجوش باشد حاضر کنیدو بریزید بالای آن سفیدی که در جامه آنزن هست چنین کردند آن سفیدی پخته شد حضرت امیر ع او راگرفت وبدهان زد طعمش رافهمید از دهان خود انداخت بزن روی آورد وازاو سؤال کرد ضعیفه اقرارکرد عقوبت عمر ازآنجوان بر طرف شد

در ارشاد است که‌حضرت امیر ع آنزن را بجهت ادعای باطلش تازیانه زد

هشتم در بحار از فضائل الشیعه نقل فرموده که روایت شده در خلافت عمر بن‌خطاب‌زنی در مدینه طفل ششماهه خودرا بالای پشت بام گذارد طفل دست‌و پابزمین گذارد ورفت سرناودان نشست‌مادرش ملتفت شد هر چه کرد آنطفل نیامد بپشت بام نردبان بدیوار گذاردند دست به آن طفل نرسید چون ناودان بلند بود وطفل هم سر ناودان نشسته بود مادر طفل صیحه میزداقارب طفل گریه میکردند آمدند نزد عمربن خطاب اوهم متحیر ماند که‌چه باید کرد

گفتند مالهذا الاعلی بن ابیطالب ع یعنی نجات‌دهندهٔ از برای این نیست‌بجزعلی بن ابیطالب حضرت امیر ع حاضرشد نظر بآنطفل‌کرد آنطفل سخنی گفت که‌کسی‌نفهمید سخن‌اورا‌پس‌فرمودند طفل دیگری مثل خودش حاضرکنید بعدکه حاضر کردند آندو طفل بیکدیگر نظرکردند ومثل اطفال با یکدیگر سخنی گفتند پس آنطفل از بالای ناودان آمد بپشت بام ، اهل مدینه خوشحال شدندکه مثلش در مدینه دیده‌نشده بود

بعداز حضرت امیرع سؤال‌کردند آیا این طفل شما راکه دید چه‌گفت ؟ وآیا این دو طفل با یکدیگرچه گفتند فرمود اما خطاب طفل بمن او سلام کرد بمن‌بامرة المؤمنین ، منهم جوابش را رد کردم وچون صغیر بود باو تکلیفی نکردم و امر کردم‌طفل دیگری مثل خودش حاضر کنند تا بلسان اطفال بااو سخن بگوید بعد که آنطفل حاضر شد گفت« یااخی ارجع الی السطح ولاتحرق قلب امك وعشیرتك بموتك » یعنی برادر بیا بپشت بام وقلب مادرت وخویشانت را مسوزان بمردن

طفلی که بالای ناودان بود گفت برادر بگذار مراکه قبل ازآنکه بالغ بشوم و شیطان بر

من مسلط شود بمیرم وهلاك شوم طفلی که بالای بام بود گفت بیا پشت بام شاید تو بزرك شوی وبالغ شوی خداوند از صلب تو پسری مرحمت بفرماید که دوست داشته باشد خدا ورسول ودوست داشته باشداین مرد را که علی بن ابیطالب سلام‌الله علیه باشد

پس آنطفل بکرامت خداوند بتوسط حضرت امیر ع از هلاکت‌نجات یافت

نهم درمناقب ابن شهر آشوب است جوانی آمد نزد عمربن خطاب گفت پدر من وفات کرده و من طفل صغیری بودم و اموال پدرم را نزدتو آورده‌اند مال مرا رد کن عمر صیحه بوی‌زد واورا ازنزد خود دور کرد آنمرد از نزد خلیفه بیرون شد در بین‌راه شکایت میکرد

حضرت امیر را ملاقات کرد فرمود بیاورید او را بمسجد جامع تا امر او معلوم شود پس آوزدند اورا بمسجد وتفصیل ازآن‌مرد سؤال کرد

بعد فرمود هر آینه‌حکم کنم بحکمی که خداوند در فوق سموات بآن حکم فرموده و حکم نمیکند به‌آن‌مگر کسیکه خداوند اورا برگزیده باشد از برای علمش بعد بیکی ازاصحابش فرمود بیل وکلنك حاضر کند وتشریف برد سر قبر پدر آن جوان فرمود قبر را بشکافید و یك استخوان ازاستخوانهای پهلوی او را بیرون آورید چنین کردند به‌آنجوان فرمود اورا استشمام کند چون استشمام نمود خون ازدومنفذ دماغش بیرون شد حضرت فرمودند این جوان اولاد این میت‌است

عمر گفت ازآمدن خون از منفذ بینیش مال باو تسلیم میشود فرمود بلی او احقست باین مال ازهمه مردم بعد امر فرمود بحاضرین که استشمام نمایند استشمام نمودند ، خون از بینی هیچیك جاری نشد دو مرتبه به‌آن جوان فرمود استشمام نماید همینکه استشمام نمود بازخون ازمنخر بینیش جاری شد

فرمودند این پدر این‌جوان است اموال را تسلیم باوفرمود بعد فرمود «والله دروغ نگفتم»

دهم ـ ایضا درمناقب است‌بندهٔ راآوردند نزد عمر بن‌خطاب که مولای خود را بقتل رسانیده بود امیر المؤمنین ع حاضر بود فرمود آیا تومولایت را بقتل رسانیدی گفت بلی فرمود چرا بقتل رسانیدی گفت بامن عمل قبیحی کرد لهذا اورا بقتل رسانیدم

بعد باولیای مقتول فرمود آیااورا دفن کردید ؟ گفتند بلی فرمو د چه وقت ؟ گفتند الساعه

حضرت امیر بعمر بن خطاب فرمودند این بنده را تا سه‌روز، حبس کن بعد از سه روز بگو اولیای مقتول حاضر شوند چون سه روز گذشت واولیای مقتول‌حاضر شدند ، پس حضرت دست عمر بن خطاب را گرفت برد سر قبر مقتول و باولیای مقتول فرمود قبر او را شکافتند تا رسیدند بلحد میت فرمود میت خودرا ازقبر بیرون کنید چون نظر کردند دید کفن موجود است لکن‌بدن میان قبر نیست خبر دادند بحضرت امیر ع

فرمود الله اکبر الله اکبر والله من دروغ نگفتم ، شنیدم از حضرت پیغمبر ص که فرمود هر یك از امت من که عمل کند عمل قوم‌لوط را وبهمان عمل ازدنیا برود بعد ازدفن سه‌روز زیاد تر در میان قبر خود نمیماند که‌ملحق میشود بقوم لوط ومحشور میشود بآنها»

یازدهم شخصی خدمت حضرت امیر ع رسید عرضکرد یاعلی « علمنی من اقل عدد یتصحح‌منه الکسور التسعة » حضرت بداهتا فرمود اضرب ایام اسبوعك فی ایام سنتك

مخفی نماناد که حاصل ضرب ۷ در ۳۶۰ : ۲۵۲۰ میشود نصفش ۱۲۶۰ ، ثلثش ۸۴۰

ربعش ۶۳۰ ، خمسش ۵۰٤ ، سدسش ٤۲۰ ، سبعش ۳۶۰ ، ثمنش ۳۱۵ ، تسعش ۲۸۰ ، عشرش ۲۵۲ است وهمه اینها بدون کسر است و کمتر از این عددی نیست که تمام کسور تسعه درآن باشد بدون کسر

دوازدهم در بحار ازجمعی از مفسرین مثل زجاج و غیر او نقل کرده ودر تفسیر قوله تعالی «ولبثوا فی کهفهم ثلث مأة سنین وازدادوا تسعاً » گفتند

جماعتی از یهودیان بعد از رحلت حضرت رسول ص آمدند بمدینه گفتند آنچه در قرآن است مخالف است با آنچه در تورات است چون در قرآن مجیداست«ولبثوا فی کهفهم ثلث مأة سنین و ازداد وانسعاً » ودر توراتست « ثلث مأه سنین» و این دوبایکدیگر مخالفت پس‌این امر برصحابه مشکل شد ، مطلب بعرض حضرت امیر ع رسید فرمودند این دو با یکدیگر مخالف نیستند زیرا که معتبر نزد یهود سنه شمسی است ونزد عرب سنه قمریست ، تورات نازل شده بلسان یهود و قرآن نازل شد بلسان عرب‌وسیصد شمسی سیصد ونه سال قمری است

بیان ـ بعضی ازعلمای‌هیئت گفتند که سنه شمسی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و۵ دقیقه و ۱۲ ثانیه است وسنه قمری۳۵٤ روز است، چون غالباً ششماه‌تمام است وششماه ناقص وتفاوت بین‌سنتین تقریباً ۱۱ روز و ۶ ساعتست پس تقریبا هر ۳۳ سال قمری ۳۸ سال شمسی میشود وهر ۱۰۰ سال قمری ۹۷ سال شمسی میشود پس ۳۰۹ سال قمری ۳۰۰ سال شمسی میشود تقریبا

سیزدهم در خرائج روایت فرموده نه نفر برادر بودند در قبیله از قبایل عرب و اینها یك خواهر داشتند : باو گفتند که‌هر چه خداوند بما مرحمت کند ازاموال دنیویه بتومیدهیم کهشوهری اختیار نکنی که بغیرت ما نمیگنجد

خواهر باین امر راضی شد ومشغول شد بخدمت برادرها و برادرها هم خیلی احترام میکردند ازاو تا آنکه خواهر حائض شد و از حیض طاهر شد رفت میان چشمه آبی که نزدیك خیمه شان بود غسل کند ناگاه علقه و کرمی از میان آب رفت بجوف آنزن کم کم بزرك شد وشکم آن زن بالا آمد برادرها گمان کردند که‌خواهرشان آبستن شده و خیانت نموده با نها خواستند او را بقتل برسانند بعضی گفتند ببریم او را‌خدمت حضرت امیر ع که او حکم الهی را بفرماید آوردند او را خدمت‌حضرت‌ومطلب راعرض کردند

پس‌حضرت امرفرمود که طشتی حاضر کنند واو رازپراز حماة و موشك گوشت نمایند و به آنزن امر فرمود که میان آنطشت بنشیند همینکه‌آن علقه و کرم‌بوی‌آن موشکهای گوشت استشمام نمود ازجوف آنزن خارج شد

مردم گفتند یاعلی (انت‌ربنا العلی الاعلی فانك تعلم الغیب)

پس حضرت به‌آنها صیحه زد و آنها را منع فرمود ، فرمود اینمطلب را پیغمبر ص بمن خبر داده ازجانب خداوند که درچنین ماهی وچنین ساعتی چنین امری واقع خواهد شد

چهاردهم دربحار ازکتاب فضائل‌الشیعه روایت کرده

عمار گفت خدمت حضرت امیر ع بودم ناگاه صدای عظیمی که تمام مجامع کوفه رابر کرد بگوشم رسید حضرت فرمود عمار برو ذوالفقار مرا حاضر کن وبعد برونگذار اینمرد باین زن‌ظلم کند اگر ترك ظلم کرد فبها‌و الا باهمین ذوالفقار او را مانع بشو ؛ عمار گفت ، رفتم دیدم مردی مهار ناقه را گرفته و زنی میگوید این ناقه از من‌است ومرد میگویداز منست به آن مرد گفتم‌امیر

المؤمنین تورا نهی فرموده از ظلم باین زن

آن‌مرد خبیث گفت ، علی‌مشغول کار خودش باشد ودستش را از خون مسلمین که‌در بصره به قتل رسانیده بشوید میخواهد شتر مرا گرفته باین زن‌دروغگو بدهد ، عمار گفت ، بر گشتم که‌خبر بمولایم امیرالمؤمنین ع بدهم دیدم حضرت بیرون شدو آثار غضب بصورت نازنینشان ظاهر است فرمود ، وای برتو ای مرد وابگذار شتر این زن راآنمرد گفت شتر مال منست حضرت فرمود دروغ میگوئی ای ملعون

آن‌مرد گفت که شهادت میدهد این‌جمل مال این زن است ؟

فرمودند شاهدی شهادت میدهد که احدی از اهل کوفه اورا تکذیب نمیکند

آنمرد گفت اگر چنین شاهدی شهادت بدهد من‌شتر را باین زن‌تسلیم میکنم

حضرت فرمود ؛ ای جمل خودت شهادت بده که مال کیستی ؟ آن‌جمل بلسان فصیح عرضکرد یاامیرالمؤمنین علیك السلام ، من‌مدت نوزده سال است که مال این‌زن هستم حضرت بآنزن فرمود شترت رابگیر وبرو و بیك ذوالفقار آنمرد را دوحصه کرد

پانزدهم در فروع کافی از حضرت صادق ع رو ایتکرده

جوانی رادر میان خرابه دیدند که‌کارد خون آلوده دردستش بود وکشتهٔ دیدند آنجا افتاده که بخون خودش آلوده شده مردم آن‌جوانرا گرفته آوردند خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع وقضیه را بآنحضرت عرضکردند حضرت بآنجوان فرمود ، چه میگوئی ؟ عرضکرد ، یا علی من قاتل اینمرد هستم حضرت فرمود حال که خودش اقرار میکند او راببرید و بقتل برسانید ؛ همینکه بردند او را بقتل برسانند مردی بتعجیل آمد گفت ، اورا نکشید و بر گردانید خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بر گردانیدند عرضکرد : یاعلی والله اینمرد قاتل او نیست بلکه اورا من بقتل رسانیده ام

حضرت بآنجوان اولی فرمودند ، چه‌وادار کرد ترا که چنین اقرار کردی عرضکرد یا امیر المؤمنین بااین شهود وبااین کارد خون آلود دردستم و بااین مقتول بخون آلوده ومنهم بر سر او حاضر بودم چگونه می‌توانستم انکار نمایم ؟ من‌در پهلوی‌این خرابه گوسفندی ذبح کرده بودم‌ومرا بول گرفت ، داخل خرابه شدم دیدم اینمرد بخون خود آغشته است ، من‌بسر اومتعجبا ایستاده بودم که اینجماعت آمدند ومرا گرفته خدمت شما آوردند

حضرت فرمودند این‌دو نفر را ببرید خدمت نور دیده‌ام حضرت امام حسن تا حکم بفرماید

آوردند وقضیه رانقل کردند حضرت مجتبی فرمود بپدربزرگوارام عرض کنید اگر چه دومی قاتل این‌مرد است لکن اولی رازنده کرده ، خداوند در قرآن مجید فرموده (من احیا نفسا فکانما احیاالناس جمیعا) هردو رارها کنند ودیه مذبوح را ازبیت المال بدهند

شانزدهم درروض الجنان ازابوالفتوح رازی نقلکرده

چهل‌زن رفتند نزد عمربن خطاب سؤال کردند ازشهوت آدمی

گفت . مرد یکسهم ازشهوت دارد وزن نه سهم گفتند چه‌شد که بجهت مردان‌با آنکه یك سهم ازشهوت دارند زوجه دائمه ومتعه وکنیز حلال شد وبجهت‌زنها با آنکه نه جزء از شهوت را دارند یکمرد بیش حلال نشد

عمر از جواب عاجز شد رفتند خدمت امیر المؤمنین ع مشکل را از او سؤال کردند حضرت امر فرمود که هر یك‌آنها یك‌شیشه آبی حاضر کنند بعد فرمود یك طشتی هم آوردند فرمودشیشه

های آب را بریز نمیان طشت، بعد فرمود: آبهای شیشه‌های خودرا جدا کنید عرضکردند، امتیازداده نمیشود آب هیچیك از شیشه‌ها

فرمود: بهمین جهت حلال نشد بجهت یکزن زیاده از یکمرد تا در نسب و اولاد و میراث اشتباهی نشود.

هفدهم درمناقب از اصبغ بن نباته روایت کرده

عمر بن خطاب حکم کرد پنجنفر زانی را سنگسار کنند امیرالمؤمنین ع فرمودخطا کردی بعد یکی را آوردند ، فرمود: گردن بزنید دومی را آوردند فرمود سنگسار کنید سومی را آوردند فرمود حد بزنید چهارمی را آوردند فرمود نصف حد بزنید پنجمی را آوردندفرمود تعزیر کنید

عمربن خطاب عرضکرد بچه‌جهت اینقسم احکام مختلفه فرمودید

فرمود اما اولی چون‌مرد ذمی بود که زنا کرده بود بزن مسلمه وخارج شده بود از ذمه ولذا امر بقتل فرمودم واما دومی چون‌مرد محصنی بود که زنا کرده بود لذا امر بسنگسار فرمودم واما سومی چون زانی غیر محصن بود لذا امر بحد زنا فرمودم (صدتازیانه) واما چهارمی چون زانی عبدبودامر بنصف حد فرمودم (پنجاه تازیانه) واما پنجمی چون دیوانه بود امر بتعزیرش فرمودم عمر گفت حظی نیست در امتیکه در او تو نباشی یا اباالحسن

هیجدهم در مناقب ازحضرت صادق ع روایتکرده

عقبة بن ابی عقبه چون از دنیا رفت امیرالمؤمنین ع با جمعی از اصحاب و عمر بن خطاب به جنازه‌اش حاضرشدند، حضرت بغلام عقبه فرمود عقبه ازدنیا رفت عیال تو بر تو حرام است مبادا با او مضاجعت نمائی

عمرعرضکرد یا امیرالمؤمنین تمام قضایای شما عجیب است و این اعجب‌آنها است که کسی بمیرد وزوجهٔ دیگری بزوجش حرام شود

فرمود : بلی این غلام زوجهٔ حره دارد که زوجه او وارث عقبه است و الیوم‌بعضی‌ازشوهرش مملوك این زوجه شده وتزویج این زن بعدش حرامست تا وقتیکه زوجه‌اش اورا آزادکند بعد زوج آزاد شده اورا تزویج کند

نوزدهم در کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده

امیرالمؤمنین‌ع با اصحاب نشسته بود مردی خدمت‌آنحضرت رسید، عرضکرد، یا امیرالمؤمنین من با غلامی‌لواط‌کردم مرا تطهیر کن فرمود ای‌مرد برو بمنزل خود شاید تلخهٔ زرداب تو بحرکت آمده باز نزد وی‌آمد، همین را عرضکرد ـ حضرت همان جواب را داد تا سه مرتبه مرتبه چهارم که آمد حضرت فرمود ای مرد پیغمبر خدا در بارهٔ مثل تو یکی از سه حکم را فرموده هر کدام را میخواهی اختیار کن (یکی یك شمشیر بگردنت بزنند یا ازکوه بلندی پرت کنند با دست و پای‌بسته یا بدنت را بآتش بسوزانند) عرضکرد کدامیك سخت تر است فرمود سوختن بآتش عرضکرد همین را اختیار میکنم پس برخواست و دو رکعت نماز خواند بعدعرضکرد (اللهم انی قد اتیت من‌الذنب ما قد علمته و اننی تخوفت من ذلك فجئت الی وصی رسولك و ابن عم نبیك فسألته ان یطهرنی فخیرنی بثلاثة اصناف من العذاب اللهم فانی قداخترت اشدها اللهم فانی اسئلك ان تجعل ذلك کفارة

لذنونی و ان تحرقنی بنارك فی آخرتی بعد گریه کنان برخاست و نشست میان حفیره آتش درحالتی که آتشها شعله میکشید دراطرافش

پس امیرالمؤمنین ع و اصحابش بحال اوگریه کردند پس حضرت باو فرمود برخیز یا فلان که تو ملائکهای آسمان و زمین را بگریه درآوردی خداوند توبه ترا قبول کرد

بیستم مسئله معروفه بدیناریه درمطالب السؤل است امیرالمؤمنین ع از منزل خارج شده بود که سوار شود یکپایش برکاب بود زنی خدمتش رسید عرضکرد یا امیرالمؤمنین برادر من مرده و ازاوششصد دیناریاز مانده و بمن ازمال اویکدینار ارث دادهاند استدعا میکنم که حق مرا گرفته بمن برسانی حضرت فرمود برادر تو ازاومادری باقی مانده وزوجهٔ و دو دختر و دوازده برادر ویکخواهر؟

عرضکرد بلی فرمود حق مادرت سدس است (صد دینار) حق زوجهاش ثمن است (هفتاد و پنج دینار) حق دو دختر ثلثان است (چهار صد دینار) الباقی بیست و پنج دینار، حق هر برادری دو دینار است وخواهرش یکدینار پس حق تو رسیده برگرد بمنزلخود

بیان ـ گویا این حکم از آن بزرگوار تقیتاً صادر شده چون اگر ترکه میت زیاد بیاید از سهام مفروضه اهل تسنن زیاده را بعصبه میدهند که اقارب پدری باشد ـ لکن مذهب شیعه آنستکه زائد رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر اگر میت پدرش حجبات داشته باشد و اخوه متعددی ابی یا ابوینی داشته باشد و سوای اخوه امی هرگاه جمع بشود با او احدی از جدوده امی یا از اخوه ابوینی یا ابی تنها مثل آنکه وارث میت هم اخوه ابوینی باشد و اخوه امی تنها پس زائد رد میشود باخوه ابوینی دون اخوه امی و چیزی بعصبه داده نمیشود درنزد شیعه

بیست ویکم ـ مسئله معروفه منبریه ایضا درمطالب السؤل است

حضرت امیر ع بالای منبر مشغول خطبه خواندن بود شخصی از پای منبر برخاست ، عرض کرد یا علی دختر من شوهرش وفات نموده و باید ثمن ترکه شوهرش را باو بدهند حال نه یك ترکه را دادهاند استدعا میکنم حق اورا باو برسانی فرمود داماد تو دو دختر از او باقی مانده وپدر ومادر عرضکرد بلی فرمود ثمن تو تسع میشود، مشغول خطبه خواندن شد

بیان ـ گویا این حکم هم از آنحضرت تقیتا صادر شده باشد چون اگر ترکه میت کمترباشد از سهام مفروضه بمذهب شیعه در این فرض نقص بر بنت و بنات و اخت و اخوات ابوینی یا ابی وارد میشود نه بر سایر ورثه

بیست و دوم درشرح شافیه ابی فراس (ازشرح بدیعیه ابن مقری) نقل فرموده

سه نفر مخاصمه نمودند در قسمت نمودن هفده شتری که مال آنها بود باین تفصیل

نصف آنمال یکی بودثلث آن مال یکی ، تسع آن مال دیگری و راضی نشدند که شتری نحر بشود یا درهم و دیناری درعوض بذل شود تا قسمت آنها تعادل بشود

حضرت فرمود آیا راضی میشوید که یك شتر ازمن داخل شود تا اندازهٔ سهام هر یك متعادل بشود عرضکردند بلی پس حضرت یك شتری از خود داخل شترها نمود ، مجموع شد هیجده شتر ۹شتر از او بصاحب نصف و ٦ شتر بصاحب ثلث و۲ شتر بصاحب تسع وشتر خود را هم برگردانید

بیان ـ مخفی نماناد که ظاهراً مالك این هفده شتر منحصر بوده باین سه نفر و کیفیت ملکیتشان هم بهمین نحو بوده الی آخره که نصف وثلث و تسع بوده از این قبیل قضایا ازحضرت

امیرالمؤمنین ع زیاد نقل شده واقتصار نمودیم بذکر همین مقدار

تتمیم بدانکه افضلیت حضرت امیرالمؤمنین ع از صحابه بلکه از جمیع امت بلکه ازجمیع ممکنات بغیر حضرت خاتم النبیین (ص) ازمسلمات بین موافق ومخالف

حتی آنکه سؤال کردند از یکی از علماء از فضائل آنبزرگوار

گفت چگویم از فضائل کسیکه دشمنان فضائل اورا از حسد وکینه کتمان نمودند و دوستان از خوف وتقیه کتمان کردند معذلك فضائل اوخافقین را پر کرده **ولنعم ماقیل**

لقد کتموا آثار آل محمد ص محبیهم خوفاً و اعدائهم بغضاً

فابرز من بین الفریقین نبذة بها ملاء الله السموات و الارضا

فاضل متعصب عبد **فضل بن روزبهان** در رد (کشف الحق) علامه حلی گفته انکار فضائل آل محمد ص کانکار رحمة البحر وسعة البر ونورالشمس وجود السحاب وسجودالملائکة لاثمرة له سوی الاستهزاء بمنکره و کیف یمکن انکار فضل جماعة هم اهل السداد وخزان معدن النبوة وحفاظ آداب الفتوة و افضلیة علی ع مسلم باعتراف الصدیق و الفاروق وسایر الصحابه والمنقول عن الصدیق انه قال اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم و المنقول عن الفاروق انه قال فی مواضع لولا علی لهلك عمر وقال ایضاً نعوذ بالله من قضیة لیس فیها ابوالحسن انتهی

وقال ابوعلی شیخ الرئیس فی مقام افضلیته عن سائر الصحابه واما علی بن ابیطالب فکان شمس فلك الحقیقة و قطب سماء المعرفة وکان فی بین اصحاب محمد کالمعقول فیما بین المحسوس انتهی

وفی تاریخ الخلفاء للسیوطی قال الامام احمد بن حنبل ماورد لاحد من اصحاب رسول الله ص من الفضائل مثل ماورد لعلی رضی الله عنه انتهی

و قال محمد بن طلحه فی مطالب السؤل ان عمر بن خطاب جمع اصحاب رسول الله یستشیرهم و فیهم علی بن ابیطالب فقال عمر بن خطاب قل یا اباالحسن فانت اعلمهم وافضلهم ونقل عن عمر بن خطاب انه قال ای معضلة لیس لها ابوالحسن انتهی

ذکر سبط ابن جوزی فی التذکره فصلا فی قول عمر بن خطاب اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابوالحسن انتهی

قال ابن ابی الحدید فی مقدمة شرح نهج البلاغه استولی بنوامیة علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها واجتهدوا بکل حیلة فی اطفاء نوره والتحریف علیه ووضع المعائب والمثالب له ولعنوه علی جمیع المنابر وتوعدوا مادحیه بل حبسوهم وقتلوهم و منعوا من روایة حدیث یتضمن له فضیلة او یرفع له ذکرا فمازاده الا رفعة وسموا وکان کالمسك کلما ستر انتشر وکلما کتم تضوع نشره وکالشمس لاتستر بالسحاب وکضوء النهار ان حجبت منه عین واحده ادرکته عیون کثیره فهو رئیس الفضائل و ینبوعها وسابق مضمارها الخ

عجب است که مخالفین منکر نیستند افضلیت حضرت امیرالمؤمنین ع را از حیث کمالات وفضایل ولکن میگویند که افضلیت منافی نیست با مفضولیت ازحیث کثرت ثواب و اجر و ابوبکر اکثر ثواباً و اجراً بود از امیرالمؤمنین ع

واین سخن تمام نیست چون کثرت ثواب مترتب است بر علم و عمل و اگر معلوم شد که علی افضل است علماً و عملا البته ثوابش هم از غیر بیشتر است و آخرالامر کار بجائی رسید از هوان و

پستی دنیا که خود حضرتش فرموده الدهر انزلنی ثم انزلنی ثم انزلنی حتی قالو معاویة وعلی
مقامات علم وعبادت این بزرگوار نزد دوست ودشمن مسلم است
محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل ازعلقمة بن عبدالله روایتکرده گفت من در خدمت حضرت پیغمبر ص مشرف بودم شخصی سؤال کرد از امیرالمؤمنین ع پیغمبرص فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً
درموضع دیگر گفته قال ابن عباس اعطی علی تسعة اعشار العلم و انه لاعلمهم بالعشر الباقی
ازحضرت امیرع نقل کرده که شخصی از آنبزرگوار سؤال کرد از توحید و عدل فرمودند التوحیدان لاتتوهمه والعدل ان لاتتهمه و این دوکلام با ایجاز واختصارشان متضمنند جمیع آنچه را که متکلمین قصد کرده‌اند درکتب مبسوطه
ایضا از آن بزرگوار نقل کرده که آنحضرت فرمود لوشئت لاوقرت سبعین بعیراً من تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم ومناسب است این شعر دراینمقام

گر نبودی بای بسم‌الله پیای بوتراب ‌ ‌ ‌ ‌ کج کلاهیها نکردی بر سر ام‌الکتاب

وقال آخر

توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم ‌ ‌ ‌ ‌ که درگاه تنزل تحت بسم‌الله را بائی

و این شعر هم دربلندی مضمون نظیر این دوشعر است

سایه پیغمبر ندارد هیچ میدانی چرا ‌ ‌ ‌ ‌ آفتابی چون علی در سایه پیغمبراست

ولنعم ماقیل فی حقه

ده عقل ز نه رواق وز هشت بهشت ‌ ‌ ‌ ‌ هفت اخترم ازشش جهت این نامه نوشت
کزپنج حواس وچهار ارکان وسه روح ‌ ‌ ‌ ‌ ایزد بدوعالم چه تو یك کس نسرشت

ودیگری گفته ای مصحف آیات الهی رویت ‌ ‌ ‌ ‌ وی سلسله ا ل ولایت مویت
سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت ‌ ‌ ‌ ‌ محراب نماز عارفان ابرویت

در فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین ع امام فصحاء وسید بلغاء بود و حتی آنکه آن بزرگوارجمع فرمود بین فصاحت و بلاغت وحلاوت وملاحت واز کتاب نهج‌البلاغه که مشتمل است بر کلمات شریفه و مواعظ بلیغه تعبیر میکنند باخ القرآن ودر حق کلمات شریفهٔ آنبزرگوار گفتند انها دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین است ما بعضی از کلمات بلیغهٔ قصار آنبزرگوار را تیمناً ذکرمیکنیم
منجمله درخصال از عامر شعبی روایتکرده که امیرالمؤمنین (ع) نه کلمه فرموده است بداهة که پاك نموده چشمه‌های بلاغت را و یتیم کرده جواهر حکمت را سه کلام در مناجات الهی کفی بی عزاً ان اکون لك عبداً و کفی بی فخراً ان تکون لی ربا انت کما احب فاجعلنی کما تحب
سه کلام درحکمت است
قیمة کل امرء ما یحسنه ‌ ‌ ‌ وماهلك امرء عرف قدره ‌ ‌ ‌ والمرء مخبو تحت لسانه
سه کلام در آداب است
امنن علی من شئت تکن امیره ‌ ‌ ‌ واحتج الی من شئت تکن اسیره ‌ ‌ ‌ واستغن عمن شئت تکن نظیره
منجمله در کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع است «اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم » یعنی پاك و منزه است خداوندی که مردم را با پیه چشم بینا نمود و بگوشت زبان گویا کرد و باستخوان گوش شنوا گردانید، اما گویا شدن بگوشت زبان معلوم است

و اما دیدن بشحم چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند رطوبت‌جلیدیه ایست‌که شماع بصری ازآن‌خارج میشود و بمرئیات اتصال میبابد و احساس حاصل میشود یا نقش مبصرات بتوسط هوای شفاف درآن رطوبت جلیدیه‌منتقش میشود و احساس حاصل میشود واما شنیدن به استخوان مراد استخوانهای چهارگانه لطیفی است که در پشت پرده گوش است و مسمی است بعظم سندانی

دربحار از **شیخ صدوق** از حضرت رضا ع از آباء گرامش روایت کرده اصحاب جمع‌شدند ومذاکره‌کردند که الف اکثر دخولا هست درکلمات از باقی حروف امیرالمؤمنین ع حاضر بودند بداهة خطبهٔ خواندند بدون الف اینست: حمدت من عظمت منته و سبغت نعمته الی آخرها

درآخر نهج‌البلاغه خطبهٔ نست بآن بزرگوار داده بدون نقطه که اولش اینست‌الحمدلله الملك المحمود المالك الودودومصورکل مولود الخ ، **درمطالب السؤل**است ومن بدیع کلامه فی‌التصحیف قوله خطاباً لمعاویه « غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش فعلك فعلك بهذا تهدی » بعضی گفتند این کلمات چون بمعاویه رسید نوشت علی قدری فلاقدری.

در زینة المجالس است که ابابکر وعمر بلند بالا بودند و امیرالمؤمنین ع مستوی الخلقه بود روزی هرسه براهی میرفتند امیرالمؤمنین‌ع در وسط بود عمر گفت یا اباالحسن انت فی‌بیننا کنون لنا حضرت بداهة فرمود انا ان لم اکن فکنتم لا

بدانکه کلمه شریفه **علی** مطابق است با یمین پس اصحاب علی اصحاب یمینند و ایضاً مطابق است با نمك پس « نشناخت نمك هرکه علی را نشناخت »

وایضا این اسم شریف مطابق است با کلمه « طاق » اشاره بآنکه این بزرگوار در میان تمام مخلوقات الهی طاق و بی‌نظیر است ذاتاً وصفاتاً

ایضا مطابق است با مسبح اشاره بآنکه حقیقت ذکر وتسبیح از آن بزرگوار سر زد

ایضا مطابق است‌بحق‌باشاره بآنکه علی مع‌الحق و الحق معه یدور کلمادار

چنانچه علی بن ابیطالب‌مطابق است با کلمه نایب مناب نبی وبا کلمه عطوف اشاره بآنکه مهربانی از او متوقع است وشیعه مطابق است با فرقهٔ که در خصال ازحضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود « وان امتی‌ستفترق بعدی علی‌ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجیة و اثنتان وسبعون فی‌النار»

ایضا حب علی ابن ابیطالب ع مطابق است با دین‌اسلام وسه نفری‌که غاصب خلافت آنحضرت بودند جمعاً در حالت رفع اولی مطابق است با آیه شریفه « انا من المجرمین منتقمون » و اولی بالخصوص درحالت‌رفعی‌مطابق است با« درد بی دواء » ودرحالت نصبی مطابق است با «اول‌مفسده» و دومی بالخصوص مطابق است با منکر که میفرماید « وینهی‌عن الفحشاء والمنکر » و ایضا مطابق است با میسر که میفرماید «انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس» الخ وسومی بالخصوص مطابق است با شجره زقوم که میفرماید «ان شجرة الزقوم طعام الاثیم » .

کلمه یزید‌مطابق است با کلمهٔ « یحیا » و کلمه ابن زیاد مطابق است با « زنا زاده »

مخفی نماناد که بعضی کلمات تطابق زبرشان خیلی مناسبت دارد مثل دیوانگی با آسودگی و عبد با گناه و توبه با پشیمانی و علم با عمل وخواب با راحت وپیر با بی‌عقل و مال با عمل صلح با نزاع و صباح‌با مساء و نخود با کشمش وکلمه عقرب با کاشان و اصفهان با زیرك ولعل با نگین وحساب با سهو ونجف الاشرف با جنت‌سرا وگورستان با دارالقرار

الحمد لله اولا و آخراً وظاهراً وباطنا

باب دوازدهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت ورحلت

حضرت علی بن محمد النقی الهادی علیه السلام

و در تعیین زوجات و اولاد وبعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در قزوین ومازندران وتبریز و همدان وکرمانشاهان در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم ولقب وکنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (علی) است واشهر القابشان (نقی) و (هادی) است و کنیه شریفشان (ابوالحسن ثالث) است جد بزرگوارش حضرت رضا (ع) (ابوالحسن الثانی) بود وحضرت موسی بن‌جعفر(ع) (ابوالحسن الاول) بود، والدماجدشان حضرت امام محمدتقی ع بود، والده ماجده‌شان (ام ولد) بود مسمی به سمانهٔ المغربیهٔ المعروفهٔ بالسیده کذا فی‌البحار عن ابن‌عباس

در اثبات‌الوصیه مسعودی از علی‌بن‌مهزیار ازحضرت ابی‌الحسن الهادی روایت کرده‌فرمود امی عارفهٔ بحقی وهی من اهل‌الجنهٔ ما یقربها شیطان مرید ولا ینالها کید جبار عنید وهی مکلوئهٔ بعین‌الله التی لاتنام ولا تتخلف عن امهات الصدیقین والصالحین

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

مشهور و اصح آنستکه ولادت آن بزرگوار روز سه شنبه نیمهٔ ذیحجه سنه دویست و دوازده هجری بود، چنانچه در کافی و ارشاد و دروس واعلام الوری ومناقب و روضهٔ‌الواعظین نقل فرموده ـ بنا بر این سن شریف آن بزرگوار درحال شهادت پدر بزرگوارش و انتقال امامت بوی هفت سال ویازده ماه ونیم بوده ـ در کشف‌الغمه است ولادتشان روز جمعهٔ دوم ماه رجب سنه دویست و دوازده بوده

درعمدهٔ‌الطالب ومطالب‌السؤل است که درسنه دویست و چهارده بوده

شیخ‌الطائفه در مصباح از ابن‌عیاش روایتکرده که فرمود خرج الی اهلی علی یدالشیخ‌الکبیر ابی‌القاسم هذا الدعاء اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن

محمد المنتجب. وجه جمع بین این روایت شریفه و آنچه گفته شد که اشهر و اصح است درفصل دوم از باب یازدهم ذکر شد فراجع

در ارشاد است که محل ولادت آن بزرگوار در صریا بود (موضعی است در سه منزلی مدینه که حضرت موسی بن جعفر ع اورا بنا نموده)

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلتشان مسلم است که دویست وپنجاه وچهار بوده

واما ماه رحلت و روزآن مشهور آنستکه روز دوشنبه سوم ماه رجب بوده.

چنانچه در مصباح و دروس و مناقب و روضة الواعظین است و در ارشاد و اعلام الوری ماه رجب فرموده‌اند بدون تعیین روزآن ودرکافی ومروج الذهب دربیست و ششم جمادی الثانیه فرموده‌اند

پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت چهل و یکسال و شش ماه وهیجده روز بوده تقریبا ومدت اقامتشان سی وسه سال وهفت ماه و سه روز بوده تقریباً

(حقیر در تاریخ سال شهادت آنحضرت عرض کرده‌ام)۱ـ

محل دفنشان در سامراه مبارکه بوده ، بقعه مبارکه عسکریین از مرحوم احمدخان دنبلی است، میان حرم مطهر را محمد علی خان هندی آینه بندی کرده و ضریح مبارك از آثار خیریه سلطان حسین صفوی است وکاشی صحن مطهر و طاق‌نماها ومنارها وطلای گنبد مطهر از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین‌شاه قاجار است بتوسط مرحوم عضدالملك و در آنوقت سلطان ازمرحوم حجة‌الاسلام حاجی شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین استدعا نمود که در سامرای‌مبارکه توقف فرماید تا اینخدمت‌باتمام‌برسد

در میان ضریح مطهر پشت سر امامین همامین قبرشریف ملکه آفاق مخدره نرجس‌خاتون والده ماجده حضرت بقیة‌الله فی‌الارضین ولی‌عصر ارواحنا له الفداء است

پائین پای مبارك امامین همامین مدفن مقدس جناب حکیمه خاتون صبیه مکرمه حضرت‌امام محمد تقی ع است که ضریح مخصوصی دارد و وصل بضریح مطهر امامین همامین است

وآن‌مخدره خدمت‌چهار امام را درك فرمود: حضرت جوادالائمه، حضرت‌هادی؛ حضرت عسکری ؛ حضرت بقیة‌الله (ص)

فصل چهارم

در قاتل آن بزرگوار

بعضی گفتند که قاتل آنحضرت جعفر بن معتصم بن هرون بود الملقب بالمتوکل

در اقبال فرموده از ادعیهٔ شهررمضان است این صلوات «اللهم صل‌علی محمد و آل‌محمد و صل‌علی علی بن محمد بن النقی الهادی وضاعف‌العذاب علی من شرك فی دمه » وهوالمتوکل

دردمعة الساکبه فرموده «قال‌الصدوق قتله المتوکل‌بالسم » و بعضی گفتند که قاتل‌آنحضرت

۱ـ تاریخ شهادت علی هادی بی شبهه علی بن محمد باشد ۲۵٤(وللمؤلف)

المعتز بالله بن متوکل بود وبعضی گفتند المعتمد بالله بن متوکل بود وممکن است جمع بین این اقوال بآنکه گفته شود مباشر قتل آنحضرت المعتمد بالله بود بامر برادر بزرگترش المعتز بالله و سبب قتل آنحضرت آن آتشهائی بود که متوکل ملعون مشتعل نموده بود از آن عداوتی که باولاد حضرت ابوطالب ع داشت وگویا متوکل اخبث و ارذل تمام خلفاء بنی‌عباس بود چون خودش قاتل حضرت هادی وپدرش معتصم قاتل حضرت جواد الائمه بود و عمویش مأمون قاتل حضرت رضا (ع) بود و جدش هرون قاتل موسی بن جعفر (ع) بود و اقوی دلیل بر رذالت او آن ظلمهائی بود که بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء ع و بزوار آنحضرت نمود

در تاریخ کامل‌است که در سنه دویست و سی وشش متوکل امر کرد که قبر مقدس حضرت سیدالشهداء را با منازل وخانه‌های اطرافش خراب کنند و آب ببندند وزمین را شخم کنند ومنع کنند مردم را از رفتن بزیارت آن بزرگوار

پس منادی متوکل در شهرها نداکرد که بعد از سه روز هرکس را سر قبر مطهر حضرت سید الشهداء ع ببینند او را حبس و زجر نمایند پس همه مردم گریختند و ترك نمودند زیارت حضرت سید الشهداء (ع)داانتهی بعضی نوشتند کـه معذلك شیعیان حبس و زجر را بخود میدیدند و بزیارت میرفتند

آخر الامر متوکل امر کرد هر که کس بزیارت برود دست راستش را قطع کنند بازهم شیعیان و دوستان راضی میشدند که بروند بزیارت ودستشان را قطع کنند

یکنفر از شیعیان خواست برود بزیارت و دست چپش را گذارد که قطع کنند گفت چرا دست راست را بلند نکردی باید او را بلند کنی دست راستش را نشان داد که قطع شده بود و گفت قبلا یکدفعه خواستم مشرف شوم راضی شدم که دست راستم را قطع کردند حال هم راضی شدم که دست چپم را قطع کنند که بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شوم

در مقاتل الطالبین نقل کرده که متوکل دیزج را که اول یهودی بود وبعد مسلمان شدفرستاد نزد قبر مقدس سیدالشهداء ع و امر کرد اورا که قبر مقدسش‌را شیار نماینه و آثارش را محوکنند وخانه‌های اطرافش را خراب کنند پس دیزج روانه شد و خانه‌های اطراف قبر مقدس را خراب کرد و زمین او را قریب به دو بست جریب شیار نموده پس چون بنزدیك قبرمقدس رسیدند احدی از مسلمانان نزدیك نرفتند وجمعی از یهودیان را وادار نمود که درهرسریك میلی بکربلا مانده بایستند وهرکس را که بزیارت میرود گرفته ببرند نزدمتوکل

بیان ـ جریب از زمین شصت ذراع درشصت ذراع است که هرجریبی تقریباً سه هزار وششصد ذراع اندر ذراع میشود

از محمد بن حسن نقل کرده گفت من در آن اوقات از ترس مدتی بود کـه بزیارت آن بزرگوار مشرف نشدم بعد با آنکه خود را در مخاطره دیدم حرکت نمودم بزیارت آن حضرت و مردی هم از عطارها با من همراهی کرد و خارج شدیم بعزم زیارت روزها پنهان میشدیم و شب‌ها حرکت میکردیم تا رسیدیم باطراف غاضریة نصف شب روانه راه شدیم و اتفاقا پاسبانها در خواب بودند رسیدیم نزدیك قبر مقدس و بعلامات قبر مقدس را یافتیم دیدیم صندوق روی قبر را کنده و سوخته‌اند و آب هم باطراف قبر جمع شدة مثل خندق پس زیارت کـردیم و بوی خوش از قبر مقدس استشمام نمودیم که هر گز چنین بوی خوشی استشمام نکرده بودیم و آن عـطار که با من

بود گفت والله من تا بحال چنین‌بوی خوشی استشمام نکرده‌ام پس وداع کردیم واطراف قبر علاماتی گذاردیم و مراجعت نمودیم وچون متوکل کشته شد با جمعی‌ازطالبیین وشیعیان‌رفتیم‌واز برای‌قبرمقدس صندوق و علاماتی نهادیم

در بحار از عبدالله طوری روایتکرده گفت در سنه دویست و چهل و هفت من مشرف شدم بمکه معظمه بعد در مراجعت مشرف شدم بزیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین (ع) با خوف و ترس بعد متوجه شدم بزیارت حضرت سیدالشهداء (ع) دیدم گاوها را بآن زمین مقدس بسته‌اند که او را شیار نمایند پس بچشم خود دیدم که گاوها همینکه نزدیك قبرمقدس رسیدند هر قدرآنهاراسوق میکردند و میزدند امتناع مینمودند از رفتن نزدیك قبر مقدس و بطرف چپ و راست میرفتند پس چون‌ببغداد رسیدم خبر قتل متوکل را شنیدم

در شرح شافیه از مثیر الاحزان نقل کرده که متوکل عباسی امر کرد که آب بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء ببندند بیست و دو ذراع بقبر مقدس مانده آب ها بروی یکدیگر جمع شدندبمثل دیوار پس نامیده‌شد حائر

ایضا درشرح شافیه از کتاب تسلیة‌المجالس نقلکرده از یحیی بن مغیره رازی گفت من نزد جریر بن عبدالحمید بودم شخصی از اهل‌عراق وارد شد جریر سؤال‌نمود از احوال اهل عراق گفت هرون‌الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود جریر گفت الله اکبر حدیثی‌بما رسید از پیغمبر ص که فرمود لعن‌الله قاطع السدره سه مرتبه وما نفهمیدیم معنی این حدیث را تا باین زمان

توضیح درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سیدالشهداء بود که در موضع باب السدره بود که یکی از درهای صحن مقدس است و مقصود هرون از قطع سدره این بود که کسی مطلع نشود بموضع قبر مقدس آن بزرگوار.

اما مادر متوکل گویا بسیار عفیفه وصالحه بود در باب‌هشتم از تذکره سبط ابن‌جوزی از احمدبن‌خصیب حکایت مفصلی نقل شده که آن مخدره هزار اشرفی به احمد خصیب داد از طیب اموالش که او را بمستحقین برساند و او اکثر آن وجه را داد بسید همسایه‌اش و شب حضرت رسول ص را در خواب دید و در باره او دعای خیر فرمودند و پدر متوکل المعتصم بالله در قساوت و شقاوت مثل متوکل نبود و بسیار خلیق وکثیرالحلم بود

در درالمسلوکت که تمیم بن جمیل بر او خروج کرد معتصم گفت هر کس او را حاضر کند مال زیادی باو میدهم پس‌اورا نزدمعتصم حاضر نمودند معتصم امر کرد پوست‌گوسفندی بیندازند وشمشیر حاضر کنند وگردن تمیم را بزنند

چون تمیم نظرش بپوست وشمشیر افتاد یقین بقتل خود نمود

معتصم گفت : تمیم اگرعذری داری بیاور

تمیم گفت ان الذنوب‌لتخرس الالسن ولقد عظم الذنب‌وکبر الجرم ولم یبق الاعفوك اوانتقامك و ارجوان یکون اقربهما الیك البقهما بك و اشعاری انشاد نمود که از آنجملة است

ومن‌ذا الذی یأتی‌بعذر وحجة وسیف المنایابین عینیه مصلت و ما جزعی من‌ان اموت واننی لاعلم ان الموت شیئی موقت ولکن خلفی‌صبیة قدترکتهم و اکباد هم من خشیة تتفتت‌الخ

پس معتصم دلش سوخت وگریه کرد وگفت تو را بدختترت بخشیدم وامرکرد صد هزار درهم

باودادند واو رامحترماً بشهر خود بر گردانید

مخفی نماناد که بعضی از اوقات است که مقصر تقصیرش زیاد میشود باندازه که توقع و امید عفو ندارد خداوند مهربان القاء میفرماید بزبانش آنچیزی که منتقم رغبت ومیل نماید بعفو و احسان نمودن بوی

در درالسلوك است که شخصی بهرون خروج کرد بقصد آنکه مملکت او را بگیردهرون لشگر زیادی فرستاد ومال زیادی صرف کرد تااورا دستگیر نمودند و آوردند نزد هرون ، هرون گفت من تراچه مجازات نمایم که‌تلافی تقصیر تو باشد ـ آنشخص گفت اصنع بی ما ترید ان یصنع‌الله بك اذا وقفت بین یدیه وهو اقدر علیك منك علیّ و ذنبك الیه اعظم من ذنبی الیك یعنی بامن معامله کن آنچه میخواهی خداوند باتو معامله کند درآنروزیکه درمقابل او بایستی و قدرت خداوند برتو بیشتراست ازقدرت تو بمن و گناه تو بدرگاه الهی عظیم تر است ازگناه من پیش تو پس‌هرون قدری سرش را بزیرانداخت بعد امر کرد اورا رها کنند

بعضی ازحاضرین گفتندخلیفه نباید مثل این‌شخص را رها کندوحال آنکه جمعی رابقتل رسانیده واموال زیادی‌تلف نموده واین باعث تجری اهل‌فساد خواهد بود

هرون امر کرددو مرتبه او را دستگیر نمودند پس آنمرد مقصر فهمید که خلیفه را پشیمان کرده‌اند ازعفو ، چون حاضر شد نزد هرون عرضکرد خلیفه اطاعت مکن کسانی را که ترا مانع شدند از عفو و امید دارند بر انتقام که از اخلاق سیئه است ، اقتداء بنما بخداوند عالم چون از تو بدرگاه الهی خیلی سعایت‌و بدگوئی کرده‌اند و اگرخداوند قبول میفرمود بدگوئی مردم رادرباره تو باید یك لحظه ترا زنده نگذاورد و احسن کما احسن‌الله الیك

هرون اورا رها کرد و باواحسان نمود وقدغن کرد که احدی دومرتبه از او سعایت ننماید

ابن جوزی در کتاب الاذکیاء حکایت کرده که شخصی بزیاد بن ابیه خروج کرد زیاد باو ظفر یافت وآنمرد گریخت زیاد امر کرد برادر اورا گرفته‌آوردند نزد او زیاد گفت‌اگر برادرت برنگردد گردن ترا میزنم آنبرادر گفت اگر کتابتی از امیر المؤمنین بیاورم قبول خواهی کرد و مرا رهامیکنی ؟ زیاد گفت البته آنمرد گفت من‌کاغذی از پروردگار عالمین دارم که در قرآن‌مجید فرموده « ام‌لم ینبأ بما فی‌صحف موسی وابراهیم الذی وفی‌الاتزر وازرة وزر اخری »

پس زیاد امر کرد اورا رهانمودند گفت حجت خودرا تلقین نمود

فصل پنجم

درمجملی از حالات‌اولادهای‌حضرت‌امام‌علی الهادی‌ع

آنحضرت زوجه حره نداشتند و تمام اولادهایشان از کنیز بود

در **ارشاد شیخ مفید** است حضرت هادی ع چهارپسر داشت ویك دختر

اول حضرت امام‌حسن عسکری ع دوم جناب حسین سوم جناب ابو جعفر سید محمد چهارم ابو عبدالله جعفر کذاب واسم صبیه‌شان‌علیه بودوا حوالات‌حضرت عسکری در باب‌سیزدهم ذکر میشود انشاءالله واما جناب محمد بن علی الهادی المکنی بابی جعفر

درعمدة الطالب از ابوالحسن عمری نسابه نقل کرده که جناب محمد اراده کرد حرکت بفرماید بجانب حجاز پس مسافرت کرد در حیات برادرش حضرت عسکری ع وچون رسید بیلد از

دنیا رحلت فرمود وقبر شریفش در بلد است وقبه‌و بارگاهی دارد و حضرت امام حسن عسکری (ع) با برادرش جناب محمد بسیار مأنوس بود

درارشاد از علی بن‌جعفر روایت کرده گفت‌من حاضر بودم خدمت حضرت هادی ع وقتیکه نوردیده اش محمد ازدنیا رفت حضرت هادی (ع) روی کرسی نشستند و اهل بیتش دراطراف جمع بودند حضرت امام حسن عسکری همدر یك گوشه ایستاده بود پدر بزرگوارش رو کرد بحضرت عسکری ع فرمود یابنی احدث لله‌تعالی شکراً فقد احدث الله فیك امرا

دربحار میفرماید بیان‌فقد احدث‌الله امراً ای جعلك اماماً بموت اخیك الاکبر قبلك

ازفرمایش مفید استفاده میشود که حضرت سید محمد در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت

وظاهر روایت عمدةالطالب اینستکه بعد از پدر بزرگوارش ازدنیا رفت ، از فرمایش علامه مجلسی استفاده میشود که جناب سید محمد اکبر سناً بودند از حضرت عسکری ع و از بعضی اخبار استفاده میشود که حضرت‌عسکری ع اکبر سناً بودند از حضرت ابو جعفر سید محمد ع

و اما ابو عبدالله جعفر بن علی الهادی ع

دراحتجاج است که اسحق بن یعقوب بتوسط جناب محمد بن عثمان بن سعید مسائلی از حضرت حجةالله سؤال کرد پس توقیعی بخط مبارك حضرت صاحب الزمان صادرشد ودر آن‌توقیع‌بود

واما آنچه سؤال کردی از امر منکرین من ازاهل و بنی عمما پس بدانکه بین خداوند وبین احدی قرابت نیست وکسی که مراانکار نماید ازمن‌نیست وسبیل او سبیل پسر نوح است

واما سبیل عم جعفر واولادش سبیل برادران یوسف است انتهی

این کاشف است ازحسن خاتمه جناب جعفر ومنافی نیست بااین روایت خبری که شیخ صدوق درکتاب اکمال الدین از ابوخالد کابلی روایت کرده گفت‌سؤال کردم‌از حضرت‌علی‌بن الحسین ع که‌حجة وامام بعدشما کیست فرمودندفرزندم محمد است و اسمش در توریة باقر است که میشکافد علم رایکنوع شکافتنی و بعد از محمد فرزندش جعفر است و اسمش در نزد اهل آسمان صادق‌است عرضکردم یابن رسول الله همه شما صادق هستید چه شد که اسم ایشان صادق است ، فرمود جدم حضرت رسول ص فرمود وقتیکه متولد شود فرزندم جعفربن محمد بن علی‌بن‌الحسین ع او راصادق بنامید بدرستیکه پنجمی ازاولاد او اسمش جعفراست واو اجتراء وکذباً علی‌الله مدعی امامت میشود پس‌او درنزد خداوند جعفر کذاب است ومدعی است منصبی راکه اهلیت او را ندارد الخ

وممکن است کهودرآخر توبه کرده‌باشد درعمدة الطالب است‌که جعفر کذاب ابا کریز ادعا کرد که ازبرای اوازپسر ودختر صدوبیست اولاد متولد شد واو در سنه دویست وهفتادو یك از دنیارفت درسن‌چهل وپنج ودر سامراء مبارکه در خانه‌پدر بزرگوارش دفن شد

فصل ششم

دربعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت امام علی‌الهادی ع

واختصارمیشود بذکر پنج روایت :

اول - در شرح شافیه ابی فراس است قیصر روم بیکی از خلفای بنی العباس نوشت « مادر انجیل دیده‌ایم که‌هر که سورهٔ را بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را

بآتش جهنم حرام میکند (ث ، ج ، ز ، ش ، ظ ، ف) وماطلب کردیم در تورات وزبور و انجیل آن سوره را نیافتیم که هیچیك از این حروف در او نباشد آیا شما در کتب خود چنین سورهٔ را دیده‌اید ؟ » خلیفه علماء راجمع کرد وسؤال نمود جواب ندادند

ازحضرت علی بن محمد الرضا ع سؤال نمودند فرمود سوره حمد است که هیچیك از این حروف در او نیست - عرضکردند حکمت نبودن این حروف هفتگانه در این سوره مبارکه چه چیز است فرمود ثا (ثبور) جیم (جحیم) خا (خبیث) زا (زقوم) شین (شقاوت) ظا (ظلمت) فا (فرقت یا آفت) است

جواب حضرت هادی ع را روانه نمود نزد قیصر روم - چون جواب باو رسید بسیارمسرورشد وهمانجا اسلام آورد وبااسلام ازدنیا رفت

دوم در بحار از خرائج روایت کرده از حاجب متوکل : شخص شعبده‌بازی‌از اهل هندوارد شد بر متوکل که مثل اوشعبده بازی دیده نشده بود متوکل اراده کرد که‌حضرت هادی‌ع راخجالت بدهد بآن‌مردشعبده باز گفت اگر حضرت هادی را خجالت بدهی هزار اشرفی بتو میدهم

آنمرد گفت قدری نان تازه نازك در سفره‌حاضر کن ومرا در پهلوی آنحضرت بنشان خلیفه چنان‌کرد ، ووسادهٔ بود که‌در اوصورت شیری‌بود حضرت یك‌طرف‌آن‌وساده نشسته‌بود ولاعب‌هندی طرف دیگر - خوان طعام را حاضر نمودند حضرت دست کرد طرف یکی از آن‌نانها لاعب هندی کاری کرد که آن نان پرواز کرد بجانب هوا حضرت دست مبارك برد بطرف نان دیگر باز آن لاعب کاری کرد که‌آنهم طیران‌کرد بجانب هوا مردم خندیدند

پس حضرت هادی بصورت شیری که درآن وساده‌بود اشاره کرد و فرمود بگیر اینشخص‌را آن‌صورت شیر مجسم‌شد و آن‌مرد لاعب را بلعید و برگشت‌بصورت اولی خود پس مردم متحیرشدند حضرت ازجای خود حرکت فرمود - متوکل التماس کرد که امرکند آن‌شیر اورا برگرداندفرمود نمیشود تومسلط کردی دشمنان خدارا بر اولیاءالله

نظیر این معجزه ازجد بزرگوارش (حضرت‌رضا ع) در بابدهم نقل شدفراجع

مخفی نماناد بزرگی این نحو ازاعجاز چون صورت شیری که در وساده بودشایدابداً جسمیت نداشته وعرض ولون صرف بوده آن‌بزرگوار غیر مجسم‌را مجسم‌و ذیروح نمود واورامطیع وفرمانبردار خود نمود ، این‌بالاتر است ازمعجزه ابراهیم وموسی وعیسی ع

سوم در دمعةالساکبه از ناقب المناقب از بلطون حاجب روایت کرده : پنجاه غلام ازحبشه آوردند بجهت متوکل وامر کرد بآنهانیکی کنند بعد از یکسال حاجب گفت من در مقابل متوکل ایستاده بودم حضرت هادی ع وارد شد ودر مجلس نشست متوکل امر کرد آن پنجاه غلام حبشی‌را حاضر کردند چون چشمشان بحضرت افتاد همه بسجده‌افتادند متوکل فوراً ازجای خود حرکت‌کرد وپشت پرده پنهان شد

حضرت هادی ع حرکت فرمودند وتشریف بردند ، متوکل گفت وای بر تو ای بلطون ! چه کردند این غلامان ؟ گفتم‌والله من ندانستم گفت از خود آنها سؤال کن ، پس سؤال کردم از غلامان گفتند این آنکسی‌هست که‌سالی یکمرتبه بر ماواردمیشود ومعالم دین ما را بما تعلیم میدهد و ده روز میان‌مامیماند واوست وصی نبی مسلمین

پس‌متوکل امر کرد تمام آنها را سر بریدند بلطون گفت چون شب شد خدمت حضرت‌هادی‌ع

رسیدم فرمود امروز متوکل با آن‌غلامان چه کرد عرضکردم تمام آنها را بقتل رسانید ـ فرمود میل داری آنها را ببینی عرضکردم بلی فرمود داخل شو درپس پرده ـ چون داخل شدم دیدم تمام آنهانشسته‌اند ومقابل صورتشان میوه است که‌تناول میکنند

چهارم در کشف الغمه از محمدبن طلحه روایت کرده : یکروز حضرت هادی ع از سامراه تشریف برد بیکی از قریه‌ها بجهت مهمو حاجتی مرد اعرابی آمد بطلب آنحضرت گفتند بفلان قریه تشریف برده ـ آنمرد اعرابی رفت بآن‌قریه خدمت آن بزرگوار رسید فرمود چه حاجت داری عرضکرد مردعربی هستم از اعراب کوفه واز دوستان پدر بزرگوارت هستم وبر من بارشده قرض زیادی وندیدم کسی‌را که‌رو آورم باوبرای ادای دین‌خود بغیر شما

پس حضرت باودلخوشی داد وفرمود منهم بتوحاجتی دارم مبادا مرامخالفت نمائی

اعرابی عرضکرد مخالفت نمیکنم پس حضرت کاغذی بخط خود مرقوم فرمود « بر ذمه من است از فلان اعرابی فلان مقدار » که زیادتر بود از مقدار دین آن اعرابی وفرمود بگیر این خط راچون برسی بسامراه حاضر شو نزدمن دروقتیکه جماعتی نزد من‌باشند پس مطالبه کن از من آن مبلغ‌را وسخن درشت بگو بمن در باقی‌ماندن طلبت نزدمن مبادا مخالفت نمائی مرا

اعرابی عرضکرد اطاعت میکنم ، خط را گرفت

چون حضرت برگشت بسامراه ، اعرابی حاضر شد وخط را بیرون آورد و بسختی و درشتی مطالبه کرد ، حضرت برفق‌و مدارا باأو سخن میگفت واز او عذرخواهی میکرد ووعده میداد بوفا نمودن آن

پس‌این قضیه‌را برای متوکل نقل‌کردند ، امر کرد سی‌هزار درهم خدمت حضرت ببرندچون آوردند حضرت هادی ع آنمرد اعرابی‌را طلبید وآن دراهم را باو داد و فرمود دین خود را ادا کن و باقی‌را درمؤنه عیالت صرف‌کن ومارا معذوربدار ! پس اعرابی گرفت عرضکرد یابن‌رسول‌الله قسم بخدا تمنای من‌کمتربود از ثلث این‌مال «ولکن‌الله یعلم حیث یجعل رسالته»

نظیر این‌را در فوائد الرضویه فرموده‌روزی حضرت رضا ع داخل حمام شد شخصی در میان حمام بود که آنحضرت را نمیشناخت ، بحضرت عرضکرد بیامرا کیسه بکش ! آنبزرگوار مبادرت فرمود ومشغول بکیسه کشیدن او شد تاکیسه‌او راتمام کرد انتهی

حضرت رضا ع محض برآوردن‌قضاء حاجت بذل جاه‌فرمودند والبته‌شیعیان کامل هم اقتدای‌به موالیان خود میکنند

در فوائد الرضویه است مقدس اردبیلی در یکی از اسفارش یکنفر مسافر که او را نمیشناخت گفت جامه‌های مرا ببر سرآب‌بشوی و چرك آنها رابگیر

جناب آخوند قبول فرمود ، جامه‌های او را شست وآورد وتسلیم‌وی نمود آنمرد او را شناخت ومردم اورا توبیخ کردند جناب آخوند فرمود چرا اورا توبیخ میکنید حق مؤمن بر من زیاده بر اینست مطلبی نشده

پنجم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از سید عالم زاهد سید محمد هادی نقل فرموده فرمود من در حرم مطهر حضرت عسکری مشغول نماز بودم ، احدی میان حرم‌غیر من‌نبود ناگاه مردی، از اتراك داخل حرم‌شد بعد از زیارت بزبان ترکی‌عرض‌کرد «یابن‌رسول‌الله

خرجی من گم‌شده وشما میدانید که من چیزی ندارم که بوطن‌خود بر گردم وخرجی من‌منحصر بهمین بودکه ازدستم رفت من‌دست ارشما بر نمیدارم تا خرجیم را از شما بگیرم ! پنبه از گوشتان بیرون کنید ، من‌باید پولم راازشمابگیرم ! » امثال این کلمات را بحضرت عرضکرد

چون من سخنهای جسورانه اش را شنیدم (او بگمانش من‌زبان اورا نمیفهمم) بر خاستم رفتم نزدیك آنمرد گفتم چقدر بی‌ادبی میکنی وبجرئت با امام وحجت خدا صحبت میکنی ! و او رامنع کردم ازاین نحوسخن گفتن

آنمرد (متغیرانه) گفت تو چرا بین من وبین امام مانع شدی برویی کارت من بهتر امام خود رامیشناسم وحق واحترامش راازتو بهتر مراعات میکنم ،

فرمود من رفتم بزاویهٔ بالای سر مطهر ایستادم وآن‌مرد همین سخنانش را میگفت و اطراف ضریح مقدس گردش میکرد من‌متفکر بودم درامر او ناگاه صدائی مثل صدای زنجیر بلند شد دیدم یك کیسه پولی افتاد بالای سر ضریح ، آنمرد طرف پائین‌پای مبارك بود ؛ چون صدای کیسه پول‌را شنید آمدو کیسه پولش را شناخت وبرداشت ومسرور وخوشنود شد روکرد بمن گفت دیدی کیسه پولم را چگونه از امام گرفتم بهمین سخنهائی که گفتم وتو از سخنهای‌من ترسیدی

گفتم کیسه‌ات راکجا گم‌کرده بودی گفت بین مسیب وکربلا

پس من‌تعجب کردم ازصداقت ومقام و اخلاص این‌مرد وشکر نمودم پروردگار خود را بآنچه دیدم از اعجازشان

ونظیر اینست حکایت زن صالحهو مؤمنه(ازغدیه) که‌در فصل هفتم ازباب دهم ذکرشد

دردارالسلام است شخص ثقهٔ گفت مردی ازطیور حرم مطهر را ذبح میکرد پس امام رادر خوابدید فرمود میخواهی ترابقتل برسانم چنانچه تو طیور حرم مرا بقتل میرسانی و بمثل این کلمات اوراتهدیدفرمود

فصل هفتم

در ذکر بعضی تواریخ متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار

درباب یازدهم گفته شد که در آخر ماه ذیقعده **سنه دویست وبیست** حضرت امام محمد تقی ع ازدنیا رحلت فرمود ایضا گفته شد که دراینسال معتصم عباسی سامرا را بنا نمود

درسنه دویست و بیست ودو خبر به معتصم عباسی دادند که‌عباس بن مأمون برادر زاده معتصم خیال دارد که خروج نماید ومدعی خلافت شود پس معتصم او را گرفت و تسلیم‌کرد بمردی وطعام باوخورانید و از آب منعش کردند تا ازدنیارفت و اول مأمون پسرش عباس را ولیعهد خود کرده‌بود یکروز شنیدکه عباس بغلامش گفت نصف‌درهم ببر و باقلا گرفته برای من بیاور مأمون گفت تولیاقت خلافتو ولایتعهدی مرا نداری ودرتو امید رستگاری وصلاح نیست ازکجا دانستی‌که از برای درهم نصف هست وبرادرش‌معتصم بن هرون راخلیفه وولیعهد خود قرار داد

در درالمطوك ازحضرت امیر المؤمنین روایتکرده قال ع « اجتهد ان لاتکون دنی الهمة فانی مارایت شیئاً اسقط لقدر الانسان من دنائة همته » و از عمر وعاص نقل کرده « قال المره

حیث وضع نفسه ان اعزها علی‌مره ومن اذلها هان قدره » ونعم ماقیل .

وما المرء الا حیث یجعل امره ففی‌صالح الاعمال نفسك فاجعل

در سنه دویست وبیست وسه بابك خرمی و برادرش بدست حیدر بن کاوس که ملقب‌به افشین‌بود و از بزرگان‌ماوراء النهر بود بفرمان معتصم عباسی کشته شد

درسنه دویست و بیست وشش معتصم‌افشین را که حیدر بن کاوس باشد مسموم نمود و جسدش را بدار آویخت ودرپنجشنبه هیجدهم ربیع‌الاول سنه دویست و بیست وهفت‌معتصم درسامراه ازدنیا رفت وآنجادفن‌شد وپسرش هرون بن‌معتصم‌الملقب بالواثق بالله بخلافت نشست

درسنه دویست وسی ودو الواثق بالله ازدنیا رفت و برادرش جعفر بن معتصم الملقب به المتوکل‌علی‌الله‌بخلافت نشست

درسنه دویست وسی وسه متوکل وزیر خود محمد بن عبدالملك الزیات را حبس نمود و در تنوری که‌زیات اورا اختیار کرده بود برای مقصرین از آهن که‌در او میخهائی بود و سر آن میخها بداخل تنور بود وممکن نبود میان آن تنور حرکت کردن

درسنه دویست وسی چهار شیخ ابو یزید طیفور بن عیسی بسطامی ازدنیا رحلت کرد قبرش دربسطام معروفست

درسنه دویست وسی و پنج حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین از دنیارفت

درسنه دویست و سی‌وهفت متوکل غضبناك شد بر احمدبن ابی‌داود قاضی ویحیی‌بن اکثم را احضار بسامراه نمود و او راقاضی القضاة کرد

ودراین سنه مردم سیستان جمع شدند ویعقوب لیث صفار را بسلطنت اختیار نمودند

درسنه دویست وچهل قاسم بن ابراهیم بن طباطبا ابن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن عبدالله المحض ابن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب ع د ر مصر از دنیا رفت وایشان از جمله‌ائمه زیدیه بودند ، ودراینسال سلطان احمد که از زهاد وعباد وصاحب کرامتو خارق عادت بود در قبة‌الاسلام بلخ ازدنیا رفت وقبرش در پشت بند بلخ مشهوراست

درسنهٔ دویست و چهل ویك در جمعه اواسط ربیع الاول احمد بن حنبل شیبانی مروزی که‌آخر ائمه اربعه اهل سنت است در سن‌هفتاد وهفت سالگی در دار السلام‌بغداد ازدنیا رفت‌وقبرش بین‌بغداد و کاظمین نزدیك قبر ابو حنیفه است

درسنه دویست و چهل‌و دو یحیی بن اکثم تمیمی قاضی‌القضاة در ربذه از دنیا رفت در حالتیکه ازحج برگشته بود وقبرش درربذه نزدیك قبر جناب اباذر غفاری است

درسنه دویست‌و چهل و دو ابوالحسن محمد بن اسلم طوسی که از جمله اصحاب حدیث بود از دنیا رفت وگویاایشان از رواة حضرت رضا ع‌و حضرت جواد ع وحضرت هادی ع است

درسنه دویست وچهل وسه در جمادی الاخر ابراهیم بن عباس بن مأمون کاتب نوشت بمدینه طیبه خدمت حضرت‌علی الهادی ع که تشریف بیاورد بسامراه آنحضرت‌هم با یحیی بن‌هرثمه تشریف آورد بسامره ودر سامراه بود تاوقتیکه از دنیا رحلت فرمود

دربحار ازشیخ مفید نقل فرموده که متوکل فرستاد عقب حضرت هادی‌و آنحضرت را ازمدینه طیبه احضار نمود بسامراه مبارك‌و باآن بزرگوار بود یحیی‌بن هرثمة وده سال در سامراه تشریف داشت که ازدنیا رحلت فرمود واول ورودش آقا راوارد نمودند بخان الصعالیك صالح بن

سعید گفت من داخل‌شدم بحضرت هادی در روز ورودشان بسامراء عرضکردم قربانت شوم درهمه جا خیال دارند نور شما را خاموش کنند وشما را بخان الصعالیك وارد نمودند حضرت فرمود یابن سعید تواینجا رامی بینی اشاره‌فرمود دیدم باغهای معطر وانهار جاری‌وقصرهای مرتفع و حور وولدانیکه کویا مثل مروارید بودند چشمهای من خیره شد وتعجب من زیاد شدفرمود یابن سعید هرکجا باشیم اینها برای ما میباشد و مادرخان الصعالیك نیستیم‌انتهی

ونیز ازروضة الواعظین و اعلام الوری و عمدة الطالب‌نقل میفرماید که مدت‌اقامت حضرت هادی در سامراء ده‌سال و چندماه بود تا ازدنیا رحلت فرمود

در سنهٔ دویست و چهل‌و چهار متوکل رفت بجانب شام بعزم آنکه‌آنجا را دار السلطنه خودقرار دهد ودواوین سلطنتی راهم نقل کرد بانجا بعداز دوماه برگشت‌بسامراء چون آب شام را آب سنگینی یافت و بخود ناسازگار دید

دردرالمسلوك است که‌در اینسال متوکل یعقوب بن اسحق‌بن سکیت را که مؤدب اطفالش بودو امام نحوولغت بود حاضر نمود و باوگفت حسنین را بیشتر دوست میداری یا دو پسرمن معتزو مؤید را ابن سکیت‌گفت والله قنبر خادم علی ع خیر منك ومن ابیك ـ پس متوکل امر کرد زبانش راازقفا بیرون آوردند وهمانساعت ازدنیا رحلت نمود رحمةالله علیه

سکیت بمعنی کثیر السکوت است

درشرح صحیفهٔ سید علیخان است وکان ابن سکیت من اکابر علماء العربیة و عظماء ـ الشیعه وهومن اصحاب الجواد والهادی ع و ابن رباعی ازاوست

یصاب الفتی مـن عثرة بلسانه	ولیس یصاب المرء من‌عثرة الرجل
فعثرته فی القول ینهب رأسه	و عثرته فی الرجل تبرء عن‌سهل

وایشان یکی ازقراءعشره‌است

درسنه دویست وچهل وپنج ذوالنون مصری ازدنیارفت

درسنهٔ دویست‌و چهل وشش دعبل بن علی الخزاعیالشاعر ازدنیا رفت درسن نود و هشت سالگی

درسنهٔ دویست وچهل وهفت متوکل و فتح بن خاقان راجمعی از اتراك بقتل رسانیدند بتحریك پسرش المنتصر بالله در شب چهارشنبه چهارم شوال وعمرش قریب بچهل سال بود وصبح‌که شدمردم خبر دار شدند منتصر بمردم گفت فتح بن خاقان پدرم رابقتل رسانید منهم فتح بن خاقان را بقتل‌رسانیدم ومردم به‌المنتصر بالله ابن متوکل بیعت نمودند

دراینسال ابراهیم بن سعید جوهری بغدادی ازدنیا رفت

درسنه دویست وچهل وهشت یکشنبه پنجم ربیع الاخر منتصر بالله از دنیا رفت که بعد از پدرش ششماه تقـریباً زندگانی کرد وظاهراً بتجربه رسیده کسیکه قاتل پدرش باشد یاسعایت در قتل پدرش بنماید عمرش کوتاه میشود

در درالمسلوك است که منتصر اذن داد مردم را بزیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) و حضرت سید الشهداء ع وفدك را ردکرد باولادهای حضرت امام حسن وحضرت امام حسین ع بعد از او مردم با احمدبن معتصم برادر متوکل الملقب بالمستعین بالله بیعت نمودند

درسنهٔ دویست و پنجاه یحیی بن عمربن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع در کوفه ظهور نمود ومردم را دعوت میفرمود الی الرضا من آل محمد ص واو را در کوفه بقتل رسانیدند وظاهراً مرادشان ازرضای آل محمد ص حضرت امام علی الهادی ع بوده

دراینسال حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع در طبرستان ظهور فرمود وایضاً احمدبن عیسی بن حسین الصغیر ابن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب در ری ظهور فرمود

درسنه دویست وپنجاه ودو المستعین بالله رابامر برادر زاده‌اش المعتز بالله ابن المتوکل بقتل رسانیدند

فصل هشتم

در ذکر بعضی از امامزادگان محترم وعلماء و بزرگان مدفونین در قزوین ومازندران وتبریز وهمدان وکرمانشاه

ذکر میشود این فصل در ضمن پنج امر

امر اول در قبور شریفه واقعه در قزوین

اول در تاریخ گزیده است که حضرت علی بن موسی الرضا ع متواریاً بقزوین آمد ودر سرای داودبن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود وآن بزرگوار را پسری بود مسمی بشاهزاده حسین در سن دوسالگی آنجامتوفی شد و محل دفنش معروف است

دوم ـ السید الجلیل صاحب الکرامات الباهره سید حسین بن ابراهیم بن محمد معصوم الحسینی القزوینی شارح شرایع محقق مرقد شریفش در قزوین مزار معروفیست نزدیک قبر والدش که مردم تبرک میجویند بآن تاریخ وفاتشان سنه هزار وصد وچهل وپنج بود جدشان آقا سید محمد معصوم در طبقه مجلسی اول بوده و رحلتشان سنه هزار ونود ونه بوده کذا فی الروضات

سوم المولی خلیل القزوینی ابن الغازی فاضل عالم متکلم محقق مدقق فقیه محدث ثقة ثقة صاحب شرح کافی فارسی المسمی بالصافی وشرح عربی آن المسمی بالشافی و شرح عده دراصول وغیر اینها ولادتش درقزوین سنه هزارویك رحلتشان نیز درقزوین بود سنه هزارو هشتاد و نه و قبرشان درقزوین معروف است

حکایت شده بین ایشان وبین مرحوم فیض مناظره شد در مسئله ، بعد ازمدتی در قزوین فهمید که حق بامرحوم فیض بوده فوراً پیاده تشریف برد بکاشان بجهت آنکه اعتراف کند وعذر خواهی نماید ازمرحوم فیض، چون رسید بکاشان رفت درب خانهٔ فیض از پشت درب فریاد زد « یا محسن قداتاك المسیی » مرحوم فیض صوت اورا شناخت ، از منزل بیرون شد با او معانقه و اظهار تلطف نمود ، هر قدر مرحوم فیض اصرار کرد یکساعت درکاشان نماند و مراجعت فرمود بقزوین بجهت آنکه شایبه در اخلاصش پیدا نشود • ایضا حکایت شده : یکروز در کوچه‌های قزوین یکنفر از اهل دیوان ایشان را ملاقات نمود ودر دستش براتی بود که‌از دیوان بکسی حوالجهو کرده بودند

آنمرد گفت ببینید این حواله باسم کیست؟ وقتیکه خواند فرمود باسم منست ، او را برد منزل و آن مقدار جو را باو تسلیم نمود؛

آنمرد رفت چون شب شد جوها را ریختند پیش اسبها ، ابداً دهان نزدند! مردم تعجب کردند خبر بگوش سلطان رسید جناب مولی‌غازی را شناخت خیلی از ایشان اجلال و احترام نمود

چهارم - رفیع‌الدین محمد بن مولی فتح‌الله المشتهر بالواعظ القزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان فی امل الامل انه فاضل عالم واعظ من تلامذة مولانا الخلیل القزوینی رحلتشان در قزوین بود در ماه مضان سنه هزار و هشتاد و نه . **در روضات فرموده** بگمانم ایشان مؤلف کتاب حمله حیدریه بودند .

پنجم - محمد بن الحسن القزوینی المشتهر به (آقا رضی‌الدین) صاحب کتاب (شیر و شکر) و (لسان الخواص) و ایشان از تلامذهٔ **مرحوم غازی خلیل** بودند ، محتمل است که مدفن ایشان در قزوین باشد،

ششم - احمد بن محمد الطوسی الغزالی الشافعی برادر امام ابی‌حامد محمد غزالی صاحب (احیاء العلوم) کان واعظاً ملیحاً و قبرش در قزوین است **این رباعی** بفارسی از ایشان نقل شد:

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم بفکندنی است آنچه برداشته‌ایم
سودا بوده است آنچه پنداشته‌ایم دردا که بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

هفتم - محمد بن عبدالرحمن القزوینی المشهور بالخطیب الدمشقی صاحب تلخیص المفتاح سکاکی و رحلت ایشان در قزوین بود سنه ششصد و بیست و سه **این رباعی** از اوست:

در جامه صوف بسته زنار چه سود در صومعه رفته دل به بیازار چه سود
ز آزار کسان راحت خود میطلبی یك راحت و صد هزار آزار چه سود

هشتم - العالم العامل و الفقیه العادل **حاجی ملامحمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی** صاحب کتاب مجالس المتقین و غیر او - ایشان از تلامذهٔ مرحوم سید صاحب ریاض بودند بعد ازفراغ از تحصیل آمدند بطهران، بین ایشان وفتحعلی‌شاه شکر آبی واقع شداین بود که ایشان از تهران آمدند بقزوین وشیخ احمد احسائی را تکفیر نمودند. **آخرالامر** حضرات **بابیه** ایشان را بین‌الطلوعین در **میان محراب دربین سجدتین بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند**

کیفیت شهادتشان این بود: ایشان در سجده بودند که جمعی از بابیه ریختند و نیزه بگلویشان زدند ، سر از سجده بلند نکرده بود که حضرات هشت طعن نیزه بآن مرحوم زدند، بعد از دوروز از دنیا رفتند و بدنش را درقزوین در جوار شاهزاده حسین درمقبرهٔ علیحدهٔ دفن نمودند در سنه هزار و دویست وشصت وچهار و مزار معروفیست. برادرایشان جناب حاجی‌ملاصالح برغانی صاحب کتاب مخزن البکاء بود، ایشان هم از تلامذهٔ سید صاحب ریاض و ولد ارجمندش سید مجاهد بودند - رحلت ومحل دفن ایشان ظاهراً در کربلای معلی بود و ایشان دختری داشتند (قرة العین) که از اتباع بابیه بود و اومصداق «یخرج المیت من‌الحی» بود،

حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده از حضرت رضا روایتکرده قال ، قال رسول‌الله (ص) قزوین باب من ابواب الجنة هی‌الیوم فی‌ایدی المشرکین و سیفتح علی یدی امین من

بمنىالمفطر فيها كالصائم فى غيرها وان الشهيد فيها يركب يوم‌القيمة على براذين من نوربنساق‌الى الجنة ثم لا يحاسب على ذنب اذنبه و لا سيئ‌عمله وهوفى الجنة خالد و يزوجن من الحور العين و يسقى من الالبان و العسل‌والسلسبيل فطوبى للشهيد فيها مع ماله عندالله من المزيد و بعضى از اخبار در ملامت قزوين وارد شده،

منجمله در روضات از حضرت صادق (ع) روايت كرده‌اند انه قال الرى و قزوين و ساوة ملعونات ومشؤمات.

امر دوم در قبور شريفه واقعه در مازندران

بدانكه درشهرهاى مازندران از امامزادگان محترم زياد مدفونند همچنين ازعلماء اعلام وحقير مقابر بعضى از علماء واقع در مازندران را عرض‌ميكنم

اول ـ عمادالدين ابوجعفر محمد بن ابى‌القاسم الطبرى الاملى فقيه ثقه صاحب‌كتاب بشارة المصطفى و ايشان از تلامذهٔ شيخ ابوعلى پسر شيخ طوسى (ره) بوده

در روضات ازكتاب (بشارةالمصطفى) نقل ميفرمايد روزى پيغمبر ص داخل شد برحضرت امير ع در حالى كه مسرور بود ، سلام كرد ، جواب داد ـ اميرالمؤمنين (ع) عرض كرد يا رسول‌الله هرگز شما باين بشاشت وارد بر من نشده بوديد ؟ فرمود بشارت باد ترا كه همين ساعت جبرئيل بر من نازل شد وگفت خداوند بتو سلام ميرساند و ميفرمايد «بشارت بده على راكه شيعيان اوچه مطيع باشند وچه عاصى ازاهل بهشتند»

پس چون حضرت امير ع شنيد بسجده افتاد، دستهايش را بآسمان كرد و فرمود « خداوند را شاهد ميگيرم كه نصف حسناتم را بخشيدم بشيعيانم» امام‌حسن و امام حسين ع هم همين قسم فرمودند بعد پيغمبر ص فرمود شما اكرم از من نيستيدمنهم نصف حسناتم را بخشيدم بشيعيان علىع خداوند عز وجل فرمود شما اكرم از من نيستيد من تمام گناهان شيعيان ومحبين على را آمرزيدم

دوم ابومحمد حسن بن محمد الديلمى صاحب‌كتاب ارشاد و غير او ـ

(ديلم اسم طايفهٔ است‌كه در كوههاى ديالم ساكنند واقع درقرب قزوين) ايشان معاصر يا قريب‌العصر مرحوم علامه حلى بودند ، تاريخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معين نيست نزد احقر و شايد قبرش در حوالى مازندران يا قزوين باشد اين شعر از اوست:

لاتضر(كذا)الموت فى غم و لا فرح فالارض ذئب و عزرائيل قصاب

سوم ـ جناب احمد بن على بن ابيطالب الطبرسى السارى صاحب كتاب احتجاج و او از علماء مأه سادسه است چون از تلامذهٔ اوست جناب محمد بن على بن شهرآشوب المازندرانى‌كه در سنه پانصد و هشتاد و هشت از دنيا رحلت فرمود و محتملست كه مدفنش در طبرستان باشد چون در روضات تاريخ ولادت ورحلت ومحل دفنش را معين نفرموده .

چهارم ـ عمادالدين حسن‌بن على‌الطبرى المشتهر به عمادالدين‌الطبرى صاحب‌كامل بهائى وجهت تسميه‌اش بكامل اين بود كه عماد طبرى اين كتاب را تأليف كرد و او را تحفه نمود بوزير معظم بهاءالمذهب والدين محمد بن محمد الجوينى المشهور بصاحب ديوان متولى حكومت بلاد ايران در دولت سلطان هلاكوخان مغول در روضاتست كه ايشان از اكابر شيعه و معاصر با مرحوم خواجه نصير و محقق اول بودند و تاريخ ولادت و رحلت و محل دفنش معلوم نيست الا آن كه در سنه ششصد و هفتاد و سه كتاب كامل را باتمام رسانيده وبود باصفهان خدمت صاحب امجد بهاءالدين محمد و محل دفنش محتملست در طبرس باشد و محتملست در اصفهان باشد. جهت آنكه مازندران را طبرستان مينامند چون‌آنجا جنگل زياد است وآلت‌قاس كه طبر باشد درآنجاخيلى

استعمال میشود ودر دست میگیرند لذا گفتند طبرستان.

پنجم ـ المولی حسن الکاشی الاصل الاملی المولد والمنشأ الشیعی الامامی المعاصر للعلامة الحلی ایشان از شعراء زمان سلطان محمد شاه خدابنده بود و ابداً در مدح غیر اهل البیت قصیده و شعری نگفته

در روضاتست که ایشان بعد از مراجعت از مکه معظمه مشرف شد بنجف اشرف و قصیدهٔدر مدح حضرت امیرالمؤمنین ع انشاد کرد که اولش اینست

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل‌دین وی زعزت مادح بازوی تو روح‌الامین

شب حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دید فرمودند تو از راه دور بر ما وارد شدی و بما حق ضیافت وحق صله شعر داری میروی ببصره و مسعود بن افلح را ملاقات میکنی و سلام مرا باو می‌رسانی و باو بگو آن هزار اشرفی راکه نذر من کردهٔ اگر کشتی مال‌التجاره‌ات سالماً بکناز دریای عمان برسد وفاکن بنذرت و آن هزار اشرفی را بگیر و صرف کن در حوائج‌ایشان رفتند ببصّره و بمسعود بن‌افلح پیغام حضرت امیر راگفتند نزدیك بودکه آنمرد از خوشحالی‌غش‌کندگفت که بعزت پروردگار که احدی از نذر من خبردار نبود وهزار اشرفی را با خلعت فاخری بوی داد و بفقراء بصره هم ولیمه داد انتهی تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست لکن چون محل ولادت ومحل نشوونمای‌ایشان شهرآمل بوده محتمل است که مدفنش هم درآمل مازندران باشد

ششم ـ السید الجلیل مؤمن بن محمد زمان الحسینی الدیلمی التنکابنی المازندرانی صاحب کتاب تحفه حکیم مؤمن واول‌کتابش را باسم سلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی‌کرده وایشان‌از اطباء حاذق بودند در **روضات** تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان را معین نکرده‌اند ومحتمل‌است که دفنشان درمازندران بوده باشد

بدانکه خیلی از علماء اعلام وفحول از اهل مازندران بودند نظیر ابن شهرآشوب و شیخ طبرسی المدفون فی مشهد الرضا ومحمد بن جریر بن رستم الطبری الاملی الشیعی الامامی صاحب کتاب دلائل الامامة و ایضاح و مستر شد و ایشان درمأه رابعه از دنیا رفتند و مثل محمد بن‌جریربن یزید بن‌کثیر الطبری صاحب التفسیر والتاریخ و صاحب روضات میفرماید بگمانم او هم شیعه بوده و ادلهٔ بر تشیع او اقامه فرموده

بدانکه ازمتاخرین جمعی ازعلماء اعلام ازاهل مازندران بودند مثل جناب حاج ملامحمداشرفی ابن ملامحمد مهدی ساکن‌بارفروش صاحب‌کتاب‌شعائرالاسلام وغیره وحاج شیخ زین‌العابدین‌مازندرانی ساکن کربلای معلی وحاج میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرك وغیرآنها

در حاشیه روضات فرموده که مازندران اسم است از برای بلاد معروفه از ناحیه دارالمرز ایران و از بعضی از کتب معتبره از حضرت صادق ع نقلکرده است که دانیال پیغمبر فرمود « مادخل طبرستان‌عاقل الاتحیر ولاسلطان عادل الاتغیر و ان اهلها محشوة بالنفاق و ما دخلهاصالح الاوقد فسدوما خرج منها فاسد الاوقد صلح الفتنة منها تخرج والیها تعود اولها غریق و آخرها حریق » مازندران ولایت با صفا ووسیعی‌است وجنگل بسیار بزرگی دارد و درختهای آن همه قسم از میوه‌جات ومرکبات را دارد درآنجا معدن نفت بسیارممتازی هست که دولت علیه ایران استفاده‌های بسیار زیادی ازآن میبرد

امر سوم ـ در ذکر بعضی از قبور علماء و بزرگانی که واقع است درتبریز

اول الشیخ‌الامام **ابویعلی حمزة بن عبدالعزیز** الملقب بسلارالدیلمی که از اهل دیلم جیلان و رشت بوده و اواز تلامذهٔ سید مرتضی و شیخ مفید است و از برای او تصنیفات زیادی است

منجمله کتاب مراسم ومقنع و غیر اینها و رحلت ایشان در روزشنبه ششم ماه رمضان سنه چهار صد وچهل وهشت بود وقبرشان درقریه خسروشاهست که دریك منزلی تبریز است

دوم ـ السید الجلیل سیدفضل‌الله ابن علی بن عبدالله الحسنی الراوندی الکاشانی مصنف کتاب نوادر وضوء الشهاب وغیر او ونسبش منتهی میشود بجناب جعفر بن الحسن المثنی وایشان ازمشایخ والد مرحوم خواجهٔ نصیر طوسی بودند **در روضات** است که ایشان کاغذی نوشتند باصفهان خدمت شیخ عبدالرحیم و این ابیات را درج کردند

شوقی الی مولای عبدالرحیم	اعرض قلبی للعذاب الالیم
و اعجباً من جنة شوقها	توقد فی‌الاحشاء نار الجحیم

در روضات تاریخ ولادت و رحلتشان را ذکر نکرده وگویا ایشان معاصر بودند با قطب راوندی جناب سعید بن هبةالله و محل دفنشان را معین نکرده لکن در ترجمه حمزة بن عبدالعزیز سلار از نظام‌الدین قرشی نقل فرموده که قبر سلار در قریه خسرو شاه تبریز است و دراو هست مقبره قطب راوندی کمایقال

در ترجمه سعید بن هبةالله الراوندی میفرماید قبر ایشان در قم هست وآنچه در ترجمه سلار ذکر شد که درقریه خسروشاهست شاید مبنی بر اشتباه بقبرسید فضل‌الله است ابن‌علی‌الحسینی الراوندی

الحاصل از این عبارات احتمال میرود که قبر ایشان در خسروشاه تبریز باشد.

دومـ **محمود بن‌مسعود الشیرازی** الملقب **بالعلامة‌الشیرازی الشافعی** صاحب‌شرح‌قانون درطب وشرح حکمت الاشراق و غیر این دو ولادتش در شیراز بوده سنه ششصد وچهل رحلتش در تبریز بود در بیست وچهارم ماه رمضان سنهٔ هفتصد و ده وقبرش در چرنداب تبریز است نزدیك قبر بیضاوی وایشان درك کردند اواخر زمان فخرالدین رازی و شهاب الدین سهروردی و محیی‌الدین اعرابی را وخودشان از تلامذه خواجه‌نصیرطوسی بودندگویند در مجمعی از شیعه و سنی از اوسؤال کردندکه امیرالمؤمنین ع افضل است یا ابابکر اینشعر را جواب گفت:

خیرالوری بعد النبی من بنته فی بیته	من فی دجی لیل‌العمی ضوء الهدی فی‌ریته

در مستدرك است از ریاض العلماء نقل میکند که قطب‌الدین سعید بن هبةالله راوندی صاحب کتاب خرایج وجرایح وقطب‌الدین محمدبن حسن کیدری سبزواری شارح نهج‌البلاغه وقطب‌الدین‌محمد بن‌محمد رازی بویهی صاحب شرح مطالع و شرح شمسیه در منطق این سه مسلما شیعه بودند **اما** قطب‌الدین شیرازی و قطب‌الدین المشهور بقطب المحیی این دو از علماء اهل‌سنت بودند

در روضات اختیار فرموده که قطب‌الدین رازی بویهی سنی بوده **در مستدرك** ادلهٔ ذکر میکند بر تشیع ایشان وخیلی تخطئه میفرماید از صاحب روضات

الحاصل این قطب شیرازی خالوی شیخ سعدی بوده ایشانهم طبع شعر داشتند و این‌رباعی را نسبت بایشان داده‌اند

یقولون کلمات الشتاء کثیرة	و ماهو الاواحد غیر مفتری
اذاصح کاف الکیس فالکل‌حاضر	لدیك وکل‌الصید یوجدفی‌الفری

چهارم السید العارف **قطب‌الدین حیدر تونی** و نسب ایشان‌منتهی میشودبامامزاده عبدالله ابن الامام موسی‌الکاظم(ع) و قبرشان در تبریز مشهور است و ایشان غیر قطب الدین حیدر مدفون دو تربت حیدریه است **درمجالس‌المؤمنین است** که ایشان مشرف شدند بنجف اشرف و بسنگی

تکیه داد و ایستاد یك پا و تا مدت هفت روز اصلا حرکت نکرد هیچ نخورد و در شب هشتم از میان ضریح مطهر آواز هولناکی بلند شدکه اهل نجف از خواب رمیدند و بگوش ایشان رسیدکه فرزند من حیدر را دریابید چون باطراف نظر کردند او را دیدند و از نام ونسبش سؤال کردند دانستند که مراد حضرت امیرالمؤمنین ع او است لاجرم همه به پای بوس رفتند و اورا بشرف زیارت ضریح منور رسانیدند

پنجم ـ ابوالخیر **عبدالله بن عمر بن محمد الفارسی** البیضاوی الشافعی صاحب تفسیر بیضاوی و این تفسیر درحقیقت تهذیب ومختصر تفسیر کشاف زمخشری است و رحلت او سنه ششصد وهشتاد و پنج بوده ودفن شد در چرنداب تبریز وبیضاء از شهرهای شیراز است و از آن شهر است حسین بن منصور حلاج که المقتدر بالله اورا بقتل رسانید وحکم کرد که بدنش را بسوزانند

ششم ـ فخرالدین **احمد بن الامام حسن** الجاربردی الشافعی نزیل تبریز شارح شافیه ابن حاجب وفاتش در تبریز بود سنه هفتصد و وچهل و دو ـ **ازمعاریف شعراء قبر خاقانی** در تبریز است و هو ابراهیم بن علی الشیروانی وفاتش سنه پانصد و هشتاد و دو بوده و قبرش درسرخاب تبریز است **ایضاً** در سرخاب تبریز است قبر مولانا لسانی شیرازی که شاعرمتین متشرعی بود و این رباعی از اوست

گر بند لسانی گسلد از بندش ور خاك شود وجود حاجتمندش
باید که ز مشرق دلش سرنزند جز مهر علی و یازده فرزندش

در خیرات حسان از زن آذربایجانی این اشعار ملیح را نقل کرده

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را بدام خویش کشم آهوان صحرا را گذارمن بکلیسا اگر فتد روزی بدین خویش کشم دختران ترسارا بیك نگاه دوصدمرده میکنم زنده خبر دهید زاعجاز من مسیحا را

نظیر اینست در بلندی مضمون این رباعی که منسوبست بوالده شوکت الدوله حاکم بیرجند

ای صبا از من بگو فرهاد بی بنیاد را در میان عشقبازان تخم تنگی کاشتی
بیستون را بهر شیرین می بکندی العجب تیشهٔ آهن چه میکردی تومژگان داشتی

امر چهارم ـ درذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در همدان مدفونند
اما از امامزادگان محترم

اول ـ **قبرشریف جناب امامزاده یحیی بن علی بن ابیطالب (ع)** وبسیارعالی و باشکوهست بلکه از سایر مقابر شریفه آنجا شکوهش بیشتر است

دوم ـ **مقبرهٔ** منسوب به **شاهزاده حسین**، میان شهر است وبسیار باشکوه وگنبد عالی دارد، درمیان آن مقبره است **قبرمرحوم حجة الاسلام حاج سید عبدالمجید الهمدانی** ره

سوم ـ **مقبرهٔ** منسوب به جناب **شاهزاده اسمعیل بن موسی الکاظم (ع)** گنبد بسیار عالی دارد

چهارم ـ **مقبرهٔ** منسوب به **شاهزاده حرث بن علی بن ابیطالب (ع)** که ایشانهم گنبد عالی دارند

پنجم ـ **مقبرهٔ علویان** ودر آن خطوطی است که بگچ نقش شده بسیار عالی و قدیمیست

اما از علماء و بزرگان :

اول ـ **المولی فتح الله بن مولی شکرالله** الکاشانی الشریف ایشان از علمای دولت

سلطان شاه طهماسب الصفوی بوده صاحب تفسیر منهج الصادقین بالفارسی در سه مجلد و تفسیر خلاصة المنهج در یك مجلد بزرك ضخیم و تنبیه الغافلین در ترجمهٔ نهج البلاغه و کشف الاحتجاج در ترجمهٔ احتجاج طبرسی که نسخه‌اش در خزانهٔ شاه صفی دراردبیل دیده‌شده ـ رحلتشان‌درسنه‌نهصدوهشتاد وهشت‌بوده و تاریخش « ملاذالفقهاء » است (۹۰۸) و قبرش در همدانست و روی قبرشان سنك بزرگی انداخته‌اند

دوم ـ قبر باباطاهر که رباعیات بسیارخوبی دارد در مواعظ بهمان زبان لری‌خودش منجمله

خوشا آنان که الله یارشان بی	که حمد و قل هوالله کارشان بی
خوشا آنان‌که دایم در نمازند	بهشت جاودان بازارشان بی

ومنجمله

از آنروزی‌که ما را آفریدی	بغیر از معصیت از ما ندیدی
خداوندا بحق هشت و چارت	ز مو بگذر شتر دیدی ندیدی

سوم ـ قبر شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن‌عبدالله بن سینا پدرش از اهل بلخ بود ـ ولادتش دریکی از قرای بخارا بود سنه سیصد و هفتاد و رحلتش در همدان بودسنه چهارصد وبیست وهفت و قبرش در همدان معروفست این اشعار از اوست

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها	فالطب مجموع بنظم کلامی
واحفظ منیك ما استطعت فانه	مآء الحیوة تصب فی الارحام
و اجعل غذآئك کل یوم مرة	واحذر طعاماً قبل هضم طعام

بعضی گفتند که قبر ابو سعید ابوالخیر در همدان نزدیك قبر ابن‌سینا است و او درششم‌چهارم شعبان سنه چهارصد و چهل از دنیا رفت ـ بعضی گفتند قبر او در نیشابور است

واز همدان بود فاضل ادیب احمدبن حسین بن یحیی الهمدانی معروف به بدیع‌الزمان که از اعاجیب دهر بود ومسموماً درهرات ازدنیا رفت سنهٔ سیصد و نود وهفت ونقل شدکه او سکته کرده بود گمان‌کردند ازدنیا رفته تعجیل نمودند در دفن او ودر میان قبر بهوش آمد، مشغول‌مناجات شد صدای مناجاتش را شنیدند قبرش را شکافتند دیدند دست خود را بریش خود گرفته واز هول‌قبر وفات نموده این رباعی از اوست :

همدان لی بلد اقول بفضله	لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی‌القبح مثل شیوخه	وشیوخه فی‌العقل کالصبیان

مناسب دیدم که دراین‌مقام حکایتی‌نقل‌کنم که ثقة الاسلام نوری از مولی زین‌العابدین سلماسی نقل‌کرده :

فرمود وقتی که ما از سفر خراسان مراجعت‌کردیم مرور کردیم بکوه الوند که در قبلهٔ همدان است رفقا مشغول‌شدند بنصب خیمه من‌نظر کردم بصفحه کوه چیزسفیدی بنظرم آمد تأمل کردم دیدم شیخ محاسن سفیدی است ... امهٔ سفیدی بسرش هست و در صفهٔ بلندی نشسته و اطراف خود را سنگهای بزرك چیده بقسمی که سرش دیده میشد پس من نزدیك رفتم وسلام‌کردم التفاتی‌نمود بجانب من وبا من انس‌گرفت وآمد نزد من، با او صحبت‌کردم ، دانستم که از فرق باطله نیست، عیال واولاد داشته و از آنها عزلت‌گرفته و باین مکان منزل‌کرده بجهت عبادت پروردگار وبعضی ازعجایبی که دیده بود نقل‌کرد منجمله گفت :

من در ماه رجب باین مکان منزل گرفتم چون چند ماه‌گذشت یکشب در وقت مغرب مشغول‌نماز بودم ولوله عظیمی و صدای عجیبی بگوشم رسید ، نمازم را مختصر کردم دیدم بیابان پر از حیوانات

است وهمه توجه کردند بجانب من، خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم در میان اینها حیوانات متضاده با هم هستند از قبیل شیر و ببر و گرك و آهو و غیره و همه صیحه میزدند جمع شدند در محل من و سر بسوی من بلند کردند و بصداهای غریب وعجیب صیحه میکشیدند

گفتم بعید است که قصد اینها من باشم، یکوقت بخاطرم گذشت که امشب شب عاشوراء است واین اجتماع وغوغا وصیحه در مصیبت حضرت ابی‌عبدالله الحسین ع است چون منتقل باین‌مطلب شدم عمامه از سر انداختم ورفتم پائین ومیگفتم« حسین‌حسین ، شهید حسین، مظلوم حسین ، عطشان‌حسین» بس راه باز نمودند من در وسط ایستادم وآن حیوانات دور من حلقه زدند، بعضی سر بزمین‌میزدند، بعضی خود را بزمین میانداختند تا طلوع فجر ، چون صبح شد متفرق شدند و الان هیجده سالست که در هر شب عاشورا عادتشان اینست بعضی اوقات ماه برمن مشتبه میشود و از همین اجتماعشان من روزعاشوراء را میشناسم

امر پنجم ـ درذکرقبور شریفهٔ بعضی از علماء که در کرمانشاه مدفونند

اول ـقبرمرحوم ملاعبدالله التونی البشروی صاحب وافیه در اصول فقه و تاریخ‌فراغش از او درسنه هزار وپنجاه و نه بوده واورا مولانا آقا سید محسن کاظمینی شرح فرموده

در روضات از ریاض‌العلماء نقل فرموده: : « انه‌کان من اورع اهل زمانه و اتقیهم بل کان ثانی المولی احمد الاردبیلی» و ایشان با برادرشان جناب آخوند ملا احمد تونی صاحب حاشیه شرح لمعه بعد از فراغ از تحصیل متوطن مشهد مقدس شدند بعد هر دو برادر بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق حرکت فرمودند که از طریق قزوین مشرف شوند درزمان مولانا خلیل‌القزوینی بعدکه از قزوین حرکت‌نمودند جناب آخوند ملا عبدالله در کرمانشاه از دنیا رحلت فرمود در چهارم‌ربیع‌الاول سنه هزار و هفتاد و یك و در نزدیك پل شاه دفن شد در آخر قبرستان و بالای قبرش قبهٔ ساختند که معروف باشد

دوم ـ قبر جناب آقا محمدعلی بن آقا محمد باقر البهبهانی صاحب‌کتاب مقامع و غیر آن. اهل کرمانشاه درحیات مرحوم والدشان التماس‌کردند که آقازاده را بفرستد به کرمانشاه آقا اذن دادند تشریف آوردند و در حدود سنه هزار دویست و شانزده از دنیا رحلت فرمود و قبرشان درکرمانشاه معروف است و قبه وبقعهٔ عالی دارد.

سوم ـ قبر جناب احمد بن اسحق القمی که از اجله ومعتمدین رواة اخبارند وقبرشان در حلوانست‌که فعلا معروفست پل‌ذهاب قریب برودخانه سرپل

خاتمه در بیان سه امر:

امر اول ـ درذکر بعضی ازحکایات درکرامت بعضی‌ازاولیاء الله از غیر سلسله علمای اعلام

چون درابواب‌سابقه کرامت‌بعضی‌از علمای اعلام‌ذکرشدحقیرقناعت‌میکنم‌در این‌مختصر بذکرهشت‌حکایت

اول در مسکن الفوائد شهید الثانی از اوزاعی نقل کرده که گفت من در عریش مصر سایه بانی دیدم و در میان او مرد کوری بود که دست‌ها و پاهای او شل بود و میگفت لك الحمد سیدی و مولای اللهم انی احمدك حمداً یوافی محامد خلقك اذ فضلتنی علی کثیر من خلقك تفضیلا . گفت : من نزدیك وی رفتم وسلام کردم گفتم خداوند ترا رحمت کند یکسؤالی از شما

میکنم آیا جواب مرا میدهی؟ گفت: اگر بدانم جواب میگویم. گفتم چه فضیلت خداوند بتو کرامت فرموده که این قسم تشکر میکنی اورا؟ گفت: مگر نمی‌بینی تفضلات الهی را بمن والله اگرخداوند تبارك و تعالی آتشی بفرستد که مرا بسوزاند و امر کند که کوهها بروی من ساقط شود و دریاها مرا غرق کند وزمین مرا درخود فرو ببرد من زیادتر شکر اورا میکنم ومن بتو حاجتی دارم. گفتم آنچه میخواهی بگو گفت پسری دارم که در اوقات نماز مرا خبردار میکند و وقت افطار بمن‌افطار میدهد وحال یکروز میشود که نزد من نیامده میتوانی او را بیابی؟ پس من تقرباً الی‌الله بسراغ‌او رفتم دیدم شیری اورا پاره کرده و بروی زمین افتاده گفتم انا لله و انا الیه راجعون چگونه من خبر این پسر را بپدرش بگویم گفت رفتم نزد آنمرد سلام کردم جواب داد. گفتم خداوند ترا رحمت کند آیا تو مقرب‌تر هستی نزد خداوند یا ایوب پیغمبر؟ گفت البته ایوب پیغمبر مقرب تر است نزد خداوند ازمن گفتم خداوند مبتلا کرد ایوب را و صبر کرد تا وقتیکه مردم از او دوری نمودند و آنچه توبمن گفتی بروم و طلب نمایم رفتم دیدم شیر پسرت را هلاك نموده و خداوند اجر ترا زیاد کند یکمرتبه آن مرد عاجز صالح گفت الحمد لله الذی لم یجعل فی‌قلبی حسرة من الدنیا بعد صیحه زد و افتاد بروی زمین نشستم اورا حرکت دادم دیدم از دنیا رفته،

دوم ـ در حیات الحیوان دمیری نقل کرده که خداوند بشموانه یك پسری داد و او را خوب تربیت کردچون بزرك شد بمادرش گفت ترا بخدا قسم مرا ببخش بخداوند گفت پسرجان‌صلاحیت ندارد که هدیه بشود بپادشاهان مگر اهل ادب و تقوی و تو ای پسرك من نمیدانی که خداوند ازتو چه خواسته است آن پسررفت مشغول تحصیل معرفت و تقوی شد تا آنکه یکروز آن پسر رفت بکوه که هیزم جمع کند با مرکبش پس مرکبش را بست وهیزم جمعکرد خواستکه هیزمها را بمرکبش‌بار کند دید شیری مرکبش را پاره کرده ، پس آن‌جوان دست بگردن‌آن شیر انداخت گفت یاکلب‌الله تومرکب مرا هلاك کردهٔ قسم بحق سید ومولای خود باید هیزمها را بار تو نموده ببری بمنزل‌من، پس هیزم ها را بار آنشیر کرد و شیر هم در کمال اطاعت و انقیاد هیزمها را آورد تا وسید بمنزل شموانه ، آن جوان در راکوبید چون چشم مادرش باو افتاد دیدکه شیر مطیع او شده گفت الان قابل شدهٔ از برای خدمت خداوند پس اورا بخداوند بخشید

جوان مادر را وداع نموده رفت ومشغول عبادت الهی شد

نظیر این قضیه در خاتمه باب یازدهم از سید شمس‌الدین جد مرحوم سید نعمت‌الله جزایری نقل‌شده و اعجب از این درخاتمه باب دوم از شیخ‌ابوالحسن خرقانی نقل شد

سوم ـ در بحار از محاسن برقی روایتکرده که علی‌بن عاصم زاهد رفت بزیارت حضرت سیدالشهداء ع قبل از آنکه مشهد مقدس حضرت سیدالشهداء ع عمارتی داشته باشد ناگاه شیری آمد نزد او و او فرار نکرد ازآنشیر دید درکف پای او خاری رفته که پایش باد کرده پس آن خار را از پای آنشیر بیرون‌آورد و پایش را فشار داد که کثافتها از پایش بیرون شد و قدری از عمامه‌اش را قطع کرد و پای آن شیررا با آن قطعه عمامه‌اش بست

ایضاً از محاسن برقی روایتکرده که بعضی از خواص حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشغول نماز بودند درحال‌سجود یك افعی‌خودرا دورگردن او پیچید ابداً حالش تغییر نکرد بهمان‌قسم مشغول‌ذکر خداوند بود تا آنکه از دور گردن او باز شد بدون اینکه اوحیله وچارهٔ بکند

ورروایتکرده که علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن‌حسن‌بن علی بن‌ابیطالب‌ع بدرجناب حسین صاحب فخ مشغول نماز بود ناگاه یك افعی‌از سر کوه فرود آمد بجامه‌های او بالارفت واز گریبانش داخل شد واز پائین جامه‌هایش بیرون شد وابداً درنماز حالش تغییر نکرد

چهارم در دارالسلام ثقةالاسلام نوری از کتاب زهرة الریاض از شخصی از اهل مکه نقلکرده که یکسالی در مکه معظمه قحطی شدیدی شداهل‌مکه رفتند بعرفات بجهت‌استسقاء‌نمودن مایوساً برگشتند هفته دیگر بازرفتند باستسقاء گفت دیدم غلام سیاه ضعیف و نحیفی آمد و دور کعت نماز خواند بعد بسجده رفت ودر سجده‌اش گفت پروردگارا بعزت تو که‌من سرازسجده بر نمیدارم تا وقتیکه باران رحمت بندگانت نازل بفرمائی ناگاه ابری ظاهر شد و باران شدیدی نازل شدپس آنغلام حمدالهی بجای آورد وبرگشت بمکه معظمه منهم عقب سرش آمدم دیدم داخل شد بخانه‌بنده فروشی ومن مراجعت‌نمودم‌چون‌فردا صبح شدمن‌قدری‌درهم برداشتم رفتم‌بخانه‌آن بنده‌فروش‌دق‌الباب کردم آن بنده فروش آمد گفت چه حاجت داری گفتم بنده میخواهم از تو ابتیاع کنم بس شصت نفر غلام آورد نزد من که‌درمکه نظیر نداشتند دیدم هیچیك آنغلام دیروزی نیستند گفتم غیر اینها دیگر غلامی نداری گفت چرا يك‌غلام سیاه میشومی دارم که با هیچکس سخن نمیگوید گفتم بیینم آورد دیدم همان غلام دیروزی است که مقصود من‌بود گفتم این غلام را چند خریدهٔ گفت هفت‌دینار لکن بیك دینار نمی‌ارزدمن‌هفت دینار باودادم و غلام رااز او خریدم آنغلام گفت تو چرا مراخریدی گفتم من ترا نخریدم که خدمت مرا بکنی بلکه‌خریدم که‌من‌خدمت‌ترابکنم چون دیروزقرب ومنزلت ترا نزد خداوند فهمیدم وقصهٔ که دیروز دیده بودم برای او نقل کردم گفت ای سیدمرا آزادکن گفتم ، (انت حرلوجه الله) گفت الحمد لله این آزادی از مولای کوچك من بود تا چه قسم مولای بزرك مراآزاد کند پس وضو ساخت ودورکعت نماز خواند بعد دستهایش را به آسمان بلند کرد عرضکرد خداوندا‌تومیدانی ازوقتیکه ترا شناخته‌ام معصیت ترا نکردم وهمیشه‌از تو مسئلت مینمودم که‌سری که بین من‌وتو هست فاش نکنی حال که‌فاش کردی خداوندا روح مرا بسوی‌خود قبض‌فرما

ناگاه دیدم افتاد بروی زمین وازدنیا رفت پس من اورا غسل دادم و کفن کردم بجنازه او نماز خواندم واورا دفن کردم لکن کفنش را نفیس نکردم شب که شد پیغمبر ص را در خواب دیدم فرمود آیا تواز خداوند وازمن حیا نکردی که ولیی از اولیاء خداوند مرد وتو کفن نفیس ببدن او نپوشاندی آیانمیدانی که‌او رفیق حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است در بهشت

پنجم در لئالی الاخبار روایت شده هفت سال در بنی اسرائیل قحطی شد ، حضرت موسی باهفتاد هزار نفر رفتند بطلب باران

وحی‌رسید چگونه دعاهای اینها را مستجاب نمایم وحال‌آنکه گناهان آنها بالای سرشان‌سایه انداخته وباطنهای اینها خبیث است واز عذاب ومکر من‌ایمن هستند بروید نزد بندهٔ از بندگان من که‌اسمش کرخ است که آن بیاید ودعاکند ومستجاب نمایم

حضرت موسی هرقدر ازاو سؤال کرد او را نیافت ، تا یکروز از راهی میگذشت دید بندهٔ سیاهی که در پیشانیش آثار سجده است میان راه میرودحضرت موسی ع بنور ایمان شناخت فرمود اسم تو چیست

عرضکرد اسم من کرخ است ، فرمودتو مقصود ما هستی برو بطلب باران ، پس آن غلام

رفت بطلب باران و از کلماتش این بود گفت « یارب‌ماهذا من‌فعالك ومن عملك و ماالذی‌بدالك انقصت علیك عیونك‌ام‌عانَدت الریاح من طاعتك ام اشتد غضبك علی المذنبین الست غفارا قبل‌خلق الخطائین ام تخشی الفوت فتعجل بالعقوبة »

پس کرخ ازجای خود حرکت نکردتاباران رحمت بر بنی اسرائیل نازل شد

چون کرخ مراجعت کرد حضرت موسی استقبال فرمود اورا کرخ عرضکرد دیدی باپروردگار چگونه مخاصمه کردم وچگونه خداوند بامن انصاف فرمود

ششم در دار السلام شیخ محمود عراقی از بعض از مجاورین نجف اشرف نقل فرموده گفت من اوقاتم را نوعا صرف در خدمت زوار ومجاورین میکردم ، پس یکشب در عالم رویا بگوشم رسید که‌منادی ندا کرد « ولیی از اولیاءالله در گلخن فلان حمام ازدنیا رفته بر خیز واورا تجهیز کن » چون بیدار شدم دیدم ساعت نصف شب است ازعسس و پاسبانها ترسیدم که‌از منزل خارج شوم ، بعلاوه هواهم بسیار سرد بود ، گفتم « خواب حجیت ندارد» دومرتبه خوابیدم

بازمنادی مثل اول ندا کرد ، بیدار شدم ومثل عذرهای سابق بقلبم خلجان کرد سه مرتبه خوابیدم باز منادی مثل اول نداکرد ، بیدارشدم گفتم دیگر جایز نیست مسامحه کردن بعداز این ، پسرم را بیدار کردم و چراغ روشن کردیم رفتیم بجانب آن حمام وداخل‌شدیم بگلخن چون نظر میان خاکستر ها کردم دیدم یك چیزی بالای خاکسترها دیده میشود چون نزدیك رفتم‌یکسری بالای خاکسترهادیدم‌ازشدت‌سرما که‌بقیه بدنش‌را میان‌خاکستر کرده‌بودوسرش را ازخاکسترهابیرون گذارده بود بجهت تنفس وبهمین حالت ازدنیا رفته بود

پس اورا بیرون آوردیم وبذلت وفقر اوگریه کردیم وگفتیم

ای بنده خدائی که بتو این‌مقام ومنزلت را داده وراضی نشده تو باینحالت‌تا صبح بمانی‌کیستی وبچه عمل باینمقام ومنزلت رسیدی ؟ ناگاه صدائی شنیدیم که شخصش را نمی‌دیدیم گفت ، ازصدق وراستگوئی باینمقام رسیدم

هفتم در لئالی الاخبار ازبعض ازکتب معتبره نقل‌کرده

درزمان‌خلیفه ثانی زن‌وشوهری‌بودند وعادت شوهر این بود که‌می‌آمد بمسجد ونمازمی‌خواند وبعدازنماز تعقیب نخوانده از مسجد خارج میشد یکروز خلیفه بآنجوان عتاب‌کرد چرا نمازت بدون آداب وبدون تعقیب است

جوان چشمش پراشك شد ، گفت ، خلیفه مرامعذور بدار تو خبرازحال من نداری خلیفه گفت جهتش رابگو ، گفت خلیفه فقر وپریشانی برماشدت کرده باندازهٔ که خودم و زوجه‌ام یك قمیص بیش نداریم یکنفر که‌میپوشیم دیگری برهنه میماند ، من آن قمیص را میپوشم و می‌آیم بمسجد و نماز میخوانم بعد معجلا میروم بمنزل که زوجه‌ام بپوشد ونماز گذارد ، پس خلیفه و حاضرین بحال آنها گریستند ؛ خلیفه خیلی قلبش رقت کرد و هشتاد درهم از بیت المال بآنجوان داد که بجهت عیالش لباس بگیرد جوان آن درهم‌را گرفت وآمد بمنزل‌نزد عیالش وقصه را بجهت‌او نقل‌کرد

زوجه گفت ای پست فطرت چرا سرت را اظهارنمودی وفقرت را افشاکردی ونعمت فقر رابه متاع دنیا فروختی ؟ قسم بعزت پروردگارم که اگر این درهم را ردنکردی من زوجه تونخواهم‌بود مااختیار نمودیم محنت‌دنیا را که ازفیض‌سعادت آخرت بازنمانیم پس آنجوان برگشت ودراهم را به خلیفه رد کرد چونشب شد زن‌ومرد هردوخوابیدند قدریکه از شب گذشت زن از خواب بیدار شده

برخاست وضو ساخت وچند رکعت نماز بجای آورد بعد شوهرش را بیدار کرد و گفت برخیز وضو بسازو نماز بخوان ، بعداز فراغ آنزن گفت ، ایمرد مامدتی بود که بفقرو مسکنت‌زندگانی‌میکردیم واحدی‌مطلع برحال مانبود والان حال مامنکشف شد میل ندارم زنده بمانم و میخواهم ازخداوند که‌اجل ومرك مارا برساند آیاتوهم ایشوهر با من موافقت می‌نمائی آنمرد گفت بلی پس هر دو بسجده رفتند وسجده‌شان طول‌کشید تاهردو از دنیا رفتند

هشتم سیداجل‌آقامیر سیدعلی یزدی رحمةالله علیه درمجلس درس که حقیر حاضر بودم فرمود شخصی ازنیکان اراده سفر بعیدی را نمود وزوجه صالحه داشت استدعا کرد از صدیقش که معروف بدیانت وامانت بود که‌روزی یکمرتبه بیاید درب منزل او که اگر زوجه‌اش حاجتی داشته باشد حاجتش‌را انجام دهد ورفت بسفر ورفیقش روزی یکمرتبه می‌آمد بجهت خبرگیری وسرپرستی وقضاء حوائج آنزن

یکروز بادی وزیدن گرفت و پرده را بلندکرد و چشمش بزوجه صالحهٔ رفیقش افتاد دستش را بجانب آن زن بخیانت بلند کرد آنزن صالحه گفت آیا حیا نمیکنی چه اراده داری آن مرد خجالت کشید ودست خود راجمع کرد و ترسید اگر رفیقش‌از سفر بیاید ومطلع شود جواب چه‌بگوید لاجرم جلاء وطن‌نموده و ازآن بلدرفت بشهر دیگر که چشم رفیقش باو نیفتد بعد که وارد آن بلد دیگرشد سؤال‌نمود که ازهد و اتقی اهل این بلد کیست اورا دلالت نمودند به شخصی و از بعضی دیگر حال آنشخص را سؤال نمود گفتند اوفاسق ترین تمام اهل این شهر است اینمرد تعجب کرد وسؤال نمود که فسق اینمرد چه‌چیز است گفتند سه‌فسق علانیه دارد

اولا لاطی است وهمه اوقات جوان امردی همراه دارد ثانیا منزلش در میان محله یهودیان است وباقی مسلمین که‌در آن محله منزل داشتند منازلشان را فروختند و این شخص نفروخت گویا محبت و میلی باین طایفه یهودیان دارد ثالثا غالب شرابهای این محله یهودیان را این مرد خریداری میکند

تعجب اوزیاد شد گفت بروم تحقیق ازاین امر بنمایم منزل اورا پرسید نشان دادند در محله یهودیان آمد درب منزل او دق‌الباب کرد آنشخص آمد دررا باز کرددیدطفل امردی هم بااوست وارد منزل شد دید بوی‌شراب بشامه‌اش رسید فهمید که‌هرسه‌علامت واقع است وتعجب‌خود رابه آن مرد اظهار کرد آن‌مرد گفت چه فسق به‌من نسبت داده‌اند

آنسه فسق‌علنی‌راباو گفت‌آنشخص گفت‌جواب تفصیلی‌دارم وجواب‌اجمالی‌اماجواب تفصیلی آنستکه اینطفل امرد بچه خود من‌است چون اطمینان بکسی ندارم لهذا همه اوقات او را با خود راه‌میبرم ومادر آنطفل راطلبید وتصدیق از او نمود

واما‌بوی شراب چون‌بعضی از جهال این بلد عصر پنجشنبه که مزدهفته خودرا میگیرند می‌آیند ازیهودیان این‌محل شراب میخرند این‌ننك است بجهت ما مسلمانان لهذا من دخل هفته خودرا جمع میکنم‌و آنچه بتوانم شراب میخرم ومیان این چاه وسط حیاط میریزم که‌جوانان مسلمین حتی‌الامکان مبتلا بشرب خمر نشوند

واما منزل رایهودیان خواستند بقیمت زیادی بخرند وچون در اینخانه عبادت پروردگار شده بود من‌راضی بفروش نشدم که کفار در اینمنزل سکنی نمایند و اما جواب اجمالیش آنستکه مردم اعتقاد بدیانت وامانتمن نکنند که عیالشان را بمن بسپارند و من نظر خیانت به آنها بنمایم

که‌لابد شوم جلاء وطن کنم

آنمرد گفت‌من بنهایت متحیر شدم ودانستم که اینشخص ازاولیاءالله است که اخبار از غیب میدهد امردوم بدانکه بهرقسمی که انسان در دنیا با بندگان خدا رفتار کند مردم بهمانقسم با اوو اولادش رفتار خواهند کرد چنانچه‌در اخبار کثیره وارد شده « کما تدین‌تدان» ودرآیه شریفه فرموده «فمن یعمل مثقال‌ذرة خیراً یره‌ومن‌یعمل مثقال ذرة شراً یره»

قصص وحکایاتی که شاهد براین‌مطلبند زیاد است وما ذکر میکنیم بعضی ازحکایات وارده در این‌مقام را در ضمن‌دو مطلب

مطلب اول در بعضی از حکایاتیکه دلالت دارد بر آنکه جزای ظلم واسائه به‌مخلوقات الهی سریعاً دردنیابشخص ظالم میرسد علاوه‌برجزاهای اخروی

در این‌مختصر قناعت میکنیم بذکرده حکایت‌از کسانیکه در دنیا عمل ظلم کردند وجزایش وادردنیا دیدند

حکایت اول در دارالسلام ثقة الاسلام نوری از کتاب عقدالفرید روایتکرده

درزمان حضرت موسی ع مرد صالح فقیر و عیالمندی صید ماهی میکرد و از او قوتی بجهت عیالش تحصیل مینمودیکروز ماهی بزرگی بشبکه‌اش افتاد آن‌مرد فقیر خوشنود شد آن ماهی را گرفته برد ببازار که بفروشد واز ثمن‌او معیشت بنماید در بین راه ظالمی آنماهی راازاو خواست جبراً بگیرد صیادممانعت نمود آن‌ظالم‌عصائی دردست داشت زد بسر صیاد وماهی راازاوغصباگرفت بدون آنکه وجهی باو بدهد پس صیاد عرضکرد الهی خلقتنی ضعیفا و خلقته قویاً فخذلی بحقی منه عاجلا فقد ظلمنی ولاصبرلی الی‌الاخرة

بعد آنظالم ماهی‌را برد نزد زوجه‌اش امر کرد او را بریان کند ، چون او را بریان نمود ودر مقابل شوهرش گذارد که میل نماید ناگاه ماهی دهان‌گشود و انگشت آن‌ظالم را گزیدبقسمی که قرار و آرام ازاوگرفت ، رفت نزد طبیب چون‌طبیب چشمش بآن زخم افتاد گفت علاجش قطع انگشت است که‌سرایت بباقی‌دست نکند پس انگشت را قطع نمودند

درد شدیدی منتقل شد بکف دست آنظالم ، گفت باید ازبند دست قطع نمود که‌الم سرایت بعضدنکند وهکذا هر عضوی راکه قطع می‌کردند المووجع منتقل بعضو فوق‌آن‌میشد

پس ازمنزل خارج شد صیحه‌زنان واستغاثه مینمود به پروردگار که این الم را از او دفع کند درختی رادید رفت بسایه آندرخت خوابش برد ، در عالم خواب قائلی باوگفت ای مسکین تا کی اعضایت را قطع میکنند برو نزد آنمظلوم واورا ازخود راضی کن

پس رفت در مقام تفحص از آن‌مظلوم برآمد واوراپیدا کرد والتماس نمود تاازاو عفو کرد همان‌حال الم دستش ساکت شد ودستش بفضل و کرم الهی باوبرگشت

خطاب رسید بحضرت موسی ع بعزت وجلال‌خود که اگر این‌مرد را ازخود راضی نکرده‌بود تازنده بود معذب‌بود بعذاب من

حکایت دوم در زهرالربیع است

در اصفهان مردی عصائی زد بزوجه‌اش ،آنزن‌از آن عصا از دنیا رفت بدون آنکه‌تعمدور

قتلش داشته باشد ، ترسید ازقبیله آنزن‌و نمیدانست علاج این کار چه چیز است پس آمد نزد کسی‌و باو مشورت نمود ، گفت علاجش آنستکه جوان صبیح منظری‌بمنزل خود ببری واورا بقتل برسانی وکشته اورا پهلوی کشته عیالت بخوابانی وقتیکه اقارب زوجه‌ات یا اقارب آنجوان مقتول فهمیدند بگو من‌دیدم این جوان با زوجه من زنا میکرد لذاهردورا بقتل رسانیدم

پس آنزوج ساده لوح کلام آنمرد را تصدیق نمود رفت در خانه‌اش نشست دید جوان صبیح منظری ازراه میگذرد اورا طلبید وتکلیف بمنزل خود نمودجوان اجابت کرد وارد منزل او شد بجهت اوغذا حاضر کرد بعد ازصرف غذا اورا بقتل‌رسانید و جسد اورا پهلوی‌جسد عیالش خوابانید چون کسان زن خبر دار شدند آمدند نزد شوهرزن گفت من‌دیدم این جوان با او عمل قبیح میکند لذاهر دورا بقتل رسانیدم گفتند اگر چنین‌بوده خوب کردهٔ

وآنمرد مستشیر جوان صبیح منظری داشت ، شب دید جوانش نیامد بمنزل ، رفت‌نزد آنمرد ساده‌لوح گفت آیا آنچه صلاح بینی نموده بودم بعمل آوردی ؟ گفت بلی گفت به‌بینم آنجوانی را که‌بقتل رسانیدهٔ

پس اورا داخل منزل نمود همینکه چشمش بآنجوان مقتول افتاد دید پسر خودش بوده که کشته شده پس‌خاك بسر ریخت وظاهر شد معنی فرمایش‌معصوم که‌فرمود « من‌حفر بئراً لاخیه‌المؤمن اوقعه الله فیه»

حکایت سوم درانوار نعمانی است

در زمان داود پیغمبر ع مرد فاسقی‌رفت بمنزل مردفقیری که باعیال او زنا کند ، چون مشغول شد به‌زنا بقلبش گذشت که‌کسی باعیال او زنا میکند

چون آمدبمنزل دید مردی بالای سینهٔ زوجه‌اش خوابیده ، آنمرد را گرفته برد نزد داود پیغمبر ع که‌حدالهی را براو جاری کند خطاب رسید ای‌داود باین‌مرد بگو« کما تدین تدان» چون تو بازن فلانی زنا کردی مردی بازن توزنا کرد

حکایت چهارم ایضا درانوار نعمانی است

مرد سقائی در بلاد بخارا بخانهٔ زرگری سی سال بود که آب میبرد وابداً نظر سوئی از او سرنزد پس روزی مرد سقا بند دست زن‌آن زرگر را گرفت واورا تقبیل نمود وبخود چسبانیدو بغیر جماع سایرحظوظ را از اوبرد

پس سقا خارج شد وشخص زرگر وارد منزل شد عیالش گفت امروز تو در بازار چه کردهٔ گفت هیچ کاری نکرده‌ام زن اصرار کرد گفت راست بگو

گفت زنی بند دست خودرا مکشوف نمود که‌دست برنجن داخل دست خود کند چون بازوی اورا دیدم بشهوت لمس کردم و اورا بوسیدم وبغیر جماع سایر حظوظ را از او بردم

زن‌گفت الله‌اکبر مرد گفت‌چرا تکبیر گفتی ؟ قصه‌مرد سقا را بجهت او نقل کرد

حکایت پنجم در دار السلام شیخ محمود عراقی از عالم ثقه شیخ عبد الحسین خوانساری حکایت کرده

درکربلای معلی عطاری بود مشهور ومعروف ، مریض شد جمیع اجناس دکان و اثاث البیت منزل خود را بجهت معالجهٔ فروخت ثمر نکرد ، جمیع اطباء اظهار یأس نمودند ، گفت یکروزمن

رفتم بعیادتش دیدم بسیار بدحال و مضطرب است و بپسرش میگوید فلانه اسباب را ببر بیازار و بفروش و پولش را بیاور که بمصرف خود صرف نمایم شاید راحت بشوم یا بمردن یا بخوب شدن گفتم معنی‌اینحرف شما چه چیز است

دیدم آهی کشید گفت فلانی من بضاعت و سرمایهٔ زیادی داشتم و جهت ترقی من این بود فلانه سنه مرضی درکربلا شایع شد که اطباء علاج‌اورا منحصر کردند بآبلیموی شیرازاز اینجهت آب‌لیمو خیلی گران شد وکمیاب هم شد من قدری آب لیمو داشتم دوغ زیادی ممزوج باو نمودم که بوی‌آب لیمو ازاو فهمیده میشد و اورا بقیمت آب لیموی خالص میفروختم تا آنکه منحصرشد آب لیمو بدکان من منهم غش زیادی میزدم ومیفروختم‌وسرمایهٔ من از این‌مال مغشوش زیاد شد ودر میان صنف خودم مشهور شدم به «ابوالالوف» تاآنکه مبتلا شدم باین مرض و هر چه‌داشتم فروختم و ازبرای من چیزی باقی نماند بغیر همین‌متاع گفتم این را هم بفروشند شاید خلاص شوم یابمردن یا بخوب شدن

حکایت ششم در زهرالربیع نقل کرده

مرد صالحی زن عفیفهٔ صالحهٔ داشت ؛ روزی آنزن بشوهرش گفت تو قدر عصمت و عفت و صلاحیت مرا نمیدانی آنمرد گفت عفت وصلاحیت تواز عفتو صلاحیت منست زن گفت چنین‌نیست‌چون اگرزن غیر عفیفه باشد مرد نمیتواند از او جلوگیری بنماید

یکروز زن‌رفت میان بازار وقت مراجعت مردی گوشه لباس او را گرفت و دست بر داشت ، زن‌آمد بمنزل نزد شوهرش باو حکایت کرد که مردی میان بازار بامن چنین‌کرد شوهرش گفت‌الله اکبر وقتیکه من طفل بودم زن بسیار جمیلهٔ رادیدم پس‌طرف لباس اورا گرفتم و فوراً متنبه شدم واستغفار نمودم ودست برداشتم ، الان بمجازات عمل خود رسیدم

زن‌گفت حال دانستم که عفاف و صلاحیت زن‌ازعفاف وصلاحیت شوهرش هست همان مقداری که‌بناموس غیری شوهرش خیانت کرده بود همان مقدار هم‌غیر بناموس اوخیانت‌کرد

حکایت هفتم ایضا در دارالسلام عراقی است

درروایت حضرت موسی ع از خداوند خواست که بعضی از اسرار را برای او کشف نماید خطاب رسید که تحمل آن مشکل است ، حضرت موسی اصرار کرد خطاب رسید ، نزدیك فلان‌چشمه خودرا پنهان کن تا مشاهده نمائی ، حضرت موسی رفت نزدیك آن چشمه و خود را میان شاخهای درختی که آنجا بود پنهان کرد پس دید سواری رسید سر آن چشمه ، پیاده شد ، بدن‌خود را برهنه کرد و رفت میان آب و بیرونشد ، لباسهای خود را پوشید . همیان پولی از او افتاد ملتفت نشدو رفت ، کودکی رسید آن همیان را بر داشت وروانه‌شد پس کوری عصا زنان برسرچشمه آمد ونشست ، صاحب همیان برگشت بآنجا ومطالبه همیان خود را از آن کور نمود ؟ او هم بدرشتی جواب او را داد

پس صاحب همیان حربه به آن کور زد و اورا بقتل رسانید و مراجعت کرد ، حضرت موسی عرضکرد پروردگارا ، چه‌حکمت‌بود که همیان را آن‌کودك بر داشت وعقوبت به‌آن کور بی‌تقصیر وارد شد خطاب رسید ، ای موسی پدر آن کودك مدتی نزد صاحب همیان مزدوری کرده بود وازدنیا رفته بود و اجرت او نزد صاحب همیان باندازهٔ آنچه میان همیان پول بود باقیمانده بودپس آن کودك بحق خود رسیدواما آن‌کور پدر صاحب‌همیان راکشته بود وقاتل را خداوندبدست وارث

مقتول بقتل رسانید انتهی

آری والله محتسب در بازار است «ان ربك لبالمرصاد»

حکایت هشتم نوشته‌اند از انو شیروان پرسیدند عدالت را از چه آموختی؟ گفت قبل از زمان سلطنت از جائی عبور میکردم پیادهٔ را دیدم که چوب دست خود را بپای سگی زد و پای اورا شکست پس سواری بر آن پیاده گذشت و اسب او لگد زد و پای آن پیاده را شکست، پس آنسوار روانه شد پای اسب بسوراخ جانوری فروشد استخوان پای آن اسب بشکست دانستم که ظلم عاقبت ندارد

بی‌مناسبت نیست که در اینمقام این قضیه را نقل کنم

در **زینة المجالس** است چون دولت انو شیروان روی در ترقی نهاد و ملوك اطراف خراجگذار دیوان وی شدند یکوقتی قیصر روم وخاقان چین و راجی هندوستان خدمت او آمدند در مدائن • انوشیروان از قیصر روم پرسید احب اشیاء در عالم نزد تو چه‌چیز است قیصر روم گفت چیزی محبوبتر نزد من نیست که شخصی ازمن حاجتی بخواهد و اورا رواکنم بعد ازخاقان چین همین سؤال را نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه کسی مرا آزرده کند وچون بر اوقادر شوم از او عفو کنم بعد از راجی هند این سؤال نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه نکوکار بعدل من امیدوار باشد وبدکار از سیاست من خائف باشد انوشیروان فرمود احب اشیاء نزد من آنستکه بیگناه و تقصیر باشم تا بی خوف و بیم زندگانی کنم

حکایت نهم در فروع کافی از حضرت صادق ع روایت کرده در ضمن آیهٔ شریفه «ومن عاد فینتقم الله منه» فرمود، مرد محرمی روباهی را گرفت وآتش نزدیك صورت او برد روباه صیحه میکشید و از او حدث صادر میشد رفقایش اورا منع کردند روباه را رها کرد چون آنمرد خوابید ماری رفت میان دهانش چون بیدار شد صیحه میکشید واز اوحدث صادر میشد بعد مار از دهانش بیرون شد

حکایت دهم در جنات عالیه است از روح البیان نقل میکند که چون رستم بن زال با اسفندیار مبارزه کرد با آن شجاعتیکه رستم داشت مغلوب اسفندیار گردید چندین حمله میان ایشان واقع شد ودر هر حمله جراحتی برستم از اسفندیار وارد میشد چون اسفندیار روئین تن بود حملات رستم بر او کارگر نمیشد

آخرالامر رستم با پدرش زال در امر اسفندیار مشورت کرد، گفت تو دست باو نیابی مگر آنکه تیری که دو سر داشته باشد تعبیه کنی و چشمهای اسفندیار را نشانه کنی که چشمهایش را نابینا کنی رستم بفرمودهٔ پدرش چنین کرد و چشمهای اسفندیار را نابینا نمود و بر او ظفر یافت سببش را چنین گفتند که اسفندیار در جوانی شاخهٔ درختی دردست داشت و به آن شاخه برسروصورت طفل یتیمی زد که اورا نابینا کرد پس آنطفل آن شاخه را بزمین نشانید در زمان مجادله رستم با اسفندیار رستم از آن درخت شاخه شکست واو را تیری تراشید و بهمان تیر چشمهای اسفندیار را کور کرد

حکایت یازدهم ـ شخص ثقهٔ نقل کرد که من در مجلس مرحوم حاج ملا علی محمد نجف آبادی بودم در نجف اشرف وجمعی از علماء تشریف داشتند که منجمله بود جناب آقاشیخ محمد محلاتی ایشان از جناب حاجی ملاعلی محمد سؤال کردند که بهترین اعمال بجهت رفع ظلم ظالم چه‌عمل است فرمود بهتر چیزی که ریشه ظالم را قطع میکند آنست که مظلوم شکایت باحدی نکند وامر را واگذار نماید به پروردگار خود بعد فرمود یکوقتی شیخ انصاری قدس سره باجمعی مشرف شدند بزیارت کربلای معلی که

منجمله بود مرحوم حاج سید علی شوشتری که از اجله علماء و وصی مرحوم شیخ بود وقت مراجعت بنجف اشرف از راه تویرج بآب نشستند و آخر طراده را اجاره کردند از برای خودشان و رفقاشان بمبلغ معینی وقتی که مرحوم شیخ خواست سوار شود کفش خودرا گذارد بالای فرش یکنفر از مشایخ عرب ، اواز حسد و تعصبی که بامرحوم شیخ داشت بعضی از سخنهای زشت بمرحوم شیخ گفت که عجمها ادب ومعرفت ندارند خصوصا اهل شوشتر مرحوم شیخ ساکت بودوهیچ جواب نفرمود مرحوم حاج سیدعلی بشیخ فرمود شیخنا ترحم علیه ولوبکلمة یعنی رحم کن یك کلام جوابش راردکن بازهم شیخ یك کلمه جواب نگفت

عصر آنروز شیخ عرب قولنج شد و صبح جنازه او را از میان کشتی بیرون آوردند و دفن کردند انتهی . سوء عاقبت ببین چه میکند که از حسد خود را هلاك نمود و مستوجب عذاب الهی شد .

بدانکه عجیبتر قصه که‌درباب حسد گفته شده حکایتی است که ثقةالاسلام نوری در مستدرك فرموده‌وحاصلش آنستکه در ایام‌موسی‌الهادی برادر هرون الرشید در بغداد مرد متمولی بودوهمسایهٔ داشت که فقیرتر بود و بآن‌شخص متمول حسد ورزید و هرقدر میتوانست در باره آن همسایه‌متمول سعایت میکرد وروز بروز حقدو حسد اوزیاد تر میشد آخر الامر آن‌مرد حسود غلامی خرید واورا تربیت نمود یکروز مولایش به آن غلام گفت من‌ترا بجهت امر مهمی میخواهم نمیدانم اطاعت از من‌خواهی کرد یا نه

غلام گفت بنده مطیع سیدو مولای خود میباشد والله ای مولای من اگر بدانم رضایت تو در آنستکه خودرا به‌آتش بسوزانم یابه آب‌غرق کنم حاضرم

مولایش مسرور شد و اورا بسینه خود چسبانید و صورتش را بوسید غلام عرضکرد‌ای‌مولای من‌خبر بده که از من‌چه میخواهی گفت وقتش نشده یکسال بعد غلام را طلبید گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم غلام گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم گفت فلانه همسا یه عداوت من با او بحدی رسیده که میخواهم اورا بقتل برسانم غلام گفت الساعه اورا بقتل میرسانم گفت نه‌قتل او را مستند بمن خواهند کرد من میل‌دارم تومرا بقتل برسانی‌وجنازه مرا بیندازی پشت بام خانه همسایه که‌متهم شود واورا بقتل آورند

غلام گفت بعد از مردن تو شفائی برای قلب تو نخواهد بود من چگونه خود را راضی کنم بقتل شما وحال آنکه از پدر بمن‌مهربانتر هستی گفت این سخنها را کنار بگذار من تورا بجهت این مطلب ذخیره کرده‌ام و ازتو راضی نمیشوم مگر آنکه آنچه بتو گفتم اطاعت بنمائی غلام‌گفت حال که‌چنین میگوئی من کرهاً اطاعت میکنم مولا از غلام تشکر نمود چون آخر شب شد غلامش رابیدار کرد وکارد را باو داد ورفت بالاپشت بام‌خانه همسایه رو بقبله خوابید و بغلام گفت تعجیل کن پس غلام کارد را بحلقوم مولایش گذارد واوداجش را قطع نمود برگشت خوابگاه خود خوابید ومولا هم بخون خودمیغلطید عصر فردا مردم ملتفت شدند و بموسی الهادی خلیفه مطلب را رسانیدند

خلیفه آن‌همسایه محسود را طلبید واز او سؤال کرد و او مرد صالحی بود گفت ابداً خبر ندارم بعد غلام را طلبید غلام تفصیل را بخلیفه عرض کرد خلیفه آن مرد محسود را با غلام آزاد نمود

مخفی نماناد که درخاتمه باب‌هشتم در احوال معتصم حکایت مرد اعرابی وحسد بردن وزیرش نقل شد وهمچنین درفصل هشتم از باب‌اول‌حکایت حاضر کردن زوجه مرغ بریان شده را نزد شوهرش وآمدن سائل ذکرشد فراجع که اینها هم شاهدند برقول‌معصوم ع که فرمود « کما تدین تدان و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر »

مطلب دوم ـ در بعض حکایاتی که دلالت دارد برآنکه جزای احسان و نیکی به مخلوقات الهی-سریعاً دردنیابشخص میرسد علاوه بر جزاهای اخروی ودرآخرت شخص را بمقامات عالیه میرساند علاوه بر جزاهای دنیوی در این مقام هم قناعت میشود بذکر ده حکایت :

حکایت اول ـ در پانزدهم بحار از ابی‌حمزهٔ ثمالی روایت کرده خلاصه‌اش اینست مردی از ابناء انبیاء ثروت زیادی داشت و در راه خدا انفاق میکرد بر فقراء و مضطرین، بعد که از دنیا رفت عیالش هما نقسم انفاق میکرد ویك پسری داشت که بهرکه‌میگذشت‌طلب‌رحمت‌بجهت پدرش میکردند آن‌پسر آمد نزد مادرش‌گفت: پدرم چه کرده که هر که مرا میبیند طلب رحمت به‌جهت اومیکند گفت والد تو مرد صالحی بود و مال زیادی داشت که انفاق میکرد بر ضعفاء و فقرآء و چون از دنیا رفت منهم دراموال او همانکار راکردم تا آنکه جمیع اموال تمام شد آنجوان گفت پدرم مال خودرا انفاق‌میکرد وتو مال غیررا انفاق کردهٔ گفت راست میگوئی ای پسرك من ، بگمانم تواز من مؤاخذه نخواهی کرد! گفت: مادر ذمه ترا بری‌کردم آیا از مال پدرم چیزی نزد شما باقی مانده گفت بلی‌در نزدمن صد درهم باقی‌مانده گفت خداوند اگر بخواهد برکت دهد بهمین صددرهم برکت میدهدآنوجه راگرفت و رفت بطلب فضل و نعمت الهی، گذارش بجنازهٔ افتادکه میان راه افتاده‌بود، با خودگفت بهمین پول تجارت میکنم وطلب میکنم جزای آخرت را پس هشتاد درهم خرج تجهیزآن آن میت‌نمودو گفت اگرخدا بخواهد برکت‌بدهدبهمین بیست درهم‌باقیمانده برکت‌میدهد پس رفت‌بطلب فضل و برکت الهی

مردی در مقابل او آمد از آنجوان سؤال‌کرد بکجا میروی ای بندهٔ خدا گفت میروم بطلب فضل و برکت الهی گفت آیا چیزی در دست توهست که طالب فضل‌وکرم الهی‌هستی گفت بلی‌بیست درهم دارم گفت اگر دلالت کنم ترا بر امری آیا مرا شریك درنفعش میکنی جوان گفت بلی. گفت ای جوان از این راه میروی میرسی بخانهٔ که ترا ضیافت میکنند پس آنها را اجابت میکنی چون در خانه‌رفتی ونشستی خادم از برای تو طعام می‌آوردوبا اویك گربهٔ‌سیاهی است پس از خادم آن گربه را خریداری بنما ، او نمیفروشد، پس تو الحاح کن آخرالامر آن خادم میگوید « او را ببیست‌درهم میفروشم» پس او را ابتیاع‌کن و ذبح کن وسر اورا بسوزان و مغزسرش را بیرون بیاورو ببر بفلان شهرکه سلطانش کورشده است وبگو«من چشم سلطانرا علاج میکنم» چون در سابق هرکس مدعی علاجش شده ونتوانسته علاج‌کند او را بدارآویخته‌اند. تو ازکثرت مقتولین مترس وهرچه میخواهند باآنها شرط‌کن، تا سه روز هرروز یك میل ازمغز سرآن گربه بچشمش بکش نه زیادتر

پس‌آن جوان رفت وآنچه‌آنمرد خبرداده بود بعمل‌آورد در روز اول یك میل بچشم‌های‌سلطان کشید آثارنفع ظاهرشد

در روز دوم چشمهایش فی‌الجمله بینا شد در روزسوم چشمش مثل روز اول بینا شد سلطان

گفت ای جوان تو برمن حق عظیمی داری ، من دخترم را بتو تزویج میکنم گفت من یك‌مادری دارم که راضی نمیشود از او جدا شوم سلطان گفت میخواهی اینجا بمان میخواهی برو نزد مادرت ، پس دختر سلطان را تزویج کرد ویکسال آنجا ماند بعد عیالش را برداشت‌که ببرد نزد مادرش، هر چه خواست سلطان باو داد وبا زوجه اش روانه شد چون رسید بموضعی که آنمرد را دیده بود ، دیدهمان مرد نشسته گفت چرا وفا نمیکنی بعهد خود

گفت الساعه آنچه با منست دو نصف میکنم هر کدام رامیخواهی اختیار کن گفت عیال را چه میکنی گفت او را هم نصف میکنم پس آنمرد گفت وفا کردی بعهد خود جمیع اموال و زوجه‌مال خودت ، من ملکی هستم که خداوند مرا فرستاده که جزای احسانت را بآن میت افتاده روی زمین بدهم و اینست جزای تو

حکایت دوم در کتاب وسائل الشیعه از ثواب الاعمال از حضرت رضا ع روایتکرده که در بنی‌اسرائیل قحطی‌شدیدی‌شد زنی لقمهٔ نانی داشت‌اورا بدهان خودگذاشت که میل نماید سائلی‌فریاد زد یا امةالله الجوع آنزن گفت در چنین وقتی سزاوار است‌که لقمه نان خود را صدقه بدهم پس آن لقمه را از دهانش بیرون آورد و اورا بسائل داد

این زن طفل صغیری داشت با خود برد بصحرا که هیزم جمع کند پس گرگی آنطفل را به دهانش‌گرفت و روانه شد صیحهٔ مردم بلند شد مادر دوید عقب گرك پس خداوند جبرئیل را فرستاد وآن غلام را از دهان‌گرك‌گرفت وداد بمادرش وبآنزن‌گفت‌آیا راضی شدی لقمهٔ بلقمهٔ یك لقمه دادی ویك لقمه‌گرفتی

حکایت سوم در لئالی الاخبار است که سبکتکین پدر سلطان محمود مرد صیادی بود واز امتعهٔ دنیا چیزی نداشت بغیر اسبی یکروز سوار شد ورفت بجهت صید، یك بچه آهوئی را صید کرد اورا بترك اسبش بست ومراجعت‌کرد چون قدری راه رفت نظرکرد عقب سرخود دید ماده‌آهو می‌آید وبحسرت بیچه‌اش نظرمیکند پس دل سبکتکین بحال آن ماده آهوسوخت با خودگفت گر چه این بچه‌آهو بجهت من حلال ومباحست لکن ترحم بمادر او بهتر است بچه‌آهو را واگذارد بروی زمین وبا مادرش رفت دید ماده‌آهو نظرمیکند عقب سرش وگویا در باره او دعامیکند چون شب شد سبکتکین حضرت پیغمبر ص را در خواب دید فرمود خداوند بتوسلطنت ودولت داد بواسطه شفقت و ترحمی که بآهو کردی وباید درباره رعیت هم همین قسم مهربانی بنمائی تا دولت و سلطنت تومستقر شود پس زمانی طول نکشید که سبکتکین بسلطنت نشست

حکایت چهارم درخزائن نراقی‌است که شخصی از صلحاء رفیقش را پس از مردن درخواب دید پرسیدکه خداوند با تو چه‌کرد گفت مرا در محضر الهی واداشتند خطاب رسیدآیا دانستی‌برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه‌ام خطاب رسید نه‌گفتم باخلاصم‌در بندگی خطاب رسید نه گفتم بفلان وفلان خطاب رسید نه بهیچیك از اینها ترا نیامرزیدم گفتم بچه سبب مرا آمرزیدی خطاب رسید بخاطرداری وقتی درکوچه‌های بغداد میگذشتی گربهٔ کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه میبرد بسایه دیواراز شدت سرما پس اورا گرفتی ودرمیان پوستین خود که در برداشتی جای دادی که‌اورااز‌سرما نگه داری گفتم آری ، فرمود چون برآن‌گربه ترحم کردی ما هم بر تو ترحم کردیم

حکایت پنجم در ابواب الجنانست در شرح حدیث لکل کبد حراء اجر روایت کرده

که مردی بود در بنی‌اسرائیل که بسیارعاصی وفاسق بود یکوقتی رفت بسفر در سرچاهی رسید دید سگی از کثرت عطش زبانش از کامش بیرون شده آنمرد فاسق از دیدن آن سك آتش بدلش افتاد چون دلو و رسنی نداشت عمامه از سر گرفته و کاسه چوبینی که داشت برسر عمامه بسته وازمیان‌چاه بجهت آن سك آب کشید وسك را سیراب کرد

پس بپیغمبر آن زمان خطاب رسید « انی قدشکرت له سعیه وغفرت له ذنبه لشفقته علی خلق من خلقی» پس این خبر بآنمرد رسید از گناهان خود توبه کرد واز نیکان شد

حکایت ششم در کلمه طیبه ازمرحوم حاجی‌میرزا خلیل که درسداد وصلاح و فن طب سرآمد دهر بودند ومرحوم حاجی‌ملاعلی وحاجی‌میرزا حسین که هر دو برادر از مجتهدین و در زهد و ورع وتقوی درعصرخود بی‌نظیر بودند نقل‌میکند

فرمود من درعلم طب چندان درسی نخواندم واستادی ندیدم همه این مهارت وبصیرت از برکت دادن یك قرص نان بود وتفصیلش آنستکه درجوانی ازطهران‌مشرف شدم بقم و گرانی عظیم وسختی بود که نان بزحمت بدست می‌آمد و آنزمان نزاع بود مابین دولت ایران وروس واسراء روسها را آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند ومن دریکی‌ازحجرات دارالشفا منزل کرده بودم

روزی ببازار رفتم و بزحمت زیادی نانی بدست آوردم وقصدمنزل کردم در بین راه بزنی از اسراء نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود واز گرسنگی رنگش زردشده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگه میدارید پس مرا رقت آمد و آن نان را باو دادم و از او گذشتم آنروز چیزی نخوردم چون چیزی نداشتم تنها درمنزل خود نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت خانم مرا دردی عارض شده که بی‌طاقت گشته اگر طبیبی سراغ دارید نشان بدهید تا از او دستوری سؤال کنم بزبانم جاری شد گفتم فلان چیزخوبست گمان کرد که من طبیبم رفت و آن دوا را مریض خورد فورا حالش خوب‌شد

ساعتی‌نگذشت که همان مردآمد بایك مجموعه که در اوبود الوان اطعمه با یك‌اشرفی ومعذرت زیادی خواست، قضیه معالجه‌اش را این مخدره برای آشنایانش نقل کرد و بعضی از آنها پاره‌ای امراض مبتلا بودند جویای منزل من شدند منهم بهمان نحو از مفردات ادویه بدون‌معرفت باصل‌مزاج وطبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد وشفا یافت خبر منتشرشد بر من هجوم آوردند بهمان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند نفع زیادی بدستم‌آمد پس تحفهٔ حکیم مؤمن را بدست آوردم ومراجعه نمودم که لامحاله اسامی مفردات ادویه و امزجهٔ آنها را یادگیرم چندی در قم ماندم آنگاه برگشتم بتهران وبمراجعه کتب در اندك وقتی مشهورشدم ونامم در اسامی استادان از اطباء ثبت شد و همهٔ اینها از اثر ایثار آن قرص‌نان بودکه بآن نصرانیه دادم

حکایت هفتم در مناقب از حضرت سیدالشهداء ع روایتکرده که فرمود صحیح است که جدم پیغمبر ص فرمود افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال السرور فی قلب‌المومن بمالا اثم فیه بعدفرمود من غلامی را دیدم که با سگی غذا میخورد بآنغلام گفتم چرا با سك غذا میخوری عرض کرد یابن رسول‌الله من محزون و مغموم و طلب میکنم سرور خود را بمسرورکردن این سك چون صاحب من یهودی است ومن‌مهموم ازمصاحبت‌او

حضرت دویست درهم که قیمت آنغلام بود نزد یهودی برد و باو داد یهودی عرضکرد این

غلام فدای قدم شما باشد و این بستان را هم بخشیدم بغلام و دراهم را ردکرد بحضرت آنبزرگوار غلام را آزادکرد و دویست درهم قیمت اورا هم باو بخشید زوجه یهودی خبردار شد اسلام آورد و مهریهٔ خود را بخشید بشوهرش یهودی هم مسلمان شد و منزل خودرا بخشید بزوجه‌اش انتهی. جائیکه احسان بسك اینقدر خواص و آثار داشته باشد احسان بمؤمن آثارش چقدر خواهد بود

حکایت هشتم درکتاب روضة الانوار محقق سبزواری روایتکرده

عبدالله بن جعفر طیار روزی بنخلستان گذشت غلامی را دید که شبانی میکند ؛ سگی آمد و در پیش اونشست وباو نظرمیکرد آنغلام یك قرص نان بیرون آورد و پیش سك انداخت‌او را خوردباز بصورت آن‌غلام نظرمیکرد، قرص‌نان دیگری بیرون‌آورد وبوی داد اوراهم خورد باز بوی نگریست، قرص نان دیگری بیرون آورد و آنرا هم دادبآنسك قرص‌نان‌سومی راهم خورد

عبدالله میگوید من نزد وی‌رفتم گفتم روزی چند قرص نان جیره داری گفت سه قرص گفتم‌امروز بسك دادی خود چه خواهی‌خورد؟ گفت این سك در اینجا غریبست و بامیدی نزد من‌آمده روا ندارم که محروم بازگردد و اگر من گرسنه باشم شاید بگرسنگی بتوانم صبر نمایم

عبدالله جعفر را بغایت خوش آمد وآن‌غلام را خرید و آزادکرد

حکایت نهم درلئالی الاخبار از پیغمبر ص روایتکرده

چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم زن زانیهٔ در بهشت است. سؤال کردم بجهت چه عمل این زانیه مستحق بهشت شد

گفتند: این زن روزی گذشت بر سگی که از عطش زبانش بیرون شده بود پس بر او ترحم کرد ولباسش راکرد میان چاهی و بیرون آورد وفشارداد در میان دهان سك تا اورا سیراب کرد؛

حکایت دهم دمیری درحیات الحیوان از مسلم روایتکرده

پیغمبرص فرمود زنی‌در بیابان میگذشت‌تشنگی براو غالب شد، رفت میان چاهی وخود راسیراب کرد و بیرون شد ، دیدسگی‌ازعطش خاکهای‌نمناك‌را میخورد با خودگفت (چنانیکه تشنگی بمن غلبه کرده بود باین‌حیوان هم غلبه کرده که خاکهای نمناك را میخورد) دو مرتبه رفت میان چاه با دستش آب میان دهانش کرد و نگهداشت وازچاه بیرون شد و در دهان سك ریخت تا او را سیراب کرد ، پس خداوند آنزن را بهمین عملش آمرزید عرضکردند ؛ یا رسول الله آیا از برای‌ما در آبدادن بیهائم اجری هست فرمود «لکل کبد حراء اجر »

ودر ابواب سابقه بعض از حکایات دیگرهم در اینخصوص ذکرشد

امرسوم بدانکه همهٔ اوقات باید از خداوند طلب نمود حسن عاقبت و حسن خاتمه را چون دیده شده کسانی که سالهای دراز عمرشان‌را بعبادت بسر برده بودندسوءخاتمه‌داشتند ، **و هکذا** دیده شده کسانیکه سالهای متمادی دراز عمرشان را بمعصیت صرف کردند آخر عمرشان اهل سعادت و توفیق شدند ، قصص و حکایات شاهد بر آن زیاد است **و ما ذکر میکنیم بعض از آنها را در ضمن دومطلب**

مطلب اول- در حکایات بعضی ازکسانیکه سالها عبادت میکردند و آخرالامر بد عاقبت شدند؛ اختصار میشود بذکر حکایت پنجنفر از معاریف آنها

حکایت اول (قل شیطانست) در علل الشرایع ازحضرت صادق ع روایت کرده

شیطان در آسمان دو رکعت نماز خواند در هفت هزارسال ، پس خداوند عطافرمود باوآنچه عطا فرمود بشکرانهٔ این دو رکعت نمازش انتهی

مراد از (آنچه عطا فرمود) اینکه‌خداوند فرمود «فانك من المنظرین الی یوم الوقت‌المعلوم» پس شیطان بیك استکبار نمودن‌از سجدهٔ آدم از اوج رفعت افتاد به‌آن حضیض مذلت

حکایت دوم نقل سامری ، در تفسیر علی بن ابراهیم است که حضرت موسی ع وعده داد بنی‌اسرائیل را که تا سی روز دیگر الواح تورية را برای آنها بیاورد ورفت بمیقاتگاه و هرون را جانشین خود نمود درمیان قومش چون سی‌روز گذشت‌وحضرت موسی‌ازمیقاتگاه برنگشت بنی‌اسرائیل بغضب افتادند و گفتند حضرت موسی ع دروغ‌گفت وازدست ماگریخت

خواستند هرون را بقتل برسانند پس شیطان بصورت مردی شد و آمد نزد بنی‌اسرائیل و گفت موسی ع از دست شما گریخت و برنمیگردد بسوی شما بروید حلی وحللتان را بیاورید تا برای‌شما خدائی بسازم و اورا عبادت کنید و سامری هم از اخیار اصحاب حضرت موسی بود وروزی که فرعون و اصحابش را خداوند غرق فرمود سامری جبرئیل را دید که بصورت مادیانی سوار است وهروقت آن حیوان سم خود را بزمین میگذاشت با او خاك از زمین حرکت میکرد سامری آن خاك های سم مادیان را میگرفت و آنها را در کیسه ضبط میکرد و نزد او بود که افتخار میکرد بواسطه او بر بنی‌اسرائیل وقتی که شیطان آمد و از حلی و حلل بجهت بنی‌اسرائیل بصورت گوسالهٔ خدائی ساخت و بسامری گفت آن‌خاکی که نزد تو هست بیاور سامری آن صره خاك را آورد داد به شیطان و اورا شیطان انداخت جوف آن گوساله پس آنگوساله بحرکت درآمد وصدای گوساله نمود و روئید در بدن او موی و کرك وهفتاد هزار نفر از بنی‌اسرائیل از برای او سجده کردند

هرون گفت: «یا قوم انمافتنتم و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن‌نبرح علیه عاکفین حتی‌یرجع‌الینا موسی » یعنی‌ای قوم شما مبتلا شدید بشدید تکلیف و پروردگار شما خداوند رحمن است پس مرا متابعت کنید و امر مرا اطاعت نمائید

در جواب گفتند ما از عبادت این عجل برنمیگردیم‌تا وقتیکه‌مراجعت‌نمایدبسوی ما موسی وقصد نمودند که هرون را بقتل‌آورند هرون از میان آنها گریخت

تا آنکه از میقات موسی چهل شب گذشت روز دهم ذیحجه شد الواح تورية برموسی نازل شد و وحی رسید که ما امتحان‌کردیم قوم ترا بعدازتوو سامری آنها را گمراه کرد و عبادت کردند گوساله را که برای او صدا و آوازی بود موسی‌عرضکرد یارب گوساله از سامری‌بود آواز اواز که بود خطاب رسید ، ای موسی چون من دیدم این قوم از من اعراض‌کردند منهم امتحان آنها را زیادتر نمودم الخ

حکایت سوم ـ نقل بلعم‌باعور قال الله تعالی « و اتل علیهم نبأ الذی آتینا آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من‌الغاوین »

در تفسیر علی‌بن ابراهیم است‌که این آیه در حق بلعم‌باعور نازل‌شد

از حضرت رضا ع روایتکرده که خداوند ببلعم باعور اسم اعظم مرحمت فرمود و باو دعا میکرد و دعایش مستجاب میشد و در تفسیر آخوند ملا فتح‌الله است که چون حضرت موسی (ع) قصد فرعونیان را نمود با لشکر عظیمی فرعونیان نزد بلعم‌باعور رفتند و گفتند که تو میدانی موسی میخواهد ما را بقتل برساند و زنان ما را اسیر کند و ما را قوت آن نیست‌که با وی مقاتله کنیم وتو

مستجاب‌الدعوه هستی بیا دعا کن تا خداوند شر اورا ازما رفع کند پس بلعم برخاست و بر حمار خود نشست که بالای کوه برآید و بر لشکر موسی مطلع شود و در بارهٔ آنها نفرین کند در اثناء راه حمار او خوابیدآن حیوان را بسیار زد تاآن حیوان برخاست و همچنین در مرتبهٔ دوم وسوم چون‌بلعم آن حیوان را میزد آن حیوان بسخن در آمد « وای بر تو ای بلعم بکجا میروی و مرا چرا میزنی بوسوسه شیطان عازم شدهٔ که بر پیغمبرخدا دعای بد کنی»

از این سخن متنبه نشد. اینقدر آنحیوان را زد تا هلاك شد و اسم اعظم از یاد او رفت بعد رفت بالای کوه و برلشکر موسی مطلع شد دست بلند کرد که در بارهٔ لشکر موسی دعای بد کند زبانش گردید و درباره لشکرفرعون دعای بدکرد، قومش گفتند چرا چنین دعا کردی؟ گفت قصدم چنین نبود برزبانم جاری شد ، بعدگفت حال چارهٔ این امر آنستکه زنان خود را بیارائید و امتعه خود را بایشان دهید تا ببهانهٔ خرید و فروش بروند میان لشکر موسی و خویشتن را بایشان عرضه دارند. اگر یکنفر از لشکریان موسی زنا کند برشما ظفرنیابند

بفرمان بلعم زنان خود را آراستند و با امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند لشکریان مرتکب امر قبیح شدند حق تعالی طاعون را فرستاد و در یکساعت از روز هفتاد هزار نفر از مردان آنها از دنیا رفتند

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رضا ع روایتکرده که فرمود داخل بهشت نمیشود از بهائم مگر سه حیوان : **حمار بلعم ، سك اصحاب کهف ، گرك**

سبب دخول گرك ببهشت آنستکه پادشاه ظالمی یکنفر از انصار خود را فرستاد عده‌جماعتی از مؤمنین خواست آنها را عذاب کند و آن ناصر ومعین ظالم پسری داشت که او را دوست میداشت پس گرگی‌اورا پاره کرد و خورد، آن‌معین ظالم قلبش محزون شد بر این امر پس خداوند آن گرك را داخل بهشت میکند چون قلب آن معین ظالم را محزون نمود

حکایت چهارم (نقل بر صیصای عابد است) **در تفسیر مجمع‌البیان** در ضمن آیهٔ شریفهٔ « کمثل‌الشیطان اذقال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منك انی‌اخاف‌الله رب‌العالمین »

ازابن عباس روایتکرده در بنی‌اسرائیل عابدی بود اسمش **برصیصا** بود ، مدتی‌عبادت خدا را کرد و باندازهٔ ادعیه‌اش مؤثر بود که مجانین را می‌آوردند نزد او و بدست او معالجه میشدند

یکروز زن مجنونهٔ را برادرهایش آوردند نزد او که معالجه نماید ، شیطان آنزن را جلوه داد بنظر او تا آنکه با او زنا کرد آن زن آبستن شد چون حملش ظاهر شد ترسید رسوا شود او را بقتل رسانید و دفن کرد

شیطان رفت نزدیك یك از برادران آن زن و آنها را خبرداد بآنچه برصیصا با خواهر آنها کرده بود وگفت اورا درفلان مکان دفن کرده

هریك از برادرها که بیکدیگر میرسیدند میگفتند والله شخصی آمد نزد من وچیزی گفت که بزرگست برمن ذکر او ـ کم‌کم‌خبرمنتشرشدتا بگوش ملك رسید با جمعی آمدند و از برصیصا سؤال کردند ، خود او هم اقرار نمود بآنچه از او صادر شده بود سلطان امر کرد او را بدار آویختند چون بالای دار رفت شیطان ممثل شد از برای او گفت من سر ترا فاش نمودم و ترا باین

مهلکه انداختم اگر تواطاعت کنی مرا از بلیه خلاصت میکنم ! گفت چه کنم؟ گفت یك سجده برای من بکن گفت چگونه از برای تو سجده کنم بالای دار گفت اکتفا میکنم از تو باشاره کردن

پس برصیصا اشاره بسجده نمود از برای شیطان و بجهنم واصل شد

اشارهٔ باین قصه است آیهٔ شریفه‌ای که فوقاً ذکر شد

حکایت پنجم (نقل ثعلبة بن حاطب) **درتفسیر مجمع‌البیان** در ذیل آیهٔ شریفه « و منهم من عاهدالله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من‌الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به وتولوا و م معرضون »

گفته شده این آیهٔ شریفه نازل شده در حق **ثعلبة بن حاطب که مردی بود از انصار پیغمبر** (ص) عرض کرد یا رسول‌الله از خدابخواه بمن مالی بدهد

فرمودند یا ثعلبه مال کمیکه شکرش را اداکنی بهتر است ازمال زیادی‌که طاقت آنرانداشته باشی آیا از برای تو اقتدا به پیغمبر نباشد؟ قسم بآن خدائی که جان من در دست اوست هرگاه بخواهم کوههای دنیابرای من‌طلاونقره بشود میشود

دو مرتبه‌آمد خدمت پیغمبرص عرضکرد از خداوند بخواه بمن مالی بدهد قسم بآن خدائی‌که ترا بحق مبعوث کرده اگر خدا بمن مالی بدهد هرآینه حق هر ذیحقی را ادا خواهم کرد

پیغمبرص عرضکرد« اللهم ارزق ثعلبة مالا »

پس ثعلبه گوسفندی خرید گوسفندانش نما کرد باندازهٔ که شهر مدینه برای او تنك شد رفت یکی از وادیه‌ها منزل کرد ، بعد تمولش زیاد شد از شهر مدینه دور شد و از حضور نماز جماعت و جمعه محروم ماند

پس پیغمبر ص کسی فرستادکه زکوةگوسفندانش را بگیرد ابا نمود و بخل‌کرد وگفت نیست این مگر نظیر جزیه پس پیغمبر ص فرمود وای بر ثعلبه این آیات شریفه نازل شد

مطلب دوم ـ درحکایات بعضی ازکسانیکه سالها بترك ومعصیت زندگانی کردند و عاقبت امرشان بخیر شد

اختصار میشود نیز بذکر حکایت پنج نفر از معاریف آنها

حکایت اول درکتاب مواعظ‌المتقین ازکتاب اثنی‌عشریه **جناب سید محمد الشهیر به ابن قاسم روایتکرده**

درعهد حضرت موسی‌ع دربنی‌اسرائیل قحطی‌شدیدی شد پس مؤمنین هفتاد مرتبه رفتند باستسقاء نمودن دعایشان مستجاب نشد

یکشب موسی بن عمران رفت بکوه طور مناجات کرد وگریه کرد و عرضکرد اللهم ان‌کان خلق جاهی عندك فانی اسئلك بجاه النبی الامی النبی وعدت ان تبعثه فی‌آخرالزمان ان تسقینا

یعنی پروردگارا اگر جاه ومنزلت من در نزد تو کهنه شده ازتو سؤال میکنم بجاه‌پیغمبری که وعده فرمودهٔ که در آخرالزمان اورا مبعوث بفرمائی باران رحمت برما نازل‌بفرما

خطاب رسید ای‌موسی جاه و منزلت تو درنزد ما کهنه نشده بدرستیکه تو در نزد ما وجیهو آبرومند هستی لکن در میان شما بنده‌ایست که مدت چهل سالست که آشکارا معصیت مرا میکند

اگر اورا از میان خود بیرون کنید من باران رحمت بشما نازل کنم

حضرت موسی ع درمیان صفوف جماعت بنی‌اسرائیل گردش کرد وفریاد میزد ای بندهٔ که چهل سالست معصیت پروردگار را کردهٔ از میان جمعیت ما بیرون شو تا خداوند باران رحمت برما نازل فرماید که خداوند بواسطه تورحمتش رااز ماقطع فرموده

آنمرد عاصی ندای حضرت موسی را شنید ودانست که او مانع از نزول رحمت الهی است بنفس خود گفت چه کنم؛ اگر بمانم میان اینقوم خداوند بواسطهٔ من قطع رحمت میفرماید اگر ازمیان آنها بیرون شوم مرا میشناسند و درمیان بنی‌اسرائیل مفتضح و رسوا میشوم

بعد سرش را بجیب پیراهنش کرد عرضکرد الهی عصیتك بجهدی و تجرأت بجهلی و قداتیتك تائباً نادماً فاقبلنی ولاتسخمهم من اجلی

یعنی بجد وجهد خود ترا معصیت کردم و بجهل ونادانی خود برلو جرئت نمودم حال آمدم بدرگاه تو درحالتیکه توبه کننده وپشیمانم پس مرا قبول بفرما و منع مکن رحمت را از اینجماعت بخاطرمن - هنوز سخنش تمام نشده بود که ابری ظاهرشد وباران زیادی بارید

حضرت موسی عرضکرد خداوندا تو باران رحمت بر ما نازل فرمودی وحال آنکه یکنفر از میان جماعت بیرون نشد - خطاب رسید ایموسی همان کسیکه بخاطر او رحمتم را ازشما قطع نمودم حال بواسطه او رحمتم را برشما نازل فرمودم موسی عرضکرد الهی بمن بشناسان آن بنده‌ات را؛

خطاب رسید ایموسی من اورا درحالتیکه معصیت میکرد رسوا نکردم حال که توبه کرده رسوا بنمایم ایموسی من نمام را دشمن میدارم وخود نمامی کنم؟

حکایت دوم ایضاً در مواعظ المتقین ازجامع الاخبار روایتکرده

جوان فاسقی بود در بنی اسرائیل که اهل بلد از فسق او عاجز شدند شکایت نمودند بسوی پروردگار ازاو پس بموسی خطاب الهی رسید که آنجوان را ازشهر خارج کند بسبب او آتش غضب بر اهل آن بلد نازل نشود حضرت موسی (ع) آنجوان فاسق را بقریهٔ از قرای آن بلد بیرون کرد

ثانیاً خطاب رسید او را ازآن قریهٔ هم خارج کن، پس حضرت موسی اورا ازآن قریه هم خارج کرد- آنجوان رفت بمغارهٔ کوهی که در آن نه انسانی بود و نه حیوانی و نه زراعتی، پس در آن مغاره مریض شد و نزد او احدی نبود که اعانت نماید اورا

پس صورتش را روی خاك ها گذارد عرضکرد پروردگارا اگر والده‌ام بیالینم حاضر میبود هرآینه برمن ترحم میکرد وبرذلت و غربت من گریه میکرد، و اگر پدرم بیالینم میبود مرا غسل میداد و کفن میکرد وبخاك میسپرد و اگر عیال و اولاد من حاضر میبودند بر من گریه میکردند و میگفتند «اللهم اغفرلوالدنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من بلد الی بلد ومن قریة الی‌مغاره»

بعد عرضکرد پروردگارا حال که بین من وپدر ومادر وعیال و اولادم جدائی انداختی مرا از رحمت الهی خود نا امید نفرما، چنانکه قلب مرا از فراق کسانم سوزانیدی مرا بواسطه معاصیم بآتش غضب مسوزان

پس خداوند ملکی بصورت پدرش و حوریهٔ بصورت مادرش و حوریهٔ بصورت زوجه‌اش و غلمانی بصورت اولادش فرستاد که در نزد او بنشینند و بر او گریه کنند - جوان گمان کرد اینها پدر ومادر وعیال واولادش هستند که دورش جمع شده‌اند وبراو گریه میکنند با دل خوش ازدنیا رفت

پس خطاب رسید ای موسی ولیی از اولیاء ما در فلان‌موضع از دنیا رفته برو اورا غسل بده وکفن کن وبراو نماز بخوان و دفن کن

پس حضرت موسی آمد بآن مکان دید همان جوانی است که اورا از بلد واز قریه خارج‌نمود خطاب‌رسید ای موسی من براوترحم کردم بناله‌های او و بدوریش از پدر وعیالش و اولادش وبجهت اظهار ذلتش حورالعین را فرستادم بصورت مادر و زوجه‌اش وملکی فرستادم بصورت پدرش وغلمانی فرستادم بصورت اولادش ، بدان ای موسی وقتیکه غریبی از دنیا میرود ملائکه آسمانها برغربت او گریه میکنند ، پس چگونه من برغربت اوترحم‌نکنم و حال‌آنکه من ارحم‌الراحمین‌هستم

نظیراینست که‌در انوار نعمانی است

جوانی مرتکب قبایح وفواحش بود ، فاحشهٔ نبود مگر اینکه مرتکب‌بود پس‌مریض شدهمسایه هااز کثرت معصیتش اذیت شده بودند وبعیادتش نیامدند

یکی ازآنها را طلبید گفت همسایه های من ازمن در حیاتم اذیت‌شدند ومیدانم که اگر مرا درقبرستان دفن کنند اهل قبرستان‌هم از من در اذیت خواهند بود پس مرا درزاویه‌منزلم دفن کنید چون از دنیا رفت او رابشکل‌خوبی در خواب دیدند گفتند خداوند با توچه کرد گفت خطاب بمن فرمود «عبدی‌ضیعوك واعرضواعنك اما انا لااضیعك ولا اعرض عنك»

یعنی : بندهٔ من تراضایع گذاردند وازتو اعراض کردند اما من تراضایع نمیگذاروم واز تو اعراض نمیکنم

حکایت سوم در فروع کافی‌از علی بن ابی حمزه روایتکرده

گفت من صدیقی داشتم ازاهل کوفه که از منشیان خلیفه بنی امیه بود بمن گفت از حضرت صادق ع اذن بخواه برای من‌که خدمتش برسم

پس من استیذان نمودم حضرت اذن دادند داخل شد وسلام کرد ونشست بعد عرضکرد فدایت شوم من‌در دیوان بنی امیه بودم‌واز دنیای آنها مال زیادی‌بدست آوردم حضرت صادق ع فرمود اگر بنی امیه از برای‌خود اعوان‌و انصاری نمیدیدند حق مارا غصب نمیکردند

آنجوان گفت آیا از برای من‌خلاصی هست حضرت فرمود اگر بگویم‌اطاعت میکنی عرضکرد بلی فرمود جمیع آنچه راکه در دیوان آنها تحصیل کردهٔ از خود خارج کن پس هر چه صاحبانش رامیشناسی بآنها رد کن وهرچه را نمی شناسی تصدق بده ومن ضامن میشوم از برای تو بهشت را پس آنجوان مدتی سر خود رابزیر انداخت بعد سر بلندکرد عرضکرد فدایت شوم حاضر هستم

علی‌بن‌ابی حمزه گفت آنجوان باما آمد بکوفه هر چه داشت از خود خارج نمود حتی لباس تنش را وما ازبرای او لباسی خریدیم وچند وقتی نفقه‌اش را دادیم

چندماه که گذشت آنجوان مریض شد وماهمه‌روزه بعیادتش میرفتیم یکروز رفتیم دیدیم در حال احتضار است چشمهایش را باز کرد گفت یاعلی بن‌ابی حمزه وفی لی والله صاحبك بعد از دنیا رفت ، علی بن‌ابی حمزه میگوید ما مباشر تجهیز او شدیم ، بعد من از کوفه بیرون شدم وداخل شدم بحضرت صادق ع چون‌نظر حضرت بمن افتادفرمود« یاعلی وفینا والله لصاحبك » یعنی وعده‌بهشتی که برفیقت داده بودیم وفا کردیم

عرضکردم فدایت شوم والله خودش وقت مردن همین قسم‌بمن گفت

حکایت چهارم در بحاراست که روایت شده :

مالك بن ثعلبه شنید این آیه شریفه را « والذین یکنزون الذهب والفضة و لاینفقونها فی سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیهافی نار جهنم فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهور هم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون »

یعنی کسانیکه از حرص و بخل گنج و ذخیره میکنند طلا و نقره را وانفاق نمیکنند آنهارا در راه خدا پس بشارت بده آنهارا بعذاب دردناك درروزی که گرم کنند و فروزند بر آنها آتش دوزخ را پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهای ایشان که‌در وقت دیدن فقرا گره بر آن میزدند و پهلوی آنها که از فقرا تهی میکردند و پشتهای آنها که‌دروقت دیدن فقراء از آنهامیگردانیدندو بآنها بگویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای خودتان پس بچشید وبال آنچه ذخیره و گنج کرده بودید پس‌مالك بن ثعلبه که آیه را شنید غش کرد چون‌بهوش آمد عرضکرد یارسول‌الله این آیه عذاب مال کسی‌هست که‌طلا و نقره راذخیره کرده باشد فرمود بلی

پس مالك جمیع اموالش را صدقه داد درراه خدا وازمردم عزلت جست ورفت به‌بیابانهاسکنی نمود دخترش گفت پدرجان مرا در زندگی خود یتیم کردی سلمان سخن این دختر را پیغمبر ص رسانید پیغمبر ص گریه کرد سلمان را فرستاد بطلب مالك ، سلمان او را در میان کوهی‌دیدآورد خدمت حضرت پیغمبر ص عرضکرد یا رسول‌الله خوف از آتش جهنم رنك مرا تغییر داده وبینمن و شما تفرقه انداخته پس مالك شنیدکه پیغمبر خواند « ان جهنم لموعدهم اجمعین » بمحض شنیدن‌روح از بدنش مفارقت کرد ودر اسد الغابه است که‌در مدینه هیچیکس از مالك بن ثعلبه متمول‌تر نبود

حکایت پنجم در مجموعه ورام است

واعظی در اثناء موعظه‌اش گفت اللهم اغفرلاقسانا قلباً و اکثرنا ذنبا واقربنا بالمعصیة عهداً مردی برخاست گفت کلامت را اعاده کن ، واعظ اعاده کرد آنشخص گفت من‌هستم آنکسی که دارای این صفاتست ، پس توبه کرد

شب که شد واعظ در خواب دید که هاتفی نداکرد ای واعظ مرا مسرور نمودی که‌بین من‌و بین بنده‌ام را صلح دادی

محدث قمی فرموده توبة‌بن صمه اکثر اوقات حساب عمرش را مینمود ؛ پس روزی حساب گذشته عمرش‌را نمود دید شصت سال ازعمرش گذشته وحساب کرد هرروز یك معصیت از او صادر شده باشد مجموع معاصیش‌میشود ۲۱۶۰۰ معصیت گفت وای برمن معصیتم باین‌عددرسیده‌پس‌افتادروی زمین‌وغش کرد نگاه کردند دیدند ازدنیا رفته

بدانکه سید ومولای این دسته از مردم که بیك لحظه واحده خود را از قعر جهنم باعلا درجات بهشتی رسانیدند جناب حربن یزید الریاحی (ر) بود که‌بیك ترك نفس کردن خودرا باین مرتبه رفیعه از سعادت رسانید

وبدانکه تاوقتیکه روح در بدن‌باشد هرقدر شخص گناهکار باشد اگر توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول میفرماید چون رحمت وکرم الهی مثل سایر صفاتش غیر متناهی است اینستکه در روایت دارد که‌زنی آمد خدمت حضرت پیغمبر ص عرضکرد یانبی‌الله زنی اولادش را بقتل رسانیده آیا توبه‌اش قبول میشود فرمود قسم بآن خدائیکه جان من در دست اوست که اگر هفتادپیغمبر را بقتل رسانیده باشد وبعد توبه‌کندو خداوند بداند که برگشت بمعصیت نمیکند توبه‌اش را قبول میکندو از اوعفو میفرماید

الحمد لله رب‌العالمین وصلی‌الله‌علی محمدوآله‌الطاهرین

باب سیزدهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت ورحلت

حضرت امام حسن عسگری سلام‌الله علیه

و در تعیین زوجات و اولاد وبعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در کاشان ویزد وکرمان وشوشتر

در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف(حسن)است‌واشهر القاب‌آن بزرگوار(عسکری) استو کنیه شریفش (ابومحمد) است

این حضرت وپدر وجد بزرگوارشان معروف بودند بابن الرضا والدماجدشان حضرت امام علی النقی الهادی است والده‌ماجده‌شان ام‌ولد بود المسماة بحدیث و گفته شده اسم شریف آن مخدره سلیل بوده درعیون المعجزات است والصحیح سلیل وکانت من العارفات الصالحات

دراثبات الوصیه است و روی عن العالم انه قال لما ادخلت سلیل ام ابی محمد علی ابی الحسن ع قال ع سلیل مسلولة من‌الافات والعاهات والارجاس و الانجاس ثم قال لها سیهب الله لك حجته علی خلقه یملاءالارض عدلا کما ملئت جوراً وحملت امه به فی‌المدینة وولدته بها

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح آنستکهولادت با سعادت آن‌بزرگوار روز جمعه هشتم ماه ربیع الاخر سنه دویست و سی‌و دو بوده

درارشاد مفید ماه ربیع‌الاول فرموده وشیخ در مصباح دهم ربیع‌الاخر فرموده

شهید دردروس میفرماید«قبل‌یوم‌الاثنین رابع ربیع‌الاخر »

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلت ظاهراً خلافی نباشد که رحلتشان در سنه دویستو شصت هجری بوده

(حقیر درتاریخ عرض کرده‌ام : حسن‌عسکری که سرخداست سنه‌سروفات‌آن مولاست)
!ماماه وروز رحلتشان مشهور آنستکه روز جمعهٔ هشتم ماه ربیع الاول از سنه دویست و شصت بود چنانچه در اصول کافی و ارشاد مفید و مناقب ابن شهر آشوب و اعلام الوری طبرسی و دروس وغیر اینها از کتب معتبره فرموده‌اند وشیخ در مصباح و کفعمی روز اول ربیع الاول سنه مزبوره نوشته وسید مرتضی درعیون المعجزات در ماه ربیع الاخر از سنه مزبوره نوشته پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت‌شهادت بیست وهفت‌سال‌ویازده ماه بوده ودر وقت رحلت‌پدربزرگوارش سن شریفش بیست ودو سال ودو ماه وبیست وپنج روز بوده و پنج سال وهشت ماه و پنج روزبعد ازپدر بزرگوارش بمسند امامت وخلافت مستقر بوده

فصل چهارم

در قاتل آنبزرگوار وخلفاء زمان امامتشان ومحل دفنشان

بدانکه‌اصح آنستکه قاتل‌آنبزرگوار معتمد عباسی ابن متوکل ابن هرون الرشیدبود چنانچه کفعمی در جدول مصباح نوشته و در شرح کافی ملا صالح طبرسی از شیخ صدوق نقلکرده قتله المعتمد لعنه‌الله بالسم

طبرسی در اعلام الوری‌فرموده وکان فی‌سنی امامته‌بقیة ملك المعتز بالله بن جعفرالمتوکل اشهر ثم ملك المهتدی احد عشر شهراً وثمانیة وعشرین یوماً ثم‌ملك احمد المعتمد علی الله ابن‌جعفر المتوکل عشرین سنة واحد عشر شهراً و بعد مضی خمس سنین من ملکه قبض‌الله ولیه ابا محمد و دفن فی‌داره بسرمن رأی فی‌البیت الذی دفن فی ابوه وذهب کثیر من اصحابنا الی انه مضی مسموماً و کذلك ابوه وجده وجمیع الائمة ع‌خرجوا من‌الدنیا بالشهادة و اسناده فی ذلك بماروی عن الصادق مامنا الا مقتول اوشهید والله اعلم بحقیقة ذلك

المهتدی بالله عباسی ابن الواثق بالله ابن المعتصم بالله ابن هارون الرشید آخر الامر بدست موسی بن‌بغامقتول شد واو موصوف‌بودبزهد وورع مثلش در خلفای‌بنی العباس مثل‌عمر بن‌عبدالعزیز بود در خلفای بنی امیه

دربحار از محمد بن علی که ازخواص المهتدی بالله بود روایت کرده که شبی المهتدی بالله بمن‌گفت آیا روایت نوف را میدانی که‌از حضرت علی بن ابیطالب ع نقل کرده

گفتم بلی وآن آنستکه یکشب من با امیرالمؤمنین ع بیتوته کردم دیدم که آنجناب بیرون رفت ونظر بسوی آسمان نمود وبرگشت پس بمن فرمود ای‌نوف آیا خوابیدهٔ عرض کردم نه بلکه امشب بر حالات شما نگران هستم فرمود طوبی للزاهدین فی الدنیا والراغبین فی‌الاخره اولئك قوم اتخذوا ارض‌الله بساطاً وترابها فراشاًوالکتاب شعاراً والدعاء دثاراً الی‌آخره

محمد بن علی گفت فوالله لقد کتب المهتدی الخبر بخطه ودر دل شب میشنیدم المهتدی بالله بهمین‌کلمات باخدا مناجات میکرد و گریه میکرد بخلاف المعتمد بالله ابن المتوکل که او بسیار قسی‌القلب و خبیث النفس بود ودر تاریخ الخلفاء سیوطی نقل‌کرده معتمد در بصره یکروز سیصد هزار نفررا بقتل رسانید

فصل پنجم

در ذکر ولد ارجمند وثقات وخیار از اصحاب آنحضرت

اما اولاد آنحضرت منحصر بود بحضرت بقیة الله

چنانچه در بحار از مناقب نقل کرده و ولده القائم ع لاغیر

بدانکه یکنفر از این چهارده معصوم ع دروقت رحلت اولاد بلا واسطه اش منحصر بود بیك دختر که حضرت ختمی مرتبت باشد ودونفر از آنها در وقت رحلت اولادشان منحصر بود بیك پسر که حضرت رضا باشد علی الاصح وحضرت امام حسن عسکری ع باشد ویکنفر از آنها در وقت رحلت اولاد ذکور واناث هردو داشتند وذکورشان منحصر بیکی بود که حضرت سیدالشهداء ع بود

دراصول کافی روایتکرده درقم در مجلس **احمد بن عبیدالله بن خاقان که** از جانب خلیفه مأمور بگرفتن خراج قم بود وبسیار دشمن بااهلبیت بود ذکری از علویین ومذاهب آنها شد احمد گفت ندیدم ونشناختم در سر من رأی مردی از علویین را بمثل **حسن بن علی بن محمد** بن الرضا (ع) در اخلاق کریمه وصفات حمیده ؛ من روزی خدمت پدرم ایستاده بودم که حجابش داخل شدند وگفتند ابو محمد بن الرضا ع درب خانه است بآواز بلند پدرم فریاد زد داخل شود

من تعجب کردم که چگونه حجاب جرئت کردند کنیه آنحضرت را خدمت پدرم بگویند وحال آنکه کنیه احدی خدمت پدرم گفته نمیشد مگر خلیفه وولیعهد اوو هر کس را که سلطان اذن بدهد که کنیه او رابگویند

ناگاه جوان گندم گونی ، خوش صورتی وارد شد در کمال جلال و هیبت چـون چشم پدرم باوافتاد از جـای خود حرکت کرد وروانه شد بجانب آنبزرگوار و با او معانقه نمود و صورت و سینه‌اش را بوسید وآنحضرت را بجانب خود نشانید و با اوتکلم میکرد وپدر و مادرش را بفدای او میکرد ناگاه حاجب موفق بالله خلیفه عباسی وارد شدگفت خلیفه می‌آید بمنزل شما

پدرم بآنحضرت عرضکرد حال اگر بخواهید تشریف ببرید که‌موفق شما را نبیند

آقاتشریف بردند وبحجاب سپرد که‌قسمی آقا راببرند که‌خلیفه آنحضرت را نبیند

احمد بن‌عبدالله گفت من بحجاب پدرم گفتم کیست این‌کسیکه شما جرئت کردید کنیه او را نزد پدرم گفتید و پدرم اینقدر از او اکرام نمود گفتند این **امام‌حسن بن‌علی** استومعروف‌است به‌ابن الرضا (ع) گفت من خیلی تعجب کردم وهمه روزه متفکر بودم‌در امر او وآنچه از پدرم‌دیده بودم چون شب شد درخلوت رفتم نزد پدرم ، گفت آیاحاجتی داری گفتم بلی اگر اذن بدهی سؤال کنم گفت بگو

گفتم که بود این آقائی که امروز ازاو اینقدر تجلیل و احترام کردی وخود و ابوین‌خودرا فدای او نمودی گفت پسر جان من او امام رافضه است ومعروف است بابن الرضا و اگر خلافت از بنی‌العباس زایل شود احدی از بنی هاشم مستحق او نخواهد بود بغیر این آقا واستحقاق اوازفضل وعفاف وزهد وعبادت وحسن اخلاق وصلاحیتی هست که در اوست و اگرپدرش‌را میدیدی مردجلیل نبیل فاضلی بود پس غیظ من بر پدرم زیاد شد وهمتم این شد که از حالات آن بزرگوار از مردم سؤال کنم از هر که سؤال کردم ، دیدم این آقا نزد او در غایت اجلال واعظام ومحل‌رفیع‌استو

ازدوست و دشمن قول حسن و ثنای جمیل در باره آقا میشنیدم تا آنکه خبر پدرم دادند که آقا مریض شده ، پدرم بخلیفه خبر داد خلیفه پنج نفر از ثقات وخواصش را ملازم حضرت عسکری نمود باطباء امر کرد که صبح‌وشام بروند نزد آقا وفرستاد نزد قاضی القضاة که ده نفر از ثقاتش را بفرستد بخانه حضرت عسکری تا آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ، پس سرمن رأی یکپارچه ضجه‌شد

خلیفه فرستاد بخانهٔ آنحضرت که زنهارا تفتیش کنند و خانه‌ها را مهر زدند ودرطلب آقازاده آن حضرت (حجةالله) بر آمدند و زنهای قابله را فرستاد که کنیزهای آنحضرت‌را تفتیش کردند دریکی ازکنیزان احتمال دادند پس آنمخدزه را در حجره‌نمودند ونحریر خادم را موکل باو کردند بعد مشغول به‌تجهیز آنحضرت شدند ؛ بنی هاشم وقواد و سایر طبقات مردم همه بجنازه آنحضرت حاضر شدند سامراء در آنروز شبیه بقیامت شد

بعدکه از غسل آنحضرت فارغ شدند خلیفه فرستاد نزد ابو عیسی پسر متوکل که بر جنازه آقا نماز گذارد پس ابوعیسی صورت آقارا باز کرد و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضا ع است که باجل‌خود ازدنیا رفته بعد صورت نازنین را پوشانید و امر کرد جنازه را بر داشتند و در خانهٔ که پدر بزرگوارش حضرت‌هادی مدفون بود دفن نمودند ، بعد دو مرتبه خلیفه درطلب اقازاده (حضرت حجةع) برآمد وخیلی تفتیش کردند تا معلومشان گردید که هیچیك از کنیزان آقا حمل ندارند آنوقت ارث آنحضرت رابین والده ماجده‌اش وبرادرش جعفر کذاب قسمت نمودند

احمد گفت جعفر کذاب آمد نزد پدرم‌عبیدالله گفت رتبه‌و مقام برادرم را بمن‌بدهید تامن‌سالی بیست هزار اشرفی نزد شما روانه کنم

پدرم گفت‌ای‌احمق خلیفه با شمشیر برهنه خواست کسانی را که معتقد بامامت و خلافت پدرت و برادرت بودند از اعتقادشان برگرداند ممکنش نشد حال اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امام و خلیفه هستی حاجتی نیست که خلیفه بتو این رتبه را بدهد واگر نیستی بمرتبه دادن‌خلفیه دارای این مرتبه نخواهی‌شد

واما ثقات وخیاراز اصحاب آنبزرگوار

منهم داود بن حسن‌بن اسحق بن عبدالله‌بن جعفر بن ابیطالب بود المکنی بابی هاشم‌الجعفری دررجال‌است ثقةجلیل القدرعظیم المنزلةعندالائمة ع پدرش جناب قاسم (کذا ابن‌اسحق از روات حضرت صادق ع بود

ازشهید ثانی نقل کرده جناب ابی‌هاشم جماعتی از ائمه را ملاقات کرده حضرت رضا ع حضرت جواد ، حضرت هادی ، حضرت عسکری ، حضرت حجةالله سلام‌الله علیهم اجمعین را و از تمام اینها روایت نقل کرده[۵]

ومنهم محمد بن‌الحسن الصفار صاحب بصائر الدرجات وغیر او ـ ایشان مسائلی نوشتند واز حضرت عسکری ع سؤال کردند وایشان جواب فرمودند

درمصباح کفعمی است وبابه عثمان بن سعید الاسدی

بعضی‌از حالات جناب عثمان درباب نهم ذکرشد فراجع

فصل ششم

دربعضی از حالات و احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت ابی‌محمدالحسن‌بن‌علی العسکری ع

واختصار میشود بذکر چند روایت

اول درکشف الغمه ازابی هاشم روایت کرده

ازحضرت امام حسن عسکری ع سؤال کرد جهت چه چیز است که زن ضعیفه مسکینه یکسهم اوث میبرد ومرد دوسهم حضرت فرمود چون برزن جهادی نیست ونفقه هم بر او نیست و دیهٔ هم که برعاقله هست بر او نیست بلکه این سه بر مردان واجبست بعد نزدخودم گفتم که‌ابن ابی‌العوجا، همین مسئله را از حضرت صادق ع سؤال کرد و بهمین قسم جواب فرمودند . بعد حضرت عسکری،ع رو کرد بمن فرمود بلی این مسئله راابن ابی‌العوجاء سؤال کرده و همین جواب را فرموده ، جاری میشود از برای آخر ماآنچه جاری میشود از برای اول ما وآنچه جاری میشود از برای اول ما و آخر ما در علم واثر مساوی هستند

دوم در خرائج از علی بن‌حسن بن شاپور روایت کرده

یکوقتی در سامراء قحطی شدیدی شد ، متوکل امر کرد که اهلش بروند باستسقاء نمودن و دعای باران کردن پس مسلمین سه روز رفتند بصحراء ودعا کردند اثر اجابت ظاهر نشد بعد روز چهارم جاثلیق نصاری باجمعی از مسیحین و رهبانان رفتندبصحرا ودر میان آنها راهبی بود همینکه دست بآسمان بلند کرد باران شروع نمود بباریدن

پس مسلمین بشك افتادند در دینشان و میل کردند بدین وبکیش نصرانیه ، متوکل امر کرد حضرت امام حسن عسکری (ع) را ازمیان زندان بیرون آوردند عرضکرد یابن رسول الله در باب امتان جدت را که هلاك شدند و ازدین خارج شدند حضرت فرمود پس فردا من بصحرا میروم وشك وشبهه را بر طرف میکنم

پس جاثلیق با رهبانها روز سوم که‌شد رفتند بصحرا بجهت استسقاء نمودن ، حضرت‌عسکری هم باچند نفر از اصحاب خود تشریف بردند همینکه راهب دستش را بجهت دعا بلند کرد حضرت عسکری بیکی ازغلامانش فرمودبرو دست واستش را بگیروآنچه بین انگشتانش هست گرفته بیاور تاقضیه بر همه‌مردم واضح شود واشکال برطرف شود

آن‌غلام رفت و بین‌انگشتان آن راهب استخوانی بود اورا گرفته آورد خدمت حضرت حضرت فرمودند حال دعا کن آسمان ابر بود از هم پاشیده‌شد وخورشید ظاهر شد

متوکل عرضکرد یابن رسول‌الله این استخوان بین انگشتان راهب چه‌بود

فرموداین‌راهب‌بقبر نبیی‌ازانبیاءالله گذشت واین‌استخوان رابدست آورد و استخوان بدن‌پیغمبر کشف نمیشود مگر آنکه آسمان میبارد

سوم دربحار ازتاریخ قم از مشایخ قم روایتکرده

حسین بن حسن‌بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع در قم‌شرب‌خمر میکرد یکروز بجهت حاجتی رفت در خانه احمد بن اسحق الاشعری(وکیل اوقاف قم)پس او

اذن دخول بوی نداد و برگشت مهموماً ؛ پس احمد بن اسحق بقصد مکه معظمه مشرف شد بسامراه ورفت دربِ خانه حضرت عسکری ع آن بزرگوار اذن نداد بوی احمد گریه زیادی کرد و التماس نمود تا حضرت اذن داد چون داخل شد عرضکرد یابن رسول‌الله چرا مانع شدید مرا ازدخول وحال آنکه من ازشیعیان وموالیان شما هستم

فرمود چون تو پسرعم مرا مانع شدی و ازدرب منزلت دور کردی منهم ترا اذن ندادم احمد گریه کرد وقسم‌خورد که من مانع نشدم از دخول مگر بجهت آنکه توبه کند از شرب خمر

فرمود راست میگوئی ولکن لابداست که درهرحال ازآنهااکرام واحترام‌نمودوآنها را تحقیر وتوهین نکرد چون منسوب هستند بما والااززیانکارها خواهی بود

پس چون احمد برگشت بقم اشراف قم آمدند بدیدن ایشان و حسین بن حسن هم در میان آنها بود چون احمد چشمش بآن آقازاده افتاد از جای خود حرکت کرد واورا استقبال نمودواکرام کرد و در صدر مجلس نشانید

حسین بن حسن از سببش سؤال کرد احمد قصه بین خود و حضرت عسکری را نقل کرد

چون حسین شنید از اعمال قبیحه‌اش نادم شد وتوبه کردوبرگشت بمنزلش‌وازاتقیامتورعین وصلحاء متعبدین شد وملازم مساجد ومعتکف در آنها بود تاازدنیارفت وقریب بمزار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر ع دفن شد

چهارم در دمعة الساکبه از کتاب هدایة حسین بن حمدان روایتکرده از عیسی بن مهدی جوهری

گفت من با جماعتی‌رفتیم بسامراه کهحضرت عسکری را تهنیت بدهیم بولایت فرزندش‌حضرت امام زمان (عجل) چون داخل شدیم برحضرت عسکری ع ابتداء نمودیم بتهنیت گفتن قبل از سلام ومشغول شدیم بگریستن‌وما زیاده برهفتاد نفر بودیم حضرت فرمود این گریه شما گریهٔ سرور و شوق است پس خوشنود نمائید مارا وروشن‌کنید چشمهای ما را والله‌شما بردین خدا هستید کهملائکه وکتب سماویه آورده‌اندعیسی بن‌مهدی گفت در قلبم گذشت که سؤال نمایم‌ازحالات فرزند ارجمندش حضرت بقیةالله ، آن حضرت قبل از سؤال‌فرمود در قلب بعضی از شما هست که سؤال نمائید از حالات فرزندم

بدانید که خداوند او راحفظ نموده چنانچه حضرت موسی را حفظ فرمود وقتیکه مادرش او رامیان تابوت گذاشت ودر دریا انداخت بعد فرمود در قلب بعضی ازشما هست که سؤال نمائید از اختلافی که بین ماودشمنان ماهست از اهل قبله من‌بشما خبر میدهم‌خداوند وحی فرمود بجدم پیغمبر که اختصاص دادم‌ترا وعلی ع واولاد او را تاروز قیامت وشیعیان شما **بده خصلت**

اول نماز پنجاه ویک‌رکعت دوم تعفیر جبینین سوم تختم به یمین

چهارم اذان واقامه مثنی مثنی پنجم حی‌علی خیرالعمل

ششم جهربه بسم‌الله الرحمن الرحیم **هفتم** قنوت در هر رکعت دومی

هشتم نماز عصر خواندن در حالتیکه‌هنوزآفتاب روشن وبا صفاهست **نهم**نماز صبح خواندن در حالتیکه هنوز هواتاریک است **دهم** خضاب نمودن بسرو محاسن بوسمه

پس کسانیکه حق مارا غصب نمودند ومخالفت کردند ما راعوض نماز پنجاهو یکرکعت نماز تراویح را گفتند . عوض تعفیر جبینین دست روی دست گذاشتن‌رادرنماز گفتند

عوض تختم بیمین ، تختم بدست چپ را گفتند: عوض اذان و اقامه مثنی ، اقسامه فرادی را گفتند: عوض حی‌علی‌خیرالعمل ، الصلوة خیرمن النوم را گفتند: عوض جهر بسم‌الله، اخفات او را در سورتین گفتند: عوض قنوت ، آمین بعد ولاالضآلین راگفتند : عوض نماز عصردرحالتیکه آفتاب روشن بوده باشد، وقتیکه آفتاب زرد شده باشد مثل بیه‌گاو گفتند : عوض نماز صبح در حالتیکه هوا تاریك باشد، وقت رفتن ستاره‌ها گفتند : عوض خضاب بسر ولحیه ، ترك خضاب ونهی اوراگفتند

پس عرضکردیم ای آقا و سید ما غم ما را زایل‌نمودی ـ الخ

پنجم در دارالسلام ثقة الاسلام نوری ازعالم بصیر ومراغب خبیر آقا علی رضا نقل فرموده

جوانی از اعیان کردستان بجهت حاجتی آمد باصفهان ومدتی دراصفهان بود ، ازمن چهل‌تومان قرض‌کرد: بعد برگشت وپول مرا فرستاد با چهار تومان علاوه بجهت ربحش من چون چیزی طلب نکرده بودم و خودش تبرعا فرستاده بود لهذا آنوجه را گرفتم وخرج کردم

شب درخواب دیدم که کسی بمن میگوید« چگونه است حال تو اگر این درهم را قرمز کنند و آنها را ببدن توبگذارند؟ ، » قائل را نشناختم

پس مضطربانه ازخواب بیدار شدم و تا آنوقت چنین پولی تصرف نکرده بودم

از اینواقعه قریب بهفت سال گذشت که شخصی از من هفتاد تومان قرض‌کرد ، رفت بولایت خود وطولی‌کشید بعد از مشقت ومطالبه زیادی هفتاد تومان را داد و قریب به پانزده تومانهم تعارفاً و احساناً داد منهم گرفتم و خرج کردم و نسیان نمودم که برای او حیلهٔ‌قراردهم

تاآنکه موفق شدم بزیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق (س) و مشرف شدم بسامراء مبارکه دیدم صدیقم جناب آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی رحمة‌الله علیه را که مشغول است بتعمیر حرم مطهرچند روز من آنجا توقف نمودم و شبها میان حرم مطهر بیتوته میکردم ومشغول زیارت و دعا بودم شب جمعهٔ کتاب اصول‌کافی را من همراه خود بردم و در میان حرم مطهر بیتوته کردم کلیددارهم درحرم مطهر را بست منهم میان حرم مشغول‌دعا و زیارت بودم وگاهی‌که از دعا و زیارت کسل‌میشدم‌مشغول مطالعهٔ اصول کافی میشدم

چون آخر شب شد مرا خواب ربود آمدم بزاویهٔ پائین پای مبارك تکیه بدیوار دادم و خوابیدم‌ناگاه‌دیدم‌حضرت‌ابامحمد الحسن بن علی ع را که از میان ضریح مطهر بیرون شد و کرسی نصب شد و نشست بالای کرسی و نورهم از پیشانی نازنینشان تلاء لؤ میکرد بحیثی که ممکن نبود نظر کردن بجمال مقدسش

بمن فرمود این چه کتاب است عرضکردم کتاب اصول کافی است فرمود چند ورق از او بشمار بعد صفحه دست چپ را بجهت من بخوان: تاآنکه فرمود آیا هفت‌سال قبل از این با تو عهدنکردیم که حلال نیست تصرف نمودن در این دراهم پس چگونه است حال تو اگر این دراهم قرمز بشود و ببدن تو گذارده شود بعد فرمود برخیز که کلیدارآمد که در را بازکند پس من سراسیمه ازخواب برخاستم بقسمی‌که عمامه ازسرم افتاد و من ملتفت نشدم ورفتم تا نزدیك درب حرم پس شنیدم صدای کلید ومشغول بودن کلیددار بباز کردن درب حرم وملتفت شدم کـه سرم برهنه است و گفتم اگر اینها باینحالت مرا بینند میگویند این شیخ دیوانه شده زود رفتم وعمامه‌ام را بسر گذاردم و ازحرم

مطهر خائفاً وخجلا وتائباً بیرون‌شدم

ششم در بحار از خرائج راوندی از بطریق طبیب در ری روایت کرده

گفت سن من از صد سال علاوه بود ومن شاگرد بختیشوع طبیب متوکل بودم حضرت حسن بن علی بن محمد بن‌الرضا ع فرستاد نزد بختیشوع که اخص اصحابش را روانه نماید که آنحضرت را فصد کند پس مرا اختیار کرد وگفت برو نزد حضرت عسکری ع و آنبزرگوار امروز اعلم من فی الارض هست مبادا اعتراضی بنمائی در آنچه امر میفرماید رفتم خدمت آنحضرت در وقتیکه از برای فصد کردن نیکو بود حضرت فرمودند بمن تا من ترا طلب نمایم پس در وقتیکه بجهت فصد نیکو نبود مرا طلبید وطشت بزرگی حاضر کردند و امر فرمودند که رك اکحلشان را فصد نمودم‌بقدری خون از رك اکحل آن‌بزرگوار آمدکه طشت مملو ازخون شد فرمود سر رك را ببند بستم و رفتم میانه حجره و غذا خوردم وقت عصرشد مرا حضرت طلبید فرمود رك را باز کن دومرتبه اینقدر خون آمدکه طشت پر خون شدفرمود سر رك را ببند بستم باز رفتم میان حجره چون صبح شد باز مرا طلبید وفرمود سر رگرا باز کن باز کردم اینمرتبه مثل شیر بقدری آمد که طشت مملو شد فرمود ببند بستم آنحضرت یکجامه و پنجاه اشرفی بمن داد وعذر خواهی فرمود گرفتم عرضکردم سید من امری وفرمایشی هست بفرمائید فرمود نیکو مصاحبت‌کن با راهب دیر عاقول پس من رفتم نزداستادم بختیشوع و قصه را باو نقلکردم

گفت اجماع حکماء هست‌که در بدن انسان ازهفت من‌خون‌علاوه نمیشود و اینکه توگفتی‌عجیبست و اعجب آمدن شیر ولبن است، بعد از سه شبانه روز کتابها را سیر کرد که شاید برای این قصه ذکری ببیند ندید

گفت امروز درمیان نصاری‌کسی اعلم از راهب دیر عاقول نیست پس‌کاغذی نوشت باو ومطلب را ذکر کرد و داد به بطریق‌که برود و از او سؤال‌کند

بطریق رفت پای دیر وفریاد زد راهب نظر کرد گفت توکیستی گفت من صاحب بختیشوع و کاغذی دارم زنبیلی پائین‌کرد کاغذ را میان زنبیل گذارم راهب خواند همان ساعت از دیر فرمودآمد گفت تو چنین فصدی‌کردی گفتم بلی گفت طوبی‌لك و لامك سوار بغله شد و بامن آمد بسامراء و ثلث‌ازشب باقی‌بودکه وارد سامراء شدیم گفتم بخانهٔ بختیشوع میروی یا بخانه‌آقائی‌که فصد کرده گفت بخانه آقا میروم قبل از اذان صبح رفتیم درخانهٔ آقا پس در گشوده شد وغلام سیاهی بیرون شد وگفت کدام یك از شما راهب دیرعاقول هستید داخل‌شو

پس‌غلام بمن گفت هر دو بغله را نگه بدار من‌درب خانه توقف کردم تا روز بلند شد دیدم راهب بیرون شد در حالتی که لباسهای رهبانیت را بیرون‌کرده و لباس سفید پوشیده گفت مرا ببر بمنزل استادت بختیشوع

چون بختیشوع اورا دید دوید بجانب او وگفت چه باعث شدکه از دین نصرانیت خارج شدی گفت: مسیح را دیدم وبدست اومسلمان شدم

استادم گفت: مسیح را دیدی گفت نظیر مسیح را دیدم چون این فصد ازکسی بعمل نیامده در عالم مگر از مسیح و این آقا نظیر مسیحست در آیات و براهین بعد راهب تا زنده بود ملازم شد خدمت حضرت عسکری ع را

هفتم در احتجاج شیخ طبرسی از حضرت عسکری ع روایتکرده که فرمود

عارف‌ترین مردم بحقوق اخوان و برادران دینی خود و شدیدترین مردم در اداء نمودن حقوق اخوانش اعظم شأناً هست عنداللّه وکسی که تواضع نماید دردنیا از برای اخوان دینی خود پس او در نزد خداوند از صدیقین و از شیعیان علی بن ابیطالب ع است و وارد شد بر حضرت امیرالمؤمنین ع پدر وپسری که هر دومؤمن بودند حضرت امیر ع در پیش پای آنها برخاست وآنها را اکرام فرمود و در صدر مجلس نشانید و خود حضرت مقابل آنها نشست بعد امر فرمود که طعام را حاضرکردند و با آنها طعام میل فرمود و بعد قنبر طشت و ابریق حاضرکرد و دستمالی که دستشان را باآن خشك کنند و قنبر خواست بدست پدر آب بریزد حضرت از جای خود حرکت فرمود و ابریق را از دست قنبر گرفت که آب بدست آن مرد بریزد آنمرد خود را بخاك انداخت عرضکرد یا امیرالمؤمنین ع خداوند می‌بیند که شما آب بدست من میریزید فرمود بنشین و دست خودرا بشوی که خداوند ببیند ترا و آنکه برادرت خدمت میکند ترا تا خداوند ده مقابل عدد اهل‌دنیا در بهشت اجرکرامت فرماید پس آنمرد نشست

حضرت فرمود قسم میدهم ترا بحق عظیمی که برتو دارم که دستت را براحت بشوئی چنانچه میشستی هرگاه قنبر آب بدست تو میریخت آنمرد براحت دست خود را شست چون فارغ شد حضرت امیر ع ابریق را بفرزندش محمد حنفیه داد فرمود اگر این پسر تنها آمده بود خودم دستش را میشستم لکن خداوند اباداردکه با پدر وپسر اگر در یك مکان باشند بیکقسم معامله گردد و پدرآب بدست پدر ریخته پسر آب بدست پسر بریزد

بعد حضرت عسکری فرمود هر کس متابعت بنماید امیرالمؤمنین ع را او شیعه است بحق و راستی انتهی

هشتم در بحار ازکتاب اکمال‌الدین روایت‌کرده

ابوالادیان گفت من خادم حضرت امام حسن عسکری ع بودم و نوشتجات آنحضرت را بشهرها میبردم پس در مرض فوتش خدمتش رسیدم چند کاغذ بمن داد که ببرم بمدائن فرمود پانزده روز سفرت طول‌میکشد چون روز پانزدهم داخل سامراء بشوی صدای شیون از منزل من بلند است ودر آنوقت بدن‌من بالای‌مغتسل است

ابو الادیان گفت ای سید و مولای من اگراین اتفاق بیفتد حجت خدا بعد ازشماکه خواهدبود فرمودکسیکه ازتومطالبه کندجواب‌کاغذهارا اوامام‌وحجت‌خدا هست‌بعدازمن‌عرضکردم‌علامت‌دیگر بفرما

فرمود کسیکه بر جنازه من نماز بخواند اوست امام بعد از من عرضکردم علامت دیگر بفرما

فرمودکسیکه خبر بدهد درمیان همیان چه چیز است و هیبت آقا مانع شدکه سؤال کنم چه‌همیان ودرمیانش چه چیز استکاغذهای آقا را بردم بمدائن و جواب گرفتم و مراجعت نمودم روز پانزدهم وارد سامراء شدم دیدم صدای گریه از خانه آقا بلند است و جعفرکذاب ابن علی الهادی ع برادر حضرت عسکری ع دردرب منزل نشسته است و مردم اورا تعزیت و تهنیت میگفتند

پیش خودم گفتم که جعفر لیاقت امامت ندارد و رفتم اورا تعزیت و تهنیت گفتم وازمن‌چیزی سؤال نکرد بعد عقیل خادم بیرون‌شدگفت یا سیدی برادر بزرگوارت را غسل‌دادند وکفن کردند

برخیز و بر جنازه او نماز بخوان

پس جعفر با جمعی از شیعیان داخل خانه شدند ناگاه دیدم جنازه حضرت عسکری ع میان کفن پیچیده همینکه خواست جعفر تکبیر نماز بگوید طفل گندم گون پیچیده موئی بیرون شد و رداء جعفر راکشید فرمود تاخر یا عم فانا احق بالصلوة علی ابی پس رنك از صورت جعفر پرید وعقب ایستاد و آقازاده بر جنازه پدر بزرگوارش نمازخواند و بدن نازنین پدرش را در پهلوی قبر جد بزرگوارش حضرت هادی ع دفن کرد بعد آقازاده فرمود بیاور جواب کاغذهائی که با تو هست آنها را دادم به آقازاده ودر نفس خود گفتم این دوعلامتو باقی ماند مطلب هميان بعد رفتم نزد جعفربن علی الهادی علیه السلام دیدم گریه میکند یکنفر سؤال کرد ازجعفر که این آقازادهٔ که بر جنازه حضرت نمازخواند که بود گفت والله تا بحال من اورا ندیده بودم ونمیشناسم وناگاه جمعی از اهل قم آمدند وسؤال کردند ازحضرت عسکری ع دانستند که آنحضرت از دنیا رحلت فرموده گفتند خلیفه او کیست اشاره کردند بجعفر رفتند نزد جعفر وباو سلام کردند اورا تعزیت و تهنیت گفتند بعد گفتند با ما کاغذها واموالی هست بگو کاغذها از کیست ومال چقدر است

جعفر از جای حرکت کرد ودامنش را تکان داد وگفت از ما علم غیب میخواهند

ناگاه خادمی از جانب حضرت حجت بیرون شد گفت با شما هست کاغذ فلان فلان وهمیانی که در او هزار اشرفی است که ده اشرفی از آنها صاف و مالیده است

پس کتب و اموال را دادند بآنخادم وگفتند آنکسیکه ترا فرستاده او امام و حجت خداست

فصل هفتم

در قبور شریفه واقعه در کاشان و شوشتر وکرمان ویزد

ذکرمیشود درضمن چهار امر

امر اول ـ در بعض قبور شریفه واقعه در کاشان

اما از امامزادگان محترم : جنابٍامامزداه معظم **علی بن محمد الباقر** ع وقبرشریفشان درخارج شهرکاشان است ومعروفست بامزاده مشهد

در روضات فرموده که این قبر شریف از قبور معلوم‌الانتساب است

و اما از علماء اعلام قبر جناب **آخوند ملا محسن** بن شاه مرتضی ابن شاه محمود است الملقب بالفیض صاحب وافی وصافی و غیر اینها وتحصیل ایشان درکاشان بود و وقتیکه شنید جناب علام فهام‌آقا سید ماجد ابن‌هاشم بن‌علی‌الحسینی البحرانی بشیراز آمده اراده فرمودکه برود بشیراز بجهت تلمذ نمودن درخدمت ایشان استخاره کرد بقرآن مجید این‌آیهٔ شریفهٔ آمد « ولولا نفرمن کل فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی الدین ولینذر و اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» بعد تفال زد بدیوان منسوب بحضرت‌امیرالمؤمنین ع آمد

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی	وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة	و علم و آداب و صحبة ماجد

بعدًا رفت بشیراز وعلوم شرعیه را خدمت‌آقا سیدماجٌد تکمیل نمود و علوم عقلیه را خدمت‌جناب ملاصدرالدین شیرازی المشهور بملاصدری و دختر مرحوم ملاصدری را تزویج فرمود بعد برگشت به کاشان و در آنجا از دنیا رفت سنه هزار و نود و یك در سن هشتاد و چهار و مرقدش در کاشان معروف است .

ومولاناعبدالرزاق ابن علی‌اللاهیجی الجیلانی الملقب بالفیاض صاحب‌کتاب شوارق وگوهر مراد وسرمایه ایمان

ایشان هم داماد مرحوم ملا صدری بودندیکوقتی عیال مرحوم فیض پیدرش مرحوم ملاصدری در مقام شکوه عرضکرد که شوهر خواهرمن فیاض است که صیغهٔ مبالغه است ودلالت دارد بر آنکه او برشوهر من که فیض است مزیت دارد ، ملاصدری فرمود لقب شوهر تو از لقب شوهر خواهرت بهتر است چون شوهر تو عین فیض است ـ ملاعبدالرزاق پسری داشت که بسیار فاضل بود آقامیرزا حسن صاحب جمال الصالحین وشمع الیقین وغیر اینهو

مخفی نماناد که استخاره بقرآن مجید بعضی از اوقات بسیار مناسب میآید مثل استخارهٔ که مرحوم فیض کرد ، منجمله در حاشیه مکاسب مرحوم آیت‌الله ممقانی فرموده که مرحوم شیخ انصاری رحمة‌الله علیه مدتی در کربلای معلی خدمت شریف‌العلماء تلمذ فرمود و برگشت بشوشتر ومدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد اراده کرد بر گردد باعتاب مقدسه بجهت تکمیل مراتب علمیه خود مادرشان راضی نشد آنمرحوم الحاح زیادی کرد تا اینکه والده‌شان راضی باستخاره شد استخاره کـرد آیه شریفهٔ در اول صفحه آمد « لاتخافی ولاتحزنی انارادوه الیك وجاعلوه من‌المرسلین »

بعد که بجهت والده‌شان تفسیر فرمود آنمخدره خیلی مسرور شد و بشیخ اذن حرکت داد

منجمله در دارالسلام ثقة‌الاسلام نوری از کتاب حبل‌المتین نقل‌فرموده وقتیکه‌سلطان مراد که از سلاطین آل‌عثمان بود مشرف شد بزیارت نجف اشرف از سر چهارفرسخی چشمش‌افتاد بگنبد مطهر حضرت امیر ع از اسبش پیاده شد سبب از او سؤال کردند گفت چون چشم بقبه منوره افتاد اندامم مرتعش شد بحیثی که قادر بر سواری نبودم گفتند راه دور است خوب است سوار شوی گفت تفأل میجویم بقرآن مجید همینکه قرآن را باز کرد اول صفحه آمد « فاخلع نعلـیك انك بالواد المقدس طوی »

منجمله در کتاب فیض قدسی نقل فرموده که شخصی از مرحوم مجلسی استدعا نمود که بقرآن‌مجید استخاره بفرماید استخاره کرد آیه شریفه آمد «جنات تجری من تحتها الانهار » فرمود خوبست ، بعد از چند روز آنمرد آمد خدمت مرحوم عرضکرد شما فرمودید که استخارهٔ خوب است بدی استخاره ظاهر شد فرمود چگونه ؛ گفت استخاره کردم که یك کنیز معینی‌را بخرم خریدم حالا معلوم شد که در رختخواب بول‌میکند

مرحوم مجلسی فرمود اگر مقصودت را میدانستم نهی میکردم چون در آیـه شریفه اشاره بهمین مطلب است

منجمله یکی از علماء کتاب قواعد علامه را بکـی امانت داده بود وفراموش کرد بکه داده تفأل بقرآن‌مجید زدآیه شریفه در اول صفحه دست راست‌آمد « و اذیرفع‌ابراهیم القواعد من‌البیت» بعد از یکنفر از تلامذه‌اش که شیخ ابراهیم نام بود قواعد را مطالبه کرد گفت بلی قواعد نزدمنست و من فراموش‌کرده بودم

منجمله بعضی از ثقات نقلکردند که یکنفر از دهاقین آمد خدمت مرحوم شیخ انصاری و استخاره کرد که یـك الاغی ابتیاع نماید آیه شریفه آمد « سنشد عضدك باخیك » فرمود خوبـست

الاغ را بغر عرضکردند بچه مناسبت میفرمائید خوبست الاغ را بخرد فرمود چون این‌مرد جاهل‌است ودر قرآن فرموده « ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الاکالانعام بل‌هم اضل‌سبیلا» پس آدم نادان درواقع برادر الاغ است منجمله بعضی از ثقات نقلکردندکه جناب سید حیدر والد جناب سید راضی کاظمینی انبر کوچکی داشت که آتش بسر شطب خود با او میگذارد اورا گم‌کرد هر جا گردش‌کرد نیافت آخرالامر بقرآن مجید تفأل نمود اول صفحه این آیه شریفه آمد فلما جائها نودی ان‌بورك من فی‌النار ومن حولها پس دانست‌که انبرش میان منقل آتش است خاکسترهای منقل را پس‌گردانید انبر خود را دید

منجمله ملامقیمی‌بود ازطلاب مدرسه دو درکه درطرف بالای سر مطهر روضهٔ مقدسهٔ رضویه است زمین بیاضی بود وصل بمدرسه مزبوره خواست او را بخرد و بیت‌الراحهٔ بجهة مدرسه بسازد آیه آمد وانها لسبیل مقیم بعضی بایشان‌گفتند خداوند با شما مزاح و شوخی فرموده. شاید قبرجناب سید ضیاءالدین‌راوندی‌ابوالرضا فضل‌الله بن علی بن عبیدالله الحسینی صاحب‌کتاب ضوءالشهاب وکتاب نوادر درکاشان باشد و او استاد ائمه عصر خود بود و او با علو نسب دارای کمال فضل وحسب بود و او از اساتید ابن‌شهرآشوب وشیخ محمد بن‌الحسن والد خواجه نصیرطوسی بود

در مجالس‌المؤمنین از کتاب‌نواقض‌الروافض میرمخدوم شیرازی نقل‌کرده که اهل کاشان را گمان آنستکه ابولؤلؤ که قاتل خلیفه ثانی است چون خلیفه را مقتول نمود گریخته بکاشان آمد و از ترس آنجا پنهان شد اهالی کاشان‌اورا تعظیم و تکریم نمودند و از شر اعداء محافظت کردند تا آنکه در آنجا وفات نمود و مزار او در خارج شهرکاشان است و ازاو تعبیرمیکنند به باباشجاع‌الدین و اهل کاشان بسیار دشمن خلیفه دوم هستند که ملا حیرتی گفته

خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان

چنانچه اهل سبزوار خیلی عداوت دارند با خلیفه اول‌چنانچه مثنوی گفته

سبزوار است این جهان کج مدار ما چه بوبکریم در وی خوار وزار

ایضاً درکاشانست قبر محتشم شاعرصاحب دوازده بند معروف و او معاصربود با محقق‌کرکی

امر دوم ـ در بعضی‌ازقبور شریفه واقعه در شوشتر

اول ـ در کتاب تحفةالعالم سبط قاضی نورالله شوشتری فرموده که در خارج شهر دزفول است قبر جناب محمد بن جعفرالطیار

دوم ـ در مجالس‌المؤمنین است که درقبلهٔ شهر شوشتر است قبرجناب عبدالله ابن حسن‌الدکة بن‌الحسین‌الاصغر بن زین‌العابدین‌ع و بقعه عالی دارد که او را مستنصربالله عباسی بنا نمود لقبش زین‌العابدین است وبقعه‌اش ازین بقاع شوشتر است

سوم ـ در شوش که نزدیك شوشتر است وفعلا از توابع حویزه است تل‌خاکی است و بالای آن تل خاکست قبردانیال پیغمبر ع چون دانیال وعزیر را بخت‌النصر اسیرکرد و خداوند نجات داد ایشان را از چنك آنملعون دانیال در ناحیه شوش از دنیا رفت وآنجا دفن شد و مرقد شریفشان مورد توجه و استجابت دعاهست وکرامت زیادی هم از قبرشان‌بروزمیکند

چهارم ـ در رجال است که براء بن مالك الانصاری برادر انس بن مالك که در جنك احد وغزوهٔ خندق حاضربود در یوم تستر شهید شد از رجال‌کشی نقل‌کرده: فضل بن‌شاذان فرمود: از سابقینی‌که رجوع کردند بحضرت امیرع براء بن مالك بود

پنجم ـ السید الاجل الامجد سید نعمت‌الله بن سید عبدالله الحسینی الموسوی الجزایری صاحب کتاب انوار نعمانی وغیر او ولادتش در قریه سباعیه بود (از قرای جزایر) در حدود سنه هزار و پنجاه هجری و رحلتش در قریهٔ جایدر بود شب جمعه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و دوازده و او از تلامذهٔ مرحوم فیض بود و آخرالامر عمدهٔ تلمذش خدمت مرحوم مجلسی بود و اجداد گرامش صاحب کرامات بودند درسابق معاهدهٔ ایشان را با مرحوم مجلسی و خواب دیدن ایشان مجلسی را ذکر شد

در مستدرک نقل فرموده یکی از اجدادش که ملقب بود بشمس‌الدین گاوی داشت که رفته بود بصحرا بچرا کردن، شیری آمد واورا پاره کرد و بسر او ایستاد واز گوشتش چیزی نخوردخبر بشمس‌الدین دادند ریسمانی که گاو را می‌بست گردن شیر را باو بست و او را برد بمنزل خود و بست بجای گاو و گفت این شیر باید بعوض گاو بجهت من زمین را شیار کند ۰ مردم متحیرانه باو نظر میکردند همسایه ها گفتند ، این نمی‌شود و ما از این شیر میترسیم از این جهت سید شیر را رها کرد۰

ششم ـ جناب شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزائری صاحب کتاب سرالفرید فی‌علم التوحید استاد شیخ محمد بن ابی‌جمهور الاحسائی وشیخ علی بن عبدالعال الکرکی و شاگرد شیخ اجل احمد بن فهد الحلی سید جزائری در کتاب انوار نعمانی فرموده ، بعضی از ثقات حکایت کردند که شیخ علی بن هلال الجزائری تسبیح حضرت صدیقهٔ طاهره را زیاده بر یکساعت طول میداد چون هر ذکری از اذکارش را که بزبان جاری میفرمود اشکش جاری میشد تاریخ ولادت و رحلت ومحل دفنشان معلوم نیست ومحتملست که در حدود شوشتر باشد

امر سوم ـ در قبور معاریف و بزرگان واقعه در کرمان

اول ـ در یکفرسخی شهر کرمانست مقبرهٔ که منسوبست بجناب محمد بن موسی بن جعفر ع درسابق معلوم شد که فرزند حضرت موسی بن جعفر ع المسمی بمحمد یکنفر بوده که برادر ابوینی جناب احمد شاه چراغ است که قبرشان در شیراز است

دوم ـ درچوپار که پنج فرسخی کرمانست قبریست منسوب بجناب حسین بن موسی بن جعفر ع

سوم ـ درخبیص کرمانست قبر جناب بابا زیدمحمدبن علی الخارص بن محمد الدیباج بن جعفر الصادق ع چنانچه درعمدةالطالبست

چهارم ـ در سیرجان کرمانست قبر جناب علی بن ابراهیم بن موسی الکاظم ع کذا فی کتاب بدایع‌الظهور

پنجم ـ درکرمان است قبر سید جلیل جناب احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا الحسینی صاحب کتاب عمدةالطالب و بحرالانساب رحلتش درکرمان بود سنه هشتصد و بیست وهشت

ششم ـ گویا قبرابراهیم معبر کرمانی هم درکرمان باشد

وبدانکه در میان معبرین ابن‌سیرین از همه اعلم بوده و جهت آنکه علم تعبیر روزی ابن سیرین شد چنانچه بعضی از علماء نوشته‌اند این بود که ابن سیرین در اوائل امر مشغول بکسب بزازی بود و جمال نیکی داشت زنی عاشق او شد باو گفت از اجناس بزازی بیاور بمنزل ما تاازتو خریداری نمایم ابن سیرین اجناسی برداشته بخانه او رفت همینکه نشست زن وارد شد باو در کمال زیبائی واز وی کام خود را خواست ابن‌سیرین هرقدر مذمت از زنا کردفایده نبخشید ابن‌سیرین

بیهانهٔ از نزد وی بیرون شد وبدن خود راآلوده بنجاست نمود نزد زن آمد چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او متنفر شد و اورا از منزل خود بیرون کرد واز منزلخود چشم پوشید

هفتم ـ در ماهان کرمان که هفت فرسخی کرمانست **قبرشاه نعمت‌الله ولی** است که سر سلسله شاه نعمت‌اللهی است و بقعه و بارگاهی دارد و موقوفات زیادی هم دارد و لقبش نعمةالدین است و از اولاد جناب محمد بن اسمعیل بن جعفرالصادق است ولادتش در سنه هفتصد وهشتاد بوددر شهر حلب و رحلتش در پنجشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه هشتصد وسی و چهار بوده در ماهان کرمان. **در ریاض السیاحه** است که ایشان در زمان شاهرخ بن امیرتیمور مدتی در هرات ساکن بود روزی میرزا شاهرخ از آنجناب سؤال نمود گفت با آنکه شما معروف هستید بولی چرا باامراء دولت ما مجالست نموده ولقمهٔ شبههٔ ناك میل میکنید آنجناب فرمود:

گر شود از خون دو عالم مال‌مال ... کی خورد مرد خدا الا حلال

سلطان از این ادعا خوشش نیامد ودر مقام امتحان بر آمد بیکی از ملازمانش فرمود برود برهٔ بستم گرفته بیاورد و بطباخ بدهد که طبخ کند اوهم رفت و برهٔ را از بیوه زنی جبراً گرفته داد بطباخ‌طبخ‌داده کردچون‌طعام را گستردند در وقتیکه شاه نعمت‌الله سر سفره حاضر بودآن بره‌طبخ شده را آوردند شاهرخ بجناب شاه‌نعمت‌الله تکلیف کرد ایشان هم میل‌فرمودند

شاهرخ فرمود طعام حرام میخورید و حلال میپندارید بعد شاهرخ بجهت ولی قصه گرفتن بره را از بیوه زن نقل کرد آنجناب فرمود ای سلطان تحقیق این مطلب را بفرما تا بر شما مکشوف شود شاید در ضمن این حکمتی باشد میرزا شاهرخ امر فرمودکه بیوه زن را حاضر کردند و ماجرا را از او سؤال کردند

گفت : من پسری دارم که مدتی غایب شده خبر ناخوشی او را شنیدم خیلی مشوش شدم نذر کردم که اگر خداوند فرزندم را بسلامت بمن برگرداند همین بره را نیاز شاه نعمت‌الله ولی‌بنمایم و روزگذشته فرزندم بسلامتی وارد شد میخواستم بره را بجهت ایشان ببرم ملازمان سلطان بره را از من‌گرفتند سلطان منفعل شد

آنجناب طبع خوبی داشت و این رباعی را در مدح حضرت امیرع گفته:

آنشاه که او قسیم‌نار است و جنان ... درملك‌وملك‌صاحب سیف است وسنان

ملك دو جهان از آن اوهست بلی ... آنرا بسه نان‌گرفت و این را بسنان

در شهر کرمان قبر **مشتاق علیشاه** است که اورا بامر جناب آخوند ملاعبدالله کرمانی کشتند وقبرش بقعهٔ و بارگاهی دارد و قتلش درسنه هزار و دویست و بیست وشش اتفاق افتاد

در بم که از اجل شهرهای کرمان است **قبرعبدالله بن عامر**کریز میباشد گویند که فتح کرمان بدست او واقع شده و بعضی‌گویند که فتح کرمان بدست عمر بن عبدالعزیز واقع شده و در مسجد جامعش‌گویند منبریست که او منسوبست بعمر بن‌عبدالعزیز و بر محراب هم اسم او نوشته شده

امر چهارم - در قبور معاریف از علماء که واقع است در یزد

اول ـ السید الورع الفاضل **آقا میرزا سلیمان الحسنی الحسینی** الطباطبائی النائینی الاصل الیزدی المسکن‌والخاتمه که ازاجلاء علماء بودرحلتش‌دریزد بود درحدود سنه هزار ودویست و

شصت ومرحوم حاج‌سید محمد باقر حجة‌الاسلام در خواب دید که عصایش‌بدون جهت از دستش افتاد سید حجة‌الاسلام هول عظیمی کرد همانروز یا چندروز بعد خبر فوت سید ازیزد رسید

دوم المولی عبدالله بن شهاب الدین حسین الیزدی الشهابادی المنطقی صاحب‌حاشیه ملاعبدالله در منطق وغیر آن وایشان در عراق عرب ازدنیا رفتند در اواخر سلطنت شاه طهماسب سنه‌نهصد وهشتاد ویك‌ومدفنش در جوار ائمه‌عراق سلام‌الله علیهم بوده

سوم العالم الجلیل جناب آقاملاحسن یزدی‌صاحب مهیج الاحزان

درکتاب قصص العلماء است ماملخصه که فتحعلیشاه حاکم ظالمی فرستاد یزد اهل بلد را از کثرت ظلم خود مستأصل نمود اهل یزد بسلطان شکایت کردند سلطان اعتنائی مآنها نکرد جناب آخوند امرفرمود که رعیت اجمالا اورا از بلد اخراج نمایند اورا در کمال فضاحت خارج نمودند حاکم رفت نزد مرحوم فتحعلیشاه وشکایت نمود ازدست ملا حسن

سلطان جناب آخوند را احضار بطهران فرمود چون‌ایشان وارد شدند سلطان بجناب آخوند تغیر وتشدد نمود ایشان فرمودند چون حاکم ظلم زیادی کرد و رعیت را مستأصل نمود و شما هم بعرایضشان گوش ندادید من امر باخراج او نمودم تشدد وتغیر سلطان زیادتر شد و امر کرد فلکه حاضر کنید وپاهای جناب‌آخوند را بفلکه ببندید چون‌پاهایش را بفلکه بستند سلطان روکردبامین الدوله گفت شاید تقصیر ازرعیت بوده وجناب آخوند تقصیری نداشته و مقصودش تلقین جواب بود بجناب آخوند

جناب آخوند درزیر فلکه گفت من امر کردم باخراج او بجهت ظلم زیادی که کرد ، پس سلطان اشاره کرد بامین الدوله که شفاعت کنید ازجناب آخوند اوهم شفاعت کرد و جناب آخوند را ازقید فلکه رها نمودند تشریف برد بمنزل خود چون شب شد سلطان در عالم خواب‌حضرت‌خاتم النبیین ص را زیارت کرد دیدو شصت پای حضرت پیغمبر ص بسته است سلام کرد حضرت از او اعراض فرمود عرضکرد تقصیرمن چیست‌وکه پاهای شما رابسته

فرمودند توبستی پاهای مرا بستن پاهای ملا حسن سلطان خائفاً از خواب بیدار شد چون صبح شد نهایت تعظیم را از آخوند نمود و خلعت فاخری بجهت ایشان فرستاد و خواهش کرد که مراجعت بفرماید بیزد آخوند ابا وامتناع فرمود بعد خواست دخترش ضیاء السلطنه را بعقد بسر او درآورد جناب آخوندراضی نشدند ودر اواخرعمرش‌مجاور کربلای‌معلی شدتااز دنیا رحلت‌فرمود

چهارم العلام الفهام حجة الاسلام آقا میر سید علی الیزدی الحائری و آنمرحوم استاد حقیر بودند و از تلامذه **مرحوم علام فهام آخوند ملا حسین اردکانی** بودند و در کربلای معلی نماز جماعت بسیار با شکوهی داشتند و در عشر اول مأة رابع عشر بعنوان مجاورت مشرف شدند مشهد مقدس وبعد از مرحوم آیة‌الله حاجی میرزا حسن‌شیرازی خیلی ازخواص مقلد ایشان شدند بعد تشریف بردند بیزد ودر سنه هزار وسیصد وسی که خبر توب بندی گنبد مطهر حضرت رضا ع راشنید در آنجا از دنیا رحلت فرمود

پنجم الفاضل النحریر حسین بن معین الدین المیبدی صاحب کتاب هدایت در حکمت وکلام وغیر آن (میبد قریه‌ایست در ده فرسخی یزد)

درروضات از تصنیفات ایشان نقل کرده روی الترمذی عن انس بن مالك عن النبی (ع) انه‌قال رحم‌الله علیاً اللهم ادر الحق حیث دار وما احسن انه یخرج من الحروف النورانیة المقطعة

الواقعة علی اوائل السور القرآنية بعد انحذاف مکرراتها صراط علی حق نمسکه

وقال فی مدحه بالفارسية

ای مصحف آيات الهی رويت و ی سلسلهٔ اهل ولايت مويت

سرچشمهٔ زندگی لب دلجويت محراب نماز عارفان ابرويت

بدانکه بعضی از اشعار از ايشان نقلشده که مشعر است بر تشيعشان ميگويد :

اهوی النبی محمداً و وصيه وابنيه وابنته البتول الطاهرة

اهل العباء و اننی بولائهم ارجوالسلامة و النجا فی الاخرة

واری محبة من يقول بفضلهم سببا يجير من السبيل الجائرة

ارجو بذاك رضی المهيمن وحده يوم الوقوف علی ظهور الساهره

(اين اشعار از ابن دريد است چنانچه در ترجمه ابن دريد ذکرشده وعجب آنستکه خود حضرت مستطاب مؤلف هم نسبت باوداده « در اواخر فصل هشتم از باب دهم »گويا غفلت شده. ولد مؤلف)

وگويا ايشان از علمای اواخر مأة ثامنه واوائل مأة تاسعه بودند

وبدانکه در يزد قريب بپانصد خانه گبرو زردشتی است و قليلی هم يهودی دارد زردشتی ها بنبوت زردشت معتقدند

زردشت در سلطنت **گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه بن کی هشين بن کيقباد** مدعی نبوت شد وکيقباد اول از سلاطين کيان است

گشتاسب که از سلاطين کيانست بوی گرويد وبدين واسطه دين مجوس که گبر و آتش پرستی باشد رواج ورونق گرفت در **روضة الصفا است زردشت** چون مهارت تامه در علم نجوم داشت فهميد که شخصی بنبوت مبعوث خواهد شد که حضرت عيسی باشد بتلبيس ابليس لعين ادعا کرد که آن شخص خود او ميباشد ، از ميان آتش شيطان باواو مغالطاتی کرد زردشت آن کلمات راجمع نمود واو را زند نام نهاد ! بعد اورا شرح نوشت واو را **پازند** ناميد ! اين بودکه مردم را بآتش پرستی دعوت نمود ودر اطراف و اکناف عالم مجوسين آتشکده ها ساختند ودين مجوس را ترويج نمودند در **رياض السياحه است** ، در محل تولد زردشت اختلافست بعضی ميگويند از اهل زابل است (محال وسيعه ايست درجنوب بلخ واسم قصبه اش غزنين است) بعضی ميگويندازولايت ری ظهور نمود بعضی ميگويند مولد آن **آذر بايجان است**

گشتاسب پدر اسفنديار بود واو مرد بسيار شجاعی بود ، گشتاسب بحيل پسرش رامطيع خود نمودوچون **رستم بن زال بن سام بن نريمان** از گشتاسب برگشته شد اسفنديار را فرستاد بسيستان **بمحاربه رستم در آن محاربه اسفنديار کشته شد گشتاسب تاج کيانی را به بهمن پسر اسفنديار بخشيد** وخود انزوا اختيار نمود اسم بهمن اردشير است بهمن بخونخواهی پدرش لشگری بسيستان فرستاد **وفرامرز پسر رستم را مقتول نمود** وبدر رستم زال را اسير **کرد وبخت النصر** را به بيت المقدس فرستاد واو قتل و غارت زيادی از اهل بيت المقدس نمود مينويسند صدهزار بچه صغير را از اهل بيت المقدس اسير نمود در اوايل سلطنت بهمن رستم زال در کابل بحيله برادرش کشته شد و جسدش را آوردند در سيستان دفن کردند مدت زندگانی رستم ششصد سال بود

نظیر این حکایت زردشت است حکایت میرزا علی محمد باب

چنانچه جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید علی یزدی در کتاب الهام الحجة از جماعت کثیرة استماع فرموده منجمله از عالم فاضل جلیل حاج میرزا سید وامق ، که شفاهاً از ایشان شنیده بود که فرمود در سنه هزار ودویست وهفتاد از جناب آخوند ملا صادق یزدی که اسمش موافق با مسمی بود حکایت ظریفه استماع شد گفت اوقاتیکه من در یزد مشغول تحصیل بودم مزاجم بهم خورد بحدیکه از ابناء نوع متوحش بودم و عزلت مینمودم تاکار بجائی رسید که توقف در شهر یزد ممکن نشد رفتم بقریهٔ از قراء یزد در آنجا هم با کسی معاشرت نداشتم ، روزها میرفتم بقبرستان خارج ده تنها بسر میبردم روزی ندائی شنیدم که کسی باسم مرا صدا میزند هرچه نظر کردم کسی را ندیدم ، مکرر ندا میشنیدم و شخصش را نمی دیدم ! متفکر و متحیر شدم گفتم ، ای ندا کننده ، من ترانمی بینم تو کیستی و چه مطلبْ داری جواب دادملك الموتم و بقبض روح تو مأمورم بهیئت محتضر بخواب تا روحت را قبض کنم پس روی بقبله خوابیدم ودامن خود را بصورتم افکندم طولی کشید گفتم چرا مشغول قبض روحم نمیشوی ؟ گفت الحال موت تو بتأخیر افتاد تا بروی بخانه خودو جمعی ازعدول را حاضر بنمائی و وصیت کنی بر خاستم رفتم بمنزل وصیت نمودم و باطاق خلوت خوابیدم گفتم بسم‌الله روح مرا قبض کن ، در جواب گفت بدا حاصل شد وموت تو بتأخیر افتاد چون باید بمقامات ومراتب عالیه برسی وترقیات کلی از برای تو حاصل شود چندروزی ازهمه جا باهم صحبت میداشتیم ، مکرر مرا تسلی میداد ومیگفت مردم در باره تو گمان بد مینمایند لکن تو اندیشه مکن که عنقریب صاحب مقاماتی خواهی شد

تاآنکه شبی احساس نمودم که چیزی بپای من خورد مثل آنکه سر پائی بمن بزنند صدائی بگوشم رسید که بر خیز و تهجد بجا آور ، برو بپشت بام واذان بلند بگو موافق آنچه گفت عمل نمودم بعد از فراغ از اذان اسم چند نفر را شمرد و گفت اینها بخانه تو میآیند وبتو اعتراض مینمایند اعتنائی بآنها مکن که باید ترقی کلی بکنی طولی نکشید که همان اشخاص آمدند و اعتراض نمودند که این اذان تو مخالف باشریعت بود یکی از آنها اصرارش از باقی زیادتر بود بمن گفت باو بگو در خلوت مرتکب چنین خلاف شرعی میشوی و مرا از عبادت منع میکنی آخوند گفت بمحض آنکه من این سخن را بآنشخص گفتم دیدم در حالش قلق و اضطرابی حاصل و بینهایت خجل شد بنوعیکه سر بزیر افکند ودیگر سخنی نگفت

بالجمله چند روز بر این منوال گذشت که هر روز وهر شب صدا می‌شنیدم ومرا امر و نهی مینمودند واز مغیبات بمن خبر میداد ، روزی شهرت یافت که شخصی در سفر تبریز فوت شده بمن گفت این خبر اصلی ندارد وچند روز دیگر کاغذش میآید و مطالبش چنین و چنان‌است بعد او چند روز بهمان قسم که‌خبر داده بود کاغذ رسید دیگر انتشار یافت که شریعتمدار آخوند ملا محمد تقی عقدائی برحمت خدا رفته

بمن گفت این خبر نیز کذب است وآخوند در حیاتست واز اینمرض خوب میشود بعد از چند روز خبر رسید که آخوند زنده است وخوب شده گفت یکوقتی هیولائی درهوا مشاهده کردم در نهایت نزدیکی ونهایت لطافت که بامن مکالمه مینمود ومرا امر و نهی میکرد و ترغیب مینمود که عمل باینهاموجب رسیدن بمقامات عالیه است اندك اندك حالت تجردمن بجائی رسید که بنظرم میآمدجمیع اقالیم و بلادو خلایق رامشاهده مینمایم وهمه درپیش نظرم میباشدو بنظر می آید افلاك را مشاهده

میکنم که در حرکت میباشند گاهی میدیدم یکنفر در حال حرکت توقف می نماید فورا می‌افتاد و میمرد ومکرر خبر از فوت بعضی میداد وبعد خبر موافق میرسید تاوقتی مرا امر نمود که شخصی‌را از بالای بام بزیر اندازم

ترسیدم و بحرفش عمل نکردم‌وقت دیگر بمن خبر داد ، امام غائب(عج) درمکه ظهور فرموده وتو باید بروی بحضورشان هرگاه میخواهی ترا بابر سوار کنم هر گاه میخواهی صلوات بفرست و برهوا راه برو ـ گفتم هرچه تو بهتر میدانی گفت برو بر بالای بام و صلوات بفرست و برهوا راه برو ـ بالای بام رفتم و صلوات فرستادم آمدم تا لب بام ترسیدم ـ ایستادم گفت چرا نمیروی گفتم می‌ترسم بیفتم گفت نترس وبرو قبول نکردم مدتی بامن محاجه کرد تا مأیوس شدگفت باید تو بمقامات عالیه میرسیدی ولکن در فلان امر وفلان امر مخالفت نمودی وپای بیعت خود زدی من‌از پیش تو میروم بنزد **میرزا علی محمد شیرازی** که او قابلیت دارد

جناب آخوند گفت دیگر من آنصورت راندیدم از اهل منزل خواهش نمودم که گوشتی را بریان نمودند وقدری را استشمام نمودم وقدری را خوردم تاکم‌کم مزاجم باعتدال آمد آنوقت ملتفت شدم که‌مرا بچه امور مخالف شرع امر مینموده ودر آنحالت ملتفت‌نبودم شکر الهی رابجای‌آوردم بعد ازچندی خبر **میرزا علی محمد شیرازی** منتشر شد ومن دانستم که او بر باطل استوسابقاً من اسم او را نشنیده بودم انتهی

خاتمه در بعضی از قصص وحکایات متعلق بعالم برزخ

بدانکه ازوقت مردن تا روز قیامت اسمش عالم برزخ وعالم قبر است ، در عالم برزخ ارواح منتقل میشود بابدان مثالیه وآنها قوالبی است شبیه بهیاکل عنصریه ولکن الطفند ازابدان عنصریه پس او عالمی است بین‌مجردات ومادیات که قادرند در آن‌عالم بر طیران‌در هواوقطع مسافات‌بعیده را در زمان قلیلی وقتیکه خارج شوند ارواح از اجساد عنصریه وداخل بشود در قالب مثالیهٔ طیران میکنند بعالم ارواح پس **اگر مؤمن باشد میرود بوادی‌السلام** که‌بهشت دنیا باشد خداوند اورا درپشت **کوفه** خلق فرموده واز نظر مردم پنهان کرده ومؤمنین در پشت دنیا متنعمند به تمام نعمت هائیکه در بهشت آخرتست

واگر کافر باشد میرود به **برهوت که و ادئی است از حضر موت** که از بلاد یمن است وروح در عالم برزخ که متعلق‌است بابدان مثالیه علاقه دارد بابدان عنصریه که‌در میان قبور ساکنست لکن سؤال نکیرین وفشار قبر مال ابدان عنصریة است که در میان قبورند چنانچه حشردر قیامت وتنعم وتعذیب در آخرت نیز مال ابدان عنصریه است نه مال ابدان مثالیه‌در **فروع کافی از حبة العرنی روایتکردهٔ** گفت بیرون شدم باحضرت امیرالمؤمنین ع به پشت کوفه‌پس حضرت در وادی‌السلام توقف فرمودگویا باجماعتی صحبت میفرمودمن‌ایستادم تاخسته شدم بعد نشستم تاکسل شدم باز ایستادم

عرضکردم یاعلی‌من مهموم شدم از طول وقوف شما ساعتی بنشین وراحت بفرما وردای خود را انداختم که حضرت برروی آن بنشیندفرمودای حبه‌نبود این توقف من مگر صحبت کردن‌بامؤمنی یا مؤانست با اوعرضکردم مؤمنین باشما صحبت میکردند فرمود بلی وهر گاه پرده بر داشته شود می‌بینی آنها را که حلقه حلقه دور هم نشسته‌اند و با یکدیگر صحبت میکنید عرض کردم اینها اجسامند یاارواحند فرمودارواحند ومؤمنی نیست که‌در بقعه از بقاع زمین‌بمیرد مگرآنکه بروحش گفته

میشود ملحق بشو بوادی السلام بدرستیکه او بقعه ایست از بهشت عدن **وایضا از حضرت صادق روایت کرده**

فرمود وقتیکه میت از دنیا میرود سؤال میکنند ازاو از گذشتگان واز باقیماندگان پس اگر بگوید مرده است وبرآنها وارد نشده میگویند «هوا هوا» و بعضی ببعضی میگویند این میت را بحال خودش واگذارید تا از سختی جاندادن آرام شود **ودر روایت دیگر فرموده** وقتیکه‌روح مؤمن وارد شود ارواح بیکدیگر میگویند واگذارید او را بحال خود که از هول عظیمی خلاص شده ـ بعد سؤال میکنند از تازه وارد (فلانکس چه‌شد ؟) اگر آن تازه وارد بگوید اوزنده است امیدواری دارند که برآنهاوارد شود واگر خبربدهد ازدنیارفته چون بر آنها وارد نشده میگویند «هوی هوی»

ذکر میشود حکایات وقصص متعلق بعالم برزخ در ضمن اموری :

امر اول در بعضی ازحکایات داله برنقل ارواح مؤمنین بوادی‌السلام

اول در دارالسلام عراقی از جناب مولانا مهدی النراقی نورالله مضجعه نقل فرموده یکوقتی قحطی شدیدی در نجف اشرف واقع شد ومن عیال و اطفال داشتم بر من امرمعاش سخت شد یکروز رفتم بوادی السلام که هم و غم من از زیارت بر طرف شود ناگاه (در بیداری) دیدم‌جماعتی‌جنازه‌ٔرا آوردند بوادی السلام و داخل نمودند در باغ وسیعی که بزبان‌توصیف‌نمیشودبعد اورا داخل نمودند در قصر عالی که مزین بود بانواع‌زینت و فرش واثاثیهٔ که واصفون ازتوصیف آن عاجزند

گفت من‌هم عقب‌او داخل‌قصرشدم‌دیدم‌جوانی بزی سلاطین بالای کرسی مرصعی‌از طلا نشسته چون نظرش بمن افتاد سلام کرد مرا باسم ندا کرد وبسوی خود دعوت کرد و بجهت تعظیم من‌از جای خود حرکت کرد ودست‌مرا گرفت وبپهلوی خودنشانید ومرا تعظیم و تکریم‌زیادی نمودو گفت شما مرا نمیشناسید من صاحب جنازه هستم که الان اورا داخل بوادی السلام نمودند اسم من‌فلان وار فلان بلد هستم واین جماعت که با من بودند ملك نقاله هستند که مرا ازبلدم باین‌بهشت برزخ آوردند چون این‌سخن را ازاو شنیدم حزن والم برطرف شد ومیل کردم بگردش نمودن‌میان‌بهشت برزخ ناگاه دیدم پدرو مادرم وبعضی از ارحامم در میان قصور نشسته‌اند پس با سرور وفرح ازمن استقبال نمودند وازحال ارحام سؤال کردند

من دربین جواب دادن از شدت وفقر وگرسنگی اطفال بجهت آنها ذکر کردم پس‌پدرم‌اشاره کرد باطاقی وقبه که دراو برنج بود فرمود آنچه میخواهی از این برنجها بر دار پس من خوشنود شدم وداخل آن قبه شدم وعبایم را پهن کردم و اورابر از برنج نمودم وآمدم بنجف اشرف‌ومدتی زندگانی میکردم وهیچ ازاو کم نمیشد آخرالامر عیالم مرا ملجا کرد تاقضیه را برای‌او نقل کردم وقتیکه رفتم سر برنجها دیدم هیچ نیست

دوم ایضا در دارالسلام‌عراقی از مرد صالحی از متوطنین نجف اشرف نقل‌کرده

گفت من قریب بمغرب دروادی السلام بودم دیدم مردی در غایت حسن و نهایت عظمت با جماعتی سوار براسبهای نجیب آمدند بوادی السلام پس من نزدیك رفتم و سلام کردم یکی از آن سوارها بمن گفت ماملائکه نقاله‌هستیم واین کسیکه جلوما هست‌ازاهل اهوازوحویزه است او را آورده‌ایم بوادی السلام توهم با مابیا

گفت چون من باآنها رفتم دیدم مکان واسعی که مثلش در لطافت هوا و حسن ندیده بودم

یکنفر از اسب پیاده شد وآنسوار راهم پیاده کرد وداخل کرد او را در قصر عالی که‌مفروش‌بود بانواع فرشها و اقسام زینتها واورا در صدر مجلس نشانید و او را تحیت داد بانواع تحیات‌و انواع میوه‌ها و اقسام مأکولات که لایق سلاطین بود نزد او حاضر کردند آن مؤمن اهوازی هم شروع نمودن بخوردن و بمن‌هم تکلیف خوردن کرد

بعد گفت آیا میدانی سر آنکه این مکاشفه برتو ظاهر شد چه بود گفتم نه‌گفت‌سرش این بود که پدرت چند من گندم طلبکار بود و چون خداوند خواست نعمت خود را بر من تمام کندمن ترا دیدم که گندمی که از من طلبکار هستی بتو بدهم که از نعمت من چیزی کم نشود پس یکنفر ازکسانیکه در اطرافش بودند امر کرد عبای مرا پر از گندم کردند یکمرتبه نظر کردم دیدم نه ازآن اوضاع چیزی می‌بینم‌و نه‌ازآن اشخاص کسی‌را می‌بینم مگر همان عبا وگندم را

پس عباو گندم را آوردم بنجف اشرف وبخانه خود گذاردم اورا آرد نمودم ومدت زیادی‌او را طبخ نموده میخوردیم وابداً‌چیزی از او کم‌نمیشد تا وقتیکه مطلب شایع‌شد ومردم فهمیدند دیگر چیزی ازآن‌آرد درخانه ندیدم

وبعضی‌از اعلام‌نقلکردند که‌آنمرد اهوازی‌یاحویزاوی‌از عوام‌شیعه بوده‌وازعلماء وسادات نبوده

سوم ثقة‌الاسلام نوری در دارالسلام از شیخ جواد بن شیخ حسن النجفی نقل فرموده از شیخ محمد تقی ملقب بملا کتاب وملخصش اینست

جناب شیخ مهدی ملا کتاب برادر زادهٔ شیخ محمد تقی ملا کتاب عزم نمود زیارت بیت الله الحرام را در اواخر عمرش من بایشان گفتم اگر بزیارت حضرت سید الشهداء (ع) برویدر درایام عرفه درك میکنید ثواب زیارت حج را با زیاده نظر باخبار کثیره فرمود دو چیز مرا وادار نمود برفتن حج یکی اشتیاق بآن روضهٔ بهشتی که مختص است بکسیکه در راه مکه از دنیا برود شاید من‌هم در ایاب وذهاب از حج ازدنیا بروم

دوم فائز شدن باجتماع باحضرت بقیة‌الله در مکان وزمانی که آنحضرت در آن مکان و زمان تشریف دارد که عصر روز عرفه‌باشد در عرفات(چون بمقتضای روایات آنحضرت روز عرفات همه ساله حاضر میشود اگرچه شخص شان ازنظرها مخفی است)

پس جناب آقا شیخ مهدی با جمعی روانه شد بمکه معظمه و بهمراهانش میفرمود روز عرفه مرابخود بگذارید وکسی تجسس از من نکند چون بعرفات رسیدند جناب شیخ مهدی را ندیدند و هرقدر اصحابش ازاو تجسس نمودند وخودرا بتعب انداختند در طلب ایشان خدمتش نرسیدند

وقتیکه از مکه برگشتند وبیلاد نجد(جبل) رسیدندشیخ مریض شدومرضش شدت کردتاازدنیا رحلت فرمود چون طایفه وهابیه حمل جنازه را از بلدی ببلدی بدعت میدانند مرحوم شیخ را در همانجا که فوت کرده بود دفن‌کردند وآثار قبرش را محو نمودند

چون صبح شاب شید اصحخ خیلی محزون بودند از دفن ایشان در بلاد خبیثه و موفق نشدن بحمل جنازه را بنجف اشرف

شیخ محمود عبودی که‌از رفقای سفر جناب شیخ بود گفت دیشب جنازه شیخ را بردند بنجف اشرف بقیه رفقا گمان کردند ایشان خوابی دیده‌اند یا مقصودشان آنستکه خداوند تعالی ارواح مؤمنین را باجساد مثالیه میبرد بوادی السلام فرمود نه اینقسم نبوده و من بچشم خود دیدم

که چون قدری از شب گذشت وشماها خوابیدید من بیدار بودم دیدم چند نفر با اسب های زین کرده آمدند سر قبر شیخ من ازجای خود حرکت کردم گفتم شما بجهة چه آمده اید اینجا گفتند آمده ایم جناب شیخ را ببریم بجوار حضرت امیر المؤمنین ع نظر کردم دیدم خود جناب شیخ در بین آن سوارها بر اسبی سوار است چون او را دیدم رفتم بجانب ایشان گفتم منهم با شما می آیم گفتند برگرد و رفتند رو بنجف اشرف من چندقدمی پشت سرشان رفتم پس شیخ بجانب من نظر فرمود گفت بر گرد ودل خوشدار که تو روزسوم نزدماییآئی چون روز سوم شد شیخ محمود عبودی از دنیارحلت فرمودوملحق شد بمرحوم شیخ مهدی ملاکتاب انتهی- از اینحکایت چنین استفاده میشود که بعضی را بابدان عنصری ملائکه نقاله میبرند بنجف اشرف

چهارم- ایضا ثقةالاسلام نوری در دارالسلام از فخرالشیعه الحاج مولا علی بن حاجی میرزاخلیل الطهرانی از بعضی از ثقات تلامذه استاد الکل الوحید البهبهانی نقل فرموده ومرحوم حجة الاسلام حاجی میرزاحسین حاجی میرزا خلیل میفرمود که آن ناقل مولی محمد کاظم هزار جریبی بوده صاحب تصانیف کثیره گفت من در مجلس درس استاد اکمل آقای بهبهانی بودم در مسجد پائین پای صحن مقدس کربلای معلی ناگاه مرد زوار غریبی که درزی لباس توابع آذربایجان بود داخل مجلس درس شد سلام کرد بر استاد ودست ایشان را بوسید یک دستمال بسته که میان او زیور زنانه بود نزد استاد گذارد و عرضکرد این را بمصارفی که میخواهید صرف کنید فرمود قضیه او چه چیز است

عرضکرد قضیه عجیبه ای دارد وآن اینست من از اهل فلان بلد هستم (ذکر کرد شیروان یا دربند یا بلدی را که نزدیك باینها بوده) مسافرت نمودم بیکی از بلاد روسیه در آنجا مشغول به تجارت شدم ومن صاحب ثروت ودولت بودم یکروز چشم افتاد بیکدختر حسنای جمیله که تمام قلب را گرفت نتوانستم خود داری کنم رفتم نزد کسان آندختر که از اعیان نصاری بودند آن دختر را خواستگاری نمودم گفتند در تو عیبی نیست مگر اینکه بمذهب مانیستی اگر بمذهب نصاری داخل شوی ما این دختر را بتوتزویج میکنیم پس من مهموم از نزد آنها مراجعت نمودم چون آنها معلق نمودند بر امری که من اقدام بر آن امر هرگز نمیکردم چندروز صبر کردم وروز بروز محنت و شوق من بآن دختر زیاد میشد تاکار بجائی رسید که دست از تجارت وشغل خود بر داشتم آخرالامر دیدم حواسم نزدیك است مختل بشود ، مشرف بهلاکت شدم گفتم باکی نیست که صورتاً اظهار تنصر بنمایم

چون نفس تنك شد رفتم نزد کسان آندختر گفتم حاضر شدم که ازاسلام برائت بجویم وداخل شوم در دین مسیح پس از من قبول نمودند ودختر را بمن تزویج کردند چون قدری گذشت پشیمان شدم براین فعل قبیح خود خودم را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم بوطن خود برگردم و نه ممکنم بود که عمل بوظایف نصرانیت بنمایم واز شرایع اسلام چیزی در من یافت نمیشد بغیر گریستن در مصائب حضرت سید الشهداء ع ودر آن اوقات محبت زیادی پیدا کردم بآن بزرگوار و تفکر در مصائب حضرت مینمودم وگریه وزاری میکردم عیال من ازدیدن اینحالت تعجب میکرد چون علت ظاهربه ازبرای گریه من نمیدید حیرتش زیاد شد از سبب گریه من سؤال کرد

من تو کلا علی الله حقیقت حال را باو گفتم که من بمذهب اسلام باقی هستم و گریه من در مصائب حضرت ابا عبدالله الحسین ع است

همینکه اسم شریف آن بزرگوار را شنید نور اسلام در قلبش ظاهر شد و همانحال داخل در شریعت اسلام شد وبامن در مصائب آنحضرت هم گریه وهم ناله شد یکروز من باو گفتم بیاهجرت نمائیم خفاء وبرویم سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء ع که علناً اظهار مسلمانی خودرا بنمائی

آن زن با من موافقت کرد وشروع کردیم بتهیه لوازمسفر قدری نگذشت که زوجه من مریض شد واز دنیا رحلت کرد پس اقارب او جمع شدند واورا بطریق نصاری تجهیز نمودندواورا باجمع حلی وزینتی که داشت دفن نمودند چنانچه مقتضای ملتشان هست

پس حزنواندوه من زیاد شد ازمفارقت آنزن با خود گفتم شب که بشود میروم وجسداو را از قبر بیرونمی آورم ومیبرم ببهترین بلدان دفن میکنم

چون دل شبشد رفتم قبرش را نبش کردم دیدم مرد شارب بلند و ریش تراشیدهٔ در آن جا مدفون است پس متحیر شدم از این سانحه عجیبه وسبب تبدیل جثهٔ عیالم‌باین جثه خبیثه ، در آنحال مرا خواب وبود در عالم خواب دیدم کسی میگوید دل خوشدار و فرحت زیادشود کهعیالترا ملائکه حمل نمودند بزمین کربلای معلی واو را دفن کردند در میان‌صحن‌مقدس طرف پاءین پا نزدیک‌مناره کاشی واین جثه فلان عشار است که امروز او را درآنجادفن کردند واوراانقل‌نمودند بقبر عیال تو وزحمت حمل ونقل جنازه ازتو برداشته شد

من خوشحال از خواب بر خواستم وفوراً عازم حرکت بکربلای معلی شدم وخداوند بمن‌توفیق کرامت فرمودکه بزیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف شدم و از حفظه صحن مقدس سؤال کردم درفلان‌روز (همان روزی را اسم بردم که عیال من‌دفن شده‌بود) پای مناره سبز کرا دفن کردید گفتند فلان عشار را .

پس من قصه خودرا از برای آنها نقل کردم پس همان‌قبررا شکافتند ومن جهت آنکه‌مطلب برمن معلوم شود داخل قبر شدم دیدم‌عیالم میان لحد خوابیده بهمان قسمی که در ولایت خودش اورا بخاک سپرده بودند پس حلی وزینتهائی که بمذهب نصاری با او دفن شده بود برداشتم و اینست‌آن حلی و زینتها ، مرحوم آقای بهبهانی آنها را گرفت وصرف نمود بفقرای کربلای معلی انتهی

از این حکایت هم مثل حکایت سابقه استفاده میشود که این‌جسد را هم ببدن عنصری ملائکه نقل نموده‌اند

ایضا استفاده میشود که‌نقل بدن میت اختصاص ندارد که‌بوادی السلام نقل شود بلکه باماکن مشرفه دیگر هم محتمل است نقل شود بلکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که بواسطه بعضی‌از معاصی زبان عربی نقل میشود بلسان فرس

درانباء الهداة شیخ حر عاملی از حضرت صادق (ع) روایتکرده که جوانی از طائفه بنی مخزوم آمد خدمت حضرت امیر ع عرضکرد یاعلی برادر من مرد ومن خیلی محزون هستم از موت او ، حضرت فرمود میل داری که اورا به بینی عرضکرد بلی

فرمود قبر او را نشان بده پس حضرت جامهٔ پیغمبر ص را پوشید و رفت سر قبر او و لبهای نازنینش حرکت کردوپائی بآن قبرزد

پس‌آن میت از قبر بیرون‌شد در حالتیکه بلسان فرس تکلم میکرد ، حضرت فرمود تو عرب بودی که از دنیا رفتی چه‌شد که بلسان فارسی تکلم میکنی ؟ عرض کرد بلی من بسنت فلان و

فلان ازدنیا رفتم لذا لسان عربیم متقلب شد بلسان فارسی

امر دوم در حکایات و مناماتی که دلالت دارد بر آنکه اموات از عمل احیاء بجهت آنها آمرزیده و بهره مند میشوند

اول در لآلی الاخبار ازابی قلابه نقلکرده :

گفت من در عالم خواب داخل شدم بقبرستانی که قبورش شق شده وامواتش از قبرهای خود بکنار قبرهای خود نشسته‌اند ومقابل صورت هر یك از آنها طبقی از نور گذاشته است پس من در میان آن اموات همسایه خود را دیدم که در مقابلش طبق نور گذارده نشده سؤال کردم سبب چه چیز است کەدرمقابل صورت اینهاطبق نور گذارده شده و در مقابل شما گذارده نشده

گفت اینها اولاد صالح دارند ومحبین و اصدقاء دارند که بجهت آنها دعای خیر میکنند و بجهت اینها صدقه میدهند و این طبقهای نور هدایا و تحفی است که بجهت اینها روانه میکنند ومن يك پسر غیر صالحی‌دارم که بجهت من دعانمیکند وصدقه نمیدهد لذا در مقابل‌من طبق نوری‌نیست‌ومن خجالت میکشم نزد امواتی که همسایه من هستند ابوقلابه گفت من‌چون ازخواب بیدار شدم خوابم‌را بجهت پسرش گفتم ، پسرش گفت نزد شما توبه میکنم ومشغولشد بعبادت‌ودعا کردن و صدقه دادن از برای پدرش چند مدتی که گذشت بازهمان قضیه سابق را در خواب دیدم وهمان همسایه مانرا در خواب‌دیدم که مقابل صورتش‌طبق‌نوری بود روشنتراز‌خورشید واز نورطبقهای‌مقابل صورت‌رفقایش پس روی‌بمن کرد وگفت یااباقلابه خداوندبتوجزای خیر بدهد چون تو درباره من کلام خیری‌گفتی که‌نجوتنی من‌النار ومن خجلة الجیران

دوم در کتاب روض الریاحین است زنی بود از متعبدات که اسمش باهیه بود چون نزدیك فوتش رسید سر بآسمان بلند کرد عرضکرد یا ذخری و یا ذخیرتی ومن علیه اعتمادی فی حیوتی‌و مماتی لا تخذلنی عندالموت و لاتوحشنی فی قبری چون ازدنیا رفت پسری داشت که هرشب وروز جمعه میآمد سر قبر او وقدری قرآن بجهت مادرش میخواند و دعا و طلب مغفرت مینمود از برای مادرش و ازبرای اهل قبرستان یکوقت همین جوان مادرش را درخواب دید بمادرش سلام‌کرد عرضکرد حال‌شما چطور است وبر شما چه‌میگذرد گفت ای پسرجان‌از برای مرك کربتها ومحنتهای سختی است و من‌بحمدالله دربرزخی هستم که فرش شده درآن ریحان ودر آن وساده سندس و استبرق است تا روز قیامت

گفت مادر حاجتی داری فرمود بلی ای‌پسرك من دست از دیدن و زیارت کردن ودعا خواندن وقرائت قرآن نمودن از برای ماباز مدار من مسرور میشوم بآمدن تو نزد من در شب وروز جمعه وقتیکه‌تومی‌آئی اموات‌بمن میگویند «یاباهیه پسرتو می‌آید»من مسرور میشوم‌باین مژده وامواتیکه دراطراف من هستند مسرور میشوند آنجوان گفت من در هر شب جمعه زیارت میکنم قبر مادرم راو قدری قرآن میخوانم ودعا میکنم میگویم « آنس الله وحشتکم ورحم غربتکم و تجاوز عن‌سیئاتکم‌و تقبل حسناتکم » آنجوان گفت یکشب خوابیده بودم ناگاه جمعیت زیادی آمدند نزد من‌گفتند شما کیستید وحاجت‌شما چه‌چیز است گفتند ما اهل قبرستان هستیم آمدیم‌که از تو تشکر نمائیم ومسئلت کنیم که‌ازما قطع نکنی قرائت قرآن ودعا کردن را

گفت منهم هرشبو هرروز جمعه بجهت اموات‌قرائت قرآن میکنم واز برای آنها دعا میکنم

سوم ایضا در روض الریاحین از صالح مری حکایت کرده گفت شب‌جمعه رفتم

بمسجد جامع که نماز بخوانم داخل مقبرهٔ شدم و نزد قبری نشستم چشمهایم را خواب ربود در عالم خواب دیدم گویا اهل قبرستان از قبرها بیرون شده‌اند وحلقه حلقه گرد یکدیگر نشسته‌اند و باهم صحبت میکنند ناگاه دیدم جوانی که لباس کثیفی داشت در یکطرف مقبره نشسته مهموم و مغموم یکه و تنها ساعتی نگذشت دیدم ملائکه‌ها آمدند ودر دستشان طبقهائی بود از نور و برروی آنها سرپوش انداخته بود هریك از اموات آمدند وطبقی را گرفته داخل قبر خودنمودند آنجوان باقی ماند و طبق نوری بجهة او نیاوردند محزون بر خاست که داخل قبر خود بشود گفتم ای بنده‌خدا چرا اینقسم محزون و مهمومی واین طبقها چه بود که بجهة این اموات آوردند

گفت ای صالح این صدقات زنده‌ها ودعای آنهاست بجهت امواتشان که در هرشب جمعه ملائکه بجهت امواتشان می آورند ومن کسی را ندارم ججهت من خیراتی بکند بغیر یکمادری او هم مشغول بدنیاست بیاد من نیست گفتم منزل والده تو کجا است نشان داد صبح که شد صالح رفت درخانه والدهٔ آنجوان مادراورا طلبید وقصهٔ خوابش را باو نقل کرد ، مادر آنجوان گریه کرد وگفت ای صالح اواولاد من و پاره جگر من است بعد هزار درهم داد بصالح وگفت اینها را بجهت جوانم صدقه بده من اورا از صدقه فراموش نمیکنم در بقیه عمرم پس من آنها را صدقه دادم چون شب جمعه آینده شد رفتم میان مقبره وتکیه دادم بقبری خوابم برد در عالم خواب دیدم اموات از میان قبرها بیرون شده‌اند همان جوانرا دیدم لباسهای سفید پوشیده خوشحال و خوشنود رو کرد بمن گفت ای صالح خداوند بتو جزای خیر بدهد تحفه وهدیه بمنهم رسید گفتم مگر شما میشناسید روز جمعه را گفت بلی مرغان هوا هم میشناسند روز جمعه راو بیکدیگر میگویندسلام سلاماً امروز جمعه روز صالحی است

چهارم در منازل الاخره محدث قمی فرموده : حکایت شده امیر خراسان را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می‌اندازید نزد سگهایتان که من محتاجم به‌آن **ازلب اللباب قطب راوندی نقل فرموده** در خبر است که مردگان در هر شب جمعه ازماه رمضان می‌آیند وبه‌آواز حزین وگریان ونالان میگویند ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید بما چیزی خدا رحمت کندشمارا بخاطر بیاورید وفراموش نکنید از مارحم کنید برما وبخل نکنید بدعاو صدقه برای ما پیش ازآنکه شما مانند ما شوید ایدریغ که ما هم توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا این زیادیهای معاش که دردست شماهست دردست مابوده چقدر نزدیك است که گریه کنید برنفسهای خود ونفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم ونفع نمیدهد مارا

در جامع الاخبار از حضرت پیغمبر ص روایت کرده فرمود هرصدقه که برای میتی بدهی میگیرد اورا ملکی در طبقی از نورکه درخشانست شعاع آن ومیرسد بهفت‌آسمان پس میایستد برلب قبروفریاد میکند « السلام علیکم یا اهل القبور » اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد اورا وداخل در قبرخودمیکند و بسبب آن خوابگاهش فراخ‌میشود

پنجم در دارالسلام ثقةالاسلام نوری از عالم فاضل تقی حاجی ملا ابوالحسن نقل فرموده

مختصر آنحکایت آنستکه فرمود من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی بملا جعفر بن ملا محمد حسین طبرستانی وقتی طاعون عظیمی آمدوجمع کثیری آخوند ملاجعفر را وصی‌خود کرده

بودند و بطاعون از دنیا رفته بودند و آخوند اموال آنها را جمع آوری کرده بود و قبل از آنکه بمصرف برساند خود او از دنیا رفت و آن مالها ضایع شد و بمصرف نرسید آخوند ملا ابوالحسن فرمود بعد از رحلت ایشان من مشرف شدم بکربلای معلی در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیر است و دو طرف زنجیر بدست دو نفر است و زبان او بلند و آویخته شده تا سینه اش چون مرا دید آمد بجانب من دیدم رفیقم ملا جعفر است تعجب کردم خواست با من تکلم کند آن دو نفر زنجیرش را کشیدند و نگذاشتند تکلم کند

تا سه مرتبه از مشاهده آنحال ترسیدم و صیحه کشیدم و بیدار شدم از صیحهٔ من یکنفر از علماء که نزدیك من خوابیده بود بیدار شد خوابم را برای او نقل کردم پس من مشرف شدم میان حرم و زیارت و دعا برای آخوند ملا جعفر نمودم و همانسال مشرف شدم بحج و بزیارت مدینه طیبه مشرف شدم در مدینه مریض شدم بحدیکه از حرکت عاجز شدم پس برفقای خود التماس کردم که مرا شستشو بدهید و لباسهای مرا عوض کنید و مرا حمل نموده ببرید بروضهٔ مطهره حضرت رسول ص

پس رفقا آنچه گفته بودم بجای آوردند چون داخل حرم مطهر شدم بیهوش افتادم چون بهوش آمدم مرا بردند نزدیك ضریح مطهر حضرت رسول ص بعد از زیارت شفاء خود را از خداوند خواستم و طلب کردم شفاعت آنحضرت را در باره جمعی از رفقایم که فوت کرده بودند منجمله آخوند ملا جعفر بود و انجاح نمودم در طلب مغفرت و دعا و طلب شفاعت برای او

پس در مرضم خفتی دیدم برگشتم بپای خود بمنزل و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم رفتیم باحد و در احد درخواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را بهیئت خوبی که جامهای سفید در بر دارد و عمامه با حنك در سر دارد و عصائی در دستش آمد بجانب من گفت « مرحباً بالاخوة و الصداقة » من در اینمدت در بلا و شدت بودم و تو از روضهٔ مطهره حضرت پیغمبر ص بیرون نیامدی مگر آنکه مرا از عذاب خلاص کردی و الان دو روز یا سه روز است مرا فرستادند بحمام و پاکیزه کردند مرا از قذارت و حضرت رسول ص این جامه‌ها را برای من فرستاد حضرت صدیقه طاهره این عبا را بمن مرحمت فرمود و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم ترا خوشحال باش که بسلامت بر می گردی باهل خود و آنها هم سالم میباشند

ششم در کتاب راحة الروح نقل فرموده

مرد عالمی درعالم رؤیا ارواح را در خواب دید که مجتمعاً براهی میروند در کمال سرور و فرح در عقب سر ایشان مرد پیری دلگیری میرود از او سبب حزن و المش را پرسیدم جواب داد خویشان و همراهان من که از جلو میروند کسان ایشان بیادشان خیرات و مبرات میکنند و صدقات میدهند و کسی مرا یاد نمیکند آن عالم سؤال نمود مگر تو کسی را نداری که برای تو صدقه و خیرات بدهد گفت یك پسری دارم که گازر است و در کنار فلان نهر پارچه شوئی میکند پس عالم از خواب بیدار شد و رفت در کنار آن نهر دید جوانی مشغول گازری است گفت بخیرات پدرت چیزی در راه خدا بفقراء بده گفت من در دنیا مالك چیزی نیستم دو باره مرد عالم سخنش را تکرار کرد آن جوان در خشم شد سه کف آب از آب نهر بکنار ریخت گفت اینهم خیرات پدرم چیز دیگر ندارم

چون شب شد باز آن عالم ارواح را در خواب دید و آن مرد پیر را در کمال خوشحالی دید از او احوال پرسید گفت آن سه کف آب که فرزندم برای من خیرات نمود مرا از ملال راحت نمود خداوند روزی او را وسیع گرداند

عالم گفت سه کف آبیکه پسرت بکنار دریا ریخت که قیمتی ندارد آبها را هدر نمود و بانسان وحیوان تشنهٔ نداد پیر مرد گفت بچهٔ ماهی بکنار نهرافتاده بود ونزدیك بهلاکت بود واز ریختن سه کف آب بکنار نهر آن بچه‌ماهی خودرا بنهررسانیدوخداوند بواسطه نجات دادن آن بچه‌ماهی مراعفو فرمود وبمن مکرمت نمود پس دعای خیر درحق پسر خود نمود، ورفت

من ازخواب بیدار شدم چندی نگذشت که آنجوان از اغنیا ومتمولین گردید

اخبار هم باین مضمون زیاد است وما اکتفا میکنیم بذکر یك روایت

در فروع کافی از حضرت رسول ص روایتکرده حضرت عیسی بن مریم ع گذشت بقبری که صاحب آنرا عذاب میکردند بعداز یکسال بازحضرت عیسی از آنجا عبور کرد دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده است عرضکرد پروردگارا من سال گذشته باین قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود وامسال که براو گذشتم می بینم که عذاب ازاو برداشته شده است

وحی رسید یا روح‌الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که بعد بلوغ رسید پس راهی را اصلاح کرد وطفل یتیمی را پناه داد پس آمرزیدم اورا بسبب این دو عمل فرزندش بعد فرمود «میراث الله من عبده المؤمن ولد یعبد من بعده»

دربعض اخبار روایت کرده

حضرت عیسی ع گذشت برقبری دید ملائکه عذاب صاحب قبر را عذاب میکنند بعد از مدتی باز از آن راه عبور فرمود دید ملائکه رحمت با آنهاست طبقهائی از نور بر سر آنقبر تعجب فرمود واز خداوند خواست براو کشف شود پس خدا وحی فرمود باو ای عیسی این بنده معصیت کار بود ووقت مردن زوجه‌اش حامله بود آن طفل متولد شد وبزرك شد ومادرش او را تسلیم نمود بمعلم و معلم تلقین نمود باو بسم‌الله الرحمن الرحیم را

پس من حیا کردم از بنده‌ام که او را در شکم زمین عذاب کنم وولدش بروی زمین نام مرا بر زبان جاری کرد

درخصال از حضرت صادق ع روایتکرده

فرمودشش خصلت است که مؤمن بعد ازمرگش منتفع میشود بآنها

اول اولاد صالحی که استغفار نماید برای او **دوم** مصحفی که تلاوت نمایند

سوم چاهی که حفر کرده باشد بجهت انتفاع مردم **چهارم** درختی که او را در زمین کاشته باشد **پنجم** صدقهٔ آبی که جاری کرده باشد **ششم** سنت حسنهٔ که بعد ازخودش مردم عمل نمایند باو

انصافاً از مصیبتهای بزرگ اولاد نا اهل چنانکه در فروع کافی ازابی صلاح روایت کرده گفت من در خدمت حضرت صادق ع مشرف بودم شخصی آمد وشکایت نمود ازاولاد واخوانش وجفاهای آنها براو در کبر سنش فرمود ایمرد از برای حق دولتی استواز برای باطل دولتی وهر دودولت دیگری ذلیلند وادنی چیزی که بمؤمن میرسد در دولت باطل عقوق اولاد وجفاء اخوان است ومؤمن در دولت باطل برفاهیت نمیرسد مگر آنکه قبل ازمرك مبتلا میشود ببلیهٔ

هفتم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی نقل کرده فرمود من در نجف اشرف خواب دیدم علی طالب را که در طهران در سر حمامی بادو بود ونماز وروزه بجای نیاورد که آمده بنجف اشرف در وادی السلام من تعجب کردم گفتم توچگونه

باین مکان شریف آمدی وحال آنکه نه تو نماز میخواندی و نه روزه میگرفتی ، ، گفت ای فلان من مردمو مرا گرفتند باغل وزنجیرها که ببرند بجهنم حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاه الله خیرا فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزه من زکوة و مظالم داد بفلانی و بر ذمه من چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه اداکرد ومرا از عذاب خلاص نمود خداوند تعالی باو جزای خیر بدهد

پس من از ترس ازخواب بیدار شدم وتعجب داشتم از آن‌خواب تا آنکه بعد ازمدتی جماعتی ازطهران آمدند احوال علی طالب رااز آنها پرسیدم

مرا خبر دادند بهمان قسم که‌در خواب دیده بودم حتی اشخاصیکه اجیر شده بودند برای حج ونماز و روزه اومطابق‌بودند باآنچه من درخواب دیده بودم‌پس من تعجب کردم‌ازصدق رؤیای‌خود

هشتم ایضا در دار السلام از مرحوم حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل کرده فرمود عادت و طریقه من این بود که هریك از محبین اهل البیت که از دنیا میرفت ومن‌خبر فوتش را میشنیدم دو رکعت نماز بجهت او میخواندم در شب دفن‌او چه آن‌میت را بشناسم‌یانشناسم و هیچکس باین‌طریقه‌من‌مطلع نبود تا آنکه روزی یکنفراز محبین‌من‌مرادرراهی ملاقات کرد گفت دیشب درخواب‌دیدم فلان شخص راکه در این‌ایام وفات کرده وازحال‌او پرسیدم وآنکه براو چه گذشت بعد از مردن گفت من درسختی و بلابودم‌الاآنکه دو رکعت نمازی که جناب ملا فتحعلی خواند آن دو رکعت نماز مرا نجات دادخداوند رحمت کندپدرش رابااین‌احسانی که ازاو بمن رسید

مرحوم حاجی‌ملا‌فتحعلی گفت آنگاه آنشخص از من‌پرسید آن نماز چه نمازی بوده که‌شما برای او خوانده‌اید پس من اورا خبر دادم بطریقه مستمره خودم‌که برای اموات دارم

امر سوم در بعضی از حکایات در تجسم اعمال در عالم برزخ ودر قیامت

اول در منازل الاخره از عالم فاضل قاضی سعید قمی نقل فرموده که بما رسیده ازکسیکه محل اعتماد است ازاستاد اساتید ماشیخ بهائی قدس رمسه

روزی رفت بزیارت بعضی از ارباب حال که در مقبرهٔ از مقابر اصفهان مأوی کرده بود آن عارف بشیخ گفت من در این قبرستان امر غریبی مشاهده کرده ام وآن اینست

دیدم جماعتی جنازه را آوردند در این‌قبرستان دفن کردند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متحیر ماندم براست و چپ خود نظر کردم که به‌بینم این بوی خوش از کجاست ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوك میرود نزد آن‌قبر پس رفت رسید بآن‌قبر تعجب من زیاد شدچون رسید نزدیك آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل آن قبر شد پس زمانی نگذشت ناگاه بوی‌خبیثی‌شنیدم که ازهر بوی بدی پلیدتر بود نگاه‌کردم دیدم سگی میرود در اثر آن جوان تا رسید بآن قبر وپنهان شد پس من تعجب‌کردم ناگاه آنجوان خوش صورت بیرون آمدبدحال وبد هیئت وازهمان راهی که‌آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال‌را برای من بگوید

گفت من‌عمل صالح این‌میت بودمو مأمور بودم که‌در قبر اوباشم ناگاه سگی که دیدی آمد واو عمل غیرصالح اوبود من خواستم اورا از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او وآن سك مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم درقبر او بمانم بیرون آمدم و اورا گذاردم چون آن مرد عارف این‌حکایت

را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی « نحن قائلون بتجسم الاعمال و تصورها بالصور المناسبة بحسب الاحوال»

دوم در دار السلام عراقی از جناب آقا میرزا ابوالقاسم تفرشی که بزیور صلاح و سداد آراسته بود ازشخص خواجه نقل کرد گفت من بهمراه جنازه یکی از اعزه رجال دولت ناصرالدین شاه که بکربلای معلی میبردند بودم در منزلی در نزدیك تابوت با جمعی از همراهان نشسته بودیم ناگاه تابوت حرکتی کرد سك بصورتی از میان تابوت بیرون آمد ورفت همگی تعجب کردیم چون تابوت را نظر کردیم چیزی میان تابوت ندیدیم لاعلاج بجهت حفظ از وسوالی چیزی از چوب تعبیه کردیم ودر میان کفن گذاردیم ومشبع نمودیم و با ریسمان محکم بستیم که کسی مطلع بر آن نشود وآن جنازه علی را میان تابوت بردیم بکربلای معلی دفن کردیم

سوم در کتاب راحة الروح از سید جلیل آقا سید محمد نقل کرده وقتی درقم بودم شنیدم که از مقبره شخصی از بزرگان دولت ناصری که آنشخص از اهل آشتیان بوده آتشی بیرون شده بقسمیکه بسیاری از آلات وفروش واسباب بقعة آن مقبره را سوزانیده چون این خبررا شنیدم خود رفتم و بچشم خود مشاهده کردم صدق آنواقعه را بقسمیکه ازاثر آن آتش دیوارهای بقعه سیاه شده بود وبعضی از چوبهای آن سوخته بود لذا تجدید نمودند مرمتو اصلاح آن بقعه را

چهارم ایضا در دار السلام عراقی از سید جلیل آقا سید محمد عراقی نقل کرده درعراق شخصی را که اورا میشناختم در مقبرهٔ دفن کردند تا مدت چهل روز چون وقت مغرب میشد اثر آتش از قبراو نمایان وآواز ناله جانسوزی ازآن قبر شنیده میشد در اوایل یك شب چنان ناله وجزع آنشخص شدت کرد که من خائف وهراسان شده و بخود لرزیدم و نزدیك شد که غش کنم بعضی از کسان من اطلاع یافته مرا برداشتند و بردند بخانه وپس از زمانی بخود آمدم و از اینحالت که ازآنشخص دیده بودم در تعجب بودم زیرا که حالت زندگی او برآن مساعد نبود تا آنکه معلوم شد آنشخص مدتی مباشر عمل دیوانی محله خود بوده وازیکی ازسادات مالیات دیوانی میخواسته وآن سید بدادن اوقادر نبوده آن سید را حبس کرده واز برای دریافت آن مدتی آن سید را بسقف خانه آویخته که مجسمه این ظلم وصدمات آتشها شده

اخبار در باب تجسم اعمال زیاد است منجمله شیخ صدوق در امالی روایت کرده قیس عاصم با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسیدند واز آن حضرت موعظه نافعه خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بکلماتی از **آنجمله فرمود ای قیس** چاره نیست از برای تو از قرینی که باتودفن شود او زنده است که باتو دفن میشود وتو مرده پس اگراو کریم باشد گرامی خواهد داشت تورا واگر لئیم باشد ترا وا خواهد گذاشت و محشور نخواهی شد مگر بااو وسؤال کرده نخواهی شد مگرازاو پس قرار مده اورا مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد انس خواهی گرفت بااو واگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگرازاو واو عمل تو است «قیس عرضکرد یانبی الله دوست داشتم که این موعظه بنظم آوردهٔ شود تاما افتخار کنیم بآن برهر که نزد ما هست از عرب آنجناب فرستاد عقب حسان بن ثابت که او را بنظم آورد **صلصال شاعر** حاضر بود اورا بنظم آورد قبل ازآمدن حسان

تخیر خلیطاً من فعالك انما	قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
و لابد بعدالموت من ان تعده	لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان کنت مشغولا بشیء فلاتکن	بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن یصحب الانسان من بعد فوته	و من قبله الا الذی کان یعمل
الا انما الانسان ضیف لاهله	یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

الحمد لله اولا وآخراً و ظاهراً و باطنا وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

باب چهاردهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و زمان

غیبت کبری حضرت حجة الله (ع)

في الارضين و بقية الله في العالمين وخاتم الاوصياء المرضيين ارواحنا له الفداء وعجل الله تعالى فرجه الشريف صلوات الله وسلامه عليه وعلى آبائه المعصومين

در این باب شش فصل و یک خاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف نظر باخبار کثیره معتبره حرام است ذکر آن رانمودن چون در بعضی از اخبار دارد « لایحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملاء الارض قسطاً و عدلا کما ملئت ظلماً وجوراً » در بعضی از اخبار دارد «ملعون ملعون من سماني في محفل من الناس »

در بعضی از اخبار دارد «من سماني في مجمع من الناس باسمي فعليه لعنة الله»

در بعضی از اخبار دارد « صاحب هذا الامر رجل لا يرى جسمه ولا يسمى باسمه الا كافر»

در ارشاد مفید است «المسمى باسم رسول الله ص المكنى بكنيته»

اما لقب آنحضرت اشهر القابشان «مهدی» و «قائم» است

درغیبت طوسی است راوی از حضرت صادق ع سؤال کرد لای شیء سمی المهدی قال ع لانه يهدي الى كل امر خفي و سمى القائم لقيامه بالحق

ودر کتاب علل الشرایع از ابی حمزهٔ ثمالی روایتکرده گفت سؤال کردم ازحضرت باقر ع عرضکردم یابن رسول الله آیا شماقائم نیستید فرمود چرا

عرضکردم پس چرا نامیدند «قائم» را قائم فرمود چون جدم حضرت سید الشهداء ع را شهید کردند ملائکه ها گریه وضجه نمودند بدرگاه الهی عرضکردند الهنا وسیدنا آیا می‌بینی به برگزیده وپسر بهترین برگزیده‌های تواز خلقت چه کردند

خداوند عزوجل وحی فرمود بسوی ایشان آرام بگیرید ای ملائکه من قسم بعزت وجلال خود هرآینه انتقام میکشم ازقتله این مظلوم ولو بعد ازمدتی باشد بعد خداوند کشف حجاب ازپیش چشم ملائکه فرمود ائمه ازاولاد سیدالشهداء ع را دیدند ملائکه مسرور شدند ودیدند یکنفر ازائمه ایستاده و نماز میخواند خطاب فرمود «بذلك القائم انتقم منهم»

ودر معاني الاخبار است «سمي القائم قائما لانه يقوم بعد موت ذكره»

اما کنیه آنحضرت درکشف الغمه است «يقال كنية الخلف الصالح ابوالقاسم»

اما نسب شریفش والد ماجدشان حضرت امام حسن عسکری ع است ، والده ماجده‌شان ملیکه المعروفة به نرجس است ، ودر بعضی ازاخبار ریحانه وسوسن وصیقل وارد شده

در کتاب اکمال الدین از ابوالحسن محمد شیبانی روایت مفصلی نقل میکند ، درآن روایت از خودآن مخدره نقل شده که‌فرمود من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم و مادرم ازاولاد حواریین است ونسبش بشمعون وصی حضرت عیسی ع میرسد

ایضا از حکیمه دختر امام محمد جواد ع نقل‌میفرماید فرمود وقت غروب شمس درمنزل حضرت امام حسن عسکری ع بودم ، خواستم بروم حضرت فرمود عمه امشب را اینجا بمان وبیتوته کن که خداوند مولود کریمی عطا میفرماید عرضکردم از که فرمود ازنرجس

حکیمه فرمود رفتم نزد نرجس ابداً اثرحمل دراو ندیدم ، مراجعت نمودم خدمت حضرت خبر دادم که‌من آثارحملی در مخدره نرجس خواتون ندیدم

حضرت تبسمی کرد وفرمود وقت طلوع فجر حملش ظاهر میشود ، مثل این نور دیده‌من مثل موسی است که‌حملش ظاهر نشد تاوقت ولادتش بجهت آنکه فرعون شکم زنهای آبستن را پاره میکرد در طلب حضرت موسی ، این آقازاده هم نظیر حضرت موسی است

حکیمه خواتون فرمود در آنشب مراقب بودم نرجس خواتون را تا وقت طلوع فجر و نرجس خواتون خوابیده بود ؛ ناگاه از خواب جستن‌نمود مضطربانه من اورا بسینه خود چسبانیدم حضرت عسکری ع فریاد زد ای‌عمه ، بخوان سورهٔ «اناانزلناه» را

من مشغول خواندن آن‌سوره مبارکه شدم ، دیدم جنینی که در بطن نرجس خواتون است بامن میخواند ، حکیمه فرمود مضطرب شدم ، ناگاه برادر زاده‌ام فریاد کرد تعجب مکن از امر الهی ؛ خداوند تبارك و تعالی ما را ناطق میکند بحکمت در صغر سن و حجت قرار میدهد در روی زمین در کبر سن

چون کلام حضرت تمام شد جناب نرجس خواتون از نظرم غائب شد ، آن مخدره را ندیدم گویا بین من واو پرده وحجابی واقع شد پس رفتم نزد حضرت عسکری صیحه زنان‌فرمود برگرد ای‌عمه نرجس خواتون را درجای خود خواهی دید

گفت بر گشتم حجاب از بین برداشته شد لمعه نوری بنظرم آمد که چشمم را خیره میکرد ناگاه دیدم آقازاده حضرت حجةالله الاعظم بسجده افتاده و انگشت سبابه‌اش رابطرف آسمان بلند کرده میگوید « اشهد ان‌لااله‌الاالله وحده لاشریك له وان جدی رسول‌الله ص وان ابی امیرالمؤمنین ع » بعد یك‌یك از ائمه را اسم برد وشمرد تا رسید بخودشان ، عرضکرد پروردگارا وعده مرا وفاکن وامر مرا باتمام برسان و پر کن‌زمین را بسببمن ازعدل وداد

پس حضرت عسکری فریاد زد ای عمه بیاور طفل مرا نزدمن پس بردم آقا زاده را نزد پدر بزرگوارش ، چون پدرش رادید سلام کرد ، حضرت نور دیده‌اش را گرفت ، ملائکه بصورت طیور بالای سرشان صف کشیده بودند حضرت یکی ازآن طیور را صدازد ، فرمود این طفل مرا ببر و حفظ کن ودرهر چهل روزی یکمرتبه او را بیاور نزدمن

پس آن طیر آقازاده را گرفت و طیران نمود بسوی آسمان . بقیه طیور هم با او رفتنـد حضرت فرمود ترا بآنکسی سپردم که مادر موسی بن عمران فرزندش را باو سپود پس نرجس خواتون گریه کرد ، حضرت فرمود ساکت‌شو ، شیر خوردن بر او حرام است مگر ازپستان تو

وزود برگردد بسوی تو چنانچه حضرت موسی برگشت بمادرش، اینست قول خدای‌تعالی که فرمود « فرددناه الی امه کی تقر عینها ولاتحزن »

حکیمه خواتون سؤال کرد این طایر که بود؟ فرمود روح‌القدس بود الخ

درغیبت شیخ طوسی است وقتیکه حضرت حجة را دادند بدست پدر بزرگوارش، حضرت اورا بزانوی راست نشانید، دست برسرش کشید فرمود: نوردیده، تنطق بنما بقدرت الهی آقا زاده استعاذه از شیطان رجیم نمود

بعد گفت « بسم‌الله الرحمن الرحیم، و نرید ان نمن علی‌الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی‌الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ماکانوا یحذرون»

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح و اشهر آنستکه ولادت با سعادت آن بزرگوار در **نیمهٔ شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج بوده** چنانچه در **کافی شریف و ارشاد مفید و اقبال سید بن طاوس و تاریخ ابن‌خلکان و نورالابصار سید مؤمن شبلنجی فرموده، و در دروس** تصریح کرده که در شب جمعه بوده ازماه و سال مرقوم

درارشاد و نورالابصار فرموده درشب نیمهٔ شعبان از سال وماه مرقوم بوده وتعیین روز نکرده، بعضی گفتند تاریخ ولادت حضرت حجة عجل‌الله فرجه کلمه (**نور**) است که **دویست و پنجاه‌وشش** باشد درهفتم ماه‌شعبان۱

و بعضی در سوم شعبان گفته‌اند

(اقوال در سال ولادت را احقر در این دو بیت بنظم آورده‌ام

مولد نور حق امام زمان	**نور** یا **نهر** سال آن میدان
قول دیگر بمولدش **انوار**	**انور** ایضاً رسیده در اخبار ولدمولف)۲

پس سن مبارك آن‌حضرت وقت رحلت پدر بزرگوارش بنا بر مشهور در باب رحلت حضرت عسکری ع و ولادت حضرت بقیةالله **چهارسال وپنج ماه و هفت روز بوده**

فصل سوم

در مدت غیبت آن بزرگوار

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که آن بزرگوار را **دوغیبت** بود:

یکی غیبت صغری که از زمان ولادتشان باشد تا انقطاع سفارت میان ایشان و شیعیانشان که درآن غیبت باب سفارت منفتح بوده ودرك خدمت آن بزرگوار بجهت بسیاری از اخیار میسور بود زمان انقطاع سفارت سنهٔ فوت آخرسفراء اربعه آن بزرگوار **جناب علی بن محمد سیمری (۳۲۹)** بوده که سنهٔ (تناثر نجوم) است پس امتداد زمان غیبت صغری **هفتاد وچهار سال** میشود

۱ ـ (بلکه هشتم است نه هفتم در « جلاء » وغیره ـ ولد مؤلف)

۲ـ (مأخذ هرچهار قول درتواریخ المعصومین احقر ذکرشده ـ ولد مؤلف)

ودیگری غیبت کبری و آن بعد از انقطاع سفارت است تا زمان ظهورموفور السرورشان در ارشاد است « وکان سنه عند وفات ابیه خمس سنین اتاه الله فیها الحکمة وفصل الخطاب و جعله آیة للعالمین وآتیه الحکمة کما اتاها یحیی صبیاً وجعله اماماً فی حال الطفولیة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیاً »

فصل چهارم

در بیان زوجه و اولادهای حضرت حجةالله ع

و اما اولادهای حضرت حجة اخباری دلالت برآن دارد که آن بزرگوار اولاد متعدد دارد، ما قناعت میکنیم بذکر بعضی از آنها

بدانکه در بعضی از روایات اشاره شده که برای حضرت حجة زوجهٔ و اولاد و ذراری است صلوات الله علیهم

اول - ثقةالاسلام نوری از غیبت طوسی از حضرت صادق ع بسند معتبر روایت کرده فرمود: از برای صاحب این امر دوغیبت است یکی از آن دو طول میکشد تا آنکه بعضی از ایشان میگویند او مرده است بعضی میگویند او کشته شده است تا آنکه ثابت نمیماند بر امامت او از اصحابش مگر نفری اندك و مطلع نمیشود بر موضع او احدی از فرزندان او و نه غیر او مگر کسی راکه باو فرمان دهد

دوم - مرحوم مجلسی باسانید متعدده روایتکرده از یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی

گفت درسنه دویست وهشتادویك بحج رفتم، درمکه معظمه درخانهٔ که معروف بود بخانهٔ خدیجه منزل کردم درآنجا پیره زنی بودکه واسطه بود میان خواص شیعه و امام عصر ع (قصهٔ آن طولانی است) درآخرآن مذکور است حضرت دفتری برای اوفرستادند درآن مکتوب بود صلوات برحضرت رسول ص و سایر ائمه، از فقرات اوست « وصل علی ولیك و ولاة عهدك و الائمة من ولده وزدفی اعمارهم وزدفی آجالهم وبلغهم اقصی آمالهم دیناً و دنیا و آخرة انك علی کل شیء قدیر»

سوم - درآخر کتاب مزار بحار از کتاب مجموع الدعوات هرون بن موسی تلعکبری سلام و صلواتی برحضرات معصومین ع ؛ نقل فرموده بعد از سلام و صلوات بر حضرت حجة فرموده « السلام علی ولاة عهده والائمة من ولده الخ »

چهارم - سید بن طاوس زیارتی برای آنجناب نقل فرموده از فقرات دعای بعد از نماز زیارت است « اللهم اعطه فی نفسه وذریته وشیعته ورعیتة و خاصته و عامته وجمیع اهل الدنیا ما تقر به عینه و تسر به نفسه»

پنجم - قصه بلاد اولاد آن بزرگوار و اجمال آن چنانچه ثقة الاسلام نوری در نجم الثاقب فرموده قریب باینستکه کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری گفت

دربغداد شب پنجشنبه دهم ماه رمضان سنه پانصد و چهل ودو در نزد **وزیر یحیی بن هبیره** نشسته بودیم با جمعی بعد از افطار اکثر حضار رفتند و جمعی از مخصوصین در آن مجلس بامر او توقف کردند و در آنشب در پهلوی وزیر مرد محترمی نشسته بود که او را نمیشناختم وزیر بسیار

تعظیم وتکریم او مینمود و صحبت او را غنیمت دانسته استماع کلام او را میکرد چون صحبت بطول انجامید خواستیم متفرق شویم وزیر مانع شد و از هر باب سخن بمیان آمد تا رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید

وزیر در ملمت منهب شیعه مبالغه مینمود میگفت، الحمد لله شیعه اقل من القلیل‌اند در این اثنا شخصی که وزیر از او خیلی توقیر مینمود گفت اگر رخصت دهی درباب شیعه حکایتی کنم وزیر او را رخصت داد او خواست اظهار کند که قلت شیعه دال بر بطلان مذهب آنها نیست گفت: نشو ونماء من درشهر باهیه بوده و او درغایت عظمت وبزرگی‌است و هزار دویست قریه دارد وعقل حیران‌است است از کثرت مردم آنقراء و نواحی و تمامت آن جماعت کثیره نصرانی و بدین عیسی هستند و در حدود باهیه جزائر عظیمه کثیره واقع است

همچنین در آنجا صحاری و جزائری است که منتهی میشود بنوبه و حبشه در آنها خلق زیادی ساکنند و همه نصاری هستند و مسلمان درمیان آنها خیلی کم و قلیلند کثرت طائفهٔ نصاری دلیل بر حقیت آنها نیست پس گفت من بیست سال قبل با پدرم از باهیه بیرون شدیم بعزم تجارت بدریا نشستیم اتفاقا کشتی ما رسید بجزائری که در آن جزائر شهرهای بزرك و دهات زیادی بود تعجب نموده از ناخدا سؤال کردیم اینجا کجاست؟ گفت منهم نمیدانم انا و انتم فی‌معرفتها سواء چون بنزدیك شهر اولی رسیدیم از کشتی بیرون آمده وارد آن شهر شدیم دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوایش در کمال لطافت ومردمان در منتهای نظافت از ایشان اسم شهر را برسیدیم گفتند **شهر مبارکه است وسلطان او طاهر نام است**

از مقر سلطنت او سؤال کردیم گفتند **شهر زاهره است** و از اینجا تا بآن شهر ده روز راه است از دریا و بیست.وپنج روز است ازخشکی گفتیم عمال وگماشتگان سلطنت کجایند که زکوة و خراج اموالمانرا برداشته شروع بمبایعه ومعامله کنیم گفتند حاکم اینجا عمال واعوانی ندارد بایدتجار خراج وزکوة خود را بمنزل‌حاکم ببرند وتسلیم اونمایند وما را راهنمائی نموده بمنزل‌حاکم‌رسانیدند چون وارد براو شدیم دیدیم مردی است در زی صلحاء جامهٔ از پشم پوشیده وعبائی در زیر پای خود انداخته ومشغول کتابت هست از آن تعجب نموده سلام کردیم جواب داد واکرام نمود پرسید از کجا آمده‌اید صورت حال خود را تقریر نمودیم سؤال‌فرمود همه شما بشرف اسلام مشرفید گفتم بعضی از رفقای ما موسوی و بعضی عیسوی وانقیاد اسلام را ننموده‌اند.

گفت اهل ذمه جزیهٔ خود را تسلیم نموده بروند و مسلمانان بمانند تا تحقیق مذهب ایشان را بنمایم، پس‌پدرم جزیهٔ خودش و جزیهٔ مرا وجزیه سه نفردیگر راکه نصرانی‌بودیم تسلیم‌نمود ویهود هم‌که نه نفربودند جزیه خودرا دادند بعد بمسلمانان‌گفت که مذهب خود را بیان‌کنید

مسلمانان اظهار عقیده خودرا نمودند معلوم شدکه اینها بمذهب حقه نیستند، فرمود: انما انتم خوارج وفرمود هر که ایمان برسول خدا ص و بوصایت‌علی مرتضی ع وسایر اوصیاء تا صاحب‌الزمان مولای ما ندارد از زمره مسلمین نیست و داخل در خوارج است

مسلمانان که این سخن را شنیدند اموال‌خود را درمعرض نهب و تلف دیدند و متحیر ماندند و از حاکم استدعا نمودند که احوال ایشان را بحضرت سلطانی نوشته و ایشان را بزاهره فرستد تا شاید ایشان را آنجا فرجی حاصل شود، حاکم قبول فرمود سؤال ایشان را و حکم نمود که بزاهره

روند و این آیه را تلاوت فرمود (لیهلك من هلك عن بینة) بعد از بعضی از مردم آن شهر کشتی کرایه نمودیم باتفاق مسلمین متوجه زاهره شدیم و دوازده شبانه روز میان دریا بودیم چون صبح سیزدهم طالع شد ناگهان تکبیر گفت و علامت شهر زاهره و منارها و دیوار آن پیدا شد از روی سرور روانه شدیم

چاشت‌گاهی بشهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن ندیده و این شهر مشرف بود بدریا و میان شهر انهار کثیره و پاکیزه جاری بود و در اطراف آن باغات و بساتین ومزارع و میوه‌های لطیف خوشگوار بود و در میان آن باغات گرگها و گوسفندها با هم الفت گرفته میچریدند واگر کسی حیوانی را بزراعت کسی سردادی کناره گرفته و یك برك او را نخوردی و سباع وهوام در میان آن شهر جای گرفته ضرر آنها بکسی نرسیده و آن شهر مشتمل بود بر اسواق کثیره و امتعه غیرمتناهیه مردم آن بقواعد وآداب بهترین خلایق روی زمین ودر امانت ودیانت وراستی بی‌قرین و چون در بازار کسی متاعی‌خریدی بایع متعرض وزن‌کردن آن‌نشدی و بمشتری‌میگفت یا هذا زن لنفسك

درمیان ایشان کلام لغو و بیهوده نبودی واز غیبت و سفاهت و کذب و نمیمه احتراز مینمودی و چون وقت‌نماز میشد و مؤذن اذان میگفت همه مردم از مرد و زن بنماز حاضرشدندی وبعد از وظائف طاعت وعبادت بمنازل خود مراجعت نمودندی

از سلوك و طرز آن تعجب نمودیم بورود مأمور شدیم برفتن خدمت سلطان پس ما را بردند بباغی آراسته و در میان آن باغ خانهٔ از نی ساخته و بر دور آن انهار عظیمه جاری‌گشته و سلطان درآن مکان برمسند داوری نشسته وجمعی در خدمت حاضر

درآنحالت مؤذن اذان گفت هماساعت ساحت‌آن بستان وسیع وعرصه فسیح از مردم آن شهر پر گردید سلطان امامت کرد و همه مردم باو اقتداء نمودند بعد از نماز سلطان روی‌کرد بجانب ما فرمود ایشانندکه تازه رسیده‌اند ؟ عرضکردیم بلی یابن صاحب الامر ، چون شنیده بودیم‌که مردم آنشهر اورا یابن صاحب‌الامرمیگویند

حضرت سلطان بما ترحیب نمود و فرمود در میان شما مسلمانان کدامند ؟ ما حقیقت هر یك را معروض داشتیم آنگاه بسلمین فرمود مسلمانان فرق متکثره‌اند و شما ازکدام طایفه‌اید

مقری نام المسمی بروزبهان گفت ما شافعی منهب هستیم الا حسان بن غیث که مالکی است سلطان فرمود ای شافعی تو قائل باجماع هستی وعمل به قیاس میکنی گفت بلی یابن صاحب‌الامر

فرمود ای‌شافعی‌تو آیهٔ مباهله را خوانده‌ای (قل تعالواندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم وانفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة‌الله علی الکاذبین) آیا مراد از این ابناء و نسآء و انفس چه کسانند مقری ساکت شد سلطان فرمود قسم میدهم ترا بخدا که در سلك اصحاب‌کسا کسی‌دیگربود بغیررسول‌خدا (ص) وعلی مرتضی وفاطمه زهراء و حسن مجتبی و حسین سیدالشهداء ع

مقری‌گفت لا ، یابن صاحب الامر

پس فرمود یا شافعی قسم برتو باد آیا خوانده‌ای آیهٔ تطهیر را (انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً) عرضکرد بلی ـ فرمود کسیکه حق سبحانه او را از رجس معاصی ولوث مناهی پاك‌گردانیده آیا اهل ضلالت میتوانند نقصی بکمالات او رسانند

مقری عرضکرد لا ، یابن صاحب‌الامرپس مقری شافعی برخاست گفت عفواً عفواً یابن‌صاحب‌الامر انسب نسبك ، نسب عالی خود را بیان کن

فرمود : انا طاهر بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الذی انزل فیه وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و الله مراد از امام مبین علی بن ابیطالب ع است که خلیفه بلافصل حضرت خاتم النبیین ص است وهیچکس را نرسد که بعد از خاتم النبیین ص مرتکب امر خلافت شود بغیر امیرالمؤمنین ع

مقری نام چون استماع نمود این فرمایشات را ایمان آورد و گفت (الحمد لله الـذی منحنی بالاسلام و الایمان و نقلنی من التقلید الی الیقین، پس آقازاده امر فرمود آنها را بمیهمانخانه برده و کمال اعزاز و اکرام را از آنها مرعی دارند و مدت هشت روز بر مانده و احسان آن شاهزاده عالیشان میهمان بودیم وهمه مردم شهردر آن ایام بدیدن ما آمدند و اظهارمحبت ومهربانی و غریب نوازی نمودند، بعد از هشت روز از آنحضرت خواهش نمودند که ما را ضیافت کنند آقا قبول فرمود وما درآنجا یکسال توقف نمودیم و طول وعرض آنشهر دو ماه راه بود وسوار تند رفتار کمتر از دوماه قطع مسافت آن نمینمود

سکنه آنشهر میگفتند از اینشهر گذشته مدینهٔ است رائقه نام و والی آن قاسم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است که اسمش صافی است و سلطان آنشهر ابراهیم بن صاحب الامر است وبعداز آن شهری است که بهمه زینتهای دینیه و دنیویه آراسته است و اسم آن ظلوم است و متولی آن عبدالرحمن بن صاحب الامر استومنتهی میشود بشهر عناطیس نام وحاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت و طول وعرض آن چهارماه راه است و در حوالی آن مزارع بسیار است مزین بکثرت انهار و خضرت اشجار و لطافت اثمار

القصه بوزیر گفت که طول وعرض این پنج شهر یکسال راه است و سکنه آن نامحدودند وتمام مؤمن وشیعه معتقد بدوستی ائمه اثنی‌عشر و متبری از اعداء آنها هستند و مجموع آنها بخضوع وخشوع و اقامه نماز و اداء زکوة وامر بمعروف ونهی از منکر مواظبت دارند و حکام ایشان اولاد حضرت صاحب‌الزمان بودند الخ

این حکایت را ثقة‌الاسلام نوری از جماعتی نقل میفرماید

منجمله از کتاب صراط‌المستقیم علی بن یونس عاملی که از کمال‌الدین انباری به نحواختصار نقل فرموده ـ منجمله سیدعلی بن عبدالحمید نیلی صاحب تصانیف رائقه که از علمای مأه ثامنه است در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان از حجة‌الاسلام رضی بغدادی از شیخ اجل حمزة بن حارث نقل کرده

منجمله سید بن طاوس در آخر کتاب جمال‌الاسبوع فرموده یافتم روایت شریفی بسندمتصل که از برای مهدی ع جماعتی از اولاد است که والیانند در شهرهائی که در اطراف دریاست و ایشان دارایند غایت بزرگی وصفات نیکان را

منجمله محقق اردبیلی در کتاب حدیقة‌الشیعه فرموده حکایت غریب و روایتی عجیب است که بگوشها کم خورده الخ

منجمله سیدجزایری در (انوار نعمانی) از مولی الفاضل رضا علی بن فتح الله الکاشانی نقل فرموده : بعد مرحوم نوری میفرماید وعجب است که از نظر علامهٔ مجلسی این حکایت محو شده و اورا در کتاب بحار ذکر نفرموده

نظیر این قصه است قصهٔ جزیرهٔ خضراء و بحر ابیض که بخط فاضل عالم فضل بن یحیی بن علی رسالهٔ مخصوصی دیده شد که نسخه‌اش در خزانهٔ حضرت امیر ع است حاصل آن قصه آن است که فاضلان عالمان شیخ شمس‌الدین ابن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبدالله بن حوام حلی در کربلای معلی در نیمهٔ شعبان سنهٔ ششصد و نود و نه روایت کرده‌اند از شیخ صالح باورع شیخ زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی مجاور نجف‌اشرف حاصلش این‌است ؛

علی بن فاضل مازندرانی گفت چند سال در دمشق مشغول تحصیل بودم نزدشیخ عبدالرحیم حنفی علم اصول و عربیت را و در نزد شیخ زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی میخواندم علم قرائت را واومتعصب نبود، از نیک‌ذاتی که داشتهروقت ذکرعلمای شیعه را میکرد میگفت (علمای امامیه) چنین گفته‌اند بخلاف سایرمدرسین که تعبیر به (علمای رافضه) میکردند من بجهت عدم تعصب شیخ اندلسی تردد نزد غیراورا ترک کردم، پس شیخ اندلسی ازشام عازم مصر شد ، برمن گران شد مفارقت او وهمچنین بر او

پس قصد کرد مرا همراه خود ببرد، لهذا مرا با جماعتی‌از شاگردهای خود همراه برد تا بمصر رسیدیم و در مسجد ازهران از قاهره مصر ساکن شدیم، مدت نه ماه آنجا مشغول تحصیل علم‌بودیم نزد شیخ اندلسی ناگاه قافلهٔ از اندلس آمدند ، کاغذی از والد شیخ آمد (من مریضم وآرزو دارم فرزندم را ببینم) چون نامه بشیخ رسید عازم جزیرهٔ اندلس گردید ، پس من با جمعی از شاگردها همراه شیخ رفتیم باندلس چون باول قریه اندلس رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرد بطبیب آن قریه و ده درهم بلو داد که از من توجه کند وسفارش کرد وقتیکه خوب شد اورا بفرست باندلس وخود روانه اندلس شد

روز سوم تب من قطع شد واز منزل بیرون رفتم ودر کوچه‌های آن قریه گردش میکردم ناگاه قافلهٔ دیدم که از بعض کوههای غربی کنار دریا آمدند وپشم وروغن وسایرامتعه باخودآورده‌بودند، کسی گفت اینها از زمین بربر از نزدیکی جزیره رافضه آمدند

چون نام رافضی را شنیدم از شوق‌رافضیان رفتم نزد ایشان، پرسیدم از اینجا تا قریه رافضیان چند روز مسافت است؟ گفتند بیست وپنج روزاست که دو منزلش آبادی ندارد وبعد آن دیگر قریه ها متصلند بیکدیگر پس الاغی بسه درهم کرایه کردم بجهت طی آن دو منزل غیر معمور چون بقریه های معموره رسیدم پیاده ازقریهٔ بقریهٔ دیگرمیرفتم‌تارسیدم بجزیره روافض‌دیدم درآن جزیرهشهریست که در چهارطرف آن دیوار است و برجهای محکم وبلند دارد پس از دروازهٔ بزرك آن که اورا دروازهٔ بربر میگفتند داخل شدم ودر کوچهای آن مرور میکردم ، از مسجد قریه سؤال کردم؛ مرا نشان دادند داخل مسجد شدم یکطرف نشستم

ناگاه مؤذن اذان ظهر گفت، بصدای بلندگفت (حی‌علی خیرالعمل) چون از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج نمود

پس مراگریه دست‌داد، مردم‌فوج فوج داخل مسجد میشدند و وضو بطریق شیعه میگرفتند صفوف جماعت بسته شد مرد خوشروئی‌جلو ایستاد و مردم اقتدا نمودند نماز کاملی با آداب بجای آوردند ومن ازشدت تعب سفر نتوانستم که نماز ظهر را بایشان بعمل آوردم

چون‌ازتعقیبات نمازفارغ شدند مرا دیدند که‌نماز نکردم باایشان، متوجه من شدند وازمن سؤال

کردندازاهل کجائی وچه مذهب داری؟ گفتم ازاهل عراقم ومذهبم اسلام‌است «اشهدان‌لااله‌الاالله وحده لاشریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ص » ، گفتند این دو شهادت بتو فایدهٔ ندارد چرا آن شهادت دیگر را نمیگوئی که بی حساب داخل بهشت بشوی؟ گفتم او چه شهادت است؟ پیش نماز گفت شهادت سوم آنستکه گواهی دهی که امیرالمؤمنین ع پیشوای متقیان با یازده فرزندش اوصیای رسول خدا ص و خلفای آن جنابست

چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد الهی را بجای آوردم و شادی بسیار از برای من حاصل شد وتعب سفر از من زایل شد؛ خبر دادم که من بمذهب ایشانم، پس بمهربانی بمن متوجه شدند ، درمیان مسجد برای من جائی معین کردند و در احترام من کوشیدند پیش نماز ایشان شبوروز ازمن مفارقت نمیکرد پرسیدم ارزاق شما از کجا میآید ؟ (زیرا که برای ایشان مزرعهٔ ندیدم)

جواب دادند ارزاق این بلد از جانب جزیرهٔ خضراء و بحر ابیض که از جزیره‌های اولاد حضرت صاحب‌الامر است میآید درسالی دو مرتبه، امسال یکمرتبه آمده ویکمرتبهٔ دیگر بعد ازچهار ماه دیگر میآید، پس من چهل روز نزد ایشان مانده شب وروز دعا میکردم که ایشان زودتر بیایند روز چهلم سینه‌ام تنك شد رفتم کنار دریا و بسمت مغرب که گفته بودند از آنجانب کشتی طعام میآید نظر میکردم، پس از دور بشبحی دیدم میان دریا حرکت میکرد از بزرك قریه سؤال کردم آیا در دریا مرغ سفیدی هست گفت نه ، آیا چیزی دیدی گفتم بلی ، پس ایشان شاد شدند گفتند کشتی‌است از بلاد فرزندان امام ع بعد از اندك زمانی کشتیها آمدند وهمهٔ آنها هفت کشتی بود، پس از کشتی بزرك مرد خوشروی نورانی معتدل القامهٔ بیرون‌شد، اسمش شیخ محمد بود رفت میان مسجد ووضوی کامل گرفته مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد توجه بمن کرد سلام کرد ، من جوابدادم فرمود گمان میکنم اسم تو علی است ، گفتم راست گفتی، گفت اسم پدر تو گویا فاضل باشد

گفتم بلی (یقین کردم که او در بین شام ومصر و اندلس با من بوده که اسم مرا و اسم پدرم را میداند) گفتم از کجا اسم من واسم پدرم را دانستی گفت درشهر صاحب‌الامر بمن خبردادند بصفت اسم تو واسم پدر تو و من‌مأمورم که ترا به جزیره خضراء ببرم

پس من شاد شدم که اسمم درمیان ایشان مذکور است ـ و عادت او چنان بود که هروقت‌میآمد سه روز زیاده میان آنها نمیماند اینمرتبه یکهفته ماند تا اجناسی که آورده بود تسلیم آنها نمود و خطوطی ازآنها گرفت چنانچه عادت او بود

پس عازم سفرشد ومرا با خود برد شانزده روزمیان دریا سیر میکردیم ، روز شانزدهم دیدیم آب دریا سفید است شیخ محمد صاحب کشتی گفت اینست بحر ابیض و در اینجاست جزیرهٔ خضراء و این آب اطراف این جزیره را مانند سور و حصار احاطه کرده و چون کشتی دشمنان و مخالفان داخل این‌آب شود غرق میشود هرچند در نهایت استحکام باشد این ببرکت مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از آن آب آشامیدم و او را مانند آب فرات یافتم ، پس از بحر ابیض گذشتیم و بجزیرهٔ خضراء رسیدیم ، از کشتی‌بیرون شدیم داخل جزیره گردیدیم ، در آنجزیره قلعه‌ها ودیوارها و برجهای واسعه و نهرها و درختهای بسیاری مشتمل بر انواع میوه‌ها ، و بازارها وحمامهای‌متعدده دیدیم، اهل آن درنیکوترین زی‌وبها بودند

پس دل من از شادی پرواز میکرد، شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا مرا بمسجد جامع بزرك برد ، در آن مسجد جماعت بسیار دیدم ، در وسط ایشان شخصی را

دیدم با سکینه و وقاری که وصف آن را نتوان نمود مردم اورا سیدشمس‌الدین‌محمدعالم‌میگفتند و از او کسب علوم میکردند وفروع را او از جانب حضرت صاحب‌الامر بایشان خبر میداد

چون بحضور او رسیدم مرا نزدیك خود نشانید و احوال مرا سؤال فرمود و بمن فهمانید که تمام احوالات مرا باو خبر دادند

معلوم شد که شیخ محمد صاحب‌کشتی بامر ایشان مرا باینجا آورده وبرای من در زاویهٔ مسجد معلی معین فرمود ، رفتم بآنجا و راحت‌کردم کسیکه موکل من بود نزد من‌آمد: گفت از جای خود حرکت‌مکن که سیدشمس‌الدین و اصحابش بدیدن تومیآیند برای آنکه با تو شام بخورند پس قدری نگذشت‌که سید و اصحابش آمدند ونشستند، سفرهٔ طعام حاضر نمودند چون فارغ شدیم سید به منزل خود تشریف برد، هیجده روز درآنجا ماندم ودر اول جمعهٔ که بااونماز کردم دیدم سید نمازجمعه را بجای آورد بنیت وجوب عرضکردم نماز جمعه را بنیت وجوب بعمل آوردی ؟ فرمود بلی برای‌آنکه همه شرطهای آن موجود است پس در خلوت از او سؤال‌کردم آیا امام حاضر بود که نیت وجوب کردی فرمودنه‌ولکن من‌نایب خاص‌آنحضرتم عرضکردم : آیا امام‌ع را دیده‌اید فرمود نه لکن‌پدرم برای من نقل‌کرد که سخن امام را میشنید وشخص اورا نمیدید. جد من سخن امام را میشنید وشخص اورا هم میدید بعد سیدفرمایشاتی‌کرد و دست مراگرفت وبخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شد دیدم نهرهای جاری وبساتین کثیره مشتمل بانواع فواکه ومیوه‌های نیکو وشیرین در بین آنکه سیر میکردیم درمیان باغات ناگاه مرد خوش روئیکه دو برد سفید ازپشم در برداشت بما مرورنمود و برما سلام کرد

مرا از هیئت او خوش آمد، بسید عرضکردم اینمرد کیست فرمود در بالای این کوه بلندی که می‌بینی جای نیکوئی هست وچشمهٔ آبی درآن جاری است از زیر درختیکه شاخه‌های بسیار دارد درپیش آندرخت قبهٔ هست واینمرد با رفیقش خادم آن قبه است ومن در هر بامداد روزجمعه بآن‌مکان میروم و درآنجا امام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز بجا میآورم ورقهٔ درآنجا میابم که در آن ورقه نوشته است آنچه راکه باو محتاجم ، هرچه در آن ورقه است عمل میکنم از جمعه تا جمعه‌دیگر سزاوار است‌که تو به آن‌قبه بروی وزیارت نمائی حضرت بقیة‌الله ع را پس به آنمکان رفتم دوخادم را درآنجا دیدم و آنکه مرا با سید دیده بود اکرام نمود از من و از برای من نان و انگور آورد من از آن غذا خوردم واز آب آنچشمه آشامیدم، وضو ساختم و دو رکعت نماز بجای‌آوردم از آن دو خادم سؤال‌کردم : آیا شما امام‌را دیده‌اید گفتند: دیدن امام ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر دهیم باحدی پس از ایشان استدعای دعا نمودم دعاکردند و از نزد ایشان برگشتم، ازکوه‌فرودآمدم وداخل شهر شدم رفتم درب خانه سید شمس‌الدین عالم بمن‌گفتند: « سید بخانه شیخ محمد رفته‌که تو بااو درکشتی آمدی » پس نزد شیخ محمد رفتم وتفصیل خودرا بالای آن کوه برای او نقلکردم احوال سیدشمس‌الدین را از او سؤال نمودم گفت میان سید و امام ع پنج پدر فاصله است و اونایب خاص آن بزرگوار است پس از سیدشمس‌الدین محمد عالم اجازه گرفتم‌که بعضی از مسائل را از او سؤال‌کنم اجازه داد مسائلم را که زیاده ازنود مسئله بود سؤال کردم پس در جمعهٔ دوم‌که نیمهٔ ماه واقعشده‌بود چون ازنماز فارغ شدیم وسید در مجلس‌نشست که‌افاده نماید ناگاه صدای غوغای شدیدی بگوشم رسید‌که از سید سؤال‌نمودم فرمود: اینها امرای عسکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار میشوند ومنتظر فرجند

پس من اذن گرفتم و بیرون شدم دیدم ایشان جماعت بسیاری هستند وهمه تسبیح وتحمید وتهلیل میگویند ودعا میکنند از برای حضرت قائم ع پس بمسجد برگشتم نزد سید فرمود عسگر را دیدی گفتم بلی فرمود عدد اینها سیصد ناصر است ، سیزده ناصر دیگر باقیست عرضکردم ای سید کی خواهد فرج بشود فرمود علم او نزدخداوند است گمان است که خود امام هم این را نمیداند از برای او آیات وعلاماتی است

الحاصل علي بن فاضل از سیدشمس الدین محمد عالم سؤالاتی کردو جواب شنید
منجمله سؤال کرد آیامؤمن خالص را ممکن است که امام ع را ببیند در این زمان فرمود بدان ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام را ببیند و نشناسد عرضکردم ای سید ، من از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنجناب را ندیده‌ام فرمود دومرتبه آنحضرت را دیدهٔ اول وقتیکه اول مرتبه‌ات بود بسامرا ء مشرف میشدی رفیقان تو پیش رفتند و تو در عقب ماندی پس بنهری رسیدی که در آن آب نبود در آنوقت سوارهٔ دیدی که براسب شهبا سوار بود و دردست او نیزه بلندی بود که سرآن آهن دمشقی بود چون او را دیدی ترسیدی چون بنزدیك تو رسید فرمود مترس برو که رفقای تو انتظار تو را دارند در زیر درخت پس بخاطرم آمد که همین قسم بوده‌است عرضکردم ای سید من چنین بود که فرمودی

مرتبه دیگر وقتیکه ازدمشق میرفتی بطرف اندلس با شیخ اندلسی و از قافله باز ماندی لذا بسیار ترسیدی پس بسواره برخوردی که بر اسبی سوار بود که پیشانی ودست وپای آن اسب سفید بود دردست آنسوار نیزه بود بتو فرمود برو و مترس بسوی قریه که بجانب راست تست امشب نزد ایشان بخواب و ایشانرا خبر بده بمذهب خود و تقیه مکن که ایشان با اهل قریه‌های چند که در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلص و از دوستان علی بن ابیطالب ع و ائمه معصومیند: ای پسر فاضل آیا چنین بود عرضکردم بلی تا آنکه سؤال کردم ای سید من آیاامام حج میکند فرمود ای پسر فاضل تمام دنیا بجهت مؤمن یك گامست بلی حج میکند در هر سالی و زیارت میکند پدران بزرگوار خودرا در عراق ومدینه وطوس علی مشرفها السلام وبزمین ما برمیگردد پس سیدشمس الدین فرمود ای علی بن فاضل زود بر گرد بسوی عراق ودر بلاد مغرب اقامت منما علی بن فاضل گفت بردراهم ایشان نوشته بود« لا اله الا الله محمد رسول الله ص علی ولی الله محمدبن الحسن قائم بامرالله »

سید پنج دراهم از آن دراهم را بمن عطا نمود بجهت برکت آنها را نگهداشته‌ام سید مرا با آن کشتی ها که آمده بودند برگردانید تا آنکه رسیدم به آن بلده ازبربر که اول مرتبه به آنجا داخل شده بودم ، از آنجا متوجه طرابلس مغرب شدم از آنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و بعراق برگشتم و میخواهم در مدت عمر خود در نجف اشرف بمانم شیخ علی فاضل مازندرانی گفت ندیدم در آنجا احدی ازعلمای امامیه را نام ببرند مگر پنج نفررا سید مرتضی موسوی، شیخ ابوجعفرطوسی محمد بن یعقوب کلینی، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلی محقق رحمة‌الله علیهم

ثقةالاسلام نوری فرموده این قصه نیز ازجمعی از علمای اعلام نقل شده **منجمله** علامه مجلسی در بحار اجمالا نقل فرموده .**منجمله** میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء **منجمله** آخوند ملا کاظم هزار جریبی تلمیذعلامه بهبهانی د رکتاب مناقب خود ازخط شیخ اجل محمدبن مکی

شهید اول نقل فرموده

منجمله عالم جلیل شیخ اسدالله کاظمینی در اول مقابیس در ضمن مناقب محقق صاحب شرایع میفرماید « رئیس العلماء حکیم الفقهاء قدوة العرفاء المنوه باسمه و علمه فی قصة جزیرة الخضراء الخ »

بعضی شبهه کرده‌اند دراین دو قصه که سیاحان مسیحی و غیر ایشان سالهاست که با استعداد تمام مشغول سیرو سیاحت و تشخیص طول و عرض برو بحرند و مکرر تا قطب شمالی رفته‌اند واز طرف شرق وغرب تمام دوره را طی کرده‌اند وتا بحال بر چنین جزایرو بلادیواقف نشده‌اند وبحسب عادت نشود که این بلاد عظیمه را ندیده باشند

جوابش اینست که خداوند قادر علی الاطلاق است آنچه میخواهد میتوا ند بکند ، در قرآن مجید میفرماید (واذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین‌الذین لایؤمنون بالاخرة حجاباًمستوراً)

واز خرائج قطب راوندی روایت شده حضرت رسول ص در مقابل حجر الاسود نماز میکرد و استقبال مینمود کعبه وبیت المقدس راودیده نمیشد تااز نماز فارغ شود

ونیز روایت شده روزی ابابکر نزد آنحضرت نشسته‌بود که **ام‌جمیل** خواهر ابوسفیان آمد و میخواست به آن‌بزرگوار آزاری برساند ابو بکر عرضکرداز این مکان کناره کنیدحضرت فرمود او مرا نمی بیند پس آمد نزد آنحضرت ایستاد و بابی‌بکر گفت آیا محمد راندیدی گفت نه پس برگشت

ودر نجم الثاقب است چون در شب غار اضطراب ابی‌بکر زیاد شد از مواعظ و نصایح و بشارت آنجناب قلبش آرام نشد حضرت پای مبارك را بر پشت غار زد دری باز شد ودریا و سفینه ظاهر شد فرمود اگر کفار داخل غار شدند ازاین در بیرون رفته باین کشتی‌نشینم ابو بکر آسوده شد **وشیخ صدوق** و جمله از مفسران خاصه وعامه ومورخین **قصه باغ ارم و قصر شداد را نقل کرده اند** واینکه از انظار خلق مخفی بوده و خواهد بود جزیکنفر در عهد معویه کسی اورا ندیده باآنکه در صحرای یمن واقست انتهی

پس بودن چنین بلادی و محجوب بودنش ازانظار خلایق با قدرت خدایتعالی بعدی ندارد

سد اسکندر ذوالقرنین واصحاف کهف مثلا در زمین موجود است بصریح قرآن مجید وکسی آنهارا ندیده

ودرسماء و عالم بحار از کتاب قسمة اقالیم ارض و بلدان‌آن‌که تألیف‌یکی ازعلمای اهل سنت‌است‌نقل‌فرموده که‌او گفته بلد مهدی شهری‌است نیکوو محکم. وبنا کرده اورا **مهدی‌فاطمی** واو قلعه دارد واز برای او درهائی است از آهن که‌هر دری زیاده است از صد قنطار وچون اورا بنانمود گفت «الان‌ایمن‌شدم برفاطمیین»

ودر نجم الثاقب است اخبار بسیاری که متواتر معنوی است نقل شده که‌درطرف مشرق‌و مغرب دوشهر عظیم است که‌یکی را **جابلسا** گویندودیگری‌را**جابلقا** ، واینکه‌اهل‌آنشهرهاازانصار قائم ع اند پیوسته از خداوند مسئلت میکنند که ایشان را ازانصار دین خود قرار دهد واینکه‌ائمه‌ع دراوقات معینه نزد ایشان میرفتند ومعالم دین‌بآنها میآموختند وعلوم وحکمت حقه الهیه‌بایشان تعلیم میکردند تا آنکه‌میفرماید عمر ایشان هزار سالستودر ایشانند پیرانو جوانانوچون جوانی‌ازایشان پیری را بیبند مثل بندهٔ نزد اومینشیند وبر نمیخیزد مگرباذن او

واز جمله کلماتی که حضرت سید الشهداء ع روز عاشوراء در میان میدان فرمود این بود (والله مابین جابلسا و جابلقا پسر پیغمبری نیست غیر از من)

ودر **قاموس** است که جابلس شهریست درمغرب وجابلق شهریست درمشرق

فصل پنجم

در ذکری از سفراء ونواب خاصه واصحاب آن بزرگوار که‌در رکاب مقدسش حاضر میشوند

ولابد است دراین فصل ازذکر اموری :

امراول مرحوم شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح در مقام ذکر دعای عمل امداود که ازفقراتش اینست(اللهم صل علی الاوتاد والابدال‌والسیاح‌والعبادو المخلصین والزهاد)میفرماید اوتاد بر گزیده شده از ابدال است وگفته شده که زمین خالی نیست از یکقطب و چهار نفراوتاد وچهل‌نفر ابدال وهفتاد نفر نجباء و سیصدو شصت نفر صالح پس قطب او **مهدی** (س) است واوتاد از چهار نفر کمتر نمیشود ، چون دنیا مثل‌خیمه است ومهدی مثل عمود است وچهار نفر اوتاد طناب های آن عمودند وظاهر آنستکه **خضر والیاس** از اوتادند که آنها ملاصقند دایره قطب راصفت اوتاد آنستکه آنها طرفة العینی از پروردگار خود غفلت نمیکنند و از دنیا جمع نمیکنندمگر باندازهٔ کفاف وشرط نیست در آنها عصمت از سهو ونسیان‌و فعل قبیح بخلاف قطب که‌این صفت عصمت در اوشرط است ، مرتبهٔ ابدال پست تراست از مرتبه اوتاد چون گاهی عارض میشود آنها را غفلت پس تدارک‌میکنند بتذکر و گاهی مرتکب معصیت میشوندپس تدارک میکننداورا بأستغفار وپشیمانی چنانچه در قرآن مجید فرموده (ان‌الذین‌اتقوا اذا مسهم‌طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم‌مبصرون)

وگفته شده که اگریکنفر ازاوتاد اربعه کم شود یکنفر از ابدال بجای او مینشیند و اگر یکنفر از ابدال کم شود یکنفر از نجبا بجای او مینشیند و اگر یکنفر ازنجبا کم‌شود یکنفر از صالحین جای‌اومی نشیند واگر یکنفر از صالحین‌کم شود یکنفرازسایرمردم جای اومی‌نشیندانتهی

در کتاب‌روض‌الریاحین از حضرت امیر المؤمنین (ع)روایت شده ابدال درشامند ونجبا در مصرند و نقباء در خراسانند و اوتاد درسایر اماکن روی زمین و حضرت مهدی سید و آقای آنهاست

امردوم سفراء ونواب خاصه حضرت حجةالله ع

معروفینشان **چهار نفر بودند جناب عثمان بن سعید الاسدی‌و جناب محمد بن‌عثمان بن‌سعید و جناب حسین بن روح النوبختی و جناب علی بن محمد السیمری واجمالی‌از حالات ایشان وموضع دفنشان‌درفصل‌هشتم ازباب‌نهم‌ذکرشد**

ودر سابق گفته شد ازحین ولادت با سعادت حضرت حجةالله ع که علی الاصح سنه دویست وپنجاه وپنج بوده تازمان رحلت جناب‌علی‌بن محمدالسیمری که‌سنه سیصدوبیست ونه بوده‌علی‌الاصح که‌سنه تناثر نجوم باشد مدت غیبت صغری بوده که‌دراین مدت هفتاد وچهار سال خواص از شیعیان

ومؤمنین شرفیاب خدمتش میشدند ، بعد از رحلت‌جناب‌علی بن محمدالسیمری تا ظهور موفورالسرور غیبت کبری بوده هر کس که درزمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه بشود کذاب و مفتری است ، درغیبت کبری امور دیانتی راجع‌است بعلمای اعلام ومجتهدین که‌ایشان نواب عامه آن بزرگوارند چنانچه حضرت حجة ع در توقیع شریف در ضمن اجوبهٔ مسائل اسحق بن یعقوب که از اجلهٔ شیعیان بود فرموده (واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة‌الله علیهم» واز حضرت امام‌حسن عسکری ع روایت شده (وامامن کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاًلامر مولاه فللعوام ان یقلدوه)

واز حضرت امام محمد باقر ع روایت شده فرمود (انظروا الی من‌کان منکم قدروی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی‌قد جعلته علیکم‌حاکماًفاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانمابحکم‌الله استخف وعلینا رد والراد علینا رادعلی‌الله وهو فی‌حدالشرك‌بالله)

امر سوم در ذکر بعضی که بکذب‌ودروغ‌ادعای نیابت خاصه و بابیت از برای حضرت حجة الله ع را نمودند

منجمله حسین بن منصور حلاج الصوفی المتزهد جدش مجوسی بوده صاحب روضات میگوید (یا لیته‌کان علی دین جده) اصلش ازاهل بیضای شیراز بوده ومدتی دراهواز نزد سهل‌بن عبدالله التستری تلمذ نمود ومدتی دربغداد نزدجنید بغدادی بود

واز حلاج نقلشده که‌گفته «لیس‌فی جبتی الاالله»

وازآن بالاتر نقلشده که‌گفت «سبحانی سبحانی مااعظم شأنی»

باین‌هم قناعت نکرد بلکه نقلشده که صراحتاً گفت «اناالحق»

شیخ محمود شبستری در گلشن راز در مقام اعتذار برآمده میگوید

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیك بختی

لذا اکثر علمای عصرش اورا بتکفیر نمودند آخرالامر اورا بردند کنار جسر بغداد و هزار تازیانه زدند پس دست اورا بریدند بعد ازآن پاهای اورا بعد سر اورا جدا کردند و او را بدار آویختند و بدنش را سوختند درروضات است که او در روز سه شنبه بیست وسوم ذیقعدةالحرام سنه سیصد مقتول شد

منجمله محمد بن علی الشلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر ، اودر سنه سیصد وبیست وسه مدعی نیابت خاصه و بابیت از برای حضرت حجة ع شد توقیع رفیع بر قدح‌او صریحاً ازناحیه مقدسه بدست جناب حسین‌بن روح صادر شد ازایشان در خصوص لعن براو و تبری ازاوو ازکسیکه بسخن او راضی بشود مکتوبی نوشتندامراو مشهور شد وخیانت باطنش‌ظاهرشد وشیعیان ازاوکناره کردند آخرالامر بامر الراضی بالله خلیفه‌عباسی او را بقتل رسانیدند

منجمله علی محمد بن میرزا رضا البزاز الشیرازی در سنه هزار و دویست و شصت مدعی نیابت و بابیت از برای حضرت حجة ع شد واو همه روزه در کربلای‌معلی بدرس آقا سید کاظم رشتی که از مخصوصین تلامذه شیخ احمد احسائی بودحاضرمیشد بعد از فوت سیدکاظم مردم را درپنهانی بارادت خویش دعوت مینمود میگفت «من باب‌الله هستم ـ فادخلوا البیوت من ابوابها » خورده خورده در کربلای معلی مریدی پیداکرد : بمرید های خاصش میگفت :

«من آن مهدی صاحب الامر هستم» ، سال بعددر مکه معظمه دعوتخود رااظهارنمود میگفت «علی ومحمد دوکس بودند اینك آنهردو منم لذا نام من علی ومحمد است ،
بدعتهای زیادی در دین خدا گذارد ، بعد آمد بجانبشیراز حسین خان آجودان الملقب بـه نظام الدوله حاکم شیراز بود
روزی نظام الدوله در شیراز مجلسی منعقد نمود و علماء را حاضر نمود ، میرزاعلی محمدباب هم باجمعی از مریدهایش حاضر شدند از آنها بود سیدیحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب به کشاف چون مشغول صحبت شدند علی محمدبدون بیم و ترس گفت (چگونه متابعت مرا فرض نشمارید ، وحال آنکه قرآن من فصیحتر از قران شما ودینمن ناسخ دین پیغمبر شماست)
نظام الدوله گفت خوبست شرایع خود را روی صفحهٔ بنویسی
پس باب قلمی بدست گرفت وچند سطر نوشت :
چون علماء نوشته او را دیدند که از قانون عربیت خارج است و غلطهای او را یك بیك باو گفتند : نظام الدوله بوی گفت تو هنوز لفظ عربی را عاجزی که تلفیق کنیچگونه ادعا میکنی که من افضل از حضرت خاتمالنبیین ص هستم امر کرد پاهای باب را بستند و چوب زیادی باو زدند و اورا از مجلس بیرون کشیدند و درزندان حبس کردند ، خبر باصفهانرسید باستدعای منوچهرابیچ آغاسی معتمد الدوله حاکم اصفهان او را ازشیراز طلبیدندباصفهان ، نظام الدوله بابرافرستاد باصفهان وسید یحییرا فرستاد بتبریز
معتمد الدوله در اصفهان مجلسی ترتیب داد : علماء را حاضر کرد مثل آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی کلباسی ومیرزا محمد حسن پسر مرحوم ملا علی نوری ومیرزاسید محمد امامجمعه علما سؤالاتی ازاو کردند وازجواب آنها عاجز شد
درسنه هزار ودویست وشصت ودو بعد از فوت منوچهر معتمد الدوله باب راحسبالامر محمدشاه غازیبتبریز فرستادندواورا در قلعهٔ محبوس نمودند حاجی میرزا آغاسیاز طهران بولیعهد (ناصر الدین شاه) عرضکرد خورده خورده فتنهباب بزرك خواهد شد خوبست انجمنی فراهم شود وتکلیف رانسبت باومعلوم کنید، ولیعهدامر فرموداورا ازحبس بیرون بردندبمنزل کاظمخانفراشباشی حاجی ملا محمود (نظام العلماء) و ملا محمد ممقانی وجمعی دیگر از علماء را بامیرزاعلیمحمددر مجلسی حاضر نمودند نظام العلماء از باب سؤالاتی کرد ازجواب عاجز شد آخر الامر نظام العلماء گفت اینمرد از همه علوم بیگانه است
باب برآشفت گفت من آنکسیهستم که هزار سالست انتظار او را میبرید (!) نظام العلماء گفت تو صاحب الامری ؟ گفت همانم ، نظام الملك فرمودنامتو چیست ، پدر ومادرت کیستند مسقط الرأس تو کجاست گفت نام من علیمحمد است نام پدرم میرزا رضای بزاز است نام مادرم خدیجه است مسقط الرأسم شیرازاست
نظام العلماء گفت اما صاحبالزمان همنام است باجدش خاتم النبیین ص اسم شریف پدر بزرگوارش امام حسنعسکری عاست اسم شریف والده ماجدهاش نرجس خواتون است مسقط الرأس شریفش سامره است عمرمبارکش زیاده برهزار سالاستتقریباً
جناب آخوند ملامحمد ممقانی فرمود او در کتاب خودگفته (اول منآمن بینور محمدوعلی) معلوم میشود خود را ازایشان بهتر میدانی باب مضطربشد وسکوت نمود

بعد گفت «الحمدلله الذی رفع السموات والارض » (بفتح تاء سموات)
ناصر الدین شاه باآنکه ازسنش درآنوقت شانزده سال بیش نگذشته بود گفت :

وما بتا و الف قد جمعا　　　　یکسر فی الجر وفی النصب معا

فرمود این‌شعر راترکیب کن، باب‌عاجز ماندوچندسخن‌زشت‌بباب‌فرمودوامر کرد اورادرمیان‌محبس بردند
درسنه هزار و دویست وشصت و چهار زرین تاج الملقب به قرة العین بنت جناب آخوند ملا صالح برغانی قزوینی که در علوم عربیت و تفسیر و اشعار ملیحه مبرز عصر خود بود و حافظه و خط نیکی داشت شیفتهٔ کلمات باب شد طریقت او را پیشه خود گرفت حجاب را از بین برد وعقد یکزن را به‌نه مرد تجویز نمود

اصحاب باب پروانه وار دور آنزن را گرفتند گاهی او را (بدرالدجی) نامیدند و گـاهی (شمس الضحی)

بی حجاب بالای تختی میرفت واصحاب خود را موعظه میکرد ، آنگاه میگفت ، (هرکه‌مرا مس کندبدنش بآتش جهنم حرام میشود)

مردم میریختند سینه‌و پستانش را می‌بوسیدند

همه علماء ومجتهدین را واجب القتل میدانست حکم بقتل عم خود جناب آقای حاجی ملا محمدتقی برغانی صاحب مجالس المتقین وغیر اونمود

اصحاب قرة العین هنگام نماز صبح در مسجد زمانیکه آنمرحوم مشغول نماز بود بر اوتاختند واورا شهید نمودند وملقب شد بشهید ثالث

هنگامیکه میرزا علی محمد از بوشهر بشیراز رفت ملا حسین بشرویهٔ که بهرهٔ از علم نحو و صرف واصول وفقه داشت رفت بشیراز و آئین باب را اختیار نموده و دست بیعت بوی داد باب او را روانه کرد که اهالی خراسان رادعوت بباب کند

ملا حسین آمد باصفهان جمعی را بکیش باب دعوت نمود و از اصفهان آمد بطهران کاغذی نوشت بمحمد شاه و بمیرزا آغاسی وزیر آنها را نیزبکیش باب دعوت نمود

کارداران دولت اورا تهدید نمودند ازترس لب فروبست

کاغذی نوشت ببارفروش بحاجی محمد علی بارفروشی وکاغذی نوشت بقزوین بقرة العین که هردومرید باب بودند وآندو را دعوت نمود بخراسان که آنجا دعوت خود را آشکار کند

چون ملا حسین بشرویه وارد خراسان شد در بالا خیابان منزل گرفت و مشغول اغواء و اضلال خلق شد

حمزه میرزا حاکم خراسان‌ملتفت‌شد ملا حسین‌را محبوس نمودومریدهای او را متفرق‌گردانید ملا حسین میان محبس بود تافتنه سالار و رجب‌بهادر واقع شد ازمیان زندان بیرون‌شد رفت‌بطهران با حاجی محمدعلی بارفروشی بسمنان که‌رسیدند قرة العین راملاقات‌نمودند درمنزل بدشت‌یکفرسخی سمنان وارد واودر بین راه بودکه برود بمشهد و همدست با ملاحسین بشود

قرهالعین بی پرده رفت بالای منبر ومردم قریه را دعوت نمود بباب جمعی فریفته آنان شدند

اهل قریه بلوی نمودند وآنها را بیرون کردند واموالشان را غارت نمودند ملا حسین وحاجی محمد علی بجانب بارفروش رفتند وقرة العین بجانب مازندران ملاحسین‌وحاجی محمد علی‌دربارفروش مردم را دعوت نمودند بباب

مرحوم سعید العلماء کاغذی بکار گذاران دولت نوشت که از فتنه اینها جلو گیری کند
لذا در سبزه میدان بارفروش جنك بسیار بزرگی واقع شد آخرالامر داعیان باب کوتاه آمده
از بار فروش روانه شدند بمزار شیخ‌طبرسی

ملاحسین حاجی محمد علی بارفروشی را ملقب بحضرت اعلی نمود و هریك از اصحاب خویش
را بنامی میخواند یکی را میگفت تومظهر امام ثامن هستی و امام رضا نام داری و هریك را
بلقب پیغمبری یا امامی ملقب میکرد و میگفت هریك از ما که کشته شوند بعد از چهل روز بساز
زنده خواهند شد

آنجا بین مسلمین بابیه جنك نمایانی شد ودر آن جنك گلوله بدهان حاجی‌محمد علی خورد
وبجهنم واصل شد

ملا حسین هم زخم گلوله بر داشته بدرك‌الاسفل رفت وآنها را درهمان مزار شیخ طبرسی
زیر خاك نمودند و بقیه اتباعشان را که زنده مانده بودند میان میدان بار فروش در حضور علماء و
اعیان و اشراف سر بریدند بعدملا محمد علی زنجانی که از اتباع باب بود باجمعی از بابیه فتنه
بسیار بزرگی درزنجان احداث نمودند

آخرالامر ملامحمد علی وجمعی از اتباعش بدست میر اصلانخان بجهنم واصل شدند و بعد از
قتل اینها امیرنظام حاضرشد خدمت ناصرالدین‌شاه وگفت ماده فساد وقتی قطع میشود که‌علاج‌میرزا
علی محمدبشود این بود که سلطان‌حکم کرد بحمزه میرزای حشمةالدوله حاکم تبریز که میرزا
علی محمد را بقتل برساند

حشمة الدوله حکم کرد که باب‌را باسید حسین‌یزدی وملا محمد علی ربیب‌آقا سید علی‌زنوزی
که‌هر دو از اتباع باب بودند هر سه رااز محبس بیرون آوردند ودر دار الحکومه حاضر نمودند
ودر مجلس جمعی از بزرگان و علماء هم حاضر شدند و از باب بعضی از سؤالات نمودند که از
جواب آنها عاجز شد

بعد حشمة الدوله امرکرد که باب رابادو نفراز اتباعش علناً بقتل برسانند که اگرخفاء کشته
شوند بسا باشد که مریدها بگویند که او غائب شده

اولا آنها را میان بازار گردانیدند بعد بردند میان میدان تبریز روزدو شنبه بیست وهفتم(۱)
شعبان المعظم سنه هزار و دویست وشصت وپنج وباب را باملا محمد علی بدار کشیدند سربازان‌فوج
بهادران آنها راهدف گلوله کردند

اول گلوله بملا محمد علی رسید رو بباب کرد که **آیاازمن‌راضی شدی**

فوج از تهاجم بابیه میترسیدند که تفنك بعلی محمد بزنند ناگاه تیری بریسمان خورد پساره
شد علیمحمد افتاد روی زمین خود را بحجره یکتن از سربازان انداخت پس فوراً علی سلطان در
کمال قوت قلب بآن حجره داخل شدواورا اخذ نموده بدار آویخته و بدنش را هدف گلوله‌کردند
وجسدش را چند روز در میان شهر گردانیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و خورد جانوران
ساختند بعد که‌سید یحیی پسر سیدجعفر کشاف که‌در یزد بود خبر قتل میرزا علی محمد را شنیداز
یزد حرکت کرد بمملکت فارس آمد اورا هم درتبریز بباب ملحق نمودند

بعد از کشته شدن بابدر تبریز شروع شد بدورهٔ بهائیت میرزا حسینعلی بهاءالله صاحب کتاب
ایقان پدر عباس افندی الملقب به عبدالبهاء صاحب کتاب مفاوضات

۱ـ در اسرارالعقائد ۲۸ ذکر فرموده(ج)

میرزا حسینعلی معشوق‌قرة العین بود وقرة‌العین‌این شعر از غزل خود را که استقبال از جامی کرده درمقام معاشقه با میرزا حسینعلی بهاء گفته و اشاره برجعت حسین کرده

من‌ومهربان مه خوبرو ، که چه زد صلای بلا برو ینشاط قهقهه شد فرو ، که انا الشهید بکربلا

خلاصه بعد که‌باب کشته شد میرزا حسینعلی و سائر اتباع باب را گرفته بعضی را کشتند و بعضی را حبس نمودند میرزا حسینعلی را اخراج نمودند بجانب‌بغداد درآنجا کتاب ایقان را بخواهش خالوی میرزاعلی محمد نوشت

بدانکه شیخ احمد احسائی ابن شیخ زین الدین صاحب شرح الزیاره و غیر آن از تصنیفات عدیده استاد سید کاظم رشتی پسر سید قاسم‌رشتی ومحمد کریمخان کرمانی در اول امر داخل در دائره اهل‌ورع‌وسداد واز کسانی بود که‌باواجازه اجتهاد داده بودند جمعی‌ازعلماء‌مثل سیدبحرالعلوم وصاحب ریاض وشیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء

نقل شده وقتیکه ملاعلی نوری از اصفهان کاغذی باو نوشت درسر کاغذ مینوشت «بابی انت و امی» وقتیکه مؤلفاتش‌منتشر شد وبدست علماء رسید مشغول‌طعن باو شدند و جمعی از اعاظم علماء او را تکفیر کردند مثل شیخ محمد تقی شهید ثالث و حاجی ملا جعفر استرآبادی و ملا آقای در بندی و سید ابراهیم صاحب ضوابط و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و چون شیخ احمد فهمید که علماء او را تکفیر کردند ومردم از او عدول کردند هجرت نمود بمدینهٔ طیبه ودر بین‌راه سه منزلی مدینه طیبه از دنیا رفت در اوائل سنه هزار و دویست و چهل وسه در سن قریب به نود

آقا سید کاظم رشتی شاگرد مثل پیراهن بدن شیخ احمد بود و مؤلفاتی دارد مثل حجة البالغه وغیر آن که مفهوم نمیشود و گویا بلسان هندی گفته

حاجی محمد کریم خان بعد از سید کاظم رئیس حضرات شیخیه شد واوقائل است بارکان‌اربعه اول در توحید دوم در نبوت سوم درامامت وخود را رکن رابع میدانست

ازشیخ انصاری رحمة‌الله علیه سؤال کردند معنی رکن رابع چه چیز است که کریمخان خود را رکن رابع میداند

فرمود ، محقق در شرایع فرموده «الرکن الرابع فی النجاسات»

وفات کریمخان در سنه هزار و دویست‌وهشتادوهشت‌بود و قبرسید کاظم و کریمخان درکربلاء معلی است ومیرزا علی محمد باب شاگرد سید کاظم رشتی بوده

امر چهارم ـ در ذکری ازاصحاب حضرت بقیة‌الله فی الارضین

بمقتضای‌بعضی از اخبار معتبره‌رؤسای‌آنهاسیصد وسیزده نفرنداز قبایل مختلفه و بلدان متعدده

از فتوحات مکی نقل شده که فرموده «ووزراءه‌من الاعاجم ما فیهم عربی ولکن لایتکلمون الا بالعربیة‌لهم‌حافظ من جنسهم ماعصی‌الله قطوهواخص الوزراء و افضل الامناء»

فاضل کامل شیخ فضل‌الله بن‌شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی درکتاب‌مصابیح الاحزان فی‌اشراط قیام صاحب الزمان ع از کتاب حجة سید هاشم بحرانی نقل فرموده و روایتش مفصل‌است ودر آن روایت اسم تمام‌سیصدو سیزده نفر وقبیله و بلد ایشان‌ذکر شده

منجمله بیست‌و چهار نفراز طالقانند

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیرالمؤمنین ع روایت کرده فرموده و یحن للطالقان

فان لله عز وجل بها کنوز لیست من ذهب ولا فضة ولکن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته و هم انصار المهدی فی آخرالزمان

ظاهراً مراد طالقان مازندران است نه طالقانیکه در طرف افغانستان میباشد

هیجده نفر ازاهل قم‌اند چهارده نفر از اهل کوفه اند دوازده‌نفر از اهل هراتند دوازده نفر از اهل مروند دوازده نفر از اهل جرجانند نه نفر از اهل بیروتند هشت نفر از اهل مدائنند هشت نفر از اهل نیشابورند هفت نفر از اهل ری هستند هفت نفر از اهل طبرستان شش‌نفر از اهل یمن پنج نفر از اهل طوس پنج نفر ازاهل تفلیس چهار نفر از اهل همدان چهارنفر از اهل دیلم چهارنفر از اهل سنجار چهار نفر از اهل فسطاط سه نفر از اهل دمشق سه نفر ازاهل بصره سه نفر از اهل سجستان سه نفراز اهل رقه سه نفر از اهل خابور دونفر از اهل مدینه طیبه دونفر از اهل قومس که سبزوارباشد وبقیه از سایر بلدان‌وقبائلند

فصل ششم

درذکر بعضی ازعلائم ظهور حضرت حجة‌الله ع که در این تاریخ واقع شده‌است

منجمله ـ درتفسیر علی‌بن ابراهیم از حضرت رسول ص روایتکرده که آن بزرگوار در حجة‌الوداع علائم اشراط‌الساعة را بیان فرموده که غالب آنها واقع شده درآن روایت فرموده (فعندهایکون اقوام یتعلمون القرآن لغیرالله ویتخذونه مزامیر الخ)

(مزمار بمعنی نای و دف وهرآلت سرور است)

واین زمان قرآن را در جعبه آواز حبس کرده‌اند وبا ساز وتغنی تلاوت‌میشود؛

منجمله در وسائل‌از شیخ صدوق ؛از اصبغ بن‌نباته ؛از حضرت امیرع روایتکرده فرمود (یظهرفی‌آخرالزمان وهوشرالازمنه نسوة‌مکاشفات عاریات متبرجات من الدین خارجات فی الفتن داخلات مائلات‌الی‌الشهوات‌مسرعات‌الی‌اللذات مستحلات المحرمات فی‌جهنم خالدات »

یعنی: ظاهر میشود در آخرالزمان و او بدترین زمانهاست زنهائیکه مکشوفند وتعدی‌کننده و ظلم‌کننده‌اند، مینمایانند زینت خود را بمردان و از دین خارجند و در فتنه‌ها داخلند مائلند بشهوات سرعت مینمایند در لذات دنیوی محرمات الهی را حلال میدانند و مخلد میباشند در جهنم

و شاید مراد ازکاشفات همین لباسهای نازکی است‌که‌میپوشند وساتربدنشان نیست

این علامت هم فعلا موجود است

منجمله در ثواب‌الاعمال از حضرت پیغمبر ص روایتکرده فرمود : سیأتی زمان علی امتی لایبقی من‌القرآن الارسمه ولامن الاسلام الا اسمه یسمون به وهم ابعدالناس منه مساجدهم عامره وهی خراب من الهدی فقهآء ذلك الزمان شرفقهاء تحت‌ظل‌السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود

اینهم ازعلائم واقعه است

منجمله درجلدسماء والعالم از تاریخ قم باسانید خود از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود «ستخلوا کوفة من المؤمنین ویأزرعنهاالعلم کماتأزر الحیة فی جحرها ثم یظهر العلم ببلدة یقال لهم قم وتصیرمعدناً للعلم والفضل حتی لایبقی فی‌الارض مستضعف فی الدین حتی‌المخدرات فی‌

الجبال وذلك عند قرب ظهور قائمنا فيجعل‌الله قم واهله قائمين مقام الحجة ولولاذلك لساخت الارض باهلها ولم يبق في‌الارض حجةفيفيض العلم منه الى سائرالبلاد في‌المشرق والمغرب فيتم حجةالله على الخلق حتى لايبقى احد على‌الارض لم يبلغ‌اليه الدين و العلم ثم يظهر القائم ع و يسير سبباً لنقمةالله وسخطه‌على‌العباد لان‌الله لاينتقم من‌العباد الا بعد انكارهم حجته»

يعني؛ زود است که خالي بماند کوفه از مؤمنين و جمع شود از کوفه علم چنانچه جمع شود مار در سوراخ خود بعد ظاهر شود علم در شهری که گفته میشود قم و میگردد قم معدن علم وفضل تا آنکه باقی نماند بی سواد و مستضعف در دین حتی عروسان در حجله و این نزد ظاهرشدن حضرت قائم ع است پس قرار میدهد خداوند قم را و اهل آنرا قائم‌مقام حجة و اگر نه این باشد هر آینه فرو برد زمین اهلش‌را وباقی نماند در زمین حجتی پس افاضه میشود از قم علم بسایر بلادی که در مشرق ومغرب است پس تمام میشود حجت خدا برخلق تا آنکه باقی نماند احدی که نرسد باو احکام دین وبعد ظاهرمیشود حضرت قائم ومیگردد همین عالم شدن عموم مردم سبب از برای غضب‌الهی و سخط او بر بندگانش چون خداوند انتقام نمیکشد از بندگان مگر بعد از انکار نمودن بنده حجت‌اورا

این علامت هم خورده خورده ظاهر میشود

منجمله در بحار از غیبت شیخ طوسی از عمره بنت نفیل روایتکرده (قال‌سمعت الحسن بن علي ع يقول لايكون هذا الامر الذى تنظرون حتى يبرء بعضكم من بعض ويلعن بعضكم بعضاً ويتفل بعضكم في وجه بعض وحتى يشهد بعضكم بالكفر على‌بعض قلت مافي ذلك من خير قال‌ع الخير كله في ذلك عند ذلك يقوم قائمنا فيرفع ذلك كله)

يعني: شنیدم ازحضرت امام حسن ع که فرمود: نمی‌باشد این امری‌که شما انتظار اورا دارید تاآنکه بیزاری بجوید بعض از شما ازبعضی ولعن‌کند بعض ازشما بعضی را وآب‌دهن اندازد بعض از شما بصورت بعضی وتا آنکه شهادت بدهد بعض از شما بکفربعضی

راوی عرضکرد: نیست در آن خیر . فرمود کل خیر در همین است زیراکه در آنوقت حضرت قائم ع ظهور خواهد فرمود پس تمام اینها را از بین برمیدارد

این‌علامت هم وقوعش معلوم است

منجمله در اوائل‌جلد سیزدهم بحار در باب (ماورد من اخبار الله و اخبارالنبي‌ص‌بالقائم) از **کشف‌الغمه** از **ابی‌نضرة** روایتکرده: گفت ما نزد **جابربن عبدالله** بودیم ، فقال يوشك اهل العراق لا يجئى اليهم قفيز ولادرهم، قلنا من اين ذاك ؟ قال من العجم يمنعون ذاك ! ثم قال يوشك اهل‌الشام ان لا يجيء اليهم دينار ولامد، قلنا من ابن ذاك قال من قبل‌الروم ثم‌سكت‌هنيئة، ثم‌قال(ع) قال رسول‌الله ص يكون في‌آخر امتي خليفة يحثى المال حثاً لايعده عدا

يعني: جابر بن عبدالله فرمود نزدیك است‌که باهل عراق داده نشود قفیز وپیمانهٔ ونه درهمی گفتیم ازکجا خواهد بود این منع فرمود از جانب عجم‌که منع کنند فرستادن پول را وفرمودنزدیك است‌که باهل شام داده نشود دیناری و نه مدی

گفتم ازکجا خواهد بود این فرمود از قبل روم بعد قدری سکوت‌کرد فرمود حضرت پیغمبرص فرمود(میباشد درآخر امت من خلیفه و جانشینی که مشت میکند مالرا یکنوع مشت‌کردنی و نمیشمارد اورا یکنوع شمردنی

این چند وقت است کانه واقعشده

منجمله در بحار از غیبت نعمانی از کعب الاحبار روایتکرده :(ان القائم من ولد علیع له غیبة کغیبة یوسف و رجعة کرجعة عیسی بن مریم ثم یظهر بعد غیبة مع طلوع النجم الاخر و خراب الزوراء وهی الری الخ)

ری فعلا مخروبه است در نزدیك طهران واقعست

چنانچه از علامه مجلسی از مفضل بن عمر روایت شده فرمود یا مفضل (اتدری اینما وقعت الزوراء قلت الله و حجته اعلم ، فقال اعلم یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود ابتنی فی ذیله بلدة تسمی بالطهران وهی دار الزوراء التی تکون قصورها کقصورالجنة و نسوانها کحورالعین واعلم یا مفضل، انهن یتلبسن بلباس الکفار ویتزین بزی الجبابرة ویر کبن السروج ولایتمکن لازواجهن ولاتفی مساکن الازواج لهن فیطلبن الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء و تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال فانك ان ترد حفظ دینك فلاتسکن فی هذه البلدة ولا تتخذها مسکناً لانها محل الفتنة وفرمنها الی قلة الجبال ومن الحجر الی الحجر کالثعلب باشباله

مخفی نماناد احوالات حضرت حجة ع و تکالیف شیعیان را در زمان غیبت آن سرور و ذکر کسانیکه در غیبت صغری و کبری شرفیاب حضور انورش شدند انشاءالله در مجلد مستقلی خواهم نوشت

علمای اعلام در این مقام تصنیفات زیادی فرموده‌اند و بهترین کتب فارسی دراینخصوص که بطبع رسیده کتاب (نجم الثاقب) و کتاب (دارالسلام) شیخ محمود عراقیست

خاتمه

چون این خاتمه حالات خاتم الاوصیاء ع است مناسب دیدم که ازحالات خاتمه وعاقبت امور خودمان شرحی گفته شود

« نرجوا من الله ان یجعل خاتمة امورنا خیراً »

لابد است در اینمقام از ذکر سه امر:

امر اول ـ در بعضی از حکایات متعلقه بشیاطین عدیله

کما فی القرآن المجید حکایة عن الشیطان العنید (فبعزتك لاغوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین) ظاهر آیهٔ شریفه یعنی قسم بعزت تو هرآینه من بندگانت را گمراه میکنم مگر بندگانی را که در عبودیت و عبادت تو مخلص باشند

بدانکه شیطان معرفت داشت بعزت و کبریائی خداوند معذلك قسم یاد نمود باغوا نمودن خلق مگر بندگان مخلص الهی راکه از اغوا نمودن آنها عاجز است

ملاحظه بفرمائید شیطانی که قسم خورد نزد آدم و حوا که از برای آنها ناصحست چنانچه درقرآن مجید است (وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین) **معذلك کاری کرد که آنها را از بهشت خارج نموث** و با ما که قسم یاد نموده اغوا نماید خیلی مشکل است که بتوانیم ازشرش ایمن شویم بلی هنیئاً للمخلصین که شیطان بر آنها تسلطی ندارد

درمواعظ المتقین روایت کرده در بنی اسرائیل عابدی مرور نمود بدرختی که مردم او را عبادت میکردند رفت بمنزل خود و تبری برداشت و بالاغ خود سوار شد ورفت بجانب آندرخت که اورا قطع نماید، در بین راه شیطان بصورت انسان اورا ملاقات کرد گفت کجا میروی گفت درختی

است که مردم اورا عبادت میکنند میخواهم اورا قطع کنم شیطان گفت ترا چه کار است باه‌آن‌درخت بگذار اورا بحال خودش عابد قبول نکرد با شیطان دست بگریبان شد و او را زد بزمین ، شیطان گفت درخت را قطع مکن منْ هرروزی چهار درهم زیر فراشت میگذارم اورا بگیر و تصرف کن، عابدگفت آیا این کار را خواهی کرد؛ گفت بلی من ضامنم که همه روزه این کار را بکنم

پس عابد برگشت بمنزل خود و درخت را قطع نکرد، دو یا سه روز دراهم را زیر فراش‌خود دید، بعد چیزی ندید، تبر را برداشت و بالاغ خود سوار شد میرفت که درخت را قطع کند بازشیطان را بصورت انسانی ملاقات کرد گفت کجا میروی؟

گفت درختی است که مردم اورا عبادت میکنند میروم اورا قطع کنم، شیطان بصدای‌هولناکی باوخطاب کرد گفت برگرد عابد برنگشت شیطان با او دست بگریبان شد وعابد را زد بزمین ، عابد گفت چه شد دفعهٔ اول من بتو غالب شدم، ایندفعه تو بمن غالب شدی گفت دفعهٔ اول خروجت از منزل وغضبت‌برای خدا بود لذا مرا بزمین‌زدی این‌مرتبه خروجت وغضبت بجهت‌آن‌بود که دراهم بتو نرسید لذا من برتو غالب شدم

عمده خوف از شیطان عندالاحتضار است

چنانچه در معالم الزلفی از کتاب ارشادالمسترشدین فخرالمحققین ولد علامه نقل کرده که عدیله وقت مرگ واقع میشود شیطان‌میآید وعدول میدهد انسان راوقت مرگ که اورااز‌ایمان‌خارج کند

در لئالی‌الاخبار است که درخبر وارد شده شیطان میآید ببالین محتضر وطرف چپش می‌نشیند ومیگوید دیدی عاقبت امرخودرا ؟ بگو خداوند دو تاست تا از این شدت نجات یابی ، لهذا علما فرموده‌اند که اشد حالات انسان حال نزع روحست چون در این حالت شیطان فرصت می‌بیند که ایمان اورا بگیرد چون در آن وقت تشنه میشود شیطان بالای سرش میآید و قدح آب سردی میآورد مؤمن آن آب را خواهش میکند شیطان میگوید بگو پیغمبر ص دروغ گفته تا آب را بدهم

پس اگر دارای شقاوت باشد اورا اجابت میکند و از دنیا میرود کافراً اگر دارای سعادت‌باشد شیطان را از خود دورمیکند انتهی ماعن لئالی الاخبار

وقتیکه انسان تأمل نماید تصدیق میکند که‌درآنحالت احتضار خیلی خوف رفتن ایمان است جهتش آنستکه در آنحالت انسان خود را غریق دریاهای بلیات و از همه جهت بیچاره می‌بیند چون تمام آن شدائد درآنحالت توجه بشخص محتضر میکند از شدت مرض و وجع و کلالهٔ زبان و کوری چشم و رفتن‌سایر قوای بشریه وجزع واضطراب و گریهٔ عیال واولاد و اقارب ومیداند که جمیع‌حیثیات ازشخص گرفته میشود از روح و اولاد و اقارب ومناصب وسایر شئوناتی که شخص دو داردنیا بجهت تحصیل هریك از آنها عمرها ومالها صرف کرده ومشقت‌های زیاد تحمل نموده ومیداند که فراق و جدائی از اینها جدائی است که ابد الاباد امید برگشتن‌ندارد

وایضا میداند که بعد از این ساعت وارد میشود بظلمت لحد وحیداً فریداً با این شدائد یکنفر هم می‌بیند که او را سرزنش میکند ومیگوید دیدی نتیجهٔ بندگیت بخـدا! چه شد دیدی کـه خداوند چگونه بین تو و دوستانت میخواهد جدائی بیندازد پس مرا اطاعت کن و از برای من یك سجده بکن و لو باشاره تا من ترا از جمیع این شدائدی که در حال صحت نیتوانستی عشر از اعشار

اورا تحمل نمائی نجات بدهم !؟

پس در اینحالت چگونه از تسویلات شیطانی شخص خلاص و آسوده میشود (اعاذناالله تعالی وجمیع المؤمنین من تسویلاته)

چنانچه درقرآن مجید میفرماید(کمثل الشیطان اذقال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منك الخ)

ذکرمیشود بعضی ازحکایات مناسب این مقام و اقتصار میشود بذکر هشت حکایت

حکایت اول - درلئالی الاخبار از ابی زکریای زاهد نقلکرده

وقتیکه وفاتش رسید صدیقش آمد بعیادت او در حالتیکه در سکرات مرك بود تلقین کردباو دو مرتبه کلمه طیبه « لااله الاالله محمد رسول‌الله ص علی ولی‌الله » را ، ابی زکریا اعراض نمود درمرتبهٔ سوم گفت لااقول وغش کرد، صدیقش تعجب کرد بعد ازساعتی درخود خفتی دید چشمش را بازکرد گفت آیا شما بمن چیزی تلقین کردید ؟ گفتند بلی سه مرتبه بشما این کلمات طیبه را تلقین کردیم درمرتبهٔ سوم گفتی لااقول

گفت شیطان ببالین من آمد با قدح آبی بدست راست من ایستاد وقدح را حرکت داد گفت آیا محتاج بآب هستی؟ گفتم بلی گفت بگو عیسی ابن الله ! من از او اعراض کردم باز بطرف پای من ایستاد باز همین کلمه را تلقین کرد من نیز از او اعراض کردم، درمرتبه سوم گفت بگو لااله‌الاالله گفتم نمیگویم پس قدح را زد بزمین واز من گریخت من متغیرانه درجواب اوگفتم « لااقول »

من کلام ابلیس را ردکردم نه کلام شما را من شهادت میدهم « ان لااله الا الله و ان محمداً رسول‌الله ص و ان علیاً ولی‌الله ع »

حکایت دوم درمنازل‌الاخره محدث قمی نقل فرموده

شخصی از تلامذه فضیل بن عیاض مریض شد واو اعلم تلامذهٔ او بود پس فضیل او را عیادت کرد ونشست بالای سرش اورا محتضر دید مشغول شد بخواندن‌سورهٔ یس محتضر گفت نخوان، فضیل سکوت نمود بعد گفت بگو (لااله الا الله) گفت نمیگویم و من بیزارم از او وبهمین حال از دنیا رفت. فضیل ازمشاهده اینحالت خیلی مغموم شد آمد بمنزلش و از منزل خود بیرون نشدتاآنکه آن تلمیذش را در خواب دیدکه ملائکه عذاب او را بجهنم میکشند

فضیل گفت تواعلم تلامذه من بودی‌چرا وقت مردن معرفت سلب شد و بسوء خاتمه از دنیا رفتی گفت من بواسطه سه خصلت مبتلا بسوء خاتمه شدم:

اول آنکه دردنیا نمام وسخن‌چین بودم **دوم** آنکه حسود بودم **سوم** آنکه مریض شدم طبیب بمن گفت‌لابد هستی که‌همه‌ساله یکقدح شراب‌بخوری والاهلاك‌میشوی منهم‌میآشامیدم،**این سه‌خصلت باعث‌سوءعاقبت‌من‌شد**

حکایت سوم - درکشکول بهائی است: که‌بعضی ازمترفین‌که بنازونعمت پرورده بودمحتضر شد هرقدر تلقینش میکردندکلمه توحید را این‌بیت را میخواند:

یا رب قائلة یوماً وقد تعبت   این الطریق الی‌حمام منجاب

سببش این بود زن عفیفهٔ حسنائی از منزل خود بیرون شدکه برود بحمامی که معروف بود بحمام منجاب راهش را بلدنبود ، قدری راه رفت بتعب افتاد مردی را دید که در خانه‌اش ایستاده

بود سؤال کرد راه حمام منجاب کجاست؟ آنمرد گفت اینجاست (اشاره کرد بمنزل خود)
چون ضعیفه داخلشد آنمرد درب را بروی بست ، ضعیفه ملتفت بمکر او شد کمال رغبت و میل را اظهار کرد گفت خوبست جهت ما طعامی ابتیاع نمائی با قدری از بوی خوش وزود مراجعت نمائی آنمرد چون کمال رغبت و میل اورا دید در کمال اطمینان رفت ببازار که غذا خریده بیاورد ضعیفه برخاست و از در خانه بیرون شد و گریخت، این بود که آنمرد بهوای آنزن بود ومضمون این بیت را درقلبش متذکر بود تا وقت احتضارش
نظر کن ببین اراده معصیت نمودن اینمرد چگونه اورا مانع شد از اقرار بشهادت در وقت مرك و آن شعری را که یاد از معشوقهٔ او بود وقت مرك برزبانش جاری شد، پس چه خواهد بود حال کسی که بی پروا درمعصیت خدا باشد ومعشوقات متعدده در دار دنیا داشته باشد

حکایت چهارم ـ در روض الریاحین است

روایت شده مردی که هیمه فروش بود واز خدا غافل بود چون وقت احتضارش رسید هرقدر میگفتند بگو (لااله الاالله) میگفت (حزمة بفلس) یعنی (یك خرمن هیزم بیك فلس)
حقیر میگویم نظر کن ببین این مرد که عادت کرده بود بگفتن حزمة بفلس درحال صحت خود وقت مرك هم همین سخن برزبان او جاری شد پس خوبست انسان درحال صحت زبانش راعادت بدهد بگفتن شهادتین تا وقت مرك هم بزبانش جاری بشود

حکایت پنجم ـ استاد حقیر مرحوم حجة الاسلام آقا میر سید علی حائری یزدی نقل فرمود: در یکی از قرای اصفهان مردی محتضر شد در آن قریه عالم زاهدی بود از او استدعا نمودند که بیاید ببالین آن محتضر وشهادتین را تلقین او بنماید
آن عالم زاهد آمد و تلقین نمود باو شهادتین را محتضرهم میگفت (لااله الاالله)
آن عالم صدای شخصی را میشنید که میگفت صدق عبدی محتضرمیگفت یاالله آنشخص میگفت لبیك عبدی، آنعالم متغیرشد گفت توکیستی که او یا الله میگوید وتو لبیك میگوئی گفت خدای اومن هستم واو بندهٔ خالص منست وسالهاست که اطاعت میکند مرا و اوامر مرا امتثال میکند!
عالم گفت مگر توکیستی گفت من شیطان هستم!

حکایت ششم ـ جناب سیداجل آقاسیدعبدالله توسلی نقل فرموده از والدماجدشان آقا سید حبیب الله شیرازی پسرعم مرحوم آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمة الله علیه و او از برادرش عالم مؤید آقا میرزا محمد رضا نقل فرموده

در نجف اشرف شخصی از صلحاء و اهل علم ازمن استدعا نمود که برویم بعیادت مریضی از اهل علم وفضل، پس من اجابت نمودم و با ایشان رفتم بعیادت آن مریض و اورا درشدت دیدم حتی آن که گمان کردم تا شام زنده نخواهد بود چوندیدم کسانش خیلی مضطرب هستند یك دوائی که یقیناً مضر نبود گفتم وازخانه بیرون شدم ـ چون فردا صبح شد مشرف شدم بحرم حضرت امیر ع دیدم همان شخصی که دیروز با اوبعیادت آن مریض رفته بودیم میان حرم مشرف است ازحال مریض سؤال کردم گفت دیروز که شما رفتید آنشخص محتضر شد یکی از رفقایش مشغول شد بخواندن دعای عدیله چون باین فقره رسید (واشهدان الائمة الابرار والخلفاء الاخیار) مریض اعراض کرد و صورت برگردانید بفارسی گفت (این اول حرفست) ماخیلی مضطرب شدیم
دو مرتبه مشغول خواندن دعای عدیله شد چون باز باین فقره از دعا رسید ثانیاً گفت (این

اول حرف است) اضطراب ما زیادتر شد ثالثاً بازمشغول شد بخواندن دعای عدیله پس مریض مغمی علیه شد و چشمش را داروی هم گذارد لمعهٔ نگذشت که پیشانیش عرق کرد ونفسش بشماره افتاد پس‌ما مأیوس شدیم از حیاتش قدری‌نگذشت که عرق تمام بدنش راگرفت وچشمهایش را باز کرد وبادستش اشاره‌کرد بصندوقی که‌در گوشهٔ خانه بودو امر کرد که‌سراورا بازکنند وازمیان‌او یك ورقه‌را بیرون آورد وپاره کرد

من که شنیدم رفتم بدیدن او دیدم نشسته وتکیه‌داده بروساده سؤال کردم از قضیه اش‌گفت من بکسی پنج تومان پول قرض داده بودم وسند ازاو گرفته بودم هرو قت که میگفت (واشهد ان الائمة الابرار الخ) میدیدم شخص محاسن سفیدی سرصندوق ایستاده و همین سند را بدست گرفته میگوید اگر گفتی این کلمه شهادت را این سند را پاره میکنم

من ازکثرت محبتی که داشتم باین سندراضی نمیشدم که‌این کلام رابگویم و چون خداوند منت برمن نهاد ومرا شفا داد سندرا پاره کردم فعلا مانعی ندارم از اقرار بشهادت حقه

حکایت هفتم سید اجل سابق الذکر حکایت کرد از عالم فاضل شیخ محمدعلی شوشتری چون سید اجل حجةالاسلام مرحوم حاجی میرزا اسمعیل‌شیرازی‌پسر عم مرحوم آیةالله‌سابق الذکر در سامراء مریض شد اورا آوردند بکاظمین ع بجهت سهولت طبیب و دواء جناب حجة الاسلام آقای میرزا علی آقاپسر آیةالله شیرازی هم با بعض دیگر از اجله علماء با ایشان آمدند به کاظمین ع پس اجاره کردند منزلی را و اطباء را از بغداد آوردند وخیلی‌سعی کردند معالجه نشد وروز بروز مرض شدت کرد تا آنکه ایشان محتضر شدند پس در آنحالت سید نظرفرمود بطرفی که در آنطرف احدی نبود وصورت بر گردانید و بفارسی فرمود هر کسی‌را راه ندهید پس‌مانظر کردیم احدی را در آنطرف ندیدیم

ثانیاً نظر فرمود وصورت بر گردانید واظهار اشمئزاز کرد وفرمود گفتم هر کس را راه ندهید مرتبه سوم نظرفرمود گفت آیا منزل باجاره‌ما نیست چرا این‌مرد را در اینجا راه داده اید متحیر شدیم که‌آن‌مرد کیست که‌ما او را نمی‌بینیم

بعد مشغول شد خود آنمرحوم بقرائت ادعیه استعاذه از شیطان آن‌وقت فهمیدیم که آن‌شخص شیطان بوده بعد از لمحه مرحوم سید ازدنیا رحلت فرمود و جنازه شریفش را نقل فرمودند بنجف اشرف و آنجا دفن کردند

حکایت هشتم زوجه مرحوم عالم عامل الحاج شیخ محمد رضا المرواريد نقل کرده که چون وفات جنا ب آقا شیخ محمد رضا نزدیك شد تیمم کردند بجهت نمازشان و نشسته نمازخواندند از شدت مرض پس نظرکرد بزاویه حجره وگویا خطاب کرد بکسی وگفت (لعن‌الله الشيطا ن) بمحبتی که دارم بحضرت امیرالمؤمنین ع و اولاد معصومینش نمیگذارم تو نزدیك من بیائی وبعد ازلمعهٔ ازدنیا رحلت فرمود رحمةالله علیه

امردوم بدانکه مستفاد از اخبار معتبرهٔ آنستکه حضرات معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین ببالین محتضر حاضر میشوند وقدر متیقن حضور پیغمبر ص وامیرالمؤمنین ع است واخبار کثیره دلالت بر این معنی دارد

درفروع کافی از عقبه روایتکرده که حضرت صادق ع فرمود ای عقبه قبول نمی کند خداوند روزقیامت از بندگان‌خود مگراین‌امری را که‌شمادارا هستید که محبت و ولایت اهل البیت

باشد و نیست بین احدی ازشما و بین آنکه ببیند چیزی را که چشمش روشن شود مگر جانش برسد بحلقومش ، بعد حضرت تکیه داد معلی بن‌خنیس بعقبه چشمك‌زد که سؤال کند که چون‌جانش بحلقومش برسد که‌را می‌بیند ، سؤال کرد ، حضرت‌فرمود می بیند ، زیاده‌برده مرتبه سؤال کرد که‌رامی‌بیند درهر مرتبه حضرت میفرمود می‌بیند در آخرحضرت نشست فرمودیا عقبه دست بر نمیداری تا بدانی عرضکردم بلی یابن رسول‌الله انما دینی مع دینك یعنی دین من تابع دین شما هست پس هرگاه دین من‌از دستم برود در آن‌خسران وعذاب ابدی خواهدبود ومن هر ساعت ممکنم نمیشود که خدمتتان برسم وازشما سؤال کنم پس عقبه گریان شد حضرت بحال‌او رقت‌کرد فرمود بریهما والله

عرضکردم پدر ومادرم فدای شما آن‌دو نفری را که‌می‌بینید کیستند فرمود پیغمبر ص است و امیرالمؤمنین ع ای عقبه مؤمنی ازدنیا نمیرود تاآندو بزرگوار را ببیند الخ

در بحار از شیخ‌مفید روایتکرده که پیغمبر ص بامیرالمؤمنین ع فرمود (ان‌محبیك یفرحون فی‌ثلثه مواطن عند خروج انفسهم وانت هناك تشهدهم وعند مسائلة فی القبور وانت هناك تلقنهم و عندالعرض علی‌الله وانت‌هناك تعرفهم)

درفروع کافی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمودمؤمن که‌وقت مرك اشك بچشمش ظاهر میشود آنوقتی است که پیغمبر ص را می بیند ومسرور میشود آیا ندیدهٔ شخصی راکه‌می‌بیند محبوبش را خنده میکند وچشمش باشك میآید

از بعضی از اخبار استفاده میشود حضور خمسهٔ طاهره بیالین محتضر

درکشف الغمه از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع روایتکرده‌فرمودند (حرام علی روح ان تفارق جسدها حتی تری الخمسة محمداً وعلیاً و فاطمة والحسن والحسین (ع) بحیث تقرعینها او تسخن عینها

از بعض از اخبار استفاده میشود حضور تمام چهارده معصوم ع بیالین محتضر

درثالث بحار از دعوات راوندی از حضرت جواد الائمه ع روایتکرده فرموده شخصی از اصحاب حضرت رضا ع مریض شد حضرت بعیادت او تشریف برد فرمود چگونه است حال تو

عرضکرد بعد ازشما مرك را ملاقات کردم (مرادش شدت مرض بود) فرمود چگونه مرك رادیدی عرضکرد شدیداً الیماً فرمود تو بعضی از حالات‌مرك را دیدهٔ‌مردم دوقسمند‌بعضی استراحت میافتند بمردن و بعضی براحت میاندازند از مردنشان پس تجدیدکن‌ایمان بخدا و ولایت ائمه هدی راتا آنکه از مردن براحت بیفتی ، آن مریض چنین کرد بعد عرضکرد یابن رسول‌الله ص این ملائکه پروردگار است که با تحیات وتحف سلام میکنند بشما ودر مقابل شما ایستاده‌اند اذن بدهید بنشینند حضرت رضا ع فرمود بنشینید ای‌ملائکه پروردگار من

بعد بمریض فرمود سؤال‌کن از ملائکه پروردگار که آیا مأمورند که‌در مقابل من بایستند مریض از آنها سؤال کرد گفتند اگر جمیع ملائکه‌هائیکه خداوند خلق فرموده خدمت شما حاضر شوند هر آینه در مقابل شما بایستند ونشینند تا بآنها اذن‌بدهید همچنین خداوند امر فرموده

بعد مریض چشمش را بهم‌گذارد عرضکرد السلام علیك یابن رسول‌الله این شخص شماهست‌با اشخاص محمد و کسانیکه بعداوهستند از ائمه اطهار وازدنیا رفت

امر سوم ظاهر مستفاد از بعضی از اخبارآنستکه آمدن شیاطین عدیله بیالین محتضر قبل

از حضور حضرات معصومین و قبل از حضور ملك الموت است بجهت آنکه آمدن شیاطین بجهت گرفتن ایمان محتضر است پس لابد است که آمدن شیاطین عدیله در حالت کمال عقل و کمال شعورش باشد و بودن محتضر دردائره مکلفین بحیثی که باب توبهٔ براو مفتوح باشد وایمان و کفرش دراینحالت مؤثر باشد و چشم و گوشش بعالم دنیاباز باشدو بحسناتش مثاب باشد و در سیئاتش معاقب باشد و منجزات و وصایایش صحیح باشد وتوبه‌اش مقبول باشد پس درآن هنگام شیاطین عدیله میآیند که ایمانش را بگیرند

از حکایات سابقه معلوم‌میشود که بعضی از مریضهادرحال شدت مرض با شیاطین تکلم کرده‌اند وبعد از افاقهٔ ازمرض حکایت کرده‌اند مکالمه‌شان را با شیاطین و کیفیت تدلیس نمودن شیاطین بجهت اخذ ایمانشان

واما حضور حضرات معصومین ظاهر آنستکه در حال خروج محتضر است از دایرهٔ مکلفین وباز شدن چشمو گوش اوست بعالم آخرت ودرحال انسداد باب توبه‌است بروی او و بآخر رسیدن ساعات عمر اوست ودر هم‌پیچیده شدن صحیفه عملش هست ورسیدن اوان مجازاتش هست که احدی مطلع نمیشود بغیر محتضر

اگر گفته شود پس ثمره تشریف آوردن حضرات معصومین در این حالت ببالین محتضر چه چیز است درجواب **گفته میشود**

اول توصیهٔ بحضرت ملك الموت که برمحبینشان رفق ومهربانی بنمایند در قبض روحش

ثانیاً ـ بجهت آنکه تشریف آوردن ایشان آسان شود به‌محبینشان‌شدائدموت ونزع روح

ثالثاً ـ بجهت آنکه بتشریف آوردن ایشان سهل‌میشودبرمحبینشان مفارقت دنیاولذائذ آن

رابعاً ـ آنکه شاید در آنحالت شدت بچشانند به محبینشان بعضی از لذائذ اخرویه را

پس ای سادات وای موالیان التماس‌میکنیم از فضلو احسان شما که هنیئهٔ قبل حال احتضار تشریف بیاورید بجهت آنکه شیاطین عدیله را از ماطرد و دور بفرمائید

اگر گفته شود ما حاضرمیشویم ببالین محتضرین‌ودر نزدآنها احدی رانمی‌بینیم‌نه‌ازحضرات معصومین ونهٔ ازشیاطین عدیله

جواب داده میشود خداوند قادر است که آنها رااز نظرهـای خلق محجوب نماید بجهت پارهٔ ازمصالح واما بنظر محتضر بیایند

چنانچه در اخبار عامه وخاصه وارد شده‌درتفسیر قوله‌تعالی«وجعلنابینك وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجاباً مستوراً» که خداوند مخفی فرمود شخص پیغمبر ص‌را از دشمنانش‌با آنکه‌دوستانش اورا میدیدند و احتمال هم میرود که حضورشان باجساد مثالیه لطیفه باشدکه نبینندآنها رابغیرمحتضر

چنانچه در اخبار کثیره‌وارد شده که ارواح اموات در عالم برزخ متعلق میشود باجساد مثالیه وممکنست که ازبرای هریك از ائمه ع اجسادمثالیه کثیره‌باشد پس اگراتفاق بیفتد قبض‌ارواح‌کثیره در آن واحد درمشارق ومغارب اززمین ممکنست آنهابا اجساد مثالیه‌در سربالین همه‌آنهاحاضرشوند

خاتمة الكتاب

در بعضی از فضایل و اخلاق کریمه خمسهٔ طیبهٔ طاهره صلوات الله علیهم اجمعین
ذکر میشود درضمن پنج فصل

فصل اول

دراجمالی از فضایل واخلاق کریمه حضرت خاتم النبیین ص
ذکر میشود در ضمن پنج امر

امر اول دراشاره بعلم آنبزرگوار نسبت بسایر انبیاء

در اصول کافی باسناد خود از حضرت صادق ع روایت فرموده

فرمود حضرت عیسی بن مریم (ع) عطا کرده شد دوحرف از هفتاد ودوحرف اسم اعظم وحضرت موسی عطا کرده شدچهار حرف و حضرت ابراهیم عطا کرده شد هشت حرف و حضرت نوح عطا کرده شده پانزده حرف وحضرت آدم عطا کرده شد بیست‌وپنج حرف وخداوند تبارك و تعالی جمع فرمود کل اینهارا از برای حضرت خاتم النبیین ص وفرمود اسم اعظم الهی هفتاد وسه حرف است و عطا کرده شد بمحمد ص هفتادودو حرف ومحجوب شد ازاویك حرف واحد

بیان بعضی از شارحین احتمال دادند که مراد این باشد که بحضرت عیسی دو حرف عطا کرده شد زائد بر آنکه بانبیای قبلش عطا کرده شده بود وهمچنان بحضرت ابراهیم وموسی ونوح پس گویا فرموده خداوند بحضرت آدم بیست‌و پنج حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمودو بحضرت نوح چهل حرف وبحضرت ابراهیم چهل‌و هشت حرف و بحضرت موسی پنجاه ودو حرف و بحضرت عیسی پنجاه وچهار حرف وبحضرت خاتم النبیین ص هفتادو دو حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود

امر دوم در اشاره بحلم آن بزرگوار

درامالی شیخ صدوق ازامیرالمؤمنین (ع) روایتکرده کەفرمود مرد یهودی ازحضرت پیغمبر ص چند دینار طلبکار بود مطالبه کرد حضرت فرمود نیست نزد من چیزی که بتو بدهم یهودی گفت یا محمدازتو مفارقت نمیکنم تاطلبم رابدهی حضرت فرمود پس من باتو همینجا مینشینم ، حضرت نشست تاآنکه نماز ظهرو عصرو مغرب و عشا وصبح‌را درهمان موضع بجا آورد اصحاب پیغمبر ص آن یهودی را تهدید می‌نمودند حضرت بآنها نظر نمود فرمود چه میخواهید ازاین مرد عرضکردند یا رسول‌الله یهودی شما راحبس کند حضرت فرمود پروردگارم مرا مبعوث نفرموده که بمعاهدی یابغیر او ظلم کنم

پس چون روز بلند شد یهودی گفت «اشهدان لااله الاالله وحده‌لا شریك له‌و اشهد ان محمداً عبده ورسوله» نصف مالم را در راه خدا بذل کردم قسم بخدا که من بشما چنین جسارتی نکردم

مگر بجهت آنکه ببینم اوصاف تو مطابقست باآنچه در تورات دیده‌ام که خداوند فرموده

محمد بن عبدالله تولدش در مکه است وهجرتش بمدینه و غلیظ القلب نیست و فریاد زننده وناسزا گوینده نیست

ومن شهادت میدهم بوحدانیت پروردگار و اینکه تو پیغمبر خدا هستی این مال منست حکم بفرمادراو بآنچه خداوند فرموده (آن‌یهودی مال زیادی داشت)

درزهرالربیع است یکروز پیغمبر ص از مدینه‌طیبه بیرون شد دید مرد عربی سر چاه‌از برای شترخود آب میکشد ـ فرمود آیا اجیر میخواهی که‌ازبرای‌شترت‌آب‌بکشم عرضکرد بهر دلوی سه خرما اجرت میدهم ؛ حضرت راضی‌شد یك دلو آب کشید سه خرما اجرت گرفت بعد آن بزرگوار هشت دلو دیگر کشید ریسمان قطع شد ودلو افتاد میان چاه

اعرابی غضبناك شد جسارت نمود وسیلی بصورت مبارك‌ش‌زدو یستو چهار خرما پیغمبر ص اجرت داد ، حضرت دست میان چاه کرد ودلورا بیرون آورد

اعرابی این حلم حسن و خلق را که ازپیغمبر ص دید دانست که آنحضرت برحق بوده پس رفت وکاردی تحصیل نمود ودستش راکه به‌پیغمبر ص جسارت کرده بود قطع کرد ومغشیاً علیه‌افتاد برروی زمین قافلهٔ ازآن راه گذشتند دیدند این شخص‌دستش‌قطع شده ومغشیاً علیه افتاده پس پیاده شدند وآب بصورتش پاشیدندچون بهوش آمدگفتند ترا چه‌شده گفت «لطمت وجه محمد (ص)فاخاف ان‌یصیبنی العقوبة»؛

پس برخاست ودست قطع شده خودرا بدست دیگر گرفت آمد خدمت حضرت پیغمبر ص دید بعضی از اصحاب نشسته‌اند گفتند چه‌میخواهی گفت بپیغمبر ص حاجتی دارم

سلمان اورا برد بخانه حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام دید پیغمبر ص نشسته وحسنین را روی زانوی مقدس نشانیده اعرابی عذر خواهی نمودحضرت فرمود چرا دست راقطع کردی عرض کرد من‌نمیخواهم دستی را که‌بصورت نازنین شما لطمه‌زده باشد حضرت اورا‌تکلیف باسلام فرمود عرض کرد اگر شما پیغمبر برحقید دست قطع‌شده مرا اصلاح کنید پس پیغمبر ص دست قطع شده‌اش را بموضع خود گذارد فرمود (بسم الله‌الرحمن الرحیم) و نفسی کشید ودست مبارك مالید دستش بحال اولیه برگشت پس اعرابی‌اسلام‌آورد

امر سوم در اشاره بتواضع وحسن‌خلق آن بزرگوار

در خصال باسانید خوداز حضرت صادق ع روایتکرده از جد بزرگوارش حضرت پیغمبر ص فرمود « خمس لا ادعهن حتی الممات الاکل علی الحضیض مع‌العبید و رکوبی الحمار موکفا وحلب الغنم بیدی و لبس الصوف والتسلیم علی الصبیان لیکون سنة من بعدی »

یعنی پنج چیز است که‌من تاوقت مرك آنها را ترك نمیکنم

اول ـ غذا خوردن در روی زمین بابندگان دوم سوار شدن برالاغ معیوب

سوم ـ دوشیدن ماده بز وگوسفند چهارم پوشیدن لباس پشمین

پنجم سلام کردن بر اطفال تا آنکه این سنت جاریه بشود بعدازمن

در مکارم الاخلاق از انس بن مالك روایت کرده : اعرابی ملاقات کرد پیغمبر ص‌را وردای‌آنحضرت را گرفت چنان بشدت کشید که گفت دیدم صفحه گردن نازنین آنحضرت از فشار حاشیه‌ردا کبودشده بودعرضکرد یامحمد امر کن‌ازمال‌الله که‌نزد تو هست بمن بدهند حضرت نظر

فرمود باو و تبسم کردوامر کرد که باو عطا کنند

در امالی شیخ صدوق ازحضرت صادق ع روایت کرده

اعرابی دوازده درهم آورد خدمت حضرت رسول ص حضرت فرمود یا علی بگیر این دراهم را و از برای من جامهٔ خریداری بنما که بپوشم امیر المؤمنین ع جامهٔ خرید بدوازده درهم آورد خدمت آنبزرگوار فرمود اگر بشود معامله را اقاله بنما

حضرت آمد نزد فروشنده ومعامله را اقاله نمود ودرهم ها را پس گرفت آورد نزد پیغمبر ص آنحضرت با حضرت امیر ع رفتند ببازار که جامه بخرند دیدند جاریه میان راه نشسته گریه میکند پیغمبر ص فرمود چرا گریه میکنی عرضکرد اهل من بمن چهار درهم داده بودند که برای آنها ازبازار چیزی بخرم حال آن‌چهاردرهم گم‌شده میترسم دست‌خالی بروم بمنزل

حضرت چهاردرهم بآن جاریه داد و تشریف برد ببازار و جامهٔ بچهار درهم خریدو پوشید و حمد پروردگار نمود ناگاه دید مردبرهنهٔ در بین راه ایستاده میگوید هر کس مرا بپوشاندخداوند از جامه‌های بهشتی باو بپوشاند پس پیغمبر ص پیراهن را بیرون آورد و آن برهنه را پوشانید دو مرتبه رفت بچهار درهم باقیمانده جامه دیگر خرید وپوشید خواست مراجعت کند بمنزل دید هنوز جاریه میان راه نشسته فرمود چرا نرفتی بمنزل خود عرضکرد دیر شده است میترسم‌بروم مرابزنند حضرت فرمود مرا راهنمائی کن بمنزل خود ، پس با آن جاریه رفت‌تادرمنزلشان ، فریاد زد السلام علیکم یا اهل الدار جواب ندادند ، دو مرتبه سلام کردبازهم جواب ندادند ، مرتبه سوم سلام کرد جواب دادند « وعلیك السلام یا رسول‌الله ص ورحمة‌الله و برکاته»

فرمود چرا دومرتبه سلام کردم جواب ندادید عرضکردند بیشتر میل کردیم از برای ماطلب رحمت بنمائی حضرت فرمود این جاریه دیر کرد آمدنش ازاومؤاخذه نکنید

عرضکردند یا رسول‌الله ما اورا در راه خدا آزادکردیم بجهت آمدن شما ، پیغمبرص فرمود الحمدلله من ندیدم‌دوازده درهمی که برکتش ازاین بیشتر باشد دونفر عریان را پوشانید و جاریهٔ بواسطه او آزاد شد

امر چهارم در اشاره بزهد آن‌بزرگوار

درامالی شیخ طوسی‌ازاسامه ازحضرت صادق ع روایت‌کرده‌گفت

عرضکردم بما رسیده که پیغمبر ص هیچوقت‌سه روز ازنان‌گندم سیر نخورده حضرت صادق‌ع فرمود پیغمبر ص هرگزنان گندم نخورده ، راوی عرضکرد پس پیغمبر ص‌چه‌چیزمیل‌می‌فرمود

فرمود اگرمیافت نان‌جومیل‌میکرد وشیرینی آنبزرگوار هم خرما بود

دربحار ازکتاب تمحیص روایت‌کرده‌از حضرت صادق ع فرمود مردی از انصاریك صاع رطب هدیه آورد پیغمبر ص بخادمه فرمود برو ببین میان خانه‌کاسه‌یا طبقی یافت میشود که این رطبهارامیان اوبریزیم، داخلشد و بیرون شد وگفت نیافتم ظرفی پس‌پیغمبر ص باردای نازنین‌زمین‌را پاکیزه کردفرمود خرما راروی زمین بریزید

امر پنجم در اشاره بعبادتهای آن‌بزرگوار

درمستدرك الوسائل ازدعائم الاسلام روایت کرده وقتیکه پیغمبر ص شروع‌میفرمود بوضو گرفتن رنك نازنینشان زردمیشد عرضکردند یارسول الله چراوقت وضو گرفتن رنك‌نازنینتان تغیر میکند میفرمود میخواهم در مقابل پادشاه عظیمی بایستم

ازلب‌اللباب قطب راوندی نقل کرده که فرموده وقتیکه پیغمبر ص بنماز میایستاد از سینه مبارکش صدائی مثل صدای جوشش دیگ شنیده میشد در عدة الداعی از عایشه روایت کرده که گفت کان رسول‌الله ص یحدثنا و نحدثه فاذا حضرت الصلوة فکانه لم‌یعرفنا ولم نعرفه

مخفی نماناد که از این‌روایت شریفه استفاده میشود منتهای خشوع این بزرگوار در مقام عبادت پروردگار

الحاصل انسان عاجز است از ادا نمودن فضایل ومناقب و اخلاق کریمه این بزرگوار دلیل براین آنستکه خداوند متاع دنیا را با کثرت انواع و اصنافش قلیل شمرده و فرموده « قل متاع الدنیا قلیل » معذلك خلق حضرت پیغمبر ص را عظیم شمرده و فرموده « انك لعلی خلق عظیم »

درمقام دیگر میفرماید« وما ارسلناك‌الا رحمة للعالمین ای و ما ارسلناك الا رحمة لماسوی الله » چون هرفیضی که ازفیاض علی الاطلاق‌بهر یك ازممکنات میرسد ورسیده بتوسط این‌بزرگوار بوده کمافی‌حدیث القدسی « لولاك لما خلقت الافلاك»

اما فیضی که‌بوجود مقدس خود این بزرگوار از احدیت میرسد بدون واسطه است

در مناقب ابن شهرآشوب‌از حضرت پیغمبرص روایتکرده فرموده « آدم ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة »

اگر کسی بخواهد اندازه فضیلت وکمالات آنحضرت را نسبت بسایر انبیاء و مرسلین و اولوالعزم و اوصیاء و ملائکه مقربین بفهمد ممکنست از مجموع این دو روایت شریفه بدست آورد

روایت اول در کتاب شریف‌اصول‌کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده که فرمود (لما خلق العقل قال له اقبل‌فاقبل ثم قال‌له ادبر فادبر فقال وعزتی و جلالی ما خلقت خلقاً احسن منك ایاك امروایاك انهی و ایاك اثیب وایاك اعاقب)ازاین روایت استفاده میشود که‌خطابات واوامرونواهی الهی متوجه بعقل میشود و اندازه ثواب وعقاب هم باندازه عقل است

روایت دوم درجلد اول بحار از محاسن برقی از حضرت صادق ع نقل فرموده قال (قال رسول‌الله ص خلق‌الله العقل فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ماخلقت‌خلقا احب الی‌منك فاعطی محمداًص تسعة وتسعین جزء ثم قسم بین العباد جزءواحداً)

از این روایت شریفه استفاده میشود که احب مخلوقات‌الهی‌ازروحانیین‌عقل‌است وچون‌خداوند عقل را امتحان فرمود باین امتحان بزرك وفرمود ادبر که این تکلیف برخلاف وجهه و وضعیت‌عقل است ومعذلك اطاعت نمود وادبار کرد و حال آنکه وجهۀ عقل اقبال الی‌الله است آنوقت که عقل درامر ادبر مطیع ومنقاد شد تفضیل داده شده باین‌خطاب که فرمود (ما خلقت خلقاً هو احب‌الی منك) پس خداوند این عقل را که احب مخلوقات وملاك در ثواب وعقاب است صد جزء فرمود نود ونه جزء او را بشخص خاتم النبیین ص داد ویك جزء را قسمت فرمود بین جمیع ممکنات از انبیاء مرسلین و اولوالعزم واوصیاء ومقربین وملائکه وجن وانس ازاینجا استفاده میشود اندازه افضلیت واکثریت‌ثواب حضرت خاتم الانبیاء ص از سایر مرسلین واولوالعزم ازرسل

وچه خوب گفته شرف الدین محمدبن سعید صاحب قصیده :

فاق النبیین‌فی‌خلق وفی‌خلق	ولم یدانوه فی علم ولاکرم	وکلهم‌من رسول‌الله ملتمس
غرفاًمن‌البحراورشفاًمن‌الدیم	هو الذی تم معناه و صورته	ثم اصطفاه‌حبیباً باری‌ءالنسم
منزه عن شریك فی محاسنه	فجوهر الحسن فیه غیر منقسم	دع ماادعته‌النصاری‌فی‌نبیهم
واحکم‌بماشئت‌مدحافیه‌واحتکم	فانسب‌الی ذاته ماشئت من‌شرف	وانسب‌الی‌قدره‌ماشئت‌من‌عظم

فان فضل رسول الله ص لیس له — حد فیعرب عنه ناطق بفم الخ

دیگری گفته واحسن منك لم ترقط عین — واجمل منك لم تلد النسآء
خلقت منزهاً من کل عیب — کانك قد خلقت کما تشآء

دیگری گفته
یگانهٔ که دو کون‌و سه‌روح‌و چهار جهت — چه پنج حس وشش ارکان تابعند مر اورا
اگر زهفت زمین سوی هشت جنت آید — ز نه سپهر بده نوع میرسد خبر او را

دیگری گفته
ده عقل ز نه رواق و وزهشت بهشت — هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت
کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح — ایزد بتو عالم چه تو یك کس نسرشت

فصل دوم

در اجمالی از فضایل واخلاق کریمه حضرت امیرالمومنین ع ذکرمیشود نیز درضمن پنج امر

امر اول در اشاره بعلم وادب آن بزرگوار

اجمالا در خاتمهٔ باب یازدهم ذکری ازمراتب علمیهٔ آن بزرگوار شد

در جلد ششم بحار از حضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود (انا ادیب الله وعلی‌ادیبی)

از این روایت استفاده میشود که خداوند درمؤدب ومعلم خانه خود حضرت پیغمبر ص را تأدیب وتعلیم نمود حضرت پیغمبر ص هم درمؤدب ومعلم خانه خود حضرت امیر ع را تأدیب و تعلیم نمود وحضرت امیر ع مؤدب ومعلم سایر انبیاء واوصیاء وملائکه وجن و انس بود

ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه میگوید یکوقتی در مکه معظمه قحطی شدیدی پیدا شد حضرت پیغمبر ص‌بعمویش حضرت حمزه وجناب عباس فرمود خوبست ما اولادجناب ابوطالب راکفالت کنیم که درمیشتش براو خیلی سخت نگذرد آمدند خدمت حضرت ابوطالب گفتند خوبست کفالت اولادتان را بما واگذار فرمائید جناب ابوطالب گفت عقیل‌را بجهت من بگذارید کفایت بقیه اولاد من‌باشما باشد پس عباس بن‌عبدالملك طالب را تکفل نمود جناب حمزه جعفر راوپیغمبر ص حضرت امیر ع را واو در آنحال ازسن مبارکش شش سال گذشته‌بود ازآن زمان امیرالمؤمنین ع مربی‌شد بتربیت پیغمبر ص ومؤدب شد بآداب آن بزرگوار

امر دوم دراشاره بحسن‌اخلاق آن بزرگوار

در شرح قصیده ابی‌فراس ازکتاب‌دررالمطالب نقلکرده : یکروز حضرت امیر (ع) گذشت بزن فقیری که چند طفل یتیم‌داشت که‌ازشدت گرسنگی گریه‌میکردند وآنزن با آنهامشغول ملاعبه بود که خوابشان ببرد وآتش درزیر دیك روشن کرده بود ومیان دیك آب خالی ریخته بود که‌اطفال مطمئن شوند برای آنها غذا طبخ میکند

پس حضرت تشریف برد بمنزل خود وظرف خرمائی و همیان آردی وقدری روغن و نان و برنج بدوش نازنین خود گرفت‌رفت بمنزل آنزن؛ قنبر خواهش کرد که‌اینها راباو بدهد حمل نماید آنبزرگوار راضی نشد

چون بمنزل آنزن رسید اذن دخول گرفته داخلشد، قدری برنج و روغن میان دیك ریخت چون پخته شد از برای اطفال حاضر نمود بآنها خورانید تا سیر شدند بعد حضرت برخاست با دست وپامیان خانه راه میرفت و (بع‌بع) میکرد، اطفال میخندیدند بعد از منزل‌آن زن خارج شد !

قنبرعرضکرد یا امیرالمومنین امروز چیز عجیبی مشاهده کردم که شما دست وپا بزمین گذاشته بع‌بع میکردید! فرمود وقتی که وارد خانه شدم اطفال را گریان دیدم خواستم وقت بیرون شدن‌آنها را سیرو خندان ببینم

در روضةالانوار محقق سبزواری فرموده: شخصی آمد خدمت حضرت پیغمبرص عرض کرد مردو زنی رفتند بفلان منزل و مشغول فسق وفجور هستند ومن درب را بروی آنها بستم آمدم خدمت شما کسی بفرستید تحقیق کند، پس ابابکر وعمر وبعضی دیگر از صحابه استیذان نمودند که بروند و تحقیق نمایند، پیغمبر ص اذن نداد ‌• حضرت امیر ع استیذان نمود حضرت اذن داد

پس برخاست و روانه شد ، درب را بازکرد و هر دو چشمش را بر هم نهاد وداخل خانه کند چون مرد و زن چشمشان بحضرت امیرع افتاد دیدند آن بزرگوار چشمهای خود را بسته بتعجیل از خان بیرون شدند ـ آن وقت حضرت چشمهای خود را باز کرد کسی را ندید آمد خدمت پیغمبر ص عرضکرد یا رسول‌الله من با چشم بستهٔ داخل‌شدم چون چشم بازکردم‌کسی را ندیدم

پیغمبر ص بسجده افتاد فرمود (الحمدلله اللذی صح اعتقادی فیك)

امر سوم ـ در اشاره بزهد آنبزرگوار

درعمدة الطالباست‌که امیرالمومنین همه روزه بعقیل بقدرقوت خودش و عیالاتش جومیداد که طبخ کند یکروز اطفال عقیل از پدرش طعام مخصوصی‌میخواستند (نظیر حلوا)

عقیل چند روزی از جوی که همه روزه میگرفت قدری نگهداشت تا رسید بآندازهٔ که بشود قدری روغن و خرما بخرد پس آنها را خرید وداد بعیالش که بجهت اطفال همان غذا را ترتیب‌بدهد بعد‌که غذا را مهیا نمود اطفال‌گواراشان نشد آن غذارا بدون حضورشان حضرت امیر ع میل‌نمایند

پس جناب عقیل از آنحضرت استدعا نمود که غذا را در منزل او صرف فرماید چون عقیل غذا را حاضر نمود حضرت سئوال‌فرمود این‌غذا را ازکجا تحصیل نمودی عقیل تفصیل‌را بحضرت‌عرض کرد حضرت فرمود آن مقدار که در آن روز از خوراك خود نقص کردی آیا بقیه کافیتان بود عرض کرد بلی ـ چون روز بعد عقیل رفت مستمری همه روزه خودرا بگیرد حضرت همان مقدار راکه در آن چند روز نگهداشته بود ازمستمری کم کرد ـ عقیل عرضکرد چرا کم کردی فرمود خودت گفتی این مقدار کافیست سزاوار نیست‌که من زیاده ازمقدارکفایت بشما بدهم عقیل‌متغیرشد !

حضرت آهنی‌را قرمز کرد برد نزدیك صورت عقیل درحالتی که او غافل بود همین که‌ملتفت شد جزع و فزع‌نمود حضرت فرمود تو ازاین حدیدهٔ محماة جزع میکنی ومرا در معرض‌آتش جهنم‌میآوری عقیل گفت والله منهم میروم نزد کسی که بمن زر و سیم بدهد وخرما بخوراند ـ رفت نزدمعاویه

در روضةالانوار است روزی شخصی ازملوك عرب بزیارت حضرت امام حسن (ع) آمدبعد از نمازشام که مردم متفرق شده بودند بمسجد رفت که ادای فریضه نماید حضرت امیرع نشسته بود و کدوئی از آرد جو پیش‌خود نهاده بودکه باو افطار نماید

چون آنشخص از نماز فارغ شدآمد خدمت‌آن حضرت مشتی‌از آردجو باو داد آن‌مرد حضرت را نشناخت و آرد راگوشهٔ دستمال خود بست

چون خدمت حضرت مجتبی رسید و حضرت طعام بجهت او حاضر نمود آن مرد قدری از آن طعام برداشت عرضکرد مرد فقیری در مسجد است که از گرسنگی آرد جو میخورد مرا باو رحم آمد اجازه بدهید قدری از این طعام برای او ببرم ، حضرت مجتبی ع گریه کرد و فرمود آن پدر من امیرالمومنین ع است

در **مطالب السؤل** است وقتی حضرت رفت ببازار شمشیرش را برد که بفروشد فرمود که این شمشیر را از من میخرد قسم بخدا که مدتهاست باین شمشیر کربت از وجه پیغمبر برداشته‌ام هرگاه پول جامهٔ میداشتم این شمشیررا نمیفروختم

امرچهارم ـ در اشاره بعبادت آن‌بزرگوار

معلومست که آن‌بزرگوار اعبد مردم بود در **روایت** است که حضرت امام زین‌العابدین ع در هرروز وشبی‌هزار رکعت نمازمیکردیکوقتی مطالعه فرمود کتابی راکه در آن بود عبادت‌امیرالمومنین علیه‌السلام گذارد روی زمین فرمود « این‌لی بعبادة علیع »

با آنکه عبادتهای امام زین‌العابدین ع و گریه‌اش ازخوف خداوند مشهور و معروف بودمعذلك فرمود کجاست عبادتهای امیرالمومنین ع . در **لیلةالهریر** از آن بزرگوار پانصد تکبیر شنیده شد ودر هرتکبیری گردن کافری زد و احرام بر نافلهٔ بست در **حرب صفین** آن بزرگوار مشغول‌محاربه بود و در این‌حال مراقب زوال بود؛ ابن‌عباس گفت در اینحالت چه‌وقت نماز استفرمود ما این‌مقاتله را بجهت نماز میکنیم

امر پنجم ـ در اشاره بشجاعت آن حضرت

در **نهج‌البلاغه** است حضرت کاغذی نوشت به **عثمان بن حنیف** ازفقرات اوست « لوتظاهرت العرب علی‌قتالی لما ولیت عنها ولومکنت الفرصة من رقابها لسارعت الیها»

یعنی اگر تمام عرب پشت در پشت بدهند در قتال با من هر آینه من از آنها پشت نمیکنم و اگر فرصت بنمایم از رقبه‌های آنها هرآینه سرعت بنمایم بقطع رقاب آنها. **کشتهٔ های آن‌بزرگوار** در بین قتلی معلوم بود چنانچه‌گفتند (اذا علاقد و اذا اوسط قط) در **غزوهٔ احد** جبرئیل‌نداکرد

« **لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار** »

در **غزوهٔ خندق** وقتی‌که آن بزرگوار رفت مقابل **عمروبن عبدود** پیغمبر (ص) فرمود: (لقد برز الاسلام کله علی الکفر کله) . و **فاروق** گفت (لولاسیفه لما قام عمود الاسلام). درهمین غزوه بود که پیغمبر فرمود (ضربة علی یوم الخندق افضل عبادة امتی)

بعضی نقلکردند که فرمود (افضل من عبادة الثقلین) چون اگرآن روز علی ع بر عمروبن عبدود غالب نشده بود اثری از اسلام باقی‌نمانده بود چون عمرو وجه کفر و عمود شرك بود واگر علیع اقدام بمبارزت او نمیفرمود احدی از مسلمین جرئت مبارزت با او را نمی‌کردند

لذا عمرو فریاد کرد (هل من مبارز) دیدکسی نمی‌آید بمبارزتش ، گفت:

ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز   ووقفت اذجبن الشجاع بموقف البطل المناجز الخ

یعنی از بسکه هل‌من مبارز گفتم صدایم بابحه افتاد وگرشد

امیرالمؤمنین ع درجوابش فرمود

لا تعجلن فقد اتاك مجیب صوتك غیرعاجز   ذونیة و بصیرة والصبر منجی‌کل فائز الخ

در غزوهٔ خیبر پیغمبر ص فرمود (لاعطین‌الرایة غداً رجلا یحب‌الله و رسوله کراراً غیرفرار)
وممکن است گفته شود بهترین مناقب و بالاترین فضایل امیرالمؤمنین ع آیهٔشریفه‌مباهله‌است(قل‌تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم و نسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم‌ثم نبتهل فنجعل لعنةالله علی الکاذبین)

در**بحار** از **فصول شیخ مفید** روایتکرده مأمون یکروز بحضرت رضا ع عرضکرد خبر بده مرا از بزرگتر فضیلتی که از برای امیرالمؤمنین ع است که قرآن دلالت میکند بر او؟

حضرت فرمود فضیلتی است که در آیهٔ مباهله است که خداوند میفرماید (فمن حاجك فیه‌من بعد ماجائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل‌لعنةالله علی‌الکاذبین) . پس پیغمبر ص دعوت فرمود حسن وحسین راکه دو پسرش بودند ودعوت فرمود فاطمهٔ زهراء را که در اینمورد نسائش بود ودعوت کرد علی‌ع را پس علی نفس‌پیغمبرص بود بحکم خداوند عزوجل، پس‌ثابت‌شده که نیست احدی ازخلق‌خدا اجل‌وافضل ازپیغمبرص پس‌واجب‌است که احدی اجل و افضل از نفس پیغمبر ص نباشد بحکم خداوند عزوجل

مأمون عرضکرد آیا نیست‌که خداوند (ابنائنا) را بلفظ جمع آورده وحال آنکه مدعو دو نفرند و (نسائنا) را بلفظ جمع آورده وحال‌آنکه فاطمهٔ زهراء یکنفر است پس چه استبعاد داردکه مراد از (انفسنا) هم نفس پیغمبر ص تنها باشد حقیقة دون غیرش پس از برای امیرالمؤمنین ع این فضیلت نخواهد بود

حضرت فرمود اینکه تو گفتی صحیح نیست چون باید شخص داعی غیر باشد و نمیشود شخص داعی خودباشد چنانچه نمیشودشخص‌آمر خود باشد پس‌ثابت شدکه مراد از (انفسنا) درآیهٔ شریفه علی‌ع است‌که نفس پیغمبرص است! مأمون گفت جواب سؤال‌من داده شد

از جناب نظام العلماء تبریزی در کتاب شهاب ثاقب روایت شده مأمون از حضرت رضا ع سؤال کرد دلیل برخلافت جدت امیرالمؤمنین ع.چه چیز است فرمود آیهٔ (انفسنا)، مأمون گفت (لولانسائنا) فرمود (لولا ابنائنا)

شاید مراداین باشد چون یعنی (نسائنا) راجمع فرموده و مراد شخص حضرت فاطمهٔ زهراء است پس بقرینه مقابله باید مراد از انفسنا رجالنا باشد پس دلیل تمام نیست حضرت فرمود (لولا ابنائنا یعنی مراد از انفسنا رجالنا باشد پس ابنائنا را نباید ذکرمیکرد

دربحار میفرماید (لااحدیدعی‌دخول‌غیرامیرالمؤمنین ع و زوجته و ولدیه علیهماالسلام المباهلة وهذا یدل علی‌غایةالفضل وعلو الدرجة الی‌حیث لایبلغه احد اذجعله الله سبحانه نفس‌الرسول ص وهذا مالایدانیه احد ولاتقاربه ومما یعضده فی‌الروایات ماصح عن النبی ص انه سئل عن‌بعض اصحابه فقال‌له قائل فعلی ع فقال ص انما سئلتنی عن‌الناس ولم تسئلنی عن نفسی ـ انتهی)

وممکن نیست مراد از (انفسنا) خود پیغمبرص باشد چون جائز نیست که انسان خودرا بخواند پس غیرداعی است، بعدکه معلوم شد علی ع جان پیغمبرص است باید تمام صفات واخلاق‌پیغمبرص در علی‌باشد الا النبوة، چنانچه فرمود (علی منی‌بمنزلة هرون من موسی‌الاانه لانبی بعدی)

در **انوار نعمانی** روایت فرموده درغزوهٔ خندق وقتیکه حضرت امیر ع عمرو بن عبدود را بقتل رسانید پیغمبرص فرمود (ضربة علی ع یوم‌الخندق افضل من‌عبادة الثقلین)

ملاحظه فرما یکدست بلند کردن و فرود آوردن افضل است ازعبادت جن و انس ، چون خداوند نظر فرمود بسراسر وجود امیرالمؤمنین ع و بجزء و کلش دید دراین عمل منظورومطلوبی

بغیر رضای الهی نداشت وتقرباً الی الله این کوه کفر را بخاك هلاك انداخت

محمد بن ادریس شافعی گفته

لو ان المرتضی ابدی محله لخر الناس طراً سجداً له
کفی فی فضل مولانا علی ع وقوع الشك فیه انه الله
ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله

وقال آخر فیك یااعجوبةالکون غدالفکر کلیلا انت حیرت ذوی اللب وبلبلت العقولا
کلما قدم فکری فیك شبراً فرمیلا ناکصاً یخبط فی عمیاء لایهدی سبیلا

وقال آخر بالفارسی

توئی آن نقطهٔ بالای فاء فوق ایدیهم که درگاه تنزل تحت بسم الله را بائی

وقال آخر گرنبودی باء بسم‌الله بپای بوتراب کج کلاهها نکردی بر سر ام الکتاب

وقال آخر سایه پیغمبر نداردهیچ میدانی چرا آفتابی چون علی در سایهٔ پیغمبر است

فصل سوم

در ذکر اجمالی از فضایل و کمالات حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه زهراء (س) ودر این پنج امر است

امر اول - در اشاره اجمالی بمراتب علمیهٔ آن مخدره

در بحار از عیون‌المعجزات روایتکرده عمارياسر بسلمان گفت ای سلمان ترا خبر بدهم به امرعجیبی سلمان گفت خبر بده، عمار گفت حاضر بودم خدمت امیرالمؤمنین (ع) که داخل‌شد بفاطمهٔ زهراء (س) چون علی‌ع را دید عرضکرد نزدیك بیا تا ترا خبر دهم بآنچه بود وآنچه هست و آنچه خواهد بود تا رو زقیامت، عمار گفت دیدم امیرالمؤمنین ع بطریق قهقرا برگشت و داخل شد به پیغمبر ص فرمود نزدیك بیا یا اباالحسن، پس نزدیك شد، پیغمبر ص فرمود تو بمن خبر میدهی یامن بتو خبر بدهم عرضکرد حدیث شنیدن از شما نیکوتر است یا رسول‌الله

فرمود گویا دیدم که داخل شدی بفاطمه زهراء وبتو چنین وچنان گفت عرضکرد نورفاطمه از نور ماهست، فرمود آیا نمیدانی پس علی سجده شکر نمود

عمار گفت امیرالمؤمنین ع از نزد پیغمبر بیرون شد و داخل شد بفاطمه زهراء منهم داخل‌شدم مخدره فرمود رفتی خدمت پدرم که خبر بدهی بآنچه من گفته بودم فرمود چنین بود یا فاطمه الخ

در بحار از تفسیر حضرت عسکری روایتکرده

حاصل روایت آنستکه زنی آمد خدمت صدیقه طاهره (س) عرضکرد من والده پیری دارم و مسائلی بر او روی داده در امر نمازش و مرا فرستاده که ازشما سؤال کنم، مسئلهٔ سؤال کرد مخدره جواب داد، مسئلهٔ دیگر سؤال کرد باز جواب داد، تا ده مسئله سؤال کرد و مخدره جواب داد، بعد آنزن از کثرت سؤال خجالت کشید، عرضکرد ای دختر پیغمبر ص من شما را بمشقت انداختم از کثرت سؤال، فرمود سؤال کن آنچه میخواهی آیا اگر کسی اجیر بشود که بارسنگینی ببرد پشت‌بام بعوض صدهزاراشرفی‌بآنشخص گران‌میآید عرضکرد نه، فرمود من بهریك از مسئلهٔ که جواب‌میدهم بیشتراز آن اجرمیبرم که‌مابین‌زمین تاعرش مجید پر ازلؤلؤباشد

شنیدم از پدرم پیغمبر ص که فرمود علمای از شیعیان ما در روز قیامت خلعت داده میشوند از

خلعتهای کرامت بقدر تحصیل علم و سعیشان در ارشاد بندگان خدا تا آنکه یکنفر از آنها هزار هزار حله از نور کرامت میشود. بعد منادی ندا میکند ای کسانیکه کفالت کردید ایتام آل‌محمد را وهدایت نمودید آنها را در زمان انقطاعشان از ائمه دینشان اینها تلامذهٔ شما و ایتام ما هستند که شما کفالت از آنها کردید و آنهارا هدایت نمودید خلعت بدهید بهر یك از اینها بقدری که از شما اخذ علم نمودند تا آنکه ببعض از آنها صد هزار خلعت پوشانند بازآن ایتام خلعت میدهند بکسانیکه از آنها تعلیم گرفته‌اند

وهکذا دو مرتبه خداوند خلعت میدهد بعلماء که کافل ایتام آل‌محمد ص هستند ضعف آنچه را که داده بود وهمچنین آنها هم خلعت میدهند بتلامذه‌شان ضعف آنچه اول‌داده بودند

وهکذا بعد حضرت صدیقه طاهره فرمود یك سلك از آن خلعتها افضل است از آنچه خورشید بر اوتابیده هزار هزار مرتبه ـ انتهی

امر دوم ـ در اشاره بعفت وحیاء آن مخدره

در مناقب است که پیغمبر ص بمخدره فاطمه فرمود چه خصلت بهترین خصلتهاست از برای زنها ، عرضکرد اینکه نبیند مردی را و نبیند آنها را مردی ؛ پیغمبر ص او را بسینه چسبانید فرمود ذریة بعضها من بعض

ازتفسیر عیاشی از پیغمبرص روایت شده که باصحاب فرمود چه وقت زن نزدیك میشود به پروردگارش؟ اصحاب ندانستند ؛ چون حضرت‌فاطمه شنید فرمود وقتی‌نزدیکتر میشود به پروردگارش که ملازم باشد گوشه خانه‌اش را پیغمبر ص شنید ، فرمود فاطمه پاره تن‌منست

امر سوم ـ دراشاره بمراتب زهد این‌مخدره مکرمه

در **بحار** از **جنةالواقیه** روایتکرده وقتی‌که این‌آیهٔ شریفه بر پیغمبر ص نازل شد « ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم» پیغمبر گریه زیادی کرد وصحابه هم ازگریه پیغمبرص گریان شدند و نمیدانستند که جبرئیل چه آیهٔ نازل‌کرده و احدی‌هم جرئت نکرد که از پیغمبر سؤال کند (پیغمبر حالش این بود که هروقت فاطمه را میدید مسرورمیشد)

اصحاب رفتند در خانهٔ فاطمه ع دیدند آن مخدره جو دستاس میکند ومیگوید « وما عندالله خیروابقی » پس سلام کردند وخبردادند مخدره را بنزول آیه وبگریهٔ پیغمبرص ، پس صدیقهٔ طاهره حرکت فرمود وگلیم کهنهٔ بخود پیچید که دوازده موضع آن از لیف خرما وصله‌دار بود چون‌ازخانه بیرون شدچشم سلمان بآن‌گلیم افتادگریه کرد وگفت « واحزناه ان بنات قیصر وکسری لفی‌السندس والحریر و ابنة محمد ص علیها شملة صوف خلقة قد خیطت فی‌اثنی عشر مکانا»

پس چون داخل شد بر پدر بزرگوارش عرضکرد یا رسول‌الله سلمان تعجب‌کرد از لباس من قسم بآنخدائی که ترا مبعوث فرموده برسالت که پنج سالست درخانهٔ من‌وعلی فرشی‌نیست بغیرپوست گوسفندی که روزها روی او علوفه بجهت شترخود میریزیم و شبها همان پوست را بجهت خود فرش میکنیم و بالش زیرسر ما ازپوستی است که جوفش لیف خرما هست، پیغمبر ص فرمود یاسلمان‌دختر من فاطمهٔ زهراء ع (من‌الخیل‌السوابق) یعنی ازگروه پیش‌افتادگانست

در **مهج الدعوات** از **سلمان فارسی** روایتکرده که فرمود ده روز بعد از رحلت پیغمبراز منزل‌بیرون شدم امیرالمؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود سلمان بعد از پیغمبر ص تو بما جفا کردی عرضکردم یا اباالحسن من بمثل شما جفا نمیکنم غیر اینکه حزن من بپیغمبر ص زیاد است و او مرا

مانع شد از زیارت شما فرمود سلمان برو بمنزل فاطمه ع که او مشتاق ملاقات تو است سلمان گفت رفتم بخانهٔ صدیقهٔ طاهره دیدم یك‌قطعه‌عبائی انداخته اگر بسر می‌انداخت پاهایش مکشوف میشد و اگر پاهایش را میپوشانید‌سر ناز نینش‌مکشوف میشد چون‌نظرش بمن افتاد فرمود سلمان بعد از وفات پدرم بمن جفا کردی الخ

در علل‌الشرایع از امیرالمؤمنین ع روایتکرده فرمود فاطمهٔ زهراء اینقدر مشك‌آب‌بشانه کشید که درسینهٔ نازنینش اثر کرده‌بود و اینقدر دستاس کشید که دست‌نازنینش آبله کرده بود و اینقدر جاروب کرده بود که لباسش غبار آلود شده بود و اینقدر آتش زیردیك افروخته‌بود که جامه‌هایش سیاه شده‌بود از دود آتش

در امالی شیخ صدوق روایتکرده پیغمبر ص چون از سفر مراجعت میکرد اول‌می‌آمد بمنزل فاطمهٔ زهراء . دریکی از اسفار که تشریف برد، آن‌مخدره قلاده و دست‌بند با خلخال و گوشوارهٔ و پردهٔ بجهت درب خانه برای تشریفات قدوم پدر بزرگوارو شوهرش مهیا کرد ، چون پیغمبر ص از سفر مراجعت فرمود رفت بخانه دخترش صدیقهٔ کبری اصحاب درب خانه منتظر ایستادند بعد از طول زیادی دیدند پیغمبر ص غضبناك بیرون شد ونشست نزد منبر ؛ فاطمه (س) دانست‌که این تغییر حال پدر بزرگوارش بجهت همین دست‌بند و خلخال وقلاده و گوشواره وپرده است که تازه درست‌کرده، آنها را جمع نموده فرستاد خدمت پدرش وگفت سلام مرا بپدرم برسانید و بگوئید اینها را در راه خدا صدقه بدهد ؟ همینکه آنها را آوردند خدمت پیغمبر ص سه مرتبه فرمود (فداها ابوها لیست‌الدنیا من محمد ولا من آل‌محمد) و اگردنیا معادل بود نزد خداوند با بال پشه هرآینه شربت آبی بکافری نمیداد؛ بعد برخاست و داخل شد دومرتبه بصدیقهٔ طاهره (س)

امر چهارم - درمراتب نورانیت آن مخدره

در بحار از سعید حفاظ دیلمی باسناد خود از انس روایتکرده پیغمبر ص فرمود در بینی که اهل بهشت در بهشت متنعمند و اهل جهنم دلا جهنم معذبند ناگاه نوری در غرفات بهشتی ساطع میشود پس بعضی ببعضی میگویند این چه نور است شاید خداوند رب العزه مطلع شده است و نظر فرموده برما ، پس رضوان بآنها بگوید نه ولکن علی ع مزاح نمود با فاطمه ع پس مخدره تبسم کرد و این نور از ثنایای آن‌مخدره است؛

ایضاً دربحار از شیخ صدوق ازحضرت رضا ع روایتکرده فرمود (کانت فاطمة اذاطلع شهر رمضان یغلب نورها الهلال ویخفی فاذا غابت عنه ظهر)

یعنی وقتیکه هلال رمضان طالع میشد نور فاطمه غالب میشد بنورهلال ومخفی میشد هلال‌و چون‌فاطمه‌غایب میشد هلال ظاهر میشد‌نعم‌ماقیل:

خجلا من نورجبهتها تتواری الشمس‌بالشفق و حیاء من شمائلها یتغط الغصن بالورق

در علل الشرایع از ابان بن تغلب روایتکرده بحضرت صادق ع عرضکرد چرا فاطمه را زهراء نامیدند ؟ فرمود چون نورش روزی‌سه مرتبه از برای امیرالمؤمنین ظاهر‌میشد

وقت نمازصبح ومردم در میان فراشان بودند که نور سفیدی در حجراتشان ظاهر میشد بقسمی که دیوارهای منزلشان سفید میشد مردم تعجب‌میکردند می‌آمدند خدمت حضرت رسول‌آنها را میفرستاد بمنزل فاطمه، میدیدند آن مخدره در میان محراب عبادت نشسته و تمام این انوار از پیشانی او ساطع و لامع است

در نیمهٔ روز ، نور زردی از پیشانیش ساطع بود که داخل میشد در میان حجرات اهل مدینه. در وقت غروب شمس ، نورقرمزی طالع بود که داخل میشد در میان‌حجرات اهل مدینه
در امالی شیخ صدوق ازحضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده از فقرات اوست (فلما سقطت الی‌الارض اشرق‌منها النور حتی دخل بیوتات مکة ولم یبق فی‌شرق الارض ولاغربها موضع‌الا اشرق منه ذلك النور_ الخ)
وخداوند نور مقدس این مخدره را در قرآن مجید مدح فرموده ،در آیهٔ شریفهٔ « الله نور السموات والارض الخ »
در بحار از سهل همدانی روایتکرده گفت شنیدم از حضرت صادق فی قوله تعالی « الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة فیها مصباح الحسن و المصباح الحسین فی زجاجة کانها کوکب دری فاطمة کوکب دری بین نساء اهل الدنیا یوقد من شجرة مبارکة توقد من‌ابراهیم لاشرقیةولاغربیةای لایهودیةولانصرانیة یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجر منها ولولم تمسسه نارنور علی‌نور امام بعد امام یهدی‌الله لنوره من یشاء یهدی‌الله بالائمة من یشاء »

امرپنجم ـ در اشارهٔ بمنزلت‌این مخدره نزد خداوند ونزد پدر بزرگوارش

درتفسیر علی بن ابراهیم ازحضرت باقر ع روایت‌کرده فی‌قوله تعالی « وانها لاحدی الکبر نذیراً للبشر» قال یعنی فاطمه. در تفسیر فرات بن ابراهیم ازحضرت صادق (ع) روایتکرده‌فرمود (انا انزلناه فی‌لیلة القدر اللیلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر وانما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها)
یعنی مراد از (لیله) فاطمه زهراست و مراد از (قدر) ذات‌مقدس الهی است پس‌کسیکه فاطمه را بشناسد حق معرفت پس بتحقیق که درك کرده لیلةالقدر را ، یعنی چنانکهٔ لیلة القدر را کسی نمیداند بغیر پیغمبر ص و ائمهٔ اطهار ، همچنین فاطمه ع را هیچکس نشناخت بغیر پیغمبر ص و ائمه اطهار، لذا در آخر روایت میفرماید فاطمه‌ع را فاطمه نامیدند چون خلق مقطوع شدند ازشناختن آن مخدره . در اصول کافی است‌که نصرانی از حضرت موسی بن جعفرع سؤالاتی کرد:
منجمله گفت خبربده مرا ازکتابی‌که نازل فرموده بر محمد ص وفرمود (حم والکتاب‌المبین انا انزلناه فی‌لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امرحکیم) تفسیر این چه چیز است درباطن؟
فرمود اما «حم» محمد است و او در کتاب هود است که نازل شده براو و او منقوص ـ الحروفست. واما کتاب مبین امیرالمؤمنین است . واما لیله مبارکهٔ فاطمه زهراء است‌الخ
در مناقب از ابی‌ذر روایتکرده‌که حضرت فاطمه دید سر علی بالای زانوی کنیزی‌است‌که برادرش جناب جعفر با چهار هزار درهم هدیه آورده بود خدمت آنبزرگوار ، فاطمه عرضکرد آیا اذن میدهی بروم بمنزل پدرم پیغمبر ص فرمود اذن دادم . فاطمه وارد شد به پیغمبر ص پیغمبر فرمود دخترك من آمدهٔ‌که شکایت از علی بکنی گفت بلی قسم برب کعبه. فرمود برگرد و سه مرتبه بگو (رغم انفی لرضاك) چون برگشت و این سخن را بعلی عرضکرد حضرت امیر فرمود فاطمه رفتی که شکایت مرا نزد حبیبم پیغمبر ص بنمائی شاهد میگیرم خدا راکه جاریه را آزاد کردم در راه خدا وچهار هزار درهم صدقه باشد از برای فقرای مسلمین
بعدعلی اراده‌کرد برود خدمت پیغمبر ص، دو مرتبه جبرئیل‌نازل‌شد عرضکرد یامحمد خداوند بتو سلام میرساند ومیفرماید بعلی بگوما تمام بهشت را بتو دادیم چون آن کنیز را بجهت‌خوشنودی

فاطمه آزاد کردی و چهار هزاردرهم صدقه دادی، پس هر که را میخواهی برحمت من داخل بهشت کن وهر که رابخواهی بعفو من از جهنم خارج کن،درآنوقت امیرالمؤمنین ع فرمودانا قسیم الجنة والنار

در عاشر **بحار** از **امالی شیخ طوسی** از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود (ان الله امهرفاطمة ربع الدنیا و ربعها لها وامهرها الجنة والنار تدخل اعدائها النّار و تدخل اولیائها الجنة وهی الصدیقة الکبری وعلی معرفتها دارت القرون الاولی) و مخفی نیست عظمت این عبارت اخیره **اعلی فضیلت این مخدره** گویا این روایت شریفه باشد

در **عیون** از امیرالمؤمنین ع روایتکرده پیغمبر ص فرمود یاعلی رجال وبزرگان قریش بمن تعرض کردند که ما بخواستگاری فاطمه آمدیم واورا بما تزویج نفرمودی و بعلی تزویج فرمودی من بآنها گفتم والله من شما را منع نکردم وبعلی تزویج نکردم بلکه خداوند شما را منع کرد و بعلی تزویج فرمود • پس جبرئیل نازل شد گفت یا محمد خداوند جل‌وجلاله میفرماید (لولم اخلق علیاً لماکان لفاطمة ابنتك کفو علی‌وجه الارض آدم فمن‌دونه)

یعنی اگرمن علی را خلق نمیکردم از برای فاطمه دختر تو کفو وهم دوشی نبود روی زمین از آدم گرفته‌و بعد او . (مراد عدم کفویت است با قطع نظر ازموانع دیگر)

از این روایت استفاده میشود افضلیت این مخدره از جمیع انبیاء ومرسلین بعد از پدربزرگوار و شوهر عالی‌مقدارش- چه خوب گفته بعربی :

ولهاجلال لیس‌فوق جلالها الا جلال الله جل‌جلاله ولها نوال لیس‌فوق نوالها الانوال‌الله عم نواله

قاآنی گفته سوم بتول که از دورباش عصمت او بسوی مدحت او ره نمیبرد اوهام

وفالی میگوید :

حق‌چه ندید همسرش درهمه ممکنات از آن لازم وواجب آمدش خلقت حیدرآورد

در **بحار** از **کشف‌الغمه** از **مجاهد** روایتکرده پیغمبر ص بیرون شد درحالتیکه دست فاطمه در دستش بود فرمود هرکس این دخترمرا میشناسد میشناسد وهر که نمیشناسد این دختر فاطمه بنت محمد است و او پارهٔ تن‌منست وقلب وروح منست که بین دو پهلوی منست هرکه اورا اذیت کند مرا اذیت کرده وهر که مرا اذیت کند،خدا را اذیت کرده

واز **حذیفه** روایت‌کرده که پیغمبر ص بخواب نمیرفت تا آنکه میبوسید صورت فاطمه وبین دو پستان فاطمه را • ازحضرت امام جعفرصادق ع روایت‌کرده فرمود کان‌النبی ص لاینام لیلة حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمة • از **امالی‌شیخ صدوق** از **عایشه** روایت شده قالت مارأیت من الناس احداً اشبه کلاماً و حدیثاً برسول‌الله من فاطمه‌کانت اذادخلت علیه رحب بها وقبل یدیها واجلسها فی مجلسه واذا دخل علیها قامت الیه فرحبت به وقبلت یدیه الخ

فصل چهارم

در اجمالی از صفات واخلاق کریمه حضرت مجتبی ع

در این‌فصل نیز پنج امر است

امراول ـ دراشاره بمراتب علمیه آن بزرگوار

در تفسیر **علی بن ابراهیم** باسناد خود از حضرت صادق (ع) از پدرانش روایت فرموده که

حاصلش ومخلصش اینست: چون پادشاه روم شنید مخالفت معاویه را با امیرالمؤمنین (ع) و اینکه هر دو خروج کرده‌اند و مدعی سلطنت شده‌اند، سؤال کرد این دو از کجا خروج کرده‌اند گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام؛ پادشاه روم بوزرایش گفت تجسس کنید که آیا از تجار عرب کسی هست که این دو را از برای من توصیف نماید؟

پس تفحص کردند دو نفر از تجار شام و دو نفر از تجار مکه را حاضر نمودند پس وصف کردند علی و معاویه را از برای سلطان روم، بعد بخزانه دار خود گفت آن شکلهائی که میان خزانه است بیرون بیاور بیرون آورد ، سلطان بعد از ملاحظه گفت الشامی ضال و الکوفی هاد و بمعاویه نوشت که اعلم اهلبیت خود را بفرست نزد من، عریضهٔ هم بامیرالمؤمنین (ع) عرضکرد اعلم اهل‌بیت خود را بفرست نزد من که نظر نمایم بانجیل کتاب خودمان ومعین نمایم که حق با کیست؟

پس معاویه پسرش یزید را فرستاد وامیرالمؤمنین ع امام حسن مجتبی را فرستاد

چون یزید داخل شد به ابوالاصفر دست ابوالاصفر وسرش را بوسید بعد داخلشد حضرت امام حسن مجتبی گفت « الحمد لله الذی لم یجعلنی یهودیاً ولا نصرانیا ولا مجوسیاً ولا عابدالشمس والقمر ولاالصنم والبقر وجعلنی حنیفاً مسلماً ولم یجعلنی من‌المشرکین تبارك‌الله رب‌العرش العظیم والحمدلله رب العالمین» آن بزرگوار نشست و از حیا سر بلند نمیکرد؛ بعد ملك روم این دو را از یکدیگر جدا نمودیزید را بسوی خود خواند و صد و سیزده صندوق که درآنها تماثیل‌پیغمبران بود بیرون‌آورد وآن تماثیل را بیزید نشان داد وسؤال نمود اینها تماثیل کیستند یزید ندانست؛ بعد سؤالات دیگر کرد آنها را هم ندانست. ابوالاصفر حضرت مجتبی ع را طلبید عرضکرد من ابتدا بیزید نمودم بجهت آنکه بداند که شما میدانید آنچه راکه او نمیداند ومیداند پدر تو آنچه را که پدر او نمیداند پس من نظر کردم درانجیل و دیدم محمد ص پیغمبر است وعلی ع وزیر اوست ودیدم درمیان اوصیاء که پدرت‌علی وصی پیغمبر ص است

حضرت مجتبی‌ع فرمود هرچه میخواهی سؤال کن از آنچه در انجیل یا در تورات یا در زبور یا در قرآن مجید است تا بتو خبر بدهم انشاءالله

پس ملك آن تماثیل و اصنام را طلب نمود پس اول تمثالی که نشانداد درصفت ماه بود

فرمود هذه صفة آدم ابوالبشر؛ بعد تمثال دیگری که بصورت خورشید بود نشان داد فرمود هذا صفة حوا ، تمثال سوم را نشان داد فرمود هذا صفة شیث ؛ تمثال دیگری فرمود صفة نوح است تمثال دیگر فرمود صفة ابراهیم است . وهمچنین تمثال یعقوب ویوسف وموسی و داود و شعیب و زکریا و یحیی وعیسی‌ع بعد تمثالهائی نشان داد که صورت اوصیاء انبیاء بود ، حضرت یك یك آنها را معرفی فرمود، بعدتمثالهائی بحضرت مجتبی نشان داد فرمود اینها اشکالی‌است که صفتشان در تورات وانجیل وزبور وفرقان نیست‌گویا اینها صفت ملوك باشد

بعد سلطان گفت اشهد علیکم یا اهلبیت محمد ص انکم قد اعطیتم علم الاولین و الاخرین و علم التوراة والانجیل والزبور و صحف ابراهیم والواح موسی ع ، بعد صورتی نشان داد که از او نور تابش میکرد، چون حضرت مجتبی بآن صورت نظر نمود گریهٔ زیادی کرد ملك روم گفت چرا گریه کردید فرمود این شکل نازنین جدم محمد ص است بعد حضرت صفات جد بزرگوارش را و عمرشریف او را بیان فرمود، پس ملك گفت ما در انجیل دیده‌ایم جد شما محمد ص یك ملکی‌صدقه و عطیه میدهد به دو سبطش آیا این‌عطیه راعطا فرمودحضرت مجتبی فرمود بلی. عرضکرد آیا اورا بجهت شما باقی گذاردند فرمود نه ملك گفت این اول‌فتنهٔ این امت‌است

بعد ملك سؤال نمود ازهفت چیزی که خداوند خلق فرموده بدون آنکه در رحمی جای داشته باشند فرمود آدم است وحوا، و قوچ حضرت ابراهیم که فدا بجهت اسمعیل آمد و ناقهٔ صالح وشیطان وآن حیهٔ که شیطان را میان دهانش داخل بهشت کرد وغرابی که خداوند در قرآن‌مجید یاد فرموده . بعد سؤال نمود از ارواح مؤمنین که بعد از مرك بکجا میروند فرمود جمع میشوند در هر شب جمعه نزد صخرهٔ بیت‌المقدس و او عرش‌الله الادنی است. بعد سؤال نمود از ازواح کفارکه کجا جمع‌میشوند فرمود جمع می‌شوند در وادی برهوت که در طرف یمن‌است

الحاصل ملك روم نظرنمود بیزید (لع) گفت فهمیدی که اینها علمی است نمیداند او رامگر نبی مرسلی یا وصی نبیی یزید ساکت شده ملك جایزه زیادی بحضرت مجتبی داد واو را اکرام نمود وگفت دعاکن که خداوند دین جدت را بمن کرامت فرماید چون سلطنت مانع است‌مرا وگمانم که این موجب شقاوت و عذاب دردناك باشد پس یزید برگشت نزد معویه

ملك کاغذی نوشت بمعویه که کسیکه خداوند باو علم وحکمت آموخته بعد پیغمبر وحکم‌میکند بتوراة و انجیل‌وزبور و فرقان و آنچه در آنها هست حق خلافت از آن اوست. وعریضهٔ نوشت‌بعلی بن ابیطالب ع که « حق خلافت از آن تست وبیت نبوت در تست و در اولادت و یافته‌ایم در انجیل که کسی‌که با تو مقاتله کند بر اوست لعنت خدا و ملائکه واهل سموات واهل ارضین

در بحار از فضایل السادات روایتکرده : حضرت مجتبی ع در سن هفتسالگی حاضر میشد بمجلس جدش پیغمبر ص و وحی را میشنید وحفظ میکرد و می‌آمد خدمت مادرش صدیقهٔ طاهره (س) و آنچه حفظ کرده بود بجهت مادرش تلاوت میکرد. وقتی که حضرت امیر بخانه میآمدمیدید صدیقه عالمه است بآن‌آیاتی که جبرئیل نازل کرده سؤال‌میفرمود از مخدره از کجا این آیات راتلاوت‌میکنی عرضکرد از فرزندم حسن‌حفظ میکنم

پس حضرت امیرع یکروز در خانه مخفی شد امام حسن بعد از استماع وحی بخانه آمدخواست آن آیاتی که تازه وحی‌شده بخواند دید قدرت بر خواندن ندارد مادرش متعجب شد عرضکرد یااماه تعجب نفرما شخص بزرگی استماع میکند که از استماع او من عاجز ازسخن‌گفتن شدم !

در روایتی عرضکرد (یا اماه قل بیانی وکل لسانی لعل سیداً یرعانی) یعنی بیان من کم شده و زبان من لال شده گویا سید وآقائی بمن نظردارد

درجلدچهارم بحار ازحضرت باقر روایتکرده (ماملخصه) ابوالاصفر پادشاه روم نوشت بمعاویه و مسائلی سؤال کردوگفت اگر تو سزاوار خلافت هستی از این مسائل جواب بده معاویه از جواب عاجز شدکسی را فرستاد خدمت امیرالمؤمنین ع که از او جواب بشنود واز قبل خود جواب بنویسد : حضرت فرمود (علی بالحسن والحسین و محمد) این‌آقازاده‌ها حاضرشدند ، فرمود یا شامی این دوکه‌حسن وحسین باشند پسران پیغمبرند ومحمد پسر من است ازهرکدام میخواهی مسئله‌ات را سؤال‌کن عرضکرد از این‌آقازاده که حضرت مجتبی باشد(که بسن صباوت بود) سؤال میکنم، حضرت مجتبی‌فرمود هرچه میخواهی سؤال کن

شامی عرضکرد (کم بین‌الحق و الباطل،وکم‌بین السماء والارض،وکم بین المشرق و المغرب وماالعین التی تأوی الیهاارواح المشرکین؛ ماالعین التی‌تأوی الیها ارواح‌المومنین وما عشرة اشیاء بعضها اشد من بعض)

حضرت فرمود بین حق و باطل چهار انگشت است آنچه چشم دیدی حق و آنچه بگوش شنیدی باطل است! شامی گفت صدقت فرمود بین آسمان و زمین آه مظلوم و مد بصر است ! گفت صدقت، فرمود بین مشرق ومغرب سیر یك روز خورشید است شامی گفت صدقت

اما چشمه‌ایکه ارواح مشرکین ساکنند چشمهٔ برهوت است . اما چشمه‌ایکه ارواح مؤمنین مأوی میکنند چشمهٔ سلمی است. اما عشرهٔ که اشدند از بعضی اشد اجسام حجر است اشد از حجر آهن است که سنك را میشکند اشد ازآهن آتش است که آهن را آب میکند اشد از آتش آب است که آتش را خاموش میکند اشد از آب ابر است که آب را حمل‌ونقل میکند اشد از ابر باد است که ابر را حمل‌ونقل میکند اشد از باد ملکی است که باد را میفرستداشدازآن‌ملك‌ملك‌الموت است که ملك را میمیراند اشد از ملك‌الموت موتی است که ملك‌الموت را میمیراند اشد از موت امر خداوند است که مرك را میمیراند

شامی گفت (اشهد انك ابن رسول‌الله حقاً وان علیاً اولی بالامر من معاویة) این جوابها را نوشت برد بشام نزد معاویه او هم فرستاد نزد ابوالاصفر اوهم بمعاویه نوشت یامعاویه تکلم مکن بکلام غیر خوذ وجواب مده بجواب غیرخود واین جوابها نیست مگر از معدن نبوت و موضع رسالت و اما اگرتو یکدرهم بخواهی‌بتو نخواهم داد

امر دوم ـ در اشاره بمراتب حلم آن بزرگوار

شواهد و اخباری که در باب حلم این بزرگوار وارد شده زیاداست :

در مناقب ابن شهر آشوب است مرد شامی‌دید حضرت مجتبی سواره میرود شروع نمودبلعن آن بزرگوار حضرت هیچ جوابی ندادند چون فارغ شد حضرت مجتبی اقبال نمود باو و خنده کرد فرمود: (ای شیخ‌گمان میکنم غریب هستی وشاید بتو شبهه شده حال اگر بما زحمتی داری زحمتت را تحمل میکنیم اگر از ما چیزی طلب کنی‌بتو عطامیکنیم ، اگر راهنمائی بخواهی ما بتو راهنمائی مینمائیم اگرگرسنه هستی ما ترا سیر میکنیم، اگر برهنه هستی ما ترا می‌پوشانیم ، اگر فقیر باشی‌ما ترا غنی می‌سازیم ، اگر منزل نداری ما ترا منزل‌میدهیم ، اگرحاجتی داری حاجتترا بر می‌آوریم اگر رحل خود را بیاوری نزد ما ومیهمان ما بشوی تا وقت‌کوچ کردن خود ما خوشنود می‌شویم‌چون ما منزل وسیعی‌ومال‌کثیری داریم)

چون آن‌مرد شنیدگریه‌کرد گفت (اشهد انك خلیفةالله فی‌ارضه‌الله یعلم‌حیث‌یجعل رسالته) شما وپدرتان امیرالمؤمنین ع مبغوض ترین خلق بودید نزد من و الان محبوبترین خلق خدا هستید رحل خود را برد بمنزل حضرت مجتبی (ع) و میهمان آن بزرگوار بود تا وقت کوچ کردن و از معتقدین بمحبت ایشان شد

کافی است در دانستن مراتب حلم این بزرگوار اینکه در مقاتل الطالبیین از جویرة بن اسماء روایتکرده : وقتی جنازه امام حسن ع را حرکت دادند مروان ملعون جنازه را بدوش خود کشید امام حسین ع فرمود آیا جنازهٔ امام حسن را حمل‌میکنی وحال‌آنکه درحال حیاتش جرعه‌های غیظ میخورانیدی و دل اورا پراز خون‌کردی؟ مروان‌گفت من این ظلمها را بکسی کردم‌که (یوازی حلمه الجبال) یعنی حلم وبرد باری او با کوهها برابر بود !

امر سوم ـ در اشاره بعبادتهای آن بزرگوار

از روضة الواعظین روایت شده که حسن بن علی وقتی که وضو میگرفت اندامش مرتعش

میشد و رنك نازنینش زرد می‌شد گفته شد چرا حالتان تغییر میکند می‌فرمود سزاوار است برهر کسی که واقع شود درمقابل حضرت احدیت رنگش زردشود و اندامش مرتعش شود

وقتی که بدرب مسجد میرسید میگفت الهی ضیفك ببابك یا محسن قد اتیك المسیء فتجاوزعن قبیح ماعندی بجمیل ماعندك یاکریم)

وقال الصادق ع (ان حسن بن علی حج خمسة وعشرین حجة ما شیاً وقاسم‌الله تعالی ماله)

وفی روایة (خرج الحسن بن علی من ماله مرتین وقاسم‌الله ماله ثلث مرات حتی انه کان یعطی نعلا ویمسك نعلا ویعطی خفا ویمسك خفا)

وله ع قل للمقیم بغیر دار اقامة حان‌الرحیل فودع الاحبابا

ان‌الذین لقیتهم وصحبتهم صاروا جمیعاً فی‌القبور ترابا

وله ع یا اهل لذات دنیـ لابقاء لها ان المقام بظل زائل حمق

در **مناقب** است مردی از حضرت مجتبی ع چیزی سؤال کرد حضرت باو پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد و فرمود حمالی بیاور اینها را بجهت تو حمل نماید وطیلسانش را داد کرایه حمال **عربی** آمد خدمت آن حضرت ، بخزانه دارش فرمود آنچه درخزانه است باو بده، در خزانه بیست هزار درهم بود همه را داد باعرابی، اعرابی عرضکرد ای مولای من، چرا مرا نگذاردید اظهارحاجت خود را بکنم و مدیحه خود را بیان کنم حضرت این اشعار را انشاد نمود:

نحن اناس نوالنا خضل یرتع فیها الرجاء والامل

تجود قبل السؤال انفسنا خوفاعلی‌ماء وجه‌من یسل

لو علم البحر فضل نائلنا لفاض من بعد فیضه خجل

امر چهارم ـ در اشاره ببعضی ازغرائب و معجزات آنبزرگوار

در **مناقب** از **محمد بن فتال نیشابوری** از حضرت صادق(ع) روایت‌کرده بعضی بحضرت مجتبی عرضکردند چقدر شما تحمل شدائد ازمعاویه می‌فرمائید فرمود اگر بخواهم عراق را شام‌میکنم شام را عراق میکنم و زن را مرد میکنم و مرد را زن میکنم

مرد شامی گفت کی قدرت این امر رادارد فرمود آیا حیا نمیکنی ای زن که میان‌مردان نشستهٔ! ناگاه دیدکه زن شده حضرت فرمود عیال توهم مرد شد وبا تو مقاربت میکند و ازشما فرزندخنثائی متولد می‌شودهمان قسم که حضرت مجتبی فرمودند شد. بعد آمدند خدمت حضرت مجتبی وتوبه کردند حضرت دعا فرمود، هر دو بصورت اولیه برگشتند

در **بحار** از حضرت صادق ع روایتکرده : چون حضرت مجتبی ع با معاویه صلح فرمود هر دو نشسته بودند در نخیلهٔ، معاویه گفت یا ابامحمد بمن خبر رسیده که پیغمبر ص تخریص میفرمود خرما های بر درختان را آیا شما هم علم باین مطلب دارید چون شیعیان شما گمان میکنند که ازشما علم چیزی مخفی نیست فرمود جدم پیغمبر ص تخریص میکرد که چند کیل است و من تخریص میکنم که چند عدد است

معاویه گفت در این نخله چند عدد خرما هست فرمود چهار هزار و چهار دانه خرمای نارس است . معاویه امر کرد که خرماها را بچینند و بشمارند، چون چیدند وشمردند چهارهزار و سه دانه بیرون شد، حضرت فرمود والله من دروغ نگفته‌ام، پس‌نظر کردند دیدندیکدانه خرما دردست **عبدالله بن عامر بن کریز** است

بعد فرمود اگر نبودکه تو کافر می‌شوی هرآینه بتو خبرمیدادم بآنچه خواهی نمود ، والله تو زیاد را ملحق بپدرت میکنی و حجر بن عدی را بقتل میرسانی و حمل می‌شود بسوی تو سرها از

شهری بشهری. همین قسم هم شد زیاد بن ابیه را بپدرش ملحق کرد وحجربن عدی را بقتل رسانید و سر عمرو بن حمق را حمل نمودند بشام نزد معاویه

در **مدینة المعاجز** از **محمدبن جریر طبری** باسناد خود از **جابر** روایتکرده گفت دیدم حسن بن علی را در هوا و سه روز غایب شد بعد از سه روز از آسمان نازل شد و بر او بود سکینه و وقار، فرمود رسیدم بآن مقامی که رسیدم

از این روایت مقام شامخی از برای آن بزرگوار ثابت میشود

امر پنجم ـ در اشاره به تمجید و تجلیل پروردگار و حضرت خاتم‌النبیین ص از آن بزرگوار

قال‌الله تعالی (یا ایها الذین آمنوا اتقواالله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به)

فی‌المناقب عن‌الصادق ع (قال‌الکفلین الحسن والحسین والنورعلی‌ع)

و قال تعالی (مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان)

فی‌المناقب عن الصادق ع قال (علی وفاطمه بحران عمیقان لایبغی احدهما علی‌صاحبه)

وفی روایة بینهما برزخ (رسول‌الله ص) یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان (الحسن والحسین‌ع)

وقال تعالی (والتین والزیتون)

فی‌المناقب عن موسی‌بن جعفر ع فی‌تفسیر (والتین والزیتون) قال‌الحسن والحسین ع و (طورسینین) قال علی بن‌ابیطالب ع و (هذا البلدالامین) قال‌محمد ص

در **امالی شیخ صدوق** ازحضرت پیغمبر ص روایت‌کرده : چون روزقیامت بشود خداوند زینت میدهد عرش مجید خود را بهرنوع زینتی‌بعد دو منبر از نور بیاورند که طول‌هر منبری صدمیل باشد یکی را بیمین عرش مجید گذارند ودیگری را بیسارعرش بعدحسن‌ع‌بریك منبر نشیند وحسین‌ع بریك منبر وخداوند زینت بدهدباین دوعرش خود را چنانچه زینت داده می‌شود زن‌بدوگوشوارهٔ خود

در **مناقب** است‌که اهل قبله اجماع کردند برآنکه پیغمبر ص فرموده الحسن والحسین امامان قاما اوقعدا. واجماع نموده‌اند نیزکه پیغمبر ص فرموده (الحسن والحسین سیدا شباب اهل‌الجنة) .

از **فضایل سمعانی** ازعمربن خطاب روایت‌کرده گفت دیدم حسنین را بردوشانهٔ پیغمبرص‌پس گفتم (نعم‌الفرس‌لکما) پیغمبرص فرمود (ونعم الفارسان هما)

از پیغمبر (ص) روایت شده ان النبی ترك‌لهما ذوابتین فی‌وسط‌الرأس مزودتین

یعنی پیغمبرص دوگیسوی بافته گذارد از برای حسنین دروسط سرش

بعضی چنین فهمیدند وقتی‌که این دو آقا زاده بشانه‌های نازنین پیغمبر ص سوار می‌شدند یك گیسو بحسن میداده ویك گیسو بحسین. و از **یحیی بن ابی کثیر** روایت‌کرده که پیغمبر ص شنید صدای گریهٔ حسنین را در حالتی‌که بالای منبر بود بعد با اضطراب از بالای منبر حرکت کردفرمود (ما الولد الا فتنة لقد قمت الیهما وما معی عقلی) واین عبارت محمول است بر کمال علقهٔ پیغمبر ص باین دونور دیده‌اش

در کشف‌الغمه از ابن عباس روایتکرده گفت پیغمبر ص حسن‌ع‌را بدوش نازنین گرفته بود مردی گفت (نعم‌المرکب رکبت) پیغمبرص فرمود (ونعم‌الراکب هو) الخ

فصل پنجم

دربعضی از فضائل واخلاق کریمهٔ حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء

اگر چه فضایل این بزرگوار شنیدنی نیست

در مناقب ابن‌شهرآشوب از عبدالعزیز بن‌کثیر روایتکرده : جماعتی‌آمدند خدمت حضرت سیدالشهداء ع عرضکردند خبر بده ما را بفضایل خود ؟ فرمود شما طاقت ندارید شنیدن آنرا شما ازمن دور شوید تا ببعضی ازشما بشمهٔ ازفضایل خود اشاره کنم اگر طاقت آورد شما را خبردار میکنم، آن جماعت دور شدند ویکنفر از آنها باقی ماند ، حضرت با اوتکلم فرمود ؛ حتی دهش‌وو له ولایجیب احداً وانصرفوا ، یعنی تا آنکه آن شخص مدهوش وحیران شد وجواب نمیداد احدی را و همه مراجعت نمودند انتهی (ولکن مالا یدرك کله لایترك کله)

در این‌فصل نیز پنج امر است

امر اول- در اشاره بمراتب نورانیت وعلمیت آن بزرگوار

در مناقب روایتکرده « ان الحسین ع کان یقعد فی‌المکان المظلم فیهتدی الیه ببیاض جبینه»
یعنی حسین درمکان تاریکی می‌نشست ومردم راهنمائی می‌شدند بنور پیشانی او
در بحار از خرائج راوندی از مقداد روایتکرده که پیغمبر ص بفاطمهٔ زهراء فرمود .
« اذا احب علی‌الاشتمال فلا تمنعیه فانی اری فی‌مقدم وجهك ضوء ونوراً وستلدین حجة لهذا الخلق »
دربحار از کتاب نجوم سید بن‌طاوس‌از کتاب دلائل‌الامامه طبرسی ازحذیفه‌یمانی روایتکرده قال سمعت الحسین بن علی یقول واللّه لتجمعن علی قتلی طغاة بنی‌امیه و یقدمهم عمر بن سعد وذلك فی‌حیوة النبی ص فقلت له انباك بهذا رسول‌اللّه ص فقال‌لافاتیت النبی‌ص فاخبرته فقال‌علمی علمه وعلمه علمی لاننا نعلم بالکائن قبل کینونیته

امر دوم - در اشاره ببعض تعبیراتی که در قرآن مجید از حضرت سیدالشهداء ع شده منها تعبیر بمظلوم شده

در عاشر بحار از تفسیرعیاشی ازحضرت باقر ع روایتکرده درتفسیر آیهٔ شریفه « و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلایسرف فی‌القتل انه کان منصوراً»
قال ع « هو الحسین بن‌علی قتل مظلوماً ونحن اولیائه و القائم منا اذا قام طلب بثار الحسین فیقتل حتی یقال قد اسرف فی‌القتل» در تفسیر روح البیان در ضمن آیهٔ شریفهٔ « ولا تحسبن‌الذین قتلوا فی‌سبیل‌اللّه امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون»
روایتی نقل کرده و حاصل بعضی از فقراتش آنستکه روز قیامت الویه نصب می‌شود و هر طایفه تحت لوائی محشور می‌شوند
ولواء الشهداء لعلی ع وکل شهید یکون تحت لوائه وکل‌زاهد تحت لواء ابی ذر و کل مؤذن تحت لواء بلال و کل مقتول ظلماً تحت لواء الحسین بن علی رضی‌اللّه عنهما - فذلك قول اللّه تعالی

«یوم ندعوا کل اناس بامامهم»

ومنها تعبیر بذبح عظیم شده

در عیون ازحضرت رضا ع روایتکرده که چون مأمور شد حضرت ابراهیم که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی راکه جبرئیل از آسمان آورده بود ذبح کند ابراهیم تمنا و آرزو فرمود که پسرش اسمعیل را ذبح میکرد تا آن ثوابهائیکه بپدر داده میشود از ذبح اعز اولادش را بدست خود باوداده شود، پس خداوند وحی فرمود که ای ابراهیم احب مخلوقات من نزدتو کیست ؟ عرضکرد یارب خلق نکردهٔ خلقی‌راکه محبوبتر باشد نزد من از حبیبت محمدص . خطاب رسید اورا بیشتر دوست میداری یا جان خودت را، عرضکرد او محبوبتر است نزد من از جان خودم. خطاب رسید اولاد او را بیشتر دوست میداری یا اولاد خودرا عرضکرد اولاد اورا. خطاب رسید ذبح اولاد او ظلماً بدست دشمنان بیشتر دلت را می‌سوزاند یا ذبح پسر خودرا بدست خود در طاعت من؟ عرضکرد ذبح اولاد او بدست دشمن قلب مرا بیشتر می‌سوزاند ۰ خطاب رسید ابراهیم ، طایفهٔ که گمان میکنند از امت محمدند حسین پسراورا ظلماً وعدواناً بقتل میرسانند مثل ذبح گوسفند ومستحق میشوند باین سخط وغضب مرا. پس ابراهیم قلبش سوخت وجزع نمود وگریه نمود!

خطاب رسید یاابراهیم من فداء نمودم جزع ترا بذبح اسماعیل بدست خود بجزع تو برحسین وواجب نمودم برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائبشان ۰ اینست قوله تعالی:

« وفدیناه بذبح عظیم ولا حول ولاقوة الابالله»

بعضی گفتند که رتبه و مقام فدا شونده باید کمتر باشد از رتبه کسی که فدای او میشود و حال آنکه رتبه حضرت سیدالشهداء ع مسلماً بیشتر است از رتبه حضرت اسمعیل

جوابش آنستکه حضرت سیدالشهداء ع فدای جد بزرگوارش حضرت خاتم النبیین ص و ائمه معصومین ع شده چون تمام اینها از نسل حضرت اسمعیل ذبیح‌الله‌اند و محتملست که فداء بمعنی تعویض باشد یعنی ما معاوضه کردیم اسف والم ترا در ذبح پسرت اسمعیل بجزعی که او اجل و اشرف و اعظم ثواباً هست که جزع و گریه برحسین مظلوم باشد.

ومنها تعبیر بنفس مطمئنه شده

در **عاشر بحار از کنز کراجکی** ازحضرت صادق روایتکرده فرمود بخوانید سورهٔ والفجر را در فرائض و نوافل خود بدرستی که او سورهٔ حسین بن‌علی ع است . ابواسامه حاضر بود عرضکرد اوچگونه سورهٔ حسین بن‌علی است خاصة ؟ فرمود آیا نشنیدهٔ که خدا میفرماید (یا ایتها النفس المطمئنه» الایه ـ مقصود حسین بن علی بن ابیطالب ع است و اوست نفس مطمئنه راضیهٔ مرضیه واصحاب او ازآل محمد راضی هستند از خداوند تعالی روز قیامت و خداوند هم از آنها راضی است واین سوره دربارهٔ حسین وشیعهٔ او و شیعهٔ آل محمد است خاصه وکسی که مداومت نماید قرائت و الفجر را خواهد بود با حسین بن علی ع ودر درجه او دربهشت ان الله عزیز حکیم

و منها تعبیر بموءوده شده

در **عاشر بحار از کامل الزیاره** ازحضرت صادق ع روایت شده فی قوله تعالی:

«و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت» فرموده این آیه نازل شده دربارهٔ حسین بن علی

امر سوم ـ در اشاره بمحبت حضرت خاتم الانبیاء (ص) بآن بزرگوار

در **مناقب** از ابن‌عمر روایت کرده گفت پیغمبر ص بالای منبر مشغول خطبه خواندن و موعظه

بود که حسین وارد شد، پای نازنین او بجامه‌اش پیچیده‌شد بروی زمین افتاد . پیغمبر از منبر فرود آمد حسین را بسینه چسبانید فرمود قاتل‌الله الشیطان ان الولد لفتنة و الذی نفسی بیده مادریت انی نزلت عن منبری

حاصل معنی آنستکه خدا بکشد شیطان را اولاد قلب را مفتون میکند قسم بآن خدائی که جان من بدست اوست که من بی‌اختیار از منبر فرود آمدم . و از یزید بن ابی‌زیاد روایتکرده گفت پیغمبر ص ازمنزل‌عایشه بیرون شد وعبورفرمود ازدرخانهٔ فاطمهٔ زهراء ع شنید که حسین گریه میکند، فرمود (الم تعلمی ان‌بکاؤه‌یؤذینی) یعنی ای فاطمه آیا نمیدانی که‌گریهٔ حسین قلب مرا اذیت میکند و از ابن ماجه و زمخشری روایتکرده که پیغمبر ص دید میان کوچه حسین با اطفال بازی میکند از اصحاب مقدم شد دست‌گشود که حسین را بآغوش خود بگیرد حسین هم باینطرف و آنطرف‌فرار میکرد پیغمبرص حسین را گرفت یکدست زیر زنخ حسین گذارد و یکدست‌بپشت‌سر نازنینش‌واو را بخود چسبانید وصورتش را بوسید فرمود (انا من حسین و حسین منی احب‌الله من احب حسیناً حسین سبط من الاسباط) . در مستدرک ازکتاب مظهرالغرائب جناب سید خلف والی حویزه پدرجناب آقا سید علی‌که هر دو از اجلهٔ علمای اعلام بودند نقل میکند که روایت شده از ام‌الفضل زوجهٔ عباس بن عبدالمطلب مرضعهٔ حضرت سیدالشهداء ع گفت پیغمبر ص حسین را از من گرفت در ایام رضاعش و اورا حمل‌کردپس حسین ع بدامن جدش بول‌کرد،

ام‌الفضل اورا بعنف و جبر از پیغمبر ص گرفت‌که حسین ع گریه‌کرد پیغمبر ص فرمود:

(مهلایا ام‌الفضل ان هذه الاراقه الماء یطهرها فای شیء یزیل هذا الغبار عن قلب‌الحسین)

یعنی این ریخته شده را آب تطهیر میکند پس چه زایل میکند این‌غبار را ازقلب حسین

در عاشر بحار ازابن‌عباس روایتکرده گفت خدمت پیغمبرص‌بودم ابراهیم پسرخودرا بزانوی چپ خودنشانیده بود و حسین را بزانوی راستش گاهی‌حسین را می‌بوسید و گاهی ابراهیم را ـ جبرئیل نازل شد عرضکرد یا محمد ص پروردگارت سلامت میرساند می‌فرماید من جمع نمیکنم بین این دو پسر باید یکی را فدای دیگری کنی پیغمبر ص‌بصورت‌ابراهیم‌وحسین‌نظر نمودگریه‌کرد و فرمودمادر ابراهیم‌کنیز است اگر او از دنیا برود محزون نمی‌شود براو غیرمن ومادرش ـ ومادر حسین فاطمهٔ زهراء است وپدرش علی‌اگر از دنیا برود من محزون می‌شوم و پدر و مادرش نیز محزون می‌شوند من اختیار نمودم حزن خودرا بر حزن این دو، فرمود جبرئیل من ابراهیم را فدای حسین نمودم پس ابراهیم بعد از سه روز از دنیا رفت بعد که پیغمبرص حسینش را میدید او را می‌بوسید و گاهی‌بسینه می‌چسبانید و می‌فرمود فدیت من فدیته بابنی ابراهیم

و ایضاً در عاشر بحار از کامل الزیاره از حضرت باقرع روایتکرده وقتی که حسین بجدش وارد می‌شد باامیرالمؤمنین ع میفرمود یا علی امسکه یعنی حسین رانگه بدار امیرالمؤمنین (ع) او را نگه میداشت و پیغمبر ص اورا می‌بوسید و گریه میکرد

حسین عرضکرد یا ابه چرا مرا میبوسی و گریه میکنی میفرمود من موضع شمشیرها را میبوسم و گریه میکنم، عرضکرد یا ابه آیا من کشته می‌شوم فرمود بلی والله تو و پدرت و برادرت کشته می‌شوید، عرضکرد یا ابه قبرهای ماها ازیکدیگر دور است فرمود بلی عرضکرد پس‌که ماُرا زیارت میکند فرمود زیارت نمیکند ترا و پدر وبرادرت را مگر صدیقون از امت من

امر چهارم ـ در اشاره بمکارم اخلاق سیدالشهداء ع

اما مقام صبر ورضا وتسلیمشان‌کافی است‌آنکه حضرت حجةالله م در زیارت ناحیهٔ مقدسه‌میفرماید

« لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات »

سید بن طاوس در لهوف و علی بن عیسی در کشف الغمة روایتکرده‌اند که چون حضرت سیدالشهداء ع ازمکه معظمه عازم رفتن بعراق شد خطبهٔ خواند « الحمدلله ماشاءالله ولا قوة الابالله خطالموت علی‌ولد آدم مخطالقلادة علی‌جیدالفتاة وما اولهنی الی‌اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیرلی مصرع اناالاقیه کانی باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشاً جوفاً واجربة سغبالا محیص عن یوم خط بالقلم رضاالله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجور الصابرین لن تشذعن رسول‌الله لحمة وهی مجموعة له فی‌حظیرةالقدس تقربهم عینه و ینجزبهم وعده من کان باذلافینا مهجته وموطناً علی‌لقاءالله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحاً انشاءالله » یعنی زینت داده شده مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند بر دختران جوان و چه چیز آرزومند کرده مرا بگذشتگان از خود، بمثل آرزومندی یعقوب بیوسف و اختیارشده برای من مصرعی که من ملاقات میکنم اورا وگویا می‌بینم اعضاء بدن خودرا که جدا میکنند آنها را گرگان بیابانی بین نواویس و کربلا پس برمیکنند ازمن شکم‌های خالی خود را و انبانهای گرسنهٔ خود را چارهٔ نیست از روزی که نوشته شده بقلم، رضای خدا رضای ما اهلبیت است صبر میکنیم بر بلای الهی و میرسد بما اجر صابرین، پراکنده‌نشود از رسول‌خدا ص پارهٔ تن او وجمع می‌شود از برای پیغمبر ص در منزل قدس روشن می‌شود باولادش چشمهای پیغمبر ص و وفا میکند بایشان وعده‌های خودرا هرکس بذل کند در راه ما خون دل خودرا وتمکین دهد برملاقات خدا جان خود را حرکت کند با ما که من فردا صبح حرکت‌میکنم انشاءالله

اما تواضع حضرت امام حسین، در **مناقب** روایتکرده که حضرت سیدالشهداء ع عبور فرمود بجمعی ازمساکین که نان پاره‌ها را بروی عبائی گذارده میل میکردند حضرت بآنها سلام‌کرد آنها حضرت را دعوت نمودند بخوردن غذا، حضرت فرمود اگر اینهاصدقه نمی‌بود من با شما غذا میخوردم فرمود شما بیائید بمنزل من ومهمان من بشوید آنها رفتند بمنزل حضرت ، آنبزرگوار بآنها طعام خورانید وبدن آنها را پوشانید و امر فرمود چند درهم بآنها دادند

واما عبادت حضرت امام حسین ع ، در **ارشاد مفید** است ماحاصله که در عصر تاسوعا عمر سعد فریاد زد یا خیل‌الله ارکبی و بالجنة ابشری ، حضرت امام حسین ع برادرش حضرت اباالفضل‌را فرمود برادر برو بسوی آنها اگرمیتوانی از این‌جماعت مهلت بخواه یك امشبی را و آنها را از ما دفع‌کن و تأخیر انداز جنك را تا فرداکه امشب ما نماز بخوانیم و دعا کنیم و استغفر نمائیم الخ

در مناقب از عیون‌المجالس از انس بن مالك روایت‌کرده که حضرت امام حسین (ع) تشریف برد سر قبر جده‌اش خدیجه کبری وگریه کرد و بمن فرمود دور شوم از خدمت ایشان انس گفت من از خدمت آقا مخفی شدم دیدم حضرت مشغول نماز شد و نماز را طول داد و شنیدم که این مناجات را میکرد:

یا رب یا رب انت مولاه	فارحم عبیدا الیك ملجاه	یاذاالمعالی علیك معتمدی
طوبی‌لمن کنت انت‌مولاه	طوبی‌لمن کان خائفاً ارقا	یشکو الی‌ذی‌الجلال‌بلواه

الی‌ان قال ره فنودی لبیك عبدی وانت فی‌کنفی وکلما قلت‌قد علمناه صوتك تشتاقه ملائکتی فحسبك الصوت قد سمعناه الی‌آخره در عاشر **بحار** از **فلاح السائل** از **ابن‌عبدربه** در **کتاب عقد الفرید** روایتکرده که بحضرت زین‌العابدین عرضکردند « ما اقل ولد ابیك » یعنی اولاد پدرت چقدر کم هستند ، حضرت فرمود .من تعجب‌دارم از همینقدر اولادی که داود چون پدرم هر روز و

شبی هزار رکعت نماز میکرد

اما شجاعت آن بزرگوار معلوم است که آنحضرت سخاوت و شجاعت را از جدش پیغمبر ص ارث برده در خصال از ابی رافع روایتکرده که حضرت صدیقهٔ طاهره س حسنین را آورد خدمت حضرت پیغمبر ص در مرضی که از دنیا رحلت فرمود عرضکرد یا رسول‌الله ایندو پسران تو هستند باینها چیزی ارث بده، پیغمبر (ص) فرمود اما الحسن فان له هیبتی و سوددی واما الحسین فان له شجاعتی وجودی . شجاعت حضرت سیدالشهداء ع ضرب المثل شد . درمناقب روایتکرده که روز عاشوراء بحضرت امام حسین عرضکردند داخل شو در حکم پسر عمت یزید بن معاویه حضرت فرمود لاوالله لااعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید

دربحار از ابن‌شهرآشوب روایتکرده که در روز عاشوراء حضرت امام حسین با عطشی که داشت و کثرت هم وغمش معذلك دارد « ولم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل وتسع مأة وخمسین رجلا سوی المجروحین » . در لهوف است وقدکان یحمل فیهم و قد تکملوا ثلثین الفافینهزمون بین یدیه کانهم الجراد المنتشر

اما سخاوت حضرت امام حسین ع . درمناقب از عمرو بن دینار روایتکرده گفت داخل شد حضرت سیدالشهداء ع بر اسامة بن زید در مرض موتش اسامه گفت واغماه فرمود غم تو چه چیز است ای برادر، عرضکرد شصت هزار درهم قرض دارم ، فرمود علی‌دینك قرض تو بذمه من عرض کرد می‌ترسم بمیرم قرضم ادا نشده باشد، فرمود از دنیا نمیروی تا من قرضت را ادا بنمایم

ایضاً درمناقب‌است که عبدالرحمن‌سلمی بفرزند آن حضرت سورهٔ حمد را تعلیم داد، آقازاده خدمت پدر بزرگوارش قرائت کرد حضرت هزار اشرفی وهزار حله بعبدالرحمن عطا فرمود و دهان اورا پر از در و جواهر کرده بعضی بحضرت اعتراض کردند ، فرمود از کجا مقابلی میکند اینها احسان اورا که تعلیم سورهٔ حمد باشد و انشاد فرمود

اذا جادت الدنیا علیك فجد بها   علی الناس طرا قبل ان تتفلت
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت   ولا البخل یبقیها اذا ماتولت

ایضاً درمناقب روایتکرده اعرابی وارد شد بمدینهٔ طیبه ، سوال‌نمود ازکریم‌ترین مردم مدینه اورا راهنمائی نمودند بحضرت سیدالشهداء ع ، پس اعرابی وارد مسجد شد دید حضرت نمازمیخواند در مقابلش ایستاد وانشاد کرد

لم یخب الان من رجاك و من   حرك من دون بابك الحلقه   انت جواد و انت معتمد
ابوك قدکان قاتل الفسقه   لولا الذی کان من‌اوائلکم   کانت علینا الجحیم منطبقه

پس حضرت نمازش را سلام داد و فرمود قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده عرضکرد چهار هزار دینار. فرمود حاضر کن بعد ردای نازنین‌از دوش برداشت و دنانیر را میان اوپیچیده دستش را از شکاف درب بیرون کرد ار خجالت اعرابی وانشاد فرمود

خذها فانی الیك معتذر   و اعلم بانی الیك ذوشفقه   لو کان‌فی‌سیرنا الغداة عصا
امست سمانا علیك مندفقه   لکن ریب الزمان ذوغیر   و الکف منی قلیلة النفقه

اعرابی آن دراهم را گرفت وگریه میکرد حضرت فرمود آیا عطای مراکم شمردی

عرضکرد نه لکن متحیرم چگونه این دست با این جود و سخا خاك می‌شود

اعرابی گویا خبر نداشت از شب یازدهم عاشوراء !

ایضا در مناقب از **شعیب بن عبدالرحمن خزاعی** روایتکرده که در روز عاشوراء اثر جراحتی در پشت نازنین حضرت سیدالشهداء ع دیده شد از حضرت امام‌زین‌العابدین‌ع سؤال کردند فرمود این اثرهمیانی است که‌شبها جهت بیوه‌زنها ویتیمها ومساکین حمل ونقل میفرمود

در حاشیه نفس المهموم محدث قمی روایتکرده اعرابی بحضرت سیدالشهداء ع سلام کرد وحاجتی طلب کرد و گفت شنیدم از جد بزرگوارت حضرت پیغمبرص که فرمود « اگر حاجتی خواستید ازیکی ازچهار طایفه بخواهید ، یااز عرب شریف ، یااز مولای کریمی ، یا ازحامل‌قرآن یااز صاحب وجه صبیحی »

اما عرب شریف شما مفتخرید بجدتان خاتم النبیین ص ، و اما کرم که‌ذات‌و سیرهٔ شما هست **واما** قرآن در بیت وخانه‌شما نازل‌شده ، و اما وجه صبیح پس شنیدم از جدتان پیغمبر ص که فرمود « اگر بخواهید نظر کنید بمن پس‌نظر کنید بسوی حسن و حسین ع » حضرت فرمود حاجت تو چه‌چیز است اعرابی حاجت خود را بروی زمین نوشت فرمود شنیدم از پدرم علی (ع) که فرمود « قیمة کل امرء مایحسنه » وشنیدم از جدم پیغمبر ص که فرمود « المعروف بقدرالمعرفة » ، یك کیسهٔ اشرفی مهرکرده حاضر نمود وفرمود سؤال میکنم ازتو سه‌خصلت اگر ازیکی جواب دادی ثلث این کیسه اشرفی‌را بتو میدهم اگر ازدو خصلت جواب دادی دو ثلث اورا بتو میدهم‌واگر هر سه‌را جواب دادی تمام او را

عرضکرد سؤال بفرمائید (ولا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم)

فرمود کدام عمل افضل اعمال‌است عرضکرد ایمان بخدا فرمود چه چیز نجات میدهد بنده را ازمهلکه عرضکرد الثقة بالله فرمود چه‌چیز زینت میدهد مرد را عرضکرد علمی که با او حلم باشد فرمود اگر علم با حلم نباشد عرضکرد مالی که‌بااو کرم باشد فرمود اگر نباشد چه عرض کرد فقری که‌بااو صبر باشد فرمود اگرنباشد چه عرضکرد صاعقه نازل شود واورابسوزاند پس حضرت تبسم فرمود وصره اشرفی را نزد اعرابی انداخت

ودر روایت دیگری است که‌درمیان صره هزاراشرفی بود وخاتم شریفش راهم بآن‌اعرابی داد که قیمت نگینش دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی این دینارها را بطلبکار هایت بده و انگشتر را صرف نفقه خودکن اعرابی گرفتو گفت «الله‌اعلم حیث یجعل رسالته»

واما فصاحت آن‌بزرگوار بهترین شواهد اشعار رجزیه آنحضرت است که روز عاشوراء باآن‌شدت گرفتاری واضطراب انشاد فرمود منها :

کفرالقوم وقدما رغبوا   عن‌ثواب‌الله رب‌الثقلین   قتلوا قدما علیا و ابنه   حسن الخیرکریم‌الطرفین

الی‌ان‌قال ع   وابن‌سعد قدرمانی عنوه   بجنود کوکوف الهاطلین الخ

ومنها   انا‌ابن‌علی‌الطهرمن‌آل‌هاشم   کفانی بهذا مفخراً حین افخر

وجدی رسول‌الله‌اکرم خلقه   ونحن سراج‌الله‌فی‌الارض یزهر   و فاطم امی من سلالة احمد

وعمی‌یدعی‌ذوالجناحین جعفر   و فینا کتاب‌الله انزل صادقا   وفینا الهدی والوحی بالخیربذکر

ونحن امان‌الله للخلق کلهم   نسر بهذا فی‌الانام و نجهر   ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا

بکاس‌رسول‌الله مالیس‌ینکر   وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة   و مبغضنا یوم القیمة یخسر

ومنها   الموت خیر من رکوب العار   و العار اولی من دخول النار

ومنها   اناالحسین‌بن‌علی لیت‌ان‌لاانثنی   احمی‌عیالات‌ابی‌امضی‌علی‌دین‌النبی

امر - پنجم در اسباب وموجبات توسل بآن بزرگوار

منجمله زیارت آن بزرگوار

بدانکه از برای هریك ازعبادات واعمال خیریه آثار وخواصی هست در دنیا یا در عالم‌برزخ وقیامت بطریق‌اقتضاء وبشرط عدم‌مانع‌نه بطریق‌علت تامه وممکنست بعضی ازاعمال خیریه آثاردنیویه داشته باشد فقط وبعضی اثرش بعد ازدخول دربهشت یا در جهنم باشد فقط

واما عبادتی که‌اثرش‌دردنیا ودر حال احتضار ودر عالم برزخ ومحشر وبهشت و جهنم عاید شخص میشود **زیارت قبرحضرت سیدالشهداء ع است** که درتمام این مقامات آثار خیریه دارد که اگر در یك مقام مانع از تأثیرش یافت شود درمقامات دیگراثر خود را خواهد نمود پس‌ممکن است گفته شود **زیارت آن‌بزرگوار افضل‌ازتمام عبادات است** چنانچه در بحار ازکامل‌الزیاره ازابی خدیجه روایتکرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع‌از زیارت قبر حسین ع قال انه‌افضل مایکون من‌الاعمال

اما آثار دنیویه‌اش زیاد است وما اقتصار میکنیم بذکر بعض از آنها

درامالی از حضرت‌باقر ع روایتکرده قال « مروا شیعتنابزیارة الحسین ع فـان زیارته تدفع الهدم والغرق والحرق واکل السبع »**وفی روایة اخری** (ورزق رزقاً واسعاً و اتاه الله بفـرج عاجل وفی اخری وکان‌الله من وراء حوائجه وکفی ماهمه من امردنیاه و انه لیجلب الرزق علی‌العبد الخ)ودر **امالی‌شیخ طوسی**از حضرت صادق‌ع روایتکرده فرمودحسین بن‌علی در نزد پروردگارش هست ونظر میفرماید بلشکر گاهش وکسانیکه با آنحضرت شهید شده‌اند و نظر میفرماید بزوارش و او بهتر میشناسد اسماء آنها را و اسماء پدران آنها را و درجات و منزلت آنها را نزد خداوند عزوجل از یکنفر ازشما باولادش ومی‌بیند کسانی‌را که براو گریه میکنند واستغفار میکند ازبرای آنها واز پدرانش سؤال‌میکند که برای او استغفارکنند ومیفرماید هرگاه بدانند زائرین او رجوع میکنند درحالتی که هیج گناهی نداشته باشند

ازاین روایت شریفه‌چنین استفاده میشود که زائرین‌قبر ابی عبدالله‌ع در منظرآن‌حضرت میباشند در داردنیا واین فضل و نعمت بسیار بزرگی است

واما آثار احتضاریه‌اش در بعض‌از اخباراست که‌خداوند مباشر ومتولی قبض روح زوار آن بزرگوار میشود ودر بعض‌از اخبار است که‌ملائکه‌های رحمت حاضر میشوند در وقت احتضارش ومشایعت مینمایند جنازه‌اش را وبرسر قبر او عبادت میکنند خداوند را تا روز قیامت و ائمه اطهار دروقت احتضار ببالینش می‌آیند وملك‌الموت مهربانتر میشود باو ازمادر مهربان چنانچه در روایت (مسمع کردین) عنقریب ذکرخواهد شد

واما آثار رجعتیه‌اش در بحار ازکامل الزیاره باسناد خود از مفضل بن‌عمر واو از حضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود گویا می‌بینم تختی ازنورنهاده شده وبر او یك قبهٔ‌ازیاقوت قرمز زده شده مکلل بجواهر و گویا می‌بینم حسین ع بر روی آن‌تخت نشسته و در اطراف اونود هزار قبه سبز است وگویا می‌بینم مؤمنین زیارت میکنند اورا وبراو سلام میکنند

پس خداوند عزوجل بآنها بفرماید اولیاء من از من سؤال کنید آنچه بخواهید طول کشید

اذیت کشیدن و ذلت شماامروز روزیست که سؤال نمیکنید از من‌حاجتی ازجوایج دنیا و آخـرت مکر آنکه بر آورده میکنم ازبرای‌شما وخواهد بود اکل و شربشان از اطعمهٔ بهشتی و شاهد بر آنکه این در عالم‌رجعت است‌نه‌در برزخ‌وقیامت آنستکه حوائج‌دنیا درعالم‌برزخ‌وآخرت‌سؤال‌نمیشود

واما آثاربرزخیه‌اش زیاد است وماقتصار میکنیم بذکر یك روایت :

در مزار بحار ازکتاب فلاح السائل از محمدبن احمدبن داود بن‌عقبه روایتکرده گفت همسایهٔ داشتم معروف واسمش علی بن‌محمد بود گفت درهرماهی‌یکمرتبه از کوفه میرفتم بزیارت قبرحضرت سیدالشهداء ع چون پیر شدم وجسمم ضعیف شد یکنوبت نرفتم بزیارت آن بزرگوار بعـد پیاده رفتم‌بعداز چند روز که بقبر مقدس حضرت مشرف شدم سلام کردم ودو رکعت نماز زیارت بجای آوردم و خوابیدم ، درعالم‌خواب آن بزرگوار ازقبر بیرون شد فرمود (یاعلی ، لم جفوتنی وقد کنت لی برا) یعنی ای‌علی‌بن محمد توچرا بمن‌جفا کردی وحال آنکه بمن‌مهربان بودی

عرضکردم یا سیدی جسمم ضعیف شده و قوه‌از پاهایم رفته وعمرم بآخر رسیده چند روز در بین راه بودم تا خدمتت رسیدم ، ازشما روایتی نقل کرده‌اند میل‌دارم از خودتان بشنوم فرمود بگو عرضکردم روایت کرده‌اند فرموده‌اید (من زارنی فی حیاته زرته بعد وفاته) یعنی هر کس زیارت کند درحیات خود مرا من‌هم اورا زیارت میکنم بعد از وفاتش فرمود بلی من گفته‌ام و اگر به‌بینم زوار قبرمن درمیان جهنم میسوزد اورا از آتش جهنم بیرون‌میآورم ومحتمل است که زیارت نمودن آن بزرگوار زوارش را درمیان‌قبر باشدچه خوب گفته حافظ شیرازی

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم شب‌رحلت هم‌از بستر روم در قصر حورالعین

واما آثار محشریه‌اش ایضا اکتفا میشود بذکر یك‌روایت

در ثواب الاعمال از زراره از حضرت باقر ع یا ازحضرت صادق ع روایت کرده فرمود ای زراره چون روز قیامت بشود می‌نشیند حسین بن‌علی در سایه عرش مجید و جمع میشوند شیعیان و زوار قبرشان اطراف اوتا ببینند از کرامت ونصرت و بهجت‌وسروری که باو عطا فرموده باندازهٔ که‌نمیداند وصف او راغیر پروردگار پس بیاید زوارو شیعیان آن بزرگوار را رسولان زوجاتشان ازحور العین وبگویند) مارسولان ازواج شما هستیم و آنها میگویند ما مشتاق شما هستیم و شما آمدنتان را بتأخیرانداخته‌اید) درجواب برسول بگویند (زود باشد که‌بیائیم نزد شما انشاءالله)

واما آثار ناریه‌اش علاوه برآنکه سابقا ذکر شد که فرمود « اگر ببینم‌زوارم در آتش جهنم معذبند آنها را بیرون میآورم »

درمزار بحار از کامل الزیارة از علی‌بن میمون از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود وقتیکه زواراز قبر مقدس حضرت سید الشهداء ع مراجعت نمایند ملائکه بآنهابگویند (یا ولی الله گناهان توآمرزیده شد وتو ازحزب‌خدا وازحزب پیغمبر ص‌وحزب اهلبیت پیغمبر ص هستی والله نخواهی‌دید آتش را بچشمت هرگز)

واما آثار جنتیه‌اش در بحار ازکامل الزیاره ازحضرت صادق ع روایت کرده فرمود کسیکه بخواهد درجوار پیغمبر ص وامیرالمؤمنین ع وفاطمه زهراء باشد ترك نکند زیارت سید الشهداء را

حقیر میگوید اعلا درجه بهشتی درجه محمد وآل محمد است وکسیکه درجوار اینها باشد نیز درجه‌اش اعلا درجه خواهد بود

ومخفی نماند که‌زیارت حضرت سیدالشهداءع در اوقات‌خاصه ثواب مخصوصی دارد وبگمان حقیر افضل اوقات زیارت آن بزرگوار درشب عاشوراء میباشد

دراقبال است که شیخ مفید درکتاب التواریخ نقلکرده که روایت شده کسیکه زیارت کند حضرت سیدالشهداء ع را درشب عاشوراء و بیتوته کند نزد قبر او تاصبح حشره‌الله تعالی ملطخابدم الحسین فی جملة الشهداء معه

تنبیه ـ بدانکه بعض ازائمه اظهار علناً بزیارت قبر امام حسین ع مشرف میشدند و بعضی خفاء

دراقبال سیدبن طاوس ازحضرت باقر ع روایتکرده فرمود پدرم (علی بن الحسین)بعد ازشهادت پدر بزرگوارش منزلی گرفت برای خود ازموی در بیابان و اقامت فرموده بود در او چند سال چون میل نداشت آمیزش بامردم را واز آن‌منزل میرفت بعراق بزیارت پدر بزرگوار وجداکرم خود وکسی‌مطلع نمیشد باین‌مطلب: حضرت باقر فرمود در یك سفر من با پدر بزرگوارم بودم وذی روحی باما نبود مگر دوناقه که راحلهٔ ما بود و **ایضا** از عبادات موظفه حضرت امام زین‌العابدین‌استمرار گریه درمصائب پدر بزرگوارش بود هروقت قدح آب بدست ناز نین‌خود میگرفت

باندازهٔ گریه میکرد که آب قدح از اشك چشمش مضاف میشد

منجمله گریستن برآن مظلوم است قناعت میشود بذکر یك روایت

دربحار از کامل الزیاره‌از مسمع بن کردین روایت‌کرده که حضرت صادق‌ع باوفرمود یامسمع تو ازاهل عراق هستی آیامیروی بزیارت قبرحسین گفتم نه چون من مردی هستم مشهور از اهل بصره ودرنزد ماکسانی‌هستند که‌تابعند میل‌خلیفه را ودشمنان ما زیادند از ناصبیان و غیر آنها و من‌اطمینان ندارم که آنها از من سعایت نمایند نزد والی بصره که از اولاد سلیمانست و او مرا اذیت بنماید فرمود آیا یاد میکنی ظلمهائی را که بجدم‌سیدالشهداء نمودند عرض کردم بلی‌وگریه میکنم بقسمی که اهل‌من اثرش را در من می‌بینند پس باز میمانم از طعام خوردن فرمود خداوند رحمت‌کند اشك چشم ترا آگاه باش تو از کسانی هستی که شمرده میشوی از اهل جزع بر ما و خوشنودند بخوشنودی ما ومحزونند بحزن ما،آگاه باش تو میبینی در وقت مرك حضور پدران‌مرا و وصیت وسفارش میکنند ملك الموت را دربارهٔ تو مهربان تر میشود بتو از مادر مهربان به ولدش پس حضرت گریه کردومنهم با او گریه‌کردم ، پس گفت (الحمدلله اللذی فضلنا علی خلقه بالرحمة وخصنا اهل البیت)

یامسمع ، زمین‌و آسمان گریه میکنند از زمان‌قتل امیر المؤمنین ع بجهت ترحم برما وآنچه گریه میکنند برما ازملائکه بیشترند ، خشك نشده است اشك چشم ملائکه از زمانی که جد ما را بقتل رسانیدند وگریه نمیکند احدی بجهت ترحم برما مگر آنکه‌خداوند اورا بیامرزد قبل ازآنکه اشك ازچشمش خارج شود وچون اشك بصورتش جاری شود هر گاه یکقطرهٔ از آنرا بآتش جهنم اندازند حرارت‌آتش خاموش شود بقسمی‌که حرارت ازبرای آتش‌جهنم دیده نشود وکسی که قلبش بجهت ما دردناك شود خوشنود میشود در وقت مُردن که‌ما را ملاقات کند و میماند این خوشنودی درقلبش‌تا وارد شود برما بحوض کوثر الخ

منجمله گریانیدن وتباکی کردن است برحسین مظلوم

شیخ صدوق باسناد خود ازابی عماره ازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود یا ابا عماره در مصیبت جدم حسین‌مظلوم انشاد کن گفت شعری انشاد کردم حضرت گریه‌کرد

بازانشاد کردم حضرت گریه‌کرد همین قسم‌انشاد کردم تا شنیدم صدای گریه عیالات حضرترا ازمیان منزل ، بعد فرمود یااباعماره کسیکه انشاد کنددرمصیبت جدم حسین ع شعری و **بگریاند**

پنجاه نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند سی نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند بیست نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند و بگریاند یکنفر را از برای است بهشت وکسیکه انشاد کند در مصیبت حسین ع شعری و گریه کند از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند در مصیبت آنمظلوم و تباکی کند از برای اوست بهشت

ودر مجمع البحرین است در حدیث مناجات موسی (ع) که عرضکرد پروردگارا بچه سبب فضیلت دادی امت محمد ص را برسایر امم خطاب رسید بجهت ده خصلت ، عرض کرد آن ده خصلت چه چیز است تا من امر کنم بنی اسرائیل را که عمل کنند خطاب رسید نماز . زکوة ، روزه ، حج ، جهاد ، جمعه ، جماعت ، قرآن ، علم ، عاشورا

موسی عرض کرد یارب عاشورا چه چیز است خطاب رسید گریستن و تباکی کردن است برسبط محمد ص و مرثیه و عزاداری است برمصیبت آن مظلوم الخ

ودر چند روایت وارد شده (باین مضمون) «من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین وجبت له الجنة »

منجمله اقامه مجلس عزای آن مظلوم است چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است «واقیمت لك الماتم فی اعلا علیین» در بحار از بعض از ثقات روایت کرده که خبر قتل حضرت سید الشهداء ع را پیغمبر ص بفاطمهٔ زهراء ع فرمود فاطمه ع گریه کرد گریه شدیدی ، عرض کرد یا ابه درچه زمان حسین من شهید میشود فرمود در زمانی که نه من باشم و نه تو باشی و نه پدرش علی ع باشد و نه برادرش حسن ع پس گریه حضرت فاطمه شدت کرد ، عرض کرد یا ابة پس که گریه میکند بر حسین من و که اقامه عزای اورا مینماید فرمود یا فاطمه زنهای امت من برزنهای اهل بیت من گریه میکنند و مردان امت من برمردان اهلبیت من و تجدید میکنند عزای او رادر سالی گروهی بعد گروهی تو زنهای آنها راشفاعت میکنی ومن مردانشان را وهرکس گریه کند از آنها بر مصیبت حسین ع دست اورا بگیریم واورا داخل دربهشت بنمایم در منتخب ازحضرت صادق ع روایت کرده که چون هلال محرم دیده میشد حزن و گریه آن بزرگوار بر مصیبت جد بزرگوارش شدت میکرد مردم از هر جانب می آمدند واورا تعزیه میگفتند بر مصیبت جدش حسین ع گریه و نوحه می کردند با آن حضرت ، چون از گریه فارغ میشد میفرمود یا ایها الناس بدانید که حسین حی است ودر نزد پروردگارش روزی میخورد و آنحضرت دائماً نظر میفرماید بلشگرگاهش و بقتلگاهش و بشهدائی که در نصرت او شهید شده اند ونظر میفرماید بزوارش وبگریه کنندگانش وبکسانیکه اقامه مینمایند عزای اورا و سؤال میکند ازجدش و پدرش ومادر وبرادرش که استغفار نمایند از برای گریه کنندگان وعزا دارانش

منجمله لباس عزا پوشیدن است درعاشر بحار ازکامل از هشام بن سعد روایتکرده گفت خبر داد مشیخه ما که ملکی ازملائکه فردوس نازل شد بدریا و بالهایش را پهن کرد بدریا وصیحه کشید و گفت « یاایها البحار البسوا اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح »

دردمعة الساکبه از کامل ابن اثیر از زراره ازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود «ما اختضبت منا امراة ولاادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس عبیدالله بن زیاد الی ان قال ع وما من باك یبکیه الاوقد وصل فاطمه ع واسعدها الیه ووصل رسول الله وادی حقنا»

ودر منتخب طریحی است که یزید ملعون بمخدرات و عیالات حضرت سیدالشهداء ع گفت

کدام یك ازبرای شما بهتر است ماندن درشام یا رفتن بمدینه فرمودند ما دوست داریم که نوحه و عزاداری کنیم بر حسین ع ، یزید (لع) گفت آنچه میخواهیدبکنید و در شام منزلی بجهت مخدرات تخلیه کردو باقی نماند هاشمیهٔ ونه‌قرشیهٔ مگر آنکه لباس‌سیاه پوشیدند و هفت روز عزاداری کردند

دراربعین ثقةالاسلام آقامیرزا محمد قمی ازکامل الزیاره وبعضی ازکتب دیگر نقل فرموده که در شام‌فاطمیات داخل شدند براموبات بر حالتی که‌آنها لباسهای فاخرموحلی‌وحلل‌داشتند چون امویات فاطمیات رادیدند لباسهای فاخره‌و زینت را ازخود کندند ولباس سیاه پوشیدند و اقامه عزا وسوگواری نمودند الخ

منجمله تذکر ازعطش آن‌مظلوم است‌و لعن برقاتلین اوبعد از آشامیدن آب دربحار ازکامل‌الزیاره از داودرقی روایت کرده گفت در خدمت‌حضرت صادق‌ع بودم حضرت آب‌طلبید وآشامید و گریه کردو اشك نازنینش جاری شد فرمود یاداود«لعن‌اللهٔقاتل الحسین»

بعد فرمود نیست بندهٔ که آب‌بیاشامد پس یادکند حسین‌را ولعن کند قاتل او را مگر آنکه بنویسد خدایتعالی از برای اوصدهزار حسنه ومحوکند ازنامه عمل او صدهزار سیئهٔ وبلند کندبرای او صدهزار درجه وعطا کند باو ثواب آزاد کردن صد هزار بنده و محشور شود روز قیامت « ثلج الفؤاد » یعنی باقلب خنك کنایه ازآنکه باایمان کامل وراحت قلب

اختتام بدانکه تمام موجبات واسباب سرور وعیش‌از برای حضرت سیدالشهداء ع موجب غم‌و اندوه بود بلکه تمام دنیا غمخانه امام حسین است

چنانچه در **مدینة المعاجز از شرحیل بن ابی عوف** روایت کرده چون سید الشهداء ع متولد شدملکی از ملائکه‌های‌فردوس اعلا نازل شد ببحراعظم ودر اطراف آسمانها و زمینها فریاد کرد (عباداللهٔ البسوا ثیاب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد ص مذبوح مظلوم مقهور) شاید ازاین جهت‌باشد که هرچیزی که منسوب بآن‌بزرگوار است موجب غم و حزن است

منجمله تهنیت بولادتش در بحار روایت کرده که خداوند بشارت داد پیغمبر ص خود را بولادت حسین ع بعد تعزیت داد اورا بقتل آن‌مظلوم فاطمه فهمید که حسینش کشته میشود این بود که‌بکراهت حمل نمود حسین‌را ، پس‌نازل شد (حملته‌امه کرهاً ووضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهراً) متولد نشد مولودی درشش ماهگی که‌زنده بماند بغیر عیسی‌و حسین

ومنجمله در اول امر که‌پیغمبر ص چشمش بحسین ع افتاد موجب‌حزن‌و گریه‌اش شد و حال آنکه عادتاً باید اظهار سرور وخوشحالی بنماید

در عاشر بحار ازعیون‌ازاسماء بنت عمیس روایت کرده که چون حضرت سید الشهداء (ع) متولد شد پیغمبر ص تشریف برد بخانه فاطمه زهراء (س) فرمود (اسماء هلمی ابنی) یعنی اسماء فرزند مرا بیاور نزد من‌اسماء گفت آقا زاده رادر خرقه‌سفیدی پیچیدم دادم بپیغمبرص آن بزرگوار اذان درگوش راست‌واقامه درگوش چپش گفت واو رادرکنار خود نشانید وگریه کرد اسماءعرض کردم پدر ومادرم فدای توشود چرا گریه میکنی فرمود گریه من برای این فرزندم هست ، اسماء عرض کرد این‌فرزند الساعه متولد شده فرمود ای اسماء میکشند او را جماعت باغیهٔ طاغیهٔ بعد از من خداوند آنها رامشمول شفاعت من نخواهد فرمود

ومنجمله لباس پوشیدن آنبزرگوار در روز عیددر بحار از بعضی از ثقات روایت کرده وحاصلش آنستکه روز عیدی حسنین از جد بزرگوارشان لباس عید خواستند ؛ جبرئیل نازل

شد واز برای آنها دوحله سفیدی آورد عرض کردند یاجدا اطفال عرب لباسهای رنگین دارند جبرئیل طشت وابریق از بهشت حاضر نمود عرضکرد هر رنك بخواهید من آب میریزم شما شستشو بدهید بهمان رنك ملون میشود حضرت امام حسن ع اختیار فرمود رنك سبز راو حضرت امام حسین ع اختیار فرمود رنك قرمز را جبرئیل آب ریخت پیغمبر ص دست مالید لباسشان بهمان رنگی که میخواستند شد پیغمبر ص دید جبرئیل گریه میکند فرمود برادر جبرئیل اطفال من امروز مسرورند توچرا گریه میکنی عرضکرد یارسول‌الله جهت آنکه حسن اختیار نمود رنك سبز را و حسین رنك قرمز را دانستی چه چیزاست

اما حسن چون بدنش دروقت شهادت سبز میشود از شدت زهر لذا رنك سبز را اختیار نمود

واما حسین چون بدنش دروقت شهادت از خون خضاب میشود لذا رنك قرمز را اختیار نمود پس پیغمبر ص گریه کرد وحزنش زیاد شد

ومنجمله بزبان آوردن اسم شریف حسین دربحاراز صاحب درالثمین روایتکرده در تفسیر قوله تعالی (فتلقی آدم من ربه کلمات) فرمود آدم در ساق عرش اسماء شریفه خمسهٔ طاهره را دید ، پس جبرئیل تلقین کرد بحضرت آدم گفت بگو (یاحمید بحق محمد و یاعالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه ویا محسن بحق الحسن و الحسین و منك الاحسان) پس آدم چون اسم حسین را بر زبان جاری کرد اشکش ریخت وقلبش خاشع شد گفت یااخا جبرئیل در ذکر اسم پنجمی قلبم شکسته و اشکم جاری شد عرضکرد ای آدم این پسرت مصیبتهائی بیند که تمام مصائب دنیا درنزد مصیبتهای او کوچك باشد فرمود چه مصیبت می بیند عرضکرد (یقتل عطشاناً غریبا وحیداً فریداً لیس له ناصر ولامعین ولو تراه یاآدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان فلم یجبهٔ احد الا بالسیوف وشرب الحتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه)

ودر احتجاج طبرسی از سعدبن عبدالله اشعری روایتکرده که ازجملهٔ سؤالاتی که از حضرت حجةالله المنتظر المهدی ع نمود این بود که خبر ده مراز تفسیر (کهیعص)

فرمود این از اخبار غیبی است که خداوند مطلع فرمود باو بنده خود زکریا را وقتی که سؤال کرد ازپروردگار که تعلیم نماید باو اسماء خمسه طاهره را جبرئیل نازل شد وتعلیم نمود باو اسماء خمسه را وزکریا هروقت اسم محمد و علی و فاطمه و حسن را برزبان مینمود قلبش مسرور میشد وغمش برطرف میشد ووقتیکه اسم حسین را برزبان جاری مینمود گریه راه گلوی اورا میگرفت ونفسش بشماره میافتاد یکروز عرض کرد الهی چه میشود مراوقتیکه اسماء مقدسه آن چهار نفر رابزبان میبرم ازهموم وغموم تسلی میابم ، وقتیکه اسم حسین را بر زبان میبرم اشکم میریزد و آه من بلند میشود پس خداوند خبرداد باو «کهیعص» ـ (کاف) اسم کربلا است (هاء) هلاکت عترت طاهره است (یاء) یزید ظالم بحضرت حسین است (عین) عطش آن مظلوم است (صاد) صبر اوست چون زکریا شنید سه‌روز ازمسجد بیرون نشد وکسی رانگذارد نزد اوبیاید و مشغول شد بگریه وناله ـ الخ

ومنجمله شنیدن اسم حسین ع در کامل الزیاره از ابی عماره روایتکرده گفت هر روزی که حضرت صادق ع اسم نازنین حسین رامیشنید آنروز تاشام خندان دیده نمیشد و میفرمود (الحسین عبرة کل مؤمن ومؤمنة)

ومنجمله دخول شهر محرم است درعیون از حضرت رضا ع روایتکرده فرمود ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند دراو قتال را و این امت حلال دانستند در این ماه ریختن

خون ما راوهتك نمودند حرمت مارا واسير نمودند ذراری و نساء مارا و آتش زدند خيمه‌های ما را و غارت نمودند آنچه درخيمه‌های ما بودو مراعات نكردند بجهت پيغمبر ص احترام ما رابدرستی كه روز قتل حسين مجروح نمود چشمها مارا وجاری نمود اشكهای چشم مارا و ذليل نمود عزيز ما را در زمين كربلا و باعث كرب و بلا شد تا روز قيامت پس بر مثل حسين بايد گريه كنند گريه كنندگان كه گريه بر او گناهان بزرك را ميبرد بعد فرمود پدرم موسی بن جعفر ع هينكه داخل ميشد ماه محرم خندان ديده نميشد واندوه وغمش روز بروز زياد ميشد تا روز دهم چون روز عاشورا ميشد آنروز روز مصيبت وحزن و گريه‌اش بود وميفرمود امروز استروزی كه حسين ع دراو كشته شد

منجمله دخول بزمين كربلا درمزار بحار از كامل الزياره از عبدالله بن ميمون از حضرت صادق ع روايتكرده فرمود مرور كرد اميرالمؤمنين ع بزمين كربلا با جمعی از اصحابش چون باين زمين رسيد چشمهای نازنينش گريان شد بعد فرمود اينست محل خوابانيدن مراكبشان و محل فرود آمدن بارهايشان واين مكان ريخته‌ميشود خونهايشان خوشابحال تو خاكی كه ريخته‌ميشود بر روی تو خون دوستان

ومنجمله نظر نمودن بقبر مقدسش كه شش گوشه دارد در بحاراز كامل‌الزياره ازعبدالله‌بن حمادبصری از حضرت صادق ع روايتكرده فرمود درنزد شما فضيلتی‌است كه باحدی بمثل‌آن فضيلت داده نشده ومن گمان نميكنم كه شما معرفت داشته باشيد حق معرفت را راوی‌عرض كرد او چه‌فضيلت است كه وصف كردی واسم نبردی‌فرمود زيارت جدم حسين‌ع است (فانه غريب بارض غربة يبكيه من‌زاره ويحزن له من‌لم يزره‌ويحرق‌له من‌بشهده‌ويرحمه من نظر الی قبر ابنه تحت رجليه الخ

خاتمه‌الخاتمه‌اگر كسی بخواهدفی الجمله بمقامات‌شامخه‌وفضايل‌عاليه حضرت ابی عبدالله الحسين (ع) پی ببرد از اين روايت شريفه بفهمد

درامالی شيخ صدوق از حضرت صادق ع‌روايت‌كرده كه پيغمبر ص بمنزل ام‌سلمه‌تشريف داشت فرمودند احدی داخل نشود سيد الشهداء ع تشريف آورد و او طفل بود ام سلمه نتوانست از حسين جلو گيری نمايدتاداخل شد برجدش پيغمبر ص ام‌سلمه هم پشت سرحضرت ابی عبدالله ع داخل شد بر پيغمبر ص ديد حسين‌روی سينهٔ جدش نشسته وپيغمبر ص گريه ميكند ودر دستش چيزی است كه اورا حركت ميدهد پس پيغمبر ص فرمود ای امسلمه اينست جبرئيل بمن خبر ميدهد كه حسينم كشته ميشود واينست تربتی كه‌حسين دراين تربت شهيد ميشود اين خاك را نزد خود بگذار هروقتی كه‌مبدل بخون شد بدانكه حبيب من حسين كشته‌شده ام سلمه‌عرض كرديارسول‌الله از خداوند بخواه كه‌اين بليه را خدااز حسين دفع كند ، فرمود از خدا خواستم ، پس وحی فرمود بسوی من كه‌از برای حسين درجه‌ايست كه (لاينا لها احد من‌المخلوقين) واز برای اوشيعيانی است كه شفاعت ميكنند وشفاعتشان قبول ميشود ومهدی ع از اولاد او است ، پس طوبی از برای كسی است كه از اوليای حسين ع باشد وشيعيان حسين ع رستگاراند در روزقيامت انتهی قوله‌ص (لاينالهااحد من‌المخلوقين) نكره در سياق نفی مفيد عموم است يعنی خداوند در عوض شهادت بحسين درجه ومقامی بدهد كه‌احدی از مخلوقين بآن درجه ومقام نرسند نه از اولياء ونه‌از مرسلين ونه‌از اولوالعزم ونه از اوصياء و نه از ملائكه مقربين حال آن‌مقام ودرجه چه‌مقام است معلوم نيست شايد همان چهار چيزی است كه دردنيا عوض شهادت بحسين كرامت فرموده

درامالی شیخ طوسی از محمدبن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمودند خداوند عوض داد بحسین ع از قتلش اینکه ، قرار داد امامت را در ذریه او و شفا را در تربت او و اجابت دعارا در نزد قبر او وشمرده نمیشود ایام زائرین او دررفتن وبرگشتن ازعمرشان

اما آنکه امامت رادر ذریهٔ اوقرار داده در مناقب از مفضل بن‌عمر روایت کرده گفت سؤال کردم‌از حضرت صادق ع ازآیهٔ شریفه (وجعلها کلمة باقية في‌عقبه) فرمود مقصود از این آیهٔ شریفه آنست که‌خداوند قرار داد امامت رادر عقب‌حسین‌ع تا روز قیامت عرض‌کرد چگونه گردید امامت دراولاد حسین ع دون اولاد حسن ع فرمود موسی و هرون هر دو پیغمبر و رسول و وبرادر بودند پس خداوند قرار داد نبوت رادر صلب هرون دون صلب‌موسی ع‌الی‌ان قال ع (وهو الحكيم في افعاله لايسئل عمايفعل‌وهم يسئلون) وچون دراین امت‌باید واقع شود آنچه در امم سابقه واقع شده حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة‌وموسی‌اکبر وافضل‌از برادرش‌هرون بود معذلك خداوند نبوت رادر اولاد هرون قرار داد نه دراولاد موسی ع ، همچنین در امامت‌هم خداوند امامت را در اولاد امام حسین ع قرار داد نه‌در اولاد امام حسن ع

واما آنکه خداوند شفا رادر تربت آن بزرگوار قرار داد اخبار امامیه متواتر است و ازجمله مجرباتست و اگر در بعضی‌اوقات تخلف نماید بواسطه عدم شرط یا وجودموانع‌است چون هرمؤثری باتخلف شرطیا وجود مانع‌تأثیرنمیکند و عمده شرط تأثیر تربت حسن عقیده است چنانچه از کامل الزیاره از ابن‌ابی یعفور روایت شده که بحضرت صادق ع عرضکرد بسا باشد که بعضی استشفاء بتربت نمایند ونفع نبخشد حضرت فرمود لاوالله الذی لا اله الاهو ما يأخذه احد وهو يرى ان‌الله ينفعه به الا نفعه‌الله به در بحار از امالی شیخ طوسی روایت‌کرده که ذکرشد درنزد موسی بن عیسی الهاشمی که رافضیه غلو کردند در باره حضرت امام حسین ع حتی آنکه تداوی میکنند مریض هاشان را بتربت حسین ع موسی بن‌عیسی گفت من مبتلا بمرض سختی شدم که اطباء عاجز شدند از معالجه او پس قدری از تربت حسین ع خوردم ومرضم برطرف شدمردی از مبغضین گفت آیا ازتربت قدری هست نزد تو، موسی‌بن عیسی‌قدری‌ازتربت‌بوی داد آنمرد مبغض تربت را داخل در دبر خود کرد استهزاء و استحقاراً فوراً صیحه کشید ، النار النار الطشت الطشت ، پس طشتی حاضر نمودند آنمرد سرطشت نشست جگر وسپرز و ریه‌اش میان طشت ریخت. از یوحنای نصرانی (طبیب) دوا بجهت معالجه‌اش خواستند گفت احدی نمیتواند اورا معالجه کندبغیر خداوند و همانشب بجهنم‌واصل‌شد پس‌یوحنازیارت میکرد قبرحسین ع رادرحالتی که‌بدین نصرانیت بود وبعداسلام آورد

اما آنکه خداوند استجابت دعا رادرتحت قبه منوره آنحضرت‌قرار داد

درکافی ازابی‌هاشم‌جعفری روایتکرده که‌چون حضرت‌هادی‌ع مریض‌شد فرستاد عقب من ومحمد بن حمزه پس محمد بن‌حمزه سبقت گرفت بر من ومشرف شد خدمت آن بزرگوار ، بعدبمن خبر داد که حضرت هادی ع مکرر فرمود روانه کنید کسی را که برود بحائر حسینی وبرای‌شفای من‌دعا کند، ابی‌هاشم که ازمحمد بن حمزه شنید به علی‌بن هلال گفت او گفت چه میکند او بحائر خودش حائر است ابی هاشم گفت مشرف شدم‌خدمت حضرت هادی ع فرمود بنشین ، نشستم بعد سخن علی بن هلال رابعضرت عرضکردم فرمود چرا نگفتی که حضرت رسول ص خانه کعبه را طواف میکرد و حجر الاسود راتقبیل میفرمود و حال آنکه‌حرمت پیغمبرص بلکه حرمت مؤمن‌اعظم است از حرمت خانه کعبه‌و خداوند امرفرمود پیغمبر ص راکه بعرفه وقوف بفرماید اینها مواطنی

هستند که خداوند دوست میدارد که‌او را دراین مواطن یاد کنند ومن دوست میدارم که برای من دعاکنند در مکانی که خداوند دوست میدارد در آنمکان دعاکرده شود الخ

اما آنکه ایام زیارت محسوب از عمر زائر نشود شاید مراد اینست که در رفتن و برگشتن ومدت زیارت گناه‌زائر بر او نوشته نشود ومحاسبه بااو ننمایند وبعضی تاویلات دیگر هم در این‌فقره کرده اند که‌اهتمامی در نقلش‌نیست

و محتمل است که مراد بآن درجهٔ که خداوند مرحمت فرموده که احدی از مخلوقین بآن درجه نمیرسند توسلات بحضرت سید الشهداء ع باشد که هیچ باب رحمتی اینقدر توسل نداردچنانچه سابقاً گفته شد اینست که جدش خاتم النبیین ص فرمود «حسین سفینة نجاة هذه‌الامة»

ومحتمل است که مراد بآن درجه که خداوند به‌آنحضرت عطا فرمود خصوص تباکی باشد چون معنی تباکی چنانچه در (منتهی الارب است) گریه دروغی و اظهار گریه است ولی حقیقتاً گریه‌اش نیاید این باب رحمت نه زحمتی دارد ونه‌مایهٔ میخواهد وهرکس میتواند خود را باین‌وسیله متوسل نماید ، وبهشت را برای‌خود لازم کندو اما سایر عبادات حقیقت لازم دارد ، دروغش اثر و ثوابی ندارد ولو اجمالا مبرء ذمه میباشد بشرط آنکه قصد قربت در آنها باشد چون قصد قربت در تمام عبادات شرط است حتی در تباکی کردن وریاء درآن مبطل ومعصیت خواهد بود

حمد وشکر میکنم پروردگارخود را که ختم کتاب‌منتخب التواریخ باسم مبارك خامس آل عبا حضرت سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء شد مناسب دیدم که در خاتمه چندشعری درمصیبت آن مظلوم را از بزرگان ازعلمای اعلام‌نقل نمایم که ختم کتاب بمراثی آنحضرت شده باشد امید بفضل وکرم الهی که مشمول حدیث شریف «من بکی اوابکی او تباکی علی الحسین ع وجبت له الجنة» بشوم **مضافا آنکه** این بزرگان‌ازعلماء حقوقی براحقردارند شاید فی‌الجمله ادای حقوقشان شده‌باشد ، رضوان‌الله علیهم اجمعین

والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین و لعنة‌الله علی اعدائهم و منکری فضائلهم و مناقبهم اجمعین الی قیام یوم الدین

للعلام الفهام حجة الاسلام والمسلمین آقا میرزا عبدالرحیم النهاوندی طاب ثراه

ای آه ره بناله ده ای ناله ره به آه	کافتاد راه دختر زهراء بقتلگاه
در بر کشید پیکر پاك برادرش	وز دل کشید ناله جانسوز واآخاه
بگشود دیده از پی نظاره‌اش ولیك	بر بست تنك سیل سرشگش ره نگاه
گفت ای‌بخون‌طپیده که‌درآفتاب‌گرم	خوش خفتهٔ که نیست امیدت بانتباه
ناید ز من رعایت اطفال بی پدر	ناید ز من حمایت زنهای بی پناه
از لطمه طپانچه ببین عارضم کبود	وز ضرب تازیانه نگر پیکرم سیاه
جسمم‌ زلاغری‌شده‌چون کاه وغم‌چه کوه	انصاف ده چگونه کشد بار کوه کاه

للعلام القمقام حجة الاسلام ملا محمد علی فاضل الخراسانی (ره)

نصر آمد گفت ای سلطان عشق عشقهاچون جسم‌وتوچون‌جانعشق ختم نبود این شهادت مرترا
حکم فرما باز گردد ماجرا هست در حکمت زمین وآسمان گشته منقادت شها کون و مکان
حکم فرما تاکه همچون قوم‌عاد جمله را سازم هلاك از تند باد یا بفرما آورم آتش ز غیب

جمله را سوزم چه اصحاب شعیب   یا چه فرعونان نمایم غرق نیل   یا بریزم سنگ چون اصحاب فیل
شاه گفتا من نمی‌خواهم حیات   خواهم از بهر گنهکاران نجات   من نه نوحم تا بگویم لاتذر
رب دیاراً علیها من بشر   من نه ایوبم که گویم در بلا   مسنی الضر اغث یاذاالعلی
من نه یعقوبم که گویم واأسف   با بلا باشم بصد شوق وشعف   من نه بینم هیچ ضری در بلا
من بلای دوست را بینم ولا   هر که را افزون بلا آمد ز حق   او ربوداز سایرین گوی سبق
زین سبب گفتم سبقت العالمین   چون بلائی کس ندیده اینچنین   گر سر یحیی مظلوم از جفا
گشت ببریده ولی نی از قفا   گرچه بابم داد خاتم در نماز   من کنم انگشت وانگشتر نیاز
اکبرم را میفرستم سوی تیغ   با مسرت بی فسوس و بیدریغ   راضیم کز نیزه گردم ریزریز
تا شوم شافع بروز رستخیز   گر نیفتم من ز پا از نوك تیر   پس که باشد شیعیان را دستگیر
گر نگردم من لگد کوب ستور   پس که باشد شافع یوم النشور   آنچنان مستغرق عشقم که تیر
نرم تر آید بجانم از حریر   عشقم اندر ناوك پیکان تیر   شد فزون از طفل بر پستان شیر
سر بخاکستر نهم با صد سرور   تا که گرم آید شفاعت را تنور   باید این سر گردد آویز شجر
تا درخت دین از او یابد ثمر   در ره دین میکنم جان را فدا   خونبهای خون من باشد خدا
خونبهای عاشقان جز یار نیست   مقصد عشاق جز دیدار نیست   نیزه و شمشیر ریحان منست
کربلا بزم گلستان منست   گر نگردم من دفین در اینزمین   معقلی نبود برای مذنبین
خوانده حق اینخاکرا دار امان   پیشتر از خلقت هفت آسمان   آنچه پنداری تو من آن نیستم
چشم بکشا نیك بنگر کیستم   حجة اللهم ولی عصر تو   بی نیازم از تو و از نصر تو

للعلام حجة الاسلام الشیخ محمد النهاوندی دامت برکاته

فغان که آنچه نبی سرو داشت در چمنش   فلك ز تیشهٔ بیداد کرد ریشه کنش   فتاد رایت دین بر زمین چو بار خ ماه
بخاك خفت شه دین ز اسب پیل تنش   سپهر دون ز سلیمان گرفت خاتم و داد   بدشت ماریه از کین بدست اهرمنش
بقتلگه ره زینب فتاد و دید بخاك   فتاده لالهٔ شمشاد سرو یاسمنش   چه نور ماه بروی زمین فتاد و فکند
به نه سپهر برین شعله آه شعله زنش   بجستجوی گل آمد چو بلبل از همه سوی   که تا بزیر خس و خار یافت در چمنش

نشست از دل پردرد ناله کرد و گریست   چو جان کشید در آغوش نازنین بدنش
زسیل اشك روان داد غسل آن تن پاك   نداشت معجری افسوس تا کند کفنش
بگریه گفت که زهرا کجاست تا نگرد   ز باد کین شده خاموش شمع انجمنش
نمود عارض گلگون ز لطمه نیلی رنك   زناله زد شرر آنسان که آب شد دل سنك

وله

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت   دین بی پناه ماند چه آن دین پناه رفت   زافلاکیان شرار فغان تا زمین رسید
وزخاکیان بچرخ برین دود آه رفت   آه از دمی که عصمت زهرا بقتلگاه   باخیل اشك و آه بسر وقت شاه رفت
افتاده دید جسم برادر بخون و خاك   زد شعلهٔ ز ناله که تا مهر و ماه رفت   بر سر نهاد دست و بدامان فشانداشك
ناچار پیش دشمن خود دادخواه رفت   کی سنگدل ترحمی آخر ببین ز جوز   لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

زاری نمود ودید که زاری نکرد سود   در قتلگه دو باره بحال تباه رفت
اندر جهان قیامت کبری شد آشکار   آندم که شد به نی سر سلطان تاجدار

وله

هجر تو کرد جان برادر خزان مرا   وانکه فلك نداد بآهی امان مرا   جز شام تیره نیست حجابم ز چشم غیر
جز کعب نی نمانده بسر سایبان مرا   چون بختم ای عزیز چرا رفتهٔ بخواب   بیدار شو مخواه تو خوار جهان مرا!

دالت بکشور دلم ای شه شرر فکند بنشان بآب لطف شرار نهان مرا بنگر که میبرندم از ین سرزمین زجور
هرگز مگو توخواهر نامهربان مرا دل را کجا تحمل بار فراق تست آید نرفته کاش اجل ناگهان مرا
من زنده و تو با تن صدپاره روی خاک هرگز بروزگار نبود این گمان مرا

وله

سوی نجف ز راه وفا کن صبا عبور باشیر حق بگو که شها تا بکی صبور برخیز و رو بدشت بلا بین بخون و خاک
پورت فتاده با تن صدچاک و جسم عور حال دلش بیا و بپرس از سه شعبه تیر حال تنش بیا و بجوی از سم ستور

آگه مگر نهٔ که سرش رفته بر سنان چون نور کردگار که تابد ز نخل طور
آن سر که دوش وسینهٔ زهرا بدش سریر ازخاک سر بر آر و برون آرش از تنور
دستی بزن بتیغ که شد دستگیر خصم زینب که دامنش نرسیدی بدست حور
بی پرده دختران تو در بزم خاص و عام آل زنا به پردهٔ دیبا به صد غرور
جیحون ز خون دیده روان ساز سیل اشک گاهی ز هتك دختر وگاهی ز مرك پور

وله

شاهی که بود چشم ملك بر جناب او نگرفت کس بوقت سواری رکاب او برزین نشست وجانب میدان شتاب کرد
کاش ایستاده بود سپهر از شتاب او بلبل بناله آمد و گل جامه کرد چاك از نسالهٔ سکینه و آه رباب او
از لاله خون نچکید ز داغش چه شمع سوخت آگه چه شد ز داغ دل بیحساب او آمد میان معرکه با چشم اشك بار
آهی کشید وشد دل عالم کباب او گفت ایگروه بی خبر از روز انتقام شرم از خدا و بیم ز گاه عتاب او
جدم رسول اکرم ومامم بود بتول بابم علی که کرد نبی انتخاب او بود از رسول پرورشم گاه ارتضاع
خوردم بجای شیر غذا از لعاب او گر سنگ خاره بد دل آن قوم میگداخت از گفتهٔ شرر زن و سوز خطاب او
افغان که رحم دشمن بیدادگر نکرد برسینهٔ پر آتش وچشم پر آب او آن دیدهٔ که هیچ حجابی ز حق نداشت
چون دود سوز تشنگی آمد حجاب او میراب هستی آنچه تمنای آب کرد جز ناوك سه شعبه نیامد جواب او

شد روزگار عالمیان همچه شام تار تا خون گرفت بررخ چون آفتاب او
خفت از جفا بدامن خاك آنکه بدمدام دامان مصطفی ز شرف مهد خواب او

وله

سپهرا تا بکی بیداد ای بیدادگر شرمی ز بیداد تو صد فریاد ای بیدادگر شرمی
جفا باهر که کردی، کردی اما این کجا گویم جفا با علت ایجاد ، ای بیدادگر شرمی
زدی بس دور تا کردی بخون آل پیغمبر دل آل زنا را شاد ای بیداد گر شرمی
بیاد کینه دادی خانمان مصطفی ص آخر خدا خاکت دهد بر باد ای بیدادگر شرمی
جوانان علی را روی خاك افکندهٔ قامت زداس تیغ چون شمشاد ای بیدادگر شرمی
بهوروخود مگردآویزهٔ عرشی که گم کردی بخاك کربلا افتاد ای بیدادگر شرمی
زبانم لال آن خنجر که بوسیدش نبی ختنی ز کین با خنجر فولاد ای بیدادگر شرمی
سر سلطان دین مهمان شد اما میزبان بنگر که برخاکسترش جاداد ای بیدادگر شرمی

وله

شام عاشورا بود امشب نه روز محشر است شور امشب شورمحشر نیست شور دیگراست
شام عاشورا بود کان رستخیز از یاد برد آخر عمر حسین و شام مرك اکبر است
شام عاشورا بود امشب که آه جن و انس سوخت عالم را ودودش تا بعرش اکبراست
شام عاشورا بود امشب که خصم بی حیا حلقه‌سان گرد خیام عترت پیغمبر ص است

آسمان را گشته دل بر خون زتیر آه خلق — کامشب از بهر خدنك آماده حلق اصغر است
دست ما و دامنت ای چرخ فردا را میار — دست عباس جوان فردا جدا از پیکر است
ای سیاهی خیمه امشب بر مگیر از روزگار — شاه دین درخیمه امشب شمع بزم خواهر است
آفتابا ز آه ما فردا به رخ مشکین نقاب — دشت بر نامحرم و زینب سرش بی معجر است

وله مخمس

این خیمهٔ کبود نگشت از چه بیستون — سلطان مهر چون فتد از تخت سر نگون
سیماب سان نگشت زمین ازچه بیسکون — زینب چو دید پیکری اندر میان خون
چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون

رعنا قدی که سرو چمنهاش پای بند — از پا ز کین فتاده در آندشت هول مند
بر او ز تیر و تیغ ورا از سم سمند — بی حد جراحتی نتوان گفنش که چند
با مال پیکری نتوان گفتنش که چون

عیسی دمی بریده سر آغشته در دما — بر خاك منخسف مهی ا فتاده از سما
رمحش ستاده چون بچمن سرو خوش‌نما — خنجر بر او نشسته چه شهپر که بر هما
پیکان ازاو دمیده چه مژگان که از جفون

هرچند دیده دوخت بر آن پاره پاره تن — از جان خود ندید نشانی در آن بدن
ار دل کشید ناله و زد آه شعله زن — گفت این بخون طپیده نباشد حسین من
این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

گلگون قبا نبود شه گلعذار من — غلطان بخون نبود در شاهسوار من
نگذشته ساعتی که بد او غمگسار من — لختی فزون نرفته که رفت از کنار من
این زخمها به پیکر او چون رسید چون

ای دل ز غم بسوز و برآر آه آتشین — کاید شمیم جانم از این جسم نازنین
خاکم بسر مگو که حسین منست این — گر این حسین قامت او از چه بر زمین
ور این حسین رایت او از چه سر نگون

گر اینگل منست بهارش چرا خزان — گر این مه منست بخاکش چرا مکان
گر این‌نهال من ز چه شد قامتش کمان — گر این حسین من سر او از چه بر سنان
وراین حسین من تن او از چه غرق خون

در این چمن ز جور خس و زحمت گیاه — شد نو گلم باین گل پژمرده اشتباه
یا گشته میر عقل بملك سرم تباه — یا خواب بوده‌ام من و گمگشته است راه
یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

هر گه فشاند بر گل رخسار ژالهٔ — هر دم بلاله داد ز داغش حوالهٔ
با خود ز فرط حیرت از این ره مقالهٔ — میگفت و میگریست که جانسوز نالهٔ
آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون

با خواهر ستمزده خاتون اولیاء — سرخیل بانوان سراپردهٔ حیا
زهرا نه گفت آن گل گلزار اصفیا — کی عندلیب گلشن جان آمدی بیا
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

انتهی

بحمدالله تعالى

باتمام رسيد

كتاب منتخب التواريخ

من تأليفات العبد المذنب

محمد هاشم بن محمد على الخراسانى المشهدى

عفى الله تعالى عن خطيئاتهما

واز اخوان مومنين ملتمس هستم كه بعين رضا و لطاف ، نظر باين مجموعه بفرمايند واگر خطا ولغزشى ديدند بعد العفو و الا غماض اصلاح فرمايند چون حقير با نداشتن سرماية علم ومعرفت و قلت توفيق وكثرت موانع كمال سعى واهتمام خودرا بذل نمودم در نقل از اصول معتمده و التماس ميكنم كه اگر از اين كتاب روايت يا حكايتى نقل فرمايند لساناً يا كتابا اسم حقير واسم كتاب را ببرند كه احقر حيا وميتا بنظر مبارك مؤمنين بوده باشم واز ادعية خيرية آنها بهره مند بشوم

وقد وقع الفراغ من تاليفه فى شهر رمضان المبارك سنة تسع واربعين وثلث ماة بعد الالف من الهجرة المقدسة

الحمدلله اولا وآخرا وظاهرا و باطنا وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله سادات الخلائق اجمعین ولعنةالله علی اعدائهم الی یوم‌الدین

وبعد چون این احقر محمد هاشم بن محمد علی مختصری جمع کرده بودم در تعیین قبله غالب بلدان از کتاب بحار و جواهر و حدائق ومستند و مقامع و در آخر رساله ارثیه بطبع رسیده و بجهت اهمیت تعیین قبله برای عامه مسلمین بعضی استدعاء نمودند که مختصری از آن بنحو دائره در این صفحه مندرج نمایم

بدانکه در هر بلدیکه شخص در آن بلد است که اسم آن بلد در این دائره نوشته شده طریق معرفت قبله آن بلد این است که قطب صحیحی در وسط این دائره بگذارد و خط جنوبی و شمالی قطب را مطابق با خط جنوبی و شمالی دائره بنماید وشخص در آن بلد مستقیماً مواجه آنخانهٔ که آن بلد در آن خانه نوشته شده بایستد لابد مستقبل قبله خواهد بود وبرفرض انحراف باندازهٔ نخواهد بود که مضر بصدق استقبال عرفی باشد چون فتواه صدق استقبال عرفی از برای بعید کافی است و وقتیکه قبله بلدان مرقومه شناخته شد قبله قراء وبلدان قریبه بآنها نیز معلوم میشود و تفصیلش در رساله مستقلی استکه ملحق برساله ارثیه طبع شد

ومخفی نماناد عددیکه درخانها ی فوق بحروف هندسه نوشته شده مقدار انحراف بلدانیستکه در خانهای تحت آن نوشته شده از نقطهٔ جنوب و شمال بمغرب ومشرق اعدالیین جون محیط دائره افق را بسیصد و شصت درجه متساوی قسمت نموده‌اند ودر این دائره هفتاد و دو خط متساوی زیاده مرسوم نشد پس ازهرخطی تا خط دیگر پنج درجه است وبلدانیکه درهریك از این پنج درجه است در زیرآن عدد نوشته میشود وبدانکه بلدانیکه انحرافشان از نقطهٔ جنوب یا شمال بمغرب یا بمشرق است از یك درجه تامشرق پنج درجه در تحت عدد پنج نوشته میشود و بلدانیکه انحرافشان ازشش درجه هست تا ده درجه در تحت عدد ده نوشته میشود و بلدانیکه انحرافشان از یازده درجه هست تا پانزده درجه درتحت عدد پانزده نوشته میشود وهکذا

وصورت دائره این است

